

# مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز

## مجموعه مقالات نشریه "مطالعات اوراسیای مرکزی"

از انتشارات کتابخانه ایرانشناسی


**تدوین: علیرضا غفاری حافظ**


**امرداد ماه ۱۳۹۵**




کتابخانه ایرانشناسی





# پیش گفتار

با توجه به پیوستگی های عمیق فرهنگی، تاریخی و ژئوپلتیک کشورمان با سرزمین های قفقاز و آسیای مرکزی، کتابخانه ایرانشناسی، یکی از اهداف مطالعاتی خود را از همان اوان کار بر توجه جدی به این حوزه های جغرافیایی و فرهنگی معطوف داشته است. چنانچه تاکنون مجموعه های کم نظیری از اسناد، نقشه ها، تصاویر و کتاب های نایاب را در این باره در اختیار پژوهشگران ارجمند قرار داده است. اینک کتابخانه ایرانشناسی در این شماره مجموعه ای گلچین شده از مقالات منتشره در نشریه "مطالعات اوراسیای مرکزی" را در یک کتاب تقدیم می نماید و مانند همیشه چشم به انتقاد و نظرات و پیشنهادات خوانندگان دارد تا در آینده با رفع ایرادات و اشتباهات گذشته در حد امکان نسبت به پربارتر نمودن کارهای خود اقدام نماید.

با احترام و سپاس

مدیریت کتابخانه ایرانشناسی





# فهرست









**مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۷، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صص ۱۴۰-۱۲۱**

# آسیای مرکزی زیر سلطهٔ عرب‌ها و ترکان: مقایسه‌ای در نظام حکومت

**فرهاد عطایی***

دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

**سیکا سعدالدین**

دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران

( تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۶/۱۳- تاریخ تصویب: (۱۳۹۳/۰۴/۰۳)

**چکیده**

از زمان ظهور اسلام در پهنهٔ آسیای مرکزی چند نوع امپراتوری حکم رانده‌اند؛ امپراتوری اعراب، شامل امویان و عباسیان، امپراتوری غزنویان و سلجوقیان، امپراتوری مغولان و تاتارها، و امپراتوری روس‌ها. دوران اقتدار امپراتوری عباسیان بیش از یک قرن و نیم دوام نیاورد و به‌تدریج حکومت‌هایی مستقل از شرقی‌ترین نقاط این امپراتوری سر برآوردند. نقش دستگاه خلافت تنها به مشروعیت بخشیدن به این حکومت‌ها محدود شد. در این نوشتار دستگاه دیوانی دو نوع از این امپراتوری‌ها، یعنی امپراتوری عباسیان و امپراتوری غزنویان و سلجوقیان بررسی و مقایسه می‌شود. روش پژوهش استفاده شده در این نوشتار، مراجعه به منابع دست اول، متون تاریخی و کلاسیک فارسی و پژوهش‌های موجود در این زمینه است. هدف نوشتار پاسخ به این پرسش است که مهم‌ترین وجوه تفاوت این دو امپراتوری چیست؟ ابتدا شکل روی کار آمدن امپراتوری عباسیان و دستگاه دیوانی آن، و شکل روی کار آمدن هریک از امپراتوری‌های غزنویان و سلجوقیان و دستگاه دیوانی آنها بررسی می‌شود؛ سپس به سه مورد تفاوت دستگاه دیوانی عباسیان، غزنویان و سلجوقیان(میزان تمرکز در امپراتوری، نیروی نظامی، و تعدد دیوان‌ها ) اشاره می‌شود.

**کلید واژه‌ها**

خلیفه، دستگاه دیوانی، سلجوقیان، سلطان، عباسیان، غزنویان، وزارت .

---

* Email: atai@ut.ac.ir







**مقدمه**

از زمان ظهور اسلام در پهنۀ آسیای مرکزی چند نوع امپراتوری حکم راندهاند؛ امپراتوری اعراب، شامل امویان و عباسیان، امپراتوری غزنویان و سلجوقیان، امپراتوری مغولان و تاتارها، و امپراتوری روس‌ها. دوران اقتدار امپراتوری عباسیان بیش از یک قرن و نیم دوام نیاورد و به‌تدریج حکومت-هایی مستقل از شرقی‌ترین نقاط این امپراتوری سر برآوردند و نقش دستگاه خلافت تنها به مشروعیت بخشیدن به این حکومت‌ها محدود شد. در این نوشتار دستگاه دیوانی دو نوع از این امپراتوری‌ها، یعنی امپراتوری عباسیان و امپراتوری غزنویان و سلجوقیان که به‌دلیل شباهت‌های بسیار در شکل حکومت‌داری در یک گروه قرار می‌گیرند، بررسی و مقایسه می‌شود.

هدف پاسخ به این پرسش است که مهم‌ترین وجوه تفاوت این دو امپراتوری چیست؟ و با توجه به اهمیت و جایگاه دیوان سالاری در حکومت و شکل ادارۀ مملکت، این نوشتار این بحث را بیشتر در قالب مقایسه میان دیوان سالاری در این دو حکومت بررسی می‌کند. بر این اساس، ابتدا شکل روی کار آمدن امپراتوری عباسیان و دستگاه دیوانی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس به ترتیب شکل روی کار آمدن هریک از امپراتوری‌های غزنویان و سلجوقیان و دستگاه دیوانی آنها بررسی می‌شود. درنهایت به سه مورد تفاوت دستگاه دیوانی عباسیان و غزنویان و سلجوقیان (میزان تمرکز در امپراتوری، نیروی نظامی، و تعدد دیوان‌ها) اشاره می‌شود.

در ابتدا، ذکر دو نکته ضروری است. اول آنکه اگرچه نهضت عباسیان علیه امویان از شرق آن امپراتوری در خراسان بزرگ و منطقۀ آسیای مرکزی امروز آغاز شد، اما پس از مدت کوتاهی مقر امپراتوری عباسیان هزاران کیلومتر دورتر از آسیای مرکزی و در بغداد قرار گرفت و آسیای مرکزی تنها بخشی از سرزمینهای پهناور زیر سلطه این امپراتوری محسوب می‌شد. در مورد غزنویان و سلجوقیان، آسیای مرکزی خاستگاه و مقر اصلی این امپراتوری‌ها بود. نکته دوم اینکه اگرچه در رأس امپراتوری عباسیان، یک خلیفه عرب و در رأس حکومت‌های غزنوی و سلجوقی، یک سلطان ترک قرار داشت، اما در هر دو امپراتوری، دستگاه پیچیده و گسترده دیوانی و نظام حکومتی که در عمل، حفظ و تداوم این امپراتوری‌ها را بر عهده داشت، با تغییراتی، ادامه همان نظام حکومتی امپراتوری ایران پیش از اسلام بود و بیشتر به‌دست ایرانیان اداره می‌شد.

**ظهور امپراتوری عباسیان**

پیش از روی کار آمدن عباسیان، خلفای اموی در حدود سال‌های ۱۳۲-۴۱ هجری قمری یعنی حدود ۹۱ سال بر سرزمین‌های اسلامی حکومت کردند. امویان کشورگشایی‌هایی را که از دوران

ابوبکر و عمر آغاز شده بود، ادامه دادند و آن را به اوج رساندند (اقبال آشتیانی، ۱۳۳۷، ص.۷۷ ). خلافت در امویان موروثی بود و امپراتوری اموی، یک دولت عربی محض به حساب می‌آمد و شباهتی با خلافت معنوی و انتخابی خلفای راشدین نداشت (زرین کوب، ۱۳۷۳، ص.۳۵۲ ). امویان عقیده داشتند که غیرعرب استحقاق برابری با عرب را ندارد. زیرا فضیلت غیرعرب همان اسلام او است که آن نیز از برکت وجود عرب است و به همین بهانه، مسلمانان غیر عرب را به صورت بندگان (موالی) خود در می‌آوردند و از دادن مشاغل مهم کشوری و دینی به آنها خودداری می‌کردند. بنابراین، از علت‌های اصلی نارضایتی از امویان، یکی بی‌اعتنایی خلفا به مقررات اسلامی و دیگری برتری اشراف عرب بود. عامل دوم نقش مهمی در سقوط رژیم امویان داشت. به همین دلیل، هنگامی که نفوذ خلافت دمشق در خراسان به‌دلیل اختلاف‌های داخلی از بین رفت، شرایط فروپاشی امویان آماده شد (اشپولر، ۱۳٦۹، ص.٦۲–٦۱ ).

در مورد علت‌های ظهور دعوت عباسیان در خراسان نیز چند عامل قابل ذکر است. ۱) سیاست دولت اموی که مبتنی بر سیادت قوم عرب و تحقیر ملت‌های دیگر مانند ایرانیان بود، در خراسان این سیاست با خشونت و قساوت بیشتری همراه بود، به‌گونه‌ای که موالی از تمام حقوق مدنی و اجتماعی محروم بودند، ۲) بیشتر مردم خراسان از علاقه‌مندان خاندان پیامبر (ص) و متمایل به عقاید شیعیان بودند، ۳) عباسیان برای عمومی کردن دعوت و پیشبرد آن به افراد با نفوذ و مدبر و قدرتمند ایرانی که بیشتر در خراسان جمع بودند، نیاز داشتند (خضری، ۱۳۷۸، ص.٥–٤ ).

از این پس، ایرانیان حقوق مساوی با اعراب داشتند و به‌جای اینکه ملیت ملاک تخصیص امتیازها قرار بگیرد، اسلام معیار تشخیص قرار گرفت (اشپولر، ۱۳٦۹، ص.۷٥ ). امپراتوری عباسیان، یک امپراتوری مبتنی بر اصول اسلامی بود که در آن از مردم ملیت‌های مختلف به خدمت گرفته می-شدند (کلوزنر، ۱۳٦۳، ص.۱٤ ). آنها تشکیل ملت نظامی پیشه عرب را اشتباه دانستند و طیف گسترده‌ای از نخبگان سرزمین‌های اسلامی را به خدمت گرفتند و آنها به بالاترین مقام‌های نظامی و اجرایی منصوب شدند. بدین ترتیب، یک رژیم ائتلافی متشکل از گروه‌های عرب و غیرعرب، تشکیل شد (لاپیدوس، ۱۳۸۱، ص.۱۲۱–۱۲۰).

نکته مهم اینکه دستگاه خلافت نیز به‌گونه‌ای آشکار رنگ ایرانی داشت. برخلاف امویان که عنصر عربیت و بدوی خود را از دست ندادند، عباسیان به‌شدت تحت تأثیر و نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی قرار گرفتند و به تقلید از تمام آداب و رسوم ایرانیان پرداختند (زرین کوب، ۱۳۷۳، ص.٤٤۷ ). بنابراین، طبیعی بود که در امپراتوری عباسیان، که دیگر دوران فتوحات و کشورگشایی‌ها به پایان رسیده بود و زمان ادارهٔ امپراتوری فرا رسیده بود، با هدف پیشبرد هدف‌های امپراتوری و ادارهٔ







موفقیت‌آمیز آن، به ایجاد دستگاه دیوانی کارآمد، اقدام کنند. این امپراتوری دیگر فقط متعلق به اعراب نبود و از نخبگان سرزمین‌های در تصرفش که در ادارهٔ این سرزمین‌ها به مراتب با تجربه‌تر از اعراب بودند، بهره می‌گرفت. با این توضیح دربارهٔ شکل روی کار آمدن عباسیان، در بخش بعدی به بررسی دستگاه دیوانی امپراتوری عباسیان، ویژگی‌ها و شکل کارکرد آن می‌پردازیم.

## دستگاه دیوانی امپراتوری عباسیان

عباسیان با به‌دست گرفتن قدرت، با این مسئله روبه‌رو شدند که چگونه این سرزمین پهناور را به‌گونه‌ای کارآمد اداره کنند. به همین دلیل، پایه نهاد وزارت و ایجاد دیوان‌های مختلف در امپراتوری عباسیان بنا نهاده شد و برای هرکدام از آنها قوانین مشخصی وضع شد. پیش از آن، وزارت قانون مشخصی نداشت، بلکه هریک از خلفا هنگامی که موضوعی پیش می‌آمد، با جمعی از اطرافیان صاحب رأی خود مشورت می‌کرد. هریک از آنها مانند وزیری محسوب می‌شد که پیش از عباسیان به آن کاتب یا مشیر می‌گفتند. اما نهاد ویژه‌ای که وظایف مشخصی به آن محول شده باشد، به‌شکلی که در امپراتوری عباسی دیده می‌شود، وجود نداشت (ابن طقطقی، ۱۳٦۰، ص.۲۰٦ ). به‌عبارت دیگر، با فتح ایران توسط اعراب، دستگاه اداری و دیوانی امپراتوری‌های ایران پیش از اسلام به دوره بعد از اسلام منتقل شد، اما تشکیلات رسمی وزارت در زمان عباسیان دوباره احیا شد (خسروبیگی، ۱۳۸۸، ص.۱۵۸ ).

باید تأکید کرد، از آنجا که بنی‌عباس خلافتشان را مدیون غیرعرب‌ها –به‌ویژه ایرانی‌ها – بودند، در اداره این امپراتوری نیز از توانایی و تخصص غیراعراب بهره جستند و به آنها فرصت خدمت دادند. بدین ترتیب، با توسعه دستگاه دیوانی و تشکیلات حکومتی در دوران عباسیان، قدرت وزیر نیز افزایش یافت. از مقتدرترین خاندان‌های وزارت در امپراتوری عباسی خاندان برمکیان بودند. از قدرتمندترین وزیران عباسی، یحیی برمکی، وزیر هارون‌الرشید بود. هارون او را پدر می‌نامید و همه امور خلافت را به او واگذار کرده بود. دیوان سالاری در دوران عباسیان به اندازه‌ای پیشرفت کرد و گسترش یافت که بعدها سامانیان نیز در ایجاد تشکیلات اداری خود از دیوان سالاری عباسیان در بغداد اقتباس کردند (خسروبیگی، ۱۳۸۸، ص.۱۵۹). البته خود دیوان سالاری بنی‌عباس نیز برگرفته از امپراتوری ساسانیان بود. در ادامه، درباره دیوان‌های گوناگون در دوران عباسیان به‌صورت جداگانه توضیح داده می‌شود:

۱. **دیوان جیش**: این دیوان در زمان خلیفه دوم، عمر و امپراتوری اموی که عصر فتوحات و کشورگشایی‌ها بود، اهمیت بیشتری داشت و در دوران امپراتوری عباسیان، تا اندازه‌ای از اهمیت

آن کاسته شد. این دیوان از دو مجلس، یکی مجلس تقدیر و دیگری مجلس مقابله تشکیل می‌شد. اولی وظیفه ارزیابی وضعیت سپاه، تعیین میزان حقوق کارکنان نظامی و پرداخت به موقع آن و دومی وظیفه بازرسی و بررسی اسناد و ثبت اسامی سپاهیان و وضعیت انبارهای خواربار و علوفه و رسیدگی به نامه‌ها را بر عهده داشت (میراحمدی، ۱۳٦۸، ص.٥٤ ). عباسیان انحصار امور نظامی را از دست اعراب خارج و امتیازهای نظامی آنها را لغو کردند. نیروی نظامی جدیدی که آنها به‌وجود آوردند، به‌جای وفاداری به منافع قبیله‌ای و گروهی، به منافع امپراتوری وفادار بودند. بنابراین، آنها ارتشی متخصص و کارآزموده را جایگزین ملت نظامی‌پیشه عرب کردند. ضمن اینکه آنها هنگامی که به قدرت رسیدند، توسعه‌طلبی‌های ارضی دوران امویان را کنار گذاشتند و نیروی نظامی را محدود کردند. عباسیان در تشکیل این ارتش از کسانی که توسط آنها امپراتوری امویان را از میان برداشته بودند، یعنی موالی و عرب‌های خراسانی و فرزندان آنها استفاده کردند (لاپیدوس، ۱۳۸۱، ص.۱۲۲–۱۲۱)،

۲. **دیوان برید:** این دیوان از دیوان‌های بسیار مهم عباسیان بود. در امپراتوری به این وسعت، برقراری ارتباط با سرزمین‌ها و ولایات پهناور قلمرو اسلامی ضروری بود. نظام پستی در این امپراتوری برگرفته از نمونه‌های قدیمی آن در دوران هخامنشیان بود. پست در خدمت حکومت قرار داشت و حمل کالا برای خلیفه و مأموران بلندمرتبه دولت، رساندن مأموران حکومت به مقصدشان و نیز ارسال فرمان‌های حکام و اخبار به خلیفه از وظایف این دیوان بود (اشپولر، ۱۳٦۹، ص.۱۱٥). وظیفه دیگر آن رساندن اخبار مهم ولایات به دارالخلافه بود و این دیوان همانند چشم و گوش حکومت در نقاط مختلف امپراتوری بود (میراحمدی، ۱۳٦۸، ص.٥۷–٥٦). اهمیت این دیوان به این دلیل بود که اخبار و گزارش‌هایی که از ایالات مختلف به مرکز خلافت می‌رسید، می-توانست سبب عزل والی‌ها شود،

۳. **دیوان اعلی:** اعضای دیوان اعلی عالی‌ترین مقام‌های کشوری، لشکری و عالمان مذهبی بودند. این دیوان را دیوان رسائل و یا دیوان انشاء نیز می‌گفتند و پیمان‌نامه‌ها و احکام تصدی مقام‌ها و دیگر امور لشکری را تهیه می‌کرد (خوارزمی، ۱۳٦۲، ص. ۷۷). به‌عبارت دیگر، دیوان رسایل مسئول ثبت اسناد و انجام مکاتبات بود (لاپیدوس، ۱۳۸۱، ص.۱۲۳). اجرای احکام روزانهٔ دربار نیز از وظایف این دیوان بود،

٤. **دیوان خراج:** انجام امور مالی و ثبت آن در دفاتر و دوایر مربوط وظیفهٔ اصلی این دیوان بود. مقدار پرداختی خراج در این دیوان تعیین می‌شد و جمع‌آوری مالیات نیز توسط آن صورت می-گرفت. این دیوان، اداره جمع‌آوری مالیات بود که از زمان خلیفه دوم تأسیس شده بود و شعبه‌های







آن در سراسر امپراتوری وجود داشت. از زمان منصور عباسی نیز وصول مالیات به فرمانداران ولایات واگذار شد. در گرفتن مالیات به رعایا بسیار ظلم می‌شد و اگر مردم نمی‌توانستند این میزان از مالیات را پرداخت کنند، دارایی شخصی آنان مصادره می‌شد (کانپوری، ۱۳٤۸، ص.۱۳٤).

۵. **دیوان اِشراف و دیوان استیفا:** از آنجا که در حکومت عباسیان دوره کشورگشایی پایان یافت، توجه حکومت به اداره امپراتوری معطوف شد، امور مالی و وضع قوانین و مقررات مربوط به آن، یکی از برنامه‌های مهم بود. به همین جهت دیوان‌های متعددی در حوزه امور مالی ایجاد شد که گاه همپوشی وظایف نیز پیدا می‌کردند. از آن جمله، دیوان اِشراف بود که وظیفه نظارت بر مخارج و امور مالی و دخل و خرج دربار را بر عهده داشت و همکاری نزدیکی با دیوان استیفا داشت. از سوی دیگر نیز، دیوان اشراف همکاری نزدیکی با دیوان برید در ارتباط با گزارش‌ها و اخبار رسیده از نقاط مختلف امپراتوری داشت. وظیفه دیوان استیفا نیز، تنظیم کلیه امور مالی و دخل و خرج مملکت بود و سایر منابع درآمد امپراتوری مانند خراج، جزیه و انواع دیگر عوارض و مالیات نیز در این دیوان ثبت می‌شد (میراحمدی، ۱۳٦۸، ص.٦۷-٦٦ ).

٦. **دیوان شرطه و احداث (یا شهربانی ):** این دیوان ابتدا زیر نظر قاضی‌القضاۀ و وظیفه‌اش امنیت داخلی و حفظ جان و مال مردم بود و قاضیان آن حق داشتند به دعاوی رسیدگی کنند. رئیس کل این اداره می‌توانست تا مقام سپهسالاری ترفیع یابد (کانپوری، ۱۳٤۸، ص.۱۳۷). احکام صادره در دیوان‌هایی مانند دیوان مصادرات که وظیفه‌اش تنظیم اسناد مربوط به اموال مصادره شده بود، و دیوان مظالم که نامه‌ها و شکایت‌های رسیده از سوی مردم را به اطلاع خلیفه می‌رساند و سپس دستور لازم را صادر می‌کرد، به این دیوان ابلاغ می‌شد و دیوان شُرطه نیز وظیفه‌اش اجرای احکام بود. رئیس این دیوان که در واقع رئیس تأمینات بود، گاه امور مربوط به سربازان را بر عهده داشت که در سرپرستی عارض یا وزیر جنگ به تعهد خود عمل می‌کرد. در کنار آن، دیوان محتسب نیز قرار داشت که وظیفه آن اداره امور شهر، نظارت بر تعیین قیمت‌ها، نظافت شهر و مجازات محتکران و جلوگیری از کم‌فروشی و گرانفروشی بود (میراحمدی، ۱۳٦۸، ص.٦٦). وظیفۀ اصلی محتسب، امر به معروف و نهی از منکر بود (کانپوری، ۱۳٤۸، ص.۱٤۱).

۷. **دیوان الماء (دیوان آب ):** این دیوان، آب را میان کشتکاران تقسیم می‌کرد و آنها نیز می‌توانستند آب را به سایر روستائیان بفروشند (کانپوری، ۱۳٤۸، ص.۱۳۹). این دیوان نقش مهمی در تقسیم آب آشامیدنی و نیز آب مورد نیاز برای زمین‌های کشاورزی و باغ‌ها بر عهده داشت. ساخت سد و تعیین خراج مالکان آب و افزایش یا کاهش خراج بر اساس میزان آب در دسترس آنان از دیگر وظایف این دیوان بود (خوارزمی، ۱۳٦۲، ص.٦۹).

سایر دیوان‌های عباسیان که حکایت از توجه آنان به جزئیات امور مملکت‌داری داشت، عبارت بود از: دیوان توقیع و الدار که در آن دستورهای خلیفه ثبت می شد، دیوان خاتم که همه نامههایی که به امضای خلیفه می‌رسید در این دیوان مهر می‌شد، دیوان جهبذه که وظیفه‌اش تحصیل‌داری، حسابرسی و بانکداری بود، دیوان البِر و الصدقات که به امور خیریه و عام‌المنفعه می‌پرداخت، دیوان اوقاف که به املاک و اراضی موقوفه و مساجد رسیدگی می‌کرد و دیوان‌الضرب که یکسان کردن عیار مسکوکات در سراسر امپراتوری با هدف تسهیل تجارت را بر عهده داشت (میراحمدی، ۱۳٦۸، ص.٦۷-٦۲).

امپراتوری عباسیان، امپراتوریی متمرکز بود و دستگاه دیوانی آن در مقر خلافت مستقر بود. از آنجا که، دیگر خلیفه سرگرم فتوحات نبود، تمرکز بیشتری بر دیوان‌ها و شکل اداره مملکت داشت و وزیران زیر نظر او انجام وظیفه می‌کردند. در سلسله عباسیان، همانند امپراتوری امویان، خلیفه بالاترین مقام را داشت. مفهوم خلافت با دور شدن از زمان حیات حضرت محمد (ص) کم‌کم از جانشینی پیامبر به خلافت یا جانشین خدا تغییر یافت. خلیفه برترین مقام دینی و نیز بالاترین مقام در اداره مملکت بود و وزیران در مقابل او مسئول و پاسخگو بودند. امپراتوری عباسیان تنها حدود ۱۵۰ سال، یعنی تا سال ۲۷۹ هجری قمری در اوج اقتدار بود و آنچه در مورد دیوان‌های گوناگون و کارکردهای آن و جایگاه خلیفه و وزیر توضیح داده شد، مربوط به این ۱۵۰ سال است.

به‌تدریج حکومت‌های محلی از اواخر قرن ۳ هجری قمری در شرقی‌ترین نقاط این امپراتوری سر برآورند. نخستین آنها طاهریان (۲۵۲-۲۰۰ هجری) بود که در خراسان حکومتی مستقل تشکیل دادند. پس از آن، نوبت به صفاریان (۲۷۹-۲٤۰ هجری ) رسید که در سرزمین سیستان حکومت مستقلی تشکیل دادند و با فتح نیشابور به حکومت طاهریان پایان دادند و قلمرو خود را تا شیراز، اهواز و اصفهان گسترش دادند (یعقوبی، ۱۳٥٦-۱۳٤۳، ص.٤۷۳ و گردیزی، ۱۳٤۷، ص.۱۳۱). در قرن چهارم هجری قمری، خراسان و ماوراءالنهر - آنچه امروز آسیای مرکزی نامیده می‌شود - تحت حکومت سامانیان بود و پایتختشان در بخارا قرار داشت. هنگامی که سامانیان درحال تحکیم قدرت خود بودند، حمایت معنوی خلیفه عباسی از آنان در برابر صفاریان بسیار ارزشمند بود (باسورث، ۲۳٥٦، ص. ۲٦-۲٥ ). پس از آنان نوبت به غزنویان رسید که در ادامه به توضیح شکل روی کار آمدن آنها و دستگاه دیوانی این امپراتوری می‌پردازیم.







**ظهور امپراتوری غزنویان**

در اوایل عهد عباسی، امرای این امپراتوری که به آنها اقطاع و حکومت بر ولایات اعطا می‌شد، خود خیلی کم به ولایات می‌رفتند و نایبان آنها امور ولایات را انجام می‌دادند. زیرا دوری از درگاه خلافت این خطر را داشت که رقیبی برای حکمرانی بر آن ولایت پیدا شود و با بدبین کردن خلیفه نسبت به این شخص، حکمرانی بر آن ولایت را از دست این شخص خارج کند. به‌تدریج این امرا و اقطاع داران در محدوده قلمرو خویش صاحب قدرت شدند و برای خلیفه تنها هدایایی مختصر می‌فرستادند و خطبه و سکه همچنان به‌نام خلیفه بود. به مرور زمان این امرای بزرگ ادعای استقلال کردند و به‌ویژه در ولایاتی که از مرکز خلافت دورتر بود، از دستور خلیفه سر باز زدند (زرین کوب، ۱۳۷۳، ص.٤٨٤ ). بیشتر پادشاهی‌های ایران در این دوره به همین صورت شکل گرفت؛ غزنویان و سلجوقیان از جمله این پادشاهی‌ها بودند. سبکتکین و الپتکین مأموران نظامی سامانیان بودند که به قدرت دست یافتند و امپراتوری غزنویان را بنیان گذاشتند. پس از سبکتکین محمود موفق شد تا قدرت را به‌دست آورد. قلمرو وسیعی که محمود در دوران حکمرانی خود به‌وجود آورد، سبب شد تا ضرورت ایجاد تشکیلات اداری و دستگاه دیوانی احساس شود. به‌دلیل سابقه کوچ‌نشینی و زندگی صحرانشینی در میان اقوام ترک، درگذشته چنین ادارات و سازمان‌هایی وجود نداشت. این سازمان‌ها برخی بر اساس دستگاه دیوانی در زمان سامانیان بود و برخی نیز به دوران ساسانیان باز می‌گشت (میراحمدی، ١٣٦٨، ص.١٧٦-١٧٤).

غزنویان در تمام دوران حکومت خود، قدرت خود را مدیون فتوحات نظامی و کارآمدی بالای افراد ارتش بودند. به همین دلیل، با متوقف شدن فتوحات، ارتش آنها نیز دچار تزلزل و انحطاط شد (زرین کوب، ۱۳۷۹، ص.٤٢٢-٤٢٠ ). حکومت‌های پس از امپراتوری عباسیان، توسط نخبگان نظامی غیر بومی و خارجی به‌وجود آمدند. این نخبگان نزدیکی نژادی، فرهنگی، زبانی و یا تاریخی با مردمی که تحت سلطه آنها بودند، نداشتند. ویژگی آنها این بود که حکومت آنها توسط غلام‌هایی ایجاد شده بود که به‌تدریج به بالاترین مقام‌ها رسیدند و ارتش آنها متشکل از همین غلام‌ها بود. اما نکته مهم این بود که غلام بودن این افراد، موقعیت اجتماعی آنها را تحت تأثیر قرار نمی‌داد، بلکه موقعیت اجتماعی آنها به موقعیت اجتماعی سرورشان بستگی داشت. برای نمونه، جایگاهی که برای غلام سلطان متصور بود، فرماندهی سپاه یا وزارت دولت بود و برده فرمانده سپاه می‌توانست به مقام یکی از فرماندهان نظامی دست یابد. بنابراین، غلام دارای شأن و موقعیت اجتماعی پایینی نبود (لاپیدوس، ۱۳۸۱، ص.۲۲۳ ).

این مسئله بیانگر میزان بالای تساهل و تسامح در جامعه و ساختار اجتماعی است که در زمان خود کم‌نظیر و شگفت‌انگیز است؛ به این معنی که یک غلام برده می‌تواند تا جایی جایگاه اجتماعی خود را ارتقا ببخشد که در رأس یک امپراتوری قرار بگیرد. غلام‌هایی که مؤسس این امپراتوری بودند، تجربه‌ای در اداره یک امپراتوری کشاورزپیشه و یکجانشین نداشتند و بیشتر توانایی آنها در امور نظامی و فتوحات و کشورگشایی بود. از این‌رو، افرادی با تخصص‌های گوناگون را به استخدام خود درآوردند و به ایجاد دستگاه دیوانی اقدام کردند. ضمن اینکه، این افراد نیز از اینکه یک رژیم نظامی پیشه با سابقه چادرنشینی بتواند از مسیرهای تجاری و زمین‌های کشاورزی در برابر هجوم سایر اقوام چادرنشین دفاع کند، خرسند بودند (لاپیدوس، ۱۳۸۱، ص.۳۳۹ ).

بدین ترتیب، از این پس امپراتوری‌هایی به‌وجود آمد که در رأس آن، یک فرد ترک قرار داشت؛ اما اداره این امپراتوری و دیوان‌های گوناگون آن و دستگاه قضا در دست ایرانیان بود و زبان دربار از عربی به فارسی تغییر کرد. در بخش بعدی به توضیح دستگاه‌های دیوانی در امپراتوری غزنوی و مقام‌های مربوط به هر دیوان می‌پردازیم.

**دستگاه دیوانی امپراتوری غزنویان**

نقش و جایگاه وزیر اعظم در رأس تشکیلات دیوانی و اداری در این امپراتوری حتی در مقایسه با امپراتوری عباسی مهم‌تر و بالاتر بود. به بیانی دیگر، در این امپراتوری‌ها، منصب وزارت مهم‌ترین مقام اداری و دیوانی بود. البته سابقه قرارگرفتن وزیر در رأس تشکیلات اداری و دیوانی به امپراتوری‌های ایران پیش از اسلام باز می‌گردد (خسروبیگی، ۱۳۸۸، ص.۱۵۸). هرچند که بنا به تعریف، وزیر شخص دوم مملکت پس از سلطان به حساب می‌آمد، اما در عمل در اداره امپراتوری وسیع آن دوره و نظارت بر امور امپراتوری مقام اول بود. همچنان که به نقل از نویسنده تاریخ بیهقی، سلطان مسعود غزنوی در هنگام واگذاری وزارت به خواجه احمد حسن پیام داده بود که « من همه شغل‌ها بدو خواهم سپرد مگر نشاط و شراب و چوگان و جنگ و در دیگر چیزها همه کار وی را باید کرد و به رأی و دیدار وی هیچ اعتراض نخواهد بود» (بیهقی، ۱۳۲٤، ص.۱۵۲). هنگام واگذاری وزارت به او نیز، مسعود در حضور بزرگان حکومتش گفت: «خواجه خلیفت ماست در هرچه به مصلحت باز گردد و مثال و اشارت وی روان است در همهٔ کارها، و هرآنچه بیند کس را اعتراض نیست» (بیهقی، ۱۳۲٤، ص.۱۵۵ ).







مهم‌ترین دلیل جایگاه بسیار رفیع وزیر در این نوع حکومت‌ها این بود که در اصل در این امپراتوری‌ها وقت شاهان صرف فتوحات و کشورگشایی می‌شد و امور مربوط به سپاهیان و لشکر زیر نظر مستقیم شخص شاه قرار داشت، درحالی که امر اداره امپراتوری و تدبیر مُلک در دست وزیران، دبیران، مستوفیان و سایر دیوانیان بود. وزیر در امور مربوط به سپاه، چندان اختیاری نداشته است و سلاطین غزنوی نیز امور جنگ را از وظایف وزیر کنار می‌گذاشتند و خود به‌صورت مستقیم بر امور سپاهیان نظارت داشتند، اما در عین حال حتی در این مورد نیز، امور اداری و مالی سپاهیان که از راه دیوان عَرَض انجام می‌شد، زیر نظر وزیر بود (خسروبیگی، ۱۳۸۸، ص.۱٦۰). با این توضیح درباره جایگاه وزیر، اینک به معرفی مهم‌ترین دیوان‌های امپراتوری غزنوی می‌پردازیم:

۱. **امور لشکری و دیوان عرض:** کلیه امور مربوط به لشکریان و سپاه بر عهده این دیوان بود که ریاست آن را عارض (وزیر جنگ ) بر عهده داشت. وظیفه دیوان عرض تنظیم قوانین و مقررات مربوط به سپاه، تهیه آمار و ثبت اسامی لشکریان و پرداخت حقوق لشکر بود. عارض نیز وظیفه داشت که بر همه نمایندگان خود در ولایات در اجرای مسئولیت‌های دیوان عرض نظارت کند (میراحمدی، ۱۳٦۸، ص.۱۸۲). امپراتوری غزنوی ماهیتی نظامی و امپریالیستی داشت، بدین معنی که به‌شکل مداوم با جنگ بر سرزمین‌های دیگر سلطه می‌یافت و از منابع انسانی، کشاورزی و ذخایر امیران و معبدها بهره‌مند می‌شد. از این‌رو، این دیوان از مهم‌ترین دیوان‌ها در امپراتوری غزنوی بود. دستگاه نظامی غزنویان از حکومت‌های پیش از خود نیز متأثر بود. از جمله، هسته اصلی نیروی نظامی در این امپراتوری را سربازان برده یا غلامان تشکیل می‌دادند که به وفاداری به شخص سلطان متعهد بودند و از ملیت‌های مختلف تشکیل می‌شدند،

سیر تکامل ارتش‌ها از یک ارتش مبتنی بر عضوگیری قبیله‌ای به ارتش‌های مزدور و حرفه‌ای سبب افزایش هزینه دولت می‌شد (باسورث، ۲۵۳٦، ص.٦۲). می‌توان گفت که امپراتوری غزنوی به ارتش سالاری گرایش داشت، نهاد ارتش بیشترین اعتبار را در امپراتوری داشت و در آن تنوع نژاد سپاهیان وجود داشت. ارزش لشکریان امپراتوری‌های ترک در وابستگی محلی نداشتن آنان بود (باسورث، ۲۵۳٦، ص.۹٦). زیرا آنها از مردم بومی نبودند، هیچگونه تعلق شخصی و محلی نداشتند و ذهن آنها تنها معطوف به وفاداری به سلطان بود و این امر کارایی آنها را افزایش می‌داد. در کنار عارض که دیوان عرض را اداره می‌کرد و پس از سلطان بالاترین مقام نظامی بود، حاجب بزرگ و یا حاجب‌الحجاب وجود داشت که به‌نوعی وزیر دربار بود و بر امور لشکری نیز نظارت داشت. همچنین مقامی نیز به نام سالار غلامان سرایی (رئیس غلامان خاصه شاه، غلامان سلطانی ) بود که رئیس دسته غلام‌های مخصوص سلطان بود (خواجه نظام الملک، ۱۳٦٤، ص.۱۳۰).

اهمیت امور نظامی در این امپراتوری به‌دلایل سیاسی و اقتصادی نیز بود، زیرا منبع اصلی درآمد غزنویان مانند سایر امپراتوری‌های امپریالیستی به کشورگشایی و کسب غنایم فراوان متکی بود،

۲. **دیوان رسالت (دیوان رسایل ):** یکی از ویژگی‌های دستگاه دیوانی در امپراتوری غزنویان، متمرکز نبودن آن در پایتخت بود. دیوان‌های مهم از جمله دیوان رسایل، در سفرهای جنگی و فتوحات سلطان همراه وی بودند (باسورث، ۲۵۳٦، ص.٦٧). این دیوان، مرکز دستگاه اداری حکومت غزنوی بود که ثبت فرمان‌ها، نامه‌های اداری و ثبت رویدادهای ولایات و دریافت و ارسال نامه به سرزمین‌های مجاور و صدور احکام در حوزه وظایف آن بود (میراحمدی، ۱۳٦۸، ص.۲۰۳). بنابر تاریخ یمینی، «دیوان رسایل در حکم مخزن اسرار است» (جرفادقانی، ۲۵۳۷، ص.۳٤۳). اهمیت این دیوان که در حکم دبیرخانه برای سلطان بود، در امپراتوری غزنویان بسیار زیاد بود،

۳. **دیوان برید:** وظیفه این دیوان، انتقال خبر بود. اهمیت این دیوان در این بود که امکان اطلاع از نقاط مختلف امپراتوری را فراهم می‌کرد و بر آن شخصی به نام صاحب برید یا صاحب خبر نظارت می‌کرد. وظیفه اصلی این دیوان، ارائه گزارش کار از عملکرد والیان و دیگر کارگزاران دولتی در ولایات بود. اطلاع‌رسانی از اخبار نقاط گوناگون امپراتوری، آگاهی از ناآرامی‌ها و شکل عملکرد حکام، در کمک به امپراتوری جهت سرکوب به موقع شورش‌ها و تحکیم پایه‌های امپراتوری مؤثر بود. افزون بر این، انتقال نامه‌ها و احکام دولتی نیز از دیگر وظایف اعضای این دیوان بود (میراحمدی، ۱۳٦۸، ص.۲۰۵ ).

٤. **دیوان اشراف:** این دیوان یک سازمان بازرسی برای نظارت و بازرسی بر عملکرد سایر دیوان‌ها و کارکنان آنها در مرکز و ولایات، به‌ویژه در امور مالی مربوط به هر ولایت بود. به بیانی دیگر، وظیفه دیوان اشراف، نظارت بر همه امور مالی و اداری ولایات بود (خسروبیگی، ۱۳۸۸، ص.۲۱٦). افزون بر این، این دیوان وظیفه دیگری نیز داشت که به‌نوعی مکمل دیوان برید محسوب می‌شد و آن وظیفه بازرسی و جاسوسی بود تا آنها نیز آنچه را که در گوشه و کنار امپراتوری اتفاق می‌افتد، به مرکز گزارش دهند (بیهقی، ۱۳٥٦، ص.۲۲۱ ). به تعبیری می‌توان گفت که اعضای این دیوان، عالی‌ترین مقام پلیس مدنی بودند که وظیفه داشتند تا اخبار محرمانه را کسب کنند و به مرکز امپراتوری اطلاع دهند (اشپولر، ۱۳٦۹، ص.۱۲۳ ).

٥. **دیوان استیفا:** وظیفه این دیوان، رسیدگی به امور مالی و ثبت ارقام دخل و خرج کشور و همه درآمدهای دولتی در دفترهای مربوط بود. ریاست این دیوان با صاحب دیوان استیفا بود و وی شخصی به‌نام مستوفی را برای بررسی امور مالی به ولایات می‌فرستاد و وی گزارش خود از آن







ولایت را به دیوان استیفا می‌فرستاد. این دیوان همان وظایف دیوان خراج را در سرزمین‌های اسلامی دیگر بر عهده داشت (میراحمدی، ۱۳٦۸، ص. ۲۰۸–۲۰۷ ). به بیانی دیگر، مستوفیان مأموران محاسباتی امور مالی و مالیاتی یک ایالت و یا یک اداره حکومتی کشوری و لشکری بودند (خسروبیگی، ۱۳۸۸، ص.۱۸۷ ).

در جمع‌بندی می‌توان گفت که با روی کار آمدن غزنویان، نوع جدیدی از امپراتوری روی کار آمد که تحت تسلط غلام‌های سرباز بود و سلاطین آن نیز خود زمانی برده بودند. این امپراتوری و نیز امپراتوری سلجوقیان، سه ویژگی داشتند:

۱. ارتش حرفه‌ای غیر بومی متشکل از غلام‌ها،

۲. نظام اداری و دستگاه دیوانی غیر متمرکز و متحرک،

۳. حمایت از فرهنگ اسلامی ایران (لاپیدوس، ۱۳۸۱، ص. ۲۱۳ ).

بیشتر برتری آنها در امور نظامی و کشورگشایی و فتوحات بود و تجربه‌ای در امور مربوط به مملکت‌داری نداشتند، از این‌رو ادارهٔ این امپراتوری را به ایرانیان با تجربه در این زمینه واگذار کردند و به همین دلیل است که در این دوره نقش وزیر اعظم و رؤسای دیوان‌ها در انجام امور گوناگون مربوط به ادارهٔ امپراتوری به اوج خود می‌رسد و دستگاه دیوانی، بیشترین اهمیت را می‌یابد؛ یعنی دوران امپراتوری غزنویان، درخشانترین عصر برای وزیران از نظر ادارهٔ کشور است. در بخش بعدی، به‌شکل روی کار آمدن امپراتوری سلجوقیان و سپس دستگاه دیوانی آن می‌پردازیم.

### ظهور امپراتوری سلجوقیان

سلجوقیان طایفه‌ای از ترکمانان غوز و خزر بودند که در دوران حکمرانی امیران سامانی در مناطق نزدیک ماوراءالنهر و سواحل شرقی دریای خزر و دره‌های علیای سیحون و جیحون سکونت داشتند. در اوایل قرن ۵ هجری قمری تعدادی از آنان با ریاست ارسلان (پسر سلجوق) به مقابله با سلطان محمود غزنوی برخاستند، اما غزنویان موفق به شکست آنان شدند. بعد از آن، عده‌ای به خراسان و برخی به اصفهان و آذربایجان رفتند و سرانجام غزنویان در نبرد دندانقان شکست خوردند و سلجوقیان حکومت مستقلی را در محدوده جغرافیایی گسترده‌ای تشکیل دادند. طغرل اولین شخص قدرتمند از امپراتوری سلجوقیان بود که در سال ٤۲۹ هجری قمری در نیشابور حکومت خود را آغاز کرد (حلمی، ۱۳۸٤، ص.۱۸).

دولت سلجوقی در دوران اقتدار خود دومین دولت بزرگ اسلامی است که دست‌کم در سمت شرق توانست بخش زیادی از ممالک اسلامی را در یک حکومت در بیاورد. از آنجا که سلجوقیان سنی، متعصب و مطیع خلیفه عباسی در اوامر روحانی بودند، از این‌رو در زمان حکومت آنها







خلافت بغداد دوباره توانست اطاعت از فرمان‌های خود را در زمینه امور مذهبی بر این سرزمین گسترده برقرار کند (اقبال آشتیانی، ۱۳۳۷، ص.۱۷ ). هدف‌های اصلی آنها پس از شکل‌گیری امپراتوری عبارت بود از: ۱. تأیید سلطه دنیایی سلطان، ۲. تجدید پیوند میان دولت و دین اسلام، ۳. نظارت بر نظام آموزشی، ٤. تأکید بر اهمیت تشکیلات کشوری که بسیار متأثر از دستگاه دیوانی سامانیان و غزنویان بود (کلوزنر، ۱۳٦۳، ص.۱٦–۱۵ ).

امپراتوری سلجوقیان از بسیاری جهات شبیه امپراتوری غزنویان بود، یعنی در این امپراتوری نیز تشکیلات لشکری و توجه به امور نظامی به‌دلیل ادامه روند فتوحات و کشورگشایی در اولویت هدف‌های آن قرار داشت. در رأس امپراتوری همچنان فردی ترک نشسته بود و ادارهٔ امور امپراتوری را به ایرانیان سپرده بود. وزیر اعظم همانند دوران غزنویان، مهم‌ترین نقش را در امپراتوری‌داری داشت، قدرت سلطان نیز بر پایه نیروی غلام‌ها و قبایل چادرنشین قرار داشت و سلطان تنها در امور نظامی نظارت مستقیم داشت. گرایش به تمرکز نداشتن و ادارهٔ نقاط مختلف امپراتوری به‌صورت غیرمستقیم که در دوران امپراتوری غزنویان وجود داشت، در این دوران نیز ادامه یافت. با این توضیح، در بخش بعدی به توضیح دستگاه دیوانی در دوران سلجوقیان، نقش و کارکرد هریک از دیوان‌ها می‌پردازیم.

### دستگاه دیوانی امپراتوری سلجوقیان

مهم‌ترین عاملی که پادشاهان سلجوقی توانستند تا قلمروی با آن وسعت را به‌گونه‌ای کارآمد حفظ و اداره کنند، به‌کارگرفتن دیوان سالاران و کارکنان ایرانی بود. در ماوراءالنهر، خراسان و عراق از این جماعت تعداد زیادی وجود داشت. سلجوقیان بسیاری از این افراد را در کار استیفا، قضاوت و سایر مشاغل گماشتند و از آنجا که خود تجربه و تخصصی در ادارهٔ امپراتوری نداشتند، این افراد نیز تقریباً تشکیلات دیوانی و اداری سامانیان و غزنویان را به همان شکل باقی گذاشتند و به غیر از پاره‌ای تغییرات، دستگاه دیوانی در این دوران، همان دستگاه دیوانی دوران غزنویان بود (اقبال آشتیانی، ۱۳۳۷، ص. ۱۹–۱۸). در هر دو امپراتوری، دستگاه دیوانی امور به‌شکل کامل تخصصی شده بود.

نکتهٔ دیگر در مورد اهمیت نقش وزرای اعظم در ادارهٔ این امپراتوری همانند امپراتوری سلجوقیان است. از آنجا که پیشینه غلام‌های ترک که با تأسیس امپراتوری غزنویان و سلجوقیان به بالاترین مقام‌ها و درنهایت به جایگاه پادشاه رسیدند، مبتنی بر زندگی قبیله‌ای بود، آنها تجربه زیادی در ادارهٔ مملکت و این قلمرو پهناور نداشتند. بنابراین، آنها نیازمند شیوهٔ فرمانروایی متمرکز







ایرانیان بودند؛ در نتیجه، در دوران حکمرانی آنها جایگاه وزارت تثبیت شد (طباطبایی، ۱۳۷۵، ص.۵۰). چنانچه مشاهده می‌شود، اهمیت وزیران اعظم در این امپراتوری نیز همانند امپراتوری غزنویان بسیار زیاد است؛ به‌عبارتی، آنان گردانندگان واقعی امور مملکت بوده‌اند و با تدبیر آنها کارها سرانجام می‌یافت. دستگاه‌های دیوانی گوناگون زیر نظارت وزیر اعظم فعالیت می‌کردند. اهمیت وزارت چنان بود که ثبات یا بی‌ثباتی هریک از دیوان‌ها می‌توانست در کل نظام اداری و موفقیت یا شکست حکومت مرکزی در دوران حکمرانی سلجوقیان اثر بگذارد و شکل کار هریک از دیوان‌ها به وزیری که در رأس آنها قرار گرفته بود، بستگی داشت. در اینجا مهم‌ترین دیوان‌ها در حکومت سلجوقیان را بررسی می‌کنیم:

**۱. دیوان عرض:** این دیوان که پرداختن به امور نظامی در حوزه وظایف آن بود، همه امور ارتش را انجام می‌داد و در رأس آن، صاحب دیوان عرض یا عارض جیش قرار داشت که نظارت بر امور نظامی، عزل و نصب مقام‌های نظامی، حفظ نظم و تعیین مقررات ارتش و پرداخت حقوق و مواجب وظیفه او بود. دیوان عرض از مهم‌ترین دیوان‌های عصر سلجوقی بود. زیرا امپراتوری سلجوقیان نیز مانند امپراتوری غزنویان بر پایه ارتش و سپاه قرار داشت. وظایف این دیوان نیز تعیین درجات سپاه، تهیه و ثبت آمار مربوط به تعداد افراد و اموال، برآورد میزان هزینه‌های مربوط به پرداخت حقوق نظامیان، تهیهٔ علوفه سپاه و تهیه تجهیزات جنگی و تدافعی در زمان جنگ بود (میراحمدی، ۱۳٦۸، ص.۲۵۲–۲۵۱ و ص.۲۳۱ ).

شیوه آرایش سپاه سلجوقی هم در زمان صلح و هم در زمان جنگ، به‌صورت کامل مشابه امپراتوری غزنویان بود و در رأس کل تشکیلات نظامی نیز، شخص سلطان قرار داشت. سلاطین نخستین سلجوقی، ارتش ثابتی متشکل از غلامان و مزدوران نیز ایجاد کرده بودند تا از اتکای خود بر ترکمانان بکاهند. این افراد می‌توانستند از راه سلسله مراتب به بالاترین مقام‌های نظامی دست یابند (کلوزنر، ۱۳٦۳، ص.۲۵ ). در عین حال، سلاطین سلجوقی می‌خواستند تا از راه تأکید بر اهمیت دستگاه دیوانی، برتری نهایی را به تشکیلات کشوری در برابر جاه طلبی‌های نخبگان نظامی بدهند (کلوزنر، ۱۳٦۳، ص.۲٤).

۲. **دیوان طغرا:** در امپراتوری سلجوقی، وظایف دیوان رسایل و انشا بر عهده دیوان طغرا بود. این دیوان مرکز دستگاه اداری امپراتوری بود. مقصود از طغرا، خط یا نشانه‌ای است که در فرمان‌ها و احکام کشیده می‌شد و به مأمور کشیدن این خط، طغرایی یا طغراکش می‌گفتند (بدیع، ۱۳۸٤، ص.٤۸ ). رئیس این دیوان وزیر یا صاحب دیوان رسائل بود و در زیر دست او عدهٔ زیادی منشی و کاتب رسائل کار می‌کردند که مورد اعتماد دولت بودند. به همین سبب، دربار سلطانی آنها را

برای انجام مأموریت‌های سری و سیاسی به نقاط گوناگون امپراتوری می‌فرستاد (اقبال آشتیانی، ۱۳۳۷، ص.۳۰-۲۹). وظایف این دیوان مانند وظایف دیوان رسایل شامل ثبت فرمان‌ها و نامه‌های اداری و رویدادهای ولایات و نیز دریافت و ارسال نامه به سرزمین‌های گوناگون امپراتوری بود. اهمیت شغل صاحب این دیوان به‌دلیل حضور دائمی او در نزد فرمانروا، آگاهی او از اطلاعات درباری و دیوانی، به‌ویژه اطلاعات محرمانه و نیز مورد مشورت قرارگرفتن از سوی سلطان در امور سیاسی و حکومتی بود (خسروبیگی، ۱۳۸۸، ص.۱۹۷)،

۳. **دیوان برید:** این دیوان وظیفه رساندن اخبار و نامه‌های دولتی و گزارش‌های محلی به پایتخت را بر عهده داشت. رئیس این دیوان را صاحب دیوان برید یا صاحب برید می‌نامیدند. وی نمایندگانی را که نایب برید نام داشتند، به ولایات امپراتوری می‌فرستاد تا اخبار ولایات را به موقع به پایتخت برسانند. در این امپراتوری نیز همانند امپراتوری غزنویان، این دیوان اهمیت خاصی داشته است. زیرا به‌دلیل شکل ادارهٔ این امپراتوری که به‌صورت غیرمتمرکز بود و همچنین با در نظر داشتن این موضوع که در امپراتوری غزنویان و سلجوقیان، توجه بسیار زیاد به امور نظامی و فتوحات می‌توانست سبب غفلت آنها از توجه به امور و مسائل مربوط به ولایات بشود، ضروری بود تا نمایندگانی از مرکز به ولایات گوناگون امپراتوری فرستاده شوند تا مرکز را از امور مالی و جاری و نیز شورش‌های احتمالی در شرف وقوع در ولایات، آگاه سازند،

٤. **دیوان اشراف:** خواجه نظام‌الملک به‌خوبی وظایف کسانی را که در این دیوان مشغول به‌کار بودند در سیاست‌نامه توضیح داده است. «کسی که بر وی اعتماد تمام است او را اشراف فرمایند تا آنچه به درگاه رود، او می‌داند و به وقتی که خواهند و حاجت افتد می‌کند و این کس باید که از دست خویش به هر ناحیتی و شهری نایبی فرستد سدید و کوتاه‌دست تا اعمال و اموال را تیمار می‌دارد و آنچه رود از اندک و بسیار به علم ایشان باشد» (خواجه نظام الملک، ١٣٦٤، ص.٨٤).

به بیانی دیگر، وظیفه این دیوان، بازرسی و نظارت بر امور بود که با نظارت رئیس این دیوان، یعنی صاحب دیوان اشراف انجام می‌گرفت. مشرفان افزون بر وظیفه بازرسی، به امور مالی ولایات و کارهای مربوط به دیوان استیفا نیز نظارت می‌کردند (میراحمدی، ١٣٦٨، ص.٢٥٤ ). درصورتی که مشرف کار خود را به درستی انجام می‌داد، از شورش و فساد مالی در ولایات جلوگیری می‌کرد،

۵. **دیوان استیفا:** رئیس این دیوان، صاحب دیوان استیفا یا مستوفی، پس از وزیر اعظم از مهم‌ترین مقام‌های کشور بود. وظیفه این دیوان، رسیدگی به امور مالی کل کشور بود. تعیین مالیات کشور و نیز مالیات هریک از ایالات، بر اساس گزارش‌های مأموران این دیوان بود. در واقع، وظایف دیوان







استیفا همان وظایف دیوان خراج در دربار خلفا بود که در امپراتوری سامانیان، غزنویان و سلجوقیان استیفا خوانده می‌شد (عقیلی، ۱۳۳۷، ص.۱۵۳ ).

مستوفی مدیر امور مالی امپراتوری بود. وی مأمورانی را با عنوان نایب مستوفی از جانب خود به قلمرو خاصی می‌فرستاد تا وضعیت آن قلمرو و صورت دخل و خرج حوزه خود را اطلاع دهد (اقبال آشتیانی، ۱۳۳۷، ص.۲۸). به‌دلیل وسعت امپراتوری سلجوقیان و متمرکز نبودن آن، کار مأمورانی که با عنوان‌های مختلف و با وظایف متفاوت از جانب مرکز به ولایات فرستاده می‌شدند، اهمیت زیادی داشت تا دستگاه مرکزی از اموری که در ولایات می‌گذرد، به درستی اطلاع یابد و تصمیم مناسب بگیرد.

می‌توان گفت در مجموع، میان دو امپراتوری غزنویان و سلجوقیان شباهت‌های زیادی وجود دارد و می‌توان آنها را در یک گروه قرار داد. برای نمونه در هردو مورد، در رأس امپراتوری یک نظامی ترک قرارگرفته و بر اکثریتی غیرترک حکومت می‌کرد. زبان رسمی دربار از عربی به فارسی تغییر کرد. نیروی نظامی هر دو از غلام‌های غیربومی تشکیل شده بود. هر دو حکومت، به‌دلیل کشورگشایی و فتوحات گسترده به امور نظامی اهمیت بسیاری می‌دادند. وزیران اعظم نیز که دستگاه پیچیده دیوانی را اداره می‌کردند، قدرت و اختیارات گسترده در امر کشورداری داشتند.

**نتیجه**

ضمن مرور کلی آنچه که تا به اینجا ذکر شد، به تفاوت‌های مهم دستگاه دیوانی امپراتوری اعراب و امپراتوری غزنویان و سلجوقیان می‌پردازیم. ابتدا به چگونگی روی کار آمدن امپراتوری عباسیان پس از امویان پرداختیم تا روشن شود که شکل روی کار آمدن عباسیان چه تأثیری بر دستگاه دیوانی این امپراتوری و عضوگیری در هریک از دیوان‌ها داشت. مشخص شد، از آنجایی که عباسیان به‌قدرت رسیدن خود را مدیون ایرانی‌ها بودند، در حکومت آنها به برتری قوم عرب پایان داده شد و ایرانیان نقش مهمی در ادارهٔ دستگاه دیوانی این امپراتوری یافتند.

سپس به توضیح دستگاه دیوانی در این امپراتوری و نقش هریک از این دیوان‌ها در ادارهٔ امپراتوری پرداختیم و مشخص شد که مسئولان هریک از دیوان‌ها درنهایت به شخص خلیفه پاسخگو بودند و از آنجا که این دوران، دوران ادارهٔ امپراتوری به‌جای امپراتوری‌سازی بود، خلیفه نیز فرصت کافی برای پرداختن به امور گوناگون مربوط به ادارهٔ امپراتوری را داشت.

سپس به‌شکل روی کارآمدن حکومت‌های مستقل در شرق امپراتوری عباسیان پرداختیم و اشاره کردیم که پس از روی کار آمدن حکومت‌هایی مانند طاهریان، صفاریان و سامانیان، نوبت به غزنویان رسید. پس از توضیح چگونگی به‌دست آوردن قدرت غزنویان و پرداختن به دستگاه

دیوانی آنها، مشخص شد که در این مورد نیز با وجود اینکه به‌جای خلیفهٔ عرب امپراتوری عباسیان، یک چهرهٔ ترک غیرایرانی در رأس امپراتوری قرار دارد، اما همچنان ادارهٔ امپراتوری بیشتر در دست دستگاه دیوانی در کنترل ایرانیان باقی ماند.

درنهایت نیز، چگونگی روی کار آمدن سلجوقیان و دستگاه دیوانی آنها بررسی شد و گفته شد که شکل ادارهٔ امپراتوری در این دوره تداوم همان الگوی مملکت‌داری غزنویان بود و از این‌رو است که آنها را در یک قالب کلی مورد بررسی قرار دادیم و آن را با امپراتوری عباسیان مقایسه کردیم. در پاسخ به این پرسش که مهم‌ترین وجوه تفاوت دستگاه دیوانی در امپراتوری عباسیان در مقایسه با امپراتوری غزنویان و سلجوقیان چیست؟ این سه مورد قابل توجه است:

۱.امپراتوری عباسیان، امپراتوری متمرکزی بود، به این معنی که دستگاه دیوانی و مقام‌های هر یک از دیوان‌ها در پایتخت تمرکز داشتند و از آنجا امور مربوط به ادارهٔ امپراتوری را انجام می‌دادند. بسیاری از ولایات نیز به‌شکل مستقیم از سوی مرکز اداره می‌شد. فرمانداران هر یک از ولایات برای مدت مشخصی منصوب می‌شدند و از نظر شغلی به خلیفه وابسته بودند. مرکز با استفاده از مأموران دیوان برید بر امور ولایات کنترل داشت. شاید یکی از دلایل این امر این بود که در حکومت عباسیان، فتوحات و کشورگشایی به پایان رسیده بود و خلیفه در رأس امپراتوری، فرصت داشت تا بر شکل کارکرد دیوان‌های گوناگون نظارت داشته باشد.

در مقابل، یکی از ویژگی‌های امپراتوری غزنویان و سلجوقیان گرایش به متمرکز نبودن و نظارت حکومت مرکزی بر بخش‌های مختلف امپراتوری به‌شکل غیرمستقیم بود و فرمانداران ایالات در ادارهٔ امور مربوط به قلمرو خود، اختیار زیادی داشتند. به همین ترتیب، دیوان‌های مهم دولت نیز در یکجا ساکن نبودند و در فتوحات نظامی که در دوران امپراتوری ترکان تداوم داشت، همراه سلطان بودند. به‌دلیل مشغول بودن سلطان به امور نظامی بود که در این دوران، دیوان‌های گوناگون در برابر وزیر اعظم پاسخگو بودند و او بالاترین مقام مملکت در امور مربوط به ادارهٔ امپراتوری بود،

۲. تفاوت دیگر حکومت عباسیان با غزنویان و سلجوقیان، در میزان اهمیت امور نظامی در هریک از این امپراتوری‌ها بود. درحالی که در امپراتوری عباسیان، پایان فتوحات اعلام شد و تمرکز بر







جنبه‌های مختلف شکل ادارهٔ مناسب این امپراتوری قرار گرفت و ارتش کوچک شد، در امپراتوری غزنویان و سلجوقیان، دیوان عرض و امور نظامی اهمیت بسیاری یافت و مقام‌های نظامی و دسته‌های مختلف سواره نظام و پیاده نظام، زیر نظر عارض و درنهایت سلطان، به فعالیت مشغول بودند و اهمیت امور نظامی تا اندازه‌ای بود که حتی سایر دستگاه‌های دیوانی، به‌ویژه دیوان‌هایی که در ارتباط با امور مالی ایجاد شد، به‌دلیل کشورگشایی و غنایم فراوان به‌دست آمده ناشی از این فتوحات بود.

۳. تفاوت نهایی نیز در تعدد دیوان‌ها در حکومت عباسیان در مقایسه با امپراتوری غزنویان و سلجوقیان بود. اگرچه در هر دو مورد، دیوان‌هایی مانند دیوان عرض، رسایل، برید، اشراف و استیفا وجود داشت؛ اما در امپراتوری عباسیان، باز به‌دلیل توقف فتوحات و تمرکز بر ادارهٔ امپراتوری، افزون بر این دیوان‌های اصلی، دیوان‌های فرعی دیگری با وظایف جزئی‌تر نیز شکل گرفت. دیوان‌هایی مانند دیوان جهبذه که به‌نوعی مربوط به امور بانکداری بود، دیوان مواریث و دیوان آب از جمله این دیوان‌ها بود که در امپراتوری ترکان، کمتر نامی از آنها برده شده است. در مجموع، به‌نظر می‌رسد که این سه مورد مهم‌ترین تفاوت‌های دستگاه دیوانی در امپراتوری عباسیان، امپراتوری غزنویان و سلجوقیان بوده است.

## منابع


۱. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طبا طبا(۱۳۶۰ )، **تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت های اسلامی**، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۲. اشپولر، برتولد(۱۳۶۹ )، **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**، ترجمه مریم میراحمدی و جواد فلاطوری، جلد اول و دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۳. اقبال آشتیانی، عباس، **تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه**، تهران: کتابخانه خیام.

۴. اقبال آشتیانی، عباس(۱۳۳۷)، **وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، از تاریخ تشکیل این سلسله تا مرگ سلطان سنجر**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۵. باسورث، کلیفورد ادموند(۲۵۳٦)، **تاریخ غزنویان**، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر.

٦. بدیع، منتخب الدین(۱۳۸٤)، **عتبة الکتبة**، به کوشش عباس اقبال آشتیانی و محمد قزوینی، تهران: اساطیر.

۷. بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین(۱۳۲٤ )، **تاریخ بیهقی**، مصحح دکتر غنی و دکتر فیاض، تهران: چاپخانه بانک ملی ایران.

۸. بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین(۱۳۵٦)، **تاریخ بیهقی**، به کوشش علی اکبر فیاض، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی.

۹. جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر(۲۵۳۷ )، **ترجمه تاریخ یمینی**، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۰.حلمی، احمد کمال الدین(۱۳۸٤)، **دولت سلجوقیان**، ترجمه دکتر عبدالله ناصری طاهری، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۱۱. خسروبیگی، هوشنگ(۱۳۸۸ )، **سازمان اداری خوارزمشاهیان**، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۱۲. خضری، احمدرضا(۱۳۷۸ )، **تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه**، تهران: سمت.

۱۳. خواجه نظام الملک ابوعلی حسن طوسی( ۱۳٦٤ )، **سیرالملوک ( سیاست نامه )**، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۱٤. خوارزمی، ابو عبدالله محمد(۱۳٦۲)، **مفاتیح العلوم**، ترجمه حسین خدیو جم، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۵. زرین کوب، عبدالحسین(۱۳۷۳)، **تاریخ ایران بعد از اسلام**، تهران: انتشارات امیرکبیر.

۱٦. زرین کوب، عبدالحسین(۱۳۷۹)، **روزگاران ( تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی )**، تهران: انتشارات سخن.

۱۷. طباطبایی، جواد(۱۳۷۵)، **خواجه نظام الملک**، تهران: چاپ بهزاد.

۱۸. عقیلی، سیف الدین حاجی بن نظام(۱۳۳۷)، **آثارالوزراء**، به تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی، تهران: دانشگاه تهران.

۱۹. کانپوری، محمد عبدالرزاق(۱۳٤۸)، **برمکیان یا دورنمائی از عصر طلائی اسلام و دستگاه خلفای عباسی**، ترجمه سید مصطفی طباطبائی و رام.ه.بودراجا، تهران: کتابخانه سنائی.








۲۰. کلوزنر، کارلا(۱۳٦۳)، **دیوان سالاری در عهد سلجوقی ( وزارت در عهد سلجوقی )**، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات امیرکبیر.

۲۱. گردیزی، ابو سعید(۱۳٤۷)، **زین‌الاخبار**، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۲۲. لاپیدوس، آیرا ماروین(۱۳۸۱ )، **تاریخ جوامع اسلامی**، ترجمه علی بختیاری زاده، تهران: انتشارات اطلاعات.

۲۳. میراحمدی، مریم(۱۳٦۸ )، **نظام حکومت ایران در دوران اسلامی**، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۲٤. یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب(۱۳٥٦-۱۳٤۳)، **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ٤، تابستان و پاییز ۱۳۸۸، صفحات ۲۰-۱

# آسیای مرکزی و قفقاز، عرصه تعارض منافع روسیه و غرب

**قدرت‌الله احمدیان***

استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه رازی کرمانشاه

**طهمورث غلامی**

کارشناس ارشد روابط بین‌الملل از دانشگاه علامه طباطبایی

(تاریخ دریافت ۸۸/٤/۱۰- تاریخ تصویب ۸۸/۷/۳)

**چکیده**

به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، کشور روسیه به دلیل مشکلات داخلی برای مدت کوتاهی از توجه جدی به مسائل آسیای مرکزی و قفقاز بازماند. این موضوع که سبب خلاء ژئوپلیتیکی در این منطقه شد، فعالیت گسترده بازیگران منطقه‌ای مانند ایران، ترکیه، پاکستان و اسرائیل و نیز بازیگران جهانی مانند ناتو را به دنبال داشت. اما تعریف رهبران روسیه از آسیای مرکزی و قفقاز به عنوان «خارج نزدیک» و نیز پیوندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فدراسیون روسیه با جمهوری‌های جدید این مناطق باعث حساسیت و توجه جدی دوباره روسیه به این مناطق شد. این مقاله بیان می‌کند که تلاش روسیه برای حفظ حوزه نفوذ سنتی خود و جلوگیری از حضور و نفوذ کشورهای غربی و ناتو از یک سو و تلاش غرب برای گسترش نفوذ خود، به طور مشخص در قالب ناتو، تعارض منافع و برخورد را میان روسیه و غرب اجتناب‌ناپذیر می‌کند. از سوی دیگر، نگارندگان به دنبال شناخت زمینه‌های برخورد منافع روسیه و ناتو هستند و به این موضوع می‌پردازند که ظرفیت‌های سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی آسیای مرکزی و قفقاز باعث تعارض منافع روسیه و غرب می‌شود.

**کلیدواژه‌ها**

آسیای مرکزی، خزر، قفقاز، روسیه، غرب

*مسئول مقاله

Email: Ghudrat@yahoo.com







## مقدمه

در دوران جنگ سرد، منطقه آسیای مرکزی و قفقاز زیر نفوذ و سلطه شوروی بود. اما پس از فروپاشی شوروی، مشکلات داخلی روسیه به این کشور توان حفظ این مناطق را نمی‌داد و از این رو ما شاهد ورود عناصر و مؤلفه‌های جدیدی در منطقه هستیم که باعث حساسیت جدی روسیه می‌شود. مهم‌ترین این مؤلفه‌ها را می‌توان به مؤلفه‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تقسیم کرد. از مؤلفه‌های فرامنطقه‌ای می‌توان به حضور رو به افزایش سیاسی و اقتصادی غرب از طریق موضوع‌هایی چون کنسرسیوم نفت آذربایجان، بحران قره باغ، تاجیکستان، کمک‌های اقتصای غرب به جمهوری‌های سابق، گسترش ناتو، طرح‌هایی نظیر مشارکت برای صلح در حوزه شوروی و نفوذ ارگان‌هایی نظیر سازمان امنیت و همکاری اروپا در منطقه نام برد. از مؤلفه‌های منطقه‌ای که خارج از بحث این مقاله است نیز می‌توان به مسائلی چون توجه روزافزون جمهوری‌های پیشین شوروی به اتحادیه‌ها و تشکل‌های پیرامونی نظیر اکو، شورای همکاری دریای سیاه، نفوذ ناسیونالیسم، پان ترکیسم و اسلام اشاره کرد.

ورود مؤلفه‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به آسیای مرکزی و قفقاز باعث حساسیت جدی روسیه شده است. چون در فضای ژئوپلیتیکی روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز، به دلایل اقتصادی، مرز مشترک، ملاحظات امنیتی و روابط تنگاتنگ اجتماعی و فرهنگی خارج نزدیک به حساب می‌آید. آنچه که در ابعاد کلان مایه نگرانی روسیه است، از دست دادن حوزه نفوذ سنتی و حضور رقبا در خارج نزدیک به ویژه آمریکا و ناتو است.

از طرفی در غرب نیز تصور بر این است که با فروپاشی شوروی و تجزیه آن و نیز خارج شدن جهان از نظام دوقطبی، غرب قادر است که برای اولین بار در قالب ناتو حضور همه‌جانبه خود را در کشورهای تازه استقلال‌یافته و تا مرزهای چین حاکم کند و از این راه به موفقیت‌هایی نایل شود. این دو تلاش متضاد از ناحیه روسیه و غرب، تضاد و تعارض منافع میان آنها را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. شناخت زمینه‌های تعارض منافع ذکرشده هدف اصلی این مقاله است. بر این مبنا سؤال اصلی مقاله این است که چه عامل و یا عواملی روسیه و غرب را به سوی دو تلاش متضاد و همزمان سوق می‌دهد؟ سؤال بعدی دیگر این است که موقعیت آسیای مرکزی و قفقاز چه تأثیری در تلاش‌های متضاد و همزمان روسیه و غرب دارد؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت از آنجا که هر منطقه از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی نقش مهمی در افزایش قدرت کشورها نسبت







به رقبای آنها دارد، بنابراین فرضیه‌ای که مورد آزمون قرار می‌گیرد این است که منطقه آسیای مرکزی و به ویژه قفقاز به دلیل ظرفیت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی که دارد باعث شکل‌گیری تلاش‌های متضاد و همزمان روسیه و غرب برای نفوذ در این مناطق شده است. در این مقاله ابتدا به دیدگاه‌های نظری که برای تبیین شرایط پس از جنگ سرد ارائه شده، اشاره می‌شود. در ادامه آن دیدگاهی که بر تضاد و تعارض منافع تأکید دارد، یعنی واقع‌گرایی سنتی، به عنوان چارچوب تحلیلی مقاله برگزیده می‌شود. در ادامه به تشریح متغیر مستقل مقاله یعنی ظرفیت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی آسیای مرکزی و قفقاز پرداخته می‌شود. سپس با در نظر گرفتن ظرفیت‌های دو منطقه، به منافع و اهداف متعارض روسیه و غرب پرداخته می‌شود. رابطه تعارض منافع روسیه و غرب با ظرفیت‌های منطقه نیز بحث پایانی مقاله است.

## چارچوب نظری

می‌توان دیدگاه‌های متفاوت نظری درباره دوره پس از جنگ سرد را به سه دسته تقسیم کرد. لیبرال‌ها، واقع‌گراها و رادیکال‌ها که هر یک برای درک پویایی و تناقض‌های موجود در نظام بین‌الملل بعد از کمونیسم به ارائه نظرات خود پرداخته‌اند.

درباره لیبرالیسم باید گفت که یکی از اثرگذارترین نظریه‌های لیبرال در دنیای بعد از جنگ سرد، نظریه فوکویاما بود. وی با تمایل به نظریه‌پردازی فلسفی در اواخر دهه ۸۰ میلادی به شهرت دست یافت. او معتقد بود که محرک تاریخ از زمان انقلاب فرانسه به بعد، تعارضی پویا و اصیل بین نیروهای حامی مالکیت اشتراکی و نیروهای طرفدار فردگرایی بورژوا بوده است که با وقوع انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، تعادل موجود به طرف اولی گرایش پیدا کرد. اما در اواخر دهه ۷۰ این توازن به طرف دیگر گرایش پیدا کرد، زیرا تلاش‌های متعدد در برنامه‌ریزی اقتصادی کشورهای جهان سوم علایمی از ناکارآمدی و فرسایش را از خود بروز دادند و اینجا بود که پروژه سوسیالیسم با مشکل مواجه شد. اوج این مشکل زمانی بود که گورباچف به قدرت رسید و اروپای شرقی را رها کرد و کشورهای سابق شوروی و خود گورباچف به دنبال دموکراسی و اقتصاد بازار بودند. این موضوع که به گفته فوکویاما نشان‌دهنده پیروزی بزرگ نیروهای فردگرا بود، خود پایان یکی از مراحل تاریخ و شروع مرحله دیگری بود که در آن ارزش‌های لیبرال در سراسر جهان حاکم شد. لیبرال‌ها بر این باور بودند که توان و استعداد عظیمی







در جهان در حال شکل‌گیری است و در آینده شاهد دوره بهتری خواهیم بود(بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، صص ۲٦۰ – ۲۵۹).

شاخه دیگر نظریه‌های لیبرال متعلق به نظریه‌پردازان صلح دموکراتیک است. آنها بر این باورند که پایان جنگ سرد فرصتی برای گسترش مردم سالاری در سراسر جهان و در نتیجه گسترش حوزه صلح بود. طبق نظر نظریه‌پردازانی مانند مایکل دویل، زیور مائوز، بروس راست و جان اوئن عوامل ساختاری و هنجاری نظام‌های سیاسی مردم سالار نه تنها مانع جنگ میان آنها می‌شود، بلکه با تعدیل آنارشی و کمرنگ کردن معمای امنیت، زمینه بی‌اعتمادی میان آنها را از بین می‌برد و سبب همکاری میان آنها می‌شود(لینکلیتر، ۱۳۸۵). به نظر ج. جان ایکنبری که در مقوله نظم لیبرال تأکید فراوانی بر نهادهای بین‌المللی دارد، با پایان یافتن جنگ سرد، دموکراسی و بازار آزاد در سراسر جهان رشد یافت. جهانی‌شدن همچون یک نیروی پیش برنده ستوده می‌شد و ایدئولوژی ناسیونالیسم و جنگ فروکش کرد. نهادهایی مانند ناتو، اوپک و سازمان تجارت جهانی، نشان‌دهنده تقویت قواعد و نظم در نظام بین‌الملل هستند. به نظر وی دموکراسی‌ها و نهادها تجلی آن چیزی هستند که وی آن را «نظم بین‌المللی لیبرال» تعریف می‌کند(Ikenberry, 2006, p. 7).

## دیدگاه‌های رادیکال

اگرچه سیاست رادیکال بعد از سقوط کمونیسم نفوذ خود را از دست داد، ولی نظریه رادیکال همچنان به شکوفایی خود ادامه می‌دهد؛ هرچند در حاشیه روابط بین‌الملل است و نه در مرکز آن. بخش اعظم دیدگاه‌های رادیکال به حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل تعلق دارد که خارج از بحث این مقاله است(بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، صص ۲۷۳ – ۲۷۱).

اگر لیبرال‌ها معتقد به دنیایی صلح‌آمیز و با شکوفایی بیشتر در آینده بودند، سایر اندیشمندان و صاحب نظران تصویری تیره و تار از نظام بین‌المللی که در حال شکل‌گیری بود ترسیم کردند. دیدگاه‌های آنان نه درباره امنیت، ثبات و نظم اقتصادی بلکه درباره هرج و مرج، منازعه، تعارض منافع و اهمیت آنارشی بود(بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، ص ۲٦۳). سه نفر از واقع‌گراهای صاحب نفوذ به شکل‌گیری بحث درباره دوره بعد از جنگ سرد کمک کردند که به اختصار نظریاتشان را در ادامه ذکر می‌کنیم.

جان مرشایمر معتقد بود که پایان جنگ سرد سبب تحول در سیاست بین‌الملل نشده است. بدین معنا که نظام بین‌الملل همچنان دچار آنارشی است و در شرایط آنارشی آنچه که اهمیت دارد قدرت است. وی که در شمار نظریه پردازان نئوواقع‌گرایی تهاجمی است، بر این باور بود که دولت‌های بزرگ همواره تا جایی قدرت را افزایش می‌دهند که به جایگاه هژمونیک برسند. تلاش قدرت‌های بزرگ برای رسیدن به رأس سلسله مراتب قدرت، اغلب با برخورد و گاهی جنگ همراه است. در این راستا وی به ظهور سیستم چندقطبی باور داشت(Mearsheimer, 1992, pp. 227–230). وی همچنین در مقاله «بازگشت به آینده، بی‌ثباتی در اروپا بعد از جنگ سرد» نسبت به آنچه که آن را پیروزی‌انگاری ساده‌لوحانه می‌خواند و بعد از پایان جنگ سرد سراسر آمریکا را گرفته بود، مخالفت می‌کرد. به نظر وی این خوش‌بینی ناشی از مرور غلط تاریخ به طور اعم و جنگ سرد به طور اخص است. او عقیده دارد جنگ سرد باعث تبدیل شدن جهان به محلی خطرناک نشد، بلکه در عمل آن را پس از سال‌های ۱۹٤۵ امن‌تر کرده بود. بنابراین این طور گفته می‌شود که نظم نوین بین‌المللی به دلیل آنچه بعد از ۱۹۸۹ در اروپای شرقی اتفاق افتاده، ثبات کمتری دارد(بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، ص ۲٦٤).

واقع‌گرای دیگر ساموئل هانتینگتون بود که نظریه برخورد تمدن‌ها را ارائه داد. محور اصلی استدلال‌های وی، نفی شدید این دیدگاه لیبرال‌ها بود که دنیا اکنون با روزهای آرام و با ثباتی مواجه شده است. به نظر وی برخورد ایدئولوژی‌های سکولار اقتصادی در زمان جنگ سرد ممکن است به پایان رسیده باشد، اما این به معنی پایان درگیری‌ها نیست. وی اصرار داشت که شکل درگیری‌ها در دوران جدید تغییر کرده است، بدین معنی که این درگیری‌ها از نظر ظاهر، به شکل تمدنی خواهد بود. این آخرین مرحله از چیزی خواهد بود که وی «تکامل منازعه در دنیای مدرن» می‌نامید. از این رو بنا به گفته وی این درگیری بین غرب و آن دسته از کشورها و مناطق دنیا خواهد بود که به ارزش‌هایی مانند فرد، حقوق بشر و دموکراسی و سکولاریسم اعتقادی ندارند. به نظر وی هویت و تمدن در مرکز دشمنی‌های جدید قرار دارند و در دنیای بعد از جنگ سرد این موضوع تبدیل به خطوط شکاف شده و همچنین باعث شد آن دسته از کشورهای موجود در اروپای غربی و آمریکا که یک شکل از تمدن را پذیرفته بودند، در برابر کشورهایی در خاورمیانه، چین و آسیا (حتی روسیه بعد از کمونیسم) که نظام‌های ارزشی کاملاً متفاوتی دارند وارد درگیری شوند(هانتینگتون، ۱۳۸۲).







بدین ترتیب واقع‌گراها بر این باورند که چون هر دولتی مدعی حاکمیت و حفظ استقلال خود است، یک اقتدار مرکزی در نظام بین‌الملل هیچگاه شکل نمی‌گیرد و از این رو شکل‌گیری محیط آنارشی اجتناب‌ناپذیر است. در شرایط آنارشی که واقع‌گراها آن را شبیه «وضعیت طبیعی» هابز می‌دانند، تنازع برای بقا در جریان است. به عبارت دیگر در این شرایط آنچه که اهمیت و اولویت می‌یابد بقا و امنیت است. چون در شرایط آنارشی میان بازیگران بی‌اعتمادی وجود دارد، از این رو همکاری در بهترین حالت کم و در بدترین حالت وجود ندارد. پس برای تأمین امنیت و بقا باید به خود متکی بود. خودیاری بدین معنی است که هر دولتی برای تأمین بقا چاره‌ای جز توجه به قدرت خود و افزایش آن ندارد. در شرایط آنارشی و به دنبال آن ضرورت خودیاری، چراغ راهنما و هدایتگر رفتارهای خارجی هر دولت باید منافع ملی باشد. برخلاف نظر آرمان‌گراها که به وجود هماهنگی میان منافع دولت‌ها باور دارند، واقع‌گراها معتقد به تعارض منافع هستند که اگر این تعارض منافع از طریق دیپلماسی مدیریت نشود، کشمکش و جنگ اجتناب‌ناپذیر است. البته باید یادآور شد که این بدان معنی نیست که دیپلماسی قادر است در همه حال تعارض منافع را مدیریت کند. در چارچوب این دیدگاه نگارندگان بر این باور هستند که در روابط روسیه و غرب مقوله‌های سخت‌افزاری مانند قدرت و امنیت اهمیت بسیاری دارند، به گونه‌ای که می‌توان گفت در روابط آنها بازی با حاصل جمع صفر حاکم است، بدین معنی که برد یکی می‌تواند به معنی باخت طرف مقابل قلمداد شود. در این میان، آسیای مرکزی و قفقاز به دلیل ظرفیت‌هایی که دارد می‌تواند مؤلفه مهمی در افزایش و کاهش قدرت روسیه و غرب به شمار آید و تسلط و غلبه یک طرف بر این مناطق نه تنها می‌تواند منجر به افزایش قدرت و در نتیجه تأمین امنیتش شود، بلکه می‌تواند به کاهش قدرت طرف مقابل منجر شود.

## ظرفیت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی آسیای مرکزی و قفقاز

امروزه این دو منطقه در معادلات سیاسی و قدرت در ابعاد ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک اهمیت بسیاری دارند. لازم است که ابتدا به اهمیت این دو منطقه به طور جداگانه و در عین حال مرتبط با هم پرداخته شود. منطقه آسیای مرکزی به دو دلیل اهمیت دارد:

**الف- ظرفیت‌های اقتصادی**

طبق برآوردهای موجود در این منطقه یک چهارم منابع نفتی شوروی در این منطقه وجود دارد که از ۳۳ میلیارد بشکه نفت خام قابل بهره‌برداری نیمی از آن در آسیای مرکزی است، به گونه‌ای که قزاقستان از مجموع سه کشور عضو اوپک، الجزایر، قطر و گابن، منابع نفتی بیشتری دارد. این منطقه از نظر گاز طبیعی نیز اهمیت دارد. حدود ۲۲ درصد گاز طبیعی جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع متعلق به جمهوری‌های تازه استقلال یافته این منطقه است. اگر اتصال آسیای مرکزی و خزر به منطقه جنوب اوراسیا یعنی خلیج فارس را در نظر بگیریم در آن صورت این منطقه بدون تردید منبع انرژی‌زای جهان و یکی از شاهراه‌های عمده حمل و نقل و اقتصاد در دنیا است. این امر سبب می‌شود که این منطقه از نقاط مهم ژئوپلیتیک دنیا محسوب شود(Layan, 1993, p.13). در کنار عامل انرژی وجود عوامل دیگری مثل بازار عظیم مصرف کالا و سرمایه‌گذاری باعث اهمیت اقتصادی منطقه و آغاز رقابت‌ها بعد از فروپاشی شوروی برای نفوذ در آسیای مرکزی شده است.

قفقاز همچنین از مناطق نفت‌خیز شوروی است که در آن آذربایجان بیشترین منابع نفت را دارد. سهم قفقاز در منابع نفت و گاز جهان به خودی خود قابل توجه نیست، اما در شرایط نبود اطمینان به جریان نفت از خلیج فارس با توجه به واقعیت‌های موجود و نیز امکان استفاده روسیه از انرژی به عنوان یک ابزار قدرت‌نمایی، به ویژه پس از اعمال فشار روسیه به اوکراین برای افزایش بهای گاز مصرفی این کشور در اواخر سال ۲۰۰۵، باعث اهمیت یافتن این منطقه شده است(دامن پاک جامی، ۱۳۸۷، ص ۷۷ و ص ۹٤).

منطقه قفقاز جدا از اینکه پل ارتباطی و مسیر ترانزیتی اروپا به آسیای مرکزی است، مسیر انتقال انرژی آسیای مرکزی و برخی کشورهای ساحلی دریای خزر به اروپا نیز هست. برای انتقال انرژی مناطق یادشده، مسیرهای متعددی وجود دارد؛ یکی از این مسیرها که مورد توجه کشورهای اروپایی و آمریکا است، مسیری است که از قفقاز می‌گذرد. مثل خطوط لوله باکو- تفلیس- جیحان و خط لوله گاز باکو- تفلیس- ارزروم که مورد توجه و حمایت دولت‌های غربی است و این عامل باعث اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برای آذربایجان شده است که در انتقال انرژی آسیای مرکزی نقش اساسی دارد.







### ب- ظرفیت‌های سیاسی و نظامی (نزدیکی به روسیه و چین)

دو کشور روسیه و چین از قدرت‌های بزرگ و عمده جهان به شمار می‌آیند که رقبا و مخالفانی دارند. از آنجایی که یکی از مؤلفه‌ها و عناصر قدرت، موقعیت جغرافیایی است، طبیعی است که شرایط ژئوپلیتیک و جغرافیایی این دو کشور از نقطه نظر قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی آنها برای خود و دیگران اهمیت بسیاری دارد. منطقه آسیای مرکزی برای چین و روسیه یکی از مناطقی است که هم می‌تواند منشاء فرصت و دفاع از امنیت ملی آنها باشد و هم فشار و تهدید و خطر در صورت نفوذ دیگر قدرت‌های رقیب.

توجه به مناطق همجوار و نزدیک در روابط دولت‌ها همواره مهم بوده است. امپراتوری بریتانیا که هندوستان را جزیی از خاک خود می‌دانست همواره حساسیت بالایی نسبت به مناطق پیرامونی آن داشت. از طرفی قدرت‌های رقیب نیز راه دستیابی به هند را ابتدا در نفوذ به مناطق پیرامونی هند می‌دانستند و یا مثل ایالات متحده در قرن ۱۹ میلادی که به دلیل حساسیت و اهمیت بالایی که برای منطقه پیرامونی خود یعنی آمریکای جنوبی قائل بود، دیگران را بر اساس آیین مونروئه از مداخله در آنجا برحذر می‌داشت.

برژینسکی در کتاب خود، «صفحه بزرگ شطرنج» در بخش «بالکان- اوراسیا» پس از اشاره به وضعیت هر یک از کشورهای منطقه آسیای مرکزی و مشکلات داخلی می‌نویسد:

«دست‌یابی و بهره‌برداری از ثروت‌های غنی منطقه» اعم از نفت و گاز، طلا و بلندپروازی‌های ملی، منافع گروهی، ادعاهای تاریخی و آرزوهای امپراتوری در این منطقه رقابت بین‌المللی را به بار خواهد آورد و باعث می‌شود تا رقابت برای «بالکان- اوراسیا» آینده پیچیده‌ای را برای آسیای مرکزی رقم بزنند(Kapesein, 1992, p. 56).

روسیه در آیین‌های نظامی- امنیتی خود، منطقه قفقاز را به دلیلی که پیش‌تر در رابطه با آسیای مرکزی بدان اشاره شد بخش دیگر «خارج نزدیک» خود به حساب می‌آورد. اما جدا از این عامل، منطقه قفقاز برای روسیه، به دلایل دیگری اهمیت دارد. این منطقه در بقای روسیه نقش مهمی دارد، به این دلیل که قفقاز شمالی در جنوب روسیه واقع شده است و هرگونه تحول غیرمترقبه در قفقاز شمالی مساوی با خدشه‌دارشدن تمامیت ارضی این کشور است. واکنش شدید روس‌ها به گرایش‌های استقلال‌طلبانه چچن و داغستان نشأت گرفته از همین نگرانی بود. از طرف دیگر قفقاز مهم‌ترین کانال ارتباطی روسیه با دریای آزاد و به طور

طبیعی شاهراه ارتباطی استراتژیکی روسیه است که دفاع از آن اولویت روسیه و نفوذ در آن، هدف رقبای روسیه است.

## منافع و اهداف روسیه در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز

این دو منطقه در دوران جنگ سرد و حتی قبل از آن جزیی از خاک شوروی بودند. اما با فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری‌ها شرایط تغییر کرد و روابط فدراسیون روسیه با این مناطق وارد مرحله جدیدی شد. در این شرایط توسعه بی‌ثباتی‌های سیاسی، مشکلات داخلی، تجزیه‌طلبی و جنگ‌های داخلی در این منطقه از یک سو و تلاش دولت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای نفوذ در این مناطق سبب نگرانی فدراسیون روسیه و حساسیت این کشور به مناطق آسیای مرکزی و قفقاز شد. به نظر می‌رسد که نگرانی و حساسیت روسیه به این مناطق به دلیل عواملی است که عبارتند از:

### الف- مداخله‌ها و اهداف سیاسی

روسیه همچنان مثل گذشته خواهان ادامه سیطره و نفوذ خود در آسیای مرکزی و قفقاز است. رهبران روسیه، جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز را به عنوان بخشی از منطقه «خارج نزدیک» (کولایی، ۱۳۷٤، صص ۸۲-۷۹) در حوزه «منافع حیاتی» خود می‌داند. بنابراین تأمین امنیت و حفظ ثبات سیاسی و اقتصادی این کشورها برای روسیه اهمیت بسیاری دارد. برای رهبران روسیه، کشورهای «خارج نزدیک» اهمیت اساسی داشته و در حوزه منافع حیاتی روسیه قرارگرفته‌اند. به نظر آنها روسیه باید مسئولیت تأمین امنیت و ثبات را در میان کشورهای خارج نزدیک تضمین کند. به این ترتیب روسیه برای خود «مسئولیت امنیتی ویژه» قائل است. به عبارت دیگر روسیه ثبات و جلوگیری از ایجاد درگیری در میان جمهوری‌ها را در اولویت قرار داده است. نوع نگاه روسیه به این مناطق باعث خلق مفهوم جدیدی در سیاست امنیتی روسیه شده است، یعنی آیین مونروئه روسی. بر اساس این مفهوم، روسیه نه تنها دیگران را از دخالت در این مناطق باز می‌دارد، بلکه حق مداخله برای خود در جمهوری‌های تازه استقلال یافته را براساس منافع ویژه خود محفوظ می‌دارد.

از دیدگاه مسکو جمهوری‌های سابق باید در حوزه نفوذ روسیه باقی بمانند. از دیدگاه مایکل ریوکین، جمهوری‌های تازه استقلال یافته، درست مانند کشورهای کارائیب هستند که زیر سلطه آمریکا قراردارند(Pushdor, 1993, pp. 80 – 89).







### ب- ملاحظه‌ها و اهداف اقتصادی

اقتصاد جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته آسیای مرکزی و قفقاز در دوران شوروی تابعی از اقتصاد دستوری این کشور بود. بدین دلیل پس از استقلال، اقتصاد جمهوری‌های مزبور پیوندهای عمیقی با اقتصاد فدراسیون روسیه داشت. روسیه در دهه ۱۹۹۰ همواره تلاش کرده است که این پیوندها را حفظ کند و از طرفی آن را گسترده‌تر و عمیق‌تر کند. روسیه برای رسیدن به این هدف خود به دو روش اقدام کرده است؛ اول از راه نهادسازی تلاش کرده است تا با جمع کردن جمهوری‌های تازه استقلال یافته در نهادهایی همچون جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و جامعه اقتصادی اوراسیا نه تنها پیوندهای گذشته را حفظ کند، بلکه از گرایش آنها به سوی نهادهای غیرمنطقه‌ای جلوگیری کند و دوم اینکه سعی کرده است از طریق گسترش تعامل‌ها و روابط دوجانبه با هر یک از جمهوری‌های تازه استقلال یافته، وابستگی اقتصادی آنها به مسکو را حفظ کند و تداوم بخشد. اهم اهداف اقتصادی روسیه در این منطقه مشارکت شرکت‌های روسی در منابع نفت و گاز منطقه و تلاش برای حفظ انحصار صادرات منابع هیدروکربن منطقه است(Steven, 1996, pp. 63–70).

شرکت‌های «لوک اویل» و «گازپروم» روسیه سرمایه‌گذاری‌های سنگینی را در پروژه‌های تولید و انتقال انرژی در آسیای مرکزی کرده‌اند. روسیه همچنین در راستای حفظ انحصار خود بر منابع انرژی قراردادهایی را با کشورهای منطقه به امضاء رسانده است.

همچنین حضور فعال شرکت‌های روسی در حوزه‌های انرژی قزاقستان به عنوان یکی از بزرگ‌ترین کشورهای دارنده ذخایر نفت منطقه، این امکان را برای روسیه فراهم می‌کند که نه تنها بر زیرساختارهای صادراتی انرژی منطقه تسلط داشته باشد، بلکه از ایجاد مسیرهای انتقال انرژی توسط دیگر قدرت‌ها جلوگیری کند. در واقع می‌توان گفت که از نقطه نظر روسیه، خنثی کردن طرح‌های دولت‌های رقیب در منطقه در بخش انرژی یکی از عوامل اساسی پیروزی در بازی بزرگ است(Weitz, 2006, p. 156).

### ج- ملاحظه‌ها و اهداف اجتماعی فرهنگی

از زمانی که مناطق آسیای مرکزی و قفقاز به جزیی از خاک روسیه تبدیل شدند، نفوذ فرهنگی این کشور در دو منطقه یادشده نیز شکل گرفت. دولت‌های مختلف روسیه

همواره سعی در تقویت نفوذ فرهنگی خود در این مناطق در مقابل نفوذهای فرهنگی اسلامی، ایرانی و ترکی داشته‌اند. زمانی که این مناطق جزیی از خاک روسیه بود، مردم روسیه در آن ساکن می‌شدند و هیچ نمی‌دانستند که روزی در سرزمین خود به اقلیت تبدیل می‌شوند.

در هر حال فروپاشی شوروی و شکل‌گیری کشور روسیه جدید و استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز باعث شد که مردمی که روزی تصور می‌کردند که در خاک سرزمین خود زندگی می‌کنند در شرایط جدید و تحول‌های حادث شده اقلیتی در کشوری جدید باشند. فروپاشی شوروی سبب شد که میلیون‌ها روس در سرزمین‌های آسیای مرکزی و قفقاز بمانند. وجود این تعداد اقلیت روسی هر چند باعث تداوم نفوذ فرهنگی روسیه و حتی ابزاری برای تأمین منافع و تأثیرگذاری بر جمهوری‌های استقلال‌یافته هستند، اما روسیه نگرانی‌هایی نیز نسبت به وضعیت حقوق آنها دارد.

### د- ملاحظات و اهداف نظامی

جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته که در دوران جنگ سرد هر کدام جزیی از خاک شوروی بودند، مکانی برای پایگاه‌های نظامی شوروی در مقابل تهدیدهای بلوک غرب نیز به حساب می‌آمدند. با فروپاشی شوروی تصور بر این بود که دولت فدراسیون روسیه با برچیدن پایگاه‌های نظامی متعلق به خود، حضور نظامی‌اش را به حداقل خواهد رساند. اما توجه دوباره روسیه به مناطق آسیای مرکزی و قفقاز خلاف این را نشان داد. به نظر می‌رسد که دولت روسیه در کنار حضور سیاسی و اقتصادی فعال در دو منطقه یادشده به دو دلیل نیز تمایل به حضور نظامی در آسیای مرکزی و قفقاز دارد که عبارتند از:

#### ۱- دفاع از منافع و اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود در منطقه

جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز هر یک پس از استقلال، با مشکلات و چالش‌های فراوانی رو به رو شدند. این چالش‌ها و مشکلات نه تنها تهدید و خطری برای آن جمهوری‌ها به شمار می‌آمد، بلکه خطری برای ثبات منطقه و به دنبال آن امنیت روسیه بودند. مناطق آسیای مرکزی و قفقاز بعد از فروپاشی شوروی با مشکلاتی نظیر تهدید تروریسم، بنیادگرایی اسلامی، ناسیونالیسم، جنگ‌های داخلی، تجزیه‌طلبی، منازعات میان







دولت‌های منطقه، قاچاق و... رو به رو بود. در این شرایط روسیه حضور نظامی خود را برای مقابله با خطرها و تهدیدهای یادشده، تأمین امنیت انرژی، دفاع از اقلیت‌های روس و شرکت‌ها و منافع روسیه در مقابل این خطرها، ضروری و لازم می‌دید.

**۲- مقابله با تهدیدهای خارجی**

پس از فروپاشی شوروی سه عامل باعث شد که پای نیروهای نظامی فرامنطقه‌ای به آسیای مرکزی و قفقاز باز شود. اول مشکلات و تهدیدهای یادشده که دولت‌های غربی، بخصوص ایالات متحده به دلیل موضوع امنیت انرژی برای اقتصاد جهانی تهدیدی برای خود نیز می‌دانستند و نگران گسترش تهدیدها بودند، دوم تمایل برخی از دولت‌های آسیای مرکزی (غیر از قزاقستان) و قفقاز به حضور نظامی غرب در کشور خود، چه به عنوان عاملی برای مقابله با تهدیدها علیه خود و چه به عنوان عاملی در مقابل نفوذ روسیه. سوم برنامه‌های دولت‌های غربی در قالب مشارکت برای صلح، گسترش ناتو به شرق و....

## منافع و اهداف دولت‌های غربی در آسیای مرکزی و قفقاز

پس از فروپاشی شوروی، کشورهای عضو بلوک غرب در دوران جنگ سرد به برقراری روابط سیاسی، اقتصادی و نظامی با کشورهای استقلال یافته از سلطه شوروی در مناطق اروپای شرقی، قفقاز و آسیای مرکزی پرداختند. این روابط به دو شکل انفرادی و جمعی (در قالب اتحادیه اروپا و ناتو) با جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته آسیای مرکزی و قفقاز قابل تشخیص است. در این میان جمعی عمل کردن کشورهای اروپایی در قالب اتحادیه اروپا به همراه آمریکا در ناتو نسبت به دولت‌های تازه استقلال‌یافته آسیای مرکزی و قفقاز در مقایسه با تعاملات انفرادی مهم‌تر و تأثیرگذارتر است. بدین دلیل این نوع از روابط در این مقاله مد نظر است. به نظر می‌رسد که تمایل اتحادیه اروپا به همراه آمریکا در قالب ناتو به گسترش تعامل‌ها و روابط با دولت‌های آسیای مرکزی و قفقاز تابع ملاحظات و اهداف زیر است:

**الف- ملاحظات و اهداف سیاسی**

ملاحظات و اهداف سیاسی دولت‌های غربی که با ملاحظات و اهداف روسیه در تضاد

کامل است را می‌توان در سه مورد به شرح زیر برشمرد.

**۱- ارائه الگو برای جمهوری‌های منطقه**

برای مدت زمان زیادی مدل و الگوی کمونیستی بر جمهوری‌های فعلی آسیای مرکزی و قفقاز حاکم بود(کولایی، ۱۳۷۹، ص ۲۲). اما با فروپاشی شوروی ناکارآمدی مدل و الگوی کمونیستی مشخص شد. به این دلیل همچون خود کشور روسیه برخی از نخبگان جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته برای حل مشکلات سیاسی و اقتصادی خود به غرب گرایش پیدا کردند و به دنبال به کارگیری مدل و الگوی غربی برای نظام‌های سیاسی و اقتصادی خود بودند که با استقبال دولت‌های غربی رو به رو شدند. این موضوع به آن دلیل اتفاق افتاد که ایالات متحده و غرب در پی بازسازی منطقه به گونه‌ای بودند که منافع و برتری‌شان را تأمین و تضمین کند(دریفوس، ۱۳۸۵، ص ۱۷).

در این راستا برخی از مخالفان دولت‌های آسیای مرکزی و قفقاز با حمایت زیاد کشورهای غربی موفق به انجام رساندن انقلاب‌های رنگی شدند. از جمله این نوع حرکت‌ها می‌توان مثال «انقلاب لاله‌ای» قرقیزستان را آورد که در فوریه ۲۰۰۵ اتفاق افتاد(کوپیترز، ۱۳۸٦، ص ۱۷). واضح است که بازسازی آسیای مرکزی و قفقاز توسط دولت‌های غربی زمینه وارد شدن دولت‌های آسیای مرکزی و قفقاز به دنیای غرب را فراهم خواهد آورد.

**۲- جلوگیری از احیای دوباره روسیه**

دولت‌های غربی هیچگاه تهدید همه‌جانبه سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی اتحاد جماهیر شوروی را فراموش نمی‌کنند. فروپاشی شوروی این فرصت را برای غرب فراهم می‌آورد که از احیای دوباره این تهدید در قالب روسیه جلوگیری کنند. از طرف دیگر گرایش‌های ناسیونالیستی در روسیه و حتی برای احیای عظمت گذشته روسیه در دومای این کشور دولت‌های غربی را بیشتر نگران می‌کرد، تا جایی که تا قبل از ۲۰۰۱ ایالات متحده آمریکا روسیه را یکی از تهدیدها علیه خود می‌دانست(البته این تصمیم ایالات متحده مقطعی و متأثر از حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر و حمایت روسیه از آمریکا بود).

اگر دولت‌های غربی در دوران جنگ سرد برای رفع تهدید روسیه، با در پیش گرفتن سیاست سد نفوذ به دنبال جلوگیری از بزرگ شدن و گسترش شوروی بودند، امروزه در قالب طرح‌هایی چون گسترش به شرق به دنبال کوچک کردن حوزه نفوذ







روسیه هستند. برای مثال پس از فروپاشی شوروی و شکل‌گیری بحران‌های اروپای شرقی و حوزه بالکان، اگرچه غرب به طور مستقیم تهدید نشد، اما برای شکل دادن به یک محیط امنیتی جدید دست به مداخله زد. ویژگی بارز این محیط امنیتی جدید به عقب راندن روسیه از حوزه نفوذ سابق خود بود(Yost, 2007, p. 39).

در این میان باید خاطر نشان کرد که ایالات متحده به واسطه فروپاشی شوروی به جایگاه ممتازی در سلسله مراتب قدرت دست یافت. این جایگاه ممتاز آمریکا به رفتارها، سیاست‌ها و نقش‌های این کشور جهت داده است. این جایگاه، آمریکا را به پیگیری اعمال نظم هژمونیک تشویق کرده است. از این رو آمریکا با توجه به جایگاه خود بر خلاف دوران جنگ سرد که در چارچوب واقع‌گرایی دفاعی به تعریف سیاست‌های خود می‌پرداخت، در محیط بین‌المللی کنونی، آمریکا بر اساس واقع‌گرایی تهاجمی به تعریف سیاست‌ها، اهداف و منافع خود می‌پردازد. بر خلاف واقع‌گرایی دفاعی که بر توازن تأکید داشت، واقع‌گرایی تهاجمی، به ضرورت دربرگیرنده توازن نیست(دریفوس، ۱۳۸۵، ص ۱۷).

### ب- ملاحظه‌ها و اهداف اقتصادی

امروزه انرژی و امنیت آن یکی از مؤلفه‌های امنیتی مورد توجه دولت‌های غربی است. این به دلیل اهمیتی است که انرژی برای اقتصاد جهانی به طور کلی و کشورهای غربی به طور خاص دارد. تجربه تحریم نفتی اعراب علیه غرب، وقوع انقلاب ایران، جنگ عراق و ایران و حمله عراق به کویت نشان داد که هر گاه در مسیر انتقال انرژی به بازار مصرف خللی ایجاد شود، اقتصاد جهانی با مشکل رو به رو می‌شود. اهمیت انرژی برای کشورهای صنعتی به طور عام و دولت‌های غربی به طور خاص باعث شده است که تأمین انرژی مورد نیاز همواره یکی از ارکان سیاست‌های خارجی آنها باشد. کشورهای غربی بخصوص اتحادیه اروپا قسمت اعظم انرژی مورد نیاز خود را از خاورمیانه و روسیه تأمین می‌کنند. در شرایط نبود اطمینان به جریان نفت از خلیج فارس با توجه به واقعیت‌های موجود و نیز امکان استفاده روسیه از انرژی به عنوان یکی از ابزار قدرت‌نمایی (با توجه به اعمال فشار روسیه به اوکراین برای افزایش بهای گاز مصرفی این کشور در اواخر سال ۲۰۰۵) (Rosecrane, 2001, p. 135). منابع انرژی آسیای مرکزی و قفقاز برای غرب اهمیت بسیاری دارد. از این رو دستیابی به این منابع و انتقال

آن، مهم‌ترین هدف اقتصادی غرب در دو منطقه یاد شده است. مشکلی که غرب در این باره با آن مواجه است، تسلط روسیه بر منابع نفت و گاز دولت‌های منطقه و در انحصار داشتن خطوط انتقال انرژی است که هر لحظه امکان استفاده روسیه از آن به عنوان یک ابزار علیه غرب وجود دارد. در راستای رفع این مشکل، شماری از کشورها و سازمان‌های غربی در تلاش هستند تا به انحصار روسیه در انتقال انرژی اوراسیا با ایجاد خطوط انتقال انرژی بدیل پایان دهند.

### ج- اهداف و ملاحظه‌های نظامی

آسیای مرکزی و قفقاز برای غرب یک منطقه راهبردی نیز به حساب می‌آید. از این رو بعد از فروپاشی شوروی حضور نظامی در منطقه از اهداف غرب بوده است. در این رابطه باید گفت ناتو به عنوان سازمانی غربی تماس‌های خود را با آسیای مرکزی و قفقاز از اواسط دهه ۹۰ و همزمان با پیوستن دولت‌های آنها به شورای مشارکت آتلانتیک شمالی و برنامه مشارکت برای صلح آغاز کرد. اما این عملیات نظامی در افغانستان بود که در عمل باعث حضور رسمی نیروهای نظامی ناتو در منطقه شد. به نظر می‌رسد که تلاش غرب برای حضور نظامی در منطقه به این دلایل است:

**۱- تأمین امنیت انرژی**

امروزه مسائل مرتبط با تأمین امنیت انرژی در کانون توجه سازمان‌های نظامی قرار گرفته است و در این راستا امنیت خطوط لوله نفت و گاز در برابر عملیات تروریستی از اولویت‌های سازمان‌های نظامی است. ایالات متحده، اتحادیه اروپا و ناتو نیز توجه خود را به این موضوع معطوف داشته‌اند. برای همین در سال ۲۰۰۵ موافقت‌نامه‌ای بین ناتو و ایالات متحده برای تأمین امنیت خطوط لوله نفت باکو- تفلیس- جیحان به امضاء رسید که در آینده خط لوله گاز باکو- تفلیس- ارزروم را نیز زیر پوشش امنیتی خود قرار می‌دهند. در این میان به دلیل نقش حیاتی کشور آذربایجان در عرصه و ترانزیت انرژی، ایالات متحده آذربایجان را مهم‌ترین متحد خود در حوزه دریای خزر می‌داند و برنامه همکاری‌های نظامی با این کشور را طراحی و اجرا می‌کند. همچنین باید گفت که پیوستن کشورهای جامعه مشترک‌المنافع به «منطقه مسئولیت فرمانده اروپایی آمریکا»[1] با آغاز مرحله بهره‌برداری از برخی میادین نفتی بزرگ دریای خزر و تعیین مسیر انتقال نفت خزر ارتباط داشت.

1. America's European Regional Commander Responsible

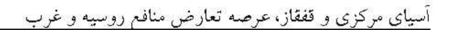
در این رابطه آمریکا به دنبال ایجاد شبکه‌ای از واحدهای ویژه و نیروهای پلیس در کشورهای ساحلی دریای خزر است که بتواند در برابر اقدام‌های اضطراری(مثل حملات تروریستی) از خود واکنش نشان دهد که به نگهبان خزر معروف است. کارشناسان روس نیز بر این باورند که یکی از اهداف اقتصادی نظامی ناتو و متحدان آن این است که منابع نفتی جهان را به نزدیک‌ترین پایگاه‌های نظامی خود وابسته کنند.

**۲- حفظ ثبات و امنیت**

پس از فروپاشی شوروی مناطق سابق زیر سلطه شوروی مثل اروپای شرقی، آسیای مرکزی و قفقاز دچار خلاء قدرت است. خلاء قدرت در آسیای مرکزی و قفقاز، زمینه را برای شکل‌گیری و ظهور عوامل امنیت‌زدا و تهدیدزا فراهم کرد. بدین معنی که این مناطق با چالش‌هایی مانند جدایی‌طلبی، قوم‌گرایی، بنیادگرایی، جنگ‌های داخلی و جنگ‌های دولتی رو به رو شد. این وضعیت آسیای مرکزی و قفقاز می‌توانست تهدیدی برای تمام مناطق همجوار باشد. بدین دلیل مناطق همجوار مثل اروپا نسبت به تحولات حادث شده در آسیای مرکزی و قفقاز حساس و نسبت به گسترش آن نگران بودند.

وضعیت یادشده باعث شد که مقام‌های ناتو حفظ امنیت، ثبات و پاسداری از صلح در دوران تغییرات پرشتاب در صحنه بین‌المللی را وظیفه خود بدانند. به همین دلیل ناتو در قالب طرح مشارکت برای صلح، طرح گسترش حوزه امنیتی خود را به اجرا گذاشت. البته لازم به ذکر است که در رابطه با گسترش دامنه عملیاتی ناتو میان دولت‌های اروپایی و آمریکایی اختلاف نظرهایی وجود دارد که خارج از بحث این مقاله است(پانفیلوا، ۱۳۸۵، صص ۷ – ٦).

وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر و نسبت دادن آن حادثه به گروه طالبان منطقه آسیای مرکزی را به یک منطقه راهبردی برای مقابله با تهدیدهای بنیادگرایی از یک سو و حفظ صلح و ثبات در منطقه از سوی دیگر تبدیل کرد و سبب تأسیس پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه شد. این بدان دلیل بود که تمام دولت‌های آسیای مرکزی گرایش‌های ضد اسلامی داشتند و در نتیجه آماده حمایت از آمریکا در مقابل جریان‌های اسلامی افغانستان بودند. قرقیزستان از خیلی پیش به اتحاد ضد تروریستی پیوسته بود و پایگاه هوایی ماناس را به یک پل اساسی برای نیروهای هوایی آمریکا تبدیل کرده بود. ازبکستان نیز پایگاه خان‌آباد را در اختیار نیروهای آمریکایی گذاشت(Hofmann, 2008, p.7) این پایگاه‌ها به عنوان بخشی از تغییرات در راهبرد پنتاگون مبنی بر ایجاد پایگاه در نزدیکی مناطق بحران‌خیر جهان است تا به



سرعت در بحران‌ها مورد استفاده قرار گیرد(دریفوس، ۱۳۸۵، ص ۱٦).

**۳- رقابت با حضور نظامی و نفوذ روسیه**

روسیه به دلیل داشتن ذخایر عظیم نفت و گاز و صادر کردن آن به کشورهای مصرف‌کننده در راستای رفع نیازهای خود، طبیعی است که نسبت به امنیت انرژی حساس باشد و آن را یکی از اصول اساسی امنیتی خود بدانند. از طرف دیگر وجود منابع عظیم روسیه در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز باعث شده است که روسیه حفظ امنیت و ثبات در این دو منطقه را وظیفه خود بداند. حال که روسیه خواهان وجود امنیت برای منطقه و انرژی است و توان تأمین امنیت را برای این مناطق بنا به ادعای مقامات این کشور دارد، سؤال این است که دیگر چه لزومی به وجود نیروهای نظامی آمریکا و ناتو در منطقه است.

در پاسخ به این سؤال باید گفت که به نظر می‌رسد ناتو و غرب برای حضور نظامی خود و رقابت با روسیه اهدافی غیر از آنچه که یاد شد، دارند. غرب از راه حضور نظامی در آسیای مرکزی از اهدافی مانند جلوگیری از احیای دوباره قدرت روسیه، بازسازی منطقه به شیوه دلخواه، شکستن انحصار روسیه بر انرژی منطقه، امنیت انرژی به این دلیل که خود روسیه امنیت انتقال آن را به عنوان یک ابزار علیه غرب به خطر نیندازد، پشتیبانی می‌کند.

## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از زمان پیدایش دولت مدرن، وجود عنصر رقابت میان دولت‌ها همواره یکی از مؤلفه‌های اساسی روابط بین‌الملل بوده است. این رقابت همواره بر سر عاملی صورت می‌گرفت که می‌توانست منجر به افزایش قدرت یک طرف و کاهش قدرت طرف دیگر شود. در این میان یکی از عواملی که همواره سبب برانگیختن رقابت میان دولت می‌شد، مناطق جغرافیایی از نظرعنصر قدرت بود. این بدان دلیل بود که ژئوپلیتیک یکی از عناصر قدرت دولت‌ها به شمار می‌رفت. تسلط بر مناطق جغرافیایی مهم و کنترل آن توسط دولت می‌توانست منجر به زایش قدرت برای آن دولت و از این طریق سبب تأمین امنیت خود و داشتن اهرمی علیه رقبا شود.

متخصصان جغرافیای سیاسی همواره دولتمردان را به تسلط و در اختیار گرفتن مناطق مهم دنیا تحریک می‌کردند تا از این طریق اسباب برتری آن دولت بر سایران



فراهم شود. تجویز متخصصان جغرافیای سیاسی تنها محدود به عرصه نظر نمانده است و در موارد بسیار زیادی دولتمردان به تجویزهای آنها گوش فرا داده‌اند و به آن عمل کرده‌اند. تاریخ روابط قدرت‌های بزرگ، در برگیرنده مثال‌های زیادی است که در آن قدرت‌های بزرگ برای تسلط بر مناطق جغرافیایی مهم به رقابت، کشمکش و در نهایت جنگ با همدیگر پرداخته‌اند. در این میان به نظر می‌رسد که مناطق آسیای مرکزی و قفقاز اهمیت زیادی دارند که از آن یاد شد. رقابت برای تسلط و به اختیار درآوردن این مناطق در دوره‌های مختلف میان قدرت‌های بزرگ وجود داشته است. این رقابت زمانی که در منطقه خلاء قدرت وجود داشته است شدیدتر بوده است.

آنچه که در دوره حاضر سبب رقابت میان روسیه و غرب در آسیای مرکزی و قفقاز شده است، اهمیت سیاسی، اقتصادی و نظامی این مناطق است. تسلط کامل روسیه در شرایط جدید بر مناطق، می‌تواند گام بسیار مهمی برای احیای دوباره قدرت روسیه باشد و تسلط بر آن توسط دولت‌های غربی نه تنها سبب تأمین امنیت انرژی برای آنها می‌شود، بلکه می‌تواند منجر به رفع و یا حداقل کاهش تهدید روسیه شود.

اهمیت سیاسی، اقتصادی و نظامی منطقه سبب شده است که روسیه همچنان آن را حوزه نفوذ خود بداند و با خارج نزدیک دانستن آن، مانع نفوذ قدرت‌های رقیب شود.

روسیه با حفظ این مناطق قادر است که نخست امنیت خود را تأمین کند، دوم منافع سیاسی و اقتصادی خود را تأمین کند، سوم با تسلط بر منابع انرژی و حفظ انحصار خود بر آن در مواقع لازم از ابزار انرژی به عنوان یک اهرم علیه دولت‌های غربی استفاده کند و مهم‌تر از همه اینکه با حفظ مناطق اطراف خود از نفوذ رقبا به خودسازی از درون بپردازد و زمینه را برای احیای قدرت گذشته خود فراهم آورد.

اما دیدگاه غرب نسبت به منطقه آسیای مرکزی و قفقاز بسیار متفاوت و بر خلاف دیدگاه روسیه است. غرب آسیای مرکزی و قفقاز را بسیار مهم‌تر از آن می‌داند که زیر سلطه و کنترل دولت غیرقابل اعتمادی چون روسیه باشد. هدف اساسی و اول غرب این است که این دو منطقه، از نفوذ روسیه خارج شود و یا حداقل نفوذ این کشور کاهش یابد و در مقابل زمینه نفوذ همه‌جانبه غرب در این مناطق فراهم شود. هدف دوم غرب این است که به انحصار و تسلط روسیه بر منابع انرژی منطقه پایان دهند و از این روش با توجه به وابستگی که به انرژی منطقه و روسیه دارند، آینده امنیت انرژی خود را در مقابل استفاده‌های احتمالی روسیه از انرژی به عنوان یک ابزار جلوگیری کنند.







هدف سوم رفع تهدید روسیه در آینده است. روسیه آن اندازه قوی است که بتواند مسئولیت ثبات و امنیت منطقه (یکی از توجیه‌های غرب برای حضور در آسیای مرکزی و قفقاز) را به عهده بگیرد. واقعیت این است که نگرانی آمریکا و غرب از رشد قدرت روسیه و گسترش نفوذ این کشور در دو منطقه یاد شده است. تسلط روسیه بر این مناطق می‌تواند پیامدهای تلخی برای آمریکا به بار آورد.

## منابع و مأخذ

### الف- فارسی


۱. بیلیس، جان و استیو اسمیت(۱۳۸۳)، **جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین**، تهران: ابرار معاصر.

۲. یانفیلوا، ویکتوریا(آذر ماه ۱۳۸۵)، "راهبرد نظامی آمریکا در حوزه دریای خزر"، **ماهنامه تحولات روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۱۵.

۳. دامن پاک جامی، مرتضی(تابستان ۱۳۸۷)، "نقش منابع انرژی خزر در تأمین امنیت انرژی جهان و چالش‌های انتقال آنها به بازارهای جهانی"، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ٦٢.

٤. دریفوس، اس. جی(آذر ماه ۱۳۸۵)، "روسیه و آسیای مرکزی"، **ماهنامه تحولات روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۱۵.

۵. کوپیترز، برنو(بهمن- اسفند۱۳۸٦)، "سیاست اتحادیه اروپا در قفقاز"، ترجمه پیمان وهاب پور، **ماهنامه اطلاعات راهبردی**، سال پنجم.

٦. کولایی، الهه(زمستان ۱۳۷٤) "روسیه، غرب و ایران" **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۱۲.

۷. کولایی، الهه(بهار ۱۳۷۹) "روسیه و آسیای مرکزی: امکانات و محدودیت‌ها در بهره‌برداری از منابع منطقه" **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۲۹.

۸. لینکلیتر، آندرو(۱۳۸۵)، **صلح لیبرالی**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۹. هانتینگتون، ساموئل(۱۳۸۲)، **نظریه برخورد تمدن‌ها و منتقدانش**، ترجمه و ویراسته مجتبی امیری وحید، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.


### ب- انگلیسی


1. Hofmann, Stephan. C(2008), “Debating Strategy in NATO: Obstacles to Defining a Meaning New Strategic Concept”, available at: www.ifir.com.

2. Ikenberry, G. John(January 22, 2006), “Liberal International Theory in the Wake of 912 and American Unipolarity”, available at: www.ww5.princeton.Edu.com.

3. Kapesein, Ethan and Micheal Mastandune eds(1992), **Unipolar Politics: Realism and State Strategies After the Cold War**, New York: Columbia University Press.

4. Layan, Christopher(1993), “the Unipolar Illusion: Why New Great Power Win Rise”, **International Security**, Vol. 17, No 2.

5. Mearsheimer, John (1992), “**Disorder Restored: in Rethinking America Security**”, New York: Norton Press.

6. Pushdor, Alexik(Winter 1993), “Letter from Eurasia: Russia and America: the Honey Moon Over”, **Foreign Policy**, Vol. 25, No. 1.







7. Rosecrance, Richard(Fall 2001), "Has Realism Become cost-Benefit Analysis", **International Security**, Vol. 26, No. 2.

8. Steven, Marks. G(1996), "**Road to Power-the Colonization of Asia Russian**", London Press.

9. Weitz, Richard(Summer 2006), "Averting a New Great Game in Central Asia", **Washington Quarterely**, Vol. 29, No. 3.

10. Yost, David. S(2006), "NATO and the Anticipatory Use of Force", **International Affairs**, Vol. 83, No. 1.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ٦ ، شماره ٢ ، پائیز و زمستان ١٣٩٢، صص ١٢٠-١٠١

# آسیای مرکزی و کاربست دیپلماسی پیشگیرانه: مرکز منطقه‌ای سازمان ملل متحد

**نسرین مصفا***

دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

**علیرضا شمس لاهیجانی**

دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن(LSE)

تاریخ دریافت (١٣٩٢/٨/٥) - تاریخ تصویب (١٣٩٢/١٠/٢٣)

**چکیده**

دیپلماسی پیشگیرانه، اصطلاحی است که بیش از نیم قرن پیش از سوی داک هامرشولد دبیرکل سازمان ملل متحد مطرح شد و امروزه، مرکز منطقه‌ای سازمان ملل متحد برای دیپلماسی پیشگیرانه در آسیای مرکزی[1] درحال ایفای نقش با هدف حل و فصل مسالمت آمیز اختلاف‌ها و پیشگیری از درگیری ها با استفاده از سازوکارهای هشداری و پیشگیرانه است. هدف از تأسیس این مرکز، کمک و حمایت از کشورهای منطقه در ظرفیت‌سازی برای پیشگیری از چالش‌ها در زمینه‌های بالقوه‌ای است که در منطقه توانایی تبدیل و گسترش به درگیری را دارند. این نوشتار ضمن تبیین بحران‌های منطقه‌ای و مرور مفهوم "دیپلماسی پیشگیرانه"، به ارزیابی فعالیت مرکز دیپلماسی پیشگیرانه در آسیای مرکزی می‌پردازد و به‌دنبال تحلیل و ارزیابی ظرفیت‌های این نهاد در عمل برای مواجهه با تهدیدهای امنیتی منطقه‌ای خواهد بود.

**کلید واژه‌ها**

دیپلماسی پیشگیرانه، سازمان ملل متحد، شورای امنیت، پیشگیری از درگیری‌ها، امنیت بین المللی، امنیت منطقه‌ای .

---

*Email: nmosaffa@ut.ac.ir

1.United Nations Regional Centre for Preventive Diplomacy for Central Asia







**مقدمه**

مرکز منطقه‌ای سازمان ملل متحد برای دیپلماسی پیشگیرانه در آسیای مرکزی (یونرکا) در سال ۲۰۰۷ بر مبنای ابتکار پنج دولت آسیای مرکزی در عشق آباد ترکمنستان تأسیس و از سال ۲۰۰۸ فعالیت رسمی خود را آغاز کرد .این مرکز در راستای گسترش فعالیت‌های پیشگیرانه ملل متحد برای کاهش و تحلیل درگیری‌های مسلحانه با هدف گسترش گفت‌وگو، آسان کردن گفت‌وگو و دست‌یابی به توافق در زمینه‌های تهدیدهای فرامرزی پیش روی منطقه به‌وجود آمده و در نوع خود بی‌نظیر است .هدف از تأسیس یونرکا، کمک و حمایت از کشورهای ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و قزاقستان در ظرفیت‌سازی برای پیشگیری از چالش‌ها در زمینه‌های بالقوه‌ای است که توانائی تبدیل و گسترش به درگیری را در منطقه دارند .تروریسم، افراط‌گرایی دینی، قاچاق مواد مخدر، تخریب محیط زیست و آب در این چارچوب مورد نظر مرکز برای فعالیت قرار گرفته‌اند. با توجه به نبود منابع علمی (به‌ویژه به زبان فارسی) در این مورد، هدف اصلی نوشتار شناخت مرکز به‌عنوان یک ساختار منحصر به فرد در سازمان ملل متحد و فعالیت‌های آن از زمان تشکیل در راستای انجام وظایف تعیین شده در سند تأسیس و برنامه‌های اقدام است .با تحلیل و ارزیابی ظرفیت‌های این نهاد در عمل برای مواجهه با این تهدیدهای امنیتی، سؤال اصلی این نوشتار مورد توجه قرار می‌گیرد که آیا سازمان ملل متحد با توجه به هدف اساسی خود در تسهیل همکاری‌ها برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، مؤثر واقع شده یا خیر. این نوشتار در یک مقدمه و چهار بخش و نتیجه گیری، سامان دارد.

**زمینه جویی**

آسیای مرکزی پس از فروپاشی اتحاد شوروی با جامعه بین‌المللی نوینی ناشی از پایان جنگ سرد و به‌دنبال آن، تغییر مناسبات قدرت در نظام بین‌الملل رو به‌رو بود. بنیان نگرانی‌های امنیتی امروزه در مورد آسیای مرکزی بیشتر همان نگرانی‌هایی است که تحلیل‌گران مسائل آسیای مرکزی در بدو تشکیل کشورهای نو استقلال منطقه پیش بینی می‌کردند. با وجود اینکه در آن سال‌ها کشورهایی همچون تاجیکستان و قرقیزستان دچار تنش‌ها و ناآرامی‌های داخلی شدند، هنوز تهدیدهای اساسی منطقه‌ای ناشی از میراث دوران اتحاد شوروی یعنی مشکلات

حکمرانی داخلی و نهادهای ضعیف دولت‌های آسیای مرکزی و مشکلات جانشینی رهبران سیاسی است که ثبات و امنیت داخلی کشورها و امنیت داخلی آسیای مرکزی را به‌چالش می کشد (Trenin, 2011 and Peyrouse, 2011). به‌نظر می‌رسد که امروزه بر سر وجود ناامنی در آسیای مرکزی متشکل از شکاف‌های داخلی میان گروه‌های نژادی و اجتماعی، مشکلات بالقوه زیست محیطی و خطرات اقتصادی توافق نظر وجود دارد. (Trenin, 2011) البته نباید نادیده گرفت که آسیای مرکزی در مقایسه با مناطقی همچون قفقاز از آرامش نسبی بیشتری برخوردار بوده و بیشتر ناآرامی‌ها در آن محدود بوده و با برخورد سرکوبگرانه دولت‌های منطقه رو به‌رو شده است. این آرامش نسبی، همان توجیهی است که رهبران منطقه به آن متوسل و مدعی ثبات در آسیای مرکزی شده‌اند. اما بر کسی پوشیده نیست که آسیای مرکزی یک بمب ساعتی است که نه با تهدیدهای امنیتی سنتی، بلکه با تهدیدهای امنیتی نوین همچون احتمال انجام حمله‌های تروریستی در مناطقی همچون سکوها و تانکرهای نفتی، حمله به کشتی‌های تجاری و مدیریت بحران‌های زیست محیطی و اضطراری روبه‌رو است. (Peyrouse, 2011) تهدیدهای امنیتی در آسیای مرکزی یا بین خود کشورهای منطقه‌ای است، مانند مشکل اساسی مدیریت منابع آب، یا به‌نوعی با تهدیدهای نوین امنیتی در ارتباط است. بنابراین، امنیت در آسیای مرکزی تنها تهدیدهای نظامی نیست، بلکه شامل دولت‌ها با اقتصادهای ضعیف، مخاصمات حل نشده، فقر فزاینده، مهاجرت، جنایت‌های سازمان یافته، قاچاق مواد مخدر، فساد، تروریسم، امنیت انرژی، تسلیحات هسته‌ای و شیمیایی و بیولوژیکی، امنیت دریایی، محیط زیست، امنیت بهداشت (بیماری‌های واگیردار) و امنیت غذایی است که همگی می‌توانند در قالب مخاصمات با شدت پائین[1] یا ناکارآمدی در حکمرانی متبلور شوند (Peyrouse, 2011; Trenin, 2011; International Crisis Group, 2011 and Allison, 2004). با وجود تمامی این مؤلفه‌ها است که در کنار مشکلات داخلی، این کشورها به موضوع روابط میان قدرت‌هایی همچون روسیه، چین و آمریکا نیز تبدیل شده‌اند. روسیه و چین برای هدفی مشترک، با وجود اختلاف‌های بین خود، به‌دنبال ثبات در منطقه بوده‌اند (International Crisis Group, 2013)؛

1.Low-Intenstity Conflicts







امری که خروج نیروهای خارجی مستقر در افغانستان در ماه های جاری، می تواند آن را مورد تهدید قرار دهد.

کشورهای آسیای مرکزی مسیر متفاوتی برای توسعه یافتگی تجربه کرده‌اند که البته این مسیر متأثر از موقعیت جغرافیایی، تجربه تاریخی، شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و رفتارهای سیاسی است .می‌توان گفت زیرساخت‌های اساسی انسانی و عمرانی شامل جاده‌ها، نیروگاه‌ها، بیمارستان‌ها، مدرسه‌ها و آخرین نسل متخصص‌های تربیت یافته اتحاد شوروی که اداره امور را بر عهده داشتند درحال ناپدید شدن هستند. نظام‌های پس از استقلال یا در اداره این زیرساخت ها ناتوان بوده‌اند یا بودجه، تحت تأثیر فساد قرار گرفته است (International Crisis Group, 2011). این فروپاشی و سقوط زمینه تظاهرات و ناآرامی‌هایی با هدف اعتراض به دولت را به وجود آورده است .ازبکستان و ترکمنستان هم در همین مسیر قرار دارند گرچه ترکمنستان از نظر منابع گاز طبیعی غنی است و ازبکستان می‌تواند با بهره برداری از منابع طلا و صادرات پنبه، درآمد قابل توجهی بدست آورد (Slim, 2002).

مسئله آب و توزیع آن یکی از مهم‌ترین مسائل پیش روی آسیای مرکزی، به‌ویژه در دره فرغانه است. (Tabyshalieva, 1999)حدود ٦٠ درصد جمعیت آسیای مرکزی در مناطق روستایی و ٤٥ درصد نیروی کار در بخش کشاورزی مشغول هستند که آب را به مؤلفه‌ای حیاتی در حفظ ثبات اجتماعی و رشد اقتصادی تبدیل کرده است. (Pérez Martín, 2010) هرچند مسئله توزیع آب در منطقه یکسان نیست و این مهم، روابط میان کشورها را با توجه به ظرفیت و توانایی هر کشور در دسترسی به منابع آبی تحت تأثیر قرار داده است. (The Economist, 2013) ازبکستان به‌شدت به اضافه آب همسایگان خود وابسته است و اولویت آن، استفاده از آب وارداتی در بخش کشاورزی است از این‌رو، روابط میان آنها به چالش کشیده شده است . (Pérez Martín, 2010)برای نمونه اسلام کریم‌اف، رئیس جمهور ازبکستان می‌گوید سد واقع بر آمودریا، "کنترل ناعادلانه‌ای بر این دریا "به تاجیکستان می‌دهد و در صورت وقوع زلزله، هزاران تن را در خطر قرار می‌دهد .(The Economist, 2013) در ٧ سپتامبر ٢٠١٢، وی گفت چنین طرح هایی می‌تواند "نه تنها به رویارویی‌های جدی، بلکه حتی به جنگ" بیانجامد (The Economist, 2013).

اما دره فرغانه که میان سه کشور تاجیکستان، قرقیزستان و ازبکستان قرار دارد، افزون بر مشکل آب از قاچاق مواد مخدر و پیامدهای اجتماعی آن رنج می‌برند .سوء حکمرانی همچنین موجب تشدید مشکلات اجتماعی می‌شود .زیرا در منطقه‌ای که وضعیت کار جوانان و مردم آن نامساعد است و مشکلات اجتماعی وجود دارد، حضور در چرخه عرضه مواد مخدر به یک شغل تبدیل شده است که درنهایت اثر کوتاه مدت و دراز مدت فرهنگی -اجتماعی و سیاسی - اقتصادی را درپی دارد .(Slim, 2002).

این مجموعه مشکلات، از اختلاف‌های مرزی حل نشده گرفته تا جنایت‌های سازمان یافته، مسائل انرژی و دسترسی به آب، ثبات منطقه‌ای را کاهش داده و این منطقه را به محل توجه ملل متحد برای استفاده از ساز و کارهای پیش بینی شده در منشور خود برای حل و یا بررسی و پیشگیری آنان تبدیل کرده است. باید توجه داشت که بیشتر کشورهای منطقه در واکنش به نگرانی‌های امنیتی خود یا به ائتلاف با روسیه پیوستند و یا (به‌ویژه پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱) با آمریکا هم‌پیمان شدند و یا بسته به موضوع، از یکی از این دو قدرت بهره جسته‌اند، انتظار می‌رود با خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان، کمی از وابستگی آسیای مرکزی به این کشور و بالعکس کاسته شود.(Mankoff, 2013; Allison, 2004; Snyder, 2012) بررسی تحولات آسیای مرکزی نشان می‌دهد که رهبران آن از انگیزه و ظرفیت کافی برای تشکیل یک اجماع امنیتی منطقه‌ای میان خود، بدون حضور قدرت‌های مطرح، برخوردار نبوده‌اند گرچه توانسته‌اند موفقیتی بسیار محدود در ایجاد یک پلتفورم مشترک امنیتی منطقه‌ای (بیشتر بدون حضور ترکمنستان انزواگر) به‌دست آورند (Allison, 2004). اتحادیه آسیای مرکزی که بعدها به اتحادیه اقتصادی آسیای مرکزی[1] تغییر نام داد، در سال ۱۹۹٤ به‌عنوان نهادی اقتصادی با حضور قزاقزستان، ازبکستان و قرقیزستان تشکیل شد .در دسامبر ۱۹۹۵، این اتحادیه شورای مشترک وزرای دفاع برای بررسی مسائل امنیتی منطقه‌ای و هماهنگی مانورهای نظامی، دفاع هوایی و تجهیزات دفاعی را تشکیل داد .شورایی که به جز ایجاد یک گردان نیروهای حفظ صلح سه جانبه[2] واقع در جنوب قزاقستان در مرز با ازبکستان، موفقیتی نداشته است .این نیروها در چارچوب برنامه‌های ناتو آموزش دیدند و در سلسله‌ای از مانورهای مشترک در

1. Central Asian Economic Unione
2. Centrasbat





قزاقستان و ازبکستان با سربازانی از نیروهای مسلح مختلف، شامل ایالات متحده آمریکا، روسیه و ترکیه شرکت کردند .اما هیچ‌گاه، حتی در تاجیکستانی که در سال ۱۹۹۸ به سی.ای.سی[1] پیوست و یا در مقابله با افغانستان مورد استفاده قرار نگرفتند و درعمل ماهیت آنان زیر سؤال رفته است.(Allison, 2004)

پیش از اوجگیری نگرانی‌ها در مورد تروریسم در یازده سپتامبر ۲۰۰۱، رهبران قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان در مورد همکاری در مبارزه با تروریسم، افراط‌گرایی و جنایت‌های سازمان یافته فرامرزی در قالب اقدام‌هایی چون اشتراک گذاری اطلاعات، عملیات مخفی و یا توسل به زور به توافق رسیدند.(Allison, 2004) در قالب این توافق، ساخت مرکز هماهنگ کننده‌ای میان نهادهای اطلاعاتی و امنیتی قرقیزستان، ازبکستان و تاجیکستان در خجند تاجیکستان در نظر گرفته شد که به‌دلیل بدبینی و شک موجود میان کشورهای آسیای مرکزی، به‌ویژه میان تاجیکستان و ازبکستان در عمل به هدف نرسید .در اوت ۲۰۰۰ در نشست سران بیشکک با دعوت از روسیه برای پیوستن به توافق‌نامه ضدتروریسم که تنها چهار ماه پیش امضا شده بود و درخواست از شورای امنیت، کشورهای هم‌سود برای طراحی راهکارهای مبارزه با تهدید تروریسم به خودکفایی بی‌حاصل در همکاری‌های امنیتی پایان دادند (Alison,2004). در دسامبر ۲۰۰۱، سی.ای.سی شورای وزرای دفاع خود را منحل و نام خود را به سازمان همکاری‌های آسیای مرکزی تغییر داد. تاکنون، این نهاد موفقیت خاصی نداشته و به‌نظر می‌رسد به‌دلیل نیاز به ایجاد تعادل در روابط با بازیگران اصلی در منطقه، ناکام شده است.(Allison, 2004)باتوجه به این مرور گذرا و توجه به دیگر تجربه‌های تاریخی در منطقه(Fawcett, 2004)، می‌توان گفت فرایند همکاری‌های منطقه در قالب نهادگرایی و منطقه گرایی امنیتی شکست خورده و مشکلات تاریخی موجود در روابط میان کشورها، ضعف‌های ساختاری اجرایی، نبود اراده سیاسی لازم و درک مشترک و فرهنگ حکمرانی متمرکز و اقتدارگرایانه و به‌دور از خرد جمعی در این کشورها سبب شده تا تمایل به همکاری‌ها تنها در سطح بیانیه‌ها باقی بماند .آیا ملل متحد توانسته باتوجه به هدف اساسی خود در تسهیل همکاری‌های بین‌المللی، گشایشی در این منطقه و حل مشکلات آن به‌وجود آورد؟

1. CAEC







**نظام ملل متحد و همکاری‌های منطقه‌ای**

همان‌گونه که پیش‌تر مورد اشاره قرار گرفت، همکاری و به‌ویژه همکاری‌های منطقه‌ای(میان کشورها و با سازمان‌های منطقه‌ای) یکی از بنیان‌های اساسی منشور و سازوکارهای ملل متحد بود که به گفته بان کی مون، ناشی از ذهن دوراندیش طراحان آن در ترسیم سازمانی متشکل از ۱۹۳ ملت و سازمان‌های بین‌المللی بوده است که با یکدیگر برای "پیشگیری، مدیریت و حل بحران‌ها"همکاری می‌کنند .گرچه آنان حجم کنونی "بهم پیوستگی تهدیدهای امروزی و گستره همکاری‌های میان کشورها" را پیش بینی نمی‌کردند U.N. Security Council, Aug ) 2013). آسیای مرکزی نیز از این روند همکاری‌های منطقه‌ای نظام ملل متحد مستثنی نیست و سابقه آن به پیش از تشکیل مرکز دیپلماسی پیشگیرانه برمی‌گردد. اولین نشانه‌های توجه سازمان ملل متحد به حل تعارض های بالقوه میان کشورهای آسیای مرکزی در دره فرغانه را می‌توان در طرح بنیادی "برنامه توسعه دره فرغانه ملل متحد"جستجو کرد که با بکارگیری رهیافتی پیشگیرانه و مبتنی بر مفهوم "توسعه"، به ریشه‌های تعارض های بالقوه توجه کرد (Tabyshalieva, 1999). هدف نهایی این طرح، حفظ صلح و آرامش میان قومیت‌های مختلف و برقراری روابط خوب در درون جوامع محلی، و گسترش گفت‌وگوی منطقه‌ای و همکاری بر روی موضوع هایی مانند قاچاق مواد مخدر و تقویت و افزایش ظرفیت نهادهای دولتی و غیردولتی بود .این طرح سه جانبه که بدون مشارکت ازبکستان، به‌دلیل "مداخله آمیز" دانستن آن در امور داخلی خود، انجام شد بیشتر تلاش خود را متمرکز رشد و توسعه پایدار کرد (Slim, 2002).

هدف طرح بعدی ملل متحد،مرکز عمل پیشگیرانه، ارزیابی ظرفیت‌های بالقوه تعارض در آسیای مرکزی و توسعه مطالعات و پژوهش‌ها در مورد این منطقه حساس بود. افزون بر مشکلات بین قومیت‌ها، مجموعه‌ای از موضوع های اقتصادی، اجتماعی و امنیتی همچون مشکلات زیست‌محیطی و جنایت‌های سازمان یافته را نیز مورد بررسی قرار داد .با توجه به واقعیت‌های سیاسی منطقه و نقش مناسبات قدرت، این طرح به‌دلیل حمایت مالی آمریکایی‌ها از آن و حضور گسترده غربی‌ها با انتقاد روبه‌رو شد (Slim, 2002).







"گسترش صلح در مناطق مرزبندی شده" طرح دیگری بود که البته از سوی کارگزاری سوئیس برای توسعه و گسترش همکاری در منطقه، حمایت ملل متحد، گروه بین‌المللی بحران و سازمان امنیت و همکاری اروپا با برگزاری برنامه‌هایی همچون کارگاه‌های آموزشی پی گرفته شد .مشکل چنین طرح‌هایی، نبود نگاه ساختاری به مشکلات بنیادین منطقه و دره فرغانه است .زیرا بیشتر توجه غرب در این منطقه معطوف به مقابله با ظهور و تقویت اسلام‌گراها است .این درحالی است که مسائل مهم‌تر و اساسی‌تری همچون فقر ناشی از سیاست‌های دولتی و سوءحکمرانی باید مورد توجه قرار گیرد .(Slim, 2002)

در اکتبر سال ۲۰۰۳، سازمان امنیت و همکاری اروپا و سازمان ملل متحد در همکاری با حکومت ترکمنستان، دفتر مورد بحث این نوشتار را با هدف جلوگیری از مخاصمه و ترویج توسعه پایدار در منطقه و بر اساس سیاست‌های پیشگیرانه تأسیس کردند .در اوت ۲۰۰٤، رئیس جمهور ترکمنستان در مقاله‌ای در نشریه ملل متحد[1]، از آمادگی کشور مطبوعش برای میزبانی این دفتر و تأمین منابع مالی و زیرساختی (همچون ساختمان و تسهیلات زندگی کارکنان) و همچنین ارتقای سطح آن به یک مرکز پیشگیرانه خبر داد .در ۲٦ سپتامبر ۲۰۰۵ و در جلسه سران مجمع عمومی ملل متحد، وزیر امور خارجه ترکمنستان ضمن تأکید دوباره بر این پیشنهاد، اعلام آمادگی ترکمنستان برای میزبانی این مرکز را امتداد "سیاست‌های بی‌طرفی" خود دانست، و گفت این مرکز منطقه‌ای باید با رعایت همه جانبه ملاحظات موجود، برای پیشگیری از تعارض به ارائه راه حلی در قبال چالش‌های مبارزه با تروریسم، قاچاق مواد مخدر و همچنین چگونگی توسعه پایدار گام بردارد. کوفی عنان، دبیر کل سازمان ملل متحد در گزارش سالیانه خود در سال ۲۰۰٦ ضمن تأکید دوباره بر این ایده، از پیشروی بحث‌هایی در مورد آن خبر داد (U.N. General Assembly, A/61/1). وی در گزارش سال ۲۰۰٦ خود گفت با تکیه بر حمایت پنج دولت منطقه‌ای، وی پیشنهاد تأسیس مرکز منطقه‌ای را به‌صورت رسمی مطرح کرده است (U.N. General Assembly, A/61/1) اما با طولانی شدن گفت‌وگوهای مربوط به آن، این مرکز سرانجام در زمان بان کی مون، در سال ۲۰۰۷ تأسیس شد .سرانجام در سال ۲۰۰۷، دبیر کل سازمان ملل متحد شورای امنیت را از اجماع میان پنج کشور ازبکستان،

1. UN Chronicle







تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و قزاقستان برای تشکیل این مرکز آگاه کرد و از وجود "ذهنیت مثبت"در میان آنان خبر داد .با نگاهی گذرا به تاریخ این منطقه، برقراری نهایی اجماع در این رابطه میان کشورهای آسیای مرکزی (که خود کاری مشکل است) را می‌توان نتیجه اعتبار و قدرت سازمان ملل متحد دانست که توانست با تکیه بر این سرمایه خود، شرایط مناسب گفت‌وگو و توافق مورد نظر را فراهم کند. این مرکز، نشان دهنده تعهد مشترک کشورها برای بکارگیری دیپلماسی پیشگیرانه برای دستیابی به صلح پایدار است. هدف اصلی این مرکز، تقویت دیپلماسی پیشگیرانه به‌عنوان عرصه‌ای برای گفت‌وگو و تبادل افکار میان دولت‌های آسیای مرکزی با تمرکز بر همیاری، جهت یافتن راه حل‌های چندجانبه به مشکلات مشترک، تقویت همکاری‌های امنیتی مشترک و تبیین تهدیدهای بالقوه و بالفعل در منطقه است .بر اساس سند تأسیس مرکز، "ارتباط با حکومت‌های منطقه و هم‌زمان با طرف‌های درگیر با موضوع مربوط به دیپلماسی پیشگیرانه"، "نظارت و تجزیه و تحلیل وضعیت موجود و اطلاع رسانی به دبیرکل در مورد کوشش‌های مرتبط با دیپلماسی پیشگیرانه"، "حفظ تماس با سازمان‌های منطقه‌ای مرتبط، تشویق تلاش‌های منتهی به صلح و ابتکارهای و تسهیل هماهنگی و تبادل اطلاعات با توجه به وظایف خاص خود"، "فراهم کردن یک چارچوب سیاسی و رهبری برای فعالیت‌های پیشگیری تیم کشوری سازمان ملل متحد در منطقه و حمایت از کوشش‌های هماهنگ کننده‌های مقیم و نظام ملل متحد شامل نهاد برتون وودز در گسترش رهیافت همبسته برای کمک‌های توسعه‌ای و بشردوستانه پیشگیری"و "حفظ ارتباط تنگاتنگ با گروه کمک ملل متحد در افغانستان برای اطمینان از تجزیه و تحلیل همه جانبه منطقه"از جمله وظایف مرکز است (U.N. Security Council, S/2007/729).

این مرکز ضمن پیروی از اصل بی‌طرفی مرسوم در سازوکارهای سازمان ملل متحد، به‌دنبال کاربست راه حل‌های بومی و الگوهای ملی با بهره برداری از تجربه جهانی است.این رویکرد از این جهت قابل اهمیت است که بیشتر رویکردهای محلی با تکیه بر آگاهی از سنت‌ها، واقعیت‌های تاریخی و تجربه جوامع درگیر کاراتر بوده و این مهم در آسیای مرکزی که به شدت بهم وابسته است، بیشتر قابل توجه است .تا به امروز سه برنامه اقدام برای سال‌های







۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰، سال‌های۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ و سال‌های ۲۰۱۲ تا ۲۰۱٤ در سه محور کلی "اثر تهدیدهای فرامرزی متوجه منطقه"، "اثر توسعه ملی بر ثبات منطقه‌ای" و "مدیریت مشترک منابع و تخریب محیط زیست"ارائه شده است .در ادامه، به بررسی برنامه اقدام سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۱٤ در چارچوب محورهای آن خواهیم پرداخت (UNRCCA, nd).

**الف) تهدیدهای فرامرزی متوجه منطقه**

تهدیدهای فهرست شده در این برنامه اقدام، درواقع همان تهدیدهایی است که بیشتر تحلیل‌گران از خطر آن در منطقه سخن می‌گویند، مانند تهدیدهای فراملی همچون تروریسم، افراط‌گرایی، جنایت‌های سازمان‌یافته و به‌ویژه مواد مخدر که متأثر از و یا اثرگذار بر تهدیدهای داخلی همچون فساد، کارآمدی و نبود حکومت قانون و سوءحکمرانی است .این برنامه، شرایط امنیتی افغانستان و پیامدهای آن به ویژه تروریسم، افراط‌گرایی، و تولید، قاچاق و مصرف مواد مخدر و دیگر مواد غیرقانونی را از جمله تهدیدهای آنی منطقه قلمداد می کند (UNRCCA, nd).

**ب) اثر توسعه ملی بر ثبات منطقه‌ای**

با بروز خشونت‌های بهار ۲۰۱۰ در قرقیزستان، زنگ خطری برای دست اندرکاران منطقه به صدا درآمد. از این‌رو، ارزیابی توسعه نیافتگی، حاشیه نشینی و مشکلات اجتماعی ناشی از آن، محدودیت آزادی‌های اساسی و نبود احترام به حقوق بنیادین بشر، تنش‌های قومی، جنایت‌های سازمان یافته، فساد، تحولات سیاسی و درنهایت شاخص‌های اقتصادی مؤثر بر زندگی روزمره و ثبات اجتماعی، به مؤلفه‌های مهم "پیشگیری"از بحران‌ها و مخاصمات در فرآیند دیپلماسی پیشگیرانه تبدیل شده‌اند.(UNRCCA, nd)

**ج) مدیریت منابع مشترک و تخریب محیط زیست**

با فروپاشی اتحاد شوروی و گسستگی منابع طبیعی، یکی از مشکلات کشورهای نوظهور تأمین نیازهای شهروندان و حفظ محیط زیست بود .زیرا دسترسی به منابعی که در گذشته به راحتی در اختیار آنان بود مشکل شد .توسعه سازوکارهای متقابل و قابل قبول برای استفاده همه جانبه



از منابع طبیعی به‌ویژه آب، به نیاز اساسی منطقه تبدیل شده است .از سوی دیگر، کشورهای منطقه با طیفی از تهدیدها و بلایای زیست‌محیطی مانند بیابان‌زدایی، آلودگی صنعتی، آلودگی رادیواکتیو و مشکلات ذخیره پسماندها مواجه است که سبب تهدید سلامت و امنیت بهداشتی مردم، و تهدید ثبات اجتماعی شده است که نیازمند همکاری مشترک برای مقابله با آنان است (UNRCCA, nd). این طیف گسترده و گوناگون تهدیدهای پیش روی منطقه، ضعف‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیرساختی کشورهای منطقه در کنار اختلاف‌های آنان با یکدیگر، تجزیه و تحلیل همه جانبه وضعیت و یافتن راه حل برای بدست آوردن اطمینان از ثبات پایدار در این منطقه را به یک الزام برای دولت‌های عضو نظام ملل متحد در آسیای مرکزی تبدیل کرده که نیازمند همیاری نهادهای مالی بین‌المللی است .باید توجه داشت که باتوجه به موقعیت راهبردی منطقه و همچنین مناسبات قدرت، بدیهی است که قدرت‌های بزرگ نیز وارد این معادله شده و می‌توانند گاه نقش آسان کننده و یا مانع را ایفا کنند .دلایل تشکیل، وظایف و برنامه‌های یونرکا همگی مدعی پیروی از رهیافت دیپلماسی پیشگیرانه دارند و دیگر نهادها و ایفاگران نقش در این راستا فعالیت می‌کنند، ارزیابی این فعالیت‌ها نیازمند درک مفهوم دیپلماسی پیشگیرانه، چگونگی توسعه و تحول و جایگاه آن در سازمان ملل متحد است.

## دیپلماسی پیشگیرانه

سازمان ملل متحد برای دستیابی به فلسفه اساسی تأسیس خود، یعنی "اندیشه در امان داشتن نسل‌های آینده از بلای جنگ"، سازوکارها و یا گفتمان‌های مختلفی را مبتنی بر تفسیر خود از آن طراحی و مورد استفاده قرار داده است."دیپلماسی پیشگیرانه "نیز یکی از این موارد است که تاریخی به عمر ملل متحد دارد .اولین بار داک‌هامرشولد، دبیرکل وقت سازمان ملل متحد از این اصطلاح استفاده کرد و بعدها تحول و توسعه یافت .با نگاهی دقیق‌تر به ماهیت و هدف اصلی، که در نگاه هامرشولد به معنای "هرگونه عملی با هدف پیشگیری از بروز تخاصم میان دو طرف دعوا، پیشگیری از تشدید تخاصم‌ها به درگیری، و محدود کردن دامنه مخاصمات







فعلی "است، می‌توان سابقه آن را در زمان تشکیل کنسرت اروپا جستجو کرد که به‌نوعی، سنگ بنای تاریخی دیپلماسی پیشگیرانه دانسته می‌شود.

همان‌گونه که پیشتر به‌صورت گذرا اشاره شد، منشور ملل متحد با مقدمه و ایده پیشگیری از جنگ نوشته شده است. بر این اساس، سازوکارها و ابزارهایی برای حل مسالمت آمیز اختلاف ها پیش بینی شده است .اختیارات مطرح در ماده ۹۹ منشور برای دبیرکل بیش از همه به عواملی همچون مهارت، توانایی، تدبیر، شم سیاسی و نگاه فنی بستگی دارد. گفتنی است که ظرفیت‌ها، اختیارات و مسئولیت‌ها دو رکن اساسی سازمان ملل متحد یعنی مجمع عمومی و شورای امنیت نیز در این مهم مؤثر است که بررسی آن نیازمند مقاله‌ای دیگر است. نقش پررنگ دبیرکل‌های ملل متحد در ترویج و توسعه دیپلماسی پیشگیرانه، ناشی از همین رویکرد منشور است که همگی آنان، به ویژه هامرشولد، نقشی کلیدی در به کارگیری و پیشبرد دیپلماسی پیشگیرانه در هنگامه وقایع مختلف جهانی داشتند. اما شاید بتوان گفت پایان جنگ سرد و دبیرکلی پطروس غالی، فصل نوینی از دیپلماسی پیشگیرانه را گشود .با پایان جنگ سرد، رقابت‌های ایدئولوژیک و منطق جنگ سرد حاکم بر روابط بین‌الملل نیز کم‌رنگ شد و به علاقمندی جهانی و گسترده به مفهوم دیپلماسی پیشگیرانه انجامید .پس از جنگ سرد، همان گونه که جوامع علمی مختلف به بازتعریف مفهوم "امنیت"پرداختند، دیپلماسی پیشگیرانه و مؤلفه‌های آن نیز توسعه پیدا کردند .تغییرهای توازن قوا در سیاست جهانی و رویدادهای تلخی همچون رواندا، بروندی و بالکان، جامعه جهانی و سازمان ملل متحد را به تحرک در راستای پیشگیری از فجایع انسانی و ظهور مفاهیمی همچون امنیت انسانی انجامید. در این راستا و با توجه به زمزمه‌های مختلف مبنی بر "نظم نوین جهانی "بود. پطروس غالی " دیپلماسی پشگیرانه" را "استفاده از روش‌های دیپلماتیک برای پیشگیری از بروز مخاصمات، پیشگیری از تشدید مخاصمات به منازعه‌های مسلحانه و در صورت بروز درگیری‌های مسلحانه، پیشگیری از گسترش چنین منازعه‌هایی"تعریف کرد .به عقیده پطروس غالی، تفاوت اساسی میان این دو مفهوم در زمان بکارگرفتن آنها است :دیپلماسی پیشگیرانه برای پیش از بروز مخاصمه و منازعه است اما برقراری صلح برای پس از وقوع مخاصمه‌های مسلحانه است (Ramcharan, 2008). بر اساس تفکر پطروس غالی، دیپلماسی پیشگیرانه خود چند مرحله‌ای

است :در ابتدا متمرکز بر منبع اختلاف است، بعدها به پیشگیری از تبدیل اختلاف به منازعه خشونت بار و سپس متوجه مهار گسترش خشونت و تشدید آن است .اسناد دستور کار برای توسعه و دستور کار برای مردم سالاری از جمله دو سند مهمی هستند که امتداد اقدامهای پیرامون توسعه دیپلماسی پیشگیرانه به‌حساب می‌آیند. (Boutros-Ghali , 1992) اقدامهای پطروس غالی با کوفی عنان، دبیرکلی کارآزموده سازمان ملل متحد ادامه پیدا کرد .کوفی عنان، "فرهنگ پیشگیری" را در نظام و سازوکارهای ملل متحد نهادینه کرد و خواستار حمایت و هماهنگی همه جانبه برای استفاده از این رویکرد شد .

بان کی مون، دبیرکل کنونی سازمان ملل متحد دیپلماسی پیشگیرانه را به یکی از حوزه‌های مورد توجه خود تبدیل کرده و آن را "نه یک گزینه، بلکه یک نیاز" می‌داند. وی در پاسخ به درخواست شورای امنیت و همزمان با پنجاهمین سالگرد مرگ داک‌هامرشولد، گزارشی را در مورد دیپلماسی پیشگیرانه تدوین کرد .گزارشی که در راستای تعهد وی مبنی بر قرار دادن دیپلماسی پیشگیرانه به‌عنوان "اولویت اساسی" دوره دوم دبیرکلی خویش نوشته شد .نکته مهم این گزارش و بحث‌های پیرامون آن، نشانگر فایده بیشتر "پیشگیری" نسبت به "واکنش" است .در این گزارش، بان‌کی‌مون خواستار تقویت همکاری‌های راهبردی با نهادهای منطقه‌ای همچون اتحادیه آفریقا و بخش مدنی و همچنین افزایش اثرگذاری اقدامهای پیشگیرانه، و بهبود نظام‌های شراکت اطلاعات هشداری میان سازمان ملل متحد و نهادهای منطقه‌ای برای واکنش به موقع نسبت به رویدادها شد. تأکید بان‌کی‌مون بر همکاری با نهادهای منطقه‌ای، یکی از مؤلفه‌های نگرش پطروس غالی به سازوکارهای جهانی دیپلماسی پیشگیرانه است . خوشبختانه، نهادهای منطقه‌ای ضمن حمایت از دیپلماسی پیشگیرانه، سازوکارهایی همچون شوراهای عالی، نمایندگان ویژه، هیئت حقیقت یابی و مانند آن را ایجاد کرده‌اند .نقش آفرینان غیردولتی، همچون نهادهای بشردوستانه و سازمان‌های غیردولتی با واکنش‌های میدانی و یا بکار گرفتن دیپلماسی غیررسمی[1] نیز در دیپلماسی پیشگیرانه مشارکت داشته اند . قطعنامه ۱۳٦٦ شورای امنیت نیز به نقش دبیرکل بر اساس ماده ۹۹، هنجارهای حقوق بین‌الملل و لزوم حل مسالمت آمیز اختلاف‌های توجه داشته و خواستار گزارش‌دهی دبیرکل به شورا در زمان

1. Track 2 Diplomacy







بروز مخاصمه و یا تشدید آن با ارائه هشدارهای زود هنگام شده است . فراخوان شورای امنیت از دولت‌ها برای توجه به ظرفیت کارگزاری‌های سازمان ملل متحد، سازمان‌های غیردولتی و بخش مدنی و خصوصی، ریشه‌یابی علت‌ها و ابعاد مخاصمه‌ها، جلوگیری از تجارت غیرقانونی اسلحه به‌عنوان یکی از راه‌های پیشگیری از بروز منازعات مسلحانه و لزوم حمایت آنان از توسعه یک راهبرد همه جانبه دیپلماسی پیشگیرانه از سوی دبیرکل نیز جالب توجه است . مطرح شدن دیپلماسی پیشگیرانه و توجه به آن و توسعه این مفهوم باعث شده است تا گاه با معادلاتی همچون اقدام پیشگیرانه، فرستادن پیشگیرانه و پیشگیری از بحران یکسان دانسته شود .گرچه همه این مفاهیم می‌توانند در زیر دیپلماسی پیشگیرانه و به‌عنوان مؤلفه آن تعریف شوند، اما باید توجه داشت که دیپلماسی پیشگیرانه را با وجود همه تحولات و توسعه‌اش، در قالب گزارش پطروس غالی تعریف کرد .فراتر از آن، با در نظر گرفتن اقدام هایی همچون اقدام بان‌کی‌مون در استفاده از دیپلماسی پیشگیرانه در تغییرهای اقلیم، می‌توان گفت که دیپلماسی پیشگیرانه به جستجوی ریشه‌های مخاصمه مانند تنش‌های زیست محیطی، رقابت بر سر منابع محدود، مشکلات سیاسی همچون نبود مشروعیت و مشکلات دوران گذار در جوامع جنگ زده، و به‌شکل کلی مجموعه‌ای از اعمال هماهنگ برای طراحی، حل و فصل، مدیریت، محدود کردن و ریشه‌یابی اختلاف‌ها با هدف محو خشونت دانست.

باید توجه داشت که نمی‌توان پیشگیری را به مجموعه‌ای از ابزارها و ظرفیت‌ها تقلیل داد . دیپلماسی پیشگیرانه شامل توافق و اجماع بر سر اینکه باید از چه رویدادی پیشگیری کرد و اجماع بر سر تهدیدهای مهم متوجه جامعه جهانی نیز می‌شود. سازمان ملل متحد برای پیشگیری از وقوع جنگ میان دولت‌ها ایجاد شد .اما تحولات پس از جنگ سرد، پارادایم جدیدی از دیپلماسی پیشگیرانه را با ظهور جنگ‌های داخلی، درگیری‌های قومی، سقوط و فروپاشی دولت‌ها و کشورها، نقض آشکار حقوق بشر (شامل کشتار دسته جمعی و جنایت های جنگی) و بلایای طبیعی ارائه داد .به زبان ساده‌تر، دیپلماسی پیشگیرانه قبل از جنگ سرد متوجه وقایع میان دولت‌ها بود اما اکنون، دیپلماسی پیشگیرانه شامل موارد بین دولتی و درون دولتی است. با توجه به این موارد و با وجود تأیید گسترده اهمیت دیپلماسی پیشگیرانه و تولید ادبیات روزافزون در این راستا، تاکنون فرآیند استانداردی برای دیپلماسی پیشگیرانه و یا

هشدارهای زودهنگام تأسیس و یا مورد استفاده قرار نگرفته است .از این‌رو می‌توان گفت دیپلماسی پیشگیرانه، فراتر از یک ایده اما کوچک‌تر از یک راهبرد است. آیا یونرکا می تواند به نهادینه شدن چنین فرآیندهایی منجر شود؟

**فعالیت‌ها و ارزیابی**

فعالیت‌های صورت گرفته از سوی یونرکا را باید در چارچوب واقعیت‌های موجود در منطقه و پیچیدگی‌های ماهیت اختلاف‌های میان کشورها و آثار احتمالی آنان در قالب مخاصمه و درک درست از توان سازوکارهای مرسوم سازمان ملل متحد و همچنین خلط نکردن دیپلماسی پیشگیرانه با دیگر مفاهیم و ابزارهای مشابه ارزیابی کرد .البته با توجه به سابقه کم فعالیت یونرکا و نبود مطالعات پژوهشی کافی در خارج از نظام سازمان ملل متحد، تحلیل فعالیت‌های یونرکا بیشتر متکی بر اسناد، مدارک و آمارهای ملل متحد و در بعضی موارد با اتکا به منابعی که به‌صورت غیرمستقیم این فعالیت‌ها را ارزیابی می‌کنند، صورت می‌پذیرد که طبیعی است ارزیابی بیشتر آن نیاز به زمان و مطالعات عمیق‌تر دارد. به نظر نماینده ویژه دبیرکل در منطقه که رئیس مرکز نیز هست، ارزیابی فعالیت‌های یونرکا به‌عنوان تنها ابزار کاهش اختلاف‌های بالقوه در منطقه "کاری دشوار است". اما باید توجه داشت که واکنش‌ها، تأییدها و انتقادها دولت‌های آسیای مرکزی و همچنین گزارش‌های شورای امنیت و دیگر نهادهای منطقه‌ای، می توانند بازخورد و به نسبت مناسبی شاخصی برای ارزیابی فعالیت‌های یونرکا باشند (Kemp, 2013 ). در زمینه تهدیدهای فرامرزی نیز یونرکا با کشورهای آسیای مرکزی در تهیه یک برنامه اقدام ملی برای اجرا در راهبرد جهانی ضدتروریسم ملل متحد همکاری کرده است .برنامه اقدام مشترک نیز در اجلاس وزرای عشق آباد در نوامبر ۲۰۱۱ تصویب شد که دومین برنامه از این نوع در سطح جهانی برای اجرای راهبردی از این شکل است. یونرکا با دیگر نهادهای تخصصی ملل متحد در مورد جنایت‌های فراملی و مواد مخدر مانند یو.ان.او.دی.سی[1] نیز ارتباط نزدیکی دارد. از نظر آثار مشکلات افغانستان بر کشورهای آسیای مرکزی، یونرکا با یو.ان.آ.ام.آ.[2] ، هیئت کمک ملل متحد در افغانستان که متولی فعالیت‌های سازمان در این کشور

1. UNODC
2. UNAMA







است، پیوسته است .همچنین یونرکا به‌شکل فعال در برخی از مجامع منطقه‌ای مانند برنامه ویژه ملل متحد برای اقتصاد آسیای مرکزی و همچنین کنفرانس همکاری منطقه‌ای مشارکت کرده است و در فرایند استانبول ۲۰۱۱[1] در زمینه تدوین معیارهای اعتمادسازی ضد تروریستی فعالیت کرده است . از نظر نماینده ویژه دبیرکل، دولت‌های آسیای مرکزی با وجود بسیاری از چالش‌ها و اختلاف‌های در زمینه‌های پیش‌تر مطرح شده، از صلح و گسترش روابط میان خود حمایت می‌کنند. طبیعی است نقش اصلی در این وضعیت توسط خود کشورها و رهبران آنها هدایت می‌شود و یونرکا در این زمینه شریک و تسهیل کننده است .(Kemp, 2013) البته باید توجه داشت که با وجود چالش‌های جدی که در برخی از زمینه‌ها شکننده است، توجه بیشتر دولت‌ها در همکاری با یکدیگر و با یونرکا را ضروری می‌کند. برای ارزیابی فعالیت یونرکا می توان به نظر شورای امنیت سازمان ملل متحد به مناسبت پنجمین سال فعالیت مرکز در ۲۹ ژانویه ۲۰۱۳ و همچنین آخرین بیانیه آن در ژوئن ۲۰۱۳ اشاره داشت .در پنجمین سال تأسیس مرکز، از فعالیت‌های آن قدردانی شد. به عقیده شورای امنیت، یونرکا به‌عنوان یک سازوکار دیپلماسی پیشگیرانه در دسترس ملل متحد به تقویت صلح و ثبات در منطقه کمک می‌کند و شورا از دولت‌های منطقه می‌خواهد که برای دستیابی به توسعه پایدار در آسیای مرکزی از فعالیت‌های مرکز بهره‌مند شوند. شورا ضمن توجه به وضعیت افغانستان و حرکت آن به‌سوی دوره گذار و آثار آن بر منطقه، بر ضرورت کوشش‌های یونرکا برای تسهیل گفت‌وگو و کمک به افغانستان یاد می‌کند (U.N. Security Council, SC/11087). همچنین در این راستا می‌توان به گزارشی که مرکز در اکتبر ۲۰۱۲ منتشر کرده استناد کرد که در آن از دولت‌های آسیای مرکزی می‌خواهد تا در کوشش‌های خود برای ثبات منطقه از سرمایه گذاری در طرح‌های اقتصادی اجتماعی حمایت کنند. بر مبنای این گزارش، خط گاز ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و هند به نفع افغانستان خواهد بود .همچنین همکاری‌های ضد تروریستی و قاچاق با این کشور را مورد تأکید قرار می‌دهد .

1. Istanbul Procedure

**نتیجه**

به‌کارگیری معیارهای پیشگیرانه برای جلوگیری از جنگ و معارضه، گرچه سابقه‌ای تاریخی دارد؛ اما باید توجه داشت که سازمان ملل متحد تنها به ایده "مصون داشتن نسل‌های آینده از بلای جنگ"، در واقع صلح منفی بسنده نمی‌کند و خواستار توسعه و ثبات و رفاه در ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز هست که صلح مثبت به‌حساب می‌آید. سازمان ملل متحد، صلح مثبت و صلح منفی را مؤلفه‌های تشکیل دهنده صلح و امنیت بین‌المللی می‌داند که بررسی فعالیت‌های یونرکا نشان دهنده حرکت در این امتداد است .یونرکا با اتکا به این تجربه که پیشگیری از مخاصمات به‌دلایل متعدد موفق‌تر و کاراتر از مدیریت مخاصمه‌ها است، در راستای رهیافت پیشگیرانه ملل متحد تشکیل شد. در ارزیابی فعالیت های این مرکز، بایست به محدودیت های طبیعی و شناخته شده کار در هر نهاد، سازمان ملل متحد و فضای بین‌الملل، و هم چنین مقتضیات و چالش های منطقه ای ناشی از ساخت ویژه و تاریخ آن نیز توجه داشت که بر مشکلات پیچیده و یافتن راهکار برای آن ها سایه افکنده است.

باید توجه داشت که از آغاز تأسیس یونرکا، انتظارها از آن در سطح حداقلی بوده که خود شاید یک نکته منفی دانسته شود. اما هرگونه اقدام فراتر از انتظار، مثبت ارزیابی می‌شود و نقطه شروعی در نهادینه سازی عمیق دیپلماسی پیشگیرانه است. یکی از موانع پیش رو و خارج از اختیارهای یونرکا، مشکلات روابط دوجانبه و همچنین ایفای نقش قدرت‌های بزرگ و مناسبات قدرت است که توانایی لازم برای اثرگذاری بر آن را ندارد. با این وجود، یونرکا در مسیری گام گذاشته است که درحال بهبود است و اثرگذاری آن رو به افزایش است.

امید است که با ادامه همین مسیر و همچنین تقویت ساختاری این نهاد، یونرکا بیش از ارائه اسناد و پیشنهادها، بتواند به میانجی‌ای قدرتمند و مؤثر در آسیای مرکزی تبدیل شود که نمونه ای مناسب از رهیافت پیشگیرانه برای حل اختلاف‌ها برای دیگر نقاط جهان باشد.







## منابع


1.Allison, Roy.(2012), “Regionalism, Regional Structures and Security Management in Central Asia**”. International Affairs,**Vol. 80,No.3, (May 2004): 463-483. JSTOR. Web. 1. <http://www.jstor.org/stable/3569020>.

2.Boutros-Ghali, Boutros.(2013), **An Agenda for Peace: Preventive Diplomacy, Peacemaking, and Peace-Keeping** : report of the Secretary-General pursuant to the statement adopted by the summit meeting of the Security Council on 31 January 1992. New York: United Nations, 1992. Web. 10 Sep. 2013.<http://www.un.org/ga/search/view_doc.asp?symbol=A/47/277>.

3.Collins, Alan.(2010), **Contemporary Security Studies**. 2nd ed. Oxford: Oxford University Press.

4.Emmers, Ralf, and See Seng Tang.(2009), **The ASEAN Regional Forum and Preventive Diplomacy: A Failure in Practice**. Singapore: S. Rajaratnam School of International Studies. The RSIS Working Paper series. Ser. 189. Print.

5.Fawcett, Louise.(2004), “Exploring Regional Domains: A Comparative History of Regionalism.” **International Affairs** Vol.80, No.3, pp.429-446, JSTOR. Web. 1 Nov. 2012. <http://www.jstor.org/stable/3569018>.

6.International Crisis Group.(2011), **Central Asia: Decay and Decline. Brussels: International Crisis Group**, Asia Report No. 20,No.1. Web. 20 May 2013. < http://www.crisisgroup.org/en/regions/asia/central-asia/201-central-asia-decay-and-decline.aspx>.

7.International Crisis Group. **China’s Central Asia Problem. Brussels: International Crisis Group**,( 27 Feb. 2013). Asia Report Vol. 24, No.4. Web. 20 Mar. 2013. <http://www.crisisgroup.org/~/media/Files/asia/north-east-asia/244-chinas-central-asia-problem.pdf>.

8.International Crisis Group.( 24 May. 2011), **Tajikistan: The Changing Insurgent Threats. Brussels, International Crisis Group**, Asia Report No. 205. Web. 15 Jul. 2013. <http://www.crisisgroup.org/en/regions/asia/central-asia/tajikistan/205-tajikistan-the-changing-insurgent-threats.aspx>.

9.Kemp, Walter. (2013), "**Interview with Ambassador Miroslav Jenča on Regional Cooperation in Central Asia**." IPI Global Observatory. Web. 15 Sept. 2013.<http://theglobalobservatory.org/interviews/453-interview-with-ambassador-miroslav-jena-on-regional-cooperation-in-central-asia-.html>.

10.Lund, Michael S.( 1997) Preventing Violent Conflicts: A Strategy for Preventive Diplomacy. Washington: **United States Institute of Peace**, Print.

11.Lund, Michael S. "**Underrating Preventive Diplomacy**." Response. Foreign Affairs 74.3 (1995). Web. 3 Feb 2013. <http://www.foreignaffairs.com/articles/51214/michael-s-lund/underrating-preventive-diplomacy#>.

12.Mankoff, Jeffrey. (2013) **The United States and Central Asia after 2014.** Washington, DC: Center for Strategic and International Studies, The CSIS Russia and Eurasia Program. Web. 10 Aug. 2013. <http://csis.org/publication/united-states-and-central-asia-after-2014>.

13.Pérez Martín, Miguel Á.( 19 Apr. 2010), "**Geo-Economics in Central Asia and the 'Great Game' of Natural Resources**: Water, Oil, Gas, Uranium and Transportation Corridors (WP)." Real Instituto Elcano. Central Asia Observatory (OAC),. Web. 4 Aug. 2013.
http://www.realinstitutoelcano.org/wps/portal/rielcano_eng/Content?WCM_GLOBAL_CONTEXT=/elcano/elcano_in/zonas_in/dt59-2009>.

14.Peyrouse, Sébastien. (April 2011), "**Russia-Central Asia: Advances and Shortcomings of the Military Partnership**." in Blank, Stephen J. (ed). Central Asia Security Trends: Views From Europe and Russia. The Strategic Studies Institute, SSI Monograph. Web. 10 Aug. 2013.
<http://www.strategicstudiesinstitute.army.mil/pdffiles/pub1063.pdf>.

15.Ramcharan, Bertrand G**. Preventive Diplomacy at the UN**. Bloomington & Indianapolis: Indiana University Press, 2008. United Nations Intellectual History Project Series. Print.

16.Schoeberlein John,(2002), "**Central Asia: A Host of Preventable Conflicts**," in Tongeren, Paul van, Hans van de Veen, and Juliette Verhoeven. Searching for Peace In Europe and Eurasia : an Overview of Conflict Prevention and Peacebuilding Activities. Boulder, Colo.: Lynne Rienner Publishers, Print.

17.Slim, Randa M. ,(2002), "**The Ferghana Valley**" In Tongeren, Paul van, Hans van de Veen, and Juliette Verhoeven. Searching for Peace In Europe and Eurasia : an Overview of Conflict Prevention and Peacebuilding Activities. Boulder, Colo.: Lynne Rienner Publishers, Print.

18.Snyder, Craig A.( 2012), "**Regional Security and Regional Conflicts**" in Snyder, Craig A. (ed.) Contemporary Security and Strategy.3rd ed. Basingstoke: McMillan,.

19.Stedman, Stephen John. (1995), "**Alchemy for a New World Order: Overselling 'Preventive Diplomacy**". Foreign Affairs.Vol.74,No.2 ,Web. 2 Feb. 2013.<http://www.foreignaffairs.com/articles/50968/stephen-john-stedman/alchemy-for-a-new-world-order-overselling-preventive-diplomacy>.

20.Tabyshalieva, Anara.(1999.), **The Challenge of Regional Cooperation in Central Asia : Preventing Ethnic Conflict in the Ferghana Valley**. Washington, DC: United States Institute of Peace, Peaceworks. Ser. 28. Print.

21.Tabyshalieva, Anara.(2002), "**Policy Recommendations**" In Tongeren, Paul van, Hans van de Veen, and Juliette Verhoeven. Searching for Peace In Europe and Eurasia : an Overview of Conflict Prevention and Peacebuilding Activities. Boulder, Colo.: Lynne Rienner Publishers, Print.

22.Trenin, Dmitri.(2013), "**Contemporary Issues in International Security**: Central Asia." in Blank, Stephen J. (ed). Central Asia Security Trends: Views From Europe and Russia. The Strategic Studies Institute, April 2011. SSI Monograph. Web.
10Aug.2013.<http://www.strategicstudiesinstitute.army.mil/pdffiles/pub1063.pdf>.

23.U.N. General Assembly, 61st Session.(2006), "**Report of the Secretary General on the Work of the Organization**." (A/61/1), 16 Aug. 2006. General Assembly. UN: New York, Web. 14 Sep. 2013.
<http://www.un.org/millenniumgoals/sgreport2006>.







24.UNRCCA.(15 Sep.2013),"**United Nations Regional Centre for Preventive Diplomacy for Central Asia (UNRCCA) Programme of Action for 2012-2014**." UNRCCA. UNRCCA, n.d. Web.
<http://unrcca.unmissions.org/LinkClick.aspx?fileticket=KXuJq1J37No%3d&tabid=9306&language=en-US>.

25."Water wars in Central Asia: Dammed if They Do.(29 Sep.2012)," **The Economist**. Web. 29 Jul. 2013.
<http://www.economist.com/node/21563764>.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹٤، صص ۳۱۱-۳۲۳

# آسیب‌شناسی وضعیت زن و خانواده در روسیهٔ معاصر

**زهرا محمدی** *

استادیار زبان و ادبیات روسی، دانشگاه تهران

**مهشید جمالی**

کارشناس ارشد مطالعات روسیه، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹٤/۰۱/۱۸ – تاریخ تصویب: ۱۳۹٤/۰٦/۱۰)

**چکیده**

در این نوشتار تأثیرات نوگرایی بر زنان و نهاد خانواده در روسیهٔ امروز بررسی می‌شود. مقایسهٔ خانوادهٔ مدرن و خانوادهٔ سنتی در جامعهٔ روسیه و چگونگی ورود نوگرایی به روسیه و همچنین شکل نفوذ و تأثیرگذاری آن بر زنان به شناخت بهتر وضعیت کنونی زنان در روسیه کمک می‌کند. نوگرایی بر جامعهٔ روسیه به‌صورت کلی و بر خانواده به‌صورت ویژه تأثیرات مثبت و منفی فراوانی گذاشته است. دریافت آگاهانهٔ نکات مثبت و مقابله با پیامدهای منفی نوگرایی بدون اطلاع کامل به ابعاد این موضوع امکان‌پذیر نیست. در این نوشتار تلاش شده است که تحلیلی جامع از پیامدهای مثبت و منفی نوگرایی بر زنان و خانواده‌های روس ارائه شده و راهکارهایی برای مقابله با پیامدهای احتمالی منفی این پدیده ارائه شود.

**کلیدواژه‌ها**

آسیب‌شناسی، خانواده، روسیه، زن، نوگرایی،

* Email: zahra_mohammadi@ut.ac.ir







## مقدمه

ساختار خانواده و جایگاه زن در جامعهٔ انسانی در طول تاریخ همواره با تغییر و تحولات گوناگونی در حوزه‌های مختلف زندگی همراه بوده است. آنچه بیش از هر چیز بر زن امروزی و خانواده تأثیرگذار بوده، ورود تفکر نوگرایی و رشد فزایندهٔ آن در فضای زندگی فردی و اجتماعی است. خانوادهٔ سالم به‌عنوان نهادی برای پرورش، رشد و تکامل شخصیت انسان کارکردهای مشخص و روشنی دارد که عبارتند از:

تربیتی،

اقتصادی- معیشتی،

جنسی و عاطفی،

اجتماعی.

این کارکردها در طول تاریخ بشر چه در دوران زندگی سنتی، چه پس از ظهور نوگرایی تقریباً بدون تغییر باقی مانده‌اند. در روسیه پدیدهٔ نوگرایی که با دورماندن از فرهنگ روسی- مسیحی، تغییر نقش زنان و افزایش طلاق همراه بوده، گاه سبب نادیده‌گرفتن تأثیرات مثبت و انکارناپذیر نوگرایی بر جامعه شده است. با توجه به رویکرد و عنوان این نوشتار، با تمرکز بیشتر بر جنبه‌های منفی این پدیده، به بررسی آسیب‌های واردشده به خانواده و جایگاه زن در دهه‌های اخیر می‌پردازیم.

### وضعیت خانواده در روسیه پیش از نوگرایی

پیش از دورهٔ نوگرایی در میان عموم مردم روسیه به‌واسطهٔ سنت حاکم بر جامعه و باورهای دینی، ازدواج موضوعی مقدس به‌شمار می‌رفت. به همین دلیل زندگی زناشویی، اجباری نانوشته دانسته می‌شد و امتناع از تشکیل خانواده پسندیده نبود. تنها دلیل مورد قبول برای تشکیل‌ندادن خانواده، بیماری و جنون بود. فقر مالی به هیچ عنوان دستاویزی برای تجرد به‌شمار نمی‌رفت.

سن ازدواج در مقایسه با ازدواج‌های امروزی بسیار کم و بین چهارده تا نوزده سال بود. بسیاری از ازدواج‌ها به شکل خانوادگی و در میان آشنایان دور و نزدیک شکل می‌گرفت. بر خانواده‌های روس هم در گذشته، روح پدرسالارانه حاکم بود. خانواده را پدر، مادر، فرزندان، گاه عروس‌ها و کمتر دامادها تشکیل می‌دادند (Gavrov, 2009: 24). طلاق، مفهومی بیگانه و بد بود.







زن و شوهر به‌شکل مستقل یا با میانجی‌گری اقوام بر مشکلاتشان غلبه می‌کردند. تک‌همسری تنها روش مرسوم ازدواج بود. وظیفهٔ اقتصادی بیشتر بر عهدهٔ پدر خانواده قرار داشت. مهم‌ترین وظیفهٔ زنان، نقش مادری و تربیت فرزندان و همسری بود (Frayanov, 1992: 13-22).

**ظهور نوگرایی و تغییر جایگاه زنان در جامعهٔ قرون نوزدهم و بیستم روسیه**

هرچند تأثیرهای نوگرایی در روسیه نیز شبیه تأثیراتی بود که در دیگر مناطق جهان برجای گذاشته بود، تفاوت عمیقی میان نوگرایی در کشورهای توسعه‌یافته غرب و روسیه وجود داشت. «نوگرایی در کشورهای غربی نتیجهٔ اختلافات داخلی برخاسته از متن جامعه بود. اما نوگرایی که در روسیه اتفاق افتاد در نتیجهٔ فشار کشورهایی بود که تلاش داشتند تا شیوهٔ زندگی خود را به دیگران تحمیل کنند. درواقع نوگرایی فرزندی بود که در کشورهای غربی متولد شد» (Akhiezer,1993: 3).

اصلاحات اوایل قرن نوزدهم در زمان پتر کبیر را می‌توان آغاز نوگرایی در روسیه دانست. پتر کبیر پنجره‌های روسیه را به‌سوی اروپا باز کرد (Krasnobayev, 1968: 141). در همین دوران زنان توانستند در مشاغل دولتی به‌کار مشغول شوند. تعداد این افراد کم بود؛ اما گامی بزرگ محسوب می‌شد. پس از پتر کبیر این بار نوبت دخترش الیزابت بود. الیزابت با سیاست‌های اجباری پای زنان مقامات را به دربار باز کرد. در همین دوران زنان دربار برای اولین‌بار کتاب می‌خواندند، آرایش می‌کردند، زبان‌های خارجی می‌آموختند، به رقص و موسیقی می‌پرداختند و خریدهای تجملاتی می‌کردند. در نیمهٔ دوم قرن هجدهم نیز این اقدامات به‌شکل جدی‌تری توسط کاترین دوم و پاول اول پیگیری شد (Sertakova, 2010: 5).

در اوایل قرن نوزدهم جایگاه زنان در جامعه و خانواده تا حدی ارتقا یافت. این‌بار این تحولات، متن جامعه را هدف قرار داده بود. «برای اولین‌بار زمزمه‌هایی مبنی بر تساوی حقوق زنان، داشتن سواد و اجازهٔ کار در جامعه به گوش می‌رسید» (Khvastov, 1905: 107). در میانهٔ قرن نوزدهم زنان از حق ارث برخوردار شدند. این موضوع پیشرفت بزرگی بود؛ زیرا در خود کشورهای اروپایی نیز کمتر کشوری حق ارث برای زنان را قبول داشت. امکان طلاق نیز در این دوره برای زنان آسان‌تر شد (Mironov, 1977: 93). انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ که به شکل‌گیری حکومت کمونیستی منجر شد، با تحولات فراوانی در زمینهٔ اجتماعی و به‌تبع آن تحول نقش زنان در اجتماع همراه بود. «حکومت تعریفی نوین از زن و مرد ارائه داد. براساس







این تعریف جدید زنان تشویق می‌شدند تـا در حـوزه‌هـای سیاسـی، اجتمـاعی و کـار حضـور بیشتری داشته باشند» (Mukhina, 2008: 5).

تساوی کامل حقوق زن و مرد تنها یک سال پس از انقلاب و در سال ۱۹۱۸ به‌تصـویب رسید؛ اما برداشت حکومت از تساوی حقوق، بیشتر تساوی وظایف زن و مرد بـود. بـه همـین دلیل تلاش می‌شد تا به اجبار و بدون در نظرگرفتن نقش‌های سنتی زن (مادر، همسر و ...) پای زنان در تمامی عرصه‌های اجتماع باز شود و پابه‌پای مردان به‌کار بپردازند. شـعار غالـب در آن دوره این بود: «کسی که کار نمی‌کند — وجود ندارد». زنان به‌عنوان رانندهٔ کمبـاین، بنـا، کـارگر راه آهن، کارگر کوره و در شغل‌های دیگر به کار مشغول شدند. «این سیاست سبب شـد تـا در میانهٔ دههٔ ۲۰ تعداد کارگران زن در برخی شهرها حتی از مردان نیز بیشتر شود» (Dieckmann, 1978: 65). در همین سال‌ها لنین ایدهٔ «آزادی جنسی» خود را در قالـب یکـی از ارکـان آزادی بشری بیان کرد (Pushkariova, 1994: 9).

حذف دین و وجود آموزه‌های لنین که بالاترین قانون کشور بـود، بیشـترین تـأثیر را بـر نظام خانواده گذاشت. دولت با به‌کارگیری سیاست «فرزند بیشـتر» قـوانینی هماننـد ممنوعیـت سقط جنین را وضع کرد. زنان در آن دوره مادر فرزندان زیادی بودند؛ اما به‌دلیل کار در بیـرون خانه نمی‌توانستند مراقب خانواده و فرزندانشان باشند. بـا شـروع جنـگ جهـانی در دهـهٔ ٤۰، دولت کمونیستی پای زنان را به میدان‌های جنگ نیز باز کرد. در این دوره، زنان به‌عنوان رانندهٔ تانک، تک‌تیرانداز و غیره در جبهه‌ها به‌کار مشغول شدند. خانواده‌های زیـادی در ایـن دوره از هم پاشید (Murmantsieva, 1979: 232).

در آغاز دههٔ ٦۰ دولت دو ماه مرخصی استحقاقی زایمان (یک ماه قبل از زایمان و یـک ماه پس از آن) برای زنان تصویب کرد. در اواخر دههٔ ۷۰ آمارهای غیررسمی، حکومت را بدین نتیجه رساند که کاهش نقش مادری زنان در خانواده، جامعه را به چالشی جدی کشانده اسـت؛ ازاین‌رو مصوب شد تا کارهای سخت و مضر از دوش زنان برداشته شود.

ورود بی‌برنامهٔ زنان به دنیای کار و استقلال مالی آن‌ها از یک‌سو و آزادی‌های جنسی از سوی دیگر، سبب شد تا در دههٔ ۷۰ علاقهٔ زنان به ازدواج به‌حداقل خود تا آن زمـان در تـاریخ روسیه برسد. « در روسیه زنان راحت‌تر به پیشنهاد تشکیل خانواده «نه» مـی‌گفتنـد تـا بـه یـک

فرصت شغلی» (Group of Authors, 1975: 134-135). از سویی به‌دلیل شرایط سخت کاری، بیشتر خانواده‌ها به‌داشتن تنها یک فرزند بسنده می‌کردند.

در دوران کمونیستی تلاش می‌شد تا نقش زنان در سیاست پررنگ جلوه داده شود. یک‌سوم کرسی‌های مجلس در اختیار زنان بود (Novikova, 1988: 85-86)؛ اما این کار نمادین، رقابتی بود میان دو ابرقدرت آمریکا و اتحاد شوروی که در دوران جنگ سرد به تمامی حوزه‌ها کشیده شده بود. درعمل زنان در حزب کمونیست اتحاد شوروی که تأثیرگذارترین نهاد تصمیم‌گیری بود، نقشی نداشتند. درواقع نوگرایی عرصهٔ تبلیغی مناسبی برای نمایش دولت‌مردان کمونیست فراهم آورده بود. در اواخر عمر تفکر کمونیستی، حکومت کنترل خود بر خانواده را از دست داد و حمایت‌های مالی از مادران را نیز قطع کرد.

**تحولات معاصر و جایگاه زنان در جامعهٔ کنونی روسیه**

پس از فروپاشی اتحاد شوروی تمام عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با تغییرات جدی روبه‌رو شد. مردم رفتاری متفاوت با آنچه در گذشته داشتند، در پیش گرفتند. این نگاه به مسئلهٔ خانواده و زن نیز مربوط می‌شد (Mitrofanova, 2011: 477-478).

در اوایل دههٔ ۱۹۹۰ جامعهٔ سرخورده از باید و نبایدهای حکومت پیشین، به تمام آنچه که از دوران کمونیستی به یاد داشت، پشت کرد. یکی از این تفکرات، ایدهٔ «مادران کار» بود که برچیده شد. این ایده، سیمای یک زن ایده‌آل را مادر و همسری مهربان نشان می‌داد که پابه‌پای مردان برای پیشرفت هدف‌های حکومت، چرخ اقتصاد را می‌چرخاند. باوجود از میان‌رفتن این ایده، تورم باورناپذیر پس از فروپاشی همچنان زنان را به‌کار مجبور می‌کرد. در این دوره، دست‌مزد دریافتی زنان نسبت به مردان به‌شدت کمتر بود (۲۰ برابر کمتر از کارگران معدن، ۳ برابر کمتر از رانندگان قطار شهری). این شرایط سبب شد تا نسل جدیدی از «مادران کار» به «زنان کار» تغییر هویت دهند. اهمیت استقلال مالی آنچنان جاذبه‌ای برای زنان داشت که به آسانی حاضر به ازدواج نبودند.

با از میان‌رفتن محدودیت‌های دوران جنگ‌سرد، فیلم‌های هالیوودی در میان جوانان دست‌به‌دست می‌شد. دنیای پر زرق و برق غرب، مدینهٔ فاضله‌ای بود که جوانان در سر می‌پروراندند. گرفتاری‌های اقتصادی به دولت برای احیای ارزش‌های پیشین جامعهٔ روسیه فرصت چندانی نمی‌داد. باوجود آزادی دوباره در باورها، دین و کلیساها رونق چندانی نداشتند.

جذاب‌ترین پدیده، نوگرایی و آزادی‌های شیرین همراه آن بود؛ اما این آزادی‌های نامحدود از یک‌سو و وضعیت اقتصادی بحران‌زدهٔ جامعهٔ روسیه از سوی دیگر، عرصه را بر سلامت اخلاقی خانواده تنگ کردند و در این میان زنان قربانی اصلی بودند. آخرین دههٔ قرن بیستم با رشد بی‌سابقهٔ تن‌فروشی زنان در روسیه همراه بود.

نباید ازنظر دور داشت که با گذر از اوج دوران گذار و برقراری آرامش نسبی بر فضای ملتهب جامعه، اقدامات مثبت فراوانی از سوی دولت انجام گرفت. «یکی از این اقدامات هدایت زنان به مشاغل و حوزه‌هایی بود که با ویژگی‌های ذاتی آنان مطابقت بیشتری داشت. زنان در حوزه‌های درمانی، اجتماعی و مدرسه‌ها حضور پررنگ‌تری یافتند» (Boyet, 2002: 328). «تفاوت حقوق دریافتی زنان و مردان از میان برداشته شد. در قانون طلاق اصلاحاتی باهدف حمایت از حقوق زنان صورت گرفت» (Bimbad, 2010: 120-141).

در همین دوران فرهنگ عمومی جامعه به‌سویی حرکت کرد که رابطهٔ تساوی میان همسران در کانون خانواده بیشتر پذیرفتنی بود. می‌توان گفت که در این دوره، پدرسالاری حاکم در جوامع گذشته از میان رفت. حتی در بسیاری از خانواده‌ها نقش رهبری از مرد به زن منتقل شد. «آمارهای جامعه‌شناسی نشان می‌دهد که از هر پنج خانواده، در یکی اختیار تام با زنان است. گاهی مردان به شکل نمادین و براساس سنت‌های گذشته، شخص اول خانه به‌حساب می‌آیند. این روند نشان می‌دهد که گرایش‌های فمینیستی قوت بیشتری یافته‌اند» (Gavrov, 2010: 134).

رشد اقتصادی روسیه برای همهٔ جامعه، به‌ویژه زنان این امکان را فراهم کرد تا روحیهٔ مصرف‌گرایی خود را که از ظواهر سرکوب‌شده نوگرایی در دوران اتحاد شوروی بود، به نمایش بگذارند. روند کاهش فرزندآوری که از ابتدای قرن گذشته آغاز شده بود، پس از فروپاشی سرعت بیشتری به‌خود گرفت؛ به‌گونه‌ای که این موضوع کم‌کم از سطح هشدار به یک تهدید تبدیل شد (Letov, 2000: 130). در آغاز دهۀ ۹۰ ضریب تولد نسبت به مرگ‌ومیر به میزان چشمگیری پایین آمد (Jiromskaya, 1999: 365).

تعداد خانواده‌های تک‌فرزند و بدون فرزند در روسیهٔ پس از فروپاشی، رشد چشمگیری داشته که به رشد منفی جمعیت منجر شده است. ۷۲/٦ درصد نسل جوان ازدواج غیررسمی (ازدواج سفید) را موجه می‌دانند و حتی ترجیح می‌دهند. بررسی‌ها نشان داده است تعداد

افرادی که معتقدند هدف اصلی خانواده دیگر فرزندآوری و تربیت فرزندان نیست در میان دختران جوان به‌شدت درحال افزایش است.

### نوگرایی و جایگاه زنان و خانواده در روسیه

همان‌گونه که در مقدمه گفته شد، تأثیرات نوگرایی بر زنان و خانواده هم در جهت مثبت بوده و هم در جهت منفی. پیش از آسیب‌شناسی آثار منفی نوگرایی بر جامعهٔ روسیه، به خدمات و نکات مثبت این پدیده، نگاهی می‌اندازیم که می‌تواند شامل حال بسیاری از جوامع باشد:

–بی‌تردید یکی از نتایج مثبت نوگرایی، بازشدن فضا برای حضور زنان در عرصهٔ سیاست و به‌دست‌آوردن ارادهٔ تعیین سرنوشت خود و جامعه‌ای بود که در آن زندگی می‌کردند. پیش از این زنان حتی برای مسائل مربوط به خود نیز حق رأی نداشتند. امروز حق رأی زنان به اندازهٔ حق رأی مردان محترم شمرده می‌شود؛

–از سویی امروزه زنان بی‌هیچ محدودیتی می‌توانند بالاترین پست‌های دولتی را در اختیار بگیرند. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، دولت‌مردان تلاش کرده‌اند تا با سپردن مسئولیت به زنان، خود را پیشرفته نشان دهند. گرچه این کار می‌تواند به استفادهٔ ابزاری از زنان تعبیر شود؛ اما تا حدودی زمینه را برای حضور فعال‌تر زنان آماده کرد؛

–اصلاحات گسترده در ساختار اجتماعی، نهاد خانواده را نیز با تغییرات مهمی روبه‌رو کرد. سیستم سنتی پدرسالاری که تمام کارهای خانه را وظیفهٔ زنان می‌دانست، به‌تدریج از میان برداشته شد. امروزه در خانه احترام متقابل و همکاری بیش از پیش به‌چشم می‌خورد. از سوی دیگر، دولت روسیه خود را حامی زنان در خانواده می‌داند و با استفاده از اهرم‌های قدرت (مانند نیروی پلیس) در حمایت از آنان اقدامات مناسبی انجام می‌دهد؛

–استقلال اقتصادی که یکی از پیامدهای نوگرایی و حضور زنان در جامعه است، بستری را فراهم کرد تا زنان بتوانند به‌دور از هرگونه وابستگی در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و موارد دیگر وارد شوند. می‌توان گفت که استقلال مالی تا حد زیادی سطح خودباوری را در میان زنان افزایش داده است؛

–در مقایسه با سال‌های نه‌چندان دور، هم‌اکنون زنان می‌توانند خود شریک زندگی‌شان را انتخاب کنند. برخلاف گذشته که این اختیار، در دست والدین و به‌ویژه پدر خانواده قرار داشت؛ اکنون این زنان هستند که دربارهٔ سرنوشت خود تصمیم می‌گیرند. جامعهٔ شهری روسیه







نیز همچون بسیاری از جوامع دیگر، ازدواج اجباری زنان را به‌شدت محکوم می‌کند؛

–یکی از پیامدهای مثبت نوگرایی در روسیه این بود که از نخستین سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی زنان از حق برابر برای طلاق برخوردار شدند. هم اکنون، زنان در روسیه می‌توانند به‌دلایلی مانند «تفاهم‌نداشتن»، «احساس سرخوردگی از ازدواج»، «مشکل اخلاقی» و دیگر موارد از همسر خود جدا شوند (Liausheva, 2010: 109) و در همان حال از تمام حقوق قانونی خود برخوردار باشند. در کنار این پیامدهای مثبت و چشمگیر، در نتیجهٔ ظهور نوگرایی آسیب‌هایی نیز به زنان روسیه و نهاد خانواده در این کشور وارد شد که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم.

دین‌باوری و ارزش‌های مبتنی بر مذهب نخستین هدف حملهٔ اندیشه‌های کمونیستی بود. از سوی دیگر نوگرایی نیز با تکیه بر «خردگرایی مطلق» بیش از پیش باورهای دینی را از متن جامعه حذف کرد. آموزه‌های دینی با هدف قراردادن وجدان، می‌توانست انسانی تربیت کند که در خلوت نیز به بایدها و نبایدهای خانوادگی پایبند باشد و در خانواده روابطی به‌دور از دروغ و خیانت ایجاد کند. کارشناسان یکی از دلایل آمار طلاق در روسیه را نبود پایبندی اخلاقی و تعهد زوجین و داشتن ارتباط بیرون از خانواده می‌دانند. رواج ارزش‌های مادی فرهنگ غربی در پوشش نوگرایی، جنبه‌های انسانی و معنوی جامعهٔ روسیه را متزلزل‌کرده و سبب شده است تا رابطهٔ عاطفی میان زن و مرد و والدین و فرزندان از گذشته کم‌رنگ‌تر شود. تنوع‌طلبی را نیز می‌توان از نتایج تبلیغات مصرف‌گرایانه در روسیه دانست.

در دهه‌های اخیر افزایش چشمگیر تعداد زنان و مادرانی را شاهد هستیم که در بیرون از خانه مشغول کار هستند. استقلال اقتصادی زنان، جایگاه اجتماعی آنان را ارتقا داده و منجر به ارائه تعریفی جدید از رابطهٔ زناشویی شده است. امروزه زنان تلاش می‌کنند تا میان کار و خانواده خود توازن و تعادل ایجاد کنند؛ اما مردان همچنان بر نقش پیشین خود در خانواده پافشاری می‌کنند. نتایج پژوهش‌ها نشان می‌دهد که زنان بسیار سریع‌تر می‌توانند نقش خود را در بیرون از خانه عوض کنند تا مردان در داخل خانه (Glowskij, 2007: 3-7). همین مسئله سبب فشار بیشتر بر زنان می‌شود. خستگی بیش از حد را می‌توان دلیل کاهش روابط عاطفی زنان با همسر و فرزندان دانست. در این شرایط زنان باوجود میل باطنی خود توانی ندارند تا پاسخگوی نیازهای عاطفی اعضای خانواده باشند. در مواردی زنان برای ایجاد توازن در محیط خانه و کار، اقدام به استخدام خدمتکار می‌کنند.

افزون بر این، بسیاری از پژوهش‌های انجام شده، نشان می‌دهد، زمانی که زنان ازنظر اقتصادی به مردان وابستگی داشتند، بیشتر به ازدواج علاقه نشان می‌دادند. کسب درآمد و استقلال مالی توقع زنان را از ازدواج بالابرده و نسبت به انتخاب همسر، سخت‌گیری بیشتری از خود نشان می‌دهند. از این گذشته، زنان دیگر بر این باور نیستند که باید موجبات آرامش همسر و تک‌تک اعضای خانواده را فراهم کنند و اگر زنان نقش آرامش‌آفرینی خود را ایفا نکنند، نمی‌توان برای آن جایگزینی یافت و آرامش و ثبات، حلقهٔ گمشدهٔ روابط خانوادگی خواهد بود.

«یکی از عوامل تحول در نهاد خانواده را می‌توان فرهنگ جهانی‌سازی دانست. این فرهنگ یکی از دستاوردهای نوگرایی در دوران معاصر است. سنت‌های بومی، ارزش‌ها، آداب و رسوم، باورهای مذهبی، شیوه‌های مرسوم زندگی خانوادگی، شیوهٔ مصرف و حتی تولید، همه و همه زیر سایهٔ فرهنگ رایج غربی قرار گرفته‌اند. فرهنگ غربی توانسته است تا با استفاده از شبکه‌های ارتباط جمعی از جمله تلویزیون بر دورترین نقاط جهان نیز اثر بگذارد» (Shtompka,1996: 71).

پیش از آنکه نوگرایی به صحنهٔ زندگی روسی گام بگذارد، در جامعهٔ روسیه بارداری پیش از ازدواج امری غیرعادی و حتی ناپسند بود؛ اما امروزه این نوع بارداری به پدیده‌ای رایج تبدیل شده است و در سریال‌های تلویزیونی بسیار دیده می‌شود که قهرمانان زنی به تصویر کشیده می‌شود که بارداری خارج از ازدواج داشته و این «شجاعت» را دارد که فرزند خود را نگاه داشته و مسئولیت او را بپذیرد. مشکل‌سازترین بخش موضوع این است که امروز روسیه شاهد خانواده‌های بسیاری است که از ابتدا پدر در آن‌ها حضور نداشته و همین مسئله بر تربیت فرزندان تأثیر می‌گذارد.

البته همیشه هم، این «شجاعتی» که گفته شد در زنان روسیه وجود ندارد و براساس سرشماری‌های انجام‌گرفته، آمارها بیانگر این واقعیت هستند که «میل به فرزندآوری در خانواده‌های روس در حال کاهش است. در سال ۱۹۷۰ به‌صورت میانگین هر خانواده دو فرزند داشت، در سال ۱۹۹۵، این رقم به ۱/٤ و در سال ۲۰۰۲ به ۱/۲٤ رسید. بنابر ارزیابی کارشناسان از سال ۱۹۷۰ فرزندآوری در فدراسیون روسیه از میزان لازم برای احیای نسل کمتر بوده است. به‌گونه‌ای که رشد جمعیت روسیه تا سال ۲۰۰۷، هر سال با ریزشی ۸۰۰ هزار نفری روبه‌رو بوده و ٤/۳ درصد معادل ٦/٤ میلیون نفر از پیک جمعیتی آن در سال ۱۹۹۳ کاسته شده است».







از یک‌سو فرزندآوری در جامعه همواره رابطهٔ مستقیمی با نهاد خانواده و نقش زنان در این نهاد داشته است. بالارفتن سن ازدواج، اشتغال زنان در خارج از خانه، کم‌رنگ‌شدن باورهای مذهبی، هزینه‌های بالای زندگی و ادامهٔ تحصیل سبب شده است تا اشتیاق زنان برای داشتن فرزند کاهش یابد. گذار از خانوادهٔ پرجمعیت به خانواده‌ای با جمعیت متوسط و سپس کم‌جمعیت به یک ارزش در جامعه تبدیل شده است. سن بالای ازدواج هم درعمل امکان فرزندآوری زیاد را از خانواده‌ها گرفته است.

از سوی دیگر نوگرایی با تغییر شیوهٔ زندگی و گذر از عصر کشاورزی به عصر صنعتی و پساصنعتی سبب تحول در جامعه شده است. در جامعهٔ کشاورزی، داشتن فرزند زیاد برتری محسوب می‌شد؛ زیرا فرزندان می‌توانستند در امور معیشتی خانواده نقش مهمی داشته باشند. انقلاب صنعتی به کاهش و رفع تدریجی این نیاز انجامید و داشتن خانواده‌هایی با جمعیت متوسط تبدیل به فرهنگ غالب شد. نقش رسانه‌ها و تبلیغات را نمی‌توان در این راستا نادیده گرفت. «در بیشتر جوامع صنعتی سیر تحول جامعه از خانواده با جمعیت متوسط به خانواده کم‌جمعیت تقریباً ۲۰۰ سال طول کشیده است؛ اما روسیه در کمتر از ۱۰۰ سال این مسیر را طی کرد. جامعهٔ روسیه برای اینکه بتواند در کوتاه‌مدت رشد جمعیت خود را به حد مناسب برساند، باید میزان فرزندآوری در خانواده‌ها را ۱۵ برابر کند که امری محال است» (Kuchuk, 2010: 10-11)

از دیگر تأثیرهای مستقیم نوگرایی بر نهاد خانواده، افزایش آمار طلاق در جامعهٔ روسیه بوده است. استقلال مالی زنان سبب شده است تا پیامدهای پس از طلاق برای آنان کاهش یابد. پیشتر وابستگی مالی به مرد، مانع اندیشیدن به گزینهٔ طلاق در بسیاری از خانواده‌ها می‌شد. امروزه زنان به‌واسطهٔ کسب درآمد این مانع را از میان برداشته‌اند. از سوی دیگر حضور مؤثر نداشتن زنان در فضای خانه، پیوندهای عاطفی را سست و شکننده کرده است. رشد روحیهٔ مصلحت‌گرایی فردی گاه شکلی افراطی به‌خود گرفته و سبب تصمیم‌های خودخواهانه در میان زنان شده است؛ تاحدی که زنان حتی به‌خاطر فرزندانشان در زندگی خانوادگی گذشت نمی‌کنند.

کارشناسان مسائل اجتماعی سست‌شدن پایه‌های خانواده در عصر حاضر را انکار نمی‌کنند. افزایش حضور زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی، وظیفه تربیت فرزندان را به نهادهای اجتماعی مانند مهدکودک‌ها، باشگاه‌های فرهنگی و غیره منتقل کرده است. جایگزین‌شدن رسانه‌های جمعی و دسترسی آزاد فرزندان به اینترنت در غیاب حضور مؤثر مادر آسیب‌های بی‌شماری به بنیان خانواده وارد کرده است.

## نتیجه

پس از فروپاشی اتحاد شوروی دولت روسیه که با مشکلات فراوانی روبه‌رو بود، فرصت پیدا نکرد تا جامعه را به سنت‌های پیش از دوران کمونیستی هدایت کند. نسل جوان روسیه اسیر تبلیغات پرزرق و برق نوگرایی غربی به سبک هالیوودی شد و دولت پیشنهاد جایگزینی برای جامعه نداشت. امروزه، کارشناسان مسائل اجتماعی، خانواده را مناسب‌ترین مکان برای ارضای نیازهای مادی و معنوی انسان می‌دانند. آرامش روانی اعضای خانواده و پرورش و تربیت فرزندان از وظایف همیشگی خانواده بوده و هست. هیچ نهاد دیگری - دولتی یا غیردولتی - نمی‌تواند این وظیفه مهم را بر عهده گیرد. نوگرایی به سبک غربی با شعار «آزادی زنان» آگاهانه یا ناآگاهانه نقش حیاتی زنان در خانواده را هدف قرار داده است. امروزه حضور زنان در همان نقش سنتی محدود در خانواده نکوهیده و سرزنش‌آمیز دانسته می‌شود. باوجود تأثیرات مثبت و انکارناپذیر، نوگرایی به موقعیت زن و خانواده در روسیه آسیب‌هایی نیز وارد کرده است. دلایل اصلی این آسیب‌ها را می‌توان چنین برشمرد:

- تأثیر آموزه‌های کمونیستی و نفوذ آن بر فضای خصوصی زندگی افراد و به حاشیه رانده‌شدن اجباری دین و ارزش‌های اخلاقی در جامعه کمونیستی؛
- محدودیت‌های بیش از حد دولت اتحاد شوروی در ارتباط با دنیای غرب که کم‌کم غرب را به دنیای آرمانی بسیاری از جوانان روس تبدیل کرد و با فروپاشی، تلاشی سریع برای پیوستن به دنیای تبلیغاتی و مصرف‌گرای غرب آغاز شد؛
- تمرکز بر ارزش‌های حزبی و کم‌رنگ‌شدن سنت‌های ملی روسیه در چندین دهه و از خودبیگانگی فرهنگی افراد جامعهٔ روسیه که زنان را نیز در برمی‌گیرد؛
- اقتصاد ناپایدار و بحران‌زدهٔ روسیه در آستانهٔ فروپاشی و پس از آن، که نگرانی نان را به اولویت نخست افراد تبدیل کرد و ارزش‌های اخلاقی برای زنان و مادران به درجه‌ای کم اهمیت‌تر از تهیهٔ سرپناه و غذا برای خانواده نزول کرد؛
- جهت‌گیری نادرست برنامه‌های «حمایت» از خانواده و تأکید بر اولویت‌های حزبی و حکومتی؛
- وجودنداشتن برنامه و تفکر جامع برای حفظ ارزش افراد جامعه که می‌توانست منجر به پیشگیری از استفادهٔ ابزاری از زنان شود.







## References


1. Dieckmann K. T., (1978), **Die Frau in Der Sovietunion**. Frankfurt; N. Y.
2. Glowsky, D., (2007), **Why Do Men from Wealthy Societies Marry Women from Less Developed Countries?** Evidence from Germany. Abstracts of the Conference of ESA**, "Conflict, Citizenship and Civil Society"**.
3. Hochschild, A. Global, (2001), **Care Chains and Emotional Surplus Value**, In A. Giddens and H. Will (Eds.) on the Edge: Living with Global Capitalism. New York: Vintage Books.
4. Moore W.E., (1964), **Social Change**, New Jersey.
5. Robertson I.(1944) **Society: a brief introduction.** Worth Publishers
6. Ахиезер А. С., (1993), Выступление в дискуссии на "круглом столе" "**Российская моденизация: проблемы и перспективы**", Вопросы философии.
7. Бим-Бад Б.М., Гавров С.Н., (2010), **Модернизация института семьи: социологический, экономический и антрополого-педагогический анализ.** М.: Интеллектуальная книга - Новый хронограф.
8. Бойетт Джозеф Г., Бойетт Джимми Т., (2002), **Путеводитель по царству мудрости: лучшие идеи мастеров управления** / Пер. с англ. А.А. Калинина. 2-е изд., стер. – М.: ЗАО «Олимп – Бизнес».
9. Гавров С. Н., (2009), **Историческое изменение институтов семьи и брака**: учеб. пособие. М.
10. Жиромская В.Б., (1999), **Особенности демографического развития народов России в 20-е годы XX века//Россия в XX веке: Проблемы национальных отношений.** М.: Наука.
11. Коллектив авторов. **Женщины в СССР**., (1975), Статистический сборник. М.
12. Коллектив авторов. **Россия в цифрах.** (2007), М.
13. Краснобаев Б. И., (1968), **Основные черты новой русской культуры**//Вопр. Истории. No.4.
14. Кули Ч., (1996), **Первичные группы//Американская социологическая мысль: Тексты** /Под. ред. В.И. Добренькова. М.: Международный университет бизнеса и управления.
15. Кучук А., (2010), **Миллионы людей в России не хотят иметь детей//** Комс.правда.
16. Летов О.В., Стронгк К., (2000), **Этические вопросы репродуктивной медицины: новые концепции** // Философия: РЖ/РАН. ИНИОН. Центр гуманит. науч.-информ. исслед. Отдел философии. – М.: РАН. ИНИОН.
17. Ляушева, С.А., (2010), **Влияние модернизации общества на институт семьи,** Вестник Адыгейского государственного университета. Серия 1, выпуск 3.
18. Миронов Б. Н., (1977), **Традиционное демографическое поведение крестьян в XIX — начале XX в.//Брачность, рождаемость, смертность в России и в СССР.** М.
19. Митрофанова Е. С., (2011), **Браки, партнерства и рождаемость поколений россиян**; Демоскоп Weekly.
20. Мурманцева В. С. (1979), **Советские женщины в Великой**








**Отечественной войне.** М.

21. Мухина. З.З. (2008), **Женщина, семья, гендерная система: противоречивая история XX века//Феномен семьи в ракурсе видения социальных и гуманитарных наук** / Старый Оскол.
22. Новикова Е. Е. (1988), **СССР — США: женщина и общество. Опыт сравнительного анализа.** М.
23. Панкратов С.А. (1999), **Модернизация как исторический феномен**; Учебно-методическое пособие; Волгоград.
24. Пушкарева Н. Л., (1994), **Русская женщина в семье и обществе X-XX вв.** этапы истории.
25. Сертакова И.Н. (2010), **Повседневная культура России XVIII В.** ТГУ им. Г. Р.Державина.
26. Фроянов И.Я., (1992), **История России от древнейших времен до начала XX века.** СПб.
27. Хвостов В. М., (1905), **Женщина накануне новой эпохи.** М., С. 107.
28. Штомпка П. (1996), **Социология социальных изменений.** Пер. с англ. Ред. В.А. Ядов. М.: Аспект Пресс.
29. Ямпольский М., (2004), **Физиология символического. Книга 1. Возвращение Левиафана: Политическая теология, репрезентация власти и конец Старого режима.** М.: Новое литературное обозрение.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۷، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صص ۱۰۰-۸۱

# آمریکا و تأثیر آن بر دستیابی ایران به هدف‌های خود در منطقهٔ قفقاز (مطالعه موردی جمهوری آذربایجان)

**صادق زیباکلام***
استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران
**هادی آخوندی**
کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران
**علی نقی کیانی**
دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد واحد اصفهان

( تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۰۲ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۱۱/۰۹)

**چکیده**

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، آمریکا که خود را در عرصه جهان بی‌رقیب می‌دید، خواستار ایفای نقشی فعال و مؤثر در کشورهای نو استقلال از اتحاد شوروی بود و تمایل این کشورها به‌ویژه جمهوری آذربایجان به غرب - به‌ویژه به آمریکا- این نفوذ را آسان‌تر می‌کرد. در اندیشه نخبگان سیاست خارجی آمریکا این فکر پیدا شده بود که با تجزیه اتحاد شوروی و خروج جهان از نظام دو قطبی، این کشور می‌تواند تا برای اولین بار حضور سیاسی خود را در کشورهای نو استقلال تا مرزهای چین حاکم کرده و با این حضور سیاسی در ابعاد دیگر نیز به موفقیت‌هایی برسد. در بین کشورهای منطقهٔ قفقاز، حضور آمریکا در جمهوری آذربایجان بر روابط ایران با این جمهوری مانند انتقال انرژی، تعیین رژیم حقوقی دریای خزر و مباحث امنیتی تأثیر منفی داشته است. در این نوشتار کوشش شده است تا به بررسی منافع ایران در منطقهٔ قفقاز (مطاالعه موردی آذربایجان) پرداخته شده و دلایل موفق نشدن ایران به‌عنوان یکی از مهم‌ترین همسایگان مشخص شود. در این زمینه دلایل و پیامدهای حضور پررنگ آمریکا در منطقه قابل توجه است. این نوشتار دلیل این حضور و ایجاد موانع در موفقیت ایران در دستیابی به هدف‌های خود در منطقهٔ قفقاز را بر اساس تضاد موجود بین ایران با آمریکا، قابل فهم می‌داند.

**کلید واژه‌ها**

ایالات متحدهٔ آمریکا، ایران، جمهوری آذربایجان، قفقاز، نوواقع‌گرایی.

*Email: zibakalam1@yahoo.com







**مقدمه**

سال ۱۹۹۱ نقطه عطفی در تاریخ قرن بیستم و شالوده‌ای برای بنای دنیای نوین در سدهٔ بیست و یکم است. هرچند سیاست کلی ایران در مقابل همسایگان شمالی، همکاری و حضور فعال در منطقه بوده و هست (کولایی، ۱۳۸۹(الف)، ص.۷۵)، اما با توجه بیشتر کشورهای قفقاز و آسیای مرکزی به منابع نفت و گاز و اهمیت راهبردی آسیای مرکزی و قفقاز توجه جهانی به این منطقه بیشتر شد. اکتشاف نفت و گاز در منطقه، شرکت‌های بزرگ نفتی را به منطقه کشاند و محیط را برای تنش‌ها و رقابت‌های گسترده اقتصادی و سیاسی کشورها فراهم کرد. از مهم‌ترین این تنش‌ها می‌توان به برخورد منافع ایران و آمریکا در راستای آیین مهار دو جانبه (کریمی، ۱۳۷۷، ص.۸) و تبدیل منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز به میدان زورآزمایی آمریکا علیه ایران اشاره کرد.

در این میان جمهوری آذربایجان بیشترین شباهت را از نظر فرهنگی، تاریخی و دینی در منطقه با ایران دارد. با وجود این عوامل که از جمله عوامل تسهیل کننده در موفقیت سیاست خارجی یک کشور در ارتباط با کشور دیگر است، کشور ایران موفقیت زیادی در این جمهوری نداشته است. این نوشتار این امر را بیشتر ناشی از تعارض منافع ایران با آمریکا که منافع حیاتی برای خود در این منطقه از جهان تعریف کرده است می‌داند.

آمریکا نیز بعد از فروپاشی اتحاد شوروی خواستار ایفای نقش فعال‌تری در منطقهٔ قفقاز شد که یکی از علت‌های اصلی این سیاست آمریکا جلوگیری از نفوذ ایران در کشورهای منطقه بعد از روسیه بود. از این‌رو آمریکا مانع از دست‌یابی یک واحد تجدیدنظر طلب به هدف‌های تعیینی خود در ارتباط با منطقهٔ قفقاز به‌ویژه در ارتباط با جمهوری آذربایجان- گذشته از مسئله تداخل منافع یا حوزه نفوذ - شده است.

**چارچوب نظری**

نوواقع‌گرایی که با عنوان واقع‌گرایی ساختاری نیز از آن یاد می‌شود در اواخر دهه ۱۹۷۰ و با نگارش اثر والتز[1] با نام نظریه‌های سیاست بین‌الملل[2] ظهور پیدا کرد. وی به همراه جان مرشایمر[3] از دیگر نظریه پردازان نوواقع‌گرا مدعی هستند که ساختار آنارشیک در نظام بین‌الملل

1. Keneth Waltz
2. Theory of International Policy
3. John Mearsheimer

حول محور دولت- ملت تداوم خواهد داشت. در نتیجه تعارض منافع وجود دارد و احتمال جنگ نیز منتفی نیست. نو واقع‌گرایان اندیشه خود را بر مبنای سه اصل زیر قرار می‌دهند:

**۱.** دولت‌محوری: دولت مهم‌ترین بازیگر سیاست بین‌الملل هست و خواهد بود،

**۲.** عقلانیت: رفتار بازیگران در سیاست بین‌الملل از عقلانیت خاص ناشی می‌شود که هدفش تأمین منافع ملی بر حسب قدرت است. بر اساس این اصل، کشورها به‌دقت هزینه و نفع سیاست‌های بدیل خود را محاسبه می‌کنند و در اجرای سیاستی تلاش می‌کنند که منافع آنان را به بیشترین میزان برساند،

**۳.** قدرت: دولت‌ها در جستجوی قدرت هستند تا ابتدا در رفتار دیگران به میل خود تغییر ایجاد کنند و همچنین منافع لازم را برای ایجاد تغییر به‌دست آورند. بنابراین قدرت دو ویژگی هدف و وسیله را هم‌زمان با خود دارد در واقع به گفته مورگنتا «سیاست بین‌الملل همانند همه سیاست‌ها مبارزه برای قدرت است و منافع ملی بر حسب قدرت تعیین می‌شود» (سیف‌زاده، ۱۳۸۳، ص.۱۱٤).

اساس مکتب نوواقع‌گرایی دیدگاه سیستمی با نگاه از برون به درون[1] از نوع تغییر سوم[2] که پدیده‌ای سیاسی است و رفتار واحدهای تشکیل دهنده نظام را براساس ویژگی‌های ساختار نظام بین‌الملل توضیح می‌دهد. بنابراین به‌جای تأکید بر ویژگی‌های واحدها باید مختصات نظام را مورد توجه قرار داد. بر اساس این دیدگاه، بی‌نظمی بین‌المللی اصلی‌ترین نیرویی است که برانگیزه و اقدام‌های کشورها تأثیر می‌گذارد. در وضعیت بی‌نظمی کشورها خواستار امنیت و قدرت و آماده مبارزه و رقابت هستند و حتی با وجود منافع مشترک نمی‌توانند با یکدیگر همکاری کنند (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۷۸، ص. ۹۳-۹۲).

بر اساس این اصل‌ها قابلیت‌های نظامی و دفاعی مهم‌ترین عامل در تضمین نتایج سیاست بین‌الملل است. والتز معتقد است که هدف دولت‌ها فقط بقا است و فراتر از هر چیزی آنها دنبال امنیت هستند. اما ساختار نظام بین‌الملل قدرت‌های بزرگ را وادار می‌کند تا توجه دقیقی به موازنه قوا داشته باشند؛ به‌ویژه آنارشی، دولت‌های امنیت‌طلب را وادار می‌کند تا با یکدیگر رقابت کنند. زیرا قدرت مهم‌ترین وسیله بقا است. آنارشی علت اصلی رقابت امنیتی بین قدرت‌های بزرگ است. اما والتز تأکید می‌کند که نظام بین‌الملل دلایل خوبی را در اختیار

1. OUTSILE- INSILE
2. THIRD IMAGE







قدرت‌های بزرگ قرار می‌دهد تا برای کسب قدرت به‌صورت تهاجمی عمل کنند، بر عکس معتقد است که آنارشی دولت‌ها را تشویق می‌کند که به‌صورت تدافعی رفتار و موازنه قوا را حفظ کنند.

### بازی بزرگ در قفقاز

آمریکا که قرن ۲۱ را قرن منابع کمیاب برای انرژی می‌دانست، دو منطقه از جهان، خلیج فارس و دریای خزر را جدا کرده و اعلام کرد که این دو منطقه تأمین‌کنندهٔ انرژی جهان در قرن ۲۱ خواهند بود. به همین دلیل خواستار کنترل بر این دو منطقه است (مجتهد زاده، ۱۳۸٤، ص.٤). اعلام منطقهٔ دریای خزر در سال ۱۹۹۷ به‌عنوان منطقهٔ منافع راهبردی آمریکا نشان دهنده اهمیت این منطقه برای واشنگتن است. به این دلیل هنگ ۸۲ نیروی هوایی آمریکا به گرجستان فرستاده شد و در سال ۱۹۹۹ نیز همکاری نظامی آمریکا با جمهوری آذربایجان شروع شد. به‌دنبال این اقدام‌ها دولت آمریکا تلاش کرده است تا از راه تقویت کارکردهای اقتصادی منطقه، گسترش روند انتقال انرژی از شرق به غرب و کمک برای حل اختلاف‌ها در جهت منافع ملی خود اقدام کند. برای دست‌یابی به این هدف، خود به‌صورت تهاجمی به‌ویژه در رابطه با ایران عمل کرده است که به آن اشاره خواهد شد.

اما دلیل این نوع رویکرد آمریکا را می‌توان با توجه به چارچوب نظری و گفته والتز که تأکید دارد، «نظام بین‌الملل دلایل خوبی را در اختیار قدرت‌های بزرگ قرار می‌دهد تا برای کسب قدرت به‌صورت تهاجمی عمل کنند» تبیین کرد. زیرا در ساختار آنارشی و براساس قانون بازی قدرت در عرصه بین‌الملل کاهش قدرت و نفوذ یک کشور، برابر با افزایش قدرت و نفوذ کشور رقیب است. به همین دلیل نیز آمریکا خواستار کاهش نفوذ روسیه و ایران در منطقهٔ قفقاز و به‌ویژه جمهوری آذربایجان است. لازم است قبل از ورود به بحث نگاهی گذرا به هدف‌های آمریکا و ایران به‌عنوان دو رقیب با توان‌های نابرابر در منطقهٔ قفقاز داشته باشیم تا در پرتو آن بتوانیم علت مخالفت آمریکا از گسترش نفوذ ایران در قفقاز را دریابیم.

### اولویت‌های آمریکا در قفقاز

توجه و اولویت‌های آمریکا نسبت به قفقاز از همان ابتدای استقلال کشورهای قفقاز- دستیابی به منابع انرژی و حضور در بازارهای منطقه- یک سیاست اقتصادی ارزیابی می‌شود. درواقع

پس از حضور اولین شرکت نفتی آمریکایی در قفقاز فرصت دخالت مستقیم این کشور در منطقهٔ قفقاز به‌وجود آمد (واعظی، ۱۳۸۳، ص.۳۲). اولویت‌های آمریکا در منطقهٔ قفقاز را می‌توان این‌گونه برشمرد:

۱. راهبردی جهانی: پر کردن خلأ موجود پس از فروپاشی اتحاد شوروی در منطقه و تلاش برای محاصرهٔ چین و جلوگیری از قدرت‌یابی دوباره روسیه و در انزوا قرار دادن هرچه بیشتر ایران،

۲. سیاسی: آمریکا درپی ایجاد تسلط سیاسی بر حوزهٔ قفقاز و آسیای مرکزی است،

۳ . امنیتی: آمریکا به‌دلیل ملاحظه‌های امنیتی مربوط به نظام تک قطبی مطلوبش در سیاست خارجی خود، نمی‌خواهد و نمی‌تواند از نقاط حساس و راهبردی جهان دست بردارد. بنابراین یکی از هدف‌های اصلی آمریکا در منطقهٔ قفقاز ایجاد و تقویت همکاری‌های دوجانبه نظامی با کشورهای منطقهٔ قفقاز است (کرمی،۱۳۸٤، ص.٤٥)،

٤. ژئوپلیتیکی: منطقهٔ قفقاز به‌دلیل نزدیکی با ایران، افغانستان، چین و روسیه برای آمریکا اهمیت ژئوپلیتیک دارد (فروغی ابری و محمد شیری، ۱۳۸۸، ص.۱۸۳).

آمریکا تلاش می‌کند این منطقه را با محیط پیرامونی خود از جمله روسیه و ایران در منازعه قرار دهد به همین دلیل در چند سطح عمل می‌کند:

۱. ارائه سناریوی طرح تقسیم دریای خزر بین کشورهای حاشیه آن در جهت منتفی کردن دستیابی روسیه به جنوب و کامل کردن محاصره ایران از شمال،

۲. کنترل منابع انرژی دریای خزر و جلوگیری از شکل‌گیری هرگونه قدرت رقیب در برابر حاکمیت آمریکا بر منابع انرژی جهان،

۳. حضور نظامی در منطقه و افزایش همکاری‌های نظامی با جمهوری‌های قفقاز در قالب طرح‌هایی چون طرح مشارکت برای صلح و شکل دادن ترتیبات امنیتی منطقه و گسترش ناتو به شرق. درواقع یکی از راهکارهای آمریکا برای حضور در منطقهٔ خزر همان بهره گیری از توان نظامی خود است. به همین دلیل همکاری و کمک نظامی با کشورهایی چون جمهوری آذربایجان را شروع کرده است (اژدری و قائینی، ۱۳۹۰، ص.۳۱)،

٤. منزوی کردن ایران و اعمال فشار بر این کشور با پیگیری سیاست «همه چیز بدون ایران»،







۵. مهار اسلام‌گرایی و جلوگیری از رشد اسلام‌خواهی، به شکل کلی‌تر ایالات متحده در جستجوی یافتن راهی برای افزایش تأثیر خود در منطقه‌هایی با خلأ قدرت است و هدف‌های بزرگ‌تری را شامل جلوگیری از قدرت‌نمایی روسیه، جلوگیری از گسترش نفوذ ایران و چین و کاهش نفوذ اسلام‌گرایی را دنبال می‌کند (Nicu Sava, 2010, p.16).

٦. حمایت از گسترش عملیات اقتصادی- سیاسی متحدین آمریکا یعنی ترکیه و اسراییل در مقابل روسیه، چین و ایران (افشردی، ۱۳۸۱، ص.٢٨٦-٢٨٥). از این‌رو آمریکا در منطقهٔ قفقاز جنوبی می‌تواند به امنیت انرژی، دسترسی به آسیای مرکزی، جنگ بر علیه تروریسم و حضور در مرزهای ایران و روسیه دست یابد (Nichol, 2010, p.9-10)

۷. کاهش ضریب آسیب‌پذیری آمریکا در تأمین انرژی از راه اختلال در تولید و انتقال بازارهای انرژی، آمریکا هنوز شوک‌های نفتی سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۷۳ و ۱۹۹۰ را به یاد دارد (دهقان، ۱۳۸۲، ص.۸٦).

**اولویت‌های ایران در قفقاز**

یکی از مهم‌ترین هدف‌های ایران در منطقهٔ قفقاز دستیابی به منافع و منابع اقتصادی است. ایران مطلوب‌های دیگری نیز دارد:

۱. تعیین رژیم حقوقی دریای خزر: انجام این امر برای ایران اهمیت بسیار زیادی دارد که برخی از آن دلایل ذخایر عظیم انواع ماهی (امیر احمدیان و گودرزی، ۱۳۸۹، ص.۲۱-۲۰)، دریانوردی، حمل و نقل کالا در مسیر دریا (مرکز آمار ایران، ۱۳۸۲، ص.٤٨٢) و ذخایر نفت و گاز طبیعی (متقی و همت خواه، ۱۳۸٦، ص.۱۳۷-۱۳۰) است،

۲. استفاده از منابع اولیه و مواد خام منطقه: البته وجود منابع انرژی در دریای خزر برای ایران از دو جهت قابل توجه است؛ از یکسو می‌تواند سرچشمه درآمد یا مبنای همکاری با کشورهای همسایه باشد و از سوی دیگر با تعیین نشدن رژیم حقوقی دریای خزر و حضور قدرت‌های بزرگ در منطقه، خطرهای بالقوه‌ای برای ایران به‌بار می‌آورد (Afrasiabi, 2003, p.65)،

۳. تلاش برای انتخاب خاک ایران به‌عنوان مسیر خطوط انتقال انرژی منطقه، زیرا ایران اقتصادی‌ترین مسیر است (این مورد با مخالفت آمریکا هرگز محقق نشد)،

٤. جلوگیری از دست‌اندازی دیگران به منابع نفتی کشور در حوزه خزر،

۵. حضور و نفوذ در بین جمعیت‌های مسلمان منطقه از جمله جمهوری آذربایجان با استفاده از پیوندهای مذهبی و دینی،

٦. خنثی کردن حضور آمریکا در منطقه (افشردی، ۱۳۸۱، ص.٤٥-٤٠).

منطقهٔ قفقاز از دیدگاه ایران افزون بر محیط تمدنی، یک محیط امنیتی نیز هست. به‌عبارت دیگر، ایران علاقه‌مند به بین‌المللی شدن ژئوپلیتیک قفقاز نیست. چون در این صورت نیروهای فرامنطقه‌ای به بهانه‌های مختلف و در سطح‌های مختلف در این منطقه نقش‌آفرینی خواهند کرد و درصورت نیاز، سطحی از درگیری و بحران‌های منطقه‌ای را به‌وجود خواهند آورد. به‌صورت کلی جمهوری اسلامی ایران در قفقاز این سیاست‌ها را دنبال می‌کند:

۱. ایران حضور و نفوذ قدرت‌ها و ساختارهای فرامنطقه‌ای از جمله غرب را (به‌ویژه در حوزه امنیتی) متناسب با واقعیت‌های منطقهٔ قفقاز ندانسته و آن را بر ضد صلح و امنیت منطقه می‌داند و تلاش می‌کند تا در این مورد به یک سیاست چالشی دست بزند،

۲. ایران تلاش می‌کند تا با برقراری ارتباط خوب با سه کشور قفقاز از شدت گرفتن عناصر و اندیشه‌های ضد ایرانی بکاهد و به‌نوعی از سیاست آمریکایی جابه‌جایی منازعه از درون قفقاز به محیط پیرامون جلوگیری کند،

۳. ایران می‌خواهد که واقعیت‌های ژئوپلیتیک خود را بر حاکمان قفقاز بفهماند تا بدانند، کنار گذاشتن ایران در روابط امنیتی- اقتصادی منطقه یک ایده باطل است و خلأ حضور ایران را هیچ بازیگری نمی‌تواند جبران کند (صدیق، ۱۳۸۳، ص. ۵-۱۲۳)،

### عوامل مؤثر بر سیاست خارجی جمهوری آذربایجان

از جمله عوامل مؤثر بر سیاست خارجی دولت آذربایجان می‌توان به مسئله قوم‌گرایی، مناقشه قره‌باغ، نزدیکی با روسیه و منابع انرژی موجود در این کشور اشاره کرد. باید در اهمیت مناقشه قره‌باغ بیان داشت که جمهوری آذربایجان، ارمنستان را بزرگ‌ترین دشمن خود می‌داند و هر کشور دیگری که با ارمنستان روابط نزدیک داشته باشد را دشمن می‌داند. بیشتر افکار عمومی جمهوری آذربایجان نسبت به دولت ایران دید منفی پیدا کرده‌اند. افزون بر این جمهوری آذربایجان خود را مدافع حقوق آذربایجانی‌های ایران معرفی کرده و نسبت به رعایت نشدن حقوق آنها و نداشتن امکان تحصیل به زبان مادریشان اعتراض می‌کند (سایت دیپلماسی ایرانی، ۱۳۹۱). در این میان از دید آمریکا، در بحران قره‌باغ روسیه جایگاه ویژه‌ای دارد (باقری،







۱۳۸۹، ص.۲۳-۱۲). بنابراین رهبران جمهوری آذربایجان برای نزدیکی بیشتر به غرب و بهره‌گیری از سرمایه‌گذاری و حمایت آن به اسراییل نزدیک می‌شوند. چون در باور رهبران جمهوری آذربایجان لابی یهود می‌تواند حامی این کشور در مناقشه قره باغ و نزدیکی به آمریکا باشد.

یکی دیگر از عوامل مؤثر بر سیاست خارجی دولت آذربایجان، نزدیکی این کشور با کشور قدرتمندی چون روسیه است که تا کمتر از نیم قرن پیش دولت آذربایجان تحت حاکمیت آن قرار داشت. اکنون نیز وجود روسیه سبب جهت گیری خاصی در سیاست خارجی دولت آذربایجان شده است. در همین راستا جمهوری آذربایجان در مقابل خطرهای نظامی ارمنستان و تهدیدهای ناشی از همسایه‌هایی چون روسیه و ایران با کشورهای ترکیه، آمریکا و اسراییل متحد شده و به همکاری با پیمان ناتو و نیز عضویت در سازمان امنیت و همکاری اروپا درآمده است. بنابراین می‌توان به‌علت رضایت دولت آذربایجان از تأسیس پایگاه‌های نظامی آمریکا در خاک خود پی برد. وفا قلی‌زاده، مشاور رئیس‌جمهوری آذربایجان در امور سیاست خارجی اعلام کرده بود؛ وقتی که ارمنستان در اراضی خود اجازه استقرار پایگاه‌های نظامی روسیه را می‌دهد، چرا جمهوری آذربایجان در خاک خود اجازه استقرار پایگاه‌های آمریکا، ترکیه یا ناتو را ندهد (امیر احمدیان، ۱۳۸٤، ص.۳۵۳).

یکی دیگر از مهم‌ترین عوامل داخلی مؤثر بر سیاست خارجی دولت آذربایجان وجود منابع غنی انرژی در این کشور است که در کنار ضعف اقتصادی این کشور نوپا، اهمیت آن بیشتر نیز می‌شود. به‌گونه‌ای که جمهوری آذربایجان توسعه خود را در گرو بهره برداری سریع از منابع انرژی خود که البته بیشتر آن در دریای خزر قرار دارد می‌داند و بهره‌برداری از این منابع را مشروط به سرمایه‌گذاری کشورهای خارجی و به‌ویژه غرب می‌داند. آمریکا به‌دلیل سرمایه‌گذاری ۷۳ میلیاردی در زمینه‌های مختلف به‌ویژه نفت و گاز جمهوری آذربایجان خواستار محافظت از سرمایه‌های خود در این کشور است (جونز، ۱۳۷۸، ص.۳۰-۲۹).

در ارتباط با چگونگی تأثیر منابع انرژی و خطوط انتقال نفت و گاز جمهوری آذربایجان بر سیاست خارجی این کشور باید توجه داشت که دولت آذربایجان بعد از استقلال - حتی هم‌اکنون - دچار ضعف‌های اقتصادی بود و این مشکلات با جنگ قره باغ و شکست در آن همراه شد. در این حالت بهترین راه برای ایجاد ثبات در کشور، توسعه اقتصادی و نوسازی ارتش همان بهره‌برداری از منابع انرژی بود. البته این موضوع نیاز به سرمایه‌گذاری داشت و

چون کشور آذربایجان منابع لازم برای سرمایه‌گذاری در بخش منابع انرژی خود را ندارد، پس به‌دنبال سرمایه‌گذاران خارجی است. در همین نقطه است که منابع انرژی بر سیاست خارجی دولت آذربایجان تأثیر می‌گذارند. به‌گونه‌ای که دولت آذربایجان چون از طرف روسیه و ایران احساس ناامنی می‌کرد و می‌کند و برای اینکه حمایت غرب و به‌ویژه آمریکا را در بحران قره‌باغ به‌دست آورد خواستار سرمایه‌گذاری غرب در منابع انرژی خود است. به‌شکلی که حیدر علی‌اف می‌اندیشید که آمدن غرب و سرمایه‌گذاری در زیر ساخت‌های اقتصادی به‌ویژه در صنعت نفت نیازمند امنیت خواهد بود و همین مسئله غرب را ناچار خواهد کرد که برای خروج از مناطق اشغالی بر ارمنستان فشار آورد (امیراحمدیان، ۱۳۸۲(الف)، ص.۱۱۱).

### آمریکا در جمهوری آذربایجان

آمریکا به‌دلیل سرمایه‌گذاری ۷۳ میلیاردی در زمینه‌های مختلف به‌ویژه نفت و گاز در جمهوری آذربایجان، خواستار محافظت از سرمایه‌های خود در این کشور است (جونز، ۱۳۷۸، ص.۳۰–۲۹). این مسئله از دلایلی است که سبب رویکرد نظامی آمریکا به منطقه شده و در عمل راه را برای گسترش ناتو هموار می‌کند. آمریکا در تابستان ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ مانورهای نظامی مشترکی در منطقهٔ خزر با شرکت یگان‌های نظامی آمریکا، قزاقستان، ترکمنستان، روسیه، جمهوری آذربایجان و ترکیه انجام داده است. با اعلام واشنگتن مبنی بر انتقال پایگاه نظامی خود از جنوب شرقی ترکیه به جمهوری آذربایجان در جزیره آبشوران دریای خزر تردیدی باقی نمی‌ماند که آمریکا می‌خواهد آن منطقه را نظامی کند (صدیق، ۱۳۸۵، ص.۱۳۸). بنابراین می‌توان سیر روابط آمریکا با جمهوری آذربایجان را به دو مقطع قبل و بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تقسیم کرد. روابط آمریکا با جمهوری آذربایجان قبل از ۱۱ سپتامبر بیشتر مربوط به عملیات استخراج و حمل و نقل نفت و انرژی می‌شد. پس از استقلال جمهوری آذربایجان، نخست شرکت‌های نفتی آمریکایی بودند که وارد جمهوری آذربایجان شدند.

پس از رویداد ۱۱ سپتامبر محافل غرب‌گرای باکو، به امید اینکه در مقابل حمایت از حمله آمریکا به افغانستان امتیازی برای حل مناقشه قره‌باغ کسب کنند، بار دیگر پیروی از غرب را در اولویت سیاست خارجی خود قرار دادند. در این راستا جمهوری آذربایجان به عراق نیز نیرو فرستاد و بحث استقرار پایگاه نظامی آمریکا در خاک جمهوری آذربایجان مطرح شد (امیر احمدیان، ۱۳۸۲(ب)، ص.۱٤۱). بعد از رویداد ۱۱ سپتامبر آمریکا در راستای همکاری‌های







امنیتی با کشورهای منطقهٔ خاورمیانه به کنترل مرزهای جمهوری آذربایجان و امنیت داخلی آن اهمیت زیادی می‌دهد. دو کشور در سال ۲۰۰۲ کنسول دفاعی در باکو تأسیس کردند و به گفته یکی از کارشناسان نظامی آمریکا، این کشور مبلغ ٤/٤ میلیون دلار در راستای «برنامه کمک امنیتی» به وزارت دفاع جمهوری آذربایجان کمک کرد (واحدی، ۱۳۸۲، ص.۲۵-۲٤). آمریکا در سال ۲۰۰۹ به جمهوری آذربایجان تعدادی قایق برای گشت زنی در دریای خزر اهدا کرد. همچنین آموزش نیروهای ویژه دریایی جمهوری آذربایجان توسط شرکت خصوصی بلک واتر آمریکا صورت می‌گیرد (kucera, 2012). اکنون با بحث حضور نظامی آمریکا در جمهوری آذربایجان چشم‌انداز روابط دو کشور راهبردی تعریف می‌شود.

همکاری نظامی آمریکا با جمهوری آذربایجان، احتمال استفاده آمریکا از خاک آن کشور برای حمله به ایران و حساسیت ایران نسبت به روابط نظامی آنها از دیگر آثار نفوذ آمریکا در روابط سیاسی ایران و جمهوری آذربایجان بوده است (کولایی، ۱۳۸۹(ب)، ص.۸۸). هرچند وزیر امور خارجه جمهوری آذربایجان هرگونه توافق این کشور با وزارت دفاع آمریکا را برای استفاده از خاک این کشور، جهت اقدام نظامی علیه ایران را تکذیب کرد (Athanasiadis, 2006)؛ اما نکته قابل توجه این است که هدف آمریکا از حضور در قفقاز، حمایت از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی جمهوری‌های قفقاز جنوبی و کمک به آنها است برای آنکه زیر فشار و تطمیع روسیه و یا ایران قرار نگیرند (ابراهیمی و محمدی، ۱۳۹۰، ص.٦).

### ایران و جمهوری آذربایجان

سیاست کلی ایران در مقابل همسایه‌های شمالی، همکاری و حضور فعال در منطقه است (کولایی، ۱۳۸۹(پ)، ص.۷۵). چون موقعیت ژئوپلیتیک ایران و همچنین تأثیر آن بر کشورهای منطقه، این کشور را در مقام پل ارتباطی که دو منطقهٔ پر اهمیت جهان یعنی آسیای مرکزی و قفقاز و خلیج‌فارس را بهم متصل می‌کند، قرار داده است (Barzegar, 2003, pp.1-30). در ابتدا ایران دیر جمهوری آذربایجان را به‌رسمیت شناخت؛ اما درنهایت از پیوستن یک کشور شیعه دیگر به جامعه بین‌المللی استقبال کرد. درپی انتخاب ابوالفضل ایلچی بیگ به ریاست جمهوری آذربایجان روابط دو کشور ایران و جمهوری آذربایجان به سردی گرایید. زیرا چنین تصور می‌شد که ایلچی بیگ قصد اتحاد بین جمهوری آذربایجان و آذربایجان ایران را دارد. البته ایران

نیز به‌شکلی در مناقشهٔ قره‌باغ جانب ارمنستان را گرفت که این مورد به تنش‌های بین ایران و جمهوری آذربایجان افزود.

پیروزی حیدر علی اف در انتخابات و همچنین سیاست او مبنی بر ایجاد توازن میان منافع ترکیه، روسیه و ایران مورد استقبال و تأیید قرار گرفت. نخستین محور همکاری ایران و جمهوری آذربایجان تلاش ایران برای ورود این کشور به ساختارهای منطقه‌ای و بین‌المللی از جمله سازمان همکاری اقتصادی اکو و سازمان کنفرانس اسلامی بود. همچنین با باور به اینکه مناقشه قره‌باغ مهم‌ترین مشکل جمهوری آذربایجان بعد از استقلال بود، ایران تلاش‌های همه جانبه‌ای برای حل این مناقشه از راه مسالمت‌آمیز انجام داده است. البته این سیاست بعد از سیاست‌های تهاجمی ایلچی بیگ کمی تغییر یافت و همین امر نیز بر مشکلات بین ایران و جمهوری آذربایجان افزوده است.

جهت‌گیری سیاست خارجی جمهوری آذربایجان از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۸ در مراحل گوناگون متفاوت بوده است. سیاست خارجی این کشور در ابتدای استقلال بسیار متزلزل بود. نبود ثبات سیاسی در داخل و هم‌زمان مناقشه قره‌باغ، در دوره جبههٔ ملی به رهبری ایلچی بیگ به‌دلیل به‌کارگرفتن مواضع ضد ایرانی و صحبت از تشکیل آذربایجان بزرگ روابط ایران و جمهوری آذربایجان را تیره کرد (Brown, 2002). اما در سال ۱۹۹۲ با به قدرت رسیدن حیدر علی اف و به‌کارگرفتن روندی منطقی در ارتباط با همسایه‌ها، روابط این کشور با ایران گسترش یافت (کولایی، ۱۳۸۹(ت)، ص.۹۰). به‌شکلی که جمهوری آذربایجان در کنسرسیوم نفتی «قرارداد قرن» بخشی از سهام خود را به ایران واگذار کرد. اما در سال ۱۹۹۵ به‌دلیل فشارهای شرکت‌های آمریکایی، جمهوری آذربایجان، ایران را از کنسرسیوم حذف کرد. این مسئله نیز به سردی روابط بین ایران و جمهوری آذربایجان تبدیل شد. نکته مهم اینکه دوستی جمهوری آذربایجان با ایران برای هر دو کشور برتری‌های فراوانی دارد و این دو کشور افزون بر پیوندهای تاریخی و فرهنگی می‌توانند از روابط خوب همجواری، بهره فراوانی ببرند. ولی روابط میان آنها هیچ‌وقت دوستانه نبوده است و یکی از علت‌های این امر حضور آمریکا در منطقهٔ قفقاز و سیاست آن در مهار ایران است.

افزون بر آن می‌توان به عوامل اقتصادی، سیاسی و امنیتی متعددی در تعیین روند روابط دو کشور اشاره کرد. یکی از مهم‌ترین عوامل، وجود مذهب شیعه در پیوند مردم دو کشور است که خود سبب نگرانی مقام‌های جمهوری آذربایجان از موضوع صدور انقلاب و افزایش نفوذ







در این کشور بوده است. افزون بر آن گسترش روابط جمهوری آذربایجان با آمریکا و تل آویو (به‌ویژه گشایش سفارت اسراییل در جمهوری آذربایجان) سبب نگرانی هرچه بیشتر ایران شد. از مهم‌ترین اختلاف‌های دو کشور می‌توان به اختلاف بر سر سهم ایران از دریای خزر اشاره کرد که تعیین‌نکردن رژیم حقوقی دریای خزر چالش‌هایی را در روابط تهران- باکو ایجاد کرده و سبب شده است که دو کشور به توافقی بر سر حوزه‌های نفتی مورد اختلاف دست نیابند (چابکی، ۱۳۸۸، ص.۷۸-۷٤).

### تضاد منافع ایران و آمریکا

با نگاهی به هدف‌های دو کشور آمریکا و ایران به‌سادگی می‌توان متوجه شدت تضاد در هدف‌های آنان شد. با توجه به مسایل یاد شده، می‌توان گفت که آمریکا به‌دلیل رهبری ساختار بین‌المللی و اصل آنارشی حاکم بر آن، قدرتی هژمون است که هیچ چیز مانع اقدام‌های یک‌جانبه‌گرایانه آن به هنگام تعریف منافع برای خودش به‌شکلی واقع گرایانه نمی‌تواند باشد. قابل ذکر است که اهمیت ژئوپلیتیک منطقه به‌ویژه پس از رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله آمریکا به افغانستان و عراق بیش از پیش برای آمریکا از نظر نظامی و امنیتی اهمیت یافته است. با نگاه به رویارویی آمریکا و ایران در قفقاز، از نظر تاریخی دشمنی و تضاد آمریکا با ایران را در منطقه می‌توان به ٤ دوره تقسیم کرد:

**الف)** سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۱، مرحله حرکت‌های ضد ایرانی آمریکا علیه ایران است. رفتار آمریکا در این سال‌ها چند ویژگی دارد:

۱. ایران را توسعه‌دهنده بنیادگرایی اسلامی با مفهوم خاص خود معرفی و جمیز بیکر وزیر خارجه آمریکا در سال ۱۹۹۲ در سفر به منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز آن کشورها را از همکاری با ایران منع می‌کند،

۲. تبلیغ اینکه ایران به‌دنبال آن است که از فروپاشی اتحاد شوروی سوء استفاده کند و فن‌آوری بمب‌های اتمی را به‌دست آورد،

۳. کارشکنی در تلاش‌های صلح‌آمیز ایران در صلح قره‌باغ.

**ب)** سال‌های ۱۹۹٦-۱۹۹۳ که مرحله حرکت‌های ضد ایرانی منسجم‌تر است و آمریکا به منابع انرژی دریای خزر توجه بیشتری دارد و برای انزوای ایران در سازمان اکو و مانع‌تراشی

در توسعه روابط ایران و روسیه تلاش می‌کند. در این دوره زمانی آمریکا به این کارها متوسل می‌شود:

۱. سیاست خود در مقابل ایران را منسجم‌تر و مهار دوجانبه به‌عنوان سیاست اصلی کلینتون معرفی می‌شود،

۲. افزون بر مهار دوجانبه، قانون تحریم ایران و لیبی (داماتو) طراحی و در سال ۱۹۹٦ در کنگره به‌تصویب می‌رسد که در آن سرمایه‌گذاری بیش از ٤٠ میلیون دلار در بخش انرژی ایران تحریم می‌شود،

۳. با فشار بر روسیه تلاش می‌شود که همکاری‌های دوجانبه به‌ویژه در زمینه انرژی اتمی را کاهش دهد. به‌شکلی که روس‌ها در سال ۱۹۹۵ پذیرفتند که قرارداد فروش تسلیحات با ایران را تمدید نکنند(Freedman, 2000, p. 8) ،

**ج)** سال‌های ۲۰۰۱–۱۹۹۷ که حرکت‌های ضدایرانی بر جلوگیری از فعال شدن صنت نفت و گاز ایران متمرکز می‌شود و شامل جلوگیری از حمل و نقل نفت و گاز از ایران و عبور خطوط لوله از ایران است (سجادپور، ۱۳۷۷، ص.۷۹).

### سیاست خارجی آمریکا در قفقاز بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

باید گفت که با تغییر و تحولات به‌وجود آمده بعد از ۱۱سپتامبر آمریکا می‌خواهد تا با بهره‌گیری از قدرت خود و شرایط ایجاد شده، با حضور مستقیم نظامی خود در این منطقه هزینه‌های حفظ امنیت منطقه را بر عهده گرفته و این مجموعه امنیتی را تابع شکل‌گیری رژیم بین‌المللی جدید کند. همین موضوع سبب تلاش آمریکا برای ساخت پایگاه‌های نظامی در منطقه و به‌ویژه در جمهوری آذربایجان شده است (صدقی، ۸۲–۱۳۸۱، ص.۹۲).

بعد از رویداد ۱۱ سپتامبر و قرار گرفتن نام ایران در محور شرارت، نگاه امنیتی آمریکا به منطقهٔ قفقاز و به‌ویژه جمهوری آذربایجان افزایش یافته و از این راه درپی مهار ایران برمی‌آید.[۱] آمریکا و اسراییل می‌خواهند که قرینه لبنان برای ایران در کنار اسراییل را در آذربایجان به‌وجود

۱. برای مطالعهٔ بیشتر مراجعه شود به:

Shaffer, Brenda, Iran’s Roles in the South Caucasus and Caspian Region : Dievering Views of the U.S.A and Europe, Berlin: SWP, 2003







آورند یعنی جمهوری آذربایجان برای اسراییل در کنار ایران (حاجی زاده و دیگران، ۱۳۷۹، ص.۱۷۳-۱۷۲). همچنین مواردی که آمریکا بر علیه منافع و هدف‌های ایران در جمهوری آذربایجان عمل کرده است را می‌توان در یک نگاه کلی این‌گونه برشمرد:

- آمریکا بنابر نظریه همه چیز بدون ایران، خواستار عبور خطوط لوله باکو- تفلیس- جیحان شد و این خط لوله با همکاری آمریکا، ترکیه و جمهوری آذربایجان در رقابت با مسیر ایران ساخته و افتتاح شد (آشتیانی، ١٣٨٦، ص.١٧٦). از دیدگاه آمریکایی‌ها عبور این خط لوله انتقال انرژی از خاک آذربایجان، گرجستان و ترکیه ضمن تحکیم روابط سیاسی و اقتصادی این کشورها، نفوذ روسیه و ایران را نیز کاهش می‌دهد (Baban & Shiriyev, 2010, p.96- 97) . ساختن خط لوله باکو- تفلیس- جیحان از سال ۱۹۹۷ از سوی آمریکا به‌شکل جدی دنبال شد و با افزایش شدید بهای نفت، منابع انرژی دریای خزر اهمیت خود را بازیافت (کولایی، ١٣٨٦، ص.٥٠).

- آمریکا به‌شدت تلاش کرده است تا از تبدیل شدن ایران به‌عنوان یک مسیر انتقال و صدور منابع انرژی دریای خزر به اروپا و خلیج فارس جلوگیری کند. در این راستا دولت آمریکا در جدیدترین موضع و اقدام ضد ایرانی با حضور و مشارکت ایران در طرح خط لولۀ گاز نابوکو برای انتقال گاز حوزۀ خزر و خاورمیانه به اروپا مخالف است. طرح گازی نابوکو با هزینه تقریبی ٥ میلیارد یورو در سال ٢٠١٤ تکمیل خواهد شد و ۳۱ میلیارد متر مکعب گاز به اروپا منتقل خواهد کرد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹، ص.۲۲۹).

همچنین در نوامبر ١٩٩٤ ایران و جمهوری آذربایجان توافق کردند که ٥ درصد از سهام کنسرسیوم بین‌المللی نفت جمهوری آذربایجان به ایران واگذار شود (صدیق، ۱۳۸۳، ص.۱۱۷). ولی به‌زودی آشکار شد که دخالت آمریکا مانع پذیرش رسمی عضویت ایران در کنسرسیوم نفت جمهوری آذربایجان شده است (Cornel, 1998, p. 58). بر اساس برخی گزارش‌ها وارن کریستوفر، وزیر امور خارجه وقت آمریکا به حیدر علی‌اف توصیه کرده بود، شرکت آمریکایی «اکسون» را جایگزین شرکت ملی نفت ایران کند (Fayyazmanesh, 2009) .

- تعیین رژیم حقوقی دریای خزر که مهم‌ترین موضوع اختلاف انگیز میان ایران و جمهوری آذربایجان بوده و هست (Bandy, 1998, p. 15). آمریکا در این مورد نیز با جانبداری از ادعاهای جمهوری آذربایجان (زیرا تقسیم نشدن دریای خزر و باقی ماندن رژیم مشاع به ایران

توان دخالت در قرارداهای نفتی جمهوری آذربایجان و یا هر کشور دیگری را می‌دهد و این مطابق خواست آمریکا نیست) علیه منافع ایران اقدام کرده است. از این‌رو آمریکا حمایت از همه بازیگران منطقهٔ دریای خزر را در برابر ایران به‌گونه‌ای پایدار دنبال کرده است (کولایی، ۱۳۸۹، ص.۹۲)،

– ایران نگرانی‌های جدی نسبت به حضور آمریکا در منطقه و به‌ویژه در جمهوری آذربایجان دارد (زب، ۱۳۸٤، ص.٤٦٤). علت این مسئله آن است که جمهوری آذربایجان بیش از سایر جمهوری‌های قفقاز جنوبی خواستار همکاری با آمریکا و استقرار ساختارهای جدید نظامی با کمک آمریکا در منطقه است. درواقع آمریکا با حضور نظامی خود در منطقه در کنار حضور اقتصادی و سیاسی، درپی تکمیل حلقه محاصره پیرامون ایران است تا بدین وسیله از حضور این کشور در ترتیبات امنیتی و اقتصادی منطقه جلوگیری کند و زمینه را برای عملیات نظامی احتمالی علیه ایران فراهم آورد (کتابخانه دید، ۱۳۹۰).

افزون بر این وجود اختلاف‌های بین ایران و جمهوری آذربایجان و تشکیل محور ایران، ارمنستان و روسیه در مقابل ترکیه، اسراییل و آمریکا سبب نگرانی هرچه بیشتر جمهوری آذربایجان از ایران شد. در این شرایط آمریکا و اسراییل پی بردند که می‌توانند از راه مسئلهٔ قومیت‌ها ایران را زیر فشار قرار داده و به این وسیله سبب تغییر رفتار ایران در سیاست خارجی شوند (Shear, 2011, p.34). در این ارتباط کنگرهٔ آذری‌های جهان در سال ۱۹۹۷در شهر لس‌آنجلس آمریکا تأسیس شد و دفتر نمایندگی آن در برخی کشورهای اروپایی و همچنین جمهوری آذربایجان ایجاد شده است. این گروه هدف خود را تحکیم ارتباط بین آذری‌ها و سازماندهی گروه‌های آذری در نقاط مختلف جهان اعلام کرده است (امیر احمدیان ،۱۳۸٤، ص.۳٦۷).

**نتیجه**

نظریه‌ها و واقعیت‌ها نشان داده است که آمریکا همواره درپی جلوگیری از دست یافتن ایران به هدف‌های خود، از جمله دورنگاه داشتن ایران از مسیر انتقال انرژی خزر به بازارهای مصرف در منطقهٔ قفقاز است. در این رابطه درحالی که رقابت برای جذب سرمایه گذاری در بخش‌های دیگر خزر تا حدود ٤۰ میلیارد دلار موفق بوده است، در بخش ایرانی خزر تاکنون هیچ سرمایه گذاری خارجی جذب نشده است. حمایت از ایده آذربایجان واحد که در جهت







تضعیف حاکمیت جمهوری اسلامی ایران است، حمایت از حضور اسراییل در جمهوری آذربایجان و حمایت از تقسیم دریای خزر که این موارد را می‌توان بر اساس نوواقع‌گرایی، ناشی از رقابت آمریکا با ایران در منطقهٔ قفقاز دانست.

البته براساس چارچوب نظری در شرایط آنارشی، کشورهای قدرتمند (آمریکا) سیاست تهاجمی بر می‌گزینند. زیرا توان کنترل بیشتری بر ساختار بین‌المللی دارند. نکته‌ای که نباید از آن غفلت شود، معادله‌های چند وجهی‌ای است که در منطقه حاکم است و هر بازیگر را به‌ناچار در پیوند با سایر بازیگران قرار می‌دهد. این درحالی است که بازیگرانی از هر سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی خود را در این بازی درگیر می‌دانند. ترکیه، ارمنستان، گرجستان، روسیه، اسراییل و چین از جمله واحدهایی هستند که در این معادله‌ها باید به آنها توجه کرد. توجه به ائتلاف‌ها و نقش سازمان‌ها و اتحادهای منطقه‌ای چشم انداز دیگری را پیش روی هر تحلیل‌گری خواهد گشود.

**منابع**

**الف) فارسی**


۱. ابراهیمی، شهروز و مصطفی محمدی(بهار و تابستان ۱۳۹۰)، «رقابت روسیه و آمریکا در قفقاز جنوبی (۲۰۱۰–۱۹۹۱)»، مطالعات اوراسیای مرکزی، سال چهارم، شماره ۸ ،ص.۲۲–۱.

۲. اژدری، بهناز و سعید قائینی حصاروئیه، (۱۳۹۰)، «نقش آمریکا و روسیه در تعیین رژیم حقوقی دریای خزر»، **ایراس**، شماره ۳۵، ص.۳٦–۲۸.

۳. افشردی، محمد حسین(۱۳۸۱)، **ژئوپلیتیک قفقاز و سیاست خارجی ایران**، تهران: دوره عالی جنگ.

٤. آشتیانی، سهراب(۱۳۸٦)، «آیا می‌توان انتظار موفقیت اکو را داشت؟»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۳۷، شماره ۳، پاییز، ص.۱۸٤– ۱۵۹.

۵. امیر احمدیان، بهرام و مهناز گودرزی(۱۳۸۹)، **دریای خزر، منافع روسیه و امنیت ایران**، تهران: چاپ قومس.

٦. امیر احمدیان، بهرام(۱۳۸٤)، **روابط ایران و جمهوری آذربایجان (نگاه آذری‌ها به ایران)**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.








۷. امیر احمدیان، بهرام(۱۳۸۲)، «امنیت در جمهوری آذربایجان و ناتو»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ٤٤، زمستان ۱۳۸۲، ص. ١٤٥-۱۰۷.

۸. باقری، سعید(۱۳۸۹)، **مجموعه اسناد سازمان ملل در رابطه با مناقشه قره باغ**، تهران: اندیشه نو.

۹. جونز، آ.اسکات(۱۳۷۸)، «منافع استراتژیک ترکیه در قفقاز»، ترجمه سید سعادت حسینی دمابی، **مجله سیاست دفاعی**، شماره ۳۰-۲۹، ص. ۳۹-۲۲.

**۱۰.** چابکی، ام البنین(۱۳۸۸)، «چالش‌های روابط ایران و جمهوری آذربایجان»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال دوم، شماره ٤، ص. ٨٤- ٦٣.

۱۱. حاجی‌زاده مقدم و محمد باقر اخباری و محمد ، کریم کرد آبادی، مرتضی (۱۳۷۹)، **جغرافیا، کاربردهای دفاعی و امنیتی**، تهران: دانشگاه امام حسین.

۱۲. دهقان، فتح الله(۱۳۸۲)، **بررسی نفت و گاز حوزه دریای خزر و تأثیر آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات همه.

**۱۳.** دهقانی فیروز آبادی، سید جلال(۱۳۸۹)، «سیاست امنیتی جمهوری اسلامی ایران در قفقاز جنوبی»، **ژئوپلیتیک**، سال ششم، شماره اول، بهار، ص. ٢٣٦-٢١٧.

۱٤. دهقانی فیروزآبادی، جلال، (۱۳۷۸)، «رویکردی نظری بر نقش آفرینی اتحادیه اروپا»، **ماهنامه سیاسی و اقتصادی**، شماره‌های ١٤٢- ١٤١، ص. ۹۸-۸۱.

۱۵. رجایی، بهرام(۱۳۷۹)، «ژئوپلیتیک منطقه‌ای و رژیم‌های حقوقی دریای خزر و سیاست آمریکا»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره۳۲، زمستان، ص. ۷۸-٦١.

۱٦. زب، رضوان(۱۳۸٤)، «حضور نظامی آمریکا در گرجستان و آذربایجان و تأثیر آن بر ایران و روسیه»، **مجموعه مقالات یازدهمین همایش بین المللی آسیای مرکزی و قفقاز**، تهران: انتشارات وزارت خارجه.








۱۷. **کتابخانـــه دیجیتـــالی دیـــد**، ابصـــر، امیـــر، (۳۸۳)، «جایگـــاه ایـــران در ترتیبـــات امنیتی منطقه»، www.did.ir/index.fa/asp (تاریخ دسترسی: ۱۳۹۰/۳/۲۳).

۱۸. سجادپور، سید کاظم(۱۳۷۷)، «رفتار سیاسی آمریکا نسبت به روابط ایران با کشورهای حوزه خزر»، **مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۲۱، ص. ۸۵- ٦٦.

۱۹. **دیپلماسی ایرانی**، سلیمانی، افشار، « پیشنهاد ایران و چالش‌های حل بحران قره باغ»، http://www.irdiplomacy.ir/index.php?Lang=fa&Page=24&TypeId=3&ArticleId (تاریخ دسترسی: ۱۳۹۱/۳/٦).

۲۰. ســیف زاده، حســین(۱۳۸۳)، **معمــای امنیــت و چــالش هــای جدیــد غــرب**، تهران: وزارت خارجه.

۲۱. صـــدقی، ابوالفضـــل(۱۳۸۱)، «سیاســـت خـــارجی آمریکـــا در حـــوزه خـــزر و تـــأثیر آن بـــر امنیـــت ملـــی ایـــران»، **مجلـــه سیاســـت دفـــاعی**، شـــماره ٤۱-٤۰، دانشگاه امام حسین(ع)، ص. ۱۰۱-۸۲.

۲۲. صـــدیق، میـــر ابـــراهیم(۱۳۸۵)، «روابـــط اقتصـــادی و سیاســـی جمهـــوری ارمنســـتان بـــا جمهـــوری اســـلامی ایـــران»، **فصـــلنامه مطالعـــات آســـیای مرکـــزی و قفقاز**، شماره٥٦، ص. ۱٤۳- ۱۲۲.

۲۳. صـــدیق، میـــر ابـــراهیم(۱۳۸۳)، **روابـــط ایـــران بـــا جمهـــوری‌هـــای قفقـــاز از ۱۹۹۱ تا کنون**، تهران: نشر دادگستر.

۲٤. فروغـــی ابـــری، اصـــغر و مســـلم محمـــد شـــیری(۱۳۸۸)، « سیاســـت خـــارجی آمریکـــا در قفقـــاز»، **فصـــلنامه تحقیقـــی- مطالعـــاتی آران**، ســـال هفـــتم، شـــماره ۲۰-۱۹، ص. ۱۹۷-۱۷٦.

۲٥. کرمـــی، جهـــانگیر(۱۳۸٤)، «محـــیط امنیتـــی ایـــران در هـــزاره ســـوم»، **فصـــلنامه مطالعات دفاعی**، شماره ٤۲، ص. ٥۱-۳۳.

۲٦. کریمـــی، غلامرضـــا(۱۳۷۷)، «نبـــرد آشـــکار و پنهـــان انـــرژی در حاشـــیه خـــزر»، **روزنامه سلام**، ۹ شهریور، سال هفتم.

۲۷. کـــولایی، الهـــه(۱۳۸٦)، «ژئوپلیتیـــک انتقـــال نفـــت از قفقـــاز»، **مطالعـــات اوراسیای مرکزی**، سال اول شماره ۱، زمستان و بهار، ص. ٦۲-٤۱.

۲۸. کـــولایی، الهـــه(۱۳۸۹)، «جمهـــوری اســـلامی ایـــران و ژئوپلیتیـــک قفقـــاز جنوبی»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، سال ششم، شماره اول، بهار، ص. ۸۴-۶۳.

۲۹. مجتهـــدزاده، پیـــروز(۱۳۷٤)، «ژرفـــای ژئوپلیتیـــک شـــمال ایـــران»، **مجلـــه اطلاعات سیاسی اقتصادی**، شماره‌های ۹٦ – ۹۵، ص.۲۳-۲.

۳۰. متقـــی، ابـــراهیم و مـــریم همـــت خـــواه(۸۷-۱۳۸٦)، «جایگـــاه ایـــران در بـــازار انـــرژی آســـیای مرکـــزی»، **مطالعـــات اوراســـیای مرکـــزی**، ســـال اول، شـــماره۱، زمستان وبهار، ص.۱٤٤-۱۲۲.

۳۱. مرکز آمار ایران، **سالنامه آماری**:۱۳۸۲،٤۱۹

۳۲. واحـــدی، الیـــاس(۱۳۸۲)، **بـــرآورد اســـتراتژیک آذربایجـــان**، تهـــران: مؤسســـه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

۳۳. واعظـــی، محمـــود( ۱۳۸۳)، « **عوامـــل بـــی ثبـــاتی در قفقـــاز و رویکردهـــای امنیتی**»، www.did.ir/document/index (تاریخ دسترسی:۱۳۹۰/٤/٤).

**ب) انگلیسی**

1. Afrasiabi, Kaveh,” IRAN'S FOREIGN POLICY AFTER 11 SEPTEMBER”. http://www.bjwa.org/article.php?id=451I9jzfehgT5I875Or7AxHDQLaFNK04re6xsJ7Y2012/08/12 (Accessed on: 12/08/2012).

2. Athanasiadis, Lason, (2009);” Foreign Plots and Cockroaches in Iran”, Asia Times, June 8 2006. http://.atimes.com/atimes/ Middle East/HF08Ak02.html. (Accessed on: 14/10/2013).

3. Baban, Inessa and Shiriyev, Zaur, (2010), "The South Caucasus Strategy and Azerbaijan, Turkish Policy", Available at: http://www.turkishpolicy.com, (Accessed on: 15/ 5/ 2011).

4.Barzegar, Keyhan, “Twelve Years After The Disintegration of The Sovit Union:A Concepetual Framework Forth Analisis of the Issuse of Iran”, **Central Asia and The Caucasus Discourse**, Vol.5, No1 ,Summer 2003, pp.1-30.

5.Bandy, C. W, (1998),” The Caucasus Region and Caspian Basin: Change Competition and Challeng”, **Conflict Studies Research**, No.36, pp.1-28.

6.Brown,Cameron S, (2002), ”Observations,From Azerbaijan**”, Middle East Review of International Affairs**,Vol.6. No.4. December2002. Pp.66-74.

7.Cornell, Svante E, (1998), “Iran and the Caucasus”, **Middle East Policy**, Vol. 5, No.4. January, pp.51-67.
8.Fayyazmanesh, Sasan, (2009),”The Politics of the US Economic Sanction Against Iran”, **Reviw of Radical Political Economics**: http://llrrp.sagepub.com (Accessed on: 30/ 10/2012).
9.Freedman, Robert, (2000),” Russion-Iranian Relations in the 1990s”, **Middle East Review of International Affairs**, Vol. 4, No. 2, June 2000, http://www.gloria-center.org/2000/06/freedman-2000-06-05/ (Accessed on: 26/07/2013).
10.Kucera, Joshua, (2012), What do the US and Israel have to gain by strengthening Azerbaijan's naval capacities in the Caspian Sea?, Available At: http://www.aljazeera.com/indepth/opinion/2012/06/2012610105434101130.html.(Accessed on: 11/06/2012).
11.Nicu Sava, Ionel, (2010), "Geopolitical Patterns of Euro-Atlanticism".
12.Nichol, Jim, (2010), "Armenia, Azerbaijan and Georgia: Political Developments
13.and Implications", Congressional Research Service, www.http://assets.opencrs.com, (Accessed on: 18/05/2011).
14.International Interest, www.da.mod.uk/colleges/arag (Accesses on: 10/01/2011).
15. Shear, Michael D (2011), “Obama’s Middle East Speech Has Many American Audiences”, New York Times.





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال چهارم، شماره ۸ بهار و تابستان ۱۳۹۰، صفحات ۴۲-۲۳

# ادغام در اقتصاد جهانی و عملکرد نابرابر کشورهای آسیای مرکزی در دستیابی به هدف‌های توسعه هزاره

**داود رضایی اسکندری***

**دکترای روابط بین الملل از دانشگاه تهران**

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۱۰- تاریخ تصویب ۱۳۹۰/۲/۱۰)


## چکیده

هدف‌های توسعه هزاره مجموعه‌ای از هدف‌های توسعه بین‌المللی هستند که شامل ۸ هدف یا آرمان کلی و ۲۱ هدف عملیاتی هستند که همه کشورها متعهد شده‌اند تا سال ۲۰۱۵ به آنها دست پیدا کنند. بررسی عملکرد کشورهای آسیای مرکزی حکایت از دستاوردهایی نامتقارن در دستیابی به این هدف‌ها دارد. این مقاله در نظر دارد تا تأثیر میزان ادغام اقتصادی کشورهای منطقه در اقتصاد جهانی را در عملکرد نابرابر این کشورها در دستیابی به هدف‌های توسعه هزاره به‌صورت مقایسه‌ای مورد بررسی قراردهد. شاخص‌های آزادی اقتصادی، عضویت در سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی، جذب سرمایه‌های خارجی و نسبت تجارت به تولید ناخالص داخلی در این کشورها با این هدف مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

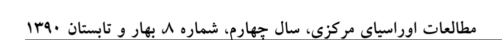


## کلید واژه‌ها

هدف‌های توسعه هزاره، اقتصاد جهانی، آزادی اقتصادی، سرمایه‌گذاری خارجی، آسیای مرکزی


* Email: d.rezaee@yahoo.com







## مقدمه

«هدف‌های توسعه هزاره»[1] مجموعه‌ای از هدف‌های توسعه بین‌المللی هستند که از «اعلامیه هزاره» مصوب رهبران و نمایندگان عالی‌رتبه ۱۸۹ کشور جهان در نشست هزاره سازمان ملل متحد، در سپتامبر ۲۰۰۰، استخراج شده‌اند. این هدف‌ها شامل ۸ هدف یا آرمان کلی و ۲۱ هدف عملیاتی هستند که همه کشورها متعهد شده‌اند تا سال ۲۰۱۵ به آنها دست یابند. هدف‌های کلی یا آرمان‌های کلان توسعه هزاره عبارتند از: ریشه‌کن کردن فقر شدید و گرسنگی، دستیابی به آموزش ابتدایی عمومی، ترویج وسیع برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان، کاهش مرگ و میر کودکان، بهبود وضعیت بهداشت مادران، مبارزه با ایدز، مالاریا و بیماری‌های دیگر، تضمین پایداری محیط زیست و درنهایت مشارکت جهانی برای توسعه. همان‌گونه که از عنوان این هدف‌ها نیز پیداست همه آنها رفع فقر در ابعاد مختلف آن از جمله رفع فقر اقتصادی، آموزشی، بهداشتی و زیست محیطی را مدنظر دارد(رضایی، ۱۳۸۸، صص ۹۷-۹۶).

پس از تصویب هدف‌های توسعه هزاره، همه کشورها به‌ویژه کشورهای در حال توسعه اقدام‌های گسترده‌ای را برای رسیدن به این هدف‌ها به‌عمل آورده‌اند. هر چند که نتایج حاصله در کشورها و مناطق مختلف یکسان نبوده است. این موضوع در بررسی عملکرد پنج کشور آسیای مرکزی در دستیابی به هدف‌های توسعه هزاره در دوره ۲۰۰۷-۲۰۰۰ نیز نمایان است. بررسی این هدف‌ها و شاخص‌های مربوط به آنها و ارزیابی پیشرفت‌های صورت گرفته نشان می‌دهد که عملکرد پنج کشور آسیای مرکزی در دستیابی به این هدف‌ها متفاوت و ناهماهنگ بوده است. بررسی شاخص‌های هدف‌های هزاره نشان می‌دهد که قزاقستان و قرقیزستان به ترتیب بهترین عملکرد را در دستیابی به هدف‌های هزاره داشته‌اند. ازبکستان حالت متوسطی دارد و ترکمنستان و تاجیکستان نیز به ترتیب ضعیف‌ترین عملکرد را در دستیابی به هدف‌های توسعه هزاره داشته‌اند(رضایی، ۱۳۸۸، صص ۱۷۶-۱۷۲).

علت‌هایی مانند کمک‌های خارجی، ساختارهای داخلی و یا ادغام در اقتصاد جهانی را برای این عملکرد نابرابر کشورهای منطقه می‌توان در نظر گرفت. این مقاله در نظر دارد تا ضمن بررسی تطبیقی وضعیت کشورهای آسیای مرکزی در ادغام در اقتصاد جهانی به بررسی نقش

1. Millennium Development Goal(MDG)

احتمالی این عامل در این عملکرد ناهماهنگ را مورد توجه و بررسی قرار دهد. این مقاله تلاش خواهد کرد تا به این سؤال‌ها پاسخ دهد: عملکرد کشورهای آسیای مرکزی جهت ادغام در اقتصاد جهانی چگونه بوده است؟ کدامیک از کشورهای منطقه در این خصوص موفق‌تر بوده‌اند؟ آیا عملکرد همه کشورهای منطقه در یک سطح قرار دارد؟ آیا می‌توان ارتباطی بین عملکرد هر یک از این کشورها در ادغام در اقتصاد جهانی و عملکرد نابرابر آنها در دستیابی به هدف‌های توسعه هزاره برقرار کرد؟

در پاسخ به این سؤال‌ها، ادغام در اقتصاد جهانی را با شاخص‌هایی چون آزادی اقتصادی، عضویت در سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی، جذب سرمایه‌های خارجی و نسبت تجارت به تولید ناخالص داخلی مورد ارزیابی قرار خواهیم داد. در پایان نیز تلاش خواهد شد تا مقایسه‌ای بین کشورهای منطقه صورت گیرد تا نشان داده شود که کدامیک از این کشورها در این زمینه موفق‌تر عمل کرده‌اند و این‌که آیا می‌توان ارتباطی بین عملکرد آنها در ادغام در اقتصاد جهانی با وضعیت آنها در دستیابی به هدف‌های توسعه هزاره برقرار کرد یا خیر؟

ادغام در اقتصاد جهانی به‌معنی میزان تعامل، اثرگذاری و یا اثرپذیری یک کشور در تعامل اقتصادی خود با دیگر کشورها است. به‌عبارتی هر چه سطح درهم تنیدگی اقتصادی کشوری با دیگر کشورها بیشتر باشد و یا هر چه میزان آزادی اقتصادی در کشوری بیشتر باشد به‌معنی فراهم بودن شرایط اولیه لازم برای ادغام بیشتر در اقتصاد جهانی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و تعاملات اقتصادی است. همچنین هر چه صادرات و واردات سهم بیشتری در تولید ناخالص داخلی کشور داشته باشند، به‌معنی وابستگی بیشتر کشور در اقتصاد جهانی است. حجم سرمایه‌گذاری خارجی در یک کشور نیز می‌تواند نشان‌دهنده پذیرفتن استانداردهای بین‌المللی برای رفتار با خارجی‌ها و وجود قوانین و مقررات تسهیل کننده سرمایه‌گذاری باشد. عضویت در سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی مثل عضویت در سازمان تجارت جهانی نیز تسهیل‌کننده روابط خارجی اقتصادی بیشتر و آسان‌تر با جهان خارج و ادغام در اقتصاد جهانی می‌شود. در این مقاله تلاش می‌شود به‌ترتیب هر یک از این شاخص‌ها برای نشان دادن میزان ادغام کشورهای این منطقه در اقتصاد جهانی مورد بررسی قرار گیرند.

همه کشورهای آسیای مرکزی تا قبل از استقلال جزیی از اتحاد شوروی بودند. بنابراین سیاست اقتصادی این کشورها نیز به شکل نظام اقتصاد دستوری و مدیریت مرکزی شوروی







بوده و هرگونه تعامل اقتصادی و تجاری این کشورها نیز منحصرا در قالب جمهوری‌های عضو اتحاد بوده است.

بعد از استقلال تقریبا همه این کشورها گام‌هایی را برای تغییر نظام اقتصادی دستوری و حرکت به سمت نظام اقتصادی بازار محور و تلاش برای ادغام در اقتصاد جهانی به‌عمل آوردند. تهیه و تصویب سیاست‌ها و راهبردهای جذب و حمایت از سرمایه‌گذاری‌های خارجی و خصوصی‌سازی نسبی اموال و دارایی‌های دولتی از مهم‌ترین اقدام‌های این کشورها در این خصوص بوده است. البته اقدام‌های این کشورها در این مدت نتایج ناهماهنگ و نابرابری را در سطح منطقه به‌نمایش گذاشته است به‌شکلی که برخی کشورهای منطقه چشم‌انداز اقتصادی بسیار روشن‌تری نسبت به دیگر کشورهای همین منطقه از خود ارائه کرده‌اند. بررسی شاخص‌های زیر بهتر این موضوع را نشان می‌دهد.

## شاخص آزادی اقتصاد

شاخص آزادی اقتصاد یکی از شاخص‌های مهم در ارزیابی توسعه‌یافتگی اقتصاد کشورها است. آزادی اقتصادی بدین معنی است که هر فرد بتواند آن‌گونه که خود مایل است بر کار و اموال خود کنترل داشته باشد و کار، تولید، مصرف و سرمایه‌گذاری کند. چنین آزادی‌هایی باید توسط دولت حمایت شده و محدود نیز نشود. در یک جامعه آزاد از نظر اقتصادی دولت‌ها اجازه جابه‌جایی آزاد نیروی کار، سرمایه و کالا را به افراد می‌دهند.

در حال حاضر رتبه‌بندی آزادی اقتصادی در کشورها توسط چند نهاد بین‌المللی از جمله بنیاد هریتیج[۱] و مؤسسه فریزر[۲] منتشر می‌شود.[۳] بررسی حاضر براساس گزارش مؤسسه هریتیج صورت می‌گیرد. گزارش مربوط به شاخص‌های آزادی اقتصادی مؤسسه هریتیج برای نخستین‌بار در سال ۱۹۸۴ منتشر شد و پس از آن به‌صورت سالانه ادامه داشته است. شاخص آزادی

1. Heritage Foundation
2. Fraser Institute

۳. با توجه به اینکه در گزارش‌های مؤسسه فریتز تنها آمار مربوط به دو کشور قزاقستان و قرقیزستان وجود دارد، رتبه‌بندی آزادی اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی در این مقاله بر مبنای گزارش بنیاد هریتیج در سال ۲۰۰۹ است. آدرس دقیق دستیابی به این اطلاعات نیز در فهرست منابع پایانی ذکر شده است.







اقتصادی هریتیج با استفاده از حدود پنجاه متغیر مستقل اقتصادی که در ده شاخص دسته‌بندی شده‌اند محاسبه و ارائه می‌شود. بنیاد هریتیج آزادی اقتصادی برای هر شاخص را بر مبنای امتیازی بین صفر تا ۱۰۰ اندازه‌گیری می‌کند که امتیاز ۱۰۰ نشان‌دهنده وجود بالاترین حد آزادی اقتصادی است. امتیاز ۱۰۰–۸۰ نشان‌دهنده داشتن اقتصاد آزاد، امتیاز ۷۹/۹– ۷۰ به‌معنی داشتن اقتصاد به‌نسبت آزاد[۱]، ۶۹/۹–۶۰ به‌معنی آزادی اقتصادی متوسط[۲]، ۵۹/۹–۵۰ اقتصاد تقریبا بسته[۳] و داشتن امتیاز ۰–۴۹/۹ به‌معنی داشتن اقتصاد کاملا بسته[۴] است.

این امتیاز برای هر ده شاخص مختلف مورد بررسی ارائه می‌شود. افزون بر این‌که به هر یک از این ده شاخص امتیاز داده می‌شود از مجموع امتیاز آنها نیز امتیاز کلی آزادی اقتصادی هر کشور محاسبه می‌شود. این ده شاخص عبارتند از: آزادی شغل، آزادی تجارت، آزادی مالیاتی[۵]، هزینه‌های حکومت، آزادی پولی[۶]، آزادی سرمایه‌گذاری، آزادی مالی[۷]، حقوق مالکیت، رهایی از فساد و آزادی نیروی کار. جدول‌های زیر وضعیت آزادی اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی را طبق آخرین گزارش سال ۲۰۰۹ مؤسسه هریتیج نشان می‌دهد.

**جدول شماره ۱: آزادی اقتصادی در کشورهای آسیای مرکزی (سال ۲۰۰۹)**

| کشور | امتیاز (۰–۱۰۰) | تغییر نسبت به امتیاز قبلی | رتبه در بین ۱۸۳کشور جهان | رتبه منطقه‌ای |
|---|---|---|---|---|
| ازبکستان | ۵۰/۵ | ٪–۱/۴ | ۱۴۸ | ۴ |
| تاجیکستان | ۵۴/۶ | ٪+۰/۲ | ۱۲۲ | ۳ |
| ترکمنستان | ۴۴/۲ | ٪+۰/۸ | ۱۶۹ | ۵ |
| قرقیزستان | ۶۱/۸ | ٪+۰/۷ | ۷۴ | ۱ |
| قزاقستان | ۶۰/۱ | ٪ –۱ | ۸۳ | ۲ |

1. Mostly Free
2. Moderately Free
3. Mostly Un-free
4. Repressed
5. Fiscal Freedom
6. Monetary Freedom
7. Financial Freedom






**جدول شماره ۲: شاخص‌های آزادی اقتصادی در کشورهای آسیای مرکزی (۲۰۰۹)**

| شاخص / کشور | ۱. آزادی کسب وکار | ۲. آزادی تجاری | ۳. آزادی مالیاتی | ۴. حجم دولت | ۵. آزادی پولی | امتیاز کلی |
|---|---|---|---|---|---|---|
| ازبکستان | ۶۸/۴ | ۶۵/۴ | ۸۸/۳ | ۶۸/۱ | ۶۲/۶ | ۵۰/۵ |
| تاجیکستان | ۴۵/۱ | ۸۲/۶ | ۸۹/۳ | ۵۸/۹ | ۶۲/۲ | ۵۴/۶ |
| ترکمنستان | ۳۰ | ۷۹/۲ | ۹۰/۹ | ۶۸۹۳ | ۶۸ | ۴۴/۲ |
| قرقیزستان | ۷۵/۳ | ۸۷/۶ | ۹۳/۴ | ۷۴/۹ | ۷۱/۵ | ۶۱/۸ |
| قزاقستان | ۵۷/۹ | ۸۶/۲ | ۸۲/۸ | ۸۷/۵ | ۷۰ | ۶۰/۱ |

(Heritage, 2009)

**جدول شماره ۳: شاخص‌های آزادی اقتصادی در آسیای مرکزی (ادامه جدول قبلی)**

| **شاخص** / **کشور** | ۶. آزادی سرمایه گذاری | ۹. رهایی از فساد | ۸. حقوق مالکیت | ۹.رهایی از فساد | ۱۰.آزادی نیروی کار | امتیاز کلی |
|---|---|---|---|---|---|---|
| ازبکستان | ۳۰ | ۲۰ | ۲۰ | ۱۷ | ۶۴/۹ | ۵۰/۵ |
| تاجیکستان | ۳۰ | ۴۰ | ۳۰ | ۲۱ | ۵۸/۷ | ۵۴/۶ |
| ترکمنستان | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ | ۲۰ | ۳۰ | ۴۴/۲ |
| قرقیزستان | ۵۰ | ۵۰ | ۲۵ | ۲۱ | ۶۹/۵ | ۶۱/۸ |
| قزاقستان | ۳۰ | ۶۰ | ۲۵ | ۲۰ | ۸۰/۵ | ۶۰/۱ |

(Heritage, 2009)

**جدول شماره ۴: روند تغییرات شاخص‌های آزادی‌های اقتصادی در آسیای مرکزی**

| سال / کشور | ۲۰۰۰ | ۲۰۰۲ | ۲۰۰۴ | ۲۰۰۶ | ۲۰۰۷ | ۲۰۰۸ | ۲۰۰۹ | ٪ تغییر ۲۰۰۹–۲۰۰۰ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ازبکستان | ۳۸/۱ | ۳۸/۵ | ۳۹/۱ | ۴۸/۷ | ۵۱/۵ | ۵۱/۹ | ۵۰/۵ | +٪۳۲/۵ |
| تاجیکستان | ۴۴/۸ | ۴۷/۳ | ۴۸/۷ | ۵۲/۶ | ۵۳/۶ | ۵۴/۴ | ۵۴/۶ | +٪۲۲ |
| ترکمنستان | ۳۷/۶ | ۴۳/۲ | ۵۰/۷ | ۴۳/۸ | ۴۳/۰ | ۴۳/۴ | ۴۴/۲ | +٪۱۷/۵ |
| قرقیزستان | ۵۵/۷ | ۵۱/۷ | ۵۸/۰ | ۶۱/۰ | ۶۰/۲ | ۶۱/۱ | ۶۱/۸ | +٪۱۱ |
| قزاقستان | ۵۰/۴ | ۵۲/۴ | ۴۹/۷ | ۶۰/۲ | ۵۹/۶ | ۶۱/۱ | ۶۰/۱ | +٪۱۹ |

(Heritage, 2009)

همان‌گونه که از جدول بالا نیز پیداست بالاترین رتبه آزادی اقتصادی در آسیای مرکزی مربوط به قرقیزستان است. قزاقستان در جایگاه دوم منطقه قرار گرفته و ازبکستان نیز رتبه چهارم را دارد. ترکمنستان نیز پایین‌ترین امتیاز آزادی اقتصادی در آسیای مرکزی را کسب کرده است. بنابر این برآورد ترکمنستان جزو اقتصادهای کاملا بسته محسوب شده، ازبکستان و تاجیکستان به‌عنوان اقتصادهایی به نسبت بسته و دو کشور قرقیزستان و قزاقستان نیز در گروه کشورهای متوسط(به‌نسبت آزاد) قرار گرفته‌اند.

همان‌گونه که از جدول زمانی تغییرات آزادی اقتصادی کشورها نیز پیداست ترتیب قرار گرفتن کشورها در سال ۲۰۰۰ نیز به‌همین شکل بوده است وجابه‌جایی در جایگاه منطقه‌ای کشورها صورت نگرفته است. البته در دوره ۲۰۰۹–۲۰۰۰ بیشترین تغییر مثبت و حرکت به‌سمت آزادی اقتصادی را ازبکستان داشته است که امتیاز سال ۲۰۰۹ این کشور نسبت به وضعیت سال ۲۰۰۰ خود ۳۲/۵ درصد بهتر شده است. تاجیکستان، قزاقستان، ترکمنستان و قرقیزستان نیز در رتبه‌های بعدی از نظر بهبود در وضعیت خود، البته نسبت به امتیاز سال ۲۰۰۰، قرار گرفته‌اند. با این وجود امتیاز کلی این کشورها پایین است و هیچ یک در گروه کشورهای با اقتصاد کاملا آزاد و یا بیشتر آزاد دنیا قرار ندارند.







## عضویت در نهادهای اقتصادی بین‌المللی

عضویت در نهادهای بین‌المللی اقتصادی و پیوستن به موافقتنامه‌های تجاری و اقتصادی فراملی نیز نشان‌دهنده تلاش کشورها برای رقابت در عرصه جهانی و ادغام در اقتصاد جهانی است. سازمان تجارت جهانی[1] یکی از مهم‌ترین نهادهای جهانی تنظیم کننده روابط تجاری و اقتصادی کشورهای دنیا است که تا ماه ژوئیه سال ۲۰۰۸ تعداد ۱۵۳ کشور به عضویت کامل این سازمان درآمده‌اند و تعداد زیادی از دیگر کشورهای باقی مانده نیز در حال گفت و گو برای عضویت در سازمان هستند که به‌عنوان عضو ناظر شناخته می‌شوند.

در بین کشورهای آسیای مرکزی قرقیزستان از دسامبر سال ۱۹۹۸ به‌عضویت کامل در این سازمان درآمده است. قزاقستان (۱۹۹۶)، تاجیکستان (۲۰۰۱) و ازبکستان (۱۹۹۴) به‌عنوان عضو ناظر شناخته می‌شوند و در حال گفت و گو برای گذراندن مراحل عضویت کامل خود هستند. ترکمنستان نیز هنوز این فرایند را آغاز نکرده است یعنی حتی به‌عنوان عضو ناظر نیز محسوب نمی‌شود (وب سایت سازمان تجارت جهانی). افزون بر تلاش عضویت در سازمان تجارت جهانی، کشورهای این منطقه به‌عضویت تعداد زیادی از نهادهای منطقه‌ای و موافقتنامه‌های اقتصادی دیگر نیز درآمده‌اند که از مهم‌ترین آنها می‌توان به سازمان همکاری اقتصادی (اکو)[2]، سازمان همکاری‌های شانگهای، کشورهای مستقل مشترک المنافع اشاره کرد.

## سرمایه‌گذاری خارجی در آسیای مرکزی

کمبود سرمایه یکی از مشکلات کلیدی کشورهای در حال توسعه با هدف رهایی از عقب‌ماندگی و قرارگرفتن در مدار توسعه است. سرمایه‌گذاری خارجی افزون بر رشد و توسعه اقتصادی می‌تواند به حل مشکل بیکاری، ایجاد اشتغال، افزایش تولیدات و کاهش تورم، ارتباط با اقتصاد جهانی، گسترش بازارهای صادراتی و بهبود تراز پرداخت‌ها و پیشرفت در زمینه‌های تحقیق و توسعه به کشور میزبان کمک کند. روند سرمایه‌گذاری خارجی در جهان به‌ویژه بعد

1. World Trade Organization
2. Economic Cooperation OrganizatioE (ECO)

از دهه ۱۹۸۰ و با کاهش تنش‌های موجود در عرصه نظام بین‌الملل رو به افزایش بوده است. سازمان کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل (آنکتاد)[1] در گزارش «سرمایه‌گذاری جهانی ۲۰۰۷» اعلام کرد که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان با ۳۸ درصد افزایش در سال ۲۰۰۶ نسبت به سال قبل، به ۱/۳۰۶ تریلیون دلار رسید (UNCTAD, 2007, p. 3). البته بحران اقتصادی اخیر جهان در این روند صعودی سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعه تأثیر منفی گذاشته است.

کشورهای آسیای مرکزی تا قبل از فروپاشی شوروی دارای نظام مستقل اقتصادی برای تصمیم‌گیری در مورد جذب سرمایه‌گذاری خارجی نبودند. تقریبا همه این جمهوری‌ها کمتر یا بیشتر از نظر اقتصادی وابسته به کمک‌های مسکو بودند. از سوی دیگر میزان توجه مسکو به جمهوری‌های شرقی خود کمتر از توجه آنها به جمهوری‌های اروپایی شوروی بود و این امر خود را در سرمایه‌گذاری‌های انجام شده در زیرساخت‌ها و اقتصاد این مناطق نشان داده است. در جریان بحران اقتصادی دهه ۱۹۸۰، در آسیای مرکزی نسبت به جمهوری‌های دیگر عضو اتحاد سرمایه‌گذاری کمتری صورت گرفت و درنتیجه شکاف بین دو بخش شرقی (کشاورزی) و غربی (صنعتی) اتحاد شوروی افزایش یافت.

در سال ۱۹۹۱ یعنی آخرین سال اتحاد، آسیای مرکزی بین ۴۵ درصد تا ۲۵ درصد از هزینه‌های عمومی خود را از مسکو دریافت می‌کردند، تاجیکستان ۴۵ درصد، قرقیزستان ۳۵ درصد، ازبکستان ۴۳ درصد، ترکمنستان و قزاقستان نیز هر کدام ۲۵ درصد بودجه برای هزینه‌های عمومی خود را از مسکو دریافت می‌کردند. وابستگی شدید آسیای مرکزی به یارانه‌های مسکو نشان‌دهنده انتقال سریع نوسان قیمت‌ها در روسیه به این جمهوری‌ها بود. به شکلی که در پی فروپاشی شوروی، در سال۱۹۹۲ ناگهان این سوبسیدها متوقف شد و یک شبه افزایش قیمت صد تا پانصد درصدی در بسیاری از کالاهای اساسی و مواد غذایی حاصل شد(کولایی، ۱۳۸۴، ص ۵۴).

درواقع تا قبل از فروپاشی اتحاد شوروی پدیده ای به اسم سرمایه‌گذاری غرب در آسیای مرکزی وجود نداشت. اگر چه در اواخر دهه ۸۰ برخی از شرکت‌های غربی فعالیت تجاری

---

1. United Nations Conference on Trade and Development **(**UNCTAD**)**







محدودی را در آسیای مرکزی آغاز کردند، اما کنترل مسکو بر منطقه و چارچوب قانونی به‌جا مانده از دوران کمونیستی، سرمایه‌گذاری خارجی را تقریبا غیرممکن کرده بود. با این حال بعد از سقوط اتحاد شوروی و ظهور کشورهای مستقل در سال ۱۹۹۱ صحنه اقتصادی کاملا متحول شد. برای اولین‌بار دولت‌های آسیای مرکزی نه‌تنها بر منابع خود، بلکه بر سیستم قانونی حاکم بر کشورشان کنترل داشتند.

درنتیجه توانستند وارد بازار جهانی شوند و برحسب شرایط خاص خود سرمایه‌گذاران خارجی را به منطقه جلب کنند. واقعیت این است که استقلال به‌گونه‌ای بسیار ناگهانی و تا حدی ناخواسته بر دولت‌های این منطقه نازل شد. در این چارچوب فشار زیادی جهت اصلاحات اقتصادی و جذب سرمایه‌های خارجی بر این کشورها وارد آمد. بنابراین پس از استقلال، به‌فوریت رهبران کشورهای خود را بسیار تشنه سرمایه‌گذاری‌های خارجی در منطقه یافتند و آن را تشویق کردند. مهم‌ترین سرمایه‌گذاری از طرف غرب در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ در صنایع ترکمنستان و قزاقستان بوده است، اما گفت و گوهای طولانی و ممتد قبلا برای چندین سال جریان داشت و امضای این قراردادها پس از استقلال دلیل بر سرمایه‌گذاری جدید و بزرگ نبود(اقبال خان، ۱۳۷۴، صص ۶- ۵).

وضعیت جذب سرمایه‌گذاری خارجی در کشورهای آسیای مرکزی نیز برحسب عوامل متفاوت مؤثر بر سرمایه‌گذاری خارجی مانند وجود جذابیت‌های اقتصادی، نظام اقتصادی مطلوب برای سرمایه‌های خارجی، ثبات سیاسی نظام کشورهای منطقه و همچنین وجود منابع طبیعی و غیر طبیعی و ظرفیت‌های موجود در هر یک از کشورهای منطقه کاملا متفاوت بوده است. هر چند که بعد از استقلال و با توجه به مشکلات اقتصادی و اجتماعی تقریبا همه این کشورها برای جذب سرمایه‌های خارجی و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و اقتصاد خود تلاش کرده‌اند و هر یک به‌شکلی تلاش کرده‌اند تا با خصوصی‌سازی اقتصاد، و تهیه و تصویب قوانین تسهیل سرمایه‌گذاری خارجی زمینه‌های این امر را نیز فراهم کنند. برای مثال در اوایل سال ۱۹۹۴، ازبکستان قوانین خصوصی‌سازی جهت تسریع سرمایه‌گذاری خارجی را تدوین کرد.

قرقیزستان و قزاقستان اقدام‌های مشابهی را در سال ۱۹۹۳ انجام داده بودند. همچنین با هدف جذب سرمایه خارجی، قزاقستان قانون سرمایه‌گذاری خارجی، قانون مناطق آزاد

اقتصادی، قانون اصول اولیه توسعه فعالیت‌های اقتصادی کشورهای خارجی را به‌تصویب رساند. ترکمنستان نیز قوانین جدید سرمایه‌گذاری خارجی را به‌تصویب رساند. ولی کوشش‌های تاجیکستان در این راستا به‌واسطه جنگ داخلی به عقب افتاد. این اصلاحات قانونی آن شکل از سرمایه‌گذاری را در پی داشت که بیشتر در قالب فعالیت‌های مشترک تجاری صورت می‌گرفت.

توافق قزاقستان برای توسعه میدان گاز طبیعی قره چگنک[1] توسط شرکت‌های گاز بریتانیا و ایتالیا، توافق قزاقستان با شرکت شورون[2] بر سر استخراج نفت از میدان نفت تنگیز و سرمایه‌گذاری ۳۰۰ میلیون دلاری شرکت آمریکایی فیلیپ موریس در صنایع تنباکوی قزاقستان، توافق ۱۹۰ میلیون دلاری با شرکت توتون‌سازی آمریکا- بریتانیا درمورد سرمایه‌گذاری جهت یک کارخانه سیگار سازی در ازبکستان، قراداد تولید اتومبیل توسط شرکت کره‌ای دوو در ازبکستان، و قرارداد با شرکت آمریکایی نیومونت[3] جهت توسعه معادن طلای ازبکستان، همگی نمونه‌ای از این توافق‌ها هستند.

البته میزان جذب سرمایه توسط این کشورها به‌مراتب کمتر از حدی است که دولت‌های آسیای مرکزی توقع داشتند. این مقدار حتی در مقایسه با دیگر جمهوری‌های شوروی- مثل جمهوری‌های بالتیک– ناچیز است. از سوی دیگر، بسیاری از توافقنامه‌ها هنوز نهایی نشده است و بعضی دیگر نیز بعد از اعلام، با مشکلات زیادی مواجه شد(تت، ۱۳۷۴، صص ۵۵۹-۵۵۸).

همچنین قزاقستان و ازبکستان که در گذشته در زمینه ذوب طلا به روسیه وابسته بودند برای جذب سرمایه‌گذاران خارجی در این مورد تلاش زیادی کردند. منابع غنی نفت وگاز نیز سرمایه‌گذاران خارجی را جذب کرده است. قزاقستان بیش از ۱۰۰ پروژه مشترک با ژاپن، کره جنوبی، چین و کشورهای دیگر به امضا رسانده است(حیدر، ۱۳۷۴، ص ۵۷۵). البته نتایج تلاش کشورهای آسیای مرکزی در جذب سرمایه‌گذاری خارجی یکسان نبوده است.

---

1. Karachaganak Field
2. Chevron
3. Newmont Mining Corporation







**جدول شماره ۵: سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در آسیای مرکزی (میلیون دلار)**

| سال / کشور | ۲۰۰۰ | ۲۰۰۱ | ۲۰۰۲ | ۲۰۰۳ | ۲۰۰۴ | ۲۰۰۵ | ۲۰۰۶ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ازبکستان | ۷۵ | ۸۳ | ۶۵ | ۷۰ | ۱۸۷ | ۸۸ | ۱۶۴ |
| تاجیکستان | ۲۴ | ۹ | ۳۶ | ۱۳ | ۲۷۲ | ۵۴ | ۳۸۵ |
| ترکمنستان | ۱۳۱ | ۱۷۰ | ۲۷۶ | ۲۲۶ | ۳۵۴ | ۴۱۸ | ۷۳۱ |
| قرقیزستان | ۴۳۲ | ۴۱۴ | ۴۷۰ | ۵۰۱ | ۵۰۴ | ۵۱۷ | ۵۹۳ |
| قزاقستان | ۱۰۰۷۸ | ۱۲۹۱۷ | ۱۵۴۶۴ | ۱۷۵۸۷ | ۲۲۳۷۶ | ۲۵۶۱۴ | ۳۲۴۷۶ |
| جمع کل | ۱۰۷۴۰ | ۱۳۵۹۳ | ۱۶۳۱۱ | ۱۸۳۹۷ | ۲۳۶۹۳ | ۲۶۶۹۱ | ۳۴۳۴۹ |

(طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸، ص ۶۴)

در جدول بالا میزان سرمایه‌گذاری‌های صورت گرفته در جمهوری‌های آسیای مرکزی نشان داده شده است. در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ به این دلیل‌که این کشورها هنوز جزو بلوک شرق و تحت سلطه شوروی بودند هیچ سرمایه‌گذاری خارجی در این کشورها ثبت نشده و یا آمار آن موجود نیست. ولی به مرور پس از استقلال این جمهوری‌ها و ارتباط مستقل با جهان خارج، سرمایه‌های خارجی نیز به‌سوی این کشورها جذب شده است.

روند کلی جذب سرمایه در این جمهوری‌ها نیز به‌صورت کلی سیر صعودی داشته است هر چند که در زمان‌هایی افت سرمایه‌گذاری به ثبت رسیده است. نگاه کلی به این جدول نشان‌دهنده این است که بیشترین حجم سرمایه‌ها جذب کشورهایی شده‌اند که دارای ذخایر سرشار انرژی به‌ویژه نفت و گاز بوده‌اند. همان‌گونه که از این جدول پیداست در بین پنج کشور آسیای مرکزی بیشترین حجم سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی به‌ترتیب در قزاقستان، قرقیزستان و ترکمنستان جذب شده‌اند. تاجیکستان و ازبکستان نیز در مراحل بعدی قرار می‌گیرند.







**جدول شماره ۶: سهم هر یک از کشورهای آسیای مرکزی از کل سرمایه‌گذاری در منطقه (۲۰۰۶–۲۰۰۰)**

| کشور | کل سرمایه جذب شده (میلیون دلار) | درصد از کل سرمایه واردشده به منطقه | رتبه منطقه‌ای |
|---|---|---|---|
| ازبکستان | ۷۳۲ | ٪۰/۵۰ | ۵ |
| تاجیکستان | ۷۹۳ | ٪۰/۵۵ | ۴ |
| ترکمنستان | ۲۳۰۶ | ٪۱/۶ | ۳ |
| قرقیزستان | ۳۴۳۱ | ٪۲/۳ | ۲ |
| قزاقستان | ۱۳۶۵۱۲ | ٪۹۴/۹ | ۱ |
| جمع کل | ۱۴۳۷۷۴ | ٪۱۰۰ | ---- |

آن‌گونه که آمار نشان می‌دهد از کل حجم ۱۴۳۷۷۴ میلیون دلار سرمایه‌گذاری انجام شده در منطقه در دوره ۲۰۰۶–۲۰۰۰ نزدیک به ۹۵ درصد آن جذب قزاقستان شده و چهار جمهوری دیگر آسیای مرکزی هر یک به‌ترتیب قرقیزستان ۲/۳ درصد، ترکمنستان ۱/۶ درصد، تاجیکستان ۰/۵۵ درصد، و ازبکستان نیز ۰/۵۰ درصد از کل این میزان را جذب کرده‌اند.

آنچه که از این مطالعات و آمارهای جهانی مشخص می‌شود، این است که در بین همه جمهوری های آسیای مرکزی وضعیت قزاقستان کاملا متفاوت از دیگر کشورهای منطقه است و حجم بسیار بیشتری از سرمایه‌گذاری‌ها به‌سوی این جمهوری سابق شوروی حرکت کرده‌اند. که دلیل آن بیش از هر چیز دیگر می‌تواند در وجود منابع بسیار زیاد نفت و دیگر سوخت‌های مورد نیاز، سیاست‌های اقتصادی مناسب و مدیریت صحیح‌تر منابع است.

نکته دیگر اینکه ترکمنستان نیز با اینکه جزو کشورهای اصلی دارای ذخایر طبیعی سرشار در منطقه است ولی حجم بسیار کمتری از این منابع را جذب کرده و حتی از قرقیزستان نیز کمتر است. ازبکستان نیز در حالی که از نظر حجم اقتصادی جزو کشورهای بزرگ، پرجمعیت و دارای ظرفیت بالایی در منطقه است کمترین میزان سرمایه‌گذاری خارجی در منطقه را به‌خود جذب کرده است.







## سهم تجارت در تولید ناخالص داخلی

رابطه و نسبت تجارت خارجی و تولید ناخالص داخلی نشان‌دهنده اهمیت تجارت بین‌المللی برای اقتصاد یک کشور از نظر واردات و صادرات است. معمولاً این شاخص را به‌عنوان شاخص و معیاری برای سنجش درجه بازبودن تجاری[1] یک کشور می‌دانند. البته بدیهی است که چنانچه سهم تجارت خارجی در تولید ناخالص داخلی کشوری بیشتر باشد افزون بر این‌که نشان‌دهنده ادغام بیشتر اقتصاد آن کشور در بازار جهانی است از سوی دیگر این معنی را نیز در بردارد که این کشورها در برابر تغییرات اقتصاد جهانی حساس‌تر و آسیب‌پذیرتر نیز هستند.

معمولاً سهم تجارت در تولید ناخالص داخلی در کشورهای به‌نسبت کوچک (از نظر اقتصادی و جمعیت) و یا کشورهای دارای نظام تجاری بازتر بیش از کشورهای بزرگ یا کشورهای با نظام‌های اقتصادی خود اتکا است. این نسبت معمولاً از تقسیم مجموع صادرات و واردات بر تولید ناخالص داخلی کشور بدست می‌آید. البته کم‌بودن سهم تجارت در تولید ناخالص داخلی کشور نیز حتما به‌معنی تحمیل موانع تعرفه‌ای یا غیر تعرفه‌ای بالا بر تجارت خارجی نیست و می‌تواند به‌معنی دور یا نزدیک بودن کشور به شرکای اصلی تجاری و محصور بودن کشورها باشد. در سه جدول زیر ابتدا سهم صادرات و واردات کالا و خدمات به‌عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی کشورهای مورد بررسی آورده می‌شود و سپس سهم کلی تجارت در تولید ناخالص داخلی مشخص می‌شود.

**جدول شماره ۷: صادرات کالا و خدمات به‌عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی**

| سال / کشور | ۱۹۹۱ | ۲۰۰۰ | ۲۰۰۲ | ۲۰۰۳ | ۲۰۰۴ | ۲۰۰۵ | ۲۰۰۶ | ۲۰۰۷ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ازبکستان | ۳۵ | ۲۵ | ۳۱ | ۳۷ | ۴۰ | ۳۸ | ۳۸ | ۳۳ |
| تاجیکستان | ۳۳ | ۸۷ | ۶۵ | ۶۳ | ۵۸ | ۲۶ | ۲۳ | ۱۹ |
| ترکمنستان | ... | ۹۶ | ۶۹ | ۶۲ | ۶۲ | ۶۵ | ۷۲ | ۶۳ |

1. Trade Openness







| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| قرقیزستان | ۳۵ | ۴۲ | ۴۰ | ۳۹ | ۴۳ | ۳۸ | ۳۹ | ۴۵ |
| قزاقستان | ... | ۵۷ | ۴۷ | ۴۸ | ۵۲ | ۵۴ | ۵۱ | ۴۸ |

(World Bank, 2008)

سهم صادرات کالا و خدمات به‌عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی کشورهای آسیای مرکزی نیز نشان‌دهنده تفاوت وضعیت و ساختار اقتصادی این کشورها و میزان ادغام آنها در اقتصاد جهانی است. این شاخص به‌نوعی بخشی از همان شاخص بازبودن تجاری است که در گذشته نیز گفته شد. بررسی ترتیب قرار گرفتن کشورها نشان می‌دهد که در مدت مورد بررسی سهم صادارت به‌عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی در قرقیزستان و ازبکستان افزایش یافته که میزان این افزایش در قرقیزستان بیشتر بوده است. در سه کشور دیگر منطقه نیز این سهم افزایش یافته است که شدیدترین کاهش در تاجیکستان و کمترین کاهش در قزاقستان بوده است. در بین پنج کشور آسیای مرکزی صادرات کالا و خدمات بیشترین سهم را در تولید ناخالص داخلی ترکمنستان داشته است، هر چند که به مرور از ۹۶ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۶۳ درصد در سال ۲۰۰۷ کاهش یافته است با این وجود بالاترین رقم در بین کشورهای منطقه است. رتبه دوم از این نظر متعلق به قزاقستان است که در مورد این کشور نیز در همین دوره زمانی از ۵۷ درصد به ۴۸ درصد کاهش یافته است. پس از این دو کشور، به‌ترتیب قرقیزستان، ازبکستان و تاجیکستان قرار می‌گیرند.

**جدول شماره ۸: واردات کالا و خدمات به‌عنوان درصد از تولید ناخالص داخلی**

| سال / کشور | ۱۹۹۱ | ۲۰۰۰ | ۲۰۰۲ | ۲۰۰۳ | ۲۰۰۴ | ۲۰۰۵ | ۲۰۰۶ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ازبکستان | ۳۹ | ۲۲ | ۲۹ | ۳۱ | ۳۳ | ۲۹ | ۲۷ |
| تاجیکستان | ۳۲ | ۱۰۱ | ۷۶ | ۷۳ | ۷۰ | ۵۳ | ۵۸ |
| ترکمنستان | ... | ۸۱ | ۵۳ | ۵۷ | ۶۰ | ۴۸ | ۵۴ |
| قرقیزستان | ۳۷ | ۴۸ | ۴۳ | ۴۵ | ۵۱ | ۵۸ | ۷۹ |
| قزاقستان | ... | ۴۹ | ۴۷ | ۴۳ | ۴۳ | ۴۵ | ۴۰ |

(World Bank, 2008)







جدول بالا نیز نشان‌دهنده سهم واردات در اقتصاد کشورهای منطقه است که می‌تواند میزان ادغام و وابستگی این کشورها به اقتصاد جهانی را نشان دهد و به‌نوعی نشان‌دهنده بازبودن تجاری است که در جدول قبلی بررسی شد. همان‌گونه که جدول نیز گویا است در مدت پس از استقلال سهم واردات در تولید ناخالص داخلی در قرقیزستان و تاجیکستان افزایش یافته که میزان این افزایش در قرقیزستان بسیار بیشتر بوده است. به شکلی که در سال ۲۰۰۷ واردات سهمی ۹۰ درصدی در تولید ناخالص داخلی این کشور داشته است. در سه کشور دیگر منطقه نیز این سهم کاهش یافته که بیشترین کاهش در ترکمنستان و کمترین کاهش در قزاقستان بوده است. قرقیزستان و تاجیکستان به‌ترتیب بیشترین وابستگی را به بازار جهانی دارند و ترکمنستان، قزاقستان و ازبکستان در رتبه‌های پایین‌تر وابستگی به تجارت جهانی قرار گرفته‌اند.

جدول شماره ۹: سهم تجارت (مجموع صادرات و واردات) به‌نسبت درصدی از تولید ناخالص داخلی (٪)

| سال / کشور | ۱۹۹۱ | ۲۰۰۰ | ۲۰۰۲ | ۲۰۰۳ | ۲۰۰۴ | ۲۰۰۵ | ۲۰۰۶ | ۲۰۰۷ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ازبکستان | ۷۴ | ۴۷ | ۶۰ | ۶۸ | ۷۳ | ۶۷ | ۶۵ | ۷۰ |
| تاجیکستان | ۶۵ | ۲۰۰ | ۱۴۱ | ۱۳۶ | ۱۲۸ | ۷۹ | ۸۱ | ۸۷ |
| ترکمنستان | ... | ۱۷۷ | ۱۲۲ | ۱۱۹ | ۱۲۲ | ۱۱۳ | ۱۲۶ | ۱۱۱ |
| قرقیزستان | ۷۲ | ۹۰ | ۸۳ | ۸۴ | ۹۴ | ۹۷ | ۱۲۱ | ۱۳۵ |
| قزاقستان | ... | ۱۰۶ | ۹۴ | ۹۱ | ۹۵ | ۹۹ | ۹۱ | ۹۲ |

(World Bank, 2008)

آنچه که در جدول بالا نیز آورده شده است سهم تجارت کالا و خدمات (به‌صورت مجموع واردات و صادرات) از تولید ناخالص داخلی کشورهای منطقه است و نشان‌دهنده جمع دو جدول گذشته در هر سال و نسبت آن با کل تولید ناخالص داخلی هر کشور است. به‌همین دلیل در برخی موارد ممکن است مشاهده شود که جمع صادرات و واردات یک کشور از مجموع تولید ناخالص داخلی این کشور نیز بیشتر باشد که این امر می‌تواند نشان‌دهنده وجود موازنه منفی در درآمد و هزینه‌ها یا صادرات و واردات کشورها باشد. بیشتر کشورهای منطقه

صادرکننده مواد اولیه و خام به‌عنوان بخش اصلی تشکیل دهنده تولید ناخالص داخلی خود هستند و بیشتر نیازهای خود را نیز از کشورهای دیگر وارد می‌کنند به همین دلیل وابستگی این کشورها به اقتصاد بین‌الملل و ارتباط با دیگر کشورها بسیار زیاد است. بررسی آمار فوق نشان می‌دهد که در سال ۲۰۰۷ سهم تجارت خارجی در تولید ناخالص داخلی سه کشور تاجیکستان، ترکمنستان و قزاقستان به‌نسبت سال ۲۰۰۰ کاهش پیدا کرده است. البته میزان این کاهش در قزاقستان بسیار کمتر از دو کشور دیگر بوده است. در دو کشور دیگر نیز تاجیکستان بیشترین کاهش را داشته است. سهم این شاخص در قرقیزستان و ازبکستان در این مدت افزایش یافته که در قرقیزستان بسیار بیشتر از ازبکستان بوده است. این وضعیت با شاخص‌های آزادی اقتصادی این کشورها که در ابتدای همین بخش بررسی شد نیز تطبیق دارد بدین معنی که در این آمار نیز نشان داده شده است که قرقیزستان از آزادی اقتصادی بیشتری نسبت به دیگر کشورها برخوردار بوده است.

## نتیجه

در بررسی وضعیت ادغام اقتصادهای آسیای مرکزی در اقتصاد جهانی در دوره ۲۰۰۷-۲۰۰۰ مشخص شد که در بین کشورهای منطقه از نظر شاخص آزادی اقتصادی تفاوت‌های چشمگیری وجود دارد. رتبه جهانی کشورهای منطقه از ۷۴ (قرقیزستان) تا ۱۶۹ (ترکمنستان) که یکی از بدترین رکوردهای جهانی است، متغیر بوده است. کشورهای منطقه از این نظر در سه گروه اقتصادهای کاملا بسته (ترکمنستان)، اقتصادهای نسبتا بسته (ازبکستان و تاجیکستان) و اقتصادهای متوسط یا نسبتا آزاد (قرقیزستان و قزاقستان) قرار گرفته‌اند. ترتیب قرار گرفتن کشورهای منطقه از نظر رتبه آزادی اقتصادی در سال ۲۰۰۹ بدین ترتیب بوده است: قرقیزستان(۷۴)، قزاقستان (۸۳)، تاجیکستان (۱۲۲)، ازبکستان (۱۴۸) و ترکمنستان (۱۶۹). البته در مدت مورد بررسی ازبکستان، تاجیکستان، قزاقستان، ترکمنستان و قرقیزستان به‌ترتیب بیشترین تغییر مثبت در جهت آزادی اقتصادی را تجربه کرده‌اند.

با این وجود به‌نظر می‌رسد که شاخص آزادی اقتصادی نمی‌تواند توضیح دهنده عملکرد متفاوت کشورهای منطقه درخصوص هدف‌های توسعه هزاره باشد. همان‌گونه که در مقدمه نیز

گفته شد در بین پنج کشور منطقه، قزاقستان بهترین عمکرد را در زمینه دستیابی به هدف‌های توسعه هزاره سازمان ملل داشته است. قرقیزستان، ازبکستان، ترکمنستان و تاجیکستان نیز در رتبه‌های بعدی در سطح منطقه قرار گرفته‌اند. به عبارتی از نظر شاخص آزادی اقتصادی تاجیکستان جایگاه متوسطی را در منطقه کسب کرده است در حالی که پایین‌ترین رتبه دستیابی به هدف‌های هزاره را در کارنامه خود دارد. ازبکستان با اینکه رتبه پایینی از نظر آزادی اقتصادی داشته است ولی دستیابی آن کشور به هدف‌های توسعه هزاره با این رتبه هماهنگ نیست. همین وضعیت در مورد ترکمنستان نیز صادق است. این کشور یکی از بسته‌ترین اقتصادهای دنیا است ولی عملکرد آن در دستیابی به هدف‌های هزاره بهتر از تاجیکستان بوده است که شاخص آزادی اقتصادی بهتری دارد.

در دیگر شاخص بررسی شده یعنی عضویت در سازمان تجارت جهانی، قزاقستان با اینکه عضو سازمان تجارت جهانی نیست ولی عملکردش بهتر از قرقیزستان به‌عنوان تنها کشور منطقه عضو این سازمان است. بیشترین جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در منطقه را قزاقستان داشته و به‌تنهایی حدود ۹۵ درصد کل سرمایه‌های وارد شده به منطقه را جذب کرده است. در حالی که سهم دیگر کشورهای منطقه از این نظر از ۲/۳ درصد تا حدود ۰/۵ درصد متغیر بوده است. بعد از قزاقستان، قرقیزستان بیشترین سرمایه خارجی را در منطقه جذب کرده است ( ۲/۳ درصد) و سه کشور دیگر نیز به ترتیب ترکمنستان ( ۱/۶ درصد)، تاجیکستان ( ۰/۵ درصد) و ازبکستان (۰/۵۰ درصد) هستند.

ترتیب جذب سرمایه‌های خارجی و مقایسه آن با نحوه قرارگرفتن کشورها در دستیابی به هدف‌های توسعه هزاره نیز نشان‌دهنده عدم تطابق کامل و توضیح این روند توسعه است. برای مثال ترکمنستان عملکرد ضعیفی در هدف‌های توسعه هزاره داشته است و در جایگاه چهارم منطقه‌ای قرار دارد ولی سومین کشور جذب کننده سرمایه خارجی بوده است. تاجیکستان نیز با اینکه ضعیف‌ترین عملکرد در دستیابی به هدف‌های توسعه هزاره را داشته است ولی از نظر جذب سرمایه خارجی در جایگاه چهارم منطقه‌ای و بالاتر از ازبکستان که عملکرد بهتری در هدف‌های هزاره داشته، قرار گرفته است.

شاخص دیگری که به‌عنوان یکی از شاخص‌های ادغام در اقتصاد جهانی و وابستگی به اقتصاد بین‌الملل مورد توجه قرار گرفت، سهم تجارت در تولید ناخالص داخلی این کشورها

بود. در این مورد نیز به‌ترتیب در قرقیزستان، ترکمنستان، قزاقستان، تاجیکستان و ازبکستان تجارت خارجی بیشترین سهم را در تولید ناخالص داخلی داشته است. این شاخص نیز نمی‌تواند تفاوت کشورها در هدف‌های توسعه هزاره را توضیح دهد چرا که به‌عنوان مثال قزاقستان از نظر این شاخص در جایگاه سوم منطقه است ولی بهترین عملکرد را در هدف‌های توسعه هزاره داشته است.

برعکس ترکمنستان نیز که رتبه بالای منطقه‌ای را در سهم تجارت خارجی از تولید ناخالص داخلی داشته است ولی عملکرد ضعیفی در هدف‌های توسعه هزاره داشته است. در قرقیزستان سهم تجارت در تولید ناخالص داخلی در مدت مورد بررسی هم بالاترین درصد را در سطح منطقه داشته و هم بیشترین رشد را تجربه کرده است. ولی عملکرد آن از نظر دستیابی به هدف‌های هزاره در جایگاه دوم منطقه و بعد از قزاقستان بوده است. بنابراین متغیر ادغام در اقتصاد جهانی، تفاوت عملکرد کشورهای آسیای مرکزی در دستیابی به هدف‌های توسعه هزاره سازمان ملل متحد را توضیح نمی‌دهد. هر چند نمی‌توان منکر تأثیر این امر در توسعه کلی این کشورها شد. در پایان به‌نظر می‌رسد که برای درک بهتر عملکرد نامتجانس کشورهای آسیای مرکزی در دستیابی به هدف‌های توسعه هزاره، جدا از باز بودن یا بسته بودن اقتصاد هر کشور، باید به‌عوامل دیگری همچون شاخص‌های توسعه اجتماعی، ساختار اقتصاد کلان این کشورها، توزیع منابع بین بخش‌های مختلف، کمک‌های خارجی و پاسخگو بودن دولت‌های این کشورها در برابر جامعه بین‌المللی توجه کرد.[۱]

## منابع و ماخذ

### الف- فارسی

۱. اقبال خان تارین، پرویز (۱۳۷۴)، منافع منطقه‌ای در آسیای مرکزی، بر گرفته از کتاب: سید رسول موسوی، **منابع و ظرفیت‌های اقتصادی در آسیای مرکزی و قفقاز**، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه.

۱. برای مطالعه و مقایسه تاثیر شاخص‌های توسعه اجتماعی کشورهای آسیای مرکزی در دستیابی به هدف‌های توسعه هزاره نگاه کنید به: رضایی اسکندری، داود، "توسعه اجتماعی در آسیای مرکزی"، یک مقایسه آماری، **مجله مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال سوم، شماره ۶، بهار و تابستان ۱۳۸۹، صفحات ۴۰- ۱۹.







۲. تت، گیلیان (۱۳۷۴)، سرمایه‌گذاری غرب در آسیای مرکزی: خیال واهی یا راهی به سوی آینده؟، بر گرفته از کتاب: سید رسول موسوی، **منابع و ظرفیت‌های اقتصادی در آسیای مرکزی و قفقاز**، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه.

۳. حیدر، منصوره(۱۳۷۴)، چشم‌انداز اقتصاد آسیای مرکزی، بر گرفته از کتاب:سید رسول موسوی، **منابع و ظرفیت‌های اقتصادی در آسیای مرکزی و قفقاز**، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه.

۴. رضایی اسکندری، داود (۱۳۸۸)، **هدف‌های توسعه هزاره و عملکرد نامتقارن کشورهای در حال توسعه**، رساله دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

۵. رضایی اسکندری، داود، «توسعه اجتماعی در آسیای مرکزی، یک مقایسه آماری»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال سوم، شماره ۶، بهار و تابستان ۱۳۸۹، صفحات ۴۰-۱۹.

۶. طباطبایی یزدی، رویا، زینب ابوطالبی(۱۳۷۸)، وضعیت اقتصادی و اجتماعی جمهوری اسلامی ایران در مقایسه با کلیه کشورهای منطقه آسیای جنوب غربی، پژوهشکده تحقیقات راهبردی، گروه پژوهشی اقتصاد، پژوهشنامه شماره ۸ .

۷. کولایی، الهه (۱۳۸۴)، **بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی، زمینه‌ها و چشم‌انداز**، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

**ب- انگلیسی**

1. AftabYazd(2008), Available at: http://www.aftabyazd.com, (accessed on: 23 Feb. 2009).
2. http://www.trtpersian.com/international/newsDetail, (accessed on: 23 Jan. 2009).
3. UNCTAD(2008), Available at: http://www.unctad.org, (accessed on: 1 Mar. 2009).
4. UNCTAD(2007), "World Investment Report 2007", Available at: http://www.unctad.org, (accessed on: 28 Feb. 2009).
5. World Bank (2008), "World Development Indicators 2008", Available at: http://ddp-ext.worldbank.org, (accessed on: 23 Jan. 2009).
6. World Trade Organization, "Understanding the WTO: Members and Observers", Available at: http://www.wto.org, (accessed on: 10 Sep. 2008).





مطالعات اوراسیای مرکزی، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان ۱۳۹٤، ص ۱۰۷-۱۲٦

# اروپایی‌شدن و تغییر گفتمان امنیتی در ترکیه
# (مطالعهٔ موردی: عادی‌سازی روابط ترکیه و ارمنستان)

**حسین مفیدی احمدی***

دکتری روابط بین‌الملل، دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی،
واحد علوم و تحقیقات تهران

**مهدی ذاکریان**

استادیار روابط بین‌الملل، دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی،
واحد علوم و تحقیقات تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۰۴- تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۱۰/۳۰)

### چکیده

این نوشتاردر پی بررسی تغییر گفتمان امنیتی در ترکیه در فرایند پیوستن این کشور به اتحادیهٔ اروپا است. به‌نظر می‌رسد که اروپایی شدن ترکیه از مهم ترین عوامل تغییر گفتمان امنیتی در ترکیه بوده است.در ترکیه زبان سیاسی و امنیتی رایج تغییر یافته است و در این کشور شاهد بروز قراردادهای اجتماعی و سیاسی جدیدی هستیم که به‌نوعی فرآیند عادی‌سازی را به‌دنبال داشته است. فرایند امنیتی زدایی ترکیه همراه عوامل دیگر، بیشتر نتیجهٔ فرایند پیوستن این کشور به اتحادیهٔ اروپا و رویدادهای هم‌زمانی، چون تحول در چشم‌انداز سیاسی و انطباق با هنجارهای اتحادیهٔ اروپا بوده است.در واقع درون این فرآیند امنیتی زدایی بوده است که مسائل به صورت رسمی امنیتی شده و به عنوان مسائل عادی نگریسته شده‌اند. برای آزمون این فرضیه، نویسندگان با بهره‌گیری از ادبیات اروپایی‌شدن تلاش می‌کنند تا ضمن مقایسهٔ گفتمان امنیتی ترکیه پیش و بعد از آغاز هزارهٔ جدید، عادی‌سازی «مسئلهٔ ارمنی» و روابط ترکیه با ارمنستان را در چارچوب این تغییر گفتمانی مورد ارزیابی قرار دهند.

### کلیدواژه‌ها

اتحادیهٔ اروپا، اروپایی شدن، امنیتی زدایی، امنیتی سازی، حزب عدالت و توسعه، روابط ترکیه- ارمنستان، ترکیه.

---

* E-mail: selnocs@gmail.com







**مقدمه**

از زمان استقرار جمهوری ترکیه در سال ۱۹۲۳ مباحث مربوط به سیاست خارجی و امنیتی این کشور مورد توجه تحلیل گران بوده است. با پایان جنگ سرد و تحولات نظام بین‌الملل از یک‌سو و روی کارآمدن حزب عدالت و توسعه شاهد تحولاتی در سیاست خارجی و امنیتی ترکیه بوده‌ایم که «چرایی» و «چگونگی» این تحولات را به یکی از بحث‌های جذاب و در همان حال، دارای اهمیت به‌ویژه برای تصمیم‌سازان و تحلیل گران سیاست خارجی، روابط بین‌الملل و مطالعات امنیتی تبدیل کرد. تحلیل گران درگیر در سیاست خارجی و امنیتی ترکیه، با استفاده از رویکردهای نظری این تحولات را بررسی کرده‌اند. تفاوت رویکردهای مختلف نیز تا حد زیادی به دخالت‌دادن و یا صرف‌نظرکردن از عوامل معنایی و ذهنی که در تعاملات بین‌المللی چارچوبی «بیناذهنی» می‌یابند، باز می‌گردد. ساختارهای بیناذهنی نیز هرگاه اهمیت یافته‌اند، مفهوم هویت و تغییرات هویتی برجسته شده است. خلاصه آنکه، بخشی از تحلیل گران بر عوامل مادی و محاسبات خردگرایانه تصمیم‌سازان ترکیه متمرکز شده‌اند و بخشی دیگر به تحولات هویتی و گفتمانی متأثر از عوامل داخلی و خارجی در این کشور اهمیت داده‌اند.

یکی دیگر از حوزه‌هایی که به یکی از کانون‌های مناظره بدل شده است تأثیر فرایند پیوستن ترکیه به اتحادیهٔ اروپا- به‌عنوان یک نهاد مهم در عرصهٔ بین‌المللی- بر تحول سیاست خارجی و امنیتی این کشور است. مناظره ای که از ادبیاتی درحال گسترش و ارتقا یعنی «اروپایی‌شدن» بهره می‌گیرند.

در این نوشتار در قالب ادبیات نظری «اروپایی شدن» که در پژوهش های کشور تا حد زیادی مورد بی توجهی قرار گرفته است، به تأثیر اتحادیهٔ اروپا بر تحولات سیاست خارجی و امنیتی ترکیه پرداخته می‌شود. تحولی که به‌ویژه در یک دههٔ اخیر به بازتعریف نقش این کشور به‌عنوان یک بازیگر مهم در عرصهٔ منطقه‌ای و بین‌المللی و برجسته‌ترشدن ابزارهای قدرت نرم در سیاست خارجی این کشور منجر شده است. در این چارچوب در بخش نظری نوشتار، مفهوم «اروپایی شدن» و «امنیتی‌سازی و امنیتی‌زدایی» مورد واکاوی قرار می‌گیرد و سپس با مقایسهٔ سیاست و گفتمان امنیتی این کشور قبل و بعد از هزارهٔ جدید و روی کارآمدن حزب عدالت و توسعه، به تأثیر اتحادیهٔ اروپا - به‌عنوان یک نهاد امنیتی زدای مهم- بر گفتمان امنیتی این کشور خواهیم پرداخت. در پایان نیز حرکت ترکیه در مسیر عادی سازی روابط با ارمنستان به عنوان یک نمونه از تأثیر اتحادیهٔ اروپا بر گفتمان امنیتی این کشور مورد توجه قرار می‌گیرد.







### اروپایی‌شدن[1]

تعریف اولیه و حداقلی از اروپایی شدن ممکن است تغییـرات سیاسـی داخلـی ایجادشـده از راه پیوستن به اتحادیهٔ اروپا باشد (Eryilmaz, 2007, p.8). از زاویه‌ای دیگر، روند اروپایی‌شدن بـه معنای اصلاح ساختارهای داخلی، نهادها و سیاست‌هایی است که باهدف مواجهه با الزامات منطق سیستماتیک، پویایی های سیاسی و سازوکارهای اداری ادغام اروپایی است. اروپایی شدن بیـشتر به‌عنوان یک تعامل مستمر میان سطوح ملی و اروپایی و به‌عنوان یکی‌شدن پایین به بالا و بالا به پایین دیدگاه‌ها دیده می‌شود (Moga, 2010, p.5). به‌عبارت دیگر اروپایی‌شدن ساخت، اشاعه و نهادینه‌کردن قواعد رسمی و غیررسمی، رویه‌ها، پارادایم‌های سیاسی، روش‌هـای انجـام کـار و هنجارها و باورهای مشترکی را دربرمی گیرد که برای اولین بار در فرایند سیاسی اتحادیهٔ اروپـا تعریف و تثبیت شده است و سپس در منطق گفتمان، ساختارهای سیاسی و سیاست های عمومی داخلی (ملی و زیرملی) گنجانده شـده مـی‌شـود (Radaelli, 2003, p.30). از زاویـه‌ای دیگـر، اتحادیهٔ اروپا به‌عنوان یک بازیگر فوق ملی به‌دنبال پذیرش هنجارهای خویش و تفسیر خـویش از این هنجارها و گنجاندن آن در سیستم قانونی- اجرایی داخلی کشورهای نامزد عضویت است. در این چارچوب اروپایی سازی بیشتر برای آزمودن درجهٔ انطباق با هنجارهـای اتحادیـه مـورد توجه قرار می گیرد. درواقع اروپایی‌سازی به‌دنبال تشخیص تأثیرات متفاوت سیاست‌های اروپایی بر سیاست‌ها، نهادها و عوامل داخل کشورهای دیگر است.

اروپایی شدن کشورهای اروپایی از دو منظر نظری متفاوت مورد واکاوی قرار گرفته اسـت. رهیافت و منظر اول رهیافت خردگرا- نهادگرا است که در آن سازگاری با هنجارهای اتحادیـهٔ اروپا محصول محاسبهٔ هزینه - فایدهٔ دولت ها در چارچوب منطق نتیجه ها است. به باور کـسانی که این رهیافت را قبول دارند، اندازه و اعتبار مشوق های اتحادیهٔ اروپا، هزینه های سیاسی داخلی انطباق با اتحادیه و یا موقعیت بازیگران دارای حق وتو، منطبق بودن یا نبودن را شکل می دهـد. سازوکار شرط گذاری[2] به‌عنوان یک راهبرد جایگزین که در آن مشوق های سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی را مشروط به اعمال هنجارهای اتحادیه می کند به‌عنوان مؤثرترین راه پایبنـدی بـه آن هنجارها تعریف می‌شود (Ademmer,2010, pp.7-8). شرط‌گذاری مهم‌تـرین نیـروی محرکـهٔ اروپایی شدن، به‌ویژه در مـورد کـشورهای نـامزد عـضویت بعـد از سـال ۲۰۰۴ بـوده اسـت. شرط گذاری عضویت که می توان آن را در «موازین کپنهاگ»[3] دیـد، درحـال حاضـر مبنـای پذیرش کشورهای نامزد عضویت مانند ترکیه هست.

---

1. Europeanization
2. Conditionality
3. Copenhagen Criteria



رهیافت دوم در مورد اروپایی‌شدن نیز رهیافت اجتماعی–سازه‌انگارانه است که برخلاف رهیافت اول بر منطق شایستگی برای شکل گیری سازگاری با هنجارهای اروپایی استوار است. در این رهیافت این محاسبهٔ هزینه– فایده نیست که مسئله است بلکه شناسایی بازیگران داخلی با استفاده از هنجارهای اروپایی، جذابیت های هنجاری اتحادیه برای کشورها و مواضع کارگزاران هنجار نسبت به فرایندهای اصلاح است که مطرح است. در این چارچوب انطباق با هنجارهای اروپایی زمانی احتمال وقوع بیشتری می‌یابد که جامعه‌پذیری که به‌معنای درونی‌شدن هنجارها به‌وسیلهٔ دولت و عموم مردم است، رخ دهد (Ademmer, 2010, pp.7-8). سازوکار دیگر این رهیافت، اقناع به معنای مداخلات گفتمانی غیرزورگویانه ای است که ممکن است با ارتقای فهم های مشترک، تغییرات هنجاری را فراهم آورد. به این معنا که کشورهای اروپایی خارج از فشارهای انطباقی اتحادیه نیز از اتحادیهٔ اروپا آموخته و هنجارهای اتحادیه را درونی می کنند. این رهیافت که رویکردی پایین به بالا دارد (به‌جای رویکرد بالا – پایین فشار انطباقی) به استفادهٔ بازیگران داخلی از اروپا از راه های مختلف تأکید می کند. این رهیافت بر راهبرد لابی ها و شبکه های سیاسی از راهی که در آن دولت و جامعهٔ مدنی فرایند تصمیم سازی را متأثر می کنند متمرکز می‌شود (Radaelli, 2003, pp. 50–52).

برخی پژوهشگران نیز نگاهی هویتی به اروپایی‌شدن کشورهای اروپایی داشته‌اند. برای نمونه، این باور وجود دارد که فرایند پیوستن به اتحادیهٔ اروپا به تغییر در بسیاری از ابعاد سیاست خارجی کشورهای اروپایی منجر شده است. اول آنکه روند پیوستن به یک اتحادیهٔ بزرگتر، این کشورها را با بسیاری مسائل جدید یا مسائل جاری گسترده‌تر از قبل مواجه می‌کند. اولین تغییر مورد انتظار در سیاست خارجی اعلامی باید درون‌گذاری (یا فرایند درون گذاری) در یک گروه «ما» جدید و در نتیجه تحولی هویتی باشد. یک کشور عضو جدید، امنیت خود را در چارچوب عضویت در اتحادیه تعریف می کند. اروپایی شدن سیاست خارجی

اتحادیهٔ اروپا ساختاری مبتنی بر استانداردها، هنجارها و ارزش‌ها برای تغییر فرایند پیوستن کشورها فراهم آورده است. سازگاری با این هنجارها به‌وسیله دولت‌های کاندیدای عضویت، نیازمند سازگاری در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، قانونی و اجرایی است. آنچه معمولاً «موازین کپنهاگ» شناخته می‌شود، در سال ۱۹۹۳ فرمول‌بندی شده است. در قالب این موازین در حوزهٔ سیاست (ثبات نهادهای تضمین‌کنندهٔ مردم‌سالاری) حاکمیت قانون، حقوق بشر و احترام و حمایت از اقلیت‌ها»، در حوزهٔ اقتصاد، «وجود یک اقتصاد بازار کارکردی» و «توانایی همراهی با فشارهای رقابتی و نیروهای بازار درون اتحادیه» و در حوزهٔ قانونی و اجرایی، «ظرفیت اعمال تعهدات عضویت» و «ظرفیت انطباق با مجموعهٔ مقررات حقوقی داخلی اروپا» مهم‌ترین شاخصه‌های سازگاری برشمرده شده‌اند. درحالی که سازگاری با موازین در حوزهٔ سیاسی، پیش‌شرط گشودن گفت‌وگوها است، سازگاری با سایر حوزه‌ها نیز پیش‌شرط عضویت کامل در اتحادیهٔ اروپا است (Fişne,2014, pp. 2-5).

بی‌شک یک بازتعریف در هویت و منافع این کشورها را به همراه خواهد داشت (Terzi, 2008, pp.24-25).

## امنیتی‌سازی و امنیتی‌زدایی

امنیتی‌شدن به فرایندی گفته می‌شود که منجر به قراردادن برخی موضوعات در چارچوب امنیت می شود، درحالی که پیشتر در این حوزه قرار نداشته است. امنیتی‌سازی در تمام حوزه‌های نظامی و غیرنظامی ممکن می‌شود و در تمام ابعاد امنیت هم یکسان عمل می کند. در چارچوب مفهوم امنیتی‌سازی، دو شرط وجود دارد که می‌تواند موضوعی را امنیتی سازد و یا از آن امنیتی‌زدایی کند که این دو موضوع عبارتند از گفتمان امنیتی‌ساز و شکستن قوانین و رویه‌های موجود گفتمان امنیتی‌ساز که خود شامل کنش‌گران امنیت ساز و کنش‌گران کارآمد می‌شود. کنش‌گران امنیتی‌ساز فرد یا گروهی هستند که موضوعات را با اظهار این مسئله که چیزی از نظر وجودی در معرض تهدید است امنیتی می‌سازند (محسنی و صالحی، ۱۳۹۰، صص. ۶۱۶-۶۱۵).

دررواقع امنیتی‌سازی یک تعبیر اجتماعی از امنیت ارائه می دهد. در نظریهٔ امنیتی‌سازی، بر تهدیدهایی که به‌وسیله کارگزاران برساخته‌شده و درک شده، تمرکز می شود. تهدیدهایی در این چارچوب بیناذهنی درک می‌شود (Buzan et al, 1998, pp. 29-39). بدین ترتیب تعریف و ملاک دقیق امنیتی‌شدن موضوع ها این است که در افکار عمومی به‌صورت چنان تهدید برجسته وجودی جلوه کند که اثرهای سیاسی و فوری داشته باشد (سمتی و رهنورد، ۱۳۸۸، ص. ۹۶). مفهوم مقابل امنیتی سازی، امنیتی زدایی است. امنیتی‌زدایی به‌معنای گسترش مرزهای سیاست عادی است. این مفهوم فرایندی است که مسائل را از دستور کار امنیت خارج می کند و دوباره به گفتمان حوزهٔ سیاست عمومی و مناظرهٔ سیاسی«عادی» باز می گرداند (Williams, 2003, p. 523). دررواقع امنیتی‌زدایی زمانی اتفاق می‌افتد که کنش کلامی امنیتی کردن دیگر استفاده نشود و یا محدود شود (Waever, 1995, p. 60) و یا زمانی اتفاق می‌افتد که درک از تهدید رفع شود (چه با ناپدیدشدن خود تهدید و یا با ساخت‌شکنی مفاهیم تهدید) (Waever, 1995, p. 59).

## اروپایی‌شدن و تغییر گفتمان امنیتی در ترکیه

فرایند پیوستن به اتحادیهٔ اروپا از مهم ترین عوامل بروز تحولات سیاسی، امنیتی و هویتی داخلی و سیاست خارجی ترکیه به ویژه در یک دههٔ اخیر بوده است. دررواقع اتحادیهٔ اروپا همواره به‌عنوان یک بازیگر امنیتی زدای مهم به‌ویژه برای کشورهای عضو و کشورهای کاندیدای عضویت شناخته شده است. با نگاهی به تحولات مربوط به گفتمان امنیتی ترکیه به ویژه در یک

دههٔ اخیر نقش و جایگاه اتحادیهٔ اروپا به‌عنوان یکی از عوامل مهم امنیتی‌زدایی از برخی موضوع‌های داخلی و خارجی ترکیه که تا پیش از این در حوزهٔ مسائل امنیتی‌شده قرار داشتند برجسته می‌شود. موضوع‌هایی چون مسئله اکراد، اسلام و مناسبات با کشورهای همسایه. مسئله‌ای که هم با تغییرات هویتی و هم تغییر در درک از تهدید همراه بوده است.

به باور بوزان نوع مواجههٔ کشورها با امنیت جهانی‌شده متفاوت است. کشورهایی که در تلاش برای بازکردن ارتباط با نظام بین‌الملل هستند، احتمال بیشتری در به‌کارگیری برنامه‌های امنیتی کم‌رنگ‌تر دارند. زیرا بسیاری از انواع تعامل را از منظر امنیتی نمی‌نگرند. انتظار می‌رود که این کشورها در مقابل حملات مقابله کنند؛ ولی همواره در تلاش برای نمایاندن خود به‌عنوان یک کشور شفاف و غیرتهدیدکننده‌اند. حال آنکه کشورهای بسته، بیشتر انواع تعامل را تهدید می‌انگارند (Buzan,1995, pp.203-204). درواقع به‌عنوان بخشی از فرایند پیوستن به اتحادیهٔ اروپا بوده است که چالش‌های مربوط به امنیت جهانی شده در ترکیه احساس شده است. البته فرایند پیوستن به ناتو بر فرایندهای سیاسی ترکیه تأثیر نهاده است ولی این تأثیرات حداقلی بوده است. زیرا در شرایط جنگ سرد به جهت حفظ همبستگی در مقابله با تهدیدهای اتحاد شوروی، کمترین دخالت در امور داخلی کشورها صورت می‌گرفت (Bilgin, 2005, p.180).

البته بدیهی است که امنیتی‌زدایی تنها در قلمرو بخش نظامی نیست. امنیت همچنین به‌وسیلهٔ روندهای گفتمانی نخبگان، رسانه‌ها و دانشگاه‌ها تولید می‌شود (Williams, 2003, pp. 528-524). بنابراین با توجه به وجود امنیتی سازان متعدد درون جامعهٔ ترکیه، این مخاطبان کنش کلامی امنیت هستند که در مورد امنیتی‌سازی موفق تصمیم می‌گیرند نه امنیت‌سازان. اعطای موقعیت نامزدی اتحادیه به این کشور خود گواه تحول گفتمان امنیتی این کشور است.

### گفتمان امنیتی ترکیه تا آغاز هزاره سوم

فروپاشی امپراتوری عثمانی میراث پرمسئله‌ای را پیش روی جمهوری نوین ترکیه قرار داد اختلافات مرزی گسترده با سوریه، عراق، قبرس، یونان و ارمنستان در طول چند دهه، روابط پرتنشی را میان ترکیه و این کشورها ایجادکرد. چندین کودتای نظامی و حاکمیت نظامیان، جنبش قومی مسلحانه حزب کارگران کرد همراه با سقوط پی درپی دولت های ائتلافی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، سبب شده بود تا ترکیه گرفتار محیط ناامن داخلی و خارجی پیچیده‌ای باشد. با توجه به پایگاه‌ها و حمایت‌های خارجی جنبش مسلحانه قومی کرد، سیاست‌مداران ترکیه به این نتیجه رسیدند که ارتباطی بین ناامنی‌های داخلی ناشی از افراط گرایی قومی، مذهبی و ایدئولوژیکی (کمونیستی) و تنش در روابط خارجی منطقه ای این کشور وجود دارد (بنی هاشمی، ۱۳۸۸، ص.۱۲۲).







در این چارچوب گفتمان سنتی امنیت ملی ترکیه در واقع گفتمان نخبگـان نظـامی و غیـر نظامی از زمان شکل‌گیری جمهوری بوده است. این گفتمان دو عنصر اساسی داشت: ۱.تـرس از کنار گذاشته شدن و ترس از دست دادن سرزمین و ۲. فرض جبرگرایی ژئوپلیتیکی. ریشهٔ عنصر اول را باید در دوران تضعیف امپراتوری عثمانی در قرن نوزدهم جست وجـو کنـیم کـه ایـن امپراتوری مجبور بود هنجارهایی را برای مقابله با تهدیدهای امنیتی و یکپارچگی خود بـه کـار گیرد. ظهور ملی گرایی در میان کشورهای مسیحی و بعـد از آن مـسلمانان عـرب و مطالبـات برآمده بعد از جنگ اول جهانی در ارتباط با خودگردانی ملی، تأثیری منفی بر روان بـسیاری از ترک‌ها بر جای نهاد. این عنصر خود را در سیاست انزوای سال‌هـای اول جمهـوری نـشان داد. جالب است که هر دو پیمان سعدآباد (۱۹۷۳) و پیمان بالکان (۱۹۳۴) نیز در این دوره با هدف حفظ وضع موجود در مناطق اطراف ترکیه طراحی شـده بـود. در ایـن دوره بـاوجود سیاسـت غربی‌سازی، روابط با غرب نیز محدود نگاه داشته می‌شد. بعد از جنگ جهانی دوم با ورود ترکیه به ناتو نه تنها شاهد جبهه بندی ترکیه در جهان غرب هـستیم بلکـه بـا فـراهم شـدن امنیـت و شناسایی، کاهش ترس از «کنار گذارده شدن» و«ترس از دست دادن سرزمین» را شاهد بـودیم (Bilgin, 2005, p.180). در این دوره ترکیه به شـورای اروپـا، سـازمان همکـاری و توسـعهٔ اقتصادی[1] و سازمان امنیت و همکاری اروپا[2] پیوست و تلاش برای عضویت در اتحادیهٔ اروپا را نیز آغاز کرد ( قنبرلو، ۱۳۹۳، ص. ۱۴۸)

پایان جنگ سرد نه تنها به معنای ظهور موضوع هایی دورمانده از چنگال جنگ سرد (چـون حقوق بشر، هویت و مردم‌سالاری) بود بلکه به معنای کنار گذاشته‌شدن پـذیرش غیـر انتقـادی متحدان با تمامی کاستی‌هـای آنهـا بـه جهـت حفـظ یکپـارچگی بلـوک بـود. در ایـن دوره سیاست گزاران ترکیه مجبور به رویارویی با نیروهای امنیت جهانی شده‌ای شدند که تا پـیش از آن متأثر از تهدیدهای راهبردی جنگ سرد بودند. در دوران پس از جنگ سرد که مصادف بـا پیکار ترکیه با پ.ک.ک[3] و تلاش برای عضویت در اتحادیهٔ اروپا بود، زیر متن ترس از کنـار گذاشته شدن و ترس از دست‌دادن سرزمین دوباره به متن گفتمـان امنیتـی ترکیـه تبـدیل شـد (Bilgin, 2005, p.184). نمونه بر این نگاه نخبگان سیاسی و امنیتی ترکیـه، نگـاه شـن اوغلـو به‌عنوان یکی از نخبگان نظامی ترکیه است که باعنوان موضوع آغازین کـلاس هـای آکـادمی نظامی خود به دانشجویان خود وعده می دهد که «در این کلاس شما در خواهید یافـت کـه در مقایسه با هر کشور دیگری ترکیه بیشترین دشمن داخلی و خارجی را دارد. شـما همچنـین در

1. Organization for Economic Co-operation and Development (OECD)
2. The Organization for Security and Co-operation in Europe (OSCE)
3. PKK





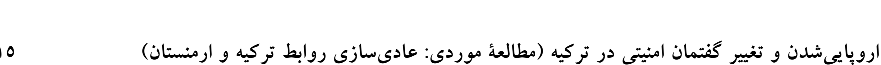


مورد هدف‌هایی که پشت ارزش‌هایی چون حقوق بشر و مردم‌سالاری و آنهایی که به‌دنبال تضعیف جمهوری هستند آگاه می‌شوید» (Jenkins, 2001, p. 90).

دومین عنصر مهم گفتمان سنتی امنیت ترکیه، مفروض جبرگرایی ژئوپلیتیکی بوده است. در این چارچوب موقعیت ژئوپلیتیکی ترکیه برای نشان دادن نیازهای امنیتی و منافع منحصر به فرد آن مورد استفاده قرار می گیرد. برای نمونه این گفتمان را می توانیم در جملات چاکماک اوغلو که بعدها وزیر دفاع ملی ترکیه شد مشاهده کرد. به گفتهٔ او «ترکیه در مرکز منطقه‌ای واقع شده که پر از بی ثباتی و قطعیت نداشتن است. مناطقی چون خاورمیانه، قفقاز و بالکان که موازنه در آنها در حال تغییر است (تثبیت نشده است)».

این فرض افزون بر سیاست امنیتی ترکیه، فرایند سیاسی آن را نیز در کل شکل می داد. برای نمونه بولنت اجویت، نخست‌وزیر وقت در پاسخ به درخواست‌های دموکراتیک‌سازی، مطرح ساخت که «موقعیت خاص ژئوپلیتیکی ترکیه نیازمند نوع خاصی از مردم سالاری است». به‌صورت مشابهی یک عضو دیوان‌سالاری نظامی ترکیه نیز مطرح کرد که ژئوپلیتیک ترکیه اجازهٔ مردم‌سالاری بیشتر را نمی‌دهد» (Bilgin, 2005, pp.185-186). در مواجهه با بستهٔ اصلاحات قانون اساسی و اجرایی اتحادیهٔ اروپا نیز برخی مقامات نظامی مطرح کردند که ترکیه با تهدیدهایی مواجه است که شبیه تهدیدهای سایر کشورهای اروپایی نیست و معیارهای اتحادیه باید منطبق با الزامات مربوط به منافع و واقعیت‌های هر جامعه باشد (Jenkins, 2001, p. 90).

در طول دههٔ ۱۹۹۰، سند سیاست امنیت ملی (به اصطلاح کتاب قرمز) برای در برگیری طیف گسترده تری از مسائل در دستور کار مسائل امنیتی، دو بار اصلاح شد. در سند آوریل ۱۹۹۷ اسلام واپس گرا و تجزیه طلبی کردی مهم ترین تهدیدهای امنیتی ترکیه شناخته شدند. این تغییرات در امتداد تغییرات ایجاد شده در سال ۱۹۹۲ قرار می گرفت که در آن مقابله با تهدیدهای داخلی (جدایی طلبی و تروریسم) به اولویت امنیت ملی ترکیه تبدیل شد. درواقع اصلاحیهٔ سال ۱۹۹۷ بیشتر معطوف به تقویت متن سال ۱۹۹۲ بود که به تهدیدهای داخلی اولویت می داد. دفتر رئیس ستاد که این اصلاحیه را به اطلاع عموم رساند اعلام کرد «مقابله با تهدیدهای داخلی علیه تمامیت ارضی و اصول جمهوری ترکیه جدی‌تر از تهدیدهای خارجی است». توجه به این مسئله مهم است که این گسترده کردن مسائل امنیتی در شرایط بعد از جنگ سرد روی داد که در آن چالش‌های امنیت جهانی‌شده به‌خوبی احساس می‌شد. برای نمونه در مورد پیکار با پ.ک.ک دولت باید در محیطی اقدام می کرد که مشروعیت کاربرد زور انحصاری دولت هم در داخل (از منظر شیوهٔ مقابله با حرکت‌های تروریستی) و هم در خارج (از منظر استفاده از ابزارهای سیاسی و نه فقط نظامی برای حل مشکلات) مورد مناقشه قرار گرفته





بود. دوم آنکه لیبرال‌کردن اقتصاد ترکیه در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی به این معنی بود که فعالیت‌ها و روابط بازیگران غیردولتی کمتر و کمتر در کنترل دولت قرار می‌گرفت و بیشتر توسط شبکه‌های فراملیتی که دولت بر آن‌ها نفوذ کمی داشت صورت می‌گرفت. سوم اینکه انقلاب در فناوری اطلاعات و رسانه‌های درحال رشد به این معنا بود که نبرد با پ.ک. ک نه تنها در چارچوب‌های سنتی بلکه به صورت روزافزون از راه رسانه‌های بین‌المللی که دور از کنترل دولت بودند هدایت می‌شد (Bilgin, 2005, pp.187-188).

در چارچوب این دیدگاه بود که رفتار ترکیه بیشتر در قالب تفکر هابزی روابط بین‌الملل قابل ردیابی بود. در این قالب فکری، محیط بین‌الملل همراه با هرج و مرج و غیر قابل پیش‌بینی تصور می‌شود که در آن باید بر توان نظامی متکی بود. از نظر جغرافیایی، موقعیت منحصر به فرد ترکیه که در میانهٔ اروپا، خاورمیانه و اوراسیا قرار دارد یکی از مهم‌ترین مناطق بحران‌خیز دنیا را شامل می‌شده است. این مسئله مهم‌ترین عامل شکل‌دهندهٔ ملاحظات امنیتی این کشور بوده است. جای تعجب نیست که جدا از تهدیدهای داخلی، سند سیاست امنیت ملی این کشور، یونان و جنوب (ایران، سوریه و عراق) را مهم‌ترین تهدید خود معرفی می‌کرده است. نزدیکی این کشور به اتحاد شوروی و مناطق ناپایدار خاورمیانه بدان معنی بود که ترکیه در ارزیابی‌های امنیتی خود بر قابلیت‌های نظامی خود متکی باشد. اقدامات سخت ترکیه از جمله استفاده از نیروی نظامی در قبرس در سال ۱۹۷۴، تهاجم مکرر در تعقیب شبه نظامیان کرد در شمال عراق و تهدید نظامی سوریه در سال ۱۹۹۸ به دلیل پناه‌دادن به رهبر پ.ک.ک در این راستا قابل بررسی است (Moga, 2010, pp.9-11).

### گفتمان امنیتی ترکیه بعد از اعطای موقعیت نامزدی اتحادیه و روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه

گرچه گسترده کردن موضوع های امنیت ملی با انتقادهایی در داخل ترکیه مواجه بود؛ ولی پذیرفته شدن ترکیه به‌عنوان کاندیدای عضویت در اتحادیهٔ اروپا در سال ۱۹۹۹ (که روند اطلاحات را سرعت بخشید) بود که آغاز یک مناظرهٔ عمومی گسترده در مورد امنیت ملی ترکیه را به‌دنبال آورد. این بحث میان طرفداران و شکاکان اتحادیه درگرفت و بر برخی مفاهیم امنیتی مرتبط با اصلاحات مورد نظر اتحادیهٔ اروپا متمرکز شد. گرچه هر دوی این گروه ها بر حمایت از عضویت در اتحادیه اشتراک نظر داشتند ولی دیدگاهشان در حوزهٔ امنیت ملی به‌سمت واگرایی پیش رفت. درحالی که هیچ‌کدام از این دو گروه به‌صورت آشکار مخالف عضویت در اتحادیهٔ اروپا نبودند؛ شکاکان اتحادیه دیدگاه های خود را در عبارت «بله ، اما ...» ساختاربندی کردند و از «گفتار امنیتی» در هنگام ابراز نگرانی های خود استفاده کردند.

شکاکان اتحادیه از برتری های بالقوه عضویت در اتحادیهٔ اروپا آگاه هستند؛ ولی از نظـر آنهـا اصلاحات مورد نظر اتحادیه، امنیت ملی ترکیه را با مخاطره مواجه مـی کنـد. بنـابراین هرگـاه اتحادیهٔ اروپا خواستار اصلاح سیاست های ترکیه شده است این نیروها آن را در یک چـارچوب بین‌دولتی تفسیر کرده‌اند و در بهترین حالت آن را «مداخله در امور داخلی» و در بدترین حالت «تلاش برای جداکردن بخش هایی از سرزمین ترکیه تفسیر کرده انـد». آنهـا همچنـین نگـران هستند که اصلاحات مورد نظر اتحادیه از جمله اصلاحات مربوط به ترکیب و وظـایف شـورای امنیت ملی به صورت کامل انجام برسد؛ ولی سرانجام اتحادیه از پذیرش کامل ترکیه سرباز زند. به اعتقاد این گروه، درصورت سازگاری با اصلاحات مورد نظر اتحادیه، افزون بر اینکه انحصار دولت ترکیه در استفاده مشروع از خشونت فرسوده می شود در سال های آینده نیروهـای مـسلح حتی نمی‌توانند انگشت خود را کنند (Bilgin, 2005, pp.188-189).

از دیدی دیگر، اگر امنیتی‌سازی را به‌عنوان یک میدان مبارزه قدرت در نظر بگیریم کـه در آن بازیگران امنیتی‌ساز در تلاش برای به‌دست‌آوردن حمایت جامعه برای یک سیاست یا عمـل خاص هستند، در مورد ترکیه این بازی قدرت، به‌وسیلهٔ نخبگان نظامی- دیوان‌سـالار و نخبگـان سیاسی انجام می شده است. روابط این دو گروه نیز بر بی‌اعتمادی استوار بوده اسـت. درواقـع از قرن نوزدهم به بعد، نخبگان نظامی- دیوان سالار معتقد بوده‌اند که به تنهایی مسئول حفظ نظـم و نوسازی کشور خود هستند (Heper, 1992, p. 176). در این چارچوب این بی‌اعتمادی به بخشی از سنت و فرهنگ سیاسی ترکیه تبدیل شده است. درواقع این بـی اعتمـادی نخبگـان نظـامی- دیوان سالار (شامل سیستم آموزش عالی و دستگاه قضایی) از نخبگان سیاسی بوده است که آنها را به‌سوی امنیتی کردن مسائل خاص برای حفظ موقعیت قدرت خود هدایت کرده است. معرفـی مسائل سیاسی به عنوان تهدیدهای وجودی، ظهور مناظرهٔ سالم عمومی را بسته است. این رویکرد گاهی افکار عمومی را با طرح مسئلهٔ در خطر بودن خصلت عرفی گرای دولت ترسـانده و از راه اعتراض های خیابانی بسیج کرده است. همچنین این گفتمان ملی گرایانه که بحـث آزاد دربـارهٔ اقلیت‌ها و حقوق بشر را مانع می‌شود، زندگی روشنفکری ترکی را محدود کرده اسـت (Aras and Karakaya, 2008, p.498).

بازیگران طرفدار اتحادیهٔ اروپا در مقابل به مدت طولانی خود را به عنوان بازیگرانی معرفـی کرده بودند که در پاسخ به دنیای جهانی‌شده بر ابعاد سیاسی و اقتصادی تأکید می کننـد و ابعـاد امنیتی را مورد بی‌توجهی قرار می‌دهند. یک گرایش مهم در این گروه این نگرش را تغییـر داد. سردمدار این تغییر مسعود ایلماز بود که شکاکان اتحادیه را در زمین خودشان با چـالش مواجـه کرد. لازم به گفتن نیست که این تحول متأثر از دستگیری رهبـر پ.ک.ک، پـذیرش ترکیـه به‌عنوان نامزد عضویت اتحادیهٔ اروپا و بحران اقتصادی سال ۲۰۰۰ بود.

ایلماز در سخنرانی خود در کنگرهٔ حزب مام وطن در اوت ۲۰۰۱ ادعا می کند کـه پیوسـتن ترکیه به اتحادیهٔ اروپا به جهت «سندروم امنیت ملی» ترکیه که مانع اصلاحات قانون اساسی و سایر اصلاحات مورد نظر اتحادیهٔ اروپا است به تعویق افتاده است. به اعتقاد او مشکل اینجا است که نه تنها مفهوم امنیت در مقایسه با همتایان ترکیه در اتحادیهٔ اروپا بسیار گسترده تـر مـورد استفاده قرار می گیرد؛ بلکه امنیت ملی ترکیه پشت درهای بسته تعریف می‌شود. به باور او بحث دربارهٔ مفهوم امنیت در میان افکار عمومی و نمایندگان آنها یا هیچ و یا بسیار محدود است.

پاسخ شورای امنیت ملی به این اظهارات، عناصر گفتمان سـنتی ترکیـه را در برداشـت. از منظر جبرگرایی ژئوپلیتیکی با استفاده از جمله‌هایی مانند «ترکیه مجبور به زندگی در منطقـه‌ای است که در آن قبرس، قفقاز، خاورمیانه و شمال عراق قرار دارند و توازن منطقـه ای بـه شـکل کامل تثبیت نشده است» و نیز ترس از منزوی شدن و ترس از دست دادن سرزمین بـا جملاتـی مانند «جمهوری ترکیه در سال‌های متمادی با تهدیدهایی علیه عرفـی‌گرایـی، مـردم‌سـالاری و اتحادش مواجه بوده است و به‌مدت پانزده سال بـا جـدایی‌طلبـانی کـه مـورد حمایـت برخـی همسایگان ترکیه بوده در نبرد بوده است».

منتقدان دیدگاه ایلماز درواقع دو گروه بودند؛گروهی که مفهوم امنیت ملی ترکیه را توسـط موقعیت خارجی و داخلی آن از پیش تعیین‌شده می‌دانستند و گروه دوم که معتقد بودند، امنیـت ملی تا به آن حد مهم و ظریف است که نباید خارج از شورای امنیت ملی مورد بحث قرار گیرد (Bilgin, 2005, pp.190-192). این‌گونه بود که در اواخر دههٔ ۱۹۹۰ و اوایل هزارهٔ جدید، شاهد تغییر گام به گام گفتمان امنیتی ترکیه در پاسخ به چالش های امنیت جهانی بـودیم کـه در آن نخبگان نظامی و غیرنظامی دیوان سالار را نیز وادار به تغییر گفتمان (و یا به حاشیه رانده شـدن) کرد و بازیگران جدیدی را به کانون تحولات ترکیه تبدیل کرد. درواقع گرچه ترکیه به‌صورت طولانی درگیر مقابله با چالش های جهانی شدن بوده است ولی فرایند پیوستن، چالش هایی را که شامل انطباق با هنجارهای اجتماعی بین المللی بودند مطرح کرد که مفهم «امنیت ملی ترکیه» را نیز متأثر کرد. هنجارهایی که به تضعیف دست‌های دولت در فرایند سیاسی و معرفی بـازیگران جدیدی منجر شد که رهیافت های موجود در مورد مسائلی مختلفی کـه توسـط برخـی حـساس شناخته می‌شدند (مانند کثرت‌گرایی فرهنگی، حقوق زبـانی و روابـط جنـسیتی) را بـه چـالش می کشاندند.

درواقع فرایند پیوستن به مباحث و گفت وگوهایی در ترکیه دامن زده است که در ارتباط با مفاهیم امنیتی اصلاحات مورد نظر اتحادیه هستند. گرچه این گفت وگوها در سطح نخبگان باقی مانده است ولی با این‌حال به متبلورشدن اختلافات موجود میان بازیگران مختلـف (طرفـداران و شکاکان اتحادیهٔ اروپا) کمک کرد. شکاکان اتحادیهٔ اروپا بر نیاز بر به کارگرفتن یک دسـتور







کار امنیتی گسترده با ارجاع به امنیت جهانی‌شده تأکید می‌کنند؛ درحالی که به‌دنبال شکل‌دهی به شیوه‌های دفاع از امنیت ملی (درون یک چارچوب بین دولتی) هستند. درحالی که طرفداران اتحادیهٔ اروپا که به مدت طولانی بر ابعاد سیاسی و اقتصادی جهانی شدن تأکید داشته‌اند و بعد امنیتی آن را مورد بی‌توجهی قرار داده‌اند، زمانی که با مسئله عضویت در اتحادیهٔ اروپا مواجه می‌شوند شروع به توسعهٔ گفتمان جایگزین در مورد امنیت می‌کنند و به‌دنبال مورد سؤال قراردادن تعریف موجود از امنیت ملی هستند (Bilgin, 2005, pp.176-177).

درواقع بعد از اعطای موقعیت نامزدی اتحادیه و به‌ویژه بعد از روی‌کار آمدن حزب عدالت و توسعه شاهد تغییر جدی سیاست داخلی و خارجی این کشور و به‌کارگیری رویکرد متعادل کانتی در این کشور هستیم. اتحادیهٔ اروپا در روند جایگزینی رویکرد کانتی به‌جای رویکرد هابزی پیشین، نقش مهمی بر عهده داشته است. در تفکر کانتی به نظام بین‌الملل که به صلح مردم سالار و پایبندی به دنباله‌روی از روندهای برد -برد برای بحران‌های نظام بین‌الملل پایبند است، این قدرت نرم است که جایگزین قدرت سخت می‌شود. دولت کانتی به تکثرگرایی و تنوع قومیتی در داخل احترام می‌گذارد و با همکاری نزدیک و ارتباطات دوستانه اجتماعی در خارج همراه است و به‌صورت کلی معرف شخصیت و ویژگی اروپا در دنیای خارج است. در این چارچوب اولویت‌های سیاست خارجی ترکیه به این شرح بازتعریف شد: اول مواجهه ترکیه با مسائلی که تا پیش از این با اقدامات شدید و سخت همراه بود، بسیار سازنده‌تر شد ( مانند مسائل مربوط به قبرس و ارمنستان). دوم روابط ترکیه با همسایگان برخلاف گذشته که تمایل به درگیری وجود داشت، گسترش یافت. (Lucian Moga, 2010, pp.9-1). یکی از نشانه‌های این رویکرد پیگیری سیاست صفرکردن مشکلات با همسایگان بود. در چارچوب این سیاست، ترکیه به‌دنبال بهبود روابط سیاسی و اقتصادی با همسایگان بود و در این راستا روابط این کشور با ایران، سوریه، سودان، عربستان و قطر بهبود یافت (ساعی و محمدزاده، ۱۳۹۲، ص. ۵۰). سوم اینکه سیاست خارجی ترکیه از یک نگاه واقع‌گرایانهٔ برد- باخت به یک نگاه برد- برد تغییر یافت. این پیشرفت همچنین با بسیاری اصلاحات مورد نظر اتحادیهٔ اروپا برای ارتقای نقش جامعهٔ مدنی و کاهش نقش نظامیان در فرایند تعریف امنیت ملی همراه بوده است ( Lucian Moga, 2010, pp.9-1). ما در این روند امنیتی‌زدایی همچنین شاهد انزوای قدرت‌هایی چون ارتش در مورد مسائل مربوط به سیاست خارجی هستیم. ارتش در گفتمان عمومی سیاست خارجی در دههٔ اول هزارهٔ جدید کمتر قابل ردیابی است ( Aydınlı, Özcan & Akyaz, 2006, p.270).

البته نکتهٔ مهمی که نباید از نظر دور داشت، تأثیر تحولات مربوط به ایجاد منطقهٔ خودمختار کرد در شمال عراق و تحولات مربوط به جنگ داخلی سوریه بر سیاست خارجی و امنیتی







ترکیه است. در این چارچوب است که برای نمونه در حوزهٔ امنیتی مواجهه با مسئلهٔ اکراد باید میان مسئلهٔ کردهای ترکیه به عنوان یک مسئلهٔ کلی و کردهای جدایی‌طلب این کشور تمایز قائل شد. در سال‌های اخیر در ترکیه باوجود امنیتی‌زدایی از مسئلهٔ کردی به‌صورت کلی، مسئله کردهایی که همچنان بر طبل جدایی‌طلبی می‌کوبند به‌شدت امنیتی شده است. عامل این تحول ایجاد یک منطقهٔ خودمختار کرد در شمال عراق و همچنین تحولات مربوط به جنگ داخلی سوریه بود که مناطق کردنشین سه‌گانهٔ این کشور را خارج از حوزهٔ اقتدار دولت مرکزی قرار داد[1] و سطح بالایی از نفوذ پ.ک.ک را در این مناطق به همراه آورد. در مورد منطقهٔ خودمختار کرد شمال عراق این نکته اهمیت دارد که ساکنان کرد کشورهای پیرامونی عراق نسبت به این منطقه حالت پیرامونی دارند و آنجا را برای خود یک هسته و مرکز می‌بینند و امواج تحول از این مرکز به پیرامون منتشر می‌شود. بنابراین آنها در معرض تأثیرپذیری مرکز قرار می‌گیرند. اکنون کردستان شمال عراق به‌صورت یک الگوی نمادین و مدل آرمانی برای آنها درآمده است (چگینی‌زاده، ۱۳۸۸، صص.۲۱۲-۲۱۳). این مسئله به‌همراه افزایش قدرت مانور کردهای جدایی‌طلب و امکان یافتن محیطی مناسب برای تدارک حملات علیه خاک ترکیه، خطرهای امنیتی این کشور را به‌شدت افزایش داده است.

در حوزهٔ سیاست خارجی نیز بعضی از دیدگاه‌ها معتقد هستند که مواجههٔ ترکیه با تحولات مربوط به سوریه از رویکردهای مبتنی بر همکاری، دیپلماسی و قدرت نرم پیشین ترکیه فاصله گرفته و شاهد برتری‌یافتن رویکردهای مبتنی بر دشمنی علیه رژیم سیاسی حاکم در سوریه هستیم.[2] البته شکی نیست که سیاست تنش‌زدایی پیشین ترکیه در برابر سوریه بعد از انقلاب‌های عربی تغییر کرد و در چند سال اخیر شاهد ائتلاف این کشور با بخش مهمی از کشورهای اروپایی و غربی برای سرنگونی رژیم اسد بودیم. در این چارچوب چهار نکته را نباید از نظر دور داشت. نکاتی که هیچ‌کدام نامرتبط با اروپایی‌شدن سیاست خارجی ترکیه نیستند. اول اینکه تغییر در رویکرد ترکیه نسبت به سوریه تدریجی بوده است و در ابتدا این کشور در تلاش برای میانجی‌گری میان طرف‌های درگیر بود؛ دوم اینکه با تأثیرپذیری از اروپایی‌شدن و سایر عوامل، موازنهٔ بین امنیت و آزادی در داخل ترکیه درحال تبدیل‌شدن به یکی از مؤلفه‌های هویتی این کشور است و این کشور امنیت خود را در گسترش تعداد کشورهای با حکمرانی مردم سالار در

---

۱. بعد از تحولات موسوم به انقلاب‌های عربی و بروز جنگ داخلی در سوریه، رژیم حاکم بر این کشور ناچار شد نیروهای خود را از مناطق کردنشین کوبانی، جزیره و عفرین خارج کند. پس از آن کُردها نیروهای خود را سازماندهی کرده و کنترل امور را در دست گرفتند.

۲. برای نمونه مراجعه شود به: Zalewski (2013); Falk (2012)

اطراف خویش تعریف می‌کند. در این چارچوب حاکمان ترکیه از یک‌سو انقلاب‌های منطقه را در مسیر تحقق آزادی از بند حکومت‌های استبدادی تفسیر می‌کنند و هم منافع آتی خـود را در تلاش برای ایجاد حکومت‌هایی با ساختار حاکمیتی مشابه خود که متأثر از مدل اخوانی است و در آن آزادی‌خواهی با هویت‌طلبی همراه می‌شود، می‌بینند. روشن است که بخش هـویتی ایـن رویکرد متأثر از اسلام سنی گفتمان حزب حاکم عدالت و توسعه است. این مسئله نیز از دیگـر دلایل مهم نگاه ویژهٔ این کشور به تحولات سوریه و کمک به انقلابیون سوری برای سـرنگونی نظام علوی سوریه است؛ سوم اینکه تفسیر ترکیه از تحولات مربوط به انقلاب‌های عربی، به ویژه در مورد تحولات سوریه از منظر متأثردانستن تمامی این کشورها از امواج مردم سالاری خواهانهٔ مردم منطقه با تفسیر کشورهای اروپایی و جهان غرب اشتراک‌های زیادی دارد؛ چهـارم اینکـه حزب عدالت و توسعه برای اقناع بازیگران جدیـد برآمـده از تحـولات اخیـر منطقـه، مـدعی نمایندگی مدلی از حکمرانی است که با تلفیق مؤلفه‌های هویتی اسلامی و اروپـایی مهـم‌تـرین مشکل سیاسی جهان اسلام را رفع کرده است. زیرا معتقد است که شهروندان منطقه بـا انتخـاب این مدل مجبور به انتخاب میان حکومت‌های اقتدارگرای غالب کنونی و یا اسلام‌گرایان بـالقوه مذهب سالار نخواهند بود. شایان توجه است که این مدل مورد حمایت کشورهای اروپـایی نیـز است.

**اروپایی‌شدن و حرکت در مسیر عادی‌شدن روابط با ارمنستان**

شاید بتوان یکی از مقاوم‌ترین اختلافات عرصهٔ بین‌المللـی را اخـتلاف و مناقـشه در روابـط دو کشور ترکیه و ارمنستان دانست که ریشه در رویدادهای جنگ جهـانی اول دارد و تـا همـین اواخر به‌نظر می‌رسید که حتی از راه میانجی‌گری طرف های ثالث قابل حـل نباشـد. روابـط دو کشور ترکیه و ارمنستان از ابتدای استقلال ارمنستان با اینکه ترکیه از اولین کشورهایی بود که استقلال این کشور را به‌رسمیت شناخت، چندان مثبت نبوده است. تنشی که با جنـگ قـره‌بـاغ میان جمهوری آذربایجان و ارمنستان فزونی یافت. باوجود این پیشینه، روابط ارمنستان و ترکیه از موضوع‌هایی است که به‌شکل کامل متأثر از اروپایی‌شدن ترکیه و به‌دنبال آن تغییر گفتمـان امنیتی و آغاز فرایند امنیتی زدایی از یکی از موضوع هایی حساس در نزد دو گروه اصلی هـدف یعنی نخبگان حاکم و جامعهٔ ترک، یعنی «مسئلهٔ ارامنه» بوده است. این تغییر در گفتمان امنیتی متأثر از هر دو سازوکار جامعه پذیری در معنای آغاز فراینـد تغییـر هـویتی و بازشـدن سـپهر عمومی بر روی گفت وگوهای مربوط به این رابطه و ایجاد شیوه هـای جدیـد سـاخت و ابـراز هویت در این کشور و سازوکار«شرط گذاری» اتحادیهٔ اروپا بـوده اسـت. بـه ایـن معنـا کـه «تحولات اخیر در سیاست خارجی ترکیـه در برابـر ارمنـستان را بایـد در اسـتفاده ترکیـه از







رویکردهای متکی بر دیپلماسی و قدرت نرم در چارچوب فرایند یادگیری هنجارهای اروپایی و تغییر در روندهای سیاست‌گذاری این کشور جست‌وجو کرد» (Börzel and Soyaltin, 2012, p.15). و «بدون چشم‌اندازی از عضویت در اتحادیهٔ اروپا، تصور بازکردن درهای گفت‌وگوهای داخلی دربارهٔ مسائلی چون «مسئلهٔ ارامنه» از یک خط مناقشه به یک گفتمان برد- برد، میسر نبود» (Aydin and Acikmese, 2007, p.263). عادی‌سازی نسبی بحث‌های پیرامون مسائلی که تا پیش از این در هستهٔ سخت مسائل امنیتی قرار می‌گرفتند از جمله «مسئله ادعای نسل کشی ارامنه» در جنگ جهانی اول، در این چارچوب قابل تحلیل است. یکی از ابتکارهای مهم در این حوزه، تشکیل کمپین عذرخواهی از کشتار ارامنه در جنگ جهانی اول بود که توسط جمعی از روشنفکران برجستهٔ ترکیه شکل گرفت و گروهی از مردم از آن حمایت کردند (Oguzlu, 2011, p.667). این نکته از آنجا اهمیت می‌یابد که با نگاهی به هویت ملی ترکیه، نمادهای متعددی از مجسمه گرفته تا داستان‌های حماسی در سنت شفاهی قابل شناسایی هستند که برای قهرمانان، شهدا و فداکاران کشور که ترکیه امروزین را با وجود فروپاشی امپراتوری ششصد ساله عثمانی حفظ کردند ساخته و یا نقل شده‌اند. جامعه‌ای که در آن گرایشی قدرتمند به برجسته‌سازی افتخارها و پیروزی‌ها و فراموش‌کردن خاطرات درناک وجود داشته است (Ersen Erol, 2007). اگر این هویت جمعی به‌نسبت تثبیت‌شده را با برخی سخنان و همچنین گفتمان امنیتی پیشین که مبتنی بر نگرانی از دست دادن سرزمین بود ترکیب کنیم[1]، بازشدن درهای گفت‌وگوهای داخلی دربارهٔ مسائلی چون ادعای نسل‌کشی ارامنه اهمیت بیشتری می‌یابد.

از دیگر سو در چارچوب سازوکار شرط‌گذاری نیز شاهد بوده‌ایم که برخی کشورهای بزرگ اروپا مانند فرانسه، در دو دهۀ گذشته، پذیرش مسئولیت کشتار ارامنه به عنوان نسل‌کشی از طرف ترکیه را پیش‌شرطی برای پذیرش کامل ترکیه در اتحادیهٔ اروپا قرار داده‌اند[2] و برخی دیگر از کشورها و نهادهای اروپایی نیز بی‌توجه به دعاوی ارامنه، عادی‌سازی روابط ترکیه- ارمنستان را به عنوان شرط مهم نقشه راه ترکیه در پیوستن به اتحادیهٔ اروپا می‌دانند (بنی‌هاشمی، ۱۳۸۸، ص.۱۲۵).

---

۱. دبیر کل شورای امنیت ملی در سال ۲۰۰۳ در سخنانی در بروکسل اعلام کرد: «از زمان فتح استانبول اروپایی‌ها به ما به‌عنوان دشمن خود نگریسته‌اند ...این اروپایی‌ها بودند که مسئله ارمنی را در دهۀ ۱۸۵۰ به ارمغان آوردند. بعد از جنگ جهانی دوم آنها ارامنه را بر علیه ما کردند و بنیان رویدادهای وحشتناک بعدی را پایه‌ریزی کردند» (European Stability Initiative, 2009). شایان توجه است ادعاهای ارضی ارمنستان نسبت به زمین‌های شرقی ترکیه، از عوامل مهم تیرگی روابط دو کشور بعد از استقلال ارمنستان بوده است.

۲. مسئله‌ای که تاکنون با مخالفت جدی مقامات ترک مواجه شده است.







این تحول در گفتمان امنیتی و سیاست خارجی ترکیه به همراه تحولات مربوط بـه مناقـشهٔ روسیه و گرجستان در سال ۲۰۰۸[۱] و نیز پیگیری منافع اقتصادی، از جملـه عـواملی بودنـد کـه ترکیه را در مسیر حضور بیشتر در منطقه قفقاز و تلاش برای گسترش روابط با کشورهای ایـن منطقه قرار دادند. در این چارچوب، ترکیه در قالب رویکرد چندبعدی و مبتنی بـر قـدرت نـرم خود، ایدهٔ شکل گیری «برنامهٔ کار همبستگی و همکاری منطقهٔ قفقاز»[۲] را طرح و تمـاس‌هـای متعددی در سطح بالای دیپلماتیک برای ترویج این ایده به انجام رساند. مهم‌ترین تحول در ایـن چارچوب، سفر رئیس‌جمهور ترکیه به ارمنـستان در ۶ سـپتامبر ۲۰۰۸ بـا اسـتفاده از فرصـت بازی‌های مقدماتی جام جهانی فوتبال میان ارمنستان و ترکیه و استفاده از «دیپلماسـی فوتبـال» برای بازکردن کانال‌های ارتباطی دو کشور بوده است[۳] (Öniş & Yılmaz, 2009, p.22). توافق آنکارا و ایروان برای ایجاد کمیسیونی تاریخی «برای انجام گفت وگو در ابعـاد تـاریخی بـرای بازگرداندن اعتماد متقابل بین دو کشور از جمله بررسی‌های علمی بی‌طرفانه با استفاده از اسناد و آرشیوهای تاریخی برای تعریف مشکلات موجود و چارچوب‌بندی توصیه‌های لازم» (Protocol on the Development, 2009, p.1) و یا ایجاد شورای همکـاری‌هـای تجـاری بـین ترکیـه و ارمنستان در چارچوب شورای همکاری‌های اقتصادی دریای سیاه که هدف اصلی آن برقـراری تجارت مستقیم و همکاری بین دو طرف است و همچنین امضای موافقت‌نامه پنج ماده‌ای اکتبـر ۲۰۰۹ توسط وزرای خارجه دو کشور که از سرگیری روابـط دیپلماتیـک و توسـعهٔ مناسـبات دوجانبه، شناسایی متقابل مرز بین دو کشور براساس حقوق بین‌الملل، بازگشایی مرز مشترک و تعهد دوباره نسبت به دوری از هر نوع اقدام سیاسی و منافی روابط صمیمی را شـامل مـی شـد[۴] (ولیقلی زاده و ذوقی بارانی، ۱۳۹۱، ص. ۹۶)، از جمله گام های دو کشور در مسیر عادی سـازی روابط دوجانبه بوده است.

البته موانعی چون حضور و نفوذ گروه‌های ملی‌گرا در دو کشور به‌ویژه مهـاجران پرقـدرت ارمنی که هرگونه عادی سازی روابط را به‌رسمیت شناختن نسل‌کشی ارامنه و عذرخواهی رسمی ترکیه مشروط می کنند و در تلاشی گسترده برای تثبیت مفهوم «نسل کـشی ارامنـه» در سـطح

---

۱. جنگ پنج روزهٔ روسیه و گرجستان در اوت ۲۰۰۸، بار دیگر اهمیت قفقاز را از منظر امنیتی برای ترکیه آشکار کرد و آسیب‌پذیری مسیر گرجستان را به ارمنستان در محاصره نشان داد.( موثقی و علی‌زاده، ۱۳۹۳، ص. ۳۸۷)

2. Caucasus Solidarity and Cooperation Platform

۳. گفت‌وگوهای مخفیانهٔ مقامات دو کشور پیش از سال ۲۰۰۸ آغاز شده بود.

٤. البته این توافق‌نامه به‌علت اینکه پارلمان ترکیه اجرای آن را مـشروط بـه خـروج ارمنـستان از منـاطق اشـغالی جمهوری آذربایجان کرد تاکنون عملیاتی نشده است.

جهانی هستند و همچنین مسئله مناقشهٔ قره‌باغ و مخالفت جدی جمهوری آذربایجان بـا هرگونـه عادی سازی روابط ترکیه با ارمنستان تا پیش از حل این مسئله همچنان در مسیر بهبود روابط دو کشور وجود دارند؛ ولی شکی نیست که در چند سال اخیر و متأثر از روند اروپایی شدن ترکیه، بخشی از موانع هویتی و تصمیم‌سازی به‌ویژه در طرف ترک برطرف شده اسـت و چـشم‌انـداز عادی‌سازی روابط چندان هم تاریک نیست.

**نتیجه**

زبان سیاسی و امنیتی رایج در ترکیه تغییر یافته است. در ترکیه شاهد بروز قراردادهای اجتماعی و سیاسی جدیدی براساس ارزش‌های نولیبرال اقتصادی و سیاسی هستیم که چون دلالت بر ادغام مثبت کشور در تحولات کلان جهانی و نیز سازگاری با هنجارهای اروپایی دارد به‌نوعی فرایند عادی‌سازی را به‌دنبال داشته است. به باور یاووز، در ترکیه مهم‌ترین انقلاب در سطح ذهنیت‌هـا روی داده و گروه‌های جدید ذی‌نفع در بطن آن بـا حمایـت نهادینـهٔ اتحادیـهٔ اروپـا، تحکـیم آزادی های فطری و پاسداری از مفاهیم نوین خود را دنبال می کنند (یاووز، ۱۳۸۹، صص. ۴۳۲-۴۳۱) .این تغییر در ذهنیت‌ها و روند عادی‌سازی همان تحول در گفتمان امنیتی و امنیتی‌زدایـی از مفاهیم و موضوع‌هایی است که دهه‌های متمادی ساختارهای تصمیم‌سازی را در ایـن کـشور متأثر کرده بودند. ساختارها و گفتمان هایی که با برجسته کردن مفروض جبرگرایی ژئوپلیتیکی و ترس از انزوا و از دست‌دادن سرزمین و با در برگیری طیف گسترده‌ای از مـسائل در دسـتور کار مسائل امنیتی- از جمله اسلام سیاسی و تجزیه طلبی کردی- افزون بر سیاست امنیتی ترکیه، فرایند سیاسی این کشور را نیز در کل شکل می دادند. شکی نیست که تغییر در گفتمان امنیتی ترکیه حاصل عوامل متعددی از جمله ظهور بورژوازی جدید آناتولیایی، گسترش سپهر عمومی، روند آزادسازی اقتصادی چند دههٔ اخیر، گسترش شهرنـشینی، شـکل‌گیـری بخـش خـصوصی قدرتمند و جامعه مدنی به‌نسبت توسعه‌یافته بوده است. اما همان‌گونه که گفته شد نقش اتحادیـهٔ اروپا عنوان یک بازیگر امنیتی زدای مهم به ویژه برای کشورهای عضو و کشورهای کاندیـدای عضویت در این تحول گفتمانی بی‌بدیل بوده است. ایـن اتحادیـه بـا اسـتفاده از سـازوکارهای مختلفی چون شرط‌گذاری برای ورود به اتحادیه، تواناسازی بازیگران امنیتی‌زدا و ایجاد شیوه‌های جدید ساخت و ابراز هویت در این کشور، به خارج‌شدن طیف گسترده‌ای از موضوع‌ها از دستور کار مسائل امنیتی در این کشور یاری‌رسانده است. مسئلهٔ ارامنه نیز یکی از این موضوع‌ها بـوده است. در این چارچوب اروپایی‌شدن ترکیه را باید از مهم‌ترین عوامل شتاب‌دهنـدهٔ حرکـت در مسیر عادی‌سازی روابط با ارمنستان دانست. مسئله‌ای که متأثر از هر دو سازوکار اروپایی‌شـدن یعنی جامعه‌پذیری در معنای آغاز تغییر در فرایند تصمیم‌سازی سیاست خارجی هابزی پیـشین و







بازشدن سپهر عمومی بر روی گفت وگوهای مربوط به رابطه بـا ارمنـستان و امنیتـی زدایـی از «مسئلهٔ ارمنی» و ایجاد شیوه‌های جدید ساخت و ابـراز هویـت در ایـن کـشور از یـک‌سـو و سازوکار «شرط گذاری» اتحادیهٔ اروپا در معنای فشار اتحادیهٔ اروپا برای عـادی سـازی روابـط ترکیه – ارمنستان به‌عنوان تسهیل‌کنندهٔ پیوستن این کشور به اتحادیهٔ اروپا از دیگر سو است.

## منابع

### الف) منابع فارسی


۱. بنی‌هاشمی، میر قاسم (۱۳۸۸)، «چشم‌انداز توازن قدرت در قفقاز در پرتـو تحـول در روابـط ترکیه – ارمنستان»، **مطالعات راهبردی**، سال دوازدهم، شمارهٔ چهارم، زمـستان ، شـمارهٔ ۴۶، صص.۱۴۴-۱۱۵.

۲.چگینی‌زاده، غلامعلی و محمد آثارتمر (۱۳۸۸)، «تحرکات قومی کردها و امنیت ملی ترکیـه، **فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی**»، سال اول، شمارهٔ دوم، صص.۲۱۸-۱۸۵.

۳. ساعی، احمد و مرتضی محمدزاده (۱۳۹۲)، «حزب عدالت و توسـعه و هژمـونی کمالیـسم»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، دورهٔ ۶، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، صص. ۴۱-۶۰ .

۴. سمتی، هادی و حمید رهنورد (۱۳۸۸)، «امنیتی شدن ایران و استراتژی امنیـت ملـی ایـالات متحده آمریکا»، **روابط خارجی**، سال اول، شمارهٔ دوم، صص. ۱۱۸-۸۹.

۵. قنبرلو، عبداله (۱۳۹۳)، «نقش ملاحظات فرهنگی و ایدئولوژیک در سیاست خارجی ترکیه»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صص. ۱۴۱-۱۶۰ .

۶. محسنی، سجاد و علیرضا صالحی (۱۳۹۰)، «اهداف آمریکا از امنیتی‌کردن فعالیـت هـسته‌ای ایران (با نگاهی به مکتب کپنهاگ)»، **سیاست خـارجی**، سـال بیـست و پـنجم، شـمارهٔ ۳ ، صص.۶۳۴-۶۱۳.

۷. موثقی، احمد و شیوا علی زاده (۱۳۹۳)، «سیاست خارجی توسعه گرای ترکیه در دورهٔ حزب عدالت و توسعه: مورد قفقاز»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، صص. ۳۹۳-۳۷۵ .

۸. یاووز، هاکان (۱۳۸۹)، **سکولاریسم و دموکراسی اسلامی در ترکیـه**، ترجمه احمد عزیـزی، تهران: نشر نی.

۹. ولیقلی‌زاده علی و کاظم ذوقـی بـارانی (۱۳۹۰)، «بررسـی و تحلیـل پیامـدهای ژئوپلیتیـک عادی‌سازی روابط ترکیه – ارمنستان»، **ژئوپلیتیک**، سال هشتم، شمارهٔ سوم، صص.۱۱۷-۹۱.

### ب) انگلیسی


1. Ademmer, Esther (2010 ), "EU Energy Governance in the Southern Caucasus, Does Russia Make a Difference?" Berlin Graduate School for Transnational Studies, http://www.ecprnet.eu/databases/conferences/papers/348.pdf, (Accessed on: 03/05/2014).
2. Aras, Bülent and Karakaya Polat, Rabia (2008)"From Conflict to Cooperation: Desecuritization of Turkey's Relations with Syria and Iran", **Security Dialogue**, Vol. 39, No. 5, pp. 495–515, http://sam.gov.tr/wp-content/pdfs/7.pdf, (Accessed on: 26/08/2014).
3. Aydin, Mustafa and Sinema. Acikmese, (2007),"Europeanization through EU Conditionality: Understanding the New Era in Turkish Foreign Policy", **Journal of Southern Europe and the Balkans**, Vol. 9, No.3, pp. 263-274.
4. Bilgin, Pinar (2005), "Turkey's Changing Security Discourses: The Challenge of Globalization", **European Journal of Political Research**, No.44, pp.175–201, http://www.bilkent.edu.tr/~pbilgin/Bilgin-EJPR2005.pdf, (Accessed on: 26/07/2014).
5. Börzel, Tanja A. and Digdem Soyaltin, (2012),"Europeanization in Turkey Stretching a Concept to Its Limits?" Paper No. 36, http://userpage.fu-berlin.de/kfgeu/kfgwp/wpseries/WorkingPaperKFG_36.pdf, (Accessed on: 15/07/2014).
6. Buzan, B. (1995), "**Security, the State, the 'New World Order', and Beyond**", In R. D. Lipschutz (ed.), On Security, New York: Columbia University Press.
7. Buzan, B., Weaver, O., & de Wilde, J. (1998), "**Security - A New Framework for Analysis**"Colorado: Lynne Rienner Publishers.
8. Celik, Ayse Betul and Rumelili, Bahar, (2006), 'Necessary but Not Sufficient: The Role of the EU in Resolving Turkey's Kurdish Question and the Greek-Turkish Conflicts', **European Foreign Affairs Review** , No.11, pp. 203-222.
9. Diez, Thomas, Stetter, Stephan and Albert, Mathias, (2006), 'The European Union and Border Conflicts: The Transformative Power of Integration', **International Organization**, Vol.60, No. 3, pp.563-593.
10. Ersen Erol, Ali, (2007),"Turkish Armenian Conflict; a better Understanding through Social Psychology", The School for Conflict Analysis and Resolution, George Mason University, http://scar.gmu.edu/newsletter-subject/turkish-armenian-conflict-better-understanding-through-social-psychology, (Accessed on: 03/05/2014).
11. Eryilmaz, Burcin, (2007), "Europeanization of Turkish Foreign Policy: Cyprus Case", The 6th Convention of the Central and East European International Studies Association(CEEISA) In Cooperation with GARNET Network of Excellence, www.ceeisaconf.uni.wroc.pl/wordy/.../Eryilmaz%20full%20text1.pdf, (Accessed on: 03/05/2014).








12. European Stability Initiative, (2009),"Noah's Dove ReturnsArmenia, Turkey and the Debate on Genocide",in: www.esiweb.org/pdf/esi_document_id_108.pdf, (Accessed on: 26/09/2014).
13. Falk, Richard, (2012), 'Turkey's Foreign Policy: Zero Problems with Neighbors Revisited', **Foreign Policy Journal,** February 9, Vol.11, No.2, pp.125-150.
14. Fişne, Mustafa, (2014), "The Transformatory Power of the European Union Membership Process As Illustrated in the Case of Turkey" Afyon Kocatepe University, http://ces.epoka.edu.al/icme/a1.pdf, (Accessed on: 17/11/2014).
15. Heper, Metin, (1992), 'The Strong State as a Problem for the Consolidation of Democracy: Turkey and Germany Compared', **Comparative Political Studies,** Vol.25, No.2, pp.169-194.
16. Jenkins, G. (2001), "**Context and circumstance: The Turkish military and politics** (Adelphi Paper 337)". London: International Institute for Strategic Studies.
17. Oguzlu, Tarik, (2011),"Turkey and Europeanization of Foreign Policy?" **Political Science Quarterly,** Vol. 125, No.4, pp.657–683.
18. Öniş, Ziya & Şuhnaz Yılmaz,( 2009). "Between Europeanization and Euro-Asianism: Foreign Policy Activism in Turkey during the AKP Era", **Turkish Studies,** Vol.10, No.1, pp.7-24, http://tr.boell.org/sites/default/files/downloads/ziyaonis.pdf, (Accessed on: 17/11/2014).
19. Protocol on the Development of Relations between The Republic of Turkey and The Republic of Armenia, European Parliament website, (2009), www.europarl.europa.eu/meetdocs/2009.../d..._/1006_10_en.pdfCachedSimilar, (Accessed on: 06/08/2014).
20. Radaelli, C.M., (2003), "The Europeanization of Public Policy", in Featherstone, K., Radaelli, C.M.(eds.), **The Politics of Europeanization**, Oxford University Press, Oxford.
21. Terzi, Özlem, (2008) "***Is a Europeanised Turkish Foreign Policy Possible***? The Role of the Contested EU Perspective in Bringing about a Transformation in Turkish Foreign Policy", The Institute for European Studies (IES), http://www.ies.be/files/repo/conference2008/EUinIA_V_2_Terzi.pdf, (Accessed on: 18/08/2014).
22. Waever, Ole, (1995), "**Securitization and De Securitization**", in Ronnie D. Lipshutz (ed.), New York: Columbia University Press.
23. Williams, Michael C., (2003), "Words, Images, and Enemies: Securitization and International Politics", **International Studies Quarterly,** Vol.47, No.4, pp.511-531.
24. Zalewski, Piotr, (2013), 'How Turkey Went From 'Zero Problems' to Zero Friends', **Foreign Policy,** August 22, www.foreignpolicy.com, (Accessed on: 24/06/2014).





مطالعات اوراسیای مرکزی، دورۀ ۸، شمارۀ ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۴، ص ۱۹- ۴۲

# الیگارشی دولتی و پایداری فساد اداری در روسیه

**جهانگیر کرمی***

دانشیار گروه مطالعات روسیه، دانشکدۀ مطالعات جهان، دانشگاه تهران

**رقیه کرامتی‌نیا**

کارشناسی ارشد مطالعات روسیه، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۱/۲۷ – تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۱۱/۰۱)

**چکیده**

در بیست و پنج سال گذشته دولت روسیه به‌شکل بسیار گسترده‌ای با پدیدۀ فساد روبه‌رو بوده است و باوجود تمام تلاش‌هایی که در راستای مقابله با آن انجام داده، نتوانسته است این پدیده را کنترل کند. در سال ۲۰۱۳ این کشور در میان کشورهای درگیر با این پدیده که توسط سازمان شفافیت بین‌الملل مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، دارای رتبۀ ۱۲۷ از ۱۷۷ است. در این نوشتار تلاش شده است تا به بررسی نقش الیگارشی دولتی در پایداری فساد اداری در این کشور پرداخته شود. پرسش اصلی این نوشتار آن است که دلیل ناکارامدی برنامه‌های دولت روسیه در مبارزه با فساد اداری چیست و فرضیۀ آن، قدرتمندی الیگارشی دولتی را به‌عنوان مانع مهم اثربخشی برنامه‌های ضد فساد دولت مطرح می‌کند. برای بررسی این فرضیه تلاش بر این بوده است تا با ارائۀ یک مدل تحلیلی، تأثیر قدرتمندی الیگارشی دولتی بر میزان فساد و ناکارامدی برنامه‌های ضدفساد دولت روسیه بررسی شود.

**کلیدواژه‌ها**

الیگارشی دولتی، برنامه‌های دولت، روسیه، فساد اداری، قدرتمندی.

---

* E-mail: jkarami@ut.ac.ir







**مقدمه**

معمولاً یکی از آفت‌های مهم گذار از نظام‌های متمرکز اقتصادی به بازار آزاد و خصوصی‌سازی، گسترش فساد در نظام اداری و مالی دولت‌های درگیر است. روسیه نیز از این مشکل بی‌بهره نمانده و حتی به‌شکل گسترده سال‌ها است که با آن روبه‌رو است. درواقع گذار از اقتصاد سوسیالیستی به اقتصاد بازار و پایه‌ریزی اقتصادی مبتنی بر مالکیت خصوصی، به پیدایش الیگارشی و رشد بی‌سابقهٔ فساد انجامیده و باوجود زیادی برنامه‌های مقابله‌ای و قوانین ضد فساد هنوز هم راهکاری اساسی برای آن پیدا نشده است. ماهیت فساد که بیانگر شکل‌های مختلف رفتار انسانی از جمله رشوه‌خواری، خویش و قوم‌پرستی، سوء استفاده از موقعیت شغلی، پارتی‌بازی، اختلاس و غیره است، در بیشتر موارد با قدرت همراه بوده و نشان‌دهندهٔ سوء استفادهٔ اعضای آن از اختیارات حاکمیتی (قدرت) در جهت منافع شخصی است. در این میان بسیاری از صاحب‌نظران از الیگارش‌ها، به‌عنوان نمونهٔ فساد اداری در این کشور یاد می‌کنند. درواقع روسیه نوین تا حد زیادی ساختار سازمانی کهنی را به ارث‌برده که در درجهٔ اول توصیف‌گر فرم ابتدایی مالکیت خصوصی، قیمت آزاد و شکل‌گیری مؤسسه‌های اقتصادی خصوصی است. عبور از دوران گذار با شرایط جدیدی همراه شده که به پیدایش الیگارشی و رشد فساد انجامیده است. براساس گزارش سازمان شفافیت بین‌الملل[1] از سال ۱۹۹۶ تاکنون[2] روسیه، همواره در ردیف کشورهایی که بیشترین فساد را دارند قرار داشته است. درواقع سال‌ها است که فساد یکی از مشکلات اصلی پیش‌روی دولت‌مردان روسیه است. بنابراین باتوجه به اهمیت موضوع، اقدامات بی‌شماری در راستای مبارزه با فساد اداری انجام گرفته، اما نتایج مطلوبی حاصل نشده است. می‌توان گفت که در این شرایط عواملی که فساد را ایجاد و دامنه و گستردگی آن را تعیین می‌کند، به تکامل‌نیافتن سازوکارهای قانونی، نقص و نارسایی نهادها و سیاست‌های اقتصادی و ضعف سازمانی دولت مربوط می‌شوند.

بنابراین پرسشی که در این نوشتار مطرح شده، این است که دلیل ناکارامدی برنامه‌های دولت روسیه در مبارزه با فساد اداری چیست؟ فرضیهٔ نوشتار، قدرتمندی الیگارشی دولتی را به‌عنوان مانع مهم اثربخشی برنامه‌های ضد فساد دولت مطرح می‌کند. از آنجایی که الیگارشی میل به نخبه‌گرایی داشته است، این نوشتار می‌خواهد تا با تمرکز بر دیدگاه‌های صاحب‌نظران مکتب نخبه‌گرایی، به بررسی تأثیر قدرتمندی الیگارشی بر ناکارامدی راهبردهای ضد فساد

---

1. Transparency International

۲. بر اساس گزارشی که در سوم دسامبر ۲۰۱۳ توسط سازمان شفافیت بین‌الملل ارائه شد، روسیه با امتیاز ۲۸، رتبهٔ ۱۲۷ از ۱۷۷ را دارد. (www.transparency.org.ru).







دولت و اثبات فرضیۀ اصلی بپردازد. با این هدف این نوشتار، نخست بـه تعریـف مختـصری از مفاهیم فساد اداری و الیگارشی دولتی، مبانی نظری نوشـتار، وضـعیت فـساد اداری در روسـیه، شاخص‌های قدرتمندی الیگارشی دولتی و سپس به سرمایه‌داری الیگارشی در روسیه و نقـش آن در تداوم فساد اداری خواهد پرداخت.

## مفاهیم و **مدل تحلیلی**

مفهوم فساد[1] از ریشۀ لاتینی (رومپر)[2] به‌معنای شکستن یا نقض‌کردن گرفته شده است. به‌عبارت دیگر، در اینجا منظور این است که چیزی شکسته یا نقض می‌شود، که می‌تواند یک شیوۀ رفتار اخلاقی، اجتماعی یا مقررات اداری باشد (تانزی، ۱۳۷۸، ص.۱۸۲). کابانوف نیز فساد را پدیده‌ای اجتماعی می‌داند که عبارت است از استفادۀ مغرضانۀ مسئولان امر از موقعیت شغلی در راسـتای مال‌اندوزی شخصی (Климова, 2009, p. 437). در مجموع می‌توان گفـت کـه بـسیاری از تعریف‌ها، به چند ویژگی خاص فساد اشاره می‌کنند: انحراف و یـا نقـض قاعـده و یـا قواعـد مشخصی از رفتار، وجود هدف‌ها و در نظرگرفتن منافع (فردی، خانوادگی، گروهی) بـه‌صـورت مادی یا غیر آن، از جمله منافع و هدف‌های سیاسی.

مفهوم «الیگارشی» نیز از دوران یونان باستان، در معنای حکومت تعدادی کـم ظـاهر شـد. دانش‌نامۀ بزرگ که در زمان اتحاد شوروی منتشر شده است، الیگارشـی را بـه‌عنـوان رژیمـی تعریف می‌کند که در آن حاکمیت سیاسی به گروهی کوچک از ثروتمنـدترین افـراد متعلـق است که مفهوم الیگارشی مالی را نیز تداعی می‌کند. به‌عبارت دیگر، تمرکز قدرت و سرمایه در دست چند نفر (Кива, 2000, p.18). مفهوم الیگارشی بیشتر در نظریه‌هـای نخبـه‌گرایانـه در علوم اجتماعی و سیاسی مورد بحث قرار گرفته است. میلز به‌عنوان یک نظریه‌پرداز نخبه‌گرا بـا رویکردی انتقادی نسبت به الیگارشی، در کتاب «نخبگان قدرت»، تمایز آشـکار بـین اقلیـت قدرتمند و اکثریت بدون قدرت را نشان داده و بر این باور است که مردم‌سـالاری در آمریکـا، به‌سبب تمرکز فزایندۀ قدرت سیاسی در دست یک گروه نخبۀ سـه‌گانـه، مرکـب از مقامـات بلندپایۀ حکومت فدرال، سرآمدان شرکت‌های بزرگ و افسران بلندپایۀ ارتش تضعیف می‌شـود. به‌نظر وی، در جامعۀ آمریکا، تصمیم‌های حیاتی را «گروه کوچک نخبگـان قـدرت» بـه‌کـار می‌گیرند. اما تصمیمات به‌کار گرفته شدۀ این گروه الزاماً دربردارندۀ منافع مردم آمریکا نیست (ایزدی اودلو، ۱۳۸۶، ص. ۵۶-۵۴).

---

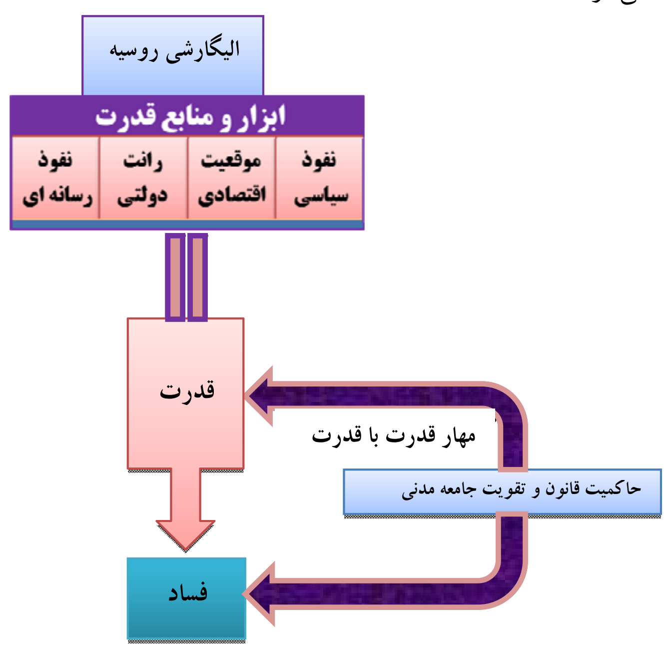
1. Corruption
2. Rumpere







در مورد ارتباط قدرت و فساد نیز، لرد آکتن عنوان می‌کند که قدرت، فساد می‌آورد و قدرت مطلق، موجب فساد مطلق می‌شود (Нисневич,2009, с. 15). همچنین به باور چارلز مونتسکیو تجربه‌های تاریخی بیانگر این است که، هر آن کسی که قدرت دارد، تمایل به سوء استفاده از آن را نیز دارد و در این راه تا جایی پیش می‌رود که به حد و مرزی برخورد (Каменская,1994, с. 35). درضمن، فساد اداری براساس بسیاری از تعریف‌هایی که از آن شده، سوء استفاده از قدرت است. در این مورد توسط ژرژ سنتوریا یکی از کوتاه‌ترین و دقیق‌ترین تعریف‌های معاصر از فساد ارائه شد که به معنای سوء استفاده از قدرت عمومی در جهت منافع شخصی است (Мильчакова, 2010, p.141). بنابراین در این نوشتار، از آن‌رو که قدرتمندی الیگارشی دولتی (به‌عنوان یکی از موانع جدی ناکارامدی برنامه‌های ضد فساد دولت روسیه) به‌عنوان فرضیۀ اصلی مطرح شده است، در راستای مبارزه با فساد، کاستن از قدرتمندی الیگارشی می‌تواند تأثیرگذار باشد. بنابراین با در نظرگرفتن باور هابز مبنی بر اینکه، مهار قدرت تنها با قدرت امکان‌پذیر است (حقگو، ۱۳۸۵، ص.۱۵۹)، همان‌گونه که در شکل ۱ مشخص شده برای کاستن از قدرتمندی الیگارشی دولتی و در نتیجه، اثربخشی برنامه‌های ضد فساد دولت، تقویت حاکمیت قانون و جامعۀ مدنی به‌عنوان نکته‌های اساسی در راهبردهای ضد فساد پیشنهاد می‌شود.




شکل ۱. مدل تحلیلی ارتباط قدرتمندی الیگارشی دولتی و فساد اداری در روسیه
منبع: نویسندگان







**وضعیت فساد اداری در روسیه**

پدیدهٔ فساد اداری در همهٔ دوره‌های تاریخی حیات روسیه وجود داشته و مسئلهٔ نوظهور این عصر نیست. در نظام تزاری وضعیت عمومی فساد، ناکارامدی و مشکلات سیاسی و اداری، مردم را به‌تنگ آورده و یکی از عوامل روی‌آوردن مردم به شورش و انقلاب، فساد دربار و مشکلات سیاسی و اقتصادی بود. در این دوران باوجود اقداماتی که از سوی تزارهای روس برای مقابله با آن صورت می‌گرفت برخی ویژگی‌های فرهنگی- اجتماعی و ساختار سیاسی حاکم مانع از اثربخشی اقدامات صورت‌گرفته می‌شد و درنهایت رشد فساد و پیامدهای آن به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ انجامید. این انقلاب در روسیه، جنبشی عدالت‌خواهانه بود که انتظارات زیادی را در میان مردم ایجاد کرد و همانند همهٔ انقلاب‌های دیگر با هدف ایجاد جامعه‌ای آرمانی، عادلانه و به‌دور از هرگونه تبعیض و فساد روی داد. مارکسیسم با این اصل آغاز می‌شود که دولت منشأ همهٔ فسادها و تبعیض‌ها است و راه‌حل حذف این وضعیت را در ایجاد یک نظام سوسیالیستی و حذف دولت می‌دانست. اما آنچه در عمل در نظام سیاسی اتحاد شوروی کمونیستی به تحقق پیوست، بزرگ‌ترین نظام دولتی جهان بود. به‌دنبال آن، فساد اداری با مظاهر و نمودهای جدید در سطحی بسیار گسترده گسترش یافت. اقدامات و برنامه‌های حاکمیت اتحاد شوروی نیز، نه تنها نتوانست در راستای مبارزه با مظاهر فساد مؤثر واقع شود، بلکه شرایط و ویژگی‌های خاص این سیستم، زمینهٔ مناسبی را برای بروز شکل‌های جدید فساد اداری و رشد آن فراهم می‌آوردند. سندهای موجود بیانگر این واقعیت هستند که با روی کارآمدن بلشویک‌ها در اکتبر ۱۹۱۷، تغییر شکل حاکمیت و رژیم دولتی، به تغییر پدیدهٔ فساد، از جمله رشوه‌خواری و دیگر فرم‌های سوء استفاده‌های شخصی نینجامید و دلایل آن‌ها را از بین نبرد. درواقع می‌توان گفت که رژیم کمونیستی ارتشا و فساد را از نظام تزاری به ارث برد و نومنکلاتوری اتحاد شوروی میراث‌خوار بوروکراسی تزاری شد که در محیط اداری جدید امکان زیادی برای استفاده از خدمات فاسد داشتند. درواقع انقلابی که با همهٔ آرمان‌ها و آرزوهای عدالت‌خواهانه و برادری‌جویانه شروع شد به مرور با مشکلات متعددی در سطح‌های مختلف و از جمله در نظام اداری روبه‌رو شد. سرانجام عوارض فساد، مشکلات و نابسامانی‌های آن سبب شد تا این دولت قدرتمند فرو بپاشد و امیدها برای ایجاد دولت عادلانه در ساختار و شکلی دیگر و با ایدئولوژی متفاوت مطرح شود.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، بوریس یلتسین که گرایشی لیبرال و غرب‌گرایانه داشت، قدرت را در روسیه در دست گرفت. وی در اکتبر ۱۹۹۱، برنامه‌های اساسی اصلاحات اقتصادی رادیکال را ارائه کرد. این برنامه شامل معرفی سریع آزادسازی قیمت‌های کالا و خدمات،







به‌کارانداختن سازوکار رقابت بین صنایع و شرکت‌ها، آزادسازی تجارت داخلی و خارجی و سرانجام، خصوصی‌سازی گستردهٔ اموال دولتی و «مقررات‌زدایی» بود که باید تودهٔ مردم را به کارآفرینان و صاحبان سرمایه تبدیل می‌کرد. در نتیجه، با تحول نظام سیاسی در اوایل دههٔ ۱۹۹۰ نقش دولت و عملکرد اساسی آن نیز تغییر کرد (Моисеев, Прокуратов, 2012, p.56). هم‌زمان با روند خصوصی‌سازی، یکپارچه‌کردن نومنکلاتورهای دولتی و ارگان‌های اجرای قانون با محیط جنایی، غارت گسترده و فساد در روسیه فزونی یافت. می‌توان از تغییر نظام سیاسی، اصلاحات اقتصادی سال‌های دههٔ ۱۹۹۰، خصوصی‌سازی، گذار به نظام اقتصادی نوین، سازوکار شکل‌گیری حاکمیت دولتی، نبود سیستم‌های کارآمد ضدفساد، ضعف نظام قضایی، نبود ثبات سیاسی، رکود اقتصادی و ثروتمندشدن الیگارش‌ها از راه‌های غیرقانونی و قدرت یافتن آن‌ها در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی کشور، به‌عنوان عوامل اصلی فساد در این دوره یاد کرد.

با روی کارآمدن ولادیمیر پوتین، احیای دولت به‌عنوان وظیفهٔ اصلی دوران ریاست جمهوری وی در دستور کار دولت قرار گرفت. افزون براین، به قدرت رسیدن پوتین تحول خاصی در حیات سیاسی جامعه ایجاد کرد. ساخت و ساز عمودی قدرت وی، هدف‌های زیادی را دنبال می‌کرد. پوتین به‌گونه‌ای نظام‌مند و با استفاده از اهرم‌های سیاسی (ایجاد حزب حاکم و استقرار اکثریت پارلمانی در مجلس دوما)، وابستگی مالی نخبگان سیاسی منطقه‌ای از مرکز (تأسیس سیستم مالیات و بودجه) و روش‌های قهری (تجدید حیات نظارت دادستانی و سازمان‌های اجرای قانون) نظام مشخصی را بنا نهاد (Макеев, 2009, p.267). در دوران ریاست جمهوری پوتین، رشوه و ادغام مقامات با کسب و کار در تمام سطح‌های دولت (فدرال، منطقه‌ای و محلی) تبدیل به هنجار شد که در حقیقت، چنین وضعیتی تهدیدی جدید برای امنیت ملی روسیه به‌شمار می‌آمد (Карабущенко, 2009, p.26). درواقع می‌توان گفت که اگر دوران سلطنت کاترین دوم عصر طلایی «اشرافیت روسیه» باشد، دوران ریاست جمهوری بوریس یلتسین و ولادیمیر پوتین عصر طلایی «مقامات روسیه» است؛ به‌شکلی که در سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۸ رشد دیوان‌سالاری روسیه تقریباً دو برابر شده و متناسب با رشد بوروکراسی، فساد نیز گسترش پیدا کرده است (Калгин, Подвойский, 2009, p.71-72). با آغاز دور دوم ریاست جمهوری پوتین، پرونده‌های فساد، دیگر به‌صورت گسترده به اطلاع عموم نمی‌رسید. سیستم دولتی پوتین با ادغام آشکار خدمات دولتی با کسب و کار، به اقوام و دوستان رئیس جمهور اجازهٔ سوء استفاده و بهره‌مندی از دولت و تصاحب غیر قانونی اموال دولتی را می‌داد (Калинина, 2013). داده‌های سازمان شفافیت بین‌الملل، حاکی از آن است که در طول دورهٔ اول ریاست جمهوری پوتین تا اندازه‌ای از رشد فساد کاسته شد، اما در دو- سه سال

پایانی ریاست جمهوری وی رشد فساد سرعت می‌یابد. بنابراین باید گفت، در مجموع با وجـود میزان بالایی از رشد اقتصادی در این سال‌هـا، میـزان فـساد در روسـیه کـاهش نیافتـه اسـت (Гуриев, 2006). در کل دلایل اصلی برای فساد در روسیه در این دوره را مـی‌تـوان بـدین صورت دسته‌بندی کرد:

**الف) نبود رسانه‌های مستقل از دولت:** روش کار کانال‌های تلویزیونی فدرال (کانال یـک، رادیو تلویزیون‌های دولتی سراسر روسیه، شبکهٔ ان.تی.وی[1])، بزرگ‌ترین ایستگاه‌های رادیـویی و بیشتر روزنامه‌ها تا حد زیادی توسط دولت و نهاد ریاست جمهوری کنترل می‌شوند. تلویزیون اجتماعی جدید (که به‌شکل رسمی، سازمان غیر تجاری مستقلی است) نیز در کنتـرل کـرملین قرار دارد. مدیر اصلی آن را رئیس‌جمهور تعیین می‌کند، اما هیئت مدیره، اتاق عمومی را تشکیل می‌دهد؛ افزون بر این، هیچگاه کانال تلویزیونی مستقل ان.تی.وی به‌صورت منظم موضوع فـساد در سطح‌های بالای حاکمیت را پوشش نداده است. در آوریل ۲۰۰۱، کنترل بر کانال تلویزیونی را شرکت دولتی «گازپروم» تصاحب کرد؛

**ب) نبود دستگاه قضایی مستقل از کرملین و مقامات ارشد:** به‌گونه‌ای که در بیشتر مـوارد رأی دادگاه‌ها «از بالا» دیکته می‌شوند (Калинина,2013)؛

**پ) نبود رقابت سیاسی و احزاب سیاسی کارآمد و مـؤثر:** بـه بـاور نیگماتولینـا احـزاب سیاسی در روسیه درعمل امکان ایفای نقش میانجی بین مردم و مقامات و توان محافظت از منافع رأی‌دهندگان را ندارند. با توجه به بالغ‌نشدن جامعهٔ مدنی، احزاب به‌عنوان کانـال‌هـای ارتبـاطی جامعهٔ مدنی و حکومت جلوه‌گر نمی‌شوند، بلکه درحقیقت مشتریان بیان‌کننـدهٔ منـافع گروهـی هستند. آن‌ها همانند اتحادیه‌ای از طرفداران و حامیان پیرامون رهبر سیاسـی هـستند. از سـویی حزب حاکم یعنی «روسیهٔ متحد»، موضع غالبی را در نظام حزبی فدراسیون روسیه اشغال کـرده است. بنابراین، در روسیه یک نظـام چنـدحزبی بـا یـک حـزب مـسلط شـکل گرفتـه اسـت (Нигматуллина,2014, p. 79-80)؛

**ت) نبود جامعهٔ مدنی قـوی** که بتواند کنترل بر قوهٔ مجریـه را بـه‌دسـت بگیـرد: درواقـع تحولاتی که در این دوره در روابط قدرت در داخل روسیه شـکل گرفـت و سرشـت قـدرت سیاسی در این کشور، همراه با آثار فرهنگ سیاسی آن سبب شد تا رشد و پایداری جامعهٔ مدنی در روسیه متوقف شود (کولایی و کلبعلی، ۱۳۹۳، ص.۳۳۳)؛

**ث) شکاف موجود در قوانین روسیه:** در چنین وضعیتی مقاماتی که بیشتر درگیر طرح‌های مفسدانه‌اند، تنها احکام تعلیقی دریافت می‌کنند، در حالیکه کسانی که به‌شکل آشکار از دولـت

---

1. NTV







انتقاد می‌کنند، متحمل احکام واقعی خشن می‌شوند. در نتیجهٔ این شرایط، افزون بر ایجاد فساد، تشکیل سریع طبقهٔ الیگارشی(دولتی) مهیا شد که محیط پرباری برای فساد است. در این حالت، گروه بسیار کوچکی از مردم (به اصطلاح اقلیت حاکم) به‌سود فراوان دست می‌یابد، در حالی‌که دیگر اعضای جامع متحمل هزینه‌های آن خواهند شد. درنتیجه، طبقهٔ گروه‌سالارانه (الیگارش‌ها)، با برخورداری از ثروت، قدرت و رسانه، مانع از مبارزهٔ مؤثر با فساد اداری می‌شوند (Калинина, 2013).

در سال‌های ریاست جمهوری مدودیف (۲۰۱۲-۲۰۰۸) نیز، با وجود تلاش‌های دولت و اقدامات مختلف ضد فساد، وضعیت فساد در روسیه همچنان رو به بدترشدن گذاشت. شایان توجه است که هر چند دیمیتری مدودیف با این عبارت که «آزادی بهتر از نبود آزادی است» به پست و مقام رسید؛ اما رسانه‌های روسی در این دوران نیز آزاد نمی‌شوند و وابستگی آن‌ها به دولت و مقامات ادامه می‌یابد. از دیگر دلایلی که به افزایش سطح فساد در روسیه در سال‌های اخیر مرتبط و به‌عنوان عامل اصلی فساد مطرح می‌شود، نداشتن کنترل مؤثر جامعهٔ مدنی بر کار دولت در تمام سطح‌ها است. همچنین در طول ده سال، از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ وابستگی روسیه به صادرات مواد خام بیشتر شده است. به‌شکلی که اگر صادرات مواد خام در سال ۲۰۰۰، ۴۴ درصد از کل صادرات این کشور را شامل می‌شد، در سال ۲۰۱۰، ۶۵ درصد از کل صادرات را پوشش داده است. در همین زمینه، پژوهش‌های علمی در جهان نشان می‌دهند که در کشورهای غنی از منابع طبیعی، توزیع رانت‌های منابع به نهادهای غیرقانونی، ممکن است نابرابری درآمد و دامنهٔ رشد فساد را افزایش دهد (Немцов, Милов, 2010, p. 31). همچنین، اگرچه در دوران مدودیف، مقدمات لازم برای نظارت شهروندان و سازمان‌های جامعهٔ مدنی برای نظارت بر فعالیت دستگاه‌های دولتی فراهم شد، اما این مهم هنوز به‌شکل کامل محقق نشده است. درواقع جامعهٔ مدنی در روسیه بسیار ضعیف بوده و بیشتر مردم نسبت به سیاست مبارزه با فساد دولت بیگانه هستند (رشیدی و جعفری، ۱۳۹۰، ص.۸۱).

### شاخص‌های قدرتمندی الیگارشی دولتی

از آنجایی که فرضیهٔ نوشتار قدرتمندی الیگارشی دولتی را در ناکارامدی برنامه‌های ضد فساد دولت مؤثر می‌داند و این قدرت را با برخورداری الیگارشی از منابع قدرت، از جمله موقعیت اقتصادی بالا و یا قدرت اقتصادی، موقعیت اجتماعی، رسانه‌های جمعی، ارتباطات، حق تصمیم‌گیری، نفوذ سیاسی و غیره استدلال می‌کند، این نوشتار در این قسمت، به شاخص‌سازی متغیر اصلی (قدرتمندی الیگارشی) و سپس به بررسی دلایل و شرایط شکل‌گیری الیگارشی







دولتی روسیه و ماهیت آن‌ها می‌پردازد. سرانجام در پاسخ به این پرسش که دلیل ناکارامدی برنامه‌های دولت روسیه در مبارزه با فساد اداری چیست؟ تلاش شده تا تأثیر شاخص‌های قدرتمندی الیگارشی روسیه و ارتباط آن با فساد اداری شناسایی شود.

**مفهوم قدرت و منابع آن**

ماکس وبر قدرت را توانایی اعمال ارادهٔ خود با وجود مقاومت، از راه به‌کارگیری زور یا تهدید به استفاده از زور می‌داند (Тонков, Масалытина, 2007, p. 169). برای دسته‌بندی منابع قدرت نیز توسط کارشناسان رویکردهای گوناگونی طراحی شده است. در اولین بررسی‌های علمی پنج منبع اجبار، تخصص، قانون و یا حق تصمیم‌گیری، مرجعیت یا جاذبه و پاداش برای قدرت در نظر گرفته شد. بعدها «اطلاعات» به‌عنوان ششمین منبع و سپس منبع هفتم، «روابط» به منابع قبلی قدرت اضافه شدند (Андреева, 2013, p. 115). همچنین، عبدالرحمان عالم در بنیادهای علم سیاست، دانش، سازمان، موقعیت‌ها (اقتصادی، اجتماعی و...)، اقتدار، مهارت، ایمان و رسانه‌های جمعی را به‌عنوان منابع قدرت فردی و اجتماعی معرفی می‌کند (عالم، ۱۳۷۸، ص.۹۲-۹۳). بنابراین قدرت سیاسی، توانایی و امکان گروه، فرد و طبقه برای اجرای ارادهٔ خود در سیاست و هنجارهای قانونی است (Цепилова, Крупина, 2006, p. 18-19) و قدرت اقتصادی، توانایی برای تولید کالا و خدمات است (Луис О. Келсо, Патриция Х. Келсо, 2007, p. 39).

**مفهوم نفوذ**

نفوذ جوهرهٔ گسترش هر چیزی است. نفوذ در حوزهٔ سیاست، نفوذ دولت در حدود اولیه است (Рогов, 2011, p. 282). نفوذ رسانه‌ای نیز، به عملکرد رسانه بستگی دارد و میزان آن با سطح تأثیرگذاری در جامعه و میزان اقبال عمومی ارتباط مستقیمی دارد. همچنین رانت که از دیگر منابع قدرت الیگارشی روسیه معرفی شده است، درواقع درآمد مازاد بر هزینه‌ای است که توسط صاحب سرمایهٔ پولی یا زمین دریافت می‌شود که متقاضی فعالیت‌های کارآفرینی نیست (فرهنگ لغت توضیحی اوشاکوف). این عنصر مخرب روابط اقتصادی به‌صورت قابل توجهی شانس غنی‌سازی غیر قانونی را افزایش داده و زمینهٔ مناسبی را برای توسعهٔ جرم و جنایت سازمان‌یافته و فساد در دستگاه دولتی ایجاد می‌کند. بنابراین اقتصاد رانتی بیشترین انحصار را تولید می‌کند، یعنی اقتصاد ناکارامدی که در آن انگیزه‌ای برای کاهش هزینه‌ها و ارائهٔ فناوری‌های بالا وجود ندارد (Тертышный, 2012, p. 84).

**سرمایه‌داری الیگارشی در روسیه**

تجزیه و تحلیل الیگارشی به‌عنوان یک پدیدۀ سیاسی (هرچند منشأ اقتصادی دارد) مستلزم رجوع به تاریخ سیاسی روسیه در دهۀ گذشته است. تکامل تدریجی سرمایه‌داری گروه‌سالارانه را می‌توان با دقت کافی به دو فاز اصلی دورۀ یلتسین و دوران پوتین تقسیم کرد. از آن‌رو که اقتدار پوتین در دوران حاکمیت مدودیف پابرجا و مستحکم بود، بررسی این موضوع در این دوره در عرض حاکمیت پوتین قرار می‌گیرد. در این تقسیم‌بندی به‌صورت کلی، اصطلاح الیگارشی تا حد زیادی گویای سیستم حکومتی اولین رئیس جمهور روسیه (بوریس یلتسین) است و رژیم ولادیمیر پوتین، بیشتر با کاهش سیستم الیگارشی مرتبط است.

در نیمۀ دوم دهۀ، اصطلاح الیگارشی هنوز در روسیه استفاده نشده بود، پیش از این واژۀ نوواریش[1] به معنای «نورسیده» برای اشاره به دایرۀ محدودی که از نظر سیاسی بزرگترین کارآفرینان بانفوذ بودند، به‌کار می‌رفت. این اصطلاح در مباحث پیرامون اوضاع سیاسی روسیه در اواخر دهۀ ۱۹۹۰ استفاده می‌شد (Зудин, 1999, p. 45). اولین اشاره به الیگارشی روسیه، پیشتر، یک استعارۀ ژورنالیستی یا روش مبارزۀ سیاسی بود. در آن دوران به هر کسی که از افراد تازه به دوران رسیدۀ گارد ریاست جمهوری کارژاکوا و رؤسای شرکت‌های دولتی بزرگ بود، الیگارش می‌گفتند. برخی از تحلیل‌گران می‌گویند که زمینۀ پیدایش الیگارشی به سال‌های آخر حاکمیت گورباچف و دوران پروسترویکا مربوط می‌شود. یعنی هم‌زمان با تلاش‌هایی که اقتصاد سوسیالیستی را برای خدمت به نیازهای واقعی مردم، نقدکردن پول‌های غیرنقدی و تصویب قوانینی که اجازۀ ایجاد انواع تعاونی‌های وابسته به شرکت‌های دولتی را می‌داد، وامی‌داشت. این امر برای مدیران ناشایست و کلاهبرداران، امکان پمپاژ اعتبارات و بودجه را از بخش دولتی به اقتصاد رو به رشد سایه محقق کرد که همین مسئله مبنا و پایۀ الیگارشی شد. زیرا اقتصاد سایه، زمینۀ مناسبی را برای توسعۀ فساد و روابط جنایی، درهم‌آمیختگی فشردۀ آن‌ها و درنهایت حضور کسب و کار نیمه‌جنایی و جنایی در مقامات دولتی رده‌بالا فراهم می‌آورد (Кива, 2000, p. 22). به‌عبارتی، الیگارشی در روسیه، بخشی از نخبگان حاکم جدید است که از طبقۀ سیاسی قدیمی (نومنکلاتورها) پدید آمده و درواقع نظام اجتماعی جدیدی است که در زمان ریاست جمهوری بوریس یلتسین شکل گرفت (Крыштановская, 2002, p. 6).

1. Нувориш







**الف) دورهٔ یلتسین**- برنامهٔ خصوصی‌سازی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی به‌صورت جدی در دستور کار دولت حاکم قرار گرفته بود، در سال ۱۹۹۴ وارد مرحلهٔ جدیدی شد. در این زمان تصمیمی مبنی بر فروش سهام شرکت‌ها به ارزش بازار گرفته شد. برای جذب سرمایه‌گذاری در اقتصاد، دولت به تحریک در جهت ایجاد گروه‌های مالی- صنعتی روی آورد، فرض بر اینکه پول مردم راحت‌تر تجمیع و از راه سیستم بانکی استفاده شود. با این‌حال، گروه‌های مالی- صنعتی به‌جای سرمایه‌گذاری در اقتصاد به سوء استفاده و احتکار می‌پرداختند. دولت در حالی‌که تلاش می‌کرد تا کسری بودجه را جبران کند، صدور اوراق قرضهٔ رسمی با نرخ بالای بهره را (تا ۳۰۰ درصد در روبل) آغاز کرد. هم‌زمان دولت برای جذب سرمایه و اعتبار خارجی اقدام به ضمانت از وام‌های ارزی کرد که توسط بانک‌های روسیه برای خرید اوراق قرضهٔ دولتی ایجاد شده بودند. در این راستا به‌ویژه، گروه‌های مالی- صنعتی و بانک‌ها به خرید و فروش این اوراق بهادار می‌پرداختند. بنابراین در روسیه شکل‌گیری اصلی قشر الیگارشی هم‌زمان با روند خصوصی‌سازی بود. رئیس‌جمهور با استفاده از قدرت خود، جذاب‌ترین واحدهای مالکیت را (در درجهٔ اول واحدهای صنعتی و زیرساخت‌های روسیه) تقریباً به‌صورت بی‌عوض به اعضای این حلقه منتقل کرد (Бушков, 2009, p. 393). البته اعضای این گروه معتقد بودند که خصوصی‌سازی به‌نفع اقتصاد روسیه خواهد بود؛ زیرا دارایی‌های بخش خصوصی موجب اقتصاد متنوع و افزایش درآمدهای مالیاتی برای دولت می‌شود (رمضان‌زاده و حسینی، ۱۳۸۹، ص. ۵۰).

در همان حال برای بررسی پدیدهٔ الیگارشی در روسیه، می‌توان دو مرحلهٔ اصلی در گسترش روابط بین حاکمیت و جامعهٔ کسب و کار مشخص کرد (Канарш, 2006, p. 102-103): مرحلهٔ اول- بیشتر «ارتباط حامی - مشتری» است (نیمهٔ اول دههٔ ۱۹۹۰)، هنگامی که کسب‌وکار به‌عنوان یک مشتری عمل می‌کند و در خدمت تحقق منافع حاکمیت است، درحالی‌که در ازای آن امتیازهای خاصی دریافت می‌کند و حاکمیت، در رابطه با آن، در نقش حامی است. مرحلهٔ دوم- «انقلاب گروه‌سالارانه» (نیمهٔ دوم ۱۹۹۰) است، زمانی که کسب وکار بزرگ در نتیجهٔ پشتیبانی فعال، برای مبارزه‌های انتخاباتی ریاست جمهوری بوریس یلتسین، به منابع سیاسی (و از آن بیشتر منافع اقتصادی) دسترسی پیدا می‌کند و درواقع برای اولین‌بار در روابط با حاکمیت، حضور برابری دارد. در طول مبارزه‌های انتخاباتی، نخبگان اقتصادی جدید ارتباط مستقیمی با رهبری عالی سیاسی کشور برقرار می‌کنند، به‌گونه‌ای که پس از انتخابات، نمایندگان آن‌ها در سطح‌های بالای قوهٔ مجریه گنجانده شدند. پس از این در روابط دوجانبهٔ دولت و کسب و کار حامی‌گری جای خود را به رابطه هم‌زیستی (یکپارچه‌کردن یا اتحادیهٔ







شخصی) داد. در این دوره (۱۹۹۷-۱۹۹۶)، یک ائتلاف گروه‌سالارانهٔ بزرگ (نسل اول الیگارش‌ها) شکل گرفت، که در رسانه‌ها هفت بانکدار[1] نامیده شدند، که شامل هفت نفر از بانفوذترین نمایندگان کسب و کار روسیه می‌شد. این افراد نه‌تنها امکان تأثیرگذاری بر سیاست را پیدا کردند، بلکه به‌شکل مستقیم تصمیم‌های سیاسی می‌گرفتند. در سال ۱۹۹۸ به‌جای اولین نسل الیگارش‌ها نسل دوم آن روی کار آمد که ترکیبی از بستگان و اطرافیان اولین رئیس جمهور و به قولی حلقهٔ خانوادگی یلتسین بود. درواقع، سال‌های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹، دورهٔ ستایش اغراق‌آمیز الیگارشی است، زمانی که گروه‌سالاری رژیم در شخص رئیس جمهور یلتسین و بستگان نزدیک یا حلقهٔ خانوادگی وی، که با گروه‌های بزرگ مالی و اقتصادی مرتبط شده بودند، به‌وقوع پیوست.

همان‌گونه که از داده‌های جدول ۱ پیدا است، قدرتمندی الیگارشی روسیه ارتباط مستقیمی با نفوذ سیاسی، اقتصادی و رسانه‌ای آن‌ها دارد. در مورد نفوذ سیاسی الیگارشی روسیه، می‌توان گفت که الیگارشی در روسیه به‌عنوان عضو حتمی تقریباً تمام رویدادهای مهم سیاسی است، همچون استعفای چرنومیردین، فعالیت‌های دولت کرینکو، اعتصاب کارگران معدن یا چشم‌انداز مشارکت بوریس یلتسین در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۰۰. نفوذ سیاسی الیگارش‌ها نه‌تنها با رشد سرمایه و دارایی‌هایشان، بلکه از آن‌رو که بسیاری از رسانه‌های چاپی و الکترونیکی، محبوب‌ترین کانال‌های تلویزیونی، ایستگاه‌های رادیویی، روزنامه‌ها و مجله‌ها به‌دست آن‌ها افتاده بود، تأمین می‌شد. در شرایطی که رسانه‌های دولتی نفوذ خود را با توجه به منابع مالی ناکافی از دست داده بودند، سلاطین رسانه‌ای بهترین روزنامه‌نگاران را استخدام و در جهت گسترش رسانه‌های خود سرمایه‌گذاری می‌کردند. بنابراین تا سال ۲۰۰۰ نشریه‌های بانفوذ در دست الیگارشی روسیه قرار گرفت. پیشرفت سوداگری و تجارت رسانه‌ای تا اندازه‌ای قابل توجه بود که چندتن از کارآفرینان (برزوفسکی، ویاخیرف، گوسینسکی و پاتانین) در شمار بانفوذترین سیاستمداران کشور قرار گرفتند (Крыштановская, 2002, p. 35).

1. Борис Березовский, Михаил Ходорковский, Владимир Гусинский, Александр Смоленский, Михаил Фридман, Владимир Потанин, Владимир Виноградов

**جدول ۱. الیگارش‌های اصلی روسیه در سال ۱۹۹۶**

| الیگارش | بانک‌های در کنترل | مؤسسات تابع | رسانه‌های جمعی | رسانه‌های الکترونیکی |
|---|---|---|---|---|
| **علی اکبراف** | نیکویل | لوکویل | «ایزوستیا» یا اخبار | کانال ت و- ۶ |
| **ویاخیراف** | ایمپریال، ن ر ب (یا بانک ذخیرهٔ ملی) | گازپروم | «کمسومولسکایا پراودا» یا حقیقت کمسومول، «ترود» یا زحمت | کانال ن ت و، اُ ر ت (یا شبکهٔ تلویزیون اجتماعی روسیه) |
| **گوسینسکی** | مست بانک | مدیا مست | «سودنیا» یا امروز، «ایتوگی» یا نتیجه، «اسمنا» یا تغییر، طسم دنی» یا ۷ روز | ن‌ت‌و، رادیو «اخوماسکوی»، اُ ر ت |
| **برزوفسکی** | آفتوبانک، بانک مشترک | سیب نفت، آئروفلوت | «نزاویسیمایا گازتا» یا روزنامهٔ مستقل، «آگونک» یا جرقه | ت و -۶، او ر ت |
| **اسمولنسکی** | س ب س (یا بانک سیبری روسیه)-آرگو آرگوپرومبانک | | کومرسانت، نوایا گازتا، اخبار خدمات ملی | اُ ر ت |
| **فریدمن** | آلفا بانک | آلفا- سرمایه، آلفا- اقتصاد، ت ن ک (یا کمپانی نفتی تومنسکی) | | اُ ر ت |
| **خادارکوفسکی** | مناتپ | روس پروم، یوکوس | مسکو تایمز، اس تی پیترزبورگ تایمز، «لیتراتورنایا گازتا» یا روزنامه‌ی ادبی | اُ ر ت |
| **پاتانین** | م ف ک (یا شرکت مالی بین‌المللی)، آلبا- آلیانس | اینتراس، نوریلسکی نیکل، سیدانکو، کشتیرانی شمال- غربی | «کومسوملسکایا پراودا» یا حقیقت کومسومول، «ایزوستیا» یا اخبار | |

**منبع:** (О.В. Крыштановская, 2002, с. 32)، http://krotov.info/libr_min/11_k/ri/shtanov_05.htm







**ب) دورهٔ پوتین:** در نتیجهٔ بحران مالی سال ۱۹۹۸، برخی از بازرگانان بزرگ ورشکسته شدند و بعضی دیگر به خارج از کشور نقل مکان کردند. تنها گروه آلفا توانست موقعیت بالای خود را حفظ و تقویت کند. با ظهور پوتین اصل «فاصلهٔ برابر» کسب و کار از سیاست، که در اصل به معنای حذف الیگارش‌های قدیمی دوران یلتسین (و پیدایش الیگارش‌های دولتی حامی پوتین) بود، اعلام شد (Крыштановская, 2002, p.35). درواقع با پایان دورهٔ ریاست‌جمهوری بوریس یلتسین، ستایش اغراق‌آمیز از الیگارشی رو به کاهش نهاد. مخالفت شدید جامعه نسبت به الیگارشی، خودانزواگری رژیم، تنازع در درون نخبگان کسب و کار، که با پایان دورهٔ ریاست جمهوری یلتسین همزمان شده بود، زمینه را برای تغییر اساسی این وضعیت هموار کرد. کاتالیزور این فرایند به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۰ و انتقال سیستم چندمحور حاکمیت (واگرا)- که مشخصهٔ رژیم یلتسین است- به نظام تک‌محور (تمرکزگرا) است که توسط پوتین محقق شد. برخلاف سیستم حاکمیتی پلی‌محور، که بر مبنای تمرکزنداشتن قدرت، اولویت ارتباطات غیر رسمی و مجازبودن خودمختاری گستردهٔ نخبگان سیاسی است، نظام تک‌محور با گرایش به‌سوی تمرکزگرایی، فاصلهٔ برابر از تمام بازیگران سیاسی و همچنین کاهش قابل توجهی در خودمختاری نخبگان مشخص می‌شود.

در واقع در ارتباط با الیگارشی، رژیم جدید از همان ابتدا سیاست دوگانه‌ای را پیاده می‌کند: از یک‌سو، به‌دنبال تضعیف قدرت و به‌دنبال آن حذف الیگارش‌هایی که به حاکمیت وفادار نیستند از صحنهٔ سیاسی است و از سوی دیگر، به ایجاد روابط با الیگارشی وفادار، چه داخلی (نخبگان اداری فدرال) و چه خارجی (نخبگان کسب و کار) روی آورد (Канарш, 2006, p.103). با به‌قدرت رسیدن پوتین از میدان به‌درکردن کارآفرینان خصوصی از رسانه‌های برتر الکترونیکی آغاز شد. دولت جدید با صراحت فهماند که باج‌خواهی و ترسی را که یلتسین از سوی سلاطین رسانه‌ای در معرض آن قرار داشت، تحمل نخواهد کرد. در همین راستا رسانه‌های مخالف به ساختارهای متمایل و وفادار به دولت تحویل داده شدند (Крыштановская, 2002, p.58). در ارتباط با اولین غول‌های رسانه‌ای شناخته شده (گوسینسکی و برزوفسکی) در همان سال ۲۰۰۰ توسط حکومت اقدام ضد الیگارشی صورت گرفت که در نتیجهٔ آن امپراتوری قدرتمند رسانه‌ای که به‌شکل مؤثر برای انتقاد از دولت، بی‌ثباتی اوضاع در کشور را مورد استفاده قرار می‌داد، درهم شکسته شد و سرانجام خود الیگارش‌ها مجبور به ترک کشور شدند. در مرحلهٔ کنونی، بازسازی و از سرگیری سلسله مراتب در روابط بین دولت و کسب و کار روی می‌دهد. مدلی ایجاد شده که با تسلط مطلق حاکمیت دولتی بر بیزنس- الیت معرفی می‌شود (البته نمایندگان این طیف مواضع خود را در حکومت در ازای وفاداری حفظ می‌کنند) (Канарш, 2006, p.103-104). به این ترتیب، به‌تدریج الیگارشی دوران یلتسین به حاشیه رانده

شد و جای خود را به نسل جدیدی از کارآفرینان داد. این الیگارش‌ها بیشتر استانی بودند و ارتباط تنگاتنگی با صنعت داخلی داشتند. درپی اعلام سیاست «فاصله از الیگارش‌ها» تنها دو گزینهٔ حمایت و پشتیبانی از حاکمیت یا محو شدن برای الیگارش‌ها باقی می‌ماند. فاجعه‌ای که برای الیگارشی پیشین در نتیجهٔ نزدیکی به قدرت پیش آمد به الیگارش‌های جدید این هشدار را می‌دهد که در سیاست دخالت نداشته باشند؛ بنابراین «وفاداری» شعار الیگارش‌های جدید شد و اینگونه به‌صورت فزاینده‌ای برای ساخت یک رابطهٔ قوی و محتاطانه با استقرار در تمام سطوح، از راه اقدامات و فعالیت‌های نمایندگان خود تلاش می‌کند.

با وجود چنین واقعیتی در ایجاد الیگارشی نوین، ولادیمیر پوتین (نامزد انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۲) در مقالهٔ خود که در روزنامهٔ کومرسانت در ۶ فوریه ۲۰۱۲ منتشر شد، این‌گونه اظهار کرد: «ما با الیگارشی مقابله کردیم و با فساد هم مقابله خواهیم کرد». به‌نوعی می‌توان گفت این ادعای پوتین دربارهٔ مقابله با الیگارشی روسیه محقق شده است، نمونهٔ بارز آن برخورد وی با الیگارش‌های لیبرالی همچون برزوفسکی، گوسینسکی و خادارکوفسکی است. ولی از سوی دیگر و برخلاف ادعای وی میلیاردرهایی ظاهر شدند که عناوین و سرمایه‌های آن‌ها با ظهور ولادیمیر پوتین پدید آمد. به‌گونه‌ای که برخی از کارشناسان معتقدند روسیه در کل دولتی گروه‌سالارانه است و این امر با حاکمیت پوتین، بیشتر از دورهٔ یلتسین ملموس بوده و درواقع نظام الیگارشی در دوران وی تقویت شده است.

در سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۰ استفاده از اصطلاح الیگارشی در رسانه‌ها و به‌ویژه بیشتر، در جامعهٔ تخصصی به‌عنوان مترادف تاجر بزرگ و یا حتی یک ثروتمند عادی شروع شد. بنابراین با تعاریفی که در این سال‌ها از الیگارشی شده، می‌توان افرادی همچون رومن آبراموویچ، میخائیل فریدمن، اولگ درپیاسکا، میخاییل خودورکوفسکی، ولادیمیر پاتانین، آندری ملیچنکو و غیره را الیگارش درنظر گرفت. همان‌گونه که پیش از این گفته شد، در این سال‌ها الیگارش‌های منطقه‌ای ظاهر شدند که تأثیرگذاری آن‌ها متکی بر روابط افقی بین‌منطقه‌ای بود. حدود سال ۲۰۰۰ الیگارش‌های منطقه‌ای تا اندازه‌ای تقویت شدند که نفوذ اقتصادی‌شان را در مناطق هم‌جوار آغاز کردند. نمونهٔ قابل توجه این نوع الیگارشی، مارداشوف، مدیرعامل شرکت سهامی سورستال است (Крыштановская, 2002, p.57).

در رتبه‌بندی الیگارش‌های روسیه که مجلهٔ فوربس در سال ۲۰۱۲ تهیه کرده، علیشیر عثمان‌اف با ثروت تخمینی ۱۸/۱میلیارد دلار، ولادیمیر لیسین با (۱۵/۹) میلیارد دلار دارایی و الکسی مارداشوف، مدیرعامل شرکت سورستال با (۱۵/۳) میلیارد دلار ثروت، به ترتیب در بالای فهرست قرار گرفتند. همچنین در لیست سال ۲۰۱۲ فوربس، هشت سناتور، نه تن از







نمایندگان مجلس دوما، دو رهبر منطقه‌ای (ولادیمیر گروزدف با ۱ میلیارد دلار، و آرسن کاناکوف، با ۶۰۰ میلیون دلار) و یکی از مشاوران رئیس جمهور روسیه (میخاییل آبیزاف، ۱/۳ میلیارد دلار) جای دارند (وب‌سایت رسمی مجلهٔ فوربس، ۲۰۱۲). بنابراین می‌توان دریافت که الیگارشی دولتی روسیه از آنجایی که، از منابع قدرت برخوردار است، قدرتمند است. همان‌گونه که در مبانی نظری این نوشتار اشاره شد، قدرت فسادآور است و درواقع فساد در ذات قدرت نهفته است. در ادامه، ارتباط نخبگان و فساد اداری بررسی می‌شود.

**۵. نقش سرمایه‌داری الیگارشی در تداوم فساد اداری در روسیه**

با هدف مبارزه با فساد، توسط افلاطون در رسالهٔ «دولت ایده‌آل»، جداکردن حاکمیت و مالکیت، پیشنهاد می‌شود. دولت ایده‌آل افلاطون به این علت ایده‌آل است که در کل فسادی در آن وجود ندارد و مالکیت در آن منسوخ شده است. زیرا برای طبقهٔ حاکم (نخبگان) داشتن هرگونه مالکیتی به‌شدت ممنوع است. «اگر شما می‌خواهید در جمع نخبگان باشید، از مالکیت صرف‌نظر کنید. این شعار اصلی جامعهٔ ایده‌آل افلاطونی است (Карабущенко, 2009, c. 18). در حالی‌که الیگارشی روسیه نه‌تنها صاحب مالکیت و دارایی‌های کلان مادی است، از دیگر ابزار مهم قدرت، همچون نفوذ سیاسی و رسانه‌ای هم برخوردار است. نخبگان جدید روسیه، نتیجهٔ تجزیه و فروپاشی نومنکلاتورها است. الیگارش‌ها از مقامات دولتی، رسانه‌ها، مخالفان چپ و راست و حتی اتحادیه‌های کارگری، از راه رشوه، برای دریافت اطلاعات خودی و بهره‌برداری از آن در تجارت و تأثیرگذاری در به‌کارگیری تصمیمات اقتصادی ضروری استفاده می‌کنند (Крыштановская, 2002, c. 57). نتایج به‌دست‌آمده از یک مطالعهٔ تجربی، این مطلب را تأیید می‌کند و رابطهٔ فساد و نخبگان در روسیه را به‌عنوان یکی از سخت‌ترین مشکلات این کشور معرفی می‌کند. درحال حاضر در روسیه به مبارزه با فساد توجه زیادی می‌شود. البته، در گذشته هم آیین‌نامه‌ها، قطع‌نامه‌ها، طرح‌ها و برنامه‌های مبارزه با فساد و رشوه‌خواری در سطح‌های فدرال و منطقه‌ای وجود داشت و کارهایی در این راستا انجام می‌گرفت. اما پیشرفت‌های مثبتی در کاهش جرم‌ها در میان نخبگان و مقامات مختلف اتفاق نیفتاده است. بنابراین با وجود نداشتن راهکارهای مؤثر ضد فساد، سیستم مستحکم فاسد در کشور پیروز خواهد شد. متأسفانه، آمار کنونی اطلاعات بسیار ناامیدکننده‌ای ارائه می‌دهند که توصیف‌گر فساد لایه‌های بالاتر دیوان‌سالاری دستگاه‌های معاصر است. تنها در سال ۲۰۰۷، در روسیه بیش از یک هزار پروندهٔ جنایی مربوط به فساد در میان مقامات عالی‌رتبه اقامهٔ دعوی شد که از آن‌ها ۵۱۱ پرونده به اشخاصی با وضعیت حقوقی ویژه، از قبیل نمایندگان مجلس، قضات، دادستان‌ها، وکلا و مقامات ارشد دولتی مربوط می‌شد (Идрисова, 2008, p.116).

به باور کارابوشنکو، فساد یکی از قدیمی‌ترین شرارت‌های اجتماعی است که از تقسیم جامعه به نخبگان و توده‌ها پدید آمده است. بنابراین، از دورهٔ باستان راه‌کارهایی برای مبارزه در برابر این بیماری اجتماعی ارائه شده است. وی در مقالهٔ خود باعنوان فلسفهٔ فساد و نخبگان می‌نویسد، فساد زمانی رخ می‌دهد که روابط سلطه و فرمانبرداری، بروز پیدا کند. البته سلطه و تسلیمی که، در مرز و یا خارج از محدودهٔ مقررات قانونی قرار داشته باشد. بنابراین، سطح فساد، کیفیت خود حاکمیت (نخبگان) را نشان می‌دهد. هر چه سطح فساد حاکمیت بیشتر باشد، در آن صورت سطح حرفه‌ای و اخلاقی نخبگان حاکم کمتر است. درواقع نخبگان همهٔ ملت‌ها در همهٔ زمان‌های تاریخی این قانون کلی فساد را به‌کار می‌گیرند. در حال حاضر، تصور نخبگان حاکم بدون فساد غیرممکن است. درواقع هدف فساد قوی‌ترکردن نخبگان حتی از نظر (وضعیت مالی) آن‌ها است که در نتیجهٔ تصاحب دارایی‌های غیرقانونی به‌دست می‌آید (Карабущенко, 2009, p.16-17). لونییف نیز در مقالهٔ خود باعنوان فضای جنایت‌گری در روسیه و شکل‌گیری نخبگان سیاسی جدید بیان می‌کند که بین سطح جرم و جنایت و وضعیت بنیادهای اخلاقی- حقوقی نخبگان سیاسی و به‌ویژه نخبگان حاکم بر جامعه معمولاً ارتباط همبستگی قابل توجه و مستقیمی وجود دارد. هرچه سطح جرم و جنایت در جامعه بالاتر باشد، در آن صورت سطح جرم و جنایت گروه‌های نخبگان بالاتر است و برعکس، هرچه جرم و جنایت نخبگان بالاتر باشد، میزان جرم و جنایت در میان کل جمعیت کشور بالاتر خواهد بود. جامعهٔ بین‌المللی نیز از راه سازمان ملل متحد مدت‌ها است که در مورد تبهکاری گروه‌های حاکم، به‌ویژه فساد آن‌ها ابراز نگرانی کرده است (Лунев, 1994, p.89). منابع روسی از فساد اداری به‌عنوان رایج‌ترین رفتار غیر قانونی و کاملاً حرفه‌ای گروه‌های حاکم یاد می‌کنند که البته، مشروط به نکاتی است:

۱. قانون‌شکنی‌های گروه‌های حاکم مربوط به فعالیت‌های مدیریتی دولت است که با وجود اعلام صراحت و آشکاربودن تا حد زیادی محرمانه باقی می‌ماند، ۲. معمولاً در اعمال ارتکابی توسط نخبگان حاکم، هیچ قربانی مستقیم و طبیعی و همچنین شاهدانی که علاقه‌مند به افشای این حقایق باشند، وجود ندارد، ۳. جرم‌های حرفه‌ای در میان نخبگان حاکم کشورهای مختلف با استفاده از روش‌های پیچیده و بسیار هوشمند برای رسیدن به هدف‌های غیر قانونی و روش‌های مدرن محافظت در برابر افشا صورت می‌گیرد، ۴. حتی در کشورهای توسعه‌یافته و مردم‌سالار، افرادی از گروه‌های حاکم که قانون را نقض می‌کنند، بیشتر نسبت به دیگر شهروندان از پذیرش مسئولیت کیفری واقعی اجتناب می‌کنند، ۵. نخبگان حاکم معمولاً مصونیت کاملی برای خود ایجاد می‌کنند که نمونهٔ آن استعفای اولین رئیس جمهور روسیه (بوریس یلتسین) است که توسط پوتین مصونیت کاملی به وی اعطا می‌شود، ۶. نخبگان درعمل فعالیت سازمان‌های اجرای







قانون و دادگاه‌هایی را هدایت می‌کنند که تنها به‌واسطهٔ قانون امکان واقعی برای هدایت آن‌ها وجود ندارند (Лунев, 1994, p.90). افزون براین، کارابوشنکو به‌عنوان یک قاعده، تعدادی از ویژگی‌های اساسی نخبگان سیاسی را شناسایی کرده است که مرتبط با فساد آن‌ها است: دسترسی به قدرت و توانایی برای تصمیم‌گیری مسئولانه، دراختیارداشتن حجم زیادی از اطلاعات دقیق و امکان دستکاری افکار عمومی از راه پنهان‌کردن اطلاعات نامطلوب و بزرگنمایی بهترین اطلاعات خود، کنترل بر سلسله مراتب قدرت و مدیریت دستگاه‌های اداری و بوروکراتیک، توانایی برای درگیرشدن در فعالیت‌های فاسد (که انگیزهٔ اصلی در فعالیت حرفه‌ای نهادهای نخبگان حاکم است). بنابراین، می‌توان گفت که فساد «فولادینه‌کردن» قدرت و حاکمیت الیگارشی است که منجر به تضعیف قانون موجود و تقویت جرم و جنایت خواهد شد. وی در ادامه، یکی از دلایل تداوم فساد در روسیه را، امکان بیش از حد مقامات در صدور مجوز معرفی می‌کند که این اقدامشان درعمل، با مصونیت کامل از مجازات به‌کار گرفته می‌شود و از آن مهم‌تر بالابودن میزان رشوه، به‌شکلی که برخلاف اروپا که ترس و نگرانی از جهت از دست‌دادن میزان قابل توجهی از حقوق بازنشستگی و سیستم سخت اعلام درآمد و دارایی مسئولان و خانواده‌هایشان، همانند ترمزی برای ارتکاب اقدامات مفسدانه عمل می‌کند، در روسیه میزان زیرمیزی و رشوه درحدی است که ترس از جهت محرومیت از حقوق بازنشستگی در مقابل وسوسهٔ تأمین یک زندگی راحت با دو- سه معامله فاسد از بین می‌رود (Карабущенко, 2009, p.18- 20).

بنابراین همان‌گونه که در بخش‌های قبلی اشاره شد، رابطهٔ مستقیمی بین نخبگان و فساد وجود دارد، از طرفی قدرتمندی الیگارشی که محصول روابط خاص با مقامات دولتی و برخورداری از نفوذ سیاسی، در اختیارداشتن پرمخاطب‌ترین رسانه‌های دیداری، شنیداری، چاپی و در کل نفوذ بالای رسانه‌ای، قدرت زیاد اقتصادی به‌واسطهٔ تملک و هدایت بانک‌ها و شرکت‌های پرسود است، همگی بستر مساعدی را برای فساد آن‌ها فراهم می‌آورد. بنابراین قدرتمندی الیگارشی روسیه مانع مهمی برای تحقق سیاست‌های ضد فساد دولت به شمار می‌آید. شایان توجه است که این قدرتمندی، عامل مهمی برای دخالت الیگارشی در فساد کلان است و بستر مناسبی را برای توسعهٔ دامنهٔ آن فراهم می‌آورد، از این‌رو در بسیاری از موارد اختلاس‌های گسترده، لابی‌های غیر قانونی و گریز از مالیات به‌واسطهٔ الیگارش‌ها صورت می‌گیرد. اما موفق‌نبودن برنامه‌های دولت روسیه در مبارزه با فساد در عوامل دیگری مانند تناسب‌نداشتن مجازات با آسیب‌های فساد، دخالت‌نداشتن جامعهٔ مدنی و نبود ارادهٔ جدی دولت در مبارزه با فساد، سطح بالای تحمل جامعه در ارتباط با فساد و رشد دستگاه‌های دیوان‌سالار و غیره ریشه دارد که به‌شکل جدی در پیدایش فساد هم دخالت دارند.



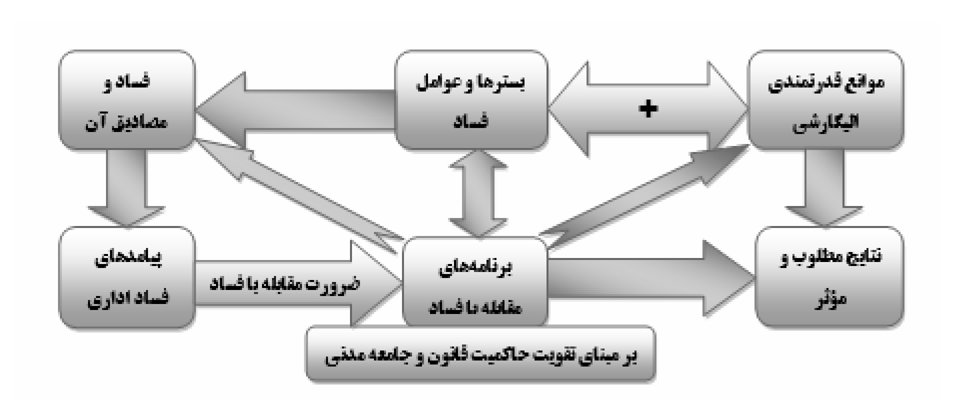




**نتیجه**

از مجموع مطالبی که در این نوشتار مطرح‌شده، می‌توان گفت که باوجود دلایل بی‌شماری که برای رشد فساد در روسیه بستر مناسبی را فراهم می‌آورند، ولی از آنجایی که الیگارشی دولتی روسیه که در حقیقت همان قشر نخبگان اقتصادی حاکم در روسیه هستند مجهز به ابزار قدرت است به عوامل و دلایل زمینه‌ساز فساد دامن می‌زند و افزون برآن به‌واسطهٔ قدرتمندی موجود مانع مهمی در تحقق مبارزه با فساد است. بنابراین دولت‌مردان روسیه برای موفقیت در دستیابی به این مقصود باید ضمن افزایش حساسیت اجتماعی نسبت به پیامدهای مخرب فساد و همچنین فراهم‌آوردن موقعیت‌های مناسب برای حضور جدی جامعهٔ مدنی در مبارزه با این مسئله، نه‌تنها با خود فساد که بلکه با عوامل آن مبارزه کنند و همچنین گام‌های اساسی برای از میان برداشتن موانع تحقق سیاست ضد فساد بردارند. با این هدف، اگرچه اقدامات گوناگونی می‌تواند صورت پذیرد؛ اما به‌نظر می‌رسد که در راستای مقابله با موانع موجود، کاستن از میزان قدرتمندی الیگارشی ضروری باشد. بنابراین تقویت حاکمیت قانون و تحقق عملی برابری همهٔ افراد جامعه در برابر آن اهمیت دارد.

افزون بر این، با هدف مهار قدرت الیگارشی دولتی، جدایی بخش تجارت و کسب و کار از دولت الزامی است تا الیگارش‌هایی که نفوذ سیاسی دارند و یا سیاست‌مدارانی که به‌واسطهٔ ثروتشان در شمار الیگارش‌ها قرار می‌گیرند، با محدودیت روبه‌رو شده و تا اندازه‌ای از قدرتشان کاسته شود. همچنین با خصوصی‌شدن گسترده و غیرانحصاری، شفاف و منهای دورزدن قانون و به کارگرفتن لابی‌گری‌های غیرقانونی، فرصت برابری برای حضور بدنهٔ جامعه، به‌عنوان گردانندگان رسانه فراهم شود تا زمینهٔ مناسبی برای نقادی‌های بی‌طرفانه مهیا شود. رسیدن به این مهم نیز نیازمند تقویت پایه‌های مردم‌سالاری و افزایش نقدپذیری دولت‌مردان، نخبگان و الیگارشی جامعهٔ روسیه و بلکه بسیاری ار دیگر کشورها است، که با این مشکل مواجه هستند. بنابراین جهت افزایش تأثیرگذاری راهبردهای ضد فساد مدل زیر (شکل ۲) طراحی شده است. در این راهبرد، مبارزه با فساد هم‌زمان در سه راستای هم‌سطح یعنی مبارزه با مظاهر و مصادیق فساد، از بین بردن بسترها و عوامل آن و مبارزه با موانع اجرای موفق برنامه‌های ضد فساد، صورت می‌گیرد. در صورتی که این راهبرد، مطالعه شده، همه‌جانبه و مداوم باشد نتایج مطلوبی مورد انتظار و قابل پیش‌بینی است.




**شکل ۲. مدل پیشنهادی – راهبرد جامع و فراسیستماتیک**

**منبع: نویسندگان**

در پایان شایان یادآوری است، صرف نظر از دیدگاه‌های گوناگونی که نسبت به کارکرد مثبت یا منفی فساد وجود دارد، از آن‌رو که این نوشتار به بررسی عامل یا عوامل ناکارامدی برنامه‌های ضد فساد دولت می‌پردازد و به‌قطع با تلقی منفی از فساد و پیامدهای آن جهت‌گیری شده، ضرورت مقابله با موانع موجود برای دستیابی به نتایج مطلوب و مؤثر در اجرای راهبردهای ضد فساد، تبیین شده است. بنابراین از آن‌رو که قدرتمندی الیگارشی دولتی (به‌عنوان یکی از موانع جدی ناکارامدی برنامه‌های ضد فساد دولت روسیه) فرضیهٔ اصلی این نوشتار است، با در نظر گرفتن این دیدگاه که مهار قدرت تنها با قدرت امکان‌پذیر است، برای کاستن از قدرتمندی الیگارشی دولتی و در نتیجه اثربخشی برنامه‌های ضد فساد دولت، تقویت حاکمیت قانون و جامعهٔ مدنی به‌عنوان نکات اساسی در راهبردهای ضد فساد پیشنهاد شده است.

## منابع

### الف) فارسی


۱. ایزدی‌اودلو، عظیم (۱۳۸۶)، «مکتب نخبه‌گرایی»، **کیهان فرهنگی**، تحقیق و تاریخ، خرداد ۱۳۸۶، شمارهٔ ۲۴۸، ص.۵۴-۵۷.

۲. بوناویتا، پترا (۱۳۸۹)، **روسیه در چنگ مافیا**، ترجمه توفیق گلی زاده، تهران: کتاب آمه.

۳. تانزی، ویتو (۱۳۷۸)، «مسئله فساد: فعالیت‌های دولتی و بازار آزاد»، ترجمه بهمن آقایی، **اطلاعات سیاسی- اقتصادی**، بهمن و اسفند ۱۳۷۸، شمارهٔ ۱۴۹و ۱۵۰، صص. ۱۸۹-۱۷۸.

۴. حبیبی، نادر (۱۳۷۵)، **فساد اداری**، تهران: انتشارات وثقی.

۵. حق‌گو، حسین (۱۳۸۵)، «معرفی کتاب: محدود کردن قدرت با قدرت نظری بر کتاب «آینده آزادی؛ اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی»، نشریهٔ **فرهنگی و اجتماعی گفتگو**، شمارهٔ ۵۲، تهران، دی ۸۷ ، صص. ۱۵۲-۱۵۹.

۶. رشیدی، احمد و علی‌اکبر جعفری (۱۳۹۰)، «فساد سیستماتیک و فراگیر؛ مشکل دورهٔ گذار در روسیه»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال چهارم، شمارهٔ ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۰، صص. ۶۵-۸۶.

۷. رمضان‌زاده، عبدالله و سید حمید حسینی (۱۳۸۹)، جایگاه گازپروم در راهبرد انرژی روسیه، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال سوم، شمارهٔ ۶، بهار و تابستان ۱۳۸۹، صص. ۶۶-۴۱.

۸. عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۸)، **بنیادهای علم سیاست**، چاپ پنجم، تهران: نشر نی.

۹. کولایی، الهه و فرزاد کلبعلی (۱۳۹۳)، موانع شکل‌گیری جامعهٔ مدنی در روسیه، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، صص. ۳۱۹-۳۳۴.

۱۰. نعمتی زرگران، علی باقر (۱۳۸۴)، «خصوصی‌سازی در روسیه»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال چهاردهم، دورهٔ چهارم، شمارهٔ ۵۰، تابستان ۱۳۸۴، صص.۸۷-۱۰۲.

**ب) روسی**

1. Андреева К.С.(2013) “Виды источники власти в организации и особенности их применения управлении персоналом”, **Экономика**. **Финансы**. **Управление**, №1 (45). 2013, с.114-118.
2. Бушков Александр Александрович (2009) **Хроника мутного времени**. Дом с привидениями
3. Быстрова А. С., А. В. Дука (2006) “Коррупция в институционализации российской элиты”, **Финансы и бизнес** ,№1, с. 57- 67.
4. Гомеров И. Н.(2011) **Власть - исходная предпосылка политики: Лекция**, Новосибирск . гос. ун-т. Новосибирск, 2011. 77 с.
5. Гунина А.А. (2011) “Современные российские рантье: особенности социального состава и образа жизни”, **Социологические исследования**, 2011, №11, с. 75-78
6. Даль В.И.(2009) Толковый словарь живого великорусского языка, Доступна на: http://slovardalja.net/word.php?wordid=21888, Дата Обращения: 2013/ 05/ 21.
7. Зудин А.Ю.(1999) «Олигархия как политическая проблема российского посткоммунизма», **Общественные науки и современность**, №1, с. 45-65.
8. Идрисова, С.Ф, (2008) «Анализ экспертной оценки коррупционной элиты», **Вестник удмуртского университета**, 2008. Выпуск 2, с. 116-119.







9. Ижболдин-Кронберг А.Р. (2013) “Экономическая власть: актуальность проблемы, границы исследования, основные понятия и категории”, **Вестник Алтайской академии экономики и права**, Ноябрь 2013, с. 18-22.
10. Калинина, Александра(2013), “Коррупция в России как бизнес”, Сайт Институт современной России, 29 января 2013, Доступна на: http://imrussia.org/ru/society/376, Дата Обращения: 2013/10/ 4.
11. Каменская Г.В.(1994) “Генезис идей демократии”, **Социологические исследования**. №4. С.29-40.
12. Карабущенко П.Л. (2009) «Философия коррупции» и соблазн победы над ней», **Проблема коррупции: пути междисциплинарного исследования**: Материалы V Международной научной конференции «Россия и Восток» г. Астрахань4–6 сентября 2009 г. , с. 15-27.
13. Качкина Т.Б., Качкин А.В.(2010) **Коррупция и основные элементы стратегии противодействия ей**: Учебное пособие., Ульяновский институт повышения квалификации, ОАО «Областная типография «Печатный двор». 80 с.
14. Кива, Алексей Васильевич (2000) «Российская олигархия: общее и особенное»., **Общественные науки и современность**, ОНС, N. 2 , С. 18 - 28.
15. Крыштановская О. В. (2002) “Бизнес-элита и олигархи: итоги десятилетия”, **Мир России**, Т. 11, № 4, С. 3-60.
16. Крыштановская О.В. (2002) “Трансформация бизнес-элиты России 1998-2002”, **Социологические исследования**, 2002, № 8 , С. 17-49.
17. Крыштановская, Ольга(2013) Анатомия российской элиты, Доступна на: http://krotov.info/libr_min/11_k/ri/shtanov_05.htm, Дата Обращения: 2013/ 09/ 20.
18. Луис О. Келсо, Патриция Х. Келсо (2007) **Демократия и экономическая власть**, Переводчик: В. И. Федоров, Сан-Франциско: Институт Келсо по изучению экономических систем, 268 с.
19. Лунеев В.В.(1994) “Криминогенная обстановка в России и формирование новой политической элиты”, **Соц. иссл. Социология преступности** , № 8-9. 54, с. 89-101.
20. Мильчакова, Наталья Николаевна (2010), “Определение понятия "коррупция": терминологический дискурс в контексте”, **Вестник Тюменского государственного университета**. Тюмень: Изд-во ТюмГУ, № 2. - С. 139-147.
21. Нигматуллина И.В.(2014) “Актуальные проблемы политического развития современного российского общества”, **Вестник ВЭГУ**, № 1 (69)
22. Нисневич Ю.А. (2009), **Свобода и конкуренция или коррупция?** М., ГУ ВШЭ, 68 с.








23. Посконин В.В., Я.В. Балобанов (2007) ”Категория государственная власть в современной социал-демократии”, **Вестник Удмуртского университета,** №6, с.31-40.
24. Рецензенты: В.И. Цепилова, А.Н. Крупина (2006) **Политология, Учебное пособие для студентов заочного отделения,** Министерство образования РФ, Уральский государственный экономический университет, Екатеринбург, 168 с.
25. Рогов И. И. (2011) “Понятие «экспансия» и его использование в исследовании имперских социальных систем”, **Вестник ЮРГТУ(НПИ)**, № 3, с.281-286.
26. Тертышный С.А. (2012), “Коррупция как форма рентоориентированного поведения и проблема ее измерения в экономике России”, **Проблемы современной экономики**, №2, с.83-87.
27. Тонков Е.Е., С.В. Масалытина(2007) “Управление процессом государственной деятельности в механизме современной политико-правовой модернизации”, **Научные ведомости БелГУ**, № 9(40), № 2, С. 167-172.
28. Яковлева Т. Н. ,Тырнова Н.А. (2012) «Современная политическая элита в общественном мнении россиян.», **Каспийский регион: политика, экономика, культура**, № 3, С. 208-218.
29. 200 богатейших бизнесменов России — 2012(2012), Доступна на: http://www.compromat.ru/page_32046.htm, http://maxpark.com/community/8/content/1317041 и http://www.forbes.ru/rating/bogateishie-biznesmeny-rossii-2012/2012, 2012/ 19.04.2012, "Русский Forbes", Дата Обращения: 2013/ 09/ 20.
30. Индекс Восприятия Коррупции, Доступна на: http://www.transparency.org.ru/indeks-vospriiatiia-korruptcii/blog, Дата Обращения: 2013/ 09/ 23.


### ج) انگلیسی


1. Aslund, Anders (2014), "Oligarchs, Corruption, and European Integration", **Journal of Democracy**, Vol. 25, No. 3, July 2014, pp. 64-73.
2. Fursova, Valentina, Greg Simons (2014), "Social Problems of Modern Russian Higher Education: The Example of Corruption", **International Education Studies**; Vol. 7, No. 10; Published by Canadian Center of Science and Education, pp. 25-31.
3. Guriev, Serge. Andrei Rachinsky (2005) "The Role of Oligarchs in Russian Capitalism”, **Journal of Economic Perspectives,** Vol.19, No.1, Winter 2005, pp. 131–150.







4. Johnston, Michael (2012) **Corruption and Reform: One Size Does Not Fit All**, Austria, Publication International Anti-Corruption Academy (IACA), IACSA - International Anti-Corruption Summer Academy.
5. Michelle Man(2009)"Political Corruption in Russia: An Evaluation of Russia's Anti-Corruption Strategies, 1991-2009".**POLIS Journal**, Vol. 2, Winter 2009 University of Leeds, pp. 1-53.
6. William H. (2010) "US Embassy Cables: Russia is Virtual 'Mafia State', Says Spanish Investigator, Available at: http://www.theguardian.com/world/us-embassy-cables-documents/247712 (Accessed on: 20/ 09/ 2013).





مطالعات اوراسیای مرکزی، سال ششم، شماره ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۹۲، صص ۹۴-۷۵

# امنیت انرژی و سیاست درهای باز تاجیکستان: جایگاه ایران در روابط اقتصادی – تجاری تاجیکستان

**صادق زیباکلام***

عضو هیات علمی نیمه وقت، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، تهران، ایران

**مهناز گودرزی**

دانشجو دکترا روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۸- تاریخ تصویب ۱۳۹۲/۵/۲۸)

**چکیده**

اگرچه بر اساس نظریه‌های ژئواکونومی، مطالعه مسایل مربوط به انرژی، برای همه کشورها ضرورت راهبردی دارد ولی باید این مهم را در نظر گرفت که انرژی برخلاف قرن گذشته تنها شامل منابع نفت و گاز نیست؛ اگرچه هنوز این منابع نقش اول را در مجموعه منابع انرژی بازی می‌کنند. امروزه در کنار طرح مفاهیمی مانند ژئوپلیتیک و ژئواکونومی مفهوم هیدروژئوپلیتیک نیز نشان از اهمیت انرژی آب در کنار نفت و گاز دارد. از سوی دیگر نیاز به انرژی ضرورت مسیرهای انتقال آن و حمل و نقل کالاهای تولیدی را نیز به‌دنبال خود دارد. در چنین وضعیتی توجه به آینده منابع انرژی و چگونگی سازمان‌دهی تولید، انتقال و مصرف آن برعهده صاحبان، تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان انرژی است. در این نوشتار تلاش بر این است تا جایگاه ایران در سیاست خارجی و روابط اقتصادی کشور تاجیکستان با توجه به سیاست درهای باز این کشور با تأکید بر بحث انرژی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

**کلید واژه‌ها**

امنیت انرژی، تاجیکستان، ایران، سیاست درهای باز، سیاست خارجی، روابط اقتصادی

* Email: zibakalam1@yahoo.com







### مقدمه

راهبرد انرژی بخشی از راهبرد توسعه و امنیت ملی کشورها است. امروزه رشد اقتصادی و قدرت سیاسی کشورها با امنیت انرژی ارتباط تنگاتنگی پیدا کرده است. بنابراین دولت‌ها در سراسر جهان همه ابزارهای خود، از دیپلماسی و اطلاعات تا اقتصاد و نیروی نظامی را در جهت تأمین امنیت انرژی بکار می‌گیرند. در این ارتباط با توجه به اینکه نیاز به انرژی (نفت، گاز و آب) درحال افزایش است و حجم این منابع درحال کاهش است، بحث امنیت انرژی بیشتر از گذشته مورد توجه قرار گرفته است. این درحالی است که توزیع نامتقارن منابع انرژی در عرصه جهانی و روند خالی شدن نامتوازن منابع در ژئواکونومیک انرژی، برخی کشورها را در جایگاه صادرکنندگان و برخی دیگر را در جایگاه واردکنندگان مهم قرار داده است. به‌عبارت دیگر از نظری، انرژی و راهبرد آن مانند هر موضوع پایه‌ای دیگر در اقتصاد بین‌الملل متأثر از کشمکش میان دو فضا، نگاه یا روند (صادرات و واردات) است که کشورها را در مسیر توسعه و قدرتمند شدن با انتخاب‌های دوگانه قرار می‌دهد. در این چارچوب و بر اساس مباحث ژئواکونومیک در کنار بحث انرژی و امنیت آن، داشتن امکانات و زیربناهای حمل و نقل از عو امل تحکیم قدرت کشورها است. به همین دلیل این نوشتار بر اساس ۲ متغیر اساسی بنا شده است:

۱- داشتن یا نداشتن منابع انرژی که هم شامل مفهوم رایج انرژی یعنی نفت و گاز و هم مفهوم هیدروپلیتیکی آن یعنی آب می‌شود،

۲- داشتن شرایط مناسب حمل و نقل، که در ادامه به آنها پرداخته خواهد شد.

## امنیت انرژی در آسیای مرکزی و قفقاز

یکی از مهم‌ترین دلایل اهمیت منطقه آسیای مرکزی و همچنین قفقاز (به‌ویژه جمهوری آذربایجان) وجود منابع انرژی نفت و گاز است به‌شکلی که منابع نفت و گاز نقش انکارناپذیری در تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آسیای مرکزی و قفقاز دارند؛ ضمن اینکه عاملی برای پیشرفت اقتصادی کشورهای منطقه است، به‌صورت بالقوه عامل رقابت و درگیری نیز هست. برای نمونه نقش نفت در حیات سیاسی و اقتصادی جمهوری آذربایجان بسیار چشم‌گیر است و تحولات سیاسی پس از استقلال به‌صورت کلی در تأثیر مسئله نفت بوده است(احمدی و جلیل‌پیران، ۱۳۸۹،

۱۱۵-۱۱٤). منابع انرژی آسیای مرکزی و قفقاز در دریای خزر واقع شده است و این موضوع سبب اهمیت روزافزون این دریا برای جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته شده است. در بین کشورهای آسیای مرکزی کشورهایی مانند قزاقستان (قزاقستان بزرگ‌ترین ذخایر نفت خام قابل استخراج را در منطقه دارد(Energy International Administration(EIA), 2011) و ترکمنستان و در منطقه قفقاز، جمهوری آذربایجان نسبت به دیگر کشورها منابع نفت و گاز بیشتری دارند. بر اساس گزارش‌های، اداره اطلاعات انرژی آمریکا میزان ذخایر اثبات شده نفت در دریای خزر بین ۱۷ تا ٤۹ میلیارد بشکه و نیز آمار شرکت بررسی نفت و گاز جهانی این ذخایر را تقریباً ۳۸/۲ میلیارد بشکه برآورد کرده است. همچنین آمار شرکت نفت انگلیس ذخایر تأییدشده نفت خام این حوزه را بیش از ٤۸ میلیارد بشکه برآورد کرده است. دریای خزر در مقایسه با ظرفیت نفت، ظرفیت قابل توجهی گاز طبیعی نیز دارد و ذخایر تعیین‌شده گاز طبیعی منطقه خزر تناسب بیشتری با تولیدات گاز دنیا دارد. میزان برآورد ذخایر گاز بر اساس مراکز پیش‌بینی کننده مختلف، متفاوت است. کمترین و بیشترین تخمین را به ترتیب اداره اطلاعات انرژی آمریکا به میزان ٤۳۱/۱ تریلیون فوت مکعب و شرکت بررسی نفت و گاز جهانی نیز حدود ۵۰۰/۷ تریلیون فوت مکعب ذکر کرده‌اند (ENI, 2010).

در کنار نفت و گاز، منابع آب در آسیای مرکزی که هم اساس کشاورزی و هم زمینه‌ای برای تولید برق آبی است نیز اهمیت بسیاری دارد. نبود توزیع مناسب جغرافیایی منابع آب از جمله مسائل اصلی و تأثیرگذار بر وقوع بحران آب در سطح جهانی و منطقه‌ای است. دولت‌های آسیای مرکزی دسترسی یکسانی به آب‌های فرامرزی ندارند. برای نمونه درحال حاضر که تقریباً ۱۰۰ درصد از آب‌های قرقیزستان و تاجیکستان از منابع داخل سرزمین سرچشمه می‌گیرد و تمامی آب مصرفی ترکمنستان از منابع بیرون از سرزمین آن کشور تأمین می‌شود. این عامل ریشه درگیری و بحران در منطقه بوده است (Wegerich, 2009, p. 119). از بین جمهوری‌های آسیای مرکزی ازبکستان، ترکمنستان و قزاقستان جزء تولیدکنندگان مهم پنبه هستند، ولی منابع آب کمتری نسبت به جمهوری‌های دیگر دارند. در بین این ۳ جمهوری ترکمنستان و قزاقستان به‌سبب داشتن منابع غنی نفت و گاز تاحدی مشکل خود را جبران می‌کنند. ولی ازبکستان منابع نفت و گاز زیادی ندارد و برای کشاورزی و تولید برق به آب بسیار نیازمند است. این امر زمینه وابستگی این جمهوری به منابع آبی تاجیکستان است (the American Institute of Afghanistan Studies, 2009, p. 12).







هم اکنون کشورهای این منطقه تـلاش در اسـتفاده از منـابع گونـاگون انـرژی خـود بـرای افزایش توانایی خود در عرصه جهانی دارند. کشور تاجیکستان با داشتن منابع آب فراوان منابع نفت و گاز حداقلی دارد و فقیرترین کشور آسیای مرکـزی از ایـن نظـر اسـت. ایـن کشـور از یک‌سو تلاش می‌کند از منابع آب به‌عنوان یک ابزار مهم در سیاست خارجی خود استفاده کنـد و از سوی دیگر منابع نفت و گاز مورد نیاز خود را نیز از کشورهای دوست و همجـوار خـود تأمین کند. تاجیکستان برای رسیدن به این هدف به گسترش روابـط خـارجی خـود در قالـب سیاست درهای باز پرداخته است. در این میان جمهوری اسلامی ایران با توجه به سابقه نزدیک فرهنگی و تمدنی از یک‌سو و داشتن منابع سرشار انرژی و راه داشتن به بازارهای جهانی یکی از اولویت‌های سیاست درهای باز تاجیکستان است. جمهوری اسلامی نیز براساس سند چشـم انداز ۲۰ ساله که برمبنای آن باید با کشورهای مختلف تعامل سازنده داشته باشد؛ تلاش می‌کند با کشور تاجیکستان به‌عنوان یک کشور دوست که به واردات انرژی و سرمایه‌گذاری خـارجی نیاز دارد، رابطه متقابل برقرار کند.

## ژئواکونومی و اصول سیاست خارجی تاجیکستان

### الف- اصول و محورهای اساسی سیاست خارجی تاجیکستان

اصول و محورهای اساسی سیاست خارجی تاجیکستان به‌صورت کامل در اعلامیه اسـتقلال و قانون اساسی این کشور منعکس شده است. براین اساس اصول اساسی سیاست خارجی، سیاسـت درهای باز چندوجهی، واقع‌بینی، توازن، عمل‌گرایی و تأمین امنیت ملی و هدف‌های کلی آن، حفظ منافع ملی و دولتی تاجیکستان است. هدف‌های اصلی در سیاست خـارجی تاجیکسـتان، تـأمین و تحکیم جایگاه شایسته دوشنبه در جامعه بین‌المللی، به‌وجودآوردن اقتصاد بازاری ثمربخش و از این راه حل‌وفصل مسایل اجتماعی، ایجاد نهادهای دموکراتیک و جامعـه مـدنی، تـأمین امنیـت ملـی و تقویت روندهای همگرایی در منطقه بوده‌اند. درواقع تاجیکستان در مسیر تقویت همکـاری متقابـل سودمند چندبعدی در جهت گسترش همکاری باکشورهای مختلف شرق و غرب و جهـان اسـلام گام بر می‌دارد.

درحال حاضر امام علی رحمان رئیس جمهور تاجیکستان است. رحمان در سال ١٩٩٤، به مقام ریاست جمهوری انتخاب شد. پس از پایان دوره پنج ساله، در سال ۱۹۹۹ و این بار به‌مدت هفت سال به این مقام برگزیده شد. وی تغییرهایی در قانون اساسی ایجاد کرد. در انتخابات ٦ نوامبر ٢٠٠٦ با ۷۹/۳ درصد آرا برای یک دوره ۷ ساله دیگر به ریاست جمهوری انتخاب شد(کولایی، ۱۳۸۹، ص ١٥٦). باید گفت که قدرت ریاست جمهوری به‌ویژه در ارتباط با سیاست خارجی در تاجیکستان بسیار بیشتر از حدود مقرر در قانون اساسی است. تا آنجا که تاجیکستان با در نظر داشتن ملاحظه‌های امام علی رحمان، کار تدوین آیین سیاست خارجی خود را آغاز کرده است(سفارت تاجیکستان، ۱۳۹۰/۷/۱۰).

به گفته رئیس‌جمهور تاجیکستان، امام علی رحمان، یکی از مهم‌ترین هدف‌ها در سیاست خارجی تاجیکستان همکاری با کشورهای همسایه است که این همکاری‌ها باید بر اساس منافع متقابل و در راستای توسعه آسیای مرکزی، و رفاه و سعادت مردم این منطقه باشند. دولت تاجیکستان به این موضوع آگاه است که ازبکستان و روسیه نقش مهمی در این کشور دارند بنابراین با تمام کارشکنی‌های موجود از سوی آنها نمی‌تواند و نمی‌خواهد روابط خود را با آنها تیره کند بنابراین تلاش دارد تا ضمن حفظ روابط خود با این کشورها، با کشورهای مختلف دیگر مانند چین، ترکمنستان، اروپا و جمهوری اسلامی ایران روابط خوب، دوستانه و مبتنی بر منافع اقتصادی داشته باشد. از نگاه تحلیل‌گران، رئیس‌جمهوری تاجیکستان با این اقدام می‌خواهد هم به روس‌ها هشدار دهد و هم به‌نوعی توجه غرب و دیگر قدرت‌های منطقه‌ای از جمله چین، ایران و جهان اسلام را به‌خود جلب کند. درحال حاضر با توجه به نیاز تاجیکستان به انرژی، کارشکنی کشورهایی مانند ازبکستان و روسیه در اجرای طرح‌های وعده داده شده به تاجیکستان و بحران اقتصادی، دولت تاجیکستان سیاست درهای باز را به‌شدت در سیاست خارجی خود پی‌گیری می‌کند. این سیاست باعث تأثیرپذیری از اقتصاد بین‌الملل نیز شده است. البته تغییرهای حاصل از تحولات ناشی از بحران اقتصادی بر کشورهای آسیای مرکزی متفاوت است. چنانچه کاهش قیمت نفت برای تاجیکستان و قرقیزستان که واردکننده نفت هستند به‌صورت مثبت عمل می‌کند و برای قزاقستان تأثیرهای منفی به‌همراه دارد؛ این درحالی است که تاجیکستان از کاهش درآمد بازگشتی کارگران شاغل در خارج از کشور ضرر کرده است. به‌همین دلیل امام علی رحمان،

در مراسمی بمناسبت شانزدهمین سالگرد استقلال تاجیکستان اظهار داشت که تاجیکستان سیاست «درهای باز» را اجرا می‌کند و آماده همکاری با تمامی کشورهای جهان با در نظر گرفتن منافع ملی خود است. به گفته امام علی رحمان، تاجیکستان در سیاست خارجی خود برای همکاری با کشورهای آسیای مرکزی و آسیایی از جمله ایران، ترکمنستان و افغانستان، جایگاه ویژه قایل خواهد بود. یک نمونه از اقدام‌های در چارچوب سیاست‌های درهای باز سفر همراه‌خان ظریفی، وزیر امور خارجه تاجیکستان به عشق‌آباد و دیدار با رئیس جمهور ترکمنستان بود که سبب شد واردات حامل‌های انرژی به‌ویژه بنزین از ترکمنستان را آغاز کنند. در این میان جمهوری اسلامی ایران با توجه به رویکرد تعامل سازنده و نزدیکی فرهنگی و تمدنی که بین دو کشور وجود دارد، می‌تواند نقش زیادی در بستر سیاست درهای باز تاجیکستان داشته باشد که در ادامه به این موضوع پرداخته می‌شود.

### ب- منابع انرژی تاجیکستان

منابع نفت و گاز تاجیکستان در دوران اتحاد شوروی کشف شد و بر اساس آمار آن زمان ذخایر نفتی تاجیکستان ۱۱۳ میلیون تن و گاز ۸٦۳ میلیارد متر مکعب تخمین زده شد ولی با فروپاشی اتحاد شوروی تقریباً همه چاه‌ها پلمب شدند. درحال حاضر تاجیکستان دارای ٤۰۰ میلیون تن ذخایر نفت و یک تریلیون و ۳۰۰ میلیون مترمکعب ذخایر گاز است که در عمق ٦ تا ۷ کیلومتری زمین قرار گرفته و چون استخراج آن از نظر کارشناسی توجیه اقتصادی ندارد به‌ناچار سوخت در ردیف مواد مهم وارداتی این کشور قرار دارد(سفارت جمهوری تاجیکستان در ایران، ۸ فروردین ۱۳۸۹). در زمینه ذخایر گازی نیز در سال ۲۰۰۷ فعالیت اکتشافی در جنوب در استان ختلان شروع شد. تاجیکستان در یک شبانه روز ٤۷ هزار مترمکعب گاز تولید می‌کند که این میزان تنها می‌تواند نیاز مردم و ساکنان منطقه قرغان تپه در استان ختلان[1] در جنوب این کشور را تأمین کند (Global Security, 2012). به‌صورت کلی درحال حاضر حدود ۹۵ درصد گاز طبیعی این کشور وارد می‌شود که سهم ازبکستان در واردات گاز به تاجیکستان سالانه ٤۳ میلیارد مترمکعب است.

۱. Khatlan

جمهوری تاجیکستان برخلاف نفت و گاز، در زمینه منابع آبی بسیار غنی است. براساس آمارهای ارائه شده، حدود ۹۰ درصد منابع آبی منطقه آسیای مرکزی در تاجیکستان و قرقیزستان قرار دارد و سرچشمه رودخانه‌های سیردریا و آمودریا که در قسمت جنوب این کشور و در شمال غرب دریاچه آرال[۱] است به‌عنوان بزرگ‌ترین رودخانه‌های منطقه از کوه‌های این دو کشور سرچشمه می‌گیرد. با توجه به اینکه کارشناسان مشکل اصلی دهه‌های آینده آسیای مرکزی را درگیری بر سر آب می‌دانند. تاجیکستان به‌دلیل داشتن منابع آب فراوان در آینده نقش مهمی در این زمینه خواهد داشت.[۲] مجموع آب‌های جاری در تاجیکستان سالانه ٦٤ میلیارد مترمکعب است که تقریباً بیشتر آن به حوزه آمودریا(٤٣ میلیارد مترمکعب) و بقیه به سیردریا می‌ریزد. این مقدار در سال‌های پرباران حداکثر به ۹۰ میلیارد مترمکعب و در سال‌های کم بارندگی به حداقل ۳۹ میلیارد مترمکعب کاهش می‌یابد (World Bank, 2012). در حال حاضر اساس انرژی برق تاجیکستان را نیروگاه برق آبی نارک[۳] (۲/۷ میلیون کیلووات) که یکی از نیروگاه‌های پرقدرت جهان است، تأمین می‌کند.

افزون بر نیروگاه برق آبی نارک در تاجیکستان سدهای بایپازین (در رودخانه وخش) و قیراقم در رودخانه سیردریا نیز فعال هستند. در سال ۱۹۷۸ ساختمان نیروگاه برق آبی عظیم راغون در ۱۱۰ کیلومتری شمال شرق دوشنبه بر روی رودخانه وخش (با قدرت ٣٦٠٠ مگاوات) آغاز شد ولی به‌دلیل روندهای نامطلوب بازسازی و فروپاشی اتحاد شوروی این طرح تعطیل شد. در ۱۱ ژوئن ۲۰۱۲ درخواست بانک جهانی برای بازدید از سایت نیروگاه راغون و مشروط‌کردن شروع عملیات ساخت آن از سوی تاجیکستان به پایان نتایج نظرهای بازرسی‌ها از عوامل اختلاف تاجیکستان و بانک جهانی شده است. بانک جهانی و در کنار آن ازبکستان عوامل زیست‌محیطی، زلزله‌خیز بودن و توجه‌نداشتن به شرایط کشورهایی که منابع آب کمتری دارند، را از دلایل متوقف‌کردن این طرح بیان کرده‌اند. با این وجود تاجیکستان با کمک مالی روسیه و جمهوری اسلامی ایران و دیگر سرمایه‌گذاران خارجی، ساختمان نیروگاه‌های برق آبی «سنگتوده ۱» (٦٧٠ مگاوات – روسیه) و

۱. Aral

۲. تاجیکستان از نظر منابع آب و اورانیوم بسیار غنی است و از نظر منابع آب در بین کشوهای هم‌سود در رده دوم بعد از روسیه قرار دارد.

۳. Nark







«سنگتوده ۲» (۲۲۰ مگاوات ایران) را به پایان برده است. نبود منابع انرژی نفت و گاز در تاجیکستان و نیاز روزافزون این کشور به انرژی سبب مشکلات زیادی برای تاجیکستان شده است. کارشناسان شرکت تاجیک گاز، کل نیاز خانگی این کشور را بالغ بر دو میلیارد مترمکعب گاز در سال برآورد کرده‌اند. درحال حاضر سهم سوخت‌های فسیلی در تولید انرژی مورد نیاز تاجیکستان تنها ۲ درصد و نیروگاه‌های برق آبی ۹۸ درصد است.

## ج- تاجیکستان و شریک‌های انرژی

یکی از مشکلات تاجیکستان وابستگی به کشورهایی مانند ازبکستان و روسیه است که سبب شده است این کشورها به‌ویژه ازبکستان و تا حدی روسیه از این موقعیت استفاده کنند و با عمل‌نکردن به تعهدهای خود نسبت به این کشور مشکلات فراوانی برای آن به‌وجود بیاورند. به‌شکلی که تاجیکستان به‌دلیل نپرداختن بدهی گازی خود به ازبکستان بارها با قطع گاز از طرف ازبکستان روبه رو شده است(Sadikov, 2009, p.1).

**ازبکستان:** ازبکستان و روسیه صادرکنندگان اصلی نفت و گاز به تاجیکستان هستند. این صادرکنندگان گاهی شرایط جدیدی را برای فروش سوخت خود مطرح می‌کنند که همیشه در چارچوب منافع ملت و دولت تاجیکستان ارزیابی نمی‌شوند. همین امر سبب شده است ضمن اینکه تاجیکستان سوخت را به مراتب گران‌تر از آن چه که برای منطقه مرسوم است، بخرد[۱] با کارشکنی‌هایی نیز روبه‌رو شود به‌شکلی که ازبکستان تاکنون چندین بار نسبت به قراردادهای انرژی تاجیکستان واکنش نشان داده است. مانند سال ۲۰۰٤ که تاجیکستان موافقت‌نامه‌ای در زمینه ساخت ایستگاه روگون[۲] با شرکت روسی روس‌ال[۳] امضا کرد. این موضوع سبب مشاجره بین تاجیکستان و ازبکستان در مورد انرژی شد. یا زمانی که دو کشور قرقیزستان و تاجیکستان

---

۱. تاجیکستان برای یک هزار متر مکعّب گاز به ازبکستان سیصد دلار پرداخت می‌کند.

۲. Rogun

۳.Rusal

به‌دلیل نداشتن نفت و گاز و در راستای تأمین نیاز خود به انرژی، اقدام به ساخت نیروگاه‌های برق آبی کردند[1] با مخالفت ازبکستان روبه‌رو شدند.

این جمهوری به‌دلیل اینکه بیشترین جمعیت را در بین کشورهای منطقه دارد و زندگی مردم آن بر پایه کشاورزی است و از سوی دیگر از استقلال انرژی تاجیکستان به‌شدت نگران است (چون تاجیکستان با افتتاح تونل پنج کیلومتری «استقلال» یا «انزاب» در تاجیکستان که جنوب و شمال این کشور را بهم وصل کرد سبب شد تا مردم جنوب تاجیکستان بتوانند در فصل زمستان نیز بدون آنکه مجبور به استفاده از خاک ازبکستان شوند، به شهرهای شمالی تاجیکستان از جمله شهر خجند دومین شهر بزرگ تاجیکستان دسترسی پیدا کنند) با آنها مخالفت کرد. ازبکستان با بهانه‌هایی مانند تهدیدهای زیست‌محیطی و یا قرار گرفتن بر روی گسل زلزله توانست شرکت روس‌ال روسی را از همکاری در ساخت نیروگاه ارغون با تاجیکستان منصرف کند. اقدام دیگر ازبکستان برای فشار بر تاجیکستان جلوگیری از انتقال تجهیزات و کالا از راه خاک ازبکستان به تاجیکستان بوده است. این مسئله زمانی بروز کرد که اسلام کریم‌اف، رئیس‌جمهوری ازبکستان در اواخر سال ۲۰۰۹ در حکمی دستور داد، انتقال کالا و مواد مورد نیاز کشور در دره فرغانه[2] از راه‌آهن تاجیکستان در این منطقه کاهش یابد. همچنین دولت تاشکند در سال ۲۰۰۹ از سیستم واحد انرژی برق آسیای مرکزی خارج شد. این اقدام ازبکستان مانع از انتقال گاز ترکمنستان به تاجیکستان که همه ساله در فصل سرما بخشی از نیازهای این کشور را برآورده می کرد، شد. گاز تولید شده در ترکمنستان از راه خط لوله و با گذر از ازبکستان وارد تاجیکستان می‌شود(Ancecshi, 2009, p. 85).

در بهار ۲۰۱۰ تا ماه مه همان سال، بالغ بر دو هزار واگن تاجیکستان در قلمرو ازبکستان توقیف شدند. در نتیجه در تاجیکستان قیمت مواد غذایی و محصولات ساختمانی به‌شدت بالا رفت و بسیاری از کارخانه‌های تاجیکستان به حالت نیمه تعطیل درآمد. در سپتامبر ۲۰۱۱ نیز دولت ازبکستان با بهانه نداشتن صرفه اقتصادی در نامه‌ای اعلام کرد، می‌خواهد راه آهن ٤٤ کیلومتری که شهر ترمز را به استان ختلان تاجیکستان متصل می‌کند، مسدود کند(اوراسیای مرکزی،

---

٤. قرقیزستان طرح نیروگاه «قمبر اتا» و تاجیکستان تکمیل طرح نیروگاه «راغون» را در دستور کار قرار دادند.

۲. Fergana

۱۳۹۰/۷/٦). نخست‌وزیر تاجیکستان در این مورد اعلام کرده است: «تاشکند بهانه می‌آورد که ساخت نیروگاه راغون تنظیم آب در منطقه را برهم زده و ازبکستان را با کمبود آب در بخش کشاورزی روبه رو می‌کند، چنین ادعایی هیچ اساس منطقی و علمی ندارد». سرگئی ایوانف،[1] معاون نخست‌وزیر پیشین روسیه و دمیتری مدودیف،[2] رئیس‌جمهور پیشین روسیه اعلام کردند: «روسیه در مسائل هیدرو انرژی آسیای مرکزی از موضع ازبکستان حمایت می‌کند» (UzDaily, 25 May 2011).

براساس توافق انجام‌شده میان شرکت‌های گاز تاجیکستان و ازبکستان، قرار شد دولت دوشنبه در سه ماهه اول سال ۲۰۱۲، به میزان ٤٥ میلیون مترمکعب گاز و به قیمت هر هزار مترمکعب ۳۰۰ دلار از تاشکند خریداری کند. حدود ۹۰ درصد گاز ازبکستان به مصرف کارخانه‌های آلومینیوم و سیمان و دیگر کارخانه‌های صنعتی آن کشور می‌رسد. با این که واردات گاز از ازبکستان به تاجیکستان در پنج سال گذشته از ٦٥۰ میلیون متر مکعب در سال تجاوز نکرده اما بهای این فرآورده ٥۰ تا ۷۰ درصد افزایش یافته است. ازبکستان از ابتدای آوریل ۲۰۱۲ به‌دلیل تعهدهای این کشور در برابر صادرات گاز به روسیه و چین، صادرات گاز به تاجیکستان را متوقف کرده بود که این مسئله سبب تعطیلی بسیاری از کارخانه‌های بزرگ صنعتی این کشور شده بود. ولی بار دیگر بر اساس قرارداد جدیدی که ۱۱ آوریل ۲۰۱۲ بین این شرکت و شرکت تاجیک ترانس گاز بسته شد، ازبکستان صادرات گاز طبیعی به تاجیکستان را از سر گرفت.

یکی دیگر از مشکلات تاجیکستان این است که ازبک‌ها ۲۳ درصد جمعیت تاجیکستان را تشکیل می‌دهند و تاجیک‌ها نیز اقلیت قابل ملاحظه‌ای در ازبکستان هستند. البته باید توجه داشت که ازبک‌های ساکن تاجیکستان خواستار پیوستن به ازبکستان هستند. دولت ازبکستان مایل است تا از اقلیت ازبک ساکن تاجیکستان حمایت کند. از طرف دیگر این دولت از یک‌سو نگران است تا تاجیک‌های ساکن ازبکستان متأثر از رشد اسلام‌خواهی و گسترش آن در ازبکستان باشند و از سوی دیگر آگاه است هنوز قسمت‌هایی مثل خجند وابستگی زیادی به تاجیکستان دارند. با توجه به همه این موارد تاجیکستان به‌خوبی آگاه

---

۱.Sergei Ivanov

۲. Dmitry Medvedev

است که ازبکستان نقش زیادی در شرایط اقتصادی و سیاسی این کشور دارد و نمی‌تواند روابط خود را با آن قطع کند.

**روسیه:** یکی دیگر از ابعاد وابستگی تاجیکستان در این چارچوب وابستگی به انرژی روسیه است. استفاده از ابزار انرژی در روابط خارجی به امری عادی در سیاست چند سال اخیر روسیه تبدیل شده است. از سوی دیگر اقتصاد وارداتی تاجیکستان به‌شدت به سوخت روسیه نیازمند است و این امر روسیه را در موقعیتی فرادست قرار داده است. به‌نظر می‌رسد موفقیت هر برنامه‌ای برای توسعه اقتصاد این کشور و جذب سرمایه‌های خارجی به پایداری صلح در تاجیکستان وابسته است. در مورد بهره‌برداری از منابع آبی نیز تاجیکستان به‌دلیل ضعف اقتصادی به سرمایه‌های خارجی و به‌دلیل ضعف امنیتی به حمایت مسکو نیازمند است. زیرا درحالی که ازبکستان به‌شدت مخالف اجرای طرح‌های مهم انرژی در تاجیکستان است، حضور نظامی روسیه تضمینی برای جلوگیری و مقابله با هر نوع رویدادی از جمله حمله هوایی به واحدهای انرژی و اقتصادی این کشور است(ایراس، ۱۳۹۰).

با وجود تمامی این مشکل‌ها در حال حاضر روسیه بزرگ‌ترین کشور سرمایه‌گذار در اقتصاد تاجیکستان است(Medrea, 2008). تاجیکستان با آگاهی از این مسئله که اگر میدان گازی سرقمیش[۱] مورد بهره‌برداری قرار گیرد، به مدت بیش از پنجاه سال با گاز خودی تأمین خواهد بود[۲]؛ در سال ۲۰۰۸ با شرکت گازپروم روسیه قراردادی را امضا کرد که بر اساس آن چهار منطقه رنگان،[۳] سرگزان،[۴] سرقمیش و شاهمبری غربی برای انجام امور اکتشافی و استخراج نفت و گاز در اختیار این شرکت قرار گرفت. در این چارچوب توجه به این موضوع لازم است که راهبرد مسکو مبنی بر تسلط بر بازار انرژی آسیای مرکزی و آسیای جنوبی بدون نیروگاه‌های تاجیکستان، دور از تصور است؛ اما به‌دلیل اهمیت گاز نسبت به برق، روسیه از ازبکستان دفاع می‌کند. بنابراین تاجیکستان چاره‌ای جز همراهی با این شرایط ندارد.

---

۱.Skirmish

۲. به‌دلیل عمیق بودن این منابع، استخراج گاز با مشکل روبه رو شده است.

۳ .Rngan

٤. Srgzan







باید توجه داشت که وابستگی بیش از حد اقتصادی و امنیتی تاجیکستان به روسیه در عمل امکان مانور زیادی برای امامعلی رحمان باقی نمی‌گذارد. به‌گونه‌ای که بنا بر گزارش مراکز رسمی کشور روسیه، نزدیک به یک میلیون تاجیک، سالیانه برای امرار معاش خود و خانواده شان در طول سال به روسیه سفر می‌کنند و چنانچه مقام‌های دوشنبه موافق ادامه روابط با روسیه نباشند، شرایط ورود اتباع پر تعداد تاجیکستان به روسیه تغییر خواهد کرد و آنان برای ورود به روسیه با مشکلاتی روبه‌رو خواهند شد. این هشدار درحالی مطرح است که میزان پولی که مهاجران تاجیکی از روسیه به وطن خود می‌فرستند، تقریباً ٤٠ درصد تولید ناخالص داخلی را تشکیل داده و صدها هزار خانواده تاجیکی را از گرسنگی نجات می‌دهد (See: Valery Tishkov and Others, 2005). تاجیکستان به سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی روسیه امید زیادی داشت اما وعده‌های اجرایی‌نشده روسیه در ساخت نیروگاه راغون و حذف وعده‌های شرکت بزرگ آلومنیوم روس‌ال (De Leon, 29 March 2010) رحمان را به این نتیجه رساند که نباید به امید شریک به اصطلاح راهبردی خود بنشیند و همین ضعف اقتصادی و تمایل نداشتن روسیه برای کمک به حل آن، گاهی منجر به برخی تصمیم‌ها از جانب امامعلی رحمان شد؛ مانند اینکه وی در تاریخ ۲۰ مارس ۲۰۰۷، در دیدار با فرهنگیان تاجیک در آستانه نوروز، خواستار برانداختن پسوندهای روسی از نام و نسب تاجیک‌ها شد(اورسیای مرکزی، ۱۳۹۰/۷/۱۰).

## روابط اقتصادی – تجاری ایران و تاجیکستان در قالب سیاست درهای باز

### ۱. اقتصادی – تجاری

ایران و تاجیکستان در زمینه اقتصادی با هم همکاری دارند که بخش بیشتری از این همکاری‌ها در زمینه انرژی است. درحال حاضر حدود ۱۵۰ شرکت با سرمایه ایران در مناطق مختلف تاجیکستان درحال فعالیت هستند. بر اساس آمارهای رسمی در سال ۲۰۱۰ میزان مبادلات تجاری دو کشور ۲۵ درصد افزایش داشته است. به‌شکلی که وزارت توسعه اقتصاد و تجارت تاجیکستان اعلام کرد که یک گروه از شرکت‌های ایرانی با ساخت شهرک صنعتی در این کشور موافقت کرده‌اند که ساخت حدود ۵۰ شرکت صنعتی از جمله آلومینیوم و پنبه در

منطقه رودکی در نزدیکی شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان را شامل می‌شود (Sodikov, 2009, p. 4). تاکنون کمیسیون مشترک اقتصادی که مسئولیت طرف ایرانی آن با وزارت نیروی جمهوری اسلامی ایران است بین ایران و تاجیکستان تشکیل شده است. در مه ۲۰۱۲، نهمین جلسه این کمیسیون برگزار شد و پنج یادداشت تفاهم – نیروگاه عینی، توافق‌نامه همکاری بین قرارگاه خاتم‌الاوصیا و وزارت انرژی تاجیکستان، برنامه اجرایی وزارت بهداشت و توافق‌نامه همکاری شرکت سابیر و وزارت نقلیات تاجیکستان(طرح)– به امضا رسید.

از مهم‌ترین طرح‌های اقتصادی ایران در تاجیکستان ساخت تونل استقلال (انزاب) و نیروگاه سنگتوده ۲ است. طرح حفر و ساخت تونل استقلال (انزاب) به طول ٤/٧ کیلومتر در ۷۵ کیلومتری شمال شهر دوشنبه، توسط شرکت سابیر بین‌الملل در ژانویه ۲۰۰٤ شروع و در ۷ مارس ۲۰۰٦ دو دهانه شمال و جنوب آن به یکدیگر متصل شد و با حضور رؤسای‌جمهور دو کشور ایران و تاجیکستان در ۲۵ ژوییه ۲۰۰٦ به‌صورت رسمی افتتاح شد. این تونل ارتباط جاده‌ای شمال و جنوب تاجیکستان را به‌ویژه در ماه‌های سرد سال امکان پذیر می‌سازد. اجرای این طرح اهمیت فراوانی برای این کشور دارد و به‌عنوان نشانی از همکاری‌های دو کشور از آن یاد می‌شود. ارزش این طرح ۳۹ میلیون دلار است که ۷/۸ میلیون دلار آن را دولت تاجیکستان تأمین کرده و ۱۰ میلیون دلار در قالب کمک توسعه‌ای جمهوری اسلامی ایران و حدود ۲۱/۲ میلیون دلار نیز اعتبار از طرف ایران است. کارهای تکمیلی تونل مانند نصب سیستم روشنایی، سیستم تهویه و اطفاء حریق به‌دلیل اتمام بودجه هنوز به پایان نرسیده است. با این هدف جمهوری اسلامی ایران یک میلیون دلار در قالب کمک توسعه‌ای و پنج میلیون دلار وام در اختیار دولت تاجیکستان قرار داده است (Central Asia-Caucasus Institute Analyst, 26/7/2006)

طرح اقتصادی دیگر ایران در تاجیکستان ساخت نیروگاه سنگ‌توده ۲ بوده است. قرارداد اجرای طرح ساخت نیروگاه برق آبی سنگ توده ۲، به ارزش ۲۵٦ میلیون دلار بین دو کشور در جریان سفر رئیس‌جمهور تاجیکستان به ایران در فوریه ۲۰۰٦ به امضا رسید که به موجب آن ۱۸۰ میلیون دلار آن را دولت ایران به‌صورت اعتبار ۱۰ ساله در اختیار تاجیکستان قرار داده و ٤۰ میلیون دلار نیز از سوی این کشور و بقیه آن توسط شرکت سنگاب، مجریان طرح تأمین می‌شود. مراسم آغاز ساخت این طرح در ۱۹ فوریه ۲۰۰٦ با حضور وزرای نیروی ایران،





افغانستان و رئیس‌جمهور تاجیکستان برگزار شد که بازتاب وسیعی داشت (Yasinskiy and Others, 2012, pp. 220-222).

اجرای این طرح برای این کشور اهمیت فراوانی دارد، به‌شکلی که این کشور خواهد توانست افزون بر تأمین برق خود، همه‌ساله میزان فراوانی نیروی برق به کشورهای دیگر به‌ویژه افغانستان، صادر کند. نیروگاه سنگ‌توده ۲، تا جایی برای راهبرد انرژی تاجیکستان (با توجه به کمبود برق در این کشور) مهم و راهبردی بوده است که رئیس‌جمهوری تاجیکستان بهره‌برداری از آن در آستانه بیستمین سالگرد استقلال این کشور را بزرگ‌ترین هدیه دولت و ملت ایران به ملت تاجیک دانست. این بخش از روابط به‌عنوان عاملی برای کاهش وابستگی به واردات انرژی و دستیابی به استقلال و رشد اقتصادی، مورد توجه مقام‌های تاجیک قرار دارد. رئیس‌جمهور ایران نیز در جریان افتتاح مرحله اول نیروگاه سنگ توده روابط ایران و تاجیکستان را در جهت رشد و پیشرفت همگرایی منطقه‌ای دانست و تأکید کرد که «پیشرفت ملت‌های ما بر ضد هیچ کشور و ملت دیگری نیست بلکه به نفع همه کشورهای منطقه است» بنابراین ادامه همکاری با تاجیکستان و در همان حال توجه به گسترش روابط با ازبکستان برای ایران که یکی از مهم‌ترین شریک‌های کشورهای آسیای مرکزی است، می‌تواند به توازن و حفظ صلح در منطقه کمک کند.

افزون بر همکاری برای ساخت نیروگاه برق - آبی از سال ۲۰۰۳ تاکنون به‌دنبال توجه بیشتر بخش دولتی و خصوصی، همکاری‌ها در جنبه‌های مختلف توسعه مطلوبی داشته است. دو کشور در زمینه‌های حمل و نقل، صدور خدمات فنی و مهندسی و اجرای طرح‌های مشترک در تاجیکستان همکاری نزدیکی دارند. ساخت کارخانه روغن‌کشی با سرمایه‌گذاری ۳/۵ میلیون دلار توسط شرکت کوشا، سرمایه‌گذاری ۳ میلیون دلاری شرکت ویتانا برای ساخت ۲ واحد تولیدی مواد غذایی، راه‌اندازی مرکز هزار شماره‌ای شهر کافر نهان، مرکز ۱۵۰۰ شماره‌ای در شهر راغون، اجرای طرح ۱۹ میلیون دلاری نوسازی هتل تاجیکستان، ساخت بیمارستان بوعلی‌سینا در شهر دوشنبه و موارد دیگر از طرح‌های عمرانی و اقتصادی ایران در تاجیکستان بوده است.

**۲. انرژی و انتقال آن**

همان‌گونه که عنوان شد آب در آسیای مرکزی همواره موضوعی مهم بوده است. در این منطقه تاجیکستان و قرقیزستان منابع آب زیادی دارند. به‌شکلی که تاجیکستان از نظر منابع هیدرو انرژی در جهان سوم و در بین کشورهای هم‌سود مقام دوم پس از روسیه را دارد. تاجیکستان ظرفیت زیادی برای تولید برق از جریان آب دارد ولی به‌دلیل نداشتن امکانات سرمایه‌گذاری برای ساخت نیروگاه دچار مشکل است بنابراین در این زمینه با روسیه و ایران به همکاری پرداخته است. درحال حاضر روسیه نیروگاه سنگ توده ۱ را به پایان رسانده است و ایران نیز نیروگاه سنگ توده ۲ را برعهده گرفته است.

یکی از مسایلی که در سال‌های اخیر برای گسترش همکاری‌های همه جانبه میان جمهوری اسلامی ایران و جمهوری تاجیکستان اهمیت زیادی دارد، طرح انتقال آب تاجیکستان به ایران و نفت و گاز ایران به تاجیکستان است. ایران برای تاجیکستان با توجه به داشتن ذخایر نفت و گاز فراوان، مسیر حمل و نقل و داشتن خطوط لوله و ریلی فراوان جایگاه ویژه‌ای دارد. این موضوع در شرایط فعلی که تاجیکستان با قطع صادرات گاز ازبکستان، جلوگیری ازبکستان از حرکت قطارهای تاجیکستان در راه‌آهن آن کشور و افزایش دائمی عوارض گمرکی روسیه برای صادرات محصولات نفتی این کشور به تاجیکستان روبه‌رو است، اهمیت راهبردی دارد. به‌شکلی که به‌دلیل بحرانی شدن اوضاع اقتصادی در تاجیکستان درپی قطع صادرات گاز ازبکستان به این کشور و بالا رفتن قیمت سوخت،[1] محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهوری اسلامی ایران در پاسخ به درخواست امامعلی رحمان همتای تاجیک خود به نهادهای مربوطه ایرانی دستور داده است که مسئله رساندن کمک‌های اضطراری انرژی به تاجیکستان را مورد بررسی قرار دهند.

از مشکلات دو کشور، هم‌مرز نبودن ایران و تاجیکستان و وابسته‌بودن دو کشور به افغانستان برای ارتباط‌های انرژی است که سبب شد در مارس ۲۰۱۲، رؤسای جمهور ایران، تاجیکستان و افغانستان پس از برگزاری پنجمین نشست سه کشور فارسی زبان در دوشنبه مرکز تاجیکستان و توافق درباره ساخت خطوط مواصلاتی ریلی و جاده‌ای و نیز ساخت خطوط انتقال نفت، گاز و آب

---

۱. بر اساس توافق‌نامه گازی میان تاجیکستان و ازبکستان در سال ۲۰۱۱، ازبکستان باید ۱۸۰ میلیون مترمکعب گاز طبیعی به تاجیکستان صادر می‌کرد؛ اما تاجیکستان فقط ۱۶۰ میلیون مترمکعب از این کشور گاز دریافت کرده بود.





و اتصال شبکه‌های برق سه کشور به یکدیگر، اسناد تفاهم‌نامه اجرای این توافق‌ها را امضا کنند (Nichol, 2012, p. 11). پیش از این درباره ایجاد راه‌آهن از راه قرقیزستان، تاجیکستان، افغانستان، ایران و سپس چین، گفت‌وگوهای مختلفی صورت گرفته بود. در مجموع گفت‌وگوها منجر به سندی شد که در بخش‌هایی از این سند ایجاد خط‌لوله‌ای از ایران به تاجیکستان از راه افغانستان و از آن طرف به قرقیزستان و چین برای انتقال حامل‌های انرژی همچنین ایجاد خط لوله‌ای از تاجیکستان به ایران از راه افغانستان برای انتقال آب و تکمیل سیستم ترابری زمینی شامل ریلی، جاده‌های ماشین‌رو و همچنین تکمیل سیستم انتقال برق به‌صورت رفت و برگشت بود.

طرح خط‌آهن چین- قرقیزستان- تاجیکستان - افغانستان - ایران نیز یکی از اولویت‌های اقتصادی منطقه برای حمل کالا و حامل‌های انرژی است که به‌شکلی احیای جاده ابریشم است. درواقع، با ساخت این راه‌آهن و لوله‌های انتقال آب و انرژی میان ایران و تاجیکستان، امکان دسترسی ایران به بازارهای آسیای مرکزی و چین و برعکس، زمینه پیوستن چین و کشورهای آسیای مرکزی به راه‌های ایران فراهم می‌شود ولی اوضاع نابسامان و ناامن افغانستان یک مانع مهم جهت ساخت خطوط مورد نظر است. به‌صورت کلی تاجیکستان به‌سبب تولید بیش از نیاز برق که از منابع برق آبی تأمین می‌شود، در تابستان‌ها سدهای خود را باز می‌کند. از سوی دیگر کشورهای حاشیه خلیج فارس نیز در همین زمان نیاز شدیدی به برق دارند. افزون براین سایر کشورهای همسایه نیز در آینده رشد شدیدی در تقاضای برق خواهند داشت. برای نمونه ترکیه در ۱۰ سال آینده به بیش از ۲۵ هزار مگاوات و پاکستان به بیش از ۱۵ هزار مگاوات برق نیاز دارند. افغانستان و عراق نیز که به‌سوی بازسازی پیش می‌روند، ناچار به رشد مصرف برق خواهند بود. از این‌رو ایران افزون بر آنکه می‌تواند نیاز برق همسایگان را تأمین کند، می‌تواند مانند یک پل ارتباطی، برق تولیدی تاجیکستان را به همسایگان منتقل کند. این موضوع نه‌تنها نیاز همسایگان را برطرف می‌کند، بلکه سبب فراهم‌آمدن متقاضیانی برای برق تاجیکستان شده و در این بین اهمیت ایران را به‌عنوان یک پل ارتباطی افزایش می‌دهد. افزون بر این، با درنظر گرفتن این موضوع که تاجیکستان کشور فقیری است و برنامه‌ای برای فروش مازاد برق خود ندارد؛ ایران می‌تواند آن را با قیمت مناسب بخرد. زیرا در فصل تابستان بازارهای تضمین شده و مناسبی یعنی کشورهای خلیج فارس برای خرید آن وجود دارند. افزون براین از آنجا که برق تاجیکستان برای صادرات به کشورهای عربی

خلیج فارس باید از ازبکستان و قرقیزستان بگذرد، این کشورها یعنی تاجیکستان، ایران، ازبکستان و قرقیزستان و کشورهای خلیج فارس می‌توانند به تشکیل اتحادیه منطقه‌ای برق بپردازند(کی‌پور، ۱۳۸۹، ۲۴۲-۲۴۱).

## نتیجه

اولویت اول برای مردم و دولت تاجیکستان دستیابی به رفاه اقتصادی است. این مسئله در سیاست خارجی و روابط خارجی تاجیکستان با کشورهای دیگر اهمیت راهبردی دارد. در این چارچوب دستیابی به منابع انرژی فسیلی ارزان و استفاده از ظرفیت منابع آبی در جهت تأمین مصرف داخلی و صادرات به‌شکل برق آبی از اولویت‌های سیاست خارجی این کشور است. این درحالی است که مانع‌تراشی‌های ازبکستان و روسیه تاجیکستان را با مشکلاتی روبه‌رو کرده است. تاجیکستان برای رفع این مشکلات با درپیش‌گرفتن سیاست درهای باز در عین حفظ روابط خود با این دو کشور ازبکستان و روسیه به‌ویژه در عرصه اقتصادی، تلاش دارد از موقعیت ژئواکونومیک ایران از نظر منابع انرژی و مسیر انتقال آن استفاده کند. در این مسیر اگر چه مشکلاتی به‌سبب شرایط بین‌المللی و اوضاع جهانی و ماهیت ساختاری دولت‌های دو طرف وجود دارد (برای نمونه نظام های سیاسی دو کشور با یکدیگر متفاوت است. قانون اساسی تاجیکستان دولت را یک دولت سکولار معرفی می‌کند و قانون اساسی ایران، دولت را جمهوری اسلامی می‌نامد) ولی شباهت فرهنگی و زبانی دو کشور، مشکل تاجیکستان در وارد کردن انرژی مورد نیاز خود و صادرات برق آبی عوامل مهم و برجسته‌ای برای گسترش روابط اقتصادی – تجاری بین دو کشور هستند.

هر چند شرایط داخلی این کشور سبب شد تا ایران در دهه اول پس از استقلال بیشتر به پایان‌بخشیدن به جنگ داخلی و تقویت روابط فرهنگی توجه کند، اما امروزه ایران خود درپی آن است که در این شرایط سخت اقتصادی به تاجیکستان کمک کند. بهترین کمک، برقراری و توسعه روابط سالم اقتصادی با آن کشور است. به‌شکل کلی می‌توان گفت با توجه به اینکه از یک‌سو تاجیکستان توانایی تولید و یا واردات کافی گاز طبیعی جهت تأمین نیازهای خود را ندارد و قراردادهای بسته شده برای واردات فرآورده‌های نفتی، بخشی از کمبود انرژی







تاجیکستان را برطرف می‌کند همچنین با توجه به سیاست درهای باز تاجیکستان این امکـان را بیش از پیش برای ایران فراهم کرده است که در ردیف کشورهایی مانند روسیه و ازبکستان در روابط تجاری با تاجیکستان قرار گیرد.

می‌توان انتظار داشـت کـه توسـعه روابـط اقتصـادی – تجـاری دو کشـور سـبب تشـویق کشورهای دیگر به توسعه همکاری‌هـای اقتصـادی منطقـه‌ای شـود. همان‌گونـه کـه مقام‌هـای تاجیکستان بارها اعلام کرده‌اند که این کشـور علاقمنـد بـه گسـترش روابـط براسـاس منـافع دوجانبه و در چارچوب سازمان کنفرانس اسلامی، سـازمان همکـاری‌هـای اقتصـادی (اکـو) و سازمان همکاری شانگهای با ایران است. بر این اساس این کشور همیشه حضور فعال ایران را در عرصه‌های توسعه همکاری‌های گسترده منطقه‌ای و بین‌المللی را ضروری و مفید می‌دانـد. درواقع، ثبات و صلح دائمی برای منطقه حساس و راهبـردی اسـت و ایـن هـدف فقـط از راه همکاری گسترده همه کشورهای منطقه بدست می‌آید.

ایران نیز با داشتن منابع نفت و گاز فراوان و با توانمندی‌های مختلف در حمل و نقـل ریلـی و جاده‌ای و شبکه‌ای ایمن و بسیار مطمئن برای حمل‌ونقل کالاها، می‌تواند شریک قابل‌اعتمـاد و مطمئنی برای تاجیکستان باشد. از جمله مهم‌ترین راهکارهایی که ایران در روابـط اقتصـادی و تجاری خود با تاجیکستان باید در نظر بگیرد را می‌توان این‌گونه مورد توجه قرار داد:

- تلاش برای ایجاد الگـویی از همکـاری اقتصـادی دوجانبـه بـرای گسـترش همکـاری‌هـای اقتصادی منطقه‌ای ابتدا در قالب انرژی و بعد توسعه آن،
- تلاش جهت اجرای طرح اتصال راه‌آهن ایران به چین از مسیر افغانستان و تاجیکستان جهت کاهش مشکلات صادرکنندگان ایرانی کالا،
- کاهش خطر تجاری صادرات کالاهای ایرانی به کشورهای آسیای مرکزی به‌ویژه تاجیکستان و افزایش حجم حمل و نقل به این کشور،
- مشارکت در استخراج نفت و سایر موادمعدنی تاجیکستان،
- سرمایه گذاری در تاجیکستان و فرستادن کارشناسان فنی ایرانی به این کشور،
- پیگیری و اجرایی‌کردن طرح‌ها و موافقت‌نامه‌هایی که به امضای دو طرف رسیده است،

- فعالیت بیشتر بخش خصوصی در این کشور. به‌صورت کلی جمهوری اسلامی ایران باید همکاری‌های اقتصادی را در روابط خود با تاجیکستان در اولویت قرار دهد که در این مسیر می‌تواند از اشتراک زبانی، فرهنگی و تاریخی کمک بگیرد و نتایج خوبی بدست آورند.

## منابع

### الف- فارسی

۱. احمدی، حسین، داراب جلیل‌پیران(تابستان ۱۳۸۹)، «رژیم امنیتی حوزه دریای خزر پس از فروپاشی اتحاد شوروی تا ۲۰۰۹؛ موانع و چالش‌ها»، **فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، شماره سوم، صص ۱۴۰-۱۰۷.

۲. **ایراس**(۱۳۹۰)، «حضور نظامی روسیه در تاجیکستان، عامل ثبات منطقه»، برگرفته از سایت http://www.iraneurasia.ir، (تاریخ مراجعه به سایت ۱۳۹۱/۳/۵).

۳. **برنامه اوراسیای مرکزی**(۱۳۹۰/۷/۶)، «اختلاف ازبکستان و تاجیکستان و بسته شدن راه آهن»، برگرفته از سایت http://cep.ut.ac.ir/fa ، (تاریخ مراجعه به سایت ۱۳۹۱/۲/۳۰).

٤. **برنامه اورسیای مرکزی**(۱۳۹۰/۷/۱۰)، «توسعه همکاری روسیه و تاجیکستان»، برگرفته از سایت http://cep.ut.ac.ir، (تاریخ مراجعه به سایت ۱۳۹۱/۲/۵).

۵. **سفارت تاجیکستان در ایران**(۱۳۹۰/۷/۱۰)، «آمادگی آسیای مرکزی برای دوران پس از خروج نظامیان خارجی از افغانستان»، برگرفته از سایت http://www.tajikistan-embassy.com، (تاریخ مراجعه به سایت ۱۳۹۱/۲/٦،).

٦. **سفارت جمهوری تاجیکستان در ایران**(۸ فروردین ۱۳۸۹)، «سرمایه گذاری در جمهوری تاجیکستان»، برگرفته از سایت http://www.tajikistan-embassy.com/news، (تاریخ مراجعه به سایت ۱۳۹۱/۳/۲).

۷. کی‌پور، جواد(۱۳۸۹)، «دیپلماسی انرژی و لزوم استفاده از آن برای تامین منافع ملی ایران در جهان»، برگرفته از کتاب **نفت و سیاست خارجی**، زیرنظر محمود واعظی، ۱۳۸۹، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۲٤۲-۲٤۱.

### ب- انگلیسی

1. Ancecshi, Luca (2009), **Turkmenistan's Foreign Policy: Positive Neutrality and the Consolidation of Turkmen Regime**, London: Routledge.







2. **Central Asia-Caucasus Institute Analyst**(26/7/2006), «Tajikistan Anzab Tunnel Officially Inaugurated» , Available at: (Accessed on: 3/9/2013).

1. De Leon, Philip H. (29/3/2010), «The Hydropower Solution in Central Asia», Available at: http://oilprice.com/Alternative-Energy/Hydroelectric/The-Hydropower-Solution-In-Central-Asia-Yes-But.html, (Accessed on: 2011/4/6).

2. **EIA (Energy International Administration)**(2010), Available at: http://www.eia.doe.gov, (Accessed on: 8/8/2012).

3. **ENI**, World Oil and Gas Review (2010), Available at: http:// www.eni.com, (Accessed on: 16/8/2012).

6. **Global Security** (2012), «Tajikistan Energy, 2012, Available at: www. GlobalSecurity.org,(Accessed on: 22/12/2012).

7.Nichol, Jim (31 Out 2012), «CRS Report for Congress, Tajikistan: Recent Developments and U.S. Interests», Available at: www.crs.gov, (Accessed on: 22/12/2012), pp. 1-15.

8. Sadikov, Alexander(2009), «Tajikistan Ambitious Energy Projects Cause Tension With Uzbekistan», **Eurasianet**, Available at: http://www.eurasianet.org, (Accessed on: 3/4/2011).

9. **the American Institute of Afghanistan Studies**(February 2009), «Afghanistan's Other Neighbors: Iran, Central Asia and China Conference Report», Available at: www.bu.edu/aias/events_kabul.html, (Accessed on: 16/4/2011), pp. 1-20.

10. **The World Bank**, «Tajikistan's Winter Energy Crisis: Electricity Supply and Demand Alternatives», Available at: www.worldbank.org, (Accessed on: 2/12/2012), pp. 1-77

11. Medrea, Sergey (Desember 2008), «Russian-Tajikistan Relations: Policies of the Strong and The Weak», **Central Asia- Caucasus Institute (CACI)**, accesedd on 2012/1/28 , Available at: http://www.cacianalyst.org.

12. UzDaily (25 May 2011) «Russian Experts Say Uzbekistan's Position on Hydro Power Issues is Pragmatic Balance», Available at: http://www.uzdaily.com/articles-id-14325, (Accessed on: 16/10/2011).

13. Valery Tishkov, Galina Vitkovskaya (September 2005), «Migration in the Countries of the Former Soviet Union», Global Commission on International Migration(GCIM), Available at: http://www. Gcim. Org, (Accessed on: 8/2/2010), PP. 1-43.

14. Yasinskiy, Vladimir, Tulegen Sarsembekov, Alexander Mironenkov(2012), « Water and Energy Problems in the Basins of Trans boundary Rivers in Central Asia and Prospects for the Development of Hydropower Resources», Available at: http://www.eabr.org/general//upload , (Accessed on: 28/8/2012), pp. 217-228.

15.Wegerich, K.( Fall 2009), «the New Great Game: Water Allocation in Post Soviet Central Asia», **Georgetown Journal of International Affairs**, Vol. 10, No. 2, pp. p. 117 – 123.





**مطالعات اوراسیای مرکزی، سال ششم، شماره ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۹۲، صص ۱۱۴- ۹۵**

# ایران و تعامل‌های اقتصاد سیاسی انرژی در آسیای مرکزی

**سیدشمس‌الدین صادقی***

**استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه رازی کرمانشاه**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۲- تاریخ تصویب ۱۳۹۲/۵/۲۰)

**چکیده**

در چارچوب رهیافت اقتصاد سیاسی بین‌الملل، این نوشتار به مطالعه وضعیت منابع انرژی (نفت و گاز) کشورهای آسیای مرکزی پرداخته و استدلال می‌کند که با وجود منابع سرشار نفت و گاز در کشورهایی چون قزاقستان، ترکمنستان و ازبکستان و نقش بسیار مهم آن در کسب درآمد سرشار و با آنکه دولت‌مردان این کشورها درپی آن هستند که منطقه آسیای مرکزی را به یکی از کانون‌های مهم صادرات منابع انرژی در جهان، تبدیل کنند و با آنکه منابع انرژی این منطقه، نقشی بسیار مهم در رشد اقتصادی و مبادلات بین‌المللی این کشورها ایفا کرده است، صادرات منابع انرژی کشورهای آسیای مرکزی به بازارهای هدف، به‌دلیل ضعف زیرساخت‌های کشورهای منطقه مانند خطوط لوله‌های انتقال انرژی، مشکلات حقوقی، موانع گمرکی و آشفتگی سیاسی بر سر راه صادرات انرژی با موانع جدی روبه‌رو است. با توجه به این مهم، این نوشتار ضمن بررسی وضعیت کشورهای منطقه، به تبیین چگونگی جایگاه و موقعیت ایران در تعامل‌های اقتصاد سیاسی انرژی آسیای مرکزی خواهد پرداخت.

**کلید واژه‌ها**

آسیای مرکزی، ایران، انرژی، خط لوله، اقتصاد سیاسی

---

*Email: Sh.sadeghi@razi.ac.ir







**مقدمه**

در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، انرژی به‌عنوان پاشنه آشیل بسیاری از مناطق و کشورهای صنعتی جهان و مانند اتحادیه اروپا، چین، هند، آسیای جنوب شرقی و آمریکای شمالی است؛ به‌گونه‌ای که هیچ گریزی برای رهایی از وابستگی به آن، دست‌کم تا چند دهه آینده وجود ندارد (Cornelius & Story, 2007,P.10). بنابراین امروزه در تجارت جهانی نفت و گاز کالایی با اهمیت راهبردی هستند؛ زیرا بدون شک، رشد سریع اقتصادی در مناطق و کشورهایی چون چین و هند در آسیا، آمریکای شمالی و اروپای غربی به این کالای بسیار گرانبها بستگی دارد. به همین دلیل، نوسان‌های تولید این کالای راهبردی در بازارهای تجاری چه در کوتاه‌مدت و چه در بلندمدت، می‌تواند اقتصاد جهانی را با چالش روبه‌رو کند. در این میان، ذخایر و منابع انرژی آسیای مرکزی و حوزه دریای خزر از جمله منابع راهبردی هستند که درهای خود را به‌سوی بازارهای مصرف در تعاملات اقتصاد سیاسی جهانی انرژی گشوده و رقابت بر سر به‌دست آوردن و کنترل بر این منابع، از سرگیری بازی بزرگ را در روابط قدرت‌های بزرگ در این منطقه، یادآوری می‌کند.

از نظر توزیع جغرافیایی ذخایر انرژی، منطقه اوراسیا ۱۰درصد ذخایر اثبات‌شده جهانی نفت را به‌خود اختصاص داده است. از نظر توزیع جغرافیایی ذخایر گاز جهان نیز پس از منطقه خاورمیانه و خلیج فارس که حدود ٦ /٤٠ درصد این ذخایر را در اختیار دارد، منطقه اوراسیا با داشتن ۳۳/۷ کل ذخایر گاز جهان در جایگاه دوم قرار دارد. آمریکای شمالی ٤/۹ درصد، آمریکای مرکزی و جنوبی ٤/۳ درصد، قاره آفریقا ۷/۹ درصد، منطقه پاسیفیک ۸/۷ درصد ذخایر گاز جهان را دارند. لازم به ذکر است که دو کشور روسیه و ایران که در همجواری این منطقه قرار گرفته‌اند، حدود ٤٥ درصد ذخایر اثبات‌شده گاز طبیعی جهان را در اختیار خود دارند (Favennec, 2005, pp. 1-9; Estrada, 2006, p. 3778; BP, 2010).

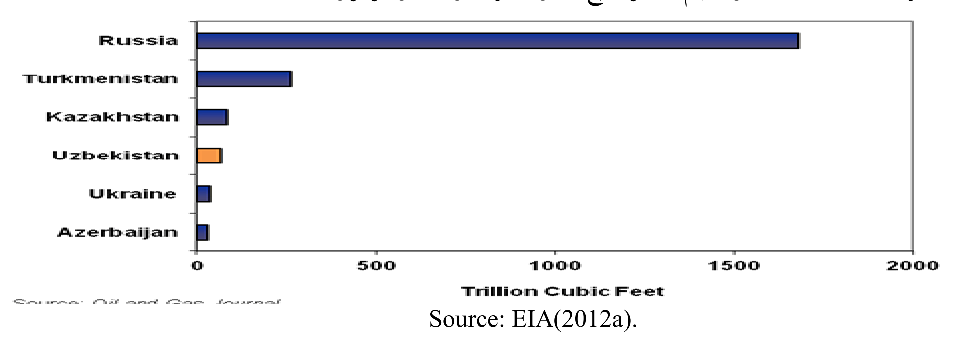
با توجه به این مهم که در این ساختار نوین، انرژی و کنترل بر خطوط لوله انتقال انرژی، یکی از ابزارهای مهم کسب ثروت و به‌کار گرفتن قدرت در عرصه سیاست خارجی و روابط بین‌المللی است، چنین به‌نظر می‌رسد که کشور ایران به‌دلیل داشتن حجم بسیار عظیمی از سوخت‌های فسیلی، همسایگی با کشورهای آسیای مرکزی و واقع‌شدن در کانون تولید ۷۵

درصد انرژی جهان و برخورداری از موقعیت حمل‌ونقل بی‌نظیر و ممتاز، باید نقشی مهم و اساسی را در تعامل‌های اقتصادی کشورهای این منطقه ایفا کند. براین اساس، در این نوشتار تلاش خواهد شد تا ضمن بررسی وضعیت تعاملات اقتصاد سیاسی انرژی در آسیای مرکزی، پاسخی مناسب نیز برای این سؤال بیابیم: کشور ایران در تعامل‌های اقتصاد سیاسی انرژی منطقه آسیای مرکزی، چه جایگاهی دارد؟

## منابع انرژی آسیای مرکزی

آسیای مرکزی در چهار راه قاره آسیا، اروپا و منطقه خاورمیانه واقع‌شده و شامل کشورهای ازبکستان، قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان و تاجیکستان است. این منطقه با مساحتی در حدود ٤٥ درصد ایالات متحده و جمعیتی بالغ بر ۷۵ میلیون نفر، یکی از مناطق مهم ازنظرداشتن حجم عظیم ذخایر نفت است. در کم‌ترین تخمین ۱۷/۲(BP, 2010) و در بیشترین٤۹/۷ میلیارد بشکه ذخایر شناخته شده یا ٥ درصد از کل ذخایر جهانی نفت و٦/٦٥ تریلیارد مترمکعب یا ۳/۸ درصد از کل ذخایر جهانی گاز را دارد(EIA, 2011(a); BP, 2010).

نمودار شماره ۱: مقایسه‌ی حجم ذخایر منابع گازی کشورهای آسیای مرکزی در منطقه اوراسیا(۲۰۱۲)




Source: EIA(2012a).

### الف- قزاقستان

در آسیای مرکزی، کشور قزاقستان با ٣٦/٦ میلیارد بشکه ذخایر اثبات شده نفت (۳/۲ درصد ذخایرجهانی نفت) و تولید ۱/۱۰٦۰۰۰ میلیون بشکه در روز، غنی‌ترین کشور منطقه







آسیای مرکزی و جزء۱۰ کشور برتر جهان از نظر حجم ذخایر نفت و گاز است؛ به‌ویژه آنکه میزان تولید این کشور، بسیار بیشتر از میزان مصرف داخلی بوده و این امر به معنای توانایی بالای صادرات قزاقستان خواهد بود((EIA, 2012(b). برخلاف منابع غنی نفتی، میزان ذخایر گازی قزاقستان پاسخگوی نیازمندی‌های رو به رشد این کشور نبوده و قزاقستان را به یکی از واردکنندگان گاز طبیعی در این منطقه از جهان تبدیل کرده است.

انرژی موتور حرکت رشد و توسعه شتابان اقتصادی این کشور پس از استقلال از اتحاد شوروی است و نقش بسیار مهمی را در اقتصاد سیاسی این کشور ایفا می‌کند، ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی و۵۷ درصد درآمدهای ارزی قزاقستان از محل دریافت‌های نفتی تأمین می‌شود. به‌عبارتی انرژی، موتور حرکت به‌سوی رشد و توسعه اقتصادی، ابزاری جهت برقراری روابط اقتصادی با شرکت‌های بزرگ نفتی و وسیله‌ای برای برقراری تعادل سیاسی در روابط با قدرت‌های منطقه‌ای بوده است. قزاقستان از محل کسب درآمدهای نفتی، هم به‌دنبال انجام اصلاحات در زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی کشور و هم به‌دنبال جذب سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی و ایجاد یک اتحاد راهبردی با همسایگان خود به‌ویژه چین و روسیه است. حجم سرمایه گذاری‌های خارجی در بخش صنعت نفت و گاز این کشور بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار است. ایالات متحده به تنهایی ۲۰ میلیارد دلار در صنعت نفت این کشور سرمایه‌گذاری کرده است (Rywkan, 2005; Kaiser & Pulsipher, 2007, pp. 1300-1313).

### ب- ترکمنستان

در میان جمهوری‌های آسیای مرکزی، ترکمنستان نیز از تولیدکنندگان بزرگ انرژی بوده و با توجه به شکاف فزاینده میان میزان تولید نسبت به استفاده داخلی، این کشور نقش اساسی و مهمی را در آینده بازارهای جهانی انرژی، به‌ویژه در صادرات گاز، ایفا خواهد کرد. این کشور با ۷۳۳۰ کیلومتر خطوط لوله انتقال انرژی که ۹۰ درصد ظرفیت آن به انتقال گاز اختصاص یافته است، یکی از کشورهای پیشتاز در عرصه انتقال گاز به خارج از مرزهای بین‌المللی در منطقه است؛ ذخایر گاز ترکمنستان در نزدیکی آمودریا در شرق دریای خزر در دو منطقه شاتلیک و دولت‌آباد- دونمز واقع شده است. این ذخایر گازی به ترتیب در سال‌های ۱۹٦۳ و ۱۹۷٤ شناسایی‌شده و به‌تدریج از سال ۱۹۷٤ مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند.

حجم ذخایر گازی حوزه دولت‌آباد به تنهایی ۱/۲ تریلیارد مترمکعب است. تخمین زده می‌شود که ظرفیت تولید آن بیشتر از ۳۰ سال، بیش از ۱۵ میلیارد مترمکعب در سال باشد. براساس آمارهای موجود، ذخایر گازی شناخته‌شده این کشور ۲/۹ تریلیارد مترمکعب است که البته تا رقم ٤/٥ تریلیارد مترمکعب قابل افزایش است (EIA, 2011(b)& BP, 2010). بخشی از صادرات گاز این کشور به بازارهای مصرف در کشورهای چین و ایران و بخشی دیگر نیز از راه شبکه‌های انتقال گاز روسیه به اروپا صادر می‌شود. با توجه به نقش و اهمیت انرژی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، روسیه بسیار تلاش می‌کند تا بتواند در صنعت نفت و گاز این کشور سرمایه-گذاری کرده و از مسیر خود، انرژی‌های فسیلی این کشور را به بازارهای هدف، انتقال دهد (Dorian, 2002, pp. 20-27).

### ج- ازبکستان

ازبکستان از معدود جمهوری‌های اتحاد شوروی است که پس از استقلال در سال ۱۹۹۱ توانسته است در عرصه تولید انرژی، ظرفیت خود را افزایش داده و به موفقیت‌هایی دست یابد. ذخایر شناخته‌شده نفت این کشور بیش از ۵ میلیارد تن و ذخایر گازی آن ۵/۵ تریلیارد مترمکعب است. ظرفیت تولید نفت این کشور درحال حاضر ۱۷۵۰۰۰ هزار بشکه در روز است (نمودار۸ و۹). لازم به ذکر است که قرقیزستان و تاجیکستان برخلاف سایر جمهوری‌های آسیای مرکزی ذخایر نفتی قابل توجهی ندارند. تولید روزانه نفت قرقیزستان ۲۰۰۰ بشکه و مصرف روزانه نفت این کشور ۲۰ هزار بشکه است. فقر منابع انرژی در این جمهوری سبب شده که این کشور از واردکنندگان انرژی روسیه، قزاقستان و ازبکستان باشد (EIA, 2012(c)).

## طرح‌های کلان انتقال انرژی در آسیای مرکزی و جایگاه ایران

دریای خزر، حلقه اتصال کشورهای آسیای مرکزی با روسیه، قفقاز و ایران و محل تلاقی محورهای ارتباطی شمال اروپا به اقیانوس هند و شرق دور است و کشور ایران از نظر موقعیت مرکزی در کانون این منطقه و محور ارتباطی طرح‌های کلان انتقال انرژی آن قرار دارد.







**نقشه شماره ۱: موقعیت مرکزی ایران و مسیرهای اصلی انتقال انرژی از آسیای مرکزی و قفقاز به اروپا**




Source: Kaiser and Pulsipher, 2007, p. 1310.

همواره یکی از مهم‌ترین مسایل ژئوپلیتیکی بازی بزرگ درآسیای مرکزی، مالکیت بر منابع انرژی، میزان بهره‌برداری از مخازن نفتی و چگونگی یافتن مسیرهایی برای انتقال انرژی منطقه به بازارهای هدف در اقتصاد سیاسی جهانی انرژی است. درحال حاضر تولید نفت در این منطقه ۲/۳ میلیون بشکه در روز است که پیش بینی می‌شود، این رقم تا سال ۲۰۱۵ به ٤ میلیون بشکه در روز افزایش یابد. میزان ذخایر قابل توجه نفت و گاز در این منطقه، فرصت‌های بسیار خوبی را با هدف جلب مشارکت و سرمایه‌گذاری شرکت‌های بزرگ نفتی برای سرمایه‌گذاری در بخش اکتشاف، تولید و انتقال انرژی این منطقه، به‌وجود آورده است (Dorian, 2006, p. 544) که در زیر به آن خواهیم پرداخت.

## الف- خطوط لوله انتقال انرژی

حجم بسیار بالای ذخایر نفت و گاز در منطقه آسیای مرکزی و حوزه دریای خزر و فاصله بسیار زیاد منابع انرژی این منطقه از بازارهای هدف، شبکه گسترده‌ای از خطوط لوله انتقال انرژی را ایجاد کرده است. به مهم‌ترین خطوط و طرح‌های کلان انتقال انرژی منطقه و موقعیت ایران در این طرح‌ها اشاره می‌شود.

**ا. خطوط لوله انتقال نفت**

۱. خط لوله کنسرسیوم خزر[1]: جهت انتقال منابع میدان نفتی تنگیز قزاقستان به نوروسیسک در دریای سیاه، طول این خط لوله ۱۵۱۰ کیلومتر و ظرفیت انتقال آن۶۵۰هزار بشکه تا ۱/۳۴ میلیون بشکه در روز است،

۲. خط لوله قزاقستان- چین[2]: جهت انتقال منابع میدان نفتی آتیرا[3] به آلاشانکو[4] چین، طول این خط لوله ۲۱۶۳ کیلومتر با ظرفیت انتقال ۲۰۰ هزار بشکه در روز است که تا میزان ۴۰۰ هزار بشکه در روز قابل افزایش است،

۳. خط لوله باکو- تفلیس- جیحان[5]: جهت انتقال نفت آذربایجان از راه تفلیس گرجستان به بندر جیحان ترکیه در مدیترانه، طول این خط لوله ۱۷۶۸ کیلومتر با ظرفیت انتقال روزانه ۱ میلیون بشکه نفت از منطقه دریای خزر به دریای مدیترانه است که تا میزان ۱/۸ میلیون بشکه در روز قابل افزایش است.

۴. خط لوله قزاقستان – آذربایجان[6]: طول این خط لوله ۷۵۰ کیلومتر با ظرفیت انتقال ۵۰۰ هزار بشکه نفت در روز که تا میزان ۱ میلیون بشکه قابل افزایش است.

۵. خط لوله آتیرا– سامارا[7]: جهت انتقال ۳۲۰ هزار بشکه نفت قزاقستان از مسیر روسیه به اروپا،

۶. خط لوله باکو- نووروسیسک[8]: جهت انتقال ۱۳۴ هزار بشکه نفت از باکو- جمهوری آذربایجان و از راه داغستان و تیخورسک روسیه به بندر نووروسیسک در دریای سیاه،

۷. خط لوله آسیای مرکزی: جهت انتقال نفت قزاقستان از راه ترکمنستان و افغانستان به بندر گوادر پاکستان،

۸. خط لوله باکو- سوپسا، مسیر شمالی: جهت انتقال نفت باکو- جمهوری آذربایجان از راه گرجستان به بندر سوپسا،

---

1. Caspian Pipeline Consortium (CPC)
2. Kazakhstan-China Oil Pipeline (KCOP)
3 .Atyrau
4. Alashankou
5. Baku-Tbilisi-Ceyhan Pipeline ( BTC)
6.Kazakhstan Caspian Transportation System (KCTS)
7 .Atyrau-Samara Pipeline (ASP)
8 .Baku-Novorossiysk Pipeline (BNP)







۹. خط لوله جمهوری آذربایجان- ایران: در حال مطالعه امکان‌سنجی که به‌دلیل تحریم‌های بین‌المللی متوقف شده است،

۱۰.خط لوله قزاقستان- ترکمنستان- ایران: به‌دلیل تحریم‌های بین‌المللی متوقف شده است، (EIA,2008, pp. 52-56).

**۲. خطوط لوله انتقال گاز**

۱. خط لوله آسیای مرکزی: [1] جهت انتقال سالانه ٤٥ تا ٥٥ میلیارد مترمکعب گاز ترکمنستان از راه قزاقستان و اتصال به خط لوله سراسری روسیه و سپس اوکراین،

۲. خط لوله ساحلی ترکمنستان– قزاقستان- روسیه: جهت انتقال سالانه ۲۰ میلیارد مترمکعب گاز ترکمنستان از مسیر روسیه به بازارهای هدف، طول این خط لوله۱۷۰۰ کیلومتر است،

۳. خط لوله ترکمنستان- ازبکستان- قزاقستان- چین: طول این خط لوله ۲۰۰۰ کیلومتر با ظرفیت انتقال سالانه ۳۰ میلیارد مترمکعب گاز در سال است. هزینه ساخت این خط لوله ١٤ میلیارد یورو است،

٤. خط لوله مرکزی گاز آسیای مرکزی: جهت انتقال سالانه ۳۰ میلیارد مترمکعب گاز میدان دولت‌آباد ترکمنستان از راه افغانستان به مولتان پاکستان و سپس هند. طول این خط لوله ١٦٨٠ کیلومتر و هزینه ساخت این خط لوله ٧/٦ میلیارد یورو است،

٥. خط لوله ماوراء خزر[2]: جهت انتقال بخشی از گاز ترکمنستان از بستر دریای خزر و از مسیر باکو و تفلیس به ارزروم ترکیه و سپس به اروپا،

٦. خط لوله باکو- تفلیس- ارزروم[3]: جهت انتقال سالانه ۸ میلیارد مترمکعب گاز جمهوری آذربایجان از راه تفلیس گرجستان به ارزروم ترکیه. طول این خط لوله ٦٩٢ کیلومتر است،

٧. خط لوله کورپژه- کردکوی: جهت انتقال گاز ترکمنستان،

۸. خط لوله ناباکو[4]: جهت انتقال سالانه ٤٥ میلیارد مترمکعب گاز طبیعی کشورهای آسیای مرکزی از مسیر کشورهای ترکیه، بلغارستان، مجارستان، رومانی و اتریش به بازارهای هدف

1. Central Asia-Centre Pipeline (CAC)
2. Trans-Caspian Gas Pipline (TCGP)
3. Baku-Tbilisi-Erzurum (BTE)
4. Nabucco

در اروپا. طول این خط لوله ۳۳۰۰ کیلومتر با هزینه‌ای بالغ بر ۷/۹ میلیارد یورو است (EIA, 2008, pp. 61-67).

## رقیب‌های منطقه‌ای ایران

منابع سرشار انرژی منطقه آسیای مرکزی، سبب‌شده است که این منطقه، عرصه رقابت قدرت‌های با نفوذ منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار گیرد و بازی بزرگ قدرت‌های بزرگ قرن نوزدهم در این منطقه را یادآور شود. با این تفاوت که بر روی صفحه شطرنج سیاست منطقه آسیای مرکزی، رقابت بر سر منابع انرژی بوده و بازیگران بزرگ بین‌المللی در این بازی وارد شده و تعداد آنان دائم در حال افزایش بوده و عرصه را برای کنشگران غیرهمراه و معترض نسبت به نظام هژمون حاکم به تنگ آورده‌اند (Rasizade, 2003, pp. 41-58; Guliyev & Akhrakhodjaeva, 2009, p. 3171). موضوعی که در ادامه، بیشتر به آن پرداخته می‌شود.

### الف- روسیه

روسیه به‌عنوان بزرگ‌ترین تولید کننده گاز و دومین تولیدکننده نفت در جهان، بزرگ‌ترین رقیب منطقه‌ای ایران و از کنشگران بانفوذی است که نقش و اهمیت انرژی حوزه آسیای مرکزی و دریای خزر را به‌خوبی دریافته و با درک الزام‌های ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل پس از جنگ سرد و اینکه اقتصادهای بزرگ صنعتی جهان، مانند آمریکای شمالی، اتحادیه اروپا، چین و ژاپن بسیار به منابع انرژی روسیه و آسیای مرکزی، وابسته هستند، با چرخش از آرمان‌گرایی رمانتیک دوران حاکمیت مارکسیسم روسی به واقعیت‌های ژئواکونومیک، ضمن آنکه تلاش کرد تا با سرمایه‌گذاری بلندمدت در بخش‌های بالادستی و پایین‌دستی صنایع نفت و گاز خود و بالا بردن افزایش ظرفیت تولید و بهره‌گیری از وجه غالب در اقتصاد این کشور که همان ذخایر بسیار سرشار انرژی هیدروکربنی و سلطه بر شاهراه‌های خطوط انتقال انرژی است، نقش یک امپراتوری نفتی را که قادر است نفت و گاز را به میزان بسیار زیادی در جهان عرضه کند، ایفا کند. روسیه تلاش کرد تا از منابع انرژی حوزه دریای خزر به‌عنوان قدرت نرم، جهت افزایش ثروت ملی و پیشبرد هدف‌های سیاست خارجی خود،







به‌ویژه در مواضعش در برابر اتحادیه اروپا، بهره‌برداری مطلوب کند (Correlge & Van der Linde, 2006, p. 533).

برای رسیدن به این هدف، دولت‌مردان روسیه در دو دهه گذشته همچنان درپی گسترش نفوذ این کشور در خارج‌نزدیک بوده و ضمن تلاش برای تحکیم سلطه این کشور بر خطوط لوله انتقال نفت و گاز کشورهای منطقه و محروم‌کردن دیگر رقیب‌های منطقه‌ای مانند ایران، حدود ۲۵ درصد از حجم کلی سرمایه‌گذاری خارجی در عرصه انرژی را در این منطقه از آن خود کنند. در این راستا شرکت گازپروم در سال ۲۰۰۳، یک موافقت‌نامه ۲۵ ساله را برای خرید گاز ترکمنستان و سپس صادرات دوباره آن به بازارهای اروپایی از مسیر شمالی، امضا کرد. همچنین این کشور با به‌کار بردن نفوذ در تعیین رژیم حقوقی دریای خزر، در تثبیت نفوذ خود در میان این کشورهای آسیای مرکزی تلاش‌هایی کرده است که برای نمونه می‌توان این موارد را برشمرد:

۱. تشویق کشورهای منطقه مبنی بر انتقال انرژی خود از مسیر روسیه (بندر نووروسیسک) به دریای سیاه و دورداشتن آنان از خطرهای انتقال انرژی از مسیر گرجستان- جمهوری آذربایجان و ترکیه،

۲. تکمیل ۷۲۰ کیلومتر خطوط لوله جدید، جهت انتقال انرژی کشورهای آسیای مرکزی از مسیر روسیه،

۳. بستن یک موافقت‌نامه ۱۵ساله با کشور قزاقستان در ژوئن ۲۰۰۲ با هدف صادرات روزانه ۳۵۰ هزار بشکه نفت این کشور از مسیر روسیه. همچنین انتقال بخش مهمی از صادرات نفت قزاقستان از راه خط لوله آتیرا- سامرا به بازارهای هدف در اروپا،

٤. سرمایه‌گذاری در صنعت نفت و گاز ترکمنستان با هدف انتقال انرژی‌های فسیلی این کشور از مسیر خطوط لوله خود به بازارهای هدف در اروپا (Dorian, 2002, pp. 20-27).

### ب- قزاقستان

از رقیب‌های منطقه‌ای ایران در عرصه انرژی، کشور قزاقستان است. قزاقستان در میان کشورهای آسیای مرکزی، در عرصه دیپلماسی انرژی بسیار فعال بوده و در زمینه جذب سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی، توانسته رقابت بسیار فشرده‌ای را در میان شرکت‌های بزرگ

نفتی جهان و همچنین شرکت‌های ملی و منطقه‌ای کشورهایی چون روسیه، آمریکا، انگلیس، دانمارک، رومانی، ترکیه، اتریش، چین، ژاپن وکره جنوبی ایجاد کرده و بالغ بر۹۰ درصد حجم سرمایه‌گذاری در بخش اکتشاف و تولید صنعت نفت و گاز خود را از این راه تأمین کرده و عرصه را از ایران برباید(Peck, 2004).

رویکرد تعاملی قزاقستان با نظام هژمون حاکم، مشارکت و رقابت شرکت‌های بزرگ نفتی بین‌المللی همراه را بر سر به‌دست آوردن سهمی از کنسرسیوم نفت این کشور درپی داشته است. برای نمونه شرکت‌های شورون[۱] (۵۰درصد)، شرکت اگزان موبایل[۲] (۲۵درصد)، شرکت کاز مانی گاز[۳] (۲۰درصد) و شرکت روسی لوک آرکو[٤] (۵ درصد) از مهم‌ترین شرکت‌هایی هستند که توانسته‌اند سهم قابل‌توجهی از این کنسرسیوم را به‌خود اختصاص دهند (Campaner & Yenikeyeff, 2008, p. 14). تولیدات این حوزه‌های نفتی از راه کنسرسیوم خط لوله کاسپین[۵] از راه مسیر غربی به بندر نووروسیسک انتقال داده می‌شوند. حجم سرمایه‌گذاری انجام‌شده برای افزایش بهره‌برداری از این حوزه‌های نفتی بالغ بر۲۰ میلیارد دلار است (EIA, 2004).

از نظر خطوط لوله انتقال انرژی نیز قزاقستان با ۳۳۸٤ کیلومتر خط لوله، از کشورهای پیشتاز منطقه در این حوزه است. این کشور نفت و گاز خود را از مسیر شمال غربی و از راه خطوط لوله، کشتی و راه آهن جهت تصفیه به پالایشگاه‌های روسیه ارسال و سپس به مناطقی چون بالتیک و دریای سیاه، انتقال می‌دهد. همچنین بخش دیگری از منابع انرژی این کشور با مشارکت کنسرسیوم خط لوله کاسپین از مسیر غربی به آذربایجان و سپس به اروپا انتقال داده می‌شود. لازم به ذکر است که ظرفیت این خط لوله ۲۵۰ هزار بشکه نفت در روز است که معادل یک‌چهارم کل صادرات این کشور است. همچنین این کشور طرح‌هایی را برای انتقال انرژی به چین و انتقال انرژی از راه جنوب و از راه معاوضه با ایران را نیز در دست بررسی دارد. مسیر ایران برای انتقال انرژی قزاقستان بسیار اقتصادی است؛ اما از آنجا که این کشور

1. Chevron
2. ExxonMobil
3. Kaz Munay Gaz
4. LukArco
5. Caspian Pipeline Consortium(CPC)







منافع خود را در هم‌سویی با آمریکا و اردوگاه غرب، تعریف و تنظیم کرده، برای آنکه از راه همکاری با ایران، مشمول تحریم‌های آمریکا نشود، تاکنون از همکاری با ایران جهت انتقال انرژی خود، چشم‌پوشی کرده است (EIA, 2010 & Dorian, 2006, p.546 & Kaiser& Pulsipher, 2007, p.1309).

## ج- ترکمنستان

ترکمنستان از دیگر رقیب‌های منطقه‌ای ایران در این بازی است. این کشور در میان کشورهای آسیای مرکزی، درعرصه دیپلماسی انرژی بسیار فعال و موفق در جذب سرمایه‌گذاری خارجی، یافتن بازارها و مسیرهای جدید است. این کشور با تولید ۷۵/۸ میلیارد مترمکعب گازطبیعی در سال ۲۰۰۸ و ۸۷۳۳ کیلومترخطوط لوله انتقال انرژی که ۹۰ درصد ظرفیت آن به انتقال گاز اختصاص یافته است، یکی از کشورهای پیشتاز در عرصه انتقال گاز به بازارهای هدف در خارج از مرزهای بین‌المللی در منطقه است (EIA, 2003 & BP, 2004).

سیاست‌گذاران عرصه دیپلماسی انرژی ترکمنستان در راهبرد بلندمدت خود، برای رهایی از سلطه روسیه، ضمن تداوم همکاری با این کشور، راه تعامل با قدرت‌های فرامنطقه‌ای را گزینه‌ای مناسب تشخیص داده و از این رهگذر، ضمن درگیرکردن شرکت‌های بزرگ نفتی غربی در صنایع نفت و گاز خود، موافقت آمریکا را نیز برای جلب مشارکت کشورهایی چون ترکیه و جمهوری آذربایجان جهت متنوع ساختن مسیرهای انتقال انرژی این کشور به بازارهای جهانی فراهم کرده‌اند. ترکمنستان در راهبرد انرژی خود همواره درپی آن است که افزون بر مسیر روسیه، مسیرهای جدیدتر، کم‌هزینه‌تر و کم‌خطری را شناسایی و انتخاب کند. برای رسیدن به این هدف، بخشی از صادرات گاز این کشور به بازارهای کشورهای چین و ایران و بخشی دیگر نیز از راه خطوط لوله شبکه‌های انتقال گاز روسیه به اروپا صادر می‌شود(Dorian, 2002, pp. 20-27).

این کشور برای جستجوی مسیرهای بدیلی برای صادرات گاز خود غیر از مسیر روسیه، با جلب موافقت گرجستان و ترکیه اقدام به ساخت خط لوله ۱٦٤۰ کیلومتری ترانس‌خزر کرد. این خط لوله، گاز ترکمنستان را از زیر آب‌های دریای خزر به گرجستان رسانده، سپس از مسیر گرجستان عبور کرده و سرانجام به ترکیه انتقال می‌دهد. هدف ترکمنستان از اجرای چنین طرحی این بوده است که از مسیر جدیدی بتواند منابع انرژی خود را به بازارهای اروپایی

انتقال دهد. برای اجرای این طرح، ترکمنستان در سال ۱۹۹۹ قراردادی را با ترکیه امضاء کرد که بر اساس آن سالانه ۳۰ میلیارد مترمکعب گاز از مسیر ترکیه به اروپا صادر می‌شود. در این راستا در نوامبر ۱۹۹۹، مقام‌های کشورهای ترکمنستان، ترکیه، گرجستان و آذربایجان، توافق‌نامه‌ای را برای عملیاتی‌شدن و اجرای طرحی که هزینه ساخت آن بالغ بر ۲/۵ میلیارد دلار می‌شود، امضاء کردند. لازم به ذکر است که یکی از دلایل موافقت جمهوری آذربایجان برای مشارکت در این طرح، کشف ذخایر گازی شاه‌دنیز در ۱۹۹۹ و کسب درآمدی بود که از این راه برای این کشور به‌دست می‌آمد(Mavarakis(etal), 2006, p. 1675).

همچنین مقام‌های ترکمنستان، در سال ۱۹۹۵ قرارداد ۲۵ ساله انتقال گاز به ایران را امضاء کردند که باید در سال ۱۹۹۷ بهره‌برداری می‌شد. بر اساس این قرارداد، ترکمنستان یک خط لوله ٤۰ اینچی به‌طول ۲۰۰ کیلومتر و با ظرفیت انتقال ۸ میلیارد مترمکعب گاز در سال که تا میزان ۱۳ میلیارد مترمکعب قابل افزایش است را از منطقه کورپژه این کشور به کردکوی در ایران، ساخت؛ این قرارداد در سال۲۰۰۱ به بهره‌برداری رسید. ایران پس از دریافت این گاز در منطقه کردکوی، آن را به شبکه سراسری گاز خود متصل می‌کند (Mavarakis(etal), 2006, p. 1675).

دولت ترکمنستان همچنین برای صادرات گاز این کشور به ارمنستان و ترکیه، طرح‌ها و برنامه‌هایی را تنظیم و در دست اجرا قرار داده است؛ در دسامبر ۲۰۰۱، دو دولت ترکمنستان و ارمنستان توافق‌نامه صادرات گاز به‌میزان ۲ میلیارد مترمکعب در سال را امضاء کردند. بر اساس این قرارداد، موافقت شد که این گاز از راه خط لوله کورپژه- کردکوی به شبکه گاز ایران متصل و سپس از راه ساخت یک خط لوله ۲۰ اینچی به‌طول ۱٤۰ کیلومتر در داخل ایران به آن کشور انتقال یابد. اجرای این قرارداد هر چند که به‌دلیل اختلاف نظر در مورد قیمت تمام‌شده گاز وارداتی به ارمنستان و نوع مسیر انتقال آن، سال‌ها به تأخیر افتاد؛ اما سرانجام در ژوییه ۲۰۰٤ به بهره برداری رسید (Mavarakis(etal), 2006, p. 1675).

### د- جمهوری آذربایجان

جمهوری آذربایجان از دیگر رقیب‌های منطقه‌ای ایران در حوزه دریای خزر و منطقه قفقاز است. این کشور با ۷ میلیارد بشکه ذخایر اثبات‌شده نفت( ۰/٦ درصد ذخایر جهانی) و ۱/۳۷

تریلیون مترمکعب گاز، بازیگری فعال در عرصه همکاری‌های بین‌المللی و کشوری موفق در عرصه جذب سرمایه‌گذاری مسقیم خارجی و مشارکت شرکت‌های نفتی در طرح‌های اکتشاف منابع نفتی و خطوط لوله انتقال انرژی است (BP, 2008 & EIA, 2010). بیش از ۹۰ درصد از ذخایر غنی نفتی جمهوری آذربایجان در همسایگی مرزهای دریایی این کشور در دریای خزر واقع شده است. این کشور در دو دهه گذشته، یکی از صادر کنندگان اصلی گاز به اتحادیه اروپا بوده است، هرچند که با افزایش مصارف داخلی، اندک اندک از میزان حجم صادرات این کشور در سال‌های آتی کاسته خواهد شد، تا آنجا که تا سال ۲۰۲۰ هم‌پوشانی میزان تولید و مصرف داخلی، مانع از صادرات گاز به خارج از کشورخواهد شد(BP, 2010).

مهم‌ترین حوزه گازی آذربایجان شاه‌دنیز[۱]، در ۱۰۰ کیلومتری جنوب شرقی باکو درجنوب دریای خزر در سال ۱۹۹۹ کشف شد. این حوزه گازی با مساحتی در حدود ۸٦۰ کیلومترمربع و در عمق۵۰۰ متری زیر بستر دریای خزر- در بین دو حوزه نفتی این کشور که توسط شرکت‌های بزرگی مانند موبیل و اگزون اداره می‌شوند-واقع‌شده است (EIA,2006). پس از شناسایی این حوزه گازی که حجم و ذخیره اثبات شده آن حدود ٤۲۰ میلیارد مترمکعب و بیشترین عمر مفید آن ۳۰ سال پیش‌بینی شده است؛ این کشور از راه تعامل با قدرت‌های برتر در نظام بین‌الملل مانند نزدیکی به آمریکا، تعامل با روسیه و بهره‌برداری از شکاف‌ها و تعارض‌های موجود در روابط آمریکا، روسیه و ترکیه بر سر تقسیم منابع ثروت و قدرت در منطقه و با بهره‌گیری از ابزار دیپلماسی فعال خود در حوزه انرژی، توانست به تشکیل کنسرسیومی با حضور شرکت‌های بزرگی همچون بی پی (۲۵/۵درصد)، استات اویل (۲۵/۵درصد)، سوکار (۱۰ درصد)، نیکو (۱۰درصد)، توتال (۱۰درصد)، لوکاگیف[۱] (۱۰درصد) و تیپا (۹ درصد)، برسد و با جذب سرمایه‌گذاری و فناوری خارجی جهت بهره‌برداری بهینه‌تر در امر اکتشاف، حفاری، تولید و صادرات گاز این کشور، به موفقیت‌های چشم گیری رسید و جایگاه خود را در این ساختار نوین، ارتقاء بخشد (Kelly, 2003& Mavarakis (etal),2006, pp. 1672-1673).

همچنین جمهوری آذربایجان موفق شد که با جذب سرمایه‌گذاری و مشارکت شرکت‌های بزرگ نفتی، ٤ ترمینال بزرگ نفتی[۷] که ظرفیت تخلیه و بارگیری دوباره بیش از یک میلیون بشکه نفت در روز را دارد و ساخت خطوط لوله‌ای با قطر ٤۸ اینچ و با ظرفیت انتقال ۳۰

1. Lukagif

میلیارد مترمکعب گاز در سال، جهت انتقال انرژی این کشور به ترکیه و بازارهای اروپایی، گام های بزرگی را در راستای تأمین منافع ملی خود بردارد (Guliyev & Akhrarkhodjaeva, 2009, p. 3176).

این خط لوله که ظرفیت انتقال انرژی آن به مراتب بیش از حجم تولید روزانه این کشور است، قادر به انتقال بخشی از گاز ترکمنستان به بازارهای اروپا است. لازم به ذکر است که این خط لوله از ترمینال سنگچال[1] در جنوب باکو آغاز شده و پس از عبور از مسیر تفلیس-گرجستان، به خط لوله ترکیه متصل می‌شود. این خط لوله به طول ٦٩٠ کیلومتر (٤٤٢ کیلومتر در جمهوری آذربایجان، ٢٤٨ کیلومتر در گرجستان)، ظرفیت انتقال ٧/٣ میلیارد مترمکعب گاز در سال را دارد؛ پس از ورود به ترکیه ٢٨٠ کیلومتر مسافت را در شرق این کشور طی کرده و به شبکه انتقال انرژی ترکیه در منطقه ارزروم، ملحق می‌شود (Kelly, 2003; EIA, 2010) .

براساس هدف‌های مندرج در راهبرد انرژی جمهوری آذربایجان، منطقه گازی شاه‌دنیز باید در چهار مرحله توسعه یابد. برای رسیدن به این هدف در مرحله اول، وزارت نفت این کشور در مارس ٢٠٠١ با یک سرمایه‌گذاری ٣/٢ میلیارد دلاری، موافقت کرد که یک قرارداد بلندمدت خرید و فروش گاز را با ترکیه ببندد؛ این قرارداد با انتقال سالانه ٢ میلیارد مترمکعب گاز جمهوری آذربایجان به ترکیه آغاز و سپس به ٦/٦ میلیارد مترمکعب در سال افزایش خواهد یافت. از آنجا که اقتصاد ترکیه، توانایی جذب این حجم عظیم گاز را ندارد؛ هدف اصلی این کشور، انتقال بخشی از آن به اروپا است. ظرفیت تولید گاز جمهوری آذربایجان در این مرحله، ٨/٤ میلیارد متر مکعب در سال است. پیش‌بینی می‌شود که تا مرحله چهارم، این ظرفیت به ١٦ میلیارد مترمکعب در سال افزایش یابد (Mavarakis (etal), 2006, p.1673). تجربه دو دهه گذشته نشان می‌دهد که در تعامل‌های اقتصاد سیاسی انرژی، جمهوری آذربایجان یکی از بازیگران فعال و موفق در عرصه انتقال انرژی از منطقه دریای خزر و قفقاز است. این کشور در ساحل دریای خزر ٤ پایانه بزرگ نفتی دارد که در مجموع قادر به تخلیه و بارگیری دوباره بیش از یک میلیون بشکه نفت در روز هستند؛ پایانه‌هایی که در پرتو تعامل این کشور با نظام جهانی و با همکاری شرکت نفت انگلیس و قزاقستان برای

1. Sangachal Oil Terminal







انتقال نفت این کشور در بازارهای اروپا، ساخته شده‌اند (Guliyev & Akhrarkhodjaeva, 2009, p. 3176).

**ه- ترکیه**

کشور ترکیه که یکی از حلقه‌های مهم محور اقتصادی- امنیتی اردوگاه غرب، عضو پیمان ناتو و از متحدان راهبردی ایالات متحده و اسراییل است، در بعد معادلات قدرت منطقه‌ای، مهم‌ترین رقیب ایران در این بازی بزرگ و ربودن فرصت‌های طلایی ایجادشده در منطقه آسیای مرکزی، دریای خزر و قفقاز است (Truscott, 2009, p. 43). این کشور که یکی از برنده‌های بازی بزرگ منطقه پس از فروپاشی اتحاد شوروی است با بهره‌گیری از اشتراک‌های فرهنگی و زبانی با کشورهای آسیای مرکزی و به‌کارگیری رویکرد واقع‌گرایانه در سیاست خارجی و با نقش‌آفرینی ویژه در برقراری ثبات و امنیت موردنظر قدرت‌های جهانی در منطقه و حضور قوی و مؤثر در سازمان همکاری‌های اقتصادی(اکو)، تصویری ایده‌آل از رفتار سیاسی خود هم در روابط با کشورهای منطقه و هم با اتحادیه اروپا، به نمایش گذاشته و با آگاهی به اینکه این کشور در کانون ۷۳ درصد ذخایر اثبات‌شده نفت جهان و ۷۲ درصد ذخایر اثبات‌شده گاز جهان قرار دارد، تلاش کرد که نقش پل انرژی را در روابط بین شرق و غرب ایفا و با طرح اینکه بهترین و امن‌ترین دالان انتقال انرژی به بازارهای اروپا است؛ تلاش کرد تا از این رهگذر، پاسخی مناسب برای حل مشکل روند رو به افزایش تقاضای انرژی مصرفی خود که در دو دهه گذشته، رشد شتابانی را تجربه کرده است، بیابد. این کشور به‌عنوان مهم‌ترین رقیب قدرتمند و بانفوذ منطقه‌ای ایران، در راهبرد دیپلماسی انرژی خود در دو دهه گذشته، موفق‌شده که چگونگی بستن قراردادها، روند و مسیر طرح‌های کلان انتقال انرژی منطقه را به‌سود خود، تنظیم کند، برای نمونه:

۱. انتقال خط لوله انتقال گاز جریان‌آبی - روسیه- ترکیه،

۲. خط لوله انتقال گاز ایران- ترکیه،

۳. خط لوله انتقال نفت باکو- تفلیس- جیحان،

٤. خط لوله انتقال گاز باکو- تفلیس- ارزروم،

٥. خط لوله انتقال گاز ترکمنستان- ترکیه- اروپا،

٦. خط لوله انتقال گاز مصر- ترکیه،

۷. خط لوله انتقال گاز عراق- ترکیه،

۸. خط لوله انتقال گاز ترکیه- یونان،

۹. خط لوله انتقال گاز ناباکو.

ترکیه در دو دهه گذشته تلاش کرد تا از راه تعامل با قدرت‌های برتر در نظام بین‌الملل، حمایت و پشتیبانی سیاسی آنان را برای پیشبرد هدف‌های راهبردی اقتصادی و سیاسی خود در منطقه، جلب‌کرده و از بیشترین ظرفیت سازمان اکو در راستای پیشبرد هدف‌های سیاسی و اقتصادی خود، بهره‌برداری کند و از نظر ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی نیز قدرت قابل توجهی را در منطقه کسب کند. برای نمونه در بحران منطقه قفقاز و جنگ قره‌باغ، این کشور در راستای هماهنگی با راهبرد آمریکا در منطقه موفق شد که هم‌زمان به دو هدف برسد: نخست، توسعه همکاری‌های اقتصادی در بخش انرژی با جمهوری آذربایجان، دوم، جلب رضایت مقام‌های آمریکا برای بستن قرارداد قرن یا همان ساخت خط لوله نفت باکو- تفلیس- جیحان و خط لوله انتقال گاز باکو- تفلیس- ارزروم و عبور این خطوط لوله از سرزمین ترکیه و در گام بعدی، محوریت یافتن نقش و موقعیت ترکیه جهت سرمایه‌گذاری در طرح‌های کلان انتقال انرژی منطقه مانند تلاش برای جلب موافقت کشورهای ترکمنستان، جمهوری آذربایجان، گرجستان و آمریکا برای ساخت خط لوله انتقال گاز ماورای خزر و نیز اجرای طرح ناباکو با هدف عبور شاهراه‌های اصلی انرژی از مسیر ترکیه است(Kilic, 2006, pp.1931-1933).

از آنجا که ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، بر مبنای تعامل و همکاری میان دولت‌ها با قدرت‌های برتر، بنیان نهاده شده است؛ ترکیه در راهبرد نگاه به شرق و راهبرد انرژی خود در منطقه‌ی آسیای مرکزی و قفقاز، فقط به توسعه همکاری و یا همسویی با غرب و ایالات متحده، بسنده نکرده؛ بلکه تعامل‌های قابل‌توجهی را نیز با روسیه، هم در عرصه عبور خطوط لوله انتقال انرژی این کشور در بستر دریای سیاه و از جمله خط لوله انتقال گاز جریان‌آبی و هم بستن قراردادهای قابل‌توجه واردات گاز و هم مبادلات گسترده تجاری داشته است (Hacisalihoglu, 2008, pp. 1867-1872)؛ تا آنجا که حدود ٦٠ درصد از گاز وارداتی مصرفی این کشور توسط شرکت گازپروم روسیه، تأمین می‌شود. عبور خطوط لوله انتقال انرژی از مسیر ترکیه، نه‌تنها موجب کسب منافع سرشار اقتصادی و تقویت زیرساخت‌های صنعت نفت و گاز این کشور شد؛







بلکه موجب ارتقای نقش، جایگاه و موقعیت این کشور در روابط قدرت در منطقه‌ای نیز شده است (EIA, 2008, p. 32).

## نتیجه

با توجه به اینکه در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، کشورها بدون تعامل در یک بستر سیاسی همنوا با دنیای خارج به سختی خواهند توانست به سطحی از سطح‌های توسعه اقتصادی و رشد و شکوفایی دست یابند؛ می‌توان نتیجه گرفت که در این ساختار نوین، آن دسته از کشورهای مورد مقایسه در این نوشتار که به تعدیل رفتار سیاسی و انطباق با شرایط جدید، برآمده‌اند، این فرصت را یافته‌اند که ثروت، قدرت و موقعیت خود را ارتقاء بخشند و سهمی از تقسیم‌بندی ثروت جهانی در عرصه تعاملات اقتصاد سیاسی بین‌المللی انرژی و حوزه‌های نفوذ در این حوزه را به‌خود اختصاص دهند(قزاقستان، ترکمنستان، جمهوری آذربایجان، ترکیه). در مقابل، کشوری همچون ایران که همواره به روندهای موجود بین‌المللی، معترض بوده و همچنان از دیدگاه عناصر گفتمانی ادبیات سیاسی حاکم بر دوران جنگ سرد، به تحلیل و تفسیر روندها و رویدادهای نظام بین‌المللی متحول و جهانی‌شده جدید می‌پردازد، فرصت اندکی را برای تحقق و به فعلیت‌رساندن هدف‌های خود ایجاد کرده، در مقابل موقعیت و جایگاه ممتاز خود را نیز در این ساختار نوین به دیگر رقیب‌های منطقه‌ای واگذار کرده است.

## منابع

### الف- فارسی


۱. کولایی،الهه(۱۳۸۷)، «ژئوپلیتیک انتقال نفت از قفقاز»، **فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی**، شماره ۱، صص، ۷۰-,۴۷

۲. گودرزی، مهناز(۱۳۸۸)، «ژئوپلیتیک انرژی دریای مازندران و اهمیت ایران(۲۰۰۸-۱۹۹۱)»، **فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی**، شماره۵، صص،۱۳۸-,۱۱۷

۳. متقی، ابراهیم و مریم همت خواه(۱۳۸۷)، «جایگاه ایران در بازار انرژی آسیای مرکزی»، **فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی**، شماره۱، صص ۱۴۷-۱۲۷.

### ب- انگلیسی

1. **British Petroleum (BP)**(2004), «**Statistical Review of World Energy»**, Available at:http:// www.bp.com, (Accessed on:15/11/ 2010).
2. **British Petroleum (BP)**(2008), «**Statistical Review of World Energy»**, Available at:http:// www.bp.com, (Accessed on:10/1/2010).
3 **British Petroleum (BP)**(2010), **«Statistical Review of World Energy»**, Available at: http:// www.bp.com, (Accessed on: 10/1/2010).
4. Campaner, N. and Yenikeyeff,sh.(2008), «**The Kashagan Field: Atest Case for Kazakhstan's Governmance of its Oil and Gas Sector** », Available at: http :// www.ifri.org/files/Energie/Kashaganbis.pdf, (Accessed on: 10/9/2010).
5. Cornelius, Peter and Story, Jonathan (2007), «Chin and Global Energy Markets», **Orbis**, Vol. 51, No. 1, pp. 5-20.
6. Correlje, Aad and Van der linde, Coby (2006), «Energy Supply Security and Geo-Politics: A European Perspective», **Energy Policy**, Vol. 34, No. 5, pp. 532–543.
7. Dorian, James P. (2002), «Turkmenistan' Future in Oil and Gas Hinges on Certainty for Export Options», Available at: http://www.ogj.com, (Accessed on: 10/9/2010).
8. Dorian, James P.,(2006), «Central Asia: A Major Emerging Energy Player in the 21st century», **Energy Policy**, Vol. 34, No. 5, pp. 544–555
9. **Energy Information Administration** (**EIA**)(2003), «**Caspian Region: Key Oil and Gas Statistics**», Available at: http:// www.eia.doe.gov/emeu / cabs / caspstats.html, (Accessed on: 10/4/2011).
10. **Energy Information Administration** (**EIA**) (2004), «**Kazakhstsn: Country Analysis Brief**», Available at: http://www.eia.doe.gov/emeu / cabs / caspstats.html, (Accessed on: 10/8/2010).
11. **Energy Information Administration** (**EIA**) (2006), «**Caspian Sea Region of Key Oil and Gas Statistics and Forecasts**».
12. **Energy Information Administration** (**EIA**),(2006), «**Iran Energy Profile**», Availableat: http://www.eia.doe.gov, (Accessed on: 10/8/2010).
13. **Energy Information Administration** (**EIA**)(2008), «**IranEnergy Profile**», Availableat: http://www.eia.doe.gov, (Accessed on: 20/4/2010).
14. **Energy Information Administration** (**EIA**)(2011(a)), «**Azerbaijan Energy Profile**», Availableat: http:// www. eia. doe.gov, (Accessed on: 10/8/2012).
15. **Energy Information Administration** (**EIA**)(2011b), «**Iran Energy Profile**», Availableat: http://www.eia.doe.gov, (Accessed on: 10/10/2012).
16. **Energy Information Administration** (**EIA**)(2012a), «**Iran Energy Profile**», Availableat: http://www.eia.doe.gov, (Accessed on: 10/12/2012).
17. **Energy Information Administration** (**EIA**)(2012b), «**Kazakhistan Energy Profile**»,Availableat: http:// www. eia. doe.gov, (Accessed on: 22/3/2013).
18. **Energy Information Administration** (**EIA**)(2012(c)), «**Uzbekistan Energy Profile**», Availableat: http:// www. eia. doe.gov, (Accessed on: 5/5/ 2012).
19. Estrada, AureliaMane(2006), «European Energy: Towards the Creation of the Geo-energy Space», **Energy Policy**, Vol. 34, No. 5 , pp. 3773–3786.

20. Favennec, Jean – Pierre (2005), «Oil and Natural Gas Supply for Europe», Elsevier, **Catalysis Today**, No. 106

21. Guliyev, Farid, Nozima Akhrarkhodjaeva,(2009), «The Trans - Caspia Energy Route :Cronyism, Competition and Cooperation in Kazakh Oil Export», **Energy Policy**, Vol. 37, No. 8, pp. 3171–3182

22. Hacisalihoglu, Bilge (2008), «Turkey's Natural Gas Policy», **Energy Policy**, Vol. 36, No. 6, pp. 1867-1872

23. Kaiser, Mark J., Pulsipher, Allan G.,(2007), « A Review of the Oil and Gas Sector in Kazakhstan», **Energy Policy**, Vol. 35, No. 2, pp. 1300–1314

24. Kelly, R., (2003),« BP Azerbaijan Activity Update», **British Petroleum**, Available at: http:// www.bp.com, (Accessed on: 22/2012).

25. Kilic, A.M.,(2006), «Turkey's Natural Gas Necessity, Consumption and Future Perspectives», **Energy Policy** , Vol. 34, No. 14, pp. 1928–1934

26.Mavrakis, Dimitrios(etal).,(2006), «An Assessment of the Natural Gas Supply Potential of the South Energy Corridor from the Caspian Region to the EU», **Energy Policy**, Vol. 34, No. 13, pp. 1671–1680

27. Peck, A. E.,(2004), **Economic Development in Kazakhstan: The Role of Large Enterprises and Foreign Investment**, London: Routledge.

28. Rasizade, Alec (2003), «Entering the Old Great Game in Central Asia», **Orbis**, Vol. 47, No. 1.

29. Rywkan, M.,(2005), «Stability in Central Asia: Engaging Kazakhstan, A Report onUS interests in Central Asia and US-Kazakhstan Relations»,**National Cmmittee on American Foreign Policy**, New York, Available atwww. ncafp.org, (Accessed on:: 2/2/2010).

30. Truscot, Peter (2009), **European Energy Security**, Royal United Institute for Defence and Security Studies, London: Routledge.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال پنجم، شماره ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۹۱، صفحات ۱۳۶-۱۱۹

# ایران و کشورهای قفقاز جنوبی

فرهاد عطایی*

**دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تهران**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۲/۵- تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/٤/۸)

**چکیده**

جمهوری اسلامی ایران روابط نزدیک و دوستانه‌ای با جمهوری کوچک و مسیحی‌نشین ارمنستان دارد. این درست در نقطه مقابل روابط ایران با جمهوری به‌ظاهر با اهمیت‌تر و شیعه مذهب آذربایجان است. اگرچه روابط نزدیک ایران با ایروان ارتباط زیادی با انزوای جغرافیایی و اقتصادی ارمنستان دارد، روابط غیرصمیمانه جمهوری اسلامی ایران با جمهوری آذربایجان نتیجه بدگمانی و نبود اعتماد بین دو طرف است. از نظر تاریخی، روابط ویژه روسیه با ایران، نه در نتیجه وجود منافع مشترک حقیقی بین دو همسایه، بلکه محصول رقابت روسیه با قدرت‌های غربی بوده است. روسیه که هنوز در منطقه قفقاز جنوبی دارای نفوذ قابل توجهی است، مانع نفوذ اقتصادی ایران در ارمنستان و گرجستان می‌شود. از آنجا که ایروان روابط خارجی خود را با غرب و همچنین با روسیه گسترش می‌دهد، ایران نباید روابط نزدیکش با ایروان را همیشگی بپندارد.

**کلیدواژه‌ها**

ایران، قفقاز جنوبی، جمهوری آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، روسیه، آمریکا

---

* Email: atai@ut.ac.ir







**مقدمه**

پیش از آنکه سرزمین‌های ایران در قفقاز در اوایل قرن نوزدهم به روسیه تزاری تسلیم شود، ارمنستان، گرجستان، و آنچه امروزه جمهوری آذربایجان خوانده می‌شود بخشی از امپراتوری ایران بودند. اما تاریخ به تنهایی نمی‌تواند روابط امروز تهران با این کشورها را توضیح دهد. در این مورد ملاحظات دیگر، مانند موقعیت اقتصادی، جغرافیایی و سیاسی این کشورها را نیز باید در نظر گرفت.

جمهوری اسلامی ایران یکی از اولین کشورهایی بود که پس از فروپاشی اتحاد شوروی، کشورهای نواستقلال قفقاز و آسیای مرکزی را به رسمیت شناخت. در برخی از این کشورها مانند جمهوری آذربایجان و ازبکستان، نگاه بدبینانه‌ای نسبت به ایران وجود داشته است. هرچند بدبینی اولیه بیشتر از میان رفته و فهم واقع‌بینانه‌تری از منافع و سیاست‌های ایران در منطقه جایگزین آن شده است، اما روابط ایران با بیشتر این کشورها همچنان با حد مطلوب فاصله دارد. با وجود تاریخ و مذهب مشترک، ایران و جمهوری آذربایجان همسایگانی دور از هم باقی مانده‌اند. با این حال، ایران با ارمنستان روابط نزدیک و دوستانه‌ای برقرار کرده است. تنها سه ماه پس از استقلال ارمنستان و در ۲۱ دسامبر ۱۹۹۱، ایران ارمنستان را به رسمیت شناخت و در سال ۱۹۹۲ با ایروان روابط دیپلماتی برقرار کرد. در حقیقت، ارمنستان تنها کشور در میان همسایگان ایران است که ایران با آن پیوندهایی نزدیک و روابطی بی‌تنش دارد. ارمنستان با وجود داشتن روابط نزدیک با ایالات متحد آمریکا و کشورهای اروپایی، از رأی‌دادن علیه ایران در سازمان‌های بین‌المللی خودداری کرده و تحریم‌های وضع‌شده علیه ایران بر سر موضوع هسته‌ای را تأیید نکرده است.

روابط نزدیک میان دو کشور ممکن است عجیب به‌نظر برسد. ایران کشوری وسیع با ۱٦٤۸۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت، بیش از ۷۰/۵ میلیون نفر جمعیت (مرکز آمار ایران، ۱۳۸۵) با اکثریت شیعه و نیز تولید ناخالص داخلی به میزان ۲۷۰ میلیارد دلار است (World Bank, 2008). ایران کشوری چند قومی و چند فرهنگی است. این کشور، دو منطقه دارای منابع انرژی، یعنی خلیج فارس و دریای خزر را به یکدیگر پیوند می‌دهد و کوتاه‌ترین راه اتصال کشورهای محصور در خشکی آسیای مرکزی به دنیای بیرونی و آب‌های آزاد است. ایران بیشترین ساحل را در خلیج فارس – که ۷۰ درصد ذخایر انرژی جهان در آن واقع است – در







اختیار دارد. ایران خود را به‌عنوان دولتی مذهبی معرفی کرده است که سیاست اعلانی‌اش بر اولویت همکاری با کشورهای مسلمان قرار دارد. از زمان تأسیس جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۷، تأکید بر اسلام و به‌ویژه تشیع، امری پایدار در سیاست خارجی ایران بوده است. ایران کشوری بی‌نیاز از نظر منابع انرژی است[۱] که اقتصادش برای کسب درآمد، فناوری و کالا، به‌شکل گسترده‌ای به کشورهای غربی وابسته است.

اما ارمنستان بر عکس، کشوری کوچک با ۲۹۸۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت و ۳ میلیون نفر جمعیت – یعنی کمتر از یک سوم جمعیت شهر تهران – است(World Bank, 2008)[۲]. ارمنستان کشوری مسیحی با دولتی دین جدا[۳] است. این کشور که در زمان استقلال از اتحاد شوروی، فقیرترین کشور قفقاز بود، بر سر منطقه قره‌باغ با جمهوری آذربایجان وارد جنگی خونین شد. هرچند ارمنستان با غرب پیوندهای نزدیکی دارد، اما میراث اتحاد شوروی در این کشور بسیار آشکار است. روسیه همچنان حضور نظامی گسترده‌ای در ارمنستان دارد. کل صنعت انرژی حرارتی را در اختیار دارد. ٤۰ درصد گاز ارمنستان را تأمین می‌کند و اداره شبکه مخابرات این کشور را عهده‌دار است. پس از پایان جنگ قره‌باغ، ارمنستان با کمک بانک جهانی یک پروژه توسعه اقتصادی را آغاز کرد. در طول ۱۵ سال، اقتصاد ارمنستان با شاخص‌هایی دو رقمی رشد کرد. تولید ناخالص داخلی این کشور با رشدی به میزان سالانه ۱۳/۹ درصد، در سال ۲۰۰۷ به ۹/۱۸ میلیارد دلار رسید(World Bank, 2008) و در سال ۲۰۱۱ به ۳۳٦۰ دلار افزایش یافته است(World Bank, 2012).

در این نوشتار روابط ایران با همسایگانش در قفقاز مورد مطالعه قرار می‌گیرد و به‌صورت خاص، عوامل مؤثر بر توسعه روابط کم و بیش منحصر به‌فرد میان تهران و ایروان، روابط بین ایران و جمهوری آذربایجان و نیز سیاست روسیه در مقابل ایران در قفقاز جنوبی بررسی می‌شود. درنهایت، تأثیر ارمنستان بر روابط دوجانبه ایران با همسایگانش در منطقه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

---

۱. منابع اثبات شده نفت خام ایران ۱۳۷/٦۲ میلیارد بشکه و ذخایر اثبات شده گاز آن ۳۳۰۹۰ میلیارد متر مکعب است(OPEC, 2012).

۲. یکی از دیپلمات‌های ارشد سابق ایران در ایروان می‌گوید: « از نظر سرمایه‌گذاران ایرانی نوسان‌های بهای تخم مرغ در تهران بیش از سرمایه‌گذاری در ارمنستان اهمیت دارد»(طباطبایی، ۱۳۸٤).

3. Secular







## جغرافیا، انرژی و حمل و نقل

ایران در همسایگی سه منطقه اصلی و مهم خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز و آسیای جنوبی قرار دارد. با این‌حال، ایران خود جزء هیچ‌یک از آنها نیست. ایران در هیچ اتحاد راهبردی یا سیاسی در این مناطق عضویت ندارد. ایران کشوری خاورمیانه‌ای به‌شمار می‌رود، اما زبان و تمایلات مشترک با همسایگان عرب خود ندارد. ایران با آسیای مرکزی و قفقاز هم‌مرز است و تاریخ مشترک طولانی با این منطقه دارد؛ با این‌حال، وضعیتش با وضعیت کشورهای نواستقلال این منطقه که سلطه هفتاد ساله اتحاد شوروی را تجربه کرده‌اند متفاوت است. ایران در همسایگی شبه‌قاره هند قرار دارد، اما در اختلاف‌ها و بحران‌هایی که این منطقه را آشفته ساخته دخالتی ندارد. هرچند ایران دولتی منزوی نیست، اما دولتی تنها است. از زمان وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ تاکنون، درجات متفاوتی از سوء تفاهم و نبود اطمینان میان رژیم انقلابی تهران و همسایگانش وجود داشته است. در چنین وضعی، روابطی به‌دور از تنش، حتی با همسایه کوچکی چون ارمنستان از سوی تهران غنیمت است.

ارمنستان کشوری محصور در خشکی است. ٦٥٥ کیلومتر مرز مشترک با سرزمین اصلی جمهوری آذربایجان، ۲۲۱ کیلومتر با جمهوری خودمختار نخجوان آذربایجان، ٢٦٨ کیلومتر با ترکیه، ١٦٤ کیلومتر با گرجستان و ۳۵ کیلومتر مرز مشترک با ایران دارد(World Bank, 2009)[1]. جنگ با جمهوری آذربایجان بر سر منطقه قره‌باغ که اندکی پس از استقلال دو کشور روی داد، موجب بسته‌شدن مرز طولانی ارمنستان با جمهوری آذربایجان و ترکیه شد. به این ترتیب، ارمنستان بیشتر توسط همسایگان دشمن یا بدون روابط دوستانه، احاطه شده و تنها از راه گرجستان و ایران با دنیای بیرون در ارتباط است. بی‌ثباتی سیاسی گرجستان به‌دلیل مناطق آبخازستان و اوستیا و جنگ اخیر این کشور با روسیه، به این معنا است که گرجستان نمی‌تواند مسیر حمل و نقل قابل‌اتکایی برای ارمنستان باشد. تأثیرهای این امر بر روابط خارجی بالقوه ارمنستان در حوزه اقتصادی قابل چشم‌پوشی نیست.

---

۱. از زمان تصاحب قره‌باغ توسط ارمنستان، مرز واقعی این کشور با ایران ۱۲۰ کیلومتر است.







## روابط اقتصادی با ارمنستان

میزان تجارت میان دو کشور از ٦٢/٢ میلیون دلار در سال ۱۹۹۹ به ۱٦٢/٧٥ میلیون دلار در سال ۲۰۰۹ رسیده است، که بیشتر آن در بخش انرژی است. در سال ۱۹۹۹ ارزش صادرات ایران به ارمنستان ۳۷ میلیون دلار بود که در مارس ۲۰۰۹ (پایان سال ۱۳۸۷) به ۱٤۱/۸ میلیون دلار افزایش یافت(Tehran Times, 24/5/2009). ارمنستان وابستگی شدیدی به نفت و گاز خارجی دارد، اما دارای مازاد انرژی حاصل از نیروگاه‌های برق‌آبی است. ایران به‌وسیله خط لوله‌ای که در مارس ۲۰۰۹ به بهره‌برداری رسید[۱]، برای ارمنستان گاز طبیعی فراهم می‌کند و در مقابل آن، از ارمنستان برق دریافت می‌کند. ایران مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار برای ساخت سد خدا آفرین بر روی رودخانه ارس در مرز دو کشور هزینه کرده است. این سد در سال ۲۰۰۸ افتتاح شد و نیروگاه برق‌آبی مرتبط با آن نیز در آستانه تکمیل است[۲]. بر اساس یک قرارداد همکاری سه‌جانبه، ایران در فصل زمستان از نیروگاه‌های حرارتی ترکمنستان برق دریافت کرده و به ارمنستان انرژی انتقال می‌دهد. حمل و نقل نیز یک زمینه دیگر همکاری میان تهران و ایروان است. درحال حاضر، شبکه راه‌آهن ارمنستان تنها از راه گرجستان با جهان بیرونی ارتباط دارد. ایران به‌عنوان مسیرحمل و نقل، برای کالاهای مورد نیاز ارمنستان عمل می‌کند. ایران همچنین تعداد محدودی اتومبیل و نیز مواد غذایی به ارمنستان صادر می‌کند.

درحال حاضر، شماری پروژه زیرساختی در دست انجام است که حمل و نقل کالا میان دو کشور را بیش از پیش گسترش خواهد داد. این امر با ایجاد و توسعه «راهگذر شمال – جنوب» که مورد علاقه مسکو است، نیز همسو است. این راهگذر، برای تسهیل حمل و نقل کالا از روسیه، از راه قفقاز جنوبی و ایران به خلیج فارس، پاکستان و هند طراحی شده است. در نوامبر ۲۰۰۸، ساخت خط‌آهنی ۸۰ کیلومتری که رودخانه ارس را به مرند در شمال غربی ایران متصل می‌کند، آغاز شد(مامدووا، ۱۳۸۸، ص ٦). این خط آهن، بخشی از طرح ٤۷۰ کیلومتری

---

۱. سخنگوی وزارت انرژی و منابع طبیعی ارمنستان، در ۱٦ مارس ۲۰۰۹ تکمیل این طرح را اعلام کرد. این خط لوله ۱٤۰ کیلومتر طول دارد که ٤۰ کیلومتر آن در ارمنستان و بقیه در خاک ایران است. هدف از ساخت این خط لوله، انتقال روزانه ۱۰ میلیون متر مکعب (۱/۱ میلیارد متر مکعب در سال) گاز طبیعی به ارمنستان بوده است. جالب اینجا است که پیمانکار این طرح، گاز پروم بود، نه یک شرکت ایرانی(ایرنا، ۱۳۸۸/۵/۷).

۲. این سد در منطقه‌ای که از آغاز جنگ قره‌باغ به تصرف ارمنستان درآمده، ساخته شده است. سد ارس و نیروگاه برق‌آبی مربوط به آن در مرز ارمنستان – ایران پیش از آن به بهره‌برداری رسیده بود.







است که بیشتر آن در ارمنستان قرار دارد(اکونیوز، ۱۳۸۸/۲/۵). هزینه این طرح ۲ میلیارد دلار برآورد شده است و بانک جهانی، بانک توسعه آسیا، روسیه و ایران تمایل خود را نسبت به آن اعلام کرده‌اند(Zawya, 10/11/2008). راهگذر شمال – جنوب، به‌عنوان جایگزینی برای راهگذر شرقی – غربی «تراسیکا» در نظر گرفته شده که مورد حمایت ایالات متحد آمریکا و هم‌پیمانان اروپایی‌اش است و برای اتصال کشورهای غربی به آسیای مرکزی از راه قفقاز جنوبی طراحی شده است. این طرح مانند یک جاده ابریشم مدرن شناخته می‌شود که هم روسیه و هم ایران را کنار می‌گذارد.

## جمهوری آذربایجان

جنگ ارمنستان با جمهوری آذربایجان و نبود اطمینان دوجانبه میان تهران و باکو، بر روابط ایران و ارمنستان تأثیر گذاشته است. از زمان پیدایش جمهوری آذربایجان به‌عنوان یک کشور مستقل، بدگمانی‌ها و اتهام‌زنی‌های فراوانی میان ایران و این کشور وجود داشته است. بیشتر این مسائل ناشی از ملاحظات مذهبی و سیاسی است. بلافاصله پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران، اظهار تمایل به صدور انقلاب و ارزش‌های آن به کشورهای همسایه، به یک منبع نگرانی برای کشورهای منطقه تبدیل شد. این امر به‌ویژه در مورد کشورهایی که دارای جمعیت بزرگی از شیعیان بودند، مصداق داشت. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، جمهوری آذربایجان به‌عنوان کشوری با اکثریت شیعه، بسیار نگران بود و تهران را به برانگیختن شورش در این دولت جدید متهم می‌کرد.

پس از استقلال جمهوری آذربایجان در پی فروپاشی اتحاد شوروی، روابط ایران با جمهوری آذربایجان در مسیری پر افت و خیز افتاد. در ژوئن ۱۹۹۲ و هنگامی که ابوالفضل ایلچی‌بیگ، رهبر جبهه خلق آذربایجان که گرایش‌های ملت‌باورانه داشت به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد، موضعی به‌شدت غربگرا و طرفدار آمریکا گرفت و بر ویژگی ترکی ملت جدید تأکید کرد. به‌نظر می‌رسید هدف از جهت‌گیری غربگرای ایلچی‌بیگ، جلوگیری از نفوذ روسیه و ایران در قفقاز جنوبی بوده است. این امر برای مسکو و تهران مانند یک هشدار بود. همچنین ایلچی‌بیگ با تمایل‌های شدید ترکی خود تا آنجا پیش رفت که از «اتحاد مجدد» آذربایجان «شمالی» و «جنوبی» سخن راند. مقصود از آذربایجان جنوبی، تمامی استان‌های آذری‌نشین







شمال غربی ایران بود که بر اساس برخی آمارها ۲٤ درصد از جمعیت ۷۰ میلیونی ایران را تشکیل می‌دهند.

اگرچه موضوع قومیت عامل مهمی نیست، با این‌حال بر روابط دو کشور تأثیر گذاشته است. دو دیدگاه متفاوت از یکدیگر، در مورد هویت و ملت‌باوری آذری در ایران و جمهوری آذربایجان وجود دارد. جمهوری آذربایجان، همانند سایر دولت‌های جدید آسیای مرکزی و قفقاز در فرایند ملت‌سازی قرار دارد. این فرایند نیازمند تأکید ذهنی و معنوی بر ویژگی‌های قومی، زبان و فرهنگ متفاوت از دیگران است. به این ترتیب، طبیعی به‌نظر می‌رسد که مردم کشور نو استقلال جمهوری آذربایجان، به ملیت برآمده از قومیت آذری خود گرایش پیدا کنند. اقدام‌های مسکو در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در زمینه ساختن تاریخ‌های متفاوت برای هر دسته از مردم و ایجاد جمهوری‌های مجزا بر اساس قومیت، اساس فرایند ملت‌سازی پساشوروی در آسیای مرکزی و قفقاز قرار گرفت.

در جمهوری آذربایجان این انگاره که آذری‌ها مردمی بودند که توسط همسایگان قدرتمندشان – امپراتوری‌های ایران و روسیه – از یکدیگر جدا شدند، به‌شکل گسترده‌ای توسط دولت و بسیاری از مقام‌ها و ملت‌باوران آذری ترویج می‌شود. این گروه خواهان اتحاد دوباره آذری‌های «شمال» و «جنوب» بوده‌اند. بر اساس نگرش ایرانی، اسناد تاریخی وجود آذربایجان شمالی و جنوبی را تأیید نمی‌کند. نام جمهوری «آذربایجان» از سوی مسکو به این جمهوری عضو اتحاد شوروی داده شد، درحالی که منطقه شمالی رود ارس، پیش از آن «آران» خوانده می‌شد. در عهدنامه ترکمانچای که در سال ۱۸۲۸ میان دولت قاجار و روسیه به امضا رسید، واگذاری مناطق ایروان، نخجوان، قره‌باغ، تالش، و آران به روسیه تصریح شده است؛ اما نامی از منطقه‌ای به‌نام آذربایجان در آن نیست[۱].

در میان ایرانی‌ها، همواره حسی از ملت‌باوری و «ایران‌گرایی» وجود داشته است. با این‌حال، این حس ملت‌باوری، آن‌گونه که در شاهنامه فردوسی قابل مشاهده است، بیش از

۱. برای مشاهده تبادل نظری جالب در این رابطه از دیدگاه ایرانی‌ها و آذری‌ها، نک به میزگرد مؤسسه آسیای مرکزی و قفقاز در دانشکده مطالعات عالی بین‌المللی دانشگاه جانز هاپکینز، با عنوان «ایران، آذربایجان ایران، و آذربایجان پس از جنگ ایران و عراق». شرکت‌کنندگان در این میزگرد شامل نصیب نصیبلی، سفیر سابق آذربایجان در ایران؛ دکتر حسن جوادی، رئیس سرویس آذربایجانی صدای آمریکا و دکتر محمدعلی چهرگانی، استاد سابق زبان‌شناسی دانشگاه تبریز بودند (Breakstone, 2003)







آنکه ماهیتی سیاسی داشته باشد، دارای سرشت فرهنگی و زبانی بوده است. در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، ایران نیز گسترش ملت‌باوری احساسی به سبک اروپایی را تجربه کرد. این امر به‌ویژه در دوران حکومت رضا شاه پهلوی در دهه ۱۹۲۰ و اوایل ۱۹۳۰ مصداق داشت. جنبه‌های فارس‌محور سیاست‌های حکومت مرکزی تاکنون ادامه دارد، هرچند پس از انقلاب، تغییر جهتی به سمت اسلام و شیعه‌گرایی صورت گرفته است.

به این ترتیب، احساس‌های اقلیت پرجمعیت آذری در ایران در ارتباط با هویت قومی آنها در برابر دولت، تفاوت بسیاری با آذری‌های جمهوری آذربایجان دارد. هرچند نارضایتی آذربایجانی‌ها از سیاست‌های حکومت مرکزی ادامه دارد، اما آذری‌های ایران وفاداری سیاسی و احساس هویت ملی خود نسبت به ایران را نشان داده‌اند(see: Atai, 2006, pp. 61-66).

سقوط ایلچی‌بیگ در ژوئن ۱۹۹۳، به ریاست‌جمهوری حیدر علی‌اف منجر شد. در دوران حکومت وی، تنش میان جمهوری آذربایجان و ایران کاهش یافت، اما روابط همچنان نامساعد باقی ماند. کنار گذاشتن ایران از کنسرسیوم بزرگی که برای استخراج منابع نفتی جمهوری آذربایجان شکل گرفت (تحت فشار آمریکا) و به توافق‌نرسیدن در مورد رژیم حقوقی دریای خزر، از جمله مواردی بود که در نامساعد ماندن روابط نقش داشت (Sadegh-Zadeh, 2008, pp 38-39).

## رژیم حقوقی دریای خزر

پیش از فروپاشی اتحاد شوروی، دریای خزر به‌صورت مشترک در اختیار تنها دو دولت ساحلی، یعنی اتحاد شوروی و ایران قرار داشت. روابط دو کشور در خزر بنابر قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹٤۰ اداره می‌شد. بنابر آن، هر دو کشور حق استفاده مشاع از تمام بخش‌های دریا را داشتند. در عمل، اتحاد شوروی به ایجاد یک نیروی دریایی اقدام کرد، درحالی که ایران چنین کاری انجام نداد و خود را به بخش جنوبی دریای خزر محدود کرد. ماهیگیری- به‌ویژه ماهی خاویار- بیشترین فعالیت اقتصادی بود و ایران و اتحاد شوروی، هر دو از آن نفع می‌بردند.

پس از تجزیه اتحاد شوروی، موضع ایران این بود که رژیم حقوقی تغییری نکرده و قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹٤۰ همچنان معتبر است. در نتیجه، دولت‌های ساحلی جدید باید به‌صورت مشترک از دریای خزر استفاده کنند. تقسیم دریای خزر به‌ویژه برای جمهوری آذربایجان و قزاقستان







منفعت‌بخش است زیرا می‌توانند در بخش‌های خود در خزر به حفاری برای نفت بپردازند. اینک، اجماع کشورها بر تقسیم بستر دریا و در عین حال، حاکمیت مشاع در سطح است.

تا جایی‌که به ایران مربوط می‌شود، این بدترین راه‌حل ممکن است. بهترین خاویار خزر در ساحل جنوبی و در آب‌های سرزمینی ایران یافت می‌شود، درحالی که ذخایر نفت و گاز در نزدیکی قزاقستان، جمهوری آذربایجان و ترکمنستان قرار دارد. با وجود مخالفت‌های ایران، به‌نظر می‌رسد که تقسیم بستر دریای خزر درعمل درحال رخ دادن است. به موازات اینکه تقسیم خزر هر روز بیشتر به واقعیت نزدیک می‌شود، گفت و گو بر سهمی از دریا که هریک از کشورهای ساحلی تصاحب می‌کنند تمرکز می‌یابد. اگر دو نقطه در شمالی‌ترین بخش مرزهای کشور (آستارا در غرب و حسینقلی در شرق) به‌هم متصل شوند، ایران با ۸۳۲ کیلومتر ساحل در خزر، تنها ۱۴ درصد از دریا را بدست می‌آورد. در مقابل، جمهوری آذربایجان با ۷۶۰ کیلومتر ساحل، سهمی ۱۸ درصدی خواهد داشت. این امر به‌دلیل حالت مقعر سواحل ایران و حالت محدب ساحل جمهوری آذربایجان است.

به هر حال، مسئله تنها درصدی از دریا که هریک از دو کشور به‌دست خواهند آورد نیست. مسئله موجود میان ایران و جمهوری آذربایجان، به‌صورت خلاصه به میدان نفتی «گونشلی» مربوط می‌شود که مورد ادعای هر دو کشور است. ایران اعلام کرده عملیات اکتشاف را در این ناحیه آغار خواهد کرد، درحالی که جمهوری آذربایجان گام‌هایی عملی برای حفاری نفتی در این میدان برداشته است. تا آنجا که به بحث رژیم حقوقی خزر مربوط می‌شود، این موضوع محل حقیقی اختلاف میان ایران و جمهوری آذربایجان است(موسوی، ۱۳۸۵).

در اوت ۲۰۰۴ محمد خاتمی، رئیس‌جمهور وقت ایران با الهام علی‌اف، که پس از مرگ پدرش عهده‌دار ریاست‌جمهوری شده بود، ملاقات کرد. این اولین دیدار یک رئیس‌جمهور ایران از جمهوری آذربایجان پس از استقلال این کشور بود. به این ترتیب، امیدهایی برای بهبود روابط نامساعد دو کشور شکل گرفت، اما هیچ بهبود مهمی حاصل نشد( Abbasov, 2004). در سال ۲۰۰۶ شمار ملاقات‌های رسمی و موافقت‌نامه‌ها میان تهران و باکو افزایش یافت. الهام علی‌اف در تهران با محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور ایران دیدار کرد. همچنین چند تن از وزیران ایرانی به باکو سفر کردند و تعدادی یادداشت تفاهم در زمینه همکاری‌های دوجانبه برای مبارزه با قاچاق مواد مخدر، معاوضه انرژی، تجارت و حمل و نقل میان دو







کشور به امضا رسید. دو طرف حتی موافقت‌نامه‌ای امضا کردند که تهاجم به مرزهای یکدیگر را ممنوع می‌کرد(Sadegh-Zadeh, 2008,p 39). در همان زمان، روزنامه «باکو تودِی» به نقل قولی از سفیر ایران در جمهوری آذربایجان پرداخت که اظهار می‌داشت حجم سالانه تجارت میان دو کشور تا پایان سال به ۴۵۰ میلیون دلار خواهد رسید(Global Challenge Research, 10/1/2006).

از نقطه‌نظر تهران، باکو به توطئه‌چینی علیه ایران، به‌همراه آمریکا و سپس اسرائیل – دو دشمن اصلی جمهوری اسلامی – متهم است. سوءظن‌ها و سوءتفاهم‌های پایدار، همچنان مهم‌ترین علت روابط نه‌چندان نزدیک میان تهران و باکو است. به‌علاوه، این عامل موجب شده است تا ایران به‌جای کشور مسلمان جمهوری آذربایجان، برقراری روابط نزدیک‌تر با ارمنستان مسیحی را برگزیند.

## گرجستان

گرجستان تنها کشور قفقاز جنوبی است که با ایران مرز مشترک ندارد. پس از استقلال گرجستان، دو کشور روابط کامل دیپلماتی با یکدیگر برقرار کردند، اما روابط گرجستان با ایران محدود بوده است. جهت‌گیری غربگرایانه گامساخوردیا پس از استقلال گرجستان، مانع از این شد که سیاستگذاران ایران این کشور را به‌عنوان یک متحد مورد توجه قرار دهند. اما متمایل‌شدن تدریجی شواردنادزه به سمت مسکو، به معنای امکان برقراری روابط دوجانبه میان دو کشور بود. زمانی که میخاییل ساکاشویلی در پی تحولات موسوم به «انقلاب گل سرخ» در سال ۲۰۰۳ به ریاست‌جمهوری رسید، ایران او را بیش از آن غربگرا دید که بتوان با وی وارد تعامل شد. اما این دیدگاه تغییر کرد. سیاستگذاران ایران، ساکاشویلی را درحقیقت متعهد به مبارزه با فساد و وی را متمایل‌تر به مردمسالاری یافتند. از دید تهران، ساکاشویلی غربگرا اما مستقل است(عسکری، ۱۳۸۵). افزون بر این، به‌نظر می‌رسید که دیدار او از تهران در ژوئیه ۲۰۰۴ باعث تغییر مثبتی در دیدگاهش نسبت به جمهوری اسلامی و نیز چشم‌انداز توسعه همکاری‌های دوجانبه شده است.

از زمان به قدرت رسیدن ساکاشویلی، روابط مسکو و تفلیس در سراشیبی افتاده است. روابط نامساعد دو کشور در جریان جنگ اوت ۲۰۰۸ بر سر منطقه اوستیای جنوبی به اوج خود رسید.







گرجستان در زمینه انرژی وابستگی شدیدی به روسیه داشته است. در سال ۲۰۰٦ مسکو تصمیم گرفت بهای گاز صادراتی به گرجستان را به بیش از دو برابر افزایش دهد. در نتیجه، تفلیس تمایل پیدا کرد تا انرژی مورد نیاز خود را از منابع دیگری تأمین کند. در عرصه نظر، ایران باید جایگزینی ایده‌آل باشد. در حقیقت، ایران در فوریه ۲۰۰٦ مدت کوتاهی برای گرجستان انرژی فراهم کرد، اما این امر تنها ۵ روز به‌طول انجامید. با این‌حال، این واقعه حرکت مثبتی بود که می‌توانست سرآغاز همکاری بلندمدت و گسترده تهران و تفلیس در زمینه انرژی باشد. اما طرح پیشنهادی برای انتقال گاز ایران به گرجستان از راه ارمنستان، با مخالفت جدی روسیه مواجه شد. هرچند تهران به صادرات انرژی به گرجستان علاقمند بود، اما نمی‌خواست موجب ناخشنودی مسکو شود. لازم به ذکر است که در جریان جنگ اوت ۲۰۰۸ بین گرجستان و روسیه، خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی ایران نه جانب تفلیس، بلکه جانب مسکو را گرفت.

در بلندمدت، ایران باید به یک تأمین‌کننده مهم گاز برای قفقاز جنوبی و همچنین اروپا تبدیل شود، و چنین نیز خواهد شد. اگر تحریم‌های آمریکا علیه ایران وجود نداشت، اتحادیه اروپا ایران را به‌عنوان منبع جایگزین برای انرژی انتخاب می‌کرد. اگر این استدلال را بپذیریم، در این صورت گرجستان به یک مسیر حمل و نقل مهم تبدیل می‌شود.

## تأثیر روسیه[۱]

روسیه منافع قابل درکی در قفقاز دارد. از جنبه اقتصادی، اولویت‌های این کشور حمل و نقل و انرژی برق است. روسیه نگرانی‌های امنیتی نیز در این منطقه دارد. قفقاز نقطه اتصال دریای خزر و دریای سیاه و همچنین ارتباطدهنده حیاتی روسیه به خاورمیانه و اروپا است. به این ترتیب، نارضایتی روسیه از حضور ناتو در قفقاز و گسترش آن به شرق و به سمت آسیای مرکزی قابل فهم است. روسیه هنوز شریک راهبردی ارمنستان است و اعتقاد بر این است که همین امر مهم‌ترین دلیلی بوده که ناتو –که نقش مسقیمی در مناقشه قره‌باغ ندارد– نتوانسته در این مناقشه دخالت کند و قره‌باغ را به جمهوری آذربایجان پس بدهد(Alexandrov, 2006, pp. 53-62) .

---

۱. روسیه و ایالات متحد آمریکا هر یک با توجه به منافع ملی خویش اهدافی در منطقه قفقاز دارند. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: ابراهیمی، شهروز و مصطفی محمدی، ۱۳۹۰، صص ۲۲–۱). همچنین، برای اطلاع بیشتر در مورد منطقه آسیای مرکزی نگاه کنید به: عطایی، فرهاد و اعظم شیبانی، ۱۳۹۰، صص ۱۵۲–۱۳۱).







روابط میان اتحاد شوروی/ روسیه و ایران تحت تأثیر عواملی بوده که بسیاری از آنها از اوایل قرن هجدهم تاکنون پایدار بوده است(See: Atai, 2007, pp. 61-68). از زمان شکست عباس میرزا ولیعهد در سال ۱۸۲۸ و واگذاری کل قفقاز به روسیه، روابط دو کشور با نبود اعتماد همراه بوده است. در جریان جنگ جهانی دوم بریتانیا، ایالات متحد آمریکا و اتحاد شوروی ایران را اشغال کردند. نیروهای بریتانیا و آمریکا بلافاصله پس از پایان جنگ از ایران خارج شدند، اما اتحاد شوروی از خارج‌کردن نیروهایش خودداری کرد. این نیروها به‌عنوان ابزاری سودمند مورد استفاده مسکو قرار گرفتند تا در استان‌های کردستان و آذربایجان، جمهوری‌های سوسیالیستی ایجاد کند. همچنین این کشور واگذاری امتیاز نفت استان‌های شمالی ایران را به‌عنوان شرط خارج‌کردن نیروهایش مطرح کرد(بیات، ۱۳۷۳، صص ۱۵۱– ۱۹۵). در طول دهه‌های ۱۹٦۰ و ۱۹۷۰ محمدرضا، شاه ایران را در اردوگاه غرب قرار داد. در این دوران، بدگمانی‌ها نسبت به حزب توده و فعالیت‌های مسکو در ایران ادامه داشت.

دیدگاه غالبی در ایران وجود دارد مبنی بر اینکه در بخش زیادی از این رابطه طولانی‌مدت، مسکو به تهران به‌عنوان ابزاری برای کسب امتیاز از رقبایش نگریسته است. در دوران قاجار، حتی استقلال ایران بر اساس نیاز دو همسایه قدرتمند – روسیه و بریتانیا – بود تا به‌عنوان یک دولت حائل میان این دو عمل کند. اگرچه ممکن است این نیاز در دوره پهلوی کاهش پیدا کرده باشد، اما به‌نظر می‌رسد از آغاز جمهوری اسلامی در سال ۱۹۷۹، دوباره این امر مصداق پیدا کرده است. فقط این‌بار اردوگاه غرب به رهبری واشنگتن رقیب مسکو است.

پس از انقلاب، به‌دلیل تلاش‌های ایالات متحد آمریکا برای منزوی‌کردن ایران در صحنه بین‌المللی، تهران به‌تدریج به سمت اتحاد شوروی و سپس روسیه (ابرقدرت پیشین که هنوز قدرتی مهم در منطقه است) گرایش یافت و به مسکو به‌عنوان متحدی در مقابل ایالات متحد آمریکا نگریست. یک جنبه بسیار مهم این سیاست، پذیرفتن این موضوع بوده است که نفوذ و منافع روسیه در منطقه را نمی‌توان نادیده گرفت. این امر، آشکارا به معنای دوری از حرکت‌های یا اظهاراتی است که ممکن است موجب رنجش مسکو شود.

ایران و روسیه در قفقاز رقیب یکدیگر نیستند. حتی در قفقاز شمالی که روسیه درگیر جنگی طولانی و خونین با افراطی‌های چچن بوده است، جمهوری اسلامی تصمیم گرفته آن را به‌عنوان موضوعی کاملاً داخلی در نظر بگیرد و در نتیجه، از هرگونه حمایت از چچن‌ها خودداری کرده







است. این امر در تقابلی آشکار با جنگ‌های دیگر، از جمله در لبنان، عراق و فلسطین است که در مورد آنها، تهران وظیفه‌ای دینی در جهت مداخله و کمک به برادران مسلمان خود احساس کرده است. با وجود این، در تمام حوزه‌های امنیتی، اقتصادی و فرهنگی در قفقاز فعالیت ایران بیشتر به آنچه روسیه اجازه داده، محدود بوده است. به‌عبارتی، ایران قادر نیست بدون موافقت ضمنی روسیه هیچ‌گونه همکاری مهمی با همسایگان خود در قفقاز جنوبی صورت دهد. روسیه کاملاً نسبت به همکاری ایران با گرجستان و ارمنستان در زمینه انرژی حساس بوده است (See: Danielyan, 2006a). به‌عنوان مثال، روسیه مانع تلاش‌های ایران برای ساخت پالایشگاه در ارمنستان شد. سرانجام، ایروان این پروژه را به روسیه واگذار کرد(Danielyan, 2006b).

هرچند مسکو تأمین‌کننده اصلی تسلیحات و لوازم دفاعی مورد نیاز ایران است، تهران وارد هیچ اتحاد راهبردی یا نظامی با روسیه نشده است. میزان تجارت میان دو کشور ۳/۷ میلیارد دلار است که با توجه به ابعاد اقتصادهای دو کشور، ناچیز است[۱] (Iran Chamber of Commerce, Industries & Mines, 21/2/2009). اما حتی در عرصه حمل و نقل، روسیه مایل است ایران چنین فعالیت‌هایی را در دریای خزر – جایی که روسیه دارای ناوگانی با ۹۰-۸۰ کشتی و ایران تنها ۸ کشتی است – انجام دهد تا اینکه از مسیر زمینی و از راه قفقاز این کار را صورت دهد. روسیه بندر ماخاچ‌قلعه را در دریای خزر بسته و انتظار دارد ایران به‌جای آن از بندر آستراخان استفاده کند. این کار در عمل مسیر حمل و نقل ایران به داغستان را مسدود کرده است[۲].

روسیه و ایران بیش از سه قرن همسایه یکدیگر بوده‌اند[۳] و روابط آنها افت و خیزهای بسیار داشته است. از زمان آغاز این روابط «همسایگی»، ایران از جنبه وسعت، توانایی نظامی و جایگاه بین‌المللی، همسایه ضعیف‌تر بوده است. این روابط همواره از رقابت مسکو با دیگر قدرت‌های مهم تأثیر پذیرفته است. تهران همیشه با بدگمانی و نبود اطمینان به مسکو نگریسته است. با این‌حال، از زمان وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹، تهران برای رهایی از انزوای بین‌المللی که توسط ایالات متحد آمریکا بر این کشور تحمیل شده، متوجه مسکو شده است.

---

۱. خریدهای نظامی و نیز مبادلات مربوط به برنامه هسته‌ای در این رقم در نظر گرفته نشده است.

۲. روسیه مسیر حمل و نقل ایران به داغستان را به‌دلیل «مسائل امنیتی» مسدود کرده است. این مسیر برای کامیون‌هایی که از ترکیه می‌آیند باز است(نعمتی، ۱۳۸۶).

۳. از جنبه فنی، پس از فروپاشی اتحاد شوروی، دو کشور دیگر مرز مشترکی با یکدیگر نداشته و به این ترتیب همسایه نیستند. اما هر دو در منطقه خزر قدرت‌های منطقه‌ای مهمی هستند.







این بدان معنا است که تهران به‌نوعی سیاست مماشات را نسبت به مسکو در پیش گرفته است. مسکو در جای خود نمی‌خواهد تهران در سرزمین‌های جنوب اتحاد شوروی نفوذ سیاسی و حضور اقتصادی پیدا کند. قفقاز نیز از این قاعده مستثنا نیست. تلاش‌های تهران برای ورود به بخش انرژی، حمل و نقل و پروژه‌های زیرساختی ارمنستان، به‌دلیل مخالفت مسکو – خواه واقعی و خواه در تصور ایران – با مانع مواجه شده است.

## نقش آمریکا

از زمان وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، دولت ایران خود را مهم‌ترین مبارز علیه امپریالیسم آمریکا در جهان می‌داند. در مقابل، تمامی دولت‌های آمریکا نیز – از دولت رونالد ریگن تا اوباما – تهران را به حمایت از تروریسم، تولید سلاح‌های کشتارجمعی، بی‌ثبات کردن منطقه و مخالفت با روند صلح اعراب و اسرائیل متهم کرده‌اند. بنابراین، آنها به تداوم اعمال فشاری بی‌رحمانه بر جمهوری اسلامی اقدام کرده‌اند. این فشار به شکل‌های مختلفی جلوه‌گر شده که عبارت است از تحریم‌های یک‌جانبه، اعمال تحریم به‌وسیله شورای امنیت سازمان ملل، وتوکردن تلاش‌های ایران در پیوستن به سازمان‌های بین‌المللی از قبیل سازمان تجارت جهانی، مجازات سایر کشورها و شرکت‌ها به‌دلیل تجارت با ایران و تهدید مستقیم ایران به حمله نظامی و حتی تغییر رژیم. رسالتی که ایران در تقابل با ابرقدرتی چون آمریکا برای خود متصور است به‌شکل چشمگیری روابط دوجانبه ایران با دیگر کشورها، از جمله کشورهای قفقاز جنوبی را تحت تأثیر قرار داده است. گاه، این امر از راه فشار سیاسی مستقیم از سوی واشنگتن صورت گرفته است. کنار گذاشتن ایران از کنسرسیوم نفتی جمهوری آذربایجان که پیشتر به آن اشاره شد، موردی در همین رابطه است.

از دیدی کلی‌تر، دشمنی با ایالات متحد آمریکا، تأثیری مشخص و متمایز بر چگونگی تعریف روابط دوجانبه ایران با دیگر کشورها داشته است. به‌نظر می‌رسد که آگاهانه یا ناخودآگاه، سیاستگذاران ایران روابط تهران با دیگر دولت‌ها را بر اساس میزان نزدیکی آنها با ایالات متحد آمریکا تعریف می‌کنند، و نه به ضرورت بر مبنای منافع ملی ایران. نظریه‌های توطئه‌محور به‌شکل گسترده‌ای در میان مقام‌های ایرانی طرفدار دارد و یکی از جنبه‌های آن این است که ایالات متحد آمریکا از راه شمار زیادی از دولت‌های دست‌نشانده و آلت دست خود در سراسر جهان هدف‌های





خود را پیگیری می‌کند. این بدان معنا است که تهران از دولت‌هایی که آنها را به واشنگتن نزدیک می‌داند، دوری می‌جوید. با در نظر داشتن عامل آمریکا، الگویی از روابط دوجانبه تهران در قفقاز بدست می‌آید. جالب اینجا است که این استدلال نه تنها در مورد کشورهای مختلف قفقاز، بلکه در مورد دولتمردانی که در هریک از این کشورها به قدرت می رسند نیز صحیح به‌نظر می‌رسد. در نتیجه، روابط ایران با جمهوری آذربایجان در دوره حیدر علی‌اف به‌نسبت نزدیک‌تر از دوره ایلچی‌بیگ بود که به‌نظر می‌رسید بسیار به واشنگتن نزدیک است. به همین ترتیب نیز روابط با گرجستان در دوره شواردنادزه نزدیک‌تر از دوره گامساخوردیا بود.

## نتیجه

حضور ایران در قفقاز جنوبی و روابط آن با همسایگان در این منطقه، به‌صورت کلی محدود بوده است. به جز دولت کوچک ارمنستان که تهران روابط نزدیکی با آن دارد، روابط با جمهوری آذربایجان و گرجستان تا حد مطلوب فاصله زیادی دارد. روابط نزدیک با ارمنستان نیز تا حدی به‌دلیل بی‌ثباتی اولیه و جنگ این کشور با جمهوری آذربایجان بوده است. ایران باید قفقاز جنوبی را یک فرصت تلقی کند، نه یک چالش. اما می‌توان گفت از زمان فروپاشی اتحاد شوروی، ایران تا حد زیادی از قفقاز جنوبی غافل بوده است. پتانسیل گسترش روابط با جمهوری آذربایجان قابل توجه است. در حقیقت، هیچ‌گونه مانع مهم مهارناپذیری برای برقراری روابط نزدیک‌تر وجود ندارد. روسیه نمی‌خواهد تهران از حد مشخصی از همکاری‌های اقتصادی، امنیتی و سیاسی با همسایگانش در قفقاز فراتر رود. این موضوع در ارتباط با ارمنستان قابل مشاهده است. اما در مقابل، روابط کم و بیش نامساعد با جمهوری آذربایجان، بیش از آنکه به‌دلیل مخالفت عملی روسیه باشد، با نبود اشتیاق و ابتکار عمل واقعی از سوی ایران ارتباط دارد.

جمهوری اسلامی بیشتر قفقاز جنوبی را یک نگرانی امنیتی به‌حساب آورده است. به‌عنوان مثال، جمهوری آذربایجان به‌عنوان پایگاهی برای حمله ایالات متحد آمریکا به ایران در نظر گرفته می‌شود. به همین شکل، فعالیت‌های ناتو در قفقاز جنوبی نیز مایه نگرانی ایران بوده است. ارمنستان در روابط دوجانبه خود با ایران، این کشور را به‌عنوان یک شریک اقتصادی در نظر گرفته است، نه یک خطر امنیتی. در حقیقت، دلایل کافی وجود دارد که بپذیریم ایروان، ایران را سرمایه‌ای راهبردی در زمان وقوع جنگی دیگر با جمهوری آذربایجان بر سر منطقه قره‌باغ می‌داند.







از زمان استقلال ارمنستان، ایران تأمین‌کننده کالا و همچنین مسیر حمل و نقل حیاتی مورد نیاز این کشور برای ارتباط با دنیای خارج بوده است[1]. با وجود این، حجم تجارت بین دو کشور هرگز از ۲۰۰ میلیون دلار فراتر نرفته، که حتی با توجه به حجم اقتصاد ارمنستان نیز رقمی اندک است. به هر حال، امروزه ارمنستان بیشتر نیازمندی‌های خود را از شریک‌های غربی‌اش و یا از روسیه فراهم می‌کند. تنها در حوزه انرژی است که ارمنستان همچنان به ایران نیاز دارد. در این حوزه نیز مسکو تمایل ندارد ایران از حد تأمین تنها بخشی از نیازهای انرژی ارمنستان فراتر رود. هرگونه تلاش ایران که ممکن است به انتقال انرژی از راه ارمنستان به گرجستان و ماورای آن منجر شود، با مانع روسیه مواجه می‌شود.

جمهوری اسلامی نباید روابط نزدیک با ایروان را همیشگی و تضمین شده بپندارد. اقدام‌های ایروان در دهه گذشته برای تنوع بخشیدن به روابط خارجی خود، به معنای پیوندهای نزدیک‌تر سیاسی و اقتصادی با اروپا و غرب است. به‌نظر می‌رسد اولویت‌های ایروان در طول این یک دهه، بر تضمین رشد و ثبات، گسترش آرام روابط با اتحادیه اروپا و کاهش وابستگی به روسیه متمرکز بوده است. حتی در مورد ترکیه نیز نشانه‌هایی از بهبود روابط به‌چشم می‌خورد. درحال حاضر، نشانه‌های شکوفایی تجارت مرزی میان ترکیه و ارمنستان قابل مشاهده است. سرانجام، روابط دوجانبه ایران با همسایگانش در قفقاز، به‌صورت گسترده‌ای زیر نفوذ روسیه و ایالات متحد آمریکا قرار داشته است. تغییر اساسی در نگرش و خط‌مشی تهران نسبت به ایالات متحد آمریکا و در پی آن روسیه، پیش‌شرط توسعه معنادار روابط دوجانبه با همسایگان در قفقاز جنوبی است.

## منابع

### الف- فارسی

۱. ابراهیمی، شهروز(۱۳۹۰) و مصطفی محمدی، "رقابت روسیه و آمریکا در قفقاز جنوبی"، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال ٤، شماره ۹، صص ۲۲-۱.

۲. **اکونیوز** (۱۳۸۸/۲/۵)، «احداث راه‌آهن ایران – ارمنستان اجرایی می‌شود»، برگرفته از سایت/http://www.econews.ir/f، (تاریخ دریافت ۱۳۸۸/۲/۵).

۱. تنها در سال ۲۰۰۷، بیش از ٦۵۰۰۰ کامیون از مرز ایران – ارمنستان عبور کردند(نجفی، ۱۳۸٦).







۳. **ایرنا** (۱۳۸۸/۵/۷)، «مقام ارمنی: خط لوله ایران – ارمنستان آماده بهره‌برداری است»، برگرفته از سایت http://www2.irna.ir/ar/news ، (تاریخ دریافت ۱۳۸۸/۵/۱۰).

٤. بیات، کاوه (۱۳۷۳)، **ایران و جنگ سرد: بحران آذربایجان ۱۳۲۵**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۵. طباطبایی، م (۱۳۸۵)، مصاحبه حضوری، تهران، ۲۲ آذر ۱۳۸٤.

٦. عسکری، حسن (۱۳۸۵)، مصاحبه حضوری، تهران، ۲۹ آذر ۱۳۸۵.

عطایی، فرهاد و اعظم شیبانی(۱۳۹۰)، "زمینه‌های همکاری و رقابت ایران و روسیه در آسیای مرکزی در چارچوب ژئوپلیتیک"، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال ٤، شماره ۸، صص ۱۵۲-۱۳۱.

۷. مامدوا، نینا (۱۳۸۸)، «مناسبات ایران و روسیه در سال ۲۰۰۸ میلادی»، **دوماهنامه تحولات ایران و اوراسیا (ایراس)**، شماره ۲۳.

۸. **مرکز آمار ایران** (۱۳۸۵)، برگرفته از سایت http://www.sci.org.ir/portal/faces/public ، (تاریخ دریافت ۱۲ خرداد ۱۳۸۸)

۹. موسوی، سید رسول (۱۳۸۵)، مصاحبه حضوری، تهران، ۸ اردیبهشت ۱۳۸۵.

۱۰. نجفی، ح (۱۳۸٦)، مصاحبه حضوری، تهران، ۵ اردیبهشت ۱۳۸٦.

۱۱. نعمتی، ح (۱۳۸٦)، مصاحبه حضوری، تهران، ۱۵ آذر ۱۳۸٦.

**ب- انگلیسی**

1. Abbasov, Shahin (2004), "Iran-Azerbaijan Relation: On a Better Footing after Khatami's Baku Visit", **Eurasia Net,** August 8, 2004, available at:
http://www.eurasianet.org/departments/insight/articles/eav081004a.shtml (accessed on: 8/10/2004)
2. Alexandrov, Mikhail (2006), "Russian Interests in the South Caucasus," **SPECTRUM,** No. 1
3. Atai, Farhad (2006), "The Ethnic Issue in the Relations between Iran and the Republic of Azerbaijan," **Regional Security Issues,** No. 2
14- Atai, Farhad (2007), "Iran, Russia, and the Caucasus," **SPECTRUM Conference Papers; The South Caucasus -2006: Main Trends, Threats and Risks,** 2, Yerevan
4. Breakstone, Reza (2003), "Azeri Separatist Meets Policy Makers in Washington", **National Iranian American Council**, April 10, 2003, available at:
http://www.niacouncil.org/index.php?option=com_content&task=view&id=137&Itemid=2 (accessed on: 21/5/2008)
5. Danielyan, Emil (2006a),"Russia Tightens Control over the Armenian Energy Sector," **Eurasia Insight,** October 10, 2006, available at:

http://www.eurasianet.org/departments/ business/articles/eav101706.shtml (accessed on: 10/10/2006)
6. Danielyan, Emil (2006b), “Kocharian confirms Russian Control of Iran-Armenia Pipeline”, **Armenia Liberty,** , available at: http://www.armenialiberty/report/en/ 2006 (accessed on: 31/10/2006)
7. **Global Challenge Research** (10/1/2006), “Iranian Ambassador: Relations Have Developed Fairly Well over the Past Year”, available at:
http://www.axisglobe.com/news.asp?new s=5599ars (accessed on: 20/3/2006)
**The World Bank** (2012), “Data, GNI Per Capita”, available at:http://data.worldbank.org/indicator/NY.GNP.PCAP.CD (accessed on: 10/7/2012)
8. **Iran Chamber of Commerce, Industries & Mines** (21/2/2009), “Iran-Russia Trade Turnover Hits $3.7 bln”, available at:
http://en.iccim.ir/index.php?option=com_content&task=view&id=721&Itemid=53 (accessed on: 7/10/2009)
9. Mitra, Saumya (2006), “The Caucasian Tiger: Policies to Sustain Growth in Armenia”, **World Bank Report,** June 1, 2006
10. **OPEC** (2008),“Iran Facts and Figures”, available at:
http://www.opec.org/opec_web/en/about_us/163.htm (accessed on: 10/7/2012)
11. Sadegh-Zadeh, Kaweh (2008), “Iran’s Strategy in the South Caucasus”, **Caucasian Review of International Affairs,** Vol. 2, No. 1
12. **Tehran Times** (24/5/2009), “Iran Sees 10-Fold Rise in Trade Balance with Armenia”, available at:
http://www.tehrantimes.com/index_View.asp?code=195346 (accessed on: 3/9/2009)
13. **World Bank** (2008), **“**World Development Indicators Database”, available at:
http://www.ddp-ext.worldbank.org/ext/ddpreports (accessed on: 1/9/2008)
14. **World Bank** (2009), “Armenia Country Brief 2009”, available at:
<http://www.worldbank.org.am, (accessed on: 2/10/2009)
15. **Zawya**(10/11/2008), “Russia Backing Iran-Armenia Rail Link”, available at:
http://www.zawya.com/Story.cfm, (accessed on: 8/10/2009).







# Iran and the South Caucasus Countries

**Farhad Atai***
Associated Professor of International Relation Tehran University
(Date of receipt 24 Feb. 2012, Date of acceptance 28 June. 2012)

## Abstract
Islamic Republic of Iran enjoys close and amicable relations with small and Christian Republic of Armenia. On the contrary, the ties between Iran and seemingly significant Shia Republic of Azerbaijan are frayed. While Tehran's close relationship with Yerevan is widely attributed to geographical and economic isolation of Armenia, Iran-Azerbaijan unfriendly relations have stemmed from suspicion and lack of trust. From a historical perspective, Iran Russia special relations are based on rivalry between Russia and Western powers, rather than real and common interests between these two neighbors. Russia that still has a significant influence on the south Caucasus region tries to limit Iran's economic influence in Armenia and Georgia. Moreover, Armenia's efforts to enhance its foreign relations with the West and Russia signal that Tehran may not rely on its long-term close ties with Yerevan.

## Keywords
Iran, the South Caucasus, the Republic of Azerbaijan, Armenia, Georgia, Russia, USA

* Email: atai@ut.ac.ir







# Understand Iran-Georgia's Relations in the Framework of Critical Security Studies Approach

**Mohammad Hassan Sheikholeslami***
Assistant Professor Faculty of International Relations Ministry of Foreign Affairs
**Morteza Bagheri**
MA Student in Regional Studies Faculty of International Relations Ministry of Foreign Affairs
(Date of receipt 18 Feb. 2012, Date of acceptance 5 July. 2012)

## Abstract
The Chechen Republic (commonly referred to as Chechnya) is a part of vast territory of Russian Federation that has been a source of contention since collapse of the Soviet Union. Identity elements and tattered cultural bonds have strained ties between two nations of Chechnya and Russia. Various aspects of crisis in Chechnya have been addressed by many theoretical approaches of international relations, including "critical security studies" as the youngest one. This approach has investigated the issue of security and its root causes from a critical perspective. It has also added humanism to the lexicon of security terms of international relations. Employing the approach of critical security studies, the paper reasons that lack of identity recognition and discord between rulers of Russia and Chechnya have provoked crisis since the collapse of the Soviet Union.

## Keywords
The Chechen Republic, Chechnya, Russia, Critical Approach, Critical Security Studies, Ken Booth

* Email: mhsheikh@gmail.com





مطالعات اوراسیای مرکزی، سال ششم، شماره ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۹۲، صص ۲۰- ۱

# بحران آب در آسیای مرکزی: با تأکید بر مناقشه کشورهای منطقه بر سر مسئله آب


**بهرام امیراحمدیان***

**عضو هیئت علمی دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران و کارشناس مطالعات اوراسیا**

**مهدی ناصری**

**دانشجوی دکترای علوم سیاسی در انستیتو مطالعات سیاسی، آکادمی علوم تاجیکستان**


(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۸- تاریخ تصویب ۱۳۹۲/۳/۲۰)

## چکیده


پس از فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال جمهوری‌ها، روابط اقتصادی پیشین بین جمهوری‌های آسیای مرکزی برهم خورده و روابط بازار حاکم شده است. در برخی موارد تنش بین ازبکستان با قرقیزستان و تاجیکستان برای استفاده ابزاری از جریان آب‌های فرامرزی به‌سوی ازبکستان و قزاقستان سبب اعلام موضع تند کشورهای پایین‌دست آب‌های فرامرزی و حتی تهدید به استفاده از ابزارهای نظامی درصورت اعمال محدودیت شده است. آب و رودخانه‌های فرامرزی می‌تواند هم سرچشمه تنش‌ها و کشاکش‌ها و هم منشاء حسن هم‌جواری و همکاری در سراسر جهان شود. معمولاً کشورهای واقع در بخش علیای رود می‌توانند بر سرنوشت و روند توسعه اقتصادی- اجتماعی کشورهای سفلای رود تأثیر گذار باشند. آنها می‌توانند با تغییر مسیر رود یا تهدید به انجام آن، کشورهای در مسیر را به‌سمت و سوی سیاست‌های مورد نظر خود جهت دهند. از راه‌های حل مسئله آب در آسیای مرکزی می‌توان به مدیریت آب، اجرای دقیق برنامه تنظیم خانواده و تشویق به کاهش جمعیت، اعمال مدیریت یکپارچه آب( به‌شکلی که همه طرف‌ها که سهم و نفع می‌برند، در آن دخالت داشته باشند) و مهم‌تر از همه همکاری و هماهنگی بین کشورهای حوزه آسیای مرکزی اشاره کرد.



**کلید واژه‌ها**

آسیای مرکزی، ازبکستان، بحران آب، دریای آرال، آمودریا، سیردریا


---

* Email: Bahram1329@gmail.com







**مقدمه**

آسیای مرکزی قلمرو محصور در خشکی با جمعیت درحال افزایش در اقلیمی قاره‌ای است که در کمربند کم آب کره زمین واقع شده که در آن منابع آبی نامناسب توزیع شده است. استقرارگاه‌های واحه‌ای پرجمعیت آن مانند بخارا، سمرقند و مرو از نظر آب جزو مناطق بحرانی جهان هستند. در این قلمرو دریاچه آرال که در اثر بحران آب درحال خشک‌شدن است، به مسئله‌ای جهانی تبدیل شده است. در این قلمرو آب مورد نیاز، بیشتر از دو رود مهم و پر آب آمودریا و سیردریا تأمین می‌شود. کشورهای تاجیکستان و قرقیزستان در مسیر علیای این رودها و جمهوری‌های ازبکستان، ترکمنستان و قزاقستان در مسیر سفلای این رودها بر سر تقسیم و جریان آب رودهای فرامرزی با یکدیگر اختلاف پیدا کرده‌اند. تبدیل زمین‌های بیابانی به کشتزارهای وسیع پنبه در دوره اتحاد شوروی و انحراف جریان آب‌های رودهای آمودریا و سیردریا برای آبیاری این زمین‌های خشک، سبب ایجاد مراکز استقرار جمعیتی جدیدی در این قلمرو شده است که تأمین آب مورد نیاز برای فعالیت‌های کشاورزی، صنعتی و مصرف شرب نقاط جمعیتی به چالش‌هایی منجر شده که روابط بین دولت‌های منطقه را دگرگون کرده و خواهد کرد.

جمهوری‌های تاجیکستان و قرقیزستان در شرق آسیای مرکزی در مناطق کوهستانی واقع شده و رودهای آمودریا و سیردریا از این کشورها سرچشمه می‌گیرند که آب مورد نیاز جمهوری‌های ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان(جنوبی) از آنجا تأمین می‌شود. زندگی مردم منطقه وابسته به آبی است که از این جمهوری‌ها سرچشمه می‌گیرد. در دوره اتحاد شوروی، کشور از نظر اقتصادی در یک مدیریت اقتصادی منطقه‌ای به ۱۸ «منطقه اقتصادی» تقسیم می‌شد. هر منطقه اقتصادی مدیریتی متمرکز داشت که در نهایت با هماهنگی مرکز(مسکو)، با دیگر مناطق مبادلات خود را انجام می‌داد. جمهوری‌های ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان در یک منطقه اقتصادی و قزاقستان نیز به‌تنهایی در منطقه اقتصادی مستقل دیگری قرار داشت. روابط بین مناطق اقتصادی و بین جمهوری‌های داخل هر منطقه اقتصادی، با نقشی که برای هر یک از آنها در اقتصاد تعریف شده بود، انجام می‌شد.







جمهوری‌های تاجیکستان و قرقیزستان منابع انرژی (نفت و گاز) نداشتند و انرژی‌های هیدروکربنی مورد نیاز خود را از جمهوری‌های پایین‌دست(ازبکستان، ترکمنستان و قزاقستان) تأمین می‌کردند و در مقابل، آب مورد نیاز بخش کشاورزی، صنعتی و مصرف شهری(آشامیدنی و بهداشتی) جمهوری‌های پایین‌دست از راه تأسیسات آبی (سدهای مخزنی و کانال‌ها) واقع در جمهوری‌های بالادست تأمین می‌شد. در دوره اتحاد شوروی هدف از ساختن سدهای مخزنی موجود در بالادست، بر روی آمودریا و سیردریا برای تنظیم آب بود و تولید برق تنها محصول فرعی آنها بود.

سؤال اصلی در این نوشتار این است که آیا کشورهای مسیر علیا می‌توانند از جریان عادی آب به پایین جلوگیری کنند؟ آیا کشورهای مسیر سفلی می‌توانند کشورهای مسیر علیا را مجبور به تأمین آب به اندازه مورد نیاز کنند؟ فرض اصلی این نوشتار بر این است که در شرایط کنونی برای جلوگیری از تنش‌های موجود گفت‌وگو و مصالحه بین دو طرف و تغییر در الگوهای فعالیت اقتصادی و کشاورزی، بهینه‌سازی مصرف آب در همه زمینه‌های مصرفی، می‌تواند راه برون‌رفت از این بحران باشد. مفروض این نوشتار بر این اصل استوار است که با توجه به پیشینه همکاری‌های کشورهای منطقه در درون ساختارهای همکاری‌های منطقه در دوره اتحاد شوروی و حضور آنها در دیگر سازمان‌های منطقه‌ای کنونی همچون شانگهای، اکو (با اعضای محدود) و سازمان همکاری‌های اسلامی در گستره‌ای وسیع‌تر می‌تواند کشورهای منطقه را در جهت سازماندهی ساختارهای محیطی و اقتصادی به ضرورت همکاری و اجتناب از درگیری‌های منطقه‌ای هدایت کند.

## مدل‌های همکاری: مفهوم منطقه‌گرایی، شکل‌ها و سطح‌های همگرایی منطقه‌ای

امروزه سطح‌های متفاوتی از هم‌پیوندی اقتصادی منطقه‌ای در مناطق مختلف جهان تجربه می‌شود. عنصر مهم در تعریف مفهوم منطقه‌گرایی و همگرایی منطقه‌ای مفهوم «منطقه» است که روشن‌شدن آن در فهم مفهوم منطقه‌گرایی و همگرایی منطقه‌ای ضروری است. از منطقه به‌عنوان گروهی از کشورها که در یک چارچوب حقوقی و به‌صورت نامحدود در حوزه‌های مختلف از جمله حوزه‌های اقتصادی با یکدیگر همکاری کرده و به‌تدریج همکاری‌های خود را توسعه و

تکامل می‌بخشند، یاد شده است. بر اساس این تعریف، همکاری‌هایی‌که کشورها به‌صورت محدود و به‌شکل موقت با یکدیگر انجام می‌دهند از دامنه مفهوم منطقه‌گرایی خارج می‌شوند. بر این اساس منطقه‌گرایی ویژگی پایدار داشته و در آن افق دراز مدتی برای همکاری کشورها در نظر گرفته می‌شود. منطقه‌گرایی همچنین بیشتر جنبه تکاملی داشته و سطح و دامنه همکاری‌ها به‌تدریج گسترش و تعمیق پیدا می‌کنند. منطقه‌گرایی در فرهنگ مقررات سازمان تجارت جهانی به اقدام‌هایی گفته می‌شود که از سوی کشورهای عضو سازمان‌های منطقه‌ای برای آزاد سازی و تسهیل تجارت در آن منطقه در قالب موافقت‌نامه‌های تجارت منطقه‌ای صورت می‌گیرد(سلیمان‌پور، ۱۳۸۷، ص ۸۱).

امروزه در فرایند جهانی‌شدن و تشکیل گروه‌بندی‌های منطقه‌ای در سطح جهان، اقتصاد کشورها – چه در طول فرایند طبیعی و چه به‌صورت مدیریت شده – به‌تدریج به‌سوی همگونی بیشتر و یافتن جایگاه خویش در ساختار تولیدی و تجاری درحال شکل‌گیری، حرکت می‌کنند(بزرگی، ۱۳۸۹، ص ۱۹). از آنجا که حجم آزادسازی تجاری و مبادله ترجیح‌ها در چارچوب موافقت‌نامه‌های تجارت ترجیحی و تجارت آزاد فراتر از آزادسازی تجاری در قالب چندجانبه (سازمان جهانی تجارت) و مبتنی بر اصل دولت کامله‌الوداد است. همچنین به این دلیل که در این نوع ترتیبات و در این سطح از همکاری‌های تجاری، اعضا هنوز سیاست تجارت مستقلی در برابر کشورهای غیرعضو دارند، ضرورت می‌یابد تا سازوکاری با هدف تضمین این نکته که ترجیح‌ها در عمل فقط به کشورهای عضو تعلق می‌یابند، تدوین شود. در این ارتباط همه موافقت‌نامه‌ها سازوکار قواعد مبدا را دارند که شامل معیارهایی برای تعیین مبدأ کالایی که مشمول ترجیح‌ها هستند، است. بدین ترتیب قواعد مبدأ از صدور دوباره کالاها توسط یکی از اعضای چنین ترتیباتی، که ممکن است تعرفه‌های پایین‌تری در مقایسه با دیگر اعضا برای محصولات صادراتی غیرعضو اعمال کند، جلوگیری می‌کند.

پس از مناطق آزاد تجاری، شکل پیشرفته‌تر همگرایی منطقه‌ای تأسیس «اتحادیه گمرکی»[1] است. اتحادیه گمرکی نوعی ترتیب منطقه‌ای است که اعضا افزون بر حذف موانع تجاری بین یکدیگر، برای به‌کارگیری سیاست تجاری مشترک در برابر کشورهای غیرعضو اقدام می‌کنند. در این نوع همگرایی منطقه‌ای که نیازمند چشم پوشی از بخش بیشتری از حاکمیت ملی است،

1. Customs Union







کشورهای عضو اختیار تدوین مستقل سیاست تجاری خود را در سطح ملی ازدست‌داده و به اتفاق دیگر اعضا، سیاست تجاری یکسانی را در مقابل غیر اعضا در پیش می‌گیرند. هر چند در اتحادیه گمرکی به‌دلیل مرتفع شدن نگرانی صادرات دوباره کالا که در مناطق آزاد تجاری وجود دارد تشریفات نقل و انتقال کالا ساده‌تر می‌شود، ولی مشکل‌ها و پیچیدگی‌های جدیدی ظهور می‌یابند. از آن جمله می‌توان به دشواری تعیین سیاست تجاری مشترک در برابر غیراعضا به‌دلیل منافع متفاوت و بعضی متضاد اعضا و نیز ضرورت ایجاد سازوکارهای توزیع درآمدهای گمرکی بین اعضا اشاره کرد که زمینه اصطکاک منافع را بین کشورهای عضو افزایش می‌دهد. در برخی از مناطق دنیا نیز بعضی از ترتیبات منطقه‌ای به‌صورت ناقص برای به‌کارگیری سیاست تجاری مشترک در مقابل کشورهای غیرعضو اقدام کرده‌اند. در مناطق پیرامونی ایران، شورای همکاری خلیج فارس تا سال ۲۰۰۵ برنامه تأسیس اتحادیه گمرکی را در دستور کار خود داشته و ترکیه نیز در همسایگی ایران و عضو اکو در سال ۱۹۹٦ با اتحادیه اروپا موافقت‌نامه اتحادیه گمرکی بسته و همچنان در جهت عضویت در اتحادیه اروپا تلاش می‌کند.

از دیگر شکل‌های تکامل‌یافته همگرایی منطقه‌ای می‌توان به «بازار مشترک»[1] اشاره داشت. در بازار مشترک اعضا به آزادسازی جابجایی عوامل تولید در بین یکدیگر اقدام می‌کنند. پس از بازار مشترک در عالی‌ترین سطح‌های همگرایی، می‌توان «اتحادیه اقتصادی»[2] را نام برد. در اتحادیه‌های اقتصادی اعضا افزون بر تأمین بازار مشترک در بین خود به هماهنگی و یکسان-سازی سیاست‌های پولی، مالی، صنعتی، حمل‌ونقل و سیاست‌های دیگر اقدام می‌کنند. این سطح از همگرایی افزون بر آنکه نیازمند سطح بالایی از اراده سیاسی برای رسیدن به یکپارچگی در بین اعضا است، درجه بالایی از تجانس اقتصادی و همگونی شاخص‌های اقتصادی اعضا را طلب می‌کند. در منطقه آسیای مرکزی سازوکارهای همکاری مشترک همچون اتحاد کشورهای ترک‌زبان، اتحادیه گمرکی(روسیه، قزاقستان، روسیه‌سفید)، سازمان کشورهای مستقل هم‌سود، سازمان امنیت دسته‌جمعی و برخی دیگر، فعال یا نیمه‌فعال هستند. اما مهم‌ترین عامل برای همکاری‌های منطقه‌ای، همکاری‌های اقتصادی است که به‌شکلی مردم و کشورهای منطقه را به یکدیگر گره بزنند.

1. Commen Market
2. Economic Union







در منطقه آسیای مرکزی دو تشکل منطقه‌ای «سازمان همکاری‌های اقتصادی (اکو)»، و «سازمان همکاری شانگهای» قرار دارند که بالقوه می‌توانند شریک‌های طبیعی تجاری و منطقه‌ای کشورهای عضو باشند. اما واقعیت این است که به‌دلایلی، شکاف تاریخی عمیقی در هم‌پیوندی اقتصادی منطقه‌ای مشاهده می‌شود. درواقع، کشورهای منطقه تجربه‌ای ٧٠ ساله در همکاری‌های منطقه‌ای داشته‌اند(دوران اتحاد شوروی و حتی دوره تزاری از نیمه دوم قرن نوزدهم، پس از فتح منطقه به‌دست روس‌ها تا برپایی حکومت اتحاد شوروی در آغاز دهه دوم قرن بیستم). همه کشورهای منطقه محصور در خشکی هستند و راه‌های ارتباطی آنها به یکدیگر گره خورده است و بیشتر نیازمند استفاده از خاک یکدیگر برای ارتباط با جهان خارج هستند. در این منطقه دو کشور ازبکستان و قزاقستان با داشتن ظرفیت‌های مناسب، رهبری منطقه به‌سوی توسعه همکاری‌های منطقه‌ای، به رویارویی با یکدیگر برآمده‌اند. ازبکستان درپی دستیابی به رهبری اندیشه پان تورانی (اتحاد کشورهای ترک زبان و برپایی ترکستان جدید به رهبری ازبکستان) و قزاقستان درپی ایجاد نقش ارتباط دهنده آسیا و اروپا در ابتکارعمل برای توسعه اوراسیاگرایی (آسیای مرکزی با روسیه و اروپا) است. از این‌رو ظرفیت‌های منطقه‌ای این دو کشور ثروتمند و پرجمعیت به‌جای منطقه‌گرایی به‌سوی واگرایی منطقه‌ای سازماندهی می‌شود.

## منابع آب، مسایل و مشکلات آن در آسیای مرکزی

آب و رودخانه‌های فرامرزی می‌تواند هم سرچشمه تنش‌ها و کشمکش‌ها و هم منشاء حسن همجواری و همکاری شود. در سراسر جهان، معمولاً کشورهای واقع در قسمت علیای رود می‌توانند بر سرنوشت و روند توسعه اقتصادی- اجتماعی کشورهای سفلای رود تأثیر گذار باشند. آنها می‌توانند با تغییر مسیر رود یا تهدید به انجام آن، کشورهای در مسیر را به‌سمت و سوی سیاست‌های مورد نظر خود سوق دهند. دسترسی به آب سالم برای آشامیدن و آبیاری به یکی از سخت‌ترین مسائل در آسیای مرکزی تبدیل شده است. خشک شدن دریای آرال شاید بهترین نمونه شناخته شده فاجعه آمیز مرتبط با آب باشد. ولی دیگر مسائل برای دولت‌های منطقه در وضعیت بحرانی قرار دارد. خشکسالی مهم سال ٢٠٠٠ در بسیاری از کشورها، زمین‌های خشک و بی‌حاصل را به‌جا گذاشت که نتیجه نبود منابع آب برای آبیاری بود (International Crisis Group, 30 May 2002).







کشورهای آسیای مرکزی در حوضه رودخانه‌ای دریای آرال با هم سهیم هستند و در یک سیستم هیدرولوژیکی وابسته به یکدیگر در داخل مرزهای ملی محصور قرار دارند. رودخانه آمودریا، با جریان متوسط، جریان سالانه‌ای برابر ۷۹/۳ میلیارد مترمکعب(٦٨درصد کل حوضه)، از تاجیکستان و افغانستان سرچشمه گرفته و بین ازبکستان و ترکمنستان جریان یافته و به دریای آرال می‌ریزد. متوسط جریان سالانه رودخانه سیردریا ۳۷/۲ میلیارد متر مکعب است (۳۲ درصد کل حوضه)، که بیشتر از قرقیزستان سرچشمه گرفته و از بین ازبکستان و قزاقستان جریان‌یافته به دریای آرال می‌ریزد. کل مجموعه جریان آبی سالانه هر دو رود، برابر حدود ١١٦/٥ میلیارد مترمکعب است. همان‌گونه که بارش در حوضه دریای آرال به‌صورت کلی بسیار کم است، این روان‌آب به‌صورت کلی از ذوب برف و یخچال‌های طبیعی کوهستانی کشورهای بالادست تولید می‌شود. با این حال، زمین‌های زراعتی بیشتر در کشورهای پرجمعیت پایین دست متمرکز شده است. سه کشور بالادست با هم ۸۷ درصد از کل جریان آبی حوضه دریای آرال را تأمین می‌کنند. درحالی که سه کشور پایین‌دست، حاوی ۸۰ درصد از جمعیت آسیای مرکزی و ۸۵ درصد از زمین‌های آبیاری شده حوضه دریای آرال، ۷۳ درصد از مجموع آب‌های سطحی حوضه دریای آرال را جذب می‌کنند(United Nations Development Programme(UNDP), 2010)

در ۵۰ سال اخیر حجم یخچال‌های طبیعی که منابع اصلی تأمین آب رودخانه‌های آمودریا و سیردریا هستند، تقریباً به ٤٠ درصد کاهش یافته است. در نتیجه در ترکمنستان، ازبکستان و جنوب قزاقستان برای تأمین آب شرب، مردم با مشکل‌های زیادی روبه رو شده‌اند. اکنون منابع آب هم‌زمان با نفت و گاز به عاملی تأثیرگذار و جدی در روابط بین‌المللی تبدیل شده است و روز به روز قوت بیشتری می‌یابد. بدین ترتیب دور از ذهن نیست که در قرن جاری آب نسبت به گذشته از اهمیت اقتصادی بیشتری برخوردار شود (United Nations Development Programme(UNDP), 2012). براساس پیش‌بینی «آژانس برآورد بین‌المللی جمعیت»، جمعیت کشورهای آسیای مرکزی در سال ۲۰۲۵ تا ٦٥ میلیون نفر افزایش خواهد یافت که مستلزم حجم اضافی منابع آب است. براساس بررسی‌های انجام‌شده دولت ازبکستان حساسیت زیادی نسبت به آب‌های فرامرزی دارد که از تاجیکستان و قرقیزستان جاری می‌شوند و زندگی اقتصادی (کشاورزی، صنعت و مصرف شهری) این کشور بدان وابسته است. اقدام‌های تاجیکستان برای مهار آب آمودریا در ساخت سد و نیروگاه «سنگ توده۱»، «سنگ توده ۲ » و







راغون به بهانه تولید و صادرات الکتریسیته مازاد بر مصرف و بررسی ایجاد سد «قنبر آتا» بر روی سیردریا در پیرامون سد «تاختا گول» در قرقیزستان سبب نگرانی‌های عمیق در ازبکستان و همچنین ترکمنستان و قزاقستان شده است.

## بحران آب

پس از فروپاشی اتحاد شوروی موضوع مالکیت منابع آب در دستور کار دولت‌های منطقه قرار گرفت و کشورهای این منطقه در ۱۵سال گذشته بارها موضوع تقسیم و بهره برداری مشترک از منابع آب را مورد بررسی قرار داده‌اند. در دوره اتحاد شوروی همان‌گونه که گفته شد، در یک اقتصاد ملی منابع و محصولات تولیدی، در فرایندی یکپارچه در بین جمهوری‌ها که هر کدام بر اساس تقسیم کار منطقه‌ای جایگاه ویژه خود را داشتند، توزیع می‌شد. در این دوره قرقیزستان و تاجیکستان به‌عنوان مناطقی که آب مورد نیاز دو منطقه اقتصادی «آسیای مرکزی» و «قزاقستان»، از این جمهوری‌ها سرچشمه می‌گرفت ناگزیر بودند نیازهای آبی آنها را به‌عنوان زمین‌های پایین دستی تأمین کنند و در برابر جمهوری‌های پایین دستی به‌عنوان تولید کنندگان انرژی نفت و گاز، نیازهای انرژی جمهوری‌های بالادست(تاجیکستان و قرقیزستان) را از منابع انرژی خود تأمین کنند.

این گردش کار و تقسیم وظیفه در چارچوب اقتصاد ملی اتحاد شوروی پاسخگو بود، زیرا هم دولت مرکزی اقتدار داشت، هم جمعیت کمتر بود و هم این مسایل به‌شکل مشکل وجود نداشت. به همین سبب بیشتر مسایل و بحران آب از اواخر دوره اتحاد شوروی که هر یک از جمهوری‌ها استقلال خود را اعلام و از دایره تقسیم کار اقتصادی اتحاد شوروی خارج شدند، بروز کرد و در دوره شروع استقلال به چالشی بزرگ تبدیل شد. برای تنظیم آب‌های منطقه در تاجیکستان و قرقیزستان در سرچشمه‌های دو رود اصلی و برخی رودهای دیگر منطقه، سدهایی ساخته شده است که بیشتر سدهای مخزنی و در پاره‌ای موارد برای تولید الکتریسته نیز از آنها استفاده می‌شد. در حالی که تمام کارشناسان منطقه‌ای در جنبه‌های مفید برای ساختن سدهای جدید و طرح‌های برق آبی منطقه به توافق برسند، با این وجود آنها در مورد تشدید مشکلات که می‌تواند ناشی از این امر باشد، نگران هستند. تا به حال در این منطقه همواره از







درگیری اجتناب‌شده است. البته منطقه از هر چیزی در امان نیست. در حال حاضر برخی مطالعات نشان می‌دهد که برخی از ابتکارها به‌طور بالقوه بی‌ثبات‌کننده و خطرناک به‌نظر می-رسد. در دوره پنجمین مجمع جهانی آب، بسیاری از بحث‌ها و مذاکرات با بازاریابی ممکن آب برخورد شد که آن را به یک محصول تجاری تبدیل می‌کند. این تجاری‌سازی می‌تواند سابقه‌ای در آسیای مرکزی را تشکیل دهد که به‌طور عمیق با باورهای جمعیت مسلمان منطقه و خردپذیری برخورد روبه‌رو شود.

دو جمهوری تاجیکستان و قرقیزستان در دوره اتحاد شوروی از فقیرترین جمهوری‌های اتحاد بودند، در دوره استقلال به‌دلیل نبود منابع درآمدی، فقیرتر و روزبه‌روز ضعیف‌تر شدند. کشورهای پایین‌دست و دارنده منابع نفت و گاز پس از استقلال خود را مالک این منابع دانسته و بهای نفت و گاز را به سطح مبادلات بازار آزاد بنیاد نهاده و از کشورهای بالادست برای تحویل انرژی قیمت‌های جهانی را طلب می‌کنند. بنابراین کشورهای بالادست نیز که درآمدهای کافی ندارند تا این بهای جدید را با قیمت‌های بالا بپردازند، به فکر فروش آب، منابع ملی خود که سخت مورد نیاز کشورهای پایین دست است، افتاده‌اند. اما سدهای مخزنی موجود برای به‌کارگیری این قدرت، آنها را کفایت نمی‌کند یا اینکه از سوی کشورهای پایین‌دست با تهدید روبه‌رو می‌شوند. بنابراین ساخت سدهای جدید پیش رو قرار می‌گیرد. از آنجا که نه تاجیکستان و نه قرقیزستان منابع مالی ندارند؛ آن را به مناقصه بین‌المللی گذاشته‌اند تا هم از راه سرمایه گذاران خارجی مورد حمایت و امنیت قرار گیرند و هم ابزاری برای اعمال اراده سیاسی به‌دست آورند. در این زمینه سد سنگ‌توده۱ و ۲ در تاجیکستان و سد کمبرآتا (قنبرآتا) در قرقیزستان را می‌توان نام برد که با مشارکت خارجی‌ها (بیشتر روسیه) ساخته شده و خواهد شد. بازتاب این کارها در ازبکستان و قزاقستان تأثیری فراوان داشته است. برخی زمان‌ها سبب اعلام موضع تند و ستیزه جویانه از سوی کشورهای پایین‌دست شده است. جمهوری اسلامی ایران نیز نیروگاه سنگ‌توده ۲ را در تاجیکستان ساخته و مورد بهره‌برداری قرار داده است.

## بخش کشاورزی و منابع آبی

در منطقه آسیای مرکزی نسبت اشتغال در بخش کشاورزی جز در قزاقستان که بخش صنعت و خدمات در آن قدرتمند است، در دیگر جمهوری‌ها سهم زیادی در اشتغال جمعیت دارد. هرنوع







کاستی در زمینه آب مانند نبود آب برای آبیاری اراضی کشاورزی، زندگی میلیون‌ها نفر از مردم کم-درآمد و فقیر منطقه را با بحران روبه‌رو می‌کند. در جدول زیر نشان داده می‌شود که سهم بخش کشاورزی در تولید ناخالص داخلی هم بسیار قابل توجه است. بازهم به استثنای قزاقستان، در دیگر کشورهای منطقه سهم بخش کشاورزی زیاد است و بحران‌های آب می‌تواند این تعادل را برهم‌زده و به کاهش تولید ناخالص داخلی منجر شود که خود در شرایط کنونی با بحران اقتصادی روبه‌رو هستند.

**جدول شماره ۱ نسبت اشتغال در بخش کشاورزی و سهم آن در تولید ناخالص داخلی در حوضه دریای آرال**

| نام کشور | نسبت اشتغال جمعیت فعال از نظر اقتصادی، در بخش کشاورزی (درصد) | سهم بخش کشاورزی در کار تولید ناخالص داخلی(درصد) | صادرات مهم (کشاورزی) |
|---|---|---|---|
| قزاقستان | کمتر از ۱۰٪ | کمتر از ۱۰٪ | غلات |
| قرقیزستان | ٪۵۵ | ٪۳۵ | پنبه، میوه |
| تاجیکستان | اطلاعات موجود نیست | ٪۲۵ | پنبه |
| ترکمنستان | اطلاعات موجود نیست | ٪۳۰ | پنبه |
| ازبکستان | ٪٤۰ | ٪۲۰ | پنبه، غلات |
| افغانستان | ٪٦۷ | ٪۵۳ | گندم |

Source: Granit, and Others, March 2010

با نگاهی به اطلاعات ارائه‌شده در جدول زیر در می‌یابیم که دو کشور بالادست حوضه آب دریای آرال، تاجیکستان و قرقیزستان کمترین مقدار زمین‌های کشاورزی آبی را دارند (همچنین افغانستان). در برابر سه کشور پایین‌دست مقدار زیادی از زمین‌های کشاورزی آبیاری شده بهره‌مند هستند، درحالی که هر سه، افزون بر بخش کشاورزی درآمدهای ارزی سرشاری از صادرات نفت و گاز به‌دست آورده و نیازهای انرژی خود را از منابع داخلی تأمین می‌کنند که کشورهای بالادست از آن محروم هستند.

**جدول شماره ۲: مساحت زمین‌های آبیاری شده و تولید کشاورزی کشورهای حوضه دریای آرال**

| نام کشور | مساحت(هزار هکتار) | | تولید(هزار تن) | |
|---|---|---|---|---|
| | آبیاری* | پنبه** | پنبه | محصولات باغی*** |
| قزاقستان | (٪۱٦)۳٤۵۰ | (٪٦)۲۰۰ | ۱۸۰ | ۵/۳ |







| قرقیزستان | ۱۰۵۰(٪۷۷) | کمتر از ۳۰(٪۳) | ٤٨ | ۲/٤٥ |
|---|---|---|---|---|
| تاجیکستان | ٦٣٠(٪٦٨) | ۲۲۰(٪۳٥) | ۱۷۲ | ۱/٦ |
| ترکمنستان | ۱۷٥۰(٪۹٤) | ٥٤۰(٪۳۱) | ۲۱۹ | ۱/۲ |
| ازبکستان | ۳۹۹۰(٪۸۹) | ۱٤٥۰(٪۳٦) | ۱/۱۷ | ٥/۷٥ |
| افغانستان | ۱/٥ | کمتر از ۲۰(٪۱) | کمتز از ۱٥ | اطلاعات موجود نیست |

* رقم داخل پرانتز درصد زمین‌های آبیاری‌شده را نشان می‌دهد.

**درصد زمین‌های آبیاری‌شده تخصیص داده‌شده به کشت پنبه(اطلاعات ۲۰۰۳)

***میوه، سبزیجات، محصولات غده‌ای و ریشه‌ای

Source: United Nations Development Programme (UNDP), 2012

مصرف آب در آسیای مرکزی در مقایسه با دیگر کشورها به‌شدت زیادتر است که بیشتر به‌سبب آبیاری ناکارآمد در عملیات کشاورزی است. براساس برآورد بانک جهانی، حدود ۷۹درصد از مقدار آب برای آبیاری در مسیر راه هدر می‌رود. درگیری‌هایی برای دسترسی به نیازهای آبی و استفاده از آب در بین کشورهای مسیرعلیا و سفلی وجود دارد. برنامه‌های قرقیزستان و تاجیکستان برای افزایش گنجایش سدهای مخزنی و تولید الکتریسیته در مسیر علیای رودهای منطقه سبب نگرانی کشورهای سفلی از جمله قزاقستان، ترکمنستان و ازبکستان شده است، که وابستگی اقتصادی آنها را در آبیاری کشاورزی به‌ویژه به پنبه بیشتر کرده است(Environmental Protection Agency, 2011).

## بازیگران و بحران آب

اعتماد بین کشورهای آسیای مرکزی اندک است. این تا حدودی توضیح می‌دهد که چرا اجبار وجود دارد که سازمان‌های مختلف منطقه‌ای با هم تداخل دارند. باوجود سازمان‌های همکاری منطقه‌ای، مشکلات بسیاری در ترویج گفت‌وگو در مورد منابع مشترک آب وجود دارد. با توجه به گروه بین‌المللی بحران چند دلیل مهم برای این جمله وجود دارد: ۱. سیستم‌های آب در منطقه در طول دوره اتحاد شوروی طراحی شده بودند و درحال حاضر آنها توسط پنج کشور مختلف مدیریت می‌شود ۲. اقتصاد آسیای مرکزی تحت سلطه شیوه‌های کشاورزی آبیاری است، که







تولیدهای آن نخبگان حاکم را در گرفتن قدرت حفظ می‌کند؛ **۳.** کشورهای آسیای مرکزی به‌طور فزاینده مواضع «با حاصل جمع صفر» را بر مدیریت منابع آب به‌کار می‌گیرند و در عین‌حال افزایش مصرف به سطح غیرقابل‌تحملی تبدیل شده است **٤.** کشورهای پایین‌دست رودخانه از نظر نظامی و اقتصادی قوی‌تر از کشورهای بالادست هستند که منجر به یک رابطه نامتقارن قدرت شده است که در درگیری‌های آب مشهود می‌شود. هم روسیه و هم چین دارای منافع ژئوپلیتیکی مهمی در منطقه هستند. نفوذ چین به عنوان یک سرمایه‌گذار در نیروگاه‌های تولید الکتریسته و به‌عنوان رقیب بالادست برای آب، هم چنین به‌نظر می‌رسد به پیامدهای جدی برای دیگر دریاچه‌های بزرگ و کوچک منطقه هم‌چون دریاچه بالخاش در قزاقستان چشم دارد.

اتحادیه اروپا، در مقابل، در کشورهای آسیای مرکزی به عنوان یک بازیگر اصلی محسوب نمی‌شود، حتی اگر اتحادیه اروپا به‌طور بالقوه بتواند شریک مهمی در ترویج حکومت خوب و مسایل زیست‌محیطی دیده شود. ایالات متحده منافع امنیتی استراتژیک در منطقه دارد که در سال‌های آینده کاهش نمی‌یابد. «محور» چهارم به نظر می رسد ترکیه، ایران و پاکستان باشند که همگی دارای منافع استراتژیک و تجاری درازمدت هستند. نشانه‌هایی وجود دارد که منافع استراتژیک متناقض بازیگران مختلف منطقه‌ای، ممکن است به‌عنوان گروه‌های مختلف با پیچیدگی مواضع خود را تقویت کنند.  به عنوان مثال، سازمان همکاری شانگهای(SCO) با نقش چین، روسیه و برخی از کشورهای آسیای مرکزی به‌عنوان یک وزنه تعادل در برابر منافع آمریکا در منطقه آمادگی خود را نشان داده اند. ایالات متحده برای عضویت ناظر در سازمان همکاری شانگهای در سال ۲۰۰۵، پیشنهاد داد اما رد شد. ترکیه با روابط تاریخی و فرهنگی قابل‌توجه خود در بخش‌های بزرگی از آسیای مرکزی نیز مشخصات خود را به عنوان یک بازیگر مهم منطقه‌ای مطرح کرده است. آنکارا ظرفیت خود را به عنوان یک منطقه دروازه‌ای فشار رو به‌جلو در دستورکار اتحادیه اروپا در منطقه ابراز داشته است، در نتیجه با بهره‌گیری از جاه‌طلبی‌های خود برای ایجاد روابط نزدیکتر به اتحادیه اروپا کوشش می‌کند. ترکیه همچنین رابطه خاص با ترکمنستان دارد که تولید کننده منطقه‌ای گاز طبیعی و کشوری است که از علاقه به اتحادیه اروپا در شرایط امنیت انرژی برخوردار است.







از سوی دیگر، فعالیت‌های نهادهای مالی بین‌المللی در منطقه مربوط به بخش آب نیز زمینه‌های مختلف مورد علاقه آنها را نشان می‌دهد. با توجه به بانک توسعه آسیایی، تلاش‌های مختلفی وجود دارد که شامل بسیاری از بازیگران بزرگ در آسیای مرکزی برای مدیریت بخش منابع انرژی است. آژانس برنامه‌های ویژه سازمان ملل متحد برای کمک‌های اقتصادی به آسیای مرکزی، «طرح گروه کاری» در زمینه انرژی و آب را در سال ۱۹۹۸ تأسیس کرده است. گروه فهرستی از طرح‌های سرمایه‌گذاری را برای سرمایه‌گذاری توسط آژانس‌های کمک‌کننده و همچنین ایجاد یک مرکز مطالعات تشخیصی منطقه‌ای را در زمینه آب و انرژی در آسیای مرکزی ایجاد کرده است. بانک جهانی پسش از هرچیز بر اساس سطح کشور کمک کننده، بیشتر بر فعالیت در طرح‌های بخش انرژی و اصلاحات مبتنی بر اصول بازار متمرکز شده است. ابتکارهای مربوط به سازمان‌های کمک‌کننده در بخش مدیریت آب متعدد است.

بانک توسعه و ترمیم اروپا(EBRD)[1] در میان مسایل دیگر، بیشتر در طرح‌های شهری در جهت بهبود سیستم‌های توزیع آب متمرکز شده است. اتحادیه اروپا در مدیریت طرح‌های مختلف درگیر در منابع آب، به‌شکل کلی در سیستم‌های درحال‌توسعه منطقه‌ای، آب و سیستم‌های اطلاعات زمین و موافقت‌نامه‌های بین‌دولتی آب متمرکز شده است. آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده فعال در فعالیت‌های مدیریت منطقه‌ای آب از سال ۱۹۹۳ درگیر بوده است و در میان دستاوردهای آن کمک به چارچوب توافق ۱۹۹۸ در رودخانه سیردریا است. آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده تمرکز خود را در سال‌های بعد از اصلاحات سیاسی، در استراتژی‌های کوتاه‌مدت عملی‌تر در مقیاس‌های محلی انجام داده است.

آلمان از بازسازی نیروگاه‌های الکتریکی آبی در مقیاس کوچک در جمهوری قرقیزستان پشتیبانی می‌کند. هماهنگی درحال رشد در آسیای مرکزی به‌صورت فزاینده‌ای مشهود است. برای نمونه کمیسیون سازمان ملل متحد برای اروپا(UNECE)[2]، سازمان همکاری و توسعه اقتصادی(OECD)[3] و کمیسیون اروپا(EC) توافق کرده‌اند که فعالیت‌های بخش آب خود را در زیر یک چتر مشارکت جدید هماهنگ کنند. یکی دیگر از این همکاری‌های جدید، ابتکار

1 .The European Bank for Reconstruction and Development
2. United Nations Economic Commission for Europe
3. Organisation for Economic Co-operation and Development







هماهنگی بخش آب در آسیای مرکزی (CAWSCI)[1] است که در تلاش برای به‌دست حمایت آوردن چندین سازمان کمک‌کننده به فعالیت‌های آب و افزایش اثربخشی کمک‌ها است. با این‌حال، به‌نظر می‌رسد رهبری روشن و هماهنگی قوی همه طرف‌ها به‌صورت مشخص وجود ندارد. موضوع مشارکت کشوری در فرآیند هماهنگی منطقه‌ای کمک‌کنندگان نیز نیازمند دقیق ارزیابی و تضمین است (European Strategic Intelligence and Security Center(ESISC), 25 May 2009).

## علت‌های تنش در روابط بین کشورها

سه کشور پایین‌دست که تولیدات کشاورزی خود را بر کشت پنبه، گندم و برنج متمرکز کرده‌اند، مخالف چنین برنامه‌هایی هستند که به‌نظر آنان سبب کاهش منابع آبی آنها خواهد شد. تاکنون کوشش‌های گوناگونی برای مصالحه صورت گرفته، اما با شکست روبه‌رو شده است. چهار قرارداد بین‌المللی امضاء شده که به اجرا در نیامده است. دو طرحی که سبب نگرانی ازبکستان و تمرکز بر روی آن می‌شود، نیروگاه‌های برق آبی راغون در تاجیکستان و بخش یکم نیروگاه قمبرآتا در مسیر علیای مخزن آبی تاختاکول در قرقیزستان است. درنهایت این دو طرح با هم تقریباً تمامی مقدار عرضه آب به بخش شرقی ازبکستان، به‌ویژه در دره فرغانه را با تهدید کم‌آبی روبه‌رو می‌کند.

تا زمانی که اختلاف مهمی روی ندهد، امکان بروز درگیری وجود ندارد. دو نمونه اخیر می‌تواند نشان دهد که تنش بر سر آب می‌تواند وجود داشته باشد. در سال ۲۰۰۰ ازبکستان یک مانور نظامی با برنامه ناگفته‌ای برای برقراری کنترل بر مخزن آب توختاکول (که در قلمرو قرقیزستان قرار دارد و آبیاری زمین‌های کشاورزی را در دره فرغانه ممکن می‌سازد)، انجام داد. این مانور برای اعتراض به قرقیزستان بود که رهاسازی آب‌های سیلابی را از مخزن برای تولید انرژی در زمستان انجام داده بود. در مارس ۲۰۰۸ حدود ۱۵۰ روستایی مسلح تاجیک از منطقه اسفره، با گذر از مرز قرقیزستان می‌خواستند سدی را که آبیاری مزارع آنها را با تحویل ندادن آب تهدید می‌کرد، خراب کنند. اگرچه آنان به زور مرزداران تاجیک ناچار به عقب‌نشینی شدند. اختلاف‌ها در پایان سال ۲۰۰۸ هنگامی که رؤسای جمهور سه کشور قزاقستان، قرقیزستان و

1. Central Asia Water Sector Coordination Initiative







تاجیکستان در غیاب ازبکستان، به موافقتی درباره مسئله آب، نفت و گاز دست یافتند، به اوج رسید. در برابر ازبکستان خروج خود را از ترکیب سازمان همکاری‌های اقتصادی کشورهای اوراسیا اعلام کرد و با بستن مرزهای خود بر روی تاجکیستان و افزایش قیمت گاز تحویلی به مشتریان تاجیک و قرقیز موضع مخالف خود را نشان داد European Strategic Intelligence) .and Security Center(ESISC), 25 May 2009)

## نتیجه

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، اقتصاد ضعیف جمهوری‌های تشکیل‌دهنده آسیای مرکزی مستقل شد. بنابراین همه سامانه‌هایی که تعریف شده بود برهم خورد. یکی از این سامانه‌ها تأمین و توزیع آب بود که اهمیت حیاتی ویژه‌ای دارد. طبیعی است که زمین‌های زیرکشتی که در ازبکستان و در ترکمنستان به زیر کشت پنبه و در کشت‌های خیلی متمرکز به‌صورت کالخوز و ساوخوز سامان‌دهی شده بود با مشکل روبه‌رو شد. به این جهت آبی که این کشورها نیاز داشتند آب‌های فرامرزی بودند که از جمهوری‌های تاجیکستان و قرقیزستان در شرق منطقه تأمین می‌شد. جمهوری‌های ازبکستان و ترکمنستان (همچنین قزاقستان در مراتبی بالاتر) اگرچه با کمبود منابع آب روبه‌رو هستند، اما از نظر منابع هیدروکربنی (نفت و گاز) غنی هستند.

قرقیزستان و تاجیکستان منابع انرژی ندارند. این کشورها در نظام اقتصادی اتحاد شوروی منابع را با هم مبادله می‌کردند. اکنون جمهوری‌های دارای منابع هیدروکربنی با سرمایه‌گذاری و تولید و فروش و صادرات نفت و گاز به ثروت‌هایی دست‌یافته و منابع لازم برای برنامه‌های توسعه و توزیع ثروت بین شهروندان خود را ادامه می‌دهند. درحالی که کشورهای بدون انرژی( قرقیزستان و تاجیکستان) به دو واحد سیاسی بسیار فقیر منطقه تبدیل شده‌اند، که با این حال برای تأمین انرژی مورد نیاز و واردات آن از دیگر جمهوری‌های هم‌پیمان دوره اتحاد شوروی باید مبالغ زیادی از بودجه‌های اندک خود را بدان اختصاص دهند و برای واردات و دریافت انرژی از تخفیف‌هایی هم برخوردار نیستند( باید یادآور شد که تاجیکستان و قرقیزستان در دوره اتحاد شوروی نیز به‌سبب نداشتن زیربناهای اقتصادی فقیر بودند). در این بین رویکرد جمهوری‌های تاجیکستان و قرقیزستان نسبت به مسئله تغییر کرد. آنها موضوعی را طرح کردند که از سال ۲۰۰۵ پیش‌رو قرار گرفته است. امام علی رحمان رئیس‌جمهور تاجیکستان به سازمان ملل پیشنهاد داد که سال ۲۰۰۵ سال جهانی







آب نامیده شود. او گفت «قیمت آب کمتر از انرژی نیست». هدف وی این بود که برخی کشورها به‌شکل طبیعی نفت یا آب دارند(همچنان که ترکیه این مسئله را در برابر عراق مطرح کرده است).

امام علی رحمان عنوان کرده است که ما کشور فقیری هستیم و آب داریم. بنابراین ازبکستان به ما انرژی نفت و گاز بدهد و ما به ترکمنستان و ازبکستان آب سهمیه می‌دهیم. با توجه به اینکه استقرارگاه‌های جمعیتی و شهرها و شهرک‌ها در طول تاریخ در اطراف منابع آب‌ها شکل گرفته‌اند، نمی‌توان اکنون مانع دسترسی آنها به آب شد. زیرا زندگی انسان‌ها و استقرارگاه‌ها به این منابع تأمین آب وابسته است. پس این مورد به زمینه‌ای برای بروز نوعی تنش بین جمهوری‌های آسیای مرکزی به‌ویژه بین دو جمهوری قرقیزستان و تاجیکستان (که هر یک از این دو حدود۹۰ درصد از کشورشان کوهستانی و بدون زمین کشاورزی کافی است) تبدیل شده است.

تاجیکستان و قرقیزستان برای خروج از بحران انرژی ناچار به‌سوی سرمایه‌گذاری در ساخت نیروگاه‌های آبی روی آورده‌اند. نیروگاه‌های برق آبی کشورهای یادشده این امکان را خواهد داد که انرژی مورد نیاز خود را از انرژی الکتریسته به‌دست آورند که هم پاک است و هم برای تولید آن مجبور به اختصاص ارز نیستند. بنابراین برای تولید برق به جز در موارد سرمای شدید و یخبندان، می‌توانند برق تولید کنند. مازاد تولید برق ناشی از سرمایه گذاری‌هایی که در حال انجام است، به خارج صادر خواهد شد و از محل درآمد ارزی ناشی از صادرات، سرمایه‌های خارجی مستهلک خواهد شد[1]. اما این مورد برای کشورهای پایین‌دست که نیاز به آب در فصل تابستان دارند، فاجعه‌آمیز خواهد بود، زیرا به‌سبب جریان یافتن آب برای تولید برق در نیروگاه در فصل‌های غیرکشاورزی، آب کافی در مخزن‌ها برای تابستان وجود نخواهد داشت تا نیاز آب کشتزارهای گسترده را تأمین کند. به‌همین سبب بحران ناشی از آب در این زمان روی خواهد داد. شرایط موجود در رابطه با آب در آسیای مرکزی را می‌توان به این صورت جمع‌بندی کرد:

- جمعیت رو به افزایش،
- زمین‌های کشاورزی محدود، فرسایش خاک و بیابانی شدن اراضی،

---

۱. ایران در نیروگاه آبی سنگ توده ۲ بر روی رودخانه وخش سرمایه‌گذاری کرده و از نیمه دوم سال ۱۳۹۰ برق تولید این نیروگاه را به دولت تاجیکستان می‌فروشد. پس از ۱۲ سال بهره برداری از این سد و استهلاک سرمایه از محل فروش برق تولیدی، ایران آن را به تاجیکستان واگذار خواهد کرد.







- نیاز به افزایش تولید کشاورزی برای تأمین نیازهای غذایی جمعیت درحال افزایش،
- افزایش شهرنشینی به زیان کاهش زمین‌های کشاورزی برای ساختمان‌سازی، جاده‌سازی و شهرسازی و دیگر تأسیسات،
- اختصاص زمین‌های جدید به موارد یادشده،
- روی‌آوردن به گسترش سطح زمین‌های کشاورزی و درنهایت افزایش مصرف آب برای نوشیدن، مصرف شهری و آبیاری اراضی و بخش صنعت.

**راهکار و پیشنهادها**

هر یک از کشور آسیای مرکزی در مورد آب و انرژی دیدگاه، موضع و برنامه‌های خود را دارد که در بیشتر موارد با سایر کشورهای منطقه هم‌خوانی ندارد. تاجیکستان و قرقیزستان تنها راه تأمین استقلال خود در بخش انرژی را درگرو ساخت نیروگاه‌های برق‌آبی می‌دانند و بدون‌توجه به مخالفت کشورهای همسایه، برنامه‌های خود را دنبال می‌کنند. اما ترکمنستان، قزاقستان و ازبکستان که در بخش انرژی مشکلی ندارند و منابع سرشار نفت و گاز دارند، ساخت نیروگاه‌های برق‌آبی در منطقه را مخالف با معیارهای اکولوژی ارزیابی می‌کنند. در چنین شرایطی ابتکار دولت آستانه در کمک مالی به بیشکک، می‌تواند محرک خوبی در جهت حل سوءتفاهم‌های کشورهای منطقه باشد. اما به‌دلیل آنکه دو کشور قزاقستان و ازبکستان مدعی رهبری منطقه هستند و تقریباً همیشه یکی ابتکار دیگری را نپذیرفته است، از آسیای مرکزی به‌عنوان کانون ناآرامی‌ها در دهه‌های آینده نام برده می‌شود.

باید در نظر داشت که بر اساس کنوانسیون حقوقی استفاده از منابع آب‌های غیرکشتیرانی بین‌المللی مصوب ۲۱ مه ۱۹۹۷ سازمان ملل متحد، کشورهای بالادست موظف به درنظرگرفتن شرایط روند شکل‌گیری تاریخی استقرارگاه‌های جمعیتی و تحول جوامع پایین‌دست رودهای مرزی برای توزیع و جریان عادلانه و منصفانه منابع آبی هستند. ماده ۵ مندرج در بخش دوم این کنوانسیون، نشان‌دهنده این اصل است که بهره‌برداری و مشارکت عادلانه و منطقی از منابع آبی مشترک، ضروری است. از این جهت نیاز است که دولت‌ها با به اشتراک گذاشتن یک آبراه بین‌المللی با کشورهای دیگر، به روشی منصفانه و منطقی در برابر کشورهای دیگر از آن بهره‌برداری کنند. ماده ۵ مجموعه‌های مندرج در بند (۲)، اصل مشارکت عادلانه است. با توجه به این اصل،







کشورها موظف به «شرکت در استفاده، توسعه و حفاظت از آبراه‌های بین‌المللی به شیوه‌ای عادلانه و منطقی» هستند. یکی دیگر از مفاد مهم کنوانسیون ماده ۷ (الزام به خودداری از ایجاد آسیب قابل-توجه) است. این ماده مستلزم آن است که کشورها همه اقدام‌های مناسب برای جلوگیری از آسیب قابل‌توجه به کشورهای دیگر را با به اشتراک گذاشتن یک آبراه بین‌المللی به‌کار گیرند. تأکید بر پیشگیری، بسیار مهم است؛ از آن جهت که بیشتر متوقف‌کردن و یا تغییر فعالیت یک‌باره روندی که از گذشته ادامه داشته، دشوار است و می‌تواند شرایط را بسیار پیچیده و دشوار کند (Interstate Commission for Water Coordination of Central Asia, 2010)

در آسیای مرکزی همان‌گونه که گفته شد، فرهنگ و سابقه همکاری‌های منطقه‌ای، برای حدود ۷۰ سال دوره اتحاد شوروی و حتی پیش از آن هم، در دوره روسیه تزاری وجود داشته است و راه‌های ارتباطی منطقه به‌گونه‌ای است که این کشورها را برای ارتباط‌های بین‌المللی بهم گره می‌زند(امیراحمدیان، ۱۳۸۷، ص ۳۳). دوم اینکه هر پنج کشور از زبان روسی به‌عنوان زبان علمی و ارتباطی بهره می‌گیرند. ساختارهای علمی منطقه بیشتر بر مبنای ادبیات علمی روسی است و می‌تواند به‌عنوان عامل مثبت همکاری‌های منطقه‌ای مورد استفاده قرار گیرد. سوم، فرهنگ مشترک بر مبنای آداب و رسوم، از جمله دین اسلام و آموزه‌های عرفانی و فلسفی تصوف و باورهای مذهبی سنی عناصری وحدت‌بخش برای همگرایی منطقه‌ای است و با وجود دولت‌های مختلف مردم تمایل زیادی به همگرایی دارند. چهارم، از جنبه‌های اقتصادی و تقسیم کار منطقه‌ای عنصر آب و انرژی الکتریکی و منابع معدنی سرشار در کشورهای بالادست رودخانه‌ها و نفت و گاز و کشاورزی پراستعداد در کشورهای پایین دست و امکان همکاری در سازمان اقتصادی منطقه بیش از هر منطقه‌ای در آسیای مرکزی نهفته است که زیربنای همکاری‌های اقتصادی را فراهم می‌کند. در راستای جلوگیری از تنش‌های آینده که می‌تواند از بحران آب ناشی شود، راهکارهای زیر پیشنهاد می‌شود:

- روی آوردن به کشاورزی عمقی، به‌جای ادامه وضعیت کشاورزی گسترده و به‌کارگیری بیوتکنولوژی، مکانیزه کردن کشاورزی، افزایش بهره‌وری زمین و سرمایه و کار. این راه‌حل نیازمند سرمایه‌گذاری است که کشورهای قرقیزستان و تاجیکستان در آن ناتوان هستند. اما کشورهای دیگر منطقه می‌توانند برای اتکای کمتر به منابع محدود آب، آن را دنبال کنند و مجبور هستند در این راه گام بردارند،







- به‌کارگیری روش‌های جدید مدیریت منابع آب مانند آبیاری تحت فشار، قطره‌ای، اصلاح شبکه‌های آبیاری و جلوگیری از تبخیز و هرز آب در کانال‌های نامناسب و غیراستاندارد،
- اصلاح الگوی کشت و انتخاب محصولات جایگزین با آب کمتر،
- همه موارد گفته‌شده نیاز به سرمایه‌گذاری زیر بنایی و بسترسازی فرهنگی برای آموزش دارد که دست‌کم در سال‌های آینده برای دو کشور بالادست رود امکان‌پذیر نخواهد بود و کشورهای پاییندست مجبور به اجرای آن هستند،
- از راه‌های حل مسئله آب در آسیای مرکزی می‌توان به مدیریت آب، اجرای دقیق برنامه تنظیم خانواده و تشویق کاهش جمعیت، اعمال مدیریت یک‌پارچه آب (به‌گونه‌ای که همه کسانی که سهم و سود می‌برند در آن دخالت داشته باشند) و مهم‌تر از همه همکاری و هماهنگی بین کشورهای حوزه آسیای مرکزی اشاره کرد.

## منابع

### الف- فارسی


۱. امیراحمدیان، بهرام(۱۳۸۷)، «حمل‌ونقل در آسیای مرکزی» ، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال اول، شماره ۲، صص ٤٨-۲۹.

۲. سلیمان پور، هادی و مرتضی دامن پاک جامی(۱۳۸۷)، «نقش چندجانبه‌گرایی و ترتیب‌های تجاری منطقه‌ای در پیشبرد دیپلماسی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال اول، شماره۳، صص ٩٦-٧٧.

۳. بزرگی، وحید و میرعبدالله حسینی(۱۳۸۹)، سازمان شانگهای: تحولات گذشته و چشم انداز آینده، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال سوم، شماره ۷، صص ٢٦-١.


### ب- انگلیسی


1. **Europe's Environment Assessment of Assessment (EE-AOA)**(2002), «Diagnostic Report on Water Resources in Central Asia», Available at: http:// www. aoa.ew.eea.europa.eu (Accessed on: 2/4/2009)

2. **European Strategic Intelligence and Security Center (ESISC)** (25 May 2009), «Central Asia the Battle over Water», Available at: http://www.esisc.org/publications, (Accessed on: 10/4/2012).

3. **Environmental Protection Agency** (2011), «EU Action on Water Resources in Central Asia as a Key Element of Environmental Protection», Available at: http://eeas.europa.eu, (Accessed on: 12/11/2010).

4. **International Crisis Group** (30 May 2002), «Central Asia: Water and Conflict», Available at: http://www.crisisgroup.org/~/media/Files/asia, (Accessed on: 10/8/2011).

5. **International Commission on Large Dams (ICOLD)** (2011), Available at: http://www.worldwatercouncil.org, (Accessed on: 12/12/2011).

6. **Interstate Commission for Water Coordination of Central Asia** (2010), Available at: http://www.icwc-aral.uz/bwosyr.htm, (Accessed on: 12/11/2011).

7. **General Assembly of the United Nations** (21 May 1997), «Convention on the Law of the Non-Navigational Uses of International Watercourses», pp. 1-18, Available in: http://untreaty.un.org/cod/avl/ha/clnuiw/clnuiw.html, (Accessed on: 8/9/2012).

8. Granit, Jakob, Anders Jägerskog and Others (March 2010), «UNDP Regional Water Intelligence Report Central Asia, Baseline Report», Available at: http://www.watergovernance.org/documents/WGF/Reports/Paper-, (Accessed on: 14/12/2012).

9. «Trans Boundary Waters in South Asia: Conflict or Cooperation», Available at: http://www.acus.org/event/transboundary-waters-south-asia-conflict-or-cooperation, (Accessed on: 10/10/2012).

10. **United Nations Development Programme UNDP)(2010),** «Aral-Syrdarya Basin, Water Resources, Main River Basins of Kazakhstan», Available at: www.undp.org, (Accessed on: 2/2/2012).

11. **United Nations Development Programme (UNDP)**(2012), «Promoting IWRM and Fostering Trans Boundary Dialogue in Central Asia. Mainstreaming, Environment and Energy; Expanding Access to Environmental and Energy Services for the poor,. Countries: Kyrgyzstan, Tajikistan, Kazakhstan», Available at: http:// www. http://www.undp.org, (Accessed on: 10/12/2012)

12. **Water Governance Facility (SIWI)** (March 2010), «Regional Water - Intelligence Report Central Asia» , Available at: http://www.watergovernance.org, (Accessed on: 16/8/2011).





**مطالعات اوراسیای مرکزی، سال ششم، شماره ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۹۲، صص ٥٤-٤١**

# بحران آب و نتایج زیست محیطی آن در آسیای مرکزی

**محمد درخور***

**دکترای جغرافیای سیاسی و پژوهشگر دانشگاه جامع امام حسین(ع)**

**عبدالرضا فرجی راد**

**استادیار ژئوپلیتیک دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران**

**علی میرهاشمی**

**دانشجوی دکتری مدیریت دولتی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۱۰- تاریخ تصویب ۱۳۹۲/٤/۲۰)

**چکیده**

موضوع آب و تأثیر آن در حیات بشر نیاز به استدلال و تجزیه و تحلیل ندارد؛ اما رشد جمعیت و بالا رفتن سطح زندگی و رشد شهر نشینی همراه با گسترش ابعاد صنعتی و تکنولوژیکی زندگی در جهان سبب شده تا استفاده بهینه از آب و حوزه‌های آبی موجود در جهان با تأمل و برنامه ریزی بهتری حرکت کند. به‌دنبال چنین شرایطی، مسائل زیست محیطی تا حدودی مد نظر قرار گرفته و با کاهش رقابت‌های بیهوده سیاسی، کشورها درپی تعیین رژیم عادلانه‌ای برای بهره برداری همه کشورها و ملت-ها از پهنه‌های آبی موجود و بهبود اقتصاد ملی بوده‌اند. از این‌رو بحران آب در حوزه دریاچه آرال به-دلیل وجود پنج کشور حاشیه این دریاچه به‌عنوان یک پدیده، مورد بررسی این نوشتار است که با نبود یک مدیریت کارآمد، درحال نابودی و ایجاد یک بحران زیست‌محیطی در منطقه است. این مهم نیازمند به تبیین همه‌جانبه مدیریت منطقه‌ای و دست یابی به یک راه‌حل مورد رضایت دو طرف را نشان می‌دهد.

**کلید واژه‌ها**

آب، بحران، محیط‌زیست، آسیای مرکزی، تاجیکستان، ازبکستان

* Email: darkhor1391@yahoo.com







## مقدمه

آب مهم‌ترین عامل ایجاد جوامع بشری و بقای آن، در طول تاریخ بوده است. این ماده زندگی‌ساز در طول تاریخ زندگی انسان اهمیت یکسانی نداشته است. در برخی دوره‌های تاریخی و در برخی مناطق عامل مهم و حساسیت برانگیزی به شمار نمی‌رفته است ولی در برخی دیگر از مناطق این عامل تا آنجا اهمیت می‌یافت که جنگ برای تصاحب آن رویدادی بدیهی و پیش پا افتاده بوده است. پس از انقلاب صنعتی و دویست سال بی‌توجهی بشر نسبت به پیامدهای زیست‌محیطی توسعه گسترده در کنار ارزشی‌شدن مصرف انبوه به‌عنوان یکی از مظاهر جامعه توسعه‌یافته، تأمین آب در سطح جهان چه از نظر کمی و چه کیفی به نگرانی جدیدی برای بشر تبدیل شد.

در این میان آب در آسیای مرکزی به‌دلیل میزان بارش کم و موقعیت خاص منطقه چه در گذشته و چه در حال حاضر اهمیت زیادی داشته است؛ اهمیتی که موضع گیری‌های سیاسی کشورهای منطقه را حتی در قرن بیست‌ویکم تحت تأثیر قرار داده است. حوزه آبی آرال در این منطقه به‌عنوان مهم‌ترین اکوسیستم آبی آسیای مرکزی زندگی اجتماعی و سیاسی مردم را تحت تأثیر قرار داده است. این دریاچه که در گذشته چهارمین دریاچه بزرگ جهان بود؛ به‌دلیل اقدام‌های غیرمسئولانه و نبود آینده‌نگری در یک دوره ۵۰ ساله در معرض خشک‌شدن قرار گرفته است. میراثی که با مدیریت روسی در دوره اتحاد شوروی شروع شد و با بی‌تدبیری و درگیری در اختلاف‌های منطقه‌ای بین کشورهای بالادست و پایین‌دست دو رودخانه سیردریا و جیحون که دو منبع اصلی آب دریاچه هستند، ادامه داشته است و پیامدی جز خشک‌شدن کامل دریاچه ندارد. در آینده نزدیک کودکان آسیای مرکزی باید در حافظه کهن‌سالان و نقشه‌های تاریخی در جستجوی آرال باشند.

اختلاف‌های سیاسی بین کشورها، نداشتن آینده‌نگری، فرهنگ پایین، سیستم‌های آبیاری قدیمی و پرمصرف، قدیمی‌بودن تجهیزات انتقال آب و فقر تکنولوژی، اقتصاد تک‌محصولی و وابستگی به کشت پنبه و توسعه آن در کنار نبود اعتماد به کشورهای همسایه برای تأمین احتیاج‌ها و روی‌آوری به کشت محصولات جدید مانند برنج که با اکوسیستم آبی منطقه تناسب ندارد به‌همراه مجموعه‌ای از عوامل دیگر منجر به ناکارآمدی مدیریت، تشدید و سرعت‌بخشیدن به

بحران آب در این منطقه شده است. مسئله‌ای که می‌تواند در آینده نزدیک به مهم‌ترین بحران زیست‌محیطی در منطقه تبدیل شود.

## بحران آب در حوزه دریاچه آرال

حوزه دریاچه آرال یکی از مناطق مورد توجه دیرینه شناسان و پژوهشگرانی است که درباره انسان‌های نخستین تحقیق می‌کنند. در برخی کتاب‌ها آمده که این منطقه محل سکونت انسان‌های نخستین در آسیای مرکزی بوده است. دریاچه آرال در مرکز آسیای مرکزی قلب تپنده زندگی در این منطقه است که با دو شریان حیاتی سیردریا و آموردریا تغذیه می‌شود. حوزه آبخیزداری این دریاچه بیش از ١٥٤٠٠٠ کیلومترمربع است که سبب زیر کشت رفتن نزدیک به ٨ میلیون هکتار از زمین‌ها شده است. طول بستر دریاچه در بلندترین خط ساحلی (به اضافه مناطق خشک شده) ٤٢٨ کیلومتر و عریض‌ترین قسمت آن نیز ٢٨٤ کیلومتر پهنا دارد (Cawaterinfo 2013). این دریاچه بین دو کشور قزاقستان و ازبکستان قرار گرفته است. مناطق شرقی آن عمق کم و مناطق غربی آن عمق بیشتری دارد. عمیق‌ترین نقطه آن در نزدیکی سواحل قزاقستان با عمق ۵۳ متر است.

## ابعاد بحران در حوزه آبی دریاچه آرال

دریاچه آرال که در گذشته چهارمین دریاچه بزرگ جهان بوده است، امروزه با بحران خشک‌شدن روبه‌رو شده است. با استفاده از گوگل و رفتن به منوی تاریخی آن و تمرکز روی ناحیه آرال، میزان تغییرهای به‌وجودآمده در ۵۰ سال اخیر، در بزرگترین اکوسیستم آبی آسیای مرکزی را می‌توان مشاهده کرد. در سال ٢٠١٠ این دریاچه به‌صورت سه دریاچه کوچک، یکی در شمال در دهانه سیردریا و یکی در جنوب در امتداد اتصال آمودریا و دیگری نیز در سواحل غربی بستر خشک‌شده دریاچه، در کنار سواحل قزاقستان که عمق زیادی دارد، قابل مشاهده است.

در دهه ١٩٦٠، هم‌زمان با شروع برنامه اتحاد شوروی برای مدیریت آب و کشاورزی در آسیای مرکزی وسعت دریاچه ٦٦٩٠٠ کیلومترمربع بوده و حجم آبی معادل ١٠٩٠ کیلومترمکعب







را در خود جای داده بود. حوزه آبخیزداری آن به ۱٥٤۹۳٤۰۰۰ هکتار می‌رسید که مناطقی از ٥ جمهوری آسیای مرکزی افزون بر ایران و افغانستان را در بر می‌گرفته است. اما بنابر آمار هم اکنون وسعت آبی دریاچه به کمتر از۲۰۰۰۰ کیلومتر مربع رسیده و حجم آب آن نیز به ۱۲٤ کیلومترمکعب کاهش یافته است (Spoor, 1992).

اقتصاد منطقه رابطه تنگاتنگی با حوزه آبی دریاچه آرال دارد. به‌عبارت دیگر رودخانه‌های متصل به این دریاچه که جزء حوزه آبخیزداری آرال هستند، این دریاچه را به مهم‌ترین عامل در نظم زندگی اجتماعی آسیای مرکزی تبدیل کرده‌اند. کشت پنبه و محصولات کشاورزی که وجه غالب اقتصاد منطقه است و مهم‌ترین عامل تشکیل‌دهنده تولید ناخالص ملی در کشورهای منطقه به‌شمار می‌رود به‌وسیله آب‌های سطحی انجام می‌گیرد و حوزه آبخیزداری آرال ۹٥ درصد آب‌های سطحی را در منطقه شکل داده است (Micklin, 1993, p. 23). ماهیگیری که در سال‌های قبل یکی از منابع درآمد ساکنان سواحل بوده هم اکنون در معرض نابودی است و از سالانه ٤۰ هزار متر، یک تن به کمتر از ۲ هزارمتر، یک تن رسیده است (Information Resource & Hub for the Global Water Community, 2003).

در کنار بحران‌های دیگر دریاچه آرال، مسئله شورشدن آب دریاچه نیز بسیار مهم است. این دریاچه سال‌ها جز دریاچه‌های آب شیرین محسوب می‌شد و اکو سیستمی متناسب و هماهنگ با دریاچه‌های آب شیرین داشته است. اما ورود نمک به‌وسیله باد و آب باران از بیابان‌های اطراف دریاچه که پیشتر، بستر دریاچه بوده‌اند، مهم‌ترین عامل شورشدن دریاچه بوده است. همچنین ورود کم آب به دریاچه که در برخی از سال‌ها قطع نیز می‌شود در کنار میزان تبخیر زیاد سبب غلظت بیشتر آب شده است. افزون بر آن، اینکه فعالیت‌های کشاورزی در طول مسیر رودخانه و انجام عملیات زهکشی در مناطق بالادست رودخانه سبب ورود کود، مواد شیمیایی و نمک به رودخانه و انتقال آن به حوزه‌های پایین دستی و درنهایت به دریاچه شده است (Oberhansli and Others, 2007, pp. 123-165).

آب و هوا و تغییرهای به‌وجود آمده پس از عقب‌نشینی ساحل دریاچه و به‌وجود آمدن نمک‌زار و بیابان به‌همراه کاهش آب‌های زیرزمینی مناطق ساحلی سبب تغییرهای آب و هوایی و بدترشدن اوضاع برای سکونت در اطراف دریاچه شده است که این مسئله بر زندگی

اجتماعی اطراف دریاچه آرال تأثیر مستقیمی گذاشته است. در یک نگاه کلی، هم اکنون دریاچه در بدترین وضعیت خود از زمان جدایی از دریاچه کاسپین بزرگ قرار گرفته است. خشک شدن و منقبض شدن دریاچه به همراه افزایش غلظت نمک در آب و از بین رفتن اکوسیستم گیاهی و جانوری دریاچه سبب مرگ دریاچه در چند سال آینده خواهد شد. همچنان‌که اکنون نیز برای کسانی که دریاچه با آنها ۱۰۰ کیلومتر فاصله گرفته و زمانی از ساحل‌نشینان بوده‌اند، از بین رفته است.

## بسترهای ناکارآمدی مدیریت آب در آسیای مرکزی

### الف- میراث اتحاد شوروی مانعی برای مدیریت کارآمد

در دهه ٦٠ م. برنامه اتحاد شوروی برای به زیر کشت بردن زمین‌های بی‌حاصل آسیای مرکزی شروع شد. در این برنامه به‌دلیل ماهیت تمرکزگرای نظام کمونیستی اتحاد شوروی طرح‌ها از مسکو برنامه‌ریزی می‌شد و ویژگی‌های محیطی، توان و ظرفیت‌های موجود منطقه نادیده گرفته می‌شد. اولویت‌های اقتصادی نظام کمونیستی در تولید پنبه در این منطقه، منجر به توسعه بیشتر سیستم آبیاری و افزایش سطح زیر کشت این محصول شد و به‌دنبال آن، مصرف آب در منطقه نیز افزایش یافت.

اما میراثی که اتحاد شوروی در منطقه به‌جای گذاشت و پس از فروپاشی، پیامدهای آن پنج جمهوری جانشین آن رسید، سیستم یک‌پارچه استفاده از آب برای کشت پنبه بود. در این سیستم به‌دلیل عضویت جمهوری‌ها در اتحاد شوروی برنامه‌ای برای تعیین حق سهم اعضا وجود نداشت. برای نمونه تولید برق از آب در مناطق بالادستی صورت می‌گرفت و پس از آن آب برای آبیاری دشت‌های پایین‌دستی انتقال می‌یافت. بنابراین هیچ‌گونه درگیری بر سر تقسیم آب وجود نداشت و سیستم یک‌پارچه باعث نیازنداشتن به قانون و دستوری برای تعیین میزان برداشت مناطق از آب می‌شد(Micklin, 1992, PP. 272-278).

پس از فروپاشی اتحاد شوروی و مستقل‌شدن این جمهوری‌ها، مسئله میزان سهم با دو مشکل روبه‌رو شد. ابتدا اینکه کشورهای پایین‌دستی با در پیش‌گیری محافظه‌کاری تلاش در ادامه روند پیشین و از طرف دیگر تلاش در توسعه مناطق زیرکشت کشاورزی کرده‌اند. این در







حالی بود که حقوق کشورهای بالادستی رودخانه را نادیده گرفته و بارها نسبت به عملیات ایجاد سد در مناطق بالادستی رودخانه واکنش نشان داده‌اند. بنابراین سمت‌گیری‌ها در رابطه با استمرار و یا تغییر این روش در استفاده از آب با وجود توافق‌ها در رابطه با مسایل پیرامونی، اولین عامل در نبود توافق دو طرف در طرحی جامع نسبت به مدیریت عقلانی و آینده‌نگر، با توجه به نیازهای زیست‌محیطی منطقه شده است.

## ب- آب عنصر اصلی پویایی اقتصاد در منطقه

آب در آسیای مرکزی عنصر اساسی در شکل‌دهی اقتصاد معیشتی و ملی است. اقتصاد قرقیزستان ۵۰ درصد، تاجیکستان ٢٤ درصد، ازبکستان ۲۸ درصد وابستگی مستقیم به آب دارد. این آمار، سهم کشاورزی آنها از تولید ناخالص داخلی این کشورها است که به‌صورت مستقیم با آب‌های سطحی حوزه دریاچه آرال در ارتباط است (Dowling , 2006 , p. 22). گذشته از این کشوری مانند ترکمنستان که صادرکننده نفت و گاز در منطقه است برای تأمین ۹۷ درصد از آب مصرفی خود به حوزه آبی دریاچه آرال وابسته است، ازبکستان نیز وضعیتی مشابه با ترکمنستان دارد. در این‌حال این دو کشور بیشترین مصرف را در شرایط کنونی از حوزه آبی دریاچه آرال دارند و هرگونه تغییر به‌قطع، به کاهش سهم آنها منجر خواهد شد. بنابراین کارشکنی‌ها برای مدیریت واحد بر اساس تلاش عادلانه با در نظرگرفتن شرایط زیست محیطی منطقه و سهم کشورهای دیگری چون افغانستان، تاجیکستان و قرقیزستان همواره از طرف سه‌کشور ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان در جریان بوده است.

ویژگی دیگر نظام آبی دریاچه آرال، مسئله عمل در قاعده بازی، با حاصل جمع صفر است. زیرا استفاده هر طرف از آب مساوی با ازبین‌رفتن فرصت استفاده برای دیگری است. این مسئله سبب‌شده که در یک تحقیق علمی در رابطه با عوامل ایجادکننده تنش بین کشورهای منطقه بعد از عوامل قومی، آب با امتیاز ۷۵ درصد بیشترین ظرفیت را در شروع درگیری داشته باشد (NourzHanov, 2009 ,p. 99) میزان مصرف آب بین کشورهای بالادستی یا تولیدکننده و کشورهای پایین‌دستی هیچ‌گونه تناسبی ندارد. از مجموع آب‌های سطحی جاری در منطقه، نزدیک

به ۹۰ درصد را سه کشور پایین‌دستی مصرف می‌کنند که در خود این گروه نیز ازبکستان دو برابر مجموع دو کشور دیگر مصرف آب دارد(World Bank, 1996). این مسئله در آینده سبب اختلاف‌های زیادی می‌شود. همچنان‌که اکنون نیز مخالفت‌های زیادی پیرامون این موضوع مطرح است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت این نظام توزیع ناعادلانه آب و وابستگی شدید به آن، در کنار محافظه‌کاری کشورهای پائین‌دستی در حفظ شرایط موجود، یکی دیگر از عوامل بسترساز ناکارآمدی مدیریت در این دریاچه است.

## ج- اقتصاد تک‌محصولی و ناکارآمدی مدیریت

در دوره اتحاد شوروی به‌واسطه نیاز به مواد خام و کشاورزی در طرح سراسری اتحاد شوروی مبنی بر تقسیم وظایف بین جمهوری‌ها، به منطقه آسیای مرکزی وظیفه تولید مواد خام و کشاورزی و به‌ویژه کشت پنبه واگذار شد. به‌دنبال آن کشت پنبه به‌صورت وسیع در این منطقه با استفاده از یک‌پارچه سازی سیستم آبیاری کل منطقه در سطح کلان شروع شد که در طول ۷ دهه حاکمیت اتحاد شوروی بر منطقه این روش ادامه داشت و منجر به تولید ۹۰ درصد از پنبه مورد نیاز اتحاد شوروی شد(Sinnott, 1992, p. 22). کشت وسیع پنبه اقتصاد این منطقه را به اقتصادی تک‌محصولی تبدیل کرد، امری که به‌دلیل وابستگی این اقتصادها به آب، موضوع مدیریت آن را پیچیده‌تر کرده است.

اقتصاد تک‌محصولی مبتنی بر کشت پنبه منجر به وضعیتی شکننده در اقتصاد این کشورها و درآمد پایین شده است. همچنان‌که مصرف آب در صنعت، توان درآمدزایی بیشتری برای منطقه داشت؛ اما به‌واسطه نبود زیرساخت‌ها و تکنولوژی در توسعه صنعت منطقه و روی آوردن به کشت بیشتر، برای درآمد بیشتر بر منابع آبی فشار بیشتری وارد شده است. برای نمونه در بین سال‌های ۱۹۹۴ ـ ۱۹۹۰ ظرفیت تولید آب در منطقه نزدیک به ۸ میلیون متر مکعب کاهش یافت اما در همین مدت زمین‌های کشاورزی حدود ۷۰۰ هزار هکتار افزایش یافت(Spoor, 1992, p. 426).

مسئله بعدی مؤثر در مدیریت آب با توجه به اقتصاد تک محصولی منطقه، برنامه‌ها برای رهایی از فشار اقتصاد متکی بر کشت پنبه و روی آوردن برای تنوع کشت برای به-







دست آوردن استقلال محصولات غذایی چون گندم و برنج است (World Bank, 1996, p. 22). این مسئله با توجه به پرمصرف بودن کالاهای جایگزین در مقایسه با پنبه فشار بیشتری به منابع آبی وارد می‌کند و از طرف دیگر انعطاف را بر سر تعیین یک رژیم حقوقی عادلانه در استفاده از آب دریاچه آرال با مشکل روبه‌رو می‌کند.

## د- توزیع نامتوازن آب در منطقه و ناکارآمدی مدیریت

عامل دیگر در ناکارآمدی مدیریت حوزه آبی دریاچه آرال توزیع نامتوازن منابع آبی در منطقه است. دو کشور تاجیکستان و قرقیزستان، به‌واسطه قرار گرفتن در مناطق کوهستانی هندوکش و پامیر –که از مناطق مرتفع جهان هستند– تأمین‌کننده آب حوزه آبی دریاچه آرال هستند. رودخانه جیحون از تاجیکستان و سیحون از قرقیزستان، دو شریان اصلی تأمین آب منطقه و دریاچه آرال از این دو کشور سرچشمه گرفته‌اند. این درحالی است که نقش ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان در تأمین آب بسیار ناچیز است.

رودخانه جیحون بیشترین سهم تولید آب با ۷۵ درصد حجم کل آب متعلق به تاجیکستان است و این درحالی است که در ترکمنستان و ازبکستان باوجود تولید کمتر از ۳ درصد و ۹ درصد، بیشترین استفاده از آب را دارند(Cawaterinfo, 2013). این دو کشور به ترتیب ۳۵/۸ درصد و ٤۸/۲ درصد از آب را مصرف می‌کنند و تاجیکستان تنها ۱۵ درصد از حجم آب را مصرف می‌کند. در مورد سیحون نیز وضعیت به همین ترتیب است ولی با این تفاوت که در سیحون قزاقستان جای ترکمنستان را می‌گیرد. قرقیزستان ۷٤ درصد از آب این رودخانه را تأمین می‌کند اما مصرف این کشور کمتر از یک درصد حجم آب است. این درحالی است که ازبکستان ۵۰ درصد و قزاقستان ٤۲ درصد از آب این رودخانه را به‌خود اختصاص داده‌اند (Sehring, 2007, p. 251).

این توزیع نامتوازن که بخشی از آن تحت تأثیر ساختار ژئومورفولوژی منطقه و بخش دیگر تحت تأثیر نبود ظرفیت استفاده و جذب آب در روند تولید در کشورهای بالادستی و بخشی نیز از میراث استفاده یکپارچه و سنت سهم بیشتر کشورهای پایین‌دستی به‌ویژه ازبکستان است، یکی دیگر از موانع برقراری یک رژیم عادلانه در برداشت از آب در این منطقه است.

### هـ- افزایش جمعیت و نیاز بیشتر به آب

مسئله افزایش جمعیت و رشد شهرنشینی در سراسر جهان یکی از عوامل مصرف جهانی بیشتر از منابع کره زمین است که آسیای مرکزی نیز از این قاعده مستثنی نیست. جمعیت این کشورها، به‌سرعت درحال افزایش است. برای مثال در ازبکستان از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸ دو میلیون نفر بر جمعیت کشور افزوده‌شده و قرقیزستان در سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ نرخ رشد جمعیتی بالغ بر ۵/۱۸ درصد داشته است (Indexmundi, 2012) اما دو عامل مشکل بزرگتر این منطقه است. ابتدا افزایش جمعیت در مناطق کشاورزی مانند دره فرغانه که منجر به مشکلات بهداشتی و زیست‌محیطی نسبت به رودخانه شده و باعث فشار بیشتر به آب و اکوسیستم منطقه شده است.

دوم افزایش شهرنشینی است که همراه با افزایش مصرف و تقاضای بیشتر و فعالیت‌های شهرنشینی منجر به افزایش مصرف آب و مازاد بر مصرف کشاورزی خواهد شد. هم اکنون ۴۹ درصد جمعیت ترکمنستان شهرنشین هستند و نرخ رشد شهرنشینی در این کشور ۲/۲ درصد است. این عدد برای قزاقستان و ازبکستان به ترتیب ۵۸ درصد و ۳۷ درصد است. این درحالی است که در کشورهای بالادستی شهرنشینی کمتری رواج دارد و جمعیت نیز به مراتب کمتر است. اگرچه میزان شهرنشینی منطقه از متوسط جهان کمتر است اما پتانسیل و ظرفیت گسترش شهرنشینی و به‌وجود آمدن کلان شهرها در منطقه به غیر از قزاقستان وجود دارد. بنابراین گسترش شهرنشینی موجب فشار بیشتر و تقاضای بیشتر برای مصرف آب می‌شود. این مسئله روند تصمیم‌گیری را پیچیده‌تر و تعیین رژیم حقوقی را با مشکل روبه رو می‌کند.

### و- تغییرهای زیست‌محیطی و گرمایش جهانی زمین

متخصصان معتقد هستند که گرم‌شدن جهانی زمین تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر این منطقه گذاشته است. میزان بارندگی در سلسله کوه‌های تیان‌شان و پامیر کاهش یافته و نشانه مشخص آن نیز کاهش یخچال‌های طبیعی در این منطقه است (Hegg, 2007, pp. 40–53). این یخچال‌های طبیعی منبع اصلی تغذیه آبی منطقه هستند. پژوهشگران اعتقاد دارند که در آسیای







مرکزی در طول قرن بیستم دمای سراسری هوا بین ۱ تا ۲ درجه افزایش یافته است و این مسئله بر روی سیستم بارندگی، تبخیر و ایجاد یخچال‌ها تأثیر مستقیمی گذاشته است (Lioubimtseva, 2005, pp. 285-308). کمیته آب‌سنجی ازبکستان، از وضعیت بد انتقال آب از دو رودخانه اصلی منطقه خبر می‌دهد که حکایت از افت ۱۵ تا ۲۰ درصد آب هر دو رودخانه دارد (Rokhmatulaev, 2010, p. 308) بنابراین کاهش میزان آب در مقابل افزایش مصرف آب در دو حوزه کشاورزی و شهری فشار بیشتری را برای تصمیم‌گیری در مورد تبیین رژیمی مبتنی بر عدالت در حوزه آرال وارد کرده است.

### ز-اختلاف‌های سیاسی بین کشورها و رواج بی‌اعتمادی

اختلاف‌های قومی مهم‌ترین عامل در به‌وجودآوردن تنش‌های منطقه‌ای در آسیای مرکزی بوده است (Nourzhanov, 2009, p. 99) و بیشترین ظرفیت در ایجاد چنین درگیری‌هایی به این شرح است:

| قزاقستان | قرقیزستان | ۲/۰۸ |
|---|---|---|
| قزاقستان | تاجیکستان | ۰/۷٦ |
| تاجیکستان | ازبکستان | -۱/۱۷ |
| قرقیزستان | تاجیکستان | -۱/٤۲ |
| قرقیزستان | ازبکستان | - ۱/۵۰ |
| قزاقستان | ازبکستان | -۱/۵۲ |

خوشبین‌ترین وضعیت (٤) بدترین وضعیت (٤ ـ)

Source: Nourzhanov, 2009, p. 99

وجود اختلاف بین تاجیکستان و ازبکستان بر سر تحولات در استان خجند و ادعای آنها مبنی بر حمایت ازبکستان از سرهنگ محمود خدابردی‌اف از این نمونه‌ها است. ترکمنستان و قزاقستان نیز ادعاهایی نسبت به ازبکستان دارند. ترکمنستان نیز نسبت به قزاقستان ادعای ارضی دارد (Roy, 2001, pp. 30 – 37) .

گذشته از مسایل تاریخی مربوط به میراث اتحاد شوروی در منطقه مبنی بر تقسیم منطقه بر اساس قومیت‌ها، مسئله هویت‌سازی جمهوری‌های آسیای مرکزی و تأکید بر شخصیت‌سازی تاریخی نیز به‌دلیل ناهمگونی مرزهای باستانی مورد تأکید این جمهوری‌ها، سبب ایجاد اختلاف‌هایی شده است. برای نمونه قزاق‌ها مدعی هستند که پایتخت ازبکستان جزء سرزمین اوش بزرگ بوده است. چنین ادعاهایی از سوی تاجیکستان در رابطه با قلمرو سامانیان نیز مطرح می‌شود. بنابراین مسئله اختلاف‌های سیاسی سبب واگرایی شده است. مؤسسه صلح آمریکا در یافته‌های پژوهشی خود گفته است که مشکل‌های آسیای مرکزی عبارتند از:

۱. نبود انسجام ملی به جهت اختلاف‌های قومی،
۲. نبود کثرت‌گرایی سیاسی ـ اجتماعی به جهت گرایش‌های تمرکزگرا و انحصارگرا،
۳. ضعف شدید دیوان‌سالاری به جهت نبود تنوع و تفکیک در نقش‌ها،
٤. نبود تساهل و مدارای سیاسی،
۵. سنتی بودن مبنای مشروعیت(سیف‌زاده، ۱۳۷۷، ص ۱۲٦).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود فرهنگ سیاسی رایج در آسیای مرکزی سبب نبود همکاری و روحیه مشارکت در ایجاد رژیم حقوقی می‌شود و عناصری چون نبود تساهل و مدارای سیاسی و نبود انسجام ملی به جهت اختلاف‌های قومی، تأثیر مستقیمی بر تصمیم‌گیری بر حوزه آبی دریاچه آرال می‌گذارد. درحال حاضر حوزه آبی دریاچه آرال کانون یکی از شدیدترین بحران‌های زیست‌محیطی در جهان است. این دریاچه چهارمین دریاچه بزرگ جهان در چند قدمی خشک‌شدن و سپرده‌شدن به حافظه تاریخ قرار دارد و نشان دهنده اوج تأثیر منفی فعالیت‌های بشر بر طبیعت است. فعالیتی که در طول پنج دهه







با هدف کسب سود و بنابر مصالح ملی منجر به چنین خسارت بزرگی بر اکوسیستم منطقه شده است.

بحران زیست‌محیطی حوزه آرال با خشک‌شدن دریاچه پایان نمی‌پذیرد. بلکه شروع دوره جدیدی از بحران‌های ناشی از خشک‌شدن خواهد بود: بحران‌هایی مانند تغییرهای آب‌وهوایی، بیکاری، مشکلات اقتصادی، ازبین‌رفتن منابع آب زیرزمینی، بیابان‌زاشدن منطقه، گرد و غبار و نمک‌زاشدن آب و باد منطقه در کنار مسایل بهداشتی و تأثیرهایی که بر سلامتی مردم منطقه گذاشته می‌شود. اگرچه بازگشت میزان آب دریاچه به سطح دهه ۱۹٦۰ تقریباً غیر ممکن است؛ اما تلاش‌ها باید به‌سوی جلوگیری از پیشرفت بحران و بدتر شدن وضعیت دریاچه هدایت شود.

## نتیجه

رهبران این کشورها باید میزان آب در ابتدای دهه ۹۰ را مبنا قرار داده و در یک روند ۳۰ ساله در جهت رسیدن به این هدف برنامه ریزی کنند. این دولت‌ها باید نهادی مستقل از دخالت اعضا و در رابطه تنگاتنگ با نهادهای بین‌المللی چون سازمان ملل و با قابلیت اعمال نفوذ مؤثر در فعالیت دولت‌مردان و مردم ایجاد کنند. همچنین تأسیس صندوقی در کنار این نهاد و یا زیر مجموعه این نهاد که با هدف قیمت‌گذاری بر کل روند انتقال و مصرف و حتی برای استفاده از آب برای تولید برق و مدیریت مالی این روند باشد، را بوجود آورند. هم اکنون نهادها و کنوانسیون‌هایی برای مدیریت آب منطقه ایجاد شده‌اند، اما به‌دلیل نبود روحیه دموکراتیک، ابزار و اقتدار لازم برای مدیریت مؤثر ندارند. درصورت تأسیس چنین نهادی حتی با درآمد حاصله می‌توان درپی تغییر اوضاع اجتماعی و سرمایه‌گذاری در بخش‌های رفاهی و بهداشتی منطقه نیز برآمد. همچنان‌که قانون موجود در حقوق دریاها برای مدیریت دریاها می‌تواند نمونه خوب و عملی‌ای برای الگوبرداری باشد.

## منابع

### الف- فارسی

۱. سیف‌زاده، حسین(تابستان ۱۳۷۷)، آسیای مرکزی: همگرایی منطقه‌ای، توسعه ملی و نقش ایران در آن، **مجله حقوق و علوم سیاسی**، شماره ۴۰، صص ۱۴۲-۱۱۹.

### ب- انگلیسی

1. **Cawaterinfo** (2013), Available at http://www.cawater-info.net, (Accessed on: 6 /4/ 2013)
2. Dowling, Malcolm and Caneshan Wignargja (2006), «Central Asia's Economy: Mapping Future Prospects to 2015», **Central Asia- Caucasus Institute Silk Road Studies Program**, pp. 1-104, Available at: // www. Silk Road, (Accessed on: 2/2/2010)
3. Hagg w, Braun (2003), «Modelling of Hidrological Response to Climate and Land Cover Change in Glacierized Central Asian Catchments», pp. 721-736, Available at: www.futurewater.nl/wp-content/.../03/immerzeel_2011, (Accessed on: 4/4/2010).
4. **Indexmundi** (2012), Available at: http:// www.Indexmundi.Com/ Population /Central Asia, (Accessed on: 2/4/2013).
5. **Information Resource & Hub for the Global Water Community** (2003), «the Aral Sea and South Prearalie», Available at:http://www.iwawaterwiki.org, (Accessed on: 4/8/2009)
6. Micklin, Philip, P. (1992), «the Aral Crisis: Introduction to the Special Issus», **Post – Soviet Geography**, Vol. 33, No. 5, pp. 269-282.
7. MickLin, Philip (1993), **The Water Management Crisis in Soviet Control Asia**, Final Report to National Council For Soviet and East European Research, Western Michigan Universits, Available at: http://www.sciencedirect.com, (Accessed on: 2/2/2011).
8. Nourzhanov, Kirill (March 2009), «Changing Security threat Participation in Central Asia», **Australian journal of International Affair**, Vol. 63, No. 1.
9. Obrehansli, Hedi, Nikolaus Boroffka, Philipe Sorrel and Segey Keivonogov(2007), «Climate Variability During the Past 2000 Years and Past Economic and Irrigation Activities in Aral Sea Basin Erring Drainage System», **Irrig Drainage System**, Vol. 21, No. 3-4, pp. 167-183.
10. Roy, Allison and Lena Janson (March 2001), **Central Asian Security: the New International Context**, Royal Institute of International of Affair.
11. Sehring, Jenniver (2007), Irrigation Reform in Kyrgyzstan and Tajikistan Erring Draining System, **Irrig Drainage System**, Vol. 21, No. 3-4, pp. 277-290.
12. Sinnott, Peter (1992), «the Physical Geography of Soviet Central Asia and Central Asia and the Aral Sea Problem», Regional Background Copyright of Geographical Perspectives of Routledge Publication.







13. Spoor, Max (1992), «the Aral Sea Basin (Crisis: Transition on Environment in Former Soviet Central Asia. Development and Change», **Institute of Social Studies**, Available at: http://onlinelibrary.wiley.com/doi, (Accessed on: 6/9/2011).
14. World Bank (April 1996), «Developing a Regional Water Management Strategy: Issues and Workplan' ASBP Technical Paper Series Washington and Tashkent», Available at: www.**worldbank**.org, (Accessed on: 24/12/2011).





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ٤، تابستان و پاییز ۱۳۸۸، صفحات ٤٢-٢١

# بحران اوستیای جنوبی: ریشه‌ها، ابعاد، پیامدها و چشم‌انداز آینده

**بهرام امیراحمدیان***

پژوهشگر مسائل اوراسیا، عضو شورای علمی مؤسسه ایراس

**حسن عسگری**

کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه علامه طباطبایی

(تاریخ دریافت ۸۸/۱/۲۲- تاریخ تصویب ۸۸/٦/۳)

## چکیده

بحران اوستیای جنوبی که منجر به درگیری نظامی بین روسیه و گرجستان شد، از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تا کنون به یکی از بحران‌های پیچیده در منطقه قفقاز و در سطح جهانی تبدیل شده است. این بحران را باید آغاز مرحله جدیدی در عرصه مناسبات آینده بین‌المللی و در مرحله گذار پس از جنگ سرد تلقی کرد. بحران اوستیای جنوبی، در مقایسه با بحران‌های قره‌باغ و آبخازیا نبود که ابعاد یا پیامدهای منطقه‌ای و یا برد جهانی داشتند. ولی تحولات اخیر در این جمهوری نشان داد که بحران‌ها و اختلاف‌ها در هر دو بعد، وسعت و سطحی در این منطقه ابعاد جدید و جهانی خواهد یافت و تحولات منطقه‌ای و جهانی را متأثر خواهد کرد. بنابراین می‌توان گفت که قفقاز از جمله مناطق بحران‌خیز جهان است که ظرفیت شعله‌ور شدن اختلاف‌ها و تبدیل شدن به جنگ میان قدرت‌های بزرگ را دارد. در این مقاله علاوه بر ذکر علل و عوامل بروز بحران اوستیای جنوبی بر رویکردهای علمی موجود در این خصوص، ریشه‌ها، سوابق تاریخی و حقوقی آن، پیامدها و تأثیرات آن در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی و همچنین چشم‌انداز آینده آن پرداخته خواهد شد.

## کلیدواژه‌ها

قفقاز، گرجستان، اوستیای جنوبی، روسیه، آمریکا

## مقدمه

*مسئول مقاله

Email: b_amirahmadian@yahoo.com







فروپاشی نظام دوقطبی و پایان جنگ سرد و تحولاتی که در پی آن آمد، نه تنها تحولات شگرفی در ساختار نظام بین‌الملل ایجاد کرد، بلکه منطقه آسیای مرکزی و به ویژه قفقاز را با پیامدهای بسیاری همراه کرد که تشکیل جمهوری‌های تازه استقلال یافته و شکل‌گیری بحران‌های جدایی‌طلبی و ادعای استقلال‌طلبی در درون آنها از جمله این پیامدها بود. آغاز جنگ‌های قومی و سرزمینی میان برخی جمهوری‌ها نظیر جنگ میان ارمنستان و آذربایجان مشهور به «بحران قره‌باغ» و شورش چچن‌ها علیه روس‌ها و یا آغاز درگیری‌های قومی در درون برخی جمهوری‌ها از جمله گرجستان نظیر بحران آبخازیا و اوستیای جنوبی که به اعلام استقلال یک‌جانبه آنها انجامید، از جمله پیامدهای مستقیم و سریع این فروپاشی بود.

منطقه قفقاز به دلیل واقع شدن در منطقه حساس و استراتژیک اوراسیا، امروزه به دلایل ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی، نگاه جهان، قدرت‌ها، بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی را به خود جلب کرده و اهمیت فوق‌العاده تاریخی خود را بار دیگر بازیافته است. قفقاز که به طور تاریخی محل منازعه و رقابت قدرت‌های بزرگ بوده است، امروزه نیز به محل رقابت و تقابل قدرت‌های بزرگ تبدیل شده است و روسیه که آن را حیاط خلوت و حوزه نفوذ خود می‌داند برای حفظ منافع حیاتی و اساسی خود حاضر به دست کشیدن از آن نیست و بحران اوستیای جنوبی این مهم را به اثبات رساند.

درباره بحران اوستیای جنوبی پس از ۸ اوت سال ۲۰۰۸، یک دیدگاه این است که این بحران مرحله جدیدی در عرصه بین‌المللی و نقطه عطفی در مرحله گذار پس از جنگ سرد است. بر این اساس در عرصه مناسبات بین‌المللی آرایش جدیدی از بازیگران شکل گرفته‌اند و این چالش را در حد شکل‌گیری دوباره جنگ سرد و نظام دوقطبی تحلیل می‌کند. در مقابل دیدگاهی هم معتقد است هر چند شرایط جدیدی در نظام بین‌الملل آغاز شده، ولی این موضوع متفاوت از جنگ سرد است و نباید این بحران را آغاز دوباره دوران جنگ سرد تعبیر کرد(که در متن به این رویکردها اشاره بیشتر شده است).

درباره چگونگی و نحوه آغاز بحران نیز سناریوهای متفاوتی مطرح است. برخی معتقدند این بحران آگاهانه و با حمایت و چراغ سبز آمریکا توسط گرجستان صورت گرفته که این دیدگاه مشورت‌دهی تعدادی از کارشناسان نظامی آمریکایی به ساکاشویلی را از جمله دلایل خود بر می‌شمرد. سناریوی دیگر بر تصمیم خودسرانه ساکاشویلی رئیس‌جمهور گرجستان، بر اساس تصورات و اشتباهات محاسباتی وی از حمایت قطعی

غرب به ویژه آمریکا تأکید می‌کند. سناریوی سوم، روسیه را عامل و آغازگر جنگ (با توجه به اقدام‌های تحریک‌آمیز روسیه در گرجستان برای حمله به اوستیای جنوبی) می‌داند. در نهایت دیدگاه چهارم، آن را سناریویی طراحی شده از سوی آمریکا و روسیه با توجه به بده و بستان‌های سیاسی پشت پرده دو طرف تحلیل می‌کند.

در این مقاله تلاش خواهد شد ضمن اشاره کوتاه به وضعیت سیاسی- جغرافیایی اوستیای جنوبی و اهمیت آن برای دو طرف درگیری، به این پرسش اساسی پاسخ داده شود که چه علل و عواملی باعث آغاز بحران اوستیای جنوبی در این مقطع شد؟ برای پاسخ به این پرسش اصلی، پاسخ به پرسش‌های فرعی زیر نیز ضروری است. ریشه‌های بحران، هم از بعد تاریخی و هم از بعد حقوقی کدامند؟ این بحران چه پیامدها و تأثیراتی را در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی خواهد گذاشت؟ سرانجام اینکه چشم‌انداز آینده این بحران چگونه خواهد بود؟

### استان خودمختار اوستیای جنوبی: موقعیت جغرافیایی، انسانی، سیاسی و اقتصادی

سرزمین اوستیا شامل دو بخش اوستیای شمالی و اوستیای جنوبی است. این تقسیم‌بندی زمانی اتفاق افتاد که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ مردم اوستیا از اطاعت روسیه سر باز زدند، اگر چه سرانجام سرکوب شدند. بخش شمالی آن به نام «اوستیای شمالی»[1] به مرکزیت «ولادی قفقاز» در سال ۱۹۲٤ به صورت جمهوری خودمختار تابع روسیه شد و بخش جنوبی آن به نام «اوستیای جنوبی» با مرکزیت «تسخینوالی»[2] در سال ۱۹۲۲ جزئی از گرجستان شد که از زمان فروپاشی شوروی، دولت مرکزی گرجستان هیچگونه حاکمیتی بر آن نداشته است.

استان خودمختار اوستیای جنوبی با ۳۹۰۰ کیلومتر مربع و ۷۰ هزار نفر جمعیت، طبق آمار مرکز آمار دولتی گرجستان در سال ۲۰۰۷، در شمال گرجستان و جنوب جمهوری خودمختار اوستیای شمالی واقع شده است. از کل جمعیت اوستیای جنوبی ٤۵ هزار نفر اوستیایی، ۱۷ هزار نفر گرجی و ۸ هزار نفر روس و ارمنی هستند. در سال ۲۰۰۷ بالغ بر ۷۰ درصد جمعیت این منطقه تابعیت روسی گرفتند. مردم اوستیا در گویش خویش به وضوح با زبان و فرهنگ فارسی خویشاوندی دارند. از نظر مذهبی مردم اوستیا مسیحی و گروهی هم تابع دین اسلام هستند. اوست‌ها خود را «ارون» و

۱. اوستیای شمالی با ۸۰۰۰ کلیومتر مربع وسعت، دارای ٤٤۰ هزار نفر جمعیت است. بالغ بر ۵۰ درصد آن اوستیایی، ۳۳/۹ درصد روس و ۸/۱ درصد اینگوشی هستند. در قفقاز بالغ بر ٦۰۰ هزار اوستیایی زندگی می‌کنند.

2. Tskhinvali



سرزمین خود را ایروستون می‌نامند. اوستیایی‌ها از بازماندگان اقوام آریایی «آلان»ها هستند. از نظر زبان شناسی، زبان اوستی از شاخه‌های زبان‌های ایرانی شناخته می‌شود. پیدایش این قوم مربوط به سده‌های هفتم و هشتم پیش از میلاد است. ساختار سیاسی اوستیای جنوبی بر اساس نظام ریاستی است و رئیس‌جمهور به عنوان عالی‌ترین مقام رهبری آن را به عهده دارد. کابینه آن نیز مرکب از نخست وزیر و ١٨ وزیر است. مجلس ٣٤ کرسی نمایندگان دارد که هر ٤ سال با برگزاری انتخابات، برگزیده می‌شوند. از بعد اقتصادی، این استان بسیار فقیر و ضعیف است و اغلب از طرف روسیه و جمهوری‌های شمالی حمایت می‌شود.

## اهمیت اوستیای جنوبی برای دو طرف درگیری

اوستیا سرزمینی در دو سوی کوه‌های قفقاز بزرگ با داشتن گذرگاه معروف «داریال» یکی از دو دروازه طبیعی قفقاز برای روسیه است و در دست داشتن آن برای روسیه ارزش استراتژیک دارد و اوستیای جنوبی همچون سر پلی برای هرگونه تهاجم به قفقاز جنوبی و به ویژه گرجستان محسوب می‌شود و روسیه به عنوان یک حامی و برادر بزرگ‌تر برای اوستی‌ها، حتی به بسیاری از مردم این جمهوری تابعیت روسی اعطا کرده است. استان خودمختار اوستیای جنوبی از نظر اقتصادی و کشاورزی و یا صنعتی اهمیت چندانی برای دو طرف ندارد. این جمهوری از نظر اقتصادی ضعیف و بیشتر مردم آن بیکار هستند و یا با کشاورزی سنتی و جزیی خود امرار معاش می‌کنند. اوستیای جنوبی از نظر استراتژیکی و نیز نظامی و امنیتی (وجود پایگاه‌های نظامی روسیه) حائلی برای مرزهای جنوبی روسیه محسوب می‌شود و اهمیت بسیاری برای این کشور دارد. این منطقه برای روسیه مهم‌ترین ابزار سیاسی برای اعمال سیاست‌های خود بر گرجستان و منطقه و همچنین عاملی برای تنش و تحرکات قومی برای منافع خود است(عسگری،١٣٨٣، ص٦١). اوستیا یکی از دو دروازه قفقاز برای روسیه است و اوستیای جنوبی به استثنای مرز شمالی خود که با روسیه هم‌مرز است، از سه طرف دیگر در درون خاک گرجستان محصور شده است و با این کشور هم‌مرز است، به همین دلیل برای گرجستان و امنیت آن، اهمیت فراوانی دارد و از نظر تاریخی که جزیی از خاک این کشور محسوب می‌شود نیز اهمیت ویژه‌ای دارد؛ جدایی آن، استقلال و تمامیت ارضی گرجستان را خدشه‌دار و هویت و سرنوشت گرجستان را آسیب‌پذیر می‌کند. به هرحال این منطقه و همچنین جمهوری آبخازیا نه تنها اهمیت استراتژیکی، تاریخی و امنیتی برای دو کشور دارد، بلکه







بعد حیثیتی نیز برای دو کشور پیدا کرده است.

## پیشینه تاریخی بحران

منطقه قفقاز پس از فروپاشی امپراتوری روسیه تزاری در سال ۱۹۱۷، به مدت حدود ۲ سال، از سیطره حکومتی روس‌ها خارج شد و در آن سه جمهوری نیمه مستقل به نام‌های آذربایجان، ارمنستان و گرجستان تشکیل شدند. نقشه کنونی منطقه قفقاز جنوبی در سال ۱۹۲۰ زمانی که روسیه شوروی ارتش سرخ را در آذربایجان، ارمنستان و گرجستان مستقر و حکومت شوروی را در آنجا برقرار کرد، ترسیم شد. در ١٦ مارس ۱۹۲۱ با امضای معاهده مسکو، مرزهای شوروی و ترکیه نیز تعیین شد و در اکتبر همین سال سه جمهوری قفقاز جنوبی، این مرز را بر اساس قرارداد قارص[1] مورد تصدیق قرار دادند. با تعیین مرزها بر اساس قرادادهای مزبور، جمهوری‌های شوروی و جمهوری‌های خودمختار در این جمهوری‌ها طی سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۲۱ تأسیس شدند و این وضعیت حدود ۷۰ سال حکومت شوروی باقی ماند. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در پایان سال ۱۹۹۱، ۱۵ جمهوری مستقل اعلام موجودیت کردند که گرجستان یکی از این جمهوری‌ها بود.

پس از فروپاشی شوروی به دلیل سابقه تاریخی منطقه قفقاز جنوبی، مهم‌ترین بحران‌ها در این منطقه نضج گرفت که بحران قره‌باغ، بحران آبخازیا، بحران اوستیای جنوبی و تا حدودی بحران آجارستان از جمله آنها بودند. پس از اعلام استقلال گرجستان در سال ۱۹۹۱، زویاد گامساخوردیا نخستین رئیس‌جمهور ملی‌گرای این کشور، خودمختاری اوستیای جنوبی را کاهش داد و به شعله‌های تبعیض علیه اوستیا و سایر اقلیت‌ها در گرجستان دامن زد. مقامات اوستیای جنوبی در برابر این اقدام رئیس‌جمهور گرجستان واکنش نشان داده و در نتیجه، درگیری‌های داخلی بین دو طرف از ژانویه ۱۹۹۱ آغاز شد که تا سال ۱۹۹۲ ادامه داشت. جمهوری‌های خودمختار فدراسیون روسیه در شمال نظیر اوستیای شمالی و جنگجویان چچنی به کمک نیروهای اوستیای جنوبی آمدند و نتیجه جنگ این بود که گرجستان کنترل خود بر جمهوری‌های ذکرشده را از دست داد و در این درگیری‌ها شکست خورد(Brzezinski, 1997)

با ورود ادوارد شواردنادزه، وزیر امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی به عنوان رئیس شورای ملی گرجستان، در ١٤ ژوئیه ۱۹۹۲ قرارداد آتش‌بس میان دو طرف(شواردنادزه

1. Treaty of Kars

و یلتسین) در سوچی روسیه با عنوان «قرارداد داگومیس»[1] در شهری به همین نام امضاء و نیروهای مشترک صلح‌بان شامل سه گردان روسی، گرجی و اوستیای شمالی در مرزهای یکدیگر مستقر شدند. در این قرارداد تصریح شده است که دو طرف تمامیت ارضی گرجستان را به رسمیت می‌شناسند. البته وضع حقوقی آن در این نشست مشخص نشد(کولایی، ۱۳۸٤، صص ۷۷-۷۵). رئیس‌جمهور اوستیای شمالی و نماینده دولت اوستیای جنوبی هم به هنگام امضای قرارداد حضور داشتند. در ۱۹ ژانویه ۱۹۹۲ اکثر مردم اوستیای جنوبی در یک همه‌پرسی رأی به پیوستن به روسیه دادند. هر چند این همه‌پرسی از سوی گرجستان یا جامعه بین‌المللی مورد پذیرش یا شناسایی قرار نگرفت. البته پارلمان اوستیای جنوبی این جمهوری را یک جمهوری مستقل اعلام و زبان اوستیایی را زبان رسمی اعلام کرد(والری، ۱۳۷۲، صص ١٦٦-١٦٤).

میخائیل ساکاشویلی پس از به دست گرفتن قدرت در سال ۲۰۰٤ اولین اولویت داخلی خود را احیای تمامیت ارضی گرجستان و خاتمه بخشیدن به تجزیه‌طلبی‌های داخلی اعلام کرد. وی در سخنرانی افتتاحیه ورود به کاخ ریاست جمهوری گرجستان اعلام کرد تا مراسم تحلیف دور بعدی ریاست جمهوری خود، آبخازیا و اوستیای جنوبی را به دامن گرجستان باز خواهد گرداند. از مؤلفه‌های این سیاست طی ۵ سال گذشته این بود که در اولین گام جمهوری خودمختار آجاریا را با شکست اصلان آباشیدزه، رهبر بلامنازع این جمهوری و مورد حمایت روسیه زیر قلمرو قدرت مرکزی بازگرداند. آباشیدزه با کمک و وساطت روسیه به مسکو رفت. ساکاشویلی ابتدا به اوستیای جنوبی پیشنهاد مذاکره و خودمختاری در چارچوب کشور گرجستان را داد، اما در ۱۲ نوامبر سال ۲۰۰٦ اوستیای جنوبی در یک همه‌پرسی غیر رسمی دیگر خواستار استقلال کامل از گرجستان، پیوستن به روسیه یا اوستیای شمالی شد و ۹۹ درصد مردم رأی به این استقلال دادند. از آن زمان هر سال تنش‌های ایذایی برای محک زدن دو طرف از سوی گرجستان و روسیه بروز می‌کرد که همانند آتش زیر خاکستر عمل می‌کرد و در نهایت منجر به جنگ شد.

## پیشینه حقوقی بحران و اقدام‌های صورت گرفته برای حل آن

استان خودمختار اوستیای جنوبی آرمان خود را در پیوستن به اوستیای شمالی و تشکیل اوستیای واحد و یا پیوستن به روسیه و یا استقلال کامل خود می‌داند. اوستیایی‌ها مدعی هستند که یک قوم واحد بوده‌اند که بر اثر سیاست‌های استالین به دو قسمت

1. Dogomisi

شمالی و جنوبی تقسیم شدند. بنابراین به جای اینکه جزیی از گرجستان باشند، باید با اوستیای شمالی اتحادیه واحدی را تشکیل دهند. ادوارد کوکویتی، رئیس‌جمهور خودخوانده استان خودمختار اوستیای جنوبی در آستانه یک سالگی بحران اوستیای جنوبی اعلام کرد استقلال موقت این منطقه از گرجستان، فقط مقدمه‌ای برای پیوستن کامل به روسیه است(Lowe, 2003).

اوستیا در سال ۱۷۷٤ پس از شکست عثمانی به روسیه پیوست و در سال ۱۸۰۱ همراه گرجستان تحت حمایت روسیه قرار گرفت. در سال‌های ۱۸۰٤، ۱۸۱۰، ۱۸۳۰، ۱۸٤۰ و ۱۸۵۰ مردم این سرزمین علیه روسیه قیام کردند. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ هم از اطاعت روسیه سرباز زدند اما سرکوب شدند(History & Government of Abkhazia, 2005). اوستیای جنوبی پس از فروپاشی روسیه تزاری در سال ۱۹۱۸ به عنوان بخشی از جمهوری منشویک گرجستان[1] شناخته می‌شد، در حالی که اوستیای شمالی به عنوان بخشی از جمهوری شوروی تِرِک[2] تلقی می‌شد. به دنبال تغییر و تحولات طی سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲٤ در این منطقه، در نهایت در ۵ ژوئیه ۱۹۲٤ (۲۰ آوریل ۱۹۲۲) اوستیای شمالی در قلمرو جمهوری‌های خودمختار سوسیالیستی شوروی قرار گرفت و اوستیای جنوبی در قلمرو جمهوری سوسیالیست گرجستان سازماندهی شد. در سال ۱۹۳٦ اوستیای شمالی به جمهوری خودمختار ارتقاء یافت(کاظمی، ۱۳۸٤، ص ٤۵۵).

از نظر حقوقی، طبق ماده ۲۵ قانون اساسی مصوب شوروی مورخ فوریه ۱۹۳٤ میلادی (اسفند ۱۳۱۲ شمسی)، به صراحت ذکر شده است که جمهوری خودمختار آبخازیا، استان خودمختار اوستیای جنوبی و جمهوری خودمختار آجاریا، جزو جمهوری گرجستان محسوب می‌شوند. اصل ۸٤ قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی مصوب ۷ اکتبر ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۵٦ شمسی) نیز تصریح کرده است که: سرزمین یک جمهوری خودمختار را، بدون موافقت خود آن جمهوری نمی‌توان تغییر داد. اصول ۸۵ و ۸٦ قانون اساسی ۱۹۷۷ نیز می‌گویند: جمهوری گرجستان، جمهوری‌های آبخازیا و آجاریا و جمهوری آذربایجان، جمهوری نخجوان را در بر دارد. استان خودمختار اوستیای جنوبی هم جزو جمهوری گرجستان است. قوانین اساسی شوروی در سال‌های ۱۹۲٤، ۱۹۳٤، ۱۹۷۸ و قانون اساسی سال ۱۹۷۸ گرجستان و همچنین قانون اساسی ۱۹۷۸ آبخازیا تصریح دارند که آبخازیا به عنوان یک جمهوری خودمختار در ترکیب گرجستان واحد

1. Georgian Menshevic Republic.
2. Terek Soviet Republic

به شمار می‌آید و بخش جدانشدنی گرجستان است(افشردی، ۱۳۸۳، صص ٩٦-٩٤).

در خلال دو دهه گذشته بیش از صدها ملاقات دوجانبه، سه‌جانبه و یا چهارجانبه با همکاری و میانجی‌گری سازمان ملل متحد، سازمان امنیت و همکاری اروپا، شورای اروپا، سازمان کشورهای مشترک‌المنافع، اتحادیه اروپا و دیگر نهادهای فعال در تفلیس، سوخومی، واشنگتن، ژنو، استانبول، یالتا، سوچی و دیگر نقاط جهان انجام و با وجود صدور بیش از ۳۰ قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل و دیگر نهادهای فعال، موضوع بحران‌ها و درگیری‌های داخلی گرجستان راه به جایی نبرده است و بروز جنگ اخیر میان روسیه و گرجستان در اواسط مردادماه ۱۳۸۷ (اوت ۲۰۰۸) حاکی از پیچیدگی این درگیری‌ها در این منطقه بحران‌خیز است(عسگری، ١٣٨٤، ص ٥٥).

## چگونگی آغاز و پایان بحران

درگیری‌های اوستیای جنوبی در اوایل ماه اوت ۲۰۰۸ به دنبال انفجار خودروی حامل نیروهای نظامی گرجستان در این منطقه که در جریان آن شش پلیس گرجی مجروح شدند، آغاز شد. در پی این حادثه نیروهای نظامی گرجستان روز هفتم اوت ۲۰۰۸/۱۷ مردادماه ۱۳۸۷، بامداد روزی که بازی‌های المپیک در پکن آغاز شده بود، با استفاده از هواپیما، توپخانه و سلاح‌های سنگین به تهاجم گسترده علیه این جمهوری خودخوانده دست زدند و تسخینوالی مرکز این جمهوری را به اشغال درآوردند. یک روز پس از این واقعه، واحدهای ارتش ٥٨ و ٧٦ و همچنین ارتش ٩٦ هوایی، آبی و خاکی روسیه وارد منطقه مورد درگیری اوستیای جنوبی شده و بخش عمده‌ای از نیروهای گرجی را از آنجا بیرون رانده و تأسیسات نظامی و برخی اهداف راهبردی گرجستان از جمله بنادر باتومی و پوتی و شهرهای گوری و پایگاه نظامی سناکی را بمباران کردند. مدودف، رئیس‌جمهور روسیه اعلام کرد این اقدام بر اساس قانون اساسی این کشور برای دفاع از مردم و اتباع روسیه و منافع ملی صورت گرفته است. در ضمن روسیه از دیر باز ضامن امنیت مردم قفقاز بوده است.

در درگیری‌های اوستیای جنوبی بالغ بر ۲۱۰۰ نفر از نیروهای دو طرف به ویژه مردم اوستیای جنوبی کشته (١٦٠٠ نفر)، تعداد زیادی مجروح و هزاران نفر هم بی‌خانمان شدند.[1] نیروهای روسیه متحمل بیش از ۷۰ کشته و نیروهای گرجی نیز

---

۱. ۳۰ هزار نفر از مردم اوستیای جنوبی به اوستیای شمالی و بالغ بر دهها هزار نفر از مردم شهر گوری هم به شهرهای اطراف و پایتخت گریختند.

متحمل بیش از صدها نفر کشته شدند. مقام‌های گرجی خبر از نابودی ۱۰ فروند هواپیمای جنگی روسیه را دادند که روسیه ۳ فروند آن را تأیید کرد. در خلال این بحران تعدادی از نیروهای نظامی دو طرف نیز دستگیر شدند. همزمان با این بحران خرکلادزه، معاون سازمان اطلاعاتی گرجستان و هشت جاسوس دیگر این کشور در عملیاتی توسط نیروهای امنیتی و اطلاعاتی روسیه در خاک این کشور دستگیر شدند. بمباران و تخریب بسیاری از اهداف راهبردی و نظامی و اقتصادی گرجستان نظیر بندر پوتی، بندر باتومی، پایگاه نظامی سناکی، شهر گوری به عنوان مرکز پشتیبانی عملیاتی و محل استقرار نیروهای پشتیبانی گرجی، پایگاه نظامی وازیانی در نزدیکی تفلیس، سوخومی و دیگر اماکن مهم اقتصادی و نظامی از پیامدهای ناخوشایند این بحران بود که به نوشته نیویورک تایمز، جاه‌طلبی‌های ساکاشویلی خسارت‌های جبران‌ناپذیری به گرجستان وارد کرد و وی در این بازی خطرناک که به جنگی مرگبار در منطقه قفقاز تبدیل شد، بی تقصیر نیست. سامانه راداری گرجستان و سه فروند کشتی گارد ساحلی گرجستان در بندر پوتی منهدم شدند. خسارت‌های جنگ نیز حدود ٤ میلیارد دلار اعلام شد. روسیه یک روز و گرجستان سه روز عزای عمومی اعلام کردند. با گذشت چند روز از درگیری میان روسیه و گرجستان، فرانسه به عنوان رئیس دوره‌ای اتحادیه اروپا برای توقف جنگ و حل و فصل جنگ رایزنی‌های خود را آغاز کرد و با ارائه طرحی شش ماده‌ای و در نهایت با کمک سایر بازیگران بین‌المللی جنگ متوقف شد.

## ریشه‌ها، علل و عوامل بروز بحران

بی تردید بحران اوستیای جنوبی به طور ناگهانی اتفاق نیفتاد و نتیجه یک سلسله تحولات و اقدام‌ها طی دهه‌های گذشته، به ویژه تحولات چند سال اخیر میان روسیه و گرجستان بود که به بحران اخیر و درگیری نظامی میان دو کشور انجامید. در بند مربوط به پیشینه و سابقه تاریخی و حقوقی بحران به مواردی اشاره شد که به نوعی همان ریشه‌های بحران بودند. در این بخش به علل و عوامل مهمی که در بروز این بحران دخیل و تأثیرگذار بودند اشاره خواهد شد. به سخنی دیگر، جرقه این بحران را باید در موضوعات زیر جستجو کرد. این موضوع‌ها در سطوح تحلیل فردی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی قابل تحلیل هستند.







### الف- سطح تحلیل فردی

یکی از معیارهای تصمیم‌گیری، نقش تصمیم‌گیرندگان است. روانشناسان سیاسی، محور مطالعه خود را افراد قرار می‌دهند و آنان بر این نظر هستند که اگر نوعی جا به جایی در میان سیاستگذاران صورت پذیرد، داده‌های سیاست خارجی دستخوش تغییرات خواهد شد(قوام، ۱۳۷۰، ص٤٠). اگر جای ساکاشویلی و پوتین و مدودف در زمان بحران افراد دیگری بودند شاید تحولات به نحو دیگری رقم می‌خورد. ساکاشویلی فردی ضد روس و غربگرا است و پوتین و مدودف نیز که به ناسیونالیسم روسی مشهور هستند هر دو خواهان احیای اقتدار روسیه و برکناری ساکاشویلی هستند. در اینجا به برخی علل و ریشه‌های این بحران که بر اساس سطح تحلیل فردی قابل ارزیابی است، اشاره می‌شود:

**اشتباه محاسباتی ساکاشویلی در اتکاء به کمک غرب به ویژه آمریکا**

بسیاری از تحلیل‌گران، اشتباه محاسباتی رئیس‌جمهور گرجستان در حمله به اوستیای جنوبی را مهم‌ترین عامل و بهانه برای آغاز این جنگ می‌دانند. برخی کارشناسان سیاسی بر این عقیده‌اند که رهبر گرجستان در تهاجم نیروهای این کشور به اوستیای جنوبی، مرتکب دو اشتباه اساسی و بزرگ شد. تلاش سال‌های اخیر دولت گرجستان برای برقراری روابط نزدیک با غرب، کمک این کشور برای عضویت در ناتو، مساعدت‌های سیاسی، اقتصادی، مالی و نظامی غرب به ویژه آمریکا به گرجستان، این امید را در ساکاشویلی ایجاد کرده بود که گرجستان در اقدام قاطع برای اعمال حاکمیت در اوستیای جنوبی و آبخازیا از حمایت‌های همه‌جانبه آمریکا و غرب برخوردار خواهد شد.

سفر مقامات غربی به ویژه سفر بوش، رئیس‌جمهور آمریکا به تفلیس در سال ۲۰۰٤ و سفر پی در پی وزرای امور خارجه و دفاع آمریکا به گرجستان این امید را بیش از پیش در وی افزوده بود. قرار گرفتن گرجستان در مسیر انتقال انرژی دریای خزر به غرب به ویژه خط لوله نفتی باکو- تفلیس- جیحان و خط لوله گازی باکو- تفلیس- ارزروم؛ بهره‌مندی از کمک‌های نظامی و تجهیزاتی آمریکا و اسرائیل، ارتقاء سطح کمی و کیفی نیروهای نظامی خود با آموزش و تجهیز آنان توسط نیروها و مشاوران نظامی آمریکا و اسرائیل و وعده پیوستن به ناتو در صورت حل مناقشات و اختلاف‌های ارضی، این بارقه امید را در وی ایجاد کرده بود که غرب به دلیل این سرمایه‌ها، اجازه تجاوز گسترده نظامی را به دلیل به مخاطره افتادن منافع آنها نخواهد داد. روزنامه نیویورک تایمز جاه‌طلبی ساکاشویلی را عامل اصلی بحران معرفی و نوشته است ساکاشویلی باید جاه‌طلبی‌های خود را برای

به دست آوردن کنترل دوباره بر آبخازیا و اوستیای جنوبی کنار بگذارد، زیرا به دلیل این محاسبه نادرست، ارتش وی تارومار و کشورش ویران شد. ساکاشویلی هم پس از پایان مناقشه اعلام کرد هیچ گاه تصور چنین پاسخی از سوی روسیه را نمی‌دادم و شگفت‌زده شدم(ایرنا، ۱۳۸۷/۵/۲۲). ریچارد هالبروک و رونالد راسموس در مطلبی در روزنامه واشنگتن پست آغاز جنگ را اشتباه بزرگ ساکاشویلی ارزیابی کردند. به اعتقاد آنها گرجستان در صدد بود مشکل جدایی‌طلبی خود را یک بار برای همیشه حل کند، اما در محاسبات خود از وضعیت موجود اشتباه کرده بود.

## ب- سطح تحلیل ملی

برای تحلیل بحران در سطح ملی، ویژگی‌های دو کشور روسیه و گرجستان در دو دهه اخیر و به ویژه سیاست خارجی دولت‌های مزبور بسیار اهمیت دارد. برای دولت‌های وقت گرجستان احیای تمامیت ارضی مهم‌ترین اولویت و برای دولت و شخص ساکاشویلی این مهم به موضوعی حیثیتی و حیاتی در سطح ملی تبدیل شده بود و برای دولت‌های روسیه به ویژه در دوران پوتین و مدودف احیای اقتدار روسیه به عنوان مهم‌ترین گام برای منافع ملی تعریف می‌شود. در ذیل به برخی از علل بحران در سطح ملی اشاره می‌شود:

**۱- دو دهه اقدام‌های ضد روس توسط گرجستان و در راستای منافع غرب به ویژه آمریکا**

اقدام‌های تبعیض‌آمیز و ناسیونالیستی گامساخوردیا علیه جمهوری‌های خودمختار، تدوین قانون اساسی جدید گرجستان در سال ۱۹۹۵ در زمان ریاست جمهوری ادوارد شواردنادزه و عدم اشاره به جمهوری‌های خودمختار و استان خودمختار در تقسیمات اداری گرجستان و برانگیختن خشم این جمهوری‌ها و روسیه، در پیش گرفتن سیاست خارجی پیوستن به ساختارهای یورو آتلانتیک، ورود به شورای اروپا، پیوستن به طرح مشارکت برای صلح ناتو، همکاری نزدیک با سازمان امنیت و همکاری اروپا، زمینه‌سازی گسترش ناتو به منطقه قفقاز جنوبی، دعوت از نیروهای نظامی آمریکا برای بازسازی و تجهیز ارتش گرجستان، برچیدن پایگاه‌های نظامی روسیه در خاک گرجستان، دستگیری و اخراج دیپلمات‌های روس در گرجستان در سال ۲۰۰۶ به اتهام جاسوسی، تشکیل نیروهای حافظ صلح مشترک در طرح گوام برای حفاظت از لوله‌های انتقال انرژی به غرب، تبعیت و فرمانبری گرجستان از سیاست‌های آمریکا، فراهم کردن زمینه حضور نظامی و فیزیکی آمریکا در گرجستان، اعزام ۲۰۰۰ سرباز به عراق برای کمک به ائتلاف غرب از جمله این اقدام‌ها بوده است که همگی در جهت به مخاطره افتادن منافع و امنیت







روسیه و تحقیر آن و همچنین برای منافع غرب و به ویژه آمریکا بوده است. این اقدام‌ها همانند آتش زیر خاکستری بود که در بحران اوستیای جنوبی شعله‌ور شد.

**۲- عدم توجه به خواست جمهوری‌های خودمختار توسط رهبران گرجستان**

به اعتقاد میخائیل گورباچف آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی بی‌توجهی به خواست جمهوری‌های خودمختار، در نهایت به یک بمب ساعتی برای تمامیت ارضی گرجستان تبدیل شد. هر بار که رهبران گرجستان به دنبال اعاده تمامیت ارضی خود با استفاده از روش زور برآمده‌اند اوضاع بدتر شده است. روسیه هم همواره تمامیت ارضی گرجستان را به رسمیت شناخته است. بنابراین تنها راه حل بحران اوستیای جنوبی از راه ابزارهای صلح‌آمیز است. وقتی آمریکا منطقه قفقاز را که هزاران کیلومتر از قاره آمریکا دور است، جزو منافع ملی خود قلمداد می‌کند، اشتباه بزرگی مرتکب می‌شود.

## ج- سطح تحلیل منطقه‌ای

بحران اوستیای جنوبی از نظرمنطقه‌ای نیز قابل تحلیل است. منطقه قفقاز از ابعاد مختلف ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی به عنوان خارج نزدیک[1] برای روسیه اهمیت بسیاری دارد. روسیه همواره تلاش کرده است تا سلطه و نفوذ خود بر این منطقه حساس را از دست ندهد و از این راه امنیت خود را تأمین کند. در این راستا نیز برخی علل و ریشه‌های بحران را در بعد منطقه‌ای می‌توان تحلیل کرد:

**۱- حمایت همه‌جانبه روسیه از جمهوری‌های خودمختار آبخازیا و اوستیای جنوبی**

روسیه با اقدام‌هایی نظیر اعطای گذرنامه و تابعیت روسی به اتباع این دو جمهوری، کمک مالی و حمایت‌های سیاسی به آنها و عقد قرارداد همکاری با آنها و بسیاری اقدام‌های دیگر خشم گرجی‌ها را بر انگیخت و آنها را بیش از پیش تحریک می‌کرد و آتش این اختلاف را شعله‌ور نگه می‌داشت.

**۲- انرژی و خطوط لوله**

بسیاری ریشه این جنگ را در عنصر کلیدی قدرت جدید روسیه یعنی اهرم انرژی روسیه تحلیل می‌کنند. مجله سیاست خارجی آمریکا این دلیل را بیشتر برجسته کرده است(Foreign Policy in Focus, 2008). روسیه یک سوم منابع گازی جهان را دارد و تلاش می‌کند از این اهرم خود برای افزایش اقتدار و نفوذ خود استفاده کند و همچنان اروپا را به انرژی خود وابسته نگه دارد. اروپا اکنون ۵۰ درصد نفت و ٦۰ درصد گاز خود را وارد

1. Near Abroad

می‌کند که اغلب از روسیه است و این رقم در سال ۲۰۲۰ به ترتیب به ۷۰ و ۹۰ درصد خواهد رسید. متنوع‌سازی منابع و ترانزیت انرژی و خروج از این وابستگی از اهداف استراتژیک اروپاییان بوده و هست که گرجستان طی سال‌های گذشته خدمات بزرگی به اروپاییان کرد که تأسیس خط لوله نفت باکو- تفلیس- جیحان و خط لوله گاز باکو- تفلیس- ارزروم یا خط لوله گاز نابوکو که انرژی دریای خزر را به اروپا انتقال می‌دهد از جمله این خدمات بود که این موضوع نقش روسیه را نیز کاهش می‌داد. گسترش دامنه این جنگ به منطقه قفقاز می‌تواند شاهراه اصلی انتقال انرژی به اروپا را حتی مسدود کند. این بحران به مخاطره افتادن امنیت صادرات انرژی به اروپا را ثابت کرد(ایران، ۱۳۸۷/۵/۲۱).

## د- سطح تحلیل بین‌المللی

برخی از علل و عوامل و ریشه‌های بحران را باید در سطح بین‌المللی بررسی و ارزیابی کرد که در ذیل به برخی موارد مهم آن اشاره می‌شود:

**۱- اعلام استقلال یک‌جانبه کوزوو و نادیده گرفتن خواسته‌های روسیه**

روسیه بارها نسبت به اقدام آمریکا مبنی بر شناسایی استقلال کوزوو هشدار داده و اعلام کرده بود این اقدام آمریکا با پیامدهایی همراه خواهد بود. بنابراین شناسایی استقلال آبخازیا و اوستیای جنوبی نوعی واکنش روسیه به استقلال کوزوو بود. فرانسیس فوکویاما، نظریه‌پرداز آمریکایی نیز ریشه این بحران را مسئله کوزوو عنوان می‌کند. مدودف در مقاله خود به طور صریح یکی از دلایل ورود به این درگیری را موضوع کوزوو ذکر می‌کند و می‌نویسد: کشورهای غربی با نادیده گرفتن هشدارهای روسیه، اقدام به رسمیت شناختن استقلال کوزوو از صربستان کردند. همواره تأکید کردیم که مگر می‌شود به مردم آبخازیا و اوستیا بگوییم که آنچه برای آلبانی‌تبارهای کوزوو خوب است برای دیگران خوب نیست. به عبارت دیگر در روابط بین‌الملل، نمی‌توانید یک قانون برای عده‌ای داشته باشید و برای برخی دیگر قانون دیگری ارائه کنید(مدودف، ۸۷/٦/٦).

**۲- سازماندهی انقلاب‌های رنگین توسط غرب علیه روسیه**

وقوع انقلاب‌های رنگین در کشورهای گرجستان، اوکراین و قرقیزستان به ترتیب در سال‌های ۲۰۰۳، ۲۰۰٤ و ۲۰۰۵ و تغییر رهبران سیاسی و رژیم آنها با حمایت و پشتیبانی آمریکا، الگو و شیوه تازه‌ای از تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی بود که در نخستین سال‌های قرن ۲۱ در یکی از مهم‌ترین و استراتژیک‌ترین نقاط جهان و حیاط خلوت روسیه رخ داد که هدف آن روی کار آمدن رژیم‌های دموکراتیک و طرفدار غرب و تضعیف روسیه



و الگویی برای سایر کشورهای جهان بود. بسیاری از تحلیل‌گران، وقوع این انقلاب‌ها را آغاز جنگ سرد جدید تازه میان روسیه و آمریکا و با هدف تضعیف روسیه و عقب راندن روسیه به درون مرزهای ملی آن تفسیر کردند(واعظی، ۱۳۸٤، ص ۱۰۱).

**۳- تلاش آمریکا برای استقرار سامانه دفاعی موشکی خود در لهستان و چک**

برخی معتقدند آمریکایی‌ها با برگ گرجستان وحتی با تحریک دولت آن برای حمله به منطقه اوستیای جنوبی فرصتی را برای خود ایجاد کردند که از آن برای قطعی‌شدن استقرار سپر دفاع موشکی در چک و لهستان استفاده کنند. در گرماگرم حوادث گرجستان رایس با سفر به ورشو سند استقرار این موشک‌ها را که اروپایی‌ها همچنان با تردید می‌نگریستند، امضا کرد.[1]

**٤- تلاش‌های غرب برای ورود به حیاط خلوت روسیه**

تلاش ناتو و حتی اتحادیه اروپا برای گسترش به شرق به ویژه به منطقه قفقاز جنوبی حرکتی در جهت گام نهادن ناتو به حیاط خلوت روسیه و تهدید منافع و امنیت آن تعبیر و خشم روسیه را بر انگیخت.

## پیامدها و تأثیرات بحران

بحران اوستیای جنوبی به دلیل وقوع آن در یک منطقه استراتژیک و حساس با توجه به مخاطره افتادن منافع بازیگران و قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و بین‌المللی، بی‌تردید با پیامدهایی همراه بود و بسیاری از تحولات منطقه‌ای و حتی بین‌المللی را متأثر از خود کرد. این بحران پیامدهای متعددی را در سطح داخلی گرجستان، سطح منطقه‌ای در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و امنیتی و همچنین در سطح بین‌المللی به دنبال داشت که در زیر به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

### الف- سطح ملی و داخلی

۱ـ جدا شدن جمهوری‌های خودمختار از قلمرو گرجستان: با به رسمیت شناختن استقلال دو جمهوری خودمختار اوستیای جنوبی و آبخازیا توسط روسیه، به نظر می‌رسد کار برای گرجستان برای احیای تمامیت ارضی خود به مراتب دشوارتر شد. ولادیمیر

---

۱. سپر دفاعی موشکی آمریکا یک طرح نظامی است که قرار بود در اروپای شرقی مستقر شود و سیستمی را کامل می‌کند که اکنون آمریکا، در گرینلند و بریتانیا مستقر کرده است. آمریکا قصد داشت سیستم رهگیری موشکی را در لهستان و تأسیسات راداری را در چک مستقر کند. هزینه این طرح بالغ بر ۲ میلیارد دلار پیش‌بینی شده و روسیه به شدت با آن مخالف است. در حال حاضر استقرار آن به تأخیر افتاده است.

پوتین گفت تقریباً غیرممکن است که اوستیای جنوبی بار دیگر به گرجستان بپیوندد. این موضوع به نظر می‌رسد در مورد آبخازیا هم صدق کند و هدف روس‌ها این است که این دو منطقه را برای همیشه از گرجستان جدا کنند.

۲- ایجاد تغییرات گسترده در سطوح بالای حکومتی: بحران اوستیای جنوبی به دلیل جدا شدن دو جمهوری آبخازیا و اوستیای جنوبی منجر به بروز بحران مشروعیت برای هیأت حاکمه گرجستان به ویژه شخص ساکاشویلی شد. تغییر سه نخست وزیر، وزرای دفاع و خارجه و تعدادی از سفرای این کشور در راستای قربانی کردن مهره‌های سیاسی گرجستان بر اثر فشارهای داخلی توسط رئیس‌جمهور بود.

۳- گسترش موج مخالفت‌های سیاسی علیه رئیس‌جمهور: در پی ناکامی دولت در این بحران موج و دامنه مخالفت مخالفان با دولت ساکاشویلی افزایش یافت و برخی چهره‌های مهم انقلاب رز نظیر نینو بورجانادزه رئیس سابق پارلمان به مخالفان پیوستند که هنوز این مخالفت‌ها و فشارها ادامه دارد.

٤- گسترده‌تر شدن روزافزون انسجام ملی در اثر شکست در جنگ و بروز بی‌ثباتی‌های سیاسی و شرایط نامساعد اقتصادی.

۵- خدشه‌دار شدن استقلال و تمامیت ارضی گرجستان و آسیب‌پذیری هویت و ملی‌گرایی در گرجستان(کولایی، ۱۳۸٤، صص ٤٤-٤٠).

## ب- سطح منطقه‌ای

### ۱ـ قطع روابط میان گرجستان و روسیه

با افزایش تنش میان گرجستان و روسیه و به رسمیت شناختن استقلال دو جمهوری توسط روسیه و اعلام ارتش روسیه مبنی بر ساخت پایگاههای دائمی در خاک دو جمهوری آبخازیا و اوستیای جنوبی، پارلمان گرجستان در مصوبه‌ای خواستار قطع روابط تفلیس با مسکو شد و دولت گرجستان هم آن را تصویب کرد و در تاریخ ۳۰ اوت روابط سیاسی دو کشور قطع شد. وزارت امور خارجه روسیه پس از قطع روابط دیپلماتیک میان دو کشور، در بیانیه‌ای برای حفظ منافع اتباع خود، کشور سوئیس را حافظ منافع خود در تفلیس معرفی کرد.

### ۲ـ تثبیت بیشتر هژمونی روسیه در منطقه استراتژیک قفقاز

بحران اوستیای جنوبی نشان داد که روسیه می‌تواند علیه هر یک از کشورهای حاضر در خارج نزدیک به اقدام تهاجمی متوسل شود و به نظر می‌رسد که سیاست‌مداران منطقه







نیز به این نتیجه رسیدند که باید به طور جدی در نوع رابطه خود با روسیه تجدید نظر کنند.

**۳ـ افزایش امکان ظهور جنبش‌های جدایی‌طلب در منطقه و جهان**

با توجه به بحران مزبور ممکن است مناقشات میان آذربایجان و ارمنستان بر سر بحران قره باغ، ترانس دنیستر مولداوی که مورد حمایت روسیه هستند، شبه جزیره کریمه در اوکراین بار دیگر احیاء گردند.

**٤ـ افزایش نگرانی‌های کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز از اقدام نظامی روسیه**

اقدام نظامی روسیه در خاک گرجستان، باعث بروز نگرانی‌هایی در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز شد که مبادا روزی سرنوشت گرجی‌ها در مورد آنها نیز تکرار شود.

**۵ـ شناسایی استقلال جمهوری‌های جدایی‌طلب توسط روسیه**

دو مجلس روسیه شامل دومای دولتی (سفلی) و شورای فدراسیون (علیا) در روز ٤ شهریور۱۳۸۷ به اتفاق آراء به استقلال آبخازیا و اوستیای جنوبی رأی دادند و از دیمیتری مدودف رئیس‌جمهور روسیه خواستند تا استقلال این دو جمهوری از گرجستان را به رسمیت بشناسد. مدودف نیز با تشکیل نشستی اضطراری با شورای امنیت ملی روسیه و بررسی موضوع، تصمیم به امضاء این حکم در روز بعد گرفت. مدودف پس از امضاء این حکم در یک پیام تلویزیونی گفت: «من به عنوان رئیس‌جمهور روسیه با در نظر داشتن اعلام آزادانه اراده مردم اوستیا و آبخازیا، با ملاک قرار دادن آیین‌نامه سازمان ملل متحد، بیانیه مصوبه سال ۱۹۷۰ درباره اصول قوانین بین‌الملل در رابطه با روابط دوستانه بین کشورها، صورت مجلس هلسینکی سازمان امنیت و همکاری اروپا مصوبه سال ۱۹۷۵ و سایر اسناد بین‌المللی، حکم بر به رسمیت شناختن استقلال جمهوری‌های آبخازیا و اوستیای جنوبی را امضا کردم.» وی افزود: «این انتخابی دشوار است، اما این تنها امکان برای حفظ جان مردم این دو جمهوری است» (امیراحمدیان، ۱۳۸۷).

## ج- سطح بین‌المللی

**۱ـ آغاز مرحله جدیدی از رقابت‌ها در عرصه بین‌المللی**

درباره بحران اوستیای جنوبی از بعد تأثیرات جهانی آن دو دیدگاه در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند. دیدگاهی معتقد است، بحران اوستیای جنوبی نقطه عطف جدید در روابط بین‌الملل و آغاز دوباره جنگ سرد است. بر اساس این دیدگاه برخی از تحلیل‌گران معتقدند که در عرصه مناسبات بین‌المللی آرایش جدیدی از

بازیگران شکل گرفته‌اند و چالش اخیر را در حد شکل‌گیری دوباره جنگ سرد و نظام دوقطبی تحلیل می‌کنند و اقدام‌های متقابل آمریکا و روسیه را جنگ سردی دوباره تعبیر کرده‌اند. گسترش ناتو به شرق، شناسایی استقلال کوزوو، امضای قرارداد سپر دفاع موشکی بین لهستان و آمریکا و در مقابل آغاز درگیری‌های اوستیای جنوبی، تهاجم گسترده روسیه به گرجستان و بسیاری موارد دیگر را نشانه‌های این جنگ سرد می‌دانند. بر اساس این دیدگاه، بازیابی جایگاه کرملین در عصر پوتین چه در زمینه قدرت نرم و چه قدرت سخت دلیل آغاز جنگ سرد جدید میان روسیه و غرب است.[1] در مقابل، دیدگاهی هم معتقد است هر چند شرایط جدیدی در نظام بین‌الملل آغاز شده است، ولی این امر متفاوت از جنگ سرد است. بنابراین نباید این بحران را آغاز دوباره دوران جنگ سرد تعبیر کرد. به اعتقاد یکی از محققان، بحث جنگ سرد به دو دلیل موضوعیت ندارد.

۱ـ در جنگ جهانی دوم یک ایدئولوژی کمونیستی در مقابل یک ایدئولوژی لیبرال دموکراسی بود.

۲– در آن جنگ وابستگی اقتصادی بین دو بلوک وجود نداشت، در حالی که اکنون ما شاهد وابستگی روسیه به سرمایه‌گذاری و تکنولوژی غرب هستیم و غرب نیز در مقابل به انرژی روسیه وابسته است. تنها نقطه مشترک این دوران با شرایط جنگ سرد این است که روس‌ها معتقدند که غربی‌ها باید آنها را درک کنند و غرب باید منافع روسیه درباره مسائل جهانی احترام بگذارد و به عبارتی روسیه جدید را به رسمیت بشناسند(رمضانی، ۱۳۸۷). بر اساس دیدگاه دوم اکنون در نظامی زندگی می‌کنیم که در آن قدرت‌های بزرگ دشمن یکدیگر نیستند، اما دوست یکدیگر هم نیستند. شاید بتوان آن را جهانی نو با جنگ سرد تازه و به شکل و شیوه‌های جدید تعبیر کرد. بنابراین نه روسیه توان آغاز یک جنگ سرد جدید را دارد و نه می‌خواهد، چرا که همچنان نیازمند تکنولوژی و بازارهای مالی بین‌المللی و جهان سرمایه‌داری است. چنین اقدام‌هایی را به اعتقاد یکی از تحلیلگران مسائل سیاسی و روابط بین‌الملل شاید بتوان به عنوان نشانه‌ای از توسل به ابزارهای چانه‌زنی[2] از سوی روسیه در نظر گرفت که برای سهولت حل مسائل در جای دیگر، می‌توانند خرج شوند. بنابراین دوران تحقیر روسیه از سوی غرب و متحدانش پایان یافته و خرس خفته بیدار شده است(خرازی، ۱۳۸۷).

---

۱– هنگامی که پوتین قدرت را در روسیه در دست گرفت ۲۰۰ میلیارد دلار ذخیره ارزی داشت و با بحران امنیت رو به رو بود، اما به هنگام تحویل ریاست جمهوری ذخیره ارزی آن کشور به ۸۱۰ میلیارد دلار افزایش یافته بود.

2. Bargaining Chips







**۲ـ افزایش تنش در روابط روسیه و ناتو**

بحران اوستیای جنوبی و تضاد منافع روسیه و ناتو در این درگیری بر روابط متزلزل آنها تأثیر منفی گذاشت. روسیه که به طور جدی با گسترش ناتو به شرق و در حوزه راهبردی و حیاط خلوت خود مخالفت می‌کند، در پی حمایت‌های مقامات ناتو از گرجستان، روسیه بسیاری از برنامه‌های خود را با ناتو به حالت تعلیق درآورد. سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه و نماینده روسیه در ناتو هم در واکنش به بیانیه ناتو که اقدام روسیه را محکوم کرده بود، آنها را متهم به حمایت از جنایتکاران کردند.

**۳ـ افزایش تنش در روابط مسکو واشنگتن**

به اعتقاد روسیه اگر آمریکا می‌تواند تهدیدهای امنیت ملی و حیاتی خود را در فراسوی اقیانوس‌ها با حمله و تهاجم نظامی (عراق و افغانستان) برطرف کند، طبیعی است که روسیه در کنار مرزهای جنوبی خود به روش بهتری می‌تواند این حق را داشته باشد. بنابراین نظم زورمدارانه موجود که آمریکا طراح و مجری آن است باید دگرگون شود.

## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

همان گونه که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی یک تحول و نقطه عطف مهم در سطح نظام بین‌الملل بود، بحران اوستیای جنوبی نیز در مقیاس کوچک‌تر نقطه عطف مهم و آغاز مرحله جدیدی در عرصه مناسبات بین‌المللی به ویژه در مرحله پس از جنگ سرد بود. این بحران نشان داد که به اعتقاد فرید ذکریا قواعد بازی تغییر یافته است و روسیه جدید واقعیتی انکارناپذیر است. روسیه در این بحران قدرتمند ظاهر شد و مصداق قاعده «بازی با حاصل جمع جبری صفر» یا «وضعیت برد برد»[1] شد. همان قدر که روسیه قدرتمند ظاهر شد، آمریکا نتوانست قدرتمند ظاهر شود. البته آمریکا بر اساس اصل حاکم بر سیاست خارجی خود که بر اساس واقع‌گرایی و منافع ملی بنا شده است، حاضر نشد منافع بزرگ‌تر خود را فدای منافع کوچک‌تر(اشتباه تاریخی و بزرگ ساکاشویلی) کند و با کرملین سرشاخ شود، همان طور که ژنرال پرویز مشرف را در مقطع حساس تنها گذاشت. آمریکا به احتمال زیاد با آگاهی از طرح ساکاشویلی به دنبال منافع دیگر خود نظیر حضور دریایی(استقرار ناوگان دریایی) در دریای سیاه به بهانه این جنگ بود.

اروپا به جای آمریکا، صحنه‌گردان مدیریت بحران بود. ساکاشویلی به قول ایمانوئل والرشتاین تمام آنچه را داشت در شرط‌بندی باخت و اکنون از نظر ژئوپلیتیکی ورشکسته

1. Win _ Win Situation / Zero _ Sum Game

است و به عبارتی دیگر جنازه‌ای سیاسی است. با اقدام‌های شتابزده ساکاشویلی، گرجستان بازنده اصلی این درگیری بود و این کشور موظف شد هیچگاه برای حل درگیری‌های اوستیای جنوبی و آبخازیا به زور متوسل نشود(والرشتاین، ۱۳۸۷).

همان گونه که اشاره شد علل و عوامل و پیامدهای متعددی در بحران اوستیای جنوبی دخیل بودند، ولی شاید بتوان عامل فرد و اشتباه‌های محاسباتی شخص ساکاشویلی رئیس‌جمهور گرجستان و تحریکات آمریکا را مهم‌ترین عوامل ذکر کرد که در بروز این بحران نقش اساسی داشتند. البته در موضوع استقلال این جمهوری‌ها، موضوع کوزوو نیز نقش بی بدیلی ایفا کرد.

به نظر می‌رسد روسیه در آینده هم با اقتدار بیشتری نسبت به گذشته، در مناسبات منطقه‌ای و در صحنه بین‌المللی ظاهر شود و به دنبال ایفای نقش بیشتر در مدیریت جهانی باشد. کرملین دیگر به آمریکا اجازه دخالت بیشتر در حوزه منافع حیاتی و آتی(خارج نزدیک) و حیاط خلوت خود را نخواهد داد. روسیه بیش از یک دهه تحقیر ملی را حتی از سوی ساکاشویلی به دلیل ضعف‌های داخلی خود در ابعاد سیاسی و اقتصادی تحمل کرد، ولی اکنون با بهبود شرایط داخلی در ابعاد مختلف، آینده خود را برای تأمین بهتر منافع ملی خود قوی می‌بیند.[1] روسیه به اعتقاد فریدمن، دیگر کشوری ضعیف نیست که بتوان هر رفتاری را با آن کرد. این ثبات سیاسی و اقتصادی به روسیه این امکان را داده است که در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی تاثیرگذار باشد و ایفای نقش کند.

به هر حال آنچه مسلم است این است که بحران قفقاز به دلیل پیچیدگی‌های این منطقه همچنان ادامه خواهد داشت و نه تنها منطقه، بلکه جهان را تحت تأثیر خود قرار خواهد داد. اگر ماجرای استقلال کوزوو را به نوعی شکست روسیه در برابر غرب تلقی کنیم، ماجرای اوستیای جنوبی در مقابل یک پیروزی برای روسیه بود. شناسایی استقلال اوستیای جنوبی و آبخازیا توسط روسیه بحران را پیچیده‌تر کرد و امیدها، تلاش‌ها و رایزنی‌های انجام گرفته در سطوح مختلف دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی در خلال بیش از یک و نیم دهه اخیر برای بازگرداندن آنها تحت حاکمیت گرجستان را تا حدودی عقیم گذارد و در حال حاضر نمی‌توان چشم‌انداز روشنی برای حل و فصل آنها متصور شد و باید منتظر تحولات آینده بود؛ چرا که در دوران انتقالی و گذار و عدم وجود هرگونه

---

۱. رهبری روسیه در مقایسه با سال‌های قبل به بسیاری از مشکلات سابق خود فائق آمده و موفق شده اوضاع امنیتی کشور را تثبیت نماید، بحران در قفقاز شمالی به ویژه مسئله چچن را فرونشاند، با انجام اصلاحات اقتصادی، اوضاع اقتصادی و رفاهی شهروندان روسی را بهبود بخشید، ناسیونالیسم روسی و غیرت و هویت ملی را تقویت کرد، با مافیای گسترده روسیه مبارزه نمود و باندهای تبهکار قدرتمند را منهدم کرد.

ساختار مشخصی در نظام بین‌الملل، امکان بسیاری از تحولات غیر منتظره وجود دارد.

سؤالی که در ذهن بسیاری از کارشناسان و سیاستمداران پیش می‌آید این است که آینده این مناقشه چیست؟ در این مورد باید یادآور شد که عوامل و بازیگران متعددی در این عرصه به ایفای نقش می‌پردازند. آنچه مسلم است این است که روسیه با توانمندی و اقتدار بیشتری نسبت به گذشته در حال ایفای نقش است. حل مسئله چچن و فرو نشاندن تقریبی بحران در قفقاز شمالی و انجام اصلاحات اقتصادی و بهبود نسبی اوضاع اقتصادی شهروندان روسی و مبارزه با مافیای گسترده روسیه و انهدام باندهای تبهکار و ثبات سیاسی و اقتصادی به روسیه این امکان را داده است که بتواند در عرصه بین‌الملل تاثیرگذار باشد. روسیه به عنوان قدرت هسته‌ای قدرتمند و عضو دارای حق وتو شورای امنیت که خود درگیر مناقشه است، به آمریکا این امکان را نخواهد داد که در امور او دخالتی تأثیرگذار داشته باشد. به ویژه آنکه آمریکا در حمله و اشغال نظامی افغانستان و عراق، خود پرونده‌ای سیاه دارد و نمی‌تواند مانع عملیات روسیه در رفع تهدیدهای امنیتی در مرزهای خود باشد. ورود آمریکا به عرصه درگیری می‌تواند سبب طولانی شدن حل مناقشه شود.

ایالات متحده آمریکا خواستار توقف جنگ و بازگشت مناقشه به موقعیت قبل از درگیری است. سفر وزیر خارجه آمریکا به تفلیس اگرچه برای حمایت از گرجستان اعلام شده است، ولی می‌توان حدس زد که بیشتر برای راضی کردن گرجستان برای توقف جنگ صورت گرفته است. دستور جورج بوش به وزارت دفاع آمریکا برای انجام عملیات امدادرسانی و کمک‌های بشردوستانه و درخواست از روسیه برای فراهم کردن امکان کمک‌رسانی به حادثه‌دیدگان نشان می‌دهد که آمریکا قصد رویارویی با روسیه را ندارد.

مصوبه دومای دولتی روسیه دایر بر شناسایی استقلال اوستیای جنوبی و آبخازیا و سپس تأیید آن از سوی شورای فدراسیون روسیه، باعث حیرت غرب شد. به دنبال آن دیمیتری مدودف، رئیس‌جمهور فدراسیون روسیه در ۲۷ اوت ۵/۲۰۰۸ شهریور ۱۳۸۷ حکم به رسمیت شناختن استقلال اوستیای جنوبی و آبخازیا از سوی روسیه را امضا کرد. با این اقدام روسیه، روابط روسیه با غرب به تیرگی گراییده است. اجلاس اضطراری اتحادیه اروپا در روز ۲ سپتامبر ۱۱/۲۰۰۸ شهریور ماه ۱۳۸۷ نتوانست به جمع‌بندی جامعی نایل شود. تهدید به اخراج روسیه از گروه هشت نیز نمی‌تواند بر عزم روسیه خللی وارد کند. در شورای امنیت هم با وجود چندین نشست، امکان صدور قطعنامه‌ای کارساز علیه روسیه برای جایگاه روسیه در این شورا به عنوان یکی از پنج عضو دائم

و دارای حق وتو، فراهم نشد. از سوی دیگر آمریکا خود با حمله نظامی گسترده به افغانستان در ۲۰۰۱ و اشغال نظامی عراق در ۲۰۰۳ و شناسایی استقلال یک‌جانبه کوزوو در آغاز سال ۲۰۰۸، به اندازه کافی بهانه به دست روسیه برای جنگ با گرجستان داده است. به اعتقاد روسیه، اگر آمریکا می‌تواند تهدیدهای امنیت ملی و حیاتی خود را در فراسوی اقیانوس‌ها، خود با حمله و تهاجم نظامی برطرف کند، طبیعی است که روسیه در کنار مرزهای جنوبی خود به روشی بهتر می‌تواند از این حق برخوردار شود. بدین ترتیب با رویه‌هایی که آمریکا به کار برده و روسیه بدان تأسی می‌جوید، نظام بین‌الملل تبدیل به نظام زورمدارانه‌ای شده است که کشورهای کوچک سهم کوچکی از استقلال را دارند(امیراحمدیان، ۱۳۸۷).

## منابع و مأخذ

### الف- فارسی


۱. افشردی، محمد حسین(۱۳۸۳)، **ژئوپلیتیک قفقاز و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات دانشکده فرماندهی و ستاد دوره عالی جنگ.

۲. امیراحمدیان، بهرام(۱۳۸۷/٦/۲۷)، "نقش روسیه و آمریکا در بحران قفقاز"، سایت ایراس، **www.iras.ir**.

۳. امیراحمدیان، بهرام(مهر و آبان ۱۳۸۷)، "بحران گرجستان: طرفهای درگیر، علت‌ها و پیامدها(قسمت دوم)"، **اطلاعات سیاسی اقتصادی**، سال بیست و دوم، شماره یازدهم و دوازدهم.

٤. روزنامه ایران(۱۳۸۷/۵/۲۱)، "انسداد شریان‌های انرژی اروپا در قفقاز".

۵. رمضانی، امیر(۱۳۸۷)، "بحران گرجستان و پیامدهای آن"، **بولتن تحلیل هفتگی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی**، شماره ٦۵، سال دوم.

٦. خرازی، صادق(۱۳۸۷/۷/۱۱)، "روسیه نمی خواهد به دوران جنگ سرد بازگرد"، سایت دیپلماسی ایرانی، **.www ..irdiplomacy.ir**

۷. عسگری، حسن(بهار ۱۳۸٤)، "انقلاب رز گرجستان: دستآوردها و ناکامی‌های دولت جدید"، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال سیزدهم، شماره ٤۹.

۸. عسگری، حسن(زمستان ۱۳۸۳)، "احیای تمامیت ارضی گرجستان: واقعیت یا رویا و سناریوهای محتمل"، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ٤۸.

۹. قوام، عبدالعلی(۱۳۷۰)، **اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل**، تهران: انتشارات سمت.

۱۰. کاظمی، احمد(۱۳۸٤)، **امنیت در قفقاز جنوبی**، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

۱۱. کولایی، الهه(۱۳۸٤)، **افسانه انقلاب‌های رنگی**، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

۱۲. مدودف، دیمیتری (۸۷/٦/٦)، "دلایل شناسایی استقلال آبخازیا و اوستیای جنوبی"، سایت ایراس، منتشره در **روزنامه فاینشال تایمز**.

۱۳. والری، شالدیز(تابستان ۱۳۷۲)، "بحران اوستیا در گرجستان"، ترجمه کاملیا احتشامی، **فصلنامه مطالعات آسیای**







**مرکزی و قفقاز**، سال دوم، شماره ١.

١٤. والرشتاین، ایمانوئل (٨٧/٥/٢٩)، "شطرنج ژئوپلیتیکی: سابقه یک جنگ کوچک در قفقاز" ترجمه آرزو دیلمقانی، سایت دیپلماسی ایرانی، **www.irdiplomacy.ir**.

١٥. واعظی، محمود(بهار ١٣٨٤)، "الگوی رفتاری آمریکا و روسیه در فرآیند تغییرات سیاسی اوراسیا"، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال سیزدهم، شماره ٤٩.

## ب- انگلیسی

1. Brzezinski, Zbigniew(1997), **The Grand Chessboard: American Primacy and Geo- Strategic Imperatives**, New York: Basic Books.

2. Foreign Policy – In Focus, (August 13-2008).

3. “History & Government of Abkhazia”(2005) Available at: www.abkhazia.org/overview.html

4. Lowe, Christian (Sep, 2003), “Georgia in Crisis, US & Russia” Available at: http://iafrica.com/news/worldnews





مطالعات اوراسیای مرکزی، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۹۵-۲۱۸

# بررسی تأثیرهای ژئوپلیتیکی روابط ترکیه و اسراییل بر منافع ایران در حوزهٔ خزر

**شهروز ابراهیمی***

استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

**طالب ابراهیمی**

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی مرکز دیر

**صفی‌الله شاه‌قلعه**

کارشناس ارشد علوم سیاسی

( تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۷/۱۷- تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۰۸/۰۷)

## چکیده

حوزهٔ خزر از چهار حوزهٔ ژئوپلیتیکی جمهوری آذربایجان از حوزهٔ قفقاز، ترکمنستان و قزاقستان از حوزهٔ آسیای مرکزی، روسیه به‌عنوان جانشین اتحاد شوروی ( یک واحد سیاسی فعال در نظام بین‌المللی و یکی از بزرگترین صادرکنندگان نفت و گاز جهان) در شمال و ایران در جنوب (که ذخایر بزرگ نفت، گاز و صنایع نفتی دارد) که در مجموع کانون امنیتی دریای خزر را تشکیل می‌دهند، شکل گرفته است. وجود این ژئوپلیتیک ارزشمند عاملی برای حضور قدرت‌های جهانی به‌ویژه آمریکا، ترکیه و اسراییل به‌عنوان متحدان منطقه‌ای آن در این حوزهٔ بکر شده است. هدف این نوشتار، بررسی روابط ترکیه و اسراییل و تأثیر آن بر منافع ایران در حوزهٔ خزر است. سؤال اصلی این است که تأثیر گسترش روابط ترکیه و اسراییل بر منافع ایران در خزر چیست؟ ادعای نویسندگان این است که اتحاد ترکیه و اسراییل سبب افزایش حضور دشمن در مرزهای غربی کشور و حوزهٔ خزر شده است. همچنین این اتحاد سبب صرف منابع و تمرکز فکری هرچه بیشتر ایران برای جلوگیری از تهدیدها در سیاست‌های منطقه‌ای می‌شود. روش اصلی این نوشتار، با توجه به ماهیت نظری آن توصیفی- تحلیلی است و برای جمع‌آوری و فیش‌برداری اطلاعات آن از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی استفاده شده است. شایان توجه اینکه، رویکرد این نوشتار در تحلیل داده‌ها، جغرافیایی- ژئوپلیتیکی است.

## کلیدواژه‌ها

اسراییل، ایران، ترکیه، ژئوپلیتیک، سیاست منطقه‌ای، منطقهٔ خزر.

* Email: ebrahimi_shahrooz@yahoo.com







**مقدمه**

سال ۱۹۹۱ نقطهٔ عطفی در تاریخ قرن بیستم و شالوده‌ای برای بنای دنیای نوین در سدهٔ بیست‌ویکم است. تغییرات ساختاری در اوراسیا، سبب رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در منطقهٔ آسیای مرکزی و حوزهٔ خزر شد. در این میان شاید بتوان گفت که ترکیه و اسراییل در زمرهٔ نخستین دولت‌هایی بودند که درپی فروپاشی بلوک شرق به‌سرعت به حساسیت تغییرات در جهان پی بردند. غرب با نفوذ همه‌جانبه در این منطقه به‌همراه متحدان همیشگی خود یعنی اسراییل و ترکیه درپی تثبیت قدرت خود و محدودکردن قدرت‌های منطقه‌ای و همچنین دستیابی به بازارهای بکر و درآمدساز آسیای مرکزی برآمد. بدین ترتیب، امنیت و اقتصاد، دو مؤلفه‌ای بود که تل‌آویو و آنکارا را به هم نزدیک می‌کرد.

حوزهٔ ژئوپلیتیکی دریای خزر از پنج واحد سیاسی با کشورهای مجاور یکدیگر یعنی روسیه، جمهوری آذربایجان، ترکمنستان، قزاقستان و جمهوری اسلامی ایران تشکیل شده است؛ که پیرامون آن گرد آمده‌اند. افزون بر موقعیت ژئوپلیتیکی، ذخایر بزرگ انرژی مانند گاز و نفت بر اهمیت این دریا افزوده است. این موقعیت ممتاز سبب رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای شده است که این امر سیاست خارجی و منطقه‌ای ایران را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

هدف این نوشتار، بررسی تأثیرهای ژئوپلیتیکی روابط ترکیه و اسراییل بر منافع ایران در حوزهٔ خزر است. این پرسش مطرح می‌شود که تأثیر گسترش روابط ترکیه و اسراییل بر منافع ایران در خزر چه بوده است؟ در پاسخ به این سؤال، این فرضیه به آزمون گذاشته شده است که اتحاد ترکیه و اسراییل سبب افزایش حضور دشمن در مرزهای غربی کشور و حوزهٔ خزر شده است. همچنین این اتحاد سبب صرف منابع و تمرکز فکری هر چه بیشتر ایران برای جلوگیری از تهدیدها در سیاست‌های منطقه‌ای می‌شود.

## روش‌شناسی و مفاهیم اصلی

روش اصلی این نوشتار، با توجه به ماهیت نظری آن توصیفی- تحلیلی است و برای جمع‌آوری و فیش‌برداری اطلاعات آن از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی استفاده شده است. شایان توجه اینکه رویکرد این نوشتار در تحلیل داده‌ها، جغرافیایی- ژئوپلیتیکی است.

## ژئوپلیتیک[1]

ژئوپلیتیک واژه‌ای با معانی گوناگون است که به‌عنوان یک روش تحلیلی از اواخر قرن نوزدهم عمومیت یافت. اما در سال ۱۹۰۲ و در ادبیات آلمانی مطرح شد (جوادی‌ارجمند و کیخسرو دولتیاری، ۱۳۹۱، ص.۱۹۳). ژئوپلیتیک تبیین موضوع‌های مربوط به سیاست باتوجه به داده‌های جغرافیایی و پویایی جغرافیا با حضور تمامی عناصر و ارزش‌های جغرافیایی است (احمدی و همکاران، ۱۳۹۲، ص.۱۲۳). ژئوپلیتیک از نقش‌آفرینی‌های سیاسی- محیطی در چارچوب مفهوم قدرت سخن می‌گوید (اعظمی و همکاران، ۱۳۹۱، ص.٦). با توجه به نظریه‌هایی که در مورد ژئوپلیتیک وجود دارد؛ برای تبیین و توضیح این نوشتار از تلفیق دو نظریهٔ «هارتلند» مکیندری و «موازنهٔ قدرت» و «موازنهٔ تهدید (استفان والتی)» واقع‌گرایی استفاده شده است. مکیندر می‌گوید: آنکه بر اروپای شرقی یا اوراسیا حکومت کند بر سرزمین حیاتی حاکم است؛ آنکه بر سرزمین حیاتی حکومت کند بر جزیرهٔ جهانی حاکم است و آنکه بر جزیرهٔ جهانی حکومت کند بر سراسر جهان فرمان می‌راند (Mackinder, 1919, p.194). باتوجه به این نظریه، حوزهٔ خزر نیز با قرارگرفتن در محدودهٔ هارتلند[2] اهمیت زیادی دارد. موازنهٔ قدرت واقع‌گرا بیان می‌کند که کشورها برای افزایش قدرت و بقا (مورگنتایی) (مورگنتا، ۱۳۷٤، ص.١٦١) و برای افزایش امنیت و بقا (واقع‌گرایی ساختاری والتس) و به‌جهت احساس و برداشت تهدید از یکدیگر (در چارچوب اصلاح واقع‌گرایی ساختاری والتس) عمل می‌کنند . (Walt, 1987, p.270)

در چارچوب واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی عنصر رقابت و نداشتن همکاری، بیشتر از عنصر همکاری بوده و بازی مبتنی بر حاصل جمع صفر در چارچوب دستاوردهای نسبی (نه مطلق) است. در این چارچوب همکاری کمتر به‌دست می‌آید و یا اگر به‌دست آید شکننده است و سیاست جهانی (در این مطالعه سیاست منطقه‌ای) منازعه آمیز و در بهترین حالت رقابتی است نه همکاری‌جویانه. مطالعهٔ این موضوع از منظر تلفیق این دو نظریه (ژئوپلیتیک و موازنهٔ قدرت) که هر دو درنهایت در زیر نظریهٔ کلان واقع‌گرایی است، شایان توجه است و از تأیید فرضیه‌های واقع‌گرایی و به‌ویژه نوواقع‌گرایی حکایت دارد. شکل‌گیری دو محور ایران- ارمنستان- روسیه (روسیه به‌عنوان قدرت توزیع‌کنندهٔ موازنه)، با قابلیت بالقوهٔ اضافه‌شدن یونان

1. Geopolitics
2. Hartland







به این محور در برابر محور ترکیه- جمهوری آذربایجان- آمریکا (با داشتن نقش توزیع‌کنندهٔ موازنه در این محور) به اضافهٔ اسراییل که بیشتر از یونان این نقش را در این محور ایفا می‌کند و روابطش با ترکیه گاهی دچار تنش می‌شود. تلفیق این دو نظریه، در زیر نظریهٔ کلان واقع‌گرایی قابل مطالعه است. مفاهیم ژئوپلیتیک، قدرت، برداشت‌های تهدیدآمیز، موازنهٔ قدرت، مهار نفوذ و رقابت عناصر محوری در موضوع مورد مطالعه‌اند.

دریای خزر از مناطق راهبردی در سطح جهان است که پس از فروپاشی، دچار دگرگونی‌های زیادی در عرصهٔ سیاسی شده است (احمدی‌پور و لشکری، ۱۳۸۹، ص.۵ ). دریای خزر به‌سبب قرارگرفتن بین دو قطعهٔ بزرگ، یعنی آسیا و اروپا، موقعیت ژئوپلیتیک خاصی دارد و در تمام دوره‌های تاریخی مورد توجه بوده است. این دریا وضعیتی منحصر به‌فردی دارد و از نظر اهمیت سیاسی- امنیتی، ظرفیت اقتصادی، شرایط تاریخی و اکوسیستم طبیعی واحدی داشته است. بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، کشورهای مجاور از دو (ایران و اتحاد شوروی) به پنج (ایران، روسیه، قزاقستان[1]، ترکمنستان[2]، جمهوری آذربایجان) افزایش پیدا کرد که شرایط ژئوپلیتیک منطقه و ملاحظه‌های سیاسی- اقتصادی مربوط به دریای خزر را به امر پیچیده‌ای تبدیل کرد (قاسمی و ناظری، ۱۳۹۰، ص.۱۳۹).

در ژئوپلیتیک جدید، ایران در مقام سرزمین پل‌مانندی است که دو منطقهٔ پراهمیت جهان، یعنی منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز و خزر را به منطقهٔ خلیج فارس پیوند می‌دهد به‌شکلی که برخی از ناظران آمریکایی در امور ژئوپلیتیک، ترکیبی از دو مخزن انرژی در دریای خزر و خلیج فارس را «بیضی استراتژیک انرژی[3]» نامیده‌اند که ایران در میان این دو مخزن قرار گرفته است. این موقعیت تازه بر سیاست‌های خارجی منطقه‌ای ایران اثر ژرفی گذاشته است و همچنین این ژئوپلیتیک جدید و حضور ایران در هر دو منطقه، بر شکل‌گیری سیاست‌های سایر قدرت‌ها در این مناطق اثر می‌گذارد (هاشمی، ۱۳۸٤، ص. ۱۵۸).

بدین ترتیب ایران در قالب سیاست منطقه‌ای، به‌کارگیری سیاست معتدل و غیرمقابله‌گرایانه را برگزید و هدف خود را برقراری صلح و ثبات در منطقه اعلام کرد. توسعهٔ همکاری‌های منطقه‌ای یکی از هدف‌های کلی و اصلی سیاست خارجی ایران است. موفقیت

1. Kazakhstan
2. Turkmenistan
3. Strategic Energy Ellipse

در برقراری روابط دوجانبه و منطقه‌ای با جمهوری‌های منطقه، ایران را از انزوا خارج خواهد کرد و مانع شکل‌گیری بلوک‌های متخاصم در همسایگی ایران خواهد شد. در این راستا، ایران تلاش‌های زیادی در جهت ارتباط منطقی با کشورهای حوزهٔ خزر انجام داد و به‌نتایجی نیز دست پیدا کرد؛ ولی این موضوع تحت تأثیر دخالت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار گرفته و با تحکیم روابط ترکیه و اسراییل و حضور فعال در این منطقه، موجب به خطرافتادن امنیت و منافع ایران و درپی آن، به تغییر سیاست منطقه‌ای ایران منجر شده است.

## تاریخچهٔ روابط ترکیه و اسراییل

### دوران جنگ سرد

در مورد روابط دو کشور ترکیه و اسراییل تا پایان جنگ سرد، می‌توان گفت: در روابط ترکیه و اسراییل تا اوایل دهۀ ۱۹۹۰، نوعی دوگانگی یا ناپایداری وجود داشت؛ یعنی گرچه ترکیه نخستین کشور مسلمانی بود که در سال ۱۹٤۹ موجودیت اسراییل را به‌رسمیت شناخت (عابدینی، ۱۳۸۷، ص.۱)، تا پایان جنگ سرد این کشور در مواردی روابط خود را با اعراب گسترش می‌داد و در سیاست‌های منطقه‌ای و نیز مجامع جهانی، علیه اسراییل موضع‌گیری می‌کرد و گاه نیز در راستای ائتلاف با غرب و در چارچوب راهبرد جهانی و منطقه‌ای غرب، در راستای گسترش بیشتر روابط خود با اسراییل گام برمی‌داشت. درواقع نوسان در راهبرد خاورمیانه‌ای و اروپایی ترکیه از آن چیزی به‌شکل طبیعی سرچشمه می‌گیرد که باری بوزان[1] در الگوی مجموعهٔ منطقه‌ای خود از ترکیه باعنوان «دولت عایق» نام می‌برد (Buzan, 2009, p.64).

در چارچوب الگوی باری بوزان می‌توان گفت که نیروها و عوامل اقتصادی، ترکیه را به‌سوی غرب و نیروهای اجتماعی- سیاسی به‌سوی خاورمیانه سوق می‌دهد. همین‌گونه از جهت جناحی، کمالیسم به‌سوی غرب و نیروهای اسلام‌گرا (از جمله حزب عدالت و توسعه) به شرق (خاورمیانه، قفقاز و آسیای مرکزی) و نیروهای ملی‌گرای ترک از جمله حزب حرکت ملی[2] به آسیای مرکزی و قفقاز گرایش دارند. در کل، در طول دوران جنگ سرد، هر چند ترکیه

1. Bari Buzan

۲. حزب حرکت ملی (به ترکی: Milliyetçi Hareket Partisi, MHP ) یک حزب راست‌گرای افراطی در ترکیه است. این حزب در سال ۱۹۶۹ با تغییر نام حزب ملت روستایی جمهوری‌خواه به رهبری آلپ‌ارسلان تورکش تأسیس شد.







و اسراییل از متحدان منطقه‌ای ایالات متحدهٔ آمریکا به‌شمار می‌آمدند، اما واکنش مسلمانان خاورمیانه و ملاحظات اقتصادی سبب شد تا روابط دو کشور از یک سطح معمولی فراتر نرود.

## از سال ۱۹۹۱ تا سال ۲۰۰۲

پایان جنگ سرد و نیز وقوع تحولاتی مانند تأیید ضمنی موجودیت اسراییل از سوی یاسر عرفات[۱] در سال ۱۹۸۸ یا شروع گفت‌وگوهای صلح مادرید بین اعراب و اسراییل در سال۱۹۹۱، از جمله عواملی بودند که شرایط را برای برطرف‌کردن رکود در روابط میان تل‌آویو و آنکارا فراهم کردند (Bengio and Ozcan, 2000, p.138-139). با ارتقای سطح روابط دیپلماتیک میان آنکارا و اسراییل و مبادلهٔ سفیر در اواخر سال ۱۹۹۱ میان دو کشور، روابط دوجانبه در مسیر تازه‌ای قرار گرفت. دیدار عرفات و رابین[۲] در کاخ سفید و نیز سفر وزیر دفاع اسراییل به آنکارا در سال ۱۹۹۳، زمینه‌ساز دیدارهای بعدی مقام‌های رسمی دو طرف بود. از طرف ترکیه، وزیر امور خارجه، حکمت چتین[۳] در نوامبر ۱۹۹۳، تانسو چیللر[٤]، نخست‌وزیر، در نوامبر سال ۱۹۹٤ و مهم‌تر از همه سلیمان دمیرل[٥]، رئیس‌جمهور وقت ترکیه، در مارس ۱۹۹٦، از تل‌آویو دیدار کردند. به‌دنبال امضای موافقت‌نامهٔ همکاری ۱۹۹٦ میان ترکیه و اسراییل، عبدالحلیم خدام[٦]، نخست‌وزیر وقت سوریه آن را بزرگ‌ترین خطر پس از سال ۱۹٤۸ برای اعراب عنوان کرد (آقا علیخانی، ۱۳۹۰، ص.۳۳).

نقطهٔ عطف در همکاری‌های راهبردی ترکیه و اسراییل که از اواسط دههٔ ۱۹۹۰ گسترش بی‌سابقه‌ای به‌خود گرفت، بستن موافقت‌نامهٔ همکاری‌های نظامی در ۲۳ فوریه ۱۹۹٦ میان دو کشور بود. بنیان پیمان نظامی ترکیه و اسراییل، در سال‌های ۱۹۹٤ و ۱۹۹٥ توسط اسحاق رابین[۷] ریخته شد و سپس دو موافقت‌نامه در فوریه و اوت ۱۹۹٦ میان اسراییل و ترکیه امضا شد. پس از امضای این موافقت‌نامه‌ها، روابط ترکیه و اسراییل وارد مرحلهٔ جدیدی از همکاری

---

1.Yasser Arafat
2. Robin
3. Hekmat Chtyn
4. Tansv Chyllr
5. Soloyman Demyrl
6. Abdul helem  Khoddam
7. Isaac Rabin







نظامی ـ راهبردی شده است. بعد از رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا سال ۲۰۰۲، از جهت ماهیت، روابط ترکیه و اسراییل ادامهٔ دههٔ ۱۹۹۰ محسوب می‌شود. دو طرف در زمینهٔ مسائل اقتصادی و سیاسی– امنیتی همکاری‌های بسیار نزدیکی داشتند. سیاست خارجی ترکیه در این دوره، تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل داخلی و بین‌المللی قرار داشت.

تأثیر عوامل داخلی بر سیاست خارجی ترکیه پس از جنگ سرد افزایش یافت و به‌ویژه پس از روی کارآمدن احزاب اسلامی، عوامل اقتصادی (بحران مالی ۱۹۹۵ و ۲۰۰۱)، عوامل نظامی (قدرت‌یابی پ.ک.ک. و حمایت همسایگان ترکیه از آن)، عوامل حزبی و مذهبی (حزب رفاه و حزب عدالت و توسعه) در سیاست خارجی ترکیه مؤثر بودند. در مورد اسراییل هم باید گفت که سیاست خارجی آن پس از سال ۲۰۰۰ دچار تغییرهای چندانی نشده است. ترکیه و اسراییل در بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۲ روابط اقتصادی و سیاسی– امنیتی نزدیکی داشتند و در ژانویه ۲۰۰۰ موافقت‌نامه‌ای امضا کردند که براساس آن اسراییل سالانه ۵۰ میلیون متر مکعب آب از ترکیه وارد کند. در ۱۷ ژانویه ۲۰۰۱ مانور «پری دریایی»، در ژوئن مانور «عقاب آناتولی» و در ۷–۳ دسامبر تمرین‌های «پری دریایی چهارم» برگزار شد. در مارس ۲۰۰۲ موافقت‌نامهٔ محرمانه‌ای در زمینهٔ صنایع نظامی بین دو کشور به ارزش ٦٦٦ میلیون دلار امضا شد (turtermath, 2010, p.39).

## از سال ۲۰۰۲ تا سال ۲۰۰۷

پس از انتخابات سال ۲۰۰۲ در ترکیه از آنجا که یک حزب اسلام‌گرا روی کار آمد و در اسراییل حزب لیکود بر سرکار بود، با وجود تداوم روابط سیاسی و اقتصادی و حتی نظامی، تنش‌هایی در روابط دو طرف بروز یافت. بزرگ‌ترین آزمون برای روابط ترکیه و اسراییل، پس از اکتبر ۲۰۰۲ این بود که پیروزی حزب عدالت و توسعه در انتخابات ترکیه سبب نزدیکی بیشتر ترکیه با همسایگان مسلمان شد. البته اردوغان اعلام کرد که روابط خود را با اسراییل ادامه و گسترش می‌دهد (حاج یوسفی و ایمانی، ۱۳۹۰، ص. ۸). در کنار همکاری‌های ترکیه و اسراییل در این دوره، گاهی تنش‌هایی بین دو طرف صورت گرفت که در مجموع سبب سردی روابط سیاسی و دیپلماتیک دو طرف نسبت به دههٔ ۱۹۹۰ شد. از جملهٔ تنش‌های سیاسی مهم این بود که اردوغان حملات اسراییل به مناطق فلسطینی را در مه سال ۲۰۰٤ جنایت علیه بشریت نامید







(Bengio, 2009, p.3). در این دورهٔ زمانی با نزدیک‌شدن ترکیه به اعراب در دولت اردوغان، تنش بین ترکیه و اسراییل فزونی گرفت (حاجی یوسفی و ایمانی، ۱۳۹، ص.۸٤).

در کنفرانس صلح خاورمیانه در آناپلیس[1] مریلند در سال ۲۰۰۷، شیمون پرز[2] و محمود عباس مصوباتی را برای رفع اختلاف‌های بین دو کشور به‌تصویب رساندند. اما روابط حزب «عدالت و توسعه» و اسراییل به‌گونه‌ای دیگر رقم خورد. باوجود روابط سرد این دو کشور پس از به‌قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه در ترکیه، وزیر امور خارجه اسراییل در اوایل سال ۲۰۰٦ روابط با ترکیه را «عالی» توصیف کرد. اما همان سال پس از دیدار خالد مشعل[3] – رهبر تازه منتخب فلسطینیان– از ترکیه، این اظهارات تغییر کرد. دیپلمات‌های اسراییلی، این دیدار را با دیدار مقامات رسمی اسراییل با عبدالله اوجالان[4] (رهبر کردهای پ.ک.ک.) مقایسه کردند که این امر خشم مقامات ترکیه را در بر داشت و ترکیه این اظهارات را غیرمسئولانه و نادرست خواند. پس از این دیدار، روابط اسراییل و ترکیه رو به سردی نهاد. البته برخی این سردی روابط را نمایش دولت ترکیه به مردم مسلمان جهان اسلام می‌دانستند؛ به این دلیل که ترکیه به‌عنوان یک کشور مهم اسلامی در بسیاری از موضوع‌های مهم مانند درگیری‌های اسراییل – فلسطین و بحران‌های لبنان موضعی بی‌طرف داشته است.

چند روز قبل از اولین تهاجم اسراییل به غزه در ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸، دیداری میان رجب طیب اردوغان و همتای وی، ایهود اولمرت[5] برگزار شد. دیداری که به بررسی پیشرفت گفت‌وگوهای محرمانهٔ گذشتهٔ اسراییل و سوریه می‌پرداخت که در این میان ترکیه نقش میانجی را بین سوریه و اسراییل ایفا می‌کرد. اما عملیات نظامی اسراییل در غزه و خبر افزایش تلفات عمومی که با تصاویر غم انگیزی از مظلومیت زنان و کودکان فلسطینی همراه بود با واکنش تند ترک‌ها مواجه شد و این درگیری سبب شد تا روابط بین این دو کشور تیره شود (پگاه حوزه، ۱۳۹۰).

به‌صورت کلی می‌توان گفت در دهۀ ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷، ترکیه با دگرگونی‌های مهمی مانند

---

1. Naplys
2. Shimon Peres
3. Khaled Mashal
4. Abdullah Avjalan
5. Ehud Olmert

جنگ سال ۲۰۰۳ عراق، مسئلهٔ قبرس و دگرگونی در روابط ترکیه و اروپا و مسئلهٔ فلسطین مواجه شد. می‌توان نتیجه گرفت که روابط دو طرف نسبت به دههٔ ۱۹۹۰ با چالش‌های بیشتری مواجه بوده است.

## از سال ۲۰۰۷ تا سال ۲۰۱۲

پس از سال ۲۰۰۷ روابط ترکیه و اسراییل بازهم متأثر از مسائل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. در این دوره حزب عدالت و توسعه، دوباره در انتخابات پیروز شد. از سوی دیگر، حزب لیکود هم در اسراییل بر سرکار بود و در انتخابات سال ۲۰۰۹ قدرت را در دست گرفت. در ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی هم در این دوره دگرگونی‌هایی روی داد که بر روابط دو طرف تأثیرگذار بود. در مورد ترکیه می‌توان گفت که سیاست خارجی چندجانبه‌گرایی این کشور در این دوره، بر روابط دو طرف تأثیر گذاشت. در این دوره در اسراییل اجماع کاملی در مورد رابطه با ترکیه وجود دارد. اما در ترکیه احزاب اسلام‌گرا و جامعه، هر چند با رابطه با اسراییل مخالفت جدی نمی‌کنند، به‌شدت مخالف حملات اسراییل به فلسطین هستند که این موضوع بر روابط دو طرف تأثیرگذار بوده است (Bacik, 2011, p. 59).

همچنین از موارد تأثیرگذار بر روابط دو طرف این است که تمرین‌های نظامی که از سال ۲۰۰۱ با موفقیت انجام می شد، در سال ۲۰۰۹ به‌حالت تعلیق در آمد. اردوغان علت تعلیق تمرین‌های نظامی را مسئلهٔ غزه نامید. مسئلهٔ دیگر در شرایطی که اسراییل تهدید درجه یک خود را ایران یافته است، ترکیه به ایران نزدیک شده (دست‌کم تا شروع بهار عربی که به رقابت‌های جدیدی بین ایران و ترکیه برای نفوذ در خاورمیانه دامن زد، این نزدیکی بین ترکیه و ایران ملموس بوده است)، و این مسئله نشان‌دهنده واگرایی دو کشور است (Turtermath, 2010, p.38).

در ۳۱ مه ۲۰۱۰، نه نفر از فعالان حقوق فلسطین توسط نیروهای اسراییلی در جریان حمله به کشتی ماوی مرمره کشته و بخشی از «ناوگان آزادی غزه» مجروح شدند. شش کشتی حامل ٦٦٣ نفر از ۳۷ کشور، فعالان طرفدار فلسطین را برای کمک می‌بردند (Goldenberg, 2010). پس از این حمله، که در دریای مدیترانه در آب‌های بین‌المللی انجام گرفت، تنش میان دو کشور شروع شد. نخست وزیر ترکیه، اردوغان، این حمله را «تروریسم دولتی» توصیف کرد. ترکیه سفیر خود را از اسراییل فراخواند و سفیر اسراییل را نیز به وزارت امور خارجه فراخواند. ترکیه اعلام کرد که این رویداد می‌تواند به عواقب جبران‌ناپذیری در روابط دوجانبه منجر شود (اوزر، ۱۳۹۱، ص.۹۷).







در آن زمان رجب طیب اردوغان، نخست‌وزیر ترکیه گفت درصورتی که اسراییل از ترکیه بر سر فاجعهٔ ناوگان کمک‌رسان آزادی به غزه عذرخواهی کند، آنکارا آمادگی دارد که روابط خود را با تل‌آویو گسترش دهد؛ اما درعمل این امر با بی‌توجهی اسراییل روبه‌رو شد و به‌نوعی برخورد تحقیرآمیزی با ترکیه در ماجرای کشتی مرمره انجام گرفت. در این راستا ترکیه برای حفظ اعتبار ملی و جلوگیری از تحقیر ملی تلاش کرد تا ضمن اعلام سیاست‌های حداقلی بر ضد اسراییل در روابط خود با جهان اسلام و کشورهای عربی و فلسطین و اسراییل به‌نوعی موازنهٔ مثبت را ایجاد کند. در همین زمان آنکارا تلاش کرد تا ضمن اینکه به کشوری قدرتمند با نفوذ بالا در منطقه تبدیل شود، همهٔ پل‌های موجود با اسراییل را خراب نکند و روابط اقتصادی، امنیتی و نظامی خود را با اسراییل ادامه دهد. چنانکه به‌تازگی اندیشکدهٔ آمریکایی وینپ در گزارشی از تلاش دو طرف برای عادی‌سازی روابط خبر داده و اشاره کرده است که حجم تبادلات اقتصادی ترکیه با اسراییل در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۱، ۳.۷ درصد افزایش یافته است (رمضانی، ۱۳۹۱، ص.۳).

بهبود روابط ترکیه و اسراییل پس از مقطع بحرانی ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۱، درحال حاضر را می‌توان به‌دلیل ایجاد شرایط جدید سیاسی- نظامی در خاورمیانه و شکل‌گیری روابط نوین ترکیه - اسراییل دانست. نقش آمریکا در بهبود روابط ترکیه و اسراییل را نمی‌توان نادیده گرفت. چنانکه تنش‌آمیزشدن روابط تل‌آویو - آنکارا در دورهٔ سردی روابط واشنگتن- آنکارا صورت گرفت و بلافاصله پس از تجدید روابط ترکیه و آمریکا روابط ترکیه و اسراییل نیز بهبود یافت. دولت ترکیه تلاش می‌کند تا با ایفای نقشی فعال‌تر در سطح منطقه بتواند اطمینان اروپا را کسب کند و درصورت ناکامی هم از موقعیت برتر نظامی بی‌نصیب نماند. بدین ترتیب انتظار می‌رود که آنکارا در آینده‌ای نزدیک نقش خود را در خاورمیانه پررنگ‌تر کند. به‌ویژه در تلاش است با تقویت هم‌زمان روابط با اسراییل و جهان عرب، در مناقشهٔ خاورمیانه نقش میانجی را ایفا کند. نکتهٔ مهم آنکه در بحران ظاهری روابط ترکیه و اسراییل، آنکارا با داوطلبی و پذیرش استقرار سپر دفاع موشکی که هدف اصلی آن دفاع از اسراییل است و همچنین با تلاش در جهت دورشدن حماس از نگاه جهادی به فاز سیاسی، بزرگ‌ترین خدمت را به اسراییل کرده است.







## همکاری‌های ترکیه و اسراییل و سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی ایران برای تأمین منافع ملی و دفع خطرهای امنیتی ناشی از منطقه در حوزهٔ خزر ناگزیر از درپیش‌گرفتن سیاست خارجی مؤثر و فعال در مقابل کشورهای این منطقه است. منطقهٔ آسیای مرکزی و حوزهٔ خزر، از ابعاد مختلفی چون مسائل امنیتی، اشتراک‌های تاریخی، فرهنگی و علایق اقتصادی برای ایران اهمیت دارد و از این‌رو توجه خاص مقامات دولت ایران را جلب می‌کند. از سوی دیگر، ایران برای تعمیق روابط خویش با جمهوری‌های منطقه از زمینه‌ها و امکانات گوناگونی چون موقعیت جغرافیایی و داشتن راه‌های ارتباطی مناسب، پیشینهٔ مشترک تاریخی و فرهنگی با کشورهای منطقه و نیز ابزارها و امکانات اقتصادی و فنی برخوردار است که می‌تواند از آن‌ها در تأمین منافع خود به‌شکل وسیعی یاری بگیرد. درواقع نزدیکی اسراییل به ترکیه و نفوذ در منطقه، تأثیر شگرفی بر رابطهٔ ایران و کشورهای حوزهٔ خزر گذاشته است:

### ایران و جمهوری آذربایجان

آنچه مسلم است اسراییل یکی از فعالان در جمهوری آذربایجان پس از فروپاشی اتحاد شوروی بوده است. عناصر افراطی ضد ایرانی در این جمهوری در اوایل استقلال این کشور مانند ابوالفضل ایلچی‌بیگ[1] زمینه را برای نفوذ هر چه بیشتر این رژیم فراهم کردند. با توجه به انزجار افکار عمومی جمهوری آذربایجان از اسراییل، کانال ترکیه به‌عنوان تسهیل‌کنندهٔ روابط مطرح شده است. مثلث ترکیه، اسراییل و جمهوری آذربایجان در همین راستا قابل بررسی است (طرح خاورمیانه بزرگ) (احمدی، ۱۳۸۵، ص. ۵۲– ۵۰). سطح روابط ایران و جمهوری آذربایجان، آن‌گونه که برمبنای سابقهٔ تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی مشترک می‌توانست باشد، نبوده است. در ابتدا، ایران با طرح و گسترش اندیشه‌های سیاسی و ایدئولوژیکی در مقابل ابزارهای اقتصادی و فرهنگی ترکیه و اسرائیل در جمهوری آذربایجان تا حدودی با ناکامی روبه‌رو شد. تبلیغات گسترده سبب سردی روابط شد. با روی کارآمدن حیدر علی‌اف در جمهوری آذربایجان روابط دو کشور رو به بهبود رفت و از اختلاف نظرهای موجود کاسته و حساسیت‌های دوطرف تا حدودی کمرنگ‌تر شد. جمهوری آذربایجان با موافقت نسبت به

---

1. Abvalfzl Aylchy Big







حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای که با منافع ملی ایـران سـازگاری ندارنـد، سـبب دور شـدن دو کشور از همدیگر شده و خواهد شد. البته در مقابل، ایـران نیـز گـرایش بـه محـور ارمنسـتان- روسیه را در دستور کار قرار داده است. در چارچوب سیاست موازنۀ قدرت واقع‌گرایی مورگنتا و والتس[1] و سیاست «موازنۀ تهدید» استفن والت[2]، شـکل‌گیـری دو محـور ایـران- ارمنسـتان- روسیه و در برابر آن، محور جمهوری آذربایجان- ترکیه - آمریکا قابل توجیه است.

روابط دوکشور در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ یکی از بحرانی‌تـرین شـرایط را در دو دهـۀ اخیر تجربه کرده است. افزایش تنش و مجادلۀ دیپلماتیک میان دو کشور همراه بـا هشـدارهای شدید مقام های سیاسی، دفاعی و امنیتی ایران به باکو شرایط بسیار سرد و شکننده‌ای را میان دو کشور حاکم کرده است. هرچند در طول دو دهۀ گذشته، تعارض وجود حاکمیت دینـی و غیـر دینی در نظام‌های سیاسـی دو کشـور، اخـتلاف نظـر در مسـئلۀ رژیـم حقـوقی دریـای خـزر، سیاست‌های اقتصادی متفاوت دو کشور در حوزۀ منابع انرژی و نفت، بحـران قـره‌بـاغ و تـنش بین جمهوری آذربایجان و ارمنستان و نیز عضویت و همکاری جمهوری آذربایجان با نهادهای اوروآتلانتیکی و اسراییل مانع از روابط گسترده و عمیق میان ایران و جمهوری آذربایجان شـده است، اما باوجود چالش‌های یادشده، دو طرف همـواره کوشـش کـرده‌انـد تـا ایـن شـرایط را به‌گونه‌ای مدیریت کنند و از بروز تنش‌هـای جـدی و چـالش‌زا در روابـط دوجانبـه بپرهیزنـد (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۱، ص.۲).

اسراییل و جمهوری آذربایجان روابط ویژه‌ای با هم دارنـد؛ بـه‌شـکلی کـه ایـن روابـط دغدغه‌های امنیتی زیادی هم ایجـاد کـرده اسـت؛ یکـی از امتیازهـای اسـراییل در ایـن رابطـه دوجانبه، وجود یهودیان در کشور جمهوری آذربایجان است. درواقع جامعـۀ یهودیـان در ایـن کشور گروهی بسیار قدرتمندی محسوب مـی‌شـوند کـه در سـاختارهای سیاسـی، اقتصـادی و فرهنگی جمهوری آذربایجان نفوذ کرده‌اند و موقعیت اسراییل را در این کشور تثبیت می‌کنند و به‌شکلی جدی منافع رژیم صهیونیستی را دنبال می‌کنند. یکی دیگر از استفاده‌های مهم اسراییل از یهودیان در جمهوری آذربایجان، گسترش ایران هراسی و اسلام‌هراسی است، بـه‌شـکلی کـه فشارهای زیادی به مسلمانان و شیعیان این کشور وارد می‌شود و تا آنجا که امکان دارد تـلاش می‌شود تا از گسترش اسلام جلوگیری شود. جمهوری آذربایجان از گسترش روابط با اسـراییل

1. Walts
2. Estafan Valt

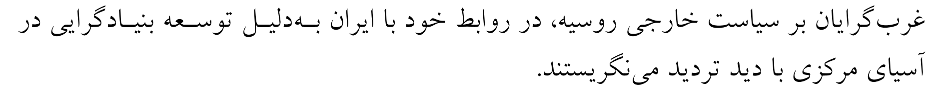
همواره دو هدف مهم را اعلام کرده است، یکی بازگشت زمین‌های اشغال‌شده و دیگری گسترش روابط با آمریکا. هرچند جمهوری آذربایجان به این هدف‌های اصلی دست پیدا نکرده است، به هرحال در حوزه‌های فرهنگی و اقتصادی، همکاری‌ها، گسترش زیادی داشته است.

مقابله با ایران یکی از مهم‌ترین دلایل روابط گستردهٔ اسراییل و جمهوری آذربایجان است. جمهوری آذربایجان همواره نگران این مسئله بوده و هست که اسلام سیاسی تحت تأثیر ایران در این کشور گسترش پیدا کند و تأثیرهای منفی خود را به‌جا بگذارد. از سوی دیگر نیز اسراییل، از توسعهٔ برنامهٔ هسته‌ای ایران ابراز نگرانی می‌کند. بنابراین هر دو به نقطهٔ مشترکی می‌رسند که آن هم مقابله با تهدید ایران است و این همکاری را برایشان اجتناب‌ناپذیر می‌کند.

به‌صورت کلی می‌توان گفت سیاست خارجی جمهوری آذربایجان بر این اساس استوار شده است که رضایت همهٔ کشورهایی را که با آن‌ها رابطه دارد، فراهم کند. به همین دلیل تلاش می‌کند تا دامنهٔ وسیعی از کشورها از روسیه، ایران و ترکیه گرفته تا آمریکا را راضی نگه دارد. اما در همان حال، نباید فراموش کرد درصورتی که باکو هدفی جدی مبنی بر مقابله با ایران و متحدشدن با اسراییل در این زمینه داشته باشد، بیش از هر کشوری خودش دچار زیان‌های جبران ناپذیر خواهد شد.

## ایران و روسیه

رقابت روسیه و ایران در منطقهٔ خزر مهم‌ترین رقابت منطقه‌ای است. هر دو کشور در مسائل مربوط به دریای خزر مانند تقسیم منابع با هم رقابت‌هایی داشته‌اند که رقابت خود را بیشتر به‌شکل سیاسی نشان داده‌اند. روسیه برای ایران به‌دلیل نفوذ و رسیدن به منافعش در آسیای مرکزی و قفقاز و مواجهه با غرب به‌ویژه آمریکا مهم و مورد توجه است. ایران هم به‌دلایل موقعیت راهبردی ایران در خلیج فارس، شریک تجاری خوب برای روسیه و پیوندها و منافعی که در آسیای مرکزی با هم دارند، اهمیت دارد (کرمی، ۱۳۸۹، ص.۱۱۵). بنابراین روسیه و ایران، اتحاد ترکیه و اسراییل را متضاد با منافع خود در حوزهٔ خزر می‌دانند و همچنین روسیه با این نگاه که درنهایت این اتحاد به گسترش ناتو به شرق کمک فزاینده‌ای خواهد کرد، این اتحاد را خوشایند نمی‌بینند. این امر سبب نزدیکی ایران و روسیه در مسائل آسیای مرکزی و حوزهٔ خزر می‌شود. هر چند که این دو در اوایل فروپاشی اتحاد شوروی و با سیطرهٔ



غرب‌گرایان بر سیاست خارجی روسیه، در روابط خود با ایران به‌دلیل توسعه بنیادگرایی در آسیای مرکزی با دید تردید می‌نگریستند.

ادامهٔ روابط و همبستگی بین ایران و روسیه با توجه به توانایی‌های روسیه در تأمین نسبی ثبات منطقه‌ای که به‌ویژه برای روابط اقتصادی ایران با جمهوری‌های حوزهٔ خزر ضروری است، ایران را قادر می‌کند تا با همکاری کشورهای حوزهٔ خزر بسیاری از مشکلات را از سر راه خود بردارد و نیز حضور اقتصادی، وقتی روسیه می‌تواند در بعضی موارد مکمل فعالیت‌های اقتصادی ایران در منطقه باشد. مهم‌تر از همه، می‌توان به نفوذ سیاسی روسیه در کشورهای منطقه اشاره کرد که می‌تواند در تشویق مقامات این کشور به گسترش روابط و همکاری‌هایشان با جمهوری اسلامی ایران بسیار مؤثر باشد. همچنین ایران با جلب حمایت روسیه، خواهد توانست با حضور مؤثر خود در منطقه، تضمین مناسبی برای تأمین منافع ملی خود به‌دست آورد. درواقع هماهنگی سیاست‌های دو طرف در زمینهٔ مسائل منطقه‌ای از جمله مخالفت هر دو طرف به توسعه‌طلبی ناتو و افزایش نفوذ غرب در منطقه، مسائل مربوط به دریای خزر، تمایل دو کشور برای برقراری امنیت و ثبات منطقه می‌تواند در رسیدن به منافع ملی مفید باشد.

همهٔ قدرت‌های بزرگ مانند چین، فرانسه، انگلیس و به‌ویژه آمریکا با ابزار ناتو به‌دنبال تسلط بر محدودهٔ بیضی انرژی و درواقع تسلط بر هارتلند جدید هستند که این امر با سیاست خارجی منطقه‌ای ایران و روسیه تضاد دارد. البته با روی‌کارآمدن ولادیمیر پوتین و ادعای سهم‌خواهی روسیه در مناطق ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی و همچنین سیاست مقاومت و مشارکت این کشور که در سیاست‌های کلان از خود نشان داده، حساسیت خود را نسبت به سیاست‌های آمریکا، به‌ویژه در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز اعلام کرده است؛ این امر به همکاری تاکتیکی دو کشور روسیه و ایران افزوده و سبب هماهنگی در سیاست منطقه‌ای شده است.

ابعاد گوناگون همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی ایران و روسیه، سبب شده است تا باوجود فشارها و اقدام‌های آمریکا و ابراز نگرانی‌های اسراییل این روند همچنان توسعه یابد. اهمیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی جمهوری اسلامی‌ایران سبب شده است تا باوجود ابراز نگرانی‌های اسراییل و تلاش‌های این کشور، روسیه روابط خود با ایران را با علاقه و حساسیت







گسترش دهد. این کشور برای بهره‌بردن از برتری‌های غیرقابل چشم‌پوشی این همکاری، ارادهٔ استوار خود را برای ادامهٔ آن روشن کرده است. تردیدی نیست که معیار اصلی این سیاست، تأمین منافع روسیه در چارچوب روابط با ایران است. منافعی که گستردگی و تنوع آن سبب شده است تا به‌صورت اجتناب‌ناپذیری گسترش روابط با آن مورد توجه رهبران فدراسیون روسیه قرار گیرد. انطباق منافع دو کشور در آسیای مرکزی و حوزهٔ خزر و نیز در محیط بین‌المللی این روند را تقویت کرده است.

از دگرگونی‌های اخیر در عرصهٔ بین‌المللی، تلاش روسیه برای نمایش قدرت در تحولات مهم بین‌المللی است. یکی از محورهای اصلی گفت‌وگوهای لاوروف با مقام‌های کشورمان در سفر به تهران، مذاکره هسته‌ای با ۵+۱ است. طرح ابتکاری معروف به گام‌به‌گام از سوی مسکو برای حل این مسئله ارائه شده است. از این دیدگاه، روس‌ها ضمن مخالفت با ظهور ایران هسته‌ای، از حقوق تهران برای برخورداری از انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای حمایت می‌کنند. آنها با مانور بر روی این موضوع، تلاش می‌کنند تا اجازه ندهند غرب به رهبری آمریکا با به‌کارگرفتن تحریم‌های یک‌جانبه و خارج از منشور سازمان ملل، در زمینهٔ یک‌جانبه‌گرایی و توسعه‌طلبی‌های خود و متحدانش بدعت‌گذاری کند.

به‌عبارت دیگر، روس‌ها به‌خوبی می‌دانند که هرگونه کوتاه‌آمدن در برابر تحریم‌های یک‌جانبهٔ غرب، درنهایت زمینه‌ساز توسعهٔ استفاده از این رویکرد ابزاری و ظالمانه در معادله‌های جهانی از سوی آمریکا و متحدانش با هدف فشار بر قدرت‌های مستقل و بزرگی مانند روسیه خواهد شد و می‌تواند پیامدهای جبران‌ناپذیری برای موازنهٔ قدرت و چانه‌زنی مسکو در این حوزه به‌دنبال داشته باشد.

از موارد دیگر محور مشترک تهران و مسکو در مقابله با یک‌جانبه‌گرایی غرب، بحران سوریه است. نزدیکی موضع ایران و روسیه دربارهٔ تحولات جاری منطقه با محوریت سوریه از دیگر نمودهای عینی ضرورت توسعه روابط مسکو و تهران برای مقابله مداخله‌های خارجی و فرامنطقه‌ای برای ناامن‌کردن منطقه راهبردی خاورمیانه و تغییر موازنهٔ قوا در آن به‌نفع غربی‌ها است. مسکو همواره بر ضرورت دعوت از ایران به عنوان قدرت تأثیرگذار منطقه برای شرکت در نشست ژنو۲ باهدف حل مسالمت‌آمیز مسائل سوریه تأکید دارد. موضع‌گیری اصولی کرملین در این زمینه، افزون بر تأثیرهای منطقه‌ای در بعد بین‌المللی نیز کارآمد بوده است. تأثیر







موضع گیری روسیه در دفاع از الزام حضور ایران در رایزنی های مربوط به حل بحران سوریه را می توان در صحبت های هفتهٔ گذشتهٔ بان کی مون[1] دبیرکل سازمان ملل در لیما، پایتخت پرو مبنی بر تأکید بر شرکت ایران در نشست ژنو۲ و دیدگاه مشابه اخضر ابراهیمی نمایندهٔ بان کی مون و اتحادیهٔ عرب در مسئلهٔ سوریه مشاهده کرد.

از دیگر موارد محور مشترک تهران و مسکو مخالفت با بازشدن پای قدرت‌های فرامنطقه‌ای به پهنهٔ آبی خزر است. تلاش برای تأمین امنیت پهنهٔ آبی خزر و مخالفت قاطعانه با اقدامات برخی از کشورهای ساحلی برای بازکردن پای قدرت های فرامنطقه ای به این حوزهٔ مهم جغرافیایی- سیاسی از دیگر زمینه‌های همکاری‌های تهران و مسکو است. ایران و روسیه در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی که منجر به تشکیل کشورهایی مستقل در ساحل خزر شد، همواره بر ضرورت حل مسائل این پهنهٔ آبی توسط کشورهای ساحلی آن تأکید کرده‌اند.

مسکو و تهران در ارتباط با پهنهٔ آبی خزر به‌ویژه بر ضرورت تعهد کشورهای ساحلی به محافظت از محیط زیست آن و غیرقابل قبول‌بودن مداخله قدرت های فرامنطقه ای برای انتقال منابع هیدروکربنی آن در قالب راه‌اندازی خطوط انتقال نفت و گاز تأکید می کنند. در این راستا ولادیمیر پوتین رییس جمهوری روسیه در نشست روسیه و اتحادیهٔ اروپا در ژوئن ۲۰۱۲ در سن‌پترزبورگ به تصمیم برخی کشورهای ساحلی خزر برای ساخت خط لولهٔ موسوم به ترانس خزر به‌شدت اعتراض کرد؛ اما کشورهای ساحلی ترکمنستان و جمهوری آذربایجان تأکید می کنند که ساخت این خط لوله در محدودهٔ مرزی این کشورها انجام می گیرد و حق قانونی آن‌ها است.

درنهایت می توان گفت که دگرگونی های پرشتاب معادلات بین‌المللی و منطقه‌ای و روی‌کار آمدن دولت جدید در ایران با نگاه تعامل بیشتر و بهتر با جهان از یک‌سو و آگاهی عمیق مسکو از ظرفیت های این وضعیت برای هم‌افزایی توان مسکو و تهران برای تأمین منافع خود، افق‌های جدید همکاری را پیش روی دو کشور همسایه و تأثیرگذار، گشوده است.

در مورد تصویب قانون جدید تحریم علیه ایران در کنگرهٔ آمریکا، روسیه نخستین کشوری بود که به قانون جدید مجلس نمایندگان آمریکا علیه ایران واکنش نشان داد. گنادی

1. Ban ki Moon







گاتیلوف[1] اعلام کرده است: «اعضای شورای امنیت بر اساس قطعنامه‌های قبلی این مسئله را دنبال می‌کنند. آنچه پیشتر انجام شد برای تضمین منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای کافی بود، پس هرگونه تحریم بیشتر علیه ایران با هدف فلج‌کردن اقتصاد این کشور صورت می‌گیرد».

دولت ترکیه، کشور بعدی بود که به این اقدام مجلس نمایندگان آمریکا واکنش نشان داد. بنابر گزارش خبرگزاری رویترز در ۱ اوت، پس از آنکه مجلس نمایندگان آمریکا طرح افزایش تحریم‌های نفتی ایران را تصویب کرد، یک مسئول نفتی ترکیه گفت که ترکیه برای کاهش بیشتر واردات نفت از ایران با مشکلات زیادی روبه‌رو خواهد بود. اما بلافاصله اسراییل از این اقدام قانون‌گذاران آمریکایی ابراز رضایت کرد. بنیامین نتانیاهو[2]، نخست وزیر اسراییل ۱ اوت ۲۰۱۳ از تصویب تحریم‌های جدید بر ضد ایران استقبال کرد و این اقدام را تلاشی برای متقاعدکردن تهران برای بازنگری در برنامه هسته‌ای‌اش دانست.

## ایران و قزاقستان

منافع ملی ایران و قزاقستان را می‌توان در سه دسته تقسیم‌بندی کرد:

الف) منافع مشترک: تعیین رژیم حقوقی دریای خزر، خطوط لولهٔ آسیای مرکزی و قفقاز و عبور آن از ایران، مبارزه با گسترش قاچاق مواد مخدر، سازمان کنفرانس اسلامی، ایجاد امنیت در منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز و همکاری‌های اقتصادی (احمدی لفورکی و رضوی، ۱۳۸٤، ص. ٤۹۵). در این موارد ایران و قزاقستان با یکدیگر مشارکت دارند و برای اجرای آن‌ها، همکاری می‌کنند. در مورد رژیم حقوقی دریای خزر، نقش قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و همسونبودن منافع اقتصادی دو کشور زمینه‌ساز نداشتن همکاری بوده است،

ب) منافع موازی: صلح و امنیت بین‌المللی و کاهش نفوذ روسیه در آسیای مرکزی،

ج) منافع مورد اختلاف: نظام سیاسی و حکومتی، نفوذ غرب در قزاقستان و توان هسته‌ای قزاقستان (احمدی لفورکی و رضوی، ۱۳۸٤، ص.٤۹۵). قزاقستان به‌عنوان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین کشور در آسیای مرکزی می‌تواند نقش مهمی در پیشبرد سیاست منطقه‌ای ایران داشته باشد؛ ولی اسراییل با نفوذی که در عمق سطح‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این

1. Gennady Gatylvf
2. Benjamin Netanyahu

کشور پیدا کرده است و با برنامه‌ریزی بر روی مسائل و منابع اختلاف‌زای این کشور با ایران سبب شده است که روند روابط ایران و قزاقستان هر چند با منابع مشترک متعدد، با کندی پیش رود. اسراییل و آمریکا از جمله کشورهایی هستند که در منطقه به‌دنبال پایه‌گذاری سیاست‌های خاص امنیتی و اقتصادی هستند. تاکنون آن‌ها بیشترین نفوذ را در منطقه به‌ویژه در قزاقستان پیدا کرده‌اند و همچنین یکی از هدف‌های اساسی آن‌ها در رابطه با نفت قزاقستان، کشیدن خط لولۀ نفت از قزاقستان جهت بهره‌برداری از آن است. قزاقستان یکی از بازماندگان اتحاد شوروی است که منابع نفتی و گازی عظیم و همچنین فناوری هسته‌ای و منابع اورانیوم غنی‌ای دارد که این امر با سیاست‌های هوشمندانه ایران می‌توانست به یک همکاری مهم در زمینۀ انرژی به‌ویژه در زمینۀ همکاری‌های هسته‌ای بینجامد؛ ولی این موضوع با دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای مانند آمریکا و اسراییل به منابع اختلاف‌زا تبدیل شد و فرصتی طلایی را از ایران گرفت.

## ایران و ترکمنستان

ایران و ترکمنستان که از سال ۱۹۹۱ روابط خود را آغاز کرده‌اند، ظرفیت همکاری همه‌جانبه دارند. مسائل مشترکی که سبب همکاری دو کشور می‌شوند، موقعیت جغرافیایی(حمل‌ونقل)، رژیم حقوقی دریای خزر، مسئلۀ افغانستان و مواد مخدر هستند. زمینه‌ها و فرصت‌های همکاری دو کشور در زمینه‌های انرژی، حمل‌ونقل، همکاری در سازمان همکاری اقتصادی(اکو)، همکاری ترکمنستان- ایران در بازسازی افغانستان، تأثیر مثبت روابط ترکمنستان- ایران بر ترکمن‌های ایران قابل بررسی و مطالعه است.

ترکمنستان تلاش می‌کند تا از روسیه فاصله بگیرد؛ از سوی دیگر، ایران به‌دلیل داشتن روابط راهبردی با روسیه نمی‌تواند به خواست ترکمنستان مبنی بر ایجاد تعادل قدرت سیاسی در برابر روسیه پاسخ دهد. برای ترکمنستان قدرت متعادل‌کننده، ترکیه است که با غرب روابط راهبردی دارد. ترکیه و آمریکا در راستای منافع خود به استقلال ترکمنستان اهمیت بیشتری می‌دهند. این کشورها خواستار بازبودن حوزۀ دریای خزر بر روی اقتصاد دنیا بدون کنترل روسیه و ایران هستند. ترکمنستان نسبت به کشورهای پیرامون خود قدرت چندانی ندارد و در برابر تهدیدی که ممکن است از سوی اطرافیان نزدیک خویش از جمله ایران متوجه آن شود، نمی‌تواند به تنهایی از خود دفاع کند.

در اصل «بی‌طرفی مثبت» به معنای سیاست فراهم‌کردن تضمین نظام بین‌المللی در برابر تهدیدهای احتمالی کشورهای همسایه است. ترکمنستان به تنهایی امکان ایجاد تعادل قدرت معین را با ایران ندارد. به‌دلیل اینکه ترکیه استقلال ترکمنستان را تهدید نمی‌کند، توانسته شریک سیاسی آن کشور شود. از نظر ایران نیز ترکمنستان ارزش موقعیتی را که سبب برقراری روابطی مشابه همکاری‌های ایران- روسیه یا تاجیکستان باشد، ندارد. اهمیت منابع ترکمنستان، درصورت انتقال از راه ایران و کنارزدن و به شکست کشاندن سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانهٔ آمریکا می‌تواند امتیازهای بزرگی درپی داشته باشد. بنابراین رابطهٔ ترکیه و اسراییل سبب تسهیل رابطهٔ اسراییل و غرب با کشورهای آسیای مرکزی و منطقهٔ خزر به‌ویژه ترکمنستان شده و این امر در کاهش رابطهٔ ایران با ترکمنستان نقش اساسی داشته است.

## نتیجه

با توجه به نظریه‌هایی که در مورد ژئوپلیتیک وجود دارد، برای تبیین و توضیح این نوشتار از نظریهٔ هارتلند مکیندری استفاده شده است. او می‌گوید: «آنکه بر اوراسیا حکومت کند بر سرزمین حیاتی حاکم است، آنکه بر سرزمین حیاتی حکومت کند بر جزیرهٔ جهانی حاکم است و آنکه بر جزیرهٔ جهانی حکومت کند بر سراسر جهان فرمان می‌راند و با توجه به اینکه دریای خزر به‌سبب واقع‌شدن بین دو قارهٔ بزرگ یعنی آسیا و اروپا و با موقعیت ممتاز ژئوپلیتیکی در این ناحیه (هارتلند) قرار می‌گیرد در تمام دوره‌های تاریخی مورد توجه ویژهٔ قدرت‌ها بوده است.

در بین واحدهای سیاسی هم‌مرز با دریای خزر، ایران موقعیت ممتازی دارد. در ژئوپلیتیک جدید، ایران در مقام سرزمین پل مانندی است که دو منطقهٔ پراهمیت جهان یعنی منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز و خزر را به منطقهٔ خلیج فارس بهم پیوند می‌دهد. موقعیت جغرافیایی ممتاز ایران میان دو انبار انرژی عامل مهمی است که بر روابط خارجی و منطقه‌ای این کشور اثر می‌گذارد. به‌گونه‌ای که برخی از ناظران آمریکایی در امور ژئوپلیتیک، ترکیبی از دو مخزن انرژی در دریای خزر و خلیج فارس را«بیضی راهبردی انرژی» نامیده‌اند که ایران در میان این دو مخزن قرار گرفته است. بنابراین کشورهای بزرگ با ابزار اتحاد با کشورهای منطقه، درپی تسلط بر منطقهٔ خزر و آسیای مرکزی هستند.

تغییرهای ساختاری در اوراسیا، سبب رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در منطقهٔ آسیای مرکزی و منطقه خزر شد. در این میان، شاید بتوان گفت که ترکیه و اسراییل در زمرهٔ نخستین دولت‌هایی بودند که به‌سرعت به حساسیت تغییرهای در جهان درپی فروپاشی بلوک شرق پی بردند. زیرا از یک‌سو هدف اسراییل پیشروی و نفوذ در منطقهٔ اوراسیای مرکزی است و سلطه بر اوراسیا را سلطه بر کل جهان می‌داند و از سوی دیگر، چون گسترش نفوذ اسراییل در منطقهٔ حساس آسیای مرکزی برای ایران و کشورهای منطقه، خطر بزرگی محسوب و سبب هم‌مرز شدن ایدئولوژی‌های مخالف ایران و اسراییل می‌شد، ورود این کشور در این منطقهٔ حساس با ابزار اتحاد با ترکیه که هر کدام منافعی را دنبال می‌کنند، برای ایران خطر بزرگی است.

درنهایت نتایج برگرفته از این نوشتار در قالب پاسخ به سؤال محوری آن را می‌توان به‌صورت خلاصه در دو محور خلاصه کرد:

الف) در تبیین علت‌های و زمینهٔ اتحاد میان اسراییل و ترکیه و هدف‌ها و پیامدهای آن نتیجهٔ زیر را می‌توان نام برد؛ عوامل متعددی سبب شکل‌گیری روابط ترکیه و اسراییل شده است که افزون بر موقعیت بسیار حساس و ژئوپلیتیک منطقهٔ خزر و موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ترکیه عوامل دیگر مانند مسئلهٔ شورشیان کرد مخالف دولت ترکیه موسوم به پ.ک.ک. و ضرورت مبارزهٔ مشترک علیه تروریسم، مسائل پیش‌بینی‌شدهٔ ناشی از سناریوهای مختلف روند صلح خاورمیانه، بهره‌برداری مشترک از منابع آب غنی منطقه، استفاده از منابع انرژی، اختلاف سوریه، ایران، عراق با ترکیه و اسراییل، نگرانی از بروز ائتلاف راهبردی جدید بین مصر، عربستان سعودی، سوریه، ایران و عراق، تأسیس بلوک‌بندی‌های اقتصادی جدید از سوی کشورهای عربی در برابر ترکیه و اسراییل، راه‌یابی دو طرف به بلوک‌های اقتصادی در سطح منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و جهانی، سیطرهٔ بر آسیای مرکزی و قفقاز و به‌کارگیری فشار بر ایران نیز زمینه‌ساز این اتحاد راهبردی بوده است. همچنین وجود پیامدهای این اتحاد در دو بعد داخلی(کنترل اسلام‌خواهی در ترکیه) و منطقه‌ای (کاهش اعتماد نسبت به ترکیه، حمایت کشورهای غربی نسبت به ترکیه، زمینهٔ ائتلاف بین ترکیه، اسراییل، جمهوری آذربایجان ایجاد شد، شکل‌گیری نوعی سیستم امنیتی و توازن قوا پیرامون محور اسراییل و ترکیه فراهم شد، زمینهٔ گسترش ناتو به شرق فراهم شد، حضور فعال اسراییل در مرزهای شمال و شمال غربی ایران، پیامدهای نظامی امنیتی و پیامدهای سیاسی- اقتصادی) شایان توجه است.

ب) روابط ترکیه و اسراییل و رابطهٔ آن‌ها با کشورهای حوزهٔ خزر، توصیف دور جدیدی از

رویارویی‌ها میان قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای باهدف تسلط بر محور مواصلاتی دو کانون راهبردی انرژی خلیج فارس و دریای خزر است. در این میان، قدرت‌هایی چون آمریکا، روسیه، ایران، ترکیه و اسراییل، هم‌زمان به ایفای نقش در هر دو صحنه راهبردی خلیج فارس و به‌ویژه پیرامون دریای خزر مشغول هستند. بنابراین روابط نزدیک ترکیه و اسراییل سبب تغییر روابط ایران با کشورهای حوزۀ خزر و موجب صرف منابع و تمرکز فکری هرچه بیشتر ایران برای جلوگیری از تهدیدها در سیاست‌های منطقه‌ای شده است. به‌گونه‌ای که روابطش با جمهوری آذربایجان رو به سردی گرایید و تبلیغات گسترده سبب شد تا روابط دو کشور در سطح مطلوب نباشد. ایران و روسیه، اتحاد ترکیه و اسراییل را متضاد با منافع خود در حوزۀ خزر می‌دانستند و همچنین روسیه با این دید که درنهایت این اتحاد به گسترش ناتو به شرق کمک فزاینده‌ای خواهد کرد، این اتحاد را خوشایند نمی‌دید. این امر سبب نزدیکی ایران و روسیه در مسائل آسیای مرکزی و حوزۀ خزر شد. رابطۀ ایران با قزاقستان با توجه به منافع مشترک، نقش چندانی در سیاست منطقه‌ای ایران در حوزۀ خزر نداشته است و روابط دو کشور با کندی پیش می‌رود. رابطۀ ایران با ترکمنستان در اوایل استقلال این کشور رو به رشد بود که ورود قدرت‌های فرامنطقه‌ای به این کشور سبب کاهش این ارتباط شد.

## منابع

### الف) فارسی


۱.آقا علیخانی، مهدی، (۱۳۹۰)، نقش و جایگاه ترکیه در روند صلح خاورمیانه با تأکید بر دورۀ ۲۰۱۰– ۲۰۰۲، **فصلنامۀ تخصصی علوم سیاسی**، شماره شانزدهم، پاییز ۱۳۹۰، صص.٦١–٢٧.

۲.احمدی پور، زهرا و لشکری، احسان، (۱۳۸۹)، چالش‌های ژئوپلیتیکی ایران در بهره‌برداری از منافع خود در خزر، **فصلنامۀ مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال سوم، شماره ٦، صص.۱۸–۱.

۳.احمدی لفورکی، بهزاد و رضوی، فیروز، (۱۳۸٤)، **راهنمای منطقۀ خزر و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی**، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.








٤.احمدی لفورکی، بهزاد، (۱۳۸۷)، **ترکیه، حال و آینده**، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

۵.احمدی، حسین، (۱۳۸۵)، **تحولات منطقه ای ویژهٔ قفقاز**، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

٦.احمدی، عباس و طهمورث حیدری موصلو، روح‌الله نیکزاد، (۱۳۹۲)، جنبه‌های بین‌المللی ژئوپلیتیک زیست محیطی، **پژوهش‌های جغرافیای انسانی**، دورهٔ ٤۵، شمارهٔ ۳، صص.۱٤٦-۱۲۱.

۷.اعظمی، هادی و زرقانی، هادی و دبیری، علی اکبر، (۱۳۹۱)، تحلیل اولویت‌های منطقه‌ای و دیدگاه‌های ژئوپلیتیک در شکل‌دهی به سازمان‌های منطقه‌ای، **پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل**، سال اول، شمارهٔ ۱، پاییزو زمستان، صص. ۲۵-۲.

۸.اوزر، اوموت، (۱۳۹۱)، بحران در روابط ترکیه و اسراییل، ترجمه حامد پورحسن، **فصلنامهٔ مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی- اسراییل‌شناسی**، سال چهاردهم، شماره اول، زمستان، صص.۱۰۵-۷۷.

۹.جوادی ارجمند، محمد جواد و کیخسرو دولتیاری، یزدان، (۱۳۹۱)، تحلیل ژئوپلیتیکی روابط ایران و ارمنستان در چارچوب تئوریک اندرسون و طرح یک همگرایی منطقه‌ای بعد از فرایند عادی‌سازی روابط میان ارمنستان و ترکیه، **فصلنامهٔ ژئوپلیتیک**، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۲، صص.۲۲۳-۱۹۲.

۱۰. حاجی یوسفی، امیرمحمد و ایمانی، همت(۱۳۹۰)، تحولات روابط ترکیه و اسراییل در دههٔ اخیر و پیامدهای آن برای ایران، **فصلنامهٔ روابط خارجی**، شمارهٔ ۱۰، تابستان، صص ۱۰۵-۷۵.

۱۱. رمضانی، فرزاد، (۱۳۹۱/۳/۲۳)، ترکیه و اسراییل، رویکردهای تقابلی و اهرم کشتار ارامنه، خبرگزاری بین‌المللی کرد پرس، www.kurdpress.com/Fa/NSite/FullStory/News(تاریخ دسترسی: ۱۳۹۲/۸/۵).

۱۲.عابدینی، عدالت، (۱۳۸۷)، نگاهی به روابط ترکیه و اسراییل در نیم قرن اخیر/ روابط زمستانی، **پگاه حوزه**، شماره ۲۵۱، ص.۱.

۱۳. عباس‌اف، علی و هارویتون چاخاتریان، (۱۳۸۳)، **مناقشهٔ قره باغ: آرمان‌ها و واقعیت‌ها**، تهران: ابرار معاصر.

**۱٤.**عبدالله‌خانی، علی، (۱۳۸۳)، **امنیت بین‌الملل، فرصت‌ها، تهدیدات و چالش‌های فراروی امنیت جمهوری اسلامی ایران**، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

**۱۵.**قاسمی، حاکم و زهرا ناظری، (۱۳۹۰)، تحولات ژئوپلیتیک در حوزۀ دریای خزر و تغییر نقش قدرت‌های بزرگ در این منطقه، **فصلنامۀ ژئوپلیتیک**، سال هفتم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۰، صص.۱۷۳–۱۳٦.

**۱٦.** قاسمی، حسین، (۱۳۸۸)،« سیاست خارجی دولت اسلام‌گرای ترکیه»، **ماهنامه معاونت آموزش و پرورش، رویداد ها و تحلیل ها**، سال بیست و سوم، ماهنامه ۲۳۳، صص. ٦۰–٤۵.

**۱۷.** کرمی، جهانگیر، (۱۳۸۹)، روابط ایران و روسیه در سال‌های ۱۳٦۸ تا ۱۳۸۸، بسترها، عوامل و محدودیت‌ها، **فصلنامۀ مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال سوم، شمارۀ ٦، صص.۱۳٦–۱۱۱.

۱۸. کوزه گر کالجی، ولی، (۱۳۹۱)، دلایل و ریشه‌های افزایش تنش در روابط ایران و آذربایجان، www.aftabnews.ir/prtfm1dymw6dtea.igiw.html (تاریخ دسترسی: ۱۳۹۲/۱۰/۸).

**۱۹.** مورگنتا، هانس‌جی، (۱۳۷٤)، **سیاست میان ملت‌ها: مبارزه برای قدرت**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.

**۲۰.** نگاهی به روابط ترکیه و اسراییل در نیم قرن اخیر/روابط زمستانی، (۱۳۹۱)، **پگاه حوزه**، شماره ۲۵۱، صص. ٦–۱.

**۲۱.** هاشمی، غلامرضا، (۱۳۸٤)، **امنیت در قفقاز جنوبی**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.


**ب) انگلیسی**


1. Bacik, Gokhan, (2011),"The Limits of An Alliance: Turkish- Israeli Relation Revisited, **Arab Studies Quarterly (ASQ)**, Vol.23, No.3, Summer, p.49(Accessed on: 30 January 2013).
2. Bengio, Ofea and Ozecan, Gencer, (2009), "Changing Relation Turkey- Israel", **Journal of International Affairs**, Vol.v, No.1, pp.125-145.







3. Bengio, Ofra, (2009), Turkey and Israel in the Aftermath of the Gaza War, Relations at a Crossroad?, **Telaviv Notes**, February 8, 2009.(Accessed on: 26 March 2012).
4. Buzan, Barry and Wœver, Ole, (2003), **Regions and Powers: The Structure of International Security,** Cambridge: Cambridge University Press, 2003.
5. Goldenbergو Tia (2010). "Pro-Palestinian Aid Flotilla Sets Sail for Gaza", **Associated Press**. San Diego Union-Tribune, (4 June 2010).
6. Kibaroglu, Mustafa, (2005)," Clash of Interest Over Northern Iraq Drives Turkish-Israeli Alliance to a Crossroads", **Middel east JournaL**, Vol. 59, No. 2, (Accessed on: 22 March 2013).
7. Mackinder, H.J, (1919), **Democratic Ideals and Reality: A Study in the Politics of Reconstruction**. London: Constable.
8. Menashri, David, (2006), Iran, Israel and the Middle East Conflict, **Israel Affair**, Vol 12, No.1. pp.136-150.
9. TÜRtermath, Özlem, (2010), Türkeye-Esrahl Hlhikhlerhndekrhz Davos VE Sonrasi OrtadoPu Analiz KasTm'09 Cilt 1-SayT11, Ss. 35-40 (**http://www.setav.org/ups/dosya/15113.pdf**, (Accessed on: 6 September 2012).
10. Walt, Stefen, (1987), **The Origins of Alliance**, Ithace: Cornell University.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹٤، صص ۲۸۹-۳۰۹

# بررسی تطبیقی جایگاه ارتباطی خاورمیانهٔ شمالی با آسیای مرکزی در مقایسه با سایر حوزه‌های خاورمیانه

**ابراهیم عباسی***

استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه شیراز

**بهاره پورجم**

کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه شیراز

**علی ماندگار**

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۱/۲۱ – تاریخ تصویب ۱۳۹٤/۰۷/۲۱)

**چکیده**

خاورمیانهٔ شمالی مفهومی ژئوپلیتیکی است که با تحولات جدید، امکان ظهور آن در بخشی از خاورمیانه فراهم آمده است. این بررسی تلاشی است برای بررسی شاخص‌های ارتباطی این حوزه (خوشه) از خاورمیانه با آسیای مرکزی در مقایسه با سایر حوزه‌ها و ترسیم چگالی ارتباطی و شبکه‌سازی درونی و فراشبکه‌ای آن در خاورمیانه. بدین‌سان در پاسخ به پرسش چگونگی ارتباطات امنیتی و اقتصادی خاورمیانهٔ شمالی (ایران، ترکیه، عراق، افغانستان و پاکستان)، فرض مهم، آن است که این خوشهٔ جدید، گسترده‌ترین ارتباطات درون‌شبکه‌ای را در خاورمیانه عرضه می‌کند. بیشترین ارتباطات درون‌منطقه‌ای آن با آسیای مرکزی‌در حوزهٔ ژئوپلیتیکی و برخی از شاخص‌های ژئواکونومیکی و در مرتبهٔ بعد با شورای همکاری خلیج فارس در شاخص ژئواکونومیکی است. این ارتباطات در قالب عناصر درون‌شبکه‌ای (چگالی ارتباطات تجاری بین خوشه‌ای، پیمان‌های حقوقی اقتصادی، سرمایه‌گذاری خارجی، انرژی، ارتباطات حمل‌ونقل) شاخص‌بندی می‌شود. هدف، نشان دادن اهمیت تغییر در نگاه به سازه‌های خاورمیانه برای سیاست خارجی ایران است.

**کلیدواژه‌ها**

آسیای مرکزی، ایران، چگالی ارتباطاتی، خاورمیانهٔ شمالی، نظریهٔ شبکه.

* Email: e.abbassi.ir@gmail.com







**مقدمه**

گرایش‌های جدید در سیاست جهانی، اقتصاد بین‌الملل و تغییرات در سیاست‌های منطقه‌ای، محیط جدیدی در منطقهٔ خاورمیانه ایجاد کرده است. با این تحولات باید به‌تعریف سازه‌های نوینی در شبکهٔ خاورمیانه اقدام کرد؛ سازه‌هایی که ازنظر متغیرهای درونی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با تقسیم‌بندی‌های پیشین متفاوت‌اند. باوجود تحولات بنیادی در ساختار مناطق در مطالعات منطقه‌ای و به‌شکل ظاهری در مرزبندی‌های این مناطق، هنوز مطالعات خاورمیانه بر مدار تقسیم‌بندی‌های جنگ سرد می‌چرخد. این نوشتار مدعی تغییر در مرزبندی‌های خاورمیانه و تأکید بر چگالی ارتباطات امنیتی و اقتصادی در این تغییر است. بنابراین به‌نظر می‌رسد که خوشهٔ جدیدی در خاورمیانه به نام خاورمیانهٔ شمالی[1] با حضور کشورهای ایران، ترکیه، عراق، افغانستان و پاکستان شکل گرفته است.

سابقهٔ تاریخی این مفهوم به نیمهٔ نخست قرن بیستم بازمی‌گردد (Fuller, 1998: 239-250)؛ ولی پس از آن به‌شدت به‌چالش کشیده شد. تحولات امروزی باز هم زمینه را برای بازتعریف این مفهوم فراهم کرده است. در پاسخ به پرسش اصلی چگونگی ارتباطات امنیتی (ژئوپلیتیکی) و اقتصادی (ژئواکونومیکی) خاورمیانهٔ شمالی با آسیای مرکزی در مقایسه با سایر خوشه‌های خاورمیانه، فرض اصلی آن است که در بررسی تطبیقی شاخص‌های امنیتی و اقتصادی، این خوشهٔ جدید بیشترین ارتباطات درون‌شبکه‌ای را در خاورمیانه عرضه می‌کند. بیشترین ارتباطات

---

[1] . خاورمیانهٔ شمالی مفهوم جدیدی است که این نوشتار ارتباطات امنیتی و اقتصادی آن را با سایر حوزه‌های خاورمیانه به بحث می‌گذارد. از آنجا که این سازهٔ جدید و دلایل شکل‌گیری آن پیشتر در نوشتاری بررسی شده (Abbasi, 2014: 128)، در این نوشتار ارتباطات درون‌شبکه و برون‌شبکه‌ای آن با آسیای مرکزی به بحث گذاشته می‌شود. هرچند این موضوع در ابتدا نوعی بدعت به‌نظر می‌رسد؛ ولی فکر بررسی آن از کتاب ژئوپلیتیک نظام جهانی سائول کوهن (تقسیم خاورمیانه به سه حوزهٔ کوهستانی شمالی، میانی و بیابانی جنوبی)، کتاب مهم قبلهٔ عالم: ژئوپلیتیک ایران (مفهوم خاورمیانهٔ شمالی یک مفهوم به‌شدت ژئوپلیتیکی است) و نوشتار مهم عثمان اوزلیب در نشریهٔ سیاست ترکیه که به تقسیم‌بندی تعاریف خاورمیانه توسط نویسندگان مختلف پرداخته و تأثیر تحولات منطقه‌ای و جهانی را در گسترش این مفهوم از منظر جغرافیایی نشان داده، به‌دست آمده است. بررسی صدسالهٔ تاریخ روابط خارجی این پنج کشور، حضور آن‌ها در پیمان‌های امنیتی و اقتصادی متعدد و تحولات سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱٤ در افغانستان و عراق نیز نشان از احیای آن دارد.

درون‌منطقه‌ای آن در حوزهٔ ژئوپلیتیکی و برخی شاخص‌های ژئواکونومیکی با آسیای مرکزی و در مرتبهٔ بعد با شورای همکاری خلیج فارس است. برای شبکه‌سازی بیشتر با چین و آسیای جنوبی یا شبه‌قاره، ارتباطات فرامنطقه‌ای دارد.

این مطالعه در مسیر پژوهش خود با روش علی ـ تبیینی از الگوی نظری شبکه، برای تعریف ارتباطات سیال درون‌شبکه‌ای این حوزه از خاورمیانه بهره می‌برد و منابع اطلاعاتی خود را با تحلیل محتوای آمارهای تجاری، حمل‌ونقل و امنیتی از کتابخانه‌ها و سایت‌های داخلی و خارجی به‌دست می‌آورد. کشورهایی مانند ایران، ترکیه، پاکستان، عراق و افغانستان (مراکز پیشین امپراتوری‌های پارس، عثمانی و مغول) در بخشی از تاریخ خود در سطح منطقه با بهره‌گیری از جنگ سرد توانستند به خط مقدم در برابر تهدیدهای اتحاد شوروی تبدیل شوند و قوانین ژئوپلیتیکی خود را بر این اساس پی‌ریزی کنند. اما آیا در درازمدت نیز یک نظام ژئوپلیتیکی جدید مشترک را پی‌ریزی خواهند کرد؟ به هرحال به گفتهٔ دوکردیه، بی‌شک نمی‌توان راه حلی معجزه‌آسا از این کشورها سراغ گرفت؛ بلکه برعکس چنانچه دو طرف در مشکلی سهیم باشند مانند آن است که آن را بین خود تقسیم کرده‌اند (Dvkrdyh, 1998: 161-162). به‌نظر می‌رسد که این نظم ژئوپلیتیکی با تبدیل‌شدن به نظمی ژئواکونومیکی درحال استمرار باشد؛ موضوعی که ادعای اصلی این نوشتار است.

**مبانی نظری: نگرش شبکه‌ای و شبکه‌سازی خاورمیانهٔ شمالی**

نظریه‌های مختلفی مانند منطقه‌گرایی هژمونیک، ژئوپلیتیک، سیستم تابعه، مجموعهٔ امنیتی، جامعهٔ امنیتی و موارد دیگری برای تبیین حوزهٔ مطالعات منطقه‌ای ارائه شده‌اند (Ghasemi, 2011: 129). اما درحال حاضر سازه‌های منطقه‌ای سیستم بین‌الملل، درحال تغییرند. با تغییرات در نظام بین‌الملل نوین، نظام ارتباط‌محور، جایگزین نظام جغرافیامحور شده است. بااهمیت‌یافتن ارتباطات، نقش قدرت خارجی در تعریف مناطق و تحمیل شکل‌بندی منطقه‌ای یکسان بر نظام بین‌المللی کاهش می‌یابد و مناطق، بیشتر از منظر درونی تعریف خواهند شد. به‌عبارتی سایر واحدها نیز توان تعریف مناطق را خواهند داشت (Ghasemi, 2011: 143-150). در همین زمینه شبکهٔ منطقه‌ای، جایگزین مفاهیم کلاسیک منطقه شده است.

نظریهٔ شبکه ازجمله نظریه‌های جدید در روابط بین‌الملل است که در مکتب واقع‌گرایی قرار می‌گیرد. مکتب واقع‌گرایی در فهم روابط بین‌الملل جایگاه مهمی به‌دست آورده است و

در روند نظریه‌پردازی توانسته با حفظ اصول اساسی خود به نظریه‌های مختلفی (واقع‌گرایی کلاسیک، واقع‌گرایی ساختاری و غیره) تبدیل شود. نظریهٔ شبکه نیز در چارچوب این مکتب و با حفظ انگاره‌های اساسی آن یک دهه است که در صحنهٔ روابط بین‌الملل و پیچیدگی‌های آن، به‌ویژه اثر پروانه‌ای حاکم بر آن جایگاه مناسبی به‌دست آورده و جایگزین ژئوپلیتیک شده است. شبکه، ارتباط بین مجموعه یا مجموعه‌هایی از گره‌ها را با مجموعه یا مجموعه‌های دیگر مطالعه می‌کند. براساس این اصل، شبکهٔ منطقه‌ای از خوشه‌های متمایز تشکیل شده است. برای نمونه، خوشه‌های متمایزی مانند خوشهٔ غربی، شامات و خلیج فارس در خاورمیانه به‌عنوان یک شبکهٔ منطقه‌ای وجود دارد که البته با در نظرگرفتن مفهوم شبکه حتی به جنوب غربی آسیا و آسیای مرکزی و قفقاز نیز به‌عنوان خوشه‌های جدید گسترش می‌یابد (Ghasemi,2011: 147 و Wasserman & Faust, 1994 : 16 و Doak & Nikos, 2007: 215 ).

تجزیه و تحلیل شبکه‌ای، مجموعه‌ای از اقدامات تحلیلی است که شرح منظم نظام روابط متقابل و روابط میان واحدها را امکان‌پذیر می‌کند. در برخی سطوح نظام، روابط کلی متقابل را نشان می‌دهد، در سطوح دیگر توصیف نظام‌های فرعی و تابعه را امکان‌پذیر می‌کند و در برخی سطوح نیز مقایسه گروه‌های فرعی موجود در سیستم را نشان می‌دهد (Hafner-burton,2009: 9). مرزبندی درونی‌شبکه عبارتند از حلقه[1]، گره[2] و خوشه[3] که مبنای تقسیم‌بندی آن، ارتباطات است. نوع رابطهٔ این سازه‌ها، گونه‌بندی خاصی به شبکه می‌بخشد. قطب‌ها و محورهای شبکه، واحدهایی هستند که بیشترین جریان ارتباطی از آن عبور می‌کند. نگرش شبکه بر این باور است که هر واحد، حلقه و خوشه در میان سه شبکهٔ ژئوپلیتیکی، ژئوکالچری و ژئواکونومیکی قرار گرفته است. هریک از آن‌ها به‌دلیل ویژگی‌هایش ازجمله به‌هم‌پیوستگی، انسجام گروهی و پیوند بین حلقه‌ها، شمار و گسترهٔ ارتباط بین واحدهای شبکه، تخصصی‌بودن و حالت ارتجاع و انعطافی شبکه بر نوع دیپلماسی کشورها تأثیر می‌گذارد (Abbasi,2014:122). فرهاد قاسمی دینامیک‌های درون‌شبکه‌ای و تشکیل گره‌ها و خوشه‌ها را به‌خوبی توضیح داده است (Ghasemi, 2011: 153).

هم‌اکنون ادبیات سیاسی با نگاه به خاورمیانه، امکان همگرایی‌های سیاسی و اقتصادی را

1. Node
2. Loop
3. Cluster

در آن ناممکن می‌دانند. آن‌ها همگرایی درون‌منطقه‌ای را پایین و تا حد زیادی به تأثیر فراگیر چرخهٔ قیمت نفت محدود می‌کنند (Hakimian, 2005: 151). نظریهٔ شبکه امکان همگرایی را در درون حوزه‌های یک منطقه با یکدیگر یا حتی خارج از آن منطقه در صورت داشتن دینامیک‌های درونی ممکن می‌داند. بنابر این نظریه، خاورمیانه از نوع شبکهٔ منطقه‌ای بدون معیار است که کانون‌های منطقه‌ای در آن شکل‌گرفته‌اند؛ اما هنوز به مرحلهٔ ساماندهی کامل نرسیده‌اند. بنابراین همچنان قانون توزیع قدرت بر آن‌ها حاکم است. بدین‌سان باید امکان همگرایی را در درون شبکهٔ گسترده و ناهمگون خاورمیانه وانهاد و درپی برجسته‌سازی خوشه‌های درون‌منطقه‌ای آن با دیگر شبکه‌ها بود؛ موضوعی که این نوشتار دنبال می‌کند.

**خاورمیانهٔ شمالی: خوشه‌ای جدید در خاورمیانه**

دربارهٔ گستره و مرزهای جغرافیایی منطقه‌ای که از حدود یک سدهٔ پیش باعنوان خاورمیانه از آن یاد می‌شود، تعریف یگانه و فراگیری وجود ندارد. تاریخ‌نگاران، روزنامه‌نگاران و اصحاب رسانه‌های همگانی، بر خلیج فارس و کشورهای پیرامون آن به‌عنوان مرکز خاورمیانه اتفاق‌نظر دارند. خاورمیانه همواره براساس منافع غرب، گسترش پیدا کرده است. پس از رویداد یازدهم سپتامبر، خاورمیانهٔ بزرگ شامل مجموعهٔ کشورهایی با یک پیوستگی جغرافیایی که اسلام وجه مشترک آن‌هاست مطرح شد. خاورمیانهٔ بزرگ از دیدگاه آمریکا پنج زیرمجموعه دارد (Shirazi, 2011: 8): غرب مدیترانه (الجزایر، لیبی، موریتانی، مراکش و تونس)، شرق مدیترانه (قبرس، مصر، اسراییل، اردن، لبنان، سوریه و ترکیه)، خلیج فارس (کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، ایران، عراق و یمن)، جنوب آسیا (افغانستان و پاکستان) و آسیای مرکزی و قفقاز (ازبکستان، قزاقستان، ترکمنستان، قرقیزستان، تاجیکستان، جمهوری آذربایجان، گرجستان و ارمنستان). عثمان نوری اوزلپ، در مقالهٔ مهمی باعنوان « خاورمیانه کجاست؟ تعریف و طبقه‌بندی خاورمیانه به‌عنوان یک زیرسیستم منطقه‌ای در روابط بین‌الملل» به جمع‌بندی تعریف‌ها و بررسی تحولات جدید در تعریف دوباره از خاورمیانه پرداخته است (Nuri Özalp, 2011: 19). کوهن، خاورمیانه را به سه منطقهٔ از شرق به غرب قابل تقسیم می‌داند: کوهستانی شمالی، میانی و بیابانی جنوبی. هریک از این مناطق ویژگی‌های فیزیکی متمایزی دارند که بر توسعهٔ اقتصادی، فرهنگی و سیاسی آن‌ها تأثیر داشته است (Cohen, 2009: 668). جفری کمپ می‌گوید: «خاورمیانهٔ بزرگ، نوار جغرافیایی بزرگی از شمال آفریقا تا آسیای مرکزی، قفقاز، شرق و خلیج فارس را پوشش می‌دهد» (Kemp, 2005 :71 ).

باتوجه به تعریف‌های یادشده اصطلاح خاورمیانه، مفهومی نیست که ریشه در جغرافیای طبیعی داشته باشد، به‌گونه‌ای که مرزهای طبیعی، این منطقه را از همسایگانش در آسیا و آفریقا جدا کند؛ بلکه خاورمیانه مفهومی تاریخی، انسانی، جغرافیایی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است (Nuri Özalp, 2011: 19). به‌نظر می‌رسد، منطقه‌ای که خاورمیانه نامیده شده است ازنظر گسترش قلمرو، سه مرحله را پشت‌سر گذاشته باشد:

– واژهٔ خاورمیانه تنها بر حوزهٔ خلیج فارس و کشورهای پیرامون آن گفته می‌شده است. چنان‌که آلفرد ماهان نیز از منطقهٔ خاورمیانه همین مفهوم را بیان کرده بود؛

– هنگامی‌که مفهوم خاورمیانه وارد ادبیات سیاسی انگلستان می‌شود و لرد کرزن، از آن استفاده می‌کند، گسترهٔ خاورمیانه به‌سوی مشرق یعنی سرزمین‌های تحت استعمار بریتانیا، در شبهٔ قاره هند و افغانستان کشیده می‌شود؛

– پس از جنگ جهانی اول و در طول جنگ جهانی دوم، با نامیده‌شدن ستاد فرماندهی جنگ قاهره به «ستاد فرماندهی خاورمیانه» افزون بر غرب آسیا، شمال آفریقا نیز وارد گسترهٔ خاورمیانه شد؛

– افغانستان و پاکستان، در مرزهای شرقی ایران قرار دارند؛ اگرچه منافع اصلی آن‌ها بر جوانب دیگری متمرکز است؛ اما گاهی دربرگیری آن‌ها در رژیم خاورمیانه، پیشنهاد می‌شود.

با تحولات جدید، این تقسیم‌بندی‌ها درحال تغییر است و مبنای آن ارتباطات سیاسی و اقتصادی است که وابستگی‌ها و حساسیت‌های امنیتی را ایجاد می‌کند. بدین ترتیب با تصور خاورمیانه به‌عنوان یک شبکهٔ منطقه‌ای، خوشه‌های موجود در این شبکه را می‌توان شامل خوشه‌های خلیج فارس، شامات، شمال آفریقا، آسیای مرکزی، قفقاز، شبه‌قاره و همچنین خوشهٔ نوین خاورمیانهٔ شمالی دانست. حوزهٔ خاورمیانهٔ شمالی شامل کوهستان‌های بلند، درهم پیچیده و زلزله‌خیزی است که بخشی از سیستم آلپ– هیمالیا بوده و فلات بلند داخلی را دربر گرفته است. ترکیه و ایران، افغانستان و عراق در این منطقه قرار دارند (Cohen,2009:672). ارتباطات فرهنگی و قومی و مسائل منطقه‌ای، پاکستان را نیز بیشتر با این حوزه هم‌سو کرده است. این کشورها از نظر ژئوپلیتیکی در میان آسیای جنوبی، آسیای مرکزی و خاورمیانه قرار دارند. بدین‌سان ایجاد چارچوب ژئوپلیتیکی که این حوزه را بهم پیوند دهد، می‌تواند هدفی

واقع‌بینانه باشد. این حوزه با سایر حوزه‌های خاورمیانه تفاوت زیادی دارد. بسیار بزرگ‌تر و پرجمعیت‌تر است. صدها سال تاریخ مشترکی از روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دارد. تجارت درون‌منطقه‌ای این حوزه از خاورمیانه بسیار بیشتر از سایر حوزه‌هاست و ازنظر تاریخی نیز در همکاری با یکدیگر و شکل‌دهی به یک زیرمنطقه در خاورمیانه نسبت به سایر حوزه‌ها تقدم تاریخی دارند. این ویژگی‌های مشابه سبب شد تا این حوزه برای نخستین‌بار در پیمان سعدآباد، نخستین رژیم امنیت دسته‌جمعی را بین خود ایجاد کند.

شایان توجه اینکه، شاهد توزیع نامتوازن قدرت در درون این خوشه برعکس دیگر خوشه‌های خاورمیانه نیستیم. در این خوشه قدرت‌های درجهٔ دوم جهانی قرار گرفته‌اند و نسبت به یکدیگر (به‌جز پاکستان و افغانستان) معمای امنیت ندارند. آن‌ها از اقتصاد موازی نیز برخوردار نیستند. مشکل بزرگ این خوشه، حساسیت قدرت مداخله‌گر بر این منطقه و تلاش در واگرایی آن‌هاست. متغیرهای داخلی (ثبات، نوسازی، مردم‌سالاری‌سازی، نوع نظام سیاسی) و درون‌خوشه‌ای(هویت مشترک شناختی و تاریخی، پیمان‌های منطقه‌ای دوجانبه و چندجانبه، بحران‌های مشترک ناشی از تهدیدهای قومی، مهاجرت و بنیادگرایی اسلامی، اقتصادهای مکمل درون منطقه‌ای) سبب اهمیت خاورمیانهٔ شمالی شده است. جدول ۱ برخی از شاخص‌های درون‌خوشه‌ای خاورمیانهٔ شمالی را در حوزهٔ اقتصادی نشان می‌دهد (Abbasi, 2014: 150).

**جدول ۱. حجم مبادلات تجاری بین کشورهای خاورمیانهٔ شمالی (چگالی درون‌خوشه‌ای) در سال (برحسب دلار)**

| کشور | جهان | ترکیه | ایران | پاکستان | عراق | افغانستان |
|---|---|---|---|---|---|---|
| ترکیه | ۳۵۰,۷۳۹,۹۱۶,۰۷۷ | | ۱۰,۶۸۷,۷۳۹،۰۰۰ | ۹۹۷,۹۵۷,۰۰۰ | ۷,۳۸۰,۰۰۰,۰۰۰ | ۲۶۴,۸۷۵,۰۰۰ |
| ایران | ۱۴۸,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ | ۱۰,۶۸۷,۷۳۹،۰۰۰ | | ۱,۴۴۲,۸۹۷,۷۷۰ | ۴,۹۳۶,۳۹۸,۰۰۰ | ۱,۳۴۲,۳۱۶,۰۰۰ |
| پاکستان | ۵۷,۱۵۹,۸۶۷,۰۲۲ | ۹۹۷,۹۵۷,۰۰۰ | ۱,۴۴۲,۸۹۷,۷۷۰ | | ۱۲۸,۴۲۰ | ۱,۸۷۵,۱۷۴,۰۰۰ |
| عراق | ۵۷,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ | ۷,۳۸۰,۰۰۰,۰۰۰ | ۴,۹۳۶,۳۹۸,۰۰۰ | ۱۲۸,۴۲۰ | | ۱۸,۰۰۰,۰۰۰ |
| افغانستان | ۱۱,۶۵۵,۹۶۱,۶۵۹ | ۲۶۴,۸۷۵,۰۰۰ | ۱,۳۴۲,۳۱۶,۰۰۰ | ۱,۸۷۵,۱۷۴,۰۰۰ | ۱۸,۰۰۰,۰۰۰ | |
| خاورمیانه شمالی | ۶۲۴,۵۵۵,۷۴۴,۷۵۸ | ۱۹,۳۳۰,۵۷۱,۰۰۰ | ۱۸,۳۹۹,۳۳۲,۷۷۰ | ۴,۳۱۶,۰۲۸,۷۷۰ | ۱۲,۳۲۴,۳۹۸,۰۰۰ | ۳,۵۰۰,۳۶۵,۰۰۰ |
| خاورمیانه | ۲,۱۷۹,۲۲۰,۴۱۹,۶۷۸ | | | | | |
| درصد تجارت درون منطقه ای | ۲۸.۶۵ | ۵.۵ | ۱۲.۳۷ | ۷.۵ | ۲۱.۶۲ | ۳۰.۰۳ |

**www.world bank.org/data: (Accessed on: 5/11/2013)**
**www.trademap.org /export & Import:(Accessed on: 5/11/2013)**
**http:// www.world-fact-book,current economy profile (Accessed on: 5/10/2015)**

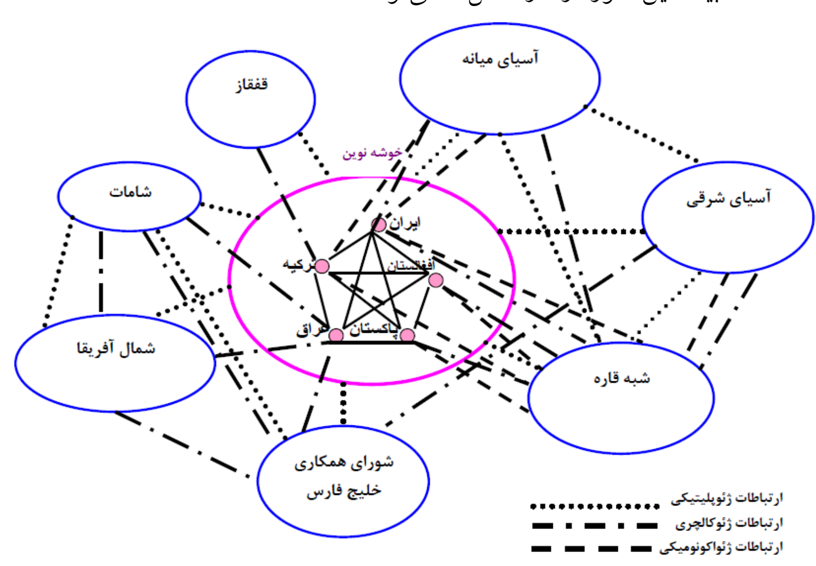






### قطبیت خاورمیانهٔ شمالی در درون شبکهٔ خاورمیانه

برای ترسیم شبکهٔ راهبردی خاورمیانهٔ شمالی، با مبنا قراردادن چگالی ارتباطی و وجود حلقه‌های پیوندی، باید جایگاه آن را براساس شبکه‌های پیوندی مشخص کرد. شبکهٔ خاورمیانهٔ شمالی به خاورمیانه محدود نشده است و سایر مناطق را هم دربر می‌گیرد. این حوزه سه شبکهٔ ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی و ژئوکالچری دارد که مرکزیت میانی آن را در خاورمیانه فراهم آورده است. قطبیت این حوزه را در شکل ۱ می‌توان نشان داد :




**شکل ۱. مرکزیت خاورمیانهٔ شمالی**

**الف)** شبکهٔ **ژئوپلیتیکی خاورمیانهٔ شمالی و آسیای مرکزی در مقایسه با سایر خوشه‌ها**

خوشه‌های مختلف شبکهٔ خاورمیانه بر مبنای چگالی ارتباطات با خاورمیانهٔ شمالی به ترتیب عبارتند از: آسیای مرکزی، شورای همکاری خلیج فارس، قفقاز و در خارج از منطقهٔ شبه‌قاره و آسیای شرقی. یکی از خوشه‌های مرتبط با خاورمیانهٔ شمالی، خلیج فارس است. سیستم تابعهٔ خلیج فارس از دو بخش مرکز و پیرامون تشکیل شده است. بخش مرکزی سیستم متشکل از کشورهای شورای همکاری خلیج فارس هستند که انسجام سازمانی آن‌ها را از بخش دیگر متمایز می‌کند. ایران و عراق نیز جزء زیرسیستم خلیج فارس هستند که به بخش پیرامون

سیستم تابعه خلیج فارس تبدیل شده‌اند؛ هرچند، درجهٔ اثرگذاری آن‌ها بر نظم منطقه‌ای بسیار بالاست (Ghasemi & Salehi,2007: 53-55). حوزهٔ جنوبی خلیج فارس با دیدگاه‌های خاص نیروهای مداخله‌گر فرامنطقه‌ای پیوند خورده و الگوی پیچیده‌ای از رقابت و همگرایی را شکل داده است. این حلقه معمای امنیت دارد و نقش حساس آن در تولید انرژی در نظام بین‌الملل سبب دخالت قدرت‌های بزرگ و فشارهای سیستمی شده است. این موضوع تاکنون، رابطهٔ همراه با رقابت را با خاورمیانهٔ شمالی به‌ویژه ایران و عراق به‌وجود آورده است. ازنظر امنیتی، این حوزه کشش زیادی برای ارتباط با خاورمیانهٔ شمالی ندارد؛ هرچند ازنظر اقتصادی بیشترین ارتباطات را ارائه می‌کند.

در این نوشتار، خاورمیانهٔ شرقی (افغانستان و پاکستان) به‌سبب شباهت‌های ژئوپلیتیکی، ژئوکالچری و ژئواکونومیکی در پیوند با خاورمیانهٔ شمالی شمرده شده است و تاریخ روابط خارجی آن‌ها نیز از این موضوع حکایت دارد. این کشورها ارتباط‌دهندهٔ خاورمیانهٔ شمالی با هند و چین هستند. پاکستان با هند مرزهای طولانی دارد. افغانستان نیز حلقهٔ پیوندی خاورمیانهٔ شمالی با هند و آسیای شرقی است. برای کشورهای خاورمیانهٔ شمالی در این منطقه بحران‌ها و فرصت‌هایی وجود دارد.

قفقاز در مرز شمالی خاورمیانهٔ شمالی است. این منطقه، منابع غنی انرژی و جایگاه بالای سیاسی دارد. این خوشه نیز برای خاورمیانهٔ شمالی در تنوع‌بخشی به مسیر انرژی و تجارت آن‌ها جایگاه مهمی دارد و برای برخی از کشورهای خاورمیانهٔ شمالی نیز تهدیدهای امنیتی دارد. مهم‌ترین خوشهٔ مرتبط با خاورمیانهٔ شمالی ازنظر ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی است که وارث جادهٔ ابریشم و منابع غنی انرژی و پل ارتباطی آسیا و اروپاست. آسیای مرکزی برای خاورمیانهٔ شمالی اهمیت راهبردی دارد[۱]. جدول ۲، آخرین شاخص‌های کشورهای آسیای مرکزی را نشان می‌دهد:

---

۱. از نیمهٔ قرن نوزدهم جغرافی‌دانان و سیاحان با توجه به عینیت‌های جغرافیایی و تقسیم‌بندی‌های اقلیمی بخش بزرگی از قارهٔ آسیا را آسیای مرکزی نامیدند که شامل پنج کشور آسیای مرکزی کنونی، سین‌کیانگ چین، تبت شمالی، بخش غربی مغولستان، کشمیر و بخش شمال پاکستان، افغانستان و بخشی از شمال خراسان و مازندران ایران بود. روس‌ها در راستای جداسازی اقوام غیر روس از گذشتهٔ تاریخی خود کلمهٔ آسیای میانه را با محدودهٔ گسترده‌تر به‌جای لفظ تاریخی ماوراءالنهر برای منطقه ایجاد کردند (Shirazi, 2005: 113).



کتابخانه ایرانشناسی



**جدول ۲. شاخص‌های خوشهٔ آسیای مرکزی:**
**سال ۲۰۱۰ (شاخص‌های اقتصادی برحسب دلار)**

| | ترکمنستان | ازبکستان | تاجیکستان | قزاقستان | قرقیزستان |
|---|---|---|---|---|---|
| مساحت | ۴۸۸۱۰۰ | ۴۴۷۴۰۰ | ۱۴۲۵۵۰ | ۲۷۲۴۹۰۰ | ۱۹۹۹۴۹ |
| جمعیت | ۵،۰۴۱،۹۹۵ | ۲۸،۵۶۲،۴۰۰ | ۶،۸۷۸،۶۳۷ | ۱۶،۳۲۳،۲۸۷ | ۵،۴۴۷،۹۰۰ |
| جمعیت شهری | ۲،۴۴۰،۸۳۰ | ۱۰،۳۴۰،۷۳۱ | ۱،۸۲۲،۸۳۹ | ۸،۷۷۰،۸۲۹ | ۱،۹۲۳،۳۲۷ |
| امید به زندگی | ۶۵ | ۶۸ | ۶۷ | ۶۸ | ۶۹ |
| دسترسی جمعیت به منابع آب (درصد) | ۷۰ | ۸۷ | ۶۹ | ۹۳ | ۸۷ |
| خطوط راه آهن در کشور (کیلومتر) | ۳۱۱۵ | ۴۲۲۷ | ۶۲۱ | ۱۴۲۰۲ | ۴۱۷ |
| تولید ناخالص داخلی (GDP) | ۲۰،۰۰۰،۷۰۱،۷۵۴ | ۳۹،۳۳۲،۷۷۱،۰۱۴ | ۵،۶۴۱،۷۴۱،۹۶۳ | ۱۴۸،۰۴۷،۳۴۸،۲۴۱ | ۴،۷۹۴،۳۶۱،۸۲۱ |
| صادرات کالا و خدمات | ۱۰،۳۴۷،۰۰۰،۰۰۰ | ۱۲،۲۶۹،۰۱۷،۴۶۶ | ۸۵۷،۷۵۷،۷۰۶ | ۶۵،۰۷۳،۹۵۸،۸۰۷ | ۲،۶۶۵،۵۵۳،۵۴۷ |
| واردات کالا و خدمات | ۱۰,۹۲۱,۰۰۰,۰۰۰ | ۱۲,۰۵۵,۵۴۸,۳۷۸ | ۳,۴۴۴,۴۷۷,۹۵۸ | ۴۳,۲۵۱,۱۵۶,۷۳۰ | ۴,۱۱۵,۹۰۴,۲۷۵ |
| درآمد ناخالص ملی (GNI) | ۱۸،۱۰۶،۷۰۱،۷۵۴ | ۸۲۲،۰۰۰،۰۰۰ | ۱۵،۷۸۷،۶۰۰ | ۱۰،۷۶۸،۱۵۳،۳۷۱ | ۴۳۷،۵۸۶،۱۰۰ |
| سرمایه گذاری مستقیم خارجی (FDI) (جریانهای ورودی) | ۲،۰۸۳،۰۰۰،۰۰۰ | ۸۲۲،۰۰۰،۰۰۰ | ۱۵،۷۸۷،۶۰۰ | ۱۰،۷۶۸،۱۵۳،۳۷۱ | ۴۳۷،۵۸۶،۱۰۰ |

**Source: www.world bank.org/data: (Accessed on: 5/11/2013)**

در نظریه‌های ژئوپلیتیک، حوزهٔ آسیای مرکزی و قفقاز در پیوند با خاورمیانه بررسی‌شده است یا به‌عبارت دقیق‌تر، خاورمیانهٔ شمالی در این حوزه قرار گرفته است. نیکولاس اسپایکمن، جغرافی‌دان دانشگاهی در آمریکا، بر این نظر بود که مناطق ساحلی اوراسیا – اروپای ساحلی، خاورمیانه، هندوستان، آسیای جنوبی و چین– به‌دلیل جمعیت و منابع و نیز استفاده از خطوط دریایی داخلی، کلید کنترل جهان هستند (Cohen, 2009: 57). جهان‌بینی ژئوپلیتیکی برژینسکی نیز بر نبرد میان قدرت زمینی اوراسیا و قدرت دریایی قرار داشت. ازنظر وی، کلید مهار و جلوگیری از سلطهٔ اتحاد شوروی بر جهان، در کنترل کشورهای محوری از سوی ایالات متحده است. وی این کشورها را به‌واسطهٔ موقعیت جغرافیایی‌شان که به آنها توان به‌کارگیری نفوذ اقتصادی ـ نظامی می‌داد یا مکان‌های مهم ژئواستراتژیک نظامی تعریف می‌کرد (Cohen, 2009: 65).

به‌صورت کلی پایان جنگ سرد و ظهور شش کشور جدید در همسایگی مرزهای خاورمیانهٔ

شمالی و سپس تحولات جدید در افغانستان و عراق منجر به بروز تحولی اساسی در قوانین ژئوپلیتیک کشورهای منطقه (ترکیه، ایران، پاکستان، عراق و افغانستان) شده است. بنا به‌نظر جان گریس این قوانین شامل مجموعه‌ای از فرضیه‌های سیاسی و جغرافیایی است که سیاست خارجی یک کشور را پایه‌ریزی می‌کند؛ شامل تعریف منافع یک دولت، تهدیدهای خارجی نسبت به آن منافع، واکنش به این تهدیدها و سرانجام توجیه واکنش‌ها [1] (Taylor,1991: 56-57). تا پیش از سال ۱۹۷۹ قوانین ژئوپلیتیکی اعضای سنتو براساس سیاست نبودِ وابستگی اقتصادی به اتحاد شوروی، از راه همکاری نظامی و اقتصادی با یکدیگر پایه‌ریزی شده بود. پس از انقلاب اسلامی ایران و حملهٔ اتحاد شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹، اوضاع تاحدی پیچیده‌تر شد. ایران با خط‌مشی اسلامی نه شرقی نه غربی خود الگوی جنگ سرد را شکست و پاکستان نیز به‌عنوان یک کشور خط مقدم در برابر نیروهای اشغال‌گر اتحاد شوروی، رابطه‌ای متزلزل با اتحاد شوروی برقرار کرد. ترکیه نیز موضع خود را به‌عنوان نزدیک‌ترین پایگاه غرب به اتحاد شوروی و متحدان بعثی و قابل اعتماد آن در سوریه و عراق حفظ کرد. افغانستان و عراق نیز مسیرهای متفاوتی به‌کار گرفتند.

در چنین شرایطی برای همکاری‌های منطقه‌ای محیط مناسبی وجود نداشت. در سال ۱۹۹۱ هر سه کشور در برابر پیدایش یک خلأ ژئوپلیتیکی در سطح منطقه، شش کشور تازه استقلال‌یافته بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و افغانستان سراسر هرج‌ومرج قرار گرفتند. بنابراین نظام ژئوپلیتیکی جدید آن‌ها را مجبور می‌کرد که در راستای منافع حقیقی مشترک گام بردارند. فاکتورهای زیر را می‌توان به‌عنوان دلایل اصلی برقراری نظام جدید ژئوپلیتیکی برشمرد: ۱. ترکیه و پاکستان پس از فروپاشی یا عقب‌نشینی حامیان جنگ سرد از حمایت بیگانگان محروم شدند. ایران نیز که به‌شدت تلاش می‌کرد تا خود را از حلقهٔ اتحاد شوروی و آمریکا دور نگه دارد، در اواخر جنگ سرد موقعیتی به‌شدت بی‌ثبات و متزلزل پیدا کرد؛ ۲. هر سه کشور با داشتن صنایع صادراتی، منافع مشترکی را در بازارهای جدید کشورهای شمالی بین خود تقسیم کردند؛ ۳. هر سه کشور به آب‌های گرم دسترسی دارند، درحالی‌که جمهوری آذربایجان، افغانستان و سایر جمهوری‌های آسیای مرکزی به این آب‌ها دسترسی ندارند؛ ٤. هر سه کشور مرزهای نژادی مشترک دارند. با افغانستان، جمهوری آذربایجان و جمهوری‌های آسیای مرکزی و با یکدیگر روابط تاریخی متقابل دارند و سرانجام اینکه منافع مشترک

---

1.Quoted from: Dvkrdyh,1998: 147



کتابخانه ایرانشناسی



به‌ضرورت ایجاد توازن در رقابت‌های منطقه‌ای بین ایران و ترکیه منجر خواهد شد. برخی احیای اکو در این حوزه را رویدادی مهم و برخورداری از حق انتخاب برای کشورهای منطقه بدون فشارهای سیستمی دانستند (Dvkrdyh,1998: 147-149). جدول ۳، پیمان‌های موجود بین خاورمیانهٔ شمالی و آسیای مرکزی را در مقایسه با سایر خوشه‌ها نمایش می‌دهد:

**جدول ۳. ارتباطات حقوقی (پیمان‌های حقوقی امنیتی و اقتصادی مشترک درون‌شبکه‌ای و فراشبکه‌ای) خاورمیانهٔ شمالی با آسیای مرکزی**

| کشورها | ایران | عراق | ترکیه | افغانستان | پاکستان | ترکمنستان | تاجیکستان | ازبکستان | قرقیزستان | قزاقستان | چین | هند |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| اکو | * | | * | * | * | * | * | * | * | * | | |
| پیمان شانگهای | عضو ناظر | | | | | | * | * | * | * | * | |
| SAARC | | | | * | * | | | | | | | * |
| D ۸ | * | | * | | * | | | | | | | |
| سازمان همکاری اسلامی | * | * | * | * | * | * | * | * | * | * | | |
| بانک توسعه آسیایی | * | * | * | * | * | * | * | * | * | * | * | * |
| بانک توسعه اسلامی | * | * | * | * | * | * | * | * | * | * | | |
| پیمان عدم تعهد | * | * | * | * | * | * | ناظر | * | ناظر | ناظر | ناظر | * |

**منبع: نویسندگان**

اکو مهم‌ترین پیمانی است که این کشورها به‌جز عراق عضو آن هستند؛ درحالی‌که زمینهٔ ورود عراق به اکو با توجه به پیوند گذشتهٔ این کشور با خاورمیانهٔ شمالی در پیمان سعدآباد و بغداد و حضورنداشتن آن کشور در شورای همکاری خلیج فارس باوجود عرب‌بودن و تحولات جدید این کشور فراهم است. پایان‌یافتن جنگ سرد، موقعیت‌هایی را برای برقراری دوبارهٔ ارتباط طبیعی بین این کشورها فراهم آورد، البته چنین ارتباطی بدون وجود اکو نیز پدیدار می‌شد؛ چنان‌که در تلاش آن‌ها برای ورود به شانگهای می‌توان دید.

دیگر حوزهٔ ژئوپلیتیکی که دو خوشهٔ خاورمیانهٔ شمالی و آسیای مرکزی را بهم مرتبط می‌کند، روابط نسبی هستند. نوعی روابط خونی، نژادی و دینی که در سابقهٔ تمدنی، تاریخی،

مذهبی و قومیتی شباهت دارد. بر این اساس، کشورهای مسلمان در شبکه‌سازی منطقه‌ای در خوشهٔ آسیای مرکزی و قفقاز، خلیج فارس و شبه‌قاره و خاورمیانهٔ شمالی هستند. منطقه‌ای که خاستگاه تمدنی این کشورها بوده و هویت این کشورها را دربر گرفته است. خاورمیانهٔ شمالی نزدیکی نژادی و مذهبی با آسیای مرکزی و قفقاز و نزدیکی مذهبی با خلیج فارس دارد. حوزهٔ فرهنگی نوروز این خوشه را بیشتر با آسیای مرکزی و قفقاز و شبه‌قاره متصل می‌کند. در آسیای مرکزی، قفقاز، شبه‌قاره و برخی کشورهای خلیج فارس به زبان فارسی صحبت می‌شود. بازیابی هویت گذشته از برنامه‌های بلندمدت هرکدام از این کشورهاست (Toyserkani, 2009: 28-29). **این** ویژگی‌ها افزون بر گسترش همکاری‌ها، در برخی حوزه‌ها آسیب‌های امنیتی نیز ایجاد کرده است. اسلام‌گرایی افراطی و بحران‌های قومی، مشکلات امنیتی مهمی هستند که در این حوزهٔ خاورمیانه وجود دارند. هرچند آسیای مرکزی در حاکمیت کمونیسم قرار داشت؛ ولی شاهد بروز تحولاتی در تأثیرپذیری از این جریان بود. پایان نظام دوقطبی و جنگ سرد، این شرایط را مهیاتر کرد (Koulaee, 2005: 284). کمک آن‌ها در حل این مشکلات امنیتی، سبب گسترش پیمان‌های امنیتی دوجانبه و چندجانبه از گذشته تاکنون شده است. این موضوع سبب‌شده است که هنوز سیاستگذاری در این منطقه براساس مکاتب ژئوپلیتیکی که مبتنی بر سنت واقع‌گرایی است، انجام شود و امنیت در دستور کار کشورهای این منطقه و در ارتباط آن‌ها با سایر حوزه‌های خاورمیانه باشد. بدین‌سان در بیشتر نظریه‌ها، از منظر امنیتی، خاورمیانهٔ شمالی در پیوند با حوزهٔ اوراسیا معرفی شده است.

### ب) شبکهٔ ژئواکونومیکی خاورمیانهٔ شمالی و آسیای مرکزی در مقایسه با سایر حوزه‌ها

#### ارتباطات تجاری

جایگاه ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی خاورمیانهٔ شمالی، مرکزیت میانی آن را سبب شده است. این روند سبب شکل‌دهی بیشترین ارتباطات اقتصادی و حمل‌ونقلی این خوشه در درون خود و با سایر خوشه‌ها در شبکهٔ خاورمیانه شده است. در یک رویکرد مقایسه‌ای این خوشه توانسته است تا منابع بیشتری از پیوندهای شبکه‌ای را به‌دست آورد. خاورمیانهٔ شمالی در مقایسه با سایر حوزه‌های خاورمیانه در تجارت جهانی و جذب سرمایه‌گذاری خارجی سهم بیشتری دارد. بیشترین ارتباطات اقتصادی (واردات و صادرات) این خوشه، در درون خاورمیانه با شورای همکاری خلیج فارس است و در بیرون خاورمیانه، با هند و چین است. بیشترین

حجم صادرات و واردات در خاورمیانه نیز متعلق به این خوشــه اســت. مرکزیــت میــانی آن در این شاخص‌ها سبب قطبیت آن شده است (جدول‌های ٤، ٥ و ٦).

**جدول ٤. سنجش شاخص‌های کلان خاورمیانهٔ شمالی با سایر حوزه‌های خاورمیانه در سال ۲۰۱۰**

| خوشه ها | آسیای مرکزی | قفقاز | خاورمیانه شمالی | شورای همکاری خلیج فارس | شامات | شمال آفریقا |
|---|---|---|---|---|---|---|
| جمعیت | ۶۲.۲۵۴.۲۱۹ | ۱۶.۵۹۹.۲۰۴ | ۳۸۶.۶۳۴.۲۲۹ | ۴۳.۴۹۹.۵۷۱ | ۳۸.۳۴۴.۸۰۶ | ۱۶۵.۵۲۳.۹۱۸ |
| درآمد سرانه (دلار) | ۱۶.۵۴۰ | ۱۱.۱۲۸ | ۲۵.۲۵۶ | ۲۱۲.۸۷۷ | ۴۷.۴۶۶ | ۲۸.۵۴ |
| GDP (هزار دلار) | ۲۱۷.۸۱۶.۹۲۴ | ۷۳.۹۱۵.۴۴۰ | ۱.۳۹۱.۳۶۴.۴۵۹ | ۱.۰۹۰.۹۱۴.۸۲۰ | ۳۴۲.۳۲۲.۰۶۹ | ۵۷۸.۲۷۵.۲۶۴ |
| صادرات به جهان (دلار) | ۹۱.۲۱۳.۲۸۸.۵۲۶ | ۳۴.۵۴۱.۴۶۰.۳۹۸ | ۲۵۹.۷۸۸.۳۸۶.۲۶۰ | ۶۵۴.۸۷۸.۶۲۷.۶۰۷ | ۱۲۱.۸۵۹.۸۴۶.۳۷۸ | ۵۶۰.۷۱۴.۸۱۷.۸۲۲ |
| واردات از جهان (دلار) | ۷۳.۷۸۸.۰۸۷.۳۴۱ | ۲۰.۸۴۴.۶۸۴.۸۲۳ | ۳۴۶.۴۱۰.۳۰۷.۳۱۳ | ۴۶۱.۵۳۲.۷۶۸.۴۱۶ | ۱۳۲.۴۰۶.۶۶۵.۱۹۱ | ۱۷۹.۶۴۰.۱۷۶.۶۲۸ |
| FDI (دلار) | ۱۴.۱۳۶.۵۲۷.۰۷۱ | ۱.۹۴۹.۹۰۰.۵۰۹ | ۱۶.۱۷۴.۹۵۵.۱۹۰ | ۳۳.۴۲۱.۲۸۷.۰۸۹ | ۱۲.۶۰۲.۶۸۶.۱۴۹ | ۱۳.۰۷۵.۰۹۲.۹۷۳ |
| نرخ رشد (GDP) | ٪۶/۴ | ٪۴/۳ | ٪۵/۰۴ | ٪۵/۸ | ٪۳/۴ | ٪۳/۴ |

**Sources: 1. http://www.world-fact-book,current economy profile (accessed on: 5/10/2015)**
**2. www.world bank.org/data: (accessed on: 5/11/2013)**

این جدول نشان می‌دهد که خاورمیانهٔ شمالی در بسیاری از شاخص‌ها از سایر خوشه‌ها پیشی‌گرفته است و مرکزیت میانی یا قطبیت را به‌دست آورده است.

**جدول ٥. آمار واردات خوشهٔ خاورمیانهٔ شمالی از سایر خوشه‌ها در سال ۲۰۱۰ (واحد: هزار دلار)**

| | قفقاز | شورای همکاری خلیج فارس | آسیای مرکزی | شمال آفریقا | شامات | شبه قاره |
|---|---|---|---|---|---|---|
| واردات ایران از | ۱۸۴.۵۱۸ | ۱۶.۱۳۱.۲۲۳ | ۳۹۲.۳۲۹ | ۱۷۱.۷۳۱ | ۱۱۱.۰۸۲ | ۷.۰۶۸.۵۲۱ |
| واردات عراق از | ۳۹.۴۰۹ | ــــــ | ــــــ | ــــــ | ۳.۶۸۹.۴۲۱ | ۴.۲۷۸.۰۹۶ |
| واردات افغانستان از | ۸.۳۰۵ | ۱۵۹.۲۶۶ | ۱.۵۱۱.۱۳۵ | ۱.۲۰۱ | ۱.۳۰۰ | ۸۱۶.۷۵۲ |
| واردات پاکستان از | ۵۷۴ | ۱۲.۲۹۴.۵۹۲ | ۹۲.۳۲۶ | ۵۱۳.۴۸۸ | ۲۸.۳۷۳ | ۶.۸۰۷.۶۳۴ |
| واردات ترکیه از | ۱.۱۵۸.۴۸۲ | ۳.۶۳۸.۲۸۴ | ۴.۰۳۳.۲۷۱ | ۴.۳۰۴.۵۸۸ | ۲.۲۹۳.۲۷۶ | ۲۰.۵۹۰.۷۴۴ |
| واردات خاورمیانه شمالی از | ۱.۳۹۱.۲۸۸ | ۳۲.۳۵۳.۰۸۰ | ۶.۰۴۹.۰۴۹ | ۵.۳۹۴.۵۳۵ | ۶.۱۲۳.۴۵۲ | ۳۹.۵۶۱.۷۴۷ |

**Source: www.trademap.org / import :( Accessed on: 5/11/2013)**

**جدول ٦. آمار صادرات کالا از کشورهای خوشهٔ خاورمیانهٔ شمالی به سایر خوشه‌ها در سال ۲۰۱۰**
**واحد: هزار دلار**

| | قفقاز | شورای همکاری خلیج فارس | آسیای مرکزی | شمال آفریقا | شامات | شبه قاره |
|---|---|---|---|---|---|---|
| صادرات ایران به | ۵۶۲.۶۴۹ | ۳.۹۲۷.۹۲۸ | ۷۶۰.۵۷۹ | ۱۲۵.۲۳۰ | ۴۷۷.۱۴۷ | ۶.۱۲۳.۸۰۹ |
| صادرات عراق به | ۲۷۹ | ــــــ | ــــــ | ــــــ | ۲۲۰.۹۷۵ | ۱۳.۵۶۶.۷۱۴ |
| صادرات افغانستان به | ــــــ | ۷.۷۴۷ | ۱۷.۲۰۴ | ۳.۸۳۳ | ۹۷۰ | ۷۷.۰۵۰ |
| صادرات پاکستان به | ۸.۵۲۴ | ۲.۶۶۲.۸۶۹ | ۱۲.۰۹۳ | ۱۸۰.۱۷۵ | ۶۷.۹۰۰ | ۱.۷۱۰.۹۲۷ |
| صادرات ترکیه به | ۲.۳۲۰.۶۷۰ | ۶.۴۱۵.۹۳۷ | ۲.۵۱۵.۳۶۳ | ۷.۰۴۰.۹۲۷ | ۵.۱۲۳.۴۵۰ | ۲.۸۶۶.۶۲۰ |
| صادرات خاورمیانه شمالی به | ۲.۸۹۲.۱۲۲ | ۱۳.۰۱۴.۵۲۲ | ۳.۳۰۵.۲۳۹ | ۸.۰۶۱.۹۱۱ | ۸.۸۹۰.۴۴۲ | ۲۴.۳۴۵.۱۲۰ |

**Sources: www.trademap.org /export :( Accessed on: 5/11/2013)**

این جدول‌ها نشان می‌دهند که خاورمیانهٔ شمالی ازنظر صادرات و واردات کشش‌پذیری کمی با آسیای مرکزی دارد و شبه قارهٔ هند و شورای همکاری خلیج فارس در رده‌های نخست قرار دارند. این برخلاف ظرفیت و کشش‌پذیری بازار آسیای مرکزی بـرای خاورمیانـهٔ شـمالی است. این جدول‌ها همچنین نشان می‌دهند که خوشهٔ خاورمیانهٔ شـمالی ازنظـر شـاخص‌هـای اقتصادی، به یک حوزهٔ پیش‌رو در خاورمیانه تبدیل شـده اسـت. ایـن رونـد، نـوعی وابسـتگی متقابل را بین خاورمیانهٔ شمالی و آسیای مرکزی، شورای همکاری خلیج فارس در درون شبکهٔ خاورمیانه و با هند و چین در ارتباطات فرامنطقه‌ای ایجاد کرده است.







**۱.ارتباطات انرژی**

یکی از مهم‌ترین حوزه‌های انرژی جهان، بیضی راهبردی انرژی است که جفری کمپ از دانشمندان ژئوپلیتیک آمریکایی آن را ناظر به حوزۀ آسیای مرکزی، قفقاز و خلیج فارس می‌داند. همین منطقه جزیی از هارتلند مکیندر، ریملند اسپایکمن و تأکید برژینسکی بر بازی هژمونیک آمریکا در اوراسیا است (Brzezinski, 1999: 28). آنچه آسیای مرکزی را با خاورمیانۀ شمالی به‌عنوان دو حوزۀ مهم از بیضی راهبردی انرژی پیوند می‌دهد، بیشتر از آنکه ذخایر انرژی و تولید آن باشد، حمل‌ونقل انرژی است که درحال حاضر اهمیتی مهم‌تر از تولید آن در جهان پیدا کرده است. بنابراین، بااهمیت‌یافتن نفت و گاز در تحولات جهانی، حوزۀ خاورمیانۀ شمالی در کانون منطقه‌ای قرارگرفته که در تولید (ایران، عراق) و در انتقال (پاکستان، افغانستان و ترکیه) انرژی نقشی اساسی بازی می‌کنند. موقعیت راهبردی خوشۀ خاورمیانۀ شمالی در ارتباط‌دادن دو حوزۀ مهم انرژی دریای خزر و خلیج فارس نیز مهم‌اند. ایران و عراق مهم‌ترین تولیدکنندۀ انرژی در این حوزه قرار دارند که در مجموع ۲۰ درصد از ذخایر نفت جهان را دارند و در سال ۲۰۱۰ نزدیک به هشت میلیون بشکه نفت تولید کردند (BP Statistical Review of World Energy, 2009). این آمار در سال ۲۰۱۳ به ترتیب به ۹/٤ و ۸/٦ درصد و ۱۸ درصد ذخایر جهان رسیده و این دو کشور هفت میلیون بشکه نفت تولید کرده‌اند (www.world-fact-book,current economy profile, 2014).

تلاش برای ساخت خط لولۀ صلح (خط لولۀ انتقال گاز ایران به پاکستان و هند) و خط لولۀ انتقال گاز ترکمنستان از راه افغانستان و پاکستان به هند، خط لولۀ گاز ایران به ترکیه، خطوط لولۀ انتقال نفت عراق و انتقال انرژی آسیای مرکزی از راه ایران، این حوزه را به قطب انتقال انرژی جهان تبدیل کرده است. کشورهای آسیای مرکزی همه دارای منابع نفت و برخی دارای منابع گاز و زغال سنگ هستند. راه‌حل منطقی ارتباط‌دادن این جمهوری‌ها و افغانستان به خلیج فارس، از راه ایران است (Mojtehedzadeh, 1992: 397)؛ هرچند درحال حاضر ترکیه خود را به‌عنوان هاب انتقال انرژی معرفی کرده است. بنابراین، این مسئله فراتر از هر چیز دیگر نشانی از ظهور یک ژئوپلیتیک جدید در منطقه است (Dvkrdyh, 1998: 158).

**جدول ۷. میزان ذخایر و صادرات انرژی حوزهٔ خاورمیانهٔ شمالی در مقایسه با سایر حوزه‌ها**

| نفت | خاورمیانه شمالی | خلیج فارس | آسیای مرکزی | قفقاز | شمال آفریقا | شامات |
|---|---|---|---|---|---|---|
| حجم ذخایر (میلیارد بشکه) | ۲۵۳/۲۹ | ۴۹۶/۴۲ | ۴۱/۰۵ | ۷/۰۳ | ۶۱/۶ | ۲/۵ |
| میزان صادرات (بشکه در روز) | ۴.۷۹۱.۲۹۰ | ۱۱.۶۳۲.۲۰۰ | ۱.۶۰۲.۹۵۵ | ۶۵۱.۷۰۰ | ۳.۵۲۸.۲۰۰ | ۳۴۹.۰۱۰ |

| گاز | خاورمیانه شمالی | خلیج فارس | آسیای مرکزی | قفقاز | شمال آفریقا | شامات |
|---|---|---|---|---|---|---|
| حجم ذخایر (میلیارد مترمکعب) | ۳۳.۶۹۰ | ۴۲.۵۷۰ | ۱۱.۶۰۰ | ۱.۳۱۰ | ۸.۲۳۰ | ۲۸۰ |
| میزان صادرات (میلیارد مترمکعب) | ۸/۵۱۹ | ۱۱۳/۳۶ | ۴۳/۱ | ۵/۹۳ | ۸۳/۴۹ | ——— |

**Sources: 1. www.British Petroleum.org/ 2010**
**2. www.cia.gov/the-world-factbook/2010**
**3. www.theodora.com/world-fact-book,current economy profile (Accessed on: 5/11/2013)**

### ۲.ارتباطات حمل‌ونقل

ارتباطات حمل‌ونقل خوشهٔ خاورمیانهٔ شمالی نیز متفاوت از سایر خوشه‌های خاورمیانه است. مناطق مهم آسیای مرکزی، قفقاز، آسیای جنوبی و آسیای شرقی و شورای همکاری خلیج فارس حلقه‌های ارتباطی حمل‌ونقل آن هستند. جادهٔ ابریشم قدیم با مرکزیت این کشورها، ارتباط‌دهندهٔ آن‌ها با این مناطق بود که چین را از راه این کشورها به مدیترانه وصل می‌کرد. جادهٔ ابریشم، آسیا را از راه خشکی طی می‌کرد؛ طول راه‌های آن بالغ بر ۸۰۰۰ کیلومتر بود (Zand Moghadam & Salmanian, 2010: 3-8). کشورهای خاورمیانهٔ شمالی در کانون این مسیر تجاری قرار دارند. در این صورت افغانستان که در چهارراه مسیرهای بازرگانی قرار دارد، می‌تواند نقش یک گذرگاه مهم حمل‌ونقل را بین آسیای مرکزی و اقیانوس هند بازی کند. طولانی‌ترین بخش از مسیر، بین دو شهر تاشکند و کراچی از افغانستان می‌گذرد. امور حمل‌ونقل به‌گونه‌ای نمادین در شهر پیشاور و اطراف آن تقریباً به‌شکل کامل توسط افغان‌ها اداره می‌شود (Dvkrdyh, 1998: 153-154). هندیان در طول تاریخ از راه این حوزه ارتباطات خود را شکل می‌دادند. این خوشه، حلقهٔ پیوند آسیای







مرکزی و قفقاز به شبه‌قاره و خلیج فارس نیز هست. مسیرهای مختلف حمل‌ونقلی خاورمیانهٔ شمالی به این شرح است (Lotfian, 2012: 105-106):

- موافقت‌نامهٔ مسیرهای شمال ـ جنوب بین روسیه، ایران و هند در سال ۲۰۰۰ امضا شد و تاکنون پانزده کشور شمال اروپا، آسیای مرکزی و قفقاز، خلیج فارس، اقیانوس هند و جنوب شرقی آسیا موضوع پیوستن به این موافقت‌نامه را در دستور کار دارند؛
- برنامهٔ راه آهن سراسری آسیا که با راهروهای مختلف از این منطقه می‌گذرد؛
- راهروی شمال ـ جنوب که روسیه و کشورهای اسکاندیناوی و کشورهای شمال اروپا را از راه ایران به کشورهای خلیج فارس، شبه‌قاره و آسیای شرقی متصل می‌کند؛
- مسیر حمل‌ونقل شرق و غرب: چین، افغانستان، ترکمنستان، ایران و عراق و ترکیه را به اروپا وصل می‌کند و جایگزین جادهٔ ابریشم باستانی می‌شود؛
- مسیر حمل‌ونقلی شبه قارهٔ هند به مدیترانه و اروپا که از خاورمیانهٔ شمالی می‌گذرد.

به‌شکل کلی کشورهای آسیای مرکزی با کشورهای همسایهٔ هم‌جوار خود، شانرده مرز جاده‌ای و چهار مرز ریلی در راهروهای جنوبی و شرقی دارند که امکان رفت‌وآمد و حمل‌ونقل را فراهم می‌کند. آسیای مرکزی، ستون فقرات و شاهراه شرق ـ غرب (آلماتی ـ استانبول) به‌شمار می‌آید و می‌تواند بین چین و ترکیه را پیوند برقرار کند. این مسیر در کل ۵۹۰۷ کیلومتر طول دارد و می‌تواند از سه نقطهٔ مختلف مرزی (سرخس، گودان و گودریولوم) بین ایران و ترکمنستان استفاده کند. اهمیت این مسیر در سال ۱۹۹۲ در توافق‌نامه‌ای بین هفت کشور عضو اکو (ایران، قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان، ترکیه و پاکستان) مورد شناسایی و حمایت قرار گرفت (Mohseni, 2011: 142).

بدین‌سان در بعد ژئواکونومیک می‌توان به این مسئله اشاره کرد، از آنجا که کشورهای خوشهٔ خاورمیانهٔ شمالی، به‌جز عراق عضو سازمان اکو هستند؛ بنابراین بازار اکو، بر محدودهٔ جغرافیایی و تاریخی گسترده‌ای منطبق است که مکیندر آن را یک منطقهٔ مهم و حیاتی یا به‌عبارتی نقطهٔ اتکای تاریخ جهان معرفی می‌کند (Dvkrdyh, 1998: 150). در بعد ژئواکونومیک نیز می‌توان افزود که با احیای راهروی قدرت و ثروت‌آفرین جادهٔ ابریشم، افغانستان، ایران و کشورهای آسیای مرکزی می‌توانند از سه عمق راهبردی و پویای جهان امروز ـ نخست از مسیر غربی: از مسیر ایران، ترکیه و اروپا و دوم از مسیر ایران، کشورهای عربی و آفریقایی و سرانجام در شرق: مسیر تاجیکستان، چین و فراسوی آن، در جهت رشد و پیشرفت اقتصادی خود بهره ببرند (Khojastehnia, 2010: 161).

## نتیجه

خاورمیانه به‌عنوان یک محیط آشوب و بدون معیار در نظریه‌های روابط بین‌الملل تاکنون نتوانسته است مسیرهای همکاری را شکل دهد؛ اما خوشه‌بندی آن و گسترش ارتباطات در درون و بین این خوشه‌ها، می‌تواند آن را از بی‌ثباتی‌های زیاد دور کند. می‌توان حدس زد که پیدایش یک خوشهٔ پیشرفته در خاورمیانه به پیشرفت و رشد اقتصادی آن کمک کند و درصورت تأثیرهای سودمند، به سایر خوشه‌ها نیز سرایت کند. آنچه در این نوشتار بر آن تأکید شد، ارتباط امنیتی و اقتصادی بین خوشهٔ خاورمیانهٔ شمالی با آسیای مرکزی در مقایسه با سایر خوشه‌های خاورمیانه است تا وابستگی متقابل این خوشه با سایر خوشه‌ها مشخص شود. پنج کشور ایران، ترکیه، عراق، افغانستان و پاکستان در امتداد جغرافیایی یکدیگر قرار دارند و در شماری از پدیده‌های محیطی مهم (جغرافیایی، تاریخی، فرهنگی، و اقتصادی) اشتراک دارند. بدین ترتیب خوشهٔ نوینی را در شبکهٔ منطقه‌ای خاورمیانه، باعنوان خوشهٔ خاورمیانهٔ شمالی شکل داده‌اند.

بنابر آمارهای ارائه‌شده، چنین استفاده می‌شود که کشورهای خوشهٔ خاورمیانهٔ شمالی، بیشترین شدت ارتباطات درون‌شبکه‌ای و فراشبکه‌ای را با کشورهای حوزهٔ آسیای مرکزی و شبه‌قاره دارند. ارتباطات آن‌ها با خوشهٔ آسیای مرکزی از نوع خویشاوندی و رابطه‌ای است و با هند و چین از نوع رابطه‌ای است.

به‌شکل کلی، کشورهای خوشهٔ خاورمیانهٔ شمالی، آسیای مرکزی و شبه‌قاره، به‌عنوان شبکه‌های متداخل ـ به‌دلیل تلاقی سه نوع مرزبندی ژئوپلیتیکی (مرزبندی براساس جغرافیا)، ژئواکونومیکی (مرزبندی‌های کارکردی در حوزهٔ اقتصاد، حمل‌ونقل و انرژی) و ژئوکالچری (مرزبندی براساس ویژگی‌های فرهنگی مشترک با هم ) ـ در شبکهٔ منطقه‌ای ترسیمی خاورمیانه محسوب می‌شوند که باتوجه به حجم بالای کنش‌ها و تعاملات موجود در خوشهٔ شمالی خاورمیانه با کشورهای آسیای مرکزی و شبه‌قاره، می‌توان به چشم‌انداز فرایند همگرایی منطقه‌ای در میان این کشورها سرعت بخشید. این مسئله، تجلی یکی از آثار دینامیک‌های درونی شبکه خواهد بود که بنابر آن، واحدهایی که به‌خوبی بهم پیوند خورده باشند، منافع بیشتری را از پیوندهای شبکه‌ای به‌دست خواهند آورد. این خوشه توانسته است یکی از ضعف‌های مهم خاورمیانه، یعنی ضعف پیوندهای راهبردی اقتصادی را جبران کند. خاورمیانهٔ شمالی این ظرفیت را دارد که از فشارهای هژمون بکاهد و جریان اطلاعات و ارتباطات را تسهیل کند.







# References


1. Abbasi, Ebrahim (2014), "The North Middle East: A New Structure for Cooperation in the Regional Network of the Middle East", **Global Politics Quarterly**, Vol.3, No.1 (7), pp.115-159.
2. Brzezinski, Z (1999), **Game Plan; How to Conduct the U.S. – Soviet Contest**, Translate by M. Rezaeian, Tehran: Office of Political and International Studies.
3. Carkoglu,A & Eder & Kirisci (1998), **The Political Economy of Regional Cooperation in the Middle East**, New York: Routledge.
4. Cohen.S.B. (2009), **Geopolitics of World System**, Translated by Abbass kardan, Tehran: Abrare Moaser Institute.
5. Doak,J & Karadimitriou (2007), "Development, Complexity & Network: A Framework For Research", **Urban Studies**, Vol.44. No.2, pp.209-229.
6. Dvkrdyh, Bruno (1998), "Organization for Economic Cooperation: Rise of the New Silk Road on the Ruins of the Cold War?" , Translated by Amir Homayoun Saffarzadeh, **Central Asia and the Caucasus Studies**, Vol.7, No.3(22), pp:145-163.
7. Fuller. G.E. (1998), **The Center of The Universe: The Geopolitics of Iran**, Translated by A. Mokhber, Tehran: Markaz.
8. Ghasemi, F (2005), "Geopolitical Model of Regional Security: A Case Study of the Middle East", **Geopolitics**, Vol.6, No. 2(18), pp.57-94.
9. Ghasemi, F & S.J.Salehi (2007), **Theoretical Approach on Persian Gulf & Its Problems**, Tehran: Center for Scientific Research and Middle East Strategic Studies.
10. Ghasemi, F. (2011), **Theories of International Relations and Regional Studies**, Tehran: Mizan Legal Foundation.
11. Hafner-Burton, Emilie & Kahler, Miles & Montgomery, Alexander. (2009), "Network Analysis for International Relations", **International Organization**, Vol.63, No.3, pp.559-592.
12. Hakimian, H. (2005), **The Middle East and West of Asia**, in Collection of Hakimian & Moshaver, Z (2005) State and Global Evolution: The Political Economy of Transition in the Middle East, Translated by, Hatami Tehran : Kavir Publication.
13. Kemp, J and Saunders (2005), "America, Russia and the Middle East: Challenges and Opportunities", Translated by Salehi, **Regional Studies**, Vol.6, No. 23 & 24, pp.63-96.
14. Khojastehnia, H. (2010), Iran, Afghanistan, the Rail Connection; Introduction to Multidimensional Mechanism for Regional Cooperation, **Foreign Relations**, Vol.2, No.5, pp.155-197.
15. Koulaee, E (2005), "Fields of Islamic Fundamentalism in Central Asia", **Political Science**, Vol.67, No.1, pp.201-224.
16. Lotfian, Z (2012), **Iran's Strategic Overlapping Network Impact on Its Regional Diplomacy**, M. A. Thesis, Shiraz University, Faculty of Law and Political Sciences.
17. Mohseni, R (2011), "The Role of Transportation and Transition of Goods in Iran's Economy, Case Study: CIS", **Parliament and Research**, Vol.18, No.66, pp.109-145.

18. Mojtehedzadeh, P. (1992), **Countries and Borders in the Geopolitical Region of Persian Gulf**, Translated by Malek Mohammadi, Tehran: Ministry of Foreign Affairs.
19. Nasiri, H. (2008), “The Study of the Position of Iran and the Rival Countries in World & Regional Trades (with Emphasis on the Development of the East)”, **Politics Quarterly**, Vol.38, No.3, pp.349-377.
20. Nuri Ozlap, O. (2011), “Where is the Middle East? The Definition and Classification Problem of the Middle East as a Regional Subsystem in International Relations”, **Turkish Journal of Politics**, Vol.2, No.2, pp.5-21.
21. Shirazi, A & Ghorbani & Simbar (2011), **Politics and Government in the Middle East**, Tehran: Samt and TarbiatMoalem University.
22. Shirazi, A (2005),”The Development of Relations between Iran and Central Asia, Providing Strategies”, **the Journal of Geography and Development**, Vol.3, No.5, pp.111-140.
23. Taylor,P.J. (1991), **Political Geography, World-Economy, Nation-state & Locality**, Harlow: Longman.
24. Toyserkani, M. (2009), “Analysis of the Soft Power of the Islamic Republic of Iran in Central Asia by Comparison with the Middle East”, **Central Asia and the Caucasus Studies**, Vol.15, No.67, pp.21-56.
25. Wasserman,S & Fasut (1994), **Social Network Analysis: Methods & Applications**, Cambridge: Cambridge University Press.
26. ZandMoghadam, M. & Salmanian (2010), **Reviving the Silk Road and Its Role in the Development of Islamic Global Markets**, in 4th International Congress of the Islamic Word Geographers, pp.1-13.
27. http://**databank.worldbank**.org/data/reports.aspx?source=2&Topic=3 (Accessed on: 5/11/2013).
28. **http://farsi.tpo.ir**/index.aspx?siteid=1&fkeyid=&siteid=1&pageid=352 (Accessed on: (5/11/2012).
29. http://**www.trademap.org** /export & import (Accessed on: 5/11/2013).
30. http://www.trademap.org/Bilateral_TS.aspx?nvpm=1||21559||21559|TOTAL|||2|1|1|1|2|1|1|1| (Accessed on: 5/11/2013).
31. http://**www.theodora.com/world-fact-book,current economy profile** (Accessed on: 5/11/2013).
32. http://**www.economy.gov.tr**/index.cfm?sayfa=countriesandregions&country=AF&region=5 (Accessed on: 6/9/2011).
33. http://**www.tccb.gov**.tr/pages/visits/tap (Accessed on: 6/9/2011).
34. http://**www.mfa.gov.tr/**sub.en.mfa?76d62f3c-2909-437e-ad13-8d08282270ce (Accessed on: 6/9/2011).
35. http://**www.bp.com/en/global/corporate/energy-economics/statistical-review-of-world-energy/oil-review-by-energy-type.html**&**...... natural-gas-review-by-energy-type.html** (Accessed on: 5/11/2013).
36. http://**www.world-fact-book,current economy profile** (Accessed on: 5/10/2015).
37. http://www.theodora.com/wfbcurrent/iran/iran_economy.html (Accessed on: 5/11/2013).





**مطالعات اوراسیای مرکزی، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹٤، صص ۲۱۱–۲۲۸**

# بررسی تطبیقی سیاست خارجی ایران و ترکیه در قفقاز جنوبی (با تأکید بر ارمنستان و جمهوری آذربایجان)

**محمدجعفر جوادی ارجمند** *

دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه تهران

**احسان فلاحی**

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹٤/۰۳/۱۸ – تاریخ تصویب: ۱۳۹٤/۰٦/۱۰)

## چکیده

خلأ قدرت در قفقاز جنوبی در دوران پساجنگ سرد، رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را برانگیخته است. در این میان ایران و ترکیه به‌دلیل همسایگی، به این منطقه حساسیت‌های خاصی دارند. سه جمهوری تازه‌تأسیس، فرصت‌ها و چالش‌های جدیدی را پیش روی ایران و ترکیه قرار داده‌اند که برایند آن رقابت تهران و آنکارا در منطقه است. جمهوری آذربایجان و ارمنستان به‌دلیل داشتن مرز مشترک با ایران اهمیت ویژه‌ای دارند. در این نوشتار با استفاده از ژئوپلیتیک انتقادی درپی پاسخ به این پرسش‌ها هستیم که رقابت ایران و ترکیه چه ابعادی دارد؟ جهت‌گیری سیاست خارجی این دو کشور در منطقه چگونه است؟ رقابت ایران و ترکیه سه‌بعد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دارد. ایران به قفقازجنوبی رویکرد منطقه‌ای دارد؛ اما ترکیه با نگرشی فرامنطقه‌ای و در راستای همکاری با غرب، سیاست‌هایش را در قفقاز پیش می‌برد.

## کلیدواژه‌ها

خلأ قدرت، رقابت منطقه‌ای، ژئوپلیتیک انتقادی، سیاست خارجی، قفقاز جنوبی.

---

* Email: mjjavad@ut.ac.ir







## مقدمه

ایران و ترکیه پس از سال ۱۹۹۱ اهمیت راهبردی دوران جنگ سرد را از دست دادند؛ اما در فرایند دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی دوران پساجنگ سرد، به‌صورت سرزمین‌های پل مانندی در آمده‌اند که مناطق پراهمیت دنیا را به هم پیوند می‌دهند. شعاع نفوذ این دو کشور بیشتر در میان همسایگانشان است. این دو کشور با توجه به واقعیت‌های ژئوپلیتیکی پس از جنگ سرد، دربرابر گرایش‌های ملی‌گرایانهٔ یکدیگر در قفقاز جنوبی مقاومت کرده‌اند. موقعیت راهبردی و نزدیکی جغرافیایی با منطقه، نگرانی‌های امنیتی متفاوت در کشورهای قفقاز جنوبی، پیوندهای تاریخی- فرهنگی، میراث قومی- مذهبی مشترک، اهمیت اقتصادی منطقه و مسیر حمل‌ونقل انرژی بسترهای مناسبی را برای رقابت تهران و آنکارا در منطقه به‌وجود آورده است.

فهم سیاست منطقه‌ای ایران و ترکیه در قفقاز جنوبی به‌صورت تطبیقی بهتر قابل دست‌یابی خواهد بود. در این نوشتار درپی پاسخ به این پرسش‌ها هستیم که مهم‌ترین ابعاد رقابت ایران و ترکیه در قفقاز جنوبی چیست؟ و جهت‌گیری سیاست خارجی این دو کشور در منطقه چگونه است؟ ریشهٔ رقابت این دو کشور در سه بعد سیاسی- امنیتی، اقتصادی و فرهنگی قابل بررسی است. در ظاهر امر، رقابت بین تهران و آنکارا به‌دلیل هم‌جواری با منطقه در جریان است؛ اما هریک از این دو کشور مناسبات و خواسته‌هایی در سطح جهانی و منطقه‌ای دارند. به همین دلیل در خرده‌سیستم[1] قفقاز جنوبی نیز به‌شکل خودکار در جبهه‌بندی خاصی قرار می‌گیرند و در فضای منطقه، نوعی رقابت غیرمستقیم را با یکدیگر شکل می‌دهند. فرضیهٔ نوشتار این است که «ترکیه در محور غرب و ایران با توجه به تعریفی که از منافع ملی خود دارد در محور روسیه قرار می‌گیرد. ایران نگرشی منطقه‌ای به مسائل قفقاز جنوبی دارد؛ درحالی که ترکیه رویکردی فرامنطقه‌ای را دنبال می‌کند».

## چارچوب نظری: ژئوپلیتیک انتقادی

نظریهٔ انتقادی به پژوهش بین واقعیت و امکانات می‌پردازد؛ یعنی بین آن چیزی که هست و بین چیزی که می‌تواند باشد. دیدگاه انتقادی نگرشی مخالف وضع موجود است و درپی ارتقای بنیانی وضعیت زندگی بشری به شرایطی مناسب‌تر از وضع موجود است (Salahi, 2004:

1. Subsystem

132). ژئوپلیتیک نیز یکی از روش‌های تحلیلی است که در نیمهٔ نخست قرن بیستم گسترش یافت و به نقش جغرافیا در روابط بین‌الملل تأکید دارد. ژئوپلیتیک انتقادی به تخریب گفتمان رایج ژئوپلیتیکی تمایل دارد و جغرافیا را فقط دانش اشیا در مکان‌ها و جایگاه‌ها نمی‌داند (Ahmadipour & Badiee, 2002: 2-5).

- در ژئوپلیتیک انتقادی برخلاف ژئوپلیتیک قدرت‌محور، سیاست بین‌الملل فقط به‌وسیلهٔ دولت‌ها ساخته و پرداخته نمی‌شود؛ بلکه تولیدات گفتمانی خارج از حوزه‌های رسمی (دولت و سیاستمداران) است که به ژئوپلیتیک شکل می‌دهد (Dodds, 1996: 573). این نوع از دانش ژئوپلیتیکی، دیدگاهی رهایی‌بخش است. مقصود از رهایی در ژئوپلیتیک، گذار از دولت‌محوری به لایه‌های اجتماعی، اقتصادی، هویتی و زیست‌محیطی است. این نگرش، به ژئوپلیتیک به‌عنوان یک مجموعهٔ گفتمانی و نه یک نظم خاص نگاه می‌کند (Mirheidar et al, 2011: 8-13). ژئوپلیتیک انتقادی برخلاف ژئوپلیتیک سخت قرن‌های گذشته به‌دنبال آن است که واقعیت‌های فراسوی قطعیت، ایدئولوژی، تعصب، سرمایه‌داری و بزرگ‌نمایی‌ها را آشکار کند و نقطهٔ شروعی برای ارائهٔ شکلی متفاوت از ژئوپلیتیک باشد. از نقاط قوت این نوع ژئوپلیتیک آشکارسازی گرایش‌های میهن‌پرستی افراطی و تلاش برای کاهش گرایش‌های ملی‌گرایی و عدالت بین‌المللی و منطقه‌ای است (Jones & Sage, 2010: 316). در ژئوپلیتیک انتقادی، قدرت نظمی سلسله مراتبی تحمیل‌شده از بالا و یا تقابل بنیادین میان دو طبقهٔ حاکم و شهروندان نیست؛ بلکه جریانی رایج در اجتماع است.

**جایگاه سیاسی- امنیتی جمهوری آذربایجان در سیاست خارجی ایران و ترکیه**

مسائل قفقاز در اصل برای ایران ماهیتی امنیتی دارد. جمهوری آذربایجان مرکز اختلاف ایران و ترکیه در قفقاز است (Cornell, 1998: 50). گرایش به پیوستن و انتقال انرژی دو محور اصلی این اختلاف هستند. رقابت‌های تسلیحاتی نیز متغیری همیشگی در محاسبات امنیتی منطقه است. جمهوری آذربایجان تلاش روسیه را برای روابط دفاعی نزدیک‌تر رد کرده است. درحالی که کمک‌های نظامی ترکیه به جمهوری آذربایجان افزایش یافته است. اگر رابطه‌ای بین

روسیه و جمهوری آذربایجان وجود داشته باشد بیشتر با هدف‌های تاکتیکی است تا استراتژیک (Olga & Szayna, 2003: 387). در سال ۲۰۱۲ جمهوری آذربایجان ۱.٦ میلیارد دلار خرید تسلیحاتی از اسراییل داشته است که موشک‌های ضدکشتی را هم شامل می‌شود. موشک‌های ضدکشتی درعمل منافع ایران در دریای خزر را تهدید می‌کند. باکو همچنین سامانهٔ ضدموشکی اس ۳۰۰ را از روسیه خریده است (Valiyev, 2012: 3).

ابوالفضل ایلچی بیگ، نخستین رئیس‌جمهور آذربایجان، روابط عمیق با ترکیه و آمریکا را بنا گذاشت و از همان ابتدا زمینه‌های نفوذ بیشتر ترکیه را فراهم کرد. ایلچی بیگ به‌شکل رسمی تمامیت ارضی ایران را تهدید می‌کرد (Abedin, 2004). وی در تلویزیون رسمی جمهوری آذربایجان بیان داشت که «هر شب خواب تبریز را می‌بینم. آرزو دارم حتی با زانو هم شده روزی به تبریز بروم. ما پس از استقلال جمهوری آذربایجان به‌دنبال اتحاد با آذربایجان ایران هستیم». با رفتن ایلچی بیگ هرچند از شعارهای ملی‌گرایانه توسط حیدر علی‌اف و پسرش الهام علی‌اف کاسته شد؛ اصل جریان همچنان به قوت خود باقی است (Taghaviasl, 2000: 154). ترکیه و آمریکا نیز به این امر آگاهند که موضوع قومیت‌ها می‌تواند سبب تغییر رفتار سیاست خارجی ایران شود. به‌گونه‌ای که یکی از دلایل حمایت آمریکا از گسترش حضور ترکیه در منطقه، تغییر محاسبات ایران است.

به همین دلیل تهران به هرگونه برنامهٔ عملی آنکارا در منطقه به‌شدت حساس است. چنانچه با طرح آنکارا، برای واگذاری قره‌باغ به ارمنستان در مقابل واگذاری قسمتی از مرز ارمنستان به جمهوری آذربایجان که هم‌مرز با ایران است، به‌شدت به مخالفت پرداخت. ترکیه نیز همین حساسیت را در برابر ایران دارد. نمود آن به پرواز درآمدن هواپیمای ترکیه بر فراز باکو درپی اختلاف میان ایران و جمهوری آذربایجان در تابستان ۲۰۰۱ در دریای خزر است. این اقدام ترکیه را می‌توان مبتنی بر اصل دفاع در خط مقدم دانست. این حرکت‌ها حاکی از آن است که در صورت لزوم، ایران و ترکیه برای دفاع از منافع ملی خود از نیروی نظامی نیز استفاده خواهند کرد. گرچه به‌ظاهر در منطقه آرامش حکمفرماست، زاویه‌های پنهان این آرامش می‌تواند ابعاد نظامی به‌خود بگیرد.

**جایگاه سیاسی- امنیتی ارمنستان در سیاست خارجی ایران و ترکیه**

ارمنستان به‌عنوان بخشی از محور شمال- جنوب در داخل مثلث روسی- ایرانی قرار می‌گیرد. هر سه کشور خواستار جلوگیری از نفوذ جمهوری آذربایجان به‌عنوان مهرهٔ غرب، کاهش نفوذ ترکیه و محدودکردن حضور غرب در دریای‌خزر هستند (Blandy, 2008: 7). محور شرقی- غربی (جمهوری آذربایجان، ترکیه و آمریکا) هرگونه رابطهٔ تهران- ایروان را به‌دقت پیگیری می‌کنند. باکو به‌واسطهٔ هم‌پیمانان منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای خود محور شمال- جنوب را تهدیدی جدی علیه خود می‌داند. بر همین اساس، راهبرد محور شرقی- غربی، سیاست همه چیز بدون ایران است (Dehghan Tarzjani, 2000: 42). به‌واسطهٔ تحولات ژئوپلیتیکی بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، ارمنستان در قفقازجنوبی تبدیل به عنصری راهبردی شده است. این کشور آماده‌ترین ارتش در قفقاز را دارد. به همین دلیل رقبای حاضر در منطقه، برای نزدیکی به ارمنستان تلاش می‌کنند. روسیه به ارمنستان تسلیحات ارزان قیمت می‌دهد. از سوی دیگر، ایروان به‌واسطهٔ لابی قوی خود از کمک‌های آمریکا در قره‌باغ کوهستانی برخوردار است؛ یعنی هم‌زمان که از نفوذ روسیه در قفقاز بهره می‌گیرد، امکان استفاده از لابی ارمنی در فرانسه و آمریکا را برای خود حفظ کرده است. ایران نیز به‌عنوان قدرت منطقه‌ای با ارمنستان رابطهٔ دوستانه‌ای دارد. این رابطه از نظر امنیتی برای ایران اهمیت دارد؛ هم به‌عنوان مانعی در برابر سیاست‌های توسعه‌طلبانهٔ ترکیه در قفقاز است و هم اهرم فشاری در مقابل جمهوری آذربایجان است که تمامیت ارضی ایران را تهدید می‌کند (Asatryan, 2002: 23- 24). ارمنی‌ها نیز ایران را به‌عنوان عامل موازنه در برابر ترکیه می‌دانند (Nixey, 2010: 131).

آغاز روابط ایران - ارمنستان با اوج‌گیری منازعهٔ قره‌باغ هم‌زمان بود. در این شرایط روابط ایران- ارمنستان، نه به‌صورت مستقل، بلکه به‌عنوان تابعی از شکل رفتار جمهوری آذربایجان تنظیم می‌شد. از سوی دیگر نگرانی از سیاست‌های جمهوری آذربایجان و ترکیه، سبب نزدیکی بیشتر ایروان به تهران می‌شد (Koulaee, 2010A: 382). نبود اختلاف‌های ارضی و قومی میان ایران و ارمنستان، امتناع ایروان از رأی‌دادن بر علیه ایران در سازمان‌های بین‌المللی و شرکت‌نکردن در تحریم‌ها علیه برنامه هسته‌ای ایران، عواملی مهم در توسعهٔ روابط دوجانبه بوده است. دو کشور براساس واقعیت‌های ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک روابط خوبی دارند(Atai, 2009: 116). هر دو کشور با انزوای منطقه‌ای روبه‌رو هستند که برای غلبه بر آن به

همکاری با یکدیگر نیاز دارند. جمهوری اسلامی ایران در سطح دولتی با ارمنستان موافقت‌نامه‌های بسیاری امضا کرده است؛ اما نبود تعریف مشخصی از روابط با همسایگان در چارچوب هدف‌های ملی، از جمله مشکلات ایران در ارتباط با همسایگان شمالی است؛ بنابراین جایگاه ایران در قفقاز جنوبی با امکانات و توانایی‌هایش متناسب نیست.

ترکیه در جریان درگیری قره‌باغ مرزهای خود را به‌روی ارمنستان بست؛ اما در سال‌های اخیر ترکیه به حل اختلافات با ارمنستان اقدام کرده است. محور سیاست خارجی نوین ترکیه در قفقاز کشور ارمنستان است. این مسئله می‌تواند جایگاه منطقه‌ای جمهوری آذربایجان را در سیاست خارجی ترکیه تا حدودی کاهش دهد. وزرای خارجه ترکیه و ارمنستان در نوامبر ۲۰۰۹ با میانجی‌گری آمریکا، سوئیس، روسیه و فرانسه باهدف عادی‌سازی روابط موافقت‌نامه‌ای را امضا کردند؛ اما به‌دلایل سیاسی موافقت‌نامه در پارلمان دو کشور تصویب نشد و مرزها همچنان بسته باقی ماند (Hayrapetyan, 2011: 9). تلاش برای عادی‌سازی روابط در داخل مورد پذیرش نیست. گروه‌های ملی‌گرای ارمنستان، حزب داشناکسیون و کهنه‌سربازان جنگ قره‌باغ و همچنین مخالفان داخل و خارج کنگرهٔ ملی به رهبری رئیس جمهور پیشین، لئون‌ترپطروسیان مخالف عادی‌سازی روابط هستند. از سوی دیگر، گروهای ملی‌گرا در ترکیه نیز حاضر به مصالحه با ارمنستان نیستند. از نظر آنها ایجاد روابط خوب با ارمنستان، خیانت به منافع کشور متحد آن‌ها یعنی جمهوری آذربایجان است. جمهوری آذربایجان به بازگشایی احتمالی مرز ارمنستان- ترکیه معترض است و به ترکیه فشار می‌آورد که قبل از هر مصالحه‌ای باید مسئلهٔ قره‌باغ حل شود (Falkowski, 2009: 2-3). البته تمایل درونی ترکیه این نیست که به‌سبب برقراری رابطهٔ دیپلماتیک با ارمنستان به روابط راهبردی خود با جمهوری آذربایجان صدمه بزند. صحبت‌های متناقض مقامات ترک، شاهدی بر این مدعاست. داووداوغلو وزیر خارجهٔ ترکیه در واشنگتن اعلام می‌کند که خواستار عادی‌سازی روابط با ارمنستان است؛ درحالی که در کمتر از یک ماه، اردوغان در کنفرانس مطبوعاتی مشترک به الهام علی‌اف قول تداوم فشارها بر ارمنستان را می‌دهد (Iskandaryan, 2009: 38). زاویه‌های پنهان موضوع نشان می‌دهد که عادی‌سازی روابط و بازگشایی مرز ترکیه- ارمنستان بیش از آنکه ریشه در گرایش‌های داخلی داشته باشد، پیشنهادی از سوی آمریکاست. واشنگتن می‌خواهد ارمنستان را مانند سایر اعضای کشورهای مستقل







هم‌سود[1] از نفوذ سیاسی روسیه خارج و به حوزهٔ نفوذ خود اضافه کند تا بدین‌وسیله هژمونی خود را در قفقازجنوبی تکمیل کند (Baban & Shiryev, 2010: 99).

سیاست‌مداران ارمنستان پیگیری مسئله نسل‌کشی[2] ارامنه در سال ۱۹۱۵ و به‌رسمیت شناختن آن توسط ترکیه را شرط عادی‌سازی روابط می‌دانند؛ اما ترکیه پذیرش این ادعا را زمینه‌ای برای تعمیق ادعاهای مرزی ارمنستان در مورد قسمتی از خاک ترکیه می‌داند و هرگز حاضر به پذیرش آن نخواهد بود. افزون بر آن، قفقاز جنوبی ساختار منطقه‌ای منسجمی ندارد. سه جمهوری این منطقه، نه تنها با یکدیگر بلکه با همسایگان خود نیز در کوتاه‌مدت نمی‌توانند وارد گفت‌وگوهای راهبردی شوند. برای نمونه، ایران و جمهوری آذربایجان از یک‌سو و ترکیه و ارمنستان از سوی دیگر، یکدیگر را در مرزها به‌شکل تهدیدهایی بلندمدت می‌نگرند.

**نقش تبعی ایران و ترکیه در قفقاز جنوبی**

برژینسکی، منطقهٔ اوراسیا را همچون صفحهٔ شطرنجی در نظر می‌گیرد که بازی بزرگی در آن جریان دارد. در این بازی بزرگ، نبود ابتکار عمل در سیاست خارجی ایران سبب شده است که روابط دو جانبهٔ تهران با همسایگان قفقازی به‌شکل گسترده‌ای زیر نفوذ آمریکا و روسیه قرار گیرد. بر این اساس، تغییر در راهبرد تهران نسبت به آمریکا و درپی آن روسیه، پیش شرط توسعهٔ معنادار روابط دوجانبه با همسایگان قفقازی است (Atai, 2012: 133-134). این مسئله در مورد ترکیه نیز تا حدودی درست است. اصلی‌ترین دلیل حضور ترکیه در منطقه، نگرانی آمریکا از بازگشت روسیه و تبدیل‌شدن دوبارهٔ آن به تهدیدی علیه منافع آمریکاست. از دیدگاه غرب، ترکیه می‌تواند کشورهای منطقه را راضی کند که امنیت انتقال انرژی به اروپا را تأمین کنند. رهبران محلی منطقهٔ قفقاز و سایر همسایگان نیز حضور ترکیه در قفقاز را به‌عنوان نمایندهٔ ایالات متحدهٔ آمریکا در نظر می‌گیرند. ترکیه در عمل به‌عنوان رابط بین منطقه، با سیاست‌های واقع‌گرای واشنگتن و قدرت نرم اتحادیهٔ اروپا عمل می‌کند (Marketos, 2009: 95). اما سیاست‌مداران جدید ترکیه این دیدگاه را نمی‌پذیرند؛ زیرا چنین تحلیلی نقش ترکیه را درحد یک بازیچه در دست بازیگران فرامنطقه‌ای پایین می‌آورد. در ورای سیاست‌های به‌ظاهر مستقل، اساس سیاست منطقه‌ای ترکیه در قفقاز همراهی با آمریکا و ناتو است. تا آنجا که می‌توان ترکیه را اسب تروای

1. Commonwealth Independent State (CIS)
2. Genocide







اروپا و ایالات متحده در منطقه نامید. اگر ترکیه مجبور به انتخاب بین غرب و شرق شود؛ به‌دلیل برتری‌های بالاتر غرب، به‌قطع گزینهٔ غرب را بر می‌گزینند. هوشمندی سیاست‌مداران کنونی ترکیه حرکت در مسیری است که مجبور به انتخاب نشوند.

از نظر ایران امنیت در منطقه باید توسط خود کشورهای منطقه ایجاد شود. بین‌المللی‌کردن مسائل موجود در منطقه، به حل آن کمکی نخواهد کرد. ایران مایل به تنظیم معادلات منطقه‌ای به‌دست کشورهای منطقه است؛ اما ترکیه برای کاهش نفوذ روسیه و ایران درپی ایجاد سازوکارهای فرامنطقه‌ای در قفقاز جنوبی است. سیاست‌های امنیتی تهران- آنکارا، مستلزم به‌کارگیری راهبردهای ژئوپلیتیکی متفاوتی است. دو کشور برای نفوذ در منطقه در رقابت مستقیم به سر نمی‌برند؛ بلکه هرکدام در مجموعه‌ای از اتحادهای ظریف ژئوپلیتیکی قرار گرفته‌اند.

**فرهنگ در بستر ژئوپلیتیک انتقادی: ژئوکالچر انتقادی**

فرهنگ می‌تواند همانند شمشیر دولبه عمل کند. در همان حال که زمینهٔ دوستی و همکاری را فراهم می‌کند، قابلیت ایجاد تضاد و کشمکش را نیز دارد. به همین دلیل فرایندهای فرهنگی بین کشورها به دو بخش همگرا و واگرا قابل تقسیم است. روابط ایران و ترکیه با جمهوری‌های قفقاز، طیفی از فرایندهای مشترک و متضاد را در برمی‌گیرد. عوامل واگراساز در رابطهٔ ایران و جمهوری آذربایجان و در طرف مقابل ترکیه و ارمنستان، بیش از عناصر همگراست؛ اما این مؤلفه‌ها نه به‌صورت از پیش موجود بلکه در یک سیر تاریخی شکل گرفته‌اند که امکان دگرگونی آن در چارچوب نگرش انتقادی همواره وجود دارد.

**نگرش فرهنگی ترکیه به قفقاز جنوبی**

ترکیه هم‌زمان با شرکت در برنامه‌های اقتصادی و سیاسی- امنیتی، نقش فرهنگی خود در منطقه را نیز در نظر دارد؛ اما بازی فرهنگی آنکارا در مقایسه با مسائل اقتصادی و امنیتی در درجهٔ دوم از اهمیت قرار دارد (Ismayilov, 2010: 52). قبل از سال ۱۹۹۱ ترکیه تنها دولت ترک در جهان بود؛ اما بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، پنج جمهوری ترک در آسیای مرکزی و قفقاز شکل گرفت. ترکیه همواره با تکیه بر عامل زبان و فرهنگ ترکی به‌دنبال برقراری رابطه با آن کشورها بوده است. راه رسیدن به چهار جمهوری ترک در آسیای مرکزی، مسیر قفقاز است.

سیاست خارجی جدید حزب عدالت و توسعه در تلاش است تا به کشورهای منطقه بفهماند که نفوذش نه براساس ادعاهای ترک‌گرایی بلکه براساس هویت و سرنوشت مشترک بنا شده است (Marketos, 2009: 104) اما همچنان در حاشیهٔ سیاست خارجی ترکیه، ترک‌گرایی وجود دارد. براساس نگاه متفاوت ژئوپلیتیک انتقادی، ترکیه با این ذهنیت فرهنگی که برادر بزرگ‌تر کشورهای ترک‌زبان منطقه است می‌خواهد که در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز نفوذ داشته باشد. ترک‌ها حضور در آسیای مرکزی و قفقاز را به‌نوعی بازگشت به سرزمین پدری خود می‌دانند (Hajiyousefi, 2005: 113).

از نظر داوود اوغلو، ترکیه نیز مانند ایران شاخص‌های هویتی متکثر دارد. به همین دلیل سیاست خارجی خود را باید براساس این هویت متنوع تنظیم کند. رویکرد جدید سیاست خارجی ترکیه درپی حداکثرسازی مطلوبیت‌های تاریخی و هویتی در منطقه و جهان با استفاده از قدرت نرم است. آنکارا در نظر دارد که در یکصدمین سالگرد تأسیس جمهوری ترکیه یعنی سال ۲۰۲۳ در خرده‌سیستم‌های منطقه‌ای نقش اساسی بازی کند (Davutoglu, 2008: 77). براساس سند چشم‌انداز بیست ساله، ایران نیز در سال ۲۰۲۵ باید قدرت برتر منطقه‌ای باشد؛ در نتیجه رقابت بین ایران و ترکیه در قفقازجنوبی امری مسلم است.

کشورهای آسیای مرکزی به سیاست‌های ترک‌گرایانه تمایل چندانی نشان نمی‌دهند؛ اما جمهوری آذربایجان همواره با این برنامه‌های ترکیه همراه بوده است. چنین هدف‌های ملی‌گرایانه‌ای از سوی ترکیه نگرانی مسکو را به همراه دارد؛ زیرا روس‌ها همیشه کابوس سلطهٔ کهن تاتارها و ترک‌ها را در ذهن دارند (Nowak, 1997: 279). با توجه به جمعیت آذری ساکن ایران، این سیاست‌ها خوشایند تهران نیست. البته با روی‌کارآمدن حزب عدالت و توسعه، آنکارا در برابر ایران سیاست معتدل‌تری به‌کار گرفته است؛ اما از بعد مذهبی آنکارا همچنان با دیدهٔ تردید به ایران شیعی می‌نگرد (Cagaptay, 2009) و این مسئله را در محاسبات سیاست خارجی خود همواره درنظر می‌گیرد. آنکارا برای مقابله با نفوذ ایران به فکر ترویج مدل مذهبی خود در جمهوری آذربایجان برآمده است که نمونه‌ای از همزیستی اسلام و لیبرالیسم در چارچوبی مشترک است. این مدل با توجه به دین‌جدابودن دولت آذربایجان با موفقیت بیشتری همراه شده است. انجمن‌های غیردولتی ترک، همچون گروه نورچی و در رأس آن فتح‌الله گولن به ترویج ادبیات مذهبی در جمهوری آذربایجان می‌پردازند؛ تا آنجا که





شبکه‌ای گسترده از مؤسسات خیریه، سازمان‌های غیردولتی و برنامه‌های فرهنگی را در دستور کار قرار داده‌اند (International Crisis Group, 2008). در سطح دولتی نیز حجم گسترده‌ای از برنامه‌ها مانند ارسال ماهواره، پخش اخبار، ارسال کتاب به زبان ترکی، تأسیس مدرسه‌ها و رواج خط لاتین به سبک ترکیه اجرا شده است. به‌تبع مسائل سیاسی- امنیتی، نگرش ترکیه به ارمنستان در حوزهٔ فرهنگی نیز از روی دشمنی است و ارمنستان را سدی می‌داند که ارتباط قومی فرهنگی پیوستهٔ ترک‌ها را با هم قطع می‌کند (Asatryan, 2002: 24). بنابراین ارمنستان در سیاست فرهنگی ترکیه جایگاهی ندارد.

**نقاط تفاوت فرهنگی ایران با قفقاز جنوبی**

در نگاه ایرانیان، جمهوری آذربایجان بخشی جداشده از سرزمین ایران است. در این دیدگاه جمهوری آذربایجان در محدودهٔ تمدنی ایران قرار می‌گیرد که با سرزمین مادری پیوندهای تاریخی، فرهنگی و دینی دارد. فرضیهٔ رقیب این دیدگاه، ترک‌بودن آذری‌هاست که از سوی ترکیه حمایت می‌شود (Mojtahedzadeh, 2008: 217). جمهوری اسلامی ایران تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان را به‌رسمیت می‌شناسد؛ اما ژئوپلیتیک انتقادی، قدرت را به‌عنوان جریانی رایج در اجتماع در نظر می‌گیرد نه نظمی سلسله‌مراتبی اعمال‌شده از بالا. بر این اساس می‌توان این‌گونه تحلیل کرد که بسیاری از ایرانی‌ها، کشور جمهوری آذربایجان را مانند یک استان قدیمی ایران در فراسوی رود ارس می‌دانند که با قراردادهای استعماری از ایران جدا شده است. در همین زمینه در سال ۱۹۹۰ ده‌ها هزار نفر از شهروندان آذربایجانی طوماری را امضا کردند که در آن خواستار بازگشت سریع قفقاز به سرزمین مادریش یعنی ایران بودند (Souleimanov, 2011). از نظر تاریخی ایران هیچ‌گاه ادعاهای جمهوری آذربایجان و سایر کشورهای منطقه مبنی بر داشتن تاریخ ملی مستقل را نپذیرفته است (Herzig, 1995: 73).

اقلیت آذری‌های ایران بیش از کل جمعیت جمهوری آذربایجان است. این موضوع سبب نگرانی مقامات باکو از گرایش شهروندانشان به ایران شده است (Cornell, 2001: 308). هم‌زبانی مردم دو سوی مرز هرچند در ذات خود منفی نیست، با توجه به مسائل سیاسی بین دو کشور نقش منفی بازی کرده است. همچنین اکثریت شیعه در جمهوری آذربایجان سبب شده است که رسانه‌های باکو، ایران را به حمایت از گروه‌های اسلام‌گرا متهم کنند. این موضوع که بیشتر جمهوری آذربایجان شیعه‌مذهب هستند، نمی‌توانند به

تنهایی دلیل حمایت ایران از گروه‌های اسلام‌گرا باشد؛ زیرا افزون بر غیردینی بودن دولت آذربایجان (Hunter, 2010: 171) کیفیت و عمق مذهب نیز در میان دو ملت متفاوت است. بسیاری از اتباع جمهوری آذربایجان با حمایت آنکارا و تبلیغات اسراییل، ایران را زندانی می‌پندارند که میلیون‌ها آذری را از زبان مادری خود محروم کرده است. نبود کرسی زبان آذری در دانشگاه‌های ایران برای میلیون‌ها آذری و دایرکردن کرسی زبان ارمنی برای جمعیت صدهزار نفری ارامنه در ایران، همواره مورد انتقاد فعالان فرهنگی جمهوری آذربایجان بوده است. به‌نظر منتقدان، دادن شخصیت منفی به آذری‌های ایران در فیلم‌های تلویزیونی که فارسی را با لهجه صحبت می‌کنند، به‌نوعی تضییع حقوق فرهنگی آذری‌هاست. بدگمانی فرهنگی جمهوری آذربایجان نسبت به ایران سبب شده است که باکو در سال ۲۰۰۱ مدارس ایرانی را در این کشور تعطیل کند (International Crisis Group: 2008). ایران نیز از اجرای برخی برنامه‌ها در جمهوری آذربایجان ناراضی است. برای نمونه، با برگزاری مسابقات یوروویژن[1] ۲۰۱۲ در باکو، تهران سفیر خود را از این کشور فراخواند.

### نقاط پیوندهای فرهنگی ایران با قفقازجنوبی

باوجود اختلاف‌های موجود، پیوندهای فرهنگی قفقاز و ایران کم نیستند. برای نمونه می‌توان گرایش‌های صوفیانه‌ای را نام برد که در منطقه قفقاز ریشه‌های ایرانی دارند. این موضوع سبب اهمیت‌یافتن زبان فارسی در ادبیات کلاسیک منطقه شده است. این گرایش‌ها در آداب و سنن، باورها، شکل زیست خانواده و رفتارهای اجتماعی، زیباشناسی و هنر، تأثیرهای عمیقی برجا گذاشته است. این موارد با تأثیرگذاری بر مردم، وجوه هویتی مشترکی را ایجاد کرده است که در میان ایرانیان نیز مشاهده می‌شود (Taheri & Hashemi Nasab, 2010: 202-211). زمینه‌های مشترک بین دو ملت سبب شده است تا در سال ۲۰۱۲ بیش از چهل هزار ایرانی برای گذراندن عید نوروز به کشور آذربایجان سفر کنند (Valiyev, 2012: 1). در روابط فرهنگی ایران و آذربایجان عوامل بازدارندهٔ بالفعل و عوامل پیش‌روندهٔ بالقوه‌ای وجود دارد.

فرایندهای فرهنگی همگرا در روابط ایران و ارمنستان بیشتر به‌چشم می‌خورد. حضور ارامنه در ایران به‌عنوان بزرگ‌ترین اقلیت دینی به اهمیت فرهنگی ارمنستان افزوده است. مذهب در رابطهٔ

1. Eurovision





بین ایران اسلامی و ارمنستان مسیحی نقش واگرایانه بازی نمی‌کند (Novikon, 2000: 62). رابطهٔ فرهنگی ایرانیان با ارامنه به ۲۸ قرن پیش برمی‌گردد. نام‌های کهن ارمنی همان نام‌های اصیل هخامنشیان و اشکانیان است. هر دو ملت جشن‌های مشترکی دارند که سابقهٔ ۲۷۰۰ساله دارد. ارامنه در ایران کلیساهای متعددی دارند. در سال‌های اخیر درنظرگرفتن بودجه برای بازسازی کلیساها از جمله اقداماتی است که برای ارمنستان مسیحی خوشایند بوده است (Koulaee, 2010B: 86). عواملی از این نوع و خوش‌رفتاری تاریخی ایرانیان نسبت به ارامنه، علت علاقه‌مندی فرهنگی ارمنی‌ها نسبت به ایران است (Hafeznia & Afshordi, 2002: 35). با وجود این، روابط فرهنگی تهران– ایروان پراکنده و بدون برنامه است.

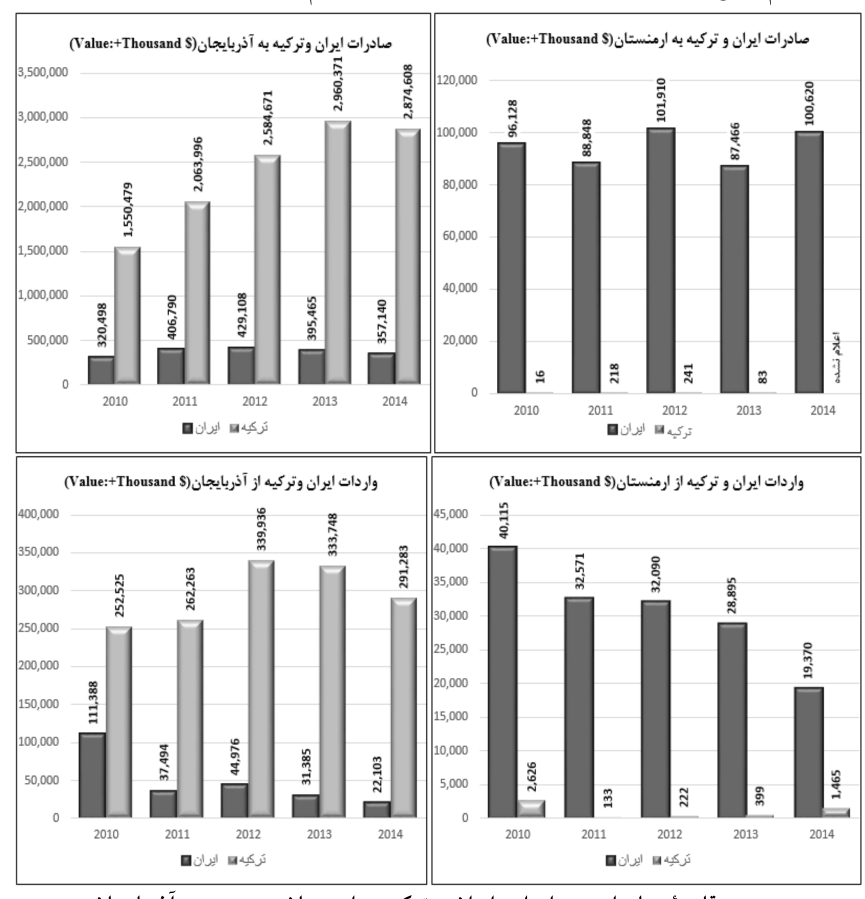
### اقتصاد در بستر ژئوپلیتیک انتقادی: ژئواکونومی انتقادی

وابستگی‌های همه‌جانبهٔ جمهوری‌های منطقه به روسیه، آنها را به تلاشی گسترده برای یافتن شریک‌های تجاری وادار کرد. جمهوری آذربایجان با توجه به موقعیت سرزمینی و انرژی‌های فسیلی نسبت به ارمنستان برای رشد امکان بیشتری دارد. ارمنستان در میان سه کشور قفقاز در نامناسب‌ترین وضعیت جغرافیایی قرار دارد و از نظر منابع انرژی نیز کشور ثروتمندی نیست (Hayrapetyan, 2011: 10). ارمنستان بعد از فروپاشی اتحاد شوروی سیاست اقتصادی خود را در راستای تغییر خط تولید صنایع دفاعی به صنایع مصرفی تدوین کرد. این کشور باوجود هم‌مرزبودن با ترکیه، به‌دلیل موانع سیاسی و بسته‌بودن مرزها، با این کشور رابطهٔ اقتصادی ضعیفی دارد. در مقابل ایران در ارمنستان چهار برنامهٔ راهبردی اقتصادی دارد که شامل ساخت راه‌آهن، ساخت اسکلهٔ نفتی، انتقال برق ولتاژ بالا و ساخت نیروگاه برق آبی بر روی رود ارس است (Sazhin, 2012). به‌صورت کلی در منطقهٔ قفقاز توسعهٔ روابط اقتصادی با توجه به احساس ناامنی که همسایگان در آن به سر می‌برند به‌کندی پیش می‌رود.

اصل اسلام‌گرایی در سیاست خارجی ترکیه درپی معرفی این کشور به‌عنوان یک نمونهٔ مردم‌سالار در جهان اسلام است (Balcer, 2011: 372). این دیدگاه جدید در بعد منطقه‌ای بیشتر بر دو ویژگی اقتصاد و اسلام تأکید دارد تا آنجا که لفظ اکونو– اسلامیست[1] را برای آن برگزیده‌اند (Cagaptay, 2009: 3). انتقال منابع انرژی قفقاز از راه ترکیه بیش از آنکه توجیه

1. Econo-Islamist

اقتصادی داشته باشد؛ طرحی سیاسی است که نفوذ سیاسی ترکیه را افزایش می‌دهد. زیرا این مسیر برای کشورهای قفقاز سه برابر هزینه و دو برابر زمان ساخت خط لوله بیشتر از مسیر ایران را درپی داشته است(Dehghan Tarazjani, 2000: 57 ). دیپلماسی انرژی از یک‌سو اهمیت اقتصادی دارد و از سوی دیگر با امنیت پیوند خورده است و می‌تواند به‌عنوان ابزاری در سیاست خارجی مورد استفاده قرارگیرد. دیپلماسی انرژی ایران ضعیف عمل کرده است. تهران به‌دلیل مسائل سیاسی و مخالفت‌های آمریکا از سهم پنج درصدی که قرار بود از کنسرسیوم نفتی جمهوری آذربایجان به‌دست آورد، محروم شد (Lenczowski, 1997: 113).




**مقایسهٔ صادرات و واردات ایران و ترکیه به ارمنستان و جمهوری آذربایجان**

**www.tccim.ir/ImpExpStats.aspx?slcImExp=Import&slcCountry=&sYear=1392&mode=doit**
**www.turkstat.gov.tr/PreTablo.do?alt_id=12**

ایران و ترکیه در کنار کشورهایی چون آلمان، فرانسه، آمریکا و انگلیس از مهم‌ترین شریک‌های تجاری جمهوری آذربایجان هستند (Alipour et al, 2004: 596). آمار و نمودارها نشان می‌دهد که میزان مبادلات ایران با ارمنستان بیش از مبادلات با جمهوری آذربایجان است. مبادلات ترکیه در منطقه نیز کاملاً عکس این موضوع است.

**نتیجه**

در هفت‌ضلعی قفقازجنوبی (جمهوری آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، ترکیه، ایران، روسیه و ایالات متحده) روابط دوجانبه و چندجانبهٔ پیچیده‌ای وجود دارد. هدف این نوشتار بررسی رقابت میان دو ضلع ایران و ترکیه بود. در این زمینه دو پرسش مطرح شد «ابعاد رقابت ایران و ترکیه در قفقاز چیست؟ جهت‌گیری سیاست خارجی هر یک از این دو کشور در منطقه چگونه است؟» ابعاد رقابت را در سه بعد سیاسی- امنیتی، اقتصادی و فرهنگی در نظر گرفتیم. در پاسخ به پرسش دوم این فرضیه مطرح شد که «ایران به مسائل قفقازجنوبی رویکردی منطقه‌ای دارد. درحالی که ترکیه با رویکردی فرامنطقه‌ای و در راستای همکاری با آمریکا، سیاست‌های خود را در منطقه پیش می‌برد». براساس دیدگاه انتقادی در روابط بین‌الملل سیاست خارجی دولت‌ها ابعادی پنهان دارد. سیاست منطقه‌ای ترکیه به برنامه‌های غرب و آمریکا نزدیک‌تر است. آنکارا به‌وسیله نفوذ آمریکا نه تنها از برتری اقتصادی موجود در منطقه بهره‌مند است؛ بلکه سیاست‌های فرهنگی خود را همانند تابعی از قدرت اقتصادی به پیش می‌برد. ایران نیز تا حدودی تحت تأثیر سیاست‌های روسیه در منطقه قرار دارد. بنابراین فرضیه نوشتار تأیید می‌شود. هرچند ایران به قفقاز رویکردی منطقه‌ای دارد؛ اما تهران به‌واسطه مخالفت‌های آمریکا در رقابت اقتصادی با ترکیه بسیار ضعیف عمل کرده است. همین ضعف اقتصادی سیاست‌های فرهنگی ایران در منطقه را تحت تأثیر قرار داده است. رقابت ایران و ترکیه در قفقازجنوبی غیرمستقیم است؛ به‌شکلی که تغییر معنادار در روابط تهران- واشنگتن رقابت ایران و ترکیه در منطقه را تحت تأثیر قرار خواهد کرد.

روابط کشورهای قفقازجنوبی در همهٔ زمینه‌ها متأثر از مسائل سیاسی و امنیتی است. ترکیه نقش ضعیفی در ارمنستان و ایران نیز حضوری کم‌رنگ در جمهوری آذربایجان دارد. در بعد منطقه‌ای، ترکیه در جهت تحقق منافع ملی خویش موفق‌تر از ایران عمل کرده است.







جایگاه ایران و ترکیه در قفقازجنوبی براساس توانایی‌های واقعی آنان شکل نگرفته است. از منظر ژئوپلیتیک انتقادی، بسیاری از نظم‌های منطقه‌ای به‌وسیلهٔ خواست ملت‌ها شکل نگرفته، بلکه به‌وسیلهٔ قدرت‌های بزرگ شکل گرفته است؛ اما همواره امکان تغییر وضع موجود، شکل‌گیری رابطه براساس فرهنگ و ارزش‌های مشترک و بهره‌مندی عادلانه‌تر از برتری‌های اقتصادی وجود دارد.







## References

1. Abedin, Mahan (2004), "**Iran at Sea Over Azerbaijan**", Available at: http://www.atimes.com/atimes/Middle_East/FI28Ak01.html, (Accessed on: 14 May. 2013).
2. Ahmadipour, Zahra & Marjan Badiee, (2002), "Critical Geopolitic", **Human Sciences Modares**, Vol. 6, No. 4, pp. 1-10.
3. Alipour, H, Norieva.A & Rezvan, Moosa (2009), "Trade Development Trend Between Islamic Republic of Iran and Azerbaijan Republic", **African Journal of Business Management**, Vol. 3, No.10, pp. 591-600.
4. Asatryan, Granik.S (2002), "Armenia and Security Issues in the South Caucasus", **the Quarterly Journal**, No. 3, September, pp. 21-30.
5. Atai, farhad (2009), "the Dynamics of Bilateral Relations in the South Caucasus: Iran and Its North Neighbors", **China and Eurasia Forum Quarterly**, Vol. 7, No. 3, pp. 115-128.
6. Atai, Farhad (2012), "Iran and the South Caucasus Countries", **Central Eurasia Studies**, Vol. 5, No. 10, pp.119-136.
7. Baban, Inessa & Zaur, Shiriyev (2010), "The U.S. South Caucasus Strategy and Azerbaijan", **Turkish Policy Quarterly**, Vol. 2, No.2, pp. 93-103.
8. Balcer, Adam (2011), **Turkey as a Source of Inspiration for Arab Spring: Opportunities and Challenges**. Available at: http://www.ume.edu.mt, (Accessed on: 30 September. 2013).
9. Blandy, C W (2008), "**Azerbaijan: Is War over Nagorno - karabakh an Rrealistic Option?**" Advanced Research and Assessment Group. Available at: http://www.isn.ethz.ch/isn/Digital-Library/Publications/Detail/?ots591=0c54e3b3-1e9c-be1e2c24 a6a8c7060233&lng=en&id=87342, (Accessed on: 9 April. 2013).
10. Cagaptay, Soner (2009), "The AKP's Foreign Policy: The Misnomer of Neo-Ottomanism", **Turkey Analyst,** Vol. 2, No. 8, pp.1-3.
11. Cornell, Savent.E (1998), "Iran and the Caucasus", **Middle East Policy**, Vol. 7, No. 4, pp. 51-67.
12. Cornell, Svnte.E (2001), **Small Nations and Great Powers**, London: Curzon Press.
13. Davutoğlu, Amet (2008), "Turkey's Foreign Policy Vision: An Assessment of 2007", **Insight Turkey**, Vol. 10, No. 1, pp. 77-96.
14. Dehghan Trazjani, Mahmood (2000), **Iran's Foreign Relations and Neighbors in the Second Decade of the Islamic Revolution**, Tehran: Soroush.
15. Dodds, Klaus (1996), "The 1982 Falklands War and a Critical Geopolitical Eye: Steve Bell and the If...Cartoons", **Political Geography**, Vol. 15. No. 7, pp. 571-592.

16. Falkowski, Maciej (2009), Turkey's Game for the Caucasus, **Centre for Eastern Studies**, No, 29, pp. 1-6.
17. Hafeznia, Mohamad & Afshordi, Mohamad Hoseyn (2002), "Caucasus Geopolitical Analysis; Suitable Context for the Formulation of More Appropriate Foreign Policy in the Area", **Geographical Research Quarterly**, Vol. 71, No.42, pp. 19-37.
18. Hajiyousefi, Amir mohamad (2005), **The Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran in the Light of Regional Development (1991-2001)**, Tehran: Institute for Political & International Studies.
19. Hayrapetyan, Grigor & Hayrapetyan Viktoriya (2011), "Regional and International Trade of Armenia: Perspective & Potentials", **EERC Research Network Russia and CIS**, No. 11, pp.1-47.
20. Herzig, Edmund (1995), **Iran and the Former Soviet South**, Paris: Royal Institute of International Affairs.
21. Hunter, Shirin (2010), **Iran's Foreign Policy in the Post-Soviet Era**, England: Oxford.
22. International Crisis Group (2008), "**Azerbaijan: Independent Islam and the State**", No, 191, Available at: http://www.crisisgroup.org/~/media/Files/europe/191_azerbaijan_independent_islam_and_the_state.pdf, , (Accessed on: 12 May.2013).
23. Iskandaryan, Alexander (2009), "Armenian-Turkish Rapprochement: Timing Matter", **Insight Turkey**, Vol. 11, No. 3, pp.37-44.
24. Ismayilov, Ibrahim (2010), **Nagorno - Karabakh: Ethnic Conflict or Geopolitics? Exploring the Dispute Between Armenia and Azerbaijan**, Lambert Academic Publishing.
25. Jones, L and Sage, D (2010), "New Directions in Critical Geopolitics: an Introduction", **Geo Journal**, Vol. 75, No. 4, pp. 315-325.
26. Koolaee, Elaheh (2010A), **Politics and Government in Central Asia**, Tehran: SAMT.
27. Koulaee, Elahe (2010B), Islamic Republic of Iran and the Geopolitics of the South Caucasus, **Geopolitics Quarterly**, Vol. 6, No. 1, pp.75-111.
28. Lenczowski, George (1997), "The Caspian Oil and Gas Basin: a New Source of Wealth?", **Middle East Policy**, Vol. 5, No. 1, pp. 111-119.
29. Marketos, Thrassy.N (2009), "Turkey in the Eurasian Energy Security Melting pot", **China and Eurasia forum Quarterly**, Vol. 7, No. 4, pp.95-113.
30. Mirheidar, Doreh; Afzali, Rasool & Moradi, Eskandar (2011), "Geopolitics From a New Perspective: Decentralizing Power / Knowledge", **Human Geography Research Quarterly**, Vol.43, No. 78, pp 1-22.

31. Mojtahedzadeh, Pirouz; Hossainpouryan, Reza & Karimipour, Yadollah (2008), "An Analysis of the Overlapping Areas of Geopolitical Realities in the Foreign Policies of the Islamic Republic of Iran and the Republic of Azerbaijan", **The Journal of Spatial Planing**, Vol. 12, No. 2,pp. 213-255.
32. Nixey, James (2010), "**The South Caucasus: Drama on Three Stages". America and a Changed Wworld: A Question of Leadership**. Available at: http://www.chathamhouse.org/sites/default/files/public/Research/Americas/us0510_nixey.pdf, (Accessed on: 29 April. 2013).
33. Novikon, Gayane (2000), "Armenia and the Middle East", **Middle East review of international affairs**, Vol. 4, No. 4, pp. 60-66.
34. Nowak, Jorgen (1997), "Ethnical And political situation in Uzbekistan", Translate by Ladan Mokhtari, **Centeral Asia and the Caucasus Studies**, Vol. 3, No. 17, pp.275-308.
35. Olga, Oliker & Szayna Thomas S (2003), **Faultlines of Conflict in Central Asia and the South Caucasus**, RAND Arroyo Center.
36. Salahi, Malak yahya (2004), **Political Thought in the Twentieth Century**, Tehran: Ghomes.
37. Sazhin, Vladimir (2011), "Iran and South Caucasus", Available at: http://www.strategicreview.org, (Accessed on: 2 March. 2014).
38. Souleimanov, Emil (2011), "**Dealing with Azerbaijan: The policies of Turkey and Iran toward the Karabakh War (1991-1994)**", Available at: http://www.gloria-center.org (Accessed on: 9 February 2015).
39. Taghaviasl, Ata (2000), **New Geopolitics of Iran: from Kazakhstan to Georgia**, Tehran: Ministry of Foreign Affairs.
40. Taheri, seyedmehdi & Hashemi Nasab, Saeed (2010), "Mysticism in Russia, Central Asia, and the Caucasus: an Iranian outlook", **Foreign Relations**, Vol. 2, No. 5, pp.197-242.
41. Valiyev, Anar.m (2012), "Azerbaijan-Iran Relations: Quo Vadis, Baku?", **PONARS Eurasia Policy Memo,** NO. 244, pp.1-5.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۷، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صص ۸۰-۵۷

# بررسی علت‌های سردی روابط ایران و جمهوری آذربایجان

**محمد جعفر جوادی ارجمند***
دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران
**حبیب رضازاده**
کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران
**سعیده حضرت‌پور**
کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۲-تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۹/۲۵)

**چکیده**

این نوشتار به‌دنبال فهم علت‌های سردی روابط ایران و جمهوری آذربایجان است. نویسندگان در این نوشتار معتقدند که با وجود اشتراک‌های فراوان بین ایران و جمهوری آذربایجان در زمینه‌های تاریخی، فرهنگی، قومی و مذهبی روابط این دو کشور مناسب نبوده است. فرضیه این نوشتار این است که به‌دلیل تأثیرگذاری شش عنصر داخلی و خارجی - پدیدهٔ قوم‌گرایی، فعالیت‌های دینی ایران در جمهوری آذربایجان، بحران قره‌باغ و رابطه ایران با ارمنستان، اختلاف‌نظر در تعیین رژیم حقوقی دریای خزر، نقش و نفوذ ترکیه، نفوذ اسراییل در منطقه و روابط آن با جمهوری آذربایجان و سیاست‌ها و هدف‌های آمریکا در منطقه در روابط دو کشور ایران و جمهوری آذربایجان منجر به‌سردی روابط دو کشور شده است.

**کلید واژه‌ها**

آمریکا، ارمنستان، اسراییل، پان‌ترکیسم، ترکیه، رژیم حقوقی دریای خزر، فعالیت دینی ایران.

*Email: mjjavad@ut.ac.ir







**مقدمه**

جمهوری آذربایجان پس از فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ استقلال یافت[1]. آذری‌ها با اکثریت ۹۰ درصد و زبان ترکی، مذهب شیعه و احساسات شدید میهن‌پرستی جمعیت جمهوری آذربایجان را تشکیل می‌دهند (Belfercenter, 2001). بر اساس برآورد شرکت‌های نفتی بین‌المللی، میزان منابع اثبات شده نفت در جمهوری آذربایجان بالغ بر ۷ میلیارد بشکه و گاز طبیعی در حدود ۸۵ تریلیون متر مکعب است (BP, 2008, p.73). روابط ایران با این جمهوری درپی انتخاب «ابوالفضل ایلچی‌بیگ» به ریاست جمهوری، به‌سردی گرایید. زیرا لحن ایلچی‌بیگ بسیار ملی‌گرایانه و نسبت به ایران خصمانه بود (Abedin, 2004). البته روابط میان آنها هیچ زمانی دوستانه نبوده و با چالش‌هایی روبه‌رو بوده است. چالش اصلی، نگرش امنیتی دو کشور به یکدیگر است (نصیرزاد و حسینی، ۱۳۹۱، ص.۱۱٦). این واقعیت به این پرسش منجر می‌شود که چه عواملی در جلوگیری از برقراری روابط دوستانه بین ایران و جمهوری آذربایجان مؤثر بوده است؟ نویسندگان معتقدند که تأثیرگذاری شش عامل داخلی و خارجی سبب سردی روابط دو کشور ایران و آذربایجان شده است و موجب شده‌اند تا این دو کشور، همسایگانی دور از هم باقی بمانند. این عوامل عبارتند از:۱. قوم‌گرایی و فعالیت‌های دینی ایران در جمهوری آذربایجان، ۲. بحران قره‌باغ و رابطه ایران با ارمنستان، ۳. اختلاف نظر در تعیین رژیم حقوقی دریای خزر، ٤. نقش و نفوذ ترکیه، ۵. نفوذ اسراییل در منطقه و روابط آن با آذربایجان، ٦. سیاست‌ها و هدف‌های آمریکا (عطایی، ۱۳۹۱، ص.۱۲۰). اکنون به بررسی نقش هر یک از عوامل برشمرده در روابط بین دو کشور ایران و جمهوری آذربایجان می‌پردازیم.

**قوم‌گرایی و تأثیر آن بر روابط ایران و جمهوری آذربایجان**

در بررسی روابط دو کشور ایران و جمهوری آذربایجان توجه به مفهوم پان‌ترکیسم ضروری است. وجود گرایش‌های پان‌ترکیسم به‌ویژه در جمهوری آذربایجان عاملی بازدارنده و منفی در روابط بین ایران و جمهوری آذربایجان بوده و به‌گونه‌ای عمل کرده است که روابط ایران و جمهوری آذربایجان با آن سابقهٔ مشترک تاریخی، سرزمینی، فرهنگی و مذهبی تحت تأثیر این مسئله، دوستانه نبوده است (کولایی، ۱۳۸۹، «۱»). بنابر این مفهوم، ساکنان کنونی مناطق آذربایجان

---

۱. البته در سال‌های ۱۹۲۰–۱۹۱۸ نیز استقلال داشته است و سپس به اتحاد شوروی پیوست.

ایران، همچون ساکنان قدیمی آن ترک هستند (Nassibu, 2012, pp.3-5) و ایران به نادیده گرفتن حقوق آذری‌های ساکن ایران متهم می‌شود. لازم به ذکر است که در این باور، آذربایجان جنوبی [مناطق آذری‌نشین ایران] شامل استان‌های اردبیل، آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی، زنجان، همدان و قسمت‌هایی از آستارا و قزوین است (Gunaskam, 2012).

برای فهم بهتر تأثیرگذاری قوم‌گرایی بر روابط دو کشور، باید اشاره کرد که در گذشته جمهوری آذربایجان و ایران یک دولت به مرکزیت تهران بودند. اما درپی دو جنگ ناموفق در سال‌های ١٨٠٤ و ١٨١٣ حکومت ایران بخش‌هایی از خاک خود را از دست داد و از آن به بعد آذربایجان به اجبار به دو بخش مختلف تقسیم شد. در واقع آذربایجانی‌های ایران و جمهوری آذربایجان از یک نژاد بوده‌اند (Devlet, 2012). در سال ١٩١٧ انقلاب کبیر روسیه روی داد و از آثار آن پیدایش نوعی آزادی برای ولایات منطقه قفقاز بود که می‌توانستند از حکومت مرکزی جدا شده و برای خود حکومت‌های مستقلی تشکیل دهند. حزب مساوات که در سال ١٩١١ در باکو تأسیس شده بود در این ایام مورد حمایت ترک‌های عثمانی قرار گرفت، این حزب که از سیاست پان‌ترکیست‌ها پیروی می‌کرد و طرفدار وحدت همهٔ ترکان جهان در ملتی واحد بود در ژوئن ١٩١٨ استقلال بخشی از قفقاز را با عنوان جمهوری آذربایجان اعلام کرد. از همان زمان دولت ایران نسبت به‌نام این کشور اعتراض کرد. استدلال آنها این بود که این دولت به‌زودی درپی نفوذ در آذربایجان ایران برخواهد آمد. پیرو این بحث‌ها محمد امین رسول‌زاده از مؤسسان جمهوری آذربایجان در مقاله‌ای می‌نویسد: «... آذربایجان جنوبی از تأسیس جامعه‌شان بر اساس ترکیسم و یا آذریسم استقبال می‌کند» (Nassibu, 2012, p.6) .

## روابط ایران و جمهوری آذربایجان پس از فروپاشی اتحاد شوروی در سال ١٩٩١با تأکید بر ادعاهای قوم‌گرایانه آذربایجان

**دوره ایاز مطلب‌اف:** هرچند سیاست خارجی جمهوری آذربایجان در دوران حکومت وی بسیار ضعیف بود، وی خواستار گسترش روابط ایران و جمهوری آذربایجان و حضور ایران در میانجیگری منازعهٔ قره‌باغ بود. در همین زمان توافق‌نامه‌ای تجاری بین دو کشور امضا شد و قرار شد که منطقهٔ نخجوان نیز در آینده‌ای نزدیک به‌عنوان منطقهٔ آزاد تجاری شناخته شود (Nassibu, 2012, p.14).






**دورهٔ ایلچی‌بیگ:** ایلچی‌بیگ همواره به مناطق آذری‌نشین ایران چشم داشت. او اعلام کرد که تمامیت ارضی ایران را به رسمیت نمی‌شناسد (Abedin, 2004). وی به صراحت از آزادسازی آذربایجان جنوبی [مناطق آذری‌نشین ایران] حرف می‌زد(Gresh, 2006, p.4) و وظیفهٔ خود را مبارزه با روسیه و ایران – برای مدت‌ها حقوق آذربایجانی‌ها را پایمال کرده بودند– اعلام کرده بود. او از کم‌توجهی حکومت ایران نسبت به حقوق ملیت‌های غیر ایرانی ساکن ایران، به‌ویژه ممنوعیت آنها از تدریس به زبان مادری‌شان در مدرسه‌های ایران انتقاد کرد (Ismailzade, 2012, p.5). در دوران حکومت وی صدها کتاب و مقاله با هدف تحریف هدفمند تاریخ آذربایجان چاپ شدند و رسانه‌های جمهوری آذربایجان نیز با هدف تحریک حس کینه‌توزی آذربایجانی‌ها بر ضد ایران از وضع نامناسب و ضد بشری آذری‌های ایران سخن می‌گفتند. این عوامل به‌صورت مستقیم با تهدید تمامیت ارضی و امنیت ایران از سوی جمهوری آذربایجان بر روابط دو کشور تأثیر گذاشت، به‌گونه‌ای که ایران در مناقشهٔ قره‌باغ از جمهوری آذربایجان شیعه در برابر ارمنستان مسیحی حمایت نکرد (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۸۹، ص.۲۲۳).

**دوره ریاست علی‌اف‌ها:** حیدر علی‌اف در ابتدای ریاست جمهوری‌اش، در ارتباط با بحث‌های مربوط به آذربایجان واحد و تجزیهٔ استان‌های آذری ایران گفت: ادعاهای مربوط به پیوستن مناطق آذری دو سوی رود ارس به همدیگر و ایجاد آذربایجان متحد یک ایده واهی و غیراصولی است (Allutt, 2002) . اما بعد از گذشت مدت زمان کوتاهی، در طرح روی جلد کتاب سال پنجم مدرسه‌های ابتدایی جمهوری آذربایجان، استان‌های آذربایجان شرقی، غربی، اردبیل، همدان، زنجان، قزوین و گیلان با نام جمهوری آذربایجان و به همراه پرچم این کشور چاپ شد (کولایی، ۱۳۸۹«۲»، ص.۹۱). خلف اف، وزیر خارجه وقت جمهوری آذربایجان اعلام کرده بود که او نه تنها وزیر خارجهٔ آذربایجان بلکه وزیر خارجهٔ تمام آذربایجانی‌ها از جمله آذری‌های ایران است (آذربایجان نیوز، ۱۳۸۸). همچنین در اقدامی نامتعارف الهام علی‌اف با شبکهٔ «گوی — آذر — تی وی» گفته است: «از جمله اقدام‌های بنده در زمان ریاست جمهوری، تشکیل دولت واحد آذربایجان با همکاری کشورهای ترک‌زبان از جمله کشورهای همسایه است». در یک اقدام جنجال برانگیز دیگر، آکادمی علوم جمهوری آذربایجان اطلسی را منتشر کرد که در آن بخش‌هایی از ایران جزیی از خاک جمهوری آذربایجان معرفی شده بود (Gilles, 2008, pp.45-48). درواقع جمهوری آذربایجان از راه تمرکز یافتن بر اتحاد آنچه تبلیغات رسمی جمهوری آذربایجان، «آذربایجان شمالی و جنوبی» می‌خواند؛ تلاش می‌کند تا

با تحریک آذری‌های ایران، از آنها به‌عنوان اهرم فشاری علیه ایران استفاده کند. از آنجا که ایدئولوژی پان‌ترکیسم جنبه‌های پیوست گرایانه و ضد ایرانی دارد، ایران به هرگونه ایده پان‌ترکیستی و پان‌آذریستی در منطقه حساس بوده و به‌شدت با آن مخالف است (احمدی، ١٣٨٨، ص.١٥). مقام‌های ایران نگران ملی‌گرایی اقلیت بزرگ آذربایجانی‌هایی هستند که در مناطق شمال غربی ایران ساکن هستند (Nuriyev, 2012).

### فعالیت مذهبی ایران در جمهوری آذربایجان

رهبران ایران در روابطشان با جمهوری آذربایجان به‌صورت آشکاری بر اسلام و مذهب تأکید دارند. بعد از استقلال جمهوری آذربایجان، بسیار ادعا می‌شد که ایران تلاش کرده تا انقلاب اسلامی خود را به این کشور صادر کند (Murinson, 2010) و تاکنون برای این هدف خود در جمهوری آذربایجان میلیون‌ها دلار هزینه کرده است (Belfercenter, 2012). ایران برای تبلیغات مذهبی در جمهوری آذربایجان، از روحانی‌هایی که در ایران آموزش دیده‌اند بهره می‌گیرد (Cornell, 2006, pp.42- 43). جمهوری آذربایجان که خود را یک نظام غیردینی می‌داند؛ تبلیغات و فعالیت‌های ایران بر روی شیعیان آذربایجان را تهدیدی برای حاکمیت خود به‌حساب می‌آورد و هرچند وقت یکبار نارضایتی خود را نشان می‌دهد (بهشتی پور، ١٣٩١).

مثال‌های فراوانی از تلاش ایران برای نفوذ در آذربایجان وجود دارد. برای نمونه روزنامه صدای اسلام که در جمهوری آذربایجان چاپ و توزیع می‌شود، توسط ایران حمایت می‌شود و یا شبکه سحر که برای مناطق تالشی‌نشین جمهوری آذربایجان برنامه دارد. این شبکه در مناطق تالش از نزدیکی زیاد آنان با ایران صحبت می‌کند. برنامه‌های تلویزیونی ایران که در آذربایجان نیز قابل دریافت است، سرشار از ارزش‌های دینی- ایرانی هستند (Nassibu, 2012, p.17). دولت ایران افزون بر شبکه تلویزیونی سحر، شبکه سحر ٢ را نیز به راه انداخته است که به زبان انگلیسی و روسی در آذربایجان فعالیت می‌کند. مخالفان فعالیت این شبکه می‌گویند که به‌تازگی این شبکه فقط برنامه‌های روحانیون [مذهبی] را پخش می‌کند. در این شبکه پوشش حجاب برای زنان تبلیغ می‌شود (Kotecha, 2006, p.26.29).

از موارد دیگری که به تنش بین دو کشور منجر شده است، متهم کردن ایران به حمایت از گروه‌های اسلامی تندرو در جمهوری آذربایجان **است**. البته گروه‌های اسلامی افراطی از طرف کشورهای عربستان، کویت، ایران و قفقاز شمالی حمایت می‌شوند (Goble, 2012). جمهوری







آذربایجان معتقد است، دولت ایران از حزب اسلامی آذربایجان که در سال ١٩٩٦ غیرقانونی اعلام شد(Yunus, 2006, p.1) و از حلقه‌های مخفی حزب‌الله و جیش‌الله آذربایجان حمایت می‌کند. حزب‌الله و جیش‌الله جریان‌های مخفی هستند که در سال‌های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۵ در جمهوری آذربایجان تأسیس شدند. هدف آنها حمله علیه منافع غرب از جمله آمریکا در باکو و جمهوری آذربایجان بود (Murinson, 2010). مقام‌های باکو بیان می‌کنند که فعالیت این حزب از ١٩٩٦ ممنوع است، ولی اعضای آن همچنان به دریافت کمک‌های مالی از جمهوری اسلامی ایران ادامه می‌دهند (Soleymani, 2011) .

شیوه دیگر نفوذ ایران در جمهوری آذربایجان به‌وسیله مدرسه‌های دینی است. در این مدرسه‌ها قرآن خوانده می‌شود و همچنین ادبیات و ایدئولوژی دولت ایران تدریس می‌شود (Geybullayeva, 2012, p.116). البته در اواخر دهه ۱۹۹۰ حیدر علی‌اف فعالیت روحانیون ایرانی را در مساجد ممنوع کرد (Cornell, 2006, p.43). همچنین در سال ۲۰۰۱ دولت آذربایجان ۲۲ مدرسهٔ دینی که توسط ایران حمایت می‌شدند را تعطیل کرد (Europe Report, 2012, p.8). الهام علی‌اف نیز در سخنرانی‌ای گفت: «ما به رهبران دینی ایران می‌گوییم که تلاش برای نفوذ مذهبی در آذربایجان را رها کنند» (Goble, 2012, p.114) . روابط ایران و جمهوری آذربایجان در سال ۲۰۱۲ به‌شدت تنش‌آمیز بوده است. دلیل آن برگزاری مسابقه یورو ویژن است. اختلاف و درگیری‌های لفظی بین ایران و جمهوری آذربایجان بر سر مسابقه موسیقی یوروویژن ۲۰۱۲ که در باکو برگزار شد، به‌حدی بالا گرفت که مقام‌های روحانی و سیاسی ایران برگزاری این مسابقه را مخالف اسلام دانستند (آذربایجان نیوز، ۱۳۹۱). درپی این مشاجره‌های لفظی نخست وزیر آذربایجان نیز در اعتراض به سخنان مقام‌های ایرانی گفت: «رژیم ملاها در ایران قصد شکل‌دهی و دخالت در سیاست‌های ما را دارد» (Mohammadi, 2012).

## نقش بحران قره‌باغ در روابط ایران و جمهوری آذربایجان

ارمنستان از زمان استقلال به‌دلیل اینکه از طرف ترکیه و جمهوری آذربایجان و حتی گرجستان در محاصره بود، نگاه خاصی به رابطه با ایران داشت. البته شرایط نامناسب اقتصادی بعد از استقلال نیز، نیاز ارمنستان به ایران را تشدید می‌کرد. پیرو همین نیاز وزیر خارجهٔ ایران در اسفند ۱۳۷۰ در سفری به جمهوری آذربایجان و ارمنستان زمینه‌های میانجیگری ایران را در

درگیری قره‌باغ فراهم کرد. در اردیبهشت ۱۳۷۱ در تهران با حضور «لئون ترپتروسیان» رییس جمهور ارمنستان و «یعقوب محمداف» کفیل ریاست جمهوری آذربایجان با میانجیگری «هاشمی رفسنجانی»، رییس جمهور وقت ایران موافقت‌نامه‌ای دربارهٔ آتش‌بس در منطقه قره‌باغ به امضا رسید و آتش‌بس موقتی نیز صورت گرفت. ولی در همین ایام نیروهای ارمنی با استفاده از فرصت پیش‌آمده تهاجم گسترده‌ای را شروع و بخش‌هایی از خاک جمهوری آذربایجان را اشغال کردند. مخالفان دولت وقت باکو، ایران را در اشغال شوشا از مراکز منطقهٔ قره‌باغ، مقصر دانستند. البته ایران خواستار برقراری یک صلح پایدار در منطقه بود. زیرا ادامهٔ درگیری و جنگ قره‌باغ زمینه مداخلهٔ نظامی روسیه، آمریکا و ناتو را فراهم می‌کرد که این امر امنیت ملی ایران را به خطر می‌اندازد (Martirosyan, 2009, p.2).

**روابط ایران با ارمنستان و تأثیر آن بر روابط ایران با جمهوری آذربایجان**

ایران، برای ارمنستان نقش اقتصادی تعیین کننده‌ای دارد (Varun& Fitzgerald& Fite, 2012, p.25). در اوایل سال ۱۹۹۲ ایران به ارمنستان گاز و سوخت صادر می‌کرد و همین امر سبب ایستادگی ارمنستان مقابل جمهوری آذربایجان می‌شد (Cagaptay & Murinson, 2005). به‌دنبال همین روابط، حیدرعلی‌اف در دیدار با یحیی محمدزاده، استاندار آذربایجان شرقی در ۱۲ اوت ۱۹۹۹ گفت: «... سالیان سال است که به‌وجود روابط تنگاتنگ اقتصادی ایران و ارمنستان اشاره می‌شود... به‌صراحت می‌گوییم که روابط اقتصادی تا این حد با کشوری که ۲۰ درصد سرزمین‌های ما را اشغال کرده ما را رنجیده‌خاطر می‌کند» (بیات، ۱۳۸۳، ص.۱۷). در ادامهٔ روابط ایران و ارمنستان، دو کشور در سال ۲۰۰۷ یک قرارداد مبنی بر ساخت یک خط لوله انتقال نفت به شهر مرزی «مگری» ارمنستان امضا کردند (Tehran Times, 2009). آنها همچنین قراردادی در مورد ساخت خط آهنی به طول ٤٧٠ کیلومتر که دو کشور را به دریای سیاه متصل می‌کند به ارزش ۲ میلیارد دلار امضا کردند که در طول پنج سال آماده می‌شود (Press TV, 2009)در ۱۹ مارس ۲۰۰۷، محمود احمدی نژاد، رئیس جمهور ایران به دعوت روبرت کوچاریان رئیس جمهوری ارمنستان جهت افتتاح خط لوله انتقال گاز ایران به ارمنستان شرکت کرد. حجم تجارت ایران و ارمنستان در سال ۲۰۱۰ در حدود ۲۵۰ میلیون دلار بوده است که شامل مواد غذایی، سوخت و مواد شیمیایی است (Varun& Fitzgerald& Fite, 2012, pp.23-26).







در همین ارتباط معاون وزارت خارجهٔ جمهوری آذربایجان با انتقاد از موضع ایران، خواستار تغییر در روابط آن با ارمنستان شد (کولایی، ١٣٨٩«٢»، ص.٨٩). حتی رهبران جمهوری آذربایجان در ابتدای شکست در جبهه‌های قره‌باغ ناکامی‌های خود را متأثر از کمک ایران به ارامنه ارزیابی کرده و کلیه شکست‌های خود را به کمک‌های تسلیحاتی–نظامی و اقتصادی ایران به ارامنه و میانجیگری ایران در جنگ قره‌باغ نسبت دادند. درواقع مقام‌های جمهوری آذربایجان به‌دلیل روابط روبه رشد ایران و ارمنستان از مواضع ایران در این زمینه رضایت ندارند. حتی حیدر علی‌اف در مورد حمایت ضمنی ایران از ارمنستان در حل بحران قره‌باغ ابراز ناامیدی کرده بود (کولایی و اصولی، ١٣٩١، ص. ٨٧).

**نقش ترکیه در سردی روابط بین ایران و جمهوری آذربایجان**

اولویت ترکیه در قفقاز بیش از همه، جمهوری آذربایجان است (کولایی، ١٣٨٩«٣»، ص.١٤٤). ترکیه به‌دلیل اشتراک‌های قومی و فرهنگی با شعار اتحاد ترک‌ها، وارد جمهوری آذربایجان شد. ترکیه به‌عنوان تنها حامی منطقه‌ای این نوع نگرش در جهت اجرا و گسترش ایده اتحاد ترک‌ها از جمهوری آذربایجان حمایت کرده است و بدین ترتیب این کشور نقشی مخالف منافع ایران در قفقاز و جمهوری آذربایجان ایفا می‌کند. تلاش‌های ترکیه برای ایجاد اتحاد کشورهای ترک‌زبان آسیای مرکزی و قفقاز با آنکارا در گردهمایی‌های سیاسی رهبران این کشورها که از سال ١٩٩٢ به بعد برگزار می‌شود، جلوه‌گر شده است (احمدی، ١٣٨٨، ص.٧). برای نمونه در نشست ١٩–١٧ نوامبر ٢٠٠٧ در باکو که رجب طیب اردوغان نیز در آن شرکت داشت و خواستار ایجاد اتحادیه‌ای از کشورهای ترک‌زبان به‌عنوان ابزار اولیهٔ هماهنگی این کشورها در سیاست خارجی‌شان شد. وی با تأکید بر هماهنگی و همبستگی کشورهای ترک گفت: «اگر ما با هم همکاری نکنیم آنها ما را از هم خواهند گسست» (Today Zaman, 2007). همچنین نشست دوم رؤسای پارلمان‌های کشورهای ترک‌زبان در سپتامبر ٢٠٠٩ در باکو برگزار شد (Anirova, 2009). در ارتباط با نزدیکی این دو کشور می‌توان به سخنان «مرتضی الکروف» ریس مجلس جمهوری آذربایجان اشاره کرد که بیان می‌کند «آذربایجان ترکیه را الگو و برادر واقعی خود می‌داند» (رسالت، ١٣٧٦).

ترکیه در کنار ترویج اتحاد ترک‌ها به ترویج حکومت غیر دینی در منطقه که در چارچوب اروپایی قرار دارد، می‌پردازد. با توجه به جدایی دین از سیاست در این مدل، حکومتی که در

تضاد با مدل حکومتی ایران است، مدل مطلوبی برای رهبران نگران از گرایش‌های دینی و اسلامی مردم در منطقه است. البته برنامه‌های ترکیه جهت گسترش نفوذ در منطقه با حمایت همه‌جانبه غرب نیز همراه است. به‌ویژه آمریکا اعتقاد دارد که سیاست ترکیه در منطقه در عمل می‌تواند از تمایل‌های اسلام‌گرایی و طرفدار ایران جلوگیری کند (چیچک، ١٣٧٣، ص.١٤٩).

در زمینهٔ انتقال نفت نیز سیاست‌های ترکیه در تقابل با ایران قرار دارد و با حمایت آمریکا موفقیت بیشتری نسبت به ایران در جمهوری آذربایجان و منطقهٔ قفقاز کسب کرده است. پس از فروپاشی اتحاد شوروی خطر کمونیسم جای خود را به خطر اسلام‌گرایی و گسترش بنیادگرایی اسلامی داد. رهبران جمهوری آذربایجان به تحریک ترکیه، ایران را مرکز صدور بنیادگرایی اسلامی می‌دانستند. در مقابل این خطر، آمریکا از ترکیه به‌عنوان رقیب مدل حکومتی ایران در جمهوری آذربایجان و منطقه سود برد. این موضوع یکی دیگر از زمینه‌های رقابت ایران و ترکیه را در جمهوری آذربایجان شکل می‌دهد. همچنین در درگیری قره‌باغ ترکیه به‌دلایل دینی و قومی و مشکل‌هایی که با ارمنستان دارد به حمایت از جمهوری آذربایجان پرداخت. در زمان جنگ قره‌باغ، اسراییل و ترکیه از جمهوری آذربایجان، حمایت راهبردی کردند. به گزارش هفته‌نامه انگلیسی زبان الواسط این دو کشور به جمهوری آذربایجان موشک‌های استینگر داده‌اند (Aras, 1998, pp.73-74).

هم‌زمان ترکیه با استفاده از کمک‌های مالی و نظامی آمریکا در منطقه مانع نقش‌آفرینی ایران و روسیه در مسایل امنیتی و طرح‌های اقتصادی قفقاز شده است. حتی در راستای هدف‌ها و منافع آمریکا و اسراییل در همکاری‌های ایران، ارمنستان، روسیه و یونان اختلال ایجاد می‌کند. بستن قرارداد ترابوزان با شرکت ترکیه، جمهوری آذربایجان و گرجستان در راستای اجرای مدل امنیتی ١+٣+٣ و پایان دادن به نفوذ روسیه و تضعیف نقش ایران در منطقه قفقاز است. با بررسی نوع تعاملات ترکیه در منطقه قفقاز می‌توان گفت که نفوذ اقتصادی ترکیه با توجه به هدف‌ها و منافع این کشور نوعی رقابت با ایران را سبب می‌شود. در واقع از زمان فروپاشی اتحاد شوروی این دو کشور افزون بر حفظ برخی از روابط در زمینه‌های اقتصادی در منطقه به جدی‌ترین رقبای یکدیگر تبدیل شده‌اند (شیرازی و مجیدی،١٣٨٣، ص.٢٨٦–٢٨٥). در ٢٧ژوئن ٢٠١٢ توافق‌نامه‌ای به ارزش ٧ میلیارد منات در ارتباط با خط لوله انتقال گاز تی ای ان ای پی[1] توسط رجب طیب اردوغان و الهام علی اف امضا شد. تی ای ان ای پی به‌عنوان

1. TANAP

بخشی از طرح شاه دنیز ۲ برای انتقال گاز است. در هنگام امضای این قرارداد رهبران هر دو کشور این نوع همکاری را نشانهٔ روح برادری حاکم بر روابط دو کشور دانسته و حتی اردوغان می‌گوید که «ترکیه و آذربایجان یک ملت در دو دولت هستند» (News.az, 2012). از دیگر مسائل مهم در تأثیرگذاری ترکیه در روابط ایران و جمهوری آذربایجان، می‌توان به حمایت ترکیه از جمهوری آذربایجان در مورد رژیم حقوقی دریای خزر اشاره کرد که همواره از مواضع جمهوری آذربایجان که منافع و تمامیت ارضی ایران را تهدید می‌کند، حمایت کرده و از شکل گرفتن یک توافق پایدار بر سر رژیم حقوقی دریای خزر جلوگیری می‌کند (زرگری، ۱۳۸۷، ص.۸۰).

**رژیم حقوقی دریای خزر و تأثیر آن بر سردی روابط ایران و جمهوری آذربایجان**

دریای خزر تا قبل از فروپاشی اتحاد شوروی به‌عنوان «آب داخلی» محصور بین ایران و اتحاد شوروی، بر اساس پیمان‌های ۱۹۲۱ و ۱۹٤۰ به‌شکل مشترک اداره می‌شده و هیچ خط مرزی بین ایران و اتحاد شوروی وجود نداشته است. همین موضوع سبب بروز مشکل‌هایی در روابط جمهوری‌های بازمانده از اتحاد شوروی، به‌ویژه جمهوری آذربایجان در مورد مرزهای دریایی با ایران شده است (Afrasiabi, 2009) . باید توجه داشت که اختلاف ایران و جمهوری آذربایجان به‌دنبال ادعای جمهوری آذربایجان در مورد مرز دریایی دو کشور، مهم‌ترین دلیل نبود تعیین رژیم حقوقی دریای خزر است. البته ورود قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به مسئله تعیین رژیم حقوقی دریای خزر، سبب پیچیده شدن این موضوع شده است (Bayulgen., 2009, p.54)

**مواضع و اقدام‌های ایران**

نخستین کوشش ایران در راستای مشخص کردن رژیم حقوقی دریای خزر فراخواندن کشورهای کنار دریا برای شرکت در نشست تهران (بهمن ۱۳۷۰) بود. در این نشست ایران طرح تشکیل سازمان همکای کشورهای کناره دریای خزر را پیشنهاد کرد که با موافقت اصولی دیگران رو به‌رو شد. افزون بر این، ایران اعلام کرد که این کشورها بر پایه بیانیه مشترکی که در سال ۱۹۹٦ در عشق‌آباد منتشر کرده‌اند، ملزم به تعیین رژیم حقوقی دریای خزر همراه با دیگر کشورهای کرانه‌ای هستند و هرگونه اقدامی بی‌توافق پنج کشور کرانه‌ای پذیرفته نخواهند

شد. ایران آمادگی خود را برای رسیدن به یک تفاهم‌نامه همه جانبه بر سر رژیم حقوقی دریای خزر اعلام کرد و لزوم توافق آرا برای تعیین رژیم حقوقی و اصل برابری حقوقی کشورهای کرانه‌ای در همهٔ زمینه‌ها را عنوان کرد. این مواضع در سخنان رییس جمهوری ایران در نشست عشق‌آباد در سال ۱۳۸۱نیز تکرار شد. بدین ترتیب در دیدگاه ایران، رژیم حقوقی دریای خزر تا زمان اصلاح یا تغییر، همچنان پیمان‌های ۱۹۲۱ و ۱۹٤۰است که مخالف با هر اقدام یک‌جانبه‌گرایانه است (زرگری،۱۳۸۷، ص.۷٥-۷٦).

**مواضع و اقدام‌های جمهوری آذربایجان**

جمهوری آذربایجان پس از فروپاشی اتحاد شوروی اولین کشوری بود که در سال ۱۹۹۲موضوع تعیین رژیم حقوقی جدید دریای خزر [تقسیم دریا به بخش‌های ملی] را مطرح کرد (کولایی و اصولی، ۱۳۹۱، ص.۸٤) و با تعیین بخشی از آب‌های دریا در کرانه‌های خود به‌عنوان آب‌های ملی و بستن پیمان‌هایی با شرکت‌های خارجی برای اکتشاف نفت در این بخش، در عمل در راستای تقسیم دریا گام برداشت و پیمان‌های ۱۹۲۱ و ۱۹٤۰ را زیر پا گذاشت. جمهوری آذربایجان تقسیم دریا به مناطق ملی که شامل بستر و روی بستر و آب‌های سطحی نیز می‌شود را در نظر دارد و مبنای این تصمیم را تقسیمات اداری می‌داند که در زمان اتحاد شوروی بین جمهوری‌های ساحلی آن در مورد حوزه صلاحیت آنها در دریای خزر به‌وجود آمده بود.

جمهوری آذربایجان با این استدلال که نمی‌تواند توسعه کشورش را مشروط به تعیین رژیم حقوقی خزر کند و اصل مالکیت مشترک نیز با شرایط کنونی دریای خزر مطابقت ندارد؛ در سال ۱۹۹٤ با بستن قرارداد نفتی با شرکت‌های غربی شروع به بهره‌برداری یک‌جانبه از منابع نفت دریای خزر کرد که با مخالفت روسیه، ایران و ترکمنستان همراه شد. در مقابل اقدام‌های یک‌جانبه جمهوری آذربایجان، وزارت نفت ایران اعلام کرد که هرگونه طرح تصویب نشده‌ای را که از سوی شرکت‌های خارجی در بخش آب‌های ایران انجام گیرد باطل می‌داند (مالی شووا، ۱۳۸۱، ص.۱۱٥). ناگفته نماند به‌دلیل مخالفت‌های جمهوری آذربایجان و قزاقستان با رژیم حقوقی مورد نظر ایران و حمایت روسیه و آمریکا از مواضع این دو کشور، ایران نیز به ناچار تغییر موضع داده و خواستار تقسیم دریا به قسمت مساوی بیست درصد برای یکایک







اعضا شده است (Koolaee& Hafezian, 2010, p.401). اما جمهوری آذربایجان سهم ایران را با توجه به سواحل ایران در حدود ۱۳درصد می‌داند (کولایی و اصولی، ۱۳۹۱، ص.۸۵).

## نقش اسرائیل در روابط ایران و جمهوری آذربایجان

فروپاشی اتحاد شوروی، فرصت مناسبی در اختیار اسراییل قرار داد تا ایجاد رابطه با کشورهای استقلال یافته از اتحاد شوروی را در دستور کار سیاست خارجی خود قرار دهد. در این میان جمهوری آذربایجان به‌دلیل همسایگی با ایران و همچنین درگیر بودن در جنگ قره‌باغ با ارمنستان و نیاز به تسلیحات و جلب حمایت آمریکا، از راه لابی یهودی، برقراری رابطه با اسراییل را مورد توجه قرار داد. البته باید به‌دلایل جمهوری آذربایجان نیز در این زمینه توجه داشت، دلایلی مانند هراس از جمهوری اسلامی ایران به‌دلیل حمایت از ارمنستان در مناقشه قره‌باغ (Valiyev, 2009، بیات، ۱۳۸۳)، سخنان برخی از مقام‌های ایرانی در مورد بازگرداندن جمهوری آذربایجان به ایران (Nassibu, 2012)، فعالیت‌های دینی ایران در این کشور (Murinson, 2010)و شبکه‌های تلویزیونی سحر ۱ و ۲ در جمهوری آذربایجان (Kotecha, 2006& BBC, 2011) و البته هراس جمهوری آذربایجان از حمایت دولت ایران از احزاب و جریان‌های اسلامی این کشور (Goble, 2012& Azerireport, 2011& Yunus, 2006)، این دلایل جمهوری آذربایجان را به داشتن روابط نظامی– امنیتی و سیاسی–اقتصادی با اسراییل علاقه‌مند کرده است. در واقع هر دو کشور جمهوری آذربایجان و اسراییل برای برقراری گونه‌ای از توازن در مقابل ایران به یکدیگر نزدیک شده‌اند.

## علایق و هدف‌های اسراییل در منطقه قفقاز و جمهوری آذربایجان

۱. دستیابی به ایران و ایجاد نگرانی برای ایران: به باور بسیاری از تحلیل‌گران مسائل قفقاز، اسراییل برای مقابله با حضور ایران در لبنان، در این منطقه و به‌شکل ویژه در جمهوری آذربایجان حضور پیدا کرده است. به‌دنبال روابط دوستانه بین اسراییل و جمهوری آذربایجان «افرام سنه»[1] وزیر بهداشت وقت اسراییل گفته است که «اسراییل در توسعهٔ روابط با جمهوری آذربایجان منافع راهبردی دارد و جمهوری آذربایجان نیز به همین ترتیب به این رابطه

1. Efraim Sene

علاقه‌مند است. زیرا این روابط می‌تواند که بنیادگرایی اسلامی برآمده از سوی ایران را ریشه‌کن کند». در اظهار نظر دیگری «لوول بزانیس»[1] در موافقت با این دیدگاه می‌افزاید «علاقهٔ جمهوری آذربایجان به اسرائیل یا برعکس، از ترس متقابل آنها از ایران ریشه می‌گیرد. جمهوری آذربایجان علاقه‌مند است که با برقراری روابط با اسرائیل از سوی آمریکا مورد تحسین و تشویق قرار گیرد» (USAK, 2013).

۲. تلاش برای حضور و نفوذ بیشتر در منطقه از راه‌های مختلف: برخی از آگاهان نیز معتقدند که ممکن است اسراییل برای جاسوسی در نزدیکی مرز ایران و دریای خزر در خاک جمهوری آذربایجان تجهیزات الکترونیکی نصب کرده باشد(CRIA, 2009). پس از وضع تحریم‌های گسترده علیه ایران و افزایش احتمال حمله اسراییل به ایران، تل‌آویو برای به‌دست آوردن پایگاه‌هایی در مرزهای شمالی ایران در خاک جمهوری آذربایجان تلاش می‌کند (Frenkel, 2012). اسراییل پایگاه‌های متعددی در جمهوری آذربایجان در اختیار دارد. برخی از این پایگاه‌ها در نزدیکی مرزهای ایران است. برای نمونه در پایگاه سیتالکای[2] که در ۵۰ کیلومتری شمال باکو واقع شده است – به تازگی جزییات آن از سوی مجله سیاست خارجی افشا شد – اسراییل درحال نصب سیستم‌های راداری رهگیری موشک‌های بالستیک و هواپیماهای بدون سرنشین است (احمدی، ۱۳۹۱)،

۳. افزایش سرمایه‌گذاری اقتصادی در منطقه با هدف به‌دست‌گرفتن نبض اقتصادی منطقه و محدود کردن فعالیت‌های اقتصادی ایران،

٤. ترس از دسترسی دشمنان اسراییل در خاورمیانه به سلاح‌های هسته‌ای که از راه منطقه قفقاز قابل دستیابی است،

۵. جلوگیری از پیوستن کشورهای مسلمان منطقه به بلوک اسلامی در مقابل اسراییل در مجامع جهانی و منطقه‌ای (اخوان مفرد، ۱۳۷۹، ص.۳۲-۱۹). همچنان که قابل درک است اسراییل با پیگیری این هدف‌ها، همزمان با اعمال فشار بر ایران به‌دنبال تأثیرگذاری در روابط ایران با کشورهای منطقه قفقاز به‌ویژه جمهوری آذربایجان است. اسراییل فعالیت‌های رسمی خود را در جمهوری آذربایجان در سه زمینه آغاز کرد:

---

1. Lowd Bezanis
2. Sitalcay







۱.روابط دیپلماتیک جمهوری آذربایجان با اسراییل: این موضوع در جهت کسب مشروعیت و ایجاد رابطه با این کشور برای اعمال نفوذ در منطقه در نزدیکی مرزهای ایران صورت گرفته است،

۲.روابط اقتصادی جمهوری آذربایجان با اسراییل: قابل توجه است که اسراییل در این زمینه اقدام‌هایی مانند خرید و اجارهٔ زمین‌های کشاورزی به‌ویژه در نزدیک مرزهای ایران داشته است (چیچک، ۱۳۷۳، ص.۲۸۳). اسراییل در زمینهٔ انتقال تکنولوژی و آموزش کشاورزی به جمهوری آذربایجان کمک می‌کند. تجارت در بخش کشاورزی بین دو کشور هم، رشد خوبی داشته است. شرکت‌های اسراییلی مانند تاهال[1] ،اربل[2] ،فابرن و گاردن[3] در بخش کشاورزی جمهوری آذربایجان مشارکت دارند (Export, 2006) . جمهوری آذربایجان در حدود ۳۰ درصد از انرژی مورد نیاز اسراییل را تأمین می‌کند **(**Frenkel, 2012) **و** بزرگترین صادرکننده نفت به اسراییل پس از روسیه است (Murinson, 2010). حجم تجارت جمهوری آذربایجان و اسراییل تا ژوییه ۲۰۱۲ بالغ بر ٤ میلیارد دلار بوده است. این بالاترین حجم تجارت اسراییل با یکی از کشورهای پیشین اتحاد شوروی است (Frenkel, 2012).

۳. روابط نظامی امنیتی جمهوری آذربایجان با اسراییل: اسراییل یکی از مهم‌ترین تأمین کنندگان تجهیزات نظامی جمهوری آذربایجان است **(**Dekmejian& Hovann, 2003, pp.125-126) آویگدور لیبرمن، وزیر امور خارجهٔ اسراییل در ۲۳ آوریل ۲۰۱۲به مناسبت بیستمین سالگرد برقراری روابط دیپلماتیک با جمهوری آذربایجان به این کشور سفر کرد. بر اساس گزارش رویتز لیبرمن او به خبرنگاران گفت که در دیدار با «الهام علی‌اف»، رییس جمهوری آذربایجان روابط دوجانبه و موضوع ایران را مورد گفت‌وگو قرار داده است. او اضافه کرده است: «روابط با جمهوری آذربایجان از این بهتر نمی‌تواند باشد. این روابط بر پایه اعتماد و سودمند هستند» (Sosinsky-Semikhat, 2012). پس از ورود لیبرمن به باکو، اخباری در مورد گفت‌وگو در مورد استفاده اسراییل از فرودگاه «آذری» جمهوری آذربایجان برای حمله احتمالی به ایران گزارش شد. البته الهام علی‌اف این اخبار را تکذیب کرد(Frenkel, 2012) . لازم به یادآوری است که وی در حالی این خبر را تکذیب می‌کند که آن از سوی پایگاه

1.Tahal
2. Arbel
3. Fabren Gardens

تحلیلی «سیاست خارجی» آمریکا منتشر شده بود. مجله سیاست خارجی در ۲۸ مارس ۲۰۱۲ در گزارشی به قلم مارک پری، نویسنده و تاریخ‌نگار آمریکایی نوشت که اسراییل این اجازه را یافته است که به پایگاه‌های هوایی جمهوری آذربایجان دسترسی پیدا کند (Foreign Policy, 2012). در همین زمینه شیمون پرز در دیدار با یهودیان جمهوری آذربایجان گفت: «اسراییل و جمهوری آذربایجان، دو کشوری هستند که باید توان نظامی خود را بالا نگه دارند. زیرا هر دو کشور در شرایط تهدید قرار دارند. من امیدوار هستم که هر دو کشور روزی به صلح و آرامش دست یابند».

حجم معاملات نظامی بین دو کشور در سال ۲۰۱۲ به رقم ۱/٦ میلیارد دلار رسید (Today's Zaman, l2012). همچنین اسناد محرمانه ویکی‌لیکس نیز که در آوریل ۲۰۱۱ منتشر شد، آشکار می‌کند که اسراییل از خاک این جمهوری، در چهار سال گذشته علیه ایران جاسوسی کرده است (Press TV, 2012). گسترش روابط جمهوری آذربایجان و اسراییل سبب شده است که در ابتدای سال ۲۰۱۲ مقام‌های ایران اعلام کنند که دولت آذربایجان به عوامل موساد اجازه می‌دهد تا در طول مرزهای ایران برای جاسوسی و جمع‌آوری اطلاعات اقدام کند (Sosinsky-Semikhat, 2012). مقام‌های ایرانی بارها از روابط دوستانه جمهوری آذربایجان با اسراییل ابراز نگرانی و دولت جمهوری آذربایجان را به همکاری با جاسوسان و تروریست‌های اسراییل متهم کرده‌اند. رسانه‌های گروهی ایران از جاسوسی اسراییل از مسیر آذربایجان خبر می‌دهند (Vira&Erin Fitzgerald&Brandon Fite, 2012, p.23). در دیدار المار محمداف وزیر امور خارجه جمهوری آذربایجان از اسراییل و گفت‌وگو با مقام‌های اسراییلی در آوریل ۲۰۱۳، مقام‌های هر دو کشور از تهدید ایران ابراز نگرانی کرده و برنامهٔ هسته‌ای ایران را تهدیدی برای هر دو کشور اعلام کردند (Segall, 2013). درپی گسترش همکاری‌های نظامی جمهوری آذربایجان با اسراییل، در فوریهٔ ۲۰۱۲ قراردادی به ارزش ۱/٦ میلیارد دلار، برای تجهیز و ارتقای سیستم نظامی آن شامل ساخت هواپیمای بدون سرنشین و سیستم دفاع ضد موشکی امضا شد (Frenkel, 2012) . همچنین جمهوری آذربایجان به کمک اسراییل درپی تقویت حضور نظامی خود در دریای خزر است که این موضوع سبب نگرانی ایران و تنش در روابط دو کشور شده است (Kucera, 2012) .







**نقش آمریکا در منطقه قفقاز و تأثیر آن بر سردی روابط ایران و جمهوری آذربایجان**

درپی تجزیهٔ اتحاد شوروی، آمریکا تلاش کرده است تا از راه تقویت سازوکارهای اقتصادی منطقه، گسترش روند انتقال انرژی از شرق به غرب و کمک برای حل منازعات در جهت منافع ملی خود اقدام کند. البته یکی از هدف‌های آمریکا از این اقدام‌ها نیز کاهش نفوذ ایران «به‌دلیل تضاد منافع با آمریکا» و روسیه در منطقه و شکل‌گیری معادلات منطقه به‌نفع غرب است(Shaffer, 2005, p.243). آمریکا در جمهوری آذربایجان به‌دنبال منافع بلندمدت اقتصادی، سیاسی و امنیتی است و نیاز جمهوری آذربایجان به آمریکا این فرایند را موفق کرده است (زرگری و رضازاده، ۱۳۹۰، ص.۳٤). دشمنی و تضاد آمریکا با ایران را در منطقه می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد:

الف) سال‌های ۱۹۹۳–۱۹۹۱: رفتار آمریکا در این سال‌ها بیشتر بر تهدید معرفی‌کردن ایران اسلامی برای منطقه، اتهام به ایران به‌عنوان تلاش برای دسترسی به سلاح هسته‌ای در اختیار برخی کشورهای منطقه و جلوگیری از نقش‌آفرینی ایران در حل منازعات متمرکز بود،

ب) سال‌های ۱۹۹٦–۱۹۹۳: مرحله حرکت‌های ضد ایرانی منسجم‌تر است و آمریکا به منابع انرژی دریای خزر توجه بیشتری دارد و تلاش در انزوای ایران در سازمان اکو و مانع‌تراشی در توسعهٔ روابط ایران و روسیه دارد. به‌نوعی که روس‌ها در سال ۱۹۹۵پذیرفتند که قرارداد فروش تسلیحات را با ایران تمدید نکنند (Freedman, 2000, p.8)،

ج) سال‌های ۲۰۰۱–۱۹۹۷: حرکت‌های ضد ایرانی بر روی جلوگیری از فعال‌شدن صنعت نفت و گاز ایران متمرکز می‌شود که شامل جلوگیری از حمل و نقل نفت و گاز از ایران و عبور خطوط لوله از ایران است (سجادپور،۱۳۷۷، ص.۷۹)،

د) بعد از رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تاکنون: باید گفت که با تغییر و تحولات به‌وجود آمده پس از ۱۱سپتامبر آمریکا می‌خواهد تا با بهره‌گیری از قدرت خود و شرایط ایجاد شده، با حضور مستقیم نظامی خود در این منطقه هزینه‌های حفظ امنیت منطقه را بر عهده‌گرفته و این مجموعه امنیتی را تابع شکل‌گیری رژیم بین‌المللی جدید کند. در واقع آمریکا با حضور نظامی خود در منطقه در کنار حضور اقتصادی و سیاسی، درپی تکمیل حلقهٔ محاصره پیرامون ایران و حتی روسیه است تا بدین وسیله از حضور این دو کشور در ترتیبات امنیتی و اقتصادی منطقه جلوگیری کند.







**اقدام‌های آمریکا در جمهوری آذربایجان در رابطه با ایران و تأثیر آنها بر روابط دو کشور**

آمریکا درپی تلاش برای حضور نظامی در منطقه و همسایگی ایران است. آمریکا در تابستان ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ مانورهای نظامی مشترکی در منطقه خزر با شرکت یگان‌های نظامی آمریکا، قزاقستان، ترکمنستان، روسیه، جمهوری آذربایجان و ترکیه انجام داده است. بنا به گزارش پایگاه خبری «راشا نیوز» حتی مستشاران آمریکایی دو منطقه را، یکی در نزدیکی باکو و دیگری در جنوب این کشور و نزدیک مرز ایران برای استقرار نیروهای نظامی آمریکا در جمهوری آذربایجان در نظر گرفته‌اند، در واقع بخشی از پایگاه‌های نظامی آمریکایی به نزدیکی مرزهای جمهوری آذربایجان با ایران انتقال می‌یابند (رویدادهای کشورهای مستقل مشترک المنافع، ۱۳۸٤، ص.۲۵۸). آمریکا خواستار ایجاد سیستم پدافند هوایی در جمهوری آذربایجان برای جلوگیری از حمله احتمالی موشک‌های ایران است که تهدیدی علیه ایران محسوب می‌شود. از این راه آمریکا با نزدیکی بیش از حد به جمهوری آذربایجان این کشور را از ایران دور خواهد کرد. همکاری نظامی آمریکا با جمهوری آذربایجان، احتمال استفادهٔ آمریکا از خاک، این کشور برای حمله به ایران و حساسیت ایران نسبت به روابط نظامی آنها از دیگر آثار نفوذ آمریکا در روابط سیاسی ایران و جمهوری آذربایجان بوده است (کولایی، ۱۳۸۹«۲»، ص.۸۸). البته وزیر امور خارجهٔ جمهوری آذربایجان هرگونه توافق جمهوری آذربایجان با وزارت دفاع آمریکا را برای استفاده از خاک این کشور، جهت اقدام نظامی علیه ایران را تکذیب کرد (Athanasiadis, 2006) و گزارش برخی رسانه‌ها درباره احتمال استقرار نیروهای نظامی آمریکایی در خاک جمهوری آذربایجان و نصب تجهیزات شنود در منطقهٔ مرزی این کشور با ایران را کذب محض خواند. با این‌حال در پرتو ژئوپلیتیک قدرت در منطقه، به‌دنبال فروپاشی اتحاد شوروی درپی رواج گسترده شایعه‌های مربوط به حمله آمریکا به ایران از خاک جمهوری آذربایجان، سفیر آمریکا در باکو در حمایت از جمهوری آذربایجان گفت: اگر ایران به جمهوری آذربایجان حمله کند، آمریکا برای دفاع از جمهوری آذربایجان آمادگی دارد (کولایی، ۱۳۸۹«۱»).

مورد دیگر به بحث انرژی و خطوط انتقال آن در منطقه مربوط می‌شود. در نوامبر ۱۹۹٤، ایران و جمهوری آذربایجان توافق کردند که ۵ درصد از سهام کنسرسیوم بین‌المللی نفت جمهوری آذربایجان به ایران واگذار شود. این قرارداد نیز اجرایی نشد و با دخالت آمریکا بدون اطلاع ایران به شرکت‌های آمریکایی داده شد. با وجودی که جمهوری آذربایجان در ابتدای







بحث کنسرسیوم نفتی مایل به انتقال نفت دریای خزر توسط لوله و از راه ایران به خلیج‌فارس بود ولی با مخالفت آمریکا و روسیه روبه‌رو شد. آمریکا بنابر نظریه «همه چیز بدون ایران» خواستار عبور خطوط لوله از باکو- تفلیس- جیحان شد و خط لوله باکو- تفلیس- جیحان با همکاری آمریکا، ترکیه و جمهوری آذربایجان در رقابت با مسیر ایران ساخته و افتتاح شد (آشتیانی، ۱۳۸٦، ص.۱۷٦) و بار دیگر آمریکا مانع نزدیکی و توافق ایران و جمهوری آذربایجان شد. آمریکا به‌شدت تلاش کرده است تا از تبدیل شدن ایران به‌عنوان یک مسیر انتقال و صدور منابع انرژی دریای خزر به اروپا و خلیج فارس جلوگیری کند. در مقابل به‌شدت از ساخت خطوط لوله انرژی‌ای حمایت می‌کند که از خاک ایران عبور نکند. در این راستا دولت آمریکا در جدیدترین موضع و اقدام ضد ایرانی با حضور و مشارکت ایران در پروژه خط لوله گاز ناباکو برای انتقال گاز حوزه خزر و خاورمیانه به اروپا مخالف است. به‌شکلی که ریچارد مورنینگ استار، نماینده آمریکا در امور انرژی اوراسیا اعلام کرد که آمریکا با حضور ایران در این پروژه مخالف است (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۸۹، ص.۲۲۹). روشن است که در نظر غرب و آمریکا با ساخت خط لوله انتقال نفت از راه ایران تعرفه عبور نفت و گاز به ایران می‌رسد و ایران از منافع مادی آن بهره‌مند می‌شود. ازطرف دیگر سبب وابستگی ژئوپلیتیک کشورهای حاشیه خزر به ایران می‌شود (احمدی‌پور و لشکری، ۱۳۸۹، ص.۱۲) و این جریان مطلوب آمریکا نیست. با توجه به موضع‌گیری‌ها، سیاست‌ها و هدف‌های ایالات متحده در قفقاز که همه چیز را بدون ایران تعقیب می‌کند و همچنین با توجه به اختلاف‌هایی که دو کشور ایران و جمهوری آذربایجان در برخی موضوع‌ها در منطقه دارند، حضور آمریکا به‌عنوان ابر قدرت جهانی در منطقه و همراهی جمهوری آذربایجان با سیاست‌های آن ضمن اینکه به این کشور در دسترسی به منافع بیشتر کمک می‌کند، سبب بی‌انگیزگی آن در حل مشکلاتش با ایران شده و ایران را از اولویت‌های سیاست خارجی‌اش خارج می‌کند (جوادی و رضازاده، ۱۳۹۰، ص.۱۰۲-۱۰۱).

**نتیجه**

همچنان که در این نوشتار بیان شد، مجموعه‌ای از عوامل داخلی و خارجی سبب شده‌اند که روابط ایران و جمهوری آذربایجان با وجود پیوندهای فراوان تاریخی، دینی، مذهبی، مرزی و زبانی مطلوب نبوده و حتی متشنج باشد. به‌گونه‌ای که از زمان تأسیس جمهوری آذربایجان در

سال ۱۳۷۱ تاکنون کمتر دوره‌ای بوده که این همسایگان با یکدیگر تنش نداشته باشند. در بررسی فهم علت‌های این روابط متشنج، هفت عامل قوم‌گرایی، فعالیت‌های دینی ایران در جمهوری آذربایجان، بحران قره‌باغ و رابطه ایران با ارمنستان، اختلاف نظر در تعیین رژیم حقوقی دریای خزر، نقش و نفوذ ترکیه، نفوذ اسراییل در منطقه و روابط آن با جمهوری آذربایجان و سرانجام سیاست‌ها و هدف‌های آمریکا در منطقه مشخص و به نقش هریک از آنها در روابط بین دو کشور پرداخته شد. درواقع به مرور زمان این علت‌ها و عوامل به تقویت یکدیگر پرداخته و موجب پیچیدگی روابط بین دو کشور شدند؛ به‌گونه‌ای که ایدۀ آذربایجان واحد، موجب حمایت ایران از ارمنستان برای جلوگیری از سقوط آن در برابر جمهوری آذربایجان شد. همین امر موجب تبلیغ بیشتر قوم‌گرایی و آذربایجان واحد از سوی جمهوری آذربایجان شد و این موضوع ایران را به بهره‌گیری از اهرم دینی و مذهبی در تعدیل رفتار دولت آذربایجان سوق داد و موجب نگرانی ترکیه و غرب از رواج اسلام‌گرایی در منطقه و در نتیجه حمایت آنها از جمهوری آذربایجان در رقابت با ایران شد. در این زمان جمهوری آذربایجان برای دست یافتن به توسعۀ سریع، خواستار بهره‌مندی از منابع دریای خزر است که به‌دلیل تعیین نشدن رژیم حقوقی آن با ایران دچار مشکلات جدی می‌شود. همچنین به‌دلیل نیاز به تکنولوژی جدید و ابزار جنگی برای مقابله با ارمنستان به ایجاد روابط با اسراییل اقدام می‌کند که خود این امر دلیلی دیگر بر اختلاف این کشور و ایران شد. سرانجام اختلاف ایران و آمریکا نیز منجر به حمایت آمریکا از جمهوری آذربایجان در اختلاف‌هایش با ایران شد و خود نیز به عاملی در متشنج کردن روابط این دو کشور منجر شده است. با توجه به مطالب مورد اشاره در می‌یابیم که ایران و جمهوری آذربایجان اختلاف‌های وسیع و عمیقی با یکدیگر دارند که دائم در حال تقویت یکدیگرند و به این سادگی نیز قابل رفع نیستند.

## منابع

### الف) فارسی


۱. اخوان مفرد، سیاوش(۱۳۷۹)، «اسرائیل در آسیای مرکزی»، **مجله سیاست دفاعی**، شماره ۲۹ و ۳۰، زمستان ۱۳۷۸ و بهار ۱۳۷۹، ص.۴۰-۱۸.

۲. احمدی، حمید(۱۳۸۸)، «ترکیه، پان‌ترکیسم و آسیای مرکزی»، **مجله مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال دوم، شماره۵، ص. ۲۳-۱.








٣. احمدی، حسین(١٣٩١)، ضرورت برخورد عقلایی و توجه به اهرم فشار در روابط ایران با جمهوری آذربایجان، http://www.iras.ir/vdcawenu.49nyu15kk4.html ، (تاریخ دسترسی: ١٣٩١/٣/٢٤).

٤. احمدی پور، زهرا و احسان لشکری(١٣٨٩)، «چالش‌های ژئوپلیتیکی ایران در بهره‌برداری از منافع خود در خزر»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال سوم، شماره ٦، بهار و تابستان، ص. ١٨-١.

٥. **آذربایجان نیوز**، (١٣٨٨)، http://azarbaycan news.bologfa.com/post-1044.aspx (تاریخ دسترسی: ١٣٨٨/٦/١٧)

٦. آشتیانی، سهراب(١٣٨٦)، «آیا می‌توان انتظار موفقیت اکو را داشت»، **فصلنامه سیاست**، دوره ٣٧، شماره ٣، ص.١٨٢-١٦٠.

٧. بیات، جلیل، (١٣٨٨)، «بررسی منافع ژئواستراتژیک ایالات متحده در دریای خزر»، **فصلنامه آران**، سال هفتم، شماره ١٩و٢٠، بهار و تابستان، ص. ٢٣-١.

٨. بیات، فرهاد(١٣٨٣)، دیدگاه‌های حیدر علی اف نسبت به جمهوری اسلامی ایران، باکو، سفارت جمهوری اسلامی ایران.

٩. بهشتی پور، حسین(١٣٩١)، «مناسبات ایران و جمهوری آذربایجان»، قابل دسترسی در http://beheshtipour.blogfa.com/post-46.aspx ، (تاریخ دسترسی: ١٣٩١/٥/١٨)

١٠. جوادی ارجمند، محمد جعفر و حبیب رضازاده(١٣٩٠)، «آسیب شناسی مواضع ج.ا.ا نسبت به تعیین رژیم حقوقی دریای خزر از منظر ساختار-کارگزار»، **فصلنامه سیاست**، دوره ٤١، شماره٢، ص. ١٠٦-٨٩.

١١. چیچک، عبدالقادر بهادر (١٣٧٤)، «همکاری اقتصادی در منطقه یک دیدگاه سیاسی»، ترجمه علیرضا سنجابی، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، بهار ١٣٧٤، شماره ٨، ص. ١٦٠-١٤٩.

١٢. **روزنامه رسالت**، ١خرداد١٣٧٦.

١٣. رویدادهای کشورهای مستقل مشترک المنافع، گاهشمار(١٣٨٤)، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره٥٠، تابستان.

١٤. رویدادهای آسیای مرکزی و قفقاز، (گاهشمار)، (١٣٧٣)، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره٧، زمستان.

١٥. زرگری، هادی، (١٣٨٧)، «رژیم حقوقی دریای مازندران و تأثیر آن بر امنیت ایران»، **اطلاعات سیاسی، اقتصادی**، شماره ٢٥٨-٢٥٧، سال ٢٣، شماره ٦ و ٥ بهمن و اسفند، ص.٨٧-٦٥.

۱۶. زرگری، هادی و حبیب رضازاده(۱۳۹۰)، «تضاد منافع ایران و آمریکا در آذربایجان»، **دوماهنامه تحولات ایران و اوراسیا**، شماره ۳۲، ص.۳۶-۳۰.

۱۷. دهقانی فیروز آبادی، سید جلال(۱۳۸۹)، «سیاست امنیتی جمهوری اسلامی ایران در قفقاز جنوبی»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، سال ششم، شماره اول، بهار، ص.۱۳۹-۱۱۸.

۱۸. سجادپور، سیدکاظم، (۱۳۷۷)، «رفتار سیاسی آمریکا نسبت به روابط ایران با کشورهای حوزه خزر»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، بهار ۱۳۷۷، شماره ۲۱، ص.۸۰-۷۵.

۱۹. شیرازی ابوالحسن و محمدرضا مجیدی، (۱۳۸۳)، **سیاست و حکومت در آسیای مرکزی**، تهران: قومس.

۲۰. عطایی، فرهاد(۱۳۹۱)، «ایران و کشورهای قفقاز جنوبی»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال پنجم، شماره ۱۰، بهار و تابستان، ص.۱۳۶-۱۱۹.

۲۱. کولایی، الهه(۱۳۸۹)«۱»، «قفقاز جنوبی و ج.ا.ایران نگاهی دیگر»، **چهل و سومین نشست تخصصی**، نهم آبان ماه، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

۲۲. کولایی، الهه(۱۳۸۹) «۲»، «جمهوری اسلامی ایران و ژئوپلیتیک قفقاز جنوبی»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، سال ششم، شماره اول، ص.۱۱۱-۷۵.

۲۳. کولایی، الهه (۱۳۸۹) «۳»، **سیاست و حکومت در آسیای مرکزی**، چاپ دوم، تهران: سمت.

۲۴. کولایی، الهه و قاسم اصولی(۱۳۹۱)، «چگونگی تغییر روابط امنیتی شده ایران و جمهوری آذربایجان»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال پنجم، شماره ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۹۱، ص. ۹۴-۷۵.

۲۵. نصیرزاد، مهران و میرعبدالله حسینی(۱۳۹۱)، «ارزیابی و برآورد ظرفیت‌های تجاری دوجانبه ایران با جمهوری آذربایجان»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال پنجم، شماره ۱۱، پاییز و زمستان، ص. ۱۳۴-۱۱۵.

۲۶. مالی شووا، دنیا(۱۳۸۱)، «رقابت چندجانبه در دریای خزر»، ترجمه بهرام امیر احمدیان، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۳۹، ص. ۱۱۸-۱۰۱.


### ب) انگلیسی


1. Abedin, Mahan, (2004), "Iran At Sea over Azerbijan", **Asia Tims** At:Htpp://www.atimes.com/atimes/middle-east/FI28AKOL.html, (Accessed on: 28/09/2004).
2. Afrasiabi, Kaveh, (2009)," Iran's Foreign Policy After 11 September", http://www.bjwa.org/article.php?id=451I9jzfehgT5I875Or7AxHDQLaFNK04re6xsJ7Y, (Accessed on: 15/ 02/ 2009)








3. Allnutt, Luke, (2002), "Iran/Azerbaijan:Faith,Oil,And Power Threaten Historc Brotherhood, **Eurasia Net**", Available at htpp://www.eurasianet.org/departments/insight/articles /pp123007.shtml, ( Accessed on: 15/03/2008).
4. Aras, Bulent, (1998), Post-Cold War Realities: Israel's Strategy in Azerbaijan and Central Asia, **Middle East Policy**, January 1998, Vol. 5, No. 4.
5. Athanasiadis, Lason (2009);" **Foreign Plots and Cockroaches in Iran**", Asia Times, http://.atimes.com/atimes/ Middle_East/HF08Ak02.html, ( Accessed on: 08/06/2006).
6. Anirova, K., (2009),"Second Summit of Head of Parliaments of Turking Speaking States to be Held in Baku in Autumn", 15/04/2009, **Trend News**
7. **Azeri Report,** (2011), "Wiki Leaks: Islamic Radicalism In Azerbaijan, http://azerireport.com/index.php?option=com_content&task=view&id=2949&Itemid=43, (Accessed on: 11/09/2012).
8. Bayulgen, Oksan (2009), "Caspian Energy Wealth Social Impacts and Implications for Regional Stability" In: A. E. Wooden, & C. H. Stefes, **The Politics of Transition in Central Asia and the Caucasus**, London: Routledge.
9. **BBC**,http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2011/12/111210_l23_iran_azarbayjan_irib_depoort_sahar_tv.shtml, (Accessed on: 11/12/2011).
10. **Belfercenter**(2012), **"**Azerbaijan -Iran Relations: Challenges and Prospects (Event Summary)", http://belfercenter.ksg.harvard.edu/publication/12750/azerbaijan_iran_relations.html., (Accessed on: 19/08/2012).
11. BP (2008), "Statitical Review of World Energy", **Year Book**, London: British Petroleum Publications.
12. Cagaptay, Soner & Alexandr Murinson (2005), Good Relation between Azerbaijan and Israel: A Model for Other Muslim States in Eurasia? **The Washington Institute for Near East Policy**, 30 March 2005. http://www.washingtoninstitute.org/templateC05.php?CID=2287, (Accessed on: 12/07/2012).
13. Cornell, Svante E, (2006),"The Politicization of Islam in Azerbaijan", **Central Asia-Caucasus Institute & Silk Road Studies Program -A Joint Transatlantic Research and Policy Center**, October 2006, p.42.
14. **CRIA**, (2009), Israel and Azerbaijan: Baku's Balancing Act (2009), CRIA, 02 February, http://cria-online.org/CU-file-article-sid-21.html., (Accessed on: 18/08/2012).
15. Dekmejian, R. Hrair & Hovann H. Simonian (2003), **Troubled Waters the Geopolitics of the Caspian Region**, London: I. B. Tauris & Co. Ltd
16. Devlet**,** Nadir, (2012), **"**Turkey and Greater Azerbaijan: A Card to Play?**",** http://www.scribd.com/doc/100927290/Turkey-and-Greater-Azerbaijan-A-Card-to-Play, (Accessed on: 21/08/2012).
17. **Europe Report,** (2012), "Azerbaijan: Independent Islam and the State"(2012) ,Europe Report, No.191 - 25 March, p.8
18. **Export,** (2006), Azerbaijan: Israeli Companies Demonstrate Advanced Agricultural Technologies, The Israeli Export &International Cooperation

Institute, 01March 2006. http://www.export.gov.il/Eng/_Articles/Article.asp?CategoryID=399&ArticleID=3059, (Accessed on: 05/08/2012).

19. **Foreignpolicy**,http://www.foreignpolicy.com/articles/2012/03/28/israel_s_secret_staging_ground?page=full&wp_login_redirect=0, (Accessed on: 28/03/2012).
20. Freedman, Robert O(2000),"**Russian-Iranian Relations In The 1990s**".Journal, June 2000, Vol.4, No.2, http://meria.idc.ac.il/journal/2000/issue2/jv4n2a5.html, pp. 1-40
21. Frenkel, Sheera (8July 2012), Israel's new ties to Azerbaijan worry neighboring Iran, http://www.thestate.com/2012/04/25/2250358/israels-new-ties-to-azerbaijan.html, (Accessed on: 08/07/2012).
22. Frenkel, Sheera, (2012), what's the Israel-Azerbaijan connection? **McClatchy Newspapers** / April 26
23. Gilles, Riox, (2008), "The Formative Years Of Azerbaijan Natationalism in Post-Revolutionary Iran", **Central Asian Survey**, march 2008, Vol.27, No.1, pp.45-58.
24. Goble, Paul, (2012), "Secular State is 'Azerbaijanis' Choice'", May 2012, Vol. V, No. 10, http://ada.edu.az/biweekly/issues/vo, 25/5/1391, p.110. (Accessed on: 11/07/2012).
25. Gresh, Geoffrey, (2006),"Coddling the Caucasus: Iran's Strategic Relationship with Azerbaijan and Armenia" **Caucasian Review of International Affairs**, Winter 2006, Vol. 1(1) , CRIA
26. ***Geybullayeva, Arzu, (2012), "Is Azerbaijan Becoming a Hub of Radical Islam?", Turkish Policy Quarterly, Vol. 6, N. 2, pp. 109-116***
27. Goble, Paul, (2012), "Secular State is 'Azerbaijanis' Choice'", May 2012, Vol. V, No. 10 , http://ada.edu.az/biweekly/issues/vol5no10/20120601083249769.html, 25/5/1391, p.110. (Accessed on: 11/07/2012).
28. **Gunaskam,** (2012), "Human Rights Violations in South Azerbaijan, http://www.gunaskam.com/eng/index.php?option=com_content&task=view&id=92&Itemid=47, (Accessed on: 03/07/2012).
29. Koolaee, Elaheh and Mohammad Hossein Hafezian (2010), "The Islamic of Iran and the South Caucasus Republics", **Iranian Studies**, Vol. 43, No. 3. pp. 391 – 409.
30. Kotecha, Hema, (2006), "Islamic and Ethnic Identities in Azerbaijan: Emerging trends and tensions", (**OSEC**) Office in Baku, July, pp.26-29
31. Kucera, Joshua, (2012), What do the US and Israel Have to Gain by Strengthening Azerbaijan's Naval Capacities in the Caspian Sea?", 11 June 2012 , http://www.aljazeera.com/indepth/opinion/2012/06/2012610105434101130.html ., (Accessed on: 13/08/2012).
32. Martirosyan, Tigran, (2009):" **Iran in the Caucasus: Keeping Balance in Volatility**", http://www.caucasus.dk/publication 14.html. (Accessed on 6/5/2009).
33. Mohammadi, Taher Shir, (2012), "Azerbaijan Feels Badgered by Its Islamic-led neighbor", http://www.dw.de/dw/article/0,,16006008,00.html., (Accessed on: 07/09/2012).

34. ***Murinson, Alexander, (2010) Iran Targets Azerbaijan,*** *BESA Center Perspectives Paper,* ***No. 110, June 23, 2010,*** http://www.biu.ac.il/SOC/besa/perspectives110.html, (Accessed on: 02/08/2012).
35. Nassibu, Nasib, (2012), "Azerbaijan Iranian Relation: Past and Present", **Journal of Azerbaijan Studies**, p.6. dspace.khazar.org/jspui/bitstream/123456789/.../N.%20Nasibli.pdf., (Accessed on: 28/08/2012).
36. Nuriyev, Elkhan, (2012), "Azerbaijan: the Geopolitical Conundrum", http://www.opendemocracy.net/od-russia/elkhan-nuriyev/azerbaijan-geopolitical-conundrum (14 June 2012), (Accessed on: 12/10/2012).
37. PRESSTV, (2012), Baku Hub for Israelis Spying on Iran: Report, http://presstv.com/detail/226350.html , (Accessed on: 12/02/2012).
38. Segall, Michael, (May/12/2013), Iran Fears Growing Israel- Azerbaijan Cooperation, **the Middle East**. Vol.13, No. 12
39. Shaffer, Brenda, (2005), “From Pipedream to Pipeline: A Caspian Success Story’’, **Current History**, Vol.104, No. 684, pp.343-346.
40. Soleymani, Afshar, (2011), "What Is the Significance of Azerbaijan for Israel?", 8 Wednesday June 2011 , http://www.irdiplomacy.ir/en/news/68/bodyView/13568/Baku, .Tel.Aviv,.and.Iranian.Concerns.html, (Accessed on: 16/07/2012).
41. Sosinsky-Semikhat,Yuri, (2012), Azerbaijan and Israel Work against Iran http://english.pravda.ru/hotspots/conflicts/10-05-2012/121072 - azerbaijan_israel_iran-0/, (Accessed on: 11/09/2012).
42. **TODAY’S ZAMAN,** (23April 2012), Lieberman Visits Azerbaijan on 20th Anniversary of Diplomatic relations,http://www.todayszaman.com/newsDetail_getNewsById.action?load=detay&newsId=278381&link=278381, (Accessed on: 20/06/2014).
43. **USAK** (Uluslararası Stratejik Araştırmalar Kurumu) , Relation Between Azerbaijan and Israeli, http://www.usak.org.tr/EN/myazdir.asp?id=797, (Accessed on: 13/03/2013).
44. Valiyev, Ali, (2009), Brothers, Neighbors, Rivals, **TOL**, 17 March 2009; (Accessed on: 24/03/2011).
45. Vira, Varun & Erin Fitzgerald& Brandon Fite, (2012), The United States and Iran: Competition involving Turkey and the South Caucasus, **(CSIS) Center for Strategic International Studies**.
46. Yunus, Arif, (2006), "Azerbaijan - Between America and Iran ", **Russia in Global Affairs**, July-September 2006, Vol. 4. No.2.





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال چهارم، شماره ۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، صفحات ۱۵۸-۱۳۹

# بررسی نظری انقلاب‌های رنگی با تأکید بر انقلاب رز گرجستان و انقلاب لاله‌ای در قرقیزستان

**عنایت‌الله یزدانی** *

**دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان**

**طاهره اخوان**

**کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۷/۴– تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۱۰/۱۱)

## چکیده

تغییرهای سیاسی در کشورها، همیشه مورد توجه ناظران داخلی و خارجی قرار می‌گیرد. این تغییرهای سیاسی معمولا از راه انقلاب، انتخابات، کودتا و جنگ صورت می‌گیرد. اما در عصر جهانی شدن، به‌ویژه در دوره بعد از فروپاشی اتحاد شوروی تغییرهای اجتماعی و سیاسی نیز همپای دیگر مسایل مهم جهان دستخوش تحول شد. در این مقاله سعی بر این است تا با استفاده از نظریه دمکراسی‌سازی و با بهره‌گیری از ادبیات قدرت نرم به تبیین نظری انقلاب رنگی پرداخته و تناقض ظاهری این واژه را در راستای تحول در روابط بین‌الملل در عصر جهانی شدن توضیح داده شود. در ادامه برای بهتر توضیح دادن ویژگی‌های انقلاب رنگی از دو نمونه انقلاب رز در گرجستان و انقلاب لاله‌ای در قرقیزستان استفاده می‌شود. در پایان این نکته را خاطر نشان می‌شود که انقلاب های رنگی حاصل شرایط توسعه نامتوازن داخلی، مشکلات داخلی و جامعه مدنی نسبتا فعال از یک‌سو و تحریک‌ها و آموزش‌های خارجی از سوی دیگر است.

## کلیدواژه‌ها

انقلاب رنگی، دمکراسی‌سازی، انقلاب رز، انقلاب لاله‌ای، گرجستان، قرقیزستان

* Email: yazden2006@yahoo.com







**مقدمه**

تغییرهای سیاسی در کشورها، همیشه مورد توجه ناظران داخلی و خارجی قرار می‌گیرد. این تغییرهای سیاسی معمولا از راه انقلاب، انتخابات، کودتا و جنگ صورت می‌گیرد. اما در عصر جهانی شدن، به‌خصوص در دوره بعد از فروپاشی اتحاد شوروی تغییرهای اجتماعی و سیاسی نیز همپای دیگر مسایل مهم جهان دستخوش تحول شد. واژه‌هایی چون جنبش‌های جدید اجتماعی، جنگ نرم، دیپلماسی عمومی، تغییرهای مسالمت‌آمیز و انقلاب رنگی حجم زیادی از نوشته‌های سیاسی و اجتماعی را به‌خود اختصاص دادند. انقلاب‌های رنگی بیشتر به سلسله تغییراتی گفته می‌شود که در کشورهای برجامانده از فروپاشی اتحاد شوروی پس از برکناری انتخابات پارلمانی یا ریاست جمهوری اتفاق افتاد. در این جمهوری‌ها حکومت‌های نیمه‌اقتدارگرا توسط اعضای سابق حزب کمونیست تشکیل شده بود. این حکومت‌ها گرچه ظاهر دمکراتیک داشتند و شاید هدف‌هایی آنها نیز حکومت‌های دمکراتیک غربی بود، ولی به‌دلیل وجود نداشتن فرهنگ سیاسی مشارکتی و ضعف جامعه مدنی از یک‌سو و تمایل‌های اقتدارطلبانه حاصل ۷۰ سال حکومت کمونیستی رهبران در عمل رفتار اقتدارگرایانه و انحصارطلبانه داشتند. در این شرایط گروه‌های مخالف بیشتر خصلت قومی و طایفگی خود را نگه می‌داشتند و مخالفان قدرت‌طلب درونی رهبری اعتراض‌های گسترده در سطح کشور را به عهده می‌گرفت.[۱]

در این مقاله، همان‌گونه که اشاره شد موضوع محوری تبیین نظری انقلاب‌های رنگی است. بخشی از بحث روی تعاریف و نظریه‌های متمرکز است و دو انقلاب کشورهای قرقیزستان و گرجستان مثالی برای شفافیت بیشتر تعریف‌ها خواهند بود؛ در این راستا نخست از تعریف انقلاب شروع می‌کنیم و با برشمردن ویژگی‌های انقلاب رنگی به تفاوت‌های آن با انقلاب کلاسیک اشاره کرده و در بخش بعدی با تقسیم‌بندی جدید، انقلاب رنگی را به‌عنوان ابزار جنگ نرم معرفی می‌کنیم. درنهایت نیز با برشمردن دلایل انقلاب رنگی هر دو گروه دلایل خارجی و داخلی را عنوان کرده و در قسمتی جداگانه رویکرد آمریکا نسبت به اشاعه

---

۱. مخالفان قدرت‌طلب درونی در واقع جناح‌های رقیب صاحبان قدرت هستند و هدف آنها بیشتر بدست آوردن کرسی‌های قدرت است تا تغییر در سیاست‌ها(بشیریه، ۱۳۸۲، ص ۵۱۳).







دمکراسی را با توجه به نقش پررنگ این کشور و سازمان‌های غیردولتی غربی در این حوادث با شرح دو نظریه دمکراسی‌سازی تحلیل می‌کنیم.

## رویکردهای نظری

در این بخش به‌دنبال یافتن پشتوانه نظری عملکرد آمریکا در مسئله انقلاب‌های رنگی هستیم. رویکرد نظری قابل توجهی که وجود دارد و در این بخش بررسی می‌شود، دمکراسی‌سازی است. منظور از دمکراسی در اینجا مثلث طلایی دمکراسی پیر هاسنر جامعه‌شناس فرانسوی است. این مثلث سه ضلع: مشارکت مردم در تعیین شکل دولت، حکومت قانون و آزادی فردی و قانونی را داراست. نیروی محرکه دمکراسی می‌تواند از درون جامعه ناشی شود و یا از خارج به آن تحمیل شود. شکل و گذار به دمکراسی هم می‌تواند مسالمت‌آمیز یا غیر مسالمت‌آمیز باشد(مجیدی و سوری، ۱۳۸۷، ص ۳۴۴).

اما دمکراسی‌سازی بیشتر معطوف به خارج است. در واقع تحمیل حداقل شرایط توسط نیروهای خارج از جامعه دمکراتیک‌سازی نام دارد. آنچه مهم است در دمکراسی‌سازی تمام جنبه‌های دمکراسی عملی نمی‌شود بلکه بخشی از آن انتخاب و اجرا می‌شود. همان‌گونه که گفته شد هدف از دمکراسی‌سازی تحمیل شرایط دمکراسی از خارج به درون جامعه است. اتفاقی که به‌نظر بیشتر تحلیل‌گران، آمریکا درپی آن است تا در حوزه اوراسیا و حتی خاورمیانه رخ دهد (Puddington, 2011, p. 2). اما از عنوان دمکراسی‌سازی در برخی موارد برای تحمیل شرایط دولت‌های نیمه اقتدارگرا هم استفاده می‌شود. به عنوان مثال در مورد آقایف برخی مثل لوییس و ژورایف معتقد هستند دمکراسی‌سازی رسمی آقایف منجر به انقلاب لاله‌ای شد (Cummings, 2008, pp. 224 -226). البته هدف توسعه نامتوازنی است که در کشوری مثل قرقیزستان به‌وجود آمده بود.

دمکراسی‌سازی موردنظر بیشتر تحلیل‌گران روندی است که آمریکا برای ترویج و گسترش حکومت‌های دمکراتیک در مناطق با اهمیت ژئوپلیتیک دارد. بیشتر رؤسای جمهور آمریکا خود را موظف به گسترش دمکراسی در جهان می‌دانستند. اما این نظر در میان جمهوری‌خواهان و به‌خصوص در زمان جرج بوش (پسر) پس از ۱۱ سپتامبر مشهودتر بود. جرج بوش در سند استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۰۶، ارتقای دمکراسی را جزو هدف‌های اصلی سیاست خارجی







خود را برشمرد و سنای آمریکا نیز در همین سال کمک‌های زیادی را برای گسترش دمکراسی در سراسر جهان تصویب کرد. این بودجه شامل ۵۶۵ میلیون دلار کمک به کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و اختصاص ۷۰ میلیون دلار به تنهایی برای کشور گرجستان بود. در همین سال در بودجه آمریکا ۱۲۴ میلیون دلار کمک مالی به گروه واکنش سریع جهت شرکت در انقلاب‌های رنگی اختصاص یافت(مجیدی و سوری، ۱۳۸۷، صص ۳۴۵– ۳۴۴).

## تعریف انقلاب رنگی

سلسله رویدادهایی که در کشورهای اوکراین، گرجستان و قرقیزستان روی داد و منجر به سقوط دولت‌های آنها شد، ابتدا به انقلاب رنگی مشهور شد و از آنجا به محافل علمی هم راه پیدا کرد. انقلاب این‌گونه تعریف می‌شود: کنش سیاسی جمعی و توده‌ای در قالب درگیری خشونت‌آمیز برای بدست گرفتن قدرت دولت که درون واحد سیاسی مستقلی شکل می‌گیرد و در آن گروه‌های خارج از حکومت به بسیج توده‌ها دست می‌زنند. درگیری انقلابی نیازمند سازماندهی رهبری و ایدئولوژی برای بسیج است و همیشه سطحی از خشونت را به‌همراه دارد. در عین حال انقلاب‌های بزرگ جز تغییر حکومت نتایج کم و بیش عمیق اجتماعی اقتصادی و فرهنگی هم دارد(آدمی، ۱۳۸۴، ص ۲). بنابراین عنصر خشونت و تغییر کادر رهبری از عناصر ضروری انقلاب‌ها است. در انقلاب‌های مشهور دنیا نیز این دو نکته دیده می‌شود.

درواقع، مهم‌ترین ویژگی‌های انقلاب رنگی، بهره‌گیری از انتخابات به‌عنوان ابزار تغییر، نبود مرزبندی شفاف بین نیروهای حاکم و نیروی مخالف (مخالفان درون دولت بودند)، ناتوانی یا تمایل نداشتن هنجاری و ساختار رهبران حاکم به استفاده از ابزار خشونت و مداخله آشکار و مستقیم نیروهای بیرونی بود(واعظی، ۱۳۸۶، ص ۳۱۷). کالاندادز ویژگی‌های روشن انقلاب‌های رنگی را اینگونه بیان می‌کند: انتخابات مشکوک تسری‌کننده اعتراض‌ها بود و باعث شد هم دست‌اندکاران کارها و هم نامزدهای مخالفان، توانایی‌های خود را محک بزنند. مخالفان به ابزارهای فراقانونی متوسل شدند و هر دو طرف از هرگونه خشونتی پرهیز کردند(Kalandadz, 2009, 1405) . باف نیز به عنصر خشونت‌گریزی در این انقلاب‌ها اشاره می‌کند و معتقد است خشونت‌گریزی به‌عنوان یک مفهوم مهم در انقلاب‌های رنگی نظریه‌پردازی شد( Baev, 2011, p. 6)







## علت انقلاب‌های رنگی

در میان ادبیات موجود پیرامون انقلاب رنگی سه رویکرد وجود دارد. در رویکرد اول، منشا وقایع منجر به انقلاب رنگی، داخلی است و به شرایط سیاسی اقتصادی این کشورها مربوط می‌شود. رویکرد دوم با تمرکز بر عوامل بین‌المللی منشا این وقایع را مسایل منطقه‌ای و رقابت قدرت‌های بزرگ می‌دانند. رویکرد سوم تلفیقی است و هر دو عامل داخلی و خارجی را منشا اثر می‌پندارد. در این بخش هدف این نیست که رویکردهای را بر یکدیگر برتری دهیم. پس این پژوهش در تقسیم‌بندی دیگری نخست علت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مشترک میان کشورهای اوراسیا را که انقلاب رنگی در آنها رخ داده است بررسی می‌کند. در بخش دوم علت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای ارائه می‌شود و در قسمت آخر با عنوان کردن دو نمونه انقلاب رز گرجستان و انقلاب لاله قرقیزستان شرایط ویژه هرکدام بیان می‌شود.

### الف- علت‌های داخلی

#### ۱- علت‌های سیاسی

بسیاری از ناظران و تحلیل‌گران سیاسی منشا انقلاب‌های رنگی را داخلی می‌دانند و بر ناکارآمدی دولت و نارضایتی مردم تأکید می‌کنند. در این راستا تحلیل زیر که از زبان یکی از ناظران سیاسی منطقه آسیای مرکزی و قفقاز است جالب توجه است. اسلام کریم‌اف، رئیس‌جمهور ازبکستان، معتقد است: علت‌های این تغییرها بسیار عمیق است و من حمایت غرب را سرنوشت‌ساز نمی‌دانم. او اضافه می‌کند که حجم نارضایتی‌های داخلی مهم‌ترین عامل است. افزون براین سیاست دولت در حوزه اقتصاد دومین عامل سرنوشت ساز است. تنها هنگامی نفوذ خارجی یک عامل جدی می‌شود که جامعه به‌دلیل موضوع‌های مهم داخلی که بدون راه حل بر روی هم انباشته شده باشد، ناخشنود باشد(ساجدوا، ۱۳۸۴، ص ۲۲۴).

دولت در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جوان و کم تجربه است. این دولت‌ها پس از فروپاشی اتحاد شوروی تشکیل شده‌اند و هنوز روند دولت‌سازی را کامل نکرده‌اند و علاوه بر آن منشا داخلی هم نداشته‌اند. در واقع سران احزاب کمونیست در این کشورها پس از فروپاشی شوروی و استقلال این مناطق، به رهبری کشورهای جدید دست یافته‌اند. بنابراین روش آنها ناشی از تربیت در فضای کمونیستی است. این مسئله باعث شده تا چرخش نخبگان به‌درستی صورت نگیرد و







امکان مشارکت از پایین برای مردم وجود نداشته باشد. در واقع پس از یک دهه از استقلال مردم احساس می‌کنند در حکومت سهیم نیستند. این نکته باعث شده تا برخی از تحلیل‌گران مهم‌ترین علت انقلاب رنگی را دمکراسی خواهی بدانند. در این رابطه آسلند معتقد است که مهم‌ترین نیروی محرکه تمایل و خواست مردم در جهت توسعه دمکراسی و آزادی است(ابولاکازین، ۱۳۸۴، ص ۱۹۲). میچل می‌نویسد: انقلاب انتخاباتی در گرجستان نماینده پیروزی نه فقط مردم، بلکه پیروزی دمکراسی به‌صورت کلی است(Kalandadz , 2009, p. 1404).

در ارتباط با کم‌تجربگی نخبگان ذکر این نکته روشنگر خواهد بود که بسیاری از دولت‌مردان این کشورها تصور می‌کردند کسب استقلال برای حل تمام مشکلات کافی است و فقر و محرومیت و بی‌عدالتی رو به گسترش در شرایط پس از فروپاشی اتحاد شوروی با انتظارهای بسیاری از نخبگان که فروپاشی کمونیسم را به تنهایی پاسخ رفع مشکلات می‌دانستند، سازگاری نداشت(کولایی، ۱۳۸۴، ص ۶۳). در اصل حوادث منجر به انقلاب رنگی باعث ایجاد هویت ملی جدید شد. معترضان در انقلاب‌های رنگی شاید برای اولین بار در تاریخ احساس واقعی یک ملت بودن را داشتند. همه معترضان در موقعیت‌هایی برابر، تاریخ خود را ساختند و خواستار برابری آزادی و مقاومت غیر خشونت‌آمیز بودند. در واقع این مؤلفه‌ها نشان‌دهنده فرهنگ کارناوال بود. کارناوال فقط شکلی از تفریح نیست، بلکه فضای سیاسی بلاتکلیفی که همه روابط سلسله‌مراتبی در آن معلق هستند (Zherebkin, 2009, p. 200).

در واقع در قرون وسطی کارناوال‌ها پاسخی به سلسله‌مراتبی شدید در نظم اجتماعی فئودالیسم بودند و امروزه در کشورهای برجامانده از فروپاشی اتحاد شوروی مردم خواهان برابری و آزادی در حکومت‌های غیردمکراتیک هستند که اعتراضی بر تبعیض و فساد فراوان این حکومت‌ها است(پورسعید، ۱۳۸۷، ص ۱۰۱). علاوه بر کم‌تجربگی و عدم هویت‌سازی دولت‌های مدرن در اوراسیا، دوگانگی مبانی نظری این دولت‌ها نیز عامل ضعف آنها است. همان‌گونه که اشاره شد رهبران این کشورها بازمانده حکومت کمونیستی اتحاد شوروی بودند ولی از سویی خواهان حفظ ژست لیبرالیستی دوران پس از جنگ سرد هم بودند. بنابراین خلا هویتی در این میان وجود داشت که سردرگمی را میان دولت‌مردان درباره شیوه حکمرانی ایجاد می‌کرد(آدمی، ۱۳۸۴، ص ۳) که درنهایت بنابر نظر برخی از اندیشمندان منجر به آنارشیسم اجتماعی شد که به‌نام دمکراسی و آزادی پدید آمد(واعظی، ۱۳۸۶، ص ۳۰۹) دوگانگی مبانی







نظری ساختار دوگانه را موجب می‌شود و ساختار دوگانه حکومت‌ها خود عامل تشدید ضعف دولت است. عموما از حکومت‌های منطقه آسیای مرکزی و قفقاز با نام‌هایی مثل نیمه مردم‌سالار[۱]، مردم‌سالار گزینشگر[۲]، مردم‌سالاری غیر آزاد[۳]، نیمه اقتدارگرا[۴]، نیمه دیکتاتوری[۵]، اقتدارگرای نرم[۶]، اقتدارگرای انتخاباتی[۷]، اقتدارگرای رقابتی[۸] یاد می‌شود. این ساختار دوگانه که خود از سردرگمی رهبران و نخبگان سیاسی در پیگیری یک مبنای نظری برای حکمرانی منشا می‌گیرد باعث ضعف دولت به‌خصوص در زمان انتخابات می‌شود. در واقع این کشورها در زمان انتخابات به‌دلیل ویژگی غیردمکراتیک خود، اجازه برگزاری انتخابات آزاد و سالم را نمی‌دهند و به‌دلیل تمایل به تظاهر به دمکراسی در اعتراض‌های انتخاباتی و تظاهرات خیابانی مردم از زور استفاده نمی‌کنند. از سویی دیگر، وجود گروه‌های مدنی در این کشورها به‌دلیل وجود عناصری از ویژگی‌های دمکراتیک است. این گروه‌های مدنی و اجتماعی در روند بسیج سیاسی و هدایت نارضایتی‌ها به سمت تغییر، نقش مهمی داشتند. تیلی در این رابطه می‌نویسد: نارضایتی درصورت سازماندهی نشدن و نبود منابع، به‌ندرت منجر به انقلاب می‌شود. از این رو وجود گروه‌ها و احزابی که بتوانند نارضایتی عمومی را در راستای منافع خود علیه حاکمان به‌کار گیرند ضروری است(حاجیانی و حیدری،۱۳۸۷، ص ۷۱). تا جایی‌که برخی انقلاب رز گرجستان را محصول پیوند همکاری میان شبکه تلویزیونی روستاوی ۲ و جنبش دانشجویی کمارا می‌دانند (Manning, 2007, p. 1).

قوم‌گرایی یک دیگر از مشکلات اساسی این جمهوری‌ها در این رابطه است. شکاف‌های قومی نه تنها عامل تأخیر در هویت‌سازی، بلکه یکی از مشکلاتی بود که امکان بروز جنگ داخلی و حتی منطقه‌ای را به‌وجود آورده بود. نگرانی برای جنگ و درگیری در منطقه، خود عامل پایداری دولت‌ها بود که البته با موافقت ضمنی قدرت‌های بزرگ همراه بود(سنایی، ۱۳۸۴، ص ۷۵). این مسئله به یاری پژوهشگرانی می‌آید که در پی اثبات منشا داخلی انقلاب‌ها هستند

1. Semi Democracy
2. Electoral Democracy
3. Illiberal Democracy
4. Semi Authoritarianism
5. Semi Dictatorship
6. Soft Authoriatarianism
7. Electoral Authoritarianism
8. Competitive Authoritarianism







و معتقد هستند انگیزه‌های بین‌المللی آن‌گونه که گفته می‌شود مربوط به سیاست آمریکاگرایی یا روسیه‌گرایی رهبران این کشورها است، عامل وقوع انقلاب رنگی نیست. زیرا برای نمونه شواردنادزه ضد آمریکایی بود، بلکه رژیم او کاملا فاسد شده و اعتماد مردم را از دست داده بود( ابولاکازین، ۱۳۸۴، ص ۱۹۹) و یا در مورد انقلاب لاله‌ای، نشانی از تغییر گرایش در رهبران انقلاب مشاهده نمی‌شود. درواقع پیامد این انقلاب مخالفت با کرملین نبود. تنها چند روز بعد از وقایع، باقی‌اف اعلام کرد اتفاق‌های پیش آمده تأثیری بر روابط آنها با روسیه نخواهد گذاشت و در ژانویه همان سال رسانه‌های روس دیدار باقی‌اف از مسکو را به نمایش گذاشتند(Ortmann, 2008, p. 370).

در اصل مسئله این نیست که دولت‌های غربی به‌دلیل رویکرد ضد غربی این دولت‌ها، از راه ابزارهای رسانه و سازمان‌های غیردولتی به‌دنبال تغییر حکومت‌های کشورهایی چون اوکراین، قرقیزستان و گرجستان بودند؛ بلکه در واقع آمریکا در پی تغییر حکومت این کشورها بود، به‌دلیل ناکارآمدی آنها که البته به منافع این کشور نیز ضرر می‌زد. بنابراین در اینجا نمی‌توان گفت که ضعف دولت‌ها یا نارضایتی فزاینده مردمی وجود انگیزه و دخالت خارجی را نفی می‌کند، بلکه همان‌گونه که در ابتدای بخش هم آمد، عوامل داخلی زمینه‌ساز دخالت خارجی بوده است. نکته آخر، توجه به بنیادگرایی اسلامی در این منطقه است که به‌خصوص پس از انقلاب لاله در قرقیزستان توسط کارشناسان روس انجام شد. نخبگان روس پس از انقلاب‌های رنگی به جای تأکید بر دمکراسی‌خواهی، بر بی‌ثباتی و ضعف دولت‌ها انگشت گذاشتند و این کار را با ربط دادن وقایع قرقیزستان به تروریسم اسلامی انجام دادند. برقراری این ارتباط تأثیر قابل توجهی بر حوادث اندیجان در ازبکستان گذاشت که حدود یک ماه بعد از انقلاب لاله‌ای اتفاق افتاد تا جایی‌که حوادث ازبکستان دیگر در شمار موج دمکراسی به‌حساب نیامد؛ بلکه کاملا مرتبط با تهدید بنیادگرایی اسلامی شناخته شد(Ortmann, 2008, p. 370).

تاجایی‌که سرگئی لوزیانین ظهور بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی را عامل انقلاب‌های رنگی اعلام کرد(ابولاکازین، ۱۳۸۴، ص ۱۹۴). رویکرد ضد بنیادگرایی اسلامی توسط برخی از رهبران انقلاب قرقیرستان اعلام شد و میخاییل مارچلوف، رییس کمیته امور بین‌الملل قرقیزستان گفت: بنیادگرایی اسلامی برای ما بسیار خطرناک است و ممکن است با از دست دادن رژیم سکولار خود جایگاه‌مان در ائتلاف ضد تروریسم را از دست بدهیم (Ortmann, 2008, p. 371). توجه به اسلام







تندرو از سوی کارشناسان روس بی‌دلیل هم نبود. آنها با این کار با توجه به مشکلاتشان در رابطه با مسلمانان چچن، بر تقویت دولت مرکزی تأکید می‌کردند و توجه را از گرایش‌های دمکراسی خواهانه و ضد فساد معترضان منحرف می‌کردند.

**۲- علت‌های اقتصادی**

برخی از تحلیل‌گران معتقد هستند که علت اصلی انقلاب‌های رنگی اعتراض به نابسامانی‌های اقتصادی است که از مشکلات ساختاری و ضعف دولت ناشی می‌شود. آریل کوئن معتقد است علت اصلی انقلاب‌های رنگی در حوزه مرزی شوروی وضعیت بد اقتصادی است. مردم فکر می‌کنند بعد از انقلاب وضعیت بهتر خواهد شد(ابولاکازین، ۱۳۸۴، ص ۱۹۲). در واقع حرکت از اقتصاد بسته دولتی به سوی اقتصاد باز و آزاد پس از فروپاشی اتحاد شوروی و کسب استقلال باعث ناهماهنگی‌هایی در عرصه اقتصادی شده که نارضایتی به‌وجود آورده است. همه این کشورها با کمک از مدل توسعه چینی به سوی سوسیالیسم بازار رفتند. کرنای معتقد است: ایجاد یک حرکت از بازار فروشنده و بازار خریدار(از راه آزادسازی قیمت‌ها) و تحمیل محدودیت بر بودجه سنگین (از راه خصوصی‌سازی و پایان دادن به روش‌های پشتیبانی مختلف دولتی)، عامل اصلی ناکارامدی اقتصادی است(ساجدوا، ۱۳۸۴، ص ۲۲۵). بلانچارد هم با تأیید مطالب بالا اضافه می‌کند: تقسیم مجدد منابع از قدیم به جدید (از راه بستن و ورشکست کردن شرکت‌های قدیمی و تثبیت شرکت‌های جدید) و شکل دهی مجدد به شرکت‌های موجود (از راه بهینه‌سازی کار، تغییر خط تولید و سرمایه‌گذاری جدید) نارضایتی‌هایی در سطح عموم پدید آورد(ساجدوا، ۱۳۸۴، ص ۲۲۵).

در واقع پس از فروپاشی اتحاد شوروی، بازرگانی و به‌دلیل افزایش مرزهای جدید، افزایش هزینه‌های حمل‌ونقل، پست‌های بازرگانی غیرقانونی و فروپاشی بازارهای تجاری قطع شد، تولیدهای صنعتی و کشاورزی به‌دلیل اختلال در دسترسی به مواد اولیه و بازارها صدمه دید، خسارت‌هایی به سبب کاهش در بودجه شرکت‌ها و خانواده‌ها، کمبود در ساختار مدیریتی کارامد، محدودیت دسترسی به منابع آب و ذخایر انرژی، مشکلات محیط زیست مثل فاجعه اکولوژیک دریاچه آرال و درگیری در جنگ‌های داخلی پدید آمد که به افزایش پیچیدگی مرحله گذار از اقتصاد مرکزگرا به اقتصاد بازار انجامید(ساجدوا، ۱۳۸۴، ص ۲۲۷) که منجر به







فقر، فساد و نارضایتی عمومی شد. به این موارد مشکلات حمل و نقل موادمخدر را نیز اضافه کنید که به‌تازگی از مسیر قدیمی افغانستان – ایران به آسیای مرکزی منتقل شده است. مصرف مواد مخدر موج گسترش ایدز را در منطقه به راه انداخته و جرایم سازمان‌یافته را افزایش داده است( Mahnovski , 2006, p. xvii). درآمدی که در آینده از راه حمل‌ونقل نفت از خطوط موجود باکو – سوپسا و خط لوله باکو– تفلیس – جیحان برای گرجستان حاصل خواهد شد نیز نقش چندانی در بهبود اوضاع ایفا نمی‌کند. زیرا که بنابر، برآوردها برای ۱۵ سال حمل و نقل، فقط ۱/۲ میلیارد دلار بر گرجستان پرداخت خواهد شد که حدود ۰/۵ میلیارد آن پرداخت نقدی است و بقیه به‌صورت اعتبارات سرمایه‌گذاری خواهد بود که بسیار ناچیز است. گرجستان امید اندکی دارد که تبدیل به کشور واسطه حمل و نقل برای انتقال نفت خزر به اروپا باشد و سودی بدست بیاورد. ولی کشورهایی مثل قرقیزستان یا تاجیکستان همین روزنه کوچک را هم ندارند(Oliker, 2003, p. xxii). بنابراین وجود منابع نفت و گاز نیز نمای شفافی از بهبود اوضاع اقتصادی ارائه نمی‌دهد.

در مجموع عوامل اقتصادی و سیاسی، علت‌های داخلی وقوع انقلاب‌های رنگی هستند، حتی اگر معیارهایی چون کاهش تورم و رشد اقتصادی و یا ریسک پایین اقتصادی در منطقه را که در سال‌های منتهی به انقلاب‌های رنگی به‌عنوان نکات بازدارنده از انقلاب درنظر بگیریم، بهتر است نبود توازن میان رشد اقتصادی و توسعه سیاسی عامل انقلاب رنگی با منشا داخلی معرفی شود. در واقع این کشورها توسعه نامتوازن داشته‌اند، به سوی اقتصاد بازار رفته‌اند و در حوزه فرهنگ و آموزش تحول عمیقی صورت داده‌اند؛ ولی نظام‌های سیاسی رشد متناسب با این فرایند را نداشته‌اند(سنایی، ۱۳۸۴، ص ۷۳). آزادی‌های سیاسی متناسب با رشد اقتصادی افزایش نیافته و رشد آگاهی عمومی که منجر به بالا رفتن تقاضاها و توقع‌های از دولت شده با محدودیت‌های آزادی‌های سیاسی روبه‌رو شد و نارضایتی‌هایی را پدید آورده است. همان‌گونه که اشاره شد که یکی از دلایل ترس رهبران منطقه از فضای باز سیاسی بنیادگرایی مذهبی است. در واقع بزرگ‌نمایی تهدید اسلامی ناشی از حوادث تاجیکستان برای مردم منطقه، پذیرش لازم را در جهت حفظ ثبات و امنیت فراهم می‌آورد. به این ترتیب رهبران آسیای مرکزی روند گسترش آزادی‌های عمومی را با قدرت بیشتری متوقف می‌کردند(کولایی، ۱۳۸۴ (ب)، ص ۵۹) به‌صورت







کلی نبود فرصت‌های اقتصادی، نقش اصلی در بی‌ثباتی و ستیز دارد، به‌ویژه وقتی که با سوء مدیریت و نبود آزادی سیاسی همراه شود(Mahnovski , 2006, p. xiv).

## ب- علت‌های بین المللی

در زمینه علت‌های خارجی بروز انقلاب‌های رنگی رقابت قدرت‌های بزرگ به‌ویژه روسیه و آمریکا و بعد از آن چین موارد مهم بحث است. رقابت سنتی روسیه و آمریکا در این منطقه بازمانده رقابت‌های جنگ سرد است. منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به‌صورت تاریخی حوزه نفوذ روسیه است و با توجه به اهمیت ژئوپلیتیک منطقه به‌دلیل انرژی و نزدیکی جغرافیایی برای این کشور اهمیت زیادی دارد. از طرف دیگر این منطقه برای آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر به‌دلیل مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی اهمیت یافت. هرچند نفوذ، به حوزه نفوذ روسیه رقیب دیرپای آمریکا هم خالی از اهمیت نبود. علت‌های انقلاب‌های رنگی در این منطقه را اگر از نظر خارجی به آن نگاه کنیم یا ناشی از تلاش برای نفوذ آمریکا در این کشورها با جایگزینی رهبران مورد نظر یا با ضعف روسیه در جلب همسایگانش پس از جنگ سرد، قابل توجیه است. در رابطه با نظریه اول الکساندر کاکیا اندیشمند سیاسی گرجستان معتقد است انقلاب رنگی عملیاتی در مقیاس بزرگ با هدف راندن روسیه از فضای پس از شوروی است(ابولاکازین، ۱۳۸۴، ص ۱۹۶).

در واقع، آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر به داشتن پایگاه در آسیای مرکزی نیاز داشت، اما روسیه و چین خواهان فشار به آمریکا برای بیرون رفتن از منطقه بودند. بنابراین می‌توان انقلاب رنگی را در جهت شکستن اتحاد منطقه‌ای و حفظ پایگاه‌های آمریکا در آسیای مرکزی توجیه کرد(ابولاکازین، ۱۳۸۴، ص ۱۹۷). با فرض ریشه‌های آمریکایی انقلاب رنگی، نقش سفیر آمریکا (ریچارد مایلز)، بنیاد سوروس[1] و سازمان‌های مدنی غیردولتی خارجی اهمیت دارد. شواردنادزه ۱۰ روز قبل از استعفا اعلام کرد: حمایت بنیاد سوروس از احزاب مخالف و کمک مالی به آنها مداخله مستقیم در امور داخلی کشور محسوب می‌شود و مسئولان این بنیاد در مقام و جایگاهی نیستند که در مورد فرایند انتخابات در گرجستان قضاوت کنند(مجیدی و

1. G. Souros







سوری، ۱۳۸۷، ص ۳۳۸). سازمان‌های غیردولتی خارجی گوناگونی در این کشورها فعال هستند که بیشتر از بودجه فدرال برای فعالیت‌های آنها استفاده می‌کنند، ولی نام سازمان‌های زیر بیشتر دیده می‌شود: موسسه وقف ملی برای دمکراسی، انستیتو دمکراتیک ملی، انستیتو جمهوری‌خواه بین‌المللی وابسته به حزب جمهوری خواه، مؤسسه جمهوری بین‌المللی، بنیاد ملی برای دمکراسی متعلق به مادلین البرایت، مؤسسه دمکراتیک ملی در امور بین‌المللی، خانه آزادی متعلق به جیمز دولسی(مجیدی و سوری، ۱۳۸۷، ص ۳۳۹).

از طرف دیگر، بیشتر کارشناسان روسی و تحلیل‌گران آسیای مرکزی معتقدند، انقلاب رنگی به‌دلیل سیاست‌های نادرست روسیه پس از فروپاشی است که نتوانست مناطق تحت نفوذ خود را حفظ کند. تاجایی‌که نیروهای هوادار روسیه در جمهوری‌های ملی دیگر هم نتوانستند به روسیه تکیه کنند؛ حتی جمهوری کوچکی مانند ارمنستان هم آشکارا موافق غرب است(ابولاکازین، ۱۳۸۴، ص ۲۰۲). بنابراین آمریکا با هدف تقویت موانع خود در حوزه اوراسیا، با کمک نهادهای غیردولتی و تشویق بعضی افراد دولتی مثل سفیر این کشور در منطقه انقلاب‌های رنگی را هدایت کرد. نقش آمریکا در این رابطه جهت‌دهی و سرعت بخشیدن فرآیند اعتراض‌ها بوده است. در این رابطه ضعف روسیه در ایجاد جذابیت برای کشورهای حاصل از فروپاشی اتحاد شوروی و کمک به رفع مشکلات این کشورها بی‌تأثیر نبوده است. هرچند روسیه در فرایند انقلاب‌های رنگی نقش مؤثری نداشت، ولی همین که نقش بازدارنده‌ای هم ایفا نکرد، نشان از موافقت این کشور با تغییر رژیم‌های اوراسیا است. همان‌گونه که اشاره شد نقش آمریکا هم در این زمینه محدود به فعالیت سازمان‌های غیر دولتی و نهادهای طرفدار دمکراسی و کمک مالی و فکری به گروه‌های مخالف می‌شود. در بخش پایانی این قسمت شرایط اختصاصی دو کشور قرقیزستان و گرجستان را بیان می‌کنیم.

## قرقیزستان

آنچه بیشتر از همه در قرقیزستان موجب نارضایتی شده بود فساد سیاسی خانواده آقایف و نابسامانی‌های اقتصادی بود. البته نبود آزادی‌های کافی، مشکلات اقتصادی و مسایل بین‌المللی هم در تحولات سال ۲۰۰۵ مؤثر بودند. به هر حال قرقیزستان ضعیف‌ترین نظام سیاسی منطقه را داشت. نظام اقتصادی و اجتماعی ملی شکل نگرفته بودند و بافت قومی و طایفگی وفاداری







به قوم و قبیله را مهم‌تر از وفاداری به کشور و دولت ملی می‌دانست(آدمی، ۱۳۸۴، ص ۴). درگیری‌های قومی میان اقوام شمال و جنوب بر فرهنگ سیاسی آنها نیز مؤثر بوده است. در مناطق شمالی اقوامی ساکن هستند که آقایف هم از آنها است. این اقوام گرچه پذیرای فرهنگ عرب بوده‌اند ولی از نظر سیاسی به سیاست‌های روسیه نزدیکتر هستند. اما جنوبی‌ها گرایش‌های ملی‌تری دارند و گروهی از آنان نیز دارای تفکرات اسلامی هستند. حوادث چند سال گذشته باتکین و اوش از اقدام‌هایی بود که باعث تحریک و هدایت گروه‌های اسلامی این منطقه شد(کولایی، ۱۳۸۴(ب)، ص ۱۵۹).

آقایف پس از ۱۱ سپتامبر در نظر داشت از فرصت پیش آمده استفاده کند و بر اهمیت قرقیزستان بیافزاید. حتی وعده تبدیل شدن این کشور به سوییس منطقه را می‌داد و از راه تظاهر به دمکراسی در پی جلب حمایت‌های خارجی بود(حاجیانی و حیدری، ۱۳۸۷، ص ۸۵ )؛ اما با این حال فساد در قرقیزستان قابل چشم پوشی نبود. فسادهای سیاسی و اقتصادی ناشی از شکست اصلاحات اقتصادی آقایف و تلاش برای انتقال قدرت به اعضای خانواده اش مشکلات را بیشتر کرده بود(ابولاکازین، ۱۳۸۴، ص ۱۹۳). در این رابطه حتی به دستکاری‌های مکرر در قانون اساسی هم پرداخت که هم موجب فشارهای داخلی و هم انتقادهای بین‌المللی شد. در برخورد با چنین وضعیتی آقایف بیش از پیش بر اقتدار خود افزود و محدودیت‌های بیشتری اعمال کرد(Cummings, 2008, p. 225). آقایف در سال ۲۰۰۰ برای سومین بار رئیس‌جمهور شد و تلاش کرد با اصلاح قانون اساسی نظام ریاست جمهوری را به نظام پارلمانی تبدیل کند تا از راه حزب دختر او برمت همچنان در قدرت باقی بماند(ملکوتیان، ۱۳۸۶، ص ۲۵۲).

لازم به ذکر است که جامعه مدنی در قرقیزستان نسبت به دیگر کشورهای منطقه به‌ویژه گرجستان و اوکراین که انقلاب رنگی در آنها هم اتفاق افتاد، ضعیف‌تر بود و به همین دلیل در وقوع انقلاب لاله‌ای عوامل خارجی را کمتر مؤثر می‌دانیم. تورسونکولف [1] معتقد است: در قرقیزستان به‌دلیل فعالیت کمتر سازمان‌های غیر دولتی مخالفان از منابع خارجی کمتر بهره برده‌اند و حوادث سال ۲۰۰۵ بیشتر متأثر از حوادث سال ۲۰۰۲ آکسی [2] ود (Cummings,

1. B.Tursunkulova
2. Aksy





(2008, p. 227. در اصل یکی از تفاوت‌های انقلاب لاله با دیگر انقلاب‌های رنگی در شکل بسیج سیاسی بود. در اوکراین و گرجستان با بسیج عمومی از راه ساختارهای بالا به پایین احزاب و سازمان‌های غیر دولتی اتفاق افتاد؛ ولی در قرقیزستان جنبش اعتراضی دستاورد سازمان‌های میانه‌ای بود که توسط نخبگان محلی به‌وجود آمده بودند. حتی سازمان کلکل[1](به معنی تجدید حیات) که جنبش جوانان قرقیزستان بود کوچکتر و کمتر سازمان یافته‌تر از جنبش کمارا[2] در گرجستان و پورا[3] در اوکراین بود (Tursunkolova, 2008 , p. 351). ضعف جامعه مدنی قرقیزستان تا آنجا بود که به‌دلیل سرکوب و حذف مخالفان از سوی آقایف، مخالفان این کشور در طول جریان انقلاب رهبر مشخصی نداشت. در این انقلاب مردم فقط به‌علت ناراحتی از آقایف بسیج شدند و رهبری نداشتند تا مردم را دور هم جمع کند. بنابراین باقی‌اف نه یک رهبر انقلابی بلکه فقط گزینه مناسب‌تری نسبت به همه سیاستمداران قرقیزستان بود(Kalandadz, 2009, p. 1410). این مسایل نشان می‌دهد که چرا قرقیزستان پس از انقلاب همچنان پرآشوب باقی ماند و مسئله توزیع قدرت میان نخبگان حل نشد و باقی‌اف هم نتوانست مسایل فقر، فساد و جنایت را حل کند و درنهایت در سال ۲۰۰۷ شکست خورد.

از دیگر ویژگی‌های بارز قرقیزستان شکاف فرهنگی و اختلاف‌های قومی است. اختلاف و دو دستگی میان شمال و جنوب سابقه‌ای از دهه ۱۹۲۰ دارد که استالین برای قرقیزستان به‌وجود آورد. استالین با جا به‌جایی اقوام و تقسیم سرزمین قرقیزستان آن را به شکل دو تکه در آورد. تقسیم نکردن مناسب مقام‌ها و امکانات میان شمال و جنوب همیشه احساس محرومیت را برای جنوبی‌ها پدید آورده بود که در سال‌های منتهی به تحولات انقلاب رنگی با گسترش شعارهای ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی اوج گرفته بود(ملکوتیان، ۱۳۸۶، ص ۲۵۱). همچنین منطقه جنوب به‌دلیل نزدیکی به محل عبور مواد مخدر از افغانستان، در تجارت موادمخدر دست داشتند. مواد مخدر از افغانستان به مرز قرقیزستان و سپس مسکو و از آنجا به اروپا حمل و نقل می‌شود که برخی از رهبران مخالف دالان شما به جنوب در این تجارت سهیم بودند(کولایی، ۱۳۸۴(الف)، ص ۱۶۰). مشکلات اقتصادی قرقیزستان هم قابل توجه بود. مواد

---

1. Kelkel
2. Kmara
3  Pora







مخدر و قاچاق زنان به خارج به‌خصوص امارات متحده عربی، قرقیزستان را از این نظر در رتبه اول منطقه آسیای مرکزی قرار داده بود(ملکوتیان، ۱۳۸۶، ص ۲۵۳).

در مجموع قرقیزستان تقریبا همه مشکلات اقتصادی و سیاسی عامل نارضایتی و وقوع انقلاب رنگی را داشت. یک دولت شبه اقتدارگرا با برپایی یک انتخابات مشکوک باعث شد تا مخالفان با الگوگیری از انقلاب رز در گرجستان و انقلاب نارنجی اوکراین و با استفاده از تجربه خود در حوادث سال ۲۰۰۰ اکسی اعتراض‌های دامنه‌دار و گسترده‌ای را سازماندهی کنند که در واقع اعتراض به تبعیض در تقسیم قدرت میان اقوام شمالی و جنوبی بود و درنهایت به فرار آقایف را منجر شد.

## گرجستان

در انقلاب رز گرجستان شواردنادزه در سال ۲۰۰۴ جای خود را به ساکاشویلی داد (Lendman, 2009, pp. 1-3). به‌شکلی که عوامل گفته شده در بخش‌های قبلی برای توضیح انقلاب رنگی در گرجستان هم صدق می‌کند. ضعف دولت مرکزی در یکپارچه‌کردن حکومت در گرجستان آشکارتر است. جمهوری‌های آبخازیا و آجاریا و اوستیای جنوبی خواهان خودمختاری هستند و درگیری میان این ایالت‌ها و دولت مرکزی، مردم را خسته کرده است. یکی از وعده‌های انقلابیون حفظ تمامیت ارضی بود. ۳۰ درصد جمعیت گرجستان را غیر گرجی‌ها تشکیل می‌دهند. این مسئله بر روی فرهنگ سیاسی مردم تأثیر داشته است. تعاملات و تعارض میان اقوام متعدد برخی رفتارهای تقریبا ثابت را در میان مردم این کشور ایجاد کرده است. به‌عنوان نمونه اقوام گرجی به‌علت نارضایتی و ترس دائمی از تهدیدهای روس‌ها در پی کسب حمایت‌های فراملی هستند. برعکس اقوام دیگر، به روس‌ها همچون مانعی بر سر انحصارطلبی گرجی‌ها نگریسته‌اند. میخاییل ساکاشویلی پس از به دست گرفتن قدرت در سال ۲۰۰۴ اولین اولویت داخلی خود را احیای تمامیت ارضی گرجستان و خاتمه بخشیدن به تجزیه‌طلبی‌های داخلی اعلام کرد(امیراحمدیان، ۱۳۸۸، ص ۲۶).

سیل مهاجران و پناهندگان به پایتخت که از درگیری‌های منطقه‌ای گریخته‌اند به فقر و مشکلات اقتصادی گرجستان افزوده است. تاحدی که در اوج ناآرامی‌های سال ۲۰۰۳ عدم پرداخت حقوق کارمندان به ۶ ماه هم می‌رسید. مشکلات اقتصادی گرجستان بیشتر ناشی از







فروپاشی شوروی است که با رفتن روس‌ها از این کشور، مدیریت صنعت و کشاورزی گرجی‌ها که بیشتر در دست روس‌ها بود با مشکل مواجه شد و بر بیکاری و فقر افزود. حتی کمک خارجی ۲ میلیارد دلاری در سال ۱۹۹۰ به این کشور نیز بهبودی در کاهش مشکلات اقتصادی ایجاد نکرد و با فساد مالی مسئولان بر باد رفت. اصلاحات ارضی و خصوصی‌سازی‌های زمین و مزارع، ثروت را دست عده‌ای اندکی ثروتمند انباشت و بر نارضایتی‌ها اضافه شد. به همه اینها می‌توان فساد فزاینده را اضافه کرد که گرجستان را در سال ۲۰۰۳–۲۰۰۲ در جهان در رتبه ششم قرار داده بود(ملکوتیان، ۱۳۸۶، ص ۲۴۴).

مردم در گرجستان با بی‌توجهی حکومت به وضعیت اقتصادی آنها احساس تحقیر شدن داشتند. آنها از سیاست‌های شواردنادزه و ناتوانایی وی در کاستن از فساد خسته بودند ولی شواردنادزه ظرفیت مردم برای ایجاد دگرگونی را نادیده گرفته بود. از سوی دیگر او بیش از حد نسبت به حمایت روس‌ها و غرب از حکومتش دلخوش بود. شواردنادزه همیشه روابط خوبی با روسیه داشت. هرچند دو کشور اختلاف‌هایی نیز با هم داشتند. از سوی دیگر او با غرب به‌خصوص آمریکا نیز تعاملات خوبی داشت ولی انتظار حمایت همه جانبه از سوی روسیه و غرب در زمان بحران انقلاب رز تصور خوش‌بینانه‌ای بود. زمینه‌های داخلی انقلاب رز بحران اقلیت‌ها، خودمختاری، دشواری‌های هویت‌سازی، مسئله زمین و اقتصاد ناکارامد و فساد در دستگاه‌های دولتی بود. ولی درباره نقش عوامل خارجی در بروز این انقلاب باید به حمایت پیدا و پنهان آمریکا و به‌ویژه سفیر این کشور و بنیاد سوروس اشاره داشت. همین عدم تأیید نتایج انتخابات که با حضور ناظرانی از شورای اروپا، مجمع پارلمانی اروپا، سازمان همکاری و امنیت اروپا انجام شده بود، باعث تقویت اعتماد به‌نفس در معترضان شد.

در این نمونه هم نقش عوامل خارجی بیشتر تشویق مخالفان و دادن کمک‌های فکری به آنها بوده است که البته در پیشرفت اعتراض‌ها تأثیر فراوانی داشته است. باید اشاره کرد که در کشورهای کوچکی مثل گرجستان و قرقیزستان بدون حمایت و تأیید دولت‌های بزرگ تحولات به سختی صورت می‌گیرد. در واقع این کشورها بیشتر صحنه رقابت‌ها و تعاملات سیاسی دولت‌های رقیب هستند که از هر فرصتی در داخل برای منافع خود استفاده می‌کنند. در مورد گرجستان هم، استفاده بهره‌گیری آمریکا از دولت ناکارآمد شواردنادزه در زمینه اقتصادی و سیاسی تسریع بخش تغییر دولت در این کشور شده است. در کل انقلاب رز مشکلات رژیم







گرجستان از قبیل دخالت‌های مکرر در انتخابات، سوء استفاده از قدرت، نبود شفافیت سیاسی و حکومت غیرکارآمد را برجسته‌تر کرد ولی نتوانست تحولات عمیقی ایجاد کند. حتی ساکاشویلی انقلابی هم غیرپاسخگو بود و رفتارهای اقتدارآمیز از خود نشان می داد (Kalandadz, 2009, p. 1408) و درنهایت نیز قدرت را در انتخابات بعدی واگذار کرد. انقلاب رز را نمی‌توان موفق نام برد، زیرا گرچه معترضان به خواسته‌های انتخاباتی خود رسیدند، ولی در زمینه دمکراسی پیشرفت چندانی نداشتند. دولت جدید فقط سلامت انتخابات را بیشتر کرد، منطقه آجاریا را به کنترل درآورد و حکومت را غیر متمرکزتر کرد وتلاش‌هایی برای جلوگیری از فساد انجام داد. اما مشکلات عمیق‌تر را نتوانست حل کند. گرجستان از نبود فرهنگ سیاسی مشارکتی و نبود شفافیت سیاسی رنج می‌برد. اما حتی ساکاشویلی انقلابی هم، غیر پاسخگو بود و رفتارهای اقتدارآمیز از خود نشان می‌دهد(Kalandadz, 2009, p. 1408).

## نتیجه

نوشتار حاضر جمع‌بندی خود از نظرهای گوناگون انقلاب‌های رنگی را شکل تحول یافته انقلاب‌های کلاسیک قرار داد که با بهره‌مندی از برخی عناصر انقلاب و استفاده از ابزارهای مدرن برای بسیج سیاسی و اطلاع رسانی به هدف خود که تغییر رؤسای جمهور پرسابقه این کشورها بود، دست یافت. مشخصه آشکار انقلاب‌های رنگی نبود خشونت و سرعت تحولات بود. در این تحولات حداقل خشونت به‌خصوص از طرف زمامداران استفاده شد. شکل بسیج سیاسی و آگاه سازی مردم نیز از موضوع‌های قابل توجه انقلاب‌های رنگی است. مهم‌ترین مشکل دولت‌های اوراسیا ناکارامدی دولت در حل مشکلات اساسی این کشورها است. بیشتر این کشورها با مشکلات اقتصادی و فرهنگی مشترکی دارند. تقریبا همه مردم این کشور احساس تبعیض داشتند. شاهد فساد سیاست‌مداران بودند و در جهان کوچک اطلاعات امروزی فاصله خود را با دیگر کشورها به‌طور عمیق درک می‌کردند. بهره‌گیری سازمان‌دهندگان مخالفان از انتخابات مشکوک، از انرژی نارضایتی مردم در جهت تغییر دولت استفاده کرد و در این راه از شبکه‌های اجتماعی مجازی بسیار بهره برد. فضای مجازی که انسان‌ها را در عین دور بودن جغرافیایی از نظر فکری و سلیقه‌ای بسیار به هم نزدیک می‌کرد و به آنها القا می‌شد که هدف مشترک تغییر







وضع موجود رادارند. درنهایت انقلاب رنگی نوع جدیدی از گردش قدرت در میان کشورهای حاصل از فروپاشی اتحاد شوروی با تشویق و حمایت آمریکا بوده است.

## منابع و ماخذ

### الف– فارسی


۱. ابولاکازین، ژولدیزبیک و الکس دانیلوویچ (۱۳۸۴)، «انقلاب‌های رنگین: علت‌ها و انگیزه‌های واقعی»، سعید تقی‌زاده، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال ۱۴ ، دوره ۴ ، شماره ۵۱ ، صص ۲۱۰– ۱۸۰.

۲. آدمی، علی(۱۳۸۴)، «انقلاب‌های رنگی نقش عوامل درونی یا دخالت نیروهای بیرونی»، **ایراس**، شماره ۶–۳ ، خرداد صص ۲۰– ۱.

۳. امیراحمدیان، بهرام(تابستان و پاییز ۱۳۸۸)، «بحران اوستیای جنوبی: ریشه‌ها، ابعاد، پیامدها و چشم‌انداز آینده»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال دوم، شماره ۴، صص ۴۳–۲۱.

۴. بشیریه، حسین(۱۳۸۲)، **عقل در سیاست**، تهران: مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر.

۵. پورسعید، فرزاد(۱۳۸۷)، «امکان و امتناع انقلاب رنگی در جامعه ایرانی»، **مطالعات راهبردی**، سال ۱۱، شماره ۳۹، صص ۱۱۵– ۱۰۰.

۶. حاجیانی، ابراهیم و مهدی حیدری(۱۳۸۷)، « تحلیل‌های مقایسه‌ای انقلاب‌های مخملی با توجه به شش جمهوری سابق شوروی»، **دانش سیاسی**، شماره اول ، صص ۹۰– ۶۵.

۷. خلیلی، محسن(۱۳۸۷)، «پیوند نظریه ورشکستگی دولت‌های ناکام با دومینوی انقلاب‌های رنگی در منطقه اوراسیا»، **ایران و مطالعات منطقه‌ای: آسیای مرکزی**، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

۸. دان، تیم( ۱۳۸)، «لیبرالیسم»، **جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین**، جان بیلیس و استیو اسمیت، ابوالقاسم راه چمنی، جلد ۱، تهران: نشر مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر تهران،

۹. ساجدوا، گلشن،(۱۳۸۴)، «تغییر رژیم از راه انقلاب‌های رنگی، سعیده موسوی، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز** ، شماره ۵۱، صص ۲۳۰ –۲۲۰.

۱۰. سنایی، مهدی،(۱۳۸۴)، «انقلاب‌های آرام و رابطه آن با ساختارهای سیاسی موجود»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۵۱، صص ۸۰ –۶۰.







۱۱. قوام، عبدالعلی،(۱۳۸۴)، **روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها**، تهران: انتشارات سمت.

۱۲. کولایی، الهه(۱۳۸۴(ب))، **افسانه انقلاب‌های رنگی**، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر تهران، صص ۱۵۰-۱۷۰.

۱۳. کولایی، الهه(۱۳۸۴(ب))، «ریشه‌های انقلاب‌های رنگی در جمهوری‌های بازمانده شوروی»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۵۱، صص ۷۰ – ۵۰.

۱۴. متقی، ابراهیم(۱۳۸۹)، «جنگ نرم انقلاب‌های رنگی و دیپلماسی عمومی»، **راهبرد دفاعی**، شماره ۲۸، صص ۲۰-۱.

۱۵. مجیدی، ابراهیم و امیر محمد سوری(۱۳۸۷)، «واکاوی انقلاب‌های رنگی»، **راهبرد**، شماره ۴۷، صص ۳۳۰-۳۵۰.

۱۶. مشیرزاده، حمیرا(**۱۳۸۶**)، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: انتشارات سمت.

۱۷. ملک محمدی، فرشاد(۱۳۸۰)، «سه نظریه انقلاب»، **راهبرد**، شماره ۱۹، صص ۵۵-۴۰.

۱۸. ملکوتیان، مصطفی(۱۳۸۶)، «انقلاب‌های رنگی در آسیای مرکزی و قفقاز و تمایز آنها از انقلاب‌های واقعی»، **فصلنامه سیاست**، شماره ۴، صص ۲۵۵-۲۴۰.

۱۹. واعظی، محمود(۱۳۸۶)، **ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین المللی.

۲۰. واعظی، محمود(۱۳۸۹)، «رویکردهای امنیت منطقه‌ای در قفقاز در شرایط جدید»، **سیاست و امنیت در قفقاز**، شماره ۲۲، صص ۳۲۰-۳۰۰.

۲۱. هادیان، ناصر و افسانه احدی( ۱۳۸)، «جایگاه مفهومی دیپلماسی عمومی» ، **روابط خارجی**، شماره ۳، صص ۱۰۰-۹۰.

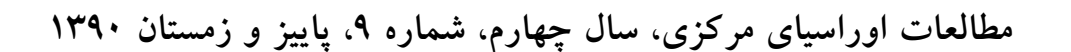
**ب- انگلیسی**

1. Baev, Pavel, K(2011), "A Matrix for Post-Soviet Color Revolutions: Exorcising the Devil From Details", **International Area Studies Review**, Vol. 14, No. 2, Available at: ias.sagepub.com/content/14/2/3.full.pdf, (accessed on 4/2/2012).

2. Cummings, N. Sally (2008), "Introduction: Revolution not Revolution", **Central Asian Survey**, Vol. 27, Nos. 3-4, pp. 210-230.

3. Kalandadz, Katya and Mitchell A. Orenstein (2009), "Electoral Protests and Democratization Beyond the Color Revolutions", **Comparative Political Studies**, Vol. 42, No. 11, pp.1400- 1420.

4. Mahnovski, S (2006), **Economic Dimensions of Security in Central Asia**, RAND Cooperation, Available at: www.rand.org/pubs/monograph, (accessed on 4/10/2008).



5. Manning, Paul(2007), "Rose-Colored Glasses? Color Revolution and Cartoon Chaos in Postsocialist", Available at: http://www. Culanth.org/files, (accessed on 12/8/2010).
6. Puddington,Arch(2011), "Freedom in the World 2011: The Authoritarian Challenges to Democrocy", Available at: http://www. old.freedomhouse.org, (accessed on 18/2/2012).
7. See: Lendman, Stephen,(2009), "Color Revolutions, Old and New", Available at: Rense.com/general186/color.htm, (accessed on 8/9/2011).
8. Oliker, Olga and Thomas Szzayna(2003), "Faultlines of Conflict in Central Asia and the South Causacus", **RAND Corporation**, Available at: http:// www.rand.org, (accessed on 14/12/2008).
9. Ortmann, Stefanie(2008), "Diffusion as Discourse of Danger: Arussian Self-Representations and the Framing of the Tulip Revolution", **Central Asian Survey**, Vol. 27, Nos. 3-4 , pp. 360-380.
10. Tursunkulova, Bermet(2008) "The Power of Precedent?", **Central Asian Survey**, Vol. 27, Nos. 3- 4, pp. 340-360
11. Zherebkin, Maksym(2009), "In Search of a Theoretical Approach to the Analysis of the Coloure Revolutions: Transition Studies and Discourse Theory", **Communist and Post Communist Studies**, Vol. 42, No. 2, pp.190-210





مطالعات اوراسیای مرکزی، دورۀ ۸، شمارۀ ۱، بهار و تابستان ۱۳۹٤، ص ۱٤۹-۱۷۱

# تأثیر بحران سال ۲۰۱۴ اوکراین بر روابط روسیه و ایالات متحده

**اکبر ولی‌زاده***

استادیار مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

**سیمین شیرازی موگویی**

دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

**حمیدرضا عزیزی**

دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۰۹-تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۰۳/۲۰)

## چکیده

اوکراین در اوت ۱۹۹۱ پس از فروپاشی اتحاد شوروی به استقلال رسید و تا امروز فراز و نشیب های بسیاری را در طول سال های استقلال خود تجربه کرده است. در سال ۲۰۱۴، بار دیگر اوکراین صحنۀ درگیری های بسیاری بوده است. بسیاری ناظران علت و ریشۀ این تنش ها را مسائل داخلی و بافت قومیتی این کشور می دانند. برخی دیگر اوکراین را صحنۀ رویارویی قدرت های فرامنطقه ای مانند ایالات متحدۀ آمریکا و اتحادیۀ اروپا با روسیه می دانند. حتی در برخی موارد از این درگیری ها به «جنگ سرد نوین» تعبیر می شود. این نوشتار در تلاش است تا به این سؤال اصلی پاسخ دهد که به صورت کلی، بحران اوکراین چه تأثیری بر روابط ایالات متحده و روسیه دارد؟ فرضیۀ این نوشتار این است که این بحران ضمن تشدید تنش ها میان دو کشور در کوتاه مدت و میان مدت، تأثیری بنیادین وعمیق بر ماهیت روابط دو کشور نخواهد داشت؛ زیرا ملاحظات ژئوپلیتیکی و همچنین ژئواکونومیک در این منطقه به گونه ای است که قدرت های بزرگ را از درگیری‌های جدی بازمی‌دارد.

**کلیدواژه‌ها**

اوکراین، ایالات متحدۀ آمریکا، جنگ سرد جدید، روسیه، ملاحظات ژئوپلیتیکی.

* E-mail: akbarvalizadeh@ut.ac.ir







**مقدمه**

اوکراین در اوت سال ۱۹۹۱ پس از فروپاشی اتحاد شوروی به استقلال رسید و تا امروز فراز و نشیب‌های بسیاری را در طول سال‌های استقلال خود تجربه کرده است. یکی از مهم‌ترین مسائلی که این کشور پس از استقلال با آن درگیربوده، روابط با روسیه و غرب و حفظ تعادل میان آن‌ها بوده است. از یک‌سو، روسیه در جمهوری‌های سابق خود، به‌ویژه اوکراین نفوذ قابل توجهی دارد و از سوی دیگر، این کشور به عنوان کشوری مستقل به برقراری رابطهٔ منطقی با غرب نیز نیاز دارد. مسائل سیاسی، قومیتی و ملاحظات اقتصادی در بسیاری موارد تصمیم گیری را برای مقامات کیف دشوار کرده است. در سال ۲۰۰۴، با روی دادن انقلاب نارنجی در اوکراین، گروه‌های غرب‌گرا در این کشور قدرت گرفتند که البته این انقلاب درنهایت با موفقیت همراه نبود.

در سال ۲۰۱۴، بار دیگر اوکراین صحنهٔ درگیری‌های بسیاری بود. بسیاری از ناظران علت و ریشهٔ این تنش ها را مسائل داخلی و بافت قومیتی در این کشور می دانند. برخی دیگر اوکراین را صحنهٔ رویارویی قدرت‌های فرامنطقه‌ای مانند ایالات متحده و اتحادیهٔ اروپا با روسیه می‌دانند و حتی در برخی موارد از این درگیری ها به «جنگ سرد نوین» تعبیر می شود. در این میان، بدون آنکه بخواهیم دقیق بگوییم که کدام دسته از ناظران تحلیل صحیحی دارند، باید بپذیریم که نقش ایالات متحده و روسیه در این تنش ها مهم بوده است. این استدلال بیش از هر چیز از آنجا تقویت می‌شود که نقطهٔ اوج بحران که درعمل جنبه‌ای بین‌المللی به آن بخشید، اقدام روسیه در پیوستن شبه جزیرهٔ کریمه به خاک خود بود که با واکنش شدید کشورهای غربی، به‌ویژه آمریکا مواجه شد و تحریم‌های قابل توجهی را نیز علیه روسیه سبب شد. افزون بر این، حمایت‌های روسیه از جدایی طلبان مناطق شرقی اوکراین نیز عامل دیگری بوده که ضمن برانگیختن واکنش‌های جهانی، به بین‌المللی شدن بحران این کشور دامن زده است.

این نوشتار در تلاش است به این سؤال اصلی پاسخ دهد که به‌شکل کلی، بحران اوکراین چه تأثیری بر روابط ایالات متحده و روسیه دارد؟ فرضیه این نوشتار این است که این بحران ضمن تشدید تنش ها میان دو کشور در کوتاه‌مدت و میان مدت، تأثیری بنیادین وعمیق بر ماهیت روابط دو کشور نخواهد داشت؛ زیرا ملاحظات ژئوپلیتیکی و همچنین ژئواکونومیک در این منطقه به گونه‌ای است که قدرت‌های بزرگ را از درگیری‌های جدی بازمی‌دارد. جهت بررسی این فرضیه، این نوشتار در بخش نخست به مفاهیم بازیگران ژئواستراتژیک و محورهای ژئوپلیتیک در چارچوب نظریه های ژئوپلیتیکی اشاره کرده و سپس بر این اساس، اهمیت اوکراین را برای دو کشور روسیه و آمریکا روشن می کند. پس از آن، ریشه‌ها و ابعاد مختلف







بحران اخیر در اوکراین مورد بررسی قرار گرفته و درنهایت، تأثیرات ایـن بحـران بـر روابـط روسیه و آمریکا در بخشی مجزا موردااشاره قرار خواهد گرفت.

**چارچوب مفهومی: بازیگران ژئواستراتژیک و محورهای ژئوپلیتیک**

زبیگنیو برژینسکی، مشاور امنیت ملی دولت آمریکا در زمان ریاست جمهوری جیمـی کـارتر که پس از ترک این پست نیز به‌واسطهٔنظریه‌هـای خـود دربـارهٔ سیاسـت خـارجی آمریکـا و جنبه‌های مختلف قدرتمندی این کشور در عرصهٔ بین‌المللـی، در مرکـز توجـه بـاقی مانـد، در نخستین سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی، کتابی را باعنوان *صفحهٔ شطرنج بزرگ: برتری آمریکا و استلزامات ژئوپلیتیکی آن*نوشت. در این کتاب با محور قرار دادن شرایط ژئـوپلیتیکی جدید شکل گرفته در عرصهٔ جهانی پس از فروپاشی اتحاد شوروی، به بررسی راه‌هایی می پردازد که براساس آن، آمریکا می‌تواند جایگاه خود را به عنوان تنهـا ابرقـدرت و «هژمـون جهـانی» تثبیت کند و به برتری خود در عرصهٔ بین‌الملل استمرار بخشد. از منظر وی، برای دسـتیابی بـه این هدف، منطقهٔ اوراسیا (در تعریف گستردهٔ آن، از غرب اروپا تـا خـاور دور) مرکـز ثقـل امپراتوری جهانی را که آمریکا درپی دستیابی به آن است تشکیل می‌دهد. از سوی دیگـر، وی بحث خود در این زمینـه را بـر دو مفهـوم مهـم «بـازیگران ژئواسـتراتژیک» و «محورهـای ژئوپلیتیک» بنا می کند.

بنابر تعریف برژینسکی، بازیگران فعال ژئواسـتراتژیک، دولـت‌هـایی هـستند کـه بـرای به‌کارگیری قدرت ورای مرزهای خود باهدف تغییردادن اوضاع کنونی ژئوپلیتیک – تا اندازه‌ای که بر منافع آمریکا تأثیر گذار است –ظرفیت و خواست ملی دارند. آن ها پتانـسیل یـا زمینـهٔ بی ثباتی ژئوپلیتیکی را دارند. به بیان دقیق‌تر، برخی دولت‌ها به‌دلایل گونـاگون (تـلاش بـرای افزایش شأن ملی، انجام یک وظیفه ایدئولوژیک، موعودگرایی مذهبی یا عوامل اقتصادی) در پی دستیابی به برتری منطقه‌ای یا جایگاه جهانی هستند. آنچه هـدایت گـر ایـن دولـت‌هـا اسـت، انگیزه‌هایی عمیق و پیچیده است. به همین دلیل، آن‌ها به‌شدت مراقب قـدرت آمریکـا بـوده و به صورت مستمر درحال ارزیابی این موضوع هستند که منافع آن‌ها تا چه حد با منـافع ایـالات متحده همسو بوده یا در تقابل با آن قرار می‌گیرد. بر همین مبنا، آن‌هـا راهبردهـای اوراسـیایی خود را تنظیم می‌کنند که گاه در موافقت و گاه در تقابل با سیاسـت‌هـای آمریکـا قـرار دارد (Brzezinski, 1997, p. 22).

اما محورهای ژئوپلیتیک، دولت‌هایی هستند که اهمیت آن‌ها نه از قدرت و انگیزه‌های آنان، بلکه از موقعیت حساسشانو همچنین از اثرهای موقعیت بالقوه آسیب‌پذیر آن ها بـرای عملکـرد بازیگران ژئواستراتژیک ناشی می شود. محورهای ژئوپلیتیک بیشتر براساس جغرافیایشان تعیـین

می‌شوند که در برخی موارد، این عامل به آن‌ها در تعریف دسترسی به مناطق مهم و یا جلوگیری از دستیابی بازیگران مهم به منابع،نقش ویژه‌ای را می‌دهد. در برخی موارد، ممکن است یک محور ژئوپلیتیک به عنوان سپری دفاعی برای یک دولت و یا حتی یک منطقه عمل کند. گاهی می‌توان گفت که فقط وجود یک محور ژئوپلیتیک، برای بازیگران ژئواستراتژیکی که در همسایگی آن هستند، پیامدهای سیاسی و فرهنگی بسیار مهمی دارد. بر این اساس، شناسایی محورهای مهم ژئوپلیتیکی در اوراسیا در دورهٔ پس از جنگ سرد و محافظت از آن‌ها، یک جنبهٔ مهم از ژئواستراتژی جهانی آمریکا را تشکیل می‌دهد (Brzezinski, 1997, p. 22).

نکتهٔ مهم در این زمینه آن است که به باور برژینسکی، هرچند همهٔ بازیگران ژئواستراتژیک، کشورهایی مهم و قدرتمند هستند، اما همهٔ کشورهای مهم و قدرتمند، بازیگران ژئواستراتژیک به شمار نمی‌روند. از دید برژینسکی، در دورهٔ پس از جنگ سرد، دست کم پنج بازیگر مهم ژئواستراتژیک و پنج محور ژئوپلیتیک در اوراسیا وجود دارند. فرانسه، آلمان، روسیه، چین و هند، بازیگران ژئواستراتژیک هستند؛ ولی بریتانیا، ژاپن و اندونزی با وجود قدرتمند بودن این گونه نیستند. اوکراین، جمهوری آذربایجان، کرهٔ جنوبی، ترکیه و ایران هم محورهای ژئوپلیتیک هستند. ترکیه و ایران تا اندازه‌ای – در حد توانایی‌های خود – از نظر ژئواستراتژیک نیز فعال هستند (Brzezinski, 1997, p. 22-26). به این ترتیب، ایالات متحده باید سیاست جهانی خود را براساس شناخت این بازیگران ژئواستراتژیک و محورهای ژئوپلیتیک تدوین و تنظیم کند. امری که انجام آن می‌تواند موقعیت آمریکا را به‌عنوان تنها قدرت هژمون جهانی و قدرت برتر در دوران پس از جنگ سرد استمرار ببخشد.

**روسیه و آمریکا، پیشینهٔ روابط و اهمیت عامل اوکراین**

از زمان فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد تاکنون، روابط مسکو و واشنگتن – که زمانی محورهای دو قطب نظام بین‌الملل را تشکیل می‌دادند – دستخوش تحولات متعددی شده است که بخشی از آن به شرایط متغیر بین‌المللی و بخشی نیز به رویکردهای حاکم بر سیاست خارجی هر یک از دو کشور در این دوره مربوط بوده است. در این میان، اوکراین نیز به عنوان عاملی مهم در مقاطع مختلف در مناسبات روسیه با آمریکا – و به صورت کلی غرب – حضور داشته و نقش‌آفرین بوده است که البته اوج آن را می‌توان در بحران اخیر این کشور در سال ۲۰۱۴ دانست. در این بخش، ابتدا به‌شکل خلاصه، مهم‌ترین تحولات در روابط روسیه و آمریکا از سال ۱۹۹۱ تاکنون مورد بررسی قرار گرفته و سپس به اهمیت عامل اوکراین برای هر یک از دو کشور اشاره می‌شود.







**الف) روابط روسیه و آمریکا از سال ۱۹۹۱ تاکنون**

بلافاصله پس از فروپاشی اتحاد شوروی، دیدگاهی غرب‌گرایانه بر سیاست خارجی روسیه حاکم شد که از آن باعنوان «اروآتلانتیک گرایی» یاد می‌شود. اروآتلانتیک‌گرایی تلاشی بود برای نزدیک کردن ارزش ها و مفاهیم روسی و غربی به یکدیگر که غرب را نه نقطهٔ مقابل و دشمن، بلکه شریک طبیعی روسیه می‌انگاشت. اروآتلانتیک‌گراها با تأکید بر تعلق تاریخی روسیه به تمدن غرب، طرفدار جهت‌گیری غربی بوده و بر لزوم ادغام این کشور در نهادها و سازمان های غربی، از جمله اتحادیهٔ اروپا، ناتو، گروه هفت و سازمان تجارت جهانی و همچنین تثبیت جایگاه روسیه به عنوان کشوری هنجارمند و شریکی قابل اعتماد در جامعهٔ دولت‌های متمدن اصرار داشتند (نوری، الف۱۳۸۹، ص.۱۱).

در سال‌های ابتدایی پس از فروپاشی اتحاد شوروی، با وجود حاکم‌بودن گرایش‌های غرب‌گرایانه بر دستگاه سیاست خارجی روسیه، چند زمینهٔ مهم اختلاف با غرب قابل تشخیص بود. اولین مورد، گسترش ناتو به سوی شرق بود که در ابتدا با واکنشی منفی از سوی دولت یلتسین مواجه نشد، اما بەزودی با فشارهای داخلی، در مورد آن از سوی روسیه موضع‌گیری‌های آشکار آغاز شد. پیمان نیروهای متعارف در اروپا نیز از دیگر زمینه‌های اختلاف بود. روسیه با میزان نیروهای تعیین‌شده برای این کشور در این قرارداد – که در زمان گورباچف تدوین شده بود – موافق نبود. افزون بر این موارد، اقدام نظامی روسیه در برابر جنبش تجزیه‌طلبی چچن، با مخالفت شدید غرب روبه رو شد. همچنین کنترل تسلیحات، نفوذ روسیه در خارج نزدیک و حمایتش از برنامه هسته‌ای ایران، موضوع‌های دیگری بودند که رسیدن به توافقی در مورد آن مشکل می‌نمود (کولایی، ۱۳۸۵،صص. ۲۶۹-۲۸۰).

این زمینه‌های اختلاف در کنار برخی از اقدامات غرب، کم کم سبب شکل‌گیری واکنش‌هایی در داخل روسیه شد. به این ترتیب، دوره‌ای از تقابل با غرب آغاز شد که در مخالفت روسیه با تهاجم ناتو به یوگسلاوی در سال ۱۹۹۴ بازتاب یافت. این تقابل با موضع‌گیری‌های آمریکا علیه اقدامات روسیه در خارج نزدیک تشدید شد و ابعاد گسترده‌تری یافت. با روی کارآمدن پریماکف در سال ۱۹۹۶، جهت‌گیری روسیه به‌صورت کامل تغییر کرده و به سوی شرق معطوف شد. طرح اتحاد با روسیه سفید و همچنین فروش تسلیحات به چین، سوریه و قبرس، از جمله اقداماتی بود که توسط پریماکف در مخالفت با غرب صورت گرفت. از دیگر اقدامات وی، مخالفت روسیه با حضور نظامی آمریکا و گسترش روابط با ایران، بەویژه در بعد هسته‌ایبود (کرمی، ۱۳۸۴، صص. ۱۲۶-۱۳۶).

در مه ۱۹۹۷ میان ناتو و روسیه توافق‌نامه بنیادین امضا شد. این توافق‌نامه شامل تأسیس شورای دائمی ناتو- روسیه می‌شد. بەدنبال آن، روسیه از اکتبر همان سال، در ناتو یک نمایندهٔ

نظامی دائمی داشت. تلاش ناتو برای جلب همکاری روسیه، همزمان با تلاش‌های اعضای این پیمان برای گسترش روابط با اوکراین بود. این موضوع در سال ۱۹۹۷ منجر به تشکیل منشور مشارکت متمایز و ایجاد کمیسیون ناتو- اوکراین شد. همچنین دبیر کل و دیگر مقامات ناتو از سال ۱۹۹۷، به‌صورت دائم با نمایندگان کشورهای آسیای مرکزی (قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان، ترکمنستان و جمهوری آذربایجان) که عضو طرح «مشارکت برای صلح» بودند دیدار و گفت‌وگو را آغاز کردند. به این ترتیب، در این دوران سیاست گسترش ناتو در قالب نگاه به شرق، به مرور سرعت بیشتری گرفت (تیشه‌یار، ۱۳۸۸، ص. ۵۱).

با این‌حال، پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ این روند تغییر کرد و رویکرد همکاری با تهدید مشترک جایگزین آن شد. از این زمان، روسیه رویکردی عمل‌گرا و منفعت‌محور را در روابط خود با غرب مدنظر قرار داد که از نشانه‌های آن می‌توان به همراهی با ناتو در جنگ افغانستان، مخالفت جدی نکردن با جنگ عراق و نیز تساهل نسبی در مورد همکاری نظامی آمریکا و گرجستان اشاره کرد. اما در دورهٔ دوم ریاست جمهوری پوتین، این سیاست به تدریج به نوعی «مقاومت مستقیم» در برابر غرب تغییر ماهیت داد. پیگیری برنامهٔ گسترده فروش تسلیحات، نپذیرفتن استقرار سپر موشکی آمریکا در اروپای شرقی، تعلیق پیمان نیروهای متعارف و نیز تغییر در سیستم دفاعی این کشور، نمادهای این دورهٔ جدید بودند (نوری، ۱۳۸۷، صص. ۸۵۸-۸۵۹).

این رویکرد تقابل‌جویانه در اوایل دوران ریاست‌جمهوری دیمیتری مدودیف نیز ادامه یافت. بارزترین نمود این تقابل، جنگ اوت ۲۰۰۸ روسیه و گرجستان بود. اقدام روسیه در زمینهٔ فرستادن نیرو به گرجستان به‌عنوان پیامی صریح به غرب تعبیر شد؛ مبنی بر اینکه روسیه دیگر حاضر نخواهد بود نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای را در خارج نزدیک خود تحمل کند. بلافاصله پس از این رویداد، وزیر امور خارجه آمریکا به لهستان رفت تا موافقت‌نامهٔ استقرار سپر دفاع موشکی در این کشور را امضا کند. این کنش و واکنش‌ها، حتی به گمانه زنی‌هایی مبنی بر شکل‌گیری دورهٔ جدیدی از جنگ سرد انجامید (امام جمعه زاده و رحیمی، ۱۳۸۸، صص. ۷۱-۹۴).

اما با روی کارآمدن باراک اوباما در آمریکا و اعلام هدف این کشور مبنی بر «شروع دوبارهٔ»[1] روابط با روسیه، روندی از روابط کم‌وبیش دوستانه بین دو کشور آغاز شد. دولت اوباما بعد از ورود به کاخ سفید از روسیه خواست که گفت‌وگوهای جدیدی را با آمریکا در حوزه‌های مختلف شروع کند. در نشست لندن در اول آوریل ۲۰۰۹ اوباما و مدودیف بیانیهٔ

---

1. Reset







مشترکی در مورد شروع دورهٔ جدیدی از گفت‌وگوها جهت کاهش سلاح‌های هسته‌ای راهبردی صادر کردند. در این بیانیه مشترک دو رئیس جمهور موافقت کردند که برای مقابله با تروریسم هسته‌ای همکاری‌ها را گسترش دهند و از گفت‌وگوهای بین‌المللی برای بررسی راهکارها در جهت پایان دادنبه تولید مواد برای تهیه سلاح‌های هسته‌ای حمایت کردند. آنها همچنین متعهد شدند که امنیت اروپا را از راه شورای روسیه- ناتو و سازمان امنیت و همکاری اروپا تقویت کنند (کولایی و خاشع و رضایی، ۱۳۹۰، ص. ۸۰).

آمریکا برای نشان‌دادن حسن نیت خود، عضویت اوکراین و گرجستان را از دستور کار ناتو خارج کرد و همچنین برنامهٔ استقرار سپر دفاع موشکی در اروپا را به حال تعلیق درآورد. در مقابل، روسیه حاضر به امضای قرارداد جدید کاهش تسلیحات راهبردی (موسوم به استارت)[1] شد. توافق در زمینهٔ ایجاد سپر دفاع موشکی مشترک در اروپا، افزایش نقل و انتقال تجهیزات ناتو از خاک روسیه به افغانستان، توقف فروش برخی از تسلیحات به ایران و نیز واکنش هماهنگ به بحران قرقیزستان، دیگر همکاری‌هایی بوده که از آن زمان تاکنون بین دو کشور انجام شده است (Petro, 2011, p. 14-15).

البته این روند مسالمت‌آمیز در روابط دو کشور بازهم زیاد طول نکشید و با بازگشت ولادیمیر پوتین به ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۱۲، نشانه‌های تنش در روابط مسکو و واشنگتن بار دیگر آرام آرام آشکار شد. شاید بتوان آغاز این روند را در انتقادهایی دانست که کشورهای غربی و به‌ویژه آمریکا از روند انتخابات ریاست‌جمهوری روسیه و پیروزی دوبارهٔ پوتین در این انتخابات مطرح کردند. افزون بر این، پوتین با پایبندی به همان رویکرد پیشین خود مبنی بر پیگیری سیاست «قدرت بزرگ» در سیاست خارجی روسیه، در عمل زمینه‌های نبود تفاهم و حتی تقابل با آمریکا را فراهم کرد. نقطهٔ اوج این تقابل، بحران سال ۲۰۱۴ اوکراین بود که موضوع اصلی این نوشتار بوده و به تفصیل به آن پرداخته خواهد شد.

### ب) اهمیت اوکراین برای روسیه و آمریکا

اوکراین در زبان روسی به معنی کرانه و حاشیه و در کل به معنای قلمروی پیرامونی روسیه است. اوکراین یکی از مهم ترین کشورهای حوزهٔ اوراسیا محسوب می شود. این کشور از نظر تاریخی نزدیکی بسیار زیادی با دولت روسیه داشته است. در قرن‌های هشتم و نهم میلادی، دولت روسیه در کیف تشکیل شد. در اواخر قرن دهم و ابتدای قرن یازدهم، این دولت به اوج شکوفایی رسید. اوکراین هم در دورهٔ حکومت اتحاد شوروی و هم در

1. Strategic Arms Reduction Treaty (START)

فروپاشی آن در کنار روسیه و قزاقستان، نقش برجسته و مهمی داشت (امیراحمدیان، ۱۳۸۴، صص.۵۶-۵۸). بنابراین، می‌توان گفت که پیش از هر چیز، این عامل پیوندهای تاریخی است که زمینهٔ اهمیت اوکراین را برای روسیه فراهم کرده است. اما به جز این موضوع، اوکراین از جنبهٔ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز برای روسیه اهمیت دارد و به همین دلیل، مسکو در هریک از این بخش‌ها همواره برای خود ابزارهایی را برای نفوذ در این کشور فراهم کرده است.

* پیوند سیاسی اوکراین با روسیه: نفوذ روسیه در نظام سیاسی اوکراین از راه تعیین نخبگان سیاسی حاکم، تأثیرگذاری بر روند تصمیم‌گیری به‌ویژه در ارتباط با مهم‌ترین موضوع‌ها و مسائل دولت اوکراین –مانند تأمین منابع مالی مبارزات انتخاباتی یا تبلیغ برای احزاب سیاسی یا نامزدهای خاص توسط نمایندگان رسمی روسی و نیز رسانه‌های گروهی حامی در اوکراین – انجام می‌گیرد. از جمله مقامات اوکراینی که همکاری تنگاتنگی با روسیه داشته اند، می توان به رییس‌جمهور دوم اوکراین، لئونید کوچما، رییس دفتر وی ویکتور مدویدچوک، رییس دپارتمان سیاست خارجی نهاد ریاست جمهوری،آناتولی اورل مشهور به وزیر خارجهٔ خاکستری، رییس سابق پارلمان کریمه و بسیاری دیگر اشاره کرد (کیانی، ۱۳۸۶،ص.۷۳). ویکتور یانوکوویچ، رئیس جمهور این کشور که در جریان وقایع ۲۰۱۴ سرنگون شد نیز یکی از چهره‌های نزدیک به روسیه شناخته می‌شود.

* پیوند نظامی و راهبردی اوکراین با روسیه: این بخش به شکل مشخص به موضوع شبه‌جزیرهٔ کریمه و حضور ناوگان دریای سیاه روسیه در این شبه‌جزیره مربوط می‌شود. کریمه در سال ۱۹۹۱ و بعد از استقلال اوکراین از اتحاد شوروی برای روسیهاهمیت ویژه‌ای پیدا کرد و مسکو این شبه جزیره را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های دریایی جهان به حساب آورد. در واقع از این زمان، بندر سواستوپل و پایگاه دریایی روسیه در آن تبدیل به یکی از موضوع های مهم در روابط روسیه و اوکراین شد (کولایی، ۱۳۸۹، ص. ۳۰). اهمیت این پایگاه به آن دلیل است که امکان دسترسی سریع به شرق مدیترانه، بالکان و خاورمیانه را برای کشتی‌های روسی فراهم می‌کند.در سال ۲۰۱۰ بعد از سال‌ها گفت‌وگواوکراین پذیرفت که تا سال ۲۰۱۴ سواستوپل در اختیار روس‌ها باشد و در ازای آن روسیه بهای گاز صادارتی به اوکراین را ۳۰ درصد کاهش بدهد. اوج اهمیت کریمه برای روسیه در جریان رویدادهای سال ۲۰۱۴ که به جدایی این منطقه از پیکرهٔ اوکراین و پیوستن آن به روسیه انجامید، قابل مشاهده بود.

* پیوند اقتصادی اوکراین با روسیه: این پیوند در قالب نفوذ روسیه در صنعت انرژی، ماشین‌سازی، مجموعه‌های نظامی- صنعتی، بخش حمل و نقل، اطلاع‌رسانی و ارتباطات اوکراین







قابل مشاهده است. روسیه بزرگترین شریک تجاری اوکراین است. ۱۸ درصد صادرات و ۴۰ درصد واردات اوکراین متعلق به روسیه است. اما می توان گفت که بخش انرژی، مهم‌ترین بخش اقتصادی است که اوکراین در آن به روسیه وابسته است؛ زیرا اوکراین یکی از بهترین مسیرهای حمل و نقل گاز روسیه به اروپا است (کیانی، ۱۳۸۶،ص.۷۹). در این زمینه، باید اشاره کرد که در سال ۲۰۱۳، بیش از ۸۶ میلیارد متر مکعب گاز روسیه از راه اوکراین به اروپا صادر شد (Pirani, 2014,p.8).

* پیوند فرهنگی اوکراین با روسیه: مهم ترین ابزارهای نفوذ فرهنگی روسیه در اوکراین، رسانه‌های گروهی خصوصی، کلیسای ارتدوکس روسیه، هنر روسی و اقلیت‌های روس‌تبار ساکن در اوکراین هستند (کیانی، ۱۳۸۶،ص.۸۶). استان های شرقی اوکراین که بیش از ۷۰ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور را تأمین می کنند، به‌شدت مخالف روند غرب‌گرایی هستند. استان هایی مانند خارکف، دونباس، دونتسک، پولتاوا و کریمه با غرب گرایان مخالف بوده و به روسیه گرایش دارند. تعداد زیادی از مردم این منطقه که بین روسیه در شرق و ساحل چپ رود دنیپر قرار دارند، روس تبار و بیشتر آنها پیروی کلیسای ارتدوکس روسی هستند و فرهنگ و زبان روسی در این منطقه حکمفرما است. (امیراحمدیان، ۱۳۸۴،صص.۶۰-۸۹). همین مسئله ابزار قدرتمندی در دست روس ها است تا بتوانند به راحتی مردم روس تبار این مناطق را تحریک کنند و تمامیت ارضی این کشور را به خطر بیندازند. همان گونه که در بحران اخیر این اتفاق رخ داد.

اما در بحث از اهمیت اوکراین برای ایالات متحده، بازگشت به دیدگاه برژینسکی و موارد مطرح‌شده توسط وی دربارۀ محورهای ژئوپلیتیکی در منطقۀ اوراسیا، به‌شکل مناسبی روشن‌کننده موضوع خواهد بود. همان‌گونه که اشاره شد، از دیدگاه برژینسکی، اوکراین یکی از محورهای ژئوپلیتیک در منطقۀ است. به بیان وی، اوکراین یک فضای مهم و جدید در «صفحۀ شطرنج اوراسیایی» است و از آن جهت یک محور ژئوپلیتیک محسوب می شود که حیات آن به‌عنوان یک دولت مستقل، سبب تغییر ماهیت روسیه می‌شود. روسیه بدون اوکراین می تواند همچنان برای کسب جایگاه امپراتوری در تلاش باشد؛ اما در بهترین حالت، یک امپراتوری، بیشتر آسیایی خواهد بود که برای رسیدن به آن نیز باید با چین که مخالف گسترش دوبارۀ قدرت روسیه در آسیای مرکزی است، به رقابت بپردازد. اما در صورتی که روسیه بتواند بار دیگر بر اوکراین تسلط پیدا کند، به‌صورت خودکار به یک دولت قدرتمند امپراتوری تبدیل خواهد شد که بخش مهمی از اروپا و آسیا را در کنترل دارد. این رویداد بر اروپای مرکزی تأثیرات فوری خواهد داشت و لهستان را به یک محور ژئوپلیتیک در جبهۀ شرقی اروپای واحد تبدیل می کند (Brzezinski, 1997,p.25). بنابراین، می‌توان دریافت که اهمیت اوکراین برای آمریکا، اهمیتی







ژئوپلیتیک است که با برنامه‌های این کشور برای تثبیت و استمرار هژمونی جهانی خود ارتباط دارد. در همین راستا و پیش از هر چیز، آمریکا پیوندهای خود با اوکراین را در راستای محدودکردن فضای ظهور دوبارهٔ روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ در عرصهٔ جهانی تعریف می‌کند.

در سال‌های اولیه فروپاشی اتحاد شوروی، اوکراین نیز در فضای خوش‌بینی آن دوران قرار گرفته بود و مقامات این کشور در این تصور بودند که به‌زودی سرمایه‌گذاری‌های بزرگی از سوی غرب و به‌ویژه آمریکا در این کشور انجام می‌شود و بدین ترتیب اوکراین می‌تواند خیلی زود به رشد اقتصادی دست یابد. اما روند وقایع این گونه نبود. در اواسط دههٔ ۱۹۹۰ که اوکراین به شدت درگیر بحران اقتصادی بود، آمریکا به اهدای مبالغی ناچیز به این کشور اکتفا کرد. از سوی دیگر، اوکراین به‌دلیل نزدیک‌شدن به غرب، مورد خشم مسکو نیز واقع شده بود که در نهایت دچار بحران انرژی شد. روسیه خواستار پرداخت بدهی انرژی صادراتی خود به اوکراین بود؛ اما این کشور توانایی پرداخت بدهی های خود را نداشت. بدین ترتیب نیروهای گریز از مرکز ناگزیر به پیوستن به نیروهای طرفدار مسکو شدند. با روی کارآمدن نومحافظه کاران در آمریکا، کشورهای پیرامونی روسیه مورد توجه ویژه قرار گرفتند. نخستین گام، پیوستن این کشورها به ترتیبات امنیتی یورو-آتلانتیکی بود. اوکراین به «گوام» و «تراسکا» نیز پیوست. در راستای گسترش ناتو به شرق، کشورهای اروپای شرقی و جمهوری های اتحاد شوروی به آن پیوستند و طرح عضویت اوکراین نیز مطرح شد که این امر خشم مسکو را برانگیخت. بدین ترتیب اوکراین با عضویت در شورای اروپا و سازمان امنیت و همکاری در اروپا نیز هرچه بیشتر به غرب نزدیک شد(امیراحمدیان، ۱۳۸۴،صص. ۵۴-۵۵).

اما برای فهم بهتر مسائل کنونی جامعهٔ اوکراین لازم است تا دو رویداد مهم یعنی انقلاب‌های نارنجی و آبی اوکراین مورد بررسی قرار بگیرند؛ زیرا این دو رویداد، نقاط عطفی در رویارویی غرب و روسیه در مقابل یکدیگر بوده اند. براساس قانون اساسی اوکراین، رییس‌جمهور این کشور برای مدت ۵ سال از سوی مردم انتخاب می‌شود و انتخاب او برای بیش از دو دورهٔ متوالی ممنوع است. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، اولین انتخابات این کشور در سال ۱۹۹۴ برگزار شد که در آن لئونید کوچما به پیروزی رسید. در سال ۱۹۹۹ نیز بار دیگر او به پیروزی رسید و تا سال ۲۰۰۴ رییس جمهور اوکراین بود. در نوامبر ۲۰۰۴، درپی برگزاری انتخابات ریاست جمهوری اوکراین و اعلام پیروزی ویکتور یانوکوویچ با کسب ۴۹/۴۶ درصد آرا، وی به‌عنوان رییس جمهور اوکراین انتخاب شد و رقیب او، ویکتور یوشچنکو، ۴۶/۶۱ درصد آرا را به‌دست آورد. چند روز بعد جمعیتی در حدود دویست هزار نفر در خیابان‌های کیف تظاهرات کردند و خواستار پیروزی یوشچنکو از سوی کمیسیون انتخابات شدند. واکنش







آمریکا و اتحادیهٔ اروپا به این موضوع، تهدید به تجدید نظر در روابط با کیف و مسدودکردن حساب های مالی این کشور بود (شیرازی، ۱۳۸۶،ص.۵۴). از سوی دیگر در مناطق غربی اوکراین روس‌تبارها و طرفداران یانوکوویچ روانه خیابان‌ها شدند.

درنهایت درحالی که ساختارهای سیاسی و اقتصادی کشور فلج شده بود، پارلمان اوکراین به یانوکوویچ رأی اعتماد نداد، بدین ترتیب دولت منحل شد و دادگاه عالی اوکراین به بطلان انتخابات ریاست جمهوری و ضرورت برگزاری دوبارهٔ آن رأی داد. با برگزاری دوبارهٔ انتخابات ویکتور یوشچنکو در نوامبر ۲۰۰۴ با ۵۲/۲۱ درصد آرا پیروزی قاطع به دست آورد و قدرت را به دست گرفت. این امر، در چارچوب روابط روسیه و غرب بسیار معنادار بود. مقامات روسیه، غرب و به‌ویژه ایالات متحده را متهم به اعمال روش‌های تغییر قدرت در اوکراین کردند و این تحولات را کودتای مدرن خواندند.

اما سه سال پس از انقلاب نارنجی و پیروزی یوشچنکو، هزاران نفر از مردم اوکراین که از عملکرد رهبران انقلاب نارنجی ناراضی بودند به رهبری یانوکوویچ، در میدان مرکزی کیف تظاهرات کردند. بدین ترتیب در انتخابات ۲۰۰۷، یانوکوویچ از راه حزب خود (حزب مناطق)، توانست آرای بیشتری کسب کند؛ درحالی که طرفدارانش پرچم های آبی و سفید خود را به اهتزاز درآورده بودند، قدرت را در دست گرفت. این تحولات که در مقابل وقایع سه سال قبل (که انقلاب نارنجی خوانده شد) از سوی برخی «انقلاب آبی» نام گرفت، با پیروزی یانوکوویچ در انتخابات ریاست جمهوری تکمیل شد. در هر حال اهمیت انقلاب آبی یانوکوویچ در این بود که سیر تحولات نشان داد وابستگی اوکراین به روسیه بسیار عمیق و ریشه‌دار است و با شکست نیروهای غرب گرا در اوکراین، روسیه بار دیگر به حیاط خلوت خود بازگشت (Pifer, 2009,p.3).

### بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴

در فوریه ۲۰۱۴، تصمیم ویکتور یانوکوویچ مبنی بر خودداری از امضای توافق نامه همکاری و تجارت آزاد اتحادیهٔ اروپا، سرآغاز بحران جدی شد که به سرعت جنبهٔ بین‌المللی نیز پیدا کرد. یانوکوویچ فردی روس گرا به شمار می‌رود که در برقراری مناسبات خود با غرب، همواره روسیه را مدنظر قرار داده و درواقع، هدف او از امضانکردن این توافق نامهنیز برقراری روابط نزدیک تر با روسیه و جلوگیری از برانگیخته شدن حساسیت مسکو بود. اما مردم اوکراین به این تصمیم اعتراض کردند و این اعتراض هابه خشونت کشیده شد. پارلمان اوکراین نیز به برکناری یانوکوویچ از قدرت رأی داد و الکساندر تورچینف به عنوان رییس جمهور موقت برگزیده شد. درپی تشدید بحران، یانوکوویچ به روسیه گریخت.



اما بحران در اوکراین به ویژه از زمانی وارد شدیدترین جنبۀ خود شد که معترضان طرفدار روسیه و مخالف برکناری یانوکوویچ، در مناطق شرقی این کشور و به ویژه در شبه جزیرۀ کریمه دست به اعتراض‌هایگسترده و دامنه‌دار زدند. به هر حال، از اواخر ماه فوریه، معترضان طرفدار روسیه که مخالفت خود را با شکل‌گیری دولت موقت جدید در این کشور اعلام کرده بودند، اقدامات خود را علیه کیف آغاز کردند. در نخستین مرحله از ناآرامی‌ها، برگزاری شورش‌های شدید در شبه‌جزیرۀ کریمه که به مداخلۀ مستقیم روسیه در این منطقه انجامید، به جدایی کریمه از اوکراین و اندکی بعد، پیوستن آن به روسیه منجر شد. مداخله روسیه در کریمه، این انگیزه را به معترضان در دیگر مناطق شرقی اوکراین داد که اقدامات خود را گسترش دهند. به این ترتیب، اعتراض هادر استان‌های «دونتسک» و «لوهانسک» درعمل به یک شورش مسلحانه جدایی‌طلبانه تبدیل شد (Grytsenko, 2014). این امر سبب شد تا دولت کیف نیز برای مبارزه با شورشیان به فرستادن نیروی نظامی اقدام کند که در عمل، ماجرا را تا سطح یک جنگ داخلی در مناطق شرقی گسترش داد (Peter, 2014).

همان‌گونه که مشخص است، در میان تمامی این اعتراض‌ها، مورد شبه جزیرۀ کریمه از همه شدیدتر بود که درعمل، مهم ترین عامل تقابل روسیه و غرب در ماجرای اوکراین را نیز فراهم کرد. درگیری‌ها در کریمه از ۲۳ فوریه و با تظاهرات طرفداران روسیه آغاز شد. از ۲۶ فوریه، نیروهای روس‌گرا به سرعت اقدام به تصرف مواضع راهبردی و زیرساخت‌های کریمه کردند. برخی از رسانه‌ها مدعی بودند که در میان شورشیان، نیروهایی با سلاح‌ها و یونیفورم‌های روسی – البته بدون نشان رسمی – حضور داشته‌اند. به هر حال، این نیروها به سرعت توانستند مکان-های راهبردی در کریمه، از جمله پارلمان این منطقه را به تصرف خود درآورند. درپی این تحولات، پارلمان منطقۀ خودمختار کریمه با برگزاری جلسه‌ای، سقوط دولت این منطقه و تغییر نخست وزیر را اعلام کرد و خواستار برگزاری همه‌پرسی برای استقلال این منطقه شد (Reuters, 3/13/2014).

این همه‌پرسی در تاریخ ۱۶ مارس برگزار شد و براساس آمار رسمی، ۸۳ درصد ساکنین کریمه در آن شرکت کردند. آنچه به‌عنوان نتیجۀ این همه‌پرسی اعلام شد، موافقت ۹۶/۷ درصدی مردم کریمه و موافقت ۹۵/۶ درصدی مردم سواستوپل با استقلال کریمه از بدنۀاوکراین بود. اما این همه‌پرسی با اعتراض آمریکا، اتحادیۀ اروپا و دولت کیف مواجه شد که آن را خلاف قانون اساسی اوکراین و حقوق بین‌الملل خواندند (Galpin, 2014). تنها یک روز بعد، یعنی در تاریخ ۱۷ مارس، پارلمان کریمه ضمن اعلام استقلال، خواستار پیوستن به فدراسیون روسیه شد. در نتیجه، در تاریخ ۱۸ مارس، روسیه و دولت خودمختار کریمه پیمانی را برای پیوستن کریمه و سواستوپل به فدراسیون روسیه امضا کردند (BBC, 3/19/2014). این





اقدام نیز با واکنش‌های بین المللی مواجه شد. مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۷ مارس با تصویب قطع نامه‌ای غیرالزام‌آور، همه‌پرسی کریمه و پیوسن آن به روسیه را غیرقانونی خواند. پارلمان کریمه نیز در ۱۵ آوریل کریمه را بخشی از خاک اوکراین اعلام کرد که به‌صورت موقت در «اشغال» روسیه قرار دارد (IANS, 3/15/2014).

در پی این رویدادها، باراک اوباما، رئیس‌جمهور آمریکا،خواستار برگزاری نشست اضطراری گروه هشت[1] شد. پس از آن، رهبران هفت کشور بزرگ صنعتی عضویت روسیه در گروه «هشت» را به حال تعلیق درآوردند. به گفته آن‌ها روسیه درصورت تغییر رویه می‌تواند جایگاه خود را بازیابد. پس از نشست اضطراری این گروه که به درخواست اوباما برگزار شد، اعلام شد که نشست هشت کشور صنعتی بزرگ در سوچی روسیه در ماه ژوئن لغو شده و قرار شد تا این نشست بدون حضور روسیه در بروکسل برگزار شود. پس از آن، آمریکا با لحن شدیدتری به مواضع خود داد و اوباما به روسیه هشدار داد که اگر به تعرض به حاکمیت ملی اوکراین ادامه دهد، با تحریم‌های بیشتری مواجه خواهد شد. رییس‌جمهور آمریکا در پایان دوروز نشست امنیت هسته‌ای در لاهۀ هلند گفت که این کشور و متحدان اروپایی‌اش آماده اند به کل اقتصاد روسیه ضربه بزنند؛ حتی اگر این تحریم‌ها به ضرر اقتصاد خود آنها تمام شود. در ۲۷ مارس، در راستای حمایت از دولت جدید اوکراین از سوی غرب، صندوق بین المللی پول با اعطای یک وام به اوکراین موافقت کرد. میزان این کمک مالی بین ۱۴ تا ۱۸ میلیارد دلار اعلام شد. در مقابل، این کشور موظف شدتا نسبت به به‌کارگیری تدابیر ریاضت اقتصادی اقدام کند. اعطای این وام راه اوکراین را برای دریافت سایر کمک‌های مالی،به ویژه از جانب اتحادیۀ اروپا و ایالات متحدۀآمریکا در عرض دو سال هموار می‌کند (روزنامه شرق، ۱۳۹۳/۲/۱۶).

مجموعۀ این تحولات، به تنش در روابط روسیه با غرب دامن زد. کانادا، آمریکا و اتحادیۀ اروپا تحریم هایی را علیه روسیه تصویب کردند که به‌عنوان شدیدترین تحریم‌ها علیه این کشور از زمان فروپاشی اتحاد شوروی تاکنون شناخته می‌شود. از جمله اقدامات غرب در این زمینه، تحریم شماری از مقامات ارشد روسیه و شبه جزیرۀ کریمه از سوی آمریکا بود. در واکنش به این اقدام، روسیه نیز لیستی مشابه را منتشر کرده و شماری از مقامات آمریکایی، از جمله جان بونر، رئیس مجلس نمایندگان، سناتور جان مک‌کین و دو تن از مشاوران اوباما را تحریم کرد (Isherwood, 2014). اتحادیۀ اروپاموضع به نسبت نرم‌تری را در موضوع تحریم روسیه به‌کار گرفت و از تحریم کردن مقامات حلقۀ اولیۀ نزدیک به پوتین خودداری کرد (Traynor,2014). در همان حال، مقامات کشورهای اروپایی، به‌ویژه آلمان در ماه‌های پس از پیوستن کریمه به

1. G8







روسیه در موارد متعددی نسبت به احتمال تشدید تدابیر به‌کارگرفته شده علیه روسیه بـه مـسکو هشدار داده‌اند.

باید اشاره کرد که در ماه‌های پس از رویدادهای کریمه، مقامات ارشد روس بارهـا اعـلام کردند که تصمیمی برای فراتررفتن از این شبه‌جزیره و ورود به دیگر مناطق اوکراین نداشته و در راستای برقراری آتش‌بس و آغاز روند آشتی و مصالحه در اوکـراین تـلاش مـی‌کننـد. در همین راستا، گفت وگوهایی نیز میان مقامات روسیه و کشورهای غربی، از جمله آمریکا انجـام گرفت تا زمینه برای برقراری آرامش در اوکراین فراهم شود؛ اما درعمل این تلاش‌ها نتوانست با موفقیت چندانی همراه شود. در این میان، اقدامات غرب و به‌ویژه آمریکا علیه منـافع روسـیه نیز ادامه یافت. در یکی از مهم‌ترین موارد، سنای آمریکا در ۱۲ دسامبر طرح ارسـال تـسلیحات برای دولت اوکراین جهت مبارزه با شورشیان را تصویب کرد. این طرح که با استقبال دولـت اوکراین مواجه شد، خشم روسیه را به‌همراه داشت که آن را «قطع‌نامه‌ای آشکارا تقابل‌جویانـه» خواند. براساس این قطع‌نامه، مقرر شد که ایالات متحده تسلیحات و تجهیزات نظـامی بـه ارزش ۳۵۰ میلیون دلار در اختیار دولت کیف قرار دهد. در این طرح همچنین تهدید وضع تحریم‌هایی جدید علیه روسیه مطرح شد. وزارت خارجه روسیه با انتشار بیانیه‌ای اعلام کرد که تصویب این طرح، «بمبی قوی»زیر پای روابط روسیه و ایالات متحده قـرار مـی‌دهـد (Randolph, 2014). سرگئی ریابکف، معاون وزیر خارجهٔ روسیه نیز گفت: در صورت تصویب تحریم‌هـای جدیـد، کشورش اقدامات متقابلی را علیه آمریکا انجام خواهد داد (Reuters, 12/13/2014).

به هر حال، این رویدادها و روند روزافزون تشدید تنش‌ها میان روسیه و آمریکـا، در سـال ۲۰۱۴ این گمانه را در میان برخی تحلیل گران ایجاد کرد که احتمال دارد بـا تیرگـی بـیش از پیش روابط مسکو- واشنگتن، روند رویدادها به‌گونه‌ای تغییر کند که سبب تحـول در اسـاس و ماهیت روابط دو کشور شود. طیف گزینه‌های محتمل مطرح شده نیز از ورود دو کشور به یک «جنگ سرد جدید» مشابه دوران حیات اتحاد شوروی تا حتی برخورد نظامی محـدود بـر سـر اوکراین را شامل می‌شود. به این ترتیب، مهم‌ترین سؤالی که پس از روی‌دادن تحولات اوکراین ذهن تحلیل گران را به‌خود مشغول کرد، این بود که به‌دور از نتیجه و چشم‌انداز نهایی اوضاع در اوکراین، این روند چه تأثیری بر آیندهٔ روابط آمریکا و روسیه خواهد داشت؟

### چشم‌انداز روابط روسیه و آمریکا در پرتو بحران اوکراین

تردیدی نیست که تقابل روسیه و آمریکا بر سر بحران اوکراین، ضمن تشدید تنش‌های موجود میان دو کشور به بالاترین میزان از زمان فروپاشی اتحاد شوروی تاکنون، روابـط آن‌هـا را بـه پایین‌ترین سطح از آن زمان تاکنون رسانده است. با این‌حال، چهار عامل اصلی مأثر در روابـط





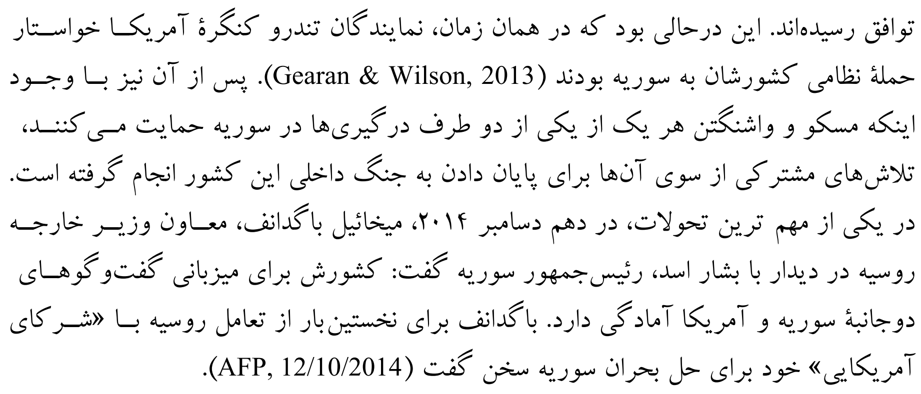


روسیه و آمریکا وجود دارد که جلوی از کنترل خارج شدن روابط آن‌ها و تغییر ماهیت این روابط را خواهد گرفت. به عبارت دیگر، این چهار عامل سبب می‌شود تا هرچند در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، روابط مسکو- واشنگتن شاهد سطح بی‌سابقه‌ای از تنش‌ها باشد؛ اما این تنش‌ها سبب تغییر ماهوی روابط آن‌ها نشده و آن‌ها را از سطح دو قدرت بزرگ «رقیب» در عرصهٔ جهانی، به سطح دو «دشمن» (چه در مفهوم نظامی و چه مفهوم جنگ سردی) نرساند. این عوامل مهم تأثیرگذار عبارتند از:

**الف) ضرورت همکاری آمریکا و روسیه برای حل بحران‌های بین‌المللی:** این عامل به شکل خاص به شرایط بی‌ثبات بین‌المللی (به ویژه در منطقهٔ خاورمیانه) بازمی‌گردد که تهدیدی مشترک را متوجه منافع مسکو و واشنگتن کرده و همکاری آن‌ها جهت حل بحران‌ها و دستیابی به منافع مشترک را اجتناب‌ناپذیر کرده است. مهم ترین حوزه‌های منفعت مشترک روسیه و آمریکا در شرایط کنونی عبارتند از مبارزه با تروریست‌های تکفیری در خاورمیانه، حل بحران سوریه و به‌نتیجه‌رساندن گفت‌وگوهای هسته‌ای ایران.

در بحث مبارزه با تروریسم (به ویژه گروه داعش) در خاورمیانه، هرچند اقدامات روسیه و آمریکا علیه این جریان در اساس مستقل از یکدیگر انجام گرفته، اما اندک اندک درکی از ضرورت همکاری آن‌ها شکل گرفته است. یکی از مواردی که در این زمینه مورد اشاره قرار می‌گیرد، اطلاعات مهمی است که دستگاه‌های اطلاعاتی روسیه دربارهٔ گروه داعش و شماری از فرماندهان مهم این گروه در اختیار دارد. این امر به ویژه از آن جهت اهمیت می‌یابد که برخی از مهم ترین فرماندهان این گروه، شورشیان منطقهٔ قفقاز شمالی روسیه هستند و اتباع چچنی و داغستانی زیادی در رده‌های مختلف این گروه وجود دارد (Quinn, 2014).در همین راستا، وزرای خارجه آمریکا و روسیه در دیداری که در ۱۴ اکتبر ۲۰۱۴ در پاریس داشتند، بر سر احیای همکاری‌های امنیتی و به‌ویژه تقسیم اطلاعات برای مبارزه با داعش به توافق رسیدند. جان کری این موضوع را بخشی از «مسئولیت های بزرگ» آمریکا و روسیه به عنوان دو قدرت بزرگ دانست و سرگئی لاوروف نیز بر تصمیم برای آغاز این همکاری‌ها را تأیید کرد (RT, 10/15/2014).

موضوع سوریه، حوزهٔ دیگری است که آمریکا و روسیه با وجود اختلاف مواضع شدید دربارهٔ آن، همکاری‌های قابل توجهی را نیز انجام داده‌اند. هرچند تلاش‌های مسکو و واشنگتن برای فراهم‌کردن زمینهٔ صلح در سوریه از راه روند کنفرانس «ژنو» نتوانست در عمل با موفقیت همراه شود، اما نقش فعال روسیه در زمینهٔ از میان‌بردن سلاح‌های شیمیایی سوریه، مهم‌ترین نمود همکاری دو کشور در این موضوع بوده است. در سپتامبر ۲۰۱۳، وزرای خارجه روسیه و آمریکا اعلام کردند که بر سر طرحی جهت کنترل بین‌المللی سلاح‌های شیمیایی سوریه به



توافق رسیده‌اند. این درحالی بود که در همان زمان، نمایندگان تندرو کنگرهٔ آمریکا خواستار حملهٔ نظامی کشورشان به سوریه بودند (Gearan & Wilson, 2013). پس از آن نیز با وجود اینکه مسکو و واشنگتن هر یک از یکی از دو طرف درگیری‌ها در سوریه حمایت می‌کنند، تلاش‌های مشترکی از سوی آن‌ها برای پایان دادن به جنگ داخلی این کشور انجام گرفته است. در یکی از مهم ترین تحولات، در دهم دسامبر ۲۰۱۴، میخائیل باگدانف، معاون وزیر خارجه روسیه در دیدار با بشار اسد، رئیس‌جمهور سوریه گفت: کشورش برای میزبانی گفت‌وگوهای دوجانبهٔ سوریه و آمریکا آمادگی دارد. باگدانف برای نخستین‌بار از تعامل روسیه با «شرکای آمریکایی» خود برای حل بحران سوریه سخن گفت (AFP, 12/10/2014).

همان‌گونه که اشاره شد، موضوع گفت‌وگوهای هسته‌ای ایران، حوزهٔ دیگری است که آمریکا و روسیه منفعت مشترک خود را در همکاری بر سر آن تعریف کرده‌اند. هرچند پس از اوج‌گیری بحران اوکراین، گمانه‌های مبنی بر احتمال کارشکنی روسیه در گفت‌وگوهای هسته‌ای و همراهی نکردن این کشور با دیگر کشورهای عضو گروه ۵+۱ مطرح شد، اما گذشت چند ماه نشان‌داد که مسکو تقابل خود با غرب را وارد گفت‌وگوهای هسته‌ای ایران نمی‌کند. منفعت مشترک روسیه با غرب در جلوگیری از دستیابی احتمالی ایران به سلاح هسته‌ای، بدتر بودن گزینهٔ بدیل گفت‌وگوها (اقدام نظامی علیه ایران) برای روسیه و نبود اهرم‌های اقتصادی لازم در دست روسیه برای حرکت تکروانه در قبال ایران (به‌ویژه در موضوع تحریم‌ها)، دلایلی بود که برخی تحلیل‌گران غربی برای این موضوع ذکر کردند (Maloney, 2014). اما فراتر از آن، در روند گفت وگوهای هسته‌ای ایران، خبری مبنی بر اینکه گروه ۵+۱ پیشنهاد انتقال بخشی از ذخایر اورانیوم ایران به روسیه را داده است در برخی رسانه‌های غربی منتشر شد تا از این راه، از نگرانی‌های جامعهٔ بین‌المللی کاسته شود(Wilner, 2014). این امر خود نشانگر نقش‌آفرینی ویژهٔ روسیه در موضوع هسته‌ای ایران و اهمیتی بود که غرب در این موضوع برای روسیه قائل است.

**ب) تفاوت رویکرد اروپا با آمریکا در قبال روسیه:** یکی از مسائل مهمی که در بحث از سیاست خارجی آمریکا در دورهٔ پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از آن یاد می‌شود، تحلیل توان ایالات متحده برای پیشبرد راهبرد یکجانبه‌گرایی در عرصهٔ بین‌الملل و ضرورت همراه کردن متحدان خود در هرگونه اقدام مهم بین‌المللی است. این موضوع در جریان حمله به افغانستان و همچنین عراق به‌خوبی نمود پیدا کرد. بر همین اساس، در مسئلهٔ‌مهمی چون روسیه نیز آمریکا برای پیشبرد هرگونه اقدام جدی، به همراهی متحدین غربی خود –به ویژهاتحادیهٔ اروپا – نیاز دارد. این درحالی است که کشورهای اروپایی به دلیل پیوندهای متنوع خود با روسیه و به ویژه پیوندهای اقتصادی (به ویژه نیاز به انرژی روسیه) مایل به رساندن تنش‌های موجود به سطح یک







تقابل همه جانبه نیستند و به‌صورت کلی، نسبت به ایالات متحده رویکرد نرم‌تری را در مقابل روسیه به‌کار گرفته و پیگیری می‌کنند.

در این راستا، در سپتامبر ۲۰۱۴ و در میان همهٔ تهدیدهایی که دربارهٔ احتمال وضع تحریم‌های جدید از سوی غرب علیه روسیه وجود داشت، اتحادیهٔ اروپا از مسکو درخواست کرد تا در جریان منازعه خود با اوکراین، از گاز به عنوان ابزاری برای فشار بر این کشور استفاده نکند. در حقیقت، نگرانی اتحادیهٔ اروپا از آن بود که با نزدیک شدن به فصل زمستان، فشار گازی روسیه به اوکراین سبب شود تا تأمین گاز کشورهای اروپایی با مشکلات جدی روبه‌رو شود. در این زمینه، این نکته مورد اشارهٔ تحلیل‌گران قرار گرفت که هرچند نیمی از گاز صادراتی روسیه به اروپا از راه اوکراین منتقل می‌شود، اما برخی از کشورهای این قاره همچون ایتالیا، همهٔ گاز مورد نیاز خود از روسیه را از راه این مسیر دریافت می‌کنند و این امر، اوضاع را برای آن‌ها پیچیده‌تر خواهد کرد (Gorshenkov & Savochenko, 2014). در همین راستا، در ۳۰ اکتبر اتحادیهٔ اروپا بانی امضای توافق نامه‌ای با روسیه و اوکراین شد که براساس آن، مسکو تأمین گاز طبیعی مورد نیاز اوکراین را از سر بگیرد و بهای این گاز نیز توسط کشورهای غربی و در قالب کمک به اوکراین تأمین شود (Macdonald & Blenkisop, 2014).

اما شاید بتوان گفت که مسئله انرژی زمانی برای اتحادیهٔ اروپا به شکل جدی‌تری مطرح شد که تحریم‌های وضع‌شده علیه روسیه، سبب‌شد تا طرح خط لولهٔ «جریان جنوبی» که از سوی روسیه برای تأمین گاز اروپا در حال اجرا بود، در عمل کنار گذاشته شود. درپی این رویداد، مدیرکل صنایع گاز اتحادیهٔ اروپا ضمن اشاره به نیاز روسیه و این اتحادیه به همکاری در حوزهٔ اقتصاد، اظهار امیدواری کرد که با وجود منتفی‌شدن طرح خط این لوله، صادرات گاز روسیه به اروپا همچنان به‌شکلی باثبات ادامه پیدا کند (Sputnik, 11/12/2014). گفتنی است که با گذشت زمان، برخی کشورهای اروپایی آشکارا نسبت به وضعیت موجود در روابط روسیه اظهار ناخرسندی کرده و خواستار تجدید نظر در ترتیبات موجود شدند. برای نمونه، وزیر خارجهٔ مجارستان در ۱۶ اکتبر ضمن انتقاد از تحریم‌های وضع شده از سوی اتحادیهٔ اروپا علیه روسیه، کارآمدی آن‌ها در تغییر رویکرد مسکو را زیر سؤال برده و هشدار داد که این تحریم‌ها در عمل سبب ضربه‌خوردن تجارت و اقتصاد کشورهای اروپای مرکزی خواهد شد (Bryne, 2014). به این ترتیب، با گذشت چند ماه از بحران اوکراین مشخص شد که آمریکا نخواهد توانست جهت به‌کارگرفتن یک رویکرد سرسختانهٔ هماهنگ علیه روسیه با شریک‌های اروپایی خود به توافق برسد.







**ج) تمایل‌نداشتن آمریکا به ورود به جنگ برای اوکراین:** یکی از نکات بسیار مهمی که در بحران اخیر اوکراین و به ویژه در موضوع کریمه برای غرب آشکار شد، میزان اهمیت اوکراین برای روسیه بود؛ به گونه‌ای که درعمل چنین نمود پیدا کرد که روسیه، موضوع کریمه را در چارچوب مسائل مربوط به امنیت ملی و حتی بقای خود و کلیت موضوع اوکراین را نیز به‌عنوان بخشی از منافع بسیار حیاتی خود مورد توجه قرار می‌دهد. در این چارچوب و با توجه به این سطح اهمیت، طبیعی است که در صورت تحریک بیش از حد روسیه از سوی آمریکا و به‌ویژه مداخلهٔ مستقیم واشنگتن در اوضاع اوکراین، احتمال‌هایی حتی بیش از وقوع یک جنگ سرد و درواقع، احتمال وقوع برخورد نظامی – هرچند در سطح محدود و نیابتی – میان روسیه و آمریکا وجود دارد.

با این حال، دلایل قانع‌کننده‌ای وجود دارد که ایالات متحده به هیچ وجه تمایلی برای وقوع چنین رخدادی نداشته باشد. در مشخص‌ترین و ساده‌ترین سطح، بحث فاصله جغرافیایی مطرح است؛ زیرا کیف با مسکو ۵۰۰ مایل و با نیویورک ۵۰۰۰ مایل فاصله دارد. به این ترتیب، حتی در یک برخورد محدود و نیابتی، امکان ارسال تجهیزات و نیرو برای روسیه کاملاً فراهم است؛ در صورتی که برای آمریکا چنین نیست. از سوی دیگر، با توجه به اینکه بخش مهمی از هر درگیری احتمالی در منطقه، روی زمین خواهد بود و آمریکا نیروی زمینی قابل توجهی که در اروپا مستقر باشد را در اختیار ندارد، این احتمال بیش از پیش از عرصه کنار می‌رود. از سوی دیگر، متحدین نظامی آمریکا در سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) نیز پس از چندین سال همراهی با آمریکا در جنگ‌های مختلف، تمایلی به درگیرشدن دوباره، آن هم با قدرتی بزرگ در همسایگی اروپا ندارند (Peck, 2014). به‌ویژه با توجه به اینکه اوکراین عضو ناتو هم نیست.

**د) وضعیت اقتصادی روسیه و تمایل‌نداشتن به اوج‌گیری تنش‌ها:** تحریم‌های اقتصادی غرب علیه روسیه درحالی بر این کشور وضع شد که از نیمهٔ سال ۲۰۱۴، روندی کاهشی در قیمت‌های جهانی نفت نیز آغاز شد و همین امر، روسیه را به عنوان بزرگترین صادرکنندهٔ نفت جهان به‌صورت مضاعف از نظر اقتصادی زیر فشار قرار داد. این موضوع تاحدی آشکار بوده که مقامات ارشد روسیه خود در موارد متعدد به آن اعتراف کرده‌اند. در ۲۴ نوامبر، آنتون سیلوانف، وزیر امور اقتصادی روسیه گفت: «ما سالانه ۴۰ میلیون دلار به دلیل تحریم‌های سیاسی و حدود ۹۰ تا ۱۰۰ میلیون دلار نیز به دلیل کاهش ۳۰ درصدی قیمت‌های نفت از دست می‌دهیم». البته وی تأثیر کاهش شدید قیمت نفت را بر اقتصاد روسیه بیش از تأثیر تحریم‌ها دانست (RT, 11/24/2014).

وضعیت نابسامان اقتصادی روسیه، موضوعی است که مورد اشاره دیمیتری مدودیف، نخست وزیر این کشور نیز قرار گرفته است. وی در ۱۰ دسامبر ۲۰۱۴ در توصیف اوضاع اقتصادی







روسیه، از ضرورت کاهش وابستگی کشورش به صادرات انرژی – که آن را در مقابل کـاهش قیمت جهانی نفت آسیب‌پذیر ساخته – سخن گفت. این سـخنان درحـالی از سـوی مـدودیف مطرح شد که از ماه ژوئن تا دسامبر، ارزش روبل در مقابل دلار نیز ۴۰ درصد کاهش پیدا کرده بود (Golubkova & Baczynska, 2014). به هر حال، مجموعهٔ این شرایط سبب مـی‌شـود تـا روسیه اولویت خود را بر بهبود اوضاع اقتصادی قرارداده و برای دامن زدن به تنش‌ها که درجای خود می‌تواند سبب بدترشدن شرایط اقتصادی برای این کشور شود، تمایلی نداشته باشد.

**نتیجه**

از زمان فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال اوکراین، شرایط ویژه‌ای پیش‌روی این کـشور قـرار گرفت که آن را به عنوان یک محور ژئوپلیتیکی در جغرافیای نوین جهانی پس از جنگ سـرد، از یک سو مورد توجه ایالات متحده و از سوی دیگر مورد توجه روسیه قرار داد. در این میـان، روسیه به سبب پیوندهای تاریخی- فرهنگی، ژئوپلیتیک، سیاسی و اقتصادی همـواره نـسبت بـه سرنوشت اوکراین و جهت‌گیری‌های این کشور در عرصهٔ سیاست داخلی و خارجی حساس بوده و در طرف مقابل، آمریکا در تلاش مستمر برای تحکیم جایگاه خود بـه عنـوان یـک هژمـون جهانی و محدودکردن فضای ظهور دوبارهٔ روسیه به‌عنوان یـک قـدرت بـزرگ تأثیرگـذار در عرصهٔ جهانی، توجه ویژه‌ای به اوکراین داشته است. مجموعهٔ این عوامـل و علایـق خـارجی از سوی مسکو و واشنگتن، سبب شده است تا تمامی سال‌های پس از استقلال، تحولات رخ داده در اوکراین تا حد چشم‌گیری از کنش‌ها و واکنش‌های دو قدرت روسیه و آمریکا تأثیر بپذیرد.

هرچند در سال‌های ابتدایی پس از فروپاشی اتحاد شـوروی، رویکـرد در مجمـوع مثبـت و مسالمت‌آمیزی نسبت به غرب و از جمله آمریکا در سیاست روسیه وجود داشت؛ امـا ایـن بـه معنای کنار گذاشته شدن ملاحظات ژئوپلیتیکی دخیل در روابط دو قدرت بـزرگ نبـود. همـین موضوع و کشش‌های متقابل از سوی دو طرف، سبب شد که درنهایت در سال ۲۰۰۴، اوکـراین با پدیده‌ای به نام انقلاب نارنجی مواجه شده و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی این کشور تا حد زیادی ضمن فاصله گرفتن از روسیه، به سمت غرب معطوف شود. تحولی که البته پایدار نبـود و ابزارهای نفوذ روسیه در این کشور سبب شد تا تنها چند سال بعد، صحنهٔ سیاسی اوکراین شاهد شکست نیروهای غرب‌گرا و پیروزی روس‌گرایان شود. با این وجود، این امر به معنـای پایـان تنش‌ها و رقابت‌های روسیه و آمریکا بر سر اوکراین نبـود و جرقـه‌ای در ابتـدای سـال ۲۰۱۴ کافی بود تا این کشور با بزرگ ترین بحران خود در سال‌های پس از اسـتقلال مواجـه شـده و ضمن درگیرشدن در یک جنگ داخلی در مناطق شرقی، بخشی از قلمرو خود در منطقهٔ کریمـه را نیز از دست بدهد.







با این حال، همان‌گونه که مشخص شد، این تحول بی‌سابقه در اوکراین به اوج گیری بی‌سابقهٔ تنش‌ها میان روسیه و آمریکا در بیش از دو دههٔ اخیر منجر شد و سبب تغییری ماهوی در روابط مسکو- واشنگتن شده و آن‌ها را به سوی تقابلی مستقیم در قالب جنگ گرم یا سرد، گسترده یا محدود پیش برد. عواملی که سبب می‌شود این اتفاق در روابط دو طرف روی ندهد نیز شامل ضرورت همکاری دو کشور برای حل بحران‌های جاری بین‌المللی، وابستگی اتحادیهٔ اروپا (به‌عنوان متحد اصلی آمریکا) از جنبه اقتصادی به روسیه، تمایل نداشتن آمریکا برای واردشدن به تقابلی مستقیم با روسیه بر سر اوکراین و وضعیت اقتصادی نابسامان روسیه است که امکان ماجراجویی بیش از حد را از این کشور سلب می‌کند. به این ترتیب، می‌توان گفت که، هرچند در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، بی‌تردید روابط مسکو- واشنگتن شاهد دوره‌ای از تشدید تنش‌ها خواهد بود؛ اما این امر در بلندمدت به تغییر ماهیت روابط آن‌ها و تبدیل آن‌ها از دو «رقیب» به دو «دشمن» منجر نخواهد شد.

## منابع

### الف) فارسی


۱. ابوالحسن شیرازی، حبیب الله (۱۳۸۶)، «از انقلاب نارنجی تا انقلاب آبی در اوکراین»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال شانزدهم، دورهٔ چهارم، شماره ۵۸، تابستان ۱۳۸۶، صص.۴۹-۷۳.

۲. امام جمعه زاده، سید جواد و رئوف رحیمی (۱۳۸۸)، «جنگ سرد جدید از تئوری تا عمل»، **فصلنامه سیاست**، دورهٔ ۳۹، شمارهٔ ۳، صص. ۷۱-۹۴.

۳. امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۴)، «تحولات اوکراین یا انقلاب نارنجی»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شمارهٔ ۴۹، بهار ۱۳۸۴، صص. ۴۹-۷۰.

۴. تیشه یار، ماندانا، (۱۳۸۸)، «بررسی‌سیاست‌های ناتو در منطقهٔ اوراسیا براساس نظریهٔ برساخته گرایی»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال دوم، شمارهٔ چهارم، تابستان و پاییز ۱۳۸۸، صص.۴۳-۶۲.

۵. روزنامهٔشرق (۱۳۹۳)، **روز شمار پانزده روزه بحران اوکراین**، شماره ۱۹۸۲، ۱۳۹۳/۲/۱۶، ص.۱۰.

۶. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۴)، **تحولات سیاست خارجی روسیه: هویت دولت و مسئله غرب**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۷. کولایی، الهه (۱۳۸۵)، **سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه**، چاپ دوم، تهران: سمت.

۸. کولایی، الهه (۱۳۸۹)، **سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی**، تهران: سمت.

۹. کولایی، الهه، جعفر خاشع و حبیب الله رضایی (۱۳۹۰)، «روابط روسیه و آمریکا در پرتو سیاست ازسرگیری اوباما»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال چهارم، شمارهٔ نهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، صص.۷۹-۹۸.

۱۰. کیانی، داوود (۱۳۸۶)، «سیاست نفوذ روسیه در اوکراین، واکنش به اتحادیهٔ اروپا»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شمارهٔ ۵۷، بهار ۱۳۸۶، صص.۷۱-۱۰۴.

۱۱. نوری، علی‌رضا (۱۳۸۷)، «تحولات مفهوم آمریکاستیزی در سیاست خارجی روسیه با تأکید بر سیاست خارجی پوتین»، **فصلنامهٔ مطالعات راهبردی**، سال یازدهم، شمارهٔ چهارم، صص. ۸۵۳-۸٦۷.

۱۲. نوری، علی‌رضا (۱۳۸۹الف)، **سیاست خارجی روسیه در دورهٔ پوتین: اصول و روندها**، تهران: دانشکده و پژوهشکده پیامبر اعظم – مرکز مطالعات راهبرد بین‌الملل.

**ب) انگلیسی**

1. **AFP** (12/10/2014), “Syria’s Assad Backs Russia Peace Bid, Moscow in Touch with US”, http://news.yahoo.com/senior-russian-diplomat-meet-assad-damascus-reports-001820792.html, (Accessed on 06/03/2014).
2. Bryne, Andrew (2014), “Hungary Questions EU Sanctions on Russia”, **FT,** http://www.ft.com/intl/cms/s/0/3af681ee-550f-11e4-b616-00144feab7de.html, (Accessed on 03/03/2014).
3. Brzezinski, Zbigniew (1997), **The Grand Chessboard: American Primacy and its Geostrategic Imperatives,** US: Basic Books.
4. Galpin, Richard (2014), “Ukraine crisis: Russia Isolated in UN Crimea Vote”, **BBC,** 3/15/2014, http://www.bbc.com/news/world-europe-26595776,(Accessed on 15/03/2014).
5. Gearan, Anne & Scott Wilson (2013), “U.S., Russia Reach Agreement on Seizure of Syrian Chemical Weapons Arsenal”, **The Washington Post,** 9/14/2013, http://www.washingtonpost.com/world/us-russia-reach-agreement-on-seizure-of-syrian-chemical-weapons-arsenal/2013/09/14/69e39b5c-1d36-11e3-8685-5021e0c41964_story.html, (Accessed on 08/02/2014).
6. Golubkova, Katya & Gabrila Baczynska (2014), “Rouble Fall, Sanctions Hurt Russia’s Economy: Medvedev”, **Reuters,** 12/10/2014, http://www.reuters.com/article/2014/12/10/russia-medvedev-idUSL6N0TU1LH20141210 , (Accessed on 11/02/2014).
7. Gorshenkov, Dmytro & Oleksandr Savochenko (2014), “EU to Russia: Let’s not Use Natural Gas as a Political Tool”, **AFP,** http://www.businessinsider.com/







afp-eu-warns-russia-not-to-use-gas-as-weapon-in-ukraine-crisis-2014-9, (Accessed on 12/01/2014).

8. Grytsenko, Oksana (2014). "Armed Pro-Russian Insurgents in Luhansk Say they areready for Police Raid". **Kyiv Post,** 4/12/2014, http://www.kyivpost.com/content/ukraine/armed-pro-russian-insurgents-in-luhansk-say-they-are-ready-for-police-raid-343167.html,(Accessed on 18/01/2014).
9. **IANS** (4/15/2014), "Ukraine Parliament Declares Crimea Temporarily Occupied Territory", http://news.biharprabha.com/2014/04/ukraine-parliament-declares-crimea-temporarily-occupied-territory/,(Accessed on 15/04/2014).
10. Isherwood, Darryl (2014), "Bob Menendez is Banned from Russia", **NJ,** 3/20/2014, http://www.nj.com/politics/index.ssf/2014/03/bob_menendez_is_banned_from_russia.html, (Accessed on 12/01/2014).
11. Leonard, Peter (2014), "Ukraine to Deploy Troops to Quash Pro-Russian Insurgency in the East", **Associated Press,** 4/14/2014, https://ca.yahoo.com/?err=404&err_url=http%3a%2f%2fca.news.yahoo.com%2fukraine-special-forces-sent-eastern-city-retake-buildings-082049113.html,(Accessed on 14/01/2014).
12. Macdonald, Alastair & Philip Blenkinsop (2014), “Ukraine, Russia, EU Agree to Natural Gas Supply Deal”, **Reuters,** 10/30/2014, http//www.reuters.com/assets/print?aid=USKBNIIOXQ20141030, (Accessed on 30/10/2014).
13. Maloney, Suzanne (2014), “Three Reasons Why Russia Won’t Wreck the Iran Nuclear Negotiations”, **Brookings Institution,** http://www.brookings.edu/blogs/markaz/posts/2014/03/22-russia-us-tension-sabotage-iran-nuclear-deal, (Accessed on 15/09/2014).
14. Peck, Michal (2014), “7 Reasons Why America will Never Go to War over Ukraine”, **Forbes,** http://www.forbes.com/sites/michaelpeck/2014/03/05/7-reasons-why-america-will-never-go-to-war-over-ukraine, (Accessed on 12/12/2014).
15. Petro, Nicolai N. (2011), “Russian Foreign Policy, 2000-2011: From Nation-State to Global Risk Sharing”, **PECOB’s Papers Series,** No. 12, July 2011, pp.1-42, http://ssrn.com/abstract=1954189, (Accessed on 30/10/2014).
16. Pifer, Steven (2009), “Crisis Between Ukraine and Russia, Contingency Planning Memorandum”, **Council of Foreign Relations, Center for Preventive Action,** No.3, July 2009, pp.1-11.
17. Pirani, Simon & Others (2014), “What The Ukraine Crisis Means for Gas Markets”, **The Oxford Institute for Energy Studies**, March 2014, http://econpapers.repec.org/bookchap/oxpobooks/9780199554546.htm, (Accessed on 30/10/2014).

18. Quinn, Allison (2014), “U.S.-Russia Split over Ukraine Gives Islamic State Upper Hand”, **The Moscow Times,** 9/4/2014, http://www.themoscowtimes.com/ opinion/article/russia-u-s-divide-strengthens-islamic-state/506479.html , (Accessed on 24/07/2014).
19. Randolph, Eric (2014), “Ukraine Cheers US Vote for Military Aid, Russia Outraged”, **AFP,** 12/13/2014, http://www.democraticunderground.com/ 1014963925, (Accessed on 26/11/2014).
20. **Reuters** (12/13/2014), “Russia Would React if US Imposes New Sanctions: Minister”, http://www.reuters.com/article/2014/12/13/us-ukraine-crisis-russia-sanctions-idUSKBN0JR06Y20141213?feedType=RSS&feedName=topNews&utm_source=twitter, (Accessed on 05/06/2014).
21. **Reuters** (3/13/2014), “RPT-INSIGHT: How the Separatists Delivered Crimea to Moscow”, http://in.reuters.com/article/2014/03/13/ukraine-crisis-russia-aksyonov-idINL6N0M93AH20140313 **RT** (10/15/2014), “Divided over Ukraine, but US & Russia Band Together to Fight ISIS”, available at: http://rt.com/news/196052-russia-us-security-renewed/ , (Accessed on 15/10/2014).
22. **RT** (11/24/2014), “Russia Loses $140bn with Sanctions and Falling Oil Prices – Finance Minister”, http://rt.com/business/208263-russia-losses-sanctions-oil/, (Accessed on 24/11/2014).
23. **Sputnik** (11/12/2014),“EU Hopes for Normal Russian Gas Supplies via Ukraine beyond March 2015”, http”//sputniknews.com/business/20141211/ 1015746501.html, (Accessed on 11/12/2014).
24. Traynor, Ian (2014), "European Union Prepares for Trade War with Russia over Crimea", **The Guardian,** 3/21/2014, http://www.theguardian.com/ world/2014/mar/21/eu-mobilises-trade-war-russia-crimea-ukraine, (Accessed on 21/03/2014).
25. Wilner, Michael (2014), “US Considering a Nuclear Deal with Iran Reliant on Russia”, **The Jerusalem Post,** http://www.jpost.com/Arab-Israeli-Conflict/US-considering-a-nuclear-deal-with-Iran-reliant-on-Russia-380780, (Accessed on 22/09/2014).





مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۷، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صص ۱۲۰-۱۰۱

# تأثیر جمعیت علمای اسلام در پاکستان بر طالبان در افغانستان

**وحید سینائی***

استادیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

**علی صادق اکبری**

کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

( تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۲۵- تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۰۳/۳۰)

**چکیده**

ظهور طالبان در سال ١٩٩٤ یکی از پدیده‌های مهم در تاریخ سیاسی معاصر افغانستان، آسیای جنوب غربی، خاورمیانه و جهان اسلام است. طالبان که نخست منادی وحدت و پاکسازی کشور از حاکمان محلی خودکامه، برچیدن گروه‌های خودسر و ایجاد نظم و ثبات در افغانستان بود پس از کسب پیروزی‌های اولیه، هدف خود را ایجاد نظامی مبتنی بر شریعت و سنت اعلام کرد. این گروه در مدت کوتاهی توانست بیشتر مناطق افغانستان را تصرف و در کابل امارت اسلامی ایجاد کند. طالبان پس از کسب قدرت، مجموعه‌ای از قوانین و اقدام‌های افراطی را به اجرا گذاشت. پرسش اصلی این نوشتار معطوف به شناخت مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری اندیشه و عمل طالبان در افغانستان است. در به قدرت رسیدن طالبان شرایط داخلی افغانستان مؤثر بوده است؛ اما با توجه به نبود پیشینه عمیق و قدرتمندی از اندیشه‌ها و گروه‌های بنیادگرا در این کشور، پژوهشگران بیشتر به بررسی نقش دولت‌های خارجی در شکل‌گیری طالبان و دستیابی آن به قدرت پرداخته‌اند. اما فرضیهٔ اصلی این نوشتار آن است که جمعیت علمای اسلام در پاکستان از راه مدرسه‌ها و آموزش‌های مذهبی خود بیشترین تأثیر را بر شکل‌گیری، اندیشه، مواضع و اقدام‌های طالبان در افغانستان داشته است.

**کلید واژه‌ها**

افغانستان، بنیادگرایی، پاکستان، جمعیت علمای اسلام، طالبان.

*E-mail: sinaee@um.ac.ir







**مقدمه**

در دهه آخر قرن بیستم گروهی از طلبه‌های مدرسه‌های دینی در جنوب غرب افغانستان متشکل شده و فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز کردند. آنها در مدرسه‌های دینی پاکستان که با جمع آوری وجوهات شرعی زکات و دریافت کمک از خارج و داخل پاکستان اداره می‌شدند، درس خوانده بودند. طالبان که ادعای رفع بی‌عدالتی و هرج و مرج در افغانستان را داشت؛ در سال ۲۰۰۱ توانست بیش از نود درصد خاک افغانستان را تصرف و در کابل امارت اسلامی ایجاد کند. امارت اسلامی افغانستان از قندهار به‌وسیله ملاعمر، امیر امارت اداره می‌شد. طالبان که مدعی بود که دولت را بر اساس شریعت بنا نهاده است، قوانین سخت‌گیرانه‌ای را وضع و به اجرا گذاشت.

آنها پس از تصرف قندهار در سال ۱۹۹٤ در نخستین اقدام از مردم خواستند که مجموعه‌ای از رفتارها را انجام دهند. از جمله آنکه ریش خود را نتراشند، اجازه ندهند زنان در خیابان بدون همراهی مردان محرم خود ظاهر شوند. با این ادعا که اسلام نقاشی زندگان و پیکرتراشی را منع کرده است، عکاس‌خانه‌ها و سینماها را تعطیل کردند. آنها سینمای شهر قندهار را به مسجد و ورزشگاه قندهار را به مرکز اجرای احکام دادگاه‌های خود تبدیل کردند (مهدوی، ۱۳۸۵، ص.۵۷).

طالبان بعد از تسلط بر شهر کابل اعلام کرد که زنان افغان نمی‌توانند بدون یکی از اعضای خانواده خود از خانه بیرون بیایند. زنان و دختران از تحصیل در مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها محروم شدند و در صورت خروج از خانه باید خود را با برقع می‌پوشاندند: «هرزنی که با روی برهنه، بی حجاب و یا بدون چادری از منزل بیرون شود، منزلش را نشانی کرده و برای شوهرش جزای لازم داده شود، یا زن را با نظرداشت حالت جا به‌جا تهدید کنند».

طالبان رادیو و تلویزیون ملی را تعطیل کردند. از نظر آنان پخش و شنیدن موسیقی حرام بود. تمام فروشگاه‌های صوتی و تصویری نیز بسته شدند. در صورت کشف و مشاهده نوارهای موسیقی یا فیلم های ویدئویی «در مغازه یا هوتل ، مالکان هوتل و یا شنونده‌های این نوع وسایل موسیقی، با درنظرداشت موقعیت و مکان از یک تا بیست روز زندانی می‌شوند» (ملاعمر عیسی، ۱۳۸۱، ص.۱۰). تنها رسانه‌ای که مردم در پاره‌ای از ساعت‌های شبانه روز به آن دسترسی داشتند، رادیو صدای شریعت بود. از این رادیو هر شب به‌مدت دو ساعت به زبان دری و پشتو اخبار و به‌جای موسیقی سرودهای دسته جمعی و حماسی گروه طالبان پخش می‌شد.

با گذشت زمان سخت‌گیری‌های طالبان بیشتر شد. مردانی که ریش خود را می‌تراشیدند از یک روز تا یک ماه زندانی می‌شدند (هاشمی، ۱۳۸۰، ص.۲۳). براساس حکم ملا عمر نهادی با اختیارهای گسترده تشکیل شد که وظیفهٔ آن حراست از«دساتیر شرعی» و اجرای آنها بود. این نهاد « وزارت امر به معروف و نهی از منکر» نام گرفت و وظیفهٔ تطبیق شریعت، اقامهٔ معروف و منع منکرات را به عهده داشت (ملاعمر عیسی، ۱۳۸۱، ص.۹).

افغانستان جامعه‌ای سنتی و مذهبی دارد. اما در پیشینه سیاست آن جریان‌های قدرتمند بنیادگرا حضور ندارند. نبود بنیادگرایی البته به معنای بی‌اهمیتی دین و متولیان آن در افغانستان نیست. دین و علما در تاریخ معاصر افغانستان همواره تأثیرگذار بوده‌اند. در مواردی، روحانیون به بسیج عمومی مردم بر ضد تجاوز خارجی دست زده‌اند. با حمله اتحاد شوروی به افغانستان و آغاز جهاد، بر اهمیت و نقش علما در جامعه افغانستان افزوده شد. با وجود این، آنها هیچ‌گاه ادعای در اختیار گرفتن قدرت و برپایی یک نظام سیاسی را نداشتند. از این رو وجود سنت گرایی، اهمیت اسلام و علمای مذهبی در افغانستان به‌خودی خود به شکل‌گیری یک جریان بنیادگرای سیاسی و ستیزه‌جو نینجامید. البته اینها می‌توانستند زمینهٔ مناسبی برای رشد بنیادگرایی مذهبی باشند؛ اما زمینهٔ بنیادگرایی در جامعه سنتی افغانستان یافت نمی‌شد. این زمینه از مکتب دیوبندی در شبه قاره هند و پیروان آن در پاکستان به افغانستان وارد و تقویت شد و با کمک‌های خارجی آنچنان به نتیجه رسید که در مواردی از پیشینیان پاکستانی خود نیز تندورتر شدند. جمعیت علمای اسلام در پاکستان زمینهٔ این اندیشه را از راه مدرسه‌های خود در میان طالبان به‌وجود آورد و با آموزش‌های مذهبی و همراهی‌های سیاسی خود آن را پرورش داد.

هدف این نوشتار تبیین روابط همبسته جمعیت علمای اسلام در پاکستان و گروه طالبان در افغانستان است. در این روابط جمعیت علما، متغیر مستقل و طالبان افغانستان متغیر وابسته هستند. برای شناخت چگونگی تأثیرگذاری جمعیت علما بر طالبان به راه‌های این تأثیرگذاری یعنی مدرسه‌ها و آموزش‌های مذهبی رایج در آنها و برای نشان دادن زمینه‌های این تأثیرگذاری به اندیشه‌های جمعیت علما و انعکاس و همانندی آن در اندیشه و کنش‌های طالبان پرداخته شده است. سپس با توجه به اندیشه و مواضع مشترک این دو گروه، حمایت‌های متقابل آنها از یکدیگر بررسی شده‌اند.

**عوامل مؤثر در شکل‌گیری و به قدرت رسیدن طالبان**

در شکل‌گیری و به قدرت رسیدن طالبان عوامل متعدد داخلی و خارجی تأثیر داشتنه‌اند. در میان عوامل مهم داخلی می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. ناتوانی رهبران مجاهدین از تشکیل یک دولت فراگیر و ملی با حضور متوازن اقلیت‌های قومی در قدرت،

۲. درگیری‌های نظامی که پس از تصرف کابل از سوی مجاهدین در سال ۱۹۹۲ آغاز و تا سال ۱۹۹۶ که طالبان کابل را تصرف کردند، ادامه یافت. در این جنگ‌ها رهبران قومی انحصار طلب با استفاده از احزاب و گروه‌های جهادی و با توسل به خشونت به‌دنبال به‌دست گرفتن دوبارهٔ قدرت بودند،







۳. حمایت دولت ربانی از طالبان بود. ربانی تصور می‌کرد که با حمایت از طالبان می‌تواند گلبدین حکمتیار رقیب دیرینه پشتون و سرسخت خود را از پیش رو بردارد و سپس درباره شریک کردن طالبان در قدرت با آنان به توافق برسد (دیونز، ۱۳۷۷ ،ص.۷٦-۷۳ و اندیشمند، ۱۳۸٦، ص.۳٥٤ و سیقل، ۱۳۷۷، ص.۳۲ ).

عوامل خارجی نیز در شکل‌گیری و به قدرت رسیدن طالبان مؤثر بودند. کشورهای همسایه افغانستان با نفوذ در گروه‌های جهادی، آنها را به ابزار پیشبرد منافع و رقابت‌های خود تبدیل کردند. با تضعیف این گروه‌ها یکی از زمینه‌های لازم برای به قدرت رسیدن طالبان فراهم شد. در میان کشورهای خارجی پاکستان و عربستان سعودی بیش از همه در شکل‌گیری و به قدرت رسیدن طالبان نقش داشتند. پاکستان که به‌ویژه پس از اشغال افغانستان به مرکز تجمع نیروهای جهادی تبدیل شده بود از گذشته منافع راهبردی ـ امنیتی مهمی در افغانستان داشت. پاکستانی‌ها که در سال‌های نخست تشکیل دولت مجاهدین از شکل تقسیم قدرت در کابل ناخرسند بودند، بدون هیچ ملاحظه و تردیدی به دخالت در امور دولت مجاهدین پرداختند و از مهره‌های خود برای دخالت در امور داخلی افغانستان و فروپاشی دولت مجاهدین استفاده کردند (اندیشمند، ۱۳۸٦، ص.۳٤٤). سازمان اطلاعات ارتش پاکستان با کمک‌های مالی ـ تسلیحاتی به گلبدین حکمتیار، که کابل را مورد حملات بی‌امان خود قرار می‌داد، مهم‌ترین مانع ایجاد ثبات و امنیت در پایتخت افغانستان بود. تا پایان سال ۱۹۹٤ حکمتیار با بمباران‌های مکرر توانست قسمتی از شهر کابل را ویران کند و تعداد زیادی از شهروندان آن را به قتل برساند (سیقل، ۱۳۷۷، ص.٥٤). اشتباه‌های سیاسی حکمتیار، همان‌گونه که اولویه روا گفته، سرانجام سبب طرد او از سوی پاکستان شد (مژده،۱۳۸۲، ص.۳۱). طالبان نیروی جایگزین او برای پاکستان بود (طنین، ۱۳۸٤، ص.۸۹).

عربستان سعودی نیز که از زمان حملهٔ اتحاد شوروی به افغانستان یکی از حامیان مجاهدین افغان بود با کمک‌های مالی خود برای تأسیس هزاران مدرسه دینی و کمک به افراط‌گرایی و بنیادگرایی (رشید، ۱۳۸۳، ص.٤۷) در به قدرت رسیدن طالبان نقش داشت. عربستان پس از آنکه از حکمتیار و عبدالرسول سیاف در برانداختن دولت ربانی ـ مسعود ناامید شد به تمرکز کمک‌های خود به طالبان روی آورد. شش روز بعد از تسلط طالبان بر شهر کابل بی‌نظیر بوتو در مصاحبه‌ای با بی. بی. سی در چهارم اکتبر ۱۹۹٦ گفت: پشتوانه مالی طالبان را عربستان بدوش گرفت و ما آن را ایجاد کردیم (انصاری، ۱۳۸۲، ص.۹).

تأثیر عوامل خارجی بر شکل‌گیری و به قدرت رسیدن طالبان قطعی است؛ اما فقط تمرکز و توجه به نقش دولت‌ها و سازمان‌های امنیتی و نظامی به ساده سازی واقعیت و اشتباه در شناخت واقعیت منجر می‌شود. طالبان تنها یک سازمان نظامی با مقداری سلاح نبوده است که با اراده دولت‌های غربی، به دستیاری سازمان‌های نظامی– امنیتی پاکستان و با کمک‌های مالی متحدین عرب آنها

ایجاد و موفق شده است در مدت کوتاهی بر افغانستان مسلط شود. حدود پنج سال تقریباً بی‌رقیب بر آن حکمرانی کند. سپس با رویداد ۱۱ سپتامبر و حمایت طالبان از القاعده، با حمله ایالات متحده و متحدینش از قدرت به زیرکشیده شده است.

این رویکرد تقلیل‌گرایانه در قالب ادبیاتی مکانیکی و توطئه‌انگارانه و البته با ادعای آگاهی از مسایل پشت پرده و پنهانی در برخی از مقاله‌ها و کتاب‌ها به تکرار آورده شده است. برای نمونه: «شکی وجود ندارد که طالبان و القاعده، محصول مشترک سازمان سیا و آی. اس. آی هستند...طالبان ابتدا با حمایت‌های سازمان‌های اطلاعاتی پاکستان و سیا رشد کرد...طالبان در افغانستان در عرصه بازی میان دو ابر قدرت دوران جنگ سرد، شکل گرفت و سازمان سیا و آی.اس.آی درایجاد آن نقش اساسی داشتند...اکنون این پرسش که چه کسی مسئله طالبان را به افغانستان آورد، برای رسانه‌ها و حتی مردم عادی پاسخی مشخص دارد: طالبان محصول مشترک دو سازمان سیا و آی.اس.آی است» (نجف‌زاده، ۱۳۸۳، ص.۱۳۹-۱۳٤).

البته عوامل خارجی در سازماندهی و کمک به طالبان برای پیروزی در جنگ‌های داخلی و کسب قدرت نقش داشتند؛ اما تأثیر اساسی و بنیادی این عوامل نه در کمک‌های مالی و لجستیکی بلکه در نقش آنها در شکل دهی به بنیان‌های نظری و فکری طالبان نهفته است. در ایفای این نقش بیش از دولت‌ها، بخش‌های غیردولتی و در مواردی گروه‌هایی نقش داشتند که خود با دولت‌های پاکستان و عربستان سر ناسازگاری دارند. جمعیت علمای اسلام در پاکستان در شمار مهم‌ترین این گروه‌ها است.

### جمعیت علمای اسلام در پاکستان

پیشینه تشکیل جمعیت علمای اسلام به قرن نوزدهم بازمی‌گردد. در سال ۱۸۸۲ علمای اهل سنت هند در شهر مرادآباد هند گردهم آمدند. در ادامه این فعالیت‌ها عده‌ای از عالمان سرشناس هندی به رهبری شیخ محمود الحسن، معروف به شیخ الهند در دسامبر ۱۹۱۹ جمعیت علمای هند را تأسیس کردند (شفیعی، ۱۳۸۵، ص.۷۳). این جمعیت صدای رسمی مکتب دیوبند در صحنه سیاسی هند بود. نام این مکتب از مدرسه معروف دارالعلوم دیوبند در شهر سهارنپور هند گرفته شده که در پانزدهم محرم‌الحرام سال ۱۲۸٤(۱۸٦۷) به‌وسیله شیخ محمد قاسم ناناتوی و کمک شیخ رشید احمد گنگوهی به‌عنوان حامی معنوی آن تأسیس شد.

مدرسه دیوبند در میان مسلمانان شبه قاره احترام زیادی دارد و بعد از دانشگاه الازهر مصر مهم-ترین نهاد آموزشی در میان اهل سنت شبه قاره است. جنبش دیوبندی در اندیشه‌های شاه ولی‌الله دهلوی (۱۷٦۲-۱۷۰۳) ریشه دارد. نهضت شاه ولی‌الله در آغاز یک نهضت فکری - فرهنگی بود که هدف اساسی خود را اصلاح افکار دینی و خرافات‌زدایی از زندگی مسلمانان هند اعلام کرد.







دهلوی با محمد بن عبدالوهاب هم‌دوره و هر دو از ابن تیمیه متأثر بودند (موثقی، ۱۳۷٤، ص.۱۹٤). بزرگان مدرسه دارالعلوم دیوبند در باورها، ماتریدی مذهب و در فقه، حنفی مذهب هستند. بنیانگذاران این مدرسه که در باورهای بسیار سخت‌گیر و جزم‌اندیش و در عقاید کلامی، اشعری مذهب بودند، دانش‌های جدید را از مواد درسی مدرسه‌های خود حذف کردند (شریفی، ۱۳۸۸، ص.۲٤). دیوبندی‌ها با عقاید شیعی و شیعیان دشمنی دارند. عمق دشمنی آنها با شیعیان از فتوای صادق حسین و مسعود احمد از علمای دیوبندی در نهی از روابط با شیعیان و تکفیر آنان آشکار می‌شود (پسندیده، ۱۳۷٤، ص. ۲٤۰).

مولانا عبدالباری نخستین رئیس جمعیت علمای اسلام و هدف وی ایجاد هماهنگی میان مسلمانان هند از راه تأسیس مدرسه‌های اسلامی و مذهبی و راه اندازی انجمن‌ها و گروهای مختلف سیاسی بود (عارفی، ۱۳۸۲، ص.۵). این جمعیت خواستار برخورداری از آزادی‌های مذهبی- سیاسی در کنار جامعه هند و که اکثریت جامعه هند را تشکیل می‌دانند، به‌ویژه پس از استقلال هند از بریتانیا بود. اما با افزایش قدرت حزب کنگره، برخی از رهبران مسلمان هند نگران وضعیت جامعه مسلمانان پس از استقلال شدند. آنها جلسه‌های متعددی برای مقابله با گرایش‌های ملی‌گرایانه حزب کنگره در هند تشکیل دادند. در جریان این فعالیت‌ها جمعیت علمای اسلام دچار اختلاف شد. بعضی از عناصر با نفوذ آن مانند مولانا ابوالکلام آزاد تحت تأثیر هدف‌های ملی-گرایانه حزب گنگره هند قرار گرفتند و با تشکیل پاکستان مخالفت کردند. اما برخی دیگر از علما و شخصیت‌های تأثیرگذار جمعیت مانند مولانا شوکت علی و مولانا شبیر احمد عثمانی از تشکیل کشور پاکستان حمایت کردند. بعد از جدایی پاکستان از هند شاخه پاکستانی این جمعیت نیز جمعیت علمای اسلام نام گرفت(Robinson, 1988, P.6) .

با استقلال پاکستان، رهبران جمعیت در گردهمایی بزرگی در مدرسه انوارالعلوم شهر ملتان تشکیلات سراسری علمای هند را منحل و جمعیت علمای اسلام را در پاکستان تأسیس کردند. در اجلاس ملتان، مولانا ابولحسنات محمد احمد قادری به‌عنوان اولین رئیس جمعیت و علامه سید احمد سعید کاظمی به‌عنوان دبیر کل (ناظم اعلی) برگزیده شدند (عارفی، ۱۳۸۲، ص.۹). این جمعیت از سال ۱۹٤۸ به رهبری بنیانگذار خود، مولانا شبیر احمد عثمانی به یک حزب سیاسی ـ مذهبی برای دیوبندی‌های پاکستان تبدیل شد (شریفی، ۱۳۸۸، ص.۲٤).

پس از استقلال پاکستان فعالیت جمعیت علمای اسلام وارد مرحله جدیدی شد. آنان که همواره در تلاش برای برقراری حاکمیت دین بودند، نگران از افزایش نفوذ جریان‌های سکولار در پاکستان، فعالیت‌های قرآنی و آموزشی خود را تشدید و هم‌زمان با استفاده از فضای مناسب جدید، به سازماندهی طرفداران خود پرداخته، در قالب گروهای متعدد مذهبی ـ سیاسی مسیر مشارکت در







قدرت را پیش گرفتند (عارفی، ۱۳۸۲، ص.۷۵). این حزب در اوایل بیشتر در زمینهٔ ایجاد مدرسه‌های دینی و آموزش‌های مذهبی فعالیت می‌کرد.

مولانا مفتی محمود، نخستین فردی است که در سیاسی کردن جمعیت علمای اسلام نقش مهمی داشت. او که تعلیمات مذهبی خود را در دارالعلوم دیوبند و جامعهٔ قاسمیه مرادآباد هند به پایان رسانده بود در دههٔ ۱۹۳۰ وارد جمعیت علمای اسلام شد و از دههٔ ۱۹۵۰ در این حزب نقش اساسی ایفا کرد (شفیعی، ۱۳۸۵، ص.٧٦). وی با بهره‌گیری از حمایت اقوام پشتون، جمعیت علمای اسلام را به‌ویژه در مناطق پشتون‌نشین سرحد بلوچستان به یک وزنه سیاسی قابل توجه تبدیل کرد. در ژوئن ١٩٥٦ مفتی محمود نامه‌ای برای علمای سرشناس پاکستان فرستاد و از آنان برای مشارکت در گردهمایی حزب دعوت کرد. احساس مسئولیت در برابر خطرهای وارده بر دین، مهم‌ترین انگیزه این گردهم‌آیی اعلام شد. به‌دنبال این نشست، جمعیت به‌عنوان یک حزب سیاسی وارد مبارزات سیاسی شد.

جمعیت علمای اسلام از سال ١٩٥٦ با بازسازی تشکیلات خود، شرکت در فعالیت‌های سیاسی از جمله حضور در انتخابات را در دستور کار خود قرار داد. اما در سال ۱۹۵۸ و به‌دنبال کودتا و برقراری حکومت نظامی اسکندر میرزا و ژنرال ایوب خان، احزاب سیاسی و مذهبی غیرقانونی اعلام شدند. چهار سال بعد با آزادی فعالیت احزاب و برگزاری انتخابات مفتی محمود و مولانا غلام غوث هزاروی دو تن از رهبران جمعیت به پارلمان راه یافتند. جمعیت علمای اسلام در سال ١٩٦٢ دچار انشعاب شد و عده‌ای به رهبری مولانا غلام غوث هزاروی از آن جدا شدند. اما این انشعاب تأثیر زیادی بر فعالیت‌های جمعیت نداشت. مولانا مفتی محمود توانست با تغییراتی در جمعیت، این سازمان را به‌شکل یک حزب سیاسی عامه پسند درآورد (رشید، ۱۳۷۹، ص.١٤٦).

در انتخابات سال ۱۹۷۰ جمعیت علما توانست هفت کرسی پارلمان را در اختیار گیرد. در سال ۱۹۷۷ احزاب مهم اسلامی و ملی، از چپ و راست اتحاد بزرگی را به‌نام «نهضت نظام مصطفی» علیه حزب مردم تشکیل دادند. ریاست این ائتلاف بر عهده مفتی محمود، رهبر جمعیت علمای اسلام بود. حزب مردم و ذولفقار علی بوتو، که در آن زمان قدرت را در دست داشت، متهم به پیروی از سوسیالیسم شدند. اما این ائتلاف نتوانست بر حزب مردم غلبه کند. درپی این شکست، مبارزه اسلام‌گرایان با حزب مردم شتاب بیشتری گرفت. آنها، با ادعای تقلب در انتخابات و تضعیف دولت ذوالفقار علی بوتو، زمینه کودتای نظامی ضیاءالحق را فراهم کردند (عارفی، ۱۳۸۲، ص.۱۰۷). در دوران حکومت ضیاءالحق (۸۸ ـ۱۹۷۷) اسلام‌گرایی در پاکستان رشد چشم‌گیری کرد. ضیاءالحق نخستین رهبر نظامی بود که از گروه‌های اسلامی تعریف و از آنان حمایت کرد. او در سال ۱۹۸۱ اسلحه و منابع مالی زیادی را برای مجاهدین افغان و جنگ با اتحاد شوروی فراهم کرد. در این دوره جمعیت علمای اسلام رابطه‌ای دو سویه با ارتش پاکستان داشت. از سویی با







حمایت خود از جهاد افغانستان کمک‌های زیادی از ارتش دریافت و از سوی دیگر با استخدام نیروهای تازه برای جهاد افغانستان، از راه شبکه مدرسه‌های خود، به هدف‌های ارتش کمک می‌کرد. این روابط سبب بروز اختلاف‌هایی در میان اعضای حزب شد. در نتیجه، جمعیت علما از میانه دهه ۱۹۸۰ به دو گروه اکثریت به رهبری فضل‌الرحمن و اقلیت به رهبری سمیع‌الحق که روابط نزدیک‌تری با ضیاالحق داشت، تقسیم شد. با این وجود آنها به روابط گسترده خود با پشتون‌های افغانستان و طالبان ادامه دادند.

پس از مولانا مفتی محمود، پسرش مولانا فضل‌الرحمن رئیس جمعیت علمای اسلام شد. او برای تبدیل این حزب به یک تشکل مطرح در پاکستان تلاش‌های زیادی انجام داد (رشید، ۱۳۷۹، ص.۱٦۱). وی در سال ۱۹۹۳ به عضویت ائتلافی درآمد که برندهٔ انتخابات شد. بی‌نظیر بوتو چهره مطرح این ائتلاف قدرت را در دست داشت. فضل‌الرحمن با استفاده از این موقعیت توانست به ریاست کمیته سیاست خارجی مجلس برسد. دسترسی جمعیت علمای اسلام به قدرت، موجب برقراری پیوندهای نزدیکی با ارتش، سازمان اطلاعات ارتش پاکستان و وزارت کشور با مسئولیت ژنرال نصرالله بابر شد. جمعیت علمای اسلام توانست نگرش‌های دولت مرکزی به درانی‌ها (بزرگترین قبیله پشتون‌ها در استان قندهار و ارزگان) و طالبان را زیر نفوذ خود قرار دهد. هم‌زمان بوتو نیز در مبارزه با جماعت اسلامی و مسلم‌لیگ که از مخالفین او بودند، یک متحد اسلامی پیدا کرده بود (رشید، ۱۳۷۷، ص.۱۱٤).

در سال ۲۰۰۲ در زمان ریاست جمهوری پرویز مشرف هردو شاخه جمعیت با هدف شرکت در انتخابات پارلمانی پاکستان عضو مجلس متحده امل، ائتلافی متشکل از احزاب اسلام‌گرا شدند. این ائتلاف در انتخابات سال ۲۰۰۲ توانست از ۳٤۲ کرسی شورای ملی، ۵۲ کرسی را به‌دست آورد (Wilson, 2011, P.393). در انتخابات سال ۲۰۰۷ نیز جمعیت علمای اسلام یکی از اعضای مهم مجلس متحده امل بود. این ائتلاف که برای بدست آوردن قدرت و سهم بیشتر از شورای ملی پاکستان تشکیل شده بود با ریاست اکرم خان درانی توانست در ایالت سرحدی شمال غربی قدرت را به‌دست بگیرد و قوانین مذهبی را به اجرا در آورد (Ashutosh, 2003, P.199) . در نخستین اقدام پس از به‌دست گرفتن قدرت، اطلاعیه‌ای صادر و در آن دریافت سود از بانک‌ها، حرام اعلام شد. در این اطلاعیه آمده بود که روز تعطیلی آخر هفته باید از یکشنبه به جمعه بازگردانده شود. در راستای پیاده کردن قوانین مذهبی، حکومت محلی، شورایی به‌نام «شورای ایدئولوژی اسلامی» ایجاد کرد که مجازات اعدام و سنگسار را اجرا می‌کرد. در کنار این شورا، شورای چهارده نفری نفاذ شریعت ایجاد شد که وظیفه آن انجام دستورات و فیصله‌های شورای ایدئولوژی اسلامی بود (Ashutosh, 2003, P.200).

جمعیت علمای اسلام در طول حیات سیاسی خود در پاکستان منشأ آثار مهمی بوده است؛ اما به‌دلایل متعددی نتوانسته است نقشی همانند احزاب مردم، مسلم لیگ و رقیب دیرینه‌اش جماعت اسلامی ایفا کند. مهم‌ترین دلیل، ساختار جمعیت علمای اسلام است که موجب ناتوانی در شناخت شرایط سیاسی، افزایش نیافتن شمار پیروان آن و همچنین حاکم شدن روحیه دشمنی و بدور از خردگرایی در درون آن شده است(شفیعی، ۱۳۸٦، ص.۵). در این ساختار، باورها و افکار متفاوت در فرایند تصمیم‌گیری کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد و به‌دلیل حاکمیت فضای بستهٔ ایدئولوژیک، تساهل و انعطاف اندکی در آن مشاهده می‌شود. به همین دلیل بین اعضای جدید و قدیم حزب ارتباط مستحکمی در سطوح مختلف برقرار نیست (I.C.G, 2002, P.11). تندروی‌های این گروه در اجرای قوانین اسلامی و تمرکز بر منازعات مذهبی- فرقه‌ای سبب شده است تا مخالفین بیشتری در برابر آن سربلند کنند. سخت‌گیری‌های جمعیت بسیار گسترده است و شامل تمامی نهادهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی می‌شود. در منشور جمعیت ضمن مخالفت با آموزش زبان انگلیسی و نظام آموزشی مختلط، دربارهٔ اصلاحات محتوایی متن‌های آموزشی آمده است: «در متن‌های آموزشی از ابتدا تا آخر، آموزش قرآن کریم با معنا و تفسیر، سنت رسول(ص)، تاریخ صحابه و اسلاف، مسائل اساسی و ضروری شرعی اضافه خواهد شد. در برنامه آموزشی اجازه ورود هیچ نوع کلامی بر خلاف باورهای اسلامی، باور ختم نبوت و مسلک اهل سنت داده نخواهد شد» (حقانی، ۱۳۷۷، ص.٦۷).

جمعیت علمای اسلام در شمار بنیادگراترین احزاب اسلامی است. منابع فکری آن را قرآن، سنت، سیره خلفا و علمای گذشته به‌ویژه امام ابوحنیفه تشکیل می‌دهد. تعریف جمعیت از اسلام و مسلمان بودن با دیگر احزاب اسلامی به‌ویژه جماعت اسلامی متفاوت است (عارفی، ۱۳۸۲، ص.۱۰۸). دیدگاه‌های سیاسی و اعتقادی جمعیت علمای اسلام در قالب منشور جمعیت بیان شده است. در قسمتی از این منشور آمده است: مسلمان کسی است که به قرآن و سنت ایمان داشته باشد و آن را در پرتو تشریح صحابه کرام حجت بداند و بعد از اسلام معتقد به هیچ نبوت و شریعتی نباشد. اداره جامعهٔ اسلامی باید بر اساس شریعت و رئیس جمهور و نخست‌وزیر باید سنی باشند. قوانین اسلامی که بر مبنای قرآن و سنت جزء قوانین مملکتی هستند به هیچ شکل تغییرپذیر نیستند و هرگونه تغییر و تبدیل این قوانین ممنوع است. نظام سیاسی بر معیار حکومت خلفای راشدین و صحابه پیامبر تعیین خواهد شد.

جمعیت علمای اسلام معتقد است علت قیام برای تشکیل پاکستان رهایی مسلمانان از حکومت بریتانیا و ظلم غیر مسلمانان و نیز ایجاد قوانینی بر مبنای برادری و مساوات اسلامی بوده است. از این‌رو ضروری است که نظام پاکستان یک حکومت خالص بر مبنای شریعت اسلام باشد و زمامدار پاکستان باید مسلمانی معتقد باشد که شایستگی تبدیل پاکستان را به یک کشور نمونهٔ اسلامی







داشته باشد. «مسلمان کامل، کسی است که به قرآن و حدیث ایمان داشته باشد، صحابه را به‌عنوان حجت و معیار دین قبول داشته باشد و بعد از سرور کائنات، حضرت محمد(ص) قائل به پیامبری دیگری نباشد»(منشور جمعیت علمای اسلام، ۱۹۹۵، ص.١٤).

**تأثیر مدرسه‌ها و آموزش‌های مذهبی جمعیت علما بر طالبان**

بیشتر اعضای بلند پایه طالبان از طلاب مدرسه‌های جمعیت علمای اسلام در پاکستان بوده‌اند. مدارس دینی از عناصر اصلی و بیشتر غیررسمی در ساختار آموزشی پاکستان هستند. درحال حاضر حدود سی هزار مدرسه مذهبی در پاکستان به ثبت رسیده است که حدود دوازده هزار تا از آنها گرایش‌های افراط‌گرایانه دارند (جمالی، ۱۳۹۰، ص.۸۸). حمایت‌های مالی بین‌المللی از این مدرسه‌ها امکان تحصیل شبانه‌روزی و رایگان در آنها را فراهم کرده و موجب استقبال بیشتراز این مدرسه‌ها شده است. در دوران جهاد در افغانستان دروس جهادی و آموزش‌های نظامی و سلاح، بخشی از درس‌های این مدرسه‌ها را تشکیل می‌داد. آموزش و برنامهٔ درسی این مدرسه‌ها که موجب گسترش گرایش‌های متعصبانه و دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه در قبال جهان، فرقه‌ها و مذاهب دیگر می شود حاصل پیوند اسلحه و اندیشه است (جمالی، ۱۳۹۰، ص.۷۵).

در جریان جهاد مردم افغانستان علیه ارتش اتحاد شوروی بیش از سه میلیون نفر به کشور پاکستان مهاجرت کردند. در دههٔ ۱۹۸۰ به‌دلیل حمایت از نهضت مقاومت افغانستان، پاکستان به مرکز تدارکات و سازماندهی نیروی‌های ضد کمونیسم تبدیل شد (عارفی، ۱۳۸۲، ص.۲۳٦). مهاجرین افغان بیشتر در اردوگاه‌هایی که از طرف دولت پاکستان و سازمان ملل با حمایت وسیع مالی کشورهای غربی و عربی تأسیس شده بود، اسکان یافتند. در این شرایط احزاب تندروی پاکستانی مانند جمعیت علمای اسلام، جماعت اسلامی و جمعیت اهل حدیث تحت تأثیر انگیزه-های دینی و اشتراک‌های نژادی(پشتون‌گرایی) به کمک مهاجرین شتافته، مدرسه‌ها و مراکز آموزشی متعددی برای فرزندان آنها تأسیس یا آنها را به مدرسه‌های وابسته به‌خود جذب کردند. در این میان ده‌ها مدرسه نیز که به‌وسیله جمعیت علمای اسلام بنیان گذارده شده بودند، جوانان افغان را به‌خود جذب کردند (رشید، ۱۳۷۷، ص.٤٧). این مدرسه‌ها نه تنها شهریه نمی‌گرفتند بلکه در مواردی به دانش آموزان کمک هزینه نیز می‌پرداختند (Roy, 2002, P.24) . کودکان و نوجوانان مهاجرین در اردوگاه‌ها و شهرهای پاکستان جذب این مدرسه‌ها و در آنها مشغول فراگیری علوم دینی شدند (حسن زاده، ۱۳۸۹، ص.۸۱). آنچه به جذب بیشتر افغان‌ها به این مدرسه‌ها کمک کرد خاطره ناخوشایندی بود که مدرسه‌ها و دانشگاه‌های دولتی افغانستان در میان شهروندان این کشور از خود به یادگار گذاشته بودند. وجود گرایش‌های غربی و سپس سوسیالیستی، به‌ویژه پس از تسلط گروه-های چپ بر افغانستان، مدرسه‌های دولتی را به نماد اندیشه‌های غیردینی در جامعه سنتی افغانستان

تبدیل کرده بود. از این رو در میان برخی از خانواده‌های مهاجرین این تصور وجود داشت که تعلیمات عصری موجب گمراهی جوانان و دوری آنان از دین می‌شود (مژده، ۱۳۸۲، ص.۳۱).

در سال ۱۹۷۹ و درپی تلاش رهبران جمعیت علمای اسلام دو حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و جمعیت اسلامی برهان‌الدین ربانی ائتلاف کوتاه مدتی به‌نام حرکت انقلاب اسلامی افغانستان به‌وجود آوردند که رهبری آن را مولوی محمد نبی بر عهده داشت. با تشکیل این گروه انتظار می‌رفت که جمعیت علمای اسلام رابطه نزدیک‌تری با جهاد افغانستان برقرار کند. زیرا مولوی محمد نبی در مدرسه‌های جمعیت علمای اسلام درس خوانده بود. با شکست ائتلاف ربانی و حکمتیار، مولوی محمد نبی «حرکت انقلاب اسلامی» را به‌عنوان یک حزب سیاسی حفظ کرد. گفته می‌شود که این اقدام به تشویق رهبران جمعیت علمای اسلام صورت گرفت تا این حزب به‌عنوان شاخه‌ای از جمعیت علما در افغانستان فعالیت کند و علمایی که از مدرسه‌های جمعیت فارغ‌التحصیل می‌شوند، حزب سیاسی داشته باشند (مژده، ۱۳۸۲، ص.۳۲).

ملا محمد عمر رهبر طالبان، در دوران جهاد مدتی زیر فرمان ملا نیک محمد یکی از فرماندهان حزب جمعیت اسلامی به رهبری برهان‌الدین ربانی و سپس یکی از فرماندهان آن بود. او از شاگردان مولوی محمد نبی، رهبر حرکت انقلاب اسلامی و درس‌های دینی را نیز نزد او در مدرسه سنگسار ولسوالی میوند ولایت قندهار فراگرفته بود. در همین مدرسه بود که او از حزب جمعیت اسلامی جدا شد و به حزب حرکت انقلاب اسلامی پیوست. حرکت اسلامی تنها حزبی بود که در دوران جهاد در دهۀ ۱۹۸۰ رابطه نزدیکی با جمعیت علمای اسلام در پاکستان داشت. این رابطه سبب هماهنگی این دو گروه پس از جهاد افغانستان شد (حقانی، ۱۳۷۷، ص.۱۱۲).

ملا عبدالجلیل، مولوی احسان‌الله احسان و ملا امیر خان متقی سه تن دیگر از اعضای حرکت اسلامی مولوی محمد نبی که در رده‌های بالای گروه طالبان فعالیت کرده‌اند، هستند. ملا عبدالجلیل مدت زیادی مسئول مالی و تدارکات طالبان و مدتی نیز معین وزارت خارجه بود. مولوی احسان‌الله احسان، مدتی به‌عنوان رئیس بانک مرکزی کار کرد. ملا امیر خان متقی برای مدتی وزیر فرهنگ طالبان بود. وی در پاره‌ای از موارد که مولوی عبدالکبیر در کابل حضور نداشت سرپرست شورای عالی کابل بود و برای مدتی سمت سخنگوی دولت طالبان را به عهده داشت (اندیشمند، ۱۳۸۶، ص.۱۳۵).

خروج نیروهای اتحاد شوروی از افغانستان، پایان جهاد و بازگشت جنگجویان به پاکستان سبب سازماندهی و فعالیت دوباره مدرسه‌های مذهبی در قالب گروه‌های سیاسی، مذهبی مانند حرکت المجاهدین، حرکت جهاد اسلامی، جیش محمد و لشکر طیبه شد که با رویکرد ضد غربی و ضد هندی خود به حمایت از طالبان پرداختند (I. C. G, 2002, P.24). برخی از این مدرسه‌ها همچنان توسط جمعیت علمای اسلام اداره می‌شدند و بعضی نیز در اختیار گروه‌های اسلامی افغانی مانند







حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی یونس خالص بودند. در آغاز دهه ۱۹۹۰ با شروع جنگ‌های داخلی در افغانستان، از مدرسه‌های مذهبی برای آموزش و سازماندهی جنگجویان طالبان استفاده شد. وجود این مدرسه‌ها نقش اساسی در راه‌اندازی طالبان در سال ۱۹۹٤ داشت (رشید، ۱۳۷۹، ص.٥۲).

سران طالبان بیشتر کسانی بودند که در دوران جهاد از راه حزب حرکت انقلاب اسلامی افغانستان با سران جمعیت علما ارتباط داشتند و یا اینکه از این مدرسه‌ها فارغ التحصیل شده و در رده‌های بالای تشکیلات طالبان قرار گرفتند. یکی از افراد سرشناس طالبان ملا احمدالله معروف به مولوی نانی است. وی در دارالعلوم حقانیه در اکوره ختک تحصیلات خود را به پایان رساند. او از افراد مورد اعتماد ملا محمد عمر و سال‌های جهاد را در ارزگان سپری کرده است. ملا احمدالله در اواخر حکومت طالبان از جانب ملا محمد عمر استاندار هرات شد. ملا سید محمد حقانی که سمت وزیر فرهنگ در کابینه طالبان را داشت متولد قندهار و فارغ‌التحصیل مدرسه حقانیه است. وی زمانی که به‌عنوان وزیر فرهنگ تعین شد، فقط ۲۸ سال سن داشت (مهدوی، ۱۳۸٥، ص.٦۲). ملا محمد حسن رحمانی یکی دیگر از شخصیت محوری و کلیدی طالبان در قندهار بود که ملا عمر بیش از هر کسی به او اعتماد داشت. او از ابتدای تسلط طالبان بر قندهار تا زمان سقوط طالبان فرماندار قندهار بود. او در مدرسهٔ دینی افغان‌ها در ایالت بلوچستان درس خوانده است و برای ادامه تحصیل در مراتب بالاتر به کراچی سفر کرد (حقانی،۱۳۷۷، ص.۱۱٥). مولوی حبیب‌الله فوزی سفیر پیشین طالبان در عربستان می‌گوید: ما با جمعیت علمای اسلام پاکستان روابط دوستانه داشتیم. افراد ما کسانی بودند که در مدرسه‌های جمعیت درس خوانده بودند. ما به مدرسین خود احترام خاصی می‌گذاشتیم. بدون شک به این دلیل که رهبران ما با رهبران جمعیت علمای اسلام در یک مدرسه درس خوانده بودند، از نظر فکری کاملاً هماهنگ بودیم ( فوزی، ۱۳۹۰).

دارالعلوم حقانی مولانا سمیع‌الحق، رهبر جمعیت علمای اسلام شاخه سمیع‌الحق یکی از این مدرسه‌ها با فعالیت‌های گسترده بین‌المللی است. ازسال ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰ بیش از پنج هزار نفر از افغانستان، ازبکستان، ترکمنستان، چچن و منطقه سین کیانگ، یمن، سومالی و بنگلادش از این مدرسه فارغ‌التحصیل شدند(جمالی، ۱۳۹۰، ص.۹٤). در فوریه ۱۹۹۹دارالعلوم حقانیه برای چهار صد سهمیه داوطبان تازه وارد بیش از پانزده هزار درخواست دریافت کرد. مدرسه‌های حقانیه از مراکز سربازگیری طالبان به‌شمار می‌روند. بیش از هشت وزیر کابینه طالبان از مدرسه‌های حقانیه فارغ‌التحصیل شده‌اند. بر اساس اظهارات سمیع‌الحق هر سال بیش از چهارصد طلبه از افغانستان در این مدرسه درس می‌خوانند. بیشتر آنها در بازگشت به افغانستان به‌عنوان فرمانده در عملیات نظامی شرکت کرده‌اند. بعد از شکست طالبان در جنگ اول مزار شریف و در خواست کمک ملا عمر، سمیع‌الحق مدرسه‌های حقانیه را تعطیل و شاگردان آنها را به افغانستان فرستاد. بعد از تصرف شهر

مزار شریف در سال ۱۹۹۸ سمیع‌الحق، دیداری را میان دوازده مدرسهٔ دینی در ایالت سوبه سرحد و سران طالبان ترتیب داد. بعد از این دیدار درهای مدرسه‌های دینی بسته و حدود ۸۰۰ طلبه به افغانستان فرستاده شدند (Kamran, 2010, P.36).

مدرسه دیگری که در سازماندهی و حمایت طالبان نقش مؤثری داشته، جمعیت‌العلوم‌الاسلامیه است. این مدرسه در شهرک بنوری در حومه شهر کراچی واقع است. در مدرسه‌های جامعه‌العلوم الاسلامیه صدها طالب درس خوانده یا مشغول تحصیل هستند. چند تن از وزرای طالبان از مدارس جامعه‌العلوم‌الاسلامیه فارغ‌التحصیل شده‌اند. مفتی جمیل یکی از مدرسین این مدرسه گفته است: پولی که ما دریافت می‌کنیم وجوهات شرعی و کمک‌های مردم است. از این رو ما از طالبان مدارس شهریه دریافت نمی‌کنیم. ما افتخار می‌کنیم که آنها(طالبان) توانستند تا قوانین شرعی را در افغانستان تطبیق کنند. در سال ۱۹۹۷ بیش از شش صد طالب از مدرسه‌های جامعه‌الاسلامیه به افغانستان رفتند و علیه نیروهای مخالف جنگیدند. سه ماه بعد از فرستادن طالبان، خبر مرگ سه تن از استادهای مدرسه‌های جامعه‌الاسلامیه به کراچی رسید. بعد از دریافت این خبر تظاهرات بزرگی در شهر کراچی برگزار و تعدادی زیادی از مغازه‌ها و اداره‌های دولتی به آتش کشیده شدند (Tariq, 2010, P.9).

### تأثیر جمعیت علما بر اندیشه و مواضع طالبان

از نظر جمعیت علمای اسلام دستورات و قوانین در چارچوب حاکمیت مطلق خداوند یکتا محدود و اختیارات مردم مسلمان پاکستان نیز در این محدوده است (عارفی،۱۳۸۲،ص.۹۳). طالبان نیز دیدگاه مشابه‌ای دارد. سید محمد داود سدوزی از رهبران فکری طالبان می‌گوید: حکومت اسلامی بدین معنی است که تمام اوامر در هر موردی مطلق از آن خدا است. چنانکه خدا می‌گوید: ان الحکم الا لله. خدا مصدر اساسی حکومت است و هیچ‌کس حق تشریع ندارد. درست عکس نظام مردم سالاری که حاکمیت در دست مردم است و آنها به اراده خودشان افراد را انتخاب می‌کند. این افراد نمایندهٔ مردم هستند و حکومت را تشکیل می‌دهند (حقانی، ۱۳۷۷، ص.۱۳۲).

از نظر جمعیت علمای اسلام، قرآن و سنت قانون برتر است و تمام قوانین زندگی بر اساس آن باید تدوین شود. قوانین رایج مملکتی باید در راستای دین اسلام و تکمیل کننده دستورهای خاتم پیامبران حضرت محمد(ص) باشد. جزئیات روش زندگی و مملکت‌داری خلفای راشدین و صحابه که نمونهٔ یک نظام اسلامی است، باید معیار و الگوی مردم و جامعه قرار گیرد (عارفی، ۱۳۸۲، ص.۹۸). طالبان نیز اعلام کرد که هیچ ضرورتی برای ایجاد قانون اساسی احساس نمی‌کند. قرآن و سنت، قانون اساسی دولت اسلامی هستند و دولت به قانون اساسی دیگری که انسان‌های عادی آن را تصویب کنند، نیاز ندارد. زیرا تنها خدا و پیامبر از اشتباه مصون هستند. ملا محمد







حسن می‌گوید: هر دولتی در جهان قانون اساسی ویژه خود را دارد که رفتار فردی و اجتماعی مردم بر اساس آن تنظیم می‌شود. ما اسلام را قانون اساسی خود برگزیده‌ایم، چون قیام ما برای اسلام بوده است. بنابراین هیچ‌گونه اقدامی برای ایجاد قانون اساسی جدید صورت نمی‌گیرد (حقانی، ۱۳۷۷، ص.۱٤۰).

جمعیت علمای اسلام فرقه‌هایی را غیراسلامی می‌داند که به اصول بنیادی اسلام مانند ختم نبوت حضرت محمد(ص) اعتقاد نداشته باشند یا کارهای خلاف شرعی انجام دهند. انحراف از دین اسلام و انجام این کارها شرعاً واجب‌التعزیر باشد. هر نوع انتقاد یا ابراز عقیده بر خلاف قوانین اسلامی ممنوع است و هیچ کس اجازه ندارد به‌شکل لفظی یا کتبی علیه این قوانین تبلیغ کنند. فرمان قرآن کریم خطاب به انسان‌ها که «ای کسانی که در زمین ساکن هستید نماز را به پا دارید و زکات بدهید و امر به معروف و نهی از منکر کنید»، باید الگوی نظام قضایی پاکستان باشد. مردم مسلمان باید به نماز جماعت پایبند باشند و هرکس بدون عذر شرعی نماز جماعت را ترک کند باید به مجازات شرعی برسد (شفیعی، ۱۳۸۵، ص.۸۱). دیدگاه طالبان در مورد نماز جماعت کاملاً شبیه به جمعیت علمای اسلام است. پلیس مذهبی امر به معروف و نهی از منکر طالبان که مجری شریعت بود به جبر مردم را برای خواندن نماز جماعت در مساجد جمع می‌کرد. مغازه داران و کاسب‌ها باید در هر شرایطی مغازه‌شان را بسته و در نماز جماعت شرکت کنند. دیدگاه جمعیت علمای اسلام در مورد نماز جماعت و مجازات پیش‌بینی شده برای ترک کننده نماز جماعت به‌صورت عملی در افغانستان به‌وسیله طالبان اجرا شد (رشید، ۱۳۷۷، ص.۳۱۳).

همان‌گونه که امر به معروف و نهی از منکر در مرام‌نامهٔ جمعیت علمای اسلام اهمیت زیادی دارد، در دولت طالبان نیز یکی از ارکان مهم بود. در فرمان‌های ملا عمر آمده است: وزارت امر به معروف و نهی از منکر اداره مرکزی امارتی است که بنابر شریعت محمدی و فقه حنفی در کشور وظیفه دعوت به معروف و منع کردن از منکرات را بر عهده دارد (ملا عمر عیسی، ۱۳۸۲، ص.۲۱). با مطالعه قسمت دوم وظایف و صلاحیت‌های اداره امر به معروف و نهی از منکر مشاهده می‌شود که هرآنچه جمعیت علمای اسلام پاکستان بر اجرای آن تأکید داشته در دستور کار این اداره قرار گرفته است. تفسیرجمعیت‌العلما از اسلام وقتی با حال و هوای پشتون‌والی آمیخته شد به تفسیری به شدت افراطی و بدوی مبدل شد. جمعیت علمای اسلام هرگونه نقش سیاسی زنان را منع می‌کرد؛ اما طالبان آموزش و کار را نیز برای آنان ممنوع کردند.

دشمنی و موضع‌گیری‌های طالبان در قبال شیعیان نیز متأثر از اندیشه‌های رهبران جمعیت علمای اسلام اما سخت‌تر است. جمعیت علما، ایران و شیعیان را به‌صورت لفظی مورد حمله قرار می‌دهد؛ اما طالبان، عبدالعلی مزاری رهبر شیعیان افغانستان را، درحالی که تسلیم آنها شده بود، به قتل رساندند. طالبان در اوت ۱۹۹۸ زمانی که برای دومین بار بر شهر مزار شریف مسلط شدند، هشت

تن از دیپلمات‌های ایرانی مقیم مزار شریف را به شهادت رساندند. به موازات این کشتار، آنها بیش از هزار نفر را که بیشتر از قوم هزاره و شیعه بودند، کشتند. در زمستان ۱۹۹۹ ولسوالی یکاولنگ، ولایت بامیان از طالبان پس گرفته شد. یک ماه بعد لشکر بزرگی که از کابل تجهیز شده بود، دوباره یکاولنگ را تسخیر و صدها نفر را قتل عام کردند.

افکار بنیادگرایانه مکتب دیوبندی با آموزش‌های مدرسه‌های جمعیت‌العلما و ارتباط‌های این حزب و گروهای مشابه و منشعب از آن، در دوران طالبان در افغانستان تا آنجا پیش رفت که حامیان طالبان اکنون به پیروان آن تبدیل شده بودند. درحالی که مرام‌نامه جمعیت علمای اسلام برای ایجاد جامعه اسلامی در پاکستان تاکنون در این کشور اجرا نشده است؛ رهبران بنیادگرای پاکستانی با به قدرت رسیدن طالبان شاهد اجرای مواضع خود در افغانستان بودند. از این‌رو اعظم طارق رهبر سپاه صحابه می‌گوید: عملکرد طالبان برای ما چراغ راهنما است. وی حکومت طالبان را حکومت آرمانی اسلامی در جهان اسلام نامیده است. سمیع‌الحق نیز درباره الگوپذیری از طالبان گفته است: باید ریشه کفر و فساد را در پاکستان بخشکانیم. افغانستان الگوی اصلی ما است، جایی‌که طالبان نظم را در آن حاکم کردند (عارفی، ۱۳۸۰، ص.۲۷۰-۲۶۹).

### حمایت‌های متقابل جمعیت‌العلما و طالبان

جمعیت علمای اسلام از آغاز فعالیت طالبان از آنها حمایت و اعلام کرد اعضای طالبان که در مدرسه‌های این حزب درس خوانده‌اند، خواستار اجرای شریعت اسلامی در افغانستان هستند. مولانا سمیع‌الحق رئیس جمعیت علمای اسلام شاخه سمیع‌الحق می‌گوید: ملا عمر را از نزدیک نمی‌شناختم، اما همکاران و دوستان ملاعمر شاگردان دارالعلوم حقانیه بودند. آنها چندین بار با من مشورت و در مورد تأسیس گروه جدید سیاسی تبادل نظر کردند. من بارها به آنها گفتم که نباید حزب جدیدی ایجاد کنند. تصورم این بود که آی.اس.آی تلاش خواهد کرد تا بین گروه‌های تشکیل یافته، تفرقه بیندازد تا با هم متحد نشوند. به آنها گفتم که گروه طالبان را ایجاد کنند. با ظهور طالبان به آی.اس.آی در سال ۱۹۹۵ گفتم که بگذارید طالبان افغانستان را در کنترل خود در بیاورد. بعد از این، اولین بار با ملاعمر در سال ۱۹۹٦ در قندهار ملاقات کردم. افتخار می‌کنم که او به‌عنوان امیرالمؤمنین انتخاب شده و مورد اعتماد همه اعضای طالبان است (حقانی، ۱۳۷۷، ص.٥٦). سمیع‌الحق می‌گوید: به آی.اس.آی گفتم این گروه که سران آن شاگردان مدرسه‌های ما هستند، می‌توانند در راستای حفظ منافع ما در افغانستان مؤثر باشند (مژده، ۱۳۸۲، ص.۸۹).

مولانا فضل‌الرحمن نیز برای ابراز حمایت و همسویی با طالبان در ۲۱ ژوئن ۱۹۹۹ در رأس گروه بزرگی به قندهار رفت و با ملا محمد عمر رهبر طالبان دیدار کرد. او حمایت همه جانبه خویش را از طالبان اعلام داشت و به ملا محمد عمر اطمینان داد که افراد جمعیت، علمای کرام،







طالبان، مجاهدین و نوجوانان همواره برای بقا، استحکام و مبارزه در راه حکومت اسلامی افغانستان، همان‌گونه که در گذشته یاری کرده‌اند در آینده بیشتر کمک خواهند کرد. اگر آمریکا و حامیان آن برای حمله به افغانستان تلاش کنند در آن صورت افراد ما و صدها هزار روحانی، طلبه و نوجوان پاکستان و میلیون‌ها مسلمان دیگر دوشادوش شما بر ضد آمریکا در هر نقطه‌ای وارد جنگ خواهند شد (عارفی، ۱۳۸۲، ص.۱۱۵).

رهبران جمعیت‌العلما افزون بر تشویق آی.اس.آی به کمک به طالبان، در سطح بین‌المللی نیز برای این گروه حامیانی دست و پا کردند. هنگامی که مولانا فضل‌الرحمن به ریاست کمیته خارجی مجلس ملی پاکستان منصوب شد از این موقعیت برای کسب حمایت‌های واشنگتن و کشورهای اروپایی از طالبان بهره جست. او به هنگام بازدید از عربستان سعودی و کشورهای حوزه خلیج فارس تلاش کرد تا از آنها برای طالبان کمک مالی و نظامی بگیرد. تلاش‌هایی که پس از دیدار محرمانه شاهزاده ترکی‌الفیصل سعود رئیس سازمان امنیت عربستان از پاکستان در ژانویه ۱۹۹۶ به نتیجه رسید و عربستان به مهم‌ترین حامی مالی طالبان تبدیل شد (عارفی، ۱۳۸۲، ص.۱۱۰). فضل-الرحمن در ماه‌های ژانویه و فوریه ۱۹۹۵ تورهای شکار باز در قندهار را برای شاهزاده‌های عرب کشورهای حوزه خلیج فارس تدارک دید و به این ترتیب نخستین تماس‌های مستقیم طالبان و حکام عرب را برقرار کرد. شاهزادگان و شکارچیان عرب با هواپیماهای باری بزرگ به قندهار پرواز و پس از اتمام تورهای شکار ده‌ها جیپ مجلل را برای میزبانان خود بر جای گذاشتند. جمعیت علمای اسلام پس از سقوط دولت بوتو در نوامبر ۱۹۹۶ نیز به‌عنوان صریح‌ترین طرفدار طالبان باقی ماند و نخست وزیر نواز شریف را برای به‌رسمیت شناختن طالبان به‌عنوان دولت قانونی افغانستان زیر فشار قرار داد (رشید، ۱۳۷۹، ص.۱۳۲).

جمعیت علمای اسلام مبارزه با آمریکا و غرب و دفاع از جنبش‌های اسلامی را یکی از اصلی-ترین محورهای سیاست خارجی خود قرار داده است. مولانا فضل‌الرحمن در۳۰ ژوئیه ۱۹۹۹ در یک سخنرانی عمومی در لال مسجد در اسلام آباد، حکم جهاد علیه آمریکایی‌ها را صادر کرد. او به آمریکا هشدار داد که اگر علیه طالبان در افغانستان وارد عمل شوند به منافع آنها حمله خواهند کرد. چهار روز پس از اعلام جهاد وقتی نمایندهٔ سفارت آمریکا در سوم اوت به دیدار فضل‌الرحمن در منزلش در دیره اسماعیل خان رفت، وی بر موضع قبلی خویش پافشاری کرد (عارفی، ۱۳۸۲، ص.۱۰۸).

با به قدرت رسیدن گروه طالبان، مراکز آموزشی که در داخل افغانستان با حمایت مالی پاکستان و کشورهای عربی ایجاد و در اختیار حزب اسلامی گلبدین حکمتیار بود به گروهای نظامی منشعب شده از جمعیت علمای اسلام تعلق گرفت. در سال ۱۹۹۶ کمپ بدر که با سرمایه عربستان و امارات متحده عربی در دوران جهاد در افغانستان ساخته شده بود به سازمان نظامی حرکت‌الانصار







به رهبری فضل‌الرحمن خلیل سپرده شد. حرکت‌الانصار یکی از گروهای جدا شده از جمعیت علمای اسلام است که به تندروی و افراط‌گرایی شهرت دارد. جنجگویان این سازمان در افغانستان، کشمیر، چچن و بوسنی فعالیت‌های تروریستی انجام داده‌اند. این مرکز نظامی در سال ۱۹۹۹ هدف حمله موشکی آمریکا قرار گرفت و نابود شد (رشید، ۱۳۷۷، ص.۱۳۷).

طالبان همچنین به رهبران سپاه صحابه، از گروهای انشعابی جمعیت علما در کابل پناه دادند. در سال ۱۹۹۸ بعد از حملات گروه سپاه صحابه به شیعیان و خانه فرهنگ کنسولگری ایران در ملتان، ملک اسحاق و ریاض بسرا دو متهم اصلی ترور به افغانستان فرار کردند و طالبان در شهر کابل به آنها پناه دادند. گروهای تروریستی سپاه صحابه و لشکر المجاهدین در منطقه دارالامان شهر کابل نیز مرکز بزرگی ایجاد کردند. به‌دلیل اهمیت این منطقه افراد غیر نظامی اجازه گشت و گذار در آن را نداشتند. درپی حملات هوایی آمریکا در سال ۲۰۰۱ این مرکز به کلی نابود شد (مژده ،۱۳۹۰).

**نتیجه**

در شکل‌گیری و به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان عوامل داخلی و خارجی متعددی مهم بوده‌اند. نبود اندیشه‌ها و گروه‌های بنیادگرایانه در گذشته افغانستان و کمک‌های آشکار کشورهای پاکستان و عربستان سعودی سبب شده است تا پژوهشگران به هنگام تبیین علت‌های به قدرت رسیدن طالبان بیشتر به توضیح نقش دولت‌ها و سازمان‌های امنیتی و اطلاعاتی در این فرایند بپردازند. این تبیین‌ها نادرست نیستند؛ اما نگاه یک‌سویه به دولت‌های خارجی می‌تواند به غفلت از نقش گروه‌ها و سازمان‌های غیردولتی خارجی در شکل‌گیری طالبان و در مجموع به نتایج نادرستی بینجامد.

اولویت دادن به نقش عوامل خارجی در شکل‌گیری و قدرت‌یابی طالبان زمانی روشنگر خواهد بود که افزون بر دولت‌ها و حتی مقدم بر آنها به شناخت گروه‌های بنیادگرای پاکستانی و اندیشه و بنیان‌های فکری آنها، مجاری تأثیرگذاری بر طالبان و سپس زمینه‌های این تأثیرگذاری پرداخته شود. مهم‌ترین جریان خارجی مؤثر بر شکل‌گیری اندیشه طالبان در دهه ۱۹۹۰ جمعیت علمای اسلام در پاکستان بوده است. این گروه که نمایندهٔ رسمی مکتب دیوبندی در پاکستان است در سال‌های جهاد افغانستان با جلب فرزندان مهاجرین در مدرسه‌های خود و آموزش‌های مذهبی افراطی، در ایجاد گروه طالبان نقش آشکاری داشت. جمعیت علما با استفاده از روحیه پشتون والی، زبان و مذهب مشترک توانست پشتون‌های مناطق جنوبی و شرقی را در قالب یک گروه مذهبی ـ سیاسی متحد کند. رهبران طالبان که از مدرسه‌های دینی جمعیت علمای اسلام و دیگر گروهای بنیادگرای اسلامی در پاکستان فارغ‌التحصیل شده‌اند؛ پس از به قدرت رسیدن قوانین سخت‌گیرانه‌ای را به اجراگذاشتند که مدرسین پاکستانی، در آرزوی تحقق آنها در کشور خود بودند. غرب







ستیزی، توسل به خشونت و حمایت از اقدام‌های تروریستی و خشونت‌بار، بی‌اعتنایی به نقش و رأی مردم در حکومت و حق آنها در تعیین سرنوشت خود، مخالفت با حاکمیت ملی، سلب حق قانونگذاری از مردم و نمایندگان آنها، بی‌اعتنایی به قوانین و رویه‌های بین‌المللی شناخته شده، مخالفت با حقوق بشر و حقوق زنان، قشری‌گری و توسل فقط به ظاهر شریعت و شیعه ستیزی در نظر و عمل همگی بذرهایی هستند که توسط جمعیت‌العلمای‌اسلام و دیگر گروه‌های کوچک و بزرگ بنیادگرا در پاکستان از راه مدرسه‌ها و آموزش‌های مذهبی در زمین مستعد طالبان افغانی کاشته شد. محصول آن، دولت طالبان و رویه‌ها و رفتارهای سیاسی و اجتماعی آن بود که برای پنج سال در افغانستان حکومت کرد. دولت طالبان با عملیات نظامی و تهاجم خارجی از قدرت به زیر کشیده شد. اما تا زمانی‌که اندیشه‌های بنیادگرایانه نفوذ و منافع متعارض قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای وجود دارند، احتمال بازگشت آن نیز می‌رود.

## منابع

### الف) فارسی


۱. اندیشمند، اکرم(۱۳۸٦)، **ما و پاکستان**، کابل: نشر پیمان.

۲ . انصاری، بشیر احمد(۱۳۸۲)، **افغانستان در آتش نفت**، کابل: بنگاه انتشارات میوند.

۳. پسندیده، ابوالفضل(۱۳۷٤)، **بررسی وهابیت و نفوذ آن در شبه‌قاره هند**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه تهران.

٤. جمالی ،جواد(۱۳۹۰)، **افراط گرایی در پاکستان**، تهران: موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.

۵. حسن زاده ، زهرا(۱۳۸۹)، **بررسی نقش طالبان درفرآیند دولت ـ ملت سازی در افغانستان**، پایان نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد.

٦. حقانی، حفیظ الله(۱۳۷۷)، **از خاب ملا تا امارت مؤمنین**، ترجمه رحیم الله صافی، کابل: نشر میوند.

۷. دیونز ، انتونی(۱۳۷۷)، **طالبان و سیاست های جهانی،** ترجمه عبدالغفار محقق، تهران: نشر ترانه.

۸. رشید، احمد(۱۳۷۷)، **طالبان، زنان، تجارت، مافیا و پروژه عظیم نفت در آسیای مرکزی**، ترجمه نجله خندق، تهران: نشر بقعه.

۹. رشید، احمد(۱۳۷۹)، **طالبان، نفت و بازی بزرگ جدید**، ترجمه اسدالله شفایی، تهران: نشر دانش هستی.

۱۰. رشید، احمد(۱۳۸۳)، **کابوس طالبان**، تهران: موسسه فرهنگی ـ هنری غزل پویا، نشر هوای رضا.

۱۱. سیقل، محمود(۱۳۷۷)، **طالبان و سیاست‌های جهانی**، ترجمه عبدالغفار محقق، تهران: نشر ترانه.

۱۲. شریفی، علی‌رضا(۱۳۸۸)، «نقش پاکستان در پرورش مذهبی قومی طالبان»، **اطلاعات سیاسی اقتصادی**، شماره ۲٦۰، ص.۳۵ –۲۲.
۱۳. شفیعی نوذر(۱۳۸۵)، «نقش دیوبندیسم در سیاست و حکومت پاکستان با تأکید بر جمعیت علمای اسلام»، **فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام**، سال هفتم، شماره ۲۸، ص.۹۲–٦۹.
۱٤. طنین، ظاهر(۱۳۸٤)، **افغانستان در قرن بیستم**، قم: نشر عرفان.
۱۵. عارفی، محمد اکرم(۱۳۸۰)، «پاکستان و بنیادگرایی اسلامی»، **فصلنامه علوم سیاسی**، سال چهارم، شماره ۱٦، ص.۲۷۸–,۲٦۱
۱٦. عارفی، محمد اکرم(۱۳۸۲)، **جنبش‌های اسلامی پاکستان و ناکامی نظام اسلامی**، قم: نشر بوستان کتاب قم.
۱۷. فرمانیان، مهدی(۱۳۸٦)**، فرق تسنن**، تهران: نشر ادیان.
۱۸. فوزی، حبیب الله(۱۳۹۰ )، **مصاحبه**، کابل.
۱۹. مژده، وحید(۱۳۸۲)، **افغانستان و پنج سال سلطه طالبان**، تهران: نشر نی.
۲۰. مژده،وحید(۱۳۹۰)، **مصاحبه**، کابل.
۲۱. ملاعمرعیسی، صالح(۱۳۸۱)، **قوانین ملاعمر، مجموعه قوانین و آیین‌نامه‌های طالبان در افغانستان**، تهران: نشر نگاه امروز.
۲۲. **منشور جمعیت علمای اسلام**، (۱۹۹۵)، لاهور: دفتر مرکزی جمعیت علمای اسلام.
۲۳. موثقی، احمد(۱۳۷٤)، **جنبش های اسلامی معاصر**، تهران: سمت.
۲٤. مهدوی، جعفر(۱۳۸۵)، **جامعه‌شناسی سیاسی جنبش طالبان**، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
۲۵. نجف‌زاده، مهدی(۱۳۸۳)، «کارکردهای سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا، پاکستان و روسیه در بحران افغانستان»، در : **کتاب آسیا(۳): ویژه افغانستان پس از طالبان**، تهران: انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ص. ۱۷٤–۱۳۳.
۲٦. هاشمی، محمود(۱۳۸۰)، **تفکر دینی طالبان**، تهران: نشر موسسه فرهنگی ثقلین.

**ب) انگلیسی**

1. Ashutosh, Mirsa, (2003), “Rise of Religious Parties in Pakistan: Causes and Prospects”, **Strategic Analysis**, Vol.27, No. 2, pp. 186-215.
2. Kamran, Taher, (2010), “Evolution and Impact of Deobandi Islam in the Punjab”, **The Historian Journal of GCUL**, Vol.12. No. 4, pp.28- 50.

3. Roy, Oliver, (2002),“Islamic Radicalism in Afghanistan and Pakistan”, UNHCR, Writent Paper No. o6/2001. http://www.academia.edu/1453553/Islamic_Radicalism_in_Afghanistan_and_Pakistan,(Accessed on: 14/1/2014)
4. Robinson, Francis, (1988), **Varieties of South Asian Islam**, Center for Research in Ethnic Relation, Coventry: University of Warwick.
5. Tariq, Mohammad, (2010), **Deobandi Madaris, The Counterculture Context**, Perth: University of Western Australia.
6. I.C.G (International Crises Group), (2002), **Pakistan: Madrasas, Extremism and the Military**, Islamabad. Report, No.36, pp.1-29.
7. Wilson, John (2011), “Radical Islam's, Long War in Pakistan”, **ORF Discourse,** Observer Research Foundation, Vol. 5, No.12, http://www.Orfonline.org/cms/sites/orfonline/html/paper/pdf/willson1.pdf,(Accessed on: 14/1/2014).





مطالعات اوراسیای مرکزی، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان ۱۳۹٤، ص ۱-۱۸

# تأثیر جهانی‌شدن اقتصاد بر توسعهٔ اقتصادی قزاقستان

**فرهاد عطایی***
دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران

**عابد نوروزی زرمهری**
کارشناس ارشد مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دانشگاه تهران
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۱/۱۹ – تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۱۱/۲۰)

## چکیده
با فروپاشی اتحاد شوروی، جمهوری‌های استقلال‌یافته از آن، ریشهٔ مشکلات اقتصادی خود را در به‌کارگیری سیاست‌های اقتصادی کمونیستی در زمان اتحاد شوروی دانستند و به‌سوی نظام بازار آزاد حرکت کردند. حرکت این کشورها در دوران گذار اقتصادی به‌صورت طبیعی با فرایند جهانی‌شدن در ارتباط است. با توجه به جهانی‌شدن اقتصاد که در ارتباط کامل با کنش‌گران اقتصادی بین‌المللی است، کشورهایی که ظرفیت جذب این کنش‌گران را داشته باشند، می‌توانند از این فرایند بیشترین استفاده را ببرند. در این نوشتار تأثیر شاخص‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، تجارت خارجی و وجوه کارگری بر شاخص‌های توسعهٔاجتماعی- اقتصادی در جمهوری قزاقستان بررسی می‌شود. با بررسی آمارهای کمی و کیفی این کشور بر موفق‌بودن قزاقستان در جذب بهتر شاخص‌های جهانی‌شدن نسبت به کشورهای دیگر آسیای مرکزی و تأثیر بیشتر این شاخص‌ها بر توسعهٔاجتماعی- اقتصادی آن تأیید شده است. قزاقستان با تلاش بیشتر در آزادسازی‌های اقتصادی، توسعهٔاقتصادی- اجتماعی بیشتری را تجربه کرده است.

## کلیدواژه‌ها
تجارت خارجی، توسعهٔاقتصادی، جهانی‌شدن اقتصاد، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، قزاقستان، وجوه کارگری.

* E-mail: atai@ut.ac.ir







**مقدمه**

در دو دهۀ اخیر در حوزۀ علوم اجتماعی فرایند جهانی‌شدن به‌عنوان گفتمانی رایج شناخته شده است. به باور برخی، دورنمای جهانی‌شدن، توسعۀ بازار جهانی سرمایه‌داری، نابودی دولت‌های ملی، گردش پرشتاب‌تر کالا، اطلاعات و شکل‌های فرهنگی است (حمیدی و سرفرازی، ۱۳۹۰، ص.۵). در تعریفی کوتاه از جهانی‌شدن بیان می‌شود: «جهانی‌شدن عبارت است از افزایش آزادی تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی و یکپارچه‌شدن اقتصادهای ملی در این فرایند» (گریسولد، ۱۳۸۵، ص. ۲۷۷) رهیافت‌های مختلفی به بررسی این موضوع پرداخته‌اند که شناخت این رهیافت‌ها تبیین موضوع جهانی‌شدن را آسان می‌کند. رهیافت‌های جامعه‌شناختی، مارکسیستی، واقع‌گرایانه و لیبرالی در تبیین این فرایند نظرهایی را بیان کرده‌اند.

در رهیافت جامعه‌شناختی گیدنز با نگاه جامعه‌شناسانۀ خود قسمت‌هایی از نظر هاروی در باب فشردگی فضا و زمان را قبول کرد. گیدنز جهانی‌شدن را مهم‌ترین مؤلفه مدرنیته متأخر می‌داند و آن را قابل توجه‌ترین موضوع در جامعه‌شناسی مدرن تلقی می‌کند. وی جهانی‌شدن را «فرایند بهم وابستگی روزافزون ما» تعریف می‌کند (گیدنز، ۱۳۸۸، ص. ۳۷). علاوه بر گیدنز، رابرستون به آگاهی انسان‌ها از تعلق به داشتن جهانی واحد اشاره می‌کند. در رهیافت مارکسیستی به نظر والرشتاین جهانی‌شدن گفتمانی برخاسته از ایدئولوژی توجیه‌گر نظام جهانی سرمایه‌داری است که می‌خواهد شرایط جدید بهتری را پیش روی مردم جهان ترسیم کند.

در رهیافت دیگر، واقع‌گرایان برخلاف لیبرال‌ها و مارکسیست‌ها نگرشی اقتصادی به پدیده‌ها ندارند. آنها عامل تعیین‌کننده در پدیده‌ها را سیاست می‌دانند. از دید مخالفان واقع‌گرایی چون در ماهیت آن نگرش، دولت محور همۀ تجزیه و تحلیل‌ها است این نگرش نمی‌تواند تمام ابعاد و زوایای جهانی‌شدن را تبیین کند؛ زیرا در بحث جهانی‌شدن خود دولت به چالش کشیده می‌شود (مردانی گیو، ۱۳۸۰، ص. ۳۶). کنت والتز در نظریه‌های نوواقع‌گرایانۀ خود نسبت به «وابستگی متقابل» نگاه منفی نشان می‌دهد و وابستگی متقابل را به‌عنوان پایۀ جهانی‌شدن می‌داند، اما لیبرال‌ها معمولاً فرد را عامل اصلی در اقتصاد سیاسی می‌دانند و معتقدند که افراد به‌صورت عقلانی عمل می‌کنند و به‌دنبال به حداکثر رساندن مطلوبیت هستند که این کار را از راه جایگزینی کالا انجام می‌دهند. لیبرال‌ها به شبکۀ تارهای عنکبوتی‌شکلی باور دارند که تنها دولت‌ها را کنش‌گران اصلی ندانسته و در کنار آن‌ها سازمان‌های خصوصی، شرکت‌های چندملیتی و سازمان‌های بین‌المللی را نیز بازیگران مؤثر می‌دانند.

**جهانی‌شدن اقتصاد**

جهانی‌شدن فرایندی است که ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دارد. اما اصلی‌ترین موتور محرک رقابت را در جهانی‌شدن می‌توان در بعد اقتصادی آن یافت که طیف گسترده‌ای از تحولات مانند اقتصاد مجازی، تحول در سرمایه‌داری، شیوهٔ تولید نوین و تغییر در قواعد بازی را شامل شده است (قوام، ۱۳۸۶، ص. ۷۹). جهانی‌شدن شاخص‌هایی دارد که اصلی‌ترین آن‌ها سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی[1]، تجارت جهانی و دربارهٔ برخی از کشورها وجوه کارگری[2] است.

**سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی**

انکتاد[3]، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را این‌گونه تعریف می‌کند: «سرمایه‌گذاری که متضمن مناسبات بلندمدت بوده و منعکس‌کنندهٔ کنترل و نفع مسلم شخصیت حقیقی یا حقوقی مقیم یک کشور در شرکتی واقع در خارج وطن سرمایه‌گذار باشد». به‌نظر کوین، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نوعی سرمایه‌گذاری است که با هدف کسب منفعت دائمی و همیشگی در مؤسسه‌ای مستقر در کشوری غیر از کشور سرمایه‌گذار صورت گیرد و نتیجهٔ آن کسب حق رأی مؤثر در مدیریت شرکت یا مؤسسه است. در مطالعاتی که بر روی شصت و نه کشور در حال توسعه در سال ۱۹۹۵ انجام شد، دربارهٔ تأثیرات سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نتایج زیر به‌دست آمد:

۱. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به مراتب بسیار بیشتر از سرمایهٔ داخلی به رشد کمک می‌کند،

۲. افزایش این سرمایه‌گذاری‌ها در بلندمدت می‌تواند با بهره‌وری بالاتر سرمایهٔ انسانی برای کل اقتصاد مؤثر باشد که نشان‌دهندهٔ اثرهای مثبت این موضوع از راه مسائلی مانند آموزش کارگران است (علیشیری و ایزدی، ۱۳۷۹، ص. ۲۰۱). همچنین حضور سرمایه‌گذاران خارجی می‌تواند به‌عنوان اهرم فشار در حوزهٔ سیاست خارجی به کمک کشورهای جهان سوم بیاید (امیراحمدی، ۱۳۷۹، ص. ۱۵۸).

---

1. Foreign Direct Investment
2. Labor remittance
3. United Nations Conference on Trade and Development







### تجارت خارجی

تجارت خارجی را هنگامی یکی از عناصر مؤثر در فرایند جهانی‌شدن می‌دانند که با آزادسازی تجاری همراه شود. به‌دنبال جهانی‌شدن، میزان تجارت افزایش یافته است و بدین ترتیب یکی از راه‌های ارزیابی اثر فرایند جهانی‌شدن بر یک کشور بررسی تأثیر تجارت خارجی بر رشد آن است (آذربایجانی، ۱۳۸۲، ص. ۱۹۵). آزادسازی رژیم‌های تجاری ملی از الزامات مهم جهانی‌شدن اقتصاد است. سازمان تجارت جهانی هم تسهیلات قانونی مناسبی را برای کشورها فراهم کرده است؛ اما آنها با احتیاط زیادی در این مسیر گام گذاشتند.

### وجوه کارگری

در طول دو دهۀ‌گذشته حواله‌های ارسال‌شده توسط کارگران از یک کشوری که در آن مشغول به‌کار هستند به کشور اصلی خودشان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع جریان مالی خارجی در کشورهای در حال توسعه شناخته شده است (Kapur, 2006, p.1). برای بسیاری از کشورهای منطقۀ آسیای مرکزی بعد از فروپاشی اتحاد شوروی این حواله‌ها به‌عنوان بزرگ‌ترین منبع اقتصادی در حوزۀ جهانی‌شدن بعد از سرمایه‌گذاری خارجی و کمک‌های خارجی مطرح است (Mansoor, 2006, p.57).

### جهانی‌شدن اقتصاد و توسعۀ اجتماعی اقتصادی

توسعۀ اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هر ملتی نتیجۀ تحول فکری و تغییر در اندیشه و افکار آن‌ها است تا در سایۀ این تغییر و تحول استعدادهای فکری انسانی از بالقوه به بالفعل تبدیل‌شده و از منابع تولید و طبیعی بهره گرفته شود. برای تأثیرگذاری مثبت و مفید فرایند جهانی‌شدن بر توسعۀ یک کشور، تحقق چند مورد لازم به‌نظر می‌رسد:

- تغییر در نگرش، بینش و تفکر دولت‌مردان و مدیران برای ورود به فرایند جهانی‌شدن با اطلاع‌رسانی و تبلیغات،
- تغییر قوانین و مقررات به‌ویژه در مواردی که مانع ورود به سازمان‌های بین‌المللی می‌شود. مانند سرمایه‌گذاری خارجی،
- تغییرات ساختاری در اقتصاد، خصوصی‌سازی برای ورود به تجارت جهانی،
- توجه جدی به فرایند جهانی‌شدن در برنامه‌های توسعه و بودجه‌های کشور،
- تغییر دیدگاه تدوین برنامه‌ها و سیاست‌های کشور از بخشی به منطقه‌ای. (سعیدی، ۱۳۸۵، ص. ۴۰)

### نگاهی به قزاقستان

منطقهٔ آسیای مرکزی پهنهٔ جغرافیایی غنی است که به‌نظر برخی همانند عربستان سعودی ذخایر قابل ملاحظهٔ نفت و گاز دارد. این موضوع سبب شد که برخی نظریه‌پردازان، نظریهٔ خلیج فارس دوم را برای تبیین ویژگی‌های آن به‌کار برند (رفیع و جانباز و شیرخانی، ۱۳۸۷، ص. ۶۳). قزاقستان غنی‌ترین کشور این منطقه از نظر منابع است و با ۳۶/۶ میلیارد بشکه ذخایر اثبات‌شده، جزء ۱۰ کشور برتر صنعت نفت جهان است (صادقی، ۱۳۹۲، ص. ۹۸-۹۷).این منابع ارزشمند دولت قزاقستان را امیدوار به افزایش صادرات نفت به سایر نقاط جهان کرده است. در نواحی جنوبی آن پنبه و در زمین‌های شمالی آن غلات، گندم و علوفه کشت می‌شود. این کشور پلی راهبردی میان روسیه و آسیا به‌شمار می‌رود. تا دسامبر ۱۹۹۱ برنامه‌ریزی اقتصادی برای این کشور مانند دیگر جمهوری‌های پیشین اتحاد شوروی در مسکو انجام می‌شد؛ اما در سال‌های بعد از استقلال این کشور با جدیت و شتاب به‌سوی پیشرفت‌های اقتصادی به‌ویژه از راه سرمایه‌گذاری غربی و خصوصی‌سازی اموال دولتی حرکت کرد (لطفیان، ۱۳۹۰، ص. ۷۱).

### اقتصاد قزاقستان در زمان اتحاد شوروی

سیاست اشتراکی‌کردن اجباری کشاورزی استالین که برآمده از ماهیت اشتراکی ایدئولوژی مارکسیستی بود، سبب برهم‌خوردن ساختار اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی و از جمله قزاقستان شد. برنامه‌های پنج سالهٔ استالین در بسیاری از جنبه‌ها موفق بود؛ با وجود این، هزینه‌های انسانی زیادی نیز برای اتحاد شوروی در پی‌داشت. اتحاد شوروی از نظر شاخص‌های مورد بحث ما به‌شدت منزوی بود و سهم این شاخص‌ها در تولید ناخالص آن نیز اندک بود. در زمینهٔ سرمایه‌گذاری خارجی بیشتر سرمایه‌گذاری‌ها در زمینهٔ امور نظامی انجام می‌گرفت. این کشور در زمان اتحاد شوروی مسئول تولید انرژی و مواد معدنی برای بازار صنعتی اورال و سیبری مرکزی بود.

### اقتصاد قزاقستان بعد از استقلال

اقتصاد قزاقستان در سال‌های بعد از استقلال بیش از هر چیز بر منابع طبیعی به‌ویژه نفت و گاز وابسته است. درصد بالایی از تولید ناخالص داخلی این کشور را صادرات نفت خام تشکیل می‌دهد. افزون بر آن، قزاقستان معادن فلزی مختلفی دارد‌که در سال‌های بعد از استقلال به بهره‌برداری از آن‌ها توجه شد؛ اما برای اکتشاف و استخراج بهینه از این منابع نیاز شدیدی به سرمایه‌گذاری خارجی احساس شد. همچنین برای رقابت‌پذیری در بازار مواد اولیه سرمایه‌گذاری توسط سرمایه‌گذاران خارجی امری حیاتی محسوب می‌شود (Loung, 2001, p.381). بخش







انرژی را می‌توان موتور توسعهٔ اقتصادی قزاقستان به‌شمار آورد و بخش صادرات مواد معدنی را هم می‌توان به‌عنوان پرکنندهٔشکاف صادرات این کشور دانست. قزاقستان ریشهٔمشکلات اقتصادی را در اقتصاد بازمانده از اتحاد شوروی دانست و در راه اصلاحات اقتصادی گام برداشت.

**برنامهٔ اصلاحات اقتصادی قزاقستان**

برنامهٔ اصلاحات اقتصادی قزاقستان در اصلاحات نظام‌مند، سیاست تثبیت، سیاست تجاری و سیاست نرخ ارز تقسیم می‌شود:

**الف) اصلاحات نظام‌مند**

۱. آزادسازی قیمت‌ها: قزاقستان دومین کشور بعد از روسیه بود که در اوراسیای مرکزی آزادسازی قیمت‌ها را انجام داد. در این کشور ۸ درصد از قیمت عمده‌فروشی و ۸۵ درصد از قیمت خرده‌فروشی آزاد شد که نتیجهٔ آن بالارفتن قیمت برای مصرف‌کننده بود،

۲. خصوصی‌سازی: قزاقستان کشوری است که در سال‌های ابتدایی استقلال، سیاست‌های اقتصادی خود را همگام با روسیه دنبال می‌کرد. بنابراین این کشور بعد از آغاز اصلاحات اقتصادی روسیه در زمینهٔ خصوصی‌سازی، در سال ۱۹۹۱ خصوصی‌سازی را با پایه‌گذاری کمیتهٔ املاک دولتی قزاقستان آغاز کرد (Pomfret, 1995, p.90). تمرکززدایی که از عملکردهای بهبودبخش استفاده از منابع است، از راه اجاره‌های ۹۹ ساله در سال‌های ابتدایی و رسمیت‌شناختن مالکیت خصوصی در قانون مالکیت زمین برای استفاده‌های کشاورزی و ساخت‌وساز بعد از سال ۲۰۰۰ انجام گرفت (Pomfret, 2006, p.43)،

۳. اصلاحات بازار کار: دولت برای پایین نگه‌داشتن میزان بیکاری از ابتدا اصلاحاتی را انجام داد. انعطاف‌پذیری در دستمزدها از سال ۱۹۹۲ و در قانونی، چانه‌زنی میان کارگر و کارفرما به تصویب رسید. در سال ۱۹۹۶ در قانونی، اجازهٔ اعتصاب و اعتراض به کارگران نسبت به دستمزدها داده شد،

۴. اصلاحات بخش مالی: در آستانهٔ استقلال در قزاقستان هیچ‌گونه بانک مستقل و مؤسسهٔ مالی وجود نداشت. از مشکلاتی که در ابتدا دامن‌گیر دولت شد، اعتمادنداشتن مشتریان نسبت به نظام بانکداری جدید بود. شاید دلیل اصلی عملکرد اندک بانک‌های قزاقی در آن زمان را بتوان تورم بیش از اندازهٔ اقتصاد قزاقستان قبل از سال ۲۰۰۰ دانست. از سال ۲۰۰۰ به بعد در اثر ثبات تورم، عملکرد بانک‌ها بهبود پیدا کرد. در سال‌های بعد از سال ۲۰۰۰ دولت سیاست‌های مالی حساب‌شده‌ای را آغاز کرد. این سیاست‌ها در زمانی صورت گرفت که درآمدهای مالیاتی

کشور افزایش داشت و قیمت جهانی انرژی بالا رفته بود که سبب شده بود تا درآمد کشور از حد پیش‌بینی شده نیز بالاتر رود (Larsson, 2010, pp.19-20).

**ب) سیاست‌های تثبیت اقتصادی**

قزاقستان در سال ۱۹۹۱ با کسری بودجه مواجه بود. مالیات تنها توسط بنگاه‌های اقتصادی دولتی پرداخت و به‌وسیلهٔ نظام بانکی دولت جمع‌آوری می‌شد. در سال ۱۹۹۲ سیستم قدیمی جمع‌آوری مالیات تغییر کرد. نرخ اولیهٔ مالیات بر ارزش افزوده ۲۸ درصد بود که تا ۲۰ درصد نیز کاهش پیداکرد. دولت برای مبارزه با تورم در سال ۱۹۹۴ بعد از معرفی تنگه به‌عنوان پول ملی برنامهٔ ثبات پولی را براساس پول جاری کشور آغاز کرد (De Broeck,1998, p.31). در سال ۱۹۹۵ بانک ملی قزاقستان برنامه‌ای را برای کاهش تورم و ثبات نرخ ارز آغاز کرد. این برنامه مهم‌ترین تلاش این کشور برای حرکت به‌سوی رشد اقتصادی بود.

**ج) تجارت و نرخ ارز**

تجارت خارجی قزاقستان در سال ۱۹۹۱ و با فروپاشی اتحاد شوروی آغاز شد. با ایجاد سازمان کشورهای مستقل هم‌سود[1] و فروپاشی اتحاد شوروی، قزاقستان تجارت خارجی خود را در درون این سازمان و با روسیه آغاز کرد. میزان تجارتش با دیگر کشورهای این سازمان بسیار ناچیز بود. پرداخت‌های تجاری جمهوری‌ها در زمان اتحاد شوروی از راه توازنی میان بانک‌های ملی جمهوری‌ها و گاس بانک تسویه می‌شد.

**وضعیت شاخص‌های جهانی‌شدن اقتصاد در جمهوری قزاقستان**

**وجوه کارگری در قزاقستان**

در دنیای جهانی‌شدهٔ امروز، میلیون‌ها نفر در خارج از مرزها با ارسال وجوه ارسالی می‌توانند زندگی خانواده‌های خود را تأمین کنند. روسیه و قزاقستان مهم‌ترین کشورهای میزبان برای مهاجران کشورهای فقیر آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی هستند و تنها تعداد کمی از مهاجران موفق شدند تا به اروپا و آمریکای شمالی مهاجرت کنند (Juraev, 2008, p.5).

در زمینهٔ این شاخص، قزاقستان به‌عنوان مقصد کارگران مهاجر مطرح است.این کشور از سال ۲۰۰۰ تبدیل به دومین مقصد مهاجرت‌های کارگری بعد از فدراسیون روسیه در منطقه شد. هرچند که در قزاقستان حقوق کارگران پایین‌تر از روسیه است؛ اما شرایط اقامت و کسب

1. Commonwealth of Independent States (CIS)







تابعیت در این کشور ساده‌تر است (Laruelle, 2008). از دیگر دلایل مهم این موضوع وجود منابع اقتصادی ارزشمند قزاقستان است که درآمد سرانهٔ این کشور را نسبت به دیگر کشورها بالا برده و سبب جذب کارگران از نقاط مختلف شده‌است. در سال ۱۹۹۸ به‌دنبال بحران اقتصادی روسیه، قزاقستان تبدیل به مقصد نهایی برای کارگران مهاجر در آسیای مرکزی شد. از یک جهت قزاقستان برای مهاجران، منطقهٔ امن‌تری نسبت به روسیه به‌حساب می‌آید و آن‌هم بیگانه‌ترسی موجود در فرهنگ روسی است که گاهی با اقدامات خشونت‌آمیز همراه می‌شود (Anderson, 2009, p.5).افزون بر برتری‌های یادشده درآمد کارگری در این کشور بالاتر از میزان مشابه در کشورهای همسایه است (Laruelle,2008).

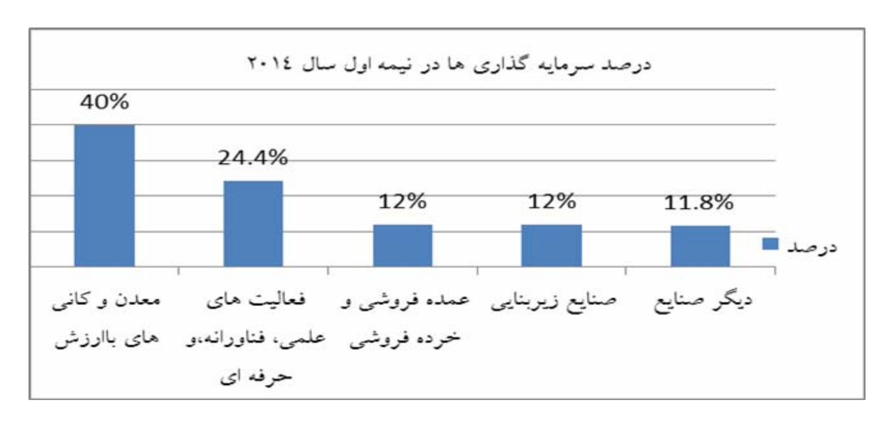
مهاجرت کارگران در قزاقستان به دو صورت قانونی و غیر قانونی انجام می‌شود. دولت با وضع قوانین، برای مبارزه با مهاجرت‌های غیر قانونی تلاش می‌کند؛ اما آمارها نشان‌دهندهٔ سوءاستفادهٔ بنگاه‌های اقتصادی است. مهاجرت‌های غیر قانونی بیشتر از سوی همسایه‌های نزدیک انجام می‌شود (Laruelle, 2008). این موضوع نشان‌دهندهٔ نیاز واقعی آن‌ها به کار در قزاقستان است. نتیجهٔ این امر برای قزاقستان خروج ارز از کشور و بیشترشدن شکاف طبقاتی است.

### سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی

بعد از استقلال و بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۵ کاهش شدید تولید ناخالص داخلی و مشکلات فراوان، اقتصاد کلان قزاقستان را با مشکل روبه‌روکرده بود. بحران مالی آسیا و روسیه نیز تأثیر نامطلوبی در این کشور گذاشت. اما از سال ۲۰۰۰ به بعد با بالارفتن قیمت نفت و فلزات که صادرات مهم قزاقستان را تشکیل می‌دهد، اوضاع بهبود پیداکرد. ثبات سیاسی قزاقستان، منابع غنی طبیعی، محل ژئوپلیتیکی سودمند، نیروی انسانی ارزان و روابط با ثبات میان اقوام از ویژگی‌های مثبت مورد توجه سرمایه‌گذاران است. از دیگر برتری‌های قزاقستان برای سرمایه‌گذاری می‌توان به فرصت برای ایجاد سهم در بازار ۱۶ میلیونی اشاره داشت که البته به‌دلیل توجه بیشتر به بخش منابع زیرزمینی این موضوع نادیده گرفته شده است. از جمله خطرهایی که سرمایه‌گذاران در قزاقستان با آن روبه‌رو هستند می‌توان به آسیب‌پذیری اقتصاد قزاقستان نسبت به نوسانات قیمت نفت، فشار سیاسی، فساد گسترده، زیرساخت‌های توسعه‌نیافته و بازارهای داخلی کوچک با قدرت خرید پایین اشاره کرد. البته از مهم‌ترین مشکلات، غیر قابل پیش‌بینی بودن ایجاد و اجرای قوانین است (Raiser,2001).

**بخش‌های سرمایه‌گذاری‌خارجی در قزاقستان**

شرکت‌های آمریکایی بیشترین میزان سرمایه‌گذاری را در قزاقستان دارند. اما در کنار آن شرکت‌هایی از انگلستان، ایتالیا، کانادا، کرهٔجنوبی، چین و روسیه حضور دارند. در نمودار ۱ سرمایه‌گذاری‌های انجام‌شده در بخش‌های مختلف اقتصاد این کشور در نیمهٔ اول سال ۲۰۱۴ نشان داده شده است.




**نمودار ۱. درصد سرمایه‌گذاری‌ها در نیمهٔ اول سال ۲۰۱۴**

(منبع نویسندگان براساس آمار سایت: http://strategy2050.kz)

**الف) بخش نفت و گاز**

بعد از روسیه بیشترین تولید روزانهٔ نفت در جامعهٔ کشورهای مستقل هم‌سود، از آن قزاقستان است. در سپتامبر ۱۹۹۷ گفت‌وگو با شرکت چینی بر سر میدان نفتی اقتوبه درست در زمانی که این شرکت در مناقصهٔ اوزن مونای گاز و ساخت خط لوله از غرب قزاقستان به چین پیروز شده بود به اطلاع عموم رسید (IPR, 1997). شرکت ملی نفت چین با امضای این قرارداد ۳۲۵ میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرد و تعهدهایی را امضا کرد که مبلغ ۴ میلیارد دلار در بیست سال آینده پرداخت کند. در سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۵ بیش از ۵۰۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرد (Alfa Capital Kazakhstan, 1998). شرکت ملی نفت چین در سال ۲۰۰۰ موافقت‌نامه‌ای را برای توسعهٔ محلی به مبلغ ۲ میلیون دلار با مقامات محلی امضا کرد و بازسازی یک ایستگاه پالایش نفت را در منطقه عهده‌دار شد. تولید نفت این شرکت در سال ۲۰۰۰ از ۲/۳ میلیون تن به ۲/۶ میلون تن رسید (IPR, 2001).

شرکت‌های نفتی در یک کشور نفت‌خیز بیشتر در سه حوزهٔ اکتشاف، استخراج و انتقال فعالیت می‌کنند. شرکت نفتی شورون در آوریل ۱۹۹۳ قراردادی ۲۰ میلیارد دلاری برای راه







اندازی دوبارهٔ میدان نفتی تنگیز با جمهوری قزاقستان امضا کرد. بنا بر موافقت‌های انجام‌شده، مشارکت اقتصادی بین دولت قزاقستان و این شرکت به‌نام تنگیزشوراویل[1] با مالکیت مشترک دولت قزاقستان و شرکت شورون برای تولید ۳۴۰ هزار بشکه در روز تا ۲۰۰۲ و ۷۵۰ هزار بشکه تا ۲۰۱۰ ایجاد شد (Sukhoruchenko, 2007, p.105). طرح نفتی تنگیز برای دولت قزاقستان در حکم مخزن پولی است به همین دلیل مقامات قزاقستان به‌شکل رسمی اعلام کردند که مناقشات با شرکت ایتالیایی آنی مبارزه بر ضد سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی نیست، بلکه تأخیرهای انجام‌شده در طرح کاشغان دلیل این برخوردها است. شورون در مدت هشت سال حدود یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار در برنامه‌های زیست‌محیطی در قزاقستان هزینه کرده است. اختلافی که پیش‌تر در سال ۲۰۰۷ بین شورون با مقامات قزاقستان بروز کرده بود، با موافقت این شرکت با سرمایه‌گذاری ۸۶۶ میلیون دلار بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ برای بهبود وضعیت زیست‌محیطی، حل شد (سایت اطلاع‌رسانی نفت و انرژی، ۱۳۸۶). با توجه به حمایت‌های قزاقستان از سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی، کنسرسیوم تنگیزشوراویل در سال ۲۰۱۰ در مجموع ۲۵ میلیون و ۹۰۰ هزار تن نفت خام تولید کرد. همچنین وزارت نفت و گاز قزاقستان می‌خواهد تا تولید سالانه را تا سال ۲۰۱۵ به ۱۰۰ میلیون تن و تا سال ۲۰۲۰ به ۱۳۰ میلیون تن برساند (سایت اطلاع‌رسانی نفت و انرژی، ۱۳۹۰).

با توجه به غنی‌بودن قزاقستان از نظر منابع هیدروکربنی می‌توان قزاقستان را تنها کشوری در منطقهٔ خارج نزدیک دانست که توان برهم‌زدن تسلط روسیه بر انرژی کشورهای مستقل هم‌سود را دارد. ازاین‌رو افزون بر شرکت لوک‌اویل شرکت‌های روسی دیگری مانند گازپروم، روس‌نفت و لوکوس در حال رقابت برای اکتشاف و استخراج در قزاقستان هستند. فعالیت مهم لوک‌اویل در قره‌چاقاناک است. افزون بر مشارکت در میدان نفتی تنگیز در خط لولهٔ کنسرسیوم، ۱۲ درصد سهم دارد (Vahtra, 2005, p.22).

### ب) بخش معدن

هرچند قزاقستان افزون بر داشتن میدان‌های وسیع نفتی و گازی، معادن ثروتمندی در نقاط مختلف دارد؛ اما از ابتدای استقلال کمتر توجهی به سرمایه‌گذاری در بخش معادن قزاقستان صورت گرفته است. این بی‌توجهی درحالی است که بخش معدن ۳۰ درصد از صادرات، ۱۶ درصد از تولید ناخالص داخلی و ۱۹ درصد از کل اشتغال صنعتی را دربرمی‌گرفت (World Bank , 2001, p.1). در بخش اکتشاف‌های معادن جدید، سرمایه‌گذاری در قزاقستان همواره

1. Tengizchevroil

پایین بوده است که از دو دلیل ناشی می‌شود. اولین دلیل را می‌توان در دسترسی پایین به بازارهای مالی بین‌المللی و دومین دلیل را هم در قیمت پایین مواد معدنی دانست. اما به‌تدریج در سال‌های اخیر سرمایه‌گذاری‌ها در این بخش نیز افزایش یافته‌است.

از میان معادن موجود در قزاقستان معادن روی و مس برای سرمایه‌گذاران اهمیت زیادی دارند که شرکت گانکور سوئیس در معادن روی این کشور و شرکت سامسونگ کرهٔ جنوبی بر معادن مس آن سرمایه‌گذاری کرده‌اند. در سال‌های بعد از استقلال، سرمایه‌گذاری در بخش معدنی قزاقستان نوسان داشته است؛ اما می‌توان گفت که در دورهٔ ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۷ صنایع استخراجی قزاقستان حدود ۳۰/۷ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی داشته است که در حدود ۷۶ درصد از کل این سرمایه‌گذاری‌ها را در این کشور منابعی مانند زغال سنگ، سنگ آهن، مس، اورانیوم و طلا به‌خود جلب کرده است (لطفیان، ۱۳۹۰،ص.۶۴).

## ج) صنایع دیگر

از سرمایه‌گذاران مهم صنعتی در قزاقستان شرکت آرسلورمیتال[1] است. این شرکت در بخش صنعت فولاد سرمایه‌گذاری کرده است. نقش سرمایه‌گذاری‌های آرسلورمیتال در توسعهٔ جوامع محلی، استخراج معادن و صنعت فولاد و کل اقتصاد قزاقستان، تأثیرات جهانی‌شدن اقتصاد را بر توسعهٔ جوامع بر ما معلوم می‌کند. افزون بر آن، شرکت فیلیپ موریس[2] در تولید محصولات دخانیاتی و ماکروسافت در تولیدات فناوری اطلاعات از جمله دیگر سرمایه‌گذاران بزرگ در قزاقستان هستند.

### تجارت خارجی

تلاش‌های قزاقستان در طول دو دههٔ‌گذشته، این کشور را به محلی مناسب برای تجارت بین‌المللی تبدیل کرده است. موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای در این کشور کاهش پیدا کرده است. صادرات این کشور تحت سلطهٔ سوخت و انرژی است و واردات آن بیشتر ماشین‌آلات و مواد غذایی هستند. چین، روسیه و اتحادیهٔ اروپا شریک‌های اصلی تجاری این کشور محسوب می‌شوند. شاخص استاندارد بررسی میزان بازبودن تجارت و رشد در تجارت، بررسی نسبت تجارت کالا و خدمات در تولید ناخالص داخلی است. قزاقستان در این نسبت با کاهش حدود ۸۰ درصدی در نیمهٔ سال ۱۹۹۱ روبه‌روشد و در سال ۱۹۹۸ بعد از بحران مالی روسیه، باز هم

---

1. ArcelorMittal
2. PMI







شاهد کاهش ۶۰ درصدی در این نسبت به قبل از استقلال بود. در سال ۲۰۰۰ سیر نزولی ناشی از پایان دوران بحران و بعد از بحران و بالارفتن قیمت نفت در این شاخص را شاهد هستیم. رشد در تجارت خارجی قزاقستان معلول افزایش در تولید و صادرات نفت از سال ۲۰۰۰ تا به امروز است. تولید نفت قزاقستان در سال‌های بعد از ۲۰۰۰ پیشرفت خوبی داشت. تا جایی که در سال ۲۰۰۹ به ۱/۶۲میلیون بشکه در روز رسید. بازده سه حوزهٔ نفت‌خیز این کشور تا سال ۲۰۱۵ به ۲ میلیون بشکه در روز خواهد رسید (لطفیان، ۱۳۹۰، ص. ۶۹). افزون بر صادرات نفت، افزایش صادرات گاز، فلزات و دیگر مواد علت اصلی افزایش صادرات بوده است. از نظر ارزش صادرات، نفت ۴۳ درصد از مجموع صادرات در سال ۲۰۰۲ را تشکیل می‌داد که این شاخص در سال ۲۰۱۰ به ۵۷ درصدرسید. می‌توان این افزایش صادرات را ناشی از آزادسازی‌های تجاری تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای دانست (IMF,2011, p. 17).

**جغرافیای تجاری قزاقستان**

میزان تجارت قزاقستان با دیگر کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز بسیار ناچیز بوده است. برای نمونه، در سال ۲۰۱۱ تنها ۳ درصداز تجارت خارجی قزاقستان را دربرمی‌گرفت. اتحادیهٔ اروپا یکی از مهم‌ترین طرف‌های تجاری قزاقستان است. ارتباط میان قزاقستان و اتحادیهٔ اروپا بیشتر دربارهٔ موضوع‌های تجاری و سرمایه‌گذاری بوده است. از سال ۲۰۰۲ گفت‌وگو دربارهٔ انرژی، حمل و نقل و غیره نیز مطرح شد. در ژوئن ۲۰۰۶ وزارت حمل و نقل و ارتباطات قزاقستان و کمیسیون اروپا یادداشت‌هایی برای گسترش شبکه‌های حمل و نقل در زمینهٔ پیوستن قزاقستان به شبکهٔ حمل و نقل پان اروپایی تنظیم کردند. فکر نزدیکی و رابطهٔ مناسب با چین، سه هدف تمامیت ارضی، استقلال ملی و شاید مهم‌تر از همه توسعهٔ اقتصادی را برای قزاقستان تضمین می‌کند (Weitz, 2012). چین نیز از شریک‌های اصلی تجاری قزاقستان به‌شمار می‌رود. صادرات اصلی چین به قزاقستان پوشاک، مواد چرمی، کالاهای پلاستیکی، ماشین‌آلات و محصولات الکتریکی است. صادرات مهم قزاقستان به چین را مس، سوخت، قیر طبیعی و دیگر فلزات تشکیل می‌دهد.

**بررسی آماری تأثیر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بر شاخص‌های توسعهٔ قزاقستان**

تحلیل همبستگی میان داده‌های مربوط به شاخص‌های جهانی‌شدن و توسعهٔاقتصادی - اجتماعی در این کشور روشنگر و راهنمای تأثیرات جهانی‌شدن در این کشور است. در میان شاخص‌های جهانی‌شدن سرمایه‌گذاری خارجی اهمیت زیادی دارد.به این ترتیب میزان سرمایه‌گذاری خارجی در این کشور از سال ۱۹۹۴ تا سال ۲۰۰۹ با هر یک از شاخص‌های توسعهٔ اجتماعی

اقتصادی سنجیده شده است. بنا بر بررسی‌ها، ۸۴ درصد از تغییرات درآمد سرانه، ۶۵ درصد از سال‌های تحصیل مورد انتظار و متوسط سال‌های تحصیل و ۸۱ درصد از امید به زندگی در قزاقستان با میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در این کشور همبستگی دارد. نمودارهای ۲، ۳ و ۴ این همبستگی‌ها را نشان می‌دهد.

| | ۲۰۰۰ | ۲۰۰۵ | ۲۰۰۶ | ۲۰۰۷ | ۲۰۰۸ | ۲۰۰۹ |
|---|---|---|---|---|---|---|
| سال های تحصیل مورد انتظار | ۱۲/۳ | ۱۴/۹ | ۱۵ | ۱۵ | ۱۵/۱ | ۱۵/۱ |
| سرمایه گذاری خارجی | ۱/۲ | ۲/۵ | ۷/۶ | ۱۱/۹ | ۱۶/۸ | ۱۴/۲ |

برحسب میلیارد دلار

**نمودار۲. همبستگی سرمایه‌گذاری خارجی و سال‌های تحصیل مورد انتظار قزاقستان**

(منبع: نویسندگان، براساس داده‌های بانک جهانی www. World bank .org, 2010)

| | ۲۰۰۰ | ۲۰۰۵ | ۲۰۰۶ | ۲۰۰۷ | ۲۰۰۸ | ۲۰۰۹ |
|---|---|---|---|---|---|---|
| میانگین سال های تحصیل | ۷/۷ | ۱۰/۱ | ۱۰/۲ | ۱۰/۲ | ۱۰/۳ | ۱۰/۳ |
| سرمایه گذاری خارجی | ۱/۲ | ۲/۵ | ۷/۶ | ۱۱/۹ | ۱۶/۸ | ۱۴/۲ |

برحسب میلیارد دلار

**نمودار۳. همبستگی سرمایه‌گذاری خارجی و میانگین سال‌های تحصیل در قزاقستان**

(منبع: نویسندگان، براساس داده‌های بانک جهانی www. World bank .org, 2010)







| | ۲۰۰۰ | ۲۰۰۵ | ۲۰۰٦ | ۲۰۰۷ | ۲۰۰۸ | ۲۰۰۹ |
|---|---|---|---|---|---|---|
| امید به زندگی در بدو تولد | ٦٦ | ٦٦ | ٦٦ | ٦٧ | ٦٧ | ٦٨ |
| سرمایه گذاری خارجی | ۱/۲ | ۲/٥ | ۷/٦ | ۱۱/۹ | ۱٦/۸ | ۱٤/۲ |

برحسب میلیارد دلار

**نمودار۴. همبستگی سرمایه‌گذاری خارجی بر امید به زندگی در بدو تولد قزاقستان**
(منبع: نویسندگان، براساس داده‌های بانک جهانی www. World bank .org,2010)

این اعداد براساس داده‌های بانک جهانی و تحلیل همبستگی به‌دست آمده و درستی آن با آزمون فرض آماری سنجیده شده است. بنابراین سرمایه‌گذاری خارجی بالا در قزاقستان که در اثر برتری‌های این کشور برای سرمایه‌گذاران از یک‌سو و تلاش‌های دولت نظربایف برای ایجاد بستر مناسب در تغییر شاخص‌های توسعهٔ اجتماعی- اقتصادی این کشور بی‌تأثیر نبوده است.

**نتیجه**

بعد از استقلال، مشکلات اقتصادی ناشی از برهم‌خوردن ساختار اقتصادی اتحاد شوروی جمهوری قزاقستان را دربرگرفته بود. این موضوع سبب ایجاد دیدگاهی ضدکمونیستی و متمایل به غرب شد. توجه تصمیم‌گیران کلان سیاسی اقتصادی قزاقستان به توانایی‌های اقتصادی کشور و برنامه‌ریزی مناسب جهت استفاده از آن‌ها برای غلبه بر مشکلات سبب شد تا در آستانهٔ سال ۱۹۹۹ بسیاری از مشکلات ناشی از دگرگونی سیاسی مغلوب دولت قزاقستان شود. تأثیر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی برای قزاقستان، افزون بر تحلیل آماری انجام‌گرفته از راه کیفی نیز قابل اثبات است. درست است که افزایش قیمت مواد معدنی و نفت و گاز مهم‌ترین عامل غلبهٔ قزاقستان بر مشکلات اقتصادی و فراهم‌کنندهٔ توان مناسب برای رشد و توسعهٔ اقتصادی قزاقستان بوده است؛ اما نقش سرمایهٔ خارجی در فراهم‌کردن شرایط مناسب برای رسیدن به درجهٔ توانایی برای اکتشاف، استخراج و انتقال نفت و گاز و مواد معدنی، حیاتی است.

افزون بر سرمایهٔ خارجی، نقش عضویت قزاقستان در سازمان تجارت جهانی در سال‌های آتی بر توسعهٔ قزاقستان اهمیت دارد. مطالعات دربارهٔ این موضوع بیانگر سود اجتماعی معادل ۳/۷ درصد از تولید ناخالص داخلی و یا ۷/۶ درصد از مصرف کل کشور جمهوری قزاقستان است. این دستاوردها از چهار عامل اصلی تأثیر خواهد پذیرفت:

۱. دسترسی بهتر به بازارهای کشورهایی غیر از کشورهای مستقل هم‌سود در برخی محصولات،

۲. کاهش تعرفه،

۳. آزادسازی موانع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در بخش خدمات،

۴. حذف سیاست‌های محلی برای شرکت‌های نفتی چندملیتی همراه با معافیت از مالیات بر ارزش افزوده.

بنابراین با انجام این موارد، راه برای سرمایه‌گذاری خارجی هموارتر شده است و همراه با سرمایه‌گذاری بیشتر، تولید و در نتیجه تجارت خارجی نیز افزایش خواهد یافت.

تلاش‌های قزاقستان برای ایجاد محیطی آرام از راه موازنه میان قدرت‌های بزرگ، سبب سرمایه‌گذاری‌های خارجی در زمینه‌های مختلف به‌ویژه مواد اولیه شد که بالارفتن رشد اقتصادی در این کشور را درپی‌داشت. با افزایش رشد اقتصاد، زمینه برای توسعهٔ اجتماعی-اقتصادی در این کشور فراهم شد. سرمایهٔ خارجی در قزاقستان به‌دلیل حضور و فعالیت شرکت‌های خارجی، سبب افزایش رقابت اقتصادی در داخل کشور شده است. افزون بر آن شرکت‌ها و بنگاه‌های تولیدی داخلی قزاقستان، تلاش بیشتری را برای بین‌المللی‌شدن آغاز کرده‌اند. همچنین افزایش رقابت‌پذیری داخلی سبب بالارفتن عرضه و تقاضا و افزایش تولید شده است. فعالیت و سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی در قزاقستان موجب آشنایی تولیدکنندگان داخلی با فناوری‌های نوین تولیدی شده است. حضور سرمایه‌گذاران خارجی در قزاقستان و بالارفتن میزان سرمایه‌گذاری سبب پایین‌آمدن میزان بیکاری شده است. از دیگر تأثیرات مثبت سرمایه‌گذاران خارجی در قزاقستان توسعهٔ سرمایهٔ انسانی از راه استفادهٔ بهینه از آن است. شرکت‌های سرمایه‌گذار بین‌المللی به دانش‌ها و فناوری‌هایی برای آموزش، برنامه‌ریزی و توسعهٔ مدیریت مجهز هستند که در اثر حضور در قزاقستان به مدیران شرکت‌های داخلی انتقال داده می‌شود و به‌نظر می‌رسد که با توسعهٔ سرمایهٔ انسانی، استقلال اقتصادی قزاقستان به مرور تثبیت شود. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که شاخص‌های جهانی‌شدن، به‌ویژه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در توسعهٔ اجتماعی اقتصادی قزاقستان تأثیر مثبت داشته است و این موضوع در اثر توجه دولت قزاقستان به فراهم‌کردن شرایط مطلوب برای آن به‌وجود آمده است.







## منابع

### الف) فارسی


۱. آذربایجانی، کریم (۱۳۸۲)، «جهانی‌شدن همگرایی اقتصادی و تأثیر سرریزهای منطقه‌ای بر رشد درآمد سرانه»، **مجموعه مقالات جهانی‌شدن اقتصاد**، تهران: مؤسسه اطلاعات و پژوهش‌های بازرگانی.

۲. امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۷۹)، «سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای درحال توسعه»، **اطلاعات سیاسی اقتصادی**، شمارهٔ ۱۵۲-۱۵۱، فروردین و اردیبهشت، صص. ۱۴۰-۱۶۳.

۳. حمیدی، همایون ومهرزاد سرفرازی (۱۳۹۰)، «جهانی‌شدن و مدیریت منابع انسانی» **فصلنامهٔ مطالعات راهبردی جهانی‌شدن**، سال دوم، پیش شمارهٔ دوم، صص.۱-۴۰.

۴. رفیع، حسین ودیان جانباز و آمنه شیرخانی (۱۳۸۸)، «آسیای مرکزی: منطقه‌ای پویا برای فعالان امنیتی»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال دوم، شمارهٔ ۳، بهار و تابستان، صص. ۷۶-۶۱.

۵. سعیدی، احمد (۱۳۸۵)، «جهانی‌شدن و توسعهٔ اقتصادی»، **نشریه اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران**، آبان، شمارهٔ ۴۶۳، صص. ۳۸-۴۰.

۶. صادقی، سید شمس‌الدین (۱۳۹۲)، «ایران و تعامل‌های اقتصاد سیاسی انرژی در آسیای مرکزی»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال ششم، شمارهٔ ۱۲، بهار و تابستان، صص.۱۱۴-۹۵.

۷. علیشیری، بهروز و پیروز ایزدی (۱۳۷۹)، «سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، توسعهٔجهان سوم و همگرایی جهانی»، **اطلاعات سیاسی اقتصادی**، شمارهٔ ۱۵۲-۱۵۱، فروردین و اردیبهشت، صص. ۱۹۴-۲۰۵.

۸. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۶)، **جهانی‌شدن و جهان سوم**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۹. گریسولد، دانیل. ب (۱۳۸۵)، «جهانی‌شدن از منظر فرصت‌ها و تهدیدها»، ترجمه علیرضا رضایی، **فصلنامه راهبرد**، شمارهٔ ۳۹، صص.۲۷۵-۲۹۴.

۱۰. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۸)، **چشم‌اندازهای جهانی**، ترجمه محمدرضا جلائی پور، تهران: طرح نو.

۱۱. لطفیان، سعیده (۱۳۹۰)، **قزاقستان**، تهران: دانشگاه تهران.

۱۲. مردانی گیو، اسماعیل (۱۳۸۰)، «جهانی‌شدن، نظریه‌ها و رویکردها»، **اطلاعات سیاسی اقتصادی**، شمارهٔ ۱۶۸-۱۶۷، مرداد و شهریور ۱۳۸۰، صص. ۳۲-۵۵.

۱۳. حمایت رئیس جمهوری قزاقستان از پروژهٔ نفتی «شورون» آمریکا، **وبگاه خبری شانا**، شنبه ۳۱ شهریور ۱۳۸۶، http://www.shana.ir/fa/newsagency/114963/%D8%AD%D9%، (تاریخ دسترسی:۱۳۹۰/۰۳/۲۳).

۱۴. سرمایه‌گذاری ۲۰ میلیارد دلاری در میدان نفتی تنگیز قزاقستان، **وبگاه خبری شانا**، (۳۱ خرداد ۱۳۹۰) http://www.shana.ir/fa/newsagency/print/184852، (تاریخ دسترسی: ۱۳۹۱/۰۴/۰۶).

**ب) انگلیسی**

1. Alfa Capital Kazakhstan, (1998), "Kazakhstan’s Oil and Gas Sector", **Investment Report**, September, Almaty.
2. Anderson, bridget and Blanka Hancilova. (2009), "Migrant Labour in Kazakhstan:A Cause for Concern?" **Centre on Migration, Policy and Society**, University of Oxford, Working Paper, No. 69.
3. De Broeck, M. and Kostial, K., (1998), “Output Decline in Transition: The Case of Kazakhstan”, **IMF Working Paper**, Washington DC.
4. Interfax Petroleum Report(IPR), (1997), "Interfax Information Services (Weekly)", **Interfax**, Aurora,Colorado., October 3.
5. Interfax Petroleum Report (IPR),(2001), "Interfax Information Services (weekly)", **Interfax**, Aurora, Colorado.13
6. International Monetary Fund, (2011)," Republic of Kazakhstan: Selected Issues", **IMF Country Report** No. 11/151.
7. Juraev,alisher, (2008), "Labor Migration from Uzbekistan : Social and Economic Impacts on Local Development" **Uropaen Work and Employment Research Center**, Manchester Business School.
8. Kapur, Devesh and David Singer, (2006),"Remittance ,Government Spending , and the Global Economy",**International Studies Association Annual Meeting** , San Diego , CA.
9. Larsson, Johan Fredborn, (2010), "The Transition In Kazakhstan From Command to Market Ecomony "Department of Economics at the University of Lun, **Minor Field Study Series**, No.199.
10. Laruelle, Marlene, (2008), "Kazakhstanthe New Country Of Immigration For Central Asian Workers", **Central Asia Cuacasus Analyst,** http://www.cacianalyst.org (Accessed on4/30/2008).

11. Luong and EWeinthal. (2001), "Prelude to the Resource Curse: Explaining Oil and Gas Development Strategies in the Soviet Successor States and Beyond", **Comparative Political Studies.**
12. Mansoor, Ali and Bryce Quillin, (2006), “Migration and Remittance: Eastern Europe and Former Soviet Union" **World Bank.**
13. Pomfret, R, (1995),**The Economies of Central Asia**, Princeton: Princeton University Press.
14. Pomfret, R.,(2006),**the Central Asian Economies Since Independence**, Princeton: PrincetonUniversity Press.
15. Raiser, Martin, (2001), "Kazakhstan’s Investment Climate - A Review of the Evidence", **Kazakhstan International Business Magazine**, No.¾ http://investkz.com/en/journals/28/304.html, (Accessed on7/4/2004).
16. Strategy 2050, (2014), Gross FDI Inflows To Kazakhstans Economy Amounted $12.4 bln in h1 2014 availabe at: http://strategy2050.kz/en/news/14754 (Accessed on: 11/4/2014)
17. Sukhoruchenko, Vladimir, (2007), **Foreign Direct Investment in an Emerging Market: Implications for Policy-Making in Kazakhstan**, Aktobe-Press,.
18. Vahtra,Peeter, (2005), "Russian Investments in the CIS –Scope, Motivations and Leverage," **Electronic Publications of Pan EuropeanInstitute**, September.
19. Weitz, Richard, (2012), "The Underappreciated China-Kazakhstan Partnership", http://www.chinausfocus.com/foreign-policy/the-underappreciated-china-kazakhstan-partnership, (Accessed on 10/3/2008).
20. World Bank, (2001), "Republic of Kazakhstan - Strategic Review of the Mining and Metallurgy Sector",**Document of the World Bank**, http://www.askaliya.narod.ru/world_bank.pdf. (Accessed on 9/2/2010).
21. world bank, (2010),**World Development Indicators, available at:**
22. http://databank.worldbank.org/data//reports.aspx?source=2&country=KAZ&series=&period=, (Accessed on: 08/04/2010).





**مطالعات اوراسیای مرکزی، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۲۳۷-۲٦٤**

# تبیین روابط ایران و جمهوری آذربایجان با رویکرد سازه‌انگاری

**رسول افضلی***

دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران

**سید محمد سیدی‌اصل**

کارشناس ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران

**ابوالقاسم محمودی**

کارشناس ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران

( تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۹/۲۹- تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۰٦/۲۷)

**چکیده**

با فروپاشی اتحاد شوروی، نظام جغرافیای سیاسی و نیز ساختار معنایی حاکم بر منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز دچار دگرگونی شد. بنابراین ساختار، شرایط و بازیگران جدیدی در روابط ایران و قفقاز ظهور کردند. یکی از این کشورها جمهوری آذربایجان است. روابط بین ایران و این کشور از ابعاد بسیاری اهمیت دارد. در این مدت، شاهد روابط در سطح پایین، عادی و گاه رو به تعارض و آشفتگی بوده‌ایم. روابط خارجی دو کشور را می‌توان از زاویهٔ نظریه‌های گوناگون مورد بررسی قرار داد. یکی از این نظریه‌ها، دیدگاه سازه‌انگاری است. انتظار می‌رفت که بعد از استقلال جمهوری آذربایجان سطح بالای همکاری‌ها را بین دو کشور داشته باشیم. با درنظر گرفتن مفاهیم سازه‌انگاری، سؤال اصلی نوشتار این است که از این دیدگاه، چه عواملی بیشتر بر سردی روابط ایران و جمهوری آذربایجان اثرگذار بوده است؟ یافته‌های نوشتار با استفاده از روش تحقیق توصیفی- تحلیلی نشانگر این است که روابط دو کشور ایران و جمهوری آذربایجان از عوامل ژئوپلیتیکی دو کشور تأثیر چندانی نمی‌پذیرد. از سوی دیگر با توجه به رویکرد سازه‌انگاری روابط دو کشور تحت تأثیر سازه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی قرار دارد و این سازه‌ها در روابط دوجانبه به‌صورت واگرا عمل می‌کنند.

**کلیدواژه‌ها**

ایران، جمهوری آذربایجان، روابط خارجی، ژئوپلیتیک، سازه‌انگاری.

---

*Email: Rafzali@ut.ac.ir







## مقدمه

با پایان جنگ سرد در عمل، نقشهٔ جغرافیای سیاسی جهان در حوزهٔ آسیای مرکزی، قفقاز و اروپای شرقی شکل جدیدی به‌خود گرفت. کشورهای جدیدی بر روی نقشهٔ جغرافیای سیاسی جهان ظاهر شدند و درپی آن، شرایط جدیدی نیز شکل گرفت. در منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز که پیشتر جزئی از رژیم کمونیستی اتحاد شوروی محسوب می‌شد، جمهوری‌های مستقلی سر برآوردند که هویتی متفاوت از واحدهای سیاسی قبل از فروپاشی اتحاد شوروی داشتند. در این دورهٔ زمانی جدید، ایران با کشورهای متفاوتی در این منطقه مواجه هست که هرکدام در منطقه و عرصهٔ جهانی ساختار ژئوپلیتیکی ویژه و طرح‌واره‌های خاص خود را دارند که برخی از آن‌ها مشترک و بعضی از آن‌ها متفاوت هستند. همچنین با تغییر در ساختار نظام بین‌الملل پس از فروپاشی اتحاد شوروی، کشورهای منطقهٔ خاورمیانه خود را در شرایط جدیدی دیدند و به بازتعریف راهبردهای خود برای تطبیق با وضع جدید و حداکثرسازی منافع و کاهش تهدیدها، مجبور شدند.

دگرگونی‌های شتابان ناشی از فروپاشی، ساختار نظام بین‌الملل را وارد مرحلهٔ نوینی کرد که هنوز سامانه‌های آن به‌صورت کامل مشخص نشده است و ابهام راهبردی بر روابط واحدهای سیاسی به‌ویژه در سطح منطقه حکم‌فرما است.

آسیای مرکزی و قفقاز که با مرزهای شمالی ایران مرتبط هستند، کانون دگرگونی‌ها و انتشار آن به دیگر مرزهای هم‌جوار است. پس از فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال جمهوری آذربایجان و برقراری روابط رسمی میان این جمهوری و جمهوری اسلامی ایران روابط دو طرف در تأثیر نقش‌آفرینی برخی موضوع‌های چالشی قرار گرفت که نقش بازدارنده‌ای در توسعهٔ تعامل دو جانبه داشتند. وجود این مسائل درنهایت سبب شد تا باوجود بعضی خوش‌بینی‌های اولیه‌ای که در مورد امکان توسعهٔ همه‌جانبهٔ روابط ایران و جمهوری آذربایجان به‌وجود آمده بود، زمینهٔ پیشبرد کامل روابط دوجانبه به‌شکل کامل مهیا نشود (امیری، ۱۳۸۵، ص.۲٦۵).

رهیافت سازه‌انگاری در حوزهٔ سیاست بین‌الملل، به سیاست خارجی رویکردی هویت‌محور دارد و به‌جای تأکید بر توانایی دولت‌ها یا توزیع قدرت به‌عنوان یکی از ویژگی‌های ساختار نظام بین‌الملل، بر «هویت» دولت‌ها تمرکز می‌کند. هویت دولت‌ها در تعامل با یکدیگر به‌وسیله مشارکت در معانی و از درون یک دنیای اجتماعی تکوین یافته پدید

می‌آید و می‌تواند تغییر کند. برخلاف چارچوب‌های فکری واقع‌گرایان و اثبات‌گرایان که نظریه‌های مسلط در دوران جنگ سرد بودند، در سازه‌انگاری، ساختارهای تأثیرگذار بر رفتار دولت‌ها بیشتر ساختارهای اجتماعی یعنی ایده‌های مشترک و نه نیروها و ساختارهای مادی هستند. به این ترتیب، محیطی که دولت‌ها در آن دست به کنش متقابل می‌زنند، کمتر مادی و بیشتر اجتماعی هستند. این محیط می‌تواند بر فهم دولت‌ها از منافع آن‌ها تأثیرگذار باشد. مسئله این است که، از دیدگاه سازه‌انگاری چه عواملی بر سردی روابط این دوکشور تأثیرگذار بوده است که به‌عنوان دوکشور همسایه تاکنون نتوانسته‌اند به‌سطح بالایی از تعامل و همکاری دوجانبه برسند. این نوشتار درپی بررسی تأثیر عوامل داخلی همگرایی و واگرایی بر سردی روابط ایران و جمهوری آذربایجان با روش توصیفی- تحلیلی است.

## ژئوپلیتیک

قدمت ژئوپلیتیک، بی‌تردید به اندازه جست‌وجوی انسان برای قلمرو، امنیت و نیز قدمت دیپلماسی، راهبرد، حسادت و ترس بوده است. اسکندر کبیر، ناپلئون و بسیاری دیگر از فرماندهان، امپراتوران و فاتحان، بی‌تردید به طرح‌ریزی‌های ژئوپلیتیک بسیاری پرداخته‌اند. اما از نظر علمی، دریادار آلفرد تایر ماهان[1] به‌عنوان پدر ژئوپلیتیک شناخته شده است. بدین ترتیب این سنت باید در بوستون، در سال ۱۸۹۰ و با انتشار این پژوهش دریادار باعنوان «تأثیر نیروی دریایی بر تاریخ: ۱۷۸۲- ۱٦٦۰» ظهور کرده باشد (موير، ۱۳۷۹، ص.۳٦٦). واژهٔ ژئوپلیتیک ابتدا در سال ۱۸۹۹ به‌وسیله دانشمند سوئدی، رودلف کی الن[2] به‌کارگرفته شد. این واژه در قرن بیستم، تاریخ طولانی و متنوع و پر فراز و نشیبی داشته است و پس از معنای اصلی آن که در کارهای کی الن، وجود دارد به‌خوبی توانسته است در رساندن معنای ارتباط کلی جغرافیا و سیاست (ژئوپلیتیک) مؤثر باشد. معناکردن ژئوپلیتیک با یک معنای ویژه، کاری بس دشوار است. زیرا مفاهیمی مانند ژئوپلیتیک تمایل به تغییر و تحول دارند؛ همان‌گونه که در دوره‌های تاریخی و ساختارهای نظم جهانی تحول می‌یابند (اتوتایل، ۱۳۸۷، ص.۲۱).

ژئوپلیتیک در نیمهٔ اول قرن بیستم با نظریه‌های متعددی توسعه یافت. نظریه‌هایی که بیشتر به نقش فضای جغرافیایی در قدرت و راهبردهای جهانی می‌پرداختند. نظریهٔ قلب زمین

1. Alferd Thayer Mahan
2. Rudolph KJellen

هالفورد مکیندر[1]، قدرت دریایی آلفرد تایر ماهان، نظریهٔ ریملند نیکولاس جان اسپایکمن[2] و نظریهٔ قدرت هوایی الکساندر دِ سورسکی[3] هر یک به‌شکلی الگوهای فضایی خاصی را ارائه کرده و بر تفسیر و برداشت از قدرت و کنترل جهانی تأثیر گذاشتند (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰، ص.۲٤). ژئوپلیتیک از زمان وضع واژهٔ آن از نظر مفهومی، موقعیت اجتماعی و علمی دچار فراز و نشیب شده و در موضوع‌های مورد اطلاق حالتی شناور داشته است. این واژه در بین جغرافی‌دانان، سیاست‌مداران حرفه‌ای، نظامی‌ها و متخصصان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل رواج داشته و دارد. این درحالی است که بر سر تعریف و مفهوم ژئوپلیتیک اتفاق نظر وجود ندارد و بالاتر از آن برخی از ژئوپلیتیک به‌عنوان مطالعه، گفتمان، مسائل و غیره یاد می‌کنند (حافظ‌نیا، ۱۳۷۹، ص.۷۲).

درهٔ میرحیدر ژئوپلیتیک را این‌گونه تعریف می‌کند: «ژئوپلیتیک شیوهٔ قرائت و نگارش سیاست بین‌الملل توسط صاحبان قدرت و اندیشه و تأثیر آن‌ها بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی در سطح ملی و منطقه‌ای است» (میرحیدر، ۱۳۷۷، ص.۲۲). پیروز مجتهدزاده در مورد ژئوپلیتیک معتقد است: «ژئوپلیتیک یا سیاست جغرافیایی اثر محیط و اشکال یا پدیده‌های محیطی چون، موقعیت جغرافیایی، شکل زمین، منابع کمیاب، امکانات ارتباطی و انتقالی (زمینی، دریایی، هوایی و فضایی)، وسایل ارتباط جمعی و غیره را در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، به‌ویژه در سطح‌های گستردهٔ منطقه‌ای و جهانی مطالعه می‌کند» (مجتهدزاده، ۱۳۸۱،ص. ۱۲۸). کلاز دادز[4] ژئوپلیتیک را رویکرد می‌داند و در تعریف آن می‌نویسد: ژئوپلیتیک رویکرد ویژه‌ای به سیاست‌های جهانی است که بر اهمیت سرزمین و منابع تأکید دارد. اتوتایل معتقد است که ژئوپلیتیک پیش از آنکه به‌عنوان توصیف شفاف از نقشهٔ سیاسی جهان تعریف شود، به‌عنوان یک «گفتمان» دربارهٔ جغرافیا و سیاست‌های بین‌المللی بحث می‌کند (حافظ‌نیا،۱۳۸۳، ص.۲۲). جان اگنیو نویسندهٔ کتاب «ژئوپلیتیک» این تعریف را ارائه می‌دهد: ژئوپلیتیک عبارت است از «مطالعهٔ تأثیر جغرافیایی الگوهای توزیع و تقسیم بر هدایت و رهبری سیاست‌های جهانی». در این تعریف بر تأثیر آرایش فضایی قاره‌ها، اقیانوس‌ها و الگوی توزیع منابع طبیعی و انسانی بر

1. Halford Mackinder
2. Nicholas John Spykman
3. Alexander De Seversky
4. Klaus Dodds

روابط میان دولت‌ها تأکید می‌شود (حافظنیا، ۱۳۹۰، ص.۳۵). از دید حافظنیا تعریف علمی ژئوپلیتیک در قالب یک مفهوم ترکیبی قابل تبیین است که در آن سه عنصر اصلی یعنی جغرافیا، قدرت و سیاست دارای ویژگی ذاتی هستند. ترکیب سه عنصر جغرافیا، قدرت و سیاست الگوهای رفتاری گروه‌های متشکل انسانی را نسبت به یکدیگر تعیین می‌کند (حافظنیا، ۱۳۹۰، ص.۳۷).

## سازه‌انگاری[1] رویکرد نظری نوشتار

برداشت سازه‌انگارانه از حیات اجتماعی در قرن بیستم به نظریهٔ تعامل‌گرایی نمادین باز می‌گردد و کتاب «ساخت اجتماعی واقعیت» نوشتهٔ تامس برگر و پیتر لاکمن بیان صریحی از این برداشت بود. بسیاری دیگر از جامعه‌شناسان نیز این رهیافت را دنبال کرده‌اند. اما این اونف بود که آن را به روابط بین‌الملل معرفی کرد. هم‌زمان با کتاب اونف[2]، کتاب فردریش کراتوچویل[3] با عنوان «قواعد، هنجارها و تصمیم‌ها» منتشر شد که آن نیز متنی سازه‌انگارانه است (ونت، ۱۳۸٤، ص.۲٤). اما تحلیل سازه‌انگاری بیشتر با نام و اثر ونت شناخته می‌شود. ونت در سال ۱۹۹۹ در «نظریهٔ اجتماعی سیاست بین‌الملل» سازه‌انگاری را درحد یک مکتب فکری مطرح کرد. وجه تمایز تحلیل ونت بیشتر به کلمهٔ «اجتماعی» مربوط است که در عنوان کتاب او درج شده است (اشلقی و فرخی، ۱۳۸۸، ص.۷۲).

مباحث هستی‌شناختی به‌وضوح کانون اصلی توجه سازه‌انگاران را تشکیل می‌دهند. بسیاری بر آن‌اند که مهم‌ترین مسامحهٔ سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل در بعد هستی‌شناختی است و سازه‌انگاران دراساس، کانون بحث در حوزهٔ روابط بین‌الملل را از معرفت‌شناختی به هستی‌شناختی منتقل کرده‌اند. توجه سازه‌انگاران از یک‌سو، به انگاره‌ها، معانی، قواعد، هنجارها و رویه‌ها است. تأکید آن‌ها بر «نقش تکوینی عوامل فکری» است (مشیرزاده، ۱۳۸۹، ص.۳۲٤). فرض‌هایی که شالودهٔ مکتب سازه‌انگاری را تشکیل می‌دهد، برداشت متفاوت آن را از سیاست جهان توضیح می‌دهد. چون کنشگران و ساختارها یکدیگر را می‌سازند درصورت بازسازی‌نکردن معنای بنیاذهنی این ساختارها و کنشگران، نمی‌توان رفتار دولت را در برابر توزیع‌های متفاوت قدرت یا اقتدارگریزی فهمید (لینکلیتر، ۱۳۸٦، ص.٤۸۳).

1. Constructivism
2. Nicolas Onuf
3. Fredrich Kratochwil







سازه‌انگاران، رابطهٔ بین هنجارها و ارزش‌های اجتماعی و حقوقی و قواعد حقوقی داخلی یا ملی و تأثیر آن بر هویت دولت‌ها را بررسی می‌کنند. در اینجا تأکید بر سرچشمه‌های داخلی شکل‌گیری هویت و منافع دولت‌ها است؛ بنابراین سیاست خارجی دولت‌ها از منظری سازه‌انگارانه تعریف هنجارها و قواعد تعریف شدهٔ – برای نمونه، در قانون اساسی– هنجارهای درون فرهنگی و فرهنگ سیاسی است (حیدری و علمداری، ۱۳۸۸، ص.۱۷۷).

## هویت و منافع در مکتب سازه‌انگاری

هویت در دههٔ ۱۹۹۰ به یکی از مباحث متداول در نشست های دانشگاهی تبدیل شد. پیش از آن در دههٔ ۱۹۸۰ با شکل‌گیری جنبش‌های جدید اجتماعی در داخل جوامع مختلف که با تبیین‌های مادی قابل شرح نبودند و اهمیت تعریف‌هایی که افراد و گروه‌ها از «خود»[1] و «دیگری»[2] در آن‌ها ارائه می‌کردند نیز نقش رویه‌ها و کنش‌های آن‌ها در معنابخشی به‌خود، سبب توجه نظریه‌پردازان جنبش‌های اجتماعی به عوامل هویتی شده بود (مشیرزاده و مسعودی، ۱۳۸۸، ص.۲۵۲). هویت‌ها چه در سیاست بین‌الملل و چه در جامعهٔ داخلی برای آنکه حتی کم‌ترین سطح از پیش‌بینی‌پذیری و نظم تنظیم شود، ضروری هستند.

انتظارهای ماندگار میان دولت‌ها وجود هویت‌های بیناذهنی را ایجاب می‌کند که آن اندازه پایدار باشند که الگوهای رفتاری پیش‌بینی‌پذیری را تضمین کنند. جهان بدون هویت‌ها، جهانی هرج و مرج زده است. هویت هر دولت، گویای ترجیحات و کنش‌های بعدی آن دولت است. هر دولت براساس هویتی که به دیگران نسبت می‌دهند، آن‌ها را می‌شناسند و هم‌زمان از راه عمل اجتماعی روزمره‌اش هویت خودش را باز تولید می‌کند (لینکلینر، ۱۳۸٦، ص.٤۵۵). هویت عبارت است از فهم‌ها و انتظارات در مورد خود که خاص نقش است. هویت‌ها به‌صورت هم‌زمان به گزینش‌های عقلانی قوام می‌دهند و این الگوهای هنجاری سیاست بین‌الملل هستند که به آن‌ها شکل می‌دهند. هویت‌ها را نمی‌توان به شکلی ماهوی یعنی جدا از بستر اجتماعی آن‌ها تعریف کرد. آن‌ها به‌شکل ذاتی اموری رابطه‌ای هستند و باید به‌عنوان مجموعه‌ای از معانی تلقی شوند که یک کنشگر با در نظرگرفتن چشم‌انداز دیگران یعنی به‌عنوان یک ابژه به خود نسبت می‌دهد.

1. Self
2. Other

هویت‌های اجتماعی برداشت‌های خاصی را از خود در رابطه با سایر کنشگران نشان می‌دهند و از این راه منافع خاصی تولید می‌کنند و به تصمیم‌های سیاست‌گذاری شکل می‌دهند. اینکه «خود» را دوست یا دشمن «دیگری» بداند، تفاوت زیادی در تعامل میان آن‌ها ایجاد خواهد کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۳، ص.۱۲٤). به بیان تدهاف، هویت‌ها سه کارکرد در جامعه دارند که خواه، ناخواه تعیین‌کنندهٔ سیاست «ما» برابر «دیگران» خواهند بود: ۱. به ما و دیگران می‌گویند که چه کسی هستیم و به ما می‌گوید که دیگران چه کسانی هستند، ۲. تعیین این که ما چه کسی هستیم؛ در برگیرندهٔ مجموعه‌ای خاص از منافع یا اولویت‌ها و فرصت‌های اقدام در قلمروی خاص و در ارتباط با بازیگران خاص است، ۳. هویت دولت، اولویت‌ها و اقدامات بعدی دولت را بیان می‌کند. دولت، دیگران را بنابر هویتی که برای آنان قائل است، درک می‌کند (حق‌پناه، ۱۳۹۰، ص.۸۸).

هویت دولت‌ها تحت تأثیر ساختار اجتماعی تعاملات، افکار هنجاری و عقاید قرار دارد و دو معنای متمایز هویت جمعی[1] و هویت اجتماعی[2] دارد. هویت جمعی شامل ویژگی‌های درونی، مادی و ایدئولوژیک در سطح ملی است و هویت اجتماعی عبارت است از معنایی که کنشگر (دولت) در نگاه به دیگران (دیگر دولت‌ها) به‌خود می‌دهد (ارجمندی و چابکی، ۱۳۹۱، ص.٤۱). براساس هویت جمعی که مهم‌ترین نوع هویت در تحلیل روابط کنشگران بین‌المللی و به‌ویژه دولت‌ها است، چهار دسته از منافع شکل می‌گیرند: ۱. امنیت مادی (سرزمین و ساختار حکمرانی)، ۲. امنیت هستی‌شناختی، که موجد رسیدن به هویت‌های اجتماعی باثبات است (یعنی کنشگران تمایل به حفظ هویت خود دارند)، ۳. شناسایی، به‌عنوان کنشگر از سوی دیگران به‌شکلی ورای بقا از راه استفاده از زور آشکار، ٤. توسعه، به معنای تأمین خواست‌های انسانی برای زندگی بهتر که دولت‌ها در سطح جمعی مسئول آن شناخته می‌شوند (افضلی و دیگران، ۱۳۹۱، ص.٤).

1. Corporate Identity
2. Social Identity







**مسئله ساختار و کارگزار در سازه‌انگاری**

از آنجا که ساختار کارگزار، روش یا نظریه نیست، از نظرگاه‌های متفاوت می‌توان به آن نگریست. مسئله ساختار کارگزار همواره هستهٔ اصلی نظریه‌های سیاسی و اجتماعی را شکل داده است؛ زیرا همواره این مسئله مطرح بوده که آیا نقش کارگزار[1] و کنشگر[2] در جامعه بیشتر است، یا نقش ساختارهای[3] حاکم؟ (حقیقت، ۱۳۸۹، ص.۱٤۸). ساختار ویژگی از سیستم اجتماعی است که در مدتی طولانی پایدار می‌ماند. ساختار یا ساخت به معنای چارچوب متشکل پیدا و ناپیدای هر اثر ادبی، عبارت از نظامی است که در آن، همهٔ اجزای آن اثر، در پیوند با یکدیگرند و در کارکردی هماهنگ، کلیت اثر را می‌سازند و موجودیت کل اثر، در گرو کارکرد هماهنگ است (حقیقت، ۱۳۸۹، ص.۱٥٤). ساختار هر نظام اجتماعی شامل سه عنصر شرایط مادی، منافع و انگاره‌ها است. این عناصر اگرچه باهم در ارتباط‌اند، در یک معنا از یکدیگر متمایز هستند و نقش‌های متفاوتی در تبیین دارند. ولی آن‌ها همیشه در نقطه‌ای بهم می‌رسند؛ بدون انگاره‌ها منافعی نیست بدون منافع شرایط مادی معناداری وجود ندارد بدون شرایط مادی اصلاً واقعیتی وجود ندارد (ونت، ۱۳۸٤، ص.۲۰۳). برای سازه‌انگاران ساختار و کارگزار به‌شکلی متقابل به یکدیگر قوام می‌بخشند. ساختارهای اجتماعی نتیجهٔ پیامدهای خواسته و ناخواسته کنش انسانی هستند و در عین حال، همان کنش‌ها یک بستر ساختاری تقلیل‌ناپذیر را مفروض می‌گیرند یا این بستر به‌عنوان یک میانجی برای آن‌ها عمل می‌کند. خود ساختارها به‌عنوان پدیده‌هایی به‌نسبت پایدار با تعامل متقابل است که خلق می‌شوند و براساس آن‌ها هویت‌ها و منافع خود را تعریف می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۳، ص.۱۲۳).

اونف بر آن است که سازه‌انگاری ضرورت عملی جداکردن کارگزاران و ساختارها را می‌پذیرد تا بتواند یکی را با ارجاع به دیگری توضیح دهد، اما همیشه این تقسیم‌بندی را موقت و مشروط می‌بیند. آنچه از نظر اونف، قوام متقابل میان ساختار و کارگزار را ممکن می‌کند، قواعد هستند (مشیرزاده، ۱۳۸۳، ص.۱۲٤). قواعد از نظر سازه‌انگاران دو دسته‌اند: ۱. قواعد تنظیمی: که در شرایط تعریف شده رفتارهایی را تجویز یا منع می‌کنند و پیروی‌نکردن از آن‌ها با مجازات همراه است، ۲. قواعد تکوینی: شکل‌های جدید رفتار را خلق یا تعریف می‌کند و

1. Agent
2. Actor
3. Structure

پیروی‌نکردن از آن‌ها سبب فهم‌ناپـذیری کـنش مـی‌شـود (رضـایی، ۱۳۸۸، ص.۳۱٤). از نگـاه سازه‌انگاران واقعیت بین‌المللی یعنی ساختارهای بنیادین بین‌المللی، فهـم دولـت‌هـا از خـود و رفتار عمومی دولت‌ها را شناخت بیناذهنی، که خود وابسته به فرایند تعامل بـین‌المللـی اسـت، قوام می‌بخشد. به بیان ونت، ساختار جدا از فراینـد یعنـی رویـه‌هـای کنشـگران وجـود نـدارد (مشیرزاده، ۱۳۸۹، ص.۳۳۳).

## عوامل داخلی تأثیرگذار بر رابطهٔ ناهمسوی ایران و جمهوری آذربایجان

### ۱. سازه‌های ناهمگون اجتماعی

در نگاه سازه‌انگاران باید با بهره‌گیری از روش‌های گوناگون به این هـدف رسـید کـه چگونـه امری در درون یک جامعه ساخته می‌شود و این امـر چگونـه محصـول تعـاملات بینـاذهنی در درون آن جامعه است (کراتچویل، ۲۰۰۷، ص.۳). در حقیقت سازه‌های اجتمـاعی از نظـر ایـن تعریف، راهی است که ما را به این سو می‌کشاند که بیش از تکیه به عوامل مادی، بر ایده‌هـایی تمرکز کنیم که در درون جامعه ساخته می‌شوند. از این دیدگاه در این نوشتار به‌دنبال آن هستیم تا سازه‌های ناهمگون اجتماعی را در جامعهٔ ایران و جمهوری آذربایجان بررسی کرده و به ایـن هدف برسیم که چگونه سازه‌های اجتماعی دو کشور در تقابل با یکدیگر قـرار داشـته و سـبب واگرایی بین آن‌ها شده است.

#### جمهوری آذربایجان

دست‌کم تا سال ۱۹۹۹ حدود ۲۰ گـروه قـومی در محـدودهٔ سـرزمینی جمهـوری آذربایجـان شناخته شده بودند. افزون بر آذری‌ها که با حـدود ۸۲ درصـد، اکثریـت جمعیـت را در اختیـار داشته‌اند، اسلاوها شامل روس‌ها، اوکراینی‌ها و بلوروس‌ها، ارمنی‌ها، گرجی‌ها، لزگی‌ها، آوارها، یهودها، تاتارها، تات‌ها، تالش‌ها، تزاخورها، لزگ‌ها، اودین‌هـا و یهودهـای کوهسـتان بیشـترین جمعیت را به‌خود اختصاص داده‌انـد (کریمـی‌پـور، ۱۳۸۲، ص.۱۱۱). در منـاطق ارمنـی‌نشـین قره‌باغ و منطقهٔ لنکران که محل زندگی قوم تالش اسـت نـوعی مغـایرت بـا حکومـت مرکـزی وجود دارد. این مغایرت دربارهٔ ارامنه بسیار بیشتر است. ارامنه با کشور همسـایه، ارمنسـتان در سطحی وسیع هم‌پوشانی دارند ولی قوم تـالش بـا کشـور همسـایه و هـم‌جـوار خـود، ایـران،







هم‌پوشانی چندانی ندارد. شاید این امر ناشی از آن باشد که در کشور ایران قوم تالش قدرت چندانی ندارد. از سوی دیگر، سیاست خارجی ایران بر مداخله‌نکردن در امور داخلی همسایگان مبتنی است. قوم آذری با بیشترین حجم جمعیت در این کشور، مخالفتی با حکومت مرکزی ندارد. چنانچه مخالفتی نیز وجود داشته باشد مربوط به جناح‌بندی‌های سیاسی است (واحدی، ۱۳۸۲، ص.٦۷).

وجود جمهوری آذربایجان در دو سوی ارس، انگیزه‌ای برای طرح ایدهٔ «آذربایجان بزرگ»- «واحید آذربایجان» در زبان آذری- از سوی مقامات باکو شده است. ایده‌ای که از آرمان‌ها و آرزوهای نادرست رهبران جمهوری آذربایجان از سال‌ها قبل از استقلال آن بوده است. حیدر علی‌اف در تابستان ۱۹۸۱ به‌عنوان عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی در برابر گروهی از دیپلمات‌های خارجی، از آرزوی مردم آذربایجان برای وحدت دو آذربایجان سخن گفت (چابکی، ۱۳۸۸، ص.۷۳). لازم به ذکر است که ایلچی‌بیگ در زمان نامزدی خود برای ریاست جمهوری آذربایجان به صراحت گفت: روزی به ایران خواهم آمد که پرچم آذربایجان مستقل و یک‌پارچه در تبریز برافراشته شده باشد (موسوی، ۱۳۹۱، ص.۲۳).

### جمهوری اسلامی ایران

در ایران باوجود اینکه مرکز اداری- سیاسی کشور تمرکز جمعیتی بالایی دارد، نوار حاشیه‌ای کشور نیز در قسمت‌های شمال‌شرقی، شمال، شمال‌غربی، غرب و جنوب‌غرب، بخش عظیمی از جمعیت کشور را در خود جای داده است. با توجه به اینکه به‌صورت‌تقریبی کل این منطقه (منطقهٔ شمال‌غرب، شمال‌شرق، بیشتر مناطق غربی و منطقهٔ جنوب‌غربی کشور) با آن‌سوی مرزهای ملی، پیوستگی فضایی، فرهنگی، قومی و زبانی دارد؛ بنابراین این الگوی توزیع و پراکندگی جمعیتی ایران در تناسب با رفتارها و رویکردهای متفاوت جمعیت ایران، کنش‌ها و واکنش‌های آن در مقابل رفتارها و رویکردهای دنبالهٔ فضایی خود در آن‌سوی مرزهای ملی و نیز شرایط جغرافیایی منطقه در همگرایی و واگرایی آن مهم خواهد بود. نیمهٔ شرقی و جنوبی کشور نیز به‌دلیل جمعیت پایین آن می‌تواند راهی برای نفوذ و توسعهٔ همان دنبالهٔ فضایی جمعیتی خارج از کشور در داخل مرزهای ملی باشد (حافظ‌نیا و دیگران، ۱۳۸۸، ص.۱٤٤). ایران مشخصات خاصی دارد، به‌گونه‌ای که پنج قومیت آن، که به آگاهی قومی رسیده‌اند در مناطق مرزی ایران، با کشورهای هم‌زبان خود یا با قومیت‌های هم زبان خود هم‌مرز هستند.

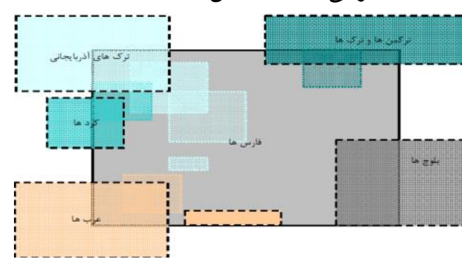
بیشتر این گروه‌های قومی در حاشیهٔ نوار مرزی سکونت دارند و حتی دنبالهٔ جغرافیایی آن‌ها در آن‌سوی مرزهای سیاسی قرار دارد. بنابراین منطبق‌نبودن مرزهای سیاسی با توزیع فضایی قومیت‌های ایرانی، مشکلاتی را در امور داخلی و بازتاب‌هایی را در سیاست بین‌الملل به‌وجود آورده است (میرحیدر و ذکی، ۱۳۸۱، ص.۵۷). از نظر قدرت سیاسی، ویژگی مذهبی و بافت جمعیتی، تأثیرهای گروه‌های ذکر شده بر اندیشهٔ حکومت جمهوری اسلامی شامل این محورها می‌شود:

- این گروه‌ها بیشتر در نواحی مرزی متمرکز شده‌اند و از جهت مکانی و فضایی ارتباط‌هایی را با گروه‌های قومی کشورهای آن‌سوی مرز دارند،

- در دورهٔ حکومت‌های پهلوی این گروه‌ها بسیاری از جنبش‌های جدایی‌طلبانه را در خود پرورش داده‌اند و حتی برخی از آن‌ها هر چند کوتاه مدت تجربهٔ تأسیس دولت مستقل را داشته‌اند،

- هویت قومی این گروه‌ها می‌تواند تحت تأثیر وفاداری قومی- ملی قرار بگیرد.

ولی باید بیان داشت که پس از تحولات دههٔ ۱۹۹۰ و فروپاشی اتحاد شوروی، خواه ناخواه گروه‌های افراطی آذری‌ها و ترکمن‌ها با توجه به استقلال کشورهای آذربایجان و ترکمنستان در معرض تأثیرپذیری از این کشورها قرار دارند که زمینهٔ تحت تأثیر قرارگرفتن از اندیشه حکومت مجاور است (محرابی، ۱۳۸٦، ص.۱٤٤).




**شکل ۱. پراکندگی اقوام در ایران و پیوستگی فضایی آن با کشورهای همسایه**
**منبع: (حافظنیا و دیگران، ۱۳۸۸، ص.۱٤٦)**

همان‌گونه که در شکل ۱ مشاهده می‌شود، شکل استقرار اقوام در ایران به‌گونه‌ای است که برخی از آن‌ها در کشورهای همسایه دنبالهٔ فضایی دارند. یکی از این اقوام، قوم ترک در شمال‌غربی ایران است که در کشور جمهوری آذربایجان دنبالهٔ فضایی دارد. از همین‌رو، کشور







جمهوری آذربایجان که اکثریت قومی آذری دارد، برای بازتعریف هویت جدید خود از این ظرفیت قومی و زبانی به‌نفع خود بهره‌برداری می‌کند. به همین دلیل ما معتقدیم که این عامل درواقع به‌صورت واگرا در بین دو کشور ایران و جمهوری آذربایجان عمل می‌کند. زیرا جمهوری آذربایجان براساس تصورات غلط خود قطعهٔ بزرگی از آذربایجان بزرگ را زیر نظر ایران می‌بیند که برای رسیدن به این اصل باید ایران را زیر فشار قرار دهد.

### ۲. سازه‌های ناهمگون فرهنگی

سازه‌انگاران در روابط بین‌الملل به‌دنبال بازگرداندن فرهنگ و سیاست‌های داخلی به عرصهٔ روابط بین‌الملل هستند. در این روند تلاش می‌شود تا مختصات فرهنگ، سیاست و جامعهٔ داخلی که با هویت و رفتار دولت در سیاست جهانی ارتباط می‌یابد، بررسی شود. یکی از مختصات مهم سازه‌انگاری توجه به ساختارهای فرهنگی و هنجاری در کنار عناصر مادی است. در این وضعیت انگاره‌ها هستند که به عناصر مادی معنا می‌بخشند. همچنین هنجارها در تشکیل منافع نقش مهمی دارند (خضری، ۱۳۸۸، ص.۸۳-۷۹). در این نوشتار، عوامل فرهنگی که شامل عوامل زبانی، دینی و آداب و رسوم هست، بین دو کشور ایران و جمهوری آذربایجان مورد بررسی قرار می‌گیرد تا بتوانیم جهت‌گیری سیاست خارجی این دو کشور را در نظام بین-الملل به‌عنوان دو کنشگر که دارای جهت‌گیری مخالف نسبت بهم هست مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم.

### جمهوری آذربایجان

#### الف)زبان

زبان رسمی جمهوری آذربایجان، زبان ترکی است که به شاخهٔ جنوبی زبان آلتائیک تعلق دارد. در سال ۱۹۹٤ تخمین زده شد که ۸۲ درصد شهروندان آذربایجانی، به زبان آذربایجانی به‌عنوان اولین زبانشان صحبت می‌کنند. زبان آذربایجانی بخشی از اغوز یا ترکی غربی- گروهی از زبان‌های ترکی- در ترکیب با ترکی آناتولی (که در ترکیه صحبت می‌شود) و ترکمن که در ترکمنستان صحبت می‌شود است (www.countrystudies.u). در جمهوری آذربایجان، سیاست زبانی در تاریخ دولت جمهوری آذربایجان یک عنصر مهم است (özdağ,kalafat,2003, p.45). زبان ترکی آذربایجانی، شاخص اصلی زبان و ادبیات این

کشور و یکی از عناصر اصلی فرهنگ این کشور است (واحدی، ١٣٨٢، ص.٦٥). امروزه زبان به‌عنوان عامل اصلی هویت توانسته است که این نقش را در جمهوری آذربایجان به‌خوبی ایفا کند. با توجه به خودآگاهی قومی که در بین آذری‌زبانان ایرانی صورت گرفته است و استفادهٔ جمهوری آذربایجان از این عامل برای جذب آذری‌های ایران، زبان بیش از گذشته توانسته است در همگرایی قومی نقش بازی کند. تبلیغات نادرستی که در رسانه‌های این کشور در رابطه با در ستم‌بودن آذری‌های ایران از نظر زبانی و صحبت‌نکردن اقوام ایرانی به زبان بومی خود باوجود موانع قانونی صورت می‌گیرد، استفاده روز افزون از وسایل ارتباط جمعی در بین اقوام ایرانی و به‌ویژه آذربایجانی‌های ایران و تأکید بر این اصل که زبان عامل اصلی برای برادری است نه چیز دیگر گواه بر این ادعا است.

به‌تازگی علی‌اف رئیس جمهوری آذربایجان فرمان ساخت و نصب مجسمهٔ بابک را صادر کرده است. نائله ولیخانی، رئیس موزهٔ تاریخ آذربایجان اعلام کرده است که بابک یکی از بزرگ‌ترین وطن‌پرستان بوده و نماد مبارزه در راه وطن و دولت‌گرایی ما است. قلعهٔ بابک در آذربایجان جنوبی زیارتگاه آذربایجانی‌ها است (www.qafqaz.ir).

### ب) مذهب

جمهوری آذربایجان در آستانهٔ استقلال خود از اتحاد شوروی، ٨٧ درصد جمعیت مسلمان داشت که این میزان بعد از استقلال کشور و به‌دنبال خروج جمع زیادی از روس‌ها و ارامنه، به ٩٣/٤ درصد رسید. هر چند که سهم مسلمانان سنی مذهب در جمعیت جمهوری آذربایجان به‌صورت دقیق مشخص نیست؛ ولی بنابر برآورد انجام شده حدود ٢٥ درصد از مسلمانان این کشور سنی مذهب هستند (واحدی، ١٣٨٢، ص.٣١٣). مادهٔ ١ قانون اساسی جمهوری آذربایجان یگانه منبع حاکمیت دولت جمهوری آذربایجان را ملت معرفی کرده است و در بند ١ مادهٔ ٧ چنین تصریح می‌کنند که «دولت آذربایجان دموکراتیک، حقوقی، دنیوی و یکپارچه است» . در بند اول مادهٔ ١٨ به جدایی دین و دولت اشاره کرده و چنین آورده است که «در آذربایجان دین و دولت از هم جدا است و تمام عقاید دینی در برابر قانون یکی است» (گلی، ١٣٨٦، ص.٢٠٣). اصل ٤٨ قانون اساسی جمهوری آذربایجان به موضوع دین (باورها و مراسم دینی) می‌پردازد و در بند ٢، ٣ و ٤ اشاره می‌کنند که «هر کس حق نگرش مستقل به دین، اعتقاد به هر دینی به‌صورت فردی و یا جمعی، اعتقادنداشتن به هیچ دینی و همچنین بیان و انتشار اعتقاد دینی خود را دارد» و «انجام مراسم دینی درصورتی که قواعد و انضباط







اجتماعی را برهم نزند و یا در ضدیت با اخلاق عمومی نباشد، آزاد است». همچنین «عقیدهٔ دینی موجب دوری از اختلال در حقوق جمعی نمی‌شود» (جباری، ۱۳۸۹، ص.۱۲٤).

اسلام به‌عنوان جزء و عضوی از بدنه و هویت غیردینی در جمهوری آذربایجان شناخته شده است. باوجود موقعیت رقابتی فرقه‌ها و مذهب‌ها در جمهوری آذربایجان، بیشتر پژوهش‌های جدید در بازنگری از اسلام به‌عنوان یک نمونهٔ وضعیت غیردینی در نظرگرفته شده است. به‌گونه‌ای که آذربایجان کنونی، غیردینی ترین جمهوری اسلامی (دارای جمعیت اکثریت مسلمان) در بین جمهوری‌های دیگر است. این نوع نگاه و بررسی به وضعیت اسلام در جمهوری آذربایجان حاکی از نوع برخورد مردم آذربایجان است که نوع بازخورد آن‌ها در قبال مذهب به مانند بخش رسمی است. درواقع نوع اسلامی که در جمهوری آذربایجان بعد از فروپاشی، رایج و غالب است، اسلام بدون ارزش‌ها و عقاید ناب است (سلیمانف، ۱۳۸۸، ص.٤٧). برای نمونه، می‌توان به مراسم ماه محرم امسال (۱۳۹۱) در این کشور اشاره کرد که از سوی دولت فقط مجوز برگزاری یک روز عزاداری در روز عاشورا آنهم به‌صورت محدود داده شد و واکنش و اعتراض خاصی نیز از سوی شهروندان این کشور (با وجود اینکه مذهب اکثریت جمعیت این کشور تشیع است) نسبت به این تصمیم وجود ندارد. همچنین می‌توان به مراسم یوروویژن امسال (۲۰۱۲) نیز اشاره کرد که در پایتخت جمهوری آذربایجان با برنامه‌ریزی و تبلیغات گسترده و مصرف هزینه‌های قابل توجه برگزار شد که درپی آن بلافاصله از سوی مراجع ایران به‌ویژه ائمهٔ جمعهٔ استان‌های مرزی به برگزاری این مراسم اعتراض شدیدی شد، به‌شکلی که این امر تا حدودی منجر به تیرگی روابط سیاسی بین دو کشور شد.

### ج) آداب و رسوم

عید نوروز به مناسبت آمدن بهار و نشانگر استقبال از سال جدید است. ریشه‌های تاریخی عید نوروز مربوط به دوره‌های تاریخی باستانی، مربوط به زرتشت است. این ریشه، تاریخی ۳۷۰۰–۵۰۰۰ است. اودلار یوردو (آذربایجان) در زمینهٔ آتش‌پرستی آداب و رسوم بسیار غنی دارد. از این جهت عید نوروز رمز تمیزشدن روح است (www.president.az). با اینکه آداب و رسوم این کشور مشابه با ایران است، این کشور با تعریف هویت جدید با این آداب و رسوم برای خود، تلاش می‌کند تا از همگرایی با همسایگان به‌ویژه ایران جلوگیری شود. زیرا این آداب و رسوم در جمهوری آذربایجان به‌گونه‌ای دیگر بازتعریف می‌شود.







**جمهوری اسلامی ایران**

**الف) زبان**

گرچه ایرانیان بیش از ۹۰ درصد، مسلمان شیعه هستند؛ ولی این کشور از نظر زبانی نـاهمگن‌ترین کشور خاورمیانه و شمال آفریقا است. حدود نیمـی از جمعیـت زبـان مادریشـان فارسـی است. مهم‌ترین اقلیت‌های زبانی عبارتند از: ترک‌زبانـان آذری در شـمال‌غربـی، تـرکمن‌هـا در شمال‌شرقی، عرب‌ها در خوزستان، در جنوب باختری و در امتداد سواحل خلیج فارس، کردهـا (که زبانشان از خانوادهٔ زبان فارسی است) در غرب و شمال‌غربی و بلوچ‌ها در جنوب خـاوری (درایسدل و بلیک، ۱۳۷٤، ص.۲۰۷). زبان دو اثر متضاد بر رونـد تجـانس ملـی مـی‌گـذارد: از یک‌سو زمینهٔ پیوستگی گروه‌های زبانی را مهیا می‌کند و از سوی دیگر، در جهـت عکـس اول، مانع وحدت و همگرایی است. این به معنی آن است که زبان همچـون یـک مـانع و صـافی از تداخل متقابل فضایی نواحی، جلوگیری می‌کند. اگرچه زبان مشـترک، مبنـای اساسـی تعریـف ملت شمرده می‌شود، دست‌کم در مورد ایران، زبان ایـن کارکردهـای را در تمـام ابعـاد نداشـته است. زیرا زبان، نخست، تعریف ملت ایران نبوده، دوم برای پیوند فرهنگ‌ها و قومیت‌ها محور اصلی نشده است و سوم، به‌شکل کامل از تداخل همه جانبهٔ فضایی نواحی مختلف جلـوگیری نکرده است (کامران و کریمی‌پور، ۱۳۸۱، ص.۱۲٤).

**ب) مذهب**

در نظام جمهوری اسلامی ایران، ماهیت قدرت براساس بـاور و ریشـه در تـاریخ انقـلاب اسـلامی دارد. به نفی سبیل، براساس باور عمل می‌شود. زیر نفوذ قدرت‌های بزرگ نرفتن یـک اصـل اسـت. مقاومت در برابر اسراییل و دفاع از حقوق مسلمانان یک اصل و باور است. همه ایـن گـرایش‌هـا در سیاست خارجی ایران وجود دارد و از اوایل انقلاب تاکنون تداوم داشته است. حفظ قدرت در نظـام جمهوری اسلامی به حفظ نظام عقیدتی در داخل و خارج نیازمند است. به ایـن دلیـل، ویژگـی‌هـای اصلی جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی قابل تغییر نیسـتند (سـریع‌القلـم، ۱۳۸۸، ص.۳۲). به هر صورت، انقلاب اسلامی در مورد مسئلهٔ ملی ایران، دو پیامد مهم تضـعیف قـدرت مرکـزی و رهاکردن ایران‌گرایی داشته است. پیامد سومی را نیز می‌توان بر شمرد و آن تضعیف جایگاه ایـران در عرصهٔ بین‌المللی بود. درواقع این پیامد سوم بود که به اتحـاد شـوروی فرصـت داده بـود کـه شـعار

آذربایجان واحد را مطرح کند. البته نخستین واکنش‌هایی که در آذربایجان ایران در مقابل تحولات ناشی از انقلاب اسلامی صورت گرفت روی احیای زبان و فراهم‌کردن متن‌های آموزشی مورد نیاز آذری‌های ایران و پشتیبانی فرهنگی متمرکز بود و خودمختاری فقط یک خواستهٔ آذری- ایرانی مطرح می‌شد (احمدی، ١٣٨٦، ص.٣٨٤).

جمهوری اسلامی ایران پس از استقلال جمهوری آذربایجان، در روابط خود با این جمهوری بر عامل مذهب تأکید می‌کرد. به گفتهٔ استراتژیست‌های ایرانی، شیعه نقش مهمی در شکل‌گیری سایر عوامل پیونددهندهٔ دو کشور دارد و زمینه‌هایی را برای نفوذ ایران در آن جمهوری فراهم می‌کند. مذهب شیعه، عامل مهمی در پیونددادن جمعیت ترک‌زبان آذربایجان با ایرانیان فارس‌زبان است. این عامل سبب شد تا جمهوری آذربایجان، به‌عنوان کشوری شیعی خود را هدف اصلی ایران برای صدور انقلاب بیابد (چابکی، ١٣٨٨، ص.٧١).

**ج) آداب و رسوم**

درواقع آیین‌های مشترک و الگوهای فرهنگی نمادین، بسیاری از اقوام ایران را بر سر یک سفره می‌نشاند. یکی از مهم‌ترین این آیین‌ها، مراسم عزاداری حسینی است. کارهایی که از باور و ایمان به ارزش‌های محرم سرچشمه می‌گیرند و در زندگی روزمره نیز جاری است. مانند نذرکردن، سوگواری و پرهیز از شادی و اعتقاد به شفابخشی این آیین، از جمله مشترکات الگویی مربوط به این مراسم در میان گروه‌های قومی ایران است، دوم، آیین نوروز است که شاید در چند دههٔ اخیر به‌واسطه گسترش رسانه‌ها در میان گروه‌هایی چون بلوچ‌ها، ترکمن‌ها و قزاق‌ها نیز جای خود را باز کرده است. اما گسترش و همه‌گیرشدن آن جای تأمل دارد. ناصرفکوهی، پیروی و پای‌بندی به آیین نوروز را نشانه‌ای از نماد تعهد و وفاداری به ایرانی‌بودن و حاکمیت مرکزی ایرانی می‌داند و در این مورد می‌نویسد: «جشن نوروز، که تداومی چندهزار ساله داشته و سراسر حیات پرمخاطرهٔ ایران را طی کرده است (احمدی‌پور، ١٣٨٩، ص.٥٤).

در مجموع این سازه که دربرگیرندهٔ عناصر زبانی و مذهبی است، عامل اصلی تشکیل‌دهندهٔ هویت سیاسی – اجتماعی دو کشور است. زبان، عامل اصلی برای هویت جمهوری آذربایجان و دین عامل اصلی هویت ایرانی است که درواقع این دو عامل به‌صورت نیروی واگرا در رابطهٔ دوجانبه عمل می‌کنند. ترس از استفادهٔ جمهوری آذربایجان از این عامل برای همگرایی با آذری‌های ایران و دست‌کم ایجاد ذهنیت برای آذربایجان بزرگ در دو سوی

ارس، در مقابل بهره‌گیری ایران از عامل مذهب و استفاده از این عامل برای تحریک هویت دینی جمهوری آذربایجان و به‌چالش کشیدن نظام سیاسی این کشور - با توجه به برخوردهایی که در این سازه در بین دو کنشگر صورت می‌گیرد- زمینه را برای واگرایی در رابطهٔ دوجانبه مهیا می‌کند.

### ۳. سازه‌های ناهمگون سیاسی

از منظر سازه‌انگاری، فرآیندی که از راه آن هویت‌ها و منافع شکل می‌گیرند، جامعه‌پذیری خوانده می‌شود. جامعه‌پذیری تاحدی عبارت است از فرایند یادگیری انطباق رفتار با انتظارات اجتماعی (هادیان، ۱۳۸۲، ص.۲۲۹). بنابراین، روابط دولت‌ها (با توجه به نقش هویت‌ها در شکل‌دادن به کنش و منافع دولت‌ها) براساس معنایی است که آن‌ها برای یکدیگر قائلند و نه توزیع قدرت. در اینجا است که می‌بینیم کنش واحدی از کشوری که دوست و یا کشور دشمن تعریف شده، برخوردهای متفاوتی را برمی‌انگیزد. سازه‌انگاران با تعاملی و رابطه‌ای دانستن هویت معتقدند که هویت هم‌زمان از راه ساختارهای مادی و معنایی در محیط داخلی و خارجی برساخته می‌شود. هر دولت هویتی را برای خود در تعامل با دیگر دولت‌ها تعریف می‌کند یا این هویت را به او نسبت می‌دهند. منافع ملی نیز بر این اساس معطوف به‌شکل تعریف هر واحد سیاسی از خود است که سیاست خارجی آن کشور را شکل می‌دهد.

از این‌رو، تعاملات دولت‌ها در نظام بین‌الملل، هنجارهای مشترکی را به‌صورت بیناذهنی شکل می‌دهد که هویت دولت‌ها بر اثر این هنجارها تکوین می‌یابد و هویت‌ها، منافع بازیگران را شکل می‌دهند و تعریف می‌کنند. بر مبنای این توضیحات، این نوشتار درپی آن است تا با توجه به ساختار نظام سیاسی ایران و جمهوری آذربایجان به واکاوی سازه‌های سیاسی دو کشور بپردازد. در حقیقت به‌دنبال این هستیم تا نشان دهیم که چگونه ساختار نظام سیاسی متفاوت بین دو کشور به شکل‌گیری هویت و منافع متفاوتی منجر می‌شود که در عرصهٔ سیاست خارجی و روابط بین‌الملل موجب واگرایی دو کشور شده است.

### جمهوری آذربایجان

جمهوری آذربایجان پس از اعلام استقلال در سال ۱۹۹۱، خود را یک کشور غیردینی اعلام کرد. هر چند دین به‌عنوان عامل مهمی در شکل‌گیری سیاست داخلی جمهوری آذربایجان در

رابطه با هم‌پیمانان منطقه‌ای خود پابرجا مانده است. جدایی دین از سیاست در آغاز دههٔ ۱۹۹۰ هنگامی که ابوالفضل ایلچی‌بیگ و حیدر علی‌اف (رؤسای جمهور گذشته) کوشش‌هایی را برای تقویت روابط اقتصادی و سیاسی با ترکیه آغاز کردند، به‌سرعت گسترش پیدا کرده بود. حمایت‌های ترکیه در سیاست‌های خارجی خود از جمهوری آذربایجان در جنگ قره‌باغ، این کشور را به‌سوی ترکیه جذب کرد. بنابراین فرایند دولت‌سازی غیردینی در خدمت به الگوی جمهوری آذربایجان مستقل ادامه یافت. روح جدایی دین از سیاست را می‌توان در قانون اساسی سال ۱۹۹۵ جمهوری آذربایجان جست‌وجو کرد که در آن به چهره‌های مذهبی اجازه داده نشده است تا در دوایر دولتی حضور داشته باشند (صیدی، ۱۳۸۸، ص.۷۷).

جمهوری آذربایجان، همانند سایر دولت‌های جدید آسیای مرکزی و قفقاز در فرایند ملت‌سازی قرار دارد. این فرایند نیازمند تأکید ذهنی و معنوی بر ویژگی‌های قومی، زبان و فرهنگ متفاوت از دیگران است. به این ترتیب، طبیعی به‌نظر می‌رسد که مردم کشور نواستقلال جمهوری آذربایجان، به ملیت برآمده از قومیت آذری خود گرایش پیدا کنند. اقدامات مسکو در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در زمینهٔ ساختن تاریخ‌های متفاوت برای هر دسته از مردم و ایجاد جمهوری‌های مجزا بر اساس قومیت، اساس فرایند ملت‌سازی پساشوروی در آسیای مرکزی و قفقاز قرار گرفت. در جمهوری آذربایجان این انگاره که آذری‌ها مردمی بودند که توسط همسایگان قدرتمندشان — امپراتوری‌های ایران و روسیه — از یکدیگر جدا شدند، به‌شکل گسترده‌ای توسط دولت و بسیاری از مقامات و ملت‌باوران آذری ترویج می‌شود (عطایی، ۱۳۹۱، ص.۱۲۵). آن‌ها در همهٔ دانشنامه‌ها و ادبیات سیاسی و اجتماعی خود از «آذربایجان واحد» نام می‌برند و اعلام می‌کنند که آذربایجان سرزمینی است که بخش کوچکی از آن دولت مستقل آذربایجان را تشکیل می‌دهد و بخش مهم آن در اشغال ایران است (واعظی، ۱۳۸۹، ص.۸٦).

در ژوئن ۱۹۹۲ و هنگامی که ابوالفضل ایلچی‌بیگ، رهبر جبههٔ خلق آذربایجان که گرایش‌های ملت‌باورانه داشت، به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد، موضعی به‌شدت غرب‌گرا و طرفدار آمریکا گرفت و بر ویژگی ترکی ملت جدید تأکید کرد. به‌نظر می‌رسید که هدف از جهت‌گیری غرب‌گرای ایلچی‌بیگ، جلوگیری از نفوذ روسیه و ایران در قفقاز جنوبی بوده است. این امر برای مسکو و تهران مانند یک هشدار بود. همچنین ایلچی‌بیگ با تمایل‌های شدید ترکی خود تا آنجا پیش رفت که از اتحاد دوبارهٔ آذربایجان «شمالی» و «جنوبی» سخن راند. منظور از







آذربایجان جنوبی، تمامی استان‌های آذری‌نشین شمال غربی ایران بود که براساس برخی آمارها ۲٤ درصد از جمعیت ۷۰ میلیونی ایران را تشکیل می‌دهند (عطایی، ۱۳۹۱، ص.۱۲٤).

### جنگ قره‌باغ

با آشکارشدن علائم گسست در پیکرۀ نظام سیاسی حاکم بر اتحاد شوروی، چهره‌ها و گروه‌های تندرو و ملی‌گرای افراطی فعال در میان ارامنۀ قره‌باغ، با حمایت و پشتیبانی ایروان به فعالیت‌های خود در راستای جدایی این منطقه از ترکیب سیاسی جمهوری آذربایجان تحرک جدیدی دادند. این تحرکات ابتدا از مرکز قره‌باغ (خان‌کندی) شروع شد و سپس به‌تدریج به مناطق اطراف گسترش یافت (میرمحمدی، ۱۳۸۵، ص.۱۰٤). جمهوری آذربایجان افزون بر از دست‌دادن یک پنجم خاک خود و ویرانی شهرها و روستاهای داخل در زمین‌های اشغال شده، با بیش از یک میلیون بی‌خانمان و آوارۀ جنگی روبه‌رو شد که خانه و زندگی خود را از دست داده و نیاز به حمایت و ساماندهی داشتند. تعدادی از آنان در اردوگاه‌هایی که برای اسکان آن‌ها ساخته شده بود مستقر و تعدادی دیگر نیز در شهرها و مناطق مختلف جمهوری آذربایجان به‌صورت موقت استقرار یافتند (میرمحمدی، ۱۳۸۵، ص.۱۰٦).

از دیدگاه آذری‌ها در روابط دوجانبه ایران و جمهوری آذربایجان، ارمنستان بسیار نقش‌آفرین است. همچنین آن‌ها این ادعا را مطرح می‌کنند که ایران نیز مانند ترکیه باید روابط خود را با ارمنستان در چارچوب مناقشۀ قره‌باغ و تخلیۀ زمین‌های اشغال‌شده از سوی ارامنه تعریف می‌کرد و تا زمان تخلیۀ کامل زمین‌های اشغال‌شده، با ارمنستان رابطه برقرار نمی‌کرد. در آن صورت جمهوری آذربایجان روابط با ایران را گسترش می‌داد. در مواردی نیز آذری‌ها معمولاً شکست خود در جنگ قره‌باغ را به سبب کمک ایران به ارمنستان اعلام می‌کنند (واعظی، ۱۳۸۹، ص.۸۵). آذری‌ها مدعی‌اند که تنها دلیل اشغال ۲۰ درصد زمین‌های این کشور توسط ارمنستان، حمایت‌های سیاسی، اقتصادی ایران از ارمنستان است. مقامات آذری با تحریک احساسات افکار عمومی در رسانه‌های خود در مورد روابط ایران با ارمنستان، به ملت خود چنین القا می‌کنند که ادعای حمایت معنوی ایران از مسلمانان ادعایی بیش نیست و مقامات ایرانی با تفکر شوونیسم فارسی تلاش می‌کنند تا با کمک ارامنه از قدرت‌گیری آذری‌ها در جمهوری آذربایجان در کوتاه مدت و از اتحاد آذری‌های جهان در بلندمدت جلوگیری کنند (محمدزاده، ۱۳۹۰، ص.٦).

وجود و تداوم بحران (مانند جنگ قره‌باغ) در جمهوری آذربایجان برای تمامیت سیاسی







ایران مسئله‌ساز است. زیرا در چنین زمان‌هایی، احساسات آذری شدیدی در دوسوی ارس ظاهر می‌شود. از این‌رو لازم است که دست‌اندرکاران سیاست خارجی در فرونشاندن بحران در آن جمهوری، حداکثر تلاش خود را به‌کار گیرند. بنابراین موضع بی‌طرفی ایران به ویژه در شرایط پیروزی ارامنه در نبردهای احتمالی، ضمن اینکه می‌تواند بر وحدت و امنیت داخلی در کوتاه‌مدت تأثیرگذار باشد، توانایی ایران برای به‌دست‌گرفتن ابتکار عمل در مسئله «آذربایجان بزرگ»را کاهش خواهد داد (مجتهدزاده ودیگران ،۱۳۸۷، ص.۲۳۲).

### جمهوری اسلامی ایران

### ساختار نظام سیاسی

در اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است: «جمهوری اسلامی، نظامی است برپایهٔ ایمان به خدای یکتا، وحی الهی، معاد، عدل خدا، امامت و رهبری و کرامت و ارزش والای انسان» (گلی، ۱۳۸٦، ص.۲۰۳). در مقدمهٔ قانون اساسی آمده است: «قانون اساسی با توجه به محتوای انقلاب اسلامی ایران که حرکتی برای پیروزی تمامی مستضعفین بر مستکبرین بود، زمینهٔ تداوم این انقلاب را در داخل و خارج کشور فراهم می‌کند؛ به‌ویژه در گسترش روابط بین‌المللی با دیگر جنبش‌های اسلامی و مردمی می‌کوشد تا راه تشکیل امت واحد جهانی را هموار کند تا استمرار مبارزه در نجات ملل محروم و تحت ستم در تمامی جهان فراهم آید». بعد فرامرزی انقلاب، همچنین در اصول ۳، ۱۱، ۱۵۲ و۱۵٤ قانون اساسی مورد توجه قرار گرفته است (حافظنیا و احمدی، ۱۳۸۸، ص.۷۵).

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بیشتر بر پایه ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی که هویت دولت بر آمده از آن‌ها است، شکل گرفته است. درواقع منافع، تحت تأثیر هویت دولت تعریف می‌شود. هویت اجتماعی دولت جمهوری اسلامی بیشتر بر مبنای ارزش‌ها و هنجارهای «اسلامی» به‌وجود می‌آید. زمانی که ما از جمهوری اسلامی صحبت می‌کنیم، در مرحلهٔ نخست، این اسلام است که تعیین‌کنندهٔ مجموعهٔ هنجارها و ارزش‌هایی است که بیش از همه و یا شاید به‌شکل مشخص‌تری سیاست خارجی جمهوری اسلامی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. می‌توان گفت که جمهوری اسلامی است که در اینجا تعیین‌کنندهٔ منافع و هدف‌های سیاست خارجی و «هویت اسلامی» تعیین‌کنندهٔ چگونگی هدایت سیاست خارجی است (حیدری و انعامی، ۱۳۸۸، ص.۱۸۱).

در مجموع سازهٔ سیاسی بین دو کشور تضاد دو کنشگر را در بالاترین سطح نشان

می‌دهد. تضاد نظام و ساختار سیاسی که سبب جهت‌گیری دو کنشگر در سیاست خارجی می‌شود و زمینه را برای واگرایی بیشتر دو کنشگر آماده می‌کند و خود به‌خود این عامل زمینه را برای ورود و حضور بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آماده کرده و تأثیر این امر قطب‌بندی کشورها را به‌همراه دارد. این تضاد در ساختار و نظام سیاسی، زمینهٔ واگرایی را تشدید کرده و این نوع نگاه دو دولت به همدیگر در مسئله ساختار سیاسی سبب تشدید بحران قره‌باغ و به نتیجه نرسیدن تقسیم دریای خزر می‌شود. چون دو کنشگر تعریفی که از هم نشان می‌دهند یک نوع نگاه بی‌اعتمادی به یکدیگر را به نمایش می‌گذارند که سبب واگرایی در نوع نگاه سیاسی دو کشور شده و منافع خود را در تضاد با همدیگر تعریف می‌کنند.

### ٤. سازه‌های ناهمگون اقتصادی

از نظر رهیافت سازه‌انگاری، هویت‌ها منافع را شکل می‌دهند، منافع نیز سرچشمهٔ اقدامات هستند و به‌نوبهٔ‌خود به کنش‌ها و رفتارها در سیاست خارجی می‌انجامند. در همان حال، مشروع و نامشروع‌بودن برخی از اقدامات را نیز تعیین می‌کنند. با توجه به تعریفی که هر دو کنشگر ایرانی و آذربایجانی از هم دارند که برگرفته از هویت داخلی هردو کنشگر است در تعریف منافع، دو کشور در جهت مخالف هم حرکت می‌کنند. این حرکت خود را در سازهٔ اقتصادی به‌صورت آشکار نشان می‌دهد که حاکی از تأثیر شرایط داخلی بر این سازه و منافع دو کنشگر است.

### جمهوری آذربایجان

جمهوری آذربایجان پس از استقلال، با مشکلات سیاسی و اقتصادی زیادی مواجه شد؛ ولی به‌تدریج، با اتکا به منابع غنی معدنی و ظرفیت‌های بالقوهٔ خود و با اجرای برنامه‌های اصلاحی، وضعیت اقتصادی خود را به‌گونه‌ای دگرگون کرد که رشد اقتصادی این کشور در چند سال اخیر در صدر کشورهای منطقه و جهان بوده است. افزایش سرمایه‌گذاری در صنعت و گاز و توسعهٔ ظرفیت تولید به‌همراه راه‌اندازی خط لولهٔ نفت باکو- تفلیس- جیحان و توسعهٔ صادرات نفت، نقش چشمگیری در رشد اقتصادی جمهوری آذربایجان در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰٦ داشته است. بنابر آمار رسمی دولت آذربایجان، تولید ناخالص داخلی این کشور از سال ۲۰۰۵ تاکنون بالاترین رشد در منطقه را داشته است و در سال ۲۰۰٦ به اوج خود یعنی ٣٤/٥

درصد رسید (علی‌پور، ۱۳۸۸، ص.٤٨). نوشدن اقتصاد و جامعه در این جمهوری، با وجود زیربناهای مناسب فرهنگی- آموزشی، میراث تاریخی، حمایت‌های ایالات متحده، اروپا و ترکیه و وجود قابلیت‌های گستردهٔ طبیعی، پدیده‌ای دور از انتظار نیست. درصورت تبدیل جمهوری آذربایجان به کشوری توسعه‌یافته، مرفه و با درهای باز، احتمال فعال‌تر شدن نیروی همگرایی منطقهٔ آذری‌نشین شمال غرب ایران با جمهوری آذربایجان وجود خواهد داشت (کریمی‌پور، ۱۳۸۲، ص.۱۰۹).

**جمهوری اسلامی ایران**

براساس آمارهای سال ۲۰۱۳ حجم مبادلات تجاری ایران و جمهوری آذربایجان در مجموع به ٤٨۲ میلیون دلار رسید که از این میزان۳۷۰ میلیون دلار مربوط به صادرات ایران به این کشور و۱۱۲میلیون دلار واردات ایران از جمهوری آذربایجان بود که برای ایران، تراز بازرگانی مثبت ۲۵۸ میلیون دلاری داشت. این درحالی است که در سال ۱۳۸۸ میزان واردات جمهوری آذربایجان از ایران حدود ۲۷۲ میلیون دلار و میزان صادرات این کشور نیز حدود ۱۷۱ میلیون دلار بود که این رقم توازن مثبت ۲۰۱ میلیون دلاری به نفع جمهوری اسلامی ایران در برداشت.

در سال ۲۰۱٤ کمیتهٔ دولتی، آمار جمهوری آذربایجان در گزارش خود اعلام کرد که در شش ماههٔ نخست سال جاری میلادی حجم مبادلات تجاری این کشور به ۱۷میلیارد و ٤۰۰ میلیون دلار رسید که ۱۳ میلیارد و ۱۰۰ میلیون دلار آن مربوط به صادرات و چهار میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار آن را واردات انواع کالا تشکیل داد و مازاد تجاری این کشور در این مدت هفت میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار اعلام شد. براساس این گزارش، ۸۰ درصد مبادلات تجاری جمهوری آذربایجان با کشورهای انگلیس، ایتالیا، فرانسه، آمریکا، روسیه، اوکراین، ترکیه، مالزی، اندونزی، بلاروس، آلمان، هند، چین و اسراییل بوده است و از ایران در این فهرست نامی برده نشده است (http://www.arannews.ir/fa).

با توجه به سرمایه‌گزاری دو جانبهٔ جمهوری آذربایجان و ترکیه که بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار در سال است و با احتساب روابط اقتصادی که بیش از ٤ میلیارد دلار در سال است، این میزان در رابطه با ایران بسیار اندک است که نشان‌دهندهٔ تأثیرگزاری عوامل فرهنگی، اجتماعی و بحران قره‌باغ بر مناسبات اقتصادی است. همچنین از آنجایی‌که کشور آذربایجان بیشتر

وابسته به استخراج و صادرات نفت است، می‌توانست بازار خوبی برای تکنولوژی نفتی ایران باشد که با توجه به روابط دوجانبه در این زمینه، هر دو کشور به‌نوعی در واگرایی هستند.

بیشترین حجم معاملات جمهوری آذربایجان با رقیبان منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ایران صورت می‌گیرد و از سوی دیگر افزایش روزافزون سرمایه‌گذاری‌های خارجی توسط رقیبان منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ایران در کشور آذربایجان، زنگ خطری است که بی‌تفاوتی نسبت به این امر بی‌تردید به‌سود ایران نخواهد بود.

## نتیجه

ایران با انقلاب خود در سال ۱۹۷۹ با هویتی جدید و به‌صورت کارگزار که تعریفی جدید از خود و دیگران داشت پا به عرصهٔ نظام بین‌الملل گذاشت. در این زمان گفتمان سیاسی- عقیدتی جدیدی نیز بر کشور ایران حاکم شد که با گفتمان شاهنشاهی و دوست و نزدیک به دنیای غرب متفاوت بود. با فروپاشی اتحاد شوروی، جمهوری آذربایجان توانست به‌عنوان کنشگری جدید وارد نظام بین‌الملل شود و در این بین هویت جدیدی را به نمایش گذاشت که حاکی از تضاد دو هویت ایرانی و آذربایجانی در نظام بین‌الملل بود. این عوامل دو کشور را مجبور به قطب‌بندی جدیدی در نظام بین‌المللی کرد. جمهوری آذربایجان با تأکید بر هویت قومی- زبانی و با توجه به مناقشهٔ قره‌باغ، نیروهای فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای جدیدی مانند آمریکا، اسراییل و ترکیه را وارد قطب خود کرد. ایران با رویکرد ایدئولوژیکی که مغایر با این نیروها در همسایگی خود بود تلاش کرد تا ارمنستان و روسیه را در قطب خود داشته باشد. با توجه به این شرایط، فضای جدیدی بر رابطه دو کشور حاکم شد. جمهوری آذربایجان بعد از استقلال عوامل قومی- زبانی را پایه و بنیان هویت خود برگزید. این مسئله با روی‌کارآمدن ملی‌گرایانی مانند ایلچی‌بیگ رنگ بیشتری به‌خود گرفت و توانست از همگرایی با کشورهای همسایه مانند ایران جلوگیری کند، در این زمان جنگ قره‌باغ نیز این عامل را استحکام بخشید.

کشور ایران با استقلال جمهوری آذربایجان و شرایطی که داشت، ابتدا تلاش کرد که از عامل دین برای نفوذ در این کشور نواستقلال استفاده کند؛ ولی از آنجا که عامل دین در بین مردم این کشور به‌سبت تسلط هفتاد ساله کمونیسم تقریباً رنگ باخته بود و عامل قومیت شدت بیشتری در این کشور داشت، در نتیجه، ایران نتوانست جمهوری آذربایجان را با خود همسو کند و در







عوض نوعی تهدید را نیز نسبت به خود احساس کرد. همچنین با توجه به آذری‌های داخل، نوعی ترس از واگرایی داخلی که می‌توانست از طرف جمهوری آذربایجان به این امر دامن زده شود، ذهنیت بدبینی به آذربایجان را تقویت می‌کرد. نظام سیاسی غیردینی حاکم بر جمهوری آذربایجان این واگرایی را بیشتر کرد.

ایران با نگرانی که از آیندۀ آذربایجان داشت در مناقشۀ قره‌باغ بازی بینابین را برگزید که هم روابط دو کشور را سخت کرد و هم سبب شکل‌گیری این ذهنیت برای مردم آذربایجان شد که ایران نمی‌تواند یک دوست باشد و درپی آن در منطقه یارگیری شد که جمهوری آذربایجان هم برای در امان ماندن از تهدید ایران و هم با توجه با ساختار نظام سیاسی خود، کشورهای غربی را برای دوستی برگزید. ایران با توجه به این شرایط روابط خود را هر روز با ارمنستان افزایش داد که این رابطه نیز به‌نوعی برای ایران مناسب نبود. این شرایط سبب شده است که حتی تقسیم دریای خزر نیز به‌نوعی بی‌نتیجه بماند و جمهوری آذربایجان در این زمینه، قدرت عمل را به‌دست بگیرد و ایران را با واردکردن بازیگران جدید به منطقه در فشار قرار دهد. نتیجه این امر، روابط ناپایدار دوجانبه است که به‌سمت آشفتگی و تعارض بیشتر در حرکت است.

## منابع

### الف) فارسی


۱.اتوتایل، ژئاروید و سیمون دالبی و پاول روتلج ، (۱۳۸۷)؛ **اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم**، ترجمه محمدرضا حافظنیا و هاشم نصیری؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

۲.احمدی‌پور،زهرا و ،طهمورث حیدری‌موصلو وطیبه حیدری‌موصلو ، (۱۳۸۹)؛ «تحلیل قومیت و هویت قومی در ایران؛ جهت امنیت پایدار»، **انتظام اجتماعی**، سال دوم، شماره اول، صص.٦۲-۳۵.

۳.افضلی، رسول و مصطفی رشیدی و افشین متقی ، (۱۳۹۱)؛« تحلیل ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط دوجانبه‌ی ایران و جمهوری آذربایجان از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۰ میلادی با رویکرد جغرافیای برساخت‌گرایی»، **پژوهش‌های جغرافیای انسانی**، تابستان ۱۳۹۱، دوره ٤٤، شماره ۸۰ صص.۱۹-۱.

٤.امیری، مهدی، (۱۳۸۵)؛ «ارزیابی روابط ایران و جمهوری آذربایجان در قرن بیستم»، **فصلنامهٔ مجلس و پژوهش**، زمستان ۱۳۸۵، شمارهٔ ۵۳، صص.۲۷۹-۲۳۹.

۵.جباری، ولی، (۱۳۸۹)؛ **شیعیان جمهوری آذربایجان**،قم: انتشارات شیعه‌شناسی.

٦.جوادی‌ارجمند، محمدجعفر و چابکی، ام‌البنین، (۱۳۸۹)؛« هویت و شاخص‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامهٔ سیاست**، مجلهٔ حقوق و علوم سیاسی، دورهٔ ٤۰، شمارهٔ ۱، صص.۵۹-۳۹.

۷.چابکی، ام‌البنین، ۱۳۸۸)؛ «چالش‌های رابطه ایران و جمهوری آذربایجان»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، شمارهٔ ٤، پاییز و زمستان، صص.۸٤-٦۳.

۸.حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۷۹)؛« تعریفی نو از ژئوپلیتیک»، **فصلنامهٔ تحقیقات جغرافیایی**، زمستان ۱۳۷۹، سال پانزدهم، شمارهٔ ۵۸ و ۵۹، صص.۸۸-۷۱.

۹.حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۸۳)؛ « ژئوپلیتیک یک بررسی فلسفی»، **تحقیقات جغرافیایی**، دورهٔ٤، شمارهٔ۷۵، صص.۳٦-۱۹.

۱۰. حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۹۰)؛ **اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک**، چاپ سوم، انتشارات آستان قدس رضوی.

۱۱. حافظ‌نیا، محمدرضا و احمدی، سیدعباس، (۱۳۸۸)؛« تبیین ژئوپلیتیکی اثرگذاری انقلاب اسلامی بر سیاسی شدن شیعیان جهان»، **فصلنامهٔ شیعه‌شناسی**، سال هفتم، شمارهٔ ۲۵، بهار ۱۳۸۸، صص.۱۰۹-۷۳.

۱۲. حافظ‌نیا، محمدرضا و ولیقلی‌زاده، علی و احمدی‌پور، زهرا، (۱۳۸۸)؛« بررسی و تحلیل نقش جمعیت در وزن ژئوپلیتیکی ایران»، **فصلنامهٔ مدرس علوم انسانی**، سال سیزدهم، شماره ۱، صص.۱٦۳-۱۲۹.

۱۳. حق‌پناه، جعفر، (۱۳۹۰)؛ «هویت، قومیت و سیاست خارجی در خاورمیانه»؛ **فصلنامهٔ سیاست**، مجله دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی، دورهٔ ٤۱، شمارهٔ ۱، صص.۹۵-۸۱.

۱٤. حقیت، سیدصادق، (۱۳۸۹)؛ « مسئله ساختار/ کارگزار در علوم اجتماعی»، **فصلنامهٔ علمی- پژوهشی روش‌شناسی در علوم انسانی**، سال۱٦. شمارهٔ ٦٤ و٦۵، صص.۱٦٦-۱٤۷.







۱۵. حیدری، محمد و سهراب انعامی‌علمداری ، (۱۳۸۸)؛« رفتارشناسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱»، **فصلنامۀ تخصصی علوم سیاسی**، شماره۹، صص.۱۹٤-۱۷۳.

۱٦. خضری، رویا، (۱۳۸۸)؛ «جایگاه فرهنگ در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، **فصلنامۀ خط اول رهیافت انقلاب اسلامی**، سال سوم، شماره۱۰۰، صص.۹۰-۷۷.

۱۷. درایسدل، آلاسدایر و اچ.بلیک، جرالد، (۱۳۷٤)؛ **جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا**، ترجمه دره میرحیدر، چاپ چهارم، تهران: انتشارات وزارت امورخارجه.

۱۸. رضایی، علیرضا، (۱۳۸۸)؛ «درآمدی بر نظریه پردازی‌های اثبات‌گرایانه و پسااثبات‌گرایانه در سیاست و روابط بین‌الملل»؛ **فصلنامۀ راهبرد**، شهریور ۱۳۸۸، شمارۀ ۱۸، صص.۳۲۱-۲۹۵.

۱۹. سریع‌القلم، محمود، (۱۳۸۸)؛« سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: قابلیت امکان و تغییر»، **فصلنامۀ بین‌المللی روابط خارجی**، سال اول، شمارۀ۱، صص.٤۰-۲۱.

۲۰. سلیمانف، الین، (۱۳۸۸)؛ «رویکردرسمی وعرفی به اسلام در جمهوری آذربایجان»، ترجمه: بهرام دردی‌گری، **دوماهنامۀ عرصۀ تحولات ایران و اوراسیا**، بهمن و اسفند ۱۳۸۸، شمارۀ ۲۷، صص.٤۹-٤٤.

۲۱. صیدی، مظفر، (۱۳۸۸)؛ «عوامل ژئوپلیتیک جمهوری آذربایجان و تأثیر آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، بهار ۱۳۸۸، شمارۀ ٦۵، صص.۸۹-۷۱.

۲۲. عباسی‌اشلقی، مجید و فرخی، مرتضی، (۱۳۸۸)؛ «چارچوبی تحلیلی برای مفهوم امنیت از منظر سازه‌انگاری»، **فصلنامۀ مطالعات سیاسی**؛ سال دوم، شماره ٦، صص.۹٦-۷۱.

۲۳. عطایی، فرهاد و حسن شکاری، حمیدرضا عزیزی ، (۱۳۹۱)؛« سیاست خارجی دولت ترکیه «عدالت و توسعه» در منطقه قفقاز جنوبی»، **فصلنامۀ راهبرد**، سال بیست و یکم، شمارۀ ٦۳، صص.۱۵۱-۱۳۱.

۲٤. علی‌پورناندل، محمدرضا، (۱۳۸۸)؛ «دورنمای همکاری‌های اقتصادی میان جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان»، **ماهنامۀ رویداد و تحلیل**، شماره۲۳۵، صص.۵٤-٤۸.

۲۵. کامران، حسن و کریمی‌پور، یدالله، (۱۳۸۱)؛ «مقدمه‌ای بر علت وجودی ایران جدید»، **سحر**، دورۀ ششم، شمارۀ ۲، تابستان ۱۳۸۱، صص.۱۳۲-۱۱۷.

٢٦. کریمی‌پور، یدالله، (١٣٨٢)؛ «آذربایجان بزرگ، فرصت‌ها وتهدیدها»، **تحقیقات جغرافیایی**، زمستان ١٣٨٢، شماره ٧١، صص.١١٥-١٠٥.

٢٧. گلی، حسن، (١٣٨٦)؛ «مطالعه تطبیقی جهت‌گیری‌های فرهنگی در قوانین اساسی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان»، **فصلنامهٔ تحقیقی**، مطالعاتی موسسه فرهنگی آران، سال پنجم، شماره١١و١٢، بهار وتابستان، صص.٨٥-١٠٥.

٢٨. لینکلیتر، اندرو، (١٣٨٦)؛ **مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: نوواقع‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

٢٩. مجتهدزاده، پیروز، (١٣٨١)؛ **جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی**، تهران: سمت.

٣٠. مجتهدزاده، پیروز و حسین‌پورپویان، رضا و کریمی‌پور، یدالله، (١٣٨٧)؛ «تحلیل و بررسی همپوشی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در تعامل با جمهوری آذربایجان با واقعیتهای ژئوپلیتیک»، **فصلنامهٔ مدرس علوم انسانی**، دورهٔ١٢، شمارهٔ٢، ص.٢٥٥-٢١٣.

٣١. محرابی، علیرضا، (١٣٨٦)؛ **ژئوپلیتیک و تحول اندیشه حکومت در ایران**، تهران: نشر انتخاب.

٣٢. محمدزاده، علی، (١٣٩٠)؛ **جمهوری آذربایجان؛ فرصت‌ها و تهدیدها**، دوشنبه ٢٣ آبان، http://www.arannews.ir/fa (تاریخ دسترسی: ١٣٩٢/١/١٧).

٣٣. مشیرزاده، حمیرا، (١٣٨٣)؛« سازه‌انگاری به‌عنوان فرانظریه در روابط بین‌الملل»، **مجلهٔ دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، پاییز ١٣٨٣، شماره٦٥، صص.١٤٣-١١٣.

٣٤. مشیرزاده، حمیرا، (١٣٨٨)؛« هویت و حوزه‌های مفهومی روابط بین‌الملل»؛ **فصلنامهٔ سیاست**، دوره ٣٩، شمارهٔ ٤، صص.٢٦٩-٢٥١.

٣٥. مشیرزاده، حمیرا، (١٣٨٩)؛ **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، چاپ چهارم، تهران: سمت.

٣٦. موسوی، سیدمحمدرضا، (١٣٩١)؛« سیاست خارجی ج.ا.ایران در قبال مناقشه قره‌باغ»، **فصلنامهٔ تخصصی، پژوهشی مرکز فرهنگی قفقاز**، سال سوم، شمارهٔدهم، تابستان، صص.٣٢-٢٠.

٣٧. موير، ریچارد، (١٣٧٩)؛« درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی»، ترجمه دره میرحیدر، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.





۳۸. میرحیدر، دره، (۱۳۷۷)؛ «ژئوپلیتیک: ارائه تعریفی جدید»، **فصلنامهٔ تحقیقات جغرافیایی**، سال سیزدهم، شماره۵۱، صص.۲۳-۳.

۳۹. میرحیدر، دره و ذکی، قربانعلی، (۱۳۸۱)؛ «بررسی نظام جغرافیایی- سیاسی ناحیه‌ای و امکان‌سنجی آن در ایران»، **پژوهش‌های جغرافیایی**، فروردین ۱۳۸۱، شمارهٔ۴۲، صص.٦٤-٤۹.

٤۰. میرمحمدی، سیدرضا، (۱۳۸۵)؛« مناقشهٔ قره‌باغ، ریشه‌ها وپیامدها»، **دو ماهنامهٔ تحولات ایران و اوراسیا(ایراس)**، سال‌اول، شماره۱، بهار، صص.۱۲۲-۹۸.

٤۱. واحدی، الیاس، (۱۳۸۲)؛ **برآورد استراتژیک آذربایجان (سرزمینی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی)**، جلد اول، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

٤۲. واعظی، محمود، (۱۳۸۹)؛ **سیاست و امنیت در قفقاز**، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.

٤۳. ونت، الکساندر، (۱۳۸٤)؛ **نظریهٔ اجتماعی سیاست بین‌الملل**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

٤٤. هادیان، ناصر، (۱۳۸۲)؛ «سازه‌انگاری از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی»، **فصلنامهٔ سیاست خارجی**، سال ۱۷، شمارهٔ٤، زمستان، صص.۹۵۰-۹۱۵.

٤۵. خبرگزاری آران، (۱۳۹۰)، «عدم تناسب روابط تجاری ایران و جمهوری آذربایجان با اشتراکات فرهنگی و تاریخی دو کشور"، http://www.arannews.ir/fa (تاریخ دسترسی: ۱۳۹۲/۰۷/۱۰).

**ب) انگلیسی**

1.Ü.Özdağ,Y.kafalat( 2003);21.Yüzyılda Türk Dünyası Jepotitiği. Asam. Ankaıa.

2. http://www.president.az/azerbaijan/holidays/#nov. (Accessed on: 23/06/2012).

3. http://qafqaz.ir/fa.( Accessed on 06/06/1390).





مطالعات اوراسیای مرکزی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال پنجم، شماره ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۹۱، صفحات ۱۱۸-۹۹

# تحلیل بحران چچن در چارچوب رهیافت مطالعات امنیت انتقادی

**محمدحسن شیخ الاسلامی***

**استادیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه**

**مرتضی باقری**

**دانشجوی دوره کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای وزارت امور خارجه**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۱/۲۹ – تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۴/۱۵)

**چکیده**

جمهوری چچن قسمتی از سرزمین گسترده فدراسیون روسیه است که در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی همواره محل تنش و درگیری بوده است. عناصر هویتی و پیوندهای فرهنگی از هم گسیخته موضوع مهم بحران به‌وجود آمده در روابط مردم چچن و روس‌ها است. رویکردهای متعدد نظری در عرصه روابط بین‌الملل به بررسی ابعاد گوناگون بحران چچن پرداخته‌اند. یکی از نوپاترین رویکردهای نظری موجود در روابط بین‌الملل، رهیافت امنیت انتقادی است. رهیافت امنیت انتقادی به‌صورت ویژه موضوع امنیت و مرجع آن را با نگاهی منتقدانه مورد کنکاش قرار داده و انسان‌محوری را وارد فرهنگ امنیتی روابط بین‌الملل کرده است. بنابراین در این نوشتار با کمک از رهیافت امنیت انتقادی استدلال می‌شود که نبود شناخت هویتی و تحمیل برسازه‌های اختلاف برانگیز از سوی دولت روسیه و حاکمان چچن در برپایی بحران در سال‌های پس از فروپاشی مؤثر بوده است.

**کلید واژه‌ها**

چچن، روسیه، رهیافت انتقادی، مطالعات امنیت انتقادی، کن بوث

---

* Email: mhsheikh@gmail.com







**مقدمه**

جمهوری چچن با جمعیتی حدود ۱۱۰۰۰۰۰ نفر، ۹۳ درصد چچنی و حدود ۷ درصد روس را در خود جای داده است. این جمهوری که در بخش شرقی دامنه‌های شمالی قفقاز، قرارگرفته است از شرق و جنوب شرقی به جمهوری خود مختار داغستان، از غرب به منطقه خود مختار اینگوش و از جنوب غربی به جمهوری گرجستان محدود می‌شود و در قسمت شمال نیز منطقه نوگای را در همسایگی خود دارد. جمهوری چچن در شاه‌راه حیاتی انتقال انرژی قرار گرفته است و مسیر مهم انتقال انرژی باکو- نوورسیسک و تنگیز- نوورسیسک از آن عبور می‌کند. جمهوری چچن به‌عنوان یکی از مهم‌ترین جمهوری‌های خودمختار فدراسیون روسیه است که تاکنون تلاش‌های فراوانی را برای جدایی‌طلبی انجام داده است(کولایی، افضلی و دلفروز، ۱۳۸۹، ص ۲۲۴).

چچن‌ها بیشتر مسلمان سنی مذهب و پیرو مکتب حنفی هستند که به‌شدت با آموزه‌های صوفیانه آمیخته است و به‌صورت کلی در حوزه قلمرو مذهبی مرکز روحانی قفقاز و داغستان قرار می‌گیرند(آکینر، ۱۳۶۹، ص۲۲۴). سنت‌ها و مذهب باعث شده است که یکی از ویژگی‌های برجسته جامعه چچن نبود هرگونه شکل اشرافی‌گری باشد. افزون بر احترام به بزرگان، چچنی‌ها پیرو مکتب مساوات‌طلبانه‌ای هستند. این خود شکلی از مردم‌سالاری است که در طول قرن‌ها توسعه و حفظ شده است. تصمیم‌های مربوط به امور کلان جامعه توسط شورای بزرگان گرفته می‌شود(Liono, 2000, p. 4).

ویژگی برجسته این سرزمین، درگیری‌های طولانی میان ساکنان مسلمان آن و روس‌ها است. این مسئله بحرانی را در قفقاز شمالی به‌وجود آورده است که تا به امروز هم، ادامه دارد. تاکنون مطالعات زیادی در رابطه با بررسی این بحران و علت‌های تداوم و استمرار آن صورت گرفته است ولی به‌نظر ما پژوهشی که بتواند ارزیابی عمیقی از این بحران ارائه دهد صورت نگرفته است. این نوشتار سعی می‌کند تا بحران چچن را مانند یک پدیده اجتماعی در قالب رهیافت مطالعات انتقادی بررسی کند. باید در نظر داشت که این رهیافت تلاشی است که پس از پایان جنگ سرد پا به عرصه گذاشت. در این راستا محققان زیادی همچون پیروان مکتب کپنهاگ و یا سازه‌انگاران و فمینیست‌ها و حتی پساساختارگرایان کانون توجه خود را از نظام بین‌المللی به‌سوی فرد و جامعه و انسان متمرکز کردند. با این مقدمه ابتدا نگاهی اجمالی







خواهیم داشت به رهیافت امنیت انتقادی به مفهوم آنچه که در مکتب ویلز[1] نمود یافته است و سپس تاریخی از بحران چچن را مانند تحلیل عمودی بررسی و سرانجام بحران را در رهیافت امنیت انتقادی قالب‌ریزی خواهیم کرد.

**نظریه انتقادی: زیربنای فکری**

مکتب فرانکفورت حاصل تلاش‌های گسترده تعدادی از متفکران چپ آلمان بود که در دهه ۱۹۲۰و ۱۹۳۰ شکل گرفت. اعضای این مکتب درپی به قدرت رسیدن نازی‌ها در آلمان مجبور به ترک این کشور و مهاجرت شدند. هم‌زمان با مهاجرت به ایالات متحده به‌تدریج تغییرهای نیز در اندیشه متفکران آن حاصل شد و سرانجام میراث این مکتب در عصر حاضر به اندیشمند آلمانی یعنی یورگن هابرماس رسید. هابرماس علم مدرن را تنها یکی از اشکال شناخت می‌داند. وی علایق شناختی را به سه گروه تقسیم می‌کند که هریک به شناختی متفاوت منجر می‌شود. نخست علایق فنی که به علوم تحلیلی– تجربی و یا اثبات‌گرایانه منتهی می‌شود و نگرانی آن کنترل است. دوم علایق علمی یا تفاهمی که فهم، هدف آن است. و سرانجام علایق رهایی‌بخش که بنیان شناخت انتقادی است و نگرانی آن دگرگونی و در آخر رسیدن به رهایی است. از میان طرفداران اصلی این نظریه در دهه‌های اخیر که برای نخستین‌بار نام نظریه انتقادی را به معنای خاص در روابط بین‌الملل به‌کار بردند می‌توان به رابرت کاکس[2]، ریچارد اشلی[3] و مارک هافمن[4] اشاره کرد.

اشلی یکی از نظریه‌پردازان معاصر معتقد است که می‌توان سه نوع واقع‌گرایی را در روابط بین‌الملل شناسایی کرد: واقع‌گرایی فنی که در نو واقع‌گرایی علم‌گرا مشهود است و والتز چهره برجسته این حوزه است. دوم واقع‌گرایی تفسیری هانس مورگنتا که فهم‌گرا است و سوم واقع‌گرایی انتقادی جان هرتز که افزون بر تأکید بر اهمیت قدرت و امنیت در روابط بین‌الملل در پی تغییر آن نیز هست(مشیرزاده، ۱۳۸۴، صص۲۳۴-۲۳۱).

1. Wales School
2. Robert Cox
3. Richard Ashley
4. Mark Hafman







آنتونیو گرامشی نومارکسیست، آموزه‌های مارکسی و شناختی را درهم آمیخت تا به روابط سلطه فرهنگی و جامعه مدنی دست یابد. وی در تبیین جامعه مدنی، آن را ابتدا به معنای فهم قابلیت حفظ وضع موجود و سپس طراحی یک راهبرد برای دگرگون کردن آن تعریف می‌کند و رهایی‌بخشی جامعه‌مدنی را موضوع تفکر خود قرار می‌دهد(Cox, 1999, p. 4).

در این میان رابرت کاکس با تفاوت گذاشتن میان نظریه‌های حل مسئله‌ای و انتقادی معتقد بود که رهیافت‌های حل‌مسئله‌ای جهان را همان‌گونه که هست فرض می‌کند و می‌پرسند چگونه می‌توان کمک کرد جهان به آرامی به حرکت خود ادامه دهد. در مقابل، وی معتقد است که نظریه انتقادی این پرسش را مطرح می‌کند که چگونه ترتیبات جهانی فعلی به‌وجود آمدند و آیا قابل تغییر هستند(قوام، فاطمی‌نژاد و شکوهی، ۱۳۹۰، ص۱۸۱). نگاه کاکس تا حد زیادی متوجه به ریشه‌یابی نظام جهانی از منظر جامعه شناسی است. مارک هافمن نیز معتقد است نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت به سمت مرحله نوینی در نظریه روابط بین‌الملل در حرکت است که جهش بزرگ آن می‌تواند در ورای مناظره های بین پارادایمی صورت پذیرد(Linklater, .1992, p. 77) در واقع وی نیز میان نظریه‌های انتقادی سنتی‌تر و رادیکال تفاوت می‌گذارد. نظریه‌های انتقادی شاخه‌های گوناگونی را دربر می‌گیرد که از پیشینه فکری نظریه انتقادی در حوزه امنیتی می‌توان به مطالعات امنیت انتقادی[1] اشاره کرد.

**امنیت انتقادی**

عناصر مهمی رهیافت امنیت انتقادی، در حقیقت یک نگرش کاکسی به نظریه امنیت است. کاکس برای هر نظریه‌ای دو هدف درنظر می‌گیرد که مبنای ایجاد تفاوت نظریه‌ها است. نظریه‌ها از یک سو درپی پاسخ به حل مشکلی خاص در چارچوب دیدگاهی خاص که نقطه عزیمت نظریه است، هستند و از سوی دیگر درپی یافتن دیدگاهی در میان دیدگاه‌های دیگر است. درواقع در هدف دوم یک نظریه از نظم حاکم بر جهان فاصله می‌گیرد و این پرسش را مطرح می‌کند که نظم یاد شده چگونه تحقق یافته است(لینکلیتر، ۱۳۸۶، صص۳۹-۴۱). این ویژگی در رهیافت امنیت انتقادی نمود یافته است.

1.Critical Security Studies

مکتب امنیت انتقادی به‌عنوان یکی از زیر شاخه‌های نظریه‌های انتقادی در سال ۱۹۹۴ در کنفرانس تورنتو مطرح شد و عنوان کتابی که بعدها توسط کیث کروز[۱] و میشل سی. ویلیامز[۲] نوشته شد، قرار گرفت. امنیت انتقادی با رد مفروض دولت‌محوری، بازنگریی در مورد مرجع امنیت و درنهایت منابع امنیت و نا امنی انجام داد که در این صورت‌های جدید بازنگری شده، حرکتی فراسوی سنت‌های اثبات‌گرایانه و تجربی را ایجاب می‌کرد(Collins, 2010, p. 90). در این رابطه افراد زیادی همچون بری بوزان[۳]، وین جونز[۴] و بسیاری دیگر در ارائه تعریفی از رهیافت امنیت انتقادی تلاش کردند. ما در اینجا به تعریف و نگرش کن بوث[۵] یکی از اعضای مکتب ویلز اکتفا می‌کنیم. کن بوث به‌عنوان یکی از پایه‌گذاران مطالعات امنیت انتقادی این تعریف را از این رویکرد ارائه می‌دهد: «مطالعات امنیت انتقادی یک مطالعه موضوعی- ناحیه‌ای است که در دل نظم دانشگاهی سیاست بین‌الملل توسعه یافت و هدف آن پیگیری دانش انتقادی امنیت در جهان سیاست است. امنیت آن چیزی است که به‌صورت جامع و کل تصور می‌شود و نظریه‌ها و چارچوب‌های عمل در سطوح چندگانه جامعه، از فرد گرفته تا تمامی اجتماع‌های بشری را شامل می‌شود. رهیافت انتقادی حکایت از دیدگاهی دارد که درپی بیرون ماندن از ساختارها، فرایندها، ایدئولوژی‌ها و سنت‌های ارتدکسی رایج است که همه ادراک‌های امنیتی منبعث شده از موقعیت‌های نظری سیاسی ویژه را شناسایی می‌کنند. دیدگاه‌های انتقادی ادعا نمی‌کنند که تعین و مادیت، حقیقت است. بلکه آنها در جستجوی فهمی عمیق‌تر از گرایش‌ها و رفتار حاکم بر جهان سیاست و یافتن دیدگاهی نوید دهنده‌تر نسبت به آن هستند تا بر اشتباه‌های ساختاری و محتمل بشری غلبه کنند»(Booth, 2005, p.12).

بوث معتقد است: «امنیت آن چیزی است که ما می‌سازیم. امنیت یک پدیده بین الاذهانی است و تفاوت میان دیدگاه‌های جهانی و روش‌ها در مورد سیاست، ریشه گرفته از تفاوت‌ها و روش‌ها در مورد امنیت است. اگرچه موضوع مطالعات امنیت انتقادی گسترش طرح‌ریزی و دستور کارها [نه مسایل فقط نظامی] است، اما در اصل با آن متفاوت است. زیرا دستورکار و طرح‌ریزی از یک تفاوت بنیادین میان نظریه سیاسی و روش‌شناسی به‌وجود می‌آید» (Krause

1.Keith Krause
2. Michael C.Williams
3.Barry Buzan
4.Wayne Jones
5. Ken Booth







(& Williams, 1997, p. 106. آنچه را کن بوث در نظر دارد، رد کامل نظریه‌های سنتی به ویژه روش واقع‌گرایی است. بنابراین اگر بخواهیم مکتب امنیت انتقادی را در سه لایه هستی شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی مورد بررسی قرار دهیم باید به سه سؤال اصلی این مکتب پاسخ دهیم. این رهیافت در بعد هستی‌شناسی واقعیت را به‌عنوان آنچه که عینیت دارد به چالش می‌کشد و با رد طبیعت‌گرایی که جهان اجتماعی را مانند جهان طبیعی می‌نگرد، واقعیت را در ورای حقیقت فقط مادی پدیده‌ها به رسمیت می‌شناسد(Collins, 2010, p. 94).

نظریه‌انتقادی درپی دانشی است که بتوان به‌وسیله آن به فهم هستی شناسانه اجتماع رسید. از این رو است که این رهیافت معتقد است که حقیقت آن چیزی است که خلق می‌شود. بر این اساس آگاهی درون ذهنی است که واقعیت‌های اجتماعی را می‌سازد و انسان‌ها آزاد هستند تا با اقدام‌های دسته جمعی خودخواسته جهان را تغییر دهند. درسطح دوم بحث، این رویکرد از دانش می‌پرسد. پاسخ به این سؤال ما را به معرفت‌شناسی در این مکتب رهنمون است. دانش از آن کیست و چه کارکردی را برای حمایت از مردم ارائه می‌دهد؟ در این سطح سه عامل انسان، جامعه و اندیشه مفاهیم کلیدی مورد توجه این رویکرد است. در آخرین لایه، روش‌شناسی این مکتب قابل بحث است. روشی که این رهیافت برای استخراج حقیقت از درون جامعه بکار می‌برد «شهود»[1] است. شهود در این رهیافت جنبه دیالکتیکی دارد. زیرا خود پژوهشگر به‌عنوان جزئی از یک کل که مورد بررسی او است، قرار می‌گیرد(عبدالله‌خانی،۱۳۸۹، ص۱۹۶).

نقد و رد دولت محوری از هدف‌های مهم نظریه‌پردازان رهیافت انتقادی است. اگرچه دولت از دیدگاه آنها، عنصری است که نمی‌توان آنرا حذف کرد و معتقد هستند که دولت در فهم سیاست بین‌الملل معاصر کاملاً به‌صورت محوری باقی خواهد ماند؛ اما آن‌را به‌عنوان هدف محوری امنیت به چند دلیل رد می‌کنند: اول اینکه همه دولت‌ها نگرانی امنیت شهروندان خود را ندارند، و طرفداران مکتب انتقادی دولت را نه به‌عنوان واقعیتی عینی بلکه به‌صورت فرایندی می‌دانند که دائم سیاست‌های امنیتی آن از راه کنش و واکنش باز تولید می‌شود و سرانجام اینکه آنچه برای امنیت انتقادی اهمیت زیادی دارد هدف دولت است که می‌تواند رهایی‌بخشی و کمک به گروه‌هایی با چنین هدف‌هایی باشد(شیهان، ۱۳۸۸، ص ۲۰۳).

1. Intuition

رهیافت امنیت انتقادی معتقد است که جامعه و سیاست نمی‌توانند از واقعیت جدا باشند و به‌شکل استواری در پیوند با انتقادگری، تکرارپذیری و عمل سیاسی و اجتماعی هستند. بنابراین نظریه و عمل سیاسی هردو، بخشی از آن چیزی است که متخصص روابط بین‌الملل در مورد امنیت باید به آن توجه کند(Booth, 1994, p. 19). بنابراین برای تجزیه و تحلیل در این چارچوب مجبوریم فرد و جامعه را همزمان و به‌صورت لایه‌های پیوسته و سازنده یکدیگر در نظر بگیریم.

اما به‌صورت خلاصه رهیافت امنیت انتقادی برای تحلیل بحران‌ها و دستیابی به امنیت سه برنامه ارائه می‌دهد که ما سعی خواهیم کرد، بر اساس این سه طرح کلی به ارزیابی و تطبیق شرایط چچن با مدلی انتقادی امنیتی بپردازیم. در طرح اول که آنرا ضلع نخست مثلث خود قرار می‌دهیم، بازسازی وضعیت مطلوب مد نظر قرار می‌گیرد. در این برنامه تحلیلگر ابتدا باید به تشریح دقیق و جامع نارضایتی دست بزند و سپس با توجه به خواسته‌ها و نیازمندی‌های جامعه شرایط مطلوب را تعریف کند. در این رویکرد تحلیلگر انتقادی باید به سه نکته توجه داشته باشد: اول آنکه درک جدید بازیگران از خودشان را بشناسد، دوم اینکه تحلیلگر انتقادی امنیت باید زبان و گفتمان امنیتی خود را بر اساس مفاهیم و فهم بازیگران قرار دهد و سوم اینکه در مسیر طراحی شرایط مطلوب باید تحلیلگر به نیازها و انتظارهای جدید بازیگران توجه کند. در ضلع دوم بازسازی عقاید، اصول و نگرش‌های اساسی جامعه هدف است. این مجموعه در کل سازنده ایدئولوژی جامعه است. در این طرح وظیفه تحلیلگر اصلاح نگرش‌ها و عقایدی است که منجر به نارضایتی ایدئولوژیک می‌شود. وظیفه دیگر وی ترسیم باورها و ایدئولوژی‌های بازسازی شده در جهت رضایتمندی جامعه است.

آخرین ضلع مثلث تحلیل ما که می‌تواند قاعده مثلث قرار بگیرد و دو ضلع دیگر را به‌هم مرتبط کند، بازسازی یک نظام امنیتی است. در این طرح وظیفه تحلیلگر تبیین جامع شرایط است. از آنجا که رهیافت انتقادی معتقد است که هر نظریه‌ای بر مبنای شرایط خاص و مکان خاص خود قابل تطبیق و بررسی است، وظیفه تحلیلگر، نه تعمیم شرایط بلکه درک شرایط است(عبدالله‌خانی، ۱۳۸۹، صص ۲۱۸-۲۱۷). بنابراین در آخرین ضلع تلاش اصلی تحلیلگر ارائه مدل جامع است.

بنابراین برای پی‌ریزی این نوشتار در قالب رویکرد امنیت انتقادی، نیازمند دونوع نگرش خواهیم بود. در نگرش نخست به بررسی و تحلیل عمودی یک پدیده می‌پردازیم و آنرا از نظر تاریخی، فرهنگی و ریشه‌های شکل‌گیری پدیده مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. در نگرش دوم به







یک پدیده به عوامل برسازه‌گر و محیط شکل‌گیری و دیالکتیک درونی یک پدیده خواهیم پرداخت که نوعی نگرش افقی بر تحلیل هر پدیده است. پس می‌خواهیم که بحران چچن را ابتدا در قالب کشمکش تاریخی آن با سلطه روس‌ها (عمودی) و تأثیر فرهنگی، دینی و باورمندی مردم بر هر دوره (افقی) بازشناسیم. بنابراین بحث خود را با تقسیم‌بندی دوره‌های تاریخی این پدیده اجتماعی (بحران چچن) دنبال می‌کنیم.

## گذر تاریخی

تاریخ چچن را می‌توان بر اساس شاخص‌هایی که در هر دوره وجود دارد به سه قسمت کلی تقسیم کرد:

### دوره اول (۱۹۱۷-۱۹۹۱)

چچنی‌ها به همراه اینگوش‌ها، قره‌چای‌ها و چند قوم دیگر در ژانویه ۱۹۲۱ جمهوری خود مختار گورسکایا را تشکیل دادند. در سال ۱۹۳۴ با جدا شدن برخی از این مناطق از گورسکایا جمهوری چچن- اینگوش تشکیل شد. هم‌زمان با ورود سربازان آلمانی به خاک اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم جنبش نوین تقریباً تمامی نواحی جمهوری چچن- اینگوش را در برگرفت. اما در همان حال نیروهای اتحاد شوروی به‌جای دورکردن آلمانی‌ها به قتل عام گسترده ساکنان این جمهوری دست زدند و عده زیادی از چچنی‌ها را به قزاقستان تبعید کردند. این عمل منجر به نابودی جمهوری چچن- اینگوش شد(جنابی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۲). استالین که از چچن‌ها متنفر بود، چچن را به دو بخش تقسیم و اینگوش را از این سرزمین جدا کرد. پس از آن پلیس مخفی او در سال ۱۹۳۷، بیش از ۱۴۰۰نفر را تیرباران کرد. در ۱۹۴۴ استالین دستور داد همه مردم چچنی را برای کار به اردوگاه‌های سیبری بفرستند. در این دوره در کل حدود ۲/۵ میلیون مسلمان کشته شدند(کولایی و حسینی، ۱۳۸۹، ص۱۱۰). درپی تبعید مردم چچن به قزاقستان به اتهام همکاری با نازی‌ها در سال ۱۹۴۴ توسط استالین، بیش از یک سوم از آنها در راه جان سپردند.

از حدود سال ۱۹۵۶با روی کارآمدن خروشچف مقداری فضا برای چچنی‌ها باز شد و در فرمانی که او صادر کرد اجازه بازگشت تبعیدی‌های چچنی داده شد. اما از این پس سیاست روس‌ها بر روسی‌سازی چچن قرار گرفته بود. این مهم به‌وسیله گسترش زبان روسی صورت گرفت. با وجود تلاش روس‌ها در این دوره چچنی‌ها از میانه دهه ۱۹۸۰دست به اقدام‌های







دینی می‌زدند که برای دولت اتحاد شوروی نگران کننده بود. تداوم پیگیرانه ازدواج‌های درون گروهی مسلمانان به‌ویژه از سوی زنان، مدارس اسلامی و ساعت‌های منظم آموزش قرآن و بسیاری دیگر از مناسک دینی و نمادهای اسلامی، روس‌ها را به این نتیجه رسانده بود که اسلام قسمتی از هویت مردم چچن را دربر می‌گیرد و ریشه در تاریخ و فرهنگ آنان دارد(کولایی، افضلی و دلفروز، ۱۳۸۹، ص ۱۱۱).

این عوامل در زنده نگه داشتن و شعله‌ور شدن قیام مردم چچن برای استقلال و پیگیری هدف دیرینه خود بسیار مؤثر بود به‌شکلی که در دهه ۱۹۸۰قیام‌های استقلال‌طلبانه ابعاد گسترده‌تری یافت. اما این مقطع بیداری همزمان با سیاست‌های اصلاحی گورباچف شد. در این زمان، مرکز در مسکو زیر سلطه نژاد اسلاو و رهبری آن با روس‌ها بود که در کلیه جمهوری‌ها این جنبه رعایت می‌شد. اما با اجرای سیاست‌های اصلاحی گورباچف نیروهای قومی فرصت بیشتری یافتند تا در حکومت حضور بیابند. در این دوره اختصاص بخش‌های وسیعی از اقتدار به حکومت‌های محلی در جمهوری‌ها در راستای مردم‌سالار کردن جامعه اتحاد شوروی در اولویت‌های گورباچف قرار گرفت(جنابی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۱).

**دوره دوم (۱۹۹۱-۲۰۰۰)**

همزمان با فروپاشی اتحاد شوروی، جمهوری چچن نیز در ۱ نوامبر ۱۹۹۱ اعلام استقلال کرد که با مخالفت جدی روسیه مواجه شد. جوهر دودایف[1] که از افسران نیروی هوایی اتحاد شوروی بود در این مقطع توانست با بیشترین آرا قدرت را در دست و رهبری استقلال‌طلبان را بر عهده بگیرد. اما دودایف تنها فرد قدرت طلب چچنی نبود و در درون جمهوری مخالفان سرسختی نیز حضور داشتند. مخالفان استقلال بیشتر شامل صاحبان پیشین قدرت، قدرت‌طلبان و هواداران پیوند با روسیه بودند. پس از انحلال شورای عالی چچن توسط دودایف در سال ۱۹۹۱، مخالفت با دودایف وارد مرحله جدیدی شد و مخالفان وی متشکل شدند؛ به‌صورتی که در سال ۱۹۹۲ تحرکات سیاسی –نظامی خود علیه دودایف را گسترش دادند(واعظی، ۱۳۸۳، ص ۲۷). در بهار ۱۹۹۳ پس از بالا گرفتن اختلاف بین پارلمان و قوه مجریه چچن، دودایف با اعلام انحلال پارلمان و دولت، وضعیت فوق العاده و حکومت نظامی برقرار کرد. این اقدام دودایف منجر به بحران و دودستگی داخلی شد و سرانجام کار به تجمع در مقابل کاخ ریاست جمهوری چچن رسید که با

1. Dzhokhar Dudayef







دستگیری تعدادی از مخالفان دودایف همراه شد. نیروهای مخالف دودایف تهاجم همه جانبه‌ای را برای تصرف مرکز چچن در پاییز همان سال آغاز کردند(جنابی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۲).

مخالفان استقلال مورد حمایت وسیع روسیه قرار گرفتند. در همین حال دولت روسیه نیز که از انجام گفت و گوها به نتیجه نرسیده بود و اوضاع داخل چچن را برای دخالت مناسب دید، اعلام جنگ کرد تا آغازگر جنگ اول چچن باشد. با اوج‌گیری مخالفت روسیه و قدرت‌یابی دوباره این کشور، سرانجام روسیه در ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۴وارد جنگ علیه چچن شد. این جنگ درنهایت در اوت ۱۹۹۶ با شکست تحقیرآمیز نظامیان روسیه و امضای موافقت‌نامه‌ای بین الکساندر لبد[1]، رییس شورای امنیت روسیه و اسلان مسخدوف[2] فرمانده چچنی به پایان رسید. در این زمان با میانجیگری سازمان امنیت و همکاری اروپا دوطرف توافق کردند که تصمیم نهایی در مورد چچن به سال ۲۰۰۱ موکول شود(رفیعی، ۱۳۷۹،ص۵۶). این توافق خود زمینه‌ای شد برای پذیرش استقلال ضمنی جمهوری چچن، اما این توافق عمر درازی نداشت.

با خروج تدریجی نظامیان روسیه از خاک چچن و ورود بازیگران جدید در دسامبر ۱۹۹۶ مسخدوف با انتخاباتی که توسط سازمان امنیت و همکاری اروپا برگزار شد به ریاست جمهوری خود مختار چچن انتخاب شد. اما سایر فرماندهان نظامی همچنان در چچن قوانین خود را اعمال می‌کردند. به‌نظر می‌رسید اوضاع در چچن آرام بماند اما بدون شک این آرامش بسیار شکننده بود. در سپتامبر ۱۹۹۹یکسری بمب‌گذاری‌هایی در مسکو صورت گرفت که مقام‌های روسی به‌سرعت آن را به مبارزان چچنی نسبت دادند. این بمب‌گذاری‌ها منجر به کشته شدن ۳۵۰نفر شد. این اتفاق موجب برانگیخته‌شدن افکار عمومی روس‌ها علیه چچنی‌ها شد(جنابی، ۱۳۸۲، صص۱۷۸–۱۸۰). پوتین، نخست وزیر وقت که خود را برای انتخابات ریاست جمهوری آماده می‌کرد، دریافته بود که اگر در این مقطع از خود قاطعیت نشان دهد می‌تواند به سیاستمداری دلخواه برای مردم روسیه که از نابسامانی‌های دو دوره ریاست جمهوری یلتسین رنج می‌بردند، تبدیل شود. از این رو، پوتین خود امور مربوط به بحران چچن را پی‌گیری کرد و تحت عنوان مبارزه با تروریسم و بازگشت کنترل بر جمهوری چچن گام به‌گام مرزهای میان مبارزهای چچنی و رهبری جنبش همچون باسایف[3]، دولت منتخب مسخدوف و غیر نظامیان چچنی را از میان برداشت(واعظی، ۱۳۸۳، ص۲۱).

1. Alexander Lebed
2. Aslan Maskhadov
3.Shamil Basayev

### دوره سوم (۲۰۰۰-۲۰۱۰)

آغاز هزاره سوم میلادی و حملات ۱۱سپتامبر، جنگ دوم چچن با برنامه‌ریزی گسترده روسیه در جهت تروریست دانستن مبارزان چچنی توانست به‌شکل گسترده افکار عمومی روسیه را از بحث استقلال‌طلبی این جمهوری منحرف کند. از سوی دیگر هم‌زمانی این بحران با انتخابات ریاست جمهوری و قول پوتین به مردم روسیه برای حل و فصل بحران باعث شد تا نیروهای وابسته به یلتسین و پوتین از شرایط به‌وجود آمده نهایت استفاده را ببرند.

در سال ۱۹۹۹ یک سری بمب‌گذاری‌ها در چندین مجتمع مسکونی در روسیه بیش از ۳۰۰ کشته برجای گذاشت که به مبارزان چچنی نسبت داده می‌شد. در درگیری‌های پس از این ماجرا بیش از ۱۶۰تن از مبارزان چچنی و مردم عادی جان خود را از دست دادند. هجوم برخی از مبارزان چچنی که تمایلی به تبعیت از مرکز نداشتند به رهبری باسایف به قسمت‌هایی از جمهوری داغستان باعث خشم مسکو شد. در سال ۲۰۰۲ نیز در حادثه تئاتر دوبروکا گروهی از افراد مسلح با ورود به یک تماشاخانه در مسکو بیش از ۸۰۰ نفر را به گروگان گرفتند. این حادثه نیز به مبارزین چچنی نسبت داده شد. رویداد خونبار دیگر در آخرین روزهای سال ۲۰۰۳ روی داد که در آن یک قطار محلی در منطقه استاوپولسکی هدف حمله انتحاری قرار گرفت و ۴۴ نفر کشته و ۱۷۰نفر زخمی برجای گذاشت. اما در ماه مارس همین سال، هم‌زمان با تصویب قانون اساسی چچن که این جمهوری را یکی از جمهوری‌های فدراسیون روسیه می‌داند، احمد قدیراف[1] با مصالحه‌ای که با کرملین داشت توانست به ریاست جمهوری چچن انتخاب شود.

با همکاری میان قدیراف و دولت روسیه اقدام‌های گروه‌های اسلامگرا به‌ظاهر محدود شد. اما انفجار در متروی مسکو در سال ۲۰۰۴ و کشتار وحشتناک در مدرسه‌ای در شهر بسلان خلاف این تفکر را نشان داد. این در شرایطی بود که رئیس جمهور دست نشانده نیز از حملات مخالفان داخلی خود در امان نماند و در جریان بمب‌گذاری در استادیومی در شهر گروزنی کشته شد. در یک نزاع پیچیده قدرت و مرگ مشکوک اصلان مسخدوف و تصادف آیراموف نخست وزیر قدیراف و سرپرست دولت، رمضان قدیراف پسر احمد قدیراف به قدرت رسید(کولایی و حسینی، ۱۳۸۹، صص۱۱۳-۱۱۷). از زمان وقوع این رخدادها در صحنه سیاسی چچن و پیروزی روس‌ها در

1.Ahmad Kadyrov







بازگرداندن وجهه خود در قفقاز شمالی شاهد حوادث غمبار دیگری همچون ترور قاضی معـروف چچنی عبدالحلیم سعد ولی‌اف، روزنامه نگار معروف روزنامه روسی «نوایا گازتا[1]» توسط نیروهای امنیتی روسیه و بسیاری از ترورها و آدم ربایی‌های دیگر بوده‌ایم.

## عوامل درگیری

در بررسی علل و عوامل بحران چچن و استمرار این ماجرا علت‌هـای زیـادی را مـی‌تـوان برشمرد؛ از قبیل تضادهای هویتی چچن و حاکمیت مسکو، حضور اسلام وهـابی در منطقـه و سیاست اوراسیاگرایی روسی، تلاش روسیه برای تثبیت قـدرت سـنتی خـود در قفقـاز، تـأمین حداکثری منافع اقتصادی روسیه، تأمین امنیت مسیرهای انتقال انرژی به اروپا و در آخر تـلاش برای کسب آزادی فردی و انتخابات و داشتن حق انجمن در میان چچنی‌ها.

جان راشل در کتاب خود پیرامون بحران چچن به سه دسته از عوامـل اشـاره مـی‌کنـد کـه باعث بروز بحران شده است: ۱- عوامل رفتاری یـا همـان حـوادث رخ داده در دو طـرف کـه خشونت مستقیم نامیده می‌شود، ۲- گرایش‌ها یا همان فرایندها که نام خشونت ساختاری بر آن می‌گذارند، ۳- تناقض‌های فرهنگی یا خشونت فرهنگی. به اعتقاد وی این عوامل در قالب یک مثلث عمل می‌کنند که مدام در حال هم‌افزایی هستند. وی نیز هرچند نسبت بـه رهیافـت‌هـای سنتی انتقاد دارد و از این رو در قالب رویکردهای انتقادی قرار می‌گیرد اما نگاهی تقلیل‌گرایانه به بعد فرهنگی جامعه دارد و استدلال می‌کند که این سطح از خشونت ریشه گرفتـه از عوامـل حل نشده‌ای است که به‌شکل سنتی در روابط چچن و روسیه جای گرفته است. در درجـه دوم به نبود جنبه‌های یک جامعه مدنی در چچن و حتی در روسیه نوپا اشاره شده است و سرانجام فضای بین‌المللی موجود بعد از ۱۱ سپتامبر و شعار جنگ علیه تروریست نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری انواع خشونت داشته است(Russell, 2007, p. 11). در اینجا بحران چچن را ماننـد یک پدیده اجتماعی در قالب رهیافت انتقادی ابتدا ریشه‌یابی کرده و چـارچوبی بـرای تحلیـل ارائه خواهیم داد. عوامل بحران را می‌توان به سه دسته اصلی، قطب‌بندی جامعه، نبود شـناخت هویتی و عوامل بحران‌ساز اجتماعی و اقتصادی تقسیم کرد.

---

1.Novaya Gazeta

## الف- قطب‌بندی جامعه چچن

ساختار قبیله‌ای جامعه چچن و رفاه نسبی مردمان آن به ظهور جریان‌های مختلف سیاسی در این جمهوری کمک فراوانی می‌کرد. شعارهای استقلال که توسط نخبگان سرداده می‌شد به‌عنوان ابزاری برای جلب حمایت رأی دهندگان مورد استفاده قرارگرفت. مسکو در این زمان تصمیم خود را برای بهره‌برداری از این وضعیت با فرستادن سربازان در سال ۱۹۹۲، و بعد از آن، در سال ۱۹۹۴ با مسلح کردن یک گروه از شبه نظامیان و اعزام آنها برای تسخیر گروزنی عملی کرد (Liono, 2000, p. 4).

این درحالی بود که رفتار جوهر دودایف اختلاف‌ها را تشدید کرد. رفتار استبدادی دودایف، رکود گسترده‌اقتصادی، موج فزاینده جنایت، فساد و رقابت‌های قبیله‌ای، مخالفان دودایف را قدرتمندتر کرد و برخی از مناطق چچن در کنترل نیروهای مخالف قرار گرفتند. این اختلاف‌ها تا مرگ وی ادامه یافت تا مسخدوف صحنه‌گردان چچن شد. با تأمین استقلال دوفاکتو چچن درپی توافق مه ۱۹۹۷ با روسیه و انتخاب مسخدوف به ریاست جمهوری، دشواری‌های جدیدی پیش پای مسخدوف قرار گرفت. در کنار مسئله بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ، فرماندهان واحدهای نظامی چچن که هنوز منحل نشده بودند از آنجا که دیگر دشمن واحدی در مقابل نداشتند، هریک چون فرمانروای مطلق در حوزه خود عمل می‌کردند. با توجه به بیکاری گسترده در سطح جامعه و هدر دادن بودجه‌های بازسازی، گروگانگیری ابعاد گسترده‌ای یافت. در این میان گروهای اسلامگرا نیز با انتقاد از رویکرد مسخدوف در برابر مسکو، با او به مخالفت برخاسته و حتی برضدش وارد عمل شدند. در این شرایط بحرانی داخلی بود که شاهد رشد و حضور گسترده نیروهای وهابی در قدرت و انجام عملیات خودسرانه در داغستان بودیم.

اندک زمانی بعد از ۵ اکتبر ۲۰۰۳ نیز انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی برگزار شد که در آن احمد قدیراف شخصیت مورد نظر مسکو به ریاست جمهوری چچن انتخاب شد. با کشته شدن احمد قدیراف در جریان یک بمب‌گذاری در مه ۲۰۰۴ آلوالخانوف[1] جانشین او شد. اما در عمل رمضان قدیراف پسر احمد قدیراف قدرت را بر عهده گرفت(کلاین، ۱۳۸۸، صص۴۳-۲۱). اندکی قبل از انتخابات در مارس همان سال، قانون اساسی چچن اعلام کرد که این جمهوری یکی از جمهوری‌های فدراسیون روسیه است. این دوگانگی و قطب‌بندی در

1.Alu Alkhanov







حال حاضر خود را در تنش میان نیروهای حاکم طرفدار روسیه و نیروهای خواهان جدایی‌طلبی نشان می‌دهد. نکته مهم اینجا است که ماهیت نیروهای استقلال‌طلب تا حد زیادی نسبت به اوایل دهه ۱۹۹۰ تغییر کرده است و گرایش‌های افراطی ناشی از حضور و حمایت کشورهای عرب تندرو از یک سو و پافشاری روس‌ها بر تفاوت ذاتی اسلام و اسلاو ارتدکسی از سوی دیگر بر دوگانگی جامعه چچن افزوده است.

## ب- نبود شناخت هویتی

از نظر اصولی، مبارزه برای رهایی از سلطه روسیه، بیگانه‌ستیزی، اتکای به‌خود و استقلال‌طلبی به فرهنگ مسلط مردم چچن تبدیل شده است. قبیله‌های چچنی از انسجام زیادی برخوردار هستند. ساختار دولت آنها به شکل مردم‌سالاری‌های اولیه در قرون وسطی است و این امر در طول تاریخ در شمار موانع مهم در مقابل تلاش‌های دولت اشراف‌سالار روسیه برای گسترش سلطه خود در این منطقه بوده است(واعظی، ۱۳۸۳، ص ۹).

از ویژگی‌های اساسی چچنی‌ها اعتقاد عمیق به اسلام به‌خصوص طریقت‌های صوفی است و این امر در مهاجرت دردناک سال‌های استالینی باعث حفظ هویت یکپارچه آنان شد(بیات و منفرد، ۱۳۷۴، ص ۲). در جریان جنگ در فاصله سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۶، اسلام نقش برجسته‌ای را در جامعه چچن و به‌ویژه در میان بعضی جنگ‌سالاران و سیاستمداران چچنی داشته است. گروه جنگ سالاران در جنگهای دوم چچن و روسیه شامل افرادی همچون باسایف، ادوگف و یاندارباینف به‌شدت تحت تأثیر اسلام طالبانی در این دوره هستند. حتی تلاش‌های دولت چچن در سال ۲۰۰۰ مبنی بر تأسیس سفارتخانه در کابل که در آن زمان در کنترل طالبان بود، حکایت از این گرایش دارد. در مقابل این ادعا نظرهای دیگری هم وجود دارد که می‌گوید رهبران چچن در جنگ دوم هیچ‌گونه نظر خاص اسلامی نداشتند و فقط صحبت از رهایی از سلطه روسیه می‌کردند و تنها بعد از جنگ نخست بود که از واژه‌های اسلامی برای مشروعیت بخشیدن بکار خود استفاده کردند(ویلهلمسن، ۱۳۸۴، صص۱۴۴-۱۳۹).

به‌صورت کلی مسئله‌ای که نباید فراموش شود این است که باورهای دینی مردم چچن دو ویژگی مهم دارد: نخست اینکه مسلمانان حنفی مذهب هستند و دیگر اینکه پیرو طریقت‌های صوفی‌گرانه هستند. این درحالی است که از ۱۹۹۱تا ۲۰۱۰ به‌ویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بر







چسب اسلام‌گرایی افراطی و تروریسم را به مردم چچن می‌زنند. با این وجود تنها ۷ درصد مردم این سرزمین از اسلام‌گراهای افراطی حمایت می‌کنند(کولایی و حسینی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۵). با این‌حال مقام‌های چچنی با اعلام این موضوع که در خط مقدم گسل مسیحیت ارتدکس و اسلام در حال جنگ هستند در اسلامی جلوه‌دادن تلاش‌های خود سعی کردند.

## ج- بحران اجتماعی- اقتصادی

چچنی‌ها ادعا می‌کنند که هیچ‌گاه در طول تاریخ، سهم مناسبی از سود ثروت‌هایی که دولت مرکزی روسیه از سرزمین آنها استخراج کرده، دریافت نکرده‌اند. از سوی دیگر، آنها معتقد هستند که دولت روسیه در این جمهوری زیربناهای اقتصادی را توسعه نداده است. همچنین به علت بروز جنگ‌ها و بحران‌های مختلف، اقتصاد آن به‌شدت آسیب دیده و بیشتر مراکز اقتصادی و صنعتی آن از آسیب در امان نمانده‌اند. تحریم‌های اقتصادی مسکو و استمرار درگیری و جنگ باعث کاهش تولید، کمبود منابع، مهاجرت جمعیت متخصص غیربومی، فاصله گسترده طبقاتی، کمبود کالاهای مصرفی و مواد غذایی، افزایش فقر و میزان بالای بیکاری شده است(واعظی، ۱۳۸۳، ص۱۲).

به‌شکل کلی چچن با مازاد نیروی کار مواجه بوده است. از زمان بروز بحران شدید در بخش کشاورزی، بیشتر جمعیت روستایی چچن از روستاها به شهرها کوچ کردند. قبل از برخورد نظامی در چچن در سال ۱۹۹۴، یک سوم جمعیت چچن در گروزنی زندگی می‌کردند. این در شرایطی بود که بحران کشاورزی مردم را با کمبود مواد خوراکی روبرو می‌ساخت. جمعیت قفقاز ۱۲درصد کل جمعیت روسیه بود که فقط ۸ درصد درآمد کل کشور را به‌خود اختصاص می‌داد(رویان، ۱۳۸۱،ص۱۳۲). به هر حال این جمهوری در طول دوجنگ خود با روس‌ها بسیاری از تأسیسات زیربنایی خود را از دست داد و این درحالی بود که بنابر ادعای چچنی‌ها بیش از ۹۰ درصد سوخت هواپیماهای روسیه از این جمهوری تأمین می‌شود. این جمهوری دارای ذخایر مهم نفت و گاز است، درحالی که از توسعه اجتماعی و اقتصادی پایینی برخوردار است. حدود ۸۵ درصد از جوانان جمهوری‌های قفقاز بیکار هستند(کولایی و حسینی، ۱۳۸۹، ص۲۳۲).







## الگوی تحلیل امنیت انتقادی برای بحران چچن: تغییر در نظام روابط

با توجه به آنچه در بخش قبل آمد، به‌نظر می‌رسد بحران چچن، آتش زیر خاکستر است و هر لحظه می‌تواند حوادث تازه‌ای در منطقه به‌وجود آورد. از این رو بر اساس الگوی سه وجهی خود که در بخش نظری آوردیم، تشریح دقیق و شناخت ریشه‌های نارضایتی مردم و سرانجام بازسازی وضعیت مطلوب و ارائه مدلی جامع، کاری است که تحلیلگر باید انجام دهد.

بنابراین ضلع اول مثلث تحلیل ما به این صورت قابل بررسی است؛ ابتدا باید به شرایط به‌وجود آمده بعد از جنگ اول چچن و ایجاد دودستگی میان نیروهای مبارز توجه کرد. در این دوره دودایف با بدست‌کردن قدرت، باعث رشد گروه‌های ناراضی داخلی شد. این نارضایتی تا مرگ وی ادامه می‌یابد و در دوره بعد از مرگ دودایف و به قدرت رسیدن مسخدوف در ۱۹۹۶درگیری‌های داخلی با ورود بازیگران جدید در یک سو و تغییر منافع بازیگران قدیمی در سوی دیگر وارد مرحله جدیدی از قطب‌بندی قدرت و سرانجام قطب‌بندی جامعه در چچن می‌شویم. به‌شکلی که باسایف از رهبران چچنی و خطاب از گروه اسلام‌طلبان تندرو چچن در ایجاد بحران‌های بعدی نقش مهمی ایفا کردند. در واقع اقدام‌های دودایف پیش از آغاز جنگ اول چچن میراث قطبی‌شدن جامعه را برجای گذاشت که مسخدوف هم از آن بی‌بهره نماند. در واقع قطبی شدن جامعه، به‌وجود آمدن انتظارهای جدید (سهم‌خواهی در قدرت، تأمین امنیت اقتصادی برای روس‌های ساکن چچن، انتخابات آزاد و پارلمان) کاهش رضایت عمومی را درپی داشت. در سطح جامعه نیز گروهی از مردم،خواهان ارتباط با مسکو و پذیرش سلطه روس‌ها بودند که بیشتر شامل اقلیت روس‌تبار ساکن چچن و وابستگان به روسیه (احمد قدیراف، الخانوف و رمضان قدیراف) و برخی نیروهای سازشگر می‌شد. در سر دیگر طیف دودایف و وابستگان به تفکر وی قرار داشتند و گروهی از اسلام‌گرایان تندرو که متأثر از وهابیت بودند.

در ضلع دوم در راستای بازسازی عقاید شاهد آن هستیم که تاریخ چچن گویای شکاف عمیق و تاریخی اسلاو ارتدکسی و اسلام چچنی است. آنچه جنگ‌های چچن و قیام‌های شیخ منصور و شیخ شامل از رهبران چچنی به ما نشان داده است، تعارض عمیق ایدئولوژی، سنت‌ها و اصول است(برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: کولایی و شجاعی، ۱۳۹۰)؛ در واقع هویت چچنی‌های مسلمان که میراثی از فرقه نقشبندیه است، نوعی جنگجویی، سلطه‌ستیزی و استقلال‌طلبی است. بنابراین نارضایتی اهالی چچن در بعد هویتی ریشه در سنت‌های اسلامی آنها دارد. در دو جنگ اخیر چچن

با نیروهای روس نیز شاهد استفاده ابزاری از اسلام بوده‌ایم، به‌شکلی که دودایف در جنگ نخست از اسلام و شریعت به‌عنوان عامل وحدت مردم چچن یاد کرد و رهبران کنونی چچن هم همواره پیرامون شریعت و اسلام نقطه نظرات خاص خود را داشته‌اند. در طرف دیگر ماجرا نیز باید گفت، بحران‌های موجود در فدراسیون روسیه یکی از مشکلات سیاست در این کشور است. این بی‌ثباتی‌ها به جهت اختلاف در ساختارهای حکومتی و در روابط بین نژادی است که به‌واسطه یک مبارزه رقابت‌آمیز جهت نفوذ سیاسی و نژادی بر توزیع دوباره قدرت و منابع، برجسته و مشخص می‌شوند(رویان، ۱۳۸۱، ص ۱۲۴).

در واقع روس‌ها به شدت نگران این مسئله هستند که اقلیت‌های قومی گذشته چگونه دستورالعمل‌های جدید برای تربیت نسل بعدی ارائه می‌دهند. این مسئله نه تنها بیانگر شیوه‌ی متفاوت زندگی نسل جدید بوده، بلکه تهدیدی برای قدرت روس‌ها به عنوان مردم بزرگ روس است(مریدی و بخشنده، ۱۳۹۰، ص ۱۳۱). یک عنصر مهم در سیاست منطقه‌ای روسیه حمایت از نژاد روس است که این امر بسیار مورد توجه سیاست‌مداران روسی است(رفیع و ذوالفقاری، ۱۳۹۰، ص ۱۰۸ ). از سوی دیگر شکاف کنونی اسلام و اسلاو ارتدکسی از زمان به قدرت رسیدن دودایف در سال ۱۹۹۱ و اعلام استقلال چچن به این سو عمیق‌تر شده است و شاهد نوعی بنیادگرایی اسلامی در میان چچنی‌ها و به‌ویژه رهبران آنها هستیم. شاهد این مدعا ده‌ها عملیات تروریستی در روسیه و داغستان در دو دهه گذشته است.

این درحالی است که بسیاری از کارشناسان مدعی هستند که تا قبل از سال ۱۹۹۵ شاهد اسلام‌گرایی تندرو در چچن نیستیم و تعداد کمی از مسلمانان در این سرزمین گرایش‌های افراطی دارند. اما با توجه به آنچه که حوادث اخیر نشان می‌دهد می‌توان ادعا کرد که جریان‌های اسلامی تندرو (بیشتر وهابی) نقش مؤثری در بحران‌سازی داشته‌اند. به طوری که نیروهای وهابی در سال‌های ۱۹۹۵-۹۶ در جنگ علیه روس‌ها حضور فعال داشتند و در دوران پس از جنگ نیز پست‌های کلیدی را در ساختارهای نظامی، سیاسی و مذهبی اشغال کردند. آنها جوانان بیکار را به سوی خود جلب کرده و مسلمانان را علیه نیروهای روسی بر می‌انگیختند(معینی‌فر و خیری، ۱۳۸۹، ص ۱۵۶). این اتفاق‌ها به‌قطع، بازخوردهای منفی در افکار عمومی مردم روسیه داشته و بر عمق این شکاف هویتی و عدم شناخت از ماهیت هردو طرف افزوده است. اما بر اساس ضلع سوم مثلث، هدف ما بازسازی یک نظام امنیتی است. اکنون







تحلیلگر با تبیین جامع شرایط می‌تواند دست به ایجاد یک الگوی منحصر به‌فرد بزنـد. در ایـن وضعیت سه راهکار برای تحصیل یک نظریه امنیتی یا به‌عبارتی بهتـر، نظـام امـن وجـود دارد: آگاهی بخشی به بازیگران، کشف قوانین علت ومعلولی برای تحلیل وضعیت موجود و ارتبـاط تنگاتنگ تحلیلگر و مردم(عبدالله‌خانی، ۱۳۸۹، ص ۲۱۸).

بنابرآنچه گفته شد می‌توان به این نتیجه رسید که رابطه‌ای سیستمی میان هر سه ضلع وجود دارد و در یک شرایط دیالکتیکی عناصر بر هم اثرگذارده و شرایط بحـران را فـراهم مـی‌کننـد. ناگفته نماند که در دل این بحران‌ها راهکارها هم نهفته‌اند و همان‌گونه که گفته شد؛ در مرحلـه نخست می‌توان با آگاهی بخشیدن و فراهم‌کردن اطلاعات در هر دو بعد داخلی (میان چچنی‌ها در مورد روس‌ها و برعکس) و بعد خارجی (فراهم کردن گفـت و گـوی باورمنـد دیـالکتیکی میان روس‌ها و چچنی‌ها) و در مرحله دوم تحلیل جامع عوامل بحران و اصلاح سیستم همـراه با بدگمانی و سرانجام نگرش درمکانی و جزءپنداری در کل (به این معنا که تحلیلگر قسمتی از جامعه قرار گرفته باشد و نه در ورای آن) می‌توان این پدیده اجتمـاعی را تحلیـل و بـه امنیـت رسید. بنابراین مدلی که در بالا توصیف شد می‌تواند الگویی از تحلیل در کنار دیگر مـدل‌هـای موجود در بررسی پدیده سیاسی بحران چچن باشد.

**نتیجه**

در این نوشتار سعی شد تا بر اساس یک رهیافت انتقادی بحران چچن تجزیه و تحلیـل شـود. استدلال ما پیشتر این بود که نظریه‌های سنتی با توجه به سطح تحلیلی که بر می‌گزینند، توانایی ارائه تحلیلی که در آن بر نقش مردم و خواست‌های آنها توجه شود را ندارند. این بحران پیش از آنکه در ابعاد بین‌المللی مورد توجه قرار گیرد از نظر داخلی هم برای روسیه و هم برای چچن اهمیت دارد؛ زیرا چچنی‌ها همواره در طول تاریخ بر اساس یک سازه هویتی به‌نام چچن مسلمان، غرور فراموش شده خود را در استقلال و مبارزه می‌بینند. روس‌ها نیز بازگرداندن قدرت امپراتوری تزارها را دنبال می‌کنند. درحال حاضر توافق‌هایی میان روس‌ها و چچن‌ها صورت گرفته که در ظاهر اوضاع را آرام کرده است. اما آیا صلحی که میان چچنی‌های طرفدار مسکو صورت گرفته اسـت مـردم چچـن را راضی خواهد کرد و آیا می‌توان به گذر زمان و کمرنگ شدن سازه‌های هویتی مـردم چچـن امیـد







داشت؟ دست‌کم تا به امروز که چنین نشده است. باید دید با توجه به رشد ابزار روابط و پیچیده‌شدن جوامع آیا می‌توان به اصلاح نظام روابط امیدوار بود.

## منابع

### الف- فارسی


۱. آکینر، شیرین(۱۳۶۹)، **اقوام مسلمان اتحاد جماهیر شوروی**، ترجمه محمد حسین آریا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۲. آنازلکینا(۱۳۹۰)، **جنبش‌های اسلامی در قفقاز شمالی**، ترجمه الهه کولایی و محمدکاظم شجاعی، تهران، انتشارات علمی.

۳. بیات، کاوه و افسانه منفرد (۱۳۷۴)، **چچن‌ها در گذر تاریخ**، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی.

بیلس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۸)، **جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین**، ترجمه ۳. ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، جلد اول، تهران: نشر ابرار معاصر تهران.

۴. جنابی، سروش (۱۳۸۲)، «بحران در قفقاز شمالی؛ نگاهی به استقلال‌طلبی مردم مسلمان چچن»، **نهضت**، شماره۱۳، صص ۲۰۰-۱۷۰.

۵. رفیع، حسین و وحید ذوالفقاری(۱۳۹۰)، «علت‌های تداوم مناقشه‌ی چچن»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، شماره ۸، صص ۱۱۰-۸۷.

۶. رفیعی، محمد، سید کمال‌الدین (۱۳۷۹)، «بحران چچن از دیدگاه حقوق بین‌الملل»، **مجله سیاست دفاعی**، شماره۳۰-۲۹، صص ۷۴ – ۵۳.

۷. رویان، لارسیا (۱۳۸۱)، «افزایش بی‌ثباتی در قفقاز شمالی، تهدید جدی امنیت منطقه‌ای روسیه»، ترجمه قاسم ملکی، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره۳۷، صص ۱۳۴- ۱۲۳.

۸. شیهان، مایکل (۱۳۸۸)، **امنیت بین‌الملل**، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: نشرنی.

۹. عبداله‌خانی، علی (۱۳۸۹)، **نظریه‌های امنیت**، تهران: نشر ابرار معاصر تهران.

۱۰. قوام، عبدالعلی، سید احمد فاطمی نژاد و سعید شکوهی (۱۳۹۰)، **نظری روابط بین‌الملل: پیشینه و چشم انداز**، تهران: نشر قومس.

۱۱. کلاین، ادوارد (۱۳۸۸)، **جنگ چچن: بهای سنگین استقلال**، ترجمه کاوه بیات، تهران: انتشارات پردیس دانش و نشر شیرازه.

۱۲. کولایی، الهه و سیده مطهره حسینی (۱۳۸۹)، «رویارویی روسیه با چچن: زندگی در مرز خشونت»، **فصلنامه‌مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۷۱، صص۱۰۲-۸۵.








۱۳. کولایی، الهه، رسول افضلی و محمدتقی دلفروز (۱۳۸۹)، **همگرایی و واگرایی در فدراسیون روسیه، بررسی زمینه‌های نظری و تاریخی**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

۱۴. لینکلیتر، اندرو (۱۳۸۶)، **نو واقع‌گرایی نظریه انتقادی و مکتب برسازی**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۱۵. مریدی، بهزاد و خاطره بخشنده(۱۳۹۰)، «هویت و سیاست در جمهوری‌های مسلمان نشین روسیه؛ مطالعه موردی داغستان و تاتارستان»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، شماره ۹، صص ۱۳۸-.۱۱۹

۱۶. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، «بازبینی نظریه‌انتقادی در روابط بین‌الملل»، **مجله‌دانشکده‌حقوق و علوم سیاسی**، شماره ۶۷، صص ۲۵۰ -.۲۲۵

۱۷. معینی‌فر، حشمت‌السادات و مهری خیری(۱۳۸۹)، «نقش و تاثیر وهابیت در بحران چچن»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، شماره ۷، صص ۱۷۰ -.۱۵۱

۱۸. واعظی، محمود (۱۳۸۳)، «علل و عوامل استمرار بحران چچن»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۴۶، صص ۴۰ -.۷

۱۹. ویلهلمسن، ژولی (۱۳۸۴)، «اسلامگرایی جنبش جدایی‌طلب چچن»، ترجمه سعید نقی‌زاده، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۴۹، صص ۱۸۲-۱۳۷.


**ب- انگلیسی**


1. Booth, Ken (2005), **Critical Security Studies &World Politics**, London: Lynne Rienner Publishers.
2. Collins, Alan (2010), **Contemporary Security Studies**, New York: Oxford University Press.
3. Krause, Keith & Michael C. Williams (1997), **Critical Security Studies**, Minneapolis: University of Minnesota.
4. Russell, Jon (2007), **Chechnya – Russia 'War on Terror'**, New York: Rutledge.
5.Liono, Alexandru (2000), "A Short Introduction to the Chechen Problem", in Emerson, Michael and Nathalie Tocci, "**The Future of the Caucasus after the Second Chechen war**", CEPS Working Document No.148. PP.1-9
6. Booth, Ken (1994),"Security and Self Reflection of a Fallen Realist", **Centre for International and Strategic Studies,** York University, Available at: www.Toronto.http://www.yorku.ca,(accessed on, 10 Jan. 2011).
7. W.Cox, Robert (1999), "Civil Society at the turn of the Millennium: prospects for an Alternative World Order", **Review of International Studies**, Vol. 25, No.1, pp. 3-28.
8. Linklater, Andrew (1992), "The Question of the Next Stage in International Relations Theory: A Critical-Theoretical Point of View", **Millennium - Journal of International Studies**, Vol. 21, No. 1, pp. 77-98.





مطالعات اورسیای مرکزی، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان ۱۳۹٤، ص ٦٣- ٨٤

# تحلیل ژئوپلیتیکی موانع شکل‌گیری همگرایی در منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز

**افشین متقی دستنایی***

استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه خوارزمی تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۲۱ - تاریخ تصویب:۱۳۹۳/۱۱/۰۶)

**چکیده**

منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز در طول تاریخ، مبدأ تحولات مهمی در سطح منطقه‌ای و جهانی بوده است. نظریه های مهم ژئوپلیتیکی در قرون ۲۰ و ۲۱ همگی به این منطقه توجه خاصی داشته‌اند. جایگاه ویژهٔ ژئوپلیتیکی این منطقه سبب ظهور چالش‌هایی برای ساکنان آن و حتی کشورهای همسایهٔ آن شده است. این چالش‌ها را می‌توان در زیرعنوان عوامل واگرایی این منطقه به حساب آورد. در این راستا، این نوشتار تلاش کرده است تا به بررسی شاخص‌های شکل‌دهنده به این ژئوپلیتیک شکننده و واگرا بپردازد. این نوشتار که به شیوهٔ تحلیلی- توصیفی نگاشته شده است، به این پرسش اساسی پاسخ می‌دهد که چه عوامل ژئوپلیتیکی و چگونه مانع شکل‌گیری همگرایی در منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز شده است؟ به‌نظر می‌رسد که عوامل ژئوپلیتیکی مانند موقعیت محصور و نداشتن دسترسی، قرارگیری در منطقهٔ حاشیه و تقابل منافع، هویت و ایدئولوژی‌ها سبب شکنندگی در روند ثبات و روابط متقابل نزدیک در منطقه شده و از این‌رو، مانع شکل‌گیری همگرایی در منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز شده است.

**کلیدواژه‌ها**

آسیای مرکزی و قفقاز، انرژی، ژئوپلیتیک شکننده، شاخص‌های ژئوپلیتیکی، قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای.

* E-mail: afshin_mottaghi@yahoo.com







**مقدمه**

منطقهٔ آسیای مرکزی در حد فاصل قارهٔ آسیا و اروپا و نیـز در حـد واسـط شـمال و جنـوب آسیا قرار دارد. قبل از دوران معاصر و قرن های ۲۰ و ۲۱، این منطقه بـه‌دلیـل شـرایط نامـساعد خاک و اقلیمی محل شروع مهاجرت‌های بزرگ بوده که این مهـاجرت‌هـا همیـشه بـه تغییـر نظام‌ها در آسیا و اروپا و به‌ویژه در خاورمیانه منجر شـده اسـت. از جملـه ایـن مهـاجرت‌هـا، می‌توان به مهاجرت آریایی‌ها و ترکان اشـاره کـرد. افـزون بـر مهـاجرت، بایـد بـه هجـوم اقوام استپ‌نشین آسیای مرکزی به آسیا و اروپـا ماننـد چنگیزخـان مغـول، تیمـور گورکـانی و آتیلای هونی اشاره کرد. بر این اسـاس، ایـن منطقـه بـه‌عنـوان قلـب تحـولات جهـان آن روز به‌حساب می‌آمد و در قرن ۲۰ نیز از سوی مکیندر به‌عنوان سرزمین قلب یا هارتلند معرفـی شد.

پس از ظهور اتحاد شوروی و تقابل آن با غـرب، سـرزمین آسـیای مرکـزی و قفقـاز بـه همراه خاورمیانه به‌عنوان سرزمین حاشیه یا ریملند از سوی اسپایکمن معرفی شد. در نظریه هـای بعدی ژئوپلیتیکی تا عصر حاضر، این منطقه مورد توجه بوده است؛ به شـکلی کـه ایـن منطقـه در سیاست سد نفوذ ایالات متحده علیه روسیه نیز مدنظر قرار گرفت و در دورهٔ بعدی به‌همـراه حوزهٔ خلیج فارس و با مرکزیت ایران، بخـشی از بیـضی انـرژی و هارتلنـد انـرژی جهـان را تشکیل داد. تئوری انقلاب‌های رنگی نیز در بیـشتر کـشورهای ایـن منطقـه از سـوی ایـالات متحده و ضدسیاست‌ها و دولت‌های با گرایش به روسـیه انجـام گرفـت. اهمیـت ایـن چنینـی منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز و توجه قـدرت‌هـای منطقـه‌ای و فرامنطقـه‌ای بـه ایـن منطقـه به همراه تنگناهـای ژئـوپلیتیکی کـشورهای ایـن منطقـه در دسترسـی بـه دریاهـای آزاد و تجارت آزاد سبب شکل‌گیری ژئوپلیتیکی شـکننده در ایـن منطقـه شـده اسـت. بنـابراین، در این نوشتار شاخص‌های ژئـوپلیتیکی مـؤثر در ژئوپلیتیـک شـکنندهٔ منطقهٔآسـیای مرکـزی و قفقاز بررسی شده است. از این‌رو، این سؤال اساسی قابل طرح است که چه عوامـل ژئـوپلیتیکی و چگونه، مانع شکل‌گیری همگرایی در منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقـاز شـده اسـت؟ بـه‌نظـر می‌رسد که عوامل ژئوپلیتیکی مانند ژئواکونومی، موقعیت محصور و دسترسی نداشتن، قرارگیری در منطقهٔ حاشیه و تقابل منافع و هویت و ایـدئولوژی‌هـا سـبب شـکنندگی در رونـد ثبـات و روابط متقابل نزدیک در منطقه شده و از این رو، مانع شکل‌گیری همگرایی در منطقـهٔ آسـیای مرکزی و قفقاز شده است. شایان توجه است که این نوشتار به شیوهٔ تحلیلی- توصـیفی نگاشـته شده است.

**شاخص‌های ژئوپلیتیکی اثرگذار در شکنندگی منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز**

**الف) انرژی و بازار مصرف کالا**

میزان کل منابع نفتی و گازی حوزهٔ دریای خزر در سال ۲۰۰۹، ۱۰۸/۶میلیارد بشکه نفت و ۲۵/۸ تریلیون مترمکعب گاز برآورد شده است. افزون بر این، مجموع ذخایر نفتی تأییدشده برای کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز از ۱۵ تا ۳۱ میلیارد بشکه نفت و ذخایر گازی نیز از ۲۳۰ تا ۳۶۰ تریلیون متر مکعب است که این حجم از ذخایر به صورت تقریبی ۲۷ درصد ذخایر نفتی دنیا و ۷ درصد ذخایر گازی را شامل می‌شود (زمانی، ۱۳۹۲، ص.۳). همچنین آژانس بین‌المللی انرژی تخمین زده است که منطقهٔ دریای خزر ۳/۵ درصد منابع نفتی ثابت‌شدهٔ جهان را دارد؛ اگرچه منابع ناشناخته هم هنوز باقی مانده‌اند که در کل ۵ درصد می‌شوند. بیشترین حجم منابع در قزاقستان و در رتبهٔ بعدی در جمهوری آذربایجان و ترکمنستان قرار دارد. در طول ۱۵۰ سال گذشته بیشترین برداشت و استخراج از منابع جنوب خزر صورت گرفته است. در میان کشورهای منطقه نیز قزاقستان، بالاترین ذخایر انرژی را دارد. آمار ذخایر این کشور بین ۱۰ تا ۲۲ میلیارد بشکه نفت خام و ۵۳ تا ۸۳ تریلیون متر مکعب گاز است که از نظر ذخایر نفتی در ردیف کشورهای آمریکا یا نروژ یا لیبی محسوب می‌شود. هنوز دامنهٔ منابع انرژی قزاقستان به‌صورت کامل محدود نشده است. کشف حوزهٔ نفتی کاشغان، جایگاه این کشور را به‌صورت قابل توجهی ارتقا داد. این حوزه، یکی از مهم‌ترین منابع نفتی دنیا به‌شمار می‌رود. میزان ذخایر زمین‌شناختی کاشغان حدود ۳۸ میلیارد بشکه و میزان ذخایر قابل بازسازی ۷ تا ۹ میلیارد بشکه تخمین زده می‌شود که البته احتمال افزایش این میزان و حتی ارائهٔ آمارهای جدید از میزان ذخایر آن وجود دارد.

جمهوری آذربایجان در جایگاه بعدی پس از قزاقستان قرار دارد، ذخایر شناخته‌شده برای این کشور به میزان ۵/۱ میلیارد بشکه نفت و ۱۶/۵ تریلیون متر مکعب گاز است که از نظر میزان نفت در ردیف انگلیس یا مالزی قرار دارد. دیگر کشورهای منطقه یعنی ترکمنستان و ازبکستان ذخایر قابل توجه نفتی ندارند و بیشتر به‌دلیل داشتن ذخایر گازی مورد توجه هستند. ذخایر نفتی آنان کمتر از یک میلیارد گفته شده است، اما ترکمنستان بیش از ۹۵ الی ۱۵۵ تریلیون متر مکعب گاز دارد. ازبکستان نیز مانند ترکمنستان با وجود محرومیت از منابع نفتی، ذخایر گازی خوبی دارد. البته امید به یافتن ذخایر نفتی در آن وجود دارد. همچنین ذخایر گازی ازبکستان را بین ۷۰ تا ۱۵۰ تریلیون متر مکعب گاز اعلام کرده‌اند. در مجموع سهم این منطقه از منابع جهانی گاز حدود هفت درصد است که بیشترین آن در ترکمنستان است.

افزون بر این آمار، بنا بر پیش‌بینی مؤسسهٔ بین‌المللی انرژی، تولیدات نفتی خزر از ۲/۹ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۹ تا ۵/۴ میلیون بشکه در نیمهٔ آخر ۲۰۲۰ خواهد رسید

(Petersen & Barysch, 2011,p.22). همچنین میزان منابع انـرژی ثابـت‌شـده در کـشورهای جمهوری آذربایجان، قزاقستان، ترکمنستان و ازبکستان در سال‌های پس از ۱۹۹۱ افزایش یافتـه است. چنانکه در پایان سال ۲۰۱۱ افزایش چشم‌گیری را تجربه کرده است. همان‌گونه که جدول ۱ نیز نشان می‌دهد از سال ۲۰۰۹ میزان منابع نفتی در میـان کـشورهای جمهـوری آذربایجـان، ترکمنستان، قزاقستان و ازبکستان ثابت مانده است. منابع گاز نیز به همین شکل است. البتـه در مـورد ترکمنـستان تغییـر محـسوسی در میـزان منـابع ثابـت‌شـده گـاز دیـده مـی‌شـود (http://www.bp.com).

**جدول ۱. مجموع ذخایر اثبات‌شدهٔ نفت کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز**

| کشور | مجموع ذخایر اثبات‌شدهٔ کشور (۲۰۰۹) هزار میلیون بشکه | ذخایر اثبات‌شدهٔ منطقهٔ خزر (۲۰۱۰) هزار میلیون بشکه | ذخایر اثبات‌شدهٔ منطقهٔ خزر (۲۰۱۱) هزار میلیون بشکه |
|---|---|---|---|
| جمهوری آذربایجان | ۷/۰ | ۷/۰ | ۷/۰ |
| قزاقستان | ۳۹/۸ | ۳۹/۸ | ۳۹/۸ |
| ترکمنستان | ۰/۶ | ۰/۶ | ۰/۶ |
| ازبکستان | ۰/۶ | ۰/۶ | ۰/۶ |
| مجموع | ۴۹/۸۸ | ۴۹/۸ | |

(BP Statistical Review of World Energy, June (2011), Oil)

کشورهای قرقیزستان و تاجیکستان منابع مهم گازی و نفتی ندارنـد؛ امـا منـابع آبـی قابـل توجهی دارند که این منابع به‌دلیل تبدیل به انرژی الکتریسته اهمیت روزافزونی پیدا کرده‌انـد و به همین دلیل، قدرت‌های منطقه‌ای چون روسیه و فرامنطقه‌ای چون آمریکا به طرح‌هـایی ماننـد حمل و نقل برق به کشورهای آسیای جنوب شرقی توجه نشان داده‌اند. ۶۰ درصـد آب آسـیای مرکزی در تاجیکستان قرار دارد و این کشور امکان تولیـد ۵۲۷ میلیـارد وات سـاعت بـرق را دارد؛ ولی هم‌اکنون از ۵ درصد این ظرفیت بهره‌برداری می‌شود. ازبکستان نیز با داشـتن منـابع قابل توجه گاز، طلا، اورانیوم جاذبه‌های خاص خود را دارد (http://www.bp.com).

**جدول۲. ذخایر و تولیدات گاز کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز**

| | جمهوری آذربایجان | قزاقستان | ترکمنستان | ازبکستان | مجموع |
|---|---|---|---|---|---|
| ذخائر (تریلیون متر مکعب) | ۱/۳ | ۱/۸ | ۸/۰ | ۱/۶ | ۱۲/۷ |
| میزان تولید (میلیون متر مکعب) | ۱۵/۱ | ۳۳/۶ | ۴۲/۴ | ۵۹/۱ | ۱۵۰/۲ |

(BP Statistical Review of World Energy, June (2011), Natural gas)







اگرچه آسیای مرکزی و قفقاز یک منطقهٔ محصور در خشکی است کـه بـه آب‌هـای آزاد جهان راه ندارد؛ اما از نظر داشتن منابع طبیعی به‌ویژه نفت و گاز و فلزات کمیاب اهمیت بسیار دارد. برای صدور این منابع به بازارهای مصرف، شبکه‌های ارتباطی زمینی و ریلی و شبکه‌هـای مخابراتی، زیرساخت‌های نرم‌افزاری از جمله سیستم‌های بانکی، بیمه‌ای و قوانین گمرکـی و در یک نگاه کلی، تجارت الکترونیک و دیگر مسائل قانونی و حقوقی در پیش رو قرار می‌گیـرد. از سوی دیگر، صدور منابع موجود در این منطقه به بازارهای مصرفی، سبب ایجـاد درآمـدهای صادراتی می‌شود که این کالاها صرف خرید کالاها و خدمات مورد نیاز این کشورها می‌شـود (Lussac, 2008, pp.36-39). منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز هم یک صادرکنندهٔ مـواد خـام و انرژی و هم یک واردکنندهٔ کالاهای مصرفی است (رشیدی و دیگران، ۱۳۹۱، ص.۴۴).

براساس آنچه در این بخش گفته شد، منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز از نظر منابع انـرژی در وضعیت ژئواکونومیکی بالایی قرار دارد که این امر در کنار تکنولوژی پـایین ایـن کـشورها سبب نیازمندی آنها به سرمایه‌گذاری‌های خارجی می‌شود. این عامل، زمینهٔ حضور قـدرت‌هـای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را در این منطقه فراهم می‌کند که سبب شکل‌گیری نوعی رقابت بین این قدرت‌ها می‌شود. رقابت میان روسیه و چین با ایالات متحدهٔ آمریکا، رقابت جمهـوری اسـلامی ایران و ایالات متحده، رقابت جمهوری اسلامی ایران و ترکیه و روسیه و نیز رقابت کـشورهای جمهوری اسلامی ایران و ترکیه با رژیم صهیونیستی. این منطقه همچنین به‌واسطهٔ فروش انرژی، توانایی خرید بالایی دارد. این امر نیز منطقه را به بازار مصرف قابل توجه برای این قدرت‌هـای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تبدیل می‌کند و رقابت بر سر فـروش محـصولات و کالاهـا، خـدمات، سرمایه‌گذاری‌های سودآور زیربنایی و فروش تجهیزات نظامی و امنیتی و غیره را به اوج خـود رسانده است.این شرایط، عرصه را برای شکل گیری الگوهای متقاطعی از رقابت و همکـاری در این منطقه پدید آورده است و به دلیل مسدودکردن روزنـه‌هـا از سـوی چنـد قـدرت بـزرگ، زمینه‌های واگرایی در این منطقه بیشتر به‌چشم می‌خورد (رفیع و مظلومی، ۱۳۹۱، ص.۸۷).

**ب) منطقهٔ قفل‌شدهٔ ژئوپلیتیکی[1] و مسئلهٔ دسترسی**

منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز (به‌جز کشور گرجستان)، یک محدودهٔ سرزمینی قفل‌شده در بین خشکی‌های بزرگ آسیا و اروپا است. در اینجا منظور از قفل‌شده، دسترسی نداشـتن کـشورهای این منطقه به آب‌های آزاد و در نتیجه ارتباطات و تجارت آزاد است. برخـی از ایـن کـشورها مانند جمهوری آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان هم‌جوار دریاچهٔ بزرگ خزر هستند، اما ایـن

---

1. Geopolitical Locked Region







همجواری دلیل دسترسی آزاد آنها به آب‌های آزاد نیست.زیرا دریای خزر خود محصور در خشکی بوده و ارتباطی با آب‌های آزاد ندارد. بنابراین منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز، سرزمینی قفل‌شده در دل خشکی است که برای دسترسی به آب‌های آزاد ناگزیر به عبور از کشورهای همسایه است. این مسئله بخش مهمی از استقلال عمل و قدرت تحرک این کشورها را گرفته است و آنها را به‌نوعی، گروگان کشورهای گذرگاهی ساخته است.کشورهای قفل‌شدهٔ ژئوپلیتیکی مدام در حال گفت‌وگو و چانه‌زنی با کشورهای گذرگاهی هستند و کوچک‌ترین بحران در روابط این کشورها برای کشورهای محصور پیامدهای زیادی دارد. گذرگاه‌های این منطقه به ترتیب اهمیت، کشورهای جمهوری اسلامی ایران، ترکیه، روسیه، گرجستان، چین و افغانستان- پاکستان هستند. در این میان اهمیت ایران و ترکیه از سایر کشورها و مسیرها بیشتر است.




**نقشهٔ ۱. موقعیت ژئوپلیتیکی منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز**

(منبع : http://www.usrin.com/?q=node/1010)

بنابراین این منطقه باتوجه به موقعیت محصورش نیاز به مسیر ارتباطی خوبی برای صادرات و واردات دارد. در این راستا دو ساختار حمل و نقلی تقریباً رقیب، «یکی دالان حمل و نقل آسیای مرکزی- قفقاز- اروپا در مسیر شرقی- غربی و دیگری دالان حمل و نقل شمال- جنوب در مسیر شمالی- جنوبی و عمود بر این محور» در منطقه شکل گرفته‌اند (رشیدی و دیگران، ۱۳۹۱، ص. ۴۴). کشورهای منطقهٔ قفقاز مانند جمهوری آذربایجان، ارمنستان و حتی گرجستان نیز برای ارتباط سریع و با هزینهٔ بسیار کمتر با کشورهای حوزهٔ خلیج فارس، جنوب و جنوب شرقی آسیا، نسبت به مسیرهای دیگر نیاز به استفاده از مسیر شمال به جنوب و از راه ایران

دارند. برای نمونه، کشور هندوستان می خواهد تا با راضی‌کردن ایران، یک راه آهن از آستارای جمهوری آذربایجان به شهر رشت در ایران متصل کند. هند درحال حاضر از کانال سوئز برای صادرات کالا به کشورهای مستقل هم سود استفاده می‌کند. در صورت ساخت این خط ریلی، کالاهای هندی می‌تواند از راه بندرعباس و عبور از خاک ایران به این کشورها ارسال شوند که از این راه، مسیر صدور کالا به میزان قابل توجهی کوتاه‌تر خواهد شد. در مورد انتقال انرژی نیز کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به کشورهای هم‌جوار نیاز دارند. به صورت کلی مسیرهای انتقال انرژی آسیای مرکزی و قفقاز و حوزهٔ خزر به بازارهای جهانی عبارتند از:

**۱. مسیرهای غربی:** این مسیر، نفت و گاز کشورهای حاشیه خزر را از راه ترکیه و گرجستان به اروپا منتقل می‌کند و مورد حمایت آمریکا، ترکیه، جمهوری آذربایجان و گرجستان است. خط لولهٔ نفت باکو- نوورسیسک (۱۵۰۰ کیلومتر)، باکو- سوپسا (۹۲۰ کیلومتر)، باکو- تفلیس- جیحان (۱۷۳۰ کیلومتر)، خط لولهٔ تنگیز- نوورسیسک (۱۶۰۰ کیلومتر)، خط لولهٔ گاز باکو- ارزروم و کنسرسیوم خط لولهٔ خزر از مهم‌ترین خط های انتقال انرژی در این مسیر هستند،

**۲. مسیر شمالی:** این مسیر، نفت و گاز قزاقستان را از راه دریای سیاه منتقل می‌کند و از سوی روسیه حمایت می‌شود. خط لولهٔ این مسیر آتیرو- سامارا (۶۹۵ کیلومتر) است که از بندر آتیرو در قزاقستان شروع و به سامارا در روسیه می‌رود و از راه خط های داخلی روسیه به کشورهای روسیهٔ سفید، لهستان و مجارستان می‌رسد،

**۳. مسیر شرقی**: نفت و گاز قزاقستان و ترکمنستان از این مسیر به شرق چین منتقل می‌شود و از این‌رو مورد حمایت چین است. خط لولهٔ قزاقستان- سین کیانگ به طول ۳۰۰۰ کیلومتر، مسیر شرقی انتقال انرژی به کشور چین است. این خط لوله به افزایش نفوذ چین در استفاده از منابع غنی انرژی منطقهٔ خزر کمک بسیاری می کند،

**۴. مسیر جنوب شرقی**: این مسیر از ترکمنستان آغاز می‌شود و پس از گذر از افغانستان، در خاک پاکستان ادامه می‌یابد تا به بندرهای آن کشور برسد. یادداشت تفاهم این خط لوله در سال ۱۹۹۷ میان ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و ازبکستان امضا شده است. طول این خط لوله ۱۶۷۳ کیلومتر است که البته به‌دلیل ناامنی مسیر، قابلیت چندانی برای اجرا نیافته است. در همین مسیر، خط لولهٔ «تاپی» نیز قابل ذکر است که گاز ترکمنستان را از مسیر افغانستان و پاکستان به هند می‌رساند. این خط لولهٔ ۱۷۳۵ کیلومتری، قرار است سالانه ۳۳ میلیارد متر مکعب گاز ترکمنستان را به کشورهای افغانستان، پاکستان و هند منتقل کند،

**۵. مسیر جنوبی:** مسیر جنوبی انرژی حوزهٔ خزر، از ایران می‌گذرد و از طرف ایران حمایت می‌شود. این مسیر می‌تواند منابع انرژی دریای خزر و آسیای مرکزی و قفقاز را به بازارهای







خلیج فارس و دریای عمان و از آنجا به بازارهای جهانی برساند.این مسیر با توجه به سه عامل امنیت، طول مسیر و هزینهٔ سرمایه‌گذاری نسبت به مسیرهای دیگر با صرفه‌تر است (http://lhvnews.com/fa/news).

پس، منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز، سرزمینی قفل‌شده در عمق اوراسیا است که از این نظر نسبت به کشورهای گذرگاهی در وضعیت ضعف ژئوپلیتیکی قرار دارد. افزون بر موقعیت بالادستی کشورهای گذرگاهی، تنش‌ها و تقابل‌های بین ایالات متحده با برخی از کشورهای گذرگاهی مانند جمهوری اسلامی ایران سبب پیچیده‌شدن وضعیت دسترسی این منطقه به دریاهای آزاد شده است. این امر به‌دلیل این است که بهترین، امن‌ترین و ارزان‌ترین راه‌ها و مسیرهای دسترسی به تجارت جهانی از راه خاک ایران امکان‌پذیر است، درحالی که آمریکا و اسراییل و حتی برخی از کشورهای اروپایی مانع از شکل‌گیری این حلقهٔ اتصالی آسیای مرکزی و قفقاز به آب‌های آزاد و مناطق مصرف شده‌اند. بنابراین مسئلهٔ محصوربودن این منطقه چالش‌های بسیاری را برای کشورهای آن به همراه دارد و این امر سبب اختلاف نظرها و تقابل‌ها در منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز شده است.

**ج) منطقهٔ حاشیه و تقابل**

منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز همواره منطقهٔ مورد نظر قدرت‌های بزرگ و به دنبال آن راهبردهای بزرگ و نظریه ها و رویکردهای ژئوپلیتیسین‌ها بوده است. این منطقه در نظریهٔ هارتلند مکیندر جزء سرزمین قلب محسوب می‌شد. در نظریهٔ اسپایکمن نیز در حاشیهٔ داخلی سرزمین ریملند یا (سرزمین حاشیه) قرار می‌گرفت. در نظریهٔ الکساندر دوسورسکی نیز جزء منطقهٔ تأمین امنیت قرار داشت. در نظریهٔ سیاست سد نفوذ در دورهٔ ترومن، رئیس جمهور آمریکا نیز به‌عنوان منطقهٔ سد نفوذ در برابر اتحاد شوروی در نظر گرفته می‌شد. این منطقه امروزه به عرصهٔ بازی بزرگ قرن ۲۱ به رهبری آمریکا و روسیه تبدیل شده است. از یک‌سو روسیه کشورهای این منطقه را جزء حیات ژئوپلیتیکی خود می‌داند و آنها را در قالب کشورهای هم سود به‌سمت خود جذب می‌کند و از سوی دیگر، ایالات متحده در قالب شورای همکاری آتلانتیک شمالی[1] و طرح مشارکت برای صلح[2] در نفوذ در منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز و محاصرهٔ امنیتی و اقتصادی روسیه تلاش می‌کند. اتحادیهٔ اروپا نیز برای نفوذ و حضور در این منطقه طرح‌هایی دارد (Koch, 2013, p. 32). در دوران جنگ سرد، قلمرو دو پیمان نظامی مهم جهان، ناتو و ورشو در قفقاز با یکدیگر تلاقی می کردند. از این‌رو، این منطقه از نظر

1. North Atlantic Cooperation Council
2. Partnership for Peace

نظامی- امنیتی برای اتحاد شوروی و آمریکا بسیار با اهمیت و راهبردی بود و در حقیقت، هر دو کشور با تجهیز خود برای کنترل فعالیت‌های نظامی یکدیگر بر حساسیت منطقه افزودند.

آمریکا از خاک ترکیه برای هدف های خود استفاده می کند. ترکیه به‌عنوان تنها کشور مسلمان عضو پیمان ناتو که در ساحل جنوبی دریای سیاه واقع است، پایگاه های مهم شنود آمریکا را در پایگاه های دریایی «سینوپ» و «ترابوزان» در خاک خود مستقر کرده است. این پایگاه ها، همراه پایگاه هوایی بسیار مهم «دیاربکر» در جنوب شرقی ترکیه و نیز پایگاه هوایی «انجیرلیک» در بندر اسکندرون، همگی علیه اتحاد شوروی و در حقیقت برای کنترل قفقاز و جلوگیری از تعرض کشورهای عضو پیمان ورشو به قلمرو پیمان ناتو فعال بودند. پس از پایان جنگ سرد و انحلال پیمان ورشو، تفکر محاصره‌سازی[1] روسیه و دامنهٔ فعالیت های ناتو گسترش یافت، درحالی که روسیه تصور می کرد بعد از انحلال پیمان ورشو، پیمان ناتو نیز منحل یا فعالیت آن تغییر خواهد کرد (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۸۲،ص. ۳۲۹). از دیدگاه ناتو، موقعیت جغرافیایی منطقه و دورنمای بالقوهٔ انرژی، ستیزه‌جویی‌های گسترده و بی‌ثباتی در آن می‌تواند ثبات و امنیت بخش بزرگی از اوراسیا را به خطر اندازد. همچنین، استقلال کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و تحولات داخلی، اختلافات قومی و جهت‌گیری های خارجی آنها، فرصت ها و خطرهایی را فراهم می‌کند که می‌تواند بر منافع امنیتی، وظایف و نیازهای این پیمان تأثیرگذار باشد. با توجه به اهمیت منطقه برای غرب، ناتو با اجرای دو طرح یکی از راه ایجاد شورای همکاری آتلانتیک شمالی و دیگری اجرای طرح مشارکت برای صلح وارد منطقه شد. در سال ۱۹۹۲، ناتو تصمیم گرفت تا همهٔ کشورهای مستقل هم سود را به عضویت شورای همکاری آتلانتیک شمالی بپذیرد. در حقیقت، با این اقدام اولین گام سیاسی- امنیتی غرب برای همکاری و نفوذ در آسیای مرکزی و قفقاز برداشته شد. این طرح با توجه به نگرانی های امنیتی این کشورها و تمایل به همکاری با غرب مورد استقبال قرار گرفت. هدف شورای همکاری آتلانتیک شمالی از این طرح این بود که با گسترش فعالیت خود در این منطقه بتواند از نفوذ روسیه بکاهد و تأثیر بیشتری بر مسائل نظامی و امنیتی داشته باشد و اوضاع سیاسی- امنیتی کشورها و منطقه را تحت نظارت داشته باشد (واعظی، ۱۳۸۸، ص.۱۱۷).

هدف‌های آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز را می‌توان به این صورت دسته‌بندی کرد:

- دستیابی به منابع نفت و گاز و کنترل استخراج و صدور آن،
- دستیابی به بازارهای منطقه و گسترش تجارت در آن،

1. Containment







- حفظ وضع موجود و تقویت نهادهای کشورهای منطقه در راستای هدف هـای درازمـدت خود،
- مقابله با نفوذ روسیه،
- مقابله با نفوذ ایران،
- رقابت با چین،
- حمایت از گسترش نفوذ ترکیه،
- تحکیم مناسبات امنیتی با کشورهای منطقه،
- حضور درازمدت در منطقه.

به شکل کلی، هدف کلان آمریکا نفوذ گسترده و حضور درازمـدت و مطمـئن در آسـیای مرکزی و قفقاز است و در این مسیر از نهادهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی غربی برای دستیابی به هدف‌های مورد نظر خود حداکثر بهره‌برداری را می‌کند. آمریکـا بـا طـرح ایـدهٔ «اسـتقرار مردم‌سالاری، عامل ثبات»، در عمل موقعیت پیشین خود را نزد دولت‌هـای آسـیای مرکـزی و قفقاز از دست داده است و دخالت آمریکا در امور کشورها به‌ویژه در ایجاد انقلاب های رنگـی سبب حساسیت بیشتر روسیه و برخی از دولت های منطقه شده است (واعظی، ۱۳۸۸، ص. ۱۲۸). در مورد کشور روسیه نیز باید گفت که آسیای مرکزی و قفقاز جزء عرصهٔ منافع امنیـت ملـی روسیه است و به‌عنوان یک منطقهٔ ژئوپلیتیک تلقی مـی شـود. انقـلاب مخملـی در گرجـستان، اوکراین و قرقیزستان که با حمایت غرب انجام شد، سبب شد تا روس‌ها بیش از گذشته نـسبت به سیاست های غرب در منطقهٔ پیرامونی خود با دیدهٔ تردید بنگرند و از سوی دیگر رویـدادهای ازبکستان و دخالت آمریکا با عنوان رعایت حقوق بشر و تلاش برای تغییر برخی از رژیم هـای منطقه، موجب نگرانی از سیاست‌های آمریکا شد. موضع ضد آمریکایی کنونی ازبک‌ها، تقاضای سازمان شانگهای برای خروج نیروهای آمریکایی از منطقه، به همراه مجموعهٔ شرایط بین‌المللی، هرچند سبب متوقف‌شدن اقدامات آمریکا در منطقه نشده، اما مانع حرکت سریع آمریکا در این مسیر شده است (واعظی، ۱۳۸۶، صص. ۵-۲۷۴).

در حوزهٔ امنیت نیز، بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، روسیه تلاش کرد تـا نیروهـای نظـامی پیشین مستقر در پایگاه‌های مختلف در این جمهوری‌ها را باعنوان نیروهای نظامی مشترک حفظ کند. روسیه هدف از استقرار این نیروها را برقـراری صـلح و امنیـت در منطقـه و حفاظـت از مرزهای مشترک تعریف کرد. این کشور برای تـأمین منـافع امنیتـی خـود در سـال ۱۹۹۲ در تاشکند با شرکت کشورهای قزاقستان، قرقیزسـتان، روسـیهٔ سـفید، ازبکـستان، تاجیکـستان و ارمنستان «پیمان امنیت دسته جمعی» را بست و تلاش کرد تا بقیه کـشورها را بـرای امـضای موافقت‌نامهٔ تشکیل نیروهای حافظ صلح راضی کند و نیز مسئولیت مهـم اسـتقرار صـلح را در

مناطق بحرانی برعهده گرفت (شابورکین، ۱۹۹۸، ص. ۹).وجود این نیروها و حفظ پایگاه‌های نظامی این کشور در خاک دولت های آسیای مرکزی و قفقاز، نقش مهمی در تداوم نفوذ کرملین و تأمین منافع آن دارد. روسیه با استفاده از قدرت برتر نظامی و عوامل امنیتی خود، برخی از دولت های منطقه را که به درنظرگرفتن منافع این کشور در سیاست های خود تمایل ندارند، به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم و با بهره‌گیری از روش‌های مختلف به تغییر سیاستشان مجبور کرده است (وحیدی، ۱۳۸۰، صص.۵-۹۳).

روابط ایران و جمهوری‌های آسیای مرکزی در تاریخ این منطقه ریشه دارد. در قرن‌های گذشته ایران و سرزمین‌های این منطقه بخش‌های واحدی از جهان اسلام را تشکیل داده بودند. پس از فروپاشی اتحادشوروی، شرایطی فراهم آمد تا دوباره پیوندهای تاریخی گذشته احیا شود. به‌صورت کلی، منطقهٔ خزر در نگاه ایران، هم از نظر اقتصادی و هم از نظر امنیتی، از جایگاه بالایی برخوردار است. در همین راستا گسترش روابط اقتصادی و توسعهٔ زیرساخت‌ها جهت اتصال حوزهٔ جنوبی اتحاد شوروی به بازار جهانی می تواند اقتصاد ایران را تقویت کند و در نهایت نیز امکان احیای روابط با مردمی که با ایرانیان اشتراکات تاریخی، مذهبی، فرهنگی و زبانی فراوانی را داشته پدید آورد. در میان کشورهایی که در حوزهٔ خزر تأثیرگذار بوده اند، ایران جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده است. بیش از هر چیز این کشور از نظر ژئوپلیتیکی جایگاه منحصر بفردی دارد، به شکلی که ایران میان دو انبار بزرگ انرژی یعنی خلیج فارس و دریای خزر قرار گرفته است. همچنین منابع انرژی منطقهٔ خزر تنها از راه ایران به‌صرفه است که به بازارهای بین‌الملل صادر شود؛ زیرا این منطقه در خشکی محصور شده و تنها از راه ایران به دریاهای باز راه می یابد (مجتهدزاده، ۱۳۷۵،ص. ۲). از این‌رو ایران در آسیای مرکزی و قفقاز سازوکار امنیتی ندارد و تنها رویهٔ روابط اقتصادی و فرهنگی و سیاسی را دنبال می کند. از آنجا که قفقاز بخشی از اروپا و همسایهٔ بی واسطهٔ آن است، این منطقه برای اتحادیه اروپا نیز اهمیت زیادی دارد. مسائل امنیتی و اقتصادی سبب شده است تا سرنوشت این منطقه با سرنوشت اروپا گره بخورد. به همین دلیل پس از فروپاشی اتحاد شوروی، کشورهای اروپایی در جست‌وجوی جذب کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در میان خود بوده‌اند. اروپا به همکاری با کشورهای منطقه به‌ویژه در زمینهٔ انرژی و حمل و نقل اهمیت زیادی می دهد. در این راستا برنامه های متعددی از سوی اروپا در قفقاز و آسیای مرکزی طراحی شده است. از جمله، می توان به برنامهٔ معروف به «تراسکا»[1] که کریدور میان اروپا- آسیا را تعریف می کند و نیز برنامهٔ دیگری موسوم به «اینوگیت»[2] در زمینهٔ روان ترکردن انتقال انرژی از منطقه به اروپا،

1. Transport Corridor Europe- Caucasus- Asia (TRACECA)
2. Interstate Oil and Gas Transport to Europe (INOGATE)







اشاره کرد. همچنین مجموعۀ کمک های اروپایی در امور آموزش و آموزش فنی- حرفه ای در برنامۀ تأسیس[1] طراحی شده است (واعظی، ۱۳۸۸، ص. ۱۳۱).اهمیت سرزمینی، انرژی و موقعیتی منطقۀ آسیای مرکزی و قفقاز سبب گرایش دولت‌ها، کارشناسان مسایل استراتژیک و ژئوپلیتیک به این منطقه شده است. منطقۀ مورد نظر جایگاه مهمی در نظریه‌های ژئوپلیتیکی قرن ۲۰ و ۲۱ دارد و این امر سبب تلاش قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای نفوذ و حضور در این منطقه شده است. این حضور و توجه قدرت‌ها سبب شکنندگی این منطقه و جلوگیری از شکل گیری یک همگرایی منطقه‌ای بین کشورهای موجود در آن شده است و همواره این حوزۀ ژئوپلیتیکی را در مسیر تنش و تقابل پیش برده است.

**د) منطقۀ آسیای مرکزی و قفقاز محل تقابل منافع**

منطقۀ آسیای مرکزی و قفقاز به‌دلیل موقعیت ژئواستراتژیک و داشتن ذخایر انرژی برای قدرت‌های بین المللی از جمله ایالات متحدۀ آمریکا، قدرت های اروپایی، روسیه و چین اهمیت خاصی دارد و در دو دهۀ گذشتۀ پس از فروپاشی اتحاد شوروی با رقابت این قدرت‌ها مواجه بوده است. شروع رقابت به تحولات و شرایط این منطقه پس از فروپاشی اتحاد شوروی بازمی‌گردد که سبب شد تا قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای نفوذ در کشورهای نواستقلال تلاش کنند. بر این اساس، در دو دهۀ گذشته روسیه، چین، قدرت‌های غربی و برخی قدرت‌های منطقه‌ای به‌عنوان بازیگران تحولات این منطقه تلاش کرده‌اند تا برای دست یافتن به منافع و هدف های خاص خود، اتحادها، ائتلاف ها و سازمان های جدیدی ایجاد کنند یا اینکه کشورهای هم‌سو را به تشکل های خاص خود ملحق کنند که این مسئله در کنار مسائلی چون هدف ها و منافع کشورهای منطقه از سویی و همچنین تعارض منافع بازیگران درگیر در منطقه از سوی دیگر سبب پیچیدگی شرایط منطقه شده است (واعظی، ۱۳۹۲). تحت تأثیر اهمیت ژئواکونومیکی منطقۀ آسیای مرکزی و قفقاز و نیز سایر کشورهای حوزۀ دریای خزر، قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای وارد عرصۀ رقابت‌های ژئوپلیتیکی این منطقه شده‌اند و این امر گاهی سبب اصطکاک منافع بین قدرت‌های رقیب و یا دشمن می‌شود (Laruelle & Peyrouse, 2013, p.112).

بازی بزرگ، نامی است که به رقابت‌های سیاسی و نظامی دو امپراتوری بزرگ قرن نوزدهم، یعنی روسیه تزاری و پادشاهی بریتانیا در آسیای مرکزی و قفقاز و حوزۀ خزر داده شده است. این منطقه به علاوۀ افغانستان، در واقع محل تلاقی منافع دو قدرت روس و انگلیس

1. Technical Aid to the Commonwealth of Independent States (TACIS)

به همراه امپراتوری آلمان و در مواردی فرانسه بر سر به دست آوردن مستعمرات جدید در خارج از قارهٔ اروپا و همچنین حفظ هندوستان از سوی بریتانیای کبیر در برابر تجاوزهای قدرت‌های دیگر بود. قفقاز همانند زمین بازی بزرگ قرن نوزدهم، بخش مهمی از منطقهٔ بزرگ اوراسیا را شامل می‌شود که در نظریهٔ معروف جزیرهٔ جهانی از مکیندر، همانند قلب زمین مطرح است. یعنی محلی که رهبری جهانی مشروط به‌دست‌یابی و کنترل آن است. با وقوع انقلاب کبیر روسیه و پایان بازی بزرگ قرن در آسیای مرکزی و قفقاز، این ناحیه همچنان در طول دو جنگ جهانی و نیز در دوران جنگ سرد، به‌عنوان منطقه‌ای ژئواستراتژیک میان دو بلوک شرق و غرب ایفای نقش داشت تا اینکه در اوایل دههٔ ۹۰ با پایان‌یافتن جنگ سرد در پی فروپاشی اتحاد شوروی، دیگر این منطقه عرصهٔ رقابت و بازی میان قدرت‌هایی گشت که از آن با عنوان بازی بزرگ جدید یاد می‌شود (دریفوس، ۱۳۸۵، ص.۱۲۱).

بازی بزرگ جدید در منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز و اطراف دریای خزر در واقع شرح تازه‌ای از بازی بزرگ قرن نوزدهم و تکرار این بازی در فضای متفاوت قرن بیست و یکم است. در بازی بزرگ جدید اهمیت محیط بازی جدی‌تر و شفاف‌تر شده است. توجه به محیط بازی در بازی بزرگ جدید از سه منظر قابل تأمل است. اول از نظر منابع انرژی نهفته در این ناحیه و اینکه جمهوری‌های قفقاز جنوبی و خزر، بزرگ‌ترین ذخایر نفت و گاز جهان را دارند، دوم اینکه این کشورها نقش اساسی و حیاتی را در بازی بزرگ بر عهده داشته و یک طرف تعیین‌کننده محسوب می‌شوند و دلیل سوم، هارتلند جدید است که در قلب جهان قدیم و در نواحی پیرامون دریای خزر و خلیج فارس نقطهٔ حساسی از جهان را تشکیل می‌دهد (کولایی، ۱۳۸۴ (الف)، ص. ۱۳).

در مجموع، بازیگران فعال در حوزهٔ آسیای مرکزی و قفقاز را می‌توان در دو گروه منطقه‌ای و فرا منطقه ای، طبقه بندی کرد. در این بین بیشترین تقابل منافع بین کشورهای ایالات متحده و روسیه و نیز در درجهٔ بعد ایالات متحده و جمهوری اسلامی ایران است. تقابل ایران و آمریکا بیشتر در حوزهٔ تقابل هویتی و ایدئولوژیک است که در بخش بعدی بیشتر بدان پرداخته می‌شود. آمریکا در نظر دارد تا در قالب مناسبات اقتصادی، تغییراتی را در ساختارهای اقتصادی و تکنولوژیکی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز ایجاد کند تا ضمن جایگزین‌کردن الگوهای اقتصاد آزاد و سرمایه‌داری با اقتصاد متمرکز دولتی، زمینه‌های لازم را برای نفوذ و همچنین کنترل ساختار حکومتی دولت‌های نواستقلال فراهم آورد (ترک زاد، ۱۳۸۲، ص. ۱۳۶).

بر این اساس واشنگتن از زمان استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز تاکنون کمک‌های مالی بسیاری را در اختیار این جمهوری‌ها قرار داده است که بیشتر در قبال همکاری آنها در واگذاری پایگاه‌های نظامی و همکاری‌های سیاسی بوده است (راسینگ، ۱۳۸۵،ص.۷ ).







میزان کمک‌های مالی آمریکا به جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی در سال ۲۰۰۷ برمبنای نوع این حمایت‌ها در جدول ۳ آمده است.این آمار گویای روند افزایش کمک‌های امنیتی و نظامی واشنگتن به دولت‌های منطقه در برابر کاهش کمک‌های اقتصادی، اجتماعی و بشردوستانه از سال‌های ۱۹۹۶ تا۲۰۰۵ است.

**جدول ۳. کمک‌های اقتصادی، اجتماعی و بشردوستانهٔ آمریکا به منطقه از سال ۱۹۶۶ تا ۲۰۰۵**

| | ارمنستان | جمهوری آذربایجان | گرجستان | تاجیکستان | ازبکستان | ترکمنستان | قرقیزستان | قزاقستان |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ارتقای مردم‌سالاری | ۱۹/۲۰ | ۱۵/۵۸ | ۱۸/۸۸ | ۸/۵۶ | ۹/۷۵ | ۴/۰۰ | ۱۰/۷۹ | ۱۳/۰۷ |
| اقتصادی اجتماعی | ۴۱/۶۶ | ۲۰/۸۶ | ۳۴/۰۱ | ۱۱/۱۰ | ۸/۳۵ | ۴/۰۰ | ۱۷/۹۴ | ۱۵/۹۴ |
| انسان‌دوستانه | ۹/۴۰ | ۱۰/۶۶ | ۲۰/۰۳ | ۱۵/۳۷ | ۰/۹۰ | -- | ۰/۷۵ | -- |
| امنیتی | ۱۷/۸۷ | ۴۰/۴۱ | ۷۵/۶۷ | ۹/۲۹ | ۲۸/۱۲ | ۲/۱۷ | ۱۲/۵۷ | ۱۸/۲۵ |
| سایر کمک‌ها | ۶/۰۱ | ۱/۴۵ | ۴/۴۲ | ۰/۷۰ | ۲/۳۰ | ۰/۲۸ | ۱/۴۸ | ۱/۱۴ |

(U.SDepartment of State, Jan, 2007)

روسیه در حال گسترش ابعاد نفوذ اقتصادی خود در حوزهٔ خزر است. آسیای مرکزی و قفقاز از مهم‌ترین عناصر به کارگیری سیاست‌های مسکو در فضای پهناور اتحاد شوروی هستند. بنابراین فدراسیون روسیه از همان آغاز استقلال جمهوری‌های منطقه، تلاش‌های بسیاری را در جهت گسترش و تنوع تعاملاتش با جمهوری‌های این مناطق به‌کار بسته است (رودینتسکی، ۱۳۸۴، ص. ۲۴۰).سیاست روسیه در سطح بین‌المللی در اوراسیای مرکزی در چارچوب حساسیت‌ها و تلاش‌های آن کشور برای حفظ ثبات منطقه‌ای و جلوگیری از کسب نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای در جمهوری‌های آسیایی اتحاد شوروی قرار گرفته است (جانسون، ۱۳۸۲،ص. ۱۶۳). روابط نظامی- امنیتی روسیه با جمهوری‌های قفقاز در سال‌های اخیر به‌خوبی بیانگر این نگرش بوده است. این حساسیت پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ عمق و گسترهٔ بیشتری پیدا کرده است. با وجود اینکه ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری پیشین و نخست وزیر کنونی روسیه، در ابتدا حضور غربی‌ها را در حوزهٔ خزر برای کشورش تهدید تلقی نمی‌کرد، اما به‌زودی و پس از روشن‌شدن برنامه‌های ایالات متحده و ناتو برای حضور بلندمدت نظامی در منطقه، شکاف‌ها، عمق بیشتری یافت (کولایی، ۱۳۸۴ (ب)، ص. ۲۰). در پاسخ به این حرکت غربی‌ها، بسیاری از روس‌ها معتقدند که مسکو باید همهٔ توان و امکانات خود را به‌کار گیرد تا

منطقه در چارچوب حوزهٔ نفوذ روسیه باقی بماند. گنادی سلزینف، رئیس دومای روسیه نیز ضمن اعلام این نکته که مسکو نمی‌خواهد آمریکا پایگاه‌های نظامی متعددی در آسیای مرکزی و قفقاز داشته باشد، تأکید کرد: از نظر ژئوپلیتیکی حضور روسیه در قفقاز بسیار مهم است و باید به هر کاری دست بزنیم تا این منطقه جایی هرچه مهم‌تر در سیاست خارجی ما پیدا کند. اینکه تا چه زمانی دولت روسیه، حضور نظامی آمریکا در منطقهٔ پیرامون دریای خزر و به اصطلاح حیات خلوت خویش را تحمل می‌کند، به درستی مشخص نیست. اما به‌نظر می‌رسد که پایگاه‌های آمریکایی در خزر بیشتر به راهبرد نظامی جدید ایالات متحده در مورد حضور در مناطق حساس و راهبردی جهانی مربوط باشد تا به نبرد ضد طالبان در افغانستان. جدول ۴ تعداد و پراکندگی پایگاه‌های نظامی روسیه و آمریکا را در اوراسیای مرکزی در سال ۲۰۰۸ نشان می‌دهد (یزدانی و تویسرکانی، ۱۳۸۷، صص. ۱۲۵-۱۲۴).

**جدول۴. پراکندگی پایگاه‌های نظامی روسیه و آمریکا در اوراسیای مرکزی در سال ۲۰۰۸**

| | ارمنستان | جمهوری آذربایجان | گرجستان | تاجیکستان | ازبکستان | ترکمنستان | قرقیزستان | قزاقستان |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| آمریکا | - | ۱ | ۱ | - | ۳ | - | ۱ | - |
| روسیه | ۲ | ۲ | - | ۴ | ۱ | - | ۱ | - |

**(یزدانی و تویسرکانی، ۱۳۸۷، ص.۱۲۵)**

تا پیش از حملات ۱۱ سپتامبر، منابع انرژی حوزهٔ دریای خزر، بیشتر منافع آمریکا در این منطقه را تشکیل می‌داد. با وجود این، باید گفت که بیشتر شرایطی که آمریکا را به‌سوی این منطقه کشاند، پیش از این حملات شکل گرفته بودند که دلیل مهم آن وجود افغانستان در جنوب شرقی این منطقه به‌عنوان کشور پرورش‌دهندهٔ تروریسم بود؛ وضعیتی که خود ایالات متحده نیز در به‌وجود آمدن آن شریک بود. اما به هر حال، این حملات، منافع ملی ایالات متحده در منطقه را برجسته ساخته و سبب شد تا واشنگتن بر مشکلات عمیقی که گریبان‌گیر اوراسیای مرکزی شده بود، تمرکز کند (Menon, 2003, p.190). بدین ترتیب آمریکا به بهانهٔ جنگ علیه تروریسم جهانی، حضور خود را در منطقه به‌شدت تقویت کرد و با بستن چندین موافقت‌نامهٔ نظامی با دولت‌های منطقه، کمک‌های اقتصادی و فنی خود را با این کشورها گسترش داد و در عمل در روند امنیتی و نظامی منطقه درگیر شد.بازی قدرت‌های بزرگ بر سر منابع انرژی آسیای مرکزی و خزر، پای کشورهای منطقه‌ای چون ایران، ترکیه، هند و پاکستان را نیز به میان کشیده است. از آن‌رو که این کشورها خود از تولید و شکل انتقال انرژی منطقه سود می برندو هم از آن جهت که تضاد یا تطابق هدف های این کشورها با منافع قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای تأثیر بلندمدتی را در اقتصاد این کشورها خواهد گذاشت. بنابراین روسیه،







ایران، چین، ترکیه، قزاقستان، ترکمنستان و جمهوری آذربایجان بازیگران منطقه‌ای که در درون منطقه یا حاشیهٔ منطقه قرار دارند (موسوی، ۱۳۸۴، ص.۲). کشورهای روسیه، ایران و ترکیه قدرت مانور بیشتری در منطقه دارند. اما سطح ادعای ژئوپلیتیک کشورهای قزاقستان و ترکمنستان و چین محدودتر است و تنها به حوزهٔ آسیای مرکزی و خزر محدود می شود. درحالی که ایران، روسیه و ترکیه سطح ادعای ژئوپلیتیک خود را به منطقهٔ قفقاز نیز گسترش می دهند. در میان این سه قدرت نیز روسیه و ایران نسبت به این مناطق بیشتر تأثیرگذارند (Denison, 2012,p.97). ترکیه با اتکا بر سیاست‌های زبانی خود توانسته است در میان بسیاری از کشورهای ترک‌زبان حوزهٔ قفقاز و آسیای مرکزی نفوذ کند. از جمله، ترکیه در کشورهایی چون آذربایجان، ترکمنستان، گرجستان و قزاقستان، نفوذ زیادی دارد (موثقی و علی‌زاده، ۱۳۹۳، ص. ۳۸۶).

براساس آنچه در این بخش توضیح داده شد، منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز به‌واسطهٔ اهمیت راهبردی خود، مورد توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و رقابت‌های ناشی از آن است. تقابل منافع کشورهای مداخله‌گر سبب گسستگی و جبهه‌بندی بین کشورهای این منطقه شده است. برای نمونه کشورهای تاجیکستان و ارمنستان رابطهٔ نزدیکی با جمهوری اسلامی ایران دارند و ترکمنستان نیز رابطهٔ متعادلی با ایران دارد. کشورهای ترک‌زبان مانند جمهوری آذربایجان، ازبکستان و ترکمنستان گرایش‌های نزدیکی با ترکیه دارند و روسیه نیز در بین این کشورها نفوذ زیادی دارد. ایالات متحده و اتحادیهٔ اروپا نیز به‌واسطهٔ برنامه‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی گستردهٔ خود در این منطقه، دارای نفوذ بسیاری در بین کشورهای این منطقه هستند. اسراییل نیز در تقابل با جمهوری اسلامی ایران و تا حدودی روسیه و ترکیه، روابط گسترده‌ای با جمهوری آذربایجان و نیز برخی دیگر از این کشورها دارد. چین نیز در کشورهای شرق خزر نفوذ اقتصادی دارد. این تقابل منافع قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای که در قالب رقابت و نیز دشمنی صورت گرفته است، سبب آسیب‌پذیری کشورهای منطقه و امنیتی‌شدن محیط ژئوپلیتیکی آن شده و آن را دچار گسستگی و شکنندگی کرده است (Mohan, 2013, p. 78).

### ه) منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز محل تقابل هویت‌ها و ایدئولوژی

تقابل هویتی و ایدئولوژیک در آسیای مرکزی و قفقاز را می‌توان در عواملی ساختاری همچون فقر و نابرابری، دسترسی به منابع، فرصت‌های سیاسی و ایدئولوژیک بررسی کرد که زمینه را برای برخوردهای بنیادگرا فراهم کرده است (وثوقی و دیگران، ۱۳۸۸،ص. ۶۵-۶۴). امروزه، اما ایدئولوژی کنش‌گران در منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز، پس از استقلال در دو سطح سیاسی و اجتماعی با رویکرد اسلام‌گرایی اعتدالی و عرفی گرایی به‌صورت هم‌پیوند شکل گرفته است که

در سطح سیاسی با حضور دولت و تمامی نهادهای ایجادشده در جمهوری‌ها بر ماهیت عرفی گرایی و جدایی دین از حکومت تأکید دارند. اگرچه رهبران این کشورها از تمایلات اجتماعی مبتنی بر اسلام اعتدالی و نقش آن در ساختن هویت فرهنگی جامعهٔ خویش آگاهی دارند. بنابراین ایدئولوژی حکومت‌ها در آسیای مرکزی در داخل مرزها بر مبنای عرفی گرایی بوده و به ارزش‌های دینی مردم جامعهٔ خویش نیز تاحدودی توجه می‌شود، اما در سطح روابط خارجی با تأکید بر ارزش‌های عرفی گرا و لیبرالی به‌دنبال منافع ملی خویش جهت توسعهٔ ملی هستند (Pishgahifard & Others, 2010,p.463). امروزه قوانین اساسی تمامی کشورهایی که در گذشته خراسان بزرگ بود، به اصل تفکیک دین از سیاست احترام می‌گذارند. با این‌حال اسلام به‌عنوان دین اکثریت در سطح جامعه قابل قبول است، اما اسلام مورد حمایت دولت در منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز، در واقع تلاشی برای بهره‌گرفتن از مذهب برای رفع نیاز خود است (آکینر، ۱۳۸۳، صص. ۱۲۲-۱۲۱). شواهد نشان می‌دهد که در عرصهٔ بین‌الملل رهبران سیاسی در آسیای مرکزی و قفقاز بیش از اسلام، نگران قدرت و منافع ملی هستند و هرگونه بی‌ثباتی را یک خطر جدی برای خود تلقی می‌کنند؛ بنابراین طبیعی است که دین نقش مؤثری در سازماندهی بنیان‌های سیاسی- اجتماعی این کشورها ایفا نکرده است (Anna, 1999, pp.35-36). البته شایان توجه است که در سال ۱۹۸۹ در محدودهٔ آسیای مرکزی زمینهٔ حضور گروه‌های دینی و به‌ویژه اسلامی در جامعه و رسانه‌های عمومی فراهم شده است (یزدانی و دیگران، ۱۳۸۶،ص. ۱۴۷).امروزه سه جریان و جنبش اسلامی در این منطقه وجود دارد: نهضت اسلامی تاجیکستان که به‌عنوان حزبی قانونی به‌کار خود ادامه می‌دهد. حرکت اسلامی ازبکستان که باتوجه به اقدام‌هایی که انجام داد، به‌عنوان یک سازمان تروریستی شناخته شد و سومین جریان اسلامی در محدودهٔ آسیای مرکزی حزب التحریر است که در منطقه به‌ویژه در ازبکستان و تاجیکستان فعالیت می‌کند و با اینکه خود را یک حزب سیاسی می‌داند، بیشتر یک جریان ایدئولوژیک است (کولایی و خوانساری، ۱۳۹۱،ص.۶۲). این حزب یک جریان افراطی است و خود را در چارچوب هیچ نظامی نمی‌داند و هدف خود را تشکیل خلافت اسلامی می‌داند. این حزب برعکس حرکت اسلامی ازبکستان از سوی وزارت امور خارجه آمریکا به‌عنوان گروه تروریستی شناخته نشده است (سلیمی و هفت آبادی، ۱۳۸۷، صص. ۹۰- ۸۹). با وجود این گروه‌ها و احزاب اسلامی، با توجه به رشد روزافزون لیبرالیسم و فرهنگ غیر دینی در منطقه می‌توان گفت که به شکل کلی ادیان و مذاهب واقع در این منطقه همچون اسلام تأثیر چندانی بر سیاست‌های منطقه‌ای ندارند (یزدانی و دیگران، ۱۳۸۶، ص. ۱۴۸). کشورهای این منطقه به‌دنبال توسعه هستند و این امر را در اقتصاد لیبرالی و بازار آزاد و سرمایه‌گذاری کشورهای سرمایه‌دار غربی به‌ویژه آمریکا در منطقه جست‌وجو می‌کنند و از این‌رو جریان‌های غیردینی







قوت بیشتری در سطح ایدئولوژی حکومت‌های آسیای مرکزی دارد که توسط آمریکا، اسرائیل و ترکیه حمایت می‌شوند. برای نمونه یکی از هدف های آمریکا در این منطقه تقویت کشورهای منطقه در مسیر گسترش مردم‌سالاری غربی و اقتصاد بازار آزاد است (واعظی، ۱۳۸۷، ص. ۲۸۱). بنابراین می‌توان گفت که ایدئولوژی غیر دینی در این منطقه سرنوشت‌سازترین ایدئولوژی سیاسی است. تفکر غربی لیبرال- عرفی‌گرا در جمهوری آذربایجان در حوزهٔ قفقاز نیز حاکم است، به‌شکلی که در یکی از بندهای اصلی بیانیهٔ رسمی دولت جمهوری آذربایجان به پیشبرد اصول مردم سالاری مبتنی بر بازار آزاد (واحدی، ۱۳۸۲، صص. ۲۲۴-۲۲۳) اشاره شده است که این مفهوم و اندیشه در سیاست خارجی جمهوری آذربایجان با توجه به مادهٔ ۱۰ قانون اساسی این کشور که مبتنی بر شکل‌گیری ارتباط جمهوری آذربایجان با سایر کشورها براساس اصول معین جهانی و مطابق با قواعد بین‌المللی است، نمود پیدا کرده است. براساس این اندیشهٔ سیاسی لیبرالی و فلسفهٔ خاص آن خود به‌خود دو انگاره مبتنی بر این رویکرد در جامعه آذری شکل می‌گیرد: یکی محافظه‌کاری و مخالفت با جنگ و انقلاب (پازارگاد، ۱۳۴۳، ص. ۱۷۳ و دوورکین، ۱۳۷۴، ص. ۱۰۲) است که از متن مکتب لیبرالیسم می‌جوشد و در برابر اندیشهٔ انقلابی اسلام به‌ویژه تفکر نوین سیاسی اسلام مبارز قرار می‌گیرد و دیگری باورمندشدن به انگارهٔ عرفی‌گرایی (جدایی دین از سیاست) که به معنای ورودنیافتن هیچ فرد دین‌دار و معتقدی در صورت حفظ باورها و اعتقاداتش به صحنهٔ سیاست است (برقعی، ۱۳۸۱، ص. ۲۳ و حسینی قائم مقامی، ۱۳۷۹، ص. ۲۷۳).

**نتیجه**

منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز فرصت‌ها و تهدیداتی دارد. فرصت‌هایی مانند برخورداری از منابع عظیم انرژی نفت و گاز و بازار مصرف و سرمایه‌گذاری قابل توجه در کنار تهدیداتی مانند دسترسی نداشتن به آب‌های آزاد و حضور قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و موقعیت حدفاصل بین مناطق حساس ژئوپلیتیکی، تقابل منافع این قدرت‌ها و تقابل هویتی و ایدئولوژیکی نیروها داخلی و قدرت‌های خارجی سبب نوعی گسستگی در این منطقهٔ ژئوپلیتیکی شده است. معمولاً هر منطقهٔ ژئوپلیتیکی براساس هماهنگی‌های جغرافیایی و اشتراکات موجود به‌نوعی از توافق های سیاسی، اقتصادی و ترتیبات امنیتی می‌رسند و از این راه یک ساختار مشخص و هماهنگ ژئوپلیتیکی شکل می‌گیرد. اما منطقهٔ آسیای مرکزی ویژگی‌هایی داردکه مانع از این همگرایی شده و آن را به‌سوی یک ژئوپلیتیک شکننده سوق داده است. به این ترتیب که این منطقه منابع انرژی عظیمی دارد، اما خود این کشورها توان و تخصص سرمایه‌گذاری در این زمینه را ندارند. این امر به همراه قدرت اقتصادی و نظامی و سیاسی ضعیف کشورهای منطقه

سبب نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و در رأس آنها ایالات متحده و روسیه شده است. این قدرت‌ها در کنار مسائل اقتصادی دست به ایجاد ترتیبات امنیتی نیز زده‌اند که به‌جای همگرایی در منطقه سبب گسستگی و صف‌آرایی ترتیبات امنیتی در برابر یکدیگر شده‌اند. به ویژه که هیچ کدام از این ترتیبات بومی نبوده و تمامی آنها ناشی از نفوذ خارجی است. در مورد محصوربودن این منطقه در خشکی نیز، این کشورها به راه‌ها و مسیرهای امن، کوتاه و ارزان برای تبادل انرژی و کالا و در کل ارتباطات با جهان بیرون هستند. اما تقابل قدرت‌های منطقه‌ای سبب تحمیل راه‌های پرهزینه و طولانی بر این کشورها شده است که نمونهٔ آن را می‌توان در رویارویی ایالات متحده با ایران و جلوگیری از عبور خطوط لوله و ارتباطات از راه ایران شده است. افزون بر این، رویارویی منافع قدرت‌های بزرگ که به شکل‌گیری ترتیبات امنیتی متضاد منجر شده است، خطر درگیری‌های امنیتی و نظامی را افزایش داده است. انقلاب‌های رنگی در این منطقه از نمونه‌های تقابل منافع قدرت‌های غرب با روسیه بود. از نظر هویتی و ایدئولوژیک نیز طیف عرفی‌گرا و لیبرال وابسته به غرب در مقابل طیف اسلام‌گرای میانه‌روی وابسته به ترکیه و نیز اسلام‌گرایی افراطی وابسته به القاعده و طالبان قرار گرفته‌اند و امنیت اجتماعی و سیاسی و امنیتی این منطقه را با چالش مواجه ساخته‌اند. همچنین استقرار این منطقه در حدواسط و حاشیهٔ مناطق ژئوپلیتیکی و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای سبب بحران‌آفرینی در این منطقه و مداخلات ناگزیر این قدرت‌ها و بازیگران در امور این منطقه شده است. در کل می‌توان نتیجه گرفت که مجموعه‌ای از شاخص‌های ژئوپلیتیکی فرصت‌ساز و چالش‌برانگیز در منطقهٔ آسیای مرکزی، در جمع با یکدیگر سبب واگرایی و گسست در منطقه به‌جای همگرایی و هماهنگی و شکل‌گیری پیمان‌های منطقه‌ای و ترتیبات امنیتی بومی در منطقه شده است. از این‌رو، این شاخص‌های ژئوپلیتیکی سبب شکل‌گیری ژئوپلیتیک شکنندهٔ این منطقه شده‌اند.

## منابع

### الف) فارسی


۱. ابوالحسن شیرازی، حبیب الله و محمدرضا مجیدی (۱۳۸۲)، **سیاست و حکومت در آسیای مرکزی**، تهران: نشر قوس.

۲. آکینر، شیرین، (۱۳۸۳)، «سیاسی‌گرایی اسلام در آسیای مرکزی در دورهٔ پس از شوروی»، ترجمهٔ سعید نقی‌زاده، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شمارهٔ ۴۵، صص.۱۶۰- ۱۱۳.

۳. برقعی، محمد (۱۳۸۱)، **سکولاریسم از نظر تا عمل**، تهران: انتشارات قطره.








۴. پازارگاد، بهاءالدین (۱۳۴۳)، **درس‌های سیاسی**، تهران: انتشارات اقبال.

۵. ترک‌زاد، بهروز (۱۳۸۲)، «امنیت در دریای خزر: طرح نظام امنیت جدید در آسیای مرکزی مرکزی و قفقاز»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شمارهٔ ۴۳، صص.۱۴۶-۱۲۹.

۶. جانسون، لنا (۱۳۸۲)، **روسیه و آسیای مرکزی**، در: روی آلیسون و لنا جانسون، امنیت در آسیای مرکزی؛ چارچوب نوین بین‌المللی، ترجمه‌ی محمدرضا دبیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۷. حسینی قائم مقامی، سید عباس (۱۳۷۹)، **قدرت و مشروعیت**، تهران: انتشارات سوره.

۸. خطوط انتقال انرژی دریای خزر و موقعیت جمهوری اسلامی ایران در آن، (۱۳۹۱)، ۱۳ شهریور، http://lhvnews.com/fa/news (تاریخ دسترسی: ۱۳۹۱/۰۹/۲۱).

۹. دریفوس اس.جی (۱۳۸۵)، «روسیه و آسیای مرکزی»، ماهنامهٔ تحولات روسیه، **آسیای مرکزی و قفقاز**، شمارهٔ ۱۵، آذرماه، صص. ۱۲۶-۱۱۷.

۱۰. دوورکین، رونالد (۱۳۷۴)، **لیبرالیزم، در لیبرالیزم و منتقدان**، مایکل ساندل، ترجمهٔ احمد تدین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۱. رفیع، حسین و اسماعیل مظلومی (۱۳۹۱)، «موانع همگرایی ایران و ترکیه در منطقهٔآسیای مرکزی و قفقاز»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، شمارهٔ ۱۰، صص ۸۹-۷۹.

۱۲. رفیع، حسین و دیان جانباز و آمنه شیرخانی (۱۳۸۸)، «آسیای مرکزی: منطقه‌ای پویا برای فعالان امنیتی»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، شمارهٔ ۳، صص.۷۶-۶۱.

۱۳. رشیدی، مصطفی ومحمدصادق یحیی‌پور و حمیدرضا اله یاری بک (۱۳۹۱)، «ژئوپلیتیک بر ساخت‌گرا و تحلیل چالش‌های پیش روی جمهوری اسلامی ایران در حوزهٔ فرهنگی تمدنی خراسان بزرگ»، **پژوهشنامهٔ خراسان بزرگ**، سال سوم، شمارهٔ ۶، بهار، صص. ۴۹-۳۵.

۱۴. رودینتسکی، آرتم (۱۳۸۴) «روسیه و آسیای مرکزی؛ بعد امنیتی»، ترجمهٔ قاسم ملکی، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال چهاردهم، شمارهٔ ۵۱، صص. ۲۴۴-۲۳۹.

۱۵. زمانی، سمیه (۱۳۹۲)، ژئوپلیتیک انرژی آسیای مرکزی و قفقاز آزمونی بر سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران، **مرکز بین‌المللی مطالعات صلح- IPSC**، ۳ خرداد، موجود در: http://peace-ipsc.org (تاریخ دسترسی: ۱۳۹۲/۱۰/۰۸).

۱۶. سلیمی، حسین و مریم هفت‌آبادی (۱۳۸۷)، «ملاحضات امنیتی- سیاسی چین در آسیای مرکزی(۲۰۰۵- ۱۹۹۱)»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال اول، شمارهٔ دوم، صص.۱۰۲- ۸۷.

۱۷. شابورکین، الکساندر (۱۹۹۸)، «دفاع دایره‌ای جامعهٔ مشترک‌المنافع»، روزنامهٔ روسی **نزاویسیما گازتا**، شمارهٔ ۱۰.

۱۸. کولایی، الهه (الف ۱۳۸۴)، **بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی: (زمینه‌ها و چشم‌اندازها)**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، وزارت امور خارجه ایران.

۱۹. کولایی، الهه (ب ۱۳۸۴)، «ناتو و امنیت آسیای مرکزی»، **مجلهٔ علوم انسانی**، شمارهٔ ۱۲، تابستان، صص. ۸۳-۶۵.

۲۰. کولایی،الهه و جواد خوانساری (۱۳۹۱)، «ریشه های اسلام گرایی در ازبکستان»، **مطالعات جهان اسلام**، دورهٔ ۱، شمارهٔ ۲، تابستان، صص. ۷۸-۵۵.

۲۱. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۵)، «از خلیج فارس تا خزر»، **ماهنامهٔ اطلاعات سیاسی- اقتصادی**، مهر وآبان، شمارهٔ ۱۱۰-۱۰۹، صص.۱۵-۲.

۲۲. موثقی، احمد و شیوا علی زاده (۱۳۹۳)، «سیاست خارجی توسعه‌گرای ترکیه در دورهٔ حزب عدالت و توسعه: مورد قفقاز»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، شمارهٔ ۲، صص ۳۹۳-۳۷۵.

۲۳. **نقشهٔ موقعیت ژئوپلیتیکی منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز**، http://www.usrin.com/?q=node/1010، (تاریخ دسترسی: ۱۳۹۲/۰۳/۰۴).

۲۴. واحدی، الیاس (۱۳۸۲)، **برآورد استراتژیک آذربایجان**، ج اول، تهران: ابرار معاصر تهران.

۲۵. واعظی محمود (۱۳۸۶)، **ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز (بنیان‌ها و بازیگران)**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۲۶. واعظی، محمود (۱۳۸۶)، **ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز: بنیان‌ها و بازیگران**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

۲۷. واعظی، محمود (۱۳۸۸)، «منافع روسیه و غرب در آسیای مرکزی و قفقاز و نقش تشکل‌های چندجانبه»، **آسیای مرکزی و قفقاز**، شمارهٔ ۶۶، تابستان، صص. ۱۴۰-۱۰۳.

۲۸. واعظی، محمود (۱۳۹۲)، «راهبردهای نوین رقابتی در آسیای مرکزی و قفقاز»، **پژوهشکدهٔ تحقیقات راهبردی**، ۲۴ اردیبهشت، موجود در: http://www.isrjournals.ir/fa/essay/1328-essay-farsi143.html. (تاریخ دسترسی: ۱۳۹۲/۰۸/۲۵).

۲۹. وحیدی، موسی‌الرضا (۱۳۷۷)، «طرح اتحاد روسیه با روسیه سفید و تأثیر آن بر همگرایی جامعهٔ کشورهای مشترک‌المنافع»، **آسیای مرکزی و قفقاز**، شمارهٔ۲۴،زمستان، صص.۸۰-۶۷.

۳۰. وحیدی، موسی‌الرضا (۱۳۸۰)، «گوام و CIS: چالش‌ها و فرصت‌های فراروی سیاست خارجی روسیه»، **آسیای مرکزی و قفقاز**، شمارهٔ ۳۳، بهار، صص. ۱۰۸-۹۱.

۳۱. یزدانی، عنایت‌الله ومجتبی تویسرکانی و سوسن مرادی (۱۳۸۶)، «تبیین ژئوپلیتیکی رقابت قدرت، مطالعه موردی: اوراسیای مرکزی در بازی بزرگ جدید»، **ژئوپلیتیک**، سال سوم، شمارهٔ سوم، صص. ۱۵۸-۱۲۰.







۳۲. یزدانی، عنایت‌الله و مجتبی تویسرکانی (۱۳۸۷)، «تحولات قفقاز گامی دیگر در مسیر جنگ سرد جدید؟»، **آسیای مرکزی و قفقاز**، شمارهٔ ۶۳، پاییز، صص. ۱۳۶-۱۱۱.

### ب) انگلیسی

1. Alexandros Petersen & Katinka Barysch, (2011), **Russia, China and the Geopolitics of Energy in Central Asia**, London: The Center for European Reform.
2. Anna, M, (1999), **the Islamic Challenge in Post- Soviet Eurasia**: In Political Islam and Conflict in Russia and Central Asia.Royal Institute of International Affairs in London.http://www.ca-c.org/dataeng/04.matveeva.shtml.
3. BP Statistical Review of World Energy, June (2011): bp.com/statisticalreview/ Oil. (Accessed on: 05/11/2012).
4. BP Statistical Review of World Energy, June (2011): bp.com/statisticalreview/ Natural gas. (Accessed on: 12/11/2011).
5. Denison, Michael, (2012), **Shifting Energy Geopolitics in Central Asia**, Central Asia Program.http://www.bp.com/sectiongenericarticle800.do?categoryId=9037746&contentId=7069344.(Accessed on: 13/04/2012).
6. Koch, Natalie R, (2013), **Central Asian Survey**, Syracuse University Published online.
7. Lussac, Samuel, (2008), "The Baku-TBILISI- Kars, Railroad and its Geopolitical Implications for the South Caucasus": **Caucasian Review of International Affairs**, Vol. 2, No.4, pp.34-46.
8. Marlene Laruelle; Sebastien Peyrouse, (2013), **Globalizing Central Asia: Geopolitics and the Challenges of Economic Development**, Slavic Review, Vol.73, No.2, pp.422-423.
9. Mohan, C. Raja, (2013), **Emerging Geopolitical Trends and Security in the Association of Southeast Asian Nations**, The People's Republic of China, and India (ACI) Region.
10. Pishgahifard, Z., Rashidi, M., Shabanifard, M. & Abdollah Pour, M.R., (2010), **Geopolitical Constructs Understanding and Survey with Constructivism Geography Approach Case Study: IRI and Its Confronting Challenges in Central Asia**, Journal of Social Sciences, Vol. 6, No. 3, PP. 459-467.





**مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۷، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صص ۱۹۴-۱۷۵**

# تحلیل موضوع‌های امنیتی قفقاز جنوبی بر اساس نظریهٔ امنیتی مکتب کپنهاگ

**سعید وثوقی***

استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

**سعیده مرادی‌فر**

دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

**عسگر صفری**

دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

( تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۲۷- تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۰۳/۱۸)

**چکیده**

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، استقلال کشورهای قفقاز جنوبی (جمهوری آذربایجان، ارمنستان، گرجستان) با مسائل تنش‌زا مانند اختلاف‌های قومی و ارضی همراه بود. بحران قره‌باغ، آبخازیا، اوستیای جنوبی، نمونهٔ این اختلاف‌ها هستند که تا به امروز حل نشده و باقی مانده‌اند. سؤال اصلی این است که دلیل حل نشدن این اختلاف‌ها چیست؟ در چه شرایطی منطقه قفقاز جنوبی به صلح و آرامش می‌رسد؟ پاسخ احتمالی به این پرسش این است که یکی از مهم‌ترین دلایل این امر برجسته شدن امنیت نظامی در دوران پس از جنگ سرد در قفقاز جنوبی است و درصورتی‌که سایر مسائل مانند موضوع‌های اقتصادی- اجتماعی مورد توجه کشورهای منطقه قرار گیرد می‌توان به گرم‌تر شدن روابط امیدوار بود. روش این نوشتارتوصیفی- تحلیلی است.

**کلید واژه‌ها**

امنیت نظامی، باری بوزان، فقر، قاچاق مواد مخدر، قفقاز جنوبی، ، مکتب کپنهاگ.

---

*Email: sabansco@yahoo.com







**مقدمه**

منطقه‌ای که به‌عنوان قفقاز جنوبی شناخته می‌شود عبارت از محیط جغرافیایی سه کشور نو استقلال جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان است. این سه کشور بعد از فروپاشی اتحاد شوروی به‌عنوان کشورهای مستقل مطرح شدند. این سه کشور به‌ویژه جمهوری آذربایجان و ارمنستان بعد از تجربهٔ کوتاه‌مدت استقلال در سال‌های بین ۱۹۲۰–۱۹۱۷ به مدت چندین سال زیر نفوذ اتحاد شوروی بودند. تا قبل از فروپاشی سیستم دوقطبی بسیاری از موضوع‌های امنیتی این منطقه در کنترل سیستم مرکزی اتحاد شوروی بود و امکان چندانی برای استقلال عمل دولت‌ها وجود نداشت. اما پس از فروپاشی این سیستم، بسیاری از موضوع‌ها نمود دیگری یافته و تبدیل به مهم‌ترین چالش برای منطقه قفقاز جنوبی شدند. تصویری که امروز از قفقاز جنوبی در بسیاری از مطالعات ارائه می‌شود، عبارت از جدایی طلبی، اختلاف‌های قومی، مذهبی و گروه‌بندی‌های نظامی است. این نوع تصویری‌گری از منطقه سؤال‌های متعددی را در ذهن پژوهشگران حوزه قفقاز جنوبی به‌وجود می‌آورد. سؤال‌هایی مانند چرا میزان درگیری و اختلاف‌های قومی، مذهبی در منطقهٔ قفقاز جنوبی بیشتر از سایر مناطق است؟ چرا با وجود گذشت چندین سال از بروز و کاهش اختلاف‌ها، این منطقه به صلح و آرامش نرسیده است؟ فرضیه نوشتار بیان می‌کند که یکی از مهم‌ترین دلایل این امر برجسته شدن امنیت نظامی در دوران پس از جنگ سرد در منطقهٔ قفقاز جنوبی است و درصورتی‌که سایر مسائل مانند موضوع‌های اقتصادی، اجتماعی مورد توجه کشورهای منطقه قرار گیرد می‌توان به گرم‌تر شدن روابط امیدوار بود.

برای پاسخ به این سؤال‌ها، با استفاده از نظریهٔ امنیتی مکتب کپنهاگ موضوع‌های امنیتی جاری در قفقاز جنوبی را مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌دهیم. از دید مطالعات انتقادی امنیت به‌ویژه باری بوزان، مفهوم امنیت در دوران پس از جنگ سرد دچار تغییرهای معنایی شده است و دیگر نمی‌توان با تأکید بر وجه امنیت واقع‌گرایی، موضوع‌های جاری قرن بیستم را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. بوزان عقیده دارد که « پایان یافتن جنگ سرد سیالیت قابل توجهی را ایجاد کرد و فضا برای تغییر در الگوهای کمی و کیفی روابط بین‌الملل باز شد. اگرچه رویدادهای سال ۱۹۸۹ در مرکز اروپا بود، اما آنها تغییرهای مهمی را ایجاد کردند که مناسب است از آنها به‌عنوان پایان دوره‌ای به‌عنوان سیستم بین‌المللی به‌مثابه یک کلیت صحبت شود. به‌ویژه سال ۱۹۸۹ به‌عنوان پایان دوره قدرت مشخص می‌شود» (Buzan, 1991, p.432). سازمان‌دهی نوشتار به‌گونه‌ای است که در ابتدا به تشریح مفهوم امنیت از دیدگاه مکتب کپنهاگ می‌پردازد. سپس مفهوم امنیت و مهم‌ترین دلایل برجسته شدن امنیت نظامی در منطقه قفقاز جنوبی را مشخص می‌کند. درنهایت پیامدهای برجسته شدن امنیت نظامی و تأثیر آن بر سایر حوزه‌ها در منطقه قفقاز جنوبی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

## چارچوب نظری

مکتب کپنهاگ اصطلاحی است که بیل مک سوئینی[1] برای آثار و دیدگاه‌های باری بوزان[2]، ال ویور[3]، دو ویلد [4]و برخی دیگر به‌کار برده است. این مکتب تنها رهیافتی است که فقط مبتنی بر مطالعات امنیتی و جزء اولین رهیافت‌هایی است که در راستای پایه‌گذاری جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی تلاش کرده است.  مکتب کپنهاگ مطالعات امنیتی را از مطالعات راهبردی تفکیک کرده و آن را زیر مجموعه روابط بین‌الملل و مطالعات راهبردی را نیز زیر مجموعه مطالعات امنیتی قرار داده است (عبدالله خانی، ۱۳۹۱، ص.۱۱۹). نظریه‌پردازان مکتب کپنهاگ عقیده دارند که در دنیای پس از جنگ سرد گسترده‌شدن موضوع‌های امنیتی و همچنین ورود بازیگران غیردولتی به عرصه تعاملات بین‌المللی ایجاب می‌کند که برداشت‌های سنتی خود از امنیت را تغییرداده و با نگرشی جدید موضوع‌های امنیتی را در نظر بگیریم. البته مکتب کپنهاگ به‌دنبال این نیست که مفاهیم سنتی و واقع‌گرایی را کنار بگذارد؛ بلکه با داشتن دیدگاه گسترده‌تر در دستور کار امنیتی دیدگاه سنتی را نیز در نظر می‌گیرد. همان‌گونه که بوزان بارها اعلام کرده است که دولت را مرجع اصلی امنیت می‌داند. مکتب کپنهاگ امنیت را از جنبه‌های گوناگون مورد مطالعه قرار داده است؛ اما در برخی جنبه‌ها بیشتر متمرکزشده و در بعضی مبتکر و طراح آن نیز بوده است. امنیت موسع و مفهوم امنیتی کردن از گزاره‌هایی است که نظریه‌پردازان مکتب کپنهاگ در گسترش آنها تلاش کرده‌اند.

## امنیت موسع

بوزان و ویور در کتاب خود « چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت» دو دیدگاه را نسبت به امنیت مطرح می‌کنند. دیدگاه قدیمی نظامی و دولت‌محور به امنیت و نگاه جدید که اولویت نظامی و دولت را زیر سؤال می‌برد. مکتب کپنهاگ برخلاف سنت‌گرایان، مدعی است که امنیت نوع ویژه‌ای از سیاست است که می‌توان آن را به بخش‌های مختلف تقسیم کرد. بوزان و ویور تفاوت نگرش خود با دیدگاه‌های سنتی‌تر به امنیت را این‌گونه بیان می‌کنند: آشکارترین تفاوت چارچوب تازه ما با رویکرد سنتی در بررسی‌های امنیت، قبول دستور کار چند بخشی به‌جای دستور کار تک بخشی است. برعکس بررسی‌های سنتی امنیت که برای یک بخش (نظامی) و یک بازیگر (دولت) اولویت همیشگی در نظر دارند و در کنار آن هرگونه پیوند و ارتباط دیگر بخش‌ها را کم اهمیت می‌دانند، رویکرد ما شامل ابعاد و بازیگران متعدد است. رویکرد ما از نظر روش‌شناسی هم با برداشت‌ها

1. Bill Mc Sweeney
2. Barry Buzan
3. Ole Waver
4.De Wild

سنتی از امنیت متفاوت است. زیرا تعریف ما از امنیت بر پایه ساخت و پرداخت‌های اجتماعی از تهدیدها و موضوع‌های امنیتی استوار است ولی سنت‌گرایان برای این عوامل عینیت قائل هستند (بوزان و ویور و دوویلد،۱۳۹۲، ص.۳۲۱). ایده توسعه امنیت نقطه مرکزی مکتب امنیتی کپنهاگ است. آنها عقیدۀ سنت‌گرایان در مورد اینکه گسترده کردن موضوع‌های امنیتی می‌تواند به انسجام نداشتن نظری بینجامد را جدی می‌گیرند؛ اما نمی‌پذیرند که برای رهایی از این نبود انسجام باید به بعد نظامی محدود شد. از نظر آنها برای اینکه تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها در حوزه‌های مختلف امنیت برجسته شوند باید در سنجش با معیارهای مرتبط با امنیتی شدن یک موضوع، امنیتی بودن آنها به اثبات برسد تا امکان بازشناسی آنها از مسائل فقط سیاسی فراهم شود (شیخ‌زاده، ۱۳۹۰، ص.۲۷). اولین مقاله و نقد در برابر امنیت مضیق توسط ریچارد اولمن[1] در سال ۱۹۸۳ نگاشته شد. اولمن امنیت نظامی را به زیر سؤال برد و اظهار داشت که این تمرکز تصویر بسیار غلطی از واقعیت ارائه می‌دهد و سبب کاهش امنیت در سطح کلان می‌شود. از سوی دیگر نظامی محور بودن امنیت، موجب افزایش ناامنی جهانی می‌شود (عبدالله خانی، ۱۳۸۳، ص.۱٤۰). بوزان به‌شکل بسیار گسترده‌تر و مستدل‌تر امنیت مضیق را مورد انتقاد قرار داد و امنیت تک بعدی را به پنج بخش نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی گسترش داد. از دید بوزان «امنیت نظامی در دو سطح قابلیت تهاجمی و دفاع مسلحانه دولت و برداشت دولت‌ها از هدف‌های یکدیگر تفسیر می‌شود. امنیت سیاسی به ثبات سازمانی دولت، سیستم دولت و ایدئولوژی که به آنها مشروعیت می‌دهد، مربوط است. امنیت اقتصادی به دسترسی به منابع، پول و بازارهای ضروری برای حفظ سطح قابل قبولی از رفاه و قدرت دولت مربوط است. امنیت اجتماعی مربوط به توانایی جامعه برای تولید الگوهای سنتی، زبان، فرهنگ، هویت ملی و شرایط قابل قبولی برای تکامل است. امنیت زیست محیطی مربوط به حفظ زیست‌کره محلی و سیاره‌ای به‌عنوان سیستم حمایتی لازم که سایر فعالیت‌های انسانی به آن بستگی دارد است» (Buzan, 1991, p.433). از دید بوزان «این پنج بخش در انزوا از همدیگر عمل نمی‌کنند. هرکدام از این حوزه‌ها در یک شبکه قوی از پیوند قرار دارند» (Stone, 2009, p.4).

### امنیتی کردن[2]

امنیتی کردن، به فرایندی گفته می‌شود که منجر به قرار دادن برخی موضوع‌ها در چارچوب امنیت می‌شود، درحالی‌که پیشتر در این حوزه قرار نداشته است. امنیتی کردن در تمام حوزه‌های نظامی و غیرنظامی ممکن می‌شود و در تمام ابعاد امنیت نیز یکسان عمل می‌کند (محسنی و صالحی، ۱۳۹۰،

1. Richard Ullman
2. Securization

ص.٦١٦). بوزان و ویور عقیده دارند که امنیتی کردن را می‌توان نوع حادی از سیاسی کردن[1] دانست. به‌شکل نظری هر مسئله عمومی را می‌توان روی طیفی جا داد که از امور غیر سیاسی (که دولت با آن کاری ندارد و از هیچ راه دیگری هم موضوع بحث و تصمیم‌گیری همگانی قرار نمی‌گیرد) تا امور سیاسی (که بخشی از سیاست‌گذاری همگانی است و مستلزم تصمیم‌گیری و تخصیص منابع از سوی دولت یا به‌شکل نادرتر نیازمند گونه‌ای دیگر از اراده جمعی است) تا امور امنیتی (که همچون تهدیدی وجودی جلوه می‌کند که نیازمند به‌کارگیری راهکارهای اضطراری و انجام اقدام‌هایی در بیرون از مرزهای عادی، رویه سیاسی را موجه می‌کند) کشیده شده است. در اصل جایگاه یک مسئله روی این طیف ثابت و قطعی نیست، بلکه بسته به شرایط، هر مسئله‌ای می‌تواند روی هر بخشی از طیف جای گیرد (بوزان و ویور و دوویلد، ۱۳۹۲، ص.۵۱).

گفتمان‌های امنیتی ساز شامل بازیگران امنیت ساز و بازیگران کارآمد است. بازیگران امنیتی ساز فرد یا گروهی هستند که موضوع‌هایی را با اظهار این مسئله که چیزی از نظر وجودی در معرض تهدید است، امنیتی می‌کنند. بازیگران کارآمد فقط بر تصمیمات حوزهٔ امنیت اثر دارند، از سوی دیگر بازیگران امنیتی‌ساز تنها مرجع امنیتی‌کردن یک موضوع هستند. بیشتر بازیگران امنیتی‌ساز شامل رهبران، دولت‌ها، احزاب و مواردی مانند اینها هستند و بازیگر کارآمد مانند یک مؤسسه مطالعاتی، ایده پرداز مسائل امنیتی است (عبدالله خانی، ۱۳۸۳، ص.۱۵۰). از دید بوزان امنیتی‌کردن افزون بر بازیگران امنیت‌ساز و بازیگران کارآمد نیازمند دو شرط دیگر نیز هست. اول مشروعیت داشتن تهدیدهای وجودی برای شکستن روند عادی سیاسی. به‌عبارت دیگر باید موضوع‌های مورد نظر برای امنیتی شدن در چارچوب مفهوم تهدید امکان‌پذیر باشند و آنکه پذیرش آن از سوی مخاطبین از روی رضایت و یا اجبار و یا ترکیبی از رضایت و اجبار باشد (شیخزاده، ۱۳۹۰، ص.٣٤). امنیت سازی رابطه نزدیکی با امنیت موسع دارد. از آنجا که مکتب کپنهاگ بر جنبه‌های مختلف امنیت تأکید دارد، بررسی مسائل از ابعاد مختلف مطالعات امنیتی را جامع‌تر می‌کند. از سوی دیگر با توجه به هزینه‌های گسترده نظامی، جهت دادن مسائل به محدوده غیرنظامی و غیرامنیتی سبب صرف جویی می‌شود.

به عقیده بوزان امنیت پدیده‌ای نسبی است و نمی‌توان امنیت ملی دولت معینی را بدون درک الگوهای بین‌المللی وابستگی متقابل امنیتی که در آن قرارگرفته است، درک کرد. اگر امنیت هر یک از دولت‌ها به امنیت همه مربوط است پس هیچ‌چیز را بدون درک هیچ‌چیز دیگری نمی‌توان فهمید. چنین دستور کار بزرگی مطالعه امنیت را به‌صورت امری غیر واقع‌گرایانه درمی‌آورد. با مطرح کردن این گزاره‌ها، مکتب کپنهاگ در تلاش است تا چارچوب جدیدی را برای بررسی موضوع‌های امنیت در جهان پس از جنگ سرد ارائه دهد. در نگاه طرفداران مکتب کپنهاگ چارچوب تازه برای

1. Politicization







تحلیل امنیت، نتیجه توسعه دستور کار امنیت به‌گونه‌ای است که افزون بر بخش‌های نظامی- سیاسی، سایر بخش‌ها را در برگیرد. «این اقدام فقط به معنای افزودن وصف اقتصادی، زیست‌محیطی و اجتماعی به واژه امنیت نیست بلکه مستلزم اندیشیدن بسیار دقیق درباره معنای امنیت و به‌کاربستن نتایج حاصله در طیفی از پویش‌ها است» (لطفی و همکاران، ۱۳۹۰، ص.۱۲۸). برتری نگرش مکتب کپنهاگ به امنیت در این است که به امنیت نگاه تک بعدی ندارد و تلاش می‌کند تا مفهوم امنیت را از دایره تنگ نظامی خارج کند. تعریفی که مکتب کپنهاگ از امنیت دارد، افراد، دولت‌ها و نظام بین‌الملل را پوشش می‌دهد. به‌عبارت ساده‌تر مکتب کپنهاگ در تعریف خود از امنیت سطح خرد، میانه و کلان را در نظر دارد. این ویژگی سبب شده است تا مسائل امنیتی مناطق مختلف بهتر قابل تحلیل باشند.

**مفهوم امنیت در قفقاز جنوبی**

محیط ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی قفقاز جنوبی و ارتباط آن با مناطقی همچون آسیای مرکزی، خاورمیانه و بالکان سبب شده است که تأمین امنیت همواره یکی از نگرانی‌های اصلی کشورهای قفقاز جنوبی باشد. در این میان وجود برخی اختلاف‌های قومی- نژادی نیز بر شدت این موضوع دامن زده است. در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی منطقه قفقاز جنوبی با نوعی معمای امنیت روبه‌رو بوده است که این معمای امنیت تأثیر زیادی بر رشد و توسعهٔ این منطقه در مقایسه با سایر مناطق داشته است. جان هرز[1] گسترش دهنده اصلی معمای امنیت در عرصهٔ روابط بین‌الملل است. هرز بیان می‌کند که گروه‌ها و افرادی که در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند، بدون اینکه در یک واحد عالی سازمان یافته باشند؛ باید در مورد امنیت خود از اینکه مورد حمله واقع شوند، زیر سلطه قرار بگیرند یا توسط دیگر گروه‌ها و افراد نابود شوند مراقب باشند (Tang, 2009, p.590).

تداوم این معمای امنیت در قفقاز جنوبی سبب شده است که برداشت‌های سنتی از امنیت که مرجع اصلی آن دولت است تداوم داشته باشد. برداشت‌های سنتی از امنیت بیان می‌کنند که مهم‌ترین هدف امنیت، دولت و هدف‌های نظامی است. این نگرش سبب شده است که بازیگران امنیتی‌ساز در قفقاز جنوبی بیشتر به موضوع‌های نظامی توجه کنند و سایر بخش‌ها مانند سیاسی و اقتصادی را به فراموشی بسپارند.

**امنیت نظامی در قفقاز جنوبی**

از دید مکتب کپنهاگ در بخش نظامی، دولت هنوز مهم‌ترین- ولی نه‌تنها - موضوع امنیت است و نخبگان حاکم دولت‌ها مهم‌ترین - ولی نه‌تنها - بازیگران امنیتی‌کنندهٔ مسائل هستند. چنین وضعی

1. John Herz

نه فقط ازآن‌رو وجود دارد که دولت‌ها به‌صورت کلی در مقایسه با سایر بازیگران، منابع نظامی به‌مراتب فزون‌تری را زیر فرمان خود دارند بلکه دلیل دیگرش این است که نخبگان حاکم از نظر حقوقی و سیاسی به‌عنوان مدعیان اصلی حق مشروع کاربرد زور چه در داخل و چه در خارج از قلمرو فرمانروایی خودسر برآورده‌اند (بوزان، ویور، دو ویلد، ۱۳۹۲، ص.۹۰).

به‌دلیل قرار گرفتن در محیط امنیتی و سابقه اندک استقلال، مفهومی که از امنیت در قفقاز جنوبی حاکم است، مفهومی بیشتر نظامی است. در این کشورها بازیگران امنیتی ساز نخبگان دولتی و دستگاه‌های وابسته به دولت هستند و آن چیزی که این بازیگران امنیتی ساز توجه دارند، تلاش برای افزایش توانمندی‌های خود در جهت غلبه بر معمای امنیت است. تفکر واقع‌گرایی بازیگران امنیتی ساز از امنیت در قفقاز جنوبی سه پیامد را سبب شده است: ۱. افزایش چشمگیر هزینه‌های نظامی نسبت به گذشته، ۲. وابستگی پیش از پیش به قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، ۳. تلفات جانی و مالی درنتیجه جنگ(Nichol, 2013, p.19 ).

در بین کشورهای قفقاز جنوبی، جمهوری آذربایجان به‌دلیل بهره‌مندی از منابع طبیعی غنی، بیشترین هزینه‌های نظامی را دارد. «نیروهای ارتش جمهوری آذربایجان ٦٦/٩٤٠ هزار نیرو است (هوایی، دریایی، زمینی). همچنین ۵۰۰۰ نگهبان مرزی، بیش از ۱۰۰۰۰ نیروی وزارت داخلی (پلیس) دارد. هزینهٔ نظامی این کشور در سال ۲۰۱۲، ۳ میلیارد دلار و حدود ۳/۷ میلیارد دلار برای ۲۰۱۳ بوده است» (Nichol, 2013, p.20). این درحالی است که بودجهٔ دفاعی ارمنستان در حد متوسط باقی‌مانده است و در مقایسه با جمهوری آذربایجان بودجهٔ اختصاص داده شده به حوزه نظامی بسیار پایین‌تر است. باوجود به‌روز رسانی انبار نظامی کارا، بودجهٔ نظامی ارمنستان از ۱۸۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰٦ به حدود ٤۰۰ میلیون دلار در سال ۲۰۱۲ رسیده است ( Hess .(Sargsyon, 2013, p.3

وابستگی به قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از دیگر ابعاد موضوع‌های امنیت نظامی در قفقاز جنوبی است. برای نمونه «ارمنستان کمک‌های نظامی قابل‌توجهی را از روسیه در جریان جنگ قره‌باغ دریافت کرد. این حمایت شامل تدارکات نظامی با قیمت‌های ترجیحی بود. این تدارکات در برتری ارمنستان در سال‌های ۱۹۹٤–۱۹۸۸ بسیار حیاتی بود. حمایت از ارمنستان در مقابل کشورهای غیر عضو جامعه کشورهای هم‌سود مانند ترکیه، ایجاد پایگاه‌های دفاعی در ارمنستان، تأمین هواپیماهای جنگنده و موشک‌های کروز، نمونهٔ این تدارکات بود.

از سوی دیگر اگرچه مدارک اندکی در مورد فعالیت تروریستی اسلامی در جمهوری آذربایجان وجود داشت، حمایت جمهوری آذربایجان از هدف‌های آمریکا در منطقه منجر به کمک‌های نظامی آمریکا به این کشور برای مبارزه با هدف‌های تروریستی شد، میزان این کمک‌ها در سال ۲۰۰٤، ٤/٤ میلیون دلار بود (Freeman & Stalenheim, 2003, p.9-11). جنگ قره‌باغ و جنگ پنج روزه روسیه با گرجستان از مهم‌ترین پیامدهای تأکید بر امنیت نظامی در قفقاز جنوبی است. افزون بر







کشته شدن بیش ۳۰ هزار نفر و بیش از یک میلیون آواره در جنگ بین جمهوری آذربایجان و ارمنستان، پیامدهای جنگ روسیه با گرجستان نتایج منفی این سرمایه‌گذاری‌های نظامی را بیشتر آشکار کرد. «ادعاهای اولیه مبنی بر این است که ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر در طول جنگ روسیه با گرجستان کشته شده‌اند، این جنگ فقط ۵ روز طول کشید.

افزون بر این، بر اساس گزارش آماده شده توسط بانک جهانی برای نشست اهداکنندگان در سال ۲۰۰۸، حدود ۱۲۷ هزار نفر در درگیری‌های گرجستان در اوستیای جنوبی، آبخازیا، بی‌خانمان شده‌اند» (Nichol, 2009, p.15-16). «بر اساس گزارش کمسیون عالی پناهندگان سازمان ملل بیش از ٦٠٠٠٠ هزار نفر به‌عنوان پناهنده یا آوارۀ داخلی در جمهوری آذربایجان وجود دارد» (Nichol, 2013, p.21).

## دلایل برجسته شدن امنیت نظامی در قفقاز جنوبی

### ۱. موقعیت ژئوپلیتیکی

قفقاز منطقه‌ای کوهستانی در جنوب غربی روسیه و در همسایگی شمال غربی ایران است. این منطقه از غرب به دریای سیاه و آزوف، از شرق به دریای خزر، از شمال به زمین‌های پست کوما، مانیچ و از جنوب به ایران و ترکیه محدود می‌شود. رشته‌کوه‌های قفقاز بزرگ این منطقه را به دو منطقۀ جداگانۀ قفقاز شمالی و قفقاز جنوبی تقسیم می‌کند. شمال رشته‌کوه قفقاز بزرگ به این‌سوی، قفقاز[1] و نواحی جنوب آن به ماورای قفقاز[2] معروف است. کل مساحت منطقه قفقاز برابر با ٤٤٠ هزار کیلومترمربع است و فقط ١٨٦/١ هزار کیلومتر آن شامل کشورهای جمهوری آذربایجان–ارمنستان و گرجستان (قفقاز جنوبی) است (زرگر، ١٣٨٦، ص.١٢٦). قرار گرفتن بین ایران، روسیه، ترکیه و ایجاد ارتباط بین اروپا و آسیا، قفقاز را تبدیل به محلی برای صادرات کالا و انرژی از شرق به غرب و از شمال به جنوب کرده است که خود موجب افزایش اهمیت ژئوپلیتیکی آن می‌شود.

نزدیکی قفقاز به اروپا و فرصت‌هایی که این امتیاز در اختیار کشورهای اروپایی قرار می‌دهد، سبب شده است که این کشورها در نگرش اتحادیۀ اروپا اهمیت زیادی پیدا کنند. افزون بر این «وضعیت بسته کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز (به‌جز گرجستان) و دسترسی نداشتن به دریاهای آزاد و همچنین جدایی برخی مناطق از سرزمین اصلی خود مانند نخجوان تاکنون تأثیرات گوناگونی بر ساختار اقتصادی و سیاسی کشورهای منطقه داشته است. برای جبران این کاستی‌های جغرافیایی، این کشورها به برخی از کشورهای همسایه برای دسترسی به دریاهای آزاد وابسته شده‌اند» (Dadandish & Vaezi, 2011, p.13).

---

1. Ciscaucasia
2. Trans Ciscaucasia







### ۲. موقعیت ژئو استراتژیک

از گذشته بسیار دورتر حوزه آسیای مرکزی و قفقاز از نظر موقعیت راهبردی اهمیت زیادی داشته است. مهم‌ترین توجه به این دو نواحی را می‌توان از نظریه‌های هارتلند و مکیندر استنتاج کرد که عقیده داشته‌اند که هرکس به این مناطق دسترسی داشته باشد، می‌تواند بر جهان حکمرانی کند. آنها از راه تقسیم‌بندی این مناطق به حوزه‌های بری و بحری خواستار توجه قدرت‌های بزرگ به این مناطق بوده‌اند. در دوره‌های جدیدتر نیز می‌توان به استدلال‌های افرادی مانند هنری کسینجر[1] اشاره کرد که حوزه قفقاز را از مهم‌ترین مناطق ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی دنیا معرفی می‌کند و از دولتمردان ایالت متحده می‌خواهد که ارتباط مناسب‌تری با کشورهای این حوزه به‌ویژه کشورهای حوزه قفقاز جنوبی و از میان آنها با جمهوری آذربایجان برقرار کنند. « قفقاز از نظر تاریخی به گذرگاه تجاری از مدیترانه تا چین و از دریای سیاه تا جهان عرب معروف بوده است» ( De hass & Tibold& Cillesen, 2006, p.14). افزون بر این « بعد از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، موقعیت راهبردی قفقاز جنوبی، بین اروپا و آسیای مرکزی توجه بیشتری را به‌خود جلب کرد. در طول جنگ افغانستان و درگیری‌های نظامی و سیاسی آمریکا، موقعیت راهبردی منطقه افزایش یافت» (Cornell, 2002, p.6).

### ۳. تنوع جمعیتی

منطقه قفقاز یکی از طولانی‌ترین تاریخ سکونت انسان‌ها را دارد. این منطقه راه عبور بسیاری از مهاجرت‌های قومی و محلی برای رقابت قدرت‌های بزرگ از زمان‌های باستان بوده است. این وضعیت به الگوهای درهم آمیخته‌ای از گروه‌های قومی و تنوع فرهنگی در منطقه کمک کرده است. منطقه شاهد سه موج مهم مهاجرت‌های قومی بوده است: اولین موج مربوط به شاخه هند – اروپایی است که این اقوام در هزاره اول قبل از میلاد وارد منطقه شده‌اند. این شاخه به‌وسیله شاخه ایرانی و هند اروپایی در منطقه قفقاز (شامل مادها – پارس‌ها) دنبال شد. درحال حاضر ارمنی-اوستایی، تالش، تات و کرد تشکیل‌دهنده عناصر هند و اروپایی منطقه قفقاز هستند، موج دوم این مهاجرت‌ها شامل اقوام ترک است. اینگوش، تاتار و چرکس متعلق به اقوام ترک هستند، موج سوم شامل اقوام روسی است. این اقوام اگرچه شامل گروه‌های کوچکی بودند؛ اما در منطقه نفوذ قابل‌توجهی پیدا کردند (Hanter, 1997, pp.4-5).

---

1.Henry Kissinger







**٤. تنوع فرهنگی (مذهب)**

تنوع قومی یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های منطقهٔ قفقاز است. یافته‌ها حاکی از آن است که در این منطقه بیش از۵۰ نوع از اقوام زندگی می‌کنند. این تنوع قومی، سبب تنوع مذهبی نیز شده است. منطقه قفقاز محل برخورد و تلاقی دو دین بزرگ اسلام و مسیحیت است. اگر قفقاز را به دو قسمت تقسیم‌بندی کنیم، شمال آن مسیحی و جنوب آن مسلمان است. قفقاز موزاییک قومی پیچیده‌ای است که هرکدام از این موزاییک‌ها متعلق به یک دین است. از نظر عقیدتی و فرهنگی بین این اقوام نیز تفاوت در بسیاری از موارد چشمگیر است. این تفاوت در بسیاری از موارد سبب اختلاف شده است. «منطقه قفقاز از دیرباز مأمن ادیان مختلفی مانند اسلام، مسیحیت و زرتشتی بوده است» (Cohan, 2005, p.333).

**۵. اختلاف‌های قومی**

تنوع قومی در منطقه قفقاز جنوبی سبب اختلاف و تضاد در میان کشورهای قفقاز جنوبی شده است. اختلاف جمهوری آذربایجان و ارمنستان در منطقه قره‌باغ و به‌دنبال آن جنگ بین دو کشور در سال‌های ۱۹۸۸ – ۱۹۹٤، اختلاف گرجستان با ساکنین منطقه اوستیای جنوبی و آبخازیا و حمایت دولت روسیه از خودمختاری این مناطق که به جنگ روسیه و گرجستان در سال ۲۰۰۸ منجر شد، نمونه‌هایی از این اختلاف‌های قومی در منطقه قفقاز جنوبی است. «تا به امروز آسیب‌های اقتصادی ناشی از جنگ قره‌باغ بیش از ۵۳/۵ میلیارد دلار تخمین زده‌شده است. افزون بر این منطقه قره‌باغ و هفت منطقهٔ مجاور آنکه حدود ۲۰ درصد از خاک جمهوری آذربایجان را شامل می‌شود در اشغال نیروهای ارمنی است» (Najafizadeh, 2013, p.166).

**٦. حضور سازمان‌های امنیتی**

حضور سازمان‌های امنیتی در منطقه قفقاز جنوبی از این جهت اهمیت دارد که این سازمان‌ها نماینده منافع دولت‌های بزرگ هستند. ناتو و شانگهای دو سازمان امنیتی موجود در منطقه است. ناتو نماینده آمریکا و اتحادیه اروپا و شانگهای نماینده روسیه و چین هستند. در سال‌های اخیر ناتو توجه ویژه‌ای به منطقه قفقاز جنوبی داشته است «قبل از سال ۲۰۰۸ ناتو فعالیت خود را در قفقاز جنوبی از راه طرح مشارکت برای صلح که شامل طرح مشارکت انفرادی با همه کشورهای قفقاز جنوبی بود افزایش داد» (Boonstra & Melvin, 2011, p.7).

افزون بر ناتو و سازمان شانگهای که می‌توان آنها را سازمان‌های بین‌المللی دانست، سازمان‌های منطقه‌ای نیز در منطقهٔ قفقاز فعالیت دارند. سازمان منطقه‌ای گوام یکی از این سازمان‌ها است. این سازمان در سال ۱۹۹۷ با شرکت کشورهای جمهوری آذربایجان، اوکراین، گرجستان و مولداوی در استراسبورگ فرانسه ایجاد شد. دبیرخانه دائمی این سازمان بنابر توافق اعضا در کیف (اوکراین)

قرار دارد. «عنوان این تشکیلات از سازمان همکاری‌های منطقه‌ای گوآم در ابتدای تأسیس به سازمان توسعه مردم سالاری و اقتصادی گوام تغییر یافته است و درحال حاضر با این نام شناخته می‌شود» (پیشگاهی‌فرد و مهکویی، ۱۳۹۱، ص. ۲۷).

**۷. منابع طبیعی**

وجود ذخایر منابع طبیعی در منطقه قفقاز جنوبی از دیگر دلایل توجه بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به این حوزه است. در میان کشورهای قفقاز جنوبی، جمهوری آذربایجان به‌دلیل قرار گرفتن در حوزه ذخایر دریای خزر منابع بیشتری دارد. گرجستان به‌دلیل قرارگرفتن در مسیر حمل و نقل انرژی، بیشتر نقش واسط دارد. ارمنستان به‌دلیل اختلاف با جمهوری آذربایجان در قره‌باغ سهم چندانی از برتری‌های انرژی ندارد. «ذخایر نفت و گاز در جمهوری آذربایجان، ۷ میلیارد بشکه نفت، ۴۸ تریلیون متر مکعب گاز طبیعی و منابع احتمالی اضافی حدود ۳۲/۵ است» (Baei lashaki& Goudarzi& Amraei, 2013, p.143).

**۸. فروپاشی اتحاد شوروی**

فروپاشی اتحاد شوروی از دلایل دیگر برجسته‌شدن امنیت نظامی در قفقاز جنوبی است. «فروپاشی اتحاد شوروی سه تأثیر مهم بر روی جغرافیای قفقاز داشته است: ۱. تجدید حیات هویت ملی، ۲. تغییر در جغرافیای قدرت، ۳. تغییر در اهمیت اقتصادی و ماهیت مناطق مختلف جغرافیایی» (Dadandish & Vaezi, 2011, p.12). با فروپاشی اتحاد شوروی منطقه قفقاز از حاشیه امپراتوری به یکی از نقاط کانونی اوراسیا تبدیل شد. این موضوع سبب انتقال بسیاری از مشکلات راهبردی اروپا به آسیا شد. افزون بر تغییرهای قابل توجه در نظام بین‌الملل، فروپاشی اتحاد شوروی کشورهای نو استقلال قفقاز جنوبی را در محاسبات ژئوپلیتیکی قدرت‌های بزرگ قرارداد (Yukselen, 2004, pp.14-15). افزون بر این « اتحاد شوروی با فروپاشی خود مردم منطقه را بدون داشتن یک هویت مشترک تنها گذاشت. هویت اتحاد شوروی بسیار ضعیف بود. بنابراین خیلی زود از بین رفت. نداشتن هویت مشترک در نداشتن ارزش‌های مشترک بازتاب پیدا کرد. این ارزش مشترک نداشتن، فضای گسترده‌ای را برای صداهای فرعی ملی فراهم کرد و سبب شد تا آنها هویت ملی را خدشه‌دار کنند» (Semneby, 2012, p.3).

**۹. حضور بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای**

از دیگر دلایل تأکید کشورهای قفقاز جنوبی بر امنیت نظامی حضور بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای است. روسیه، ایالات متحده آمریکا، اتحادیهٔ اروپا، ایران، ترکیه، اسراییل از جمله این






بازیگران هستند. موضوع‌هایی مانند وجود ذخایر نفت، تأمین امنیت، گسترش حوزه نفوذ ازجمله زمینه‌هایی هستند که این بازیگران با توسل به آنها حضور خود را در منطقه توجیه می‌کنند.

ایالات متحده آمریکا یکی از بازیگران مهم در این منطقه است. این کشور در سال‌های متمادی از راه ارائه مشوق‌های سیاسی و اقتصادی توانسته است نفوذ خود را در منطقه افزایش دهد. «کمک‌های اقتصادی آمریکا به کشورهای قفقاز جنوبی در سال ۲۰۱۲ به ترتیب برای ارمنستان ٤٤/٢٥ میلیون دلار، جمهوری آذربایجان ۲۰/۸۷ میلیون دلار و گرجستان ۸۵/۱ میلیون دلار بود» (Nichol, 2013, p.57).

## پیامدهای تأکید بر امنیت نظامی و تأثیر آن بر سایر حوزه‌های امنیت (اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، زیست‌محیطی)

### امنیت اقتصادی

در سطح فردی امنیت اقتصادی به میزان دسترسی انسان به نیازهای ضروری زیستی (غذا، آب، پناه و آموزش) مربوط است. در سطوح بالاتر، ایده امنیت اقتصادی با دامنه وسیعی از بحث‌های بسیار سیاسی درباره اشتغال، توزیع درآمد و رفاه در ارتباط است (بوزان، ۱۳۸۹، ص.٢٦٦). فقر گسترده، کارایی نداشتن بخش‌های مولد اقتصادی، توزیع نامناسب درآمدها، فساد اداری نمونه مفاهیمی است که می‌تواند بیانگر تصویر اقتصادی منطقه قفقاز جنوبی باشد. کشورهای قفقاز جنوبی کشورهای محصور در خشکی هستند که بسیاری از امور اقتصادی و تجاری آنها از راه کشورهای همسایه صورت می‌گیرد.

وجود منابع نفت و گاز در حوزهٔ دریای خزر مهم‌ترین منبع درآمد کشورهای قفقاز جنوبی به‌ویژه جمهوری آذربایجان است. در میان کشورهای قفقاز جنوبی، جمهوری آذربایجان به‌دلیل بهره‌مندی از ذخایر مهم نفتی نسبت به دو کشور دیگر وضعیت مناسب‌تری دارد. با این وجود جمهوری آذربایجان در مقایسه با متوسط‌ترین کشورهای حوزه اتحادیهٔ اروپا توسعه نیافته است.

گرجستان به‌دلیل همجواری و روابط مناسب با دولت‌هایی مانند جمهوری آذربایجان و ترکیه از برتری جغرافیایی خود بهره‌برداری می‌کند. خط لوله باکو- تفلیس-جیحان و باکو- تفلیس- ارزروم ازجمله طرح‌های اقتصادی است که دولت گرجستان از آنها درآمد کسب می‌کند. ارمنستان به‌دلیل اختلاف با جمهوری آذربایجان بر سر منطقه قره‌باغ از وضعیت نامساعدتری رنج می‌برد. بعد از جنگ، مرزهای این کشور با جمهوری آذربایجان و ترکیه مسدود شد و ارمنستان برای تأمین امور تجاری خود به کشورهایی مانند روسیه، ایران و گرجستان متوسل شد. وضعیت معیشتی در قفقاز جنوبی به‌گونه‌ای است که در سال ۲۰۰۹ حدود ۸ درصد از خانواده‌های ارمنی، ٤ درصد از خانواده‌های آذربایجانی و ۱۰ درصد از خانواده‌های گرجستانی تنها برای تعداد محدودی ساعت در روز آب داشتند (Pearce, 2011, pp.2).

نهادهای بین‌المللی مانند بانک جهانی، یونیسف، کمیسیون اروپا میزان فقر در گرجستان را اندازه‌گیری کرده‌اند. بر اساس یافته‌های آنها می‌توان نتیجه گرفت که اگرچه در میزان سطح فقر در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۵ کاهش صورت گرفته است؛ اما تغییرهای بزرگی روی نداده است. اگر دست‌کم از امرارمعاش به‌عنوان معیاری برای خط فقر استفاده کنیم «حدود ٤١/٢ درصد از خانواده‌های گرجستانی در سال ۲۰۰۹ فقیر بوده‌اند. آمارهای سال ۲۰۱۰ نشان می‌دهد که ٤٤ درصد از خانواده‌های گرجی احساس می‌کردند که درآمدهای واقعی آنها تنها می‌تواند برای خرید مواد غذایی کافی باشد.۳۳ درصد احساس می‌کردند که درآمدهای واقعی آنها کمتر از سال ۲۰۰۹ است. درحالی‌که در همین سال حدود ۱۸ درصد از مردم مصرف نان خود را کاهش دادند» (Gugushvili, 2011, p.16).

بین سال‌های ۲۰۱۰-۱۹۹۳ کل سرمایه‌گذاری‌های خارجی در جمهوری آذربایجان ٥٤/٢ میلیارد بوده است. کل جریان سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی غیرنفتی از سال ۱۹۹۳ در میزان ٤/٤ میلیارد دلار توقف کرده بود و تنها در چهار سال گذشته یک افزایش چشمگیر را نشان داده است(۲/۲ میلیارد دلار یا ٥ درصد از کل سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی غیرنفتی). سرمایه‌گزاری مستقیم کشاورزی فقط حدود ٤/٥ میلیون دلار بوده است(۱ درصد از سرمایه‌گزاری‌های مستقیم غیرنفتی). در این بخش حدود ۱/٥ میلیون نفر کار می‌کنند(حدود ٤٠ درصد از کل جمعیت فعال) که در مقایسه با سایر قسمت‌ها زیاد است (Hubner, 2011, p.3-4).

سطح فعالیت‌های اقتصادی در میان زنان جمهوری آذربایجان حدود ٥١ درصد است، درحالی‌که میان مردان این رقم چیزی حدود ٧٥ درصد است. در گروه سنی بین ٢٥ تا ٣٩ سال، نیروی کار زن غیرفعال ٥ الی ٦ برابر بیشتر از مردان است (Habibov, 2011, p.14-15). با توجه به اینکه بسیاری از زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی کشورهای قفقاز جنوبی میراث اتحاد شوروی است؛ وابستگی اقتصادی، ویژگی دیگر اقتصاد کشورهای این منطقه است. باوجود ارتباط کشورهای منطقه قفقاز جنوبی با سایر مناطق و کشورهای جهان بسیاری از امور اقتصادی و تجاری آنها از راه روسیه صورت می‌گیرد(Nixey, 2012, p.5).

**امنیت سیاسی**

از نگاه مکتب کپنهاگ مهم‌ترین موضوعی که می‌تواند هدف‌های مرجع دولت را با چالش رو به‌رو کند، شناسایی نشدن رسمی در خارج و مشروعیت نداشتن در داخل است. مهم‌ترین موضوعی که در مورد وضعیت سیاسی کشورهای قفقاز می‌توان به آنها اشاره کرد بی‌اعتمادی به نهادهای سیاسی و حکومتی در این کشورها است. «نتایج حاصل از داده‌های نظرسنجی در سال ۲۰۰۹ که به‌صورت ابتکاری در میان نمایندگان سه کشور حوزه قفقاز جنوبی صورت گرفت نشان داد که اعتماد کامل کمتری نسبت به نهادهای سیاسی، سیستم بهداشت، رسانه، سازمان‌های غیردولتی، پلیس و دادگاه







وجود دارد»(Robert & Pollock, 2010, p.5-6) . یکی از مهم‌ترین چالش‌های حوزه قفقاز جنوبی ادعای نادیده گرفته شدن حقوق اقلیت‌ها در این جوامع سیاسی است. «مهم‌ترین هدف مرجع از دید مکتب کپنهاگ برای دولت حاکمیت و مشروعیت سیاسی است و زمانی که این هدف‌ها از سوی تهدیدی به‌نام اقلیت‌ها با چالش رو به‌رو شود، دولت با متوسل شدن به ابزارهای گوناگون درپی پاسخ‌گویی برخواهد آمد» (Perusset, 2012, p.3). وجود اختلاف‌های قومی و مذهبی در منطقه قفقاز جنوبی امکان هرگونه توسعه سیاسی و اقتصادی مناسب را با چالش رو به‌رو کرده است. پیامدهای این‌گونه اختلاف‌ها به‌صورتی است که بسیاری از کارشناسان مسائل حوزه قفقاز جنوبی عقیده دارند که «بدون توجه به ویژگی‌های منطقه و موقعیت سرزمینی، هر تلاشی برای حل اختلاف‌ها شکست می‌خورد» (Shirvanova, 2013, p.482).

**امنیت اجتماعی**

موضوع امنیت اجتماعی در قفقاز از دو جنبهٔ قاچاق مواد مخدر و جرایم سازمان‌یافته و بهداشت و هزینه‌های سلامت بررسی می‌شود.

۱. **قاچاق مواد مخدر**: به‌دلیل موقعیت جغرافیایی خود بین تولیدکنندگان مواد مخدر، بازارهای مهم مواد مخدر در روسیه و اروپا، قفقاز تبدیل به یک راهروی بزرگ برای انتقال این مواد شده است. افزون بر موقعیت جغرافیایی، ضعف سازمان‌های مجری قانون در سه کشور قفقاز جنوبی نیز نقش زیادی در این موضوع دارد. به‌دلیل ورود مواد مخدر نرخ اعتیاد در این کشورها افزایش‌یافته است. میزان نگران کننده‌ای از فساد دولتی یکی از مطلوب‌ترین شرایط را برای قاچاق مواد مخدر در سه کشور فراهم کرده است (Curtis, 2002, p.13-14 ). آبخازیا و اوستیای جنوبی از مهم‌ترین مناطق فعالیت گروه‌های سازمان‌یافته در قفقاز هستند. ماری‌جوانا و حشیش به‌صورت محلی تولید می‌شود. درحالی‌که مواد مخدری مانند کوکائین و هروئین از ترکیه واردشده و به‌سمت روسیه و سایر کشورهای اروپایی مانند اسپانیا انتقال داده می‌شود. از سوی دیگر آبخازیا مسیری برای قاچاق زنان محلی و روسی به‌سمت ترکیه است. این افراد معمولاً به‌وسیله قایق‌های ترکیه و در گروه‌های ۵ الی ٦ نفری قاچاق می‌شوند (Nevala &Aromaa, 2004, p.90-92).

تأثیر این نوع فعالیت‌ها بر سطح اجتماعی کشورهای قفقاز جنوبی بسیار گسترده است. این پیامدها می‌تواند به‌شکل چشمگیری بر میزان رشد بزهکاری اجتماعی، افزایش فعالیت‌های غیرقانونی، کاهش رشد اقتصادی مثبت، افزایش نرخ اعتیاد و از بین رفتن امنیت اجتماعی مؤثر باشد» (Curtis, 2002, p.4).

**ب) بهداشت**

نگران کننده‌ترین موضوع بهداشتی در سال‌های اخیر در قفقاز جنوبی افزایش بیماری‌های خطرناک مانند ایدز بوده است. در ارمنستان عفونت ایدز بیشتر در میان مصرف‌کنندگان مواد مخدر وریدی گزارش‌شده است. بیشتر این افراد مرد هستند. برخی گزارش‌ها بیان می‌کنند که ۷۲ درصد از مصرف‌کنندگان در سنین بین ۳۹–۲۹ قرار دارند. مطالعات نظارت بر ایدز سازمان ملل نشان داد که در سال ۲۰۰۷ گسترش ایدز در میان افراد معتاد تزریقی حدود ۷ درصد و در میان زنان کارگر جنسی حدود ۲ درصد بوده است. در گرجستان نزدیک به ٦۰ درصد از ۱۱٥٦ مورد ثبت‌شده تا به امروز در سه سال گذشته بوده است (Bennett, 2010, p.2-4).

باوجود این‌گونه بیماری‌ها میزان سرمایه‌گذاری در بخش سلامت در هر سه کشور در مقایسه با هزینه‌های نظامی بسیار پائین است. برای نمونه «در گرجستان درحالی‌که هزینه‌های سلامت به‌عنوان یک سهم از تولید ناخالص داخلی از زمان استقلال رشد کرده است (نسبت به ۸/۲ درصد در سال ۲۰۰۷)، هزینه‌های بهداشت از منابع عمومی به‌عنوان یک سهم از کل هزینه‌های سلامت تنها ۱۸/٤ درصد است که در مقایسه با استانداردهای اروپایی بسیار پایین است. در همان سال (۲۰۰۷) ۷۰/۹ درصد از کل هزینه‌های سلامت به‌شکل پرداخت مستقیم بوده است. به‌عبارت ساده‌تر هزینه‌های سلامت را خود شهروندان پرداخت کرده‌اند. افزون بر این گرجستان بسیاری از زیرساخت‌های مراقبت‌های بهداشتی خود را از اتحاد شوروی به ارث برده است. تعداد تخت‌های بیمارستانی به میزان قابل توجهی از زمان استقلال کاهش‌یافته است. از ۱۰ تخت به ازای هر ۱۰۰۰ نفر در سال ۱۹۹۲ به ۳/۳ تخت برای هر ۱۰۰۰ نفر در سال۲۰۰۷رسید» (Chantaridze et al, 2009, p.16-17).

**امنیت زیست‌محیطی**

از دید بوزان و ویور پهنه امنیت زیست‌محیطی به سه شکل تهدید می‌شود: ۱) تهدیدهایی مانند زمین لرزه وآتش فشان که از جانب محیط‌زیست طبیعی متوجه تمدن بشری است. اما زاده فعالیت‌های انسان نیست، ۲) تهدیدهایی که فعالیت‌های بشری برای نظام‌ها یا ساختارهای طبیعی کره زمین پیش می‌آورد، درحالی‌که تغییرهای پدید آمده به‌راستی تهدید وجودی برای بخش‌هایی از تمدن به‌نظر برسد (در سطح جهانی انتشار گازهای گلخانه‌ای و در سطح محلی استخراج، دور ریختن یا ویران‌سازی منابع)، ۳) تهدیدهایی که فعالیت‌های بشری برای نظام‌ها یا ساختارهای طبیعی کره زمین پیش می‌آورد درحالی‌که تغییرهای پدید آمده به‌راستی تهدید وجودی برای بخش‌هایی از تمدن به‌نظر نرسد (ته کشیدن منابع معدنی) (بوزان، ویور، دوویلد، ۱۳۹۲، ص.۱۳٤).

آنچه در مورد قفقاز جنوبی می‌توان گفت این است که تهدیدهای زیست‌محیطی موجود در این منطقه از نوع تهدیدهای دوم و سوم است. مسائل زیست محیطی در قفقاز گروه‌های مختلف را از







آینده این منطقه نگران کرده است. فاجعه چرنوبیل تا تغییرهای بیولوژیک انسان‌هایی که در اثر استفاده از بسیاری از کودهای شیمیایی برای افزایش تولید محصولات کشاورزی دچار نقص عضو شده‌اند، پساب‌های صنعتی روسیه در ولگا، پساب‌های شیمیایی کارخانه‌های باکو و سومگائیت جمهوری آذربایجان در دریای خزر و آلودگی رود کر، بزرگ‌ترین رودخانه قفقاز همه نشان‌دهندۀ جدی بودن بحران زیست محیطی در این منطقه است (کاظمی، ۱۳۸٤، ص.۲۹۹).

درگیری‌ها و تداوم اختلاف‌ها در منطقه قفقاز جنوبی سبب شده است که امنیت زیست محیطی در این مناطق با چالش اساسی رو به‌رو شود (Chorbajian, 2006, p.21). جنگ‌های متعدد در قفقاز جنوبی از مهم‌ترین عوامل تخریب محیطزیست بوده است. در طول این جنگ‌ها بسیاری از زمین‌های قابل کشت از بین رفته و تبدیل به زمین‌های غیرقابل کشت شده‌اند. افزون بر آثار زیان‌بار اصابت تسلیحات جنگی به زمین‌های کشاورزی و تبدیل آنها به شوره‌زار. این اقدام‌ها سبب مهاجرت تعداد زیادی از ساکنین روستا به مناطقی مانند شهرهای بزرگ یا درنهایت خارج از کشور شده است. این نکته زمانی برجسته می‌شود که به این موضوع توجه شود که بیشتر فعالان اقتصادی در حوزه قفقاز جنوبی در بخش کشاورزی فعالیت می‌کنند و از بین رفتن این زمین‌های کشاورزی به معنی از دست‌رفتن فرصت‌های شغلی و درنهایت افزایش بیکاری است.

جنگل‌زدایی از دیگر پیامدهای این جنگ‌ها و اختلاف‌ها بوده است. منطقه قفقاز از مناطقی است که منابع غنی جنگلی دارد؛ ولی در سایه توجه‌نداشتن دولت‌های منطقه، این منابع خدادادی رو به نابودی است. برای نمونه، بیشتر از ۷۰ درصد از جنگل‌های ارمنستان درحال تخریب است و تخمین زده می‌شود که با این روند کنونی تخریب که کمتر از ۵۰۰ هکتار در سال است، نواحی جنگلی برای ٦۰ سال دیگر قابل بازیابی نخواهد بود» (Chorbajian, 2006, p.12).

موضوع دیگر در امنیت زیست‌محیطی موضوع آب و حوزه رودخانه است. کورا– آراکس[1] که برخی زمان‌ها کورا– ارس نیز نامیده می‌شود، یک سیستم رودخانه‌ای بزرگ در قفقاز است. از مجموع ۱۸۸/۲۰۰ کیلومتر مساحت این حوزه حدود دو سوم یا حدود ۱۲۲/۲۰۰ کیلومتر آن در سه کشور قفقاز جنوبی است. استفاده اصلی آب کورا – ارس در گرجستان کشاورزی و در ارمنستان کشاورزی و صنعتی و در جمهوری آذربایجان منبع اولیه برای تأمین آب آشامیدنی است؛ اما با این وجود حوزه آب بیش از اندازه آلوده است. با توجه به نبود نظارت بر فاضلاب‌های شهری، صنعتی، جریان‌های بازگشتی کشاورزی و استفاده بیش از اندازه از آفت‌کش‌ها به‌ویژه در جمهوری آذربایجان و صنایع وابسته به نفت، استخراج و ذوب فلزات در گرجستان و ارمنستان مکانیسم طبیعی این حوزه با چالش‌های جدی رو به‌رو است (Campana et al, 2012, p.22-23).

1. Kura–Araks

**نتیجه**

در این نوشتار تلاش شد تا با مروری بر مفهوم امنیت از دیدگاه مکتب کپنهاگ به‌عنوان حوزه‌ای برای مطالعات انتقادی امنیت، موضوع‌های امنیتی قفقاز جنوبی مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد. از دیدگاه مکتب کپنهاگ مفهوم امنیت در دوران پس از جنگ سرد موسع است، به این معنا که فقط نظامی نبوده و سایر حوزه‌های اقتصاد، سیاست، اجتماع و محیطزیست را نیز شامل می‌شود. بر همین اساس در تشریح این موضوع که چرا میزان درگیری‌های نظامی و اختلاف‌های حل نشده در قفقاز جنوبی زیاد است می‌توان به نادیده‌گرفتن این فهم گسترده از امنیت توسط کشورهای قفقاز جنوبی اشاره کرد. باوجود تحولات چشمگیر در عرصهٔ بین‌المللی کشورهای قفقاز جنوبی همچنان بر امنیت نظامی که در آن مرجع اصلی دولت و هدف‌های نظامی است تأکید می‌کنند. محیط ژئوپلیتیکی وژئواستراتژیکی و بسیاری از عوامل دیگر هم در این برداشت بازیگران امنیتی کننده در قفقاز جنوبی مؤثر بوده است. این برجسته شدن بعد نظامی امنیت تأثیرهای سویی بر سایر حوزه‌ها مانند سیاست و اقتصاد داشته است که به برخی از آنها در متن نوشتار اشاره شد. امنیتی‌کردن، راه‌کاری است که مکتب کپنهاگ برای خارج شدن از دایره تنگ فهم نظامی و تفکر واقع‌گرایی ارائه می‌دهد. امنیتی‌سازی به فرایندی گفته می‌شود که منجر به قرار دادن موضوع‌ها در چارچوب امنیت می‌شود. درحالی‌که پیشتر در این حوزه‌ها قرار نداشته است. با توجه به مشکلات اقتصادی، سیاسی و زیست محیطی موجود در منطقه قفقاز جنوبی، امنیتی کردن موضوع‌هایی مانند فقر، بیماری‌های خطرناک مانند ایدز، تخریب جنگل‌ها و مزارع و قاچاق مواد مخدر و انسان می‌تواند در تغییر نگرش نخبگان سیاسی کشورهای قفقاز جنوبی مؤثر باشد. تداوم فهم نظامی از امنیت در قفقاز جنوبی راهکار مناسبی برای از بین بردن معمای امنیت در قفقاز جنوبی نیست و خارج شدن از وضعیت کنونی و بهتر کردن شرایط برای رشد و توسعه منطقه، نیازمند بازنگری در مفهوم امنیت از سوی سیاست‌گزاران و تصمیم‌گیرندگان کشورهای منطقهٔ قفقاز جنوبی است.

**منابع**

**الف) فارسی**


۱. بوزان، باری، (۱۳۸۹)، **مردم، دولت‌ها و هراس**، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۲. بوزان، باری و الی ویور، و پاپ دوویلد (۱۳۹۲)، **چهارچوبی تازه برای تحلیل امنیت**، ترجمه علیرضا طیب، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۳. بوزان، باری و الی ویور (۱۳۸۸)، **مناطق و قدرت‌ها**، ترجمه رحمان قهرمان پور، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.







٤. بوزان، باری (۱۳۸۰)، «تحول در مفهوم امنیت بین‌المللی: جامعه بین‌المللی و امنیت بین‌المللی»، ترجمه بابک خیبری، **فصلنامه فرهنگ و اندیشه**، سال اول، شماره ۳ و ٤، ص.۲٤۷-,۲۲۳

٥. پیشگاهی فرد، مهکویی (۱۳۹۱)، « منطقه‌گرایی در عصر جهانی شدن مطالعه موردی: سازمان منطقه‌ای گوام»، **فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی،** سال پنجم، شماره ۱۰، صفحات ٤۰-۲۱.

٦. زرگر، افشین(۱۳۸٦)، «رقابت قدرت‌های بزرگ در قفقاز و آثار آن بر امنیت منطقه‌ای»، **فصلنامه مطالعات مرکزی و قفقاز**، سال شانزدهم، شماره ٥۸، ص.۱۸۸- ۱۲۳

۷. شیخ‌زاده، روح‌الله(۱۳۹۰)، « بررسی چالش‌های امنیتی افغانستان در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ بر اساس مکتب امنیتی کپنهاگ (با تأکید بر پشتونیسم و طالبانیسم)»، **پایان‌نامه کارشناسی ارشد**، دانشکده علوم اداری و اقتصادی، دانشگاه اصفهان.

۸. عبدالله خانی، علی(۱۳۸۹)، **نظریه‌های امنیت**، چاپ اول، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر تهران.

۹. عبدالله خانی، علی (۱۳۸۳)، **نظریه‌های امنیت، مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی**»، جلد اول، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

۱۰. کاظمی، احمد(۱۳۸٤)، **امنیت در قفقاز جنوبی**، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

۱۱. لطفی، حیدر و محمد حسن نامی و جعفر حسن‌پور و حمید بحیرایی(۱۳۹۰)، « امنیت زیست محیطی و سیاست‌گذاری امنیت ملی»، **فصلنامه نگرش‌های نو در جغرافیای انسانی**، سال سوم، شماره چهارم، ص.۱٤٤-۱۲۱.

۱۲. محسنی، سجاد و علیرضا صالحی(۱۳۹۰)، «اهداف آمریکا از امنیتی کردن فعالیت هسته‌ای ایران با نگاهی به مکتب کپنهاگ»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال بیست و پنجم، شماره ۳، ص. ٦۳٤-٦۱٤.

۱۳. نصری، قدیر(۱۳۹۰)، «تأملی نظری دریافته‌ها و دشواری‌های باری بوزان در بررسی امنیت »، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال چهارم، شماره چهارم. ص.۱۳٤-۱۰٦.

**ب) انگلیسی**

1. Buzan. B.,(1991), “New Patterns of Global Security in the Twenty-First Century”, **International Affairs,** Vol.67, No 3, pp. 43I-45I.

2. Buzan. B. Wever. O, (2009), “Macrosecuritisation and Security Constellations: Reconsidering Scale in Securitization Theory” **Review of International Studies**, Vol. 35, pp. 253-276.

3. Boonstra. J.Melin. N, (2011), “Challenging the South Caucasus Security Deficit” Working Paper, **Foundation for International and Foreign Dialogue**, No.101, pp. 1-21.

4. Baei lashaki. A. Rad goudarzi.M. Ameraei .D, (2013), “The Roots of Tension in South Caucasus:The Case of Iran and Azerbaijan Relationship” **Journal of Politics and Low**, Vol.6, No. 4, pp. 141-19.

5. Bennett. Ch. Babinard. J. Ishihara.S. Butler.R, (2010), “Addressing HIV/AIDS in South Caucasus Transport Projects, Transport & Social Responsibility Thematic Group” The **World Ban Transport,** Note No.42, pp. 1-7.

6. Buzan. B. WÆVER. O, (2009), “Macrosecuritisation and Security Constellations: Reconsidering Scale in Securitization Theory” **Review of International Studies**, Vol. 35, pp. 253-276.

7. Charrett. C, (2009), “A Critical Application of Securitization Theory: Overcoming the Normative Dilemma of Writing Security **“International Catalan Institute for Peace**, Barcelona, pp.1-47.

8. Christensen. T, (2002), “Russian Security Policy According to Hegelianized Copenhagen School” **M.A.Thesis**, Faculty of Social Science, University of Copenhagen. Pp.1-118.

9. Cornell.S, (2002), “The South Caucasus Regional Overview and Conflict assessment” Cornell **Caspian consulting.**

10. Cohan. S, (2005 ), “A Brief History of Armenia Genocide e Social Education” National **Council for the Social Studi**es, P.333-337.

11. Curtis. G, (2002), “ Involvement of Russian Organized Crime Syndicated Criminal Elements in the Russian Military, and Regional Terrorist Groups in Narcotics Trafficking in Central Asia, the Caucasus, and Chechnya” A Report Prepared by the Federal Research Division, **Library of Congress under an Interagency Agreement with the United States Governmen**t, pp. 1-36.

12. Chanturidze. T. Ugulava.T. Durán. A. Ensor.T. Richardson.E, (2009), “Georgia Health System Review” **Health System in Transition**, Vol.11, No.8.pp. 1-139.

13. Chorbajian. S, (2006), “Deforestation in the Republic of Armenia: A Human and Environmental Crisis”**M.A Thesis**, Bard College. pp. 1-95.

14. Campana. M. Basak Vener. B. Soo Lee, B, (2012), “Hydrostrategy, Hydropolitics, and Security in the Kura-Araks Basin of the South Caucasus”, **Journal of Contemporary Water Research & Education,** Issue 149, pp. 22-32.

15. Dadandish. P. Vaezi..M, (2011), “Geopolitical Change and Crisis in Caucasus” **International Journal of Political Science**, Vol.1, No.1.pp.11-24.

16. De hass. M. Tibold. A. Cillessen, (2006), “Geostrategy in the South Caucasus, Power Play and Energy Security in States and Organization”, **Nederlands Instituut Voor International Betrekkingen Clingendael,** pp.1-93.

17. Freeman. S. Stalenheim. P, (2003), “Military Expenditure in the South Caucasus and Central Asia**” Stockholm international Peace Research Institute, Stockholm.**

18. Giragosian. R, (2009), “The Military Balance of Power In the South Caucasus” Policy Brief, **The Armenian Center for National and International Studies**, No.2. pp.1-15.

19. Gugushvili.A, (2011), “Understanding Poverty in Georgia” **Caucasus Analytical Digest,** No. 34, pp.15-25.







**20. Hunter. SH, (1997), " Conflict in the Caucasus and the Black Sea Region: Causes and Prospect for Resulting",** Hellenic Foundation for European and Region Policy.

21. Hübner.G, (2011), "Foreign Direct Investment in Azerbaijan—the Quality of Quantity" **Caucasus Analytical Digest,** No. 28 pp.1-10.
22. Habibov. N, (2011), "Poverty in Azerbaijan" **Caucasus Analytical Digest**, No. 34.
23. Hansen. L, (2009), "Digital Disaster, Cyber Security, and the Copenhagen School **"International Studies Quarterly**, Vol 53, pp.1155–1175.
24. Jutila.M, (2006), "Desecuritizing Minority Rights: Against Determinism **"Security Dialogue** Vol.37 No. 2, pp.167-185.
25. Mcdonald. M, (2008), "Securitization and the Construction of Security", **European**
**Journal of International Relations**, Vol. 14, N. 4, pp. 563–587.

26. Nichol. J, (2013), "Armenia, Azerbaijan, and Georgia: Political Development and Implication for U.S Interests" **Congressional Research Service**, pp.1-33.
27. Nixey.J, (2012), "The Long Goodbye: Waning Russian Influence in the South Caucasus and Central Asia" Briefing Paper, **Chatham House**, pp.1-16.
28. Nichol. J, (2013), "Azerbaijan: Recent Developments and U.S. Interests **"Congressional Research Service.**
29. Najafizadeh. M, (2013), "Ethnic Conflict and Forced Displacement: Narratives of Azeri IDPand Refuge Women from the Nagorno –kharabakh War", **Journal of International Women's Studies,** Vol.14, No 1.
30. Nichol. J, (2009), "Russian-Georgian Conflict in August 2008: Context and Implication for U.S Interest" **Congressional Research Service**, pp.1-36.
31. Pearce. K, (2011), "Poverty in the South Caucasus" Caucasus **Analytical Digest** No.34, pp.
1-11.
32. Perusset. A, (2012), "Can the South Caucasian States Establish Themselves as Independent Actors?" **Centre for Russian and East European Studies**, University of Birmingham, pp.1-15.
33. Roberts. K. Pollock. G, (2010), "Political and trust in the south Caucasus, and in east and west Europe" School **of Sociology and Social Policy**, University of Liverpool.pp.1-21.
34. Stone. M, (2009), "Security According to Buzau: A Comprehensive Security Analysis" **School of International and Public Affair**s, Columbia University, New York, USA.
35. Semneby. P, (2012), "South Caucasus: Dark Spots and Bright Spots in Peacbilding –Civil Society Role", Working Paper, **Eurasia Partnership Foundation and Swiss Peace Foundation,** 36-Shirvanova. T. (2013) "Ethnic Variety in South Caucasus: Conflicts and Perspectives" **Mediterranean Journal of Social Sciences**, Vol. 4, No. 11., pp.481-488.
36.Tang.SH, (2009), "The Security Dilemma: A Conceptual Analysis" **Security Studies**, Vol.18, pp. 587-623.
37. Wæver, O, (1995), "Securitization and Desecuritization. In on Security" ed **Ronnie Lipschutz**. NY, Columbia University Press.
38**.**Yukselen. H, (2004), "Actors in the South Caucasus: Stability Providers or Instability Exploiters" **M.A. Thesis**, Middle East Technical University, Turkey.





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال سوم، شماره 6، بهار و تابستان 1389، صفحات 110-97

# تداوم و تغییر در سیاست داخلی و خارجی ترکمنستان در دوره قربان قلی بردی محمداف

**دکتر فرهاد عطایی***

**دانشیار گروه روابط بین الملل و مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران**

**محمد کاظم شجاعی**

**کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران**

(تاریخ دریافت: 1388/8/5- تاریخ تصویب 89/3/15)

## چکیده

ترکمنستان با اقتصادی رانتی و وابسته به صادرات گاز طبیعی پس از استقلال از اتحاد شوروی تحت رهبری صفرمراد نیاز اف به‌صورت کشوری غیرمردم‌سالار اداره می‌شد. در صحنه خارجی نیز سیاستی مبتنی بر عدم مشارکت در هرگونه اتحادیه و پیمان بین‌المللی داشت. این مقاله سیاست داخلی و خارجی ترکمنستان را در دوره ریاست جمهوری جانشین او، بردی محمداف بررسی می‌کند. ابتدا به ماهیت رانتی اقتصاد ترکمنستان می‌پردازد و اثر آن را بر سیاست‌های داخلی و خارجی بررسی می‌کند و سپس نشان می‌دهد که در دوره ریاست جمهوری بردی محمداف سیاست داخلی آن کشور به‌طور کلی تداوم یافته، اما در سیاست خارجی آن تغییر ایجاد شده است که به‌شکل مستقیم بر روابط ترکمنستان با منطقه و جهان اثر گذاشته است.

## کلید واژه‌ها

سیاست داخلی، سیاست خارجی، ترکمنستان، صفرمراد نیازاف، قربان قلی بردی محمداف

* Email: atai53@yahoo.com







**مقدمه**

بر اساس نظریه رانتیریسم، دولت رانتیر دولتی است که اتکای خود را نه بر ارزش افزود تولید شده به‌وسیله شهروندان خود که بر درآمدها یا رانتی که از راه‌های دیگر به‌دست می‌آید، مانند نفت و گاز قرار دهد . علاوه بر این، دولتی را که به‌صورت منظم از مقادیر قابل توجهی از رانت اقتصادی خارجی برخوردار است دولت رانتیر نامیده‌اند(Doglus Yates, 1996, p.10). لوچیانی و ببلاوی دولت رانتیر را دولتی می‌دانند که بخش عمده‌ای از درآمدهایش را(بیش از 40 درصد) از طریق نفت یا سایر منابع خارجی به‌دست بیاورد و هزینه‌های آن بخش بزرگی از تولید ناخالص ملی[1] را به خود اختصاص دهد (Kutu, 2002, p. 4).

ویژگی دیگر دولت‌های رانتیر آن است که با دراختیار داشتن منابع عظیم مالی به‌دست آمده از رانت می‌تواند بدون نیاز به بهرهمندی از درآمدهای مالیاتی اقدام به اجرای پروژههای عمومی بزرگ کند. در نتیجه بهرهمندی از رانت و عدم وابستگی به درامدهای حاصل از وصول مالیات از شهروندان، دولت‌های رانتیر به‌طور کلی به دولت‌های خودکامه تبدیل میشوند. بدین معنا که دولت در جایگاهی قرار میگیرد که هیچکدام از طبقات اجتماعی – اقتصادی توانایی اثر گذاری بر آن را ندارند. در چنین وضعی دولت خودکامه قادر به اعمال سیاستهایی خواهد بود که تنها در جهت افزایش قدرتش عمل می‌کند. البته در بسیاری موارد این سیاستها شامل منافعی برای شهروندان نیز خواهد بود. دولت‌های رانتیر به‌واسطه استقلال مالی از جامعه این قدرت را دارند که با بکارگیری سیاستهای رفاهی– حمایتی در جامعه مانند ارائه آب و برق رایگان یا ارزان، تحصیلات رایگان، پرداخت مستمری به همه شهروندان بر محبوبیت خود در بین طبقات اجتماعی بیفزایند و از این راه بقای خود را تضمین کنند. اغلب دولت‌های رانتیر را با توجه به وضعیت اقتصادیشان میتوان در شمار دولت‌های خودکامه به‌حساب آورد.

بدین ترتیب اینگونه دولت‌ها به‌دلیل بی‌نیازی دریافت مالیات از مردم، تصمیمهایی می‌گیرند که مستقل از منافع سایر طبقات جامعه است. طبیعی است که بسیاری از این تصمیم‌ها در جهت حفظ قدرت دولت و عدم توسعه نهادهای سیاسی رقیب خواهد بود. دولت‌های رانتیر تلاش میکنند با ارائه پاداشهای مالی به ملت برای خود مشروعیت کسب

1. Gross Domestic Production (GDP)





کنند. در نتیجه، زیربناهای مورد نیاز برای توسعه اقتصادی پایدار در این جوامع فراهم نمی شود و در بسیاری موارد، با وجود درآمد سرانه سرشار، میزان بیکاری بالا است. علاوه بر این، دولت‌های رانتیر علاقمندند تا از راه هزینه کردن درآمدهای رانتی و اجرای پروژههای عمومی خیلی بزرگ و هزینهبر احترام و وجهه خود را بین مردم خود و نیز دولت‌های دیگر جهان افزایش دهند. کشورهای حاشیه خلیج فارس نمونه‌ای از این دولت‌ها هستند. از سایر نتایج حاصل از رانت می‌توان به افزایش شدید واردات در برابر کاهش صادرات، توسعه نامتوازن بخش خدمات نسبت به بخش کشاورزی و صنعت نیز اشاره کرد. با توجه به این شاخصها و بررسی شرایط دولت ترکمنستان میتوان به نتایج جالب توجهی در این زمینه دست یافت(ترکمنستان، 1386، فصل اول).

## بررسی عناصر رانتیریسم در دولت ترکمنستان

همانگونه که اشاره شد، نظریه پردازان علوم سیاسی معیارهای اقتصادی- سیاسی را برای تعریف یک دولت رانتیر مورد توجه قرار داده‌اند که تعداد قابل توجهی از آنها را می‌توان در رویکرد دولت ترکمنستان مشاهده کرد. سیاست‌های رفاهی دولت ترکمنستان، در کنار فضای بسته سیاسی و برخورد شدید دولت با هرگونه فعالیت سیاسی خارج از چارچوب تعریف شده از سوی حکومت و نیز رویکرد سیاست خارجی این کشور در رابطه با کشورهای منطقه و جهان که به بهترین شکل در بکارگرفتن سیاست بی‌طرفی دائم نمایان شده است، همه این مدعا را ثابت می‌کنند. الگوی صادرات و واردات کشورها شاخص مناسبی برای ارزیابی ساختار اقتصادی آنها است. در جدول زیر میتوان الگوی صادرات و واردات ترکمنستان را مشاهده کرد:

| | صادرات | | واردات | |
|---|---|---|---|---|
| 1 | گاز طبیعی | 57درصد | ماشین آلات | 60درصد |
| 2 | نفت خام | 26درصد | مواد غذایی | 15درصد |
| 3 | پنبه | 3 درصد | | |

Source: Economist Intelligence Unit (2005)







همان‌گونه که در جدول بالا میبینیم، بیش از 80 درصد صادرات ترکمنستان را نفت و گاز طبیعی تشکیل میدهد و تمام درآمد حاصل از آن ن صیب دولت می‌شود. به‌علت عدم شفافیت در ترکمنستان دسترسی به آماردقیق در مورد سهم درآمدهای رانتی از کل درآمدهای دولت غیر ممکن است ولی برخی از کارشناسان این سهم را تا بیش از 70 درصد تخمین زدهاند. درسال‌های اخیر و به‌علت خشکسالی، تولیدات پنبه ترکمنستان کاهش بسیاری داشته و در مقابل با افزایش قیمت جهانی نفت و گاز تلاش بسیاری برای افزایش صادرات این محصولات انجام گرفته است، به‌شکلی که صادرات گاز بین سال‌های 2003 تا 2005 سالانه 20 تا 30 درصد افزایش یافت (Levine, 2009, pp. 35-39).

مورد جالب توجه دیگر بهرهمندی از در آمد سرانه مطلوب همزمان با میزان بسیار بالای بیکاری است. ترکمنستان با درآمد سرانهای معادل 1340 دلار پس از قزاقستان در رتبه دوم در بین کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز قرار دارد، در حالی که ترکمنستان با میزان بیکاری 60 درصد، بالاترین میزان بیکاری را در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز دارد و در جهان نیز از این نظر در رتبه پنجم قرار گرفته است. این در حالی است که میزان بیکاری در سایر کشورهای منطقه زیر 20 درصد است(IMF, 2008, pp. 73-74) .

این آمارها حکایت از آن دارد که دولت ترکمنستان با وجود بهرهمندی از منابع سرشار درآمدهای حاصل از فروش گاز طبیعی، همانند همه دولت‌های رانتیر دیگر، از این منابع به شکل شایستهای در اقتصاد خود بهره نبرده است. دولت ترکمنستان مانند اغلب دیگر دولت‌های رانتیر به‌جای سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های اقتصادی، پروژههای صنعتی و اشتغالزای بلند مدت تلاش کرده تا از این درامدها برای کسب حمایت و راضی نگاه داشتن شهروندان خود بهره برد. بر اساس قانون اساسی ترکمنستان، ارائه آب، گاز، برق و نان و نمک رایگان به مردم کشور تضمین شده است.

شباهت دیگر دولت ترکمنستان به دولت‌های رانتیر اجرای پروژههای عمومی بسیار هزینهبر مانند ساخت هتلها، ساختمانها و فرودگاه‌های بسیار مجلل و پرهزینه، ساخت بزرگترین فواره جهان در پارکی در عشق آباد و سایر پروژه‌های پرهزینه و بدون بهره‌وری اقتصادی است. این‌گونه اقدام‌های دولت بیش از آن که در توسعه اقتصادی کشور نقش داشته باشد به‌دنبال ارتقای مشروعیت دولت در بین مردم است. به‌نظر می‌رسد با توجه به آنچه تا کنون







آمده می‌توان این ادعا را تأیید کرد که ترکمنستان دولتی رانتی است و بنابراین میتوان فرایندهای روی داده در این کشور را با توجه به ویژگیهای دولت‌های رانتیر بررسی کرد.

## بردی محمداف تداوم یا تغییر

در پی مرگ ناگهانی نیاز اف در سال 2006، فرایند جانشینی صفر مراد نیاز اف با کمترین تشنج و مشکل انجام شد و قربان قلی بردی محمداف به‌راحتی بر جای او تکیه زد. چگونگی جانشینی رییس جمهور ترکمنستان را نیز می‌توان شاهد دیگری برای رانتیریسم در ترکمنستان به‌شمار آورد. در چنین دولت‌هایی به‌طور کلی فرایند جانشینی یک رهبر بدون تحولی مهم در جامعه روی میدهد. فرایند تغییر رهبران کشورهای نفت‌خیز جنوب خلیج فارس نمونه‌ای از این دست است. دستگاه سیاسی ترکمنستان نیز پس از مرگ ناگهانی نیاز اف، با برکناری و دستگیری جانشین قانونی او بدون هیچ‌گونه تشنجی، انتخاباتی نمایشی برگذار کرده و قدرت را به بردی محمداُف واگذار کرد.

## تغییر در سیاست داخلی ترکمنستان

بردی محم‌دا ف که با طرح شعارهایی مردم‌سالارانه و با وعده فراهم آوردن فضای بازتر برای فعالیت‌های سیاسی و مدنی روی کار آمد، از ایجاد تغییرات کلی خودداری کرده و ساختار سیاسی– اجتماعی ترکمنستان همچنان بسته و اقتدارگرایانه باقی مانده است. با این حال بردی محمداُف تغییراتی قابل توجه را در برخی زمینه‌ها انجام داده است که بسیاری از آنها در مخالفت آشکار با اصول اعتقادی و سیاستهای نیا زاف قرار دارد. حذف تصویر نیازاف از اسکناسهای ترکمنستان، حذف لقب ترکمنباشی، سخن گفتن از به تاریخ پیوستن اصل بیطرفی دائم ترکمنستان که یکی از شعارهای همیشگی نیازاُف بود، تغییر سرود ملی، برکناری تعداد زیادی از وزیرهای قدیمی دوران نیازاف همه شاهدی بر این امر است. با این حال، هنوز نمیتوان به روشنی از وقوع تغییرات کلی در ساختار سیاسی ترکمنستان سخن گفت.







تغییرات رخ داده در دوران بردی محمد اف را باید در دو عرصه سیاست داخلی و سیاست خارجی مورد تحلیل قرار داد. تغییرات رخ داده در عرصه داخلی ترکمنستان بیش از هر چیز با هدف پاک کردن آثار حکومت نیازاف صورت گرفته است.

بردی محمداف تلاش کرده تا از طریق انجام فعالیتهایی مانند برگذاری مراسم تقدیر از او در سالروز تولدش جایگاهی مشابه نیاز اف برای خود ایجاد کند. با این حال در ترکمنستان هنوز شاخصهای حقوق بشر، فعالیت‌های مدنی، انتخابات آزاد، سهولت در استفاده از اینترنت، و حضور مخالفان سیاسی در جایگاه قدرت تغییر چندانی نسبت به دوران نیازاُف نداشته است و همچنان بازداشت فعالان سیاسی و ایجاد محدودیت برای آنان ادامه دارد. در مجموع میتوان گفت تغییرات اخیر در عرصه سیاست داخلی ترکمنستان بیش از هر چیز تغییراتی سطحی و در جهت تحکیم قدرت بردی محمداف بوده است.

تغییر های ایجاد شده و لغو برخی قوانین دوران نیاز اف را نباید حرکتی در جریان بهبود وضعیت سیاسی ترکمنستان به‌شمار آورد. هنوز هم بر اساس یکی از این قوانین که شورای مردم در سال 2003 تصویب کرد، فعالیت هایی که از نظر اقتصادی و سیاسی به کشور لطمه می‌زند و برای ایجاد شبهه در مورد سیاست‌های داخلی و خارجی رییس جمهور ترکمنستان تلاش کند با مجازات‌های سنگینی که تا حبس ابد قابل افزایش است، روبرو است.

در دوران پس از جانشینی، دولت همچنان در تلاش است تا نظارت مرکزی خود را افزایش دهد. مجلس و قوه قضاییه همچنان تحت کنترل دولت است، مقام‌های سیاسی کنترل نهادهای امنیتی را در اختیار دارند. اجازه فعالیت به نهادهای سیاسی یا نامزدهای رقیب رییس جمهوری داده نمی‌شود. حزب دموکراتیک ترکمنستان تنها حزب رسمی و مجاز است. در کشوری که 89 درصد جمعیت آن را مسلمانان اهل تسنن تشکیل می‌دهند، قانون اساسی حق فعالیت آزاد همه مذاهب را به رسمیت شناخته است. با این حال، اگرچه دولت ترکمنستان دولتی مذهبی نیست، هرگونه فعالیت و گردهمایی مذهبی، به‌خصوص از سوی اقلیت‌ها مورد پایش حساس دولت قرار می‌گیرد. توجهی که بیش از آنکه به‌خاطر دغدغه‌های مذهبی دولتمردان باشد، حاصل هراس دولت از قدرت بالقوه خطرناک مذهب برای گرد هم آوردن مخالفان است(Hanchok, 2003, p. 84).







عدم امکان دسترسی آزاد به اطلاعات، به‌ویژه در مورد بهره‌برداری از اینترنت، یکی از مسائلی بود که در دوران نیازاُف محدودیت‌های زیادی را بر سر راه توسعه جامعه مدنی ترکمنستان ایجاد می‌کرد. وعده‌های بردی محمداُف برای بهبود این شرایط، نشانه‌ای از اهمیت این موضوع در نظر مردم ترکمنستان بود. با این حال، پس از روی کار آمدن رییس جمهور جدید نیز هیچ نشانی از بهبود اوضاع بهره‌مندی از اینترنت به‌چشم نمی‌خورد. علاوه بر این، به گزارش هیئت‌های ناظران بین‌المللی حقوق بشر روی کار آمدن بردی محمداُف منجر به ایجاد تغییراتی در وضعیت حقوق بشر در ترکمنستان نشده است و دولت جدید همه قوانین سخت‌گیرانه دوران نیازاُف را اعمال می‌کند(Eurasianet, 2010, p. 1).

در جنبه اقتصادی، دولت با بکارگرفتن رویکردی احتیاطی امیدوار است تا به پشتوانه درآمدهای حاصل از فروش نفت و گاز طبیعی بر ناکارآمدی اقتصادی خود و فساد گسترده سرپوش بگذارد و از این راه اصلاحات اقتصادی را اجرایی کند. با این حال، عدم وجود زیرساخت‌های صنعتی و اقتصادی و نیز نگاه اشتباه اقتصادی حاکم بر سیاست‌های دولت مبنی بر خودکفایی که در پافشاری بر ادامه کاشت محصولاتی ناکارآمد مانند گندم و پنبه نمایان است، موانع زیادی را پیش روی این اصلاحات قرار داده است. دولت جدید همچنان همان خدمات رفاهی دوران نیازاف را به مردم ارائه می‌دهد و تغییری در سیاست‌های رفاهی دولت ایجاد نشده است. بخش خصوصی همچنان نقش بی اهمیتی دارد و اقتصاد همچنان دولتی است.

بنابراین با توجه به شرایط سیاسی و اقتصادی دوران پس از نیازاف می‌توان گفت سیاست‌های دولت ترکمنستان در بعد داخلی همچنان خواسته یا ناخواسته از مدل دولت رانتیر پیروی می‌کند و با جابجایی در راس هرم قدرت، همانند سایر موارد مشابه، تغییری در ماهیت رانتی دولت ترکمنستان ایجاد نشده است. از یک سو دولت سیاست محدودکردن فعالیت و آزادی‌های سیاسی نیازاف را ادامه می‌دهد و از سوی دیگر همچنان سیاست‌های حمایتی و رفاهی را در سایه افزایش درآمد حاصل از صدور گاز پی می‌گیرد.







### تغییر در سیاست خارجی ترکمنستان

یکی از عرصههای اصلی ظهور رانتیریسم، سیاست خارجی دولت‌های رانتیر است. بررسی سیاست خارجی دولت‌های رانتیر حاکی از آن است که این‌گونه کشورها را میتوان به دو گروه تقسیم کرد. گروه اول شامل دولت‌هایی است که علاوه بر برخورداری از منابع گسترده رانتی در سایر جنبه‌ها مانند مسائل جمعیتی، تاریخی، ایدئولوژیک یا نظامی دارای قدرت قابل توجهی هستند. این دسته از دولت‌ها تلاش می‌کنند به پشتوانه درآمدهای رانتی قدرت خود را در بین همسایگان، منطقه یا حتی در سطح جهان گسترش دهند.

در حقیقت، برخورداری از رانت، همانند عرصه داخلی، در عرصه سیاست خارجی نیز دولت‌ها را به بکارگیری سیاست‌هایی بلند پروازانه و تا حدودی غیر واقعی پیش می‌برد. این دولت‌ها از این منبع قدرت خود به‌عنوان اهرمی برای تحت فشار قرار دادن سایر دولت‌ها استفاده می‌کنند. اقدام‌های اخیر روسیه در قالب تهدید و اقدام به قطع جریان گاز اروپا بهترین نمونه از چنین رویکردی است. آنها تلاش می‌کنند به پشتیبانی بهره‌مندی از منابع عظیم طبیعی خود، استفاده از نیازمندی سایر کشورها به استفاده از منابع طبیعی تحت مالکیت آنها و اهمیت خود در ساختار اقتصادی – سیاسی جهان، قدرت و نفوذ سیاسی خود را در منطقه یا جهان توسعه دهند. تعقیب سیاست‌های بلند پروازانه نظامی از سوی لیبی و عراق در زمان صدام حسین نمونه‌هایی از این امر است.

درآمدهای رانتی دولت رانتیر را نه تنها از منابع مالیاتی مالیات دهندگان داخلی که از جذب سرمایه‌گذاری، شرکت‌ها و کشورهای خارجی نیز تا میزان زیادی بینیاز میکند و به آنها امکان می‌دهد تا از استقلال عملی قابل توجه در تعامل با کشورها و سازمانهای بینالمللی برخوردار شوند. دولت‌های رانتیر نیازی به تلاش برای جذب سرمایه گذاری‌های خارجی، که بیشتر از سوی کشورهای غربی صورت می‌گیرد و کشورهای دریافت کننده را به بکارگیری‌سیاست‌هایی همسو با ارزش های جهان غرب مانند دموکراسی، رعایت حقوق بشر و سایر موارد وادار می‌کند، نخواهند داشت.

در سوی دیگر، گروهی دیگر از دولت‌های رانتیر قرار دارند که بهره‌مندی از درامدهای رانتی و برخورداری از منابع بزرگ طبیعی مهمترین یا به بیان بهتر تنها منبع قدرت آنها است.







این دولت‌ها که توانایی تاریخی، فرهنگی، ایدئولوژیک، اقتصادی و نظامی کافی را برای تحت-تأثیر قرار دادن سایر بازیگران منطقهای و بین المللی ندارند، رویکرد متفاوتی را نسبت به دولت‌های دسته اول بکار می‌گیرند. این کشورها به‌جای آن‌که از درامدهای رانتی برای گسترش نفوذ خود به‌صورتی تهاجمی و فعال استفاده کنند؛ تلاش می‌کنند تا امنیت و منابع خود را حفظ کنند.

در حقیقت، این دولت ها موضعی تدافعی بکار می‌گیرند و تلاش دارند تا از راه گره‌زدن امنیت و ثبات بازار انرژی و منابع مشتریان خود به پایداری و ثبات حکومتشان بتوانند امنیت خویش را تأمین کنند. سیاست خارجی کشورهای کوچک نفت‌خیز حاشیه خلیج فارس مانند کویت، قطر و بحرین که تلاش می‌کنند تا از راه بستن قراردادها و پیمانهای امنیتی با قدرت -های بزرگ امنیت خود را حفظ کنند، از همین نوع است .

برای بررسی سیاست خارجی ترکمنستان باید آن را به دو دوره مجزا تقسیم کرد. دوران نخست دوران ریاست جمهوری نیازُف، و دوران دوم بردی محمداُف. سیاست خارجی ترکمنستان در دوران نیازُف را نمیتوان جزو هیچکدام از دو دسته‌بندی بالا قرار داد. بررسی سیاست خارجی ترکمنستان در دوران پس از استقلال از آن حکایت می‌کند که این کشور نه مانند دولت‌های رانتیری مانند لیبی، عربستان سعودی و عراق داعیه گسترش نفوذ خود در منطقه و جهان و به‌عهده گرفتن رهبری آسیای مرکزی را در سر میپروراند و نه چون کشورهای کوچک حاشیه خلیج فارس با انعقاد قراردادهای پرشمار امنیتی خود را به تحت‌الحمایه قدرت های بزرگ تبدیل کرد.

ترکمنستان بلافاصله پس از فروپاشی شوروی، مانند سایر کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، مورد توجه قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی قرار گرفت و آنها تلاش کردند تا با حضور در عرصه سیاست خارجی ترکمنستان منافعی برای خود کسب کنند. در این شرایط در حالی که روسیه در تلاش بود تا از راه ایجاد سازمان کشورهای مستقل مشترک‌المنافع بستن قراردادهای امنیتی بلند مدت و تلاش برای حفظ مرزبان‌های روسیه در کشورهای به جا مانده از اتحاد شوروی اقتدار گذشته خود را در منطقه بازیابد .







دولت‌های دیگر مانند دولت آمریکا، دولت‌های اروپایی و نیز دولت‌های منطقه مانند ایران، عربستان، چین، هندوستان، پاکستان تلاش کردند با جلب نظر کشورهای منطقه نقش و منافع خود را در منطقه افزایش دهند (Johnson, 2005).

در این دوران برخی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، مانند ازبکستان و ارمنستان، تلاش کردند تا یا پیوندهای خود با روسیه را مستحکم کرده و از این راه امنیت و اقتصاد خود را تضمین کنند، یا، مانند آذربایجان، با یافتن شرکای جدید و بیشتر غربی، هم خود را از سلطه روسیه دور ساخته و هم کمبودهای حاصل از جدایی از مسکو را جبران کنند. این جریان در کشورهایی که از ذخایر طبیعی نیز برخوردار بودند بیش از دیگران مشخص بود. به‌عنوان مثال، آذربایجان با دعوت شرکت‌های غربی و بستن قراردادهای بلند مدت نفتی دراین راه گام برداشت(Pomfert, 2003, p. 75) یا کشوری مانند قرقیزستان به‌واسطه بکارگیری سیاست‌هایی خود را تا میزان زیادی تحت حمایت غرب قرار داد. با این حال دولت ترکمنستان با بکارگرفتن رویکردی منحصر به فرد تلاش کرد تا حد ممکن خود را از هرگونه اتحاد منطقه‌ای و بین‌المللی خارج نگاه دارد و از بکارگرفتن هر سیاست خارجی‌چالش‌برانگیزی با همسایگانش خودداری کند.

نیازاف با به‌کارگرفتن سیاست بی‌طرفی دائم تلاش کرد تا با جدا نگاه داشتن خود از اتحادها و ائتلاف‌های تنش‌زا از هر اقدامی که امکان داشت جریان صادرات گاز ترکمنستان را به‌خطر بیاندازد دوری کند. محصور بودن ترکمنستان در خشکی و نیز نیازمند بودن صادرات گاز به احداث خطوط لوله منجر به وابستگی شدید در آمدهای ترکمنستان به روابط آن با کشورهای همسایه خود شد و ترکمنستان تلاش کرد سیاست خارجی خود را به‌شکلی تنظیم کند که هیچ‌گونه تشنجی را با همسایگانش ایجاد نکند. نیازاف حتی تلاش کرد تا با کنار گذاشتن اختلاف‌های قومی و مرزی تاریخی با همسایگانش تا حد امکان خود را از تنش‌های منطقه‌ای جدا نگاه دارد(تقوی اصل، 1384، ص 98).

روابط خوب ترکمنستان با ایران، روسیه و سایر کشورهای منطقه در کنار به‌کار گرفتن سیاست‌های احتیاط آمیز در ایجاد رابطه با غرب و آمریکا همه از آن حکایت می‌کند که نیازاف از ایجاد هرگونه تشنجی در منطقه دوری می‌کرد. در نتیجه ترکمنستان با بکار گرفتن استراتژی انزواطلبی تلاش کرد تا ازراه جدا نگاه داشتن خود از صحنه عمومی نظام بین‌الملل هم خود را از







درگیری‌های موجود در این عرصه دور نگاه دارد و هم اینکه از به نمایش درآمدن ساختار بسته سیاسی کشورش که ممکن بود منجر به ایجاد فشارهای بین المللی برای تعدیل آن شود دوری کند. در نهایت می‌توان گفت در دوران نیازاف دولت ترکمنستان با محور قرار دادن بهره‌برداری از درامدهای حاصل از فروش گاز طبیعی و ب ه کار گرفتن سیاست بی‌طرفی دائم، تلاش کرد مسائل اقتصادی را از مسائل سیاسی جدا کرده و فقط به‌دنبال توسعه صادرات گاز طبیعی خود باشد. در این دوران دولت ترکمنستان را می‌توان یک دولت رانتیر منزوی در نظر گرفت که به‌جای اینکه منابع خود را به‌عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاسی خارجی و داخلی خود قرار دهد، سیاست داخلی و به‌ویژه خارجی خود را در خدمت منافع گازی خود قرار داده بود.

## تغییرهای ایجاد شده در سیاست خارجی ترکمنستان

اکنون پس از گذشت سه سال از روی کار آمدن دولت جدید در ترکمنستان، تغییرات قابل ملاحظه‌ای در سیاست خارجی ترکمنستان مشاهده می‌شود. اما پرسش این است که آیا این تغییرات را می‌توان در قالب رانتیریسم بررسی کرد و آیا سیاست خارجی ترکمنستان از بهره - مندی این کشور از منابع گاز طبیعی متأثر است یا خیر؟

در سیاست خارجی دولت ترکمنستان میتوان به مشارکت فعالتر بردی محمد اف در صحنه منطقه و جهان اشاره کرد. حذف اصل بیطرفی دائم ترکمنستان از قانون اساسی این کشور و حتی حذف آن از سرود ملی کشور، شرکت در نشست ناتو و دیدار با رییس جمهور آمریکا، شرکت فعال در نشست سازمان پیمان شانگهای(SCO) و ایجاد بحران در روابط گازی با ایران نشانههایی از تمایل ترکمنستان به ایفای نقشی جدید در سیاست منطقهای و جهانی است.

در این میان دو مورد بیشترین ارتباط را به بحث این مقاله دارد. نخست حذف بیطرفی دائم از قانون اساسی ترکمنستان و دوم ورود به بحران در روابط گازی با ایران. ترکمنستان با حذف بی‌طرفی دائم از قانون اساسی خود پیامی به همه کشورهای جهان و منطقه فرستاد و آمادگی خود را برای حضور جدی در عرصه روابط منطقه‌ای و بین المللی اعلام کرد، آمادگی‌که







با ورود به بحران در روابط گازی با ایران و قطع صادرات خود در سردترین روزهای زمستان سال 2008 جلوه‌ای عملی به‌خود گرفت.

این موضوع با در نظرگرفتن روابط فوق العاده ایران و ترکمنستان در دوران نیازاف اهمیت بیشتری می‌یابد. در جریان این اختلاف‌ها ترکمنستان به‌خاطر آنچه قیمت پایین گاز صادراتی به ایران عنوان می‌شد جریان گاز صادراتی به ایران را قطع کرد. این عمل علاقه این کشور برای ورود به عرصه جهانی را نشان می‌داد. ترکمنستان با این کار حرکت خود به سمت ورود به دسته نخست دولت‌های رانتیر را آغاز کرد. ترکمنستان در این جریان همانند روسیه از گاز خود به‌عنوان اهرمی برای تحت فشار قرار دادن ایران و کسب امتیازهایی به‌نفع خود استفاده کرد.

دولت ترکمنستان تلاش می‌کند با توجه به ارزش منابع خود، جایگاه ژئوپلیتیک و علاقه قدرت‌های جهانی به‌حضور در خاک ترکمنستان در کنار بهرهمندی از گاز عناصر قدرت‌سازی برای خود ایجاد کند. دولت ترکمنستان از راه فرستادن نشانه‌هایی مثبت به کشورهای بزرگ غرب و حتی روسیه آمادگی خود برای ورود به عرصه جهانی و شرکت در مناسبات بین‌المللی را اعلام می‌کند.

ترکمنستان امیدوار است تا با حفظ ساختار حاکمیتی خود با کشورهای بزرگ جهان وارد تعامل شده و خود را از کشوری منزوی و جدا افتاده در آسیای مرکزی به مرکز توجه دنیا در آسیای مرکزی تبدیل کند. بستن قرارداد بلند مدت گازی با گازپروم و نیز آغاز بحث‌هایی در مورد پذیرش حضور نیروهای غیرنظامی ناتو برای پشتیبانی نیروهای ائتلاف حاضر درافغانستان در کنار ورود به بحرانی با ایران و تحت فشار قراردادن این کشور همگی نشانههایی از ایجاد این رویکرد جدید در سیاست خارجی ترکمنستان است. ترکمنستان در حال تغییر از یک کشور منزوی غیر مهم به کشوری فعال در صحنه منطقه و جهان و مورد توجه قدرت‌های خارجی است.

## نتیجه

در این مقاله تلاش شد که تحولات رخ داده در سیاست خارجی ترکمنستان و نقش بهره‌مندی این کشور از منابع گاز طبیعی را مورد بررسی قرار دهیم. ابتدا به مفروض نخست خود مبنی بر







رانتیر بودن دولت ترکمنستان پرداختیم و سپس با بررسی اوضاع ترکمنستان در دوران نیازاف و دوران محمدداف تغییرات ایجاد شده در عرصه داخلی و خارجی ترکمنستان را ارزیابی و آنها را در پرتو تغییر دیدگاه دولت جدید این کشور در بهرهبرداری از منابع گاز خود تحلیل کردیم. در نهایت به این نتیجه رسیدیم که دولت ترکمنستان با وجود ایجاد تغییراتی در صحنه داخلی همچنان به اصول اصلی حکومت نیازاف پایبند است و دولتی اقتدارگرا و وابسته به رانت باقی خواهد ماند.

در سیاست خارجی ترکمنستان تغییر مهمی رخ داده است. دولت بردی محمداف در پی آن است تا با این تغییر در رویکرد سیاست خارجی خود، از منابع گاز خود به‌عنوان اهرمی برای ورود و حضور در عرصه سیاست منطقه و جهان بهره ببرد و از این پس تلاش خواهد کرد تا به‌عنوان کشوری فعال در این عرصه حضور داشته باشد.

## منابع و ماخذ

### الف- فارسی


1. تقوی اصل، سید عطا ( 1384)، **ژئوپلیتیک جدید ایران: از قزاقستان تا گرجستان** ، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
2. **کتاب سبز ترکمنستان** (1386)، تهران: دفترمطالعات سیاسی و بین‌المللی.


### ب- منابع انگلیسی


1. Doglus Yates (1996), **the Rentier State in Africa: Oil Rent Dependency and Nationalism in the Republic of Gabon**, Trenton. NJ: African World Press
2. **Economist Intelligence Unit** (2005).
3. Johnson, Erica, Erich Mac Glinchey (2005), “Foreign Aid and ICT Policy in Central Asia”, Paper Presented at the Annual Meeting of the American Political Science Association.
4. Hanckok, Cathrin, J (2003), “Escaping Russia, Looking to China: Turkmenistan Pins Hopes on China’s Thirst for Natural Gas”, **China and Eurasia Forum Quarterly**, Vol. 4, No. 3.
5. Kuru, Ahmet T. (2002), Between the State and Cultural Zones: Nation Building in Turkmenistan, **Central Asia Survey**, Vol. 21, No. 1.
6. Levine, Richard M (2009), “The Mineral Industries of Europe and Central Eurasia, **Mineral Year Book**.








7. Pomfert, Richard (February 2003), Central Asia Since 1991: The Experience of the New Independent States, Paper Presented in an Informal Seminar at the Organization for Economic Cooperation and Development on 19th.
8. **Turkemnistan** (2009), www.eurasianet.org/node/61587, (accessed on: 10/9/2009).
9. **IMF** (2008), “World Economic Outlook”, Financial Stress, Downturns, and Recoveries, NewYork.

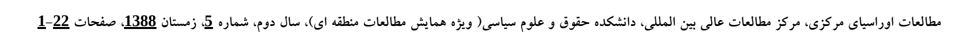



کتابخانه ایرانشناسی





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی( ویژه همایش مطالعات منطقه ای)، سال دوم، شماره 5، زمستان 1388، صفحات 22-1



# ترکیه، پان‌ترکیسم و آسیای مرکزی

**حمید احمدی***

**استاد و عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران**

(تاریخ دریافت: 24 آذر 1387– تاریخ تصویب: 17 شهریور 1388)

**چکیده**

هدف این پژوهش، بررسی تأثیرات ایدئولوژی پان ترکیسم در آسیای مرکزی است. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، بار دیگر امید نظریه پردازان و استراتژیست‌های پان‌ترکیسم را که پس از جنگ دوم در رابطه با پیشبرد پروژه برپایی یک امپرا ط وری ترک زبان در مناطق جنوبی شوروی دچار سرخوردگی و نا امیدی شده بودند، زنده کرد.

این پژوهش با توجه به آرمانهای پان ترکی در سیاست خارجی ترکیه و تلاش‌های پانزده ساله اخیر سیاستمداران و نخبگان فکری این کشور برای پیشبرد پروژه پان ترکیسم و اتحاد جمهوری‌های آسیای مرکزی، پیامد این تلاش‌ها و تأثیرات آن در آسیای مرکزی در نهایت واکنش کشورهای منطقه را به آرمان‌های پان‌ترکی تجزیه و تحلیل می‌کند. فرضیه اساسی پژوهش آن است که برخلاف ایده‌های اولیه، پان‌ترکیسم در ابعاد سیاسی خود پیشرفت چندانی نکرده و این مسأله ترکیه و سیاستمداران آن را دچار تردید کرده است. با این همه ترکیه در عرصهٔ انتقادی و فرهنگی همچنان به پروژه امپرا ط وری‌سازی آینده امیدوار است.

**کلیدواژه‌ها**

ترکیه، پان‌ترکیسم، آسیای مرکزی، پان‌تورانیسم

* Email: hahmadi@gmail.com







**مقدمه**

هدف این پژوهش بررسی تأثیر ایدئولوژی پان‌ترکیسم بر سیاست خارجی ترکیه در آسیای مرکزی است. این پژوهش ضمن توضیح کوتاه پیرامون مفاهیم مربوط به بحث و مراحل رشد و تکوین ایدئولوژی پان‌ترکیسم، به نقش آن به عنوان ابزار پیشبرد منافع ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز تمرکز می‌کند. فرضیه اساسی پژوهش آن است که ایدئولوژی پان‌ترکیسم به عنوان ابزار پیشبرد نفوذ ترکیه در آسیای مرکزی علی‌رغم تلاش های گسترده‌ای که صورت گرفته است با موانع گوناگونی مواجه شده و امروزه نقش محوری را در سیاست خارجی ترکیه در این منطقه بازی نمی‌کند. با این همه پان‌ترکیسم به عنوان یک ابزار سیاسی، در بعد فرهنگی خود همچنان در حاشیه سیاست‌خارجی ترکیه مطرح است و آن را باید به عنوان یک چالش بالقوه در نظر گرفت.

## ناسیونالیسم ترک، پان ترکیسم، پان تورانیسم

بسیاری از پژوهشگران و علاقه‌مندان به مسائل خاورمیانه در بررسی پان‌ترکیسم و رابطه آن با ترکیه، دارای دو برداشت نادرست هستند. نخست این که پان‌ترکیسم را یک ایدئولوژی منسجم می‌دانند و میان آن و سایر مفاهیم مربوطه تفاوت قائل نمی‌شوند و دوم این که در برقراری رابطه میان پان‌ترکیسم و دولت ترکیه به‌ویژه در دوران آتاتورک دچار اشتباه می شوند. در رابطه با برداشت نادرست رایج نخست باید به ذکر این نکته پرداخت که در مطالعات مربوط به ترکیه و دنیای ترک، به ویژه تا آنجا که به موضوع ترک‌گرایی و پان‌ترکیسم مربوط می‌شود، باید سه مفهوم اساسی را از یکدیگر جدا ساخت. نخست مفهوم ناسیونالیسم ترک که به ایدئولوژی ملی‌گرایانه رسمی ترکیه در دوران آتاتورک و پس از آن اشاره می‌کند و هدف آن ایجاد یک دولت ملی‌ترک در بقایای امپراطوری عثمانی و هویت‌سازی ترکی در چارچوب مرزهای آن بود. دوم واژه پان‌ترکیسم که در ادبیات مربوطه به گرایش ناسیونالیسم رمانتیک آن گروه از نخبگانی اشاره می‌کند که در پی ایجاد یک دولت واحد متشکل از ترکیه و مردمان ترک تبار منطقه(شامل قفقاز و آسیای مرکزی) هستند. سومین واژه که به لحاظ کاربرد و هدف با دو واژه نخست متفاوت می‌باشد، واژه پان تورانیسم یا تورانی‌گری است.







این واژه به نوعی ایدئولوژی رمانتیک کاملاً افراطی اشاره می‌کند که به زعم خود در پی اتحاد تمامی مردمان ترک تبار جهان از شرق چین تا شرق اروپاست (لاندو، 1385، صص 25–19).

برخی از نخبگان فعال پان‌ترکیست به تفاوت های میان این‌گونه واژه‌ها اشاره‌هایی داشته‌اند که از چشم پژوهشگران مطالعات خاورمیانه دور مانده است. از آن جمله می‌توان به اندیشه‌های ضیاگوک آلپ از روشنفکران برجسته پان‌ترکیست اشاره کرد که میان واژه‌هایی چون پان‌ترکی، پان اوغوزیسم و پان‌تورانیسم تفاوت قایل شده و با این تفاوت استراتژی محافل پان‌ترکی را برای تحقق آرمان‌های آنها مشخص کرده بود(لاندو، 1385، ص 76).

دومین برداشت نادرست رایج در میان علاقه‌مندان به مسایل خاورمیانه در ایران، آن است که گمان می‌کنند پان‌ترکیسم مخلوق کمال آتاتورک، رئیس‌جمهور ترکیه و ایدئولوژی سیاسی دوران زمامداری او بوده است. برهمین اساس برخی به خطا آتاتورک را ایدئولوگ و بنیانگذار پان‌ترکیسم تصور کرده‌اند (زیبا کلام، 1380، صص 82–69). این درحالی است که اصولاً کمال آتاتورک پس از تأسیس دولت ترکیه مدرن، مخالفت آشکار خود را با ایدئولوژی و اهداف پان‌ترکیسم اعلام کرد و برناسیونالیسم ترک تأکید داشت. به نظر آتاتورک ایدئولوژی پان‌ترکیسم مشکلات زیادی را برای ترکیه به‌ویژه امپراطوری عثمانی ایجاد کرده و عامل اصلی فروپاشی آن بوده است. به همین دلیل گروه های پان‌ترکیست در دوران حکومت آتاتورک نقش فعالی در سیاست‌های رسمی دولت نداشتند و در حاشیه جامعه ترکیه به فعالیت مشغول بودند.

## ترکیه و پان‌ترکیسم در آسیای مرکزی و قفقاز

فروپاشی شوروی تنها برای نخبگان و روشنفکران پان‌ترکیست فضای گسترده‌ای از امید و آرمان ایجاد نکرده، بلکه برای بسیاری از احزاب سیاسی و نخبگان ترکیه از جمله طرفداران کمال آتاتورک و حتی برخی گرایش های چپ و اسلام‌گرای ترکیه نیز وسوسه انگیز بود. استقلال کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و آینده آنها بار دیگر جریانهای پان ترکی را از حاشیه به متن سیاست‌های ترکیه کشاند. با این همه آنچه که اهمیت داشت، تبدیل شدن پان‌ترکیسم به ایدئولوژی سیاسی نخبگان حکومتی و تداوم حاشیه‌ای بودن نهادهای رسمی طرفدار پان‌ترکیسم نظیر حزب حرکت ملی آلپ ارسلان تورکش و طرفداران او بود. به عبارت دیگر بسیاری از





احزاب سیاسی مخالف پان‌ترکیسم پس از فروپاشی شوروی طرفداری از اتحاد جهان ترک یا سیاست جهان ترک را به ابزار کسب قدرت تبدیل کردند.

ضعف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و انزوای جمهوری های آسیای مرکزی و جمهوری آذربایجان از جهان خارج، سیاستمداران و احزاب سیاسی ترکیه را تشویق کرد تا با محور قرار دادن ترکیه درصدد جذب این کشورها و اتحاد آنها در چارچوب یک کشور بزرگتر باشند. البته باید به این نکته اشاره کرد که گرچه گرایش ها و محافل پان ترکی نظیر حزب حرکت ملی در ترکیه و یا جبهه خلق در جمهوری آذربایجان و هواخواهان آنها در دو کشور به طور آشکار مسأله اتحاد کشورهای تازه استقلال یافته را با ترکیه در چارچوب یک ساختار سیاسی جدید مطرح می‌کردند، اما احزاب قدیمی ترکیه نظیر حزب راه راست، مام میهن، احزاب اسلامی و دیگران به‌طور آشکار در پی این هدف نبودند و یا حداقل به دلیل نگرانی از دست نیافتنی بودن این هدف و واکنش احتمالی کشورهای دیگر به‌ویژه غرب، در برنامه‌های رسمی خود مسأله اتحاد کشورهای تازه تأسیس را با ترکیه مطرح نمی‌کردند.

نگرانی از احتمال واکنش تند جهان غرب و کشورهای قدرتمند منطقه چون چین و روسیه و ایران برخی از نظریه‌پردازان پان‌ترکیسم را نیز به جانب احتیاط کشاند و باعث شد آنها مسأله اتحاد سیاسی کشورهای ترک‌تبار منطقه را در زمره اهداف درازمدت خود در نظر گرفته و بر اتحاد فرهنگی و اقتصادی تأکید کنند و الحاق سرزمین های دارای اقوام ترک زبان در سایر کشورها را به مرحله نهایی واگذار کنند(زیان بدرالدین، 1385، صص 4-371).

## گام‌های عملی در سیاست خارجی

گرچه دولت ترکیه از مدتها پیش برنامه پیوستن به اتحادیه اروپا را به عنوان سیاست رسمی خود دنبال می‌کرد و این امر بیشتر در آموزه‌های ناسیونالیستی و نیز پان‌ترکیسم ریشه داشت که ترکیه را بخشی از تمدن غرب می‌دانست و در پی پیوستن به آن بود( گوگالپ، 1351)، اما با فروپاشی شوروی وسوسه آرمان‌های پان‌ترکی نیز بر سیاست خارجی ترکیه سایه افکند. این امر باعث شد ترکیه برنامه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را برای نزدیکی بیشتر به کشورهای تازه استقلال یافته در پیش بگیرد. برنامه ترکیه به‌ویژه این بود که به کانال اصلی ارتباط این کشورها با غرب تبدیل شود و با کمک گرفتن از غرب و مشارکت در توسعه اقتصادی این







کشورها، زمینه نفوذ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود را هموار کند. به این دلیل از همان آغاز سال‌های فروپاشی شوروی گام‌هایی را در این زمینه‌ها برداشت.

ترکیه بر آن بود که تا با نزدیک شدن بیشتر به کشورهای اروپایی و آمریکا نشان دهد که بهترین راه دورسازی کشورهای تازه استقلال یافته از بنیادگرایی اسلامی و روسیه، الگوگیری آنها از دولت سکولار آنکارا می‌باشد. از این طریق ترکیه هم می‌توانست ازکمک های غرب برخوردار شود و هم از آنها به عنوان ابزار پیشبرد برنامه‌های پان‌ترکی استفاده کند.

ترکیه برآن بود تا برنامه‌هایی شبیه به پروژه «منطقه همکاری اقتصادی دریای سیاه» [1] که در اوایل دهه 1990 دارای یازده عضو ازکشورهای اطراف دریای سیاه بود، برای کشورهای تازه استقلال یافته نیز سازماندهی کند تا در زمینه‌های گوناگون اقتصادی، علمی، ارتباطات، کشاورزی، پزشکی و نظایر آن با یکدیگر همکاری کنند. در رابطه با کشورهای استقلال یافته شوروی، ترکیه از سال 1992 به بعد درتلاش بود تا از این کشورها در نهادهایی چون سازمان ملل، کنفرانس امنیت و همکاری اروپا، سازمان همکاری اقتصادی (اکو)، منطقه همکاری اقتصادی دریای سیاه، سازمان کنفرانس اسلامی و ناتو دفاع کند و در صورت لزوم با عضو کردن آنها در برخی از این نهادها همچون اکو خود را به عنوان حامی اصلی کشورهای مذکور معرفی کند. ترکیه همچنین با سازماندهی کنگره‌های سالانه برای گردهمایی رهبران کشورهای تازه استقلال یافته به استثنای تاجیکستان، زمینه‌های همبستگی بیشتر خود را با آنها ایجاد کرد.

ترکیه در این اجلاس‌ها مسائلی نظیر ایجاد «بازار مشترک ترک»، [2] «بازار مشترک المنافع ترکی» [3] و همچنین در جریان اجلاس آوریل 1992 کشورهای مذکور در بیشکک، تأسیس بانک سرمایه‌گذاری واحد [4] را به منظور فراهم ساختن زمینه‌های توسعه اقتصادی این کشورها پیشنهاد کرد. در جریان نخستین گردهمایی کشورهای مذکور در آنکارا در 1992 نیز ترکیه تأسیس بانک توسعه برای آسیای مرکزی مسلمان را مطرح ساخت. علاوه برشرکت های ترکی، ترکیه در تلاش بوده است از سرمایه گذاران خارجی از اروپا و آمریکا نیز کمک بگیرد. ترکیه در عرصه‌های دیگری چون مسأله ارتباطات، تلفن و تلگراف، آموزش دیپلمات ها، خدمات

---

1 . Black Sea Economic Cooperation Region (BSECR)
2. Turkish Common Market
3 .Turkic Commonwealth
4 .United Investment Bank







بهداشتی، تخصص کشاورزی و مهارت های آماری و فنی قراردادهایی را با این جمهوری ها در اوایل دهه 1990 امضا کرد(لاندو، 1385، صص 327، 333).

ترکیه همچنین با استفاده از شبکه‌های ماهواره‌ای، کانال های تلویزیونی خود را برای این جمهوری‌ها پخش کرده است. تا بدین وسیله زمینه آماده سازی جمهوری‌ها برای وحدت زبانی و خط را نیز هموار کند. امروزه اکثر شبکه‌های تلویزیونی ترکیه برای جمهوری های تازه استقلال یافته پخش می‌شود و از طریق برنامه‌های متنوع خود سعی در جذب افکار عمومی این جمهوری‌ها به خود دارد. علاوه بر شبکه‌های تلویزیونی از همان سال های ابتدایی استقلال، روزنامه‌های معروف ترکیه چون ملیت، زمان و ترکیه هزاران نسخه از شماره‌های خود را در این جمهوری‌ها توزیع می‌کرده‌اند.

ترکیه در زمینه‌های فرهنگی نیز تلاش های گسترده‌ای انجام داده که ایجاد مدارس و دانشگاه‌های جدید در این جمهوری‌ها و تلاش برای جذب دانشجویان کشورهای تازه استقلال یافته از آن جمله بوده است. ترکیه از این راه سعی کرده است تا نسل جوان این کشورها را با الگوی خود پرورش دهد. با این هدف ترکیه در ژوییه 1993 کنفرانس دائمی رؤسای دانشگاه‌های جهان ترک را در آنکارا بوجود آورد تا در این زمینه برنامه‌ای نهادینه طراحی کنند. علاوه بر دولت ترکیه، موسسات خصوصی چون موسسه اوقاف دنیای ترک، موسسات وابسته به فتح‌اله، گولن رهبر مذهبی ثروتمند ترکیه هم به تأسیس مدارس، دبیرستان‌ها و دانشگاه ها برای ترویج زبان ترکی واحد در این کشورها دست زده‌اند.

از جمله اقدامات فرهنگی ترکیه در تمامی این جمهوری ها، تلاش برای تبدیل حروف روسی به لاتین بوده است. برخی از کشورها نظیر جمهوری آذربایجان، ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان در این زمینه اقدام کرده و همانند ترکیه حروف لاتین را به‌جای حروف روسی در نوشتن زبان بکار می‌گیرند. ترکیه همچنین از طریق نهادهای آموزشی به‌ویژه وزارت آموزش و پرورش خود تلاش کرده است تا تاریخ واحدی را به عنوان تاریخ جهان ترک برای همه این کشورها تدوین کند. تدوین کتاب های تاریخ برای این جمهوری ها از جمله آن تلاش ها است. در این کتاب ها ضمن تلاش برای ارائه تاریخ مشترک، معرفی دشمن‌های مشترک نیز با هدف تشویق به همبستگی ترکی (Kazinform official News Agency, 2007) انجام شده است.

تمامی تلاش های ترکیه برای ایجاد اتحاد کشورهای ترک زبان آسیای مرکزی و قفقاز با آنکارا در گردهمایی‌های سیاسی سران کشورهای مذکور که از سال 1992 به بعد هر از چند







گاه برپا می‌شود، جلوه‌گر شده است. سلیمان دمیرل نخست‌وزیر ترکیه در جریان سفر خود به منطقه در مه 1992 پیشنهاد برپایی این کنگره را داده بود (Mamedli, 2003). رهبران ترکیه و نخبگان احزاب گوناگون آن به منظور تشویق اندیشه اتحاد جمهوری ها و زمینه‌سازی برای آن سعی در ایجاد یک نهاد دائمی برای گردهمایی‌های سالانه داشته‌اند تا مشکلات گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی همه کشورها طرح شده و برنامه لازم برای حل آنها و تدوین یک سیاست و برنامه مشترک خارجی و داخلی ارائه شود. این اندیشه سرانجام به تأسیس «کنگره دوستی، برادری و همکاری کشورهای ترکی و اجتماعات ترک»[1] منجر شد. نخستین اجلاس این کنگره در 21 مارس 1993 در آنتالیا برگزار شد. در این اجلاس که نخست‌وزیر ترکیه و رهبران احزاب آن شرکت داشتند، بحث‌های مربوط به وحدت و هویت واحد ترک‌ها و ضرورت اتحاد آنها در ابعاد گوناگون مطرح شد. در جلسات دوم، سوم و چهارم آن نیز که در سالهای 1994 و 1995 در ازمیر و مارس 1996 در آنکار برگزار شد، به همین موضوعات پرداخته شد.

گذشته از ترکیه و جمهوری‌های تازه استقلال یافته، بخش ترکی شمال قبرس و نمایندگانی از سایر جمهوری‌های روسیه نظیر تاتارستان، باشکورستان و یاقوت در آن شرکت دارند. علاوه براین، گمان می‌رود که نمایندگانی نیز به‌طور آشکار یا پنهان از کشورهای دیگری همچون عراق، ایران و افغانستان و مانند آن در این جلسات شرکت داشته باشند. شخصیت‌های سیاسی دولت تورگوت اوزال، سلیمان دمیرال و تانسو چیلر و نیز رهبران گروه های اسلامی چون اردوغان و دیگران در این جلسات حضور داشته‌اند. گرچه این اجلاس ها بطور رسمی از سوی وزارت خارجه ترکیه برگزار نمی‌شود، اما حضور این شخصیت‌های رسمی و غیررسمی نشانه نفوذ عقاید و ایدئولوژی پان ترکی در سیاست خارجی ترکیه است.

علاوه براین کنگره، سایر نهادهای دارای اهمیت پان ترکی در رابطه با کشورهای ترک زبان بوجود آمده‌اند. از جمله این ها می‌توان به بنیاد پژوهشی جهان ترک[2]، انجمن پژوهش های فرهنگی ترک[3] و انجمن باشگاه‌های ترک[4] اشاره کرد که تلاش کرده‌اند با جلسات دوره‌ای خود بخش‌های گوناگون نخبگان این جمهوری‌ها را گرد هم آورند. با این همه مهمترین این نهادها

[1]. Friendship, Brotherhood and Cooperation Congress of Turkish States and Turkish Commumities.
[2]. Research Foundation of Turkish world
[3]. Turkish Cultural Research Association
[4].Turkish clubs Association







همان کنگره دوستی، برادری و همکاری کشورهای ترک و اجتماعات ترک است که تاکنون یازده جلسه آن تشکیل شده است. جلسه یازدهم برخلاف سایر جلسه‌ها که همگی در ترکیه برگزار شده بود در باکو تشکیل شد. در اجلاس یازدهم تلاش شده بود تا با دعوت بیش از 500 هیأت نمایندگی از 30 منطقه و کشور جهان از جمله مغولستان، رومانی، بلغارستان، روسیه و کوزو دامنه مشارکت گروه های ترک زبان را گسترش داده شود (Radio Free Europe Radioliberty, 2007).

در این اجلاس بود که رجب طیب اردوغان نخست‌وزیر اسلام‌گرای ترکیه نیز شرکت کرد و مسایلی را مطرح کرد که در واقع سال ها در زمره برنامه‌های گروه‌های پان‌ترکی بود. اردوغان در این اجلاس که در 19–17 نوامبر 2007 در باکو تشکیل شد، خواستار ایجاد اتحادیه‌ای از کشورهای ترک زبان به عنوان ابزار اولیه هماهنگی برای اقدامات مشترک در سیاست خارجی آنها شد. وی همکاری و همبستگی این کشورها را راه موفقیت سیاست های آنها دانست و تأکید کرد «اگر ما با هم همکاری نکنیم آنها ما را از هم خواهند گسیخت» (Today Zaman, 2007).

این اجلاس در گزارش نهایی خود خواهان شکل‌گیری بنیادی علمی، ایدئولوژیک، نهادی و حقوقی برای ایجاد اتحاد کشورهای ترک زبان شد. موضوع خارج کردن بخش ترک نشین قبرس از انزوای بین‌المللی، تلاش برای تأمین حقوق ملی ترکمن‌های عراق، گسترش روابط همکاری میان سازمان های ملت های ترک زبان مقیم اروپا، ایجاد اتحادیه سیاسی ـ اقتصادی ـ اروپا ـ آسیا که در برگیرنده مناطق ترک نشین گرجستان و تاجیکستان نیز هست، کمک به ترک‌های گرجستان، تلاش برای شناسایی قتل‌عام خوجالی توسط ارامنه و حمایت از حاکمیت جمهوری آذربایجان بر ناگورنو ـ قره‌باغ از جمله مصوبه‌های این اجلاس بوده است.

در اجلاس دهم کنگره در نوامبر 2006 در شهر آنتالیا به پیشنهاد نور سلطان نظربایف رئیس‌جمهور قزاقستان طرح تأسیس «مجمع بین پارلمانی کشورهای ترک زبان» مطرح شد. این مجمع که نخستین جلسه خود را در نوامبر 2008 در استانبول برگزار کرد شامل روسای پارلمان های کشورهای آذربایجان، قرقیزستان، قزاقستان و ترکیه بود (Kardas, 2008).

در این جلسه عبدالله گل وزیر خارجه ترکیه به ضرورت اقدامات هماهنگ کشورهای ترک زبان برای گسترش اتحاد، پیشبرد صلح و ثبات و رفاه در منطقه اشاره کرد. پیش از اجلاس رؤسای پارلمان ها، معاونان آنها نیز جلسه‌ای در فوریه 2008 در آنتالیا تشکیل







داده بودند که در آن موضوع های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مربوط به این کشورها و طرح موضع واحد در برابر سیاست های خارجی مورد تأکید قرار گرفته بود (Daly, 2008). دومین اجلاس روسای پارلمان‌های کشورهای ترک زبان در سپتامبر 2009 در باکو برگزار شد (Anirova, 2009).

## موانع فراروی پان‌ترکیسم در آسیای مرکزی

با همه این ها و با وجود تلاش های گسترده ترکیه و سیاستمداران آن برای پیشبرد غیررسمی پروژه پان ترکی در آسیای مرکزی و قفقاز از راه همکاری های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و با وجود برخی موفقیت‌هایی که در این زمینه‌ها به‌ویژه در زمینه فرهنگی و اقتصادی داشته است، موانع عمده‌ای نیز بر سر راه سیاست های ترکیه و استراتژی استفاده از همبستگی قومی و زبانی در آسیای مرکزی وجود دارد. این موانع باعث شده است تا خوشبینی‌های اولیه جریان‌های پان‌ترکی نظیر حزب حرکت ملی و برخی سیاستگذاران دولتی و احزاب سیاسی در زمینه گسترش نفوذ ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز و رسیدن به آرمان اتحاد اقتصادی، فرهنگی و در نهایت سیاسی کشورهای مذکور با ترکیه از میان برود. درمیان این موانع می‌توان روی سه مانع اصلی تمرکز کرد که عبارتند از:

1. عدم استقبال کشورهای آسیای مرکزی از برنامه‌های پان‌ترکی در ابعاد گوناگون آن؛
2. رشد ایدئولوژی‌های رقیب با پان ترکیسم و همبستگی قومی در منطقه؛
3. رقابت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با نفوذ ترکیه.

## عدم استقبال کشورهای آسیای مرکزی از برنامه‌های پان‌ترکی

برخلاف تصور بسیاری از هواخواهان و نظریه‌پردازان و فعالان جریان پان‌ترکی که بر همبستگی اقوام ترک تبار به عنوان یک آرمان کاملاً دست‌یافتنی تأکید می‌کردند و بر آن بودند که همه اقوام ترک تبار یا ترک زبان دارای احساس‌ها و گرایش‌های مشابه به خود آنها در زمینه استقبال از طرح‌های پان ترکی برای اتحاد ترک‌های جهان هستند، با گذشت حدود کمتر از دو دهه از فروپاشی اتحاد شوروی و تلاش های فعالانه محافل پان ترکی رسمی و تلاش های غیرمستقیم دولت ترکیه برای پیشبرد امر برادری و اتحاد ترک‌ها نشان داد که کشورهای منطقه







استقبال چندانی از برنامه‌های مذکور نکرده‌اند و آنگونه که باید پروژه پان ترکی به پیش نرفته است. این مسأله را در چند بعد می‌توان مورد بررسی قرار داد.

**الف- عدم استقبال کشورهای آسیای مرکزی از پروژه‌های پان‌ترکی**

با وجود همراهی همیشگی جمهوری آذربایجان با برنامه‌های محافل پان‌ترکی در ترکیه، و با اینکه باکو و نخبگان پان ترکیست در حکم «کاسه داغ‌تر از آش» عمل می‌کنند، سایر جمهوری‌های آسیای مرکزی چندان تمایلی به سیاست‌های پان‌ترکی، چه به سیاست‌های غیررسمی ترکیه و چه فعالیت‌های آشکار گروه‌های پان ترکیست نشان نداده‌اند. این عدم تمایل را در چند رابطه می‌توان مشاهده کرد.

**1. عدم حضور در کنگره کشورهای ترک زبان**

یکی از جلوه‌های عدم تمایل کشورهای آسیای مرکزی به پذیرفتن نقش «برادر بزرگ» برای ترکیه، مخالفت با سیاست های آن و از جمله دعوت های ترکیه و گروه های پان‌ترکیست ترکیه نظیر حزب حرکت ملی برای حضور در کنگره‌های سران ترک موسوم به «کنگره دوستی، برادری و همکاری کشورها و اجتماعات ترک زبان» بوده است که شرح آن در صفحه‌های پیش ارائه شد. به‌جز اجلاس های اولیه، در بقیه جلسه های این کنگره برخی کشورهای آسیای مرکزی حضور نداشته‌اند. همین باعث شده است تا اجلاس کنگره برخلاف پیش‌بینی‌های اولیه نتواند هر ساله تشکیل شود. در میان کشورهای آسیای مرکزی، به‌ویژه ازبکستان و ترکمنستان تمایل چندانی به برنامه‌های پان ترکی نداشته و در بسیاری از جلسه‌های کنگره از جمله اجلاس هفتم در استانبول در 2001 و برخی جلسه‌های دیگر حضور نداشته‌اند. مخالفت رهبران ازبکستان و ترکمنستان با برنامه‌های ترکیه و نقش آن به عنوان «برادر بزرگتر» به حدی بوده است که ترکیه آخرین اجلاس کنگره را به باکو منتقل کرد.

به علاوه هم ازبکستان و هم ترکمنستان به‌جای پان‌ترکیسم، بر ناسیونالیسم ازبکی و ترکمنی تأکید کرده و در پی اتحاد ترکمن‌ها و ازبک‌ها بوده اند تا ترک ها. این دو کشور روی هم رفته دیدگاه مثبتی نسبت به اجلاس نداشته‌اند (Salih, 2006). علاوه بر کنگره دوستی، برادری و همکاری، رهبران آسیای مرکزی نسبت به حضور در جلسه‌های اخیر انجمن بین پارلمانی کشورهای ترک زبان نیز تمایل چندانی نداشته‌اند. نخستین اجلاس این مجمع که با







تبلیغات گسترده رسانه‌های ترکیه و جمهوری آذربایجان همراه بود تنها با حضور قرقیزستان، قزاقستان، جمهوری آذربایجان و ترکیه تشکیل شد (Mcmahon. 2005). علاوه بر این، برخی از کشورهای آسیای مرکزی به ویژه ازبکستان بر سر فعالیت گروه های پان ترکی در آن کشور به شدت با ترکیه اختلاف پیدا کرده‌اند. بسیاری از فعالان جریان های پان‌ترکی در سال های دهه 1990 در ازبکستان دستگیر و زندانی شده و جریان ها و شبکه‌های خبری پان‌ترکی تبلیغات گسترده‌ای را علیه ازبکستان به‌راه انداختند.

**2. مخالفت با سیاست‌های فرهنگی ترکیه**

جلوه دیگر مخالفت کشورهای آسیای مرکزی با برنامه‌های پان‌ترکی و سیاست دولت ترکیه و جمهوری آذربایجان برای متحد ساختن کشورهای ترک زبان، عدم استقبال از سیاست های فرهنگی پان ترکی بوده است. با اینکه ترکیه در این کشورها به تأسیس مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها و تشکیل کلاس های ترکی استانبولی اقدام کرده است اما کشورهای آسیای مرکزی بر تقویت زبان‌های محلی ازبکی، ترکمن، قرقیزی و قزاق تأکید می‌کنند تا ایجاد زبان واحد ترکی مورد نظر آنکارا و باکو. این کشورها همچنین با پیشنهاد ترکیه برای تغییر الفباء از سرلیک (روسی) به لاتین چندان استقبال نکردند. از میان این کشورها تنها آذربایجان، ترکمنستان و ازبکستان الفبای لاتین را انتخاب کردند. اما با همه اینها این کشورها خط خود را با خط موجود لاتین در ترکیه سازگار نکرده‌اند.

مخالفت با تغییر خط علاوه بر کشورهای آسیای مرکزی در جمهوری آذربایجان نیز که بزرگترین حامی پان‌ترکیسم در دوره معاصر است، مشاهده شده است. در جمهوری آذربایجان نیز افکار عمومی و برخی جریان ها و نخبگان از سیاست های پان ترکی دولت باکو حمایت نکرده و با آن مخالفت کرده‌اند. ناخشنودی بسیاری از نخبگان مذکور از عدم حمایت ترکیه از باکو در جریان جنگ با ارمنستان در دهه 1990 و اقدامات اخیر ترکیه در نزدیکی به ارامنه در همین رابطه بوده است(Kardas, 2008). حتی برنامه‌های فرهنگی دولت باکو که نشان از همراهی نخبگان حاکم با سیاست‌های پان‌ترکی داشته است چندان با استقبال عمومی مواجه نشده است. برای نمونه می‌توان به مسأله تغییر الفبا از روسی به لاتین اشاره کرد که با اعتراض جریان های سیاسی و نخبگان فرهنگی و سیاسی در جمهوری آذربایجان مواجه شد. از جمله آنها می‌توان به اعتراض حزب سوسیال دمکرات وحزب استقلال ملی در جمهوری آذربایجان به سیاست تغییر الفبا در سال 1993 اشاره کرد. به نوشته یکی از پژوهشگران مطالعات ترکی، «تقریباً







تمامی احزاب طرفدار استقلال (از شوروی) به تغییر الفبا و رفتن به سوی الفبای لاتین و توصیف زبان آذری به عنوان زبان ترکی به اتفاق آراء اعتراض کرده‌اند.» (Turkistan Newsletter, 2005)اعتراض آنها این بوده است که زبان مرسوم در جمهوری آذربایجان تا سال 1936 ترکی نامیده می‌شد اما از آن زمان به بعد زبان آذربایجانی خوانده شد و این لقب نقش مهمی در برپایی دولت آذربایجان داشت (Azadliq, 1995). علاوه بر این بسیاری از شخصیت‌ها و جریان‌های مذهبی و پژوهشگران جمهوری آذربایجان به سیاست های پان‌ترکی دولت باکو که باعث رنجش ایران همسایه پر قدرت شد، و جمهوری آذربایجان را پیروی سیاست ها و پروژه‌های ترکیه ساخته است اعتراض دارند(همرنگ، 1384).

علاوه بر مسأله زبان و خط جلوه دیگر مخالفت کشورهای آسیای مرکزی با سیاست تاریخ نویسی دولت ترکیه برای جهان ترک بوده است. وزارت آموزش و پرورش ترکیه در اوایل دهه 1990 که تب و تاب آرمان‌های پان ترکی بسیار قوی بود، برنامه بلندپروازانه‌ای را برای تدوین و بازنویسی کتاب های تاریخی برای همه کشورهای آسیای مرکزی، جمهوری آذربایجان و ترکیه مطرح کرده بود. اما به دلیل عدم استقبال کشورهای آسیای مرکزی و تمایل آنها برای تأکید به تاریخ ملی و تجربه تاریخی خاص خود این وزارتخانه ناچار شد بسیاری از برنامه‌های خود را برای تدوین و نشر کتاب های تاریخی واحد برای جهان ترک کنار بگذارد (Minrow, 1997). کشورهای آسیای مرکزی همچنین بر سر واژه «ترک‌گرایی» نظرهای متفاوتی با ترکیه و محافل پان‌ترکی داشته(Enganli Behar, 1996, pp. 21-2) و گاه نسبت به کاربرد آن اکراه داشته‌اند. برای نمونه در سال 1995 بحث مهمی در ازبکستان درباره واژه ترکستان و کاربرد آن در مورد همه کشورهای آسیای مرکزی به راه افتاد. محافل دانشگاهی ازبکستان نظر خوبی درباره این واژه نداشته‌اند (Kerimov, 1995). ازبک‌ها همچنین نام «مرکز پژوهش های ترکستان»[1] را تغییر داده و «مرکز پژوهش‌های آسیای مرکزی»[2] خواندند.

### 3. نپذیرفتن کانال ترکیه برای ارتباط با غرب

کشورهای آسیای مرکزی همچنین با طرح اولیه ترکیه برای ارتباط با غرب از کانال آنکارا چندان سرسازش نداشته‌اند. گرچه در ابتدا برای خروج از انزوا و ورود به جهان و عرصه بین‌المللی با ترکیه همراهی کردند، اما بعدها ترجیح دادند بطور مستقیم با غرب (آمریکا و

[1] .Turkestan research Center
[2] .Central Asia Research Center







اروپا) و اسراییل رابطه برقرار کنند. این کشورها نیز خود به برقراری رابطه مستقیم با کشورهای آسیای مرکزی اقدام کرده‌اند. روابط گسترده اسراییل با آسیای مرکزی (ارس، 1378) و تماس‌های مستقیم آمریکا با کشورهای منطقه به‌ویژه پس از رویدادهای 11 سپتامبر و افغانستان طرح ترکیه را برای تبدیل کانال ارتباط با غرب تا حد زیادی تضعیف کرده است. گرچه ترکیه همچنان برای عضویت این کشورها به ناتو تلاش می‌کند اما چندان موفق نبوده و کشورهای غرب نیز نسبت به سیاست‌های ترکیه بدبین بوده‌اند(Weitz, 2006).

## ب- رشد ایدئولوژی‌های رقیب پان‌ترکیسم در آسیای مرکزی

یکی از عوامل عدم استقبال کشورها و مردم آسیای مرکزی از ایدئولوژی و آرمان پان‌ترکیسم و سیاست‌های دولت ترکیه برای اتحاد کشورهای ترک زبان، وجود ایدئولوژی‌های رقیب با پان‌ترکیسم در این منطقه بوده است. در این زمینه می‌توان از دو جریان ایدئولوژیک نام برد: نخست ناسیونالیسم محلی، دوم اسلام‌گرایی.

**1. ناسیونالیسم محلی در برابر پان‌ترکیسم**

حامیان و فعالان جریان پان‌ترکیسم در ترکیه و سایر نقاط به‌ویژه جمهوری آذربایجان که در ابتدا بر محور اعتقاد خود به محبوبیت پان‌ترکیسم و حمایت از مسأله اتحاد ترک های جهان در میان اقوام ترک زبان آسیای مرکزی، از پیروزی قریب الوقوع خود در پیوند کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز بر محور همبستگی و اتحاد ترک سخن می‌راندند، به تدریج با واقعیت تلخی مواجه شدند، که نه تنها همچون رقیب بلکه بتدریج به عنوان دشمن پان‌ترکیسم ظاهر شد. این جریان ایدئولوژیک ناسیونالیسم محلی بود که در هر یک از جمهوری‌های آسیای مرکزی عامل بسیج و حمایت سیاسی نخبگان حاکم شد. هریک از نخبگان حاکم در کشورهای منطقه برای تداوم اقتدار خود آرمان های سوسیالیستی پیشین را رها کرده و به‌جای گرایش به آرمان پان‌ترکی و اتحاد بر محور آن، به سوی خلق هویت‌های سیاسی جدید بر محور ناسیونالیسم قومی رفتند.

به‌این‌ترتیب بود که در همان سال های نیمه نخست دهه 1990 ناسیونالییسم قزاق، قرقیز، ازبک و ترکمن در برابر ایدئولوژی فراملی ـ پان‌ترکیسم قرار گرفتند. هریک از نخبگان سیاسی این کشورها نیز خود را در حکم قهرمانان و نجات‌دهندگان ملت خود و پدر ناسیونالیسم







محلی قلمداد می‌کردند. در این زمان بود که ترکمن باشی رهبر و پدر ترکمن‌های جهان و اسلام کریم اف پدر ازبک‌ها قرار گرفت. همین فرایند در میان قرقیزها و قزاق‌ها نیز قابل مشاهده است. علاوه بر این سیاست های ترکیه برای محور قراردادن آنکارا در بروز اتحاد و همبستگی ترکیه، نه تنها نخبگان سیاسی حاکم بلکه برخی از متفکران و حامیان پان‌ترکیسم محلی در این کشورها را با ترکیه بیگانه ساخت(Bokayeva, 2007).

قزاق‌ها، قرقیزها، ازبک‌ها و ترکمن‌ها از پذیرش ترکیه به عنوان برادر بزرگتر پرهیز داشتند. به‌این ترتیب اصولاً کشورهای آسیای مرکزی به مفهوم «ترکیسم» و ترک‌گرایی به تعبیری که ترکیه در نظر داشت به‌دیده مساعد نمی‌نگریستند، و دیدگاه های خود را در رابطه با ترک بودن مطرح می‌کردند(ولیدی طوغان، 1375).

**2. اسلام‌گرایی**

شاید بتوان اسلام‌گرایی را رقیب اصلی پان‌ترکیسم و حتی ناسیونالیسم محلی در آسیای مرکزی دانست. رشد سریع جنبش های اسلام‌گرایی چون نهضت اسلامی در تاجیکستان و حزب التحریر اسلامی یا نهضت اسلامی ازبکستان نشانگر وجود یک جریان رقیب بسیار قدرتمند فراملی در آسیای مرکزی بوده است. اصولاً باید به این نکته مهم اشاره کرد که اعتقادات دینی از آغاز از قرن بیستم تأثیر بسیار بیشتری بر افکار عمومی آسیای مرکزی داشته است تا جریان‌های ناسیونالیسم قومی ـ محلی یا ناسیونالیسم فرا ملی پان‌ترکیسم.

به همین دلیل بود که رهبران پان‌ترکیست ترک های جوان در سال‌های پس از جنگ جهانی اول بیشتر در پوشش اتحاد اسلامی و انگیزه‌های مذهبی به فعالیت های سیاسی پان‌ترکی در آسیای مرکزی مشغول بودند. مشارکت افرادی چون انور پاشا در نهضت باسماچی در همین ارتباط بود. امروز نیز این مسئله بسیار آشکار است به گونه‌ای که برخی ایجاد دولت های اسلامی و یا یک دولت اسلامی یکپارچه در آسیای مرکزی را جایگزین واقع‌گرایانه‌تری به جای پان ترکیسم می‌دانند. قدرت برخی از این جنبش های اسلامی همچون حزب التحریر اسلامی و یا نهضت اسلامی ازبکستان به قدری بوده است که پایه‌های رژیم‌های ازبکستان را به لرزه درآورد (ارس و کاها، 1381، صص 83-59). قیام مسلحانه نهضت اسلامی ازبکستان در آذربایجان در سال‌های اخیر نمونه عمده قدرت گروه‌های اسلام‌گرا بوده است.

قدرت اسلام‌گرایی به عنوان رقیب اصلی پان‌ترکیسم در خود ترکیه نیز قابل مشاهده است. در حالی که حزب اصلی پان ترکی در ترکیه یعنی حزب حرکت ملی قدرت خود را از داشتن





چند کرسی در پارلمان فراتر نبرده است، گروه های اسلام‌گرای ترکیه همچون حزب رفاه در 1996 و حزب عدالت وتوسعه در 2002 قدرت را به تنهایی بدست آورده‌اند. محافل پان‌ترکی چون حزب حرکت ملی و رهبر آن دولت باغچیلی هیچگاه محبوبیت عمده‌ای نه در ترکیه و نه درکشورهای آسیای مرکزی پیدا نکرده‌اند.

این در حالی است که گروه ها و نهضت‌های اسلام‌گرای ترکیه همچون فتح‌الها گولن از محبوبیت فراوانی هم در ترکیه و هم در آسیای مرکزی برخوردار است و فعالیت های خیریه او در جمهوری‌های آسیای مرکزی زبانزد همه شده و نوشته‌های زیاد پیرامون اندیشه‌ها وفعالیت‌های او در داخل و خارج ترکیه انتشار یافته است (Balci, 2002). به نظر می‌آید که افرادی چون گولن یا طاهر یولداش رهبر جنبش اسلامی ازبکستان و یا جمعه نمنگانی رئیس شاخه نظامی جنبش محبوبیت بیشتری از دولت باغچیلی دارند. در واقع امروز کشورهای آسیای مرکزی شاهد مبارزات دو جریان رقیب یکدیگر یعنی ناسیونالیست‌های محلی و اسلام‌گرایان هستند(Cheterian, 2005) تا شاهد موفقیت‌های جریان‌های حاشیه‌ای پان‌ترکی.

## ج- رقیب‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ترکیه

سومین عامل مهمی که در برابر آرمان های پان ترکی در آسیای مرکزی سد ایجاد کرده است وجود قدرت های رقیب منطقه‌ای و جهانی برای ترکیه است. ترکیه پس از استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی و به‌دنبال آغاز نخستین گردهمایی‌های رهبران این کشورها در کنگره دوستی، برادری و همکاری کشورهای ترک زبان، حساسیت بسیاری از قدرت های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را برانگیخت. از میان قدرت های منطقه‌ای می‌توان به ایران اشاره کرد که به نوشته بسیاری از پژوهشگران رقبای اصلی بر سر کسب نفوذ در منطقه هستند و در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با یکدیگر رقابت می‌کنند(Efegil, 2003).

از آنجا که ایدئولوژی پان‌ترکیسم دارای جنبه‌های الحاق‌گرایانه و ضد ایرانی است، ایران به هرگونه برنامه‌های عملی ترکیه برای نزدیکی به منطقه حساس است و در صورت لزوم مانع آن می‌شود. مخالفت شدید ایران با طرح واگذاری منطقه قره‌باغ به ارمنستان و گرفتن ناحیه جنوبی ارمنستان هم مرز ایران برای جمهوری آذربایجان از آن جمله بوده است. با این همه ایران نیز به دلیل پی‌گیری سیاست های اسلام‌گرایانه عامل نگرانی کشورهای منطقه شده و

به‌علاوه مخالفت آمریکا و غرب با هرگونه نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه اطراف دریای خزر، قدرت رقابت ایران با ترکیه را کم کرده است.

در کنار ایران کشورهای دیگری همچون پاکستان و عربستان سعودی و حتی هند برای نفوذ در آسیای مرکزی با ترکیه رقابت می‌کنند. عربستان سعودی به‌ویژه تلاش می‌کند از بعد مذهبی به منطقه آسیای مرکزی نفوذ کند و رشد رادیکالیسم اسلامی افراطی در این منطقه تا حدی نشانه نفوذ عربستان و مکتب وهابی‌گری است (Rashid, 2001). هند و پاکستان نیز به همین‌گونه برای نفوذ اقتصادی و فرهنگی در آسیای مرکزی تلاش می‌کنند و برخی تحلیل‌گران حمایت پاکستان از طالبان در افغانستان را در راستای همین سیاست راه‌یابی به آسیای مرکزی تحلیل کرده‌اند(Farhadian, 2009). هندوستان نیز با توجه به نفوذ فرهنگی در آسیای مرکزی از دوران کمونیستی به بعد و با توجه به اینکه بتدریج به یک قدرت منطقه‌ای و صنعتی نیز تبدیل می‌شود، می‌تواند برای ترکیه رقیب قدرتمندی محسوب شود. نفوذ گسترده فرهنگ، موسیقی و سینمای هند در آسیای مرکزی بسیار فراتر از نفوذ هنر و سینمای ترکیه است.

با این همه رقبای اصلی‌تر ترکیه در آسیای مرکزی، روسیه و چین هستند. نفوذ گسترده روسیه بر کشورهای آسیای مرکزی به لحاظ نظامی و فرهنگی و وجود جمعیت روس زبان در تمامی این جمهوری‌ها باعث شده است تا رهبران آنها نگرانی روسیه و ناخشنودی آن از نفوذ ترکیه و غرب را در میان این کشورها مورد توجه قرار دهند و روابط خود با مسکو را همچنان محکم نگهدارند. روسیه همیشه تحولات مربوط به تلاش های ترکیه برای نزدیکی به آسیای مرکزی و به‌ویژه برنامه‌های دارای رنگ و بوی پان‌ترکی آن در برپایی نشست‌های سران این کشورها را با نگرانی دنبال می‌کرده است.

همین باعث شده است تا برخی تحلیل‌گران روسی به مسکو درباره جاه‌طلبی‌های ژئوپلیتیک رو به رشد ترکیه در آسیای مرکزی هشدار دهند (احمدی، 1377). روسیه که از دوران کمونیستی و پیش از آن نسبت به گسترش آرمان های پان‌ترکی در آسیای مرکزی و قفقاز حساس بوده است (Torbakov, 2006)، حضور ترکیه را بیشتر در راستای حضور غرب و آمریکا تفسیر می‌کند. تمایل ترکیه به عنصر کنترل کشورهای آسیای مرکزی نیز عامل اصلی نگرانی روسیه و هشدارهای آن به باکو و استانبول بوده است.

در کنار روسیه می‌بایست به نفوذ بسیار گسترده چین به لحاظ اقتصادی و سیاسی در آسیای مرکزی اشاره کرد که برخی آن را بزرگترین رقیب ترکیه می‌خوانند. حساسیت چین







نسبت به پان‌ترکیسم و به‌ویژه حمایت های جریان های پان‌ترکی از جنبش جدایی‌خواهانه مسلمانان ترک تبار شرق چین درسین کیانگ و یا اویغورها، سال ها است که باعث ناخشنودی چین از ترکیه و پان‌ترکیست‌ها بوده است. بدیهی است که چین برای تأمین امنیت ملی خود از نفوذ اقتصادی خود در آسیای مرکزی به منظور خنثی سازی پروژه‌های پان‌ترکی استفاده خواهد کرد. حضور گسترده چین در آسیای مرکزی به‌ویژه پس از شکل‌گیری پیمان شانگهای که کشورهای آسیای مرکزی نیز به همراه ایران در آن عضویت دارند، نشانه حساسیت چین به حضور ترکیه و پی‌گیری احتمالی آرمان‌های پان‌ترکی بوده است.

در نهایت می‌بایست از غرب یعنی ایالات‌متحده و اتحادیه اروپا نیز به عنوان رقیب و موانع مهم پیشرفت پان‌ترکیسم و اتحاد کشورهای ترک زبان اشاره کرد. اصولاً محافل و نظریه‌پردازان پان‌ترکیست همیشه از حساسیت غرب نسبت به ایدئولوژی جاه‌طلبانه و الحاق‌گرایانه پان‌ترکیسم نگران بوده و به گروه های پان‌ترکیست در رابطه با احتمال اقدام ه‌ای غرب برای جلوگیری از نفوذ پان‌ترکیسم و به‌ویژه نفوذ دولت ترکیه هشدار داده و آنها را به در پیش گرفتن احتیاط توصیه کرده‌اند(زیان بدرالدین، 1385، صص 4-371).

غرب نیز همانند روسیه در نهایت پان‌ترکیسم را نوعی ایدئولوژی فاشیستی و افراطی می‌داند و در برابر هرگونه تمایل الحاق‌گرایانه آن و ایجاد وحدت احتمالی کشورهای ترک زبان واکنش نشان خواهد داد. تلاش های گسترده آمریکا برای حضور مستقیم در آسیای مرکزی و جمهوری آذربایجان را باید در همین راستا با هدف کم کردن نفوذ ترکیه تعبیر کرد. اسراییل نیز گرچه از ابزار ترکیه برای نزدیکی به این جمهوری‌ها به‌ویژه جمهوری آذربایجان استفاده کرده است(World Tribune, 2004) ، اما در نهایت سیاست و روش مستقل خود را برای حضور در منطقه در پیش گرفته است. با توجه به حضور مستقیم آمریکا در آسیای مرکزی، نظریه کانال ترکیه سودمندی خود را از دست داده است.

اتحادیه اروپا نیز به همین‌گونه نگرانی‌های خود را نسبت به اهداف ترکیه در آسیای مرکزی بیان کرده و با طرح ها و اقدام‌های دارای رنگ و بوی پان‌ترکی آنکارا در منطقه مخالفت کرده است. تلاش های ترکیه برای عضویت در اتحادیه اروپا نیز باعث شده است تا دیدگاه های اتحادیه نسبت به سیاست های آنکارا در آسیای مرکزی و قفقاز برای نخبگان سیاسی و دولت ترکیه مهم قلمداد شود.







برای نمونه می‌توان به انتقاد اتحادیه اروپا از اقدام اخیر ترکیه برای لغو ویزا جهت بازدید مسافران آسیای مرکزی از ترکیه اشاره کرد. براساس این تصمیم ساکنان آسیای مرکزی برای سفرهای کمتر از سی روز به ترکیه نیازی به گرفتن ویزا ندارند. اتحادیه اروپا که خواستار هماهنگی میان سیاست های صدور ویزا در کشورهای عضو خود است این حرکت ترکیه را مورد انتقاد قرار داده و در بررسی عضویت آن در اتحادیه موثر دانسته است (Worldbulletin, 2008).

## د- تردید درباره موفقیت پان‌ترکیسم: ترکیه بر سر دو راهی

سرانجام چهارمین مانع مهم پیشرفت پان‌ترکیسم در آسیای مرکزی را باید در سیاست های خود دولت ترکیه جستجو کرد. وجود سه عامل مورد بحث به‌ویژه حساسیت غرب و کشورهای منطقه به برنامه‌های ترکیه در آسیای مرکزی از یکسو و ناتوانی اقتصادی ترکیه در پیشبرد پروژه پان‌ترکیسم در منطقه از سوی دیگر و در نهایت عدم موفقیت آرمان های پان‌ترکی در آسیای مرکزی باعث شده است تا احزاب سیاسی و رهبران ترکیه اصولاً نسبت به سیاست‌های پان‌ترکی و احتمال موفقیت آنها ابراز تردید کنند.

این نکته به‌ویژه به سیاست ترکیه به پیوستن به اتحادیه اروپا مربوط است. ترکیه بیشترین تلاش خود را متوجه سیاست خارجی غرب محور کرده است تا سیاست خارجی شرق محور و مبتنی بر جهان ترک. اظهار نظر برخی تحلیل‌گران ترک در رابطه با عدم موفقیت مورد نظر طرح‌های ترکیه در آسیای مرکزی از همین مسأله ناشی می‌شود (Aras, 2008). شاید در راستای همین سیاست واقع‌گرایانه بوده است که ترکیه در سال های اخیر سعی کرده است تا روابط خود را با روسیه، ایران و این اواخر ارمنستان بهبود بخشد. این ابتکارها عامل نارضایتی محافل و جریان های پان ترکی در ترکیه و جمهوری آذربایجان شده است. روسیه به عنوان صادر کننده اصلی انرژی به ترکیه از این ابزار برای اعمال نفوذ بر مقامات آنکارا بهره گرفته است.

روی کار آمدن گروه های اسلام‌گرا در ترکیه نیز عامل واقع‌گرایی بیشتر ترکیه و رفتن به سوی روسیه شده است. این روابط به‌ویژه در زمینه‌های اقتصادی چشمگیر بوده است. به‌گونه‌ای که روسیه با داشتن حجم تجارت 15 میلیارد دلاری با ترکیه در سال 2005 به دومین شریک تجاری ترکیه پس از آلمان تبدیل شده است.







پیش از آمدن اسلام‌گرایان نیز در جریان سفر ولادیمیر پوتین به ترکیه در دسامبر 2004 شش قرارداد و توافق همکاری میان دو کشور در زمینه‌های انرژی، امور مالی و امنیتی امضاء شد(Weitz, 2006, p. 3). بدیهی است که نزدیکی به کشورهایی چون روسیه، ارمنستان و ایران که از نظر پان‌ترکیست‌ها در آنکارا و باکو دشمنان اصلی ملت ترک می‌باشند، باعث سرخوردگی جریان های پان ترکی شده است. علاوه بر این نزدیکی ترکیه به روسیه و ایران نگرانی غرب و به‌ویژه ایالات متحده را نیز برانگیخته است(Turkish Press, 2007).

## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

پان‌ترکیسم نیز همانند بسیاری دیگر از ایدئولوژی پان در زمره ناسیونالیسم رمانتیک قرار می‌گیرد که در جوامع گوناگون از طرف گروه کوچکی از جریان های سیاسی دنبال می‌شود. با این همه در مقایسه میان پان‌ترکیسم با سایر ایدئولوژی‌های پان نظیر پان اسلاویسم، پان‌عربیسم، پان‌یهودیسم (صهیونیسم) یا پان ایرانیسم، ایدئولوژی پان‌ترکیسم از شدت بسیار بیشتری از رمانتیک‌گرایی آرمان‌گرایانه برخورداراست و دامنه رویاهایش برای ایجاد یک امپراطوری جدید ترک از شرق چین تا شرق اروپا، از گستره سرزمینی همه ناسیونالیسم‌های رمانتیک معاصر فراتر می‌رود. به دلیل پان‌ترکیسم در تمامی مراحل عملی خود با شکست و ناکامی مواجه شده است. در دوره ترک های جوان این رویا باعث انحراف سیاست‌های امپراطوری شد و آن را به فروپاشی کشاند و در دوره پس از فروپاشی شوروی نیز طرفداران آن را با مشکلات فراوان مواجه کرد.

در این پژوهش که بر تبدیل پان‌ترکیسم به بخشی از سیاست‌خارجی ترکیه امروز تمرکز کرده است، به اقدام های گوناگون سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ترکیه و جریان های پان‌ترکی برای ایجاد اتحاد و همبستگی میان کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و جمهوری آذربایجان پرداختیم. با این همه بر سر راه سیاست‌خارجی مبتنی بر دنیای ترک (ترک‌دنیا) یا پان‌ترکیسم موانع گسترده‌ای وجود دارد که آنها را یکایک مورد بررسی قرار دادیم. عدم استقبال کشورهای آسیای مرکزی از ابتکارهای و بلندپروازی های ترکیه در بهره گرفتن از نقش برادر بزرگ تر در اتحاد میان کشورهای ترک زبان، وجود ایدئولوژی های رقیب در داخل و خارج ترکیه که اقتدار و پایگاه مردمی پان‌ترکیسم را با چالش اساسی مواجه می‌سازند (به‌ویژه







اسلام‌گرایی و ناسیونالیسم محلی)، و رقابت‌های گسترده با حضور ترکیه در آسیای مرکزی از سوی کشورهایی چون ایران، چین، روسیه و حتی خود غرب و سرانجام سرخوردگی خود ترکیه و قرار گرفتن بر سر دو راهی انتخاب سیاست خارجی مبتنی بر پیوستن به اتحادیه اروپا یا رفتن به سوی اتحاد جهان ترک مهمترین این موانع بود.

در این پژوهش تأکید شده است که گرچه ترکیه هیچگاه به طور رسمی سیاست های پان‌ترکی را به عنوان سیاست خارجی خود اعلام نکرده و امروزه نیز به دلیل ضعف اقتصادی و مشکلات دیگر ناشی از وجود موانع گوناگون بیشتر به سوی سیاست غرب محور یعنی پیوستن به اتحادیه اروپا متمایل است، اما با توجه به جذبه ایدئولوژی پان ترکی و سهولت تبدیل آن به ابزار کسب قدرت ملی و منطقه‌ای و با توجه به فعال بودن جریان های پان‌ترکی در ترکیه و جمهوری آذربایجان و تداوم تشکیل نشست‌های سالیانه سران کشورهای ترک زبان و روسای پارلمانی آنها و نیز ابتکارهای باکو در تشکیل کنگره‌های آذربایجانی‌های جهان، ایران نباید چالش برآمده ناشی از این ایدئولوژی الحاق‌گرایانه را نادیده بگیرد. ضرورت توجه به منافع ملی ایران در بیرون از مرزها و نیز دخالت‌های جریان های پان‌ترکی باکو و گاه ترکیه در تشویق گرایش های مشابه در میان برخی محافل کوچک آذری‌های ایران، دولت و جامعه روشنفکری و علمی ایران را بر آن می دارد تا این پدیده و تحرک های آن را به دقت تحت نظر بگیرند و تهدید علیه منافع ملی کشور را هر چند کوچک از دید پنهان ندارند. ازآنجا که گسترش پان‌ترکیسم در منطقه بیش از هر کشوری منافع ایران را تهدید می‌کند، بردولت و نخبگان فکری و سیاسی ایران است تا از چالش‌های بالفعل و بالقوه این پدیده غافل نباشد.

## منابع و ماخذ

### الف- فارسی


1. احمدی، حمید(مرداد و شهریور 1377)، "طالبان: ریشه‌ها، علل ظهور و عوامل رشد"، **اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، شماره 132ـ131.
2. ارس، بولنت و عمر کاها(زمستان 1381)، "جنبش اسلامی لیبرالی در ترکیه: اندیشه های فتح الله گولن" ، ترجمه سید اسدالله اطهری، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره 32.
3. ارس، بولنت(1378)، " استراتژی اسرائیل در جمهوری آذربایجان و آسیای میانه "، ترجمه حمید احمدی، **فصلنامه مطالعات خاور میانه**، شماره 2.





4. زیان بدرالدین، صابر(1385)، "پان‌ترکیسم؛ گذشته، حال و آینده آن»، لاندو، جیکوب، **پان‌ترکیسم: یک قرن در تکاپوی الحاق‌گری**، ترجمه حمید احمدی تهران: نشر نی.

5. زیبا کلام، صادق( 1380)، "اسلام، ناسیونالیسم و اصول گرایی در جهان عرب "، **فصلنامه مطالعات خاور میانه**، شماره 25.

6. گوگالپ، ضیا(1351)، "اندیشه‌های ضیاکوگ آلپ در بحث تمدن شرق و غرب و تعلق ترکها به تمدن غربی " در: **ناسیونالیسم ترک و تمدن باختر** ، ترجمه فریدون بازرگان، تهران: موسسه فرهنگی منطقه ای.

7. لاندو، جیکوب (1385)، **پان‌ترکیسم: یک قرن در تکاپوی الحاق‌گری**، ترجمه حمید احمدی تهران: نشر نی.

8. ولیدی طوغان، زکی(1375) ، **قیام باسماچیان**، ترجمه علی کاتبی، تهران: بنیاد دائره المعارف اسلامی.

9. همرنگ، ناصر( 1384)، **از بادکوبه و چیزهای دیگر، یادداشتهای سفر به جمهوری آذربایجان** ، تبریز: جمعیت وطن.

**ب- انگلیسی**

1.Bokayeva, Aigul(2007), **Pan Turkism in Kazakhstan**, Kazakhstan: Karaganda State University.

2.Daly, John. C.K.(2007), "Pan-Turkism Takes Step Forward in Eurasia", Eurasia **Daily Monitor**, Vol.5, No. 39

3.Erganli Behar, Busra(1996), "Turkism in Turkey and Azerbayjan in 1990s", **Eurasian Studies**. Vol. 3. No.3.

4.Esfandiari, Golnanz (), "Iran, Turkey Struggle to Influence Central Asian Region", available at: http://payvand.com/news/05/0ct/1217.html.

5.Farhadian, Ali Akbar (2009), "Uzbekistan to Lead Anti-Fundamentalist Drive in Central Asia", available at: http://www.iran-press service.com/articles/karimov.html.

6.Kardas, Saban(2008), Turkey Pushes for Closer Political Ties Within the Turkish-7.Speaking World", **Euroasiian Daily Monitor**, Vol. 5. Issue. 225.

8.Kerimov, Islam(1995), Turkistan Our Commmon Home,(Tshkint,)

9.Mamedli, Natik (2003), "Integration Issues at Summits of the Turkic Spaking States, CA&CC Press.

10.Mcmahon, Robert (1 Julay, 2005), "Uzbekistan: Opposition Figure Appeals For Democartization Aid", **Turkistan Newletter**.

11.**Radio Free Europe Radioliberty**, Turkei-Speaking Countries to Hold Summit in Baku, available at: http://www.rferl.org/articleprintview.

12.Silkroacl Studies Program (2007), "What Future does Turkey have in Central Asia and Caucasus?", **Central Asia-Caucasus Institute**, available at: http://www. Silkroadstudies.org/news/ inside/forum/ CACI_2007_1119.html.







13.**Silkroacl Studies Program**(2007), "What Future does Turkey have in Central Asia and Caucasus?", available at: Central Asia-Caucasus Institute, available at: http://www. Silkroadstudies.org/news/ inside/forum/ CACI_2007_1119.html.
14.Today zaman, "Erdogan Proposes Union of Turkish-Speaking States, available at: http:www.worlbulletin.net
15.Turkey Implements Non-Visa Policy in Central Asia, http://www.worldbulletin.net/net.
16.Weitz, Richard (Summer 2006), "Toward a New Turkey-NATO Partnership in Central Asia", **Turkish Policy Quarterly**, Vol. 5. No. 2.
17.Weitz, Richard(Summer 2006), "Toward a New Turkey-Nato Central Asia", **Turkish Policy Quarterly**, Vol .5, No. 2
18.Dilimiz Varligimizdir," Azadliq (2 May, 1995), Cited in Ibid
19.Minrow, Gareth M. (July 1997), "Turkey and the Newly Independent States of Central Asia and the Transcancasus", **Meria Journal**, Vol.1, No.2.
20.Rashid, Ahmed(April 2001), The fires of faith in Central Asia, World Policy Journal.
21.Balci, Bayram(11 April, 2002), "Central Asia: Fetullah Gulen's Missionary Schools", **ISLM News Latter**.
22.Efegil, Ertan(April 2003), "Iran nad Turkey in Central Asia: Opportunities for Rapproachment in the Post-War Era", **Journal of Third World Studies**.
23. Saidazimova, Gulnoza (10 October, 2004), "Uzbekistan: Detentions Highlight Ongoing Crackdown in Andijon".
24.Cheterian, Vicken(March 2005), "Torn between Nationalists and Islamist: Central Asia'a five Fragile States", **Le Monde Diplomatique**.
25.Turkistan Newsletter (Tue, 28 Jun 2005), Uzbakistan: Fear of Emminet Executions".
26.Salih, Muhmmad(20 Jan, 2006), "Prospects for Political and Economic Change in Uzbekistan", **Turkistan Newslatter**.
27.Torbakov, Igor(22 September 2006), "Russian Pudits Wary of Ankara's Revived Geopolitical Ambitions in Euroasia", **Euroasia Daily Monitor**, Vol. 3. Issue.175.
28.**Kazinform official News Agency** (June 13, 2007),"Turkey-Kazkhastan Cooperation in Language".
29.**Turkish Press** (11/20/2007), Turkey's Influence in Central Asia Disscussed in Washington",
30.Bulent Aras(18 May 2008), "Turkish Policy toward Central Asia", **Turkish Weekly**.
31.Kardas, Saban (Nov 23, 2008), "Turkey Pushes for Closer Political Ties within the Turkie-Speaking World", **Eurasia Daily Monitor**, Vol.5, No. 225.
32.Anirova, K. (April 15, 2009), Second Summit of Head of Parliaments of Turking-Speaking States to be Held in Baku in Autumn", **Trend News**.
33.Israel, Turkey Plan Joint Weapons Deals for Azerbaijan"(Feb 2, 2004), Available at: World Tribune.co





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال سوم، شماره **6**، بهار و تابستان **1389**، صفحات **40**-**19**

# توسعه اجتماعی کشورهای آسیای مرکزی؛ یک مقایسه آماری

**دکتر داود رضائی اسکندری***

**دکترای روابط بین الملل از دانشگاه تهران**

(تاریخ دریافت: 1388/4/15- تاریخ تصویب 89/1/22)

## چکیده

توزیع متناسب منابع بین بخشهای مختلف جامعه و توجه به توسعه اجتماعی به معنی فراهم آوردن امکانات اولیه آموزشی و بهداشتی جوامع، در دراز مدت تأثیر زیادی در توسعه کشورها داردبیشتر کشورهای در حال توسعه که به‌مراحل بالای توسعه اقتصادی رسیده‌اند نیز در مراحل اولیه توسعه خود به توسعه اجتماعی توجه ویژه‌ای داشته‌اند. در این مقاله تلاش شده است تا ساختار اجتماعی پنج کشور آسیای مرکزی بهصورت تطبیقی مورد بررسی قرار گیرد. با این هدف رشد و توسعه بخش‌های بهداشت، آموزش و درصد هزینه‌هایی را که دولت در این حوزهها داشته و همچنین برابری جنسیتی به‌طور تطبیقی بررسی شده است. شاخص‌های توسعه اجتماعی کشورهای منطقه در دو بخش آموزش و بهداشت مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. از نظر آموزشی، شاخص‌هایی چون وضعیت سواد، ثبت‌نام در دوره‌های مختلف ابتدایی، متوسطه و پایانی و برابری جنسیتی در جامعه مورد بررسی قرار گرفته است. از نظر ساختار بهداشتی نیز مقایسه جایگاه این کشورها با استفاده از شاخص‌هایی چون امید به زندگی، میزان مرگ و میر کودکان، مادران، دسترسی به آب بهداشتی سالم و دسترسی به تسهیلات بهداشتی صورت گرفته است.

**کلید واژه‌ها**

آسیای مرکزی، آموزش، بهداشت، سواد، ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان، قزاقستان

* Email: d.rezaee@yahoo.com







**مقدمه**

پس از چندین دهه بحث در خصوص اولویت‌های توسعه، امروزه تقریبا این اتفاق نظر در بین اندیشمندان علوم اجتماعی به‌وجود آمده است که برای دستیابی به توسعه پایدار توجه به همه ابعاد توسعه از جمله توسعه اجتماعی و سیاسی در کنار توجه به توسعه اقتصادی ضروری است. توجه به توسعه اجتماعی در دراز مدت تأثیر زیادی در توسعه کشورها دارد. بیشتر کشورهای در حال توسعه که به مراحل بالای توسعه اقتصادی رسیده اند نیز در مراحل اولیه توسعه خود به توسعه اجتماعی به معنی فراهم آوردن امکانات اولیه آموزشی و بهداشتی توجه ویژه‌ای داشته اند.

امروزه نیروی انسانی، و نه منابع و ذخایر طبیعی و معدنی، سرمایه واقعی و اصلی هرکشوری است و انسان به‌عنوان زیربنای توسعه در نظر گرفته می‌شود. بدیهی است که داشتن مردمی سالم از نظر روحی، جسمی و توانمند از نظر آموزشی، سطح بهره‌وری، کارایی توانمندی نیروی کار کشور را افزایش می‌دهد و به توسعه سریع‌تر اقتصاد کشور کمک می‌کند. این موضوع در روند تاریخی تغییرات راهبردهای توسعه نیز مورد تأیید قرار گرفته است. از جمله رهیافت توسعه انسانی که از اوایل دهه 1990 در سازمان ملل و برنامه عمران ملل متحد مورد پذیرش قرار گرفت، توجه ویژه‌ای به توسعه اجتماعی داشته است. برنامه عمران ملل متحد، توسعه انسانی را "فرایند گسترش انتخاب‌های افراد " تعریف می‌کند که مهم‌ترین آنها رسیدن به یک زندگی طولانی سالم، آموزش دیده و بهره‌مندی از استانداردهای شایسته زندگی است. اگر این انتخاب اساسی فراهم نباشد بسیاری از فرصت‌های دیگر نیز غیرقابل دسترس می‌مانند"(UNDP, 1990, p. 10). توجه به توسعه اجتماعی در شاخص توسعه انسانی (شامل سه شاخص آموزش، امید به زندگی و رشد اقتصادی) نیز قابل مشاهده است. دو شاخص از سه شاخص تعیین شده مربوط به توسعه اجتماعی است.

در این مقاله تلاش خواهد شد تا وضعیت توسعه اجتماعی کشورهای آسیای مرکزی به‌صورت مقایسه‌ای مورد بررسی قرار گیرد و به این سؤال که وضعیت توسعه اجتماعی در هر یک از کشورهای منطقه به‌چه‌صورت است و کدام کشور موقعیت بهتری در سطح منطقه دارد، پاسخ داده شود. آنچه که از توسعه اجتماعی در این مقاله مورد نظر است توسعه بخش‌های







آموزش و بهداشت است. از نظر آموزشی، شاخص‌هایی چون وضعیت سواد جامعه، ثبت نام در دوره‌های مختلف تحصیلی و برابری جنسیتی مورد بررسی قرار می‌گیرند. از نظر بهداشتی نیز به مقایسه جایگاه این کشورها با استفاده از شاخص‌هایی چون امید به زندگی، مرگ و میر کودکان، مادران، دسترسی به آب بهداشتی سالم و تسهیلات بهداشتی خواهیم پرداخت. در این بررسی علاوه بر مقایسه وضعیت مطلق کشورها در یک زمان مشخص، سیر تاریخی تغییرات نسبت به هر شاخص در دوره زمانی 2007– 2000 نیز مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. ضمن اینکه آمار مربوط به سال 1991 به‌عنوان اولین سال استقلال این کشورها نیز ذکر شده است تا سیر تحول تاریخی توسعه اجتماعی این کشورها در این مدت بهتر نشان داده شود.

## شاخص‌های توسعه آموزشی

آموزش به‌عنوان یکی از ابعاد مهم توسعه اجتماعی در هر کشور از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. تجربه نشان داده است، کشورهایی که سرمایه گذاری بیشتری در آموزش داشته اند در دراز مدت بازگشت این سرمایه گذاری چندین برابر بوده و بر دیگر ابعاد توسعه از جمله توسعه اقتصادی اثرات مثبت بسیاری داشته است. به همین دلیل در این بخش به شاخص‌های آموزشی کشورهای مورد نظر از جمله نسبت باسوادی بزرگسالان، نسبت دانش آموز به معلم در دوره ابتدایی، میزان خالص ثبت نام در مدرسه برای کل پسران و دختران مورد بررسی قرار می‌گیرند.

### الف– هزینه‌های عمومی در بخش آموزش

میزان هزینه‌های دولت در بخش آموزش می‌تواند نشان دهنده نگاه دولت به آموزش و اولویت آن برای هر کشور باشد. جدول شماره 1 میزان هزینه‌های دولت‌های آسیای مرکزی در بخش آموزش را به‌عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی، درصدی از کل هزینه‌های دولتی و همچنین توزیع این هزینه در دوره‌های مختلف آموزشی را نشان می‌دهد. جدول نشان می‌دهد که قرقیزستان و تاجیکستان در دوره 2005–2002 بیشترین هزینه‌های عمومی در آموزش را در سطح منطقه داشته و از نظر سهم آموزش از کل هزینه‌های دولتی نیز این دو کشور بیشترین







هزینه را داشته‌اند. قزاقستان در جایگاه سوم قرار داشته است. از نظر توزیع منابع مالی در بخش آموزش نیز بیشترین منابع و هزینه‌ها را در بخش راهنمایی هزینه کرده‌اند. البته آمار دیگر کشورهای منطقه در دسترس نیست.

**جدول شماره 1: هزینه های عمومی در بخش آموزش** [1]

| | هزینه عمومی در بخش آموزش طبق سطح (به عنوان ٪ از کل هزینه‌های عمومی درآموزش) | | | | | | هزینه‌های عمومی در بخش آموزش | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | ابتدایی و پیش دبستانی | | راهنمایی | | پایانی | | ٪ از کل هزینه های دولت | | ٪ از GDP | |
| سال / کشور | 1991 | 2002–2005 | 1991 | 2002–2005 | 1991 | 2002–2005 | 1991 | 2002–2005 | 1991 | 2002–2005 |
| ازبکستان | ... | ... | ... | ... | ... | ... | 17.8 | ... | 9.4 | ... |
| تاجیکستان | ... | 31 | ... | 54 | ... | 20 | 24.4 | 18.0 | 9.1 | 3.5 |
| ترکمنستان | ... | ... | ... | ... | ... | ... | 19.7 | .. | 3.9 | ... |
| قرقیزستان | ... | 23 | ... | 46 | ... | 19 | 22.7 | 18.6 | 6.0 | 4.4 |
| قزاقستان | ... | ... | ... | ... | ... | ... | 19.1 | 12.1 | 3.9 | 2.3 |

Source: World Bank, 2009.

**ب- وضعیت سواد**

سواد از جمله شاخص‌های مهم توسعه اجتماعی است. در گزارش‌های توسعه انسانی سازمان ملل، باسوادی به‌عنوان یکی از سه شاخص ارزیابی سطح توسعه هر کشور در نظر گرفته شده است. تضمین این نکته که کودکان در هر کجا، پسر و دختر به‌طور یکسان تا سال

---

1. آمار و ارقام استفاده شده در جداول3-1 و 6 از گزارش برنامه عمران ملل متحد اخذ شده است و ارقام استفاده شده در تمامی جداول دیگر این مقاله از وب سایت بانک جهانی گرفته شده اند. این آمار از طریق آدرس اینترنتی ذیل نیز قابل دسترسی می باشند: http://ddp-ext.worldbank.org/ext/DDPQQ/member.do?method=getMembers (12 February 2009).







2015 دوره آموزشی ابتدایی را بگذرانند یکی از "اهداف توسعه هزاره "[1] سازمان ملل هم هست[2]. همان‌طور که جدول زیر نشان می‌دهد اطلاعات ثبت نام دوره راهنمایی در این مدت فقط برای قزاقستان 92 درصد و قرقیزستان 80 درصد بوده است. با این وجود درصد باسوادی جوانان در سن 24-15 که یکی از اهداف توسعه هزاره نیز بوده است در همه کشورهای منطقه بیش از 99/5 درصد بوده است که تقریبا به سطح سواد کامل دست یافته‌اند. میانگین سواد بزرگسالان نیز تقریبا بیش از99 درصد بوده است. هر چند که آمار ازبکستان در دسترس نیست.

**جدول شماره 2: وضعیت سواد و ثبت نام در دوره های آموزشی**

| شاخص | باسوادی بزرگسالان (٪ از جمعیت داری سن 15 سال و بالاتر) | | باسوادی جوانان (٪ از جمعیت در سن 24-15) | | ثبت نام راهنمایی (٪) | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| سال / کشور | 1994-1985 | 1995-2005 | 1985-1994 | 1995-2005 | 1991 | 2005 |
| ازبکستان | ... | ... | ... | ... | ... | ... |
| تاجیکستان | 97.7 | 99.5 | 99.7 | 99.8 | ... | ... |
| ترکمنستان | ... | 98.8 | ... | 99.8 | ... | ... |
| قرقیزستان | ... | 98.7 | ... | 99.7 | ... | 80 |
| قزاقستان | 97.5 | 99.5 | 99.7 | 99.8 | ... | 92 |

Source: UNDP, 2007, pp. 270-271.

1. Millennium Development Goals

2. "اهداف توسعه هزاره"مجموعه‌ای از اهداف توسعه بین المللی هستند که از "اعلامیه هزاره" مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد در اجلاس هزاره در سپتامبر سال 2000 استخراج شده‌اند. این اهداف شامل هشت هدف یا آرمان کلی (Goal) و 21 هدف عملیاتی (Target) و جزئی‌تر (با در نظر گرفتن چهار هدف اضافه شده در بازبینی اهداف در سال 2007) هستند که همه کشورها متعهد شده‌اند تا سال 2015 به آنها دست پیدا کنند. برای دسترسی به فهرست کامل "اهداف توسعه هزاره"، شاخص‌های مربوطه و همچنین اطلاعات تکمیلی در این خصوص می‌توانید به یکی از وب سایت‌های زیر مراجعه کنید:

http://www.un.org/millenniumgoals/
http://mdgs.un.org/unsd/mdg/Default.aspx
http://www.undp.org/mdg/
http://www.mdgmonitor.org/







همان‌طور که جدول نشان می‌دهد، هرچند که آمار ازبکستان و ترکمنستان در دسترس نیست ولی آموزش در منطقه آسیای مرکزی از وضعیت مناسبی برخودار است و حدود 90 درصد دانش آموزان در دوره ابتدایی ثبت نام می‌کنند. در سال 2006 این وضعیت در قزاقستان به 90 درصد، در تاجیکستان و قرقیزستان 97 درصد و 86 درصد بوده است که نسبت به سال 2000 در کشور قرقیزستان 1 درصد کاهش داشته و در تاجیکستان و قزاقستان اندکی بهبود یافته است.

## ج- برابری جنسیتی

فراهم کردن برابری جنسیتی به معنی امکان استفاده از توان و نیروی نیمی از جمعیت هر کشور است که می‌تواند تأثیر زیادی در رشد و توسعه کشور داشته باشد. ارتقای برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان عنوان سومین هدف توسعه هزاره ملل متحد است که مورد توجه سازمان ملل و کشورهای جهان قرار گرفته و همه کشورهای جهان متعهد شده‌اند که تا سال 2015 به اهداف و شاخص‌های مربوط به آن دست پیدا کنند. در این بخش وضعیت برابری جنسیتی بین کشورهای منطقه در شاخص‌های مختلف آموزشی و امید به زندگی و همچنین درصد کرسی‌های پارلمان‌های ملی در اختیار زنان مورد بررسی قرار می‌گیرند.

همان‌طور که جدول شماره 3 نشان می‌دهد برابری جنسیتی در میزان امید به زندگی در کشورهای آسیای مرکزی به نفع زنان است یعنی در همه کشورهای منطقه امید به زندگی زنان بالاتر از مردان است. این میزان در قزاقستان، قرقیزستان و ترکمنستان تقریبا 10 سال بیشتر از مردان و در ازبکستان و تاجیکستان حدود 7 سال است. از نظر برابری در سواد بزرگسالان همان‌طور که جدول نشان می دهد تقریبا در همه کشورهای منطقه این برابری وجود دارد و پایین‌تر بودن باسوادی زنان نسبت به مردان کمتر از یک درصد است. از نظر میزان ترکیبی ثبت نام در دوره‌های ابتدایی تا پایانی آموزشی در قزاقستان و قرقیزستان وضعیت زنان بهتر از مردان است. آمار ترکمنستان در دسترس نیست ولی در مورد دو کشور دیگر نابرابری آموزشی نسبت به زنان وجود دارد که در تاجیکستان اندکی بیشتر استولی







از نظر برابری جنسیتی در درآمد، نابرابری جدی بین زنان و مردان در منطقه وجود دارد به شکلی که بین حداقل 30 درصد تا حداکثر 50 درصد زنان کمتر از مردان درآمد دارند. نابرابری درآمدی در تاجیکستان و قرقیزستان بیش از دیگر کشورهای منطقه است. در ترکمنستان و قزاقستان زنان نسبت به کشورهای دیگر منطقه درآمد بیشتری دارند. ضمن اینکه ازبکستان در جایگاه متوسط منطقه‌ای قرار گرفته است.

**جدول شماره 3: شاخص توسعه جنسیتی** [1]

| شاخص | شاخص توسعه مربوط به جنسیت | | امید به زندگی (2005) | | میزان سواد بزرگسالان (٪ جمعیت با سن 15 سال و بالاتر) (2005-1995) | | ٪ ترکیبی ثبت نام ابتدایی- متوسطه و پایانی (2005) | | میزان درآمد برآورد شده ($PPP) (2005) | | درآمد زنان نسبت به مردان |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| کشور | رتبه | امتیاز | زن | مرد | زن | مرد | زن | مرد | زن | مرد | |
| ازبکستان | 98 | 0.699 | 70.0 | 63.6 | 99.6 | 99.6 | 72 | 75 | 1.547 | 2.585 | 0.60 |
| تاجیکستان | 106 | 0.669 | 69.0 | 63.8 | 99.2 | 99.7 | 64 | 77 | 992 | 1.725 | 0.57 |
| ترکمنستان | ... | ... | 67.0 | 58.5 | 98.3 | 99.3 | ... | ... | 6.108 | 9.596 | 0.64 |
| قرقیزستان | 102 | 0.692 | 69.6 | 61.7 | 98.1 | 99.3 | 80 | 76 | 1.414 | 2.455 | 0.58 |
| قزاقستان | 65 | 0.792 | 71.5 | 60.5 | 99.3 | 99.8 | 97 | 91 | 6.141 | 9.723 | 0.63 |

Source: UNDP, 2007, pp. 327-328.

بحث برابری جنسیتی در آموزش از جمله شاخص‌هایی است که در اهداف توسعه هزاره سازمان ملل متحد مورد توجه قرار گرفته و ایجاد این توازن به‌عنوان یکی از شاخص‌های توانمند سازی زنان در جامعه در نظر گرفته شده است. آمار موجود از جمله آمار بانک جهانی نشان‌دهنده این موضوع است که نسبت دختران به پسران در دوره‌های ابتدایی، متوسطه و

1. Gender-Related Development Index-GDI







پایانی در آسیای مرکزی- به جز در ترکمنستان که آمار مربوط به این شاخص در دسترس نیست- در بین دیگر کشورها پایین‌ترین رکورد از آن تاجیکستان است. در سال 2006 این نسبت برای دوره ابتدایی و متوسطه در تاجیکستان 88 درصد بوده است. یعنی به نسبت هر 100 پسر فقط 88 دختر در این دوران حضور داشته‌اند ولی در سه کشور دیگر، قرقیزستان به وضعیت برابری کامل 100 درصد دست یافته، قزاقستان 99 درصد و در ازبکستان نیز 97 درصد بوده است. البته نکته قابل توجه اینکه این وضعیت نسبت به آمار سال 2000 این کشورها اندکی کاهش(حدود یک درصد برای همه این کشورها) را نشان می‌دهد.

جدول زیر نشان می دهد که وضعیت تاجیکستان از نظر برابری جنسیتی در دوره پایانی به‌مراتب بدتر از دوره‌های قبلی تحصیلی است به‌شکلی که در سال 2006 تنها 37 درصد دختران به نسبت پسران در دوره‌های پایانی تحصیلی ثبت نام کرده‌اند. بر عکس در قزاقستان و قرقیزستان نسبت ثبت‌نام دختران به مراتب بیش از پسران است. به‌طورکلی وضعیت برابری جنسیتی در این کشورها مشکل جدی نبوده است. هر چند که در کشوری چون تاجیکستان به نسبت قرقیزستان دختران 12 درصد کمتر از پسران در دوران ابتدایی و راهنمایی شرکت‌می‌کنند. نابرابری در دوره پایانی به‌مراتب شدیدتر است.

**جدول شماره 4: نسبت ثبت نام دختران به پسران در دوره پایانی**

| سال / کشور | 1991 | 2000 | 2001 | 2002 | 2003 | 2004 | **2005** | 2006 | 2007 |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ازبکستان | ... | 83 | 81 | 80 | 77 | 79 | 70 | 71 | 71 |
| تاجیکستان | 62 | 34 | 32 | 33 | 34 | 33 | 35 | 37 | ... |
| ترکمنستان | ... | ... | ... | ... | ... | ... | ... | ... | ... |
| قرقیزستان | .. | 101 | 104 | 114 | 119 | 119 | 125 | 127 | ... |
| قزاقستان | ... | 118 | 120 | 125 | 133 | 138 | 143 | 143 | 144 |

Source: World Bank, 2009.

بررسی درصد کرسی‌های مجلس‌های ملی در اختیار زنان در آسیای مرکزی به‌عنوان یکی از شاخص‌های نشان دهنده برابری جنسیتی، بیانگر این است که در سال 2008 وضعیت کشورهای منطقه تقریبا یکسان و نزدیک به‌هم بوده است و به‌جز قرقیزستان که حدود یک چهارم کل کرسی‌های مجلس این کشور در اختیار زنان بوده و بیشتر از دیگر کشورهای منطقه است. در دیگر کشورها بین 16–18 درصد کرسی‌های مجلس در اختیاز زنان قرار داشته است. مرور سیر تحول تاریخی از سال 2000 نشان دهنده آن است که برخی کشورهای منطقه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند در حالی که دیگر کشورها عقب گرد داشته‌اند.

به‌عنوان مثال در ترکمنستان در سال 2000 کمی بیش از یک چهارم همه کرسی‌های مجلس در اختیار زنان بوده ( 26 درصد) است ولی در سال 2008 به 16 درصد کاهش یافته است. از سوی دیگر بیشترین گسترش در تاجیکستان بوده که از 3 درصد در سال 2000 به 18 درصد در 2008 افزایش داشته است. قرقیزستان نیز بیشترین افزایش را در سطح منطقه داشته است که از 1 درصد در سال 2000 به 10 درصد در فاصله 2002–2004 و به 25 درصد در سال 2008 رسیده است. در ازبکستان نیز از 7 درصد به 18 درصد در فاصله 2008 تا 2000 افزایش داشته است.

## شاخص‌های توسعه بخش بهداشت

وضعیت بهداشت و به‌ویژه بهداشت پایه در هر کشور از جمله مهم‌ترین شاخص‌های توسعه اجتماعی درنظر گرفته می‌شود که در برایند کلی وضعیت توسعه کشور از جمله در امید به زندگی و سلامت جامعه تأثیر زیادی دارد. این امر در اهداف توسعه هزاره نیز مورد توجه بوده است. در سند اهداف توسعه هزاره سازمان ملل متحد کاهش مرگ و میر کودکان(هدف چهارم)، ارتقای سلامت مادران(هدف پنجم) و مبارزه با بیماری ایدز ودیگر بیماری‌های مهم(هدف ششم) به‌عنوان اهدافی برای توسعه اجتماعی جوامع و به‌ویژه کشورهای در حال توسعه در نظر گرفته شده و همه کشورها متعهد شده‌اند تا به این اهداف و شاخص‌های مربوطه تا سال 2015 دست یابند.







در این بخش به مقایسه شاخص‌های بهداشتی کشورها از جمله هزینه‌های بهداشتیِ دولت‌ها، میزان مرگ و میر نوزادان و کودکان و مادارن، امید به زندگی و تعداد پزشکان پرداخته می‌شود.

**الف- هزینه‌های عمومی و خصوصی در بخش بهداشت**

هزینه‌های دولتی در بخش بهداشت یکی از شاخص‌های مهمی است که توجه دولت به توسعه اجتماعی و فراهم کردن امکانات اولیه بهداشتی برای جامعه را نشان می‌دهد.

**جدول شماره 5: تعهد به بهداشت: منابع، دسترسی و خدمات**

| شاخص<br>کشور | هزینه های بهداشتی | | | تعداد پزشک<br>(درهر 100000 نفر)<br>2000-2004 |
|---|---|---|---|---|
| | عمومی<br>(٪ از GDP)<br>2004 | خصوصی<br>(٪ از GDP)<br>2004 | سرانه<br>(PPP)<br>2004 | |
| ازبکستان | 2.4 | 2.7 | 160 | 274 |
| تاجیکستان | 1.0 | 3.4 | 54 | 203 |
| ترکمنستان | 3.3 | 1.5 | 245 | 418 |
| قرقیزستان | 2.3 | 3.3 | 102 | 251 |
| قزاقستان | 2.3 | 1.5 | 264 | 354 |

Source: UNDP, 2007, pp. 248-249.

همان‌طور که از جدول بالا پیداست از نظر نسبت هزینه‌های عمومی در بخش بهداشت به کل تولید ناخالص داخلی در آسیای مرکزی در سال 2004 ترکمنستان بیشترین هزینه ( 3/3 درصد) را در این بخش داشته است و ازبکستان 2/4 درصد) در جایگاه دوم قرار دارد.قزاقستان و قرقیزستان به‌صورت مشترک (2/3 درصد) در جایگاه سوم منطقه و تاجیکستان نیز تنها با 1 درصد کمترین هزینه را داشته است. البته با توجه به حجم اقتصاد قزاقستان، ترکمنستان‌وازبکستان که بسیار بزرگتر از دو کشور دیگر است حجم کلی هزینه‌های این بخش در سه کشور اول باید بسیار بیشتر باشد.







همچنان که این موضوع در سرانه هزینه‌های بهداشتی نشان داده شده است که به ترتیب قزاقستان (264 دلار)، ترکمنستان ( 245 دلار)، ازبکستان( 160 دلار)، قرقیزستان ( 102 دلار) و تاجیکستان (54 دلار) قرار می‌گیرند.

بنابراین با وجود اینکه درصد تولید ناخالص داخلی اختصاص یافته به بهداشت در قزاقستان و قرقیزستان در سال 2004 برابر بوده است ولی با توجه به حجم بزرگتر اقتصاد قزاقستان (ضمن اینکه جمعیت این کشور نیز تقریبا سه برابر قرقیزستان بوده است) ولی همچنان سرانه هزینه‌های بهداشتی آن بیش از دو و نیم برابر قرقیزستان و پنج برابر تاجیکستان بوده است. در هر دو شاخص مورد بررسی یعنی درصد تولید ناخالص داخلی به هزینه‌های بهداشتی و همچنین سرانه بهداشتی تاجیکستان در پایین‌ترین جایگاه منطقه قرار دارد.

ازبکستان نیز موقعیت تقریباً متوسطی دارد. نکته قابل توجه دیگر در این جدول، هزینه‌های بخش خصوصی بابت بهداشت است که ترتیب قرار گرفتن کشورها کاملاً بر عکس هزینه‌های بهداشتی دولتی در این بخش است. از نظر نسبت هزینه‌های بخش خصوصی در بخش بهداشت به تولید ناخالص داخلی به ترتیب تاجیکستان ( 3/4 درصد)، قرقیزستان(3/3 درصد)، ازبکستان(2/7 درصد)، ترکمنستان و قزاقستان ( 1/5 درصد) قرار می‌گیرند. که نشان‌دهنده بالاتر بودن هزینه‌های بخش بهداشتی بخش خصوصی در این کشورها و هزینه کمتر دولت‌ها در این حوزه است. از نظر تعداد پزشکان به جمعیت نیز همان‌طور که جدول نشان می‌دهد به ترتیب سه کشور ترکمنستان( 418 نفر در هر 100000 نفر جمعیت)، قزاقستان( 354)، ازبکستان(274)، قرقیزستان( 251) و تاجیکستان( 203) قرار دارند که در این بخش نیز تاجیکستان و قرقیزستان در منطقه در پایین‌ترین جایگاه هستند. ازبکستان نیز جایگاه متوسطی در سطح منطقه دارد.

### ب- میزان مرگ و میر (نوزادان، کودکان و مادران)

میزان مرگ و میر به‌ویژه مرگ و میر نوزادان و کودکان بیشتر به‌عنوان یکی ازشاخص‌های مهم توسعه بخش بهداشت و فراهم بودن یا نبودن امکانات بهداشتی برای مردم هر کشور در نظر گرفته می‌شود. همان‌طور که از جدول زیر پیداست در همه کشورهای آسیای مرکزی







وضعیت بهداشتی از نظر کاهش مرگ و میز نوزادان بهبود یافته است. در مقایسه تطبیقی این وضعیت در سال 2000 تاجیکستان با مرگ 75 نفر در هر هزار تولد زنده، بالاترین میزان مرگ و میر نوزادان را داشته است.

در حالی که بهترین وضعیت از آن قزاقستان بوده که تقریباً نصف تعداد مرگ و میر در تاجیکستان است یعنی فقط 37 در هر هزار تولد زنده. قرقیزستان(44 در هزار)، ازبکستان (52 در هزار) و ترکمنستان (59 در هزار) نیز در مراحل بعدی قرار می گیرند. پس از هفت سال در سال 2007 نیز دوباره قزاقستان بهترین عملکرد را در این خصوص داشته و با کاهش 30 درصد، تعداد مرگ و میر را به 26 در هزار رسانده است. ازبکستان با 27 درصد کاهش (38 در هزار)، تاجیکستان 25 درصد کاهش(56 در هزار)، ترکمنستان24 درصد کاهش (45 در هزار) و در نهایت قرقیزستان با18 درصد کاهش(36 در هزار) در مراحل بعدی قرار می‌گیرند. صرف نظر از درصد کاهش مرگ و میر در این مدت از نظر تعداد کلی در این سال نیز دوباره قزاقستان و قرقیزستان کمترین مرگ و میر را ثبت کرده‌اند و تاجیکستان همچنان بیشترین میزان را داشته است.

**جدول شماره 6: میزان مرگ و میر نوزادان (در هر هزار تولد زنده)**

| سال / کشور | 1990 | 1991 | 2000 | 2002 | 2003 | 2004 | 2005 | 2006 |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ازبکستان | 61 | ... | 52 | ... | ... | ... | 40 | 38 |
| تاجیکستان | 91 | ... | 75 | ... | ... | ... | 59 | 56 |
| ترکمنستان | 81 | ... | 59 | ... | ... | ... | 47 | 45 |
| قرقیزستان | 63 | ... | 44 | ... | ... | ... | 37 | 36 |
| قزاقستان | 50 | ... | 37 | ... | ... | ... | 27 | 26 |

Source: UNDP, 2007, pp. 250-251.

میزان مرگ و میر کودکان زیر پنج سال نیز از دیگر شاخص‌های بهداشتی است که علاوه بر اینکه نشان دهنده وضعیت توسعه اجتماعی هر کشور است میزان هزینه دولت در بخش







بهداشت و تأثیر آن را نیز به نمایش می‌گذارد. کاهش دو سوم مرگ و میر کودکان زیر پنج سال در سال 2015 نسبت به سال 1990 از جمله اهداف دیگر توسعه هزاره است.

آن‌گونه که جدول نشان می‌دهد این وضعیت در همه کشورهای منطقه نسبت به آخرین سال‌های حیات حکومت شوروی بهتر شده است. در سال 2000 بیشترین آمار مرگ و میر کودکان زیر پنج سال را تاجیکستان داشته(93 در هزار تولد زنده) و ترکمنستان(71 در هزار) و ازبکستان(62 در هزار) در مراحل بعدی قرار می گیرند. قرقیزستان با 51 در هزار و قزاقستان با 43 در هزار تولد زنده بهترین وضعیت را داشته‌اند. تعداد مرگ و میر در قزاقستان به‌عنوان موفق‌ترین کشور منطقه از این نظر تقریباً کمتر از نصف مرگ و میر در تاجیکستان بوده است.

**جدول شماره 7: میزان مرگ و میر کودکان کمتر از پنج سال (در هر هزار تولد زنده)**

| سال / کشور | 1990 | 1991 | 2000 | 2002 | 2003 | 2004 | 2005 | 2006 |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ازبکستان | 74 | ... | 62 | ... | ... | ... | 46 | 43 |
| تاجیکستان | 115 | ... | 93 | ... | ... | ... | 71 | 68 |
| ترکمنستان | 99 | ... | 71 | ... | ... | ... | 54 | 51 |
| قرقیزستان | 75 | ... | 51 | ... | ... | ... | 42 | 41 |
| قزاقستان | 60 | ... | 43 | ... | ... | ... | 31 | 29 |

Source: UNDP, 2007, pp. 250-251.

جدول بالا نشان می‌دهد که در سال 2007 از نظر تعداد قطعی مرگ و میر همان ترتیب سال 2000 حفظ شده و به‌ترتیب تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان بیشترین تعداد مرگ و میر را ثبت کرده‌اند. در حالی که قزاقستان و قرقیزستان کمترین تعداد را داشته‌اند. از نظر درصد تغییر و کاهش نیز قزاقستان با 33 درصد کاهش مرگ و میر(کاهش از 43 به 29) و ازبکستان(کاهش از 62 به 43) بهترین عملکرد را داشته‌اند. در حالی که ترکمنستان با28 درصد کاهش، تاجیکستان با 27 درصد کاهش و قرقیزستان با20 درصد کاهش در رتبه‌های بعدی قرار می‌گیرند.

### ج- زایمان‌های با حضور متخصص بهداشت







حضور متخصصین بهداشتی و پزشک در هنگام زایمان به‌معنی فراهم بودن امکانات و تسهیلات بهداشتی برای جامعه است. تأثیر زیادی در کاهش مرگ و میر در جامعه داشته و در پی آن بر امید به زندگی نیز تأثیر می‌گذارد. این موضوع به‌عنوان یکی از شاخصه‌های اندازه - گیری ارتقای سلامت مادران در سند اهداف توسعه هزاره است. نگاهی به آمار کشورها در جدول زیر نشان‌دهنده این است که در سال 1991 به‌عنوان آخرین سال پیش از استقلال این کشورها، به جز تاجیکستان( 77 درصد) در سه کشور قرقیزستان، ترکمنستان و ازبکستان بیش از 95 درصد زایمان‌ها با حضور متخصص انجام می‌شده است. در سال 2006 نیز این آمار در چهار کشور به 100–98 درصد رسیده است و فقط در تاجیکستان همچنان 83 درصد (سال 2005) است.

**جدول شماره 8: درصد زایمان های سالیانه با حضور متخصص بهداشت**

| سال / کشور | 1991 | 2000 | 2002 | 2003 | 2004 | 2005 | 2006 |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ازبکستان | 96 | ... | ... | ... | ... | 96 | 100 |
| تاجیکستان | 71 | ... | ... | ... | ... | 83 | ... |
| ترکمنستان | 97 | ... | ... | ... | ... | 97 | 100 |
| قرقیزستان | 99 | 99 | 99 | ... | ... | 98 | 98 |
| قزاقستان | ... | ... | ... | ... | ... | 99 | 100 |

Source: UNDP, 2007, pp. 255-257.

البته آمار مرگ و میر مادران در هنگام زایمان در هر یکصد هزار زایمان در سال 2005 نشان‌دهنده این است که ازبکستان با تنها24 مورد کمترین مرگ ومیر مادران را داشته و تاجیکستان با 170 مورد بیشترین مرگ و میر را ثبت کرده و بدترین موقعیت را در منطقه داشته است. این آمار با وضعیت حضور متخصص هنگام زایمان در این کشور نیز همخوانی دارد. قرقیزستان( 150 مورد)، قزاقستان(14 مورد) و ترکمنستان(130 مورد) در رتبه‌های بعدی قرار دارند.







### د- امید به زندگی

امید به زندگی یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های نشان‌دهنده توسعه انسانی و بهداشتی کشورهاست. بدیهی است که هر چه امکانات بهداشتی برای افراد در کشوری بیشتر فراهم باشد و از نظر اقتصادی نیز مردم امکان استفاده از امکانات رفاهی بهتری را داشته باشند این وضعیت در شاخص امید به زندگی خود را نشان خواهد داد. به همین دلیل است که در گزارش‌های سالانه توسعه انسانی سازمان ملل متحد این شاخص به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی سنجش وضعیت توسعه‌یافتگی کشورها مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

**جدول شماره 9: امید به زندگی (در بدو تولد)**

| سال / کشور | 1991 | 2000 | 2002 | 2003 | 2004 | 2005 | 2006 | 2007 |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ازبکستان | ... | 68 | 67 | ... | ... | 67 | 67 | ... |
| تاجیکستان | ... | 65 | 66 | ... | ... | 66 | 67 | ... |
| ترکمنستان | ... | 63 | 62 | ... | ... | 63 | 63 | ... |
| قرقیزستان | 69 | 69 | 68 | 68 | 68 | 68 | 68 | ... |
| قزاقستان | 68 | 68 | 66 | 66 | 66 | 66 | 66 | ... |

Source: UNDP, 2007, pp. 255-257.

در کشورهای آسیای مرکزی این شاخص با فروپاشی شوروی تقریباً در همه کشورها سقوط کرد، ولی به‌مرور با بهتر شدن وضعیت و ثبات کشورهای تازه مستقل شده دوباره رو به‌صعود گذاشت. به‌شکلی که تا سال 2000، که در اینجا مورد بررسی قرار گرفته‌اند، اکثر شاخص‌ها دوباره تقریباً به‌همان وضعیت دوران پیش از استقلال بازگشته است. ولی با گذشت حدود هفت سال در حال حاضر تقریباً به‌همان وضعیت قبل از دوران فروپاشی ثابت مانده و یا در مواردی کمی کاهش نیز داشته است. تنها مورد تاجیکستان بوده که در سال‌های 1990 و 2000 به ترتیب این رقم 63 و 65 سال بوده و در سال 2007 به 67 سال افزایش یافته است. کمترین امید به زندگی در منطقه در ترکمنستان بوده است که در همه این مدت در همان 63







سال ثابت مانده و هیچ بهبودی نداشته است. بالاترین امید به زندگی در سال 2007 متعلق به قرقیزستان با 68 سال است. در دیگر کشورها نیز در همان میزان 68-66 سال قرار دارند. در مقایسه با دوران قبل از استقلال و همچنین نسبت به سال 2000 در دو کشور قزاقستان و ازبکستان این شاخص به میزان دو سال کاهش داشته است. در ترکمنستان و قرقیزستان نیز ثابت بوده است.

**ه- دسترسی به آب سالم و فاضلاب بهداشتی**

مقایسه شاخص جمعیت با امکان دسترسی به امکانات دفع فاضلاب در آسیای مرکزی در سال‌های 1991 و 2006 نشان دهنده این حقیقت است که وضعیت کشورها در این مدت تقریبا ثابت بوده و تغییر زیادی نداشته است. در این بین فقط وضعیت در تاجیکستان از 86 درصد به 92 درصد و در ازبکستان نیز از 94 درصد به 96 درصد افزایش یافته است. در این مدت وضعیت قزاقستان و قرقیزستان نیز به ترتیب در همان سطح 97 درصد و93 درصد ثابت مانده است. این بدین معنی است که کشورهای منطقه سرمایه‌گذاری در این خصوص راافزایش نداده‌اند. هر چند که با توجه به زیرساخت‌های بهداشتی موجود از دوران پیش از استقلال، در حال حاضر تقریباً در همه کشورها به استثنای ترکمنستان که آمار آن موجود نیست، بیش از 90 درصد جمعیت به این امکانات دسترسی دارند.

دسترسی به آب آشامیدنی سالم نیز از جمله اهداف توسعه هزاره است و سرمایه‌گذاری کشورها در این امر می‌تواند تأثیر قابل توجهی در ارتقای سلامت جامعه داشته و تأثیر مثبتی بر کاهش بیماری‌ها و مرگ و میر ناشی از امراضی که از آب ناسالم منتقل می‌شوند، داشته باشد. در این خصوص نیز در دوران شوروی سرمایه گذاری‌های قابل توجهی برای تضمین این امر و فراهم کردن خدمات اولیه بهداشتی زندگی برای مردم صورت می‌گرفت و کشورهای منطقه وضعیت مناسبی داشتند. در حالی که در دوران پس از استقلال در اکثر کشورهای عضو بلوک شرق با فرسوده شدن و یا آسیب دیدن این امکانات، وضعیت کشورها از این نظر افت کرد. ولی به‌مرور زمان کشورهای عضو تلاش کردند تا موقعیت خود را ارتقا دهند.







در بین کشورهای آسیای مرکزی پایین‌ترین درصد دسترسی به آب آشامیدنی سالم در سال 2000 را تاجیکستان( 59 درصد) داشته و بهترین وضعیت را نیز قزاقستان با 96 درصد دسترسی به آب آشامیدنی سالم داشته است. در ازبکستان و قرقیزستان نیز این رقم به ترتیب 89 درصد و 82 درصد بوده است. در سال 2006 نسبت به سال 2000، تاجیکستان با 13/5 درصد بیشترین بهبود وضعیت و ارتقا را داشته که دسترسی مردم به آب سالم را به 67 درصد رسانده است. هر چند که این کشور در بین دیگر کشورهای منطقه همچنان پایین‌ترین رتبه را دارد.

جالب توجه است که تاجیکستان به‌طورکلی بیشترین آب‌های منطقه آسیای مرکزی را در اختیار دارد. قرقیزستان نیز با وجود اینکه در سال 2000 با 82 درصد دسترسی عقب‌تر از ازبکستان (با 89 درصد) قرار داشت ولی در سال 2006 با 8/5 درصد ارتقای وضعیت خود به 89 درصد دسترسی مردم به آب سالم رسید که در موقعیتی کمی بالاتر از ازبکستان ( 88 درصد) قرار گرفت که در این مدت وضعیتش حدود یک درصد بدتر شده بود. وضعیتقزاقستان نیز تغییری نکرده است.

### ز- جمعیت و رشد آن

میزان جمعیت هر کشور و به‌ویژه میزان رشد جمعیت تأثیر مستقیم بر رشد و توسعه آن کشور دارد. به‌عنوان مثال چنانچه جمعیت کشوری به‌مقدار دو درصد رشد سالیانه داشته باشد، این بدین معنی است که در واقع دو درصد از رشد اقتصادی کشور در هر سال فقط به افزایش جمعیت جدید اختصاص خواهد یافت و صرف ارتقای موقعیت کل جمعیت نمی‌شود. البته داشتن جمعیت زیاد مزیت‌های خودش را نیز دارد از جمله با فراهم آوردن نیروی کار زیاد برای بهره‌برداری از منابع کشور و یا ایجاد بازاری بزرگ و جذاب برای تولیدات داخلی و یا جذب سرمایه گذاری خارجی.

نگاهی به کشورهای آسیای مرکزی نشان می‌دهد که در بین کشورهای منطقه ازبکستان با حدود 27 میلیون نفر جمعیت در سال 2007 بیشترین جمعیت را در منطقه دارد و قزاقستان با 15/5 میلیون نفر در رتبه بعدی قرار می‌گیرد. جمعیت این دو کشور بیانگر پتانسیل بالای







آنها برای تولید و بهره‌برداری از منابع و همچنین ایجاد بازاری بزرگ برای اقتصاد است. البته بدیهی است که فراهم‌کردن امکانات اولیه آموزشی و بهداشتی مناسب برای آنها می‌تواند از چالش‌های عمده هر کشوری باشد. بعد از این دو کشور پر جمعیت منطقه، تاجیکستان با 6/7 میلیون نفر و ترکمنستان و قرقیزستان با حدود5 میلیون نفر جمعیت در رتبه‌های بعدی‌قرار دارند.

نکته قابل توجه اینکه جمعیت قزاقستان نسبت به سال 1991 (به‌دلیل مهاجرت) حدود یک میلیون نفر کاهش داشته است. از نظر رشد جمعیت نیز با وجود اینکه در آخرین سال‌های حیات شوروی ( 1991) این کشورها رشد بسیار بالای 3-2 درصد داشته‌اند(ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان 2 درصد، قزاقستان 1 درصد و ترکمنستان 3 درصد) ولی در دوره 2000 تا 2007 جمعیت همه این کشورها رقم رشد یک درصد را تجربه کرده‌اند و از نظر میزان رشد تفاوت چندانی بین این کشورها وجود ندارد.

با توجه به آنچه که پیشتر بیان شد در این قسمت جمع بندی از موقعیت کشورهای منطقه در زمینه توسعه اجتماعی و مقایسه نهایی بین این کشورها انجام می‌شود. از نظر جمعیتی در دوره مورد بررسی در آسیای مرکزی در سال 2007 ازبکستان(26/9 میلیون نفر) و قزاقستان( 15/5 میلیون نفر) بیشترین جمعیت را داشته و تاجیکستان( 6/7 میلیون نفر)، قرقیزستان( 5/2 میلیون نفر) و ترکمنستان(5 میلیون نفر) به‌تریتب در رتبه‌های بعدی قرار داشته‌اند. در تمام این مدت بیشترین افزایش جمعیت را نیز ترکمنستان و ازبکستان داشته، تاجیکستان و قرقیزستان در حالت متوسط منطقه‌ای و قزاقستان کمترین افزایش جمعیت را داشته است.

## نتیجه

به‌طور کلی می‌توان عنوان کرد که میزان باسوادی از جمله شاخص‌های مهم توسعه اجتماعی کشورها است. با توجه سیاست‌های عمومی شوروی در فراهم‌کردن زیربنای آموزش اولیه برای همه مردم، درصد باسوادی در کلیه کشورهای عضو اتحاد شوروی بالا است. این امر در این منطقه خاص نیز به‌همین صورت بوده و میانگین نرخ باسوادی حتی از میانگین جهانی نیز بالاتر است. به‌عنوان مثال بنابر آخرین گزارش توسعه انسانی سازمان ملل متحد در حالی که







میانگین باسوادی بزرگسالان در کشورهای در حال توسعه و کل جهان در سال‌های اخیر به‌ترتیب 77 و 82 درصد بوده است ولی در همین مدت میانگین باسوادی بزرگسالان در همه کشورهای منطقه آسیای مرکزی بیش از 98 درصد بوده است. میزان باسوادی جوانان نیز تقریباً به 100 درصد رسیده است.

از نظر برابری جنسیتی در آموزش، موقعیت کشورهای آسیای مرکزی بسیار خوب است در اکثر شاخص‌ها، برابری جنسیتی کامل در آموزش پایه وجود داشته و حتی در مواردی درصد زنان و دختران به نسبت پسران بیشتر است. از نظر نسبت دختران به پسران در دوره ابتدایی و راهنمایی تقریبا همه کشورها بالای 90 درصد برابری جنسیتی داشته‌اند ضمن اینکه در برخی موارد این شاخص 100 درصد یا حتی بیشتر است و به ترتیب قزاقستان، قرقیزستان و ازبکستان قرار دارند. پایین‌ترین درصد برابری جنسیتی در آموزش در سطح منطقه را تاجیکستان دارد. البته این نابرابری در دوره ابتدایی کمتر و در دوره پایانی بسیار شدیدتر است. از نظر برابری جنسیتی در دوره پایانی، دو کشور تاجیکستان و ازبکستان بدترین وضعیت را دارند.

از نظر رسیدن به پست‌های بالا همچون اشتغال درصدی از کرسی‌های مجلس‌های ملی توسط زنان و همچنین نسبت درآمد زنان به مردان در کشورهای آسیای مرکزی نابرابری نسبتاً زیادی وجود دارد. زنان به‌طورمتوسط بین 30 تا 50 درصد کمتر از مردان درآمد دارند و در بهترین موارد کمتر از یک چهارم کرسی‌های مجلس کشورها در اختیار زنان بوده است. در مجموع می‌توان گفت که در دوره مورد بررسی (2000-2007) از نظر ترتیب قرار گرفتن کشورها در شاخص‌های آموزشی به ترتیب قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان، ترکمنستان و تاجیکستان قرار می‌گیرند.

وضعیت بهداشت به طور کلی در کشورهای آسیای مرکزی نسبت به میانگین جهانی پایین‌تر است و نسبت مرگ و میر کودکان، نوزادان و مادران زیاد است. با این وجود وضعیت همه کشورهای منطقه شبیه هم نیست. به‌عنوان مثال از نظر مرگ و میر نوزادان و کودکان زیر پنج سال ترتیب قرار گرفتن کشورها در دوره مورد بررسی (2000-2007) تغییری صورت نگرفته است و تقریباً مشابه همان وضعیت و ترتیب کشورها در شاخص‌های آموزش است. به‌ترتیب قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان، ترکمنستان و تاجیکستان قرار می‌گیرند.







از نظر میزان بهبود وضعیت و ارتقای شاخص‌های بهداشتی که در کاهش تعداد مرگ و میر نیز نشان داده می‌شود به همان ترتیب جایگاه کشورها از نظر تعداد مرگ و میر است ، با این تفاوت که در مورد همه این شاخص‌ها در سال‌های اخیر بنا به‌دلایل مشکلات داخلی موقعیت قرقیزستان اندکی کاهش داشته و کمترین ارتقای موقعیت را در بین کشورهای منطقه داشته است.

در سال 2006 تقریباً در همه کشورهای منطقه بین 100-98 درصد زایمان‌ها با حضور متخصص بهداشتی صورت‌گرفته است که وضعیت بسیار مناسبی است. ولی از نظر دیگر شاخص‌های بهداشتی همچون نسبت جمعیت دارای دسترسی به آب سالم، وضعیت کشورها بین 100-60 درصد متغیر بوده است که در تمام این مدت تاجیکستان پایین‌ترین میزان دسترسی را داشته است. هرچند در این مدت بیشترین رشد(13/5 درصد) در افزایش دسترسی مردم به آب بهداشتی را داشته است. مردم قزاقستان بالاترین دسترسی ( 96 درصد) را داشته و قرقیزستان (89 درصد) و ازبکستان ( 88 درصد) نیز در جایگاه‌های بعدی قرار می‌گیرند. البته وضعیت قرقیزستان نیز نسبت به سال 2000، 8/5 درصد بهبود یافته است. همچنین از نظر فراهم بودن فاضلاب بهداشتی برای مردم نیز قزاقستان ( 97 درصد) و ازبکستان ( 96 درصد) در سال 2006 بالاترین جایگاه را داشته و قرقیزستان ( 93 درصد) و تاجیکستان ( 92 درصد) در جایگاه‌های پایین‌تر قرار می‌گیرند.

امید به زندگی از شاخص‌های بهداشتی مهم است که انعکاسی از کل وضعیت بهداشتی کشورها است. امید به زندگی کشورهای منطقه بین 69-63 درصد متغیر بوده است. در دوره مورد بررسی به‌جز تاجیکستان که با دو سال افزایش امید به زندگی بهبود موقعیت داشته است، ترکمنستان وضعیتش ثابت مانده است. دیگر کشورهای منطقه نیز با کاهش امید به زندگی مواجه بوده‌اند. در سطح منطقه مردم ترکمنستان پایین‌ترین امید به زندگی را دارند.

به‌طورکلی مقایسه ساختار اجتماعی کشورهای آسیای مرکزی نشان می‌دهد که قزاقستان از نظر توسعه اجتماعی از اکثر کشورهای منطقه جلوتر بوده است و در مدت بررسی شده نیز رشد قابل توجهی داشته است. کمترین افزایش جمعیت در منطقه، باسوادی به نسبت بالا، برابری جنسیتی تقریباً کامل در آموزش و برابری نسبی جنسیتی از نظر نسبت درآمد زنان به





نسبت مردان در بین دیگر کشورهای منطقه، کمترین مرگ و میر کودکان و نوزادان از جمله ویژگی‌های این کشور بوده است.

قرقیزستان یکی از کوچکترین کشورهای آسیای مرکزی از نظر وسعت، جمعیت و یکی از ضعیف‌ترین اقتصادهای منطقه است. با این وجود توسعه اجتماعی در این کشور با توجه به شاخص‌های اجتماعی که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفتند، بسیار بهتر از موقعیت اقتصادی آن کشور و بهتر از بیشتر کشورهای دیگر منطقه است. قرقیزستان یکی از بالاترین درصدهای سواد و ثبت‌نام در دوره‌های مختلف آموزشی را داشته است.

از نظر برابری جنسیتی در آموزش نیز بالاترین جایگاه منطقه را داشته به‌شکلی که در همه موارد یا به برابری کامل رسیده و یا وضعیت زنان بهتر از مردان بوده است. این کشور بالاترین درصد زنان در پارلمان را در آسیای مرکزی دارد. در بیشتر شاخص‌های بهداشتی از جمله مرگ و میر کودکان و نوزادان در جایگاه دوم بعد از قزاقستان قرار داشته است.

ازبکستان با داشتن بیشترین جمعیت منطقه، از نظر توسعه اجتماعی از جمله آموزش، برابری جنسیتی زنان در آموزش و دیگر موارد جایگاه متوسط منطقه‌ای را داشته است. بررسی شاخص‌های بهداشتی ازبکستان از جمله مرگ و میر کودکان و نوزادان و دسترسی به آب آشامیدنی سالم نیز نشان می‌دهد که این کشور پس از قزاقستان و قرقیزستان قرار می‌گیرد. به‌عبارتی دیگر ازبکستان نسبت به دیگر کشورها در این منطقه موقعیت متوسطی دارد یعنی نه همچون قزاقستان(و تا حدی قرقیزستان) بهترین شاخص‌های اجتماعی را دارد و نه همچون دو کشور دیگر این منطقه موقعیت ضعیف و پایینی دارد.

ترکمنستان بعد از قزاقستان دومین کشور منطقه از نظر وسعت است که کمترین جمعیت را دارد. موقعیت توسعه اجتماعی ترکمنستان به نسبت بدتر از وضع اقتصادی این کشور است به‌شکلی که از نظر شاخص‌های بهداشتی از جمله مرگ و میر کودکان و نوزادان و همچنین دسترسی به آب آشامیدنی سالم در جایگاه چهارم منطقه و تنها قبل از تاجیکستان قرار دارد. پایین‌ترین امید به زندگی در منطقه نیز متعلق به ترکمنستان است.

تاجیکستان یکی از ضعیف‌ترین اقتصادهای منطقه را از نظر حجم اقتصاد و سرانه درآمد ملی داشته است. هرچند در سال‌های اخیر رشد بالای اقتصادی را تجربه کرده است. از نظر توسعه اجتماعی تنها وضعیت سواد این کشور مطلوب است و یکی از بالاترین درصدهای







باسوادی را در کل منطقه دارد. ولی از نظر همه شاخص‌های بهداشتی و دسترسی به آب آشامیدنی سالم دارای پایین‌ترین پوشش در سطح منطقه بوده است.

**منابع و ماخذ**


1. **UNDP**, “Human Development Report 1990 (1990)”, New York: Oxford University Press.
2. **UNDP**, Human Development Report 2007/2008(2009), New York, Palgrave Macmillan.
3. **UNDP**, “Human Development Report (2007)”, http://hdr.undp.org/en/ reports/ global, (accessed on: 27 August 2009).
4. **World Bank**, “Quick Query on Millennium Development Goals” (12 February 2009),http://ddp-ext.worldbank.org/ext/DDPQQ/member.do?method=getMembers, (accessed on: 12 June 2009).





مطالعات اوراسیای مرکزی، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹٤، صص ۲۷۳-۲۸۷

# جایگاه منابع انرژی دریای خزر در راهبرد آسیای مرکزی و قفقازی اتحادیهٔ اروپا

**بهاره سازمند***

دانشیار مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

**سعیده شمس**

کارشناس ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹٤/۰۳/۰۷ – تاریخ تصویب: ۱۳۹٤/۰۷/۲٦)

**چکیده**

اتحادیهٔ اروپا به‌دلیل ذخایر و تولید اندک از یک‌سو و مصرف بالا از سوی دیگر، به میزان زیادی به واردات نفت خام و گاز طبیعی وابسته است. تسلط روسیه بر منابع و مسیرهای تأمین انرژی سبب ناخرسندی اروپا و تلاش این کشورها برای تنوع‌بخشی به منابع تأمین انرژی از جمله کشورهای بی‌نیاز از نفت و گاز آسیای مرکزی و قفقاز شده است. سؤال اصلی این نوشتار این است که چه عاملی سبب ارتقای جایگاه منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز در سیاست‌های اتحادیهٔ اروپا شده است؟ در پاسخ، این فرضیه مطرح می‌شود که راهبرد کاهش وابستگی اروپا به نفت و گاز روسیه، سبب ارتقای جایگاه این منطقه در سیاست‌های اتحادیهٔ اروپا شده است. روش گردآوری اطلاعات، روش کتابخانه‌ای و اسنادی و همچنین استفاده از منابع اینترنتی است. نتایج مطالعات این نوشتار نشان می‌دهد **که** با تنوع خطوط انرژی به‌وسیلهٔ اروپا، اهمیت و جایگاه کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در سیاست خارجی اتحادیهٔ اروپا نه تنها افزایش یافته بلکه سبب نگرانی روسیه شده است؛ زیرا انرژی نقش مهمی را در توسعهٔ اقتصادی روسیه بازی می‌کند و این کشور به درآمد فروش آن به اروپا نیاز دارد.

**کلیدواژه‌ها**

آسیای مرکزی و قفقاز، اتحادیهٔ اروپا، امنیت انرژی، دریای خزر، روسیه.

* Email: bsazmand@ut.ac.ir







**مقدمه**

امنیت عرضهٔ انرژی در شرایطی که نیاز به این منبع حیاتی روزبه‌روز بیشتر و منابع و ذخایر فسیلی آن لحظه به لحظه کمتر می‌شود، نگرانی بزرگ حال و آیندهٔ جهانیان، به‌ویژه کشورها و قطب‌های بزرگ صنعتی چون اعضای اتحادیهٔ اروپا است. اتحادیهٔ اروپا در راستای تأمین امنیت و ثبات اقتصادی و قابلیت رقابت در اقتصاد جهانی و همچنین حفظ موقعیت خود به‌عنوان غول اقتصادی، نیازمند منابع طبیعی است و منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز به‌عنوان تأمین‌کنندهٔ انرژی و مسیر حمل‌ونقل آن و همچنین دستیابی به بازاری بزرگ برای کالاهای ساخت این اتحادیه از راه متصل‌کردن اروپا به آسیا و چین، درجهت برآوردن این نیاز نقشی مهم را بازی می‌کند. درواقع این اتحادیه درپی آن است تا از این راه، امنیت انرژی خود را که متأثر از عوامل داخلی و خارجی است تأمین کند. عوامل داخلی چون افزایش مداوم قیمت انرژی، کاهش تولید در دریای شمال و افزایش نگرانی‌ها در رابطه با توان اروپا در تأمین نیاز انرژی در آینده و عوامل خارجی مانند شدت‌گرفتن تنش در رابطه با تقاضای جهانی توسط اقتصادهای درحال ظهور و کشورهایی چون چین و هند، بی‌ثباتی مداوم در مناطق تولید انرژی همچون خاورمیانه و تمایل روسیه جهت بهره‌گیری از انرژی برای دستیابی به هدف‌های سیاسی، سبب افزایش نگرانی‌ها در اروپا در رابطه با نیازهای رو به افزایش انرژی شده است.

در نتیجهٔ وابستگی اروپا به انرژی روسیه، امنیت انرژی این منطقه با چالش‌های جدی روبه‌رو بوده و با تقاضای فزایندهٔ انرژی در اروپا درآینده، مشکل امنیت انرژی در این منطقه شدت خواهد یافت. باوجود آسیب‌پذیری اتحادیهٔ اروپا به‌دلیل اتکا بر روسیه به‌عنوان تأمین‌کنندهٔ مسلط گاز، این اتحادیه متوجه لزوم پرداختن جدی به مسئلهٔ متنوع‌سازی ورودی‌های انرژی شد. در این میان منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز به‌عنوان منطقهٔ بالقوهٔ تأمین نفت وگاز و همچنین مسیر حمل‌ونقل انرژی خزر (به‌صورت ویژه منطقهٔ قفقاز) به اروپا از راه دورزدن روسیه ظهور یافت.

باتوجه به این موضوع، هدف اصلی این نوشتار، این است که جایگاه انرژی دریای خزر را در راهبرد اتحادیهٔ اروپا در منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز بررسی کند. بر این اساس سؤال اصلی نوشتار این است که چه عاملی سبب ارتقای جایگاه منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز در سیاست‌های اتحادیهٔ اروپا شده است؟ در پاسخ، این فرضیه مطرح می‌شود که راهبرد کاهش

وابستگی اروپا به نفت و گاز روسیه، سبب ارتقای جایگاه این منطقه در سیاست‌های اتحادیهٔ اروپا شده است.

**اهمیت آسیای مرکزی و قفقاز در راهبرد اتحادیهٔ اروپا**

در رشتهٔ جغرافیای سیاسی که از آلفرد ماهان شروع شد و بعدها هالفور مکیندر، کارل هاشوفر، نیکلاس اسپایکمن و هانس جی. مورگنتا نیز آثار خود را عرضه کردند، وجود منابع طبیعی برای قدرت ملی کشورها حیاتی دانسته شده است (Shultz et al, 2007: 346). اگرچه در سال‌های اخیر این برداشت، قدیمی دانسته می‌شود، براساس شواهد حتی در شرایط کنونی نیز منابع طبیعی به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های قدرت و حتی به‌عنوان ابزاری اقتصادی برای دولت‌های دارای این منابع جهت تأمین امنیت، بازدارندگی و حتی به‌کارگیری فشار بر دیگر دولت‌ها و کنشگران نظام بین‌الملل به‌حساب می‌آید. از جملهٔ این منابع طبیعی، نفت و گاز موجود در منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز است که پس از فروپاشی اتحاد شوروی اهمیت آن برای اروپا بیشتر شده است.

با فروپاشی و پیدایش جمهوری‌های نواستقلال در آسیای مرکزی و قفقاز، سیاست‌های اقتصادی و امنیتی خاص، تأمین امنیت خطوط انرژی و مهم‌تر از همه کاهش حضور راهبردی روسیه در منطقه، مهم‌ترین انگیزه و دلیل جلب توجه اتحادیهٔ اروپا به آسیای مرکزی و قفقاز شد. وجه مثبت اتحادیهٔ اروپا به‌عنوان قدرتی که در امور داخلی این کشورها دخالت نداشته، برگ برنده‌ای بود که این اتحادیه برای پیگیری هدف‌ها و منافع خویش در اختیار داشت؛ زیرا با اهمیت‌یافتن موضوع امنیت انرژی در سیاست خارجی اتحادیهٔ اروپا و کاهش وابستگی آن به روسیه، توجه اتحادیه به این منطقه بیشتر شد و کشورهای این منطقه برای همکاری با اتحادیهٔ اروپا و ایجاد روابط نزدیک‌تر با این اتحادیه تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز کردند (Umbach, 2003: 24).

با وجود این، در نیمهٔ اول دهۀ ۲۰۰۰، مسائلی در منطقه و در درون اتحادیهٔ اروپا اتفاق افتاد که سبب توجه فزایندهٔ اتحادیهٔ اروپا به منطقه، به‌ویژه حوزهٔ قفقاز شد. در قفقاز جنوبی انقلاب رز گرجستان و برکناری شواردنادزه در یک شورش مردمی، مهم‌ترین تحول پس از رویدادهای سال‌های نخست دهۀ ۱۹۹۰ بود. این دو تحول به‌همراه تمایل همیشگی ارمنستان به اروپا، ایفای نقش مؤثر اتحادیه در مسائل این منطقه را ضروری‌تر کرد. هم‌زمان با این







تحولات در درون منطقه، در خود اتحادیهٔ اروپا هم چند تحول مهم اتفاق افتاد، مانند پیوستن اعضای جدید از حوزهٔ بلوک شرق به «سیاست همسایگی اروپایی»[1] در سال ۲۰۰٤ و از بین‌رفتن مرزهای ایدئولوژیک در اروپا، تصویب «قانون اساسی جدید اتحادیه» با الزام‌های نوین در سیاست خارجی مشترک اتحادیه و سرانجام تصویب «سند راهبردی امنیتی اتحادیهٔ اروپا» بود که در آن سند، به‌صراحت آمده است که اتحادیه باید در مسائل منطقه‌ای دلبستگی‌های قوی ایجاد کند (Solana, 2003: 46) .

بنابراین همان‌گونه که گفته شد در بررسی اهمیت آسیای مرکزی و قفقاز در راهبرد اتحادیهٔ اروپا، عوامل گوناگونی وجود دارد که سبب توجه اتحادیه به این منطقه شده است. از آن جمله می‌توان به منابع غنی انرژی منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز از یک‌سو و کاهش وابستگی نفتی و گازی به روسیه از سوی دیگر اشاره کرد.

**الف) منابع غنی انرژی در آسیای مرکزی و قفقاز**

کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز از مهم‌ترین کشورها هم در حوزهٔ ذخایر انرژی و هم در حوزهٔ انتقال انرژی محسوب می‌شوند و میزان زیادی از منابع نفت و گاز در آن کشورها قرار دارد. از میان هشت کشور آسیای مرکزی و قفقاز، جمهوری‌های آذربایجان، قزاقستان، ترکمنستان و ازبکستان ذخایر ثابت‌شده (جدول ۱) دارند (Mojtahedzadeh, 2008: 168). این کشورها درمجموع ۲/۳ درصد ذخایر نفت خام و حدود ۱٤ درصد از ذخایر گاز طبیعی جهان را در اختیار دارند. این درحالی است که مناطق اکتشاف‌نشدهٔ گسترده‌ای در این کشورها وجود داشته و احتمال افزایش بیشتر ذخایر هیدروکربنی وجود دارد. براساس پیش‌بینی‌های آژانس بین‌المللی انرژی[2] تولید نفت خام این چهار کشور در دو دههٔ آتی رشد چشمگیری خواهد داشت که این افزایش ناشی از توسعهٔ میدان‌های موجود و همچنین بهره‌برداری از میدان‌های جدید در قزاقستان و جمهوری آذربایجان است. بر این اساس، تولید نفت خام این کشورها از ۳/۱ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۰، به ٤/٤ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۰ افزایش خواهد یافت. تولید گاز طبیعی نیز در دورهٔ مورد بررسی از ۱۵۰ میلیارد مترمکعب در سال ۲۰۱۰ به ۲٦۰ میلیارد مترمکعب در سال ۲۰۲۰ افزایش خواهد یافت (Shadivand, 2012: 36-37).

1. ENP (European Neighborhood Policy)
2. IEA (International Energy Agency)

جدول ۱. اطلاعات کلیدی ذخایر گاز طبیعی آسیای مرکزی و قفقاز،۲۰۱٤
واحد = میلیارد متر مکعب (tcf)

| کشور | تولید (میلیارد متر مکعب) | ذخایر (تریلیون متر مکعب) | صادرات به اروپا |
|---|---|---|---|
| جمهوری آذربایجان | ١٦/٩ | ۱/۲ | ۰/۰ |
| قزاقستان | ۱۹/۳ | ۱/٥ | ۰/۰ |
| ترکمنستان | ٦۹/۳ | ۱۷/٥ | ۰/۰ |
| ازبکستان | ٥۷/۳ | ۱/۱ | ۰/۰ |
| کل | ١٦۲/۸ | ۲۱/۳ | ۰/۰ |

**Source: BP Statistical Review of World Energy, June 2015, p. 20-22**

### ب) کاهش وابستگی نفتی و گازی به روسیه

روسیه یکی از تولیدکنندگان و صادرکنندگان مهم نفت و گاز در جهان است. این کشور باتوجه به تولید بالای نفت و گاز و افزایش قیمت این محصولات، رشد اقتصادی مداومی داشته است و بیش از نیمی از نیاز داخلی به انرژی را از گاز طبیعی تأمین می‌کند. این کشور در سال ۲۰۱۱ دومین تولیدکنندهٔ نفت (پس از عربستان سعودی) و دومین تولیدکنندهٔ گاز طبیعی (پس از ایالات متحده) بود (EIA, 2015: 11).

با توجه به اینکه درحدود نیمی از گاز طبیعی و ۳۰ درصد از نفت وارداتی به اروپا از روسیه تأمین می‌شود، وابستگی رو به رشد اتحادیهٔ اروپا به انرژی روسیه و قراردادهای بلندمدت میان شرکت‌های روسی و برخی از دولت‌های اروپایی ازجمله آلمان، سبب تقویت گمانه‌زنی‌ها در رابطه با استفادهٔ ابزاری روسیه از انرژی جهت تأثیرگذاری بر سیاست خارجی و اقتصادی اتحادیهٔ اروپا شده است(Belkin, 2008: 2). این کشور با امضای موافقت‌نامه‌های جداگانه با کشورهای مختلف اروپایی توانسته به قدرت چانه‌زنی آن‌ها در گفت‌وگوها با روسیه صدمه‌زده و سبب تسریع روند تصمیم‌گیری کشورهای اروپایی برای تعریف سیاست انرژی مشترک شود (Rustamov, 2013: 4). به‌دنبال قطع مقطعی صادرات گاز روسیه به اوکراین در یکم ژانویهٔ ۲۰۰٦ به‌دلیل اختلاف بر سر قیمت، صادرات گاز به هفت عضو دیگر اتحادیهٔ اروپا (اسلواکی، لهستان، ایتالیا، مجارستان، آلمان، فرانسه و اتریش) قطع شد و موضوع امنیت انرژی اتحادیهٔ اروپا در صدر گفت‌وگوهای سیاسی کشورهای این اتحادیه قرار گرفت (Wisniewsk, 2011: 59 ). مشاجرها در میان روسیه سفید و روسیه در ژانویهٔ ۲۰۰۷ نیز







برای کشورهای اروپایی به‌ویژه آلمان پیامدهای مشابهی را به همراه داشت. این‌بار ترنز نفت، اپراتور نفتی روسیه خط لولهٔ انتقال نفت به روسیه سفید را که از راه آن آلمان ۲۰ درصد از نفت وارداتی خود را دریافت می‌کرد قطع کرد و درپی این اقدام، آلمان و اتحادیهٔ اروپا به‌شدت به این تصمیم روسیه اعتراض کردند (Belkin, 2008: 2). به‌دنبال این رویداد، با افزایش نگرانی‌ها در رابطه با وابستگی اروپا به انرژی روسیه و افزایش فشار افکار عمومی در رابطه با تغییرات جهانی آب‌وهوا، در مارس ۲۰۰۷ اعضای اتحادیه، به‌منظور تدوین «سیاست انرژی» با یکدیگر به توافق رسیدند. در راستای این سیاست، مقرر شد تا ورودی‌های تأمین انرژی این اتحادیه متنوع شده و استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر جهت کاهش تولید کربن، افزایش یابد. آن وقوع جنگ گرجستان و روسیه نیز سبب شد تا مسیرهای انتقال انرژی از خطوط لولهٔ باکو–تفلیس–جیحان و باکو–سوپسا زیر سؤال برده شود و روابط اروپا با مسکو درزمینهٔ انرژی به‌شدت تحت تأثیر قرار گیرد. این رویداد، تجدیدنظر اتحادیهٔ اروپایی در اتکا به منابع انرژی روسیه را شتابی دوچندان بخشید (Faghani, 2009: 58-59).

اتحادیهٔ اروپا در گاز، نفت و همچنین در زغال سنگ، وابستگی شدیدی به روسیه داشته و همیشه تلاش‌کرده است تا رابطهٔ خود را با روسیه براساس منافع متقابل و دوستی استوار سازد. رابطه با روسیه با توجه به دراختیارداشتن یک‌سوم از ذخایر گاز دنیا برای امنیت تأمین انرژی اتحادیهٔ اروپا اهمیت بسیاری دارد (Lcas, 2008: 42). آمار نشان می‌دهد که برخی از اعضای اتحادیه تا صددرصد گاز مصرفی خود را از روسیه وارد می‌کنند (Pielbags, 2008: 5). بدیهی است که این وابستگی شدید برای اتحادیهٔ اروپا خوشایند نیست و این اتحادیه درپی آن است که با متنوع‌سازی منابع انرژی، خود را از این وابستگی فلج‌کننده نجات دهد؛ زیرا یکی از نگرانی‌های مهم اتحادیهٔ اروپا وابستگی آن در بخش انرژی است و همان‌گونه که اشاره شد بسیاری از پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که از سال ۲۰۳۰ به بعد اتحادیهٔ اروپا مجبور به واردات بیش از ۷۰ درصد انرژی خود خواهد بود و این امر همانند آسیب‌پذیری آن در رقابت‌های جهانی است و رؤیای رهبران اروپا را در تبدیل‌شدن به یکی از بلوک‌های مهم تأثیرگذار در جهان چندقطبی با تردید روبه‌رو خواهد ساخت (Vahidi, 2006: 72). این عامل به‌همراه تحریم نفتی و گازی روسیه به اروپا از راه اوکراین در سال ۲۰۰۶ به‌دلیل اختلاف‌های قیمت‌گذاری انرژی با اوکراین، اعتبار روسیه را خدشه‌دار کرد. به‌دنبال آن، روسیه صدور انرژی به همسایگان غربی خویش از راه اوکراین را متوقف کرد، درنتیجه هزینه‌های تأمین انرژی به اتحادیهٔ اروپا افزایش یافت. از این‌رو اتحادیهٔ اروپا

هم، در واکنش به توقف جریـان انـرژی، بـه‌عنـوان ابـزار فشـار علیـه روسـیه، بـه هماهنـگ‌سـازی سیاست‌های انرژی خویش و متنوع‌سازی کشورهای تأمین‌کنندهٔ انرژی اقدام کـرد (Linkohr, 2007: 18) و برای تضمین امنیت انرژی مورد نیاز خود در آینده، از روش چندجانبـه‌گرایـی، همکـاری در ایجاد ساختارهای بین‌المللی و همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه استفاده کـرد (Hadinejad, 2011: 10) و تلاش کرد تا با استفاده از خطوط لولهٔ جدیـدماننـد نابـاکو و خـط لولـه‌هـای دیگـر، امکـان متنوع‌سازی روابط تأمین انرژی خویش را گسترش دهد (Grewe, 2006: 7).

تدوین پیمان منشور انرژی و تشویق کشورها برای پیوستن به آن و ایجاد شرکتی بـرای ساخت خط لوله جهت انتقال گاز از منطقهٔ دریای خزر به اتحادیهٔ اروپا با مشارکت کشـورهای مسیر طرح ناباکو نمونه‌هایی از اجرای این سیاست است. براین اسـاس، اتحادیـهٔ اروپـا تـلاش کرد تا با استفاده از مسیر غربی یا مسیر گرجستان و ارمنستان (کشورهـای مسـیر حمـل‌ونقـل)، نفت و گاز استخراجی را از کشورهای تولیدکننده (قزاقستان، ترکمنستان، جمهوری آذربایجـان و ازبکستان) به بازارهای مصرف خود منتقل کند که در ادامه، این اقدام‌ها بررسی می‌شود.

## سیاست چندجانبه‌گرایانهٔ اتحادیهٔ اروپا در منشور انرژی و خطوط انتقال نفت و گاز

### الف) تدوین منشور انرژی اروپا

در سال ۱۹۹۱ اتحادیهٔ اروپا طرحی را تنظیم و تصویب کرد که «اعلامیهٔ منشور انـرژی» نامیـده شد. این طرح از اعضا می‌خواست تا ضمن افزایش‌بخشیدن به همکاری‌های انـرژی میـان خـود، باهدف کاهش وابستگی به کشورها یا مناطق خاص صادرکنندهٔ انرژی، به عرضه‌کنندگان انرژی به اتحادیهٔ اروپا تنوع بیشتری دهند. در حقیقت اعلامیهٔ منشور انرژی، چارچوبی شـامل قـوانین و توافق‌هایی بود که میان امضاکنندگان آن جهت گسترش همکاری‌های انرژی بـه‌وجـود آمـد. این اعلامیه در سال ۱۹۹٤ به «پیمان منشور انرژی»[۱] تغییر نام یافت و در سال ۱۹۹۸ به مرحلـهٔ اجرا درآمد. مهم‌ترین هدف‌های این پیمان عبارت بودند از: اجرای قوانین مربوط بـه گسـترش سرمایه‌گذاری خارجی درزمینهٔ انرژی، تجارت آزاد در مورد منابع، تولیدات و تجهیزات انرژی، آزادی حمل‌ونقل انرژی از راه خطوط لوله، افزایش بهره‌وری در انرژی و سرانجام آماده‌سـازی سازوکارهای لازم به‌منظور حل اختلاف در زمینهٔ انرژی. از زمان امضای پیمان منشور انرژی در

1. Energy Charter Treaty

سال ۱۹۹٤، اتحادیهٔ اروپا در ایجاد رویکردی هماهنگ میان اعضا در مورد امنیت و سیاست انرژی تلاش کرده است و از روسیه خواسته است تا ضمن تصویب «پیمان منشور انرژی» به شرکت‌های انرژی اروپایی اجازه دهد تا در تمامی صنعت انرژی روسیه از حوزه‌های نفت و گاز گرفته تا نظام‌های خط لوله، سرمایه‌گذاری کنند. تشکیل بازارهای داخلی گاز و برق مهم‌ترین برنامه‌ای است که اتحادیهٔ اروپا در قالب خصوصی‌سازی صنعت انرژی در اروپا و نیز رقابت آزاد دنبال می‌کند (The Energy Charter Treaty, 2013).

رهبران اتحادیهٔ اروپا از دیرباز تلاش کرده‌اند تا روسیه را قانع کنند که این منشور را تصویب کند؛ اما هرگز موفق به این کار نشده‌اند؛ زیرا براساس سند منتشرشده در سال ۲۰۰۰ از سوی کمیسیون اروپا به‌نام «سند سبز»[1] نیاز مصرفی اتحادیهٔ اروپا به گاز طبیعی از ۲۳ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۲۷ درصد در سال ۲۰۲۰ خواهد رسید. همچنین این سند تأکید می‌کند که این افزایش نیاز به مصرف گاز طبیعی تنها در صورتی تأمین خواهد شد که واردات گاز طبیعی اتحادیهٔ اروپا از روسیه از ۲۵۰ میلیون متر مکعب روزانه تا سال ۲۰۲۰ دو برابر شود (EU‘s Green Paper, 2013). از این‌رو این افزایش تقاضا نمی‌تواند برای اروپا خوشایند باشد و از راه منشور انرژی تلاش می‌کند تا با متنوع‌سازی خطوط انرژی این مشکل را برطرف سازد.

اگرچه روسیه در سال ۱۹۹٤ پیمان منشور انرژی را امضا کرده، تاکنون آن را تصویب نکرده است و با آن مخالفت دارد؛ زیرا دولت روسیه نمی‌خواهد انحصار خود در بخش صنعت نفت و گاز را به بخش خصوصی واگذاری کند (Kiyani, 2007: 199). به همین دلیل، تاکنون روسیه تقاضاهای اتحادیهٔ اروپا در این زمینه را نپذیرفته است و به این اتحادیه هشدار داده است که مانع از برنامه‌های گاز پروم در خرید یا سرمایه‌گذاری در بخش انرژی اروپا نشود.

اتحادیهٔ اروپا با توجه به سابقهٔ منفی روسیه در استفاده از انرژی به‌عنوان سلاح سیاسی، درپی آن است تا با راضی‌کردن کشورهای صادرکنندهٔ انرژی و همچنین ساخت خطوط جدید انتقال گاز این هدف مهم را محقق کند. سرانجام می‌توان گفت که مجموعهٔ عوامل یادشده چشم‌انداز انحصار غول انرژی روسی بر بازار انرژی اروپا را با تردید روبه‌رو کرده و مدیران این شرکت بزرگ را برای حفظ جایگاه برتر خود درزمینهٔ فعالیت‌های تولید و صادرات انرژی به تکاپو انداخته است (Monagham, 2006: 5).

1. Green Paper

**ب) طرح ناباکو**

نخست‌وزیران کشورهای ترکیه، بلغارستان، رومانی، مجارستان، اتریش و رئیس کمیسیون اروپا موافقت‌نامهٔ خط لولهٔ گاز ناباکو را در سال ۲۰۰۹ در آنکارا امضا کردند. قرار بود این خط لوله تا سال ۲۰۱٤ با ظرفیت ۳۱ میلیارد مترمکعب به بهره‌برداری برسد (Barysch, 2010: 1-2). این طرح تا سال ۲۰۱۲ در میان خط‌های انتقال گاز، مهم‌ترین خط لوله به‌شمار می‌آمد و جهت انتقال گاز از جمهوری آذربایجان، ترکمنستان و عراق به اتحادیهٔ اروپا طراحی شده بود؛ ولی چالش‌هایی چون نبود تعهد لازم از سوی کشورهای تأمین‌کنندهٔ انرژی به‌ویژه ترکمنستان، تردیدها در مورد میزان منابع مالی موجود، سبب بی‌اعتمادی بیشتر سرمایه‌گذاران این طرح شد. همچنین در مورد ناباکو، شریک‌های غربی به‌اتفاق نظر دست‌نیافتن و تلاش روسیه به‌عنوان تولیدکنندهٔ انحصاری انرژی مورد نیاز اروپا برای به‌کارگیری فشار بر ترکمنستان و قزاقستان (دو کشور تولیدکنندهٔ انرژی) سبب جلوگیری از به نتیجه‌رسیدن این خط لوله شده است.

اطمینان‌نداشتن دربارهٔ آیندهٔ ناباکو و فشار روسیه برای حفظ انحصار حمل‌ونقل انرژی سبب شد تا ترکیه و جمهوری آذربایجان مسیرهای دیگر را مورد توجه قرار دهند (Yilmaz, 2012: 2). در ژوئن ۲۰۱۲ ترکیه و جمهوری آذربایجان با امضای موافقت‌نامه‌ای برای ساخت طرح تاناب[1] سبب کوچک‌ترشدن اجباری ناباکو و تغییر نام آن به ناباکوی غربی شدند؛ خط لوله‌ای که در مرز ترکیه- بلغارستان به تاناب متصل می‌شود. ناباکوی غربی برای ساخت در مسیر کشورهای بلغارستان، رومانی، مجارستان و اتریش طراحی شده و تاناب نیز جایگزین دوسوم ناباکوی قدیم شده است (livanios, 2013: 5). ناباکوی غربی در ابتدا به‌صورت سالانه ۱۰ میلیارد متر مکعب و سپس ۱٦ میلیارد متر مکعب از گاز جمهوری آذربایجان را انتقال می‌دهد. هرچند ناباکوی غربی نسبت به گذشته شانس بیشتری دارد؛ اما نگرانی‌ها در زمینهٔ تغییر ساختار سهام‌داران این خط لوله به‌دلیل اعلام خروج احتمالی آلمان از این کنسرسیوم همچنان از تکمیل این طرح جلوگیری خواهد کرد. این تأخیر احتمالی سبب تضعیف جایگاه ناباکو در مقایسه با تپ شده و شانس انتخاب آن را به‌عنوان مسیر انتقالی انژری به اروپا کاهش داده است (Kusznir, 2013:. 3-4).

---

1. Trans Anatolian Natural Gas Pipeline (TANAP)







**ج) خط لولۀ ماورای آدریاتیک**

خط لولۀ ماورای آدریاتیک با ظرفیت کلی ۲۰ میلیارد متر مکعب باهدف آسان‌سازی انتقال گاز تولیدی فاز دوم میدان گازی شاه دنیز، «شاه دنیز دوم» به بازارهای اروپایی در دو مرحله طراحی شده است. این خط لوله با انتقال گاز دریای خزر از راه ترکیه و سپس یونان و آلبانی و همچنین گذر از دریای آدریاتیک به جنوب ایتالیا می‌رسد. انتظار می‌رود تا ساخت این طرح که مهم‌ترین و جدی‌ترین رقیب خط لولۀ ناباکو است از اواخر سال ۲۰۱٤ آغاز و مرحلۀ اول آن با ظرفیت ۱۰ میلیارد متر مکعب در سال ۲۰۱۹ عملیاتی شود. این خط لوله سبب تسهیل انتقال گاز طبیعی به بازارهای کوچک در کشورهای اروپای جنوب شرقی چون بلغارستان، آلبانی، بوسنی و هرزه‌گوین، مونته‌نگرو و کرواسی می‌شود. رسیدن خط لوله به ایتالیا سبب می‌شود تا این خط لوله بتواند گاز طبیعی را به برخی از بزرگ‌ترین بازارهای اروپایی ازجمله آلمان، فرانسه و بریتانیا نیز انتقال دهد (Stamouli, 2014).

**د) خط لولۀ نفت باکو – تفلیس – جیحان**

خط لولۀ باکو – تفلیس – جیحان یکی از سیاسی‌ترین خط‌هایی است که با حمایت گستردۀ ایالات متحده برای حذف ایران و روسیه ساخته شده است و با مناقشات جدایی‌طلبانۀ منطقه ارتباط پیداکرده است. این خط لوله به طول ۱۰٤۰ مایل، نفت باکو در جمهوری آذربایجان را از راه گذر از تفلیس در گرجستان به جیحان بندری در جنوب شرق شرقی ترکیه در مدیترانه متصل می‌سازد. خط لولۀ باکو – تفلیس–جیحان برای یک میلیون بشکه در روز طراحی شده است و هزینۀ اولیۀ آن ۲/۹ میلیارد دلار بود. در سال ۲۰۰۲ ساخت آن آغاز شد و در سال ۲۰۰۵ به بهره‌برداری رسید (Heidari, 2009: 27).

**ه) خط لولۀ گاز باکو – تفلیس– ارزروم**

طول این خط لوله ٦۳۰ مایل شامل ۲۹۰ مایل در جمهوری آذربایجان و ۱۷۰ مایل در گرجستان و بقیه در ترکیه است. هزینۀ آن حدود یک میلیارد دلار برآورد شده است و اعتبار آن از مؤسسه‌های بین‌المللی (بانک جهانی، بانک ترمیم و توسعه در اروپا، شرکت مالی بین‌المللی و سرمایه‌گذارانی از ایالات متحده و ژاپن) تأمین خواهد شد که حدود ۷۰ درصد از اعتبار را تأمین خواهند کرد و ۳۰ درصد بقیه، از سوی سهام‌داران «شاه دنیز» تأمین

می‌شود (Amir Ahmadian, 2006: 23-24). این دالان که باهدف غلبه بر تسلط روسیه بر نظام حمل‌ونقل و خط لولهٔ منطقه‌ای و دستیابی مستقیم به موجودی و ذخایر خزر در جمهوری‌های آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان طراحی شده بود؛ ذخایر انرژی را از قزاقستان و ترکمنستان و از راه دریای خزر به جمهوری آذربایجان و از راه لوله‌های موجود از گرجستان و ترکیه عبور داده و سرانجام در بازارهای اروپا تحویل مصرف‌کنندگان اروپایی می‌دهد (Mousavi Shafaei, 2009: 16).

**و) خط لولهٔ ماورای آناتولی (تاناپ)**

آغاز اجرای عملیات ساخت طرح خط لولهٔ ۲٤۰۰ مایلی ماورای آناتولی (تاناپ) با هزینه‌ای بالغ بر ۷ میلیارد دلار، در اواخر سال ۲۰۱۲ آغاز شده و پیش‌بینی می‌شود که نخستین بخش آن در سال ۲۰۱۸ به بهره‌برداری برسد. ظرفیت سالانه انتقال گاز این خط لوله، هم‌اینک ٦ میلیارد متر مکعب است که در سه مرحلهٔ توسعه، این میزان تا سال ۲۰۲٦ و سرانجام به ۳۱ میلیارد متر مکعب خواهد رسید. خط لولهٔ تاناپ که عملیات ساخت بخش غربی آن از مرز مشترک ترکیه و گرجستان آغاز می‌شود و تا مرز مشترک ترکیه و اتحادیهٔ اروپا، امتداد خواهد یافت، درواقع جایگزین طرح پیشین ناباکو در خاک ترکیه خواهد شد. هدف نهایی این طرح تأمین گاز مصرف‌کنندگان اروپایی از راه گاز تولیدی از میدان «شاه دنیز» جمهوری آذربایجان با یک تریلیون و ۲۰۰ میلیارد متر مکعب ذخیرهٔ گاز به‌عنوان میدان اصلی تأمین‌کنندهٔ گاز این خط لوله است. پیش‌بینی می‌شود که این میدان تا ۲۱ سال آینده، توانایی تأمین گاز اروپا را داشته باشد (Socor, 2013).

**ی) خط لولهٔ باکو – سوپسا**

این خط لوله به طول ۵۱۵ مایل، نفت جمهوری آذربایجان را از باکو به بندر سوپسا در ساحل شمالی دریای سیاه در غرب گرجستان متصل می‌کند و ظرفیت آن به‌تازگی از ۱۱۵ هزار بشکه در روز به ۱٤۵ هزار بشکه در روز رسیده است. در برنامه پیش‌بینی شده است ظرفیت آن به ۳۰۰ تا ٦۰۰ هزار بشکه در روز برسد و هزینهٔ آن ٦۰۰ میلیون دلار بوده است. صادرات نفت این خط لوله در آوریل ۱۹۹۹ آغاز شد و حدود ۱۱۵ هزار بشکه از آن حمل‌ونقل می‌شود (Pielbags, 2008: 27). در ۸ مارس ۱۹۹٦ ادوارد شواردنادزه (رئیس‌جمهور گرجستان) و







علی‌اف (رئیس‌جمهوری آذربایجان) قراردادی ۳۰ ساله را امضا کردند، مبنی بر اینکه شرکت‌های بین‌المللی فعال در جمهوری آذربایجان[1] بخشی از نفت اولیه را از راه خاک گرجستان منتقل کنند؛ به‌ویژه نفت به بنادر گرجستان در کنار دریای سیاه یعنی سوپسا و باتومی که در ۲۵ مایلی یکدیگر قرار دارند، انتقال یابد. شرکت بین‌المللی نفت گرجستان به شرکت‌های بین‌المللی فعال در جمهوری آذربایجان امتیازها و تسهیلات کمکی برای ساخت ۵/۵ مایل از خط لوله اختصاص داده و ترمینال ٥٦٥ میلیون دلاری سوپسا را در کنار دریای سیاه ایجاد کرده است (Zargar, 2007: 122-123).

**ط) خط لولهٔ گاز طبیعی ماورای خزر[2]**

این خط لوله از بندر «ترکمن‌باشی» در شرق دریای خزر در ساحل ترکمنستان آغازشده و با گذر از بستر دریای خزر به باکو و از آنجا به ارزروم می‌رسد و به شبکهٔ سراسری گاز ترکیه و بازارهای جهانی متصل می‌شود. ظرفیت آن در مرحلهٔ اول، ٥١٢٤٧ متر مکعب خواهد بود که تا ۹۱ هزار متر مکعب قابل افزایش است. طول آن ۱۰۲۹ مایل است و می‌تواند اهمیت قفقاز جنوبی را در زمینهٔ امنیت انرژی دوچندان سازد؛ زیرا با ایجاد خط لولهٔ ماورای خزر، قفقاز جنوبی هم نقش صادرکننده و تولیدکننده و هم نقش حمل‌ونقل را عهده‌دار می‌شود (Amir Ahmadian, 2006: 24). همچنین، این خط لوله درواقع قسمتی از خط لولهٔ انتقال گاز ناباکو است که از حمایت اتحادیهٔ اروپا و آمریکا برخوردار است. خط لولهٔ ماورای خزر، گاز ترکمنستان را به جمهوری آذربایجان و از آنجا توسط خط لولهٔ ناباکو به اروپای مرکزی صادر خواهد کرد و بدین ترتیب روسیه و ایران را دور خواهد زد. با این‌حال، روس‌ها به‌صورت مرتب بر این امر تأکید می‌کنند که هرگونه تصمیم دربارهٔ طرح خط لولهٔ گاز ماورای خزر بدون درنظرداشتن اجماع نظر دولت‌های ساحلی این دریا، غیرقابل قبول است. همین مسائل عملیاتی‌شدن این طرح را تحت تأثیر قرار داده است. هرچند که اتحادیهٔ اروپا مدعی است تعیین‌نکردن رژیم حقوقی دریای خزر و سایر مسائل نمی‌تواند در ارادهٔ این اتحادیه برای ساخت این خط لوله تغییری به‌وجود بیاورد (Mir Taher, 2012).

1. AIOCS
2. TCGP

**نتیجه**

از آنجا که در جهان امروز انرژی یکی از محورهای اصلی توسعه و پیشرفت جوامع بشری به‌شمار می‌رود؛ در روابط میان کشورها اهمیت راهبردی دارد. در جهان امروز، انرژی بیش از گذشته به پیش‌نیاز تحقق برنامه‌های توسعه در کشورهای مختلف تبدیل شده است؛ زیرا انرژی و تأمین آن از ارکان بنیادین هر جامعهٔ صنعتی محسوب می‌شود؛ به‌شکلی که بدون وجود انرژی کافی، کارامد و در دسترس، توسعهٔ صنعتی متصور نیست. به بیانی دیگر، هم‌اکنون انرژی به‌ویژه نفت و گاز به پایهٔ قدرت و ثروت جهانی تبدیل شده است و در تعیین جایگاه کشورها به‌وسیلهٔ سلسله مراتب قدرت و ثروت جهانی نقش اساسی بازی می‌کند.

در این نوشتار، منابع انرژی در منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز به‌عنوان مناطق غنی و حمل‌ونقل نفت و گاز بررسی شد و این نتیجه به‌دست آمد که راهبرد کاهش وابستگی اروپا به نفت و گاز روسیه سبب ارتقای جایگاه منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز در سیاست‌های اتحادیهٔ اروپا شده است و با افتتاح تمامی خطوط مورد نظر، از وابستگی نفت و گاز اروپا به روسیه به میزان زیادی کاسته خواهد شد.

رسیدن به هدف خودکفایی کامل از واردات انرژی روسیه هدفی دور و غیرقابل تصور به‌نظر می‌رسد. این عامل سبب شده است که راهی برای تعامل هر چه بیشتر در زمینهٔ منابع غنی انرژی با کشورهای حوزهٔ خزر برای اروپا فراهم شود. هم‌اکنون با متنوع‌کردن خطوط انرژی به‌وسیلهٔ اروپا، اهمیت و جایگاه کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در سیاست خارجی اتحادیهٔ اروپا نه تنها افزایش یافته است، بلکه سبب نگرانی روسیه شده است؛ زیرا انرژی در توسعهٔ اقتصادی روسیه نقش مهمی را بازی می‌کند و این کشور به درآمد به‌دست‌آمده از فروش آن به اروپا نیاز دارد.







## References


1. Amir Ahmadian, B. (2006), "Oil and Security in the Caucasus". **Central Asia and Caucasus Studies Quarterly**, Vol.4, No.56, pp. 5-32.
2. Barysch, Katinka. (2010 ), " Should the Nabucco Pipeline Project be Shelved?"; **Policy Brief: Center European Reform**; p. 1-2. http://www.transatlanticacademy.org, (Accessed on: 22/9/2013. )
3. Belkin, Paul. (2008), **The Energy European Union's Energy Security Challenges**; Congressional Research Service; CRS Report for Congress.
4. **BP Statistical Review of World Energy**. (2015), 64th Edition, pp.20-22. http://www.bp.com/statisticalreview#Bpstats, (Accessed on: 18/1/2015. )
5. Energy Charter, **the Energy Charter Treaty,** (2013), , http://www.energycharter.org/process/energy-charter-treaty-1994/energy-charter-treaty/, (Accessed on: 25/6/2013).
6. Eueotopics, (2009), "**A Breakthrough for Nabucco**": http://www.eurotopics.net, (Accessed on: 19/5/2013).
7. Faghani, H. (2009), "The Growing Role of Energy in Europe Union's Foreign Policy", **Monthly Events Analysis**, No 230, pp. 58-61.
8. **Green Paper**, (2012), Toward a European Strategy for the Security of Energy Supplies, www.http://europa,eu.int , (Accessed on: 5/22/2013).
9. Grewe, Hartmut. (2006), **Energies Icherheit Als Strategisches Ziel: Anforderungen an Einen Energiem Benpolitik**; Konra Adenauer Stiftung; Analysen und Argumente, No.36; p. 7.
10. Hadi Nejad Hosseinian, M. (2009), "The Current State of the Oil Industry, Challenges and Future Solutions", **Newspapers-the World Economy**, No.1849, (Accessed on :7/21/2009. )
11. Heydari, Mohammad Ali. (2009), "Europe's Energy Security and Trans-Regional Actors," **Central Asia and Caucasus Studies**, Vol.2, No. 66, p. 23-47.
12. Internatinal Energy Agency IEA Statistics, (2013), http://www.iea.org/publications/freepublications/, (Accessed on: 10/5/2014).
13. Kiyani, David (2007), "Russian Energy Policy in the Union of Europe", **Journal of Politics**, Vol. 21, No. 1, pp. 181-205.
14. Kusznir Bremen, Julia. (2013), " TAP, Nabucco West, and South Stream**"** Caucasus Analytical Digest, Vol. 1, No.47, pp.343-357.
15. Lcas, E. (2008), **the New Cold War: Haw the Kremlin Menaces Both Russia and the West**, London: Bloomsbury.
16. Linkohr. (2007), **Europa auf Dem Wegzueinergemeinsamen Energiestrategie**, http://www.linkohr.de /2006 _10_05%20.doc abgerufen am 04.05. p: 18, (Accessed on: 10/5/2014).
17. Livanios, Anthony. (2013), "**The Conundrum of the Southern Gas Corridor :What Are the Risks for Europe and Azerbaijan?"**, Paris: Actuelles de l'Ifri.
18. Metelitsa, A. (2013), "**Caspian Countries are Developing New Oil and Natural Gas Export Capacity**", www.http://www.eia.doe.gov/emeu/cabs/caspian/exportIssuesshtml,(Accessed on: 11/7/2013).
19. Mirtaher, SR. (2012), **"Critics of the Trans-Caspian gas pipeline"**, http://www.irinn.ir/news/420, (Accessed on: 09/27/2014).
20. Mojtahedzade P. (2008), "Caspian on the Crossroads of Conflict and Cooperation: Review the ways of Iran and the Central Asian states", **Middle Eastern Studies**, Vol. 15, No. 3-4, pp. 165-194.

21. Monagham, Andrew. (2006), “ **Russia EU Relation: AN Emerging Energy Security Dilemma** “, The Russia Research Network, London; Research Associate at the Conflict Studies Research Centre, Defence Academy of the UK .
22. Mousavi Shafaei, Seyed Massoud Souri and Amir Mohammad. (2009), "**Russia and Europe: Competing on Nabucco Energy Project**", Strategic Report, Institute of Strategic Studies Foreign Policy Studies, No. 250, pp. 1-5.
23. Pielbags, Andris. (2008), **“Europe’s Energy Future: the New Industrial Revolution”** http://www.energy.eu/newa/Europes_Energy_Future_the_new_Industrial_Revolution.ppf, (Accessed on: 1/10/2009).
24. Rustamov, Rufat. (2013), **Political Assessment of Azerbaijani Natural Gas Pipeline Routes to Europe**, Research Centre for East European Studies: the University of Bremen.
25. Schultz, Richards. (2008), **New Approaches in Security**, Translated by Mohammad Ali Motaghinejad, Vol. 1, Tehran: Center for Strategic Studies.
26. Shadivand, Gh. (2012), **Europe Union Approach towards Crude Oil Reserves and Natural Gas in Central Asia and the Caucasus: Opportunities and Challenges that lie Iran Deputy Oil Ministry Planning**, Monthly Exploration and Production, No. 98. pp. 40-34.
27. Socor, Vladimir. (2012), “**Shaky Foundations of Caspian Sea Rival Gas transmission lines to EU**”, http://www.pogc.ir/Default.aspx?tabid=307&ctl=Detail&mid=1390&Id=10445, (Accessed on: 6/3/2013).
28. Solana, Javier. (2003), “**A Secure Europe in a Better World: European Security Strategy**”, Brussels..
29. Stamouli, Nektaria. (2013), **Greek PM Hails TAP Gas Pipeline Award; The Wall Street Journal**, http://online.wsj.com/article/, (Accessed on: 15/6/2014).
30. **Statistical Review of World Energy**; British Petroleum, (2006), www.rrojasdatabank.info/bpstats2006.pdf. (Accessed on: 5/8/2014).
31. **U.S. Energy Information Administration**, U.S. Geological Survey. (2013), https://www.eia.gov/todayinenergy/detail.cfm?id=12931, (Accessed on: 12/20/2015).
32. Umbach, Frank. (2003), **Nuchear Energy Issues – Global Dimensions and Security Challenges**; DGPA; p. 24.
33. Vahidi, Musa al-Reza. (2006), "Energy: Factor of Development, the Gap between Russia and Europe", **Central Asia and Caucasus Studies Quarterly**, Vol.4, No. 56, pp. 71-90.
34. Wisniewski, Jaroslaw. (2011),” EU Energy Diversification Policy and the Case of South Caucasus”, **Political Perspectives**, Vol.5, No.2, pp. 58-79.
35. Yılmaz,Şuhnaz, Tahir Kılavuz, M. (2012), “Restoring Brotherly Bonds Turkish-Azerbaijani Energy Relations”, **Ponars Eurasia Policy Memo,** Vol.6, No. 240, pp. 1-4.
36. Zargar, A. (2007), "Regional Conflicts in Central Asia and the Caucasus," **Central Asia and Caucasus Studies Quarterly**, Vol. 4, No. 60, pp. 117-131.





**مطالعات اوراسیای مرکزی، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹٤، صص ۲۵۱-۲۷۱**

# جریان‌شناسی فکری- سیاسی تصوف در افغانستان

**حسین زحمتکش** *

استادیار مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

**امان‌الله شفایی**

کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹٤/۰۲/۱۲ - تاریخ تصویب: ۱۳۹٤/۰٦/۱۰)

**چکیده**

فرقه‌های تصوف در افغانستان کمتر از منظر جایگاه سیاسی آن مورد توجه قرار گرفته‌اند. این نوشتار به دنبال تبیین و تحلیل سلسله‌هایی از تصوف در افغانستان است که از عمارت خانقاه بیرون آمده‌اند، وارد عرصه سیاست و قدرت شده‌اند و جریان‌های فکری-سیاسی خاصی را پدید آورده‌اند. با توجه به حضور سه فرقه نقشبندیه، قادریه و اسماعیلیه در فضای صوفیگری و باطنی‌گری افغانستان، بحث جریان‌شناسی فکری- سیاسی تصوف در سلسله نقشبندیه را می‌توان منتهی به جریانی دانست که خاندان مجددی رهبری معنوی و سیاسی آن را بر عهده داشته و سازمان سیاسی آن «جبهه ملی نجات» است؛ سلسله قادریه را می‌توان جریانی دانست که خانواده گیلانی در آن پیر طریقت و زعیم سیاست شناخته می‌شود و «حزب محاذ ملی اسلامی» پایگاه سازمانی آن است. فرقه اسماعیلیه که به دلیل مشرب صوفی‌گرایانه‌اش در زمره متصوفه قرار گرفته، به جریانی کوچک اما منسجم ختم می‌شود که رهبری آن را خاندان سادات نادری برعهده دارد و «حزب پیوند ملی» به عنوان بازوی سیاسی آن عمل می‌کند.

**کلیدواژه‌ها**

اسماعیلیه، پیران گیلانی، تصوف، حضرات مجددی، سادات نادری، قادریه، نقشبندیه.

* Email: hzahmatkesh@ut.ac.ir







## مقدمه

در سال‌های اخیر با رشد و قدرت‌گیری روزافزون جریان‌های سلفی و تکفیری در منطقه، توجه به جریان‌ها و محافل متصوفه به‌عنوان نیرویی که می‌تواند مانعی در مسیر تحرکات گروه‌های افراطی باشد بیشتر شده است. برخی کارشناسان بر این باورند که دولت‌های منطقه از ظرفیت‌های جریان‌های متصوفه در جهت مقابله با جذابیت اندیشه‌های تکفیری و سلفی در میان جوامع خود غفلت کرده‌اند و در صورت تقویت این گروه‌ها و غلبهٔ تفسیر آن‌ها از اسلام، جریان‌های سلفی به‌حاشیه رانده می‌شدند. امروزه برخی از مراکز مطالعاتی در غرب و جهان عرب این نظر را مطرح کرده‌اند که یکی از عوامل رشد گستردهٔ جریان‌های تکفیری و سلفی در منطقه و غلبه‌یافتن قرائت‌های بنیادگرایانه، تضعیف و به‌حاشیه رانده‌شدن گروه‌های متصوفه در این جوامع است. ازاین‌رو تقویت این گروه‌ها و فرصت‌دادن به آن‌ها برای به‌حاشیه‌راندن گرایش‌های تکفیری، از سوی اندیشکده‌های غربی، یکی از گزینه‌ها و راهبردهای پیشنهادی به آن دسته از دولت‌هایی است که درگیر پدیدهٔ سلفی‌گری و پیامدهای امنیتی ناشی از آن در این شرایط تحلیل ماهیت این گروه‌ها و جایگاه آن‌ها در معادلات امنیتی منطقه‌ای اهمیت دارد.

به‌صورت مشخص در رابطه با افغانستان با توجه به جایگاه این کشور به‌عنوان یکی از مراکز و کانون‌های اصلی جریان‌های سلفی، تحلیل جریان‌های متصوفه در این کشور و جایگاه سیاسی آن‌ها اهمیتی مضاعف دارد. با توجه به ساختار ویژهٔ سیاسی – تاریخی افغانستان و در چارچوب ریخت‌شناسی قومی[2] میان آنچه که از آن به جریان‌های متصوفه در افغانستان یاد می‌شود و مذاهب عرفانی و باطنی‌مسلک که مصداق اصلی آن فرقهٔ اسماعیلیه در شمال افغانستان هستند، تفاوت وجود دارد. هدف از ریخت‌شناسی اجتماعی- سیاسی گروه‌بندی‌های

---

۱. البته با اینکه در چند سال اخیر از سوی گروه‌های آکادمیک و مؤسسات مطالعات امنیتی راهبردی در غرب این گزاره که «گروه‌های متصوفه باطل‌السحر سلفی‌گری و اندیشهٔ وهابیت هستند»، یک فرض دانسته می‌شود، این گزاره از منظر شواهد تجربی در معرض تردید جدی قرار دارد. برای نمونه در رویدادهایی که به سقوط شهرهای موصل و تکریت در بهار ۲۰۱٤ توسط گروه سلفی داعش در عراق انجامید این گروه از همکاری جریان موسوم به «جیش‌الرجال طریقت نقشبندیه» برخوردار بود.

2. Ethnic Morphology

قومی، مطالعهٔ شکل و وضعیت گروه‌بندی‌های قومی، مذهبی، گستردگی و پراکندگی جغرافیایی، میزان جمعیت و شکل توزیع آن در سرزمین، وجود اقوام همزبان و همگون در مناطق فراسرزمینی، اشکال تحزب یافتگی آن‌ها و نوع ارتباط تاریخی آن‌ها با حاکمیت سیاسی و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، جهت‌گیری کلی سیاسی این اقوام ازنظر محافظه‌کاری یا تحول‌خواهی، موقعیت آن‌ها در دورهٔ استعمار، جایگاه تاریخی و سهم آن‌ها از قدرت سیاسی در جامعهٔ متبوع و حضور و دخالت آن‌ها در ساختار حکومتی است.

با توجه به ریخت‌شناسی قومی شاید این پرسش مطرح باشد که آیا قراردادن فرقه‌ها و سلسله‌های متصوفه مانند نقشبندیه یا قادریه که همیشه در افغانستان جزء ارکان حاکمیت سیاسی بوده‌اند و در تاریخ افغانستان بسیاری از مهم‌ترین و بانفوذترین خاندان‌های حکومت‌گر از آن‌ها برخاسته‌اند در کنار گروه‌های حاشیه‌ای و غیر مؤثر باطنی مانند اسماعیلیه، در زیر یک عنوان واحد درست است؟ تاریخچهٔ خواست‌ها و دعاوی سیاسی متفاوت این جماعت‌ها، قراردادن آن‌ها در زیر یک عنوان عام را با تردید روبه‌رو می‌کند. باوجود آنکه چنین تردیدی، رگه‌هایی پررنگ از حقیقت در خود دارد؛ اما همان‌گونه که اشاره شد با توجه به مؤلفه‌هایی چون تفسیر عرفانی از اسلام، گستره‌ای از باورهای مشترک باوجود اختلافات، حرمت و جایگاه والای مشایخ در نظام اعتقادی، وجود سلسله‌مراتب درونی و روابط میان شیوخ و مریدان، رویکرد محافظه‌کارانه نسبت به نوگرایی و تحولات سیاسی و درهمان‌حال بدبینی به گرایش‌های افراطی و بنیادگرا، بررسی این جریان‌ها را در زیر عنوان مشترک و عام «متصوفه» موجه می‌کند و مورد قبول قرار می‌دهد.

تا پیش از تحولات سال‌های اخیر بیشتر پژوهش‌ها در ارتباط با جریان‌های متصوفه و فرقه‌های صوفیه و دراویش در چارچوب موضوع‌های قوم‌شناسی و مطالعات فرهنگی بود و با توجه به رویکرد بیشتر اعتزال‌گرایانهٔ جریان‌های صوفیه کمتر تحلیل ابعاد گرایش‌های سیاسی جریانان‌های صوفیه به‌شکل مستقل در دستور کار قرار می‌گرفت. تنوع فرقه‌های صوفیانه در میان هر دو مذهب شیعه و سنی باوجود مجادلات بسیاری که در حقانیت آن صورت گرفته، گویای حقیقتی است که همواره به‌صورت چالش‌برانگیز در جهان اسلام وجود داشته است. صوفیان پیوسته با دو چالش مهم درگیر بوده‌اند: اول، تعیین تکلیف طریقت با شریعت که همین مسئله سبب تکثر فرقه‌های صوفیانه شده است و در مواردی میان صوفیان و

شریعتمداران تنش‌های اعتقادی و مناسکی را به‌دنبال داشته است؛ دوم، در آیین تصوف اصل بر باطن‌گرایی و عمل در دایرهٔ شهود و شناخت است؛ اما ضرورت‌های اجتماعی و سیاسی ایجاب کرده است که صوفیان مناسباتشان را با بدنهٔ اجتماع و دستگاه حکومت تعیین کنند. ازاین‌رو فرقه‌های تصوف چه در شیعه و چه در اهل‌سنت در طول تاریخ همواره با موضوع سیاست و حکومت درگیر بوده‌اند تا آنجا که گاهی به‌عنوان یک نیروی مخالف سر به شورش برداشته‌اند، گاهی با دستگاه حکومت و منابع قدرت متحد بوده‌اند و حتی گاهی خود دست به تأسیس حکومت زده‌اند.

در افغانستان به‌عنوان یک کشور چند فرهنگی که رنگین‌کمانی از اقوام، زبان‌ها، فرهنگ‌ها، مذاهب و فرقه‌های گوناگون آن را فراگرفته است، تصوف به‌عنوان شکلی از تجلی مذهبی و گرایش مکمل اسلام‌گرایی جایگاه مهمی داشته است. در افغانستان فرقه‌های تصوف به‌ویژه دو فرقهٔ «نقشبندیه» و «قادریه» احترام و اعتبار فراوان اجتماعی و سیاسی داشته‌اند و جایگاه خاندان‌های مجددی و گیلانی چنان ارتقا یافته است که این دو خاندان از ملازمان نظام سلطنت بوده‌اند. البته باید گفت که فرقه‌های تصوف در عرصهٔ سیاست‌پیشگی افغانستان فراز و فرودهای بسیاری را دیده‌اند؛ گویا فضای سیاسی- اجتماعی افغانستان به‌ویژه در سدهٔ اخیر چنان بوده است که صوفی‌های افغانستان نمی‌توانسته‌اند از سیاست‌ورزی برکنار بمانند و فعالیت‌هایشان را در خانقاه محدود کنند.

بی‌تردید ساختار روابط مرادی و مریدی میان فرقه‌های تصوف و پیروی مطلق مریدان از شیخ‌هایشان در آداب طریقت، در ورود مشتاقانهٔ پیران طریقت به‌وادی سیاست بی‌تأثیر نبوده است. بنابراین رهبران تصوف در زمان‌های حساس سیاسی افغانستان چه به‌عنوان متحدان حکومت و چه به‌عنوان نیروی مخالف، زیرکانه اقتدار معنوی و باطنی‌شان را به عرصهٔ اجتماع و سیاست کشانده و تلاش کرده‌اند تا با تکیه بر پشتوانه و اعتبار مقدس‌گونه‌شان، از برتری‌های قدرت در عرصهٔ سیاست برخوردار شوند. به همین دلیل در تاریخ معاصر افغانستان حضور اهل تصوف به‌صورت روزافزون در عرصه‌های سیاسی مشاهده می‌شود.

این نوشتار به‌دنبال طبقه‌بندی جریان‌هایی از متصوفان است که گام در وادی سیاست گذاشته و در تحولات سیاسی تاریخ معاصر افغانستان نقش بازی کرده‌اند. این نوشتار با استفاده از روش توصیفی- تحلیلی به‌دنبال آن است که این پرسش را مورد تبیین و تحلیل قرار دهد که







«جریان‌های فکری- سیاسی تصوف در افغانستان چه فرایندی را پیموده‌اند و چه نقشی در تحولات سیاسی و اجتماعی این کشور بازی کرده‌اند؟» درضمن این پرسش را مطرح می‌کند که با توجه به موقعیت گروه‌های متمایل به متصوفه در افغانستان و نقش آن‌ها در تاریخ معاصر این کشور آیا می‌توان در چشم‌انداز سیاسی این کشور از شکل‌گیری بلوک سیاسی مانند یک جریان به‌نسبت منسجم سیاسی و ایجاد همگرایی میان جریان‌های تصوف در این کشور سخن گفت؟

**سلسله‌شناسی تصوف در افغانستان**

اگرچه روش و مرام صوفی‌گری در افغانستان سنتی فراگیر است و فرهنگ طریقت در همه جای این کشور مشاهده می‌شود، این موضوع در میان پشتون‌های افغانستان نسبت به سایر اقوام رواج بیشتری دارد؛ به‌شکلی که در مناطق پشتون‌شین افغانستان (بیشتر جنوب و شرق این کشور) حلقه‌های کوچک و بزرگ مرادی و مریدی وجود دارد. از ویژگی صوفی‌گری در افغانستان آن است که در فراز و فرودهای تاریخ تصوف این کشور فرقه‌های مهم تصوف که هرکدام بینش و منشی ویژه‌ای در طریقت دارند، شکل گرفته‌اند. اولیویه روآ، اسلام‌شناس فرانسوی که مسائل و جریان‌های افغانستان را در دهه‌های اخیر از نزدیک دنبال کرده، فرقه‌های تصوف در افغانستان و گسترهٔ جغرافیایی آنان و سیر و سلوک باطنی آنان را چنین توضیح می‌دهد: «در جامعهٔ افغانی تصوف در سه فرقهٔ نقشبندیه، قادریه و چشتیه متجلی شده است که در بین طبقات متوسط در شهرها و حومهٔ شهرها نفوذ دارند. کابل و هرات دو مرکز تصوف‌اند؛ اما تمام شمال کشور و ناحیه قندهار از این مکتب تأثیر پذیرفته‌اند. ... هر مرید برای اینکه به شناخت حق نائل شود، باید مدارج طریقت را بگذراند و این شناخت، شناختی است اشراقی و عرفانی و نه مبتنی بر تعقل و استدلال ... . مرید به انجام اعمال روحانی نیاز دارد که برحسب فرق مختلف متفاوت است. این اعمال بیشتر عبارتند از اورادی حاوی تکرار یکی از اسمای خدا (ذکر) که قادریه با صدای بلند و نقشبندیه در سکوت زمزمه می‌کنند. صوفی‌های شناخته‌شده زندگی به‌شدت روحانی دارند؛ ولی به آن تظاهر نمی‌کنند. آن‌ها بیشتر در گروه‌های کوچک و در مکانی دورتر از اغنیا (خانقاه) که معمولاً به یک مدرسه وصل است گردهم می‌آیند و به رهبری پیر خود به ذکر می‌پردازند. صوفی در زندگی روزمره، خود را به یک نظم فکری مقید کرده است که این نظم فکری بدون آنکه او را از زندگی اجتماعی جدا سازد، از







دیگران متمایز ساخته است» (Roy,1989:66).

در اینجا هویت این فرقه‌ها و همچنین فرقهٔ اسماعیلیه را که روح صوفیانه و باطنی‌گری به‌شدت در آن حلول کرده ، ولی از دایرهٔ تقسیمات روآ بیرون افتاده است تا اندازه‌ای توضیح می‌دهیم.

**۱. طریقت نقشبندیه**

نقشبندیه در حقیقت بزرگ‌ترین فرقهٔ صوفیانه است که پیروان آن از شمال تا جنوب افغانستان پراکنده‌اند. این فرقه که توسط بهاءالدین نقشبند (۱۳۱۸– ۱۳۸۹ق) در بخارا بنیان نهاده شد، راه افغانستان را در پیش گرفت و به‌سرعت در مناطق مختلف حلقه‌های طریقت و مناسبات مرادی و مریدی شکل گرفت. هم‌اکنون نقشبندیه در افغانستان پیروان بسیاری دارد و جریان‌های اسلام‌گرای اخوانی و سلفی‌گری نتوانسته‌اند بر گرایش‌های ریشه‌دار صوفی‌گری تأثیر منفی بگذارند. در میان نقشبندی‌های افغانستان دو گرایش آشکارا دیده می‌شود: شاخه‌های غربی و شمالی کشور (و نیز شعبه‌ای که به خواجهٔ احرار شهرت دارد) که با مهد فرقه یعنی آسیای مرکزی اتحاد دارند؛ در مقابل شعب شرق و قندهار که به‌شکل مستقیم به خانوادهٔ مجددی از اعقاب شیخ احمد سرهندی وابسته‌اند. این خانواده در اواخر سدهٔ نوزدهم از هند مهاجرت کرده و در کابل مستقر شده است (Roy,1989:70). در حقیقت فرقهٔ نقشبندیه هم‌اینک در طایفهٔ مجددیه ظهور سیاسی یافته است. مجددیه منسوب به شیخ احمد فاروقی ملقب به «مجدد الف ثانی» است. وجه تسمیهٔ مجدد الف ثانی نیز آن است که به گمان پیروانش شیخ احمد در هزارهٔ دوم هجرت سبب تجدید حیات اسلام شده است (Waeze Kashefi, 1978:64). درواقع علت شهرت خانواده‌ای که به‌صورت موروثی مرشدی نقشبندیه را در افغانستان بر عهده دارد به «مجددیه» همین است.

**۲. طریقت قادریه**

قادریه منسوب به عبدالقادر بن ابوصالح جنگی دوست (زنگی دوست) است. وی در سال ٤٧٠–٤٧١ ق. در گیلان، شمال ایران متولد شد و در سال ٥٦٠ یا ٥٦١ در بغداد وفات کرد (Seyedein,2008: 250). این فرقه با توجه به‌نام مؤسسش اینک «قادریه» شناخته می‌شود و شهرت خانواده‌ای که رهبری این فرقه را در افغانستان بر عهده دارد به «گیلانی» به‌دلیل محل







تولد عبدالقادر است. پیشینیان عبدالقادر که در زمان عثمانی‌ها با این سلسله پیوند نزدیکی داشتند از سدهٔ شانزدهم در هندوستان مستقر شدند و همین مسئله زمینهٔ ترویج آنان در افغانستان را فراهم کرد. از اینجا بود که پشتون‌های غلزایی به‌ویژه سلیمان‌خیل‌ها و خوگیانی‌ها را به‌سوی خود کشاندند. این فرقه شعبه‌های بسیاری دارد که در رأس هرکدام یک نفر از نوادگان عبدالقادر گیلانی قرار دارد. «حضرت نقیب صاحب» پدر پیر فعلی [سید احمد گیلانی] در سال‌های دههٔ بیست عراق را ترک کرد و در چارباغ واقع در ننگرهار افغانستان مستقر شد تا فرقه محلی را از نزدیک رهبری کند (Roy,1989:71).

**۳. فرقهٔ اسماعیلیه**

اسماعیلیه هرچند که به‌عنوان یک فرقهٔ مذهبی شیعی شهرت دارد، مناسبات مراد و مریدی و ساختار صوفیانه آن، قرار گرفتن اسماعیلیه در ذیل سلسلهٔ متصوفه را توجیه می‌کند. دربارهٔ فلسفهٔ این موضوع می‌توان گفت که در منظومهٔ اعتقادی اسماعیلیان مقام «امامت» جایگاه مهمی دارد. به همین دلیل «امامان اسماعیلیه که آخرین آن‌ها به عدد چهل‌ونه رسیده است، همواره با ظاهر شیخ صوفی راحت‌تر می‌توانستند با پیروان خود باعنوان مرید رابطه برقرار کنند. به همین دلیل به القاب و عناوین صوفیانه اکتفا نمی‌کردند، بلکه برخی از آداب آنان را نیز تقلید می‌کردند» (Tarem,2002:131) یا حتی پاره‌ای از اصطلاحات صوفیانه همانند «شریعت»، «طریقت» و «حقیقت» در فرهنگ کلامی اسماعیلیان واژگان کلیدی هستند (Toosi,1974;54). در افغانستان همان‌گونه که بسیاری از مورخان تأکید می‌کنند، همواره تاریخ اسماعیلیه با تصوف همراه بوده است. چنان‌که مرحوم غبار مورخ مشهور معاصر در این زمینه می‌نویسد:

«سلطهٔ مغولان و تیموریان بر افغانستان سبب شد که مدارس، کتابخانه‌ها، نخبگان و مجموعهٔ فرهنگ به‌شدت صدمه ببینند و گونه‌ای روحیهٔ تقدیرگرایی به‌وجود بیاید. تحت چنین شرایطی اسماعیلیان و مردمان دیگر به زی صوفیان درآمدند که تا به امروز هم این جریان به اشکال گوناگون به حیات خود ادامه داده است» (Ghobar,1996 : 407 )

## جریان‌های فکری- سیاسی تصوف در افغانستان

**۱. طریقت نقشبندیه و خاندان حضرات مجددی**

در حقیقت با برجسته‌شدن نقش رهبری خاندان مجددی در تصوف نقشبندیه، رویکرد و کنش

سیاسی در این فرقه قوت پیدا کرد. اگرچه طریقت نقشبندیه در افغانستان منحصر در پیروان طایفه مجددیه نیست؛ اما سلطهٔ مجددی‌ها چنان بر فضای طریقت‌ورزی نقشبندی‌ها سایه انداخته است که بسیاری طریقت نقشبندیه را با طایفهٔ «مجددیه» می‌شناسند. البته که سایر نحله‌های طریقت نقشبندی در مورد سیاست‌ورزی افغانستان کارنامهٔ روشنی ندارند و آنچه از سیاست‌پیشگی نقشبندیه گفته می‌شود، بیشتر به‌وسیلهٔ خانوادهٔ مجددی به‌وجود آمده است. در رابطه با شناخت خاندان مجددی می‌توان گفت که مجددی‌ها از اولاد شیخ احمد (مجدد الف ثانی) و در حقیقت از نسل «حضرت‌ها» که نسبشان به عمر بن خطاب می‌رسد، هستند. بنا به ادعای بوأُتاس «خاندان مجددی در آغاز سدهٔ [بیستم] احتمالاً با حمایت شدید انگلیسی‌ها (و هم‌زمان با شیخ قادری به‌نام نقیب صاحب چارباغ جلال‌آباد) خود را در کابل تثبیت کرد. نام اولین مجددی در کابل قیوم‌جان آقا و هفتمین نسل از احمد سرهندی بود. او در کابل به حضرت صاحب شوربازار مشهور بود. پسرش فاضل محمد شمس‌المشایخ که شاه‌آقا نامیده می‌شد و در سال ۱۹۲٤ درگذشت، در مقام «حضرت» جانشین پدر شد. برادرش فاضل عمر نورالمشایخ که شیرآقا نامیده می‌شد، به‌جای او نشست. فاضل عمر در دوران نادرشاه از سیاستمداران بانفوذ بود» (Utas,2010: 206)؛ اما پس از نادرشاه در دوران پسرش محمدظاهرشاه، مجددی‌ها چند گام دیگر به دستگاه سلطنت نزدیک شدند، به‌شکلی که در سال ۱۹۳٦ محمدظاهرشاه محلهٔ «قلعه جواد» را در کابل به این خانواده بخشید و تا قتل‌عام خانواده‌شان در سال ۱۹۷۹ که به‌وسیلهٔ رژیم کمونیستی صورت گرفت، در آنجا به سر می‌بردند. خانوادهٔ مجددی همواره به دربارهای شاهی افغانستان وابستگی داشته‌اند و به‌عنوان پیرهای پرنفوذ به‌غیر از کابل، چند مرکز دیگر نیز داشتند که شعبهٔ مهم دیگر این خانواده باعنوان «حضرت صاحب گاذرگاه»[۱] در هرات قرار دارد که از نظر نفوذ سیاسی درحد شعبهٔ کابل نیست (Utas, 2010: 207).

به‌صورت کلی می‌توان گفت که برخلاف خاندان گیلانی که محافظه‌کارانه بیشتر متصل به حاکمیت بودند، کنش سیاسی مجددی‌ها گسترهٔ بیشتری داشت. مشایخ مجددی که در افغانستان با لقب «حضرت» شناخته می‌شوند، از نظر مراتب روحانی در شمار عالمان وابسته به مذهب تسنن قرار می‌گیرند. حضرت‌های مجددی در آغاز سیاست‌ورزی‌شان –چنان‌که

۱. خواجه عبدالله انصاری در این مکان دفن شده است.

اولیویه روآ ادعا می‌کند- ابتدا از اسلام‌گرایی شاه امان‌الله طرفداری کردند، سپس بـا اصـلاحات او به مخالفت برخاستند. مبارزه‌ای که سه پسر اولین «حضرت شوربازار» (قیـوم‌جـان آقـا) برپـا داشتند، دو ویژگی ضدامپریالیستی و ضدتجددگرایی داشت. در قیام سال ۱۹۲٤ خوست کـه در آن یکی از مریدها به‌نام عبدالغنی، سلیمان‌خیل‌ها را در کنار «ملای لنـگ» بـه طغیـان واداشـت، پای این خاندان به میان کشیده شد. در سال ۱۹۲۸ پس از بازگشت حضـرت، بـرادرش «فضـل عمر» مشهور به شیرآقا که ابتدا از بچه سقا (حبیب‌الله کلکانی) حمایت کرده بود، قبایل غلزایـی را به نفع نادرخان به قیام وادار کرد. اتحاد میان سلسلهٔ جدید مصاحبان (خاندان نادر) و خاندان مجددی بسیار مستحکم بود و تعدادی از خانوادهٔ مجددی مقامات بالای حکومتی یافتند؛ امـا از سال ۱۹۵۳ با وزارت داوودخان، روابط رفته‌رفته تیره شد (Roy,1989:72). اگرچه با اسـتحکام پیوندهای خانوادگی میان گیلانی‌ها و خاندان سلطنتی، مجددی‌ها تا حـدودی در حاشـیه قـرار گرفتند، روابط آن‌ها با احتیاط، تا زمان کودتای کمونیستی سال ۱۹۷۸ با حکومـت برقـرار بـود. تا اینکه یک سال پس از کودتا، رژیم تره‌کی تصفیهٔ گسترده‌ای را علیه روحانیون و هـر آن‌کـس که عنوان معنوی داشت، آغاز کرد. درنتیجه پیران تصوف و ازجمله حضـرت‌هـای مجـددی از این تصفیهٔ خونین در امـان نماندنـد و در ژانویـهٔ ۱۹۷۹ محمـد ابـراهیم مجـددی کـه پـس از نورالمشایخ در سال ۱۹٦۵ جانشین وی شده بود و ۷۸ نفر دیگر از اعضای خـانواده‌اش اعـدام شدند. نام صبغت‌الله مجددی پس از این رویداد به‌عنوان رهبر جدید طریقت نقشـبندیه مطـرح شد. او که در آن دوران در اروپا به سر می‌برد وارد پیشاور شد و به‌عنوان پیر صوفیان نقشبندی علیه حکومت مارکسیست‌ها اعلان جهاد کرد (Haghshenas, .2006:73)

صبغت‌الله مجددی که روابط خوبی با کشورهای اروپایی و آمریکـا برقـرار کـرده بـود، بـا سایر رهبران جهادی مستقر در پیشاور از جمله حکمتیار و ربانی در روش‌ها و هدف‌هـای نهـایی مبارزه اختلاف نظر شدیدی داشت. به همین دلیل سازمان مستقلی باعنوان «جبههٔ ملـی نجـات» را تأسیس کرد؛ اما روش اعتدالی وی در فضایی که رهبران مجاهدین اهل سنت به‌شدت یکدیگر را خنثی می‌کردند سبب شد که او در دو دورهٔ جداگانه در سال ۱۹۸۸ریاست دولـت موقـت مسـتقر در پیشاور و در سال ۱۹۹۲ دولت انتقالی مجاهدین در کابل را بر عهده بگیرد.

آن که عنوان معنوی را با خود یدک می‌کشید آغاز نمود. ئـر نتیجـه پیـران تصـوف و از جمله حضرت‌های مجددی از ایـن تصـفیه خـونین در امـان اندنـد و در ژانویـه ۱۹۷۹ محمـد

ابراهیم مجددی که پس از وفات نورالمشایخ در سال ۱۹۵٦ جانشین وی شده بود و ۷۸ نفر دیگر از اعضای خانواده مجددی اعدام شدند و نام صبغت‌الله مجددی پس از این واقعه به عنوان رهبر جدید طریقت نقشبندیه بر سر زبانها افتاد. او که در آن دوران در اروپا بسر می‌برد وارد پیشاور شد و به عنوان پیر جدید صوفیان نقشبند علیه حکومت مارکسیستها و به عنوان یکی از رهبران نهضت مقاومت شهرت یافت(حق‌شناس، ۱۳۸۵: ۷۳). صبغت‌الله مجددی که روابط خوبی با دول اروپایی و آمریکا برقرار کرده بود، با سایر رهبرات جهادی مستقر در پیشاور از جمله حکمتیار و برهان‌الدین ربانتی در اشکال، روش‌ها و اهداف نهایی مبارزه اختلاف نظر شدیدی داشت. به همین دلیل سازمان مستقلی تحت عنوان جبهه ملی نجات را تاسیس نمود. اما مشی و منش اعتدلی وی در فضایی که رهبران مجاهدین اهل سنت به شدت یکدیگر را خنثی می‌کردند موجب شد که او در دو مقطع جداگانه ریاست دولت موقت در مستقر پیشاور و دولت انتقالی مجاهدین در کابل را بر عهده بگیرد

**۲. طریقت قادریه و خاندان پیران گیلانی**

هویت تصوف قادری در افغانستان اینک در خاندان گیلانی ظهور یافته است. نفوذ سادات گیلانی در میان قبایل پشتون جنوب و شرق افغانستان از مجددی‌ها بیشتر است. به‌عبارت‌دیگر از نظر گونه‌شناسی روابط خانوادهٔ گیلانی با پیروانشان به لطف کرامات بسیاری که به آنان منتسب می‌شود، نسبت به مجددی‌ها بیشتر است. تاریخ معاصر افغانستان شاهد اقتدار روزافزون قادریه در میان پشتون‌ها بود تا آنجا که از زمان سلطنت شاه امان‌الله میان پیران سادات گیلانی و شاهان دورانی پیوندهای خویشاوندی برقرار شد و از آن پس سلسلهٔ قادریه در دستگاه حکومت افغانستان نفوذ و امتیازات ویژه‌ای داشته است. سید احمد گیلانی پس از مرگ پدر رهبری طریقت قادریه را عهده‌دار شد و نقش پررنگی را در تحولات سیاسی دهه‌های اخیر افغانستان بازی کرده است. ماگنوس در کتاب «افغانستان روحانی، مارکس، مجاهد» جایگاه خاندان گیلانی در رهبری سلسلهٔ صوفیه قادریه را چنین توضیح می‌دهد: «سید احمد گیلانی رهبر فرقهٔ قادریه که باعنوان افندی صاحب[1] نیز مشهور است، رهبر محاذ ملی اسلامی افغانستان از سال ۱۹۷۹ بدین‌سو است. گیلانی پایهٔ اصلی فرقهٔ قادریه در افغانستان و

1. Affandi Sahib

بسیار مورد احترام پشتون‌ها (به‌ویژه در منطقهٔ قندهار) است. به‌عنوان یک عضو فعال حکومت سلطنتی و کسی که از راه ازدواج با خانوادهٔ سلطنتی نسبت دارد در دوران جهاد از بازگشت دوبارهٔ ظاهرشاه حمایت کرد و توجه بسیاری از روشنفکران ناراضی در میان افراد تبعیدی را جلب کرد. حزب قادریه شامل مبارزان کشاورز در میدان مبارزه و مزارع کشاورزی و نیز کارگزاران و افراد شهری و تحصیل کرده می‌شد- بسیاری از افراد هم‌قبیله گیلانی- و این‌چنین گروه‌هایی در کانون اسلام سنتی قرار دارند»

(Magnous,2001:134 ) در حقیقت به‌دنبال سرنگونی نظام سلطنت ۱۹۷٤ به‌دست داوود خان و تبعید محمدظاهر شاه به ایتالیا، اقتدار و جایگاه تصوف قادریه و خاندان گیلانی در نظام سیاسی افغانستان و دستگاه حکومت به‌شدت کاهش یافت. در نتیجه، بسیاری از پیران گیلانی راه غرب را در پیش گرفتند. با آغاز تحولات سال ۱۹۷۸ و کودتای خلقی‌های مارکسیست علیه داوودخان که آتش اعتراض‌ها و بحران‌های سیاسی را روشن کرد، سادات گیلانی فرصتی یافتند تا این‌بار نه به‌عنوان نیرویی در حکومت بلکه به‌عنوان نیرویی علیه حکومت به سیاست بحران‌زدهٔ افغانستان وارد شوند. «خانوادهٔ گیلانی به پشتیبانی مریدانشان در قبایل پشتون با تحریک احساسات دینی و ملی پیروان قادریه آنان را علیه دولت مارکسیستی برمی‌انگیخت. چنانکه شخص پیر سید احمد گیلانی در آغاز نهضت مقاومت به مرزهای ولایات شرقی افغانستان رفت و هم‌زمان با تشکیل جرگه‌هایی، از مریدان خود خواست که علیه حکومت تره‌کی قیام کنند» (Haghshenas, 2006:73 ).

فعالیت‌های براندازانهٔ گیلانی‌ها علیه مارکسیست‌ها در زیر «حزب محاذ ملی اسلامی» تا سقوط دولت نجیب‌الله در سال۱۹۹۲ ادامه یافت. در این مدت سید احمد گیلانی و حزبش هرچند به‌عنوان یکی از اعضای ائتلاف هفتگانهٔ مجاهدین اهل‌سنت شناخته می‌شدند، ازنظر ایدئولوژیک و شیوه و هدف‌های جهاد با دیگران تفاوت اساسی داشتند. گیلانی برخلاف دیگران (به‌غیراز مجددی) که در چارچوب اسلام‌گرایی افراطی و حتی سلفی‌گری علیه اشغال افغانستان توسط اتحاد شوروی و دولت مارکسیستی عمل می‌کردند، چهره‌ای معتدل و تکنوکرات از خود نشان می‌داد و برخلاف سایر گروه‌ها که آرزوی تأسیس حکومت اسلامی را در سر داشتند، گیلانی آشکارا خواستار بازگرداندن نظام سلطنت بود. سید احمد این هدف دیرین را حتی پس از سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱ دنبال کرد. به‌شکلی که در همین سال و از زمانی که با تهاجم







نیروهای بین‌المللی علیه طالبان، علائم سرنگونی این رژیم آشکار شده بود، سیداحمد گیلانی به‌سرعت جرگه‌ای را در پیشاور ترتیب داد و در افتتاحیهٔ این نشست تأکید کرد که محمد ظاهر شاه باید رهبری دولت موقت را در افغانستان بر عهده بگیرد (Fazan,2010:629 ).

### ۳. فرقهٔ اسماعیلیه و خاندان سادات نادری

اگرچه در فضای سیاسی اجتماعی افغانستان انتساب اسماعیلیه به تصوف همچون نقشبندیه یا قادریه مسئله‌ای عادی نیست – ماهیت فرقهٔ اسماعیلیه با فرقه‌های تصوف متفاوت است– تنیدگی تاریخی شدید اسماعیلیان و صوفیان از یک‌سو و تشابه و همسویی‌های زیادی که در آداب طریقت میانشان وجود دارد، اسماعیلیه را به‌عنوان یک سلسلهٔ صوفی شایسته پژوهش و تحلیل می‌کند. فرقهٔ اسماعیلیه امروزه در جهان به دو طایفهٔ «آقاخانی» و «بُهره» تقسیم می‌شود که بازماندگان دو فرقهٔ نزاری و مستعلوی هستند. گروه اول که پیروان بیشتری دارد در ایران، آسیای مرکزی، آفریقا، هندوستان و افغانستان پراکنده‌اند که رهبر آنان سلسلهٔ آقاخان‌ها است که درحال حاضر «کریم آقاخان» چهل‌ونهمین امام آنان پس از حضرت علی(ع) شناخته می‌شود. گروه دوم که در اقلیت هستند در جزیره‌العرب، سواحل خلیج فارس، سوریه و هند ساکن‌اند (Mashkoor,1994: 53). از نظر ساختار رهبری بالاترین مقام این فرقه «امام» است که وی را «حاضر امام» یا «امام حاضر» می‌گویند و به‌شدت مورد احترام پیروان اسماعیلیه قرار دارد تا آنجا که در شئون معنوی و کرامات باطنی وی اغراق‌های زیادی صورت می‌گیرد. «آنان امام را جلوه‌گاه و مظهر صفات علی بن ابی‌طالب(ع) می‌دانند و معتقدند که امام باید زنده باشد تا مورد اطاعت همگان قرار گیرد. دستورهای او تا زمانی که زنده است، قابل اجراست و وقتی که درگذشت دستورهای امام وقت، جایگزین فرمان‌های امام پیشین می‌شود» (Mashkoor, 1994:4). پس از «امام» در سلسله‌مراتب رهبری اسماعیلیان، «وزیران» قرار دارند که حوزهٔ فعالیت و اختیارات آنان نیز بسیار گسترده است. در مرتبهٔ سوم، «نمایندهٔ امام» قرار دارد که او نیز اختیارات و کیش شخصیتی مقدس‌گونه دارد (Tarem, 2002:151). روابط مرادی و مریدی و پیوند میان امام یا نایب امام با پیروانشان در اسماعیلیه نسبت به فرقه‌های تصوف شدیدتر است. تا آنجا که اسماعیلیان پیروی از امام حاضر را همانند پیروی از حضرت علی(ع) می‌دانند، حال آنکه صوفیان باوجود احترام بسیاری که به پیر و مرشدشان می‌گذارند، به آنان چنین نسبتی نمی‌دهند. در فرقهٔ اسماعیلیه سنت باطن‌گرایی با شهود و

شناخت تا آنجا پیش می‌رود که «امام حتی در دورانی که در ستر کامل به‌سر می‌برد، پیوندش با طبقات مختلف جامعه برقرار است و او از احوالات آنان آگاه است؛ اما در ظاهر داعیان در مراتب گوناگون دستورها و خواسته‌های او را در جامعه گسترش می‌دهند. در حقیقت نظام سازمان امامت اسماعیلی بر نوعی کیهان‌شناسی برگرفته از واقعیت‌های طبیعی استوار است» (Nasiri, 2001:140).

در دو سدهٔ اخیر رهبری دینی و دنیوی اسماعیلیان در خاندان آقاخان متمرکز شده است تا آنجا که عنوان «آقاخان» در فرهنگ اسماعیلیه همان معنا و مفهوم «امام» را به‌دست می‌دهد. آقاخان‌ها امامت اسماعیلیان را در خانواده‌شان موروثی کرده و گرایش‌های صوفیانهٔ شدیدی از خود نشان داده‌اند به‌شکلی که این طایفه با نحله‌های مختلف تصوف روابط بسیاری داشته‌اند. آقاخان اول همانند بسیاری از اجدادش لقب طریقی داشت و عطاءالله شاه[1] نامیده می‌شد. وی دوستی و روابط صمیمانه‌ای با بزرگان و مشایخ سلسلهٔ نعمت‌اللهی داشت (Shirvani,1936: 530) آقاخان دوم نیز دوستان صمیمی‌ای در میان مشایخ این طریقت داشت. بنا به 'گفتهٔ نویسندهٔ «طرائق‌الحقایق» آقاعلی‌شاه (آقاخان دوم) زمانی در کاظمین به جمع مریدان رحمت‌علی‌شاه پیوسته بود و در نزد مشایخ صوفی آداب طریقت آموخته بود (Maesoomalishah, 1960: 160) و یا اینکه آقاخان سوم در جریان سفرش به ایران در خانقاه صفی‌علی‌شاه حضور یافت و کمربند فقر صفی را به کمر بست. (Balaghi.1971:160 ) در افغانستان بعضی از اسماعیلیان باعنوان «پیروان آقاخان محلاتی» شناخته می‌شوند. اما رهبری این فرقه سال‌ها در خانوادهٔ سادات نادری به نیابت از آقاخان تمرکز یافته است. محل اصلی سکونت سادات نادری در درهٔ کیان ولایت بغلان افغانستان است، به همین دلیل «کیانی» نیز خوانده می‌شوند. آن‌ها نسبشان را به حضرت علی(ع) می‌رسانند. رابطهٔ خانوادهٔ نادری با پیروان اسماعیلی در افغانستان نمای کوچک‌تری از روابط خاندان آقاخان با تمام اسماعیلیان است، به‌شکلی که کیش شخصیت مقدس‌مابانه آقاخان‌ها را سادات نادری با خود همرا دارند؛ تا آنجا که سید منصور نادری که اینک مقام رهبری آنان را در دست دارد، به‌شدت مورد احترام و تقدیس اسماعیلیان قرار می‌گیرد. نادری‌ها اگرچه خود را صوفی نمی‌دانند؛ اما اقتدار آنان نسبت به پیروان اسماعیلیه در «جماعت‌خانه» بیشتر از اقتدار پیروان دراویش بر مریدانشان در «خانقاه» است. در خفا انجام‌دادن مناسک، سنت اسماعیلیه است تا سایرین از سلوک و مناسک

[1]. «شاه» عنوانی است که مشایخ و مرشدان تصوف در شیعه به آن خوانده می‌شوند.

دینی آنان مطلع نشوند. آنچه از سلوک دینی اسماعیلیان افغانستان به بیرون رسیده، گویای آن است که اسماعیلیان به باطن شریعت بسیار بیشتر از ظاهر بها می‌دهند که همین ویژگی زمینهٔ استمرار تسلط خاندان نادری بر مقدرات دینی و سیاسی آنان را فراهم کرده است. هم اکنون سید منصور نادری هم رهبری معنوی اسماعیلیان را بر عهده دارد و عمل به تعالیم و دستوراتش معیار فلاح و رستگاری پیروان اسماعیلی دانسته می‌شود و هم رهبری سیاسی و اجتماعی اسماعیلیان را در سیاست و وادی قدرت در دست دارد.

چنان‌که پیشتر اشاره شد، خاندان نادری در مراحل سیاسی افغانستان همواره سیاست واقع‌گرایی را درپیش گرفته است، به‌شکلی که فرقهٔ نادری چه در تعامل با حکومت و چه در مواجهه با سایر جریان‌ها تلاش کرده است تا سیاستی را در پیش گیرد که به‌علت آن موجودیت و موقعیت ضعیف اسماعیلیان در جامعهٔ افغانستان به‌خطر نیفتد. به همین دلیل به غیر از دوران عبدالرحمن خان که هزاره‌های اسماعیلی در کنار هم‌نژادان اثنی‌عشری‌شان علیه حکومت شوریدند، اسماعیلیان در تحولات سیاسی افغانستان بیشتر بی‌طرف بوده‌اند و در شرایط بی‌حکومتی دوران جهاد تا ظهور طالبان، سید منصور نادری تلاش کرده است تا با تشکیل ارتشی کوچک منافع اسماعیلیان در ولایت بغلان را حفظ کند.

**سازمان‌های سیاسی متصوفه در افغانستان**

با تغییر نظام از سلطنت به جمهوری به‌وسیلهٔ کودتای داوود خان علیه محمدظاهرشاه در سال ۱۹۷۳، شرایط تغییر کرد و فرقه‌های نقشبندیه، قادریه و اسماعیلیه همگام با سایرین به تأسیس سازمان‌ها و احزاب سیاسی اقدام کردند. در اینجا شکل‌گیری این احزاب و نقش آنان در تحولات سیاسی و اجتماعی چند دههٔ اخیر را بررسی می‌کنیم.

**۱. حزب جبههٔ ملی نجات**

به‌دنبال سقوط سلطنت و برقراری رژیم جمهوری در افغانستان در سال ۱۹۷٤، جایگاه خاندان مجددی و گیلانی در هرم قدرت به‌شدت تضعیف شد و آنان به جرم ارتباط با خاندان سلطنت ناگزیر به ترک افغانستان شدند. درپی کودتای مارکسیست‌ها علیه داوود خان در سال ۱۹۷۸ و اعتراض‌های سراسری علیه رژیم تره‌کی، پیران طریقت این‌بار به‌عنوان نیرویی علیه حکومت وارد میدان شدند. با قتل‌عام خانوادهٔ مجددی در کابل که در جریان آن ۷۸ نفر از اعضای این

خانواده کشته شدند، صبغت‌الله مجددی که در خارج از افغانستان بود به افغانستان بازگشت. او پس از چندی به حلقهٔ رهبران جهادی همانند ربانی، حکمتیار، یونس خالص و مولوی محمدی پیوست. تفاوت ایدئولوژی و راهبرد جهادی میان او و دیگران سبب شد که وی حزبی را باعنوان جبههٔ ملی نجات افغانستان تأسیس کند. این حزب موفق شد تا بیشترین حمایت را از پیروان مجددی (به‌ویژه در منطقهٔ لغمان) که بیشتر پشتون بودند به‌دست آورد. به گفتهٔ ماگنوس و نبی، «حزب او از مواضع سیاسی ملایم و بازگشت موقت ظاهرشاه حمایت کرد. مجددی به‌عنوان یک سازشگر حزبی در مسائل سیاسی نقش فعال‌تری بازی کرد تا مسائل نظامی. در جبههٔ نیروهای مقاومت (مجاهدین) مجددی و فرقهٔ او به‌درستی در کانون اسلام سنتی قرار گرفت (Magnous, 2001:134).

در عنوان رسمی «جبههٔ ملی نجات» برخلاف بیشتر احزاب جهادی، پسوند «اسلامی» وجود ندارد؛ به همین دلیل برخی افغانستان‌شناسان گویا با توجه به حضور واژهٔ «ملی» در عنوان این حزب آن را در شمار احزاب سنت‌گرا- ملی‌گرا قرار داده‌اند ( Johnson, 2002:46). اما در مرام‌نامهٔ این حزب، عناصر اسلام‌گرایی به‌شکل برجسته‌ای خود را نشان می‌دهد: «ما فرزندان افغانستان با ایمان کامل و عزم راسخ در سازمان جبههٔ ملی نجات افغانستان تنها برای به‌دست‌آوردن رضای الهی و بدون انتظار پاداش و بی‌آنکه به فکر جاه و مقام باشیم در یک صف فشرده و مستحکم بایکدیگر گرد آمدیم تا ملت افغان را از یوغ استعمار جدید و از پرتگاه هولناک الحاد و دهریت نجات داده و به صراط‌المستقیم قرآن و سنت راهنمایی نماییم. ما به‌دلیل تشکیل یک حکومت اسلامی که در آن همهٔ امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بر تعالیم اسلامی استوار باشد، جهاد و مبارزه می‌کنیم. تثبیت اصل شورا در ادارهٔ سیاسی کشور و تضمین آزادی‌های فردی و اجتماعی براساس اسلام از هدف‌های سیاسی ما است. اجازه نخواهیم داد که حکومت مطلقه و دیکتاتوری به‌شکل فردی باشد یا حزبی دیگر، جامعهٔ را از سهم‌گیری در تعیین سرنوشت خویش محروم سازد» (Dolatabadi,1992:153). از نظر عضوگیری افزون بر حمایت صوفیان نقشبندی از این حزب، صبغت‌الله مجددی کوشید تا با ارائهٔ یک چهرهٔ ملی از خود حمایت توده‌هایی که هنوز به یکی از احزاب رادیکال پشتون یعنی حزب اسلامی حکمتیار، حزب اسلامی یونس خالص و یا اتحاد اسلامی عبدالرسول سیاف و حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمدی نپیوسته بودند را جلب کند؛ اما جبههٔ ملی نجات







نتوانست همانند سایر احزاب جهادی مورد استقبال فراگیر پشتون‌ها قرار گیرد. بنابراین حزب به دو دلیل به‌عنوان یک حزب کوچک سیاسی باقی ماند: اول شخص صبغت‌الله مجددی به‌دلیل مشی صوفیانه‌اش تمایل زیادی به نظامی‌گری و قیام مسلحانه علیه حکومت مارکسیست‌ها از خود نشان نمی‌داد، باوجود آنکه آنان با قتل‌عام سال ۱۹۷۹ خاندان او را نابود کرده بودند؛ دوم، حزب مجددی به‌دلیل گرایش‌های ملی‌گرایانه‌اش مورد حمایت دو کشور اصلی حامی جهاد در افغانستان یعنی عربستان و پاکستان که از اسلام‌گرایانی مانند حکمتیار و سیاف حمایت می‌کردند، قرار نگرفت. به همین دلیل جبههٔ ملی نجات به‌عنوان بازوی سیاسی تصوف نقشبندیه در گفتمان جهاد در حلقه‌ای کوچک، اما تأثیرگذار باقی ماند. اولیویه روآ معتقد است که جبههٔ ملی نجات در طول حیاتش ثبات و پایداری خوبی داشته است؛ دلیل آن را اعضایش که برای دستیابی به سلاح در جای دیگر شانس زیادی نداشته‌اند و به حزب وفادار مانده‌اند، می‌داند(Roy,1989:214). باید گفت که ثبات این حزب بیش از آنکه نتیجهٔ آنچه روآ تصور می‌کند باشد، نتیجهٔ شخصیت مجددی و جایگاه فرهمندانهٔ خاندان او در میان پیروان نقشبندیه و کرامات زیادی است که پشتون‌های صوفی به این خاندان نسبت می‌دهند. به همین دلیل صبغت‌الله مجددی و حزبش باوجود آنکه نسبت به احزابی مانند حزب اسلامی حکمتیار و جمعیت اسلامی ربانی قدرت نظامی بسیار کمتری دارند، در ائتلاف هفت‌گانهٔ مجاهدین نقش فعالی داشت. تا آنجا که شخص مجددی در دولت موقت پیشاور و دولت مجاهدین در کابل به‌عنوان رئیس دولت انتخاب شد. حزب جبههٔ ملی نجات در دوران حکومت برهان‌الدین ربانی به‌عنوان حزبی مخالف شناخته می‌شد. پس از سرنگونی رژیم طالبان، مجددی و حزبش به‌نظام سیاسی موجود افغانستان پیوستند و صبغت‌الله مجددی رییس مجلس سنای افغانستان شد. هم‌اینک جبههٔ ملی نجات به‌عنوان یک حزب قانونی در فضای سیاسی افغانستان فعالیت می‌کند. در صورت فوت صبغت‌الله مجددی حزب جبههٔ ملی نجات یا به همراه او دفن خواهد شد و یا به‌عنوان میراثی در خانوادهٔ وی باقی خواهد ماند.

**۲. حزب محاذ ملی افغانستان**

محاذ ملی درواقع تجلی سیاسی تصوف قادریه است که به‌وسیلهٔ پیرهای گیلانی رهبری می‌شود. این حزب به‌وسیلهٔ پیر سید احمد گیلانی از بستگان سببی محمدظاهر شاه، آخرین پادشاه افغانستان تأسیس شده است. اگر فلسفهٔ تأسیس جبههٔ ملی نجات را نوعی انتقام‌گیری

مجددی از رژیم کمونیستی کابل در برابر قتل‌عام خانواده‌اش بدانیم، محاذ ملی باهدف بازگرداندن نظام سلطنت پدید آمده است؛ زیرا گیلانی‌ها امیدشان را در بازگشت نظام سلطنت از دست نداده بودند و امیدوار بودند تا موقعیت از دست رفته‌شان را در بالاترین مراتب قدرت بازیابند. حزب محاذ ملی در سال ۱۹۷۹ در پیشاور پاکستان از بهم پیوستن طریقت، اشرافیت و لیبرالیسم تحت اشراف پیر سید احمد گیلانی به‌عنوان حزبی مخالف رژیم مارکسیستی اعلام موجودیت کرد و باوجود داشتن ایدئولوژی و هدف‌های متفاوت و گاه متضاد با سایر جریان‌های جهادی، در زیر ائتلاف هفت‌گانه به احزاب جهادی پیوست. درواقع مهم‌ترین دلیل پذیرش این حزب به‌عنوان یک حزب جهادی جایگاه بالای خانوادگی گیلانی بود که افزون بر نسبتشان با ظاهرشاه احترام و اعتبار بسیاری در نزد افکار عمومی و نخبگان افغانستان داشتند. سید هادی خسروشاهی در رابطه با هویت گیلانی و محاذ ملی می‌نویسد: «سید احمد گیلانی رهبری محاذ ملی را بر عهده دارد. وی از علمای مذهبی افغان است و در سیاست ملی‌گرا و در تصوف منسوب به سلسله قادریه است. حزب وی درواقع ایدئولوژی ندارد و مکتبی است که به محافظه‌کاری معروف است. به‌دلیل نسبت سببی با ظاهرشاه در میان گروه‌های انقلابی اعتبار و موقعیت بالایی ندارد. وابستگان خرده بورژوازی در این حزب نفوذ دارند ولی بعضی از قبیله‌های جنوب از آن پشتیبانی می‌کنند. وی هوادار سیاست ملایم در قبال شرق و غرب است و می‌خواهد در کشور نظامی استقرار یابد که با غرب رابطه‌ای خوب داشته باشد» (Dolatabadi,1992:380).از نظر ساختار حزبی نیز می‌توان گفت که حزب محاذ ملی که اعضای بلندپایه آن را بیشتر طبقات بالای اجتماعی شامل پیران تصوف، بزرگان قبایل، رجال سیاسی سلطنت‌طلب و جمعی از مالکین بزرگ تشکیل می‌دادند، ساختاری بسته و رازگونه داشت به‌شکلی که مرام‌نامه و سلسله‌مراتب حزبی آن چندان روشن نبود. شواهد از اقتدار پیر سید احمد گیلانی در این حزب حکایت می‌کند، مسئله‌ای که اولیویه رواَ را بر آن داشته تا محاذ ملی را به یک «دربار کوچک» تشبیه کند: گیلانی‌ها طوایف را باواسطهٔ خوانین زیر نظر دارند. در اینجا نشانی از ساختار حزبی مشاهده نمی‌شود. خوانین محلی در تصمیم‌های خود از کسی اطاعت نمی‌کنند و افراد نه از حزب که از بزرگان قومی پیروی می‌کنند. جبههٔ گیلانی تنها تجلی یک ائتلاف قبیله‌ای است که به‌واسطهٔ خانواده‌های بزرگ صورت گرفته است. در این حزب اثری از دفتر سیاسی مشاهده نمی‌شود؛ بلکه یک دربار کوچک به‌وجود آمده است

(Roy,1989:74). به‌هرحال باوجود تفاوت ماهیتی محاذ ملی و شخص پیر سید احمد گیلانی، با احزاب و رهبران جهادی، این حزب که همانند جبههٔ ملی نجات توان نظامی ضعیفی در داخل افغانستان دارد و هواداران آن در حلقه‌های کوچک صوفیان قادری و خوانین سلطنت‌طلب محدود بود، توانست خود را به‌عنوان یک حزب لیبرال و ملی‌گرای میانه‌رو معرفی کند. همین مسئله سبب شد که توجه دولت‌های غربی به این حزب و شخص پیر سید احمد گیلانی جلب شود. گیلانی به‌دلیل مواضع ایدئولوژیکش حمایت سیاسی و نظامی کشورهای اسلامی حامی مجاهدین به‌ویژه عربستان و پاکستان را با خود نداشت؛ اما در میان غربی‌ها که آن‌ها نیز در مبارزه با مارکسیسم و کمونیسم در افغانستان با گیلانی هم‌سو بودند، چهره‌ای موجه داشت و به‌عنوان الگوی حزبی معرفی می‌شد. پس از سرنگونی رژیم کمونیستی در سال ۱۹۹۲ و استقرار حکومت مجاهدین و پیرو آن آغاز جنگ قدرت میان احزاب جهادی، سید احمد گیلانی از بازگشت نظام سلطنت ناامید شد؛ به‌شکلی که خود و حزبش را از تحولات سیاسی تا سقوط رژیم طالبان دور نگه داشت. با تغییرهای بنیادین سیاسی در سال ۲۰۰۱، حزب محاذ ملی بار دیگر جان گرفت و پیر سید احمد گیلانی به افغانستان بازگشت. در همین سال آرزوی دیرینهٔ او مبنی بر بازگشت محمدظاهرشاه به افغانستان عملی شد. ظاهرشاه بازگشت؛ اما نظام سلطنت بازنگشت. پیر سید احمد گیلانی محاذ ملی را به‌عنوان حزبی قانونی در وزارت عدلیه ثبت کرد؛ اما خود به‌دلیل کهولت سن سیاست را برای پرداختن به طریقت ترک گفت و آن را به فرزندانش سید اسحاق و فاطمهٔ گیلانی واگذار کرد.

### ۳. حزب پیوند ملی افغانستان

انزوای تاریخی اسماعیلیان افغانستان و برکنارماندن آنان از مناسبات قدرت، سبب شده است که اعضای اسماعیلیه نتوانند تمایلات سیاسی‌شان را از راه تشکیلات نظام‌مند و سازمان‌یافته دنبال کنند. به‌دنبال خیزش عمومی علیه دولت مارکسیست‌ها، از سال ۱۹۷۹ بدین‌سو اسماعیلیان با رهبری سید منصور نادری سازماندهی سیاسی را آغاز کردند. در دوران جهاد، سید منصور نادری در منازعه میان دولت و مجاهدین جانبداری دوطرف را فروگذاشت. او زیرکانه در همان حال که اطاعت و حمایتش را از دولت کابل اعلام کرده بود، با گروه‌های مجاهدین به‌ویژه حزب اسلامی و جمعیت اسلامی رابطه‌ای خوب داشت. درهٔ کیان که زادگاه و مرکز اقتدار سادات نادری است به محل آمدوشد مجاهدین تبدیل شده بود و سید منصور با

اتکا به پشتوانۀ اقتصادی نیرومندش با بخشش سخاوتمندانه همگان را از خود راضی نگه داشته بود. به‌دنبال سقوط حکومت نجیب‌الله و آغاز یک دورۀ بی‌دولتی در افغانستان تا ظهور طالبان، سیدمنصور نادری با اتکا به امکانات و سلاح‌های برجا مانده از رژیم گذشته و هم‌چنین هم‌پیمان‌شدن با ژنرال دوستم، ارتشی کوچک اما کارآمد از اسماعیلیان به‌وجود آورد و در فضای حکومت ملوک‌الطوایفی حاکم بر افغانستان سهم حکومت ولایت بغلان را از آن خود کرد. از این پس سید منصور مورد توجه گروه‌های رقیب قرار گرفت تا آنجا که پس از سقوط دولت برهان‌الدین ربانی به‌دست طالبان، ربانی برای مدتی به پل‌خمری پناه برد و مورد استقبال نادری قرار گرفت. ربانی نادری را به‌عنوان معاون رئیس‌جمهوری برگزید و این در حقیقت بالاترین مقام دولتی بود که یک اسماعیلی در تاریخ افغانستان به آن رسیده بود. اگرچه ربانی به‌عنوان رییس جمهور معزول اقتداری نداشت و با پیشروی‌های طالبان مرتب مرکز حکومتش را تغییر می‌داد. سید منصور نادری پس از آنکه در سال ۱۹۹٦ بدون مقاومت ولایت بغلان را به طالبان واگذار کرد، راهی اروپا شد. او درپی سقوط رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱ به افغانستان بازگشت و در رقابت جریان‌سازی‌های حزبی مشارکت کرد. او حزب «پیوند ملی افغانستان» را در سال ۲۰۰۲ تأسیس و در وزارت عدلیه ثبت کرد. سید منصور در اولین انتخابات مجلس در سال ۲۰۰۵ به نمایندگی از ولایت بغلان به مجلس راه یافت و در انتخابات سال ۲۰۱۰ نمایندگی‌اش تجدید شد.

حزب پیوند ملی چنان‌که در اساسنامۀ آن آمده، یک حزب میانه‌رو است که بیشتر اعضای آن را صوفی‌مشربان اسماعیلی تشکیل می‌دهند. مانند بیشتر احزاب قومی و منطقه‌ای در سراسر جهان این حزب تلاش می‌کند تا هدف‌های واقعی خود را زیر شعارهای ملی و سراسری پنهان سازد. بنابر اساسنامۀ آن «پیوند ملی» در نظر دارد تا از راه ایجاد پیوندهای ملی، مذهبی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی سبب توسعه و ثبات افغانستان شود. این حزب در انتخابات پارلمانی دوم موفق شد ۵ اسماعیلی را به مجلس بفرستد. حزب پیوند ملی در مقایسه با دو حزب محاذ ملی و جبهه ملی نجات تفاوت‌های ماهوی دارد. اول، این حزب وابسته به یک فرقۀ مذهبی است- اگرچه گرایش‌های صوفیانه در آنها پررنگ است- و حال‌آنکه محاذ و جبهه نجات از خانقاه‌های تصوف نقشبندی و قادریه برخاسته‌اند؛ دوم، پیوند ملی وابسته به شیعیان اسماعیلیه است، درحالی‌که محاذ ملی و جبهه ملی نجات از نظر طبقه‌بندی مذهبی در







زیر مجموعه اهل‌سنت قرار می‌گیرند؛ سوم، پیوند ملی حزبی جوان است سابقه جهادی نـدارد. حال‌آنکه محاذ و جبهه نجات بیش از سه دهه تجربه دارند و سرانجام و البتـه از همـه مهـم‌تـر اینکه دو حزب محاذ و نجات احزابی با داعیهٔ سراسری و ملی هستند اما حـزب پیونـد حزبـی است که خواست‌های منطقه‌ای و قومی یک اقلیت مذهبی را نمایندگی می‌کند و بـه هـیچ روی هدف تبدیل به یک جریان سراسری را ندارد. مهم‌ترین وجوه مشترک این سه حـزب آن اسـت که هر سه از خانـدان‌هـای روحـانی بـاطن‌گـرا برخاسـته‌انـد و دوام و قـوام آنـان بـه جایگـاه تقدس‌گونه رهبرانشان در میان مریدان و پیروانشان وابسته است.

## نتیجه

با آنکه اکثر قریب به اتفاق احزاب جدی و دارای پایگاه اجتمـاعی در افغانسـتان بـر پایـه و در امتداد گسل‌های قومی، قبیله‌ای و مذهبی شکل گرفته‌اند و این مسئله وجه اشـتراک آن‌هاسـت، این احزاب سه‌گانه بـر قسـمتی بـه‌نسـبت متفـاوت از وفـاداری کـه بـر بنیـادی پیچیـده‌تـر از وفاداری‌های متعارف قبیله‌ای به‌وجود آمده است، بنیان نهاده شده‌اند. محوریت مناسبات مراد و مریدی و جایگاه ویژهٔ مشایخ و شکل ویژهٔ سازماندهی سیاسی برگرفته از آن بـه گونـه‌شناسـی آن‌ها ویژگی خاصی می‌بخشد و آن‌ها را به‌صورت کامل از احزاب دیگر که درصـحنهٔ سیاسـی افغانستان حضور دارند، متمایز می‌کند.

از مجموع آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که جریان‌های فکری- سیاسی تصـوف در افغانستان در مقایسه با سایر جریان‌های اجتماعی و سیاسی خاسـتگاه روشـن‌تـری دارنـد. ایـن جریان‌ها از سلسله‌های تصوفی برخاسته‌اند که هویـت خانـدانی‌شـان شـناخته شـده اسـت. دو سلسلهٔ بزرگ تصوف نقشبندیه و قادریه در میان اهل سنت و همچنین دراویـش اسـماعیلیه در مجموعهٔ شیعیان، متصوفه‌هایی هستند که کنش‌های سیاسی‌شان در افغانستان معاصر به‌ویژه پس از تحولات دههٔ ۱۹۷۰ بدین‌سو بسیار گسترش پیدا کرده است. در یک نگاه کلی بـا توجـه بـه پیشینه و کارنامهٔ این سه جریان می‌توان دربارهٔ روند احتمالی همگرایی میان گروه‌هـای صـوفی در افغانستان بیان داشت که با توجه بـه اختلافـات اساسـی و سـاختاری کـه میـان گـروه‌هـای تشکیل‌دهندهٔ جریان‌های صوفی در افغانسـتان ازنظـر مـذهبی، موقعیـت سیاسـی و جمعیتـی و جایگاه تاریخی وجود دارد، به‌نظر می‌آید که تشکیل یک بلوک سیاسی واحـد از ایـن گـروه‌هـا ممکن نباشد.

# References


1. Belaghi, Hojjat (1971), **History of Tehran**, Tehran: Maziar.
2. Darikh, Aminollah (2000), **Afghanistan in the Twentieth Century**, Kabul: Danesh Press.
3. Dolatabadi, BasirAhmad (1992), **File Political Parties in Afghanistan**, Ghom: Dolatabadi.
4. Farzan, Ahmadshah (2010), **Afghanistan: the Mojahedin Rule Until the Fall of the Taliban**, Mashhad: Ahange Ghalam.
5. Ghazi, Abdolrahim (2009), **Khaje Bahaeddin Naghshband and Naqshbandi in the Timurid Period**, Sanandaj: Kurdestan Press.
6. Ghobar, Mirgholam Mohammad (1996), **Afghanistan in the Course of History**,Ghom: Ehsani Press.
7. Haghshenas, Shirahmad (2006), **Political Developments in the Jihad in Afghanistan**, 2nd Edition, Kabul: Noemani Press.
8. Johnson, Chris, Afghanistan (2002), **a Land in Shadow**, Translated into Persian by: Najleh, Khandagh, Tehran: Aieh Press.
9. Kateb,Feiz Mohammad (1994), **Seraj Otavarikh**,Tehran: Balkh Institute.
10. Magnus, Ralph H and Naby, Eden (2001), **Afghanistan: Mullah, Marx and Mujahid**, Translated into Persian by: Ghasem Maleki, Tehran: Institute for Political and International Studies.
11. Mashkoor, Mohammad Javad (1993), **Encyclopedia of Islamic Sects**, Mashhad: Astane Ghods.
12. Nasiri, Mohammad (2001), **Imam in View of the Ismaili Sect**, Ghom: Center for the Study of Religions.
13. Roy, Olivier (2010), **Afghanistan Holy War to Civil War**, Translated into Persian by Ali Alami Kermani, Tehran: Erfan Press.
14. Roy, Olivier (1990), **Islam and Resistance in Afghanistan**, Translated into Persian by: Abolhassan Sarvmoghaddam. Mashhad: Astane ghods.
15. Seiiedin,Ali,(2008), **Encyclopedia of Sufi Dynasties**,Tehran: Ney Press.
16. Shirvani, Zeinolabedin (1896), **Bostanossiahe**, Tehran: Haghighat Publications.
17. Toosi, Nasioddin (1934), **Matloob Olmomenin**, Corrected by: v. Ivanov, Mumbai.
18. Tarem, Meisam (2002), **History and Doctrines of the Ismailis**, Kerman, Kerman Studies Center.
19. Utas, Bo (2010), **The Naqshbandiyya of Afghanistan on the Eve of the 1978 Coup d'état**, in: Elisabeth Özdalga (ed.), Naqshbandis in Western and Central Asia, Translated into Persian by:Fahime Ebrahimi, Tehran: Institute of Islamic history.
20. Waeze, Kashefi,Fakhroddin (1978), **Rashahat Ein Olhaiat**, Corrected by: AliAsghar Moinian, Tehran: Nouriyani Institute.





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال چهارم، شماره ۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، صفحات ۵۸-۳۹

# جنگ روسیه و گرجستان: زمینه‌ها و محرک‌های اثرگذار

**دکتر نوذر شفیعی***

**استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان**

**مسعود رضائی**

**کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد شهرضا**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۷/۱۰- تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۱۰/۲۴)

**چکیده**

فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ و برهم خوردن ترتیبات امنیتی گذشته، سبب به‌وجود آمدن فضای ژئوپلیتیک تازه‌ای در منطقه قفقاز شد. در واقع شرایط ویژه جغرافیایی، تنوع قومی، نژادی و مذهبی، میراث دوران سوسیالیسم در ساختارهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و موقعیت راهبردی، رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، دگرگونی‌های شگرفی را در حوزه قفقاز پدید آورده است. جنگی که میان روسیه و گرجستان بر سر اوستیای جنوبی روی داد، اگر چه با ادعای اعاده تمامیت سرزمینی گرجستان از یک سو و حفاظت از مردم و حمایت از حق تعیین سرنوشت یک قوم از سوی روسیه بود؛ اما در حقیقت منابع کشمکش و بحران قفقاز ریشه‌دارتر از این موارد و مباحث مربوط به جدایی‌طلبی است. از این‌رو در این مقاله بدون پرداختن به تحولات جدایی‌طلبی در گرجستان، به واکاوی و تحلیل زمینه‌های واقعی بحران در روابط روسیه و گرجستان پرداخته می‌شود.

**کلید واژه‌ها**

قفقاز، روسیه، گرجستان، آبخازیا، اوستیای جنوبی

* Email: shafiee2@hotmail.com







## مقدمه

برخورد نظامی روسیه و گرجستان بر سر مسئله اوستیای جنوبی که گرجستان آغازگر آن بود، متأثر از عوامل گوناگون داخلی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. . مناقشه‌های قومی همیشه در حیات سیاسی، شکل‌گیری و فروپاشی دولت‌ها عاملی موثر بوده و به همین دلیل، از سوی صاحب‌نظران توجه خاصی به آن شده است(رفیع و ذوالفقاری، ۱۳۹۰، ص ۸۸). رویکرد افراطی رئیس‌جمهور گرجستان در گرایش به غرب و ضدیت با روسیه، به‌همراه استفاده نابهنگام از قوای نظامی برای مقابله با پدیده جدایی‌طلبی در خاک خود – اوستیای جنوبی و آبخازیا- در کنار دیگر عوامل (که به آن اشاره خواهد شد) بر وخامت اوضاع منطقه افزوده است. از طرف دیگر بازگشت تدریجی روسیه به صحنه قدرت جهانی و تمایل نخبگان سیاسی و نظامی این کشور به احیای وضعیت پیشین مسکو در عرصه بین‌المللی، رقابت میان مسکو با واشنگتن و پایتخت‌های اروپایی را به گونه‌ای رقم زد که در این بحران سطح روابط دوستانه و همکاری‌های راهبردی میان روسیه و غرب را به پایین‌ترین سطح خود در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی کشاند.

از هنگام به‌دست گرفتن قدرت توسط پوتین در روسیه، این کشور سلطه‌طلبی ایالات متحده را بر نتافته و از راه‌های گوناگون و به‌ویژه با تشکیل «سازمان همکاری شانگهای»[1]، برای به‌چالش کشیدن نظام تک قطبی دلخواه آمریکا و دورکردن ایالات متحده از حوزه ژئواستراتژیک خود به‌نام «خارج نزدیک»[2] تلاش کرده است. روسیه به‌خوبی به این موضوع آگاه است که برای رسیدن به هدف‌های راهبردی خود باید جایگاه و ارزش خود را با نمایش قدرت نظامی، فناوری و اقتصادی به رخ حریفان بکشد. برقراری روابط راهبردی با چین و برپا کردن «سازمان همکاری شانگهای» در سال ۱۹۹۶، افزایش نفوذ سیاسی و نظامی در آسیای مرکزی و قفقاز، تأسیس پایگاه نظامی در «ماناس»[3] قزاقستان، برچیدن پایگاه نظامی آمریکا در ازبکستان از راه سازمان همکاری شانگهای در سال ۲۰۰۵، مخالفت شدید با تصمیم دولت‌های آذربایجان و گرجستان برای پیوستن به ناتو و نزدیکی به ایران را باید مهم‌ترین سیاست‌های شرق‌گرایی و ضد غربی پوتین دانست. روسیه در این دوران تقویت روابط با چین و هند را

1. Shanghai Cooperation Organization(SCO)
2. Near Abroad
3. Manas







مورد تاکید قرار داده، در همان حال اولویت روابط با اروپا و آمریکا نیز همچنان برجای مانده است. به هر حال در مورد گرجستان ۲۰۰۳، اوکراین ۲۰۰۴، قرقیزستان ۲۰۰۵ و مسایل قفقاز اختلاف‌نظرهای پوتین با غرب (آمریکا و اروپا) باقی ماند(کولایی، ۱۳۸۵، ص ۲۹۷). بنابراین ایستادگی روسیه در بحران اوستیای جنوبی، نشان‌دهنده خواست مسکو به داشتن نقشی قاعده‌ساز- نه پیرو قواعد تعریف شده غرب –است. نظر به اهمیت این موارد، این پژوهش بر آن است تا با عنایت به مجموعه عوامل اثرگذار در وقوع جنگ در گرجستان، به واکاوی ریشه‌های این بحران به‌صورت گسترده بپردازد. این عوامل عبارتند از:

## سامانه پدافند ضد موشکی در شرق اروپا

اندیشه برپایی یک سامانه پدافند ضد موشکی به دهه۱۹۵۰ باز می‌گردد. در سال ۱۹۵۷ نخستین«اسپوتنیک»[1] اتحاد شوروی در مدار زمین به گردش درآمد و آمریکای وحشت‌زده دیگر نمی‌توانست خاک خود را که با موشک‌های بالستیک میان قاره‌ای اتحاد شوروی نشانه رفته بود در امان ببیند. در این سال ایالات متحده اولین تلاش عملی برای دستیابی به یک سپر موشکی در برابر موشک‌های بالستیک اتحاد شوروی را با برپا کردن سامانهٔ «نایک – زئوس»[2] آغاز کرد. کلاهک اتمی نایک می‌بایست در ارتفاع ۱۰۰ کیلومتری موشک‌های اتحاد شوروی را رهگیری و در آسمان نابود می‌ساخت. در مقابل، اتحاد شوروی نیز به ساخت آشیانه‌های پدافند ضدموشکی در پیرامون مسکو برای استقرار موشک‌های «گالوش» (رومی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۳) همت گمارد. این برنامه‌ها به گونه‌های گوناگون در فضای جنگ سرد ادامه یافت و تا ماه ژوئیه ۱۹۹۱ و عقد «پیمان استارت۱»[3] که با هدف کاهش جنگ افزارهای استراتژیک آفندی میان اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا به امضا رسید، متوقف شد. اما سرانجام با فشارهای گسترده کنگره آمریکا، دولت کلینتون در سال ۱۹۹۶ تصمیم به اجرای برنامه‌ای با عنوان ۳+۳ گرفت که شامل برپایی پدافند ضدموشکی در دو مرحله سه ساله بود تا چنانچه پس از اجرای نخستین مرحله، کشور دست‌خوش تهدیدهای امنیتی شد، سیستم مورد نظر دوم بر پایه فناوری روز گسترش یابد. رخداد ۱۱ سپتامبر نقطه عطفی در مسایل امنیتی ایجاد کرد و مقام‌های

1. Sputnik
2. Nike - Zeus
3. Strategic Arms Reduction Talks(START I)







واشنگتن را به چاره‌اندیشی جهت حل مشکلات جدید واداشت. نخستین اقدام آمریکا در بعد داخلی، ایجاد وزارت امنیت داخلی و در بعد خارجی، اعلام خروج از معاهده موشک ضد بالستیک[1] در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱ و عملی شدن این تصمیم در ۱۳ ژوئن ۲۰۰۲ بود. تصمیم نخست برای تشدید محدودیت‌های امنیتی در داخل خاک آمریکا با هدف خنثی‌سازی فعالیت تروریستی و تصمیم دوم برای ایجاد سامانه پدافند موشکی با هدف مقابله با تهدیدهای موشکی کشورهای به اصطلاح «سرکش»[2] علیه خاک ایالات متحده بود.

تلاش آمریکا برای استقرار سامانه‌های دفاع موشکی در اروپای شرقی نیز از همان سال ۲۰۰۲ آغاز شد. در این سال گفت‌وگوهای غیررسمی با لهستان و جمهوری چک در مورد امکان‌سنجی استقرار سامانه‌های دفاع موشکی در این دو کشور انجام شد. اما گفت‌وگوی رسمی بر مبنای یک طرح مشخص برای استقرار راداری در جمهوری چک و سامانه موشک‌های رهگیر در لهستان در تابستان ۲۰۰۶ گزارش داده شد( Hildreth and EK, 2008, p. 4). اعلام آغاز گفت‌وگوی رسمی آمریکا و دو کشور لهستان و جمهوری چک در ژانویه ۲۰۰۷، در واقع آغاز تنش‌های جدید در روابط آمریکا و روسیه بود که بسیاری از تحلیل‌گران و سیاستمداران را نگران آغاز مسابقه تسلیحاتی جدید میان آمریکا و روسیه می‌کرد.

واکنش روسیه به این طرح‌ها به شیوه‌های مختلفی به نمایش گذاشته شد. انتقادهای تند پوتین در چهل و سومین کنفرانس امنیتی مونیخ در فوریه ۲۰۰۷ به رفتارهای آمریکا و نسب پرچم خود در قطب شمال از این گونه‌اند. روسیه همچنین اعلام کرد قصد دارد سامانه دفاع موشکی خود را در ناحیه «کالینین‌گراد»[3] برپا سازد و حتی یک بمب «گمراه» را به‌عنوان یک علامت هشداردهنده در گرجستان منفجر کرد تا حکومت تفلیس و دوستان غربی خود را متوجه نگرانی خود سازد. سپس در پایگاه نظامی آمریکا به نام «گوام» در اقیانوس آرام به‌خاطر فرستادن یک هواپیمای تجسسی، زنگ‌های خطر پایگاه را به صدا درآورد. به‌علاوه، هر زمستان نیز تهدیدهای مکرری به‌نام «مسائل ارسال نفت و گاز» به اروپا وجود دارد که تا حدود زیادی ناشی از شدت نگرانی روسیه نسبت به تغییراتی بود که استقرار این سامانه‌ها می‌توانست در توازن راهبردی میان دو رقیب ایجاد کند. اما آمریکا و جمهوری چک در ۸ ژانویه ۲۰۰۸ در پایگاهی در جنوب پراگ، پیمان استقرار رادارهای

1. Anti Ballistic Missile Pact (ABM)
2. Rogue State
3. Kaliningrad







سامانه پدافند ضدموشکی آمریکا را امضا کردند(Washington Times, 8 July 2008, p. 3). مجموعه تحولات مربوط به طرح سامانه دفاع ضد موشکی که موقعیت بین المللی روسیه را نشانه گرفته است، ذهن سیاستمداران روس را به این مهم کشانید که تلاش‌های گام به گام آمریکا، درنهایت توازن راهبردی را به‌صورت مطلق به‌سود این کشور در حیات خلوت مسکو تغییر خواهد داد. از این‌رو پوتین در سال ۲۰۰۷ در دستوری عضویت روسیه در پیمان کاهش نیروهای متعارف در اروپا را به‌حالت تعلیق درآورد. بی‌گمان یکی از هدف‌های اصلی آمریکا از ایجاد سامانه پدافند موشکی در چک و لهستان، رویارویی با روسیه و کاهش حوزه نفوذ این کشور در اروپای شرقی و منطقه قفقاز است. حتی روس‌ها برای عدم اجرای این سیستم، پیشنهاد استفاده مشترک از ایستگاه راداری «قبله»[۱] در جمهوری آذربایجان یا ایستگاه راداری در جنوب روسیه را به آمریکایی‌ها دادند که مورد موافقت بوش قرار نگرفت. از این‌رو در ذهن مقام‌های روسی، بحران اوستیای جنوبی آن فرصت طلایی تلقی شد که قاطعیتی خاص را می‌طلبید تا بتوانند هدف‌های عقب افتاده خود را عملی کنند و نیز ناخرسندی خود را در چند سال اخیر به نمایش بگذارند.

## انقلاب رنگی در گرجستان

انقلاب رنگی در گرجستان در سال ۲۰۰۳ منجر به برکناری «ادوارد شوارد نادزه»[۲] از قدرت شد. گرجستان در دوم نوامبر ۲۰۰۳ شاهد انتخابات پارلمانی بود تا ۲۳۵ نماینده این کشور مشخص شوند. هم‌زمان با این انتخابات قرار بود تا مردم در یک همه‌پرسی درباره کاهش تعداد کرسی‌های پارلمان به ۱۵۰ کرسی تصمیم‌گیری کنند. اما بعد از پایان رأی‌گیری و قبل از اعلام کامل نتایج آرا، ناظران خارجی و بین‌المللی، دولت شوراد نادزه را به‌دست‌کاری در نتایج و تخلف به سود خود متهم کردند و «میخائیل ساکاشویلی»[۳] رهبر مخالفان دولت اعلام کرد که طرفدارانش در این انتخابات پیروز شده‌اند. دولت این تصمیم را نپذیرفت و مردم به دعوت مخالفان به خیابان‌ها رفتند. تظاهرات از تفلیس به دیگر شهرهای گرجستان کشیده شد و در روز ۲۲ نوامبر ۲۰۰۳، زمانی که شواردنادزه خواست جلسه جدید پارلمان را افتتاح

1. Qabala
2. Eduard Shevardnadze
3. Mikheil Saakashvili







کند، گروه‌های مخالف با ادعای غیر قانونی بودن این جلسه، با در دست داشتن شاخه‌های گل رز وارد صحن پارلمان شدند(حیدری، ۱۳۸۲، ص ۱۴) و شواردنادزه مجبور به فرار شد. بعد از این رویداد وی در کشور وضعیت فوق العاده اعلام کرد. اما پلیس و نیروهای امنیتی از دستور وی سرپیچی کردند و رییس پارلمان، «نینو بورجانادزه»[1] براساس قانون اساسی گرجستان به‌شکل موقت دولت را در دست گرفت(امیراحمدیان، ۱۳۸۳، ص ۱۰۱). اتحاد سه گانه بورجانادزه، میخاییل ساکاشویلی (رهبر مخالفان) و زوراب ژوانیا[2] (رییس قبلی پارلمان) که از یاران قبلی شواردنادزه نیز بودند، منجر به سقوط دولت و استعفای شوارد نادزه شد. انتخابات ریاست‌جمهوری در چهارم ژانویه ۲۰۰۴ در سراسر گرجستان به‌جز جمهوری‌های خود مختار اوستیای جنوبی و آبخازیا برگزار شد و میخاییل ساکاشویلی به‌عنوان جوان‌ترین رئیس‌جمهور گرجستان برگزیده شد. انقلاب گل رز گرجستان باعث تقویت روند غرب‌گرایی و آتلانتیک‌گرایی این کشور شد(Chachia, 2005, p. 17).

اکثریت تحلیل‌گران بر این باورند که روابط نزدیک مسکو و تفلیس در زمان شواردنادزه، واکنش سریع واشنگتن و دخالت مستقیم آن در انقلاب رنگی را سبب شده است. به‌صورتی که در کمتر از چند هفته، بوش «استیون مان»[3] مشاور ارشد خود را با اخطار در مورد به‌خطر افتادن دالان انرژی شرق به غرب یعنی خط لوله نفت «باکو – تفلیس – جیحان»[4] و خط لوله گازی «باکو– تفلیس– ارزروم»[5] به گرجستان فرستاد و پس از آن «جیمز بیکر»[6] (وزیر امور خارجه وقت آمریکا) به گرجستان سفر کرد و ضرورت یک انتخابات پارلمانی آزاد و منصفانه را یاد آور شد(شبان فاریابی، ۱۳۸۷، صص ۱۵۴–۱۵۲). در این راستا «صندوق بین‌المللی پول»[7] نیز که تا سال ۲۰۰۳ به خواست واشنگتن در اعطای وام و کمک مالی به گرجستان دست و دلبازی نشان می‌داد از بهار ۲۰۰۳ هر نوع همکاری بیشتر را به پیشرفت اصلاحات اقتصادی در این کشور موکول کرد. نقش‌آفرینی ریچارد مایلز[8] سفیر آمریکا در تفلیس قابل توجه است. «تأثیرهای وی به گونه‌ای بوده است که پس از بحران گرجستان، آن را سفیر «برانداز» یا به تعبیر رسانه‌ها روسیه به سفیر «مصیبت‌بار و

1. Nino Burjanadze
2. Zurab Zhvania
3. Steven Mann
4. Baku - Tbilisi – Ceyhan (BTC)
5. Baku - Tbilisi – Erzurum (BTE)
6. James Baker
7. International Monetary Fund (IMF)
8. Richard Miles







نامیمون»[1] مشهور شده است»(مجیدی و سوری، ۱۳۸۷، ص ۳۳۹). برخی از کارشناسان روسیه نیز دلیل اصلی وقوع انقلاب‌های رنگی در اطراف روسیه را ناشی از سیاست خارجی نادرست گذشته روسیه می‌دانند. برای نمونه دیمیتری ترنین[2] معتقد است که اتحاد شوروی ابتدا امپراتوری خارجی خود در جهان سوم، سپس هم‌پیمانان خود را در اروپای شرقی و درنهایت یکپارچگی خود را از دست داد. وی معتقد است که حوزه تأثیر و نفوذ مؤثر مسکو رو به کاهش بود و جنگ با گرجستان، این فرصت را مهیا کرد که غرب به این مهم آگاه شود که حوزه‌های مورد علاقه روسیه، قابل نفوذ نیست(Trenin, 2009 , p. 11).

عده‌ای چون «آندری ریابف»[3] نیز بر این باورند که این تغییرها، کرملین را مجبور خواهد کرد تا متوجه شود که روندی که منجر به این تحولات رنگی در کشورهای همسایه خود شده است به‌دلیل دشمنی علیه روسیه است، بنابراین توصیه می‌کرد که روسیه باید در اندیشه فرصت‌های طلایی باشد تا روند کنونی و تحولات ناخوشایند در قفقاز و آسیای مرکزی، از حالت ناپایداری به وضعیت ثبات گذشته بازگردد و مسکو از هیچ کوششی حتی نظامی در این مسیر نباید دریغ کند(Crown, 2007, p. 9). موضوعی که در اوت ۲۰۰۸ به‌وقوع پیوست.

## روند گسترش ناتو به شرق

یکی از جنجالی‌ترین اقدام‌ها در اروپا بعد از سال ۱۹۸۹، تصمیم آمریکا برای توسعه ناتو و پیشنهاد عضویت کامل به سه دشمن قبلی، یعنی لهستان، جمهوری چک و مجارستان بود[4]. در روزهای پس از سال ۱۹۸۹، به هیچ شکل قصد واشنگتن افزایش کشورهای عضو پیمان ناتو نبود اما ترکیبی از وقایع مانند حضور و نمایش شخصیتی چون «ژیرینفسکی»[5] در انتخابات ۱۹۹۳ روسیه، فشارهای داخلی بر کلینتون از طرف رقبای جمهوری‌خواه و آنچه آمریکایی‌ها آن را ناکامی مطلق اروپاییان در ارائه پاسخی اروپایی به مشکل این قاره در یوگسلاوی پیشین تلقی کردند، آمریکا را به این تصمیم متقاعد کردکه اقداماتی را در این ارتباط انجام دهد؛ از همین‌رو در سال

1. Unfortune Ambassador
2. Dmitri Trenin
3. Andrei Riabov
۴. این سه کشور براساس ماده ۱۰ «معاهده واشنگتن»، در مراسمی در ۲۱ اسفند ۱۳۷۷ در آمریکا، به‌شکل رسمی به عضویت ناتو درآمدند.
5. Vladimir Zhirinovsky







۱۹۹۴ این تصمیم به‌صورت کلی گرفته شد و در ۱۲ مارس ۱۹۹۹، آلبرایت به شکل رسمی ورود اعضای جدید از اروپای مرکزی را به ناتو خوش آمد گفت(بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، صص ۳۰۷-۳۰۶). با تلاش و فشارهای این سه کشور برای پیوستن به ناتو بود که زمینه برای «طرح مشارکت برای صلح»[1] با پیش‌گامی آمریکا فراهم شد(کولایی و تیشه‌یار، ۱۳۸۶، صص ۷۸-۷۴). با این اقدام به شکل عملی، ناتو توسعه به سمت شرق را آغاز کرد. با عضویت کشورهای لتونی، استونی، لیتوانی، بلغارستان، رومانی و اسلواکی در دوم آوریل ۲۰۰۴، تعداد اعضای ناتو به ۲۶ کشور افزایش یافت و ناتو وارد حوزه جغرافیایی اتحاد شوروی شد. در میان کشورهای قفقاز جنوبی، گرجستان اقدام‌ها و نقش فعال‌تری را برای پیوستن به ناتو ایفا کرده است. گرجستان از گسترش ناتو و اتحادیه اروپا به منطقه دریای سیاه استقبال می‌کند و معتقد است که پیوستن آن به این سازمان‌ها به‌صورت مشخص امنیت این حوزه به‌عنوان مرز جنوب شرقی اروپا را تضمین می‌کند. مقام‌های گرجی بر این باورند که همکاری گرجستان با ناتو به تقویت ارزش‌های دمکراتیک‌تر در کشور، اجرای اصلاحات سیاسی و اقتصادی، تقویت ساختار دفاعی و استقرار ثبات و امنیت در این کشور کمک خواهد کرد(Kramer, 2009, p. 43).

گرجستان به‌دلیل داشتن موقعیت جغرافیایی و همچنین همسایگی آن با دریای سیاه برای ناتو از اهمیت زیادی برخوردار است. گرجستان به‌عنوان مرکز ثقل و دالان حمل‌ونقل انرژی و کالا از ناحیه دریای خزر به دریای سیاه است. از نظر ناتو تحقق حضور در این کشور و کشاندن دامنه خود به این منطقه به‌عنوان حائل امنیتی می‌تواند مانند مرز جدید ناتو عمل کند تا بر امور مناطق هم‌جوار از جمله روسیه کنترل داشته باشد. پس از وقایع ۱۱ سپتامبر، این اهمیت برای ناتو بیش از پیش آشکار شد و تحول عمده‌ای در هدف‌ها، وظایف و راهبرد ناتو ایجاد شد. ناتو برای رسیدن به منافع خود حل مناقشه‌ها در این منطقه را در دستور کار اصلی خود قرار داد. ضمن این که مهم‌ترین شرط پیوستن هر کشور به این سازمان، نداشتن هرگونه مناقشه داخلی است. گرجستان نیز با هدف برقراری صلح، ثبات، امنیت و استفاده از کارت اروپایی به‌شدت به‌دنبال پیوستن به ساختارهای ارو – آتلانتیکی[2] (اتحادیه اروپا و ناتو) است و این موضوع بیانگر منافع این کشور در ذهن سیاستمداران آن است. در این راستا و «نظر به

1. Partnership for Peace Program(PFP)
2. Euro - Atlantic







اهمیت گرجستان بود که دبیر کل ناتو در سال ۲۰۰۴ نماینده ویژه خود در حوزه قفقاز جنـوبی را منصوب کرد»(فغانی، ۱۳۸۷، ص ۵۷).

گرجستان نیز به‌عنوان دروازه ورودی قفقاز، راهبرد سیاست خـارجی و امنیتـی خـود را در قالب پیوستن به ناتو و اتحادیه اروپا تعریف می‌کند. مقام‌های تفلیس بر این عقیده هـستند کـه عضویت در ناتو نه تنها اعتباری برای این کشور محسوب می‌شـود، بلکـه امنیـت ایـن کـشور کوچک و آسیب‌پذیر را در مقابل روسیه تضمین خواهد کرد و به‌دنبال آن، میزان ثبات سیاسـی در جامعه با حمایت از روند گسترش دمکراسی توسط غرب افزایش می‌یابد. نخستین گام ناتو در مورد گسترش به سمت کشورهای اروپای شرقی از جمله قفقاز جنـوبی بـه نشـست سـران ناتو در لندن در ژوئیه ۱۹۹۱ بر می‌گردد. در دسامبر ۱۹۹۱ «شورای همکاری آتلانتیک شمالی»[۱] به‌عنوان یک ابزار همکاری میان ناتو و کشورهای شریک تأسیس شد.

این تاریخ به‌عنوان آغاز همکاری بین ناتو و گرجستان به ثبـت رسـید. ایجـاد ایـن شـورا، نخستین تغییر سازمانی در درون ناتو بود که به همکاری نزدیک‌تر با اعضای پیمـان ورشـو، از جمله گرجستان منجر شد. در سال ۱۹۹۳ سفارت گرجستان در بروکسل افتتاح شد و به‌عنـوان «افسر رابط با ناتو»[۲] فعالیت خود را آغاز کرد. لازم به ذکر است که با تصویب برنامه مشارکت برای صلح توسط سران نشست در سال ۱۹۹۴، گرجستان از اولین کشورهای منطقه بود که بـه آن پیوست و در سال ۱۹۹۶ برنامه مشارکت انفرادی خود را به ناتو تسلیم کرد و یک سال بعد پارلمان گرجستان موافقت‌نامه وضعیت نیروهای موسوم به «سوفا»[۳] را تـصویب کـرد. بنـابراین همکاری با ناتو از هنگام به قدرت رسیدن ساکاشویلی در دستور کار گرجی‌هـا قـرار گرفتـه و پیشینه آن به اوایل دهه ۱۹۹۰ باز می‌گردد.

این که مقام‌های کرملین به بیان این دیدگاه می‌پردازنـد کـه گـسترش نـاتو بـه شـرق غیـر ضروری است و این مسئله به افزایش امنیت ارو – آتلانتیکی کمک نمی‌کند، خود نـشانه‌ای از چالش ناتو در این حوزه و بیانگر موضع خصمانه روسـیه در برابـر گـسترش نـاتو بـه حیـات خلوت خویش و تحولات مربوط به آن است. روسیه در حقیقت نگران ایجاد پایگاه‌های نظامی جدید، واحدهای نظامی و تأسیسات یک اتحاد نظامی قدرتمند در اطراف مرزهای خود اسـت.

1. The North Atlantic Cooperation Council (NACC).
2. Liaison Officer with NATO
3. The Status of Force Agreement (SOFA)







گفتنی است که نگرانی روسیه تنها زمانی شدت گرفت که در آخرین دور گسترش ناتو، تعدادی از جمهوری‌های بالتیک که در همسایگی روسیه قرار دارند، به ناتو پیوستند. از نظر روسیه، حضور ناتو در قفقاز را می‌توان در قالب یک بازی با حاصل جمع صفر[1] دانست. برای بسیاری از بازیگران روسی، فعالیت‌های ناتو در منطقه در هر شکلی علیه منافع روسیه محسوب می‌شود. موفقیت انقلاب رز در گرجستان که به‌نوعی پیروزی غرب به‌ویژه رقیب اصلی روسیه یعنی آمریکا محسوب می‌شد، نشان از تضعیف قدرت روسیه در گرجستان بود. توافق روسیه برای خروج نیروهای نظامی، لجستیکی و برچیدن پایگاه‌های نظامی خود از گرجستان تا سال ۲۰۰۸ ، از دیگر نمونه‌های نارضایتی مسکو از تفلیس بود که بحث عضویت در ناتو نیز به آن افزوده شد و خشم مقام‌های روسی را دو چندان کرد.

روسیه این سیاست را در دستور کار خود قرار داده است که به‌وسیله رژیم‌های جدایی‌طلب در مناطق هدف چون گرجستان(آبخازیا و اوستیای جنوبی)، به‌صورت مؤثر عضویت گرجستان را در ناتو با چالش مواجه کند؛ زیرا یکی از شرایط عضویت در ناتو، عدم درگیری و مناقشه داخلی در کشورهای متقاضی پذیرش است. از دیگر سو «دمیتری روگوزین»[2] (نماینده روسیه در ناتو) در اظهار نظری روشن در مورد گسترش دامنه ناتو به گرجستان و عواقب آن برای غرب، پیش از آغاز جنگ جالب و تأمل برانگیز است. وی اشاره می‌کند که اگر گرجستان تحت فشار ایالات متحده آمریکا و نو محافظه‌کاران حاکم بر آن، به عضویت آن سازمان [ناتو] در آید روسیه نیز در گرجستان جبران خواهد کرد، چون آبخازیا و اوستیای جنوبی در عمل تحت نظارت روسیه قرار دارند و اگر گرجستان به عضویت ناتو درآید، برای همیشه آن مناطق را از دست خواهد داد (Hancilova and Frichova , 2008, p. 8)

در مجموع نگرانی روسیه نسبت به حضور ناتو در گرجستان این است که در هر صورت تحقق این امر در حوزه نفوذ و حیات خلوت خود، بی‌تردید راهبرد دومینو را نسبت به جمهوری‌های دیگر نیز فراهم می‌آورد و این مسئله برای روسیه جبران‌ناپذیر خواهد بود. در حقیقت با وجود چنین بسترهایی است که مناقشه تجزیه‌طلبی در گرجستان و رویارویی نظامی این کشور با فدراسیون روسیه در سطح زیرسیستم منطقه‌ای قفقاز محدود نماند و به سرعت ابعاد بین‌المللی به‌خود گرفت و سبب رویارویی جدی روسیه و غرب شد.

---

1. Zero-Sum Game
2. Dmitri Rogozen







## مسئله کوزوو

در سال ۱۹۷۴ که قانون اساسی یوگسلاوی، اختیارهای ویژه‌ای به استان ویودینای[1] صربستان داد، وضع سیاسی کوزوو پیچیده شد. در پی سرخوردگی و اعتراض‌های گسترده مردم در این منطقه، همان سال دولت مرکزی یوگسلاوی با اعطای اختیارهای داخلی نسبتا گسترده به کوزوو نیز موافقت کرد. اما در سال ۱۹۸۹ نمایندگان پارلمان محلی کوزوو با صدور اطلاعیه‌ای تأسیس جمهوری مستقل کوزوو را اعلام کردند. با روی کار آمدن «اسلوبودان میلوسوویچ»[2] در صربستان، بحران کوزوو شکل تازه‌ای به‌خود گرفت و زمینه برای رشد مقاومت منفی و تلاش برای جدایی‌طلبی فراهم شد. در حقیقت حمایت‌های روسیه از صربستان و مجموعه کشورهای غربی از کوزوو، نقطه عطف هشداردهنده‌ای بود که برای نخستین بار پس از جنگ سرد، شرق و غرب خود را در دو سوی یک منازعه خشونت‌آمیز می‌دیدند. با اقدام‌های تحریک‌آمیز میلوسوویچ در سال‌های ۹۸-۱۹۹۷، بحران کوزوو ابعاد بین‌المللی به‌خود گرفت و زمینه برای دخالت اتحادیه اروپا و ناتو به رهبری آمریکا در سال ۱۹۹۹ فراهم شد و در پی آن هشتمین جنگ بالکان در سده بیستم پایان پذیرفت.

روسیه معتقد بود که ورود ناتو به کوزوو، هیچ‌گونه مبنای قانونی نداشته و بر طبق قطعنامه ۱۲۴۴ شورای امنیت سازمان ملل متحد، مصوب دهم ژوئن ۱۹۹۱، کوزوو بخش جدایی‌ناپذیر صربستان معرفی شده است و تلاش برای استقلال این منطقه، نقض آشکار تعهدهای بین‌المللی است. درنهایت پس از فراز و فرودهای فراوان و تحولات گسترده در این منطقه ناآرام که در این نوشتار زمان پرداختن به آن نیست، پارلمان کوزوو به‌شکل رسمی در ۱۸ فوریه ۲۰۰۸ استقلال سیاسی این استان را اعلام کرد که با استقبال بیش از ۵۰ کشور و ار جمله آمریکا و اتحادیه اروپا مواجه شد.

روسیه در دهه ۹۰ مخالف اقدام علیه صربستان و سیاست‌های غرب در بالکان در دوره پس از یوگسلاوی بود، اما مواضع این کشور به‌دلیل ضعف شدید آن اهمیت نمی‌یافت. هر چند روسیه در پایان‌دادن به جنگ در قلمرو پیشین یوگسلاوی نقش فعالی را ایفا کرد، اما تنها

1. Viodina
2. Slobodan Milosevic







عضو گروه تماس سازمان ملل متحد در امور کوزوو[1] بود که مسئولیت‌های نظارتی و اداری آن بر این منطقه از سوی دولت‌های غربی سلب شد و در عمل روس‌ها از فرایند تصمیم‌سازی برای اداره این منطقه کنار گذاشته شدند. در سال‌های گذشته، روسیه علاوه بر کوشش جهت حفظ روزنه‌های نفوذ در بالکان از راه جلب رضایت بلگراد، از تأثیر و پیامد دومینوی اعلام استقلال کوزوو ابراز نگرانی کرده و معتقد است نمی‌توان دو نوع معیار متفاوت برای حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در نظر گرفت و با اعلام استقلال کوزوو خارج از چارچوب‌های قانونی و بین‌المللی، نمی‌توان تمایلات گریز از مرکز مناطق مشابه را مهار کرد.

اگرچه در برخی تحلیل‌ها حضور جدی روسیه در مسئله کوزوو به آرمان «پان اسلاوی»[2] و تعهدهای تاریخی آن در رهبری جامعه اسلاوی تعبیر می‌شود، اما با توجه به التزام پوتین به رویکرد عمل‌گرایانه و غیر ایدئولوژیک در سیاست خارجی و ابهام در مفهوم «اتحاد اسلاوی» که حتی در روابط روسیه با اوکراین و روسیه سفید نیز به‌شکل کامل غیرقابل تحقق است، چنان به‌نظر می‌رسد که رویکرد کرملین به این موضوع از این منظر قابل تفسیر نباشد و تأکید بر پیوندهای نژادی، تاریخی و فرهنگی به‌عنوان دلیلی برای حمایت روسیه از صربستان تنها صورت قضیه و باطن آن مرتبط با مسئله دیگری است.

از سوی دیگر در برخی تحلیل‌ها، رویکرد روسیه به این مسئله، به تلاش این کشور برای حفظ حوزه نفوذ آن در بالکان نسبت داده می‌شود. در این دیدگاه بر این نکته تأکید می‌شود که مسکو جذب کشورهای حاضر در حوزه نفوذ سنتی خود از سوی آمریکا و کشورهای اروپایی در نهادهای غربی را به‌نوعی ایجاد مانع در مسیر تحقق آرمان قدرت بزرگ روسیه و پیگیری سیاست «در برگیری» این کشور از سوی غرب در قالبی جدید می‌داند. اما به‌نظر می‌رسد مرتبط ساختن رویکرد روسیه به مسئله کوزوو به انگیزه احیای حوزه نفوذ آن در بالکان نیز خالی از اشکال نباشد. هر چند در دوره پوتین احیا و تحکیم حضور در حوزه‌های نفوذ گذشته به روش‌های جدید و با سازوکارهای بیشتر ژئواکونومیک پیگیری شده بود؛ اما با توجه به

---

۱. گروه تماس سازمان ملل متحد در امور کوزوو شامل: آرتی آهتیساری- نماینده ویژه سازمان ملل متحد و رئیس‌جمهور پیشین فنلاند در امور کوزوو- به همراه کشورهای روسیه، آمریکا، آلمان، انگلستان، فرانسه و ایتالیا بود که پس از ناکامی در هدف‌های تعریف شده، کاندولیزا رایس – وزیر امور خارجه وقت آمریکا – پایان آن را به‌شکل رسمی در دسامبر ۲۰۰۷ اعلام کرد.

2. Pan Slavic





تحول مفهوم حوزه نفوذ، منافع مبهم آن در عصر حاضر، رویکـرد غـرب‌گرایـی در بـسیاری از صرب‌ها و ناتوانی مسکو در ارائه الگویی برتر در برابر غرب، نمی‌توان تلاش‌های ایـن کـشور در این مورد و رویارویی با واشنگتن را به‌صورت مستقیم به احیا و تقویت حـوزه نفـوذ آن در بالکان معطوف دانست؛ هر چند می‌تواند هدفی جنبی باشد.

از همین‌رو به‌نظر می‌رسد حضور جدی روسیه در این موضوع را می‌توان بدون توجه کامل بـه ماهیت مسئله، تلاش آن برای احیای جایگاه از دست رفتـه خـود در عرصـه سیاسـت بـین‌الملـل، بازگشت به جمع قدرت‌های بزرگ و مشارکت در مدیریت امور بین‌الملل دانست. مخالفت روسیه با استقلال کوزوو را می‌توان مخالفت با محصور شدن آن در مرزهای جغرافیایی خـود و بـه بـازی نگرفتن این کشور در مدیریت امور بین‌الملل دانست. مقاومت مـستقیم در برابـر تـلاش آمریکـا و اتحادیه اروپا برای اعلام استقلال کوزوو، از جمله موضوع‌های شاخصی بود که روسـیه بـا تمرکـز فعال بر آن سعی کرد ارتقای موقعیت خود در عرصه جهانی را به طرف‌های خارجی گوشزد کند و خود را به‌عنوان یک بازیگر فرامنطقه‌ای مهم در ترکیبات و معـادلات جهـانی معرفـی کنـد. امـا بـا شکست در این عرصه و کاهش اعتبار و منزلت این کشور، بحران گرجستان فرصتی بود تـا بـا بـه نمایش گذاشتن خواست و اراده خود، دستیابی به جایگاهی مناسب در فرایند رقابت‌های جهـانی و بهبود موقعیت این کشور به‌عنوان یک «قدرت بزرگ جدید» را تثبیت کند. بنابراین بحران کوزوو را می‌توان به‌عنوان یک متغیر وابسته در جنگ روسیه و گرجستان مهم دانست.

## نقش سازمان‌های امنیتی منطقه‌ای

پایان جنگ سرد و پر رنگ‌تر شدن رویکردهای مداخله‌گرایانه ایالات متحده آمریکا، سـبب شد تا درگیری‌های منطقه‌ای، منطقه‌ای باقی نمانند و علاقـه کـشورهای غربـی بـه پـشتیبانی از طرفداران منطقه‌ای خود به گونه‌ای چشمگیر افزایش یابد. تا هنگـامی کـه قـدرت‌هـای بـزرگ توانایی مداخله‌گرایی دارند، در سیاست بین‌الملل نیز به نوعی رابطـه‌ای متقابـل و پیچیـده میـان عوامل داخلی، جهانی و هر چه بیشتر منطقـه‌ای ادامـه خواهـد یافـت. از آن رو کـه از دیـدگاه واقع‌گرایی، نظام بین‌الملل سرشتی آنارشیک دارد و از دیگر سو، جغرافیا نیز خود را بر دولت‌ها از نظر قرار گرفتن آنها در یک منطقه ویژه و در میان چند همسایه تحمیل مـی‌کنـد، دولـت‌هـا بیش از آنکه در گزینش همکاری‌های منطقه‌ای آزاد باشـند، ملـزم هـستند. از طرفـی تهدیـد و







عملکرد کشورهای قدرتمند که در سده بیست و یکم همچنان روحیه استعماری خود را حفظ کرده‌اند، چنان ابعاد گسترده‌ای دارد که مهار کردن آنها فراتر از توان دولت‌ها است.

این واقعیت، دولت‌ها را ناگزیر می‌کند که هر چه بیشتر در جهت حفظ امنیت و تمامیت ارضی خویش، به‌سوی همکاری‌های چندجانبه به‌ویژه در سطح منطقه‌ای پیش روند. به هراندازه نظام جهانی از تمرکز بیشتری برخوردار باشد، میزان مداخله‌گری قدرت‌های مسلط نیز بیشتر خواهد بود و در نتیجه کشورهایی با قدرت کمتر و میانه، اقتدار کمتری در شکل بندی رفتارهای منطقه‌ای خواهند داشت. با توجه به چنین چارچوب مفهومی، روسیه چندان قادر به تأثیرگذاری بر حوادث و رویکردهای منطقه‌ای خود نبوده است و از همین‌رو گرجستان با حمایت واشنگتن به عضویت در چندین پیمان منطقه‌ای با هدف‌های واگرایانه از روسیه و همچنین در راستای منزوی‌سازی با هدف جلوگیری از گسترش جغرافیایی کشمکش‌های ناشی از دخالت‌های روسیه درآمده است. از آن میان می‌توان به‌صورت مشخص به دو پیمان «گوام»[1] و «ترابوزان»[2] اشاره کرد.

## الف- اتحادیه گوام

اتحادیه گوام به ابتکار «لئونید کوچما»[3] رئیس‌جمهور اوکراین در ماه‌های پایانی سال ۱۹۹۷ در حاشیه نشست سران اتحادیه اروپا در استراسبورگ با حضور کشورهای گرجستان، اوکراین، جمهوری آذربایجان و مولداوی با هدف گسترش همکاری‌های اقتصادی اعضا و تأمین امنیت خطوط نفتی شکل گرفت. این پیمان به‌تدریج جنبه امنیتی به‌خود گرفت و با خروج جمهوری آذربایجان و گرجستان از پیمان امنیت دسته جمعی و عضویت ازبکستان، هم‌زمان با کناره‌گیری آن کشور از پیمان امنیت دسته جمعی و همکاری گسترده آن با ناتو، اتحادیه گوام به «باشگاه ناراضیان» روسیه و جامعه کشورهای مستقل هم‌سود[4] تبدیل شده است(کولایی، ۱۳۸۹، ص ۲۳۱-۲۳۰). هر چند ازبکستان با پی‌بردن به نشانه‌هایی از تهدید انقلاب رنگی در کشور خویش در سال ۲۰۰۳ از این پیمان خارج شد، اما همچنان این اتحادیه پا برجا ماند و نام خود را به

1. GUAM
2. Trabzon
3. Leonid Kuchma
4. Commonwealth of Independent States (CIS)







«سازمان گوام برای دمکراسی و توسعه اقتصادی» تغییر داد. دبیر کل گوام «والری چچلاشویلی»[1] است و نگرش‌های روس‌ستیزی در این اتحادیه کم و بیش حکمفرما است.

### ب- پیمان ترابوزان

پیمان ترابوزان یک پیمان مهم امنیتی – نظامی سه جانبه است که در سال ۲۰۰۱ در ترابوزان ترکیه در کناره دریای سیاه به امضای حیدر علی‌اف، ادوارد شواردنادزه و احمد نجدت سزر، رؤسای‌جمهور جمهوری آذربایجان، گرجستان و ترکیه رسید. این پیمان پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر، با پشتیبانی واشنگتن برای پوشش دادن منطقه قفقاز جنوبی از دید امنیتی شکل گرفت و هر چند هدف از برپایی آن مبارزه مشترک با تروریسم و جرایم سازمان‌یافته اعلام شد، اما این پیمان نیز مانند پیمان گوام برای جلوگیری از گسترش نفوذ روسیه و ایران در منطقه شکل گرفته است. «این طرح پس از قرارداد نظامی ۲۵ ساله ارمنستان با روسیه به همراه واگذاری پایگاه نظامی به این کشور در نزدیکی مرز ارمنستان با ترکیه صورت گرفت. در همین راستا ایالات متحده آمریکا و ترکیه در یک طرح مشترک نسبت به نوسازی نیروهای نظامی گرجستان و تقویت مرزهای این کشور با یکدیگر همکاری کردند»(حیدری، ۱۳۸۲، ص ۱۵۱).

## پایگاه‌های نظامی روسیه در گرجستان

یکی دیگر از مسائل مورد اختلاف میان مسکو و تفلیس از اوایل دوره استقلال گرجستان، درخواست عقب‌نشینی کامل نیروهای روس از این جمهوری بود. روس‌ها با اشاره به اینکه در گرجستان منافع حیاتی راهبردی دارند، ادامه حضور خود در پایگاه‌های نظامی دریای سیاه و دیگر نقاط گرجستان را اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند و عدم تمایل خود را به خروج از این پایگاه‌ها به‌دلایل و بهانه‌های گوناگون توجیه می‌کردند. همین نیروها بودند که جنگ افزار و سلاح در اختیار گارد ملی به رهبری شخصیتی چون «تنگیز کیتووانی»[2] قرار دادند و در ژانویه ۱۹۹۳ حکومت «گامساخوردیا»[3] (نخستین رئیس جمهور گرجستان) را سرنگون کردند.

---

1. Valeri Chechelashvili
2. Tengiz Kitovani
3. Zviad K. Gamsakhurdia







این پایگاه‌ها، به مانند گذشته به‌عنوان مخزن تدارکات برای گروه‌های مسلح مخالف حکومت مرکزی گرجستان مورد استفاده قرار گرفتند که از درآمیختن کامل با ارتش ملی نیز خودداری می‌کردند و از این نظر سخت باعث نگرانی شوارد نادزه شد. گام دیگری که مسکو برای افزایش حضور در گرجستان برداشت با سفر یلتسین به تفلیس در سال ۱۹۹۴ محقق شد. این امر از آن جهت روی داد که اقتصاد ورشکسته گرجستان نیازمند تعامل با روسیه بود و ناگزیر از اجاره دادن پایگاه‌های نظامی به روسیه برای به‌دست آوردن درآمد ارزی شد. روسیه یک پایگاه هوایی در ناحیه «وازیانی»[1] شهر تفلیس، یک تیپ مکانیزه در منطقه «آخالکالاکی»[2] و یک تیپ موتوریزه در «باتومی» مستقر کرد. تیپ موتوریزه مستقر در «باتومی»[3] سه شعبه در شهرهای «سوخومی»[4]، «گودائوتا»[5] و «بندر پوتی»[6] داشت(Sushko, 2004, pp. 128 -129).

براساس مفاد این قرارداد، در پایان سال ۱۹۹۴، یک پایگاه دریایی در بندر پوتی با هدف استقرار ناوگان دریایی دریای سیاه ایجاد شد. در سپتامبر ۱۹۹۵ نیز گرجستان سه پایگاه نظامی اتحاد شوروی را در اختیار روسیه گذاشت. در مقابل مقرر شد روسیه از آبخازها حمایت نکرده و در راه برقراری صلح و پیوستن آبخازیا به حکومت مرکزی تفلیس کوشش کند. پارلمان گرجستان این موارد را تصویب کرد، اما پارلمان روسیه هرگز آن را به تصویب نرساند.

گرجستان پس از این ناکامی بزرگ که خود را بازنده این ماجرا می‌دید با ادامه حضور نیروهای روسی در مرزبانی و پایگاه‌های گرجستان و با حمایت ناتو و اتحادیه اروپا، فشار خود بر روسیه را مبنی بر برچیدن این پایگاه‌ها بیشتر کرد. با این استدلال که با فروپاشی اتحاد شوروی و انحلال پیمان ورشو، وجود این پایگاه‌های نظامی ناقض حاکمیت گرجستان است. بر همین اساس در نشست سازمان امنیت و همکاری اروپا در سال ۱۹۹۹ در استانبول، روسیه پذیرفت که تا پایان سال ۲۰۰۵ پایگاه‌های خود در گرجستان را تخلیه کند به شرط آنکه گرجستان آنها را در اختیار دولت دیگری قرار ندهد. اما با روی کار آمدن ساکاشویلی در گرجستان، این کشور خواستار تخلیه هر چه زودتر پایگاه‌ها و رفتن نیروهای روسی از گرجستان شد. درنهایت این مهم در سال ۲۰۰۶ بر اثر فشارهای بین‌المللی از ناحیه ناتو،

1. Vaziani
2. Akhalkalaki
3. Batumi
4. Sokhumi
5. Gudauta
6. Port of Poti







اتحادیه اروپا و آمریکا به‌وقوع پیوست(امیراحمدیان، ۱۳۸۳، ص ۴) و عدم اطمینان و سرخوردگی دو کشور در مورد یکدیگر، سیر صعودی خود را حفظ کرد.

## نقش‌آفرینی مسائل ژئواکونومیک

اروپا که یکی از بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان انرژی دنیا است، همواره از ضعف ژئوپلیتیکی ناشی از وابستگی به انرژی روسیه احساس خطر می‌کند و امنیت انرژی (تأمین و انتقال انرژی) یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های اتحادیه اروپا است. روسیه نیز قصد دارد انحصار انرژی اروپا را که یک امتیاز بزرگ برای این کشور در عرصه چانه‌زنی‌های بین‌المللی است، نزد خود نگه دارد. منطقه قفقاز جنوبی و سه کشور گرجستان، جمهوری آذربایجان و ارمنستان که تا حدودی دارای نقش میانه و ترانزیتی هستند، یکی از مهم‌ترین گزینه‌های اروپا و آمریکا برای تأمین انرژی و عبور خطوط لوله نفت و گاز است که بیرون از نظارت و دسترسی مستقیم روسیه قرار دارند.

قرار گرفتن منطقه قفقاز شمالی در ترکیب فدراسیون روسیه، بر اهمیت اقتصادی و امنیتی – نظامی گرجستان می افزاید. این کشور همچون پل ارتباطی انرژی قادر است منابع نفت و گاز جمهوری آذربایجان و حتی آسیای مرکزی را از راه ترکیه و دریای سیاه به اروپا منتقل کند. مسیر گرجستان به‌ویژه از این نظر برای آمریکا و اروپا اهمیت دارد که از وابستگی آنها به مسیرهای روسیه و ایران که روابط چندان خوبی با غرب ندارند، می‌کاهد. روسیه که دومین صادرکننده بزرگ نفت در جهان پس از عربستان است، بیش از یک چهارم منابع شناخته شده گاز جهان(۱۷۰۰ تریلیون فوت مکعب) را نیز در دست دارد(International Energy Agency (IEA), 2008))، و اروپا نزدیک به یک چهارم گاز مورد نیاز خود را از روسیه وارد می‌کند. همچنین این کشور از نظر داشتن منابع اثبات شده نفت خام جهان در رده هشتم جهانی قرار گرفته است(یزدانی و تویسرکانی، ۱۳۸۷، ص ۵۲). ارتباط پروژه خط لوله باکو- تفلیس – جیحان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پروژه‌های غرب و آمریکا در منطقه محسوب شده و نقش راهبردی این خط لوله و پروژه‌های دیگر در حوزه قفقاز، در شکل‌دهی ترتیبات امنیتی منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، با وجود به‌صرفه نبودن آن، گرجستان را به‌عنوان یکی از مسیرهای مهم و اصلی این خط لوله دارای اهمیت خاصی کرد. با وقوع انقلاب رز در گرجستان، تحولات این







خط لوله نیز به‌نفع غرب به چرخش درآمد و روابط مسکو – تفلیس رو بـه تـاریکی نهـاد. از این‌رو و با توجه به مسائلی که مطرح شد روسیه که خود را بازنده اصلی این پروژه های عظیم اقتصادی می‌دانست، بیش از همه گرجستان را مقصر این ناکامی خود می‌دید، بنابراین همـواره بیشتر اتهام‌ها و بدبینی‌های خود را از قبل این ماجرا متوجه تفلیس می‌داند. با این وجود ایـران با توجه به جایگاه جغرافیایی خود، به عنوان یک گزینه مناسب انکارناپذیر انتقال نفـت و گـاز این منطقه به بازارهای مصرف مطرح است(گودرزی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۰).

## نتیجه

نظر به آنکه اقدام‌های جهان غرب پس از فروپاشی اتحاد شوروی با روسیه در شأن و جایگاه این کشور نبود، رفتار مسکو نسبت به تحولات پیرامونی و سیاست خارجی به‌طور کامـل ابعـادی واکنشی به‌خود گرفته است. از میان مسائل گوناگون مطرح در روابط روسیه و غرب، دو موضـوع از اهمیت و حساسیت بیشتری برخوردار بوده‌اند: اسـتقلال جمهـوری‌هـای جـدا شـده از اتحـاد شوروی و اقدام‌های ناتو و بحث گسترش آن. در ارتباط با ناتو سه تحول اساسی مشاهده می‌شود که به سیاست غرب‌ستیزی در روسیه کمک کرده است. بمباران نیروهـای صـرب، تجدیـدنظر در مفهوم راهبردی ناتو برای اقدام در ورای مرزهای کشورهای عضو و دخالـت نـاتو در کـوزوو. از همین رو پس از یک دهه، روسیه با کنار گذاشتن سیاست انقباضی و به‌دست دادن تعریفی تازه از هدف‌ها و اولویت‌ها و حوزه‌های نفوذ و همچنین نگرشی جدید از آیـین امنیـت ملـی، چهـره‌ای متحول از روسیه را به جهانیـان و بـه‌ویـژه دولـت‌هـای غـرب نـشان داد. عـلاوه بـر اقـدام‌هـای تحریک‌آمیز گرجستان در همسایگی روسیه، آنچه واکنش سخت روسـیه در اوسـتیای جنـوبی را سبب شد، اعلام استقلال کوزوو بی‌رضایت مسکو و بلگراد و پشتیبانی آمریکا و اتحادیه اروپـا از آن بود که با مخالفت‌های شدید این دو کشور، به شناسایی کوزوو انجامیـد. هـر چنـد گرجـستان به‌علت داشتن شرایط مشابه در آبخازیا و اوستیای جنوبی با استقلال کوزوو موافقت نکرد، اما این به تنهایی نتوانست خشم فرو خورده مسکو را فرو نشاند.

بنابراین با نگاهی کلی به تحرکات گرجستان در واگرایی از روسیه و رفتن به طرف آمریکا و اروپا و همچنین اقدام‌های جهان غرب مانند کشاندن دامنه ناتو و اتحادیه اروپا به شرق، پشتیبانی از انقلاب‌های رنگی، برپایی سامانه پدافند موشـکی در چـک و لهـستان، ناکـام گذاشـتن روسـیه در







طرح‌های اقتصادی نفت و گاز و خطوط لوله و مسائلی از این دست، به‌عنوان یک کنش، مسکو را وادار به واکنش کرد. در چارچوب مدل «طرح پیوستگی» جیمز روزنا در سیاست خارجی، می‌توان به اقدام اخیر مسکو در اوستیای جنوبی «پویش عکس‌العملی» گفت، که متضمن رفتار خارجی یک بازیگر به مقتضای پاسخ‌گویی به یک درونداد از خارج است.

## منابع و ماخذ

### الف- فارسی


۱. امیر احمدیان، بهرام (۱۳۸۳)، «تحولات گرجستان در صحنه ژئوپلیتیک قفقاز»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال ۱۲، شماره ۴۵، صص ۱۰۴-۷۷.

۲. بیلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳)، **جهانی شدن سیاست، روابط بین‌الملل در عصر نوین، زمینه تاریخی نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها**، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.

۳. حیدری، جواد،( ۱۳۸۲)، «بررسی ابعاد نظام امنیتی منطقه‌ای در قفقاز»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۴۲، صص ۱۷۸-۱۴۷.

۴. رفیع، حسین و وحید ذوالفقاری(بهار و تابستان ۱۳۹۰)، «علت‌های تداوم مناقشه چچن»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال دوم، شماره ۵، صص ۱۱۰-۸۷.

۵. رومی، فرشاد (۱۳۸۷)، «هدف‌های آمریکا از برپایی سامانه پدافند ضدموشکی در خاور اروپا»، **اطلاعات سیاسی اقتصادی**- شماره ۴-۲۵۳، صص۱۳۷-۱۲۲.

۶. شبان فاریابی، معصومه، (۱۳۸۷)، «نقش عوامل داخلی و خارجی در شکل گیری انقلاب رنگی گرجستان»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۶۳، صص۱۵۸-۱۳۷.

۷. فغانی، حجت‌الله، (۱۳۸۷)، «گسترش ناتو به شرق ، بررسی موضع گرجستان»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۲۶، صص ۶۳-۴۴.

۸. کولایی، الهه(۱۳۸۶)، **سازمان پیمان آتلانتیک شمالی(دگرگونی در ماموریت‌ها و کارکردها)**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۹. کولایی، الهه(۱۳۸۵)، **سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه**، چاپ دوم، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

۱۰. کولایی، الهه(۱۳۸۹)، **سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی**، چاپ دوم، تهران، انتشارات سمت.








۱۱. گودرزی، مهناز(زمستان ۱۳۸۸)، «ژئوپلیتیک انرژی دریای مازندران و اهمیت ایران(۲۰۰۸–۱۹۹۱)»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال دوم، شماره ۵، صص ۱۳۸–۱۱۷.

۱۲. مجیدی، ابراهیم و امیر محمد سوری، (۱۳۸۷)، «واکاوی انقلاب های رنگی»، **راهبـرد**، شـماره ۴۷، صص ۳۵۳–۳۳۳.

۱۳. یزدانی، عنایت الله و مجتبی تویسرکانی،(۱۳۸۷)، «جنگ سرد دوم در هارتلند تازه: ژئواستراتژی قدرت‌ها در پهنه ژئوپلیتیک خزر – خلیج فارس»، **اطلاعات سیاسی اقتصادی** ، شماره ۶–۲۵۵، صص۳۳–۱۸.

**ب- انگلیسی**

1. Chachia, Alexander(2005), “Color Revolutions as Forced Power Transfer from an Anti-National Pro-Western Force to Another”, Available at: http:// www.mezhdunzrodink.ru, pp. 1-27, (accessed on 6/2/2010).
2. Crowin, Julie. A(2007), “East: Regime Change and the Cheap”, **Radio Free Europe’**, available at: http://www.rferl.org/ features article, pp. 6-12, (accessed on 14/2/2010).
3. Hancilova, B and Frichova, M. (2008), “Russia's Invasion of Georgia: Bleak Prospects for the South Caucasus”, August 2008, **Central Asia- Caucasus Institute**, available at: http://www.casianalyst.org, pp. 15-27, (accessed on 13/10/2009).
4. Hildreth, Steven and EK, Carl (2008), “Long Range Ballistic Missile Defense in Europe”, **CRSR Report for Congress**, Available at: http://fpc.state.gov, pp. 1-22, (accessed on 21/8/2009).
5. **International Energy Agency**(**IEA**)(4 May 2008), "International Energy Outlook", Available at: http://www.iea.doe.gov/oiaf, (accessed on 24/8/2009).
6. Kramer, Mark(2009), “The Myth of a No-NATO- Enlargement Pledge to Russia”, **The Washington Quarterly**, available at: http://www.twq.com/09april/docs/09apr, pp. 39-61, (accessed on 2/11/2009).
7. Sushko, Oleksandr(2004), “The Dark Side of Integration: Ambitions of Domination in Russia's Backyard”, **The Washington Quarterly,** Available at: http://www.twq.com/04spring/docs/04spring-sushko.pdf, pp. 119-131, (accessed on 5/4/2010).
8. Trenin, Dmitri(2009), “Russia's Spheres of Interest Not Influence”, **The Washington Quarterly**, Available at: http:/www.twq.com/09 October, pp. 3-22, (accessed on 18/11/2009).





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ٤، تابستان و پاییز ١٣٨٨، صفحات ٨٤-٦٣

# چالش‌های روابط ایران و جمهوری آذربایجان

**ام‌البنین چابکی***

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه الزهراء

(تاریخ دریافت ١٣٨٨/٤/٧ -تاریخ تصویب ٨٨/٧/٢٦)

**چکیده**

روابط ایران و جمهوری آذربایجان با وجود زمینه‌های متعدد همکاری، از ابتدای دههٔ ١٩٩٠ /١٣٧٠که این کشور به استقلال دست یافت تا به امروز، با چالش‌هایی مواجه بوده است. این مقاله در صدد یافتن پاسخی برای این پرسش است که عامل اصلی به چالش کشیده شدن روابط تهران – باکو چیست؟ پس با تبیین برداشت تهران – باکو نسبت به یکدیگر در چارچوب رهیافت سازه‌انگاری، عوامل سیاسی – اقتصادی تأثیرگذار بر روابط دو کشور مورد بررسی قرار می‌گیرد. فرضیه این نوشتار، چالش‌گر اصلی روابط تهران – باکو را، نگرش امنیتی دو کشور نسبت به یکدیگر عنوان می‌کند.

**کلید واژه‌ها**

ایران، جمهوری آذربایجان، امنیت، روابط سیاسی، روابط اقتصادی، سازه‌انگاری، دریای خزر

* Email: chaboki1@yahoo.com







به نیت ایران در آن جمهوری افزود و موجب ایجاد محدودیت‌هایی برای فعالیت‌های اسلام‌گرایان و سرعت گرفتن روند تعطیلی و تخریب مساجد در این کشور شد که از آن جمله می‌توان به تخریب کلی مسجد حضرت محمد(ص) و مسجد جزیره نفت داشلاری اشاره کرد(انجمن حمایت از ایرانیان مقیم آذربایجان، ۱۳۸۷). این اقدام‌ها که به نگرانی باکو از صدور انقلاب ایران نسبت داده می‌شود، حاکی از نگرش امنیتی باکو در رابطه با ایران است.

– اتهام جاسوسی به ایران: بدبینی مقام‌های جمهوری آذربایجان نسبت به ایران، در مواردی منجر به وارد کردن اتهام‌هایی به تهران مبنی بر جاسوسی علیه باکو شده است. آذربایجان، ایران را متهم به شکل دادن ناآرامی‌ها در جامعهٔ شیعیان این کشور و حمایت از عوامل تندروی اسلامی در روستای نارداران[1] کرده است(Eastern Europe, 2008, p. 101)؛ حتی گروهی از جوانان با عنوان «گروه سعید» بدون هیچگونه سندی به اتهام جاسوسی برای ایران و در ۵ خرداد ۱۳۷۵ رهبران حزب اسلامی آذربایجان دستگیر شدند و فعالیت این حزب تعطیل شد. در جریان بازجویی از دستگیرشدگان، مقامات و مطبوعات آذربایجانی، ایران را به تلاش برای براندازی حکومت آذربایجان متهم کردند (افشردی، ۱۳۸۱، ص۳٥٦). باکو همچنین ایران را متهم به پناه دادن به ماهیر جوادف[2] کرده است. به گفتهٔ مقام‌های باکو، جوادف به دلیل تشکیل یک گروه مسلح در خاک ایران برای آزادسازی آذربایجان و قرهباغ، تحت تعقیب دولت آذربایجان قرار دارد. اتهام جاسوسی به ایران در ۱۳۸٦/۲۰۰۷ بار دیگر توسط روزنامه‌های آذری‌زبان تکرار شد. این روزنامه‌ها ادعا کردند اسنادی به سفیر ایران در باکو داده شده که حاکی از جاسوسی علیه آذربایجان است(فرهنگ آشتی، ۱۳۸٦، ص۲). جمهوری اسلامی ایران این ادعا را فضاسازی رسانه‌ای خواند و چنین اتهامی را تکذیب کرد. جمهوری آذربایجان مدعی است از سال ۱۹۹۲/۱۳۷۱ صدها جوان آذری از طریق کارکنان سفارت ایران جذب شده‌اند تا به عنوان مجاهد علیه جمهوری آذربایجان دست به اقدام بزنند(Belfercenter, 2009). اگرچه ایران تمام این اتهام‌ها را رد کرده است، اما چنین برخوردهایی نشان‌دهندهٔ نگرش امنیتی دو کشور نسبت به یکدیگر است.

– پان آذریسم: طرح موضوع آذربایجان تقسیم شده به جنوبی و شمالی، از عوامل مهم تأثیرگذار بر روابط تهران – باکو به شمار می‌رود. جمهوری آذربایجان، جمعیت

1. Nardaran
2. Mahir Javadov

آذری زبانی را در بر می‌گیرد که بخش بزرگ‌تر آن در ایران است. این موضوع در کانون برداشت‌های مربوط به روابط دو کشور قرار دارد. شاید اگر این جمهوری نام دیگری داشت، روابط دو کشور بهبود بیشتری می‌یافت(Belfercenter, 2009). وجود آذربایجان در دو سوی ارس، انگیزه‌ای برای طرح ایدهٔ «آذربایجان واحد»، «واحید آذربایجان» در زبان آذری، از سوی برخی مقام‌های باکو شده است. ایده‌ای که از آرمان‌ها و آرزوهای رهبران جمهوری آذربایجان از سال‌ها قبل از استقلال آن بوده است. حیدرعلی‌اف در تابستان ۱۹۸۱ به عنوان عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی در برابر گروهی از دیپلمات‌های خارجی، از آرزوی مردم آذربایجان شوروی برای وحدت دو آذربایجان سخن گفت (آذری، ۱۳٦۱، صص٦-٥). پس از استقلال جمهوری آذربایجان چنین احساساتی تشدید شد و در دوران ایلچی بیگ که موضوع اتحاد دو آذربایجان را با حرارت بیشتری مطرح می‌کرد، به اوج خود رسید.

این ایده، گذشته از نیات ایران ستیزانه آن، ابزاری برای هویت‌سازی و ملت‌سازی بود، زیرا دولتمردان آذربایجان برای هویت‌سازی نمی‌توانستند به گذشتهٔ تاریخی خود روی آورند. اسنادی چون قراردادهای گلستان و ترکمانچای نشان‌دهنده تعلق این سرزمین به ایران است. از این رو آن‌ها مجبور شدند برای دور کردن مردم این کشور از آذری‌های ایران، به تحریف تاریخ متوسل شوند. در این راستا نقشه‌هایی از آذربایجان واحد از سوی «حزب یئنی آذربایجان»، حزب وابسته به علی‌اف در ۲۰۰۲/۱۳۸۱ به چاپ رسید(امیر احمدیان، ۱۳۸٤، ص ۲۲۲). این نقشه‌ها بر اساس ایده تشکیل «آذربایجان واحد»، استان‌های آذربایجان، همدان و زنجان ایران را نیز در بر می‌گیرد. طرح ایده «آذربایجان واحد» بارها از سوی ایران مورد اعتراض قرار گرفته که از جمله می‌توان به واکنش ایران نسبت به موارد مطرح شده در «کنگره جهانی آذربایجانی‌ها» در مارس ۲۰۰٦/فروردین ۱۳۸٦ در باکو اشاره کرد.

آذری‌ها همچنین در بودجه سال ۲۰۰۱ آذربایجان، مبالغی را برای پشتیبانی از مراکز آذربایجانی‌ها در جهان پیش‌بینی و روز ۳۱ دسامبر/۱۰ دی را به عنوان «روز وحدت آذری‌های جهان»، تعطیل رسمی اعلام کردند. حتی بحثی هم دربارهٔ وحدت دو آذربایجان در میزگردهای تلویزیونی‌شان برگزار شد(افشردی، ۱۳۸۱، ص۲۳۲). چنین ایده‌ای با توجه به پیوندهای خویشاوندی، مذهبی و فرهنگی جمعیت‌های آذری زبان دو سوی ارس، نگرانی‌هایی را برای ایران از نظر امنیتی به وجود آورده و به همین دلیل بارها از طرف







تهران محکوم شده است.

– همکاری‌های نظامی و امنیتی باکو – تل آویو: روابط باکو – تل آویو از اوایل دهه ١٩٩٠گسترش یافت و شامل همکاری‌های تجاری – اقتصادی، امنیتی و فرهنگی شد. اسراییل در دسامبر ١٩٩١ استقلال جمهوری آذربایجان را به رسمیت شناخت و در آوریل ١٩٩٢ با این کشور روابط دیپلماتیک برقرار کرد. این روابط پس از دیدار بنیامین نتانیاهو در ١٩٩٧ رو به گسترش نهاد. اسراییل همچنین آموزش سرویس‌های امنیتی و جاسوسی آذربایجان را به عهده گرفت و اقدام به نصب دستگاه‌های استراق سمع در طول مرز مشترک ایران و جمهوری آذربایجان کرد. علاوه بر این صنایع نظامی اسراییل، مهم‌ترین تأمین‌کنندهٔ تسلیحات جنگی آذربایجان است. هم اسراییل و هم ترکیه در طول جنگ ارمنستان – آذربایجان، از باکو پشتیبانی کردند(Cagabtay, 2005). روابط باکو – تل آویو با گشایش سفارت اسراییل در آذربایجان موجبات نگرانی هرچه بیشتر ایران را فراهم کرد. گشایش سفارت اسراییل در آذربایجان و همچنین در قزاقستان، از نگاه ایران فراهم کردن زمینهٔ حضور و نفوذ بیشتر اسراییل در منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز است. از آنجا که ترکیه، دیگر کشور ترک زبان منطقه نیز با اسراییل روابط گسترده‌ای دارد، تهران از تشکیل و تقویت محور تل آویو – باکو – آنکارا، احساس خطر می‌کند.

حضور اسراییل در جمهوری آذربایجان، به گفته مقامات این کشور برای برقراری توازن منطقه‌ای بوده است. وفا قلی‌زاده، مشاور وقت رئیس‌جمهور آذربایجان گفته بود آذربایجان باید برای دفاع از خود مثلث باکو – آنکارا – تل آویو را در برابر مثلث تهران – ایروان – مسکو سازماندهی کند(افشردی، ١٣٨١، ص٢٣٣). انگیزه اصلی باکو از نزدیک شدن به اسراییل یارگیری سیاسی و جلب پشتیبانی آمریکا در رابطه با بحران قره‌باغ بود.

– نارضایتی ایران از روابط باکو – واشنگتن: روابط باکو – واشنگتن به دلیل وجود لابی قوی ارمنی در کنگرهٔ آمریکا نوعی پیچیدگی داشت، اما این روابط برای آمریکا از آن جهت اهمیت دارد که واشنگتن را قادر می‌کند با نفوذ در باکو آن را به منطقه‌ای برای فشار بر ایران و روسیه تبدیل کند. در همین رابطه آمریکا در١٩٩٧/١٣٧٦ منطقه خزر را به عنوان حوزهٔ منافع حیاتی خود عنوان کرد. واشنگتن در اواخر دهه ١٩٩٠ مذاکراتی را با آذربایجان در رابطه با استقرار پایگاه‌های نظامی خود در این کشور انجام داد. طرح

«نگهبان خزر»[1] نیز در سال ۱۳۸۲/۲۰۰۳ در پنتاگون مطرح و اجرای آن به سفیر آمریکا در باکو واگذار شد. بر اساس این طرح، ترتیبات امنیتی ویژه‌ای برای دریای خزر و به ویژه جمهوری‌های آذربایجان و قزاقستان در نظر گرفته شد. برای همین، شبکه‌ای از واحدهای ویژه و نیروهای پلیسی در کشورهای ساحلی خزر تشکیل می‌شد که بتواند در برابر اوضاع فوق‌العاده (از جمله حمله تروریست‌ها به تأسیسات نفتی و خطوط لوله) و نیز مبارزه با اشاعه سلاح‌های هسته‌ای و مواد مخدر واکنش نشان بدهد(Hodge, 2005). با اجرای این طرح ایران با پایگاه‌های نظامی احاطه می‌شد تا به دلیل برنامه هسته‌ای خود، زیر نظر باشد.

پیوستن جمهوری آذربایجان به طرح مشارکت برای صلح ناتو در مه ۱۹۹٤، امضای قرارداد دفاعی با آمریکا در ۲۸ مارس۲۰۰۲، برگزاری مانور نظامی مشترک آمریکا و آذربایجان، نمونه‌هایی از همکاری‌های نظامی- امنیتی دو کشور به شمار می‌رود. ایالات متحده آمریکا در قالب طرح نگهبان خزر در آموزش نیروهای نظامی به این کشور کمک می‌کند. در این رابطه از سوی واشنگتن، ۱۳۵ میلیون دلار برای تقویت نظامی جمهوری‌های آذربایجان و قزاقستان در نظر گرفته شد (Hodge, 2005).

در سال ۱۳۸۲/۲۰۰۳ مذاکراتی برای ایجاد پایگاه‌های آمریکا در آذربایجان صورت گرفت. در سال ۲۰۰۵ باکو این موضوع را تأیید کرد که دو ایستگاه راداری جدید با هزینهٔ آمریکا برای تشدید کنترل مرزهای این کشور با ایران و روسیه ساخته می‌شود(Eastern Europe, 2008, p. 102)؛ در حالی که مجلس این کشور بر اساس مصوبه‌ای تأسیس هرگونه پایگاه خارجی را در این کشور منع می‌کند. در این میان پایگاه راداری «قبله»[2] می‌تواند اهمیت ویژه‌ای برای آمریکا داشته باشد. استفاده از این پایگاه به جای پایگاه‌های مورد نظر آمریکا در طرح سپر دفاع موشکی، از سوی روسیه پیشنهاد شده است.

ایران از همان اوایل استقلال آذربایجان تلاش کرد از متمایل شدن باکو به واشنگتن جلوگیری کند و در بسیاری از موارد حتی بی‌مهری‌های مقام‌های آذری را نادیده گرفت تا شاید حسن نیت جمهوری اسلامی ایران کارگر افتد، اما به ظاهر نگرانی مقام‌های جمهوری آذربایجان از ناحیهٔ جمهوری اسلامی ایران آن قدر بوده که آن‌ها را به سمت آمریکا سوق دهد، اگرچه از یاد نبرده‌اند که با ایران و روسیه مرزهای مشترکی دارند.

1. Caspian Guard
2. Qabala







### ب- عوامل اقتصادی

افزون بر عوامل سیاسی- امنیتی یادشده، عوامل اقتصادی نیز در سردی و به چالش کشاندن روابط ایران و آذربایجان نقش داشته‌اند. این عوامل اعم از آنکه معلول روابط سیاسی غیردوستانه دو کشور باشند یا علت آن، در شدت بخشیدن به احساس تهدید و دشمنی بین تهران- باکو مؤثر بوده‌اند. مهم‌ترین این عوامل اقتصادی عبارتند از:

- حذف ایران از پروژه‌های نفت و گاز خزر: تمایل و اشتیاق کشورهای منطقهٔ خزر به تولید نفت و گاز که میزان آن بسیار فراتر از مصارف داخلی آن‌ها است، راه را برای حضور کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از جمله آمریکا باز کرد. حضور آمریکا با توجه به تیرگی روابط تهران- واشنگتن، به ایجاد و تشدید فضای امنیتی در منطقه انجامید و منافع اقتصادی ایران را مختل کرد. آمریکایی‌ها نمی‌خواستند خطوط نفت این منطقه به روسیه و ایران وابسته باشد. هرچه راه‌های انتقال نفت دریای خزر از منطقه متنوع‌تر باشد، تأمین امنیت انرژی غرب از ضمانت بیشتری برخوردار می‌شود. به این ترتیب انرژی مورد نیاز ایالات متحده، گروگان عرضه‌کنندگان خارجی متزلزل و بی‌ثبات نظر سیاسی نخواهد بود (Boggs, 2003, p. 49). از این رو آمریکا با دعوت از رؤسای جمهور سه کشور آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان به واشنگتن در پایان ژوییه ۱۹۹٦/مرداد ۱۳۷۵ به آن‌ها که هر سه همسایهٔ ایران در دریای خزر بودند، توصیه کرد نفت خود را از راه ایران صادر نکنند(دهقان طرزجانی، ۱۳۷۸، صص ۷۱-۷۰). در همین راستا احداث خط لوله باکو- تفلیس- جیحان مورد تأکید قرار گرفت.

با مطرح شدن این پروژه، آذربایجان از آن حمایت کرد و برای تحقق آن به تلاش‌های دیپلماتیک گسترده‌ای دست زد. به موازات این پروژه مهم، پروژه احداث خط لوله گاز جمهوری آذربایجان نیز از طریق باکو- تفلیس- ارزروم به اجرا در آمد. این رفتار نشان‌دهنده آن بود که سیاست‌های نفتی جمهوری آذربایجان در هماهنگی کامل با اهداف و سیاست‌های آمریکا در پیش گرفته می‌شود و از ملاحظات سیاسی - امنیتی و نه اقتصادی تأثیر می‌پذیرد. در همین راستا دولت آذربایجان، ایران را از پروژهٔ نفتی باکو(کنسرسیوم اول) که در ۲۰ سپتامبر ۱۹۹٤/شهریور۱۳۷۳به امضا رساند،کنار گذاشت(کولایی، ۱۳۷٤، صص ۱۸۵-۱۷۳).

علی‌اف به دقت و با احتیاط هرچه تمام‌تر در این رابطه عمل کرد تا توازنی ایجاد کند. به همین دلیل حتی روسیه را به مشارکت فرا خواند(Akiner, 2004, p. 130). هدف

این کنسرسیوم، حفاری، استخراج و بهره‌برداری از نفت سه حوزه از مهم‌ترین حوزه‌های نفتی آذربایجان یعنی آذری، چراغ و گونشلی[1] است. حیدرعلی‌اف با این قرارداد که آن را «قرارداد قرن» نامید، سعی کرد با کشاندن شرکت‌های غربی به منطقه، ضمن کاهش میزان وابستگی خود به مسکو، کشورهای غربی را نسبت به مسائل آذربایجان و از جمله بحران ناگورنو قره‌باغ حساس کرده و به نفع آذربایجان از آن بهره‌برداری کند.

قرارداد دیگری میان چهار شرکت لوک اویل روسی با (۳۲/۵ درصد)، پنز اویل آمریکایی و اجیب ایتالیایی(هر یک با ۳۰ درصد) و شرکت ملی نفت آذربایجان با ۷/۵ درصد از سهام امضا شد که «کنسرسیوم دوم» نام گرفت. در این کنسرسیوم نیز جایی برای ایران در نظر گرفته نشد(الراجحی، ۱۳۸۰، ص۲۰۲). در این باره باید به نبودن ایران در طرح «نابوکو» نیز اشاره کرد. ایران با داشتن ۱۶ درصد از ذخایر کشف شده گاز جهان به تنهایی بیش از مجموع کشورهای مطرح شده برای تزریق گاز به خط لولهٔ نابوکو، ذخایر گازی داشته و برای صدور سالانه ۱۰ میلیارد متر مکعب گاز به این خط لوله اعلام آمادگی کرده است. ایران توان آن را دارد که در صورت مساعد بودن شرایط، سالانه ۳۱ میلیارد متر مکعب گاز به اروپا صادر کند. جمهوری آذربایجان در حال حاضر به عنوان منبع اصلی تأمین گاز خط لولهٔ نابوکو در نظر گرفته شده است و رئیس سوکار، شرکت دولتی نفت آذربایجان ادعا کرده ذخایر گاز آذربایجان به تنهایی برای تأمین گاز خط لولهٔ نابوکو کافی است(اطلاعات اقتصاد و بورس، ۱۳۸۸، ص۱۷).

عبور نکردن خطوط لوله باکو- جیحان و نابوکو از مسیر ایران هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی زیان‌هایی را متوجه ایران می‌کند. اگر مسیر کوتاهی از این خطوط لوله از ایران می‌گذشت، با توجه به نیاز مناطق شمالی ایران به نفت آذربایجان، با خرید و مبادله آن تأمین سوخت این مناطق، تسهیل می‌شد. ضمن آنکه عبور خط لوله نفت و گاز از یک کشور نشانه ثبات سیاسی و امنیت در آن است. مسئله‌ای که از نظر سرمایه‌گذاران خارجی اهمیت زیادی دارد. علاوه بر این، امتیاز سیاسی کنترل خط لوله‌ها برای اعمال نفوذ، از دست ایران خارج شده و شامل حال ترکیه می‌شود.

- مخالفت با سهم مورد نظر ایران از دریای خزر: در حالی که موضع ایران مبنی بر تقسیم دریا به طور مساوی یعنی ۲۰ درصد برای هر کشور است، آذربایجان، این نظر را مطرح می‌کند که کل سطح دریا شامل آب‌های فوقانی و نیز بستر آن بر پایه خط میانه[2]

1. Guneshli
2- Median Line







با توجه به میزان خطوط ساحلی ملی کشورها میان آن‌ها تقسیم شود و هر کشور در حوزه جداگانه حاکمیت پیدا کند. این جمهوری با استناد به مفاد کنوانسیون ۱۹۸۲ /۱۳٦۱ سازمان ملل در مورد دریاها، خواهان تقسیم خزر به مناطق ملی است تا از این طریق در مناطق غنی نفتی مجاور ساحل خود حق حاکمیت انحصاری را اعمال کند (میرطاهر و سپهریان، ۱۳۸۱، صص۹٤-۹۳). برای همین موضوع با روسیه و قزاقستان، در عمل رژیم تقسیم دریا را در شمال خزر به کار بسته‌اند.

آمریکا از پیشنهاد آذربایجان حمایت می‌کند. کلینتون در مه ۱۹۹۵/اردیبهشت ۱۳۷۵ در پیامی به حیدر علی‌اف رئیس‌جمهور آذربایجان از تقسیم منطقه‌ای خزر حمایت کرد و قول تضمین آن را به آذربایجان داد (نادرپور، ۱۳۸۲، ص۱۱۷). با تقسیم دریا بر اساس خط میانه، کشورهایی که ساحل محدب دارند سهم بیشتری خواهند داشت و سهم ایران ۱۳/٦ درصد خواهد بود. این میزان بر اساس خط آستارا- حسینقلی، برای ایران ۱۱ درصد می‌شود(خسروی، ۱۳۸٦، ص٦). آذربایجان سهمی نزدیک به ۱۳ درصد را برای ایران مطرح می‌کند (Cohen, 2002)، در حالی که ایران در صورت تقسیم خزر، خواهان سهمی ۲۰ درصدی است(Aghai Diba, 2001) و اصرار دارد تا تعیین رژیم حقوقی خزر با توافق همه کشورهای ساحلی، هیچ گونه بهره‌برداری در مناطق مورد اختلاف صورت نگیرد(Cohen, 2002).

تعیین نکردن رژیم حقوقی خزر چالش‌هایی را در روابط تهران - باکو ایجاد کرده و سبب شده که دو کشور به توافقی بر سر حوزه‌های نفتی مورد اختلاف دست نیابند. در اوت ۲۰۰۱/ ۱۳۸۰ جمهوری آذربایجان اعلام کرد هر گونه ادعایی که هدف آن خنثی کردن حق حاکمیت‌اش در بخش مربوط به آذربایجان باشد را نمی‌پذیرد. این دولت همچنین به اقدام ایران در مورد اعطای اجازه به رویال داچ‌شل و لاسمو برای بررسی‌های لرزه‌نگاری در منطقه‌ای که آن را محدوده سرزمینی آذربایجان می‌داند، اعتراض کرد. در ژوئیه همین سال نیز هنگامی که یک ناو جمهوری اسلامی ایران به کشتی بریتیش پترولیوم دستور داد منطقه را ترک کند، تنش بین دو کشور افزایش یافت، زیرا دولت ایران آن منطقه را که «البرز» می‌نامد، قسمتی از سرزمین خود در دریای خزر می‌داند(ملکی، ۱۳۸۳، صص۱۷۲-۱٦٦). اختلاف بر سر حوزه‌های نفتی، روابط دو کشور را در شرایطی قرار داده که در صورت عدم تعیین رژیم حقوقی خزر با توافق همه کشورهای ساحلی، امکان بروز تنش در این روابط اجتناب‌ناپذیر است؛ اگرچه

آذربایجان به فشارهای ایران تسلیم شد و حیدر علی‌اف در جریان سفر سال ۱۳۸۱/۲۰۰۲ به ایران موافقت کرد که عملیات اکتشاف در منطقهٔ مورد مناقشه را تا روشن شدن وضع حقوقی آن متوقف کند(Cohen, 2002).

باکو علاوه بر واکنش نسبت به سهم مورد نظر ایران، در قبال نامیدن این دریا به نام دریای مازندران که همنام یکی از استان‌های شمالی ایران است نیز ناخشنود است. در جریان سفر حیدر علی‌اف به تهران، خاتمی در سخنانی، از دریای مازندران یاد کرد و هنگامی که یک خبرنگار نیز این اصطلاح را به کار برد، حیدر علی‌اف با عصبانیت گفت که هرگز چنین نامی را برای این دریا نشنیده است(Cohen, 2002). بی تردید این موارد تأثیر منفی بر روابط جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان داشته و نگرش امنیتی آن‌ها را نسبت به یکدیگر شدت می‌بخشد.

نبود توافق درباره رژیم حقوقی دریای خزر، منجر به نپذیرفتن مسئولیت پیامدهای بهره‌برداری‌های غیر اصولی از منابع این دریا توسط کشورهای ساحلی شده و این موضوع به تشدید آلودگی محیط زیست دریا انجامیده است. وجود آلاینده‌های نفتی، صنعتی، شیمیایی و فاضلاب‌های خانگی، به ویژه از سوی کشورهای روسیه و آذربایجان، دریای خزر را با آلودگی شدید مواجه کرده است (پورکاظمی، ۱۳۸۷-۱۳۸٦، صص۸-۷).

در جمهوری آذربایجان، استفاده از شیوه‌های نامناسب استخراج نفت، سبب شده است که بخش ساحلی این کشور بیش از دیگر کشورهای حاشیهٔ دریای خزر در معرض آلودگی قرار گیرد(خبرگزاری مهر، ۱۳۸۷). این آلودگی‌ها به همراه صید بی‌رویه، تأثیر مستقیمی بر صنعت خاویار ایران دارد. بر اساس اعلام مرکز تحقیقات ماهیان خاویاری ایران، اگر صید بی‌رویه و آلودگی دریای خزر همچنان ادامه یابد، تا سال ۱٤۰۰ خورشیدی ذخایر خاویاری دریای خزر به صفر خواهد رسید(اطلاعات اقتصاد و بورس، ۱۳۸۸، ص۱۸).

با توجه به این موارد می‌توان گفت نگرش امنیتی دو کشور نسبت به یکدیگر، منافع اقتصادی آنها را نیز دچار چالش کرده است. جمهوری آذربایجان با نگرش امنیتی نسبت به ایران و گردن نهادن به فشارهای آمریکا، فرصت‌های اقتصادی قابل توجهی را از جمهوری اسلامی سلب و حتی در برخی موارد این فرصت‌ها را به چالش تبدیل کرده است. این موضوع پیامدهایی را در روابط تجاری دو کشور در پی داشته است. جمهوری آذربایجان با توجه به درآمدهای نفتی خود می‌تواند بازار مصرف پرجاذبه‌ای







برای کالاهای ایرانی باشد. ایران نیز توان تأمین بخشی از نیازهای این جمهوری به کالاهای مصرفی را دارد. همجواری دو کشور مزیت‌های فراوانی را در این رابطه برای ایران ایجاد می‌کند. با وجود این مزیت‌ها روابط تجاری دو کشور تحت تأثیر عوامل سیاسی – امنیتی، دستخوش نوسان بوده است.

در سال‌های نخست پس از فروپاشی اتحاد شوروی این جمهوری نیز مانند دیگر جمهوری‌های جدا شده از روسیه، دچار تنگناهای اقتصادی بود. تورم، بیکاری، به ویژه در مناطق روستایی و قرار داشتن حدود نیمی از جمعیت این کشور در زیر خط فقر و ضعف ساختارها و مدیریت‌های اقتصادی از جلوه‌های بارز آن بود، (Eastern Europe, 2008, p. 103) ضمن آنکه بحران قره‌باغ و سیل مهاجران نیز بر این مشکل می‌افزود. ایران در این سال‌ها، شریک تجاری عمده‌ای برای باکو به شمار می‌رفت. روابط تجاری دو کشور در بعد و قبل از انعقاد قرارداد باکو(موسوم به کنسرسیوم اول)، تفاوت آشکاری را نشان می‌دهد. به عنوان مثال آذربایجان در صادرات ایران در سال ۱۳۷۵ رتبهٔ چهار را داشته و در سال ۱۳۷۸به جایگاه هفت تنزل پیدا کرده است. پس از کنار گذاشتن ایران از کنسرسیوم اول، روابط دو کشور رو به سردی گرایید. این موضوع حجم خرید محصولات نفتی آذربایجان از سوی ایران را به شدت کاهش داد، به طوری که رتبه آذربایجان را در واردات ایران از ۱۹ در سال ۱۳۷٤ به ٥٥ در سال۱۳۸۱ تنزل داد و سپس به ۳۳ در ۱۳۸۳ و ۲۵ در ۱۳۸٦ رساند. در سال ۱۳۸٦ سهم آذربایجان در واردات ایران ۰/٦۷ درصد بود. این بهبودی نسبی در رابطه با جایگاه آذربایجان در صادرات ایران نیز آشکار شد. به طوری که جایگاه آذربایجان را در صادرات ایران به رتبهٔ ۲ در ۱۳۸۰ و رتبهٔ ۳ در ۱۳۸۱رساند(ایریکا، سایت گمرک جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸٦).

ایران نیز در بین کشورهای واردکنندهٔ کالا به آذربایجان در سال ۲۰۰۵ رتبهٔ ١٤ و در سال ۲۰۰٦ رتبهٔ ۱۲ را به دست آورد؛ در حالی که در سال ۲۰۰٤ در جایگاه ۱۷ قرار داشت (Eastern Europe, 2008, p. 109). دلیل عمده این فراز و نشیب‌های تجاری، مسائل سیاسی – امنیتی و دخالت آمریکا و قدرت‌های منطقه‌ای از جمله ترکیه در روند روابط تهران– باکو بوده است.

## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بررسی روابط ایران و جمهوری آذربایجان از دیدگاه رهیافت سازه‌انگاری، نشان می‌دهد که روابط دو کشور بر اساس فهم آنها از یکدیگر، فراز و نشیب‌هایی را پشت سر گذاشته، اما در مجموع به سمت سردی، بدبینی و بی‌اعتمادی سوق یافته است. اهداف ایران در این کشور در سال‌های نخست پس از استقلال آن، بر زمینه‌های فرهنگی - ایدئولوژیک قرار داشت. اگرچه ایران به زودی دریافت که چنین تحرکاتی، بی‌ثمر بوده و به نتیجه‌ای معکوس خواهد انجامید، اما تبلیغات غرب، به ویژه آمریکا در مورد خطر اسلام سیاسی از ناحیهٔ ایران، جمهوری آذربایجان را به واکنش در مقابل ایران برانگیخت و آن را در پی یافتن متحدان راهبردی به سمت آمریکا، اسراییل و ترکیه سوق داد. باکو علاوه بر استقبال از مدل سکولار ترکیه، محور باکو - آنکارا - تل آویو را شکل داد. این اقدام ایران را مانند روسیه به حمایت از ارمنستان در بحران ناگورنو قره‌باغ و تشکیل محور تهران - مسکو - ایروان واداشت.

بی‌تردید افزایش نفوذ و حضور آمریکا در این کشور از نظر سیاسی - امنیتی و نظامی با امنیت ملی ایران در مغایرت قرار می‌گیرد. از این رو ایران با تغییر نگرش نسبت به جمهوری آذربایجان، روابط خود را با این کشور به گونه‌ای دیگر تعریف کرد و بر مبنای امنیت‌گرایی قرار داد. به این ترتیب با در پیش گرفتن سیاست نزدیکی به روسیه(روسیه‌محوری) و تقابل با آمریکا، رویه‌ای را شکل داد که با موضع آذربایجان در تناقض بود، زیرا آذربایجان از نظر سیاسی، امنیتی و اقتصادی به حمایت آمریکا نیاز داشت و از این رو سیاست نزدیکی به واشنگتن را دنبال می‌کرد و هم‌زمان با آن برای حفظ استقلال خود، از روسیه فاصله می‌گرفت.

مواضع امنیتی یادشده از سوی دو کشور، روابط تهران - باکو را در بسیاری از موارد به چالش کشاند و آن را از نظر سیاسی به سمت بدبینی و احساس تهدید و دشمنی برد و از نظر اقتصادی نیز در شرایطی قرار داد که به زیان جمهوری اسلامی ایران منجر شد. با وجود اینکه روابط دو کشور همچنان در سایهٔ بدبینی پیش می‌رود، ایران امیدوار است بتواند باکو را به تدریج از اسراییل و آمریکا دور کند.

### منابع و مأخذ

#### الف- منابع فارسی

۱. آتاف، تورکایا، (تابستان ۱۳۷۵)، "دریای خزر از نگاه ترکیه"، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال ۵، دوره







دوم، شماره ١٤.

۲. آذری، مهرداد، (۱۳٦۱)، **آذربایجان و نغمه‌های تازه استعمارگران**، تهران: انتشارات هفته.

۳. احتشامی، انوشیروان (۱۳۷۸)، **سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی (اقتصاد، دفاع، امنیت)**، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

٤. افشردی، محمدحسین، (۱۳۸۱)، **ژئوپلیتیک قفقاز و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دانشکده فرماندهی و ستاد دوره عالی جنگ.

۵. الراجحی، صالح عبدالله، (تابستان ۱۳۸۰)، "وضعیت نفت و گاز در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز"، ترجمه: حجت رسولی، **فصلنامه خاورمیانه**، سال ۸، شماره ۲، شماره پیاپی۲٦.

٦. انجمن حمایت از ایرانیان مقیم آذربایجان (۱۲مرداد۱۳۸۸)، «احزاب جمهوری آذربایجان خواستار توقف تعطیلی و تخریب مساجد شدند»، در:

http://www.iraz. org/Default. aspx?pageID=604&Related ID=hIGZhwdshwfg

۷. امیر احمدیان، بهرام (۱۳۸٤)، «گسترش اندیشه‌های پان ترکیسم از سوی جمهوری آذربایجان و تهدیدات امنیت ملی ایران»، در: "**کتاب امنیت بین‌الملل: فرصت‌ها، تهدیدها و چالش‌های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران**"، (۳ج) جلد ۲، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر تهران.

۸. ایریکا (سایت گمرک ایران) (۱۳۸٦)، در:

http://www.irica.ir

۹. بخشایشی اردستانی، احمد، (۱۳۷۵)، **اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: آوای نور.

۱۰. پورکاظمی، محمد(زمستان و بهار ۱۳۸۷-۱۳۸٦)، " منابع زنده دریای خزر و کنوانسیون محیط‌زیست، **مجله مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال اول، شماره اول.

۱۱. خبرگزاری مهر ۱۳۸۷/۸/۲۱، "آلودگی نفتی معضل اصلی دریای خزر است"، در:

http://www.mehrnews.com/fa/Newsprint. aspx?NewsID=780132

۱۲. خسروی، محمدرضا، (دی ۱۳۸٦)، "جای خالی دیپلماسی فعال، نگاهی به رژیم حقوقی دریای خزر"، **روزنامه کارگزاران**، ۱۲ دی ۱۳۸٦.

۱۳. خوشوقت، محمدحسین، (۱۳۷۵)، **تجزیه و تحلیل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی**، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

١٤. دهقانی، سیدجلال‌الدین (۱۳۸٦) "گفتمان اصول‌گرایی عدالت‌محور در سیاست خارجی دولت احمدی‌نژاد"، **دوفصلنامه دانش سیاسی**، سال۳، شماره ۵.

۱۵. دهقان طرزجانی، محمود، (۱۳۷۸)، "اولویت‌ها و منابع تهدید منافع ملی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز"، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**. سال ١٤، شماره ۱و۲، شماره پیاپی ١٤٦-١٤٥.

١٦. **روزنامه اطلاعات اقتصاد و بورس**، ٢٤/ ٤/ ۱۳۸۸، شماره ٢٤٥١٧.

۱۷. **روزنامه اطلاعات اقتصاد و بورس**، ۲۸/ ٤/ ۱۳۸۸، شماره ٢٤٥٢٠.

۱۸. **فرهنگ آشتی**، ۱۳۸٦/۱۰/۱۱. شماره۱۳٦۲.

۱۹. کرمی، جهانگیر، (۱۳۸۳)، "هویت دولت و سیاست خارجی"، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال ۱۸، شماره ۱، بهار ۱۳۸۳.

۲۰. کولایی، الهه (۱۳۷٤)، "نقش نقش منابع نفتی در تحولات سیاسی آذربایجان"، **فصلنامه خاورمیانه**، شماره ۱.

۲۱. کولایی، الهه(۱۳۸۵)، **سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۲۲. ماندل، رابرت، (۱۳۷۷)، **چهره متغیر امنیت ملی**، ترجمه: پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده

مطالعات راهبردی.

۲۳. ملکوتیان، مصطفی، (۱۳۷۹)، "حوزهٔ خزر و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران"، **فصلنامهٔ علوم سیاسی**، سال ۳ شماره ۹.

۲٤. ملکی، عباس، (تابستان ۱۳۸۳)، "دریای خزر و ضرورت‌های زیست محیطی: هماهنگی برای مقابله با مشکلات"، **مجموعه مقالات دهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی** (تحولات ده‌ساله: تجربیات گذشته، چشم‌انداز آینده)، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

۲۵. میرطاهر، سیدرضا و سپهریان، سهراب، (۱۳۸۱)، **ویژگی‌های دریای خزر و نظام منطقه‌ای آن**، تهران: سازمان عقیدتی - سیاسی نیروی انتظامی، دفتر سیاسی.

۲٦. نادرپور، بابک، (۱۳۸۲)، "رقابت ایران و ایالات متحده در منطقه خزر"، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال ۱۰، شماره اول، شماره پیاپی ۳۳.

۲۷. ونت، الکساندر، (۱۳۸٤)، **نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل**، ترجمه: حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

۲۸. هانتر، شیرین، (پاییز ۱۳۸۲)، "سیاست منطقه‌ای عملگرایانه ایران"، ترجمه: پریوش مظفری، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال ۱۲، دوره سوم، شماره ٤۳.

### ب- انگلیسی

1. Aghai Diba, Bahram (19Sep2001), "The Leagal Regim of The Caspian Sea & Recent Incident Between Azerbaijan and Iran ", available at: **http://www.gasandoil.com /goc/speeches/the_legal_regim_of_the_caspian_sea_02_0102.htm**

2. Akiner, Shirin, (2004), **The Caspian: Politics, Energy and Security**, USA: Routledge.

3. Azerbaijan- Iran Relations: Challenges and Prospects (Events Summary) (2009/06/02), Harvard- Belfer Center for Science and International Affairs, available at: **http:/www.belfercenter. ksg. Harvard. edu /publication/12750/Azerbaijan_Iran_relations. html**

4. Boggs, Carl, (2003), **Master of War: Militarism and Blowback in the Era of American Empire**, NewYork: Routledge.

5. Cagabtay, Soner & Murinson, Alexander (March 30, 2005), "Israel: A Model for Other Muslim States in Eurasia?" Available at: **http://www.Washingtoninstitute.org/templateC05.php?CID=2287**

6. Cohen, Ariel, (May22, 2002), "Iran's Intentions on Caspian Issue Remain Unclear Following Azerbaijani Leaders Visit Iran's", available at: **http://www.eurasianet. org /departments / insight/Articles/eav052202. shtml**

7. Cohen, Ariel (September5, 2002), " Iran's Claim Over Caspian Sea ResourcesThreaten Energy Security", available at: **http://www.heritage. org /Research/Iraq/bg/582. cfm**

8. **Eastern Europe, Russia and Central Asia**(2008), London & New York: Routledge, 8th edition.

9. Hodge, Nathan (August 4, 2005), "Amid Regional Uncertainty, Afficials Review Caspian Guard Initiative", **Defence Daily**.







9. Linkalter (ed), (2000), **International Relations: Critical Concepts in Political Science**, London: Routledge.

10. Onuf, N. (1989), **World of Our Making: Rules and Rule in Social Theory and International Relations**, Colombia: University of South Carolina Press.

11. Price, R. M. and Reus–Smith, C. (1998), "Dangerous Liaisons? Critical International Theory and Constructivism", **European Journal of International Relations**, Vol. 4, No. 3.

12. Smith, Lillian, (1963), **Killllers of Dreams**, USA: New York.







## مقدمه

جمهوری آذربایجان در ٣٠اوت ١٩٩١ /مرداد ١٣٧٠ اعلام استقلال کرد و قانون اساسی آن در ٢١ آبان ١٣٧٤ /١٢ نوامبر ١٩٩٥به تأیید ٩١/٩ درصد از رأی‌دهندگان رسید(Eastern Europe, 2008, p. 110). جمهوری اسلامی ایران نیز در دی ماه ١٣٧٠، آن را به رسمیت شناخت و در پی آن روابط سیاسی دو کشور از سطح کنسولگری که از قبل در باکو برقرار بود، به سفارت ارتقاء یافت(افشردی، ١٣٨١، ص ٣٦٥). ایران تلاش کرد این جمهوری وارد سازمان‌های منطقه‌ای (اکو) و فرامنطقه‌ای (سازمان کنفرانس اسلامی) شود. مذهب و تاریخ مشترک، نیازهای اقتصادی آذربایجان و امکانات و تجربیات ایران، زمینه‌های گوناگونی را برای همکاری و نزدیکی روابط بین دو کشور فراهم آورد، اما با وجود این فرصت‌ها، روابط دو کشور فراز و نشیب‌هایی را پشت سر گذاشته است. در جمهوری آذربایجان نیز که بیش از ٨٠ درصد جمعیت آن را ترک‌زبان‌ها تشکیل داده‌اند، جنگ با ارامنه جدایی‌طلب بر مشکلات اقتصادی ناشی از عملکرد منفی نظام اقتصادی بر جای مانده از دوران اتحاد شوروی و شرایط پس از فروپاشی افزوده است. حدود یک چهارم اراضی این کشور در کنترل ارامنه قرار دارد(کولایی، ١٣٨٥، ص ١٥٠). در دوران ایاز مطلب اف، ایران حضور فعالی در حل و فصل بحران قره‌باغ داشت. نخستین توافقنامه مهم بین دو کشور، در ارتباط با کمک‌های مادی و توصیه‌های فنی، در جریان سفرمطلب‌اف به ایران به امضا رسید(احتشامی، ١٣٧٨، ص١٢٣). این سفر در اوت ١٩٩١ انجام شد. پس از وی، ایلچی بیگ سه دولت ترکیه، اسراییل و آمریکا را الگو قرار داد و ایران، ارمنستان و روسیه را به‌عنوان سه دشمن استراتژیک، در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی خود در نظر گرفت. این موضوع باعث شد ایران در موضوع قره‌باغ به نفع ارمنستان جهت‌گیری کند(بخشایشی اردستانی، ١٣٧٥، ص١٣٦). دوره ریاست جمهوری ایلچی بیگ پر تنش‌ترین دوره روابط ایران و آذربایجان بود.

پس از برکناری ایلچی بیگ که درپی یک همه‌پرسی صورت گرفت، حیدر علی‌اف در شهریور ١٣٧٢/اکتبر ١٩٩٣ به قدرت رسید. وی تلاش کرد روابط آسیب دیدهٔ تهران – باکو را بهبود بخشد، اما این روابط رو به بهبود پس از لغو یک‌جانبه ٥ درصد سهم ایران در کنسرسیوم بین‌المللی نفت آذربایجان از سوی باکو، رو به سردی گرایید. علی‌اف که سیاست نگاه به غرب و دوری از روسیه را در اولویت سیاست خارجی خود قرار داده بود، در پی سردی روابط، فعالیت اسلام‌گرایان را محدود کرد و اتهام‌هایی را مبنی بر حمایت ایران از اسلام‌گرایان مطرح کرد. این رفتار، ایران را به سمت روسیه متمایل

کرد و موجب شکل‌گیری محور تهران – مسکو – ایروان شد. الهام علی‌اف، از حزب «آذربایجان جدید»[1] نیز که پس از مرگ حیدر علی‌اف از ۱۵ اکتبر ۲۰۰۳ جانشین پدر شد، به پیروی از وی رفتار کرد. به بیان دیگر روابط باکو با ترکیه و آمریکا ادامه یافت. روابطی که با بهره‌برداری از خط لولهٔ نفت باکو- تفلیس- جیحان در ۲۰۰۵ و خط لوله گاز باکو- تفلیس- ارزروم که در سال ۲۰۰۷ تکمیل شد (Eastern Europe, 2008, p .101) استحکام بیشتری یافت.

در مجموع بررسی روابط خارجی این کشور در ارتباط با ایران نشان می‌دهد این روابط در ابتدا دوستانه و از نظر تجاری – اقتصادی در سطحی بود که ایران را در جایگاه عمده‌ترین شریک تجاری آذربایجان قرار می‌داد؛ اما به تدریج این روابط، هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی دچار چالش‌هایی شد. با توجه به اینکه جمهوری آذربایجان، کشوری شیعی تلقی می‌شود و با در نظر گرفتن همجواری جغرافیایی و پیوندهای تاریخی و فرهنگی جمعیت آن با ایرانیان، روابط دو کشور برای نزدیکی از استعدادها و قابلیت‌های بالایی برخوردار است؛ در حالی که شواهد حاکی از آن است که این روابط با گذشت زمان به تدریج با بی‌اعتمادی و سوء ظن همراه شد و رو به سردی گذاشت. هدف این نوشتار، بررسی چالش‌های موجود در روابط ایران و جمهوری آذربایجان است.

پرسش اصلی: عامل اصلی به چالش کشیده شدن روابط ایران و آذربایجان کدام است؟

فرضیه: رویکرد امنیت – محور سیاست خارجی ایران و جمهوری آذربایجان نسبت به یکدیگر، چالشگر اصلی روابط دو کشور است.

تعریف مفاهیم: سیاست خارجی آن دسته از روابط را در برمی‌گیرد که حکومت‌ها متصدی آن باشند. به تعبیری دیگر سیاست خارجی عبارت است از یک استراتژی یا یک رشته از اعمال از پیش طراحی شده توسط تصمیم‌گیرندگان حکومتی که مقصود آن دست‌یابی به اهدافی معین، در چارچوب منافع ملی و در محیط بین‌المللی است (خوشوقت، ۱۳۷۵، ص١٤٥). رویکرد امنیت – محور در سیاست خارجی نیز رویکردی مبتنی بر امنیت ملی است. از امنیت ملی، تعاریف بسیاری صورت گرفته است. از نظر رابرت ماندل، امنیت ملی شامل تعقیب روانی و مادی ایمنی می‌شود و در اصل جزو مسئولیت‌های حکومت ملی است تا از تهدیدهای مستقیم ناشی از خارج نسبت به بقای رژیم‌ها، نظام شهروندی و شیوه زندگی شهروندان خود ممانعت به عمل آورند(ماندل، ۱۳۷۷، صص٥٢-٥١).

تعریف عملیاتی: در این پژوهش، منظور از سیاست خارجی، مجموعه رفتارهای

1. NAP





جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با جمهوری آذربایجان است و منظور از رویکرد «امنیت- محور»، اولویت دادن به امنیت ملی در سیاست‌گذاری خارجی است. در پژوهش حاضر با توجه به ماهیت و محتوای سیاست خارجی ایران، «امنیت‌گرایی» به عنوان یکی از مؤلفه‌های هویتی در نظر گرفته شده و از دید رهیافت سازه‌انگاری[1] به آن نگاه می‌شود.

روش پژوهش: روش پژوهش در این نوشتار، توصیفی- تحلیلی است و اطلاعات مورد نیاز آن به شیوهٔ کتابخانه‌ای گردآوری شده و مباحث نظری، در چارچوب رهیافت سازه‌انگاری صورت گرفته است.

## چارچوب نظری

با توجه به تأکید جمهوری اسلامی ایران بر ارزش‌ها و هنجارها در سیاست خارجی، به نظر می‌رسد رهیافت سازه‌انگاری برای تجزیه و تحلیل روابط خارجی ایران قابلیت بیشتری دارد. از نظر این رهیافت، همان گونه که اریک رینگمار اشاره می‌کند، هویت‌ها منافع را شکل می‌دهند. منافع نیز سرچشمهٔ اقدام‌ها هستند و به نوبهٔ خود به کنش‌ها و رفتارها در سیاست خارجی می‌انجامند و در عین حال مشروع یا نامشروع بودن برخی از اقدام‌ها را نیز تعیین می‌کنند. از آنجا که هویت دولت‌ها، با تغییر ارزش‌ها و هنجارها (در سطح خارجی و داخلی) تغییر می‌یابد، منافع کشورها و در نتیجه رفتار سیاست خارجی آنها هرگز نمی‌تواند موضوعی ثابت و پایدار تلقی شود. با توجه به این موارد، می‌توان دریافت که سازه‌انگاری بر سه اصل اساسی استوار است:

۱- ساختارهای نظری، فکری و هنجاری به اندازه ساختارهای مادی اهمیت دارند و نفوذ مؤثری بر کنش‌های اجتماعی و سیاسی دارند. این نظام‌های با معنا هستند که به تفسیر کنش‌گران از محیط مادی خود شکل می‌دهند.

۲- هویت‌های اجتماعی در شکل‌گیری منافع و رفتار بازیگران نظام بین‌الملل نقش انکارناپذیری ایفا می‌کنند. هویت به مفهوم وضعیت شبیه بودن به برخی بازیگران و تفاوت داشتن از دیگران است و شامل ایجاد مرزهایی است که خود را از دیگران جدا می‌کند. هویت، یک ساخته ذهنی و روانی است که چگونگی فکر کردن، احساس کردن، سنجش و سرانجام رفتار در وضعیت‌های مرتبط با دیگران را توضیح می‌دهد و تعیین می‌کند (کرمی، ١٣٨٣، ص١٦)؛ اگرچه به گفتهٔ لیلیان اسمیت معلوم نیست هویت چه زمانی، کجا و چگونه شکل می‌گیرد(Smith, 1963, p. 17)، اما به طور شناختی به افراد کمک می‌کند تا با

1. Constructivism

وضعیت‌های پیچیده مواجه شوند. در واقع هویت با معرفی ما به دیگران و معرفی دیگران به ما، اولویت‌ها و اقدام‌های بعدی آن را تعیین می‌کند. یک دولت، دیگران را مطابق هویتی که برای آن‌ها قایل است، درک می‌کند و در عین حال به طور همزمان هویت خود را از طریق عملکرد اجتماعی روزانه باز تولید می‌کند(Linkalter, 2000, p. 175). تصمیم‌گیری کنشگران در سیاست بین‌المللی مبتنی بر این است که جهان چگونه به نظرشان می‌رسد و نقش خود را در آن چگونه تلقی می‌کنند. خلاصه آنکه دولت‌ها بر اساس درک و تصوری که از هویت خود دارند، به تعریف «منافع ملی» می‌پردازند و رفتارهای خارجی آن‌ها بیشتر محصول این تعریف از منافع ملی است.

۳- مفروضه سوم سازه‌انگاری، تعامل ساختار- کارگزار است. سازه انگاران، بر این باورند که ساختار و کارگزار در فرایندی دیالکتیکی، یکدیگر را بازتولید می‌کنند(Price & Reus-Smith, 1998, P. 262). از نظر اونف، این تعامل بین ذهنی است و بر مبنای قواعد و هنجارها صورت می‌گیرد. قواعد، کارگزاران را بر اساس ساختارها و ساختارها را بر مبنای کارگزاران تعریف می‌کنند. این تعاریف قطعی نیستند و با تغییر در تعداد، نوع، رابطه و محتوای قواعد، ساختارها و کارگزاران به شکل مستمر بازتعریف می‌شوند(Onuf, 1989, pp. 7-8).

در این تعامل همانگونه که ونت اشاره می‌کند ممکن است نشانه‌هایی رد و بدل شوند و رویه‌هایی شکل گیرند و کنش‌هایی صورت پذیرند که به دشمنی، احساس تهدید یا عدم امنیت و... منجر شود؛ یا ممکن است به بروز دسته‌ای دیگر از نشانه‌ها، رویه‌ها و کنش‌ها، دوستی، همکاری و منافع مشترک و... بیانجامد(ونت، ١٣٨٤، صص٤٥٧-٣٥٩). بنابراین آنچه برداشت‌های جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان را در قبال یکدیگر شکل داده و مبنای رفتار آنها در روابط خارجی قرار گرفته، هویت این دولت‌ها است که به نوبهٔ خود تحت تأثیر ارزش‌ها و باورهای حاکم بر سیاست خارجی آنها قرار دارد. هویت این دولت‌ها، منافع و اهداف آنها را در قبال یکدیگر تعیین می‌کند.

## ایران: هویت، منافع و اهداف

سازه‌انگاری هویت را موضوعی ساخته شده در بستر تاریخی و ساختار بین ذهنی معنا می‌کند. از این نظر هویت هر کشور به بسترهای تاریخی، فرهنگی و سیاسی- اجتماعی که در آن قرار گرفته است، بستگی دارد(دهقانی، ١٣٨٦، ص١١٤). از این رو «جمهوری اسلامی ایران» نیز هویت ویژهٔ خود را دارد که در عنوان رسمی آن مشخص

شده است. بر اساس تقدم کلمهٔ «اسلامی» بر کلمهٔ «ایران» در این عنوان، همچنین محتوای قانون اساسی، به نظر می‌رسد در وهلهٔ نخست این صفت اسلامی است که تعیین‌کنندهٔ هنجارها و ارزش‌های حاکم بر نظام است، اما واقعیت این است که پس از ورود اسلام به ایران، هویت دولت این کشور را برآیندی از هنجارهای ایرانی- اسلامی تشکیل می‌دهد که پس از انقلاب مشروطه، برخی هنجارهای غربی نیز به آن افزوده شده است.

این عناصر هویت‌ساز، از یک سو از گذشتهٔ باشکوه تاریخی دولت ایران به عنوان یک امپراتوری الهام می‌گیرد و از سوی دیگر متأثر از «امنیت‌گرایی» ناشی از هجوم بیگانگان به این سرزمین در مقاطع مختلف تاریخی آن است. نگاه ایران‌مدار و جهان‌گرای ایرانی، زمانی که با آموزه‌های اسلامی درهم می‌آمیزد، انگیزه‌ای برای برهم زدن نظم بین‌المللی موجود و ایجاد حکومت جهانی اسلام می‌شود که با ایمان به ظهور امام زمان(عج) به اوج خود می‌رسد. از این رو عدالت‌طلبی و دفاع از مستضعفان به عنوان دو شاخص اصلی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، مطرح است. شاخص‌هایی که ایران را در سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب به تلاش برای صدور انقلاب و سپس به ایفای نقش ام‌القرا برانگیخت. از آنجا که این ارزش‌ها و هنجارها در تعارض با هنجارهای حاکم بر نظام بین‌المللی بود، ساختار را به مقابله با کارگزار (دولت ایران) کشاند. در این راستا قدرت‌های بزرگ در صدد برآمدند ایران را در عرصهٔ بین‌المللی منزوی کنند.

با این مقدمه، ادراک ایران نسبت به منطقهٔ دریای خزر و از جمله جمهوری آذربایجان را بهتر می‌توان دریافت. ادراکی که از یک سو مبتنی بر صدور انقلاب در منطقهٔ خزر بوده و از سوی دیگر به نوعی احساس ناامنی از ناحیهٔ قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا مربوط می‌شود. بر همین اساس، جمهوری اسلامی ایران پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، درصدد بر آمد تا نقش تعیین‌کننده‌ای در کشورهای حوزه خزر داشته باشد. این موضوع در صورت موفقیت، امکان مناسبی را برای ارتقای جایگاه بین‌المللی و خروج این کشور از انزوا فراهم می‌کرد. در این باره ایران در مجموع، سه رویکرد سیاسی عمده را دنبال کرده است که به ترتیب تقدم تاریخی عبارتند از:

- گسترش نفوذ فرهنگی- ایدئولوژیک
- حمایت از استقلال و تمامیت ارضی جمهوری‌های پیشین اتحاد شوروی
- مقابله با نفوذ آمریکا در حوزه دریای خزر

نگاه ایران به منطقه و از جمله جمهوری آذربایجان، ابتدا یک نگاه فرهنگی بود.

استقبال مردم جمهوری آذربایجان از آموزه‌های شیعی و ابراز علاقه آنان به ایرانیان و روحانیون ایران، مقامات ایرانی را به این نتیجه رساند که زمینه برای گسترش اسلام در منطقه پس از فروپاشی اتحاد شوروی فراهم شده است. ایران امیدوار بود مردم مسلمان حوزهٔ خزر و از جمله آذربایجان به تأسیس نوعی حکومت اسلامی گرایش پیدا کنند. بی تردید تلاش ایران در این باره، نمی‌توانست مورد قبول ساختارهای محافظه‌کار منطقه قرار گیرد. از این رو در حالی که انتظار می‌رفت آموزه‌های شیعی در جمهوری آذربایجان با استقبال رو به رو شود، غرب و به ویژه آمریکا الگوی سکولاریسم و پان‌ترکیسم ترکیه را به عنوان نمونهٔ کامل یک دولت مدرن غیرمذهبی و دموکرات مسلمان مطرح کرد(هانتر، ۱۳۸۲، ص۲۵۲). این موضوع با توجه به اینکه ایران دشمن آمریکا تلقی می‌شد و با در نظر گرفتن نیاز باکو به حمایت غرب، همچنین به دلیل موضع‌گیری‌های سیاسی ایران در رابطه با غرب، آمریکا و اسراییل، به پیروزی مدل ترکیه در آذربایجان انجامید.

سیاست دیگر ایران، پشتیبانی از استقلال این کشور بود. ایران با حمایت از استقلال جمهوری‌های تازه‌تأسیس قفقاز و آسیای مرکزی، کوشید تا از احیای امپراتوری روسیه جلوگیری کند.

سومین هدف عمده ایران در برقراری رابطه با آذربایجان، به مقابله با حضور روزافزون آمریکا در این کشور مربوط می‌شود. تلاش برای پر کردن خلأ ژئوپلیتیکی شوروی در منطقه، سبب شد تا قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به نحوی وارد حوزه خزر شوند و در ساختار قدرت منطقه و بهره‌گیری از منافع آن سهمی برای خود طلب کنند. یکی از این کشورها آمریکا بوده که هدف عمده آن در منطقه منزوی کردن ایران است. آمریکا این سیاست را با نفوذ در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به اجرا درآورد. حمایت از حقوق بشر در جمهوری‌هایی که بدون استثنا پس از استقلال زیر حاکمیت بازماندگان نظام‌های کمونیستی پیشین درآمدند، حمایت حکومت‌های سکولار در آسیای مرکزی، تلاش برای ترویج دموکراسی و کمک به این کشورها برای برقراری نظام اقتصاد بازار، به گونه‌ای اعمال سیاست‌های آمریکا همراه با توجیه‌های انسان‌دوستانه بود. بخش مهمی از تلاش برای استقرار دموکراسی و نظام بازار آزاد در این منطقه، از طریق پیمان گوام[1] صورت گرفته است که جمهوری آذربایجان در آن عضویت دارد.

از نظر واشنگتن، نبود دموکراسی و عدم توسعهٔ اقتصادی در این منطقه، می‌تواند

1. GUAM
"گوام" که از حرف اول نام کشورهای عضو تشکیل شده است، پیش از خروج ازبکستان از این پیمان در سال ۲۰۰۵، با دو "یو" و به صورت GUUAM نوشته می‌شد.






یکی از علل اصلی ناآرامی و تنش باشد و فعالیت شرکت‌های غربی را مختل کند. طرح خطر اسلام سیاسی از ناحیهٔ ایران، در همین راستا صورت گرفت که از شگردهای آمریکا برای دور کردن کشورهای منطقه از این کشور بود. با وجود مشخص شدن این مسئله که تندروی‌های اسلامی در منطقه بیشتر زیر نفوذ وهابیت قرار دارند و خط مشی‌شان طالبانی است(ملکوتیان، ۱۳۷۹، ص۹۷)، آمریکا تلاش کرده است آن را به جمهوری اسلامی ایران نسبت دهد.

در تحلیلی سازه‌انگارانه و با توجه به اهداف یادشده می‌توان گفت هویت و ماهیت مذهبی جمهوری اسلامی ایران و تلاش‌های فرهنگی - ایدئولوژیک آن در جمهوری آذربایجان در ابتدای استقلال این جمهوری به همراه تبلیغات غرب، برداشت باکو را نسبت به تهران تغییر داد. این نگرش، منجر به واکنش‌هایی از سوی جمهوری آذربایجان شد و این کشور روابط خود را با ایران به عنوان یک دشمن و یک کشور تهدیدکنندهٔ منافع باکو به گونه‌ای دیگر تعریف کرد. این موضوع به نوبهٔ خود برداشت ایران را نسبت به جمهوری آذربایجان دستخوش تغییر کرد و آن را به گرفتن هویتی جدید بر انگیخت؛ به گونه‌ای که در روابط خارجی خود به امنیت - محوری روی آورد. به این ترتیب بین تهران - باکو رویه‌هایی شکل گرفت که به احساس دشمنی و عدم امنیت و تهدید انجامید. نتیجه آنکه دو کشور با ادراک و نگرشی امنیتی به روابط خود شکل دادند. در ادامه این نوشتار به مهم‌ترین عوامل سیاسی و اقتصادی تأثیرگذار بر روابط دو کشور می‌پردازیم.

## عوامل تأثیرگذار بر روابط تهران - باکو

### الف- عوامل سیاسی

عوامل سیاسی- امنیتی متعددی، روابط جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان را دستخوش تغییر کرده و آن را با فراز و نشیب‌هایی مواجه کرده است. از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- بحران ناگورنو قره‌باغ: بحران ناگورنو قره‌باغ از سال ۱۹۸۸ آغاز و در سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۹۱ به درگیری‌های نظامی منجر شد. تهدیدهای این مناقشه برای ایران، گذشته از سیل آوارگان جنگی و تحریک احساسات قومیتی، خطر مداخله قدرت‌های دیگر در این بحران بود. ادامه این مناقشه سبب حضور نیروهای آمریکا و ناتو در کنار مرزهای ایران به بهانه ایجاد صلح و ثبات می‌شد.

بحران ناگورنو قره‌باغ منجر به از دست رفتن حدود ۲۰ درصد از سرزمین جمهوری

آذربایجان و جا به جایی اجباری بیش از یک میلیون نفر از ساکنان آن شد(آتااف، ۱۳۷۵، ص۱۷۲). این منطقه با مرکزیت خان کندی[1] بر اساس سرشماری اکتبر ۲۰۰۵ جمعیتی بالغ بر ۱۳۷ هزار نفر دارد که بیش از ۷۰درصد آن‌ها ارمنی و شمار اندکی روس‌تبار و اوکراینی، روسیه سفید، یونانی، تاتار و گرجی هستند(Eastern Europe, 2008, p. 122). مناقشهٔ قرهباغ از این نظر می‌توانست برای ایران تهدید تلقی شود که از یک سو از موضوع «ارمنستان بزرگ[2]» جدا نبود و از سوی دیگر احساسات آذری‌های ایران را به نفع جمهوری آذربایجان تحریک می‌کرد و موجب تقویت احساس تعلق و نزدیکی بین آذری‌های دو سوی ارس می‌شد.

از این رو ایران در پیامی به هر دو جمهوری، بر احترام به جغرافیای سیاسی منطقه تأکید کرد. در همین رابطه نشست‌های متعددی از سوی تهران برای حل و فصل مناقشه برگزار شد و مقامات ایران، اقدام به میانجی‌گری بین دو کشور کردند. بارها سفر به باکو، ایروان و خان‌کندی و امضای آتش‌بس ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۱ در تهران توسط رئیس‌جمهور ارمنستان و کفیل ریاست جمهوری آذربایجان(افشردی، ۱۳۸۱، ص۳۵۲)، نمونه‌هایی از این تلاش‌ها است. البته این تلاش‌ها با نقض آتش‌بس و از سرگیری درگیری‌ها ناکام ماند و ایران ناگزیر از پیوستن به محور مسکو – ایروان شد.

– مذهب شیعه: جمهوری اسلامی ایران پس از استقلال آذربایجان، در روابط خود با این جمهوری آشکارا بر عامل مذهب تأکید می‌کرد. به گفتهٔ استراتژیست‌های ایرانی، شیعه نقش مهمی در شکل‌گیری سایر عوامل پیونددهندهٔ دو کشور (عوامل تاریخی، فرهنگی و ارزش‌های مشترک) دارد و زمینه‌هایی را برای نفوذ ایران در آن جمهوری فراهم می‌کند. مذهب شیعه عامل مهمی در پیوند دادن جمعیت ترک زبان آذربایجان با ایرانیان فارس زبان به شمار می‌رود. این عامل سبب شد جمهوری آذربایجان، به عنوان کشوری با اکثریت شیعی خود را هدف اصلی ایران برای صدور انقلاب اسلامی بیابد. از این رو باکو با حمایت آمریکا تلاش کرد از طریق برقراری یک نظام سکولار، مانع از هویت‌یابی تاریخی – دینی واقعی مردم خود که مبتنی بر دو عنصر تشیع و فرهنگ و تمدن ایرانی است، بشود. اشتراک مذهب و مرز مشترک ٦١٨ کیلومتری ایران با این جمهوری (امیراحمدیان، ١٣٨٤، ص١٧٩) به ایجاد حس نزدیکی بین دو کشور کمک می‌کند. اشتیاق مردم این سرزمین به برقراری ارتباط با ایرانیان، بر بدبینی مقام‌های آذری نسبت

1. Xankandi (Khankandi)

۲. ارمنستان بزرگ بر اساس ادعاهای مطرح شده شامل قسمت‌هایی از ترکیه، ایران، ارمنستان و جمهوری آذربایجان است.





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال اول، شماره ۲، تابستان و پاییز ۱۳۸۷، صفحات ۸۶- ۶۷

# چرکس‌ها؛ بحران خاموش

**غلامحسین زرگری‌نژاد***

دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران

**حامد کاظم‌زاده**

دانشجوی کارشناس ارشد مطالعات قفقاز و آسیای مرکزی، رشته تاریخ، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۷/۳/۲ – تاریخ تصویب:۸۷/۶/۲۴)

**چکیده**

چرکس‌ها یکی از اقوام ساکن شمال غرب قفقاز هستند که به زبان چرکسی از شاخه زبان‌های شمال باختری قفقازی (ایبری- قفقازی) سخن می‌گویند. این قوم از تبار قفقازی آدیغه‌ای- آبخازی‌ست که هم‌اکنون در سه جمهوری قفقاز شمالی یعنی جمهوری کاباردینو- بالکاریا (قبارطه- بلغار)، جمهوری کاراچای- چرکسیا (قره چای- چرکس) و جمهوری آدیغه پراکنده هستند. ناحیهٔ چرکسستان که منظور جغرافیای تاریخی چرکس‌ها است، در تاریخ ۳۰۰ سالهٔ اخیر خویش، تبدیل به محل مجادلات منطقه‌ای سه دولت ایران، روس و عثمانی شده بود. چرکس‌ها در طول تاریخ همواره به‌صورت برده و غلام برای حکومت‌های گوناگون جنوبی از جمله ایرانیان و عثمانیان آورده می‌شدند، بدین ترتیب این قوم توانستند در نواحی جنوب و به‌خصوص در دربار ایران و عثمانی نفوذ کنند و تأثیرات به‌سزایی در برخی از دوران تاریخی داشته باشند. بعد از فروپاشی شوروی، تمایلات استقلال‌طلبانه در این ناحیه آغاز شد و چرکس‌ها نیز وارد مناقشات قفقاز شدند. از جمله مهم‌ترین مناقشات، می‌توان درگیری میان گرجس‌ها و آبخازها را اشاره کرد که نهادها و نیروهای نظامی چرکسی با گرجیان به مبارزه پرداختند.

**کلید واژه‌ها**

چرکس‌ها، چرکسستان، کاباردینو- بالکارا، قره‌چای- چرکسیا، آدیغه

---

* مسئول مقاله: Email:zargari@ut.ac.ir







**مقدمه**

چرکس نام عمومی است که به مردم شمال غرب قفقاز اطلاق می‌شود. چرکس‌ها از آن جهت قابل بررسی و معرفی می‌باشند که در عرصهٔ تاریخ دولت‌های ایران و عثمانی در چهارصد سال اخیر حضور داشته و کمتر پژوهشی به چرایی و چگونگی این حضور پرداخته است. نکتهٔ دیگری که حائز اهمیت است، جمعیت و پراکندگی وسیع این قوم در قفقاز شمالی است که می‌تواند در مسائل استراتژیک به‌کار آید، به‌خصوص آنکه درگیری و نا امنی در آبخازیا بخشی از سرزمین تاریخی چرکسستان[1] همواره روی داده و همچنین عناصر ملی‌گرایی در سایر نقاط قفقاز شمالی توسط این قوم تبلیغ شده و گاهی روسیه دربارهٔ آن موضع گرفته است. شناخت این حضور در ایران و عثمانی و بررسی روند تأثیرات این قوم در ۲۰ ساله اخیر در قفقاز شمالی، عمق تحلیل پژوهشگران و قفقازشناسان ایرانی را در زمینه مطالعات اوراسیا افزایش می‌دهد. بیش از هر چیزی به بررسی مختصری در مورد پیشینهٔ تاریخی چرکس‌ها در منطقه می‌پردازیم و نکاتی را در باب معرفی این قوم تاریخی مطرح می‌کنیم.

در زمان‌های باستان و در دوره‌های مختلف تاریخی، چرکس‌ها با نام‌های متفاوتی ثبت شده‌اند که معرف تنها برخی از قبایل چرکس بوده است. یونانی‌ها اجداد چرکس‌ها را تحت عنوان زیچ[2] وکرکِت[3] معرفی کرده‌اند (Jaimoukha, 2005, pp. 11-19). مردم چرکسستان احتمالاً از هفت قبیلهٔ اصلی تشکیل شده بودند که بیشتر مورخین و جغرافی‌نویسان به یکی از نام‌های این هفت قبیله اشاره داشته‌اند. واژهٔ انگلیسی سیرکاسین[4] که معادل تُرکی چِرکس[5] می‌باشد، مشخص‌کنندهٔ بخشی از مردم بومی قفقاز است که در شمال‌غربی پهنهٔ قفقاز زندگی می‌کنند.

چرکس‌ها به خود آدیغه[6] می‌گویند. ترک‌ها و ایرانیان آنان را چرکس و اروپاییان آنها را سیرکاسین[7] می‌نامند. در میان روس‌ها نیز این قوم، به دو نام آدیغه[8] و چرکس[9] مشهور است (Mufti, 1972, p. 19) & (Бетрозов, 1996, с. 224). در ترکیه و ایران، لغت چرکس برای اشاره به تمامی افرادی اطلاق می‌شود که از نسل مردمی هستند که از قرن ۱۷ تا قرن بیستم از قفقاز شمالی وارد نواحی جنوب شدند که شامل اوست‌های[10] هند و اروپایی[11] و چچن‌ها[12] نیز

1. The Great Circassia
2. Zych
3. Kerket
4. Circassian
5. Cherkess, Ĉerkess
6. Adigeh, Adyghe, Адыгейцы
7. Circassian
8. Adigi, Адыги
9. Cherkes, Черкесс
10. Ossetians
11. Indo-European
12. Chechens

می‌شود. بدین‌ترتیب واژگان چرکس، آدیغه، کابارد (در جغرافیای تاریخی ما به این قوم قبارطه گفته می‌شود و همچنین در برخی منابع لاتین و روسی به نام کاباردا اشاره می‌شود که منظور سرزمینی است که قوم کابارد[1] در آن زندگی می‌کند) و سیرکاسین همگی به یک معنا هستند و در برگیرنده مردم شمال‌غربی قفقاز[2] می‌باشند. (دائره المعارف الاسلامیه، صص ۲۰۸ ـ ۲۳۰) و (Mufti, 1972, p. 23) و (The Encyclopedia of Islam, 1990, P. 324). ما نیز در این نوشتار تنها از نام چرکس که در فرهنگ و تاریخ ما استفاده شده است، بهره می‌جوییم.

سرزمین این مردمان سیرکاسیا[3] یا چرکس است و ما ایرانیان آن را چرکسستان می‌خوانیم. نخستین نوشته‌های مستند و علمی دربارهٔ چرکس‌ها متعلق به مورخ و جهانگرد معروف جهان اسلام، مسعودی است که به منطقه قفقاز شمالی سفر کرد و با چرکس‌ها ملاقات نمود. وی نام آنها را کاشاک یا کِشک نگارش کرده و به توصیف برخی از آداب و رسوم آنها پرداخته است (مسعودی، ۱۳۴۹، صص ۱۶۴– ۱۶۷). در قرون وسطی، در متون روسی به آنها کاسُقی[4] و بعدها کوسُق[5] می‌گفتند که به کاشاقی[6] در زبان گرجی و گَشک[7] در ارمنی قدیم بسیار نزدیک است. آس‌ها (اُست‌ها) نیز آنها را کاساگ[8] می‌نامیدند و در یونان باستان به آنها کاساخیا[9] گفته می‌شد (حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۷۲، ص ۴۹۱ و Jaimoukha, 2005, pp. 11-19).

به اعتقاد بسیاری از چرکس‌شناسان، وجه تسمیه نام چرکس احتمالاً از واژه آنتیخ[10] به‌وجود آمده است، که اشاره‌ای به یک قوم ناشناخته و باستانی به نام آنت‌ها[11] در قفقاز دارد که احیاناً اجداد آدیغه‌ها باشند. شاید این نام از نام قدیمی زُقوی[12] گرفته شده است که استرابو[13] برای معرفی مردمانی در شمال دریای سیاه و غرب قفقاز، از آن استفاده کرده است. نام چرکس احتمالاً انشعاب ترکی از نام یونانی کِرختای[14] بوده که به‌معنی سارق است و در ۱۵۵۱ توسط مورخان رومی و یونانی ثبت شده است (Анфимов, 1993, c. 18).

در برخی از اشارات شرق‌شناسان مانند مینورسکی با ارجاع به تاریخ مبارک غازانی خواجه

1. Kabardians, Кабардинцы
2. Northwest Caucasus, северо-западный Кавказ
3. Circassia
4. Kasogi
5. Kossogh
6. Kashagi
7. Gashk
8. Kasag
9. Kasaxia
10. Antixe
11. Ants
12. Zyghoy
13. Strabo
14. Kerxetai









رشیدالدین فضل الله همدانی، منظور از چرکس، چهار قبیله (چهار کس یا چهار کشک) از کشک‌ها بوده است (Mufti, 1972, p. 16)، که برخی از نویسندگان و مورخان متأخر نیز بدان استناد کرده‌اند. به هر ترتیب نام‌های گوناگون در دوره‌های مختلف و حتی نزدیکی برخی نام‌ها با یکدیگر و همچنین اسامی فراوان در یک جغرافیای کوچک، استنباط دقیق و صحیح در مورد نام و پیشینهٔ بسیاری از اقوام قفقازی را در هاله‌ای از ابهام نهاده است (عبدالله خوافی، ۱۳۷۵، ص ۱۹۷). در کنار این مشکل، عدم استفاده از نوشتار و داشتن مکتب تاریخ‌نگاری و یا ضعف در ادبیات شفاهی و فولکلور در میان اقوام قفقاز به خصوص چرکس‌ها، پژوهش علمی را با مشکل روبه‌رو می‌کند.

در سال‌های اولیهٔ حیات شوروی، چرکس‌ها به چهار ناحیه تقسیم شدند که برای هر کدام نام رسمی خاص وجود داشت. این چهار منطقه عبارت بودند از جمهوری کاباردینو- بالکاریا (قبارطه- بلغار)[۱]، جمهوری کاراچای- چرکسیا (قره‌چای- چرکس)[۲]، جمهوری آدیگیا (آدیغه)[۳] و منطقهٔ شاپسوق[۴] (Анфимов, 1993, c. 38). این تقسیمات که بدون ملاحظات قومی و شرایط خاص اقلیمی در نظر گرفته شده بود، در سال‌های بعد موجب اختلاف و درگیری‌های قومی در منطقه شد. در میان دو حادثهٔ مهم، یعنی پایان جنگ قفقاز[۵] در سال ۱۸۶۴ و فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ منطقهٔ چرکسستان[۶] مورد بی‌توجهی قرار گرفته و فراموش شده بود. پوششی نفوذناپذیر روی آن کشیده شده بود که در ابتدا کار دولت تزاری بود و سپس رژیم کمونیستی نیز آن را ضخیم‌تر کرد .(The Encyclopedia Islam, 1990, P. 817) از نتایج این منزوی‌سازی این بود که بعد از فروپاشی پردهٔ آهنین کمونیست‌ها، این تنش‌های پنهان به مناقشاتی خونین تبدیل شد. در این هنگام دنیای غرب تقریباً از وجود این منطقه بی‌اطلاع بود. مناقشات خونین منطقه کمبود اطلاعات در زمینه‌های سیاسی و تاریخی آن را روشن‌تر ساخت.

تحلیل‌گران غربی به هر آنچه می‌شنیدند، باور داشتند و نتوانستند تحلیلی عمیق از این منازعات و تنش‌ها ارائه بدهند. حتی هم‌اکنون نیز با گذشت ۲۰ سال از این درگیری‌ها، دلیلی را به افکار عمومی جهان نشان ندادند. شروع مناقشهٔ گرجستان- آبخازستان[۷] در ۱۹۹۲ یورش روسیه به چچن در دسامبر ۱۹۹۴ و سپتامبر ۱۹۹۹ و سپس درگیری نظامی روسیه با گرجستان به‌علت مناقشه اوستیای جنوبی و آبخازستان[۸] موجب شهرت منطقه قفقاز شمالی در جهان شد و نگاه‌ها را به‌سوی خود جلب نمود. نظام

---

1. Kabardino- Balkaria or Kabarda-Balkar & Кабардино- Балкарская
2. Karachay- Cherkessia or Karachay-Cherkes, Карачаево- Черкесия
3. Adyghia or Adighe & Адыгея
4. Shapsugh, шапсуг
5. Circassian War or Caucasus War, Кавказская война 1817-1864
6. Circassia
7. Abkhaz-Georgian, Грузино-абхазский конфликт
8. Абхазия

اتحاد شوروی بسیار تلاش کرد تا نشانه‌های قوم‌گرایی را از بین برده و امکان همزیستی مسالمت‌آمیز ملت‌ها و قومیت‌های مختلف را به‌وجود آورد. با این حال بعد از سقوط شوروی، مشکلات پنهان، ناگهان نمود یافتند، به‌طوری که ارتباطات بین گروه‌های قومی در منطقه موجب ایجاد رقابت قومی شد و منازعات پنهان، علنی گشت. ارتباطات بین کاباردها و بالکارها برای دهها سال تنش‌آمیز بود، اما هر دو گروه از اوایل دهۀ ۱۹۹۰ بیشتر به درگیری‌های لفظی پرداختند. مورد مشابهی هم برای چرکس‌ها و آبازاها[1] در مقابل قره‌چای‌ها رخ داد. کوساک‌ها[2] (منظور از این قزاق‌ها به روسی[3]، قومی اسلاو است که در ناحیه شمال دریای سیاه و قفقاز شمالی پراکنده‌اند و با قزاق‌های آلتایی جمهوری قزاقستان متفاوت می‌باشند، احتمالاً این واژه از کلمۀ قاچاق ترکی گرفته شده است) نیز در جمهوری آدیغه از امتیازاتی که چرکس‌ها بعد از سقوط شوروی از طریق تبلیغات بسیار به‌دست آورده بودند، ناراضی بودند. برخی از ملی‌گرایان قزاق خواستار انحلال جمهوری و الحاق آن به سرزمین کراسنودار[4] بودند (Barrett, 1999, p. 34).

جدا از ویژگی‌های بومی در هر سه جمهوری، اختلاطی چندگانه از مردمی با زمینه‌های متفاوت فرهنگی، مذهبی و قومی وجود دارد. باید به مناقشات در منطقه‌ای که از نظر فرهنگ، تاریخ و سنن کهن غنی است و طبیعتی بکر و اقلیمی خاص دارد و همچنین سرشار از چشم‌اندازهای اقتصادی است و در حوزه منافع ملی و استراتژیک جمهوری اسلامی ایران واقع شده است، توجه بیشتر شود.

متأسفانه عدم دسترسی مناسب به منابع تاریخی و فرهنگی چرکس‌ها و همچنین عدم مطالعات و پژوهش‌های بنیادین در عرصۀ سیاست چرکستان، در کنار برداشت‌های نامناسب نوشته‌های غربی و روسی، موجب شده است که در کشور ما نیز هیچ‌گونه تحقیق و پژوهشی دربارۀ این قوم تأثیرگذار در منطقه و در ایران انجام نشود. شناخت تاریخی و فرهنگی از این قوم ناآشنا که بزرگترین ناحیۀ جغرافیایی قفقاز شمالی را به خود اختصاص داده‌اند، موجب ارائه تحلیلی علمی‌تر در مورد منازعات قومی در این منطقه خواهد شد.

## مردم و سرزمین

سرزمین تاریخی چرکستان[5]، به زبان بومی[6] (به معنی کشور کهن) نامیده می‌شود (Encyclopedia of Islam, 1990, P. 834). تجسم مرزهای چرکستان با وجود منابع محدود

1. Abazas & Абазины
2. Cossacks
3. Казак
4. Krasnodar Krai, Краснодарский край
5. Circassia, Черкеси
6. Xekwzch







علمی و مطالب ضد و نقیض، بسیار مشکل است. این نکته را باید مد نظر قرار داد که هیچ‌گاه در این سرزمین دولت واحدی وجود نداشته و تنها قبیله‌ها با ساختارهای پیچیده اجتماعی به اداره این سرزمین می‌پرداختند. بنابراین ممکن نیست که بتوانیم جغرافیای تاریخی منطقه را در دوران باستان ترسیم کنیم. تنها می‌توان منطقه‌ای که به سرزمین‌های آدیغه پیش از آغاز جنگ قفقاز در پایان قرن هجدهم گفته می‌شد را تعریف کرد. این سرزمین شامل سرزمین‌های بین دریای سیاه در غرب و رود سونژا[1] در شرق و بین کوه‌های قفقاز به خصوص البروس[2] (البرز) در جنوب و استپ‌های کوبان و دشت‌های پیتیگورسک[3] در شمال بود. این منطقه ۱۰۰/۰۰۰ کیلومترمربع و تقریباً یک چهارم منطقه قفقاز را شامل می‌شد (Горелик, 2002, c. 74).

در این سرزمین اقوام همگونی همچون چرکس‌ها (کاباردها، آدیغه‌ها و چرکس‌ها)، اوبیخ‌ها[4] و آبخاز- آبازاها[5] به همراه اقوام ناهمگونی چون اُست‌ها، بالکار- کاراچای‌ها (بلغار- قره‌چای)، تاتارها و قزاق‌ها زندگی می‌کردند (علوی شیرازی، ۱۳۶۳، صص ۵۸- ۶۸). چرکس‌ها به همراه اوبیخ‌ها و آبخاز- آبازاها از لحاظ زبانی و ژنتیکی، هم خانواده‌اند. هر چند زبان هم را کاملاً نمی‌فهمند، ولی در حدود ۵۰ درصد از زبان یکدیگر را متوجه می‌شوند. این خانواده زبانی به دستهٔ آدیغه- آبخازی[6] معروف است (Jaimoukha, 2005, pp. 19-36).

آدیغه‌ها تا آن زمان از نظر جمعیت و سرزمین بزرگترین ملت قفقاز بودند. آنها از دو گروه تشکیل می‌شدند: چرکس‌های شرقی و غربی. این تقسیم‌بندی دلخواه به‌ترتیب نشان‌دهندهٔ سکونت در سرزمین‌های شرق و غرب رود کوبان می‌باشد. این دو انشعاب خود به چندین قبیله و دسته تقسیم‌بندی می‌شود. دو قبیلهٔ اصلی شاخهٔ شرقی؛ کاباردها و بسلانای‌ها[7] بودند که کاباردها منطقهٔ استراتژیک قفقاز مرکزی را در اختیار گرفته بودند و قدرتمندترین و پرتعدادترین افراد چرکس محسوب می‌شدند. قبیلهٔ بسلانای[8] در شمال غرب کاباردا و در اطراف ناحیهٔ پیتیگورسک ساکن بودند (Горелик, 2002, c. 274). اتحاد این دو قبیله به‌طوری بود که هم‌اکنون یک قبیله نامیده می‌شوند و تنها نام کاباردها باقی مانده است.

چرکس‌های غربی (آدیغه‌های غربی) از قبایل بسیاری تشکیل شده بودند که قبیله آدیغه بزرگترین گروه آن محسوب می‌شدند (بنیگسن و دیگران، ۱۳۷۷، صص ۵۱ ـ ۵۴). بعد از غلبه روسیه در ۱۸۶۴، تعداد

---

1. Sunzha
2. Elbrus
3. Pyatigorsk
4. Ubykh, Убыхи
5. Абхазо-абазинская
6. абхазско-адыгской группы
7. Beslanays
8. бесленеевцев

چرکس‌ها به نحو قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت. تخمین زده می‌شود که حدود یک میلیون چرکسی سرزمین مادری خود را ترک کرده و به امپراطوری عثمانی مهاجرت کردند، که در آن زمان رقم بسیار زیادی بود. الگوی مهاجرت چرکس‌ها بیشتر به‌صورت خروج گروه‌های کوچک در اوایل دههٔ ۱۸۶۰ و مهاجرت دسته‌جمعی در ۱۸۶۴ از طریق دریا و سرزمین آبخازستان و آجارستان و در ادامه، خروج گروه‌های کوچکتر تا اوایل قرن بیستم بود (Jaimoukha, 2005, pp. 19-36). کمتر از ۲۰۰ هزار نفر که در قفقاز مانده بودند، در منطقه‌ای گسترده از شرق و ناحیه موزداک[1] تا غرب و دریای سیاه پخش شدند.

به مرور زمان مردم روس و قزاق شکاف‌های ایجاد شده در امتداد ساحل استراتژیک دریای سیاه را که به‌وسیله مهاجرت چرکس‌ها خالی از سکنه شده بود، پر کردند (Barrett, 1999, p. 89). در دوران اتحاد شوروی، قفقاز شمالی به واحدهای بسیاری با تقسیمات اداری تقسیم شد. اکثریت چرکس‌ها در چهار منطقه پراکنده شدند، بدین ترتیب کاباردها در جمهوری کاباردینو ـ بالکاریا، چرکس‌ها در جمهوری کاراچای– چرکسیا، آدیغه‌ها در جمهوری آدیغیا و آبخازها در جمهوری آبخازیا قرار گرفتند (Горелик, 2002, с. 74). باید به این نکته توجه کرد که آبخازها چرکس محسوب نمی‌شوند و تنها چون هم‌خانواده چرکس‌ها می‌باشند، در این تقسیم‌بندی جای گرفتند.

در حال حاضر آماری از تعداد چرکس‌ها در قفقاز شمالی در دست نیست، اما برآورد قابل اعتنا، کل آنان را بیش از یک میلیون نفر عنوان نمی‌کند. این تعداد تقریباً ۰/۷ درصد از جمعیت روسیه، ۹ درصد از جمعیت قفقاز شمالی و کمتر از ۲۰ درصد از جمعیت شمال غرب قفقاز را تشکیل می‌دهد (Jaimoukha, 2005, pp. 19-36). این ارقام کم، به‌علاوه تقسیم گروه‌ها به چندین بخش و تفاوت‌های اسمی، دلیل مناسبی برای گمنامی چرکس‌ها در دریای پهناور اقوام و ملل کشور روسیه می‌باشد. روند رشد جمعیت چرکس‌ها در جمهوری‌هایشان به‌طور متوسط ۲ تا ۳ درصد در سال است، که به‌طورکلی بسیار بیشتر از رشد جمعیت در روسیه است. جوامع بسیاری از چرکس‌ها در ترکیه، سوریه، اردن، اسرائیل، مصر، لیبی، آلمان، آمریکا، ایران و منطقه بالکان وجود دارند، اما رقم دقیق آنها مشخص نیست. احتمالاً کل تعداد آنها بین سه تا چهار میلیون نفر متغیر می‌باشد (Гордин, 2006, с. 104).

## واحدهای منطقه‌ای کنونی

تمامی جمهوری‌های چرکس‌نشین، معاهده اتحاد[2] را در سال ۱۹۹۲ در مورد فدراسیون روسیه، امضا کرده و ایجاد فدراسیون روسیه را در سال ۱۹۹۴ تصویب کردند (Хотко, 1999, с. 58). کل منطقهٔ سه جمهوری تقریباً ۳۵ هزار کیلومترمربع می‌باشد که در حدود ۱۴ درصد از قفقاز شمالی و

1. Mozdak, Моздок
2. Federative Treaty







تنها کمی بیش از ۲ درصد از فدراسیون روسیه را تشکیل می‌دهد (Горелик, 2002, с. 81). در این بخش به معرفی جمهوری‌های چرکس‌نشین می‌پردازیم:

**الف- جمهوری کاباردینو- بالکاریا**

این جمهوری در حوزهٔ غربی رود تِرک در قفقاز شمالی واقع شده است، از جنوب به گرجستان، از غرب به جمهوری کاراچای- چرکسیا، از شرق به جمهوری آلانیا- اوستیای شمالی و از شمال به سرزمین استاوروپل محدود است و ناحیه‌ای در حدود ۱۲۵۰۰ کیلومتر مربع را در برمی‌گیرد که در ردهٔ هفتاد و پنجم از نظر وسعت در فدراسیون روسیه می‌باشد (Хотко, 2001, с. 37). جمعیت آن کمتر از یک میلیون نفر و پراکندگی جمعیت ۷۰ نفر در هر کیلومترمربع است و به هشت ناحیه اداری، هفت شهر و نه شهرک تقسیم می‌شود. پایتخت آن نالچیک[1] است.

سه گروه قومی اصلی در این جمهوری وجود دارند؛ کاباردها ۵۵ درصد جمعیت، بالکارها ۱۵ درصد جمعیت و اسلاوها (روس‌ها و اوکراینی‌ها) ۲۵ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند (Чирикба, 1998, с. 19). همچنین گروه‌های قومی کوچکتری مثل یهودیان، اُست‌ها، ارمنی‌ها، آلمان‌ها و قزاق‌ها هم وجود دارند. کاباردها معمولاً در نواحی مرکزی و شمالی جمهوری زندگی می‌کنند و بالکارها در جنوب و در میان کوهستان پراکنده‌اند (Шеуджен, 1995, с. 136).

در سال ۱۹۲۶ ایالت خودمختار کاباردا از تجزیه گورسکایا و اتحادیه کوه‌نشینان به‌وجود آمد (The Encyclopedia of Islam, 1990, P. 325). همچنین در سال ۱۹۲۲ بالکار تجزیه و با پیوستن به کاباردا، اتحادیه کاباردینو- بالکاریا را به وجود آورد. در سال ۱۹۳۶ این ایالت به‌عنوان یک جمهوری مستقل ارتقا یافت و در سال ۱۹۴۴ پس از تبعیدهای گستردهٔ بالکارها، جمهوری سوسیالیستی کاباردینو- بالکاریا به جمهوری سوسیالیستی کاباردین تغییر نام داد. در این زمان ناحیهٔ قابل توجهی از جنوب این جمهوری به گرجستان پیوست. همچنین گرجستان تحت شرایط یکسانی بر مناطقی از قسمت جنوبی جمهوری چچن- اینگوش نیز دست پیدا کرد (Хотко, 1999, с. 173). در سال ۱۹۵۶ پس از اعادهٔ حیثیت بالکارها، وضعیت سابق دوباره تجدید شد و جمهوری کاباردین به جمهوری سوسیالیستی کاباردینو- بالکاریا تبدیل شد و قوم تبعید شده به خانه و کاشانه خویش بازگشتند و گرجستان تمام سرزمین‌هایی را که در اختیار گرفته بود، تسلیم نمود (Гордин, 2006, с. 81).

بعد از فروپاشی شوروی با وجود پیوستگی‌های قومی در جمهوری‌های قفقاز شمالی به صورت بالکار- کاراچای و چرکس- کابارد، به‌نظر می‌رسید که در اوایل دههٔ ۱۹۹۰ جمهوری

1. Nalchik

کاباردینو- بالکاریا و کاراچای- چرکسیا باید مستقل شناخته شوند. نقطه نظر مشترک آنان با شورای فدراسیون روسیه سبب گردید که جمهوری کاباردینو- بالکاریا به‌عنوان یکی از ۲۱ جمهوری آن فدراسیون شناخته شود. تنش‌های موجود به‌خاطر مسئله تجزیه اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۲ بین اهالی کاباردیا و بالکار به اوج خود رسید. اهالی بالکار خواهان تنظیم مرزهایشان مطابق وضعیت موجود قبل از تبعیدشان در سال ۱۹۴۴ بودند. ولی کاباردها ترجیح می‌دادند، در زمینهٔ موقعیتی که در سال ۱۸۵۳ داشتند، مذاکراتی داشته باشند (Хотко, 1999, c. 91). این درگیری‌های لفظی و اختلاف نظرها تاکنون ادامه دارد و در سایه این اختلافات، قدرت‌گیری اسلام‌گرایان در میان کاباردها و ارتباط با چچن‌ها مناقشات دیگری را ایجاد کرد.

در سالیان اخیر ارتباط کاباردها با چچن‌ها آن‌چنان برای مردم این جمهوری خوش یمن نبوده است، به‌طوری که حمله شبه نظامیان اسلام‌گرا به نالچیک، در نگاه اول غیرمنتظره به‌نظر آمد، زیرا جمهوری کاباردینو- بالکاریا تا پایان سال ۲۰۰۴ یکی از جمهوری‌های باثبات در شمال قفقاز بود (Job, 2004, p. 90). در همان اوایل سال‌های ۱۹۹۰ در کاباردینو- بالکاریا جوانان دانش‌آموخته مراکز اسلامی مهم عربستان سعودی و مصر، جمعیت واحدی را با ساختار مشخص و آئین مقررات سخت تأسیس کردند. آنها از سال ۱۹۹۳ پیرامون مرکز اسلامی کاباردینو- بالکاریا دسته‌بندی شدند که سپس این مرکز به مؤسسه پژوهش‌های اسلامی کاباردینو- بالکاریا تبدیل شد (Хотко, 2001, c. 84). این گروه که خود را به‌طور کامل در مسئله چچن کنار کشیده بود، با آزار و اذیت پلیس و اداره امنیت روسیه و همچنین داشتن پتانسیل بنیادگرایی دست به اسلحه برده و به جدایی‌طلبان چچن پیوستند. درگیری نظامی در ۲۰۰۵ شهر نالچیک توسط این گروه سازماندهی شد. (Чирикба, 1998, c. 118). شایان ذکر است که بلندترین نقطهٔ اروپا، قلهٔ رفیع البروس (البرز) با ارتفاع ۵۶۴۲ متر در ناحیه کوهستانی این جمهوری واقع شده است (امیراحمدیان، ۱۳۷۶، ص ۱۱۷). نامی که خاطرهٔ حضور ایرانی‌زبانان را در منطقه حفظ نموده است.

### ب- جمهوری کاراچای- چرکسیا

این جمهوری در حوزهٔ رود کوبان واقع است. از جنوب با آبخازستان، از شرق با جمهوری کاباردینو- بالکاریا و از شمال با سرزمین استاوروپل و کراسنودار هم‌مرز است. مساحت جمهوری ۱۴۳۰۰ کیلومترمربع است و در جایگاه هفتاد و چهارم وسعت در فدراسیون روسیه قرار می‌گیرد (امیراحمدیان، ۱۳۷۶، ص ۱۱۸). جمعیت آن در حدود ۵۵۰ هزار نفر است که در جایگاه هفتاد و سوم در فدراسیون روسیه قرار دارد و پراکندگی جمعیت آن، ۳۲ نفر در هر کیلومترمربع است. این جمهوری به هشت ناحیهٔ اداری، چهار شهر و نه شهرک تقسیم می‌شود. پایتخت این







جمهوری شهر چرکسک[1] می‌باشد که در سال ۱۸۰۴ بنا شد و آن در ابتدا تا سال ۱۹۳۴ باتالپاشینسک[2] نامیده می‌شد و بعد از آن تا ۱۹۳۷ سولیمف[3] و سپس از این سال تا ۱۹۳۹ بدان یژُوُ- چرکس[4] می‌گفتند (آکینر، ۱۳۶۷، ص ۲۸۶) و (Алексеева, 1971, c. 59). شهرهای مهم دیگر این جمهوری عبارتند از کاراچاوسک[5] مرکز استان کاراچای و شهر تِبردا[6] در ناحیه کوهستانی جنوب و در کنار کوه البروس (البرز) که شاه عباس صفوی این ناحیه را فتح نمود و از این مسیر به‌سوی قفقاز شمالی لشگر کشید (ترکمان، ۱۳۵۰، ص ۶۷۹) و (روملو، ۱۳۴۹، صص ۶۱۱ـ ۶۱۵).

در سال ۱۹۲۰ بلشویک‌ها جمهوری خودمختار شوروی کوهستان را تأسیس کردند که شامل سرزمین‌های چرکس و کاراچای بود ولی دو سال بعد از هم جدا شده و ناحیهٔ کاراچای- چرکسیا به وجود آمد (Алексеева, 1971, c. 70). در پایان جنگ جهانی دوم کاراچای‌ها با همان دلیل خیانت مانند بالکارها به آسیای مرکزی تبعید شدند. آنها بعد از اعادهٔ حیثیت در سال ۱۹۵۷ به سرزمینشان بازگشتند و زمین‌هایی را که به گرجیان داده شده بود، باز پس گرفتند. گروه‌های قومی اصلی در این جمهوری عبارتند از ۳۳ درصد کاراچای‌ها، ۱۷درصد چرکس‌ها، ۱۱ درصد آبازاها، ۳ درصد نوگای‌ها و ۳۶ درصد اسلاوها. کاراچای‌ها از نظر زبانی و نژادی به بالکارها نزدیک هستند ولی راه ارتباطی مستقیم میان آنها وجود ندارد. چرکس‌ها نیز به زبان چرکسی شرقی (یعنی کاباردی) صحبت می‌کنند و بیشتر در نواحی شمالی و در کنار ساحل رود کوبان اقامت دارند (Алексеева, 1971, c. 70).

### ج- جمهوری آدیغیا

آدیغه در دره‌های رودهای لابا[7] و کوبان قرار دارد. این جمهوری در سال ۱۹۹۱ یکی از جمهوری‌های فدراسیون روسیه شد و پیش از این در سرزمین کراسنودار[8] یک استان[9] بود (Хотко, 1999, c. 104). جمعیت آن در حدود ۵۰۰ هزار نفر است که در فدراسیون روسیه مقام هشتاد و یکم را دارا می‌باشد و مساحت آن ۷/۸۰۰ مترمربع است که رتبهٔ هفتاد و هشتم را دارد. گستردگی جمعیت ۶۵ نفر در هر کیلومترمربع می‌باشد. این جمهوری از هفت ناحیهٔ اداری، یک شهر و شش شهرک تشکیل شده است (امیراحمدیان، ۱۳۷۶، ص ۱۱۹). مایکوپ[10] که در سال ۱۸۵۸ تأسیس شد، از

1. Cherkessk
2. Batalpashink
3. Sulimov
4. Yezhovo- Cherkess
5. Karachaevsk
6. Teberda
7. Laba
8. Kerasnodar Krai
9. Oblast
10. Maikop







سال ۱۹۳۶ پایتخت آدیغه بوده است. این جمهوری متشکل است از چندین گروه نژادی همچون: آدیغه‌ها که ۱۵۰۰۰۰ نفر (۳۰ درصد) هستند، اسلاوها (روس‌های و اوکراینی‌ها و قزاق‌ها) ۵۵ درصد، ارمنی‌ها و تاتارها. این جمهوری بالاترین درصد اسلاوها را در تمام جمهوری‌های چرکس‌نشین دارا می‌باشد (Хотко, 1999, с. 78). آدیغه از جمله جمهوری‌های قفقاز شمالی می‌باشد که دارای منابع نفتی و گاز طبیعی است (آکینر، ۱۳۶۷، ص ۲۶۷).

**د- ناحیهٔ شاپسوق**

این ناحیه که در ساحل دریای سیاه در نزدیکی شهر سوچی[1] و در غرب جمهوری آدیغیا واقع شده است، جمعیتی در حدود ۱۵۰۰۰ نفر دارد. این منطقه در دههٔ ۱۹۳۰ به‌عنوان منطقه‌ای خودمختار در داخل سرزمین کراسنودار تأسیس شد و پایتخت آن پسیخوابا[2] بود. هر چند در سال ۱۹۴۱ منحل شد و در حال حاضر هیچ استقلال و هویت سیاسی ندارد و بخشی از سرزمین کراسنودار است (Хотко, 2001, с. 97).

## تاریخ معاصر چرکستان

بعد از حوادث مسکو و فروپاشی شوروی، اولین بهانه‌ها برای ملی‌گرایان چرکس ایجاد شد. پارلمان کاباردینو- بالکاریا، پارلمان چچن- اینگوش و پارلمان تاتارستان معاهدهٔ تمامیت ارضی روسیه را امضا نکردند. در این معاهده تمامی جمهوری‌های خودمختار مانند سابق اداره می‌شدند و تأکید فراوان بر حفظ تمامیت ارضی فدراسیون روسیه داشت (Гордин, 2006, с. 112-131). به‌هرحال با از بین رفتن ۷۰ سال کمونیسم احساسات ملی‌گرایانه در جمهوری‌ها در حال افزایش بود. در اول سپتامبر ۱۹۹۱، ۱۳ روز بعد از فروپاشی، پارلمان کاباردینو- بالکاریا منحل شد و با عجله اعلام انتخابات زود هنگام کرد (Шеуджен, 1995, с. 62). اعلام استقلال چچن، بر روی سایر ملل قفقاز تأثیر گذاشت و احساسات ملی‌گرایانه را تحریک کرد. از جملهٔ این ملل، ملت چرکس بودند که هیچ‌گاه دولت ملی را تجربه نکرده بودند (Горелик, 2002, с. 54).

موسی شانیبوف[3] که رئیس کنفدراسیون مردم کوه‌نشین قفقاز شمالی و یکی از اعضاء کمیتهٔ اجرایی کنگرهٔ مردم کابارد بود، از استقلال چچن حمایت کرد و آن را نمونه و معیاری برای چرکس‌ها و دیگر مردم قفقاز شمالی قرار داد تا از این مسئله تقلید کنند (Job, 2004, p. 33). در ۲۴ اکتبر ۱۹۹۱، چرکس‌ها در جمهوری کاراچای- چرکسیا تشکیل جمهوری خودمختار چرکسیا را اعلام کردند (Чирикба, 1998, с. 99). به هر ترتیب در آن سال‌ها اختلافات درونی احزاب

1. Sochi
2. Psikhuaba
3. Musa Shanibov







در جمهوری‌ها و سیاست روسیه نگذاشت، این جمهوری‌ها به استقلال برسند. از زمان فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ از جانب مسکو خودمختاری بیشتری به جمهوری‌ها ارائه شد که به‌طور مستقیم نتیجهٔ سازمان‌دهی و انفجار احساسات پنهان از بی‌عدالتی بود که برای دهه‌های طولانی روی هم جمع شده بود. در پایان فدراسیون روسیه با ارتقاء آدیغه و کاراچای- چرکسیا از استان به جمهوری خودمختار موافقت کرد و بدین ترتیب تا سال ۱۹۹۲ سه جمهوری چرکس‌نشین به‌وجود آمدند(Гордин,2006, с. 61). در ۱۹۹۲ هر سه جمهوری معاهدهٔ فدراسیون شدن را امضا کردند و در رفراندوم قانون اساسی جدید در دسامبر ۱۹۹۳ جمهوری کاراچای- چرکسیا و جمهوری آدیغه به ترتیب با ۲۸ درصد و ۳۹ درصد آرا، این مسئله را رد کردند (Шеуджен, 1995, с. 79).

به‌طور مشخص، ارجاع به حق حاکمیت به‌صورت یک امتیاز جمهوری خواهانه در قانون اساسی لحاظ نشد و موجب شد که جمهوری‌ها به‌صورت نواحی روسیه باقی بمانند. این بدان معنا بود که موجودیت‌های جدید حق ادعای استقلال یک‌جانبه را به‌دست نیاوردند، آن‌چنان‌که در دوران شوروی برای جمهوری‌ها وجود داشت. مسکو می‌خواست اطمینان حاصل کند که سناریوی از دست رفتن امپراطوری شوروی، مجدداً برای فدراسیون روسیه تکرار نمی‌شود. بنابراین، حق ادارهٔ مسائل داخلی به‌جای حق استقلال به آنها داده شد (Barrett, 1999, p. 37).

عدم اطمینان سیاسی که خصوصیت سال‌های پس از شوروی بود و درک مسأله ملی‌گرایی، منجر به مستحکم‌تر شدن گروه‌های نژادی و قومی در قفقاز شمالی شد. بسیاری از روس‌های ساکن قفقاز تصمیم گرفتند تا به مناطق نسبتاً روسی استاوروپل و کراسنودار بروند. برای مثال در ۱۹۸۸ روس‌ها ۴۲/۵ درصد جمهوری کاراچای- چرکسیا را تشکیل می‌دادند ولی ۱۰ سال بعد این رقم به ۳۶ درصد کاهش یافت (Jaimoukha, 2005, p 81-101). در حرکت موازی برعکس، تعداد قابل توجهی از نژاد چرکسی از نواحی مختلف به جمهوری‌های خود بازگشتند (Чирикба, 1998, с. 18).

در دسامبر ۱۹۹۳ انتخابات پارلمانی روسیه آغاز شد، حزب کمونیست توانست در جمهوری کاراچای- چرکسیا با ۳۸/۵ درصد و آدیغه با ۲۸/۹ درصد، حائز اکثریت آرا شود ( Чирикба, 1998, с. 214). در اوایل سال ۱۹۹۴ و با آغاز جنگ چچن، جمهوری‌های چرکس‌نشین از رهبران فدرال کمک‌های مالی و توجهات سیاسی فراوانی دریافت کردند، این مسئله بدون شک تلاشی بود از جانب مرکز برای تقویت موقعیت رهبران محلی که سعی داشتند، به ناسیونالیسم محلی دامن بزنند. در ۲۱ می که روز غم و عزای چرکس‌ها نام‌گذاری شده است (به علت شکست چرکس‌ها از روس‌ها در ۱۸۶۴)، یلتسین پیغامی خاص برای مردم چرکس فرستاد تا نشانه‌ای برای صد و سی‌مین سال پایان جنگ قفقاز[1] باشد. بسیاری از

---

1. Circassian War, Caucasian War, Кавказская война

نمایندگان و دولتمردان مسکو، در این مراسم شرکت کردند. نظر دولت این بود که تلاش مردم چرکس برای دفاع از سرزمین‌شان حماسی بوده است و باید از آنها تقدیر شود، البته روس‌ها هرگز بابت کشتار و حمله به این مناطق هیچ عذرخواهی رسمی انجام ندادند (Jaimoukha, 2005, p 81-101).

زمانی که تانک‌های روسیه وارد چچن شدند، هیچ‌کدام از دولت‌های جمهوری‌خواه قفقاز شمالی از چچن حمایت علنی نکردند و خود را با دولت مرکزی درگیر نکردند. بنیاد بین‌المللی چرکس پیشنهاد کرد که برای چچن نیرو بفرستد. تنها تعداد کمی داوطلب به ارتش چچن پیوستند و بیشتر آنها هم پرسنل پشتیبانی بودند. حمایت جوهر دودایف[1] رئیس جمهور چچن از برخی تجزیه‌طلبان بالکار تا حدی باعث خاموش شدن احساسات چرکس‌ها نسبت به چچن‌ها شد. به علاوه چچن‌ها که به نواحی محلی خود به خوبی آشنا بودند، وارد جنگ چریکی شدند، و حال آنکه مهاجمان خارجی از این نظر مزیتی نداشتند (Гордин, 2006, c. 31). اولین نمونهٔ همکاری رسمی بین چرکس‌ها و آبخازها در ۲۳ مه ۱۹۹۵ رخ داد، در آن هنگام که کاباردینو- بالکاریا معاهدهٔ دوستی و همکاری را با آبخازستان امضا کرد، حرکتی که موجب اعتراض شدید گرجستان شد. در ۳ اوت ۱۹۹۵ هشت معاهدهٔ همکاری علمی، آموزشی و تجاری بین این جمهوری‌های خواهرخوانده به تصویب رسید (Хотко, 2001, c. 93).

در دسامبر ۱۹۹۵ انتخابات پارلمانی در قفقاز برگزار شد. حزب کمونیست در آدیغه و کاراچای- چرکسیا موفق عمل کرد و ۴۰ درصد آراء را به دست آورد (Шагиров, 1999, c. 153). در کاباردینو- بالکاریا حزب طرفدار دولت «روسیه خانهٔ ما» یک چهارم آراء را به‌دست آورد (Гордин, 2006, c.19). در انتخابات ریاست جمهوری در ژوئیه ۱۹۹۶ یلتسین در کاباردینو- بالکاریا با بیش از ۶۰ درصد و در جمهوری آدیغه با حدود ۵۱ درصد پیروز شد. کاندیدای کمونیست‌ها به نام زیوگانوف[2] در آدیغه با ۶۱ درصد پیروز شد (Хотко, 2001, c. 15). بعد از شکست روسیه در جنگ چچن در ۱۹۹۶ به‌جای اینکه دورهٔ صلح و آرامش ایجاد شود تا مردم قفقاز بتوانند نفسی تازه کنند و زخم‌های خود را التیام بخشند، سیل حوادث بی‌ثبات کننده شروع به رخ دادن کرد. در ابتدا، اوضاع داغستان بی‌ثبات شد و بعد از آن در کاباردینو- بالکاریا بی‌ثباتی و درگیری نظامی میان شبه نظامیان آغاز شد که به‌طور خاص از مسکو و چچن الهام گرفته می‌شد.

رؤسای جمهور سه جمهوری چرکسی توافقی را در ۱۹۹۷ امضا کردند که با توجه به آن شورای داخل پارلمانی تأسیس شد. اولین جلسهٔ شورا در نوامبر ۱۹۹۷ در شهر چرکسک تشکیل شد (Горелик, 2002, c. 109). دولتمردان مرکزی روسیه در ابتدا مشکوک بودند و از تشکیل یک

1. Dudaev
2. Zyuganov







فدراسیون مرکزی در قفقاز شمالی وحشت داشتند. با اینکه این توافق، برای طرفداران روسیه متحد بود و اتحادیهٔ سه جمهوری از دید اقتصادی، سیاسی و قومی تشکیل شد. بیشترین موضع‌گیری را کاراچای‌ها انجام دادند که از هر نوع اتحاد چرکس‌ها در هراس بودند (Хотко, 2001, с.138). هر کدام از سه جمهوری قانون اساسی، نهادهای دولتی، قدرت‌های قانون‌گذار خاص، نمایندگان رسمی در مسکو و حق ارتباطات خارجی مستقل خود را داشت و این اتحادیه به استقلال داخلی هر جمهوری لطمه نمی‌زد. به هر ترتیب در کنار این پیمان سه جانبه رسمی، چند سازمان مردم نهاد نیز شکل گرفتند که ماهیت آنها قومی و نژادی بود.

## مناقشات بالقوه در چرکستان

شمال غرب قفقاز برای مدت ۲۰۰ سال دستخوش آشوب‌ها و بلاهای بسیاری بوده است و مردم به طور گسترده آسیب دیدگان اصلی بوده‌اند. بعد از جنگ مصیبت‌بار ۱۰۰ ساله، ۵۰ سال رکود دورهٔ تزاری و بیش از ۷۰ سال حکومت دوران شوروی، مردم فرصتی برای ملی‌گرایی پیدا کردند. در ۱۹۹۱ نیازی فوری برای تغییر احساس شد، زمانی که از سلطه روس‌ها رها شدند، فرصتی بود برای ملل کوچک و تحت فشار که به جامعهٔ بین‌المللی بپیوندند. تصورات غلط زیادی در مورد مردم قفقاز وجود دارد. برخی از مردم که از نظر نژادی مختلف به‌نظر می‌رسند، در واقع از نظر قومی متعلق به یک گروه هستند.

این تنوع اسمی به احتمال زیاد میراث دوران شوروی است و در آن دوران روی این مسئله تأکید می‌شد. شمال غرب قفقاز از دو دستهٔ نژادی یا خانواده زبانی قفقازی و آلتایی تشکیل شده است. نژاد آلتایی دربرگیرنده گروه‌های تاتار، نوگای، بالکار و کاراچای است و نژاد قفقازی متشکل از گروه آدیغه- آبخازی است. این گروه به چند دسته تقسیم می‌شود که عبارتند از: چرکس‌ها، آدیغه‌ها، کاباردها، آبازها و آبخازها. اکثر این گروه از نظر زبانی، قومی و فرهنگی به یکدیگر نزدیک هستند. از آنجا که ما در این مقاله قصد بررسی قومی و نژادی آنها را نداریم، به همین بسنده می‌کنیم.

زمانی که جمهوری‌های قفقاز شمالی در آغاز دوران شوروی تشکیل شدند، از معیارهای تقسیمی برای پخش کردن نطفه‌های مناقشه استفاده شد. هیچ یک از چهار گروه قومی اصلی در کاباردینو- بالکاریا و کاراچای- چرکسیا از این روند و سازوکار راضی نبودند. هر چند دولت مردان شوروی هرگز زحمت ملاحظهٔ احساسات محلی و بومی را به خود نمی‌دادند، هر نظر مخالفی به‌عنوان نظر فتنه‌جویانه معرفی می‌شد و پیروان آن ایده تنبیه می‌شدند. یک راه‌حل منصفانه برای هر دو ناحیه این بود که به صورت دو جمهوری همگون ایجاد شوند، به‌طوری که زنجیره‌های نژادی، زبانی و فرهنگی کاباردها و چرکس‌ها در کنار هم و بالکارها و کاراچای‌ها در

امتداد جنوب با یکدیگر جمهوری و مناطق خودمختاری ایجاد نمایند (Хотко, 1999, c. 101).

پیمان نانوشته‌ای در مورد تقسیم مناسب سیاسی جمهوری‌های چرکس‌نشین وجود دارد. مثلاً رئیس‌جمهور جمهوری کاباردینو- بالکاریا همواره یک کابارد است و در جمهوری کاراچای- چرکسیا یک کاراچای انتخاب می‌شود و همهٔ اینها بی‌توجهی به دموکراسی و انتخابات است. بدین ترتیب چرکس‌ها و بالکارها هزینهٔ اقلیت بودن را در جمهوری‌های خود می‌پردازند. آدیغه‌ها نیز در کنار یک رئیس جمهور معمولاً اسلاو و تعداد کمی از پست‌های دولتی را در جمهوری خود در اختیار دارند (Barrett, 1999, p. 104). همواره در شمال‌غرب قفقاز مشکلاتی وجود داشته است که نمی‌توان نام آن را مناقشه نامید. بین کابارده‌ا و بالکارها و بین چرکس‌ها و کاراچای‌ها یک نزاع لفظی دائمی وجود دارد ولی به ندرت به درگیری نظامی کشیده شده است.

مناقشات قومی شدیدی، در نیمهٔ اول دههٔ ۹۰ به خاطر رقابت‌های حلزونی بعد از دوران گورباچف به وجود آمد که اجازهٔ مالکیت خصوصی را می‌داد (Хотко, 2001, c. 79). در نیمهٔ دههٔ ۹۰ چرکس‌ها متوجهٔ این تهدید شدند که همسایگانشان ممکن است بهترین زمین‌های آنها را تصاحب کرده و آنها را به حاشیه برانند. در این جمهوری‌ها سرمایه‌گذاری زیادی در مقابله با هجوم سایر اقوام به زمین‌هایشان انجام شد (Горелик, 2002, c. 106).

در سال ۱۹۹۸ بعد از مناقشات چچن و تضعیف اقتدار روسیه در منطقه، مسکو حضور سیاسی- نظامی خود را در منطقه احیا کرد. به ارتش در مسائل سیاسی حاکمیت بیشتری داده شد و مرزهای جمهوری‌ها به ناحیهٔ نظامی تبدیل شد و وزارت کشور بر کار آنها نظارت داشت (Шагиров, 1999, c. 13). به هرترتیب قفقاز شمالی پس از سال‌های پرآشوب دههٔ ۹۰ هم‌اکنون چند سالی را به آرامش سپری کرد و براساس مشاهدات نگارنده در سال ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸، اختلافات قومی در منطقهٔ شمال‌غرب قفقاز و جمهوری‌های چرکس‌نشین به حداقل رسیده و یا دست‌کم می‌توان مدعی شد که در میان عوام دیگر آن اختلافات تاریخی به چشم نمی‌خورد و مردم این نوع ساختار قدرت و تقسیم قوای سیاسی در کشورشان را قبول کرده‌اند. ازدواج‌ها میان اقوام غیرهمگون مانند کابارده‌ا با بالکارها و چرکس‌ها با کاراچای‌ها و این اقوام با اسلاوها روبه افزایش است.

این مسئله موجب کاهش منازعات میان این ملل و اقوام شده است، به‌ویژه آنکه سیاست روسی‌سازی و یا یکسان‌سازی اقوام در روسیه به خوبی در آموزش و پرورش انجام می‌شود. هم‌اکنون اکثر جوانان بومی دیگر به زبان‌های محلی و ملی خود سخن نمی‌گویند. البته بحث‌ها و تمایلات ملی‌گرایانه به پایان نرسیده ولی شکل و ماهیت خود را تغییر داده است. این تغییر ماهیت از محبوبیت پوتین در قفقاز و افتخار به ملیت روس شروع شده است. تقریباً اکثر افراد عادی جامعه ابتدا خود را روس می‌نامند و سپس به قومیت خود یعنی چرکسی اشاره می‌نمایند. این آرامش که با خاموش شدن شعلهٔ آتش جنگ در چچن و قدرت‌گیری رمضان قادراف آغاز







شد، با حملهٔ نظامی گرجستان به پایگاه‌های پاسدار صلح اوستیای جنوبی و اعلام جنگ آبخازیا به گرجستان در اوت ۲۰۰۸ روشن شد و چرکس‌ها را درگیر جنگی دیگر در آبخازستان نمود. آخرین اخبار حکایت از پیوستن نیروهای چرکسی به ارتش آبخازیا است. به‌طورکلی اختلافات و مناقشات در چرکسستان را می‌توان در علل اختلافات قومی، اختلافات مرزی و تأثیر آن بر اقوام و ملیت‌ها، ناکارآمدی اقتصادی، نابرابری اقتصادی و شکاف‌های اجتماعی، عدم وجود نهادهای مدنی کاراً بررسی نمود (Горелик, 2002, c. 94). در زیر به برخی از مناقشات بالقوه و بالفعل در چرکسستان اشاره می‌نماییم:

- تغییرات مرزی در جمهوری‌های چرکس‌نشین
- ایجاد واحدهای جدید سیاسی- ملی در قفقاز شمالی
- وحدت دوباره دو یا چند واحد سیاسی با یکدیگر
- اسکان دوباره گروه‌های قومی در سرزمین‌های مادری
- ایجاد جمهوری آدیغه و تجزیه از ناحیه کراسنودار در روسیه
- انتقال نواحی ساحلی کراسنودار به منطقه آدیغه
- اعلام جمهوری کوساک[1] در سرزمین کراسنودار
- پیدایش جمهوری خودمختار چرکسیا
- پیدایش جمهوری خودمختار کراچای
- اعلام جمهوری کاراچای- چرکسیا و تجزیهٔ آن از سرزمین استاوروپل
- اعلام جمهوری آبازین و تجزیهٔ آن از کاراچای- چرکسیا
- پیدایش جمهوری کاباردین یا کاباردا به‌عنوان یک واحد خودمختار
- بیانیه جمهوری بالکار و استقلال از کاباردین
- ایجاد یک جمهوری تحت عنوان کاباردینو- چرکسیا
- ایجاد یک جمهوری تحت عنوان کراچای- بالکاریا
- انتقال بخشی از اوستیای شمالی با شهر «موزداک» به کاباردینو- بالکاریا
- اعلام یک چرکسستان بزرگ شامل: چرکسیا، کاباردا، آدیغه و نواحی ساحلی منطقه کراسنودار
- ایجاد جمهوری گورسکایا شامل: چچن- اینگوش، اوستیای شمالی، کاباردا و چرکسیا
- پیدایش کنفدراسیون مردم قفقاز و جدایی از شوروی و گرجستان
- تجزیه آبخازیا از گرجستان و انتقال آن به روسیه یا تشکیل یک جمهوری مستقل
- اعلام استقلال آبخازیا و تصویب آن در دومای روسیه

1. Казак/ Cossack







**مذهب**

اسلام این سرزمین برگرفته از نگاه ترکی و سنی حنفی است (Jaimoukha, 2005, pp 172-190). اسلام شیعه هرگز به سرزمین‌های چرکسستان نفوذ نکرد، شاید تنها نشانه‌ای که از تأثیر اسلام شیعه موجود است، غذایی است به نام «یشیر»[1] که نوعی سوپ تهیه شده از ذرت، لوبیا، سیب‌زمینی و گوشت و غیره است که در روز عاشورا به یاد شهادت امام حسین (ع) در برخی از روستاها خورده می‌شود (Хотко, 2001, c. 106). البته اینجانب لباسی با نوشتهٔ «یا علی» در موزهٔ ملی چرکس‌ها دیدم که مربوط به قرن نوزدهم می‌شد.[2]

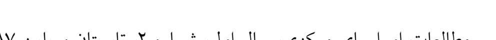
همان‌گونه که گفته شد چرکس‌های قفقاز سنی مذهب و از فرقه‌ی حنفی هستند، به استثناء گروه کوچکی مسیحی ارتدوکس که در کاباردین زندگی می‌کنند (Бгажноков, 1983, c. 43). هیأت‌ها و شوراهای خاصی بر مسائل اسلامی در سه جمهوری نظارت دارند. هیأت معنوی مسلمانان (تأسیس به سال ۱۹۸۹) و شورای امامان چرکس، به همراه ارگان‌های رسمی مفتی‌گری روسیه، رهبری مسلمانان را در این منطقه به‌عهده دارند (Jaimoukha, 2005, pp.137-156). شوراهای چرکسی در برخی از منازعات منطقه نقش آرام‌کننده داشته و به‌طور مثال در ۱۹۹۴ که ملی‌گرایان بالکار استقلال خود را اعلام کردند، هیأت معنوی مسلمانان مانع از درگیری‌های نظامی شد (Baddeley, 1908, p. 157).

چرکس‌ها شور و حرارت مذهبی ندارند و تمایلات افراطی از خود هرگز نشان نمی‌دهند. برای همین اسلام در جمهوری‌های چرکس‌نشین تاکنون جنبه‌ی سیاسی پیدا نکرده است. بسیاری از مدرسان مذهبی که از خاورمیانه در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ به قفقاز شمالی کشیده شدند، شمال‌شرق قفقاز را محل بهتری برای انجام آموزش‌های خود یافتند (Хотко, 2001, c. 67). وهابیت که فرقه‌ای تندرو و افراطی ست، هرگز جایگاهی در جمهوری‌های شمال‌غرب قفقاز نیافت (Горелик, 2002, c. 91).

از این نظر ضروری است که بین اعتقادات مذهبی و تعالیم اسلامی در شمال‌غربی قفقاز و شمال‌شرقی قفقاز تفاوتی قائل باشیم. اسلام بخش کاملی از زندگی معنوی و اجتماعی را در شمال شرق قفقاز یعنی داغستان و چچن تشکیل می‌دهد. در این میان ترکیبی از اسلام و عقاید قدیمی موجود در صوفیه و طریقت به وجود آمده است. این عقاید هرگز در بین چرکس‌ها که این مسائل را تهدیدی برای سنت‌ها و روش قدیمی زندگی خود به حساب می‌آورند، جایگاهی نیافت (Jaimoukha, 2005, pp. 137-156). اتحاد مسلمانان و مسیحیان در شمال‌غرب قفقاز در مناقشه‌ی آبخازیا در سال‌های ۹۳–۱۹۹۲ نشان داد داوطلبان مسلمان شانه به شانه‌ی خویشاوندان آبخازی مسیحی خود جنگیدند. مسلمانان چرکسی هیچ تردیدی در کمک به آبخازها که عموماً مسیحی بودند به خود راه ندادند (Гордин, 2000,

1. Eshire

۲. مشاهدات نگارنده از موزه ملی چرکس در شهر مایکوپ جمهوری آدیغه





c. 94). برعکس این قضیه در چچن روی داد و مسلمانان چرکسی به کمک چچن‌های مسلمان نرفتند.

## نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

فروپاشی ناگهانی اتحاد شوروی، ایران را وا داشت که سیاستی را با توجه به شرایط جدید در قفقاز تدوین کند. این سیاست حول چند محور شکل گرفت: حفظ امنیت کشور و تمامیت ارضی آن، توسعهٔ دو و چند جانبهٔ روابط اقتصادی با کشورهای نوپا، تأکید بر اهمیت ژئوپلیتیک ایران از نظر ترانزیت کالا و انرژی، برقراری روابط فرهنگی و سیاسی با اقوام و ملل منطقه. علاوه بر این دولت‌مردان ایران تصمیم گرفتند که سیاستشان را در این زمینه در همکاری نزدیک با روسیه تنظیم کنند. این سیاست به‌طور همزمان، سیاست نزدیکی به روسیه را دنبال می‌کرد که از ابتدای انقلاب اسلامی و بخصوص بعد از فروپاشی شوروی، کمابیش پی‌گیری می‌شد. این سیاست‌ها با توجه به ابزار و روش‌های موجود نتوانست به‌صورت کامل برقرار شود.

هم‌اکنون با گذشت بیش از ۱۵ سال از فروپاشی شوروی، جمهوری اسلامی ایران سه سفارت در قفقاز دایر کرده که دو مرکز آن در باکو و ایروان فعال هستند و مرکز تفلیس به دلایل گوناگون، آن‌چنان فعال نیست. در اواخر دوران قاجار، ایران در ماخاچ قلعه، ولادی‌قفقاز، گنجه، باتومی، باکو، ایروان و تفلیس دارای کنسولگری و حتی سفارت کبری بود و ارتباطات فراوانی با اقوام، سیاستمداران و دولتمردان قفقازی داشت. نباید این نکته را فراموش کرد که در آن زمان به‌علت تازگی قرارداد ترکمانچای و گلستان، ارتباطات با قفقاز زیاد بود و ایرانیان رفت و آمد فراوانی به این منطقه داشتند. از جمله اقوام قفقاز شمالی که تأثیر فراوانی بر روی ملل و اقوام دیگر قفقازی می‌گذارند، چرکس‌ها می‌باشند که دلایل آن در متن اصلی مقاله ذکر شد. بنابراین ارتباط با این قوم که بزرگترین ناحیهٔ جغرافیای را در قفقاز شمالی در اختیار دارد و با اکثر اقوام قفقازی همسایه است، در تأثیرگذاری در منطقه مفید خواهد بود. قابل ذکر است که دولت اسرائیل سال‌هاست که به‌علت حضور چند هزار نفری چرکس‌ها در چند روستا در کشورشان، ارتباطات فراوانی با این منطقه برقرار کرده و روابط فرهنگی دایر نموده است.

به هر حال با توجه به حوادث اخیر، لازم است که دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران، بازنگری در روش و عمل خویش در سیاست قفقازی انجام داده و در منطقهٔ قفقاز که دیرینگی و مشترکات فرهنگی و تاریخی فراوانی با ایران دارد را، مانند سایر نواحی ژئوپولیتیک نگاه نکند. این در حالی ست که تقریباً از تمامی اقوام قفقازی در ایران اقلیتی زندگی می‌کنند و از جمله چرکس‌ها که در استان فارس تا دو هزار نفر جمعیت دارند. راهکارهایی که اینجانب می‌توانم در نتیجه‌گیری بحث، با توجه به مطالعات میدانی و آشنایی با مردم و دولت‌های قفقاز شمالی و چرکس‌ها جهت دیپلماسی قفقازی ایران ذکر کنم، به شرح ذیل می‌باشد:

۱. دایر کردن دفاتر و نمایندگی‌های ایران در برخی از شهرهای قفقاز شمالی از جمله در ماخاچ قلعه و ولادی‌قفقاز
۲. بازسازی آثار و اماکن ایرانی در منطقه چرکسستان و قفقاز شمالی
۳. حضور در عرصه‌های فرهنگی و دانشگاهی
۴. دعوت از دولت‌مردان جمهوری‌های خودمختار قفقاز شمالی و بستن قرارداد در زمینه‌های فرهنگی و هنری، اقتصادی، ورزشی و ...
۵. بازگشایی دفاتر و مراکز ایران‌شناسی و تقویت آموزش زبان فارسی در مدارس و دانشگاه‌های قفقاز شمالی
۶. اعطای بورس تحصیلی به دانشجویان بومی برای آموزش در دانشگاه‌های ایران
۷. بالا بردن حجم مبادلات اقتصادی با جمهوری‌های خودمختار و افزایش تردد ایرانیان و بالعکس
۸. دعوت از استادان دانشگاه و شخصیت‌های فرهنگی قفقاز شمالی از جمله سازمان‌های مردم نهاد چرکسی به ایران

شایان ذکر است که این راهکارها، در زمینهٔ دیپلماسی عمومی بسیار راهگشا است و برگرفته از نظرات شخصی نگارنده براساس مطالعات میدانی است. تمامی این راهکارها در دراز مدت تأثیرگذار خواهند بود و نقشی فعال در دیپلماسی قفقازی ایران به‌عهده خواهند گرفت. هم‌اکنون که دستگاه دیپلماسی ایران هیچ رابطه‌ای با این مناطق ندارد، به‌طبع در سرنوشت این مناطق حالت انفعال گرفته و همچون حادثهٔ اخیر در اوستیا و آبخازیا از معادله حذف خواهد شد، در حالی که تمامی این رخدادها به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم بر ما تأثیرگذار است. منافع ملی ایران با این مسائل از جمله امنیت در قفقاز شمالی و جنوبی گره خورده است.

## منابع

### الف- فارسی

۱. آکینر، شیرین (۱۳۶۷)، **اقوام مسلمان اتحاد شوروی**، ترجمه محمد حسین آریا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. امیراحمدیان، بهرام (۱۳۷۶)، **جغرافیای قفقاز**، تهران: وزارت خارجه.
۳. بنیگسن، مری و دیگران (۱۳۷۷)، **دو قرن مبارزه مسلمانان قفقاز**، ترجمه غلامرضا تهامی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۴. ترکمان، اسکندر بیک (۱۳۵۰)، **تاریخ عالم آرای عباسی**، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
۵. **حدود العالم من المشرق الی المغرب (۱۳۷۲)**، ترجمه میر حسین شاه، تصحیح مریم میر احمدی و غلامرضا ورهرام، تهران: دانشگاه الزهرا.







۶. دوکئتزبوئه، موریس (۱۳۶۵)، **مسافرت به ایران**، ترجمه محمود هدایت، تهران: جاویدان.

۷. روملو، حسن بیک (۱۳۴۹)، **احسن التواریخ**، تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۸. علوی شیرازی، میرزا محمد هادی (۱۳۶۳)، **سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی (ایلچی) به روسیه**، به کوشش محمد گلبن، تهران: دنیای کتاب.

۹. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین(۱۳۴۹)، **التنبیه و الاشراف**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

**ب- عربی**

۱. **دائره المعارف الاسلامیه** (۱۴۱۲ قمری)، کتاب شعب، بیروت، مجلد حادی العشر ۱۱.

**پ- انگلیسی**

1. Baddeley, John F (1908), **The Russian Conquest of the Caucasus**, London: Longmans, Green, and Co.
2. Barrett, Thomas M (1999), **At the Edge of Empire: The Terek Cossacks and the North Caucasus Frontier, 1700-1860**, Boulder: Westview Press.
3. Jaimoukha, Amjad (2005), **The Circassian: a hand book**, London: Curzon Press, In the Series: Caucasus World .
4. Job, Michael (2004), “The Indigenous Languages of the Caucasus”, Vol. 3, **North East Caucasian Languages. Part 1**. Ed. Ann Arbor, MI: Caravan Books.
5. Mufti, Shawkat (1972), **Heroes and Emperors in Circassian History Librairie du Liban**, Beirut.
6. **The Encyclopedia of Islam** (1990), IV & II Volume, Leiden.

**ت- روسی**

1. Анфимов Н. В, Джимов Б. М, Емтыль Р. Х. (1993), **стория Адыгеи** (с древнейших времен до конца XIX в.). Майкоп.
2. Бгажноков Б. Х. (1983),**Очерки этнографии общения адыгов**. Нальчик.
3. Бетрозов Р. Ж. ( 1996), **ическая история адыгов**. Нальчик.
4. Горелик М. В. (2002), **Черкесы-черкасы, археологические свидетельства**, XXII «Крупновские чтения» по археологии Северного Кавказа. Ессентуки; Кисловодск.
5. Хотко С. Х. (1999), **Татары и Черкесия в XIII—XVIII вв**, Этюды по истории и культуре адыгов. Майкоп. Вып.2.
6. Хотко С. Х. (2001), **Черкесское пиратство, История Черкесии**. СПб.
7. Шеуджен Э. А. (1995), **История Адыгеи**. Ч.I. Майкоп.
8. Гордин Я. А. (2000), **Кавказ: земля и кровь**. Россия в Кавказской войне XIX века. СПб.
9. Гордин Я. А. (2006), **Русский человек и Кавказ, Культура и общество. Альманах Фонда им. Д.С. Лихачева. Вып.** 2-3. СПб.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ٦ ، شماره ۲ ، پائیز و زمستان ۱۳۹۲، صص ٦٠-٤١

# حزب عدالت و توسعه و هژمونی کمالیسم

**احمد ساعی***
دانشیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد تهران واحد علوم و تحقیقات
**مرتضی محمدزاده**
دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل واحد علوم وتحقیقات

( تاریخ دریافت : ۱۳۹۱/۱۱/۲– تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۹/۲۸)

**چکیده**

از سال ۲۰۰۲ با به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه در ترکیه، چرخش محسوسی در جهت‌گیری سیاست خارجی این کشور به‌وجود آمد. این چرخش، خاطر کمالیست‌ها و نظامیان سکولار و همچنین طرفداران غربی آنکارا را بیشتر تیره ساخت. شاید آنها همانند احزاب اسلام‌گرای قبلی با پشت کردن به اصول و آموزه‌های کمالیسم و رویگردانی از غرب، درپی تقویت اسلام‌گرایی و ایجاد ائتلاف مذهبی در منطقه بودند. هر چند در این مقطع زمانی، اصول جدیدی برای سیاست خارجی و داخلی این کشور تعریف شد؛ اما کارکرد و خروجی یک دهه از سیاست خارجی این حزب و تطبیق آن با اصول اساسی سیاست خارجی کمالیستی نشان می‌دهد که آنها با در پیش گرفتن رویه اسلامی نوگرا، نه تنها با اسلام‌گراهای قبلی متفاوت می‌اندیشند، بلکه با رقبای سرسخت و دیرینه خود در داخل (کمالیست‌های سکولار)، بر سر اصول مهم کمالیسم به آشتی رسیده و به کارگیری رویکردهای جدید در سیاست خارجی فقط تغییر تاکتیک برای رسیدن به هدف‌های سنتی است که بیشتر در سیاست خارجی سکولارها اولویت اصلی بوده‌اند.

**کلید واژه‌ها**

اسلام‌گرایی، ترکیه، حزب عدالت و توسعه، سکولار، سیاست خارجی، کمالیسم .

---

* Email: ahmadsai@yahoo.com







**مقدمه**

ترکیه در طول تاریخ خود به‌دلایل مختلف اهمیت داشته و به‌نوعی در کانون مباحث منطقه‌ای قرار گرفته است. اوایل هزاره سوم با قدرت‌یابی طیف جدیدی از اسلام‌گراهای نوگرا، بار دیگر این کشور و سیاست خارجی آن در کانون مباحث منطقه‌ای و بین‌المللی قرار گرفت و این نگرانی در جمع‌های داخلی و خارجی ترکیه مطرح شد که این گروه مذهبی از راه تلاش در جهت ایجاد ائتلاف بین کشورهای اسلامی سبب تقویت جبهه اسلام‌گرایی و تقویت بنیادگرایی در منطقه و رویگردانی از اصول کمالیسم خواهد شد. ولی در همان سال‌های نخستین با مشخص شدن راهبردهای سیاست خارجی و داخلی این حزب، واقعیت‌های دیگری آشکار شد که نه تنها فرض‌های اولیه رد شد، بلکه از آشتی اسلام‌گراها با اصول کمالیسم سخن به میان آمد. حال سؤال این است که مهم‌ترین اصول حاکم بر سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه چیست و آیا این اصول در تقابل با اصول سنتی (کمالیسم) حاکم بر سیاست خارجی ترکیه است؟ صفر کردن مشکلات با همسایگان و توسعه روابط با محیط پیرامونی، گسترش روابط با غرب و تلاش برای ارائه هویت غربی، عضویت در اتحادیه اروپا، بهره‌گیری از قدرت نرم در سیاست خارجی از اصول مهم حاکم بر سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه هستند که کارکرد دهه اول حکمرانی این حزب و تطبیق آن با اصول کمالیسم گویای این واقعیت است که اشتراک نظر و آشتی بی‌سابقه‌ای بین اسلام‌گراها و کمالیست‌ها شکل گرفته است و سیاست یک دهه گذشته اسلام‌گراها، بازتعریف اصول کمالیسم در مفاهیم جدید است.

جهت آزمون این فرضیه نیاز است تا ابتدا، ساخت قدرت در ترکیه و سیاست خارجی و هویت کمالیستی آن بررسی شود و بعد از آن، ابعاد مختلف رویکرد جدید سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد تا با مشخص شدن ابعاد و جهت گیری‌های هر دو رویکرد، میزان سازگاری و تفاوت سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه با سیاست خارجی کمالیستی ترکیه روشن شود. برای بررسی روشمند سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه و فرضیه نوشتار، از چارچوب نظریه سازه انگاری[1] بهره خواهیم گرفت.

1. Constructivism







**سازه انگاری و سیاست خارجی**

آغاز نظریه سازه‌انگاری در مورد سیاست خارجی را نقد مفهوم انسان اقتصادی سودجو می‌دانند که در مرکز تحلیل واقع‌گرایان قرار دارد. از این‌رو مفاهیم، ارزش‌ها، هنجارها یا افکار را تنها ابزاری برای تأکید بر منافع مشخص و توجیه آنها می‌دانند. سیاست خارجی تا اندازه‌ای عمل برساختن چیزی است که بازیگران تصمیم می‌گیرند. از دیدگاه سازه انگاری، هویت‌ها، هنجارها و فرهنگ‌ها در سیاست خارجی نقش مهمی بازی می‌کنند. هویت‌ها و منافع دولت‌ها را هنجارها، تعامل ها و فرهنگ‌ها می‌سازند و همین فرآیند است که تعامل میان دولت‌ها را پیش می‌کشند(شفیعی و زمانیان، ۱۳۹۰، صص.٤-۱۲). دولت‌ها با درک و تصوری که از هویت خود دارند به تعریف منافع ملی خود می‌پردازند و سیاست خارجی آنها بیشتر برآیند این تعریف از منافع است. به باور ونت هویت‌ها منافع را شکل می‌دهند و منافع نیز سرچشمه رفتارها و به کارگیری سیاست خارجی از سوی دولت‌ها می‌شوند که در این تعامل، کنشگران ساختارهای معنایی را می‌سازند. یک سری پیام‌هایی برای هم می‌فرستند، این پیام‌ها را با نیت و تصور خود می‌سنجند و بر پایه برداشت‌های خود، همدیگر را دوست، دشمن، رقیب یا همکار می‌دانند و بر پایه انتظارهای خود از یکدیگر عمل می‌کنند.اسمیت معتقد است که سیاست خارجی پهنه انتخاب است: بازیگران تفسیر می‌کنند، تصمیم می‌گیرند، اعلام و اجرا می‌کنند. سیاست خارجی دست کم تا اندازه‌ای عمل برساختن است. چیزی است که بازیگران تصمیم می‌گیرند که باشند(Smith, 2001, p.8). سازه‌انگاران ازسوی دیگر بر تأثیر تاریخ در شکل دهی سیاست خارجی دولت‌ها تأکید داشته و معتقد هستند که هویت یک دولت با رجوع ارزشی به گذشته و آینده کشور شکل می‌گیرد. زیرا دولت‌ها با روایت تاریخ گذشته به‌شکل خاص، آن را پشتوانه عملکرد امروز خود قرار می‌دهند (Porcel, 2001, p.147).

از نظر سازه انگاری سیاست خارجی، بازتابی از فرایندهای شناختی و اجتماعی است که رهبران دولت‌ها و تصمیم گیرندگان از راه آن واقعیت را درک می‌کنند. در درون این فرایند است که هویت خود (ما کی هستیم)، دوستان، دشمنان و تهدیدها تعریف و تصمیم گرفته می‌شوند تا عمل ممکن انجام شود. در کل، سیاست خارجی مؤثر بر احساس مشترک از هویت ملی بنیان نهاده شده است (Adam khan, 2010, p.4) سیاست‌های هویتی که به مجموعه‌های







مشخصی از عقاید درباره جامعه سیاسی گفته می‌شود – که تصمیم گیرندگان آن را طراحی و مورد استفاده قرار می‌دهند تا احساس همبستگی برای مشروعیت بخشی به سیاست خارجی را بسیج کنند– در شکل‌گیری سیاست خارجی نقش محوری دارند (Aggestam, 1999).

بارنت[1] در تأثیرگذاری هویت بر سیاست خارجی معتقد است:

١. هویت همانند پشتیبان: هویت دست کم نقش توجیه‌کننده سیاست خارجی را بر عهده دارد. سیاست‌مداران حتی اگر بیشتر درپی منافع مادی و آشکار باشند، با ارجاع به هویت های ملی، مذهبی و قومی مورد توجه توده ها، رفتار خود را توجیه و به‌دنبال جلب پشتیبانی مردم از سیاست‌های خود هستند.

٢. شکل دادن به آنچه هم ممکن و هم مشروع است: هویت به تصور از خود و دیگران شکل می‌دهند و به‌دنبال آن از این راه خطوط کلی حاکم بر سیاست خارجی را ترسیم می‌کنند.

٣. تأثیرگذاری بر اولویت‌ها: سازه انگاران مدعی هستند رهیافت‌هایی مانند واقع‌گرایی، قدرت تبیین سیاست خارجی را ندارند و همه چیز را به مفهوم مبهم منافع ملی و قدرت ملی ارجاع می‌دهند. اما از منظر سازه انگاری، می‌توان مدعی شد که هویت بر تعیین سلسله مراتب کشور و درپی آن اولویت سیاست گذاری برای رسیدن به آنها تأثیر می‌گذارد.

٤. تأثیرگذاری بر هزینه به کارگیری سیاست‌ها: افزایش یا کاهش هزینه به‌کارگیری سیاست بر مبنای هویتی جوامع محاسبه می‌شود. افزایش یا کاهش مشروعیت رهبران و رژیم در نتیجه توجه به مبانی هویتی، از مصادیق هزینه به کارگیری سیاست است.

٥. تعیّن بخشیدن به پیامدها و نتیجه‌ها: هویت معین، چگونگی بازی و قواعد آن شکل یارگیری در نظام بین‌الملل را تعیین کرده و بدین جهت پیامدها و نتیجه‌های به کارگیری را تعیین می‌کند. اگر بازیگران، هویت‌هایی سازگار داشته باشند، امکان اینکه فرجام چالش آنها به سازش و روش‌های مورد استفاده از ابزار نظامی به دیپلماسی و چانه‌زنی تغییر کند، علی‌القاعده بیشتر خواهد بود(حق پناه، ١٣٩٠، صص.٩٠-٨٩).

1. Barent







## کمالیسم ، ساخت سیاست و قدرت در ترکیه

از نظر تاریخی، ساختار قدرت در ترکیه به گونه‌ای نظام یافته که دو کانون متفاوت و متعارض قدرت یعنی اسلام‌گرایی و کمالیسم غیردینی، منازعه پایدار و هم‌زیستی غیر مسالمت آمیزی با هم داشته‌اند. درگیری پایدار، نشان‌دهنده ریشه‌های عمیق هر دو گرایش در درون جامعه ترکیه بوده است به‌شکلی که گرایش‌های مذهبی در عین حال که در قانون اساسی به رسمیت شناخته نشده، نقش زیادی در رهیافت‌های سیاست خارجی آن داشته است و در جهت عکس، تمایل‌های کمالیستی و لائیک نزدیک به یک قرن به‌عنوان یک گرایش برتر در سیاست ترکیه، تأثیر زیادی در تعریف منافع این کشور و جهت گیری‌های آن در نظام بین‌الملل داشته است.

بر خلاف دیگر شخصیت‌های خاورمیانه، آتاتورک در ترکیه از ستایش واقعی برخوردار است. در درون جامعه، ارزش و اهمیت آتاتورک به اندازه‌ای بوده که تبدیل به ایدئولوژی «کمالیسم» شده است. بعد از الغای خلافت عثمانی برای تثبیت جمهوری غیردینی، آتاتورک آموزش اسلامی، ادبیات عربی و طریقت صوفی را حذف کرد و به‌جای آنها از ارزش‌های انقلاب فرانسه برای آینده جمهوری الهام گرفت. (Taspinar, 2008, p.5) . به این دلیل، هدف اصلی وی تثبیت راهبرد و روش سکولاریسم، حذف تدریجی اسلام و تطبیق آن با دولت مدرن بود (Sencer, 1996, p. 41).بر اساس میراث کمالیسم بود که مذهب در ترکیه برای مدت طولانی به‌عنوان نماد حکومت‌های سنتی در نظر گرفته شد. در همان حال، تفکر ضددینی خط تمایزی بین روشنگری و تحجر و بین توسعه و محافظه کاری شد. مکتب لاییسم، مذهب را خارج از محدوده جامعه و یک امر شخصی می‌دانست و آنها اسلام را عین عقب ماندگی‌های اقتصادی، سیاسی و مذهبی دانستند (Taspinar, 2008). ولی با این‌حال، باوجود تصورهای سکولاریستی از نظام سیاسی ترکیه بعد از استقرار جمهوری، واقعیت این است که ترکیه هرگز کشور سکولاریستی واقعی نبوده است(Fuller, 2004, p.52) .

## سیاست خارجی کمالیسم

کمالیست‌ها با الهام از دیدگاه‌های آتاتورک، ترکیه را یک کشور غربی دانستند که باید منافع خود را از راه هم‌زیستی با دنیای غرب پیگیری کند. باوجود عمق این رویکرد در سیاست







داخلی و خارجی ترکیه، بیشتر مردم ترکیه لاییک بار نیامده و گرایش‌های دینی و اسلامی به‌صورت جدی، سکولاریسم را به چالش کشید که ریشه در میراث و پیشینه تاریخی امپراتوری عثمانی دارد. راهنمای سیاست خارجی ترکیه نوین، بسیار متأثر از اصولی است که در تأسیس جمهوری نوین ترکیه با عنوان کمالیسم برساخته شد(طاهایی،١٣٨٠، ص. ٢٠٤). کمالیسم مبتنی بر این اصول شش‌گانه است که در قانون اساسی ١٩٣٧ بر آنها تصریح شده است: ملی‌گرایی، سکولاریسم، جمهوری‌خواهی، مردم‌گرایی، دولت‌گرایی و اصلاح طلبی.

بر اساس بنیانی که آتاتورک گذاشت، پاسداران میراث او بیش از ٨ دهه تلاش کردند بدون توجه به موقعیت جغرافیایی و فرهنگی خود، در درون نهادهای غربی و اروپایی جای بگیرند. بنابراین در تفکر کمالیستی، منطقه خاورمیانه اولویت نخست برای سیاست خارجی ترکیه نبود. اصول کمالیسم در بسیاری از موارد تأثیر مستقیمی بر سیاست خارجی این کشور داشته است. تأثیر گذاری اینها بر سیاست خارجی بدین ترتیب بوده که تحت تأثیر این اصول، رهبران جمهوری جدید جامعه‌ای با دو ویژگی مهم بنا کردند: ویژگی اول، ترکیه را از کشورهای منطقه و مسائل آن دور می‌کرد و ویژگی دوم، سیاست خارجی آن را هر چه بیشتر به‌سمت غرب هدایت می‌کرد (Cornell, 2001, p.34).

در پرتو اصل‌های یاد شده، ترکیه این موضوع‌ها را به‌عنوان راهبرد سیاست خارجی خود تعریف کرد:

١. بهره‌برداری از قدرت اقتصادی و صنعتی غرب،

٢. تلاش برای شناخته شدن به‌عنوان یک ملت اروپایی و پذیرفته شدن در تمدن غرب،

٣. مداخله نکردن در امور کشورهای خاورمیانه،

٤. پرهیز از مداخله در مناقشه های میان کشورهای منطقه،

٥. توسعه روابط دوجانبه با همه کشورهای منطقه،

٦. توسعه روابط اقتصادی وتجاری باکشورهای منطقه(امیدی و رضایی،١٣٩٠،ص .٢٣٧)

پیوستن به خانواده بزرگ اروپایی به‌عنوان یک هدف راهبردی، سبب شده بود که این کشور همه تلاش‌های خود را برای رسیدن به آن به‌کار گیرد. بنابراین در سایه این هدف، منطقه خاورمیانه به‌عنوان منشاء بحران‌های بزرگ بین‌المللی، چندان جایگاهی در عرصه سیاست







خارجی این کشور نداشت. سیاست خارجی سنتی و کمالیستی، صلح در خارج و داخل، همکاری با غرب و توجه نداشتن به شرق و منطقه خاورمیانه را شامل می‌شد.

## عصر حزب عدالت و توسعه در ترکیه

در یک دهه گذشته دست کم در ظاهر، چرخش اساسی در سیاست خارجی ترکیه به‌وجود آمده است. بیشتر کارشناسان مسائل ترکیه بر این اعتقاد هستند که این تغییر رویکرد، نتیجه فکر معماران جدید سیاست خارجی ترکیه به‌ویژه احمد داود اوغلو[1] ، وزیر امورخارجه آن بوده است. وی از این جهت سیاست خارجی کشور متبوع خود را مورد نقد قرار داده و جایگزین ارایه می‌کند که معتقد است توازن و تعادل ندارد و به بهانه گسترش روابط با جهان غرب، جغرافیای خاورمیانه و شرق فراموش شده است. وی با نگرش هویتی، سیاست خارجی ترکیه را متنوع و چند وجهی می‌داند که جایگاهی ویژه در هویت غربی، اسلامی و ترکی دارد. این هویت و تاریخ، سیاست‌مداران را ملزم می‌کند تا به ایفای نقش هویتی خود در مناطق یاد شده اقدام کرده و حتی در آنها دست بالاتر را داشته باشند.
بخش دیگری از تفکر وی، صفرکردن مشکلات با همسایگان است. او استدلال می‌کند این کشور نیازمند حل اختلاف‌های دوجانبه با همسایگان است. چون این امر از الزامات تبدیل ترکیه به قدرت منطقه‌ای و جهانی است (Grigoriadis, 2010, p.5) . وی با هدف تبدیل ترکیه به قدرت منطقه‌ای و سپس جهانی، ایده خود را مطرح کرد. از نظر وی، ترکیه باید با حفظ میراث تاریخی و ژئوپلیتیکی خود به یک کشور مرکزی تبدیل شود و باید نقش سنتی خود را به‌عنوان یک کشور حاشیه‌ای و دارای سطح پایین بین‌المللی رها کند (Kaya & Karavehli, 2009, p.25). استدلال‌های معمار سیاست خارجی ترکیه نشان می‌دهد که آنها تعریف جدیدی از «خود» و «کیستی خود» در برابر «دیگران» ارائه کردند که به‌دنبال این رویکرد هویتی، منافع این کشور هم دچار تغییر شد.
حزب عدالت و توسعه بر عکس تصور عمومی، یک حزب سیاسی محافظه‌کار است تا یک حزب مذهبی. اینها شاگردان نوگرای عبدالله اربکان هستند که از ماهیت تندروی حزب رفاه

1. Davutoglu







فاصله گرفته و شاخه نوین سیاسی توسعه‌گرا را انتخاب کردند و حفظ دولت غیر دینی و مردم‌گرا جزء برنامه‌های آنها شد و بر حفظ اصول و آرمان‌های کمالیستی با رویکرد جدید تأکید دارند. دولتمردان حزب عدالت و توسعه باوجود اینکه شاگردان نوگرای اربکان بوده و ساختار تشکیلاتی آنها میراث اسلام‌گرایی دهه ۱۹۹۰ است؛ اما با پیشینیان خود این تفاوت‌های اساسی را دارند:

۱. هر دو حزب به رهبری ترکیه در عرصه بین‌المللی تأکید داشته‌اند؛ ولی این نقش، در حزب رفاه کلی بوده ولی در حزب عدالت به مفهوم حل بحران‌ها و میانجیگری در تعارض‌ها بوده است،

۲. با اینکه هر دو حزب به هویت اسلامی تأکید داشته‌اند؛ حزب رفاه به‌دنبال تشکیل جبهه‌ای در برابر غرب بود ولی حزب عدالت و توسعه بیشتر بر مسائل فرهنگی و فردی دین تأکید دارد تا مسایل سیاسی،

۳. حزب رفاه، مخالف پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا و به‌دنبال تشکیل اتحادیه‌ای اسلامی بود. اما پیوستن به اتحادیه اروپا از اولویت‌های اساسی حزب عدالت و توسعه است،

٤. درمورد مسائل و مشکلات داخلی این کشور، حزب عدالت و توسعه روشی واقعی و عمل‌گرا در برابر روش ایدئولوژیک حزب رفاه بکارگرفته است (Bilgin, 2008,p.415).

بنابر چارچوب نگرش هویتی سازه انگاری، اسلام‌گراهای نوگرا در درجه اول با بازاندیشی در تفکر دینی و مذهبی خود، هویت‌شان را بازتعریف کرده و تلاش کردند با تعریف لیبرالی از خود، از نگرش سنتی و ایدئولوژیک احزاب قبلی به‌ویژه حزب رفاه فاصله بگیرند. رجب طیب اردوغان همان کسی بود که در سال۱۹۹۷ اعلام کرد «مساجد پادگان‌های ماست» و۱۰ ماه حبس تحمل کرد اما بعدها مذهبی خواندن حزب عدالت و توسعه را توهین تلقی کرد. این گروه از اسلام‌گراها با شکل دهی به هویتی جدید تلاش کردند تا بین ارزش‌های اسلامی از یک سو و ارزش‌های سنتی کمالیستی و ارزش‌های لیبرالی از سوی دیگر پیوند برقرار کنند.

زمانی‌که از عبدالله گل، رییس جمهوری ترکیه و از رهبران ارشد حزب عدالت و توسعه پرسیده شد که آیا پیروزی این حزب به معنی اجرای شعایر اسلامی در ترکیه است؟ این‌گونه اظهار نظر کرد که «ما را اسلامی خطاب نکنید ما یک حزب جدید محافظه‌کار هستیم. اختلاف

دین و سیاست منجر به نابودی هر دو خواهد شد». یا در موضع‌گیری دیگری، رجب طیب اردوغان پس از پیروزی در انتخابات در گفت‌وگو با هفته‌نامه نیوزویک در نوامبر ۲۰۰۲ به‌روشنی اعلام کرد: حزب ما بر مبنای مذهب شکل نگرفته است. این رسانه‌های ترکیه هستند که تلاش می‌کنند ما را در این طبقه جای دهند (کالجی، ۱۳۸۸، صص. ۷۷-۷۶).

### رویکردهای سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه

مهم‌ترین رویکردهای سیاست خارجی ترکیه در دوره جدید را می‌توان در این موارد خلاصه کرد:

#### الف) تلاش برای ایفای نقش برتر منطقه‌ای

تا پایان دهه ۱۹۹۰، ما هیچ دوره ای را نمی‌بینیم که ترکیه به این اندازه به مسایل خاورمیانه حساس باشد. این کشور در طول تاریخ خود همواره خود را قدرتی غربی می‌دانسته که خاورمیانه و حتی جهان اسلام اولویتی در سیاست خارجی آن نداشته است. بیشتر تلاش دولت‌مردان آن (به جز دولت‌های اسلام‌گرا) معطوف به کم‌رنگ ساختن هویت دینی و اسلامی مردم و تلاش برای نهادینه کردن لیبرال- مردم سالاری غربی بوده است. اما از ابتدای هزاره سوم، با روی کار آمدن طیف جدیدی از اسلام‌گراهای نوگرا، گذشته سیاست خارجی و نگرش تک بعدی آن برای ورود بیشتر در ساختارهای غربی مورد نقد قرار گرفت و تغییرهایی در رویکرد این کشور به دنیای خارج به‌وجود آمد؛ به‌شکلی که آنها منافع ملی خود را به همه تحولات خاورمیانه بزرگ از آسیای مرکزی تا جهان عرب و از آفریقا تا خلیج فارس گره زدند.

البته رویکرد جدید در سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه به معنی رویگردانی از غرب و اتحادیه اروپا نیست. زیرا ترک‌ها هیچ‌زمان غرب را از اولویت اول سیاست خارجی خود خارج نکرده‌اند و بعید است که در دوره اسلام‌گراها هم این اتفاق بیافتند.

رهبران حزب عدالت و توسعه از مفهوم خاورمیانه در راستای هدف تقویت بازیگری جهانی استفاده می‌کنند. شاید مفهوم خاورمیانه برای آنها مفهومی بزرگ نباشد؛ اما این مفهوم، پلی است که بازیگری جهانی ترکیه را قابل دسترس می‌کند (برزگر، ۱۳۹۰) در یک دهه گذشته آنها تقریباً در همه مسایل کوچک و بزرگ منطقه اعلام‌نظر کرده و بارها تلاش کرده‌اند تا در تنش‌ها







به میانجیگری بپردازند. این رویکرد و چنین هدف‌هایی در برنامه‌های میان مدت ترکیه جای می‌گیرد که این خودش در راستای هدف بلند مدت آنها جهت تبدیل‌شدن به ابرقدرت منطقه‌ای و قدرت جهانی است. هدف آنکارا از به کار گرفتن سیاست خارجی جدید، ایفای نقش جهانی در سیاست بین‌الملل است (Karacasulu & Karakir, 2011, pp.111-113).

### ب) بهره‌گیری از قدرت نرم در سیاست خارجی

از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰، به‌دنبال تغییر در رویکردهای سیاست خارجی این کشور، دولت‌مردان آنکارا تلاش کردند تا از قدرت نرم و سخت، هم‌زمان استفاده کنند ولی محدودیت‌های آن مقطع زمانی تا اوایل هزاره سوم این فرصت را نداد که این رویکرد در سیاست خارجی ترکیه برجسته شود. بعد از روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه، قدرت نرم در کانون توجه مقام‌های این کشور به‌ویژه اردوغان و داود اوغلو قرار گرفت. ارایه تصویر جدید از اسلام سیاسی که بتواند به‌شکل کامل با اصول مردم سالاری سازگار باشد، مهم‌ترین جنبه قدرت نرم حزب عدالت و توسعه است. ارایه چنین تصویری از اسلام و مذهب مورد استقبال رقبای سکولار آنها در داخل شد. اما چگونگی بهره‌گیری از این نگرش جای بحث شد. هدف دولتمردان حزب از ارایه چنین تصویری از اسلام فقط مسایل داخلی نبود بلکه آنها این موضوع را ابزاری برای سیاست خارجی خود قرار دادند، تا بتوانند از آن به‌عنوان قدرت نرم جهت بالا بردن نقش کشورشان به‌عنوان مدل برای کشورهای جهان اسلام و منطقه بهره بگیرند. منشاء بهره‌گیری از قدرت نرم، انجام اصلاحات داخلی و بازتعریف نگرش ایدئولوژیک به اسلام در داخل جامعه ترکیه بوده است. بهره‌گیری از هویت تاریخی و فرهنگی و همچنین بهره‌گیری از موقعیت ژئوپلیتیکی، جنبه دیگری از رویکرد ترک‌ها در بهره گیری از قدرت نرم است که انتظار دارند با استفاده از چنین قابلیتی برای خود «نقش ثالث» را در مسایل منطقه‌ای به‌وجود آورند.

### ج) صفر کردن مشکلات با همسایگان و گسترش روابط با آنها

از سال ۲۰۰۲ حزب عدالت و توسعه با در پیش گرفتن سیاست «صفرکردن مشکلات با همسایگان» (برد- برد) درپی بهبود روابط اقتصادی و سیاسی با آنها هستند و در این راستا،







روابط ترکیه با ایران، سوریه، سودان، عربستان سعودی، قطر و سوریه بهبود یافت. همچنین این حزب درپی افزایش نفوذ ترکیه در محیط پیرامونی به‌ویژه آسیای مرکزی و خاورمیانه است (Davutoglu, 2008).

گسترش روابط با همسایگان، ابزاری جهت رسیدن به هدفی مهم‌تر یعنی پیوستن به اتحادیه اروپا است. داود اغلو با یک تشبیهی می‌گوید که ترکیه هر اندازه کمان خود را در آسیا بلند بکشد، تیرش به بهترین شکل در اروپا می‌نشیند. او معتقد است اگر ترکیه جایگاه مستحکمی در آسیا نداشته باشد، شانس کمی برای عضویت در اتحادیه اروپا خواهد داشت (Onis & Yilmaz, 2009, p. 9). او در کتاب عمق استراتژیک می‌گوید: عمق جغرافیایی ترکیه باعث شده در مرکز بسیاری از حوزه‌های ژئوپلیتیک قرار بگیرد و بر این اساس این کشور باید با تمام سیستم‌های منطقه‌ای در همسایگی خود در تعامل فعال باشد. ترکیه در بین تعدادی از حوزه‌های ژئوپلیتیک همچون خاورمیانه، جهان اسلام، غرب و آسیای مرکزی قرار دارد. ترکیه زمانی می‌تواند به‌صورت قدرت منطقه‌ای ظاهر شود که با همه این حوزه‌ها و همه همسایگان روابط خوبی داشته باشد (Davutoglu, 2001, p.132). چالش اصلی این است که ترکیه چگونه دو نگاه سنتی به غرب و نگاه به شرق و به‌عبارت دیگر غرب‌گرایی و منطقه‌گرایی را در سیاست خارجی خود دنبال کند.

**د) تلاش برای ارایه هویتی غربی و پیوستن در ساختارهای غربی**

با برآمدن حزب عدالت و توسعه در رأس قدرت، این سؤال در ذهن تحلیل‌گران ترکیه شکل گرفت که آیا همانند حزب رفاه، کشورهای اسلامی و نگاه به شرق جایگزین غرب خواهند شد؟ آیا آمریکا و تلاش برای پیوستن به اتحادیه اروپا به‌عنوان پایدارترین اصول سنتی در سیاست خارجی ترکیه از اولویت نخست خارج خواهند شد؟ این پرسش‌ها و ابهام‌ها خاطر کمالیست‌ها و نظامیان غیر دینی را بیشتر از غربی‌ها تیره کرد. ولی برونداد سیاست خارجی آنها در کمتر از چند سال، سبب کم‌رنگ شدن این نگرانی‌ها شد که جلوه آشکار آن، خویشتنداری سکولارها در برابر سیاست‌های این حزب بود.

زمانی این سؤال از رییس جمهور ترکیه عبدالله گل پرسیده شد که با جهت گیری‌های جدید حزب عدالت و توسعه، آیا آنها از ائتلاف با غرب فاصله خواهند گرفت؟ او اینگونه پاسخ داد:







جهت‌گیری یک کشور به‌وسیله ارزش‌های آن کشور نه روابط آن تعیین می‌شود. مهم‌ترین موضوع این است که در کدام جهت‌گیری، ارزش‌های ترکیه توسعه می‌یابد. این ارزش‌ها عبارتند از ارزش‌های دموکراتیک، احترام به قانون، برابری بین زن و مرد، لیبرالیسم اقتصادی. اینها به‌روشنی نشان می‌دهند که ترکیه در کدام جهت حرکت می‌کند (Karacasulu & Karakir, 2011, p.113). ترکیه کنونی یک کشور مردم‌سالار، برمبنای بازار آزاد، شکوفا و باثبات و در عین داشتن هویت اسلامی در صلح کامل با همسایگان ثابت خواهد کرد که متحدی ناب‌تر از دولت‌های کمالیستی سکولار و همچنین محیطی مناسب برای تأمین منافع غرب خواهد بود(Zahedi & Bacik, 2010).

تحلیل‌های مرتبط با سیاست خارجی ترکیه این را نشان می‌دهند که ترک‌ها در یک دهه گذشته تلاش کرده‌اند بین غرب‌گرایی (ائتلاف با غرب) و شرق‌گرایی (منطقه‌گرایی) توازن ایجاد کنند که رفتارهای سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه هم به‌ظاهر این را نشان می‌دهد. ولی با تحلیل گفتمان‌های نخبگان سیاسی این حزب، واقعیت‌های دیگری مشخص می‌شود. در تحلیل گفتمان عبدالله گل، ارزش‌های ترکیه کمتر در شرق یافت می‌شود و خاستگاه آنها تمدن غرب بوده است. اما با توجه به اینکه موانع پایدار و مهمی همچون تفاوت‌های دینی و فرهنگی در مسیر پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا و ساختارهای غربی وجود دارد، دولت‌مردان آنکارا تلاش می‌کنند تا برای گذر از این موانع، مسیر خود را از شرق و خاورمیانه انتخاب کنند که مقصد نهایی آن غرب و ارزش‌های غربی خواهد بود.

عضویت در اتحادیه اروپا همچنان از اولویت سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه است (Hal, 2006, p.160). هر چند که این حزب در شکل درخواست مستقیم آن، متفاوت از دولت‌های قبلی عمل می‌کند؛ ولی در همان سال اول حاکمیت خود، از اعضای اتحادیه اروپا خواستند تا زمان‌بندی مشخصی برای شروع گفت‌وگوها اعلام کنند. واقعیت این است که اسلام‌گرایان به این نتیجه رسیده‌اند که مسیر رشد و پیشرفت ترکیه از بروکسل و خاورمیانه می‌گذرد نه از مکه و پایتخت‌های بحران زده. بنابراین اسلام‌گرایان جدید هر چند به انتقاد از روش‌های سنتی پیوستند، پرداختند ولی خودشان هیچ وقت این هدف دیرینه را از اولویت







سیاست خارجی خارج نکردند و تلاش کردند هر چه بیشتر به استانداردهای بروکسل نزدیک شوند. از سوی دیگر، سعی کردند روابط استراتژیک خود با آمریکا را تحکیم بخشند.

روابط ترکیه و آمریکا متکی بر بنیان‌های قوی ژئوپلیتیکی و بر زمینه‌های قوی تاریخی نهادینه شده است. از دیدگاه ژئوپلیتیکی، این رابطه تقریباً حامل تمام ویژگی‌های رابطه یک ابرقدرت قاره‌ای با یک کشور مرکزی است که مطلوب‌ترین موقعیت ژئوپلیتیکی را در منطقه اوراسیا- آفریقا دارد. تحکیم و تثبیت این روابط استراتژیک در زمان حاضر ضروری است (Davutoglu, 2008, p.89). رابطه آنکارا با اسراییل یکی از بحث برانگیزترین موضوع‌های سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه در یک دهه گذشته بوده است. در این مقطع زمانی ترکیه با گشایش مثبت به‌سوی گروه‌های فلسطینی به‌ویژه حماس، انتقادهای جدی متوجه سیاست‌های اسراییل کرد. اما بحث اصلی این است که با توجه به روابط رسمی و راهبردی دو طرف در گذشته، این تنش‌ها و مجادلات لفظی تا چه حد توانسته منافع و روابط به‌نسبت پایدار آنها را تحت تأثیر قرار دهد؟ نگرش واقعی به تحولات نشان می‌دهد که هر چند روابط دو طرف در یک دهه گذشته با تنش‌هایی مواجه شد ولی روابط مستقیم دو طرف تداوم یافته و همکاری‌های نظامی و امنیتی در سطح راهبردی مانده است.

داشتن نگاهی واقعی به مبانی و ریشه‌های همکاری درحال پیشرفت دو طرف ضروری است. درست است که بعد از ۱۱ سپتامبر، تنها تعداد محدودی از عواملی که سبب ایجاد روابط خوب بین دو طرف در دهه ۱۹۹۰شده بود، باقی مانده و در آن مقطع زمانی، برخی عوامل ساختاری دو طرف را به برقراری روابط مثبت وا داشته بود، درحال حاضر هم مبانی جدیدی با عنوان ارزش‌ها و منافع مشترک وجود دارند که دو طرف اگر بخواهند می‌توانند در زمینه‌های متعدد با هم همکاری کنند. از این ارزش‌ها و منافع مشترک می‌توان به حاکمیت قانون، آزادی بیان و مطبوعات، جامعه مدنی قوی و حاکمیت قانون اشاره کرد(Ayturk, 2009, pp.66-7) . یکی از مهم‌ترین دلایل پایداری روابط آنها، این بوده که دو کشور هیچ زمان مشکل جدی در روابط دوجانبه نداشته‌اند و آن دو هرگز در تلاش برای جنگ علیه طرف مقابل نبوده و هیچ‌گاه به‌عنوان تهدید راهبردی علیه هم عمل نکرده‌اند؛ بلکه عوامل متعدد در طول تاریخ بوده که به







پایداری روابط آنها کمک کرده است. بنابراین پایداری و تحکیم روابط ترکیه و اسراییل در منطقه خاورمیانه بدون مشابه تاریخی بوده است (Bengio, 2009, pp.47-8) .

## حزب عدالت و توسعه و آشتی با کمالیسم

برآیند سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه در یک دهه گذشته نشان می‌دهد که در بسیاری از زمینه‌ها با کمالیست‌ها زمینه‌های فکری مشترک داشته و با آنها به تفاهم رسیده‌اند و در برخی زمینه‌های دیگر همچنان متفاوت فکر کرده و عمل می‌کنند. درواقع بسیاری از سیاست‌های حزب عدالت و توسعه، اجرای کامل تفکر کمالیستی آتاتورک بوده است. برای نمونه، نخبگان اسلام‌گرای حزب عدالت و توسعه به رهبری رجب طیب اردوغان و عبدالله گل، سکولاریسم را نه به‌عنوان الزام بلکه به‌عنوان «باور» پذیرفته‌اند و به حرکت در چارچوب اصول سکولار باور علمی و عملی دارند. آنها چه در شعارهای تبلیغات انتخاباتی و چه بعد از تشکیل دولت، نه تنها به ارزش‌های کمالیستی پشت نکردند، بلکه آنها را در ادبیات و گفتمانی جدید مطرح کردند.

این تفاهم‌ها نشان دهنده شروع عصر جدیدی از نوع تعامل بین دو رقیب تاریخی در صحنه سیاسی ترکیه است. در اینجا زمینه‌های تفاوت‌های فکری مورد بحث نیست. زیرا رقابت دیرینه آنها در صحنه سیاسی این کشور این مسئله را بدیهی می‌کند؛ بحث بر سر زمینه‌های فکری مشترک است که رویدادی نو در رویارویی دو مرکز ثقل قدرت در این کشور است. بنابراین با تطبیق سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه با رقیب سنتی آن، اشتراک فکری آنها در این محورها آشکار می‌شود:

الف) تلاش برای ارائه هویت غربی از جمهوری ترکیه و شناسایی به‌عنوان ملت اروپایی نه خاورمیانه ای: تلاش برای ارائه هویت غربی به‌عنوان اصل اساسی در کمالیسم، نه تنها اولویت نخست حزب عدالت و توسعه است بلکه اینها بسیار جدی و واقعی‌تر از پیشینیان خود در این راه قدم برداشته و در مقایسه با کمالیست‌ها، موفقیت‌هایی هم بدست آورده‌اند،

ب) تلاش برای عضویت در اتحادیه اروپا: راهبرد حزب عدالت و توسعه تکیه بر اتحاد و ائتلاف با ناتو و روابط قوی با آمریکا و اسراییل و همچنین اتحادیه اروپا بوده است. در راستای







تمایل و آرزوی ترکیه برای پیوستن به اتحادیه اروپا این کشور پایبندی خود را به سیاست‌های اتحادیه اروپا و غرب در زمینه‌های مختلف اعلام کرده است (Shafiq, 2009, p.37).

ج) ضرروت حل مشکلات با همسایگان و برقرای روابط دوجانبه با آنها: درست است که سیاست خارجی ترکیه تحت حکومت حزب عدالت و توسعه بی‌تردید بیش از گذشته به جغرافیای خاورمیانه متمرکز شده است ولی در عصر کمالیست‌ها برخلاف تصور عمومی، رابطه با خاورمیانه قطع نبود و همکاری اقتصادی و تعامل با همسایگان در جهت تأمین امنیت مرزها در حد قابل قبولی بود. با این حال غرب‌گرایی اولویت برتر بود که از ناتو گرفته تا روابط با ایالات متحده آمریکا و حرکت به سمت اتحادیه اروپا را شامل می‌شد. خاورمیانه و دنیای اسلام، بیشتر در اولویت پایین در نظر گرفته می‌شدند و یا به مباحثی همچون تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی محدود می‌شدند (Robbins, 2009) ،

د) تلاش برای برقراری و حفظ رابطه راهبردی با غرب و آمریکا،

ه) پرهیز از پیگیری سیاست خارجی مبتی بر مذهب.

در یک دهه گذشته دولت‌مردان حزب عدالت و توسعه بارها مذهبی بودن خود را انکار و آن را توهین به خود تلقی کرده و می‌گویند جهت‌گیری سیاست خارجی آنها را ارزش‌های لیبرالی تعیین می‌کند نه مذهب.

پس می‌توان گفت که این دو کانون قدرت در ترکیه نسبت به گذشته به مراتب بیشتر به جهت‌گیری مشترک رسیده‌اند و چنین اتفاقی دلایل ویژه خود را دارد:

الف) اعتقاد و احترام اسلام‌گراها به اصول سنتی و کمالیستی ترکیه (آشتی بین دو جریان): دولت‌مردان حزب عدالت و توسعه برعکس احزاب اسلامی پیشین، با فاصله‌گیری از رویکردهای تند گذشته، در اصول اساسی کمالیستی با نظامیان به تفاهم رسیده‌اند. به‌شکلی که تلاش برای پیوستن به ساختارهای غربی که از هدف‌های کمالیست‌ها بود، به هدف نخست اسلام‌گراها تبدیل شده است. حتی دولت‌مردان این حزب، خود را یک حزب محافظه کار به‌جای حزب اسلامی و مذهبی معرفی می‌کنند،

ب) حرکت ترکیه در فرایند مردم سالاری: تلاش‌های ناکام ترک‌ها در دهه‌های گذشته برای پیوستن به اتحادیه اروپا آنها را مجبور کرد که به الزام هم که شده، اصول مردم‌سالاری را







پذیرفته و اجرا کنند. بنابراین، این اجبار سبب شده که ترکیه سریع‌تر از سایر کشورهای هم سطح خود این فرایند را طی کند. امروز وجود حداقل‌هایی از اصول مردم‌سالاری در فرایند قدرت این کشور انکار ناپذیر است. هر دو جریان رقیب برای نزدیک شدن به آرمان تاریخی خود، ملزم به رعایت قواعد مردم سالاری در بازی‌های سیاسی شده‌اند،

ج) موفقیت‌های سیاسی و اقتصادی اسلام‌گراها در یک دهه فعالیت: هر چند ترکیه، اقدام‌های اساسی برای شکوفایی و رشد اقتصادی را از دهه ١٩٨٠ و با قبول سیاست‌های طرح تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی آغاز کرد ولی تا اوایل هزاره سوم نه تنها به موفقیت خاص نرسید، بلکه با تورم‌های شکننده‌ای مواجه شد. از شروع هزاره سوم و با بکارگیری سیاست‌های جدید اقتصادی، این کشور موفق شد بر ناکامی‌های قبلی غلبه کند و این راه را با سرعت به‌نسبت بیشتری طی کند. در چشم انداز رشد این کشور، آنها امیدوار هستند تا سال ٢٠٢٣ به مناسبت صدمین سال تولد جمهوری ترکیه به رتبه دهم اقتصاد جهان دست یابند،

د) درک جدید نظامیان از واقعیت‌ها و منافع این کشور: در ٩٠ سال گذشته بیشترین تلاش کمالیست‌ها بر غربی سازی این کشور سپری شده بود و در سال‌های اخیر به ناکامی‌های خود و موفقیت‌های حزب رقیب در نزدیک شدن به این منافع بیشتر آگاه شده‌اند. حتی در بحث ملی‌گرایی، حزب رقیب آنها، در یک دهه توانسته به تفاهم نسبی بین ترک‌ها و اقلیت کردی دست یابد. موضوع پیوستن به اتحادیه اروپا و شروع گفت‌وگوهای پیوستن در سال ٢٠٠٥، رویداد خوشایندی بود که در عصر زمامداری اسلام‌گراها روی داد.

**نتیجه**

در سال ٢٠٠٢ وقتی حزب عدالت و توسعه به قدرت رسید، موجی از نگرانی در میان کمالیست‌ها و کشورهای غربی به‌وجود آمد که احتمالاً این گروه مذهبی با پشت‌کردن به اصول کمالیسم و رویگردانی از غرب، درپی ایجاد ائتلاف بین کشورهای اسلامی و تقویت بنیادگرایی در منطقه خواهند بود. این نگرانی‌ها ناشی از اصول جدیدی بود که آنها برای سیاست خارجی آنکارا تعریف کردند. براساس راهبرد جدید، آنکارا بعد از ٨٠ سال کم توجهی به خاورمیانه،

دوباره به یک بازیگر فعال منطقه‌ای تبدیل شد و این سؤال به ذهن‌ها متبادر شد که آیا درگیری سنتی و رویارویی آشکار بین این گروه و کمالیست‌ها و نظامیان سکولار زنده خواهد شد؟ آیا ترکیه درحال رویگردانی از غرب و در تلاش برای تشکیل جبهه شرقی است؟

اما نتیجه یک دهه از کارکرد اسلام‌گراهای عدالت و توسعه نشان می‌دهد که آنها با داشتن نگرشی متفاوت از اسلام‌گراهای پیشین (گروه اربکان)، چه در شعارهای تبلیغات انتخاباتی و چه بعد از تشکیل دولت، نه تنها به ارزش‌های کمالیستی پشت نکردند، بلکه آنها را در ادبیات و گفتمان جدید مطرح کرده و با باز تعریف هویت خود، چهره نوینی از اسلام‌گرایی را ارائه کرده و توانستند به تعامل بی‌سابقه‌ای با رقیب سنتی خود دست یابند. رویکرد سیاست خارجی آنها در چند سال اول حکومت داری، نشان داد که در پایبندی به ارزش‌های کمالیستی و سیاست‌های سنتی ترکیه، سکولارتر از سکولار هستند. اگر غرب‌گرایی را مهم‌ترین آموزه و هدف در اصول کمالیسم بدانیم، حکومت جدید بسیار سخت‌تر از حکومت‌های گذشته تلاش می‌کند تا پیوستن ترکیه در اتحادیه اروپا را به سرانجام رساند و پیرامون‌گرایی را مسیر جدید رسیدن به این هدف در پیش گرفته است. هر چند در سال‌های اخیر برخی انتقادهای لفظی از طرف نظامیان بر سیاست‌های اسلام‌گراها وارد شده ولی در مجموع، آنها در برابر سیاست خارجی این حزب از خود خویشتنداری نشان داده‌اند. تلاش برای عضویت در اتحادیه اروپا و تأکید بر اروپایی بودن این کشور، تداوم روابط راهبردی با آمریکا، حفظ روابط رسمی و دیپلماتیک با اسراییل و تداوم همکاری‌های نظامی و امنیتی دو طرف در عین مجادلات لفظی متعدد نشان می‌دهد که تغییر چندانی در اصول و هدف‌های سیاست خارجی ترکیه روی نداده است.

## منابع

### الف) فارسی


۱.امیدی، علی و فاطمه رضایی (۱۳۹۰)، «عثمانی‌گرایی جدید در سیاست خارجی ترکیه: شاخص‌ها و پیامدهای آن در خاورمیانه»، **فصلنامه روابط خارجی**، سال سوم، شماره ۳، صص.۲۳۱–۲۶۷.

۲.برزگر، کیهان (۱۳۹۰)، «روابط ایران و ترکیه در پرتو تحولات جهان عرب»، مرکز **پژوهش های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه**، برگرفته از سایت:
http://fa.merc.ir/default.aspx?tabid=127&ArticleId=1571

۳.حق پناه، جعفر(۱۳۹۰)، «هویت، قومیت و سیاست خارجی در خاورمیانه»، **فصلنامه سیاست**، دوره۴۱، شماره۱، صص.۸۱-۹۶.

۴.شفیعی، نوذر و روح الله زمانیان(۱۳۹۰)، «مفهوم سیاست خارجی از دیدگاه نظریه‌های واقع گرایی، لیبرالیسم و سازه انگاری» ، **اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، شماره ۲۸۵، صص.۱۱۴-۱۲۹.

۵.طاهایی، جواد (۱۳۸۰)، «کمالیسم عناصر بحران در نگرش سیاست خارجی ترکیه»، **مجله راهبرد**، شماره۲۱، صص.۲۰۳-۲۳۶.

۶.کالجی، شهرام (۱۳۸۸)، «عملکرد غیرایدئولوژیک اسلام‌گرایان ترکیه در سیاست خارجی»، **نشریه گزارش**، شماره ۲۱۲، صص.۷۵-۷۷.

**ب) انگلیسی**

1.Adam Khan, Selina, (2010), "The Realist/Constructivivst Paradigm:U.S. Foreign Policy Toward Pakistan and India", **Reflection**, No 8, pp.1-33.

2.Aggestam, lisbeth, (1999), **"Role Conceptions and the Politic of Identity in Foreign Policy"**, A Rena Working Papers at:
http://www.deutscheaussenpolitik.de/resources/seminars/gb/approach/document/wp99_8.htm.

3. Ayturk, Ileker (2009), "Between Crises and Cooperation: The Future of Turkish-Israeli Relations", **Insight Turkey**, Vol. 11, No. 2, pp.57-74.

4.Bengio, Ofra,(2009), "Altercating Interests and Orientations between Israel and Turkey: A View from Israel", **Insight Turkey**,

Vol. 11 , No. 2, pp.43-55.

5.Cornell, Erik,(2001), "**Turkey in the 21 Centuy: Opportunities, Challenges, Threats**", London: Curzon Press.

6.Davutoglu, Ahmet, (2001), "**Stratejik Derinlik: Türkiye’nin Uluslararas Konumu**", Küre Publishing, istanbul.

7.Davutoglu, Ahmet, (2008), "Turkey’s Foreign Policy Vision: An Assessment of 2007", **Insight Turkey**, Vol. 10. No.1. pp.77-96.

8.Fuller, Graham,(2004), "Turkey's Strategic Model: Myths And Realities", **Washington Quarterly**, Vol. 27, No. 3. pp.51-64.

9.Grigoriadis, loannis, N. (2010), "The Davutoglu Doctrine and Turkish Foreign Policy", **Middle Eastern Studies Programme** *(Working Paper)*, No 8, pp 1-12 at: www.eliamep.gr.

10.Bilgin, Hasret Dikici, (2008), "Foreign Policy Orientation of Turkey's Pro-Islamist Parties: A Comparative Study of the AKP and Refah", **Turkish Studies**, Vol. 9, No. 3 . pp.407-421.

11.Hale, William, (2005), "Christian Democracy and the AKP: Parallels and Contrasts", **Turkish Studies**, Vol. 6, No. 2, pp.293-310.

12.Karacasulu, Nilüfer (2011), "Iran-Turkey Relations in the 2000s, Pragmatic Rapprochement", **Ege Academic Review**, Vol. 11, No. 1. pp.111-119.

13.Kaya, M.K ,(2009), "The Eastern Dimension in Turkish Foreign Policy Grows", **Turkey Analyst**, Vol. 2, No. 18.

14.Onis, Ziya & Suhnaz Yilmaz, (2009), "Activism in Turkey during the AKP Era", **Turkish Studies**, Vol. 10, No. 1 . pp.7-24.

15.Parcel, Quer, (2001), "**the Place of History in the Making of Foreign Policy**", in Kubalkova. M.E. Sharpe.

16.Robins, Philip,(2007), "Turkish Foreign Policy Since 2002: between a Post- Islamist Government and a Kemalist State", **International Affairs**, Vol. 83. pp.289-304.

17.Sencer, Ayata, (1996) "Patronage, Party and State: The Politicization of Islam in Turkey", **Middle East Journal**, Vol. 50, No. 1. pp.40-56.







18.Shafiq, Mounir,(2009), "Turkey's Justice and Development Party through Arab Eyes", **Insight Turkey**, Vol. 11, No. 1. pp.33-41.

19.Smith, S.(2001), "**Reflectivist and Constructivism Approach in International Theary**", Columbia: University of South Carolina,Press.

20.Taspinar, Ömer, (2008), "Turkey's Middle East Policie,s Between Neo-Ottomanism and Kemalism", **Carnegie Middle East Center**, at: www.CarnegieEndowment.org/pubs.

21. Zahedi, Dariush and Bacik Gokhan,(2010), "**Kemalism is Dead, Long Live Kemalism**", at: http://www.foreignaffairs.com/articles/66391/dariush-zahedi-and-gokhan-bacik/kemalism.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان ۱۳۹٤، ص ٤۳-٦۲

# حضور روسیه در خاورمیانه در دورهٔ پوتین
# (احیای نفوذ روسیه در کشورهای زیر نفوذ اتحاد شوروی)

**محمد صادق کوشکی***

استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

**ابراهیم طاهری بزی**

دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

**(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۹/۰۲ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۱۱/۱۸)**

**چکیده**

روی کارآمدن پوتین سبب توجه دوبارهٔ روسیه به منطقهٔ خاورمیانه و شمال آفریقا به ویژه کشورهایی (مصر، عراق، سوریه، فلسطین و یمن) که در گذشته حوزهٔ نفوذ اتحاد شوروی بودند، شد. علت توجه جدی روسیه به خاورمیانه در دورهٔ جدید چیست؟ به نظر می رسد که تلاش روسیه برای حضور در این منطقهٔ راهبردی، به‌دلیل ضرورت‌هایی مانند احیای نقش روسیه به‌عنوان یک ابرقدرت قادر به رقابت با آمریکا با هدف حضور دائمی و ایفای نقش تثبیت شده در تحولات منطقه، فروش سلاح و دست افزارهای نظامی به کشورهای منطقه، ترس از گسترش تروریسم و افراطی گری از خاورمیانه و شمال آفریقا به مناطق مسلمان نشین جنوب این کشور در صورت غفلت از این منطقه و در نهایت تجارت کالاها و خدمات با این کشورها بود. به همین دلیل است که روسیه تلاش کرد تا افزون بر گسترش روابط با ترکیه، ایران و عربستان سعودی، در کشورهایی همچون مصر، یمن، عراق، سوریه، فلسطین و اسراییل به عنوان حوزهٔ نفوذ حاضر شود. هدف این نوشتار بررسی سیاست خارجی روسیه در خاورمیانه و شمال آفریقا در دورهٔ پوتین با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی است.

**کلیدواژه‌ها**

ایالات متحدهٔ آمریکا، پوتین، تروریسم، خاورمیانه، روسیه، قدرت بزرگ.

* Email: m.s.koushki@ut.ac.ir







**مقدمه**

بعد از روی‌کارآمدن پوتین در روسیه بار دیگر توجه به منطقهٔ خاورمیانه و شمال آفریقا به‌ویژه کشورهایی که درگذشته از دوستان و متحدان نزدیک اتحاد شوروی بودند معطوف شد. در این دورهٔ زمانی روس‌ها از این منطقه دیدار کردند و در زمان‌های مختلف از مقامات کشورهای این منطقه برای دیدار از روسیه دعوت کردند. برای نمونه به دعوت مقامات روسی در ۵ مه ۲۰۱۱ رهبران جنبش های فتح و حماس و همچنین جبههٔ دموکراتیک و مردمی آزادی‌بخش فلسطین و رهبر حزب مردمی «الشعب» فلسطین، به مسکو سفر کردند. روس‌ها از تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی حمایت کردند؛ بعد از مدتی اندک، روسیه از مرسی برای حضور در مسکو دعوت کرد. او نیز در رأس گروهی سیاسی و اقتصادی، به این کشور سفر کرد. آن‌ها دیدارهایی با حکومت بشار اسد داشتند. در ۲۸ آوریل ۲۰۱۳، سید حسن نصرالله، دبیر کل حزب‌الله لبنان، با میخاییل بوگدانف، معاون وزیر امور خارجهٔ روسیه در بیروت دیدار کرد.

باتوجه به این موارد، این سؤال اساسی مطرح می شود که دلایل توجه ویژهٔ روس ها به منطقهٔ خاورمیانه و شمال آفریقا در دورهٔ جدید چیست؟ آیا فقط ملاحظات اقتصادی عامل توجه روس ها بوده یا ملاحظات سیاسی و امنیتی نیز در دستور کار بوده است. در پاسخ به این پرسش می توان گفت که ملاحظاتی چون تلاش برای احیای موقعیت روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ با هدف حضور و نفوذ دائمی در خاورمیانه و شمال آفریقا و ایفای نقش در تحولات آن، جلوگیری از حمایت کشورهایی مانند ترکیه و عربستان از تروریسم و افراط گری در چچن، فروش سلاح به کشورهای منطقه و انگیزه های اقتصادی و تجاری سبب توجه روسیه به این منطقه در دورهٔ جدید شده است. در این نوشتار تلاش خواهد شد تا سیاست خارجی مسکو در دورهٔ پوتین در ارتباط با منطقهٔ خاورمیانه و شمال آفریقا به همراه دلایل و ریشه های آن تبیین شود.

**چارچوب مفهومی و نظری پژوهش**

نظریهٔ تصمیم گیری، دیدگاهی خرد تلقی می‌شود که در چارچوب آن به دلیل تمرکز بر نقش بازیگر ملی و رفتار خارجی آن، سطح تحلیل کلان و بین‌المللی برای پیشبرد هدف‌های سیاست خارجی دارای اهمیت به حاشیه می‌رود (سیف زاده، ۱۳۷۶، ص. ۲۶). از مهم ترین نویسندگان این رهیافت می‌توان به هارود و مارگارت اسپروت، ریچارد اسنایدر، اچ.دبلیو بروک، برتون ساپین، گراهام آلیسون و هالپرین اشاره کرد (عطایی و منصوری مقدم، ۱۳۸۷، ص. ۱۳۲).

این نویسندگان بر تأثیر ساختار داخلی کشورها بر رفتار خارجی آن‌ها تأکید می‌کنند. آن‌ها معتقدند که ذهن و اندیشهٔ تصمیم گیرندگان سیاست خارجی، لوحی سفید نیست بلکه شامل مجموعه‌ای از اطلاعات و الگوهایی مانند باورها، گرایش‌ها، ارزش‌ها، تجربه‌ها، انگیزه‌ها و مفاهیم دیگر است. از این نظر در شرایط خاصی فرد نقش محوری را در سیاست خارجی ایفا می‌کند و تصوری که از دیگران دارد، نقش مهمی در درک و تحلیل این موضوع دارد (Hudson and Vore, 1995, p.212). این موارد را بیان کردیم تا نشان دهیم نقش افراد در سیاست خارجی روسیه برجسته و انکارناپذیر است.

برای نمونه با روی‌کارآمدن یلتسین به‌عنوان اولین رئیس‌جمهوری فدراسیون روسیه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی او به همان اصول دوران گورباچف در ارتباط با سیاست خارجی روسیه پایبند بود و تغییر جهتی را در سیاست خارجی کلی این کشور ایجاد نکرد؛ بنابراین در این دوره این کشور با در پیش گرفتن رویکردی آتلانتیک محور از توجه به خاورمیانه و شمال آفریقا باز ماند (کولایی، ۱۳۸۱، ص.۲۴).

بعد از روی کار آمدن پوتین به‌ویژه در چارچوب سیاست «نگاه به شرق» و حاکم شدن نگاه اوراسیاگرایی در مقابل آتلانتیک‌گرایی نیم‌نگاهی هم در کنار چین و هند به این منطقه شد (کولایی، ۱۳۸۴(ب)، ص. ۱۲۳). به همین دلیل است که در سند «تدبیر سیاست خارجی روسیه» در سال ۲۰۰۰ که در اوج مبارزه طلبی های پوتین پس از تحقیر مسکو در کوزوو تصویب شد، منطقهٔ خاورمیانه و شمال آفریقا به عنوان اولویت پنجم، پس از کشورهای مستقل هم سود، اروپا، آمریکا و آسیا قرار گرفت؛ اما از ابتدای هزارهٔ نو و با لغو توافق گور چرنومردین تلاش‌ها برای از سرگیری روابط با منطقه، جدی‌تر شد؛ به‌گونه‌ای که سخن از «اتحاد راهبردی» در برخی نشست‌های روسی و خاورمیانه‌ای به میان آمد و مسافرت‌هایی نیز از سوی مقامات روسی به این منطقه صورت گرفت (کرمی، ۱۳۸۴، ص.۲)، روسیه با حضور در این منطقه درپی ایفای نقشی برابر با آمریکا در عرصه بین‌المللی بود. به همین دلیل پوتین تلاش کرد تا روابط با کشورهای متحد سنتی در خاورمیانه و شمال آفریقا را در دستور کار قرار دهد (کرمی، ۱۳۸۴، ص.۵۰).

از منظر سیاست‌مداران روسی خاورمیانه و شمال آفریقا به‌عنوان یک حوزهٔ جغرافیایی مجموعه‌ای از امتیازها همچون جهانی، منطقه‌ای و سیاسی را در خود جای داده بود که روسیه به آن توجه خاصی داشت و تلاش می کرد تا نفوذ گذشتهٔ خود را در آن احیا کند. روسیه در این دوران تلاش داشت تا در نقش قدرت بزرگ هنجارمند ظاهر شود (کولایی و نوری، ۱۳۸۹، ص. ۲۲۸) برای دستیابی به این هدف‌ها روسیه مجبور بود بین منافع جهانی و منطقه‌ای به معنای یک شریک ثروتمند و سودمند برای غرب که برای سیستم بین‌الملل حیاتی است و فعالیت در سطح







منطقه ای که در تلاش است تا نفوذ غرب را در این منطقه کاهش دهد مانور دهـد. تأکیـد بـر دومی به‌دلیل برخورداری از روابط مبتنی بر همکاری با همه کنش‌گران منطقه‌ای همچون ایـران و ترکیه برای نفوذ در این منطقه باهدف موازنه‌بخشی بـود (http://www.strategypage.com). به همین دلیل گسترش روابط با کشورهای منطقه در دستور کار قرار گرفت که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

## روابط روسیه با کشورهای منطقه

### ۱. یمن

روابط روسیه با یمن در این دوره رو به بهبودی نهاد. شورای روابط تجاری یمن و روسیه که از سال ۲۰۰۵ ایجاد شد در گسترش روابط اقتصادی میان دو کشور نقش مهمی را ایفا کرده است. یمن که درپی جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی بود، تلاش کرد تا پای شرکت‌های خـارجی را به اقتصاد خویش باز کند، در این راستا شرکت های نفتی و گازی روسی در بخش جنوبی یمـن در استان سبا درپی نفت و گاز بودند و موفق به کاوش هایی شـدند. روابـط اقتـصادی بـین دو کشور نیز روبه گسترش نهاد به‌گونه‌ای که دو کشور در یک دورهٔ ۱۰ ساله رشد ۴۳ درصدی را در تجارت بایکـدیگر تجربـه کـرده‌انـد (Chernyshova, 2013). دو کـشور در سـال ۲۰۰۲ موافقت نامه اصول روابط دوستانه را امضا کردند، آنچه به این رابطه اهمیت بیشتری می بخـشید، معاملهٔ تسلیحاتی بین دو کشور بود؛ زیرا از این راه روسیه به یمن مهمات و هواپیماهای جنگـی می‌فروخت. در یک دههٔ گذشته روسیه به این کشور معادل یک میلیـارد دلار دسـت‌افزارهـای نظامی فروخته است. از زمان استقلال، نیمی از سلاح هایی را که این کشور وارد کرده از روسیه بوده است، این درحالی است که در زمان اتحاد شوروی، ۸۳ درصد از سـلاح هـایش را از ایـن کشور وارد می کرد. در سال ۲۰۰۹ در قالب برنامه‌ای با هزینهٔ ۴ میلیارد دلار از سوی روس هـا، سلاح ها و ارتش این کشور را نوسازی کرد. عبدالله صالح در سال ۲۰۱۰ به روسیه سفر کـرد و اعلام کرد که در آیندهٔ نزدیک ۱/۲ میلیارد دلار از این کشور سلاح و مهمات خریداری خواهد کرد. روس‌ها به این کشور، میگ ۲۱ و میگ ۲۹ فروختند (Solomon, 2010).

### ۲. مصر

مصر از دیگر کشورهایی است که از سال ۲۰۰۵ روسیه نسبت به همکاری با این کشور سیاست ویژه ای را در دستور کـار خـویش قـرار داده بـود. محـور همکـاری دو طـرف در گذشـته، گفت وگوهای سیاسی پیرامون مناقشهٔ اعراب- اسراییل قرار داشت. از سال ۲۰۱۰ دو کـشور در







حوزهٔ اقتصادی نیز موفقیت‌هایی را به‌دست آورده بودند و میزان تجارت بین دو کشور به ۳٫۶ میلیارد دلار رسید که قابل مقایسه با روابط روسیه و ایران بود. شرکت های روسی در حوزهٔ گاز طبیعی و نفت همچون نواتک و لوک اویل در این دهه وارد بازار مصر شدند. به دنبال وقوع انقلاب در مصر از میزان تجارت با این کشور کاسته شد؛ اما شرکت‌های انرژی روسی همچنان آماده اند تا به مصر بازگردند. در زمان حکومت مبارک و وقوع ناآرامی ها در این کشور روسیه به‌دنبال راه‌حلی صلح‌آمیز در این بحران بود اما هنگامی که این راه‌حل به نتیجه نرسید روسیه همهٔ تلاش خود را برای ایجاد یک مصر باثبات و دموکراتیک به‌کار گرفت. روس‌ها مایل‌اند تا با مصری‌ها در حوزه‌های تجاری، صنعت، علم و موضوع‌های فلسطین و اسراییل همکاری‌هایی داشته باشند (Bango – Moldavsky, 2013,pp.126-129). در این راستا با دعوت از محمد مرسی، رئیس جمهور مصر از سوی همتای روسی‌اش، او به همراه گروهی دیپلماتیک در ۱۸ آوریل ۲۰۱۳ وارد مسکو شدند و با پوتین دیدار کردند. اگرچه بعد از دستگیری مرسی، با روی کار آمدن نظامیان در این مصر، بار دیگر روابط روسیه – مصر با توقف ناخواسته روبه رو شده است.

**۳. فلسطین**

از دیگر کشورهایی که روسیه در زمان اتحاد شوروی در آن نفوذ داشت فلسطین، به‌ویژه به‌دلیل نقش این کشور در منازعهٔ اسراییل- فلسطین بود. رهبری روسیه نسبت به موضوع فلسطین حساسیت ویژه‌ای دارد و به آن به چشم موضوعی می‌نگرند که از راه آن با کمترین هزینه به شهرت بین‌المللی برسند و از این راه روابطشان با کشورهای مسلمان در غرب آسیا و شمال آفریقا و آسیای مرکزی را بهبود بخشند (Freedman, 2010, p.57). در چارچوب این راهبرد، فدراسیون روسیه از عضویت فلسطین به عنوان عضو ناظر در مجمع عمومی سازمان ملل متحد حمایت کرد درحالی که در گذشته نیز از عضویت فلسطین در یونسکو حمایت کرده بود و رهبران روس با محمود عباس به‌عنوان رئیس تشکیلات خودگردان در فاصلهٔ سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ در اردن، سوچی و گورکی دیدار کردند (Rianovosti, 2011).

مسکو در تلاش است تا نقش حماس را در فرایند صلح خاورمیانه ارتقا بخشد (کرمی، ۱۳۸۴، ص.۱). البته این کار را از راه ابتکارهای دیپلماتیک مانند سازمان های بین المللی انجام می دهند؛ زیرا این روش کمترین هزینه را برای مسکو درپی دارد و روسیه را با دیگر بازیگران مهم منطقه همچون مصر و حماس در فلسطین، اسراییل و ایالات متحدهٔ آمریکا درگیر نمی کند. همچنین از چارچوب های دیپلماتیک استفاده می کند تا نقش سیاسی خویش را در منطقه افزایش دهد. بنابراین تسهیل گفت‌وگوها یک هدف مهم است. گروه‌هایی چون فتح و حماس در







فلسطین و حزب الله در لبنان نسبت به حضور این کشور در خاورمیانه واکنش منفی نشان نمی‌دهند، حتی این حضور را به‌نوعی مثبت می‌دانند. زیرا از یک طرف با توجه به رابطهٔ مثبتی که بین اسراییل و روسیه وجود دارد این گروه‌ها می‌توانند از کارت روسیه استفاده کرده تا از اسراییل در این‌باره امتیازخواهی کنند؛ از طرف دیگر نیز این گروه‌ها در عرصهٔ بین‌المللی از حمایت هیچ قدرت بزرگی برخوردار نیستند، برای نمونه در همهٔ قطعنامه‌هایی که در شورای امنیت در ارتباط با صلح فلسطین – اسراییل مطرح می‌شود از آنجا که اسراییل متحد راهبردی غربی‌ها در منطقه است آن‌ها به‌نفع این کشور رأی خواهند داد و گروه‌های لبنانی و فلسطینی کمتر می‌توانند بر روی حمایت این دولت‌ها حساب باز کنند.

**۴. اسراییل**

در مورد اسراییل به‌نظر می‌رسد که روسیه از طرح‌های بین‌المللی که اسراییل از آن‌ها به‌عنوان مقابله‌جویی از نوع روسی یاد می‌شود استفاده می‌کند. در همان حال با این کشور در حوزه‌های اقتصادی و فرهنگی همکاری می‌کند (کولایی، ۱۳۸۱، ص ۲۲). برای نمونه متخصصان اسراییل در مواردی همچون صنایع های تک، بیوتکنولوژی، نانوتکنولوژی به روسیه دعوت شدند تا در طرح‌هایی همچون طرح اسکولکوف درهٔ سیلکون مشارکت کنند. میزان تجارت خارجی بین دو کشور به ۲٫۵ میلیارد دلار از سال ۲۰۱۰ رسیده که همه نیز در حوزهٔ های تک‌ها است (Ria-Novosti, 2009). روس‌ها در ارتباط با مناقشهٔ اسراییل – فلسطین بر دیپلماسی تأکید می‌کنند به همین دلیل آن‌ها درپی برگزاری نشست بین‌المللی با حضور همهٔ طرف‌ها در مسکو هستند تا نقش روسیه را به‌عنوان یک میانجی در عرصهٔ بین‌الملل به اثبات برسانند.

در چارچوب این سیاست مسکو از بروز جنگ ۲۲ روزهٔ غزه ابراز نگرانی کرد، اگرچه در این میان بیشتر از حماس حمایت کرد. همچنین از کنگرهٔ ششم جنبش فتح در سال ۲۰۰۹ تقدیر و تشکر کرد و سخنگوی وزارت خارجه آندری نسترنکو در این باره گفت :«احیای یکپارچگی فلسطین براساس چارچوب طراحی‌شده سازمان آزادی‌بخش فلسطین و براساس ابتکار صلح عربی بخش مهمی از کنفرانس اخیر را تشکیل می‌داده است». پوتین نیز در اظهار نظری از نقش فتح در این کنگره تقدیر کرد: «جنبش فتح به عنوان هستهٔ مرکزی جنبش آزادی‌بخش فلسطین، به‌صورت دائم از منافع فلسطینی‌ها دفاع می‌کند. بنابراین این حق را دارد که درپی برپایی یک دولت و حاکمیت قابل اتکا باشد» (Tass, 2009).

از طرفی آن‌ها با اسراییلی‌ها رابطهٔ نزدیکی دارند به‌گونه‌ای که در مه ۲۰۰۹، وزیر خارجهٔ جدید، ایگدور لیبرمن به‌عنوان کسی که خود از روسیه به اسراییل مهاجرت کرده، اعلام کرد

که در کنفرانس صلح بین المللی در مسکو شرکت خواهد کرد. در طول دههٔ گذشته روابط با اسراییل به ویژه در حوزهٔ نانوفناوری گسترش پیدا کرده است. تجارت بین آن ها بالا رفته و توریست ها مدام از روسیه به اسراییل مسافرت می کنند. روسیه تلاش می کند تا نشان دهد که شریک قابل‌اعتمادی برای اسراییل است و به فرایند صلح پایبند است و ملاحظات امنیتی اسراییل را نیز مورد توجه قرار می دهد. دو کشور هیچ گونه اختلافی بر سر موضوع خاصی ندارند و روسیه آمادگی این را دارد که رویکرد موازنه بخشی خویش را نسبت به دیگر شریک های منطقه ای گسترش دهد و در همان حال روابط مثبتش را نسبت به همهٔ کشورها حفظ کند. روسیه از این راه تلاش می کند تا نقش بیشتری را برای خود در فرایند صلح با استفاده از کارت اسراییل افزایش دهد (Magen and Bagno-Moldvsky, 2011).

**۵. سوریه**

روابط روسیه و سوریه همچون زمان اتحاد شوروی با شور خاصی از سوی دو طرف ادامه دارد. بعد از ایران، سوریه اولویت دوم را برای این کشور در خاورمیانه دارد. سوریه هفتمین واردکنندهٔ سلاح از روسیه است. تجارت با این کشور به ۱/۳۲ میلیارد دلار می‌رسد. میزان صادرات دست افزارهای نظامی روسیه به ایران و سوریه بین سال های ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰ حدود ۱۰ درصد از کل صادرات این کشور در عرصهٔ بین‌الملل بوده است. این کشور نمی تواند از این بازار ارزشمند به‌نفع آمریکا و اسراییل صرف نظر کند. زیرا نه فقط سبب کاهش چشم گیر در تجارت خارجی روسیه در خاورمیانه بلکه به‌عنوان یک کل می شود. قراردادهایی که درحال حاضر بین سوریه و این کشور به مدت چهار سال بسته شده و هزینهٔ خرید سلاح سوریه از روسیه از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۳ حدود ۶۰۰ میلیون دلار می شود. در سال ۲۰۱۲ روسیه معادل ۱ میلیارد سلاح به سوریه فروخت (کرمی، ۱۳۹۱، ص.۱۰۴). گفت وگوها در ارتباط با مجموعه ای از طرح ها همچون واردات دو زیردریایی الکتریکی – دیزلی، نوسازی سیستم ناوهای ضد هواپیمای اس-۱۲۵، تحویل ۱۵ میگ -۲۹ و ۷۵ هواپیمای تجاری مدل ایاک-۳۰[1] در جریان است. افزون بر آن قرار است تا روسیه سامانه های ضد هوایی دوربرد، تانک های تی-۹۰ و انواع متفاوت کشتی های جنگی سطح دریا را به سوریه تحویل دهد. همچنین هنگام ارزیابی روابط روسیه و سوریه باید به اهمیت بندر ترتوس در دریای مدیترانه توجه داشته باشیم. زیرا این بندر تنها پایگاه نیروی دریایی روسیه در مدیترانه است که روسیه می تواند بر روی آن حساب باز کند (Gafari, pp.145-146).

1. IAK

علایق اقتصادی روسیه در سوریه از حوزهٔ نظامی فراتر می رود. روس ها حدود ۲۰ میلیارد دلار در سوریه سرمایه گذاری کرده اند. شرکت های نفتی و گازی روسیه در اکتشاف و تولید انرژی در این کشور حضور دارند. قرارداد تاتنفتس در سال ۲۰۰۳ بسته شد، اما اولین حفاری‌اش را در حوزهٔ کیشمای جنوبی در سال ۲۰۱۰ انجام داد. شرکت استروی ترانس گاز، یک خط لولهٔ گاز طبیعی و یک کارخانهٔ فراوری ساخته و دومین کارخانه را نزدیک راکا خواهد ساخت که ۱/۳ میلیارد متر مکعب گاز را فراوری خواهد کرد. گروه نفتی شمالی-شرقی مناقصه ای را پیروز شدند تا کارخانه فراوری نفت را نزدیک دیراسزور بسازد. سرانجام باید گفت که یکی از شعبه های گازپروم به نام گروسرز قصد شرکت در مناقصهٔ پالایش نفت را دارد. همچنین شرکت های روسی، در طرح های انرژی هسته‌ای در سوریه همچون طرحی که در سال ۲۰۱۰ توسط روس اتم مطرح شد تا اولین نیروگاه هسته ای سوریه را بسازد درگیرند.

شرکت های روسیه همچنین در دیگر حوزه های اقتصاد سوریه درگیرند. اورالمش در سال ۲۰۱۰ قراردادی را امضا کرد که از راه آن تجهیزات حفاری را برای شرکت نفت سوریه بسازد. در سپتامبر ۲۰۱۱، توپولف و آویستار –اس پی یادداشت تفاهمی را امضا کردند تا هواپیمای مسافربری تو- ۲۰۴ اس ام[1] و یک مرکز تعمیراتی را برای این هواپیماها در اختیار خطوط هوایی سوریه قرار دهند. گروه سینارا مجموعه هتلی را در لاتاکیا ساخته است. سیترونیکس با هدف ساختن شبکه وایرلس برای سوریه در سال ۲۰۰۸ قراردادی را با این کشور امضا کرد و سرانجام، شرکتی به نام فناوری دریانوردی روسی[2]، درحال پیاده سازی طرح هایی برای نصب تجهیزات دریانوردی گلوناس در پایگاه‌های دریایی سوریه است (Schmemann and Welt, 2012). علاقهٔ شدید روس ها به سوریه را با بیانی از ولادیمیر پوتین به پایان می بریم. او در سال ۲۰۰۵ در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی در مورد اهمیت سوریه برای این کشور اعلام کرد: «سوریه کشوری است که ما با آن روابط خاص و خیلی گرمی داریم» (Bourtman, 2).

### ۶. عراق

حملهٔ دوم ایالات متحده به عراق و سرنگونی رژیم بعثی صدام حسین به شکل کامل به حضور روسیه در این کشور پایان داد. در عرصهٔ اقتصادی عراق نیز مسکو متحمل خسارت های سنگینی شد. برای نمونه، ۴۰ میلیارد دلار از بدهی‌های عراق به روسیه به حالت تعلیق در آمد. در دورهٔ

---

1. Tu-204SM
2. Russkie Navigatsionnye Tekhnologii







بعد از اشغال، روسیه همواره همهٔ طرف‌های درگیر را به دستیابی به یک راه‌حل مسالمت‌آمیز فرا می‌خواند و اعلام کرد این کشور آماده است تا به عنوان میانجی برای تثبیت وضع عراق وارد این کشور شود؛ این درحالی است که رئیس جمهور عراق، جلال طالبانی، روسیه را متهم به اجرای سیاست غیردوستانه نسبت به این کشور برای مدتی طولانی کرد. او که بزرگ ترین مخالف روسیه در عراق بود، حمایت مسکو در زمان حکومت صدام حسین را به عنوان بزرگ‌ترین اشتباه این کشور دانست و معتقد بود که روس‌ها به‌صورت کورکورانه از صدام حمایت کرده‌اند (Ichael, 2002).

با وجود این همهٔ سوءتفاهم، روابط بین روسیه و عراق به مرور زمان بهبود یافت. برای نمونه، دیدار نوری مالکی از روسیه در آوریل ۲۰۰۹ گامی در جهت بهبود روابط با این کشور بود و روسیه با دعوت از او به مهم ترین هدفش در دورهٔ بعد از صدام حسین نزدیک شد. در همین دوره شرکت لوک اویل روسیه، حق به مرحلهٔ عمل آوری، بخش قرنه - ۲ غربی عراق با حدود ۱۲/۹ میلیارد را به دست آورد. از طرفی گازپروم دیگر غول انرژی روسیه، به همراه شرکت ترکیه ای تی. پی. ای او[1]، شرکت نفتی کرهٔ جنوبی به نام گاز کره و پتروناس مالزی مناقصهٔ مربوط به میدان نفتی بدرا در ۱۶۰ کیلومتری بغداد را برنده شدند (Staff, 2009). فراتر از این نیز، دولت مردان عراقی اعلام کردند که آمادگی خرید سلاح از روسیه را دارند، زیرا عراق درپی خرید فناوری جایگزین برای تسلیحات آمریکا در این کشور بود.

## ریشه‌های توجه بیشتر روسیه به غرب آسیا و شمال آفریقا

### ۱. ایفای نقش همانند یک قدرت بزرگ و موازنه‌بخش در مقابل آمریکا

روس ها به کشورشان به عنوان یک قدرت بزرگ می نگرند. نارضایتی از جایگاه کشورشان، مسکو را وادار کرد که درپی ایفای نقش یک قدرت بزرگ باشد تا به غرب بقبولانند که می توانند نقش برابری در عرصهٔ بین‌الملل ایفا کنند (کولایی، ۱۳۷۵، ص. ۲۳۱). زیرا روس‌ها اعتقاد دارند که در گذشته منافعشان تأمین نشده است؛ بنابراین حضور در مناطق مختلف در دستور کار قرار گرفت و بعد از نزدیک به یک دهه فراموشی خاورمیانه و شمال آفریقا تلاش کرد تا اعتبار گذشته اش به عنوان یک قدرت حیاتی در منطقه را بازیابد (Lo,2002,p.241). فرایند صلح خاورمیانه یکی از زمینه‌هایی است که مسکو از راه آن تلاش می کند تا ضروری و حیاتی‌بودن خود را به اثبات برساند.

---

1. TPAO

روس ها در ظاهر خود را همسو با آرمان فلسطینی ها نشان داده و می دهند. اگرچه اسراییل و ایالات متحدهٔ آمریکا، این کشور را به دلیل تلاش برای یافتن راه حلی برای مسئلهٔ فلسطین مورد سرزنش قرار می‌دهند (Nizameddin, 1999,p.131). سال‌ها روس‌ها با یاسر عرفات رابطهٔ نزدیکی داشتند (حتی پریماکوف عرفات را دوست خود می دانست) روس ها در مسکو میزبان گروه‌های فلسطینی همچون فتح و سازمان آزادی‌بخش فلسطین بودند، باوجود اینکه برخی از گروه های فلسطینی از سوی ایالات متحدهٔ آمریکا در زمرهٔ گروه های تروریستی قرار داده شده بودند، روس‌ها آن‌ها را به مسکو دعوت می کردند که همین امر نشان از تلاش آن‌ها برای ایفای نقشی بیشتر در امور غرب آسیا و شمال آفریقا دارد.

در معادلات جدید خاورمیانه نیز روسیه تلاش می کنند تا به ایفای نقش جدی بپردازد و سهم خود را از این تحولات بگیرد و نشان دهد که خارج از ارادهٔ روسیه معادله ای شکل نخواهد گرفت. برای نمونه به هنگام، تهاجم آمریکا و متحدانش به عراق در سال ۲۰۰۰ بود که روسیه تلاش می کرد تا از این امر جلوگیری کند؛ برای همین روس‌ها اعلام کردند که سرویس اطلاعاتی این کشور هیچ نشانه‌ای از وجود سلاح‌های شیمیایی در عراق پیدا نکرده است (Mankof, 2009, p.310). هنگامی که نتوانستند آمریکایی‌ها را از حمله بازدارند؛ تلاش کردند تا صدام حسین را قانع کنند که با آمریکا موافقت نامه‌ای صلح آمیز امضا کند. پریماکوف مدعی است که روسیه این کار را از راه نوشتن نامه‌ای خصوصی توسط پوتین به صدام حسین در سال ۲۰۰۳ انجام داده است (Primakov,2009, p.320). هنگامی که این تاکتیک نیز کارساز نبود روس ها با قطع نامهٔ شورای امنیت برای گرفتن تأیید این شورا برای حمله به عراق مخالفت کردند.

اعمال نفوذ در این منطقهٔ حیاتی از دو جهت در تقابل با حضور آمریکا است. نخست، همان گونه که واشنگتن بدون رعایت منافع روسیه وارد منطقهٔ پیرامونی آن شده و به حمایت از رژیم‌های ضد روسی همچون گرجستان می‌پردازد، روسیه نیز می کوشد تا با تقویت روابط خود با دولت هایی همچون ایران، سوریه و یا حماس در فلسطین، در برابر این نفوذ دست به‌نوعی موازنه‌بخشی بزند. از سویی روسیه با بهره گیری از فرصتی که به‌واسطهٔ افزایش احساسات ضد آمریکایی در منطقه به‌دلیل اقدام نظامی آن کشور علیه عراق ایجاد شده، در تلاش است تا با نزدیکی با دولت های عرب میانه رو مانند عربستان، قطر، مصر، اردن و امارات متحدهٔ عربی، تصویر بین‌المللی خود را نزد جوامع اسلامی بهبود بخشد.

اما باید توجه کرد که مهم ترین عامل محرک روسیه برای احیای جایگاه خویش، بحث کنترل منابع انرژی، به ویژه نفت و گاز در این منطقه است. هر کشوری که بتواند کنترل این منطقهٔ حیاتی را در دست بگیرد، می تواند کنترل قابل توجهی بر امور جهانی و تغییر موازنهٔ







قدرت در سطح جهانی داشته باشد. با توجه به وابستگی سایر قدرت های جهانی همچـون ژاپـن، چین، هند در شرق آسیا و آلمان، انگلیس و فرانسه در اروپا و خود آمریکا به انرژی این منطقه، کنترل و تسلط بر منابع نفتی و گازی سبب تسلط و نفوذ بر بقیه دنیا می‌شود.

این سخن از آن جهت است کـه در آینـدهٔ نزدیـک تنهـا از ذخـایر خلـیج‌فـارس حـدود ۶۵ درصد انرژی جهانی تأمین می شود. گفتهٔ ما هنگامی بیشتر خود را نشان می دهد کـه بـدانیم بنابر ارزیابی کمسیون اروپایی، تقاضای جهانی برای انرژی بین سـال‌هـای ۲۰۰۶ تـا ۲۰۳۰، ۴۵ درصد افزایش می یابد؛ به ویژه در مورد چین و هند تخمین ها حاکی از دو برابر شـدن تقاضـای این کشورها در همین دورهٔ زمانی است (Commission, 2011,p.3). کنتـرل منـابع انـرژی از سوی هر کشوری در بازار جهانی سبب تغییر موازنهٔ قوایی می‌شود کـه امـروز میـان کـشورها وجود دارد. روسیه می خواهد تا به جای ابزار نظامی از ابزار انرژی بـرای پیـشبرد و رقابـت بـا ایالات متحدهٔ آمریکا استفاده کند، روس ها خود را امپراتور انرژی دنیا می دانند؛ بنابراین درحال حاضر انرژی اولویت اصلی سیاسـی و اقتـصادی روسـیه در ایـن قـرن را تـشکیل داده اسـت (Bochkarev, 2006, pp.1-2) و غرب آسیا و شمال آفریقا محل خوبی برای تقابل روسـیه بـا آمریکا و تلاش برای احیای نقش خویش به عنوان یک ابرقدرت در عرصـهٔ جهـانی در آینـدهٔ نه‌چندان دور است. در این راستا است که با روی کار آمـدن پـوتین در دورهٔ دوم و رهـایی از مشکلات داخلی، تلاش کرد تا نفوذ روسیه در کشورهایی که در گذشته متحد این کشور بودند احیا شود و رابطهٔ خوبی با همهٔ کشورهای غرب آسیا و شمال آفریقا یعنی حکومت های مسلمان ضد آمریکا همچون حکومت سوریه و ایران، حکومت‌های طرفدار آمریکـا همچـون عربـستان سعودی، مصر و قطر و حتی حکومت‌هایی که آمریکا به‌شکل مستقیم در آن‌ها حضور دارد یعنی افغانستان و عراق برقرار کند تا از این راه نفوذ ایالات متحده را به چالش بکشد. باید گفت کـه گرایش های ضد آمریکایی در منطقه به دلایلی مانند حمایت این کشور از اسراییل و حملـه بـه عراق و جنگ بر علیه ترور رشد کرده است. همچنین با کشورهایی چون اسراییل، جنبش فـتح در فلسطین و اردن به‌عنوان کشورهایی که پوتین در سال ۲۰۱۱ از آن‌ها دیدار کرد روابط رو به بهبودی دارند (Katz, 2010).

### ۲. فروش تسلیحات

سابقهٔ فروش تسلیحات روسی به کشورهای منطقهٔ خاورمیانه و شـمال آفریقـا بـه دوران اتحـاد شوروی برمی گردد. در سراسر دوران جنگ سرد، مسکو یکی از تأمین کنندگان مهم سلاح برای سوریه، مصر، اردن، عراق، لیبی و یمن جنوبی بـود. از آن زمـان، فـروش تـسلیحات و تـأمین آن برای کشورهای این منطقه به یکی از دلایل حضور روسیه در منطقه تبدیل شده است ( weir,







2012). قدرت رقابت و قیمت به‌نسبت پایین برخی از تجهیزات و سلاح های روسی تضمین کنندهٔ فروش آن در بازارهای بین المللی در کنار تجهیزات غربی است (فوی، ۱۳۷۲، ص.۲۴). به همین دلیل است که از سال ۱۹۹۹ میزان فروش تسلیحات روسیه به جهان خارج دو برابر شد و از این زمان همان میزان باقی مانده است. روسیه درحال حاضر دومین صادرکنندهٔ تسلیحات در جهان است (حدود ۷۲ میلیارد دلار) که بعد از آمریکا با حدود ۹۵/۸ میلیارد دلار سالانه فروش قرار دارد.

ایالات متحدهٔ آمریکا در زمینهٔ صدور تسلیحات به خاورمیانه از روسیه برتر است (لطفیان، ۱۳۸۸، ص.۱۹۲). به‌گونه‌ای که ارزش صادرات (مطابق با ارزش دلار در سال ۲۱۰۲) تسلیحات روسی در مقابل تسلیحات آمریکایی تقریباً نصف است. برای نمونه، از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۱، ارزش کلی میزان صادرات تسلیحاتی آمریکا به این منطقه، حدود ۴/۶۰۹میلیارد دلار بوده که دو برابر ارزش کلی صادرات تسلیحاتی روسیه یعنی ۲/۷۶۳ میلیارد دلار است. تا سال ۲۰۱۰ روسیه بزرگ‌ترین صادرکنندهٔ تسلیحات در جهان بود؛ اما در یک سال ایالات متحدهٔ آمریکا از این کشور پیشی گرفت. صدور تسلیحات روسی به منطقه از سال ۲۰۰۰ به بعد حدود ۱۸/۸ درصد از فروش جهانی‌اش بوده است؛ اگرچه در پایان این سال به ۳۴/۱ درصد رسید. الجزایر بزرگ‌ترین واردکننده تسلیحات از روسیه است. عراق از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۶ به عنوان یکی از خریداران تسلیحات روسیه مطرح نبود. زیرا در این سال ها روسیه بنابر قطع‌نامه های شورای امنیت ملل متحد حق فروش تسلیحات به عراق را نداشت (Bowker, 2007,p.97).

روسیه موفق شده است تا میزان صادرات اسلحه به خاورمیانه و شمال آفریقا را از حدود ۱/۲۲۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰، به حدود ۳/۵۶۵میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ برساند. در سال ۲۰۰۰ روسیه تنها به پنج کشور الجزایر، ایران، یمن، امارات متحدهٔ عربی و سوریه اسلحه صادر می کرد؛ اما در سال ۲۰۱۰ این میزان به چهارده کشور رسید (۵ کشور در سال ۲۰۰۰ به علاوهٔ مصر، عراق، اردن، کویت، فلسطین، لیبی، سودان و ترکیه (http://www.sipri.org). اگر روسیه موفق شود که کیفیت سلاح‌هایش را بالا ببرد می‌تواند سلاح‌های بیشتری را به کشورهای ثروتمند خلیج فارس بفروشد و کشورهای حوزهٔ خلیج فارس را به واردکنندگان اصلی تسلیحات روسی تبدیل کند.

### ۳. تجارت با خاورمیانه و شمال آفریقا

روسیه با دو هدف بالابردن رفاه عمومی شهروندانش و کاستن از نقش اروپا در تجارت خارجی‌اش مجبور است که هم‌زمان با چند شریک اقتصادی ارتباط برقرار کند. زیرا بیشتر







صادرات روسیه به اتحادیهٔ اروپا است. این اتحادیه به همراه ایالات متحده آمریکا، ژاپن و کرهٔ جنوبی نیمی از صادرات این کشور را به خود اختصاص می‌دهند.

این درحالی است که حجم اندکی از صادرات روسیه به منطقهٔ خاورمیانه و شمال آفریقا یعنی ۶/۶۲ درصد است، ترکیه بزرگ‌ترین شریک تجاری روسیه در منطقه است که از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸ میزان صادرات این کشور به ترکیه حدود ۶ برابر شده و از ۴/۷۵ میلیارد دلار به ۲۷/۴۴ میلیارد دلار رسیده است. بعد از رکود اقتصادی سال ۲۰۰۸، تجارت ترکیه با روسیه معادل کل منطقهٔ خاورمیانه و شمال آفریقا بود (کرمی و نجفی، ۱۳۹۰، ص. ۶۵). برای نمونه در سال ۲۰۱۰، ۱۰ وارد کننده از روسیه بعد از ترکیه به ترتیب ایران (۳/۳۶ میلیارد دلار)، اسراییل (۱/۶۸ میلیارد دلار)، مصر (۱/۷۶ میلیارد دلار)، الجزایر (۱/۲۷ میلیارد دلار) و سوریه (۱/۱۰ میلیارد دلار) بودند (IMF, 2002, 2007). واردات روسیه از خاورمیانه و شمال آفریقا خیلی محدود است. برای نمونه، روسیه در سال ۲۰۱۰، ۲۷۳/۶ میلیارد دلار واردات داشت که سهم خاورمیانه و شمال آفریقا، ۷ میلیارد دلار یعنی حدود ۲/۵۶درصد از کل وارداتش بود (IMF, 2002). ترکیه در رتبهٔ اول صادرکنندگان به روسیه قرار دارد، دیگر صادرکنندگان منطقه به روسیه به ترتیب شامل اسراییل (۷۷۳ میلیون دلار)، ایران (۲۷۲ میلیون دلار) و مصر (۲۷۱ میلیون دلار) هستند (IMF, 2002).

از دیگر حوزه هایی که روسیه مایل است به آن وارد شود گاز طبیعی است. صادرات گاز طبیعی روسیه از ۱۳۱,۵ میلیارد متر مکعب در سال ۲۰۰۰ به ۲۲۳/۴ متر مکعب در سال ۲۰۱۰ رسید. قیمت نیز از ۱۱۰ دلار در هر ۱۰۰۰ متر مکعب در سال ۲۰۰۰ به حدود ۴۴۰ دلار در هر ۱۰۰۰ متر مکعب در سال ۲۰۱۰ رسید. بخشی از افزایش قیمت ناشی از افزودن ترکیه به جمع خریداران روسیه بود. بنابراین به غیر از ایران (که دومین ذخایر گاز طبیعی دنیا را در اختیار دارد)، دولت هایی مانند، ترکیه، اسراییل و سوریه، بازار خوبی برای انرژی صادراتی روسیه به ویژه گاز طبیعی این کشور هستند. بنابراین روسیه تلاش می کند تا این کشورها را نیز به خریداران گاز طبیعی خویش تبدیل کند (احمدیان و مرادی، ۱۳۹۳، ص.۲۲۴). در ارتباط با نفت نیز در گذشته شرکت های روسی، نفت عراق را خریداری کرده و دوباره در بازارهای جهانی به فروش می‌رساندند که البته سود فراوانی داشت. به‌تازگی شرکت‌های روسی برای مبادلهٔ انرژی با ایران، عربستان سعودی، سوریه، اردن، امارات متحدهٔ عربی و اسراییل قراردادهایی بسته‌اند.

روسیه در زمینهٔ اقتصادی از یک فرصت دیگر یعنی بازار رو به رشد صنعت هسته ای با تأکید بر ساخت نیروگاه‌های هسته‌ای برخوردار است. از آنجایی که روسیه از کشورهای پیشرو در زمینهٔ فناوری هسته‌ای است، به سفارش کشورهای منطقهٔ خاورمیانه و شمال آفریقا، تلاش هایی را برای راه‌اندازی فناوری هسته‌ای در تولید برق، شیرین‌کردن آب‌های شور و موارد

دیگر آغاز کرده است. ایران اولین کشوری بود که به شکل رسمی قراردادی به ارزش ۸۰۰ میلیون دلار برای تکمیل نیروگاه بوشهر با روسیه امضا کرد (لطفیان، ۱۳۸۱، ص. ۱۲). دیگر کشورهای منطقه نیز تلاش برای بهره‌مندی از فناوری هسته‌ای را آغاز کرده‌اند. بنابراین مشتریان مناسبی برای شرکت‌های هسته‌ای روسی به‌حساب می‌آیند. برای نمونه، پوتین در سفر آوریل ۲۰۰۷ به عربستان و امارات متحدهٔ عربی، پیشنهاد ساخت نیروگاه هسته ای را به آن ها داد. روس‌ها حتی امیدوارند که در مناقصه‌های مربوط به ساخت نیروگاه‌های هسته‌ای در مصر، موفقیت‌هایی را کسب کنند (Romanova, 2005,p.2).

### ۴. تروریسم و حضور دوبارهٔ روسیه در خاورمیانه و شمال آفریقا

حضور ۳۰ میلیون مسلمان در داخل روسیه و ۶۰ میلیون در خارج نزدیک و ترس از گسترش ناامنی از این منطقه (کرمی و نجفی، ۱۳۹۰، ص. ۱۰۴) یکی دیگر از دلایل توجه روسیه به خاورمیانه و شمال آفریقا است. بنابراین از جنگ دوم چچن در سال ۱۹۹۹ توجه دوباره و جدی‌تر روسیه به این منطقه احیا شد. به همین دلیل تلاش برای محدودکردن حمایت‌های ترکیه، اردن، عربستان سعودی، امارات و حتی یمن (حمایت سیاسی ـلفظی یا مادی) از جنگجویان چچنی یکی از عوامل مهم توجه روسیه به غرب آسیا و شمال آفریقا است (Bowker, 2007, p. 79). برای نمونه، بعد از رویداد تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله به مدرسهٔ بسلان در سال ۲۰۰۴ که منجر به کشته ۳۳۲ شهروند روسی شد، سفرهایی از سوی رئیس‌جمهور روسیه، ولادیمیر پوتین و وزیر امور خارجه این کشور سرگئی لاورف به غرب آسیا و شمال آفریقا با هدف به‌کارگرفتن فشار به کشورهای این منطقه و قطع حمایت از گروه‌های افراطی چچنی آغاز شد (Freedman, 2010, p.54). حمایت رسمی این دولت‌ها از شبکه‌های فعال چچنی مسئله نیست؛ بلکه برخی از این دولت‌ها به‌عمد به برخی از شبکه‌های داخلی خود، اجازهٔ حمایت و فعالیت را می دهند. برای نمونه، بر اساس برخی برآوردها، عربستان سعودی سالانه بیش از ۱۰۰ میلیون دلار به گروه‌های چچنی کمک می کند. ترکیه نیز از راه اتحادیهٔ قفقاز کمک‌های قابل‌توجهی در اختیار جدایی‌طلبان چچنی قرار می‌دهد (Hunter, Thomas and Melikishvili,2004,p.363).

افزون برآن، برخی گروه های اسلامی ترکیه در فدراسیون روسیه از ماخاچ قلعه تا اوفا، مساجدی را ساخته‌اند که بیانگر سیاست مذهبی ترکیه در این مناطق است. دولت ترکیه درحالی که از فعالیت گروه های اسلامی در درون کشور خویش جلوگیری می کند؛ اما از این‌گونه فعالیت‌ها در خارج از ترکیه حمایت می‌کند (Hunter, Thomas and Melikishvili, 2005,p. 635). عربستان سعودی به‌وسیلهٔ صندوق‌هایی که منابع مالی‌شان از راه زکات تأمین

می‌شود در فعال‌کردن گروه‌های جهادی چچن نقش مهمی دارد. هانتر در این‌باره می‌نویسد: «گروه‌های خصوصی و دولتی سعودی دائم به گروه‌های چچنی مشاوره می‌دهند، حتی دولت عربستان از راه کمک‌های بشردوستانه نقش قابل توجهی را در این مناطق ایفا می‌کند» (Hunter, Thomas and Melikishvili, 2005,p.384).

باوجود آنکه روس‌ها در کنترل جدایی‌طلبان چچن از راه قطع مسیر حمایت مالی و سیاسی از خاورمیانه و شمال آفریقا موفق بوده‌اند؛ اما مسکو همواره اعلام کرده است که تروریسم اسلامی تنها مشکل روسیه نیست. بنابراین این کشور مسئله چچن را با تروریسم بین المللی پیوند می‌زند. درواقع، یکی از مهم‌ترین دلایل حمایت روسیه از اسد ریشه در نگرانی عمیق این کشور از گسترش اسلام سلفی ـ وهابی به جمهوری‌های اتحاد شوروی در قفقاز و آسیای مرکزی و جمهوری‌های مسلمان‌نشین این کشور دارد. روسیه نیز مانند سوریه، توسط تروریست‌های سلفی، که از طرف غرب پشتیبانی می‌شوند، ثبات و امنیتش در خطر است. با هر قتل و کشتار در سوریه، ترس روسیه از سلفی‌ها فزونی می‌یابد. بعد از عملیات تروریستی وهابیون و سلفی‌ها در سوریه به‌صورت مشخص مواضع مقامات روسیه در مورد حامیان سلفی‌ها، به‌ویژه کشورهای عربی از جمله عربستان، تندتر می‌شود و به‌صورت مکرر تأکید می‌کنند که با افزایش خون‌ریزی‌ها رسیدن به توافق مشکل می‌شود. یکی از مهم‌ترین دلایل حمایت روسیه از سوریه نگرانی مسکو از روی کارآمدن یک دولت مبتنی بر عقاید سلفی ـ وهابی در سوریه است؛ زیرا در این صورت نه تنها روسیه منافعی را که درحال حاضر در سوریه دارد از دست خواهد داد، بلکه این دولت تهدیدی علیه امنیت و ثبات مناطق مسلمان‌نشین روسیه است.

### نتیجه

از زمان به‌دست‌گیری قدرت در روسیه توسط پوتین و به‌دلیل در پیش‌گرفتن رویکرد اوراسیاگرایی در سیاست خارجی، منطقهٔ خاورمیانه و شمال آفریقا در سیاست خارجی روسیه اهمیت دو چندانی پیدا کرده است. از این زمان روسیه تلاش کرده تا ضمن گسترش رابطه با کشورهایی همچون ایران، ترکیه و حتی اسراییل، گسترش رابطه با کشورهایی که درگذشته جزء حوزهٔ نفوذ اتحاد شوری بودند یعنی مصر، عراق، سوریه، یمن را نیز در دستور کار قرار دهد تا از این راه بتواند، جایگاه خویش به‌عنوان یک قدرت بزرگ را بازیابد. زیرا همان‌گونه که اشاره شد، کنترل این بخش راهبردی از جهان (با توجه به اینکه این منطقه نزدیک به ۶۴ درصد از انرژی فسیلی دنیا را در اختیار دارد) اول، سبب کنترل بقیهٔ جهان می‌شود، دوم، این کشور فکر می‌کند که توجه نداشتن به منطقهٔ خاورمیانه و شمال آفریقا می‌تواند سبب وقوع ناآرامی در مناطق مسلمان‌نشین جنوب این کشور مانند چچن با ۲۵میلیون مسلمان شوند. بنابراین







در تلاش است تا بهبود رابطه با کشورهای مهم این منطقه از حمایت‌های مستقیم و غیر مستقیم آن‌ها از جدایی‌طلبان چچن جلوگیری کند، سوم، این کشور خود را به‌عنوان یک قدرت بزرگ تصور می‌کند که باید در این منطقه و در منازعات و درگیری‌های به‌وقوع پیوسته در آن همچون منازعه اعراب- اسراییل نقش فعالی را ایفا کند و در آخر این کشور به‌عنوان دومین تولیدکننده و صادرکنندهٔ اسلحه در جهان باید به‌دنبال شریک‌های جدید و بازار فروش برای کالاهای تولیدی خود باشد. این درحالی است که کشورهای ثروتمند غرب آسیا و شمال آفریقا می‌توانند بازار خوبی برای کالاهای نظامی روسیه باشند.

## منابع

### الف) فارسی


۱. احمدیان، قدرت الله و حدیث مرادی (۱۳۹۳)، «معادله انرژی در اوراسیا و عمل‌گرایی روسی»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، صص. ۲۳۵-۲۱۹.

۲. عطایی، فرهاد و جهان شیر منصوری مقدم (۱۳۸۷)، «سیاست خارجی ایران در قبال ایالات متحد آمریکا از منظر نظریهٔ پیوستگی جیمز روزنا در سال های ۱۳۳۲- ۱۳۵۷»، **دانش سیاسی**، سال چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۷، شمارهٔ دوم، صص. ۱۵۶-۱۲۹.

۳. فوی، استیفن (۱۳۷۲)، «صادرات اسلحه روسیه پس از جنگ سرد»، ترجمهٔ الهه کولایی، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، پاییز ۱۳۷۲، دورهٔ دوم، شمارهٔ ۲، صص. ۴۵-۲۳.

۴. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۴)، «فضای جدید تعاملات روسی ــ خاورمیانه ای»، **دوماهنامهٔ ایراس**، اسفند ۱۳۸۴، شمارهٔ ۸، صص. ۱-۴.

۵. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۴)، «روسیه و طرح خاورمیانه بزرگ: بازیگر حاشیه‌ای عمل گرا»، **فصلنامهٔ مطالعات خاورمیانه**، سال دوازدهم، پاییز ۱۳۸۴، شمارهٔ ۳، صص. ۴۹-۶۶.

۶. کرمی، جهانگیر و زینب نجفی (۱۳۹۰)، «همکاری های روسیه و ترکیه: هدف ها، گستره و چشم‌اندازها، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، شمارهٔ ۹، صص. ۵۹-۷۸.

۷. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۹)، «روابط ایران و روسیه در سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۸: بسترها، عوامل و محدودیت ها»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال سوم، شمارهٔ ۶، بهار و تابستان ۱۳۸۹. صص. ۱۳۶-۱۱۱.

۸. کرمی، جهانگیر (۱۳۹۱)، «چرا روسیه سرسختانه از سوریه حمایت می کند»، **نشریهٔ جهانی دنیای تجارت**، اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۱، شمارهٔ ۳۳، ص. ۱۰۴.

۹. کرمی، جهانگیر (۱۳۹۲)، «جایگاه روسیه در ساختار نظام بین‌الملل»، **دوهفته‌نامهٔ تراز**، مهر ۱۳۹۲، شمارهٔ ۱۲، ص. ۱۵.

۱۰. کولایی، الهه (۱۳۸۱)، «توسعهٔ روابط فدراسیون روسیه و اسراییل»، **مجلهٔ دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی**، پاییز ۱۳۸۱، شماره ۵۷. صص. ۱۱-۵۶.

۱۱. کولایی، الهه، (۱۳۸۴)، «ایران و روسیه در دوران ریاست جمهوری خاتمی»، **مجلهٔ سیاست خارجی**، بهار ۱۳۸۴، شمارهٔ ۷۳، صص. ۱۵۲-۱۲۱.

۱۲. کولایی، الهه و علیرضا نوری (۱۳۸۹)، «عمل گرایی پوتین و تغییر در رویکردهای سیاست خارجی روسیه»، **فصلنامهٔ سیاست دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران**، تابستان ۱۳۸۹، دورهٔ ۴۰، شمارهٔ ۲، صص. ۲۲۸-۲۰۹.

۱۳. لطفیان، سعیده (۱۳۸۱)، «سیاست روسیه در قبال رژیم عدم گسترش سلاح های کشتارجمعی با تأکید بر ایران»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، تابستان ۱۳۸۱، شمارهٔ ۳۸، صص. ۳۸-۷.

۱۴. لطفیان، سعیده (۱۳۸۸)، «جنگ افزارهای کشتارجمعی و کنترل تسلیحات در خاورمیانه»، **فصلنامهٔ بین‌المللی روابط خارجی**، سال اول، بهار ۱۳۸۸، شمارهٔ اول، صص. ۲۲۶-۱۸۹.


### ب) انگلیسی


1. Al-Sakkaf, Nadia, (2013), Why Russia Should Be More Involved in Yemen: Published On 2, http://www.yementimes.com/en/1673/viewpoint/2303/Why-Russia-should-be-more-involved-inYemen.htm, (Accessed on: 21/11/2014).
2. Bagno-Moldavsky,Olena ,(2013), Russian Foreign Policy in the Middle East: No Change in the Offing, **Strategic Assessment**, Vol.15, No.4, pp.121-132.
3. Bochkarev, Danila, (2006), **Russian Energy Policy During President Putin's Tenure: Trends and Strategies**, Mosko: GMB Publishing Ltd.
4. Bowker, Mike, (2007), **Russia, America, and the Islamic World**, Burlington, VT: Ash gate.
5. **Daria, Chernyshova,** Putin: Russia will aid reconstruction of Yemen, at: http://thebricspost.com/putin-russia-will-aid-reconstruction-of-yemen, (Accessed on: 07/10/2014).
6. Deborah, Solomon, (2010), "Petraeus Rules Out Sending U.S. Troops to Yemen," Wall Street, "U.S. BacksYemen, Russia Arms it," UPI, January 11.







7. European Commission, (2011), Background on Energy in Europe, Information prepared for the European Council, http://ec.europa.eu/europe2020/pdf/energy_background_en.pdf, (Accessed on: 20/09/2014).
8. Freedman, Robert O. (1996), Russian Foreign Policy In the Middle East: The Kozyrev Legacy, http://libertyparkusafd.org/lp/Hale/monographs%5C Russian%20Foreign%20Policy%20in%20the%20Middle%20East%20-%20%20The%20Kozyrev%20 Legacy.htm, (Accessed on: 05/09/2014).
9. Freedman Robert O., (2001), "Russian Policy toward the Middle East under Yeltsin and Putin", http://www. jcpa.org/jl/vp461. htm, (Accessed on: 01/05/2014).
10. Freedman, Robert O., (2010), "Russia, Israel and the Arab-Israeli Conflict: The Putin Years," **Middle East Policy**, 17, No. 3, pp.20-35.
11. Forbes, Staff, (2009), Russia's Lukoil Big Winner at 2nd Iraq Oil Auction, http://www.forbes.com/2009/12/12/lukoil-iraq-oil-business-energy-west-qurna-auction.html, (Accessed on: 12/10/2014).
12. Fukuyama, Francis, (1980), **The Soviet Union and Iraq Since 1968**, Washington: Rand Corporation, www.rand.org/pubs/notes/2007/N1524.pdf. (Accessed on: 11/07/2104).
13. Galia, Golan, (1990), **Soviet Policies in the Middle East from World War II to Gorbachev**, Cambridge: Cambridge University Press.
14. Gafarli, Or khan, (2011), Russian Foreign Policy in Light of Changing Balances in the Middle East, Turkish Policy Quartrly, Vol. 10, No.4, pp.141-149.
15. Gali, Lili, (2008), "Russian PM to Open Party Branch in Israel, www.haaretz.com/.../russian-pm-putin-to-open-official-party-bra, (Accessed on: 07/11/2014).
16. Hudson, Valerie and Christopher S. Vore, (1995), "Foreign Policy Analysis Yesterday Today and Tomorrow", Mershon International Studies Review, Vol.39, No.2, pp.209-238.
17. Hunter, Siren with Jeffrey Thomas and Alexander Melikishvili, (2004), **Islam in Russia: the Politics of Identity and Security**, London: Routledge.
18. John C. Campbell, (2013), The Soviet Union and the United States in the Middle East, http://www.jstor.org/page/info/about/policies/terms.jsp. (Accessed on: 01/11/2014).
19. Katz, Mark, (1998), Post-Soviet Russian Foreign Policy Toward the Middle East, The Soviet and Post-Soviet Review, Vol. 23, No.2, pp.229-46, digilib.gmu.edu/dspace/.../Post-Soviet%20Russian%20Foreign%20Policy.pdf, (Accessed on: 06/06/2014).
20. Katz, Mark N., (2008), Comparing Putin's and Brezhnev's Policies toward the Middle East, http://digilib.gmu.edu/dspace/bitstream/1920/3014/1/







Comparing%20Putin%20Brezhnev%20Policies%20in%20ME.pdf, (Accessed on: 02/09/2014).

21. Katz, Mark, (2010), Moscow and Middle East, Repeat Performance, http://eng.globalaffairs.ru/number/Moscow-and-the-Middle-East-Repeat Performance-15690, (Accessed on: 06/09/2014).
22. Katz, Mark N., (2012), "Russia and the Arab Spring, Middle East Institute, http://www.mei.edu/content/russia-and-arab-spring, (Accessed on: 12/07/2014).
23. Katz, Mark.a, (1988), Soviet Policy in Middle East, Current History, digilib.gmu.edu/dspace/.../Post-Soviet%20Russian%20Foreign%20Policy.pdf, (Accessed on: 07/06/2014).
24. Iily, Bourtman, (2012), "Putin And Russia's Middle Eastern Policy, www.youtube.com/watch?v=DUa_Ua3xIEg, (Accessed on: 21/09/2104).
25. Lo, Bobo, (2002), **Russian Foreign Policy in the Post-Soviet Era: Reality, Illusion and Mythmaking:** New York: Palgrave Macmillan Ltd.
26. Mankoff, Jeffrey, (2009), **Russian Foreign Policy: The Return of Great Power Politics, Lanham**, Md: Rowman & Littlefield.
27. Nizameddin, Talal, (1999), **Russia and the Middle East: Towards a New Foreign Policy**, New York: St. Martin's Press, Vol.7, No.4, pp.37-45.
28. OPEC, Annual Statistical Bulletin, (2013), http://www.opec.org/opec_web/en/publications/202.htm, (Accessed on: 12/12/2014).
29. Riannovosti, (2011), Lavrov Hosted the Palestinian Delegation in Moscow, http://en.rian.ru/world/20110523/164169127.html, (Accessed on: 6/8/2014).
30. Romanova, Luidima, (2005), Security Putin Offers the Middle East Peace and Weapons, Gazeta, April 27, pp.15-16.
31. Rubin, Michael, (2002), "Russia-Iraq Trade Booming", **RFE/EL Report**, Vol. 5, No. 9, p.12.
32. Russia Gifts Lebanon, (2010), http://www.strategypage.com/htmw/htproc/articles/20101125.aspx, (Accessed on: 06/10/2014).
33. Schmemann, Alexander and Cory Welt, (2012), Dividing Lines in Russian Politics and Foreign Policy, PONARS Eurasia, www.ponarseurasia.org/.../dividing-lines-russian-politics-and-foreign-policy, (Accessed on: 02/11/2014).
34. The SIPRI Arms Transfers database, (2013), http://www.sipri.org/databases/armstransfers, (Accessed on: 12/09/2014).
35. Thomas W. Donovan, (2010), "Iraq's Upstream Oil and Gas Industry: a Post-Election Analysis**." Middle East Policy,** Vol.17, No. 2, pp. 24-30.
36. Weir, Fred, (2012), "Why Russia is willing to Sell Arms to Syria, http://www.csmonitor.com/World/Europe/2012/0119/Why-Russia-is-willing-to-sell-arms-to-Syria, (Accessed on: 12/01/2014).







37. Yevgeny, Primakov, (2009), **Russia and the Arabs: Behind the Scenes in the Middle East from the Cold War to the Present:** Translated by Paul Gould. New York: Basic Books.
38. Zvi, Magen and Olena, Bagno-Moldavsky, (2011), New Directions in Russia's Foreign Policy: Implications for the Middle East, **Strategic Assessment**, Vol. 13, No.4, pp.73-84.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ٦، شماره ٢، پاییز و زمستان ١٣٩٢، صص ٢٠-١

# داشناکسیون و تسلط بر حیات سیاسی ارامنه(١٨٩٠-١٩١٨)

**سید هاشم آقاجری***

استادیار تاریخ دانشگاه تربیت مدرس

**سید علی مزینانی**

دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تربیت مدرس

(تاریخ دریافت: ١٣٩٢/٧/١٦- تاریخ تصویب:١٣٩٢/٩/٢٥)

**چکیده**

حزب داشناکسیون در سال ١٨٩٠ درحالی تأسیس شد که سومین حزب سیاسی ارامنه به حساب می‌آمد، اما در ١٩١٨، سال تأسیس جمهوری مستقل ارمنستان، در جایگاهی قرار داشت که حیات و ممات ارامنه قفقاز را تدبیر می‌کرد. چنین جایگاهی که در فردای تشکیل ارمنستان مستقل به مانعی جدی برای ایجاد تعامل بین احزاب سیاسی ارمنستان و تشریک مساعی برای آینده آن کشور تبدیل شد. این نوشتار درپی آن است که با تکیه بر نظریه سیاسی روبرت میخلز به تبیین چگونگی واقع شدن چنان عظمت و انسجامی برای داشناکسیون بپردازد. توسل به نظریه احزاب سیاسی روشن می‌کند که تحقق رهبری در سازمان، گرایش‌های خودکامانه رهبران، و تأثیر روانشناختی قدرت برشخصیت رهبران، داشناکسیون را از یک جمعیت مبارزاتی باز به یک سازمان الیگارشیک منسجم تبدیل کرد. همین ساختار الیگارشیک عامل اصلی برتری داشناکسیون بر دیگر احزاب سیاسی ارمنستان قرار گرفت و موجب تسلط آن بر حیات سیاسی ارامنه شد.

**کلید واژه‌ها**

ارمنستان، داشناکسیون، الیگارشی، سازمان، میخلز.

---

*Email:  aghajeri@modares.ac.ir







## چارچوب نظری

روبرت میخلز[1] بر آن است که احزاب در تحول داخلی خود از رفتاری مردم سالارانه به سمت رفتار الیگارشیک حرکت می‌کنند. «طبیعت افراد بشر، ماهیت مبارزه سیاسی، ماهیت سازمان»(میخلز،۱۳٦۸،ص.۱۵) از نظر این نظریه پرداز عواملی هستند که این عزیمت را حتمی و مقاومت ناپذیر می‌کند. از میان فصل‌های شش گانه کتاب احزاب سیاسی میخلز، فصل‌های یک تا سه، یعنی «رهبری در سازمان‌ها»، «گرایش‌های خودکامانه رهبران»، «اعمال قدرت و اثر روانشناختی آن بر رهبران» قابل تعمیم‌ترین قوانین رفتار سیاسی هستند که این جامعه شناس آلمانی آنها را شناسایی کرده است. عنوان‌ها به‌وضوح بیان می‌کنند که میخلز برای تبیین فرایند الیگارشیک شدن احزاب، به دور از زمان و موقعیت جغرافیایی آنها، سه جنبه بوروکراسی، هنجارها و روانشناسی را بر دیگر جنبه‌ها اولویت می‌دهد. ترتیب گفتارهای این نوشتار نیز در تطابق با این تقسیم بندی است.

### رهبری در سازمان‌ها

#### الف) علت‌های فنی و اداری

در ابتدای دهه ۱۸۸۰ گروهی از کارگران ارمنی اهل آسیای صغیر وارد قفقاز شدند، درحالی که متأثر از آرزوی نبرد ملی علیه ترک‌ها و تضمین آزادی ارمنستان عثمانی بودند. حرکت سرگشته و آرزومند این کارگران اگر در سال ۱۸۸٤ کریستاپور میکاییلیان[2]، عضو پیشین جنبش نارودنیا ولیا[3](Lieven, 2006, p.365) را به‌عنوان رهبر خود در نمی‌یافت، بی‌تردید در هیچ‌جا اثری از خود به‌جا نمی‌گذاشت(Nalbandian, 1967, p.139). در سال ۱۸۸۷، با پیوستن استپان

1.Robert Michels

2. Christapor Mikaelian

۳ . نارودنیا ولیا (Narodnia Voliya) گروهی انقلابی در روسیه دوره تزار الکساندر دوم بود. اینان مهم‌ترین ابزار خود برای دست یابی به امتیازهایی چون آزادی بیان، قانون اساسی و خود مختاری منطقه‌ای را ترور قرار داده بودند. اراده خلق در بزرگترین عملیات تروریستی خود کالسکه تزار الکساندر دوم را با بمب نابود ساخت و تزار را به قتل رساند. پیامد این اقدام آنها شکل گیری اختناق شدید در روسیه توسط تزار جدید یعنی الکساندر سوم بود.

زوریان[1]، اولین تلاش این گروه مبارز برای تأسیس روزنامه‌ای اختصاصی صورت گرفت(Nalbandian, 1967, p.145). تلاشی که به‌خودی خود، نشانگر جدیت جمعیت مبارز برای کسب انسجام بیشتر بود. طرح انتشار روزنامه به‌جایی نرسید و حزب متوجه شد که برای پرهیز از تکرار چنین رویدادهایی باید برای ضعف منابع مالی و کم مایگی ایدئولوژیک خود به‌سرعت چاره‌ای بیندیشد. نیاز به سازمان امری اساسی و ناگزیر بود(میخلز،۱۳٦۸، ص.۸۸). فعالیت‌های جمعیت مبارز در زمستان ۱۸۸۹ باز هم انسجام بیشتری یافت و نام مجمع ارمنستان جوان را به‌خود گرفت که برای عموم به ایژنویه نومرا[2]، پانسیون جنوبی، شهرت یافت (نامی برآمده از محل جلسات گروه)(Nalbandian, 1967, pp.145-146).

مجمع ارمنستان جوان، حیاتی کوتاه داشت و در تابستان ۱۸۹۰ تأسیس فدراسیون انقلابی ارمنی (داشناکسیون[3]) به‌جای آن اعلام شد. اولین بیانیه حزب تنها فراخوانی عمومی بود که همه نیروهای مشتاق ارمنی را برای مبارزه در راه آزاد سازی ارمنستان ترکیه به مشارکت می‌خواند،[4] (K.S.Papazian, 1934, p.49) اما ناممکن بودن رهبری حزبی با تکیه بر توده‌ها و همچنین ضرورت داشتن سرعت و چالاکی بالا در کار حزبی(میخلز، ۱۳٦۸، ص.۱۱۳)، خیلی زود داشناک‌ها را به این فکر انداخت که اعلامیه تابستان ۱۸۹۰ کمبودهایی جدی دارد.

روش فراخوان عمومی کمبودها و نارسایی‌های خود را وقتی به بهترین شکل ممکن به نمایش گذاشت که در مه ۱۸۹۱ اتحادی که میان داشناکسیون و هنچاک،[5] به‌عنوان دو نیروی رزمنده ارمنی متعارض با امپراتوری عثمانی، از هم فروپاشید. (www.Hunchak.au.org,3/9/2012) هر دو حزب، داشناکسیون و هنچاک، به هسته‌های مرکزی خود سر و سامان داده بودند و به

---

1. Stepan Zorian
2.Iuzhnye Nomera
3.Dashnaksiun

٤ . میراث این اعلامیه ترکیب یافتن داشناکسیون از طیف‌های بسیار متنوع و گاهی متضاد از مردم بود.

٥ . حزب هنچاک در ۱۸۸۷ به ابتکار آوتیس نظربگیان و مریم واردانیان و با مشارکت گئورگ قریب جانیان، روبرت خان آزات، کریستاپور اوهانیان، گابریل کافیان و مانوئل مانوئلیان شکل گرفت. حزب، دفتر مرکزی خود را در ژنو قرار داد و هدف اصلی‌اش را نیز رهایی ارامنه عثمانی از سلطه حکومت سلطان و تشکیل کشور مستقل ارمنی اعلام کرد. هنچاک‌ها سوسیالیست‌هایی افراطی بودند. ن.ک: گیو آقاسی و الکساندر پادگرامیان، تاریخ سیاسی و اجتماعی ارامنه: تهران، سازمان پاد، ۱۳۵۳.

www.Hunchak.au.org/aboutus/historical turabian.html Accessed March 9,2012







این واسطه اتکا بر توده‌های پر نوسان برای آنها دیگر مسیر نبود، به‌عبارت بهتر روزهای اداره خودمانی و دوستانه حزب به سر آمده و صدای قاعده هرم دیگر به گوش رأس نشینان نمی‌رسید(میخلز، ١٣٦٨، صص.٩٧-٩٨). وقتی گسترش کمی و کیفی حزب از حد خاصی بگذرد، حضور گروه‌های رهبری کننده ناگزیر است، گروه‌هایی که معمولاً حضورشان با عنوان «رهبری کارشناسانه» توجیه می‌شود(میخلز، ١٣٦٨، ص.٩٩). داشناکسیون زمانی که رابطه خود را با هنچاک‌ها قطع کرد دیگر تحت سرپرستی میکاییلیان و زاواریان عمل نمی‌کرد، بلکه چهره غیر سوسیالیستی چون نظربگیان[1] بر دفتر مرکزی آن در تفلیس تکیه زده بود (Nalbandian, 1967, p.163). جدای اصل رهبری کارشناسانه، تبیین نعلبندیان[2] در مورد علت فروپاشی یعنی وجود داشتن «حسادت‌های حقیر و دشمنی‌های شخصی» (Nalbandian, 1967, p.172) نیز بی اختیار فرد را به سراغ حلقه‌های رهبری می‌برد.

در ١٨٩٢ داشناکسیون دست به اقدامی برد که انتظار آن می‌رفت. حزب اولین مرام‌نامه مفصل خود را، با تصریح هدف‌های و ابزار، منتشر ساخت تا برنامه‌ها و فعالیت‌های هواداران خود را از آشفتگی و سردرگمی خارج کند(Nalbandian,1967, pp.167-168) . از آنجا که هم ابزارها وهم هدف‌های حزب بسیار شورانگیز و انفجاری بود، یک نیاز اساسی ،که پیشتر هم حس شده بود، این‌بار با برجستگی بیشتری خودنمایی می‌کرد، محدود کردن حلقه تصمیم سازان. یک حزب سیاسی که دچار کثرت تصمیم‌گیران است، دستگاهی است که با دشواری و سنگینی حرکت می‌کند که اقناع به هر یک از اعضای آن برای تصمیم سازی، می‌تواند نتایج ویرانگر درپی داشته باشد. زیرا در برخی موارد ضرورت‌ها تصمیم گیری در ساعت و لحظه را ایجاب می کند(میخلز، ١٣٦٨، ص.١١٤).

از دگر سو داشناکسیون، به‌واسطه سوسیالیسم خود، نمی‌توانست تحت تأثیر بزرگان سوسیالیسم اروپایی، چون فردیناند لاسال[3]، نباشند افرادی که اقدام برق آسا و ستیزه جویانه حزبی را شعار خویش ساخته بودند. آینده نشان داد که داشناک‌ها ابزارهای مرام‌نامه خود را خیلی بهتر از هدف‌ها برآورده ساختند.

---

1. Nazarbegian
2. Nalbandian
3. Ferdinand Lassalle







مرام‌نامه ۱۸۹۲ حزب را تحت سیطره افکار و روش‌های نظامی ماهانه‌ای قرار داد، که با تأثیرپذیری از اخلاق سوسیالیسم روسی، اقدام به تشکیل دسته‌های خومباپت(پرینچیک، ۱۳۹۰، ص.۶۰)[۱] کرد. لاسال گفته بود که اعضای حزب باید در دست آن همانند پتک عمل کنند، خومباپت‌ها نقش پتک را در معنای واقعی، و نه مجازی آن برای داشناکسیون ایفا می‌کردند.

### ب) عوامل روانی رهبری

حلقه‌های رهبری درون حزب پس از مدتی باقی ماندن در مقام نمایندگی خود دچار این توهم می‌شوند که حق تصدی مقام نمایندگی از آن آنان است و کسی نمی‌تواند آنها را در آن مورد تحت بازخواست قرار دهد(میخلز، ۱۳۶۸، ص.۱۱۸) این حق تصدی تا حد زیادی ناشی از انفعال توده‌ها است. حتی در یک مردم سالاری ریشه‌دار هم عموم مردم از نظر سیاسی تحرک چندانی از خود بروز نمی‌دهند و اگر واداشته یا تشویق نشوند حتی به نفی یا انتخاب هم دست نمی‌زنند(میخلز، ۱۳۶۸، ص.۱۲۲). این عمل کند توده‌ها، راه را هر چه بیشتر برای تشکیل گروه‌های درونی باز می‌کند، یعنی همان سیاست مداران و سیاست بازانی که کار سیاست حرفه آنها است. گرفتن همه تصمیم‌ها از سوی آنها از یک طرف احساس تصدی به آنان می‌دهد و از طرف دیگر برای توده تنها یک مشارکت پلکانی در زندگی سیاسی باقی می‌گذارد. در بیشتر موارد تعداد اعضای کمیته مرکزی حتی به دوازده یا سیزده نفر هم نمی‌رسد(میخلز، ۱۳۶۸، ص.۱۲۹)

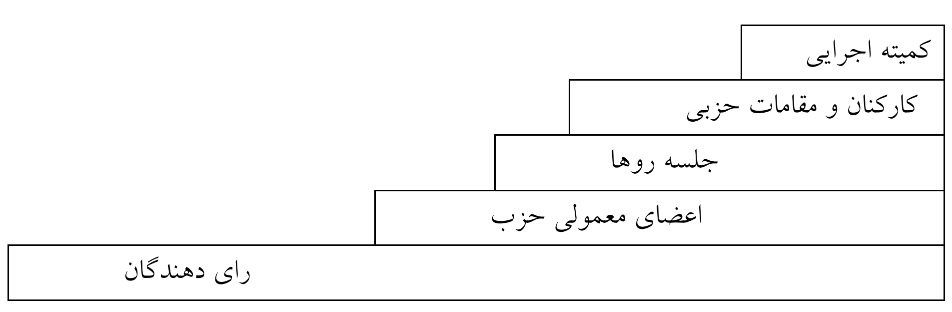
---

۱ . خومباپت‌ها در واقع دهایی از راهزنان مسلح بودند که داشناکسیون به معنی دقیق کلمه آنها را خلق نکرد. زیرا این دسته‌ها قبل از داشناکسیون وجود داشتند و ضمن پرسه زدن در سراسر ارمنستان قفقاز به خیال خود حامی ارامنه ضعیف در مقابل زورگویان روس بودند. داشناکسیون در واقع برای آنها مشروعیت سیاسی فراهم آورد و با جذب آنان از آن پس مقام مبارزان راه آزادی ارمنستان را به این گروه‌ها داد. نقش جدید خومباپت‌ها سبب نمی‌شد که آنها از ماهیت غارتگر خود دست بشویند و کاملاً تحت فرمان حزب باشند. برای یک توصیف از خود فدایی پنداری خومباپت‌ها و در مقابل غارتگر دانستن آنها از سوی مردم.










شکل ١. مشارکت پلکانی.(میخلز، ١٣٦٨: ١٢٨)

این روایت کوتاه از زندگی حزبی به‌خوبی با مسیر رشد داشناکسیون هم‌خوانی دارد. داشناکسیون خود را آگاه بر خواسته‌های حقیقی توده ارمنی می‌خواند (Veratsian, 1943, p.19 & Hovannisian, 1996, p.261) و استقبال گرم توده‌ها را نیز مهر تأییدی بر ادعای خود از محل همین حق تصدی مقام نمایندگی بود که داشناکسیون همیشه با برنامه و طرح عمل می‌کرد. در جایی که هنچاک‌های تبریز دست به گریبان انفعال بودند، انفعالی ناشی از نبود «آرمان‌های میهنی و یا تغییرطلبانه نزد ارامنه ایرانی»(Chaqueri, 1988, p.80)، داشناک‌ها در استانبول دست به گروگان‌گیری در شعبه مرکزی بانک عثمانی بردند(پاسدرماجیان، ١٣٧٧، ص.٤٤٦) در سال ١٩٠٣ بر ضد توقیف اموال کلیسای از سوی دولت روسیه جنبشی عظیم راه انداختند(Hovannisian, 1969, p.18)، حتی عجیب نبود که حزب خود را احیاگر روح رزمجویی ارامنه در طول نبردهای ١٩٠٥ تاتارها (امروزه آذری‌ها) با ارمنی‌ها، که تقریباً جنگی تمام عیار بود، می‌دانست. از این‌رو «پس از شمارش کشته ها و برآورد خسارات مادی رهبران ارمنی چندان هم ناراضی به نظر نمی رسیدند.[از نظر آنان] هوشیاری ملی یک گام دیگر به پیش برداشته بود»(Hovannisian, 1969, p.21) .

توده همیشه در زمان شرکت در امر سیاسی افزون بر ذوب شدن در یک آرمان سیاسی، هم زمان علاقمند است «در برابر افرادی که از نظر آنان چنین ایده آل‌هایی را مجسم می‌کنند به خاک بیفتد»(میخلز، ١٣٦٨، ص.١٤٤). چندان تفاوتی ندارد که آن شخصیت اسطوره، رهبری ملی باشد یا حزبی. وی به هر حال محل رضایت توده‌ها از نظر روانی خواهد بود. ژنرال آندرانیک و کریستاپور میکاییلیان شخصیت‌هایی بودند که می‌توانستند مانند اسطوره‌های







اختصاصی داشناکسیون عمل کنند. آندرانیک و همکارانش به‌واسطه فعالیت‌های چریکی‌شان در خاک عثمانی، علیه آن دولت، کریستاپور میکاییلیان به‌دلیل سلطان عبدالحمید (Hovannisian, 1969, p.28). نتیجه این فداکاری‌ها خود را در انسجام پیش از پیش توده پشت سر حزب داشناکسیون نشان می‌داد. هم‌زمان دیگر احزاب ارمنی چنین شهدا و اسطوره‌هایی نداشتند.

نکته آخر اینکه جذب پایدار و همه جانبه توده‌ها، بدون رهبران توده پسند امری بعید است. معیار توده‌ها برای امتیاز دهی به رهبران چندان پیچیده نیست، آنها بیشتر رهبران را بر اساس قدرت سخنرانی آنها رده بندی می‌کنند. مردم به نابغه‌ای که نمی‌تواند به صراحت و روشنی صحبت کند اقبالی نشان نخواهند داد، درحالی که در مورد یک سیاست باز سخنور اینگونه نیست. توده می‌خواهد در تصویر ناطق بزرگ، تجسم خود را ببیند. آنهم خویشتنی که بر همه هجوم می‌برد و حریف را مجبور به ترک میدان می‌کند. در واقع در پایان یک نشست پر جوش و خروش مخاطب تنها برای تجسم قدرت‌مندانه خواسته‌های خویش سخنران را تشویق می‌کند(میخلز، ۱۳٦۸، صص.۱٤۷–۱٤۵). کاتولیکوس خریمیان هایریک[1] با اینکه عضو سلسله مراتب کلیسایی بود توان سخنوری خود را بیشتر در اختیار داشناکسیون قرار می‌داد. در وجود وی تمام ویژگی‌های صلاحیت بخش برای رهبری توده‌ها گرد آمده بود. دوره رهبری او بر کلیسای ارمنستان به درخشان‌ترین دوره همکاری کلیسا و داشناک‌ها تبدیل شد.

### ج) عوامل فکری رهبری

به مسئله تشکیل «گروه‌های درونی» و بردن حزب به‌سوی اولیگارشی از سوی آنان پیشتر اشاره شد. این نکته هم بیان شد که این گروه‌ها مدعی رهبری کارشناسانه هستند. اما نباید این مسئله را نادیده گرفت که شکل گیری این گروه‌ها اتفاقی نیست. افرادی که به گروه درونی راه می‌یابند و جزو جماعت روشنفکران حزبی قرار می‌گیرند، صفت‌های فکری دارند که در توده‌ها نمی‌توان یافت(میخلز،۱۳٦۸، ص.۱٦٤). این گروه صاحب برتری فکری یا دست‌کم اشتغال فکری، بیشتر مسایل درونی حزبی را پیچیده می‌کند و دست به تفسیر به رأی می‌برند. داشناکسیون نمونه برجسته‌ای است از طرح مسایل فکری و طراحی راهبردها در «گروه‌های

1. Khrimian Hayrik







درونی» و حل آنها در همان جا. گنجاندن مارکسیسم در اعلامیه‌های حزبی سال ۱۸۹٤ توسط استپان (رستم) زوریان جزو اولین نمونه‌ها بود(Karinian, 2007, p.56). از میخاییل واراندیان[۱] تک صدایی هم می‌شنویم. او چنان کیمیاگری که در افکار خود غرق شده، با اشاره به گستردگی بورژوایی میان ارامنه قفقاز، کمون‌های پنج گانه مارکس را شاهد می‌گیرد تا اثبات کند ارامنه قفقاز به‌صورت ناگهان به داروینیسم اجتماعی هربرت اسپنسر و گومپلویچ روس روی می‌آورد و ریشه‌های نژادی را علت اصلی می‌گیرد. اگر این باور به شکل مبهمی در میان ارامنه وجود داشت واراندیان به آن جهتی نوین داد و به‌صورت طبیعی این ترکیبات و اکتشافات او را پیشوای فکری ساخت.(Karinian, 2007, p.58)

**گرایش‌های خود کامانه رهبری**

در بین سال‌های ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ داشناکسیون خود را در بده و بستان‌ها و قرار دادهای سیاسی متعددی درگیر ساخت، تا حدی که همین ترافیک کاری را می‌توان یکی از عوامل ثبات و یکپارچگی حزب دانست(در همین زمان هنچاک‌ها گرفتار انشعاب شدند). کسی نمی‌تواند منکر شود که این طرح‌های پهن پیکر و گسترده وجود یک رهبری متمرکز و مقتدر را ناگزیر می‌کرد. مداخله روسیه درگیری‌های سال‌های ۱۹۰۳ و ۱۹۰۵ میان ارامنه و آذری‌ها در باکو، داشناکسیون را به‌شدت از برخورد یک سویه روس‌ها منزجر ساخت. از پی این نارضایتی، چرخش بزرگی در جهت گیری سیاسی حزب رخ داد و همکاری با عناصر اتحاد و ترقی در دستور کار حزب قرار گرفت. پایه‌های این همکاری در ۱۹۰۲ ریخته شده بود، در ۱۹۰۷ تحکیم شد(Hovannisian, 1969, p.29) و سرانجام در ۱۹۰۸ به قرارداد رسمی داشناکسیون و اتحاد و ترقی انجامید(Papazian, 1934, pp.29-31).

همکاری با ترک‌ها سرانجامی نداشت و از پی بد عهدی‌های ترکان جوان و تمایل روسیه به جلب همکاری ارامنه در آستانه جنگ اول جهانی، مواضع داشناکسیون بار دیگر تغییر کرد. شورای ملی ارامنه قفقاز، که در سال ۱۹۱۲ با حضور حضور اسقف مسروپ، الکساندر خاتیسیان[۲] ، دکتر زاواریف[۱]، سامسون آراتیونف[۲]، درو کانایان[۳] و ژنرال آندارنیک[٤] شکل گرفته

---

2. Mikayel Varandian
1. Alexander Khatisian







بود(Lalaian, 2007, p.38)، در دیدار با ورنتسف- داشکوف[۵]، فرماندار کل قفقاز، اشتیاق ارامنه را برای نبرد در راه امپراتوری روسیه بیان کرد. داشناکسیون ریشه‌های عمیقی داشت و از این ریشه‌ها، حسی از پایبندی به سنت و نیاز غریزی به ثبات(میخلز، ۱۳٦۸، ص.۱۸۲) بر می‌آمد، امکان چرخش‌های شدید در سیاست‌های حزبی و حفظ پیوستگی حزب از همین واقعیت ناشی می‌شد. به‌عبارت روشن‌تر ما در دستگاه‌های سلطنتی شیوه‌ها و سننی می‌بینیم که اجازه می‌دهد سلطنت همیشه سلطنت باشد، در حزب هم همان ریشه‌ها کمک می‌کرد حزب همیشه حزب بماند(میخلز،۱۳٦۸، ص.۱۸۵) گویی باوجود تغییر وسایل، شیوه‌ها و راهبردها همیشه یک ساختار تغییر ناپذیر در پس پشت همه چیز وجود دارد. وقتی رستم زوریان، از رهبران بنیانگذار حزب، پس انقلاب فوریه روسیه در جمعی فریاد برآورد که «شما نمی‌فهمید چه روی داده؛ انقلاب آن هم درست وسط جنگ این یعنی نابودی مردم ارمنی» (Hovannisian, 1969, p.70) در واقع افسوس برنامه‌های گسترده داشناکسیون را می‌خورد که انقلاب امکان تحقق آنها را به باد می‌داد.

تثبیت رهبری از محل دیگری نیز ناشی می‌شود و آن شایسته پنداشتن رهبران از سوی توده‌ها است. به‌صورت طبیعی کهنه کاران و مبارزان رویین تن نسبت به دیگران، شانس بیشتری دارند. عجیب نبود که هواداران داشناک به رزمجویان افسانه‌ای مانند درو(Walker,1980, p.388) و آندرانیک اعتماد داشته باشند و اوهانجانیان، که در محاکمه‌های تزاری ۱۹۱۲ با وجود دفاع شجاعانه از خود به حبس تأدیبی محکوم شد(پاسدرماجیان، ۱۳۷۷، ص.٤٦٤) را شایسته حفظ جایگاه‌هایی بدانند که در حزب به آنها دست یافته‌اند.

وجود فشارهای دولتی و پلیسی علیه حزب نیز از دو جهت داشناکسیون را بهره‌مند می‌ساخت، از یک‌سو موجب جلب همدلی توده‌ها می‌شد، از سوی دیگر اقناع ساده‌تر آنان در مورد هدف‌های کلان حزب را ممکن می‌ساخت. داشناکسیون و اعضای آن همیشه تحت نظارت و تعقیب نیروهای امنیتی تزار و سلطان قرار داشتند. در بالا به محاکمه‌های ۱۹۱۲ اشاره شد. حتی

---

2.Zavariev
3.Samson Aratiunev
4.Dro Kanayan
5. Andranik Ozanian
1.Vorontsov-Dashkov







در دوما هم ضرورت مقابله با فعالیت‌های داشناکسیون نمایندگان محافظه کار را به چالش کشیده بود: «در هر صورت ضروری است که این اجتماع نیرومند را از بین ببریم، اجتماعی که هم‌زمان در سه جبهه می‌جنگد و نهضت‌های انقلابی را در سه جبهه [قفقاز، مشروطه ایران، اتحاد و ترقی عثمانی] تقویت می‌کند»[۱] (پاسدرماجیان،۱۳۷۷، ص.٤٤٩).

در داخل هر حزبی کسب و توزیع منابع مادی تأثیری تعیین کننده بر تمرکز قدرت و ایجاد حلقه‌های مرکزی رهبری به‌جا می‌گذارد. اظهار نظر در مورد وضعیت مالی داشناکسیون کار بسیار دشواری است. خود اعضای حزب در این مورد سکوت اختیار کرده‌اند و اظهار نظر دیگران نیز بیشتر خالی از منفی بافی نیست. با احتیاط باید گفت که منابع مالی داشناکسیون هم از مسیر اقناع و هم از مسیر تهدید تأمین می‌شده است. در مورد اقناع و قراردادهای همکاری، می‌توان روابط خوب حزب با صاحبان صنایع نفت باکو، که بیشتر ارمنی بودند را مثال زد. حزب در ازای کنترل احساسات سوسیالیستی کارگران باکو و البته کنترل تحرک‌های سوسیالیستی آنها گروه‌های رزمجوی خود (خومباپت‌ها) سهم خوبی از سرمایه داران دریافت می‌کرد(Karinian, 2007, pp.55-70). در مواردی که تنها تهدید می‌توانست نتیجه بخش باشد خومباپت‌ها وارد عمل می‌شدند و در ازای صرف‌نظر کردن از مبارزه با آن دسته از سرمایه‌داران ارمنی که به نبرد در راه نجات ملی ارمنستان اعتقاد نداشتند، از آنان حق السکوت می‌گرفتند. (Papazian, 1934, p.16) گاهی زمان‌ها منابع مالی اتفاقی هم درکار بود ماندن مبالغی که فرماندهی ارتش روسیه، برای مصلح ساختن ارامنه شبه نظامی علیه عثمانی، در اختیار حزب قرار می‌داد(Khachaznouni, 2007, p.17) سرانجام نمی‌توان از کمک‌های خودخواسته هزاران ارمنی بی‌نام و نشان دیگر که شعله وجودشان به عشق ارمنستان آزاد زبانه می‌کشید و از آمریکا تا مصر و تا ژاپن پراکنده بودند، چشم پوشی کرد.

به‌نظر میخلز «وابستگی مالی به حزب، یعنی به رهبرانی که اکثریت را نمایندگی می‌کنند، سازمان را به قید و بندهایی در می‌آورد که مانند زنجیرهای آهنین ناگسستنی هستند»(میخلز، ۱۳٦۸، ص.۲۰٦). دست‌کم وضعیت داشناکسیون در این مورد به آن صراحتی نیست که میخلز

---

۱. بارون نوبد نماینده سلطنت طلب دومای روسیه این چنین نگرانی خود را از وضعیت حاکم بر قفقاز به گوش همکاران خود در مجلس رساند

فرض گرفته است. احتمالاً داشناکسیون برای حلقه‌های روشنفکر خود منبع مالی بوده اما برای اعضای رزمجوی خویش خیر، حزب نمی‌توانست وظیفه تأمین مالی آنها را به‌خوبی ایفا کند (پرینچیک، ۱۳۹۰، ص.٦۰). به همین ترتیب داشناکسیون بر حلقه‌های دیوانسالاری و روشنفکر خود تسلط آهنین داشت اما در مورد قاعده هرم حزبی محروم از چنین توانی بود.

وضعیت مالی در داخل حزب ولی به‌صورتی بود که می‌توانست روابط الیگارشیک را از راه برتری دادن شاخه‌های ثروتمندتر بر شاخه‌های محروم‌تر حزب تقویت کند. در این مورد نمون برجسته شاخه باکو است که با توجه به توان مالی خود حتی می توانست تصمیم‌های دفتر مرکزی را تحت تأثیر قرار دهد. این شاخه حزبی با توجه به ریشه‌هایی که در چاه‌های نفت باکو داشت بعدها در پارلمان جمهوری آذربایجان (۱۹۱۸–۱۹۲۰) فراکسیون مستقل خود را معرفی کرد، بی آنکه نیاز داشته باشد با دیگر گروه بندی‌های ارمنی وارد ائتلاف شود(آذری شهرضایی، ۱۳۷۰، ص.۱۱٤).

در احزاب توده‌ای این نیاز اساسی بین اعضای میانه حال و پایین دست حزب وجود دارد که جریان مداومی از تحلیل‌ها و تفسیرهای نشریه‌های به‌خوبی آنها را تغذیه کند. در این زمان تاریخی، روزنامه مهم‌ترین وسیله اثرگذاری بر افکار عمومی بود. رهبران مطمئن هستند که روزنامه با وجود آنکه تأثیرهای آنی ندارند(در مقایسه با نطق)، اما نفوذ و پایداری محتوایش در میان توده بیشتر است(میخلز، ۱۳٦۸، ص.۲۲۳). چاپ نشریه‌ها برای داشناکسیون اهمیت اساسی داشت و وسواس حزبی در گزینش سردبیران روزنامه هایرنیک (ارگان اصلی حزب در ایالات متحده) شاهد بسیار گویایی است.[1] افزون بر روزنامه هایرنیک، (Veratsian, 1943,

---

۱ . همه سردبیران هایرنیک تا پیش از تشکیل جمهوری ارمنستان(۱۹۱۸–۱۹۲۰) از قفقاز به آمریکا می‌آمدند؛ ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۷ اونیک دردزاکیان که پیشترتر سردبیر آزات مرت شد و سرانجام هم در قتل عام‌های ۱۹۱۵ به قتل رسید؛ از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۰ آتوم پارجانیان ملقب به سیامانتو که چهره‌ای عقیدتی بود و در ۱۹۱۵ به سرنوشت اونیک گرفتار آمد؛ سیمون وراتسیان از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱٤، و در سال ۱۹۱٤ برای شرکت در کنگره حزب داشناک وارد ارزروم شد؛ از ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۷ شاهان ناتالی، یا همان هاکوب تر هاکوپیان، که از ۱۹۰۵ میان آمریکا و قفقاز رفت و آمد داشت و از ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۵ در ارمنستان عثمانی ساکن بود و پس از بازگشت دوباره به آمریکا سردبیر هایرنیک شد. ن.ک: C.J. Walker, Armenia the Survival of a Nation, pp 415, 417, 423, 424.







p.81) هایرنیک ماهانه، هایرنیک هفتگی (به انگلیسی)، و اسبازر شبکه انتشارات داشناکسیون در ایالات متحده را تشکیل می‌داد. درحالی هنچاک‌ها در همان زمان به زحمت رِدی راسارت را سه هفته یک بار در نیویورک منتشر می‌کردند و سوسیال دموکرات‌ها هم صاحب بایکار در بوستون و نور اُور در فرسنو بودند(Veratsian, 1943, p.81 ).

شبکه انتشارات داشناکسیون هنوز هم گسترده‌تر بود، آزات مرد[1](Walker, 1980, p.387) و جاغتامارت[2] در استامبول، آشخاتانک[3] در وان(Hovannisian, 2000, p.192) هاراچ[4] در ارزروم و ایروان(Walker, 1980, p.388)، هوریزون[5] در تفلیس(Walker, 1980, 424)، آرِو[6] در باکو(Lalaian, 2007, p.102)، آشخاتاور[7](شاید در تفلیس)(Lalaian, 2007, p.73)، هایک[8] در تبریز. بی‌تردید در مسکو و سنت پترزبورگ نیز داشناکها فعالیت مطبوعاتی داشته‌اند زیرا خبر توقیف مطبوعات آنها را داریم(Hovanniasian, 1971, p.369).

در پیشروی به‌سوی سازمانی الیگارشیک «با پدید آمدن نهاد رهبری، به‌صورت هم‌زمان، تبدیل شدن رهبران به یک «کاست» بسته به‌دلیل استمرار گرفتن مقام‌ها از طرف اشخاص معین»(روبرت میخلز، ۱۳٦۸، ص.۲۵۸). حتی این امکان وجود داشت که رابطه رهبری و توده‌ها به مبارزه دو سویه رهبری با پیروان تبدیل شود. روابط آرام مانوکیان[9] و توده چنین ماهیتی داشت. وی از طرف حزب در وان مستقر شده بود و حجم عظیمی سلاح برای مبارزه با دولت عثمانی در آنجا گرد آورده بود درحالی که بیشتر ارامنه وان میل به یک سلسله درگیرهای جدید با دولت نداشتند(Hovannisian, 2000, p.216). مانوکیان دوباره در ۱۹۱۷ به ارمنستان روسیه رفت و رهبری امور ایروان را که با وقوع انقلاب فوریه بی‌رهبری مانده بود، بر عهده گرفت و نظمی برقرار کرد که مردم را آرزومند همان بی‌نظمی پیشین کرد (Hovannisian, 1974, p.41)). از آن جایی که حلقه‌های رهبری احزاب جامعه قدیسین

1.Azat-mart
2.Jaghtamart
3.Ashkhtank
4.Harach
5.Horizun
6.Arev
7.Ashkhatavor
8.Hayk
9.Aram Manukian







نیستند، مسئله اختلاف سلیقه در آنها بسیار محتمل است. از مهم‌ترین مسایلی که موجب اختلاف سلیق می‌شود معمای ضرورت داشتن یا نداشتن تغییر است. در مورد این اختلاف برجسته صف آرایی بیشتر به‌صورت تقابل حلقه‌های جوان‌تر رهبری در مقابل حلقه‌های کهنه کارتر صورت می‌گیرد. اما فهرست رقابت‌های درون حزبی تنها به معمای تغییر محدود نمی‌شود. موارد دیگر شامل ۱. رقابت عناصر خاک خورده حزبی با مردان بزرگ، یا تازه واردهایی که پیش از ورود به حزب شهرت داشتند،۲.جوانی داوطلب رهبریت و سالخوردگی رهبر فعلی(هم از نظر جسمی هم از نظر اندیشه‌ای)، ۳.خاستگاه‌های متضاد طبقاتی رهبران،٤. اختلاف میان رهبر یک جناح یا شعبه خاص با رهبر بالفعل کل حزب، ٥.اختلاف رهبران لایه‌های مختلف اداری حزب با رهبر کل، ٦.اختلاف بر سر تاکتیک‌های مبارزاتی، ۷. نفرت و حسد شخصی رهبران نسبت بهم هستند(میخلز، ۱۳٦۸، صص.۲٦٦-۲٦۷) هر یک از این عوامل و یا مجموعه‌ای از آنها به‌وقوع می‌پیوندند و زمینه تقابل در سطح رهبری حزب را فراهم می‌کنند.

جبهه بندی‌های درونی حزب داشناکسیون بیشتر ناشی از اختلاف بر سر تاکتیک‌های مبارزاتی و گاهی مشکل‌های شخصی رهبران با یکدیگر بود؛ اختلاف بر سر سیاست‌های کلی به چشم نخورده است(پرینچیک، ۱۳۹۰، ص.٤٤). دلیل استعفای ژنرال آندرانیک در زمان کنگره سال ۱۹۰۷ حزب در وین این نبود که نسبت به تلاش حزب برای فراهم آوردن زمینه‌های آزادی ارامنه ترکیه اعتراض داشت، بلکه نارضایتی وی از آنجا بود که چرا این کار باید از راه عهد و پیمان با اتحاد و ترقی و در نتیجه پشت کردن به روسیه انجام شود (Papazian, 1934, p.29)وراتسیان[1] و خاچازنونی[2] نیز از نتایج نشست آوریل ۱۹۱۷ رهبران سیاسی و نظامی ارمنستان، در آلکساندروپل(Hovannisian, 1969, p.159) ناراضی بودند چون عموم اعضا با قرار داد برست لیتوفسک[3] (آتش بس بین دولت نوپای اتحاد شوروی و امپراتوری آلمان) از در مخالفت در آمدند و بر تداوم نبرد با عثمانی(متحد امپراتوری آلمان) تأکید کردند. از نظر دو عضو پیش گفته، این تصمیم با توجه به شرایط آن زمان اقدامی غیرعقلانی بود

1. Simon Veratsian
2. Hovhannes Katchaznouni
3. Brest Litovsk







(Khachaznouni, 2007, p.56). آرام مانوکیان هم در مقابل تصمیم‌هایی که در کمیته مرکزی گرفته می‌شد خودسری نشان می‌داد و می‌گفت، داشناکسیون باید رفتاری انقلابی‌تر و مصمم‌تر از خود بروز دهد. زیرا با چانه زدن در کافه‌های روشنفکری برای حزب چیزی بدست نخواهد آورد(Hovannisian, 1969, p.126). داشناکسیون از موارد منجر به انتقاد درون حزبی مورد نظر میشلز حتی نیمی از آنها را ندارد. سخن بر سر یک انسجام رؤیایی است.

**به کارگیری قدرت و اثر روانشناختی آن بر رهبران**

مسئله قدرت در ارتباط با ذات انسان بوده، هر انسانی مبتلا به میل سلطه است(میخلز، ١٣٦٨، ص.٣١٢). بدست آوردن مقامی همراه با قدرت آثاری در روحیه هر شخصی به‌جا می‌گذارد که هم در زمان تصدی بر رفتار او مؤثر می‌افتند و هم هنگامی که فرد دیگر آن مقام را در اختیار ندارد. تلاش در تضمین تداوم قدرت حسی غریزی است همنشین با میل به سلطه تلاش‌های حزب داشناکسیون در تشکیل دسته‌هایی از شبه نظامیان داوطلب جهت نبرد علیه امپراتوری عثمانی دوشادوش نیروهای روسیه و یا کوشش برای اسکان ارامنه در شرق آناتولی (در اراضی که ترک‌ها اهالی ارمنی آن را به کوچ اجباری واداشته بودند)، البته تلاش‌هایی در جهت تحقق ملت آزاد ارمنی هستند. اما نباید از خاطر برد که در کنار همین تلاش‌ها، داشناکسیون همیشه تأکید داشت که در یک ارمنستان آزاد تعیین توازن قوا باید به محبوبیت و نفوذ احزاب سپرده شود(Hovannisian, 1969, pp.87-88). داشناکسیون این برتری را بر دیگر احزاب داشت که در تمام جنبه‌های زندگی ارامنه نقش آفرینی می‌کرد و این حضور همه جانبه هر روز نیاز به فضای حیاتی بیشتری داشت، چنانکه توسعه آن توقف بر نمی‌داشت. در واقع هر صاحب قدرتی تلاش می‌کند در حوالی خود سنگرهایی ایجاد کند تا با ضربه‌های ناگهانی روبه‌رو نشود(میخلز، ١٣٦٨، ص.٣١٣) و حزب هم از این اصل مستثنی نبود.

از دیگر اثرهای تصرف قدرت، استحاله‌ای است که در روح و روان رهبران ایجاد می‌کند. رهبر کارگری که مثلاً از عالم کارگری کار خود را شروع کرده پس از تجربه رهبری دیگر نمی‌تواند به سر کار قبلی خود بازگردد. همچنین رهبر سیاسی که ابتدا چهره علمی و دانشمندی مطرح بوده پس از اشتغال به امر سیاسی دیگر نمی‌تواند به فعالیت‌های پر ثمر علمی مشغول شود

(میخلز، ۱۳٦۸، صص.۳۱۳-۳۱٤). رهبری سیاسی از یک‌سو رفاهی ایجاد می‌کند که چشم پوشیدن از آن سخت است، مانند مورد شاهان ناتالی[1] ایدئولوگ داشناکسیون در آمریکا. از سوی دیگر کار سیاسی فرد را مشغول می‌کند و در جنجال‌هایی می‌اندازد که پس از آن دیگر نمی‌تواند تداوم و تمرکزی که لازمه کار علمی است در خود احیا کند. اوهانجانیان[2] (Walker, 1980, p.407) آرمن گارو[3] (Walker, 1980,p.382) و بسیار دیگر از اعضای داشناکسیون چهره‌هایی بودند که تحصیلات عالی داشتند اما هرگز در تحصیلات خود برجسته نشدند. البته افراد همیشه ظرفیت‌های پیش بینی ناپذیر و رام ناشونده دارند و قاعده بالا تعمیمی مطلق نیست.

روحیه‌ای دیگر که از قدرت بر می‌آید و رهبران را دچار خود می‌سازد «بناپارتیسم» است. بدان معنا که برآمدن از رأی و نظر مردم سبب می‌شود که رهبر خود را محق به هر اقدامی به‌نام توده‌ها ببیند و هرگونه مخالفت با شخص خودش را به مخالفت با اصل دموکراسی تعبیر کند(میخلز ،۱۳٦۸، صص.۳۲٥-۳۲٦). صاحب این تصویر گهگاه حامل خود را قانع می‌کند که هر اقدام او به هر نوعی خیر مطلق است یا اگر در صورت خود شر است به خیر منتهی خواهد شد. با این که بناپارتیسم مسئله عطیه الهی و در نتیجه مقدس شمردن مبدأ قدرت را با توجه مردم جایگزین می‌کند(میخلز،۱۳٦۸، ص.۳۲۸). اما در واقع از اصل سلطه چیزی نمی‌کاهد. مبتلایان به بناپارتیسم پس از برگزیدگی، همیشه، همه عالم را دشمن و همه عرصه‌ها را میدان نبرد می‌بینند. آنان هر کسی را که منتقد آنها شود به موقع نشناسی و اقدام علیه منافع همگانی متهم می‌کنند و از صحنه حذف می‌کنند. ماندگاری دسته‌های خومباپت (نیروهای شبه مسلح حزبی که نظم چندانی نداشتند) در دوران جمهوری را شاید بتوان معلول شرایط ویژه ارمنستان دانست اما بی‌تردید گسترش قدرت آنها در این مدت را نمی‌توان متأثر از اصل بناپارتیسم ندانست.

مشکل دیگری که رهبریت در یک حزب سیاسی و یا عضویت در دیوان‌سالاری یک حزب ایجاد می‌کند، مسئله یکی شدن هویت حزب و رهبر است. مسئله از نقطه‌ای شروع می‌شود که

1. Shahan Natali
2. Hamo Ohanjanyan
3. Armen Garo







رهبران و دیوان سالاران حفظ حزب را برابر با حفظ خود می‌پندارند. زیرا خود را همان حزب می‌شمارند(میخلز،۱۳٦۸، صص.۳۳۵-۳۳۷). این موضوع قابل درک است، آنها به‌مرور حزب را تشکیل دادند. حزب امروزی حاصل از خود گذشتگی‌های اینان است. چه انتظاری از درو کانایان داشت که برای آرمان داشناکسیون در بیست سالگی دست به ترور زده، چندین سال در زنگزور برای احقاق حقوق ارمنی‌ها با آذری‌ها نبرد کرده، به‌عنوان فرمانده دسته‌های داوطلب ارمنی در جنگ جهانی اول شرکت کرده و در شاهکار زندگی‌اش پیروزی سردار آباد را برای حفظ ایراون از حمله عثمانی رقم زده است. آیا عجیب است که او هیچ کس را داشناک‌تر از خود و آرزومندتر از خود برای تحقق ارمنستان مستقل نبیند و خود را داشناکسیم مجسم بشمارد؟ یا هامزاسپ اوهانجانیان به‌عنوان یک چهره روشنفکر با توجه به حضورش در نبردهای آذری- ارمنی ۱۹۰۵-۱۹۰۷، زندانی بودند از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۳ در نووچرکاسک و سیبری به‌دلیل فعالیت‌های سیاسی، نمایندگی داشناکسیون در مجلس مؤسسان منحل شده روسیه (۱۹۱۷) و رایزنی در آلمان با هدف کسب حمایت برای جمهوری جوان ارمنستان، محق نیست خود را داشناکسیم ناطق بپندارد؟ باید گفت که در مورد بیشتر اعضای داشناکسیون این وهم، خود- حزب- پنداری برخاسته از خلوص نیت و صداقت است. فرصت طلبی تازه پس از تولد جمهوری ارمنستان به‌صورتی گسترده در حزب بروز می‌یابد.

## نتیجه

نوشتار حاضر با تمسک به نظریه احزاب سیاسی روبرت میخلز و داده‌های خام تاریخی، توانست فرآیندی از حرکت داشناکسیون را از سمت یک جامعه مبارزاتی باز به‌سوی یک حزب سیاسی با ساختاری الیگارشیک به تصویر بکشد. اصل رهبری در سازمان‌ها با استناد به انفصال داشناکسیون از حزب هنچاک در ۱۸۹۱ و ارائه مرامنامه حزبی به فاصله‌ای کوتاه با آن محتوای تندرو، نشان داد که تشکیل حلقه رهبران به‌سرعت یک گروه اجتماعی را از دیگران جدا می‌کند. انفعال توده‌ها این امکان را در اختیار سازمان قرار می‌دهد که به‌واسطه توسل به اقدام، رهبرانی الگو شونده و همچنین اسطوره‌هایی دست نیافتنی توده‌های منفعل را به مسیری که خود از پیش تعیین کرده راهبری کند. داشناکسیون از این سری امکانات روانی خود در





بهره‌گیری از توده‌ها در درگیری‌های ۱۹۰۳–۱۹۰۵ به‌خوبی استفاده کرد؛ به توده‌ها ژنرال آندارنیک و درو کانایان را معرفی کرد اسطوره‌ای چیره دست در سخنوری به‌نام خریمیان هایریک را در مقابل آنها قرار داد. از حلقه‌های روشنفکری اختصاصی داشناکسیون نیز نباید فراموش کنیم، حلقه‌هایی که رهبری را در سازمان تخصیصی‌تر می‌ساختند و توده‌ها را از کار فکری معاف داشته در مقابل به آنها محصولات فکری خود را ارائه می‌دادند؛ مشغولیت افرادی مانند رستم زوریان و میخاییل واراندیان همین بود.

تنها ویژگی‌های توده‌ها و کار سازمانی به الیگارشیک شدن یک سازمان منتهی نمی‌شود بلکه در این میان اصل گرایش‌های خودکامانه رهبران هم مؤثر واقع می‌شود. وقتی رهبری خود را دارای حق تصدی مقام نمایندگی می‌پندارد دست به ایجاد طرح‌های کلانی می‌برد که تدبیر آنها در حوزه تخصص خود او باشد، چنانکه داشناکسیون زمانی با اتحاد و ترقی پیوند برقرار کرد و باز از اتحاد ترقی گسسته به روسیه پیوست. فشارهای پلیسی هم که علیه حزب در جریان بود به شکل دیگر موقعیت رهبران را تثبیت می‌کرد. زیرا توده‌ها در چنین شرایطی جذب گروه تحت تعقیب می‌شوند. رهبری البته با در اختیار داشتن منابع مالی، نسبت به این واقعیت که می‌توان از این منابع برای واداشتن و یا بازداشتن اعضا به اقدام‌هایی یا از اقدام‌هایی سود برد بی‌توجه نیست.

در داشناکسیون می‌توان شک نداشت که منابع مالی حزب فعالیت‌های خومباپت‌ها را تعدیل می‌کرد و بر سلیقه آن همه روشنفکر مقیم آمریکا و اروپا نیز تأثیر گذار بود. از مسیر ارگان‌ها رهبری وسیله دیگری در اختیار دارد تا با تمسک به آن هدف‌ها و راهبردهای مورد نظر خود به پیش ببرد، پوشش شبکه مطبوعاتی داشناکسیون در قفقاز و ایالات متحده بسیار چشمگیر بود و البته وسواسی که برای انتخاب سردبیران آنها به‌کار می‌رفت همه در جهت انسجام و یکپارچگی حزب تنظیم شده بود.

دست آخر اصل به کارگیری قدرت و اثر روانشناختی آن بر رهبران نیز به استعدادهای ذاتی هر فرد برای تغییر به هنگام قرار گرفتن در جایگاه رهبری تأکید داشت. عواملی چون میل ذاتی به بکارگیری قدرت، خاصیت سیاستمدارساز قدرت، بناپارتیسم و یک روح شمردن خود و سازمان، مجموعه فرآیندهایی هستند که هر انسانی پس از گذشتن از دل آنها برای قرار گرفتن بر صدر یک الیگارشی کاملاً مهیا می‌شود. سرانجام بروز تنفذ سالاری درنهایت یکی از عوامل

اصلی بود که منجر به شکست گفتگوهای ملی در جمهوری مستقل ارمنستان (۱۹۱۸–۱۹۲۰) شد.

## فهرست منابع

### الف) فارسی


۱.آقاسی، گیو و الکساندر پادگرامیان(۱۳۵۳)، **تاریخ سیاسی واجتماعی ارامنه**، تهران: سازمان یاد.

۲.پرینچک، محمد(۱۳۹۰)، **یکصد سند، مسئله ارمنی در آرشیوهای دولتی روسیه**، ترجمه محمد فانیذ، تبریز: ندای شمس.

۳.آذری شهرضایی، رضا (۱۳۷۹)، **هیئت** فوق العاده **قفقازیه**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

٤.میخلز ، روبرت (۱۳٦۸)، **احزاب سیاسی**، حسن پویان، تهران: چاپخش.

٥.پاسدرماجیان، هراند(۱۳۷۷)، **تاریخ ارمنستان**، ترجمه محمد قاضی، تهران: زرین، چاپ دوم.


### ب) انگلیسی


1.Karinian, A.B (2007), **Armenian Nationalist Movement**, Trans. by Ender Gurol, Istanbul: Kaynak Yayinlari.

2.Lalaian ,A.A (2007), **The Counter Revolutionary Role of the Dashnagzoution Party (1914-1923)**, Trans. by Laleh Akalin, Istanbul :Kaynak Yayinlari.

3.Chaqueri,Chosroe (1988), "Armenian-Iranians and The Birth of Iranian Socialism,1905_1911", in: **The Armenian of Iran**. Massachusetts: Harvard University Press, pp.77_118.

4.Walker, Christopher J, (1980), **Armenia the Survival of a Nation**, Kent: Croom Helm Ltd.

5.Baberowski, Jorge (2006), "Law, the Judicial System and Legal Profession", **Cambridge History of Russia**, Vol. 2, Dominic Lieven(Ed), New York :Cambridge University Press. pp .344_367.

6.Khachaznouni, Hovannis(2007), **Dashnagzoutiun Has Nothing to Do Anymore**, Trans by Laleh Akalin. Istanbul: Kaynak Yayinlari.

7.Papazian, K.S (1934), **Patriotism Perverted**, Boston: Baikar Press.

8.Nalbandian ,Louise (1967), **The Armenian Revolutionary Movement**, Los Angeles: University of California Press.

9.Hovannisian Richard G, (1971), **Republic of Armenia**. Vol.1. Los Angeles: University of California Press.

10.___________________(1966), **Republic of Armenia**,Vol.3. Berkley and Los Angeles: University of California Press.

11.___________________(1969), **Armenia on the Road to Independence**(1969), Berkley: University of California Press.

12.___________________(Jan. 1974), "Dimensions of Democracy and Authority in Caucasian Armenia 1917-1920" in: **Russian Review**, Vol.33, No.1, pp 37_49.







13.__________________(2000), **Armenian Van**. Costa Mesa: Mazda Publisher.

14.Veratsian, Simon(1943), **Armenia and Armenian Question**, Trans by James G. Mandalian, Boston: Hairenik Publishing Company.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹٤، صص ۱۷۳-۱۹۱

# دوره‌های سیاستگذاری فرهنگی روسیه تزاری در ورارود (۱۹۱۷ ـ۱۸٦٤)

**سیده فهیمه ابراهیمی** *

استادیار تاریخ، دانشگاه مذاهب اسلامی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹٤/۰۲/۲۳ – تاریخ تصویب: ۱۳۹٤/۰٦/۱۰)

**چکیده**

سال‌های نخست ورود روسیهٔ تزاری به ورارود، روزگار اوج قدرت این امپراتوری نبود؛ افزون بر رقبای قدرتمندی چون انگلیس، تحولات رو به گسترش درونی بر تضعیف کنش آن در منطقه می‌افزود. این مسائل در کنار اختلاف آرای سیاستگذاران روسی با ملی‌گرایان مسیحی، واکنش مردم منطقه، ضعف فرماندهان منصوب در این بخش و تحولات منطقه‌ای و جهانی سبب می‌شد تا آنچه سرانجام باعنوان روسی‌سازی در بعد فرهنگی در منطقه به اجرا درآمد، ویژگی‌های خاصی پیدا کند. در این نوشتار باعنوان «دوره‌های سیاستگذاری فرهنگی روسیهٔ تزاری در فرارود» به این پرسش می‌پردازیم که سیاست‌های فرهنگی روسیه در ورارود چند دورهٔ متفاوت را تجربه کرد و علت تغییر در هر مرحله چه بود؟ پاسخ این است که فرماندهان روسی سه دورهٔ متفاوت سیاستگذاری را در منطقه به‌نمایش گذاشتند که مجموعه‌ای از عوامل محلی، داخلی و خارجی در هر دوره‌ای سبب تغییرآن‌ها می‌شد.

**کلیدواژه‌ها**

ترکستان، روسی‌سازی، روسیه، سیاست‌های فرهنگی، ورارود.

* Email: sfahimeebrahimi@gmail.com







## مقدمه

روس‌ها در دوران اقتدار حکومت تزاری برای توجیه پیشروی خود به‌سوی ورارود به دلایل عقلی و نقلی بسیاری متوسل می‌شدند و این سیاست را برای پیشرفت ضروری نشان می‌دادند. آن‌ها می‌گفتند که همسایگی کشوری متمدن با منطقه‌ای که محل سکونت قبایل شرور است، ناممکن است و روسیه باید چنین همسایه‌ای را به مدنیت خود درآورد (Klauser,1957:9 ,Screen, 2010:36). در کنار این توجیه تکراری زمان استعمار، آن‌ها به‌همراه مقام‌های کلیسا برای تولید اندیشهٔ جدیدی در مورد هدف‌های استعماری خود تلاش کردند. این اندیشه‌ها از آنجا که زاییدهٔ یک قدرت استعماری دین‌مدار بود، نسبت به نظریه‌های استعماری دیگر کشورهای غربی ویژگی‌های متفاوتی داشت و در سطوح مختلف آن رویکرد دینی و فرهنگی غالب بود.

یکی از مسائل شایان توجه در این اندیشه‌ورزی آن است که در این زمان هویت‌های سیاسی جدید در اروپا مانند ایتالیا، آلمان و کشورهای حوزهٔ بالکان براساس ملیت واحد، تاریخ، زبان، فرهنگ و دین مشترک درحال شکل‌گیری بودند. روس‌ها هم مانند اروپا برای ساختن ملت بزرگ روس اندیشه‌سازی و تاریخ‌سازی را شروع کردند. در این اندیشه، گفت‌وگو بر این موضوع تمرکز داشت که یک حکومت متمدن به ادیان مختلف اجازه می‌دهد که در درون مرزهایش وجود داشته باشند. آن‌ها می‌گفتند که پرچم اسلام پیش از تمدن مسیحی در حکومت‌های اسلامی افراشته شده بود؛ اما تحت حکومت روس‌ها قرار داشت. حکومت قدرتمند روسیه در این مناطق تاتار و مسلمان‌شده در مرزهای غربی، ویژگی لهستانی و آلمانی و در سمت ولگا، ویژگی تاتاری ـ اسلامی به‌خود گرفته است (Crews,2009: 5). این آیین که «اوراسیاگرایی» نام داشت، به این موضوع نیز می‌پرداخت که اوراسیا یعنی قلمروی امپراتوری تزاری، در تمدن خود منحصربه‌فرد بوده و از اروپا و آسیا جداست. ازنظر سیاستگذاران روسی این تمدن نباید به خطا، به‌گونه‌ای با اروپا و تمدن‌های دیگر ترکیب شود؛ به‌گونه‌ای که در زیرمجموعهٔ تمدن آن‌ها به‌نظر آید. مهم‌ترین اجزای فرهنگی این تمدن مسیحیت ارتدوکس، بودا و اسلام بود و فرهنگ روسی گسترده‌ترین و پیشروترین عنصر این ترکیب بود (Palat, 1993:27-99). روس‌ها برای اجرایی‌ساختن این اندیشهٔ سیاسی، ناگزیر بودند تا مردم مناطقی را که باهدف ساختن روسیهٔ بزرگ، به امپراتوری اضافه می‌کردند را







دست‌کم ازنظر ملی به اتباع وفادار تبدیل کنند. به بیان دیگر، آن‌ها می‌خواستند اگر مسلمانی در این قلمرو وجود دارد، حتماً ازنظر ملیتی خود را روس بداند.

در کنار این اندیشه، برخی از نظریه‌پردازان روسی باور متعصبانه‌تری داشتند. این گروه (بیشتر تحت تأثیر و فشار ملی‌گرایان مسیحی روس)، معتقد بودند که وجود ادیان مختلف در قلمروی امپراتوری سبب بی‌نظمی می‌شود. آن‌ها که حاضر نبودند تا سایر ملیت‌ها را هم‌تراز خود بدانند، با شعار ایمان، تزار و میهن در تسلط قومی بر غیراسلاوها از حمایت همه جانبهٔ کلیسای ارتدوکس برخوردار و مشتاق تغییر مذهب همهٔ اقوام بودند (Batunski,1995:7; Jalai pour, 1997:46)؛ بنابراین معتقد بودند که باید پس از تغییر ملیت این اقوام، سیاست مسیحی‌کردن آن‌ها اجرا شود.

از مطالعهٔ نظرهای موجود در میان مقام‌های روسی، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که کلیسا، وزارت‌خانه‌های جنگ، کشور، امور خارجه و آموزش و قوم‌شناسان و شرق‌شناسان روس در جزئیات سیاست نسبت به مسلمانان توافق نداشتند. دو نظر محافظه‌کارانه، نتیجهٔ گفت‌وگوهای سیاسی بود که از این اختلاف نظرها برمی‌خواست. نخست توجه به نظم و قانون در میان جماعات مسلمان (اعطای تمدن روسی) و دیگر توجه به موقعیت روسیه در چشم مسلمانان خارج با اجرای سیاست تساهل‌آمیز (Crews,2009 :354).

اختلاف‌های در مسائل داخلی حکومت تزاری و واکنش اقوام مغلوب، سبب شد تا سیاست یکپارچه‌ای را به‌ویژه در عرصهٔ استعمار فرهنگی از سوی روس‌ها شاهد نباشیم. در این نوشتار توجه به سیاست‌های مختلف فرهنگی و دلایل به‌کارگیری آن‌ها در هر دوره از تسلط حکومت تزاری در فرارود بررسی می‌شود.

روش این نوشتار برای ترسیم سیاست‌های به‌کار گرفته‌شده در هر دوره، مطالعهٔ تاریخ و بررسی رویدادهاست. در سال‌های سلطهٔ مقام‌های تزاری، کنش‌های مقطعی متفاوتی را شاهدیم که شاید نسبت به آن‌ها از سوی مسلمانان و حتی برخی از مقام‌های روسی درک درستی وجود نداشته است. با مطالعهٔ این کنش‌ها به روندی از تغییر می‌رسیم که برای مطالعهٔ بهتر، باتوجه به سیاست غالب در هر دوره، برای آن نامی برگزیدیم. در جمع‌بندی از مجموع منابع می‌فهمیم که داده‌های تاریخی دربارهٔ وقوع رویدادهای خاص است و هر مسئله بیش از اینکه به حوزهٔ تحلیل و تبیین باز گردد، نیازمند توجه به هدف‌های نویسندگانی است که رویکرد غربی و







ضدروسی آن‌ها برای بهره‌گیری از گزارش‌های آن‌ها دقت بیشتری را می‌طلبد. توجه به ماهیت و شکل استعمار روسیه، در کنار رویدادهای ثبت‌شده در آثار وراروديان بهترین ابزار برای یافتن پاسخ به ابهام نوشتار است.

### مقام‌های تزاری و عوامل بازدارنده در سیاستگذاری فرهنگی

با مطالعه بر روی قوانین مصوب و اجراشده و رویکردهای کلی مقام‌های تزاری در منطقه، درمی‌یابیم که فصل‌های سیاست کلان فرهنگی و دینی حکومت تزاری در فرارود از دو نظر قابل بررسی است. نخست، سیاست‌هایی که باید آن‌ها را فصل مشترک فرماندهان منطقه و مقام‌های تزاری در مرکز نامید که بی‌تردید در طول سال‌های سلطه، دستورالعمل قابل اجرای همهٔ مقامات منطقه بوده است. دوم، مجموعهٔ سیاست‌هایی که به‌شدت تابع روند رویدادها و تحولات منطقه، روسیه و جهان بود؛ روندی که در آن مقام‌های در منطقه و مرکز ناگزیر بودند مطابق با آن به تغییر راهبرد کلان خود بپردازند. شایان توجه اینکه مجموع سیاست‌های مقام‌های تزاری را چند نیروی بازدارنده در کنترل خود داشت: عامل نخست، درک به‌دست آمده از تجربه‌ای بود که روس‌ها از ماهیت اسلام متعصب منطقه و واکنش‌های چالش‌برانگیز آن داشتند. اسلام یا به تعبیر متداول روس‌ها، تعصب اسلامی[1] در نظر مقام‌های روسی بزرگ‌ترین تهدید برای ثبات و نظم جدید تزاری و سرانجام بزرگ‌ترین مانع برای هدف نهایی همگن‌سازی[2] منطقه با بقیهٔ قلمروی امپراتوری بود.

رابطهٔ روسیه با فرهنگ اسلامی را می‌توان دست‌کم به زمان سقوط قازان، سال ۱۸۵٦م (۱۲۷۲ق) رساند. این رابطه از صلح و دوستی به‌دور بود. رویارویی اصلی روسیه با اسلام در قفقاز، در جنگ طولانی چچن و داغستان در سال ۱۷۸۰م (۱۲۹۵ق) صورت گرفت که سوءظن عمیق نسبت به نخبگان مسلمان را درپی داشت. مسلمانان قفقاز به‌عنوان وحشی شناخته می‌شدند. در سال ۱۸٦٤م (۱۲۸۱ق) (سال سقوط تاشکند) این احساسات به اوج رسید. این دو مواجهه بر سیاست استعماری و به‌ویژه رویکرد روسیه نسبت به اسلام تأثیری عمیق داشت. روزنامه‌ای[3] در مسکو در مقاله‌ای این‌گونه نوشته بود:

---

1. Musalmanskii Fanatizm
2. Sblizhenie

۳. نام این روزنامه Birzherye Vedomosti بود.







«نمونهٔ قفقاز به‌ویژه باید برای ما درس باشد. قفقاز آشکارا به ما ضرورت دقت زیاد و سیاستی دقیق را در هنگام سروکارداشتن با مسلمانان نشان داد. همچنین ما فهمیدیم که برخی ماهرانه از تعصب مسلمانان برای افکار غیرمتعارف استفاده می‌کنند. البته سرکوب این مسئله برای روس‌ها ضررهای جانی و مالی بسیاری خواهد داشت». نویسنده در ادامه می‌گوید که ترکستان حتی خطرناک‌تر است؛ زیرا این منطقه محصور در همسایگان سنی‌مذهب مسلمان است (Morisson, 2008:51).

بسیاری از افرادی که در ورارود خدمت می‌کردند در قفقاز نیز حضور داشتند و درس‌هایی را که از آنجا گرفته بودند فراموش نکردند. مبارزهٔ قفقاز بدگمانی پایداری در دل همهٔ روس‌ها نسبت به مسلمانان به‌ویژه طریقت‌های صوفی[۱] ایجاد کرد که با ناامیدی از تغییر مذهب مسلمانان همراه بود. به هرحال سربازان و مقام‌های اداری روس با این رویکرد ویژه به اسلام که تا این زمان در میانشان شکل گرفته بود، به فرارود رسیدند. رد درخواست‌های امیر بخارا از سوی سلطان عثمانی در سال ١٨٦٦م (١٢٨٣ق) و نتایج غیرجدی جهاد علیه روس‌ها در طول دورهٔ اشغال، این احساس روس‌ها را از بین نبرد (Morisson, 2008:51-4).

عامل بازدارندهٔ دیگر، فضای متأثر از بازی بزرگ و رقابت روس و انگلیس در منطقه بود. روس‌ها در سیاستگذاری‌های خود، به‌شدت نسبت به اخطارهای مقام‌های بریتانیایی و مجامع بین‌المللی حساس بودند. این عامل، هم جلوی بسیاری از اقدام‌های روس‌ها را می‌گرفت و هم سبب می‌شد که در زمان‌هایی آن‌ها انگیزهٔ تلاش خود را از دست بدهند و برای فشار بر انگلیسی‌ها تدارک لازم ببینند.[۲] شایان توجه اینکه روسیه به هرحال مؤلفه‌های یک استعمار شرقی را به نمایش می‌گذاشت و مدعی بود که تمدن روسیهٔ بزرگ با تمدن غربی تفاوت‌هایی دارد. این عوامل سبب شد که روس‌ها همواره در ایده و عمل (به جز مواردی ویژه) احتیاط کرده و برای حفظ اعتبار خود شدت عمل کمتری به خرج دهند.

---

۱. رهبران مبارزات قفقاز علیه روس‌ها از صوفیان بودند.

۲. در مه ۱۸۷۸م (۱۲۹۵ق) در بین روس‌های مقیم تاشکند اضطراب زیاد و بی‌سابقه دیده می‌شد. آنها برای سفر به هندوستان آمادهٔ می‌شدند. در میام نظامیان بیشتر چنین شنیده می‌شد: «ای انگلیسی‌ها ... به‌زودی در هند، بله هند بزرگ و افسانه‌ای، هند سحرآمیز به ملاقات شما خواهیم آمد تا شما را از آنجا برانیم» (Yavorsky,1995:54).







**فصل‌های مشترک سیاستگذاری فرهنگی روس‌ها**

محور سیاست و دستورالعمل‌های مشترکی که در سال‌های حیات استعمار روسیه در منطقه، مورد توجه مقام‌های تزاری قرار می‌گرفت، برگرفته از شناخت آن‌ها از منطقه بود. نخست آنکه تجربه‌ای که پیشتر گفتیم، سبب شد تا بیشتر مقام‌های روسی (گرچه در همین زمان هم اقلیتی به‌شکل دیگر می‌اندیشیدند)،[1] در تمام سال‌های حضور خود در منطقه باور داشته باشند که در شرایطی که نه جرأت و توان حذف علمای دینی وجود دارد و نه مصلحت چنین ایجاب می‌کند، ستیز آرام و پیوسته‌ای را علیه این طبقه به راه اندازند. آن‌ها می‌دانستند تا زمانی که چنین تکیه‌گاه و پناهگاهی در جامعه آن‌هم با چنین قدرتی وجود دارد، تضعیف پایه‌های دینی مردم و حرکت به‌سوی نزدیک‌سازی آن‌ها با فرهنگ روسی وجود ندارد. آن‌ها برای برداشتن این مانع تلاش کردند تا در هر سیاست‌گذاری در جهت تضعیف این گروه و سرانجام جداکردن توده‌های مسلمان از آن‌ها و بی‌رهبرکردن مردم، گام بردارند. سیاست‌های تفرقه‌افکنانه در میان علما،[2] محدودکردن آن‌ها، یکجانشین‌کردن کوچ‌روها و درپی آن کاهش تأثیر نفوذ علمای صوفی در میان آن‌ها، سیاست‌هایی در این مسیر بود.

موضوع دیگری که برای روس‌ها ارزشمند بود و در حفظ آن تلاش جدی داشتند، انزوای این سرزمین و به‌تبع آن دوربودن از همهٔ تحولات اندیشه‌ای بود که در سراسر جهان و به‌ویژه جهان اسلام تجربه می‌شد. مسلمانان فراموش‌شده و محصور در سرزمینی جدا از تمام جهان، اتباع مطمئن‌تری برای روس‌ها بودند و روس‌ها بهتر می‌توانستند به تربیت آن‌ها بنابر معیارهای استعماری خود بپردازند. برای این هدف، مقام‌های تزاری هرگونه ارتباط سیاسی و

---

۱. در کنار تجربهٔ به‌دست آمده از نبرد در جبهه‌های اسلامی دیگر، در قرن ۱۹ م (۱۳ق) گرایش‌های ضد اسلامی روسیه در جنبشی مرکزیت یافت که روحانیون مبلغ مسیحیت و خاورشناسان را که در مرکز اسلام‌شناسی آکادمی روحانیت قازان گرد آمده بودند، متحد کرد. آن گروه از مبلغان مسیحی، کشورگشایی‌های شاه روسیه را در قفقاز و فرارود از مبارزهٔ چند سده‌ای مسیحیت و اسلام و ادامهٔ جنگ‌های صلیبی دانسته‌اند. طرفداران این جنبش از «طبیعی‌بودن و ضرورت فعالیت بر ضد چنین آموزه‌ای که خلاف انسانیت و نابودکنندهٔ دولت و دشمن مسیحیت است» سخن می‌گفتند و اسلام را در نظر داشتند. این سخنان در سال ۱۸۷۳م (۱۲۹۰ق) یعنی آنگاه که فرارود با جمعیتی حدود ده میلیون به اشغال روسیه درآمد، گفته شده است. گرچه این رویکرد با این شدت، اندیشهٔ مطلق و بیشتر اندیشه‌وران و سیاستمداران روسی نبود؛ اما سمت و سوی ضد اسلامی آن همان فصل مشترک بود (Shakuri,2009:73-4).

۲. برای مطالعهٔ بیشتر ر. ک: Sadriddin Aini, History of Intellectual Revolution

فرهنگی میان این سرزمین و سراسر جهان را به‌شدت محدود کردند و نسبت به مسافران تاتار و ترک که به یاد شکوه دیرین، کم‌وبیش به این منطقه نظری می‌افکندند، بدگمانی دائمی داشتند. آن‌ها همواره نگران باورهای جدیدی بودند که از کریمه و تاتار ولگا، امپراتوری عثمانی و هند می‌آمد و تصور می‌کردند که این باورها به‌خودی خود خطرناک و تقویت آن ابزار مناسبی برای واکنش به اقدام روسی‌سازی است (Erkinov,2009:74-5).

**دوره‌های سیاستگذاری فرهنگی**

بیشتر مقام‌های روسی در برخورد با سرزمین‌های زیر سلطهٔ خود هدف‌های کلان مشترکی داشتند، اما این هدف‌ها لزوماً سبب نمی‌شد که سیاست‌های یکسانی را برای دستیابی به آن در پیش گیرند. حقیقت آن است که جدا از محورها و درونمایه‌های مشترکی که یاد شد، به‌سختی می‌توان در روند عملکرد روسیهٔ تزاری در مقابل مسئلهٔ مسلمانان، رشتهٔ مشترکی را تشخیص داد. شکل برخورد روس‌ها برحسب ایدئولوژی حاکم بر مسکو و سن‌پترزبورگ در زمان‌های مختلف و میزان مقاومت مسلمانان در برابر قوای اشغالگر، اشکال متفاوتی می‌یافت که می‌توان سه دوره برای آن در نظر گرفت:

**الف) دورهٔ نخست ( ۱۸۸۲ ـ ۱۸٦٤)، سیاست دخالت‌نکردن و نادیده انگاشتن[1]**

این دوره از اشغال منطقه آغاز و تا مرگ ژنرال کاوفمن – نخستین فرماندار کل منطقه – در سال ۱۸۸۲م (۱۲۹۹ق)، ادامه دارد. وقتی چرنیایف در سال ۱۸٦٥م (۱۲۸۲ق) تاشکند را گرفت، رویکرد اولیه‌اش بسیار محتاطانه بود و تمام تلاشش را کرد تا مقام‌های مذهبی شهر را خشمگین نکند. کریزانوسکی[2] که در آن زمان مسئولیت استان سمرقند را داشت، اهمیت این گروه را پیش‌بینی می‌کرد و بلافاصله پس از اشغال، دریافت که ادارهٔ آن به‌شکل کامل دینی است. روحانیون جایگاه برجسته‌ای در این سرزمین دارند و بر افکار مردم حکومت می‌کنند؛ بنابراین درگیری با آن‌ها کار خطرناکی است. برخلاف این جهت‌گیری، چرنیایف در این زمان به تزار گزارشی داد که رویکرد سخت‌گیرانه‌ای را نسبت به اسلام نشان می‌داد. آنچه درعمل اتفاق افتاد نه اندیشهٔ ترس کریزانوسکی و نه سرسختی و نفرت چرنیایف بود. در سال ۱۸٦۷م (۱۲۸٤ق) –یعنی وقتی‌که مناطق

۱. نظریهٔ مدیریت‌کردن مردم بدون دخالت در امور آنها (Ignorirovanie)

2. Kryzhanvsky







اشغالی یک فرمانداری مستقل شد- ژنرال کاوفمن با حکم تزار، فرماندار کل شد و بدین‌ترتیب همه چیز از دست چرنیایف خارج شد (Morrison, 2008:55). فرمانداری کاوفمن دوران طلایی حضور روس‌هاست و بی‌تردید بخش مهم این موفقیت برخاسته از شخصیت و نفوذ شخصی اوست. گرچه او و همراهانش نسبت به اسلام و اتباع مسلمان امپراتوری نگاه محبت‌آمیز نداشتند، باورشان بر آن بود که به‌دلایل سیاسی و فرهنگی نمی‌توان خشونت را پس از اشغال نیز ادامه داد. او و همهٔ دیوان‌سالاران بلندمرتبه و میانهٔ روسیه در فرارود، جهت‌گیری فرهنگی خود را بر پایهٔ نظریه‌های اروپای غربی استوار کرده بودند. در بین آن‌ها این باور بود که: «اسلام تنها به‌عنوان یک دین رسمی می‌تواند وجود داشته باشد، همین‌که این دین به درجهٔ یک دین آزاد و فردی افول کند، نابود خواهد شد». این باور به یکی از اصول اساسی سیاست روس‌ها در آسیا تبدیل شد و کاوفمن نیز مکرر چنین باوری را بیان کرده بود (Shakuri, 2009:73-4).

کاوفمن همانند بسیاری از فرماندهان نظامی دیگر معتقد به این اندیشه، در ابتدا خود را حافظ اسلام نشان داد و از اسلام به‌عنوان یک عنصر محافظه‌کار مستقر برای تأمین اطاعت مردم بومی حمایت کرد. او نیز مانند بیشتر روس‌های فرارود روحیهٔ ضداسلامی داشت؛ ولی آن را چندان آشکار نمی‌کرد. سیاست دینی کاوفمن حد وسط مواضع چرنیایف و کریزانوسکی بود که آن را «نادیده انگاشتن اسلام» در فرارود نامید. او می‌گفت که حکومت دیگر اسلامی نیست. همچون شمال قفقاز، مناطق اشغالی از حوزهٔ اقتدار مفتی اورنبورگ خارج‌شده است و هر تلاشی صورت می‌گرفت تا از گسترش نفوذ تاتارها و باشقیرها بر منطقه جلوگیری شود. کاوفمن به‌شکل بیمارگونه‌ای نسبت به تاتارهای ولگا و باشقیرها بدگمان بود، این درحالی بود که آن‌ها برای امپراتوری در منطقهٔ استپ و فرارود نقش میانجی را بازی می‌کردند. او آن‌ها را از گسترش تبلیغات ضد روسی منع کرد؛ اما همواره نگران خطر گسترش تعصب دینی از سوی تاتارها در میان فرارودیان بود.[۱]

---

۱. در سال‌های برتری سیاسی تاتارها یعنی زمانی که روسیه خراجگذار اردوی زرین بود، روس‌ها به‌شکل کامل از آنها حساب می‌بردند و از نتایج این تجربه عقدهٔ حقارت دیرپایی بود که در وجودشان نسبت به سروران سابقشان ریشه دوانده بود و روابط روس‌ها و مسلمانان را ویژگی خاصی بخشید. یکی از نتایج این موضوع آن بود که روس‌ها نسبت به مسلمانان، به‌ویژه نسبت به مسلمانان ترک و تاتار نفرتی ریشه‌دار و عمیق احساس می‌کردند. نفرتی که در طول سده‌ها برجا مانده بود (Benigsen,1991:26). کاوفمن نیز که وارث این اندیشه بود، باور داشت که تاتارها قبل از اشغال، استعمارکنندگان واقعی این سرزمین بودند. به همین دلیل بعد از اشغال تلاش برای حذف تاتارها را در پیش گرفت تا جلوی گسترش نفوذ آن‌ها را در

همان‌گونه که اشاره شد، روس‌ها پس از اشغال منطقهٔ میان جامعهٔ فرارود و دیگر مسلمانان روسیه تفاوت‌های زیادی یافتند؛ بنابراین ناگزیر به احتیاط بودند. به‌هیچ‌عنوان امکان همسان‌سازی فرهنگی نبود. با توجه به این شرایط، آن‌ها در ابتدا درپی یکی‌شدن با مردم مناطق اشغالی نبودند؛ اما می‌خواستند که آن‌ها را در تسلط خود نگه دارند؛ یعنی در این زمان کوششی برای همگنی آن‌ها با مردم روسیه صورت نمی‌گرفت، بلکه تلاش بسیاری باهدف نزدیک‌ساختن مردم فرارود به حکومت تزاری انجام می‌شد. در گام بعدی، آن‌ها می‌خواستند تا از راه آموزش، مسلمانان را به شهروندان مفید روسیه (یعنی مسلمانان روسیه) تبدیل کنند و سپس در روند دیگری به‌تدریج آن‌ها را برای تضعیف اندیشه‌های دینی و تغییر مذهب آماده کنند. بنابراین ابتدا مقرر کردند که مسلمانان، اتباع روسی نیستند؛ بلکه بیگانگانی هستند که از خدمت نظام معاف شده‌اند.[۱] کاوفمن می‌دانست که چون بیم مقاومت و مخالفت بود، این فرایند باید آرام و دقیق انجام شود؛ بنابراین وی از سیاست نزدیک‌سازی، همگنی تدریجی را درنظر داشت. او می‌دانست که در مناطق اشغالی ایدئولوژی رقیب اسلام وجود ندارد و دراصل چنین عنصری محکوم به شکست است؛ بنابراین بدون تحریک احساسات دینی مسلمانان، با جدایی دین آنان از قلمروی سیاست، این‌گونه القا کرد که مسلمانان هم می‌توانند تبعهٔ تزار باشند (Morrison, 2008: 35). درواقع او می‌خواست که مردم را در یک روند به اتباع وفادار تزار تبدیل کند.

کاوفمن می‌دانست که تنها توجه به احساسات بومی و احترام به رسوم محلی می‌تواند دشمنی و اعتمادنداشتن آن‌ها را تاحدی کاهش دهد. وی مصلحت دید که روش خود را بر نوعی تسامح حساب‌شده استوار کند. این کار او نه بی‌توجهی که مصلحت‌اندیشی براساس این نظریه بود که دگرگونی تدریجی به‌دست‌آمده از مطرح‌ساختن یک نمونهٔ مناسب به مراتب از به‌کارگیری زور مؤثرتر است. او فکر می‌کرد که هر حملهٔ مستقیم به اسلام تنها به نزدیکی بومیان با مقامات اسلامی و افزایش مخالفت علیه حکومت تزاری منجر می‌شود؛ ازاین‌رو با

---

میان قبایل کوچرو بگیرد. او می‌خواست که از فرمانداری ترکستان نفوذ بدعت‌های خطرناک را که توسط تاتارها از آغاز قرن نوزدهم گسترش یافته بود، برکنار کند (Allworth, 1976:161).

۱. صدرالدین عینی می‌گوید: حکومت مستبد روسیه، ما را از حقوق سیاسی، اقتصادی و ملی و از تمام حقوق طبیعی محروم کرد. حقوق عسکری که یکی از حقوق شرافتمندانه رعیت است هم به روی ما بسته شد (Aini, 1981:75).





کوشش مقام‌های مذهبی مسلمان اوفا برای گسترش دامنهٔ نظارتشان بر نهادهای اسلامی مناطق اشغالی مخالفت کرد. بی‌تفاوتی ادعایی او نسبت به اسلام، مانع از ابقا یا عزل مقام‌های اسلامی نمی‌شد. درواقع سیاست دخالت‌نکردن او مطلق نبود؛ بلکه او باور داشت که اگر حکومت تزاری نمی‌خواهد که به سرحد انقلاب برسد باید در بعضی مسائل دخالت سیاست‌مدارانه‌ای داشته باشد (Geiss, 2005:209). ازنظر او باید در برابر اسلام به‌گونه‌ای رفتار می‌شد که گویی مسئلهٔ مسلمانی و اسلام وجود ندارد. این قانونی بود که کاوفمن در همهٔ عمرش به آن ایمان داشت. او باور داشت که اسلام نیرویی است که مردم مناطق اشغالی به دور آن متحد می‌شوند و می‌دانست که آرامش منطقه به‌شکل کامل نسبی است؛ اما اسلام سرانجام در رویارویی با پیشرفت از بین می‌رود و مسلمانان به‌تدریج دین عقب‌افتادهٔ خود را ترک می‌کنند (Allworth,1976:161). وی کمی پیش از مرگش نسبت به درست‌بودن سیاست دخالت‌نکردن به تردید افتاد و این‌گونه نوشت که فقیرکردن و به‌حاشیه‌بردن جایگاه کلیسای ارتدوکس در مناطق اشغالی، برگ برندهٔ سیاست امپراتوری بود. او گفت که پیشروی روسیه در این منطقه بسیار شکننده است و این احتمال وجود دارد که حکومت نصارا در این سرزمین باستانی و اسلامی به پایان برسد (Allworth , 1976: 57) .

**ب) دورهٔ میانی( ۱۹۰۵ ـ ۱۸۸۲)، سیاست نظارت بر امور مسلمانان**

سیاست دخالت‌نداشتن و نادیده‌گرفتن پس از مرگ کاوفمن تغییر کرد و دور دوم تغییر اساسی آغاز شد. نکتهٔ قابل توجه در مورد این دوره این است که قدرت کاوفمن سبب شده بود تا سیاست پیشنهادی وی بدون مزاحمت جدی در طول سال‌های حیاتش اجرا شود؛ اما در مرحلهٔ دوم رویدادهایی رخ می‌دهد که اجرای سیاست‌های به‌کارگرفته شده دچار چالش می‌شود. نخست آنکه جانشینان کاوفمن گرچه جنگجویانی دلیری بودند؛ اما در حوزهٔ سیاستگذاری‌های غیرنظامی، ضعف جدی داشتند (Pahlen, 2003:18). دومین مسئله محدودشدن قدرت فرماندهان در این زمان است. کمیته‌ای که در این زمان از مرکز فرستاده شده بود، مصوب کرد که تصمیم‌هایی که تاکنون توسط شخص فرماندار گرفته می‌شد، اکنون در شورایی که فرماندار را هم‌فکری می‌دهند، گرفته شود. شایان توجه اینکه پس از کاوفمن وزارت امور خارجهٔ روسیه گرفتار شکایت‌های انگلیس و حتی تهدیدهایی در ارتباط با سیاست توسعهٔ ارضی در فرارود شد. این مسئله بی‌تردید بر سیاست‌گذاری‌ها اثر می‌گذاشت (Pahlen, 2003:71). این







مسائل و بروز اختلاف‌های در مورد ادامهٔ سیاست‌گذاری‌ها در مسکو و سن‌پترزبورگ سبب شد که در مرحلهٔ دوم با گروه‌هایی روبه‌رو شویم که هرکدام برای ادارهٔ این سرزمین به سیاست خاصی باور داشتند. در چنین شرایطی غالب‌شدن یک سیاست، متغییرهای خاصی را می‌طلبید که نبود آن‌ها گاهی سبب می‌شد که تردید روس‌ها و نداشتن برنامهٔ منسجم و نهایی بیشتر آزاردهنده باشد. مجموع این مسائل، باوجود هم‌زمانی با مرگ کاوفمن و به‌چالش کشیده‌شدن سیاست‌های او، امکان اجرای رویکردهای جدید را با دشواری روبه‌رو ساخت.[۱]

تغییر سیاست زمینه‌های اجتماعی نیز داشت. شورش‌های پراکندهٔ دههٔ ۷۰، ۸۰ و ۹۰ قرن نوزدهم روس‌ها را به این جمع‌بندی رساند که این شورش‌ها تنها با دخالت آن‌ها آرام می‌شود و گروه‌های روسی از این زمان به‌شدت به انتقاد از سیاست کاوفمن پرداختند. افزون بر این از حدود سال ۱۸۸۰م (۱۲۹۷ق) فرارود از مسائل ملی و حتی اجتماعی‌اش آگاه شد. بنابراین، از این زمان برای روسیه نامکن شد که اسلام را نادیده بگیرد (Allworth, 1976:160). ژنرال روزنباخ (۸۹–۱۸۸٤م/۱۳۰٦ـ۱۳۰۱ق) از رویکرد نرم کاوفمن در مقابل اسلام، به‌شدت انتقاد و اعلام کرد که سیاست وی نتوانست بومیان را به روسیه نزدیک سازد.

افزون بر این، او به افزایش گرایش به اسلام در میان قزاق‌ها اشاره می‌کند که نتیجهٔ سیاست تساهل‌آمیز کاوفمن بوده است. ازنظر او و بسیاری از فرماندهان حکومت روسیه، تساهلی که سیاست دخالت‌نکردن درپی داشت، منجر به این شورش‌ها شده است. نزاع‌های بی‌پایان و مخالفت‌های پی‌درپی به پیشنهادهای روس‌ها در فرمانداری کل، نسبت به تغییر

---

۱. ترور الکساندر دوم در سال ۱۸۸۱م (۱۲۹۸ق) تردید بزرگی برای کاوفمن بود و سکته و مرگ وی را در سال ۱۸۸۲م (۱۲۹۹ق) درپی داشت (Krausse, 1973:128). البته تغییر سیاست به‌صورت کامل هنر مردان سیاست پس از کاوفمن نبود. بی‌تردید این تغییر تا حد زیادی وابسته به رویکرد تزار جدید الکساندر سوم(۱۸۹٤–۱۸۸۱م/۱۳۱۲ـ۱۲۹۸ق) نیز بود. وی پس از تکیه‌زدن بر قدرت به‌دنبال آن بود که خود را از قید افکار تمامی کسانی که اصلاً روس نیستند، رها کند. درضمن در نظر گرفت تا تمام بیگانگانی که تصمیم گرفته‌اند، برای همیشه در روسیه و یا یک قسمت از سرزمین‌هایی که متعلق به امپراتوری است، اقامت کرده و زندگی کنند، به اخلاق و روحیهٔ روسی و به مذهب آن درآورد. زیرا وی سلامت روح و نفس را در مذهب ارتدوکس می‌دانست. از نظر او این خطای بزرگ سیاسی است که اجازه دهند در امپراتوری کسانی باشند که بتوانند آزادانه به زبان و خطی غیر از خط و زبان روسی صحبت‌کنند و بنویسند(Shanynov, 1974:229 ) . به هرحال هدف مهم تزار از سیاست روسی‌سازی این بود که گرایش‌های اقوام مختلف را به آزادی و یا اتحاد با ممالک هم‌جوار محو کند و به همین وسیله سیاست منحرفی را دنبال می‌کرد. به بیان دیگر چون تزار هیچ‌گونه اصلاحاتی را در داخل در نظر نداشت می‌خواست با این شکل اقدام‌های احساسات ملی روس‌ها را نوازش و ساکت کند (Alber Male, 1934:729).

تدریجی ذهنیت مردم محلی نسبت به روس‌ها، زنگ خطری را به صدا درآورد. روس‌ها نمی‌توانستند تا عوامل واقعی شورش‌ها را تشخیص دهند.[۱] پاسخ به این سؤال‌ها که از شورشی تا شورش دیگر آشکارتر می‌شد، سرانجام در شورش سال ۱۸۹۸م (۱۳۱٦ق) آشکار شد و روس‌ها از سردرگمی نجات یافتند و بدین ترتیب بود که به‌صورت کامل تغییر روش دادند (Allworth, .1976:167). فرماندار کل وقت، ژنرال دوخوسکی[۲] با اعلام شکست همهٔ سیاست‌های حکومت روسیه نسبت به اتباع مسلمانش، بیان کرد که به هیچ‌عنوان امکان همگن‌سازی اتباع مسلمان با اتباع مسیحی وجود ندارد و این قول کاوفمن درست است که یک مسلمان واقعی که به‌شدت به قرآن و شریعت باور دارد؛ نمی‌تواند دوست محترم و قابل اعتماد یک مسیحی باشد. نزدیکی میان مسلمانان و روس‌ها تنها در سایهٔ تضعیف ایمان مسلمانان ممکن است. او باور داشت که نظارت بر اسلام و کنترل آن به‌شکل فعال‌تری باید صورت پذیرد.[۳]

هم‌زمان با این سیاست، یکی از مستشرقین روسی به‌نام ترمن[٤] با اشاره به شکست سیاست «دخالت‌نداشتن و نادیده انگاشتن» می‌گوید که طرح حملهٔ مستقیم به اسلام نیز که توسط برخی مطرح‌شده است، اوضاع را به‌مراتب بدتر می‌کند. رویکرد جدیدی که او معرفی می‌کند؛ این است که دیوان‌سالاران روسی باید زبان محلی را خوب بیاموزند و از اسلام مطالعهٔ عمیق داشته باشند. او می‌گوید: تجربه نشان داده است که بر مردم مسلمان تنها باید بنابر رسوم خودشان حکومت کرد و شورش‌هایی که در مناطق مختلف در حاکمیت روس‌ها روی‌داده، نشان از آن دارد که هنوز حکومت روسیه این مسئله را نفهمیده است. وی در کتاب دیگری، روسی‌سازی را یادآور الکلیسم (دائم‌الخمر بودن) و فساد اخلاقی می‌داند. ازنظر او حاکمان روس باید به مردم نشان دهند که مسیحیت با دین اسلام پیوندهای بسیاری دارد. آن‌ها باید از قرآن و شریعت اطلاعات کامل داشته باشند تا مسلمانان ببینند که اگر حاکمان بومی مسلمان

---

۱.برخی از این شورش‌ها مثل عصیان وبا در سال ۱۸۹۳م (۱۳۱۱ق) به‌دلیل بی‌توجهی مقام‌های روسی به عرف و عادت‌های مردم و دخالت در زندگی اجتماعی آنان بود که البته پیوستگی کاملی با اسلام داشت.

2. Dukhovsky

۳. افزون بر این، وی استفاده از داروی مخصوصی را به‌عنوان مقدمه‌ای برای شکستن تعصب اسلامی به‌ویژه زنان و همچنین پیشنهاد ازدواج میان روس‌ها و مسلمانان را مطرح کرد. پیشنهادهای داغ وی در سن‌پترزبورگ طرفدارانی نیافت (Khalid, 2003:60).

4. A.I.Termen







ندارند؛ اما حاکمان جدید قانون آن‌ها را می‌دانند. درواقع او باور داشت که باید از احکام خود مسلمانان علیه آن‌ها استفاده کرد. باور ترمن باور اقلیت بود[۱] و در همین زمان بیشتر مقام‌ها باور داشتند که نباید جایگاه اسلام را بالا بدانیم. قوانین شرعی باید فراموش شود و روس‌ها باید بنابر قانون خود عمل کنند (Morrison, 2008:152-4) .

به‌هرحال شورش اندیجان[۲] سیاست نادیده‌انگاشتن اسلام را که پس از کاوفمن متزلزل شده بود، با شدت بیشتری به زیر سؤال برد و در میان مقام‌های روسی دربارهٔ آن گفت‌وگوهایی درگرفت. از این زمان کنترل نظارتی امور دینی مسلمانان که طرفداران بیشتری داشت، در پیش گرفته شد. ادارهٔ استعماری ترکستان بر این امر تأکید داشت که سیاست گذشته مبنی بر دخالت‌نداشتن در امور مسلمانان ترکستان باید پایان پذیرد. برخی پیشنهاد کردند که یک مرکز ریاست مذهبی مانند اوفا در مناطق اشغالی ایجاد شود که در آن انتصاب ملاهای مسجدها، مدرسه‌ها و مکتب‌ها و نظارت بر دارایی‌های وقف، در کنترل اداری و نظامی مستقیم روسیه قرار گیرد. گروه دیگری معتقد بودند که این اقدام، مسلمانان پراکنده را متحد می‌کند و زیرمجموعهٔ یک نهاد در می‌آورد. اسنادی که لزوم نظارت و سخت‌گیری بر مسلمانان در آن‌ها مطرح‌شده است از خطر و تهدید اسلام‌گرایی صحبت می‌کنند که به‌نظر آن‌ها شورش سال ۱۸۹۸م (۱۳۱٦ق) اندیجان نمودی از آن بوده است. آن‌ها می‌گفتند که رهبر قیام از سوی سلطان عثمانی خلعت دریافت کرده است.[۳] در همین زمان فردی به‌نام سالکوف[٤] به همین مناسبت کتابی ضد اسلام نوشت و در تمام مدرسه‌ها، کتابخانه‌ها و قرائت‌خانه‌ها این کتاب توزیع شد. در این کتاب در مورد اسلام‌گرایی این‌گونه آمده است که امروزه سازمان ایشان‌ها (رهبران صوفی) و مریدها در ترکستان گسترش‌یافته و با حرکت اسلامی عمومی در ولگای تاتار و مسلمانان ترکیه و قفقاز ارتباط قوی دارد. تمایل سیاسی اسلام‌گرایی، پذیرش سلطان

---

۱. سیاست پیشنهادی ترمن مبنی بر فهم اسلام بهتر از خود مسلمانان، روش آشنایی است برای قانونی‌کردن حکومت اروپایی در شرق.

۲. این شورش در سال ۱۸۹۸ به رهبری یکی از شیوخ صوفی به نام دوکچی ایشان روی داد و به‌سختی سرکوب شد.

۳. ترس روس‌ها درواقع از آنجا برمی‌خاست که در زمان سلطان عبدالحمید دوم تلاش‌هایی باهدف ایجاد نفوذ دیپلماتیک در میان مسلمانان تحت قدرت امپراتوری‌ها صورت می‌گرفت. پلیس مخفی حکومت تزاری آرشیو گسترده‌ای در این موضوع جمع‌آوری کرده بود (Khalid, 2003:194).

4. Salkov







عثمانی به‌عنوان رهبر است. خطر این است که باور مردم بومی ترکستان به قدرت دیگر، سبب بحران دینی- ملی شود. روس‌ها از این زمان مطبوعات اروپایی را که نسبت به تهدید اسلام‌گرایی هشدار می‌دادند، دنبال می‌کردند. توجه آن‌ها به‌ویژه بر روی اندیشمندانی چون سید جمال بود (Crews,2009:301).

### ج) دورهٔ سوم( ۱۹۱۷ ـ ۱۹۰۵)، سیاست حمایت از اسلام محافظه‌کار

روند سیاستگذاری روس‌ها پس از انقلاب[1] ۱۹۰۵ (۱۳۲۳ق) تغییر دیگری را تجربه کرد و دورهٔ سوم تقریباً از این زمان آغاز شد. مقام‌های روسی از مشارکت‌نداشتن فرارودیان در جریان انقلاب بسیار خوشحال به‌نظر می‌رسیدند و بی‌اعتنایی آن‌ها در این زمینه را به‌دلیل نبود توسعهٔ اندیشه‌های اصلاح‌طلبی و تجددخواهی و نفوذ شدید اندیشه‌های سنتی رایج در مکتب‌ها و مدرسه‌های مذهبی قدیمی در میان عامه و حتی روشنفکران محلی می‌دانستند؛ به همین دلیل از این زمان به بعد به حمایت از علمای سنتی و سخت‌گیری بر جریان اصلاح‌طلبی اسلامی شکل‌گرفته در این سرزمین، پرداختند (Motamednejad,2011:48).

درواقع آیین روسی مبنی بر مداخله‌نداشتن و سپس نظارت، به‌تدریج جایگزین طرح سومی شد. سیاست جدید، حفاظت از اسلام در مرتجع‌ترین شکل آن بود و از جنبش‌های اجتماعی جلوگیری می‌کرد. در این رویکرد مقامات روسی تلاش کردند که سنتی‌ترین اشکال جامعه را که سنت‌های محافظه‌کاری اسلامی بر آن حاکم بود و جهان خارج را بر آن تأثیری نبود، دست‌نخورده حفظ کنند و حتی به حمایت از آن بپردازند. در راستای این هدف بیش از

---

۱. در سال ۱۹۰٤م (۱۳۲۲ق) جنگ بین روسیه و ژاپن آغاز شد. تزار تصور می‌کرد که به‌وسیلهٔ این جنگ می‌تواند اوضاع داخلی خود را بهبود بخشیده و جنبش انقلابی آزادی‌خواهان روسیه را متوقف سازد؛ اما جنگ نه تنها توسعهٔ جنبش انقلابی آزادی‌خواهان روسیه را متوقف نساخت؛ بلکه بیش از پیش بر شدت آن افزود و عوامل را از هر جهت برای اشتعال آتش انقلاب آماده کرد. نیروی روسیه هنگام عقب‌نشینی در جنگ دچار تلفات جبران‌ناپذیری شد. شرایط حاصل از جنگ، بحران اقتصادی و گسترش جنبش‌های انقلابی و خشونت حکومت تزاری برای سرکوب آنها، سرانجام در سال ۱۹۰۵م (۱۳۲۳ق) منجر به انقلاب شد. در این انقلاب بر مردم روسیه ثابت شد که بزرگ‌ترین مانع رشد جنبش‌های انقلابی تزاریسم است و تنها با از بین‌بردن اساس سلطنت می‌توانند راه ترقی و توسعهٔ انقلاب را باز کنند. تا انقلاب اکتبر۱۹۱۷م (۱۳۳۵ق) ، نهضت انقلابی سال ۱۹۰۵م (۱۳۲۳ق) ازنظر شدت و نیرومندی در دنیا مانند نداشت و منجر به تحولات عمیقی در اوضاع داخلی روسیه شد. (Revolution of 1905, 1962: 4,28,46,53)

پیش از تماس میان فرارودیان با هم‌کیشان پیشرفته‌تر آن‌ها در ولایات کرانه‌های ولگا مخالفت می‌کردند و با دعاوی تاتارها برای گسترش حوزهٔ عمل «مجمع روحانی مسلمانان» در اورنبورگ به فرارود موافقت نکردند (Spuler,1997:92).

دربارهٔ دلایل تغییر سیاست روس‌ها در این زمان، بی‌تردید مسائل دیگری نیز درنظر مقامات روسی بوده است. در قرن ۲۰ م (۱٤ق) نیکلای دوم (۱۹۱۷–۱۸۹٤م/۱۳۳۵ـ۱۳۱۲ق) با رقابتی روبه‌رو شد که نه تنها از سوی حکومت عثمانی بلکه از سوی آلمان‌ها و ژاپنی‌ها صورت می‌گرفت. این کشورها تلاش می‌کردند تا از راه حمایت از اسلام، امپراتوری‌های رقیب را که جمعیت مسلمان داشتند را تهدید کنند. حکومت تزاری تلاش می‌کرد که هم‌مرزهایش را ببندد و هم دسترسی و حضور خود را در مسجدها تقویت کند و درواقع با حمایت از اسلام سنتی خود را به مسلمانان نزدیک سازد (Crews,2009:2). به‌نظر می‌آید که فرستادن گروه‌های نظارتی به سرپرستی پهلن که ازنظر برخی به تقلید از اقدام مشابه انگلیسی‌ها در هند بود، بیشتر با این هدف صورت گرفته باشد.

در کنار حمایت از علمای مرتجع، سیاست دیگر روس‌ها در این زمان سخت‌گیری بر علمای صوفی بود و علت این مسئله نیز روی‌دادن چندین قیام به رهبری شیوخ در دهه‌های گذشته بود. پس از آخرین قیام صوفیان در سال ۱۸۹۸م ( ۱۳۱٦ق)، فرماندار کل ترکستان به فرماندارهای نظامی ولایات سیر دریا، سمرقند و هفت‌رود دستور دیگری فرستاد و در آن تأکید کرد که به‌تازگی تأثیر زیان‌بار بعضی فرقه‌های دینی به افکار مردم منطقه به‌ویژه مردم کوچی خیلی افزایش یافته است که علت این موضوع عملکرد رهبران صوفی است؛ زیرا آن‌ها برای جمع‌آوری مرید و نذورات به‌راحتی در سراسر کشور رفت‌وآمد می‌کنند. برای ایمن‌داشتن مردم (و درواقع حکومت) از تأثیر زیان‌بار آن‌ها باید تدبیرهای لازم دیده شود (Abed,2000:7). با سفارش فرمانداری نظامی ولایت فرغانه، کمیته‌ای ویژه تأسیس شد. مأموریت این کمیته آن بود که فعالیت گروه‌های مختلف صوفی را که برای استحکام تعصب دینی تلاش می‌کردند، محدود کند و در صورت لزوم جزا دهد. برای نمونه با بعضی از آن‌ها موافق قانون ضدگدایان دوره‌گرد روسیه برخورد می‌شد و یا رییس پلیس مخفی مناطق اشغالی در سال ۱۹۱۳م (۱۳۳۱ق) به فرماندار نظامی ولایت سمرقند نامه مخفی فرستاد، مبنی بر اینکه این قلندران تعصب دینی را مستحکم می‌کنند و از همه مهم‌تر اینکه به جنگ بر ضد نصرانیان







تشویق می‌کنند. به‌موجب قوانین جدید رهبران صوفی حق نداشتند که بی‌اجازهٔ حکومت حتی برای مدت کوتاه از یک منطقه به منطقهٔ دیگر بروند و اگر هم می‌روند باید در نظارت روس‌ها باشند (Кушматов,1990:47-9).

سیاست حمایت از اسلام در شکل محافظه‌کارانه‌اش که در میانهٔ راه با رویدادهای مهمی همچون جنگ جهانی اول و مسائل پیش از انقلاب اکتبر روبه‌رو بود، در سال‌های پایانی حیات خاندان رومانوف و اوج‌گیری جنبش‌های آزادی‌خواهی منجر به شتاب‌گرفتن حرکت اصلاح‌طلبی مسلمانان منطقه (حرکت جدیدیه) شد و در این دو دهه، شکل جدیدی از واکنش علیه سیاست‌های فرهنگی روسیه توسط آن‌ها به نمایش درآمد.

مقام‌های روسی به‌غیر از چند نفر از خردمندان آن‌ها همچون کاوفمن، استرومف[۱] و نالیوکین[۲] افراد بسیار ضعیفی بودند و آن بنیانی را که در سال‌های فرمانداری کاوفمن نهاده شده بود را تضعیف کردند. گرچه اصول خاصی روند سیاستگذاری آن‌ها را هدایت می‌کرد؛ اما تشویش و تغییر بسیاری نیز بر آن حاکم بود. روس‌ها با همین تلاطم و تغییر ناگزیر بودند که برای حضور خود در حوزه‌های مختلف حیات مسلمانان برنامه‌هایی را تدوین کنند. گرچه سیاست‌های ضد دینی و فرهنگی آن‌ها تهاجمی نبود؛ اما به نرمی و به‌تدریج برای تغییر اصول حاکم بر مسائل دینی مردم تلاش می‌کردند. روندی که در مورد آن سخن گفتیم در نیم قرن سلطهٔ روس‌ها بر حیات فرهنگی مردم، تقریباً همهٔ حوزه‌ها را از خود متأثر کرد.

### نتیجه

این نوشتار با موضوع «بررسی دوره‌های سیاستگذاری فرهنگی روس‌ها و دلایل تفاوت‌ها و تغییرات»، مطالعه‌ای از کنش فرهنگی روسیهٔ تزاری در فرارود بود. مقام‌های تزاری آنگاه که به رهبری کشیش «اندری مالوف»[۳] از ستون چهارم نظامی اورنبورگ و سربازان صلیب به‌دست وارد دارالاسلام شدند، به‌دلیل تجربهٔ قفقاز و تاتار ولگا از پیوند عمیق دین با فرهنگ، اجتماع، سیاست و دیگر عرصه‌ها در این سرزمین به‌خوبی آگاه بودند. تجربهٔ ناموفق تاتارستان و باشقیرستان و مقاومت رهبران قفقازی ترس عجیبی از اسلام که هژمونی و فرهنگ غالب در

1. Ostromov
2. Nalivkin
3. Andrei Malov

فرارود بود را در آن‌ها ایجاد کرده بود. در کنار این ضعف که روزبه‌روز با رشد واکنش مسلمانان در ابعاد مختلف نسبت به حضور روس‌ها، بیشتر می‌شد، باید به شرایط درونی امپراتوری نیز توجه داشته باشیم. ترور چندین‌بارهٔ امپراتور و سرانجام قتل وی، نبرد با چین و ژاپن و شکست در منچوری، انقلاب ۱۹۰۵م (۱۳۲۳ق) و درگیری در جنگ جهانی اول، مجموعهٔ رویدادهای مهمی بود که به همراه یکی از مهم‌ترین مسائل سیاسی نیمهٔ دوم قرن نوزده یعنی بازی بزرگ منجر به این شد که روس‌ها در ابعاد مختلف سیاستگذاری خود دچار ضعف جدی شوند و سوء مدیریت در مسائل هم‌عرض را به نمایش بگذارند.

به‌بیان دیگر گرچه روس‌ها از اینکه ادارهٔ این سرزمین به‌دست فرمانروایان مسیحی افتاده و در سرزمینی که روزگاری قلب دارالاسلام بوده آوای مؤذنان با ناقوس کلیساها درهم آمیخته است، راضی بودند؛ اما این حضور اقتدارآمیز نبوده است. اوج ناکامی روس‌ها در زیر سیاست‌های فرهنگی موضوع مسیحی‌سازی مسلمانان بود که بررسی دلایل آن موضوع مهمی است که بی‌تردید ارزش آن را دارد که در پژوهش مستقلی به آن پرداخته شود.







## References


1. Abed, Abdolkarim (2000), What Had Happened in Samarqand and Bukhara, Translated by Rezvan Qol, Publication of Alazhar.
2. Aini, Sadridin (1981), Memories,Vol.8, Dushanbe, Erfan.
3. Allworth, Edward (1967), Central Asia, A Century of Russian Rule, New York: Columbia University Press.
4. Batunski, Mark (1995), “Islamic Studies of Russia Orthodox Church”, Translated by Kamelia Ehteshami Akbari, Central Asia and Caucuses, Vol.3, No.2, pp.69-94.
5. Benigsen, Alaxander[and Marry Brox up] (1991), Soviet Muslim, Past, Present, Future, Translated by Kave Bayat, Tehran: Distribution of Islamic Culture Office.
6. Crews, Robert D. (2009), For Prophet and Tsar, Islam and Empire in Russia and Central Asia, United States of America: Harvard University Press.
7. Erkinov, Aftandils (2009), Andijan Uprising of 1898 and Its Leader Dukchi Ishan Described By Contemporary Poets, Jepan: Department of Islamic Area Studiesm University of Tokyo.
8. Geiss, Paul Georg (2005), Pre-Tsarist and Tsarist Central Asia, Communal Commitment and Political Order in Change, London and NewYork: Routledge Curzon.
9. Jalaeepour, Hamidreza (1997),” Nationalism Force: Its Control and Release in Former Soviet”, Central Asia and Caucuses, Vol.4, No.3, pp.43-62.
10. Khalid, Adeeb (2003), The Politics of Muslim Cultural Reform, Jadidism in Central Asia, California: University Of California Press.
11. Klazure, Valter (1957), Russia and Its Colonies, Tehran: Publication of Aram Newspaper.
12. Krausse, Alexis (1994), Russian in Asia, A Record and a Study ( 1558-1899), London: Curzon Press.
13. Male, Alber (1934), History of 19th Century, translated by Mirza Hussain Khan Farhudi, Tehran: Publication of Maaref Commission.
14. Morrison, A.S. (2008), Russion Rule in Samarkand (1868-1910) a Comparison with British India, Oxford: Oxford University Press.
15. Motamednejad (2011), Press in Central Asia (Changes of Journalism in Modernist, Soviet and Independence Period), Tehran: Publication of Elm.
16. Pahlen, Count k.k. (2003), Mission to Turkestan, Edited by Richard Pierce, Translated by N. J. Couriss, London: Boston.
17. Palat, Madhavan k. (1993), “Eurasianism as an Ideology for Russias Future”, Economic and Political Weekly, Vol.28, No.51, pp. 2799 – 2812.
18. Pierce, Richard (1960), Russian Central Asia 1867-1917 (A Study in Colonial Rule), University of California Press.
19. Raees Nia, Rahim (2008), Jadidi Movement in Tatarestan, Tehran: Center of Documents and History of Diplomacy.
20. Svat, Soucek (2000), A History of Inner Asia, Cambridge: Cambridge University Press.







21. Skreen, Fransis Henri (2010), History of Transoxiana in Modern Century, Translated by Mirza Ahmad Khan, Edited by Ahmad Shabani and Samad Esmaeelzade, Tehran: Endowments Foundation of Mahmood Afshar.
22. Shanynov,Beryan (1974), History of Russia from Beginning Until Octobr Revolution, Translated by Khanbaba Bayani, Tehran: Tehran University Publication.
23. Spular,Bertold (1997), Inner Asia, Translated by Kave Bayat, Tehran: Cultural Research Office.
24. Shakuri, Sharif and Rustam (2009), Central Asia Introduction to the Morales of People, translated by Mohamad Jon Shakuri and Manije Qubadiani, Tehran: Center of Documents and History of Diplomacy.
25. Unkown (1962), Revolution of 1905, Translated by M. Hami, Tehran: Saman
26. Yavorsky (1968), Tsarist Russian Embassy to Amir Shir Alikhan Court, translated by Abdolghafor Bereshna, Kabul: Bina.
27. Кушматов, Аьдували (1990), Вакф, дошанье:ирфан.





**مطالعات اوراسیای مرکزی، سال ششم، شماره ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۹۲، صص ۷٤-٥٥**

# دیپلماسی در میانه دو جنگ:
# سفارت ژنرال یرملوف به ایران و دستاوردهای آن

**گودرز رشتیانی***

**دکترای تاریخ و پژوهشگر روسیه و قفقاز**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱/۲۰- تاریخ تصویب ۱۳۹۲/۵/۳۰)

## چکیده

سفارت ژنرال یرملوف در ایران (۱۸۱۷) در پاسخ به مأموریت ابوالحسن خان ایلچی و حل اختلاف‌های دو کشور پس از عهدنامه گلستان(۱۸۱۳) صورت گرفت. در این نوشتار ضمن توصیف و شرح رخدادهای این ماموریت به بررسی زمینه‌ها، هدف‌ها و دستاوردهای حاصل از آن پرداخته می‌شود. مجموعه عوامل زیادی مانند انتظارها و برداشت‌های متفاوت نمایندگان دو کشور از این سفارت، موافقت نکردن دربار ایران با پیشنهادهای یرملوف، برخورد نامناسب او با شاه و درباریان و نارضایتی ایرانی‌ها از رفتار او، بهره‌برداری نکردن مناسب اولیای امور ایران از فرصت پیش آمده برای تعیین خطوط مرزی، پیوند خوردن روابط دو کشور به ولایت‌عهدی عباس میرزا و رضایت نداشتن یرملوف به این ولایت‌عهدی و نیز ناهماهنگی یرملوف با سیاست رسمی دربار روسیه سبب شد این سفارت نه‌تنها گشایشی در روابط دو کشور ایجاد نکند، بلکه به گسترش اختلاف‌ها و در نهایت جنگ دوم با روسیه منجر شود.

**کلید واژه‌ها**

ایران، روسیه، فتحعلی‌شاه، عباس میرزا، ژنرال یرملوف، قاجاریه.

* Email: rashtiani@ut.ac.ir







**مقدمه**

همسایگی با روسیه تجربه جدیدی در روابط خارجی ایران بود که از دوره صفویه آغاز شد و با فراز و نشیب‌هایی در دوره‌های بعدی ادامه یافت. مجموعه عوامل متعددی مانند ضعف نظام سیاسی ایران در اعمال حاکمیت بر مناطق قفقاز شمالی و جنوبی پس از کشته شدن نادر (در ۱۱٦۰هـ ق) و نیز برنامه طراحی‌شده دولت روسیه برای گسترش نفوذ خود به سواحل دریای خزر و عبور از کوه‌های قفقاز، زمینه‌های رویارویی آن دولت را با حکومت تازه‌تأسیس قاجارها فراهم ساخت که اولین آن در سال‌های ۱۸۱۳-۱۸۰٤ اتفاق افتاد.

گرچه بنابر قرارداد گلستان(۱۸۱۳) ایران حاکمیت روسیه را بر مناطق داغستان، گرجستان و خانات باکو، شروان، گنجه، قره‌باغ و بخشی از طالش به‌رسمیت شناخت، اما به‌سبب برخی ابهام‌ها در عهدنامه، مانند تعیین مرزهای دو طرف[۱] و نیز ناخرسندی ایران نسبت به از دست رفتن بخشی از سرزمین‌هایی که بر آنها حاکمیت تاریخی داشت و موضوع شرعی تسلط «کفار» بر سرزمین‌های مسلمانان، هر دو طرف تلاش‌هایی را برای کسب امتیازهایی از طرف مقابل به‌کار بستند که در نتیجه آن سفیرهایی از ایران و روسیه در محدوده زمانی دو جنگ سال‌های۱۸۱۳ تا ۱۸۲٦ به کشورهای یکدیگر آمد و شد کردند. سفارت ژنرال یرملوف از جمله آنها بود.

از این‌رو مسئله این نوشتار بررسی هدف‌ها و نیز تجزیه و تحلیل دستاوردهای این سفارت برای دولت‌های ایران و روسیه است. نویسنده تلاش می‌کند به این پرسش اصلی پاسخ بدهد که چرا سفارت ژنرال یرملوف نه‌تنها نتیجه‌ای برای حل اختلاف‌های ایران و روسیه نداشت، بلکه زمینه‌ساز بروز جنگ دوم دو کشور نیز شد؟

## شرح مختصر سفارت یرملوف

پس از پیمان گلستان، دولت ایران که از شرایط پیش‌آمده رضایت چندانی نداشت ابوالحسن-خان ایلچی را به‌عنوان سفیر به روسیه اعزام کرد تا بتواند روس‌ها را به بازگرداندن برخی از مناطق تصرف‌شده راضی کند. در واقع او به‌دنبال آن بود که ضمن بستن قرارداد جدیدی، روس‌ها را به

---

۱. شرح دقیق روایت ایرانی از مناطق سرحدی و ترسیم آن در این منبع آمده است: رونوشت نامه‌های عباس میرزا، نسخه خطی به شماره ۱۳٦۵۷، صص ۲-۳، در کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

بازپس‌دادن تمامی یا بخشی از مناطق تصرف شده در برابر پرداخت خسارت جنگ مجبور کند. در این بین کنت کاتکارت[۱]، سفیر انگلیس در پترزبورگ نیز با توصیه سرگور اوزلی[۲] از تقاضای ایران حمایت کرد. بعد از پیروزی روسیه بر ناپلئون، تزار الکساندر، ضمن اشاره به اینکه همه نواحی متصرفی به میل خود به تابعیت روسیه درآمده‌اند، وعده داد که سفیر جدید روسیه به مناطق تصرف‌شده و سپس به ایران مسافرت خواهد کرد و ضمن ارزیابی خواسته مردم آن نواحی (تالش و قره‌باغ) نسبت به تابعیت روسیه یا ایران، در مورد بازگرداندن این مناطق به ایران تصمیم‌گیری خواهد کرد(هدایت، ۱۳۳۹، ج۹، صص ۲۲۱-۲۲۲؛ مروزی، ۱۳۶۹، ص ۲۱۹)

از همین رو، ژنرال یرملوف به‌همراه یک گروه سیصد نفری در ۱۷ اوت ۱۸۱۶ از پترزبورگ حرکت کردند و در ۱۰ اکتبر به تفلیس رسیدند. افزون بر اعضای رسمی[۳] یک داروساز، دو نقاش، یک کشیش، رهبر ارکستر، پیک ویژه، سه مترجم، مسئول هدایا، شاهزاده چرکسی و چهار همراه وی، ۲۴ محافظ قزاق، ۲۴ نظامی، ۲۴ موزیسین نیز از اعضای سفارت بودند که چهار نفر از آنها در این سفر جان خود را از دست دادند (کوتزبوئه، ۱۳۴۸، ص ۱۵۱).

گروه پس از توقفی هفت ماهه در تفلیس، به سوی ایروان، نخجوان، مرند و تبریز حرکت کردند و در ۱۹ مه ۱۸۱۷ به تبریز رسیدند. آن‌ها پس از استقبال فتحعلی‌خان بیگلربیگی تبریز، در منزل میرزا بزرگ قائم مقام ساکن شدند. اولین دیدار رسمی یرملوف با قائم مقام صورت گرفت که ضمن آن، نامه گراف نسلرده وزیر امور خارجه روسیه که در آن سفیر را معرفی و درخواست همکاری با او برای انجام مأموریت کرده بود را تسلیم میرزابزرگ کرد(رشتیانی، ۱۳۸۸، ج۳، ۵۱-۵۲). چند دیدار با عباس میرزا، تسلیم نامه تزار به او و شرکت در چند جشن ترتیب‌یافته توسط نایب السلطنه از برنامه‌های آنان در تبریز بود. گروه سفارت در ۲۶ مه تبریز را ترک کردند و پس از عبور از اوجان، ورزقان و میانه با استقبال عبدالله میرزا حاکم زنجان

1 . Count Cthcart
2 . Sir Gore Ouseley
۳. کوتزبوئه در نسخه آلمانی کتاب خود اسامی همه همراهان را ذکر کرده است، اما در ترجمه فارسی به ذکر اسامی سفیر، مستشاران، منشی و خزانه‌دار بسنده شده است(کوتزبوئه، ۱۳۴۸، ص ٤٤)

وارد آن شهر شدند. پس از چند روز از زنجان حرکت کردند و در سامان ارخی (یک فرسنگی سلطانیه) اقامت کرده و منتظر ورود فتحعلی شاه شدند.[۱]

شاه در ۱۷ رمضان/۱۹ ژوئیه به چمن سلطانیه رسید و در ۲۰ ژوئیه اولین دیدار رسمی اعضای سفارت با میرزامحمدشفیع و ابوالحسن‌خان ایلچی صورت گرفت که یرملوف نامه گراف نسلرده وزیر امور خارجه روسیه که در آن به معرفی یرملوف به‌عنوان سفیر امپراتوری روسیه پرداخته بود و خواستار همکاری با وی در انجام مأموریت شده بود را به میرزا شفیع تقدیم کرد(رشتیانی، ۱۳۸۸، ج۳، ص ۳٦).[۲] تشریفات انجام‌شده برای استقبال از یرملوف و دیدار با فتحعلی شاه نخستین نمونه در تاریخ قاجاریه بود(مروزی، ۱۳٦۹، ص۲۲۰) که از قبل جزییات مربوط به‌شکل دیدارها میان دو طرف هماهنگ شده بود.[۳] در ۳۱ ژوئیه نیز اولین دیدار رسمی با شاه و تسلیم نامه امپراتور روسیه صورت گرفت. دومین دیدار در ۳ اوت هم‌زمان با عید فطر برگزار شد و هدیه‌های امپراتور روس و مادر وی تقدیم شد[٤] (Natchkebia, 2012, p. 211). از نکته‌های جالب توجه در این دیدارها حضور یرملوف و همراهان با کفش و نپوشیدن جوراب قرمز[۵] و نیز نشستن بر صندلی بود که قاعده مرسوم دربار ایرانی نبود و به‌نوعی بی‌احترامی به شاه محسوب می‌شد(آندری‌یوا، ۱۳۸۸، ص ٤۸؛ Sbornik Imperatorskogo russkogo voenno-istoricheskogo Obschestva, 1890, p. 218). خود یرملوف در خاطراتش از این اقدام با افتخار یاد کرده و سفیرهای فرانسه و انگلیس را به‌دلیل رعایت قواعد دربار ایرانی سرزنش می‌کند(Ermolov, 1863, p. 134).[٦] یرملوف و اعضای سفارت تا ۲۹ اوت در

۱. در ابتدا قرار بود گروه سفارت در تهران با فتحعلی شاه دیدار کند. اما بنا به اعلام دربار ایران در مورد گرمی هوا، به‌وسیله میرزاشفیع اعلام شد که شاه به سلطانیه حرکت خواهد کرد و ملاقات در آنجا صورت خواهد گرفت(رشتیانی، ۱۳۸٤، ج۲، ص ۱۹).

۲. سایر مقام‌های ایرانی همانند عسکرخان افشار و میرزا عبدالوهاب نیز با وی دیدار کردند. یرملوف به درخواست عبدالوهاب برای شروع گفت‌وگوی مقدماتی پاسخ منفی داد و انجام هرگونه گفت‌وگو را مشروط به دیدار با شاه کرد (Natchkebia, 2012, p. 208).

۳. یرملوف قبل از ورود به ایران مازاروویچ (که بعدها هم دو سفر دیگر به ایران داشت) را برای انجام هماهنگی‌های لازم به تبریز فرستاده بود.

٤. دیدارهای سوم، چهارم، پنجم و ششم در ۱٦ ، ۲۱، ۲٦ و ۲۷ اوت برگزار شد(Natchkebia, 2012, pp. 211-213)

۵. در دیدار با عباس میرزا نیز با وجود درخواست قائم مقام، یرملوف حاضر به پوشیدن جوراب قرمز نشد (Natchkebia, 2012, pp. 207-208)

٦. اعطای نشان درجه اول شیر و خورشید به یرملوف از نکات جالب توجه در این دیدارها بود (Natchkebia, 2012, p. 213)







سلطانیه بودند و پس از دریافت نامه‌های شاه و سایر مقام‌های ایرانی برای امپراتور و کارگزاران روسیه در ۹ سپتامبر به تبریز بازگشتند. این بار نیز یرملوف از پذیرفتن ضیافت شام عباس‌میرزا با این جمله که او با دشمن خود سر یک میز نخواهد نشست، امتناع کرد و دیدار نه چندان دوستانه‌ای در باغ شاهزاده انجام شد (Natchkebia, 2012, p. 214). گروه سفارت پس از عبور از ایروان (۲۹ سپتامبر) در ۱۰ اکتبر به تفلیس بازگشتند (کوتزبوئه، ۱۳٤۸، ص ۲۱۵). ژنرال یرملوف بعد از بازگشت، از سفارت ایران در سال ۱۸۱۷ به فرمانده لشکر قفقاز و حکومت غیرنظامی قفقاز و آستراخان با عنوان «جانشین نایب‌السلطنه روسیه در قفقاز» دست یافت و اقدام‌های مهمی در راستای روسی سازی قفقاز و نبرد با کوه‌نشینان داغستان برای تحکیم سلطه روسیه انجام داد. (آندری‌یوا، ۱۳۸۸، ص ٤۸).

## هدف‌های اصلی سفارت یرملوف

همان‌گونه که اشاره شد دولت روسیه در پاسخ سفارت ابوالحسن‌خان شیرازی و نیز رسیدگی به درخواست‌های دولت ایران در بازگرداندن بخش‌هایی از سرزمین‌های جداشده در جنگ اول، ژنرال یرملوف را مأمور بررسی اوضاع و فرستادن به ایران جهت رایزنی با مقام‌های ایرانی در راستای تحکیم مواد عهدنامه گلستان کرد(اسنادی از روابط ایران و روسیه از صفویه تا قاجاریه، ۱۳۸۷، صص ٥۸٦-٥۸۷). از طرف دیگر، روابط آن کشور با دولت عثمانی در شرایط نابسامانی قرار داشت. روس‌ها در نظر داشتند از راه تحکیم روابط با ایران در جنگ احتمالی با عثمانی، از اتحاد ایران و عثمانی جلوگیری کنند. همچنین دولت روسیه برنامه درازمدتی برای دست یافتن به آسیای مرکزی و مقابله با ترکمان‌ها داشت و کسب حمایت ایران در این اقدام یا گرفتن اجازه عبور لشکریان روس از راه استرآباد یا خراسان، اهمیت زیادی برای آنها داشت.

سپهر درخواست‌های یرملوف را شامل این موارد می‌داند: در جنگ احتمالی روسیه با عثمانی، دولت ایران یا از روسیه حمایت کند یا از دولت عثمانی پشتیبانی نکند، ۲- اعزام لشکری توسط ایران علیه ترکمان‌های خوارزم که به غارت بازرگانان روس دست می‌زنند، یا ایران اجازه دهد لشکریان روس از راه دریای خزر و استرآباد به تنبیه ترکمان‌ها بپردازند، ۳- استقرار یک نماینده روس در گیلان برای رسیدگی به امور تجاری، ٤- تعیین نماینده توسط ایران برای تعیین

حدود تالش، ۵- استقرار نمایندگان دو دولت در مرزها(سپهر، ۱۳۷۷، ج۱، صص ۲۸۸-۲۹۰). هدایت نیز همین درخواست‌ها را آورده است (هدایت، ۱۳۳۹، ج۹، صص ۲۲۸-۲۲۹) اما وقایع‌نگار فقط به سه درخواست اول اشاره کرده است (مروزی، ۱۳۶۹، صص ۲۲۲-۲۲۳).

از گزارش منابع مشخص می‌شود که شاه ایران تقریباً به هیچ‌یک از این درخواست‌ها پاسخ مثبت یا روشنی نداده است. هم سپهر و هم هدایت می‌نویسند که شاه در پاسخ درخواست اول بر این نکته تأکید کرد که در عهدنامه گلستان چنین موضوعی نیامده است. در پاسخ درخواست دوم نیز به‌صراحت به عبور نیروهای روس از خاک ایران پاسخ منفی داد، اما لشکرکشی به این مناطق را مشروط به تسخیر بلخ، سمرقند و هرات دانست (به پیروی از اقدام نادرشاه).[۱] شاه ایران به درخواست سوم هم اهمیتی نداد و تعیین نماینده برای تعیین حدود تالش را مشروط به‌نظر عباس میرزا کرد و استقرار نمایندگان دو دولت در مرزها را مشروط به آمدن سفیری دیگر از روسیه دانست (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۸۹ ؛ هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹، ص ۲۲۹)

از این‌رو باوجود نظر هدایت مبنی بر خشنودی یرملوف از پاسخ‌های شاه، گروه سفارت به هیچ‌یک از این هدف‌ها دست نیافتند و این عامل یکی از مهم‌ترین دلایل در پیش‌گرفتن سیاست ضد ایرانی یرملوف در سال‌های آتی بود. منابع روسی افزون بر این موارد، به هدف‌ها و درخواست‌های دیگری از این سفارت اشاره می‌کنند. بازکردن نمایندگی تجاری در استرآباد (افزون بر گیلان)، راضی کردن ایران به تداوم دوستی با روسیه نسبت به انگلستان، کاهش نفوذ مقام‌های انگلیسی بر مقام‌های ایران (Ermolov, 1863) و بازگرداندن سربازان فراری روس (آندری‌یوا، ۱۳۸۸، ص ۵۶)[۲] اشاره می‌کنند که باید به آنها مواردی چون جمع‌آوری اطلاعات دقیق در مورد حکومت و نظام سیاسی ایران، ویژگی‌های جغرافیایی، شهرها، روستاها، آمار

۱. سپهر درباره درخواست‌های یرملوف می‌نویسد که پس از دیدار با فتحعلی‌شاه و تسلیم نامه امپراتور، فتحعلی شاه پاسخ داد اگرچه در فصل‌های یازده‌گانه عهدنامه [گلستان] این سخن مرقوم نیفتاد، لکن در طریق محبت مضایقت نمی‌رود، اما عبور سپاه روسیه در خاک ایران روا نیست و از تسخیر خوارزم کارداران ایران را مکروهی نباشد، به‌شرط آنکه نخستین به فتح بلخ و بخارا و هرات سست شود، آنگاه رزم خوارزم آسان شود، چنانکه نادرشاه افشار کرد. لازم به ذکر است که در این سال‌ها هنوز حاکمیت قاجارها بر خراسان نیز تحکیم نشده بود و استقرار قدرت فتحعلیشاه در سال بعد امکان‌پذیر شد(صفت‌گل، ۱۳۷۵).

۲. یرملوف موفق به انجام این موضوع نیز نشد و در سال ۱۸۲۶/۱۲۴۱ دیگر نماینده روسیه نوسکولف( Noskolv) توانست حدود سیصد فراری روس را برگرداند(آندری‌یوا، ۱۳۸۸، ص ۵۷).







ساکنان، وضعیت نیروی نظامی و موارد دیگر را اضافه کرد(اسنادی از روابط ایران و روسیه از صفویه تا قاجاریه، ۱۳۸۷، صص ۵۸۸- ۵۸۹). به هر حال مجموعه عواملی مانند رفتار و ویژگی‌های شخصیتی یرملوف، درخواست‌های نامربوطی که گفته‌شد، همکاری نکردن عباس‌میرزا با وی (در بخش‌های بعدی به آنها پرداخته می‌شود) سبب شد تا او به هیچ‌یک از این موارد دست نیابد و فقط نسخه‌های پیمان گلستان را به امضای شاه برساند.

## ارزیابی مورخان ایرانی از یرملوف

منابع قبل از قاجار نسبت به اخلاق و رفتار یرملوف گزارش روشنی ارائه نمی‌دهند. پیش از همه باید به این نکته اشاره کرد که همه منابع قبل از قاجار، یرملوف را از نسل جوجی‌خان فرزند چنگیزخان می‌دانند(سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۸٦) و می‌نویسند که یرملوف پس از رسیدن به سلطانیه، مکرر به مقبره سلطان اولجایتو می‌رفت و او را خال خود می‌خواند(هدایت، ۱۳۳۹، ج۹، ص ۲۲٦). جالب است وقایع نگار این اقدام او را تلاش برای «اغفال روحیه مردم و اثبات دعوی خود» می‌داند(مروزی، ۱۳٦۹، ص۲۲۰) که می‌تواند نشان از تلاش یرملوف برای برقراری پیوند با قاجاریه -که آنان نیز خود را از نسل چنگیز می‌دانستند- دانست.

هم سپهر و هم هدایت او را دارای خویی خشن و خاطری مستبد، شدیدالطیش[1] و کثیرالعطش، راسخ‌العزم، ثابت‌الرأی، سخت‌گوی، تندگوی و دارای کمال صلابت و تکبر می‌دانند(سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۸٦ و هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹، ص ۲۲٦) این مورخان در هنگام دیدار یرملوف با نایب السلطنه در تبریز اشاره می‌کنند که به‌نوعی عباس‌میرزا برخورد شایسته و مناسبی با او نداشته است. سپهر می‌نویسد «اما از نایب السلطنه سخنی که تشیید قواعد مصلحت کند نشنود، زیرا که خاطر او شیفته جنگ بود و آهنگ انتقام داشت». اما خود سپهر هنگام توصیف دیدار یرملوف با حضور فتحعلی شاه می‌گوید «گرچه سفر یرملوف برای تشیید قواعد عهدنامه سابق بود، لیکن پاره‌ای سخن از قِبَل امپراتور معروض داشت که بنیان مودت را متزلزل می-

۱. سبک سر و سبک مغز

ساخت»(سپهر، ۱۳۷۷، ج۱، ص ۲۸۶)[1]. این گفته سپهر به درخواست‌های او اشاره دارد. از این‌رو در دیدگاه مورخان قاجار، رفتار عباس‌میرزا و علاقه نداشتن او برای استحکام روابط دو طرف و تلاش برای انتقام‌جویی را می‌توان از دلایل رفتارهای آتی خصمانه یرملوف دانست.

نکته دیگر آنکه در گزارش این مورخان هیچ اشاره‌ای به ورود اعضای هیئت با کفش به حضور فتحعلی شاه نشده است و در واقع از باریابی یرملوف با احترام تمام نسبت به فتحعلی شاه توصیف کرده‌اند. اما از لابلای آنها می‌توان بخش‌هایی از واقعیت تاریخی را بازسازی کرد. سپهر می‌نویسد «آن‌گاه که بر خرگاه درآمد چهار جای سر فرو داشت و شاهنشاه ایران بدان قانون که با سفرای یوروپ کار همی کرد او را اجازت جلوس داد»(سپهر، ۱۳۷۷، ج۱، ص ۲۸۸) به‌نظر می‌رسد منظور سپهر از قانون مربوط به سفرای یوروپ، نشستن بر صندلی بوده است.

هدایت به‌نوعی اغراق و تملق‌گویی دست زده و می‌نویسد که یرملوف پس از رسیدن اسب ارسالی شاه «از راه احترام و تکریم و آداب دانی زانو در رکاب اسب را بوسه زد. به حضور خسرو محمود شأن رفت و چهار مکان در مقام به مراسم رکوع و سجود و برداشتن کلاه و سربرهنه رفتن در پیشگاه اقدام کرد و بنا بر امتثال بر کرسی بنشست»(هدایت، ۱۳۳۹، ج۹، ص ۲۲۸) همان‌گونه که ملاحظه می‌شود بخش پایانی نوشته هدایت حاکی از تدارک صندلی برای اعضای سفارت است. دولت ایران با اعزام فوری ابوالحسن‌خان به لندن، آن کشور را در جریان ماوقع و عهدشکنی احتمالی روسیه قرار داد(سپهر، ۱۳۷۷، ج۱، صص ۲۸۹-۲۹۰).[2]

## دیدگاه یرملوف نسبت به ایرانی‌ها و نظام سیاسی ایران

همان‌گونه که در مطالب پیشین گفته شد، ژنرال یرملوف از نظر شخصی احساس تنفر عمیقی هم نسبت به نظام سیاسی و هم نسبت به ایرانی‌ها داشت که زوایایی از آن در دیدار با کارگزاران ایرانی نمایان شد. این موضوع نه تنها موجب حل اختلاف‌های ایران و روسیه در بعد از جنگ

---

۱. هدایت هم در مورد دیدار عباس میرزا و یرملوف نوشته سپهر را آورده است: «بعد از شروط میزبانی و بروز مهربانی سخن از مصالحه و یگانگی راند و از طرف وکلای دولت ایران، خلاف آن پاسخ یافت و از این معنی برآشفت و مواحدت و موافقت بنهاد» (هدایت، ۱۳۳۹، ج۹، ص ۲۲۹).

۲. اما هدایت هدف فرستادن ابوالحسن خان را «تجدید و تأسیس وداد و اکمال شرایط اتحاد» با دولت انگلیس می‌داند(هدایت، ج۹، ص ۲۲۹).







اول نشد، بلکه زمینه‌های وقوع جنگ دوم (٤٣-١٢٤١هـ ق/٢٨-١٨٢٦م) را نیز فراهم کرد. جالب توجه است که گروه حاکم روسیه نیز از این موضوع آگاهی داشتند.

اولین گزارش یرملوف از اوضاع ایران پس از بازگشت در ٢٣ اکتبر ١٨١٧ به امپراتور روسیه ارسال شد. این گزارش که به گفته خود یرملوف حاصل مشاهده‌های وی و همراهان او است در پنج بخش تنظیم شده است. در قسمت اول به تشریح اوضاع جغرافیایی، کمی جمعیت در بیشتر مناطق ایران، جمعیت زیاد شمال ایران، زمین‌های وسیع و تولید پائین پرداخته شده است. قسمت دوم به تشریح نظام سیاسی ایران اختصاص یافته است. او در این گزارش به قدرت نامحدود و بی‌رقیب شاه در ایران، اراده شاه کنونی در جمع‌آوری بیشتر خزائن، اهمیت پرداخت پول برای کسب مقام‌های دولتی اشاره می‌کند. از نظر وی حکومت ایران فاسد است و از مردم مطیع در راستای منافع خود بهره می‌برد و اگر شاهی در ایران به قدرت برسد که در امور کشورداری قانون را بکار گیرد منافع زیادی برای کشور به‌دنبال خواهد داشت.

در بخش سوم به اداره ولایت‌های ایران در دست شاهزادگان قاجار و زندگی عباس‌میرزا می‌پردازد. یرملوف بر این باور است که عباس میرزا تحت حمایت انگلیسی‌ها قرار دارد و ضمن آن توانسته اقدام‌های مهمی در توپ‌ریزی، اسلحه‌سازی، ذخیره زرادخانه و بهره‌برداری از منابع زیرزمینی به سرانجام برساند. در بخش چهارم به تشریح وضعیت نظامی نیروهای عباس میرزا و سی گروهانِ هزار نفری می‌پردازد و معتقد است که در فاصله کوتاه، ایران می‌تواند هم‌ردیف کشورهای اروپایی قرار گیرد. در قسمت پنجم، با گزارش از پیشرفت سریع ایران ابراز نگرانی کرده و از حاکمیت نامحدود و ثروت مالی در اختیار عباس‌میرزا به‌عنوان یک خطر بزرگ یاد می‌کند و از امپراتور درخواست می‌کند هزینه بیشتری برای حفاظت از مرزها اختصاص دهد و برای اجتناب از مشکلات آتی، رودخانه ارس به‌عنوان مرز ایران و روسیه تعیین شود(اسنادی از روابط ایران و روسیه از صفویه تا قاجاریه، ١٣٨٧، صص ٥٨٨-٥٨٩).

در واقع یرملوف درباره اوضاع ایران به‌ویژه اصلاحات نظامی عباس میرزا اغراق فراوان کرده است تا بتواند ضمن دریافت بودجه بیشتر، خطر عباس‌میرزا را نسبت به منافع روسیه به تزار و سایر کارگزارن روس گوشزد کند. گزارش کوتزبوئه از واقعیت بیشتری برخوردار است.

او که از همراهان این گروه بوده به ناکارآمدی و ناپختگی نیروهای عباس میرزا در هدف‌گیری و نداشتن تجهیزات مناسب اشاره می‌کند (کوتزبوئه، ١٣٤٨، صص ١٠٢-١٠٥)

از طرف دیگر یرملوف در این گزارش قرارداد گلستان را تضمین‌کننده منافع دراز مدت روسیه نمی‌داند و خواستار تعیین رودخانه ارس به‌عنوان مرز دو طرف شده بود. بدیهی است چنین شخصی باوجود وعده امپراتوری روسیه به ابوالحسن خان و عباس میرزا، نمی‌توانست گزارش واقع‌بینانه‌ای از اوضاع تهیه کند تا بنابر وعده تزار، آن بخش‌هایی از تالش و قره‌باغ که امپراتور وعده آن را داده بود به ایران بازگردانده شود.

یرملوف در اظهارنظر دیگری گفته بود «پس از اینکه وطن محبوبم را صد بار متبرک کردم، دولت ایران در نظرم بسیار حقیر آمد» (Ermolov, 1863, p. 127). او در اقدامی دیگر، دستور فلک‌کردن یکی از افسران فرانسوی ارتش عباس‌میرزا را صادر کرد که یکی از نوازندگان گروه روسی را تنبیه کرده بود. پس از فلک، شمشیر او را نزد عباس میرزا فرستاد و اظهار امیدواری کرد که «این فرانسوی پست، دیگر در ایران تحمل نشود»(Ermolov, 1863, p. 168).

یرملوف در جایی دیگر می‌گوید «ایرانی‌ها بهترین نمونه‌های انسان‌های متظاهر هستند. به‌نظر ایرانی‌ها، سخن‌گفتن یا عمل‌کردن برخلاف آنچه از پیش روی آن توافق کرده‌اند یا حتی ادای سوگند دروغ به هیچ‌وجه نادرست نیست»(Ermolov, 1863, p. 126& pp. 135. 153). شاید عمق تنفر او از ایران را در این جمله بیشتر بتوان مشاهده کرد: «در نهایت آن مکان نفرت‌انگیز را ترک کردم و در آینده نیز هیچ‌گاه به دیدار آن نخواهم رفت، مگر با اسلحه‌ای در دست تا این آشیانه دشمن را در هم بکوبم» (Ogorodnikov, 1875, pp. 256-268.)

او نسبت به موسیقی و رقص ایرانی هم ابراز نفرت می‌کند: «در آواخوانی ایرانی، نعره زدن بالاترین هنر است. موسیقی شاه نیز همین‌گونه است. او از من پرسید تاکنون چنین چیزی شنیده بودم؟ برای علاقمندان به موسیقی ایرانی صدای خر ملودی گوش نوازی خواهد بود» (Ermolov, 1863, pp. 155-6).[1] روشن است که این رویکرد در بهبود روابط ایران و روسیه که یرملوف نمایندگی تام‌الاختیار آن را از طرف روسیه برعهده داشت، مانع مهمی بود.

[1]. واسیلی بردزونا از همراهان یرملوف هم دیدگاه مشابهی در این زمینه دارد(Barodzona, 1821, pp. 212-213).

## یرملوف و موضوع ولیعهدی عباس‌میرزا

ولایت عهدی عباس میرزا در سراسر دوره حکومت فتحعلی‌شاه از موضوع‌هایی بود که هم در عرصه سیاست داخلی ایران (به‌سبب تعداد فرزندان پسر شاه و مخالفت تعدای از آنها با عباس میرزا) و هم در روابط با سایر کشورها (به‌ویژه روسیه و انگلستان) مورد توجه بسیار بود. برای اولین بار در عهدنامه ١٢٢٧هـ ق با انگلستان بود که موضوع حمایت و پشتیبانی آن دولت از ولیعهد انتخابی ایران در آن گنجانده شد(نفیسی، ١٣٦٨، ج٢، صص ١٧–١٨) و در فصل چهارم عهدنامه گلستان نیز قید شد که دولت روسیه ولیعهد انتخابی دولت ایران را به رسمیت بشناسد و در دشواری‌ها او را یاری کند.[1]

باوجود نظر رسمی تزار و دولت روسیه، یرملوف به هیچ شکل علاقمند به شناسایی عباس‌میرزا به‌عنوان ولیعهد نبود(هژیر، ١٣١٢، صص ٧٠٧–٧٠٩) و تلاش‌های فراوانی به‌کار بست تا دربار روسیه را وادار به تجدید نظر کند. باوجود آنکه تزار روسیه در ١٠ اوت ١٨١٦ (١٦ رمضان ١٢٣١) و احتمالاً در پاسخ یرملوف تأکید کرد: «در صدد نیستم درباره شناسایی عباس‌میرزا به پادشاهی ایران تغییر عقیده دهم؛ اما اگر شما مطمئن شوید که چون عنوان ولیعهدی را به او بدهیم، مجبور نخواهیم شد حق وی را به تاج و تخت ضمانت کنیم، هیچ دلیلی ندارد امروز این عنوان را از او دریغ کنیم» (نفیسی، ١٣٦٨، ج٢، ص ٨٢).

یرملوف پس از بازگشت از ایران در گزارش خود به تزار، تلاش زیادی به‌کار بست تا به دربار روسیه خطر نفوذ انگلیسی‌ها بر عباس‌میرزا را القا کند و به صراحت از خطرناک بودن حاکمیت نامحدود و ثروت فراوان در دست‌های عباس میرزا اظهار نگرانی کرد(اسنادی از روابط ایران و روسیه از صفویه تا قاجاریه، ١٣٨٧، صص ٥٨٨–٥٨٩).

---

١. لازم به ذکر است که فتحعلی شاه با ارسال نامه‌ای به الکساندر اول از وی خواسته بود که عباس میرزا را به‌عنوان ولیعهد به‌رسمیت بشناسد (اسنادی از روابط ایران و روسیه از صفویه تا قاجاریه، ١٣٨٧، صص ٥٩٦–٥٩٧). امپراتور روسیه نیز در پاسخ نامه فتحعلی شاه و باوجود نظر یرملوف ولیعهدی عباس میرزا را به‌رسمیت شناخت (اسنادی از روابط ایران و روسیه از صفویه تا قاجاریه، ١٣٨٧، صص ٥٩٨–٥٩٩). نیکلای اول و جرج سوم پادشاه انگلستان در مکاتبه‌های خود با عباس‌میرزا از او با عنوان ولیعهد یاد می‌کردند.

در نامه دیگر هم نوشت: «نفوذ انگلیسی‌ها در ایران همیشه برتری خواهد داشت زیرا که نه تنها متکی بر عباس‌میرزا است بلکه متکی بر همه وزرای شاه است که مزدور انگلیسی‌ها هستند»(نفیسی، ١٣٦٨، ج٢، ص ٩١). در همان نامه به تزار، پس از بازگشت از ایران نوشت: «در تبریز بسیار کوشیده‌اند مرا وادار کنند عباس میرزا را به ولیعهدی بشناسم. زیرا که در برابر هر نوع کمک، هیچ به‌دست نیاورده‌ام و وانگهی نه تنها در عباس میرزا هیچ آمادگی که مساعد به حال ما باشد نمی‌بینم، بلکه برعکس ناخوشنودی آشکاری در او هست که نمی‌تواند پنهان کند، زیرا ایالاتی که شاه تا این اندازه با حرارت در آرزوی آنها است، در دست ماست و پس دادن آنها بر آبروی عباس‌میرزا می‌افزاید و آن هم نزدیک به زمانی که نمی‌تواند از جنگ با برادر مهترش[1] خودداری کند و حق خود را در جانشینی به تاج و تخت مسلم سازد»(نفیسی، ١٣٦٨، ج٢، ص ٨٢). در جای دیگر هم این‌گونه اظهارنظر می‌کند: «عباس‌میرزا به هیچ‌وجه در اندیشه متحدکردن کشور نیست، بلکه تشکیل سپاه را وسیله‌ای برای رسیدن به تاج و تخت می‌داند»(نفیسی، ١٣٦٨، ج٢، ص ٩١).[2]

گزینه اصلی مورد نظر یرملوف برای ولایت عهدی، محمد علی میرزا دولتشاه فرزند ارشد فتحعلی‌شاه بود که از جانب مادر نسب گرجی و غیر قاجار داشت و بنا به سنت نهاده شده توسط آغامحمدخان[3] نمی‌توانست به ولایت‌عهدی برسد. یرملوف در چمن سلطانیه با او دیدار داشت (کوتزبوئه، ١٣٤٨، ص ١٩٤) و در گزارش بعدی خود به دربار روسیه به روابط پنهانی‌اش با محمدعلی‌میرزا اشاره کرد: «به او وعده کردم از هر چه پیشرفت حوادث به من اجازه می‌دهد او را یاری کنم و در میان خود مهری را نشان قرار دادیم که به آن وسیله بتوانیم مکاتبه‌های یکدیگر را بشناسیم، زیرا ممکن بود در این نامه‌ها هیچ اسم خاصی را نبریم تا آنکه جان او و بسیاری از دیگران را به خطر نیندازیم»(نفیسی، ١٣٦٨، ج٢، ص ٨٢). به‌نظر می‌رسد یرملوف در

١. منظور محمد علی میرزا دولتشاه فرزند ارشد فتحعلی شاه است.

٢. جالب توجه است به همان میزان که یرملوف برای قانع‌کردن امپراتوری از به‌رسمیت نشناختن ولیعهدی عباس میرزا تلاش می‌کرد، عباس‌میرزا از راه‌های مختلف برای کسب حمایت تزار اصرار می‌ورزید. پس از بازگشت یرملوف، دربار ایران محمدحسن‌خان افشار را به پترزبورگ اعزام کرد( نسخه خطی، ش ١٣٦٥٧، صص٨٨-٨٩) اما یرملوف از وزیر خارجه تقاضا کرد از آنجا که او مأموریت دیپلماتیک ندارد با او به‌عنوان مأمور (نه سفیر) برخورد شود و از برقراری گفت‌وگوهای دیپلماتیک با او خودداری شود.

٣. نگارنده نتوانست به سند یا منبعی که این توصیه آغامحمدخان را تأیید کند، دست پیدا کند.







فرستادن نماینده‌ای از سوی محمدعلی‌میرزا (به‌نام کیفالا ارمنی) به دربار روسیه نقش داشت، گرچه دربار روسیه از پذیرش وی خودداری کرد(نفیسی، ١٣٦٨، ج٢، صص ٩٠-٩١).

## اختلاف‌نظر یرملوف با سیاست رسمی روسیه

افزون بر موضوع ولیعهدی عباس‌میرزا، یرملوف در مواردی در تضاد با خط‌مشی کلی روسیه عمل می‌کرد. بی‌توجهی او نسبت به آداب و رسوم ایرانی از جمله این موارد بود که سبب ایجاد کدورت‌هایی با مقام‌های ایرانی شد. یرملوف که در جایگاه سفیر به ایران اعزام شده تا به حل اختلاف‌های با ایران بپردازد، با فراموش‌کردن مأموریتش این‌گونه اظهارنظر کرد: «اگر پادشاه به سردی از من استقبال کند یا در هنگام مذاکرات هر نوع قصد و نیتی برای زیرپاگذاشتن پیمان [گلستان] مشاهده کنم، من خود جنگ را اعلام می‌کنم و آن را خاتمه نمی‌دهم تا زمانی که ارس به‌عنوان مرز تعیین شود» (Berzhe,1877, p. 179). از نظر مورخ روس، او روش‌ها و آداب دیپلماتیک را فروگذاشت و تاکتیک‌های دیپلماتیک او در بسیاری از مواقع مورد بحث بود(Bugaeva, 2009, p. 32). واضح است که چنین شخصی با این رویکرد، نمی‌توانست سفیر مناسبی برای چنین مأموریتی و جانشین شایسته‌ای به‌عنوان نایب‌السلطنه روسیه در قفقاز و مسئول مستقیم رابطه با ایران در بین دو جنگ باشد.

ارائه گزارش‌های اغراق‌آمیز و خلاف‌واقع برای اعمال فشار بر دربار روسیه در جهت پذیرش خواسته‌های وی نیز بارها در مکاتبه‌های او دیده می‌شود. «از هر سوی آگاهی‌هایی به من می‌رسد که در ایران لشکر بسیار نیرومندی تشکیل می‌دهند. عباس‌میرزا به بهانه تبریک ورود من، از هر سوی مأمورانش را می‌فرستد تا دریابند آیا ما نیز خود را برای جنگ آماده می‌کنیم یا نه؟»(نفیسی، ١٣٦٨، ج٢، ص ٩٠).

افزون بر این باید به نقشه یرملوف در زمینه توسعه متصرفات روسیه اشاره کرد که با مخالفت دولت روسیه روبه‌رو بود؛ به‌گونه‌ای که کنت نسلرود وزیر امور خارجه ضمن دستورالعملی، خطوط کلی سیاست اجرایی در ارتباط با ایران را به او گوشزد کرد: «بیان عقیده ما به ساده‌ترین وجوه این است: شاه را آماده کنید، کارهایی بکند که هم به سود ایران و هم برای نگاهداشتن روابط خوب از هر دو طرف باشد، اگر پیش نبردید بگذارید گذشت روزگار مواردی پیش بیاورد که ما به‌هیچ

بهانه‌ای نه به‌وسیله دخالت مستقیم و نه به هیچ وسیله دیگر مرتکب آن شویم. ما باید فقط به دوستی قناعت کنیم، بی‌آنکه پنهانی در اندیشه آن باشیم که بر متصرفات خود بیفزاییم» (Bugaeva, 2009, p. 32). جالب توجه است با وجود تأکید دربار روسیه مبنی بر تعیین دقیق حدود مرزهای با ایران، یرملوف با بهانه‌های مختلف همانند بارش برف زمستانی، از انجام آن سر باز زد (اسنادی از روابط ایران و روسیه از صفویه تا قاجاریه، ۱۳۸۷، صص ۵۹۲–۵۹۳). به قول محقق روس: «نسلرود با یرملوف موافق نبود و معتقد بود که روسیه را به جنگ با ایران می‌کشاند و باوجود دستور جدی تزار به او مبنی بر درپیش‌گرفتن رویه‌های صلح‌جویانه، یرملوف جنگ با ایران را اجتناب‌ناپذیر می‌دانست» (عبدالله‌یف، ۱۳۵۶، ص ۱۴۰).

دربار روسیه تا آخرین روزهای منتهی به جنگ دوم دو کشور معتقد به تداوم صلح و گفت‌وگو با ایران بود، اما یرملوف در مکاتبه‌های خود خواستار تشکیل لشکر پشتیبان در قفقار برای مقابله با حمله احتمالی ایران شد (نفیسی، ۱۳۶۸، ج۲، ص۱۰۵). حتی امپراتور جدید روسیه، نیکلای اول که از عملکرد یرملوف رضایت نداشت، در نامه‌ای به عباس میرزا به‌وسیله منشیکوف، ضمن اعلام جلوس خود، به‌صراحت نوشت که به یرملوف تأکید کرده «پیروی از حفظ مبانی مقدسی که روسیه شعار خود قرار داده است، ضمن رعایت شئون و حقوق خود، هیچ‌گاه نباید زمینه‌های نارضایتی مشروع همسایگان را فراهم کند» (نفیسی، ۱۳۶۸، ج۲، ص ۱۲۳). اما سیر حوادث پس از جنگ اول و اقدام‌های یرملوف و ناسازگاری‌های او در سال‌های آخر که با تحولات داخلی ایران و غلبه یافتن اندیشه جهاد هم‌زمان شده بود، نتوانست از وقوع جنگ دوم که از همه نظر زمینه‌های آن فراهم شده بود، جلوگیری کند.[1]

## آخرین تلاش‌های دیپلماتیک پیش از جنگ دوم

از آنجا که خط مرزی ایران و روسیه در عهدنامه گلستان ۱۸۱۳ مطابق با اصل حقوقی حفظ وضع موجود[2] یعنی «پذیرش و قبول شرایط موجود» تنظیم شده بود و از طرف دیگر این «وضع

---

۱. مازیار بهروز در مقاله‌ای نظر غالبی که اقدام‌های دولتمردان ایرانی را زمینه‌ساز جنگ دوم با روسیه می‌داند به چالش کشیده و اختلاف‌های بین تفلیس و پترزبورگ را مهمترین عامل آن می‌داند. (Behrooz and Andreeva, 2013,p.1-24)

2. Status Quo







موجود» وضعیت مشخصی نداشت؛ بنابراین در ماه‌های بعد از این پیمان، اختلاف‌هایی میان کارگزاران ایرانی و روس در تعیین دقیق خطوط مرزی پدیدار شد. افزون بر آن باید به تلاش یرملوف برای تصرف برخی از مناطقی که بنابر پیمان به ایران تعلق داشت، اشاره کرد که نه‌تنها زمینه‌های برطرف شدن مشکلات را فراهم نکرد، بلکه با تداوم و تعمیق اختلاف‌ها، زمینه‌های بروز جنگ دوم را هم فراهم کرد. یرملوف در ٤ مه ١٨٢٠ در گزارشی به نسلرود نوشت :

« گرچه بخشی از زمین‌های منطقه شمس‌الدین‌لو و گوگچه به ایرانیان تعلق دارد، اما واگذاری این مناطق به ایرانی‌ها صلاح نیست» و برای جلوگیری از مشکلات آتی پیشنهاد می‌کند در عوض آن، مناطقی از قراباغ واقع بین رودخانه‌های قپان‌چای و قپانک‌چای در نزدیکی مگری به ایرانی‌ها واگذار شود و به رسمیت شناختن عباس‌میرزا به‌عنوان ولیعهد، مستلزم قبول این شرایط عهدنامه است (اسنادی از روابط ایران و روسیه از صفویه تا قاجاریه، ١٣٨٧، صص ٦٠١-٦٠٣)[١].

مذاکرات نمایندگان ایران و روسیه از جمله نامه محمدباقرخان به یرملوف در ٢٧ محرم ١٢٣٨ (اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز، ١٣٧٢، ص ٢٩٥) [٢] و نیز اعزام میرزاصادق وقایع‌نگار مروزی به‌عنوان سفیر ایران در ربیع‌الثانی ١٢٤١ به تفلیس (نسخه خطی، ش ١٦٥٧، ص ١) نتوانست گشایشی در بحران روابط پدید آورد. با درگذشت الکساندر اول و جانشینی نیکلای اول (دسامبر ١٨٢٥) و اعزام منشیکوف[٣] (فوروکاوا، ١٣٨٤، ص ٧١) و ستوان نوسکوف[٤] نیز گشایشی در روابط دو طرف به‌وجود نیامد. روایت سپهر از دیدار کارگزان ایرانی با منشیکوف جالب توجه است: «استماع این واقعه بر لجاج علما افزود و نصح سفیر روس دریشان سرایت نکرد و کار بر شهریار صاحب‌قران تنگ آمد و بر اصرار و ابرام مجتهدین ملت مجبور به جنگ شد ناچار به سفیر بهیه روسیه اتفاق آرای علما و امرا را در میان نهاد و او را رخصت رجعت داد. زمام این فتنه عظمی از دست پادشاه دانش‌آگاه اسلام به در رفت و کار ملک به کف کفایت گروهی بی‌کفایت افتاد»(سپهر، ١٣٤٩، ج١، ص ٣٥٧). نوشته سپهر با گزارش منشیکوف

---

١. عباس‌میرزا با ارسال نامه‌ای به‌وسیله مازاروویچ راضی شده بود تا بخشی از تالش را بازپس گیرد و در عوض آن، بخشی از منطقه قره‌باغ را به روس‌ها واگذار کند(اسنادی از روابط ایران و روسیه از صفویه تا قاجاریه، ١٣٨٧، صص ٦٠٤-٦٠٥).

٢. به‌نظر می‌رسد این نامه محمدباقرخان در پاسخ نامه‌ای از یرملوف بوده که خواستار تعیین حدود بوده است(اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز، ١٣٧٢، صص ٢٩٧-٢٩٩، ٣٠٢-٣٠٣).

٣. Menshikov

٤. Noskov. در منابع ایرانی درباره مأمورین نوسکوف اطلاعی نیامده است.







هماهنگی دارد. منشیکوف در گزارش خود نوشت: «عباس‌میرزا قبل از دیدار ما دست به کارهای جدی زده، روحانیون فتوا داده و خواهان جنگ هستند».(نفیسی، ١٣٦٨، ج۲، ص ۱۱۹).

## نتیجه

سفارت ژنرال یرملوف در ایران به سال ۱۸۱۷ از جنبه‌های متعددی در تاریخ دو سده اخیر ایران اهمیت دارد. این اهمیت آن از زوایای چندی قابل بررسی است که می‌توان به این موارد اشاره کرد: دوره زمانی آن در بعد از جنگ طولانی اول با روسیه (۱۳-١٨٠٤)، برگزاری استقبال باشکوه توسط نظام سیاسی ایران که در موارد مشابه همانندی نداشت، نوع برخورد و ویژگی-های رفتاری و شخصیتی یرملوف، هدف‌های دربار روسیه از آن، پیوندیافتن آن به موضوع ولایت‌عهدی عباس‌میرزا، نوع نگاه مورخان ایرانی به سفیر روسیه، انتظارهای کارگزاران ایرانی از این سفارت و در نهایت، نتایج حاصل از آنکه زمینه جنگ دوم با روسیه را فراهم کرد.

با بررسی هر یک از این موارد، مشخص شد که توجه به هدف‌های تعیین‌شده برای این مأموریت از نظر نظام سیاسی ایران قابل‌پذیرش نبود و در راستای منافع آنان قرار نمی‌گرفت؛ گرچه اگر بخواهیم با زاویه دید امروزی به موضوع نگاه کنیم مشخص می‌شود که بازگرداندن حاکمیت ایران بر تالش و قره‌باغ در مقایسه با تأسیس دفتر تجاری در انزلی و استرآباد یا همکاری‌نکردن با عثمانی در جنگ با روسیه، به مراتب فواید بیشتری برای ایران به‌دنبال داشت و می‌توانست زمینه‌های بروز جنگ دوم را در حد زیادی کاهش دهد.

پیوندیافتن روابط با روسیه به‌ویژه در موضوع تعیین حدود، با مسئله ولایت‌عهدی عباس‌میرزا از جمله دلایلی بود که زمینه‌های ناکامی این اقدام دیپلماتیک را فراهم کرد. زیرا سردار روس برخلاف سیاست رسمی دولت متبوع خود، از شناسایی عباس‌میرزا به‌عنوان ولیعهد خودداری می‌کرد و آن را مشروط به گرفتن امتیازهایی می‌کرد که گرچه عباس‌میرزا نیز حاضر به پذیرش آنها بود؛ اما این پذیرش نیز نمی‌توانست گشایشی در امور ایجاد کند. زیرا هم‌زمان یرملوف اصرار و تلاش فراوانی برای حمایت از ولیعهدی محمدعلی‌میرزا دولتشاه انجام می‌داد و روابط پنهانی نیز با او برقرار کرده بود؛ موضوعی که به هیچ‌وجه نمی‌توانست بهبودی در روابط ژنرال با عباس‌میرزا به‌دنبال داشته باشد.







باید به اختلاف نظر دربار روسیه با یرملوف نیز اشاره کرد که باوجود بروز تلاش‌هایی از سوی نظام سیاسی روسیه برای حل اختلاف‌ها با ایران، این سردار رویه متفاوتی در پیش گرفته بود. در ده سالی که او مسئول مستقیم ارتباط با ایران بود، نه‌تنها قدمی هرچند کوچک برای رفع اختلاف‌ها پیش ننهاد، بلکه بر دامنه و عمق مشکلات موجود نیز افزود. درواقع رفتار و عملکرد یرملوف و نیز دیدگاه تحقیرآمیز او نسبت به نظام سیاسی و ایرانی‌ها را باید از مهم‌ترین عوامل بروز جنگ دوم دانست.

مجموعه عوامل ذکرشده و در نهایت تحولات داخلی ایران، قوت‌یافتن اندیشه جهاد با کفار، بروز حس انتقام‌جویی در عباس‌میرزا که از سوی دیگر با مرگ الکساندر اول هم‌زمان شده بود، اقدام عملی ایران برای بازپس‌گیری مناطق ازدست‌داده را به‌دنبال داشت و دو سفارت تزار جدید نیز نتوانست در تصمیم دولتمردان ایرانی تأثیرگذار باشد. پایان جنگ دوم نیز با شکست ایران همراه شد و پیمان ترکمانچای(۱۸۲۸) به مراتب نتایج تلخ‌تری از پیمان گلستان به‌دنبال داشت. زیرا افزون بر قبول پرداخت خسارت جنگ به روسیه و ازبین‌رفتن حق کشتی‌رانی در دریای خزر، به توسعه متصرفات روسیه و تعیین رودخانه ارس و تقسیم تالش به‌عنوان مرز دو طرف منجر شد.

## منابع

### الف- فارسی


۱. آبادیان، حسین (۱۳۸۰)، **روایت ایرانی جنگ‌های ایران و روس**، تهران: وزارت امور خارجه.

۲. آرشیو ملی گرجستان، فوند ۱٤٥۰ و فوند ۱٤٥۲، اسناد متعدد

۳. **اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز** (۱۳۷۲)، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

٤. **اسنادی از روابط ایران و روسیه از صفویه تا قاجاریه**(۱۳۸۷)، ترجمه رحیم مسلمانیان قبادیانی و بهروز مسلمانیان قبادیانی، تهران: انتشارت وزارت امور خارجه.

٥. آندری‌یوا، النا (۱۳۸۸)، **روسیه و ایران در بازی بزرگ، سفرنامه‌ها و شرق‌گرایی**، ترجمه الهه کولایی و محمدکاظم شجاعی، تهران: انتشارت دانشگاه تهران.

٦. رشتیانی، گودرز (۱۳۸٤)، **فهرست اسناد فارسی آرشیوهای گرجستان درباره تاریخ ایران**، جلد دوم، تهران: انتشارت وزارت اموخارجه.








۷. رشتیانی، گودرز (۱۳۸۸)، **فهرست اسناد فارسی آرشیوهای گرجستان درباره تاریخ ایران**، جلد سوم، تهران: انتشارت وزارت اموخارجه.

۸. .سپهر، محمدتقی (۱۳۷۷)، **ناسخ التواریخ، تاریخ قاجاریه**، تصحیح جمشید کیانفر، انتشارات اساطیر

۹. صفت‌گل، منصور(۱۳۷۵)، برافتادن فرمانروایی افشاریان از خراسان و ستیزه‌های پایانی افشاریان با قاجاریان، **فرهنگ**، پاییز ۱۳۷۵، شماره ۱۹، ۳۳۸-۲۹۳

۱۰. عبدالله یف، فتح‌اله(۱۳٥٦)، **مناسبات روسیه و ایران و سیاست انگلستان**، ترجمه غلامحسین متین، انتشارات ستاره

۱۱. .فورو کاوا، نوبویوشی(۱۳۸٤) **سفرنامه فورو کاوا**، ترجمه هاشم رجب‌زاده، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

۱۲. .قاضی‌ها، فاطمه (۱۳۷٤)، **اسنادی از روند اجرای عهدنامه ترکمانچای**، سازمان اسناد ملی ایران، تهران، ۱۳۷٤

۱۳. .قاضی‌ها، فاطمه(۱۳۸۰)، **اسنادی از روابط ایران و روسیه در دوره فتحعلی‌شاه و محمد شاه قاجار**، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران

۱٤. .قائم‌مقامی، جهانگیر(۱۳٤۹)، "سندی درباره سفارت ژنرال یرملوف به ایران"، **بررسی های تاریخی**، بهمن و اسفند ۱۳٤۹، شماره ۳۰،

۱٥. کوتزبوئه، موریس(۱۳٤۸)، **مسافرت به ایران به معیت سفیر کبیر روسیه**، ترجمه محمد هدایت، تهران، موسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر

۱٦. لاچینی، ابوالقاسم (۱۳۲٦)، **احوالات ودستخط های عباس میرزا قاجار نایب السلطنه و تاریخچه مختصری از جنگهای ایران با دول روسیه و عثمانی**، [تهران]: بنگاه مطبوعاتی افشاری

۱۷. مروزی، میرزا محمدصادق(۱۳٦۹)، **آهنگ سروش یا تاریخ جنگ‌های ایران و روس**، گردآورنده حسین آذر، به تصحیح امیرهوشنگ آذر، ناشر: مصحح، تهران

۱۸. مینوی، مجتبی(۱۳۳۳)، "دو نامه تاریخی از میرزا ابوالقاسم قائم مقام"، **یغما**، دی ۱۳۳۳، شماره ۷۸، ٤۳۸-٤٤۷

۱۹. نسخه خطی به شماره ۱۳٦٥۷ به نام (رونوشت نامه‌های عباس میرزا، ) در کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی







۲۰. نفیسی، سعید(۱۳۸۰)، **تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در دوره معاصر**، انتشارت بنیاد، مجلد دوم(۱۲۲۸ تا ۱۲۵۰هـ ق)، تهران

۲۱. هدایت، رضاقلی(۱۳۳۹)، **روضه الصفای ناصری**، انتشارات خیام، تهران

۲۲. هژیر، عبدالحسین(۱۳۱۲)، »در راه ولیعهدی عباس میرزا«، **مهر**- بهمن ۱۳۱۲، شماره ۹.

**ب- انگلیسی**

1. Andreeva, Elena & Maziar Behrooz (2013), «Guest Editors' Introduction Power Interplay Between Iran and Russia from the Mid-Seventeenth to the Early Twenty-First Century», **Iranian Studies**, Vol. 46, No. 3.
2. Natchkebia, Irène (2012), Some Details of the General Yermolov's Embassy in Persia (1817), **Iran and the Caucasus**, Vol. 16, No. 2, pp. 205-216.

**ج- روسی**

1. Aleksei Petrovich Ermolov (1863), Zhurnal Posol'stva v Persiiu General Ermolova, Chteniia v Imperatorskom Obshchestve Istorii I Drevnotei Rossiskikh pri Moskovskom Universitete 2(April-June 1863) , enevnye zapiski puteshestvii Rossiisko- imperatorskogo posoltsva v Persiiu v 1816-1817 godakh, (Russian: Ермолов А. П. Журнал посольства в Персию генерала А. П. Ермолова // Чтения общества истории древностей Российских. М. , 1863, Кн. 2, №4)
2. Alexander Egoorovich Sokolov (1910) , Denevnye zapiski puteshestvii Rossiisko-imperatorskogo posoltsva v Persiiu v 1816-1817 godakh", Chteniia v Imperatoskom Obshchetva Istorii I Drevnosttei Rossiiskikh pri Moskovskom Universitete, 2. no. 233, 1910 (Russian: А. Е. Соколов. Дневные записки о путешествии российско-императорского посольства в Персии в 1816 и 1817 годах. [Текст] / А. Е. Соколов. - М: Императорское общество истории и древностей Российских, 1910. - 360 с)
3. Bartenev,P. E (1866) ,Rozgavor c Ermolovim,St. Petersburg, (Russian: Бартенев П. И. Разговор с А. П. Ермоловым. М. , 1866)
4. Berzhe, A, ( 1877) Pasolnsva A. P. Ermolov v Iran, Istoricheski ocherki, Ruskia strania, № 6, , (Russian: Берже, А, Посольство А. П. Ермолова в Перчию. Исторический очерк // Русская старина, № 6. 1877)
5. Berzhe, A, (1866-1873) Akty sabranie Kavkazkoih Arkheograficheskoih Komissieih, vol -XI. Chast 2, Tbilisi, 1866-1906 (Russian: Акты, собранные Кавказской археографической комиссией. Тифлис, 1866-1873. Т. 1-12. )
6. Bordzona, Vasili (1821), Kraktoe opissanie putteshetviia Rossiisko-Impeeratorskovo posolts'va v Persiiu v 1817g. ,St. Petersburg: pri Ipmeratorskoi Akademii Nauk, 1821 (Russian: Бороздна В. П. Краткое описание

путешествия российско- императорского посольства в Персию в 1817 году, СПб: Издание Императорской Академии Наук, 1821)

7. Bugaeva,A. G (2009), Rossisko-Iranskie Torgovie I Diplomaticheskie Atnashenia Pervoi Polavini 19 Veka,Doctoral dissertation, (Russian: Бугаева, Анна Георгиевна, Российско-иранские торговые и дипломатические отношения первой половины XIX века, ема диссертации и автореферата по ВАК 07. 00. 03, кандидат исторических наук Бугаева, Анна Георгиевна, 2009)
8. Encyclopedia Vakrug Seveta (2012), "Ермолов Алексей Петрович", Available at: http://www.vokrugsveta.ru/encyclopedia/index.php, (Accessed on:: 27 Sep. 2012)
9. Lachinov, E. E (1967) , Zapiski dekabrista E. E Lachinova o putushestvii A. P. Ermolova v Iran v 1817g,. "Istoriko-filologiskii zhurnal 1,Erevan,1967 ) (Russian: Лачинов. Е. Е, Записки декабрист Е. Е. Лачинова о путешествиа А. П. Ермолова в Иран в 1817 г)
10. Ogorodnikov, p. I (1878), Ocherki Persii, Tipographia Tovarishchestva, Obshchestvennaia Pol'zva, St. Petersburg, 1875, ) (Russian: Огородников П. И. Очерки Персии. Спб. , типография товарищества «Общественная польза», 1878. )
11. Sbornik imperatorskogo russkogo voenno-istoricheskogo obschestva (1890) , LXXIII, 218,St. Petersburg (Russian: «Сборник Императорского Русского исторического общества». Т. 73. СПб. , 1890)





**مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۷، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صص ۳۶-۲۱**

# راهبردهای نوین ناتو در چارچوب بیانیه لیسبون ۲۰۱۰ در برابر فدراسیون روسیه

**سید داوود آقایی ***

استاد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران

**بهاءالدین مریمی**

کارشناس ارشد روابط بین‌الملل

**علی خلیلی‌پور رکن‌آبادی**

کارشناس ارشد روابط بین‌الملل

( تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۱۷- تاریخ تصویب: ۹۱/۷/۱)

**چکیده**

بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی روند دشمنی‌های جنگ سرد، با وجود تغییر ساختارها و الگوهای نظام بین‌الملل، ناخواسته میان شرق و غرب ادامه داشته است. با وجود نیازها و مشکلات مشترکی که دو طرف داشته‌اند؛ حل این مسائل در گرو همکاری و همگرایی‌های بیشتر بود، اما به درک این مسئله کمتر رسیده بودند. این نوشتار درپی پاسخ-گویی به این سؤال است که عوامل مؤثر در همگرایی ناتو به روسیه چه بوده است؟ و بر این فرض استوار است که رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و روبه‌رو شدن با تهدیدهای مشترک جدید از جمله تروریست، عامل مهم نزدیک شدن دوطرف بهم بوده است. بنابراین در این نوشتار تلاش شده است تا روند همکاری و مهم‌تر از آن همگرایی روسیه و پیمان آتلانتیک شمالی، براساس نظریه‌های سازه‌انگارانه با روشی توصیفی- تحلیلی بررسی شود.

**کلید واژه‌ها**

راهبردهای نوین ناتو، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، سازه انگاری، فدراسیون روسیه، نشست لیسبون ۲۰۱۰، ۱۱ سپتامبر.

* Email: sdaghaee@ut.ac.ir







## چارچوب نظری

سازه‌انگاری سیاست بین‌الملل را براساس یک هستی‌شناسی رابطه‌ای می‌بیند و به عوامل فکری مانند فرهنگ، هنجارها و انگاره‌ها اهمیت می‌دهد. همچنین بر ابعاد مادی و غیرمادی حیات اجتماعی تأکید دارد. در سازه‌انگاری، ساختار هم شامل منابع و هم قواعد است. استفاده از منابع و توانمندی‌ها در چارچوبی معنایی صورت می‌گیرد. قاعده به معنای فهم این مسئله است که در یک شرایط اجتماعی خاص چگونه باید عمل کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۸، ص.۳۲٦–۳۲٤). برای سازه‌انگاران سازه‌های تمدنی، عوامل فرهنگی، هویت‌های دولتی، همراه با اینکه چگونه به منافع دولت‌ها و الگوهای برآیندها شکل می‌دهند، مهم است. اینها نوعی جهان بینی ایجاد می‌کنند و بر الگوهای تعامل بین‌المللی اثر می‌گذارند. اگر هویت‌ها، اجتماعی و حاصل تعامل باشند، می‌توانند به‌صورت‌های متفاوتی شکل گیرند (مشیرزاده، ۱۳۸۸، ص.۳۳۳). همچنین معتقد هستند که هویت، هم منافع را به‌وجود می‌آورد و هم به آنها شکل می‌دهد. بازیگران بیشتر تا زمانی که ندانند نماینده چه چیزی هستند، نمی‌توانند درباره اینکه علایق آنها چیست تصمیم بگیرند. اینکه آنها چه کسانی هستند، درجای خود به روابط اجتماعی آنها بستگی دارد. آنها معتقداند که کشورها می‌توانند در ایجاد، دوام یا گسترش یک هویت ویژه علائقی پیدا کنند (عبدا... خانی، ۱۳۸۷، ص.۷۵).

باورهای مشترک تشکیل‌دهنده و بیانگر علایق و هویت‌های افراد خاص است. ونت می‌گوید هیچ جهان بین‌المللی عینی جدا از اعمال و نهادهایی که حکومت‌ها میان خویش ترتیب می-دهند، وجود ندارد. وی معتقد است که هیچ مشکل امنیتی اجتناب ناپذیری بین کشورهای مستقل وجود ندارد؛ زیرا هر موقعیتی که کشورها خود را در آن می‌یابند، موقعیتی است که خودشان آن را خلق کرده‌اند. حکومت‌ها یکدیگر را در روابطشان می‌سازند. هیچ امر اجتماعی مستقل یا خارج از آن فعالیت انسانی وجود ندارد (عبدا... خانی، ۱۳۸۷، ص.٦٥–٦۳). به‌نظر ونت این رویه‌ها هستند که ساختار خاصی از هویت‌ها و منافع را می‌آفرینند و شکل می‌دهند. از نگاه وی، آنچه دولت‌ها انجام می‌دهند وابسته به این است که هویت‌ها و منافع آنها چیستند و هویت‌ها و منافع تغییر می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۸، ص.۳۵۱). از نگاه این اندیشمندان اگر افکار و ایده‌هایی که در درون روابط بین‌الملل وارد می‌شوند تغییر یابند، آنگاه خود نظام نیز تغییر خواهد کرد.

بنابر نظریه سازه‌انگاری، جهان اجتماعی امری داده شده (بیرونی و خام) نیست. جهان اجتماعی حوزه‌ای بیناذهنی است و برای افرادی که آن را ساخته‌اند، در آن زندگی می‌کنند و آن را درک می‌کنند معنادار است (عبدا... خانی، ۱۳۸۷، ص.۵۹-٦١). همچنین اندیشه‌ای که در امنیت بین‌المللی نقش دارد، مهم‌تر از دارایی‌های فیزیکی درگیر در این موضوع است. زیرا آن دارایی‌های بدون مؤلفهٔ ذهنی هیچ معنایی ندارند. الکساندر ونت برای ساختارهای اجتماعی سه عنصر دانش مشترک، منابع مادی و اعمال را در نظر دارد. می‌گوید که ساختارهای اجتماعی تا حدی به‌وسیله برداشت‌ها، انتظارها یا دانش مشترک تعریف می‌شوند (عبدا... خانی، ۱۳۸۷، ص.٦١). بر این اساس برای تبیین ثبات نسبی، کنش در جهان واقعی و توضیح اینکه اشخاص (دولت‌ها) چگونه بر این تعین نداشتن، چیره شوند، کنشگران باید به شناخت مشترک دست پیدا کنند. شناخت مشترک به باورهای کنشگران درباره عقلانیت، راهبرد، برتری‌ها و باورهای یکدیگر و همچنین وضعیت جهان بیرونی مربوط می‌شود. لازم نیست این باورها حقیقی باشند، کافی است اعتقاد به حقیقی بودن آنها وجود داشته باشد (ونت، ۱۳۸٦، ص.۲۳٤-۲۳۳).

در نتیجه می‌توان گفت که موضوعی مانند تهدید، پدیده‌ای بیناذهنی است. بدین گونه که تهدید در رابطه میان عامل تهدید و حوزه تهدید ساخته می‌شود. در این چارچوب هستی سیاسی و اجتماعی یک آگاهی بیناذهنی است. بر این اساس ایده‌ها، افکار، مفاهیم، زبان، گفتمان، علائم و نشانه‌ها به‌صورت متقابل با نیروها و محیط مادی، تهدیدها را شکل می‌دهند. بنابراین ممکن است با تغییر افکار، عقاید، مفاهیم، بازیگران یا محیط تهدیدها تغییر کرده یا از بین برود (عبدا... خانی، ۱۳۸٦، ص.۲٤)

**پیشینه روابط ناتو و روسیه**

از سال ۱۹۹۱، ناتو همکاری و مشارکت با روسیه را آغاز کرده است. این همکاری در سال ۱۹۹٤ با پیوستن روسیه به برنامه مشارکت برای صلح[1] گسترش یافت و در سال ۱۹۹۷ دو طرف با امضای موافقت‌نامه ایجاد روابط دوجانبه همکاری امنیتی ناتو و روسیه، این همکاری را نهادینه کردند. اما روابط رسمی میان ناتو و روسیه با امضای قانون «مؤسس روابط، همکاری

1. Partnership for Peace Program (PFP)







و امنیت متقابل» در مه ۱۹۹۷ آغاز شد. با امضای این قانون رایزنی‌های منطقی میان ناتو و روسیه در حوزه موضوع‌های امنیتی مشترک آغاز و در نتیجه گروه نمایندگی روسیه در ناتو مستقر شد. باوجود اینکه این قانون به‌عنوان یک رویداد مهم، در تحولات روابط روسیه – ناتو در نظر گرفته می‌شود، اما به‌نظر می‌رسد که این مرحله از روابط نیز نتوانست شکاف ناشی از بی‌اعتمادی حاکم بر روابط دو طرف را که از سال‌های جنگ سرد به ارث رسیده بود، پر کند (دارمی، ۱۳۸٦، ص.۱۸۹–۱۸۸).

ورود ولادیمیر پوتین به کرملین، تجدید روابط روسیه با ناتو را پس از یک دوره تنش در اواخر دهه ۹۰ درپی داشت. پوتین[1] در آغاز ریاست جمهوری خود در سال ۲۰۰۰، اعلام کرد که وی در راستای بازسازی روابط با ناتو، در یک فضای عمل‌گرایانه اقدام خواهد کرد. ۱۱ مه ۲۰۰۲، سران نوزده کشور عضو ناتو، عضویت محدود روسیه را در این اتحادیه پذیرفتند و به بیش از نیم قرن رویارویی با اتحاد شوروی و جانشین آن، پایان دادند (مطهرنیا، ۱۳۸۳، ص.۱۲). در همین زمینه پس از رویداد ۱۱ سپتامبر، چالش‌های امنیتی جدید مانند تروریسم، تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی، ناپایداری منطقه‌ای و قاچاق مواد مخدر، تسلیحات و حتی انسان، غرب را به این نتیجه رساند که هرگونه تلاش در این راستا نیازمند کمک و همکاری غرب با روسیه است (دارمی، ۱۳۸٦، ص.۱۸۹).

### چالش‌های داخلی روسیه در مورد روابط با ناتو

مردم روسیه قرن‌ها است که در تعریف هویت و جایگاه خود در جهان درحال جدال هستند. قرار گرفتن این کشور در میان دو قاره آسیا و اروپا مهم‌ترین عامل تشدیدکنندۀ این جدال، هویت است(دارمی، ۱۳۸٦، ص.۱۹٤). بنابراین یکی از بزرگ‌ترین بحث‌های داخلی رایج در این کشور، غربی شدن مردم روسیه و یا وفادار ماندن به سنت‌های روسیه مادر است. در درون روسیه جریان نیرومند اوراسیاگرایی وجود دارد که هویت روسی را با عناصر غربی تعریف نمی‌کند و هویت روسی را مجزا از غرب می‌داند. اوراسیاگرایان معتقدند که روسیه یک تمدن منحصر بفرد دو قاره‌ای دارد که باید ضمن برخورداری از یک حکومت قدرتمند، باهدف

1. Vladimir Putin

حفاظت از خود در برابر اروپا و آسیا، به درون خود متوجه شود (مورگنتا، ۱۳۸۹، ص.۲۳۵-۲۳۰).

در دوران حاکمیت کمونیست و به‌ویژه دوره دیکتاتوری استالین بر روسیه، به‌شکل فزاینده‌ای بر ملی‌گرایی قومی روسی تأکید می‌شد که ترس از دشمنان خارجی را پرورش می‌داد (بیلینگتون، ۱۳۸۵، ص.۵۷). با در نظر گرفتن این مسائل، روسیه و ناتو با چالش‌های مهمی در روابط دوجانبه روبه رو هستند؛ اما در نظر سازه‌انگاران این چالش‌ها غیر قابل حل شدن نیستند و راه اساسی حل این مسائل تعامل و رسیدن به برداشت‌های مشترک از یکدیگر است. رابطه نداشتن یا سردی روابط چیزی جز بدبینی و ساختن دیگری به‌عنوان دشمن را درپی نخواهد داشت. بنابراین باوجود اصرار روسیه بر اهمیت تفاوت‌های فرهنگی و تمدنی خود با غرب، انتخاب سازگاری برای آن امری ناگزیر است. در نتیجه با رویکردی عمل‌گرایانه و با هدف توسعه اقتصادی، تقابل نداشتن و همگرایی با اروپای بزرگ‌تر، توقف موضع‌گیری مخالف علیه ناتو و همکاری نزدیک‌تر با آمریکا و متحدانش را مورد تأکید قرار می‌دهد (سازمند،۱۳۹۰، ص.٦١).

**تحول مفهومی- کارکردی ناتو**

در طول ٦٠ سال گذشته، محیط امنیتی و نقش ناتو تغییر قابل ملاحظه‌ای کرده‌اند (Russia, 2010). فروپاشی اتحاد شوروی و تغییر در ژئوپلیتیک جهان، منجر به تغییر و تحول در معانی و مصادیق صلح و امنیت شد، این تحول در معانی، اهمیت و موجودیت ناتو، به‌عنوان یک پیمان نظامی را زیر سؤال می‌برد. پیش از پایان جنگ سرد، دیدگاه‌های واقع‌گرا، مفهوم اصلی روابط بین‌الملل را قدرت می‌دانست و تمام روابط را براساس قدرت تبیین می‌کرد. پس از جنگ سرد، نظریه‌های سازه‌انگارانه و هویت ساختی، روابط بین‌الملل را تحت تأثیر خود قرار دادند. تفکرهایی که در شکل‌گیری ساختار جدید ناتو ایفای نقش کرد، نظریه‌های هویت ساختی بودند. به این معنی که فهم دولت‌ها از جهان، عامل تأثیرگذاری بر رفتار آنها خواهد بود (کولایی و تیشه یار، ۱۳۸۵، ص.٥٦-٥٥). در نتیجه ناتو توانست با تعریف و مهندسی دوبارهٔ خود در بهره‌مندی از رویدادهای دهه ۹۰ قرن بیستم، خود را با شرایط جدید حاصل از تحولات ساختاری نظام بین‌الملل تطبیق دهد و با گستره‌ای جدید از تعریف هویت خویش،

حیات خود را استمرار و گسترش بخشد (مطهرنیا، ۱۳۸۳، ص.١٤). ریس–کاپن[1] آشکار می‌کند که تشکیل ناتو، هم بیانگر هویت مشترک مردم سالاری‌های لیبرال و هم معرف جامعه امنیتی آتلانتیک شمالی بوده است (Risse-Kappen, 1996, p.372). با وقوع رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ناتو وارد مرحله جدیدی از حیات خود شد. این رویداد ناتو را متوجه تهدیدهای نوین قرن ۲۱ کرد که برای مقابله با آن، همکاری و هماهنگی کشورهای خارج از پیمان را ضروری می‌دانست. از این زمان به بعد، جنگ علیه تروریسم به هدف نخست ناتو تبدیل شد. در همین راستا ناتو تلاش کرد تا روابط خود با روسیه را وارد مرحله نوینی کند و درباره شکل مبارزه با تروریسم با مقام‌های روسی به راهکارهای تفاهم‌آمیزی دست یابد (کولایی، ١٣٨٦، ص.٨٦).

**رویکردها و راهبردهای نوین ناتو**

مایکل ماندلبوم[2]، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه جان هاپکینز، معتقد است که پس از جنگ جهانی اول، نادیده گرفتن منافع آلمان و به‌حاشیه راندن آن، در عمل به جنگ جهانی دوم منجر شد. او می‌گوید که غرب درحال تکرار این اشتباه با روسیه است (Coalson, 2010). ناتو به‌عنوان یک سازمان امنیتی غربی درپی آن است تا این اشتباه تاریخی را تکرار نکند. افزون بر این، وجود تهدیدهای جدید که فقط از طرف دولت‌ها و کشورها نبوده است و امنیت که فقط نظامی نیست و نیازمند همکاری‌های گسترده است، سبب شد تا ناتو به‌سوی دشمن گذشته خود که دلیل وجودی این سازمان در گذشته وجود او بوده است، روی آورد. بنابراین ناتو تصمیم دارد تا به‌جای آنکه هزینه زیادی برای مدیریت راهبردی بحران‌ها در صورت وقوع آنها بپردازد، با پیش گرفتن سیاست پیشگیری و با هزینه کمتری به مهار آنها بپردازد (تیشه یار، ۱۳۸۸، ص.۵۲–۵۱).

در نشست پراگ در نوامبر ۲۰۰۲، سران دولت‌های عضو به تعریف محور اصلی ناتو اقدام کردند. براساس هدف‌ها و دستور کار جدید پراگ، فلسفه وجودی و مأموریت‌های جدیدی برای ناتو در قالب مفهوم نوین راهبردی شکل گرفت که با توجه به ماهیت چالش‌ها و خطرها در محیط امنیتی بین‌المللی صورت می‌گیرد و عبارتند از صلح‌بانی، دفاع از منافع مشترک،

1.Thomas Risse-Kappen
2. Michael Mandelbaom

تأثیرگذاری بر رویدادهای آنسوی حوزه پیمان ناتو، در نظر گرفتن خطرهای آنسوی قلمرو ناتو، پیشبرد قدرت به معنای توانایی استقرار و به‌کارگیری سریع نیروی نظامی در مسافت‌های دور و برای دوره‌های متوالی زمانی، مدیریت بحران به معنای توانایی مداخله دیپلماتیک و نظامی در منازعات با مقیاس کوچک و بزرگ، تقابل با سلاح‌های کشتار جمعی با کاهش انگیزه برای دیگران مبنی بر به‌کارگیری مؤثر اینگونه سلاح‌ها و مقابله با تروریسم (دارمی، ۱۳۸٦، ص.٦٣). براساس مفهوم جدید دفاعی ناتو، این سازمان بنابر تهدیدها و چالش‌های آتی و اساسی، به‌ویژه با تأکید بر تروریسم بین‌الملل به‌عنوان یک تهدید اصلی، محدوده مأموریت خود را به خارج از قلمرو خود گسترش داد؛ بدین معنا که متحدین موافقت کردند که در مقابله با تهدیدهای جدید، دیگر محدودیت‌ها و مرزهای مصنوعی جغرافیایی، معنایی ندارد؛ بنابراین تهدیدها در هر منطقه از جهان که شکل بگیرد، باید با آن مقابله شود (دارمی، ۱۳۸٦، ص.٦٤).

مسئله همگرایی روسیه با ناتو پیچیده‌تر از همکاری‌های مقطعی و موضوعی با این پیمان است. مسکو بازیگر مستقلی است که با هدف نوسازی روابط با ناتو از بعضی منافع خود می‌گذرد. مسکو به تبدیل شدن به وضعیت حقوقی یکی از شریک‌های عادی ناتو رضایت نمی‌دهد و می‌خواهد به جایگاهی دست یابد که بتواند در بعضی زمینه‌ها حق وتو داشته باشد. روسیه و ناتو با وجود منافع مشترک منطقه‌ای (از جمله در افغانستان)، درباره اوضاع جهانی و نقش خود در جهان نقطه نظرهای متفاوتی دارند. مسکو بین کشورهای غرب و شرق نقش واسطه را بازی می‌کند و با تعدادی از کشورهای آسیایی همچون چین و ایران نیز روابط مثبتی برقرار کرده است و از این موضوع بهره‌های سیاسی زیادی می‌برد که ممکن است همگرایی عمیق با غرب از جمله ناتو، این روابط را برهم زند (بیوکف،۱۳۸۹). همچنین روسیه نشان داده است که اجازه نخواهد داد تا مسائل امنیتی در حوزه نفوذ آن بدون مشارکت این کشور حل شود. توقعات نامتقارن روسیه و غرب و تقارن نداشتن انتظارهای دو طرف سبب تشدید اختلاف نظرها بین روسیه و ناتو در آینده نزدیک خواهد شد.







**همکاری‌های دو طرف** و **روند تحولات در دوران ریاست جمهوری‌های اوباما و مدودیف**

معروف‌ترین راه کاهش ستیز تا کمترین حد ممکن، امنیت دسته جمعی است. در چارچوب امنیت دسته‌جمعی، دولت‌ها می‌پذیرند که برای حفظ ثبات، مقررات و هنجارهای معینی را رعایت کنند و هرگاه لازم شد برای متوقف کردن تجاوز دست به‌دست هم دهند. زیرا که ثبات محصول همکاری است (تریف، ۱۳۸۳، ص.٦٠-٥٩).

بیست سال پس از سقوط دیوار برلین، ناتو و روسیه یک پنجره منحصر به فرد فرصت را برای غلبه بر میراث بی‌اعتمادی از جنگ سرد و آغاز کردن روابط برای برداشتن تهدید متقابل و تجهیز بهتر برای رویارویی با جریان‌ها و مقابله با بحران‌ها را باز کرده‌اند. انسجام و اثربخشی ناتو، می‌تواند با بهبود و تقویت روابط با روسیه از راه اعتمادسازی و همکاری عملی به نتیجه برسد (IISS, 2010, p.3). برای اولین بار از سال ۱۹۵۰، ناتو و روسیه با چالش‌های مشابهی از جمله تروریسم، تهدیدهای هسته‌ای و حملات سایبری رو به‌رو هستند ( Bagratuni, 2011, p.8). روسیه برای مقابله با سرچشمه این تهدیدها، نیاز به همکاری‌ها و امکانات کشورهای غربی دارد. یکی از این امکانات طرح مشارکت برای صلح ناتو است که بسیاری از کشورهای آسیای مرکزی، قفقاز و حتی خاورمیانه و خلیج فارس را در بردارد. روسیه با مشارکت در این سازمان و این طرح تلاش می‌کند که به سیاست‌ها و برنامه‌های سازمان جهت بدهد تا هم با تهدیدها مقابله کند و هم جنبه‌های منفی سازمان و برنامه‌های آن را کاهش دهد و کنترل کند. بنابراین روابط بهتر ناتو و روسیه در زمینه اولویت‌های فعلی ناتو مفید خواهد بود، که عبارتند از توسعه قابل دوام و پایدار، راهبرد خروج از افغانستان، افزایش همکاری‌های چند جانبه در دفاع موشکی، مقابله با گسترش سلاح‌های هسته‌ای، جلوگیری از درگیری‌ها در اوراسیا و توسعه همکاری‌ها در مورد مسائل درحال ظهور مانند قطب شمال، امنیت انرژی و امنیت سایبری. در همه این زمینه‌ها فرصت بیشتر برای موفقیت، در همکاری با روسیه نسبت به نبود این همکاری‌ها وجود دارد (IISS, 2010, p.4). در اوایل قرن بیست و یکم و با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین در روسیه به‌عنوان رئیس جمهور، سیاست خارجی روسیه متحول شده و مهم‌ترین وجه آن را عمل‌گرایی و واقع‌گرایی تشکیل می‌داد. با روی کار آمدن دیمیتری مدودیف[1]،

---

1. Dmitry Medvedev

اصول سیاست خارجی مبنی بر پساایدئولوژیک‌گرایی و امنیتی کردن روابط بین‌المللی و منطقه-ای در چارچوب نمایش قدرت دنبال شد. این نوع جهت‌گیری در سیاست خارجی روسیه معلول این است که مقام‌های کرملین به درکی درست و جدی از رقابت سیاسی و اقتصادی میان ایالات متحده، اتحادیه اروپا، چین و روسیه رسیده‌اند (بهمن، ۱۳۸۸، ص.۳).

در بحث روابط و همگرایی روسیه و ناتو، روابط ایالات متحده به‌عنوان عضو ارشد ناتو با روسیه تعیین کننده این رابطه و همگرایی است. برای روسیه، آمریکا در فضای پساشوروی جایگاه ویژه‌ای دارد؛ اما نه در قالب ناتو بلکه در قالب همکاری‌هایی که مرکزیت و هژمونی روسیه در آن حفظ شود. به‌صورت حتم روسیه به‌دلیل امکانات محدودش برای مانور در حوزه سیاست خارجی بدون مشارکت با ایالات متحده و نفوذ آن در نهادهای بین‌المللی نمی‌تواند مشکلات سیاست خارجی خود را پشت سر بگذارد.

همچنین این امر برای روسیه به اثبات رسیده است که این کشور برای تضمین امنیت انرژی خویش نیازمند نزدیک شدن به اعضای ناتو است. ایالات متحده نیز برای رسیدن به منافع اقتصادی‌اش به ثبات نسبی در منطقه نیاز دارد و بدون همکاری روسیه امکان حل کامل مسائل منطقه‌ای و ایجاد ثبات جهانی را ندارد (زادوخین، ۱۳۸٤، ص.۳۱۵). بنابراین روسیه چه در داخل و چه در خارج به حفظ و گسترش روابط با غرب به‌دلیل ساختار اقتصادی تک محصولی و همچنین پایه‌های متزلزل امنیتی‌اش محتاج است.

آمریکا نیز پس از یک دوره یکجانبه‌گرایی و تأکید بر بعد سخت قدرت، به تعدیل سیاست‌ها و پوشش نقاط مهم ضعف خود پرداخته است (سوری و احدی، ۱۳۸۸، ص.۱٤). در دوره جدید و با روی کارآمدن رهبری جدید در آمریکا، اوباما[1] با شعار تغییر، کار خود را شروع کرد و با تحول در سیاست خارجی آمریکا، بحث «ریست»[2] روابط روسیه و آمریکا نیز مطرح شد. می‌توان گفت که در دوران رهبران جدید در دو کشور، آمریکا به‌عنوان طرف مهم و اعتماد ساز این رابطه، راه روسیه را به بخشی از منافع و هدف‌هایش باز کرده است (سنایی، ۱۳۸۹، ص.۱۲). براساس سند راهبردی جدید سیاست خارجی روسیه مصوب ۲۰۱۰ ، دولت روسیه می‌خواهد تا از راه‌های گوناگون، روابط خود را با غرب گسترش دهد. گفته می‌شود که امضای

1. Barack Obama
2. Reset







قرارداد کاهش جنگ افزارهای هسته‌ای (استارت ۳) با آمریکا نخستین گام مهم در این راستا بوده است (ایراس، ۱۳۸۹).

گام بعدی را می‌توان مشارکت روسیه در طرح سپر دفاع موشکی بالستیک دانست که پیش از این مورد اعتراض جدی مسکو بود (قهرمان‌پور، ۱۳۸۷، ص.۹). در اجرای این طرح، ناتو توانست مشارکت روسیه را جلب کند. البته روسیه در مورد جزئیات و شکل اجرای آن اختلاف نظرهایی دارد. روسیه بیشتر از آنکه نگران استقرار سپر دفاع موشکی باشد، نگران مکان استقرار آن است. روس‌ها می‌گویند باید مطمئن شوند که جهت‌گیری این طرح علیه منافع آنها نخواهد بود و توازن نظامی را در اوراسیا بر هم نخواهد زد (Flockhart, 2010, p.2). به همین دلیل موضوع اصلی سپر دفاع موشکی به‌جای شرق اروپا و مقابله با موشک‌های دور برد روسیه، به استقرار آن در خاک ترکیه و مقابله با موشک‌های کوتاه برد ایران تبدیل شد (Weitz, 2010, p.2). یکی از مسائلی که نرمش روسیه در سپر دفاع موشکی را به همراه داشت، موضوع نپذیرفتن گرجستان و اوکراین در نشست بخارست (۲۰۰۸) در ازای همکاری مؤثر روسیه با طرح و مهم‌تر از آن، پیشنهاد همکاری روسیه در این طرح از سوی اوباما بود (سوری و احدی، ۱۳۸۸، ص.۱۰).

در مجموع می‌توان گفت که بخشی از تغییرهای مورد انتظار روسیه از سوی اوباما تحقق یافته و روس‌ها تلاش خواهند کرد تا ضمن حفظ تقابل راهبردی خود با آمریکا تا اطلاع ثانوی در حوزه‌های حیاتی متقابل به تعامل و همکاری با آمریکا ادامه دهند. البته ظرفیت و جایگاهی که روسیه برای خود در این تعامل قائل است، مورد قبول آمریکا نیست (سنایی، ۱۳۸۹، ص.۱۵).

**تحولات نوین در نشست سران لیسبون[1]– ۲۰۱۰**

در ۱۹ و ۲۰ نوامبر ۲۰۱۰ در لیسبون، نشست سران ۲۲ کشور عضو ناتو برگزار شد. موضوع اصلی مفهوم جدید راهبردی و تعدادی اسناد دیگر به تعریف سیاست اتحادیه در دهه آینده اختصاص داده شد. برای اولین بار، مفهوم راهبردی فقط سیاسی و بدون رهنمودهایی برای برنامه‌ریزی نظامی است و یکی از اصول آشکار و اساسی آن، تعمیق و تقویت همکاری با

1. Lisbon

روسیه است (OSW, 2010). در نشست لیسبون در سال ۲۰۱۰، نظریه راهبردی جدید پیمان آتلانتیک شمالی نیز تصویب شد.

محور اصلی سند جدید اعلام دوباره تعهد ناتو به دفاع دسته جمعی است که در ماده ۵ آن آمده است (ILIE and etal, 2011, p.57). ناتو تهدیدهای غیرمتعارف و هسته‌ای را تهدید درجه یک خود ارزیابی و اعلام کرده است که باید توانمندی‌های ناتو متناسب با تهدیدهای مدرن باشد (سوری، ۱۳۸۹، ص.۸). بر این اساس سازمان ناتو با تعریف تهدیدهای جدید مانند تسلیحات هسته‌ای، موشک‌های بالستیک، تروریسم، تهدیدهای سایبری، تسلیحات لیزری، امنیت انرژی، منابع آب و تغییرهای اقلیمی، برنامه‌های جدیدی را در راهبرد ۱۰ تا ۱۵ ساله خود گنجانده است.

مفهوم راهبردی جدید ناتو تلاش می‌کند تا در فضای جدید و شرایط تغییر یافته جهانی و در برابر تهدیدهای جدید، این ساختار دفاعی – امنیتی را پویا وکارآمد نگه دارد. توسعه و تثبیت همکاری با روسیه با هدف برطرف کردن موانع روسی بر سر راه برنامه‌های ناتو در راهبرد جدید این ساختار یورو- آتلانتیکی جای گرفته است (Rotfeld, 2010). در ماده ۲۵ سند راهبردی جدید، اعضا بار دیگر بر همکاری ناتو با روسیه و اهمیت راهبردی این روابط تأکید کردند. دولت‌های عضو همچنین بار دیگر تصمیم خود را برای ایجاد صلح با دوام با همکاری روسیه در حوزه یورو- آتلانتیک اعلام کردند و خواستار ایجاد روابط راهبردی میان روسیه و ناتو شدند (ILIE and etal,2011, p.53-56).

در این راه تفکر آمریکایی حاکم بر ناتو تلاش می‌کند تا ضمن برقراری پیوند مناسب و مؤثر با اتحادیه اروپا و جلب پشتیبانی بیشتر اروپا، از یک‌سو از شکل‌گیری ساختار امنیتی- دفاعی اروپایی به‌عنوان رقیب در عرصهٔ امنیتی، پیشگیری کند و از سوی دیگر از ظرفیت‌های اروپایی در جذب روسیه و یا کم اثر کردن مخالفت‌های روسی بهره گیرد (واحدی، ۱۳۸۹). در شرایط رقابت جدید جهانی، انتقال ایالات متحده از اروپا به آسیا و تحلیل رفتن اندیشه غرب مردم سالار اروپایی – آتلانتیک در این هدف به‌خوبی قابل مشاهده است (کاراگانوف، ۱۳۸۹).

روسیه نیز در این چارچوب به همکاری با ناتو علاقمند است، زیرا از این راه می‌تواند با استفاده از فناوری‌های پیشرفته دولت‌های غربی به نوسازی نیروهای مسلح خود اقدام کند و دست به اصلاحات داخلی بزند(ILIE and etal, 2011, p.57). تغییر رویکرد ناتو در نشست







لیسبون و ارائه تضمین‌های امنیتی آمریکا (استارت جدید) و همچنین حضور دیمیتری مدودیف، رئیس جمهور وقت و بلندپایه‌ترین مقام کرملین در نشست سران لیسبون، بر طرف شدن بخشی از سوء تفاهم‌های روسیه با آمریکا و اروپا را نوید می‌دهد. نویدی که دو طرف در موارد مهمی چون افغانستان و سیستم دفاع موشکی، همکاری‌ها را آغاز کنند.

**نتیجه**

همان‌گونه که بررسی شد، روند بهبود همکاری‌های روسیه و ناتو در ابتدای مسیر خود قرار دارد و بسیار نوپا و شکننده است. بر اساس نظریه سازه‌انگاری می‌توان گفت که روسیه و غرب برای همکاری، به شناخت مشترک دست یافته‌اند و نقاط مشترک و تفاوت رابطه خود را نیز شناخته و درک کرده‌اند. اما سازه‌انگاری شناخت مشترک را عامل پایداری همکاری و تبدیل آن به همگرایی نمی‌داند، بلکه شروعی برای آن می‌داند. شناخت مشترک دو طرف از یکدیگر باید بر درک مثبت و عمیق از همدیگر استوار باشد تا این شناخت، به شناخت جمعی و نهادی شده تبدیل شود.

روسیه برای جبران عقب‌ماندگی‌های اقتصادی و تکنولوژیک خود به غرب نیازمند است و جبران این عقب‌ماندگی برای مسکو در اولویت سیاست خارجی کرملین بر اساس سندهای راهبردی سال ۲۰۱۰ قرار گرفته است. همچنین غرب برای رهایی و حل مشکلات و خلأهای امنیتی خود به قابلیت‌ها و امکانات روسیه نیازمند است. غرب و به‌ویژه ایالات متحده به اهمیت این موضوع پی برده‌اند که برای گسترش و تعمیق همکاری‌های دو طرف، هر دو طرف باید تلاش کنند تا تصورها و برداشت‌های به‌دور از واقع خود را از یکدیگر، اصلاح کنند و نیازها و خلأهای خود را که با دیگری پر می‌شود، بشناسند و در نظر بگیرند. مهم‌تر اینکه متفاوت بودن برداشت‌ها و نوع دیدگاه‌های میان خود را درک کرده و این تفاوت‌ها را اختلاف و ضدیت نپندارند. هریک جایگاه مناسب طرف مقابل را فهمیده و آن را تهدیدی علیه خود ندانند.

همان‌گونه که اشاره شد این همکاری‌ها بسیار شکننده است و مهم‌ترین چالش و مانع همکاری‌ها، نبود ساز و کارهای کارآمد برای ثبات بخشی به روابط و همچنین بدبینی‌هایی که در درون روسیه و حتی اعضای ناتو نسبت به ارزش همکاری‌ها و تداوم آن وجود دارد. هر دو

طرف تردیدهایی دارند. در طرف روسی، تهدید دانستن ناتو در تفکر رهبران سیاسی متأثر از راهبردهای سال‌های اخیر ناتو و گسترش آن به درون مناطق نفوذ مسکو است. در غرب نیز تفکری مبنی بر بی‌فایده بودن همکاری‌ها با روسیه وجود دارد که علت اصلی آن وجود دیدگاه و خواست‌های فکری متفاوت، نداشتن هماهنگی لازم و تجربه تلخ گذشته به‌ویژه در زمینهٔ تأمین انرژی و قطع آن از سوی روسیه است.

## منابع

### الف) فارسی


۱. ایوانف، ایگور(۱۳۹۱)، دیپلماسی مورد نیاز روسیه در قرن بیست و یکم، ترجمه الهام شوشتری زاده، **کتاب کشورهای مستقل مشترک المنافع**(CIS)٤، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.

۲. بیلینگتون، جیمز(۱۳۸۵)، **روسیه در جستجوی هویت خویش**، ترجمه مهدی سنایی، تهران: انتشارات ایراس.

۳. تریف، تری و دیگران(۱۳۸۳)، **مطالعات امنیتی نوین**، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

٤. تیشه‌یار، ماندانا(۱۳۸۸)، بررسی سیاست‌های ناتو در منطقه اوراسیا بر اساس نظریه برساخته-گرایی، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال دوم، شماره ٤، ص.٤۳-٦۲.

۵. دارمی، سلیمه(۱۳۸٦)، **ناتو در قرن بیست و یکم**، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.

٦. زادوخین، آ.گ(**۱۳۸٤**)، **سیاست خارجی روسیه: خودآگاهی و منافع ملی**، ترجمه مهدی سنایی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.

۷. سازمند، بهاره(۱۳۹۰)، **سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ**، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.

۸. سنایی، مهدی(۱۳۸۹)، «روابط آمریکا و روسیه در دوره اوباما: تقابل یا تعامل»، **دو ماهنامه ایراس**، ۱۳۸۹، شماره ۲۸، ص.۱-۲۰.

۹. سوری، امیرمحمد(۱۳۸۹)، «نشست لیسبون و گسترش همکاری با روسیه»، **مرکز تحقیقات استراتژیک**، شماره ۳۳۷، ص۲۰-٤۵.








۱۰. سوری، امیرمحمد و افسانه احدی(۱۳۸۸)، «تعاملات روسیه و آمریکا در دوران اوباما»، **مرکز تحقیقات استراتژیک**، گزارش شماره ۲۹۳.

۱۱. عبدالله خانی، علی(۱۳۸٦)، **تهدیدات امنیت ملی (شناخت و روش)**، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.

۱۲. عبدالله خانی، علی(۱۳۸۷)، **فرهنگ استراتژیک**، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.

۱۳. قهرمان‌پور، رحمن(۱۳۸۷)، «ابعاد نظامی و سیاسی استقرار سپر موشکی آمریکا در لهستان و چک»، **فصلنامه راهبرد**، سال شانزدهم، شماره ٤۸، ص.۷-۱٦.

۱٤. کولایی، الهه(۱۳۸٦)، **سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو): دگرگونی در ماموریت ها و کارکردها**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۱۵. کولایی، الهه و ماندانا تیشه یار(۱۳۸۵)، «دگرگونی های ژئوپلیتیکی و تحول در مأموریت، ساختار و کارکردهای نهادهای بین‌المللی(نمونه موردی: ناتو)»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، سال دوم، شماره سوم و چهارم، ص.٤۵-۷۱

۱٦. مشیرزاده، حمیرا(۱۳۸۸)، **تحول در نظریه های روابط بین الملل**، تهران: انتشارات سمت.

۱۷. مطهرنیا، مهدی(۱۳۸۳)، ناتو، گسترش به شرق و رئالیسم روسی،**کتاب کشورهای مستقل مشترک المنافع(CIS)۲**، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.

۱۸. مورگنتا، هانس. جی(۱۳۸۹)، **سیاست میان ملت‌ها**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

۱۹. ونت، الکساندر(۱۳۸٦)، **نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.


**ب) انگلیسی**


1. Bagratuni, Mikayel,(2011),“Russia ane the 2010 NATO Strategic Concept: New Era of Partnership or Wishful Thinking?”, **Canadian Defence & Foreign Affairs Institute**, April 2011,pp.1-11. **http://www.cdfai.org/PDF/Russia**%20and%20the%202010%20NATO%20Strategic%20Concept.pdf. (Accessed on: 02/04/2012).
2. Colson,Robert, (2010), “Could NATO Membership For Russia Break Impasse In European Security Debate?”

http://georgiandaily.com/index.php?option=com_content&task=view &id.(Accessed on: 03/05/2011).
3. Flockhart, Trine, (2010), "**Hello Missile Defense-Goodbye Nuclear Sharing**?", DIIS Policy Brief.
4. ILIE and etal, (2011), "The New Strategic Concept NATO 2010", **Journal of Defense Resources Management**, Vol.2, No. 1, pp.9-12.
5. IISS, (2010), "Towards a NATO-Russia Strategic Concept: Ending Cold War Legacies; Facing New Threats Together", http://www.iiss.org/programmes/russia-and-eurasia/publications/towards-a-nato-russia-strategic-concept/?locale=en. (Accessed on: 03/05/2012).
6. Risse-Kappen, Thomas, (1996), "Collective Identity in a Democratic Community: The Case of NATO", In The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics. http://graduateinstitute.ch/webdav/site/political_science/shared/political_science/7180/Risse-Kappen.pdf. (Accessed on: 28/06/2012).
7. Rotfeld, Adam Daniel, (2010), "Why NATO and Russia Need Each Other", http://www.europesworld.org/NewEnglish/Home_old/Article/tabid/191/ArticleType/ArticleView/ArticleID/21723/WhyNATOandRussianeedeachother.aspx. ( Accessed on: 19/05/2012).
8. Rusila, Ari, (2010), "NATO 2020: Downsizing Instead Reshaping", http://www.atlanticcommunity.org/index/Open_Think_Tank_Article/NATO_2020%3A_Downsizing_Instead_of_Reshaping. (Accessed on: 14/05/2012).
9. OSW, (2010), "NATO and CEE after the Lisbon summit", http://www.balkans.com/open-news.php?uniquenumber=82250, (Accessed on: 08/09/2011).

## ج) منابع اینترنتی

۱. ایراس، خبری و تحلیلی، (۱۳۸۹)، نشست سران ناتو در لیسبون، مؤسسه مطالعات ایران و اوراسیا، http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=12765. ( تاریخ دسترسی: ۹/۲/ ۱۳۸۹).

۲. بهمن، شعیب، (۱۳۸۸)، دکترین نظامی روسیه و رئالیسم روسی، مؤسسه مطالعات ایران و اوراسیا، http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=9187. (تاریخ دسترسی: ۲۰ /۱۳۸۸/۱۱).








۳. بیکوف، پاول، (۱۳۸۹)، انتظارات نامتقارن میان روسیه و ناتوف مؤسسه مطالعات ایران و اوراسیا، http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=12707. (تاریخ دسترسی :۱۳۸۹/۸/۲٤).

٤. کاراگانوف، سرگئی، (۱۳۸۹)، نیاز متقابل روسیه و ناتو، مؤسسه مطالعات ایران و اوراسیا، http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=13623. (تاریخ دسترسی: ۱۳۸۹/۱۰/۲۵).

۵. واحدی، الیاس، (۱۳۸۹)، مفهوم استراتژیک نوین ناتو: تعامل با روسیه و نقش جدید ترکیه، مؤسسه مطالعات ایران و اوراسیا، http://www.iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=14690. ( تاریخ دسترسی :۱۳۸۹/۱۲/۲۳).





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال چهارم، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۰، صفحات ۲۲-۱

# رقابت روسیه و آمریکا در قفقاز جنوبی(۲۰۱۰-۱۹۹۱)

**شهروز ابراهیمی**[*]

**استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان**

**مصطفی محمدی**

**کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان**

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۸- تاریخ تصویب ۱۳۹۰/۱/۲۰)

## چکیده

منطقه قفقاز بین دریای سیاه و دریای خزر در جنوب فدراسیون روسیه، شمال غرب ایران و شمال شرق ترکیه قرار گرفته است. موقعیت جغرافیایی و اهمیت راهبردی قفقاز جنوبی این منطقه را به یکی از مهمترین مناطق جهان تبدیل کرده است. با گذشت چندین سال از فروپاشی اتحاد شوروی، همچنان این منطقه برای روس‌ها که به‌دلایل گوناگونی از گذشته راهبرد سیاسی و منافع ملی و منطقه‌ای برای خود تعریف کرده‌اند؛ اهمیت زیادی دارد. اما از طرف دیگر آمریکا با توجه به خلاء قدرتی که بعد از فروپاشی شوروی در منطقه به‌وجود آمد، با سرمایه‌گذاری اقتصادی به‌ویژه در زمینه انرژی و توسعه همکاری‌های نظامی با کشورهای منطقه، به‌دنبال گسترش نفوذ خود در منطقه است و با فدراسیون روسیه قدرت سنتی منطقه رقابت می‌کند. در این رقابت ژئوراهبردی میان آمریکا و روسیه و احتمال بروز جنگ سرد میان دو کشور، بسیاری از بحث‌ها در رابطه با ساختار جدید روابط آمریکا و روسیه به‌ویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر بحث‌های مربوط به بنیان‌های داخلی تحولات انقلاب گل رز در گرجستان و جنگ روسیه با گرجستان را به حاشیه برده است. بر این اساس این مقاله به‌دنبال آن است تا علت‌ها و عوامل رقابت آمریکا و روسیه در قفقاز جنوبی را تبیین کرده و به این سؤال پاسخ دهد که هدف‌های آمریکا و روسیه در این رقابت چیست؟

**کلید واژه‌ها**

فدراسیون روسیه، آمریکا، جنگ سرد جدید، قفقاز جنوبی، ناتو

---

[*] Email: ebrahimi_shahrooz@yahoo.com







## مقدمه

مطالعات راهبردی نشان داده است که هر منطقه‌ای که تمایل قدرت‌های بزرگ را طلب کند. دارای اهمیت ژئوراهبردی و ژئوپلیتیکی است. هر چند که این مناطق به دو دسته تقسیم می شوند، اول مناطقی که فقط منافع راهبردی، ژئوپلیتیک و اقتصادی قدرت‌های بزرگ را تأمین می‌کنند و دوم مناطقی که دارای ظرفیت ایجاد تهدید برای یک یا چند قدرت بزرگ هستند. از بین این دو گزینه، گزینه دوم دارای ظرفیت بیشتری برای ایجاد بحران است. قفقاز جنوبی هر دو نقش را ایفا می‌کند. از یک سو برای ایالات متحده آمریکا نقش و اهمیت اقتصادی و ژئوپلیتیکی دارد و از سوی دیگر در مورد روسیه دارای ظرفیت تهدید است (Vaezi, 2009, p. 41).

از نظر فرهنگی قفقاز مرز میان تمدن اسلامی، مسیحی و یهودی و سه فرهنگ ترکی، روسی و ایرانی و همچنین زیستگاه بیش از پنجاه گروه قومی، زبانی و سه دین اسلام، یهود و مسیحیت است(قیصری و گودرزی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۲). از نظر سیاسی اختلاف‌های حل نشده قومی، نداشتن ثبات سیاسی و نبود دموکراسی از مهمترین مسائل قفقاز جنوبی است. موقعیت راهبردی قفقاز در مسیر تلاقی آسیا، اروپا و خاورمیانه این منطقه را به صحنه رقابت سیاسی و اقتصادی قدرت‌ها تبدیل کرده‌است. از نظر اقتصادی، وجود منابع نفت و گاز بر عطش بازیگران خارجی افزوده است. این منطقه همچنین مسیر حمل و نقل انرژی آسیای مرکزی و دریای خزر به اروپا است(Nixey, 2010, p. 126).

بازی میان آمریکا و روسیه در حوزه جمهوری‌های شوروی و قفقاز جنوبی بر مدار الگوی جنگ سرد یعنی بازی با حاصل جمع صفر که برد یکی شکست دیگری دانسته می‌شود، در حال گردش است. زیرا روسیه همچنان مثل گذشته خواهان ادامه گسترش نفوذ خود در منطقه است و رهبران روسیه قفقاز جنوبی را بخشی از «خارج نزدیک»[1] و در حوزه منافع امنیتی خود می‌دانند(Dadak, 2010, p. 90). روس‌ها در سال‌های پس از فروپاشی به‌سرعت ضرورت حفظ نفوذ خود را در «خارج نزدیک» مورد توجه قرار دادند و از اهرم‌های گوناگون برای جلوگیری از نفوذ غرب بهره گرفته‌اند(Shafee, 2010, p. 24).

1. Near Abroad







بنابراین قفقاز جنوبی از اولویت بیشتری در سیاست داخلی و خارجی روسیه برخوردار است. از سوی دیگر غرب، به‌ویژه آمریکا منطقه قفقاز را مهمتر از آن می‌داند که زیر سلطه و کنترل دولت غیرقابل اعتمادی چون روسیه باشد. بنابراین روسیه و آمریکا در منطقه بر سر مسائل امنیتی، اقتصادی، سیاسی و مسائل دیگری با هم رقابت می‌کنند و این رقابت به اصطکاک منافع دو طرف می‌انجامد. اما با توجه به وضعیت و شرایط روسیه به‌نظر نمی‌رسد که این رقابت منجر به جنگ سرد جدید شود. در این رقابت محور آمریکا- ترکیه با توجه به قدرت و امکاناتی که دارد در برابر محور روسیه - ایران موفق‌تر عمل خواهد کرد.

این مقاله براساس نظریه «هارتلند[1](قلب زمین)» مکیندر[2] تنظیم شده است. این نظریه، جهان از یک جزیره بزرگ جهانی، تشکیل شده از قاره‌های آسیا و اروپا است که در داخل این جزیره، یک «سرزمین قلب» موجود است و دولتی که بر این سرزمین مسلط شود، بر جهان حکومت خواهد کرد(صفوی و شیخیانی، ۱۳۸۹، ص ۴). محدوده این سرزمین از یک سو به رودخانه ولگا و اقیانوس منجمدشمالی و از طرف دیگر به کوه‌های هیمالیا و رودخانه زرد منتهی می‌شود(یزدانی و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۱۲۷). او معتقد بود از آنجا که سیاست جهان در مرحله نهایی، کشمکشی میان قدرت‌های بری و بحری است، بنابراین «سرزمین قلب» از خطرهای ناشی از تهاجم‌های دریایی در امان و آسیب‌ناپذیر است(قوام، ۱۳۸۴، ص ۹۰). بنابراین نظریه، قفقاز جنوبی قسمتی از سرزمین قلب است.

## اهمیت ژئوراهبردی و ژئوپلیتیک قفقاز جنوبی برای روسیه

از قرن نوزدهم میلادی به بعد قفقاز جنوبی بخشی از سرزمین روسیه (اتحاد شوروری) بود. پس از فروپاشی شوروی، حضور نخبگان دوره کمونیسم در رأس قدرت سیاسی و سلطه روس-ها ساکن بر اقتصاد منطقه و وابستگی ساختارهای اقتصادی به روسیه تداوم یافته است (Sammut & Paul, 2011, p. 1).

با افزایش نفوذ اوراسیاگرایان در سیاست خارجی روسیه که بر ژئوپلیتیک این کشور تأکید دارند؛ به‌تدریج، حساسیت‌ها نسبت به نقش و نفوذ بازیگران خارجی در جمهوری‌های پیشین

1. Heart Land
2. Mackinder







اتحاد شوروی شدت یافت(Tchantouidze, 2008, pp. 2-3). چرا که دستگاه سیاست خارجی روسیه منطقه را بخشی از حوزه نفوذ خود می‌داند و به‌وسیله پایگاه‌های نظامی در گرجستان و ارمنستان و در قالب نیروهای پاسدار صلح در اوستیای‌جنوبی[1]، آبخازیا[2]، و قره‌باغ[3] در منطقه حضور یافته است(کرمی، ۱۳۷۹، ص ۱۰).

اهمیت قفقاز جنوبی برای روسیه به‌عنوان بخشی از حوزه شوروی مورد نظر همه کارشناسان روسی و غیر روسی است. قفقاز را می‌توان در یک تحلیل اندام‌وار، به قلب راهبردی روسیه تشبیه کرد که راهبرد روسیه در برابر قفقاز جنوبی را باید به‌عنوان بخشی از راهبرد کلان این کشور در برابر حوزه شوروی تحلیل و ارزیابی کرد(کولایی، ۱۳۸۹، ص ۷۹). دولت روسیه اسناد مهمی را در این زمینه در دهه ۱۹۹۰ منتشر کرده است که از آن جمله می‌توان به آیین نظامی روسیه(۱۹۹۳)، راهبرد برای روسیه(۱۹۹۴)، سند امنیت ملی روسیه در سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۰، راهبرد روسیه برای قرن بیست یکم (۱۹۹۸)، اشاره کرد(مرادی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۰). بنابراین روس‌ها قفقاز را به‌عنوان حیات خلوت خود می‌دانند و از جمله دلایلی که باعث شده تا روس‌ها قفقاز را به‌عنوان حیاط خلوت خود در نظر بگیرند و برای آن اهمیت راهبردی و ژئوپلیتیک قائل باشند می توان به موارد زیر اشاره کرد.

۱- مکیندر از تئوری‌پردازان علم جغرافیا سیاسی، از منطقه آسیای‌مرکزی و قفقاز به‌عنوان هارتلند نام برده است،

۲- حاکمان تزاری روسیه و به‌دنبال آن سردمداران حزب کمونیست در شوروی، در راستای عمل به وصیت نامه منسوب به پترکبیر، از این منطقه به‌عنوان منطقه‌ای که می‌تواند حائل و حلقه وصل کننده اولیه جهت دستیابی به آب‌های گرم خلیج فارس و دریای عمان باشد نام برده و به آن اهمیت زیادی می‌دهند،

۳- بدون شک یکی از دلایل اصلی انجام دو دوره جنگ توسط روس‌ها علیه ایران در زمان حکومت تزارها و فتح بخش‌های قابل توجهی از اراضی آسیای مرکزی و قفقاز، که متعلق به ایران بود، همین نظر و اعتقاد عملی به اجرای آن بوده است،

1. South Ossetia
2. Abkhazia
3. Karabakh







۴- کمونیست‌ها نیز در زمان حکومت خود و با نظر مستقیم حکومت مرکزی در مسکو با ادامه همین راه، به تثبیت عملی فتوحات تزارها در این مناطق پرداخته و حتی ساختار جمعیتی و مرزبندی‌های داخلی موجود در این منطقه را به‌نفع خود تغییر دادند،

۵- منابع طبیعی و ثروت قابل توجه زیرزمینی موجود در این منطقه، از نفت و گاز و سایر منابع باعث اهمیت منطقه شده است(وحیدی، ۱۳۷۷، ص۲۰).

بنابراین هر وقت که حکومت مرکزی در مسکو از قدرت کافی برخودار باشد. تمایل خود را برای تسلط بر منطقه نشان داده است. روسیه به جمهوری‌های قفقاز جنوبی، آذربایجان، گرجستان و ارمنستان به‌عنوان عمق راهبردی خود نگاه می‌کند و هر گونه تأثیری را که بر اثر دخالت‌های نیروهای بیگانه در این منطقه ایجاد شود، به‌عنوان تهدیدی نسبت به امنیت ملی خود می‌بیند(الماسی و عزتی، ۱۳۸۹، ص ۳۹). قفقاز کانال ارتباطی روسیه با دریاهای آزاد است و همچنین راه روسیه به خاورمیانه از قفقاز می‌گذرد(حاتمی، ۱۳۸۲، ص ۶۰). به‌همین دلیل روسیه در قفقاز هدف‌هایی را دنبال می‌کند که عبارتند از:

۱- کنترل خیزهای قومی، مذهبی و جلوگیری از گسترش آن به داخل روسیه فقط برای امنیت داخلی،

۲- دفاع از سرزمین روسیه در مقابل حملات احتمالی قدرت‌های جهانی از سوی جنوب،

۳- جلوگیری از اعمال نفوذ کشورهای آسیایی،

۴- حفظ منافع اقتصادی از راه دست‌یابی به بنادر و راه‌های ارتباطی،

۵- جلوگیری از گسترش بی‌ثباتی ناشی از سرازیر شدن سیل پناهندگان درپی گسترش خشونت،

۶- جلوگیری از دسترسی قدرت‌های خارجی به مناطقی که ممکن است از آنها برای تهدید علیه روسیه استفاده شود،

۷- حفظ پایگاه‌های مهم نظامی،

۸- تبدیل شدن به قدرت بین‌المللی با پرهیز از دشمنی آشکار با غرب و ایجاد نظام دوقطبی بر پایه برابری با آمریکا،

۹- کسب اطلاعات تدریجی کشورهای منطقه در چارچوب کشورهای مشترک‌المنافع.







## اهمیت ژئوراهبردی و ژئوپلیتیک قفقاز جنوبی برای آمریکا

قفقاز جنوبی به‌واسطه اهمیت ژئوراهبردی و ژئواکونومیک خود، پس از ۱۹۹۱ به‌شدت مورد توجه غرب و در رأس آن آمریکا قرار گرفت(احمدیان و غلامی، ۱۳۸۸، ص ۹). اگر چه سیاست خارجی آمریکا در ۴۵ سال رقابت با شوروی، در دوران طولانی جنگ سرد با هدف‌ها و اولویت‌های معین ترسیم می‌شد، اما سناریوی جغرافیای سیاسی کنونی تفاوت زیادی با گذشته داشت. به همین دلیل آمریکا برای رسیدن به منافع ملی خود هدف‌هایی را دنبال می‌کند که عبارتند از:

۱- دستیابی به نفت و گاز و در اختیار گرفتن استخراج و صدور آن،

۲- دستیابی به بازارهای منطقه‌ای و گسترش بازرگانی،

۳- ایجاد ثبات با از میان برداشتن کشمکش‌های قومی و توسعه دولتی و حقوقی کشورهای منطقه(فلاحی، ۱۳۸۲، ص ۳۱۹)،

۴- رویارویی با نفوذ روسیه و ایران در منطقه و پشتیبانی از گسترش نفوذ ترکیه،

۵- رقابت با چین در مقیاس منطقه و جهان(امیراحمدیان، ۱۳۸۷، ص ۴۱ )،

۶- افزایش نفوذ در قفقاز،

۷- بهبود فرصت‌های تجاری برای شرکت‌های آمریکایی،

۸- حضور نظامی در منطقه و افزایش همکاری‌های نظامی با جمهوری‌های قفقاز در قالب طرح‌هایی چون مشارکت برای صلح و گسترش ناتو به شرق،

۹- رقابت با سایر قدرت‌ها بر سر کسب امتیازهای بیشتر به‌ویژه در کنترل منابع انرژی(نورتن تیلر، ۱۳۷۹، ص ۱۷ و امیراحمدیان، ۱۳۸۸، ص ۸۹).

۱۰) تقویت امنیت انرژی از راه متنوع سازی منابع و راه‌های انتقال انرژی دریای خزر،

۱۱) حمایت از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی جمهوری‌های قفقاز جنوبی و کمک به آنها برای آنکه زیر فشار و تطمیع روسیه و یا ایران قرار نگیرند(فیروزیان، ۱۳۸۸، ص ۵۳).

بنابراین به‌نظر می‌رسد که هدف‌های ایالات متحده شامل مهار روسیه و ایران، اطمینان به در دست گرفتن کنترل منابع انرژی دریای خزر، راه‌های دستیابی به منابع جایگزین و پاداش دادن به متحدان منطقه‌ای شامل ترکیه، گرجستان و آذربایجان، فراهم کردن فضا جهت حضور







نظامی پررنگ‌تر در منطقه، شامل امکان ایجاد پایگاه‌های دیگر با تأکید بر ثبات منطقه و حل مسائلی مانند موضوع آبخازیا و اوستیای جنوبی و قره‌باغ از راه تشویق همگرایی دوباره آنها در قالب شهر-کشورها همراه با نوعی خودمختاری تضمین شده باشد. به‌شکل کلی‌تر ایالات متحده در جستجوی یافتن راهی برای افزایش تأثیر خود در منطقه‌های با خلاء قدرت است که هدف‌های بزرگتری را شامل جلوگیری از عرض اندام روسیه، جلوگیری از گسترش نفوذ ایران و چین و کاهش نفوذ اسلام‌گرایی را دنبال می‌کند(Nicu Sava, 2010, p. 16).

آمریکایی‌ها برای رسیدن به هدف‌هایی که در منطقه برای خود تعریف کردند، چندین راهبرد را دنبال می‌کنند. چرا که یکی از مهمترین هدف‌های آمریکا جلوگیری از متحد شدن منطقه زیر نظر کشور قدرتمند دیگری غیر از آمریکا است. تصور بر این است که اگر چنین قدرت واحدی منابع این منطقه را در اختیار بگیرد، توازن جهانی به زیان آمریکا تغییر خواهد کرد. در چنین شرایطی برای آمریکا سه راهبرد وجود دارد:

الف- راهبرد بی‌ثبات سازی رقبا: این راهبرد آمریکا می‌تواند به تجزیه و تضعیف قدرت‌های منطقه‌ای استوار باشد. تحقق این راهبرد مستلزم صرف هزینه‌های زیادی است و احتمال برخورد نظامی را افزایش می‌دهد،

ب- راهبرد مهار رقبا: این عملکرد نیاز به منابع لازم و همکاری و هماهنگی کشورهای دیگر دارد و درنهایت در برابر کشورهای کوچک تحقق می یابد،

ج- راهبرد توازن قوا: در این راهبرد با استفاده از کشورهای منطقه‌ای با حفظ توازن قوا در منطقه از روی کار آمدن قدرت برتر در منطقه جلوگیری می‌شود، در این راهبرد زمانی آمریکا به‌صورت مستقیم دخالت خواهد کرد که توازن قوا بر هم خورده و منافع این کشور به‌شکل جدی مورد تهدید واقع شود(لطفیان،۱۳۸۷، صص ۱۶۸- ۱۶۷).

از میان سه راهبرد امکان توازن قوا بیشتر است. در میان نظریه‌پردازان در این خصوص دو نظریه وجود دارد، گروهی بر این باورند که منافع ملی و راهبردی آمریکا در گرو تداوم مداخله آن برای تعیین توازن قوا در این منطقه است، چون منطقه قفقاز جنوبی صحنه رقابت‌های بزرگ در قرن بیست یکم خواهد شد. گروهی دیگر بر این عقیده‌اند که بازیگران منطقه‌ای باید مسئولیت ایجاد توازن قوا را در منطقه بر عهده گیرند(دهشیری، ۱۳۸۷، ص ۳۹). زیرا آمریکا در







منطقه قفقاز جنوبی می‌تواند به امنیت انرژی، دسترسی به آسیای مرکزی، جنگ بر علیه تروریسم و حضور در مرزهای ایران و روسیه دست یابد(Nichol, 2010, pp. 9-10).

## آمریکا و روسیه در قفقاز جنوبی: رقابت یا همکاری؟

روابط بین آمریکا و روسیه تحولات زیادی را به‌خود دیده است. رقابت و تعارض وجه حاکم بر روابط این دو کشور بوده است. در مورد تاریخ دقیق شروع تعارض‌های روسیه و آمریکا، میان مورخان و تحلیل‌گران اختلاف نظر وجود دارد. بعضی به شروع اختلاف این دو کشور از زمان پایان جنگ جهانی اول معتقدند و برخی به تاریخ خیلی پیشتر استناد می-کنند(نقدی نژاد و سوری،۱۳۸۷، ص ۱۵۷). روابط دو کشور در سال‌های اخیر همواره با فراز و نشیب‌های گوناگون روبرو بوده است. با این حال می‌توان این روابط را به دو دوره تقسیم کرد. دوره نخست، از فروپاشی اتحاد شوروی آغاز شد و تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ادامه یافت و دوره دوم، با حملات تروریستی به برج‌های دوقلوی تجارت جهانی آغاز و تاکنون ادامه دارد.

در دوره نخست رقابت ایدئولوژیکی به‌واسطه فروپاشی اتحاد شوروی از میان رفته بود و سیاست‌های امنیتی و آیین‌های نظامی آمریکا که بر پایه ضدیت و مهار کمونیسم طراحی شده بود، دچار ابهام‌های راهبردی شد. اما آمریکا با توجه به ساختار تک‌قطبی جدید همچنان سعی در نمایش برتری خود نسبت به روسیه دارد. در دوره دوم، قدرت گرفتن ولادیمیر پوتین[1] و حادثه ۱۱ سپتامبر دو عنصر مهمی بود که روابط آمریکا و فدراسیون روسیه را وارد مرحله جدید کرد.

پوتین شرایط نامساعد روسیه را تا حد زیادی مطلوب کرده بود. از یک سو جهت‌گیری همکاری جویانه‌ای را در زمینه مبارزه با تروریسم نشان داد و از سوی دیگر به قدرت‌نمایی در خود روسیه پرداخت(امیدی، ۱۳۸۷، ص ۶۴). اما به‌صورت کلی هیچ یک از این بازیگران توان نادیده انگاشتن طرف دیگری را ندارند، از این رو رقابت برای دست‌یابی به منافع همچنان بر جای خود باقی مانده است. آمریکا و روسیه در قفقاز جنوبی بر سر مسائل مختلف با هم رقابت می‌کنند.

1. Vladimir Putin







در صحنه ژئوراهبردی آمریکا خود را موظف به مقابله با ظهور قدرت‌های رقیب در اوراسیا می‌بیند. از این جهت آمریکا به افزایش نفوذ در قفقاز می‌پردازد و از موج گسترش ناتو به شرق و بستن پیمان‌های همکاری برای صلح در چارچوب آن پیمان حمایت می‌کند. روسیه نیز به‌تدریج و با تحکیم موقعیت خود سعی در ایجاد نفوذ در منطقه اوراسیا دارد. و این یعنی که روس‌ها در این منطقه به دوران شوروی می‌اندیشند. روسیه از افزایش چشمگیر قیمت نفت و گاز با توجه به منابع سرشار انرژی موجود در آن کشور، برای در اختیار گرفتن بازارهای بین‌المللی و به‌ویژه اروپا و استفاده از آن به‌عنوان اهرم راهبردی بهره می‌گیرد(ثقفی‌عامری و هادیان، ۱۳۸۷، صص ۳– ۱).

**الف– رقابت روسیه و آمریکا بر سر مسائل امنیتی در قفقاز جنوبی**

یکی از موضوع‌های مهم مربوط به قفقاز مسئله رقابت قدرت‌های جهانی بزرگ در این منطقه و باز شدن فضای جدیدی از رقابت جهانی که به «بازی بزرگ»[1] قفقاز نیز تعبیر می‌شود، است(کولایی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۶). قفقاز از هر جهت برای قدرت‌های بزرگی همچون آمریکا و روسیه جذاب است، در این رقابت هر یک در جهت تأمین منافع خود به شکل‌های مختلف بر معادلات منطقه‌ای تأثیر گذاشته و تلاش می‌کند تا جمهوری‌های این منطقه و نیز تحولات جاری در آن را همسو با منافع خود سوق دهد(حسن‌خانی و نصوفیان، ۱۳۷۸، ص ۱۰).

از دیدگاه مسکو جمهوری‌ها باید در حوزه نفوذ روسیه باقی بمانند. از دیدگاه مایکل دیولین[2]، جمهوری‌های تازه استقلال یافته، درست مانند کشورهای کارائیب هستند که زیر سلطه آمریکا قرار دارند. به همین دلیل خلا امنیتی ناشی از فروپاشی شوروی، توسعه اقتصادی – سیاسی و روابط واحدهای موجود در منطقه را تحت تأثیرخود قرار داده و توجه تمام کشورهای منطقه و قدرت‌های دور و نزدیک برای ایجاد ترتیبات امنیتی معطوف شده است، به این ترتیب سناریوهایی از سوی هر کدام از بازیگران مهم ارائه شده است که معطوف به دستیابی به منافع گروهی از کشورها است. تنها نکته مشترکی که می‌توان از میان همه سناریوها دریافت کرد واژه ثبات و امنیت است.

1. Great Game
2. Michael Devlin







کشورهای منطقه و فرامنطقه‌ای هر یک از دیدگاه خود ترتیبات امنیتی را تعریف و عوامل تأثیرگذار و تأثیرپذیر را بنابراین تعریف مشخص می‌کنند. آمریکایی‌ها در راهبردهای خود نسبت به روسیه همواره تلاش می‌کنند، ضمن آگاهی بر توانایی تأثیرگذاری بین‌المللی این کشور نقش منطقه‌ای آن را نیز تعریف کنند. به همین دلیل آمریکا آگاه از تعریف‌های سنتی روسیه به مسئله امنیت است و می‌داند که روسیه همواره نگران امنیت محیط پیرامونی خود است. در همین حال مراقب است تا مانع تسلط روسیه بر کشورهای همسایه خود شود. زیرا چنانچه روسیه بازیگر مسلط منطقه شود این ترس وجود دارد که تنش‌های جنگ سرد از نو احیا شود.

بنابراین طرح‌هایی که از سوی آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن ارائه می‌شود. بیشتر در قالب سازمان امنیت و همکاری اروپا بوده است و ناظر بر کنار گذاشتن دو قدرت منطقه‌ای یعنی روسیه و ایران است. در این راستا واشنگتن دو نکته را در نظر دارد؛ نخست به روسیه اجازه ندهد که وارد سیستم‌های بین‌الملل شود و نگرانی‌های امنیتی خود را برطرف کند، دوم در نظر داشته باشد که با وجود پایان جنگ سرد، موازنه قوا همچنان به حال خود باقی است(سلطانی‌فر، ۱۳۸۴، صص ۱۰۳-۱۰۲).

از طرف دیگر هدف‌های امنیتی روسیه در منطقه قفقاز جنوبی را می‌توان حول سه محور اساسی یعنی تلاش برای تداوم حضور سیاسی، امنیتی و نظامی خود در منطقه، جلوگیری از توسعه نفوذ ساختار نظامی- امنیتی به‌ویژه حضور سیاسی- امنیتی آمریکا و ناتو در منطقه و تضمین امنیت مرزهای جنوبی روسیه ارزیابی کرد(مرادی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۰). بنابراین طرح روس‌ها نشات گرفته از این ذهنیت تاریخی است که قفقاز پاشنه آشیل و بخشی از قلمرو روسیه است. در این ارتباط، مسکو اقدام به پیشنهاد سیستم ۱+۳ کرده است(داداندیش و کوزه‌گر کالجی، ۱۳۸۹، ص ۹۴).

**ب- رقابت در انرژی و شکل انتقال آن به بازارهای مصرف**

در دنیای کنونی، انرژی به‌عنوان یک متغیر تأثیرگذار در قدرت به‌حساب می‌آید و کشوری که توانایی در اختیار گرفتن و تسلط بر آن را داشته باشد؛ توان بیشتری در شکل دادن به







تحولات بین‌المللی خواهد داشت. به گفته مایکل کلار[1] دوره نفت ارزان و فراوان رو به پایان است و احتمالا دوره رقابت کشنده بر سر انرژی در راه است(Hallinan, 2009, p. 1). از این رو با توجه به جایگاه انرژی دریای خزر، موقعیت ژئوپلیتیکی منطقه افزایش چشم‌گیری یافته است و رقابت‌ها را برای کسب آن افزایش داده است. و اصطلاح «بازی بزرگ» در قفقاز جنوبی، نشان دهنده اهمیت منابع انرژی در منطقه است. که برای امنیت ملی دولت‌ها در آینده حیاتی است(Sander, 2006, p. 4).

در این راستا منابع نفت و گاز دریاچه خزر، موجب شده است که آمریکا منابع اقتصادی و راهبردی مهمی در منطقه خزر برای خود در نظر بگیرد. زیرا انرژی سهم عظیمی در تدوین راهبرد سیاست خارجی آمریکا دارد و هر کشور دارای انرژی در داخل آن قرار می‌گیرد و محور مهم و تعیین کننده‌ای در روابط خارجی آن کشور به‌شمار می‌رود و جایگاه ویژه‌ای را به‌خود اختصاص می‌دهد. از نظر طراحان سیاست خارجی در آمریکا: «باید یک سیاست ملی انرژی که امکان عرضه انرژی به‌صورتی غیرمنقطع و قابل اتکا و دسترس برای عموم و بخش اقتصادی را فراهم می‌کند، به‌کار گرفت و این براساس پیش‌بینی نیازها، منابع و ذخایر است»(فیاضی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۲). بنابراین آنچه برای آمریکا مهمتر می‌نماید، این است که با دست‌یابی به نفت و گاز خزر، از وابستگی کشورهای غربی به نفت و گاز خلیج فارس و دیگر مناطق دنیا کاسته شود. بنابراین آمریکا یک چرخش راهبردی به سمت خزر داشته که در صورت بروز بحران در منطقه خاورمیانه و قطع احتمالی جریان نفت، به کشورهای خزر رو آورد(امیراحمدیان، ۱۳۸۸، ص ۸۲).

البته چالش قدرت‌های بزرگ بر سر انرژی دریای خزر ریشه در حوادث ۱۱ سپتامبر دارد. در پی‌حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر بحران انرژی بسیاری از قدرت‌های بزرگ را در بر گرفت. این حادثه از میزان اتکای کشورهای بزرگ به انرژی خاورمیانه کاست. بدین ترتیب از نظر ژئوپلیتیک، انرژی نقش خاصی را برای رقابت قدرت‌ها بزرگ ایفا می‌کند. بر این اساس آمریکا اقدام به یک راهبرد رقابتی در بخش انرژی با حمایت از مسیر افقی خطوط لوله نفت و گاز کرد تا با خطوط روسی رقابت کند(فلاحی،۱۳۸۲، ص ۳۱۷). چون در دوره شوروی و سال‌های

1. Michael Kare







بعد از فروپاشی این کشور شرکت گازپروم[1] روسیه انحصار بازار انرژی را بدست داشت و روسیه از این راه اراده سیاسی خود را به منطقه تحمیل می‌کرد. بنابراین بعدها آمریکا با حضور در قفقاز برای کاهش این انحصار، احداث خطوط لوله نفت و گاز را مطرح و به بهره‌برداری رساند. از این‌رو آمریکایی‌ها به کریدور انرژی شرق به غرب توجه جدی کردند؛ که حاصل آن، برنامه‌ریزی احداث خط انتقال نفت باکو- تفلیس- جیحان و خط انتقال گاز باکو- تفلیس- ارزروم بود. چون از دیدگاه آمریکایی‌ها عبور این خط لوله انتقال انرژی از خاک آذربایجان، گرجستان و ترکیه ضمن تحکیم روابط سیاسی و اقتصادی این کشورها، نفوذ روسیه و ایران را نیز کاهش می‌دهد(Baban & Shiriyev, 2010, pp. 96-97).

این در حالی است که روسیه به‌تدریج و با تحکیم موقعیت، سعی در ایجاد نفوذ در منطقه دارد و این به معنای آن است که روس‌ها در این منطقه به دوران شوروی می‌اندیشند. روسیه از افزایش چشمگیر قیمت نفت و با توجه به منابع سرشار انرژی موجود در آن کشور، برای در اختیار گرفتن بازارهای بین‌المللی و به‌ویژه اروپا و استفاده از آن به‌عنوان اهرم راهبرد بهره می‌گیرد(ثقفی‌عامری و هادیان، ۱۳۸۷، ص ۱۱). بنابراین روسیه برای کنترل همه سویه قفقاز می‌کوشد از هر ابزار ممکنی از حضور آمریکا و غرب در آنجا جلوگیری کند. روسیه می‌خواست و می‌خواهد انرژی قفقاز از راه روسیه به بازارهای جهانی منتقل شود تا همواره ابزار انرژی را در دست داشته باشد. همسویی گرجستان با غرب در تشویق شرکت‌های غربی به انتقال انرژی منطقه از خاک گرجستان به ترکیه و از آنجا به بازارهای جهانی، نه‌تنها روسیه را از دستیابی به هدف‌های خود در قفقاز دور کرد، بلکه سبب حضور بیشتر غرب در قفقاز و در کنار مرزهای جنوبی روسیه شد(امیراحمدیان، ۱۳۸۷، ص ۵۰). چون در برابر تلاش‌های روسیه، آمریکا به‌شکل مستمر، عقب راندن این کشور به مرزهای فدراسیون را دنبال کرده است(کولایی، ۱۳۸۷، ص ۵۰).

به‌صورت کلی می‌توان گفت که آمریکا با دیدی اقتصادی و با سرمایه‌گذاری در مسیر انرژی وارد منطقه شد و پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ماهیت و موضوع امنیت انرژی در این منطقه در دستور کار آمریکا قرار گرفت(زاهدی‌انارکی، ۱۳۸۳، ص ۱۵). بنابراین ماهیت و حوزه درگیری

1. Gazprom







روسیه و آمریکا در مواد خام و انتقال مواد منطقه، نه‌تنها بستگی به توانمندی‌های دو طرف دارد، بلکه به تقاضای کشورهای منطقه و موقعیت سیاسی آنها مربوط می‌شود. با توجه به همه این شرایط مسکو و واشنگتن نه‌تنها نمی‌توانند موقعیت‌شان را در قفقاز جنوبی تحکیم کنند؛ بلکه سهم زیادی از تلاش‌های مشترکشان برای برگرداندن ثبات سیاسی و اقتصادی به منطقه، جهت خاموش کردن و فرونشاندن آتش مبارزه علیه تروریسم بین‌المللی صرف خواهد شد. این امر با منافع همه طرف‌های درگیر در منطقه یعنی روسیه و آمریکا و مردم قفقاز هماهنگی دارد(نیازی، ۱۳۸۲، ص ۲۴۶).

## جنگ سرد جدید

دوران چهل ساله جنگ سرد الگویی از روابط را میان آمریکا و شوروی توسعه بخشید که ویژگی بارز رقابت و رویارویی در همه عرصه‌های سیاسی، نظامی، امنیتی و حتی اقتصادی و فرهنگی در یک بستر جغرافیایی بود. جنگ سرد به وضعیتی گفته می‌شود که در آن دو طرف درگیر همه تدابیر سیاسی، اقتصادی، روانی، شبه نظامی و حتی نظامی خود را به غیر از جنگ مسلحانه مداوم برای دستیابی به هدف‌های ملی و ناکام گذاردن طرف مقابل به‌کار می‌گیرد. به‌دلیل موقعیت ابرقدرتی آمریکا و شوروی و نفوذ وضعیت دوقطبی بر نظام بین‌الملل، تحولات داخلی در سایر کشورها نیز در دوران جنگ سرد به‌سرعت به جهت‌گیری‌ها و بلوک بندی‌های بین‌المللی پیوند زده می‌شود و این اعتقاد وجود دارد که هر تحول داخلی در هر یک از کشورهای جهان در راستای منافع یک ابرقدرت و ناکامی ابر قدرت دیگر دنبال می‌شود(واعظی، ۱۳۸۴، صص ۱۰۲-۱۰۰).

اما پس از آن که واشنگتن با عملیاتی کردن راهبرد مهار و جنگ سرد، زمینه‌های فروپاشی شوروی را فراهم کرد. از سوی راهبردسازان و تصمیم‌سازان آمریکایی مهار روسیه به‌عنوان میراث‌خوار این امپراتوری به مقام‌های کاخ سفید توصیه شد. گرایش‌ها و توانمندی‌های جهان اولی روسیه، برخورداری از حق وتو در شورای امنیت، در اختیار داشتن زرادخانه ژئواکونومیکی روسیه از سوی دیگر، در واقع دلایلی بودند که راهبردسازان آمریکایی برای مهار روسیه، پس از فروپاشی اتحاد شوروی به آنها استناد می‌کردند. در این زمان موقعیت ژئواکونومیکی روسیه







موضوعی بود که می‌توانست گرایش‌های جهان اولی روسیه را تشدید کند. چون این کشور دارای بیشترین ذخایر گاز طبیعی جهان و بزرگترین صادر کننده گاز طبیعی است (Stephen, 2007, pp. 20-19). پس از فروپاشی شوروی، آمریکا بلافاصله سیاست مهار شوروی را کنار گذاشت و به سیاست «خلع ید» از روسیه نوین در منطقه قفقاز جنوبی روی آورد. پس از آن رهبران آمریکا تصمیم گرفتند روسیه را از منطقه عقب برانند(البرز، ۱۳۷۹، ص ۱۲).

بنابراین آمریکایی‌ها بعد از فروپاشی شوروی سیاست مهار روسیه را در سیاست خارجی خود در پیش گرفتند. مهار روسیه مستلزم جلوگیری از سلطه روسیه در قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی است تا افزون بر مهار خواسته‌ها و توانمندی‌های جهان اولی روسیه، موقعیت ژئوپلیتیکی، ژئوراهبردی و حتی ژئواکونومیکی روسیه تضعیف شود. بنابراین تحولات و اتفاقاتی که بعد از شوروی رخ داد، بیشتر در جهت مهار روسیه بود که می‌توان به تعدادی از این رخ دادها و اتفاق‌ها یعنی گسترش ناتو به شرق، استقرار سپر دفاع موشکی آمریکا در شرق اروپا، جنگ بین روسیه و گرجستان در اوستیای جنوبی، اشاره کرد. روس‌ها که نظاره‌گر پیشروی آمریکا و ناتو در حیات خلوت و منطقه خارج نزدیک خود بودند، منافع ملی و توازن راهبردی مورد نظرشان را در خطر دیدند. از این رو مسکو در عمل وارد یک رویارویی با آمریکا و ناتو شد که برخی از کارشناسان از این رویارویی با عنوان «جنگ سرد جدید» یاد می‌کنند (Papava, 2009, pp. 98-102).

### الف- گسترش ناتو به شرق

با فروپاشی شوروی بسیاری از کارشناسان مسایل روابط بین‌الملل اعتقاد داشتند که به‌دلیل پایان دوران جنگ سرد تمام نهادهای شکل گرفته در آن مقطع زمانی نیز به پایان حیات خود رسیده‌اند. ناتو یکی از این نهادهای امنیتی بود که تصور غالب بر آن بود که با از بین رفتن خواهر خوانده خود- پیمان ورشو- به نقطه نهایی فعالیت خود رسیده است(تائب، ۱۳۸۱، ص ۵۰۸). اما ناتو توانست بعد از پایان عصر دوقطبی، هدف‌های جدیدی را برای خود تعریف کند و در نتیجه نه‌تنها از بین نرفت بلکه شروع به گسترش به شرق کرد. روند گسترش ناتو به شکل غافل گیرانه‌ای انجام شد.







در سال ۱۹۹۳ مسئله گسترش ناتو مطرح شد. به‌همین دلیل برنامه مشارکت برای صلح اعلام شد و کشورهای قفقاز(آذربایجان و گرجستان) به برنامه مشارکت برای صلح پیوستند و این به معنای تنگ‌تر شدن عرصه برای روس‌ها بود. روس‌ها از همان ابتدا به مخالف با گسترش ناتو به شرق پرداختند. اما با توجه به قدرت ناتو و علاقه کشورهای منطقه به رابطه با غرب و ناتو می‌توان گفت که تا حدودی اقدام‌های روسیه در مقابل گسترش ناتو ناموفق بوده است(حیدری، ۱۳۸۶، ص ۱۱۰). طرفداران گسترش ناتو به شرق دلایلی را ذکر می‌کنند که عبارتند از:

۱- طرفداران گسترش محدود: این گروه از احیای قدرت سنتی مسکو هراس دارند و مایلند تحولات پس از جنگ سرد ادامه یابد و ناتو به‌طرف شرق حرکت کند،

۲- توسعه‌طلبان ضدروسی: به عقیده این گروه مناقشه تجدید شده بین روسیه و غرب اجتناب-ناپذیر است،

۳- طرفداران توسعه همه‌جانبه: این گروه عقیده دارند که ناتو باید از یک اتحادیه به‌سوی یک سیستم امنیت جمعی تغییر یابد تا همه دشمنان گذشته ناتو که شامل روسیه نیز می‌شود، به عضویت آن درآیند(خادمی،۱۳۸۷، ص ۹۱). درمجموع می‌توان گفت که هدف از گسترش ناتو به خاور دور، ورود اعضای آن به‌ویژه آمریکا به قفقاز و حضور در پهنه دریای خزر و سرانجام رسیدن به آسیای‌مرکزی برای حایل شدن میان شمال و جنوب، بین روسیه، ایران و چین و جدا کردن ارتباط زمینی ایران و روسیه برای پیشبرد منزوی کردن ایران و جدا کردن روسیه از قفقاز است(امیراحمدیان،۱۳۸۷، ص ۴۰).

### ب- استقرار سپر دفاع موشکی در شرق اروپا

طرح استقرار سامانه سپر دفاع موشکی آمریکا در چک و لهستان در ادامه همان سیاست مهار جدید روسیه است که توسط آمریکا بعد از فروپاشی شوروی دنبال می‌شد. روس‌ها در برابر آن واکنش‌هایی از خود نشان دادند و حتی پیشنهاد کردند که این سامانه در خاک آذربایجان مستقر شود که آمریکا آن را رد کرد. آمریکا از دلایل استقرار این سامانه، مهار ایران را مطرح می‌کرد.







اما این در حالی است که روسیه نمی‌تواند هدف آمریکا را که مقابله با خطر تهدید ایران است، درک کند. چون آنرا تهدیدی راهبردی نسبت به خود می‌داند(امیدی، ۱۳۸۷، ص ۶۰). موضوع اسقرار سامانه دفاع موشکی آمریکا در چک و لهستان، به مخالفت‌های روسیه و ناخشنودی کرملین از کاخ سفید شکل تازه‌ای بخشید. روس‌ها که شاهد پیشروی آمریکا و ناتو در حیات خلوت و منطقه خارج نزدیک خود بودند؛ منافع ملی و توازن راهبردی مورد نظرشان را در خطر دیدند. از این رو مسکو در عمل وارد یک رویارویی با آمریکا و ناتو شد که برخی از کارشناسان از این جریان به‌عنوان جنگ سرد جدیدی یاد می‌کنند (McNamara, 2008, p. 2).

در این ارتباط روسیه با نظامی کردن امنیت انرژی و قطع صادرات گاز به اوکراین- در حقیقت به اروپا- درآغاز سال ۲۰۰۶ به ادامه مهار آمریکا و اروپا در مهار جدید مسکو پاسخ داد. تسلیحاتی کردن انرژی از سوی روسیه مصادف بود با افزایش بهای جهانی انرژی که به‌نوعی نمایش قدرت روسیه را با موفقیت همراه کرد و نقطه ضعف و پاشنه آشیل اروپا را به رخ آنها کشید. این اقدام روسیه درواقع حامل پیام دیگری هم برای آمریکا و اروپا بود و نشان می‌داد که مسکو می‌تواند از ظرفیت‌های خود در بازی راهبردی آغاز شده بهره ببرد (Sadri & Burns, 2010, p. 131). به صورت کلی اقدام‌های روسیه در رویارویی جدید با آمریکا و ناتو موارد زیر را در بر می‌گیرد:

۱- گسترش فروش تسلیحات روسیه به کشورهای چالش‌گر با آمریکا و اروپا،

۲- اجرای پروژه ۲۰۰ میلیاردی برای قدرتمند ساختن ارتش روسیه،

۳- از سرگیری پرواز بمب افکن‌های راهبردی روسیه در مناطق دوردست،

۴- تلاش برای تثبیت حاکمیت روسیه بر مناطقی از قطب شمال،

۵- تعلیق عضویت روسیه از پیمان کاهش نیروهای متعارف در اروپا،

۶- اخراج دیپلمات‌های انگلیسی از روسیه،

۷- آزمایش موشک‌های قاره‌پیمای جدید،

۸- هویت‌بخشیدن به سازمان همکاری‌های شانگهای و تأکید بر جنبه دفاعی آن،

۹- به تعلیق در آوردن همکاری‌های خود با ناتو تا اطلاع ثانوی(رهنورد، ۱۳۸۸، ص ۱۴۲).







### ج- جنگ بین روسیه و گرجستان در اوستیای جنوبی

رقابت روسیه و آمریکا به رویارویی روسیه با گرجستان انجامید. گرجستان کشوری کوچک و ناتوان که با پشت‌گرمی به آمریکا این جرأت را یافت که پذیرای درگیری نظامی با بازیگر قدرتمند و تأثیرگذار منطقه‌ای شود. با این وجود رقابت آمریکا و روسیه تبدیل به جنگ سرد جدید نخواهد شد. زیرا روابط آمریکا و روسیه در سال‌های پس از جنگ سرد با وجود فراز و نشیب‌های فراوان در روابط با یکدیگر روندی را طی کرده که بیش از رویاوریی و رقابت، تعامل و همکاری را به نمایش می‌گذارد. این رویکرد جنگ سردی به روابط آمریکا و روسیه، برخی از روندهای جهانی ضرورت گسترش همکاری‌های منطقه، ضرورت تعامل فعالانه در فرایند اقتصاد جهانی و همچنین سلطه و گسترش ارزش‌های لیبرال دموکراسی را مورد کم‌توجهی قرار می‌دهد. درنهایت می‌توان گفت که بهبود اوضاع داخلی و روند افزایش بهای انرژی باعث اعتماد به نفس رهبران روسیه برای رویارویی سخت‌تر با تحریک‌های ضدروس در قفقاز شد. دخالت نظامی گسترده روسیه در اوستایی‌جنوبی نه‌تنها نشانه حضور دوباره روس‌ها در حوزه ژئوپلیتیک قفقاز است، بلکه راهکاری بازدارنده و هشداری جدی به کشورهای منطقه برای بازنگری در گرایش‌های ضدروسی‌شان است(کوزه‌گرکالجی،۱۳۸۷، ص ۸۳).

### نتیجه

منطقه قفقاز جنوبی که در دوران جنگ سرد بخشی از قلمرو اتحاد شوروی بود، به‌دنبال فروپاشی این کشور، در سال ۱۹۹۹ و شکل‌گیری سه کشور آذربایجان، گرجستان و ارمنستان از اهمیت خاص در ژئوپلیتیکی جهان پس از جنگ سرد برخوردار شد و چشم‌اندازی از منازعه تا همکاری بین سه کشور قفقاز با بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای شکل گرفت. منطقه قفقاز جنوبی به‌دلیل شرایط خاص جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، مسائل سیاسی، تاریخی، نظامی و جامعه‌شناختی، از نقاط بحران‌خیز و در عین حال مهم جهان است.

بنابراین یکی از موضوع‌های مهم مربوط به قفقاز، مسئله رقابت قدرت‌های بزرگ در این منطقه و باز شدن فضای جدیدی از رقابت جهانی است. قفقاز جنوبی از هر جهت برای قدرت-های بزرگی همچون آمریکا و روسیه بسیار جذاب است. آمریکا که پس از تجزیه اتحاد جماهیر







شوروی خود را تنها قدرت هژمون در نظام بین‌الملل می‌داند، و همواره با یک نگاه ویژه به قفقاز جنوبی نگریسته است، بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر با بهانه مبارزه با تروریسم وارد حیاط خلوت روسیه شد و در این منطقه تمام تلاش خود را جهت محکم کردن جای پای خود از راه بستن پیمان‌ها و اتحادهای نظامی، ایجاد پایگاه‌های نظامی و کمک‌های اقتصادی به کشورهای منطقه انجام می‌دهد. کشورهای تازه استقلال یافته نیز از ترس سلطه دوباره روسیه، دست به دامن قدرت‌های دیگر شدند. این کشورها تجربه سیاسی لازم را برای اداره کشور ندارند و به‌دلیل کاستی‌هایی که از این موضوع سر چشمه می‌گیرد به آمریکا وابسته می‌شوند.

راهبرد اصلی آمریکا حضور مستقیم در این منطقه است. روسیه به‌دلیل ضعف و مشکلات فراوان داخلی نتوانسته است جانشین مناسبی برای اتحاد شوروی، جهت ایفای نقش در منطقه قفقاز جنوبی باشد. روسیه همچنین قادر به حفظ حوزه‌های نفوذ و حضور سنتی شوروی نبوده است. بنابراین آمریکا با استفاده از این وضعیت حساس سعی در پر کردن خلا امنیتی کرده است. منافع این کشور را افزون بر حفظ الگوهای راهبردی از دریچه تسلط بر ذخایر انرژی، تأمین امنیت خطوط لوله نفت، مقابله با نفوذ روسیه و ایران می‌توان ارزیابی کرد. بر این اساس بعد از فروپاشی، روسیه به‌تدریج حلقه محاصره غرب را در چارچوب روندهایی چون کشیده شدن دامنه ناتو به شرق، راه افتادن انقلاب رنگی در پیرامونش و به قدرت رسیدن دولت‌های غرب‌گرا در گرجستان و اوکراین تنگ‌تر یافت و سرانجام پی‌برد که هدف نهایی غرب فرسودن روسیه و چه بسا پاره پاره کردن این کشور است. پس قدرت نمایی روسیه در اوستیایی جنوبی، پاسخی به توسعه طلبی غرب به رهبری آمریکا در حوزه سنتی مسکو است. این رقابتی که بین آمریکا و روسیه وجود دارد موجب برخورد منافع این دو در قفقاز می‌شود.

## منابع و مأخذ


**الف- فارسی**

۱. احمدیان، قدرت‌الله و طهمورث غلامی(۱۳۸۸)، «آسیای مرکزی و قفقاز: عرصه تعارض منافع روسیه و غرب»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، شماره ۴، صص ۲۰- ۱.

۲. امیدی، علی(۱۳۸۷)، «ابعاد بین‌المللی بحران گرجستان و آثار آن بر منافع ملی ایران»، **فصلنامه اطلاعات سیاسی- اقتصادی**، سال ۲۲، شماره ۲۵۲-۲۵۱، صص ۷۳- ۵۸.

۳. امیراحمدیان، بهرام(۱۳۸۷)، «بحران گرجستان: طرف‌های درگیری، علت‌ها و پیامدها»، **فصلنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، سال ۲۲، شماره ۲۵۲-۲۵۱، صص ۵۷- ۳۷.

۴. امیراحمدیان، بهرام(۱۳۸۸)، «بررسی علل و پیامدهای حضور ایالات متحده در قفقاز»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، سال پنجم، شماره ۲، صص۹۷- ۶۶.

۵. البرز، احد(۱۳۷۹)، «زور آزمایی روسیه و آمریکا در منطقه پرآشوب قفقاز»، **نشریه ترجمان سیاسی**، شماره ۲۵۹، صص ۴۷-۳۲.

۶. الماسی، مسعود و عزت الله عزتی،(۱۳۸۹)، «قفقاز، تعامل یا تقابل»، **فصلنامه علمی پژوهشی جغرافیای انسانی**، سال سوم، شماره اول، صص ۴۴- ۳۱.

۷. تائب، سعید(۱۳۸۱)، «گسترش ناتو به شرق و سناریوهای محتمل»، **فصلنامه سیاست خارجی**، شماره ۲، سال شانزدهم، صص۵۲۰-۵۰۷.

۸. ثقفی‌عامری، ناصر و حمید هادیان(۱۳۸۷)، «**ایران در کانون روابط متلاطم آمریکا و روسیه**»، تهران: مرکز تحقیقات راهبردی، گزارش راهبردی، شماره ۲۶۲، صص ۵۶-۲۰.

۹. حاتمی، تورج(۱۳۸۲)، **تقابل منافع آمریکا و روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز**، تهران: خوزن، صص ۷۰-۵۵.

۱۲. حیدری، محمدعلی(۱۳۸۶)، «رژیم‌های بین‌المللی و تحولات سیاسی اقتصادی در قفقاز»، **فصلنامه سیاست**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴، صص ۱۲۴-۹۷.

۱۳. خادمی، غلامرضا(۱۳۸۷)، «**ناتو: سازمان پیمان آتلانتیک‌شمالی**»، تهران: موسسه اندیشه‌ورزان نو.

۱۴. داداندیش، پروین و ولی کوزه‌گرکالجی (۱۳۸۹)، «بررسی انتقادی نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای با استفاده از محیط امنیتی منطقه قفقاز جنوبی»، **فصلنامه راهبرد**، سال نوزدهم، شماره ۵۶، صص ۱۰۷-۷۳.

۱۵. دهشیری، محمدرضا(۱۳۸۷)، «شیوه‌های مداخله قدرت‌های بزرگ در کشورهای ضعیف»، **فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق(ع)**، شماره ۱۰، صص ۶۴- ۳۳.

۱۶. رهنورد، حمید(۱۳۸۸)، »سیاست اتحادیه اروپا در قفقاز جنوبی: منافع و چالش‌ها»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۶۵، صص ۱۵۸-۱۳۳.

۱۷. زاهدی‌انارکی، مجتبی(۱۳۸۳)، «ثبات و امنیت در منطقه قفقاز»، **نشریه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها**، شماره ۱۸۷، صص ۲۵- ۱۰.








۱۸. سلطانی‌فر، محمد(۱۳۸۴)، «قفقاز بستر چالش برانگیزه منافع ایالات متحده»، **نشریه گزارش گفت-وگو**، شماره ۱۸، صص ۱۴-۱۰.

۱۹. صفوی، سیدیحیی(رحیم) و عبدالمهدی شیخیانی(۱۳۸۹)، «اهداف کوتاه مدت و بلند مدت ایالات متحده آمریکا در تهاجم نظامی به افغانستان»، **فصلنامه علمی پژوهشی جغرافیای انسانی**، سال دوم، شماره سوم، صص۲۴- ۱.

۲۲. فیاضی، محسن(۱۳۸۶)، «رقابت پیرامون انرژی آسیای مرکزی **و** قفقاز»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال چهارم، شماره ۶۰، صص ۱۶۸-۱۴۱.

۲۳. فیروزیان، محمد(۱۳۸۸)، «چالش‌های امنیتی در قفقاز»، **فصلنامه راهبرد**، سال هجدهم، شماره ۵۱، صص ۵۸- ۴۱.

۲۴. قوام، عبدالعلی(۱۳۸۴)، **اصول سیاست‌خارجی و سیاست بین‌الملل**، تهران: سمت.

۲۵. قیصری، نورالله و مهناز گودرزی(۱۳۸۸)، «روابط ایران و ارمنستان: فرصت‌ها و موانع»، **دو فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال دوم، شماره ۳، صص ۱۴۴_۱۲۱.

۲۶. کرمی، جهانگیر(۱۳۷۹)، «بازی بزرگ جدید در قفقاز و پیامدهای امنیتی آن برای آینده ایران»، **مجله سیاست‌دفاعی**، شماره۳۰-۲۹، صص ۱۸-۵.

۲۷. کوزه‌گرکالجی، ولی(۱۳۸۷)، «نگاهی به بحران اوستیاییجنوبی و هجوم روسیه به گرجستان»، **فصلنامه اطلاعات سیاسی- اقتصادی**، سال۲۲، شماره ۲۵۲-۲۵۱، صص ۹۱-۷۴.

۲۹. کولایی، الهه(۱۳۸۹)، «مطالعه تطبیقی رهیافت‌های امنیت انرژی چین و ژاپن در آسیای مرکزی»، **فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای انسانی**، شماره ۷۱، صص ۱۴۰- ۱۲۳.

۳۰. کولایی، الهه(۱۳۸۹)، «جمهوری اسلامی ایران و ژئوپلیتیک قفقاز جنوبی»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، سال ششم، شماره اول، صص ۱۱۱- ۷۵.

۳۱. کولایی، الهه(۱۳۸۷)، «ژئوپلیتیک انتقال نفت از قفقاز»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال اول، شماره ۱، صص ۷۰-۴۷.

۳۲. لطفیان، سعیده(۱۳۸۷)، «اهمیت راهبردی و ژئوراهبردی اوراسیا»، **فرهنگ اندیشه**، سال سوم، شماره ۹، صص ۱۸۷- ۱۴۹.

۳۳. مرادی، منوچهر(۱۳۸۵)، **چشم انداز همکاری ایران و اتحادیه اروپا در تأمین امنیت در قفقاز جنوبی: حدود و امکانات**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

۳۸. نقدی‌نژاد، حسن و امیرمحمد سوری(۱۳۸۷)، «رقابت آمریکا و روسیه در اوراسیا»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۶۲، صص۱۷۲– ۱۵۵.

۳۹. نورتن‌تیلر، ریچارد(۱۳۷۹)، «بازی بزرگ تازه»، ترجمه فرانک پیروز، مجله **رسانه‌های دنیا**، شماره ۱۸۴، صص ۲۰– ۱۵.

۴۰. نیازی، حسن(۱۳۸۲)، «روسیه و آمریکا در قفقاز جنوبی: شرکای آتی یا رقبای آینده»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال ۱۲، دوره سوم، شماره ۴۲، صص ۲۴۶– ۲۳۶.

۴۱. واعظی، محمود(۱۳۸۴)، «الگوی رفتار آمریکا و روسیه در فرآیند تغییرات سیاسی در جمهوری‌های شوروی»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۴۹، صص ۱۲۳– ۹۹.

۴۲. وحیدی، موسی الرضا(۱۳۷۷)، «طرح اتحاد روسیه با روسیه سفید و تأثیر آن بر همگرایی جامعه کشورهای مشترک المنافع»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۲۴، صص۳۰–۱۳.

۴۳. یزدانی، عنایت الله و مجتبی تویسرکانی و سوسن مرادی(۱۳۸۶)، «تبیین ژئوپلیتیکی رقابت قدرت: مطالعه موردی، اوراسیای مرکزی در بازی بزرگ جدید»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، سال سوم، شماره سوم، صص ۱۵۸–۱۲۰.

### ب– انگلیسی

1. Baban, Inessa and Shiriyev, Zaur (2010), "The South Caucasus Strategy and Azerbaijan, Turkish Policy", Available at: http://www.turkishpolicy.com, (accessed on: 15 May. 2011).

2.Dadak, Casimir (2010), "A New Cold War?" Hollings University, the Independent Review", Available at: http://www.independent.org, (accessed on: 19 May. 2011).

3. Hallinan, Conn (2009), "Blood and Oil in Central Asia", **Foreign Policy**, Available at:http://www.ips-dc.org/articles, (accessed on, 19 Jan. 2011).

4. McNamara, Sally (2008), "International Missile Defense: Ensuring Americas Safety and its Global Alliances", Published by the Heritage Foundation, Available at: www.herritge.org/Reseach, (accessed on: 13 July. 2008).

5. Nichol, Jim (2010), "Armenia, Azerbaijan and Georgia: Political Developments and Implications", **Congressional Research Service**, Available at: www. http://assets.opencrs.com, (accessed on, 18 May. 2011).

6. Nicu Sava, Ionel (2010), "Geopolitical Patterns of Euro-Atlanticism", **International Interest,** Available at: www.da.mod.uk/colleges/arag (accesses on, 10 Jan. 2011).

7. Nixey, James (2010), "The South Caucasus: Drama on three Stages", Available at: http://www.chathamhouse.org, (accessed on: 19 May. 2011).







8. Papava, Vladimir (2009), "The End of the Frozen Cold War?", **Caucasus Review of International Affairs**, Vol. 3, No. 1, Available at: www. http://cria-online.org (accessed on 14 Feb. 2011).
9. Sadri, Houman and Burns, Nathan l (2010), "the Georgia Crisis: A New Cold War on the Horizon", Florida: Caucasian Review of International Affairs (CRIA. 2010), www//: politicalscience.cos.ucf.edu, (accessed on, 18 Mar. 2011).
10. Sammut, Dennis and Paul, Amanda (2011), "Addressing the Security Challenges in the South Caucasus the Case for a Comprehensive, Multilateral and Inclusive Approach", **European Policy Centre**, Available at: http://www.epc.eu/documents, (accessed on: 19 May. 2011).
11. Sander, Aaro G. (2006), "US-Russian Energy Security in the Caucasus: The Prospects for Conflict in the National Interest", Available at: www.sras.org, (accessed on, 18 Apr. 2011).
12.Shafee, Fareed (2010), "New Geopolitics of the South Caucasus", South Caucasus, Available at: http://www.gab-ibn.com, (accessed on, 17 May. 2011).
13. Stephen, Cohen. P (2007), "New American Cold War", Available at: http//: www.spokesmanbooks.com, (Accessed on: 15 Feb. 2011).
14. Tchantouidze, Lasha (2008), "The Three Colors of War: Russian, Turkish, and Iranian Military Threat to the South Caucasus", Caucasus Review of International Affairs, Vol. 2, No 1, Available at: http:// www.cria-online.org/Journa, (accessed on, 17 Jan. 2011).
15. Vaezi, Mahmoud (2009), "New Geopolitics Changes and Crises in the Caucasus", **Foreign Policy**, Department (Caucasus), Available at: http://www.csr.ir,(accessed on, 17 Jan. 2011).





مطالعات اوراسیای مرکزی، سال ششم، شماره ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۹۲، صص ۱۵٤– ۱۳۵

# روابط امنیتی چین با آسیای مرکزی:
# از پیوندهای امنیتی تا «مجموعه امنیتی منطقه‌ای»

**جهانگیر کرمی**[*]

**دانشیار گروه مطالعات روسیه دانشگاه تهران**

**حمیدرضا عزیزی**

**دانشجوی دکترای مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۳/۲– تاریخ تصویب ۱۳۹۲/۵/۲۸)

## چکیده

پایان جنگ سرد، سبب تحولات قابل توجهی در عرصه روابط بین‌الملل شد که از مهم‌ترین نمونه آنها، ورود و قدرت‌گیری روزافزون مجموعه‌ای جدید از بازیگران بود. چین یکی از همین بازیگران است که روند قدرت‌گیری آن، که از سال‌های پیش از پایان جنگ سرد آغاز شده، توجه بسیاری از تحلیل‌گران را به‌خود جلب کرده است. در این میان، منطقه آسیای مرکزی یکی از مناطقی است که چین به‌شکل سنتی ارتباط‌های نزدیکی با آن داشته و فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ و باز شدن فضای آسیای مرکزی، زمینه مساعدی را برای برقراری دوباره پیوندها میان چین و جمهوری‌های منطقه فراهم کرد. این مقاله با تمرکز بر بعد امنیتی روابط چین با آسیای مرکزی درپی بررسی این موضوع است که آیا پیوندهای امنیتی چین با منطقه فقط درحد ارتباط‌های امنیتی معمول بین همسایگان است و یا از الگویی خاص و فراتر از روندهای متعارف پیروی می‌کند. مبنای تحلیل این نوشتار، نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای است و فرضیه اصلی آن است که پیوندهای امنیتی چین با آسیای مرکزی، در راستای شکل‌دادن به یک مجموعه امنیتی مشخص عمل می‌کند.

**کلید واژه‌ها**

چین، آسیای مرکزی، امنیت، مجموعه امنیتی منطقه‌ای، روابط امنیتی

[*] Email: jkarami@ut.ac.ir







## مقدمه

نظام بین‌الملل پس از پایان جنگ سرد دستخوش تغییر و تحولات فراوانی شده است. در مهم‌ترین این تحولات، نظام دوقطبی که شکل مشخص آن غالب‌بودن دو بازیگر مهم (آمریکا و اتحاد شوروی) بود، از میان رفت. یکی از تأثیرهای این امر، ورود و قدرت‌گیری روزافزون مجموعه‌ای جدید از بازیگران در نظام بین‌الملل بوده است. چین یکی از همین بازیگران است که روند قدرت‌گیری و «خیزش» آن، توجه بسیاری از نظریه‌پردازان و تحلیل‌گران را به‌خود جلب کرده است. گذشته از عوامل داخلی، وقایع مهمی که در چندسال اخیر در عرصه نظام بین‌الملل به‌وقوع پیوسته (مانند بحران اقتصادی در غرب) نیز زمینه را برای قدرت‌گیری هرچه بیشتر چین فراهم کرده است. منطقه آسیای مرکزی، یکی از مناطقی است که چین به‌شکل سنتی و از دوران بسیار دور ارتباط‌های نزدیکی با آن داشته است. شاید مهم‌ترین دلیل این موضوع همسایگی جغرافیایی منطقه آسیای مرکزی با چین و پیوستگی‌های اجتماعی، فرهنگی و جمعیتی بوده باشد. به‌هرحال، فروپاشی اتحاد شوروی و بازشدن فضای آسیای مرکزی زمینه مناسبی را برای برقراری دوباره پیوندها میان چین و جمهوری‌های نواستقلال فراهم کرد. از آن زمان تاکنون، رابطه چین با جمهوری‌های آسیای مرکزی در ابعاد گوناگون جریان داشته است. این روابط تاکنون هم در شکل روابط دوجانبه و هم در شکل نهادی نمود پیدا کرده است.

یکی از جنبه‌های روابط چین با آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی، بعد امنیتی است. جنبه امنیتی این روابط به‌صورت خاص در شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای مؤثر بود(واعظی، ۱۳۸۵، ص ۱۱). افزون بر این، چهره‌های جدیدتر امنیت مانند امنیت انرژی و قاچاق موادمخدر از دیگر مواردی است که زمینه پیوند چین با آسیای مرکزی را بیش از پیش فراهم کرده است. اما در این میان، این موضوع که آیا پیوندهای امنیتی چین با آسیای مرکزی فقط درحد ارتباط‌های امنیتی معمول بین همسایگان است و یا از الگویی خاص و فراتر از روندهای متعارف پیروی می‌کند، محل بررسی است. به این ترتیب، سؤال اصلی که این نوشتار سعی در پاسخگویی به آن دارد، این است که ماهیت حقیقی روابط امنیتی چین با آسیای مرکزی چیست و این روابط چه سمت‌وسویی دارد؟







برای پاسخگویی به این سؤال، نظریه‌های مرتبط با موضوع امنیت در مناطق اهمیت می‌یابند. از میان این دسته از نظریه‌ها، نظریه «مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای»[1] به‌عنوان مبنای تحلیل این مقاله انتخاب شده است. بر همین اساس، آنچه به‌عنوان فرضیه اصلی راهنمای این نوشتار قرار گرفته، این است که پیوندهای امنیتی چین با آسیای مرکزی، فراتر از پیوندهای امنیتی معمول و در راستای شکل‌دادن به یک مجموعه امنیتی با ویژگی‌های خاص خود است. در سازماندهی این مقاله، اولین بخش به معرفی نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای اختصاص یافته است. پس از آن، ضمن بیان ویژگی‌های فضای امنیتی آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی و معرفی مهم‌ترین مشکل‌های امنیتی این منطقه، اشاره به امکان درنظرگرفته‌شدن این منطقه به‌عنوان یک مجموعه امنیتی مستقل مطرح خواهد شد. بخش بعدی، به بیان پیوندهای امنیتی چین با آسیای مرکزی اختصاص دارد. سرانجام، ضمن بررسی ابعاد این پیوندها، در مورد امکان تعریف چین و آسیای مرکزی در قالب یک مجموعه امنیتی مستقل اظهار نظر خواهد شد.

## چارچوب نظری: مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای

در متداول‌ترین تعریف، مجموعه امنیتی عبارت است از گروهی از دولت‌ها که نگرانی‌های اصلی امنیتی آن‌ها تا اندازه‌ای به‌هم گره‌خورده که امنیت ملی آنها را به‌صورت منطقی نمی‌توان جدا از یکدیگر مورد توجه قرار داد. مجموعه‌های امنیتی را الگوهای پایدار دوستی و دشمنی تعریف می‌کنند. متغیرهای تاریخی مانند دشمنی‌های پایدار یا قرارگرفتن در یک حوزه تمدنی دارای فرهنگ مشترک، ویژگی خاص یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد. شکل‌گیری مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای از یک طرف ناشی از تعامل میان ساختار آنارشیک و پیامدهای آن برای توازن قوا و از طرف دیگر، ناشی از فشارهای نزدیکی جغرافیایی است (بوزان و ویور، ۱۳۸۸، صص ۵۵- ٥٦).

بری بوزان مجموعه امنیتی را به این صورت توضیح می‌دهد که اگر تمام نگرانی‌های امنیتی فهرست شود و نقشه‌ای ترسیم شود که در آن هر موضوع امنیتی با موضوع یا موضوع‌های

1. Regional Security Complexes (SRC)





مرتبط با آن و بازیگرانی که به‌شکل مثبت و منفی در آن تهدید درگیر هستند، مشخص شود، نتیجه آن تصویری است که چگالی متفاوتی از تهدیدها و روابط مبتنی بر تهدیدهای امنیتی را نشان خواهد داد. از مجموع خوشه‌های پدیدآمده، منظومه‌ای سرزمینی از امنیت پدیدمی-آید که در آن سیستم‌های تابعه سرزمینی (بر محور امنیت جهانی) را می‌توان مشاهده کرد. به این سیستم‌ها، مجموعه امنیتی می‌گویند(قاسمی، ۱۳۹۰، ص ٦٥).

ایده اصلی این نظریه این است که چون انتقال تهدیدها در فاصله‌های کوتاه‌تر به مراتب راحت-تر از انتقال آن در فاصله‌های طولانی‌تر است، وابستگی متقابل امنیتی به‌شکل طبیعی به الگوی دسته-بندی‌های منطقه‌ای مجموعه‌های امنیتی تبدیل می‌شود. براساس این نظریه، برای اینکه گروهی از دولت‌ها کیفیت مجموعه امنیتی منطقه‌ای داشته باشند، باید از نظر امنیتی تا آن اندازه وابستگی متقابل داشته باشند که برای تبدیل آنها به مجموعه‌ای متصل و در همان حال مجزا از مناطق امنیتی پیرامون کفایت کند (عبدا...خانی، ۱۳۸۹، صص ۲۷۸– ۲۷۹). در بحث از مجموعه‌های امنیتی، بوزان چهار سطح تحلیل را از یکدیگر متمایز می‌کند. بر این اساس، وی افزون بر سطح منطقه‌ای، به سطح‌های داخلی، بینامنطقه‌ای و جهانی نیز قائل است. در سطح داخلی، ویژگی‌های منحصر به فرد هر یک از دولت‌ها که علت آسیب‌پذیری آنها را فراهم می‌کند، مورد توجه قرار می‌گیرد. سطح منطقه‌ای، دربردارنده روابط دولت با دولت است که پدیدآورنده منطقه به گونه‌ای که هست، می-باشد. در سطح بینامنطقه‌ای، تعامل‌های منطقه با مناطق پیرامون موردنظر است. درنهایت سطح جهانی ناظر بر نقش قدرت‌های بزرگ در منطقه است (Buzan & Waever, 2003, p. 51).

ساختار مجموعه امنیتی منطقه‌ای، چهار مؤلفه اصلی دارد که عبارتند از ساختار آنارشیک[1]، قطبش[2]، حدود[3] و ساخت اجتماعی[4]. ساختار آنارشیک به این معنا است که این نظریه اصل سرزمینی و دولت‌محور بودن بازیگران و نبود اقتدار یا حاکمیت مرکزی جهانی را می‌پذیرد. قطبش، بیانگر توزیع قدرت میان واحدها است. در این بخش، سه سطح ابرقدرت‌ها، قدرت-های بزرگ و قدرت‌های منطقه‌ای از هم جدا می‌شوند. حدود، عاملی است که یک مجموعه

1. Anarchic Structure
2 .Polarity
3. Boundary
4. Social Construction







امنیتی منطقه‌ای را از همسایگانش جدا می‌کند. درنهایت، ساخت اجتماعی شامل الگوهای دوستی و دشمنی میان واحدها است(عبدا...خانی، ۱۳۸۹، صص ۲۸۰- ۲۸٦).

بر اساس این مؤلفه‌ها، مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای به پنج نوع کلی تقسیم می‌شوند. در «مجموعه امنیتی استاندارد»[1]، قطبش در مجموعه امنیتی توسط قدرت‌های سطح منطقه-ای تشکیل می‌شود که می‌تواند تک قطبی، دوقطبی یا چندقطبی باشد. «مجموعه امنیتی منطقه‌ای مرکزگرا»[2]، مجموعه‌ای است که با حضور ابرقدرت یا قدرت‌های بزرگ و یا نهادهای امنیتی تشکیل می‌شود. نوع سوم، «مجموعه امنیتی قدرت بزرگ»[3] است که در آن، قطبش با بیش از یک قدرت سطح جهانی (قدرت بزرگ) تعریف می‌شود. در نوع چهارم یا «ابرمجموعه‌ها»[4]، چند قدرت بزرگ حضور دارند و در آن، سطح فرامنطقه‌ای جانشین سطح بین منطقه‌ای می‌شود. آخرین حالت نیز، «نبود مجموعه امنیتی منطقه‌ای» است که در آن، منطقه بدون وجود مجموعه امنیتی منطقه‌ای وجود دارد (Buzan & Waever, 2003, pp. 55-65).

افزون بر بوزان و ویور، دیگران نیز به نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای پرداخته‌اند. از جمله این افراد باید به دیوید لیک[5] و پاتریک مورگان[6] اشاره کرد. از دیدگاه آنها، مناطق فقط سیستم‌های بین‌المللی کوچک نیستند و مجموعه‌های امنیتی بر اساس عوامل خارجی مشترک یا «برون‌گرایی امنیتی» شکل می‌گیرند (قاسمی، ۱۳۹۰، صص ٦٨- ٦٩). تفاوت دیگر نظریه مورگان و لیک با دیدگاه بوزان این است که این دو، ضرورت وجود همجواری جغرافیایی را در شکل‌گیری یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای زیر سؤال می‌برند (لیک و مورگان، ۱۳۸۱، صص ۲۷- ۲۸). یک تفاوت دیگر از آنجا ناشی می‌شود که بر اساس نظر مورگان و لیک، مجموعه-های امنیتی منطقه‌ای می‌توانند عضو هم‌پوشان و مشترک داشته باشند؛ اما به عقیده بوزان و ویور، مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای متقابلاً یکدیگر را طرد می‌کنند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸، صص ۵۹- ٦۰).

---

1. Standard RSC
2. Centered RSC
3. Great Power RSC
4. Super complexes
5. David Lake
6. Patrick Morgan







## محیط امنیتی آسیای مرکزی

در بحث از محیط امنیتی آسیای مرکزی، باید به این نکته توجه داشت که عوامل شکل‌دهنده و ویژگی‌های این محیط، به شدت در هم تنیده بوده و در کنار یکدیگر به یک فضای خاص و متمایز در آسیای مرکزی شکل می‌دهند. با این حال، به طور کلی می‌توان مسائل امنیتی آسیای مرکزی را در سه سطح کلان، منطقه‌ای و کشوری مورد بحث قرار داد. هرچند در این رابطه بوزان به سطح بین منطقه‌ای نیز قائل است، اما به‌دلیل پیوند نزدیک مسایل این سطح با سطح کلان و منطقه‌ای در آسیای مرکزی و همچنین از آنجا که خود بوزان این سطح از تحلیل را در ابتدا دارای اهمیت کمتری می‌داند (Buzan & Waever, 2003, p. 51)، آن را در ذیل سطح‌های دیگر مورد بحث قرار می‌دهیم.

**الف- سطح کلان:** تهدیدهای امنیتی برآمده از سطح کلان در منطقه آسیای مرکزی، به طور خاص با موضوع فروپاشی اتحاد شوروی و تحولات رخ داده در نظام بین‌الملل در پی این واقعه ارتباط دارد. در این سطح، تأثیر فروپاشی شوروی بر منطقه آسیای مرکزی (و کل مناطق سابق شوروی) بیشتر در قالب بحث «خلأ ژئوپلیتیکی» مورد اشاره قرار می‌گیرد. منطقه‌ای که اتحاد شوروی در آن واقع بود، از دیرباز در ادبیات ژئوپلیتیک روابط بین‌الملل دارای اهمیتی ویژه تلقی می‌شد. نظریه «قلب زمین» هالفورد مکیندر[1] که در سال ۱۹۰٤ ارائه شد، از جمله نمودهای قدیمی این اهمیت بود (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲، صص ۱۱٦).

بر این اساس، دور از انتظار نبود که پس از فروپاشی شوروی و با برداشته‌شدن سلطه این ابرقدرت از سرزمین‌های اوراسیا، توجه به این منطقه ناگهان افزایش یابد. نظریه‌های ژئوپلیتیکی ارائه شده پس از پایان جنگ سرد، تأییدکننده این ادعا است. در مشهورترین نمونه از این نظریه‌ها، زبیگنیو برژینسکی[2]، مشاور اسبق امنیت ملی ایالات متحده، به تبیین دیدگاه خود در رابطه با ژئوپلیتیک جهانی در دوران پس از جنگ سرد پرداخت. وی منطقه اوراسیا را «مهمترین غنیمت ژئوپلیتیکی» برای آمریکا دانسته و تفوق جهانی آمریکا را مستقیماً وابسته به

1. Halford Mackinder
2. Brzezinski







برقراری و تداوم سلطه بر اوراسیا می‌داند(Brzezinski, 1997). نکته قابل‌توجه اینکه هم در نظریه مکیندر و هم برژینسکی، بخش عمده‌ای از اهمیت ژئوپلیتیکی منطقه اوراسیا، به دلیل وجود منابع طبیعی است. بر اساس برآوردها، بین ۷ تا ۱۰ درصد ذخایر گاز طبیعی و ٤ تا ٦ درصد ذخایر نفت جهان در این منطقه قرار دارد (احمدی لفورکی و میررضوی، ۱۳۸۳، ص ٦۹).

به این ترتیب رقابت قدرت‌ها در منطقه خزر – بیشتر برای دسترسی به منابع انرژی منطقه – آغاز شد. این رقابت که یادآور رقابت‌های روسیه و انگلیس در منطقه در قرن نوزدهم بود، سبب شد تا تحلیل‌گران از اصطلاح «بازی بزرگ جدید»[1] برای توصیف آن استفاده کنند(کولایی، ۱۳۸٤، صص ۲۷-۱۱). کشورهای واقع در این منطقه در میانه رقابتی قرار گرفتند که می‌توانست چالش‌ها و فرصت‌های متنوعی را برای آنان به همراه داشته باشد.

**ب- سطح منطقه‌ای:** در بحث از تهدیدهای امنیتی در آسیای مرکزی، شاید بتوان مهم‌ترین سطح تحلیل را سطح منطقه‌ای دانست. در زیر به مهم‌ترین تهدیدهای امنیتی منطقه‌ای در آسیای مرکزی اشاره می‌شود.

**۱. درهم‌تنیدگی اقوام در آسیای مرکزی:** در نتیجه به‌کارگیری سیاست‌های اتحاد شوروی، کشورهای آسیای مرکزی با اقلیت‌های قابل‌توجهی روبه‌رو هستند. با ترکیب جمعیتی کنونی در کشورهای منطقه، زمینه بالقوه وقوع بحران و درگیری‌های قومی و در صورت بروز، گسترش آن به کشورهای دیگر وجود دارد. این درهم‌تنیدگی، میان جمهوری‌های آسیای مرکزی پساشوروی با کشورهای همسایه– مانند چین– نیز وجود دارد (واعظی، ۱۳۸۷، صص ۷۵- ۷٦). وجود این ترکیب قومیتی حساس در منطقه، یکی از مهم‌ترین مشکلات امنیتی در آسیای مرکزی است که از مهم‌ترین تأثیرهای آن، امکان گسترش ناامنی و بی‌ثباتی از کشوری به کشور دیگر و نیز افزایش ظرفیت جدایی‌طلبی در این کشورها است.

**۲. افراط‌گرایی مذهبی:** در آسیای مرکزی، احیای اسلام در زمان پرسترویکای گورباچف آغاز و پس از فروپاشی اتحاد شوروی شدت یافت و در نتیجه نقش سیاسی اسلام آشکار شد. از زمان فروپاشی شوروی، تماس جمهوری‌های مسلمان‌نشین اتحاد شوروی و هر یک از

1 .The New Great Game







سازمان‌های مسلمان با جهان اسلام افزایش‌یافته و متقابلاً کشورهای مسلمان نیز فرصت یافتند تا با آن‌ها ارتباط برقرار کنند (عبدالکریم، ۱۳۷۹، صص ۱۰۷– ۱۰۸). با وجود کنترل‌های شدید و ترویج اسلام‌رسمی توسط دولت شوروی، اسلام موازی یا زیرزمینی نیز که به شکل بنیادگرایانه از قرن نوزدهم به وجود آمده بود، به حیات خود ادامه می‌داد (کولایی، ۱۳۸۹، ص ۳٤۰). ازبین-رفتن کنترل شدید دوران شوروی، زمینه را برای افزایش فعالیت چنین گروه‌هایی به‌وجودآورد. مشکل‌های اقتصادی، اجتماعی و هویتی نیز که کشورهای آسیای مرکزی درگیر آنها بودند، سبب توجه بخش‌هایی از مردم به این گروه‌ها را فراهم کرد.

علاقه به اسلام سیاسی برای اولین بار از سوی جنبش‌هایی مانند حزب نهضت اسلامی در تاجیکستان و توسط مجموعه‌ای از گروه‌ها در ازبکستان که تحت تأثیر آموزه‌های وهابی بودند، برانگیخته شد. اعضای گروه‌های ازبک بعدها «جنبش اسلامی ازبکستان» را تشکیل دادند که متحد طالبان محسوب می‌شد(گروه بحران بین‌المللی، ۱۳۸۳، ص ۵۲). اقدام‌های تروریستی و خشونت‌بار این گروه، همواره مایه نگرانی دولت‌های آسیای مرکزی بوده است. افزون بر این، می‌توان از حزب-التحریر نام برد که در تلاش بود دامنه فعالیت‌هایش را به سراسر آسیای مرکزی گسترش دهد. عامل دیگری که بیش از پیش اسباب نگرانی را فراهم کرده، پیوندی است که گروه‌های بنیادگرای اسلامی برای تأمین مخارج خود با شبکه قاچاق موادمخدر در آسیای مرکزی دارند.

**۳. قاچاق موادمخدر:** قاچاق موادمخدر در آسیای مرکزی از اوایل دهه ۱۹۸۰ هم‌زمان با به‌کار گرفتن سیاست‌های سخت‌گیرانه در ایران، گسترش یافت. از سوی دیگر، فروپاشی اتحاد شوروی و آسیب‌پذیری مرزهای آن در سال‌های اولیه و قبل از اینکه نیروهای پاسدار مرزی یکپارچه شکل گیرد، سبب تسهیل ورود موادمخدر به آسیای مرکزی شده است (واعظی، ۱۳۸۷، ص ۸۰). قاچاق موادمخدر در منطقه آسیای مرکزی سبب پیامدهای وسیع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بوده است. موادمخدر از طریق اعتیاد، جرم و جنایت و بیماری، شالوده جوامع را تهدید می‌کند. افزون بر این، از جنبه سنتی و در بعد نظامی، تجارت موادمخدر از طریق ارتباط با گروه‌های شورشی و تروریست، یک تهدید جدی امنیتی محسوب می‌شود(Swanstrom, 2010, p. 36).

**٤. رقابت‌ها و تنش‌های منطقه‌ای:** در این مورد باید به رقابت‌ها برای ایفای نقش برتر در منطقه اشاره کرد. ازبکستان در تلاش برای رسیدن به جایگاه قدرت برتر در آسیای مرکزی، از موقعیت







جغرافیایی خود سود می‌برد. این کشور بیشترین نگرانی را برای همسایگانش از راه طرح ادعاهای تاریخی نسبت به بخش‌هایی از قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان و تاجیکستان ایجاد کرده است. دره فرغانه در میان قرقیزستان جنوبی، ازبکستان شرقی و تاجیکستان شمالی گسترده است و منشأ اختلاف میان سه کشور بوده است. مرزهای این سه کشور بدون توجه به مرزهای قومی و قبیله‌ای از این منطقه گذشته که خود باعث احساسات شدید بازپس‌گیری زمین‌های از دست رفته در جنگ شده است. در زمینه اقتصادی نیز رقابت شدیدی بین قزاقستان و ازبکستان برقرار است و هر دو کشور برای رهبری اقتصادی رقابت می‌کنند(واعظی، ۱۳۸۷، ص ۷۹). افزون بر این، مرزهای طولانی و کم‌امنیت کشورهای منطقه از بازداشتن اشاعه نبرد از افغانستان به کشورهای منطقه ناتوان بوده‌اند و این امر حتی فارغ از مسئله افغانستان، می‌تواند جرقه منازعه‌های بین‌منطقه‌ای را بزند (Quinn-Judge, 2010, p. 56).

**۵. امنیت انرژی:** در بخش انرژی، تهدیدهای فراوانی وجود دارد که دلیل آن رقابت قدرت‌های بزرگ و دولت‌های منطقه‌ای برای دستیابی و کنترل منابع انرژی است. نخست، جریان رو به گسترشی از حمله‌های تروریستی علیه زیرساخت‌های انرژی در سراسر جهان وجود دارد که به ویژه در صورت تداوم ناامنی در افغانستان، برای منطقه اهمیت می‌یابد. دوم، روسیه به‌طور بالقوه می‌تواند از طریق تداوم تلاش‌هایش برای وادار کردن دولت‌های آسیای مرکزی به فروش گاز و نفت از طریق خطوط لوله روسی و به قیمت‌های موردنظر خود، تهدیدی علیه امنیت این کشورها اعمال کند. علاوه بر این، دولت‌های رانتیر منطقه به درآمدهای نفت و گاز وابسته‌اند و در صورت افت قیمت‌ها، با مشکل جدی روبرو می‌شوند. علاوه بر این‌ها، ملاحظات سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی ممکن است موجب بهره‌برداری غیرمعقول از منابع شده و به این ترتیب، به وضعیت زیست‌محیطی این کشورها آسیب جدی وارد کند (Blank, 2010, p. 79).

**٦. مشکلات زیست‌محیطی:** تغییرهای جوی آینده، این ظرفیت را دارد که به‌طور جدی بر مناطق شکننده جهان، به‌ویژه مناطق خشک و نیمه‌خشک تأثیر بگذارد. اگر راهبردهای انطباق وجود نداشته باشد، اقتصادها صدمه می‌بینند و منازعه‌هایی بر سر تخصیص منابع کمیاب در پی آن ایجاد می‌شوند. آسیای مرکزی به طور خاص یکی از مناطقی است که در برابر تغییرهای جوی آسیب‌پذیر است (Siegfried, 2010, p. 165). تا سال ۲۰۵۰، ۲۰ درصد از یخچال‌های







قرقیزستان ذوب می‌شوند. در همین حال، یخچال‌های طبیعی تاجیکستان تنها در نیمه دوم سده بیستم، یک سوم از حجم خود را از دست داده‌اند. کاهش سطح آب رودخانه‌ها، تأثیری جدی بر انرژی برق آبی در قرقیزستان و تاجیکستان و نیز تولید پنبه در ازبکستان دارد و می‌تواند به تنش منتهی شود. در همین حال، تنش‌ها در آسیای مرکزی بر سر مدیریت رودخانه‌های آمودریا و سیردریا بین کشورهای بالادستی و همسایگان پایین‌دستی‌شان افزایش می‌یابد. در نتیجه، تغییرهای جوی باعث بدترشدن وضع منابع آب شده و می‌تواند ظرفیت منازعه را به شکل قابل‌توجهی افزایش دهد (Ananyeva & Ananyev, 2009, p. 33).

**ج- سطح داخلی:** از یک منظر کلی، مهم‌ترین جنبه تهدیدهای امنیتی داخلی در آسیای مرکزی، به موضوع ساختار و عملکرد دولت در این جوامع ارتباط می‌یابد. کشورهای آسیای مرکزی دولت‌مداری خود را بر پایه اولویت‌هایی بنامی‌کنند که می‌تواند به تضاد میان گروه‌های مختلف قومی منجر شود. همچنین بازگشت به‌سنت، به‌ویژه در ترکمنستان دوره نیازاف و ازبکستان، به خروج روس‌ها و آلمانی‌های آموزش‌دیده منجر شد و استانداردهای آموزش را در این کشورها کاهش داد. مشکل دیگر در این مورد، از طرف روابط شبکه‌های حمایتی قومی و قبیله‌ای نشأت می‌گیرد که بر پایه خویشاوندی و یا سرزمینی قرار دارند. این وابستگی‌ها بسیار قدرتمند بوده و مانعی بر سر راه نوسازی و دموکراتیک‌سازی هستند(Rywkin, 2006, pp. 195- 196).

بر مبنای گزارش سازمان بین‌المللی شفافیت، این دولت‌ها از جمله فاسدترین دولت‌های جهان هستند. افزون بر این، تنها تعداد انگشت‌شماری نهاد مؤثر در این‌گونه کشورها وجود دارد. نهادهای اجتماعی، آموزشی و بهداشتی در بدترین وضعیت قرار دارند و نهادهای حکومتی در شرایط بسیار بدی به‌سر می‌برند. نبود نهادسازی مؤثر و فساد فراگیر در این دولت‌ها، هرگونه مدیریت مؤثر تهدیدهای امنیتی را دشوار می‌سازد. نبود رشد اقتصادی در منطقه آسیای مرکزی به بزرگترین تهدید علیه ثبات تبدیل شده است. محرومیت اجتماعی و اقتصادی، نارضایتی نسبت به دولت و نهادهای آن را افزایش داده و سبب تحولات مهمی شده است(Swanstrom, 2010, pp. 35- 45).

در مجموع، بسیاری از تحلیل‌گران بر این باورند که امنیت در کشورهای جهان‌سوم، در اصل امنیت داخلی است و همه رهبران آسیای مرکزی نیز به این امر باور دارند. این کشورها







به‌شکل هم‌زمان با مشکلات دولت‌سازی، یعنی تضمین امنیت داخلی و نیز دفاع در مقابل تهدیدهای خارجی روبه‌رو هستند؛ بدون اینکه ابزار یا زمان یا منابع موردنیاز برای رقابت موفق با دیگر دولت‌های تثبیت‌یافته را در اختیار داشته باشند. به این ترتیب، نگرانی اصلی آنها امنیت داخلی و بقایشان در قدرت خواهد بود (Blank, 2008, p. 30).

## پیوندهای امنیتی چین با آسیای مرکزی

پیوند چین با آسیای مرکزی به هیچ‌وجه موضوع جدیدی نیست و سابقه آن به سال‌های بسیار دور بازمی‌گردد. در طول تاریخ، مسئله نفوذ چین در سرزمین‌های آسیای مرکزی و در مقابل نفوذ گاه و بیگاه قبیله‌های این منطقه به چین، یکی از ویژگی‌های این روابط دوسویه بوده که از همان ابتدا بعد امنیتی را به یکی از مهم‌ترین ابعاد رابطه چین با آسیای مرکزی تبدیل کرده است(Swanstrom, 2011, pp. 15- 17) اما غیر از این جنبه تاریخی، آنچه در این نوشتار موردنظر است، پیوندهای امنیتی کنونی چین با منطقه آسیای مرکزی است که خود ابعاد و اشکال گوناگونی دارد. در این بخش، در سه سطح پیش‌گفته مطرح می‌شود.

**الف- رقابت قدرت‌ها:** تلاش ایالات متحده برای افزایش حضور در منطقه آسیای مرکزی پس از فروپاشی اتحاد شوروی و تلاش چین برای جلوگیری از این موضوع، به یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های روابط چین با آسیای مرکزی تبدیل شده است. این عامل سبب‌شده حتی روسیه و چین، به‌نوعی تفاهم موضوعی دست یابند. به باور گروهی از تحلیل‌گران، سازمان شانگهای با حضور چین و روسیه، از ابتدای شکل‌گیری در اصل یک سازمان ضد آمریکایی بوده و در بیانیه-های رسمی خود سیاست‌هایی از آمریکا (مانند سپر دفاع موشکی) را محکوم کرده است که حتی به آسیای مرکزی ارتباط هم ندارند(Blank, 2011, p. 262) . تلاش آمریکا برای تغییر حکومت در جمهوری‌های پساشوروی که در قالب «انقلاب‌های رنگی» نمود یافت، از دیگر مسایل مورد توجه چین بوده است. چین نمی‌تواند اجازه دهد انقلاب‌های رنگی در آسیای مرکزی رخ دهد. چین، مانند روسیه، باور دارد که این انقلاب‌ها در اصل از بیرون نشأت گرفته و بیانگر سیاستی آگاهانه برای کاهش نفوذ چین و روسیه در آسیای مرکزی است (Blank, 2011, p. 265) . با این







حال، همان‌گونه که اشاره شد بین خود چین و روسیه نیز رقابت‌هایی وجود دارد. افزون بر این، دامنه رقابت چین و هند نیز به آسیای مرکزی کشیده شده است. در این میان، منافع نظامی چین در آسیای مرکزی نیز نباید فراموش شود. برای نمونه، زمانی که آمریکا در سال ۲۰۰۵ از فرودگاه نظامی «کارشی- خان‌آباد» بیرون رفت، چین مشتاق بود حضورش را در آنجا برقرار کند. این موضوع ادامه داشت تا اینکه روسیه از حضور چین جلوگیری کرد. این تلاش چین نه فقط به‌دلیل بی‌ثباتی در آسیای مرکزی و یا مقابله با آمریکا، بلکه همچنین به‌دلیل حضور هند در منطقه انجام می‌گرفت. به‌هرحال، به‌دلیل حساسیت‌های روسیه، درحال حاضر چین درپی گسترش بیش از حد حضور نظامی در منطقه نیست (Swanstrom, 2011, pp. 28-29).

**ب- مسئله سین‌کیانگ:** پس از فروپاشی اتحاد شوروی، چین بیش از هر چیز از گسترش موج بی‌ثباتی از آسیای مرکزی به استان «سین‌کیانگ» و دامن زدن به جدایی‌طلبی «اویغورها» نگران بود(Stobdan, 1998, p. 401). در موضوع سین‌کیانگ، سه مسئله جدایی‌طلبی، افراط- گرایی مذهبی و تروریسم به‌هم گره خورده‌اند. سابقه تاریخی جنبش جدایی‌طلب در سین- کیانگ، به شورش «هوی» در سال‌های ۱۸۷۷- ۱۸٦۷ به رهبری «یعقوب‌بیگ» برمی‌گردد. همچنین ریشه‌های آن را می‌توان در تشکیل «جمهوری ترک- اسلامی ترکستان شرقی» در نوامبر ۱۹۳۳ یافت که حدود ۵ ماه دوام پیدا کرد. در سال ۱۹٤۵ نیز دوباره این مسئله مطرح شد. پس از شکست اتحاد شوروی در افغانستان، شورش‌ها در سین‌کیانگ بار دیگر آغاز شد و پس از فروپاشی اتحاد شوروی نیز حملات تروریستی در این استان شدت گرفت. اویغورهای ساکن در دیگر کشورهای آسیای مرکزی نیز چندین مورد حمله تروریستی علیه مقام‌های دیپلماتیک چین ترتیب دادند(Dittmer, 2007, p. 14) .

مسئله دینی در سین‌کیانگ نیز از دهه ۱۹۷۰ به بعد، پیچیده‌تر و آشکارتر شد. پس از فروپاشی شوروی، نفوذ بنیادگرایی در سین‌کیانگ به‌سرعت گسترش پیدا کرد. در این دوره، ترور و شورش بیشتر اتفاق افتاد(گوانچنگ، ۱۳۸۲، صص ۲۲۵-۲۲۲). البته مشکلی که چین با گروه‌های جهادی دارد، تنها به تلاش آنها برای انقلاب در سین‌کیانگ مربوط نمی‌شود، بلکه همچنین از این موضوع نشأت می‌گیرد که این گروه‌ها قصد براندازی حکومت‌هایی را دارند که چین با آنها







روابط نزدیک تجاری و اقتصادی دارد(Fishman, 2011, pp. 48- 53) . به این ترتیب باید گفت مسئله سین‌کیانگ از سوی چین به‌عنوان یک مسئله منطقه‌ای در نظر گرفته می‌شود. مسئله سین-کیانگ دربردارنده بعد دیگری از رابطه امنیتی چین با آسیای مرکزی نیز هست که به مسایل مرزی مربوط می‌شود. با توجه به این مسایل، تأمین امنیت مرز ۳۳۰۰ کیلومتری با آسیای مرکزی برای چین اهمیت فراوانی دارد. در زمان حل مسایل مرزی با کشورهای آسیای مرکزی، چین سیاستی را در پیش گرفت که مبتنی بر توافق بود. به این ترتیب، توانست حمایت این کشورها را در مخالفت با جدایی‌طلبی اویغورها جلب کند (Liao, 2006, p. 62).

**ج- امنیت انرژی:** چین از سال ۲۰۰۰ منبع تقریباً ۴۰ درصد از رشد تقاضای نفت جهانی بوده است. برخی از منابع چینی برآورد کرده‌اند که تا سال ۲۰۲۰، چین سالانه بیش از ۵۰۰ میلیون تن نفت وارد می‌کند که چهار برابر بیش از میزان فعلی است. همچنین تا سال ۲۰۲۵ میزان واردات نفت چین از مجموع واردات کشورهای اروپایی بیشتر خواهد شد (Cheng, 2008, pp. 297- 298).

این عوامل چین را بر آن داشت تا با توجه به منابع غنی انرژی آسیای مرکزی، این منطقه را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع تأمین انرژی مورد نیاز خود مورد توجه قرار دهد. چین در شانزدهمین کنگره حزبی راهبرد «به‌سوی غرب» را در تعقیب هم‌زمان منابع انرژی روسیه و آسیای مرکزی سامان داد. از عوامل مهمی که سبب توجه چین به منابع انرژی آسیای مرکزی شده، تمایل این کشور به کاهش وابستگی به خطوط ارتباطی دریایی برای انتقال نفت است. ذخایر انرژی آسیای مرکزی، برخلاف ذخایر خاورمیانه، جنوب شرقی آسیا، آفریقا یا آمریکای لاتین به امنیت دریایی نیاز ندارند (Koolaee & Tishehyar, 2009, pp. 3-7). در طرف مقابل، تمایل کشورهای منطقه به کاهش وابستگی به خطوط انتقال نفت و گاز روسیه، سبب شده این کشورها از حضور چین در بخش انرژی خود استقبال کنند. درحال حاضر طرح‌های مختلفی در این زمینه در جریان است.

**د- امنیت زیست‌محیطی:** چین و آسیای مرکزی با کوه‌ها و رودخانه‌ها به‌هم پیوسته‌اند. آب و هوا و کیفیت آب و خاک آسیای مرکزی و دگرگونی‌های آن بر چین بی‌تأثیر نیست. آلودگی محیط-زیست آسیای مرکزی بر چین، به‌ویژه در مناطق شمال غربی این کشور تأثیر می‌گذارد. گسترش







سریع کویر در سین‌کیانگ و دیگر مناطق شمال غربی چین از سال ۱۹۹۸ به بعد، با دگرگونی ناگهانی آب و هوا در سراسر آسیای مرکزی ارتباط مستقیم دارد (چینگ و دیگران، ۱۳۷۹، ص ۲۷۵)

**ه- جرایم سازمان‌یافته:** آسیای مرکزی به سرزمین عملیات خودسرانه گروه‌های بزهکار بین-المللی تبدیل شده و این امر بر چین نیز تأثیر می‌گذارد. قاچاقچی‌های جنوب شرقی آسیا مایلند برای رسیدن به آسیای مرکزی از چین عبور کنند. باندهای قاچاق مواد مخدر آسیای مرکزی نیز چین را مسیر حمل و نقل به سوی شرق و جنوب شرقی آسیا می‌دانند (چینگ و دیگران، ۱۳۷۹، ص ۲۷٤). به این ترتیب، چین و جمهوری‌های آسیای مرکزی نفع مشترکی در مبارزه با جرایم سازمان یافته و جلوگیری از وقوع بی‌ثباتی و ناامنی در منطقه دارند.

**ی- تهدیدهای ناشی از سطح داخلی**: مهم‌ترین عامل تهدید در سطح داخلی کشورهای منطقه، از ضعف‌های شدید ساختاری و کارکردی دولت‌ها ناشی می‌شود. این عوامل، مدیریت مؤثر تهدیدهای امنیتی را بسیار دشوار می‌کند. این مشکلات، چالش‌های جدیدی برای چین ایجاد می‌کند و این کشور مجبور است راهبردی برای دفع این تحول منفی، با هدف تقویت تجارت و ایجاد مسیرهای مطمئن خط لوله و حمل‌ونقل تدوین کند. بی‌ثباتی در منطقه به سود چین نیست، زیرا پیش از هرچیز، این امر ممکن است در صورت سقوط حکومت‌های موجود، به‌روی کار آمدن حکومت‌های افراطی بیانجامد یا به عنوان نقطه امنی برای تروریست‌ها و جدایی‌طلبان عمل کند(Swanstrom, 2011, p. 60).به این ترتیب، چین نفع خود را در حمایت از حکومت‌های موجود و تلاش برای تقویت آن‌ها دانسته است.

## مجموعه امنیتی آسیای مرکزی بزرگ‌تر

در اهمیت پیوندهای امنیتی چین با کشورهای آسیای مرکزی برخی از تحلیل‌گران اشاره می‌کنند که هرچند پکن در بیشتر مناطق، به‌ویژه آسیای جنوب شرقی بر چند جانبه‌گرایی اقتصادی تأکید داشته، اما یک رهیافت «اول امنیت، سپس اقتصاد» را در آسیای مرکزی در پیش







گرفته است (Chen & Pan, 2011, p. 88). به این ترتیب، باید در تحلیل پیوند چین با آسیای مرکزی، پیش از هر چیز به‌دنبال نظریه‌های امنیت‌محور منطقه‌ای رفت.

مطالب مطرح‌شده با عنوان محیط امنیتی آسیای مرکزی را می‌توان بیانگر دو نکته مهم دانست. نخست اینکه ماهیت درهم‌تنیده تهدیدهای امنیتی در آسیای مرکزی، جمهوری‌های واقع در این منطقه را دارای ویژگی یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای مستقل ساخته است. هرچند بوزان و ویور آسیای مرکزی را به‌عنوان یک «زیرمجموعه»[1] در مجموعه امنیتی پساشوروی مورد بحث قرار می‌دهند، اما خود می‌گویند که این زیرمجموعه می‌تواند به‌عنوان کاندیدایی برای یک مجموعه امنیتی مجزا در نظر گرفته شود(Buzan & Waever, 2003, p. 423). نکته دوم، حضور چین به‌عنوان بخشی از مجموعه امنیتی آسیای مرکزی است. پیوندهای متعدد و قوی میان این کشور و آسیای مرکزی این اجازه را به‌ما می‌دهد که چنین ادعایی را در رابطه با چین مطرح کنیم. با فرض پذیرش حضور چین در مجموعه امنیتی آسیای مرکزی، باید ویژگی‌های این مجموعه شامل حد، قطبش و ساخت اجتماعی را مشخص کرد. در رابطه با حد باید به این نکته مهم توجه داشت که هنگام صحبت از آسیای مرکزی به‌عنوان یک مجموعه امنیتی، نمی‌توان این مجموعه را تنها به جمهوری‌های آسیای مرکزی محدود کرد و حتی بدون وجود چین، باید به نقش روسیه و نیز افغانستان و پیوند آنها با جمهوری‌های آسیای مرکزی توجه داشته باشیم.

در رابطه با روسیه، تقریباً همه تحلیل‌گران بر این نکته اتفاق نظر دارند که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مشخص کشورهای پساشوروی، حفظ ارتباط‌های نزدیک آنها با مرکز سابق (روسیه) در ابعاد مختلف است. در بحث از مجموعه‌های امنیتی نیز، بوزان و ویور آسیای مرکزی را یک «زیرمجموعه» در مجموعه امنیتی پساشوروی می‌دانند که پیرامون روسیه شکل گرفته است و معتقد هستند آسیای مرکزی با وجود داشتن ویژگی‌های لازم برای تبدیل به یک مجموعه امنیتی مستقل، ویژگی مهمی دارد که آن، ارتباط بسیار قوی با روسیه است (Buzan & Waever, 2003, p. 423). فیلیپ رودر[2] نیز که فصل مربوط به «مجموعه پساشوروی» را در کتاب مورگان و لیک نوشته، تا آنجا پیش رفته که معتقد است در مورد کشورهای پیشین شوروی، روابط دوجانبه مسکو با هر یک از این کشورها مهم‌تر از روابط مستقیم میان خود آنها و یا بین آنها و کشورهای خارج از

1. Sub complex
2 .Philip G Roeder





منطقه است (رودر، ۱۳۸۱، ص ۳۰۰). در رابطه با افغانستان نیز، همان‌گونه که در بحث از محیط امنیتی آسیای مرکزی مشاهده شد، بیشتر تهدیدهای در این منطقه یا به‌صورت مستقیم به افغانستان ارتباط می‌یابند (مانند پیوستگی‌های قومی و افراط‌گرایی مذهبی) و یا در اصل از افغانستان ریشه و سرچشمه می‌گیرند (مانند قاچاق موادمخدر). در همین راستا و غیر از مسایل صرف امنیتی نیز بسیاری از محققان این کشور را به‌صورت کلی بخشی از آسیای مرکزی می‌دانند. نیکلاس سوانستروم[1] یکی از این افراد است که در آثار خود، جمهوری‌های آسیای مرکزی را به همراه افغانستان و استان سین‌کیانگ چین با عنوان «آسیای مرکزی بزرگ‌تر»[2] مورد مطالعه قرار می‌دهد (Swanstrom, 2010; Swanstrom, 2011).

اگر از منظر بوزان به موضوع نگاه کنیم، با توجه به حضور دو قدرت بزرگ چین و روسیه، مجموعه امنیتی آسیای مرکزی بزرگ، یک «مجموعه امنیتی قدرت بزرگ» است. در چنین منطقه‌ای، قطبش منطقه با بیش از یک قدرت سطح جهانی (درون منطقه‌ای) تعریف می‌شود. چنین مجموعه‌هایی به دو دلیل با دیگر مجموعه‌های امنیتی متفاوت هستند: نخست آنکه پویش‌های آنها به‌صورت مستقیم محاسبه‌های مربوط به توازن در سطح جهانی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. دوم آنکه چون قدرت‌های بزرگ خود درگیر مسائل مجموعه‌های امنیتی منطقه موردنظر هستند، انتظار می‌رود پویش‌های امنیتی این منطقه به مناطق همجوار سرایت کند و شدت تعامل‌های منطقه‌ای بیش از معمول شود(عبدالله‌خانی، ۱۳۸۹، ص ۲۹۱) و (Buzan & Waever, 2003, pp. 27- 30).

افزون بر این، بنابر تعریف بوزان و ویور، مجموعه امنیتی منطقه‌ای قدرت‌های بزرگ آمیزه‌ای از سطح‌های منطقه‌ای و جهانی معرفی شده است. از سوی دیگر، این مجموعه امنیتی قاعده ضعیف-بودن تعامل‌های بین‌منطقه‌ای در نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای را خدشه‌دار می‌کند و به قدرت‌های بزرگ همجوار اجازه می‌دهد تا به‌صورت ادامه‌دار نقش قوی‌تری را در یک یا چند منطقه همسایه ایفا کنند. این دقیقاً همان نقشی است که برای روسیه و چین در مجموعه امنیتی آسیای مرکزی بزرگ‌تر قابل تعریف است. بر این اساس، می‌توان حضور این دو قدرت جهانی در بیش از یک منطقه را توجیه کرد.

---

1. Niklas Swanstrom
2. Greater Central Asia

درنهایت، در رابطه با ساخت اجتماعی و الگوهای دوستی و دشمنی نیز، می‌توان «مجموعه امنیتی آسیای مرکزی بزرگتر» را مجموعه‌ای دانست که در آن، رقابت‌های منطقه‌ای در کنار همکاری‌های دوجانبه و دسته جمعی جریان دارد. در این نوشتار، به بخشی از رقابت‌های جاری میان پنج جمهوری و همچنین میان روسیه و چین اشاره شد. افزون بر این، در ساخت اجتماعی این مجموعه امنیتی، بیشتر دولت‌ها برای مقابله با تهدیدهای درون و برون منطقه‌ای با یکدیگر به همکاری می‌پردازند (سازمان شانگهای) و در این حال از همین ساز و کارهای همکاری برای تعدیل و توازن نفوذ و قدرت یکدیگر استفاده می‌کنند (رقابت‌های موجود در داخل سازمان شانگهای، به‌ویژه میان روسیه و چین).

به این ترتیب، مجموعه آسیای مرکزی بزرگتر دارای همه ویژگی‌هایی است که در نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای مورد معرفی قرار می‌گیرد. اثبات این موضوع، بیش از هرچیز ضرورت بازنگری در مجموعه‌های امنیتی تعریف شده را آشکار می‌سازد؛ چون ممکن است در طول زمان و با تغییر معادله‌های جهانی و منطقه‌ای، مرزهای مجموعه‌های امنیتی ازپیش تعریف‌شده تغییر کرده و یا دیگر ویژگی‌های آنها شامل قطب‌بندی و ساخت اجتماعی دستخوش تحول شوند. آسیای مرکزی نیز که تا چندین سال پس از فروپاشی شوروی زیر مجموعه امنیتی پساشوروی قرار می‌گرفت، تحت تأثیر همین امور به جایگاه یک مجموعه امنیتی مستقل ارتقا یافته است.

## نتیجه

نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای، چارچوبی را فراهم می‌کند که بر اساس آن می‌توان مناطق گوناگون جهان را بر اساس پیوندهای امنیتی موجود میان اعضایشان از یکدیگر جدا کرد. بر اساس این نظریه، در یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای، پیوندهای امنیتی تا بدان‌جا است که امنیت یکی از اعضا را نمی‌توان جدا از امنیت دیگران تعریف کرد. این نوشتار در ابتدا با پذیرش مفهوم متداول از آسیای مرکزی به عنوان منطقه‌ای متشکل از پنج جمهوری استقلال‌یافته از اتحاد شوروی، محیط امنیتی غالب در این منطقه و تهدیدهای امنیتی در این محیط را مورد بررسی و ارزیابی قرار داد. سپس با بررسی پیوندهای امنیتی چین با این منطقه، نشان داده شد که این پیوندها بیش از ارتباط‌های عادی امنیتی است و می‌تواند به یک مجموعه امنیتی مستقل شکل دهد.







مرزهای این منطقه که می‌توان آن را «آسیای مرکزی بزرگ‌تر» نامید، به جز چین و پنج جمهوری پساشوروی، کشورهای روسیه و افغانستان را نیز شامل می‌شود و ویژگی‌های یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای- آن‌گونه که توسط بوزان و ویور تعریف شده- را دارد. بر این اساس، سه ویژگی مورد نظر این دو، یعنی حدود، قطبش و ساخت اجتماعی، آن را از دیگر مجموعه-های امنیتی تعریف شده متمایز می‌کند. به جز حدود، ویژگی قطبش در این مجموعه به این صورت است که آن را به یک «مجموعه امنیتی قدرت بزرگ» تبدیل کرده است. دلیل اصلی این امر، وجود چین و روسیه به‌عنوان دو قدرت سطح جهانی در این مجموعه امنیتی است. ساخت اجتماعی این مجموعه نیز که الگوهای دوستی و دشمنی را شامل می‌شود، طیفی از همکاری تا رقابت را در بر می‌گیرد که این رقابت‌ها خود میان قدرت‌های کوچکتر مجموعه، میان دو قدرت بزرگ آن و همچنین به شکل تلاش برای ایجاد توازن در هر دو سطح جریان دارد. سازمان همکاری شانگهای یکی از عرصه‌هایی است که این طیف رقابت و همکاری به شکل مشخصی در آن نمود پیدا کرده است.

## منابع

### الف- فارسی


۱. احمدی لفورکی، بهزاد و فیروزه میررضوی(۱۳۸۳)، **راهنمای منطقه خزر و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی**، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

۲. بوزان، باری و الی ویور(۱۳۸۸)، **مناطق و قدرت‌ها**، ترجمه رحمان قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۳. چینگ، جائوچانگ و دیگران(۱۳۷۹)، **چین و آسیای مرکزی (مناسبات سیاسی، اقتصادی و امنیتی)**، ترجمه محمدجواد امیدوارنیا، تهران: موسسه مطالعات دریای خزر.

٤. دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف(۱۳۷۲)، **نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل**، علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.

۵. رودر، فیلیپ جی.(۱۳۸۱)، «از سلسله‌مراتب تا استیلا: مجموعه امنیتی پس از اتحاد شوروی»، در: مورگان، پاتریک و دیوید لیک، **نظم‌های منطقه‌ای؛ امنیت‌سازی در جهانی نوین**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی







٦. زینگ، گوانچنگ(۱۳۸۲)، «چین و آسیای مرکزی»، در: آلیسون، روی و لنا جانسون، **امنیت در آسیای مرکزی: چارچوب نوین بین‌المللی**، ترجمه محمدرضا دبیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

۷. عبدالکریم، محمد(۱۳۷۹)، «اسلام‌ستیزی و ناپایداری امنیتی در آسیای مرکزی و قفقاز»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۳۱

۸. عبداله‌خانی، علی(۱۳۸۹)، **نظریه‌های امنیت**، تهران: ابرار معاصر

۹. قاسمی، فرهاد(۱۳۹۰)، **نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای**، تهران: نشر میزان

۱۰. کولایی، الهه(۱۳۸٤)، **بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین-المللی

۱۱. کولایی، الهه(۱۳۸۹)، **سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی**، تهران: انتشارات سمت

۱۲. گروه بحران بین‌المللی(۱۳۸۳)، **اسلام رادیکال در آسیای میانه: واکنش‌ها به حزب‌التحریر**، ترجمه احسان موحدیان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

۱۳. لیک، دیوید. ای. و پاتریک. ام. مورگان (۱۳۸۱)،«منطقه‌گرایی نوین در مسائل امنیتی»، در: دیوید. ای. لیک و پاتریک. ام. مورگان، **نظم‌های منطقه‌ای؛ امنیت‌سازی در جهانی نوین**، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

١٤. واعظی، محمود (۱۳۸۵)، «تحولات سازمان همکاری شانگهای و عضویت ایران»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۵۳، صص ۳۲-۷.

**۱۵.** واعظی، محمود (۱۳۸۷)، **ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز (بنیان‌ها و بازیگران)**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

**ب- انگلیسی**

1. Blank, Stephen (2008), «Rethinking Central Asian Security», **China and Eurasia Forum Quarterly,** Vol. 6, No. 2, pp. 23-29.
2. Blank, Stephen (2010), «Energy and Environment Issues in Central Asian's Security Agenda», **China and Eurasia Forum Quarterly,** Vol. 8, No. 2, pp. 65-107.
3. Blank, Stephen J (2011), «Dragon Rising: Chinese Policy in Central Asia», **American Foreign Policy Interests: The Journal of the National Committee on American Foreign Policy,** Vol. 33, No. 6, pp. 261-272.
4. Brzezinski, Zbigniew (1997), **The Grand Chessboard: American Primacy and its Geostrategic Implications,** Washington: Basic Books.
5. Buzan Barry & Ole Waever (2003), **Regions and Powers: The Structure of International Security,** New York: Cambridge University Press







6. Chen, Zhimin & Pan, Zhongqi (2011), «China in its Neighbourhood: A 'Middle Kingdom' not Necessarily at the Centre of Power», **The International Spectator: Italian Journal of International Affairs,** Vol. 46, No. 4, pp. 79-96.

7. Cheng, Joseph Y. S (2008), «A Chinese View of China's Energy Security», **Journal of Contemporary China,** Vol. 17, No. 55, pp. 297-317.

8. Dittmer, Lowell (2007), «Central Asia and the Regional Powers», **China and Eurasia Forum Quarterly,** Vol. 5, No. 4, pp. 7-22.

9. Fishman, Brian (2011), «Al-Qaeda and the Rise of China: Jihadi Geopolitics in a Post Hegemonic World», **the Washington Quarterly,** Vol. 34, No. 3

10. Koolaee, Elaheh& Mandana Tishehyar (2009) «China's Energy Security Approach in the Central Asia», **International Conference on Eurasian Peace and Cooperation: Challenges and Opportunities,** Kashmir: University of Kashmir

11. Liao, Xuanli (2006), «Central Asia and China's Energy Security», **China and Eurasia Forum Quarterly,** Vol. 4, No. 4, pp. 61-69

12. Quinn-Judge, Paul (2010), «Conventional Security Risks to Central Asia: A Summary Overview», **China and Eurasia Forum Quarterly,** Vol. 8, No. 2, pp. 53-63.

13.Rywkin, Michael (2006), «Security and Stability in Central Asia: Differing Interests and Perspectives», **American Foreign Policy Interests: The Journal of the National Committee on American Foreign Policy,** Vol. 28, No. 3, pp. 193-217.

14. Siegfried, Tobias (2010), «Potential Security Implications of Environmental Change in Central Asia», **China and Eurasia Forum Quarterly,** Vol. 8, No. 2, pp. 1-6.

15. Stobdan, P (1998), «China's Central Asia Dilemma», **Strategic Analysis,** Vol. 22, No. 3, pp. 399-408.

16. Swanstrom, Niklas (2010), «Traditional and Non-Traditional Security Threats in Central Asia: Connecting the New and the Old», **China and Eurasia Forum Quarterly,** Vol. 8, No. 2, pp. 35-51.

17. Swanstrom, Niklas (2011), **China and Greater Central Asia: New Frontiers?,** Singapore: Central Asia – Caucasus Institute & Silk Road Studies Program

18. Yelena Ananyeva, Alexandr Annanyev (2009), «Soft Security Is Becoming Harder», **International Affairs**, Vol. 55, No. 3.





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۳، زمستان و بهار ۸۸- ۱۳۸۷، صفحات ۱۴۴- ۱۲۱

# روابط ایران و ارمنستان: فرصت‌ها و موانع

**نورا... قیصری*[*]**

**استادیار و عضو هیات علمی گروه اندیشه سیاسی در اسلام پژوهشکده امام خمینی**

**مهناز گودرزی**

**کارشناس ارشد روابط بین الملل دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه**

( تاریخ دریافت: ۸۷/۱۰/۱۴ – تاریخ تصویب: ۸۸/۲/۱۲)

## چکیده

منطقه قفقاز از گذشته‌های دور، چه به عنوان بخشی از سرزمین و چه به عنوان حوزه نفوذ همواره مورد توجه ایران بوده است. جمهوری اسلامی ایران با توجه به پیوندهای تاریخی دو ملت و اراده دو طرف و داشتن امتیاز همسایگی، همکاری‌های گسترده اقتصادی با جمهوری‌های قفقاز جنوبی و از جمله ارمنستان دارد. امکانات و نیازهای ارمنستان در زمینه‌های انرژی، حمل و نقل، صنایع و معادن، نیروی کار ارزان، تخصص و تکنولوژی در ساخت مصنوعات و موقعیت جغرافیایی این کشور از یک سو و موقعیت مناسب ایران، تخصص و تجربه ایران در بهره‌برداری از معادن، داشتن تکنولوژی روز برای تولید برخی کالاها، منابع غنی انرژی و راه‌های مواصلاتی گسترده از سوی دیگر ظرفیت‌های مطلوب دو کشور برای گسترش همکاری‌های اقتصادی است. نویسندگان در این مقاله به فرصت‌ها و موانع توسعه روابط دو کشور می‌پردازند.

## کلید واژه‌ها

ایران، ارمنستان، قفقاز، انرژی، روابط خارجی

[*] مسئول مقاله

Email: Qaisari@yahoo.com







**مقدمه**

موقعیت جغرافیایی و اهمیت استراتژیک قفقاز جنوبی، این منطقه را به یکی از مهم‌ترین مناطق جهان تبدیل کرده است. اهمیت استراتژیک قفقاز را می‌توان از نبردهای بزرگی که میان ایران، روسیه و عثمانی در قرون اخیر در آن رخ داده است درک کرد. به لحاظ فرهنگی قفقاز مرز میان تمدن اسلامی و تمدن مسیحی و سه فرهنگ روسی، ترکی و ایرانی، همچنین زیستگاه بیش از ۵۰ گروه قومی و زبانی و سه دین یهود، اسلام و مسیحیت است. هانتینگتون در کتاب «برخورد تمدن‌ها» این منطقه را روی خط برخورد تمدن‌ها خوانده و به درگیری آذری‌های مسلمان و ارامنه مسیحی و صف‌بندی حامیان آنها اشاره کرده است(Huntington, 1996).

تعارض‌های قومی، نژادی و مذهبی، ساختارهای سیاسی و اقتصادی بر جای مانده از اتحاد شوروی، بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی، ضعف اقتصادی، رژیم حقوقی دریای خزر، تروریسم، مواد مخدر و بالاخره منابع عظیم انرژی از مهم‌ترین زمینه‌ها و عوامل مؤثر در بی‌ثباتی منطقه هستند (Shahnazaryan, 2006, p.17).

قفقاز، ۱۶درصد نفت، ۳۱ درصد گاز طبیعی، ۶ درصد ذغال سنگ و ۸ درصد انرژی الکتریکی جمهوری‌های سابق شوروی را تولید می‌کند(امیر احمدیان، ۱۳۸۱، مقدمه). بر اساس برآورد شرکت‌های نفتی بین‌المللی میزان منابع اثبات شده نفت در آذربایجان، بالغ بر ۷ میلیارد بشکه و گاز طبیعی در حدود ۸۵ تریلیون متر مکعب است(BP, 2008, p.73).

این منطقه مسیر انتقال انرژی آسیای مرکزی و دریای مازندران به اروپا نیز هست. در حالی که مسیر روسیه به دلیل دوری مسافت و مسیر ایران بر خلاف داشتن امنیت و صرفه اقتصادی، به دلیل مخالفت آمریکا کنار گذاشته می‌شود، مسیر قفقاز برای کشورهای اروپایی جایگاه مناسبی یافته است. قفقاز جنوبی در حال حاضر منطقه‌ای بین‌المللی است که تغییر ساختار قدرت و نفوذ را تجربه می‌کند. انرژی و امنیت، دو موضوع مهمی هستند که آینده منطقه در روند تحولات حول این دو محور شکل می‌گیرد. قفقاز جنوبی، صحنه تهدیدها و چالش‌های متعددی است. این چالش‌ها شامل درگیری‌های مسلحانه به بن‌بست رسیده، روابط پیچیده دولت‌های منطقه با یکدیگر و با همسایگان بزرگ‌تر خود، به‌ویژه روابط گرجستان با روسیه، روابط ارمنستان با ترکیه و روابط آذربایجان با ایران، توسعه نیافتگی اقتصادی و اجتماعی، بی-







ثباتی سیاسی و جرایم سازمان‌یافته و سلطه خارجی به ویژه رقابت شدید قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است.

## دیدگاه‌ها، اهداف و منافع ایران در قفقاز جنوبی

موقعیت جغرافیایی و جایگاه ژئوپلیتیک ایران در منطقه، همراه با دیگر توانایی‌های سیاسی و اقتصادی سبب شده است که ایران یکی از مهم‌ترین بازیگران منطقه خاورمیانه، خلیج فارس و آسیای مرکزی و قفقاز به شمار آید. مهم‌ترین ویژگی ایران هم‌جواری با آسیای مرکزی و قفقاز و متصل بودن به خاورمیانه، خلیج فارس و آسیای جنوب غربی است. خطوط اصلی و اهداف کلان سیاست خارجی ایران در منطقه قفقاز جنوبی را می‌توان به این شرح بر شمرد:

ـ تلاش در جهت ایفای نقش مؤثر در معادلات سیاسی، امنیتی و اقتصادی منطقه: تلاش ایران برای حضور در معادلات سیاسی، امنیتی و اقتصادی منطقه بر مبنای تحکیم همکاری با دولت‌های جدید و کمک به توسعه اقتصادی ـ اجتماعی آنان شکل گرفت. کمک ایران شامل تأمین دسترسی این کشورها به بازارهای بین‌المللی و توسعه روابط تجاری با آنان بود. احداث راه‌آهن مشهد ـ سرخس ـ تجن در مه ۱۹۹۶ /اردیبهشت۱۳۷۵، که فاصله میان آسیای مرکزی و اروپا را به میزان ۳ هزار کیلومتر کاهش می‌داد در همین راستا بود.

عضویت جمهوری‌های جدید تازه تأسیس در سازمان همکاری اقتصادی (اکو) از دیگر اقدام‌هایی بود که ایران به همراه دیگر اعضای این سازمان به عمل آورد. سازمان اکو با تأکید بر همکاری‌های منطقه‌ای به ویژه در زمینه‌های انرژی، تجارت، حمل و نقل و ارتباط، ظرفیت مناسبی برای تقویت همکاری‌های منطقه‌ای است. ایران همواره آمادگی خود را برای تأمین دستیابی این کشورها به پالایشگاه، خطوط انتقال انرژی و حمل و نقل کالا و مسافر اعلام کرده است.

روشن است هرگونه بی‌ثباتی در آسیای مرکزی و قفقاز، تهدیدی علیه امنیت ملی ایران است. به همین دلیل ایران در پی راه‌هایی برای تأمین ثبات و امنیت منطقه است. ایران با در پیش گرفتن راهبرد فعال در قبال امنیت منطقه قفقاز سعی کرده است با مشارکت در ساز و کارهای امنیتی و همکاری در اجرای طرح‌های جلوگیری از درگیری‌ها و طرح‌های میانجی‌گرایانه در برابر بحران‌ها در تحکیم ثبات و امنیت منطقه ایفای نقش کند. به این منظور سیاست

ایران بر اعتمادسازی، حذف عوامل تنش‌زا در منطقه و تلاش برای استقرار صلح پایدار تمرکز یافته است. تلاش مؤثر ایران برای استقرار صلح در تاجیکستان و خاتمه جنگ داخلی این کشور و نیز تلاش برای حل بحران قره‌باغ، نمونه‌های روشنی از سیاست ایران برای استقرار امنیت و ثبات در منطقه است.

– منطقه‌گرایی و تأکید بر راه‌حل‌های منطقه‌ای، از دیگر عناصر سیاست خارجی ایران در قبال منطقه قفقاز جنوبی است. البته این رویکرد، نفی نقش برخی نهادها و مجامع بین‌المللی نیست.

این دیدگاه زمینه ایجاد همکاری‌های سه‌جانبه میان ایران، برخی از کشورهای منطقه و خارج از منطقه را فراهم کرد. ایجاد و پیشبرد همکاری سه‌جانبه ایران ـ ارمنستان ـ ترکمنستان، ایران ـ ارمنستان ـ یونان، ایران ـ ترکمنستان ـ هند، ایران ـ گرجستان ـ ارمنستان و ایران ـ ارمنستان ـ اوکراین در زمینه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی بیانگر تلاش ایران در این زمینه بود (Lowe & Spencer, 26 July 2006). این نوع همکاری‌ها برای تحکیم موقعیت ایران به عنوان یک بازیگر فعال و مقابله با تلاش‌های آمریکا برای منزوی کردن ایران در منطقه شکل گرفت. اما به دلیل انگیزه‌های سیاسی و با تغییر شرایط اقتصادی- سیاسی این همکاری‌ها دچار ضعف شد.

در ارزیابی اهداف و سیاست‌های ایران در منطقه، برخی معتقدند که ایران یک استراتژی منسجم و هدفمند نداشته و مانند سایر بازیگران منطقه‌ای، سیاستی واکنشی را در قبال تحولات منطقه قفقاز جنوبی در پیش گرفته است. نمی‌توان از این واقعیت چشم پوشید که اغلب بازیگران منطقه‌ای به دلیل حساسیت و پیچیدگی تحولات قفقاز، استراتژی یکپارچه و منسجم ندارند و در بیشتر موارد سیاست واکنشی دارند.

برخی هم معتقدند ایران ظرفیت ایفای نقش ثبات‌بخش در قفقاز و دریای مازندران را دارد، ولی باید از آن استفاده کند. با این وجود می‌توان گفت که سیاست خارجی ایران و روابط با ارمنستان به صورت تابعی از سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های این کشور نسبت به آسیای مرکزی و عوامل اثرگذار آن است. اگرچه ارمنستان امتیاز همجواری با ایران را دارد که وضعیت خاصی را به این کشور می‌دهد.







## جمهوری ارمنستان و ویژگی‌های آن

**الف- جغرافیای طبیعی:** این کشور در خشکی محصور است و در جنوب قفقاز میان دریای سیاه و دریای مازندران بر سر راه اروپا و آسیا قرار گرفته است. مساحت این جمهوری ۲۹/۸۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن حدود ۳/۷ میلیون نفر است که ۹۵ درصد آنان ارمنی هستند. تاریخ ارمنستان و رفتارهای ارامنه بیش از هر قوم دیگری از وضعیت جغرافیایی آنان متأثر است. ارمنستان سرزمین کوهستانی و صعب‌العبوری است. قله آرارات به ارتفاع ۵۲۰۰ متر مرتفع‌ترین نقطه آن است. کمبود زمین‌های قابل کشت همراه با زمستان‌های طولانی و طاقت‌فرسا از ویژگی‌های جغرافیایی این سرزمین است. این جمهوری قسمت کوچکی از غرب فلات ارمنستان را شامل می‌شود که در بین فلات ایران و آسیای صغیر قرار گرفته است (امیر احمدیان، ۱۳۷۶، ص ۹۵). ارمنستان از جنوب به ایران، از جنوب غربی به جمهوری خودمختار نخجوان، از غرب به ترکیه و از شرق به جمهوری آذربایجان محدود شده است.

**ب- وضعیت اقتصادی:** شاید مهم‌ترین ویژگی اقتصادی ارمنستان مانند سایر جمهوری-های سابق اتحاد شوروی را بتوان «در حال گذار بودن» دانست. سیستم اقتصادی این کشورها در حال انتقال از سیستم سوسیالیستی و دولتی به سیستم سرمایه‌داری و آزاد است. ولی عوامل داخلی که باعث فروپاشی اقتصاد شوروی شدند همچنان در سیستم اقتصادی این کشورها به حیات خود ادامه می‌دهند. عواملی مانند کاهش کارآیی، افزایش هزینه‌های بخش تولید، سطح پایین تکنولوژی، نبود انگیزه نوآوری در صنعت، ناکامی در بهبود کیفیت محصولات و تمرکزگرایی.

یکی از نتایج این تمرکز اقتصادی، ادغام اقتصاد متحدان سابق و به ویژه در جمهوری فدراتیو روسیه است که وارث اصلی اتحاد شوروی محسوب می‌شود. سیاست اقتصادی ارمنستان در چهارچوب گذار از سیستم سوسیالیستی به سیستم سرمایه‌داری شکل گرفته است. عمده‌ترین تلاش‌های دولت، تلاش برای خروج از حوزه روبل و اعلام پول ملی با عنوان دِرام، تلاش برای کنترل تورم و جلوگیری از سقوط بیشتر تولید ناخالص ملی است. دولت تلاش کرد واحدهای دولتی را به بخش خصوصی واگذار کند. تشویق صادرات انواع کالاها و









خدمات از دیگر اقدام‌هایی است که دولت برای خروج از بحران اقتصادی در پیش گرفته است.

ارمنستان یکی از صنعتی‌ترین جمهوری‌های پیشین شوروی است. در دهه ۱۹۸۰، حدود ۶۰ درصد تولیدهای این جمهوری را تولیدهای مربوط به بخش صنایع تشکیل می‌داد و واردات و صادرات کالا بیش از ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور را در بر می گرفت (کولایی، ۱۳۷۸). در ارمنستان صنایع الکترونیک، ابزارآلات و صنایع خودروسازی در موقعیت مطلوبی قرار دارند و عمده‌ترین موارد صادراتی این کشور را تشکیل می‌دهند. در بخش مخابرات نیز پیشرفت‌هایی مشاهده می‌شود. در زمینه ژنراتورهای برقی و ادوات الکتریکی در اندازه‌های بزرگ، وضعیت ارمنستان قابل توجه است. صنایع شیمیایی وضعیت چندان مناسبی ندارند و نیازمند تکنولوژی مناسب و پیشرفته‌اند. امروزه بخش اعظم صنایع ارمنستان بر خلاف عقب‌ماندگی تکنولوژیکی، لزوم اعمال مدیریت جدید و کارآمد و به کمک سرمایه‌گذاری و تکنولوژی مدرن خارجی رو به نوسازی گذاشته، احیا می‌شوند.

ارمنستان منابع طبیعی مهمی نیز دارد. این کشور معادن طلا، نقره، مس، قلع، روی، آهن و مانند آن را دارد که از نظر صنعتی اهمیت دارند. برخی از آنها تا کنون مورد بهره‌برداری قرار نگرفته‌اند. با این وجود ارمنستان واردکننده بزرگ نفت و گاز است و برای واردات بسیار متکی به روسیه است. اگرچه ترانزیت انرژی از طریق ارمنستان کوتاه‌تر و کم خطرتر از ترانزیت مطرح از طریق گرجستان است، اما ادامه کشمش با آذربایجان سبب شده است که ارمنستان به عنوان یک کشور ترانزیت، نقشی را در توسعه انرژی دریای مازندران ایفا نکند (ابرار معاصر، ۱۳۸۲، ص ۴۸۰).

با وجود تحولات مثبت در اقتصاد ارمنستان، مسایل و مشکلاتی به صورت حل نشده پیش روی این کشور قرار دارد. برای تضمین روند توسعه لازم باید موانع عمده بر سر راه توسعه اقتصادی آن شناسایی شده و کنار گذاشته شوند. مشکلات و موانع اصلی بر سر راه توسعه اقتصادی ارمنستان به طور عمده ناشی از این عوامل است:

۱– مهم‌ترین مشکل اقتصادی ارمنستان ساختار بر جا مانده از دوره اتحاد شوروی است که آثار آن هنوز هم پا بر جا است. اقتصاد ارمنستان تحت نظام کمونیستی به شدت در اقتصاد سایر جمهوری‌ها ادغام شده بود. مشکلات ساختاری که ارمنستان با آن دست به گریبان است عبارتند از: بر هم خوردن سیستم اقتصاد سوسیالیستی و نداشتن آمادگی لازم برای پذیرش و







جذب اقتصاد بازار آزاد، نبود مدیریت و سیستم کنترل و نظارت بر واحدهای بزرگ اقتصادی، کاهش و قطع سرمایه در مراکز تولیدی و کاهش تولید، شکل‌گیری مافیای اقتصادی با آغاز روند خصوصی‌سازی، سازگاری نداشتن تکنولوژی موجود در بسیاری از کارخانجات با صنایع جدید جهان، مهاجرت نیروی کار ماهر به خارج از کشور و مانند آن.

۲- بحران قره‌باغ تأثیرهای منفی بر روند توسعه ارمنستان گذاشته است. به دلیل بحران میان ارمنستان و آذربایجان، و هزینه‌های نظامی و سیاسی توان اقتصادی ارمنستان است. علاوه بر نابودی صنایع و کاهش تولید، هزینه‌های عملیات جنگی و مشکلات ناشی از آوارگان باعث شده است سرمایه‌گذاری خارجی مناسبی در ارمنستان شکل نگیرد. پیامدهای سیاسی و امنیتی حل نشدن بحران نیز این کشور و منطقه را به عرصه رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی تبدیل کرده است.

۳- راه‌های زمینی قفقاز ویژگی ژئوپلیتیکی خاص خود را دارد. هر یک از واحدهای سیاسی قفقاز بدون همکاری واحدهای دیگر آن به سختی می‌تواند مسایل و مشکلات خود را حل کند. ارمنستان به عنوان یک کشور محصور در خشکی از نظر ژئوپلیتیکی محدودیت‌های بسیار و ناگریزی دارد. در یک نظم منطقه‌ای، این کشور می‌بایست علایق کشورهای اطراف خود را مورد ملاحظه قرار دهد. بنابراین محاصره اقتصادی ارمنستان از سوی جمهوری‌های آذربایجان و ترکیه، در نتیجه بحران قره‌باغ بر اقتصاد آن تأثیر مخربی داشته است. قطع خطوط ارتباطی با کشورهای همسایه مشکلاتی را بر سر راه اصلاحات اقتصادی ارمنستان ایجاد کرده است.

۴- ارمنستان در راه اجرای برنامه‌های جدید اقتصادی و اصلاحات با موانع داخلی و سیاسی اجتماعی متعدد رو به روست. نکته مهم در این زمینه تأثیر آن بر همکاری‌های اقتصادی و جذب سرمایه‌گذاری خارجی است. این موانع عبارتند از:

- نظام دیوانسالاری فاسد که باعث اجرا نکردن کامل پروژه‌های اقتصادی می‌شود،
- نظام قوانین اقتصادی این کشور که نواقص جدی دارد،
- نبود سیستم تضمین اعتبار و سرمایه‌گذاری‌های خارجی در کشور،
- نبود ثبات سیاسی و امنیت،
- تعدد مراکز تصمیم‌گیری،
- تغییر مدیریت سریع در رده‌های مختلف دولتی،









- اقتصاد سایه و ضعف دولت در مدیریت اقتصاد کشور،
- روند خصوصی‌سازی در بسیاری موارد با درگیری‌های سیاسی برخورد کرده و با مشکل رو به رو شده است.

با توجه به مطالب یاد شده می‌توان گفت ارمنستان ظرفیت‌ها و امکانات خوبی دارد. تقویت تدریجی استقلال اقتصادی با بهره گیری از مکانیسم بازار و روند خصوصی‌سازی، باعث حضور کشورهای اروپایی، آمریکا، ژاپن و کانادا در این کشور شده است. زمینه‌های مناسبی برای توسعه همکاری‌های ارمنستان و ایران وجود دارد که در صورت غفلت و کند عمل کردن، کشورهای دیگر جایگزین ما خواهند شد. جمهوری اسلامی ایران برای حفظ و گسترش تأثیر و نفوذ خود در قفقاز، نباید از توسعه اقتصادی و همکاری‌های اقتصادی استراتژیک با کشورهای قفقاز جنوبی از جمله ارمنستان غفلت کند.

## عوامل مؤثر بر سیاست خارجی ارمنستان

اولین عامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی ارمنستان جغرافیای این کشور است. ارمنستان با دو کشور قدرتمند ایران و ترکیه و دو کشور هم سطح خود از لحاظ قدرت یعنی گرجستان و آذربایجان همسایه است. اگر چه روسیه با ارمنستان مرز مشترک ندارد، اما به دلیل تأثیر بر روند تحولات منطقه‌ای از دیدگاه سیاست خارجی، ارمنستان یک کشور همسایه محسوب می-شود. ارمنستان به دریای آزاد راه ندارد، از این نظر برای رابطه با جهان به راه‌های مواصلاتی همسایگان خود وابسته است. نکته مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد، این واقعیت است که سیاست خارجی ارمنستان به موازات تغییر در کشورهای همسایه مجبور به سازگار کردن خود با این تحولات بوده است.

دومین عامل، تاریخی است. ملت ارمنستان یک احساس مشترک دارند که زمانی یک ملت بزرگ بوده‌اند، اما تحت تأثیر عواملی مانند کنش متقابل با قدرت‌های سلطه‌جو به ملتی کوچک تبدیل شده‌اند. به دلیل دشمنی تاریخی امپراتوری عثمانی با ارامنه و در نتیجه کشتار ارامنه در زمان امپراتوری عثمانی و رابطه دشمنی با ترکیه به عنوان وارث امپراتوری، حضور روسیه در ارمنستان به عنوان یک عامل مثبت تلقی می‌شود که می‌تواند امنیت این کشور را تضمین کند.







رابرت کوچاریان برخلاف اولین رئیس‌جمهور این کشور یعنی لئون ترپتروسیان معتقد است که موضوع قتل عام ارامنه در اولویت سیاست خارجی ارمنستان قرار دارد.

ملاحظات امنیتی، سومین عامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی ارمنستان است. اتحاد شوروی یک سیستم امنیتی مناسب برای ارمنستان بود، اما با فروپاشی آن خلاء امنیتی ایجاد شده است. ارمنستان اینک برای تأمین امنیت خود علاوه بر تکیه به روسیه به سوی غرب و آمریکا نیز تمایل یافته است.

چهارمین عامل، اقتصاد است که در زمان شوروی در مسکو طراحی می‌شد؛ به همین دلیل تلاش دولت ارمنستان برای انتقال از اقتصاد متمرکز دولتی به اقتصاد آزاد باعث مشکلات زیادی شده است.

پنجمین عامل، بحران قره‌باغ است. تداوم بحران قره باغ، باقی ماندن نیروهای نظامی و استراتژیک روسیه در ارمنستان و علایق متضاد بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در آن کشور بر حساسیت موضوع می‌افزاید (صدیقی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۲). مهم‌ترین پیامد این بحران بر سیاست خارجی ارمنستان آن است که قادر به برقراری روابط مطلوب با جمهوری آذربایجان و همچنین ترکیه که از مواضع آذربایجان دفاع می‌کند، نیست. پیامد دیگر ناشی از این بحران، تأثیر منفی بر توانایی این کشور در پیگیری یک سیاست خارجی فعال در منطقه و سطح بین‌المللی است.

همواره محافلی در ارمنستان بوده‌اند که نسبت به قسمت‌هایی از جمهوری آذربایجان و گرجستان ادعاهای ارضی داشته‌اند. در یازدهم مهر ۱۳۷۹، شورای ملی ارامنه نخجوان در ارمنستان اعلام موجودیت کرد. این شورا در آغاز تأسیس با صدور بیانیه‌ای به طور صریح نسبت به بخش‌هایی از نخجوان ادعاهای ارضی کرد و خواستار توجه مجامع بین‌المللی به حقوق خود و الحاق نخجوان به جمهوری ارمنستان شد ( کاظمی، ۱۳۸۴، ص ۵۲).

ششمین عامل مؤثر بر سیاست خارجی، سیاست داخلی و بازیگران سیاسی اعم از احزاب و گروه‌ها هستند که به نظر می‌رسد هر یک به روسیه، آمریکا و یا ایران و یا سایر کشورها تمایل دارند. ارمنستان برای گسترش روابط خارجی خود با مشکلاتی همچون نبود توانایی اقتصادی برای گسترش روابط خارجی، کمبود نیروی متخصص دیپلماتیک، بحران قره‌باغ و سیاست‌های روسیه برای کنترل روابط خارجی جمهوری‌های جدید استقلال‌یافته دست به گریبان است. مهم‌ترین اهداف سیاست خارجی ارمنستان حل بحران قره‌باغ به گونه‌ای که امنیت همه‌جانبه ارامنه قره‌باغ تأمین شود و بازگشت امنیت و ثبات به منطقه برای فراهم آمدن







زمینه برای توسعه کشورهای منطقه و همچنین برقراری روابط منطقی با قدرت‌های بزرگ و کشورهای همسایه است (Laitin and Suny, 1999, p.12 ).

## روند روابط جمهوری اسلامی با جمهوری ارمنستان

روابط میان ایران و ارمنستان با اینکه در آغاز شروع به سرعت گسترش یافت، اما دچار فراز و نشیب‌هایی نیز بود. روابط میان جمهوری ارمنستان و جمهوری اسلامی ایران در نتیجه اوضاع نامناسب سیاست خارجی که در نتیجه فروپاشی شوروی و به دست آوردن استقلال دولت‌های ماورای قفقاز شوروی به وجود آمده توسعه چندانی نداشت (صدیق، ۱۳۸۵، ص ۱۲۲). در تاریخ ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱، سه ماه پس از استقلال ارمنستان، جمهوری اسلامی ایران این کشور را به رسمیت شناخت. ایران با توجه به داشتن مرز با ارمنستان و منافع سیاسی و امنیتی در منطقه و در راستای توسعه روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در سال ۱۹۹۲ با این کشور روابط دیپلماتیک برقرار کرد. موقعیت جغرافیایی ارمنستان برای کشور ایران جهت دسترسی به کشورهای اروپایی و ضرورت ایفای نقش مؤثر در منطقه قفقاز جنوبی از یک طرف و واقعیت‌های ناشی از بحران قره‌باغ، بی‌ثباتی گرجستان و.... از طرف دیگر در طی سال‌های ابتدایی دهه ۱۹۹۰، باعث شد که از همان ابتدا مناسبات دو کشور توسعه یابد. با توجه به موقعیت و شرایط خاص ارمنستان، ارمنی‌ها خواهان گسترش و توسعه روابط خود با ایران هستند (Sadegh-Zadeh, 2008).

در سال‌های ۲۰۰۰ ـ ۱۹۹۷ / ۱۳۷۹-۱۳۷۶ تحولات داخلی و عملکرد سیاست خارجی ارمنستان بر روابط دو کشور تأثیر داشت. در همین مدت شاهد کاهش سطح همکاری‌های اقتصادی دو کشور هستیم که شاخص مهم آن کاهش حجم روابط تجاری بود. به طور کلی می‌توان در این دوره عوامل تأثیرگذار بر روابط دوجانبه که از رفتار دیپلماسی ارمنستان نشأت می‌گرفت را چنین برشمرد:

ـ افزایش مناسبات ارمنستان و رژیم صهیونیستی

ـ نادیده گرفتن تدریجی نقش و جایگاه ایران در مسایل منطقه

ـ گسترش همکاری با ناتو

علاوه بر عوامل یاد شده باید اقدام‌ها و عملکردهای داخلی همچون قدرت گرفتن جریان‌های طرفدار غرب در هیأت حاکمه ارمنستان را نیز به آن افزود (Novikova, 2000, p.60).







اما با رفع سوءتفاهم‌ها بین دو کشور بار دیگر مناسبات دو کشور بهبود یافته و روند روابط دو کشور نیز توسعه یافته است. دو کشور در زمینه‌های مختلف انرژی، حمل و نقل، گمرک، مسایل محیط زیست، مسایل علمی و فرهنگی و غیره به همکاری پرداخته‌اند و برای بسط و تعمیق روابط خود قراردادها و موافقت‌نامه‌های متعددی را امضا کرده‌اند.

در اسفندماه ۱۳۸۵/ فوریه ۲۰۰۶، خط لوله انتقال گاز ایران به ارمنستان با حضور رؤسای جمهور ایران و ارمنستان افتتاح شد. دو طرف بر روابط دوستانه و گسترش همکاری‌های دوجانبه تأکید کردند. همچنین در خردادماه ۱۳۸۷/ژوئن ۲۰۰۷ همزمان با سالگرد ارتحال بنیانگذار جمهوری اسلامی همایشی به منظور بررسی آرا و اندیشه‌های امام با همکاری رایزن فرهنگی ایران در ایروان در آکادمی علوم ارمنستان برگزار شد که در این همایش استادان دانشگاه‌های ارمنستان، نمایندگان کلیساهای ارمنستان و محققان آکادمی علوم ارمنستان حضور داشتند.

در ادامه همکاری‌های بین دو کشور در مذاکراتی که در اسفندماه ۱۳۸۵/ فوریه ۲۰۰۶ انجام شد، دو طرف بر حسن همجواری و روابط خوب میان دو کشور تأکید کردند. ایران آمادگی خود را برای انتقال تجارب خود در زمینه‌های انرژی، احداث پالایشگاه، نیروگاه، راه‌آهن و همکاری‌های مخابراتی اعلام کرد.

ارمنستان با اشاره به نیاز کشور خود به انرژی، خواستار همکاری با ایران در زمینه تأمین انرژی مورد نیاز خود شد. ارمنستان خواهان استفاده از تجارب ایران در زمینه‌های مختلف و همچنین همکاری با ایران در زمینه مخابرات است. رئیس جمهور ارمنستان گفته است حسن-نیت طرف ایرانی به ویژه شخص رئیس جمهوری ایران در توسعه روابط نقش مهمی دارد. مورد دیگر از همکاری ایران و ارمنستان، طرحی سه‌جانبه با مشارکت روسیه برای احداث پالایشگاه نفت در خاک ارمنستان است که نفت مورد نیاز آن توسط ایران تأمین خواهد شد. در دوره ای که در قفقاز جنوبی فرآیند قابل توجهی رخ می دهد و این منطقه در مرکز توجه قرار می‌گیرد، دیدار سرژ سرکسیان، رئیس جمهور ارمنستان، از ایران در روزهای ۲۴ و ۲۵ فروردین ۱۳/۱۳۸۸ و **۱۴ آوریل** ۲۰۰۹ با برخی ویژگی‌های آن بیاد ماند. سرکسیان در طول دیدار خود با آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی، محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران، علی لاریجانی رئیس مجلس، سعید جلیلی دبیر شورای امنیت ملی و دیگر مقامات و همچنین با ارامنه ایران دیدار به‌عمل آورد. در دیدار رسمی سرکسیان از ایران، وی را وزیر امور خارجه،







وزیر انرژی و منابع طبیعی و نمایندگان مجلس همراهی می کردند. در پی این دیدار ۸ سند برای گسترش روابط دو کشور به امضاء رسید:

۱- همکاری در زمینه راه آهن و احداث خط آهن از جمهوری اسلامی ایران به ارمنستان؛

۲- سرمایه گذاری برای احداث نیروگاه آبی تولید برق در رودخانه ارس؛

۳- ایجاد سیستم تجاری آزاد؛

۴- همکاری در زمینه انرژی؛

۵- نظارت به فعالیت بانکی؛

۶- احداث خط لوله برای نقل فرآورده های نفتی؛

۷- همکاری در زمینه بیمه؛

۸- گسترش صادرات (خبرگزاری اقتصادی ایران (اکونیوز)،۲۶ فروردین ۱۳۸۸).

## زمینه‌های همکاری ایران و ارمنستان

موقعیت جغرافیایی ارمنستان برای ایران برای دسترسی به کشورهای اروپایی و ضرورت ایفای نقش مؤثر در منطقه قفقاز جنوبی از یک طرف و واقعیت‌های مناقشه قره‌باغ و محاصره این کشور توسط طرف‌های درگیر و نبود وجود مرز مشترک با روسیه، همکار استراتژیک ارمنستان و موقعیت خاص ایران در منطقه از طرف دیگر باعث شد که از همان ابتدا مناسبات دو کشور توسعه یابد. نیاز ارمنستان به داشتن روابط با ایران بسیار حیاتی بود. روابط با تهران برای دولتمردان ایروان از این جهت اهمیت زیادی داشت که ارمنستان با به دست آوردن استقلال همراه با ایران در یک منطقه قرار می‌گرفت. این به آن معنا بود که دو کشور در برخی مسایل منافع مشترک استراتژیک دارند. بنابراین سیاستگذاران ارمنی هنگام تدوین سیاست خارجی کشور خود روابط راهبردی با ایران را به طور جدی مورد توجه قرار می‌دهند.

ایران و ویژگی‌های آن برای ارمنستان بسیار حائز اهمیت است. عواملی مانند ساختار اقتصادی، اهداف سیاسی و جغرافیایی- اقتصادی، اصول مذهبی (تشیع)، جایگاه استراتژیک ایران در منطقه (ارتباط با خلیج فارس و دریای آزاد)، پیشینه تاریخی و تمدن کشور، عوامل فرهنگی، سیاست‌های دفاعی ایران و اهمیت آن به عنوان قطب مهمی در ایجاد ثبات در منطقه، منابع سرشار ایران و بازارهای آن و عوامل دیگر همگی از نکات مورد توجه ارمنستان است (ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ص ۲۰۴).







ایران از لحاظ اقتصادی و سیاسی نقش مهم و حیاتی برای ارمنستان ایفا می‌کند. ایران با توجه به موقعیت جغرافیایی و ارتباط‌های گسترده و فراوان، یکی از مهم‌ترین کشورهای منطقه از منافع سیاسی و اقتصادی زیادی در قفقاز به طور اعم و در ارمنستان به طور اخص برخوردار است. از طرف دیگر ایران به دلیل ارتباط با سواحل جنوبی دریای خزر و سواحل شمالی خلیج فارس و دریای عمان نه فقط برای کشورهای هم مرز، بلکه برای مناطق قفقاز، آسیای مرکزی، جهان عرب و شبه جزیره هند حلقه رابط است. در شرایط فعلی با وجود فروپاشی شوروی و خلاء قدرت در منطقه قفقاز و آسیای مرکزی، ایران باید نقش فعال‌تری در منطقه ایفا کند. منافع ملی ایران در تحکیم استقلال ارمنستان و مشارکت در عرصه سیاست منطقه‌ای قفقاز تأمین شود. همکاری‌های دوجانبه تهران و ایروان علاوه بر تضمین ثبات داخلی ارمنستان و تقویت آن، در سطح منطقه‌ای نیز می‌تواند به صورت چندجانبه با کشورهای دیگر بخصوص روسیه دنبال شود.

بنابراین ایران از لحاظ سیاسی و اقتصادی می‌تواند نقش حیاتی برای ارمنستان ایفا کند. ایران با توجه به موقعیت جغرافیایی و سیاسی خود پل حمل و نقل و یکی از مهم‌ترین مناطق استراتژیکی جهان به شمار می‌رود. این موضوع نه فقط به دلیل موقعیت جغرافیایی و ذخایر غنی طبیعی و انسانی کشورمان، بلکه به دلیل ظرفیت عظیم اقتصادی و توانایی نظامی آن نیز هست. علاوه بر این موارد واقعیت مهمی که باید به آن توجه کرد، نبود اختلاف ارضی و قومی میان دو کشور ایران و ارمنستان به عنوان عامل مهم در توسعه روابط است. از سوی دیگر ارمنستان در برنامه‌های جغرافیای سیاسی و راهبردی ایران جایگاه ارزشمندی دارد. در شرایط فعلی منافع ملی کشور ایران در تحکیم استقلال ارمنستان و مشارکت در صحنه سیاست منطقه-ای تأمین می‌شود.

باید در نظر داشت که نیاز یک‌طرفه ارمنستان نیست که گسترش روابط دوجانبه را ضروری کرده، بلکه نیاز متقابل ایران به امکانات و موقعیت جغرافیایی ارمنستان نیز مؤثر است. قبل از فروپاشی اتحاد شوروی، ارمنستان یکی از مناطق مهم صنعتی و اقتصادی اتحاد شوروی بوده است که می‌تواند کمک مؤثری به ایران در زمینه‌های مختلف کند، مانند صنعت فولاد و سایر زمینه‌ها. از طرف دیگر کشور ارمنستان موقعیتی دارد که از نظر حمل و نقل به اروپا می‌تواند کمک زیادی به ایران بکند. دلایل اهمیت ارمنستان برای ایران عبارتند از:






۱ـ اهمیت ژئوپلیتیک به دلیل مرتبط شدن ایران با دریای سیاه، قفقاز شمالی و اروپا و استفاده از دهلیزهای ورودی و خروجی و خطوط مواصلاتی ارمنستان؛
۲ـ اهمیت استراتژیک ارمنستان برای مقابله با توسعه‌طلبی ترکیه در منطقه؛
۳ـ اهمیت فرهنگی از نظر حضور اقلیت ارمنی در ایران که بزرگ‌ترین اقلیت دینی موجود در ایران هستند؛
۴ـ اهمیت تبلیغاتی همکاری سالم دو کشور برای خنثی کردن توطئه تقابل اسلام و مسیحیت و نیز خنثی کردن تبلیغات غرب مبتنی بر ترویج بنیادگرایی افراطی توسط ایران؛
۵ـ اهمیت سیاسی از نظر امکان بهره‌برداری از لابی قوی ارامنه در محافل سیاسی و اقتصادی؛
۶ ـ اهمیت اقتصادی از نظر تسخیر بازار ارمنستان در بخش‌هایی مانند انرژی؛
۷ـ بهره‌برداری سیاسی و امنیتی برای حضور تعیین‌کننده در منطقه قفقاز و ممانعت از گسترش بحران‌ها مانند بحران قره‌باغ به داخل ایران و ایجاد توازن قوا در تحولات منطقه و روابط آذربایجان و ارمنستان و معادلات منطقه‌ای از جمله مسایل انتقال انرژی. به طور کلی توسعه روابط اقتصادی و سیاسی ایران و ارمنستان از دیدگاه‌های مختلف منافع سیاسی و اقتصادی برای دو طرف دارد.

## فرصت‌ها و موانع همکاری‌های ایران و ارمنستان

### الف- فرصت‌های همکاری ایران و ارمنستان

۱- ارمنستان به عنوان یک شریک تجاری: ارمنستان با توجه به معضلات ژئوپلیتیک به شدت به مواد سوختنی و کالاهای ایران و نیز مسیر ایران برای واردات و صادرات کالا نیازمند است و مسیر ایران برای دسترسی آن کشور به آب‌های آزاد به طور تقریبی حالتی استثنایی پیدا کرده است. استفاده مناسب از این فرصت و در اختیار گرفتن بازارهای ارمنستان به عنوان اقدامی درازمدت و پایدار و نه اقدامی سودجویانه و کوتاه مدت، می‌تواند تأمین‌کننده منافع جمهوری اسلامی ایران تلقی شود (صدیق، ۱۳۸۵، ص۱۲۵).
در این رابطه احداث خط لوله انتقال گاز ایران به ارمنستان جایگاه خاصی دارد و می‌توان با اجرای این طرح ضمن تأمین انرژی مورد نیاز این کشور و بسترسازی برای تداوم همکاری‌ها در درازمدت به آن به عنوان یکی از مسیرهای انتقال انرژی به اروپا نگاه کرد.







نیاز مبرم این جمهوری به سوخت و انرژی، بهترین شرایط را برای همکاری فراهم می‌آورد. در راستای تأمین این اهداف، خط لوله انتقال گاز ایران به ارمنستان در اسفند سال ۱۳۸۵ افتتاح شد.

این طرح علاوه بر منافع اقتصادی ابعاد امنیتی و سیاسی نیز دارد. باید به تلاش اروپا برای کم کردن وابستگی خود در زمینه به آمریکا و توجه به مسایل انرژی در قرن جدید نیز توجه کرد. به طور کلی موضوع انرژی و نفت و گاز در آینده قفقاز نقش مهمی دارد.

۲- فروش گاز مایع: در سال‌های قبل همکاری میان دو کشور در خرید و فروش این محصول وجود داشته است، زیرا مشکلات مربوط به احداث خط لوله و غیره بر سر راه آن قرار نداشته است.

۳- تبادل برق و ترانزیت آن: تبادل برق و ترانزیت آن از دیگر زمینه‌های مناسب برای همکاری دوجانبه و چندجانبه به شمار می‌آید.

۴- احداث سد مشترک بر روی ارس: بهره‌برداری از آب‌های مرزی در همکاری‌های دوجانبه علاوه بر منافع اقتصادی آن، منافع سیاسی و امنیتی نیز دارد. این نوع همکاری‌ها تأثیر مهمی در ایجاد ثبات و توسعه دارد. با توجه به پر آب بودن رودخانه‌های ارمنستان و وجود آب‌های معدنی در بیشتر نقاط این کشور، چشم انداز خوبی برای همکاری در این زمینه وجود دارد. اهمیت این همکاری با توجه به اینکه در قرن ۲۱ آب به یک کالای مهم تبدیل شده، بیشتر می‌شود.

۵- حمل و نقل: یکی از مهم‌ترین مسایل در ارتباط با فعالیت‌های اقتصادی مشترک، وجود یک سیستم حمل و نقل کارآمد و مطلوب است. وجود یک شبکه حمل و نقل یکپارچه و به هم پیوسته، شرط ضروری برای مبادلات متقابل ایران و همسایگان شمالی محسوب می‌شود.

در این رابطه طرح ایجاد شبکه به هم پیوسته حمل و نقل همچون راه‌آهن، راه‌های شوسه، تقویت خطوط هوایی و استفاده از بنادر دریای خزر و خلیج فارس، به عنوان امری مهم و زیربنایی محسوب می‌شود.

۶- همکاری‌های صنعتی و معدنی: ارمنستان با توجه به منابع و توان فنی برای همکاری با ایران امکانات مطلوبی دارد. با توجه به مزیت نسبی ارمنستان در برخی صنایع و به ویژه صنایع مرتبط با مواد معدنی و صنایع سبک، امکان گسترش مبادلات بخصوص با هدف







تکمیل زنجیره‌های ناقص صنایع این کشور وجود دارد. این موارد در این زمینه‌ها قابل توجه هستند:

– وجود مؤسسه‌های تحقیقاتی و مراکز طراحی و برنامه‌ریزی که نیروهای متخصص دارند؛
– وجود منابع طبیعی که تنها برخی از آنها مورد شناسایی و بهره‌برداری قرار گرفته‌اند؛
– اصلاحات اقتصادی در حال انجام؛
– نیروی کار متخصص با کیفیت مناسب.

با وجود شرایطی به نسبت مناسب در زمینه صنعتی، این کشور قادر نیست به تنهایی به توسعه این بخش بپردازد و نیازمند همکاری فعال خارجی است. در این راستا ایران با توجه به توانایی‌ها و ظرفیت‌های خود می‌تواند به بهترین شکل همکاری مناسبی با ارمنستان داشته باشد. صنایع این کشور با توجه به نیاز مبرم به سوخت و مواد اولیه، زمینه مناسبی برای حضور فعال ایران به شمار می‌آیند. در صورت همکاری‌های دوجانبه، امکان ورود به بازار کشورهای تازه استقلال یافته فراهم شده است. همچنین از منابع طبیعی و ظرفیت‌های فنی و علمی این جمهوری استفاده خواهد شد.

ارمنستان ظرفیت‌های قابل توجهی در زمینه معادن مس، طلا، مولیبدن و غیره دارد. صنایع مصالح ساختمانی این کشور نیز منابع خوبی دارد. امکان همکاری ایران و ارمنستان و بهره-برداری از منابع معدنی موجود در این کشور وجود دارد. در گذشته همکاری دو کشور در زمینه منابع معدنی جایگاه ویژه‌ای داشت، اما لازم است در این زمینه اقدام‌های جدی‌تری صورت بگیرد. سرمایه‌گذاری در استخراج و بهره‌برداری از معادن غنی سنگ‌های قیمتی ارمنستان نیز ظرفیت و امکانات قابل ملاحظه‌ای در بردارد.

۷– همکاری‌های بازرگانی: توسعه روابط تجاری و بازرگانی یکی از زمینه‌های عمده مذاکرات بین ایران و ارمنستان بوده است. ایجاد گذرگاه مرزی، حذف محدودیت‌های ترانزیت و ویزا برای رانندگان، مسافران و تجار، ایجاد اتاق بازرگانی و غیره همه به رشد روابط تجاری یاری کرده است. همکاری‌های تجاری و بازرگانی با توجه به امکانات، منابع و نیازهای مختلف دو طرف، قابلیت مناسبی برای توسعه دارد. عضویت ارمنستان در سازمان جهانی تجارت باید مورد توجه ایران قرار گیرد. می‌توان در این زمینه‌ها همکاری بازرگانی را گسترش داد:

ـ ایجاد شرکت‌های مشترک ساخت برخی محصولات؛







ـ ایجاد مراکز اطلاعات تجاری و تولیدی؛

ـ ارتقای همکاری‌های گمرکی؛

ـ اعطای وام اعتبار خرید به طرف ارمنی؛

ـ ایجاد رژیم آزاد تجاری.

۸- همکاری علمی: در دنیای پیشرفته امروزی، علم به تکنولوژی و اقتصاد در کنار قدرت نظامی از عوامل بنیادین بقای یک ملت به شمار می‌آیند و رقابت برای برتری علمی، تکنولوژیکی و اقتصادی در میان کشورها وجود دارد. برای پیشبرد امور علمی و فنی در شرایطی که زیر فشار غرب و آمریکا هستیم، بهره‌برداری از پتانسیل علمی کشورهای تازه استقلال یافته می‌تواند مورد توجه قرار گیرد.

۹- همکاری کشاورزی: با وجود محدودیت‌های اقلیمی ارمنستان، همکاری در این زمینه امکان‌پذیر است. در این بخش وجود تجارب مفید ارمنستان در اموری مانند کویرزدایی، اصلاح نباتات و طراحی سیستم آبیاری قابل توجه است.

۱۰- روابط فرهنگی ایرانیان و ارمنیان: روابط فرهنگی ایرانیان و ارامنه به ۲۸ قرن بیش باز می‌گردد و ریشه‌های عمیقی دارد. سرزمین ارمنستان، ادامه فلات ایران زمین است. هر دو قوم از نخستین خاستگاه اقوام آریایی به حرکت در آمدند و در سرزمین‌های کنونی ساکن شدند. زبان ارمنی با زبان فارسی پیوند خورده است. نام‌های کهن ارمنی، نام‌های اصیل هخامنشی و اشکانی هستند. ایرانیان و ارامنه در روزگار هخامنشیان و اشکانیان دین واحدی داشتند و هر دو قوم جشن‌های مشترکی دارند که سابقه ۲۷۰۰ ساله دارد. شاهنامه فردوسی تأثیر شگرفی بر حماسه‌های ملی و شاعران ارمنی داشته است، ارامنه در سده‌های میانه، شاهنامه را هم به زبان فارسی و هم به زبان ارمنی می‌خواندند (ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ص ۲۰۵). در حال حاضر نیز دو ملت ایران و ارامنه روابط مطلوب و دوستانه‌ای با هم دارند. در ایران ارامنه کلیساهای متعددی دارند. در هیچ یک از کشورهای غیرمسیحی این تعداد کلیسا وجود ندارد.

### ب- موانع همکاری دو کشور

شناسایی موانع همکاری دو کشور حایز اهمیت هستند. در یک نگرش کلی می‌توان این موانع را به اقتصادی، سیاسی و امنیتی تقسیم کرد:

**۱- موانع اقتصادی:** در زمینه موانع اقتصادی می‌توان به موانعی که در دو طرف ایرانی و ارمنی وجود دارد اشاره کرد که عبارتند از:

- وضعیت اقتصادی به ارث رسیده از اتحاد شوروی
- ساختار اقتصادی ارمنستان
- ساختار اقتصادی جمهوری اسلامی ایران

در زمینه وضعیت اقتصادی به ارث رسیده از اتحاد شوروی باید گفت فقر عمومی و توسعه نیافتگی این کشور، با وجود امکانات و ثروت و استعدادهای سرشار، باعث ایجاد بحران در این کشور شده و مانع برقراری همکاری‌های اقتصادی مطلوب می‌شود. با توجه به ساختار و سیستم خاص اتحاد شوروی، ارمنستان صنایع مادر و سنگین و پیشرفته، تکنولوژی روز و مدرن و صنایع کلیدی ندارد. صنایع کلیدی و مادر و مدرن در بخش‌های اروپایی شوروی سابق قرار داشتند. علاوه بر این مشکلات، بیکاری و تورم نیز بر دشواری‌های پیشین افزوده شده است. در کنار فقر و توسعه نیافتگی، نبود سرمایه یکی دیگر از دشواری‌های مهم اقتصادی این کشور است. مشکل دیگر مکمل نبودن اقتصادهای دو کشور با هم است، هر چه میان دو کشور رابطه اقتصادی در جهت تکمیل کمبودهای طرف دیگر باشد، این رابطه مطلوب‌تر است. مسئله عدم توسعه و رشد تکنولوژی مدرن امری است که میان همسایگان ایران مشترک است. بنابراین دو طرف برای نیل به توسعه و پیشرفت همچنان چشم به جهان صنعتی دوخته‌اند.

مشکلات گذار از سیستم سوسیالیستی و سیستم بازار آزاد، یکی دیگر از دشواری‌های و موانع همکاری دو طرف است. انتقال از سیستم متمرکز دولتی به سیستم آزاد نیازمند سرمایه هنگفتی است که ایران توانایی چندانی برای تأمین آن ندارد. به همین دلیل کشورهای تازه استقلال یافته بیشتر در پی برقراری ارتباط با کشورهای غربی و آسیای شرقی هستند. البته بخش خصوصی ایران ظرفیت‌های مناسبی دارد که باید زمینه‌های لازم و مناسب برای آن فراهم شود. در صورت تثبیت وضعیت اقتصادی ایران و متغیرهای جهانی مانند قیمت نفت و سیاست‌های آمریکا، ایران می‌تواند نقش فعال‌تری را ایفا کند.

ایران نیز برای توسعه حضور خود در ارمنستان و گسترش همکاری‌های دوجانبه با موانعی مواجه است. برخی از این موانع ریشه در ساختار اقتصاد کشورمان دارند. با وجود اینکه ایران به واسطه موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیک، تنوع اقلیمی، منابع انرژی سرشار، نیروی کار فراوان، راه‌های ارتباطی، سیاست همکاری‌جویانه و عدم مداخله‌جویی وزنه مهمی در منطقه محسوب







می‌شود، اما این امکانات و عوامل هنگامی می‌توانند ارزشمند و اثربخش باشند که با تدبیر سیاسی و اقدام صحیح به کار گرفته شوند. متأسفانه بهره‌برداری از این امکانات و قابلیت‌ها به دلیل مشکلات اداری و سیاسی تا کنون به نحو مطلوب صورت نگرفته است.

از سوی دیگر مشکلات ریشه‌ای اقتصاد ایران نیز باید مورد توجه قرار گیرند. در روابط دوجانبه، بسیاری از فرصت‌های اقتصادی از دست رفته‌اند و کشورهای دیگر با در پیش گرفتن آماده‌سازی مناسب توانسته‌اند از این فرصت‌ها استفاده مناسب ببرند. این در حالی است که در سطح دولتی ایران بیشترین موافقتنامه‌ها را با ارمنستان امضا کرده است. وجود علایق و دوستی دیرینه و تاریخی دو ملت ایران و ارمنستان نیز بستر مناسبی برای همکاری فراهم کرده است، اما با وجود مزیت‌های نسبی ایران نسبت به رقبای خود مشاهده می‌شود که جایگاه ایران در ارمنستان، متناسب با امکانات و توانایی‌هایش نیست.

۲- موانع سیاسی: به طور خلاصه می‌توان گفت با توجه به موقعیت ژئوپلیتیک و استراتژیک قفقاز این منطقه کانون رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی شده است. در نتیجه همکاری‌های دوجانبه کشورهای همسایه با هم از جمله مناسبات ایران و ارمنستان تحت تأثیر این عوامل و رقابت‌ها قرار دارد.

تلاش قدرت‌های بزرگ برای نفوذ در قفقاز باعث تشدید رقابت‌ها و خنثی شدن نیروها شده است. وجود شکاف‌های قومی، مذهبی، اقتصادی و سرزمینی و تأثیر آنها بر یکدیگر، باعث ایجاد بحران‌ها و چالش‌هایی شده است. این مسایل بی‌ثباتی را در منطقه دامن زده و برای همکاری‌های راهبردی مانع ایجاد می‌کند. شرایط سیاسی ارمنستان نیز مانعی بر سر راه همکاری‌ها است. موانع داخلی ارمنستان عبارتند از:

- تأثیرپذیری از قدرت‌های خارجی به ویژه روسیه
- قرار گرفتن ارمنستان میان سه قدرت بزرگ منطقه یعنی ایران، روسیه و ترکیه، سیاست خارجی این کشور را به شدت تحت تأثیر قرار داده است.
- نبود فرهنگ تساهل و مدارای سیاسی
- ضعف بوروکراسی
- وجود تنش و نبود ثبات کامل سیاسی
- بحران قره‌باغ و درگیری با آذربایجان
- نبود آیین‌های سیاسی و امنیتی و اقتصادی مدون







جمهوری اسلامی ایران نیز به دلیل نداشتن تعریف مشخص از روابط با همسایگان استراتژیک در چهارچوب اهداف ملی، روشن نبودن اهمیت و موقعیت ژئوپلیتیک ارمنستان و وجود برخی مخالفت‌ها در بین مردم مناطق آذری‌نشین با توسعه همکاری با ارمنستان به دلیل جنگ با آذربایجان با مشکلاتی در گسترش روابط خود با ارمنستان رو به رو است.

۳- موانع امنیتی: تلاش برای حل درگیری‌ها در منطقه قفقاز از جمله درگیری قره‌باغ و تعریف جدید از امنیت در منطقه قفقاز و ایجاد نظام امنیتی جدید برای ثبات و توسعه اقتصادی منطقه. صاحب‌نظران معتقدند وجود ثبات و امنیت، پیش‌شرط توسعه است و توسعه همکاری‌های دوجانبه نیز از این عامل مهم متأثر است. از این لحاظ تهدیدهای امنیتی و درگیری‌ها در منطقه قفقاز توسعه اقتصادی را با کندی مواجه کرده است. هر کشوری در این منطقه ترتیب‌های امنیتی را از منظر خود تعریف می‌کند و عوامل مؤثر بر آن را طبق آن تعریف مشخص می‌کند.

به عنوان مثال طرح‌های روسیه بیشتر ناظر بر اهمیت استراتژیک قفقاز در سیاست خارجی این کشور و تمایل نداشتن برای ورود سایر بازیگران در این عرصه است. روسیه از طرح ۳+۱ یعنی روسیه و سه جمهوری قفقاز جنوبی حمایت می‌کند. جمهوری اسلامی ایران نیز اعتقاد دارد که باید مسایل و مشکلات موجود در منطقه توسط کشورهای منطقه حل و فصل شود و مخالفت خود را با حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای اعلام کرده است. به طور کلی اختلاف نظر کشورهای منطقه در تعریف ترتیب‌های امنیتی در قفقاز جنوبی به یکی از موانع همکاری در سطح دوجانبه و چندجانبه تبدیل شده است. در زمینه ارتباط توسعه اقتصادی و مسئله امنیت نیز اختلاف نظر وجود دارد. هر چند که هر دو به نحوی به هم مرتبط هستند، اما در مورد اینکه کدام یک باید تقدم داشته باشد دو دیدگاه متفاوت وجود دارد.

در نگرش نخست امنیت به عنوان شرط لازم برای تحقق توسعه اقتصادی مورد توجه است. در حالی که در دیدگاه دوم به توسعه اقتصادی اولویت داده می‌شود و منشأ درگیری‌ها و اختلاف نظرها، نبود توسعه اقتصادی معرفی می‌شود. به هر صورت دو عامل امنیت و توسعه اقتصادی در منطقه حساس قفقاز اهمیت اساسی دارد. دخالت قدرت‌های خارجی که به نحوی برای یافتن مناطق زیر نفوذ در این منطقه حساس و به ویژه حوزه خزر تلاش می‌کنند، تأثیر تشدیدکننده‌ای بر بی‌ثباتی منطقه گذاشته است. نتیجه چنین روندی این است که برخی از کشورهای منطقه به سوی آمریکا، اروپا و پیمان ناتو جهت‌گیری کرده‌اند. گسترش پیمان ناتو به شرق و منطقه قفقاز، واکنش‌های اعتراض‌آمیز روسیه و ایران را در پی داشته است. در نگاهی







کلان به موانع یاد شده، مشاهده می‌شود که این موانع هر کدام به صورت‌های مختلف بر همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه تأثیر می‌گذارند، اما با توجه به اینکه منطقه قفقاز اهمیت ژئوپلیتیکی دارد، تأثیر موانع سیاسی و امنیتی بیش از تأثیر موانع اقتصادی است. به عبارت دیگر در این منطقه سایه سنگین سیاست بر اقتصاد و جغرافیای سیاسی بر جغرافیای اقتصادی نمایان است. بنابراین برای توسعه همکاری‌های اقتصادی در این منطقه باید اقدام به بسترسازی استراتژیک کرد تا تحت تأثیر عوامل و مسایل دیگر قرار نگیرد.

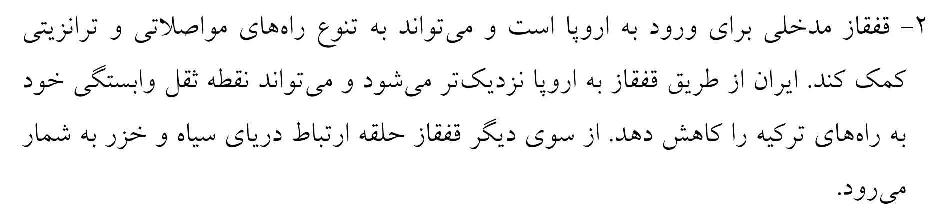
## جمع‌بندی و نتیجه

با توجه به مباحث مطرح شده به نظر می‌رسد همکاری دو کشور جمهوری اسلامی ایران و جمهوری ارمنستان در زمینه‌های مختلف قابل توسعه باشد. در طول سال‌های گذشته بستر لازم برای همکاری‌های اقتصادی مهیا شده است. برای ارتقای سطح همکاری‌ها با توجه به ژئوپلیتیک منطقه و مسایل سیاسی و امنیتی آن باید تلاش کرد.

با توجه به نیاز صنایع ارمنستان به مواد اولیه و انرژی، همکاری در این زمینه‌ها فرصت مناسبی برای گسترش مناسبات است. البته روابط میان دو کشور می‌تواند عمیق‌تر و گسترده‌تر از احداث و بهره‌برداری از راه‌های ارتباطی و انرژی شود. اهمیت توسعه همکاری‌ها با ارمنستان با توجه به جایگاه قفقاز برای منافع و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران پس از فروشی شوروی روشن‌تر می‌شود. منطقه قفقاز به دلیل موقعیت استراتژیک خاص همواره مورد توجه ایران بوده است. به همین دلیل پس از فروپاشی شوروی، ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای مهم با توجه به امکان اعمال نفوذ در منطقه، سیاست خارجی فعالی را نسبت به قفقاز و همکاری با همسایگان شمالی در پیش گرفت و این سیاست فعال به این دلایل باید تداوم داشته باشد:

۱- منطقه قفقاز مکمل ژئوپلیتیکی ایران و ادامه جغرافیای سیاسی کشور ایران محسوب می-شود. از یک طرف به دلیل اینکه یکی از نقاط بحرانی در قفقاز یعنی قره‌باغ در کنار مرزهای ایران قرار دارد و از طرف دیگر امکان تسری درگیری‌های قومی به داخل ایران وجود دارد، مسایل قفقاز ماهیت امنیتی برای ایران دارد.









۲- قفقاز مدخلی برای ورود به اروپا است و می‌تواند به تنوع راه‌های مواصلاتی و ترانزیتی کمک کند. ایران از طریق قفقاز به اروپا نزدیک‌تر می‌شود و می‌تواند نقطه ثقل وابستگی خود به راه‌های ترکیه را کاهش دهد. از سوی دیگر قفقاز حلقه ارتباط دریای سیاه و خزر به شمار می‌رود.

۳- امکان مکمل شدن اقتصاد ایران و اقتصاد جمهوری‌های قفقاز وجود دارد که این موضوع می‌تواند به تقویت حضور اقتصادی ایران در بازارهای منطقه کمک کند. علاوه بر این با توجه به اشتراک‌های فرهنگی که بین مردم ایران و کشورهای منطقه وجود دارد، زمینه نفوذ سیاسی اقتصادی و فرهنگی در این منطقه وجود دارد.

۴- با سقوط شوروی ضمن بروز تهدیدهای امنیتی ناشی از خلأ قدرت، امکان همکاری و تعامل با روس‌ها برای جلوگیری از نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای و ایجاد مانع در مقابل پیشروی ناتو در شرق، مهیا شده است.

۵- حفظ و افزایش قدرت و تأمین امنیت ملی و دور کردن تهدیدهای بیگانگان از مرزهای شمالی ایران اهمیت بسیاری دارد. در قفقاز تهدیدهای مختلفی از جمله جدایی‌طلبی، ناسیونالیسم و قوم‌گرایی وجود دارد که به دلیل پیوندهای قومی با ایران می‌تواند علیه جمهوری اسلامی ایران تقویت و به کار گرفته شود و امنیت ملی و تمامیت ارضی ایران را به مخاطره افکند.

بنابراین برای حفظ و تأمین امنیت ملی و تعامل با چالش‌های پیش رو، ایران باید بر مدخل‌های ورودی منطقه تسلط داشته باشد. یکی از راهبردهای عملی، تحقق حضور و نفوذ ایران در قفقاز، همکاری‌های اقتصادی و ایجاد پیوندهای اقتصادی با این جمهوری‌ها از جمله ارمنستان است. جمهوری ارمنستان نیز که تنها کشور مسیحی در همسایگی ایران است، با وجود کوچکی وسعت، موقعیت ژئوپلیتیکی مهمی دارد که می‌تواند تأثیرهای گوناگونی بر امنیت ملی و منافع ایران بگذارد. بنابراین اهمیت سیاسی، امنیتی و اقتصادی قفقاز در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از یک سو و نقش توسعه همکاری‌های دوجانبه با کشورهای قفقاز جنوبی در این خصوص از طرف دیگر، ما را به این امر رهنمون می‌کند که باید در منطقه قفقاز نقش فعال‌تری داشته باشیم. در تبیین اهمیت همکاری‌های دوجانبه می‌توان تاثیرهای عدم گسترش روابط اقتصادی را در موارد زیر خلاصه کرد:







۱- توسعه نیافتن اقتصادی کشورهای قفقاز جنوبی می‌تواند آثار زیانباری برای امنیت و اقتصاد ایران داشته باشد. موفقیت در برقراری روابط اقتصادی دوجانبه و منطقه‌ای با کشورهای قفقاز جنوبی علاوه بر جلوگیری از انزوای ایران، مانع از شکل‌گیری بلوک‌های متخاصم در همسایگی ایران خواهد شد. همچنین نفوذ اقتصادی ایران در منطقه باعث احیای موقعیت جغرافیایی ـ اقتصادی ایران به مثابه گذرگاه شمال ـ جنوب و شرق ـ غرب برای اتصال اروپا، خاورمیانه آسیای شرقی و کشورهای تازه استقلال یافته به یکدیگر می‌شود.

۲- بهبود وضعیت اقتصادی جمهوری‌های منطقه در اثر همکاری‌های اقتصادی باعث جلوگیری از تشنج‌های داخلی و اعتراض‌های مردمی و به خطر افتادن مشروعیت دولت‌های این کشورها می‌شود. این موضوع باعث حفظ ثبات و امنیت منطقه شده و زمینه را برای توسعه فراهم کرده و مانع نفوذ قدرت‌های بیگانه می‌شود.

۳- یکی دیگر از منافع امنیتی و سیاسی همکاری‌های اقتصادی، مقابله با سیاست مهار آمریکا برای جلوگیری از ایفای نقش ایران در منطقه است. نگرانی روسیه از سیاست‌های آمریکا می‌تواند عامل نزدیکی ایران و روسیه باشد.

۴- توسعه روابط تجاری ایران و ارمنستان باعث ایجاد اشتغال برای اتباع ایران به ویژه مرزنشینان می‌شود.

۵- ایجاد بازارچه‌های مرزی نیز می‌تواند ضمن جلوگیری از تأثیرهای منفی حضور و نفوذ کشورهای خارجی، سبب ایجاد اشتغال و درآمدزایی در مناطق مرزی شود و از مهاجرت مردم این مناطق جلوگیری کند. به طور کلی باید توجه داشت که ارمنستان عضو سازمان جهانی تجارت و شورای اروپا است و ظرفیت‌هایی برای پذیرش سرمایه دارد. با توجه به مناسبات تاریخی دوستانه و جایگاه این کشور در سیاست خارجی ایران ظرفیت‌های مناسبی برای همکاری‌های دوجانبه وجود دارد؛ بنابراین لازم است:

ـ زمینه‌ها و شرایط مناسب حقوقی آماده شود و لایحه موافقت‌نامه همکاری حقوقی دو طرف به مجلس شورای اسلامی ارایه شود

ـ همکاری‌های استانی توسعه یابد

ـ فعالیت‌های بخش خصوصی تقویت و تشویق شود

ـ پیگیری طرح‌ها و موافقتنامه‌هایی که به امضای دو طرف رسیده است و اجرایی کردن طرح‌ها همانند طرح احداث خط انتقال گاز به ارمنستان که در اسفندماه ۱۳۸۵ افتتاح شد.







## منابع و ماخذ:

### الف فارسی


۱. امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۱)، **جغرافیای کامل قفقاز**، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح.

۲. خبرگزاری اقتصاد ایران (اکونیوز) ( ۲۶ فروردین ۱۳۸۸)، "سفر رئیس‌جمهور ارمنستان به ایران"، **http://www2.econews.ir**

۳. صدیق، میرابراهیم (۱۳۸۵)، "روابط اقتصادی و سیاسی جمهوری ارمنستان با جمهوری اسلامی ایران"، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال پانزدهم، دوره چهارم، شماره ۵۶.

**۴.** کاظمی، احمد (۱۳۸۴)، **امنیت در قفقاز جنوبی**، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.

۵. کولایی، الهه (۱۳۷۸)، "ایران، ارمنستان و روسیه: عوامل توسعه روابط"، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، سال هشتم، دوره سوم، شماره ۲۶.

۶. ابرار معاصر تهران (۱۳۸۲)، **گسل‌های منازعه در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی**، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.

۷. ابرار معاصر تهران (۱۳۸۳)، **راهنمای منطقه خزر و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی**، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.


### ب- انگلیسی


1. BP (August 2008), “Statitical Review of World Energy”, **Year Book**, London: British Petroleum Publications.

2- Gayane, Novikova (December 2000), “Armenia and the Middle East”, **Middle East Review of International Affairs (MERIA)**, Vol. 4, No. 4, Available at: http://meria.idc.ac.il.

3. Huntington, S. P (1996), **The Clash of Civilizations; Remaking of World Order**, New York: Touchstone.

4. Lowe, Robert and Claire Spencer, Eds (26 July 2006), “Iran, its Neighbors and the Regional Crises”, **A Middle East Program Report**.

5. Laitin, D and G. Suny, R.G. (October 1999), “Thinking a Way out of Karabakh”, **Journal of Middle East Policy**, Vol. 3, No. 1.

6. Shahnazaryan, David (Summer 2006), “The South Caucasus: Problems of Stability and Regional Security”, **Demokratizatsiya**, Vol. 14, No. 3.

7. Sadegh-Zadeh, Kaweh (Winter 2008), “Iran’s Strategy in the South Caucasus, **Caucasian Review of International Affairs**, Vol. 2, No.1.





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال سوم، شمار6، بهار و تابستان1389، صفحات 136-111

# روابط ایران و روسیه در سال‌های 1368 تا 1388: بسترها، عوامل و محدودیت‌ها

جهانگیر کرمی*

استادیار و عضو هیات علمی دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: 1388/12/4- تاریخ تصویب 89/4/6)

**چکیده**

ایران و روسیه در پانصد سال گذشته روابطی پر فراز و نشیب و همراه با دوستی و دشمنی با یکدیگر داشته‌اند. این روابط از همکاری های دوره صفویه، به‌خصومت، جنگ و مداخلات دوره قاجار و سپس روابط خصمانه و گاه دوستانه دوره پهلوی و سرانجام همکاری‌های بیست سال اخیر(1368 تا 1388) رسیده است. در این مقاله تلاش شده تا با ترسیم وضعیت بیست ساله همکاری‌های دو کشور در عرصه‌های مختلف، به بررسی بسترهای داخلی، منطقه‌ای و جهانی مؤثر بر شکل‌گیری آن پرداخته و موقعیت ژئوپلیتیک جدید (دور شدن روسیه از مرزهای ایران) را به عنوان یک متغیر مهم و مؤثر مورد کند و کاو قرار دهد. در واقع، هدف اصلی این مقاله آنست که به تأثیر تحولات ژئوپلیتیک بر همکاری های دو کشور در بیست سال گذشته بپردازد و وارد مسائل و مشکلات پیش آمده در یکسال اخیر نخواهد شد.

**کلید واژه‌ها**

ژئوپلیتیک، ایران، روسیه، همسایگی، مرز

* Jkarami@ut.ac.ir

## مقدمه

بیست سال پیش به‌دنبال نامه حضرت امام خمینی(ره) به میخائیل گورباچف رئیس‌جمهور اتحاد شوروی و سفر اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی ایران به مسکو، قرارداد همکاری‌های ایران و روسیه درسال 1368 بسته شد و سپس در سال 1379 در دیدار سید محمد خاتمی و ولادیمیر پوتین برای ده سال دیگر تمدید شد. با سفر پوتین به تهران در سال 1386 و دیدار با رهبر انقلاب اسلامی و رئیس جمهور اسلامی ایران، تحلیل‌گران از اوج روابط دو کشور سخن گفتند.

در دو دهه اخیر، ایران و روسیه در سطوح مختلف و عرصه‌های گوناگون همکاری‌هایی را در پیش گرفته‌اند و اگرچه این روابط نتوانسته از محدوده‌هایی مشخص فراتر رود اما می‌توان در مقایسه با روابط گذشته دو کشور و نیز از نظر حوزه‌های حساس همکاری، آن را "روابطی مهم" دانست. حتی با وجود مشکلات یکسال اخیر(از 1388 تا 1389) می‌توان همچنان روابط دو کشور را در خور توجه دید. با وجود این، در لابلای گفتارها و نوشته‌های تحلیل‌گران ایرانی، روسی و غربی و حتی بیشتر مردم ایران پرسش‌ها و ابهام‌هایی مطرح می شود که نیازمند تأمل هستند .. اینکه ماهیت واقعی این روابط چیست؟ تاکتیکی است یا استراتژیک؟ تا چه اندازه تحت تأثیر روابط با آمریکا و اروپا است؟ و آینده آن چیست؟

اما به‌نظر می‌رسد پاسخ روشنی به این پرسش‌ها به‌شرط یافتن جوابی برای این پرسش مهمتر است که "چرا و چگونه روابط ایران و روسیه به وضعیت کنونی رسیده است؟ " درک درست از این موضوع مهم می‌تواند بسیاری از ابهام‌ها را برطرف کند. به بیان دیگر، فهم ریشه‌های نگرش دوطرف به یکدیگر، برای این موضوع اهمیت دارد و این نگرش از زمانی آغاز شده که دو کشور در اوایل قرن نوزدهم در همسایگی یکدیگر قرار گرفتند. هر تلاشی برای بحث در مورد روابط دو کشور از سده گذشته تا امروز، بدون درک موقعیت ژئوپلیتیک همجواری یا دوری که به عنوان یک ساختار بنیادین، روابط را از دوره همکاری‌های زمان صفویه به دوران سخت‌تر قاجار و پهلوی کشاند، بی‌فایده است.

در حقیقت آنچه که این روابط را از وضعیت "همکاری و اتحاد" دوره صفویه به "جنگ و تهدید" دوره قاجار و پهلوی کشاند، عنصر "همسایگی" بود. یک وضعیت همسایگی که با

پیشروی، جنگ و تجاوز به سمت حوزه‌های نفوذ و مرزهای ایران شروع شد و ایران را برای دو سده در وضعیت‌های شکست از روسیه، پذیرش مداخله روسیه یا پناه بردن به طرف‌های ثالث مانند فرانسه، انگلیس، آلمان و آمریکا قرار داد. این همسایگی همراه با عنصر تعارض، جنگ و مداخله در درون مرزهای ایران و محیط مجاور آن تا سال 1370 ادامه داشت.

اما در پاسخ به پرسش مطرح شده، این فرضیه ارائه می‌شود که وضع ژئوپلیتیک جدید در دوره پسا همسایگی که به دور شدن روسیه از مرزهای ایران انجامید، روابط نوینی میان دو کشور پدید آورد. به دنبال طرح این عامل به‌عنوان بنیاد اصلی روابط جدید ایران و روسیه به معنای نادیده گرفتن بسترهای داخلی و خارجی شکل‌گیری روابط دو کشورنیست و نباید نسبت به عواملی چون تحولات سیاسی در روسیه پس از شوروی، شرایط ایران پس از انقلاب اسلامی و استقلال عمل ذاتی این کشور، ایران پس از جنگ تحمیلی و نظام بین‌المللی تک قطبی نگران کننده برای دو کشور بی‌تفاوت ماند. در عین حال، اگر آن تحول ساختاری و بنیادین (تغییر مرزها) روی نمی‌داد، شاید حتی با این تحولات نیز همچنان روابط دو کشور به سطح همکاری‌های مهم نمی‌رسید. از این رو می‌توان فرضیه را کامل‌تر کرده و به این صورت بیان کرد: «تحولات اساسی در دو کشور و نظام بین‌المللی جدید، بستری را برای روابط دو کشور فراهم کرد و دورشدن روسیه از مرزهای ایران، عامل اصلی برای همکاری‌های مهم دو کشور در بیست سال اخیر شد.» در واقع، در نگاه ایران، " شوروی تهدید کننده " به "روسیه قدرتمند و با ظرفیت همکاری‌های مهم برای ایجاد موازنه در برابر غرب" تبدیل شد.

در این مقاله نخست به توصیف روابط دو کشور در بیست سال اخیر پرداخته شده است. سپس تلاش شده تا عوامل مؤثر بر رسیدن روابط دو کشور به وضعیت همکاری مهم شناسایی شوند. این عوامل در قالب سه دسته متغیرهای فرعی (بستر ساز) و اصلی (مؤثر) مطرح شده‌اند. در واقع ، در پاسخ به این پرسش که چرا روابط دو کشور به چنین سطحی رسیده است، وضعیت داخلی ایران، شرایط داخلی روسیه و ساختار جدید نظام بین المللی به‌عنوان متغیرهای بستر ساز و وضعیت ژئوپلیتیک جدید (دور شدن روسیه از مرزهای ایران) به‌عنوان متغیر اصلی در قالب یک فرضیه مطرح شده‌اند.

برای بررسی فرضیه اصلی،تلاش شده است تا با استفاده ازمتن های نظری و استناد به دیدگاه‌های صاحب‌نظران حوزه مطالعات ژئوپلیتیک و روابط بین‌الملل و کارشناسان مهم روابط ایران و روسیه، نقش این عامل در گسترش روابط بیان شود.

## نگاهی به روابط بیست ساله ایران و روسیه

روابط ایران و شوروی تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی با وجود برخی نگرانی‌ها و مسایل، به یک‌نوع ثبات نسبی رسیده بود و از این زمان تا پایان جنگ ایران و عراق در سال 1367 به‌خاطر مسأله افغانستان و حمایت مسکو از بغداد، شکننده و ناپایدار بود. با سفر هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس‌شورای اسلامی به مسکو در سال 1368 و امضای قرارداد ده میلیارد دلاری همکاری‌های اقتصادی و فنی دو کشور روابط جدیدی شکل گرفت، اما نباید نادیده گرفت که روابط دو کشور به‌طور جدی از میانه دهه 1990 آغاز شد. بازدیدهای پیاپی مقام‌های دو کشور در سطح وزرا (وزرای خارجه، دفاع و دبیران شورای امنیت) و دیدار سران دو کشور در نیویورک در سال 2000 کمک کرد تا وضعیت جدیدی پدید آید و روابط نزدیک روسیه و ایران بیش از پیش تثبیت شود.

دیدار رئیس جمهوری ایران، محمد خاتمی در سال 2001 از روسیه و توافقنامه همکاری‌های اساسی با ولادیمیر پوتین، موجب شد روابط دو طرف برای دهه بعدی به‌طور جدی‌تر تداوم یابد. در گفتگوی سران دو کشورکه در زمینه همکاری‌های نزدیک اقتصادی انجام شد بیانیه‌ای نیز درباره دریای خزر صادر شد. در آوریل 2002 وزیرخارجه ایران کمال خرازی از مسکو دیدار و مدارک تأیید شده موافقتنامه مارس 2001 را مبادله کرد و سرانجام دیدار پوتین از تهران درسال (2008(1387 را می‌توان نقطه اوج این روابط دانست. اما روابط دو کشور از سال 1388 به آرامی با موانع و مشکلاتی مواجه شده است.

### الف- روابط دوجانبه

تعاملات دو کشور در طی بیست سال اخیر در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و نظامی جریان داشته و روندی رو به گسترش را برای آینده ترسیم می‌کند. در دو دهه





اخیر، مناسبات اقتصادی تهران و مسکو در زمینه‌های گوناگون تجاری، انرژی، حمل و نقل، فنی و صنعتی در جریان بوده و به شکل روزافزونی ادامه داشته است. حجم مبادلات دو کشور ایران و شوروی در سال 1990 حدود یک میلیارد و چهارصد میلیون دلار بود. اما در سال‌های نخست روابط دو کشور کاهش یافت. ازسال 1992 تا 1995، این میزان از 723 میلیون دلار به 200 میلیون د لار در سال کاهش یافت. در سال 1375 (1996) ارزش روابط دو کشور به400 میلیون دلار، در سال 1376 به 450 میلیون دلار و در سال‌های 1377 و 1378 از مرز 500 میلیون دلار گذشت. حجم مبادلات دوکشور در سال 2000 حدود 700 میلیون دلار بود و در سال 2001 از مرز یک میلیارد دلار فراتر رفت . البته بیشتر این مبادلات به واردات ایران از روسیه اختصاص داشته، به‌طوری‌که به‌عنوان مثال در سال 1998، واردات روسیه از ایران، 70 میلیون دلار بوده است و این نشان می‌دهد که تا چه اندازه ایران تراز پرداخت منفی داشته است (مطالعات دریای خزر، 1387، ص 7).

روابط اقتصادی دو کشور از سال 2000 و پس از روی کارآمدن پوتین، سفر خاتمی به مسکو و قرارداد همکاری‌های ده ساله دو کشور بیش از پیش گسترش یافت؛ به‌طوری که در سال 2005 روسیه به هفتمین شریک تجاری ایران تبدیل شد و 5/33 درصد از کل کالاهای صادراتی به ایران را تأمین کرد. در سه ماه اول سال 2007 نیز ارزش تجارت دو کشور معادل 2/294 میلیارد دلار بود. در این سال‌ها، بیشترین سهم از کالاهای وارداتی ایران از روسیه، تسلیحات و سپس فولاد، آهن آلات و چوب بود. صادرات ایران به روسیه نیز به‌ویژه در سال‌های 2006 و پس از آن، خودرو، قطعات یدکی خودرو و مواد غذایی بوده است در مجموع، حجم واردات ایران از روسیه طی سال‌های 2001–2005، بیش از 1/5 میلیارد دلار در سال بوده و در سال 2008 به بیش از 3/5 میلیارد دلار رسیده است (مطالعات دریای خزر، 1387، (ص 9.

پیش‌نویس برنامه دولتی با هدف همکاری‌های اقتصادی بلندمدت با ایران تا سال 2012 توسط میخائیل کاسیانف نخست‌وزیر در ژوییه 2002 به امضا رسید. پروتکل هفتمین نشست کمیسیون دایمی ایران و روسیه در ارتباط با همکاری‌های اقتصادی و تجاری، زمینه‌های همکاری: صنایع نفت و گاز، انرژی برق، صنعت زغال سنگ، انرژی هسته‌ای، صنعت و فلَزِری، هوا و فضا، صنعت هوایی، تجارت، سرمایه‌گذاری، حمل و نقل جاده‌ای و ریلی، کشتیرانی،

همکاری‌های بین استانی، منطقه‌ای و چند جانبه، همکاری بهداشتی و گردشگری و حوادث غیر مترقبه را برای دو کشور پیش بینی کرد.

در حال حاضر طرح‌هایی در حوزه مهندسی هوا و فضا و ساخت هواپیما و هلیکوپتر در میان دو طرف امضا شده است. به گزارش خبرگزاری ریانووستی، در اسفند 1386، قرارداد خرید و مونتاژ هواپیماهای توپولوف 204 و 214 میان مسئولان دو کشور امضا شده و طبق آن، ایران برای ده سال آینده، یکصد فروند هواپیما به ارزش 2/5 میلیارد دلار خریداری خواهد کرد. رئیس اداره دوم آسیای وزارت امور خارجه روسیه از احتمال اجرای طرح‌های مشترک دو کشور به ارزش 20 میلیارد دلار خبر داد که بیشتر مربوط به هواپیماسازی، نفت و گاز و انرژی هستند(آرونوا،1387، ص 14). در سال‌های اخیر، جمهوری اسلامی ایران به تولید مونتاژ و مشترک هواپیماهای روسی روی آورده و قراردادهایی را امضا کرده است (مامیدوا، 1387، ص 2).

ایران و روسیه به‌طور جدی علاقمند به مشارکت در زمینه نفت، گاز، نیروگاه هسته‌ای و برق بوده‌اند. از سال 1999 مرحله مهم همکاری بین دو کشور شروع شد و کمپانی «گازپروم» در میدان گازی ایرانی "پارس جنوبی" 110 میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرد و فاز دوم نیروگاه «شهید منتظری» که با مشارکت کمپانی "تخنوپروما اکسپورت " ساخته شد، راه‌اندازی شد. .شرکت روسی گازپروم در ترکیب کنسرسیومی به‌همراه شرکت مالزیایی "پتروناس" و شرکت فرانسوی "توتال" ضمن شکستن تحریم آی. ال. اس. آی عملیات بهره‌برداری از فازهای دو و سه گاز "پارس جنوبی" را به اتمام رساندند. سهم "گازپروم" در این طرح 2 میلیارد دلار است که 30 درصد را تشکیل می‌دهد. کنسرسیوم پالایشگاه گاز عسلویه، خطوط لوله گاز به طول 110 کیلومتر با 2 سکوی حفاری را ساخته است. شرکت گازپروم در اجرای پروژه ساخت خطوط لوله کشی گاز ایران – پاکستان – هندوستان جدی به‌نظر می‌رسد. شرکت روسی "تات نفت" در سال 2005 با بنیاد مستضعفان در منطقه آزاد کیش شرکت مشترکی ثبت کرد. قبل از این، شرکت "تات نفت" در کیش یک شرکت ایرانی – روسی تأسیس کرده بود که قرارداد تحقیقات زلزله‌خیزی محل استخراج "موند" را دریافت و تجهیزات فن‌اوری ( جهت محل استخراج و نصب تجهیزات محلی چاه‌ها ) را تأمین کرد. با هدف تثبیت در بازار ایران شرکت







روسی "لوک اویل" 25 درصد از سهام پروژه اکتشاف "اناران" را از شرکت نروژی "نورسک هیدرو" خرید. ایران مایل است که شرکت لوک اویل در عملیات اکتشافی چندین بلوک در مرز با جمهوری آذربایجان مشارکت داشته باشد. در حال حاضر شرکت روسی آماده است که فقط به‌عنوان اپراتور وارد جریان شود. ارزش اجرای پروژه‌های مشترک دو کشور در آینده نزدیک به 20 میلیارد دلار بالغ می‌شود. بیشتر این پروژه‌ها در زمینه استخراج نفت و گاز و انرژی هستند. گازپروم اعلام کرده است که در زمینه حفاری و تولید نفت و گاز برای توسعه دو یا سه بلوک از میدان پارس جنوبی با ایران به توافق رسیده است. روسیه و ایران در بازار جهانی نفت سهم تقریباً برابری دارند. ایران هر ساله بیش از 100 میلیون تن نفت و روسیه حدود 120 میلیون تن صادر می‌کند ( ماميدوا، 1385، ص 130).

در توافقنامه انرژی در تیر 1387 دو کشور بر تشکیل شرکت مشترک ایران و روسیه تأکید کرده اند. همچنین توسعه فازهای پارس جنوبی، همکاری در زمینه انتقال نفت خام دریای خزر به دریای عمان(خط لوله نکا- جاسک)، ساخت پالایشگاه در شمال کشور و بررسی و مطالعه و اجرای توسعه میدان آزادگان شمالی مورد تأکید قرار گرفته است. طرح معاوضه گاز در شمال کشور و بهره‌برداری و فروش آن در جنوب برای کشورهای مصرف کننده گاز از دیگر توافق‌ها با گازپروم است. شرکت گاز پروم همچنین اعلام آمادگی کرده است در زمینه اجرای خط لوله صلح به‌عنوان اپراتور و یا مشارکت در توسعه آن همکاری کند.

روسیه به همکاری با ایران به‌عنوان عضو سازمان اوپک هم علاقمند است. از جمله، روسیه از مواضع ایران در اجلاسیه‌های اوپک استقبال می‌کند. مشارکت شرکت‌های روس در پروژه‌های بزرگ نفت و گاز ایران، نشان می‌دهد که توجه سرمایه‌های روسی به بازار ایران روز به روز افزایش می‌یابد. در اکتبر 2009 قراردادی توسط وزرای نفت ایران، قطر و رئیس گازپروم مبنی بر ساخت شورای عالی گازی و یا به نوعی اوپک گازی بسته شد(سامانی، 1386، ص 17)

قرارداد ساخت نیروگاه اتمی بوشهر از سال 1995 و اجرای آن یکی از زمینه‌های مهم و به تعبیری، نماد اصلی همکاری دو کشور در سال‌های اخیر بوده است. البته اهمیت این پروژه فقط در سطوح اقتصادی خلاصه نشده و دارای ابعاد ژئوپلیتیکی نیز هست. برای اجرای قرارداد ساخت نیروگاه اتمی بوشهر حدود 300 شرکت روسی کار می‌کنند و این قرارداد باعث شده

که در حدود 20 هزار نفر مشغول به کار یا اینکه فعالیت خود را ادامه دهند. در حال حاضر فقط در سکوی کارگاه بوشهر بیش از 4 هزار نفر فعالیت می‌کنند که نیمی از آنها متخصصان روسی‌اند. روسیه در آموزش پرسنل ایرانی با هدف بهره‌برداری از نیروگاه مشارکت دارد.

تا سال 2002 در حدود 300 نفر دوره آموزشی را در روسیه و 341 نفر در کارگاه نیروگاه اتمی بوشهر کارآموزی خود را تمام کردند. در سال 2004 شرکت‌های روسی عملیات ارزشیابی فنی- اقتصادی ساخت واحد دوم نیروگاه اتمی را انجام دادند. سرانجام پس از مدت‌ها چانه زنی، روس‌ها محموله سوخت هسته‌ای مورد نیاز نیروگاه بوشهر را ارسال کردند و رئیس موسسه روسی "اتم استروی اکسپورت " که پیمانکار اصلی ساخت و تجهیز این نیروگاه است، اعلام کرد که روسیه و ایران در ماه‌های آینده مؤسسه مشترکی برای بهره‌برداری از این نیروگاه تشکیل می‌دهند. تأخیر مسکو در راه‌اندازی نیروگاه به یکی از موانع مهم توسعه روابط دو کشور تبدیل شده و طرف ایرانی را نسبت به روسیه بدبین کرده و تحت فشار افکار عمومی قرار داده است.

اما یکی از اقدام‌های اصلی در همکاری دو کشور به‌عنوان یک پروژه بین‌المللی، ایجاد یک مجموعه حمل و نقل برای پیوند ایران و روسیه و دیگر کشورهای منطقه از اروپا تا اوراسیای مرکزی و جنوب و شرق آسیا است. در این چارچوب، طرح عملیاتی راه‌های ارتباطی از هلسینکی تا مسکو، آستراخان، امیر آباد به بندر عباس در سال 2000 آغاز شد و در مه سال 2002 وزیران حمل و نقل روسیه، ایران و هند تفاهم‌نامه‌ای اجرایی جهت آغاز فعالیت راه‌گذر شمال- جنوب به امضا رساندند. برآورد شده است که 12 الی 15 میلیون تن محموله هر ساله از راه راه‌گذر حمل‌ونقل بین‌المللی شمال - جنوب در چند سال آینده با کشتی منتقل شود (Nezavisimaia Gazeta, 2002, p. 5).

در سال 2005 شرکت سهامی عام "کاماز" با طرف ایرانی قراردادی را در زمینه سازماندهی تولید و مونتاژ اتومبیل‌های باری "کاماز" در تبریز بسته است. از ایران اتومبیل‌های سواری "سمند" و "پژو 206" به روسیه تحویل داده می‌شود. مبادله فعال هیئت‌ها موجب تکمیل مراکزی می‌شود که برای رشد روز افزون روابط متقابل دو کشور لازم و ضروری است. بر همین اساس، قرارداد همکاری وکمک متقابل در امور گمرکی و قرارداد اجتناب از بستن دو

برابر مالیات در سال 2001، قرارداد همکاری بین اتاق بازرگانی روسیه و اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران، ایجاد شورای بازرگانی میان اتاق‌های بازرگانی دو کشور و قرارداد همکاری در زمینه تبادل اطلاعات اقتصادی در سال 2005 و همچنین قرارداد همکاری در زمینه توریست، قرارداد تشویق و دفاع متقابل از سرمایه‌گذاری، و یادداشتی مبنی بر گسترش بلند مدت همکاری‌های صنعتی، تجاری – اقتصادی و علمی و فنی میان دو کشور امضا شد (آرونوا، 1387، ص 16).

روند همکاری‌های فنی– نظامی روسیه با ایران که از سال 1992 آغاز شده بود، پس از بحران کوزوو و روی کار آمدن پوتین دچار تحولی اساسی شد. در دی ماه 1379 ایگورسرگیف وزیر دفاع روسیه از ایران دیدار کرد. در این دیدار مقام‌های دو کشور در مورد همکاری‌های نظامی به توافق‌های اساسی رسیدند و طرف روسی بر بی‌اعتبار بودن توافق گور– چرنومردین تأکید کرد. دو کشور قرار گذاشتند با تداوم همکاری‌های نظامی، در مورد مسائل امنیتی مشورت کنند، یکدیگر را در جریان آئین‌های نظامی، ساختار ارتش‌ها و خطرها و تهدیدهای امنیتی مشترک قرار دهند و به گسترش تماس‌ها و روابط نظامی، مبادلات دوجانبه و آموزش نظامیان ایرانی در موسسات آموزشی روسیه همت گمارند. عینی‌ترین نمود همکاری‌های امنیتی دو کشور، کمک نظامی مشترک به ائتلاف شمال افغانستان در مقابل طالبان بود.

شرکت پوتین در 24 مهر 1386 در نشست سران پنج کشور ساحلی دریای خزر در تهران و ملاقات با مقام‌های جمهور ی اسلامی ایران و صدور بیانیه مشترک همکاری‌های دو کشور و کشورهای ساحلی خزر نشان دهنده شکستن برخی تابوها در روابط دو کشور بود. در جریان این دیدار روسای جمهور دو کشور خواستار گسترش همکاری‌ها در بخش نفت و گاز، انرژی هسته‌ای امور پالایشگاهی، هواپیماسازی، امور بانکی و حمل و نقل شدند. دو طرف بر هماهنگ کردن سیاست تجاری خود در بخش نفت و گاز و حضور روسیه در بهره‌برداری از معدن"پارس جنوبی" تأکید کردند. همچنین، دو طرف در چارچوب ان. پی. تی. پایان کار نیروگاه بوشهر را مطابق با جدول زمانی تعیین شده‌پذیرفتند.

توسعه کریدور شمال – جنوب، همکاری‌های کنسولی، حل و فصل مسائل دریای خزر، ایجاد نیروهای نظامی "کاسفور"، همکاری در آسیای مرکزی و قفقاز و توسعه همکاری‌های

سازنده در چارچوب سازمان همکاری شانگهای از دیگر توافق‌های دو کشور بود (سنایی و کرمی، 1387، ص 226).

در بخش فرهنگی می‌توان به ملایم شدن نگاه متقابل، رفت و آمدها، روابط آموزشی و برگزاری نمایشگاه‌ها و گفت وگوی دانشمندان دو کشور اشاره کرد. روابط ایران و روسیه در حوزه‌های فرهنگ، علوم انسانی و آموزش نیز گسترش پیدا کرده است. در سال 2007 در تهران نمایشگاه "اسلام در روسیه " برپا شد، کنسرت‌های مذهبی مسلمانان روسیه با عنوان "مدینه" برگزار شد. شرکت کنندگان از روسیه در جشنواره‌های فیلم که در ایران برگزار شد، جوایزی دریافت کردند.

برای کمک به آموزش کادرهای ملی، وزیر آموزش و پرورش روسیه به‌طور مرتب برای پذیرش به تحصیل شهروندان ایرانی در آموزشگاه‌های عالی روسی کمک هزینه تحصیلی دولتی اختصاص می‌دهد. برای سال تحصیلی 2009 – 2008، 20 کمک هزینه تحصیلی دولتی در نظر گرفته شده است که از این تعداد، 10 کمک هزینه برای دوره کامل آموزشی و 10 کمک هزینه برای دوره‌های تکمیلی اختصاص داده شده است. به‌علاوه موسسات علمی و آموزشی روسی از جمله انستیتوی شرق شناسی و انستیتو کشورهای آسیایی و آفریقایی هر ساله کنفرانس‌های علمی، سمینارها و المپیادهایی را به‌ویژه با همکاران ایرانی خود برگزار می‌کنند(سنایی و کرمی، 1387، ص 226).

روابط دو جانبه ایران و روسیه همچنان ادامه دارد، اما در برخی موارد با مشکلات ی روبرو شده است. شاید مهم‌ترین مسأله را بتوان در تأخیر بیش از اندازه روس‌ها در راه اندازی نیروگاه بوشهر و لغو قرارداد فروش موشک‌های اس 300 دانست.

### ب- همکاری‌های منطقه‌ای

ایران و روسیه به‌تدریج در منطقه آسیای مرکزی، خزر و قفقاز به درک مشترکی از منافع متقابل رسیدند که مبنایی برای همکاری آنها در این مناطق شد. خطر گسترش نفوذ قدرت‌های غربی و متحدان آنها (ترکیه، اسرائیل، عربستان و پاکستان)، سرایت بحران‌های موجود در منطقه به درون مرزهای دو کشور و بستر ایجاد شده براساس قرارداد سال 1989، در گسترش این

همکاری بسیار مؤثر بود. هم در آسیای مرکزی و هم در خزر و قفقاز، دو کشور قابلیت ظرفیت آن را دارند که نهادهایی مؤثر برای حل و فصل مسائل و توسعه امنیت و همکاری ایجاد کنند. این نهادها می‌توانند در توسعه منطقه‌ای و همگرایی‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی گام‌هایی بردارند. دو کشور در مورد بحران قره باغ به‌شدت اظهار نگرانی کرده و جمهوری اسلامی ایران تلاش کرد تا میان طرف‌های بحران میانجی‌گری کند. دو کشور از سال 1994 مجموعه‌ای از نشست‌ها را میان طرف‌های جنگ داخلی بحران تاجیکستان در تهران و مسکو تشکیل دادند که در سال 1996 به سازش انجامید و بدین ترتیب بحران پایان یافت. همچنین باید به همکاری در حمایت از ائتلاف شمال افغانستان از سال 1996 تا 2001 اشاره کرد که موجب شد آنها در مقابل حملات طالبان مقاومت کنند.

در واقع، از نگاه تهران و مسکو حرکت‌های تندرو قومی و مذهبی در مناطق مشترک میان دو کشور، منافع آنها را به خطر می اندازد و از این رو، در بسیاری از زمینه‌ها به همدیگر نه به‌عنوان رقیب، بلکه چون همکار نگریسته و تلاش‌هایی را با هدف حل و فصل مسائل به‌عمل آورده‌اند. ایران حضور روسیه را در سازمان کنفرانس اسلامی به رسمیت شناخت و در مقابل، روس‌ها نیز با حضور ایران به‌عنوان عضو ناظر در سازمان همکاری شانگهای موافقت کردند (آرونوا، 1387، ص 16).

در مورد برخی مسائل منطقه‌ای دیگر نیز دو طرف موضع نزدیک و موافقی با هم دارند. مثال روشنی که در این مورد می‌توان زد، ارزیابی دو کشور از جنگ بین گرجستان و اوستیای جنوبی و آبخازیا است. باوجود اینکه اولین واکنش تهران به این مسئله خیلی با احتیاط بود و تنها به ابراز نگرانی از تبدیل این جنگ به یک جنگ منطقه‌ای محدود می‌شد، اما سخنان بعدی رئیس جمهوری ایران آشکارا کشورهای غربی و اسرائیل را در به راه انداختن این جنگ مسلحانه مقصر می‌دانست. اما تفلیس قادر نبود در برابر مداخله "قدرت‌های سوم" ایستادگی کند. در همین رابطه، هم احمدی نژاد و هم متکی هر دو به عادلانه بودن اقدام مسکو تأکید داشتند.

از مسائل منطقه‌ای دیگر می‌توان همکاری در زمینه قاچاق غیر قانونی مواد مخدر را نام برد. در سال 2003 میان رؤسای سرویس فدرال مبارزه با مواد مخدر فدراسیون روسیه و ستاد مبارزه با مواد مخدر جمهوری اسلامی ایران پروتکل همکاری در این زمینه امضا شد.

نمایندگان ارگان‌های صلاحیت دار جمهوری اسلامی ایران در عملیات‌های پیشگیرانه و مجامع بین‌المللی که "کانال" نام دارد و با قاچاقچیان افغانی مبارزه می‌کنند، شرکت فعال دارند. تقویت روزافزون همکاری‌ها در زمینه مبارزه با مواد مخدر و طرح‌ریزی اقدام‌های مشترک در زمینه مبارزه با تهدید قاچاقچیان افغانی، در اکتبر سال 2008 در جریان دیدار دبیر کل ستاد مبارزه با مواد مخدر جمهوری اسلامی ایران احمدی مقدم، از مسکو مورد بحث و بررسی قرار گرفت(آرونوا، 1387، ص 16).

با وجود این، اما در مواردی نیز دو دولت اختلاف‌های مهمی داشته و دارند. در این رابطه می‌توان به مسایل دریای خزر به‌عنوان یکی از حوزه‌های حساس روابط دو دولت اشاره کرد. متأسفانه بر خلاف توافق‌های اولیه، دولت روسیه با بستن قرارداد تقسیم دریا با کشورهای همسایه خود، در عمل ایران را در یک وضعیت مبهم و دشوار قرار داده است. اگر چه در موضوعاتی مانند شیلات، کشتیرانی، محیط زیست و غیره، پنج دولت ساحلی به توافق‌هایی رسیده‌اند، اما بحث تقسیم بسیار پیچیده ودشوار است و در شرایط کنونی امکان دستیابی به توافق وجود ندارد و بخش مهمی از این مسأله به اقدام روسیه بر می‌شود.

همچنین باید به کارشکنی مسکو در عملی شدن پیشنهاد جمهوری اسلامی ایران برای ایجاد سازمان کشورهای ساحلی نیز توجه کرد. در حقیقت، دولت روسیه چندان قایل به شکل‌گیری نهادهای منطقه‌ای با حضور سایر قدرت‌های منطقه نیست، و معمولا از شکل‌گیری چنین نهادهایی جلوگیری می‌کند. در تازه‌ترین اقدام، مسکو با طرح موضوع دریای خزر در نشستی جداگانه با دولت‌های ساحلی منهای ایران، موجبات نگرانی و بدگمانی بیش از پیش تهران را فراهم کرد. در مورد عضویت رسمی ایران در سازمان همکاری شانگهای نیز روس‌ها مانع اصلی هستند.

## ج- همکاری‌های بین‌المللی

تهران و مسکو با نظام بین‌المللی تک قطبی، هژمونی آمریکا، و یکجانبه‌گرایی آن مخالفت جدی دارند. جلوگیری از فشارهای آمریکا برای منزوی ساختن ایران و روسیه، دستیابی به







قدرت مانور بیشتر در سطح بین‌المللی با همکاری دولت‌های مستقل یا ناراضی از وضع موجود و جلوگیری از گسترش ناتو از مهم‌ترین موضوعات مشترک در حوزه سیاست خارجی ایران و روسیه است. این مسایل به‌ویژه از زمانی که پریماکف سکان وزارت خارجه روسیه را در سال های 1996 تا 1998 در دست گرفت، به‌طور جدی دنبال شده‌اند و مقام‌های دو طرف بارها در مورد اتحاد یا همکاری استراتژیک تهران با مسکو، پکن و دهلی سخن گفته‌اند.

سیاست رسمی دولت روسیه نسبت به پرونده هسته‌ای ایران، تأکید بر حق حاکمیت دولت ایران، تأکید بر پایبندی ایران به مقررات ان.پی.تی و منشور ملل متحد، و عدم ایجاد هزینه از سوی این پرونده برای روابط آن کشور با غرب بوده است؛ به‌طوری که مسکو در حالیکه به‌عنوان یکی از موانع پیشرفت پرونده در مسیر دلخواه آمریکا عمل کرده، اما سرانجام به آرامی به انتقال پرونده به شورای امنیت سازمان ملل متحد و تصویب چهار قطعنامه علیه ایران رأی داده است. برخی تحلیل‌گران براین باور هستند که سیاست روسیه در قبال برنامه هسته‌ای ایران متأثر از این سه عامل بوده است: ابهام و تردید نسبت به اهداف ایران، تلاش برای تأمین منافع اقتصادی خود و تلاش برای مشارکت در مدیریت این بحران (Karami, 2009, p. 104).

از این نگاه، باید فعالیت‌های ایران مورد نظارت کامل قرار گرفته و از انحراف آن جلوگیری شود، اما این کار باید بدون لطمه زدن به روابط دو کشور و حفظ تعامل اقتصادی و سیاسی دو طرف انجام گیرد. به‌قول واسیلی لیخاچیوف معاون کمیته امور بین المللی دوما: "روسیه خواستار محدود کردن حاکمیت ایران بر انرژی اتمی نیست، اما ما به امنیت بینالمللی اهمیت می‌دهیم و نباید تعامل با دیگر اعضای شورای امنیت را تضعیف کنیم".

به هر حال، همکاری‌های تهران و مسکو در بیست سال اخیر در عرصه‌های گوناگون، با وجود برخی محدودیت‌ها، جریان داشته و به‌ویژه در حوزه‌های امنیتی و دفاعی بسیارجدی‌تر شده است. اما نکته مهم اینست که چرا روابط دو کشور در دو دهه اخیر و البته به شکل ویژه‌ای تا سال 1387 و پیش از توافق‌های اخیر مسکو با واشنگتن توانسته است به شکل

روزافزونی گسترش یابد و با وجود برخی موارد مهم اختلاف، همکاری‌ها به‌طور جدی‌تر دنبال شده‌اند.

## بسترهای شکل‌گیری روابط دو کشور

به‌نظر می‌رسد آنچه که در سال‌های پایانی دهه 1980 به آرامی فضای روابط دو کشور را از خصومت و بدگمانی‌های پیشین رهاساخت، تحولاتی بود که پیش از هر چیز در درون دو کشور و سپس محیط بین‌المللی آنها روی داده و شرایط را برای همکاری‌های دو کشور به‌طور گسترده و با ظرفیت‌های مهم آماده ساخت. این وضعیت جدید هم در ایران پس از جنگ‌تحمیلی و هم در روسیه پس از شوروی قابل درک است.

### الف- ایران عصر سازندگی

واقعیت‌های ایران پایان دهه 1980 و اوایل دهه 1990، اگر چه متفاوت از ایران دوران پهلوی و سپس انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی بود، اما دگرگونی اصلی همسان با روسیه جدید را، ایران در سال‌های انقلاب اسلامی از سر گذرانده و نظام جدید، دوران گذار خود را سپری کرده بود و در واقع، ایران در سال‌های 1989 تا 1991 از ثبات و استقرار برخوردار بود. از این رو، رفتارهای خارجی آن نیز، تداوم بیشتری داشت. همزمان با این وضعیت تداوم، به‌خاطر پایان جنگ و سیاست دولت جدید که به "سازندگی" موسوم شد، برخی تغییرها نیز قابل مشاهده است که برای روابط با روسیه اهمیت زیادی داشتند. از زمان پذیرش قطعنامه 598 شورای امنیت سازمان ملل متحد، از سوی مقام‌های ایران در سال 1367 تا رحلت امام خمینی (ره) و استقرار دولت جدید، آرام آرام مقدمات یک سیاست خارجی عمل‌گرا و مبتنی بر تنش‌زدایی فراهم آمد. با نامه حضرت امام به گورباچف و سپس بازدید رئیس مجلس شورای اسلامی از مسکو در سال 1989، قراردادی 10 ساله برای همکاری‌های متقابل امضا شد و دو کشور نسبت به حل مسأله افغانستان ابراز تمایل کردند.

بیانیه دبیرکل سازمان ملل متحد در 11 دسامبر 1991 مبنی بر متجاوز بودن دولت عراق در جنگ با ایران نیز فضای روانی مناسبی را برای جمهوری اسلامی ایران فراهم کرد. با توجه







به این واقعیت‌ها سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در کنار روابط با غرب که نامناسب بود، روابط با شرق را در اولویت قرار داد. این روابط، عرصه‌ای مهم و قابل توجه برای بازیگری ایران در رابطه با چین، روسیه و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز فراهم آورد. از این رو،سایه مسأله افغانستان و نگرانی جدی ایران از گسیل حمایت‌های گسترده شوروی به عراق، از سر روابط تهران و مسکو برداشته شده و ایران عصر سازندگی گرایش خود را به داشتن روابط بهتر با شوروی و سپس روسیه جدید نشان داد و بسترهای داخلی ایران، وضعیت به مراتب مثبت‌تری را برای همکاری با آن کشور ایجاد کردند.

### ب- روسیه پس از شوروی

روسیه نوین در هویت، نقش، منافع و سیاست‌های جدیدی ظاهر شد که با وجود ریشه‌های ژرف در تاریخ هزار ساله‌اش و نیز تاریخ جدید آن در قرن بیستم، داستان جدیدی را آغاز می‌کرد. وضعیتی که نتیجه نگرش جدید گورباچف و گروه او در انجام اصلاحات از سال 1985 بود. اما کودتای اوت 1991 سران ارتش سرخ، آن را به بن‌بست کشانید. در واقع، پس از کودتای 19 اوت سال 1991، اتحاد جماهیر شوروی وضعیتی پا در هوا داشت. اول دسامبر، مردم اوکراین در یک همه‌پرسی به استقلال رأی دادند و سران سه جمهوری روسیه، روسیه سفید و اوکراین(یلتسین، شوشکویچ و کراوچوک) با امضای یک قرارداد به تشکیل کشورهای مستقل هم سود در دسامبر 1991 روسیه جدیدی متولد شد که از بسیاری جهات متفاوت از شوروی بود.

فدراسیون روسیه 76 درصد از سرزمین شوروی را در بردارد و 14 جمهوری جدا شده از آن، بیشترین متصرفات امپراتوری تزار از قرن هفدهم به بعد هستند. مرزهای جدید روسیه، آن را از اروپا، ترکیه، ایران و افغانستان دور ساخت و کشورهای منطقه بالتیک، دریای سیاه، قفقاز و آسیای مرکزی به‌عنوان مناطق حایل میان روسیه و آنها قرار گرفتند. در واقع، روسیه همسایگان جدیدی به نام کشورهای مستقل مشترک‌المنافع پیدا کرد و کشورهای دیگر چون قدرت‌های بزرگ و همسایگان در این مناطق به ایفای نقش پرداختند. آمریکا، اتحادیه اروپا و ناتو به اشکال مختلف وارد مناطق ژئوپلیتیک جدید شدند.

ترکیه، ایران، پاکستان، کشورهای عرب، چین و دیگران نیز هر یک در مناطق نزدیک به خود درگیر شدند. فضای جدید، محل تعامل نهادهای بین المللی مثل ناتو و یا سازمان‌های غیر دولتی و حرکت‌های مذهبی و قومی مانند اسلام‌گرایان و پان‌ترکیست‌ها شد. اگرچه مسکو از زیر بار هزینه‌ها و تعهدهای حفظ و اداره جمهوری‌های 14 گانه رهایی یافت، اما آنچه که در سال‌های پس از فروپاشی رخ داد، هزینه‌های جدیدی را بر آن تحمیل کرد. آنچه که در محیط مجاور در حال وقوع بود، به‌خاطر تداوم جمعیتی، مذهبی و قومی تا درون مرزهای فدراسیون، بر مردمان آن اثر داشت. مسکو به این نتیجه رسید که برای حفظ چچن، داغستان و... باید در بالکان، قفقاز جنوبی، آسیای مرکزی و حتی دورتر از آن، در افغانستان، پاکستان و جهان اسلام به فکر چاره باشد. از این رو، روسیه جدیدی متولد شد که در سیاست‌های داخلی و خارجی، نگاه، جهت‌گیری رفتار متفاوتی را در پیش گرفت. به دنبال این، رفتار در مورد جمهوری اسلامی ایران نیز متفاوت از قبل بود.

## ج- نظام بینالمللی جدید

سیاست خارجی کشورها و روابط میان آنها از عوامل گوناگونی در داخل و خارج به‌صورت ذهنی و عینی اثر می‌پذیرد. یکی از این عوامل، نظام بین‌المللی است که محدودیت‌ها و وضعیت‌هایی را برای آنها فراهم می‌کند. ساختار نظام، قواعد و هنجارهای آن و رفتار بازیگران مهم برای کشورهای مختلف آثار متفاوتی دارد. در واقع، در یک فضای تعاملی و ادراکی میان بازیگر و محیط است که فرصت‌ها و محدودیت‌ها شکل می‌گیرد. میزان بهره‌گیری دولت‌ها از فرصت‌های محیطی و یا قرارگرفتن در مقابل تهدیدها و محدودیت‌های آن، علاوه بر تدبیر بازیگری دولت‌ها و موقعیت قدرت آنها، به‌میزان همگرایی نگرش‌ها و ارزش‌ها با نگرش‌ها و ارزش‌های غالب در نظام بین‌الملل و نیز ویژگی‌های خاص نظام از نظرتعداد بازیگران اصلی و وضعیت اعمال قدرت در چارچوب آن وابسته است.

در مورد نظام بین‌المللی پس از جنگ سرد، گورباچف در دوره قبل از فروپاشی شوروی نوید یک جهان وابستگی متقابل را می‌داد. اما پس از فروپاشی شوروی، بوش مدعی «نظم نوین جهانی» به سرکردگی آمریکا بود و کلینتون بیشتر در جهت

"بین‌الملل‌گرایی لیبرال " و اعمال سرکردگی آمریکا در چارچوب نهادهای بین‌المللی موجود تلاش کرد. برخی عقیده داشتند که نظام جدید، چند قطبی و چندسطحی شده است که در آن از نظر نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قطب‌های مختلفی مطرح هستند. عده‌ای نوید یک دوره "حکمرانی جهانی " را می‌دادند و برخی نیز نظام را نامشخص و برای دوره تا قبل از 11 سپتامبر 2001 "وضعیت دوره گذار" را مطرح می‌کردند. در مقابل، گروهی نیز نظام این دوره را مبتنی بر "هژمونی " می‌دانستند. از نظر والتز، جهان پس از جنگ سرد تک‌قطبی است که در آن، تنها یک قدرت بزرگ وجود دارد و شکافی بین آمریکا و سایر کشورها چه از نظر فناوری و چه از نظر نظامی وجود دارد که این شکاف و فاصله در بعد نظامی بسیار گسترده تر است، به شکلی که نه یک کشور خاص و نه حتی ائتلاف چندین کشور قادر به ایجاد تعادل و توازن با قدرت آمریکا نیستند.

از این نگاه، معمولاً در هر نظامی، یک آستانه تمرکز قدرت در قوی‌ترین کشور پدید می‌آید که توازن را بسیار پرهزینه می‌سازد و از همین جاست که آن را نظام تک‌قطبی می‌نامند. از ویژگی‌های نظام پس از جنگ سرد این بود که آمریکا نسبت به سایر قدرت‌ها بسیار قدرتمندتر بود. همچنین آمریکا دارای یک مجموعه قابلیت‌های بسیار کامل‌تر از هر کشور دیگر در اروپا بود. برتری قدرت نظامی- اقتصادی آمریکا پس از سال 1991 در تاریخ مدرن بی‌سابقه بوده است. این کشور فقط با اختصاص 3 تا 4 درصد تولید ناخالص ملی اقتصاد خود به نیروی نظامی، 55 درصد کل مخارج نظامی و 80 درصد مخارج پژوهش و توسعه انجام‌شده میان هفت کشور قدرتمندتر جهان را صرف می‌کند. در ضمن 43 درصد از تولید اقتصادی، 40 درصد از تولید تکنولوژی و 50 درصد از کل مخارج پژوهش و توسعه در جهان را به خود اختصاص می‌دهد. هیچ کشوری در تاریخ چنین کاری انجام نداده است (ایکنبری،1382، ص 157).

در عمل نیز آنچه که طی سال‌های 1991 تا 2000 شاهد بوده‌ایم، یک نظام بین‌الملل تک‌قطبی اما محدود به هنجارها و قواعد بین‌المللی و به‌ویژه در چارچوب سازمان ملل متحد بوده است. اقدام‌های آمریکا در این دوره، کمتر مخالف بین‌الملل‌گرایی و چندجانبه‌گرایی و بیشتر در راستای آن حرکت کرده است. این وضعیت، بیشتر متأثر از شرایط داخلی آمریکا یعنی حاکمیت لیبرال‌ها (دموکرات‌ها از 1993 تا 2000) بوده و با تغییر حکومت و البته شرایط

بین‌المللی جدید پس از 11 سپتامبر، وضعیت متحول شده و کشورها یی مثل ایران و روسیه را در معرض فشارهای خود قرار داد. در چنین محیطی، طبیعی بود که روابط روسیه به‌عنوان یکی ازقدرت‌های ناراضی به سمت دولت‌های مستقل گرایش یابد و ایران نیز به این روابط به‌عنوان یک فرصت نگاه کند.

با این بررسی کوتاه می‌توان دریافت که دو کشور ایران و روسیه و شرایط محیطی بین‌المللی به نسبت با یک دهه پیش از آن، با تحولاتی روبرو شده بوده‌اند که بستر نوینی را برای همکاری دو کشور فراهم کرده است (Koolaee, 2010, p. 209). اما از نظر نگارنده، برای تبیین این همکاری‌های جدید، باید به یک تغییر ساختاری و جدی‌تری توجه کرد که روابط دو کشور را در چارچوب یک منطق جدید قرار داده است. به دنبال این شرایط ساختاری که از وضعیت ژئوپلیتیک دور شدن روسیه از مرزهای ایران و عدم همسایگی زمینی دو کشور فراهم آمده می‌توان درک عمیق‌تری را ارائه کرد.

## تحلیل وضعیت ژئوپلیتیک جدید: دور شدن روسیه از مرزهای ایران

برخی از تحلیل‌گران، ژئوپلیتیک را عنصر ثابت روابط میان کشورها می‌دانند. حتی اگر قایل به چنین حکمی نباشیم و برای اهمیت این عنصر، نوعی نسبیت قایل شویم، باز هم براساس منطق ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط بین‌الملل، وجود یک کشور قدرتمند در همسایگی کشوری که ضعیف‌تر از آنست، تهدیدی اساسی برای امنیت و استقلال آن به حساب می‌آید؛ مگر آنکه مدت زمانی طولانی از همزیستی مسالمت‌آمیز و به دور از تهدید و مداخله را گذرانده باشند. این امری است که معمولاً کمتر فراهم می‌شود.

بنابراین به همان میزان که همسایگی با یک ابرقدرت تهدیدکننده است، وجود دولت‌های کوچک و اقماری در محیط استراتژیک یک کشور، وضعیتی محسوب می‌شود که در صورت بکارگیری یک استراتژی دقیق، منطقی و عقلانی، می‌توان ضمن جلوگیری از تبدیل آنها به پایگاه قدرت‌های رقیب برای تهدید خود، به‌عنوان امتیازی در جهت گسترش نفوذ، افزایش هم‌پیمان و ایجاد موازنه در معادلات بین‌المللی قدرت مورد بهره‌برداری قرار داد. موضوع تهدید مرزی و احساس خطر از سوی همسایگان به‌ویژه در مورد روسیه بسیار اهمیت دارد.

چون به تعبیری تاریخ روسیه این ادعای هاوس هوفر را تأیید می‌کند که می‌گفت: "مرزها محل منازعات و درگیری‌هاست." و این حقیقتی است که از تاریخ روسیه می‌توان درک کرد (عزتی، 1371، ص 102).

هلن کارر دانکوس در کتاب «نه صلح، نه جنگ»، می‌نویسد که این عبارت که درست یا غلط به شاه سابق ایران نسبت داده شده، شایسته است مورد توجه آیندگان قرار بگیرد، می‌گویند او گفته است که اگر حق انتخاب می‌داشت هرگز در همسایگی روسیه مستقر نمی‌شد (دانکوس،1367، ص 208). محمدرضا پهلوی نیز در این زمینه می‌نویسد: «برای کشورهای توسعه نیافته، مسئله، درک خطر بزرگ است، که همان خطر جدید امپریالیسم وکمونیسم است. او در جهت اثبات ادعای خود، کمک مسکو به نهضت جنگل، اشغال نظامی ایران در دوره جنگ جهانی دوم و تشکیل حزب توده و حمایت از آن را مورد اشاره قرار می‌دهد (پهلوی، 1366، ص 208).

گراهام فولر معتقد است از آنجا که روسیه بیش از هر کشور جدید دیگری خاک ایران را تصرف کرده است، سرزمین پهناور روسیه برای ایران یک واقعیت ژئوپلیتیک دائمی و آشکار است. در واقع، چنین به‌نظر می‌رسید که توسعه طلبی روسیه در سمت جنوب، حد و مرزی نمی‌شناسد. به تعبیر او، روسیه بزرگترین واقعیت ژئوپلیتیک حیاتی برای ایران است و هیچ قدرت منطقه‌ای به‌جز اتحاد شوروی قادر نیست به ایران حمله کند، این کشور را شکست دهد، اشغال کند، و سرکردگی خود را به این کشور اعمال کند. این واقعیت محوری و غیرقابل انکار سیاست خارجی ایران است. در سال 1900 روسیه قدرت خارجی مسلط در ایران بود. نفوذ روسیه و مداخله همیشگی این کشور در امور داخلی ایران در دوران تزارها، در روان ایرانیان به روشنی حک شده است (فولر، 1373، ص 160).

این هماوردجویی در چهار مرحله اتفاق افتاده است: دوره گسترش سرزمین و اشغال، دوره استعماری و کنترل سیاسی و اقتصادی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، دوره اتحاد شوروی به شکل هماوردجویی سیاسی و ایدئوژیک و سرزمینی، و تلاش برای تجزیه از راه جمهوری‌های خودمختار و یا مستقل گیلان، آذربایجان و کردستان. فولر، در مورداصلاحات شوروی به نکته بسیار جالبی اشاره می‌کند که نشان دهنده سایه سنگین وضعیت همسایگی بر ایران است: "این تحول مناسبات، گویای آن است که ضرورت‌های قدیم امپراتوری که به‌مدت

پنج سده بر مناسبات ایران و روسیه حاکم بوده، تا حدود زیادی از میان خواهد رفت "(فولر، 1373، ص 209).

اما موریل اتکین با دیدگاهی انتقادی به اسطوره‌های تاریخی تبیین کننده روابط ایران و شوروی می‌پردازد. او به طرح جامع روسیه برای توسعه براساس وصیت‌نامه پترکبیر و پی گیری آن به‌وسیله جانشینانش اشاره کرده و چنین طرح و وصیت نامه‌ای را ساختگی دانسته است که ازسوی محافل مطبوعاتی غرب تکرار می‌شود. او افسانه مشهور دیگر را اشتیاق دستیابی به بنادرآب‌های گرم دانسته و می‌نویسد که "این اسطوره با تمایل روسیه به دسترسی به آب‌های آزاد که بسیاری از پژوهشگران آن را به سن پترزبورگ و مسکو نسبت می‌دهند؛ منطبق نیست". هرچند برخی تفسیرها با این دو انگیزه مفروض در پیوند و ارتباط است، ولی همان‌گونه که استفاده از کشتی‌های یخ شکن نشان داده است، دریانوردی در دریاهای آزاد مشروط به غلبه بر بنادر دریاهای گرم نیست.

آلفرد تایر ماهان که در آغاز قرن بیستم نوشته‌هایش در مورد اهمیت قدرت دریایی از اعتبار جهانی برخوردار بود، اعتقاد داشت که روسیه در پی ادامه پیشروی برای رسیدن به دریاهای آزاد است. او نتیجه گرفت که سواحل ایران در خلیج فارس و سواحل چین از عمده‌ترین اهداف روسیه هستند، ولی این امر را در پرتو مسأله تسلط بر آب‌های گرم مطرح نکرد. او به‌عنوان یک مدافع پرشور قدرت دریایی می‌نویسد که رهبری روسیه کشور خود را در مقایسه با عظمت سرزمین آن، دارای سواحل بسیار اندکی می‌یابد. از نگاه اتکین، تلاش برای دسترسی به دریاهای آزاد بیشتر ریشه در علایق مصلحت اندیشانه و عینی دارد.

حتی یک مورخ و روزنامه نگار پیش‌بینی کرد که انعقاد پیمان دوستی ایران و شوروی درسال 1989، توافقی را که مسکو از دوران تزار به دنبالش بود، برای آن به ارمغان خواهد آورد: یک دالان استراتژیک به سوی آب‌های گرم در اقیانوس هند از راه ایران (اتکین، 1374، صص 163-162).

البته این نویسنده منکر توجه و تمایل روسیه به سمت جنوب نیست و در جای دیگری می‌نویسد: «در واقع زمامداران روسیه برای رسیدن به بنادر آب‌های گرم به ایران توجه داشتند.

شواهد بسیاری وجود دارد که همه رهبران روسیه نسبت به ایران دارای تمایلات جاه‌طلبانه‌ای بودند، اما این امر بدین معنی نیست که بتوان هرگونه انگیزه‌ای را به این تمایلات نسبت داد " (اتکین، 1374، ص 164). از این رو، حتی روس‌ها نیز به اهمیت نقش عامل ژئوپلیتیک همسایگی دو کشور توجه جدی داشته‌اند.

به هر حال، همسایگی ایران و روسیه، چه با تمایلات جاه‌طلبانه و چه غیر آن، همچون یک شمشیر داموکلس بر فراز گردن ایران، پیامدهای عینی مهم و جدی داشت. از تحمیل‌قراردادهای گلستان و ترکمنچای، تا مداخله در امور داخلی ایران، ماده 6 قرارداد 1921، داستان تجزیه پس از جنگ جهانی دوم و حتی حمله مرزی محدود در اوایل انقلاب اسلامی را می‌توان در نتیجه این همسایگی دانست. البته مواردی چون مداخله و یا حمایت از تجزیه‌طلبی حتی از سوی قدرت‌های بزرگ غیر همسایه نیز دنبال شده است. اما مجموعه این مسایل و همسایگی با روسیه، ترس بیشتری را دامن زده بود. طبق ماده 6 قرارداد 1921 شوروی اجازه یافته بود که هرگاه احساس کند امنیتش ازسوی ایران در معرض تهدید قرار گرفته است، نیروهای خود را وارد کشور کند.

در مورد وضعیت کنونی روسیه، برخی عقیده دارند که شاید دیگر الزام‌های توسعه طلبی سنتی روسیه در حال از میان رفتن باشند. اگر روسیه در حال حاضر به مرزهای روسیه قرن هفدهم عقب نشینی می‌کند، به این دلیل است که مسئله کلاسیک مناطق حایل سنتی دیگر تغییر پیدا کرده است(فولر، 1373، ص 209). "نقطه آسیب‌پذیر " روسیه، اگر این اصطلاح هنوز هم یک مفهوم ژئوپلتیک معتبر باشد، تا اندازه‌ای باید از طریق مناسباتی که با کشورهای جنوبی خود مانند آذربایجان و کشورهای مسلمان آسیای مرکزی برقرار می‌کند، حفاظت شود.

از این رو، بی جهت نبود که ایران، فروپاشی اتحاد شوروی و جلوگیری از تولد دوباره امپراتوری جدید روسیه را به سود خود دانسته است. این خواسته از آبشخور تجربیات تاریخی تلخ ایران در زمینه توسعه‌طلبی تزارها از 1722 و نیز توسعه طلبی شوروی می‌آید. به تعبیر ادموند هرزیگ، فروپاشی شوروی از بسیاری جنبه‌ها به نفع ایران بود. درسطح ایدئولوژیک، این واقعه نشان داد که نظم موجود خدشه ناپذیر نبوده و حتی بزرگترین قدرت‌ها آسیب‌پذیر هستند. از نظر امنیتی نیز تهدید ارتش شوروی به فاصله دورتر و مطمئن‌تری عقب رانده شده

است و یک عدم تقارن بین وسعت سرزمینی ایران و همسایگان شمالی‌اش بار دیگر ظهور یافت.

این وضعی است که به کمک تحولات داخلی اتحاد شوروی و مسائل بین‌المللی برای جمهوری اسلامی ایران فراهم آمده است. جای ابرقدرت شوروی را مجموعه‌ای از کشورهای کوچک گرفته‌اند که میان ایران و بزرگترین دشمن آن در طول دو قرن اخیر به نوعی حایل شده‌اند (Herzig, 2004, p. 34).

بر این اساس، می‌بینیم که از قراردادهای گلستان و ترکمنچای که به جدا شدن منطقه قفقاز از ایران منجر شد تا تحت‌الحمایه شدن نظام پادشاهی قاجار و قراردادهای تقسیم ایران در سال‌های 1907 و 1915 و سپس اشغال کشور به‌وسیله ارتش شوروی و عدم خروج آنها و حمایتشان از تجزیه آذربایجان و کردستان در فاصله سال‌های 1320 تا 1325 هجری شمسی، دوره‌ای از سیاست مبتنی بر جنگ، اشغال، مداخله و تهدید بر روابط روسیه و ایران حاکم بوده است. همین تجزیه تلخ همسایگی خطرناک که ژئوپلیتیک بر ایران تحمیل کرده بود، در حرکت دادن دولت ایران به سوی وابستگی هر چه بیشتر به انگلیس و سپس آمریکا برای در امان ماندن کشور و حکومت تأثیری فراوان داشت.

از نگاه محی‌الدین مصباحی نیز، ایران فروپاشی شوروی را با ترکیبی از احساسات و شور و هیجان پذیرفت و این فروپاشی باعث شد ایران را در مقابله با تهدیدهای و نیز اقتدارگرایی موجود قدرت برجسته کند. برای مدت بیش از یک قرن، در ارزیابی ژئوپلیتیک ایران، شوروی در مقابل مرزهای طولانی آن وزنه قابل توجهی بود و در آن زمان، یعنی قبل از فروپاشی، ایران به دولتی حایل بین قدرت‌های غربی و نگهبان جنوب روسیه تبدیل شده بود. قدرت‌های بزرگ از نظر ژئوپلیتیک و منافع اقتصادی خود، و تمامیت ارضی ایران که دارای وسعت زیاد بود به درک کاملی از این موقعیت یعنی حایل بودن ایران وابسته بودند. با انقلاب ایران درسال 1357 (1979) و بعد از آشکار شدن دشمنی بین ایران و آمریکا، مفهوم ژئوپلیتیک ایران به‌عنوان منطقه حایل دچار تغییراتی شد.

سیاست خارجی ایران گرایش به ضدیت با غرب داشت و نه جانبداری از شوروی و بعد از فروپاشی شوروی ترس از نظام تک قطبی جهان به رهبری آمریکا دلیل مهمی برای

احتیاط ایران بود. در سر مقاله اصلی تهران نیوز، سخن‌گوی نیمه رسمی وزارت خارجه ایران، رهبری شوروی را مطمئن‌تر می‌دانست (Mesbahi, 2002, pp. 111-112). اما بعد از فروپاشی، ایران به‌خاطر تسلط آمریکا در منطقه و نظام بین‌الملل آسیب‌پذیر شد و به همین خاطر بود که ایران روابط نزدیک تر با روسیه را در مسائل منطقه ای آسیای مرکزی و قفقاز در پیش گرفت.

**نتیجه**

با توجه به مطالبی که ارایه شد می‌توان دریافت از سال 1991 که روسیه به مرزهای قرن هجده‌م بازگشت، وضعیت ژئوپلیتیکی جدیدی به‌وجود آمد و دو کشور همکاری‌های نوینی را آغاز کردند که متفاوت از گذشته و بدور از نگرانی و سوءظن است. مهم‌ترین نمود این وضعیت جدید، قرارداد مربوط به احداث نیروگاه هسته‌ای بوشهر در کناره‌های خلیج‌فارس است که کارشناسان روس در این منطقه حضور یافته‌اند. در حالی که چنین وضعیتی در گذشته از نظر روانشناسی و سیاسی امکان‌پذیر نبود و ایرانی‌ها همواره به‌حضور روس‌ها در مناطق جنوبی کشور حساس بودند.

از این رو، در سایه دور شدن مرزهای روسیه، طالبان (حمایت از نیروهای ائتلاف شمال افغانستان) بسیار موثر بوده است. امروزه ثبات در قفقاز، رژیم حقوقی مورد قبول کشورهای ساحلی در دریای خزر، و توسعه و امنیت در آسیای مرکزی، منفعت مشترکی است که رایزنی‌ها و گفتگوهای دو کشور و سایر طرف‌ها در نهادهایی چون سازمان پیمان شانگهای (SCO) و کمیسیوهای مشترک در مورد آنها و برای تحقق همکاری بیشتر جریان دارد.

در سطح بین‌المللی نیز دو کشور نسبت به نظام بین‌المللی تک قطبی، هژمونی آمریکا و اقدام‌های یکجانبه و خارج از چارچوب نهادهای بین‌المللی نگران بوده و خواستار یک نظام بین‌المللی چندقطبی و در چارچوب مقررات منشور ملل متحد و قواعد حقوق بین‌المللی و احترام به حاکمیت ملی کشورها هستند. در این راستا، تهران و مسکو از گسترش پیمان نظامی ناتو به زیان امنیت دیگر مناطق و کشورها و استقرار سامانه‌های دفاع موشکی که بیشتر از پیش، جهان را امنیتی و نظامی می‌کند، ابراز نگرانی می‌کنند.

مطالعات اوراسیای مرکزی، سال سوم، شماره 6، بهار و تابستان 1389
134

در دوره‌ای که به‌عنوان دوره روابط غیرطبیعی و غیرمتعادل از آن یاد شد(یعنی 1804 تا 1991)، ذهنیت، نگرش و فرهنگ جدیدی در ایران شکل گرفته بود که محصول آن در قالب اندیشه‌ها، آثار و رفتارها، فضایی روس ستیزانه را تداعی می کرد. آثاری که در زمینه روسیه شناسی در ایران منتشر شده را می‌توان در چهار دسته قرار داد. نخست جهادیه‌ها که روس‌ها را کافر دانسته و بر جنگ با آنها تأکید می‌کردند. دوم، سفرنامه‌ها که بیشتر ازسوی مقام‌های حکومتی بوده و تلاش کرده‌اند که چهره‌ای منفی از روسیه ارایه کنند.

سپس کتاب‌های سیاسی و ایدئولوژیک که روسیه را به‌عنوان مهد کمونیسم و دشمن ثبات و آرامش و اعتقادات مردم نشان داده‌اند. و سرانجام کتاب‌های ترجمه از زبان‌های غربی که نگرش روس ستیز موجود درغرب (آمریکا و اروپا) را در ایران ترویج کرده‌اند.

اما در دو دهه اخیر، افزایش دوره‌های آموزشی زبان و ادبیات روسی در دانشگاه‌های ایران گسترش چشمگیری یافته است و مراکز مطالعاتی متعددی مثل مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز و روسیه در وزارت امور خارجه، برنامه اوراسیای مرکزی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، مرکز مطالعات ایراس و گروه مطالعات روسیه در دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران و نیز برخی مراکز کوچک‌تر برای شناخت واقعی روسیه و فهم روسیه به‌طور مستقیم آغاز به‌کار کرده‌اند. این مراکز تلاش کرده‌اند تا روسیه را براساس واقعیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن و در ارتباط با مراکز علمی کشور روسیه به دانشجویان، مسئولان و جامعه معرفی کنند. در طرف روسی نیز، توجه به ایران افزایش یافته و هم اکنون در بیش از 15 دانشگاه روسی رشته ایرانشناسی دایر است.

با توجه به نکات مورد بحث، در وضعیت جدید ژئوپلیتیکی ایجاد شده از سال 1991 و در پرتو تجربه همکاری‌های بیست ساله تهران و مسکو، می‌توان فضایی برای عبور از دوره بدبینی‌ها و ذهنیت‌های منفی فراهم آورد تا دو کشور براساس منافع مشترک با یکدیگر همکاری کنند. البته، هم در تهران و هم در مسکو این نگرانی هست که بهبود روابط طرف دیگر با غرب می‌تواند روابط موجود را با مشکل روبرو کند و این موضوعی است که در طرح "معامله بزرگ" شورای سیاست خارجی و دفاعی روسیه نیز مطرح شده است و مجال دیگری برای بحث می‌طلبد.

همچنین، نمی‌توان نادیده گرفت که هنوز دو کشور در مسایل منطقه‌ای مانند موضوع دریای خزر مسایلی مهم دارند که حل نشده است و نیز در عرصه منطقه‌ای در صورت نقش آفرینی جدی از سوی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز ممکن است روابط متفاوتی ایجاد شود.

## منابع و ماخذ

### الف- فارسی


1. اتکین، موریل(تابستان 1374)،"اسطوره های روابط ایران و شوروی"، ترجمه الهه کولایی، **فصلنامه راهبرد**، شماره 7.
2. ایکنبری، جان(1381)، **تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن 21**، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: ابرار معاصر.
3. پهلوی، محمد رضا(1366)، **مأموریت برای وطنم**، تهران: پرک.
4. دانکوس، هلن کارر(1367)، **نه جنگ، نه صلح**، ترجمه عبد الرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر نو.
5. رونوا. ام. و آ. آلیون( 1387)،"روابط ایران و روسیه " مقاله ارایه شده در همایش **روابط ایران و روسیه، مسکو**، موسسه خاور شناسی، آکادمی علوم روسیه.
6. سامانی، نیلوفر(28 بهمن 1386)، **"ایران و روسیه: زمینه‌های امتناع و امکان همکاری‌های نفت و گاز"**، میزگرد همکاری‌های انرژی ایران و روسیه، مرکز مطالعات بین المللی انرژی.
7. سنایی، مهدی و جهانگیر کرمی(1387)، **روابط ایران و روسیه**، تهران: انتشارات ایراس.
8. عزتی، عزت الله(1371)، **ژئوپلیتیک**، تهران: سمت.
9. فولر، گراهام(1373)، **قبله عالم، ژئوپلتیک ایران**، ترجمه عباس فجر، تهران: نشر مرکز.
10. مامیدوا، نینا(پائیز 1385)، "مناسبات اقتصادی ایران وروسیه"، **فصلنامه ایراس**، شماره اول.
11. مامیدوا، نینا(دی ماه 1387)،"مشکلات گسترش روابط اقتصادی ایران و روسیه در زمان بحران اقتصادی کنونی جهان"، مقاله ارائه شده در همایش **روابط ایران و روسیه در مسکو**، آکادمی علوم، موسسه خاور شناسی.
12. موسسه بین المللی مطالعات دریای خزر(بهار 1387)، "روابط ایران و روسیه پس از جنگ سرد"، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره 61.







### ب- انگلیسی


1. Herzigو Edmund (May 2004), “Regionalism, Iran and Central Asia”, **International Affairs**, Vol. 80, No. 3.
2. Karami, J (Appril-June 2009), "Peace and Cooperation in Central Eurasia ", **Russia in Global Affairs**, Vol.7, No.2.
3. Mesbahi, M. (June, 2002), “Iran and Central Asia: Paradigm and Policy”, **Central Asian Survey**, Vol. 23, No. 2.
4. Koolaee, Elaheh (2010), “Iran and Russia, from Ideslism to Pragmatism, in: Ronald Dannreuther and Luke March (eds), **Russia and Islam, State, Society and Radicalism**, London: Routledge.
5. **Nezavisimaia Gazeta** (24 April 2002)





**مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ٦، شماره ۲ ، پائیز و زمستان ۱۳۹۲، صص ۸۰-٦۱**

# روابط جمهوری اسلامی‌ایران و جمهوری آذربایجان، بسترهای همگرایی و زمینه‌های واگرایی

**مجید عباسی ***

استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

**سید محمدرضا موسوی**

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبائی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۲٦– تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۹/۲۹)

**چکیده**

از زمان فروپاشی اتحاد شوروی و اعلام استقلال جمهوری آذربایجان، روابط تهران– باکو به طور معمول در سطح مطلوبی قرار نداشته و با فراز و نشیب‌هایی در دو دهه اخیر همراه بوده است. عواملی مانند برخورداری از پیوندهای تاریخی و فرهنگی و وجود ظرفیت های موجود برای همکاری‌های اقتصادی به‌عنوان محرکی برای گسترش روابط دو طرف به حساب می‌آید. اما در عین حال این روابط با موانع و عوامل بازدارنده‌ای مانند ادامه اختلاف‌ها در مورد رژیم حقوقی دریای خزر، روابط با رژیم اسراییل و آمریکا و پیوستن به ناتو از طرف جمهوری آذربایجان رو به‌رو است. بنابراین با وجود برخی فرصت‌ها برای ارتقای سطح روابط دو کشور، درعمل عوامل چالش‌زا محدودیت فراروی روابط تهران و باکو را افزایش داده است. این نوشتار با اشاره‌ای کوتاه به پیشینه روابط ایران و جمهوری آذربایجان، بسترهای همگرایی و زمینه‌های واگرایی روابط بین دو کشور را مورد بررسی قرار می‌دهد.

**کلید واژه‌ها**

همکاری‌های اقتصادی، قفقاز جنوبی، همگرایی، واگرایی، سیاست خارجی، امنیت .

*Email: abbasi@atu.ac.ir







**مقدمه**

جمهوری آذربایجان در همسایگی شمال غربی ایران است که از جنوب با استان‌های اردبیل، آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی همسایه است و ۷٦۷ کیلومتر بـا ایـران مـرز مشـترک دارد. جمهوری آذربایجان در نقطه تلاقی قاره‌های آسیا و اروپا واقع شده و بـه‌دلیـل موقعیـت چهـار راهی خود، ارتباط روسیه را در شمال با ایران، خلیج فارس و دریای عمان و از آن راه با آبهای جهان در جنوب فراهم می‌سازد. جمهوری آذربایجان یک کشـور مسـلمان و شـیعه اسـت کـه پیوندهای تاریخی عمیقی با ایران دارد و تا زمانی نه چندان دور، بخشی از سرزمین ایران بـوده است. از سوی دیگر جمهوری آذربایجان به‌دلایل خاص سیاسـی- امنیتـی، قـومی، فرهنگـی و تاریخی، همواره نقطه اصلی نگاه ایران به منطقه قفقاز به‌حساب آمده است. هر چند کـه جنـگ سرد پایان یافته است اما اساسی‌ترین عنصر جنگ سرد یعنـی رقابـت‌هـای امنیتـی، راهبـردی و ژئوپلیتیکی همچنان در منطقه قفقاز نقش مهمی را در تنظیم روابط کشورها با همسـایگان ایفـا می‌کند. جمهوری آذربایجان امنیت خود را در خروج از چتر نفوذ روسیه و در محـور پیوسـتن به غرب و ساختارهای اورو – آتلانتیکی(اروپایی و آمریکایی) و به‌ویژه ناتو جستجو مـی‌کنـد. در نقطه مقابل، ایران در محور پیوستگی با روسیه و دوری از محور آمریکـا حرکـت مـی‌کنـد. بنابراین در این زمینه جمهوری آذربایجان در تضاد با سمت و سـوی ایـران در حرکـت اسـت، زیرا نزدیکی آمریکا و ناتو به جمهوری آذربایجان سبب شده است تا ایران از سوی جمهـوری آذربایجان احساس نبود امنیت کند. درک و شناخت مسـایل موجـود میـان ایـران و جمهـوری آذربایجان در پرتو تحولات انجام شده در سطح‌های منطقـه‌ای و بـین‌المللـی در حـوزه رفتـار سیاست خارجی اهمیت خاصی دارد. بر این اساس این نوشتار درپی پاسخ به این پرسش است که بسترهای همگرایی و واگرایی در روابط جمهوری اسلامی‌ایران و اهمیت خـاص جمهـوری آذربایجان چیست؟ آشکار است با شناخت این عوامل می‌توان زمینه‌های مناسب برای افـزایش روابط دوجانبه را فراهم کرد.

**پیشینه روابط ایران و جمهوری آذربایجان**

منافع جمهوری اسلامی‌ایران از نظر ژئوپلیتیک با منطقـه قفقـاز جنـوبی گـره خـورده اسـت. از سوی دیگر این منطقه در گذشته مستقیم یا غیرمستقیم جزو سرزمین پهناور ایـران بـوده کـه از







قرن شانزدهم و سپس از قرن هجدهم از زمان پترکبیر به این‌سو مناطق پهناور در آسیای مرکزی و قفقاز به‌تدریج از نفوذ ایران خارج و در شمار متصرفات روسیه تزاری درآمد. از این‌رو ایران تا به امروز نقش تاریخی خود را در این منطقه فراموش نکرده است (فولر،۱۵۹، ص.۱۳۷۳). این جمهوری‌ها از زمان جدایی از سرزمین مادری (ایران) در حوزه اقتدار روسیه تزاری و سپس اتحاد شوروی قرار داشتند. ولی با فروپاشی اتحاد شوروی خود به کشورهای مستقلی تبدیل شدند. در این راستا جمهوری آذربایجان به‌دنبال فروپاشی اتحاد شوروی و اعلام استقلال در سال ۱۹۹۱ سیاست خارجی خود را در مسیر نزدیکی هرچه بیشتر به کشورهای اروپایی، ایالات متحده، ترکیه و اسراییل قرار داد. تدوین راهبردی جامع و موفق در سیاست خارجی ایران نسبت به جمهوری آذربایجان در گرو شناخت زمینه‌های تاریخی روابط دو کشور است. پیوندهای ایران و جمهوری آذربایجان، پیشینه‌ای طولانی دارد. تاریخ مشترک ایران و جمهوری آذربایجان از عناصر نزدیکی فرهنگی – سیاسی دو کشور است. روابط سیاسی ایران و جمهوری آذربایجان را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

۱. ایران و جمهوری دموکراتیک آذربایجان(۱۹۱۸–۱۹۲۰)،
۲. دوره اتحاد شوروی(۱۹۲۰–۱۹۹۱)،
۳. دوره استقلال از شوروی(از سال ۱۹۹۱).

### الف) ایران و جمهوری دموکراتیک آذربایجان (۱۹۱۸–۱۹۲۰)

در دوره حکومت جمهوری دموکراتیک آذربایجان در سال‌های ۱۹۱۸–۱۹۲۰ که هم‌زمان با دوره پس از پایان جنگ جهانی اول، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، نابودی امپراتوری عثمانی و نیز نابودی سلسله قاجاریه و تحولات شگرف در ایران و منطقه بود، در راه برقراری مناسبات همه جانبه دو طرف موانع مهمی وجود داشت. زیرا در دوره کوتاه مدت استقلال جمهوری آذربایجان ثبات چندانی در منطقه قفقاز نبود و منطقه آماده رویدادهای پس از پایان جنگ جهانی، پیروزی اعجاب انگیز بلشویک‌ها در روسیه و گسترش آن به‌سوی قفقاز و آسیای مرکزی و سقوط سلسله قاجار در ایران بود. طبیعی است که در آن دوره نمی‌توان انتظار وجود مناسبات سیاسی، اقتصادی، تجاری و فرهنگی منظم و منطقی و اصولی داشت.







**ب) دوره اتحاد شوروی (١٩٢٠-١٩٩١)**

در دوره اتحاد شوروی که از سال ١٩٢١ تا دسامبر ١٩٩١ و با فروپاشی اتحاد شوروی و آغاز استقلال جمهوری آذربایجان همراه است، مناسبات ایران و جمهوری آذربایجان در چارچوب اتحاد شوروی و از سوی مسکو و تهران تنظیم می‌شد. در این دوره ایران در شهر باکو سرکنسولگری داشت. در دوره جنگ سرد، همسایه شمال غربی ایران را جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی، آذربایجان و ارمنستان که بخشی از خاک اتحاد شوروی بودند، تشکیل می‌دادند. نوار مرزی ایران و آذربایجان شوروی را مرزهای کنترل شده و غیرقابل‌عبوری تشکیل می‌داد که به اصطلاح به آن پرده آهنین می‌گفتند. مرزهای زمینی ایران با اتحاد شوروی در این منطقه دو گذرگاه گمرکی، یکی «جلفا» در استان آذربایجان شرقی و دیگری «آستارا» در استان گیلان داشت که هر دو گذرگاه در شمال غربی کشور قرار دارند. با وجود پیوندهای دینی و فرهنگی بین ملت مسلمان ایران با جمهوری آذربایجان، هیچ‌گونه ارتباطی بین مردم دو سوی مرز وجود نداشت.

**ج) دوره استقلال از اتحاد شوروی(از سال ١٩٩١)**

پس از پایان دوره جنگ سرد، ایران در مرزهای شمال از موقعیت ژئوپلیتیکی ویژه‌ای برخوردار شد که قبل از آن وجود نداشت؛ سرمایه گذاری‌های مهم ایران در زیربناهای حمل و نقل، پایانه‌ها، بندرها، راه آهن، شبکه راه‌های زمینی ارتباطی، انبارها، سردخانه‌ها، گذرگاه‌های مرزی، توسعه گمرک و موارد دیگری مانند اینها صورت گرفت. پس از استقلال جمهوری آذربایجان، برقراری روابط رسمی میان این کشور و ایران در ژانویه ١٩٩٢ آغاز شد. نخستین محور همکاری سیاسی ایران با جمهوری آذربایجان تلاش تهران برای ورود باکو به سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از جمله اکو و سازمان همکاری‌های اسلامی[1] بود. حتی در سال ١٩٩٢ جمهوری اسلامی‌ایران در دستور کاری، همه سفارتخانه‌های خود در جهان را ملزم به ارایه خدمات به دیپلمات‌های جمهوری آذربایجان کرد(امیر احمدیان، ١٣٨٤، ص ١٦٣). پس از استقلال تعداد سفرهای مقام‌های جمهوری آذربایجان به ایران، بیش از سفرهای متقابل از طرف ایران بوده است. حیدر علی اف رئیس جمهور پیشین جمهوری آذربایجان سه بار (دوبار

1. Organizations of Islamic Countries (OIC)







در سال‌های ١٩٩٤ و ٢٠٠٢ و یک بار هنگام برگزاری کنفرانس سران کشورهای اسلامی) به ایران سفر کرد. از ایران نیز در دهه ١٩٩٠ علی اکبرهاشمی‌رفسنجانی یک‌بار به‌عنوان رییس جمهور به باکو سفر کرد. بیش از ٩٠ سند همکاری در زمینه‌های گوناگون به‌ویژه اعلامیه گروه‌های دوستی میان دولت‌ها و مجالس دو کشور در جریان سفر حیدرعلی اف در سال ١٩٩٤ بین رؤسای جمهوری دو کشور به امضا رسید(امیراحمدیان، ١٣٨٣، ص .١٠). پس از روی کار آمدن الهام علی‌اف در سال ٢٠٠٣ و با توجه به سیاست‌های غرب‌گرای جمهوری آذربایجان این روابط تا حدودی کاهش یافت. پس از روی کار آمدن حیدر علی‌اف جریان درگیری و جنگ میان ارامنه قره باغ و جمهوری آذربایجان ادامه یافت . درنهایت بخش‌های دیگری از خاک این جمهوی در زمان تصدی ریاست جمهوری او از جمهوری آذربایجان جدا شد. وی مجبور به امضای قرارداد آتش بس در چارچوب گروه مینسک سازمان امنیت و همکاری اروپا در سال ١٩٩٤ شد. پس از این رویداد سیاست خارجی جمهوری آذربایجان در راستای جذب شرکت‌های نفتی غربی و سرمایه گذاران خارجی در صنایع نفت و استخراج گاز جمهوری آذربایجان شکل گرفت. مقام‌های این کشور قصد داشتند تا با این روش کمک آنها و دولت‌های وابسته به آنها را برای تأمین امنیت سرمایه‌های خود جذب کنند تا امنیت جمهوری آذربایجان تأمین شود و به‌دنبال آن مسئله قره -باغ را حل و نسبت به خروج ارامنه از سرزمین‌های اشغالی اقدام کنند. در این دوره سیاست خارجی جمهوری آذربایجان بر مبنای سیاستی غرب‌گرا استوار بود. به این ترتیب طبیعی به‌نظر می‌رسید که جمهوری آذربایجان با وجود روابط گسترده با غرب و ترکیه نمی‌توانست روابط خود را با ایران گسترش داده و آن را بهبود بخشد و اراده‌ای هم در این مورد نداشت. اما رییس جمهور جمهوری آذربایجان در کنار این راهبرد، به‌دنبال بهبود روابط با روسیه و ایران نیز برآمد. کشورهای غربی در عین حال که جمهوری آذربایجان را تحریم می‌کردند به ارمنستان کمک‌های قابل توجهی ارایه داده و حتی در راستای شناسایی جنبش ارامنه گام برداشته و در واشنگتن به آنها دفتر کار اختصاصی داده بودند (امیراحمدیان، ١٣٨٥، صص. ٣٠-٣١)







**اهمیت راهبردی منطقه قفقاز جنوبی**

جمهوری آذربایجان یکی از کشورهای منطقه قفقاز جنوبی است. این منطقه که شامل کشورهای آذربایجان، ارمنستان و گرجستان است به‌دلیل شرایط خاص سیاسی و ژئوپلیتیک، مسائل سیاسی- تاریخی، نظامی و جامعه شناختی از نقاط بحران خیز و مهم جهان است. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، قفقاز به مکانی برای شدیدترین درگیری‌های قومی و سیاسی در منطقه تبدیل شد. کوشش‌های جدایی طلبانه در گرجستان و چچن که همچنان منطقه را مستعد بروز درگیری‌های تازه می‌کند و یا تغییرهای غیرمسالمت آمیز و فراتر از قانون در ساختارهای حکومتی برخی از کشورها و گسترش جنایت‌های سازمان یافته و باندهای تبهکاری در کنار بسیاری از مشکلات امنیتی دیگر، زندگی عادی مردم منطقه را دچار اختلال کرده و امکان فعالیت‌های اقتصادی سازنده و تعامل مثبت میان کشورهای منطقه و همسایگان را به حداقل رسانده است.پس از فروپاشی و ظهور سه کشور مستقل در قفقاز جنوبی بر اهمیت راهبردی این منطقه افزوده شده است. برخی از عواملی که قفقاز را با اهمیت کرده و مورد توجه قرار داده است عبارتند از:

الف) قفقاز اکنون افزون بر موقعیت راهبردی و ژئوپلیتیکی، اهمیت ژئواکونومیکی بسیاری دارد که افزون بر کشورهای منطقه، کشورهای فرامنطقه‌ای (آمریکا- ناتو) را نیز در خود درگیر کرده است،

ب) قفقاز موزاییک اقوام نامیده می‌شود. در این پهنه جغرافیایی ٥٠ گروه قومی و زبانی از سه خانواده زبانی ترک-آلتاییک، هند- اروپایی و ایبر- قفقازی در کنار هم زندگی می‌کنند،

ج) راه‌های ارتباطی جاده‌ای و ریلی، خطوط انتقال نیروی برق و خطوط لوله نفت و گاز منطقه از دوره اتحاد شوروی تاکنون، از این دالان می‌گذرد،

د) در قفقاز دو قلمرو دین اسلام و مسیحیت با یکدیگر هم‌جوار هستند و دو قلمرو متفاوت را به‌وجود می‌آورند،

ه) حلقه اتصال میان قاره‌های اروپا و آسیا است. این منطقه از سمت شرق به دریای خزر، از سمت غرب به دریای سیاه، از سمت شمال به دشت‌های جنوب روسیه و از سمت جنوب به دو کشور ایران و ترکیه متصل است. بدین ترتیب، این منطقه هم از نظر شمالی- جنوبی و هم







از نظر شرقی– غربی، دو قاره اروپا و آسیا را به یکدیگر پیوند می‌دهد. این موقعیت جغرافیـایی سبب شده که منطقه قفقاز همواره در طول تاریخ برای قـدرت‌هـای بـزرگ بسـیار بـا اهمیـت باشد(میر محمدی، ١٣٨٦، ص ٢٧).

و) منطقه قفقاز، از دیرباز تاکنون محل تلاقی تمدن‌های مختلف بوده است. تمدن‌های بـزرگ و کهن، همانند ایران، یونـان، چـین، عثمـانی، روس و اروپـایی در اطـراف ایـن منطقـه حضـور داشته‌اند.

**بسترهای همگرایی در روابط ایران و جمهوری آذربایجان**

به‌نظر می‌رسد، مجموعه عواملی که می‌توان در روابط ایـران و جمهـوری آذربایجـان بـه‌عنـوان فرصت‌های موجود معرفی کرد به این شرح است:

**الف) برخورداری از دین و مذهب مشترک**

اسلام دین مشترک مردم جمهوری آذربایجان و ایران است. داشتن دین مشترک زمینه معنوی و فرهنگی مناسبی را برای نزدیکی روابط مردم دو کشور ایجـاد مـی‌کنـد. مـذهب در جمهـوری آذربایجان در قرن‌های متمادی برای حیات عمومی الزام آور بوده است. از دوران قـدیم تقریبـاً تمام جنگ‌ها، اصلاحات و فرایندهای سیاسی در جمهوری آذربایجان زیر لوای مذهب به وقوع پیوسته است(Valiyer, 2005). این ویژگی در مورد ایران نیز صدق می‌کند. به‌شکلی که بسیاری از تحول های سیاسی و اجتماعی ایران هم در طول تاریخ متـأثر از آمـوزه‌هـای اسـلامی بـوده است. تشیع، مذهب اصلی مردم دو کشور به‌شمار می‌رود. بعد از ایـران، جمهـوری آذربایجـان بیشترین شیعه را در خود جـای داده اسـت درواقـع مـذهب، عنصـر اصـلی پیونـد جمهـوری آذربایجان با ایران است (بیگدلی، ١٣٧٧، ص. ١٦٢).

**ب) اشتراک‌های تاریخی و فرهنگی**

ایران و جمهوری آذربایجان پیشینه تاریخی مشترک حدود هزار ساله دارند و از ایـن‌رو میـراث تاریخی مشترک دارند. وجود شاعران و بزرگـانی چـون نظـامی‌گنجـوی، خاقـانی شـیروانی و اندیشمندان مسلمانی چون لنکرانی و نخجوانی و صدها نمونه دیگر خـود دلایـل محکمـی بـر

وجود سابقه تاریخی مشترک دو ملت است. بعد از استقلال جمهوری آذربایجان و فروپاشی اتحاد شوروی ارتباط فرهنگی میان ایران و این جمهوری گسترش یافت. انتشار کتاب، برگزاری سمینارها و همایش‌های فرهنگی، تأسیس مراکز آموزشی- فرهنگی از جمله ابعاد روابط دو طرف در حوزه فرهنگی بوده است(امیری، ۱۳۸۶، ص. ۲۵۶). ضمن اینکه عامل زبان ترکی که بخشی از مردم ایران در استان‌های همجوار با این جمهوری و سایر نقاط به آن صحبت می‌کنند، یکی دیگر از پیوندهای مهم فرهنگی دو ملت است.

**ج) وجود ظرفیت مناسب برای همکاری‌های اقتصادی و نزدیکی ژئوپلیتیک**

ظرفیت‌های موجود برای همکاری اقتصادی و بازرگانی یکی از متغیرهای مهمی‌است که نقش مثبت و سازنده‌ای در توسعه روابط میان ایران و جمهوری آذربایجان دارد. باوجود نابسامانی اقتصادی که در سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۹۳ به‌واسطه استقلال از اتحاد شوروی و مناقشه قره باغ به‌وجود آمد، اقتصاد جمهوری آذربایجان نسبت به همسایگان خود از جمله ارمنستان و گرجستان و برخی از دولت‌های آسیای مرکزی در شرایط بهتری قرار داشت. (www.monagaba.com) این روند در سال‌های بعد نیز به‌شکل محسوسی ادامه داشت. بررسی آماری روابط اقتصادی ایران و جمهوری آذربایجان در سال‌های اخیر حاکی از رشد میزان روابط اقتصادی دو کشور بوده است. نزدیکی جغرافیایی و وجود راه‌های مناسب برای توسعه مبادله ها از جمله مهم‌ترین عوامل بوده است.

برای نمونه در سال ۱۳۸۸ صادرات کل ایران به جمهوری آذربایجان به ارزش۳۷۳،۷۹۱،۳۶۰دلار و در سال ۱۳۸۹ به ارزش ۳۷۵،۴۶۴،۰۱۱ دلار و در سال ۱۳۹۰ به ارزش۴۶۴.۴۱۰.۱۶۰دلار بوده است. در همین سال سهم ایران از کل واردات از جمهوری آذربایجان در سال ۱۳۸۸ به ارزش ۱۷۱،۶۵۷،۵۰۵دلار و در سال ۱۳۸۹ به ارزش ۱۱۱،۵۰۲،۱۸۵دلار و در سال ۱۳۹۰ به ارزش۳۷۴۹۴۲۸۶.۹۷ دلار بوده است. به‌صورت کلی روابط اقتصادی جمهوری اسلامی‌ایران و جمهوری آذربایجان فراز و نشیب داشته است و ایران در زمینه اقتصادی می‌تواند بر جمهوری آذربایجان تأثیر داشته باشد (www.irica.gov.ir).







**زمینه‌های واگرایی در روابط ایران و جمهوری آذربایجان**

روابط دو کشور با فراز و نشیب‌های متعددی در طول نزدیک به دو دهه همراه بوده و در مقطع کنونی نیز در شرایط مساعدی قرار ندارد. چنانچه برای نمونه هم‌زبانی مردم جمهوری آذربایجان با بخشی از مردم ایران به‌دلیل برخی تنش‌های میان دو کشور، نقش منفی آمریکا و اسراییل و نیز فعالیت جریان‌های تجزیه طلب در ایران، به‌جای اثرگذاری مثبت در روابط دو کشور، نقش منفی ایفا کرده است (کولایی،۱۳۸۹، ص.۸۷ ).

**الف) رژیم حقوقی دریای خزر**

مسئله تقسیم دریای خزر و تعیین رژیم حقوقی آن از مهم‌ترین عناصر تأثیرگذار در تعیین روابط دو کشور است. موضوع رژیم حقوقی دریای خزر یک مسئله حقوقی است، ولی از نظر تأمین منافع ملی و افکار عمومی دو کشور، به‌ویژه ایران که مناطقی از شمال کشور را در قرن‌های گذشته از دست داده است حساسیت خاصی دارد. بنابر دیدگاه ایران رژیم حقوقی خزر باید با توجه به قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹٤۰ سهم مشاع ایران تعیین شود و اگر کشورهای ساحلی اصرار بر تقسیم دریا داشته باشند، حداقل سهم ایران، ۲۰ درصد در سطح منابع آبی و همچنین بستر دریا خواهد بود. در مقابل دیدگاه جمهوری آذربایجان به طور کامل متفاوت است. از دیدگاه این کشور، سطح خزر می‌تواند به‌صورت مشاع مورد بهره برداری مشترک کشورهای ساحلی قرار گیرد، اما دریا باید بر اساس طول خط ساحلی کشورها تقسیم شود(عباسی، ۱۳۸۸، ص. ۱۲). نکته این است که حرکت به‌سوی یک راه حل بینابینی مبتنی بر واقعیت‌های موجود منطقه، تنها راه حل اساسی برای حل این مشکل است. تاکنون ایران به‌دلایل ژئوپلیتیکی و برخورداری از مرز مشترک با جمهوری آذربایجان بیشترین اختلاف و تنش را در مورد رژیم حقوقی دریای خزر با این کشور داشته است. ایران ابتدا از اصل مشترک و مشاع بودن دریای خزر حمایت و پس از مخالفت سایر کشورهای ساحلی بر اصل تقسیم برابر این دریا تأکید کرد. این درحالی است که جمهوری آذربایجان خواستار تقسیم دریای خزر(بستر، سطح و فضای آب با همدیگر در کنار منابع طبیعی آن) به بخش‌های ملی تحت حاکمیت کامل دولت‌های ساحلی است(Merzaliakov,1999,p.123). به‌کارگیری این دو دیدگاه مخالف نسبت به رژیم حقوقی دریای خزر از سوی ایران و جمهوری آذربایجان سبب







تلاقی منافع و دیدگاه‌های آنها در حوزه خزر را فراهم کرده و این مسئله یکی از عوامل تأثیرگذار بر کیفیت روابط ایران و جمهوری آذربایجان در سال‌های اخیر بوده است(امیری، ۱۳۸٦، ص.۲٦٥).

**ب) بحران قره باغ**

یکی از پایدارترین درگیری های اتحاد شوروی، بحران ناگورنو قره‌باغ است. در سال ۱۹۸۸ زمانی که نهاد مقننه این منطقه، قطعنامه‌ای را برای پیوستن به ارمنستان به تصویب رساند مناقشه قره باغ اوج گرفت. این منطقه از نظر قانونی در چارچوب مرزهای آذربایجان قرار دارد. اما بیشتر ساکنان آن را قوم ارمنی تشکیل می‌دهند. در سال‌های پایانی حیات اتحاد شوروی این منطقه توانست از جمهوری آذربایجان جدا شود و درنهایت خشونت‌هایی به‌وجود آمد که صدها هزار آواره برجای گذاشت. زمانی که اتحاد شوروی فرو پاشید، هیئت قانون گذاری قره‌باغ تصمیم به اعلام استقلال کامل گرفت. در سال ۱۹۹۲جنگ تمام عیار میان جمهوری آذربایجان و ارمنستان در گرفت. تا سال ۱۹۹۳ نیروهای ارمنستان نزدیک به ۲۰ درصد از اراضی جمهوری آذربایجان در اطراف قره باغ را اشغال کرده و صدها هزار آذری را به بیرون رانده بودند. این وضعیت تا زمان برقراری آتش بسی با میانجیگری روسیه در ۱۹۹٤ ادامه پیدا کرد. درحال حاضر منطقه قره باغ و مناطق اطراف آن در کنترل ارمنستان قرار دارد (Beehner, 2005).درباره موضع ایران در قبال این درگیری باید اظهار داشت که ایران برای جلوگیری از خونریزی و کشتار مردم مسلمان جمهوری آذربایجان و برقراری آتش بس در منطقه اقدام‌های میانجیگرانه‌ای را از ابتدا آغاز کرد و بر حفظ تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان تأکید کرد. اولین گفت‌وگوهای رو در روی نمایندگان ویژه جمهوری ارمنستان و جمهوری آذربایجان در مورد قره باغ در ۱۹۹۲ در تهران برگزار شد. از جمله اقدام‌های ایران ایجاد اردوگاه منطقه صابر آباد در جمهوری آذربایجان برای اسکان آوارگان بحران قره باغ در سال ۱۹۹٤ و اسکان آذربایجانی‌ها در اردوگاه ایمیشلی بود که بوسیله هلال احمر در سال ۱۹۹۳ بر پا شد (Beehner, 2005). اسناد همکاری بین ایران و جمهوری آذربایجان در زمینه‌های مختلف از جمله حمل و نقل به‌ویژه طرح اتصال خطوط آهن ایران- جمهوری آذربایجان- روسیه، انرژی، برق، سد سازی و امور گمرکی نشان داد که ایران تا چه حد دیدگاه مثبتی با جمهوری







آذربایجان داشته و از ایده حل عادلانه و مسالمت آمیز درگیری حمایت می‌کند. اگرچه رسانه-های غرب‌گرای جمهوری آذربایجان در این مقطع مدعی حمایت ایران از ارمنستان بودند (موسوی، ۱۳۹۱، ص. ۲۵).الهام علی‌اف در سال ۲۰۰۳ و در شرایطی که پدرش حیدر علی‌اف در بستر بیماری بود، به‌عنوان نخست وزیر جمهوری آذربایجان منصوب شد و در انتخابات ریاست جمهوری ۱۵ اکتبر ۲۰۰۳ به‌عنوان رییس جمهور آذربایجان انتخاب شد. با فوت حیدر علی‌اف پرونده ۱۵ ساله درگیری قره باغ به الهام علی‌اف واگذار شد. پس از دیداری که در سال ۲۰۰٤ الهام علی‌اف و رابرت کوچاریان در پراگ داشتند روند جدیدی به نام روند پراگ در مناقشه قره باغ شروع شد که به مسئله آزادی شماری از شهرهای جمهوری آذربایجان در خارج از قره باغ توجه بیشتری داشت. در این مقطع روابط ایران با دو کشور درگیر در مناقشه به‌ویژه جمهوری آذربایجان سیر صعودی یافت. به‌شکلی که در سال ۲۰۰٤ سید محمد خاتمی رئیس جمهوری وقت ایران از جمهوری آذربایجان دیدار کرد. در سال ۲۰۰۵ نیز الهام علی‌اف از ایران دیدار کرد. در مجموع این دیدارها حدود بیست سند همکاری میان دو کشور به امضا رسید.

**ج) مسئله ملی‌گراها، تحریک گرایش‌های جدایی طلبانه و سیاست‌های فرهنگی-مذهبی**

یکی از عوامل چالش زا در روابط ایران و جمهوری آذربایجان تحرک‌های برخی عناصر و عوامل در داخل جمهوری آذربایجان درباره دامن زدن به گرایش‌های جدایی طلبانه است. این مسئله به‌شکل خاص در چارچوب تلاش برای تحریک شهروندان آذربایجان ایران به مخالفت با حکومت مرکزی و نزدیکی به باکو صورت می‌گرفت. طرح مسئله آذربایجان واحد در سال‌های حیات اتحاد شوروی مطرح می‌شد، اما این موضوع به‌ویژه پس از استقلال جمهوری آذربایجان زمینه پیگیری بیشتری پیدا کرد. در اوایل دهه ۱۹۹۰ ابوالفضل ایلچی بیگ رییس جمهور پیشین جمهوری آذربایجان آشکارا از اتحاد جمهوری آذربایجان با استان‌های آذری شمال ایران حمایت کرد.( Vatanka,2003)در سال ۱۹۹۸ نیز اتحادیه آذربایجان واحد به‌وسیله ایلچی بیگ تأسیس شد. به نوشته روزنامه اکسپرس هدف اصلی این گروه ابلاغ حقایق مربوط به حقوق ملی و انسانی ۳٤ میلیون آذری ساکن ایران به مجامع جهانی و آزادی آنها است (امیری، ۱۳۸٦، ص. ۲٦۹). البته پس از به قدرت رسیدن حیدر علی اف رئیس جمهور پیشین







جمهوری آذربایجان، وی چندین بار موضوع وحدت آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان را رد کرد. با این حال این ایده از طرف بعضی احزاب و گروه‌ها و به‌ویژه رسانه‌های جمهوری آذربایجان مورد تأکید و تکرار قرار گرفت. مقام‌های آذری نه تنها برخوردی جدی با طرح کنندگان این ایده نداشتند بلکه در پاسخ به اعتراض‌های ایران، آزادی بیان را بهانه‌ای برای طرح این ادعاها می‌دانستند. حمایت فعال رسانه‌ای از دامن زدن به بحث حقوق آذری‌ها در ایران از جمله موضوع حق برخورداری از مدارس آذری مستقل از جمله تحرک‌هایی است که در سال‌های گذشته در جمهوری آذربایجان بارها انجام شده است(Brown, 2002, p. 68). افزون بر این، آنچه الهام علی‌اف در طول سال‌های گذشته علیه اسلام و تشیع انجام داده فهرست بلند بالایی است که همگی بر توسعه واگرایی با جمهوری اسلامی‌ایران مؤثر بوده است. از مهم‌ترین این برنامه‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. اعلام رسمی‌ممنوعیت حجاب در مدارس و دانشگاه‌ها و مقابله پلیسی-امنیتی با کسانی که پوشش اسلامی‌داشته باشند و جلوگیری از ورود افراد با حجاب به دانشگاه‌ها و اداره‌های دولتی و به کارگیری محدودیت علیه آنها،

۲. آزادی کامل یهودیان متمایل به حکومت «الهام علی‌اف» به‌علت مبارزه با نمادهای دینی، اسلامی‌و مذهبی همواره سرعت داشته و در انواع فعالیت‌های اقتصادی و فرهنگی آزاد هستند،

۳. انتشار کتاب موهن آیات شیطانی به‌صورت پاورقی در نشریه «یونیکال» چاپ باکو و سکوت کمیته دولتی امور دینی جمهوری آذربایجان و حتی بعضی حمایت‌های مادی و معنوی از این نشریه توسط دولت،

٤. حمایت از نویسنده توهین‌کننده به پیامبر(ص) و ائمه معصومین علیهم السلام، یعنی رافیق تقی که خود را سلمان رشدی آذربایجان می‌نامید،

۵. تبلیغ دولتی علیه دین اسلام همچون انتشار بیانیه‌ای توهین‌آمیز که در روزهای آغاز سال ۲۰۱۲ در مطبوعات آذربایجان منتشر شد. این بیانیه مدعی بود که دین اسلام به زور به مردم این سرزمین قبولانده شده است. این بیانیه که به‌نام ٥٤ نویسنده و روزنامه نگاران جمهوری آذربایجان صادر شد، در اصل توجیه کننده نظری اقدام‌های ضددینی دولت علی‌اف بود (www.farsnews.com).







**د) روابط نزدیک باکو- تل آویو**

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، رژیم اسراییل با سرعت جمهوری‌های نو استقلال آسیای مرکزی و قفقاز را به‌رسمیت شناخت و به برقراری روابط دیپلماتیک با این کشورها و تأسیس سفارتخانه در بیشتر این جمهوری‌ها اقدام کرد. درواقع از هدف‌های مهم این رژیم از توجه به این کشورها مقابله با حضور مؤثر جمهوری اسلامی‌ایران و کشورهای عربی، خروج از انزوای ژئوپلیتیک، افزایش نفوذ همه جانبه در این کشورها، استفاده از موقعیت‌ها و فرصت‌های اقتصادی این جمهوری‌ها و کسب وجهه بین‌المللی بود. تمایل به گسترش روابط از طرف تل آویو با استقبال این جمهوری‌ها مواجه شد. زیرا سرمایه گذاری‌ها، تکنولوژی و تجربه‌های اقتصادی این رژیم می‌توانست در روند رشد و توسعه اقتصادی این کشورها بسیار مفید باشد.

در میان کشورهای منطقه، روابط با جمهوری آذربایجان اهمیت ویژه‌ای برای رژیم اسراییل دارد. زیرا هر دو، ایران را به‌عنوان تهدید خود معرفی می‌کنند(موسوی و مولودی، ۱۳۹۱، ص. ۲۸). تلاش جمهوری اسلامی‌ایران برای تأثیرگذاری بر اکثریت شیعه در جمهوری آذربایجان و اجرای احکام اسلامی‌در این کشور، حضور اقلیت یهودیان در جمهوری آذربایجان، همجواری این کشور با ایران و همچنین منابع غنی نفت و گاز جمهوری آذربایجان، سبب شده است که رژیم اسراییل توجه ویژه‌ای به این کشور شیعه مذهب داشته باشد.اسراییل موضعی قاطع به‌نفع جمهوری آذربایجان در بحران ناگورنو- قره باغ به کار گرفت و بنابر برخی منابع اسراییل و ترکیه هر دو تسلیحات و تجهیزات نظامی‌برای آذربایجان ارسال کرده‌اند(احمدی،۱۳۸۷، ص. ۷۲). از دیگر سو، تکنولوژی و تجربه سیاسی و اقتصادی اسراییل، حمایت نظامی از جمهوری آذربایجان در صورت تهدید از جانب ارمنستان و ایران و نیز برخورداری از حمایت آمریکا در نتیجه این تعامل ها برای جمهوری آذربایجان اهمیت ویژه‌ای دارد. درواقع جمهوری آذربایجان مثلث باکو- تل آویو- آنکارا را در برابر مثلث مسکو- ایروان- تهران ایجاد کرده و توانسته است موازنه خوبی را در منطقه قفقاز جنوبی ایجاد کند(چابکی، ۱۳۸۸، ص۸۱). از دیگر برنامه‌های اسراییل در جمهوری آذربایجان مبارزه با مظاهر تمدن اسلامی و قداست زدایی از حریم اسلام و مقدسات مسلمانان است که در سال‌های اخیر با همکاری و همراهی دولت آذربایجان با شدت بیشتری دنبال شده است. تخریب و تعطیلی برخی مساجد، انتشار







بخش‌هایی از کتاب موهن آیات شیطانی، ممنوعیت رعایت حجاب در مدارس و توهین به ساحت مقدس پیامبر اسلام در برخی نشریات مانند: صنعت، یونیکال و آلما نمونه‌هایی از طرح تخریب اسلام در جمهوری آذربایجان است که با حمایت همه جانبه اسراییل همراه بوده است. اسراییل از چنین سیاست‌هایی هدف‌های مهمی‌را دنبال می‌کند که ایجاد زمینه مساعد برای اجرای سیاست‌های ضد ایرانی، مقابله پنهان با فضای ضدصهیونیستی حاکم بر کشورهای اسلامی و جلوگیری از تعمیق آموزه‌های اسلامی‌در بین مردم جمهوری آذربایجان از مهم‌ترین آنها است(گلی،۱۳۸۹، ص.٦۳). ایهود باراک در سال ۲۰۰۰ در سفر به منطقه، خواستار استقرار پایگاه شنود در حاشیه مرز ایران و جمهوری آذربایجان شد و در سال ۲۰۰۳ دومین پایگاه اطلاعاتی اسراییل در منطقه جنوبی این کشور با نصب دستگاه‌های شنود و با هدف جمع آوری اخبار از ایران تأسیس شد. افزون بر این اسراییل با زیر نظر داشتن کلیه فعالیت‌های ایران در نزدیکی مرزهای آن با منطقه قفقاز و استفاده از مرزهای منطقه در تقابل احتمالی نظامی با ایران، فضای بازی سیاست خارجی ایران را محدود کرده است(موسوی و توتی، ۱۳۹۱، ص. ۷۲).

## تأثیر روابط جمهوری آذربایجان با بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بر روابط با جمهوری اسلامی‌ایران

سقوط اتحاد شوروی سبب شد مشکلاتی در مرزهای شمالی ایران به‌وجود آید، در این زمان، ایران که قبل از فروپاشی اتحاد شوروی تنها با یک کشور یکپارچه مواجه بود، پس از فروپاشی با قومیت‌ها و اقوام متعددی در مرزهای شمالی خود روبرو شد. این امر مشکلاتی را هرچند در کوتاه مدت به‌وجود آورد که برخی از این مشکلات همچنان پابرجا هستند. تشکیل جمهوری آذربایجان در شمال رود ارس با حکومتی ملی‌گرا و غیر دینی یکی از این مسائل برای ایران بوده است. در مجموع ایران ترجیح می‌دهد که حکومتی متمایل به روسیه در آذربایجان سر کار آید تا آنکه حکومت این کشور به ترکیه یا آمریکا نزدیک باشد. ایران خواستار استقلال جمهوری آذربایجان است و از سوی دیگر از قدرت گرفتن آن و وابسته شدن به غرب نگران است. از این‌رو، ایران تلاش می‌کند تا جمهوری آذربایجان به‌نوعی وابستگی خود را به







کشورهای منطقه حفظ کند(حیدری، ۱۳۸۲، ص.۱۲٦ ). جمهوری آذربایجان با فروپاشی اتحاد شوروی و به دست آوردن استقلال دوباره در سال ۱۹۹۱ به‌دلیل تهدیدهای بالقوه‌ای که از طرف روسیه، ایران و ارمنستان احساس می‌کرد سیاست خارجی خود را در جهت نزدیکی بیشتر به کشورهای اروپایی، ایالات متحده، ترکیه و رژیم اسراییل قرار داد و در حقیقت برای تضمین امنیت خود به روابط فرا منطقه‌ای روی آورد. در همین راستا همکاری با ناتو و آمریکا در دستور کار باکو قرار گرفت. به‌شکلی که مقام‌های این کشور آشکارا از تمایل جمهوری آذربایجان برای عضویت در ناتو و میزبانی پایگاه‌های نظامی‌این سازمان در خاک این کشور سخن می‌گفتند. در اوایل سال ۱۹۹۷ دبیر کل ناتو دیداری رسمی‌از جمهوری آذربایجان داشت و با رییس جمهور و سیاستمداران عالی رتبه این کشور دیدار کرد. این رویداد را می‌توان آغاز روابط ناتو با جمهوری آذربایجان دانست. همچنین دبیر کل ناتو در سال‌های ۱۹۹۸ ، ۲۰۰۰ ، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۱ از جمهوری آذربایجان بازدید کرد(امیراحمدیان، ۱۳۸۲، ص.۱۲۱). روابط ناتو و جمهوری آذربایجان پس از حمله های تروریستی ۱۱ سپتامبر رو به گسترش نهاد و همکاری‌های نظامی‌دو طرف وارد مراحل عملیاتی شد. فرستادن نیروهای نظامی جمهوری آذربایجان به افغانستان، برگزاری مانورهای نظامی‌مشترک با آمریکا در دریای خزر، پیشنهاد باکو به ناتو برای تأسیس پایگاه نظامی‌در خاک این کشور، استقرار بخشی از نیروهای آمریکایی در خاک آذربایجان و کمک‌های مالی واشنگتن به باکو در جهت بازسازی زیرساخت‌های نظامی، بخشی از این همکاری‌ها است(موسوی و مولودی، ۱۳۹۱، ص.۳۲). درواقع جمهوری آذربایجان از گسترش روابط خود با ناتو و ایالات متحده آمریکا دو هدف مهم را دنبال می‌کند، نخست باز پس‌گیری اراضی اشغال شده خود از ارمنستان از راه کسب حمایت‌های سیاسی و نظامی‌اعضای ناتو و دیگری برخورداری از حمایت ناتو در صورت بروز تهدیدهای نظامی‌احتمالی از طرف روسیه، ارمنستان و ایران. البته نباید فراموش کرد که ناتو و در رأس آنها آمریکا بیشتر به‌دنبال بهره برداری از منابع انرژی حوزه دریای خزر، جلوگیری از به قدرت رسیدن بنیادگرایان اسلامی‌در قفقاز و آسیای مرکزی و جلوگیری از نفوذ ایران و روسیه در این مناطق است.در حالی که هدف اصلی جمهوری آذربایجان از گسترش این روابط فراهم کردن شرایط بین‌المللی و کسب حمایت سیاسی و نظامی‌ناتو برای باز پس‌گیری اراضی اشغالی خود







از ارمنستان است. سرمایه گذاری ۷۳ میلیاردی شرکت‌های آمریکایی در آذربایجان، به‌ویژه در زمینه نفت و گاز و نیز تلاش برای حضور در خزر و جلوگیری از عبور خط لوله نفت از ایران، از دیگر علل تمایل آمریکا به حضور در جمهوری آذربایجان است(صمدلی، ۱۳۷۹، ص. ٦٤). جمهوری آذربایجان از راه گسترش همکاری‌های خود با آمریکا و ترکیه در زمینه‌هایی چون خرید شناورهای مختلف، تجهیزات رادار و جمع آوری اطلاعات و آموزش نیروهای خود در آمریکا و ترکیه اقدام به افزایش توانمندی‌های نظامی‌خود در دریای خزر کرده است. بر اساس اخبار خبرگزاری رسمی‌آذربایجان، آذرنیوز مسئولیت اصلی آموزش‌های نیروهای مخصوص برای حمایت از مناطق نفتی این کشور در دریای خزر به‌عهده آمریکا است. هدف از این آموزش‌ها توسعه فنون رزمی‌و تدافعی برای حفاظت از عملیات اکتشاف و استخراج نفت در مناطق نفتی جمهوری آذربایجان است و مانور مشترک جمهوری آذربایجان و آمریکا برای آماده شدن این نیروها در زمان‌های اضطراری است (www.azemnews.net/viewphp?).

جمهوری اسلامی‌ایران نیز با تقویت پایگاه‌های دریایی و هوایی خود در شمال کشور مانند پایگاه‌های انزلی، بابلسر و نوشهر و همچنین با به‌کارگیری شناورهای جدید دو منظوره که هم قادر به جا به‌جایی نیرو بوده و هم می‌تواند در زمان‌های اضطراری وارد جنگ شوند، ظرفیت نظامی‌خود را در حوزه خزر افزایش داده است. البته ایران مسابقه همه جانبه تسلیحاتی را غیرعملی و غیرلازم می‌بیند. بنابراین حد و میزان حضور نظامی‌ایران در سقف دفاع از تمامیت ارضی و حدود حاکمیتی ایران در خزر است و به همین دلیل ضمن دفاع از نظریه محدود سازی نظامی‌گری در خزر، از نظر روسیه در مورد تشکیل نیروهای واکنش سریع حمایت می‌کند و هم‌زمان از راه امضای پیمان تعرض نکردن با جمهوری آذربایجان که دو کشور را متعهد میکند تا اجازه ندهند از خاک خود علیه کشوردیگر عملیات نظامی‌انجام شود، تلاش می‌کند سطح احتمالی درگیری‌ها را در خزر کاهش دهد. (www.cacianalyst.org.vew-article.php.?articleid) همچنین جمهوری آذربایجان با موقعیت جغرافیایی و راهبردی خود که در منطقه قفقاز دارد، می‌تواند با همکاری آمریکا و پیمان ناتو، تهدیدهایی برای ایران از سوی شمال پدید آورد. این تهدیدها را می‌توان به این شرح ارزیابی کرد:







۱. جمهوری آذربایجان بـا دادن امکانـات و تسـهیلات پایگـاهی و نظـامی‌مـی‌توانـد دسترسـی نیروهای متخاصم را از سوی دریا و زمین به ایران تسهیل کند،

۲. روس‌ها نیز علاقمند به برقراری روابط مثبت با جمهوری آذربایجان هستند. زیرا بر این باور هستند که توانایی‌های آنها از راه جمهوری آذربایجان برای تأمین ثبات در قفقاز شمالی افزایش می‌یابد(Smith, 2003). اگرچه روسیه منابع عظیم نفت و گاز دارد، اما به‌شدت بـه‌سـوی منـابع هیدروکربنی در «حیات خلوت» خود جلب شده است. بنا بـه همـین دلایـل، روسـیه علاقمنـد است که غرب را از منطقه و آنچه آن را به‌عنوان منطقـه انحصـاری منـافع خـود مـی‌بینـد، دور سازد،

۳. حمله نیروهای متخاصم از قلمروی جمهوری آذربایجان از سوی دشت مغان و گـذر از رود ارس از سوی شمال می‌تواند انجام گیرد. همان‌گونه که در دوره جنـگ‌هـای ایـران و روس در قرن نوزدهم و در دوره اشغال آذربایجان در جنگ جهانی دوم امکان‌پذیر شد.

**نتیجه**

هرچند روابط ایران و جمهوری آذربایجان در دو دهه اخیر با فراز و نشیب‌های زیادی رو به‌رو بوده است؛ اما وجود موانـع و چـالش‌هـای بسـیار در روابـط دو کشورسـبب شـده کـه حجـم تعامل‌های دو کشور همواره در سطح پایینی قرار داشته باشد. بیشتر اختلاف‌های دو کشـور بـه ماهیت نظام‌های سیاسی و نیز رقابت آنها در چارچوب دسته بندی‌های منطقه‌ای و بـین‌المللـی برمی‌گردد. شکل‌گیری نظام سیاسی جمهوری آذربایجان بر اساس جدایی دیـن از سیاسـت بـا الگوی جمهوری اسلامی‌ایران مبتنی بر پیوند دین و سیاست هم‌خوانی ندارد. این درحالی است که تهران از ابتدا قصد داشت تا روابط با جمهوری آذربایجان را با توجـه بـه حضـور اکثریـت شیعه در این کشور با محوریت مسایل فرهنگی و به‌ویژه مذهبی دنبال کند.گاهی زمان‌ها برخی عناصر که به‌صورت بالقوه فرصت ساز هستند کارکردی معکوس پیدا می‌کننـد و بـه عوامـل و پارامترهای تهدیدزا تبدیل می‌شوند. برای نمونه عامل نزدیکی جغرافیایی که بـه‌صـورت بـالقوه می‌تواند مسیر توسعه روابط دو بازیگر را تسهیل کند، در صورت نبود عوامل مکمل می‌تواند به منبعی برای سیاست‌های مداخله جویانه تبدیل شود. بیشتر عواملی کـه بـه‌عنـوان همگرایـی در







روابط ایران و جمهوری آذربایجان گفته شد از جمله نزدیکی جغرافیایی و داشتن میراث فرهنگی و تاریخی مشترک عوامل بالقوه‌ای برای همگرایی هستند. به‌ویژه اینکه از نظر مذهبی و زبانی نیز مردم دو کشور به طور کامل به هم نزدیک هستند.

اما پاره‌ای از عوامل هستند که به‌صورت ذاتی تهدیدی برای توسعه روابط هستند و برخلاف عوامل بالقوه به طور معمول ماهیت آنها به آسانی تغییر نمی‌کند. برای نمونه اختلاف بر سر میزان سهم هر یک از دو کشور در دریای خزر از آنجایی که تابع قواعد بازی با حاصل جمع صفر بوده و تعارض منافع دو کشور را به‌دنبال دارد، منبع بالفعل چالش در روابط ایران و جمهوری آذربایجان خواهد بود. با توجه به سیر تحول ها به‌نظر می‌رسد که در آینده نیز این عوامل به‌عنوان بخشی از واقعیت‌های روابط آتی دو کشور مطرح خواهند بود.

## منابع

### الف) فارسی


۱. ارس، بولنت(۱۳۸۷)، «استراتژی اسراییل در جمهوری آذربایجان و آسیای مرکزی»، ترجمه: حمید احمدی، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره ۲۰، صص. ٦۳–۸۸

۲. امیراحمدیان، بهرام(۱۳۷٤)، «پتانسیل‌های حمل و نقل انرژی در قفقاز و نقش ژئوپلیتیکی آنها»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال سوم، شماره ۸، صص. ۲٦۳–۲۸٤.

۳. امیراحمدیان، بهرام(۱۳۸۲)، «امنیت جمهوری آذربایجان و ناتو»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال دوازدهم، شماره ٤۲، صص. ۱۰۵–۱٤٦.

٤. امیراحمدیان، بهرام(۱۳۸٤)،**روابط ایران و جمهوری آذربایجان**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

۵. امیری، مهدی(۱۳۸٦)، «ارزیابی روابط ایران و آذربایجان در قرن بیستم»، **نشریه مجلس و پژوهش**، سال سیزدهم، شماره ۵۳.، صص. ۲۳۹–۲۷۹.

٦. بیگدلی، علیرضا(۱۳۷۷)، «نگاهی به روابط جمهوری اسلامی‌ایران و جمهوری آذربایجان»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال هفتم، شماره ۲٤، صص. ۱٦۱–۱٦۸.

۷. چابکی، ام البنین(۱۳۸۸)، «چالش‌های روابط ایران و جمهوری آذربایجان»، **فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال دوم، شماره ٤، صص.٦۳–۸٤.







۸. حیدری، جواد(۱۳۸۲)، «بررسی ابعاد نظامی‌امنیتی و منطقه‌ای در قفقاز»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال دوازدهم، شماره ۴۲، صص.۱۴۷-۱۷۸.

۹. صمدلی، فرزاد(۱۳۷۹)، «تاسیس پایگاه نظامی‌آمریکا در آذربایجان و امنیت جمهوری اسلامی‌ایران»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال سوم، شماره ۹، صص. ۶۱-۶۶.

۱۰. عباسی، مجید(۱۳۸۸)، **منافع ملی جمهوری اسلامی‌ایران و رژیم حقوقی دریای خزر**، تهران: مؤسسه ملی اقیانوس شناسی.

۱۱. کولایی، الهه(۱۳۸۹ )، «جمهوری اسلامی‌ایران و ژئوپلیتیک قفقاز جنوبی»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، سال ششم، شماره اول، صص.۷۵-۱۱۱.

۱۲. گراهام، فولر(۱۳۷۳)، **قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران**، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.

۱۳.گلی، حسن(۱۳۸۹)، «اسراییل و سیاست،قداست زدایی از اسلام در جمهوری آذربایجان»، **ماهنامه اخبار شیعیان**، شماره ۶۳. صص.۳۳-۳۵.

۱۴. موسوی، سید محمدرضا و فریبرز مولودی(۱۳۹۱)، «بررسی موانع راهبردی در گسترش روابط ایران و جمهوری آذربایجان»، **فصلنامه قفقاز**، سال سوم، شماره ۹، صص. ۲۵-۳۶.

۱۵. موسوی، سید محمدرضا و حسینعلی توتی(۱۳۹۱)، «روابط اسراییل و قفقاز جنوبی و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی‌ایران» **فصلنامه آران**، سال یازدهم، شماره ۳۰ و ۳۱، بهار و تابستان.

۱۶. موسوی، سید محمدرضا(۱۳۹۱)، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی‌ایران در قبال مناقشه قره باغ»، **فصلنامه قفقاز**، سال سوم، شماره ۱۰، صص.۲۰-۳۲.

۱۷.میرمحمدی، سیدرضا(۱۳۸۶)، «آذربایجان درتکاپوی نقش بین المللی»، **ماهنامه تحولات روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۱۸، ویژه اردیبهشت و خرداد.

۱۸. __________( ۱۳۸۲/۷/۱۰)«مسائل امنیتی قفقاز با نقش قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای»، در www.csr.ir.

### ب) انگلیسی

1.Beehner Lionel(2005) “Nagorno Karabakh: the Caucasus”, **Council On Foreign Relations**, In: www.cfr.org.novemberz.

2. Brown Caneron S(2002) “Observations From Azerbaijan”, **Middle East Review of International Affairs** ,Vol. 6, No.4, pp.66-74.







3. Merzaliakov Luvii(1999) “Legal Status Of the Caspian Sea”, **International Affairs: A Russian Journal**, March.

4. Valiyer Anar,(2005)“Azerbaijan: Islam in a Post – Soviet Republic”, **Middle East Review of International Affairs**, Vol 9, No.4, pp.1-13.

5. Vatanka Aex,(2003) “Azerbaijan – Iran Tensions Create Obstade to Caspian Resolution,” **Eurasa Insight**, at:
http://www.eurasianet.org/departments/insight.

6. Smith See M (2003) **Geoplitical Challenges to Moscow in the Trans Caucasus**, Conflied Studies Research Center, Berley, U. K.

7. http://www.Azernews.net/view.php?d=3292

8. http://www.Cacianalyst. org.vew-article.php?articleid

9.http://www.irica.gov.ir

10.http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13910301000048

11. http://www.Monagabay.com, Azerbaijan-the Ecohomny.

12. http://www.Strategicreview.org





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ٤، تابستان و پاییز ۱۳۸۸، صفحات۱۰٦-۸۵

# روسیه‌شناسی در دوره شوروی و پس از آن: تحولات و درس‌ها

مهدی سنایی*
دانشیار گروه روسیه دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت۸۸/۲/۱۰ - تاریخ تصویب ۸۸/۵/۱۲)

## چکیده

اگرچه روس‌شناسی در قرن‌های گذشته به شکل‌های مختلف در آکادمی‌های جهان وجود داشت، اما تنها در نیمه دوم قرن بیستم بود که محافل دانشگاهی عمده در اروپا و آمریکا با جذب برخی دانشمندان و نویسندگان مهاجر از شوروی توجه جدی نسبت به شناخت شوروی و تحولات جاری در آن نشان دادند. برای این محافل و مراکز علمی شناخت شوروی به عنوان بزرگ‌ترین دشمن لیبرالیسم، سرمایه‌داری و دموکراسی که پایه‌های اصلی جوامع نوین و همچنین حکومت‌ها در اروپا و آمریکا بودند بسیار اهمیت داشت. فروپاشی شوروی به همان اندازه که اقلیم سیاست و حتی مفاهیم سیاسی را در جهان دستخوش تحول کرد و روابط بین‌الملل را با دگرگونی اساسی مواجه کرد، شوروی‌شناسی را نیز زیر سؤال برد و مراکز روسیه‌شناسی را نیز دچار بحران کرد. از آن رو که وقوع این فروپاشی در چارچوب نظریه‌های شناخته شده نمی‌گنجید، پس از زوال بلوک شرق و ظهور پدیده نظم نوین و تک‌قطبی در جهان، برخی مفاهیم و روندهای مورد ادعای اروپا و آمریکا همیشگی، همگانی و پایدار شمرده شد.

## کلید واژه‌ها

روسیه‌شناسی، شوروی، شوروی‌شناسی، پساشوروی، آمریکا، اروپا

*Email: sanaei@iraneurasia.ir







## مقدمه

روسیه‌شناسی در جهان از جمله مفاهیم پیچیده در حوزه علوم اجتماعی و سیاسی است. این پیچیدگی نه از ابهام در فهم آن بلکه در شکل‌گیری و سرنوشت آن و همچنین از درآمیختن آن با ظهور یکی از بزرگ‌ترین مکاتب سیاسی- اجتماعی یعنی مارکسیسم در شوروی و همچنین پدیدار شدن و افول یکی از بزرگ‌ترین امپراتوری‌های تاریخ ناشی می‌شود. اگرچه روس‌شناسی در قرون پیشین به شکل‌های مختلف در آکادمی‌های جهان وجود داشت، اما تنها در نیمه دوم قرن بیستم بود که محافل دانشگاهی عمده در اروپا و آمریکا با جذب برخی دانشمندان و نویسندگان مهاجر از شوروی توجه جدی نسبت به شناخت شوروی و تحولات جاری در آن نشان دادند.

فروپاشی شوروی به همان اندازه که اقلیم سیاست و حتی مفاهیم سیاسی را در جهان دستخوش تحول کرد و روابط بین‌الملل را با دگرگونی اساسی مواجه کرد، شوروی‌شناسی را نیز زیر سؤال برد و مراکز روسیه‌شناسی را نیز دچار بحران کرد. فروپاشی شوروی که از جانب شوروی شناسان پیش‌بینی نشده بود و بعدها خود به یکی از موضوعات اصلی مورد توجه روسیه شناسان در جهان تبدیل شد، باعث بازنگری در نظریه‌های شناخته شده و مورد توافق در زمینه حکومت و انقلاب نیز شد (زادوخین، ۱۳۸٤، صص۸۳-۷٦). اما نکته اصلی این است که روس‌شناسی در دوره پس از شوروی با چه وضعیتی رو به رو شده و چه ویژگی‌هایی دارد؟ در واقع، هدف اصلی این مقاله ترسیم این وضعیت و ویژگی‌ها در دوره پساشوروی است تا از رهگذر آن بتوان به ژرف‌اندیشی بیشتر در این مقوله و درباره منافع ملی جمهوری اسلامی ایران رسید.

در این مقاله عوامل مختلف مرتبط با روسیه‌شناسی اعم از سیر تاریخی و تحولات آن، علل و دلایل شکست نسبی شوروی‌شناسی و ارتباط روسیه‌شناسی و فروپاشی شوروی با تغییر رویکردها در حوزه‌های علوم اجتماعی و سیاسی بررسی می‌شود. همچنین تلاش خواهد شد که تصویری هرچند مختصر از وضعیت فعلی روسیه‌شناسان در جهان عرضه شود.

## سیر تحول روس‌شناسی

روسیه‌شناسی در جهان سابقه‌ای به نسبت طولانی دارد. شناخت روسیه تا پیش از تشکیل اتحاد جماهیر شوروی یکی از طریق سفرنامه‌هایی که توسط برخی نویسندگان و

دیپلمات‌های اعزامی به این کشور نگاشته شده حاصل می‌شده است و دیگر با ادبیات روس و رمان‌های بزرگان ادب روس که در تمام دنیا خوانندگان بسیاری را به خود جذب کرده است. از نگاه اروپا به روسیه سفرنامه‌ها تا پیش از قرن هیجدهم میلادی اهمیت بسزایی داشته است و عمده‌ترین منبع برای مطالعه ویژگی‌های جامعه روسیه تلقی می‌شوند و به ویژه آنکه این دولت گسترده که نطفه آن در کیف شکل گرفته بود، به سرعت به سوی جنوب در حال گسترش بود و این گسترش رو به جنوب در بر گرفتن اقوام و فرهنگ‌های بیشتر را نیز به همراه داشت که به طور طبیعی به پیچیدگی و دشواری بیشتر فهم روسیه کمک می‌کرد.

اما از اواخر قرن هفده و اوایل قرن هجدهم میلادی که پتر کبیر درهای ارتباط روسیه را به روی اروپای غربی گشود، تلاش کرد روسیه را به سبک کشورهای فرانسه و آلمان مدرنیزه کند و شهر سن‌پترزبورگ را در بخش غربی روسیه به عنوان نماد غربگرایی روسیه و به شکل پنجره‌ای رو به اروپای غربی بنا نهاد. روسیه از آن حالت جهان نامفهومی که در گذشته برای اروپاییان داشت خارج شد و به شکل‌های مختلف با کشورهای اروپای غربی پیوند برقرار کرد. پس از این، روسیه نیز که نیمه توسعه یافته و نیمه نوشده بود، به یک بازیگر اصلی تحولات اروپا و جهان تبدیل شد و پیوندهای خود را در قالب دوستی و دشمنی با کشورهای مختلف این منطقه حفظ کرد.

پس از این، خانواده سلطنتی روسیه پیوندهای خویشاوندی با دربارهای اروپایی برقرار کرد و بهره‌های فراوانی از ویژگی‌های فرهنگی کشورهای اروپای غربی برد. به ویژه دولت‌های اتریش مجار و فرانسه به عنوان الگوی مورد توجه روس‌ها مورد تقلید قرار گرفتند. برقراری این پیوند کمک کرد که اروپای غربی و روسیه شناخت متقابل بیشتری نسبت به هم کسب کنند و به این صورت دستگاه‌های دیپلماتیک این کشورها دپارتمان‌های مربوط به کشورهای متقابل را فعال کردند و از آن راه منابعی برای شناخت متقابل نیز فراهم شد. از قرن نوزدهم میلادی نیز دپارتمان‌های دانشگاهی برای آموزش زبان و فرهنگ روسیه در کشورهای اروپایی غربی ایجاد شد و به این وسیله رشد چشمگیری در روسیه‌شناسی این کشورها پدیدار شد. به طور متقابل پتر کبیر در دستگاه دیپلماسی خود دپارتمان‌های اروپای غربی و همچنین شرق‌شناسی را فعال کرد و در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی محافل آکادمیک در سن پترزبورگ شعبه‌های کشورشناسی مربوط به مناطق ذکر شده و از جمله ایران را نیز تأسیس کردند(نفیسی، ۱۳۶۷).

ادبیات روس نیز تا پیش از قرن بیستم نقش بسزایی در ایجاد شناخت نسبت به







روسیه در دنیا داشته است. شاهکارهای ادبیات روس مورد توجه خوانندگان بسیاری در اقصی نقاط جهان بوده و به عنوان بخشی از ادبیات برتر دنیا نام روسیه را نیز در اذهان یادآور می‌شده است. اگرچه این ادبیات بیش از آنکه بخشی از ادبیات برای شناخت روسیه تلقی شوند به عنوان بخشی از شاهکارهای ادبیات دنیا مورد توجه بوده‌اند. اما سفرنامه‌ها در کشورهای شرق و جنوب از جمله در ایران تا اوایل قرن بیستم اهمیت خود را به عنوان منبع منحصر به فرد در زمینه روسیه‌شناسی حفظ کردند. از جمله این سفرنامه‌ها در ایران می‌توان به «سفرنامه ابن بطوطه»، «سفرنامه ابن فضلان»، «مرآت الاحوال جهان نما»، خاطرات شاهزادگان و نمایندگان قاجار و ... اشاره کرد.

این موضوع به ویژه از زمان حضور روس‌ها در جنوب قفقاز و جنگ‌های دو کشور به طور جدی‌تر آغاز و رفت و آمدها میان مقامات و فرستادگان دو کشور به شناخت بیشتری از یکدیگر منجر شد. از میان آن سفرنامه‌ها می‌توان به «سفرنامه خسرو میرزا قاجار به پتربورغ»، «سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی به روسیه»، «سفرنامه میرزا صالح شیرازی»و «سفرنامه حاج سیاح» اشاره کرد. تا قرن نوزدهم بسیاری از مسافرت‌های ایرانیان به اروپا از طریق دریای خزر، رود ولگا و روسیه صورت می‌گرفت و همین موضوع نوشته‌های گوناگونی را نظیر سفرنامه ناصرالدین شاه و... که داستان سفر روسیه نیز در آنها آمده به دنبال داشته است. این روند در قرن بیستم نیز آثار محدودی را در شناخت روسیه به وجود آورد که یکی از مهم‌ترین آن را می‌توان «سفرنامه روس» اثر جلال آل احمد دانست.

در اوایل قرن بیستم، شوروی‌شناسی[1] به عنوان یک رشته دانشگاهی در دانشگاه‌های اروپای غربی و آمریکای شمالی آغاز به کار کرد. هدف عمده از تأسیس این مراکز شناخت شوروی به عنوان پدیده‌ای بود که سرمایه‌داری و لیبرالیسم را به چالش می‌کشید. شناخت شوروی در این دوره از آن رو اهمیت داشت که انقلاب مارکسیستی که از دیدگاه نظریه‌پردازان آن جبر تاریخی بود، در همهٔ جوامع به تدریج اتفاق می‌افتاد، در این سرزمین آن هم قبل از شکل‌گیری جامعه سرمایه‌داری رخ داده بود. شوروی‌شناسان در این دوره بیشتر درصدد شناخت انقلاب بلشویکی و تحلیل آن در چارچوب تئوری‌های انقلاب بودند. از سوی دیگر برای این دانشمندان تحلیل نقش شوروی در معادلات استراتژیک بین‌المللی تعیین‌کننده بود(Labedz, 1989).

شوروی‌شناسی پس از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد و با رونق یافتن مراکز

1. Soviet Studies یا Sovietlogy

شوروی‌شناسی در دانشگاه‌های آمریکا به ویژه در دانشگاه هاروارد، کلمبیا و جورج واشنگتن اشتهار یافت، چنانکه بسیاری از نویسندگان آغاز شوروی‌شناسی را در دوره پس از جنگ جهانی دوم می‌دانند. با تأسیس مؤسسه روسیه‌شناسی در دانشگاه کلمبیا در ۱۹٤٦ مطالعات منطقه‌ای شوروی جایگاه ویژه‌ای یافت. این مطالعات از آن رو که ادامه پژوهش‌هایی بود که در ضمن جنگ جهانی دوم آغاز شد، بیشتر رویکرد سیاسی و نظامی داشت و بیشتر توان استراتژیک نظامی روسیه و نقش این کشور را در توازن قوا و معادلات بین‌المللی بررسی و به طور مشخصی تعیین قابلیت‌های شوروی و شناخت اهداف آن را دنبال می‌کرد.

آمریکا در نیمه دوم قرن بیستم، به صورت مرکز اصلی شوروی‌شناسی در جهان در آمد. در این زمینه هماهنگی و پیوند جدی نیز میان ادارات ضد جاسوسی در دستگاه‌های امنیتی و نظامی و مراکز تحقیقاتی دولتی و دانشگاهی فراهم شده بود. حساسیت بسیار زیاد ضد کمونیستی نیز که در این کشور وجود داشت و مبارزه گسترده‌ای که در سراسر جهان میان دولت اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحد آمریکا در جریان بود، ضرورت شناخت این دشمن را نیز برای سیاستمداران و دانشمندان آمریکا ضروری‌تر می‌کرد(سجادپور، ۱۳۷۳، صص ٦-٤).

پیوستن گروه قابل توجهی از مهاجران از شوروی به این مراکز علمی از یک سو بر توان این مؤسسه‌ها می‌افزود و تحقیقات آنها را مستندتر می‌کرد و از سویی نیز جنبهٔ ایدئولوژیک بیشتری به آن می‌بخشید. پژوهش‌های شوروی‌شناسی در آمریکا در پایان دههٔ هفتاد میلادی موضوع محور و بسط‌یافته بود، اما پس از آن مکانیزه شد و با علوم اجتماعی به صورت گسترده‌تری ادغام شد. روس‌شناسی در دههٔ ۸۰ توانست با بهره‌گیری از تخصص‌های گوناگون چون جامعه شناسی، اقتصاد و علوم سیاسی حجم عمده‌ای از پژوهش‌ها و نظریه‌پردازی‌ها را فراهم کند و در واقع حالت بین رشته‌ای[1] پیدا کرد. در این دوره شوری‌شناسی شکل ارگانیک یافت و متخصصان مختلف، هر یک به تحلیل و بررسی زاویه‌ای از تحولات زندگی سیاسی و اقتصادی شوروی می‌پرداختند(Cichock, 2003, p. 3) .

مراکز تحقیقاتی شوروی‌شناسی در دوره پس از جنگ دوم زیر عناوین شوروی‌شناسی، روسیه‌شناسی، شوروی و اروپای شرقی و همچنین اسلاوشناسی فعالیت می‌کردند. دانشمندان در این مراکز زمان زیادی را صرف بحث و گفتگو درباره ماهیت جامعه،

1. Interdisiplinery

اقتصاد و سیاست در شوروی کردند و روش‌های تحقیق به کار گرفته شده در این زمینه به اندازه خود اتحاد جماهیر شوروی متنوع اند. در این مجموعه دانشمندان مختلفی از گروه مهاجران که از کشورهای بلوک شرق و یا اتحاد جماهیر شوروی مهاجرت کرده و یا اخراج شده بودند گرفته تا جامعه‌شناسان رفتارگرا، نظریه‌پردازان همه گرایش‌های لیبرال، میانه و محافظه کار و همچنین روزنامه‌نگاران و سیاست‌شناسان حضور داشتند.

اگرچه بسیاری از پژوهش‌های انجام شده طی چهار دهۀ متمادی تجزیه و تحلیل‌های بی طرفانه را هدف قرار داده بودند، اما واقعیت این است که بیشتر آنها گرایش ایدئولوژیک یا به عبارت دیگر رویکرد ضدکمونیستی بسیاری داشتند و به میزان زیادی تحت تأثیر ملاحظات سیاسی قرار داشتند. در نیمۀ دهۀ ۸۰ و با روی کار آمدن میخائیل گورباچف، تغییرات چشمگیری در شوروی رخ داد و مطالعات شوروی‌شناسی را با اطلاعات گسترده دسترسی به منابع و بینش‌های جدید همراه کرد. در ابتدا با اکراه و سپس با سرعتی شگفت‌انگیز نظام اتحاد جماهیر شوروی شروع به تغییر کرد. با این تغییرات هیجان بی‌سابقه و تمایل دوباره‌ای در سیاست، اقتصاد و جامعه شوروی و سپس در مطالعات مشابه در زمینه روسیه و شوروی به وجود آمد.

این موضوع اهمیت زیادی دارد که همگام شدن با این تغییرات چالش روش‌شناختی بزرگی برای مطالعات شوروی‌شناسی بوده است. مطالعات شوروی همیشه جایگاه منحصر به فردی در سیاست مقایسه‌ای داشته است و برای سالیان طولانی حتی تا به امروز مطالعه روسیه به عنوان موضوعی منحصر به فرد در نظر گرفته شده است. اگرچه ادعا می‌شود که مطالعات شوروی در ارتباط با رشته‌های عمومی است، اما هیچ یک از روش‌های تحقیق اصلی که از رشته‌های عمومی جدا شده باشد، قادر به تجزیه و تحلیل تحولات شوروی نبوده است. از ۱۹٤۰ تا ۱۹٦۰ میلادی مطالعات شوروی شامل تحقیقات تجربی معین نبوده است. هرچند که موارد استثنایی در آثار مرل فینسود[1] و آلکس اینکلس[2] دیده می‌شود. در اواخر دهۀ ۹۰ نیز که تحقیقات تجربی در این حوزه گسترش یافت، مطالعات شوروی به عنوان یک حوزه تحقیقاتی سازمان‌یافته از دیگر زیر رشته‌های علوم سیاسی عقب ماند(Cichock, 2003, p.3) .

در دو دهۀ پایانی عمر اتحاد جماهیر شوروی، بنیان تحلیلی قاطعی بر مبنای نظریه‌ها، تجزیه و تحلیل‌های سیستماتیک و مطالعات موردی شکل گرفت. مطالعاتی که در مورد

1. Merle Fainsod
2. Alex Inkeles

اقتصاد شوروی انجام شد، پیچیده‌ترین آنها بود که برخی بر اساس نظریه سیستم و برخی بر اساس توسعه تاریخی شکل گرفته است. همچنین نظریه‌های جامعی درباره جامعه اتحاد جماهیر شوروی توسط دانشمندان علوم اجتماعی ارائه شد. در دهۀ ۸۰ این پژوهش‌ها به وسیله موجی از اطلاعات واقعی که به دلیل پویایی درونی شوروی در دسترس قرار گرفته بود غنی شده است.

این پویایی در همه سطوح شکل گرفت. تلاشی که از سوی نخبگان برای اصلاح سیاست‌ها و روش‌ها در شوروی آغاز شد، به طور فزاینده‌ای شامل بخش‌های گسترده‌ای از کل جامعه شوروی نیز شد. تصمیم‌گیری برای باز کردن فضای سیاسی و اجازه فعالیت به رقبا یکی از تحولات عمده بود که ابتدا از درون حزب کمونیست آغاز شد و سپس لایه‌های اجتماعی را در بر گرفت. روند تحولات چنان شتاب گرفت که نظام حزبی قادر به تنظیم دستورالعمل مناسب برای تغییرات نبود. بخش قابل توجهی از مطالعات شوروی‌شناسی به ویژه در دهۀ هشتاد تعقیب و بررسی این تغییرات و روند انتخابی شدن امور در اتحاد جماهیر شوروی است.

با اجرای برنامه گلاسنوست[1] و پروستریکا[2] توسط گورباچف این تحولات و تغییرات که در تناقض با مبانی و ساختارهای نظام شوروی بود، چنان شتاب گرفت که نظام حاکم شوروی نتوانست چارچوب نوینی برای حفظ اتحاد در قالب آن تعریف کند. مطالعات شوروی‌شناسی با رویکرد جریان انتخابی شدن نمی‌تواند تحولات این سرزمین بزرگ را به طور دقیق تشریح کند. این رویکرد اگر درباره فدراسیون روسیه نیز تا اندازه‌ای در کشف حقیقت توفیق داشته باشد، نمی‌تواند به نتیجه یکسانی در سایر جمهوری‌های داخل شوروی در قفقاز و آسیای مرکزی دست یابد.

در مطالعات شوروی از مطالعات نخبگان نیز به عنوان یک رویکرد دیگر برای تکمیل تجزیه و تحلیل‌ها بهره گرفته شده است. مطالعه اولیه نخبگان در اتحاد جماهیر شوروی با بررسی «دولت روسیه»[3] و یا بر اساس گفتۀ دارل هامر[4] با تجزیه و تحلیل مدارک پروتکل مشخص می‌شود. مطالعه رفتار رهبران شوروی، دیدگاه‌های آنها و حتی ظاهر فیزیکی آنها و چگونگی تعامل آنان در مراسم عمومی و در دید دیگران اهمیت بسیاری داشته است. این مطالعات هرچند یک روش‌شناسی منسجم را ایجاد نکرده، اما با

1. Glasnost
2. Peresteroika
3. Kremlinology
4. Darell Hammer







توجه به اینکه در نظام سیاسی شوروی سیاستگذاری فقط در سطوح عالی رهبران شکل می‌گرفت و همیشه جنبه‌هایی از رمز و ابهام را با خود داشت مورد توجه قرار گرفته است. از میان پژوهش‌های انجام گرفته می‌توان تحقیق کارل لیندن[1] درباره خروشچف و پژوهش «والری بونس»[2] درباره تغییرات رهبران یا اظهارات جورج بر سلور[3] درباره الگوهای منسجم رفتار رهبران را نام برد(Billinhton, 2004, pp. 67-71) .

با وجود محدودیت‌هایی که روش‌شناسی مطالعات نخبگان داشتند، این رویکرد در دوران گذر پیش از فروپاشی، همچنان جذابیت خود را حفظ کرد. به موازات آن تجزیه و تحلیل تاریخ‌نگاری و سبک ژورنالیستی نیز گسترش یافت و یک نوع هم‌تکمیلی نیز میان رویکرد تاریخ نگاری و روزنامه‌نگاری با مطالعات نخبگان برقرار شد. اگرچه مطالعات نخبگان در تعیین اینکه چه عواملی در تصمیم گیری‌های میانی و یا منطقه‌ای و محلی تأثیرگذار بوده‌اند ناکام بوده است، اما همچنان اهمیت خویش را حفظ کرده است، چنانکه روسیه پس از شوروی نیز به صورت غالب از طریق دو چهره عمده یعنی یلتسین و پوتین و گرایشی که شخصیت آنها عرضه می‌کنند شناخته می‌شود(Cichock, 2003, p. 4) .

یک رویکرد دیگر در مطالعات شوروی بررسی فرهنگ‌های سیاسی و شیوه‌های شکل‌گیری آنها بوده است. پیش فرض این رویکرد توجه به این واقعیت است که هر نظام سیاسی صاحب یک فرهنگ سیاسی ویژه است که از طریق شیوه تخصیص و توزیع منابع تعیین می‌شود. سیدنی وربا[4] معتقد است که «فرهنگ سیاسی مجموعهٔ باورهای تجربی، سمبل‌های گویا و ارزش‌هایی است که وضعیت‌هایی را تشریح می‌کند که در آن فعالیت‌های سیاسی رخ می دهد» .(Wallace, 1993) به این ترتیب باورهای ذهنی ما نسبت به سیاست و پیش‌زمینه‌های ذهنی ما در تحلیل‌هایی که ارائه می‌دهیم بسیار تأثیر گذارند. برای مثال ارزش‌های ضد کمونیست و ضد شوروی برای طیف وسیعی از دانشمندان همچون زبیگینو برژینسکی[5] دانشمند علوم سیاسی لهستانی تبار اهل آمریکا بسیار تعیین‌کننده بوده است. همچنین ریچارد پایپز[6] از نقطه نظر محافظه‌کارانه خویش برای بسط بینش‌های روشن و خالی از تعصب درباره سیاست در شوروی بهره گرفت. برای گروهی از دانشمندان نیز گرایش‌های شدید ضد شوروی ایشان در بررسی‌هایی که

1.Carl Linden
2.Valeri Bunce
3 .Georg Berselor
4. Sidney Verba
5. Zbigniew Brzezinski
6. Richard Pipes

انجام داده‌اند بسیار تأثیرگذار بوده است. از جمله آنها روی مدودف[1] است که اطلاعات تازه ای درباره پاکسازی‌های استالینی ارائه کرد.

برخی دانشمندان نیز تلاش کرده‌اند که گرایش‌های ذهنی را حذف کرده و به طور عینی به تحلیل مسائل بپردازند. البته رابرت کانکوست[2] مورخ انگلیسی مطالعات عینی‌نگر مسائل شوروی را مردود می‌داند. وی معتقد است سیاست حوزه‌ای است که سخت‌گیری و جدیت در آن اجتناب‌ناپذیر است. خود وی تحقیقات گسترده‌ای را در زمینه استالینیسم[3] و برنامه دولتی‌کردن در اتحاد شوروی ارائه کرد. نتیجه‌گیری از رویکردهای فرهنگ سیاسی اغلب به این دلیل دشوار به نظر می‌رسد که سعی در ترکیب عناصر فرهنگی ذهنی با متن واقعیت‌های سیاسی و عینی دارند. این دشواری‌ها دانشمندان را به این واقعیت رهنمون کرده است که تغییرات اجتماعی و از جمله اقتدارگرایی در تاریخ شوروی باید در چارچوب فرایند فرهنگی و اجتماعی طولانی‌مدت تجزیه و تحلیل شوند.

یک رویکرد مهم در بررسی تحولات روسیه و اتحاد جماهیر شوروی تجزیه و تحلیل مشارکت سیاسی است. در این تجزیه و تحلیل به مرزهای مشارکت مردم در تعیین نظام سیاسی پرداخته می شود و بر اساس آن نظام‌های سیاسی به تک حزبی[4] استبدادی[5] و دموکراتیک[6] تقسیم می‌شوند.

تحلیل‌گران مطالعات شوروی که با رویکرد مشارکت سیاسی به بررسی نظام‌های سیاسی در شوروی پرداخته‌اند، در قالب این پیش‌فرض‌ها و کلیشه‌های ذهنی به نتایج جالبی درباره مطالعه خود نمی‌رسند. تضاد بین ارزش‌ها و اهداف کمونیسم و مارکسیسم با اهداف لیبرال دموکراسی غرب، خود از پیش نتایج را تعیین می‌کرده است. اگرچه اقتدارگرایی در نظام تک حزبی شوروی قابل انکار نیست، اما این تحلیل‌گران اغلب با موضعی تدافعی وارد موضوع می‌شدند و بررسی‌های آنان همراه با نوعی پیشداوری بوده است که «می‌یر» از آن به «تجلیل از سیستم خودی» تعبیر می‌کند و به همین دلیل بسیاری از تحلیل‌گران مشارکت سیاسی در شوروی از رعایت نکردن حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها یا نژادپرستی و تبعیض زبانی انتقاد کرده‌اند، در حالی که تحولات بعدی نیز نشان داده است که در دهه‌های پایانی عمر شوروی این مسائل دغدغه جدی درون جامعه اتحاد جماهیر شوروی نبوده است.

1. Roy Medvedev
2. Robert Conquest
3. Stalinism
4. Totalitarian
5. Autoritarian
6.Democratic



پژوهش‌های مقایسه‌ای نظام‌های سیاسی درباره اتحاد جماهیر شوروی هرچند جالب و جذاب هستند، اما با یک نگاه واقع‌بینانه می‌توان دریافت که دموکراسی پاسخی اتوماتیک به پایان یافتن اقتدارگرایی نیست و در این زمینه در نظر گرفتن ویژگی جوامع مورد مطالعه ضروری است. بررسی جوامع و جمهوری‌های شوروی در دوره پس از فروپاشی نیز این واقعیت را ثابت می‌کند که گذر از اقتدارگرایی بیش از جریان سقوط ساختارهای پیشین توجه ما را به وظیفه ایجاد ساختارهای نوین جلب می‌کند. به همین دلیل در تحقیقات نوین در این زمینه انواع نظام‌های اقتدارگرا و گرایش‌ها و جهت‌گیری‌های متفاوتی که اینگونه نظام‌ها دارند مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد.

چارچوب نظریه‌های انقلاب نیز یکی از قالب‌های عمده است که در مطالعات شوروی‌شناسی به کار گرفته شده است. در چارچوب نظریه انقلاب علاوه بر بررسی ماهیت انقلاب اکتبر در روسیه به شکل مقایسه‌ای با انقلاب‌های آمریکا، فرانسه و انگلیس ویژگی‌ها و وجوه تمایز آنها مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. تحولات شوروی و بیش از همه وقوع انقلاب اکتبر در حوزه‌های دانشگاهی بدون تردید سبب غنی شدن مباحث مربوط به انقلاب شده است. علاوه بر ظهور شکلی نوین از انقلاب‌ها که وجوه بسیار متمایزی از سایر موارد داشته است، وقوع انقلاب اکتبر به شناخت دقیق‌تر و افزایش دانش در زمینه ماهیت انقلاب‌های پیشین نیز کمک کرده است.

نظریه توسعه نیز از جمله چارچوب‌های اصلی مطالعات شوروی بوده است. دانشمندان علم توسعه در این زمینه تا آنجا پیش رفتند که توسعه مارکسیستی و سوسیالیستی را به عنوان راه سوم توسعه در کنار دو شکل دیگر توسعه قرار دادند و رشد اقتصادی در چارچوب افکار مارکسیستی و نظام سوسیالیستی را یکی از راه‌های عمده رسیدن کشورها به توسعه قلمداد کردند. شوروی‌شناسی و بررسی نوع سوسیالیستی رشد و توسعه کشورها به میزان زیادی سبب گسترش علوم و مباحث مربوط به توسعه نیز شده است. رشد چشمگیر اقتصادی در شوروی طی چند دهه و گذر از جامعه کشاورزی و فئودالی و رسیدن به نقطه‌ای که در بسیاری از صنایع با کشورهایی که چند سده سابقه توسعه داشتند رقابت کند و همچنین تغییرات گسترده در جوامع داخلی شوروی و جمهوری‌ها و گذر آنان از جوامع به طور کامل سنتی به مدرن و همچنین رشد فراگیر آموزش و فرهنگ در میان مردم این کشور از جمله دلایلی بود که نظر محققان علم توسعه را به شوروی جلب می کرد. پس این دانشمندان به تبع رویکردهای کلی خود در حوزه‌های علوم سیاسی و اقتصادی دیدگاه‌هایی نیز در عرصه بررسی وضعیت شوروی

در دهه‌های متمادی و همچنین آینده این کشور عرضه می‌کردند.

رویکردها و روش‌شناسی‌های مورد اشاره بخشی از عمده‌ترین تحلیل‌های مربوط به مطالعات شوروی است که از اوایل قرن بیستم در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا شکل گرفت. این پژوهش‌ها پس از جنگ جهانی دوم و از سال ۱۹۴۹ که اتحاد جماهیر شوروی به قدرت برابر با ایالات متحده آمریکا تبدیل شد، در آمریکای شمالی در دهۀ ۷۰ رشد چشمگیری یافت و در دهۀ ۸۰ به اوج خود رسید.

## بحران شوروی‌شناسی

مطالعات شوروی‌شناسی درست در میانه دهۀ هشتاد که در ایالات متحده آمریکا به اوج خود رسیده بود، با انجام یک پروژه تحقیقاتی جامع با حمایت و حضور مراکز مختلف و چاپ آن در قالب یک مجموعه مقالات به میزان زیادی کمبودها و ناکامی‌های خود را به نمایش گذاشت. مدت‌ها بود که یکی از دغدغه‌های عمده شوروی‌شناسان، بررسی امکان تغییرات احتمالی گسترده در شوروی و امکان سست شدن پایه‌های نظام سیاسی حاکم بر این کشور بود. دانشمندان شوروی‌شناس در برابر این سؤال اساسی قرار داشتند که آیا بررسی‌های آنان با رویکردهای مختلف در زمینه جامعه شوروی نشانه‌هایی از ضعف جدی در ساختار سیاسی و از هم گسیختگی اجتماعی یا تشتت و ناتوانی در اداره اقتصاد کشور را حکایت می کند یا نه؟ تحقیقات دانشمندان در همه حوزه‌ها رویکردی انتقادی به وضعیت شوروی داشت و سؤال اساسی این بود که آیا ساختار نظام سیاسی حاکم بر شوروی اصلاح پذیر است و حاکمیت شوروی با ایجاد تغییرات تدریجی بحران‌هایی را که در لایه‌های زیرین وجود داشت پشت سر خواهد گذاشت یا بحرانی فراگیر نظام موجود در شوروی را به بن بست خواهد کشاند؟

شوروی‌شناسان درباره پیش‌بینی آینده شوروی و پاسخ به این پرسش که آیا شوروی فرو خواهد پاشید یا راه خود را با تغییرات و اصلاحات طی خواهد کرد، بررسی‌های علمی انجام دادند. یک پژوهش مشترک دانشمندان شوروی‌شناس که در آمریکا در اوایل دهۀ هشتاد با حضور جمع فراوانی از این دانشمندان و با یک بودجه هشت میلیون دلاری انجام شد در سال ۱۹۸۳ در قالب مجموعه مقالات با عنوان «پس از برژنف» توسط انتشارات دانشگاه ایندیانا چاپ شد. در مجموعه این کتاب که توسط سر ویراستار تدوین شد چنین آمده بود:

«همگی ما به یک نتیجه رسیدیم و توافق داشتیم که کمترین احتمالی وجود ندارد







که اتحاد شوروی بتواند از نظر سیاسی به صورت دموکراسی درآید یا درآینده‌ای قابل پیش‌بینی فرو پاشد» (لئوپولد، ۱۳۷٤، ص ۱۵۳). جالب اینجا است که فقط دو سال پس از انتشار نتایج این تحقیق و با روی کار آمدن میخائیل گورباچف، اصلاحات سیاسی و اقتصادی در شوروی آغاز شد که در نهایت نیز در پایان دهۀ ۸۰ و اوایل دهۀ ۹۰ منجر به فروپاشی این ابرقدرت بزرگ شد. چاپ این مجموعه، به ویژه محتوای مقدمه آن گویی می خواست به طور روشن داغ ناکامی را بر پیشانی شوروی‌شناسی برای همیشه حک کند.

اگرچه مجموعه مقالات پیش گفته بر یک نوع خوش‌بینی استوار بود، اما واقعیت این است که تصور عمومی موجود در میان سیاستمداران و دانشمندان در اوایل دهۀ ۸۰ میلادی درباره اتحاد جماهیر شوروی از وجود ثبات در این کشور حکایت می‌کرد. در این دوره هیچ گونه تنش یا از هم گسیختگی سیاسی، اقتصادی و یا اجتماعی وجود نداشت.

اما در اوایل دهۀ ۸۰ تحلیل‌گران وضعیت را در شوروی و پس از نزدیک به دو دهه حکومت لئونید برژنف دارای ثبات نسبی می‌دانستند. جان کنت گالبرایت[1] اقتصاددان سرشناس در سال ۱۹۸٤ یک سال پیش از به قدرت رسیدن میخائیل گورباچف نوشت: «سیستم شوروی در سال‌های اخیر به پیشرفت اقتصادی چشمگیری دست یافته» و «از سر و وضع عابران شهرهای شوروی رفاه رو به رشدی به چشم می‌آید.» سورین بیالر[2] دانشمند دیگر شوروی‌شناس در سال ۱۹۸٦ و یک سال پس از روی کار آمدن میخائیل گورباچف در این زمینه نوشت: «شوروی بحران کارآمدی را از سر می‌گذراند نه بحران بقا را و به طور حتم در خطر فروپاشی نیست» (لئوپولد، ۱۳۷٤، ص ۱۵۵).

در این سال‌ها میل به ثبات در شوروی در میان تحلیل‌گران به طور تقریبی به یک اصل عمومی تبدیل شده بود. گسستگی‌های به وجود آمده در دوران خروشچف، نه تنها در حکومت هجده ساله برژنف ترمیم شده بود، بلکه وضعیت اقتصادی نیز بهبود یافته بود. بسیاری بر این باور بودند که خروشچف و برژنف به این توفیق دست یافته‌اند که در جامعه شوروی یک نوع قرارداد اجتماعی وضع کنند و با مردم در زمینه آرامش سیاسی در مقابل تأمین حداقل زندگی خوب برای همگان به توافق رسیده‌اند.

در شوروی این واقعیت محسوس بود که گرایش جدی به تغییر مشاهده نمی‌شد. کشتارهای استالینی و فشارها به فراموشی سپرده شده بود و در ذهن مردم اتحادیه شوروی

1. G.K.Gilbrait
2 .S.Bialer

اکنون بیشتر افتخاراتی که شوروی آفریده بود از جمله پیروزی در جنگ جهانی دوم در ذهن‌ها مجسم بود. این جامعه شامل مردمانی می‌شد که در حالی که در اوایل قرن بیستم اکثر آنان بی‌سواد بودند، اکنون نرخ باسوادی بالای ۹۵ درصد داشتند. جمهوری‌های داخل شوروی، تعارض‌های قومی و فرهنگی با نظام سوسیالیستی را پشت سر گذاشته بودند و اکنون دهه‌های متمادی بود که برای کسب منافع بیشتر از طریق همان چارچوب تلاش می‌کردند. با اینکه ایجاد هویت نوین سوسیالیستی به طور کامل به نتیجه دست نیافته بود، اما یک احساس مشترک به عنوان فرد شوروی در سراسر خاک شوروی پدید آمده بود. نشانه‌های فروپاشی نیز آنچنان که در برخی دولت‌ها دیده شده است یا به عنوان مثال در امپراتوری رم یا عثمانی مشهود بود، در اتحاد جماهیر شوروی ثبت نشده است. در امپراتوری رم قدیم و امپراتوری عثمانی پس از یک دورهٔ طولانی مشکلات و از هم گسیختگی عمیق فروپاشی منجر به زوال آنها شد، در حالی که فروپاشی شوروی زمانی رخ داد که این ابرقدرت در اوج بود و با هیچگونه تهدید و خطر فوری داخلی یا خارجی مواجه نبود.

در میان دانشمندان شوروی‌شناس، کسانی نیز یافت می‌شوند که برخلاف جریان غالب در مطالعات شوروی چندان به آینده وضعیت در اتحاد جماهیر شوروی خوشبین نبودند. یکی از معدود کسانی که طی نزدیک به سه دهه بر خلاف جریان غالب، معتقد به اصلاح‌ناپذیری سیستم شوروی بود و بر آن پافشاری می‌کرد، زبیگنو برژینسکی بود. وی در سال ۱۹٦۹ مجموعه مقالاتی از چهار نویسنده را با عنوان «تنگناهای تغییر در سیاست شوروی» منتشر کرد و چنین نتیجه گرفت که وقوع اصلاحات مؤثر در نظام سیاسی و اقتصادی شوروی غیر محتمل است، این کشور رو به نابسامانی دارد و به همین دلیل فرو خواهد پاشید. آندری آمالریک[1] نویسنده روس نیز در سال ۱۹٦۹ کتابی با نام «اتحاد شوروی تا ۱۹۸٤ پایدار خواهد بود؟» منتشر کرد و در آن، آینده نامناسبی را برای نظام شوروی پیش‌بینی کرد. مالریک در ۱۹۷٦ از شوروی اخراج شد (لئوپولد، ۱۳۷٤، ص ۱۵۹).

نویسنده دیگری با نام الکساندر شتروماس که یک مهاجر اهل لیتونی بود، با همراهی مورتون کاپلان در مقالات خویش در مجموعه مقالاتی که برای آزمون بین‌المللی ژنو نوشته شده بودند، امکان سقوط سیستم شوروی را طی یک دههٔ به طور واضح پیش‌بینی کردند. برخی از نویسندگان در زمینه ناکامیابی‌های شوروی و امکان وقوع انفجار در این کشور توجه دیگران را به خلاف واقعیت بودن آمارها و ارقام ارائه شده از سوی شوروی جلب می‌کردند. نظر به اینکه نظریه‌پردازان ثبات شوروی از جمله به آمارهایی

1. Andre Amalrik







تکیه می‌کردند که از سوی مقامات و نهادهای اتحاد جماهیر شوروی اعلام می‌شد و بر اساس آنها ثبات و رشد اقتصادی را در این کشور نتیجه می‌گرفتند، این گروه به این نکته اشاره می‌کردند که در شوروی اطلاع‌رسانی به طور عجیبی کانالیزه و در انحصار دولت است و بخش‌های اقتصادی نیز برای دولت در زمینه فعالیت خویش گزارش‌های اداری مبالغه‌آمیزی تهیه می‌کنند که به هیچ وجه قابل اعتماد نیستند. اورول، یک نویسنده سرشناس برای زیر سؤال بردن ارقام و آمار در شوروی، صحنه‌ای را ترسیم می‌کند که در آن قدرت حاکم اعلام می‌کند که در یک سال پنجاه میلیون جفت کفش تولید شده، در حالی که حتی یک جفت کفش هم تولید نشده است.

البته در حوزه شوروی‌شناسی، با توجه به نظریه عمومی ثبات و اصلاح‌پذیری طی دهه‌های ۷۰ و ۸۰ این سازهای مخالف چندان به گوش نمی‌رسید. شاید سرشناس‌ترین نظریه‌پرداز فروپاشی شوروی را بتوان برژینسکی نامید که دیدگاه‌های هرچند روشن و شفاف او احتمالاً ناشی از دشمنی عمیق او با شوروی و حضورش در صحنه سیاست درک می‌شد. در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت مطالعات شوروی چنانکه باید، نتوانست ضعف و نارسایی‌های موجود در شوروی را دریابد و حتی یک سلسله تحقیقات گسترده با بودجه هشت میلیون دلاری در فهم شتاب تحولات در شوروی و پیش‌بینی فروپاشی آن ناکام ماند. در زمینه این ناکامی تجزیه و تحلیل‌های مختلفی ارائه شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

## دلایل بحران در شوروی‌شناسی

برخی از نویسندگان در این زمینه مدعی شده‌اند که پژوهش‌های شوروی‌شناسان با وجود گذشت چند دهه از انقلاب اکتبر بیش از آنکه به بررسی مسائل عینی در جامعه شوروی بپردازد، ناشی از پیشداوری‌های ذهنی درباره انقلاب اکتبر، ماهیت آن و همچنین نسبت‌شناسی بلشویسم بود. در واقع تحقیقات به دو دسته تقسیم می‌شدند؛ یا پروژه‌هایی مربوط به کل سیستم شوروی بودند که به شکل‌های یادشده بودند و یا پژوهش‌های مربوط به مسائل جزیی بودند که جزیی‌گرایی افراط‌آمیز اینکه آنها را در یک حلقه کلی بتوان قرار داد و نتایج کلی از آن به دست آورد عقیم می‌کرد.

به تعبیر دیگری مطالعات شوروی ضعف روش‌شناسی داشت و یک نوع هم‌تکمیلی نیز میان تحقیقاتی که صورت می‌گرفت وجود نداشت. تحقیقات شوروی‌شناسی، در حالی که بین رشته‌ای بود، اما از یک روش‌شناسی بین رشته‌ای بهره نمی‌برد، بلکه شکل

ارگانیک داشت و دانشمندان علوم مختلف هر یک به فراخور رشته و تخصص خود مشغول بررسی بخشی از موضوع بودند (لئوپولد، ١٣٧٤، ص ١٦٠).

سیاست‌زدگی بیش از اندازه بدون تردید یکی از ضعف‌های عمده مطالعات شوروی است. بخش عمده بررسی‌های انجام گرفته درباره شوروی تحت تأثیر جدی رویکرد نویسندگان آنها به فلسفه سیاسی حکومت در قرن بیستم و همچنین نگاه آنان به ساختار سیاسی اتحاد جماهیر شوروی قرار دارد. از سوی دیگر موضوعات عمده مورد تحقیقات را مسائلی همچون انقلاب بلشویکی، کشتارهای دسته جمعی، تصفیه‌های استالینی، ک گ ب، جنگ سرد، توان هسته‌ای شوروی، استالین زدایی، موازنه قوا و ... تشکیل می‌دهند. هم در موضوعاتی که مورد بررسی قرار می‌گرفتند و هم در متدولوژی و رویکردی که به کار گرفته می‌شد، کمتر با مواردی از رویکردهای جامعه‌شناسانه، مردم‌شناسانه و بررسی‌های فرهنگی و هویتی مواجه هستیم. شاید بتوان گفت انقلاب اکتبر چنان سهمگین و نظام سیاسی شوروی آنچنان در سیاست جهانی تأثیرگذار بود که فرصتی برای پرداختن محققان به لایه‌های اجتماعی و مردمی این تحولات فراهم نمی‌کرد.

حضور گسترده دانشمندان مهاجر از شوروی و بلوک شرق در فضای مطالعات شوروی از جمله علل سیاست‌زدگی مفرط در این حوزه شمرده می‌شود. این مهاجران که اغلب اخراج شده، فرار کرده یا مجبور به ترک وطن خویش شده بودند، اغلب احساسات شدید ضد بلشویکی داشتند و برخی از آنان به فعالیت‌های پژوهشی خود نیز به عنوان بخشی از مبارزه سیاسی که علیه رژیم حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی صورت می‌دهند می‌نگریستند. ارتباط نهادهای نظامی و امنیتی با برخی مراکز پژوهشی شوروی‌شناسی نیز سبب سوق دادن این مراکز به سوی پروژه‌های سیاسی و امنیتی شده بود.

یکی دیگر از دلایل ناکامی شوروی‌شناسی در پیش‌بینی فروپاشی شوروی میل به ثباتی بود که در این حوزه حکمفرما بود. این موضوع را از زوایای مختلف می‌توان تشریح کرد. ابتدا اینکه گذشت دهه‌های متمادی از تشکیل اتحاد جماهیر شوروی انتظار کسانی را که گمان می‌کردند این سیستم سیاسی قابل دوام نیست به سر برده بود و بسیاری از پژوهشگران را متقاعد کرده بود که سیستم شوروی با اصلاحات و تغییرات درونی راه به پیش خواهد برد. از قتل عام‌ها و سرکوب‌های شدیدی نیز که پس از انقلاب اکتبر صورت گرفته بود و نفرت زیادی از رژیم شوروی در ذهن پژوهشگران ایجاد کرده بود چند دهه سپری شده بود و دیگر نظام حاکم بر شوروی در ذهن مخالفانش آن نظام منفور پیشین نبود. ناکامیابی‌های پی در پی سرمایه‌داری و مشکلات مختلفی که در اقصی نقاط جهان پدید آورده بود و



اشتباه‌های جنگ ویتنام در این میل به ثبات وضعیت در شوروی تأثیرگذار بودند.

دو عامل مهم دیگر در این زمینه یکی خدمات بزرگی است که شوروی با دادن نزدیک به سی میلیون قربانی در جنگ جهانی دوم و همچنین در حذف فاشیسم و نازیسم از نقشه سیاسی جهان کرده بود و دیگر اتکای بیش از اندازه شوروی‌شناسان به مدارک و اسناد رسمی بود. پژوهشگران برای دسترسی به منابع مستقل با مشکل جدی مواجه بودند و از زمانی که طی دهۀ ۸۰ امکان بیشتری را برای رفت و آمد به شوروی پیدا کردند نیز این کار در چارچوب کنترل شده، از سوی دولت شوروی و اغلب در چارچوب همکاری با مراکز رسمی در شوروی صورت می‌گرفت. ضمن اینکه همین رفت و آمدهای حداقلی، میل باطنی برای حفظ این وضعیت و رفت و آمد را نیز در پژوهشگران شوروی‌شناس ایجاد کرده بود. به این معنی که یک نوع میل به ثبات در خود شوروی‌شناسان نیز پدید آمده بود.

## تحلیل فروپاشی اتحاد شوروی

با فروپاشی اتحاد شوروی و زوال کامل بلوک شرق، جغرافیای مطالعات منطقه‌ای و کشورشناسی نیز تغییرات اساسی کرد. اتحاد جماهیر شوروی دیگر وجود نداشت و روس‌شناسی[1] مفهوم خود را از دست داد.

شاید به جرأت بتوان گفت همچنان که وقوع انقلاب اکتبر و حوادثی که در پی آن آمد، دنیا را شگفت‌زده کرد و بسیاری از پژوهشگران را در دنیا به قلم زدن و تحقیق در این زمینه برانگیخت، به همان اندازه یا بیشتر فروپاشی شوروی نیز در میان مردم دنیا به ویژه سیاستمداران و محققان علوم سیاسی و اجتماعی هیجان ایجاد کرد. همه محافل دانشگاهی و تحقیقاتی دنیا در اوایل دهۀ ۹۰ بی وقفه متوجه فروپاشی شوروی و بررسی عوامل آن شدند. با توجه به ظهور کشورهای جدید در نقشه دنیا، مراکز متعددی نیز در کنار روسیه‌شناسی به مطالعات حوزه آسیای مرکزی و قفقاز پرداختند(نقیب زاده، ۱۳۸۱).

فروپاشی شوروی به طور جدی به تحقیقات در زمینه مسئله هویت و بحران هویت دامن زد. استقلال یافتن جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز و حفظ اصالت قومی و دینی توسط مردمان این جمهوری‌ها و همچنین جمهوری‌ها و مناطق خودمختار داخل فدراسیون روسیه دلیلی بر این واقعیت انگاشته می شد که یکی از عوامل اصلی فروپاشی شوروی توفیق نیافتن این کشور در ایجاد هویت نوین

1. Sovietology

سوسیالیستی و ناکام ماندن برنامه‌های ایجاد خلق واحد بوده است. کلیفورد گیرتز[1] روند تدوین هویت ملی در جوامع نو استقلال را نوعی انقلاب یکپارچه‌کننده می‌داند و بر این باور است که در نتیجه این انقلاب «نوعی خاص از آگاهی در میان عده‌ای از مردم پدید می‌آید که بر اثر آن شماری از افراد طوری به یکدیگر نزدیک می‌شوند که اختلاف‌های ناشی از کشمکش‌های اقتصادی و قشربندی‌های اجتماعی کمرنگ می‌شوند» (Geertz, 1963, p. 111). عناصر اصلی هویت‌ساز نیز رابطه سه مفهوم هویت‌سازی، ملت‌سازی و دولت‌سازی از جمله موضوعات مورد توجه تحلیل‌گران مسائل جمهوری‌ها بوده است.

## آموزه‌های دوره پساشوروی

دانشمندان مختلف که مشغول تحقیق درباره کشورهای پساکمونیستی بوده‌اند، در طی پانزده سال گذشته در واقع به دنبال پاسخ به این پرسش بوده‌اند که تغییرات فراگیر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در این کشورها چه چیزی به ما یاد می‌دهند. از لحاظ نظری نیز این دانشمندان در مقابل این سؤال قرار داشته‌اند که این تغییرات در چه چارچوب نظری قابل فهم است و تجربه گذار پس از شوروی نیز چه بینش‌های نظری جدیدی به ما ارائه می‌کند.

امروزه ترکیب تغییر و تداوم به عنوان ویژگی اصلی کشورهای این منطقه در دوره پساکمونیسم به شمار می‌آید. برخی از دولت‌ها همچون اتحاد جماهیر شوروی و آلمان شرقی ناپدید شده‌اند، برخی چون چکسلواکی و یوگسلاوی تقسیم شده‌اند و سایردولت‌ها مانند روسیه، قزاقستان و گرجستان دست نخورده مانده‌اند، اما دچار درگیری‌های داخلی و مناقشات بالقوه هستند. برخی به شدت به اقتصاد بازار روی آورده‌اند و کشورهایی نیز هستند که ترکیبی از نظام برنامه‌ریزی شده پیشین و شیوه اقتدارطلبانه را با اصلاحاتی حفظ کرده‌اند.

در مدتی که از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی می‌گذرد، دانشمندان به این درک نائل شده‌اند که نظریه سیاست مقایسه‌ای به مقدار زیادی به درک ما از تغییرات بزرگی که در فضای شوروی رخ داده است کمک می‌کند. در واقع این تغییرات به تکامل نظریه سیاست مقایسه‌ای نیز انجامیده است(Latin, 2000, p.3) .

واقعیت این است که مطالعات شوروی و پساشوروی در طی تمام سال‌های پس از

1. Clifford Geertz





فروپاشی در موضعی تدافعی بوده است، ضمن اینکه در حوزه سیاست مقایسه‌ای نیز نظرات جدید تغییر اجتماعی شکل نگرفته‌اند(Mcfaul & Stoner, 2005, pp.10-15).بسیاری از دانشمندان پذیرفته‌اند که تغییرات غیر منتظره را نمی‌توان توسط نظریه شرح داد. کنت والتز[1] حتی تا آنجا پیش رفته که اظهار داشته است نظریه‌ها حتی نباید سودای توضیح تغییر را داشته باشند. وی مدعی است که «نظریه، رخدادهای دوباره و تکرارها را توضیح می‌دهد، نه تغییرات را». به این ترتیب به واقعیت حاکمیت مدل‌های ایستا و تکاملی بر رشته شوروی‌شناسی مانند سایر نظریه‌ها در علوم اجتماعی و سیاسی اشاره می‌شود(Waltz, 1979) .

برخی پژوهشگران جوان به این نتیجه رسیده‌اند که روسیه موردی منحصر به فرد است و نظریه‌هایی که برای توضیح دیگر کشورها توسعه یافته‌اند، قابلیت کاربردی برای توضیح این موجود مرموز و پیچیده را ندارند. این دانشمندان می‌توانند به ضرب‌المثل معروفی که خود روس‌ها درباره روسیه می‌گویند نیز استناد کنند که ترجمه آن به این ترتیب است: «با عقل و استدلال، روسیه را نمی‌شود فهمید». در بخش دیگری طیفی از دانشمندان تلاش می‌کنند روسیه را زیر نظریه‌های کلی دیگر در حوزه علوم اجتماعی و سیاسی بررسی کنند. هرچند این دانشمندان پس از اینکه خود را در محاصره مدل‌هایی می‌بینند که خاستگاه و موارد کاربرد آن بیشتر منطقه آمریکا است، در تنگنا قرار می‌گیرند(Cohen, 2000). از آنچه در زمینه ناکامی نظریه‌ها در توضیح شرایط نوین در روسیه و کشورهای پیرامون رخ داده است، می‌توان استنباط کرد که هنوز زود است که پدیده‌های موجود و تحولات جاری در این جمهوری‌ها در چارچوب مدل‌های ایستای علوم سیاسی بررسی شوند. از سوی دیگر نیز تا ابد نمی‌توان با یک داده تاریخی یعنی پایان کمونیسم تحولات جاری را تبیین کرد. اینگونه برداشت می‌شود که همه تغییرات تدریجی نیستند، بلکه بسیاری از آنها از جمله تغییر و توسعه رژیم‌های سیاسی، ناگهانی هستند و روند تحولات وقتی به آستانه بحران و انقلاب رسید، انواع نتایجی که از تغییر انقلابی می‌توان انتظار داشت، بسیار متفاوت هستند.

در مجموع در سال‌های پس از شوروی، اگرچه یک چارچوب نظری مشترک و مدون برای توضیح تغییرات ارائه نشده است، اما با بهره‌گیری از مدل‌های پیشین، جنبه‌های مختلف این تحولات بررسی شده است. در پاییز سال ۲۰۰۰ در دانشگاه پرینستون، کنفرانسی علمی با عنوان «ده سال پس از فروپاشی اتحاد شوروی؛ درس‌های مقایسه‌ای و چشم‌اندازها» برگزار شد. مقالات ارائه شده به این همایش نشانگر بررسی جوانب مختلف

1. Kenneth Waltz

موضوع است. فیلیپ رودر[1]، یکی از شرکت‌کنندگان در این همایش در مقاله خود در بررسی تحولات پساشوروی از وقوع این حوادث به پیروزی دولت ملت‌ها در زمانی که هویت‌های ملی به طور جدی از نیروهای جهانی شدن تأثیر گرفته‌اند، تعبیر می‌کند. رودر «شکست ادغام سیاسی» گروه‌های قومی توسط رژیم کمونیستی را دلیل اصلی فروپاشی می‌داند و ایجاد دولت ملت‌های جدید را به برنامه‌های نهادهای سیاسی رژیم شوروی و بخصوص برنامه فدرالیسم قومی مربوط می‌داند(Roeder, 2005, pp. 45-21).

در همین همایش علمی، مایکل مک فال[2] بحث را از این موضوع که چرا دولت ملت‌ها در فضای پساکمونیستی ظهور کرده‌اند به انواع مختلف رژیم‌هایی که برای حکومت بر این دولت– ملت‌ها ظهور کرده‌اند می‌کشاند. وی با اشاره به این واقعیت که از بیست و هشت کشوری که پس از تخریب دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ و فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ کمونیسم را کنار گذاشتند، تنها تعداد محدودی وارد فهرست دموکراسی‌های لیبرال شده‌اند و تعداد بیشتری از آنها طیف‌های مختلفی از دیکتاتوری یا رژیم‌های انتقالی بی‌ثبات هستند، تلاش می‌کند که به این پرسش پاسخ دهد که چرا برخی دولت‌ها کمونیسم را به نفع دموکراسی کنار می‌گذارند. در حالی که بقیه، حاکمیت اقتدارطلبانه را حفظ می‌کنند. وی در تأیید رهیافت‌های بازیگر محور که بر تحلیل‌های موج سوم دموکراتیک‌سازی غالب است، فرضیه‌های اصلی ادبیات قدیمی‌تر مربوط به رابطه بین شیوه گذار و نوع رژیم حاصله را زیر سؤال می‌برد(Mcfaul & Stoner, 2005, pp. 58-70) .

دو دانشمند دیگر به نام کاترین استونر ویس[3] و تیموتی کالتون[4] مسائل خاصی را که در ذات گذار روسیه در دهۀ اخیر قرار داشته‌اند، بررسی می‌کنند و بینش نظری جدیدی نسبت به رژیم‌های انتقالی به طور کلی ارائه می دهند. استونر ویس معتقد است که ناتوانی دولت ملی برای تضمین انسجام و ارائه کالاها و خدمات اساسی که توسط قانون اساسی و قوانین فدرال تضمین شده‌اند، به نوبه خود تا حدودی نهادینه نشدن دولت و روابط دولت جامعه را در پی دارد. کالتون به بررسی گسترده احزاب و نقش آنها در روسیه کنونی می‌پردازد. وی که بیشتر دغدغه روابط دولت– جامعه را دارد به جهت‌گیری‌های مردمی در رابطه با نظام حزبی و احزاب سیاسی در روسیه پس از شوروی توجه خاصی می‌کند(Mcfaul&Stoner, 2005, pp. 173-190).

1. Philip Roder
2. Michael MC Faul
3. Kathryn Stoner-Weiss
4. Timothy Colton



والری بونس[1] یک دانشمندان سرشناس دیگر در این همایش این موضوع را بررسی می‌کند که مورد روسیه چه چیزی درباره دموکراسی و دموکراتیک شدن به ما یاد می‌دهد. وی معتقد است گذار خاص روسیه باید نظریه‌پردازان دموکراتیزه شدن را وادار به تجدید نظر در خصوصیات قدیمی‌شان کند. بونس به ویژه استدلال می‌کند که دموکراسی روسی به شدت غیرمحتمل و به نحو شگفت‌آوری خودسرانه است (Valerie, 2005, pp. 207-225). بونس برخلاف اکثر تحلیل‌گران دموکراسی که با اشاره به نارسایی دموکراسی روسی معتقدند روس‌ها و بقیه جهانیان در واقع خوش‌شانس هستند که روسیه هنوز سقوط دموکراتیک را تجربه نکرده است، با بهره‌گیری از دیدگاه، جوئل هلمن[2] استدلال می‌کند که خصلت معیوب دموکراسی روسیه، به طور دقیق آن چیزی است که باعث می‌شود تداوم یابد. وی این فرضیه اساسی که یک نوع رابطه همبستگی ضروری و مثبت بین کیفیت دموکراسی و پایداری آن وجود دارد را زیر سؤال می‌برد(Joel,1998, pp.203-234).

## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

روسیه‌شناسی با وجود داشتن پیشینه طولانی در مراکز دانشگاهی جهان، هنوز هم از پیچیده‌ترین مقوله‌های کشورشناسی است. گستردگی سرزمین، تنوع قومی و مذهبی و تداوم تحولات سیاسی بر ابهامات این حوزه افزوده است و تجربه این موضوع در مراکز دانشگاهی جهان می‌تواند برای بنیان‌گذاری چنین رشته‌ای در کشورمان بسیار مفید باشد. ابهام مهم در این حوزه مطالعاتی گستره اطلاق عنوان روس پژوهی است.

برخی مراکز پژوهشی شوروی‌شناسی از ۱۹۹۱ به بعد عبارت اروپای شرقی را به کار گرفتند. به این ترتیب طیف گسترده‌ای از کشورهای کمونیست سابق در این واژه جای می‌گرفتند. برخی نویسندگان اشکال این واژه را آن می‌دانند که کشورهایی مانند لهستان، مجارستان و چکسلواکی ترجیح می‌دهند که آنها را جزو اروپای مرکزی تلقی کنند. کشورهای بالتیک شامل لیتوانی، لتونی و استونی نیز ممکن است مایل باشند که خود را اسکاندیناوی یا فقط بالتیک قلمداد کنند. بخش عمده‌ای از کشورهای اروپای شرقی، هم اکنون به عضویت اتحادیه اروپا درآمده‌اند. برای احتراز از این ابهام برخی مراکز پژوهشی نیز روسیه و شرق اروپا را در کنار هم به عنوان نام مراکز پژوهشی یا مجلات خود برگزیده‌اند(Joel, 1998, pp. 203-234).

1. Valerie Bunce
2. Joel S.Hellman

برخی مؤسسه‌های پژوهشی جدید که پس از فروپاشی شوروی کار خود را آغاز کرده‌اند، با نام «مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز» یا «مطالعات روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز» فعالیت می‌کنند. به هم خوردن معادلات پیشین و ظهور روسیه به عنوان یک قدرت جدید جهانی که پایه‌های عمده قدرت آن در منطقه اطراف آن استوار است و در نهایت ابهام ویژه موجود در این واژه که مناسب با وضعیت در حال تغییر جغرافیای سیاسی در منطقه اطراف روسیه است، از جمله عواملی هستند که کاربرد واژه اوراسیا را به ویژه در سال‌های گذشته رونق بخشیده‌اند(Wallace, 1993, p. 6). زمزمه بیشتر اوراسیاگرایی در داخل روسیه نیز به این وضعیت کمک کرده است. این اصطلاح، بررسی همزمان مسائل روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز و همچنین بخشی از اروپای شرقی را در قالب یک مؤسسه یا مجله فراهم می‌کند. در عین حال برخی تحلیل‌گران کاربرد واژه اوراسیا را به دلیل سیاسی و مبهم بودن آن نادرست می‌دانند.

درکنار دپارتمان‌های آموزش زبان و ادبیات روسی که تاریخچه طولانی در بسیاری کشورهای جهان دارند و فعالیت‌های پژوهشی و انتشاراتی در زمینه ادبیات و فرهنگ روس انجام می‌دهند، در برخی دانشگاه‌ها مراکز مطالعات زبان و فرهنگ اسلاو نیز فعالیت می‌کنند.

مطالعات روسیه به دو شکل دیگر نیز در جریان است، یکی در قالب انستیتوهایی در کنار مطالعات اروپا یا مطالعات اروپا و آمریکا و در موارد کمتری نیز انستیتوهای روسیه به شکل مستقل در حال فعالیت هستند.

همچنانکه پیش از این در این مقاله یادآور شدیم، یک واقعیت تلخ در مطالعات شوروی، سیاست‌زدگی آن بود. متأسفانه این شرایط بر مطالعات پساشوروی نیز کم و بیش سایه افکنده است. اگرچه خود فروپاشی شوروی در توسعه مطالعات فرهنگی و هویتی تأثیرگذار بوده است، اما هنوز نیز حجم عمده مقالات، کتب و مجلات منتشره درباره مسائل روسیه و همچنین سایر جمهوری‌های پیشین شوروی به تحولات سیاسی آنها اختصاص دارد. این در حالی است که تحولات فراوان و تغییر اساسی رویکردها در این جمهوری‌ها در پانزده سال گذشته یک بار دیگر و برای چندمین بار عدم کاربرد کامل تئوری‌های علوم سیاسی را در این زمینه به نمایش گذاشته است. بدون تردید ضمیمه کردن رویکردهای اجتماعی و فرهنگی و تاریخی به رویکرد مطالعات سیاسی و برگزیدن یک رویکرد میان رشته‌ای می‌تواند به میزان زیادی به رفع این کمبودها کمک کند.







## منابع و مأخذ

### الف- فارسی


۱. زادوخین، الکساندر (۱۳۸٤)، **سیاست خارجی روسیه: خودآگاهی و منافع ملی**، ترجمه و تحقیق مهدی سنایی، تهران: انتشارات ابرار معاصر تهران.

۲. سجادپور، محمدکاظم (۱۳۷۳)، "بحران روس شناسی و مطالعات نوین آسیای مرکزی"، **مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۳ .

۳. نفیسی، سعید (۱۳٦۷)، **تاریخ ادبیات روس تا پایان دوره پیش از انقلاب**، تهران: انتشارات توس.

٤. لئوپولد، اونگر (۱۳۷٤)، "شکست شوروی شناسان"، ترجمه روشن وزیری، **ماهنامه کلک**، شماره ٦٤-٦۱.

۵. نقیب زاده، احمد (۱۳۸۱)، **نقش فرهنگ در سیاست خارجی ج. ا. ایران**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی وزارت خارجه.


### ب- انگلیسی


1. Billinhton, Ames(2004), **Russia in Search of Itself**, New York: Norton.

2. Cichock, Mark(2003), **Russian and Eurasian Politics**, New York:Longman.

3. Cohen, Stephen (2000), **Failed Crusade: America and the Tragedy of Post-Communist Russia,** USA: New York.

4. Chalmers, Johonson, (1964), **Revolution and the Social System**, Stanford; Hoover Istitution Studies.

5. Geertz, Glifford (1963), **the Integrative Revolution:Primordial Sentiments and Civil Politics in the New States**, NewYork: Free Press.

6. Joel, Hellman.s (1998), "Winners Take All: the Politics of Partial Reform in Post-Communist Transition", **World Politics**, Vol. 50, No. 2.

7. Laitin, David (2000), **Comparative Politics: The State of the Discipline**, APSA Paper.

8. Labedz, Leopold (ed) (1989), **The Use and Abuse of Sovietology**, New Brunswick: Transaction Publisher.

9. Mcfaul, Michael & Kathryn Stoner (2005), **After the Collapse of Communism**, Cambridge University Press.

10. Valerie, Bunce (2005), **Comparative Democratization; Lessons from Russia and the Post Communist World**, London: Cambridge University Press

11. Wallace, W (1993), From Soviet Studies to Europe-Asia Studies, **Europa- Asia Studies**, Vol. 4, No. 5.

12. Waltz, Kenneth (1979), **Theory of International Politics**, New York: Mc Graw-Hill.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۷، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صص ۵٦-۳۷

# رویکردی نظری به‌علت توسعهٔ روابط ایران و روسیه از زمان فروپاشی اتحاد شوروی تاکنون

**علی باقری دولت‌آبادی***

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج

( تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۱۸– تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۳/۲٦)

**چکیده**

در میان قدرت‌های بزرگ، روسیه بیشترین تاریخ روابط سیاسی با ایران را دارد. علل اساسی این روابط در قرن‌های گذشته قرارگرفتن این کشور در شمال ایران، تجارت و بازرگانی و وجود اشتراک‌های قومی و فرهنگی برخی از جمهوری‌های مستقل این کشور با مردم ایران بود. در دوران پهلوی دوم خرید تسلیحاتی و مشارکت در برخی طرح‌های اقتصادی نیز به این عوامل اضافه شد. در هر دو دوره فضای رقابت و تهدید، بستر روابط دو کشور را شکل می‌داد. اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی به‌ویژه از دهه ۹۰ به بعد روابط دو کشور براساس همکاری و نه ترس و تهدید شکل گرفت. با توجه به چرخش در سیاست خارجی دو کشور از تهدید به همکاری، این نوشتار می‌خواهد تا این روابط و تداوم آن را در چارچوب نظریه واقع‌گرایی، لیبرالیسم و سازه‌انگاری بررسی کند. در این نوشتار از روش توصیفی تحلیلی بهره گرفته خواهد شد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که از میان نظریه‌های گفته‌شده، سازه‌انگاری بهترین توضیح را درباره علت‌های بهبود روابط تهران و مسکو پس از دهۀ ۹۰ بیان می‌کند.

**کلید واژه‌ها**

ایران، روسیه، ژئوپلیتیک، سازه‌انگاری، لیبرالیسم، واقع‌گرایی.

*Email: abagheri@mail.yu.ac.ir







**مقدمه**

تاریخ روابط ایران و روسیه، تاریخی چهارصد ساله دارد و شکل‌گیری روابط میان دو کشور، به زمان تشکیل دولت‌های ملی در دو کشور بازمی‌گردد. به‌عبارت دیگر اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم را می‌توان سرآغاز تشکیل دولت‌های ملی در ایران و روسیه دانست (گروسه، ۱۳۵۳، ص.۵٦٦). با وجود این سابقه طولانی در روابط دو کشور روابط آنها همواره گرم و مثبت نبوده است. از تاریخ روابط ایران و روسیه قراردادهای گلستان و ترکمانچای، دخالت‌ها در امور ایران در دوره قاجار، قرارداد ۱۹۰۷، کمک به دولت خودمختار آذربایجان و کردستان، اشغال شمال ایران در زمان جنگ جهانی دوم، حمایت نظامی از صدام و در نهایت، خلف وعده‌های مکرر در تکمیل نیروگاه بوشهر و سوء استفاده از موضوع هسته‌ای ایران برای امتیازگیری از غرب در ذهن ایرانیان مانده است. این پیشینهٔ منفی که بخش مهمی از آن متعلق به پیش از دههٔ ۹۰ قرن بیستم است، این سؤال را به ذهن می‌آورد که چه عاملی موجب بهبود روابط دو طرف در سال‌های اخیر شده است و نظریه‌های روابط بین‌الملل چگونه این تحول را تحلیل می‌کنند؟

فرضیه نوشتار به این مسئله می‌پردازد که رویکرد لیبرالیسم و واقع‌گرایی به‌واسطه نگاه مادی حاکم بر این نظریه‌ها، نمیتوانند علت‌های توسعه روابط ایران و روسیه در دو دهه اخیر را توضیح دهند و سازه‌انگاری به‌واسطهٔ توجه به ابعاد هنجاری و بحث‌های هویتی در کنار نگاه مادی، توانایی تبیینی بیشتری دارد. برای تشریح و آزمون این فرضیه ابتدا روابط مسکو – تهران پس از انقلاب اسلامی به اختصار توضیح داده می‌شود و سپس این روابط و تداوم آن در چارچوب نظریه واقع گرایی، لیبرالیسم و سازه‌انگاری مورد بررسی قرارمی‌گیرد. در این نوشتار از روش توصیفی – تحلیلی استفاده خواهد شد.

**پیشینه تحقیق**

درباره پیشینه نوشتار باید اشاره کرد که بیشتر آثار نوشته شده در مورد روابط ایران و روسیه با نگاه تاریخی به این روابط نگریسته است و کمتر وارد حوزه نظری شده‌اند.[۱] برخی نویسندگان متأخر[۲] در مقاله‌های خود تلاش کرده‌اند تا با به‌کارگرفتن یک رویکرد نظری، استدلال‌های لازم را پی

۱. ر.ک: کولایی، ۱۳۸۵، کرمی، ۱۳۸۸، ملکی، ۱۳۷۵، ص.۷، محسنین، ۱۳۷٤، ص.۹۹، آبادیان، ۱۳۸۵، ۷۵، فرشادگهر، ۱۳۸۱، ص.۲۹٦..داداندیش، ۱۳۸٦، ص

۲. ر.ک: امیدی، ۱۳۹۰، ص.٤۳، کرمی، ۱۳۸۹، ص.۱۱۱.

گیرند. همانگونه که در ادامه اشاره خواهد شد، هرچند گروهی در این راه موفق‌تر و گروهی دیگر ضعیف‌تر هستند؛ اما هیچ‌یک از نظریه‌های روابط بین‌الملل نمی‌تواند به تنهایی توضیح کاملی نسبت به بهبود روابط دو طرف ارائه کند. در هر صورت نوشتار پیش رو اولین اثر در نوع خود برای پرداختن به بحث نظری روابط ایران و روسیه به شکل نوشتاری مستقل است.

**روابط ایران و روسیه قبل از فروپاشی اتحاد شوروی**

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ژئوپلیتیک منطقه دچار تحولات اساسی شد و ایران که حافظ منافع غرب بود، به تهدیدی جدی علیه منافع غرب، به‌ویژه آمریکا تبدیل شد. گرچه انقلاب اسلامی از نظر ماهیت با نظام سوسیالیستی نیز متعارض بود، اما اتحاد شوروی از این رویداد راضی به‌نظر می‌رسید. زیرا ایران مستقل برای آنها دستکم از ایران وابسته به بلوک مخالف بهتر بود (اطاعت، ۱۳۷٦، ص.۱۰۳). درواقع پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تصمیم ایران مبنی بر اجتناب از همکاری امنیتی با ایالات متحده، بزرگ‌ترین هدف راهبردی اتحاد شوروی یعنی حذف ایالات متحده در ایران را محقق کرد. اما این امر به مفهوم هماهنگی انقلاب اسلامی با سیاست‌های اتحاد شوروی نبود و مشکلاتی از نوع دیگر برای اتحاد شوروی پدیدار شد. به‌عبارت دیگر باوجود خوش‌باوری‌های اولیه رهبران اتحاد شوروی، انقلاب‌اسلامی با سیاست‌های اتحاد شوروی نیز همراه نبود. چنانکه امام‌خمینی فرمود: «ما با کمونیسم بین‌الملل به همان اندازه درستیزیم که با جهانخواران غرب به سرکردگی آمریکا و صهیونیسم مبارزه می‌کنیم. خطری که از ناحیه کمونیسم متوجه ما است، کمتر از آمریکا نیست» (روزنامهٔ اطلاعات، ۱۳۵۹، ص.۲).

از پیروزی انقلاب‌اسلامی تا فروپاشی اتحاد شوروی، درواقع رهبران اتحاد شوروی گرچه به جذب ایران در مدار اتحاد شوروی امیدوار نبودند، اما حفظ ایران به‌عنوان کشوری غیرمتعهد و مستقل، برای آنان هدف مطلوبی به‌نظر می‌رسید. در این دوران، روابط دو کشور در حوزه سیاسی رشد چندانی نداشت و بیشتر فعالیت‌ها در قلمرو اقتصادی صورت می‌گرفت. دو کشور در سال ۱۳٦۸ با امضای توافق‌نامه همکاری اقتصادی، موافقت کردند تا در زمینه‌های اقتصادی، فنی، تجاری و صنعتی (صنایع متالوژی، پتروشیمی، نفت و گاز و نیز استفاده صلح‌جویانه از انرژی اتمی) همکاری‌های خود را گسترش دهند (روزنامه اطلاعات، ۱۳٦۸، ص.۲).

**روابط ایران و روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی**

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک جمهوری اسلامی ایران و روسیه دچار تغییر و تحول اساسی شد و ایران خود را با یک وضعیت بسیار پیچیده‌ای رو به‌رو دید که ناشی از ایجاد جمهوری‌های مستقل جدید، تغییرات مرزها و افزایش تعداد بازیگران در منطقه و نیز تلاش







قدرت‌های فرامنطقه‌ای برای حضور و نفوذ در کشورهای منطقه بود. در این میان با توجه به نقش برتر و حیاتی جمهوری فدراتیو روسیه در منطقه، این کشور در معادلات ژئوپلیتیک ایران اهمیت زیادی یافت و دیپلماسی و سیاست خارجی ایران بر مبنای ارتباط با روسیه تنظیم شد. در کل روابط ایران و روسیه، پس از فروپاشی اتحاد شوروی ابعاد وسیعی در سطح‌های گوناگون پیدا کرد و برای نخستین بار در طول دو قرن گذشته، تهدید بالقوه علیه ایران از سوی آن کشور برداشته شد و روابط آنها متعادل‌تر شد (Tarock, 1997, p.207). این همکاری‌ها را می‌توان در ابعاد نظامی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بررسی‌کرد.

**الف) همکاری‌های نظامی ایران و روسیه**

همکاری‌های نظامی ایران و روسیه همواره در هاله‌ای از ابهام قرار داشته است و بجز در چند مورد مشخص مثل خرید سیستم‌های دفاع موشکی، اطلاعات زیادی درباره نوع همکاری‌های دو طرف منتشر نشده است. اما آنچه پیرامون این بعد از روابط تهران مسکو می‌توان به آن اشاره کرد، این است که پیروزی انقلاب اسلامی، خروج آمریکا از ایران و لغو سریع پیمان سنتو شرایط بسیار مناسبی برای گسترش ارتباط در زمینه نظامی بین ایران و اتحاد شوروی ایجاد کرد. این امر بستگی به چندین عامل داشت که از مهم‌ترین آنها تلاش رهبران جدید ایران برای تعدد منابع خارجی خرید سلاح، بروز تهدیدهای جدید برای امنیت ملی ایران و اعلام آمادگی اتحاد شوروی جهت پرکردن خلأ در بازار اسلحه ایران نام برد.

با وجود این شرایط مساعد متأثر از مواضع اتحاد شوروی در قبال جنگ ایران و عراق و تهاجم این کشور به افغانستان همکاری نظامی- فنی بین ایران و اتحاد شوروی در طول دهه اول انقلاب، حرکت چندانی به‌سوی جلو نداشت. تا اینکه با جابه‌جایی قدرت در ایران و نیاز به بازسازی دفاعی کشور شرایط تغییر کرد. اولین قرارداد نظامی دو کشور در ۵ نوامبر ۱۹۸۹ با هدف تحویل تعدادی جنگنده میگ -۲۹ ، دوازده فروند جنگنده بمب‌افکن تاکتیکی سوخو-۲۴[۱] و دو مجموعهٔ موشکی دوربُرد زمین به هوای اس-۲۰۰[۲] به ارزش ۱٫۳ میلیارد دلار، به امضا رسید. بیشتر تسلیحات در این قرارداد، در سال های ۱۹۹۱-۱۹۹۰ به ایران تحویل شد. دومین قرارداد نظامی در ۱۷ مه ۱۹۹۰ با هدف ساخت زیردریایی‌های دیزل- الکتریک مدل کیلو-کلاس[۳] و تحویل جنگ‌افزارها و تجهیزات مربوط به آن امضا شد (بارونف، ۲۰۰۷، ص.۲). بزرگ‌ترین قرارداد همکاری‌های نظامی(۲٫۲ میلیارد دلار) با ایران با هدف تولید تحت لیسانس ۱۰۰۰ دستگاه تانک مدل تی-۷۲، ۱۵۰۰ دستگاه نفربر زرهی مدل بی- ام- پی۲ [۴] و تحویل مهمات و قطعات تا سال ۲۰۱۱ در ۱۳ نوامبر ۱۹۹۱ امضا شد. روسیه کارخانه تانک‌سازی در

1. SU-24MK
2. S-200VE Vega-E /SA-5
3. Project 877EKM /Kilo-class
4. BMP-2







«درود» واقع در لرستان را ایجاد کرد و این کارخانه در ۸ ژوییه ۱۹۹۷ آغاز به تولید کرد. کارخانه ساخت نفربرهای زرهی بی.ام.پی۲ نیز در تهران و در سال ۱۹۹۸ کار خود را آغاز کرد. در طول سال های ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۰، ایران ٤۲۲ دستگاه تانک مدل تی–۷۲ و ٤۱۳ دستگاه نفربر زرهی مدل بی.ام.پی۲ به ارزش کلی ٦٦۸ میلیون دلار دریافت کرد. این همکاری‌ها خیلی زود خشم مقام‌های آمریکایی را برانگیخت و آنان را به واکنش وادار کرد. با پافشاری روسیه، آمریکا موافقت کرد تا روسیه فقط تسلیحات و تجهیزات محدود مجاز دفاعی به ایران تحویل دهد. روسیه همچنین کارشناسان خود را برای توسعه و نوسازی شماری از هواپیماهای ایران به این کشور فرستاد و همکاری‌های جدی در ساخت هواپیماهای نظامی، ماهواره و برنامه‌های موشکی در پیش گرفته شد. ایران ماهوارهٔ ایرانی سینا ۱ را با همکاری روسیه ساخت و از مرکز فضایی پلستسک[1] در شمال شرقی روسیه در اکتبر ۲۰۰۵ به فضا پرتاب کرد. همچنین در همان سال روسیه و ایران توافق‌نامهٔ ۱۳۲ میلیون دلاری را دربارهٔ طراحی و پرتاب ماهوارهٔ تجاری زهره امضا کردند (Sanaei, 2007, p.174). ایران در سال‌های گذشته انواع تانک، خودرو زرهی، موشک و تجهیزات نظامی را از روسیه خریده است؛ به‌شکلی که اکنون پس از هند و چین سومین خریدار بزرگ تسلیحات روسی است (voronoua-abrams, 2010, p.3).

**ب) همکاری‌های اقتصادی ایران و روسیه**

مهم‌ترین پروژه بین روسیه و ایران در سال ۱۹۹۲ شروع شد، زمانی که دو کشور قرارداد ساخت نیروگاه بوشهر به مبلغ یک میلیارد و دویست میلیون دلار را امضا کردند. همین قرارداد بستری شد تا زمینه برای همکاری‌های آتی دو کشور نیز فراهم شود؛ به‌شکلی که قرار است این کشور ۵ نیروگاه هسته‌ای دیگر نیز به مبلغ ۵ میلیارد دلار برای ایران بسازد (khajehpour, 2012, p.17). در مورد اهمیت این طرح‌ها برای روسیه ذکر این نکته کفایت می‌کند که در ساخت نیروگاه بوشهر در حدود ۲۰ هزار کارشناس روسی از ۳۰۰ مرکز پژوهشی و تحقیقاتی مشارکت کردند. همکاری‌های اقتصادی دو کشور تنها به تجهیزات نظامی و نیروگاه هسته‌ای محدود نمانده است.

آن دسته از تحلیل‌گرانی که از منظر لیبرالیسم به بررسی روابط دو کشور پرداخته‌اند نقش حوزهٔ انرژی را در روابط دو کشور بسیار مهم می‌دانند. روسیه و ایران صاحب بیشترین ذخایر گاز طبیعی تأییدشده ۲۳/٤ درصد و ١٦ درصد هستند. آنها به‌دنبال استفاده از این ذخایر به‌سود مشترک، توسعه یک راهبرد مشترک برای مشارکت در بازار انرژی جهان هستند. دو کشور در سال۲۰۰۱ مجمع کشورهای صادرکننده گاز[2] متشکل از ۱۳ کشور تولیدکننده بزرگ گاز با هدف ارتقای منافع متقابل را تأسیس‌کردند. این کشورها حدود ٦۷ درصد ذخایر گاز جهان را در اختیار دارند. در سال ۲۰۰۸ در راستای کنترل قیمت گاز ساختاری، مشابه اوپک را با همراهی قطر (۱۳/۸ ذخایر گاز اثبات‌شده جهان) به شکل

1. Plesetsk
2. GESF







تروئیکای گازی تشکیل دادند. روسیه و ایران همچنین در سال ۲۰۰۹ به توافق سوآپ گاز با فراهم‌کردن گاز در شمال ایران و مبادلهٔ گاز تهران با متحدان مسکو در جنوب ایران دست یافتند.

افزون بر این روسیه به همکاری صنایع نفتی بسیار علاقه‌مند است. ایران دومین ذخایر اثبات شده نفت جهان (۱۰/۹ درصد) را در اختیار دارد و در شمار چهار تولید کننده بزرگ جهان است. گازپروم گفت‌وگوهایی را با تهران در سال ۲۰۰۸ درباره استخراج از حوزه آزادگان (دارای حدود ۴۲ میلیارد بشکه نفت) شروع کرد. در سال ۲۰۰۹ دو طرف بر سر اجرای ۵ طرح جدید نفتی و گازی در ایران و تأسیس شرکت مشترکت نفت ایران و روسیه به‌توافق رسیدند (Voronoua-Abrams, 2010, p.5). اگرچه وضع تحریم‌های جدید از سوی شورای امنیت، اجرای این توافق‌ها را با مشکل‌هایی رو به‌رو کرد؛ اما به‌دنبال توافق جدید هسته‌ای ایران در ژنو(آذر ۹۲) احتمال می‌رود که روند اجرای کامل توافق‌های پیشین عملی شود. بررسی حجم مبادلات اقتصادی ایران و روسیه در دو دهه اخیر به‌خوبی گویای این نکته است که ملاحظات اقتصادی در روابط دو کشور اهمیت بالایی دارد. درحالی که ارزش روابط دو کشور در سال ۱۹۹٦، ٤۰۰ میلیون دلار بود این رقم در سال‌های ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ از مرز ۵۰۰ میلیون دلار گذشت. حجم مبادلات دو کشور در سال ۲۰۰۰ حدود ۷۰۰ میلیون دلار بود و در سال ۲۰۰۱ فراتر از یک میلیارد دلار، سال ۲۰۰٤ حدود دو میلیارد دلار، سال‌های ۲۰۰٦ و ۲۰۰۷ به ترتیب به میزان ۳/۳۰۰ میلیارد دلار و ۲/۱٤٤ میلیارد دلار و سال ۲۰۰۹ به رقم ٤ میلیارد دلار رسیده است. به شکلی که روسیه جزء ده شریک تجاری برتر ایران درآمد (کرمی، ۱۳۸۹، ص.۱۱۵). این درحالی است که به گفته محمودزاده معاون برنامه‌ریزی، توسعه منابع و امور اقتصادی وزیر کشور دولت احمدی نژاد، چشم‌انداز مبادلات تجاری ایران و روسیه حداقل ۱۰ میلیارد دلار است (سایت خبری اکوپرشین، ۱۳۹۱). این نکته با توجه به پتانسیل‌های قابل توجهی که ایران برای رشد بیشتر در مقایسه با تجارت روسیه با ترکیه (۱۰ میلیارد دلار) و اسراییل(٦ میلیارد دلار) دارد حتی از سوی مقام‌های روس نیز مورد تأیید قرار گرفته است. در همین رابطه جاگاریان، سفیر روسیه در ایران حجم مبادلات تجاری بین دو کشور در سال ۲۰۱۲ را کمتر از دو میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار اعلام و آن را غیرقابل قبول دانست. وی در این مورد "گفت که رسیدگی به این موضوع در دستور کار ملاقات روحانی رییس جمهوری ایران و پوتین رییس جمهوری روسیه قرار گرفته است(خبرگزاری ایسنا،۱۳۹۲بنابراین انتظار می‌رود در صورت کاهش تحریم‌ها حجم مبادلات تجاری دو کشور افزایش پیدا کند (Sanaei, 2007, p.175). این مسئله نشان می‌دهد در صورت رفع تحریم‌ها دو طرف انگیزه‌های فراوانی برای توسعهٔ اقتصادی روابط دارند.

### ج) همکاری‌های فرهنگی ایران و روسیه

روابط میان ایران و روسیه تاریخی چهار صد ساله دارد. موافقت‌نامه فرهنگی میان ایران و روسیه که در سال ۱۳٤۵ امضا شد، هم اکنون نیز پایه قانونی مناسب برای فعالیت‌های دو کشور است. تا پیش از فروپاشی اتحادشوروی، این قرارداد بیشتر مبنای فعالیت‌های گسترده روسیه در ایران بود؛ ولی با فروپاشی اتحاد شوروی، زمینهٔ ظهور مبادلات فرهنگی دوجانبه پدید آمد. درواقع فروپاشی اتحاد

شوروی سرآغاز فصل جدیدی از روابط فرهنگی ایران و روسیه شد. در سال‌های اول پس از فروپاشی، در مجموعهٔ فعالیت‌های فرهنگی ایران در روسیه توجه به مسلمانان روسیه و ترجمه و چاپ کتاب‌های دینی به زبان روسی جایگاه برجسته‌تری داشت. اما در سال‌های بعد از آن همکاری‌های علمی، فرهنگی و آموزشی نیز مورد توجه نسبی قرار گرفتند (آقازاده، ۱۳۸۳، ص.۳۸).

در اواخر دهه ۹۰ دولت روسیه به دیدگاه اوراسیایی روی آورد و تردیدهایی که در سال‌های اول پس از فروپاشی و در زمان حاکمیت دیدگاه غرب‌گرا در سیاست خارجی این کشور وجود داشت از سال ۱۳۷۵ و با روی کار آمدن یوگنی پریماکوف به‌عنوان وزیر امورخارجه پایان یافت. با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین در پایان هزاره دوم همکاری با ایران و به‌صورت گسترده‌تر نگاه هم‌زمان به غرب و شرق به‌عنوان جزء جدایی‌ناپذیر سیاست خارجی روسیه درآمد. بازدید رسمی محمد خاتمی از مسکو در سال ۱۳۸۰ و امضای قرارداد روابط متقابل، فصل جدیدی را در روابط دو کشور گشود.

بنابر قرارداد همکاری بین روسیه و ایران که در سال ۱۳۸۳ امضا شد، هفته‌های فرهنگی روسیه در ایران برگزار و نخستین هفته فرهنگی ایران در روسیه در سال ۱۳۸۷ در مسکو افتتاح شد که بازتاب گسترده‌ای در محافل خبری این کشور داشت. همچنین یادداشت تفاهم همکاری بین دو کشور در سال ۱۳۸۷ در مسکو و دیدار پوتین از ایران در سال ۲۰۰۷ نقش مثبتی در توسعه روابط فرهنگی دو کشور داشته است (کریمی ریابی، ۱۳۸۸، ص.۱۷۷). همکاری‌های فرهنگی دو کشور در سال‌های اخیر بیشتر در حوزه‌های توریسم، مبادله دانشجو، گفت‌وگوی بین ادیان و مبادلات فرهنگی بوده است (کریمی ریابی، ۱۳۸۸، ص.۱۸٤).

**د) همکاری‌های سیاسی ایران و روسیه**

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی مسکو می‌ترسید که ایران انقلاب خود را به جمهوری آذربایجان و آسیای مرکزی صادر کند. بنابراین زمانی‌که دید تهران دست از صدور انقلاب به سرزمین‌های متعلق به اتحاد شوروی کشیده است، شگفت‌زده شد. حتی در شرایطی که ترکیه با ترک‌های آذربایجان همنوایی می‌کرد ایران نه تنها سکوت پیشه کرد بلکه در کنار روسیه قرار گرفت تا راه حلی دیپلماتیک برای جنگ داخلی در تاجیکستان (۱۹۹۷) بیابد. در سال ۲۰۰۵ نیز از پذیرش عضویت ناظر روسیه در سازمان کنفرانس اسلامی حمایت کرد (Ternin and Malashenkov, 2010, p.20).

گذشته از این موضوع، از سال ۱۹۹۵ روابط دو کشور بیشتر متأثر از قرارداد تکمیل نیروگاه بوشهر و فشارهای بین‌المللی برای توقف روند تکمیل این نیروگاه بوده است. آنها ایران را به‌عنوان ابرقدرت منطقه‌ای درحال ظهور می‌بینند و می‌خواهند رفتار ایران در منطقه را کنترل کنند. روس‌ها حق ایران به داشتن برنامهٔ هسته‌ای صلح‌آمیز را به‌رسمیت شناخته و بارها بر آن تأکید کرده‌اند. اما در عین حال خطرهای همراه با گسترش نفوذ ایران و سایه بلند مدتی که داشتن سلاح هسته‌ای بر منطقه می‌افکند را درک می‌کنند و نمی‌خواهند که شاهد گسترش تسلیحات هسته‌ای در منطقه باشند. بنابراین اظهار







همنوایی با آمریکا در نظارت بیشتر بر برنامه هسته‌ای ایران را در راستای حفظ روابط خود با آمریکا ضروری می‌بینند. به‌عبارت دیگر روسیه موازنه قدرت در خاورمیانه را به‌نفع خویش می‌بیند و آن را فرصتی برای گسترش نفوذ خود در سوریه، لبنان و فلسطین می‌داند و ایران در این راه و سوق دادن آمریکا به موضعی تدافعی در منطقه می‌تواند به این کشور کمک کند (Heydemann, 2010, p.35).

وجود این منافع عینی در روابط بین مسکو و تهران و گرم‌ترشدن این روابط در طول سال‌های گذشته حتی باوجود همراهی روسیه در قطعنامه‌های ضد ایرانی سبب شد تا توجه به نظریه‌های روابط بین‌الملل و توضیحی که در تشریح این شرایط می‌توانند، عرضه کنند به موضوعی جذاب برای پژوهشگران و صاحب نظران تبدیل شود. در ادامه به بررسی این تحلیل‌ها و نظریه‌ها می‌پردازیم.

**واقع‌گرایی**

واقع‌گرایی دیدگاه مسلط در رشته روابط بین‌الملل و مهم‌ترین و پایدارترین نظریه روابط بین‌الملل بوده است. قدرت، مفهوم اصلی در تفکر واقع‌گرایی و نیروی محرکه نظام بین‌المللی و هدف اصلی رفتار دولت‌ها است (دوئرتی، ۱۳۷۲، ص.١٤٧). واقع‌گرایان شأن کنشگری برای دولت‌ها قائل هستند و آنها را واحدهایی یکپارچه و خردورز تلقی می‌کنند که همانند یک انسان می‌اندیشند، تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند (بیلیس، ۱۳۸۳، ص.۳۲۵). تأکید واقع‌گرایان بر قدرت دولت‌ها را در موقعیتی قرار می‌دهد که تنها خود باید خود را حفظ کنند. بر اساس اصل خودیاری، برای بقای خویش به هیچ شکل نمی‌توان به حمایت دولت دیگر متکی بود. ساختار نظام بین‌الملل اجازه دوستی را نمی‌دهد. همکاری نیز تنها زمانی که منافع ملی و مصالح قدرت ایجاب می‌کند ممکن است (قوام، ۱۳۸۰، ص.۳٦۰). اگرچه واقع‌گرایان باور چندانی به اتحادها و دوام آن ندارند؛ اما معتقدند که به هنگام ضرورت دولت‌ها باید برای ایجاد توازن و غلبه بر حریف به اتحاد دست زنند.

**الف) مبانی اتحاد کشورها**

در این بخش مؤلفه‌هایی چون ایدئولوژی، منافع مشترک، دشمن مشترک، هم‌مرزی و فرهنگ مشترک به‌عنوان مواردی که سبب نزدیکی دو کشور می‌شود، بررسی و سپس به این بحث پرداخته می‌شود که آیا این مؤلفه‌ها در روابط ایران و روسیه تأثیرگذار بوده‌اند؟

**۱. ایدئولوژی:** یکی از مؤلفه‌هایی که زمینه‌ساز نزدیکی کشورها می‌شود، وجود ایدئولوژی مشترک میان دو یا چند کشور است. ایدئولوژی نشان داده است که می‌تواند به‌خوبی کشورهایی که حتی نزدیکی جغرافیایی با هم ندارند را در کنار یکدیگر بنشاند. اگرچه ایران و روسیه ایدئولوژی واحدی ندارند اما از نظر ایدئولوژیکی در تضاد با لیبرالیسم قرار دارند. اگر از تفسیرهایی که اشاره به حرکت روسیه به‌سوی لیبرالیسم دارد بگذریم از زمان وقوع انقلاب اسلامی دو کشور خود را در جبهه واحدی بر ضد امپریالیسم آمریکا یافتند. هر دو براساس ایدئولوژی خود نجات ملت‌ها و مستضعفان را بخشی از هدف‌های سیاست خارجی خود برشمرده و از حق دولت‌ها برای تعیین سرنوشت خود حمایت کردند.







**۲. منافع مشترک:** وجود منافع مشترک میان کشورها سبب می‌شود تا دو کشور به‌سوی اتحاد حرکت کنند. در نتیجه تا زمانی که این منافع مشترک پابرجا بماند روابط نیز تداوم می‌یابد و در صورت اتمام این منافع می‌توان شاهد پایان شراکت و اتحاد بود. وجود منافع اقتصادی، امنیتی و سیاسی از جمله مواردی است که در روابط دو کشور نمی‌توان از آن چشم پوشی کرد. در سیاست خارجی روسیه در دوران بعد از فروپاشی، سه اصل محوری بازسازی و تجدید حیات اقتصادی روسیه، مقابله با یکجانبه-گرایی آمریکا و کسب اعتبار دوباره روسی، مورد توجه سیاستمداران روسی قرار گرفت (امیدی، ۱۳۹۰، ص.٤٥). مسکو برای تحقق این هدف‌ها به‌ویژه دو هدف نخست، راه دوستی و نزدیکی با ایران را درپیش گرفت. پوتین پیمان چرنومردین – گور(ممنوعیت فروش تسلیحات پیشرفته روسیه به ایران در سال ۱۹۹٥) را لغو کرد. از سفر محمد خاتمی به مسکو در سال ۲۰۰۱ استقبال کرد و در این دیدار زمینه برای همکاری‌های اقتصادی بیشتر دو کشور فراهم شد. این دیدارها با سفر کمال خرازی، وزیر-امورخارجهٔ ایران به مسکو در آوریل ۲۰۰۲ و سفر پوتین به تهران در سال ۲۰۰۸ تکمیل شد.

**۳. زمینه‌های فرهنگی مشترک:** یکی دیگر از مؤلفه‌هایی که سبب می‌شود تا کشورها به‌سوی اتحاد بروند، وجود زمینه‌های فرهنگی مشترک است. در این میان کشورها با تکیه بر ارزش‌های فرهنگی و یا تشابه فرهنگی تلاش می‌کنند تا رابطه نزدیک و راهبردی را برای یکدیگر تعریف کنند. حضور بیست میلیون مسلمان در داخل خاک روسیه، مبارزه با تروریسم و خطر افراطی‌گری در منطقه یکی از زمینه-های مورد توجه دو دولت بوده است. همچنین در این رابطه می‌توان به ملایم شدن نگاه متقابل، رفت و آمدها، روابط آموزشی، همکاری‌های علمی و برگزاری نمایشگاه‌ها و گفت‌وگوی اندیشمندان دو کشور اشاره‌کرد (کرمی، ۱۳۸۹، ص.۱۲۰).

**٤. وجود دشمن مشترک:** گاهی دو کشور نه مرز مشترک دارند و نه ایدئولوژی یکسان دارند؛ اما وجود یک دشمن مشترک سبب می‌شود که دو کشور به‌سوی ایجاد اتحاد حرکت‌کرده تا از این راه دشمن را تضعیف کنند. شواهد نشان می‌دهد که مهم‌ترین عامل در نزدیکی دو کشور ایران و روسیه وجود دشمن مشترک است. این مهم را ابتدا آمریکا و سپس انگلستان به‌عنوان رقیب دیرینه روس‌ها ایفا می‌کنند. در بحث منطقه‌ای نیز خطر گسترش نفوذ قدرت‌های غربی و متحدان آنها (ترکیه، عربستان و پاکستان)، سرایت بحران‌های موجود در منطقه به درون مرزهای دو کشور و بستر ایجادشده بر اساس قرارداد سال ۱۹۸۹ در گسترش این همکاری‌ها بسیار مؤثر بوده است.

واقع‌گرایان با تأکید بر مفاهیمی مانند امنیت و قدرت، همکاری‌های راهبردی میان ایران و روسیه را ناشی از احساس تهدید مشترک دو کشور از سوی آمریکا و یا ناشی از تمایل آنها به برقراری موازنه قدرت با این کشور تفسیر می‌کنند. هر دو کشور ایران و روسیه درپی آن هستند که در برابر یکجانبه-گرایی و یا تهدیدهای آمریکا، سطحی از موازنه قدرت را ایجاد کنند و از راه مشارکت‌های راهبردی در برابر نفوذ این کشور در آسیای مرکزی و قفقاز مقاومت کنند. از دیدگاه نوواقع‌گرایان، بروز سیاست-







خارجی خشن‌تر و تهاجمی‌تر در روسیه نتیجه طبیعی و درواقع مثبت فشارهای ساختاری ایجادشده به وسیله نظام بین‌المللی است(Hopf, 1999, p.61).

واقع‌گرایان در تمامی شاخه‌های آن از واقع‌گرایان ساختاری گرفته تا واقع‌گرایان تدافعی و تهاجمی، این نکته را می‌پذیرند که روسیه یکی از دو، سه و یا چند قدرتی است که به نظام موازنه قدرت پس از جنگ سرد عینیت بخشیده‌اند (شوری، ۱۳۸۸، ص.۲۲۳). درخواست‌های مکرر قدرت‌های غربی از روسیه در مورد قطع همکاری‌های هسته‌ای و نظامی با ایران و همچنین مقاومت این کشور در مورد این فشارها و ارائه ندادن پاسخ مطلوب و مورد نظر غرب از سوی این کشور، به این معنا است که نوع روابط ایران و روسیه در کل خودش موضوعی است که در سطح روابط قدرت و در چارچوب روابط میان قدرت‌های بزرگ می‌تواند مورد تحلیل قرار گیرد. اگرچه معلوم نیست که ایران و روسیه علاقه زیادی داشته باشند تا روابط خود را در چنین سطحی تعریف کنند، اما بیشتر نظریه‌پردازانی که وضعیت بین‌المللی پس از جنگ سرد را مورد تحلیل قرار داده‌اند، در تحلیل موقعیت و رفتار روسیه، همکاری-های این کشور با ایران را در چارچوب تعاملات روسیه و غرب مورد توجه قرار داده‌اند.

باوجود آنکه گرایش غالبی در میان تحلیل‌گران وجود دارد که روابط ایران و روسیه را در چارچوب تلاش دو کشور برای ایجاد موازنه در برابر تهدید آمریکا تحلیل و تفسیرکنند، تاکنون نظریه‌پردازان واقع‌گرا علاقه زیادی به تحلیل و تبیین موقعیت روسیه در صحنه بین‌المللی در دو دهه اخیر از خود نشان نداده‌اند. این مسئله احتمالاً از این موضوع ناشی می‌شود که روسیه در این سال‌ها آن میزان از ثبات رفتاری را که بتواند مبنای تحلیل این نظریه‌پردازان قرار بگیرد از خود نشان نداده است. درواقع روسیه در دو دهه گذشته رفتارهای متناقضی را از تعارض و رویارویی در کوزوو و گرجستان گرفته تا همکاری و همسویی در جریان بحران افغانستان و در چارچوب نهادهایی مانند گروه هشت کشور صنعتی، به نمایش گذاشته است. از نظر کنت والتز، نوع برخورد ایالات متحده با روسیه و ایران و یکجانبه‌گرایی این کشور در دوره پس از فروپاشی اتحاد شوروی، این دو کشور را به‌سوی همکاری با یکدیگر سوق داده است. فراری‌دادن روسیه به‌وسیله گسترش ناتو و فراری‌دادن ایران به‌وسیله مسائل و مشکلات هسته‌ای و مورد خطاب قراردادن رهبران این کشور در مورد اینکه چگونه کشورشان را اداره کنند، سیاست‌هایی هستند که تنها از عهده یک کشور قدرتمند بی چون و چرا بر می‌آید (Waltz, 2000, p.38).

به عقیده پارکر رویکرد روسیه در سال‌های اخیر از نگرانی‌های این کشور نسبت به آمریکا متأثر شده است و اینکه چگونه ایالات متحده به‌عنوان بازیگر برتر بین‌المللی از زمان فروپاشی اتحاد شوروی قدرت را به‌دست گرفته است. مسکو رفتار واشنگتن را در کل همواره لجام گسیخته، بی حد و مرز، فراقانونی و یکجانبه‌گرا در استفاده از گزینه نظامی به‌عنوان یک ابزار برای حل موضوع‌های مربوط به امنیت بین‌الملل توصیف کرده است. به‌نظر وی ترس سنتی روسیه درباره مداخله ناتو و آمریکا از زمانی شروع شد که نخستین چشم‌انداز گسترش ناتو در بهار ۱۹۹۳ خود را نشان داد و به‌صورت خاص بعد از بمباران صربستان در مارس ۱۹۹۹ این نگرانی‌ها شدت گرفت. از آن زمان تهاجم آمریکا به عراق در

سال ۲۰۰۳ ، حملهٔ ناتو به لیبی در سال ۲۰۱۰ و تهدید اقدام مشابه در سوریه در ماه‌های اخیر به حفظ این احساس خطر روس‌ها کمک کرده است. دراصل مسکو همه این اقدام‌ها را ضد خود تصور می‌کند (Parker, 2012, p.39) .

از نظر استفان والت، علاقه‌مندی روسیه به همکاری با ایران در کنار کوشش‌های دیگری همچون همکاری‌های راهبردی روسیه و چین، بخشی از تلاش‌های این سه کشور (ایران و روسیه و چین) برای ایجاد موازنه در برابر قدرت فراگیر آمریکا است. به گفته استفان والت، روسیه و ایران به آرامی مشارکت راهبردی خود را از سال ۲۰۰۰ توسعه داده‌اند که دست‌کم بخشی از آن در پاسخ به نفوذ درحال گسترش آمریکا در منطقه بوده است. والت تأکید می‌کند که روسیه و ایران، تلاش مشترکی را برای محدود کردن نفوذ ایالات متحده و متحدانش (ترکیه و اسرائیل) آغاز کرده‌اند. همکاری‌های ایران و روسیه پاسخی راهبردی به تلاش‌های آمریکا برای توسعه نفوذ خود در منطقه از راه همکاری با ترکیه، گرجستان، جمهوری آذربایجان و ازبکستان است(Walt, 2004, p.14) . بنابراین هرگاه این خطر کاهش پیدا کرده روابط تهران- مسکو سردتر و روابط مسکو - واشنگتن گرمتر شده است (Trenin and malashenkov, 2010, p.21). در کنار این عوامل، گروهی از اندیشمندان از زاویه ژئوپلیتیک به بررسی روابط ایران و روسیه پرداخته و معتقدند که نیاز کشورهایی همچون روسیه به گسترش مرزهای خود، فضای حیاتی و خودکفایی از نظر مواد خام، صنعت و بازار در یک سده اخیر نقش مؤثری در روابط مسکو و تهران داشته است. کشور ایران از جمله کشورهایی است که به‌دلیل جغرافیای منحصر به فردش به‌شدت تحت تأثیر عامل جغرافیا و ویژگی‌های ژئوپلیتیکی و رفتارهای سیاسی مسکو قرارگرفته است. به‌شکلی که در پنج قرنی که از ایران معاصر- از دوران صفویه به بعد- می‌گذرد ژئوپلیتیک ایران، عنصری مداوم، پایدار و ساختاری در شکل دادن به رفتار خارجی ایران نسبت به دیگران و همچنین رفتار سایر قدرت‌ها با ایران، داشته است(کاتم، ۱۳۷۱، ص.۱۸). قرار داشتن ایران در کنار مرزهای خاکی روسیه در این پنج قرن سبب شد تا در چندین نوبت بخش‌هایی از ایران از این کشور جدا شود و حاکمان ایران همواره در ترس از تهدیدهای روس‌ها به‌سر برند.

آنچه از دهه ۹۰ به بعد به توسعه روابط دو طرف انجامید و تاکنون نیز ادامه یافته است، از بین رفتن عامل ژئوپلیتیک و همسایگی زمینی در روابط دو کشور بوده است. با فروپاشی اتحاد شوروی این کشور به ۱۵ جمهوری مستقل تبدیل شد. بنابراین از حالت همسایگی زمینی به همسایگی دریایی با ایران رسید. مهم‌ترین تأثیر این نوع همسایگی جدید از بین رفتن خطر تهدید توسعه طلبی ارضی روس‌ها برای ایران بود. به همین دلیل ایران از توسعه این روابط استقبال کرد. افزون بر این، کمرنگ شدن تبلیغات ایدئولوژیکی روس‌ها با شکست ایدئولوژی کمونیسم بر کاهش ترس ایران و توسعه روابط افزود. از این رو بی‌جهت نبود که ایران فروپاشی اتحاد شوروی و جلوگیری از تولد دوباره امپراتوری جدید روسیه را به‌سود خود دانسته است (کرمی، ۱۳۸۹، ص.۱۳۱).







بدین ترتیب آن دسته از واقع‌گرایان که از منظری راهبردی به روابط ایران و روسیه می‌نگرند مقابله با یکجانبه‌گرایی آمریکا و آن دسته که از منظری ژئوپلیتیک به روابط دو همسایه نگاه می‌کنند از بین رفتن خطر تهاجم اتحاد شوروی را عامل اصلی توسعه روابط میان تهران و مسکو می‌دانند. اگرچه این دیدگاه در وجه مادی‌گرایی با نظریه لیبرالیسم اشتراک دارد، از این زاویه که نقش اقتصاد را در توسعهٔ روابط ایران و روسیه نادیده می‌گیرد و فقط به ابعاد امنیتی مسئله توجه می‌کند ناقص به‌نظر می‌رسد. به‌همین دلیل برخی از پژوهشگران در این مورد توجهشان به نظریه لیبرالیسم جلب شده است.

**لیبرالیسم**

دومین نظریه‌ای که در تحلیل روابط ایران و روسیه می‌توان به آن توجه کرد، لیبرالیسم است. لیبرال‌ها نگاهی خوش‌بینانه به روابط بین‌الملل دارند. هرچند این واقعیت را که در روابط بین کشورها منازعه و جنگ وجود دارد را انکار نمی‌کنند؛ بر این باورند که صلح و همکاری نیز وجود داشته و می‌تواند وجود داشته باشد. به‌عبارت دیگر آنان چنین استدلال می‌کنند که دولت‌ها هدف‌های متعددی دارند و لزومی ندارد که دولت‌ها همیشه به‌دنبال منازعه باشند. مسئله مهم در نظر آنها این است که در چه شرایطی منافع همکاری بر منافع موازنه غلبه می‌کند. لیبرال‌ها بر این باورند که به سه علت مهم کشورها به‌سمت همکاری بیشتر گام برمی‌دارند.

۱) روند وابستگی متقابل میان کشورها، به‌ویژه در عرصه‌های اقتصادی و تجاری است که سبب شده تا کشورها از همکاری با یکدیگر فایده بیشتری ببرند و هم‌زمان دریابند که هزینه‌های منازعه افزایش - یافته است،

۲) وابستگی متقابل اقتصادی فزاینده موجب ظهور و ایجاد یک سلسله هنجارها، قواعد و نهادهای بین‌المللی می‌شود که برای ایجاد و تسهیل همکاری میان کشورها به‌وجود می‌آیند،

۳) جریان گسترش مردم سالاری سبب کاهش منازعه و افزایش همکاری می‌شود (حاجی یوسفی، ۱۳۸۲، ص.۲۵).

آنان که روابط ایران و روسیه را در قالب اقتصادی مورد تحلیل قرار می‌دهند، بیشتر از منظری لیبرالیستی به این روابط می‌نگرند و معتقدند که پیوندهای بیشتر اقتصادی به تقویت اتحاد آنها کمک خواهد کرد. از نگاه این تحلیل‌گران شرایط اقتصادی دو کشور و نیازهای آنها به یکدیگر این روابط را به سمت اتحاد برده است. لیبرال‌ها و منتقدین تحلیل‌های واقع‌گرایی از روابط ایران و روسیه، ترجیح می‌دهند که به‌جای ارتقای سطح تحلیل به عرصه روابط میان قدرت‌های بزرگ، ابعاد مختلف این رابطه را در سطوح دوجانبه یا منطقه‌ای، تحلیل کنند.

به اعتقاد استفان بروک و ویلیام بلفورث، شواهد اندکی وجود دارد که تمایل به ایجاد موازنه در برابر قدرت آمریکا، توضیح‌دهنده این روابط (ایران و روسیه) باشد. بلکه برعکس امنیت منطقه‌ای و انگیزه- های اقتصادی به‌شکل دائم در خط مقدم این انگیزه‌ها قرار دارند (Brooks, 2005, p.79) بررسی حجم مبادلات اقتصادی ایران و روسیه در دو دهه اخیر به‌خوبی گویای این نکته است که ملاحظات

اقتصادی در روابط دو کشور اهمیت بالایی دارد. درحالی که ارزش روابط دو کشور در سال ۱۹۹٦، ٤۰۰ میلیون دلار بود این رقم در سال‌های ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ از مرز ۵۰۰ میلیون دلار گذشت. حجم مبادلات دو کشور در سال ۲۰۰۰ حدود ۷۰۰ میلیون دلار بود و در سال ۲۰۰۱ از مرز یک میلیارد دلار فراتر رفت و سال ۲۰۰۹ به رقم ٤ میلیارد دلار رسیده است. به‌شکلی که روسیه جزء ده شریک تجاری برتر ایران است (کرمی، ۱۳۸۹،ص.۱۱۵).

در پروتکل هفتمین نشست کمیسیون دائمی ایران و روسیه در سال ۲۰۰۹ در ارتباط با همکاری‌های اقتصادی و تجاری، زمینه‌های همکاری: صنایع نفت و گاز، انرژی، برق، صنعت، زغال سنگ، انرژی هسته‌ای، صنعت و فن آوری، هوا و فضا، صنعت هوایی، تجارت، سرمایه‌گذاری، حمل و نقل جاده‌ای و ریلی، کشتیرانی، همکاری‌های استانی، منطقه‌ای و چندجانبه، همکاری بهداشتی، گردشگری و حوادث ناگهانی، برای دو کشور پیش‌بینی شد (کرمی، ۱۳۸۹،ص.۱۱٦). بنابراین برنامه بخش‌های کشاورزی، حمل و نقل و استخراج منابع روسیه از صادرات فلزات، گندم، الوار، هواپیما و تجهیزات نظامی سود سرشاری کسب کرده‌اند (Voronoua, 2010, p.3).

**سازه‌انگاری**

سازه‌انگاری سومین نظریه‌ای است که در تحلیل روابط ایران و روسیه از آن کمک گرفته می‌شود. سازه‌انگاران از نظر مباحث فرانظری در میانه طیف طبیعت‌گرایان/اثبات‌گرایان از یک‌سو و پساساختار گرایان از سوی دیگر و در مباحث محتوایی در میانه دو جریان واقع‌گرایی و لیبرالیسم قرار دارند (مشیرزاده، ۱۳۸٤، ص.۳۲۳). بر خلاف دو نظریه واقع‌گرایی و لیبرالیسم، سازه‌انگاران بر ابعاد مادی و غیرمادی حیات اجتماعی تأکید دارند. توجه سازه‌انگاران افزون بر پذیرش اهمیت واقعیت مادی، به انگاره‌ها، معانی، قواعد، هنجارها، و رویه‌ها است. تأکید سازه‌انگاران بر نقش تکوینی عوامل فکری است که آنها را در برابر مادی‌گرایی حاکم بر جریان اصلی در روابط بین‌الملل قرار می‌دهد (مشیرزاده، ۱۳۸٤، ص.۳۲٤). سازه‌انگاران معتقدند که محیط اجتماعی می‌تواند بر فهم دولت‌ها از منافع‌شان تأثیرگذار و در شکل دهی و ساخت بندی دولت‌ها مؤثر باشد (حاجی یوسفی،۱۳۸۲، ص.۲۵). درواقع این دیدگاه در نفی ذات‌گرایی شکل می‌گیرد. زیرا سوژه را امری شکل گرفته در تاریخ و زمینه می‌داند (Gergon, 2001, P.1). به‌صورت کلی سازه‌انگاری بر سه فرضیه اصلی هستی شناختی یعنی برساخته بودن هویت و اهمیت ساختارهای معنایی و فکری در آن، رابطه متقابل ساختار و کارگزار و نقش هویت در شکل دادن به منافع و سیاست‌ها مبتنی است (Linklater, 2001, p.216-218).

سازه‌انگاران معتقدند که هویت‌ها را نمی‌توان به‌شکلی ماهوی یعنی جدا از بستر اجتماعی آنها تعریف کرد. بلکه باید به‌عنوان مجموعه‌ای از معانی در نظرگرفته شوند که یک کنشگر با در نظر گرفتن چشم انداز دیگران یعنی به‌عنوانی یک ابژه اجتماعی به‌خود نسبت می‌دهد. هویت‌های اجتماعی برداشت‌های خاصی از خود را در رابطه به سایر کنشگران نشان می‌دهند و از این راه منافع خاصی را تولید می‌کنند و







به تصمیم‌های سیاست‌گذاری شکل می‌دهند. اینکه «خود»، خود را دوست، رقیب یا دشمن «دیگری» بداند، تفاوت زیادی در تعامل میان آنها ایجاد خواهد کرد (مشیرزاده، ۱۳۸٤،ص. ۳۳۲). سازه‌انگاری معتقد است که هویت یک دولت با ارجاعاتی ارزشی به گذشته و آینده کشور شکل می‌گیرد. زیرا دولت‌ها با روایت تاریخ به‌شکلی خاص آن را پشتوانه عملکرد امروز خود قرار می‌دهند (Kubalkova, 2001, p.147). از دیدگاه سازه‌انگاران این خود کنشگران هستند که با عمل خود سبب تحول در ساختارهای هنجاری و فکری می‌شوند و پس از آن این ساختارهای معنای جدید هستند که هویت‌های آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در دو دهه گذشته سازه‌انگاران این پیش فرض قراردادی در روابط بین‌الملل را که هدف‌های عینی منافع ملی سیاست خارجی را هدایت می‌کند مورد چالش قرار داده‌اند. به‌جای آن، آنها بر روابط بین هویت و منافع تأکید می‌کنند (Klotz, 2004, P.2). بنابراین دولت‌ها بر اساس هویت زمینه‌مند خود جهان را می‌سازند و بر اساس آن دست به کنش می‌زنند. ولی به‌صورت متقابل نیز در رابطه با آن ساخته می‌شوند و هویتشان دچار دگرگونی می‌شود. بنابراین سیاست خارجی، عمل بر ساختن است و بنا به گفته اسمیت سیاست خارجی آن چیزی است که دولت آن را می‌سازند (Smith, 2001, p.38-39). بنابراین براساس چارچوب مفهومی سازه‌انگاری برای فهم این که چرا دولت‌ها به منازعه با یکدیگر می‌پردازند یا اقدام به همکاری می‌کنند، باید بررسی کرد که دولت‌ها چه تصوری از منافع و محیطی که در آن زندگی می‌کنند، دارند و چگونه این تصور تبدیل به خط و مشی سیاسی و جهت گیری سیاست خارجی آنها می‌شود. با توجه به این مباحث نظری در مورد روابط ایران و روسیه باید گفت برداشتی که هر دو بازیگر در دهه‌های اخیر از آمریکا داشته‌اند، تلقی دشمنانه است. این برداشت مشترک مبنای منافع ملی دو کشور و تصمیم‌گیری‌های آنان را شکل می‌دهد. بدین‌ترتیب که هر دو بازیگر به‌واسطه اشتراک ذهنی بهترین شیوه مقابله با دشمن خویش را در اتحاد با یکدیگر می‌یابند.

به‌نظر می‌رسد موضوعی که هر دو گروه (واقع‌گرایان و لیبرال‌ها) کم و بیش آن را نادیده می‌گیرند، این مسئله است که هم ایران و هم روسیه، در دوره پس از فروپاشی اتحاد شوروی از نظر تحولات هویتی در شرایطی به سر می‌برند که به بازسازی هویتی خود احساس نیاز می‌کنند. به‌نظر می‌رسد که ایران و روسیه در این دوره، که همچنان ادامه دارد، افزون بر اینکه منبعی برای تأمین نیازهای امنیتی و یا منافع مادی کمیاب یکدیگر(ارزهای معتبر برای روسیه و فناوری‌های تحریم شده برای ایران) تلقی می‌شدند، منبعی برای تأمین نیازهای هویتی یکدیگر به شمار می‌رفتند. اگرچه هیچ‌کس نمی‌تواند نقش عوامل مادی را در توسعه روابط دو کشور نادیده بگیرد، اما به‌نظر می‌رسد که فقط تأکید بر عوامل مادی در تحلیل روابط ایران و روسیه نمی‌تواند تبیین دقیقی از این روابط ارائه کند. آنچه اهمیت دارد این است که این عوامل بر بستری از ایده‌ها و انگاره‌ها، معنای خود را باز می‌یابند و درنهایت «دولت‌ها از راه انگاره‌ها است که در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند و انگاره‌ها به تعریف دولت‌ها از اینکه کی هستند؟ و چی هستند؟ کمک می‌کنند (ونت، ۱۳۸٤، ص.٤۵۲).

در این فرایند، فضای بین‌المللی نیز به‌نوبه خود بر فرآیند ساخته شدن هویت‌ها و منافع تأثیر دارد. نوع برخورد غرب و کل جامعه بین‌المللی با ایران و روسیه نیز در این سال‌ها بر شکل‌گیری هویت و منافع دو کشور تأثیر مستقیم داشته و در عمل دو کشور را به‌سوی تعریف خاص از خود سوق داده است. تلاش مستمر و دائمی آمریکا برای تضعیف موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی روسیه در دورهٔ پس از فروپاشی اتحاد شوروی، روس‌ها را متقاعد کرد که برای بازیابی هویت و موقعیت بین‌المللی از دست رفته خود باید مسیر تازه‌ای را جستجو کنند. از نظر تاریخی در آغاز دهه ۱۹۹۰ هر دو کشور ایران و روسیه از نظر بازنگری در نگرش خود به شرایط بین‌المللی، وضعیت کم و بیش مشابهی را تجربه می-کردند. روس‌ها پس از هفتاد سال تعریف مشخص و قاطعانه از مفهوم دشمن و قرار دادن غرب در جایگاه «دگر» هویتی خود، به‌دنبال پرسترویکای گورباچف، تردیدهایی را در تبیین مارکسیستی مبتنی بر تعارض دائمی و آشتی ناپذیر میان نظام‌های سوسیالیستی و نظام‌های سرمایه‌داری ایجاد کردند.

در ایران نیز پس از پایان جنگ هشت ساله با عراق و ضرورت‌های بازسازی پس از جنگ و همچنین آغاز تغییرهای بنیادین در شرایط بین‌المللی، گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایران که به‌دلیل شرایط دوران جنگ، در عمل بیشتر کشورهای جهان را در ردیف دشمن و یا همدستان دشمن تعریف می‌کرد، به‌تدریج جای خود را به نگرش عمل‌گرایانه‌تر ضرورت همکاری با جهان و تنش‌زدایی داد. از این نظر سراسر دهه ۱۹۹۰، از نظر بازتعریف هویتی، دوره مهمی هم برای روسیه و هم برای ایران محسوب می‌شود. در این دوره، هم ایران و هم روسیه تلاش کردند تا خود را یک بازیگر متعارف نشان دهند، اما در عین حال هیچ‌یک از دو کشور تمایلی نداشتند تا یک کشور معمولی به‌حساب آورده شوند. هر دو کشور به‌شدت به شناسایی به‌عنوان یک قدرت تأثیرگذار و تعیین کننده (جهانی برای روسیه، منطقه‌ای برای ایران) نیاز داشته و دارند. روس‌ها در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی کوشش مستمری برای القای این موضوع که روسیه همچنان یک قدرت بزرگ جهانی است، دنبال کرده‌اند. همکاری با ایران بیش از منافع اقتصادی و حتی بیش از تأثیری که بر ایجاد موازنه در برابر آمریکا می‌توانست داشته باشد، به روسیه این فرصت را می‌داد که هویت خود را مانند یک قدرت بزرگ تثبیت کند. در ایران نیز بلافاصله پس از جنگ هشت ساله با عراق– که فرصت بازیگری در سطح منطقه را از ایران سلب کرده و تقریباً تمامی قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای را در برابر ایران قرار داده بود– کوشش پیگیر و دامنه‌داری برای تثبیت موقعیت ایران به‌عنوان یک قدرت تعیین کننده منطقه‌ای آغاز شد.

فروپاشی اتحاد شوروی در آغاز دهه ۱۹۹۰، به ایران این امکان و فرصت را داد تا در آسیای مرکزی و قفقاز تا حدی به این نیاز خود پاسخ دهد؛ فرصتی که ایران مایل نبود در تقابل با روسیه آن را از بین ببرد. اما آنچه در سال‌های بعد، بیش از هر عامل دیگری نیاز ایران به شناسایی و پذیرش نقش ایران–دست‌کم در سطح منطقه‌ای را تأمین و تضمین می‌کرد، شناخته شدن ایران همانند یک قدرت هسته‌ای بود که روسیه در شکل گیری، تولد و همچنین تداوم آن نقش زیادی را ایفا کرده است. ورود ایران به جمع کشورهای دارای فناوری هسته‌ای با وجود تمامی مشکلاتی که به همراه داشته است، فضایی را







برای ایران فراهم کرد تا جایگاه خود را حتی فراتر از سطح منطقه‌ای تعریف کند. بدین ترتیب باید گفت دیدگاه سازه‌انگاری که دربردارنده هم توجه به عوامل مادی و هم غیرمادی است توضیح به‌نسبت کاملی از دلایل توسعه روابط ایران و روسیه از دهه ۹۰ به بعد ارائه می‌کند.

**نتیجه**

در پاسخ به سؤال اصلی نوشتار در مورد تحلیل نظریه‌های روابط بین‌الملل از روابط ایران و روسیه، واقع‌گرایی روابط ایران و روسیه را در بستر رقابت آمریکا و روسیه و شکل‌گیری موازنه قدرت تحلیل می‌کنند. از منظر این نظریه ایران و روسیه دشمن مشترکی چون آمریکا دارند. بنابراین برای محدود کردن یکجانبه‌گرایی، گسترش ناتو به شرق مجموعه‌ای از همکاری‌ها را با یکدیگر آغاز کرده‌اند که تاکنون نیز ادامه یافته است. همچون از زاویه ژئوپلیتیک دور شدن اتحاد شوروی از مرزهای زمینی ایران و از بین رفتن ترس از تهاجم نظامی توسط این کشور نقش مؤثری در بهبود روابط تهران مسکو داشته است.

از نظر لیبرالیسم محدود کردن همه عوامل به قدرت، گویای واقعیت روابط دو کشور نیست. بنابراین، این نظریه به تحلیل نیاز اقتصادی دو کشور به همدیگر و ضرورت‌های همکاری در بحث رژیم حقوقی دریای خزر، آلودگی‌های محیط زیستی، بازسازی ایران پس از جنگ، تحریم‌ها، بازار اقتصادی برای محصولات نظامی روسیه و غیره به‌عنوان شکل‌دهنده روابط دو کشور می‌پردازد.

سازه‌انگاری هر دو دیدگاه را مادی‌گرایانه دانسته به هویت به‌عنوان توسعه بخش روابط تهران- مسکو می‌نگرد. بنابراین نظریه ایران پس از جنگ و روسیه پس از فروپاشی هر دو هویت جدیدی از خود به نمایش گذاشتند، که در این هویت جدید تلقی دشمن از یکدیگر کنار رفت و تلقی دوست جای آن را گرفت. همچنین آنها با هویت واحدی به‌نام آمریکا رو به‌رو شدند که قصد محدود کردن دو طرف را داشت. بنابراین زمینه برای توسعه روابط فراهم شد. در مجموع به‌نظر می‌رسد که نظریه سازه‌انگاری توضیح کاملی از روابط تهران – مسکو ارائه می‌کند. در این رویکرد ضمن توجه به عناصر مادی شکل دهنده روابط دو کشور، نقش ایده‌ها و هنجارهای مشترک نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد.

**منابع**

**الف) فارسی**


۱. آقازاده، حسین(۱۳۸۳)، **فرهنگ نیلگون در سرزمین روس**، تهران: انتشارات باز.

۲. اطاعت، جواد(۱۳۷٦)، **ژئوپلیتیک و سیاست خارجی ایران**، تهران: نشر سفیر.

۳. امیدی، علی(۱۳۹۰)، «چالش های ساختاری روابط راهبردی ایران و روسیه: سلطه ستیزی ایرانی و عمل گرایی روسی» **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال چهارم، شماره ۸، صص.٦٤-٤۳.

٤. بیلیس، جان و استیو اسمیت(١٣٨٣)، **جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین**، تهران: ابرار معاصر تهران.

٥. پیام به ملت ایران به مناسبت فرا رسیدن سال نو، **روزنامه اطلاعات**، ١/١٠/ ١٣٥٩، همچنین قابل دسترس در صحیفه نور، جلد ١٢، ص٢٠٢.

٦. حاجی یوسفی، امیر(١٣٨٢)، «سیاست خارجی ایران در قبال اسراییل از دید نظریه‌های روابط بین‌الملل»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال ١٠، شماره ١، صص.١٩-٤٠.

٧. **خبرگزاری ایسنا**، «سفیر روسیه در ایران: حجم مبادلات تجاری ایران و روسیه رضایت بخش نیست»، http://isna.ir/fa/print/9206261680 ، (تاریخ دسترسی: ١٣٩٢/٦/١٦).

٨. جعفری ولدانی، اصغر(١٣٨١)، **ژئوپلیتیک جدید دریای سرخ وخلیج فارس**، تهران : وزارت امور خارجه.

٩. بارونف، میخائیل(٢٠٠٧)، «جزئیات قرارداد نظامی ایران و روسیه»، **مرکز تحقیقات و بررسی‌های استراتژیک و فناوری‌ها**، http://www.centralclubs.com /topic-t48525.html ، (تاریخ دسترسی: ٢٠١٢/٠٣/١٤).

١٠. دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف(١٣٨٤)، **نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل**، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: قومس.

١١. داداندیش، پروین(١٣٨٦)، «گفتمان ژئوپلیتیک در آسیای مرکزی: عرصه‌های تعامل ایران و روسیه»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، سال سوم، شماره ١، صص.٧٥-٩٦.

١٢. **روزنامه اطلاعات**، (٤ /١٣٦٨/٤)، به نقل از سخاوت رضازاده،(١٣٨٥)، «روابط تاکتیکی: نگاهی به روابط ایران و روسیه»، نشریه زمانه، سال پنجم، فرودین ١٣٨٥، شماره ٤٣، صص.٧٧-٧٠.

١٣. **سایت خبری اکوپرشین**، (١٣٩١/٤/٢٨)، «گسترش روابط اقتصادی و مبادلات تجاری ایران و روسیه»، http://www.ecopersian.com/fa/1623 ، (تاریخ دسترسی: ٢٠١٣/١٠/٠٧).

١٤. شوری، محمود(١٣٨٨)، «ایران و روسیه»، **فصلنامه بین المللی روابط خارجی**، سال اول، شماره دوم، صص.٢١٩-٢٤٢.

١٥. فرشادگهر، ناصر(١٣٨١)، «برگی از تاریخ ایران نفت ایران آغازگر جنگ سرد آمریکا و شوروی»، **پژوهشنامه علوم انسانی**، شماره ٣٤، صص.٢٨١-٢٩٦.

١٦. قوام، عبدالعلی(١٣٨٠)، **اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل**، چاپ هفتم، تهران: سمت.

١٧. کاتم، ریچارد(١٣٧١)، **ناسیونالیسم در ایران**، ترجمه احمد تدین، تهران: کویر.

۱۸. کریمی‌ریابی، الهه(۱۳۸۸)، «روابط فرهنگی ایران و روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، سال دوازدهم، شماره ٦٦، تابستان ۱۳۸۸، صص.۱۹۰–۱۷۵.

۱۹. کرمی، جهانگیر(۱۳۸۹)، «روابط ایران و روسیه در سال ۱۳٦۸ تا ۱۳۸۸: بسترها، عوامل و محدودیت ها»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال سوم، شماره ٦، صص.۱۳٦–۱۱۱.

۲۰. کرمی، جهانگیر(۱۳۸۸)، **روابط ایران و فدراسیون روسیه، عصر نوین همکاری‌ها**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل وزارت امور خارجه.

۲۱. کولایی، الهه(۱۳۸۵)، **سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه**، چاپ دوم، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

۲۲. گروسه، رنه(۱۳۵۳)، **امپراتوری صحراگردان**، ترجمه عبد الحسین میکده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۲۳. مشیرزاده، حمیرا(۱۳۸٤)، **تحول در نظریه‌های روابط بین الملل**، تهران: سمت.

۲٤. مشیرزاده، حمیرا(۱۳۸۳)، «گفتگوی تمدن‌ها از منظر سازه انگاری»، **مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، شماره ٦۳، صص.۱۷٦–۱۷۵ .

۲۵. مدنی، جلال الدین(۱۳۸۷)، **تاریخ سیاسی معاصر ایران**، چاپ پانزدهم، جلد اول، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۲٦. ملکی، عباس(۱۳۷۵)، «دورنمای روابط ایران و روسیه تا سال ۲۰۰۰»، **مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۱۲، صص.۱٤–۷.

۲۷. محسنین، مهرداد(۱۳۷٤)، «افق های همکاری ایران و روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره‌ی ۱۲، صص.۱۱۰–۹۹.

۲۸. ونت، الکساندر(۱۳۸٤)، **نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

**ب) انگلیسی**

1. Adler Emanuel, (1997), “Seizing the Middle Ground: Constructivism in World Politics”, **European Journal of International Relations**, Vol. 3. pp.319-263, (www.podcast.zirve.edu.tr/.../Seizing%20the%20Middle%20Ground%20Constructivism%20in%20World%20Politics.pdf ), (Accessed on: 2014/07/24).

2. Brown, Seyom, (1991), "Explaining The Transformation of World Politics",**International Journal** ,Vol.46, No.2, Spring1991, pp.207219,(http://www.jstor.org/stable),(Accessed on: 2014/07/24).
3. Brooks, Stephen G. and Wohlforth, William .C, (2005), ” Hard Times for Soft-Balancing”, **International Security**, Vol.30, No.1, pp.72-108.
4. Freedman, Robert, (2006), “Russia, Iran and the Nuclear Question: The Putin Record”, **Strategic Studies Institute**, http://www.StrategicStudies Institute .army.mil, (Accessed on: 2014/07/24).
5. Gergon, Kenneth.J, (2001), **Social Constructivism in Context,**USA: Sage Publication LTD.
6. Hopf, Ted, (1999), **Undrestanding of Russian Foreign Policy**, Penn State Press.
7. Heydemann, Steven, (2010), " Iran’s Regional and Global Relations",**Working Group on Iran’s Regional and Global Relations**, pp.31-37, http://www.stimson.org /images/uploads/research-pdfs/Irans_Nuclear_Challenge-working_group_report-heydemann.pdf,(Accessed on: 2014/07/24).
8. Jervis, Robert, (1976), **Perception and Misperception in International Politics**, Princeton, New Jersey: Prinston University Press,
9. Klotz, Audie, (2004), “State Identity in South African Foreign Policy”, **Campbell Public Affairs Institute**,April162004,PP.115,(http://www.queensu.ca/samp/migrationresources/Documents/Klotz_state.pdf, (Accessed on: 2014/07/24).
10. Kubalkova, Vendulka, (2001), **Foreign Policy in a Constructed World (International Relations in a Constructed World)**, Armonk: M.E Sharpe.
11. Kashner, Saville, (1996), “The Limits of Constructivism in Evaluation”, **Evaluation**, Vol. 2, No.2, pp.189-200.
12. Khajehpour, Bijan, (2012), ”The Role of Economic & Energy Relations with Turkey and Russis in Iran's Nartional Strategy “,**Center for Strategic & International Studies**, Ankara, March 29,PP.1-23, http://csis.org/program/turkey-russia-iran-nexus, (Accessed on: 2014/07/24).
13. Letner, Howard, (2005), **Public Policy and Foreign Policy** , Boston: Butterworth.
14. Linklater, Andrew, Burchill, Scott, (2001), **Theories of International Relations**, London: Macmillan.
15. Naumkin, Vitaly, (1998), "Thr Russian- Iranian Relations: Present Status and Prospects for the Futures", **Journal of International Affairs**, Volume III - Number 1, March - May 1998, pp.1-9, http://sam.gov.tr/tr/wp-content/uploads/2012/01/ Vitaly-Naumkin .pdf, (Accessed on: 2014/07/24).
16. Porcel, Quero, The place of History in the Making of Foreign Policy”, in Vendulka Kubalkova, **Foreign Policy in Constructed World**, Armonk: M.E Sharpe.







17. Parker, John.W, (2012), " Russia and the Iranian Nuclear Program: Replay or Breakthrough?, **Institute for National Strategic Studies Strategic Perspectives**, No. 9, Enghlish: Create Space Independent Publishing Platform .
18. Raimo, Vayrynen, (1972), “Notes on Foreign Policy”, **Research Cooperation and Conflict**, Vol. 7,pp.87-96, http://cac.sagepub.com/content/7/1/87.short, (Accessed on: 2014/07/24).
19. Rousseau, David. L, (2006), **Identifying Threats and Threatening Identities: The Social Construction of Realism and Liberalism**, Stanford: Stanford University Press.
20. Smith, Steve, (2001), “Foreign Policy is What States Make of It”, in Vendulka Kubalkova, **Foreign Policy in Constructed World**, Armonk: M.E Sharpe.
21. Sanaie, Mehdi, (2007), "Problems and Prospects of Iranian-Russian Relations", **Russia in global Affairs**, Vol. 5. No. 3, July-September, pp.171-181, http:// kms1.isn.ethz.ch, (Accessed on: 2014/07/24).
22. Tarock, Adam, (1997), “Iran and Russia in Strategic Alliance”, **Third World Quarterly**, Vol. 18, No.2,pp.207224,http://www.tandfonline.com/doi/abs/10.1080/01436599714911?journalCode=ctwq20, (Accessed on: 2014/07/24).
23. Trenin, Dmitri, Malashenko,Alexey, (2010), "Iran:A View from Moscow",**Carnegie Endowment for International Peace**,pp.1-44, www .CarnegieEndowment.org, (Accessed on: 2014/07/24).
24. Voronova-Abrams, Marina, (2010), "Russia's Uneasy Relationship with Iran", **Security and Sustainability Program** ,Global Green USA, March 30, pp.1-10, https://www.english.globalarabnetwork.com/.../iran-and-russia-uneasy-all, (Accessed on: 2014/07/24).
25. Waltz, Kennth, (2000), “Structural Realism after the cold war”, **International Security**, Vol.25, No. 1, pp. 5-41, http://www.mitpressjournals.org /doi/abs /10.1162/ 016228800560372, (Accessed on: 2014/07/24).
26. Walt, Stephen. M, (2004), “Can the United States Be Balanced? If So How?”, Prepared for Delivery at the **2004 Annual Meeting of The American Political Science Association**, pp.1-51, http://convention2.allacademic.com/one/apsa/apsa04/index.php?click_key=1&PHPSESSID=3imlor67qntd4mg35qborrm2d6, (Accessed on: 2014/07/24).
27 Waver, Ole, (1990), “The Language of Foreign Policy”, **Journal of Peace Research**,Vol.27,No.3,pp.335343,http://www.jstor.org/discover/10.2307/423476?uid=3738280&uid=2&uid=4&sid=21103217755111,(Accessedon:2014/07/24).





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال چهارم، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۰ ، صفحات۱۵۱-۱۳۱

# زمینه‌های همکاری و رقابت ایران و روسیه در آسیای مرکزی در چارچوب ژئوپلیتیک

فرهاد عطایی*
دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تهران
اعظم شیبانی
کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۹/۱۶- تاریخ تصویب۱۳۹۰/۲/۲۵)

**چکیده**

با وجود پایان یافتن رقابت ژئوراهبردی واشنگتن و مسکو در بسیاری از مناطق جهان بعد از جنگ سرد، چنین به‌نظر می‌رسد که در حوزه آسیای مرکزی و قفقاز این رقابت‌ها تازه آغاز شده است. مهمترین دلیل آن این است که روس‌ها همچنان برحفظ آسیای مرکزی به‌عنوان یکی از حوزه‌های نفوذ خود اصرار دارند. پس از فروپاشی شوروی، خلأ قدرت در آسیای مرکزی موجب ورود قدرت‌های دیگر در منطقه شد و یک بازی بزرگ جدید در منطقه شکل گرفت. این رقابت میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با هدف کسب برتری‌های ژئوپلیتیک، توانایی شکل‌دهی به ساختارهای امنیتی، تسلط بر منابع انرژی و توسعه حوزه نفوذ است. مقاله پیش‌رو با روش توصیفی- تحلیلی به بررسی منافع و الگوهای رفتاری قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در محیط ژئوپلیتیکی پس از جنگ سرد در آسیای مرکزی می‌پردازد و ضمن بررسی هدف‌ها و منافع ایران و روسیه به‌عنوان دو بازیگر اصلی در منطقه آسیای مرکزی، الگوی تعامل میان آنها را مشخص می‌کند که می‌تواند در قالب طیفی از رقابت تا همکاری معنا یابد. ادعای این مقاله آن است که راهبرد تقابل و تضاد در روابط ایران و روسیه به سود هیچ یک نیست و راهبرد رقابت در بستر همکاری، بهتر می‌تواند تأمین کننده منافع ایران در آسیای مرکزی باشد.

**کلید واژه‌ها**

ایران، روسیه، آسیای مرکزی، ژئوپلیتیک، قدرت‌های فرامنطقه‌ای

* Email: atai53@yahoo.com







**مقدمه**

ژئوپلیتیک برای اولین‌بار توسط رودلف کیلن جغرافیدان سوئدی در سال ۱۸۹۹ عنوان شد. از نظر او ژئوپلیتیک تأثیر عوامل جغرافیایی در سیاست ملت‌ها است. کارل‌هاوس هوفر[1]، بنیانگذار مکتب آلمانی ژئوپلیتیک می‌گوید: «ژئوپلیتیک تحقیق در خصوص رابطه میان زمین و سیاست است». ریمون آرون[2] در کتاب جنگ و صلح ژئوپلیتیک را عبارت از طراحی جغرافیایی روابط راهبردی همراه با تحلیل اقتصادی- جغرافیایی منابع و تفسیر نگرش‌های دیپلماتیک حاصل از حیات جوامع بشری و محیط زیست پیرامون آنها می‌داند(جعفری ولدانی، ۱۳۸۱، ص ۲). ژئوپلیتیک علاوه بر بررسی رابطه بین عوامل جغرافیایی و سیاست یک کشور، به تفسیر وقایع نیز می‌پردازد و می‌تواند تحولات آینده را تحلیل و گمانه زنی کند(Patricko, 1986, p. 158-160).

اگر چه پس از پایان جنگ سرد، ژئوپلیتیک همچنان جایگاه خود را برای قدرت‌های بزرگ حفظ کرده است، اما در کنار این موضوع، تحول مهمی نیز در ترتیب و اولویت ابزارهای نفوذ بین‌المللی پدید آمده است و مسائل اقتصادی و اقتصاد سیاسی نیز اهمیت زیادی یافته است. امروزه عنصر نظامی قدرت در مقایسه با گذشته تأثیر کمتری در روابط میان کشورهای بزرگ دارد و کاربرد قدرت بدون توجه به توان اقتصادی معنایی ندارد(Brown, 1991, p. 78). تحولات پس از جنگ سرد، نخست استفاده انحصاری از قدرت نظامی به‌عنوان ابزار قدرت ملی را محدود کرده است، دوم الگوی کاربرد نیروی نظامی را دگرگون ساخته است. در قرن بیست و یکم توانمندی اقتصادی در سطح بین‌الملل، کنترل تولید و صدور کالا، خدمات و سرمایه گذاری اهمیت ویژه‌ای دارد. مناطق ژئوپلیتیک و ژئوراهبردی با مناطقی منطبق است که دارای منابع طبیعی و تولید ناخالص قابل توجه باشند. حال اگر مناطق راهبردی دوران جنگ سرد (ژئوپلیتیک) با عامل اقتصادی (ژئواکونومیک) منطبق شوند، آن مناطق موقعیت بین‌المللی منحصر به فردی خواهد یافت و در نتیجه نقش محوری در تدوین راهبردهای جهانی پیدا خواهد کرد. در حال حاضر ایران به‌دلیل قرار داشتن میان دو منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس و آسیای مرکزی و خزر از چنین موقعیت ممتازی برخوردار است.

---

1. Karl Haus Hofer
2. Raymond Aron

در ابتدای فروپاشی اتحاد شوروی در پرتو نگرش ارو- آتلانتیکی حاکم بر سیاست خارجی روسیه جمهوری‌های آسیای مرکزی مورد غفلت واقع شدند. برای یلتسین و کوزیروف، رئیس جمهور و وزیر امور خارجه وقت روسیه روابط با جمهوری‌های آسیای مرکزی اهمیت کمتری داشت و موجب غیبت نسبی روسیه در آسیای مرکزی شد. این خلأ قدرت با ورود سایر قدرت‌ها به منطقه همزمان شد. اما جایگزینی نگرش اوراسیاگرایی به‌جای غرب‌گرایی در سیاست خارجی روسیه باعث توجه دوباره روسیه به منطقه آسیای مرکزی شد. از آن زمان موضوع «خارج نزدیک» در سیاست خارجی روسیه اهمیت بیشتری یافت. با ورود سایر قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در آسیای مرکزی همچنان رقابت‌ها بین قدرت‌ها در این منطقه ادامه یافت. علت این رقابت‌ها این بود که روس‌ها پس از واگذاری اروپای شرقی به غرب همچنان بر حفظ آسیای مرکزی و قفقاز به‌عنوان حوزه نفوذ مهم و «حیاط خلوت» خود اصرار می‌کنند.

منطقه اوراسیا که کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در مرکز آن قرار گرفته‌اند، در قرن جدید به‌دلیل برخورداری از منابع مهم انرژی و همچنین کنترل بر مسیر ارتباطی شرق و غرب جهان اهمیت ویژه‌ای دارد. در گذشته، سلطه اتحاد شوروی فضای مانور چندانی برای ایالات متحد آمریکا باقی نمی‌گذاشت، اکنون بار دیگر رقابت‌های ژئوپلیتیک در این منطقه شدت پیدا کرده است. به‌علاوه بحران‌های متعددی که بیشتر ریشه در گذشته داشت مانند بحران چچن و قره باغ، دوباره سرباز کرد.

این تحولات ژئوپلیتیکی برای جمهوری اسلامی ایران، فرصت مناسبی را فراهم کرد تا بعد از سال‌ها از سایه سنگین همسایه ابرقدرت خود فراغت پیدا کند و در پی ایجاد ارتباط مستقل با همسایگان جدید خود برآید. این جمهوری‌ها با سابقه تاریخی، فرهنگی و مذهبی مشترک و نزدیکی با ایران اهمیت ویژه‌ای در سیاست خارجی و امنیت ملی ایران دارند. در عین حال این دگرگونی‌ها، تهدیدهای جدیدی را به‌دلیل بحران‌ها و نا امنی‌های منطقه و حضور بازیگران فرامنطقه‌ای برای امنیت ملی ایران به‌وجود آورده است. روسیه نیز آسیای مرکزی را منطقه نفوذ خود می‌داند و نسبت به حفظ صلح و ثبات در منطقه و حضور دیگر بازیگران در این منطقه حساس است. باتوجه به آنچه گفته شد سؤال این است که رقابت قدرت‌های مختلف در منطقه در چارچوب ژئوپلیتیک درچه زمینه‌هایی باعث همکاری و در چه مواردی زمینه‌ساز رقابت







ایران و روسیه در منطقه آسیای مرکزی است؟ ادعای این مقاله این است که، فضای حاکم بر منطقه در چارچوب ژئوپلیتیک زمینه‌ساز همکاری ایران و روسیه در حوزه‌های امنیتی و در ارتباط با کاهش امکان نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای است و در حوزه‌های اقتصادی و انرژی زمینه‌ساز رقابت بین آنها است.

## ژئوپلیتیک اوراسیا

اوراسیا به‌عنوان بزرگترین بخش سرزمینی جهان همواره دارای اهمیت ژئوپلیتیکی بوده است. پس از جنگ سرد، باتوجه به تأثیر سیاست‌های قدرت‌های بزرگ بر امنیت منطقه‌ای و رقابت آنها، بر اهمیت ژئوپلیتیک اوراسیا افزوده شده است. منطقه اوراسیا جمهوری‌های پیشین اتحاد شوروی، کشورهای منطقه بالکان، کشورهای بلوک شرق در اروپا و نیز کشورهای ایران، ترکیه و افغانستان را دربر می‌گیرد. اما منظور از اوراسیای مرکزی فقط بخشی از منطقه اوراسیا است. با وجود اینکه در تعریف منطقه اوراسیای مرکزی و قلمرو و حدود آن اختلاف نظر هست، بیشتر دیدگاه‌ها، بر کشور روسیه، پنج کشور آسیای مرکزی و سه کشور قفقاز تأکید دارد(Fairbanks, 2001, p. 2). در مطالعات شورای آتلانتیک آمریکا در سال ۲۰۰۱، قلمرویی به‌نام «اوراسیای مرکزی» تعریف شده که از دریای سیاه تا چین و از روسیه تا ایران، پاکستان و افغانستان را در بردارد(امیراحمدیان،۱۳۸۳، ص ۲۱).

به‌تعبیر برژینسکی اوراسیا در واقع نقش صفحه شطرنج را برای بازیگران صحنه بین‌الملل در دوران صلح سرد بازی می‌کرد. از دیدگاه برژینسکی منظومه‌های قدرت در قرن بیست و یکم شامل آمریکای شمالی، اروپا، آسیای شرقی، آسیای جنوبی، منظومه ناهماهنگ مسلمانان و منظومه اوراسیا می‌شود. منظومه اوراسیا یکی از مناطق مورد اختلاف و رقابت میان قدرت‌های بزرگ خواهد ماند. نفوذ روسیه در قسمت اعظم قلمرو اتحاد شوروی حفظ خواهد شد و احتمال بروز تنش بین این منظومه با منظومه‌های اروپا، آسیا و اسلام وجود دارد (Chohen,1991, p. 20).

برژینسکی در کتاب خود با عنوان «شطرنج بزرگ برتری آمریکایی و پیامدهای ژئوراهبردی آن» به راه‌های گسترش نفوذ آمریکا می‌پردازد و از گسترش ناتو به شرق و همگرایی بیشتر در اروپا استقبال می‌کند. به نظر برژینسکی، اروپا قابل اعتمادترین پل ارتباطی آمریکا و اوراسیا

است(برژینسکی،۱۳۷۲، ص ۲۲۲). وی به آسیای مرکزی و قفقاز به‌عنوان «بالکان اوراسیا» نگاه می‌کند و معتقد است دست‌یابی و بهره برداری از ثروت‌های غنی منطقه از نفت و گاز، طلا و بلند پروازی‌های ملی، منافع گروهی، ادعاهای تاریخی و آرزوهای امپراتوری در این منطقه رقابت بین‌المللی را به‌بار خواهد آورد و باعث می‌شود تا رقابت برای «بالکان اوراسیا» آینده پیچیده‌ای را برای آسیای مرکزی رقم بزند(Kapesein, 1992, p. 56) .

بنابراین این منطقه با بحران‌های جدی رو به رو است. او چنین نتیجه می‌گیرد که ژئوپلیتیک نمایان‌گر هژمونی آمریکا در اوراسیا است(برژینسکی،۱۳۷۲، ص ۲۲۳). اسپایکمن و مکیندر هر دو از اهمیت اوراسیا و نیاز به حفظ توازن قوا در این منطقه سخن گفته‌اند. تفاوت دیدگاه‌های آنها تنها در اهمیت نسبی ریملند در برابر هارتلند اوراسیا است. به گفته طرفداران نظریه مکیندر در دوره جدید، امروزه ژئوپلیتیک از بعد منطقه‌ای به جهانی تغییر یافته، و برتری در اوراسیا پایه اصلی رقابت‌های جهانی را تشکیل می‌دهد(لطفیان، ۱۳۸۳، ص ۱۵۶).

## ویژگی‌های آسیای مرکزی به‌عنوان منطقه‌ای ژئوپلیتیک در اوراسیا

اهمیت ژئوپلیتیک آسیای مرکزی و قفقاز و خزر تا به‌حدی است که حتی برخی از صاحبنظران در مقابل این فرضیه که منابع انرژی موجب اهمیت دادن به این منطقه شده است، معتقدند که اهمیت ژئوپلیتیک منطقه باعث اهمیت یافتن منابع انرژی آن شده است. مهمترین استدلال این دسته از تحلیل‌گران، مبالغه‌هایی است که در سال‌های پایانی قرن بیستم در خصوص ذخایر انرژی دریای خزر صورت گرفت.

هم‌جواری با چین به‌عنوان قدرت جدید در حال ظهور، ایران با جایگاه در حال رشد و روسیه‌ای که با جاه طلبی‌های منطقه‌ای خود همچنان بزرگترین قدرت غیرغربی به‌شمار می‌آید، به حد کافی اهمیت ژئوپلیتیک و ژئوراهبردی این منطقه را به‌ویژه برای غرب برجسته می‌کند(واعظی، ۱۳۸۶، ص ۸). کشورهای آسیای مرکزی پس از استقلال با دو تحول ژئوپلیتیک داخلی و منطقه‌ای مواجه شدند.







اول، میراث سیاست‌های شوروی در ارتباط با مسائل سیاسی، قومی، هویتی و مرزی است که به یکی از عوامل اختلاف و مناقشه در منطقه تبدیل شده است. دشواری‌های دوران گذار، مهمتر از آن چالش‌های فرایند ملت‌سازی و همچنین تعارض‌های به ارث رسیده از دوران شوروی، به‌ویژه اختلاف‌های قومی در این مناطق بحران‌هایی را رقم زده است. دوم خلأ ناشی از فروپاشی شوروی و افزایش رقابت میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای.

به‌دنبال وقایع ۱۱ سپتامبر و طرح مبارزه جهانی با تروریسم، احداث پایگاه‌های نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و سپس حضور نظامی آمریکا و ناتو در افغانستان وضعیت ژئوپلیتیک جدیدی برای آسیای مرکزی به‌وجود آورده که با چالش‌ها و فرصت‌هایی همراه است. از جمله این‌که به موازات کمک‌های اقتصادی به کشورهای آسیای مرکزی، آمریکا و متحدان غربی آن بر حرکت جوامع به‌سوی مردم‌سالاری تأکید می‌کنند، تأکید بر مردم‌سالاری مشروعیت رهبران منطقه را کاهش می‌دهد. اهمیت ژئوپلیتیک منطقه تاکنون پیامدهای دوسویه‌ای برای این جمهوری‌ها داشته است. از یکسو توجهی که قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به این مناطق معطوف کرده بودند، این اطمینان را به آنها می‌داد که زمینه تسلط دوباره روسیه امکان‌پذیر نیست و وضعیت به قبل از فروپاشی باز نمی‌گردد.

از سوی دیگر، رقابت قدرت‌ها در این منطقه موجب سردرگمی سران کشورها برای تنظیم سیاست خارجی خود شده است که بکارگیری روش آزمون و خطا، روابط نزدیک با روسیه یا با غرب و آمریکا و یا روی آوردن به‌همکاری جمعی با کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و یا کشورهای خارج از منطقه را در پی داشته است(داداندیش، ۱۳۸۶، ص ۸۰).

علاوه بر این ذخایر نفت و گاز طبیعی، اهمیت موقعیت راهبردی منطقه آسیای مرکزی را افزایش می‌دهد. قزاقستان و ترکمنستان دارای ذخایر عظیمی از نفت و گاز هستند. ازبکستان ذخایر راهبردی گاز طبیعی دارد. وزارت انرژی آمریکا اعلام کرده است که قزاقستان دارای ۹۵ میلیارد بشکه نفت، تقریبا چهار برابر بیشتر از منابع کشف شده مکزیک است(اومانسکی، ۱۳۸۲، ص ۱۵۷). با توجه به سیر صعودی اتکای کشورهای صنعتی به مصرف انرژی‌های فسیلی، دست‌کم تا افق ۲۰۳۰، منطقه آسیای مرکزی یکی از کانون‌های مورد توجه بازارهای جهانی مصرف است(داداندیش، ۱۳۸۶، ص ۸۱). رقابت قدرت‌های بزرگ برای دستیابی به منابع خزر –

آسیای مرکزی ضمن اینکه تعقیب هدف تأمین نیازهای آنان به منابع انرژی است (Layan, 1993, p. 1)، بیشتر در چارچوب نگاه ژئوپلیتیک به جهان، قابل تحلیل است. درگیری ژئوپلیتیک گاهی در شکل تقابل و رقابت و گاه در چارچوب همکاری جلوه می‌کند. منابع انرژی منطقه محور اصلی رقابت و همکاری قدرت‌های بزرگ در منطقه است و در آینده نیز خواهد بود(سلطان‌اف، ۱۳۸۴، ص ۷۴).

## بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی در چارچوب نگاه ژئوپلیتیک

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، جاذبه‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک منطقه، قدرت‌ها و بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دیگری را نیز به این میدان جلب کرد. بازیگران منطقه‌ای که در حاشیه و همجوار با آسیای مرکزی قرار داشتند، مانند ایران، روسیه و چین، علاوه بر هدف توسعه نفوذ خود در منطقه دارای برخی نگرانی‌های امنیتی نیز هستند. بخشی از فعالیت این کشورها متوجه کسب توانایی بازدارندگی تهدیدها در آسیای مرکزی بود، در حالی که حضور ترکیه در منطقه تنها با هدف کسب منافع و توسعه نفوذ صورت می‌گرفت(واعظی، ۱۳۸۶، ص ۱۲).

آمریکا بازیگر اصلی فرامنطقه‌ای در آسیای مرکزی است که در جستجوی هدف‌های اقتصادی و ژئوراهبردی قصد دارد فرایندهای منطقه‌ای را تحت کنترل خود بگیرد. آمریکا، روسیه، چین، اتحادیه اروپا و ناتو قدرت‌هایی هستند که توانایی اعمال قدرت و نفوذ در خارج از مرزهای خود را دارند و می‌توانند نقش مهمی در صحنه سیاسی ایفا کنند و وضعیت ژئوپلیتیکی آن را تغییر دهند. روسیه و چین دو قدرت بزرگ، بانفوذ و تأثیرگذار اوراسیایی‌اند و به‌دلیل جایگاه تاریخی و موقعیت بین‌المللی خود، هیچ بازیگر خارجی نمی‌تواند نقش آنها را در منطقه نادیده بگیرد.

برای چین علاوه بر مسائل امنیتی مرتبط با احتمال تسری افراط‌گرایی مذهبی از آسیای مرکزی به مناطق مسلمان‌نشین چین و همچنین منافع اقتصادی این کشور در آسیای مرکزی، جلوگیری از افزایش حضور آمریکا در این منطقه نیز یکی از هدف‌های اصلی است(داداندیش، ۱۳۸۶، ص ۸۲). برای روسیه، اوراسیای مرکزی قلمرو انحصاری نفوذ، حیات خلوت و حوزه







منافع ملی آن است و تلاش می‌کند تا آنجا که ممکن است کشورهای دیگر وارد ترتیبات، ساز و کارها و توافق‌های آن نشوند. برای روسیه اوراسیا معنا و مفهوم خاصی دارد.

از نگاه کرملین، کشورهای این منطقه جدا شده از شوروی، قلمرو اعمال آیین مونرو[1] روسی هستند و خارج به حساب نمی‌آیند(امیراحمدیان ،۱۳۸۳، ص ۷۶). ایران و ترکیه نیز قطب‌های ژئوپلیتیک هستند؛ یعنی کشورهایی که به‌دلیل موقعیت حساس و شرایط آسیب‌پذیر احتمالی برای دیگر بازیگران ژئوراهبردی اهمیت دارند(کولایی، ۱۳۸۴، صص ۱۴-۳۱).

## هدف‌ها و سیاست‌های آمریکا در آسیای مرکزی

درباره اهمیت آسیای مرکزی در مرکز اوراسیا بین سیاست‌گذاران آمریکا اتفاق نظر وجود ندارد. برخی معتقدند حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر به مراکز آمریکایی اهمیت ژئوپلیتیک و راهبردی آسیای مرکزی را برای آمریکایی‌ها افزایش داده است. در سال ۱۹۹۷، استروب تالبوت[2] معاون وزیر امور خارجه آمریکا بیان کرد که آمریکا منافع حیاتی در آسیای مرکزی ندارد وآمریکایی‌ها علاقه‌ای به برافراشتن پرچم خود در آسیای مرکزی به‌عنوان یکی از بازیگران بازی بزرگ اوراسیا ندارند. اما در همان زمان آمریکا مصمم بود تا از سیاست‌های برتری‌جویانه سایر بازیگران در آسیای مرکزی جلوگیری کند. همچنین موضوع تأمین امنیت انرژی جهانی نیز اهمیت ژئوپلیتیک و ژئوراهبردی خزر را در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز برای آمریکا تشدید می‌کرد(داداندیش، ۱۳۸۶، ص ۸۳-۸۲؛ کولایی، ۱۳۸۴، صص ۱۹-۱۸). وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر منطقه آسیای مرکزی را به یک منطقه راهبردی برای مقابله با تهدیدهای بنیادگرایی از یک سو و حفظ صلح و ثبات در منطقه از سوی دیگر تبدیل کرد و سبب تأسیس پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه شد. قرقیزستان پایگاه هوایی ماناس و ازبکستان نیز پایگاه خان آباد را در اختیار نیروهای آمریکایی گذاشت(Hofmann, 2005, p. 7). منافع آمریکا در آسیای مرکزی را به صورت خلاصه می‌توان برشمرد:

1. Monreo Doctrine
2. Strobe Talbott

۱- گسترش سیاست‌های آمریکا در جمهوری‌های جدا شده از اتحاد شوروی برای جلوگیری از ظهور دوباره توسعه طلبی روسیه(Yost, 2007, p. 39)،

۲- جلوگیری از نفوذ ایران در منطقه آسیای مرکزی،

۳- جلوگیری از انتقال منابع انرژی منطقه از راه ایران با هدف مهار و انزوای ایران(سلاله حبیبی، ۱۳۸۰، ص ۵۳)،

۳- جلوگیری از گسترش تسلیحات هسته‌ای،

۴- جلوگیری از رشد اسلام سیاسی رادیکال ضد غربی در منطقه،

۵- مهار جنگ‌های داخلی و جلوگیری از فروپاشی کشورهایی که ممکن است کشورهای مجاور را تحت تأثیر قرار دهند،

۶- حمایت از رعایت حقوق بشر، مردمسالاری، اقتصاد بازار آزاد و حفاظت محیط زیست(دادانديش، ۱۳۸۶، ص ۸۳)،

۷- سرمایه‌گذاری و ایفای نقش در رشد اقتصادی این کشورها به‌خصوص در مورد اکتشاف و استخراج مواد اولیه(ابوالحسن شیرازی، ۱۳۷۹، ص ۴۵).

آمریکا برای دستیابی به هدف‌ها و منافعش در این منطقه از سه دسته ابزار استفاده کرده است:

۱- از راه کشورهای دوست و متحد خود چون ترکیه، پاکستان، عربستان سعودی، اسرائیل و کشورهای اروپایی،

۲- از راه نهادها و سازمان‌های سیاسی، حقوقی و مالی بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان ملل متحد و شرکت‌های چند ملیتی وابسته به‌خود،

۳- به‌شکل مستقیم با تأسیس پایگاه نظامی و استقرار نیروهای خود در این مناطق و سرمایه‌گذاری در شرکت‌های خصوصی و دولتی در زیر ساخت‌های این کشورها به‌خصوص در بخش انرژی(Shakoor, 1995, pp. 14-24).

## تعامل ایران و روسیه در آسیای مرکزی در چارچوب ژئوپلیتیک

تغییرات ژئوپلیتیک پس از دوران جنگ سرد زمینه‌ها و انگیزه‌های سیاسی برای همکاری گسترده‌تر میان ایران و روسیه را در عرصه‌های مختلف فراهم کرد. در سطح بین‌الملل، حمایت







از ایجاد یک نظام چند قطبی و مقابله با یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده آمریکا انگیزه اصلی دو طرف برای این همکاری‌ها بود(منتظری، ۱۳۸۳، ص ۱). در ادامه با هدف مشخص کردن زمینه‌های همکاری و رقابت ایران و روسیه در آسیای مرکزی به بررسی منافع و هدف‌های دو کشور در این منطقه می‌پردازیم.

## هدف‌ها و منافع روسیه در آسیای مرکزی

سیاست‌های روسیه در آسیای مرکزی از اواخر دوران ریاست جمهوری بوریس یلتسین، براساس دیدگاه اوراسیاگرایی تداوم پیدا کرده است. در ادامه این روند، پوتین نیز سیاست خارجی و امنیتی روسیه را در مقابل آسیای مرکزی با اقتدار بیشتر و به صورت شفاف‌تری دنبال کرد. براساس آیین نظامی روسیه، ایجاد صلح و ثبات در مناطق هم‌جوار روسیه و مقابله با مناقشه‌های قومی، مذهبی و احیای اقتدار روسیه از ارکان سیاست نوین نظامی این کشور است. روسیه همواره در جهت کسب برتری منطقه‌ای در اوراسیا تلاش خواهد کرد. سیاستمداران روسی از پایان قرن نوزدهم به بعد آسیای مرکزی را پاشنه آشیل خود شناخته‌اند. اکنون نیز از دگرگونی ژئوپلیتیک آسیای مرکزی نگران شده‌اند و به‌دنبال رفع تهدیدهای امنیتی از آن هستند(لطفیان، ۱۳۸۳، ص ۱۶۵). شورای سیاست خارجی و دفاعی روسیه منافع روسیه را در مقابل جمهوری‌های استقلال یافته از اتحاد شوروی به سه دسته منافع حیاتی، دارای اهمیت و کم اهمیت تقسیم کرده است. منافع و هدف‌های سیاسی- امنیتی روسیه در شمار منافع حیاتی قرار دارد(داداندیش، ۱۳۸۴، ص ۱۰۷).

**الف- هدف‌های امنیتی و سیاسی:**

هدف‌ها و منافع امنیتی و سیاسی روسیه در منطقه آسیای مرکزی عبارت است از:

- حفظ تمامیت ارضی و استقلال جمهوری‌ها،
- جلوگیری از حضور و سلطه- به‌ویژه نظامی و سیاسی- دیگر قدرت‌ها در قلمرو اتحاد شوروی(آلیسون و جانسون، ۱۳۸۲، ص ۱۴۳)،

- همکاری نظامی - امنیتی با کشورهای منطقه جهت مقابله با اسلام‌گرایی تندرو(آلیسون و جانسون، ۱۳۸۲، ص ۱۴۵).
- جلوگیری از بروز مناقشه‌های محلی و مناقشه‌های نظامی گسترده در کشورهای همسایه،
- ایجاد همگرایی نزدیک‌تر سیاسی- اقتصادی و اتحاد سیاسی- نظامی با کشورهای روسیه سفید، قزاقستان و قرقیزستان،
- استفاده مشترک از مرزها و قلمرو کشورهای همسایه و بهره‌گیری از تجهیزات نظامی آنها با هدف جلوگیری از تهدید نظامی علیه روسیه و به‌خطر انداختن ثبات داخلی،
- جلوگیری از رفت و آمد جنایتکاران، مواد مخدر، انتقال غیرقانونی تسلیحات و قاچاق مواد خام،
- استفاده از ظرفیت‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و دیگر توانایی‌های جمهوری‌های منطقه با هدف تقویت روسیه و تقویت موقعیت سیاسی و بین‌المللی آنها،
- جلوگیری از تبدیل جمهوری‌ها به عامل فشار سیاسی و عامل عدم توازن علیه روسیه،
- تقویت همکاری‌ها در زمینه‌های سیاسی- نظامی در منطقه،
- حفظ حضور نظامی در دریای خزر،
- حفظ نفوذ روسیه در تعیین رژیم حقوقی دریای خزر(داداندیش، ۱۳۸۴، ص ۱۰۷).

**ب- هدف‌های اقتصادی روسیه:**

هدف‌ها و منافع اقتصادی روسیه در جمهوری‌های آسیای مرکزی عبارت است از:
- تداوم ارتباط این کشورها با جهان خارج از راه روسیه،
- انتقال انرژی منطقه از راه خطوط انتقال لوله‌های نفت و گاز روسیه(کرمی، ۱۳۸۴، ص ۲۵۹)،
- مشارکت شرکت‌های روسی در منابع نفت و گاز منطقه و خنثی کردن طرح‌های دولت‌های رقیب در بخش انرژی،
- تقویت جایگاه روسیه به‌عنوان تأمین کننده نیازهای اقتصادی و فناوری جمهوری‌های آسیای مرکزی(Weitz, 2006, p. 156)،
- جلوگیری از همگرایی کشورهای آسیای مرکزی با ساختارهای غربی و دیگر سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی،







- لزوم دسترسی به مواد خام کمیاب کشورهای منطقه،
- تبدیل کشورهای منطقه به بازاری مناسب برای کالاهای روسی(کولایی، ۱۳۸۵، ص ۹۶).

**ج- هدف‌ها و منافع فرهنگی روسیه در آسیای مرکزی:**

کشورهای آسیای مرکزی در چندین دهه گذشته تحت فرهنگ روسی زندگی کرده‌اند. سیاست روسیه حفظ و استمرار فرهنگ روسی در این کشورها است. با توجه به اینکه همه کشورهای آسیای مرکزی تلاش گسترده‌ای را با هدف هویت سازی و احیای فرهنگ بومی، قومی و تاریخی خود انجام داده‌اند مهمترین هدف‌ها و منافع فرهنگی روسیه در آسیای مرکزی بدین شرح است:

- حمایت از روس‌تباران ساکن کشورهای آسیای مرکزی،
- نفوذ فرهنگی از راه حفظ زبان و خط روسی در آسیای مرکزی،
- جلوگیری از ایجاد تضاد میان فرهنگ روسی با هویت سازی فرهنگی در آسیای مرکزی.

## هدف‌ها و منافع جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی

شکل‌گیری دولت‌های جدید در آسیای مرکزی، فرصت‌های جدید و در عین حال منحصر به فردی را در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برای جمهوری اسلامی ایران در منطقه ایجاد کرده و بر مبنای تحولات در منطقه، وضعیت جدید و قابل اعتنایی برای ایران به‌وجود آورده است، اما موقعیت کاملا برتر روسیه در منطقه آسیای مرکزی و حساسیت آشکار این کشور به تعاملات و تحولات این منطقه باعث شده است که ایران با رویکرد عملگرایی در این حوزه به تأمین منافع خود بپردازد. جمهوری اسلامی ایران با توجه به موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی خود، فرصت‌ها و چالش‌هایی که در اثر ظهور کشورهای آسیای مرکزی در همسایگی خود به‌وجود آمده بود هدف‌ها و منافع خود را در منطقه اینگونه تعریف کرده است:

**الف- هدف‌های سیاسی- امنیتی ایران:**

هدف‌ها و منافع سیاسی- امنیتی ایران در آسیای مرکزی عبارت است از:

– حفظ تمامیت ارضی کشورهای منطقه،
– استقرار صلح، تحکیم ثبات سیاسی، مهار بحران‌ها و درگیری‌های قومی در هر یک از جمهوری‌های آسیای مرکزی(محسنین، ۱۳۷۴، ص ۱۰۲)،
– جلوگیری از گسترش تروریسم و خطر بنیادگرایی طالبان به منطقه آسیای مرکزی (Jacquelyn, 2003, p. 308)،
– حضور در تلاش‌های میانجی‌گرانه برای استقرار صلح در منطقه و حل و فصل اختلاف‌ها،
– ایجاد زمینه تلاش منطقه‌ای و بین‌المللی برای جلوگیری از حضور نظامی ثابت و یا موقت قدرت‌های بزرگ در نزدیکی مرزهای خاکی و آبی ایران،
– ایجاد روابط نزدیک سیاسی بر پایه اعتماد متقابل با جمهوری‌های منطقه،
–همکاری با کشورهای منطقه برای جلوگیری از حمل و نقل و قاچاق مواد مخدر و اسلحه در کل منطقه و جلوگیری از ورود آن به مرزهای ایران،
– همکاری نزدیک با کشورهای ساحلی با هدف تدوین رژیم حقوقی دریای خزر به گونه‌ای که حقوق ایران به‌شکل کامل رعایت شود،
–تلاش برای اجماع سازی جهت غیرنظامی کردن دریای خزر،
–جلب و گسترش همکاری‌های منطقه‌ای در قالب سازمان‌هایی مانند اکو و سازمان کشورهای ساحلی دریای خزر.

به‌طور کلی می‌توان گفت که منافع امنیتی و رژیم حقوقی دریای خزر در شمار منافع حیاتی ایران در منطقه محسوب می‌شود(میرحیدر و طاهری شیرازی، ۱۳۸۰، صص ۱۶۸–۱۶۷).

**ب- هدف‌های اقتصادی ایران:**

هدف‌ها و منافع اقتصادی ایران در آسیای مرکزی عبارت است از:
– استفاده از فرصت‌های نسبی اقتصادی در آسیای مرکزی در اقتصاد ایران از جمله معاوضه نفت و فراورده‌های نفتی،
– ایجاد و گسترش روابط اقتصادی با کشورهای آسیای مرکزی و حضور فعال در بازارهای این کشورها،







- زمینه‌سازی و همکاری مشترک با کشورها و شرکت‌هایی که علاقمند به ایجاد روابط اقتصادی و سرمایه گذاری در کشورهای آسیای مرکزی هستد(ایفای نقش پل ارتباطی)،
- گسترش همکاری فنی و آموزشی و انجام پروژه‌های زیربنایی در جمهوری‌های منطقه،
- تسهیل در حمل و نقل کالا از راه ایران برای جمهوری‌های آسیای مرکزی،
- جلب‌نظر جمهوری‌ها و کشورهای ساحلی دریای خزر برای استفاده از مسیر ایران در احداث خط انتقال نفت و گاز منطقه و دریای خزر(امیر احمدیان، ۱۳۸۲، ص ۱۵).

### ج - هدف‌ها و منافع فرهنگی ایران در آسیای مرکزی:

آسیای مرکزی مانند بخشی از حوزه تمدنی ایران، فراتر از معادله‌های مربوط به واحدهای ملی و مرزهای جغرافیایی سیاسی، برای جمهوری اسلامی ایران از اهمیت زیادی برخوردار است. از نظر تاریخی آسیای مرکزی در گذشته همواره بخشی از فضای فرهنگی و تمدنی ایران بوده و در حال حاضر نیز در ارتباط مستقیم با این فضا قرار دارد. تشکیل اتحاد شوروی، اگر چه بیش از هفتاد سال ارتباط سیاسی، اقتصادی و حتی فرهنگی ایران را با این مناطق قطع کرد، اما با فروپاشی شوروی و تشکیل دولت‌های جدید در این منطقه دوباره توجه به فرهنگ غنی ایرانی در ورای مرزهای شمالی ایران در دستور کار نهادهای مختلف کشور قرارگرفت. به‌صورت خلاصه برخی منافع و هدف‌های فرهنگی ایران را در آسیای مرکزی به‌صورت زیر می‌توان عنوان کرد:

- احیای اسلام و علقه‌های مذهبی در میان جمهوری‌ها و گسترش و تقویت روابط نزدیک فرهنگی با هریک از جمهوری‌ها،
- گسترش و احیای زبان فارسی در میان فارسی‌زبانان این کشورها به‌خصوص تاجیکستان و ازبکستان،
- حفظ و نگهداری آثار خطی و بناهای تاریخی و بقایای تمدن ایران قدیم در هریک از جمهوری‌ها،
- گسترش، تحکیم و تداوم علقه‌های فرهنگی، دینی و هنری میان ملت‌های مسلمان به‌خصوص فارسی‌زبانان این جمهوری‌ها با مردم ایران،

- همکاری در هویت‌سازی مردم کشورهای آسیای مرکزی(هرزیگ، ۱۳۷۵، ص ۳۴).

## مقایسه هدف‌ها و منافع ایران و روسیه در آسیای مرکزی

کشورها برای دستیابی به منافع و هدف‌هایشان در عرصه بین‌المللی تلاش می‌کنند اما از آنجا که سایر کشورها نیز در تلاش برای کسب منافعشان هستند منافع کشورها در محیط بین‌الملل باهم برخورد می‌کند. در این برخورد منافع کشورها به چهار صورت بروز می‌کند:

۱- منافع مشترک،

۲- منافع موازی،

۳- منافع اختلاف زا،

۴- منافع متضاد.

منافع مشترک و موازی زمینه‌ساز همکاری بین کشورها می‌شود. منافع متضاد باعث رقابت بین آنها می‌شود. اما در ارتباط با منافع اختلاف‌زا، نوع تعامل کشورها با هم بستگی به جهت‌گیری طرف‌های درگیر دارد، کشورها در این مورد دو گزینه پیش رو دارند یا اینکه بدون در نظر گرفتن ملاحظات طرف دیگر به رقابت با یکدیگر بپردازند و یا اینکه با در نظر گرفتن ملاحظات یکدیگر به رقابت با یکدیگر در بستر همکاری بپردازند. طبق آنچه که بیان شد، منافع دو کشور روسیه و ایران در آسیای مرکزی که منطقه مشترک و مورد توجه دو طرف است در برخورد با یکدیگر به یکی از چهار حالت ذکر شده نمایان می‌شود. از مقایسه هدف‌ها و منافع دو کشور ایران و روسیه در منطقه این نتیجه حاصل می‌شود که هدف‌ها و منافع همسوی ایران و روسیه در چارچوب ژئوپلیتیک حاکم بر منطقه در شرایط کنونی هدف‌ها و منافع سیاسی-امنیتی است که برخی از مهمترین آنها این موارد است:

- مقابله با نفوذ آمریکا، ترکیه و اسرائیل در حوزه‌های مشترک منافع و امنیت ملی ایران و روسیه،
- بهره‌گیری از روابط دوجانبه در افزایش نقش و تأثیرگذاری جمهوری اسلامی ایران در حل و فصل بحران‌های منطقه‌ای،
- کنترل گروه‌های تندرو اسلامی در جمهوری‌های روسیه و کشورهای آسیای مرکزی،






– مقابله با توسعه ناتو به سمت شرق، قفقاز و آسیای مرکزی.

موضوعاتی مانند همکاری اقتصادی ایران و جمهوری‌های آسیای مرکزی در برخی از زمینه‌ها که موجب تضعیف جایگاه روسیه می‌شود، مانند حمل و نقل کالا از راه ایران به بازار جهانی، همکاری‌های فرهنگی مثل کمک به رشد گرایش‌های اسلامی، تلاش در جهت هویت سازی برای مردم این جمهوری‌ها، جلب و گسترش همکاری‌های منطقه‌ای بدون حضور روسیه و تدوین رژیم حقوقی دریای خزر با رعایت کامل حقوق ایران از جمله منافع اختلاف‌زای ایران با روسیه در آسیای مرکزی است(داداندیش، ۱۳۸۶، ص ۹۳).

فقط یک مورد منافع متضاد بین دو کشور مشاهده می‌شود؛ اینکه ایران خواهان غیر نظامی کردن دریای خزر است اما روسیه به‌دنبال حفظ حضور نظامی خود در دریای خزر است. بنابراین منافع دو کشور بیشتر از نوع منافع مشترک، موازی و اختلاف‌زا است نه منافع متضاد. پس تعامل آنها در منطقه می‌تواند به‌گونه‌ای باشد که امتیازهای کسب شده برای هر طرف لزوما از کیسه طرف دیگر نرود، بلکه هر قدر یک طرف نسبت به طرف مقابل اطلاعات بیشتری داشته باشد و در پرتو چانه‌زنی دست به انتخاب راهبرد مناسب‌تری بزند، منفعت بیشتری کسب خواهد کرد.

**- همکاری**

مقایسه هدف‌ها و منافع ایران و روسیه در آسیای مرکزی نشان می‌دهد که موضوعاتی مانند استقرار صلح، ثبات سیاسی و کنترل بحران‌ها و درگیری‌های قومی در جمهوری‌های منطقه، جلوگیری از نفوذ سیاسی، اقتصادی و امنیتی دیگر قدرت‌های خارجی، جلوگیری از رفت و آمد غیرقانونی مواد مخدر و اسلحه در حوزه منافع مشترک و موازی دو کشور است. بنابراین این موارد زمینه‌ساز همکاری دو کشور است. توسعه همکاری‌های اقتصادی و تجاری ایران با جمهوری‌های آسیای مرکزی و تأمین نیازهای مصرفی آنها که روسیه پاسخگوی آنها نیست، نیز فراهم کننده زمینه همکاری بین آنها است.

در زمینه فعالیت‌های فرهنگی دو طرف نیز تا جایی که ضدیت با منافع دیگری در منطقه نداشته باشد، دو کشور می‌توانند با هم همکاری کنند. در موارد بیان شده که زمینه

همکاری ایران و روسیه در منطقه وجود دارد؛ همکاری آنها می‌تواند تأمین کننده هرچه بیشتر و بهتر منافع دو طرف در آسیای مرکزی باشد.

**- رقابت**

تحقق منافع، هدف‌ها و برنامه‌های هریک از دو کشور ایران و روسیه در آسیای مرکزی زمینه‌های تعارض و تقابل با طرف دیگر را در برخی از زمینه‌ها به‌وجود می‌آورد. موضوعاتی مانند همکاری اقتصادی ایران و جمهوری‌های آسیای مرکزی در برخی موارد که موجب تضعیف جایگاه روسیه می‌شود؛ مانند انتقال و حمل و نقل نفت و گاز منطقه از مسیر ایران، حمل و نقل کالا از راه ایران به بازار جهانی، جلب و گسترش همکاری‌های منطقه‌ای بدون حضور روسیه، همکاری‌های فرهنگی مثل کمک به احیای اسلام و رشد گرایش‌های اسلامی، تلاش در جهت هویت‌سازی برای مردم این جمهوری‌ها و تدوین رژیم حقوقی دریای خزر با رعایت کامل حقوق ایران از جمله منافع اختلاف‌زای ایران با روسیه در منطقه آسیای مرکزی است.

مواردی که در حوزه منافع اختلاف‌زای دو کشور واقع شده است؛ زمینه‌ساز رقابت بین آنها است، و هریک از آنها سعی می‌کند که بیشترین میزان منفعت را در این موارد کسب کند. وجود این وضعیت حاکی از آن است که متغیرهای واسطه‌ای، یعنی محیط بین‌المللی و گفتمان حاکم بر منطقه تأثیرات تعیین کننده‌ای بر تعدیل منافع اختلاف‌زای دو کشور ایران و روسیه در آسیای مرکزی دارد. اهمیت روابط دوجانبه برای دو کشور یک عامل مثبت و تأثیرگذار در تعامل ایران و روسیه در آسیای مرکزی است. تأثیر شرایط محیط بین‌المللی، محیط منطقه‌ای و محیط داخلی و روابط دو کشور ایران و روسیه و نقش آمریکا، اسرائیل و ترکیه در آسیای مرکزی، احتمال تعارض و مقابله بین ایران و روسیه را به‌شدت کاهش می‌دهد.

**رقابت در بستر همکاری**

همان‌گونه که بیان شد، برای ایران و روسیه در تأمین منافع و هدف‌های خود در آسیای مرکزی هم زمینه‌های همکاری وجود دارد و هم زمینه‌های رقابت، که موارد اختلاف‌زا ممکن است به تعارض و تقابل دو طرف بینجامد. اما از آنجا که راهبرد تقابل در فراگرد روابط ایران







و روسیه در آسیای مرکزی زمینه بروز و خودنمایی ندارد و در مقابل راهبرد همکاری جایگاه ویژه‌ای دارد؛ بنابراین در ارتباط با منافع اختلاف‌زا دو گزینه رقابت بر بستر همکاری و رقابت بدون توجه به ملاحظات روسیه برای ایران وجود دارد. هر دو کشور به‌دلیل مجاورت با یکدیگر و سابقه تاریخی مشترک، شناخت و اطلاعات زیادی از نیت‌ها و عملکرد یکدیگر دارند. قدرت روسیه برای ایران غیر قابل کتمان است. همچنین اهمیت راهبردی و ژئوپلیتیک ایران برای روسیه غیرقابل انکار است. موقعیت شناور روسیه در نظام بین‌الملل در حال گذار و تلاش این کشور برای حفظ جایگاه خود به‌عنوان یک قدرت برتر منطقه‌ای برای ایران به‌خوبی روشن است. از طرفی، روسیه نیز به هدف ایران برای کسب منزلت منطقه‌ای و بین‌المللی آگاه است. بنابراین می‌توان گفت رقابت بدون توجه به منافع دیگری تأمین کننده حداکثر منافع هیچ‌یک از دو کشور نیست؛ بلکه راهبرد رقابت بر بستر همکاری کارایی بیشتری دارد.

## نتیجه

فروپاشی نظام دوقطبی و پایان جنگ سرد، هرچند رقابت قدرت‌ها را در بسیاری از مناطق از بین برد؛ اما فضای ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک نوینی را در آسیای مرکزی برای رقابت قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای فراهم کرد. این قلمرو که تا پیش از این حیاط خلوت روسیه به‌شمار می‌آمد و قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای نیز نفوذ این کشور را در منطقه یادشده به رسمیت شناخته بودند، اکنون پذیرای بازی بزرگ جدید میان قدرت‌هایی همچون روسیه، آمریکا، چین، ایران و ترکیه است(کولائی، ۱۳۸۴).

در این میان ایران و روسیه دو بازیگر مهم و دارای منافع در قالب بازی بزرگ در این منطقه هستند که منافع آنها در برخورد با یکدیگر طیفی از منافع موازی تا اختلاف‌زا را در بر می‌گیرد. منافع اختلاف‌زا می‌تواند با ایجاد رقابت بین دو کشور حالت تقابل را به‌وجود بیاورد. اما به‌نظر می‌رسد که به‌دلیل برتری منافع مشترک میان دو کشور، مسکو و تهران الگوهای مشارکتی را بر الگوهای رقابتی در تنظیم روابط دوجانبه میان خود مقدم می‌دانند. در این میان، ایران جهت تحقق آن دسته از منافع ملی خود در آسیای مرکزی که ماهیت اختلاف‌زایی دارد با راهبرد رقابت

بدون توجه به ملاحظات روسیه به نتیجه مطلوب نمی‌رسد. تجربه‌ها و بررسی‌های دوران پس از فروپاشی نشان می‌دهد که این دسته از منافع ایران در آسیای مرکزی از راه تقابل با روسیه تحقق پیدا نمی‌کند؛ زیرا شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی و داخلی دو کشور هرگونه تعارض و مقابله را به مصلحت نمی‌داند و رد می‌کند.

از این رو ایران با توجه به شناخت خود از تاکتیک‌های روسیه که به‌دنبال کسب منافع بیشتر در منطقه و جهان است، باید راهبرد خود را به‌گونه‌ای انتخاب کند که با تأکید بر اصول چانه‌زنی و تمرکز بر منافع مشترک بیشترین منافع را کسب کند. این راهبرد طیفی بین همکاری و رقابت را تشکیل می‌دهد که بر حسب شرایط باید از میان این طیف، راهبرد مناسب انتخاب شود. منافع اختلاف‌زا اگر مدیریت نشوند، می‌توانند به راهبرد تقابل منجر شوند، اما اگر با تدبیر عمل شود ایران می‌تواند با انتخاب راهبرد رقابت در بستر همکاری منافع ملی خود را در تعامل با روسیه در آسیای مرکزی تأمین کند.

پس ایران با درپیش گرفتن سیاست عمل‌گرایانه و پرهیز از اقدام‌هایی که در دستیابی روسیه به منافعش در منطقه اخلال ایجاد کند، بهتر می‌تواند منافع خود را تأمین کند و در مقابل روسیه نیز با در نظر گرفتن منافع ایران در منطقه، با توجه به نقش غیر قابل انکار ایران در حفظ صلح و ثبات منطقه و همچنین موقعیت با اهمیت ژئوپلیتیک ایران، بهتر به هدف‌هایش خواهد رسید. به‌نظر می‌رسد دو طرف به این درک متقابل رسیده‌اند که در عمل نمودهایی از سیاست‌های همکاری‌جویانه دو طرف در منطقه بیشتر از حوزه‌های امنیتی قابل دیدن است. در یک جمع‌بندی نهایی نتیجه حاصله از پژوهش حاضر این است که بکارگیری راهبرد همکاری با روسیه در آسیای مرکزی تأمین کننده منافع جمهوری اسلامی ایران است، ضمن توجه و تأکید بر این نکته که در برخی از حوزه‌ها ایران ناچار است برای تأمین منافع بیشتر راهبرد رقابت بر بستر همکاری و چانه‌زنی را بکار گیرد.

## منابع ومآخذ

### الف- فارسی

۱. آلیسون، روی، جانسون، لنا(۱۳۸۲)، **امنیت در آسیای مرکزی: چارچوب نوین بین‌المللی**، ترجمه محمدرضا دبیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.







۲. ابوالحسن شیرازی، حبیب الله(۱۳۷۹)، «منافع ملی آمریکا در آسیای مرکزی در رقابت با روسیه»، **فصلنامه مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۲۹، صص ۷۲–۴۵.

۳. امیر احمدیان، بهرام(۱۳۸۲)، «کریدور شمال و جنوب و اهمیت آن در همگرایی منطقه‌ای»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۲۱، صص ۳۴– ۱۹.

۴. امیر احمدیان، بهرام(۱۳۸۳)، «جغرافیای اوراسیا»، **فصلنامه فرهنگ اندیشه**، شماره ۹.

۵. اومانسکی، یاکو(۱۳۸۲)، «نفت دریای خزر: الزام‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک»، **فصلنامه مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۴۳، صص ۱۶۶– ۱۴۷.

۶. برژینسکی، زبینگو(۱۳۷۲)، **خارج از کنترل**، ترجمه عبدالرحیم نوه ابراهیم، تهران: اطلاعات.

۷. جعفری ولدانی، اصغر(۱۳۸۱)، **ژئوپلیتیک جدید دریای سرخ و خلیج فارس**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

۸. داداندیش، پروین(۱۳۸۴)، «تصویر جدید سیاست امنیت ملی روسیه»، **فصلنامه مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۵۲، صص ۱۲۴–۹۱.

۹. داداندیش، پروین(۱۳۸۶)، «گفتمان ژئوپلیتیک در آسیای مرکزی: عرصه‌های تعامل ایران و روسیه»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، شماره ۱، صص ۹۶– ۷۵.

۱۰. زرگر، افشین(۱۳۸۶)، «رقابت قدرت‌های بزرگ در قفقاز و آثار آن بر امنیت منطقه‌ای»، **فصلنامه مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۵۸، صص ۱۸۷–۱۲۳.

۱۱. سلاله حبیبی، امین(۱۳۸۱)، **نقش آمریکا در منطقه خزر: نقش قدرت‌های خارجی**، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

۱۲. سلطان اف، سلیمان(۱۳۸۴)، «بسترهای همکاری و رقابت روسیه و ایالات متحده در آسیای مرکزی و تأثیر آن بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران(از فروپاشی تاکنون)»، **پایان‌نامه کارشناسی ارشد**، دانشگاه تربیت مدرس.

۱۳. کرمی، جهانگیر(۱۳۸۴)، «آسیای مرکزی: اولویت راهبردی برای کدام قدرت؟»، **مجموعه مقالات همایش آسیای مرکزی، گذشته، حال و آینده**، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

۱۴. کولایی، الهه،(۱۳۸۴)، **بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

۱۵. کولایی، الهه(۱۳۸۵)، **سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه**، چاپ دوم، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

۱۶. لطفیان، سعیده(۱۳۸۳)، «اهمیت راهبردی و ژئوپلیتیک»، **فصلنامه فرهنگ اندیشه**، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، شماره ۹.

۱۷. محسنین، مهرداد(۱۳۷۴)، «افق‌های همکاری ایران و روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز»، **فصلنامه مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۱۲، صص ۱۱۰- ۹۹.

۱۸. منتظری، حمیدرضا(۱۳۸۳)، «موانع و زمینه‌های همکاری جمهوری اسلامی ایران و روسیه»، هفته نامه منشور ۵، ضمیمه رسالت ۴.

۱۹. میرحیدر، دره و طاهری شیرازی، صفت الله(۱۳۸۰)، **ژئوپلیتیک منطقه خزر: تغییر و تداوم، خزر در یک نگاه**، تهران: مؤسسه مطالعات دریای خزر وزارت امور خارجه.

۲۰. واعظی، محمود(۱۳۸۵)، «تحولات سازمان همکاری شانگهای و عضویت ایران»، **فصلنامه مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۵۳، صص ۳۲-۷.

۲۱. واعظی، محمود(۱۳۸۶)، **ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز(بنیان‌ها و بازیگران)**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۲۲. هرزیگ، ادموند(۱۳۷۹)، **ایران و حوزه جنوبی شوروی**، ترجمه کاملیا احتشامی اکبری، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

**ب- انگلیسی**

1.Brown, Saymon(1991), "Explaining The Transformation of World Politics", **International Journal**, Available at: http://www.jstor.org/stable , (Accessed on 20 Mar. 2008).

2. Chohen, Saulb(1991), **Geography and Politics in a Word Divided**, New York: Random House.

3.Fairbanks, C. (2001), "Strategic Assement of Central Eurasia", The Atlantic Council of The United States, Washington. D. C: Central Asia-Caucasus Institute (SAIS).

4.Hofmann, Stephan. C(2008), "Debating Strategy in NATO: Obstacles to Defining a Meaning New Strategic Concept", Available at: (www.ifir.com./ifir/index, (accessed on: 10 Sep. 2009).

5.Layan,Christopher(1993), "The Unipolar Illusion:Why New Great Power win Rise", International Security, Vol. 17, No. 2.

6.Kapesein, Ethan and Micheal Mastandune ,eds(1992), **Unipolar politics:Realism and State Stratgies After the Cold War**, New York: Columbia University Press.

7.Jacquelyn. K. Davis,Micheal. J. Sweeny,(2003), "Central Asia in U. S. Strategy and Operational Planning", U. S. IFPA

8. Shakoor,Abdul. (1995)"Central Asia: The US Interested Perception and its Security Policies", **Eurasia Studies**, Vol. 2, No. 2, pp. 12-28.
9.Patricko,Sulivan. (1986), **Geopolitics**, London: CroomHelm
10.Weitz, Richard(2006), "Averting a New Great Game in Central Asia ", **Washinton Quarterely**, Vol. 29, No. 3, pp. 155-167.
11. Yost, David. S, "NATO and the Anticipatory Use of Force", International Affairs, Vol. 83, No. 1, pp. 39-68.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دورۀ ۷، شمارۀ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۳۵۵-۳۷٤

# سیاست جمهوری اسلامی ایران و اتحادیۀ اروپا در قفقاز جنوبی: تقابل‌گرایی یا همکاری‌جویی

**مسعود مطلبی** *

استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آزادشهر

**سید محمدرضا موسوی**

کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه علامه طباطبائی

**حسین‌علی توتی**

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۸/۲٤- تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۰۷/۱٤)

**چکیده**

قفقاز جنوبی به‌دلیل موقعیت بی‌مانند جغرافیایی و ارتباطی خود، جاذبه‌های اقتصادی، وجود فرصت‌های سرمایه‌گذاری کلان و قرارگرفتن آن میان سه قدرت بزرگ منطقه‌ای یعنی ایران، روسیه و ترکیه برای قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای اهمیت راهبردی دارد؛ از طرفی با گسترش اتحادیۀ اروپا به شرق، اکنون اتحادیۀ اروپا به همسایۀ بی‌واسطه قفقاز تبدیل شده است. این نوشتار با طرح این سؤال که سیاست اتحادیۀ اروپا و جمهوری اسلامی ایران در قبال منطقۀ قفقاز جنوبی، در قالب همکاری قابل تعریف است یا تضاد؟ این فرضیه را طراحی کرده است که بررسی هدف‌ها و فعالیت‌های اتحادیه اروپا در منطقۀ قفقاز نشان می‌دهد که نه تنها تقابل و تعارضی میان منافع ایران و این اتحادیه وجود ندارد، بلکه در زمینۀ ایجاد ثبات و امنیت و توسعۀ اقتصادی در منطقه، منافع مشترک دارند. همچنین با یک نگاه سیستمی و در نظرگرفتن عوامل داخلی و خارجی منطقۀ قفقاز این‌گونه استنباط می‌شود که ایران و اتحادیۀ اروپا در این منطقه، منافع مشترکی دارند و درصورت همکاری با یکدیگر منافع بیشتری نصیب دو طرف خواهد شد. روش استفاده شده در این نوشتار، توصیفی- تحلیلی است.

**کلیدواژه‌ها**

اتحادیۀ اروپا، ایران، رقابت، قفقازجنوبی، همکاری.

* Email: mmtph2006@gmail.com







**مقدمه**

منطقهٔ قفقاز به‌دلیل قرارگرفتن در منطقهٔ حساس و راهبردی اوراسیا، امروزه به‌دلایل ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک، نگاه جهان، قدرت‌ها، بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی را به‌خود جلب کرده و اهمیت زیاد تاریخی خود را دوباره بازیافته است. قفقاز که زمانی طولانی حیاط خلوت و حوزهٔ نفوذ بی‌درنگ اتحاد شوروری بود و در دوره‌های زیاد تاریخ نیز محل منازعه و رقابت بازیگران بوده است، اکنون به محل رقابت دیگر قدرت‌های بزرگ کنونی تبدیل شده و هر کدام از بازیگران منطقه‌ای و جهانی به‌دنبال نفوذ و حضور و تأمین هر چه بیشتر منافع خود هستند. اکنون تسلط بر قفقاز به یک معیار برای جهانی بودن قدرت تبدیل شده است. اتحادیهٔ اروپا به‌عنوان یکی از بازیگران نیز همواره به‌دنبال هدف‌های سیاسی و اقتصادی خود در این منطقه است. گسترش اتحادیهٔ اروپایی و برگرداندن قدرت اروپا به زمان قبل از جنگ جهانی اول و دوم، از آرمان‌های اروپاییان است که تلاش می‌کنند تا با ارتقای قدرت و با وحدت دوبارهٔ اروپا، قدرت گذشتهٔ خود را کسب کنند و خود را به‌عنوان یکی از قطب‌های جهانی مطرح کنند.

وجود مشکلات متعدد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در جمهوری‌های قفقاز جنوبی(کشورهای جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان) سبب شد تا مقام‌های این حکومت‌ها برای تثبیت خود و کاهش وابستگی به روسیه، به قدرت‌های دیگری همچون آمریکا و اتحادیهٔ اروپا متوسل شوند. درواقع از اوایل دههٔ ۱۹۹۰، کشورهای اروپایی در قالب اتحادیهٔ اروپا، برنامه‌های گوناگونی برای دستیابی به منافع اقتصادی و هماهنگ‌سازی نظام‌های سیاسی منطقهٔ قفقاز با غرب، باعنوان مردم‌سالارکردن، اجرای قانون، بـه‌کارگیری اصلاحات اقتصادی لیبرال، مدیریت منازعه و تحکیم استقلال جمهوری‌های جدید را در قفقاز طراحی کرده‌اند. تمایل دولت‌های این منطقه و مسائلی همچون دولت‌های ناکارآمد و مشکلات اقتصادی و قومی و نژادی و غیره سبب جلب توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و حتی ناتو به این منطقه شده است.

همچنین قفقاز جنوبی به جهت راه‌های ارتباطی، نقش بسیار مهمی در دسترسی ایران به شمال و شرق اروپا دارد؛ به‌شکلی که با فعال‌شدن این راه ارتباطی از دو جنبه بر اهمیت ایران افزوده می‌شود: نخست، ایران به‌صورت متقابل می‌تواند کالاهای کشورهای شمال و شرق اروپا







را به خلیج فارس برساند و دوم، راه جایگزینی برای کشورهای اروپایی برای ارتباط با افغانستان، پاکستان و هند به‌شمار می‌رود. این منطقه از جنبهٔ امنیتی بین ایران و سایر قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی خط حائل است. بر این اساس، هرگونه ناامنی در آن تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر ایجاد تهدید علیه ایران دارد. همچنان که هرگونه ناامنی در ایران نیز در مقابل برای امنیت و ثبات در قفقاز پیامدهای منفی خواهد داشت. بنابراین، دستیابی به امنیتی پایدار و ثبات در قفقاز یک هدف راهبردی برای ایران محسوب می‌شود.

هدف از بررسی این موضوع، هم جهت‌گیری علمی به معنای پاسخ‌دادن به یک سؤال اصلی در زمینهٔ سیاست ایران و اتحادیهٔ اروپا در قبال قفقاز جنوبی است و هم دارای هدف‌های کاربردی به مفهوم گشودن دریچه‌ای نوین در پایه‌ریزی همکاری با اتحادیهٔ اروپا در یکی از مهم‌ترین نقاط جهان است. همچنین با توجه به حضور بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در این منطقه، بررسی نقش و عملکرد این بازیگران و پیامدهای آن برای ایران ضروری به‌نظر می‌رسد. تدوین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در منطقهٔ راهبردی قفقاز، نیازمند شناخت صحیح از مسائل و ظرفیت‌های منطقه و عناصر و عوامل مؤثر در این منطقه است.

## مبانی نظری

بدون هیچ تردیدی با هدف بررسی و شناخت مناسب‌تر و با کیفیت‌تر پدیده‌ها و تحولات سیاست بین‌الملل، استفاده از چارچوب نظری مناسب که به تجزیه و تحلیل مسائل مطرح در این عرصه کمک کند، بسیار ضروری است؛ اما به‌دلیل فراوانی و تنوع مکاتب و رویکردهای نظری موجود در عرصهٔ روابط بین‌الملل، پژوهشگر به ناچار باید با جست‌وجویی دقیق در میان رویکردها و مکتب‌های مختلف نظری، به انتخاب رویکردی بپردازد که بتواند او را در زمینهٔ بررسی موضوع پژوهش و مسئلهٔ مورد بررسی‌اش بهتر یاری کند. بنابراین به این دلیل که رهیافت «وابستگی متقابل» توضیح و تبیین جامع‌تر، مناسب‌تر و قابل دسترسی‌تری را برای بررسی موضوع نوشتار ارائه می‌دهد، این رهیافت به‌عنوان چارچوب نظری در این نوشتار انتخاب شده است. این نوشتار تلاش می‌کند تا با استفاده از این چارچوب نظری به بررسی رویکرد ایران و اتحادیهٔ اروپا در قبال منطقهٔ قفقاز جنوبی بپردازد. (Brookings Institution, 2011, p.40)

به‌صورت کلی وابستگی متقابل واجد بستر تکثرگرایی است و انواع آن در قالب







نظریه‌های اندیشمندانی مانند ریچارد روزکرانس، جیمز روزنا، ریچارد کوپر، جوزف نای و روبرت کوهن تبلور یافته است. درواقع مفهوم وابستگی متقابل را می‌توان در نظریه‌های مربوط به همگرایی مانند کارکردگرایی، نوکارکردگرایی و ارتباطات بیابیم. خاستگاه این نظریه را می‌توان در قالب فکری تکثرگرایان که برمبنای تحول مفهوم قدرت است، جست‌وجو کرد. قدرت ماهیتی چندبعدی پیدا کرده است. هر چند قدرت نظامی همچنان سرنوشت‌ساز است اما مبادلات انسانی به‌شکلی درآمده است که استفاده از این قدرت در موارد بسیار استثنایی می‌تواند روی دهد. قدرت شایع که همیشه مورد استفاده قرار می‌گیرد، قدرت اقتصادی و دانش فنی است. از اواخر قرن بیستم روابط بین‌الملل به‌صورت یک مجموعهٔ مشبک و تارعنکبوتی درآمده و خواسته و ناخواسته سرنوشت کشورها و گروه‌های صاحب نفوذ به یکدیگر پیوند خورده است (سیف‌زاده، ۱۳۸٤،ص. ۳۸۳- ۳۸۲)

از اواخر دههٔ ۱۹٦۰ و در دههٔ ۱۹۷۰ در ویژگی‌های اصلی نظام بین المللی تغییراتی ایجاد شد که شاخصهٔ آن پیچیدگی و روابط متعدد و متداخل در کشاکش همکاری بود. در این زمان اتحادهای واقع در جنگ سرد بر اثر تنش‌زدایی کم‌رنگ شده و مسائل جدیدی به‌ویژه مسائل اقتصادی، سیاسی مطرح شده بودند. از این‌رو ادوارد مورس در وابستگی متقابل، جوزف نای و رابرت کیون در کتاب قدرت و وابستگی متقابل و ریچارد کوپر در مقاله هایش در مورد وابستگی متقابل اقتصادی در جهت ارائهٔ نظریهٔ نوینی در مورد مسائل بین‌المللی برآمدند. آن‌ها تلاش کردند که بتوانند آسیب‌پذیری دولت‌ها و جوامع دنیا را در برابر رویدادها و جریان‌هایی که در قلمرو دیگر کشورها روی می‌دهند و تأثیر آن بر روابط بین‌الملل را نشان دهند.

وابستگی متقابل در ساده‌ترین مفهوم، وابستگی دوجانبه است. وابستگی متقابل در سیاست جهانی به وضعیت‌هایی اشاره دارد که وجه مشخصهٔ آن‌ها آثار متقابل میان کشورها یا میان بازیگران در کشورهای مختلف است. ریچارد کوپر بر بعد اقتصادی تأکید می کند و آن را حساسیت تعاملات اقتصادی میان دو یا چند دولت به تحولات اقتصادی درون آن دولت ها می‌داند و تأکید می‌کند که لازمهٔ وابستگی متقابل دوجانبه، بودن حساسیت است.

فرض‌های نظریهٔ وابستگی متقابل عبارتند از:

- هرچه تعداد مسیرهای ارتباطی بیشتر می‌شود، دولت‌ها نقش به‌نسبت انحصاری خود را در روابط بین‌الملل از دست می‌دهند،

- هر چه تعداد مسیرهای ارتباطی بیشتر باشد، دولت‌ها آزادی عمل خود را بیشتر از دست خواهند داد،
- مسیرهای متعدد ارتباط میان جوامع، تمایز سنتی میان سیاست داخلی و بین‌المللی را کم‌رنگ می‌کنند،
- اگر مسیرهای متعددی میان جوامع وجود داشته باشد از میزان خشونت در روابط جوامع کاسته می‌شود، چون گسستن روابط برای همهٔ طرف‌ها پرهزینه می‌شود و این عاملی برای همکاری بین‌المللی است،
- اگر سلسله مراتب روشنی در موضوع‌های دستور کار بین‌المللی وجود نداشته باشد، ترتیب موضوع‌ها براساس مسائل بین‌المللی و داخلی ناشی از رشد اقتصادی و وابستگی متقابل و حساسیت تعیین می‌شود،
- اگر سلسله مراتب روشنی در دستور کار بین‌المللی وجود نداشته باشد، هدف‌های دولت‌ها تنوع پیدا می‌کند؛ یعنی دیگر هدف اصلی دولت‌ها نظامی نیست،
- اگر مسائل بین‌المللی در حوزهٔ سیاست ملایم باشد، بازی‌های غالب در روابط بین‌الملل از نوع حاصل جمع متغیر خواهد بود نه حاصل جمع صفر،
- اگر وابستگی متقابل، نامتقارن باشد، دولتی که کمتر وابسته است از نداشتن تقارن برای گسترش قدرت چانه‌زنی خود استفاده می‌کند،
- وابستگی متقابل میزان بالایی از عمل متقابل را سرعت می‌بخشد، در نتیجه به‌کارگیری قدرت از روابط حذف می‌شود و بنابراین در چنین شرایطی شاخصهٔ روابط بین‌المللی همکاری و اجماع است (Keohane & Nye ,2001, p.7-10).

بنابر منطق وابستگی متقابل، اتحادیهٔ اروپا و جمهوری اسلامی ایران برای یافتن سیاست جمعی برای حل مشکلات مشترک باید در منطقهٔ قفقاز جنوبی با یکدیگر همکاری داشته باشند (کالاهان، ۱۳۸۷، ص.۱۷۲).

درواقع اتحادیهٔ اروپا در راستای سیاست خارجی و امنیتی مشترک خود تلاش می‌کند تا به بازیگری به مراتب نیرومندتر و نقش‌آفرین‌تر در عرصهٔ بین‌المللی تبدیل شود و در کانون‌های سیاسی و اقتصادی جهان حضوری مؤثر داشته باشد که هنوز به‌صورت کامل تحقق نیافته است. در این راستا مقابله با بسیاری از مشکلات فوری از جمله مناطق حساس و







راهبردی مانند قفقاز جنوبی نیاز به مشارکت و همکاری دارد و تعامل اتحادیهٔ اروپا و ایـران در منطقهٔ قفقاز جنوبی به‌عنوان هستهٔ اصلی تلاش‌ها برای رسیدگی به چالش‌های این منطقـه قـرار می‌گیرد.

## اهمیت منطقهٔ قفقاز جنوبی و نگاه راهبردی ایران و اتحادیهٔ اروپا به آن

منطقهٔ قفقاز به‌دلیل قرارگرفتن در منطقهٔ حساس و راهبردی «اوراسیا» که از نگـاه برژینسـکی و به تعبیر استالین و هیتلر «قلب جهان» محسوب می‌شده، امروزه پس از حدود یک قـرن دوبـاره به‌دلایل ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک، نگاه جهان و قدرت‌ها و بازیگران منطقـه‌ای و بین‌المللی را به‌خود جلب کرده و اهمیت زیاد تاریخی خود را بازیافته اسـت. برژینسـکی در کتاب خود باعنوان «صفحهٔ شطرنج: برتری آمریکا و الزام‌های ژئواستراتژیک آن» به‌دنبـال بیـان این موضوع است که از زمان تعامل سیاسی ابرقدرت ها، «اوراسیا» مرکز قدرت جهـانی بـوده و این منطقه بر بقیهٔ جهان سلطه و برتری داشته است (برژینسکی، ۱۳۸۰، ص.۳۸۰).

درواقع اوراسیا و منطقهٔ قفقاز بزرگترین منطقهٔ جهان و از نظر ژئوپلیتیک محـوری تـرین بوده است و قدرتی که بر اوراسیا مسلط باشد، می‌تواند سه منطقهٔ پیشرفته و دارای اقتصاد پویـا را کنترل کند. امروزه به‌دلایل ژتوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک این منطقه، نگاه جهان، قدرت‌ها و بازیگران بین‌المللی را به‌خود جلب کرده و اهمیت تاریخی خویش را بازیافته اسـت (واعظی، ۱۳۸۷،ص. ۵۵).

جایگاه منطقهٔ قفقاز جنوبی در روابط بین‌الملل براساس این عوامل تعیین می‌شود:

موقعیت مهم جغرافیایی بین دریای خزر و دریای سیاه در حوزهٔ اوراسیای جدید، وجود ذخایر غنی معدنی و انرژی (نفت و گاز)، محل تلاقی بودن تمدن‌های بزرگ و کهن و موقعیت مهم ارتباطی، تنوع قومی و مذهبی، همچنین در دیپلماسی قدرت‌های بین‌المللی قفقـاز جنـوبی به‌عنوان منبع تهیهٔ مواد خام، نیروی کار ارزان، محل سودآوری و سـرمایه‌گـذاری‌هـای کـلان و بازار مناسبی برای فروش محصولات صنعتی تعریف شده است.

مسئولین دستگاه دیپلماسی ایران از همان ابتدای استقلال خـواهی مـردم قفقـاز در دهـهٔ ۱۹۹۰، اهمیت این مسئله را تا اندازه‌ای درک کردند و بلافاصله پس از فروپاشی اتحاد شوروی و کسب استقلال سه جمهـوری آذربایجـان، ارمنسـتان و گرجسـتان در قفقـاز جنـوبی، نهـادی

تخصصی در وزارت خارجه تأسیس شد و مجله ای علمی ـ ترویجی باعنوان «مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز» از سال ۱۳۷۱ منتشر شد. زیرا راهبردی‌بودن قفقاز از یک‌سو و سابقهٔ تاریخی درهم تنیدهٔ ایران با این منطقه از سوی دیگر، ایجاب می‌کرد که ایران به نقش تاریخی‌اش بازگردد؛ همان‌گونه که قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای نسبت به قفقاز، تمرکز زیادی از خود نشان داده اند. «نقش مؤثر جمهوری اسلامی در مسائل قفقاز هم در جهت استقرار ثبات این منطقه اهمیت دارد و هم امنیت و منافع ایران را دربر خواهد داشت. توجه به منافع و نگرانی‌های مشترک و بهره‌گیری از تمامی ظرفیت‌های منطقه‌ای، بیش از هر رویکرد دیگر، منطقه را به صلح و ثبات رهنمون خواهد کرد» (مرادی، ۱۳۷۸،ص.۱۳)

افزون بر این، باوجود سابقهٔ تاریخی و تمدن طولانی ایران و قفقاز، می‌توان گفت که هر چند مسئولین سیاست خارجی ایران نسبت به قفقاز حساسیت نشان می دهند، اما نداشتن شناخت دقیق از واقعیت‌های جدید قفقاز، چالش و مانعی دیگر پیش‌روی آنان است. درواقع، درمورد مسائل قفقاز در سطح های مختلف، شناخت کافی وجود ندارد. این باور احساسی و علاقه‌ای که ایران نسبت به قفقاز داشته، وقتی که با این نبود شناخت مواجه می‌شود، توقع ایجاد می‌کند و وقتی که این توقع را در سطح روابط می‌آوریم، جواب نمی‌دهد. در همان‌حال از کنار عملکرد دستگاه دیپلماسی و نمایندگی های سیاسی ایران در کشورهای قفقاز به سادگی نمی‌توان گذشت. زیرا سیاست خارجی ایران در رابطه با سه کشور حوزهٔ قفقاز جنوبی به‌شدت اهمیت دارد. سیاست ایران که بر اصول حسن هم‌جواری، تنش‌زدایی و گفت‌وگوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها استوار است، خواستار قفقازی صلح‌جو، باثبات و رو به توسعه است و اعتقاد دارد که صلح و ثبات قفقاز، نقشی مثبت در رشد و ترقی ایران خواهد داشت و بی‌ثباتی قفقاز، عاملی منفی در گسترش روابط خارجی ایران خواهد بود.

جامعهٔ اتحادیهٔ اروپایی از ابتدای تأسیس تاکنون هفت مرحله از گسترش را سپری کرده است: (europa,eu,int:1392/3/11).

### ۱. مرحلهٔ پیش از گسترش (مرحلهٔ صفر یا مرحلهٔ ابتدایی)

تشکیل «جامعهٔ ذغال سنگ و فولاد اروپا» اولین قدم و سنگ‌بنای همگرایی اروپایی (بعد اقتصادی) و گسترش اتحادیهٔ اروپایی است که با پیوستن کشورهای فرانسه، آلمان، ایتالیا، هلند، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ در آوریل ۱۹۵۱ باامضای پیمانی در پاریس به وجود آمد. بعد از







بسته‌شدن این پیمان اولین گام در مسیر یکپارچه‌کردن اروپـا فـراهم شـد و بعـدها نقطـهٔ آغـاز همگرایی و سکوی حرکت به سمت گسترش اتحادیهٔ اروپایی شد.

**۲. مرحلهٔ اول: گسترش به سمت شمال**

اولین تقاضا و درخواست برای عضویت در جامعهٔ اروپایی در سال ۱۹٦۱ یعنی تنها چهار سال بعد از امضای پیمان رم در سال ۱۹۵۷ و ۱۰ سال پس از امضای پیمان ذغال سنگ و فـولاد بـه جامعهٔ اروپایی ارائه شد. حدود ۱۱ سال به طول انجامید تا کشورهای متقاضی یعنـی انگلـیس، دانمارک و بریتانیا به دلیل مجادلات سیاسی و سـازمانی بـه عضـویت جامعـه اروپـایی درآینـد (http://ifs.tu-darmstadf.de:1392/2/11).

**۳. مرحلهٔ دوم: گسترش به سمت جنوب**

بعد از سه سال از تکمیل مرحله اول گسترش، جامعـهٔ اروپـایی بـا یـک مجموعـهٔ جدیـدی از چالش‌ها در منطقهٔ مدیترانه مواجه شد. در مرحلـهٔ دوم گسـترش، کشـورهای یونـان، اسـپانیا و پرتغال مطرح بودند؛ ولی به‌دلیل برخی مشکلات در گف‌وگوهای پیوستن با اسـپانیا و پرتغـال، درنهایت فقط یونان پس از سه سال گفت‌وگوهای گسترده در سال ۱۹۸۱ بـه عضـویت جامعـهٔ اروپایی درآمد (Neighborhood-Wider Europe, 2003, p.9) .

**٤. مرحلهٔ سوم: گسترش به سمت جنوب**

با توجه به موفق نبودن جامعهٔ اروپایی و کشورهای اسپانیا و پرتغال در حل اخـتلاف هـای بـین یکدیگر، دوباره با اعلام موافقت سران جامعهٔ اروپایی در سال ۱۹۸٤، گفـت وگوهـای پیوسـتن بین جامعه و کشورهای اسپانیا و پرتغال آغاز شد. به‌دنبال گفت‌وگوهـای زیـادی بـین اعضـای جامعـهٔ اروپـایی و کشـورهای متقاضـی و حـل اخـتلاف‌هـا، درنهایـت دو کشـور اسـپانیا و پرتغـال بـه‌شـکل رسـمی در اول ژانویـه ۱۹۸٦ بـه عضـویت ایـن جامعـه درآمدنـد (www.europarl.europa.eu, 1392/6/12).

**۵. مرحلهٔ چهارم: گسترش به سمت شمال**

چهارمین مرحلهٔ گسترش جامعهٔ اروپایی با پذیرش کشورهای اتریش، سوئد و فنلاند در ژانویه ۱۹۹۵ بعد از تصویب پیمان مربوط به «اتحادیهٔ اروپایی» انجام شد.







**٦. مرحلهٔ پنجم: گسترش به سمت شرق و مرکز**

فرایند اجرای مرحلهٔ پنجم گسترش، حدود ١٤ سال به طول انجامید. طولانی‌شدن روند پیوستن کشورهای اروپای مرکزی و شرقی به اتحادیهٔ اروپایی به‌دلیل تغییر و تحولات شرایط و فضای بین‌المللی، نوع، ماهیت، شرایط و وضعیت سیاسی و اقتصادی کشورهای متقاضی – و مواردی چند که جای توضیح آن ها در این نوشتار نیست– بود. در این مرحله ١٣ کشور مجارستان، بلغارستان، اسلوونی، اسلواکی، رومانی، لیتوانی، لتونی، استونی، جمهوری چک، ترکیه، لهستان، قبرس و مالت به این اتحادیه تقاضای عضویت دادند که پس از حدود ١٤ سال گفت‌وگوهای فشرده، درنهایت اتحادیهٔ اروپایی با پیوستن ١٠ کشور به استثنای ترکیه، رومانی و بلغارستان برای ماه مه ٢٠٠٤ موافقت کرد که با احتساب مراحل گذشته، تعداد اعضای اتحادیهٔ اروپایی به ٢٥ عضو رسید (www.epc.eu,1392/6/14) .

**٧. مراحل بعدی گسترش اتحادیهٔ اروپایی**

بنابر مصوبهٔ نشست کپنهاگ در دسامبر ٢٠٠٢ کشورهای بلغارستان و رومانی در مرحلهٔ بعدی گسترش قرار داشتند که در سال ٢٠٠٧ به این اتحادیه پیوستند. (Europa, eu,int, 1392/3/11)

با توجه به فرصت‌ها و چالش‌های فراروی اتحادیه در قرن بیستم و بیست و یکم (حضور دیپلماتیک– همبستگی اروپایی، گسترش جغرافیایی، جهانی‌شدن، دگرگونی‌های بالکان، بحران خاورمیانه، روابط با روسیه، روابط فراآتلانتیکی) تاکنون این اتحادیه در هفت مرحله تصمیم به گسترش گرفته است. درحال حاضر هم کشورهای غرب بالکان مانند بوسنی و هرزگوین، کرواسی، مقدونیه، آلبانی و مونته نگرو و همچنین ترکیه و جمهوری های سابق یوگسلاوی و یوگسلاوی و بعضی کشورهای دیگر که به‌نوعی خود را اروپایی می‌پندارند، مانند جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان از منطقهٔ قفقاز جنوبی در مراحل بعدی گسترش قرار داشته‌اند. (کوزه گر کالجی، ١٣٨٩،ص. ٢٢٠)

می‌توان بیان کرد که اتحادیهٔ اروپا نه تنها روابط دو جانبهٔ خود را با هر یک از کشورهای قفقاز توسعه داده است، بلکه ایجاد روابط چندجانبه بین سه کشور قفقاز را تشویق می‌کند و هدف این راهبرد هم، مشارکت در تعیین راهبرد اتحادیهٔ اروپایی در مورد توسعهٔ روابط با کشورهای قفقاز است. هدف های سیاست خارجی اتحادیهٔ اروپا در قفقاز جنوبی عبارتند از:







١. دسترسی به ذخایر و منافع انرژی خزر و قفقاز جنوبی،
٢. دسترسی به منطقهٔ آسیای مرکزی از راه کشورهای قفقاز به‌عنوان منطقهٔ رابط،
٣. گسترش حوزهٔ نفوذ خود بر این منطقه و مناطق حاشیهٔ آن،
٤. ایجاد حاشیهٔ امنیتی به اتحادیهٔ اروپا با برقراری صلح و ثبات در این منطقه،
٥. برقراری صلح و ثبات در منطقه و ترویج مردم‌سالاری و ارزش‌های اروپایی به‌عنوان یکی از هدف‌ها و سیاست‌های معنوی اروپاییان،
٦. مطرح‌کردن اروپا به‌عنوان یک بازیگر و قدرت فعال در سطح منطقه و جهان،
٧. تعریف اتحادیهٔ اروپایی به‌عنوان یک بازیگر جدید در منطقهٔ قفقاز،
٨. کاهش نفوذ کشورهای قدرتمند همسایه مانند ایران و روسیه و شاید به‌نوعی ترکیه،
٩. یافتن بازارهای جدید برای کشورهای عضو با همکاری‌های اقتصادی و بازرگانی (Cornell, 2003,p.34).

درواقع اتحادیهٔ اروپا به قفقاز جنوبی به‌عنوان حوزه‌ای که محلی برای بازتعریف خود به‌عنوان بازیگری جدید در حوزهٔ اوراسیا و قدرتی فعال در عرصهٔ بین‌الملل به‌صورت منطقه‌ای و جهانی می‌نگرد. از این‌رو، اتحادیهٔ اروپا و کشورهای عضو آن، نفوذ در منطقهٔ قفقاز جنوبی را به‌عنوان ورود به بازی بزرگان می‌دانند. زیرا منطقهٔ اوراسیا محل تلاقی حوزه‌های نفوذ قدرت‌های بزرگ است و مطرح‌شدن اتحادیهٔ اروپا به‌عنوان بازیگری جدید در این حوزه برای اتحادیه اهمیت زیادی دارد.

## سازوکارهای ایران و اتحادیهٔ اروپا در قفقاز جنوبی

فروپاشی اتحاد شوروی و تکوین حوزهٔ ژئوپلیتیک آسیای مرکزی و قفقاز برای ایران، افزون بر ایجاد فرصت‌های فراوان در ابعاد مختلف امنیتی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با چالش‌های مهمی نیز همراه بوده است. تلاش گستردهٔ قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای باهدف نفوذ در این منطقه یکی از پیامدهای منفی است که از نقطه نظر منافع ملی و ملاحظات امنیتی ایران تحولی مطلوب و خوشایند تلقی نمی‌شود. زیرا این مسئله در مرحلهٔ نخست، مقدار قابل توجهی از منابع و امکانات کشور را در رقابت‌ها به‌کار می‌گیرد و در مرحلهٔ بعدی به‌واسطهٔ مداخلهٔ قدرت‌های خارجی در مناقشات داخلی و بین دولتی در منطقهٔ قفقاز و جانبداری آن‌ها از گروه‌های رقیب و متخاصم، شرایط مناسبی جهت شروع، تداوم و تشدید بی‌ثباتی‌ها مهیا می‌کند







(www.coleurope.eu,1392/6/11). افزون بر آن، بنابر اصل کمیابی، می‌توان استدلال کرد که هر اندازه نفوذ سیاسی و فعالیت اقتصادی سایر قدرت‌ها در منطقه توسعه یابد، دامنهٔ فرصت‌های ایران برای بهره‌برداری از موقعیت‌ها و امکانات موجود کاهش می‌یابد. بر این اساس تلاش‌های اتحادیهٔ اروپا باهدف گسترش نفوذ همه جانبهٔ خود در قفقاز را می‌توان از نظر سیاسی برای ایران منفی دانست؛ اما مؤلفه‌های دیگری نیز وجود دارد که باید آن‌ها را نیز در نظر گرفت:

۱. اتحادیهٔ اروپا همچون آمریکا به گسترش نفوذ در کشورهای منطقهٔ قفقاز جنوبی علاقه زیادی دارد؛ اما برای این هدف با موانع و مشکلات زیادی روبه‌رو است؛ به‌ویژه که این منطقه از نظر اقتصادی و صنعتی با توسعه‌یافتگی فاصله بسیار زیاد دارند و اتحادیهٔ اروپا خود را به تنهایی برای حل مشکلات توسعه‌نیافتگی این منطقه توانا نمی‌داند (ابرار معاصر، ١٣٨٤، ص.١١٥). بنابراین اتحادیهٔ اروپا نیازمند همکاری قدرت‌های دیگر همچون آمریکا در این منطقه است. بررسی دقیق منافع و علائق این دو قدرت در منطقه و ابزارهایی که برای رسیدن به آن‌ها در اختیار دارند، نشانگر این است که آن‌ها مکمل یکدیگرند. این به مفهوم آن است که در آینده، شکل احتمالی روابط میان این دو قدرت (آمریکا و اروپا ) در حوزهٔ قفقاز بیشتر به‌صورت همکاری است. در این صورت هر چند روابط فراآتلانتیکی اروپا و آمریکا به‌ویژه پس از ١١ سپتامبر، می‌تواند قدرت مانور جمهوری اسلامی ایران را در بهره‌گیری از تضاد منافع دو قدرت به کمترین حد برساند؛ اما همگرایی آمریکا و اتحادیهٔ اروپا می‌تواند منشأ فرصت‌های مهمی نیز برای ایران باشد (نقدی نژاد، ١٣٨٦، ص.١٦٨).

همکاری اروپا با آمریکا در منطقهٔ قفقاز به مفهوم این است که در نتیجهٔ نفوذ تعدیل‌کنندهٔ دولت‌های اروپایی بر واشنگتن و پدیدهٔ تقسیم وظایف، اختیارها و علائق به‌دلیل همکاری دو قدرت، از شدت میزان اثرهای منفی حضور و نفوذ آمریکا در این منطقه بر ایران، تا اندازهٔ زیادی کاسته می‌شود (ابرار معاصر، ١٣٨٤، ص.١٢٨). به‌ویژه که اتحادیهٔ اروپا و ایران در این منطقه علائق و منافع مشترک دارند.

۲. نبود همکاری بین ایران و اتحادیهٔ اروپا در زمینه‌های مختلف، به‌شکل بالقوه می‌تواند روی توانایی و روابط ایران در ارتباط با این منطقه، تأثیرهای منفی زیادی بگذارد. شماری از این تأثیرهای منفی را می‌توان به این صورت خلاصه کرد :

الف) توانایی چانه‌زنی کشورهای قفقاز جنوبی در برابر ایران افزایش پیدا می‌کند (نفت و گاز ذخیره شده در بسته‌های مشترک در مناطق مرزی، رژیم حاکم بر دریای خزر)،







ب) توانایی مانور ایران را در این کشورها کاهش می‌دهد،

پ) توانایی گسترش روابط ویژه بین روسیه و ایران کاهش می‌یابد،

ت) همکاری کشورهای این منطقه با اسراییل و ترکیه و آمریکا بیشتر می‌شود که این مسئله درحالت کلی با علائق و منافع ایران همسو نیست (Daly, 2003, p.17) .

درواقع استفاده از فرصت همکاری با اتحادیهٔ اروپا نه تنها مکانیسمی خواهد بود برای تعدیل فعالیت‌های آمریکا، بلکه ایفای نقش منطقه‌ای ایران را تسهیل می‌کند. همچنین بر مبنای علایق مشترک منطقه‌ای دو طرف، می‌توان به پی‌ریزی یک رابطهٔ راهبردی با اروپا امید داشت. از سوی دیگر، در شرایطی که کشورهای منطقهٔ قفقاز از نبود ثبات و توسعه‌نیافتگی اقتصادی رنج می‌برد، ایران می‌تواند گزینهٔ مناسبی برای تکمیل طرح تراسیکا باهدف اتصال اروپا از راه ترکیه و ایران به آسیای مرکزی و حتی جنوب آسیا باشد. بدین وسیله ایران نقطهٔ تقاطع دو مسیر شمال به جنوب و مسیر غرب به شرق خواهد شد. درصورت تحقق این موضوع، موقعیت راهبردی ایران چندین برابر می‌شود و از سوی دیگر منافع اقتصادی و سیاسی و حتی امنیتی ایران را درپی خواهد داشت.

## چشم‌انداز همکاری ایران و اتحادیهٔ اروپا در قفقاز جنوبی

کالبدشکافی تاریخ روابط جمهوری اسلامی ایران و اتحادیهٔ اروپا نشان می‌دهد که در ربع قرن اخیر روابط دوطرف با وجود فرصت‌ها و زمینه‌های متعدد همکاری، در تأثیر چالش‌های موجود، همواره شکننده و با فراز و نشیب همراه بوده است. مهم‌ترین زمینه‌ها در روابط دوجانبهٔ ایران و اتحادیهٔ اروپا، موقعیت راهبردی ایران و موقعیت آن در بحث منابع و انتقال انرژی است. اصرار بر چالش‌ها و بزرگ‌نمایی اختلاف‌ها، مانع از بهره‌گیری از فرصت‌ها و زمینه‌های همکاری شده است و این درحالی است که هر دو طرف منافع بزرگ و مشترکی در تثبیت روابط دارند. اروپا می‌تواند تا بسیاری از نیازمندی‌های ایران را در زمینه‌های اقتصادی، سرمایه‌گذاری و تکنولوژی تأمین کند. ایران همچنین تمایل خود به بهره‌گیری از قدرت سیاسی روبه افزایش اروپا در جهت تقویت نقش منطقه‌ای خود را پنهان نکرده است. در متقابل، اتحادیهٔ اروپا ضمن توجه به برتری‌های همکاری در زمینه‌های تجاری و انرژی، به موقعیت ممتاز منطقه‌ای ایران چشم دوخته و در تلاش برای تبدیل به یک قدرت جهانی و ایفای نقش







در مسائل مهم منطقه‌ای مایل به بهره‌گیری از نقش ایران در موضوع‌هایی است که تهران در آنها نفوذ غیرقابل انکاری دارد.

نگرانی اتحادیه از تهدیدهایی مانند تروریسم، جرم‌های سازمان‌یافته، مناقشات منطقه‌ای و دولت‌های ناکارامد در قفقاز جنوبی در شرایطی است که ایران می‌تواند در مبارزه با این تهدیدها بازیگری مهم و بانفوذی باشد. شاید اهمیت ایران دیگر نه به‌سبب نفت و یا ایدئولوژی اسلامی بلکه نقش آن در مبارزه با انواع جدید تهدیدهایی است که توجه تمامی جهان را به‌خود معطوف کرده است. این بهترین زمینه برای همکاری ایران و اتحادیهٔ اروپا و فرصتی مناسب است که نباید به‌راحتی از دست داد.

به‌صورت کلی پیش‌بینی رابطهٔ ایران و اتحادیهٔ اروپا دشوار است. این امر سبب می‌شود تا چالش‌ها به‌سرعت به بحران تبدیل شده و روند روابط را تحت تأثیر قرار دهد. رفع موانع و چالش‌های موجود تنها در سایهٔ اعتمادسازی متقابل و درک موقعیت و جایگاه دو طرف در نظام متحول جهانی و منطقه‌ای به‌دست خواهد آمد. بدیهی است که رسیدن به این هدف نه غیرممکن بلکه سخت و مستلزم عبور از مسیری دشوار است.

در مورد ایران و دیدگاه سه کشور قفقاز جنوبی مبنی بر به‌کارگیری نقش ایران به همراه اتحادیهٔ اروپا دیدگاه‌ها یکسان نیست. ارامنه، همواره از نقش مثبت ایران در تحولات منطقه استقبال کرده‌اند؛ اما مواضع جمهوری آذربایجان در این مورد با ابهام همراه بوده و دست‌کم در موضوع‌هایی مانند نقش ایران در ترتیبات امنیتی منطقه و راه‌کار آن و حضور نیروهای حافظ صلح ایرانی در منطقه با نظر ارمنستان کاملاً متفاوت است. با این‌حال، این بدان معنی نیست که هرگونه مشارکت ایران در ترتیبات امنیتی منطقه از سوی باکو رد خواهد شد. موضع گرجستان نیز در مقابل ایران موضعی خنثی است و چنانچه ورود ایران به ترتیبات منطقه‌ای به حل مشکلات امنیتی تفلیس کمک کند، از آن استقبال خواهد کرد. همانند روابط دوجانبه ایران و اتحادیهٔ اروپا که آمیخته‌ای از چالش‌ها و فرصت‌ها برای همکاری است، جلب نظر مثبت سه کشور قفقاز نسبت به همکاری مشترک ایران و اتحادیهٔ اروپا در تأمین ثبات در قفقاز جنوبی نیز نیازمند تحقق فهرستی از شرایط است که در صدر آن، رفع موانع ناشی از روابط ایران و آمریکا قرار دارد. چنین تحولی، ظرفیت‌ها و استعدادهای بالقوه ایران در منطقه را فعال کرده است و مسیر را برای هرگونه همکاری هموار خواهد کرد.







تأکید بر مصلحت ملی به‌جای تأکید بر ایدئولوژی، اولویت منافع امنیتی و مرکزیت روابط با روسیه سه ویژگی سیاست خارجی ایران در قفقاز است.

## منافع مشترک ایران و اتحادیه اروپا در قفقاز جنوبی

قفقاز جنوبی به‌دلیل اهمیت ژئوپلیتیک و منابع انرژی، توجه دو بازیگر مهم جهانی یعنی آمریکا و اتحادیهٔ اروپا و سه بازیگر مؤثر منطقه‌ای یعنی روسیه، ایران و ترکیه را به‌خود جلب کرده است. بدیهی است که هریک از این کشورها، با هدف‌ها و انگیزه‌های متفاوت در صحنه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی– امنیتی قفقاز حضور یافته و درجهت تحکیم موقعیت خود تلاش می‌کنند. برای ایران و اتحادیهٔ اروپا به‌عنوان دو بازیگر مؤثر در قفقاز جنوبی، روند تحولات و تهدیدها و فرصت‌های نهفته در منطقه مهم است و به توجه جدی نیاز دارد. گرچه وضعیت کنونی روابط ایران با غرب و ماهیت تنش‌آمیز آن بر روابط با اتحادیهٔ اروپا سایه افکنده است؛ ولی تهدیدها و منافع مشترک در منطقهٔ قفقاز جنوبی و نقش روبه افزایش اتحادیهٔ اروپا در مناطق پیرامونی و موقعیت برجستهٔ ایران در منطقه این امکان را فراهم می‌کند تا چشم‌انداز همکاری میان دو طرف در قفقاز جنوبی روشن ارزیابی شود.

درپی فروپاشی اتحاد شوروی، از یک‌سو ضرورت سازماندهی گسترش اتحادیهٔ اروپایی به‌عنوان جدی‌ترین اولویت اروپاییان در جهت گذاشتن سنگ آخر بنای همگرایی اروپایی یعنی وحدت سیاسی، در دستور کار سران کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپایی قرار گرفت. گسترش به شرق و مرکز با پیوستن ۱۰ کشور در اول مه ۲۰۰٤ انجام شد و گسترش به دیگر کشورها و مناطقی مانند بالکان و قفقاز جنوبی در دستور کار بعدی آن‌ها قرار گرفت. از سوی دیگر، منطقهٔ قفقاز جنوبی به‌دلایل متعدد اهمیت زیادی پیدا کرد و دوباره به محل رقابت دیگر قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های جدید جهت تأمین هر چه بیشتر منافع و نفوذ و حضور بیشتر خود تبدیل شد. اکنون تسلط بر قفقاز به یک محک و معیار برای جهانی بودن قدرت تبدیل شده است. بنابراین راهبرد و یکی از اولویت‌های اصلی اتحادیهٔ اروپایی گسترش به منطقهٔ قفقاز جنوبی است.

اتحادیهٔ اروپا به‌عنوان یکی از قدرت‌های اقتصادی در نظام بین‌الملل تلاش می‌کند تا با ایجاد کمربندی از کشورهای همسو و همکار در پیرامون خویش به تحکیم موقعیت بین‌المللی

خود بپردازد. به همین سبب بر ترویج ثبات در داخل کشورهای همسایه و در روابط آن‌ها با اتحادیهٔ اروپا بر توسعهٔ اقتصادی و سیاسی این کشورها تأکید می‌کند. باوجود اینکه برخی مناسبات رقابت‌آمیز، منافع اتحادیهٔ اروپا و ایران را در این منطقه به‌صورت یک بازی با حاصل جمع جبری صفر ترسیم می‌کنند، اما واقعیت آن است که در یک الگوی عقلانی، بهترین طرح برای اتحادیهٔ اروپا و ایران همکاری با یکدیگر است. ایران نه تنها موقعیت راهبردی و ژئوپلیتیک دارد؛ بلکه دارای منابع طبیعی، نیروی انسانی و ذخایر نفت و گاز است. تهدیدها و منافع مشترک در منطقهٔ قفقاز جنوبی و موقعیت برجسته ایران در منطقه، امکان همکاری میان دو طرف را در قفقاز جنوبی فراهم می‌کند. همکاری ایران و اتحادیهٔ اروپا نه تنها سبب تأمین منافع آن‌ها، بلکه ثبات، امنیت و رشد اقتصادی منطقهٔ قفقاز و تعدیل مخالفت‌ها و کارشکنی‌های بازیگران دیگر را به‌دنبال خواهد داشت. به‌ویژه که با بررسی عملکرد اتحادیهٔ اروپا به این مطلب پی می‌بریم که تفاوت‌هایی میان آمریکا و اروپا در برابر قفقاز وجود دارد که از جمله آن‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. اتحادیهٔ اروپا از یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در جهان ناخشنود است،

۲. آمریکا راهبرد سد نفوذ ایران و روسیه را دنبال می‌کند؛ درحالی که اروپا راهبرد همکاری را دنبال می‌کند،

۳. اروپا به‌دنبال انتقال انرژی از مسیرهای متعدد است، اما آمریکا تنها خط لوله باکو- تفلیس- جیحان را دنبال می‌کند.

بدیهی است در کنار فرصت‌های ذکر شده، ایران نیز مانند اتحادیهٔ اروپا با چالش‌ها و تهدیدهای متنوعی در منطقه روبه‌رو است که از میان آنها می‌توان به تغییر مرزها به‌دلیل تداوم مناقشات و جنگ‌های قومی و مرزی، خطر گسترش بی‌ثباتی و هجوم آورگان به ایران درصورت وقوع جنگ‌های احتمالی در منطقه اشاره کرد. بدیهی است این عوامل به همراه هرگونه تقویت حضور کشورهای متخاصم در منطقه، امنیت ملی ایران را تهدید خواهد کرد. امنیت و ثبات اساسی‌ترین نیاز کشورهای واقع در منطقهٔ قفقاز جنوبی و سنگ بنای توسعه و پیشرفت این کشورها است.

به‌نظر می‌رسد که تضاد منافع بازیگران حاضر در صحنهٔ دگرگونی‌ها در قفقاز جنوبی مهم‌ترین مانع در جهت استقرار ثبات در این منطقهٔ حیاتی است و تا زمانی که بازیگران منطقه







به درک مشترک از تهدیدها و به‌دنبال آن، به سطح معقـولی از همکـاری دسـت نیابنـد، آینـدهٔ روشنی را برای ثبات در قفقازجنوبی نمی‌توان تصور کرد. همکـاری سیاسـی ایـران و اتحادیـهٔ اروپا در تأمین ثبات و امنیت در قفقاز از این زاویه معنا یافته و قابل تحلیل و ارزیابی اسـت. در صورت حاکمیت فضای مشارکت و غلبهٔ آن بر فضای تضاد و رقابت و در یک الگوی عقلانی، همکاری ایران و اتحادیهٔ اروپا در تأمین ثبات در قفقاز جنوبی نه تنهـا ممکـن بلکـه در جهـت تأمین منافع تمامی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای خواهد بود. آنچـه مـی‌توانـد ایـن رونـد را تسریع کند، ضرورت تحول در روابط ایـران و غـرب اسـت. عبـور ایـران و اتحادیـهٔ اروپـا از چالش‌های موجود و همکـاری باهـدف بالفعـل‌کـردن فرصـت‌هـا و ظرفیـت‌هـای موجـود در زمینه‌های دوجانبه و منطقه‌ای نخسـتین گـام در جهـت رفـع موانـع موجـود در مقابـل تحقـق زمینه‌های همکاری ایران و اتحادیهٔ اروپا در تأمین ثبات در منطقهٔ قفقـاز جنـوبی خواهـد بـود. بدیهی است که در صورت تحقق این امـر و اعتمادسـازی در منطقـه، نقـش ایـران و اتحادیـه، پررنگ‌تر و مخالفت دیگر بازیگران تعدیل خواهد شد. سیاست‌مداران اروپایی به‌خوبی می‌دانند که منطقه هم سرزمین فرصت‌ها است و هم منبع و منشأ چالش‌ها و تهدیدهای امنیتـی فراوانـی است که می‌تواند منافع اتحادیه را به‌صورت مستقیم مورد تهدید قرار دهد. این دو ویژگی نیـاز اتحادیه به همکاری با دیگر بازیگران منطقه‌ای را بیش از پیش روشـن مـی‌کنـد. در ایـن میـان، نقش و جایگاه ایران و دستاوردهای هرگونه همکاری با ایران در تأمین ثبـات در منطقـهٔ قفقـاز جنوبی بر مسئولین اتحادیه پوشیده نیست. برای ایران نیز کـه در همکـاری بـا دیگـر بـازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به‌ویژه آمریکا در منطقه با محدودیت‌های جدی روبه‌رو است، مشارکت با اتحادیهٔ اروپا می‌تواند دستاوردهای قابل توجهی داشته باشد.

## نتیجه

کلام آخر اینکه، همکاری ایران و اتحادیهٔ اروپا نه تنها ممکـن، بلکـه در جهـت منـافع هـر دو طرف است؛ ولی تحقق آن در شرایط حاضر با موانع موجود در سه سطح دوجانبه، منطقـه‌ای و بین‌المللی مواجه است. بدیهی است که هرگونه تحول مثبت در روابط کلان جمهوری اسـلامی ایران و غرب، موقعیت ایران را در منطقه از جمله در تدوین همکاری با دیگر بازیگران منطقـه به‌ویژه اتحادیهٔ اروپا تقویت خواهد کـرد. کشـورهای قفقـاز جنـوبی و اتحادیـهٔ اروپـا، هـر دو

پدیده‌ای نوظهور هستند که در آخرین دههٔ قرن بیستم در صحنهٔ سیاست بین‌المللی ظاهر شدند و هر دوی آنها نتیجهٔ مستقیم فروپاشی اتحاد شوروی و پایان نظام دو قطبی حاکم بر جهان و پایان جنگ سرد حاکم بر روابط دو گروه شرق و غرب هستند.

با توجه به مؤلفه‌های رهیافت وابستگی متقابل مبنی بر عمل‌گرایی، فرا ملی‌گرایی، توسعهٔ تعاملات، تأکید بر ارتباطات و ایجاد مرکز هماهنگ‌کنندهٔ منطقه‌ای، می‌توان گفت که ارادهٔ انقلاب اسلامی در ایران و نظام برآیند آن، یعنی جمهوری اسلامی، در عین پای‌بندی به سه مفهوم کلیدی انقلاب اسلامی، یعنی «استقلال‌گرایی»، «جامع‌گرایی» و «عام‌گرایی ــ خاص‌گرایی»، در مقاطعی به آموزه‌های این رهیافت ـ به‌ویژه پس از فروپاشی اتحاد شوروی ــ تعلق گرفته است. اما سنجش میزان موفقیت جمهوری اسلامی در تأثیرگذاری بر تحولات سیاسی منطقهٔ قفقاز، قابل تأمل بسیار است. به باور بسیاری از صاحب نظران از نگاه نظری و معنوی، هم در زمان حیات اتحاد شوروی و هم پس از آن، انقلاب اسلامی ایران تلاش کرد تا الگوی بدیل الگوی کمونیستی را در منطقهٔ قفقاز ارائه کند. این الگو که برخواسته از متن دین اسلام بود، تاحدودی توانست بر بینش و فهم سیاسی قفقازی‌ها تأثیر بگذارد و با وجود حضور الگوهای رقیب، انقلاب ایران، حس استقلال‌خواهی و آزادی‌خواهی را در منطقهٔ قفقاز، وارد فاز جدیدی کند.

اگر بخواهیم در جهت رفع کاستی‌های موجود و بهبود ایفای نقش جمهوری اسلامی ایران در مقابل اتحادیهٔ اروپا و در تحولات سیاسی آیندهٔ قفقاز، راه‌کارهایی را پیشنهاد کنیم، باید بر چند محور مهم تأکید کنیم:

- پای‌بندی به «اسلامیت» انقلاب،
- توجه به راهنمایی‌های مثبت نظریهٔ وابستگی متقابل،
- تأکید بر ارتباطات منطقه‌ای و بر راه‌حل‌های منطقه‌ای،
- توجه به نقش تاریخی ایران در قفقاز،
- درک صحیح از تهدیدها و چالش‌ها،
- کنش مبتنی بر عقلانیت،
- گسترش رایزنی‌ها و برگزاری سمینارها و نشست‌های دوجانبه و منطقه‌ای برای معرفی هر چه بیشتر برتری اقتصادی ایران،







- رفع برخی سوء تفاهم‌ها و تبلیغ‌های ضد ایرانی،
- در حوزهٔ فرهنگی، ایران با توجه به اشتراک های فرهنگی گسترده، در عین توجه به تفاوت های فرهنگی می تواند از دیپلماسی عمومی در چارچوب قدرت نرم در این منطقه بهره گیرد.

## منابع

### الف) فارسی


۱. جعفری ولدانی، اصغر، (۱۳۸۲)، **روابط خارجی ایران (بعد از انقلاب اسلامی)**، تهران :آوای نور.

۲. رحمانی، منصور، (۱۳۷۷)، «توسعهٔ نقش امنیتی ناتو و سازمان امنیت و همکاری اروپا در آسیای مرکزی و قفقاز»، **فصلنامهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال هفتم، دورهٔ سوم، ش۲، صص.۱-۱۰.

۳. زیبگنو، برژینسکی، (۱۳۸۰)، «صفحهٔ بزرگ شطرنج: برتری آمریکا و الزامات ژئواستراتژیک آن»، نقد و بررسی توسط سید جواد صالحی، **فصلنامهٔ خاورمیانه**، سال هفتم، شماره ۲، تابستان، صص.۳۸٤- ۳۷٤.

٤. سیف زاده، حسین، (۱۳۸٤)، **نظریه‌ها و تئوری‌های مختلف در روابط بین‌الملل فردی-جهانی شده: مناسبت و کارآمدی**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

۵. صدیق، میرابراهیم، (۱۳۸۳)، **روابط ایران با جمهوری‌های قفقاز**، تهران: انتشارات دادگستر.

٦. کاظمی، احمد، (۱۳۸٤)، **امنیت در قفقاز جنوبی**، تهران: انتشارات ابرار معاصر.

۷. کالاهان، پاتریک، (۱۳۸۷)، **منطق سیاست خارجی آمریکا**، مترجمان: داوود غرایاق زندی، محمود یزدان فام، نادرپور آخوندی، تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی.

۸. کوزه‌گر کالجی، ولی، (۱۳۸۹)، «گسترش اتحادیهٔ اروپا به قفقاز جنوبی: طرح مشارکت شرق»، **پژوهش‌نامه سیاست خارجی**، مرداد ۱۳۸۹، شمارهٔ ۲۲، صص.۲٤۲- ۲۱۱.

۹. کیانی، داوود، (۱۳۸٦)، «مشارکت انرژی روسیه اتحادیهٔ اروپا»، **انرژی اوراسیایی (پژوهش۸)** پژوهشکده مطالعات استراتژیک، مرداد.

۱۰.مرادی، منوچهر، (۱۳۸۵)، «چشم‌انداز همکاری ایران و اتحادیهٔ اروپا در تأمین ثبات و

امنیت در قفقاز جنوبی»، **فصلنامهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال چهاردهم، شماره ۵٤، تابستان، صص.۹۰- ٤۷.

۱۱. مسائلی، محمد، (۱۳۷۸)، **اتحادیهٔ اروپا: از بنیان‌های نظری تا وضعیت حاضر**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

**۱۲.** مؤسسه ابرار معاصر، (۱۳۸٤)، **امنیت بین‌الملل(۲)، فرصت‌ها، تهدیدات و چالش‌های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: ابرار معاصر.

۱۳. نقدی نژاد، حسن، (۱۳۸٦)، ترکیه پل انرژی، **انرژی اوراسیایی** (**پژوهش۸**) پژوهشکده مطالعات استراتژیک، مرداد.

۱٤. واعظی، محمود، (۱۳۸۷)، **ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز**، چاپ دوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۱۵. هاشمی، غلامرضا، (۱۳۸۷)، **امنیت در قفقاز جنوبی**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

**ب) انگلیسی**

16. Alyson. j, Bailes K., (2005), "The European Security Strategy: An Evolutionary History", **Policy Paper**, No.10, pp.36-50, Stockholm, SIPRI.
17. Brookings Institution, (2011), "Revitalizing The United Nations and Multilateral Cooperation: The Obama Administration's Progress", February 2011, pp.25-38.
18. Christiane, Duparc, (1992), **"The European Community and Human Rights",** Commission of the European Communities, Inxembourg.
19. Coppieters, Bruno, (2003), "An EU Special Representative for a New Periphery", in: The South Caucasus Challenge for the EU , **Chaillot Paper** , No.65, pp.20-45, December.
20. Cornell, Svante El, (2003),"The Growing Threat of Transnational Crime" **Chaillot Papers**, No.64, pp.40-65, September.
21. Daly J.C., (2003), "Azerbaijan and Iran-a Shared Fate?" **Islamic Affairs Analyst July**, (J.i.a.a. Janes com).
22. Drezner, Daniel W., (2008), "**Lost in Translation: The Transatlantic Divide Over Diplomacy**", in: Growing Apart?: America and Europe in the Twenty-First Century, Eds. Jeffrey Kopstein and Sven Steinmo, Cambridge: Cambridge University Press
23. Eivazov, Jannatkhan:"The Caucasus: Limits and possibilities of Regional Coorperation in the Security Sphere, Central Asia and the Caucasus Journal of Social and Plitical Studies, http://www.ca-c.org/journal/2004-04-eng/16.eyvprimen.shtml. (Accessed on: 12/07/2013).
24. European Neighbourhood Policy and Strategy Paper, (2004), **Commission of the European Communities**, Brussels, May, in http:// europa .eu .int/comm./world/enp/policy-en/htm.( Accessed on: 13/09/2013).








**25.** Evand, Mechael, (1999), Europe’s Strategic Role in the Caucasus and the Black Sea, **Strategic Review**, Spring.

**26.** Jonathan, Aes, (2006), **"The Caucasus: the Regional Security Complex**", in: Roy Allison and Christoph Bluth (ED), London Security Dilemmas in Russia and Eurasia.

**27.** Keohane, Robert&Nye, Joseph, (2001), **Power and Interdependence** (Third edition), United States, Harrisonburg

**28.** Lynch, Dov, (2003), The EU: Toward A Strategy“, in: Lynch, ed., The South Caucasus: A Challenge for the EU, Chaillot Paper, No. 65, pp.115-130, **EU Institute for Security Studies**, December.

**29.** Mahncke, Dieter, (1993), "Parameters of European Security", **Institute for Security Studies**, September.

30. Parvizi, Mahdi A, (2003), ”**The New Great Game in Centeral Eurasia and the Caspian Region: Non- State Actors- the Drug Business and Islamic Political Groups**” in: Parvizi: Globalization, Geopolitics and Energy Security in central Eurasia and the Caspian Region, Amsterdam, Clingendael

31. Rosa Balfour and Alessandero Rotta, (2005), "Beyond Enlargement: The European Neighborhood Policy and its Tools", **The International Spectator**, No.1, pp.85-110.

32. Solana, khavyer, (2003), **"A Secure Europe in a Better World: European Security Strategy**", -Brussels,12 December, No.8, in: http://Europe.eu.int/ eudos /smuupload /78367.pdf. (Accessed on: 28/09/2013).

**33.** Stoel Max, Van-der, (2006), "The Role of the OSCE in Conflict Prevention", **Studia Diplomatica**, Vol .49. pp.55-70, Bouchard, Caroline and Peterson, John (February 2010), **“Conceptualising Multilateralism Can We All Just Get Along?” Mercury is Financially Supported by the EU’s 7th Framework Programme.**

34. Watson Institute, **(2011),”The U.S Role in the World: Four Futures”**, www.choices.edu/resources. (Accessed on: 20/11/2013).

35. Drezner, Daniel W., (2008), “**Lost in Translation: The Transatlantic Divide Over Diplomacy**”, in: Growing Apart?: America and Europe in the Twenty-First Century, Eds. Jeffrey Kopstein and Sven Steinmo, Cambridge: Cambridge University Press.

36. http://europa,eu,int/rapid/start/cgi/guesten.ksh?-action.gettxt=gt&doc=spe, (Accessed on: 02/11/2013).

37. http;//www.bertelsman-stifung-de/documents/euk-eg.pdf.p, (Accessed on: 06/03/2013).

38. http://ifs.tu-darmstadf.de/pg/regorgs/frilsmurphy2.doc, (Accessed on: 22/11/2013).

39. www.fride.org/download/WP108_South_Caucasus_Eng, (Accessed on: 18/04/2013).

40. www.epc.eu/.../pub_1249_addressing_the_security_challenges_in_the, (Accessed on: 19/03/2013).

41. www.iss.europa.eu/uploads/media/cp065e, (Accessed on: 09/12/2013).

42. www.europarl.europa.eu/meetdocs/2009.../dsca_20110315_10en, (Accessed on: 09/07/2013).

43. https://www.coleurope.eu/sites/default/files/.../delcour_duhot_0, (Accessed on: 20/11/2013).





مطالعات اوراسیای مرکزی، دورۀ ۷، شمارۀ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۳۷۵-۳۹۳

# سیاست خارجی توسعه‌گرای ترکیه در دورۀ حزب عدالت و توسعه: مورد قفقاز

**احمد موثقی** *

دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران

**شیوا علی‌زاده**

دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۷/۱۰ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۰٦/۳۱)

## چکیده

منطقۀ قفقاز از زمان فروپاشی اتحاد شوروی تاکنون برای ترکیه اهمیت زیادی داشته است. منابع طبیعی سرشار منطقه، موقعیت جغرافیایی مهم آن در چهارراه مناطق غنی از نفت و گاز جهان، بی‌ثباتی سیاسی و تهدیدهای امنیتی دائمی، شماری از دلایل جایگاه حساس قفقاز هستند. از سوی دیگر، دگرگونی‌های اساسی و ساختاری در داخل ترکیه با نقش‌آفرینی دولت به تقویت بنیان‌های تولیدی و صنعتی انجامیده و نتیجۀ توسعۀ اقتصادی در سیاست خارجی این کشور بازتاب یافته است. هرچند، عوامل گوناگونی سیاست خارجی ترکیه را شکل داده‌اند، اما با به‌قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه از سال ۲۰۰۲، با توجه به گرایش‌های اسلامی آن، باید پرسید که چه عواملی در سیاست خارجی ترکیه تعیین‌کننده هستند؟ در پاسخ به این پرسش، این نوشتار نشان می‌دهد که با وجود گرایش‌های اسلام‌گرایانۀ حزب، هدف‌ها و ملاحظات توسعه‌ای همچنان اولویت نخست سیاست خارجی ترکیه هستند و سیاست خارجی این کشور در منطقۀ قفقاز که منابع انرژی و بازار گسترده‌ای برای صنایع رو به رشد ترکیه و کسب و کارهای کوچک و متوسط منطقۀ آناتولی و نیز اهمیت زیادی در کریدور انتقال انرژی از شرق به غرب دارد، توسعه‌گرایانه است.

## کلیدواژه‌ها

ترکیه، حزب عدالت و توسعه، سیاست خارجی توسعه‌گرا، عمق راهبردی، قفقاز.

---

* Email: ahmadmovassaghi@yahoo.com







### مقدمه

ترکیه برای نخستین‌بار در دههٔ ۱۹۹۰، در همسایگی خود در منطقهٔ قفقاز، یعنی حوزهٔ رقابت سنتی امپراتوری‌های روسیهٔ تزاری، عثمانی و ایران، با سه کشور مستقل و وظیفهٔ دشوار برنامه‌ریزی برای استفاده مناسب از فرصت‌ها و چالش‌های ناشی از ظهور این همسایگان جدید روبه‌رو شد. حزب عدالت و توسعه هم که یک دههٔ پیش درحالی که ناتوانی احزاب سنتی در برقرارکردن ثبات سیاسی و پایان‌دادن به بحران‌های اقتصادی، بیشتر مردم ترکیه را نگران کرده بود، اولین پیروزی انتخاباتی‌اش را تجربه کرد، با وجود برجستگی ظاهری نگرانی‌های اروپایی و خاورمیانه‌ای در دستور کار سیاست خارجی‌اش، بی‌اعتنایی به این منطقه را در پیش نگرفت.

در این نوشتار تلاش می‌کنیم تا با بررسی روابط ترکیه با کشورهای قفقاز و متمرکزشدن بر موضع‌گیری‌ها و عملکرد این کشور در منطقهٔ قفقاز دریابیم که دولت ترکیه در ده سال گذشته چه هدف‌هایی را در این منطقه دنبال کرده است؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این سؤال مطرح می‌شود، چنین است: تلاش برای به‌انجام‌رسیدن هدف‌های توسعه‌ای و درپی آن، افزایش قدرت و تأثیرگذاری ترکیه در منطقهٔ قفقاز و افزایش قدرت و بهبود جایگاه این کشور در سطح جهان، مهم‌ترین هدف‌های سیاست‌های قفقازی ترکیه در دههٔ گذشته بوده‌اند. در این نوشتار، ابتدا به چارچوب نظری یعنی ادبیات دولت توسعه‌گرا و نقشی که سیاست خارجی می‌تواند در جهت به‌انجام‌رسیدن توسعهٔ اقتصادی ایفا کند، می‌پردازیم، سپس چگونگی به‌قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه، اصول و هدف‌های سیاست خارجی آن و روابط ترکیه با منطقهٔ قفقاز را در دههٔ گذشته بررسی می‌کنیم و سپس نتیجه‌گیری خواهیم کرد. بررسی سیاست و عملکرد ترکیه در کشورهای قفقاز نشان می‌دهد که این کشور در دههٔ گذشته، در ادامهٔ تحولات توسعه‌ای در داخل، در این کشورها هدف‌های توسعه‌ای خود را دنبال می‌کند.

## دولت و سیاست خارجی توسعه‌گرا

به عقیدهٔ کاستلز، دولت‌های توسعه‌گرا اصل مشروعیت خود را بر پایهٔ توانایی ایجاد و حفظ توسعه، به معنی ترکیبی از نرخ بالا و مستمر رشد اقتصادی و تغییر ساختاری در نظام تولید هم از نظر داخلی و هم از نظر ارتباط با اقتصاد بین‌المللی بنا می‌کنند (کاستلز، ۱۳۸۰، ص.۳۲۲).







به‌نظر جانسون جهت‌گیری توسعه‌ای و «برنامهٔ عقلانی» آن‌ها با دولت‌های «دارای برنامهٔ ایدئولوژیک» در اقتصادهای دستوری نوع روسی و دولت‌های لیبرال دموکراتیک و یا حتی سوسیال دموکراتیک با «جهت‌گیری تنظیم‌گرایانه»، متفاوت است (موثقی، ۱۳۸۷، صص. ۱۵۸ و ۱۵۹ ). دولت‌های توسعه‌گرا، همواره در ادامهٔ سیاست‌های داخلی‌شان در جهت انباشت سرمایه و تقویت بخش خصوصی و کارآفرینان و طبقهٔ متوسط و بورژوازی ملی، در سیاست خارجی هم با استفاده از ابزارهای مختلف، به‌ویژه دیپلماسی اقتصادی، پشتیبان نیروهای تولیدکننده و سرمایه‌گذارشان در عرصه‌های خارجی، منطقه‌ای و بین‌المللی بوده‌اند و از سرمایه‌گذاری شرکت‌های داخلی در خارج، حمایت کرده‌اند.

این دولت‌ها همچنین در بازاریابی و اطلاع‌رسانی از وضعیت بازارهای کشورهای دیگر برای کالاها و خدمات ساخت داخل، درتهیه و تدارک مواد خام و منابع و امکانات در کشورهای دیگر برای نیازهای اقتصاد ملی، در حمایت از نیروی کار و سرمایه‌های انسانی کشور در کشورهای دیگر و به‌صورت کلی، بسترسازی سیاسی و قانونی برای فعالیت شرکت‌های تجاری داخلی در کشورهای دیگر، فعال بوده‌اند. در این‌گونه دولت‌ها، امنیت ملی با توسعه و صنعتی شدن پیوند داشته و پیگیری هدف‌های توسعه‌ای به تقویت و افزایش منافع ملی، امنیت، رفاه و استقلال ملی کمک کرده است. درنتیجه، ثبات و مشروعیت و کارآمدی و یکپارچگی داخلی و ملی حاصل شده است ( موثقی، ۱۳۸٦، ص. ۲۰۰ ). به گفتهٔ پیتر ایوانز آمارها نشان می‌دهد که افزایش سهم تجارت در تولید ناخالص داخلی، به نقش‌آفرینی پررنگ دولت وابسته است و نه به محو نقش آن و برای دستیابی به برتری رقابتی در اقتصاد جهانی شدهٔ امروز، به درجهٔ بالایی از قدرت دولت نیاز است (Nakano, 2004 , p. 224). بنابراین چارچوب نظری این نوشتار، مربوط به دولت توسعه‌گرا و سیاست خارجی آن است که تلاش می‌شود در مورد ترکیه به‌کار رود.

## سیاست خارجی ترکیه در دورهٔ حکومت حزب عدالت و توسعه

به‌دنبال انحلال و غیرقانونی شدن حزب اسلام‌گرای رفاه در سال ۱۹۹۸، اعضای آن، حزب فضیلت را تشکیل دادند. اما حزب فضیلت هم در نوامبر ۲۰۰۰ مجبور شد تا فعالیتش را متوقف کند. میانه‌روهای این حزب به رهبری رجب طیب اردوغان، شهردار سابق استانبول،







حزب «عدالت و توسعه»[1] را تشکیل دادند. حزب تازه تأسیس عدالت و توسعه در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۲ به موفقیت چشمگیری دست یافت و دو سوم کرسی‌های مجلس را به‌دست آورد (Nas, 2008, pp. 110-112). پارلمان جدید باید سیاست‌های گذشته را در دو حوزهٔ اجرای اصلاحات اقتصادی (که کمال درویش مدتی قبل آغاز کرده بود) و هدایت کشور به‌سوی عضویت کامل در اتحادیهٔ اروپا ادامه می‌داد (Oktem, 2011, p. 123). رأی‌دهندگانی که در سال ۲۰۰۲ این حزب را انتخاب کردند، تحت تأثیر سیاست‌های دو دههٔ پیش از آن، به طرفداران سرسخت لیبرالیسم اقتصادی تبدیل شده بودند. این طبقهٔ جدید که خاستگاه جغرافیایی‌اش، آناتولی بود، تا آن زمان نماینده‌ای سیاسی نداشت که عمل‌گرایی اقتصادی و محافظه‌کاری فرهنگی‌اش را منعکس کند. آن‌ها خواستار ثبات اقتصادی ترکیه و ادغام آن در بازارهای جهانی بدون از دست‌دادن ارزش‌های فرهنگی و مذهبی و یا ذوب‌شدن در فرهنگ غرب بودند(Blitzer & Baysan, 1990, pp. 9 & 10). هم‌زمان با ثروتمندان محافظه‌کار آناتولی، نسل جدیدی در ترکیه درحال خیزش بود که رؤیای تحقق مردم‌سالاری و کثرت‌گرایی فرهنگی را در سر می‌پروراند. هیچ‌کدام از این دو گروه به احزاب راست میانه، چپ میانه، چپ انقلابی و اسلام‌گرای گذشته علاقه نشان نمی‌دادند. درحالی که احزاب سنتی همچنان اسیر گفتمان‌های کهنهٔ ملی‌گرایی و حفظ دولت ترکیه از دشمنان خیالی بودند، به‌نظر می‌رسید که حزب عدالت و توسعه برای بخش بزرگی از جمعیت کشور، تنها گزینهٔ مطلوب باشد (Meral & Paris, 2010, pp. 76 – 78).

سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه لزوماً جنبهٔ اسلامی ندارد، البته هنگامی که گسترش روابط با کشورهای مسلمان مطرح باشد، ریشه‌های مذهبی حزب، دارایی با ارزشی است (Onis & Yilmaz, 2009, p.10). بدون آشنایی با ایده‌های احمد داود اغلو که از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۹، مشاور نخست‌وزیر ترکیه بود و از آن پس وزیر خارجه شد، نمی‌توان درک کاملی از سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه به‌دست آورد. کتاب او با عنوان «عمق راهبردی» از مهم‌ترین منابع الهام‌بخش سیاست خارجی جدید ترکیه است. از نظر داود اوغلو، ترکیه کشوری مرکزی در میانهٔ افرو – اوراسیا است که عمق راهبردی گسترده ای دارد و باید سیاست تنش صفر با همسایگان را دنبال کند. او روابط دوجانبه و چندجانبهٔ عمیق‌تر با همسایگان را تشویق

1. Adalet ve Kalkinma Partisi

می‌کند و ترجیح می‌دهد تا به‌جای زور و تقابل، بر همکاری و گفت‌وگو تکیه کند. بـه گفتـهٔ داود اوغلو، هدف سیاست خارجی ترکیه، تبدیل این کشور به یک قدرت منطقه‌ای و بازیگر جهـانی از راه کاربرد قدرت نرم است (Kirisci & Kaptanoglu, 2011, p. 711). مفهوم عمق راهبـردی داود اوغلو، محصول دو پدیدهٔ میراث فرهنگی- تاریخی و موقعیت جغرافیایی ترکیه است. از نظر داود اوغلو کشورهایی که به‌شدت از تحولات مهم جهانی مانند پایـان جنـگ سـرد تـأثیر مـی‌پذیرنـد، آن‌هایی هستند که از عمق تاریخی و جغرافیایی برخوردارند(Sozen, 2010, p. 109). داود اوغلـو در مصاحبه با ترکیش دیلی نیوز[1] در سپتامبر ۲۰۰۱ گفته بود: عمق تاریخی ویژگی کشـورهایی است که در کانون رویدادهای تاریخی قرار دارند. او امپراتـوری‌هـای گذشـته بریتانیـا، روسیه، اتریش- مجارستان، فرانسه، آلمان، چین، ژاپن و عثمانی را واجد ویژگـی عمـق تاریخی می‌داند. بنابراین ترکیه به‌سبب میراث تاریخی امپراتوری عثمانی، عمق تاریخی چشمگیری دارد (Cited in Murinson, 2006, p.952). ایـن کشـورها در منـاطق پیرامـون خـود، ریشه‌های عمیق تاریخی دارند و اگر امروز، حوزهٔ نفوذی نداشته باشـند، مشـکلات گونـاگونی را تجربه خواهند کرد. عمق جغرافیایی هم بخشی از عمق تاریخی است. به گفتهٔ داود اوغلو از نظـر جغرافیایی، ترکیه فضای منحصر به‌فردی را اشغال کرده است. ترکیه کشور گسـترده‌ای اسـت کـه در میانهٔ سرزمین‌های وسیع افرو- اوراسیا[2] واقع شده است و چندین هویت منطقه‌ای دارد. تقلیـل این هویت‌ها به یک ویژگی یکنواخت ممکن نیسـت. ترکیـب منطقـه‌ای متنـوع بـه ترکیـه امکـان می‌دهد تا هم‌زمان در چندین منطقه قدرت مانور داشـته باشـد و در فضـاهای منطقـه‌ای نزدیـک، اعمـال نفـوذ کنـد (Cited in Aras, 2009, p. 5) . آیین «عمق راهبردی» داوداوغلو، پنج رکن اصلی دارد: توازن بـین امنیت و مـردم‌سـالاری، تـنش صـفر بـا همسـایگان، سیاسـت خـارجی چندبعـدی بـا ابزارهـا و موضوع‌های متنوع، گفتمان جدید و دیپلماتیک بر اساس انعطاف‌پـذیری اسـتوار یعنـی آگـاهی از آنچه می‌خواهید و پافشاری بر آن همراه با انعطاف‌پذیری لازم در گفـت‌وگـو بـا طـرف دیگـر و سرانجام دیپلماسی ریتمیک یعنی جریان دائمی دیپلماسی (Sozen, 2010, pp. 114-118).

داود اوغلو در یکی از مصاحبه‌هایش می‌گوید که در گذشته، سیاست خارجی ترکیه مبتنـی بر سلسله مراتب و اولویت بود که امروزه دیگر کاربردی ندارد. ترکیه نمی‌تواند به هـیچ منطقـه‌ای

1. Turkish Daily News
2. Afro- Eurasia







پشت کند یا آن را نادیده بگیرد. زیرا چندین هویت منطقه‌ای دارد، هرچند ممکن است برای مسائل فوری‌تر بدون بی‌اعتنایی به سایر نگرانی‌های سیاست خارجی، اولویت در نظر بگیرد. همه‌جانبه بودن و فاصلهٔ مساوی، ویژگی دیگر سیاست خارجی مورد علاقهٔ داود اوغلو است. یعنی ترکیه باید هنگام حل مشکلات میان کشورها، ائتلاف گسترده‌ای از تمام بازیگران صاحب منفعت تشکیل دهد، فاصله‌اش را از تمام آن‌ها به یک اندازه حفظ کند و از جانبداری در اتحادیه‌ها و گروه‌بندی‌های منطقه‌ای خودداری کند. این‌گونه، تمام بازیگران منطقه‌ای، از ماهیت سازندهٔ سیاست‌های ترکیه مطمئن می‌شوند (Aras, 2009, pp. 9 & 10). او به اهمیت وابستگی متقابل اقتصادی در روابط ترکیه با کشورهای همسایه توجه می‌کند. به‌نظر می‌رسد داود اوغلو بیشتر بر نقش اقتصاد در حل منازعه تأکید کرده باشد تا گسترش تجارت و منافع اقتصادی. به‌رسمیت شناختن تأثیر فعالیت‌های جامعهٔ مدنی، سازمان‌های تجاری و سازمان‌های متعدد دیگر، دومین شیوهٔ اثرگذاری اقتصاد بر سیاست خارجی است که او شناسایی می‌کند. کمال کیریشچی معتقد است که تقاضاهای فزایندهٔ گروه‌های بانفوذ تجاری از داخل ترکیه، شاید راه دیگری برای داود اوغلو باقی نگذاشته است (Kirisci & Kaptanoglu, 2011, p. 711).

درپی تحولات اقتصادی سی سال گذشته، نیروهای پیشتاز در اقتصاد ترکیه، دیگر تنها مجموعه‌های شکل گرفته در نخستین دهه‌های عمر جمهوری نیستند. هزاران کسب و کار کوچک و متوسط شهرهای آناتولی یا همان ببرهای آناتولی، ستون فقرات اقتصاد امروز ترکیه هستند و حزب عدالت و توسعه را مناسب‌ترین گزینه برای تأمین منافع خود می‌دانند. از سوی دیگر ترکیه به‌دلیل میزان اندک سرمایه‌گذاری‌اش در خارج و جذب میزان بسیار بیشتر سرمایه‌گذاری خارجی، مدیون سایر کشورها است. سرمایه‌گذاران خارجی به‌شکل مستقیم بر سیاستگذاران اعمال فشار نمی‌کنند، اما اگر احساس کنند که سیاست خارجی کشور، ثبات سیاسی و اقتصادی را به خطر می‌اندازد، می‌توانند پا به فرار بگذارند. بنابراین دیپلمات‌ها باید بتوانند بازیگران اقتصادی داخلی و سرمایه‌گذاران خارجی را راضی نگه دارند (Vallee, 2011, pp. 69-72). در دههٔ گذشته، قدرت انجمن‌های تجاری افزایش یافته است. افزون بر انجمن تاجران و صاحبان صنایع ترک، تشکل‌های دیگری مانند انجمن تاجران و صاحبان صنایع مستقل، کنفدراسیون تاجران و صاحبان صنایع ترک، مجمع صادرکنندگان ترکیه، انجمن روابط اقتصادی خارجی، انجمن‌های شرکت‌های حمل‌ونقل بین‌المللی، انجمن پیمانکاران ترکیه و انجمن‌های تجاری محلی استان‌های مختلف، گروه‌های فشار

جدیدی هستند که بر سیاست‌های داخلی و خارجی دولت اثرگذار شده‌اند. تغییر رویکرد دولت در قبال سوریه، ارمنستان و کردستان عراق را بدون توجه به خواسته‌های تاجران استان‌های مرزی ترکیه نمی‌توان درک کرد (Kirisci & Kaptanoglu, 2011, p. 712).

در دورهٔ حزب عدالت و توسعه، نقش ارتش و وزارت خارجه در شکل‌دادن به سیاست خارجی کاهش یافت. اما بخش‌های دیگر دولت، به‌ویژه وزارتخانه‌های انرژی، تجارت، راه و ترابری و معاونت تجارت خارجی نخست وزیر، بر سیاست خارجی اثرگذار شدند (Kirisci & Kaptanoglu, 2011, p. 712). کمال کیریشچی سیاست خارجی جدید ترکیه را سیاست خارجی یک «دولت تاجر»[1] می‌داند (Kirisci & Kaptanoglu, 2011, pp. 715 & 716). ثبات و امنیت کشورهای همسایه بیش از بی‌ثباتی و منازعه می‌تواند منافع تجاری ترکیه را تأمین کند. گسترش روابط تجاری، نیاز به پیش‌بینی پذیری دارد و ثبات می‌تواند پیش‌بینی پذیری را تضمین کند. البته اقتصادهای ترکیه و اتحادیهٔ اروپا، هماهنگ‌تر هستند. زیرا هر دو طرف تولیدکنندهٔ کالاهای صنعتی به‌شمار می‌روند؛ درحالی که شرکای جدید، واردکنندهٔ کالاهای ساخته‌شده و صادرکنندهٔ انرژی هستند. هنوز اروپا مهم‌ترین منبع تأمین تکنولوژی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی برای ترکیه است. در سال ۲۰۰۹، هفتاد و نه درصد از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ترکیه توسط اروپایی‌ها انجام شده بود. با این‌حال داود اوغلو می‌گوید: «آنچه ترکیه در همسایگی‌اش دنبال می‌کند، با فرایند همگرایی اتحادیهٔ اروپا متفاوت نیست. ترکیه با تشویق وابستگی متقابل و همگرایی اقتصادی می‌خواهد دستاورد اتحادیهٔ اروپا را تکرار کند» (Cited in Kirisci & Kaptanoglu, 2011, p. 719).

ترکیه، برای تحقق ارقام برنامه‌ریزی‌شده در زمینهٔ توسعهٔ اقتصادی، مانند صادرات پانصد میلیارد دلاری و تولید ناخالص داخلی دو تریلیون دلاری و تبدیل‌شدن به یکی از ده اقتصاد برتر جهان در سال ۲۰۲۳ به منابع تضمین‌شدهٔ انرژی نیاز دارد. در بیشتر سال‌های دههٔ ۲۰۰۰، مصرف انرژی با نرخی بالاتر از تولید ناخالص داخلی، افزایش‌یافته است (Yildiz, 2010, p. 15). چنین نیازی، الگوهای خاصی را در عرصهٔ سیاست خارجی تحمیل می‌کند که عمل‌گرایی و انعطاف‌پذیری مهم‌ترین آن‌ها است (Bacik, 2006, p. 294). ترکیه، افزون بر تأمین نیاز فزاینده‌اش به انرژی، به‌دنبال فروش دوباره و صادرات دوبارهٔ[2] انرژی هم هست و هدف تبدیل‌شدن

1. Trading State
2. Re-selling and Re-exporting





به یک کانون انرژی [1] را در سر می‌پروراند. اهمیت یک کـانون انـرژی، فراتـر از کشـوری در مسـیر حمل‌ونقل است که فقط انرژی از قلمرو آن عبور می‌کند. کشوری که می‌خواهد یـک کـانون انـرژی باشد، باید امکانات زیربنایی گسـترده‌ای داشـته باشـد (Winrow, 2011, pp. 81 & 82). در طـول سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی، تلاش برای تضمین امنیت انرژی از راه سیاست خارجی انعطاف‌پذیر و عمل‌گرا تداوم داشته و جابه‌جایی قدرت میـان احـزاب گونـاگون، آن را تحـت تـأثیر قرار نداده است (Bacik, 2006, p. 302). مقامات ترکیه هرگز بهره‌برداری از انرژی را به‌عنـوان یـک اهرم فشار و ابزار چانه‌زنی در روابط با اتحادیهٔ اروپا فراموش نکرده‌اند (Bacik, 2006, p. 303).

## روابط ترکیه با کشورهای قفقاز در دهۀ گذشته

داود اوغلو در کتابش، از سه حوزه به‌عنوان فضـاهای ژئوپلیتیـک یـاد کـرده اسـت: ۱. منـاطق نزدیکی که با ترکیه مرز زمینی دارند، یعنی بالکان، خاورمیانه و قفقاز، ۲. مناطق نزدیکی کـه بـا ترکیه مرز دریایی دارند، یعنی دریای سیاه، دریای آدریاتیک، دریای سفید، دریای سرخ، خلـیج فارس و دریای خزر، ۳. قاره‌های نزدیک یعنی اروپا، شمال آفریقـا، آسـیای جنـوبی، شـرقی و مرکزی (Valiyev, 2010, p. 122). بنابراین قفقاز، همسایهٔ نزدیک ترکیه، یکی از مناطقی اسـت که روابط با آن‌ها باید در وضعیت تنش صفر قرار داشته باشد و ترکیه به برقراری صـلح، ثبـات و رونق در آن‌ها کمک کند. در آیین عمق راهبردی، قفقاز، مسیر شمال – جنـوب حمـل‌ونقـل اوراسیا و منطقهٔ حائلی است که ترکیه را از تهدید روسیه حفظ می‌کند. از جنگ‌های روسـیه و عثمانی و هدف‌های اتحاد شوروی به‌عنوان نمونه‌هـای تـاریخی ایـن تهدیـد یـاد شـده اسـت (Goksel, 2011). داود اوغلو، نبود سیاست دریایی را یکی از نقطه ضعف‌های سیاست خارجی دوران جنگ سرد می‌داند و می‌گوید که سیاست‌های فعال و تهاجمی بایـد جـایگزین سیاسـت تدافعی آن دوران شود و لازم است تا ترکیه در چندین منطقهٔ دریایی اثرگذار باشد تا بتواند بـه یک بازیگر قدرتمندتر تبدیل شود. دریای خزر از مهم‌ترین این مناطق است. دسترسی ترکیه به آسیای مرکزی از راه قفقاز و خزر ممکن می‌شود (Valiyev, 2010, p. 126).

در کتاب عمق راهبردی، گفته شده است که قرارگرفتن در میان کشورهای دارندهٔ انرژی یعنی روسیه و کشورهای قفقاز و خاورمیانه برای ترکیه فرصـت مناسـبی فـراهم کـرده اسـت.

1. Energy Hub

ترکیه در مسیر انتقال انرژی به اروپا قرار دارد و اروپا بدون ترکیه قدرت جهانی اش را از دست می دهد. هر چند ایران، روسیه و ترکیه در حوزۀ حمل ونقل با یکدیگر رقابت می کنند، اما ترکیه به‌دلیل موقعیت جغرافیای اش این فرصت را دارد که با ایران و روسیه طرح های مشترک اجرا کند (Valiyev, 2010, p. 136). البته همان‌گونه که پیتر جکسون می‌گوید قفقاز منطقه‌ای نیست که بتوان آن را با واژه‌های مورد نظر داود اوغلو یعنی صلح، ثبات و رونق توصیف کرد. بنابراین دیپلماسی ترکیه در این منطقه با آزمون دشواری روبه‌رو است (Jackson, 2011, p. 83). شاید بزرگترین موفقیت ترکیه در این منطقه در حوزۀ تجارت و صادرات به‌دست آمده باشد. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، پایۀ صنعتی به نسبت قوی و تنوع ساختار صنعتی ترکیه در مقایسه با ایران و روسیه، برتری مهمی بود که این کشور در نتیجۀ آن به مهم‌ترین تأمین کنندۀ کالاهای ساخته شدۀ صنعتی[1] منطقۀ قفقاز تبدیل شد. ۷۵ درصد صادرات ترکیه را به این منطقه، کالاهای ساخته شده، ماشین آلات و تجهیزات حمل‌ونقل تشکیل می‌دهد (Taymaz, 2009, pp. 5-8). از سوی دیگر، محدودیت های ترکیه در حوزۀ قدرت سخت[2] و مسائل امنیتی، این کشور را به‌سوی تلاش برای ایجاد قدرت نرم [3] در منطقه پیش برده است. این رویکرد در دورۀ داوداوغلو با نقش‌آفرینی پررنگ‌تر جامعۀ مدنی و سازمان‌های مردم نهاد، رونق بیشتری گرفته است (Jackson, 2011, p. 89).

سیاست خارجی ترکیه در قفقاز در سال های اخیر از دگرگونی های پدیدآمده در روابط این کشور با روسیه تأثیر پذیرفته است؛ چنانکه فیلیپ گوردن و عمر تاسپینار می گویند ترکیه و روسیه درحال گام برداشتن به‌سوی یک آشتی بزرگ هستند. روسیه در بیشتر سال‌های دهۀ ۱۹۹۰ به ترکیه به‌چشم نمایندۀ آمریکا و کشوری می نگریست که با بهره‌برداری از پیوندهای تاریخی، فرهنگی و زبانی اش با مردم آسیای مرکزی و قفقاز می خواهد به حوزۀ نفوذ روسیه دست‌اندازی کند. دو کشور دربارۀ بحران های بوسنی، کوزوو و چچن هم‌عقیده نبودند و در اردوهای مخالف قرار داشتند. روسیه، تلاش آمریکا را برای تبدیل ترکیه به دالان انتقال انرژی خزر به اروپا، تهدیدی راهبردی برای خود تلقی می‌کرد (Gordon & Taspinar, 2008, pp. 52 & 53). اما هم اکنون، روسیه، ششمین شریک صادراتی و اولین شریک وارداتی ترکیه است. حجم تجارت دو کشور در سال ۲۰۱۱ از سی میلیارد دلار عبور کرد. روسیه پویاترین و با ثبات‌ترین بازار برای

1. Manufactured Products
2. Hard Power
3. Soft Power

پیمانکـاران ترکیـه بـوده اسـت (Ministry of Economy of the Republic of Turkey, 2012). آن دسته از شرکت‌های ترک که در روسیه فعالیت می‌کنند به گروه فشار مهمی تبدیل شـده‌انـد و بـرای نزدیک‌تر شدن روابط تلاش می‌کنند (Kiniklioglu, 2006, pp. 12 ). در ادامه، بررسی روابـط ترکیـه با تک‌تک کشورهای قفقاز را در دوران حزب عدالت و توسعه با تمرکز بیشتر بـر بعـد اقتصـادی، از گرجستان آغاز می‌کنیم که روابط با آن بیش از سایر کشورهای منطقه به تصویر ایـده‌آل آیـین عمـق راهبردی نزدیک شده است.

## گرجستان

گرجستان، تنها کشور قفقاز است که روابط با آن به تنش صفر نزدیک شده اسـت. داود اوغلـو این کشور را نمونهٔ مهم موفقیت سیاسـت خـارجی جدیـد ترکیـه مـی‌دانـد. روابـط ترکیـه و گرجسـتان بـر تقویـت پیونـدهای سیاسـی و تحکـیم روابـط تجـاری مبتنـی بـوده اسـت (Chkhikvadze, 2011, pp. 2 & 3).

روابط اقتصادی ترکیه با گرجستان از زمان استقلال این کشور، همواره درحال تعمیـق و گسترش بوده است. افزایش پیوندهای اقتصادی دو کشور از نیمـهٔ دوم دهـهٔ ۲۰۰۰ بیشـتر اوج گرفته است. ترکیه در سال ۲۰۱۱ به نخستین شریک تجاری و پنجمین کشور سـرمایه‌گـذار در گرجستان تبدیل شد. افزون بر سیاست‌های ترکیه، آنچه بـه تحقـق ایـن موقعیـت کمـک کـرد، اصلاحات داخلی گرجستان و بحران در روابط این کشور با روسیه بود. ترکیـه توانسـت جـای روسیه را به‌عنوان نخستین شریک اقتصادی گرجستان بگیرد. زیرا به آنچه روسیه از این کشـور دریغ می‌کرد یعنی توافق تجارت آزاد و لغو لزوم گـرفتن روادیـد بـرای شـهروندان گرجسـتان رضایت داد. ترکیه در سال ۲۰۰۷ به امضای موافقت‌نامهٔ تجارت آزاد [1] با گرجستان اقدام کـرد. این توافق از سال ۲۰۰۸ اجرایی شد. حجم تجارت دو کشور از سال ۲۰۰۲ تـا ۲۰۰۸، بـه‌طـور تقریبی هشت برابر شد. بازار چهار میلیونی گرجستان با وجود کوچکی‌اش برای سرمایه‌گذاران ترک جذاب بوده است.

شهروندان گرجی از سال ۲۰۰۵ برای ورود به ترکیه نیازی به گرفتن روادید ندارنـد. دو کشور در گامی فراتر از لغو روادید در سال ۲۰۱۱ توافق کردند تا شهروندانشان بدون گذرنامـه

1. Free Trade Agreement

از مرز عبور کنند و وارد خاک یکدیگر شوند. از آن زمان تعداد کارگران گرجی در ترکیه و بنابراین میزان کمک‌های ارسالی آنان به گرجستان افزایش یافت. حضور این کارگران فصلی یا دائمی، اهرم فشار خوبی را در دست ترکیه قرار می‌دهد (Chkhikvadze, 2011, pp. 5-7). آنچه به گرجستان و کل منطقهٔ قفقاز ویژگی ممتازی می‌بخشد، اهمیت ارتباطی آن برای ترکیه است. به همین دلیل، همکاری‌های گسترده‌ای در زمینهٔ انتقال انرژی بین ترکیه و کشورهای منطقه شکل گرفته است. راه‌آهن باکو- تفلیس- کرس [1] یکی از نمونه‌های مهم همکاری میان سه کشور ترکیه، گرجستان و جمهوری آذربایجان در راستای توسعهٔ کریدور شرق - غرب یا راه ابریشم جدید است (Dikkaya & Ozyakisir, 2008, pp. 105 &110 ). روابط گرم ترکیه و گرجستان، مانع گسترش روابط اقتصادی ترکیه با آبخازیا نشده است. امروزه، با وجود تحریم، ترکیه شریک تجاری اصلی آبخازیا است (Punsmann, 2009a, pp.78 & 86). حملهٔ روسیه به گرجستان در اوت ۲۰۰۸، سیاست خارجی ترکیه را با آزمون دشواری روبه‌رو کرد. واکنش فوری ترکیه به این رویداد، فراخواندن روسیه و کشورهای قفقاز به تشکیل «برنامهٔ ثبات و همکاری در قفقاز» [2] بود. اردوغان در سفر به مسکو این پیشنهاد را اعلام کرد. دولت ارمنستان که اقتصاد ضعیفش با بسته‌شدن بندرهای روسیه و گرجستان در طول جنگ بیشتر آسیب دیده بود، از این پیشنهاد استقبال کرد (Winrow, 2009). به گفتهٔ علی باباجان، وزیر خارجهٔ ترکیه، برنامهٔ ثبات و همکاری در قفقاز با تکمیل‌کردن سایر نهادها و سازوکارهای منطقه‌ای می توانست چارچوبی برای افزایش ثبات، اعتماد و همکاری ایجاد کند و مجمعی برای گفت‌وگوی منطقه‌ای باشد (Winrow, 2009). اما با گذشت چند سال از جنگ روسیه و گرجستان می‌توان از شکست این برنامه سخن گفت. برنامهٔ ثبات و همکاری در قفقاز هنوز اصول مشترک، ساختار و سازوکار تصمیم‌گیری ندارد. گرجستان که در ابتدا عقب‌نشینی روسیه از آبخازیا و اوستیای جنوبی را به‌عنوان شرط حضور خود در برنامهٔ ثبات و همکاری در قفقاز مطرح کرده بود، با رهاکردن این پیش شرط، به بهانهٔ مشارکت‌نکردن بازیگران مهمی چون اتحادیهٔ اروپا و ناتو در این برنامه، همچنان فاصلهٔ خود را با آن حفظ کرده است (Chkhikvadze, 2011, p. 8 ). وزیر خارجهٔ جمهوری آذربایجان در ژانویهٔ ۲۰۰۹ اعلام کرد که بدون حل مسئلهٔ قره‌باغ، چنین برنامه‌ای قابل اجرا نیست. از بین کشورهای قفقاز تنها ارمنستان است که هنوز به برنامهٔ ثبات و همکاری

1. Baku-Tbilisi-Kars
2. Caucasus Stability and Cooperation Platform







در قفقاز علاقه دارد (Winrow, 2009). با این‌حال، ترکیه توانست به‌گونه‌ای به جنگ روسیه و گرجستان واکنش نشان دهد که روابطش با هیچ‌کدام از آن‌ها دچار آسیب جدی نشود (Marder, 2010, p. 13).

## جمهوری آذربایجان

در دهۀ ۲۰۰۰ سرانجام خط لوله‌هایی برای انتقال نفت و گاز قفقاز و بعدها آسیای مرکزی به ترکیه از راه خاک گرجستان ساخته شد. بنابراین در تمام طول این دهه، انرژی عامل تعیین‌کننده‌ای در تحلیل رفتار سیاست خارجی ترکیه است. تأثیر این عامل در روابط با جمهوری آذربایجان به‌شکل کامل آشکار است. اردوغان می‌گوید که ترکیه و جمهوری آذربایجان به‌دلیل بازی قدرتی که در سطح اوراسیا جریان دارد، اهمیت راهبردی دارند. عبدالله گل هم گفته است که دریای خزر، گوهر گرانبهای اوراسیا است و ترکیه و جمهوری آذربایجان در مرکز اوراسیا واقع شده‌اند (Efegil, 2009, p. 77). جمهوری آذربایجان، بزرگ‌ترین شریک تجاری ترکیه در قفقاز است. حجم تجارت دو کشور در سال ۲۰۱۰ به دو میلیارد و چهارصد و شانزده میلیون دلار رسید (Gorgulu & Krikorian, 2012). چارچوب حقوقی روابط دوجانبۀ اقتصادی و تجاری دو کشور را موافقت‌نامه‌های «افزایش کمک‌های فنی و اقتصادی»، «افزایش و حمایت از سرمایه‌گذاری متقابل» و معاهدۀ «خودداری از دریافت مالیات مضاعف» تشکیل می‌دهد. دو کشور در سال ۲۰۰۷ با صدور اعلامیۀ همکاری راهبردی، برنامۀ بلندمدت روابط تجاری و اقتصادی خود را تنظیم کردند. گل و علی‌اف در نوامبر ۲۰۰۷ از لزوم تسهیل مقررات گمرکی برای افزایش حجم تجارت میان ترکیه و جمهوری آذربایجان سخن گفتند. به گفتۀ رئیس اتاق بازرگانی آنکارا در سال ۲۰۰۷، سه هزار شرکت ترکیه در جمهوری آذربایجان فعال بودند (Guney & Ozdemir, 2011, p. 141).

صادرات ترکیه به جمهوری آذربایجان در سال ۲۰۱۱ با افزایش ۳۳ درصدی نسبت به سال ۲۰۱۰، بالغ بر ۲ میلیارد دلار بود. میزان واردات از جمهوری آذربایجان در سال ۲۰۱۱ با افزایش ٦ درصدی نسبت به سال قبل آن به ۱.۳ میلیارد دلار رسید. فلزات، ماشین آلات الکتریک، محصولات صنعتی گوناگون و تجهیزات مورد نیاز صنایع مختلف، مهم‌ترین کالاهای صادراتی ترکیه به جمهوری آذربایجان هستند. گاز طبیعی، نفت و فراورده‌های نفتی، فلزات غیرآهنی و زغال سنگ، بخش مهم صادرات جمهوری آذربایجان را به ترکیه تشکیل می‌دهند.

شرکت‌های پیمانکار ترکیه تا سال ۲۰۱۱، دویست و نود و یک طرح را به ارزش ۵.٦ میلیارد دلار در جمهوری آذربایجان به اتمام رسانده‌اند. میزان سرمایه‌گذاری ترکیه در جمهوری آذربایجان تا دسامبر ۲۰۱۱ به ٦.۵ میلیارد دلار رسید، سرمایه‌گذاری آذری‌ها در ترکیه تا همین تاریخ حدود ۳ میلیارد دلار بود (Ministry of Economy of the Republic of Turkey, 2012) .

## ارمنستان

با به‌قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه و مطرح‌شدن شعار تنش صفر با همسایگان، امیدواری‌هایی دربارهٔ روابط ترکیه با ارمنستان به‌وجود آمد. در سال ۲۰۰۵، دو نامه، میان اردوغان و کوچاریان رد و بدل شد. اردوغان نامه‌اش را با حمایت دنیز بایکال، رهبر حزب اپوزیسیون جمهوریخواه خلق نوشت و در آن پیشنهاد کرد تا کمیسیونی برای تحقیق پیرامون رویدادهای سال ۱۹۱۵ تشکیل شود. البته چنین کمیسیونی هرگز تشکیل نشد (Gorgulu , 2008, pp. 8-10). روایت‌های رسمی ترکیه و ارمنستان هنوز با هم متفاوت است. بر اساس روایت رسمی ارمنستان، ارامنه شهروندانی وفادار بودند که کشته و یا تبعید شدند تا فضا برای مسلمانان آوارهٔ قسمت‌های جدا شدهٔ امپراتوری باز شود و زمینه برای تشکیل دولت تک‌ملیتی ترک فراهم شود. درحالی که بر اساس روایت رسمی ترکیه، دولت عثمانی، ارامنه را به سبب قومیتشان مورد حمله قرار نداده و رویدادهایی که اتفاق افتاده است، فاجعهٔ بزرگی بوده که به‌دلیل شرایط جنگی هم به مسلمانان و هم به غیرمسلمانان آسیب‌های جبران‌ناپذیری وارد کرده است (Gorgulu, 2008, p. 25). جنگ پنج روزهٔ روسیه و گرجستان در اوت ۲۰۰۸، بار دیگر اهمیت قفقاز را از منظر امنیتی برای ترکیه آشکار کرد و آسیب‌پذیری مسیر گرجستان را به ارمنستان در محاصره نشان داد (Punsmann, 2009b, p. 3).

در سپتامبر ۲۰۰۸، عبدالله گل برای تماشای مسابقهٔ فوتبال ترکیه و ارمنستان در سفری چند ساعته به ایروان رفت. ۲۲ آوریل ۲۰۰۹، ترکیه و ارمنستان، نقشهٔ راهی با هدف برقراری روابط دیپلماتیک طراحی کردند. در ۳۱ اوت همین سال، دو طرف بیانیهٔ مشترکی را صادر و توافق کردند تا گفت‌وگوهای سیاسی را با هدف عادی‌سازی روابط آغاز کنند. پس از شش هفته گفت‌وگو با کمک دولت سوئیس، وزرای خارجهٔ دو کشور، دو پروتکل دوجانبه را در دانشگاه زوریخ امضا و توافق کردند که پس از اجرایی‌شدن پروتکل اول،







مرز میان آن‌ها بازگشایی شود (Gunter & Rochtus, 2010, pp. 168 & 169). تلاش‌های ترکیه برای عادی‌سازی روابطش با ارمنستان، هم‌زمان بود با گفت‌وگوهای ترکیه و جمهوری آذربایجان دربارهٔ قیمت انرژی و انتقال انرژی جمهوری آذربایجان به اروپا از خاک ترکیه. باکو توانست از کارت انرژی برای متوقف‌کردن فرایند آشتی ترکیه و ارمنستان به‌خوبی استفاده کند (Kardas, 2011, pp. 56 & 57). دولت ترکیه که فهمیده بود آنچه در مقابل عادی‌سازی روابط به‌دست می‌آورد به اندازهٔ آنچه از دست می‌دهد نیست، از ارمنستان دست کشید. سردشدن روابط با جمهوری آذربایجان، افزون بر پایان‌دادن به خرید انرژی ارزان، می‌توانست آرزوی تبدیل‌شدن به «کانون انرژی» را هم به خطر بیندازد (Kardas, 2011, pp. 66-68). سارکیسیان، تمام سرمایهٔ سیاسی‌اش را خرج امضای پروتکل‌ها کرده بود و نمی‌توانست در قره باغ امتیازی به رقیب بدهد. بنابراین اتفاقی که توماس دووال آن را مثبت‌ترین و بی‌سابقه‌ترین حرکت در قفقاز نامیده بود، خنثی شد. دولت ترکیه، یک مسئلهٔ پیچیده، یعنی عادی‌سازی روابط با ارمنستان را به مسئله‌ای پیچیده‌تر یعنی بحران قره‌باغ گره زد (De Waal, 2010, p. 4).

روابط ترکیه و ارمنستان تحت تأثیر عوامل داخلی و روابط آن‌ها با کشورهای دیگر قرار دارد. در ارمنستان سیاستمداران میانه‌رو و معتدل که در مسئلهٔ قره‌باغ یا رابطه با ترکیه حاضر به عقب‌نشینی هستند به خیانت متهم می‌شوند. در ترکیه نیز هرگامی که درجهت آشتی با ارمنستان برداشته شود با واکنش منفی ملی‌گرایان افراطی روبه‌رو می‌شود (Goshgarian, 2005, pp. 2-4). با ذوب‌شدن یخ رابطهٔ ارمنستان و ترکیه و درپی آن حل احتمالی بحران قره‌باغ، روسیه در قفقاز، بازی را به غرب می‌بازد و دیگر نمی‌تواند به بهانهٔ قره‌باغ، از ارمنستان و جمهوری آذربایجان امتیاز بگیرد. روس‌ها می‌دانند که ترکیه درصورت آشتی با ارمنستان می‌تواند، نقش پررنگ‌تری در انتقال انرژی از اوراسیا ایفا کند، به میانجی‌گری بین ارمنستان و جمهوری آذربایجان بپردازد و سرانجام به قدرت برتر منطقه‌ای در قفقاز تبدیل شود (Gorgulu, 2008, pp. 8-10). با این‌حال، بسته‌بودن مرز و نبود روابط دیپلماتیک مانع گسترش روابط تجاری میان ترکیه و ارمنستان نشده است. در سال ۲۰۱۱، چهار درصد از واردات ارمنستان از ترکیه صورت گرفت و ترکیه بعد از روسیه، چین، اوکراین، ایران، آلمان و ایتالیا، در جایگاه هفتمین صادرکننده به کشور ارمنستان ایستاد (The World Factbook, 2012). در سال‌های اخیر حضور حدود ۴۰ هزار کارگر غیرقانونی







ارمنی در ترکیه، افزون بر آنکه اهرم فشاری در دست ترکیه قرار داده، به تغییر نگرش ارامنه نسبت به ترکیه کمک کرده است. مردم ساکن در استان‌های مرزی دو کشور از طرفداران همه‌جانبهٔ آشتی هستند و مجمع اقتصادی «کرس–گومری» را تشکیل داده‌اند. تاجران ارمنی و ترک، همواره نشست‌هایی با هدف گسترش روابط برگزار می‌کنند (Eurasia Partnership Foundation, 2011). بخش مهم صادرات ترکیه به ارمنستان یعنی بیش از ۷۵ درصد آن از کالاهای ساخته‌شدهٔ صنعتی تشکیل می‌شود. صادرات به‌دلیل بسته‌بودن مرز از راه خاک گرجستان صورت می‌گیرد. هم‌اکنون، با وجود بسته‌بودن مرز، سرانهٔ واردات فولاد، آهن و پوشاک ارمنستان از ترکیه بیش از سرانهٔ واردات این محصولات توسط گرجستان از ترکیه است (Baghramyan, 2006, pp. 7-10).

## نتیجه

پیشینهٔ اسلام‌گرای شمار زیادی از اعضای حزب عدالت و توسعه به اسلامی‌سازی سیاست خارجی ترکیه در منطقهٔ قفقاز نینجامید. درواقع، دولت ترکیه در نتیجهٔ مردم‌سالار شدن سیاست خارجی، در این عرصه تنها بازیگر نیست و باید منافع طیف گسترده‌ای از بازیگران گوناگون را در تصمیم‌گیری‌هایش در نظر بگیرد. سیاست قفقازی ترکیه در ده سال گذشته، مانند سایر سیاست‌های داخلی و خارجی این کشور، تحت تأثیر فرایند تلاش برای پیوستن به اتحادیهٔ اروپا قرار داشته است. شاید باور به امکان عضویت کامل با گذشت چند دهه کم‌رنگ شده باشد، اما تلاش برای دستیابی به استانداردهای لازم برای عضویت، بیشتر شده است. ترکیه به بهره‌برداری از روابط با همسایگان شرقی برای نزدیکی بیشتر به اروپا گرایش دارد. ترکیه که در کشورهای قفقاز، ناچار به رویارویی با غرب نبوده، تا حد امکان از برخورد با قدرت بومی منطقه یعنی روسیه هم رویگردان بوده است. حجم تجارت ترکیه با مجموع کشورهای قفقاز در مقایسه با روسیه رقم ناچیزی است. بنابراین این کشور در زمان جنگ پنج روزهٔ روسیه و گرجستان تا آنجا که ممکن بود از تحریک روسیه خودداری کرد. خواست تبدیل‌شدن به یک کانون انرژی و نیاز روزافزون صنایع رو به رشد ترکیه به سوخت‌های فسیلی در سال‌های اخیر، عمل‌گرایی و انعطاف‌پذیری را به چراغ راهنمای روابط با کشورهای دارندهٔ انرژی و کشورهایی که نقش ارتباطی مهمی در انتقال انرژی دارند، تبدیل کرده است. درصد زیادی از حجم تجارت ترکیه با جمهوری آذربایجان مربوط به معاملات انرژی است.

این کشور، افزون بر نقش‌آفرینی در تأمین انرژی ترکیه، به‌دلیل درآمد بیشتر و اندازهٔ بزرگتر اقتصادش در مقایسه با کشورهایی که در منطقه منابع غنی فسیلی ندارند، می‌تواند بازار مطمئنی برای صدور کالاها و خدمات ترکیه باشد. افزون بر این، ترکیه به جذب درآمدهای این کشور به‌صورت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی امیدوار است. بنابراین تمام کشورهای قفقاز به یک اندازه برای ترکیه مهم نیستند. ناممکن‌بودن تعامل با کشورهای قفقاز با هدف حرکت در مسیر همگرایی منطقه‌ای، به‌دلیل دشمنی‌های کهن سابقهٔ آن‌ها با یکدیگر و عقب‌ماندگی و تفاوت ساختارهای سیاسی و اقتصادیشان با ترکیه، رویکرد دوجانبه را بر روابط سیاسی و اقتصادی ترکیه با این کشورها حاکم کرده است. تفاوت اندازهٔ اقتصاد کشورها و تفاوت ظرفیت‌های اقتصادی و سیاسی آن‌ها برای همکاری در به‌کارگیری این رویکرد نقش داشته است. هرچند گام‌برداشتن در مسیر همگرایی اقتصادی و سیاسی با کشورهای قفقاز ممکن نبوده، اما در مجموع، ترکیه در زمینهٔ افزایش سهمش از بازار تک‌تک کشورها، کارنامهٔ موفقی داشته است.

امروزه پیروی از نیازهای بخش خصوصی از مهم‌ترین عوامل هدایت‌کنندهٔ سیاست خارجی ترکیه در قفقاز است. زیرا دولت‌های توسعه‌گرا که تا چند دههٔ پیش با انحصارگری سیاسی برنامه‌هایشان را پیش می‌بردند، امروزه باید منافع طیف گسترده‌ای از بازیگران غیردولتی را هنگام سیاست‌گذاری داخلی و خارجی، در نظر بگیرند. ترکیه در تمامی سال‌های گذشته، دیپلماسی اقتصادی فعالی را برای بهره‌برداری از فرصت‌های اقتصادی موجود در این کشورها سامان داده است. دولت و کارآفرینان بخش خصوصی در پیوند با یکدیگر به پیشبرد این روند کمک می‌کنند. نمایندگی‌های سیاسی ترکیه در جهت افزایش حجم تجارت با کشور محل مأموریت خود، فعالیت و مشکلات بخش خصوصی را برطرف می‌کنند. حتی داود اوغلو با طرح ایدهٔ صلح، رونق و ثبات در مناطق همسایه، به‌دنبال فراهم‌کردن فضایی مناسب برای نفوذ در بازارهای آن‌ها است. کشورهای قفقاز، شاید در تجارت خارجی کنونی و صادرات پانصد میلیارد دلاری که برای تحقق آن در سال ۲۰۲۳ برنامه‌ریزی شده است، سهم اندکی داشته باشند، اما برای کسب‌وکارهای متوسط و کوچک منطقهٔ آناتولی که از سال ۱۹۸۰ به بعد گسترش یافته‌اند، بازار خوبی هستند.

در دههٔ گذشته، میان سیاست خارجی ترکیه در قبال منطقهٔ قفقاز و اوضاع سیاسی

داخلی و نیز توانمندی‌های اقتصادی آن، ارتباط مستقیمی وجود داشته است. پایان بحران‌های شدید مالی و بی‌ثباتی سیاسی از سال ۲۰۰۲ در حوزهٔ سیاست خارجی منعکس شد و جست‌وجوی هویت تازه در عرصهٔ بین‌الملل اندک اندک به نتیجه رسید. کشورهای قفقاز در این سال‌ها نه با بی‌اعتنایی کامل ترکیه مواجه شدند و نه به اولویت نخست سیاست خارجی این کشور تبدیل شدند. ترکیه کمتر در روابطش با آن‌ها در دهۀ گذشته به انتخاب‌هایی دست زده است که هزینهٔ آن بیش از فایده‌اش باشد.

در این نوشتار به‌دنبال آن بودیم تا با بررسی تحولات سیاسی و اقتصادی ترکیه در دهه‌های اخیر، به عوامل تعیین‌کننده در گسترش روابط ترکیه و منطقهٔ قفقاز پی ببریم. با توجه به تقویت بنیان‌های تولیدی و صنعتی ترکیه و نقش و نظارت دولت با همکاری فعالان بخش خصوصی در امر تحقق توسعه در این کشور، فرضیهٔ نوشتار به این صورت تأیید می‌شود که ترکیه در سیاست خارجی خود نسبت به قفقاز، هدف‌های کلان اقتصادی و توسعه‌ای را از راه دیپلماسی اقتصادی دنبال می‌کند و سیاست خارجی توسعه‌گرایانه داشته است.

## منابع

### الف) فارسی


۱. کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)، **عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ**، ترجمهٔ احمد علیقلیان، افشین خاکباز و حسن چاوشیان، جلد سوم، تهران: طرح نو.

۲. موثقی ، سید احمد (۱۳۸٦ )، «**توسعه و سیاست خارجی توسعه‌گرا**»، صص. ۲۱۵–۱۸۱ در **مجموعهٔ مقالات کنفرانس ملی سیاست خارجی توسعه‌گرا**، به کوشش مسعود موسوی شفایی، تهران : مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام .

۳. موثقی ، سید احمد (۱۳۸۷ )، **اقتصاد سیاسی توسعه و توسعه نیافتگی**، تهران : مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران .


### ب) انگلیسی


1. Aras, Bulent, (2009), **“Davutoglu’s Era in Turkish Foreign Policy”**, http://www.setadc.org/policy-briefs (Accessed on: 20/9/2012).
2. Bacik, Gokhan, (2006), ”Turkey and Pipeline Politics**”, Turkish Studies,** Vol. 7, No. 2, pp. 293-306.








3. Baghramyan, Mher, (2006), ”Estimating the Change in Trade Flows Between Armenia and Turkey if the Border is Open: Case Study Based on Georgia-Turkey and Armenia-Iran Trade”, http://www.aiprg.net/Userfiles (Accessed on: 18/8/2012).
4. Baysan, Tercan & Charles Blitzer, (1990), “Turkey’s Trade Liberalization in the 1980s and Prospects for its Sustainability”, pp. 9-37 in **The Political Economy of Turkey: Debt Adjstment and Sustainability,** Edited by Tosun Aricanli & Dani Rodrik, Hong Kong: McMillan Press.
5. Chkhikvadze, Ivane, (2011), ”Zero Problems with Neighbours: the Case of Georgia”, **Turkish Policy Quarterly**, Vol. 4, No. 56, pp. 1-9.
6. De Waal, Thomas, (2010), ”Armenia and Turkey: Bridging the Gap”, http://www.carnegieendowment.org/pubs (Accessed on: 28/12/2011).
7. Dikkaya, Mehmet & Deniz Ozyakisir, (2008), ”Developing Regional Cooperation among Turkey, Georgia and Azerbaijan: Importance of Regional Projects”, **Perceptions**, Vol. 13, No. 3, pp. 93-118.
8. Efegil, Ertan, (2009), ”Rationality Question of Turkey’s Central Asia Policy”, http://www.bilgidergi.com (Accessed on: 18/8/2012).
9. Eurasian Partnership Foundation, (2011), “Three-day Gyumri-Kars Economic Forum Launched ,“http://www.epfound.am/english/whats-new/announcements/three-day-gyumri-kars-economic-forum-launched-.html (Accessed on: 20/12/2011).
10. Goksel, Nigar, (2011), ”Turkey’s Caucasus Policies in the Framework of Ankara’s New Foreign Policy**”, Caucasus Analytical Digest**, No. 30, http://www.isn.ethz.ch (Accessed on: 20/12/ 2012).
11. Gordon, Philip H. & Omer Taspinar, (2008), **Winning Turkey: How America, Europe and Turkey Can Revive a Fading Partnership?,** Washington D.C: Brookings Institution Press.
12. Gorgulu, Aybars, (2008), ”Turkey-Armenia Relations: A Vicious Circle”, http://www.tesev.org.tr (Accessed on: 21/10/2011).
13. Gorgulu, Aybars & Onnik Krikorian, (2012), ”Turkey’s South Caucasus Agenda: The Role of State and Nonstate Actors”, http://www.tesev.org.tr (Accessed on: Dec. 2012).
14. Goshgarian, Rachel, (2005), ”Breaking the Stalemate : Turkish-Armenian Relations in the 21st Century”, **Turkish Policy,**Vol. 4, No. 4, pp. 1-11.
15. Gunter, Michael & Dirk Rochtus, (2010), ”Special Report: The Turkish-Armenian Rapprochement”, **Middle East Critique,**Vol. 19, No. 2, pp. 157-172.
16. Jackson, Alexander, (2011), ”The Limits of Good Intentions: The Caucasus as a Test Case for Turkish Foreign Policy”, **Turkish Policy Quarterly**,Vol. 9, No. 4, pp. 81-92.
17. Kardas, Saban, (2011), ”Turkish-Azerbaijani Energy Cooperation and Nabucco: Testing the Limits of the New Turkish Foreign Policy Rhetoric”, **Turkish Studies**, Vol. 12, No. 1, pp. 55-77.
18. Kiniklioglu, Suat, (2006), ”Turkey and Russia: Partnership by Exclusion?”, **Insight Turkey**,Vol. 8, No. 2, pp. 1-17.
19. Kirisci, Kemal & Neslihan Kaptanoglu, (2011), “The Politics of Trade and Turkish Foreign Policy”, **Middle Eastern Studies**, Vol. 47, No. 5, pp. 705-724.
20. Marder, Max, (2010), ”Turkish Foreign Policy in the Caucasus: Energy, Cautious Assertiveness and Post-Imperialism”, **Turkish Foreign Policy**, http://sites.tufts.edu/irnews (Accessed on: 20/8/ 2012).

21. Meral, Ziya & Jonathan Paris, (2010), "Decoding Turkish Foreign Policy Hyperactivity", Washington Quarterly, Vol. 33, No. 4, pp. 75-86.
22. Ministry of Economy of the Republic of Turkey, (2012), "Commonwealth of Independent States Regional Information", http://www.economy.gov.tr/index.cfm?sayfa=countriesandregions&region=2 (Accessed on: 21/9/2012).
23. Murinson, Alexander, (2008), "The Strategic Depth Doctrine of Turkish Foreign Policy", **Middle Eastern Studies**, Vol. 42, No. 6, pp. 945-964.
24. Nakano, Takeshi, (2004), "**Theorising Economic Nationalism**", Nation and Nationalism, Vol. 10, No. 3, pp. 211-229.
25. Nas, Tevfik, (2008), **Tracing the Economic Transformation of Turkey from the 1920s to EU accession,** Leiden: Martinus Nijhoff Publishers.
26. Oktem, Kerem, (2011), Angry Nation: Turkey since 1989, London: Zedbooks.
27. Onis, Ziya & Suhnaz Yilmaz, (2009), "Between Europeanization and Euro-Asianism: Foreign Policy Activism in Turkey during the AKP Era", **Turkish Studies**, Vol. 10, No. 1, pp. 7-24.
28. Punsmann, Burcu, (2009a), "Questioning the Embargo on Abkhazia: Turkey's Role in Integrating into the Black Sea Region", **Turkish Policy Quarterly**, Vol. 8, No. 4, pp. 77-88.
29. Punsmann, Burcu, (2009b), "The Caucasus Stability and Cooperation Platform: An Attempt to Foster Regional Accountability", **Policy Brief**, No. 13, pp. 1-7, http://se1.isn.ch (Accessed on: 15/11/2011).
30. Sozen, Ahmet, (2010), "A Paradigm Shift in Turkish Foreign Policy: Transition and Challenges", **Turkish Studies**, Vol. 11, No. 1, pp. 103-123.
31. Taymaz, Erol, (2009), "Economic Cooperation for Stability in the Caucasus", http://kafsam.org/dp/kafsam_dp0903.pdf (Accessed on: 25/9/2012).
32. **The World Factbook**, (2012), "Middle East: Armenia", https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/am.html (Accessed on: 15/11/2012).
33. Valiyev, Javid, (2010), "Where is Azerbaijan Located in Strategic Depth?", **Azerbaijan Focus**, http://sam.gov.az (Accessed on: 28/11/2011).
34. Vallee, Shahin, (2011), "Turkey's Economic and Financial Diplomacy**", Turkish Policy**, Vol. 9, No. 4, pp. 63-72.
35. Winrow, Gareth, (2009), "Turkey, Russia and the Caucasus: Common and Diverging Interests", www.chathamhouse.org/publications/papers/view/109168 (Accessed on: 28/12/2011).
36. Winrow, Gareth, (2011), "Turkey: An Emerging Energy Transit State and Possible Energy Hub", **The International Spectator**, Vol. 46, No. 3, pp. 79-91.
37. Yildiz, Taner, (2010), "Turkey's Energy Economy and Future Energy Vision", **Turkish Policy Quarterly**, Vol. 9, No. 2, pp. 13-18.





**مطالعات اوراسیای مرکزی، دورۀ ۸، شمارۀ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹٤، صص ۳۲۵-۳٤۲**

# سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای متداخل و رقابتی در قفقاز

**عباس مصلی‌نژاد***

استاد علوم سیاسی، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹٤/۰۱/۲۲ - تاریخ تصویب: ۱۳۹٤/۰۷/۱۳)

**چکیده**

نظام‌های امنیت منطقه‌ای در سال‌های بعد از جنگ سرد با تغییرهای مشهودی روبه‌رو شده است. برخی از نظریه‌پردازان علت آن را «سیاستگذاری رشد نهادهای امنیت منطقه‌ای» می‌دانند. اگرچه دربارۀ ارزش‌های امنیتی و راهبردی نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی اتفاق نظر چندانی وجود ندارد، واقعیت این است که این نهادها از اوایل دهۀ ۱۹۹۰ به بعد، رشد چشمگیری پیدا کرده‌اند. پیش از جنگ جهانی دوم، نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی رسمی چندانی در فرایند سیاستگذاری امنیتی وجود نداشت. پرسش بنیادین این نوشتار این است که «فرایند و نشانه‌های سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای قفقاز چه ویژگی و نشانه‌ای دارد؟» فرضیۀ نوشتار بیانگر آن است که «سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای قفقاز در دوران بعد از جنگ سرد، ماهیت متداخل و رقابتی دارد». چارچوب نظری نوشتار براساس «سیاستگذاری امنیت متداخل در فضای شبه‌آشوب» است. در تنظیم نوشتار از روش‌شناسی «تحلیل محتوا و تحلیل داده‌ها» استفاده می‌شود.

**کلیدواژه‌ها**

امنیت‌سازی، امنیت متقاطع، چندجانبه‌گرایی نهادی، سیاستگذاری امنیتی، محیط امنیتی قفقاز، منطقه‌گرایی.

* Email: mossalanejad@ut.ac.ir







**مقدمه**

سیاستگذاری امنیتی در مناطق بحرانی یکی از نگرانی‌های اصلی نهادهای پژوهشی و مراکز مطالعاتی محسوب می‌شود. امنیت‌سازی در مناطقی همانند قفقاز از این نظر اهمیت دارد که می‌توان ریشه‌های تاریخی تعارض را در سیاست کشورها ملاحظه کرد. هرگاه جلوه‌هایی از اقتدارگرایی به‌وجود آید، کشورها در وضعیت کنش همکاری‌جویانه قرار دارند. «قفقاز محل رویارویی‌های خشونت‌بار گروه‌هایی است که دارای قالب‌های فرهنگی، هویتی و تاریخی متفاوتی هستند. در قرن ١٦، ساختار امنیت منطقه دستخوش تغییر شد. در این زمان به جای چرخه امپراتوری‌های تغییریابنده، روس‌ها توانستند در قرن ١٨ تا ٢٠ این منطقه را در امپراتوری روبه‌گسترش خود سازماندهی نمایند» (Akiner, 2014: 4).

در سال‌های ١٩٩٢ تا ٢٠١٦، زمینهٔ ارتقای مرحله‌ای نهادهای امنیت منطقه‌ای فراهم شده است. چنین فرایندی در تأثیر رهیافت‌های کارکردگرایی، کارکردگرایی جدید، منطقه‌گرایی و همگرایی قرار گرفته و زمینهٔ انجام اقداهایی ازجمله صلح‌بانی، حل اختلافها، کنترل تسلیحات و هماهنگ‌سازی سیاست خارجی را می‌توان در شمار نشانه‌های سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای در قفقاز دانست. در این فرایند، بحران‌های منطقه‌ای را باید عامل اصلی شکل‌گیری فرایندی دانست که زمینه‌های لازم برای امنیت‌سازی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

بخشی از سیاستگذاری‌های امنیت منطقه‌ای قفقاز مربوط به مشارکت در قالب همکاری‌های امنیتی با سازمان ملل و سایر نهادهای منطقه‌ای و میان‌منطقه‌ای بوده است. در این حوزهٔ جغرافیایی مجموعه‌ای از سازمان‌های دولتی، غیردولتی و بین‌دولتی کارویژهٔ اجرای فرایندهای امنیت‌سازی در قفقاز را بر عهده دارند. در این زمینه تا سال ٢٠١٦، هفده سازمان منطقه‌ای روند فعالیت‌های مشترک صلح‌بانی و صلح‌سازی در منطقهٔ قفقاز را بر عهده داشته‌اند.

شاخص‌ها و فرایندهای تاریخی، تأثیر خود را بر پویش‌های امنیت منطقه‌ای در اوراسیای مرکزی به‌جا می‌گذارد. به همین دلیل در تبیین فرایندهای سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای قفقاز، موضوعات جغرافیایی- فرهنگی اهمیت ویژه‌ای دارند. نظریه‌پردازان امنیت راهبردی بر این موضوع تأکید دارند که اگر منطقه‌ای در وضعیت تقاطع فرهنگ‌های متنوع قرار گیرد، در آن شرایط با مشکلات امنیتی روبه‌رو خواهد شد. بنابراین درک واقعیت‌های محیط امنیت منطقه‌ای قفقاز نیازمند آن است که آگاهی فراگیر و همه‌جانبه از واقعیت‌های کنش منطقه‌ای بازیگرانی همانند جمهوری





آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، منطقه خودمختار نخجوان، منطقهٔ خودمختار ناگورنو– قره‌باغ، آجاریا، آبخازیا و اوستیا به‌دست آید (Shearman, 1995: 98).

**۱. تأثیر شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی قفقاز در سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای**

قفقاز به‌دلیل موقعیت و ویژگی‌های خاص خود همواره منطقه‌ای مهم و راهبردی به‌شمار می‌رود. پس از فروپاشی اتحاد شوروی و ظهور سه کشور مستقل در منطقهٔ قفقاز بر اهمیت این منطقه افزوده شده است. اقدام‌ها پرشتاب امنیتی روسیه در واکنش نسبت به گرجستان در سال ۲۰۰۸ نشان می‌دهد که هنوز قدرت‌های بزرگ، از نیروهای مؤثر در تغییر و مدیریت شکل‌بندی ژئوپلیتیکی قفقاز هستند (Vaezi and Dadandish, 2011: 34).

واقعیت‌های ژئوپلیتیکی منطقه، بیانگر آن است که صادرات بخش زیادی از منابع نفت و گاز کشورهای قزاقستان و ترکمنستان در آسیای مرکزی نیازمند خطوط لوله‌ای است که از بخش‌های قفقاز جنوبی عبور می‌کنند؛ بنابراین هرگونه سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای قفقاز آثار خود را در ارتباط با تحولات آسیای مرکزی به‌جا می‌گذارد (Schweller, 2006: 145).

**۱.۱. سیاستگذاری امنیتی کنترل گذرگاه‌ها و مناطق بین‌فرهنگی در قفقاز**

بندر سوخومی از میان «گذرگاه کلوخوری» در روسیه از قفقاز بزرگ عبور می‌کند. این جاده راه ارتباطی مهمی برای روسیه تا دریای سیاه بوده است؛ تا همین اواخر، مسکو پایگاهی نظامی را در گاداوتا، شمال سوخومی و نیز سه پایگاه دیگر را در گرجستان حفظ کرده بود. شورش آبخازیا در سال ۱۹۹۲ آغاز شد که بنابر گفته‌های مقام‌های گرجی، از سوی روس‌ها نیز حمایت می‌شد. در آغاز درگیری‌ها، جدایی‌طلبان مسلمان ۲٦۰ هزار گرجی مسیحی را بیرون راندند و مشکل پناهندگی بزرگی را برای دولت تفلیس ایجاد کردند. ریشه‌های بحران سال ۲۰۰۸ روسیه و گرجستان را باید در ارتباط با تفاوت‌های فرهنگی و تضادهای مذهبی موجود در قفقاز ارزیابی کرد. روسیه همواره از سیاست سرکوب برای کنترل محیط منطقه‌ای بهره گرفته است. براساس چنین الگویی، نیروهای حافظ صلح روسی و گرجی در سال ۱۹۹٤ بحران اجتماعی و تضادهای منطقه‌ای را آرام کردند. اگرچه روسیه تلاش کرد تا اوستیای جنوبی را مستقل از گرجستان سازماندهی کند، تا سال ۲۰۱٤ نهادهای بین‌المللی و کشورهای منطقه‌ای استقلال اوستیا را به‌رسمیت نشناختند.

فرایند یادشده نشان می‌دهد که احساس پیوستن اوستیا به روسیه از دههٔ ۱۹۹۰ یعنی







سال‌های بعد از فروپاشی اتحاد شوروی قوی بوده است. در چنین فرایندی بود که «دولت در تبعید» برای آبخازیا نیز در تفلیس تشکیل شده بود. در اوستیای جنوبی، شورش‌های ضد گرجستان در سال ۱۹۹۲ و دو سال بعد از رد وضعیت خودمختاری این منطقه که به‌عنوان بخشی از «جمهوری خودمختار کوهستانی» در دوران اتحاد شوروی به‌همراه اوستیای شمالی از آن برخوردار بود، آغاز شد. در محیط‌های بحرانی، شکل‌گیری «مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای» کار دشواری خواهد بود (Cohen, 2008: 253).

در سال ۱۹۹۵، با درخواست مسیحیان اوستیای جنوبی برای کسب استقلال یا پیوستن ایشان به جمهوری مسلمان‌نشین اوستیای شمالی، نبردهای پراکنده یک‌بار دیگر شروع شد. در این دوره، نیروهای روسیه و اوستیای شمالی برای آرام‌کردن شورش‌ها مداخله کردند و خودمختاری آنجا دوباره برقرار شد. روسیه دوباره این شورش را آرام کرد و نیروهایی را برای تضمین خودمختاری در آنجا مستقر ساخت. اوستیای جنوبی به نسبت آبخازیا برای روس‌ها اهمیت راهبردی کمتری دارد. هرچند جادهٔ نظامی اوستیا به طول ۱۷۰ مایل که از اوستیا عبور می‌کند و «آلگیر» در اوستیای شمالی را به «کوتایسی» و منطقهٔ ساحلی «باتومی» در گرجستان متصل می‌سازد، یکی از دو مسیر مهم در سرتاسر قفقاز شمالی است.

**۱. ۲. سیاستگذاری امنیتی کنترل چالش‌های هویتی در قفقاز**

تمام کشورهای حوزهٔ مستقل هم‌سود به‌دلیل سازوکارهای اقتصادی و امنیتی دوران اتحاد شوروی به خدمات روسیه برای ارتقای موقعیت خود نیازمندند. از سویی روسیه نیز نگران است که تسلط خود را بر منابع انرژی این کشورها از دست بدهد. چنین فرایندی به معنای آن است که حضور پایگاه‌های روسیه در گرجستان و مجاورت نیروهای روسیه در مرزهای آن کشور با گرجستان توانایی آنان را برای تحرک منطقه‌ای کاهش می‌دهد. در این فرایند، نیازهای اقتصادی و صنعتی در شمار موضوعاتی است که وابستگی اقتصادی کشورهای حوزهٔ قفقاز به روسیه را تداوم می‌دهد (Yakovlev, 2014:10).

الگوی مدیریت بحران در گرجستان و سازوکارهای امنیت‌سازی در قفقاز جنوبی می‌تواند به‌عنوان مدلی برای درک سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای در محیط متداخل و رقابتی دانسته شود. رقابت روسیه و کشورهای غربی مشکلات امنیتی گرجستان را افزایش داده است. براساس چنین رقابت‌هایی بود که در دههٔ ۱۹۹۰، الگوهای مبتنی بر انعطاف‌پذیری روسیه در







دستور کار قرار گرفت. به همین دلیل بود که در سال ۱۹۹۸، مسکو نیروهای خود را از ساحل دریای سیاه گرجستان و نیمی از مرز زمینی آن با ترکیه خارج کرد (Cohen, 2008: 234).

در سال‌های پایانی دهۀ ۱۹۹۰ روسیه مخاطرات خاص خود را داشت. مشکلات اقتصادی به موازات افول موقعیت راهبردی را باید در شمار مواردی دانست که سیاست روسیه در برخورد با قفقاز را تحت تأثیر قرار داد. واشنگتن نیز تلاش زیادی کرد تا نفوذ خود را در گرجستان افزایش دهد. کمک مستقیم آمریکا به گرجستان از سال ۱۹۹۷ به بعد، بالغ بر یک‌سوم از بودجه این کشور را شامل می‌شود. کمک‌های اقتصادی را باید یکی از ابزارهای اثرگذاری آمریکا و جهان غرب در منطقۀ قفقاز به‌ویژه گرجستان دانست (Pipes, 1997: 69).

**۲. سیاستگذاری امنیتی رقابت ژئوپلیتیکی آمریکا و روسیه در قفقاز**

در سال‌های بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، شواردنادزه توانست موقعیت مناسبی در قفقاز به‌دست آورد. ایفای نقش سیاسی در گرجستان و انتخاب او به‌عنوان رئیس‌جمهور کشوری که در شمار واحدهای مستقل هم‌سود قرار داشت، الگوهای جدیدی از روابط ایالات‌متحده، کشورهای اتحادیۀ اروپا و گرجستان را به‌وجود آورد. مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی، رقابت‌های راهبردی و ضرورت‌های محیط منطقه‌ای منجر به گسترش تضادهایی شده که ناشی از رقابت نهفتۀ قدرت‌های بزرگ در محیط‌هایی است که موقعیت ژئوپلیتیکی یا منابع اقتصادی گسترده‌ای دارند.

ضرورت‌های سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای در محیط‌های رقابتی و متداخل، زمینۀ نقش‌یابی قدرت‌های بزرگ به‌عنوان بازیگر مداخله‌گر در محیط منطقه‌ای را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. در روند بحران گرجستان نشانه‌هایی از گسترش بحران در شرایط تهدید امنیتی زمینۀ مداخلۀ روسیه برای کنترل محیطی را به‌وجود آورد. واشنگتن حامی ترتیبات اجراشده از سوی شواردنادزه با شرکت‌های نفتی غرب برای ایجاد خط لولۀ تازه‌ای از باکو تا گرجستان و سپس به دریای سیاه برای انتقال نفت دریای خزر بوده است (McFaul, 1999: 407).

همکاری ایالات متحده با دولت قفقاز به فرایندهای دولت‌ساز، هنجارساز، نهادساز و نخبه‌ساز معطوف بوده است. به همین دلیل گرجستان را باید در شمار کشورهایی دانست که انقلاب‌های رنگی در آن شکل گرفته و زمینۀ واکنش نسبت به الگوهای رفتاری اتحاد شوروی در منطقه را به‌وجود آورده است. ترکیه به‌دلیل نگرانی از افزایش عبور و مرور کشتی‌ها و ایجاد آلودگی و نشت نفت، با ساخت این خط لوله مخالفت کرده است. از سال‌های پایانی دهۀ ۱۹۹۰







شکل جدیدی از رقابت‌های منطقه‌ای در قفقاز به‌وجود آمد. ضرورت‌های اقتصادی، ظهور بازیگران هویتی و نقش‌آفرینی گروه‌های سلفی در چچن را باید در شمار موضوع‌هایی دانست که بحران در منطقۀ قفقاز را گسترش می‌دهد. به این ترتیب، با افزایش بازیگران منطقه‌ای بحران ژئوپلیتیکی در قفقاز به میزان شایان توجهی افزایش یافت (McFaul, 2002: 73).

آنچه را که کوهن براساس رهیافت‌های ژئوپلیتیکی ارزیابی می‌کرد، در واقعیت‌های سیاست امنیت منطقه‌ای دریای سیاه در سال ۲۰۱٤ مشاهده می‌شود. واقعیت آن است که اگر فرایندهای امنیتی و دیگر گونه‌های ژئوپلیتیکی در دریای سیاه به‌شکل تدریجی دچار تغییر و دگرگونی نشود، هرگونه «سیاست شوک» در چنین مناطقی می‌تواند آثار پرمخاطره‌ای را به‌وجود آورد. هرگونه دگرگونی سیاسی در محیط امنیت منطقه‌ای قفقاز آثار ژئوپلیتیکی خود را در محیط فراگیرتری ازجمله آسیای مرکزی و همچنین حوزۀ دریای سیاه به‌جا می‌گذارد.

### ۳. سیاستگذاری امنیت ژئوپلیتیکی در فرایند کنش بازیگران منطقه‌ای

بخش دیگری از شاخص‌های ژئوپلیتیکی و راهبردی منطقۀ قفقاز مربوط به نقش‌آفرینی گروه‌های هویتی و قومی است. موضوع‌هایی همانند طبقه، نژاد، جنسیت و مذهب در شمار «عناصر تفاوت» طبقه‌بندی می‌شود. اتحاد شوروی، امپراتوری مبتنی بر همگونی و یکپارچگی را در قفقاز، آسیای مرکزی و حوزۀ دریای سیاه بنا نهاد. تفاوت‌های فرهنگی منابع نمادین تضادهای ژئوپلیتیکی محسوب می‌شود. شاید بتوان نشانه‌هایی از «اتوپیای منفی» را در شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی قفقاز مشاهده کرد. این اتوپیا عامل اصلی تضادهای منطقه‌ای محسوب می‌شود (Inayatullah and Belaney, 2013: 25).

دگرگونی در ساختار نظام بین‌الملل، زمینۀ نقش‌آفرینی بازیگران فراملی در محیط منطقه‌ای را به‌وجود آورد. برای نمونه، می‌توان به تحرک گروه‌های اسلام‌گرای چچن و داغستان در قفقاز و جنوب روسیه اشاره کرد که دومین جنگ چچن را به‌دنبال داشت. در واکنش به بمب‌گذاری‌های تروریستی در شهرهای روسیه، حمله‌های گستردۀ هوایی از سوی روس‌ها ضد شورشیان چچن همچنان در پاییز ۱۹۹۹ تداوم یافت. از آن زمان، دولت ولادیمیر پوتین در مسکو، دوباره بخش‌های زیادی از چچن را تصرف کرده و درگیری‌های منطقه‌ای نیروهای نظامی روسیه با واکنش گروه‌های هویتی و در قالب روش‌های حمله و گریز ادامه یافته است (Molloy, 2006: 68).







**۳. ۱. سیاستگذاری امنیت انرژی در قفقاز**

یکی دیگر از عوامل مؤثر در سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای قفقاز را باید کنترل و سازماندهی منابع انرژی دانست. خطوط لولهٔ نفت و گاز دریای خزر از چچن به‌سوی ساحل دریای سیاه روسیه یا به‌سوی شمال در داغستان پیش می‌روند. کنترل داغستان که تنها راه تماس زمینی روسیه با جمهوری آذربایجان است نیز اهرم فشار نظامی روسیه بر کشور بی‌نیاز از نفت جمهوری آذربایجان را تقویت کرده است. شبه نظامیان داغستان که خواستار ایجاد دولتی اسلامی‌اند، در این منطقه در اقلیت قرار دارند (Chang, 2013:333).

در سال ۱۹۹۲، نیروهای ارمنی با حمایت روسیه این منطقه و نیز مسیری از سرزمین جمهوری آذربایجان را که آن را به ارمنستان متصل می‌ساخت تصرف کردند. در طول سال‌ها جنگ، بیش از ۸۰۰ هزار آذری و ۴۰۰ هزار ارمنی جابه‌جا شدند و ۳۵ هزار نفر نیز کشته شدند. براساس گفت‌وگوهای سال ۱۹۹٤، میان دوطرف آتش‌بس برقرار شد؛ ولی سه سال بعد، منطقهٔ ناگورنو- قره‌باغ استقلال خود را اعلام کرد. ارمنستان نیز هرچند از ادعای خود بر این سرزمین دست کشیده است، ولی برای دفاع از آنجا در مقابل جمهوری آذربایجان، ازنظر نظامی آن را در اشغال خود دارد. رقابت‌های هویتی ارمنستان و جمهوری آذربایجان زمینهٔ مداخلهٔ روسیه و برخی از کشورهای منطقه همانند ایران و ترکیه را به‌وجود آورده است.

ازنظر اقتصادی، جمهوری آذربایجان بیش از ارمنستان برای جهان خارج اهمیت دارد؛ هرچند ارمنستان به‌دلیل بهره‌گیری از صنعت تولید تجهیزات ماشینی، تولید طلا، جواهرات و انرژی برق‌آبی و نیز سرمایه‌گذاری و ارسال پول از سوی جوامع ارمنی در خارج از این کشور درآمد بسیار بالاتری دارد. اهمیت جمهوری آذربایجان بیشتر به تولید نفت آن و مرکز پالایشگاهی باکو در «شبه‌جزیرهٔ آبشوران» مربوط می‌شود. این شبه جزیره و آب‌های آن پیش از این یکی از غنی‌ترین ذخایر نفتی در جهان و مهم‌ترین مرکز تولید نفت اتحاد شوروی تا جنگ جهانی دوم بود (Berzezineski, 2013: 138).

**۳. ۲. سیاستگذاری امنیتی در رقابت‌های اقتصاد منطقه‌ای قفقاز**

جمهوری آذربایجان بدون اینکه موفقیتی داشته باشد، در جنگ خود با ارمنستان (مورد حمایت روسیه)، به‌دنبال کمک نظامی و دیپلماتیک از ایالات متحده بود و حتی







پایگاه‌های نظامی را در خاک خود به دو کشور ایالات متحده و ترکیه پیشنهاد داده بود. اگرچه روابط کشورهای جهان غرب و روسیه در سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۹ براساس نشانه‌هایی از همکاری تاکتیکی قرار داشت؛ اما رقابت‌های منطقه‌ای با جهت‌گیری ژئوپلیتیکی چنین فرایندی را تغییر داده است. موضوع اصلی روابط بین‌الملل در محیط‌های منطقه‌ای در سال‌های بعد از جنگ سرد را می‌توان براساس تفاوت در روابط بین‌الملل تبیین کرد. تفاوت زمینه‌های تضاد ژئوپلیتیکی و امنیتی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد (Inayatullah and Belaney, 2013: 185).

در این دوران تاریخی، روابط غرب و روسیه براساس الگوی مشارکت همه‌جانبه برای انتقال انرژی شکل گرفته است. جهان غرب همواره از سرمایه‌گذاری تکنولوژی و مشارکت فراگیر در روسیه بهره گرفته است تا زمینهٔ گسترش روابط را به‌وجود آورد. تا سال ۲۰۱۳، روسیه در قفقاز برتری نسبی ژئوپلیتیکی و راهبردی داشته است. چنین فرایندی به‌شکل تدریجی تغییریافته و سرانجام به بحران در روابط روسیه و جهان غرب در سال ۲۰۱٤ منجر شد. الگوی رقابت روسیه و غرب شرایطی را به‌وجود آورده است که می‌توان نشانه‌هایی از بازگشت «کمربند شکننده» را از دریای سیاه تا قفقاز مشاهده کرد.

### ٤. رهیافت‌های سیاستگذاری امنیتی در منطقهٔ قفقاز

اهمیت نهادگرایی در ساختار امنیت منطقه‌ای قفقاز از آن جهت است که هر یک از نهادها فقط در شرایطی قابلیت لازم برای اثرگذاری در شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای را دارند که قابلیت اثرگذاری در فرایند صلح‌سازی و یا همکاری‌های امنیتی را داشته باشند. در امنیت‌سازی در منطقهٔ قفقاز بدون توجه به نقش بازیگران منطقه‌ای، نهادهای فراملی و قدرت‌های بزرگ امکان‌پذیر نخواهد بود. تفاوت‌های مذهبی همانند فضای طبیعی، نیازمند مرزهای سیاسی هستند. بنابراین هرگونه فرایند معطوف به سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای در قفقاز بدون توجه به الگوی کنش نهادی تفسیرپذیر نخواهد بود (Higgott, 2006: 48).

#### ٤. ۱. نقش بازیگر عقلایی در سیاستگذاری امنیتی قفقاز

نهادگرایی امنیتی را می‌توان در شمار راهبردهایی دانست که معطوف به حل منازعه براساس الگوی همکاری قانونمند است. هرگونه نهادگرایی در سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای قفقاز نیازمند درک شاخص‌های فرهنگی، هویتی، قومی و ادراکی است. از این نظر هویت‌های منطقه‌ای

می‌توانند در تعیین شکل انتخاب الگوهای همکاری توسط دولت‌ها نقش مهمی بازی کنند. اگرچه تقاطع فرهنگی و تضادهای تاریخی در قفقاز گسترده است؛ اما واقعیت آن است که نهادگرایی را می‌توان زیربنای سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای قفقاز دانست (Barnett, 1998: 78).

گروهی از نظریه‌پردازان معتقدند که نهادها هدف‌های سودمندی را در وضعیت‌های وابستگی متقابل برآورده می‌سازند و به دولت‌ها اجازه می‌دهند تا از قواعد و آیین‌های مشترک بهره ببرند. در مدل بازیگر عقلایی، هویت منطقه‌ای کشورهای حوزهٔ قفقاز زیرساخت‌های هرگونه همکاری را شکل می‌دهد. برخی دیگر از نظریه‌پردازان از جمله «مرشایمر» که در شمار نوواقع‌گرایان قرار دارد، نسبت به اینکه نهادها از هر نوع، امنیت و نظم بین‌الملل را پیش ببرند، ابراز تردید می‌کنند (Mearsheimer, 1995: 82).

### ۲.٤. رهیافت نولیبرالی در سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای قفقاز

در نگرش نولیبرال‌ها، نهادها آینه‌دار توازن‌های قدرت موجود در نظام بین‌الملل هستند. اندیشهٔ منطقه‌گرایی در قالب امنیت‌سازی نهادی تنها تا جایی اهمیت دارد که دولت‌های قدرتمند منطقه‌ای با اتحادهایی از دولت‌ها در تلاش برای دستیابی به توازن قدرت مطلوب‌تر برای اعضایشان باشند. گروه دیگری از نظریه‌پردازان سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای چنین فرایندی را دروازهٔ ورود به امنیت جهانی می‌دانند. بنابراین سیاستگذاری امنیتی براساس رهیافت نهادگرایی فقط در شرایطی اهمیت دارد که قابلیت لازم برای صلح‌سازی را داشته باشد. نولیبرال‌هایی همانند «جوزف نای» سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای را از راه نهادگرایی امکان‌پذیر می‌دانند (Nye, 1971: 84).

از آنجا که حوزهٔ قفقاز بخشی از ژئوپلیتیک امنیتی در رقابت منطقه‌ای بازیگرانی همانند ایران، روسیه، ترکیه و کشورهای غربی قرار دارد؛ بنابراین گروه دیگری از نظریه‌پردازان بین منطقه‌گرایی و جهان‌گرایی رابطهٔ متقابل برقرار می‌کنند. آنان بر این باورند که منطقه‌گرایی را باید در بهترین حالت مکمل تلاش‌های جهانی برای ترویج صلح و امنیت دانست. این گروه از نظریه‌پردازان امنیت منطقه‌ای، با الهام از تفکر آرمان‌گرایانهٔ قدیمی دربارهٔ سازمان‌های بین‌المللی که به زبان ارزش‌های خاص‌نگرانه مبلغ ارزش‌های عام و جهان‌شمول بود، تلاش دارند تا سازوکارهای امنیت‌سازی در مناطق بحرانی همانند قفقاز را در قالب سیاستگذاری امنیت نهادی تبیین کنند.







### ٤. ۳. رهیافت واقع‌گرایانه در سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای قفقاز

در نگرش واقع‌گرایی، امنیت قفقاز تابعی از رقابت بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ است. به‌عبارت‌دیگر، چگونگی موازنۀ قدرت در چنین فرایندی اهمیت ویژه‌ای دارد. اگرچه در سال‌های بعد از جنگ سرد نظریه‌پردازانی خواستند که شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای را در قالب «مجموعۀ امنیت منطقه‌ای» تبیین کنند؛ واقعیت‌های شکل‌گرفته در روند رقابت آمریکا، روسیه و اتحادیۀ اروپا در ارتباط با تحولات گرجستان، جابه‌جایی قدرت در اوکراین و تحولات ژئوپلیتیکی شبه جزیرۀ کریمه نشان می‌دهد که هنوز رهیافت‌های واقع‌گرایانه اهمیت و کارامدی ویژه‌ای در روند سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای قفقاز دارند (Natkhov, 2012:144).

در چنین نگرشی، هریک از قدرت‌های بزرگ تلاش می‌کند تا موقعیت خود را براساس معادلۀ قدرت، رقابت و امنیت تثبیت کند. رویکرد دیگری از سوی نظریه‌پردازان واقع‌گرا دربارۀ سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای قفقاز ارائه شده است؛ آنان بر این باورند که هنوز اتفاق‌نظر گسترده‌ای در این مورد وجود دارد که سازمان ملل یا نوعی نهاد جهان‌شمول باید اصلی‌ترین تأمین‌کنندۀ امنیت باشد. بنابر این نگرش، ترویج امنیت منطقه‌ای با جست‌وجوی امنیت جهانی تعارض دارد و سازمان‌های منطقه‌ای نمی‌توانند بی‌طرف باشند. این‌گونه سازمان‌ها در برابر جاه‌طلبی‌های قدرت‌های نیرومند منطقه آسیب پذیرند؛ بنابراین اگر نهادهای بین‌المللی امنیت ارزشی دارند، این ارزش باید در سطح جهانی و به‌وسیلۀ یک جامعۀ به‌راستی بین‌المللی و نه منطقه‌ای دنبال و ترویج شود (Dorn, 1998: 75).

### ۵. سیاستگذاری کنترل و مدیریت تفاوت‌های فرهنگی در قفقاز

بسیاری از تضادهای ایجادشده در روابط گروه‌های اجتماعی و دولت‌های برخی از مناطق جغرافیایی همانند خاورمیانه، بالکان و قفقاز بیانگر نقش مؤثر تفاوت‌های فرهنگی در گسترش تضادهای امنیتی است؛ بنابراین هرگونه فرایندی که منجر به تأثیرگذاری بر نیروها و مؤلفه‌های فرهنگی شود، بخشی از سازوکارهای امنیتی را منعکس می‌کند. در چنین شرایطی لازم است تفاوت‌های تاریخی، فرهنگی و هویتی شهروندان قفقاز بررسی شود. اسطوره‌ها در مناطقی همانند قفقاز اهمیت بیشتری در شکل‌گیری تضادهای منطقه‌ای داشتند(Ines, 2005: 102) .







**۵. ۱. سیاستگذاری مدیریت امنیتی هویت‌های نامتقارن در قفقاز**

قدرت‌سازی یکی از سازوکارهای اصلی کنترل محیط منطقه‌ای و سیاستگذاری امنیتی است. هر یک از بازیگران منطقه‌ای تلاش می‌کند تا روندهای قدرت‌سازی در محیط منطقه‌ای را پیگیری کند. هم‌اکنون بازیگران منطقه‌ای همانند ایران، رژیم صهیونیستی، عربستان و ترکیه بر محیط منطقه‌ای سازوکارهای اثرگذاری دارند. رقابت چنین بازیگرانی با الگوی کنش قدرت‌های بزرگ و نیروهای فراملی در منطقه پیوند می‌یابد. درهم‌تنیدگی هویتی در مناطقی که دوران‌های تاریخی متنوعی را سپری کرده‌اند، به‌نسبت گسترده است (Berzezineski, 2013: 141).

بنابراین طبیعی است که هرگونه سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای در حوزهٔ قفقاز را براساس ارزیابی مقیاس‌های وابستگی و هویت بازیگران مورد سنجش قرار دهیم. نقش هویت در سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای قفقاز به این دلیل اهمیت یافته است که در بیشتر نقاط جهان شاهد بازگشت هویت‌هایی هستیم که ریشه در تاریخ و قومیت دارد. در این شرایط، رقابت بازیگران منطقه‌ای عامل مؤثری در تشدید تضادهای بین‌المللی است. امنیت و قدرت در محیط منطقه‌ای به این دلیل دچار بحران شده است که نیروهای فراملی نیز به‌عنوان بازیگر جدیدی در محیط منطقه‌ای قفقاز نقش‌آفرین هستند (Huntingtun, 1999: 198).

برخی از نظریه‌پردازان امنیت ملی بر این باورند که قالب‌های هویتی عامل مؤثری در از بین رفتن مرزهای سیاسی و فرهنگی است. درحالی‌که واقعیت آن است که نیروهای هویتی تلاش می‌کنند تا جامعهٔ خویشاوند خود را از بین بازیگرانی انتخاب کنند که با آنان در گذشته‌ای دور پیوندهای خویشاوندی داشته‌اند. به همین دلیل است که هیچ‌گاه و در دوران هیچ نظام سیاسی، روابط راهبردی ایران و کشورهای حوزهٔ خلیج‌فارس در وضعیت همکاری‌جویانه قرار نمی‌گیرد. رقابت‌های سیاسی و ژئوپلیتیکی با تضادهای هویتی و ایدئولوژیک چنین بازیگرانی پیوند می‌یابد.

چنین نشانه‌هایی را می‌توان در حوزهٔ قفقاز نیز مشاهده کرد. بنابراین ضرورت‌های سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای در قفقاز ایجاب می‌کند که هر نیروی اجتماعی به‌عنوان «موضوع امنیتی» درنظر گرفته شود. موضوع‌های امنیتی نیروی تهییج‌کننده و شتابان کنش امنیتی هستند. آن‌ها هرگونه کنش سیاسی را با قالب‌های هویتی و ایدئولوژیک پیوند می‌دهند. به همین دلیل است که چنین بازیگرانی در روندهای سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای در قفقاز





به‌عنوان عناصر هویت‌بخش فرهنگی شناخته می‌شوند و رقابت‌های جدیدی را در فضای هویتی و قومی منعکس می‌کنند (Tajik, 2002: 32).

### ۵ .۲. سیاستگذاری امنیت نهادگرا در کنترل هویت‌های نامتقارن قفقاز

روندهای امنیت‌سازی در محیط‌هایی مانند قفقاز از سال ۱۹۹۱ به بعد با جدال‌های خونین همراه شده است. یکی از دلایل شکل‌گیری چنین وضعیتی را باید تغییر در ساختار قدرت دانست. هرگاه ساختار نظام بین‌الملل دگرگون شود، پویش‌های منطقه‌ای زمینهٔ شکل‌گیری جهان آشوب‌زده را به‌وجود می‌آورد. اصلی‌ترین ویژگی جهان آشوب‌زده، پیوند ابزارهای فناورانه با شکل‌بندی‌های هویتی و قومی است. در این فرایند، امکان کنترل بازیگران از راه سازوکارهای مربوط به نهادهای بین‌المللی و نظام‌های سیاسی امکان‌پذیر نیست. هرگونه شکل‌بندی امنیت منطقه‌ای رابطهٔ مؤثری با نشانه‌های هویتی و قومی پیدا می‌کند.

قابلیت‌های محیط اقتصادی بر فرایندهای کنش سیاسی بازیگران منطقهٔ قفقاز تأثیر داشته است. در چنین شرایطی است که هرگونه سیاستگذاری امنیتی نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهای قدرت، هویت و امنیت است. سیاستگذاری امنیت هویتی در منطقهٔ قفقاز از این نظر ضروری و اجتناب‌ناپذیر است که چالش‌های هویت‌یابی، مرزبندی‌های جغرافیایی و رویکردهای امنیتی متفاوت کشورهای منطقه در پیوند با رقابت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای سبب حاکم‌شدن شرایط ناپایدار و شکنندهٔ امنیتی در منطقهٔ قفقاز شده است (Kuzehgar Kaleji, 2014: 39).

«دولت ضعیف» و «دولت‌های ورشکسته» را باید عامل بحران منطقه‌ای در قفقاز دانست. بنابراین تقویت فرایندی را که به افزایش قدرت دولت‌های ملی در منطقهٔ قفقاز منجر می‌شود باید در شمار سازوکارهای معطوف به سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای دانست. ترکیه، ایران و عربستان نیز در سازماندهی فرایندهای امنیت منطقه‌ای حکایت‌های خاص خود را دارند. در سیاستگذاری امنیت منطقه، باید نیروهایی مورد توجه قرار گیرند که در فضای منطقه‌ای جایگاه، اهمیت و اثربخشی داشته باشند.

### ۵ .۳. سیاستگذاری امنیتی منطقهٔ حائل در قفقاز

نشانه‌هایی ازجمله جنگ داخلی میان گرجستان و مناطق جدایی‌طلب آبخازیا و اوستیا، جنگ جمهوری آذربایجان و ارمنستان بر سر منطقهٔ ناگورنو– قره‌باغ، شکل‌گیری وضعیت نه جنگ،

نه صلح و تجزیهٔ بیش از ۲۰ درصد خاک گرجستان را باید در شمار عواملی دانست که سیاستگذاری امنیت هویتی را اجتناب‌ناپذیر می‌کنند. اگرچه برخی از تحلیل‌گران رویکرد مبتنی بر «مجموعهٔ امنیت منطقه‌ای» را در فرایند سیاستگذاری امنیتی قفقاز پیشنهاد می‌کنند؛ ولی طبیعی است که چنین الگویی نمی‌تواند ضرورت‌های امنیت‌سازی منطقه‌ای در قفقاز را سازماندهی کند(Kuzehgar Kaleji, 2014: 175) .

در چنین شرایطی، بهره‌گیری از سازوکارهای مربوط به «سیاستگذاری منطقهٔ حائل» به‌عنوان یکی از الگوهای کنش راهبردی بازیگران منطقه‌ای در حوزهٔ قفقازند. این رویکرد را باید به‌عنوان نمادی از رهیافت‌هایی دانست که «پیوند هیبریدی» را در حوزهٔ منطقه‌ای ایجاد می‌کند. ویژگی اصلی مناطق حائل در ژئوپلیتیک منازعه آن است که بازیگران کنش سیال دارند. هرگونه سیالیت در کنش راهبردی زمینهٔ لازم برای نقش‌یابی بازیگران در محیط رقابتی برای به‌دست‌آوردن حداکثر نتیجهٔ امنیتی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد (Rondeli, 2000: 50).

### ٦. سازوکارهای سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای در قفقاز

سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای نیازمند ابزارها و فرایندهایی است که بتواند زمینه‌های لازم برای چندجانبه‌گرایی در محیط امنیتی را به‌وجود آورد. کسانی که بر ضرورت سازماندهی مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای تأکید دارند، بیشتر تلاش می‌کنند تا طیف گسترده‌ای از روابط را در دستور کار قرار دهند. هرگونه کشمکش مستقیم در روابط بازیگران منطقه‌ای قفقاز، زمینه‌های لازم برای ایجاد بحران و اختلاف عمیق بین بازیگران را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. چنین فرایندی ممکن است به بن‌بست در روابط منجر شود.

موضوع‌های همانند کنترل مرزی، قطب‌بندی‌های منطقه‌ای و ساخت اجتماعی، همان‌گونه‌ای که می‌توانند در شکل‌گیری بحران‌ها عامل مؤثری باشند، در شمار نیروهای تأثیرگذار بر مدیریت بحران نیز قرار می‌گیرند. این موضوع نشان می‌دهد که سیاستگذاری امنیتی منطقهٔ قفقاز در تأثیر نیروهای ساختاری، ملی، هویتی و تاریخی قرار دارد. هر یک از این مؤلفه‌ها می‌تواند در سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای قفقاز نقش مؤثر و تعیین‌کننده‌ای بازی کند.

#### ١.٦. نقش عوامل ساختاری در سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای قفقاز

پاتریک مورگان بر این باور است که موضوع‌های امنیتی و راهبردی زمینهٔ دخالت قدرت‌های







بزرگ را در حوزه‌های مختلف جغرافیایی به‌وجود می‌آورد. در چنین شرایطی، قدرت‌های بزرگ می‌توانند تا زمینه‌های ایجاد موازنه را فراهم کنند؛ بنابراین در مناطقی همانند قفقاز مدیریت بحران بدون موازنه انجام نمی‌گیرد. در مدیریت بحران، قدرت‌های بزرگ تلاش می‌کنند تا حوزهٔ نفوذ خود را گسترش دهند. برای روسیه به‌عنوان بازیگری که برای مدت نزدیک به دو قرن در امنیت منطقه‌ای قفقاز نقش محوری بازی کرده است، بسیار دشوار خواهد بود که فرایندهای تحرک بازیگران غرب‌محور را پیرامون مرزهای خود بپذیرد؛ بنابراین روسیه حتی در سال ۱۹۹۳ نیز قفقاز را در حوزهٔ منافع ملی و منطقه‌ای خود قرار داده است (Morgan & Lake, 2002: 45).

**۲.۶. نقش نیروها و بازیگران منطقه‌ای در سیاستگذاری امنیتی قفقاز**

بازیگران منطقه‌ای همانند ایران، رژیم اسرائیل و ترکیه را باید اصلی‌ترین نیروی سیاسی حوزهٔ قفقاز دانست. هر یک از این سه بازیگر تلاش می‌کنند تا بر سازوکارهای کنش امنیت منطقه‌ای تأثیرگذار باشند. پایان جنگ سرد موقعیت ایران در حوزهٔ قفقاز را ارتقا داد. ایران که بی‌ثباتی در قفقاز را تهدید علیه امنیت ملی خود می‌داند، با شرکت در طرح‌های میانجی‌گرایانه در بحران‌ها برای تحکیم ثبات و امنیت منطقه نقش بازی می‌کند (Koulaee, 2010: 75).

بحران جمهوری آذربایجان و ارمنستان نقش ایران در منطقه را گسترش داد و ایران توانست برای میانجی‌گری در مناقشهٔ قره‌باغ تلاش‌هایی انجام کند. در این فرایند، ایران به بهره‌گیری از سازوکارهای ایدئولوژیک تمایلی نشان نداد. هم‌اکنون منطقه‌گرایی و منطقه‌ای‌شدن پدیده‌های جهانی هستند. منطقه‌ای‌شدن فرایند تجارت‌محور و تعاملی است. این موضوع به افزایش وابستگی متقابل دولت‌ها، جوامع و تشکیلات اقتصادی منجر می‌شود (Hungi & Ogthers, 2013: 23).

انتخاب عقلانی بازیگران را می‌توان در بهره‌گیری از «مدل رقابت مرحله‌ای» و «مدیریت بحران» تحلیل کرد. رهیافت «موازنهٔ فراگیر»[1] را می‌توان به‌عنوان واکنشی در برابر «تهدیدهای چندلایهٔ»[2] نیروهای مختلف اجتماعی، منطقه‌ای و بین‌المللی تبیین کرد. هر یک از این نیروها حوزهٔ نفوذ خود را در منطقه گسترش می‌دهد. موضوع‌هایی همانند مهاجرت، هویت، پیشینهٔ

1. Omni Balancing
2. Multiple Threat

تاریخی، رقابت‌های منطقه‌ای و راهبردی را باید در شمار عوامل دانست که سطح تحلیل درهم‌تنیده را شکل می‌دهد (Cohen, 2008: 265).

**نتیجه**

هرگاه قدرت نسبی برخی از بازیگران در محیط‌های ژئوپلیتیکی کاهش یابد و یا اینکه با تغییرات بنیادین روبه‌رو شود، در آن شرایط زمینه‌ای برای گسترش بحران‌های منطقه‌ای به‌وجود می‌آید. روسیه در حوزۀ قفقاز به‌عنوان بازیگر مؤثر منطقه‌ای و بین‌المللی محسوب می‌شد. بحران‌های منطقه‌ای جایگاه روسیه را به‌شکل تدریجی کاهش داده است؛ بنابراین روسیه به‌جای آنکه تلاش کند تا معادلۀ قدرت و امنیت را در فضای جهانی موازنه کند، باید موقعیت خود را در محیط منطقه‌ای قفقاز، آسیای مرکزی و حوزۀ خارج نزدیک تثبیت کند. نشانه‌های سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای قفقاز را می‌توان در قالب این گزاره‌ها بیان کرد:

- پیمان آتلانتیک شمالی براساس رهیافت گسترش ناتو تلاش می‌کند تا حوزۀ نفوذ خود را به منطقۀ قفقاز منتقل کند. طبیعی است که تحقق چنین فرایندی با هدف‌های امنیتی روسیه سازگاری ندارد. در این شرایط، می‌توان نشانه‌هایی از رقابت‌پذیری مرحله‌ای در روابط قدرت‌های بزرگ را مشاهده کرد؛
- بازیگران منطقه‌ای مانند ایران، عربستان، ترکیه و رژیم اسرائیل تلاش می‌کنند تا حوزۀ نفوذ خود را در منطقه گسترش دهند. در این شرایط، در روابط بازیگران منطقه‌ای نشانه‌هایی از موازنۀ ناپایدار مشاهده می‌شود. اصلی‌ترین ویژگی موازنۀ ناپایدار آن است که چگونه ائتلاف بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ در شرایط تغییر قرار می‌گیرد؛
- میزان جامعه‌پذیری سیاسی بر کشورهای قفقاز محدود و ناپایدار است. هرگاه نشانه‌های امنیت اجتماعی در محیط‌هایی با قابلیت و شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی محدود باشد، در آن شرایط می‌توان زمینه‌های لازم برای همکاری چندجانبه را مشاهده کرد. هرگونه همکاری می‌تواند در روابط دوجانبه و چندجانبه آثار خاصی داشته باشد؛
- دیپلماسی پیشگیرانه مهم‌ترین الگویی است که می‌تواند زمینه‌های اعتمادآفرینی، دفاع از حاکمیت، تمامیت سرزمینی و هماهنگ‌سازی سیاست خارجی کشورهای منطقه‌ای را فراهم سازد؛







-تحقق هدف‌های یادشده، نیازمند توسعهٔ «منطقه‌گرایی امنیتی»[1] است. این موضوع به مفهوم آن است که عرصهٔ اروآتلانتیک تلاش می‌کند تا زمینه‌های لازم برای گسترش هنجارهای امنیتی غرب در منطقه قفقاز را فراهم کند. بحران اوکراین و شبه جزیرهٔ کریمه در الگوی سیاستگذاری امنیتی قفقاز آثار خود را برجا می‌گذارد؛

-کنترل «هویت‌های منطقه‌ای»[2] را باید یکی دیگر از عوامل و عناصری دانست که بر سازوکارهای امنیت منطقه‌ای تأثیر می‌گذارد. به این ترتیب، سازمان‌های منطقه‌ای و میان‌منطقه‌ای جایگزین نهادهای امنیت منطقه‌ای خواهند شد. در این فرایند، ضرورت‌هایی همانند مدیریت بحران اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. از آنجایی که ثبات و تعادل امنیتی در حوزهٔ قفقاز محدود است، بنابراین «مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای»[3] در فضای ژئوپلیتیکی قفقاز شکل نمی‌گیرد.

1. Security Rregionalism
2. Regional Iidentities
3. Regional Security Complex

# References


1. Akiner, Shireen (2014), **“Change & Continuity in Caucus”**, Translated to Persian by the Title of **“Tagheer & Tadavom dar Ghfghaz”**, : in “Regional Security Complex in South Caucus”, Tehran: Pajuheshkadeh Motaleat Rahbordi.
2. Barnett, Michael (1998) "Dialogues in Arab Politics", Negotiations in Regional Order, New York: Columbia University Press.
3. Brzezinski, Zebignio (2014), **“Power Word Crisis; US & Strategic View”**, Translated by Saeid Hajnaseri & Fridedin Hosseinimaram, Tehran: Mizan.
4. Chang, Chang – Ping, Berdiev, Aziz, N., Lee, Chien-Chiang ( 2013), "Energy Exports, Globalization and Economic Growth: The Case of South Caucasus", **Economic Modelling**,Vol. 33, pp.310-333.
5. Cohen, Saul Bernard (2008), **Geopolitics of the world System**, Translated by Abbas Kardan, Tehran: Pajuheshkadeh Motaleat Rahbordi.
6. Deutsch, Karl, W. (1957). **Political Community in the North Atlantic Area**, Princeton, NJ: Princeton University Press.
7. Dorn, Walter (1998). "Regional Peace Keeping is not the Way", **Peace Keeping and International Relations**, Vol, 27, No. 2, pp. 71-83.
8. Hangi & Others (2013), **Inter Regionalism & International Relation,** Translated by Elahe Koulaee & Mohammad Kazem Shojaee, Tehran: Markaze Amuzesh va Pajuheshaye Beinolmellaly.
9. Higgott, Richard (2006), **International Political Instituions**, in R. Rhodes, the Oxford Handbook of Political Instituions, Oxford: Oxford University Press.
10. Huntington, Samuel (2009), **Clash of Civilization & World Order,** Translated by Hamid Rafiee, Tehran: Daftare Pajuheshaye Farhangi.
11. Inayatullah, Naeem & David Blaney (2013), **International Relations and the Problem of Difference**, Translated by S. Hajinaseri & Zanyar Ebrahimi, Tehran: Mizan Publication.
12. Iness, Martin (2005), **Dialogue with Manuel Castells**, Translated by Hassan Chvoshian & Leila Joafshani, Tehran: Nashr Ney.
13. Koolaee, Elaheh (2010), “Islamic Republic of Iran & South Caucus Geopolitics”, **Geopolitics Journal**, Vol.6, No.1, pp.71-82
14. Kuzehgar Kaleji, Vally (2014), **Regional Security Complex in South** Caucasus, Tehran: Pajuheshkadeh Motaleat Rahbordi.
15. McFaul, M (1999). "Russia’s Foreign Policies", **Democratization**, Vol. 7, No. 3, PP. 115-137.
16. McFaul, M. (2002), **Russia’s Unfinished Revolution: Political Change from Gorbachev to Putin**, Ithaca: Cornell University Press.
17. Mearsheirmer, John (1995), "The False Promise of International Institutions", **International Security**, Vol. 19, No. 3, pp. 12-25.
18. Molloy, S. (2006), **Security Strategy and the War on Terror**, in: R. Dannreuther and J. Peterson, Security Strategy and Transatlantic Relations, London: Routledge.
19. Morgan, Patrick & David Lake (2002), **Regional Order: Building Security in a New World,** Translated by Jalal Dehghani Firuzabadi, Tehran: Pajuheshkadeh Motaleat Rahbordi.




20. Natkhov, Timur (2014), "Colonization and Development: The Long-Term Effect of Russian Settlement in the North Caucasus, 1890s–2000s", Journal of Comparative Economics, Vol. 8, No. 3, pp. 135-150.
21. Nye, Joseph (1971), **Peace in Parts: Intergration and Conflict in Regional Organization**, Boston. AM: Little Brown.
22. Pipes, Robert (1997), "Is Russia Still an Enemy?" **Foreign Affairs**, Vol.76, No. 5, pp.61-73.
23. Robertson, Ronald (2006), **Globalization & World Social Culture Theory**, Translated by Kamale Puladi, First Publication, Tehran: Nashre Sales.
24. Rondeli, Alexander (2000), **Regional Security Prospects in the Caucasus in Crossroads and Conflict: Security and Foreign Policy in the Caucasus and Central Asia**, Edited by: Gary K. Bertsch, Cassady B. Craft, Scott A. Jones, Michael D. Beck, and New York: Routledge.
25. Schweller, R. L. (2006), **Unanswered Threats**, Princeton: Princeton University Press.
26. Shearman, P. (1995), **Russian Policy toward Western Europe: The German Axis in P. Shearman, Russian Foreign Policy since 1990**, Oxford: Westview Press.
27. Tajik, Mohammadreza (2002), “Identity & Globalization”, **Rahyafthaye Siasi & Beinolmellali,** Vol. 2, No. 3, pp.15-35.
28. Vaezi, Mahmud & Parvin Dadandish (2011), “The Necessity for the Formation of Regional Security Arrangements in Caucasus” **Central Asia & Caucasus Studies**, Vol. 3, No. 4, pp.28-40.
29. Yakovlev, Andrei (2014), " Russian Modernization: Between the Need for New Players and the Fear of Losing Control of Rent Sources", **Journal of Eurasian Studies**,Vol.5, No.1, pp.10-21.
30. Zhukov, Yuri M (2012), "Roads and the Diffusion of Insurgent Violence: The Logistics of Conflict in Russia's North Caucasus", Political Geography, Vol.31, No.3, pp. 128-148.





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال چهارم، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۰، صفحات ۱۱۰-۸۷

# علت‌های تداوم مناقشه چچن

**دکتر حسین رفیع***

**عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران**

**وحید ذوالفقاری**

**دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه مازندران**

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۲- تاریخ تصویب ۱۳۹۰/۳/۱۰)

## چکیده

نزدیک به سه قرن است که مناقشه چچن با روسیه استمرار یافته است. چچن‌ها از همان زمان که در نتیجه جنگ‌های استعماری، سرزمین‌شان به اشغال درآمد تا به امروز، سودای استقلال طلبی در سر دارند و برای رسیدن به این هدف، لحظه‌ای از مبارزه دست نکشیدند و حتی به اقدام‌های خشونت آمیز نیز متوسل شدند که البته از سوی روس‌ها بی پاسخ گذاشته نشد و سرکوب شد. اما عاملی که چچن‌ها را در بین قوم‌های مختلف روسیه متمایز کرده است، تندرو بودن آنها و شدت ادعای استقلال داشتن آنها است. این پژوهش در پی پاسخ به دو سؤال اصلی است؛ نخست چرا دولت روسیه مایل به اعطای استقلال به چچن‌ها در چند سال مبارزه آنان برای کسب استقلال نیست؟ و دیگری اینکه علت استقلال خواهی چچن‌ها چیست؟ فرضیه‌های پژوهش این است که روسیه می‌خواهد از ظرفیت های چچن برای مواضع تدافعی خودش در مقابله با تهدیدها و چالش‌های موجود در حیاط خلوت خود استفاده کند. و دیگر اینکه، سیاست‌های دولت مرکزی از دلایل اصلی استقلال خواهی چچن‌ها است.

**کلید واژه‌ها**

استقلال طلبی، مناقشه قومی، چچن، افراط‌گرایی، تندروی، روسیه، آزادی خواهی

* Email: hooshyar22@yahoo.com







## مقدمه

مناقشه‌های قومی همیشه در حیات سیاسی، شکل‌گیری و فروپاشی دولت‌ها عاملی مؤثر بوده و به‌همین دلیل، از سوی صاحب نظران توجه خاصی به آن شده است. تسلط یک نژاد یا قوم بر دستگاه دولتی سرچشمه نارضایتی‌ها و رنجش‌های قومی بوده است. در عصر امپریالیسم به مفهوم مدرن نیز برخوردهای نژادی بر گروه‌های دیگر اهمیت قابل ملاحظه‌ای داشت. در این عصر، آگاهی نژادی و قومی افزایش پیدا کرد و در نتیجه مهاجرت‌های بزرگ استعماری و غیر استعماری، نژادهای گوناگون رودرروی یکدیگر قرار گرفتند. در واقع پیدایش اقلیت‌های ملی و قومی در درون کشورها حاصل پیدایش ملی گرایی نوین بوده است که هم موجب تقویت احساس همبستگی قومی اقلیت‌ها شده و هم احساس‌های ملی‌گرایی قوم حاکم را تقویت کرده است.

طبع همه اقلیت‌های ملی و قومی تمایل به جدا شدن از کشور اصلی ندارند. میزان وفاداری اقلیت‌ها به دولت مرکزی به‌دلایل مختلف متفاوت است. سیاست دولت مرکزی نسبت به اقلیت‌های ملی و قومی ممکن است در جهت حفظ هویت فرهنگی آنها و یا جذب و حل آنها در درون فرهنگ و قومیت مرکزی باشد. میزان توانایی سیاسی اقلیت‌های قومی بستگی به عوامل مختلف دارد. به‌طبع قوت و ضعف اقلیت‌های ملی نسبت به دولت مرکزی به عوامل بسیاری ازجمله تعداد جمعیت، مساحت سرزمین، میزان توسعه اقتصادی، میزان اقلیت‌ها در ثروت ملی و غیره بستگی دارد. اما عاملی که موجب تداوم هویت جداگانه گروه‌های قومی می‌شود، تفاوت در سطح توسعه اقتصادی آنها است. با توجه به این عوامل نقش سیاسی اقلیت‌ها در سطح ملی بستگی به همبستگی، سازماندهی و رهبری درونی آنها، میزان انزوا یا تماس آنها با اکثریت و شکل برخورد قوم غالب دارد(بشیریه، ۱۳۸۵، صص ۲۸۲-۲۸۱).

درباره بسیج قومی، رهیافت کهن‌گرایان[1] هویت و احساس‌های کهن در یک گروه را باعث بسیج قومی دانسته و بیان می‌کند که تفاوت‌های قومی، پایگاه بالقوه بسیج قومی است، اما نفس وجود تفاوت‌های قومی تضمین کننده بسیج قومی نیست. در این مورد نیز نظریه‌ها و دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. از جمله این نظریه‌ها « نظریه استعمار داخلی[2] »، رهیافتی که

1. Classicists
2. Internal Colonialism Theory







ابتدا هچتر آن را تدوین کرد. وی بر این نکته تأکید دارد که همبستگی قومی ممکن است در داخل یک جامعه ملی در حال ظهور، در نتیجه تشدید نابرابری‌های ناحیه‌ای میان یک مرکز فرهنگی متمایز و جمعیت اطراف آن تقویت شود. این رهیافت، همبستگی و بسیج قومی را در مناطقی قابل ظهور می‌داند که از نظر فرهنگی و اقتصادی بیش از سایر مناطق استثمار شده‌اند. یکی دیگر از این نظریه‌ها، «نظریه نخبه گرایی»[1] است. نخبگان هنگام بسیج گروه‌های قومی علیه رقبا یا دولت مرکزی تلاش می‌کنند تا نمادهای چند گانه گروه را به‌شکل منسجم و واحد درآورند و استدلال می‌کنند که اعضای گروه نه تنها از یک جنبه، بلکه از جنبه‌های مختلف با دیگر گروه‌ها متفاوت هستند و همه عناصر فرهنگی گروه، تقویت کننده این بحث است. از دیگر عوامل مؤثر، «بین‌المللی شدن قومیت و کشمکش قومی» است و بر نقش نیروهای خارجی در تحریک ایجاد کشمکش قومی و سهم آنها در خلق ملی‌گرایی و هویت قومی و تأثیر عمده این مداخله در ظهور حرکت‌های تجزیه طلبانه و گسترش اندیشه ملی‌گرایی قومی تأکید دارد(پاکتچی و براری، ۱۳۸۸، صص ۲۸– ۲۷).

سرانجام اینکه بحث‌های سنتی درباره هویت قومی را می‌توان در قالب طیفی از دیدگاه‌ها قرار داد که از دیرینه‌گرایی[2] گرفته تا ابزارگرایی[3] را شامل می‌شود. مطابق با دیدگاه دیرینه‌گرایی، هویت قومی در مقتضیات ضروری وجود اجتماعی، خون، گفتار و سنت ریشه دارد که با جبریت وصف ناپذیری در این هویت‌ها همراه است. اما مطابق دیدگاه ابزارگرایانه، هویت قومی چیزی نیست جز یک ماسک که به صورت راهبردی برای تعقیب منافع گروهی به‌کار گرفته می‌شود و آن منافع نیز بیشتر ویژگی اقتصادی دارند. دیدگاه دیرینه‌گرایانه را نخستین بار «شیلز» (۱۹۵۷) طرح کرد و سپس «گیرتز» در اوایل دهه ۱۹۶۰ آن را توسعه داد. اما رویکرد دیرینه‌گرایی به‌ویژه از آن جهت نقد شده که با تأکید کلی خود روی مفاهیم ثابت درباره قومیت و نظریه پردازی درباره ماهیت ذاتی گروه قومی، قادر نیست مسئله تغییر را تبیین کند و با تأکید فراوان خود روی پدیده نمادین در مقابل عوامل مادی در شکل‌گیری قومیت، عوامل مادی را نادیده می‌گیرد. این در حالی است که در مقابل، رویکرد ابزارگرایانه، بر نقش منافع

1. Elitism theory
2. Primordialism
3. Instrumentalism







مادی تأکید می کند(نوروال، ۱۳۸۸، صص ۹۴-۹۳). چچنی‌ها نخست در کوهستان‌ها زندگی می‌کردند، اما از پایان قرن شانزدهم به بعد از کوه‌ها پائین آمدند و در دشت‌ها استقرار یافتند(آکینر، ۱۳۶۶، صص ۲۱۴-۲۱۳). قوم‌ها و نژادهایی که از ویژگی‌های منحصر به‌فردی مانند جمعیت نسبی قابل توجه، سرزمین و جغرافیای مناسب، فرهنگ و دین مشخص و قابلیت‌های اقتصادی کافی بهره‌مند بودند، بیشتر سودای جدایی و استقلال از حکومت مرکزی را در سر می پرورانده‌اند. این آرزوها و خواسته‌ها در صورت تحقق شرایط مناسب، گاه به اقدام‌های عملی از نوع جنبش‌های جدایی طلبانه نیز منجر شده‌اند. چگونگی و میزان برخورداری قوم‌ها از این ویژگی‌ها در شکل، زمان و پایداری اقدام استقلال طلبانه آنها نقش اساسی ایفا می‌کند.

در اوایل دهه ۱۷۷۰، چچن‌ها با نیروهای روس درگیر شدند. اما در فوریه سال ۱۷۷۰ شکست خوردند (Jaimoukha, 2005, pp. 38-39). پس از آن، امام «منصور اُشُرمه» اولین شیخ طریقت نقشبندیه بود که برضد روس‌ها دستور جهاد داد. نهضت وی در سال ۱۷۸۵آغاز شد و در مناطق چچن و شمال داغستان گسترش یافت، اما نیروهای روس در سال ۱۷۹۱، وی را دستگیر کردند. «غازی‌محمد» در اواسط سال ۱۸۲۹، بر ضد روس‌ها دستور جهاد کرد و داغستانی‌ها و چچن‌ها وی را همراهی کردند. «شیخ شامل»، امام نقشبندی‌ها در سال ۱۸۳۴ با همراهی اقوام داغستانی و چچن‌ها بر ضد روس‌ها قیام کرد و تا سال ۱۸۵۹ با آنها جنگید، اما سرانجام تسلیم روس‌ها شد. در سال ۱۸۷۷، در داغستان و چچن دوبار شورش شد، اما سال بعد سرکوب شد و رهبر شورشیان «علی‌بیگ حاجی» اعدام شد(منفرد و بیات، ۱۳۷۴، صص ۲۸ -۲۱).

در ۱۵ ژانویه ۱۹۳۴، چچن و اینگوش یک منطقه خودمختار شدند و در ۵ دسامبر سال ۱۹۳۶ به جمهوری خودمختار چچن - اینگوش ارتقا یافتند (Jaimoukha, 2005, p.55). در سال ۱۹۲۹، تلاش دولت شوروی برای جمعی کردن مالکیت وسایل تولید کشاورزی، به شورش در چچن انجامید و در اواسط دسامبر سال ۱۹۲۹، ارتش سرخ در مرزهای چچن مستقر و در اواخر همان ماه، بر ضد شورشیان وارد عمل شدند. اما در نهایت، استالین و کمیته مرکزی حزب کمونیست، تأسیس کولخوزها را در مناطق قومی چون چچن و اینگوش که آمادگی لازم را نداشتند، ممنوع کردند. در عملیات سراسری پاکسازی عناصر ضد شوروی، در اوت ۱۹۳۶ بیش از ۱۴ هزار نفر بازداشت و به اعدام یا اقامت در اردوگاه‌های زندانی‌های سیاسی محکوم







شدند(Avtorkhanov, 1992, pp. 157-175). در سال ۱۹۴۱ هنگامی که ارتش آلمان به مرزهای قفقاز شمالی رسید، آلمانی‌ها ارتش آزادی بخش روسیه را تشکیل دادند و از چچن‌های حامی آلمان نیز در این ارتش استفاده کردند. همین امر بهانه‌ای شد تا در۲۲ فوریه ۱۹۴۴ دولت شوروی تصمیم بگیرد تا چچن‌ها و اینگوش‌ها را به آسیای مرکزی و سیبری تبعید کند(Jaimoukha, 2005, pp. 56-58). درنتیجه، چندصد هزار چچنی به تبعیدگاه فرستاده شدند. ۹ ژانویه ۱۹۵۷، به چچن‌ها اجازه بازگشت به سرزمین‌شان داده شد (Bennigsen & Broxup, 1985, pp. 31-32) و آنان بار دیگر جمهوری سوسیالیستی خودمختار چچن- اینگوش را تأسیس کردند.

در ۲۷ اکتبر ۱۹۹۱، «جوهر دودایف» به رئیس جمهوری انتخاب شد. جمهوری چچن به ریاست دودایف، اگر چه از نظر جامعه بین‌المللی به رسمیت شناخته نشد، به پافشاری بر استقلال خود ادامه داد. در دسامبر ۱۹۹۳ این جمهوری از شرکت در انتخابات عمومی روسیه سر باز زد و قانون اساسی فدرال را رد کرد. حمایت روسیه از مخالفان داخلی دودایف و مخالفت مسکو با استقلال چچن، تنش میان دوطرف را افزایش داد، به‌گونه‌ای که ارتش روسیه در ۱۱ دسامبر سال ۱۹۹۴ به قصد تصرف گروزنی از سه طرف وارد چچن شد، که با مقاومت شدید چچن‌ها روبه رو شد. پس از درگیری‌های شدید، روس‌ها وارد شهر شدند، اما جنگ در دیگر مناطق چچن، به‌ویژه در جنوب، ادامه یافت. با کشته شدن دودایف در حمله موشکی روسیه در آوریل ۱۹۹۶، جانشین وی، «یانداربایف»، در اواخر مه ۱۹۹۶ موافقت‌نامه صلح با دولت روسیه را امضا کرد.

در اوت نیروهای چچنی گروزنی را پس گرفتند. پس از این پیروزی در ۳۱ اوت ۱۹۹۶ در خاساویورت داغستان، دوطرف موافقت‌نامه آتش بس را امضا کردند. آتش بس از ماه سپتامبر به اجرا در آمد و بنا شد تعیین سرنوشت استقلال چچن تا ۳۱ دسامبر ۲۰۰۱ به عقب بیفتد. در موافقت‌نامه دیگری، بنا شد نیروهای روسیه تا ژانویه سال ۱۹۹۷ خاک چچن را ترک کنند. جنگ‌های سال ۱۹۹۴-۱۹۹۶ چچن و روسیه، دست‌کم ۶۰ هزار کشته برجای گذاشت (Trenin & Others, 2004, p. 28). در اول ژانویه ۱۹۹۷ در انتخابات ریاست جمهوری چچن «اسلان مسخدوف« از فرماندهان نیروهای چچنی، به پیروزی دست یافت. در ۱۲ مه ۱۹۹۸ بین روسیه و چچن پیمان صلح امضا شد، اما حمله نیروهای باسایف در اوت ۱۹۹۹ به جمهوری خودمختار







داغستان در روسیه، موجب شد ارتش روسیه در اکتبر ۱۹۹۹ وارد خاک چچن شود (Trenin & Others, 2004, pp. 30-35). و در اوایل سال ۲۰۰۰ گروزنی را تصرف کند. با این حال جنگ میان استقلال‌طلبان چچنی و ارتش روسیه ادامه یافت و حتی با کشته شدن اسلان مسخدوف، رهبر جدایی خواهان چچن در مارس ۲۰۰۵، جنگ پراکنده میان چچن‌ها و ارتش روسیه همچنان ادامه دارد.

## تحولات روسیه و نسبت آن با جمهوری چچن

یکی از مشکلاتی که اکثر کشورهای با قومیت‌های مختلف مثل روسیه با آن مواجهه هستند، تعارض میان خرده فرهنگ‌های قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگ قوم مسلط است. چنین تعارضی امکان ایجاد یک فرهنگ ملی را که همه قوم‌ها زیر چتر هنجارها، ارزش‌ها و باورهای مشترک آن متحد شوند، مشکل می‌کند. این مشکل که در ادبیات توسعه سیاسی «بحران هویت» خوانده می‌شود، یکی از بحران‌های پنج‌گانه‌ای است که به‌نظر لوسین پای نظام‌های سیاسی برای رسیدن به توسعه باید از آن عبور کنند. عبور از چنین بحرانی، شرط اصلی ملت سازی است که در کنار دولت سازی دو رکن اصلی ایجاد دولت – ملت‌های مدرن هستند.

روسیه سه مرحله مشخص تاریخی به‌خود دیده است: مرحله نخست از زمان شکل‌گیری روسیه به‌عنوان یک کشور یکپارچه در دوران «ایوان مخوف» آغاز می‌شود و تا سال ۱۹۱۷ ادامه می‌یابد. پیش از این دوران، روسیه به صورت مجموعه‌ای از امیرنشین‌های مستقل بود که هم‌زمان با اولین پادشاهان صفوی در ایران، ایوان مخوف امیرنشین‌ها را در قالب یک روسیه متحد سامان دهی کرد. ساختار پادشاهی و تزاری روسیه تا ۱۹۱۷ و انقلاب اکتبر ادامه داشت. پس از آن و در مرحله دوم، اتحاد شوروی از مجموعه روسیه و تعدادی از کشورهای همسایه‌اش، زیر چتر کمونیسم شکل گرفت.

این ساختار ۷۳ سال تا فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۰ میلادی استمرار یافت. پس از آن دوران سوم روسیه مدرن بدون کشورهای پیوسته شده به آن آغاز شد. از فروپاشی شوروی، ۱۵ کشور به‌وجود آمد که به غیر از ۳ کشور حوزه بالتیک، ۱۲ کشور آن در مجموعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع جای گرفتند(ولایتی، ۱۳۸۶، صص۴-۳). از زمان لنین که سیاست تزارها

در خصوص ملیت‌ها به‌شدت مورد حمله قرار گرفت، با گشوده شدن در زندان ملیت‌ها، لنین نظام جدیدی برپا کرد. نگرانی همیشگی حفظ قدرت و تأمین امنیت، در دوران جدید نیز آثار خود را آشکار کرد. اتحاد شوروی ویژگی چند ملیتی روسیه تزاری را به ارث برد. بلشویک‌ها تلاش کردند مسائل ملی را در چارچوب یک نگاه جامع در جهت برابری همه ملت‌ها حل و فصل کنند(Barbara & Brian,1982, pp. 108-9) .

لنین سیاست بومی کردن غیر روسی را در سال ۱۹۲۳ آغاز کرد. به‌شکلی کلی لنین در جهت کثرت‌گرایی فرهنگی گام برداشت. از دید او همکاری غیر روس‌ها در بنای ملی گرایی، تنها از راه سرکوب ملی گرایی روس قابل تحقق بود. اما لنین در راه تمامیت‌گرایی کامل با موانعی روبه رو بود. مهمترین مانع این بود که هنوز دولت بلشویک کاملاً مستقر نشده بود و قدرت‌های رقیب به‌صورت کامل در هم کوفته نشده بودند(مشیرزاده، ۱۳۸۹، ص۲۵۶). اما استالین تمامیت‌گرایی شوروی را به سرانجام رساند. در سال‌های منتهی به سال ۱۹۲۹، تحقق توسعه را نیز به برنامه محوری دولت شوروی تبدیل کرد(گرا، ۱۳۷۷، ص ۱۹).

اما خروشچف با طرح آیین همزیستی مسالمت آمیز بازماندگان و کودکان تبعیدی‌ها را که در دوران استالین تبعید شده بودند، در سال ۱۹۵۷ آزاد کرد و زمین‌های‌شان را به آنها برگرداند. در دوران خروشچف ترکیب دائمی ملیت‌ها دنبال شد. سیاست همسان سازی فرهنگی به‌شدت پیگیری می‌شد. برژنف با تجربه‌ای که از پیشینیان خود به همراه داشت، سیاست‌های گسترده‌ای را در قالب سیاست ترکیبی به اجرا در آورد. او سیاست خروشچف مبنی بر دستیابی سریع به رشد اقتصادی را کنار گذاشت و بر تضمین ثبات اجتماعی تأکید بیشتری کرد(کولائی و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۲۱۱). امپراتوری روسیه شوروی به طور بر مبانی غیرواقعی‌ای مانند وحدت طبقه کارگر، سوسیالیسم به عنوان مرحله‌ای پیشرفته از تاریخ و در یک کلام ایدئولوژی مارکسیسم تکیه زده بود که علت اصلی سقوط و فروپاشی آن هم بود.

گورباچف که خود رئیس نظام امنیتی شوروی بود و واقعیت‌های ملموس و عریان را در اختیار داشت، متوجه ناکارکردی نظام شوروی شد. اصلاحات او نقطه شروع یک دگرگونی ژرف بود که نتیجه آن جدا کردن روسیه از کشورها و ملیت‌هایی بود که هنوز با وجود گذشت ۷۰ سال کار بی‌وقفه برای مستحیل ساختن آنها در قالب یک ملت، هویت‌های خود را حفظ کرده بودند(نقیب زاده، ۱۳۸۶، ص ۴).







چچن را باید یک مورد استثنائی در میان ۸۹ واحد فدراسیون به‌حساب آورد: نخست این که اولین جمهوری است که به‌صورت رسمی استقلال خود را از فدراسیون شوروی اعلام کرد و برای استقلال خود به جنگ مسلحانه با مسکو پرداخت. دوم اینکه تنها جمهوری است که تا کنون پیمان فدرال (که در مارس ۱۹۹۲ بین مرکز و واحدهای فدراسیون منعقد شد و در آن حدود اختیارات هر یک تعیین شد) را نه امضا کرد و نه هیچگونه پیمان دو جانبه‌ای با مرکز منعقد کرده است. در واقع چچن تنها جمهوری است که سران آن بر خلاف سران دیگر جمهوری‌ها و مناطق، با مرکز مصالحه نکرده و استقلال سیاسی خود را فدای خود مختاری اقتصادی بیشتر نکرده اند(پاکتچی و براری، ۱۳۸۸-۱۳۸۷، صص ۲۵-۲۴).

فدراسیون روسیه پس از فروپاشی شوروی با دو نگرانی اساسی نسبت به‌خود و جایگاهش در جهان مواجه بوده است: تقابل میان غرب‌گرایان و اسلاوگرایان که ریشه در دوران اصلاحات غرب‌گرایانه پتر کبیر داشت، در دوران جدید، به مواجهه آتلانتیک‌گرایان و اوراسیاگرایان تبدیل شد(Adomit, 1995). در برداشت اول، روسیه‌ای دمکراتیک، بازاری با ویژگی‌های چند قومی، کثرت‌گرا و غیر دینی با گرایش‌های جهانی مطرح بوده، که سیاست خارجی فعال و سازنده‌ای را با غرب دنبال می‌کند. چهره‌های برجسته در دولت یلتسین هوادار این نگرش بودند(Herrmann, 1994 , p. 457).

یلتسین برای اداره و مدیریت مناقشات، آگاهانه اوضاع سیاسی را به‌شکلی شدید می‌کرد که می‌شد آن را بحرانی نامید(راسخ، ۱۳۷۴، صص ۶۶-۶۴). در واقع با شکل‌گیری دولت روسی در قلمرو وسیع اوراسیا، سیاست‌های یکسان گردانی نیز به‌تدریج در چارچوب برنامه‌های طراحی و اجرا شده از سوی این دولت، محوریت یافت. به‌همین دلیل، در تابستان ۱۹۹۳ یلتسین خود را آماده استفاده از مشت آهنین در قبال چچن کرد. اینکه چرا وی این سیاست و راهبرد را در پیش گرفت، باید گفت که تا سپتامبر ۱۹۹۳ توازن قدرت میان مرکز و پیرامون، به‌شدت به نفع پیرامون بود.

جمهوری‌ها و مناطق با استفاده از جنگ قدرت در مرکز، به اقدام‌های یک‌جانبه زیادی در جهت افزایش اختیارهای خود و استقلال بیشتر از مرکز دست زدند. همه این اقدام‌ها ناشی از ضعف مرکز نبود، بلکه بخش زیادی از آن در پی عدم تثبیت ساختار حقوقی فدراسیون، نبود شفافیت اختیارهای مرکز و پیرامون و به‌ویژه نامتقارن بودن ساختار فدراسیون ایجاد شده بود،







که به جمهوری‌ها حقوق و اختیارهای بیشتری نسبت به دیگر مناطق می‌داد. بنابراین یلتسین در اوت ۱۹۹۳ به رهبران جمهوری‌ها و مناطق هشدار داد که اجازه جدایی هیچ بخشی از فدراسیون را نخواهد داد. توازن قدرت به‌نفع مرکز تغییر کرد و رژه حاکمیت‌ها به‌صورت موقت پایان یافت. اما موضوعی که اهمیت آن در روابط مرکز و پیرامون کمتر از جنگ چچن نبود، اقدام مرکز به بستن پیمان‌های دو جانبه با جمهوری‌ها بود. در بیان علت بستن پیمان‌های دو جانبه مرکز و پیرامون باید گفت که از طرف مرکز بیم آن می‌رفت که ایده استقلال طلبی از راه نظامی به دیگر جمهوری‌ها سرایت کند. بنابراین یلتسین مایل بود با اطمینان از دیگر جمهوری‌ها و به‌دست آوردن رضایت آنها با آسودگی با مسئله چچن برخورد کند.(Mcfaul, 1995, pp. 140-145).

در سال ۱۹۹۴ جوهر دودایف، ژنرال نظامی پیشین شوروی و رهبر چچن‌ها استقلال چچن را اعلام کرد. به‌دنبال آن، نخستین دوره جنگ چچن – روسیه آغاز شد. ۱۱ دسامبر همان سال، روس‌ها هجومی خون‌بار را به گروزنی آغاز کردند. این نبرد ۲۰ ماه ادامه داشت و به بروز فاجعه انسانی در جمهوری چچن انجامید. در سال ۱۹۹۶ آتش بس از سوی یلتسین اعلام و پیمان صلح میان چچن‌ها و مسکو امضا شد که اعلام غیر رسمی استقلال چچن با عنوان جمهوری چچن پیامد آن بود. اما آخرین مرحله از حیات روسیه جدید، با رهبری ولادیمیر پوتین آغاز شد. در دوره پوتین، رویکرد احیای قدرت بزرگ با تغییرات قابل ملاحظه‌ای همراه بود. او از ابتدای به‌دست گرفتن قدرت، دستیابی به جایگاهی بایسته در فرایند رقابت‌های جهانی و بازیابی جایگاه قدرت بزرگ روسیه را هدف دولت خود اعلام کرد و برای عملیاتی کردن این هدف، با انتخاب رویکردی عمل‌گرایانه، تلاش کرد به واقعیت‌ها و عینیت‌های شرایط متحول کننده داخلی، منطقه‌ای و جهانی توجه زیادی کند(نوری، ۱۳۸۶، صص ۹–۵۸).

ولادیمیر پوتین، نخست وزیر بوریس یلتسین بود و سودای رئیس جمهور شدن در روسیه را در سر می پروراند. او با یلتسین در این زمینه معامله کرده بود و در مقابل تضمین کتبی که به یلتسین داد که در صورت رئیس جمهور شدن با فساد مالی او و خانواده او کاری نخواهد داشت، یلتسین را به استعفای زود هنگام تشویق کرد و به‌دنبال آن، او زمینه کفالت ریاست جمهوری پوتین را فراهم آورد. پوتین در دوره کفالت خود در کرملین زمینه ریاست جمهور شدنش را فراهم کرد و رؤیای خود را پس از چند سال به واقعیت تبدیل کرد. او برای مطرح کردن بیشتر







خود در افکار عمومی روسیه، دستور حمله نظامی به چچن را صادر کرد. او در حالی که با توپ و تانک به رویارویی غیر نظامیان رفت با کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل در روسیه دیدار کرد و با زیرکی وعده اقدام‌های بشر دوستانه داد(کولایی و دیگران، ۱۳۸۹، صص ۲۲۰-۱۹۶).

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آمریکا و اولویت پیدا کردن مبارزه با تروریسم، فرصت مناسبی برای پوتین خلق کرد. حضور برخی از رزمندگان عرب در صفوف نیروهای جدایی طلب در چچن و همچنین حضور نیروهای چچنی در افغانستان در دوران طالبان و همکاری با گروه القاعده، موجب شد تا افکار عمومی کشورهای غربی علیه چچنی‌ها برانگیخته شود. پوتین آمریکا را در حمله به افغانستان به‌صورت نسبی همراهی کرد و یکی از هدف‌هایش از این همراهی، بسیج کشورهای غربی با هدف تروریست دانستن جدایی طلبان چچنی بود. ولی پوتین نتوانسته است به هدف‌های خود مبنی بر این که نیروهای جدایی طلب چچن نزد افکار عمومی و دولت‌های کشورهای خارجی تروریسم قلمداد کند برسد.

این حادثه(۱۱ سپتامبر) را می‌توان فرصتی در جهت پیشبرد اهداف پوتین در چچن دانست. این حادثه از دو بعد متفاوت بر روند تحولات در چچن تأثیرگذار بود: نخست اینکه این رویداد موجب شد که روسیه برای نخستین‌بار نقش پیشرو و رهبری کننده آمریکا را در یک اقدام بین‌المللی(نبرد علیه طالبان) تأیید کند و با نشان دادن چراغ سبز به کشورهای آسیای مرکزی، امکان حضور نیروهای آمریکایی را در این منطقه فراهم کند. دوم اینکه حادثه ۱۱ سپتامبر با توجه به تأثیری که بر افکار عمومی بین‌المللی در جهت مخالفت با تروریسم و رفتار تندرو به‌جا گذاشت و با توجه به این که مبارزان چچنی ارتباط نزدیک و کاملاً مشهودی با نیروهای طالبان در افغانستان داشتند، فشار هنجارهای بین‌المللی بر روسیه در زمینه مقابله با این نیروها را تا حد زیادی کاهش داد.

در واقع روسیه با پیوستن گرجستان به ناتو، طبیعی است که از داشتن متحد در حیات خلوت خود محروم مانده و چشم امید به چچن بسته است که به‌عنوان بخش کوچکی از فدراسیون روسیه از طرف جنوب با مرزهای گرجستان نزدیکی جغرافیایی دارد. هم اینک روسیه با جلوگیری از استقلال چچن، درپی تعقیب رفتاری است که بخواهد از ظرفیت های این جمهوری برای مواضع تدافعی خود در مقابله با تهدید ناتو در حیات خلوت خود استفاده کند؛ زیرا روسیه می‌داند در صورت اعطای استقلال به چچن، این جمهوری همان رفتاری را







انجام می‌دهد که گرجستان قبل از آن در منطقه قفقاز انجام داد. به این معنی که به محض اعطای استقلال به جمهوری چچن از طرف روسیه، چچن نیز همانند گرجستان به دامن ناتو و غرب می‌گراید و روسیه را در حیات خلوت خود تنها می‌گذارد. در این زمینه، علت عدم اعطای استقلال برخی جمهوری‌های وابسته به روسیه را باید در راستای سیاست روسیه در جلوگیری از پیوستن این جمهوری‌ها به ناتو و غرب ارزیابی کرد. راه حل پوتین در حقیقت، نفی هرگونه حاکمیت مستقل قومیت‌ها بود. پوتین از این که قومیت‌ها و مردم را در بیان دمکراتیک آزاد بگذارد، سرباز می زد(روچ، ۲۰۰۳، ص ۱). در دوره پوتین، مسکو در قبال چچن، راهبرد سه‌گانه‌ای را بکار گرفت:

۱- بستن مرزهای چچن و اشغال بخش‌هایی از این سرزمین با هدف مهار و منزوی کردن چریک‌های چچن،

۲-انهدام پایگاه‌های شورشیان و تأسیسات اصلی چچن از راه حملات هوایی،

۳- ایجاد یک ساختار قدرت جایگزین برای به چالش طلبیدن مشروعیت دولت کنونی چچن.

مسکو نخستین بخش از این راهبرد را اندکی بعد از شکست و عقب نشینی نیروهای نظامی چچن از داغستان به اجرا درآورد. دولت روسیه به‌عنوان مبارزه با تروریسم، شهر گروزنی و مناطق مختلف چچن را به‌عنوان پایگاه‌های تروریست‌ها به محاصره درآورد. با آغاز نیمه دوم ریاست جمهوری پوتین در روسیه، سیاست خاورمیانه‌ای این کشور پذیرای تحرک و پویایی بسیار بالایی بوده است. در ارتباط با علت یا عوامل پویایی سیاست خارجی روسیه نسبت به منطقه خاورمیانه، نگرش‌ها و تحلیل‌های متفاوتی وجود دارد. روسیه در واقع ۵ هدف مهم را در سیاست خارجی خاورمیانه‌ای خود دنبال می‌کند:

۱– آمریکا در حال شکست و از دست دادن موقعیت خود در خاورمیانه است. این فرصت مناسبی است تا روسیه به هر میزان که می‌تواند، جایگزین آمریکا شود،

۲– خاورمیانه بازار مناسبی برای تسلیحات و دیگر تولیدات روسی، از جمله نیروگاه‌های هسته‌ای محسوب می‌شود،

۳– رابطه روسیه با کشورهای عربی – اسلامی، موجب کاهش نزاع‌های مسلمانان روسیه با حکومت این کشور می‌شود.







۴- با توجه به منابع انرژی خاورمیانه، نفوذ روسیه در این منطقه موجب می‌شود سیاست‌های انرژی روسیه مکمل سیاست‌های انرژی کشورهای دارای نفت خاورمیانه شود که در این راستا روسیه می‌تواند بدون عضویت در اوپک، از برتری‌های تنظیم بازار اوپک نیز استفاده کند، ۵ – افزایش نفوذ روسیه در خاورمیانه می‌تواند جایگزین کاهش نفوذ روسیه در دیگر مناطق از جمله کشورهای سابق و هم پیمان با شوروی در اروپای شرقی شود.

در سال ۱۹۹۹ دولت چچن از سوی رژیم طالبان در افغانستان به رسمیت شناخته شد. در این سال در حالی که پیروزی مبارزان چچنی در گفت وگوهای صلح قطعی شده بود، یک رشته بمب گذاری در چندین مجتمع مسکونی در روسیه، بیش از ۳۰۰ کشته به‌جای گذاشت که به چچنی‌ها نسبت داده شد. در حمله نیروهای امنیتی به این مکان، ۳۳ تن از مبارزان و ۱۳۰ تن از مردم عادی جان خود را از دست دادند. پوتین به‌عنوان یک عضو کا. گ. ب. می‌دانست چگونه باید بهانه‌ای برای حمله به چچن بدست آورد. نیروهای دولتی روسیه نزدیک بود که از چریک‌های چچن شکست بخورند و چچنی‌ها در جریان گفت وگوهای دو جانبه، خود مختاری چچن را پذیرفته بودند که انفجارهای شهری به‌ویژه در مسکو آغاز شد و همه گفت و گوهای صلح بی‌نتیجه ماند(Margolis, 2010).

با این اتفاق، هلال بی‌ثباتی آشکاری پدید آمد که از قفقاز تا سین کیانگ چین امتداد داشت. با تحولاتی که در پیرامون روسیه، «خارج نزدیک» رخ داد، و رشد افراط‌گرایی در داخل روسیه، با پیروزی ولادیمیر ژیرینفسکی رهبری روسیه، ضرورت تحول در سیاست خارجی این کشور را پذیرا شد(کولایی، ۱۳۸۳، صص ۸-۹۷). روسیه در راهبرد خارجی خود، مناقشه چچن را فقط یک مسئله داخلی قلمداد می‌کند و دخالت در مناقشه چچن را دخالت در امور داخلی خود می‌داند. و از تلاش‌های میانجی‌گرانه طرف سوم استقبال نمی‌کند. در مقابل چچنی‌ها تلاش کردند که بحران چچن را بعد فراملی دهند و با استمرار بحران و گسترش دامنه آن به قفقاز، بعد منطقه‌ای پیدا کرده و سپس به آن بعد بین‌المللی داده شود. مجموعه غرب همواره به‌دنبال تضعیف روسیه و از هم گسستن اساس آن بوده است. موقعیت به‌وجود آمده در چچن شاید می‌توانست آرزوی سنتی آنان را، که همانا مرحله دوم فروپاشی باشد، تحقق بخشد. ایالات متحده و نیز اروپا و برخی از کشورهای منطقه، البته با اندکی تفاوت در شیوه و هدف، بحران چچن را بستر مناسبی برای پیگیری منافع راهبردی خود می‌دانند. برخی از کشورهای اسلامی







نیز تحت تأثیر عوامل مرکبی چون فشار افکار عمومی، منافع ملی و رقابت، به پشتیبانی پنهان از استقلال طلبی چچن‌ها پرداخته اند.

دولت آمریکا معتقد است که بحران چچن می‌تواند زمینه مناسبی برای پیگیری منافع راهبردی این کشور با هدف پیوند منطقه قفقاز با علاقه‌های سیاسی، اقتصادی، و نظامی فراهم کند. هدف نهایی آمریکا و برخی از متحدان منطقه‌ای این کشور، بیرون راندن روسیه از منطقه راهبردی قفقاز، کوتاه کردن دست این کشور از بنادر دریای سیاه و خزر و کنترل منابع انرژی حوزه خزر و مسیرهای انتقال آن است. بنابراین آمریکا تلاش می‌کند تا با حمایت از جریان‌های استقلال طلب در منطقه، نوارهایی از دولت‌های کوچک در اطراف مرزهای روسیه ایجاد کند و زمینه تضعیف و احتمالاً تجزیه دوباره این کشور را در دراز مدت فراهم کند.

تلاش‌های مسکو در قالب سازمان‌هایی چون سازمان همکاری شانگهای، جامعه اقتصادی اوراسیا، فضای اقتصادی واحد، با هدف همگرایی بیشتر کشورهای منطقه، به‌عنوان اقدام‌هایی برجسته در همین جهت قابل ارزیابی است. از نظر روسیه، آنچه که بیش از همه امنیت ملی این کشور را به خطر می‌اندازد، تهدیدهایی از ناحیه جنوب این کشور است. به‌ویژه در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز که در آنها افراط‌گرایی مذهبی شیوع دارد. بر همین اساس تمایل روسیه به تشکیل سازمان همکاری شانگهای، نتیجه طبیعی گفت و گوهای این کشور با چین در مورد مسائل مرزی و تدابیر اعتماد سازی در حوزه نظامی و گسترش مشارکت راهبردی بین این دو کشور بود(واعظی، ۱۳۸۵، صص ۲۵-۱۵).

چین و روسیه از زمان جنگ بالکان به این سو که با مداخله نظامی پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) همراه شد و پکن و مسکو به‌شدت با این مداخله مخالف بودند، بیشتر به‌هم نزدیک شدند. و از آن پس، هر دو کشور علیه آنچه که آن را خطر هژمونی آمریکایی قلمداد می‌کنند، با یکدیگر متحد شدند. این دو کشور بعد از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، از ناحیه حضور نظامی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی به‌شدت احساس نگرانی می‌کردند. دراصل چین و روسیه به‌شدت مخالف انتقاد کشورهای خارجی از شکل عملکرد خود در قبال چچن و تایوان هستند. و فعالان جدایی طلب در این مناطق را غیرقانونی می‌دانند. (Simes, 2007, pp. 36-51).







پس از رخداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا، مسکو از فرصت استفاده کرد و جنگ علیه استقلال طلبان چچن را به بخشی از مبارزه علیه تروریسم تبدیل کرد و به نابودی و کشتار مسلمانان چچن پرداخت. با توجه به همراهی دولت پوتین در حمله به افغانستان و نبرد علیه طالبان و القاعده، سیاست‌های دولت آمریکا نسبت به گروه جدایی طلب چچنی، به سمت سیاست‌های روسی متمایل شد. در اکتبر ۲۰۰۳ «احمد قدیراف» به ریاست جمهوری چچن برگزیده شد. قدیراف که از تندروهای چچنی بود، از در مصالحه با کرملین درآمد. او تا امروز رئیس جمهور دست نشانده کرملین در چچن است و همراه با همراهان خود، مبارزان چچنی را کشته، ترور کرده و یا پس از ربودن از محل زندگی خود یا دستگیری، تحویل دستگاه امنیتی – اطلاعاتی روسیه داده است. نتیجه حضور قدیراف‌ها در چچن و برنامه‌های مشترک آنها و دولت روسیه، محدود شدن فعالیت تندروهای اسلام‌گرا در درون سرزمین چچن بود. بدین ترتیب، این فعالیت‌ها بیش از پیش به بیرون از چچن سرایت کردند.

## تهدیدهای منطقه‌ای روسیه

مشکلات اقتصادی، خیزش‌های اسلامی، جدایی طلبی و فعالیت‌های تروریستی به‌عنوان منابع جدی تهدیدهای داخلی، تمامیت ارضی، ثبات و امنیت کشورهای آسیای مرکزی و روسیه را در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی به‌صورت جدی دچار چالش کرده است. مبارزات تاریخی استقلال خواهانه مسلمانان قفقاز شمالی، از قیام شیخ شامل تا عصر حاضر، موجب شده تا کشورهای آسیای مرکزی و البته روس‌ها همواره نگران خدشه دار شدن ثبات و امنیت داخلی خود باشند(انوری و رحمانی موحد، ۱۳۸۷، ص ۷۸). اما در خصوص تهدیدهای اصلی که امنیت و ثبات روسیه را تحت فشار قرار می‌دهد، می‌توان این موارد را برشمرد:

۱– تندروی مذهبی: دوران حاکمیت طالبان در افغانستان با توجه به قرائت این فرقه از اسلام و عملکرد آنها بر اساس چنین برداشتی، بی‌ثباتی و نا امنی برای مناطق هم‌جوار به ارمغان آورد. افزون بر آن فعالیت‌های مبلغان مذهبی وهابی و سلفی در منطقه، بیشتر باعث تفکر و اندیشه اجتماع گریز و ضد امور بین‌الملل شده است(Central Asian, 2001).







۲- تروریسم: به‌دنبال حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان و نیز نگرانی از گسترش نفوذ عناصر القاعده و طالبان در آسیای مرکزی، بحث مبارزه با تروریسم هم از سوی غرب و هم دولت‌های منطقه آسیای مرکزی مورد توجه جدی قرار گرفت،

۳- جدائی‌طلبی: روسیه بیشترین نگرانی را در این خصوص دارد. روس‌ها از جانب چچنی‌ها، داغستانی‌ها و تاتارها نیز دغدغه دارند،

۴- تولید و حمل و نقل مواد مخدر: افغانستان از سال‌های دور به جهت روبه رو شدن با مشکلات سیاسی و اقتصادی، مرکز تولید مواد مخدر بوده و در کمال تعجب، این وضعیت پس از تسلط نیروهای ائتلاف در این کشور، چهار برابر رشد داشته است،

۵- فقر و تهدیدهای مستقیم و غیرمستقیم ناشی از آن: از نظر نظری، وجود فقر و نابرابری‌های اقتصادی، همواره یکی از زمینه‌های نفوذ و تحریک گروه‌های آشوب‌گر و تندرو در نظر گرفته شده است. بر این اساس، یکی از دلایل رواج تفکرهای تندرو در منطقه آسیای مرکزی، سوء استفاده گروه‌های تندرو مذهبی از چنین پدیده‌ای برای جذب مردم است.

در واقع، روس‌ها با از دست دادن چچن، بخشی از خاک خود را از دست می‌دهند و از دست رفتن چچن افزون بر آن، خطر پدیدار شدن بازی دومینو را در پی دارد؛ زیرا اگر این اولین جمهوری سرسخت و ناسازگار با روسیه موفق شود، بلافاصله نوبت به جمهوری‌های قرینه آن در منطقه قفقاز و سایر مناطق می‌رسد؛ یعنی به‌دنبال آن هیچ تضمینی وجود ندارد که جمهوری‌های دیگر خود مختار روسیه در قفقاز و ماورای آن دست به اقدام مشابهی برای جدایی از روسیه نزنند. در این میان می‌توان از جمهوری‌های داغستان، تاتارستان، اینگوش، اوستیای شمالی، آدیغه، قره چای، چرکس، کاباردیا - بالکار و غیره نام برد. همچنین اتحاد فرضی و احتمالی چچن و داغستان می‌تواند افزون بر محروم کردن روسیه از دسترسی به برخی فرصت‌های راهبردی، به محرومیت روسیه از بخش قابل توجهی از دریای خزر منجر شده و بر منافع روسیه تأثیر منفی بگذارد.

این موضوع در سال‌های پس از فروپاشی به یکی از عوامل اختلاف و مناقشه در منطقه تبدیل و سبب بروز بحران‌های ژئوپلیتیکی نیز شده است. جایگاه و اهمیت کشورهای آسیای مرکزی، به‌دلیل برخورداری از موقعیتی ژئوپلیتیک و از سوی دیگر، به‌عنوان یکی از منابع عمده سوخت‌های فسیلی جهان، از اواخر دهه ۹۰ و با افزایش اهمیت منطقه خزر، مورد توجه







واشنگتن و کشورهای اروپایی قرار گرفت. این کشورها به شیوه‌های گوناگونی تلاش کرده تا وارد این حوزه که با روسیه و چین هم جوار است، شوند. منطقه آسیای مرکزی، پس از فروپاشی اتحاد شوروی، نه تنها منزوی نشده، بلکه به‌دلیل موقعیت ژئوپلیتیک و برخورداری از منابع انرژی قابل توجه و نیز مسائل خزر و قفقاز در تمامی مشکلات منطقه اوراسیا و منطقه درگیر شده است.

## استقلال خواهی جمهوری چچن: راهبرد دور کردن دولت مرکزی یا فرهنگ دینی مردم چچن؟

پس ازاعلام استقلال چچن، هرج و مرج به شکل ملموسی این جمهوری را فرا گرفت و دیپلماسی گفت و گو بین قوای مجریه روسیه و چچن نیز به بن بست انجامید. با بی‌نتیجه ماندن اقدام‌های دیپلماتیک و آغاز سال ۱۹۹۳، شایعه احتمال استفاده روسیه از اهرم‌های نظامی و تهاجم گسترده به خاک چچن قوت گرفت. اختلاف‌های مرزی چچن و اینگوش فرصتی مناسب در اختیار روسیه قرار داد تا دو دوره جنگ را به چچن تحمیل کند. اما با وجود این همه اقدام‌های نظامی و غیر نظامی روسیه، مردم چچن دست از ادعای استقلال طلبی خود بر نداشتند. سیاست روس‌ها برای برخورد با چچنی‌ها، برخوردی قهری بوده است. نژاد پرستی روس‌ها و تبعیض علیه قفقازی‌ها در مسکو موجب شده در مناطق قفقاز شمالی - مرزهای جنوبی روسیه- از برنامه‌های اقتصادی و پس از دوره شوروی، فرهنگی- اجتماعی خبری نباشد. سیاست‌های روسی برای رشد منطقه نیز به‌دلایلی چون گزینشی بودن این سیاست‌ها، فساد مقام‌های محلی و به‌کار نبردن بودجه فدرال در مسیر توسعه مناطق و مهمتر از همه، نبود راهبردی بلند مدت از سوی کرملین برای بازسازی مناطق مسلمانان و به‌ویژه قفقاز شمالی به ناکارآمدی مجموعه دولت در منطقه انجامیده است(کولایی، ۱۳۸۹، صص ۲۳۶-۲۲۴.). اما علت‌های اصلی به‌کار گرفتن راهبرد واگرایی از سوی چچنی‌ها را می‌توان این‌گونه برشمرد:

۱- سیاسی - اجتماعی: از نظر تاریخی فرهنگ سیاسی مردم چچن با عناصری چون مبارزه برای رهایی از سلطه روسیه، فرهنگ ضد روسی، بیگانه ستیزی در آمیخته است. اتکای به‌خود و استقلال طلبی، عامل مهمی در روس ستیزی مداوم آنها است. قبایل چچنی از انسجام زیادی







برخوردارند و مفاهیم استقلال و آزادی و احترام به فرهنگ خویش برای مردم این جمهوری از زندگی بیشتر اهمیت دارد. به همین دلیل به‌نظر نمی‌رسد سلطه نظامی بتواند بحران عدم حقانیت سلطه روسیه بر چچن را حل کند. در واقع از علت‌های اینکه روسیه سیاست‌های استقلال خواهی چچن را سرکوب می‌کند، این است که روسیه این جمهوری را به‌عنوان پل عبور، دیگر قومیت‌ها می‌داند؛ چون اگر چچن استقلال و آزادی خود را به‌دست بیاورد، همانند بازی دومینو، باعث بلند شدن علم استقلال طلبی دیگر قومیت‌ها خواهد شد و آنها هم به تبعیت از چچن به این کار دست می‌زنند.

۲- اقتصادی: چچن‌ها ادعا می‌کنند که هیچ‌گاه از ثروت‌هایی که دولت مرکزی روسیه از سرزمین آنها استخراج می‌کند، سهم مناسبی دریافت نکرده‌اند. بنا بر ادعای آنها، ۹۰ درصد سوخت هواپیماهای روسیه از این جمهوری تأمین می‌شود. این جمهوری یکی از مناطق نفت خیز مهم روسیه است، اما از سطح توسعه اقتصادی - اجتماعی پایینی برخوردار است. درگیری‌های سال‌های اخیر روسیه به اقتصاد این جمهوری نیز لطمه زیادی وارد کرد و اکثر مناطق اقتصادی و صنعتی آن در جنگ آسیب دیده است. تحریم‌های مسکو باعث کاهش شدید تولید، کمبود منابع و مهاجرت جمعیت غیر متخصص بومی، فاصله شدید طبقاتی و کمبود کالاهای مصرفی و غذایی و فقر و بیکاری شدید شد. در واقع نابرابری‌های اقتصادی بین مناطق و ضعف سیاست‌گذاری دولت در ایجاد عدالت در این امر، علت اصلی بودند. تخصیص منابع اقتصادی، تعیین قیمت‌ها، نرخ مالیات‌ها در همه مناطق، کاملاً برعکس هم بودند. در واقع حکومت مرکزی به‌جای توجه به کاهش نابرابری، تمایل داشته منابع اقتصادی را در مناطقی متمرکز کند که رهبران آنها از نظر سیاسی با مرکز هماهنگ‌تر بوده‌اند و یا این که در چانه زنی، مهارت بیشتری داشته‌اند(کولایی و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۲۳۲).

۳- موقعیت ژئوپلیتیک و ژئوراهبردی: چچن در منطقه‌ای واقع شده که حلقه واصل بین قاره‌های اروپا و آسیا، پل ارتباطی میان شمال و جنوب و شرق و غرب، محل تلاقی تمدن‌های بزرگ و کهن، همسایه جهان اسلام و جهان مسیحیت و یکی از مسیرهای حمل و نقل نفت و گاز به اروپا است و این امر بیانگر اهمیت ژئوراهبردی و ژئوپلیتیکی آن است. موقعیت ژئوپلیتیک چچن، اهمیت آن را دو برابر کرده و حتی باعث شده تا کشورهای رقیب روسیه با در نظر گرفتن موقعیت این جمهوری در دامن زدن به مناقشه چچن تأثیر زیادی داشته باشند.







به‌صورت حتم تجزیه چچن، توانایی روسیه در صدور نفت و گاز به بازار اروپا را به‌شکل چشم‌گیری کاهش خواهد داد، چون خطوط لوله‌های انتقال نفت و گاز میدان‌های نفتی روسیه و قزاقستان از چچن می‌گذرند. با توجه به اهمیت این موضوع، روسیه به هر شکل ممکن در پی آن است که همچنان این مسیر را در کنترل خود داشته باشد.

۴- عامل دینی – مذهبی تندرو: اکثریت جمعیت جمهوری چچن، مسلمان و حنفی مذهب هستند. رهبران این جمهوری همواره از اسلام برای بسیج مردم در برابر روس‌ها و حفظ انسجام آنها و جلوگیری از جذب آنها در فرهنگ روس استفاده کردند. اسلام صوفی در منطقه قفقاز یک نیروی انقلابی و تندرو و تجدید نظر طلب بوده است. در دوران اتحاد شوروی دولت روسیه به سرکوب مذهب‌ها، تعطیلی مساجد و مدارس دینی اقدام کرد. در خلال دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و با اجرای طرح گلاسنوست، احساس‌های مذهبی، افتخارهای قومی و روحیه ضد کمونیستی و ضد روسی مردم چچن فرصت بروز یافت. در بررسی حیات معنوی قوم چچن، توجه به طریقت‌های صوفیانه جایگاهی ویژه دارد. زیرا این نحله‌ها بر باورهای دینی و تفکر سیاسی این قوم تأثیر زیادی داشته است.اما نفوذ وهابی‌ها در قفقاز از سال ۱۹۹۳ آغاز می‌شود. «مولادی ادوگف، شامیل باسایف و خطاب» از حاملان اصلی ایده وهابی‌گری در چچن هستند. اندیشه‌ها و دیدگاه‌های «بهاء الدین محمد»، نظریه پرداز اصلی وهابیت در قفقاز شمالی که خود از محیطی صوفی در داغستان بود، با تأثیر گرفتن از حوادث و اتفاق‌های جنگ چچن، تأثیر آشکاری را در رادیکال کردن منطقه گذاشت(پاکتچی و براری، ۱۳۸۸، صص ۳۹-۳۸).

**عامل خارجی:** آمریکا و متحدانش با استفاده از زمینه‌های داخلی، در بحران چچن نقش اساسی ایفا می‌کنند. هدف آنها بیرون راندن روسیه از منطقه راهبردی قفقاز، کاهش نفوذ آنها در دریای سیاه و خزر، و کنترل منابع انرژی حوزه خزر و مسیرهای انتقال آن با عقب راندن روسیه به مرزهای قرن شانزدهم است. آمریکا از گروه‌های تند و اسلامی حمایت می‌کند. بنا بر ادعای مقام‌های کرملین، آمریکا و بعضی از کشورهای منطقه مثل ترکیه، عربستان، پاکستان و طالبان به مبارزان شمال قفقاز کمک می‌کنند. به ادعای آنها، آمریکا و روسیه سعی می‌کنند با نا آرام کردن بخش‌های حیاتی این کشور در نزدیکی دریای خزر (داغستان و چچن) که خطوط لوله نفت و گاز این کشور از این منطقه عبور می‌کند، و یکی از مسیرهای مطرح برای انتقال







منابع انرژی حوزه خزر به خارج است، شاهرگ نفتی این کشور را قطع کرده و زمینه را برای عبور خطوط لوله نفت و گاز این حوزه از مسیر ترکیه هموار می‌کنند.

به هر حال استقلال احتمالی چچن می‌توانست پیامدهای بسیاری برای فدراسیون روسیه داشته باشد. نخست، چچن می‌توانست پایگاه تروریسم، مرکز انتقال اسلحه و مواد مخدر و پایگاه آموزش شبه نظامیان برای مناطق دیگر شود. دوم، چچن‌ها همواره ایده تشکیل دولت متحده خلق‌های قفقاز را در ذهن داشتند. همان‌گونه که در بحران داغستان دیده شد، می‌توانست با استفاده از وضعیت نا مساعد اقتصادی – اجتماعی این منطقه مردم آن را به استقلال طلبی تحریک کنند. به‌ویژه که جمهوری داغستان حکم دروازه خاورمیانه را دارد. چچن می‌توانست بدین وسیله به خاورمیانه و دریا راه پیدا کند. در نهایت باید گفت که استقلال احتمالی چچن می‌توانست الگویی برای دیگر بخش‌های فدراسیون قرار گیرد، و تابوی تمامیت ارضی فدراسیون را در ذهن رهبران مناطق و جمهوری‌ها بشکند.

در واقع دلیل این کشمکش چند صد ساله بین روسیه و جمهوری چچن، این است که روسیه می‌خواهد از ظرفیت های چچن برای مواضع تدافعی خودش در مقابله با تهدیدها و چالش‌های موجود در حیات خلوت خود استفاده کند. و همچنین، سیاست‌های دولت مرکزی، از دلایل اصلی این منازعه مداوم است. سرکوب سیاسی – اجتماعی چچنی‌ها در کنار عواملی مانند توسعه نیافتگی اقتصادی باعث شده تا آنها با تأثیر گرفتن از آموزه‌های تندرو وهابی‌ها و دخالت‌های قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نفع برنده در ادامه این بحران، به اقدام‌های جدایی طلبانه خشونت آمیز و تلافی جویانه دست زده و نسل به نسل آتش انتقام را در خود زنده نگهدارند؛ به‌شکلی که دیگر روح آزادی خواهی و استقلال طلبی، ویژگی بارز چچنی‌ها بوده و آنها را در بین سایر اقوام روسیه متمایز کند. در واقع، یکی از میراث‌های شوروی برای کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، بی نظمی در مرزهای جغرافیایی این کشورها و عدم تناسب این مرزها است. تعیین مرزهای این کشورها با اهداف سیاسی، نژادی و قومی صورت گرفته و در آن به بسیاری از ملاحظات انسانی، قومی و جغرافیایی توجه نشده است.







## نتیجه

این مقاله مروری بر روابط جمهوری چچن و روسیه داشت. در این مقاله راهبردهای اعمالی روسیه از دوران گذشته تا به حال در مقابل چچن مد نظر قرار گرفت. در مقابل، واکنش‌های جمهوری چچن در برابر روسیه مورد توجه قرار گرفت. به‌نظر می‌رسد با گذشت چند سال هنوز تصور پایان کامل آن دشوار است. در این چند سال، دو جنگ خونبار در چچن رخ داد که جنگ دوم، با وجود کشته شدن رهبران اصلی جدایی طلب چچن، به‌صورت چریکی و تروریستی ادامه دارد و حتی هر از چند گاه، جمهوری‌های مجاور آن نیز دستخوش حملات خشونت‌بار می‌شوند.

در این جنگ‌ها، جمهوری چچن به زانو درآمده، بدون امید و بدون آینده و ارتش روسیه همچنان در این جمهوری جدایی طلب که به یک سرزمین نا کجا آباد تبدیل شده حضور دارد، حضوری که به‌نظر می‌رسد پایان نخواهد داشت. جمهوری چچن به یک مشکل برای مسکو تبدیل شده است. دولت مردان روسیه به‌جای در پیش گرفتن راه گفت و گو تصور می‌کردند، یک جنگ کوچک پیروزمندانه موقعیت آنها را در مقابل مخالفان تحکیم می‌بخشد. درواقع، بحران چچن در اساس حاصل ناتوانی سنت تزاری سیاست روسیه در زمینه ایجاد گفت و گو میان قوم‌ها، یا نبود امکان تاریخی ظهور شرایط گفت و گو بین قومیت‌ها است. طبیعت دولت روسی، حاوی دریافتی مکانیکی یا زیست شناسانه از اقتدار بوده است. گونه‌ای ضعف فرهنگی در پذیرش ساز و کارهای مدنی مانند اقدام‌های تلافی جویانه ناپخته، اقدام‌های بی‌هدف و ناتوانی از هر نوع اقناع مجامع بین‌المللی، می‌تواند نتیجه طبیعی رفتارهای خشن دولت روسیه در برخورد با جمهوری چچن باشد.

شکل‌گیری چنین شرایطی موجب شده تا ناظران تحولات منطقه آسیای مرکزی بر این عقیده باشند که با توجه به تحولات و مسائل چند وجهی این منطقه و نیز حضور قدرت‌های هسته‌ای در منطقه، باید در آینده شاهد وقوع یک رویارویی سیاسی بزرگ جهانی باشیم. اما این که روس‌ها اصرار بر حفظ این منطقه و به‌ویژه چچن حتی به قیمت نابودی شهرها، روستاها و صدها چچنی دارند، می‌تواند به‌دلیل موقعیت جغرافیایی و راهبردی چچن که در ضلع جنوبی آن بر خط الرأس رشته کوه‌های قفقاز شمالی تکیه زده و جدایی آن، روسیه را اول از داشتن موقعیت







مسلط در منطقه قفقاز محروم می‌کند . دوم از نظر اشراف این رشته‌ها بر دشت‌های روسیه، می‌تواند آن را به منبع تهدیدی برای روسیه تبدیل کند. همچنین نقش آینده موقعیت چچن در اتصال خطوط لوله نفت خزر به اروپا و جهان خارج، از دید روس‌ها پنهان نیست.

بنابراین با ملاحظه دلایل مفروض گفته شده روس‌ها با تمام انرژی، سعی بر سرکوب جنبش استقلال طلب مسلمانان چچن و حفظ اتصال آن در مجموعه جغرافیای سیاسی روسیه دارند. در متقابل چچنی‌ها نیز سعی بر به ثمر رساندن مبارزات مستمر تاریخی و در آغوش کشیدن آرمان سیاسی دیرینه خود، یعنی استقلال از مجموعه اسلاوی - ارتدوکسی شمال خود که هیچ‌گونه تجانسی با آن احساس نمی‌کنند را دارند. از این رو جدالی سخت بین آنها جریان دارد. و نیز بی شک اقدام‌های پوتین در سال‌های اخیر که حاکی از تعهد او به راهبرد قدرت بزرگ جهانی است، در عین حال خود را به حفظ منافع و خصوصیت‌های ویژه روسیه متعهد می‌داند. نظریه میهن دوستی روشن بینانه او در این راهبرد نقش محوری دارد. این راهبرد در حقیقت راهنمای عملی است که به اولویت‌های ژئوپلیتیک و سمت‌گیری‌های اصولی سیاست خارجی روسیه رسمیت می‌بخشد.

دولت مردان روسی معتقدند که هویت روسیه باید مبتنی بر سنت‌های تاریخی قدرت‌های بزرگ باشد. مسکو همواره در جهت کسب برتری منطقه‌ای در اوراسیا تلاش کرده است. سیاست مداران و راهبردست‌های روسی از پایان قرن نوزدهم به بعد، آسیای مرکزی و قفقاز را برای کشورشان دارای اهمیت راهبردی تلقی کرده‌اند. با توجه به دگرگونی ژئوپلیتیک آسیای مرکزی و قفقاز، روسیه برای رفع تهدیدهای امنیتی در چند سال گذشته، سیاست‌های متفاوتی پیش گرفته است. مناقشه در برخی از جمهوری‌ها و بحران چچن نشان داد تا هنگامی که مناطق خارج نزدیک در خارج از حوزه نفوذ روسیه قرار دارند، تمامیت ارضی روسیه مورد تهدید امنیتی قرار خواهد گرفت. بی شک گسترش تنش و مشکلات امنیتی و سیر حوادث خشن نظامی چند سال اخیر مثل تنش‌های چچن، بمب گذاری‌ها و شورش‌های داخلی روسیه، ازبکستان و تاجیکستان و نیز وقوع سلسله جنگ‌ها و شورش‌های روسیه و جمهوری چچن و نیز بروز انقلاب‌های رنگی را باید نشانه‌های تأیید این نظر دانسته و اشاره کرد که در قفقاز و به‌صورت مشخص چچن، گروه‌های اسلام‌گرا به اجبار به ادامه جنگ در قالب نبردهای







کوچک‌تر زمینی روی آورده‌اند. حادثه ۱۱ سپتامبر سیاست‌های امنیتی و دفاعی روسیه و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز را تغییر داد.

در این مقطع، سیاست‌مداران روسی به این نتیجه رسیدند که خطر تهدیدهای جدید امنیتی داخلی از سوی آسیای مرکزی و قفقاز بیشتر از تهدیدهای امنیتی از جانب ناتو و یا حملات هسته‌ای به روسیه است. کانون نگرنی‌های امنیتی روس‌ها به سمت مرزهای جنوبی کشیده شده است و از همین رو، مسائل امنیتی از قبیل مبارزه با تروریسم، قاچاق اسلحه و مواد مخدر و نیز جلوگیری از ورود موج پناهندگان در راهبرد روسیه جایگاهی مهم پیدا کرده است. در چنین فضایی، امکان تسری اقدام‌های تروریستی در منطقه آسیای مرکزی و به‌ویژه در چچن را باید مورد تحلیل قرار داد. همچنین موضوع پیوستن روسیه به سازمان کنفرانس اسلامی مدتی است که مطرح شده است. اینکه روس‌ها چه نیتی از عضویت در این سازمان اسلامی دارند، تا حدودی مبهم است. به نظر برخی کارشناسان، این عمل یک اقدام تاکتیکی و ابزاری برای پوشش موضوع چچن و مسلمانان قفقاز است.

در واقع تهدید چچن، ترس کاملاً محسوس نخبگان فکری و سیاسی روسیه از یک نا آرامی و کشمکش درونی را تأئید می‌کند. روسیه برای حفظ ثبات و امنیت در مرزهای خود، تأمین امنیت شهروندان روس تبار، جلوگیری از حضور نیروهای خارجی در نزدیک خود و به‌ویژه جلوگیری از تجزیه و استقلال واحدهای ترکیب دهنده فدراسیون، با نگرانی تحولات منطقه را دنبال می‌کند. نا آرام‌ترین منطقه قفقاز، چچن، که در دره پانکیسی که محل تجمع مبارزان چچنی برای دریافت کمک‌های خارجی از سوی جنوب است، از گذشته‌های دور تا به امروز، سودای استقلال طلبی در سرداشته است. در واقع منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جزء عرصه منافع امنیت ملی روسیه است. و به‌عنوان یک منطقه ژئوپلیتیک شناخته می‌شود.

در واقع روسیه نسبت به سرنوشت اقلیت‌های روسی در این کشورها حساسیت خاصی دارد. یک عنصر مهم در سیاست منطقه‌ای روسیه، حمایت از نژاد روس است. این امر امروزه بسیار مورد توجه سیاست‌مداران روسی است. البته نمی‌توان کتمان کرد که تروریست‌هایی در میان مبارزان چچنی وجود دارند و اسلام‌گراهای رادیکال و بنیادگرا در میان جمعیت پراکنده سرزمین چچن دیده می‌شود، اما اگر دولت مردان روسیه همه چچنی‌ها را با یک برچسب تروریست یا وهابیست شناسایی و معرفی کنند، این اقدام تنها راه حل ایجاد صلح و امنیت بین







روسیه و چچن و تنها رهیافت شناخته شده برای قبول مسئولیت در هر دو طرف را تکذیب می‌کند و از بین می برد. در مجموع همه این موارد باعث می‌شوند تا همان‌گونه که برژینسکی در کتاب خود به نام «صفحه شطرنج» نوشته است، منطقه آسیای مرکزی را نمونه مرکز ژئوپلیتیک بدانیم. همه اینها نشان می‌دهد که روسیه هیچ‌گاه برنامه بلند مدت و مشخصی برای اداره قفقاز شمالی نداشت. از این روی، موج استقلال خواهی مردم مسلمان چچن و دیگر جمهوری‌های مسلمان نشین روسیه فرو نخواهد نشست.

## منابع و مآخذ

### الف- فارسی

۱. آکینر، شیرین (۱۳۶۶)، **اقوام مسلمان اتحاد شوروی**، مترجم علی خزعلی، مشهد: آستان قدس رضوی.

۲. انوری، حمیدرضا و مرتضی رحمانی موحد، (۱۳۸۷)، **سازمان همکاری شانگهای؛ چشم انداز به سوی جهان چند قطبی**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

۳. بشیریه، حسین (۱۳۸۶)، **جامعه شناسی سیاسی**، تهران: نشر نی.

۴. پاکتچی، احمد و خدایار براری، (زمستان و بهار ۸-۱۳۸۷)، «عوامل مؤثر بر استقلال طلبی قوم چچن»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، مرکز مطالعات عالی بین المللی، سال دوم، شماره ۳، صص۴۲-۲۳.

۵. راسخ، حمید (۱۳۷۶)، «بحران چچن»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال ششم، دوره سوم، شماره ۱۷، صص ۹۲- ۵۷ .

۶. روچ، گرین (۲۰۰۴)، «قفقاز ؛ میدان خونین منازعات خاموش نشده»، **لوموند دیپلماتیک**. صص ۲-۱

۷. کولائی، الهه و دیگران (۱۳۸۹)، **بررسی زمینه های نظری و تاریخی همگرایی و واگرایی در فدراسیون روسیه**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

۸. کولائی، الهه(۱۳۸۳)، **علل و پیامدهای توسعه روابط فدراسیون روسیه و اسرائیل(با نگاهی به جمهوری اسلامی ایران)**، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

۹. کولایی، الهه و سیده مطهره حسینی(۱۳۸۹)، «رویارویی روسیه با چچن: زندگی در مرز خشونت»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره۷۱. صص ۱۰۲-۸۵







۱۰. گرا، کریستیان (۱۳۷۷)، حکومت های مارکسیست- لنینیست از سال۱۹۱۷ تا عصر حاضر، ترجمه امان الله ترجمان، تهران: پرشکوه.

۱۱. منفرد، افسانه و بیات، کاوه (۱۳۷۴)، **چچنها در گذر تاریخ**، تهران: انتشارات دائرة المعارف اسلامی.

۱۲. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۹)، «مسکو و جمهوری های پیرامونی در دوران شوروی: چارچوبی تحلیلی برای درک روابط و اقدامات»، **فصلنامه سیاست**، دوره۴۰، شماره۲، صص ۲۶۶-۲۴۷.

۱۳. نقیب زاده، احمد (۱۳۸۶)، «موضع تدافعی»، **همشهری دیپلماتیک**، سال دوم، شماره۱۸، صص۵-۴.

۱۴-نوری، علیرضا (۱۳۸۶)، «نوستالژی پوتین»، **همشهری دیپلماتیک**، سال دوم، شماره ۱۷، صص۵۹-۵۸.

۱۵. نوروال، آلتا جی (۱۳۸۸)، «سیاست قومیت و هویت»، ترجمه محمد خضری و دیگران، تهران: **پژوهشکده مطالعات راهبردی**، صص۱۰۴-۹۱.

۱۶. واعظی، محمود (۱۳۸۵)، «تحولات سازمان همکاری شانگهای و عضویت ایران»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۵۳، صص۳۲-۷.

۱۷. ولایتی، علی اکبر (۱۳۸۶)، «دغدغه امنیت»، **همشهری دیپلماتیک**، سال دوم، شماره ۱۸، صص۳-۲.

**انگلیسی**

1. Adomit, Hannes(1995), "Russia as a Great Power in World Affairs: Images and Reality", London: **International Affairs**, Vol. 71, No. 1, pp. 103-115.
2. Avtorkhanov, Abdurahman(1992), “The Chechens and Ingush During the Soviet Period and it’s Antecedents”, New York: ST, **Martin’s press,** pp. 52-65.
3. Barbara A. Anderson & Brian D. Silver(1982), “Linguistic and Ethic Russification”, pp. 100-109, Available at: www.lituanus.org/1980_1/80_1_03.htm **,** (Accessed on 2 Sep.
4. Bennigsen, Alexander & Broxup, Marie (1985), “The Islamic Threat to Soviet State”, London, pp.7-21.
5. Central Asian(2001), **Islamist Mobilization and Regional Security**, International Crisis Group, Asia Report, pp. 23-36, Available at: www.crisisgroup.org , (Accessed on 16 Oct. 2010).
6. Herrmann, Richard(1994), “Russian Policy in the Middle East: Strategic Change and Tactical Contradictions”, **Middle East Journal**, Vol. 48, No. 3, pp. 450- 459.
7. Jaimoukha, Amjad(2005), “The Chechens: A Hand Book”, London.
8. Margolis, Eric, **"Chechnya: We Will Make You Fill What We Fill",** April 8, 2010, www.huffingtonpost.com, (acessed on 12 Aug. 2010).
9. Simes, Dmitri(2007), “Losing Russia”, **Foreign Affairs**, Vol. 86, No. 6, pp. 36-52.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان ۱۳۹٤، ص ۸۵-۱۰٦

# عملکرد سازمان امنیت و همکاری اروپا در مناقشهٔ قره‌باغ بین جمهوری آذربایجان و ارمنستان

**حسین معین‌آبادی بیدگلی***

استادیار علوم سیاسی، دانشگاه شهیدباهنر کرمان

**صیاد صدری علی بابالو**

دانشجوی کارشناسی ارشد دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی، دانشگاه شهید باهنر کرمان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۱/۲۷ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۱۱/۰۷)

## چکیده

سقوط اتحاد شوروی سبب ایجاد خلأ قـدرت در موازنـهٔ بـین نیروهـای موجـود در قلمـروی ایـن امپراتوری و درکل اروپا شد که این جریان سبب بروز جنگ‌های متعـدد شـد. رویـدادهایی چـون جنگ‌های فروپاشی یوگسلاوی و جنگ قره‌باغ متأثر از سقوط این کشور بـود کـه سـبب نگرانـی جامعهٔ بین‌الملل شد. جنگ قره‌باغ بین جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان که از سـال‌هـای پایـانی عمر اتحاد شوروی - درحالی که حاکمیت این کشور هنوز برقرار بود - شروع شـده بـود، بعـد از سقوط آن به اوج خود رسید. این جنگ سبب شد که سازمان امنیت و همکاری به مناقشه وارد شود. بنابراین هدف اصلی نویسندگان پاسخ به این پرسش است که چه عواملی سبب شده است تا سازمان نتواند در حل مناقشه موفق عمل کند؟ بر این اساس فرضیهٔ نوشتار عبارت است از: «انتقـال رقابـت ابر قدرت‌ها از سازمان ملل به درون سازمان امنیت، سبب عملکرد نامطلوب سازمان در بحران قره‌باغ شده است». در این نوشتار نویسندگان از روش توصیفی- تحلیلی براسـاس نظریـهٔ امنیـت جمعـی استفاده کرده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که سازمان در رسیدن به هدف خود شکست‌خـورده و بعـد از گذشت بیست سال نتوانسته است تا مناقشه را خاتمه دهد. شکست سازمان سبب تداوم وضعیت «نـه صلح، نه جنگ» در قره‌باغ شده است.

## کلیدواژه‌ها

آمریکا، ارمنستان، جمهوری آذربایجان، روسیه، سازمان امنیت و همکاری اروپا، منازعهٔ قره‌باغ.

---

* E-mail: moeini@uk.ac.ir







**مقدمه**

منطقهٔ قره‌باغ در قفقاز جنوبی، حدود ۲۰ درصداز کل خاک کشور جمهوری آذربایجان را تشکیل می‌دهد و در مدت شش سال (از سال ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۴) به‌تدریج به تصرف ارمنستان درآمده است. نقش و دخالت طرف‌های ثالث در این مسئله سبب شده است که پس از گذشت بیست و پنج سال از اشغال آن توسط دولت ارمنستان، هنوز راه حلی پیدا نشود و با وجود امضای آتش‌بس موقت و شکننده در سال ۱۹۹۴، هنوز وضعیت مبهم «نه صلح و نه جنگ» و یا به‌عبارتی، «هم صلح و هم درگیری‌های پراکندهٔ روزانه» در این منطقه جریان داشته باشد. تاکنون هیچ پیمان صلح دائمی بین دو طرف امضا نشده است و هر روز رسانه‌های دو کشور از درگیری‌های محدود بین نیروهای نظامی جمهوری آذربایجان و ارمنستان در خطوط مرزی خبر می‌دهند که از هر دو طرف قربانی می‌گیرد.

شدت مناقشه بین دو طرف و منافعی که این منطقهٔ کوهستانی برای کشورهای منطقه و فرامنطقه دارد، سبب شده است تا بازیگران مختلف در آن دخالت کرده و موجبات استمرار بحران را به‌وجود آورند. از سویی روسیه به طرفداری از ارمنستان پرداخته و نیروهای نظامی خود را که پیش از این و تا قبل از جنگ ۲۰۰۸ در پایگاه این کشور در گرجستان مستقر بودند به ارمنستان گسیل داشته است تا درصورت وقوع درگیری‌های احتمالی بین جمهوری آذربایجان و ارمنستان، از نیروهای ارمنی پشتیبانی کند. از سوی دیگر جمهوری آذربایجان که به‌ویژه پس از حملهٔ روسیه به گرجستان در اوت ۲۰۰۸ خود را از طرف همسایهٔ قدرتمند شمالی در تهدید می‌بیند و همچنین شاهد روابط بسیار نزدیک ایران و ارمنستان است، به نیروهای فرامنطقه‌ای از جمله آمریکا و اسراییل و اعضای پیمان ناتو روی آورده (عباسی و موسوی، ۱۳۹۲، ص۶۲) و با دادن پایگاه و امکانات لجستیکی به آن‌ها، تلاش کرده است تا موازنهٔ نظامی را به‌سود خود تغییر دهد. همهٔ این معادلات به تراکم انرژی منفی در منطقه منجر شده است که در صورت بروز درگیری، نه تنها برای دو طرف بلکه برای کل کشورهای همسایه در منطقه پیامد ناگواری را در پی خواهد داشت.

در این میان سازمان‌های بین‌المللی هرکدام به شیوهٔ خود برای حل مسئله قره‌باغ وارد شده‌اند که آن‌ها نیز موفقیت چندانی به‌دست نیاورده‌اند. شورای امنیت سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۳، با صدور چهار قطع‌نامه، دو طرف را به حل مسالمت‌آمیز بحران دعوت کرد. بر این اساس سازمان امنیت و همکاری اروپا نیز بنا بر توصیهٔ شورای امنیت در همان سال برای مشارکت در فرایند آتش‌بس بین دو کشور دخالت کرده و حل مسئله براساس قطع‌نامه‌های شورا را پیگیری کرد. بنابراین هدف نویسندگان در این نوشتار، بررسی نقش و اقدامات سازمان امنیت و همکاری اروپا در بحران قره‌باغ است.

### منازعهٔ قره‌باغ

منازعهٔ قره‌باغ، منازعه‌ای مرکب است. از خاک و نژاد و دین گرفته تا مطالبات قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی را می‌توان به‌عنوان عوامل مؤثر در بروز و طولانی‌شدن این بحران مؤثر دانست و به واکاوی میزان و چگونگی نقش هر کدام در این مسئله پرداخت. نباید نادیده گرفت که اگر روزی دو طرف منازعه در میدانی نزاع می‌کردند که در دو سویش روس‌ها و ترک‌ها ایستاده بودند و در پیرامونش انگلستان و آلمان، اینک این میدان در دست کثیری از مدعیان است که در منطقهٔ قفقاز به‌دنبال سهم خود هستند. اگر تا دیروز وزن روسیه در منطقه سنگین‌تر از دیگران بود، امروز این هژمونی ایالات متحده است که در روزگار پساجنگ‌سرد و در منطقه‌ای که زمانی حیاط خلوت روس‌ها بود به صحنه‌آرایی آمده است. صحنه‌ای که قرار است در غیاب همسایگان مناقشه، شکل گیرد (نعلبندی، ۱۳۹۲). بنابراین منطقهٔ قفقاز مرز میان تمدن اسلامی، مسیحی و یهودی بوده و قومیت‌های مختلفی را در خود جای داده است (ابراهیمی و محمدی، ۱۳۹۰، ص۲).

ریشه‌های بحران قره‌باغ به قرن نوزدهم برمی‌گردد که در آن زمان، هر دو قوم آذربایجانی و ارمنی به‌صورت مداوم در منطقه می‌جنگیدند. این منطقه در سال ۱۹۲۳ جزء قلمروی جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شد (CSS,2011,p.1). این درحالی بود که بعد از پیروزی انقلاب بلشویکی روسیه و برقراری نظام شورایی در سال ۱۹۱۷، نیروهای کارگری برای کنترل بهتر کشور به اقدامات گسترده‌ای از جمله کوچ اجباری قومیت‌ها دست زدند. براساس این طرح، گروه‌های قومی زیادی از شهروندان این کشور به‌ویژه مسلمانان به نقاط مختلف کوچانده شده و به‌زور در مناطقی غیر از وطن اصلی خود ساکن شدند. در منطقهٔ قفقاز نیز این تحرکات روی داد و طوایفی از آذربایجان به نقاط دیگر از جمله به سیبری، قزاقستان و شبه‌جزیرهٔ کریمه کوچانده شدند و در عوض روس‌ها و قومیت‌های دیگر به مناطق مسلمان‌نشین از جمله آسیای مرکزی، جمهوری آذربایجان و به‌ویژه منطقهٔ کوهستانی قره‌باغ انتقال یافتند تا به قول توماس گولتز[1] «جزیره‌ای مسیحی در دریای اسلامی شکل گیرد» (Gürbüz, 2008, p.122). این اقدامات به انسجام اتحاد شوروی در ۷۰ سال منجر شد؛ اما خفقان زیاد حاکم بر جامعه روزبه‌روز متراکم شده و به‌دنبال ازهم‌گسیختگی اتحاد شوروی در اواخر دههٔ ۱۹۸۰، آتشی که در مدت حاکمیت اتحاد شوروی زیر خاکستر مانده بود، دوباره شعله‌ور شده و دامن قومیت‌های زیر سلطهٔ آن به‌ویژه مسلمانان را گرفت. بنابراین «درحالی‌که برخی از دلایل منازعه را به زحمت می‌توان به دورهٔ پیش از اتحاد شوروی نسبت داد، بسیاری از دلایل دیگر، آشکارا ریشه در

1. Thomas Goltz







ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اداری اتحاد شوروی و خشونت‌های فروپاشی در روزهای پایانی آن دارند» (Dehdashti & Rasmussen,2006,p.189).

باتوجه به اینکه جمهوری آذربایجان یکی از مهم‌ترین منابع نفتی اتحاد شوروی بود؛ بنابراین وجود هرگونه بحران می‌توانست مانع از بازدهی این بخش حیاتی از اتحاد شوروی شود. اما به‌دنبال ضعف اتحاد شوروی و رهایی اقوام و نژادها، زخم‌های کهنهٔ جمهوری آذربایجان و ارمنستان سرباز کرد. در ۱۳ فوریهٔ ۱۹۸۸ ارمنی‌های قره‌باغ که پس از برهم‌خوردن ترکیب جمعیتی در اکثریت بودند، در شهر خان‌کندی (مرکز قره‌باغ) با برگزاری تظاهرات خواستار استقلال شدند. پس از این تظاهرات نیروهای جمهوری آذربایجان و ارمنستان درحالی که هنوز جمهوری‌هایی در قلمرو اتحاد شوروی بودند، با یکدیگر درگیر شدند و غیر نظامیان زیادی کشته شدند (نظرآهاری، ۱۳۸۰،ص.۴۰).

در فوریهٔ ۱۹۸۸ نمایندگان منطقهٔ قره‌باغ از شورای عالی اتحاد شوروی خواستند که انتقال قره‌باغ را از جمهوری آذربایجان به ارمنستان تصویب کند. در پی آن در اول دسامبر ۱۹۸۹ شورای عالی ارمنستان و نیز شورای منطقه‌ای قره‌باغ ایجاد جمهوری قره‌باغ را به تصویب رساند؛ اما مجلس آذربایجان آن را رد کرد (Allana Leckie,2011,p.3) سال ۱۹۸۹ اوج چنین تحولاتی بود. درحالی که اتحاد شوروی هنوز پابرجا بود، جمهوری آذربایجان قوانین ملی را به‌جای قوانین اتحاد شوروی به‌رسمیت شناخت. این تصمیم به معنی قطع جریان ارسال سوخت و غذا برای ارمنستان بود که تا این تاریخ از جمهوری آذربایجان وارد می‌شد. از سوی دیگر جمهوری آذربایجان خواستار وحدت و تمامیت ارضی بود که در آن باید منطقهٔ قره‌باغ به این کشور برگردانده شده و نیز اتصال جغرافیایی بین نخجوان و جمهوری آذربایجان برقرار می‌شد. در مقابل ارمنستان نیز فعالیت‌های خود را بیشتر کرده و در جهت اتحاد با قره‌باغ تلاش کرد (نظرآهاری، ۱۳۸۰، ص.۴۰).

در ۱۰ دسامبر ۱۹۹۱ حکومت خودمختار قره‌باغ همه‌پرسی استقلال برگزار کرد که در آن رأی اکثریت مثبت بود. به‌دنبال فروپاشی اتحاد شوروی در ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱ و استقلال جمهوری‌های آن، درگیری‌های آن‌ها بعد بین‌المللی یافت. منطقهٔ قره‌باغ که تا قبل از این خواستار پیوستن به ارمنستان بود، ادعای خود را به درخواست استقلال تبدیل کرد. در ۶ ژانویهٔ ۱۹۹۲ حکومت اعلام استقلال کرد که بدین ترتیب بحران وارد مرحلهٔ جدیدی شد (Magnusson, 2010, p.114-120). پس از اینکه موضوع ابعاد گسترده‌ای یافت، سازمان‌های بین‌المللی برای حل آن وارد شدند. شورای امنیت سازمان ملل در سال ۱۹۹۳ قطع‌نامه‌های ۸۲۲، ۸۵۳، ۸۷۴، ۸۸۴ را تصویب کرد و دو طرف را به ترک مخاصمه دعوت کرد (آهاری، ۱۳۸۲، ص. ۴۲). پس از برقراری آتش‌بس در سال ۱۹۹۴، ارمنستان در طول گفت‌وگوها مایل به

پس‌دادن سرزمین‌هایی که تصرف کرده بود، نشد. در این میان، ارمنستان تلاش می‌کرد تا وانمود کند که در اصل، دو طرف مناقشه جمهوری آذربایجان و دولت خودخواندهٔ قره‌باغ هستند؛ درحالی که جمهوری آذربایجان مناقشه را بین خود و ارمنستان می‌داند و با هرگونه دخالت دولت خودخواندهٔ قره‌باغ در گفت‌وگوهای خود با ارمنستان مخالفت می‌کند (Allana Leckie,2011,p.4).

**نظریهٔ امنیت جمعی و سازمان امنیت و همکاری اروپا**

امنیت جمعی مفهومی ذهنی و عینی در اندیشهٔ متفکران امروزی است که به‌تدریج به موضوعی چندجانبه در قالب همکاری‌های همه‌جانبه تبدیل شده است. «امنیت جمعی تا آنجا که به حفظ و نگهداری صلح و امنیت بین‌الملل مربوط می‌شود، یکی از مفاهیم بنیادین مرتبط با تأسیس و عملکرد سازمان‌های بین‌المللی است. موضوع اصلی مفهوم امنیت جمعی عبارت است از سازماندهی، اقدام و مسئولیت جمعی از سوی همه یا مجموعه‌ای از دولت‌ها در مقابله و رویارویی با خطرهایی که نظم جهانی را تهدید می‌کند. از این منظر، امنیت جمعی به‌عنوان سازوکاری برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی مورد توجه قرار می‌گیرد. به باور بسیاری از صاحب‌نظران، در نظریهٔ سازمان‌های بین‌المللی با گرایش صلح و امنیت بین‌المللی «امنیت جمعی» نقشی کلیدی ایفا می‌کند» (حسن‌خانی، ۱۳۸۵،ص.۲۳).

در این نظریه، هدف علاوه بر پیشگیری از تجاوز، کمک به قربانیان تجاوز نیز هست. بر این اساس همهٔ دولت‌ها توانایی و حق حفاظت خود در برابر تجاوزهای خارجی را دارند. ویژگی اساسی نظریهٔ امنیت جمعی این است که صلح تفکیک‌ناپذیر است. پس دولت‌ها نه تنها حق، بلکه وظیفه دارند در برابر سرپیچی از قوانین پاسخ مناسب ارائه کنند (C. Hendrickson, 1993, p.3). در این نظریه همچنان‌که همیشه احتمال جنگ وجود دارد، باید به همان اندازه نیز برای پیشگیری و یا برقراری آن تلاش شود. منازعات ممکن است نتیجهٔ رویداد غیر مترقبه و یا در نتیجهٔ طرح‌های عمدی باشد؛ پس همیشه باید آماده بود (Claude,2010,p.293).

برای تأمین و تضمین امنیت جمعی توافق چند کشور به‌صورت فردی و پراکنده کافی نبوده و آن‌ها باید برای قدم‌گذاشتن در این راستا به تشکیل نهادهای مربوطه اقدام کنند. «وجود قدرتی تعیین‌کننده و قوی که پشتوانه‌ای قابل اعتماد و قابل اتکا به‌شمار می‌رود، از ضروری‌ترین لوازم برای موفقیت عملی ایدهٔ امنیت جمعی است. فراهم‌شدن سطحی قابل قبول از اجماع نظر و وجود ارادهٔ سیاسی میان کشورهای عضو، در کنار معیاری معین با تعریفی مشخص از مفهوم «تجاوز» از دیگر پیش‌شرط‌های کارآمدی و موفقیت نظام امنیت جمعی است» (حسن‌خانی، ۱۳۸۵،ص. ۲۳). هدف‌های فردی در این نظریه ملاک نبوده و برای برقراری یک







وضعیت امنیتی پایدار باید همهٔ اعضای جامعه تلاش کنند. چنان‌که اختلالی در سیستم یکپارچهٔ امنیتی به‌وجود آید، دیگر اعضای سیستم نیز متأثر شده و در نتیجه امنیت وجودی سیستم به خطر خواهد افتاد.

### تأسیس سازمان امنیت و همکاری اروپا

ریشه‌های سازمان امنیت و همکاری اروپا به دههٔ ۱۹۷۰ و پیمان پایانی کنفرانس ۱۹۷۵ هلسینکی برمی‌گردد که در آن کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا براساس نظریهٔ امنیت جمعی به‌وجود آمد. این پیمان در اوج جنگ سرد، چارچوب چندجانبهٔ مهمی برای همکاری و گفت‌وگو بین شرق و غرب بود. سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ و در پی آن استقلال جمهوری‌های اتحاد شوروی، نوید عصر جدید مردم‌سالاری، صلح و اتحاد را به‌وجود آورد. در منشور ۱۹۹۰ پاریس برای اروپای جدید، دولت‌های مشارکت‌کننده جهت کمک به آن هدف، فراخوانده شدند. در ابتدای دههٔ ۱۹۹۰ کنفرانس پاریس ساختارهای دائمی خود را به‌وجود آورد که شامل دبیرخانه و نهادهای مربوطه می‌شد. بعد از تجزیهٔ یوگسلاوی و وقوع بحران‌های مختلف در بالکان، حل آن‌ها پیش روی این سازمان قرار داشت. در نشست بخارست در سال ۱۹۹۴ کنفرانس امنیت به سازمان امنیت و همکاری در اروپا تبدیل شد (http://www.osce.org/who/history).

وظایف اصلی که سازمان بنا بر منشور خود پیگیری می‌کند، عبارتند از: تلاش برای حاکم‌کردن ارزش‌های مشترک، هماهنگ‌کردن گفت‌وگو در مورد مسائل امنیتی در اروپا، کنترل تسلیحات و خلع سلاح و سرانجام دخالت در بحران‌ها و جنگ‌های منطقه‌ای در جهت کاهش تنش و درگیری. این وظایف با به‌کارگیری ابزارهایی مانند هشدارهای اولیه، دیپلماسی پیشگیرانه، مدیریت بحران‌ها به‌عنوان میانجی‌گر در مناقشه‌های منطقه‌ای، گسترش ارزش‌های مشترک مردم‌سالار، ترویج حقوق انسانی و آزادی‌های اساسی تحقق می‌پذیرد (آهاری، ۱۳۸۰، ص. ۴۱). براساس منشور سال ۱۹۹۹ استانبول، سازمان باید برای پیشگیری از منازعات جدید و حل مسالمت‌آمیز بحران‌ها که بعد از سقوط اتحاد شوروی به اوج رسیده است، تلاش کند و خود را برای برخورد با سرچشمه‌های جدید خشونت مانند تروریسم بین‌المللی، افراط‌گرایی خشونت‌آمیز، جرم و جنایت سازمان‌یافته و قاچاق مواد مخدر آماده کند تا دورهٔ جدیدی از مردم‌سالاری، صلح و همبستگی در سراسر منطقهٔ زیرپوشش سازمان به‌وجود آید (Istanbul Summit,1999,p.2-3).

این سازمان کار خود در مورد منازعهٔ قره‌باغ را در مارس ۱۹۹۲ که مدت کمی از استقلال دو کشور جمهوری آذربایجان و ارمنستان و عضویت آن‌ها در سازمان امنیت و همکاری اروپا

می‌گذشت، شروع کرد. این مسئله هم‌زمان با سقوط پردهٔ آهنین و این فهم مشترک بین دولت‌های عضو سازمان بود که همکاری بهتر از برخوردهای مخرب است. در این دورهٔ خوش‌بینی، این باور به‌وجود آمد که دولت‌های جانشین اتحاد شوروی به‌ویژه روسیه، می‌توانند در یک نظام جهانی داخل شوند (Jacoby,2005,p.30). اما خوش‌بینی ناشی از فروپاشی کمونیسم اتحاد شوروی، به‌شکل دیگری سبب وحشت دولت‌های اروپایی شد. زیرا اختلافات در قلمرو اتحاد شوروی و متحدان آن مانند یوگسلاوی، ظهور یافته و منازعات شدیدی درگرفت. خطر سرایت درگیری‌ها به داخل مرزهای اروپا، آنان را به تکاپو انداخته و وادار کرد که به‌شکل فعال در مسئله دخالت کرده و نقش مهمی ایفا کنند. از این‌رو سازمان امنیت و همکاری اروپا از طرف دولت‌های اروپایی مسئولیت این وظیفه را بر عهده گرفت تا خطر ناامنی را رفع کند.

تعداد دولت‌هایی که در این سازمان عضویت دارند بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و عضویت کشورهای بازمانده از آن در این سازمان به پنجاه و شش کشور افزایش یافته است. عالی‌ترین نهاد و ساز و کار تصمیم‌گیرنده در سازمان، دیدار سران دولت‌ها یا حکومت‌ها است که در آن شرکت‌کنندگان اولویت‌های سازمان را در عالی‌ترین سطح سیاسی تنظیم می‌کنند. بعد از این رکن، شورای وزیران است که به استثنای سالی که نشست سران برگزار می‌شود، هرساله نشست برگزار می‌کند. رکن سوم شورای دائمی است که بدنهٔ قانونی جهت مشورت‌های سیاسی و تصمیم‌گیری است و هر هفته در وین تشکیل می‌شود. نهاد هم‌تراز شورا، شورای همکاری امنیتی است که نهادی قانونی برای کنترل تسلیحات است و جلسات آن هر هفته در وین تشکیل می‌شود. سازمان همچنین دارای نهادهای شورای پارلمانی در کپنهاک، رئیس دوره‌ای، دبیرخانه در وین و زیرنهادهای دیگر است (OSCE,2007).

در ۲۴ مارس ۱۹۹۲ شورای وزیران سازمان امنیت و همکاری اروپا با برگزاری جلسه‌ای ویژه در مورد قره‌باغ، برای اولین بار تصویب کرد که سازمان اجازهٔ حضور در قفقاز و آسیای مرکزی برای حل مناقشهٔ قره‌باغ را داشته باشد و مقرر کرد که در اولین فرصت ممکن نشستی با نظارت کنفرانس امنیت در مورد قره‌باغ تشکیل شود تا زمینه‌ها و چارچوب‌های لازم برای انجام گفت‌وگوهای صلح در شهر مینسک انجام شود که در آن یازده کشور شرکت داشته باشند. این نشست به‌دلیل توافق‌نداشتن دو طرف درگیر برگزار نشد (Jafarova,2014). گروه مینسک در سال ۱۹۹۲ از تصمیم پایانی نشست هلسینکی ایجاد شد که وظیفهٔ آن برگزاری گفت‌وگو بین دو طرف متخاصم و سرانجام تعیین سرنوشت قره باغ بود. مقرر شد که نمایندگان قره‌باغ ابتدا فقط به‌عنوان یک طرف مربوطه با رئیس سازمان گفت‌وگوکرده، سپس با تأیید دولت‌های شرکت‌کننده در چارچوب گفت‌وگوها شرکت کنند (Allana Leckie,2011,p.3).







به این ترتیب کشورهای شرکت‌کننده، شناسایی رسمی دولت خودخواندهٔ قره‌باغ را ردکـرده و شرکت آن‌ها را به پذیرش بازیگران درگیر در مسئله مشروط کردند.

### الف) طرح‌های سازمان

از زمان دخالت سازمان امنیت و همکاری اروپا، چهار طرح برای حل مناقشه از سـوی سـازمان امنیت و همکاری اروپا ارائه شده است. اما این طرح‌ها تاکنون به نتیجهٔ مشخصی نرسیده‌اند. حتی سازمان دو طرف را به گفت‌وگو در عالی‌ترین سطح تشویق کرده اسـت، امـا دیـدار رؤسـای جمهور دو کشور هم، ثمربخش نبوده است. طرح‌های سازمان عبارتند از: طرح گام به گام، بستهٔ قرارداد (ایجاد گروه کاری)، طرح دولت مشترک و سرانجام طرح مبادلـهٔ قلمـروی سـرزمینی. افزون بر آن‌ها گروه مینسک گفت‌وگوها را در عالی‌تـرین سـطح در سـال ۲۰۰۲ در پـاریس برگزار کرد. هیچ‌یک از طرح‌ها و نشست‌ها رضایت دو طرف را جلـب نکـرده و همـهٔ آن‌هـا شکست خورده‌اند (Ismailzade,2011,p.3).

### ۱. طرح گام به گام

درحالی که نیروهای ارمنی تقریباً بدون مقاومت سازمان‌یافته‌ای از سوی نیروهـای آذربایجـانی آزادی عمل زیادی داشتند، در ۲۵ فوریهٔ۱۹۹۲ به شهر خوجالی[1] حمله کرده و بـیش از ششـصد غیر نظامی را شبانه قتل‌عام کردند. در پی این رویداد اولین نشست در چارچوب طرح گـام بـه گام در ۳۱ مه ۱۹۹۲ در رم برگزار شد. گروه مینسک امیدوار بود که در این نشست، دو طرف پیمان آتش‌بس را امضا کنند و برای وضعیت نهایی قره‌باغ تصمیم‌گیری شـود. بـا ایـن هـدف اعضای گروه مینسک خواستار خروج نیروهای مسلح از شهرهای لاچـین و شوشـا و بازگـشت پناهندگان و آوارگان و نیز استقرار نیروهای سازمان امنیت و همکاری اروپا برای محافظـت از شرط‌های ذکر شده شدند (Allana Leckie,2011,p.3).

در مارس ۱۹۹۳ دور پنجم گفت‌وگوهای رم در قالب گروه مینسک برگزار شد کـه در آن نمایندگان جمهوری آذربایجان و ارمنستان با فرستادن ناظران بین‌المللـی بـه منطقـهٔ درگیـری موافقت کردند؛ اما در ماه‌های مارس و آوریل نیروهای ارمنستان شهر کلبجر[2] را تصرف کردند که سبب تضعیف پیشرفت‌های به‌دست‌آمده در گفت‌وگوهای رم شد. در طول ریاست ایتالیا بر گروه مینسک (۱۹۹۳)، شورای امنیت سازمان ملل چهارقطع‌نامهٔ ۸۲۲، ۸۵۳، ۸۷۴، ۸۸۴ را بـرای

---

1. Khojaly
2. Kalbajar

برقراری صلح صادر کرد. در این قطع‌نامه‌ها، شورا خواستار احترام به تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان، مصونیت مرزهای بین‌المللی و استفاده‌نکردن از زور برای کسب قلمرو شد (Mammadov, 2004, p.11). این قطع‌نامه همچنین خواستار توقف فوری همهٔ درگیری‌ها و خروج کامل نیروهای اشغالگر از جمهوری آذربایجان بود. افزون بر این، خواستار بازسازی اقتصادی، حمل و نقل انرژی در منطقه و انجام تلاش‌های گروه مینسک برای حل مناقشه شد و از آنها خواست تا برای کمک به پناهندگان و آوارگان جهت بازگشت به خانه‌های خود در امنیت کمک کنند (Allana Leckie, 2011, p.10-11).

درحالی‌که اقدام‌های سازمان به نتیجهٔ مشخصی نرسیده بود، جمهوری آذربایجان و ارمنستان در ۱۲ فوریهٔ ۱۹۹۴ با میانجی‌گری و دخالت روسیه در چارچوب همکاری با گروه مینسک، قرارداد آتش‌بس را در بیشکک[1] امضا کردند (Presidental. Library, 2010,p.69). با توجه به جنگ قدرت در داخل جمهوری آذربایجان و نیز کارشکنی طرف‌های خارجی به‌تدریج این طرح شکست خورد و زمینهٔ ارائهٔ طرح بعدی فراهم شد.

### ۲. بستهٔ قرارداد

در سال ۱۹۹۴ وضعیت نظامی تا حد زیادی فرایند گفت‌وگوها را پیچیده کرد. در این بین، طرح گروه مینسک برای حل مناقشه ارائه شد که براساس آن تمامی مسائل سیاسی، نظامی و حقوقی باید در چارچوب مشترکی حل شود (Allana Leckie, 2011,p.42-43). این پیشنهاد توسط جمهوری آذربایجان رد شد؛ زیرا مقامات این کشور معتقد بودند که بدون بازگشت جمعیت آذربایجانی ساکن در مناطق قره‌باغ، برای گفت‌وگوها آمادگی ندارند (Ismailzade, 2011, p.3). استدلال جمهوری آذربایجان از نظر حقوق بین‌الملل امری پذیرفته شده بود؛ زیرا ارمنستان از شهرهای تصرف‌شدهٔ جمهوری آذربایجان به‌عنوان اهرم فشاری در گفت‌وگوها استفاده می‌کرد تا قره‌باغ را از کنترل این کشور خارج کند. سرانجام این طرح نیز به‌جایی نرسید.

### ۳. دولت مشترک

طرح بعدی که در سال ۱۹۹۹ توسط گروه مینسک ارائه شد، یک دولت مشترک و فدراتیو را پیش‌بینی می‌کرد که در آن جمهوری آذربایجان و دولت خودخواندهٔ قره‌باغ باید به‌صورت مشترک منطقهٔ قره‌باغ را اداره می‌کردند. طرف ارمنی، آن را فقط برای پایه قراردادن

---

1. Bishkek







در گفت‌وگوها پذیرفت. اگرچه محتوا و جزئیات طرح به اطلاع افکار عمومی نرسید، اما جمهوری آذربایجان آن را ردکرده و بر حاکمیت مطلق این کشور بر قره‌باغ تأکید کرد (Allana Leckie, 2011, p.16). در این طرح ایجاد جمهوری خودمختار قره‌باغ، پذیرفته‌شدن زبان ارمنی به‌عنوان زبان رسمی و تعیین وضعیت ارتباطی شهر لاچین پیش‌بینی شده بود (Yılmaz, 2013, p.86). اما سازمان به دشمنی دیرینهٔ دو طرف و احتمال بازگشت خشونت‌ها توجهی نکرده بود.

### ۴. طرح تعویض قلمروی سرزمینی

بنا بر این طرح، اتصال نخجوان به جمهوری آذربایجان در ازای اتصال ارمنستان به قره‌باغ مطرح بود که به‌سبب قطع ارتباط و اتصال زمینی بین ارمنستان و ایران و انزوای بیشتر ارمنستان مورد موافقت قرار نگرفت (امیراحمدیان، ۱۳۸۹، ص. ۹۳). این طرح آشکارا موقعیت ارمنستان را تضعیف کرده و سبب تقویت جمهوری آذربایجان می‌شد. افزون بر این،سبب اتصال جغرافیایی خاک اصلی جمهوری آذربایجان از راه نخجوان با ترکیه می‌شد که با مخالفت‌های جدی ارمنستان و روسیه مواجه شد. دلیل روسیه این بود که با اجرای این طرح، موقعیت جمهوری آذربایجان در مسئله انرژی و صادرات آن به اروپا بیش از پیش تقویت می‌شد و سبب تضعیف روسیه در بحث انرژی و تأثیرگذاری بر معادلات انرژی اروپا می‌شد.

### ب) نشست‌های سران سازمان امنیت و همکاری

به موازات طرح‌های ارائه شده از سوی شخصیت‌های تأثیرگذار سازمان، تقریباً در همهٔ نشست‌های بعد از سال ۱۹۹۴ سازمان به مسئلهٔ قره‌باغ پرداخته شده است.

### ۱. نشست بوداپست

نشست بوداپست سران کنفرانس امنیت در سال ۱۹۹۴ که در آن کنفرانس به سازمان تغییر شکل داد، خواستار آتش‌بس و توقف خشونت‌ها، جدول زمانی برای تنظیم اقدامات میانجی‌گرانه، تعیین فرایندی برای بازسازی و ایجاد امکانات حمل و نقل کالاهای اساسی شد. همچنین این نشست، پس‌دادن سرزمین‌های اشغالی به جمهوری آذربایجان و بازگشت ساکنان آن‌ها، استقرار نیروهای حافظ صلح و اقدامات فنی را پیش‌بینی می‌کرد. اما در این مرحله دو طرف درگیر قادر به حل وضعیت شهرهای«شوشا» و «لاچین» و نیز بازگشت آوارگان و استقرار امنیت در منطقهٔ بحران نبودند و بنابراین تصمیم‌های نشست، به‌شکل یک‌جانبه و بدون اعلام موافقت و پشتیبانی دوطرف درگیر بود (Presidental Library,2010,p.215).

در سال ۱۹۹۵ ریاست گروه مینسک را به‌شکل مشترک، دو کشور روسیه و فنلاند با‌عنوان «رؤسای هم‌ردیف» به عهده گرفتند. روسیه که به‌صورت آشکار از ارمنستان و سیاست آن حمایت می‌کرد، در روند صلح مانع‌تراشی کرده و از هرگونه پیشرفت در دورهٔ ریاست خود (۱۹۹۵ تا ۱۹۹۶) که برپایهٔ تخلیهٔ سرزمین‌های اشغالی باشد جلوگیری کرد. بدین ترتیب در دورهٔ ریاست این کشور پیشرفت چندانی در ایجاد ثبات صورت نگرفت. رویکرد روسیه تقویت موضع ارمنستان در زمین بازی و در زمان گفت‌وگوها بود. گفت‌وگوهای فشرده‌ای در روسیه، فنلاند و آلمان صورت گرفت. در دسامبر ۱۹۹۵ پنجمین نشست شورای وزیران برای تصمیم‌گیری در مورد روند صلح گروه مینسک برگزار شد. در این جلسه شورای وزیران خارجه بر این مسئله تأکید کردند که سازمان امنیت و همکاری باید تنها مرجع برای حل مناقشهٔ قره‌باغ باشد (Allana Leckie,2011, p.12). در سال ۱۹۹۵ همچنین رئیس سازمان یک فرد لهستانی را به‌عنوان نمایندهٔ شخصی رئیس در بحران قره‌باغ منصوب کرد که موظف بود تا براساس تصمیم‌های گرفته‌شده در نشست بوداپست فعالیت‌ها را ارتقا بخشد. این نماینده در تفلیس مستقر شد و دستیاران وی به‌صورت مرتب در حال رفت و آمد به شهرهای باکو، ایروان و خان‌کندی بودند. بیشتر وقت آن‌ها به نظارت بر برقراری تماس بین گروه‌های متخاصم گذشت (نظرآهاری، ۱۳۸۰، ص.۴۵).

## ۲. کنفرانس لیسبون

نشست سران در لیسبون در سال ۱۹۹۶ درحالی برگزار شد که تا آن زمان در گفت‌وگوهای صلح، هیچ پیشرفت عملی صورت نگرفته بود. شرکت‌کنندگان در این نشست مواد مختلفی از جمله تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان و ارمنستان، تعیین وضعیت حقوقی براساس بالاترین سطح از اعطای خودمختاری به قره‌باغ در داخل قلمروی جمهوری آذربایجان و تضمین امنیت قره‌باغ و کل جمعیت آن را تصویب کردند (Yılmaz,2013,p.86). «ارمنستان و حکومت خودمختار قره‌باغ به‌دلیل آنکه در بندهای سند لیسبون بر تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان تأکید شده بود، آن را نپذیرفتند. رئیس جمهور ارمنستان گفت که اصول اساسی برای حل مسئله باید برپایهٔ تعیین سرنوشت ارمنی‌ها باشد که جمهوری آذربایجان نمی‌تواند آن را تأمین کند. در مقابل، رئیس جمهور آذربایجان گفت که درجهٔ بالایی از خودمختاری برای قره‌باغ در داخل جمهوری آذربایجان همراه با تضمین امنیت جمعیت منطقه باید کلید اصلی برای حل منازعه باشد» (Allana Leckie,2011,p.13).

در سال ۱۹۹۷ پس از انصراف فنلاند از عضویت در گروه رؤسای هم‌ردیف مینسک، رئیس سازمان امنیت و همکاری اروپا تصمیم گرفت تا ترکیب رؤسای گروه را افزایش دهد؛







به‌گونه‌ای که قرار شد تا فرانسه و آمریکا نیز در کنار روسیه به ایفای نقش بپردازند. این سه کشور، طرح صلح جدیدی در دو مرحله ارائه دادند که اولین مرحلهٔ آن، غیر نظامی کردن خط تماس بین گروه‌های متخاصم و بازگشت پناهندگان بود. دومین مرحله، وضعیت قره‌باغ را مشخص می‌کرد. بر این اساس برنامه‌های جداگانه‌ای برای ایجاد فضای گفت‌وگو و تفاهم ارائه شدند (Presidental library,2010,p.217). همچنین براساس گزارش‌هایی که دوسال بعد در رسانه‌های جمهوری آذربایجان انتشار یافت، در این طرح سازمان از جمهوری آذربایجان خواسته بود که شهر «لاچین» را جهت استفاده به‌عنوان کوریدور بین ارمنستان و منطقهٔ قره‌باغ، به سازمان امنیت اجاره دهد (Magnusson, 2010,p.135). این طرح، همان بستهٔ قرارداد است که در سال ۱۹۹۴ ارائه شده بود؛ اما طرح جدید، شرایط جدید را پیش‌بینی کرده بود. جمهوری آذربایجان کلیات طرح را قبول کرد اما ارمنستان اصرار کرد که قبل از هرگونه خروج از مناطق اشغالی باید وضعیت قره‌باغ مشخص شود (Allana Leckie,2011,p.14). در این مرحله، توافق دو طرف بسیار نزدیک بود، اما با مخالفت جدی‌تر ارمنستان پیشرفتی صورت نگرفت.

**۳. نشست استانبول**

در این نشست که به کنفرانس پایانی قرن مشهور است و در نوامبر ۱۹۹۹ برگزار شد، شرکت‌کنندگان خواستار افزایش ارتباط مستقیم بین سران دو کشور شدند (Yılmaz, 2013, p.86-87). اما در سال ۱۹۹۹ بحران کوزوو، انتخابات پارلمانی در ارمنستان، بیماری حیدر علی‌اف، رئیس جمهور آذربایجان، رد طرح صلح «دولت مشترک» و تیراندازی در مجلس ارمنستان در مجموع تاحد زیادی روند میانجی‌گری را کند و تضعیف کرد. بحران کوزوو توجه بین‌المللی را از این موضوع منحرف کرد. تیراندازی در پارلمان ارمنستان سبب افزایش خشونت در این کشور شد. گروه مینسک به‌سبب رد طرح مشترک از سوی دولت باکو نمی‌توانست رو به جلو حرکت کند. سرانجام بیماری حیدر علی‌اف امکان شرکت در جلسه‌های متعدد را از او گرفت. در ماه ژوئیهٔ همان سال، رئیس جمهور آذربایجان در پاسخ به طرح آمریکا برای آغاز دوبارهٔ گفت‌وگوهای مستقیم بین رؤسای جمهور دو کشور گفت که چنین طرحی برای پیدایش یک راه حل، بدون حضور طرف ثالث که احتمالاً منظورش روسیه بود، ضروری است (Allana Leckie,2011,p.17-23).







**۴. نشست بخارست**

در بیانیهٔ پایانی نشست سران که در دسامبر ۲۰۰۱ برگزار شد، اعضای سازمان در سه بند به موضوع قره‌باغ اشاره کردند:

– نگرانی عمیق برای شکست در رسیدن به حل مناقشهٔ قره‌باغ با وجود انجام گفت‌وگوها بین دو طرف و حمایت فعال رؤسای هم‌ردیف گروه مینسک،

– تأکید دوباره بر اهمیت ادامهٔ گفت‌وگوها و تماس دو طرف برای تداوم تلاش‌ها برای رسیدن به راه حل اولیه براساس هنجارها و اصول حقوق بین‌الملل و نیز دعوت دو طرف برای بررسی بیشتر اقدامات اعتمادساز از جمله آزادی اسرای جنگی،

– استقبال از تعهد دو طرف به آتش‌بس و حل جامع و صلح‌آمیز و نیز ادامهٔ‌تلاش‌ها با حمایت فعال رؤسای هم‌ردیف گروه مینسک (Presidental Library,2010,p.219).

سازمان امنیت و همکاری در سال‌های گذشته نیز در نشست‌های دیگری به بررسی موضوع قره‌باغ پرداخته است. در نشست سال ۲۰۰۹ در له آکویلا[1] رؤسای جمهور روسیه، آمریکا و فرانسه بیانیه‌ای منتشر کردند که در آن بر اجرای سند ۲۰۰۷ مادرید تأکید شده بود و از رؤسای جمهور آذربایجان و ارمنستان درخواست شده بود که اختلافات باقی‌مانده را هرچه سریع‌تر حل کنند. بیانیهٔ ۲۰۰۷ مادرید شامل موارد زیر بود:

– بازگشت سرزمین‌های اطراف قره‌باغ کوهستانی به کنترل جمهوری آذربایجان،

– وضعیت موقت برای قره‌باغ کوهستانی و ارائهٔ تضمین برای امنیت و خودمختاری،

– یک کریدور ارتباط ارمنستان با قره‌باغ کوهستانی،

– تعیین نهایی آیندهٔ وضعیت حقوقی قره‌باغ از راه بیان خواسته‌ها به‌شکل قانونی الزام‌آور،

– حق همهٔ افراد و پناهندگان آواره برای بازگشت به مکان‌های سابق اقامت خود،

– تضمین‌های امنیتی بین‌المللی که شامل عملیات صلح‌بانی می‌شود (Dietzen, 2011, p.6-7).

حمایت از این اصول اساسی توسط ارمنستان و جمهوری آذربایجان اجازه خواهد داد که پیش‌نویسی که راه حل جامع برای اطمینان از آینده‌ای همراه با صلح و ثبات برای دو کشور و منطقه تهیه شود.

---

1. L’Aquila







**۳. دلایل موفق‌نبودن سازمان در حل مناقشه**

موفق‌نبودن سازمان امنیت و همکاری در حل مناقشه، ناشی از عوامل متفاوت و متناقضی است. هماهنگ‌نبودن و انسجام در سازمان یکی از این دلایل است. با توجه به اینکه سازمان امنیت از بزرگ‌ترین سازمان‌های بین‌المللی است که اعضایش در سه قارهٔ آمریکا، اروپا و آسیا پراکنده شده‌اند، انسجام آن در عرصهٔ عمل مورد شک و تردید است.گستردگی سازمان تمرکز آن را از یک موضوع خاص منحرف کرده و سبب شده است که به‌صورت هم‌زمان در درگیری‌های متفاوتی وارد شود که هماهنگی خاصی را می‌طلبد. «یکی از موانع اصلی برای تلاش‌های میانجی‌گرانهٔ بین‌المللی، نبود یک رویکرد منسجم میان بازیگرانی که خود را در فرایند حل این مسئله درگیر کرده‌اند، می‌باشد. میانجی‌گری بین‌المللی از هماهنگ‌نبودن اقدامات میانجی‌گرانه رنج می‌برد. این مسئله به‌ویژه در دورهٔ درگیری مسلحانه در قره‌باغ مهم‌ترین مسئله بود. به‌شکل خاص روسیه در برخی زمان‌ها سازمان امنیت را با اقدامات انحصارگرایانه کنار می‌زند» (vensson,2009,p.11). بر همین اساس سازمان امنیت دچار پراکندگی نقشی است و برخی از کشورها منافع متعارضی با هدف‌های میانجی‌گرایانهٔ سازمان دارند.

هماهنگ‌نبودن خواست سازمان با واقعیت بحران را می‌توان علت دیگری در موفق‌نبودن سازمان دانست. درحالی که سازمان امنیت و همکاری حل مسائل و منازعات را در داخل کشورها براساس حفظ تمامیت ارضی کشورها دنبال می‌کند، در مورد بحران قره‌باغ، این سازمان حل بحران را در قالب خودمختاری قره‌باغ در داخل جمهوری آذربایجان تشویق می‌کند (Magnusson,2010, p.117). به‌نظر سازمان حل مسئله به این شکل، هم پاسخ مثبتی به خواستهٔ (استقلال) ارامنهٔ قره‌باغ بوده و هم خواستهٔ طرف آذربایجانی را برآورده می‌کند که خواستار حفظ تمامیت ارضی و جدانشدن اراضی خود است. اما برعکس، دو طرف مناقشه، خواست‌های متضاد با خواست سازمان دارند. به‌گونه‌ای که جمهوری آذربایجان خواستار حفظ تمامیت ارضی کشور با وجود این ناحیه به‌عنوان جزیی جدانشدنی از پیکرهٔ کشور است، ارمنستان نیز خواستار اعطای استقلال کامل به قره‌باغ است که این دو خواسته با یکدیگر متعارض هستند.

وجود منافع متضاد قدرت‌های بزرگ در منطقه، سومین دلیل ناکامی سازمان امنیت در حل بحران قره‌باغ است. منطقهٔ قفقاز جنوبی که یکی از حوزه‌های نفوذ سنتی و جبههٔ مقدم روسیه در برابر آمریکا است، سبب شده است تا این دوکشور با منافع متفاوت در آن درگیر شوند و سازمان نتواند به‌شکل مؤثر به حل موضوع بپردازد. «منافع اقتصادی و ژئوپلیتیکی بازیگران خارجی به نبود پیشرفت در روند صلح کمک کرده است. این نگرانی به‌ویژه برای آمریکا و روسیه که هر دو از سال ۱۹۹۷ به‌عنوان رؤسای هم‌ردیف گروه مینسک در کنار یکدیگر قرار







گرفته‌اند، بیشتر است. نه تنها جمهوری آذربایجان و ارمنستان، بلکه دولت خودمختار قره‌باغ نیز به‌دنبال استفاده از منافع خود و برتری‌های موقعیت ژئوپلیتیکی قره‌باغ هستند. از این‌رو هم‌زیستی منافع قدرت‌های بزرگ و طرف سوم میانجی مانع دیگری برای حل منازعه است» (Magnusson,2010, p.117).

منافع متضاد بازیگران منطقه‌ای و توجه‌نداشتن سازمان به آن را می‌توان به‌عنوان چهارمین عامل موفق‌نبودن در نظر گرفت. موقعیت قفقاز و منابع انرژی و معدنی آن بازیگران منطقه‌ای را به تکاپو انداخته است که بیشترین بهره‌برداری را از مناقشه داشته باشند. از یک طرف دولت ترکیه که با ادعای نسل‌کشی ارامنه در سال ۱۹۱۵ روبه‌رو است، با حمایت از جمهوری آذربایجان و بستن مرزهای خود به‌روی این کشور در عمل، ارمنستان را در انزوا قرار داده است. با توجه به اینکه وضعیت اقتصادی گرجستان مشابه ارمنستان است، این کشور نمی‌تواند از توان اقتصادی گرجستان برای توسعهٔاقتصادی خود استفاده کند. اما ارمنستان روابط بسیار نزدیکی با جمهوری اسلامی ایران در همهٔزمینه‌ها دارد، به‌شکلی که از مرزهای خود با ایران به‌عنوان «مرز حیات» یاد می‌کند و ایران نیز برای زیرفشار قراردادن جمهوری آذربایجان و ترکیه به‌صورت مضاعف از ارمنستان در زمینه‌های مختلف حمایت می‌کند. با این‌حال «ارمنستان پیشنهاد ایران مبنی بر میانجی‌گری در مناقشهٔ قفقاز را در سال ۲۰۱۰ رد کرد و مقامات ارمنی گفته‌اند که ترجیح می‌دهند تا این مسئله در چارچوب سازمان امنیت و گروه مینسک حل شود» (www.asriran.com).

همچنین «روسیه افزون بر داشتن نقش اصلی در برتری نظامی ارامنه در مناقشهٔ قره‌باغ، با استقرار نیروهای نظامی و تجهیزات خود در خاک ارمنستان، تا اندازه‌ای خیال ایروان را از احتمال حملهٔ ارتش جمهوری آذربایجان برای بازپس‌گیری اراضی اشغالی قره‌باغ آسوده ساخته است. از نظر اقتصادی نیز روسیه و ایران نجات‌بخش ارمنستان در شرایط جنگ و بعد از آن بوده‌اند» (واحدی، ۱۳۹۱). تخمین زده شده است که در سال ۲۰۰۹ روسیه سه‌هزار و دویست نیروی نظامی در ارمنستان مستقر کرده است (Nichol,2009,p.6). جمهوری آذربایجان در این شرایط که خود را در میان ایران، ارمنستان و روسیه تنها یافته، به همکاری با نیروهای فرامنطقه‌ای از جمله آمریکا واسراییل روی آورده است تا از آن‌ها به‌عنوان برگ برنده در مقابل روسیه، ایران و ارمنستان استفاده کند. بدین ترتیب امنیت ملی ایران نیز با عملکرد ضعیف ایران در این بحران به‌شکل جدی از سوی آمریکا و اسراییل مورد تهدید واقع شده است.

نداشتن توانایی ملازم با هدف سازمان امنیت، عامل دیگر ناتوانی است.این سازمان مانند ناتو یا اتحادیهٔ اروپا به‌دلیل نفوذ روسیه در مسائل مربوط به تمامیت ارضی در مناطق جداشده از







اتحاد شوروی، توانایی اقدام لازم برای حل مؤثر مناقشه را ندارد. همچنین این سازمان نسبت به کشورهای عضو، جایگاه حقوقی-قانونی ندارد و ساز و کاری برای انجام تعهداتی که کشورها می‌پذیرند، ندارد. رئیس جمهور روسیه در ۲۰ اوت ۲۰۱۰ در یک کنفرانس آشکارا اعلام کرد که تنها روسیه و گروه مینسک است که می‌توانند بحران قره‌باغ را به سرانجامی برسانند و دیگر شرکت‌کنندگان در نشست‌های سازمان به‌صورت کامل در جزئیات مسئله نیستند تا کمکی برای مسئله ارائه کنند (Alsytė,2010,p.87). این موضع‌گیری‌ها نشان‌دهندهٔ توان کافی نداشتن سازمان برای حل مسئله در حوزهٔ امنیتی روسیه است.

منافع تجاری منازعهٔ قفقاز به‌صورت فروش سلاح، عامل دیگری در تداوم ناکامی سازمان است. فروش سلاح به دو طرف یکی از موانع همکاری بازیگران مؤثر در بحران است. بنا بر گزارش مؤسسهٔ صلح سوئد، واردات سلاح به اروپای شرقی در فاصلهٔ سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۲، ۲۱ درصد افزایش یافته است. اما تقریباً تمامی این افزایش مربوط به تنها یکی از کشورهای این حوزه یعنی جمهوری آذربایجان است. این کشور ظرفیت نظامی خود را ۱۵۵ درصد افزایش داده و از ردهٔ ۴۸ جهانی به ردهٔ ۳۵ صعود کرده است. طرف‌های معاملهٔ این کشور در این مدت اسراییل، روسیه، آفریقای جنوبی و آمریکا بوده‌اند (SIPRI Fact Sheet,2012,p.8). جمهوری آذربایجان فقط در سال ۲۰۱۲، ۱/۶ میلیارد دلار اسلحه از اسراییل خریده است. نقش اسراییل در خریدهای نظامی جمهوری آذربایجان بسیار مهم است (جوادی ارجمند و دیگران، ۱۳۹۳، ص۷۰). این حجم درآمد اقتصادی تجارت اسلحه برای فروشندگان، انگیزه‌های لازم برای حل بحران را از بین برده است.

گره‌خوردن بحران قره‌باغ به سرنوشت حاکمیت سیاسی دو کشور از مهم‌ترین دلایل ناکامی سازمان است. حل مسئلهٔ قره‌باغ به حاکمیت سیاسی دو کشور ارمنستان و جمهوری آذربایجان گره خورده و به پیچیدگی مسئله افزوده است. بقای طیف حاکمیت در هر دو کشور بستگی به میزان موفقیت نیروهایشان در جبههٔ جنگ دارد (نظرآهاری، ۱۳۸۰، ص. ۵۰). با شکست جمهوری آذربایجان در جنگ، موقعیت رؤسای جمهور اول این کشور یعنی «ایاز مطلب‌اف» و «ابوالفضل ایلچی‌بی» تضعیف شده و آن‌ها به کناره‌گیری از سمت خود مجبور شدند. خانوادهٔ «علی‌اف» که از سال ۱۹۹۳ تاکنون بر این کشور حکومت می‌کنند، منافعشان را در تداوم بحران دیده و برای حل آن عجله‌ای ندارند. در ارمنستان نیز که شاخص‌های مردم‌سالاری در آن بهتر از جمهوری آذربایجان به‌نظر می‌رسد، شخصیت‌ها و گروه‌های حاکم، مسئلهٔ قره‌باغ را وسیله‌ای برای برآورده‌کردن هدف‌های سیاسی و نیز رسیدن به قدرت می‌دانند که در اثر آن ارادهٔ سیاسی برای حل مسئله از بین رفته و سازمان امنیت و همکاری اروپا از این شاخص غفلت کرده است.







تمامی این خواسته‌ها سبب شده است که معمای امنیتی پیچیده‌تر شود و سازمان امنیت و همکاری اروپا از این عوامل غافل بماند. به‌شکلی که این سازمان در مرحلهٔ اول باید روسیه و سپس آمریکا و فرانسه را راضی‌کرده و بر سر این مناقشه با ایران و ترکیه نیز تعامل کند. اما رویکرد سازمان نشان می‌دهد که در آیندهٔ نزدیک چنین هدفی ندارد. با توجه به منافع منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای موجود در بحران قره‌باغ و ناتوانی سازمان امنیت و همکاری اروپا در حل منافع متعارض، بحران همچنان به قوت خود باقی است.

**۴. تحلیل وضعیت موجود**

طرح‌های صلح گروه مینسک سازمان برای حل مسئله شکست خورده است؛ زیرا رابطهٔ اساسی بین دو طرف درگیر و نیز اعضای گروه مینسک وجود ندارد. شاید اگر مواضع دو طرف شفاف بیان می‌شد و نگرانی دو طرف در فرایند گفت‌وگوها مشخص می‌شد، پیشرفت‌های بهتری می‌توانست صورت پذیرد. طرف‌های درگیر در مسئله عبارتند از: ۱. جمهوری آذربایجان و ارمنستان، ۲. گروه مینسک (آمریکا، روسیه و فرانسه)، ۳. ترکیه که گرچه به‌عنوان دولتی که در درگیری نقش مستقیم ندارد، اما به هرحال یک طرف مناقشه محسوب می‌شود، ۴. سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان امنیت، شورای اروپا و ناتو که به‌شکل غیر مستقیم درگیر مسئله هستند (Allana Leckie,2011,p.24).

در واقع از این منظر، تحلیل روسیه مربوط به زیرنظرداشتن قلمروی اتحاد شوروی است. بدین معنی که با دخالت آمریکا و دیگر بازیگران، فضای حیاتی این کشور به‌شدت تهدید می‌شود. اگرچه مقامات این کشور بیان می‌کنند که به‌دنبال تقویت یک طرف در این مناقشه نیستند؛ اما حمایت‌های آشکاردولت روسیه از ارمنستان، مسلح‌کردن ارمنستان به سلاح‌های جدید و نیز ایجاد دو پایگاه لجستیک نظامی در ارمنستان از سوی روسیه، نتیجهٔ این نگرانی آنان است. دولت‌مردان این کشور بعد از جنگ با گرجستان در اوت ۲۰۰۸، به این نتیجه رسیده‌اند که منافع روسیه به‌شدت در خطر است و آن‌ها برای رفع این خطر شکی به خود راه نداده‌اند و برای حفظ آن به هر عملی حتی اقدام نظامی متوسل می‌شوند.

کشورهای عضو گروه مینسک با توجه به منافعشان در دامن‌زدن به این مناقشه فعالیت‌کرده و برای خنثی‌کردن فعالیت‌های رقبای خود، به یکی از دو طرف کمک کرده، اقداماتی را که در عرصهٔ سازمان‌های بین‌المللی به‌ویژه سازمان امنیت انجام می‌پذیرد به شکست می‌کشانند. نقش قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های منطقه‌ای توسط سازمان نادیده گرفته شده است؛ به‌گونه‌ای که ایران در فرایند صلح هیچ دخالتی نداشته و از سویدیگر نقش ترکیه به‌عنوان حامی جمهوری آذربایجان بسیار کم‌اهمیت جلوه داده شده است.







**نتیجه**

منافع متضاد و نوعی جنگ سرد منطقه‌ای، چندجانبه و بسیار پیچیده مانع از این شده است که بحرانی که بنا بر اصل «احترام به حاکمیت کشورها» قابل حل است، به راه‌حل مشخصی برسد و همچنان بعد از دو دهه، حل‌نشده باقی بماند. سازمان امنیت و همکاری اروپا که از سوی سازمان ملل متحد مسئولیت حل بحران را برعهده گرفته است، با توجه به اینکه با انبوهی از تقاضاها روبه‌رو است، نتوانسته است تا انتظار سازمان ملل متحد را برآورده کند. این سازمان که بعد از سازمان ملل، از بزرگ‌ترین سازمان‌های بین‌المللی امنیتی بین قاره‌ای موجود در جهان است، مانند سازمان ملل اعضایش از طیف‌های متفاوتی از کشورها تشکیل شده است که در عرصهٔ روابط بین‌الملل وزن‌های بسیار متفاوتی دارند.

غیر از چین، چهار عضو شورای امنیت سازمان ملل متحد در سازمان امنیت و همکاری عضو هستند و طبیعی است که اعضای این سازمان نیز همچون سازمان ملل متحد در رسیدن به تفاهم در مورد مناقشات بین‌المللی تهدیدکنندهٔ صلح و امنیت بین‌المللی بی‌طرفی خود را حفظ نکنند و به‌دنبال سهم‌خواهی از مناقشات بین‌المللی باشند. در واقع ساختار سازمان بیشتر برپایهٔ نظام دوقطبی جنگ سرد بنا شده است تا براساس نظریه‌های آرمان‌گرایان صلح‌طلب که همکاری در سازمان را برای رسیدن به تأمین امنیت بین‌المللی ضروری می‌بینند. رقابت‌های آمریکا و روسیه از سازمان ملل متحد به سازمان امنیت و همکاری نیز منتقل شده است که نتیجهٔ اصولی آن نداشتن توانایی و نداشتن بی‌طرفی اعضا است. به‌ویژه سازمان امنیت و همکاری در مسائلی درگیر است که روسیه در آن منافع مستقیمی دارد.

بحران قره‌باغ نیز که بنا بر درخواست شورای امنیت سازمان ملل در دستور کار سازمان امنیت و همکاری قرار گرفته است در قالب این موارد قابل ارزیابی است. رویکرد سه عضو قدرتمند یعنی آمریکا، فرانسه و انگلستان، نزدیک‌شدن به حوزهٔ نفوذ روسیه است که سبب رقابت و بدبینی روسیه به این کشورها و در نتیجه ناکام‌گذاشتن هرگونه تلاش صلح‌خواهانه شده است. روسیه‌گریزی و غرب‌گرایی جمهوری آذربایجان سبب تلافی روسیه به‌ویژه در بحران قره‌باغ شده است. این عوامل به همراه ادعاهای توسعه‌طلبانهٔ ارمنستان سبب شکست اقدامات سازمان امنیت و همکاری اروپا شده است. تشکیل گروه مینسک از طرف سازمان که هم آمریکا و هم روسیه در آن عضو هستند، بحران را پیچیده‌تر کرده ومنافع نامتقارن آن‌ها مانع از اقدام مؤثری شده است. در حال حاضر منافع بازیگران در تداوم وضعیت شکنندهٔ موجود است و هیچ انگیزه‌ای برای حل سریع بحران موجود وجود ندارد.

وجود حکومت‌های سنتی که برپایهٔ ساختارهای اداری قدیمی، اقتدارگرا و غیر مردم‌سالار اتحاد شوروی در دو کشور جمهوری آذربایجان و ارمنستان و به‌ویژه جمهوری آذربایجان و

وابستگی آن‌ها به دو طیف ذکر شده در درون ساختار قدرت سازمان نیز سبب نبود شفافیت اقدامات آن‌ها در قبال سازمان امنیت شده است. غرب‌گرایی و روسیه‌گرایی دو کشور مانع از آن است که این مناقشه به‌شکل منطقه‌ای که مدنظر سازمان ملل متحد است و بازیگران منطقه نیز باید در آن نقش داشته باشند، حل شود. محدودکردن راه‌حل‌ها به گروه مینسک توسط سازمان امنیت و همکاری مانع استفاده از ابزارهای دیگری شده است که به‌خوبی در جنگ‌های دیگر مورد آزمون قرار گرفته‌اند. راه‌های دیگری مانند، مساعی جمیله، داوری، حکمیت، میانجی‌گری، سازش و غیره که به تناسب موضوع و بحران می‌توانستند مؤثر باشند مورد غفلت قرار گرفته‌اند.

به‌نظر می‌رسد برای حل منازعه باید تفکر و برنامه‌ای نو اندیشیده شود که منافع همهٔ گروه‌های درگیر در این مسئله را در نظر داشته باشد. بر همین اساس پیشنهادهایی ارائه می‌شود که برای حل مناقشه می‌توانند کمک‌کننده باشند:

– تغییر اعضای اصلی مسئول حل مناقشه یعنی گروه مینسک و سپردن آن به کشورهای بی‌طرف، خوش‌نام و مؤثر فرامنطقه‌ای مانندفنلاند، سوئد، نروژ و سوئیس و دیگر اعضای صاحب نفوذ سازمان که منافع مستقیمی در منازعه ندارند،

– خروج نیروهای ارمنی از اراضی اشغال‌شده و استقرار نیروهای حافظ صلح توسط سازمان ملل متحد،

– فشار سازمان‌های بین‌المللی به دولت‌های جمهوری آذربایجان و ارمنستان برای در پیش‌گرفتن سیاستی سازنده،

– دخالت‌دادن مستقیم کشورهای مؤثر همسایه مانند ایران و ترکیه،

– سرانجام اگر فرایند صلح به نتیجه نرسید، به‌نظر می‌رسد پرونده باید از سازمان امنیت به سازمان ملل بازگردانده شود و سازمان در شرایط جدید تصمیم لازم رابگیرد.

## منابع

### الف) فارسی


۱. امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۹)، «جمهوری آذربایجان و مسئله قره‌باغ»، **فصلنامهٔ آران**، سال هشتم، شمارهٔ۲۳، صص.۳۴-۹.

۲. ابراهیمی، شهروز و مصطفی محمدی (۱۳۹۰)، «رقابت روسیه و آمریکا در قفقاز جنوبی (۲۰۱۰-۱۹۹۱)»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال چهارم، شمارهٔ۸ صص. ۲۲-۱.







۳. جوادی ارجمند، محمدجعفر وحبیب رضازاده و سعیده حضرت‌پور (۱۳۹۳)،«بررسی علت‌های سردی روابط ایران و جمهوری آذربایجان»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، دورۀ ۷، شمارۀ ۱، صص. ۸۰-۵۷.

۴. حسن‌خانی، محمد (۱۳۸۴)، «نقش سازمان امنیت و همکاری اروپا در کشورهای منطقه‌ی اوراسیا»، **فصلنامۀ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال سیزدهم، شمارۀ ۴۹، صص. ۱۳۶-۱۲۳.

۵. حسن‌خانی، محمد (۱۳۸۶)، **سازمان‌های بین‌المللی از نظریه تا عمل**، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.

۶. «**گزارش فارس از نتایج نشست سران سازمان امنیت و همکاری اروپا در قزاقستان**»، (تاریخ دسترسی: ۱۳ آذر ۱۳۸۹)، در سایت: http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=89091207

۷. عباسی، مجید و سیدمحمدرضا موسوی (۱۳۹۲)، «روابط جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان، بسترهای همگرایی و زمینه‌های واگرایی»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، دورۀ ۶، شمارۀ ۲، صص. ۸۰-۶۱.

۸. نظرآهاری، رضا (۱۳۸۰)، «سازمان امنیت و همکاری در اروپا و مناقشۀ ناگورنو قره‌باغ»، **مطالعات آسیای مرکزی**، شمارۀ ۳۶، صص. ۵۲-۳۹.

۹. نعلبندی، مهدی (۱۳۹۲)، **شطرنج‌بازان صحنۀ قره‌باغ**، (تاریخ دسترسی: ۶ مرداد ۱۳۹۰): http://fa.arannews.com/?MID=21&Type=News&TypeID=17&id=39679

۱۰. «مخالفت ارمنستان با میانجیگری ایران در بحران قره‌باغ»، (تاریخ دسترسی: ۲۱ فروردین ۱۳۸۹)، http://www.asriran.com/fa/news/107482

۱۱. واحدی، الیاس (۱۳۹۱)، «**جبهه‌بندی‌های متقاطع در قفقاز**»، (تاریخ دسترسی: ۶ شهریور ۱۳۹۱) http://www.iras.ir/vdchi-ni.23nmxdftt2.html

### ب) انگلیسی

1. Allana Leckie, Chanda (2005), "The Nagorno-Karabakh Conflict: Obstacles and Opportunities for a Settlement", Thesis Submitted to the Faculty of the Virginia Polytechnic Institute and State University in Partial Fulfillment of the Requirements for the Degree of Masters of Arts In Political Science.
2. Alsytė, Justina (2010), "OSCE's Acheivment's vs. Shortcoming in the Resolution of Armed Conflicts", Vilnius University, pp.81-99. http://www.lfpr.lt/uploads/File/2010-24/Alsyte.pdf. (Accessed on: 11/09/2010).








3. C. Hendrickson, David (1993), "The Ethics of Collective Security", Ethics & International Affairs, Vol.7, No.1, pp.1-15.
4. Claude, Inis L (2010), "Collective Security as an Approach to Peace", Classic Readings and Contemporary Debates in International Relation, edited by Donald M. Goldstein, Phil Williams & Jay M. Shafritz, Belmont CA: Thomson Wadsworth, pp. 289-302.
5. CSS (2013), "Nagorno-Karabakh: Obstacles to A Negotiated Statement", **CSS Analysis in Security Policy**, Center for Security Studies, ETH Zurich, No.131, pp 1-4.
6. Dehdashti, Rexane & Rasmussen (2006), "The Conflict over Nagorno-Karabakh: Causes, the Status of Negotiations and Prospects", inGenesis of the Conflict: Soviet Nationalities Policy and Historiographical Discourse, pp 189-210.
7. Dietzen, Mark (2011), "A New Look at Old Principles: Making the Madrid Document Work", Journal of Conflict Transformation, Caucasus Edition, Vol.4, No.1, pp 5-8.
8. Gürbüz, Vedat (2008), "Dağlık Karabağ Sorunu Karşısında Taraf Ülkeler, Bölgesel ve Küresel Güçler", in Bölgesel Sorunlar ve Türkiye, K. Maraş: KSU Yayınları.
9. Ismailzade, Fariz (2011), "The Nagorno-Karabakh Conflict: Current Trends and Future Scenarios", Istituto Affari Internazionali, IAI Working Papers 11.
10. Istanbul Summit (1999), "Chapter for European Security", Organization for Security and Co-operation in Europe, Istanbul.
11. Jacoby, Volker (2005), "The role of the OSCE an assessment of international mediation efforts", available at: http://www.c-r.org/sites/cr.org/files/Accord17_10TheroleoftheOSCE_2005_ENG_0.pdf
12. Jafarova, Esmira (2014), "OSCE Mediation of Nagorno karabakh Conflict", The Washington Review of Turkish and Eurasian Affairs, available at:http://www.thewashingtonreview.org/articles/osce-mediation-of-nagorno-karabakh-conflict.html
13. Magnusson, Märta-Lisa (2010), "Why No Settlement in the Nagorno-Karabakh Conflict? – Which are the obstacles to a negotiated solution?" http://195.178.225.22/Caucasus/Caucpdf/SC/iMLM_101210%5B3%5D114-143.pdf. (Accessed on: 03/11/2010).
14. Mammadov, Ilgar (2004), "Mediation Abilities of the Organization for Security and Cooperation in Europe (OSCE) in the Case of the Settlement of the Nagorno-Karabakh Conflict", Central Asia and the Caucasus, Vol. 6, No 3, pp 7-18.
15. Nichol, Jim (2009), "Armenia, Azerbaijan, and Georgia: Political Developments and Implications for U.S. Interests", CRS Report for Congress, Congressional Research Service.

16. Organization for Security and Co-operation in Europe, available at: http://www.osce.org/who/history, (Accessed on: 23/05/2008).
17. OSCE (2007), "OSCE Handbook", OSCE Press and Public Information Section,Vienna, available at:http://www.libertysecurity.org/IMG/pdf_OSCE_Handbook.pdf. (Accessed on: 23/05/2008).
18. Presidental Library (2010), "Administrative Department of the President of the Republic of Azerbaijan", available at: http://files.preslib.az/projects/azerbaijan/eng/gl7.pdf. (Accessed on: 12/07/2010).
19. SIPRI Fact Sheet(2012), "Trends in International Arms Transfers", SIPRI, available at: http://books.sipri.org/files/FS/SIPRIFS1303.pdf. (Accessed on: 05/08/2012).
20. Svensson, Issak (2009), "The Nagorno-Karabakh conflict Lessons from the mediation efforts", IFP Mediation cluster,
21. http://www.initiativeforpeacebuilding.eu/pdf/Nagorno_Karabakh_conflict_mediation_efforts.pdf. (Accessed on: 14/05/2009).
22. Yılmaz,Reha (2013), "***Kafkasya'da Çözülemeyen Kördüğüm: Dağlık Karabağ Sorunu***", Avrasya Strateji Dergisi,Vol.2, No.2, pp.71-90.





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۳، زمستان و بهار ۸۸-۱۳۸۷، صفحات ۴۲-۲۳

# عوامل مؤثر بر استقلال‌طلبی قوم چچن

**احمد پاکتچی***

**استادیار و عضو هیات علمی دانشکده الهیات دانشگاه امام صادق**

**خدایار براری**

**دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات روسیه، دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران**

(تاریخ دریافت: ۸۷/۹/۵– تاریخ تصویب: ۸۷/۱۱/۱۲)

**چکیده**

نزدیک به سه قرن است که مناقشه چچن استمرار یافته است. چچن‌ها از همان زمان که در نتیجه جنگ‌های استعماری، سرزمینشان به اشغال روسیه درآمد تا به امروز، سودای استقلال– طلبی در سر داشته و برای نیل به این مقصود لحظه‌ای از مبارزه دست نکشیدند و حتی به اقدام‌های خشونت‌آمیز نیز متوسل شدند که از سوی روسیه به شدت سرکوب شد. همین استقلال‌طلبی چچن‌ها است که آنها را در بین سایر اقوام روسیه متمایز می‌کند. این پژوهش بر آن است تا علل و عوامل مؤثر بر بروز و استمرار استقلال‌طلبی قوم چچن را شناسایی کرده و پاسخی برای این پرسش بیابد که چرا چچن‌ها نسبت به سایر اقوام روسیه با خشونت بیشتری استقلال خود را پیگیری می‌کنند؟

**کلید واژه‌ها**

مناقشه قومی، استقلال‌طلبی، چچن، آزادی‌خواهی، روسیه، قفقاز

* مسئول مقاله

Email: apakatchi@gmail.com







**مقدمه**

در طول تاریخ، امپراتوری‌های بزرگ همواره دربرگیرنده اقوام و نژادهای گوناگون بوده‌اند. امروزه هم کشورهایی که پیشینه امپراتوری داشته‌اند، ترکیب قومی و نژادی بیشتری دارند (بشیریه، ۱۳۸۰، ص ۲۷۹). روسیه نیز چنین پیشینه‌ای دارد. اتحاد شوروی بعد از انقلاب اکتبر در حدود ۱۸۵ گروه قومی داشت که به ۱۴۷ زبان سخن می‌گفتند (بشیریه، ۱۳۸۰، ص ۲۸۳). بر اساس آمار در ژوئیه ۱۹۹۰ اقوام غیر روس، ۴۹/۲۲ درصد جمعیت ۴۶۹/۹۳۸/۲۹۰ نفری اتحاد شوروی را تشکیل می‌داد (کولایی، ۱۳۷۶، ص ۸).

بنابراین طبیعی است که روسیه به عنوان کشوری با اقوام و ملیت‌های بسیار در دوران‌های مختلف تزاری، شوروی و پس از فروپاشی، سیاست‌های خاصی را در قبال مسایل قومی در پیش گرفته باشد. در مقابل، هر یک از این اقوام نیز واکنش‌های متفاوتی در برابر سیاست‌های در پیش گرفته شده نشان داده‌اند. برخی از آنها به حاکمیت بی قید و شرط روس‌ها تن داده و برخی دیگر از پذیرش آن سر باز زده و با اقدام‌های جدایی‌طلبانه، به اشکال مختلف در صدد کسب استقلال بر آمده‌اند. به عنوان مثال، در بین واحدهای قومی روسیه بعضی همچون چچن و تاتارستان همواره تقاضای استقلال و ادعای جدایی ملی داشته‌اند و بعضی دیگر مانند چوکوتا و یا جمهوری موردداویا به طور کامل از طرح چنین تقاضاهایی اجتناب کرده‌اند و بعضی دیگر نیز همواره بین تقاضای خودمختاری و استقلال کامل در نوسان بوده‌اند.

اما آنچه که جالب توجه است، تفاوت در سطح فعالیت‌های جدایی‌طلبانه و عوامل این اختلاف است. به بیان کولایی تاتارها، باشقیرها و چچن‌ها با توجه به شاخص‌های جدایی‌طلبی که دانیل ترایزمن برای روسیه بر می‌شمارد، بیشترین ادعاهای جدایی‌خواهانه را در روسیه داشته‌اند. اما تاتارستان و باشقیرستان کسب استقلال را قربانی دستیابی به خودمختاری بیشتری به ویژه خودمختاری اقتصادی می‌کنند (کولایی و دیگران، ۱۳۸۱، صص ۱۷۳–۱۷۰)؛ در حالی که چچن افراطی‌ترین مورد جدایی‌طلبی در روسیه بوده و به طور یک‌جانبه جدایی خود را از فدراسیون روسیه اعلام کرد. استقلال‌طلبی چچن‌ها باعث شد تا این جمهوری از ترکیب ایالت چچن– اینگوش نیز جدا شود. ایالت چچن– اینگوش ترکیبی از چچن‌ها و اینگوش‌ها بود که برای اولین بار در سال ۱۹۳۴ توسط شوروی ایجاد شد. در دسامبر ۱۹۹۴ این دو جمهوری از یکدیگر جدا شدند. دلیل اصلی این جدایی، تمایل نداشتن اینگوش‌ها به جدایی از روسیه و در





مقابل تلاش چچنی‌ها برای کسب استقلال و جدایی از ترکیب روسیه بود (مصطفی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۵). چچن را باید یک مورد استثنایی در میان ۸۹ واحد فدراسیون روسیه به حساب آورد. نخست اینکه اولین جمهوری است که به طور رسمی استقلال خود را از فدراسیون شوروی اعلام کرد و برای استقلال خود به جنگ مسلحانه با مسکو پرداخت. دوم اینکه تنها جمهوری است که تاکنون نه پیمان فدرال (که در مارس ۱۹۹۲ بین مرکز و واحدهای فدراسیون منعقد شد و در آن حدود اختیارهای هر یک تعیین شد) را امضا کرد و نه هیچ‌گونه پیمان دوجانبه‌ای با مرکز منعقد کرده است. در واقع چچن تنها جمهوری است که سران آن بر خلاف سران دیگر جمهوری‌ها و مناطق با مرکز مصالحه نکرده و استقلال سیاسی خود را فدای خودمختاری اقتصادی بیشتر نکرده‌اند (کولایی و دیگران، ۱۳۸۱، صص ۱۸۹-۱۸۸).

از این رو در این تحقیق به دنبال تبیین استقلال‌طلبی افراطی چچن‌ها و یافتن پاسخ برای این پرسش هستیم که چرا چچن‌ها در مقایسه با سایر اقوام فدراسیون روسیه با خشونت بیشتری استقلال خود را پیگیری می‌کنند؟ در پاسخ به این سؤال، ادعای این مطالعه این است که عوامل مؤثر در بروز و تشدید استقلال‌طلبی قوم چچن به سه دسته قابل تفکیک بوده و عبارتند از: سرکوب سیاسی– اجتماعی چچن‌ها و موقعیت ژئوپلیتیک چچن به عنوان عوامل سیاسی مؤثر، روح آزادیخواهی چچن‌ها به عنوان ویژگی ملی آنها، رشد عمودی این قوم و بنیادگرایی افراطی به عنوان عوامل فرهنگی مؤثر و توسعه اقتصادی نابرابر. در این مقاله ابتدا به معرفی قوم چچن و سرزمینی که این قوم در آن سکونت دارد و تاریخچه‌ای از استقلال‌طلبی قوم چچن پرداخته شده است. سپس در بخشی که به تبیین این استقلال‌طلبی و عوامل مؤثر در بروز و تقویت آن اختصاص یافته، فرضیه‌ها به آزمون گذاشته می‌شوند. در پایان به جمع‌بندی مطالب پرداخته و حاصل بحث ارائه خواهد شد. با توجه به اینکه چنین مسائلی به طور حتم ریشه‌های تاریخی دارد، این پژوهش از لحاظ زمانی به دوره خاصی محدود نشده و ناگزیر، کل تاریخ مناقشه چچن از زمان بروز آن تا به امروز را مد نظر خواهد داشت.

## چارچوب نظری: عوامل مؤثر بر مناقشات قومی

مناقشات قومی همیشه در حیات سیاسی، شکل‌گیری و فروپاشی دولت‌ها عاملی مؤثر بوده و به همین دلیل، از سوی صاحب‌نظران توجه خاصی به آن شده است. در خصوص علل و







ریشه‌های شکل‌گیری این مناقشات که اغلب به جنبش‌های ملی استقلال‌طلبانه منجر می‌شوند، فرضیه‌های مختلفی وجود دارد. تصور نابرابری نژادها و برتری یکی بر دیگری عواقب سیاسی مهمی داشته و کشمکش‌های عمده‌ای به همراه آورده است. در کشورهای چندنژادی و چندقومی، نژادهای زیر سلطه با توسل به نظریه حقوق طبیعی و برابری انسان‌ها سبب بروز کشمکش‌های سیاسی شده‌اند.

تسلط یک نژاد یا قوم بر دستگاه دولتی سرچشمه نارضایی‌ها و رنجش‌های قومی بوده است. در دوره امپریالیسم به مفهوم مدرن نیز برخوردهای نژادی اهمیت قابل ملاحظه‌ای یافت. در این عصر آگاهی نژادی و قومی افزایش پیدا کرد و در نتیجه مهاجرت‌های بزرگ استعماری و غیراستعماری، نژادهای گوناگون رو در روی یکدیگر قرار گرفتند. همچنین عوامل دیگری مثل مهاجرت اقوام به دلیل افزایش جمعیت، فقر اقتصادی و یا سرکوب سیاسی، زمینه رو در رویی نژادها را افزایش داده است. پس همه اقلیت‌های ملی و قومی تمایل به جدا شدن از کشور اصلی را ندارند. میزان وفاداری اقلیت‌ها به دولت به دلایل مختلف متفاوت است. قوت یا ضعف اقلیت‌های ملی نسبت به دولت مرکزی به عوامل بسیاری از جمله تعداد جمعیت، مساحت سرزمین، میزان توسعه اقتصادی، میزان سهم اقلیت‌ها در ثروت ملی و غیره بستگی دارد (بشیریه،۱۳۸۰، صص ۲۸۱- ۲۷۹).

درباره بسیج قومی، رهیافت کهن‌گرایان، هویت و احساس‌های کهن در یک گروه را باعث بسیج جمعی قومی دانسته و بیان می‌کند که تفاوت‌های قومی، پایگاه بالقوه بسیج قومی است، اما نفس وجود تفاوت‌های قومی تضمین‌کننده بسیج قومی نیست. در این باره نیز نظریه‌ها و دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که به نوعی می‌توانند تبیین‌کننده موضوع مورد بررسی در این مقاله باشند. از جمله این نظریه‌ها، نظریه استعمار داخلی است. رهیافتی که ابتدا هشتر آن را تدوین کرد. وی بر این نکته تأکید دارد که همبستگی قومی ممکن است در داخل یک جامعه ملی در حال ظهور، در نتیجه تشدید نابرابری‌های ناحیه‌ای میان یک مرکز فرهنگی متمایز و جمعیت اطراف آن تقویت شود. این رهیافت، همبستگی و بسیج قومی را در مناطقی قابل ظهور می‌داند که از نظر فرهنگی و اقتصادی بیش از سایر مناطق استثمار شده‌اند (احمدی، ۱۳۷۸، صص ۱۵۷-۱۵۴). یکی دیگر از این دیدگاه‌ها، نظریه رقابت نخبگان است. نخبگان هنگام بسیج گروه قومی علیه رقبا یا دولت مرکزی تلاش می‌کنند تا نمادهای چندگانه گروه را به طور منسجم و واحد در آورند و استدلال می‌کنند که اعضای گروه نه تنها از یک جنبه، بلکه از جنبه‌های







مختلف با سایرین متفاوت هستند و تمامی عناصر فرهنگی گروه، تقویت‌کننده این موضوع است. بین‌المللی شدن قومیت و کشمکش قومی (احمدی، ۱۳۷۸، صص ۱۶۴-۱۶۱) نیز یکی از عوامل مؤثر است و بر نقش نیروهای خارجی در تحریک ایجاد کشمکش قومی و سهم آن‌ها در خلق ملی‌گرایی و هویت قومی و تأثیر عمده این مداخله در ظهور حرکت‌های تجزیه‌طلبانه و گسترش اندیشه ملی‌گرایی قومی تأکید دارد.

رولان برتون رشد عمودی و افقی یک قوم را در انسجام آن قوم دخیل دانسته و می‌نویسد: «گسترش افقی یک قوم آن را به سوی ازدواج برون‌همسری می‌کشاند و این امر سبب می‌شود که افراد و گروه‌های جدیدی وارد قوم شوند. به این ترتیب پراکندگی قوم بر روی یک سرزمین سبب می‌شود که انسجام قومی به طور نسبی کاهش یابد».

شکل دیگر رشد قوم، عمودی است. این نوع رشد در واقع زمانی انجام می‌شود که به دلایل طبیعی مثل وجود موانع طبیعی (کوه‌ها، دریاها، بیابان‌ها) یا دلایل سیاسی مثل وجود قدرت‌های بزرگ در محیط یک قوم، چنین قومی نتواند جا به جایی فیزیکی چندانی بر روی یک پهنه سرزمینی داشته باشد و در نتیجه مجبور باشد در یک پهنه جغرافیای کوچک محدود باقی بماند. در چنین حالتی رشد قوم به طور طبیعی ادامه می‌یابد. اما ما شاهد ازدواج‌های درون‌همسری هستیم. گرد آمدن این قوم در یک محیط و افزایش پیوندهای خویشاوندی درون آن، عمق انسجام قومی را هر چه بیشتر می‌کند و مقاومت این قوم را در برابر محیط بیرونی به شدت افزایش می‌دهد (برتون، ۱۳۸۰، ص ۲۳۸). از جمله نظریه‌هایی که درباره درگیری‌های خشونت‌آمیز مطرح است، نظریه عامل انسانی است. طبق این نظریه دسته‌ای از درگیری‌های بشری به دلیل پرخاشگری و ستیزه‌جویی انسان‌ها به عنوان بخشی از فرایندهای درونی آنان روی می‌دهند که می‌توانند ناشی از مسایل ارثی، نژادی، تربیتی، محیطی، شخصیتی و مانند آن باشند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲، صص ۴۵۲- ۴۱۹).

## وضعیت قوم چچن و تاریخچه استقلال‌خواهی آن

طبق افسانه‌ای چچنی، زمانی که خداوند زمین را در بین اقوام تقسیم می‌کرد، کوه‌نشینان به افتخار او بزمی را ترتیب داده بودند و به همین دلیل دیر رسیدند. آنگاه خدا زمینی را به آنها اختصاص داد که برای خود در نظر گرفته بود. از آن زمان تاکنون در کوه‌های قفقاز، ملت نوخچی که بیشتر به چچن معروف هستند، زندگی می کنند. جایی که امروزه، قسمتی از قفقاز







شمالی به شمار می‌رود (Усманов, 1997, с. 28). چچن‌ها خود را «نوخچی» می‌نامند. در تاریخ از آنها با نام‌های «ناخچی مات»، «دوردزوق»، «کیس تی»، «تسانار» و «اِر» یاد شده است. ترک‌ها از قدیم، چچن‌ها را «ساسان»ها، کاباردی‌ها – «شاشان»ها، اوستی‌ها – «تساتسان»ها و لزگی‌ها آنها را «چاچان»ها می‌نامیدند. این واژه با املا و تلفظ کنونی از قرن ۱۸ و در نتیجه تماس نزدیک این قوم با روس‌ها متداول شده است. در متون از چچن‌ها اغلب با نام «وایناخ‌ها» (ترجمه لفظ به لفظ: ملت ما) و یا «ناخ‌ها» (به معنای ملت) یاد شده است.

چچن‌ها نخست در کوهستان‌ها زندگی می‌کردند، اما از پایان قرن شانزدهم به بعد از کوه‌ها پایین آمدند و در دشت‌ها استقرار یافتند. بر اساس گزارش سفرای شوروی در سال ۱۵۸۷، تعداد بسیاری از چچن‌ها در ساحل رود «سونژا» ساکن بودند. بقایای کلیساها حاکی از آن است که لااقل تعدادی از چچن‌ها قبل از قرن هشتم (به احتمال زیاد از طریق گرجستان) مسیحی بوده‌اند. در قرن شانزدهم، اسلام توسط آوارها و کومیک‌ها به میان چچن‌ها برده شد (آکینر،۱۳۶۶، ص ۲۱۳).

یوسف کارست[1]، مورخ مشهور آلمانی، معتقد است که چچن‌ها از نظر نژادی و زبان شناختی تفاوت فاحشی با سایر ملل کوه‌نشین قفقاز دارند. زبان چچنی به خانواده زبانی ایبری– قفقازی تعلق دارد که ریشه این زبان در کتیبه‌های حکومت‌های باستانی مشرق‌زمین، پادشاهی میتانی (۹ تا ۱۴ قرن قبل از میلاد) و اوراتو (۶ تا ۹ قرن قبل از میلاد)، ثبت شده است (Усманов, 1997, с. 29).

حیات نژاد چچن از قوم باستانی هورّی که در ۲ تا ۳ هزار سال قبل از میلاد در قفقاز و آسیای صغیر می‌زیسته، آغاز می‌شود. به هر صورت، ریشه فرهنگ و دین باستان چچن به این دوره باز می‌گردد و در آثار مکتوب تمدن هورّی است که اولین نشانه‌های زبان و فرهنگ چچن مشاهده می‌شود. نزدیک به ۳۰۰ سال است که مبارزه وایناخ‌ها برای استقلال ادامه دارد. مبارزه ملی آزادیخواهانه به رهبری شیخ منصور در فاصله سال‌های ۱۷۹۱–۱۷۸۵ بیش از همه در تاریخ شناخته شده است. هنگامی که گفته می‌شود جنگ چچن‌ها با روس‌ها بیش از ۳۰۰ سال به طول انجامیده است، مبدا این تاریخ، سال ۱۷۰۷ میلادی در نظر گرفته می‌شود که در آن چچن‌ها در نخستین جنگ خود دژ تارکی روسی را تصرف و نابود کردند (اومالاتوف، ۱۳۸۲، ص ۴۵). در نخستین سال‌های قرن نوزدهم در حالی که تنها بیست سال از مرگ شیخ منصور

1.Iosif Karst





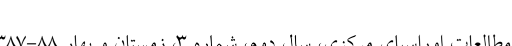


می‌گذشت، بار دیگر آتش جنگ در سرزمین چچنیا برافروخته شد. در آن هنگام فرماندهی سپاهیان روس بر عهده ژنرال یرملوف بود که قفقازی‌ها او را «شیطان روسی» می‌نامیدند (منفرد، ۱۳۷۴، صص۲۳-۲۱). «وقتی یک چچن را می‌بینم خون چشمانم را فرا می‌گیرد و من تنها زمانی آرام خواهم گرفت که آخرین فرد چچن بمیرد» (اومالاتوف، ۱۳۸۲، ص۸۳) این سخنان که بر پیکره یرملوف که در میدان اصلی شهر گروزنی قرار داشت، حک شده بود، بیانگر میزان نفرت او از چچن‌ها است.

یرملوف با خشونت و حمله‌های برق‌آسا آرامش را در منطقه برقرار می‌کرد، اما این موفقیت‌ها در قفقاز به کین و نفرت عمومی دامن زد و ریشه‌های خصومت اهالی را عمیق‌تر کرد. این خشونت و افزون‌طلبی در شمال قفقاز، سبب بالا رفتن ظرفیت قیام در کوه‌نشینان از جمله چچن‌ها شد. به‌نام‌ترین فرماندهان ارتش تزاری، فاتحان نبردهای روسیه با ناپلئون، امپراتوری عثمانی و ایران دوره فتحعلی شاه، به نوبت برای تسخیر چچنیا و سرزمین‌های صعب‌العبور شمال قفقاز، راهی این دیار شدند. چچن‌ها نیز خیزش تازه‌ای را به رهبری مشایخ نقشبندی آوار، غازی محمد، حمزه بک و سرانجام شیخ شامل آغاز کردند که سال‌های مقاومت همزمان با رهبری شیخ شامل شاخص بود (منفرد، ۱۳۷۴، صص ۲۸-۲۱).

شیخ شامل در حالی که فقط ۳۵ سال داشت به امامت برگزیده شد. شامل موفق شد تا ملت‌های قفقاز را برای مبارزه و در راه استقلال متحد کند و ارتش چند هزار نفری تشکیل دهد. روسیه مجبور شد ۲۰ سال تمام با امام شامل بجنگد تا اینکه سرانجام در اوت سال ۱۸۵۹ شامل را به اسارت در آورد (اومالاتوف، ۱۳۸۲، ص ۱۳۱). پس از شکست شامل آرامشی کوتاه برقرار شد که البته دیری نپایید. در فاصله سال‌های ۱۸۶۳-۱۸۶۲ موج ناآرامی‌های جدید آغاز شد. اما در دهه‌های آخرین قرن نوزدهم و آستانه قرن بیستم تا انقلاب اکتبر، آرامشی نسبی در شمال قفقاز بر قرار بود. با وقوع انقلاب بلشویکی، سلطه حکومت مرکزی سست شد. در پی آن روسیه در اغتشاش کامل فرو رفت و ملت‌های شمال قفقاز گام‌هایی به سوی اعلام استقلال برداشتند (منفرد، ۱۳۷۴، صص ۵۱-۴۸).

در اوایل حکومت شوروی، نظام طایفه‌ای، بخصوص در میان چچن‌ها هنوز بسیار قدرتمند بود. حق استفاده از زمین بر اساس مالکیت مشترک طایفه‌ای بود. با لغو این حق و جایگزینی «مالکیت جمعی» چچن‌ها به طور جدی به مخالفت برخاستند. آنان به راهزنی پرداختند و اقدام‌های گسترده سیاسی برای تصفیه، اوضاع را وخیم‌تر کرد (آکینر، ۱۳۶۶، صص ۲۱۵-۲۱۴).







نبردهایی میان مریدان صوفیه به رهبری شیوخ نقشبندی از جمله اوزون حاجی و ارتش سرخ در گرفت که در تاریخ منطقه به «آخرین غزوات» معروف شد. اوزون حاجی از جمله شیوخی بود که از تمام روس‌ها نفرت داشت و معتقد بود که: «باید تمام کسانی را که از چپ به راست می‌نویسند، اعدام کرد» (منفرد، ۱۳۷۴، ص ۵۵).

پس از حمله آلمان به شوروی به دستور مسکو چندین قوم، از جمله شش قوم در روسیه جنوبی که مظنون به همدستی با اشغالگران بودند، به طور دسته جمعی و برای «درس عبرت» دادن به دیگران، «مجازات» و به طور گسترده‌ای تبعید شدند. در نخستین مرحله ۴۰۰ هزار چچنی که قربانیان دایمی روس‌ها بودند، تبعید شدند (برتون، ۱۳۸۰، ص ۱۹۴). در سال ۱۹۴۴ کل جمعیت چچن و اینگوش (از جمله چچن و اینگوش‌هایی که در جمهوری خودمختار داغستان یا سایر مناطق شوروی زندگی می‌کردند) به آسیای مرکزی و قزاقستان تبعید شدند. منطقه آنان به مهاجران جدید واگذار شده و کلیه اسامی مکان‌ها به اسامی روسی تغییر پیدا کرد (آکینر، ۱۳۶۶، ص ۲۱۵).

به ظاهر همه این مسائل ناشی از هراس استالین از وجود عناصر بیگانه در نزدیکی مرزها بخصوص در دوره‌های تنش بود. به علاوه، واکنش‌های ضد اسلامی او و الگوهای ملی که در نهان و به همراه بسیاری دیگر دنبال می‌کرد نیز در این مورد مؤثر بودند. بازماندگان و کودکان بازماندگان این تبعیدی‌ها به وسیله خروشچف در ۱۹۵۷ آزاد شده و زمین‌هایشان به آنها باز گردانده شد. در نوامبر ۱۹۸۹ بود که از تمام «مردم مورد مجازات» اعاده حیثیت شد و توانستند از حقوق کامل بهره‌مند شوند (برتون، ۱۳۸۰، ص ۱۹۵).

با روی کار آمدن گورباچف و اعلام سیاست‌های گلاسنوست و پرسترویکا، طوفان سیاسی در شوروی آغاز شد. بسیاری از خصومت‌های پنهانی به کینه آشکار و مقاومت‌های مسلحانه تبدیل شد (منفرد، ۱۳۷۴، صص ۶۹–۶۸). در شمال قفقاز نیز همانند دیگر نقاط شوروی، تحولاتی که به صورت سیاست‌های جدید گورباچف فضای سیاسی مسکو را دگرگون کرد، سبب بروز موجی از احساس‌های سرکوب‌شده قومی و ملی شد که برخی همچون خواست خودمختاری بیشتر قره چای‌ها، بالکارها، آدیغه‌ها، کومیک‌ها و لزگی‌ها در چهارچوب واحدهای اداری موجود، تا کنون بروز مسالمت‌آمیز و به نسبت آرامی داشته و برخی نیز همانند مناقشات آبخازی‌ها و اوست‌ها با گرجستان به جنگ‌های شدید و گسترده منجر شده‌اند.





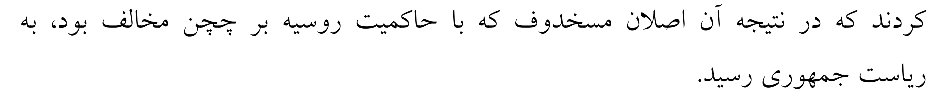


در این میان مللی چون چچن (و تا حدودی اینگوش) که علاوه بر تحمل خط مشی‌های کلی مسکو برای روسی‌گردانی قفقاز، ضایعات ناشی از کوچ اجباری به آسیای مرکزی را نیز متحمل شده بودند(۵۶-۱۹۴۴)، گرایش‌های ضد روسی به مراتب شاخص‌تری نشان دادند. تا حدی که این موضوع به اعلام استقلال در چچن انجامید. ژنرال جوهر دودایف قبل از فروپاشی اتحاد شوروی، در تابستان ۱۹۹۱ استقلال جمهوری چچن را اعلام کرد و در آغاز پاییز ۱۹۹۱ توانست با کسب ۸۷ درصد از آرای عمومی، موقعیت سیاسی خود را در چچن محکم کند. او در ایجاد کنفدراسیون خلق‌های قفقاز در سال ۱۹۹۳ نقشی جدی داشت. این کنفدراسیون برای کمک به جدایی‌طلبان آبخازیا که برای جدا شدن از گرجستان می‌جنگیدند، تلاش می‌کرد. هدف این کنفدراسیون ایجاد جمهوری‌های فدراتیو خلق‌های قفقاز بود. در هفتمین کنگره خلق‌های قفقاز، جدایی چچن و اینگوش مطرح و تصویب شد (جنایی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۵).

پس از اعلام استقلال، هرج و مرج به شکل ملموسی این جمهوری را فرا گرفت و دیپلماسی مذاکره بین قوای مجریه روسیه و چچن نیز به بن بست انجامید. با بی نتیجه ماندن اقدام‌های دیپلماتیک و آغاز سال ۱۹۹۳ شایعه احتمال استفاده روسیه از اهرم‌های نظامی و تهاجم گسترده به خاک چچن قوت گرفت. چیزی نگذشت که اختلاف‌های مرزی بین چچن و اینگوش بهانه مناسب را در اختیار روسیه قرار داد (راسخ، ۱۳۷۴، صص ۶۶-۶۴) و این سرآغازی بود برای بحران ۱۹۹۴ و دو دوره جنگ بین روسیه و چچن که جنگ اول در زمان یلتسین که «در حملات خود علیه چچن‌ها آنها را به اتهام‌هایی چون مافیایی، راهزن، آدم‌کش، مزدور، قاچاقچی، همدست بیگانگان، خائن و غیره موصوف می‌کرد» (برتون، ۱۳۸۰، ص ۱۹۵) توفیقی برای روسیه به همراه نداشت.

در نخستین بحران چچن (۱۹۹۶-۱۹۹۴) انتقادهای گسترده‌ای نسبت به اقدام‌های دولت صورت می‌گرفت که این انتقادها دولت را وا داشت تا یک قرارداد صلح با مبارزان چچن امضاء کند (کرمی، ۱۳۸۱، ص۱۴۳). طبق قرارداد امضاء شده، چچن به عنوان «دولتی مستقل، دموکراتیک و قانونی در چهارچوب فدراسیون روسیه» باقی ماند. مدتی از امضای این قرارداد نگذشته بود که گروهی از فعالان چچنی که همواره بر جدایی‌طلبی از مسکو پافشاری می‌کردند اعلام استقلال کردند و در سال ۱۹۹۷ با نظارت نیروهای بین‌المللی برای برگزاری انتخابات اقدام








کردند که در نتیجه آن اصلان مسخدوف که با حاکمیت روسیه بر چچن مخالف بود، به ریاست جمهوری رسید.

در تابستان ۱۹۹۹ بر اثر بمب‌گذاری‌های انجام شده در روسیه، چند صد نفر کشته شدند. دولت روسیه که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ قرار داشت، با تبلیغات گسترده، این اعمال تروریستی را به گروه‌های چچنی نسبت داد، به طوری که افکار عمومی روسیه، خواهان اقدام‌های جدی علیه تروریست‌ها شد. در ماه اوت ۱۹۹۹ گروه‌های مسلح چچن با هدف آزادی مردم داغستان از سلطه روسیه، به رهبری شامل باسایف و حبیب عبدالرحمان به این جمهوری حمله کردند که البته به دلیل نبود حمایت مردم داغستان عقب‌نشینی کردند. در آغاز ماه سپتامبر ۱۹۹۹ نیز بار دیگر دست به حمله زدند که با عکس‌العمل شدید روسیه مواجه شد.

پوتین، نخست وزیر که خود را برای انتخابات ریاست جمهوری آماده می‌کرد، با وعده حل بحران چچن از طریق زور، امور مربوط به بحران چچن را پی‌گیری کرد و با عنوان مبارزه با تروریسم و اعاده کنترل بر جمهوری چچن گام به گام مرزهای میان مبارزان چچنی و رهبران جنبش همچون باسایف، دولت منتخب رئیس جمهور مسخدوف و غیر نظامیان چچنی را از میان برداشت. در ۳۰ سپتامبر، نیروهای روسی از مرزهای شمالی چچن عبور کردند و در عرض چند روز یک سوم جمهوری را تصرف کردند. آن‌گاه نیروهای روسی به سمت جنوب حرکت کرده و شروع به محاصره گروزنی کردند. حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آمریکا و اولویت پیدا کردن مبارزه با تروریسم، فرصت مناسبی برای پوتین ایجاد کرد. حضور برخی از رزمندگان عرب در صفوف نیروهای جدایی‌طلب در چچن و همچنین حضور نیروهای چچنی در افغانستان در دوران طالبان و همکاری آنان با گروه القاعده سبب شد تا افکار عمومی کشورهای غربی علیه چچنی‌ها بر انگیخته شود.

حادثه گروگانگیری در تئأتر شهر مسکو که در اکتبر سال ۲۰۰۲ به وقوع پیوست و طی آن مبارزان چچنی عده زیادی از مردم را در تأتر شهر مسکو به گروگان گرفتند، از سوی مقام‌های روسی مانند یک «حادثه یازدهم سپتامبر روسی» تبلیغ شد و مجوز عامه‌پسندی برای مقابله با گروه‌های چچنی در اختیار آنان قرار داد. این حادثه که به کشته شدن بیش از ۱۶۰ نفر از شهروندان روسی و تمامی گروگانگیران چچنی منجر شد، همه امیدها را برای دستیابی به یک راه‌حل صلح‌آمیز در بحران چچن به ناامیدی تبدیل کرد (واعظی، ۱۳۸۳، صص ۲۴–۲۰). اکنون به







نظر می‌رسد که بحران چچن مانند آتش زیر خاکستری است که در صورت شدت گرفتن اختلاف‌ها، بار دیگر اوج گرفته و دامنگیر روسیه شود.

## عوامل مؤثر بر استقلال‌طلبی چچن‌ها

در تبیین استقلال‌طلبی چچن‌ها می‌توان عوامل مختلفی را به عنوان متغیر مستقل مطرح کرد که به تفکیک به هر یک از آنها می‌پردازیم:

**الف- سرکوب سیاسی- اجتماعی:** سینه تاریخ چچن انباشته از فشار، ظلم و استبداد حکومت‌های مرکزی نسبت به آنها است. حتی تغییر حکومت‌های مرکزی نیز ارمغان ویژه‌ای برای چچن‌ها به همراه نداشت. در نزد آنان پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ و «نوزایی» ناشی از تحولات دهه ۹۰ شوروی تنها یک معنی داشت: «تغییر حاکم کافر و جا به جایی دشمن» (راسخ، ۱۳۷۴، ص ۸۰). با عنایت به اهمیت این جمهوری برای روسیه، هر گونه اقدام جدایی‌طلبانه چچن‌ها از سوی روسیه به شدت سرکوب شده است. واقعیت آن است که روسیه چچن را گذرگاهی برای قفقاز و آسیای مرکزی می‌داند. اگر چچن آزادی و حاکمیت یا استقلال خود را به دست آورد، دیگر مناطق قفقاز یا آسیای مرکزی نیز به احتمال زیاد از آن تبعیت خواهند کرد. به این دلیل روسیه هر گونه حرکت آزادیخواهانه از طرف چچن‌ها را سرکوب کرده است (صبری تبریزی، ۱۳۷۶، ص ۳۶). تبعید گسترده این قوم در زمان استالین و پیامدهای آن، بارزترین نمونه این سرکوب‌ها است که خاطره تلخ آن هیچگاه از اذهان مردم چچن پاک نشده و آتش انتقام را در سینه آنها روشن نگاه داشته است.

**ب- موقعیت ژئوپلیتیک:** چچن در منطقه‌ای واقع شده که «حلقه وصل میان قاره‌های اروپا و آسیا، پل ارتباطی میان شمال و جنوب و شرق و غرب، محل تلاقی تمدن‌های بزرگ و کهن، همسایه جهان اسلام و جهان مسیحیت و یکی از مسیرهای ترانزیت نفت و گاز به اروپا» (واعظی، ۱۳۸۲) محسوب شده و این امر خود بیانگر اهمیت استراتژیک و موقعیت ژئوپلیتیک آن است. موقعیت ژئوپلیتیک چچن را می‌توان از جمله عواملی دانست که در میزان استقلال‌طلبی چچن‌ها تأثیرگذار بوده است. این موقعیت ویژه، اهمیت چچن را دو چندان کرده و حتی باعث







شده تا کشورهای رقیب روسیه، با در نظر گرفتن موقعیت این جمهوری، در دامن زدن به مناقشه چچن تأثیر بسزایی داشته باشند.

به طور حتم تجزیه چچن، توانایی روسیه در صدور نفت و گاز به بازار اروپا را به نحو چشم‌گیری کاهش خواهد داد، چرا که خطوط لوله‌های انتقال نفت و گاز میادین نفتی روسیه و قزاقستان از چچن می‌گذرند. با توجه به اهمیت این موضوع، روسیه به هر شکل ممکن در پی آن است که همچنان این مسیر را در کنترل خود داشته باشد. از طرف دیگر، استقلال چچن ممکن است به واکنش‌های زنجیره‌ای در دیگر مناطق مسلمان‌نشین روسیه و بخصوص تاتارستان منجر شود که به طور حتم پیامدهای ناشی از وقوع چنین مسائلی، سبب تضعیف روسیه شده و به نفع رقبای آن خواهد بود.

بنابر ادعای مقامات کرملین، بعضی از کشورهای منطقه نظیر ترکیه، عربستان، پاکستان و طالبان نیز به مبارزان چچن کمک می‌کنند. به ادعای آنها آمریکا و ترکیه سعی می‌کنند با ناآرام کردن بخش‌های حیاتی این کشور در مجاورت دریای خزر (داغستان و چچن) که خطوط لوله نفت و گاز این کشور از این منطقه عبور می‌کند و یکی از مسیرهای مطرح انتقال منابع انرژی حوزه خزر به خارج است، شاهرگ نفتی این کشور را قطع کرده و زمینه را برای عبور خطوط لوله نفت و گاز این حوزه از مسیر ترکیه هموار کنند (کولایی و دیگران، ۱۳۸۱، ص ۱۹۲).

**ج- عوامل فرهنگی:** از جمله علل بروز جنبش‌ها و اندیشه‌های استقلال‌طلبانه «واگرا» از سیستم حکومت مرکزی کشورها، فرهنگ و آداب سنتی مردمان منطقه مورد نظر است. «بیگانه‌ستیزی»، «انتقام خون در برابر خون» و «ضدیت در برابر نژاد روسی» از جمله معرفه‌های فرهنگی قوم چچن است. قومی که همواره سودای «اتکای به خود» و «استقلال از بیگانه» را با خویش به همراه داشته است (راسخ، ۱۳۷۴، ص ۸۱). این قوم همواره با خودداری از مهاجرت و ترک سرزمینی که از نظر ایشان بخشی از «دارالاسلام» محسوب می‌شود و تأکید بر پدیده «درون همسری»، زمینه تمرکز جمعیت در سرزمین مادری و حفظ یک‌دستی قومی را فراهم کرده‌اند. به طور طبیعی رشد عمودی این قوم و در نتیجه، پدیده درون‌همسری مانع از مستحیل شدن فرهنگ آن در مواجهه با سایر فرهنگ‌ها شده و به عنوان عاملی مؤثر در حفظ انسجام قومی چچن‌ها در برابر توسعه‌طلبی روسیه بوده است.







آمار بالای افزایش جمعیت و یک دست ماندن چچن‌ها نشان‌دهنده این است که آنان جذب مسلمان‌های آسیای مرکزی حتی به مراتب کمتر از آن، جذب روس‌های سیبری نشده‌اند (منفرد، ۱۳۷۴، صص۱۶۹-۱۶۶). بدیهی است که هر ملت مستعمره‌ای هر چند سال هم که زیر یوغ باشد، می‌کوشد تا استقلال خود را به دست آورد. این تلاش از هر نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و حتی به طور ژنتیکی در خون هر ملتی که به بردگی کشانده شده است، جاری می‌شود. روح آزادی‌طلبی یکی از ویژگی‌های ملی چچن‌ها به شمار می‌رود (اومالاتوف، ۱۳۸۲، صص ۸۳-۸۲).

با بررسی مؤلفه‌های فرهنگی می‌توان پی برد که درک چچن‌ها از مفهوم آزادی بسیار گسترده‌تر از آن است که در اندیشه بسیاری از اقوام دیگر روسیه به طور سنتی رایج است. در پرچم چچن به عنوان نماد این جمهوری که از سه رنگ سفید، سبز و قرمز تشکیل شده، رنگ سفید نشان آزادی است. در سرود ملی این جمهوری نیز که یکی آز آثار فولکلور آنها است، در عنوان و محتوای آن ویژگی ملی چچن‌ها و آزادیخواهی آنها نشان داده می‌شود (Усманов, 1997, с. 33):

*مرگ یا آزادی*

*ما در آن شبی زاده شدیم که گرگی نیز بچه ای به دنیا آورد*

*صبح در زیر صدای غرش شیر، ما را نامگذاری کردند*

*مادرانمان، در لانه‌های عقاب ما را پروراندند*

***

*ما با عقاب‌ها، آزاد بزرگ شدیم*

*و بر سختی‌ها و موانع با غرور غلبه کردیم*

***

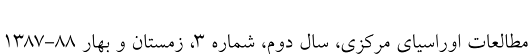
*هیچگاه و پیش هیچ کسی ما مطیع و فرمانبردار نخواهیم شد*

*مرگ یا آزادی- به یکی از این دو نائل خواهیم شد*

***

*ما فقط به خدا، ملت و میهن خدمت می کنیم.*

شاید عجیب باشد که در همان مصرع اول سرود ملی، از گرگ یاد می‌شود، اما این موضوع ریشه در باور مردم چچن دارد و نشان‌دهنده منزلت این حیوان نزد چچن‌ها به دلیل ویژگی





منحصر به فرد آن است. چچن‌ها برای گرگ ارزش بسیاری قائلند و باعث افتخار چچن‌ها است که آنها را با گرگ مقایسه کنند. به همین دلیل زمانی که می‌خواهند بچه‌های خود را تحسین کنند، می‌گویند که «گرگ او را پرورش داده است!». آنها معتقدند گرگ تنها حیوان درنده‌ای است که جرأت می‌کند به موجود قوی‌تر از خود حمله کند. در باور چچن‌ها گرگ در مواجهه با موجود قوی‌تر، حتی در صورت شکست نیز از او رو بر نمی‌گرداند و تا پای جان می‌جنگد (Усманов, 1997, с. 37). پر واضح است که آنها مبارزه گرگ با موجود قوی‌تر را تمثیلی از مبارزه خود در برابر روسیه می‌دانند.

در هنگام احوالپرسی و تعارف، چچن‌ها به مخاطب خود می‌گویند: «Marsha vogiyla» (به مرد) و «Marsha jogiyla» (به زن) به این معنا که حضور تو در این مکان نویدبخش آزادی کامل است. در موقع خداحافظی گفته می‌شود: «Marsha goyla» (راهی آزاد برایت آرزو می‌کنم) و در جواب: «Marsha joyla» (آزاد بمانید). به جای عبارت «سلام برسانید»، گفته می‌شود: «Marshalla doijtu» (آزادی برسانید) و به جای عبارت «سلامت باشید»، عبارت « Da la Marshalla doyla» (خدا آزادی دهد) به کار می‌رود. مسلم است کاربرد واژه آزادی در این عبارت‌های پرکاربرد که هر فرد چچنی ممکن است در طول روز بارها از آنها استفاده کند، بیانگر اهمیت این مفهوم در اندیشه چچن‌ها است (Усманов, 1997, с. 34). شاعر پر آوازه روس، میخاییل یوریویچ لرمانتف در سروده‌های خود خصوصیت‌های اساسی چچن‌ها را به تصویر می‌کشد:

*و در آن دره‌های وحشی قبایلی هستند که*

*خدایشان آزادی و قانونشان جنگ است*

***

*دوستی در آنجا پایدار اما، پایدارتر از آن انتقام است* (اومالاتوف، ۱۳۸۲، ص ۴۸).

همه چچنی‌ها تا مغز استخوان باور دارند که سرنوشت آنان این است که تا پای جان بجنگند و آخرین تلاش روسیه برای انقیاد قوم سرکش و ناآرام آنان را خنثی کنند. آنان می‌گویند دست از مبارزه نمی‌کشند تا آنکه آزادی غصب‌شده خود را باز ستانند. یکی از ویژگی‌های بارز چچن‌ها علاقه آنها به حفظ زبان مادری است. زبان، بارزترین وجه تمایز فرهنگی و قومی میان اقوام مختلف است. تداوم زبان، نشانه تداوم استقلال قومی و فرهنگی







است (بشیریه،۱۳۸۰، ص ۲۸۲). نه تنها در شمال قفقاز، بلکه در مقایسه با سایر گروه‌های ملی نیز چچن‌ها از جمله ملیت‌هایی هستند که به حفظ زبان خود علاقه‌ای خاص دارند. به عنوان مثال میزان علاقه به حفظ زبان مادری آنها با تاتارها و باشقیرها ، مورد مقایسه قرار می‌گیرد.

درصد افراد گروه‌های ملی که زبان خود را زبان مادری خود می‌دانند

| ملیت | ۱۹۲۶ | ۱۹۵۹ | ۱۹۷۰ |
|---|---|---|---|
| چچن | ۹۹/۷ | ۹۸/۸ | ۹۸/۸ |
| تاتار | ۹۸/۹ | ۹۲ | ۸۹/۲ |
| باشقیر | ۵۳/۸ | ۶۱/۹ | ۶۶/۲ |

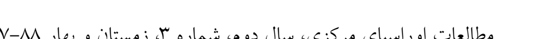
منبع: منفرد، ۱۳۷۴، ص ۱۴۴

با توجه به این ارقام روشن است که درصد چچنی‌هایی که زبان خود را زبان مادری خود می‌دانستند، به طور تقریبی ثابت مانده، در صورتی که این شاخص برای تاتارها سیر نزولی داشته و برای باشقیرها اگرچه اندکی رشد داشته، اما با دو قوم دیگر قابل قیاس نیست.

**د- عامل دینی- بنیادگرایی افراطی:** بر اساس شواهد، جمهوری‌هایی که ملیت‌های مسلمان دارند، بیش از جمهوری‌هایی که ملیت‌های اسمی مسیحی، بودایی یا شمنی و موهوم‌پرست دارند، تمایلات جدایی‌طلبانه دارند. سه جمهوری مسلمان تاتارستان، چچن و باشقیرستان بیشترین تمایلات جدایی‌طلبی را داشته‌اند. اما تاتارستان و باشقیرستان کسب استقلال را قربانی دستیابی به خودمختاری بیشتری به ویژه خودمختاری اقتصادی می‌کنند (کولایی و دیگران، ۱۳۸۱، صص ۱۷۳-۱۷۲).

آخرین بررسی‌هایی که پیش از فروپاشی اتحاد شوروی در آن کشور انجام گرفت، اهالی شمال قفقاز به ویژه چچن‌ها را مذهبی‌تر از دیگر مسلمانان اتحاد شوروی به ثبت رسانده بود. جهاد به عنوان بارزترین واکنش چچن‌ها نسبت به تظلم روس‌ها، نخستین اقدام گسترده قوم متأثر از اسلام محسوب می‌شود که علمای دینی پرچمدار آن بودند (راسخ، ۱۳۷۴، ص ۸۲).

در قرن شانزدهم، اسلام توسط آوارها و کومیک‌ها به میان چچن‌ها برده شد (آکینر، ۱۳۶۶، ص ۲۱۳). داغستان مرکز مهم علمی و فرهنگی اسلام در این دوره بود و تعداد زیادی از چچن‌ها برای فراگیری علوم دینی به داغستان رفتند. آنها از قیام «مریدها» (۵۹-۱۳۸۴) که به رهبری شیخ شامل در اواسط قرن نوزدهم صورت گرفت، فعالانه حمایت کردند. بعد از





شکست قیام، سرزمین آنان به تصرف روس‌ها در آمد. این موضوع باعث شد که تعداد زیادی از چچن‌ها به ترکیه مهاجرت کنند و آنهایی که باقی ماندند در برابر وضع جدید، چندین بار دست به شورش بزنند. در بررسی حیات معنوی قوم چچن، توجه به طریقت‌های صوفیانه جایی ویژه دارد. زیرا این نحله‌ها بر باورهای دینی و تفکر سیاسی این قوم تأثیر شگرف داشته است (منفرد، ۱۳۷۴، ص ۱۳۳). در اوایل قرن ۱۷ شیوخ صوفی از جمله شیخ موتا فعالیت‌های خود را در چچن آغاز کردند (Энциклопедиа, 2006, с. 375).

نقشبندیان از قرن ۱۸ به قفقاز راه یافتند و به سرعت حلقه نفوذ و اقتدار خود را گسترش دادند. جنبش‌ها و حلقه‌های نقشبندی، پس از تصرف داغستان و چچن، به سازمانی مخفی تبدیل شدند که رهبران آن در صورت دستگیری تبعید به سیبری می‌شدند (منفرد، ۱۳۷۴، ص ۱۳۴). دومین طریقت صوفیانه که در چچن نفوذ و اعتبار قابل ملاحظه‌ای دارد و گاه به صورت رقیب نقشبندیان ظاهر می‌شود، قادریان است. این فرقه که در دهه ۱۸۵۰ توسط چوپانی از ناحیه کومیک به نام کونتا حاجی کیشی یِف در قفقاز شمالی رواج پیدا کرده بود، پس از دستگیری شامل در ۱۸۵۹، به سرعت خلا ناشی از نبود شامل را پر کرد (صبری تبریزی، ۱۳۷۶، ص ۳۸). جهان‌بینی آن بیشتر به عرفان گرایش داشت تا جنگ و جهاد. اما در انزواطلبی آن نیز اندیشه ضرورت مقابله با اقتدار روس نهفته بود و در زمانی کوتاه روش مسلحانه را برای رویارویی با آن برگزید.

طریقت ویس حاجی که شاخه قادریه محسوب می‌شود، در ستیز با نفوذ روس‌ها بسیار افراطی است. آنان همواره از فعالیت در ساختن جامعه سوسیالیستی کناره می‌گرفتند و با اجتناب از معاشرت با روس‌ها، حضور نیافتن در حزب و سازمان جوانان حزبی و حتی طفره رفتن از خدمت نظام وظیفه، مخالفت خود را نشان می‌دادند. اینان حتی صحبت به زبان روسی را گناه می‌دانند (منفرد، ۱۳۷۴، صص ۱۳۸-۱۳۷). فرم اصلی شعارها و آداب و رسوم مذهبی که امروزه در چچن و اینگوش وجود دارد، به طور مستقیم از جنبش مذهبی شیخ صوفی کونتا حاجی و پیروانش تأثیر گرفته است. گسترش و رواج اندیشه‌های کونتا حاجی و دیگر وردها که بعدها از طریقت او منشعب شدند، سبب تغییرات درونی مذهبی قابل توجهی در میان جامعه مسلمان چچن ناگورنو (کوهستانی) شد. نفوذ وهابیون در قفقاز از سال ۱۹۹۳ آغاز می‌شود (اومالاتوف، ۱۳۸۲، ص ۳۱۵) مولادی ادوگف، شامیل باسایف و خطاب از حاملان اصلی ایده وهابیگری در چچن به شمار می‌روند. اندیشه‌ها و دیدگاه‌های بهاء الدین محمد، ایدئولوگ







اصلی وهابیت در قفقاز شمالی که خود از محیطی صوفی در داغستان برخواسته بود، با تأثیر گرفتن از حوادث و اتفاق‌های جنگ چچن تأثیر آشکاری را در رادیکال کردن منطقه گذاشت. در خطبه‌های به جا مانده از او که به نقد صوفیزم اختصاص دارد، برداشت جدیدی از جهاد استنباط می‌شود (Энциклопедиа, 2006, c. 360-358).

هدف وهابیون، ایجاد شکاف در جامعه، جذب هر چه بیشتر طرفداران و تأثیرگذاری در جریان‌های سیاسی موجود در شمال قفقاز بود. صاحبان اصلی این فرقه از صرف پول و امکانات مالی کوتاهی نمی‌کردند و پیک‌های مذهبی خود را از خارج از کشور تأمین می‌کردند (اومالاتوف، ۱۳۸۲، ص ۳۱۵). وقتی جریان اسلام‌گرایی بار دیگر گسترش یافت، تضادهای درون مذهبی در جوامع اسلامی به شدت افزایش یافت. در طول این دوران مهم و حیاتی، تضادها میان حامیان اسلام «ناب» (آنگونه که وهابیون آن را می‌نامند) «بنیادگرا» و اسلام «مردمی» تشدید شد و شکلی افراطی به خود گرفت که اوج آن در ده سال اخیر، حوادث به وقوع پیوسته در چچن است (Энциклопедиа, 2006, c. 360).

دو بار جنگ و درگیری روسیه با جدایی‌طلبان چچنی در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۹، سبب افراطی شدن بخشی از این جمعیت مسلمان و گسترش اسلام سلفی در این کشور شد. از نظر آریل کوهن، بسیاری از جوانان مسلمان روسیه خود را عضوی از امت جهانی اسلام می‌دانند، تا شهروند سرزمین مادری خود روسیه. بحران چچن باعث شد تا بسیاری از گروه‌های افراط‌گرای مذهبی در سرزمین روسیه رخنه کرده و با قرار گرفتن در کنار مبارزان چچنی به انجام فعالیت‌هایی نظیر قاچاق تسلیحات و پول، به کارگیری جوانان برای ترویج جدایی‌طلبی و تحریک نواحی مسلمان‌نشین به جدایی از روسیه، مبادرت ورزند (کیانی، ۱۳۸۷، ۳۷۷-۳۷۶).

ه- **عامل اقتصادی**: بر اساس نظریه توسعه، در شرایط توسعه اقتصادی نابرابر بین قوم مسلط و قوم تابع، همانندی‌های قومی در میان مردمی که جامعه آنها کمتر توسعه یافته، سبب همبستگی شده و تبدیل به نیروی ملی‌گرایی می‌شود. در این دیدگاه آنچه باعث بسیج مردم می‌شود، فقر واقعی آنها نیست، بلکه احساس نابرابری آن قوم نسبت به توسعه اقتصادی قوم مسلط است (جلائی پور، ۱۳۸۴، ص ۴۰).

از نظر اقتصادی، نفت و گاز طبیعی از جمله مهم‌ترین ذخایر جمهوری خودمختار چچن است و با توجه به وجود مخازن نفتی، صنایع نفت و پتروشیمی و پالایشگاه، مهم‌ترین بخش صنعت را در این جمهوری تشکیل می‌دهد. بنا به ادعای چچن‌ها ۹۰ درصد سوخت هواپیماهای







روسیه از این جمهوری تأمین می‌شود. اما چچن سطح توسعه اقتصادی- اجتماعی پایینی دارد و چچنی‌ها ادعا می‌کنند که هیچگاه از ثروت‌هایی که دولت مرکزی روسیه از سرزمین آنها استخراج می‌کند، سهم مناسبی دریافت نکرده‌اند (کولایی و دیگران، ۱۳۸۱، صص ۱۹۱–۱۹۰).

## جمع‌بندی و نتیجه

نزدیک به سه قرن است که مناقشه چچن استمرار یافته است. چچن‌ها از همان زمانی که در نتیجه جنگ‌های استعماری، سرزمینشان به اشغال روسیه در آمد، تا به امروز دست از مبارزه بر نداشته و همین میزان استقلال‌طلبی آنها است که آنها را در بین سایر اقوام روسیه متمایز می‌کند. هدف این پژوهش آن بود تا علل و عوامل مؤثر بر بروز و استمرار استقلال‌طلبی قوم چچن را شناسایی کرده و پاسخی برای این پرسش بیابد که چرا چچن‌ها نسبت به سایر اقوام روسیه با خشونت بیشتری استقلال خود را پیگیری می‌کنند؟ برای رسیدن به پاسخ، با بررسی نظریه‌ها و منابع موجود، فرضیه‌هایی ارائه شد که پس از بررسی و اثبات بتوانند این موضوع را به خوبی تبیین کنند.

سرکوب سیاسی و موقعیت ژئوپلیتیک به عنوان عوامل سیاسی مؤثر، روح آزادیخواهی، رشد عمودی قوم چچن و بنیادگرایی افراطی به عنوان عوامل مؤثر فرهنگی و نابرابری توسعه اقتصادی و مشکلات ناشی از آن، به عنوان عامل اقتصادی مؤثر به عنوان فرضیه و پاسخ به سؤال تحقیق مطرح شد. با توجه به یافته‌های پژوهش، مشخص شد که بحران چچن زاییده یک عامل نبوده و برآیندی است از مجموعه عوامل سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ذکرشده که در کنار یکدیگر باعث بروز، تشدید و تداوم اسقلال‌طلبی چچن‌ها شده و باعث شد تا آتش این مناقشه نزدیک به سه قرن همچنان روشن بماند.

روسیه به اهمیت و ضرورت حفظ چچن در ترکیب فدراسیون و پیامدهای واگرایی این جمهوری برای فدراسیون به خوبی آگاه بوده و به همین دلیل، هرگونه حرکت جدایی‌طلبانه از سوی چچن‌ها را بشدت سرکوب کرده است. سرکوب سیاسی- اجتماعی چچن‌ها در کنار عواملی مانند توسعه‌نیافتگی اقتصادی باعث شده تا آنها با تأثیر گرفتن از آموزه‌های افراطی وهابیون و دخالت‌های قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نفع‌برنده در ادامه این بحران، به اقدام‌های جدایی‌طلبانه خشونت‌آمیز و تلافی‌جویانه دست زده و نسل به نسل آتش انتقام را در

خود زنده نگهدارند، به طوری که دیگر روح آزادیخواهی و استقلال‌طلبی، ویژگی بارز چچن‌ها بوده و آنها را در بین سایر اقوام روسیه متمایز می‌کند.

## منابع و ماخذ:

### الف- فارسی


۱. مصطفی، آیدین (زمستان ۱۳۸۰)، "ریشه‌های داخلی بی‌ثباتی در آسیای مرکزی و قفقاز"، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، تهران، سال دهم، دوره سوم، شمارهٔ ۳۶.

۲. آکینر، شیرین (۱۳۶۶)، **اقوام مسلمان اتحاد شوروی**، ترجمه علی خزعلی، مشهد: آستان قدس رضوی.

۳. احمدی، حمید (۱۳۷۸)، **قومیت و قوم گرایی در ایران**، تهران: نشر نی.

۴. اومالاتوف، اومالات (پاییز ۱۳۸۲)، **جنگ چچن در کفه ترازو**، مترجم، مصطفی یزدی، تهران: انتشارات کلیدر.

۵. برتون، رولان (۱۳۸۰)، **قوم شناسی سیاسی**، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.

۶. بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، **جامعه شناسی سیاسی**، تهران: نشر نی، چاپ هفتم.

۷. جلائی پور، حمیدرضا (بهار و تابستان ۱۳۸۴)، "ناسیونالیسم قومی در تجربه روس‌ها"، **نامه انسان شناسی**، سال چهارم، شماره ۷.

۸. جنایی، سروش (بهار ۱۳۸۲)، "بحران در قفقاز شمالی: نگاهی به استقلال طلبی مردم مسلمان چچن"، **فصلنامه مطالعاتی- پژوهشی نهضت**، سال چهارم، شماره ۱۳.

۹. جیمز دوئرتی و رابرت فالتزگراف (۱۳۷۲). **نظریه‌های متعارض در روابط بین الملل**، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، جلد دوم، تهران: نشر قومس.

۱۰. راسخ، حمید (بهار ۱۳۷۴)، "بحران چچن"، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال ششم، دوره سوم، شماره ۱۷.

۱۱. صبری تبریزی، غلامرضا (بهار ۱۳۷۶). "نگاهی دیگر بر مناقشه چچن و تأثیرات منطقه ای آن"، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال ششم، دوره سوم، شماره ۱۷.

۱۲. کرمی، جهانگیر (اسفند ۱۳۸۱)، **هویت و سیاست خارجی: روسیه در برابر غرب**، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. رساله دکتری.







۱۳. کولایی، الهه (۱۳۷۶)، **سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه**، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

۱۴. کولایی و دیگران (۱۳۸۱)، **بررسی زمینه‌های نظری و تاریخی همگرایی و واگرایی در فدراسیون روسیه**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

۱۵. کیانی، داود (تابستان۱۳۸۷)، "سیاست روسیه در خاورمیانه: محورها و محرک‌ها"، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۴۷.

۱۶. منفرد، افسانه و کاوه بیات (۱۳۷۴)، **چچنها در گذر تاریخ**، تهران: انتشارات دائره المعارف اسلامی.

۱۷. واعظی، محمود (زمستان ۱۳۸۲)، "عوامل بی‌ثباتی در قفقاز و رویکردهای امنیتی"، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۴۴.

۱۸. واعظی، محمود (تابستان ۱۳۸۳)، "علل و عوامل استمرار بحران چچن"، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۴۶ .

**ب- روسی**

1. Энциклопедиа, С.М.Прозоров (2006), “Ислам на территории бывшей российской империи”, **Том I. Москва**, Издательство "Восточная литература" РАН
2. Усманов, Лёма (1997), “Непокоренная Чечня”, **Москва**, издательский дом Парус.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال پنجم، شماره ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۹۱، صفحات۲۰-۱

# فهم روابط ایران و گرجستان از زمان اعلام استقلال بر اساس نظریه‌های روابط بین‌الملل

**بهرام امیراحمدیان***

**استاد مدعو دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران**

**حسن عسگری**

**کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه علامه طباطبائی**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۲/٤ – تاریخ تصویب ۱۳۹۱/٤/۱۰)

## چکیده

با دگرگونی نظام توزیع قدرت در سطح جهانی و فروپاشی شوروی به‌عنوان همسایه مهم شمالی ایران و تشکیل جمهوری‌های متعدد در مرزهای شمالی ایران، دوران جدیدی برای جمهوری اسلامی ایران و روابط آن با جمهوری‌های تازه تأسیس از جمله جمهوری گرجستان به‌وجود آمد. با اعلام استقلال گرجستان و شناسایی آن کشورتوسط جمهوری اسلامی ایران فصل نوینی در روابط دو کشور آغاز شد. البته در دو دهه گذشته روابط دو کشور به‌دلایل مختلف مانند شرایط حاکم بر دو کشور، شرایط منطقه‌ای، شرایط بین‌المللی و همچنین نقش تصمیم‌گیران و کارگزاران فراز و نشیب داشته است. به‌گونه‌ای که در مقاطعی روابط دو کشور به اوج و در مقاطعی هم این روابط به حد پایین نزول کرد. در این نوشتار نقش عواملی مانند ساختار و یا نظام بین‌المللی، زمامداران و نخبگان ایران و گرجستان به‌عنوان کارگزاران، اشتراک‌ها و یا تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی و یا هنجارها و ارزش‌ها که در فراز و فرود روابط دو کشور مهم بودند، بر اساس دو نظریه نوواقع‌گرایی و سازه‌انگاری بررسی و تأکید شده است که بر اساس نظریه سازه‌انگاری بهتر می‌توان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و روابط ایران و گرجستان را توضیح داد و ارزیابی کرد.

**کلید واژه‌ها**

قفقاز جنوبی، ایران، گرجستان، سازه‌انگاری، نوواقع‌گرایی

---

* Email: bahram@amirahmadian.com







## مقدمه

با فروپاشی اتحاد شوروی و اعلام استقلال گرجستان، جمهوری اسلامی ایران از اولین کشورهایی بود که استقلال این کشور را به رسمیت شناخت. با افتتاح سفارت ایران در تفلیس در سال ۱۹۹۳ روابط رسمی دیپلماتیک بین دو کشور برقرار شد و پس از مدت کوتاهی به سطح سفیر ارتقا یافت. در مقابل گرجستان نیز در سال ۱۹۹٤ سفارت خود در تهران را افتتاح کرد. در طول دو دهه گذشته روابط دو کشور به‌دلایل مختلف مانند شرایط حاکم بر دو کشور، شرایط منطقه‌ای، شرایط بین‌المللی و همچنین نقش تصمیم‌گیران و کارگزاران فراز و نشیب‌هایی داشت؛ به‌گونه‌ای که زمانی روابط دو کشور به اوج و زمانی هم این روابط به حد پایین نزول کرد.

سؤال اساسی که در این نوشتار به‌دنبال پاسخ به آن هستیم این است که چرا روابط ایران و گرجستان همواره روند فراز و فرود همراه با سکون و رشد را طی کرده است؟ چگونه می‌شود محدودیت‌ها و موانع و همچنین فرصت‌ها و ظرفیت‌های روابط دو کشور را به کمک نظریه‌های روابط بین‌الملل درک کرد؟ برای پاسخ به این پرسش اساسی باید این سؤال‌های فرعی را نیز پاسخ دهیم:

۱. کدام یک از نظریه‌های روابط بین‌الملل می‌توانند روابط ایران و گرجستان را توضیح دهند؟

۲. روابط ایران و گرجستان چه مراحلی را طی کرده است؟

۳. محدودیت‌ها، امکانات و ظرفیت‌ها در روابط دو کشور چگونه هستند؟

**به‌صورت خلاصه در پاسخ به این پرسش‌ها باید گفت:**

الف- هیچ‌کدام از نظریه‌های روابط بین‌الملل توان توضیح و تحلیل روابط دو کشور را ندارند و هر یک می‌توانند بخشی از این روابط را توضیح دهند. انتخاب بیش ازیک یا دو نظریه ما را در فهم موضوع بهتر هدایت می‌کند و سودمندتر است. برهمین اساس در این نوشتار روابط دو کشور بر اساس نظریه‌های نوواقع‌گرایی و سازه‌انگاری مورد ارزیابی و آزمون قرار خواهند گرفت.

ب- برای فهم بهتر فراز و نشیب‌های روابط ایران و گرجستان سه مقطع و مرحله را که نقطه عطف در روابط دو کشور بوده‌اند، مشخص و توضیح داده شده است.

ج- دلیل این فراز و نشیب‌ها وجود امکانات، ظرفیت‌ها و همچنین محدودیت‌هایی بوده است که در این مقاله به آنها اشاره خواهد شد.

با توجه به پرسش‌های اصلی و فرعی، فرضیه‌ای که برای این نوشتار می‌توان مطرح کرد این است که نظام بین‌الملل محدودیت‌هایی را در روابط ایران و گرجستان ایجاد می‌کند و به همین دلیل نظام بین‌الملل تعیین‌کننده است، اما سهم و نقش کارگزاران و بازیگران را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. همین امر توضیح دهنده امکانات و زمینه‌های توسعه است. این نوشتار از سه بهره تشکیل شده است. بهره اول سیر مراحل تاریخی روابط ایران و گرجستان را توضیح می‌دهد. بهره دوم محدودیت‌ها و امکانات در روابط دو کشور را به بحث می‌گذارد و بهره سوم نیز به نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعه روابط ایران و گرجستان بر اساس آن اختصاص دارد.

## روند روابط نوین ایران و گرجستان

فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ و اعلام استقلال ۱۵ جمهوری جدید، فرصتی را فراروی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای حضور در کشورهای تازه استقلال یافته فراهم کرد. جمهوری اسلامی ایران نیز به‌عنوان یکی از قدرت‌های تأثیرگذار منطقه‌ای تلاش کرد تا از این فرصت به‌وجود آمده استفاده کند و با برقراری روابطی دوستانه نفوذ خود را افزایش دهد. در همین راستا توسعه روابط با گرجستان به‌عنوان یکی از کشورهای تازه استقلال یافته در دستور کار جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت. به‌دلیل ماهیت تحولات در منطقه قفقاز و آسیای مرکزی و رقابت بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای حضور بیشتر در این منطقه، تحولات در درون گرجستان نیز بسیار متحول، مستمر و پویا بود. به همین دلیل روابط جمهوری اسلامی ایران با گرجستان نیز با تغییر و تحولات گسترده‌ای همراه بوده است. این روابط را براساس حساسیت مقاطع می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد:

### الف- مرحله اول از سال ۱۳۷۲ (برقراری روابط سیاسی) تا سال ۱۳۷۵

جمهوری اسلامی ایران یکی از اولین کشورهایی بود که پس از فروپاشی شوروی و اعلام استقلال گرجستان، استقلال این کشور را به رسمیت شناخت و روابط سیاسی و دیپلماتیک با این کشور برقرار کرد. در بهار ۱۹۹۳ نمایندگی سیاسی جمهوری اسلامی ایران در سطح کاردار در تفلیس افتتاح شد و پس از مدت کوتاهی به سطح سفیر گسترش یافت. در مقابل گرجستان نیز در نوامبر ۱۹۹٤ سفارت خود را در تهران افتتاح کرد.







دوره اول روابط، اختصاص به دوره اول ریاست ادوارد شواردنادزه به‌عنوان رئیس شورای عالی گرجستان و دوره اول ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی دارد. تا حدودی این دوران آغازی خوب و حتی توسعه روابط در ابعاد مختلف بین دو کشور است. در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی اعتقاد بر این بود که اگر ایران روابط اقتصادی خود را با کشورهای منطقه قفقاز (از جمله گرجستان) تقویت کند، به‌تدریج می‌تواند فضای مناسبی را برای اقدام‌های سیاسی و فرهنگی در آینده به‌وجود آورد(واعظی، ۱۳۸۸، ص ٦٢). سفر ادوارد شواردنادزه رئیس جمهور گرجستان به ایران در سال ۱۹۹٤ و سفر هاشمی رفسنجانی به گرجستان در سال ۱۹۹۵ بیانگر اوج روابط سیاسی در این دوره زمانی است که روابط دو کشور در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، پارلمانی و فرهنگی وارد مرحله جدیدی شد. برگزاری سه کمیسیون مشترک اقتصادی بین دو کشور نیز در بعد اقتصادی از جمله گام‌های مهم دیگر در توسعه روابط دو کشور است. سفر مقام‌های بلندمرتبه دو کشور مانند سفر نخست وزیر دولت گرجستان و معاون اول رئیس جمهور ایران به گرجستان، رئیس پارلمان وقت گرجستان و هیئت بلندمرتبه پارلمانی ایران به ریاست حسن روحانی به پایتخت‌های یکدیگر، از سطح خوب روابط در این مقطع حکایت می‌کند.

### ب- مرحله دوم از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۲

این مقطع از زمان آغاز دور دوم ریاست جمهوری ادوارد شواردنادزه تا زمان برکناری وی از قدرت است. گفتنی است که شواردنادزه تا قبل از آن به‌دلیل شرایط داخلی گرجستان در مقام رئیس شورای عالی گرجستان قدرت را در دست داشت. شوارد نادزه در سال ۱۹۹۵ با ۷۵ درصد آرا به ریاست جمهوری گرجستان برگزیده شد و در دور بعدی انتخابات ریاست جمهوری یعنی انتخابات سال ۲۰۰۰ نیز دوباره به قدرت رسید.

این مقطع خود تغییرهای زیادی داشت. در سه سال اول این مقطع روابط دو کشور روند کاملاً نزولی داشت. البته در سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۲ روابط دو کشور با سفر وزرای امور خارجه، بازرگانی و اقتصادی دو کشور، سفر رئیس پارلمان و اسقف اعظم گرجستان به ایران روند متعادل‌تری را طی کرد. ولی در بعد کلان همچنان به‌دلیل کارشکنی‌های آمریکا و نبود اراده جدی کشورمان برای حضور مؤثرتر در بازار این کشور روند رو به رشدی را نداشت.

فشار آمریکا به شواردنادزه و مقام‌های این کشور با توجه به نیاز آنها به غرب برای کمک‌ها و حمایت‌های سیاسی و اقتصادی از این کشور سبب شده بود تا با وجود هماهنگی‌های لازم برای سفر به تهران در سال ۱۳۷۵، شواردنادزه چندین بار در واپسین ساعت‌ها سفر خود را لغو کند و غیر از سفر اول خود در سال ۱۳۷۳ هیچ‌گاه موفق به، سفر به تهران نشد. دبیر شورای امنیت ملی گرجستان نیز به همین شکل سفر خود به تهران را لغو کرد.

در آستانه انتخابات سال ۲۰۰۳ ریاست جمهوری و با توجه به پیروزی احتمالی مخالفین که به غرب گرایش داشتند، در مورد روابط دو کشور دو دیدگاه وجود داشت: دیدگاهی بر این اساس بود با روی کار آمدن گروه جدید، روابط دو کشور به مراتب بدتر خواهد شد. در مقابل دیدگاه دیگر معتقد بود با وجود سیاست‌ها و خط مشی‌های آنها بعید است روابط دو کشور از این سطح کنونی بدتر شود. نویسندگان این نوشتار به دیدگاه دوم معتقد هستند. در آینده در این مورد توضیح‌های بیشتری داده خواهد شد.

## ج- مرحله سوم ۱۳۸۲(انقلاب گل سرخ) - تاکنون

وقوع انقلاب گل سرخ که به پیروزی مخالفین به رهبری ساکاشویلی و برکناری شواردنادزه در نوامبر ۲۰۰۳ منجر شد، نقطه عطفی در روابط ایران و گرجستان است. جمهوری اسلامی ایران ضمن حمایت از زمامداران جدید دوباره بر استقلال و تمامیت ارضی گرجستان تأکید کرد و گروهی بلندمرتبه به سرپرستی وزیر امور اقتصادی و دارایی وقت را برای شرکت در مراسم تحلیف ریاست جمهوری گرجستان در ژانویه ۲۰۰٤ به تفلیس فرستاد. نگاه دولتمردان جدید به کشورهای همسایه از جمله جمهوری اسلامی ایران برای توسعه و تحکیم روابط و به‌کارگیری سیاست توسعه و تحکیم روابط با کشورهای همسایه، نقطه عطفی در توسعه و گسترش روابط دو جانبه بود. انجام سفر ساکاشویلی و هیئت همراه به ایران در ۲۰۰٤ و امضای چند سند همکاری بین دو کشور مانند یادداشت تفاهم اساس روابط متقابل و اصول همکاری‌های دو کشور، قرارداد بازرگانی، برنامه مبادلات فرهنگی، پروتکل الحاقی به قرار داد حمل و نقل هوایی و توافق‌نامه کمک توسعه‌ای جمهوری اسلامی ایران به گرجستان نقطه عطفی در توسعه روابط و نگاه به آینده بود.

تصمیم دو کشور برای احیا و برگزاری کمیسیون مشترک اقتصادی دو کشور پس از ۸ سال توقف، نیز بی‌شک اقدام مهمی در راستای توسعه روابط دو کشور بود. در بعد اقتصادی نیز روابط







دو کشور متحول شد. روابط تجاری دو کشور به روابط اقتصادی و سرمایه‌گذاری تغییر یافت که خود گام مثبتی بود. دو طرف در اولین گام توافق کردند جهت صدور خدمات فنی و مهندسی و اجرای طرح‌های تعریف شده، وام و اعتبارهایی را برای صادرکنندگان غیر نفتی اختصاص دهند که در این زمینه جمهوری اسلامی ایران بیشتر از ۲۰ میلیون یورو اعتبار صادراتی و ۲/۵ میلیون دلار نیز کمک توسعه‌ای برای انجام طرح‌های زیربنایی در گرجستان اختصاص داد. توافق دو کشور برای تبادل برق بین دو کشور از دیگر گام‌هایی بود که برداشته شد. در نوامبر ۲۰۰٦ برای انتقال برق ایران به گرجستان از راه ارمنستان بین وزرای سه کشور موافقتنامه‌ای امضا شد. صدور گاز ایران به گرجستان در پی انفجار خط لوله گاز روسیه به گرجستان و قطع گاز در ژانویه ۲۰۰٦ از دیگر گام‌های همکاری ایران با این کشوربوده است[1]. حجم مبادلات تجاری دو کشور از ۱۲ میلیون دلار در سال ۲۰۰۰ به حدود ٦٧ میلیون دلار در سال‌های اخیر افزایش یافته است که بیشتر صادرات جمهوری اسلامی ایران به گرجستان است(Kornely, 2011).

وجود ایرانی‌های گرجی تبار(فریدون شهر اصفهان) که از زمان صفویه به ایران انتقال داده شده‌اند بعد دیگری از این پیوندها است. از زمان روی کار آمدن دولت ساکاشویلی تلاش زیادی شد تا از آنها به‌عنوان اقلیت گرجی حمایت‌های خاصی شود. ساکاشویلی در سفر سال ۱۳۸٤ خود به تهران از منطقه فریدون شهر اصفهان نیز دیدار کرد و از نزدیک با زندگی گرجی تبارهای ایرانی آشنا شد. بنابراین اینها خود عامل پیوند دو کشور و افزایش روابط بین مردمی شده است.[2]

## محدودیت‌ها و امکانات

### الف- محدودیت‌ها و موانع

بی‌شک روابط میان کشورها بر اساس ماهیت روابط، موقعیت جغرافیایی، شکل روابط، همگرا و یا غیر همگرا بودن و برخی ویژگی‌های دیگر متفاوت است. این اصل در روابط میان جمهوری اسلامی ایران و گرجستان نیز مستثنی نیست. جمهوری اسلامی ایران و گرجستان

---

۱. این عملیات به‌صورت مقطعی و کوتاه مدت بود و پس از چند روز متوقف شد، زیرا به‌علت فرسوده بودن لوله انتقال (مربوط به دوره شوروی)، امکان بهره‌برداری فراهم نشد.

۲. جالب است که گرجی‌های مقیم ایران امروزه به بالاترین مقام‌ها و مسئولیت‌های محلی و منطقه‌ای دست یافته‌اند. فرماندار و امام جمعه این منطقه اصالت گرجی دارند.







ضمن داشتن یکسری امکانات و ظرفیت‌ها برای توسعه و گسترش روابط با برخی محدودیت‌ها و موانع مواجه هستند که این عوامل موجب رکود و حتی کاهش و ایجاد محدودیت در روابط دو کشور شده است. به برخی عوامل مهم در این مورد اشاره می‌شود.

**۱- عوامل بین‌المللی**

– **ماهیت نظام بین‌الملل:** ساختار نظام بین‌الملل را می‌توان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین محدودیت‌ها در توسعه و یا کاهش روابط میان کشورها عنوان کرد. ساختار از جمله مفاهیم مهمی است که نو واقع‌گرایان بسیار بر آن تأکید دارند. به همین دلیل است که از آن به‌عنوان «واقع گرایی ساختاری»[1] یاد می‌کنند. ساختار ناشی از نوع ترتیبات قدرت‌ها در سطح بین‌الملل است. قدرت واحدها، ساختار را تشکیل می‌دهد، ولی هنگامی‌که ساختار تشکیل شد، بر مجموعه قدرت‌های تشکیل دهنده آن ساختار تأثیر می‌گذارد(Guzzini, 1998, p. 181). از نظر کنت والتز[2] اصطلاح ساختار به معنی شکل آرایش اجزا است. ساختار تعیین‌کننده آرایش اجزا در سیستم بین‌المللی است(دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲، ص ۱۹۷).

– **حضور آمریکا و اسراییل به‌عنوان قدرت‌های فرامنطقه‌ای: آمریکا** به‌عنوان یکی از بازیگران قدرتمند و با نفوذ، از جمله عوامل محدودیت‌ساز در روابط ایران و گرجستان است. آمریکا در پی فروپاشی شوروی تلاش کرد کشورهای اقماری شوروی را به شکل‌های ممکن زیر نفوذ قدرت خود قرار دهد تا بتواند ساختار آتی نظام بین‌الملل را نظام تک قطبی با سلطه قدرت هژمون بسازد. آسیای مرکزی و قفقاز از جمله مناطقی بود که آمریکا با نفوذ خود به‌دنبال تأمین منافع کوتاه مدت (منافع سیاسی و اقتصادی) و درازمدت (تثبیت سلطه) خود بود. گرجستان بیشتر به‌دلایل استراتژیکی و ژئوپلیتیکی بیش از پیش مورد توجه آمریکا قرار گرفت. همین امر موجب شد آمریکا برنامه‌های مختلفی مانند دسترسی به مسیر انتقال انرژی، انزوای جمهوری اسلامی ایران، جلوگیری از نفوذ روسیه و حمایت از هم‌پیمان‌های خود، ترکیه و اسرائیل را برای رسیدن به هدف‌های خود در گرجستان دنبال کند. نفوذ تأثیرگذار آن بر ساختارهای قدرت گرجستان موجب شد روابط ایران و گرجستان با محدودیت‌هایی روبرو شود(عسگری، ۱۳۸۳، ص ۲۵۹).

1. Structural Realism
2. Kenneth Waltz







انقلاب گل سرخ با حمایت‌های آمریکا به نتیجه رسید. دیدگاه اخطارگرا، حرکت ایـران در مجموعه اتحاد شوروی را به‌صورت عام و جمهوری‌های مسلمان‌نشـین را بـه‌صـورت خـاص خطرناک و مخرب توصیف می‌کند. اینها مدل نظری ایران را برای این جمهـوری‌هـا خطرنـاک می‌دانند و به‌دنبال پیاده‌کردن الگوهای خود بر اساس مدل غیردینی ترکیه هستند و آن را ترجیح می‌دهند. زیرا نظام مردم‌سالار ترکیه از نظر اشتراک ارزش‌های مردم‌سـالارانه بـا آمریکـا پیونـد زیادی دارد و ترکیه متحد نظامی غرب و آمریکا است. ایجاد رقابت میان ترکیه و ایران در ایـن منطقه خود به نفع آمریکا است(سجادپور، ۱۳۸۱، ص ١٦٦).

گرجستان به عنوان دروازه ورودی قفقاز، راهبرد سیاست خارجی و امنیتی خود را در قالب پیوستن به ناتو و اتحادیه اروپا تعریف می‌کند. مقـام‌هـای تفلـیس بـر ایـن عقیـده هسـتند کـه عضویت در ناتو نه تنها اعتباری برای این کشور محسوب می‌شـود، بلکـه امنیـت ایـن کشـور کوچک و آسیب‌پذیر را در مقابل روسیه تضمین خواهد کرد و به‌دنبال آن، میزان ثبات سیاسـی در جامعه با حمایت از روند دموکراسی توسط غرب افزایش می‌یابد(شفیعی، ۱۳۹۰، ص ٤٧).

– **عامل روسیه به‌عنوان رقیب منطقه‌ای:** روسیه رقیب دیگـر قـدرت منطقـه‌ای ایـران کـه منطقه قفقاز و به‌خصوص گرجستان را به‌دلیل داشتن مرزهـای مشـترک حیـات خلـوت خـود می‌داند، از دیگر محدودیت‌های موجود در روابط ایران و گرجستان است. بی‌تردید روسیه نیـز به‌دلایل مختلف راهبردی، ژئواکونومیکی و امنیتی می‌خواهد از تمام اهرم‌های خود برای حفـظ اولین و حیاتی‌ترین منطقه نفوذ خود –به‌خصوص گرجستان– استفاده کنـد. بـه همـین سـبب حضور ایران در منطقه با توجه به پیوندهای فرهنگی و دینی برای روسـیه بسـیار نگـران‌کننـده است و همواره به آن به‌عنوان یک رقیب می‌نگرد. هرگونه همکاری‌های راهبردی با گرجسـتان نگرانی‌های جدی روسیه را بر می‌انگیزد. به‌عنوان نمونه وقتی ایران آمادگی خود را برای کمک به گرجستان در امر گاز، درپی بحران انفجار خط لوله گاز روسیه در زمستان ۲۰۰۳ اعلام کرد، روسیه فشارهای مختلفی را برای قطع این‌گونه همکاری‌ها ایجاد کرد.

بزرگ‌ترین چالش دولت ساکاشویلی نحوه مدیریت با همسـایه شـمالی یعنـی روسـیه اسـت. باوجود فروپاشی اتحاد شوروی در ۱۹۹۱، بسیاری از مردم در مسکو هنوز گرجستان را به عنـوان بخشی از امپراتوری روسیه می‌بینند. دولت روسیه میل ندارد که از کنترل جهت‌گیری‌های خارجی و سیاست گرجستان صرف‌نظر کند. با استفاده از ترکیبی از قدرت سخت‌افـزاریماننـد سـربازان







مستقر در مرز میان گرجستان و مناطق جدایی‌خواه و قدرت نرم افـزاری (انـرژی ارزان قیمـت و سیاست‌های شهروندی و دیپلماسی فرهنگی)کرملین تلاش می‌کند تا گرجستان را در مـدار خـود قرار دهد(حیدری، ۱۳۸۷، صص ۵۹-۶۰). در همین راستا نزدیکی ایران و گرجستان بـه یکـدیگر از نگاه روس‌ها به معنی کاهش نفوذ روسیه ارزیابی می‌شود.

- **ترکیه رقیب منطقه‌ای ایران:** ترکیه یکی از بـازیگران مهـم در منطقـه آسـیای مرکـزی و قفقاز و به‌ویژه گرجستان است که با رویکردی اقتصادی و بسیار هوشـمندانه و حسـاب شـده وارد بازار این کشورها شد و تا حدودی حضور خود را در تک تک این کشورها پر رنگ کرد. البته در این مسیر باید به حمایت کشورهای غربی به‌ویژه آمریکا و نـاتو از ترکیـه توجـه کـرد. آمریکا حضور ایران اسلامی در این منطقه را خطرناک می‌داند و با حمایـت از ترکیـه بـه‌دنبـال توقف نفوذ و حضور ایران در این کشور است.

## ۲- عامل گرجی

گرجستان پس از اعلام استقلال همواره راهبرد نگاه به غرب را برای چشم‌انداز آتی خود بکـار گرفته است. پیوستن به نهادهای غربی، به‌ویژه ناتو و اتحادیه اروپـا هـدف نهـایی اسـت. برقـراری روابط راهبردی با آمریکا به‌ویژه از زمان روی کار آمدن ساکاشویلی به یکی از آرزوهای دولت‌مردان گرجی تبدیل شده است. گرجستان مقابله بـا روسـیه و زیـاده‌خـواهی‌هـایش، پیوسـتن بـه اورو - آتلانتیک، بازگرداندن تمامیت ارضی خود با بازگردانـدن جمهـوری‌هـای جـدایی‌طلـب آبخازیـا و اوستیای جنوبی را در برقراری روابط راهبردی با آمریکا می‌بیند. این مهم با توجـه بـه نـوع نگـاه و روابط میان ایران و گرجستان به یک عامل واگرا و محدودکننده روابط تبدیل شده است.

## ۳- عامل ایرانی

گرجستان به جهت‌های مختلف از موقعیت جغرافیایی ویژه و برجسته‌ای برخوردار است. هر چند ایران به این مهم آگاه بود ولی به‌نظر می‌رسد گام‌های جدی برای استفاده از ایـن فرصـت‌هـا برنداشت و به‌عبارتی غفلت کرد. در اصل ایران و گرجستان دارای مشکل خاصی در روابط نبوده و نیستند. تشویق سرمایه‌داران بزرگ ایرانی برای حضور فعـال‌تـر و اجـرای پـروژه‌هـای مهـم در گرجستان و کمک و حمایت دولت از بخش خصوصی و دولتی برای حضور در بازار گرجسـتان







جهت سرمایه‌گذاری می‌توانست مسیر توسعه روابط را هموارتر کند. سرمایه‌گذاران ایرانی همواره از ناامنی و نبود ثبات سیاسی در این کشور به‌عنوان دلایل عدم حضور سخن می‌گویند؛ ولی شرکت‌های روس و ترک به‌گونه‌ای عمل کرده‌اند که بازار این کشور را تسخیر کرده‌اند.

**ب)امکانات**

**۱- عوامل مشترک**

- **موقعیت مناسب ژئوپلیتیکی ایران و گرجستان**: جمهوری اسلامی ایران و گرجستان دارای موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی خاصی هستند. قرارگرفتن جمهوری اسلامی ایران بین دریای خزر، دریای عمان و خلیج فارس و واقع‌شدن گرجستان در کنار دریای سیاه و یا قرارگرفتن دو کشور در مسیر تجارت جهانی (جاده ابریشم) و همچنین در مسیر حمل و نقل کالا و انرژی به اروپا و به‌عنوان دروازه غرب به آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی بر اهمیت دو کشور افزوده است. پس این مهم فرصت و ظرفیت بسیار مناسبی را برای توسعه همکاری‌های دو کشور هم در سطح منطقه‌ای و هم در سطح بین‌المللی فراهم کرده است که دو کشور می‌توانند از این بهره‌های خدادادی در جهت منافع ملی خود استفاده کنند.

- **استفاده از سرمایه‌های ایران**: وجود شرکت‌های دولتی و خصوصی ایران و توان آنها برای سرمایه‌گذاری مشترک در گرجستان در زمینه‌های مختلف و نیاز گرجستان به سرمایه‌گذاری خارجی یکی دیگر از فرصت‌ها و امکانات بالقوه‌ای است که تاکنون از سوی دو طرف مورد استفاده قرار نگرفته است و فرصتی مناسب برای گرجستان و حتی ایران است. باید تلاش شود که دو کشور به‌دلیل اشتراک‌ها و پیوندهای موجود، با یکدیگر روابط گسترده‌تری داشته باشند.

- **تلقی دو کشور به‌عنوان کشورهای همسایه:** باید تلاش شود که دو کشور به‌دلیل اشتراک‌ها و پیوندهای زیاد به‌عنوان کشورهای همسایه همدیگر را مورد پذیرش قرار دهند؛ هر چند این نوع نگاه در اذهان وجود دارد. به هر میزان که به وابستگی متقابل میان ایران و گرجستان بیشتر فکر و راه‌های عملی‌تر انتخاب شود که منافع دو طرف را تأمین کند، امکان همگرایی بیشتر خواهد شد.

- **اشتراک‌های تاریخی و فرهنگی**: وجود اشتراک‌های تاریخی، فرهنگی، دینی و حتی زبانی سرمایه بزرگ و عوامل پیوند دهنده خوبی برای دو کشور است که می‌تواند روابط دو کشور را در جهات مختلف تقویت کند.

– **همکاری‌های منطقه‌ای به‌عنوان فرصت و ظرفیت:** در سطح منطقه‌ای، جمهوری اسلامی ایران با توجه به اهمیت و حساسیت منطقه قفقاز و با هدف تأمین امنیت بخش شمال غربی خود، فرصت‌ها و امکانات خوبی برای همکاری و بهره‌برداری در جهت منافع ملی خود دارد. در زمینه تبادل یا صدور برق هم اکنون جمهوری اسلامی ایران با گرجستان و ارمنستان بر اساس تفاهم‌های صورت گرفته همکاری‌های خود را آغاز و در فصل‌های مختلف بر اساس نیازهای متقابل، برق یکدیگر را تأمین می‌کنند که این مهم به‌صورت شبکه‌ای بین ایران و سه کشور منطقه قفقاز قابل گسترش است. انتقال گاز ایران از راه خط لوله به گرجستان از مسیر جمهوری آذربایجان یا از راه ارمنستان زمینه دیگر همکاری است.

همکاری با سازمان‌های منطقه‌ای مانند سازمان همکاری‌های اقتصادی دریای سیاه(بیسک)[1] که اکنون عضو ناظر آن است و همکاری با سه کشور قفقاز جنوبی در حوزه حمل و نقل از دیگر فرصت‌های موجود است. هم اکنون همکاری‌های دو کشور در بعد حمل و نقل به‌ویژه در مسیر زمینی در سطح خوبی صورت می‌گیرد. این مهم با توسعه و بهینه‌سازی راه‌ها می‌تواند به‌عنوان یکی از بسترها و فرصت‌های مطلوب مورد بهره‌برداری قرار گیرد. بخش مهمی از کالاهای وارداتی روسیه از کشورهای حاشیه خلیج فارس از راه مسیر ایران ـ جمهوری آذربایجان و از مرز جنوبی روسیه وارد خاک این کشور می‌شود. در ضمن مسیر ایران ـ جمهوری آذربایجان ـ باتومی (گرجستان) نیز فعال است و قابل توسعه و گسترش است. در حوزه ریلی نیز طرح‌هایی جهت گسترش این حوزه در دست اجرا است که می‌توان به مسیر آستارا ـ باکو ـ باتومی اشاره کرد.

– **همکاری‌های استانی فرصتی جدید:** در زمینه استانی نیز این اهمیت به مراتب بیشتر است. پس از فروپاشی شوروی استان‌های مرزی ایران در شمال کشور بسیار فعال شدند و با همسایگان خود روابط نوینی را آغاز کردند. استان‌های گیلان ، خراسان رضوی ، قزوین و آذربایجان غربی بیشترین حضور را در روابط تجاری و بازرگانی با گرجستان دارند. تجار ایرانی از این استان‌ها در نمایشگاه‌های فصلی و بین‌المللی گرجستان مشارکت و حضور فعال دارند. گسترش روابط انسانی و افزایش روابط میان مردم دو کشور موجب گسترش فعالیت‌های توریستی و مهم‌تر از آنها توسعه تجارت در سطح خرد با خرید و یا فروش کالا در سطح چمدانی است که خود

1. Organization of the Black Sea Economic Cooperation (BSEC )







موجب گسترش همکاری‌های تجاری خواهد شد. افتتاح نمایندگی‌های وزارت امور خارجه در برخی شهرهای مهم و مرزی مانند مشهد و تبریز از دیگر گام‌هایی است که بر اساس نیاز و اهمیت یافتن روابط با کشورهای شمالی پس از فروپاشی شوروی اهمیت یافت که امروزه نقش و اهمیت آنها در آسان کردن روابط میان تجار و حتی مردم میان ایران و کشورهای شمالی از جمله گرجستان زیاد شده است که خود مانند اهیمت یافتن همکاری‌های استانی در روابط اقتصادی، فرهنگی و حتی سیاسی است(سجادپور، ۱۳۸۱، ص ۱۸۵).

### ۲- عامل گرجی

در میان مردم و بیشتر مقام‌های گرجی نگاه و رویکرد بسیار مثبتی نسبت به ایران وجود دارد و بخشی از مقام‌های گرجی ایران را به‌عنوان عامل متعادل‌کننده می‌شناسند و برای ایجاد تعادل میان قدرت‌های بزرگ در گرجستان همواره به ایران به‌عنوان نقطه اتکا می‌نگرند و این نکته برای ایران بسیار اهمیت دارد. در جریان قطع گاز گرجستان توسط روسیه در سال ۲۰۰۵ در بدترین شرایط، ایران به کمک مردم و دولت گرجستان شتافت و به‌وضوح علاقه بیشتر مردم و حتی دولت گرجستان که نسبت به ایران ابراز دوستی می‌کردند، احساس می‌شد.

### ۳- عوامل منطقه‌ای

حضور فعال ایران در مناطق مختلف جهان تا جایی که با اهداف اقتصادی، سیاسی – امنیتی و راهبردی ایران هماهنگ باشد، به نفع یک قدرت در حال رشد مانند ایران است. منطق روابط بین‌الملل در دنیای امروز به شکلی است که وجود تعامل، ائتلاف و اتحاد را یک امر ضروری می‌کند. دستیابی به چنین امری بدون یک سیاست خارجی فعال امکان‌پذیر نیست(برزگر، ۱۳۸۸، ص ۳۵). در این زمینه در سند چشم‌انداز ایران در سال ۱٤۰٤ نیز ایران کشوری با بیشترین تعامل با همسایگان و منطقه به تصویر کشیده شده است.

ایران با هدف تحکیم و تثبیت روابط خود با کشورهای منطقه قفقاز از جمله گرجستان باید از راه‌های مختلف کشورهای منطقه را به‌خود وابسته کند تا همگرایی منطقه‌ای در جهت منافع ایران صورت گیرد نه کشورهای فرامنطقه‌ای. ایجاد خطوط انتقال برق بین ایران و گرجستان که باید از کشور ارمنستان یا جمهوری آذربایجان عبور کند، تبادل برق بین این کشورها، لوله‌گذاری بین ایران

و گرجستان که باید از خاک ارمنستان یا جمهوری آذربایجان بگذرد از این راه‌ها است. با اجرای کامل این دو پروژه مهم نه تنها نیاز انرژی و برق گرجستان و کشورهای منطقه تأمین می‌شود بلکه نوعی وابستگی اقتصادی و درپی آن سیاسی نیز به‌وجود می‌آید که بسیار اهمیت دارد. به قول کریستین لاو، امروزه نفت مهم نیست بلکه خطوط لوله مهم‌تر هستند. وی معتقد است: هر کشوری که بر مسیر حمل و نقل و انتقال انرژی تسلط و کنترل کامل داشته باشد، مانند این است که بر خود نفت و گاز تسلط دارد(Lowe, 2003). نکته مهم دیگر این است که ایران باید گرجستان را همانند آذربایجان و ارمنستان به‌عنوان کشور همسایه بداند و روابط خود را بر این اساس تنظیم کند.

**٤- عامل ایرانی**

- **ارائه فرصت‌ها و مشوق‌های تجاری قانونی به گرجستان:** اعطای کمک‌های توسعه‌ای، اعطای اعتبارهای خاص برای شرکت‌های ایرانی جهت اجرای برخی طرح‌ها در گرجستان، حمایت سیاسی و مالی از تجار و شرکت‌های ایرانی، ایجاد تنوع در کالاهای صادراتی، ایجاد نمایشگاه‌های سالانه اختصاصی، حمایت از بخش خصوصی برای مشارکت فعال‌تر در نمایشگاه‌های فصلی گرجستان، توسعه همکاری‌های بانکی و گمرکی از جمله مشوق‌هایی می‌تواند باشد که ایران به گرجستان می‌دهد.
- **تأکید بر توسعه همکاری‌های فرهنگی، علمی و ادبی، به‌جای همکاری مذهبی:** با توجه به حضور نهادهای مختلف فرهنگی و همکاری‌های خوب دو کشور و با هدف عدم حساسیت بیشتر مقام‌های گرجی، استمرار فعالیت‌های کنونی با جهت فرهنگی تأکید می‌شود. باید یادآور شد که فعالیت‌های کشورمان به‌جای مذهبی و دینی باید جهت فرهنگی، علمی، ادبی و دانشگاهی و توسعه روابط اجتماعی میان دو ملت داشته باشد.

## نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعه روابط ایران و گرجستان

فهم عوامل تأثیرگذار بر رفتار خارجی دولت‌ها یکی از عوامل مهم در رشته روابط بین‌الملل و روابط بین کشورها است. برای بیان، توضیح و حتی پیش‌بینی روابط میان کشورها نه تنها می‌توانیم از نظریه‌های روابط بین‌الملل استفاده کنیم بلکه نظریه‌ها نیز می‌توانند در کنار منظم‌کردن افکار و مشخص‌کردن رفتار میان کشورها با یکدیگر، به آنها کمک کنند. در این







راستا روابط ایران و گرجستان نیز بر اساس این نظریه‌ها قابل بررسی و ارزیـابی هسـتند. البتـه برخی از این نظریه‌ها کارایی بیشتر و برخی کارایی کمتری دارند.

با توجه به گستردگی و تعدد نظریه‌های روابط بین‌الملل و نبود امکان بررسی همه یا بیشتر آنها و با هدف فهم بهتر موضوع در این نوشتار تلاش می‌شـود روابـط ایـران و گرجسـتان بـر اساس دو نظریه سازه‌انگاری و نوواقع‌گرایی مورد آزمون و ارزیابی قرار گیرد. زیرا نظریـه‌هـای روابط بین‌الملل هر یک به تنهایی توان تحلیـل کامـل و جـامع روابـط دو کشـور را ندارنـد و نمی‌توان فقط به یکی از آنها تکیه کرد و به‌نظر می‌رسد انتخاب شیوه گزینشی بـرای ایـن مهـم سودمندتر باشد(سجادپور، ۱۳۸۱، ص ۱۰).

## الف- نظریه نوواقع‌گرایی و روابط ایران و گرجستان

نظریه نوواقع‌گرایی، تکمیل‌کننده نظریه واقع‌گرایی است. واقع‌گرایی کلاسـیک‌تـرین نظریـه روابط بین‌الملل است که به‌دنبال تبیین روابط بین‌الملل بر اساس قدرت است. قدرت مفهـوم و عنصر اصلی و مرکزی واقع‌گرایان است. نظریه نوواقع‌گرایـی نظریـه‌ای اسـت کـه پدیـده‌هـای سیاسی و رفتار واحدهای تشکیل‌دهنده نظام را بر اساس ویژگی‌های سـاختار نظـام بـین‌الملـل توضیح می‌دهد. دو مفهوم قدرت و منافع ملی مهم‌ترین شاخصه‌ها و مفاهیم کلیدی این نظریـه و مبنای تنظیم روابط است. بر اساس این نظریه، کشورها واحدهای بسیط، عاقـل و مهـم‌تـرین بازیگران در صحنه جهانی هسـتند کـه بـه‌دنبـال کسـب سـود و منـافع بیشـتر هسـتند(دهقـانی فیروزآبادی، ۱۳۸۱، ص ۲۹۲ و Waltz,1979, p. 23)

هرچند به‌دلیل ماهیت اسلامی‌بودن نظام، ایران ایدئولوژیک عمل می‌کند ولی این بـه معنـی در نظر نگرفتن منافع ملی نیست. در ضمن همه منافع ملی در منافع مادی خلاصـه نمـی‌شـود، بلکه بخشی از آن شامل منافع غیرمادی هم می‌شود. نو واقع‌گرایی همچنین معتقد است در یک نظام هرج و مرج گونه، دولت‌ها برای کسب قدرت و نفوذ، به رقابت با یکدیگر می‌پردازنـد و این رقابت نیز رقابتی با حاصل جمع جبری صفر است. چون مهم‌ترین هدف دولت بقا است و برای بقا باید رهبران دولت‌ها از اخلاق فاصله بگیرند، بنابراین از دید نوواقـع‌گرایـی، موضـوع ارزش و منافع غیر مادی و اخلاق و هنجار جایگاهی ندارد. در حالی‌که اخلاق و ارزش‌مـداری و ایدئولوژی از اصول انقلاب اسلامی است و باید در رفتار با کشورها رعایت شود.

هر چند نظریه نوواقع‌گرایی برای شناخت رفتار خارجی ایران و روابط خود با گرجستان و یا برعکس کامل نیست ولی در مقایسه با مکتب آرمان‌گرایی یا برخی نظریه‌های دیگر از کارایی بیشتری برخوردار است. زیرا ایران پس از انقلاب در کنار داشتن آرمان‌های خاص خود در سیاست خارجی به‌عنوان یک دولت ـ ملت در موارد گوناگونی واقع‌گرایانه عمل کرده است. نو واقع‌گرایی همانند مکتب واقع‌گرایی تأکید ویژه‌ای به منافع مادی و قدرت و فراتر از آن قدرت نظامی دارد و نسبت به عناصر غیر مادی توجه لازم نمی‌کند. درحالی که سیاست خارجی ایران، به‌ویژه در حوزه‌های جهان سوم و جهان اسلام، متکی به قدرت نظامی نیست و به‌صورت کلی در انقلاب اسلامی ایران، عوامل فرهنگی و ارزشی برجستگی خاصی دارد(سجادپور، ۱۳۸۱، ص ۹). البته همان‌گونه که اشاره شد این به معنای نادیده‌گرفتن قدرت و بقا و منافع ملی نیست. جمهوری اسلامی ایران در کنار اهمیت دادن به فرهنگ، ارزش و ایدئولوژی، به بقا و منافع ملی نیز اهمیت می‌دهد و در روابط خود با کشورها از جمله گرجستان بی‌شک بر اساس منافع ملی نیز عمل کرده است و در آینده نیز این‌گونه عمل خواهد کرد.

نکته مهم دیگر اینکه سیاست خارجی ایران را باید با توجه به شرایط خاص هر منطقه تعریف کرد. به همین دلیل میزان ایدئولوژیک و یا آرمان‌گرا عمل‌کردن در سیاست خارجی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی به اندازه خاورمیانه نیست. از سوی دیگر، نمی‌توان در رویکرد واقع‌گرایانه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز آرمان‌ها، ارزش‌ها و اعتقادات اسلامی را حذف کرد. رویکرد ایدئولوژیک به معنای تحقق اسلام یا ایدئولوژی خاصی نیست، بلکه ارزش‌هایی است که در سیاست خارجی دولت‌ها نقش غالب را دارند و تعیین‌کننده هستند. رویکرد ایران در آسیای مرکزی و قفقاز (از جمله گرجستان) بر اساس واقع‌گرایی بکارگرفته شده و در آن ملاحظات ایدئولوژیک و فرهنگی – تمدنی ایران با توجه به نوع حساسیت‌های خاص هر منطقه و یا مدیرانی که در یک حوزه خاص به تصمیم‌گیری می‌پرداختند، متفاوت بوده است. با فروپاشی اتحاد شوروی ایران کشورهای منطقه را به رسمیت شناخت و از به‌وجود آمدن این کشورها که در آنها اسلام و یا فرهنگ ایرانی (ارمنستان) نقش مهمی داشت، استقبال کرد(واعظی، ۱۳۸۸، ص ٦٤).







## ب- نظریه سازه‌انگاری و روابط ایران و گرجستان

رهیافت سازه‌انگاری از نظریه‌های جدید در روابط بین‌الملل است. این نظریه علاوه بر ساختارهای مادی که واقع‌گرایان به آن معتقد هستند به تأثیر ساختارها و عوامل غیر مادی یا معنوی مانند هنجارها، ارزش‌ها، فرهنگ‌ها و ایدئولوژی نیز توجه دارد(مصفا، ۱۳۸۵، ص ۱۳). سازه‌انگاران بر تعامل بین کارگزاران و ساختارها تأکید دارند. تأکید اصلی آنها بر ساختارهای معنایی و غیرمادی یعنی عواملی مانند قواعد، هنجارها و فرهنگ است(مشیرزاده، ۱۳۸۵، ص ۱۵ و سریع‌القلم و دیگران، ۱۳۸۵، ص ۲۵).

به‌عبارت دیگر این نظریه حالت بینابینی دارد و نه مانند جریان اصلی تأکید صرف آن بر عوامل مادی و غفلت از عوامل غیر مادی است و نه جریان انتقادی عوامل مادی را انکار می‌کند و دچار یک نوع ذهن‌گرایی افراطی می‌شود. نظریه پردازان سازه‌انگار مانند ونت[۱]، اونف[۲]، راگی[۳]، کراتوچویل[٤] و رویس اسمیت[٥] هم بر ساختارهای مادی و هم بر ساختارهای هنجاری در یک زمینه بین‌الذهنی تأکید می‌کنند و بر نقش هنجارها در شکل‌گیری هویت و نقش هویت در ایجاد منافع و نقش منافع در شکل تعامل بین کشورها و بازیگران تأکید می‌کنند. آنها رابطه قوام‌بخشی متقابل میان ساختار و کارگزار[٦] را مورد تأکید قرار می‌دهند و معتقد هستند این دو حالت قوام‌بخشی متقابل دارند و هیچ‌کدام بر دیگری مقدم نیست(Guzzini, 2000, pp.147-182). به‌نظر سازه‌انگاران، ساختاری که در سیاست بین‌الملل رفتار کشورها را تعیین می‌کند، ساختار، هویت‌ها و منافع کشورها است که به‌شکلی بین الذهنی و رابطه‌ای ایجاد می‌شود(مشیرزاده، ۱۳۸٤، ص ۲۳۵).

منافع جمهوری اسلامی ایران براساس تعریفی خاصی که از هویت خود دارد تعریف شده است؛ ولی از آنجایی که بر اساس این رهیافت ارزش‌ها و منافع غیرمادی همانند منافع مادی و حتی به مراتب بیشتر دارای اهمیت هستند و در سیاست خارجی تأثیر زیادی دارند، پس می‌توان روابط ایران و گرجستان را نیز با توجه به پیوندهای موجود مادی و غیر مادی این رویکرد تعریف و ارزیابی کرد. بر اساس سطوح تحلیل سازه‌انگاری، رهیافت ترکیبی و تعاملی این نظریه (داخلی و

1. Alexander Wendt
2. Nicholas Onuf
3. John Ruggie
4. Friedrich kratochwil
5. Rois Esmitt
6. Structure & Agent

بین‌المللی) که هم به محدودیت‌های ناشی از ساختارهای غیر مادی نظام بین‌الملل و هم به تأثیرهای فرهنگی – هنجاری داخل جوامع و تعامل این دو توجه دارد(مشیرزاده، ۱۳۸۵، صص ۲۱-۲۰)، بهتر می‌توان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و روابط ایران و گرجستان را توضیح داد. بر اساس همین دوسویه‌نگری و تأکید بر بعد معنایی و غیر مادی سازه‌انگاری است که این رویکرد برای توضیح سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به نوواقع‌گرایی موفق‌تر است.

وقتی به‌صورت تاریخی برخی هنجارها و ارزش‌ها مانند فرهنگ مشترک (اشتراک‌ها و شباهت‌ها در ضرب‌المثل‌ها، خون‌گرم بودن و مهمان‌نواز بودن، برگزاری مراسم نوروز و تحویل سال نو، احترام به مشاهیر ادبی ایران)، هم‌جواری و احساس دوستی با هدف رفع نیارهای یکدیگر در زمان احتیاج، مکمل بودن برخی کالاها و اقتصاد دو کشور، رفت و آمد آسان و دید و بازدید از کشورهای یکدیگر، وجود بیش از سه هزار کلمه مشترک فارسی و گرجی در زبان‌های محاوره، علاقه مردم گرجستان به برخی شاعران مشهور ایرانی به‌ویژه فردوسی و کتاب مشهور وی شاهنامه، وجود اقلیت‌های یکدیگر در دوکشور و بسیاری موارد دیگر حکم می‌کند که بر اساس این هنجارها، هویت‌ها و ارزش‌های مشترک که مورد تأکید سازه‌انگاران است، روابط دو کشور به سمت همکاری و گسترش بیشتر، پیش رود.

این نوع ارزش‌های مشترک غیر مادی در ذهن تصمیم‌گیران دو کشور تأثیرگذار است و آنها را به هم اندیشی مشترک و همکاری به‌سوی منافع مشترک هدایت می‌کند. بنابراین نظریه سازه‌انگاری با توجه به نزدیکی‌ها و اشتراک‌های فرهنگی، ارزشی و هنجاری می‌تواند در چارچوب‌سازی روابط مورد استفاده قرار گیرد و می‌توان روابط ایران و گرجستان را نیز با توجه به اشتراک‌های موجود مادی و غیر مادی این رویکرد تعریف کرد و روابط ایران و گرجستان را در مقایسه با رویکرد نو واقع‌گرایی بهتر توضیح داد.

## نتیجه

قفقاز منطقه منسجم و یکپارچه‌ای است که واحدهای سیاسی آن از ابعاد مختلف بهم پیوسته و دارای نقشی یکپارچه هستند. قفقاز یکی از مناطق پیرامونی ایران است که به‌دلایل مختلف تحول در هر یک از آنها بر ایران نیز تأثیر می‌گذارد و یا از ایران تأثیر می‌پذیرد. هر







چند گرجستان هم‌مرز با جمهوری اسلامی ایران نیست ولی به‌دلیل پیوستگی این واحدها و ارتباط تنگاتنگ آنها با ایران، این کشور نیز در ابعاد مختلف تأثیرپذیر و یا تأثیرگذار است.

در این نوشتار تأکید شد که در دو دهه گذشته، روابط دو کشور به‌دلیل وجود ساختار نظام بین‌الملل، رقابت بازیگران مختلف منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و همچنین بکارگرفتن سیاست‌های متفاوت از سوی دولت‌های ایران و گرجستان، با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده است. سیاست خارجی ایران در مقابل گرجستان و کل منطقه دراز مدت و مستمر نبوده است. هرگاه توسعه روابط بر گسترش همکاری‌های اقتصادی استوار بوده است، روابط دو کشور با موفقیت همراه بوده و روند رو به رشد داشته است. در غیر این صورت روند نزولی را طی کرده است. درضمن در این نوشتار به امکانات و فرصت‌های موجود و همچنین محدودیت‌ها و موانع موجود بر سر راه دو کشور برای توسعه همکاری‌ها نیز با ذکر عوامل و دلایل اشاره شد و مورد بررسی قرار گرفت.

بررسی نظری روابط دو کشور بر اساس اصول و مفروضه‌های دو نظریه نوواقع‌گرایی و سازه‌انگاری که در مقایسه با سایر نظریه‌ها بهتر می‌توانند روابط دو کشور را ترسیم، توضیح و ارزیابی کنند، از هدف‌های دیگر این نوشتار است. از نظر نو واقع‌گرایی تأکید شد، هر چند تأکید اصلی سیاست خارجی ایران بعد ایدئولوژیک و فرهنگ و ارزش‌ها است ولی ایران پس از انقلاب ضمن حفظ آرمان‌ها و ارزش‌های خاص خود در سیاست خارجی، به‌عنوان یک دولت ـ ملت در موارد بسیاری واقع‌گرایانه نیز عمل کرده است. زیرا حفظ بقای کشور و نظام همچنان از برجستگی خاصی در هسته اصلی تفکر و عمل سیاست خارجی برخوردار است.

بنابراین در روابط ایران و گرجستان نیز افزون بر بعد فرهنگی و ارزشی، به منافع ملی و توسعه قدرت و نفوذ خود در این کشور و منطقه توجه خاص شده است. از منظر سازه‌انگاری نیز اشاره شد که به‌دلیل تأکید دوسویه نگری این رویکرد یعنی تأکید بر منافع مادی و منافع غیر مادی و با تأکید بیشتر بر ارزش‌ها و هنجارها و موارد معنایی، این رویکرد برای توضیح سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به نو واقع‌گرایی نیز موفق‌تر و مناسب‌تراست و به‌عبارتی بهتر می‌توان بر اساس این نظریه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و روابط ایران و گرجستان را توضیح داد و ارزیابی کرد.

## منابع

### الف- فارسی


۱. برزگر، کیهان (۱۳۸۸)، «منطقه‌گرایی در سیاست خارجی ایران»، **مطالعات اوراسیای مرکزی (ویـژه همایش مطالعات منطقه‌ای)**، سال دوم، شماره ۵، زمستان ۱۳۸۸، صص ۴۰-۲۳.

۲. حیدری، علی محمد(۱۳۸۷)، «گرجستان در چشم‌انداز سیاست همسایگی اتحادیه اروپـا، **مطالعـات اوراسیای مرکزی** ، سال اول، شماره ۲، تابستان و پاییز۱۳۸۷

۳. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، (۱۳۸۱)، «رویکردی نظری بر نقش آفرینی اتحادیه اروپـا»، **ماهنامـه سیاسی _ اقتصادی**، شماره ۱٤۲-۱٤۱، صص ۱۰۳-۹۲.

٤. دوئرتی، جیمز و رابرت فـالتزگراف (۱۳۷۲)، **نظریه‌های متعارض در روابط بـین‌الملل(جلـد اول)**، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.

۵. سجادپور، سید کاظم و دیگران (پائیز و زمستان ۱۳۸۵)، «تبدیل ژئوپلیتیک جنگ و ژئوپلیتیک صـلح ( بررسی موردی: تأثیر سیاست خارجی در آفریقای جنوبی بر امنیت منطقه‌ای دوره آپارتاید و پـس از آن)»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، سال دوم، شماره ۳ و ٤، صص ٤٤-۲۲.

٦. سجادپور، سید محمد کـاظم(۱۳۸۱)، **سیاست خارجی ایران: چند گفتار در عرصـه‌هـای نظـری و عملی**، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

۷. سریع القلم، محمود (۱۳۷۹)، « سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایـران: بـازبینی نظـری و پـارادایم ائتلاف»، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.

۸. شفیعی، نوذر(۱۳۹۰)، »جنـگ روسـیه و گرجسـتان: زمینـه‌هـا و محـرک‌هـای اثرگـذار»، **مطالعـات اوراسیای مرکزی** ، سال چهارم، شماره ۹، صص ۵۸-۳۹.

۹. عسگری، حسن (۱۳۸۵)، «خط و مشی‌های سیاست خارجی و امنیتی گرجستان» ، **مطالعات آسـیای مرکزی و قفقاز**، شماره ٥٤، صص ۱٤۲-۱۲۷.

۱۰. عسگری، حسن (تابستان و پائیز ۱۳۸۸)، «بحران اوستیای جنوبی: ریشه‌ها، ابعاد، پیامـدها و چشـم انداز آینده»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، شماره ٤.، صص ٤۳-۲۱.

۱۱. مشـیرزاده، حمیـرا( ۱۳۸۵)، «تحلیـل سیاسـت خـارجی جمهـوری اسـلامی ایـران از منظـر سازه‌انگاری»، برگرفته از کتاب: نسرین مصـفا، **نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایـران**، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

۱۲. مشیرزاده، حمیرا(۱۳۸٤)، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: انتشارات سمت.

۱۳. مصفا، نسرین، (۱۳۸۵)، **نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: مرکز چـاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

۱٤. واعظی، محمود (۱۳۸۸)، **میانجیگری در آسیای مرکزی و قفقاز: تجربه جمهوری اسلامی ایـران**، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه.

**ب - انگلیسی**

1. Guzzini, Stefano(1998), "Realism in International Relation", London, Routledge.
2. Guzzini, Stefano(2000), "A Reconstruction of Constructivism in International Relations", **European Journal of International Relations**, Vol. 6, No. 2, pp. 147-182 .
3. Kornely, K. Kakachia(2011), "Iran and Georgia: Genuine Partnership or Marriage of Convenience?", **Ponars Eurasia policy**, No. 186, Available at: http://www.gwu.edu, (accessed on 10/3/2012).
4. Lowe, Christian (2003), "Georgia in Crisis, Us & Russia step, Available at: http://iafrica.com, (accessed on 12/10/2011).
5. Waltz, Kennet (1979) ," Theory of International Politics", US: Reading, Mass: Adison-Wesley.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۲٦٥-۲۸۹

# کارکردهای توانمندسازی جنسیتی در توسعهٔ مشارکت سیاسی زنان مورد: کشورهای حوزهٔ آسیای مرکزی و قفقاز

**زهرا پیشگاهی‌فرد***

دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

**محمد زهدی گهرپور**

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

**آرزو عابدینی‌راد**

کارشناس‌ارشد جغرافیا- برنامه‌ریزی روستایی، دانشگاه خوارزمی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۷/۱۱ – تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۰۷/۱٤)

**چکیده**

بستر و شرایطی که جایگاه نسبی زنان با توجه به آن‌ها سنجیده می‌شود، در بی‌ثباتی مداوم است و در تأثیر پیشرفت‌های تکنولوژیکی، روابط موجود میان دولت و بازار، آموزش و پرورش و متغیری بی‌اندازه بی‌ثبات به‌نام «نگرش» قرار می‌گیرد. در این نوشتار که به‌صورت توصیفی ـ تحلیلی و با بهره‌گیری از مطالعات کتابخانه‌ای ترکیبی و بررسی‌های اکتشافی گزاره‌های کمی و کیفی گزارش توسعهٔ انسانی سازمان ملل متحد[1]، در چارچوب نظریه‌های توسعه صورت گرفته است، نویسندگان درپی مشخص‌کردن جایگاه کارکرد شاخص‌های توانمندسازی جنسیتی در ارتقای سطح مشارکت سیاسی زنان در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز بوده‌اند و به مطالعهٔ براوردی و موردی جایگاه زنان این کشورها در دو بعد مشارکت سیاسی و مشارکت اقتصادی پرداخته‌اند. در ادامه با تحلیل کیفی و تحلیل محتوایی ژرف نتایج به‌دست آمده و بررسی شواهد منطقی، موقعیت کنونی زنان این منطقه را در دو حوزهٔ مشارکت سیاسی و اقتصادی مشخص کرده‌اند. نتایج به‌دست آمده نشان می‌دهد که ضعف ساختارهای زیربنایی، حاکمیت نظام‌های سیاسی تمامیت‌خواه، تأثیرهای عمیق نظام کمونیستی گذشته، ساختارهای فرهنگی ـ آموزشی ضعیف و سلطهٔ نظام مردسالار و همچنین نگرش منفی زنان به ماهیت مسائل سیاسی از مهم‌ترین عوامل مشارکت سیاسی اندک زنان در کشورهای مورد مطالعه‌اند.

**کلیدواژه‌ها**

آسیای مرکزی و قفقاز، توسعهٔ انسانی، شاخص توانمندسازی جنسیتی، شاخص توسعهٔ انسانی، مشارکت سیاسی.

---

*Email: sorour1334@yahoo.com

1. Human Development Report (HDR)







## مقدمه

با توجه به اینکه امروزه مساوات میان زن و مرد اصلی پذیرفته‌شده، دانسته می‌شود، لزوم مشارکت حداقل پنجاه درصدی زنان در تمام سطح‌ها و ابعاد زندگی اجتماعی به‌نسبت جمعیت آن‌ها، ضرورت توجه به این موضوع را فراهم می‌کند. در شرایط آرمانی، توسعۀ پایدار زنان نیز مانند مردان به‌ثبات سیاسی، تأمین اجتماعی، آزادی بیان و حق مشارکت نیازمند است. اگر زنان در پست‌های تصمیم‌گیری شرکت نکنند یا حضور کافی نداشته باشند، اصل مردم‌سالاری و قانونی بودن سیستم‌های مردم‌سالار نقض خواهد شد و اعتماد عمومی نسبت به سازمان‌ها از بین خواهد رفت. حتی می‌توان ادعا کرد که اگر زنان از پست‌های قدرت کنار گذاشته شوند، مردم‌سالاری به معنای واقعی‌اش خدشه‌دار شده است.

مشارکت انسان‌ها در حیات اجتماعی سبب تکوین و استمرار جوامع انسانی و مظاهر آن شده و حاصل روندی پویا است که در آن فرد خواسته‌های واقعی خود و جامعه را به‌جای محصول ثابت و نهایی توسعه می‌شناسد(ملکی، ۱۳۸۵، ص.٤). در بررسی‌های روند توسعه نیز اندیشمندان انسان را محور توسعه می‌دانند و معتقدند که درجۀ توسعه‌یافتگی جوامع، بستگی به استفادۀ بهینه از همۀ توان نیروی انسانی آن‌ها دارد (زاهدی، ۱۳۸٦، ص.۹).

جوامع مختلف با هدف ایجاد و افزایش مشارکت شهروندان در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی به‌دنبال آن هستند که از این راه همبستگی اجتماعی و سیاسی و پیوندهای اجتماعی‌شان را محکم‌کرده و از فروپاشی اجتماعی جلوگیری کنند (هاشمی، ۱۳۸۹، ص.۲۰۱). مشارکت سیاسی یکی از مصادیق حضور مردم در تعیین سرنوشت خود بوده و تحت تأثیر شرایط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، جغرافیایی، باورهای مذهبی و پیشینۀ تاریخی قرار می‌گیرد (حافظ‌نیا و کاویانی‌راد، ۱۳۸۳، ص.۲۲۳). مشارکت سیاسی یکی از اجزای فرهنگ سیاسی بوده است که میزان توسعه‌یافتگی سیاسی جوامع را برآورد می‌کند. این موضوع را نیز نباید از نظر دور داشت که حقوق سیاسی و مشارکت در حکومت بر پایۀ آزادی‌های سیاسی استقرار می‌یابد. هرگاه در نظام سیاسی و ارزشی حاکم بر جامعه، آزادی‌های سیاسی به‌رسمیت شناخته نشده باشد، فرصتی برای برخورداری شهروندان از حقوق سیاسی قابل تصور نیست و مردم‌سالاری همواره در خطر گزند و آسیب است (کار، ۱۳۸۰، ص.٤۳). مردم‌سالاری به‌عنوان سیستمی از حکومت باوجود تنوع در ساختارها و معادلات، قدرت سیاسی ایده‌آلی را بر پایۀ







مردم تجسم می‌کند و مردم‌سالاری‌سازی فرایندی است که جامعه را به‌سمت بازبودن، مشارکت بیشتر و کاستن از اقتدارگرایی هدایت می‌کند (پتروس قالی[1]، ۱۹۹٦، ص.۱).

زنان در بیشتر کشورهای جهان نقش اندکی در عرصه‌های سیاسی دارند. بعضی دولت‌ها، از معیارهای خاصی برای اصلاح وضعیت سیاسی زنان استفاده می‌کنند. سازوکارهای گوناگونی برای افزایش تعداد زنان متصدی مقام به‌وجود آمده است؛ برای نمونه، در ساختار حزب سیاسی مقرر می‌شود که تعداد خاصی از اعضا زن باشند (پیشگاهی‌فرد و زهدی‌گهرپور، ۱۳۸۹، ص. ۲٦).این مسئله نیز اهمیت دارد که جایگاه و مرتبهٔ زن مطلبی ایستا و بدون پویایی نیست. افزون بر این، جایگاه و مقام زن باید همواره با توجه به شرایط زمانی و مکانی درحال تغییر و از جمله شرایط شکل‌دهنده اقتصاد و سیاست جدید جهانی مورد ارزیابی دوباره قرار گیرد (جانستون ودیگران، ۱۳۸۳، ص.۲۹۳).

با این‌حال در بسیاری از کشورها باوجود از میان رفتن موانع قانونی بر سر راه حضور زنان در جریان‌های مردم‌سالار، محدودیت‌هایی در مورد مشارکت آنان به‌عنوان انسان‌های سیاسی کامل برجای مانده است و زنان در بیشتر کشورهای جهان در عرصه‌های سیاسی نقش فرعی دارند (زهدی‌گهرپور، ۱۳۸۸، ص.۲۱). تلاش زنان برای دستیابی به آزادی بیان که به مردم‌سالاری می‌انجامد، درواقع راه را برای توسعهٔ پایدار و انسانی هموار می‌کند. این درحالی است که تاکنون شرایط مشارکت زنان در توسعهٔ پایدار محدود بوده و به آنان این توانایی را نداده است که به تقویت ظرفیت بهره‌برداری از انرژی جسمی و فکری خود برای ارتقای توسعهٔ پایدار بپردازند (کولایی، ۱۳۸۵، ص.٦۱).

این نوشتار با درنظرداشتن ضرورت مشارکت زنان در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی درپی مشخص‌کردن میزان اثرگذاری شاخص‌های توانمندسازی جنسیتی و سطح‌های مشارکت سیاسی زنان بر شاخص‌های توسعهٔ پایدار در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز است و به بررسی و تحلیل جایگاه زنان این کشورها در ابعاد گوناگون مشارکت در چارچوب نظریه‌های توسعه و جایگاه هر کشور از جهت شاخص توسعهٔ انسانی در بعد جهانی پرداخته است. نویسندگان، میزان تأثیرگذاری کنونی زنان این منطقه را در دو حوزهٔ مشارکت سیاسی و اقتصادی مشخص کرده‌اند و درنهایت چشم‌اندازی از آیندهٔ زنان منطقه در امور مشارکتی و توسعهٔ ملی کشورهایشان ارائه می‌کنند.

1. Boutros - Ghali







## مبانی نظری

پژوهش دربارهٔ رشد و توسعه، سال‌های طولانی است که متخصصان علوم اجتماعی را به‌خود مشغول کرده است. نظریه‌های توسعه براساس موقعیت سیاسی طرفدارانشان مبادی، ریشه‌های فلسفی، زمان، مکان و ساخت متفاوتی دارند (پیت و هارت‌ویک، ۱۳۸۹، ص.۱۷). در سال ۱۷۷٦ آدام اسمیت به طرح سؤال در مورد علت اصلی ثروت ملت‌ها پرداخت. در سال ۱۹۸۰ آلفرد مارشال، پژوهش در زمینهٔ رشد و توسعه را اصلی‌ترین و جالب‌ترین مبحث در مطالعات اقتصادی خواند. رابرت لوکاس نیز در مقالهٔ خود در سال ۱۹۸۸ اقرار کرد که «وقتی کسی تفکر در مورد رشد و توسعهٔ اقتصادی را آغاز می‌کند، فکرکردن در مورد چیزی غیر از آن برایش بسیار سخت می‌شود» (پیرزاده و عسگری، ۱۳۸۸، ص.۱۱).

توسعه، فرایند دگرگونی چندجانبهٔ دامنه‌داری است که وجوه گوناگون زندگی انسان از سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، زیست محیطی و رشد و گسترش منابع مادی، اخلاقی و فکری جامعه را شامل می‌شود (فنی، ۱۳۸۸، ص.۱). موفقیت فرایند توسعه، مردم را در جوامعشان برای ساختن تاریخ و جغرافیای خود، انتخاب‌گر و توانا کرده است(دایره‌المعارف جغرافیای انسانی[1]، ۱۹۹۸). میسرا معتقد است که توسعه به‌عنوان یک مفهوم متعالی، دستاوردی بشری و پدیده‌ای چند رشته‌ای است و به‌خودی خود یک ایدئولوژی به‌حساب می‌آید که در محتوا و نمود، دارای مختصات فرهنگی است و بر دگرگونی ارگانیک دلالت دارد (پاپلی‌یزدی و ابراهیمی،۱۳۹۰، ص.۳۷). دادلی سیرز رئیس مؤسسه اطلاعات توسعه‌ای دانشگاه ساسکس می‌گوید: توسعه، افزون بر بهبود در میزان تولید و درآمد، شامل دگرگونی اساسی در ساخت‌های نهادی، اجتماعی، اداری و همچنین ایستارها و وجهه نظرهای عمومی مردم است.

به‌صورت کلی، توسعه به معنی کاهش فقر، بیکاری، نابرابری، صنعتی‌شدن بیشتر، ارتباطات بهتر، ایجاد نظام اجتماعی مبتنی بر عدالت و افزایش مشارکت مردم در امور سیاسی جاری است (ازکیا، ۱۳۸۸، ص.۷ و ۸). مایکل تودارو توسعه را به معنای ارتقای مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به‌سوی زندگی بهتر یا انسانی‌تر دانسته است (تودارو، ۱۳٦۸، ص. ۱۱). به‌نظر آمارتیا سن ـ برنده جایزه نوبل اقتصاد سال ۱۹۹۸ ـ توسعه همانند آزادی است که می‌توان آن را به‌عنوان فرایند گسترش آزادی‌های واقعی مردم درنظر گرفت (سن،۱۳۸۳، ص.۳۳۵).

1. Human Geography Dictionary







توسعه، پدیده‌ای است با ابعاد مختلف، که هر یک به‌نوعی در زندگی انسان نمود دارنـد و بسته به سطح توسعه در جوامع مختلف قابل درک هستند. توسعهٔ انسانی[1] بـه‌عنـوان یکـی از ابعاد توسعه فرایندی است که وجوه انتخابی پیش روی مردم را وسیع‌تر می‌کند. توسعهٔ انسـانی را باید مرحلهٔ اساسی در فرایند توسعه دانست کـه انسـان را در مرکـز الگوهـای توسـعه قـرار می‌دهد؛ از یک‌سو بر شکل‌گیری قابلیت‌های انسانی از بستر سرمایه‌گـذاری تأکیـد مـی‌کنـد تـا سرمایه اجتماعی را فراهم کند و از سوی دیگر بر شیوهٔ به‌کارگیری این قابلیت‌هـا در راه ایجـاد چـارچوبی بـرای مشـارکت همگـانی در رشـد اقتصـادی و اجتمـاعی توجـه دارد (تقـوایی و محمودی‌نژاد، ۱۳۸۵، ص.۳۹).

مفهوم توسعهٔ انسانی خود گویای آن است که هدف اصلی توسعه، بهره‌مندکردن راسـتین انسـان است و این نوع توسعه، انسان را در مرکز الگوهای توسعه قرار می‌دهد و نـه در حاشـیهٔ آن (گـریفین و مک‌کنلی، ۱۳۷۷، ص. ۱۵ و ۱٦). عناصر ضـروری در رویکـرد توسـعهٔ انسـانی عبارتنـد از: برابـری در قالب دسترسی به فرصت‌ها، پایداری در شکل مسئولیت نسبت به نسل‌های آینـده، بهـره‌وری در قالـب سرمایه‌گذاری در منابع انسانی و توانمندسازی بدین معنا کـه مـردم بایـد بـه سـطحی از توسـعهٔ فـردی دست یابند که به آن‌ها امکان انتخاب براساس خواست‌های خود را بدهد (اولین گـزارش ملـی توسـعهٔ انسانی جمهوری اسلامی ایران در برنامه و بودجه، ۱۳۷۸).

توجه هرچه بیشتر به مباحث آزادی و مردم‌سالاری سبب شـده اسـت تـا توسـعهٔ سیاسـی به‌عنوان رویکردی در جهت دستیابی به هدف‌های گوناگون در کشورها تبدیل شـود. هـدف‌هـای توسعهٔ سیاسی چنان دامنه‌دار است که هیدی، آن‌ها را بـه‌صـورت مـردم‌سـالاری، برابـری، ثبـات، مشارکت، بسیج، هویت، نفوذ، عدالت و آزادی شناسایی کرده است. ساموئل هانتینگتون مشـارکت سیاسی را محور توسعهٔ سیاسی و نوسازی دانسته است. او می‌گوید: هرچه که یک نظـام سیاسـی از سادگی به پیچیـدگی، از وابسـتگی بـه اسـتقلال، از انعطـاف‌ناپـذیری بـه انعطـاف‌پـذیری و از پراکندگی به یگانگی گرایش پیدا کند، به‌همان نسبت به میزان توسعهٔ سیاسـی آن افـزوده خواهـد شد (قوام، ۱۳۸۹، ص.۲۲ و ۲٤). لوسین پای از توسعهٔ سیاسی به‌عنوان تقویـت‌کننـدهٔ ارزش‌هـای مردم‌سالاری نظام سرمایه‌داری غرب یاد می‌کند و مشارکت توده‌ای، وجود نظام‌هـای چنـدحزبی، رقابت‌های انتخاباتی، ثبات سیاسی و پرهیز از تنش در ساختار سیاسی را شرایط لازم برای تحقـق

1. Human Development







توسعهٔ سیاسی می‌شناسد (ازکیا و غفاری، ۱۳۹۰، ص.۵۱). در بحث وی مشارکت توده‌ای به‌عنوان مشارکتی در نظر گرفته می‌شود که افراد با هدایت دولتی به‌صورت توده‌ای و مستقیم در کارهای وابسته به توسعهٔ سیاسی شرکت می‌کنند (اکبری، ۱۳۸٤، ص.۷۰).

چنانچه مشارکت را در فرایند توسعه بگنجانیم، مردم‌سالاری را به‌عنوان هدف و پیامد توسعه به‌دنبال خواهد داشت. روسو، مارکس، انگلس، لوکزامبورگ، گرامشی و پولانزاس در مباحث مربوط به مردم‌سالاری، مشارکت اکثریت مردم در امور سیاسی و اجتماعی را یک ضرورت اساسی مطرح کرده‌اند (غفاری، ۱۳۸٦، ص. ۱۰٦و ۱۱۹). دیدگاه مشارکت در توسعه، طیف وسیعی از دیدگاه‌های گوناگون را دربر می‌گیرد که همهٔ آن‌ها حول محور مشارکت افراد صاحب نفع دور می‌زنند و درضمن درپی نقد «طرح از پیش تعیین‌شده» است (فینیستربوش[1]، ۱۹۸۷، ص.۲۵).

توسعهٔ مشارکتی، توسعه با مردم و برای مردم است، به‌گونه‌ای که می‌خواهد همگان در مراحل توسعه درگیر و شریک باشند. توسعهٔ مشارکتی، توسعه‌ای با رویکرد مشارکت‌مدارانه با هدف بهبود اوضاع اجتماعی است (رضوانی، ۱۳۸۹، ص.۱٤۱). سالیما عمر، یکی از نظریه‌پردازان توسعهٔ مشارکتی است و توسعه را فقط از راه مشارکت مردم و توسعهٔ از پایین به بالا می‌داند. میسرا نیز به‌عنوان یکی از مشهورترین نظریه‌پردازان توسعه در دههٔ ۱۹۸۰، در گروه عمر جای دارد و نظریه توسعهٔ مشارکتی خود را در راستای توسعهٔ کشورهای جهان سوم مطرح کرده است. به عقیدهٔ او مشارکت عبارت است از رشد توانایی‌های اساسی بهتر و مسئول‌ساختن بشر در باروری نیروی تصمیم‌گیری و عمل که سنجیده و از روی فکر باشد (میسرا، ۱۳٦۵، ص.۳۳).

بر این اساس توسعهٔ سیاسی و توسعهٔ مشارکتی به‌عنوان ابعاد توسعه، گویای لزوم توجه به مشارکت عموم اجتماع در عرصه‌های گوناگون برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری، مدیریت و سرمایه‌گذاری در مراحل توسعهٔ هر جامعه است. با توجه به این دو شاخص از متغیر توسعه، فرهنگ نوینی به‌نام مشارکت سیاسی در توسعه پدید آمده است که حق ورود به حوزهٔ قدرت سیاسی در همهٔ سطح‌ها برای زنان و مردان در هر جامعه‌ای را فراهم می‌کند. در مباحث توسعه، افزایش توانمندی زنان در بسیاری از کشورهای جهان امروز یکی از موضوع‌های محوری فرایند توسعه است که مشارکت سیاسی می‌تواند با در نظرداشتن ابعاد و سطح‌های توسعه به موازات یکدیگر، توانمندسازی زنان در عرصه‌های سیاسی را تضمین کند.

---

1. Finsterbusch







## روش‌شناسی

این نوشتار باعنوان «بررسی کارکردهای توانمندسازی جنسیتی در توسعهٔ مشارکت سیاسی زنان حوزهٔ آسیای مرکزی و قفقاز» از نوع توسعه‌ای نظری بوده و با توجه به هدف‌های کلی و جزئی نوشتار، شامل بخشی از مطالعات توسعه‌ای ـ تکاملی است. بخش دیگر آن به مطالعات براوردی (اکتشافی) می‌پردازد که درپی دست‌یافتن به براورد مناسبی از کلیت مسئلهٔ نوشتار است. روش پرداختن به مسئلهٔ نوشتار در اینجا توصیفی ـ تحلیلی است که با ویژگی‌های مسئله‌گرایی و اتکا به هدف عام و نیز با انجام مطالعهٔ موردی، تشریح و تبیین دلایل چگونگی و چرایی وضعیت مسئله را مدنظر قرار داده است.

درواقع این نوشتار به‌دنبال بررسی جایگاه مشارکت سیاسی و اقتصادی زنان براساس شاخص‌های توانمندسازی جنسیتی در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و سهم این مشارکت در توسعهٔ ملی این کشورها است تا بتواند موقعیت کنونی زنان این منطقه را در این دو شاخص مشارکتی مشخص کرده و درنهایت چشم‌اندازی مسئله‌نگر از آیندهٔ زنان این منطقه در امور مشارکتی کشور و جایگاه این مشارکت در روند توسعهٔ فراگیر و همه جانبهٔ ملی ارائه کند.

همچنین بنابر نیاز نوشتار، از مطالعات کتابخانه‌ای ترکیبی ـ با بهره‌گیری از منابع باز استفاده شده که متن‌خوانی و آمارخوانی از نمونه‌های آن است. در ادامهٔ بخش اصلی نوشتار، با جمع‌آوری و بررسی اکتشافی آمار گزارش توسعهٔ انسانی سازمان ملل متحد با تأکید بر منطقهٔ قفقاز انجام پذیرفته است. بخش بزرگ این آمار با استفاده از روش‌های تحلیل محتوا گرداوری و طبقه‌بندی شده که در آن تجزیه و تحلیل و توصیف آمار صورت گرفته است. لازم به ذکر است که گزارش توسعهٔ انسانی شاخصی ترکیبی برای سنجش موفقیت هر کشور در براورد استانداردهای جهانی از توسعهٔ انسانی است که سه معیار، زندگی طولانی و سالم، دسترسی به دانش و معرفت و سطح زندگی مناسب هستند (فریدمن، ۱۳۹۱، ص.۳۸۳).

دسترسی به داده‌های خام نوشتار باعنوان گزارش توسعهٔ انسانی عامل تعیین روش نوشتار به‌صورت توصیفی است که آزمون فرضیه را مدنظر نداشته و فقط بر پاسخگویی سؤال نوشتار تمرکز کرده است. تحلیل و نتیجه‌گیری کیفی از اطلاعات نیز بر پایهٔ اطلاعات استخراج شده از این آمار و با تکیه بر مطالعات عمیق کتابخانه‌ای صورت پذیرفته و در قالب جدول، نمودار و نقشه نشان داده شده است.

جمهوری آذربایجان، ارمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان، قزاقستان و گرجستان، هشت کشوری هستند که جامعهٔ آماری این نوشتار را شکل می‌دهند که از آن میان سه کشور جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان باعنوان قفقاز جنوبی نیز خوانده می‌شوند. این بررسی سه معیار اصلی توسعهٔ انسانی موجود در گزارش سازمان ملل را در قالب ۱۰ گویهٔ ذکر شده در جدول ۱ مطالعه کرده است.

**جدول ۱. شاخص‌های توسعهٔ انسانی**

| ردیف | شاخص | سال مورد بررسی |
|---|---|---|
| ۱ | GEM (شاخص توانمندی جنسیتی) | ۲۰۰۷ |
| ۲ | درصد کرسی های مجلس که در اختیار زنان است | ۲۰۱۲ |
| ۳ | درصد زنان در مقام قانونگذاری، مقامات رسمی و بلندپایه و مدیران ارشد | ۲۰۰۷ |
| ۴ | درصد زنان حاضر در مشاغل تخصصی و فنی | ۲۰۰۷ |
| ۵ | درصد زنان در پست وزارت | ۲۰۰۷ |
| ۶ | نرخ مشارکت ۱۵ سال به بالا در نیروی کار | ۲۰۰۷ |
| ۷ | درآمد تقریبی در سال ۲۰۰۷ (دلار امریکا) | ۲۰۰۷ |
| ۸ | نسبت درآمد زنان به مردان | ۲۰۰۷ |
| ۹ | سال اعطای حق رای و نامزد شدن به زنان | - |
| ۱۰ | سالی که برای اولین بار یک زن رئیس مجلس یا یکی از مجالس قانونگذاری شده است | - |

**منبع: گزارش توسعهٔ انسانی (HDR)، ۲۰۰۷–۲۰۱۲**

توصیفی‌بودن روند نوشتار نیز عامل توجه به کیفیت بخشی از شاخص‌های انسانی موجود در گزارش توسعهٔ انسانی است که این شاخص‌ها عبارتند از امید به زندگی، جمعیت، رشد سالانهٔ جمعیت، درصد جمعیت شهرنشین، نرخ باروری، نسبت تولد مرد به زن، شاخص نابرابری جنسیتی و درصد جمعیت با حداقل آموزش متوسطه. میزان و نرخ هر یک از این شاخص‌ها به تفکیک کشورهای قفقاز نیز بخشی از یافته‌های نوشتار را به‌دست داده است. درنهایت نیز جهت تمرکز فقط بر آمارهای گزارش، نرخ شاخص توسعهٔ انسانی (۱۹۸۰–۲۰۱۲)، تغییرهای رتبهٔ شاخص توسعهٔ انسانی (۲۰۰۷–۲۰۱۲) و میانگین درصد رشد سالانه شاخص توسعهٔ انسانی (۱۹۸۰–۲۰۱۲) به تفکیک منطقه‌ای ارائه شده است.







## معرفی محدودهٔ مورد مطالعه

جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز در شمار کشورهای درحال توسعه هستند که بیش از نیم‌قرن، سیاست‌های اقتصادی غیرواقع‌بینانه و محدودیت‌های سیاسی و فرهنگی را گذرانده‌اند (جلالی، ۱۳۷۸، ص.۲۱). آسیای مرکزی شامل محدوده‌ای از آسیا است که در دوران معاصر، قلمرو سیاسی جمهوری‌های ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قزاقستان و قرقیزستان را دربر می‌گیرد. این محدودهٔ جغرافیایی از شمال به روسیه، از شرق به چین، از جنوب به افغانستان و ایران و از غرب به دریای خزر محدود می‌شود (طاهری و هاشمی‌نسب، ۱۳۸۸، ص.۱٦). منطقهٔ آسیای مرکزی همواره اهمیت داشته است. در طول تاریخ این منطقه به‌دلیل موقعیت خاص جغرافیایی یکی از موضوع‌ها و محل درگیری قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای بوده و قدرت‌های بزرگ جهانی همواره برای نفوذ در این منطقه تلاش کرده‌اند (واعظی، ۱۳۸٦، ص.۲۷٤).

اهمیت ژئوپلیتیک آسیای مرکزی و قفقاز به‌حدی است که حتی برخی از صاحب‌نظران در مقابل این فرضیه که منابع انرژی سبب اهمیت‌دادن به این منطقه شده است، معتقدند که اهمیت ژئوپلیتیک منطقه، سبب اهمیت‌یافتن منابع انرژی آن شده است (عطایی و شیبانی، ۱۳۹۰، ص.۱۳۵). آسیای مرکزی با جمعیتی برابر ۷۹ میلیون نفر (گزارش توسعهٔ انسانی، ۲۰۱۳، ص. ۱۹٤ – ۱۹۷) در بیضی منابع عظیم انرژی جهان قرار دارد که در نیمهٔ شمالی آن منطقهٔ دریای خزر و در نیمهٔ جنوبی آن کشور ایران و کشورهای منطقهٔ خلیج فارس قرار می‌گیرند (امیراحمدیان، ۱۳۸۷، ص.۳۰). با این‌حال، ویژگی اصلی حکومت‌های آسیای مرکزی دولت‌هایی با ساختارهای اقتصادی ضعیف است که مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بسیاری دارند. بیشتر این مشکلات میراث دوران اتحاد شوروی است (سوری، ۱۳۹۰، ص. ۲۰٦).

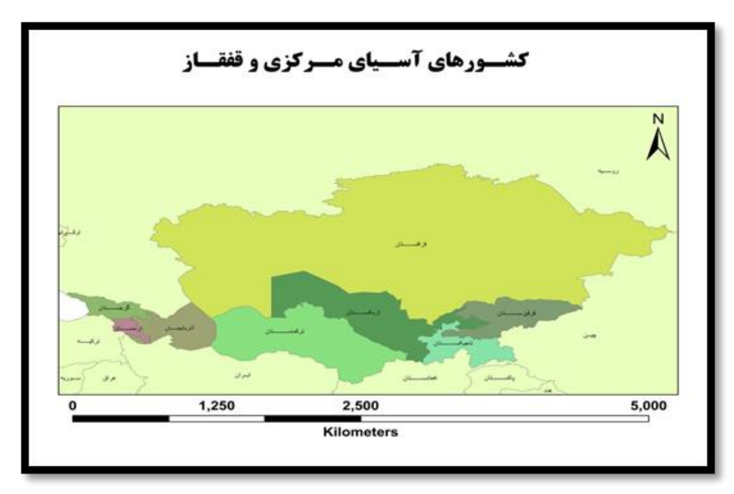
به‌صورت کلی، کشورهایی که در این نوشتار باعنوان آسیای مرکزی و قفقاز خوانده می‌شوند عبارتند از: جمهوری آذربایجان، ارمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان، قزاقستان و گرجستان. حاصلخیزبودن خاک این محدوده سبب تراکم جمعیت در این منطقه از جهان شده است. فعالیت کشاورزی در این منطقه رونق چشمگیری دارد و بخشی از نیازمندی‌های روسیه به میوه و خشکبار از این منطقه تأمین می‌شود (هاشمی، ۱۳۸٤، ص.۵). مردم قفقاز از نظر دینی از دو گروه مسلمان و غیرمسلمان تشکیل شده‌اند. بیشتر غیر مسلمانان را مسیحیان تشکیل می‌دهند. مسیحیت از قرن پنجم میلادی به بعد و به‌تدریج در آسیای







مرکزی و قفقاز گسترش یافت، اما اسلام در چند مرحلـه و از چنـد مرکـز جداگانـه در منطقـه ترویج و منتشر شد (برجیان، ۱۳۷۷، ص.۲۳۱).




نقشهٔ ۱. موقعیت کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز

## یافته‌ها

### شاخص ترکیبی توسعهٔ انسانی سازمان ملل متحد (HDI)

مقیاس بدیلی که متغیرهای اجتماعی و فرهنگی هماهنگ با توسعه را مورد بررسی قرار می‌دهد و فقط به شاخص رشد اقتصادی بسنده نمی‌کند، «شاخص توسعهٔ انسانی» است کـه بـه‌وسـیله برنامهٔ توسعهٔ سازمان ملل مورد محاسبه قرار گرفته است. شـاخص توسـعهٔ انسـانی بـه معنـای افزایش سطح دسترسی به دانش، تغذیه، خـدمات بهداشـتی، امنیـت، تفـریح، آزادی سیاسـی و فرهنگی و افزایش حق انتخاب مردم است که باید بـه‌عنـوان شـاخص اصـلی سـطح توسـعه و پیشرفت زندگی اجتماعی در نظر گرفته شود. بنابراین گزارش سـالانهٔ توسـعهٔ انسـانی سـازمان ملل ترازنامهٔ پیشرفت کشورها را در طول یک سال تعیین می‌کند (پیت و هارت ویـک، ۱۳۸۹، ص.۲۰).

اما در شاخص ترکیبی توسعهٔ انسانی سازمان ملل متحد برای رتبه‌بنـدی کشـورها از دیـدگاه







توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با توجه به سه متغیر درآمد سرانه، امید به زندگی در بدو تولـد و سطح سواد اقدام می‌شود. در این اندازه‌گیری سطح دانش که توسط میـزان بـا سـوادی و میـانگین سال‌های تحصیلی افراد اندازه‌گیری می‌شود، طول عمر که با نرخ امید به زندگی به‌دسـت مـی‌آیـد و سطح استاندارد زندگی که توسط درآمد سرانهٔ واقعی که برمبنای برابری قدرت خرید پول رایـج هـر کشور و سایر موارد منطبق شده است، محاسـبه مـی‌شـود (هـودر، ۱۳۸۵، ص.۹). شـاخص توسـعهٔ انسانی نتیجه کوششی است با هدف رهاکردن دیدگاه توسـعهٔ تولیدمـدار و جـایگزین‌کـردن دیـدگاه دیگری که انسان‌مدار است و وسیله‌ای است برای اندازه‌گیـری رشـد و پیشـرفت انسـان کـه چنـین پیشرفتی در یک بافت تطبیقی بین‌المللی ارزیابی می‌شود (گیریفین و مک‌کنلی، ۱۳۷۷، ص.۲۲۹).

## توانمندسازی جنسیتی[1]

فراهم‌کردن برابری جنسیتی به معنی امکان استفاده از توان و نیروی نیمی از جمعیـت هـر کشـور اسـت که می‌تواند تأثیر زیادی در رشد و توسعهٔ کشور داشته باشد. ارتقـای برابـری جنسـیتی و توانمندسـازی زنان، سومین هدف توسعهٔ هزارهٔ ملل متحد است که مـورد توجـه سـازمان ملـل و کشـورهای جهـان قرارگرفته و همهٔ کشورهای جهان متعهد شده‌اند که تا سال ۲۰۱۵ به هدف‌ها و شاخص‌های مربوط بـه آن دست پیدا کنند (رضایی اسـکندری، ۱۳۸۹، ص.۲٤). فهـم صـحیح واکـنش جنسـیت تحـت تـأثیر محیط، نیازمند بررسی‌هایی در مورد نقش‌های جنسیتی، مسئولیت‌ها و شکل دسـتیابی و کنتـرل منـابع و همچنین توانایی تصمیم‌گیری در استفاده از منابع است (خانی، ۱۳۸۵، ص.۳۵).

مطالعات زیادی از سوی پژوهشگران برای تبیین نابرابری جنسیتی صورت‌گرفته و برای رفـع موانع توانمندسازی زنان و رسیدن به سطح‌های بـالاتر برابـری جنسـیتی اقـدامات قابـل تـوجهی در مقیاس ملی و بین‌المللی انجام شده است. بیشتر مطالعات نظری برابری جنسیتی متـأثر از دیـدگاه‌هـای فمنیستی بوده و پایین‌بودن موقعیت زنان را ناشی از نبود فرصت‌های لازم برای زنان، پایین‌بـودن سـطح تحصیلات آن‌ها و دیگر محدودیت‌های به‌کار گرفته‌شده از سوی خانواده می‌دانند و معتقدنـد کـه زنـان نیز مانند مردان باید از فرصت‌های موجود در جامعه استفاده کنند (سـارنت[2]، ۱۹۹۹، ص. ۱۳۳؛ جـاگر[3]، ۱۹۸۳، ص. ۷۳؛ والری[4]، ۱۹۹۹، ص.۱۰).

1. Gender Empowerment Measure
2. Sargent
3. Jagger
4. Valeri

توانمندسازی فرایندی است که در آن، زنان از نیازها و خواسته‌های درونی خود آگاه می‌شوند، جرأت دستیابی به هدف را در خود تقویت می‌کنند و از توانایی لازم برای عملی‌کردن خواسته‌های خود برخوردار می‌شوند. فرایند پویایی است که در آن زنان تلاش می‌کنند تا ساختارهایی را که آن‌ها را در حاشیه نگاه می‌دارد، دگرگون کنند (دیهیم و وهابی، ۱۳۸۲، ص.٦۳). هسته و کانون بحث توانمندسازی، در توانایی زنان برای کنترل سرنوشت خودشان قرار دارد. این مفهوم ضمنی که زنان باید توانمند شوند به این نکته نیز اشاره دارد که زنان سازمان‌هایی برای دفاع از حقوق، امکانات، منابع و فرصت‌های خود داشته باشند تا بتوانند به انتخاب‌های حساس و سرنوشت‌ساز و همچنین تصمیم‌سازی‌های بزرگ اقدام کنند. این سازمان‌ها باید بتوانند زندگی بدون ترس از تهدید و خشونت را برای آنان فراهم کنند (سیرواستاوا[1]، ۲۰۰۷، ص.۱۷).

برابری جنسیتی به معنای برابری فرصت‌ها و ایجاد جامعه‌ای است که در آن زن و مرد بتوانند به‌شکل مساوی زندگی رضایت‌مندانه‌ای داشته باشند. برابری جنسیتی این نکته را روشن می‌کند که زنان و مردان در بیشتر موارد، نیازها و برتری‌های گوناگونی دارند و با الزام‌های (محدودیت‌ها) گوناگونی روبه‌رو هستند (هنشال‌مامسن، ۱۳۸۵، ص.۲۱۰). به عقیدهٔ کوهن[2] هر راهبردی که از آن برای کم‌کردن نابرابری جنسیتی استفاده می‌شود، باید بر توانمندسازی زنان تمرکز کند. وی معتقد است که برای رفع تبعیض نهادینه‌شده علیه زنان باید در ساختارهایی که نابرابری‌های جنسیتی را جاودانه ساخته‌اند نفوذ کرد و محرک‌های فتنه‌انگیز را تغییر داد. اگر این سیستم‌ها سبب گسترش‌یافتن نابرابری‌ها براساس تفاوت‌های جنسیتی شوند، تنها توانمندسازی شهروندان با علائق متفاوت و ارزش‌های ادراکی مختلف، احتمالاً منجر به تغییر تعصب‌های نهادینه‌شدهٔ آن‌ها خواهد شد. بنابراین توانمندسازی به‌عنوان قلب هر راهبردی، باهدف کاهش نابرابری جنسیتی عمل می‌کند.

## ابعاد برابری جنسیتی

برای درک کامل مبحث برابری جنسیتی ناگزیریم که اشاره‌ای نیز به ابعاد این موضوع، با توجه

1. Srivastava
2. Keohane

به نقش و تأثیر زنان در جامعه، داشته باشیم:

**۱. توانایی‌ها و قابلیت‌ها:** به توانایی‌های پایه‌ای انسان که با آموزش، بهداشت و تغذیه سنجیده می‌شود، اشاره دارد. اساس رفاه فردی و وسیله‌ای است تا توانایی‌های فردی، دیگر شکل‌های رفاه را سبب شود،

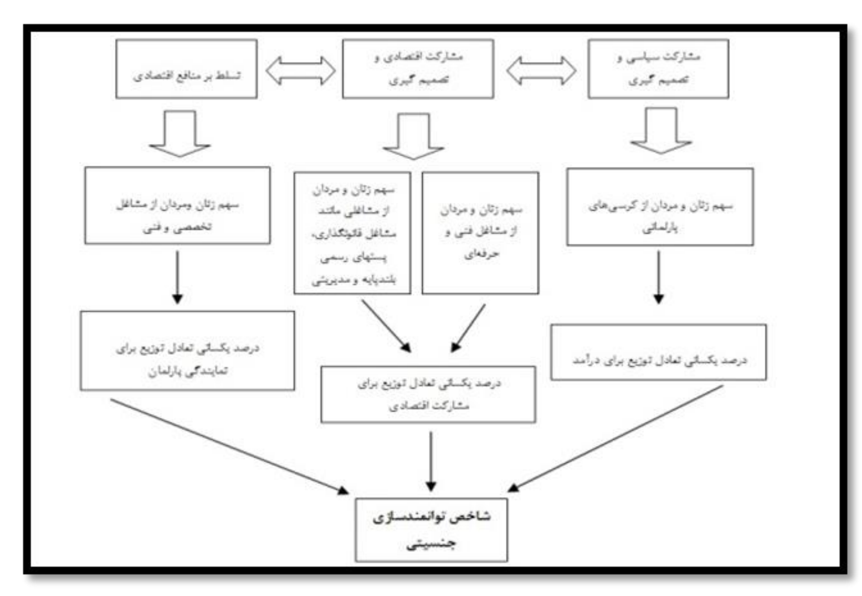
**۲. دسترسی به منابع و فرصت‌ها:** که به برابری، برای استفاده از فرصت‌ها و به‌کارگیری توانایی‌ها در راستای دست‌یافتن به سرمایه‌های اقتصادی (مانند زمین، ثروت و...)، منابع(درآمد و شغل) و همچنین فرصت‌های سیاسی (مانند حضور در پارلمان و دیگر ساختارهای سیاسی) اشاره دارد،

**۳. امنیت:** که به معنای کاهش‌دادن میزان آسیب‌پذیری از خشونت و درگیری‌ها است. خشونت و درگیری و آزار و اذیت‌های جسمی و روحی که سبب کاستن از توانایی‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی می‌شود. خشونت، زنان و دختران را هدف قرار داده است و معمولاً هدف از آن، بر سرجای خود نشاندن زنان، همراه با ترسی همیشگی است (سیرواستاوا، ۲۰۰۷، ص. ١٦).

## شاخص توانمندسازی جنسیتی

شاخص توانمندسازی جنسیتی، رشد زنان یک کشور را از نظر سیاسی، اقتصادی و حرفه‌ای مدنظر دارد (روح‌افزا و اکرامی، ۱۳۸۸، ص.۱۷۲). این شاخص، شاخصی ترکیبی است که نابرابری‌های جنسیتی را در سه گویهٔ اصلی برنامه‌های توانمندسازی اندازه‌گیری می‌کند: ۱. مشارکت سیاسی و تصمیم‌گیری، ۲. مشارکت اقتصادی و تصمیم‌گیری، ۳. تسلط بر منافع اقتصادی (گزارش توسعهٔ انسانی، ۲۰۰۹، ص. ۲۱۰).

شاخص توانمندسازی جنسیتی، میانگین بدون وزن‌دهی سه عاملی است که بیانگر اهمیت حضور زنان در جامعه است. این شاخص درصد زنان در پارلمان نسبت به مردان و نسبت زنان در مدیران و متخصصان و کارکنان فنی، تولید ناخالص زنان به مردان و نسبت سرانهٔ سهم زنان و مردان از درآمد حاصل شده را در برمی‌گیرد (خانی، ۱۳۸۵، ص.۳۰).




**شکل۱. ابعاد و زیرشاخص‌های شاخص توانمندسازی جنسیتی**

**منبع: گزارش توسعهٔ انسانی، ۲۰۰۹، ص. ۲۰۸**

## بررسی زیر شاخص‌های توانمندسازی جنسیتی در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز

در بررسی شاخص توانمندسازی جنسیتی، زنان به‌عنوان متغیر مستقل نوشتار هستند. همان‌گونه که در جدول ۲ نیز دیده می‌شود، گویه‌های توانمندی جنسیتی، درصد کرسی‌های مجلس که در اختیار زنان است، درصد زنان در مقام قانونگذاری و مقامات رسمی و بلندپایه و مدیران ارشد، درصد زنان حاضر در مشاغل تخصصی و فنی، درصد زنان در پست وزارت، نرخ مشارکت زنان بالای پانزده سال در نیروی کار، درآمد تقریبی در سال ۲۰۰۸ (دلار آمریکا)، نسبت درآمد زنان به مردان، سال اعطای حق رأی و نامزدشدن به زنان و سالی که برای اولین بار یک زن رئیس مجلس یا یکی از مجالس قانونگذاری شده در میان هشت کشور حوزهٔ آسیای مرکزی و قفقاز (گرجستان، جمهوری آذربایجان، ارمنستان، قزاقستان، ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان) بررسی شده است.

**جدول ۲. شاخص‌های توانمندسازی جنسیتی در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز**

| کشور | GEM (۲۰۰۷) | | کرسی های مجلس که در اختیار زنان است. ۲۰۱۲ (٪ از کل) | زنان در مقام قانونگذاری، مقامات رسمی بلندپایه و مدیران ارشد (٪ از کل) ۲۰۰۷ | زنان حاضر در مشاغل تخصص وفنی (٪ از کل) ۲۰۰۷ | زنان در پست وزارت (٪ از کل) ۲۰۰۷ | نرخ مشارکت در نیروی کار (۱۵ سال و بالاتر) | | درآمد تقریبی در سال ۲۰۰۷ (دلار آمریکا) | | نسبت درآمد زنان به مردان ۲۰۰۷ | سال اعطای حق رای دادن و نامزدشدن به زنان | | سالی که برای اولین بار یک زن رئیس مجلس یا یکی از مجالس قانونگذاری شده است |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | رتبه | نرخ | | | | | زن | مرد | زن | مرد | | رای دادن | نامزد شدن | |
| گرجستان | ۹۵ | /۴۰۸ ۰ | ۶/۶ | ۳۴ | ۶۲ | ۱۸ | ۵۵/۸ | ۷۴/۲ | ۲۶۳۹ | ۶۹۲۱ | ./۵۷ | ۱۹۱۸ ۱۹۲۱/ | ۱۹۱۸ / ۱۹۲۱ | ۲۰۰۱ |
| آذربایجان | ۱۰۰ | /۳۸۵ ۰ | ۱۶ | ۵ | ۵۳ | ۷ | ۶۱/۶ | ۶۸/۵ | ۴۸۳۶ | ۱۱۰۳۷ | ./۴۴ | ۱۹۱۸ | ۱۹۱۸ | - |
| ارمنستان | ۹۳ | ۰/۴۱۲ | ۱۰/۷ | ۲۴ | ۶۵ | ۶ | ۴۹/۴ | ۷۰/۲ | ۴۲۱۵ | ۷۳۸۶ | ./۳۸ | ۱۹۱۸ | ۱۹۱۸ | - |
| قزاقستان | ۷۳ | /۵۳۲ ۰ | ۱۸/۲ | ۳۸ | - | ۶ | ۶۶/۶ | ۷۷/۲ | ۸۸۳۱ | ۱۳۰۸۰ | ۰/۶۸ | -۱۹۲۴ ۱۹۹۳ | -۱۹۲۴ ۱۹۹۳ | - |
| ترکمنستان | - | - | ۱۶/۸ | - | - | ۷ | ۴۶/۴ | ۷۶ | ۳۵۹۴ | ۵۵۴۵ | ۰/۶۵ | ۱۹۲۷ | ۱۹۲۷ | ۲۰۰۶ |
| ازبکستان | - | - | ۱۹/۲ | - | - | ۵ | ۴۷/۷ | ۷۴/۷ | ۱۸۹۱ | ۲۹۶۴ | ۰/۶۴ | ۱۹۳۸ | ۱۹۳۸ | ۲۰۰۸ |
| قرقیزستان | ۵۶ | /۵۷۵ ۰ | ۲۳/۳ | ۳۵ | ۶۲ | ۱۹ | ۵۵/۵ | ۷۸/۶ | ۱۴۲۸ | ۲۶۰۰ | ۰/۵۵ | ۱۹۱۸ | ۱۹۱۸ | - |
| تاجیکستان | - | - | ۱۷/۵ | - | - | ۶ | ۵۷/۴ | ۷۵/۱ | ۱۳۸۵ | ۲۱۲۶ | ۰/۶۵ | ۱۹۲۴ | ۱۹۲۴ | - |

**منبع: گزارش توسعهٔ انسانی، ۲۰۰۷ و ۲۰۱۳**

بر اساس نتایج به‌دست‌آمده در مورد شاخص توانمندی جنسیتی[1] سه کشور قرقیزستان با نرخ ۰/۵۷۵، قزاقستان ۰/۵۳۲ و ارمنستان ۰/٤١٢، رتبه‌های اول تا سوم را در قفقاز دارند (با احتساب این موضوع که این رتبه در مورد سه کشور از محدودهٔ مورد مطالعه تعیین نشده است). بررسی درصد کرسی‌های مجلس در اختیار زنان نشان می‌دهد که کشور قرقیزستان با ۲۳/۳ درصد از کرسی‌ها بالاترین سهم و کشور گرجستان با ٦/٦ درصد پایین‌ترین سهم را نسبت به کل کرسی‌ها دارند. گویهٔ دیگر، درصد زنان در مقام قانونگذاری و مقامات رسمی بلندپایه بوده که قزاقستان (۳۸ درصد)، قرقیزستان (۳۵درصد) و گرجستان (٣٤درصد) به ترتیب بالاترین سهم را به‌خود اختصاص داده‌اند (سه کشور ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان این آمار را ندارند). همین ترتیب در مورد گویهٔ زنان حاضر در مشاغل تخصصی و فنی نیز درست است. با این تفاوت که در مورد این گویه کشور قزاقستان نیز آمار اعلام‌شده‌ای ندارد.

---

1 GEM







در بررسی درصد زنان فعال در پست‌های وزارتی نیز دو کشور قرقیزستان و گرجستان با ۱۹ و ۱۸ درصد تفاوت آشکاری را نسبت به دیگر کشورها نشان می‌دهند. نرخ مشارکت در نیروی کار (خاص سنین ۱۵ سال و بالاتر) در مرحلۀ نخست تفاوت آشکاری میان مردان و زنان را در هر کشور نشان می‌دهد. این تفاوت در کشور ترکمنستان و ازبکستان به بالاترین حد خود می‌رسد. اما بررسی‌ها در میان زنان نیز نشان‌دهندۀ نرخ ٦٦/٦ درصدی زنان قزاقستان و نرخ ٤٦/٤ درصدی در ترکمنستان است. درحالی‌که این رقم در میان مردان به ٧٨/٦ درصد و ٦٨/٥ درصد می‌رسد. در مورد اولین سال اعطای حق رأی به زنان و امکان نامزدی آنان در نهادهای سیاسی ـ انتخاباتی که به‌عنوان یکی از گویه‌های سنجش توانمندی جنسیتی مورد مطالعه قرارگرفته است، کشورهای گرجستان، جمهوری آذربایجان، ارمنستان و قرقیزستان این دو مهم را در سال ۱۹۱۸ تجربه کرده‌اند. آخرین کشور (ازبکستان) در سال ۱۹۳۸ این قانون را در کشور خود به اجرا گذاشته است. دیده می‌شود که تاکنون فقط در سه کشور گرجستان، ترکمنستان و ازبکستان زنان توانسته‌اند کرسی ریاست یکی از مجالس قانونگذاری را از آن خود کنند و در پنج کشور دیگر این قدرت تاکنون به زنان واگذار نشده است.

دو گویۀ اقتصادی نیز بررسی شده است که به‌شکل مستقیم و غیرمستقیم در تعیین شاخص توانمندسازی جنسیتی تأثیرگذار هستند. درآمد تقریبی زنان و مردان کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز (به دلار آمریکا) درحالی محاسبه شده است که هیچ‌یک از زنان ـ بر خلاف مردان ـ در این سال، درآمد پنج رقمی را تجربه نکرده‌اند. بالاترین رقم درآمد زنان ۸۸۳۱ در کشور قزاقستان و پایین‌ترین آن‌ها ۱۳۸۵ در تاجیکستان است. در مقابل، مردان درآمد ۱۳۰۸۰ در قزاقستان و ۲۱۲٦ در تاجیکستان را تجربه کرده‌اند؛ بدین معنا که بالاترین و پایین‌ترین درآمد برای زنان و مردان در دو کشور یکسان است. ترتیب کشورها از بیشترین به کمترین درآمد زنان عبارت است از: قزاقستان، جمهوری آذربایجان، ارمنستان، ترکمنستان، گرجستان، ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان. همان‌گونه که در جدول دیده می‌شود، نسبت درآمد زنان به مردان در همان سال، ٦۸ درصد در قزاقستان و ۳۸ درصد در ارمنستان، به‌عنوان بالاترین و پایین‌ترین نسبت بوده است.

بخش دیگر یافته‌های نوشتار، به تعیین جایگاه کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در جهان از نظر شاخص‌های توسعۀ انسانی مربوط می‌شود. همان‌گونه که در جدول ۳ دیده



کتابخانه ایرانشناسی



می‌شود، امید به زندگی، رشد سالانهٔ جمعیت، درصد جمعیت شهرنشین، نرخ باروری، نسبت تولد مردان به زنان، شاخص نابرابری جنسی، درصد جمعیت با کمترین حد آموزش متوسطه و درنهایت شاخص توسعهٔ انسانی گویه‌های بررسی‌شده در هشت کشور هستند.

**جدول ۳. شاخص و زیرشاخص‌های توسعهٔ انسانی در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز**

| شاخص توسعه انسانی | | کشور | امید به زندگی | جمعیت (میلیون نفر) | | رشد سالانه جمعیت | | درصد جمعیت شهرنشین | | نرخ باروری | | نسبت تولد مرد به زن | | شاخص نابرابری جنسی | | درصدجمعیت با حداقل آموزش متوسطه (۲۵ سال و بالاتر) | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| رتبه | نرخ | | | ۲۰۱۲ | ۲۰۳۰ | ۲۰۰۰ ۲۰۰۵ | ۲۰۱۲ ۲۰۳۰ | ۲۰۰۰ | ۲۰۱۲ | ۲۰۰۰ | ۲۰۱۲ | ۲۰۰۰ | ۲۰۱۲ | رتبه | نرخ | مرد | زن |
| ۷۲ | ۰/۷۴۵ | گرجستان | ۷۳/۹ | ۴/۳ | ۳/۸ | - ۱/۲ | - /۶ | ۵۲/۶ | ۵۲/۹ | ۱/۶ | ۱/۵ | ۱/۱۱ | ۱/۱۱ | ۸۱ | /۴۳۸ | ۹۲/۷ | ۸۹/۷ |
| ۸۲ | ۰/۷۳۴ | آذربایجان | ۷۰/۹ | ۹/۴ | ۱۰/۸ | ۱/۱ | ۱/۲ | ۵۱/۴ | ۵۳/۹ | ۲/۲ | ۲ | ۱/۱۷ | ۱/۱۵ | ۵۴ | /۳۲۳ | ۹۵/۷ | ۹۰ |
| ۸۷ | ۰/۷۲۹ | ارمنستان | ۷۴/۷ | ۳/۱ | ۳/۱ | -/۱ | /۳ | ۶۴/۷ | ۶۴/۱ | ۱/۷ | ۱/۷ | ۱/۸ | ۱/۱۴ | ۵۹ | /۳۴۰ | ۹۴/۸ | ۹۴/۱ |
| ۶۹ | ۰/۷۵۴ | قزاقستان | ۶۷/۴ | ۱۶/۴ | ۱۸/۹ | ۰/۳ | ۱ | ۵۵/۷ | ۵۳/۵ | ۱/۹ | ۲/۵ | ۱/۰۷ | ۱/۰۷ | ۵۱ | ۰/۳۱۲ | ۹۹/۴ | ۹۹/۳ |
| ۱۰۲ | ۰/۶۹۸ | ترکمنستان | ۵۶/۲ | ۵/۲ | ۶/۲ | ۱/۱ | ۱/۲ | ۴۵/۹ | ۴۹ | ۲/۸ | ۲/۳ | ۱/۰۵ | ۱/۰۵ | - | - | - | - |
| ۱۱۴ | ۰/۶۵۴ | ازبکستان | ۶۸/۶ | ۲۸/۱ | ۳۳/۴ | ۰/۹ | ۱/۱ | ۳۷/۴ | ۳۶/۲ | ۲/۷ | ۲/۳ | ۱/۰۵ | ۱/۰۵ | - | - | - | - |
| ۱۲۵ | ۰/۶۲۲ | قرقیزستان | ۶۸ | ۵/۴ | ۶/۷ | ۰/۴ | ۱/۱ | ۳۵/۳ | ۳۵/۴ | ۲/۷ | ۲/۶ | ۱/۰۵ | ۱/۰۶ | ۶۴ | ۰/۳۵۷ | ۸۱/۲ | ۸۱ |
| ۱۲۵ | ۰/۶۲۲ | تاجیکستان | ۶۷/۸ | ۷/۱ | ۹ | ۰/۹ | ۱/۵ | ۲۶/۵ | ۲۶/۵ | ۴ | ۳/۲ | ۱/۰۵ | ۱/۰۵ | ۵۷ | ۰/۳۳۸ | ۸۵/۸ | ۳۹/۲ |

**منبع: گزارش توسعهٔ انسانی، ۲۰۱۳**

شاخص امید به زندگی به‌عنوان تعداد متوسط سال‌هایی که یک فرد از بدو تولد، زندگی خواهد کرد، در میان این کشورها، بین ٥٦/٢ (ترکمنستان) تا ٧٤/٧ (ارمنستان ) در نوسان بوده است. رشد سالانهٔ جمعیت که بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ محاسبه شده در گرجستان با رشد منفی ۱/۲ کمترین و در ترکمنستان و جمهوری آذربایجان با رشد مثبت ۱/۱ بالاترین نرخ را به‌خود اختصاص داده است. دیگر معیار سنجش توسعهٔ انسانی درصد جمعیت شهرنشین است. در جدول ٤، درصد جمعیت شهرنشین به‌صورت مقایسه‌ای در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۱۲ آمده است. افزایش این نرخ مربوط به کشورهای گرجستان، جمهوری آذربایجان، ترکمنستان و







قرقیزستان است. در سه کشور ارمنستان، قزاقستان و ازبکستان نیز کاهش درصد جمعیت شهرنشین دیده می‌شود. این نسبت در کشور تاجیکستان و در میان سال‌های ذکر شده، ثابت مانده است. در سال ۲۰۰۲ و سال ۲۰۱۲ کشور ارمنستان با بیش از ٦٤ درصد، بالاترین جمعیت شهرنشین را به‌خود اختصاص داده است.

گویهٔ نرخ باروری که از راه تقسیم موالید زندهٔ متولد شده در یک سال به همهٔ زنان در سن باروری (۱۵–٤٤ سال) در میانهٔ همان سال به‌دست می‌آید، از راه مقایسه در میان دو سال ۲۰۰۰ و ۲۰۱۲ نشان می‌دهد که بنابر رشد سالانهٔ جمعیت، نرخ باروری نیز کاهش یا افزایش یافته است. در سال ۲۰۱۲ بالاترین نرخ باروری مربوط به تاجیکستان (۳/۲) و پایین‌ترین نرخ مربوط به کشور گرجستان (۱/۵) است. شاخص نابرابری جنسی میان زنان و مردان با رتبه‌هایی میان طیف ۵۱ تا ۸۱ (قزاقستان و گرجستان) سنجیده شده و این آمار در مورد دو کشور ترکمنستان و ازبکستان موجود نیست.

آموزش نیز در نقش یکی از شاخص‌های سنجش توسعهٔ انسانی با گویه‌ای با عنوان درصد جمعیت با حداقل آموزش متوسطه (بالاتر از ۲۵ سال) ـ به استثنای دو کشور قزاقستان و گرجستان ـ سنجیده شده و تفاوت آشکاری میان زنان و مردان را نشان می‌دهد. در همهٔ کشورها نرخ آموزش زنان از مردان پایین‌تر است و در میان آموزش زنان نیز قزاقستان (۹۹/۳) بالاترین و تاجیکستان (۳۹/۲) پایین‌ترین درصد را به‌خود اختصاص داده‌اند.

درنهایت با استفاده از این گویه‌ها که زیر مجموعهٔ سه محور اصلی سنجش توسعهٔ انسانی، درآمد سرانه، امید به زندگی در بدو تولد و سطح سواد هستند، نرخ و رتبهٔ توسعهٔ انسانی در مورد هر هشت کشور معین شده است. بالاترین رتبه مربوط به کشور قزاقستان (٦٩) و پایین‌ترین رتبه مربوط به دو کشور قرقیزستان و تاجیکستان (۱۲۵) با دو رتبه مشابه هست. لازم به ذکر است که این رتبه در بین ۱۸٦ کشور جهان که شاخص توسعهٔ انسانی آن‌ها سنجیده‌شده، تعیین شده است. در ادامه، شرح بیشتری از شاخص توسعهٔ انسانی به تفصیل بیان خواهد شد.

**جدول ٤. روند شاخص توسعهٔ انسانی در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز**

| رتبه شاخص توسعه انسانی | کشور | نرخ شاخص توسعه انسانی | | | | | | | تغییرات رتبه شاخص توسعه انسانی | | میانگین رشد سالانه شاخص توسعه انسانی (٪) | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | ۱۹۹۰ | ۲۰۰۰ | ۲۰۰۵ | ۲۰۰۷ | ۲۰۱۰ | ۲۰۱۱ | ۲۰۱۲ | ۲۰۰۷ - ۲۰۱۲ | ۲۰۱۱ – ۲۰۱۲ | ۲۰۰۰ - ۱۹۹۰ | ۲۰۱۰ - ۲۰۰۰ | ۲۰۱۲ - ۲۰۰۰ |
| ۶۹ | قزاقستان | - | /۶۶۳ | /۷۲۱ | /۷۳۴ | /۷۴۴ | /۷۵۰ | /۷۵۴ | ۲ | -۱ | - | ۱/۱۵ | ۱/۰۸ |
| ۷۲ | گرجستان | - | - | /۷۱۳ | /۷۳۲ | /۷۳۵ | /۷۴۰ | /۷۴۵ | ۰ | ۳ | - | - | - |
| ۸۲ | آذربایجان | - | - | - | - | /۷۳۴ | /۷۳۲ | /۷۳۴ | - | -۱ | - | - | - |
| ۸۷ | ارمنستان | /۶۲۸ | /۶۴۸ | /۶۹۵ | /۷۲۳ | /۷۲۲ | /۷۲۶ | /۷۲۹ | -۷ | -۱ | /۳۳ | ۱/۰۸ | /۹۸ |
| ۱۰۲ | ترکمنستان | - | - | - | - | /۶۸۸ | /۶۹۳ | /۶۹۸ | - | ۰ | - | - | - |
| ۱۱۴ | ازبکستان | - | - | /۶۱۷ | /۶۳۰ | /۶۴۴ | /۶۴۹ | /۶۵۴ | ۱ | ۱ | - | - | - |
| ۱۲۵ | قرقیزستان | /۶۰۹ | /۵۸۲ | /۶۰۱ | /۶۱۲ | /۶۱۵ | /۶۲۱ | /۶۲۲ | -۳ | ۰ | -/۴۵ | /۵۴ | /۵۶ |
| ۱۲۵ | تاجیکستان | /۶۱۵ | /۵۲۹ | /۵۸۲ | /۵۸۷ | /۶۱۲ | /۶۱۸ | /۶۲۲ | ۳ | ۱ | -۱/۵۰ | ۱/۴۷ | ۱/۳۶ |

**منبع: گزارش توسعهٔ انسانی، ۲۰۱۳**

جدول ٤ به بررسی و ارائه نرخ شاخص توسعهٔ انسانی کشورهای قفقاز بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۲ پرداخته است. تا سال ۲۰۰۷ این نرخ در مورد همهٔ کشورها محاسبه نشده و به این سبب امکان مقایسه و تغییرهای نرخ را محدود می‌کند. اما با توجه به کشورهایی که محاسبهٔ این نرخ در آن‌ها صورت‌گرفته و با توجه به میانگین ارقام موجود بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲، و همچنین تغییرهای رتبهٔ شاخص توسعهٔ انسانی، افزایش نرخ این شاخص‌ها را در هر هشت کشور شاهد هستیم. از سال ۲۰۱۰ بیشترین پیشرفت در بالابردن این نرخ را می‌توان مختص کشورهای قزاقستان، گرجستان، ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان دانست.

## نتیجه

آنچه در این نوشتار باعنوان «بررسی کارکردهای توانمندسازی جنسیتی در توسعهٔ مشارکت سیاسی زنان کشورهای حوزهٔ آسیای مرکزی و قفقاز» مورد بررسی قرار گرفت، براساس تحلیل گزارش‌های توسعهٔ انسانی سازمان ملل در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۲ بود. در توضیح دلایل پایین‌بودن مشارکت سیاسی زنان در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، به عواملی می‌توان اشاره کرد که ساختارهای زیربنایی جوامع این منطقه را به‌گونه‌ای شکل داده‌اند که مانع از مشارکت فعال و مؤثر زنان در ارکان مختلف جامعه و درپی آن، مانع پژوهش فرایند توسعه به‌شکل کامل شده است. شاخص‌های سیاسی، فرهنگی و آموزشی که در تحلیل گزارش به آن‌ها اشاره شد، از مهم‌ترین ساختارهایی هستند که مانع کارکرد مؤثر زنان در توسعهٔ سیاسی این کشورها به‌شمار می‌روند.







صاحب‌نظران جامعه‌شناسی و توسعه، معتقدند که بین نظام سیاسی حاکم در کشور با مشارکت سیاسی رابطهٔ مستقیمی وجود دارد. یعنی هرچه نظام سیاسی، مردم‌سالارتر و کثرت-گراتر باشد میزان مشارکت سیاسی هم در آن نظام بالاتر خواهد بود. در مقابل هرچه نظام سیاسی کشور بسته‌تر و تمامیت‌خواه‌تر باشد، مشارکت مردم در امور سیاسی پایین‌تر است. با توجه به ماهیت نظام‌های حاکم در کشورهای مورد مطالعه، باوجود نظام‌های تمامیت‌خواه - میراث تسلط همه‌جانبهٔ نظام کمونیستی گذشته که بر همهٔ ساختارهای این کشورها مشهود است- نمی‌توان انتظار داشت که در این مدت کوتاه استقلال از سیستم کمونیستی گذشته، حکومت‌های نوپا بتوانند بر این ساختارهای قوام‌یافته غلبه کنند و زمینه‌های مشارکت فعال و مؤثر زنان در نظام سیاسی کشورهایشان را فراهم کنند. به بیانی دیگر، ساختار سیاسی کشورهای منطقه، ساختاری مردسالار است. در این کشورها دولت و سیاست پدیده‌ای مردسالار است و چنین ساختاری حضور پررنگ زنان را تاب نمی‌آورد.

ساختارهای آموزشی این کشورها نیز به اندازهٔ خود در برابر حضور زنان در عرصه‌های سیاسی موانعی ایجاد می‌کنند. با نگاهی اجمالی به گزارش‌های توسعهٔ انسانی سازمان ملل به‌راحتی می‌توان تفاوت آشکار درصد کم‌سوادی زنان نسبت به مردان را دریافت. بی‌سوادی و آگاهی اندک زنان سبب بی‌توجهی یا حضورنداشتن آنان در جریان‌های سیاسی شده و همین موضوع به‌صورت ساختاری مستحکم، مانعی بزرگ در برابر مشارکت زنان در جامعه ایجاد کرده است.

آنچه مشخص است آنکه ساختارهای فرهنگی یکی از ساختارهای مؤثر در شکل‌دهی به کارکردهای جوامع هستند که طیف گسترده‌ای از دین، آداب و رسوم، سنت‌ها و هنجارهای جامعه را در بر می‌گیرند. یکی دیگر از عوامل کم‌رنگ بودن مشارکت زنان در کشورهای مورد مطالعه، سنت‌ها و آداب مردسالارانه‌ای است که کم‌وبیش در بیشتر این کشورها رواج داشته و به‌تبع، زمینه را برای حضور و فعالیت زنان در امور سیاسی و اقتصادی نامساعد می‌کند. همچنین براساس باورهای دینی و مذهبی این کشورها ـ اکثریت مسلمان ـ فعالیت زنان در خارج از حریم خانواده پسندیده و مقبول نیست و آموزه‌های اسلامی تأکید زیادی بر حضور پیدانکردن زنان در خارج از خانه دارند.







اما عامل مهم دیگری که مانع از مشارکت زنان در عرصه‌های سیاسی جامعه و به‌ویژه عرصهٔ سیاست می‌شود، خود زنان و نگرش آن‌ها به ماهیت سیاست و مسائل سیاسی است. زنان رفتارهای سیاسی خاص خود را دارند که می‌توان به بدبینی نسبت به سیاست اشاره کرد. زنان سیاست را حرفه‌ای مردانه می‌دانند و توانایی حضور در عرصه‌های سیاسی را از آن خود احساس نمی‌کنند و براساس همین نگرش عرصه را برای حضور مردان خالی می‌کنند. البته محافظه‌کاری و گرایش و پایبندی زنان به سنت‌ها را هم نباید از نظر دور داشت. همچنین نباید نسبت به این واقعیت بی‌اعتنا بود که زنان با توجه به ماهیت جسمی و روحی خود، معمولاً از درگیرشدن با موضوع‌ها و محیط‌های پراضطراب و خشن دوری می‌کنند.

درنهایت با توجه به مطالعات و بررسی‌های صورت‌گرفته و با تأکید بر تحلیل گزارش‌های جهانی سازمان ملل، ضعف ساختارهای زیربنایی، حکومت نظام‌های سیاسی تمامیت‌خواه، تسلط دورادور نظام کمونیستی گذشته، ساختارهای فرهنگی ـ آموزشی ضعیف و مردسالار و همچنین نگرش منفی زنان به ماهیت مسائل سیاسی از مهم‌ترین عوامل مشارکت سیاسی اندک زنان در کشورهای مورد مطالعه برآورد می‌شوند.

## منابع

### الف) فارسی


۱. ازکیا، مصطفی، (۱۳۸۸)، **جامعه‌شناسی توسعه و توسعه نیافتگی روستایی در ایران**، چاپ نهم، تهران: نشر اطلاعات.

۲. ازکیا، مصطفی و غلامرضا غفاری، (۱۳۹۰)، **جامعه‌شناسی توسعه**، چاپ نهم، تهران: انتشارات کیهان .

۳. اکبری، کمال، (۱۳۸٤)، **رابطهٔ مشروعیت و مشارکت سیاسی**، تهران: انتشارات دفتر نشر معارف.

٤. امیراحمدیان، بهرام، (۱۳۸۷)، «حمل و نقل و ترانزیت در آسیای مرکزی»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال اول، شماره ۲، تابستان و پاییز، صص. ۲۹–٤۹.

۵. برجیان، حبیب، (۱۳۷۷)، «ترکیب قومی قفقاز»، **ایران شناخت**، شماره ۱۰.

٦. پاپلی یزدی، محمد حسین و محمدامیر ابراهیمی، (۱۳۹۰)، **نظریه‌های توسعهٔ روستایی**، چاپ ششم، تهران: نشر سمت.

۷. پیت، ریچارد و الین هارت ویک، (۱۳۸۹)، **نظریه‌های توسعه**، ترجمه: مصطفی ازکیا و رضا صفری شالی و اسماعیل رحمانپور، چاپ دوم، تهران: انتشارات لویه.

۸. پیشگاهی‌فرد، زهرا و محمد زهدی‌گهرپور، (۱۳۸۹)، «بررسی نقش و جایگاه زنان خاورمیانه در مشارکت سیاسی»، **فصلنامهٔ جامعه‌شناسی زنان**، دانشگاه آزاد اسلامی واحدمرودشت، سال اول، شماره اول. صص.۲۵–٤٤.

۹. تقوایی، علی‌اکبر و هادی محمودی‌نژاد، (۱۳۸۵)، «توسعهٔ پایدار شهری و رفاه اجتماعی شهروندی»، **فصلنامهٔ جستارهای شهرسازی**، شماره ۱٦و۱۵، بهار و تابستان ۱۳۸۵، صص.۳٦–٤۷.

۱۰. تودارو، مایکل، (۱۳٦۸)، **توسعهٔ اقتصادی در جهان سوم**، ترجمه غلامعلی فرجادی، جلد اول، تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه.

۱۱. جانستون، آر.جی و دیگران، (۱۳۸۳)، **جغرافیاهای تحول جهانی**، ترجمه نسرین-نوریان، انتشارات دوره عالی جنگ و دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران.








۱۲. جلالی، هوشنگ، (۱۳۷۸)، «نقش آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز و اثر آن بـر امنیـت ملی جمهوری اسلامی ایـران»، **مطالعـات دفـاعی اسـتراتژیک**، شـماره اول، تابسـتان ۱۳۷۸، صص.۲۱-۲٦.

۱۳. حافظنیا، محمدرضا و مـراد کاویـانیراد، (۱۳۸۳)، **افـقهـای جدیـد در جغرافیـای سیاسی**، تهران: نشر سمت.

۱٤. خانی، فضیله، (۱۳۸۵)، **جنسیت و توسـعه**، تهـران: انتشـارات پژوهشـکده مطالعـات فرهنگی و اجتماعی.

۱۵. رضاییاسکندری، داود، (۱۳۸۹)، «توسعهٔ اجتماعی کشورهای آسیای مرکزی، یـک مقایسـه آماری»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، ، سال سوم شماره ٦، بهار و تابستان، صص.۱۹-٤۰.

۱٦. رضوانی، محمدرضا و ولیالله نظری و محمدامین خراسانی، (۱۳۸۹)، **فرهنگ مفـاهیم و اصطلاحات برنامهریزی و توسعهٔ روستایی**، تهران: انتشارات جهاددانشگاهی واحد تهران.

۱۷. روحافزا، فائزه و عطیهٔ اکرامی، (۱۳۸۸)، «ضرورت توجـه بـه اهمیـت نقـش زنـان در راستای اهداف توسعه پایدار»، **فصلنامهٔ فرهنگ**، تابستان ۱۳۸۸، شماره ۷۰، صص.۱٦۹-۱۹٤.

۱۸. زاهدی، شمسالسادات، (۱۳۸٦)، **زن و توسعه**، تهران: انتشارات دفتـر پـژوهشهـای فرهنگی.

۱۹. زهدیگهرپور، محمد، (۱۳۸۸)، **تحلیلفضایی پدیدهٔ دموکراسی درخاورمیانه**، پایـان-نامهکارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

۲۰. سازمان برنامه و بودجه با همکاری سازمان ملل متحد، (۱۳۷۸)، **اولین گـزارش ملـی توسعه انسانی جمهوری اسلامی ایران**، سازمان برنامه و بودجه، تهران: مرکز مدارک اقتصـادی - اجتماعی و انتشارات .

۲۱. سن، آمارتیا، (۱۳۸۳)، **توسعه یعنی آزادی**، ترجمه سید محمـد سـعید نـوری نـائینی، تهران: نشر نی.

۲۲. سوری، امیرمحمد، (۱۳۹۰)، «کشورهای آسیای مرکزی و سازمان همکاری شـانگهای»، **پژوهشنامه سیاست خارجی**، مرکز تحقیقات استراتژیک، شماره ۳۰ مرداد ۱۳۹۰.







۲۳. شوماخر، ای. اف، (۱۳۷۲)، **کوچک زیباست (اقتصاد با ابعاد انسانی)**، ترجمه علی رامین، چاپ سوم، تهران: انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران .

۲٤. طاهری، سیدمهدی و سید سعید هاشمی‌نسب، (۱۳۸۸)، «تصوف در آسیای مرکزی، قفقاز و روسیه»، **فصلنامهٔ پژوهش‌های منطقه‌ای**، شماره ۲، تابستان و پاییز، صص.۱۵-٦۷.

۲۵. عطایی، فرهاد و اعظم شیبانی، (۱۳۹۰)، «زمینه‌های همکاری و رقابت ایران و روسیه در آسیای مرکزی در چارچوب ژئوپلیتیک»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال چهارم، شماره ۸، بهار و تابستان، صص.۱۳۱-۱۵۱.

۲٦. غفاری، غلامرضا و محسن نیازی، (۱۳۸٦)، **جامعه‌شناسی مشارکت**، تهران: نشر نزدیک.

۲۷. فریدمن، جرج، (۱۳۹۱)، **صد سال آینده**، ترجمه محمد زهدی گهرپور و مریم دهقان آزاد، تهران: انتشارات زیتون سبز.

۲۸. فنی، زهره، (۱۳۸۸)، **درآمدی بر توسعه، جهانی شدن و پایداری (جغرافیای توسعه)**، چاپ اول، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

۲۹. قوام، عبدالعلی، (۱۳۸۹)، «تئوری‌سازی در باب توسعهٔ سیاسی»، **مجموعه مقالات پیرامون جهان سوم**؛ به کوشش حاتم قادری، تهران: نشر سفیر.

۳۰. کار، مهرانگیز، (۱۳۸۰)، **مشارکت سیاسی زنان(موانع و امکانات)**، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.

۳۱. کولایی، الهه و محمدحسین حافظیان، (۱۳۸۵)، **نقش زنان در توسعه کشورهای اسلامی ـ با تأکید بر خاورمیانه و جنوب شرق آسیا**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۳۲. گریفین، کیث و تری مک کنلی، (۱۳۷۷)، **توسعهٔ انسانی؛ دیدگاه و راهبرد**، ترجمه غلامرضا خواجه‌پور، تهران: انتشارات وداد.

۳۳. میسرا، آر. پی، (۱۳٦۵)، «مشارکت مردمی»، **مجلهٔ جهاد**، شماره ۸۹، سال ششم، صص.۲-۵.

۳٤. واعظی، محمود، (۱۳۸۵)، **ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز**، تهران: وزارت امور خارجه.







۳۵. هاشمی، سیدضیا و دیگران، (۱۳۸۹)، « بررسی عوامل اجتماعی و روانی مؤثر بر مشارکت سیاسی مردم شهر تهران »، **پژوهشنامه علوم انسانی**، سال پنجم، شماره اول، زمستان ۱۳۸۹، صص.۱۹۹-۲۲۶.

۳٦. هاشمی، غلامرضا، (۱۳۸٤)، **امنیت در قفقاز جنوبی**، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه.

۳۷. هنشال مامسن، ژانت، (۱۳۸۵)، «جنسیت: یکی از مباحث توسعه» ترجمهٔ دکتر زهرهٔ فنی، **ماهنامهٔ اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، شماره ۲۳٤ – ۲۳۳، صص.۲۰٤-۲۱۷.

۳۸. هودر، رابرت، (۱۳۸۵)، **جغرافیای توسعه در جهان و ایران**، ترجمه فضیله خانی و ناصر جوادی، تهران: نشر قومس.

**ب) انگلیسی**

1. Boutros Boutros _ Ghali, (1996), **An Agenda for Democratization :United Nations.**
2. **Dictionary of Human Geography**, (1988), Longman Press.
3. Finsterbusch, Kurt, (1981), **the Sociology of Nation-States: Diminution, Indicators and Theory**, Ch. 15.
4. **Human Development Report (HDR)**, (2009), Overcoming Barriers: Human Mobility and Development, Published for the United Nations Development Program (UNDP).
5. **Human Development Report (HDR)**, (2013), The Rise of the South: Human Progress in a Diverse World, Published for the United Nations Development Programme (UNDP).
6. Jagger, A.M. (1983), **Feminist Politics and Human Nature.** Rowman & Allan Helld Publication.
7. Sargent, L.T. (1999), **Contemporary Political Ideologies,** U.S. Philadelphia, Fort Worth.
8. Srivastava, sushma, (2007), **Encyclopaedia of Women and Development,** Vol.3, No.2, Commonwealth Publishers.
9. Valeri, B. (1999), **Feminist Debates,** London: MacMillan.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال پنجم، شماره ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۹۱، صفحات ۷۸-۶۱

# گفتمان رسمی علمای مسلمان در اتحاد شوروی

**محمد باقر حشمت‌زاده***

**دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی**

**محمد اسماعیل نوذری**

**کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۱/۳۰- تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/٤/٤)

**چکیده**

رهبران اتحاد شوروی در چند دهه حاکمیت بر آسیای مرکزی، سیاست‌های الحادی و ضدمذهبی را در مقابل اقوام مسلمان آسیای مرکزی درپیش‌گرفتند که موجودیت مسلمانان را تهدید می‌کرد. به‌دنبال آغاز جنگ جهانی دوم، اتحاد شوروی ناچار از تجدید نظر در سیاست‌های دشمنی علیه مسلمانان شد و تشکیلاتی به‌نام اداره دینی مسلمانان یا اداره مفتیات را به‌وجود آورد که حیات مذهبی مسلمانان آن کشور را سامان می‌داد. حال پرسش اصلی این نوشتار آن است که علمای اداره دینی در مواجهه با تهدیدهایی که از سوی اتحاد شوروی متوجه بقای جامعه مسلمانان بود، چه راهکاری را در پیش گرفتند؟ در این نوشتار نشان داده می‌شود که این دسته از علما برای حفظ موجودیت جامعه مسلمانان، اسلام و سوسیالیسم را دو مکتب سازگار معرفی کردند که در عین حفظ تفاوت، امکان همزیستی‌شان وجود دارد.

**کلید واژه‌ها**

اداره دینی مسلمانان، کمونیسم، سوسیالیسم، اسلام، آسیای مرکزی، اتحاد شوروی

* E-mail: bagher_heshmatzadeh@yahoo.com







**مقدمه**

به قدرت رسیدن بلشویک‌ها و حاکم‌شدن ایدئولوژی کمونیسم در رأس قدرت سیاسی سبب شکل‌گیری روابط نوینی میان دولت و جامعه مسلمانان آسیای مرکزی شد. رژیم حاکم در طول چند دهه کوشید با اجرای سیاست‌های گوناگون باورهای مذهبی را ریشه‌کن کند. درواقع، اتحاد شوروی در مقاطع مختلف در برخورد با اقوام مسلمان آسیای مرکزی، اسلام و شعائر اسلامی سیاست‌هایی را در پیش گرفت که بررسی و مطالعه آن در قالب حجم انبوه و متراکمی از ادبیات شوروی‌شناسی صورت پذیرفته است. هرچند نمی‌توان این نکته را از نظر دور داشت که درپاره‌ای از پژوهش‌ها و تحقیقات شوروی‌شناسی، گاه شاهد گرایش‌های ایدئولوژیک و رویکردهای ضدکمونیستی متاثر از فضای تقابلی حاکم بر جهان در عصرجنگ سرد و کلیشه‌ها و پیش فرض‌های رایج در محافل آکادمیک غربی هستیم(سنایی، ۱۳۸۸، صص۹۱-۸۹)، اما اغلب محققان بر این معنا اتفاق‌نظر دارند که سیاست‌های رهبران اتحاد شوروی در قبال اقوام مسلمان آسیای مرکزی سرکوب‌گرانه بوده است و رژیم حاکم در طی چند دهه کوشید تا با اجرای سیاست‌های گوناگون، باورهای دینی مردم را ریشه‌کن کند.

با این وجود، گاه شاهد مقاطعی از مدارا و نرمش‌های تاکتیکی در مقابل مسلمانان در فواصل میان سرکوب‌های سیاسی و مذهبی نیز هستیم. یکی از مقاطعی که رهبران اتحاد شوروی مجبور شدند که در سیاست‌های ضدمذهبی و الحادی خود در رابطه با مسلمانان تجدیدنظر کنند، به سال‌های جنگ جهانی دوم بازمی‌گردد. در این زمان، مقام‌های اتحاد شوروی با کاستن از شدت سرکوب‌ها، اقدام به تشکیل اداره ویژه‌ای موسوم به اداره دینی یا اداره مفتیات کردند که نقطه عطف و تحول مهمی در سیاست‌های رهبران اتحاد شوروی در برابر مسلمانان محسوب می‌شد، به‌ویژه به‌دلیل آنکه تا پیش از تشکیل این اداره، همه اداره‌ها و سازمان‌های مذهبی و فعالیت در آنها ممنوع اعلام شده بود. این تشکیلات رسمی اسلامی متشکل از علمای مذهبی و مفتی‌هایی بود که موظف به نظارت و سامان‌بخشیدن به امور مذهبی مسلمانان بودند. تشکیل اداره دینی به‌ویژه از این جهت اهمیت دارد که تا پیش از آن موجودیت و هویت مسلمانان در چارچوب ایدئولوژی الحادی اتحاد شوروی انکار می‌شد. با این‌حال روشن است که علمای اداره دینی و مسلمانان آسیای مرکزی همواره با تهدیدها و دشواری‌هایی روبه‌رو بودند که ناشی از شرایط سیاسی متغیر و تفسیر ایدئولوژی رسمی اتحاد







شوروی بود. این دسته از علما که در ادبیات پژوهشی با نام علمای رسمی شناخته می‌شوند، تفسیرهایی از اسلام و سوسیالیسم عرضه کردند که واکنشی به فضای دشمنی حاکم بود.

حال پرسش اصلی این نوشتار هم این است که علمای اداره دینی در رویارویی با تهدیدهایی که از سوی اتحاد شوروی متوجه بقای جامعه مسلمانان بود، چه راهکاری را در پیش گرفتند؟ نوشتار نشان می‌دهد که این دسته از علما برای حفظ موجودیت جامعه مسلمانان، اسلام و سوسیالیسم را دو مکتب سازگار معرفی کردند که در عین حفظ تفاوت، امکان همزیستی‌شان وجود دارد. این نوشتار در سه بخش با روش توصیفی- تحلیلی به بررسی موضوع می‌پردازد. در بخش نخست، به بررسی سیاست‌های رژیم اتحاد شوروی و شرایط مسلمانان در سال‌های پیش از جنگ جهانی، در بخش دوم سیرشکل‌گیری اداره دینی مسلمانان و در بخش سوم تلاش علمای اداره دینی برای تطبیق‌یافتن با شرایط سیاسی حاکم مورد توجه قرار می‌گیرد.

## اسلام در اتحاد شوروی

بی‌تردید اسلام جزو جدایی‌ناپذیر از هویت فرهنگی مسلمانان آسیای مرکزی است و جامعه مسلمانان آسیای مرکزی وارث سنت فرهنگی دیرپا و نیرومندی بودند. اما با روی کار آمدن حکومت بلشویکی، روابط تازه‌ای میان مسلمانان و رهبران اتحاد شوروی برقرار شد که آثار و پیامدهای آن تا سال‌ها پس از فروپاشی اتحاد شوروی همچنان در این منطقه به‌چشم می‌خورد(کولایی،۱۳۷۷، صص۲۰۲-۲۰۱).

گفتمان سیاسی اتحاد شوروی، اسلام را همچون سایر ادیان به‌صورت یک ایدئولوژی اجتماعی که مانع پیشرفت انسان می‌شود، به‌تصویر می‌کشید. اسلام و به‌صورت کلی باورهای دینی به‌عنوان بقایای دوران پیش از سوسیالیستی و سدی بر سر راه بنای ساختمان سوسیالیسم و برهم‌زننده نظم اجتماعی پیشرفته اتحاد شوروی معرفی می‌شد. رهبران حزب، مذهب را پدیده‌ای غیر علمی ارزیابی می‌کردند که به ادعای آنها ذهن مردم را از تمرکز بر روی مسائل مشکل زندگی و انقلاب یعنی بنای ساختمان سوسیالیسم منحرف می‌کرد. بنابرعقیده رهبران شوروی، باورهای مذهبی رقیب بالقوه ایدئولوژی رسمی‌اتحاد شوروی بود و مذهب تلاش کمونیست‌ها را برای پدید آوردن حکومت شورایی، ساختن جامعه شوروی و خلق انسان تراز







نوین، خنثی و بی‌اعتبار می‌کرد (Broxup, 1989, p. 304 & Filimonov, 1983, p. 6 & Haghayeghi, 1995, p. 13).

بر پایه این نگرش‌ها، حزب کمونیست به‌ویژه از دوران استالین، سیاست‌های الحادی و ضد مذهبی در پیش‌گرفت و به‌این ترتیب اوضاع مسلمانان آسیای مرکزی در دهه ۱۹۲۰ به‌شکل چشمگیری دستخوش دگرگونی شد. از این زمان به بعد، بلشویک‌ها برای تثبیت قدرت خود هرگونه نقش رسمی و عمومی دین را زیر سؤال بردند. قانون شریعت که پایه و اساس تشکیلات قضایی آسیای مرکزی در دهه ۱۹۲۰ بود، ممنوع اعلام شد و همه مدرسه‌های دینی برچیده شدند. هزاران مسجد تخریب شد و بعضی از مساجد تغییر کاربری داده شد. برای مثال مسجد جمعه گومباز در نمنگان به کارخانه شراب‌سازی تغییر کاربری یافت. به‌خصوص در زمان استالین، تعداد مساجد و نمازخانه‌ها به‌شدت کاهش یافت. بنابر برخی آمار تا سال ۱۹٤۲ تعداد مساجد از ۲٦۲۷۹ مسجد به تعداد ۱۳۱۲ مسجد کاهش یافت. ۱٤۰۰۰ مسجد و مدرسه مذهبی تعطیل شدند. علما هدف تعقیب و آزار قرار گرفتند و تعداد آنها از ٤۵۳۳۹ نفر به ۸۸۷۲ نفر کاهش یافت(Haghayeghi,1995, p. 23 و بنیگسن،۱۳۷۰ و خیری، ۱۳۷۹، صص ۱۹۷-۱۹۵). تلاش دولت در راستای جمعی کردن مالکیت تولید از جمله در مناطق چچن و اینگوش با پاکسازی گسترده قومی مسلمانان همراه بود تا آن جا که در اوت ۱۹۳٦ بیش از ۱٤ هزار نفر بازداشت، اعدام و یا روانه اردوگاه‌های کار اجباری شدند(رفیع و ذوالفقاری، ۱۳۹۰، ص ۹۰). پیامد فوری و مستقیم سلطه بلشویک‌ها بر آسیای مرکزی آن بود که گروه زیادی از مسلمانان به‌ناچار از دیار خود رانده و تبعید شدند و بسیاری رهسپار چین، افغانستان، ترکیه و حتی عربستان سعودی شدند(Olcott, 2007, p.8).

دولت در عین حال عملیاتی به اسم «هجوم» را برای کشف حجاب زنان، مبارزه با چندهمسری و بسیاری از شعائر سنتی مردم آسیای مرکزی به‌اجرا درآورد. در اواخر دهه ۱۹۲۰ حزب کمونیست برای آنکه قدرت اسلام را مانند یک نیروی سیاسی و اجتماعی به‌صورت کامل درهم بشکند، الفبای لاتین جدید را جایگزین متون عربی و فارسی کرد (Keller, 2001, p. XV&Northrop, 2004, p. 78).

همچنین حذف جلوه‌های ظاهری اسلام نیز از نظر استالین مهم بود. درواقع، در زمان استالین سه رکن از پنج رکن اسلام یعنی زکات، حج و روزه غیرقانونی اعلام شدند.







اراضی وقفی، ملی اعلام شدند و مقام‌های مذهبی مسلمان تبعید و زندانی شده یا به قتل رسیدند(Akiner,1994, p. 176). درست است که مساجد اتحاد شوروی در دهه ۱۹۳۰ همچنان به فعالیت دینی می‌پرداختند اما تعداد حاضران مساجد به‌شدت کاهش یافت و آن‌دسته از مسلمانانی که به مساجد می‌رفتند، متحمل دشواری‌ها فراوانی شدند. به این ترتیب در این دوران مبارزه رژیم با اسلام تشدید شد و تبلیغات ضدمذهبی گسترده و خشونت فزاینده برای مبارزه با دین به‌اجرا گذاشته‌شد. درواقع، در دهه ۱۹۳۰جامعه سازمان‌یافته مسلمانان به‌صورت اساسی ریشه کن شده بود. اما وجود تعدادی از افراد که از آموزش مذهبی برخوردار بودند و پاره‌ای از علما و چهره‌های دینی همچنان تداوم دین اسلام را در آسیای مرکزی تضمین کرد.

## شکل‌گیری اسلام رسمی و به‌وجود آمدن اداره دینی مسلمانان

در طول جنگ جهانی دوم، استالین ناچار شد در سیاست‌های محدودکننده داخلی خود تجدیدنظر کند تا از این رهگذر از منابع انسانی موجود در تمام جمهوری‌های آسیای مرکزی بهره‌مند شود. نتیجه و پیامد طبیعی سیاست سرکوب در دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، آن بود که جنبش‌های مقاومت ضدشوروی بیشتر در جمهوری‌های مسلمان نشین آسیای مرکزی سربرآورند. افزون بر این، در میان زندانی‌های جنگی و نیروهای داوطلب سرزمین‌های اشغالی که به جبهه‌های جنگ با آلمان نازی اعزام شده بودند، تعداد مسلمانان بسیار زیاد بود . (Yunusov , 2004)

رهبران شوروی برای آنکه بار دیگر حمایت مسلمانان را بدست آورند و سربازان بیشتری را روانه جبهه‌های نبرد کنند، یک تشکیلات رسمی اسلامی را به‌وجود آوردند که شامل رهبران مذهبی و مفتی‌ها می‌شد که ناچار از پشتیبانی از سیاست‌های شوروی بودند و در حقیقت واسطه میان مسلمانان و مقام‌های حزب بودند(لومرسیه،۱۳٦۰،ص ٤۹).

از سوی دیگر در آغاز انقلاب اکتبر، بسیاری از کمونیست‌ها، تبلیغات ضد مذهبی اتحاد شوروی را با مانعی جدی روبه‌رو می‌دیدند، از جمله سلطان غالی‌اف کمونیست ملی‌گرای تاتار(۱۹۳۹-۱۸۸۰) در تحلیلی مفصل با اشاره به قدرت و نقش علما در میان مسلمانان روسی بر این عقیده بود که اوضاع عالمان مسلمان در روسیه به‌گونه‌ای است که اگر مثلاً در میان روس‌ها در برابر هر ۱۰ تا ۱۲ هزار سکنه یک کلیسا وجود داشته باشد، در میان مسلمانان یک







مسجد به ازای هر ۱۷۰۰تا۱۰۰۰نفر وجود دارد و هر مسجد حداقل به ۳ نفر روحانی نیاز دارد: ملا، معاون وی و مؤذن.

قدرت عالم مسلمان را تنها می‌توان براساس جایگاه اجتماعی و سیاسی‌اش در میان مسلمان‌ها توجیه کرد. ملا در آن واحد، ملا(در زمینه اجرای مراسم مذهبی)، معلم(هر ملا یک مکتب یا مدرسه مذهبی دارد که با مسجدش در ارتباط است)، مدیر(در زمینه سرو سامان دادن به دارائی‌ها، ثبت قوانین مدنی این مرحله) و قاضی(که در امور ازدواج و طلاق و ارث صاحب نظر است) و حتی گاهی یک پزشک است. افزون بر این، جایگاه عالمان مسلمان، محکم‌تر و معتبرتر از جایگاه روحانی روسی است.

این درحالی است که مقام‌های عالی کشیش روسی را منصوب می‌کنند. بنابراین، وی نسبت به علمای تاتار و ازبک نفوذ کمتری بر پیروان خود دارد. علمای مسلمان، خود را فقط خادمان ملت می‌پندارند و به خواسته‌های آنها گوش می‌دهند. آنها منش مردم‌سالارتری دارند و به مردم نزدیکتر هستند و نفوذ بیشتری بر مردم دارند تا کشیش روسی (Bennigsen & Wimbush, 1979, pp. 146-147).

علمای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی که سابقه علمی و تحصیلی آنها به پیش از انقلاب باز می‌گشت تا جنگ جهانی دوم همچنان به فعالیت ادامه می‌دادند، به‌ویژه پس از سال ۱۹٤۱، زمانی که ارتش آلمان تهاجم به روسیه را شروع کرد، حکومت شوروی سیاست به‌نسبت ملایمی را در مورد همه مذاهب در پیش گرفت. در این رابطه، مقام‌های دولتی به‌این نتیجه رسیده بودند که اسلام دیگر تهدیدی مستقیم برای شوروی نیست و حتی می‌تواند عاملی مؤثر در جهت تقویت منافع کشور باشد.

از سوی دیگر استالین، افکار دیگری را نیز در سر می‌پروراند، تقسیم مناطق مسلمان‌نشین از نظر جغرافیایی، کنترل علما، تقویت تشکیلات میانه‌روی لیبرال و وفادار و نظارت و جلوگیری از گسترش جنبش‌های اسلامی مخالف با شوروی از جمله عواملی بودند که وی را به تشکیل ٤ اداره دینی واداشت. اداره‌های دینی که باعنوان مفتیات شناخته می‌شدند در سال ۱۹٤۲ در قفقاز جنوبی، باکو، تاشکند(ازبکستان)، اوفا و بیشکک تشکیل شدند (Ro'I, 2000, p. 102). البته تشکیل چنین اداره‌ای، به زمان حکومت تزاری برمی‌گشت و در زمان تزارها، شورای مذهبی اورانگنبورگ نامیده می‌شد که رییس آن با حکم سلطنتی منصوب می‌شد(Polonskaya and Malashenko ,1994).







خاندان باباخان که از خاندان‌های مقدس خوجه بود، در سه نسل ریاست اداره دینی مسلمانان را به‌عهده داشتند. نخستین مفتی اداره دینی ایشان باباخان(١٩٥٧–١٨٦١)بود. فرزند وی ضیاء الدین باباخان(١٩٨٢–١٩٠٨)ریاست قاضیات ازبکستان یا اداره مسلمانان را برعهده داشت(Ro'I, 2000, pp. 104-105). اداره دینی مسلمانان برای هر جمهوری یک قاضیات داشت. هر مسجد در آسیای مرکزی زیر نظر یکی از چهار اداره مذهبی مسلمانان اداره می‌شد. اداره دینی مسلمانان آسیای مرکزی و قزاقستان بزرگترین این سازمان‌ها بود که حیات مذهبی جوامع اسلامی در جمهوری‌های ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و قزاقستان را سامان می‌داد. ستادهای اداری اداره آسیای مرکزی در تاشکند پایتخت ازبکستان قرار داشت. اداره دینی مسلمانان در امور قفقاز در باکو قرار داشت و بر جوامع اسلامی جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان نظارت می‌کرد.

اداره دینی مسلمانان شمال قفقاز در ماخاچ قلعه، پایتخت داغستان واقع بود و مساجد سرزمین‌های شمال قفقاز از قبیل داغستان، چچن– اینگوش، کاباردینو– بالکار، اوستیای شمالی و همچنین قسمت‌هایی از جنوب روسیه را مدیریت می کرد(کولایی، ١٣٨٤، ص ٢١٠ و دلدم، ١٣٦٧، صص٧٨–٦٧).

شاید بزرگترین سازمان دینی، اداره دینی در امور سیبری و اروپا بوده که مرکز آن در اوفا بود و امور مذهبی مسلمانان ساکن تاتارستان و باشقیر و همچنین جوامعی که در سایر مناطق جمهوری روسیه و اروپا قرار داشتند را هدایت می‌کرد. اداره‌های دینی مسلمانان همانند مساجدی که بر آنها نظارت می‌کرد، توسط دولت به ثبت رسیده بود و با فشارهای سیاسی خارجی روبه‌رو بودند.

با این وجود آنها به‌صورت رسمی در نقش سازمان‌های خصوصی فعالیت می‌کردند. این تشکیلات ساختار سلسله مراتبی داشت که در رأس آن رهبران مسلمانی قرار می‌گرفتند که وظیفه خود را سر و سامان‌دادن به حیات مذهبی جامعه اسلامی تعریف کرده بودند. بر خلاف تشکیلات مذهبی مسلمانان در کشورهای اسلامی که سلسله مراتب مذهبی رسمی با کمک‌های مستقیم دولت اداره می‌شد(مانند مصر)؛ تشکیلات رسمی شوروی، حداقل در ظاهر مستقل بود و منابع مالی‌اش را خود تأمین می‌کرد.







فعالیت‌های اداره دینی به‌وسیله صدقه و هدیه‌های مقام‌های محلی مساجد تأمین می‌شد. هر اداره دینی تحت مدیریت یک شورای اجرایی بود که ریاست آن را یک مقام مذهبی برعهده داشت. اعضای شورای اجرایی به‌شکل رسمی در نشست‌های کنگره دوره‌ای روحانیون انتخاب می‌شدند. رهبران اداره دینی، معمولاً یک فهرست از پیش تعیین‌شده از نامزدها را به شورای اجرایی ارائه می‌کردند که آن لیست هم توسط کنگره‌ها مورد تأیید قرار می‌گرفت(Haghayeghi, 1995, p. 67).

رهبری اداره‌های اروپا و شمال قفقاز بر عهده یک مفتی بود که تحصیلات عالی در حوزه علوم اسلامی داشت. رهبری اداره دینی ویژگی‌های نهادهای مذهبی سنتی و دیوان‌سالاری‌های جدید را با هم تلفیق کرد. اداره دینی مسلمانان همانند سایر سازمان‌های در دوران پس از جنگ جهانی دوم با محدودیت‌های شدید قوانین مذهبی شوروی و فشارهای سیاسی روبرو بود که مفهوم ضمنی آن این بود که فعالیت‌های اداره دینی به‌صورت کلی محدود به رفع نیازهای فقط مذهبی مردمان آسیای مرکزی بود(Ro'I, 2000, p. 385).

با این همه سازماندهی و مدیریت داخلی اداره دینی، به‌صورت کلی به خود رهبران مذهبی مسلمان واگذار شد. برای مثال هر اداره دینی، بنابر یک مجموعه از قوانین داخلی اداره می‌شد که حقوق و مسئولیت‌های اعضا را در رابطه با جوامع مسلمان تحت مدیریت اداره‌ها تعریف می‌کرد. اداره دینی، جزوه‌های آموزشی را با هدف آموزش مذهبی منتشر می‌کرد که مطالب متنوعی درباره شکل اجرای مراسم‌های مذهبی مانند نماز جمعه و مناسک مرتبط با تعطیلات رسمی مسلمانان در آن به‌چشم می‌خورد(دلدم، ۱۳٦۷، صص ۸۹-۷۹). فتوی، نمونه دیگری از ترکیب مراسم و شعائر سنتی مسلمانان و ابتکارهای نوین بوروکراتیک بود. بنابر سنت رایج، فتوی حق قانونی مفتی بود که در رأس اداره دینی مسلمانان قرار داشت. هر چند در اتحاد شوروی اداره‌های بزرگ‌تر، دپارتمان‌های فتوی داشتند که پس از رسیدن به یک فتوی خاص نسبت به انتشار آن اقدام می‌کردند (Saroyan, 1997).

تلاش اداره مفتیات برای بسیج مسلمانان در جنگ شور و شوق چندانی در میان مردم بر نمی‌انگیخت، زیرا موعظه‌ها و دخالت‌شان در دستگاه تبلیغاتی شوروی از نفوذ آنها بر توده‌های مردم کاسته بود. شاید پیوند ساختاری میان اداره مفتیات و مساجد تحت فرمان آن نیز از اعتبار روحانیون رسمی می‌کاست. مساجد باید در یکی از اداره‌های مفتیات به







ثبت می‌رسید، بنابراین تابع تصمیم‌های یکی از این ادارات بود. قانون اساسی اتحاد شوروی فعالیت‌های دینی خارج از مساجد رسمی را غیرقانونی می‌دانست و این فعالیت‌ها ممنوع بود. همه علمای مسلمان باید در اداره‌های دینی و شورای امور دینی کشور ثبت‌نام می‌کردند. اداره مفتیات باید اطمینان پیدا می‌کرد که مساجد در فعالیت‌های غیر مذهبی مانند خدمات اجتماعی، فعالیت‌های آموزشی و یا هر نوع فعالیت تجاری و اقتصادی شرکت نمی‌کنند(Saroyan, 1994؛ Ro'I, 2000 , p. 385).

**اندیشه‌های علمای رسمی**

نگرانی مهم علمای رسمی، حفظ اسلام در یک فضای دشمنی بود. علمای مسلمان با همین نگاه، ناچار از به‌کار گرفتن رویکردی بودند که حساسیت مقام‌های دولتی را برانگیزند. آنها با احتیاط رفتار می‌کردند اما آشکارا تبلیغات مؤثری در پشتیبانی از اسلام انجام دادند و برای احیای تفکر عقلانی در میان مسلمانان شوروی احساس مسئولیت می‌کردند. از آنجا که دولتمردان اتحاد شوروی می‌خواستند که علما اتحاد شوروی را به‌عنوان ویترین پیشرفت‌ها و موفقیت‌های سوسیالیسم به جهان خارج معرفی کنند و آن را موفق‌تر و رضایت بخش‌تر از نظام سرمایه‌داری غربی جلوه دهند، علما باید از آزادی، رفاه و شکوفایی اسلام در اتحاد شوروی سخن می‌گفتند و اتحاد شوروی را بهترین دوست و متحد جهان اسلام معرفی می‌کردند (Babakhan, 1980؛ Ersahin, 2005, p. 12 و شعردوست، ۱۳۶۹، ص ۱۲۴).

علما به اجبار، خود را با شرایط جدید تطبیق دادند. در این مسیر، آنها تلاش کردند تا جهان خارج را راضی کنند که مسلمانان در اتحاد شوروی از آزادی، پیشرفت و آسایش برخوردار هستند. اما در عین حال، تلاش کردند تا به ادعاهای ملحدان پاسخ دهند و اسلام را به مسلمانان اتحاد شوروی آموزش دهند. در این مسیر، یکی از مهم‌ترین موضوع‌هایی که علمای رسمی گسترش دادند این بود که اسلام، مذهبی انسان‌گرا و لیبرال و آزاد منش است که خداوند، عالی‌ترین و مترقی‌ترین فرهنگ را به آن اعطا کرده‌است و در مقایسه با سایر مذاهب سازگاری بیشتری با سوسیالیسم حقیقی نشان داده‌است و مسلمانان بهترین ملتی هستند که قادر به ساخت سوسیالیسم هستند.







افزون بر این اسلام دارای برترین و عالی‌ترین آموزه‌ها در تاریخ بشریت است. اساس دین اسلام بر قرآن استوار است که اصول، مبادی و کلمات آن در گذر قرن‌ها همچنان معتبر و تغییر ناپذیر باقی مانده است. تعالیم اسلام همواره با روح زمان سازگاری دارد و تعالیم آن قادر است راه حل صحیح همه مشکلات زندگی انسان را نشان دهد و پاسخ‌هایی عالی برای پیچیده‌ترین و مشکل‌ترین پرسش‌ها بیابد. سرانجام، هیچ تناقضی میان مارکسیسم و اسلام وجود ندارد زیرا سوسیالیسم در آرمانی‌ترین شکل خود تحقق وعده‌های اسلام است(Ersahin, 2005, pp. 4-5) .

علمای رسمی تلاش می‌کردند تا مشارکت فعال مسلمانان را در بنای سوسیالیسم تضمین و فعالیت میهن‌پرستانه را در میان مسلمانان آسیای مرکزی تشویق کنند. علما از راه تشکیل دادن قوریلتای(مجمع)،مسلمانان را به پیروی‌کردن از وظایف‌شان در برابر سوسیالیسم دولتی فرا می‌خواندند(Ro'I, 2000, p. 112). مفتی باباخان در یکی از سخنرانی‌های عمومی خود می‌گوید: دین اسلام یکی از طرفداران بنای ساختمان سوسیالیسم در کشور است. اداره دینی مسلمانان و در واقع همه رهبران سازمان دینی آسیای مرکزی و قزاقستان، رسالت اصلی‌شان را ارتقاء دادن حسنات اخلاقی و هدایت‌کردن مسلمانان به مسیر اسلام و سوسیالیسم می‌دانند(Ashirov, 1972, p. 77).

نمایندگان اسلام رسمی به‌خوبی خود را با اوضاع جاری تطبیق دادند و تمام تلاش خود را برای برساختن هویتی تازه بکار بستند که مسلمانان و شوروی، هر دو را دربرگیرد. در حقیقت، چنان‌که مقام‌های مذهبی یاد آور می‌شدند، بسیاری از ارزش‌هایی که سوسیالیسم ترویج می‌کند مانند برابری، آزادی مذهبی و مالکیت با آموزه‌ها و تعالیم اسلامی یکسان است. به باور علمای رسمی، پاره‌ای از شعائر اسلامی همانند روزه داری و نماز کاملاً با روح عصر و زمانه سازگار است. معنی سنت‌های خاص هم از نو تعریف شد تا با نظام شوروی بهتر سازگار باشد. بنابراین شستشوی پا قبل از نماز به دلایل بهداشتی تبلیغ شد و نماز به‌عنوان ابزاری در نظم بخشیدن به زندگی توصیه شد(Saroyan, 1997).

از آنجا که رژیم سوسیالیستی ادعا می‌کرد که با ایجاد سوسیالیسم در کشور دیگر فقیر و نیازمندی باقی نمانده و همه مردم در شرایط برابر زندگی می‌کنند و در کمال رفاه و آسایش از حمایت‌های دولت برخوردار هستند، به‌طبع برای علما دشوار بود که در چنین







فضای ایدئولوژیکی از پرداخت زکات سخن بگویند. به‌همین دلیل است که مفتی ضیاء الدین باباخان به اجبار پرداخت صدقه را به شیوه سنتی تفسیر می‌کند. وی بر این باور است که مسلمانان صدقه را برای رستگاری و نجات روح می‌پردازند تا تکلیف دینی خود را به‌جا آورند(Vakhabov, 1980, p. 8؛ Babakhan, 1980, p. 35 و لومرسیه،۱۳٦۰، صص ٤۹ -٤۷).

در عین حال چنان‌که سارویان اشاره می‌کند، تمام اینها به این معنا نبود که علما کورکورانه، دستورهای مقام‌های اتحاد شوروی را تبعیت کنند و یا اینکه به‌دنبال تلفیق اسلام و ایدئولوژی اتحاد شوروی باشند. نمایندگان اسلام رسمی، در آثار و موعظه‌های خود بر این نکته تأکید می‌کردند که اسلام و سوسیالیسم نفی کننده یکدیگر نیستند، بلکه همزیستی این دو جهان‌بینی نه تنها امکان پذیر بلکه سودمند است (Saroyan ,1994, p. 521). علما کوشش می‌کردند تا اسلام را با علم و پیشرفت هماهنگ نشان دهند و بقای دین را در فضای ضددینی حاکم تضمین کنند.

چنان‌که مهم‌ترین مفتی اداره دینی، ضیاء الدین باباخان تفسیرهای میانه‌رو از اسلام ارائه می‌داد و اسلام را دینی مدافع پیشرفت، گسترش‌دهنده دانش، برابری، دربردارنده آزادی، صلح و دوستی تفسیر می‌کرد. در این مسیر می‌کوشید که شعائر اسلامی را به‌صورت ارزش‌های علمی معرفی کند. وی حضرت محمد(ص) را به‌صورت یک انسان انقلابی و سوسیالیست تصویر می‌کرد و اسلام و سوسیالیسم را منطبق نشان می‌داد. همواره سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رژیم اتحاد شوروی را ستایش می‌کرد و البته جنبه‌ها و روش‌های الحادی و ضددینی سیاست اتحاد شوروی را بسته می‌گذاشت (Babakhan, 1980, pp. 45-52).

باباخان با هدف نشان دادن سازگاری میان اسلام و سوسیالیسم به یکی از مسائل مهمی که در اتحاد شوروی اهمیت فراوان داشت، اشاره کرد. وی در تحلیل کلی منابع اسلامی نشان داد که در اسلام دو نوع مالکیت خصوصی و عمومی وجود دارد. مالکیت خصوصی‌ای که اسلام به رسمیت می‌شناسد، حاصل کار شخصی فرد است. اسلام بدست آوردن ثروت، از راه کار افراد دیگر را ممنوع کرده است. برای مثال شریعت به‌شدت به حاکم، دستور می‌دهد که زمین متعلق به کسی است که آن را آماده کشت کند. رسول خدا







(ص) برای حفظ منافع کارگران و پشتیبانی از بهره‌برداری عاقلانه از منابع طبیعی فرمود که کسی که زمین بایر را آماده کشت می‌کند، مالک آن نیز هست. قانون اسلام به‌شدت مسلمانان را از رباخواری، احتکار کالا، کم‌کردن پیمانه نهی کرده‌است و اجازه نمی‌دهد که برخی از مردم با حاصل دسترنج دیگران ثروتمند شوند. خداوند متعال به همه اعضای جامعه، درستکاری و عدالت و احترام به کار و کارگر را سفارش کرده‌است. چنان‌که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «وای بر کم‌فروشان، آنان که وقتی از مردم کیل می‌ستانند، آن را پر می‌کنند و چون به مردم کیل می‌دهند یا وزن می‌کنند از آن می‌کاهند»(قرآن، المطففین، آیات ۳-۱) (Ersahin, 2005, p. 8).

مالکیت عمومی در اسلام به‌صورت دارایی عمومی تصویر شده است. نقش و هدف مالکیت عمومی در جامعه خدمت به همه مردم مانند یک کلیت واحد و تأمین سعادت، بهروزی و رفاه آنان است. مالکیت عمومی باید همه ابزارها در جهان را دربرگیرد. حضرت محمد (ص) اصل زیر را به پیروان خود آموخت: «برخی دارایی‌ها مانند آب، علف، آتش متعلق به همگان است». در آن زمان دامداری شاخه اصلی اقتصاد بود و آب ارزشی به مراتب بیشتر از الماس داشت و بدون آن زندگی برای انسان و چارپایان غیر ممکن بود. وجود این سه عنصر به راستی حیات مادی جامعه را تضمین می‌کرد. خداوند متعال در قرآن کریم به این معنا اشاره فرموده است: «ای مردم خدایی را ستایش کنید که شما و گذشتگان شما را آفریده است تا شما منزه و پاکیزه باشید. خدایی که زمین را برای راحتی شما بگسترد و آسمان را برافراشت و باران را نازل کرد تا انواع میوه‌ها پدید آید و می‌دانید که خدا همتا ندارد. برای او شریک قرار ندهید»(سوره بقره، آیات ۲۱ – ۲۲)(Ersahin,2005, P. 9) .

مفسران در تفسیر این آیه می‌گویند که خداوند در اینجا به مردم یادآور می‌شود که سه نعمت الهی زمین، هوا و آب برای انسان آفریده است که انسان به کمک این سه، معیشت خود را تأمین کند. اینها به شخص واحدی تعلق ندارد، بلکه به‌صورت کلی دارایی نوع بشر هستند. باباخان درنهایت به این نتیجه می‌رسد که شخصیت‌های برجسته مسلمان در آسیای مرکزی مانند همکاران خود در خارج از کشور بر این معنا اتفاق‌نظر دارند که مصادره اراضی بزرگ مالکان توسط شوروی به‌نفع کارگران و دهقانان، مورد تأیید و پذیرش اسلام است. برای مثال، محکمه شرعی ترکستان در سال ۱۹۲۷ با انتشار یک فتوی

به این موضوع اشاره کرده است: کسی که محصول زمین را درو می‌کند و از آن محصول بهره می‌برد درحالی‌که در کار کشاورزی شرکت نمی‌کند و زمین را برای کار کشت به دیگران اجاره می‌دهد، مرتکب کاری غیر قانونی و سزاوار ملامت شده است. دولت حق دارد مازاد محصول اراضی را از بزرگ مالکان توقیف کرده و آن را در اختیار دهقانان محتاج و کسانی که با کار و کوشش خود زمین را کشت می‌کنند، قرار دهد (Babakhan, 1980, p. 95).

علمای رسمی، افزون بر کوشش برای بسیج جامعه اسلامی پیرامون نهادهای مذهبی خود، استدلال می‌کردند که اسلام و جامعه اسلامی نقشی مهم و تأثیرگذار در جامعه شوروی ایفا می‌کند. به‌این‌ترتیب، روحانیون از نو یکی از مؤلفه‌های گفتمانی حکومت، یعنی«انسان تراز نوین شوروی را که قرار بود به‌صورت موفقیت‌آمیزی بدون مذهب در کشور زندگی می‌کندبه قالب انسان تراز نوین مسلمان شوروی»ریختند. بحث‌های علما درباره ماهیت رابطه اسلام با جامعه شوروی در بستری طرح می‌شد که مفاهیم مسلط درباره ناسازگاری ذاتی اسلام و ایدئولوژی شوروی، رواج داشت.

چنان‌که اشاره شد، ماهیت اسلام و سایر مذاهب و پیشرفت‌های اجتماعی در مدیریت اتحاد شوروی، مضمون رایج تبلیغات ضد مذهبی شوروی و مباحث علمی بود. در این معنا، بحث‌های علما درباره جایگاه اسلام در جامعه شوروی یک ضدگفتمان بود و پاسخی به چالش نیرومند محافل علمی و استادهای غیر مذهبی به‌شمار می‌رفت (Saroyan, 1997, pp. 53-54).

علمای اداره دینی، رضاالدین فخرالدین روحانی تاتار و فیلسوف برجسته‌ای را که رهبر مسلمانان اتحاد شوروی در فاصله دو جنگ جهانی بود، به‌عنوان الگو و سرمشق شهروندان مسلمان اتحاد شوروی معرفی کردند. مورد فخرالدین از آن‌رو اهمیت داشت که می‌توانست تأییدی بر ادعای علما باشد مبنی بر اینکه وفاداری به ایمان اسلامی مانعی بر سر راه مشارکت اجتماعی مسلمانان متدین در بنای ساخت سوسیالیسم نیست و تقوای اسلامی و شهروندی اتحاد شوروی در واقع یکدیگر را تقویت می‌کنند و اختلافی با هم ندارند(Babakhan, 1980, p. 86).

در متنی رسمی که به بررسی فعالیت‌های غیردینی فخرالدین می‌پردازد،چنین استدلال شده است: دین اسلام به هیچ نوع رضاالدین فخرالدین را از مشارکت فعال در زندگی







اجتماعی و سیاسی کشورمان بازنداشت. وی با احساسی عمیق از تحولاتی سخن می‌گفت که تا پیش از انقلاب اکتبر رؤیایی بیش نبود. تحولاتی همانند امکانات آموزش عمومی، رهایی زنان و شکوفایی علوم و فرهنگ و هنر و همه اموری که امروز به حقیقت پیوسته‌اند(Saroyan, 1997, p. 54).

در مقابل گفتمان رسمی مسلط که مسلمانان را مشتی عقب مانده و تهدیدی برای بقا و موجودیت اتحاد شوروی معرفی می‌کرد، علما تصویری از جامعه مسلمانان اتحاد شوروی ارائه دادند که سیمای مسلمانان را از هیئت قربانی‌های منفعل سیاست‌های اتحاد شوروی درآورده و آنها را به‌صورت کارگزاران فعال در ساختارهای سیاسی و اجتماعی کشور به تصویر می‌کشید. علمای مسلمان با تأکید بر وفاداری مسلمانان به ایمان اسلامی و در عین حال مشارکت فعال در جامعه اتحاد شوروی، تلاش کردند تا الگویی از شهروندان مسلمان ارائه دهند که در عین حفظ تفاوت در بدنه جامعه یکپارچه شده‌اند؛ چنان‌که در متن زیر می‌خوانیم: مسلمانان کشورمان در ٦٥ سال گذشته در جامعه سوسیالیستی زیسته‌اند و آنها همواره دلایل روشنی داشته‌اند که به‌دلیل سهم و مشارکت‌شان در پیشرفت و بهروزی سرزمین مادری خود احساس غرور کنند. این درحالی است که آنها از دستورات و توصیه‌های دین مقدس‌شان اسلام نیز دست برنداشته‌اند و از آن منحرف نشده‌اند(Saroyan, 1997, p. 54).

نباید از نظر دور داشت که تصویر علما از اسلام، موضع مسلط حکومت را تحریف می‌کرد و بسیاری از ویژگی‌های آن موضع مسلط که علما به ظاهر رد می‌کردند در تصویر علما از اسلام گنجانده شد. بدین ترتیب علمای مسلمان، ارزش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که نمایندگان کشور شوروی از آن حمایت می‌کردند، مانند عناصر سنتی ایمان اسلامی مورد پذیرش قرار دادند. مباحث علما، وجود شهروند مسلمان شوروی را با اتکا به تلفیق دو راهبرد متفاوت مسلم فرض می‌کرد: راهبرد یکپارچه‌سازی که اساس آن بر یک تصویر نمادین از مسلمانان در مقام مشارکت کنندگان فعال در بنای ساختمان اتحاد شوروی و اعضای جدایی‌ناپذیر جامعه شوروی استوار بود.

راهبرد دیگر، راهبرد تفاوت بود. بر اساس این راهبرد، علما بر تفاوت جامعه مسلمانانی که رهبری آن را دردست داشتند، تأکید می‌کردند. بنابراین علمای رسمی جدا از همسویی ظاهری با سیاست‌های رهبران اتحاد شوروی نقش مؤثری در حفظ و نشر آموزه‌های اسلامی در اتحاد







شوروی ایفا کردند. به‌خصوص باید در نظر گرفت که این‌دسته از علما مسئولیت حفظ اسلام را در محیط اجتماعی بر عهده داشتند که پر از جو بدبینی، سوء ظن و نفرت از مذهب بود و مسلمانان هر روز با انبوه تبلیغات مسموم ضد مذهبی بمباران می‌شدند و حتی هویت مستقل آنها بیشتر به رسمیت شناخته نمی‌شد. بنابراین علمای رسمی کوشیدند تا جایگاه و هویت انکار شده مسلمانان را در اتحاد شوروی تثبیت کنند.

بنابراین چندان بی‌سبب نیست که شرف رشیدوویچ رشیداف دبیر اول حزب کمونیست ازبکستان در گزارش خود به نشست عمومی(پلنوم) هشتم کمیته مرکزی حزب کمونیست که در سال ۱۹٦۳ برگزار شد، به سازگاری علما با شرایط جدید و نقش و نفوذ علما در میان مردم اشاره کرده‌است و می‌گوید: علما زیرکانه خود را با شرایط جدید تطبیق داده‌اند. آنها ماسک‌های گوناگونی به‌صورت زده‌اند. بسیار اشتباه خواهد بود که تصور کنیم علما دست به تلاش نافرجام می‌زنند. شمار فراوان حاضران در مساجد و شمار زیاد کسانی که در جشن‌ها و مراسم دینی شرکت می‌کنند، قدرت و نفوذ علما را در میان مردم به اثبات می‌رساند(Bennigsen & Quelquejay,1979,p. 157).

## نتیجه

در این نوشتار سیر شکل‌گیری نهاد علمای رسمی در اتحاد شوروی و تلاش این دسته از علما را برای تطبیق با شرایط موجود کشور بررسی و به این هدف اشاره شد که مذهب در ایدئولوژی مارکسیسم- لنینیسم افیون توده‌ها و پدیده‌ای غیر علمی دانسته می‌شد. بر پایه این ایدئولوژی، رهبران اتحاد شوروی به‌خصوص از دوران استالین سرکوب‌های سیاسی و مذهبی گسترده‌ای را آغاز کردند. با وجود تداوم سرکوب، شرایط جنگ جهانی دوم مقام‌های اتحاد شوروی را به تجدیدنظر در سیاست‌های ضدمذهبی‌شان در مقابل مسلمانان واداشت و سیاست استالین مبنی بر تشکیل نهادهای رسمی از قبیل اداره دینی مسلمانان به شکل‌گیری نهاد علمای رسمی منجر شد که خود را متعهد به حفظ اسلام در منطقه بدانند. اما علمای رسمی برای حفظ موجودیت و بقای جامعه مسلمانان با دشواری‌ها و تهدیدهای فراوانی از سوی رژیم اتحاد شوروی روبرو بودند که در مقاطعی







حتی موجودیت مستقل جامعه مسلمانان را به رسمیت نمی‌شناخت و با ترفندهای گوناگون می‌کوشید تا بنیاد جامعه مسلمانان و باورهای دینی را نابود کند.

بنابر همین دلایل علما راهکارهایی را برای حفظ جامعه مسلمانان در پیش گرفتند. از آنجا که علمای رسمی همواره موجودیت اسلام را در معرض تهدید می‌دیدند، ناچار از بکار گرفتن رویکردی بودند که نخست تحریک آمیز نباشد و ملاحظات مورد نظر مقام‌های دولتی را در نظر بگیرد و همچنین تا حدود زیادی انتظارهای رژیم را برآورده کند. بنابراین آنها تلاش کردند تا جهان خارج را متقاعد کنند که مسلمانان در اتحاد شوروی از آزادی، پیشرفت و آسایش برخوردار هستند. اما در عین حال علما توانستند اقدام‌های کارآمدی در پشتیبانی از اسلام انجام دهند و تلاش کردند تا از راه‌های گوناگون سطح آموزش‌های دینی مسلمانان را بالا ببرند.

چنان‌که اشاره شد علما کوشش می‌کردند تا اسلام را با علم و پیشرفت همگام نشان دهند و موجودیت دین را در فضای ضددینی حاکم حفظ کنند. از همه مهم‌تر، علما بر این نکته تأکید کردند که اسلام مذهبی صلح دوست و هوادار آزادی است و کاملا با سوسیالیسم سازگار است و تناقضی میان مارکسیسم و اسلام وجود ندارد. آنها بر نقاط اشتراک دو مکتب اسلام و سوسیالیسم تأکید می‌کردند و از بیان تضادهای اساسی دوری می‌کردند. علمای مسلمان، اسلام را حامی و طرفدار ارزش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور شوروی معرفی کردند و یادآور شدند که بسیاری از ارزش‌هایی که سوسیالیسم ترویج می‌کند با آموزه‌ها و تعالیم اسلامی همخوانی دارد. به باور آنها، آداب و شعائر اسلامی همانند روزه‌داری و نماز مانع مشارکت اجتماعی مسلمانان نبود. در این مورد کافی است توجه شود که تبلیغات الحادی و ضدمذهبی تقریباً بی‌وقفه در همه دوران حاکمیت اتحاد شوروی ادامه داشت و در این تبلیغات مذهب سد و مانعی در بنای سوسیالیسم دانسته می‌شد و رسانه‌ها همواره از ناسازگاری ذاتی اسلام و ایدئولوژی شوروی، سخن می‌گفتند.

در این نوشتار نشان داده شد که از نظر علمای اداره دینی، با توجه به نبود تضاد بنیادی میان اسلام و سوسیالیسم، مسلمانان مشارکت‌کنندگان فعال در بنای سوسیالیسم و اعضای وفادار و جدایی ناپذیر جامعه شوروی بودند؛ اما در همان‌حال علمای رسمی بر تفاوت

جامعه مسلمان‌هایی که رهبری‌اش را در دست داشتند، تأکید می‌کردند. به این ترتیب، علما خواستار همزیستی بین دو مکتبی شدند که هردو دارای ارزش‌های مشترک بودند.

## منابع

### الف- فارسی


۱. بنیگسن، الکساندر(۱۳۷۰)، **مسلمانان شوروی،گذشته، حال و آینده**، ترجمه کاوه بیات، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۲. خیری، ابوذر و دیگران(۱۳۷۹)، «تجدید حیات اسلام در آسیای مرکزی»، **مجله تاریخ اسلام(دانشگاه باقرالعلوم)**، سال یکم، شماره٤، صص ١٨٦-٢٠٧.

۳. دلدم، اسکندر(۱۳٦۷)، **اسلام در شوروی**، تهران: مرکز فرهنگی هنری اقبال لاهوری.

٤. رفیع، حسین و وحید ذوالفقاری(بهار و تابستان ۱۳۹۰)، **مطالعات اوراسیای مرکزی**،سال چهارم، شماره ۸ ، صص ۱۱۰-۸۷.

۵. سنایی، مهدی(تابستان و پاییز۱۳۸۸)، «روسیه شناسی در دوره شوروی و پس از آن: تحولات و درس‌ها»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**،سال دوم، شمارۀ ٤، صص ١٠٦-٨٥.

٤. شعردوست، علی اصغر(۱۳٦۹)، مسلمانان شوروی، **نامه فرهنگ**، سال اول، شماره ۲.

۵. کولایی، الهه(۱۳۷۷)، «روند نوگرایی اسلامی در آسیای مرکزی»، **سیاست**، شماره ۳۹، صص ۲۱۸-۲۰۱.

٦. کولایی، الهه(۱۳۸٤)، «زمینه‌های بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی»، **سیاست**، شماره ٦۷، صص ۲۲٤-۲۰۱.

۷. لومرسیه، شانتال(۱۳٦۰)، «اسلام در اتحاد شوروی»، ترجمه غلامرضا وثیق، **مجله آرش**، شماره ۲۳، صص ٥٤-٤٥.


### ب- انگلیسی


1. Akiner, Shirin (1994), "**Political and Economic Trends in Central Asia**", London: British Academic Press.

2. Ashirov, Nagman (1972), "**Evolutsiia Islama USSR(The Evolution of Islam in the USSR)**" ,Moscow: Politizdat, by Yaacov Ro'i in "**Islam in the Soviet Union from the Second World War to Gorbachev**", Hurst & Company, London, 2000.

3. Babakhan, Ziyauddin Khan Ibn Ishan (1980), "**Islam and the Muslims in the Land of Soviets**", tr. R. Dixon, Progress Publishers, Moscow.

4. Bennigsen, Alexandre (1989),"Islam in Retrospect", **Central Asian Survey,** Vol.8, No. 1, pp. 89-109.

5. Bennigsen, Alexandre & Quelquejay, Chantal Lemercier(1979), "Official Islam in the Soviet Union", **Religion in Communist Lands**, Vol. 7, No. 3, pp. 148-159.
6. Bennigsen, Alexandre and Wimbush, S. Enders (1979),"**Muslim National Communism in the Soviet Union: A Revolutionary Strategy for the Colonial World**", Chicago: The University of Chicago Press.
7. Ersahin, Seyfettin(2005),"The Official Interpretation of Islam under the Soviet Regime A Base for Understanding of Contemporary Central Asian Islam",**Journal of Religious Culture**,No. 77, pp. 2-19.
8. Filimonov, E. G(1983), "**Islam USSR.Osobennosti Protsessa Sekuliarizatsii vRespublikakh Sovetskogo Vostoka**", Moscow:Mysl.
9. Haghayeghi, Mehrdad (1995)," **Islam and Politics in Central Asia**", New York: St. Martin’s Press.
10. Keller, Shoshana (2001),"**To Moscow, Not Mecca: The Soviet Campaign against Islam in Central Asia, 1917–1941**", Westport, CT: Praeger.
11. Northrop, D. T.(2004), **Veiled Empire: Gender and Power in Soviet Central Asia**, New York: Cornell University Press
12. Olcott, M. B(2007),"Roots of Radical Islam in Central Asia", **Carnegie Papers**, No. 77, available at: www.carnegieendowment.org (accessed on, 26 /6/ 2012).
13. Polonskaya, Ludmila and Malashenko, Alexei(1994), "**Islam in Central Asia**", Reading: Ithaca Press.
14. Ro’i, Yaacov(2000),"**Islam in the Soviet Union. From the Second World War to Gorbachev**" , New York: Columbia University Press.
15. Saroyan, Mark (1994), Authority and Community in Soviet Islam. In Marty, Martin E. and Appelby, R. Scott(eds.), "**Accounting for Fundamentalisms. The Dynamic Character of Movements**", Chicago & London: University of Chicago Press.
16. Saroyan, Mark (1997),"**Minorities, Mullahs, and Modernity: Reshaping Community in the Former Soviet Union**", Edited by Edward Walker, Berkeley: University of California.
17. Vakhabov, Abdulla(1980), "**Muslims in the USSR**", Moscow.
18. Yunusov, Arif (2004), "**Islam v Azerbaydzyane**", Baku: Zaman.





**مطالعات اوراسیای مرکزی، دورۀ ۷، شمارۀ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۲۱۹-۲۳۵**

# معادلۀ انرژی در اوراسیا و عمل‌گرایی روسی

**قدرت احمدیان** *

استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه رازی

**حدیث مرادی**

کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای آسیای مرکزی و قفقاز دانشگاه علامه طباطبایی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۰۷ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۰۶/۳۰ )

**چکیده**

آنچه بیش از پیش در عرصۀ سیاسی روسیه مشهود است، افزایش روزافزون نقش انرژی در سیاست خارجی- امنیتی این کشور در سال‌های اخیر است. تا آنجا که براساس «راهبرد انرژی فدراسیون روسیه ۲۰۲۰»، انرژی به بزرگ‌ترین ابزار هدایت سیاست داخلی و خارجی این کشور تبدیل خواهد شد. این نوشتار می‌خواهد با استفاده از رهیافت نوواقع‌گرایی تدافعی به این سؤال پاسخ دهد که چرا روسیه سیاست خارجی- امنیتی خود را به انرژی پیوند زده است. می‌توان گفت که بالارفتن قیمت انرژی و افزایش وابستگی مصرف‌کنندگان به تولیدکنندگان، همگام با افزایش خطر غرب به‌ویژه گسترش ناتو به شرق و برنامۀ سپر دفاع موشکی، این امکان را برای روسیه فراهم کرد تا به پیوند حوزۀ عمل سیاسی- امنیتی و اقتصادی دست‌زده و امنیت خود را به امنیت غرب متصل کند.

**کلیدواژه‌ها**

انرژی، خطوط لوله، روسیه، عمل‌گرایی، محور تولیدکنندگان، محور مصرف‌کنندگان، مسیرهای حمل‌ونقل، نوواقع‌گرایان تدافعی.

* Email: ghudratt@yahoo.com







**مقدمه**

تحقیر روس‌ها در عرصۀ بین‌الملل پس از فروپاشی اتحاد شوروی و تهدید منافع این کشـور از سوی رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای زمینه را بـرای روی‌کـار آمـدن اوراسـیاگرایان عمـل‌گـرا و بازگشت این کشور به عرصۀ معادلات فراهم کرد. اوراسیاگرایان با توجه بـه شـرایط جهـانی و با انعطاف توانستند نقش روسـیه را در مسـائل منطقـه‌ای و جهـانی ارتقـا دهنـد. امـا آنچـه در سیاست‌های به‌کارگرفته شده در روسیه مشهود است، افزوده‌شـدن روزافـزون وزنـۀ انـرژی در سیاست خارجی و امنیتی این کشور است. اوراسیاگرایان هم‌زمان با در دست‌گـرفتن قـدرت در روسیه، به‌دنبال ایجاد ارتباط میان سیاست خارجی– امنیتی این کشـور و انـرژی برآمدنـد. ایـن نوشتار تلاش‌می‌کند تا با روشی تحلیلی– توصیفی و با رویکردی تجویزی به بررسی این مسئله بپردازد که چرا روسیه سیاست خارجی خود را به انرژی پیوند زده است؟ و چرا روسیه با تمام توان اضلاع انرژی اوراسیا (تولیدکنندگان، انتقال‌دهندگان و مصرف‌کنندگان) را کنترل می‌کند؟

در تبیین این سؤال ها این فرضیه مطرح است که پس از فروپاشی اتحاد شوروی، غـرب به درخواست همگرایی روس‌ها پاسخی مناسب نـداده اسـت و بـا گسـترش نـاتو بـه شـرق و همچنین تلاش برای ایجاد سپر دفاع ضدموشکی همواره خطری مهم برای امنیت ملی و منـافع راهبردی روسیه در فضای پیرامونی خود ایجاد کرده است. روی‌کار آمدن عمل‌گرایان با هـدف احیای قدرت روسیه در خارج نزدیک خود و موقعیت جدید امنیت انرژی یعنی وابستگی بیش از پیش مصرف‌کنندگان سنتی انرژی روسیه به این کشور، این امکان را به‌وجود آورد تا روسـیه بتواند از ابزار انرژی برای ایستادگی در برابر فشارهای غرب و همچنین استقرار دوبارۀ قـدرت خود در اتحاد شوروی و چانه‌زنی در مورد امنیت انرژی اروپا بهره ببرد.

این موضوع سبب قدرت‌یافتن دوبارۀ روسیه و نقش‌یافتن انرژی به عنوان عامل مهمی در شکل‌دهی به رفتارهای این کشور در روابط بین‌الملل شد؛ از سویی دیگر روسیه برای بهره‌بردن از انرژی به‌عنوان ابزار دفاع از امنیت ملی، حفـظ موقعیـت کنـونی خـود و ارتقـای آن نیازمنـد کنترل سه محور اصلی انرژی منطقۀ اوراسیا یعنی تولیدکنندگان، مصـرف‌کننـدگان و مسـیرهای حمل‌ونقل است. زیرا اخلال در هر یک از این محورها سیاسـت‌هـای راهبـردی مسـکو بـرای استفاده از سلاح انرژی برای حفظ امنیت ملی این کشور را با چالشی اساسی روبه رو مـی کنـد.

می‌توان گفت که عملکرد روسیه و غرب در عرصهٔ انرژی منطقهٔ خزر، زمینه‌ساز شکل‌گیری معادلهٔ جدیدی در اوراسیا شده است. در این نوشتار با بررسی بحران‌های امنیتی روسیه، اضلاع انرژی اوراسیا و بررسی سیاست‌های غرب و روسیه به آن پرداخته خواهد شد.

## چارچوب نظری

واقع گرایان در سیاست بین‌الملل رویکردی قدرت‌محور دارند. نظریه‌پردازان رهیافت واقع گرایی بر این اعتقادند که واقع‌گرایی مکتب سیاست قدرت است یعنی اینکه واحدهای سیاسی همواره درحال تولید قدرت، افزایش قدرت و نمایش قدرت هستند (مصلی نژاد،۱۳۹۰، ص.۱۳۵). برخی از پژوهشگران مطالعات امنیتی برداشت متفاوتی از واقع گرایی ارائه کرده‌اند که منافع آن‌ها را در فهم ماهیت تهدیدهای امنیتی نشان می‌دهد. این تهدیدها به‌وسیله نظام بین‌الملل و گزینه‌های راهبردی که دولت‌ها برای بقا و پیشرفت در این نظام باید تعقیب کنند، به‌وجود می‌آید. دو برداشت از نوواقع گرایی یعنی[1] واقع گرایی تهاجمی و[2] واقع گرایی تدافعی وجود دارد که برخی نیز ترجیح می‌دهند آن‌ها را واقع‌گرایان مدرن بنامند نه نوواقع‌گرایان (بیلیس، اسمیت،۱۳۸۳، ص.٤١٨).

جان مرشایمر، موازنهٔ قدرت تهاجمی[3] را چنین بیان می‌کند: واقع‌گرایان تهاجمی چنین استدلال می‌کنند که آنارشی دولت‌ها را وادار می‌کند تا قدرت نسبی خود را به حداکثر برسانند. از نظر آن‌ها امنیت و بقا در درون نظام بین‌الملل قطعی نیست و دولت‌ها تلاش می‌کنند تا با به حداکثر رساندن قدرت و نفوذ خود امنیت خویش را به حداکثر برسانند، از دید آن‌ها آنارشی بین‌المللی اهمیت زیادی دارد، این آنارشی معمولاً وضعیتی هابزی است که در آن امنیت امری کمیاب است و دولت‌ها تلاش می‌کنند تا با به حداکثر رساندن امتیازات نسبی خود به آن دست یابند (مشیرزاده،۱۳۹۰، ص.۱۳۰).

کنت والتز موازنهٔ قدرت دفاعی را این‌گونه بیان می‌کند: در سیستم آنارشی، دولت‌ها درپی دفاع از امنیت خود هستند و بیشتر از کسب قدرت به‌دنبال حفظ امنیتشان هستند، وی معتقد است که اگر دولت‌ها خود را قدرتمند می‌سازند به‌سبب آن است که هدفشان دفاع در

---
1. Offensive Realism
2. Defensive Realism
3. John Mearsheimer







برابر تهاجم دیگر بازیگران است و در همین راستا است که والتز از گسترش آهستهٔ سلاح‌های هسته‌ای در بین کشورهای مختلف به‌عنوان یک عامل بازدارنده حمایت می‌کند. از نظر او نگرانی دولت‌ها افزایش قدرت نیست، بلکه نگه‌داشتن و حفظ موقعیت در سیستم، اولویت اول آن‌ها است (Turner, 2008, p. 17).

استفن والت موازنه‌سازی[1] را چنین بیان می‌کند: دولت‌ها بیش از آنکه تهاجمی باشند از نظر طبیعی تدافعی هستند و دولت‌ها هنگامی به سمت موازنه‌سازی می‌روند که از سوی دولت های دیگر تهدیدی دریافت کنند (Turner, 2008, p.18). نظریهٔ استفن والت را نیز باید در زمرهٔ نظریه‌های واقع‌گرایی تدافعی جای داد. او برخلاف تصور پذیرفته‌شده بر این باور است که کشورها نه بر اساس اصل توازن قوا بلکه بر اساس توازن تهدید عمل می‌کنند و کشورها نه در مقابل قدرت بلکه در مقابل تهدید دست به توازن می‌زنند (مصلی نژاد،۱۳۹۰، ص.۱٤۷). بنابراین نمی‌توان روسیه را قدرتی جهانی دانست که با به‌کاربردن سلاح انرژی درپی تبدیل شدن به قدرت هژمون است. در این نوشتار بر اساس نظریهٔ موازنه تهدید والت، دلیل اصلی متمایل‌شدن روسیه به‌سوی پیوند انرژی با سیاست خارجی- امنیتی خود، توازن‌سازی در برابر نفوذ غرب در مناطق خارج نزدیک خود، مقابله با تسلط غرب بر دالان‌های انرژی منطقه و از دست‌دادن عمق راهبردی روسیه در اوراسیا است. زیرا به‌نظر می‌رسد، براساس اصل بقا، روسیه اقدام آمریکا در راستای برقراری نظم نوین مورد نظر خود و ایجاد جهانی تک‌قطبی را تهدیدی جدی علیه امنیت خود می‌داند و با استفاده از ابزار انرژی به موازنه‌سازی در برابر آمریکا دست می زند.

## عمل‌گرایی روسی و بحران‌های امنیتی

مشکلات داخلی و تحقیر روس‌ها در عرصهٔ بین‌المللی زمینه‌ساز روی‌کار آمدن پوتین شد. پوتین متعلق به طیف اوراسیاگرایان محسوب می‌شد که براساس دید عقلانی و واقع‌گرایانه، سیاست یک گام به‌سوی غرب و براساس رویکرد سنتی اوراسیاگرایان یعنی توجه ویژه به ژئوپلیتیک روسیه و لزوم تحقق اتحاد اوراسیایی سیاست یک گام به‌سوی شرق را در پیش گرفت. در سیاست اوراسیاگرایان نه تقابل جدی و نه ادغام در غرب جایی نداشت و نگرشی

1. Steven Walt

واقع‌بینانه به ژئوپلیتیک جایگزین رؤیای پیوستن به غرب شد. بنابراین سیاست خارجی روسیه که در ابتدای دههٔ ۹۰ مخالفت با غرب را منجر به کاهش قدرت روسیه و ضربه بـه منـافع ایـن کشور می‌دانست در انتهای این دهه باز گرایشـی ضـدغربی یافـت (رضـایی، ۱۳۸۹، ص.۵۸) . پوتین در دور اول ریاست جمهوری خود با توجه به عرصهٔ محدود امکانات روسـیه در محـیط خارجی، راهبرد «مقاومت مثبت»[1] را براساس رویکرد عمل‌گرایـی محافظـه‌کـار کـه مبتنـی بـر پذیرش وضع موجود، نداشتن تقابل بی‌حاصل، مسامحه، مصالحه و در همان حال فرصت‌طلبی راهبردی از کوچک‌ترین فرصت‌ها برای کسب بیشترین منافع را در دستور قرار داد. امـا پـوتین در دور دوم ریاست جمهوری خود با اعتماد به نفس حاصل از دستاوردها و موفقیت‌های خـود و به پشتوانهٔ ورود دلارهای نفتی به اقتصاد روسیه، سیاست عمل‌گرایی تهاجمی را در رابطه بـا غرب به اجرا گذاشت و سیاست مقاومت مستقیم را در برابر توسعه‌طلبی غرب در پیش گرفت (کولایی و نوری، ۱۳۸۹، ص. ۲۱۲).

به‌جرأت می‌توان گفت که گسترش ناتو به شرق مهم‌ترین عامل چالش‌زا میان روسیه و غرب بود که مقامات کرملین را بیش از پیش به‌سمت موازنه‌سازی در سیاست خارجی– امنیتی و استفاده از سلاح انرژی به‌پیش برد. اما چرا روسیه با گسترش نـاتو مخـالف اسـت؟ (Goldgeier, McFaul, 2003, p.183) توضیح روس‌ها به این پرسش این بود که ناتو برای محاصرهٔ روسیه و افزایش قدرتش در برابـر دشـمن قدیمی حرکت به‌سمت شرق را به هدف خود تبدیل کرده است، برخی دیگر دلیل توسعهٔ ناتو به شـرق را مجبورکردن روسیه به پذیرش اصول مردم‌سالاری غربی و انجام اصلاحات مورد نظـر غـرب عنـوان می‌کردند، کنارگذاردن روسیه از معادلات جهانی نیز یکی دیگـر از دلایـل گسـترش نـاتو عنـوان شـد (Kobaladze, 2005, p.3). در دههٔ ۱۹۹۰ رابطهٔ روسیه و ناتو همراه با تحقیر بود. زیرا اعضای ناتو با روسیه به‌عنوان کشوری ضعیف برخورد می‌کردند، روسیه همچنان ناتو را به‌عنوان سازمانی ضدروسی که امنیت این کشور را تهدید می‌کند، می‌شناسد. همچنین سیاستمداران روسی ناتو را ابـزار آمریکـا بـرای پیشـبرد سیاست‌های یک جانبه‌اش در اروپا و اوراسیا می‌دانند (Antonenko ,Giegerich, 2009, pp.13-14).

از سوی دیگر طرح ایجاد سپر دفاع موشکی آمریکا در اروپا که از دوران بوش پسـر (۲۰۰۷) بـا امضای قراردادهای دوجانبه آغاز شد و سپس در دوران باراک اوباما با عنوان طرح سـپر دفـاع موشـکی

1. The Stage of  Positive Resistance







ناتو ادامه پیدا کرد، همواره چالش‌های بسیاری را هم برای دو طرف معادله ( آمریکا و روسیه ) و هم برای کشورهایی که سامانه‌ها در آن اجرایی خواهد شد، به‌وجود آورده است.

اما همزمانی افزایش تهدید علیه روسیه و افزایش وابستگی غرب به انرژی فرصتی ویژه را برای مقام‌های کرملین ایجاد کرد. روسیه توانست با رهبری پوتین ۱۰ درصد صادرات انرژی جهان را در دست بگیرد و به یک ابرقدرت در عرصهٔ انرژی تبدیل شود. براساس «راهبرد انرژی فدراسیون روسیه تا سال ۲۰۲۰» که در اوت ۲۰۰۳ تصویب شد، انرژی به بزرگ‌ترین ابزار برای هدایت سیاست داخلی و خارجی تبدیل خواهد شد و نقش این کشور در بازارهای جهانی بسیار تأثیرگذار و تعیین‌کننده است (Cameron, 2009, p. 23). روسیه می‌خواهد تا سیاست‌های اروپا در جهت استقلال‌یافتن از وابستگی به روسیه از راه دست‌یافتن به انرژی دریای خزر که در راستای سیاست تنوع‌سازی منابع تأمین‌کننده انرژی اروپا است را خنثی کند. برای تحقق این موضوع روسیه قراردادهای طولانی مدتی را با کشورهای آسیای مرکزی در مورد خرید و صدور انرژی این دولت‌ها از راه خطوط انتقال انرژی روسیه امضا کرده است (Marketos, 2009, pp. 2-3).

عمل‌گرایان روس، افزون بر تلاش در راستای در دست‌گرفتن بازارهای اروپا و تسلط بر تولیدکنندگان و توزیع‌کنندگان انرژی این قاره، همواره تلاش کرده‌اند تا در تعاملات گازی خود با اروپا به‌جای احترام به نگرانی‌های امنیتی خود، شریک مطمئنی برای اروپا باشند. برآیند این تلاش‌ها کوشش برای بیان این نکته بوده است که اختلاف‌ها با اروپا معلول دخالت‌های آمریکا در حوزه‌های نفوذ این کشور در شرق اروپا، گسترش ناتو به شرق، استقرار سپر دفاع موشکی، دفاع از انقلاب‌های رنگی در اروپای شرقی است، به همین سبب تلاش می‌کند تا با جداسازی اروپا از ایالات متحده در حوزه‌های امنیتی اروپا، با برخی از منتقدان اروپایی سیاست آمریکا در مورد روسیه، تعاملات بنیادی برقرار کند (دیمیتروا، ۲۰۱۰، ص.۷).

## غرب، روسیه و محورهای انرژی اوراسیا

در اوراسیا دو مسئله مهم انرژی و ژئوپلیتیک بسیار بهم نزدیک بوده و درهم تنیده شده‌اند و آیندهٔ توسعهٔ سیاسی اروپا، کشورهای عضو اتحاد شوروی، چین، هند، ترکیه و حتی آمریکا به معادلات سیاسی و انرژی اوراسیا وابسته است؛ ولی هنوز شکل بنیادی و فاکتورهای این معادله

به‌صورت کامل شناخته نشده است. اما آنچه مشخص است، اینکه رفتارهای روسیه در مرکز این معادلات قرار دارد. روسیه در هر دو زمینهٔ انرژی و ژئوپلیتیک نقش اصلی را در اوراسیای مرکزی بر عهده دارد. از یک‌سو نه تنها خود از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان انرژی جهان است بلکه نبض انرژی منطقه خزر را در دست داشته و از نظر ژئوپلیتیکی نیز همهٔ مسیرهای حمل‌ونقل انرژی منطقه از روسیه عبور می‌کند. ظرفیت تولید گاز کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز پیچیده و مبهم است با این وجود کشورهای منطقه در مورد توسعه و سرمایه‌گذاری در حمل‌ونقل انرژی با کشورهای شرقی و غربی قراردادهای متعددی امضا کرده‌اند و رقابتی آشکار میان آمریکا، اروپا و متحدان آن‌ها در منطقه یعنی ترکیه، جمهوری آذربایجان و گرجستان و روسیه در مورد ساخت خطوط لوله انتقال انرژی ایجاد شده است.

خط لولهٔ ماورای خزر که بر اساس آن، بخشی از گاز ترکمنستان و کشورهای آسیای مرکزی از بستر دریای خزر به اروپا منتقل خواهد شد، طرح ناباکو[1] که تلاشی است برای کنارگذاردن ایران و روسیه از آینده ارسال گاز به اروپا، خط لولهٔ انتقال نفت[2] باکو- تفلیس- جیحان که از نزدیکی باکو آغاز و با گذر از تفلیس، پایتخت گرجستان، به بندر جیهان در ساحل دریای مدیترانه در جنوب شرقی ترکیه منتهی می‌شود و نقش مهمی در انتقال نفت خزر بازی می‌کند و خط لولهٔ انتقال گاز[3] باکو- تفلیس- ارزروم از جمله خطوط انتقال انرژی مورد حمایت غرب در منطقه هستند که نقش مهمی در مهار تسلط روسیه بر انرژی منطقه و تقویت کریدور شرقی-غربی بازی می‌کنند. اگر انرژی منطقهٔ خزر بدون عبور از روسیه و از راه سایر کشورها به اروپا صادر شود، انحصار روسیه در فروش گاز به اروپا از بین می‌رود؛ بنابراین کنترل محور تولیدکنندگان شامل قزاقستان، ترکمنستان و جمهوری آذربایجان و توزیع‌کنندگان شامل اوکراین، روسیه سفید، ترکیه و گرجستان افزون بر تلاش برای وابسته نگه‌داشتن محور مصرف‌کنندگان و تلاش برای ساخت خطوط لولهٔ جریان شمالی[4] و جریان جنوبی[5] از دیگر اقدامات ضروری است که مقام‌های روس برای حفظ امنیت خود به‌خوبی به آن آگاه هستند.

1. Nabuco
2. Baku-Tbilisi-Ceyhan
3. Baku-Tbilisi-Erzurum
4. North Stream
5. South Stream







## محور تولیدکنندگان

قزاقستان تلاش‌های قابل‌توجهی را برای تبدیل‌شدن به پل میان اروپا و آسیا به‌کار بسته است، اما همچنان رابطهٔ قزاقستان و روسیه برای رهبران آستانه مهم و منحصر به فرد است؛ با این‌حال مقام‌های قزاق تلاش کرده‌اند تا دامنهٔ روابط خود با ایالات متحده را بیش از پیش توسعه دهند، آمریکا نیز به‌دنبال آن است تا قزاقستان را که کشوری با ثبات‌تر است، جایگزین ازبکستان و قرقیزستان کند. از این‌رو است که باوجود کاهش بودجه تمام کشورهای منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز شاهد افزایش بودجه این کشور هستیم(کوزه گر کالجی، ۱۳۹۰، ص. ۱۲).

اما آنچه در سیاست قزاقستان مشهود است؛ این است که این کشور سیاست دوگانه‌ای را در پیش گرفته است تا ضمن برخورداری از حمایت‌های مسکو از قافله دریافت کمک‌های غرب به‌ویژه در عرصهٔ انرژی عقب نماند. اما این تاکتیک قزاق‌ها همیشه نیز جوابگو نبوده است و گاه نتایج معکوسی را به‌بار آورده است. واشنگتن در قبال کمک‌های خود به آستانه معتقد است که این کشور باید برای کاهش وابستگی اروپا به روسیه نقش فعال‌تری بازی کند و حتی قزاقستان را برای تضمین نفت مورد نیاز خط لولهٔ باکو- تفلیس- جیحان زیر فشار قرار می‌دهد، هرچند قزاق‌ها نیز از کاهش وابستگی خود به روسیه استقبال می‌کنند؛ اما تعقیب این سیاست ممکن است به زیان آن‌ها باشد. زیرا از یک‌سو، بخش مهمی از انرژی این کشور از مسیر روسیه عبور می‌کند و ایجاد تنش با مسکو برای عرصهٔ انرژی قزاقستان بسیار خطرناک است. از سوی دیگر، قزاقستان هیچ‌گاه انتخاب اول غرب برای طرح‌های خود نبوده است (Olcott, 2011, p. 107). روسیه نگران نزدیک‌شدن غرب و چین به قزاقستان است و در این راستا خط لولهٔ سی. پی. سی را که بیشتر نفت قزاقستان را از منطقهٔ تنگیز به روسیه انتقال می‌دهد و از آنجا نیز از بندر نوروسیسک روسیه به دریای سیاه منتقل می‌شود، اجرایی کرد. زیرا روسیه می‌خواهد تا افزون بر حفظ قدرت خود در تأمین انرژی اروپا، بزرگ‌ترین تأمین‌کننده انرژی چین نیز باشد؛ هدفی که نزدیک‌شدن غرب و چین به قزاقستان به آن خدشه وارد می‌کند.

ترکمنستان از دیگر دارندگان منابع انرژی منطقه است که براساس پیش‌بینی‌ها با داشتن ۲/۸۳ تریلیون متر مکعب نزدیک به ۱/٦ درصد از ذخایر گاز جهانی را در اختیار داشته و با ظرفیت تأمین ۵/۵ درصد از گاز اروپا و اوراسیا نقش مهمی در معادلات انرژی اوراسیا به‌دست

آورده است. هر چند منابع گاز ترکمنستان در خشکی محصور بوده و این کشور برای انتقال گاز خود به مسیر حمل‌ونقل روسیه و خطوط انتقال گاز سنتی به‌ویژه خط لولهٔ مرکزی آسیای مرکزی که از زمان اتحاد شوروی باقی مانده است وابسته است؛ اما این کشور ظرفیت قابل توجهی برای انتقال گاز به اروپا و نقشی اساسی در کاهش انحصار روسیه بر تأمین گاز اروپا دارد. روسیه مخالف انتقال و فروش انرژی ترکمنستان نیست؛ اما هدف اصلی آن محدودکردن ظرفیت‌های ترکمنستان در بازارهای بین‌المللی گاز است تا از امکان تبدیل‌شدن این کشور به رقیب خود بکاهد. درواقع روسیه از تبدیل‌شدن ترکمنستان به یکی از مسیرهای اصلی تأمین گاز اروپا و انتقال گاز این کشور از مسیر اوکراین به اروپا می‌هراسد (Milo, 2011, p. 90). روسیه با آگاهی از مشکلات پیش روی خطوط لولهٔ رقیب در ترکمنستان تلاش کرده است تا با بستن قراردادهای مختلف در عرصهٔ انرژی با ترکمنستان به‌ویژه بستن قرارداد خرید گاز ترکمنستان به مدت ۲۵ سال و امضای قرارداد ساخت خط لولهٔ ساحلی دریای خزر با ترکمنستان و قزاقستان و همچنین موافقت با پرداخت بهای بیشتر گاز به ترکمنستان تاحدی جایگاه خود را در عرصهٔ انرژی این کشور حفظ و از نقش ترکمنستان بکاهد.

جمهوری آذربایجان نیز به‌عنوان دیگر تولیدکنندهٔ انرژی در غرب دریای خزر موقعیتی ژئوپلیتیک دارد و می‌تواند برای انتقال انرژی محصور ماندهٔ دریای خزر و همچنین کشورهای آسیای مرکزی که به آب‌های آزاد دسترسی ندارند، مکان مناسبی باشد. جدایی از اتحاد شوروی و جلوگیری از سلطهٔ دوبارهٔ روس‌ها، دولت‌مردان باکو را نیز به‌سمت اتحاد با غرب به پیش برد. داشتن منابع غنی انرژی و نداشتن نیاز به واردکردن این ماده حیاتی از کشورهای اسلامی مانند ایران به مقامات آذری اجازه داده است تا سیاستی جدا از سایر کشورهای اسلامی در پیش بگیرند. حمایت آمریکا از دالان شرقی- غربی و کنارگذشتن ایران و روسیه از مسیر حمل‌ونقل و حمایت اروپا از مسیر حمل‌ونقلی که با نام تراسیکا[1] (راهروی حمل‌ونقل آسیای مرکزی و قفقاز به اروپا که در آن بر دریای سیاه به‌عنوان حلقه ارتباطی اروپا به آسیای مرکزی تأکید شده است) شناخته می‌شود و بستن قراردادهای متعدد، جمهوری آذربایجان را در ادامهٔ این مسیر جدی‌تر کرده است (Murinson, 2008, p.47) .

---

1. TRACECA







## محور توزیع‌کنندگان

محورهای حمل‌ونقل یعنی اوکراین، روسیه سفید، ترکیه و گرجستان نیز نقش مشخصی در سیاست‌های امنیتی و انرژی روسیه دارند. ۸۰ درصد گاز روسیه از راه اوکراین به اروپا صادر می‌شود، در ژانویهٔ ۲۰۰٦ رویداد مهمی در انتقال گاز روسیه به اروپا روی داد. مسکو تحویل گاز به اوکراین را به‌دلیل پرداخت‌نشدن بدهی‌های کی‌یف قطع کرد. در مقابل، اوکراین نیز برای خطوط لولهٔ انتقال انرژی روسیه به اروپا اخلال ایجاد کرد، این رویداد و تکرار آن در سال‌های بعد اروپا را به‌سمت به‌کارگرفتن راهبرد هماهنگ در مورد انرژی و کاهش وابستگی به روسیه متمایل کرد(Crandall,2011, p. 74) . تنش در روابط روسیه و اوکراین و گاه روسیه سفید، روسیه را بر آن داشت تا طرح‌های موجود در جهت کاهش وابستگی به مسیرهای حمل‌ونقل را با جدیت بیشتری پیگیری کند. اوکراین نیز با اطلاع از حساسیت و نگرانی روسیه در زمینهٔ مسیرهای انتقال انرژی خارج از حوزهٔ نفوذ این کشور و تلاش اروپا برای کاهش وابستگی به انرژی روسیه، علاقه‌مندی خود را برای کاهش خرید گاز از روسیه و منابع جایگزین اعلام کرده است. اوکراین می‌خواهد تا خطوط انتقال گاز خود را به عرصهٔ انتقال گاز آسیای مرکزی و قفقاز به‌ویژه ترکمنستان تبدیل کند.

ترکیه با آنکه جزء کشورهای ساحلی حوزهٔ خزر نیست، هم‌زمان با افزایش توجه منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به انرژی خزر، با ایجاد اتحاد راهبردی با جمهوری آذربایجان توانست نقش مهمی در عرصهٔ معادلات انرژی منطقه به‌دست آورد تا آنجا که به کانون اصلی حمل‌ونقل انرژی منطقهٔ اوراسیا به اروپا تبدیل شد. خط لولهٔ انتقال نفت باکو ـ تفلیس ـ جیحان، خط لولهٔ انتقال گاز باکو ـ تفلیس ـ ارزروم و خط لولهٔ گاز نابوکو از خاک ترکیه عبور می‌کنند و این درحالی است که افزون بر اجرایی‌شدن جریان خط لولهٔ انتقال گاز روسیه به اروپا موسوم به جریان آبی، ترکیه موافقت خود را در مورد عبور خط لوله جریان جنوبی را نیز اعلام کرده است.

می‌توان گفت که بعد از طرح ایدهٔ انتقال نفت خزر به غرب و ساخت خط لولهٔ انتقال نفت باکو- تفلیس- جیحان، گرجستان، جمهوری آذربایجان و ترکیه به‌عنوان تیم حامی ایالات متحده در منطقه مطرح و واشنگتن در عمل با کشیدن خط لوله به مدیترانه، ضمن اجرایی‌کردن برنامهٔ دقیق خود یعنی منزوی‌کردن ایران، جلوگیری از استقرار دوبارهٔ موقعیت انحصاری

روسیه و تشویق ترکیه جهت افزایش نفوذش، بلوک جدیدی متشکل از جمهوری آذربایجان، گرجستان، ترکیه و اسراییل ایجاد کرده است (Papava, 2004, p. 97).

عمل‌گرایان روس نیز هم‌زمان با توجه غرب به موقعیت ژئوپلیتیکی ترکیه از نقش این کشور در حمل‌ونقل انرژی منطقه، غافل نشده و هم‌زمان با اجرایی‌کردن طرح‌های مرتبط با انرژی در این کشور، روابط تجاری خوبی نیز با ترکیه ایجاد کرده‌اند؛ تا آنجا که در سال ۲۰۰۸ روسیه به بزرگ‌ترین شریک تجاری ترکیه تبدیل شد.

گرجستان نیز منابع سرشاری ندارد؛ اما از نظر موقعیت ژئوپلیتیکی بسیار ممتاز بوده و برای انتقال منابع خزر راهی مناسب است. این کشور از یک‌سو، با قرارگرفتن در مسیر شرق و غرب (خاورمیانه و اروپا) مورد توجه کشورهای غربی واقع شده و از سوی دیگر با توجه با این امر که گرجستان غیر از روسیه تنها کشوری است که می‌تواند با توجه به مشکلات مسیر ایران و ارمنستان امکان انتقال انرژی منطقهٔ قفقاز و حتی آسیای مرکزی را فراهم کند در معادلات منطقه‌ای جایگاهی مهم یافته است. گرجی‌ها هم از دریا و هم از زمین به ترکیه راه دارند و می‌توانند مسیری غیر از مسیر روسیه را برای انتقال انرژی منطقهٔ قفقاز فراهم کنند. بنابراین روسیه از این نقش خشنود نیست (Nyamaa and Munteanu,2009, pp. 11-12) . از سوی دیگر، نباید از مرزهای طولانی گرجستان با مناطق ناآرام قفقاز شمالی که در داخل خاک روسیه قرار دارند، غافل شد.

## محور مصرف‌کنندگان

سرانجام می‌توان به محور مصرف‌کنندگان یعنی اروپا اشاره کرد، در نوامبر ۲۰۰۰ کمیسیون اروپا هشدار داد که در ۲۰ تا ۳۰ سال آینده بیشتر از ۷۰ درصد انرژی اروپا باید از خارج از این قاره وارد شود و در مورد وابستگی به نفت، شاید نیاز این قاره به واردات به بالای ۹۰ درصد برسد. براساس چشم‌انداز انرژی جهان ادارهٔ اطلاعات انرژی آمریکا در سال ۲۰۰۹، واردات گاز طبیعی اتحادیهٔ اروپا در سال ۲۰۰۷ حدود ۳۱۲ میلیارد مترمکعب بوده است و پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۰۳۰ به ۵۱٦ میلیارد مترمکعب افزایش یابد که این امر نشان می‌دهد که واردات سالانهٔ گاز این اتحادیه تا سال ۲۰۳۰ حدود ۲۰۰ میلیارد مترمکعب افزایش







خواهد یافت، بر این اساس قرارداشتن در صدر واردکنندگان گاز تا سال ۲۰۳۰ همچنـان ادامـه خواهد داشت(Umloach, 2011, pp. 23-24).

در میان اعضای اتحادیۀ اروپا در مورد به‌کـارگرفتن سیاسـت مشـترک در برابـر روسـیه اتحاد نظر وجود ندارد و این عاملی منفی در برخورد اروپا با سیاست‌های روسیه اسـت. بـرای برخی اعضای اتحادیۀ اروپا روسیه یک تهدید بزرگ امنیتی است و جنگ روسـیه و گرجسـتان زنگ خطر را برای آن‌ها به صدا درآورد؛ اما برای برخی دیگر روسیه شریکی حیاتی به‌ویـژه در زمینۀ وجود تهدیدهای جهانی است. یکی از عوامل شکاف در اتحادیـۀ اروپـا وجـود اخـتلاف چشمگیر اعضا در وابستگی به انـرژی روسـیه اسـت. برخـی اعضـای جدیـد ماننـد لیتـوانی و بلغارستان به‌صورت صددرصد به انرژی روسیه وابسته‌اند و برخی دیگر مانند اسـپانیا و ایرلنـد واردکنندۀ انرژی از روسیه نیستند (Cameron, 2009, p.21). جدا از وجود برخی اخـتلاف‌هـا، نبود یک منبع انرژی قابل اطمینان با دسترسی آسان برای اروپا، تهدیدی جدی را در تمـام ایـن قاره ایجاد کرده است، ایـن درحـالی اسـت کـه روسـیه بـا رهبـری پـوتین سیاسـت و راهبـرد وابسته‌کردن اروپا به نفت روسیه را به‌شدت دنبال می‌کند.

تأمین امنیت انرژی اروپـا در آینـده، بـه گونـاگونی منـابع واردکننـدۀ انـرژی ایـن قـاره وابستگی زیادی دارد. یکی از برنامه‌های اتحادیۀ اروپا در این راستا، تشدید همکاری در زمینـۀ انرژی با کشورهای حوزۀ دریای خزر است. از زمانی که اروپا در جهت آزادسازی توان انـرژی منطقۀ خزر تلاش‌های خود را آغاز کرده، روسیه در جهت مخالف این برنامه‌هـا حرکـت کـرده است و این مسئله به مانعی اساسی در برابر برنامه‌های همکاری راهبـردی انـرژی کـه از سـال ۲۰۰۰ اعلام شد، تبدیل شده است (Umloach,2011, p. 24).

## توازن‌سازی: پیوند امنیت و انرژی

آمریکا بیش از انرژی به ژئوپلیتیک منطقه نیازمند است، ایالات متحده حضـور خـود در منطقـۀ اوراسیا را ضروری می‌داند. زیرا سه مخالف اصلی نظم نوین جهانی یعنی روسیه، چین و ایران در این منطقه قرار دارند و تسلط بر اوراسیا موجب کنترل ایـن سـه کشـور مـی‌شـود. حضـور آمریکا در منطقۀ اوراسیا حضوری ژئوپلیتیکی است و کنترل کشورهای رقیـب بـیش از انـرژی منطقه برای ایالات متحده اهمیت دارد. هرچند هدف آمریکا و اروپا از گسترش ناتو بـه‌سـمت







شرق و استقرار سپر دفاع موشکی در اروپای شرقی کنترل و کاهش قدرت روسیه است؛ اما آمریکا توسعهٔ قدرت خود در منطقه را در گرو تسلط بر دالان‌های انرژی می‌بیند و در راستای ایجاد شبکه‌ای از دالان‌های حمل‌ونقل که اروپای غربی را به آسیای مرکزی و خاور دور متصل کند، راهبرد جادهٔ ابریشم[1] را به‌عنوان سیستم امنیتی انتقال اوراسیا تعریف کرده است. راهبرد جادهٔ ابریشم، با هدف پیوستن جمهوری‌های اتحاد شوروی واقع در قفقاز و آسیای مرکزی به منطقهٔ زیر نفوذ آمریکا، اساس مداخلات آمریکا و ناتو شد. تحقق موفقیت‌آمیز این راهبرد، به نظامی‌کردن هم‌زمان تمامی دالان‌های اوراسیا، از مدیترانهٔ شرقی گرفته تا جبهه غربی چین نیازمند است. فرایند تسلط بر دالان‌های انرژی با طرح جادهٔ ابریشم به‌صورت کلی حرکتی علیه چین، روسیه و ایران است. این طرح برای توسعهٔ قدرتمند و همبستگی سیاسی، اقتصادی و امنیتی بین کشورهای قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی و غرب، که سبب تقویت ثبات در این منطقه می‌شود، مطرح شد (خوسودوفسکی، ۲۰۰۸).

یکی دیگر از اقدام‌های غرب برای گسترش نفوذ در منطقه و افزایش اتحاد با کشورهای اوراسیا ایجاد اتحادیه‌های نظامی مانند گوام[2] که توافق‌نامه‌ای نظامی بین گرجستان، اوکراین، جمهوری آذربایجان و مولداوی است، بود. وظیفهٔ اصلی این متحدان نظامی، حفاظت از دالان‌های حمل و نقل انرژی به نفع آمریکا و اروپا، تضعیف تدریجی نفوذ مسکو بر قفقاز و اروپای شرقی، بی‌ثبات‌کردن شبکهٔ خطوط لوله‌های نفتی روسیه به‌ویژه دالان‌هایی است که به بازار انرژی اروپا وصل می‌شوند؛ در این راستا غرب درپی جذب گرجستان و اوکراین در ناتو و سایر سازمان‌های غربی است. از سوی دیگر هر چند فرض بر آن است که دالان‌های اصلی رقابتی اوراسیا علیه تجاوز آمریکا و ناتو، توسط دو ائتلاف منطقه‌ای یعنی سازمان‌های همکاری شانگهای[3] و سازمان پیمان امنیت جمعی[4] حفاظت می‌شوند، این ائتلاف‌های منطقه‌ای در برابر نفوذ غرب اقدامات سازنده‌ای انجام نداده‌اند (خوسودوفسکی، **۲۰۰۸**). در جنگ میان روسیه و گرجستان، مسکو به حمایت و پشتیبانی سازمان‌های منطقه‌ای به‌ویژه سازمان شانگهای امیدوار بود؛ اما هیچ حمایتی از روسیه توسط این سازمان‌ها صورت نگرفت و متحدانش نیز از به

---

1. Silk Road Strategy
2. The Organization for Democracy and Economic Development
3. Shanghai Cooperation Organization
4. Collective Security Treaty Organization

رسمیت شناختن اوستیای جنوبی[1] و آبخازیا[2] سر باز زدند. حمایت‌نکردن آنها از روسیه در بحران گرجستان به‌خوبی مؤید آن است که روسیه در راستای حفظ دالان‌های انرژی و درنهایت جلوگیری از کنترل کامل منطقه توسط آمریکا و ناتو تا زمان به بارنشستن قراردادها و اتحادهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای چاره‌ای جز توسل به امکانات داخلی خود یعنی سلاح انرژی ندارد.

از سوی دیگر متحدان روسیه، به‌ویژه چین و هند نیز در بحران‌های حساس نشان داده اند که تعهد چندانی به حمایت از این کشور ندارند، همچنین در مورد آیندهٔ اتحاد چین و روسیه در کنار خوشبینی‌های موجود تردیدهایی نیز وجود دارد. زیرا دو کشور از نظر توان نظامی و اقتصادی برابر نبوده و احتمال آنکه در آینده چین با قدرت نظامی و اقتصادی خود روسیه را کنترل کند و یا نیاز روزافزون پرجمعیت‌ترین کشور دنیا به انرژی سبب تنش میان آن‌ها در منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز شود دور از ذهن نیست. هند نیز برای اقتصاد روبه رشد خود به انرژی اوراسیا نیاز دارد. بنابراین نمی‌توان به شکل‌گیری اتحاد راهبردی میان چین، روسیه و هند چندان امیدوار بود. بر این اساس روس‌ها انرژی را مهم‌ترین سلاح برای حفظ امنیت خود می‌دانند.

## نتیجه

این نوشتار تلاش می‌کند تا با استفاده از نظریه‌های نوواقع‌گرایان تدافعی به این پرسش پاسخ دهد که چرا در سال‌های اخیر وزنهٔ انرژی در سیاست خارجی و امنیتی روسیه به‌شدت افزایش یافته است و چرا روسیه اضلاع انرژی منطقه خزر را به‌شدت کنترل می‌کند. می‌توان گفت که روسیه در ابتدای فروپاشی اتحاد شوروی به‌دنبال جذب و ادغام در فرهنگ و سیاست آتلانتیک بود؛ اما غرب به‌ویژه آمریکا بر اساس نظر نولیبرال‌ها ناتو را سازمانی مهم در حفظ منافع خود تلقی کردند و پاسخی مثبت به همگرایی روس‌ها نداد. منحل‌نشدن ناتو و پیشروی آن به‌سمت شرق، حضور در منطقه اوراسیا و تلاش برای کنار گذاشتن روسیه از معادلات انرژی منطقه

1. South Ossetia
2. Abkhazia

زمینهٔ روی کار آمدن اوراسیاگرایان را فراهم کرد تا همچنان غرب دشمن روسیه بماند نه دوست آن.

استفن والت معتقد است درصورتی که واقع‌گرایان عهده‌دار سیاست خارجی آمریکا بودند گسترش ناتو به شرق و در پیش‌گرفتن رویکردهای بی‌فایده در قبال تسلیحات اتمی صورت نمی‌گرفت. بر این اساس می‌توان گفت که از نظر نوواقع‌گرایان تدافعی مانند والت، گسترش ناتو و راه‌انداختن مسابقهٔ تسلیحاتی از عوامل مهم ایجاد فضای نبود اعتماد میان روسیه و آمریکا است. شاید اگر غرب به درخواست اتحاد روس‌ها پاسخی مناسب می‌داد، بعدها شاهد روی‌کار آمدن اوراسیاگرایان در این کشور نبود. خیز بلند قیمت انرژی و رشد روزافزون نیاز مصرف کنندگان برای مقامات کرملین فرصتی بی‌نظیر ایجاد کرد تا بتوانند با استفاده از این سلاح به جنگ تهاجم ناتو به فضای ژئوپلیتیکی خود بروند. اروپا به انرژی خزر به‌عنوان منبعی مناسب جهت متنوع‌کردن منابع تأمین انرژی خود می‌نگرد. با این تفکر سرمایه‌گذاری‌های بزرگی در راستای کاهش وابستگی کشورهای حوزهٔ خزر به روسیه و خطوط انتقال انرژی این کشور انجام داده است، اقدامی که به‌وضوح امنیت ملی روسیه را به خطر می‌اندازد.

آمریکا نیز در راستای کنترل سه مخالف مهم خود یعنی روسیه، ایران و چین درپی تسلط بر منطقهٔ آسیای مرکزی و قفقاز است. بر این اساس تسلط بر دالان‌های انرژی منطقه و اجرای برنامهٔ سپر دفاع موشکی را در کنار سایر اقدامهایش دنبال می‌کند. می‌توان گفت که آمریکا و ناتو همواره روسیه را به‌عنوان چالشی در برابر منافع خود مطرح کرده و به بهانهٔ جلوگیری از احیای قدرت این کشور اقدام‌های گسترده‌ای را بر علیه روسیه سازماندهی کرده‌اند. این درحالی است که نه تنها غرب بلکه خود روس‌ها نیز به‌خوبی می‌دانند که توان تبدیل‌شدن به قدرتی جهانی و رقابت پاپاپای با آمریکا را ندارند. بنابراین حرکت روسیه در راستای پیوند میان سیاست خارجی- امنیتی و انرژی و تلاش برای حفظ موقعیت خود در فرایند تولید و توزیع انرژی منطقه خزر را باید راهکاری برای دفاع از منافع راهبردی این کشور در برابر ناتو و ایالات متحده دانست.







## منابع

### الف) فارسی


۱. بیلس، جان و استیو اسمیت، (۱۳۸۳)، **جهانی‌شدن سیاست**: روابط بین‌الملل در **عصر نوین**، ابوالقاسم راه‌چمنی، جلد اول، تهران: **مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی** ابرار معاصر.

۲. خوسودوفسکی، میشیل، (۲۰۰۸)، «دالان اوراسیا: **ژئوپلیتیک** خطوط لوله‌های نفتی و جنگ سردی جدید»، ترجمه مینا آگاه،( تاریخ دسترسی: ۱۳۹۲/۰۶/۱۸).
http://www.aftabir.com/articles/view/politics/world/c1c1220351570_ghafghaz_p1.php

۳. دیمیتروا، ایرینا، (۲۰۱۰)، «دیپلماسی انرژی روسیه – اروپا: تحلیل راهبردی خطوط لوله ناباکو وجریان جنوبی» ، صوفیا نصرالهی و محمد صادق جوکار، مؤسسه بین‌المللی انرژی **ترسیم راهبردی**، شمارۀ ٤، صص. ١٦–١ .

٤. رضایی، علیرضا، (۱۳۸۹)، «الگوی روسیه از نظم در نظام بین‌الملل پسا جنگ سرد نظم موازنه محور»، **فصلنامۀ مطالعات سیاسی**، سال دوم، شمارۀ ۷، صص. ۷٤–۵۳.

۵. کوزه‌گر کالجی، ولی، (۱۳۹۰)، «جایگاه آسیای مرکزی در لایحه بودجه ۲۰۱۲ آمریکا»، **مرکز تحقیقات راهبردی**، شمارۀ ۳٦۰ ، اردیبهشت ۱۳۹۰، صص.۲۲–۵.

٦. کولایی، الهه وعلیرضا نوری، (۱۳۸۹)، «عمل‌گرایی پوتین و تغییر در رویکردهای سیاست خارجی روسیه»، **فصلنامۀ سیاست**، مجلۀ دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ٤۰، صص. ۲۲۸–۲۰۹ .

۷. مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۹۰)، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، چاپ ششم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی.

۸ مصلی‌نژاد، عباس، (۱۳۹۰)، «تحلیل سیاست موازنۀ قدرت ایران در رهیافت رئالیستی و نئورئالیستی»، **فصلنامۀ پژوهش‌های روابط بین‌الملل**، شماره یکم، پاییز ۱۳۹۰، صص. ۱۵۸–۱۳۱.


### ب) انگلیسی


1. Antonenko,Oksana, (2005), **“Frozen Uncertainly**: **Russia and the Conflict Over Abkhazia Conflict Resolution and Status”**, American Academy of Arts and Sciences Cambridge, VUB Press.

2. Cameron, Fraser, (2009), “The Politics of EU-Russia Energy Relations”, **EU-Russia Center, Oil ,Gas, and Energy Law,** www.ogel.orgpp. Pp.20-30, (Accessed on12/10/2011).
3. Cohen, Ariel, (2006), “**U.S Interests and Central Asia Energy Security”**, Published By Heritage Foundation, www.heritage.org (Accessed on 10/05/2012).
4. Crandall, Maureen, (2011), “The Role of Central Asian Gas**”, Russian Energy Security and Foreign Policy**, Edited by Adrian Dellecker and Thomas Gomart, **First Published**, USA, pp.74-87.
5. Goldgeier, James and Michael Mcfaul, (2003), **“Power and Purpose: U.S. Policy toward Russia after the Cold War”**, Brookings Institution Press, Washington D.C.
6. Kobaladze, Mikheil, (2005), “Russia in NATO: Attesting the Impossible”, **Centro Argentino de Estudios Internacionales Area CEI,** www.caei.com.ar, pp.1-10, (Accessed on 15/07/2012).
7. Marketos, Thrassy, (2009), “Eastern Caspian Sea Energy Geopolitics: A Litmus Test for the U.S.-Russia-China Struggle for the Geostrategic Control of Eurasia”, **Strategic Studies**, Vol.3, No.1, pp.2-19.
8. Milo, Vladimir, (2011), “UPS and Downs of the Russia- Turkmenistan Relation”, **Russian Energy Security and Foreign Policy,** USA, pp. 89-107.
9. Murinson, Alexander, (2008), “Azerbaijan-Turkey-Israel Relation the Energy Factor”, **Middle East Review of International Affairs**, Vol. 12, No.3, pp.47-64.
10. Nyamaa, Burmaa and Munteanu Inga, (2009), “Georgia in the Big Power Game: Victim or a Villain?” **Roskilde University Institute for Society and Globalization,** pp.1-101.
11-Olcott, Martha, (2011), “Kazakhstan’s Oil and Gas Development”, **Russian Energy Security and Foreign Policy, First Published,** USA, Routledge, pp.107-121.
12-Papava, Vladimir, (2004), “The Baku-Tbilisi-Ceyhan Pipeline: Implications for Georgia”, **Journal of Caucasian Studies**, Vol.2, No.2, pp.85-102.
13-Turner, Randall, (2008), “Balance of Power Theory, Implications for the U.S, Iran, Saudi Arabia Arms Race”, **Naval post Graduate School**, pp.1-115.
14-Umloach, Frank, (2011), “Energy Security in Eurasia”, Russian Energy Security and Foreign Policy, **First Published**, USA, Routledge, pp. 23-39.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۳۱۹-۳۳٤

# موانع شکل‌گیری جامعهٔ مدنی در روسیه

**الهه کولایی***

استاد مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

**فرزاد کلبعلی**

دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۱۸ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۰۸/۰۵)

**چکیده**

بسیاری از ناظران حوزهٔ سیاست، فروپاشی اتحاد شوروی و از میان رفتن حزب کمونیست را گامی بلند در مسیر مردم‌سالار شدن روسیه برآورد می‌کردند، ولی در پی تحولات نخستین دهه پس از تجزیهٔ اتحاد شوروی آشکار شد که این روند با چالش‌های اساسی روبه‌روست. ضعف شدید جامعهٔ مدنی در این کشور همراه با تداوم قدرت متمرکز دولت، جنبه‌های پیچیدهٔ این دگرگونی را مشخص می‌کند. پرسش اصلی این نوشتار این است که موانع شکل‌گیری جامعهٔ مدنی در روسیهٔ پساشوروی چیست؟ برای پاسخ به این پرسش، دو سؤال فرعی هم طرح می‌شود: جامعهٔ مدنی چیست؟ و چه عواملی سبب تضعیف جامعهٔ مدنی در روسیهٔ پساشوروی شده است؟ فرضیهٔ نویسندگان این است که عناصر تضعیف‌کنندهٔ جامعهٔ مدنی، همان اصلی‌ترین عناصر تولید نابرابری در روسیهٔ پساشوروی است که به صورت سیستماتیک و در روندی مدیریت‌شده، جامعهٔ مدنی را تضعیف کرده است. نویسندگان این نوشتار با روش توصیفی- تحلیلی، بررسی خود را با استفاده از کتاب‌ها و مقاله‌های فارسی و انگلیسی در این زمینه و بهره‌گیری از منابع اینترنتی انجام داده‌اند.

**کلیدواژه‌ها**

اتحاد شوروی، احزاب، جامعهٔ مدنی، دولت، روسیه، گروه‌های سیاسی، نهادهای مدنی.

* Email: ekolaee@ut.ac.ir







## مقدمه

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به رهبری ولادیمیر لنین و نیز نابودی نظام تزاری در روسیه، انتظار انتقال بـه نظـامی دمکراتیک در این کشور را ایجاد کرد. با این حال موضوع مهار قدرت سیاسـی متمرکـز و توزیـع آن در روسیۀ شوروی به چالشی اساسی تبدیل شد. تمرکز جدید قـدرت سیاسـی در حـزب کمونیسـت، کـه این‌بار داعیۀ نمایندگی طبقۀ بالندۀ تاریخ، طبقۀ کارگر، را مطرح ساخته بود، این آرزو را به سرابی تبـدیل کرد. لنین در مسیری جدا از تحولات جوامع سرمایه‌داری، با سـپردن قـدرت حـزب کمونیسـت اتحـاد شوروی به مسیر تقویت قدرت متمرکز دولت، مجال شکل‌گیری نهادهـای مـدنی را در ایـن کشـور از میان برد (Ponton, 1994). حزب کمونیست به هستۀ اصلی نظام سیاسی اتحاد شوروی تبدیل شد. ایـن روند سبب شد امکان ایجاد و شکل‌گیری هرگونه نهاد غیردولتی در روسیۀ شـوروی از میـان بـرود. در واقع، حزب کمونیست چنان در همۀ نهادهای دولتی و حکومتی گسترده شد کـه جـایی بـرای تحـرک دیگر نهادها باقی نماند. دولتی که باید بر پایۀ آرای مارکس در مسـیر نـابودی قرارمـی‌گرفـت، خـود بـه بزرگ‌ترین و قدرت‌مندترین دولت تاریخ تبدیل شد(کولایی، ۱۳۹۲).

با آغاز دگرگونی‌های وسیع سیاسی و اقتصادی در اتحاد شوروی از دورۀ میخاییـل گوربـاچف، بار دیگر امید به تشکیل و تقویت نهادهای مدنی و شکل‌گیری جامعۀ مدنی در این کشـور مطـرح شـد. از همان نخستین ماه‌های اجرای برنامه‌های اصلاحات گورباچف، اشکال گوناگون مخالفـت و مقاومـت در این کشور آشکار شد. به این ترتیب، بار دیگر چالش‌های دمکراتیک‌سازی در روسـیه ابعـاد پیچیـدۀ خود را به نمایش گذاشت. در این میان ماهیت دولت و استقلال آن، بزرگ‌تـرین عامـل بازدارنـده بـوده است. اما این عنصر با وجود تقویت روند تضعیف جامعۀ مدنی، عامل درونی تضعیف جامعۀ مـدنی در روسیه نیست، بلکه تنها متغیری تقویـت‌کننـده اسـت. عامـل درونـی تـدوین و تکـوین سیاسـت‌هـا و گرایش‌های تضعیف جامعۀ مدنی جدید در روسیۀ پساشـوروی، ماهیـت تمرکزگـرای نظـام سیاسـی و مهم‌تر از آن پایه‌های تـاریخی نیروهـای اجتمـاعی شـکل‌دهنـدۀ نظـام سیاسـی، یعنـی دیـوان‌سـالاران دولت‌گرایند.

تحولات واپسین ماه‌های حیات اتحاد شوروی نشان داد انتقال به نظام دمکراتیـک، در جامعـه‌ای که قرن‌ها نفوذ مطلقۀ دولت متمرکز را تجربه کرده و بنیان‌هایش در نظـام ایـدئولوژیک اتحـاد شـوروی استحکام بیشتری هم یافته، تا چه اندازه دشوار و پردردسر خواهد بود. با فروپاشی نظـام کمونیسـتی در پایان سال ۱۹۹۱، در دو دورۀ ریاست جمهوری بوریس یلتسین، نظام سیاسی روسـیه، شـرایط را بـرای تکوین و گسترش نهادهای مدنی فراهم کرد. در این دوره با گشایش عرصـۀ فعالیـت‌هـای اقتصـادی و شکل‌گیری احزاب و نهادهای گوناگون غیردولتی و مستقل، جامعۀ روسیه شرایط کـم‌نظیـری را تجربـه

کرد. ولی این دوره چندان نپایید. با به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین، دوباره فعالیت نهادهـای مـدنی بـا دشواری‌های فزاینده روبه‌رو شد. پوتین بـا طـرح ایـدهٔ «دیکتـاتوری قـانون»(Sakwa, 1996, p. 96) بـه گونه‌ای، به سیاست‌های دوران اتحاد شوروی بازگشت و روند شکل‌گیری و گسترش جامعـهٔ مـدنی را با چالش‌هایی جدی روبه‌رو ساخت. او در جهـت مخـالف سیاسـت‌هـای دورهٔ یلتسـین، حتـی اقتـدار نهادهای فدرال را نیز دوباره بر نهادهای محلی برقرار ساخت (Ross, 2003). جنـگ در چچـن موجـب برتری مفهوم امنیت بر آزادی شد که گرایشی پرقدرت و تاریخی در روسیه است. بـه ایـن ترتیـب، بـار دیگر امید به شکل‌گیری جامعهٔ مدنی در روسیه رو به نابودی نهاد. تشدید فشـارها بـر نهادهـای مـدنی مانند رسانه‌های مستقل و روزنامه‌نگاران منتقد از ویژگی‌های تحولات روسیهٔ دوران ریاسـت جمهـوری پوتین است. بر اساس برخی برآوردها در پی ناکام مانـدن تجربـهٔ «سوسیالیسـم مـدل روسـی»، پـس از فروپاشی اتحـاد شـوروی، اینـک فراینـدی از شـکل گیـری «سـرمایه‌داری روسـی» در حـال تکـوین است (Sakwa, 1996, p. 89). هرچند بسیاری بر این بـاور بودنـد کـه رونـدهای داخلـی و خـارجی و دگرگونی‌های اقتصادی– اجتماعی در عصر جهانی‌شدن، این تحول را اجتناب‌ناپذیر کرده اسـت (قـوام، ۱۳۸۲، ص ١٤٦–٣٢٤). پرسش اصلی این مقاله این است: موانع شکل‌گیـری جامعـهٔ مـدنی در روسـیهٔ پساشوروی چیست؟ برای پاسخ به این پرسش، دو سؤال فرعی هم طرح می‌شود: ارکان جامعـهٔ مـدنی کدام است؟ چه عواملی به تضعیف جامعهٔ مـدنی در روسـیهٔ پساشـوروی منجـر شـده اسـت؟ فرضـیهٔ نویسندگان این است که عناصر تضعیف‌کنندهٔ جامعهٔ مدنی، اصلی‌ترین عناصر تولید نابرابری در روسـیهٔ پساشوروی است که به‌صورت سیستماتیک و در روندی مدیریت‌شده، در پـی تضـعیف جامعـهٔ مـدنی است. نویسندگان با روش توصیفی– تحلیلی بررسی خود را انجام داده‌اند.

## جامعهٔ مدنی در روسیه

تعریف‌های متفاوتی از جامعهٔ مدنی وجود دارد. آن‌گونه که بـژورن بکمـان مـی‌گویـد: «ایـن مفهـوم در نظریهٔ سیاسی غربـی، تـاریخی از ابهـام دارد» (Beckman, 1997, p.1)، بـا ایـن حـال «جامعـهٔ مـدنی» مفهومی جدید است. تکوین نهایی آن به دورهٔ شکل‌گیری دولـت‌هـای ملـی، گسـترش سـرمایه‌داری و جدایی نهاد دین از دولت برمی‌گردد. «جامعهٔ مدنی» ساختی از حوزهٔ روابط اجتماعی است که در برابـر دولت قرارمی‌گیرد؛ اما، در برابر دولت قرارگرفتن به معنای تضـاد و تقابـل آن بـا دولـت نیسـت، بلکـه منظور حایل‌شدن جامعهٔ مدنی میان فرد و ساخت قدرت سیاسی یا دولت است. جامعهٔ مـدنی در میـان دولت است. جامعهٔ مدنی حوزه‌ای از روابط اجتماعی است که از دخالت قـدرت سیاسـی آزاد اسـت و مجموعه‌ای از نهادها، مؤسسات، تشکل‌ها، انجمن‌ها و گروه‌های خصوصی و مـدنی (غیردولتـی) را در

بر می‌گیرد. لاری دایموند جامعهٔ مدنی را حوزهٔ زندگی اجتماعی سازمان‌یافته، خودآفریننده[1] به‌شدت خودیاریگر و مستقل از دولت می‌داند که خودمختار و پای‌بند به نظمی حقوقی یا مجموعه‌ای از قوانین مشترک است. جامعهٔ مدنی به شکل کلی با جامعه متفاوت است و شهروندان در عرصهٔ عمومی به بیان خواسته‌ها، منافع، اندیشه‌ها و تبادل اطلاعات می‌پردازند. جامعهٔ مدنی کلیتی است که بین عرصهٔ خصوصی و دولت قرارمی‌گیرد.

از نگاهی دیگر، تشخیص جامعهٔ مدنی از دولت، محصول اندیشهٔ سیاسی قرن‌های هجدهم و نوزدهم در غرب بود. برقراری چنین تمایزی میان دولت و جامعهٔ مدنی، واقعیت فروپاشی ساخت دولت مطلقه و پیدایش دولت لیبرال و حوزهٔ بازار آزاد را منعکس می‌کرد (بشیریه، ۱۳۷٤، ص ۳۲۹). مارکس نیز معتقد بود منظور هگل از جامعهٔ مدنی همین حوزهٔ روابط اجتماعی تولید و نیروهای تولید است. جامعهٔ مدنی عرصهٔ قدرت اجتماعی است، در حالی که دولت عرصهٔ قدرت سیاسی و آمرانه است (بشیریه، ۱۳۸٦، ص ٥٦٧).

تقریباً همهٔ نظریه‌پردازان تاریخ و جامعهٔ اروپا پذیرفته‌اند که تاریخ روسیه از نظر تاریخی و نهادی مشابه تاریخ اروپا نبوده است. تحول نهادی تاریخی که به شکل‌گیری جامعهٔ مدنی و نهادهای مستقل از دولت و نیروهای اجتماعی و طبقات مستقل منجر شود، در روسیه وجود نداشته است. ویژگی‌های تاریخی جامعهٔ روسیه امکان پیدایش نیروهای اجتماعی خودمختار و نهادهای اجتماعی خودکفا و مستقل از دولت را از میان برده است.

شریف ماردین محقق برجستهٔ ترک تأکید دارد که جامعهٔ مدنی رؤیایی غربی است. او مدنیت و فرهنگ مدنی را میراث مشترک تمدن‌های بشری می‌خوانند که در تاریخ خاورمیانه نیز فراوان مشاهده می‌شود. اما جامعهٔ مدنی به منزلهٔ پدیده‌ای مبتنی بر حکومت قانون و استقلال جامعه و فرد از دولت، محصول تجربهٔ تاریخی تمدن غربی است.

در دیدگاه مارکس، جامعهٔ مدنی حوزهٔ روابط اقتصادی تولید یعنی «زیربنا» است که مجموعه روابط افراد و نیروهای اجتماعی و طبقات را در بر می‌گیرد. از سوی دیگر «روبنا» که دولت و نهاد حقوقی، سیاسی، مذهبی، ایدئولوژیک و آگاهی اجتماعی را در بر دارد، با منطق مادی توسعهٔ «زیربنا»، یعنی ساختار اقتصادی و روابط تولید، شکل می‌گیرد. در نتیجه از منظر اقتصاد سیاسی، جامعهٔ مدنی رابطه‌ای مستقیم و نزدیک با اشکال سیاسی حقوقی موجود دارد. تنها هنگامی که جامعه و نیروهای مادی آن به سطح معینی از توسعه برسند، امکان پیدایش جامعهٔ مدنی در معنای دوم فراهم می‌آید که پیش‌شرط توسعه و دموکراسی و گاه حتی هم‌معنای آن شمرده می‌شود.

1. self-generating

## نهادهای مدنی در روسیهٔ پساشوروی

با اجرای سیاست گلاسنوست از دوران گورباچف، رسانه‌های گروهی در اتحاد شوروی به طرح مسائل گوناگونی پرداختند که پیش از آن، اجازهٔ بحث در موردشان وجود نداشت. آزادی بیانی که در انتشار نشریه‌های گوناگون آشکار شد، با اجرای اصلاحات اقتصادی با دشواری‌های مالی روبه‌رو شد. مرکز اطلاعات فدرال برای تنظیم سیاست‌های دولتی تشکیل شد، ولی این نگرانی همچنان وجود داشت که عملکرد رسانه‌های روسیه را به‌شکل کامل زیر نفوذ خویش قراردهد. پس از سرکوب پارلمان توسط ریاست جمهوری (کولایی، ۱۳۹۲)، فشار بر رسانه‌های مخالف دولت شدت یافت. این محدودیت‌ها برای شبکه‌های تلویزیونی بیشتر بود. اقدام‌های دولت در محدودسازی فعالیت رسانه‌های جمعی انتقادهای شدیدی را به دنبال داشت و به‌کارگیری سیاست‌های دوران کمونیسم محکوم شد. ولی فعالیت آزاد رسانه‌ها در روسیه، بیش از آنکه از سوی سانسور دولتی تهدید شود، از سوی باندهای مافیایی تهدید شد. در سال ۱۹۹۳ دست‌کم ۲۵ روزنامه‌نگار در روسیه به قتل رسیدند. نیاز شدید مالی رسانه‌های ارتباط جمعی، نفوذ باندهای مافیایی را در آن‌ها تسهیل می‌کرد.

در این بخش چگونگی فعالیت برخی نهادهای مدنی را بررسی می‌کنیم تا میزان مشارکت مستقل مردم در برابر دولت، در آن‌ها مشخص شود. با اجرای اصلاحات وسیع در جامعهٔ روسیه، دگرگونی‌های اساسی در آن رخ داد. ولی در زمینهٔ فرهنگ و فرهنگ سیاسی موانع جدی وجود داشته است. انقلاب سیاسی و بازاری‌سازی اقتصاد، در فرهنگ روسیه تغییرهای جدی ایجاد کرد. آکادمی علوم اتحاد شوروی که مدت‌ها به‌دلیل رکود، زیر شدیدترین انتقادها قرارداشت، پس از استقلال روسیه مورد توجه جدی قرارگرفت. آزادی عمل آکادمی علوم روسیه، مانند مطبوعات این کشور به بهای از دست‌دادن حمایت‌های جدی مالی دولت به‌دست آمد. در حالی که طبقهٔ متوسط قدیمی روسیه در حال نابودی بود، طبقهٔ جدیدی از روشنفکران از درون نظام پیشین سر برآورد. مشکلات اقتصادی پس از فروپاشی، طبقهٔ متوسط روسیه را از میان برد. روشنفکران آزادیخواه به گرایش‌های ملی‌گرایانه گرویدند و در برابر نتایج تباه‌کنندهٔ اصلاحات اقتصادی به شیوهٔ غربی به درون‌گرایی روسی توجه نشان دادند.

## نهادهای دینی

کلیسا و مذهب در روسیهٔ تزاری حامی و همکار نزدیک نظام سیاسی بود و اهمیت ویژه‌ای داشت. سیاست‌های ضدمذهبی دولت کمونیستی نتوانست گرایش‌های مذهبی را در جامعهٔ اتحاد شوروی از میان ببرد. یلتسین هم پس از فروپاشی اتحاد شوروی نقش کلیسا را در سنت‌های ملی روسیه مطرح

کرد. پیش از او، گورباچف در چارچوب سیاست‌های بازسازی اجتماعی روسیه، دوباره فعالیت کلیسا را توسعه داد و اجازهٔ برگزاری مراسم هزارهٔ کلیسای ارتدوکس روسیه را صادر کرد. رهبری فدراسیون روسیه به احیای کلیسای ارتدوکس هم توجه داشت؛ به‌ویژه ولادیمیر پوتین که از احیای اعتبار و عظمت روسیه سخن می‌گوید، موجب تشویق کلیسای ارتدوکس برای توسعهٔ فعالیت‌های آن شده است. فرستادن مبلغان دینی، ایجاد کلیساها، چاپ و نشر کتاب‌های دینی و توزیع رایگان در میان مردم، تأسیس مدارس و آموزشگاه‌های مختلف و فرستادن روحانیون از جملهٔ آنان بوده است.

بیش از ٤٥ میلیون مسلمان در اتحاد شوروی زندگی می‌کردند که حدود سه‌پنجم آن‌ها در آسیای مرکزی، یک‌پنجم در منطقهٔ ولگا و اورال و یک‌پنجم نیز در قفقاز سکونت داشتند. عناصر فرهنگ اسلامی در میان جوامع مسلمان‌نشین اتحاد شوروی وجود داشت، ولی با توجه به کاهش شدید فعالیت مساجد و نهادهای مذهبی، انسجام فرهنگی در میان آن‌ها نیز به‌شدت کم شد. نظام کمونیستی از اسلام به منزلهٔ جایگزین جدی سیاسی در هراس بود و آن را از نهادهای جامعهٔ فئودالی می‌دانست (بنیگسن، ۱۳۷۰). در برابر فشارهای حکومت کمونیستی، مسلمانان اتحاد شوروی درون‌گرایی فزاینده‌ای را در پیش گرفتند.

مسلمانان اتحاد شوروی نیز که پس از هندوستان، بزرگ‌ترین اقلیت مسلمان را در کشوری غیراسلامی تشکیل داده بودند، با اجرای سیاست‌های پرسترویکا و گلاسنوست گورباچف بر دامنهٔ فعالیت‌های خود افزودند. گورباچف آزادسازی فعالیت‌های مذهبی را به منظور تقویت حامیان برنامهٔ اصلاحات خود دنبال می‌کرد. ولی پس از شکست سیاست‌های غرب‌گرایانه در سیاست خارجی روسیه به عامل اسلامی توجه ویژه‌ای شد. در چارچوب دیدگاه‌های غرب‌گرایان بر تهدید اسلامی تأکید می‌شد، در حالی که ملی‌گرایان و اوراسیاگرایان، بیشتر به نزدیکی با جهان اسلام و بهره‌گیری از عامل اسلامی در برابر غرب توجه دارند.

## احزاب و گروه‌های سیاسی

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، احزاب و گروه‌های جدیدی با گرایش‌های سوسیالیستی، در مخالفت با اجرای برنامه‌های بازاری‌سازی در روسیه شکل گرفت. بسیاری از آنان از اعضای پیشین حزب کمونیست اتحاد شوروی بودند. از دیدگاه آنان، سوسیالیسم ایده‌ای نهایی برای ایجاد یکبارهٔ آن در جامعه نیست، بلکه فرایندی تدریجی و طولانی است که در آن باید اشکال جدیدی از مردم‌گرایی اقتصادی و سیاسی شکل بگیرد. بسیاری از گروه‌های سوسیال دمکرات روسیه از بازماندگان اعضای حزب کمونیست اتحاد شوروی بودند. هدف اصلی آنان، نخست هشداردادن به دیگران در مورد

احتمال وقوع کودتا، و دوم تقویت فرایند اصلاحات همه‌جانبه بود. در برنامهٔ این جنبش، بـه اصـلاحات اساسی برای تحقق آزادی و مردم‌سالاری تأکید شد.

پس از رفع ممنوعیت از فعالیت حزب کمونیست در نـوامبر ۱۹۹۲، در فوریـهٔ ۱۹۹۳ کنگـره‌ای در خارج از مسکو برای احیای آن برگزار و گنادی زیوگانف رئیس کمیتهٔ مرکزی آن برگزیـده شـد کـه بیانگر نزدیکی حزب کمونیست به ملی‌گرایان و مـیهن‌پرسـتان بـود. حـزب کمونیسـت روسـیه برنامـهٔ آمریکایی‌کردن روسیه را محکوم کرد و خواستار متوقف شدن آن شد. این حزب با بـیش از ۵۵۰ هـزار عضو، بزرگ‌ترین تشکیلات سیاسی را در این کشور دارد. ایـن حـزب در کنـار تأکیـد بـر ایـدئولوژی مارکسی- لنینی، به ایجاد اقتصاد مختلط توجه می‌کند.

یکی از شاخه‌های مهم حزب کمونیست اتحاد شوروی اتحادیـهٔ سراسـری جوانـان کمونیسـت (کومسومول) بود که نفوذ و اعتبار جـدی در جامعـهٔ اتحـاد شـوروی داشـت و مجـری سیاسـت‌هـا و برنامه‌های حزب کمونیست بود. برداشت جوانان نسبت به تحول در جامعهٔ روسیه از سـال‌هـای پایـانی اتحاد شوروی همواره بدبینانه بوده است. جوانان روسیه به‌تدریج، در بحران‌های سیاسـی حضـور خـود را آشکار ساختند.

گروه‌های میانه و لیبرال با تشکیل «اتحادیهٔ دمکراتیک» از سال ۱۹۸۸ گسترش خـود را آغـاز کردند. تأکید آنان بر اولویت حقوق فردی بر امور دولتی و اجتماعی یا ملی بود. از دیـدگاه آنـان دولتـی قوی می‌توانست حقوق و آزادی‌هـای فـردی و وحـدت و اقتـدار روسـیه را پـس از فروپاشـی اتحـاد شوروی تضمین کند. احزاب دمکرات روسیه نیز تعداد زیادی از گروه‌های مـیهن‌پرسـت و ملـی‌گـرا را متشکل ساختند. یکی از معروف‌ترین ایـن احـزاب «حـزب لیبـرال دمکـرات روسـیه» بـود. ولادیمیـر ژیرینفسکی رهبر این حزب اعلام کرد که تمامی فعالیت‌های سیاسی گروه‌های سیاسی را بایـد متوقـف کرد و تنها به امور اقتصادی توجه نشان داد. او به ایجاد دولت قدرت‌مند روس توجه داشـت. بازگشـت به مرزهای تاریخی روسیه در سخنان او بارها مطرح شده است.

در میان احزاب و گروه‌های فعال در روسیه، گروه‌های ملی‌گرا نیز در خور توجه اسـت. برخـی از آن‌ها ملی‌گرایان روس و عدهٔ دیگری کمونیست‌هـای جدیدنـد. گـروه «پامیـات» (خـاطره) یکـی از معروف‌ترین گروه‌های ملی‌گراست که در آغاز دههٔ ۱۹۸۰ در واکنش به تهدید نابودی بناهـای تـاریخی در مسکو شکل گرفت. در میان احزاب و گروه‌های سیاسی روسیه، عده‌ای سلطنت‌طلب و چند حـزب حرفه‌ای فعال در زمینهٔ محیط زیست نیز وجود دارند.

گونه‌های مختلف ملی‌گرایی در روسیهٔ پساشوروی شکل گرفته است. بلشویک‌های ملـی یکـی از این گروه‌هاینـد کـه ملـی‌گرایـی روسـی را بـه جـای جهـان‌گرایـی بلشـویک‌هـا مطـرح کـرده‌انـد.







نواسلاوگرایان بر سنت‌ها و نهادهای ناب روسی و در بازسازی روسیه بر سنت‌های تاریخی- فرهنگی ویژهٔ آن تأکید داشتند. ملی‌گرایان سلطنت‌طلب بخش دیگری از این گروه‌ها را به‌وجود آوردند. آن‌ها نیز با آموزه‌های کلیسای ارتدوکس رابطه‌ای نزدیک برقرار کرده‌اند (Knox, 2005, pp. 132-155).

بیشتر گروه‌های ملی‌گرای تندرو و امپراتوری‌طلبان روسیه خواستار وحدت جمهوری‌های جداشده از یکدیگر شدند. برخی از آن‌ها نیز تشکیل دولت روسی ناب را مطرح می‌کنند. تشکیل نخبگان جدید روسیه هم با دگرگونی در ساختارهای اجتماعی ارتباط مستقیم دارد. جامعه‌شناسان دو دیدگاه در این مورد دارند. دیدگاه نخست از اندیشهٔ «حفظ و بازتولید نخبگان» سرچشمه می‌گیرد. بر این اساس، بخشی از نومنکلاتورا فرصت یافت پس از فروپاشی قدرت سیاسی پیشین، خود را به سرمایهٔ اقتصادی تبدیل کند و به قشر بالای جامعه بپیوندد و مواضع برتر خود را حفظ کند. دیدگاه دوم، به نظریهٔ «تناوب نخبگان» مربوط می‌شود. از این نظر، روند اصلاحات اجتماعی در کشورهای کمونیستی پیشین، چنان اساسی و بنیادین است که سبب تناوب نخبگان از راه ورود اقشار دیگر به آن خواهد شد.

## نهادهای زنان در روسیه

در دوران کمونیسم، باید هرگونه تبعیض نسبت به زنان در فعالیت‌های اجتماعی و انحصار آن‌ها در مسائل خانواده از میان می‌رفت. مشارکت زنان در دوران اتحاد شوروی در بخش‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بالاترین میزان را در جهان داشت و به ۹۰ درصد کل زنان این کشور می‌رسید. زنان ٦۰ درصد متخصصان شوروی در سطح عالی و متوسط را تشکیل داده بودند. ٦۷ درصد پزشکان و ۹۱ درصد کتابداران زن بودند. حدود نیم میلیون زن در سطوح مدیریتی فعال بودند، ولی از نظر وضعیت حقوقی و سطح درآمد همواره تبعیض‌هایی نسبت به آنان وجود داشت. اصلاحات اقتصادی بر شرایط کاری زنان نیز تأثیرهای منفی داشته است. در دوران کمونیسم، بر پایهٔ دستورهای حزب کمونیست، زنان برای عضویت در همهٔ سطوح مجامع نمایندگی سهمیه‌هایی داشتند. در سال‌های پایانی دورهٔ اتحاد شوروی اهمیت اجرای این سیاست رو به کاهش گذاشت. در دورهٔ شوروی، زنان اعتبار ویژه‌ای در سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی روسیه داشتند؛ ولی در روسیهٔ پساشوروی، مانند همهٔ کشورهای جهان در جایی که «قدرت» وجود دارد، «زنان» حضور ندارند.

انتقال به نظام اقتصاد بازاری در روسیه به زنان آسیب‌های بیشتری وارد کرده است. ۸۰ درصد کسانی که شغل خود را از دست دادند زن بودند. گروه زنان روسیه که به عنوان جنبش انتخاباتی ثبت‌نام کرد، از زنان عضو اتحادیهٔ زنان اتحاد شوروی تشکیل شده است. گروهی از زنان بازرگان نیز اتحادیهٔ زنان بازرگان روسیه را تشکیل دادند. در کنار این دو تشکل، مجامع و سازمان‌های بسیاری

برای زنان و حقوق آنان فعالیت می‌کنند. مقام‌های روسیه نیز ضرورت رفع تبعیض‌های گسترده علیه زنان را پذیرفته‌اند. گروه روسی شرکت‌کننده در کنفرانس زنان پکن در سال ۱۹۹۵ پذیرفت که شمار زیادی از زنان روسی از بیکاری و فقر رنج می‌برند و حقوق زنان را که تا دوسوم از حقوق مردان کمتر است یکی از نمادهای تبعیض علیه زنان مطرح کرد. زنان روسیه هم در نهادهای سیاسی و هم در نهادهای غیرسیاسی تلاش‌های خود را دنبال کردند.

## تمرکززدایی در ساختار سیاسی دولتی

در پی فروپاشی اتحاد شوروی، روابط رهبران مناطق (واحدهای تشکیل‌دهندهٔ نظام فدرال در روسیه) در مسیر افزایش اختیارات خود تلاش‌های بسیاری را دنبال کردند. یلتسین بر پایهٔ نگرش مردم‌سالار غرب‌گرایانهٔ خود، توزیع قدرت به مناطق را در دستور کار خود قرار داد. مبارزهٔ مردم چچن برای استقلال و گسترش امواج جدایی‌طلبی همراه با تقاضاهای قوی خودمختاری، رهبران مسکو را ناچار ساخت تا برای تأمین رضایت رهبران و مردم مناطق، در مورد چگونگی توزیع قدرت به گفت‌وگو بپردازند. در سال‌های زمامداری یلتسین، فرایند توزیع قدرت در مناطق با جدیت دنبال شد، هر چند هراس از تکرار فروپاشی اتحاد شوروی در فدراسیون روسیه، که خود از واحدهای فدرال تشکیل شده بود، در برابر این سیاست مخالفت‌های جدی را برانگیخت (کولایی، ۱۳۹۰).

نظام فدرال روسیه یکی از مهم‌ترین نمادهای تمرکز قدرت در روسیه از دورهٔ اتحاد شوروی بوده است. با اینکه نظام کمونیستی در قانون اساسی خود را مبتنی بر توزیع قدرت معرفی کرده بود، ولی یک دولت در واقع به طور کامل متمرکز و یکپارچه بود. با رخداد جنگ چچن و اختلاف‌های دامنه‌دار میان مسکو و رهبران مناطق مانند تاتارستان، این روند دچار اختلال شد. با این حال فرایند مردمی‌سازی در دورهٔ یلتسین ادامه یافت. در روند گسترش تروریسم در روسیه که جدایی‌طلبان روسیه آن را هدف قرار داده بودند، گرایش‌های مرکزگرایانه تداوم یافت. پوتین از اواخر دورهٔ یلتسین به دگرگونی در این روند توجه نشان داد، به گونه‌ای که از آغاز سال ۲۰۰۰ و زمامداری پوتین، روسیه به هفت بخش تقسیم شد تا هفت معاون رئیس جمهوری، مدیریت مناطق را با کاهش چشمگیر قدرت رهبران محلی برعهده گیرند (کولایی، ۱۳۸۹).

## موانع شکل‌گیری جامعهٔ مدنی در روسیهٔ پساشوروی

نابودی اتحاد شوروی برای بسیاری، آغازی برای شکل‌گیری جامعهٔ مدنی در این کشور برآورد شد که می‌توانست نماد میزان مشارکت اجتماعی مردم در این کشور باشد ( Debra Javeline and







Lindemann-Komarova, 2010). حزب کمونیست همهٔ نهادهایی را که می‌توانستند در این زمینه نقش داشته باشند، پیش از آن نابود کرده بود. رهبران اصلاح‌گرای غرب‌باور در روسیه و حامیان اروپایی و آمریکایی آن‌ها به این باور گرایش پیدا کرده بودند که روسیه قادر به جذب و هضم ارزش‌ها و هنجارهای مردم‌سالار غربی است. یلتسین و اطرافیان او تلاش کردند تا عقب‌ماندگی‌های گوناگون و گستردهٔ روسیه نسبت به غرب را با کمک آنان پایان بخشند. آن‌ها برای ایجاد نظامی جدید بر پایهٔ پذیرش مؤلفه‌های نظام‌های مردم‌سالار غربی تلاش خود را آغاز کردند. ولی آنچه در سال‌های پس از فروپاشی در عرصهٔ سیاست داخلی و خارجی فدراسیون روسیه شکل گرفت، در راستای هویت تاریخی- فرهنگی- سیاسی این کشور بوده است که در دوران روسیهٔ تزاری و اتحاد شوروی نیز در اشکال گوناگون ادامه یافت. هر چند تحولات بین‌المللی و روندهای جهانی‌شدن، تأثیری عمیق بر جریان‌های داخلی روسیه دارد، روند تکامل ساختارهای اقتصادی- اجتماعی در داخل این کشور را نباید کم‌اهمیت دانست. ملی‌گرایی افراطی، میراث پدرسالاری، بهره‌کشی از زنان، ناتوانی و فشار شدید بر بخش خصوصی و نفوذ باندهای مافیایی، نبود یا ضعف فرهنگ مدنی و احیای قدرت دولت متمرکز، روند شکل‌گیری جامعه مدنی را با دشواری‌های جدی روبه‌رو کرده است.

با توجه به نابودی زمینهٔ رشد نهادهای مدنی در دوران اتحاد شوروی، پس از فروپاشی نیز توسعهٔ نهادهای مردم‌سالار با دشواری‌های قابل‌توجهی روبه‌رو بوده است. رشد مافیای قدرت که عرصه‌های سیاسی- اقتصادی را زیر کنترل خود قرار داده، از مسائل مهم دوران پساشوروی در روسیه بوده است. فعالیت‌های گستردهٔ مافیای اقتصادی- سیاسی در روسیه، هرچند با روی کارآمدن پوتین دچار اختلال جدی شد، ولی به‌دلیل نفوذ عمیق در ساختارهای قدرت، همچنان از عناصر مؤثر در تحولات داخلی و خارجی این کشور است، که به نوبهٔ خود مشکلات اجتماعی را نیز تشدید کرده است.

برای درک تحولات فدراسیون روسیه ضروری است روند دگرگونی‌ها از دوران اتحاد شوروی بررسی شود. در این زمینه شناخت ساختارهای سیاسی دوران تزاری و جریان شکل‌گیری تفکر سیاسی و دولت در روسیهٔ تزاری نیز اجتناب‌ناپذیر است. درک منطق برنامه‌های مردمی‌سازی جامعهٔ روسیه از زمان گورباچف، بدون مرور پیشینهٔ ساختارها و روندهای سیاسی- اقتصادی در این کشور ممکن نیست. تلاش‌های او برای بازگشت به «نظام شوراها»، برای حفظ نظام سیاسی در حال فروپاشی اتحاد شوروی بود. او احیای سنت‌های بلشویسم را در این زمینه پایه و اساس برنامهٔ خود قرار داد. برخی از شوروی‌شناسان و روس‌شناسان تحول از کمونیسم به مردم‌سالاری در روسیه را ضرورتی اجتناب‌ناپذیر یافتند. دیگران به میراث دوران تزاری و دوران اتحاد شوروی اشاره دارند. با این حال دستیابی دمکرات‌ها به قدرت در روسیه را نباید با برقراری مردم‌سالاری اشتباه گرفت.

فروپاشی نظام کمونیستی نیز به معنای تحقق مردم‌سالاری در روسیه برآورد نمی‌شود (کولایی، ۱۳۹۲).

ضعف نهادهای دولتی در روسیه ناشی از رشد سازوکارهای دیگر مانند جوامع مدنی نبود. در فدراسیون روسیه پس از نابودی ساختارهای رسمی حزب کمونیست، حزب جای خود را به مردم نداد. در روسیه فرایند جدیدی از «دولت‌سازی» شکل گرفت که به ضرورت بیانگر حاکمیت ارادهٔ مردم نیست. در نظریهٔ حاکمیت می‌توان از راه تدوین و اجرای قانون اساسی، حاکمیت قانون، تنظیم روابط مردم و هیئت حاکمه، حاکمیت مردم را تأمین کرد. در روسیهٔ کنونی، این هنجارهای حقوقی کمتر معنا می‌یابد. ترکیبی از دسته‌بندی‌های طبقاتی، نخبگان جدید و قدیم و قدرت دولتی در تعامل قرارگرفته‌اند. اصلاحات گورباچف روابط قدرت را در رژیم کمونیستی شوروی دگرگون ساخت. اجزای این نظام مانند قطعات یخ در حال ذوب از یکدیگر جدا شدند، ولی همچنان وجود داشته و دوباره با گذشت زمان و شرایط مناسب به یکدیگر پیوسته‌اند. برای نمونه، طبقهٔ «نومنکلاتورا» با از میان‌رفتن اتحاد شوروی از میان‌نرفته، بلکه جایگاه خود را از دست داد.

برخلاف انگلستان قرن نوزدهم که مردم‌سالاری در جامعه‌ای لیبرال براساس مالکیت خصوصی و قانون تکامل یافت، مردم‌سالاری سیاسی در روسیه پایه‌های اجتماعی مناسب نداشته است. در روسیه، انقلاب مردم‌سالار پیش از انقلاب بورژوازی رخ داد. دگرگونی‌های سیاسی از پایه و اساس اقتصادی- اجتماعی خود که باید از آن ریشه می‌گرفت، فراتر رفت. مردم‌سالاری پیش از لیبرالیسم ظاهر شد، بنابراین در هراس از به‌دست نیاوردن بنیان‌های اجتماعی خویش بوده است. روابط میان ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و اقتدار سیاسی و هیئت حاکمه همچنان در ابهام ماند. پس از فروپاشی، دمکرات‌ها تلاش کردند تا توده‌های روسی را به شهروندان روسی تبدیل کنند، ولی جناح راست به «ملت روسی» توجه داشت.

ملی‌گرایی افراطی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر تمرکز قدرت در روسیه و بازداشتن رشد و توسعهٔ جامعه مدنی بوده است. با این حال شکل گرفتن احزاب و گروه‌های ملی‌گرای افراطی به گونه‌ای در این مسیر تأثیرگذار بوده‌اند. گرایش‌های قومی- ملی در روسیه با نفوذ تاریخی کلیسای ارتدوکس در این کشور درآمیختگی بسیار یافت. ملی‌گرایی قومی در این کشور با گوناگونی، کثرت‌گرایی و فردگرایی در تقابلی آشکار قرار داشته است.

در حقیقت، تناقض برآمده از درون تحولات پس از فروپاشی شوروی این است که از یکسو رشد جامعهٔ مدنی به افزایش گروه‌های ملی‌گرای تندرو کمک کرد؛ از سوی دیگر، آنان با هرگونه کثرت‌گرایی و تنوع مورد نیاز تقویت جامعهٔ مدنی سر ناسازگاری دارند(Knox, 2005, p 133). همان‌گونه که یورگن هابرماس مطرح کرده است، بدون وجود فرهنگ سیاسی لیبرال، شکل‌گیری







جامعهٔ مدنی از قوام و دوام لازم برخوردار نخواهد شد، زیرا فشار جنبش‌ها و نیروهـای غیرمـردم‌سـالار از استحکام آن جلوگیری و بقای آن را تهدید خواهد کرد.

برای بسیاری از گروه‌های میهن‌پرست که در جناح راست قرارمی‌گیرند، نابودی اتحـاد شـوروی نباید به مفهوم از میان رفتن قلمرو پهناور روسیه دانسته شود. دولـت‌گرایـان بـه اقتـدار متمرکـز دولتـی توجه دارند. آن‌ها بر تقویت توان صنعتی- نظامی روسیه تأکید مـی‌کننـد. از نظـر آنـان در شـرایط نبـود زمینهٔ اجتماعی توسعه‌یافته، تنها نیروی قادر به تأمین و تضمین فعالیت نیروهای مـردم‌سـالار در جامعـه دولت قوی است. بنابراین، برای انتقال از کمونیسم به مردم‌سالاری لیبرال در شـرایطی کـه طبقـهٔ لیبـرال وجود ندارد، از مرحلهٔ مردم سالاری اقتدارگرا باید عبور کرد.

در کشوری که سنت‌های نهادینه‌شدهٔ مردم‌سالاری در آن اندک اسـت، تقاضـای داشـتن دسـت قوی اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین، افزایش اقتدار ریاست جمهوری که سـرانجام از راه تأییـد پارلمـان و نظام قانونی قدرت خویش را به‌کار می‌گیرد، اجتناب‌ناپذیر دانسته شد. از میان رفتن نظام سیاسـی اتحـاد شوروی با تشکیل رژیم سیاسی جدیدی با گرایش‌های مردم‌سالار و جهت‌گیری اقتصـاد بـازاری دنبـال شد. مبارزه با کمونیسم در روسیه و مبارزه برای تحقق مردم‌سالاری و تجدیـد حیـات «دولـت روسـی» تداوم یافت. با توجه به سنت دیرپای اقتدارگرایی و استبداد در روسیه، تأخیر و کنـدی در مسـیر ایجـاد نهادهای مردم‌سالار در این کشور طبیعی به‌نظر می‌رسد. قانون اساسی روسـیه اختیـارات گسـترده‌ای بـه ریاست جمهوری واگذار کرده است. تجارب روسیه پس از فروپاشی نظریهٔ الکسی دوتوکویـل، متفکـر مشهور فرانسوی، در مورد شکل‌گیری نهادهای مردم‌سالار را تأیید می‌کند. دوتوکویل معتقد بود «انقلاب موفقیت‌آمیز چندان دشوار نیست؛ بخش مهم کار ایجاد نظامی مردم‌گرا در پی آن اسـت.» ایـن موضـوع دشوارتر می‌شود، هنگامی که با شرایط بازسازی اقتصادی و بحران‌های برآمده از آن همراه شود.

نبود تجربه و ساختارهای مردم‌گرایانه در روسیه، این تحول را با مشکلات جدی روبـه‌رو کـرده است. بسـیاری از روشـنفکران روسـیه اقتـدار گسـتردهٔ بـوریس یلتسـین در بهـره‌منـدی از حمایـت و اختیارات وسیع قانون اساسی روسیه را تأیید کردند. ایجاد نهادهای مـردم‌سـالار، بـه‌ویـژه نظـام فـدرال پایدار و مستحکم، با دشواری خودآگاهی مردم روسیه در هم آمیخته است. فروپاشـی اتحـاد شـوروی، هویت ملی و خودآگاهی را در روسیه کاهش داد. محدودشدن سـرزمین روسـیه و فشـارهای خـارجی با ابهام‌های داخلی پیوند یافته است. با توجه به مسـائل و مشـکلات اقتصـادی، اجتمـاعی و روانـی کـه مردم روسیه با آن روبه‌رویند، کندی شکل‌گیری نهادهای مردم‌گرا تعجب‌آور نیست.

هر چند پـس از کودتـای اوت ۱۹۹۱ دگرگـونی‌هـای وسـیعی در جامعـهٔ روسـیه ایجـاد شـد، ساختارهای سیاسی- اجتماعی دگرگونی زیادی نداشت. الگوهـای کهـن بـرای بـه‌کـارگیری اقتـدار بـه







تلاش برای بقا ادامه دادند، در حالی که روابط اجتماعی جدید نیز شکل می‌گرفت. به هر ترتیب، تخریب فزایندهٔ نظام پیشین، ضرورت ایجاد نظام جدید را مطرح ساخت. تنها روابط اقتصادی این ضرورت را اجتناب‌ناپذیر نساخته بود. ظهور شبکه‌های مافیایی و تبهکار که جامعه و سیاست را زیر تأثیر خود قرار داده بود، از ویژگی‌های دوران پساشوروی روسیه است. افزایش اقدام‌های غیرقانونی، شرایط دشواری را در روسیه ایجاد کرد. به بیان یکی از چهره‌های سیاسی برجستهٔ روسیه، شرایط جامعه پس از فروپاشی در این کشور بسیار پیچیده‌تر از جامعه‌ای سرمایه‌داری است. گروه‌ها، طبقات، نخبگان، کارگران، دهقانان و در واقع همهٔ مردم در حال جابه‌جا شدن اجتماعی‌اند. به‌جای اینکه جامعه با الگوهای معینی در حال رشد و ترقی باشد، آثار و شواهد بی‌ثباتی به‌صورت گسترده مشاهده می‌شد.

در دو دورهٔ ریاست جمهوری یلتسین و دو دورهٔ اول، سپس دورهٔ سوم ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین، رویکردهای متفاوتی نسبت به نهادهای جامعهٔ مدنی شکل گرفت. یلتسین در پرتو سیاست غرب‌گرای خود به تقویت ارزش‌های مردم‌سالاری توجه داشت. در حالی که پوتین با تأکید بر ارزش‌های اوراسیایی، نقش و جایگاه دولت را اساس سیاست‌های خود قرارداد. او به همهٔ تلاش‌های یلتسین برای ایجاد و تقویت جامعهٔ مدنی پایان داد (Henderson, 2011, 17) و تمرکزگرایی فزاینده را در روسیه عینیت بخشید. این روند هم در فعالیت‌های شهروندان و هم در روابط آنان با قدرت سیاسی بازتاب‌های گسترده یافت.

هنگامی که در پایان سال ۲۰۰۳ در گرجستان انقلاب گل سرخ، میخاییل ساکاشویلی غرب‌گرا را در این کشور به قدرت رساند، زنجیره‌ای از رخدادها شکل گرفت که با تشدید نگرانی رهبران روسیه همراه شد. سپس، در اوکراین انقلاب نارنجی (۲۰۰٤) رهبر روس‌تبار را در برابر رهبر غرب‌گرای آن به پذیرش شکست وادار کرد و نگرانی‌های پوتین بیشتر شد. با انقلاب لاله‌ای در قرقیزستان (۲۰۰۵) این روند گسترش یافت (کولایی، ۱۳۸۹). در پاسخ به این دگرگونی‌ها، رهبران اقتدارگرا در همهٔ جمهوری‌ها از جمله روسیه، فشار بر نهادهای جامعهٔ مدنی را شدت بخشیدند. در سال‌های ۲۰۰٦ و ۲۰۰۷ در روسیه قوانین بازدارنده و محدودکنندهٔ فعالیت این نهادها به تصویب رسید. تصویب قانون شمارهٔ ۱۸ در مورد فعالیت سازمان‌های غیردولتی در روسیه را بسیاری از فعالان و سازمان‌های حقوق بشری جهان محکوم کردند و آن را عامل نقض حقوق شهروندان روسی دانستند (Buxton and Konovalova, 2012). این رخدادها سبب شد با توجه به نقش سازمان‌های غیردولتی در کشورهایی که این دگرگونی‌ها را تجربه کردند، سازمان‌های غیردولتی در روسیه به منزلهٔ «عوامل خارجی» برآورد شوند (Dzhibladze, ۲۰۱۳). افزایش مداخله و نفوذ آمریکا و اروپا در کشورهای پیشین اتحاد شوروی، سبب شد مقاومت بیشتری در این کشورها در برابر افزایش فعالیت نهادهای جامعهٔ مدنی ایجاد شود.







در سال‌های ۲۰۱۰–۲۰۱۱ در دورهٔ دمیتری مدودیف فضای جدیدی برای فعالیت سازمان‌های مردم‌نهاد ایجاد شد (Davydova, 2013). او برای اصلاح قانون فعالیت سازمان‌های غیردولتی اقدام کرد تا شرایط مناسب‌تری برای آن‌ها فراهم شود (Henderson, 2011, 27). مطالعه‌ای نشان داد که ٤٤ درصد از سازمان‌های غیردولتی در روسیه از دولت کمک دریافت می‌کنند (Beissinger, 2012, 93)، ولی با بازگشت پوتین به قدرت در دورهٔ سوم ریاست جمهوری‌اش، همین رویکرد ادامه یافت. بر اساس برخی گزارش‌ها در سال ۲۰۱۲، ۵۰۰ مورد تظاهرات عمومی علیه سیاست‌های پوتین برگزار شد و ۵۰۰۰ نفر هم دستگیر شدند (Pustyntsev, 2013).

گسترش استفاده از فناوری‌های ارتباطی جدید در روسیه، سبب شده تا شکل‌گیری جامعهٔ مدنی در فضای مجازی مطرح شود. محدودشدن امکانات ایجاد جامعهٔ مدنی در شکل سنتی آن، با توجه روزافزون به جامعهٔ مدنی مجازی در روسیه همراه شده است. در سال ۲۰۱۲ نیمی از مردم روسیه از اینترنت استفاده می‌کردند، در حالی که ۷۵ درصد آنان در شبکه‌های اجتماعی هم فعال بودند (Beissinger, 2012, 96). بسیاری بر این باورند که این فضای مجازی و تقویت جامعهٔ مدنی مجازی، به سهم خود سبب تأثیر بر زمینهٔ فعالیت نهادهای مدنی خواهد شد. این دیدگاه با توجه به نقش استوار و قاطع دولت در جامعهٔ روسیه با مخالفت‌های جدی روبه‌روست.

## چشم‌اندازهای ایجاد جامعهٔ مدنی در روسیه

در تحلیل سیاست‌های روسیه، توجه به فرهنگ سیاسی این کشور اعتبار ویژه‌ای دارد. در این زمینه برداشت عمومی نسبت به دولت، چگونگی رفتارهای سیاسی و تأثیر عوامل تاریخی بر رفتارهای سیاسی در داخل و خارج و در سطح عام و خاص مردم روسیه مورد توجه قرارمی‌گیرد. در فرهنگ سیاسی روسیه تمرکزگرایی و اقتدار متمرکز یکی از اجزای اصلی تفکر سیاسی شکل گرفته است. تا دوران پتر، ایدهٔ حکومت خوب با اقتدارگرایی کامل همراه بود. با گسترش گرایش‌های غرب‌گرایانه در روسیه، این ایده تضعیف شد، ولی از میان نرفت. از سوی دیگر، توجه به دولت متمرکز و قوی در روسیه نیز در سنت تاریخی این کشور جای گرفت. آثار این برداشت در دوران اتحاد شوروی و حمایت‌های توده‌ای آن ادامه یافت، ولی تجربه‌های پس از نابودی اتحاد شوروی، بیانگر ناامیدی فزایندهٔ مردم از نظام سیاسی–اقتصادی جدید در این کشور است. در واقع، بررسی‌ها در مورد فرهنگ سیاسی روسیه نشان می‌دهد که در آغاز دههٔ ۱۹۹۰ دگرگونی‌های چشمگیری شکل گرفته است.

با توجه به دشواری‌های گستردهٔ سیاسی–اقتصادی، ایدهٔ تمرکزگرایی و افزایش قدرت دولت بار دیگر قوت گرفت. در بررسی دیدگاه‌ها و رفتارهای اجتماعی در روسیه، عوامل محلی و منطقه‌ای

نیز بسیار مؤثرند. در دوران یلتسین تا حد زیادی در نظام فدرال تمرکززدایی دنبال شد. این روند در دوران پوتین پایان یافت و او بار دیگر قدرت متمرکز دولت در مسکو را بر مناطق و واحدهای فدرال استوار ساخت. عوامل اقتصادی، نژادی، اقتدار رهبران محلی، دیدگاه‌های متفاوت به فضای سیاسی- اجتماعی موجود در کشور و عوامل فرهنگی و تاریخی در شکل‌گیری خرده‌فرهنگ‌ها در روسیه مؤثرند. هر چند تحولات اجتماعی و دگرگونی در ایستارهای عمومی شکاف‌هایی در آن ایجاد کرده و به یکپارچگی آن آسیب رسانده است. در پی دگرگونی در نگرش رهبران روسیه نسبت به خود و جهان و تقویت گرایش‌های ملی‌گرایانه و اوراسیاگرایی در روسیه، برای تقویت تمرکزگرایی و روی‌گردانی از باور به آزادی‌های اساسی مردم و در نهایت تضعیف و حتی تلاش برای نابودکردن نهادهای مدنی در روسیه زمینه فراهم شد. جابه‌جایی در گفتمان‌های سیاست خارجی روسیه (کرمی، ۱۳۸٤، ص۶۳-۷۲) شرایط را برای دولت‌گرایان فراهم کرده است.

اوراسیاگرایان و ملی‌گرایان روسیه، شواهد و نشانه‌های کافی برای کنارزدن نگرش‌های غربگرا به‌دست آوردند. رخداد انقلاب‌های رنگی در جمهوری‌های پیرامونی روسیه و تلاش‌های آمریکا برای به قدرت رساندن دولت‌های غربگرا در این کشورها، تمرکززدایی از قدرت را در روسیه متوقف ساخت. روند روزافزون بی‌اعتمادی میان روسیه و نظام‌های سیاسی باز در اروپا و آمریکا نیز راه را برای گسترش دامنه‌های تمرکزگرایی فزاینده هموار کرده است. به ناکامی در ایجاد گشایش‌های مردم‌سالار و مرکززدایی در نظام فدرال روسیه در این زمینه اشاره می‌شود. برخلاف روند اولیهٔ توزیع قدرت با نهادهای مدنی و نیز در جامعهٔ سیاسی، تحولاتی که در روابط قدرت در داخل روسیه شکل گرفت و سرشت قدرت سیاسی در این کشور، همراه با آثار فرهنگ سیاسی آن، سبب شد تا رشد و پایداری جامعهٔ مدنی در روسیه متوقف شود. هر چند شکل‌گیری جامعهٔ مدنی مجازی، خود پدیده‌ای جدی است که بر دامنهٔ کنش نهادهای مدنی تأثیر خواهد داشت. البته، با در نظر گرفتن سیطرهٔ نقش و نفوذ دولت، این تأثیرگذاری بسیار کند خواهد بود.

## منابع

### الف) فارسی


۱. بشیریه، حسین(۱۳۷٤)، **جامعه‌شناسی سیاسی**، تهران: نشرنی.
۲. بشیریه، حسین(۱۳۸۶)، **عقل در سیاست**، تهران: نگاه معاصر.
۳. قوام، عبدالعلی(۱۳۸۲)، **جهانی‌شدن و جهان سوم**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
٤. کاتوزیان، محمدعلی(۱۳۷۷)، **نه مقاله در جامعه‌شناسی ایران**، تهران: مرکز.








۵. کرمی، جهانگیر( ۱۳۸٤)، **تحولات سیاست خارجی روسیه، هویت دولت و مسئله غرب**، تهـران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

٦. کولایی، الهه، "تحول در فدرالیسم روسی، مطالعه تطبیقی دوره یلتسـین و پـوتین"، **راهبـرد**، سـال ۱۹، شماره ۵٦، پاییز ۱۳۸۹، صص. ۱٦۲–۱۳۷

۷. کولایی، الهـه(۱۳۹۰)، **سیاست و حکومت در فدراسیون روسـیه**، چـاپ سـوم، تهـران: انتشـارات وزارت امور خارجه.

۸. نـورث، داگـلاس، سـی(۱۳۷۹)، **سـاختار و دگرگـونی در تـاریخ اقتصـاد**، ترجمـه: غلامرضـا آزاد(ارمکی)،تهران: نشرنی.

**ب) انگلیسی**

1. Beissinger, Mark R. (2012),"Russian Civil Societies Conventional and "Virtual", **Taiwan Journal of Democracy**, Vol. 8, No. 2, pp. 91-104
2. Charles Buxton and Evgenia Konovalova, (2012) "Russian Civil Society: History, Today, and Future Prospects", **International NGO Training and Research Center,** December, Briefing Paper, No. 37
3. Diamond, Larry (1994) "Rethinking Civil Society, toward Democratic Consolidation", **Journal of Democracy",** 5/3 July,
4. Davydova, Angelina, "Sustainability and Civil Society Engagement in Russia a Gain for Democracy?", **Veröffentlicht auf Friedrich Ebert Stiftung Sustainability** (http://www.fes-sustainability.org) (accessed on: )
5. Dzhibladze, Yuri, (2013) Decent Developments in Civil Society in Russia, **Chatham House**, 16 April,
6. Henderson, Sarah, (2011), "Civil Society in Russia: State Society Relations in the Post-Yeltsin Era", **An NCEEER Working Paper**, March 18,
7. Howard M. C. and J. E. King, (1986) **the Political Economy of Marx**, Second Edition, London New York, Longman Group UK Limited,
8. Javeline, Debra Sarah Lindemann-Komarova," A Balanced Assessment of Russian Civil Society, April 16th, 2010, **International Affairs**, Vol. 63, No, 2, Spring/Summer 2010, pp. 171-188
9. Knox, Zeo (2005) **Russian Orthodoxi and Russian Nationalism**, London: Routledge,
10. Ozdalga, Elizabet and Sune Persson, (Eds), (1997) **the Civil Society, Democracy and the Muslim World**, Istanbul,
11. Ponton, Geofferey (1994) **the Soviet Era,** USA, Blackwell,
12. Pustyntsev, Boris (2013) "Russian Civil Society Is Holding out Authors", State of Civil Society Report, http://socs.civicus.org/?p=3821, (accessed on: 19 Sept. 2014)
13. Ross, C. (2003) "Putin's Federal Reforms and the Consolidation of Federalism in Russia: One Step forward, Two Steps Back", **Communism and Post- Communism Studies**,
14. Sakwa, Richard (1996) **Russian Politics and Society**, London: Routledge,





مطالعات اوراسیای مرکزی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال پنجم، شماره ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۹۱، صفحات ۹۸-۷۹

# موانع همگرایی ایران و ترکیه در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز

**حسین رفیع***

**استادیار و مدیر گروه علوم سیاسی دانشگاه مازندران**

**اسماعیل مظلومی**

**کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی چالوس**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۱/۱۵- تاریخ تصویب ۱۳۹۱/۲/۳۰)

**چکیده**

از مهم‌ترین تحولات ژئوپلیتیکی در دهه‌های آخر قرن گذشته فروپاشی اتحاد شوروی بود که از پیامدهای آن دگرگونی روابط قدرت و موازنه نیروها در سطوح منطقه‌ای و فعال‌شدن قدرت‌های فرامنطقه‌ای و به‌خصوص منطقه‌ای جهت حضور و نفوذ در حوزه جنوبی اتحاد شوروی است که پیش از این به‌علت حضور اتحاد شوروی قادر به ایفای نقش اساسی نبودند. در این بازی بزرگ رقابت اصلی بین ایران و ترکیه دو قدرت منطقه‌ای هم جوار با آسیای مرکزی و قفقاز است که از نظر موقعیت جغرافیایی، تاریخی و تمدنی دارای سابقه طولانی هستند. بررسی داده‌های موجود در این نوشتار نشان دهنده آن است که این دو کشور با وجود اشتراک‌های موجود با موانعی بر سر راه همگرایی در آسیای مرکزی روبرو هستند که آنها بیشتر در حوزه‌های رقابت ایدئولوژیکی و تقابل نقش‌های منطقه‌ای(ژئوپلیتیک) و رقابت اقتصادی است که مورد بررسی قرار می‌گیرد.

**کلید واژه‌ها**

آسیای مرکزی، همگرایی، همکاری، سیاست خارجی، ایران، ترکیه

*Email: hooshyar22@yahoo.com







## مقدمه

از مهم‌ترین تحولات ژئوپلیتیکی در دهه‌های آخر قرن گذشته فروپاشی اتحاد شوروی بود که پیامد آن ظهور کشورهای نو استقلال در حوزه جنوبی شوروی و ورود آنها به عرصه روابط بین‌الملل بود. بر این اساس نظم جدیدی پس از جنگ سرد به‌وجود آمد که هم محیط منطقه‌ای و هم محیط بین‌المللی را متحول کرد. منابع سرشار و غنی انرژی، بازارهای مصرف مناسب برای سرمایه‌گذاری، همراه با بحران‌های هویتی و اجتماعی، بحران‌های ساختاری و سیاسی و همچنین ضعف اقتصادی و ناکارآمدی دولت‌های منطقه، همه و همه عواملی است که باعث جلب توجه دیگر بازیگران عرصه جهانی به این منطقه شد. یکی از پیامدهای آن، در کنار رقابت قدرت‌های فرا منطقه‌ای، فعال شدن قدرت‌های منطقه‌ای برای حضور و نفوذ در منطقه آسیای مرکزی است که پیش از این به‌علت حضور اتحاد شوروی قادر به ایفای نقش اساسی نبودند. دراین میان به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران حوزه اصلی رقابت در این منطقه بین دو کشور ایران و ترکیه است. درواقع با فروپاشی اتحاد شوروی و ظهور کشورهای مستقل در آسیای مرکزی به ایران و ترکیه یک فرصت برای کشف نقش جدید سیاسی و اقتصادی در منطقه داده شده است.

در این راستا، ایران و ترکیه به‌عنوان همسایگان حوزه جنوبی اتحاد شوروی، هم با هدف یافتن جایگاهی در فرصت‌های پیش‌رو در این منطقه و هم با هدف رفع نیازهای این کشورها در عرصه داخلی و ضرورت‌های سیاست خارجی آنان، هر یک با بهره‌گیری از سیاست‌های خاص، بیشتر بر پایه متغیرهایی چون اشتراک‌های فرهنگی، ملاحظات ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک به رقابت با هم پرداختند. رقابتی که برای توصیف آن به تبعیت از «بازی بزرگ» قرن نوزدهم بین بریتانیا و روسیه در منطقه آسیای مرکزی، عنوان «بازی بزرگ جدید» را بکار برده‌اند. اما آنچه مورد نظر این نوشتار است، بررسی عناصر تقابل و یا رقابت و به‌عبارت بهتر عوامل و یا موانعی است که مانع از همکاری دو کشور ایران و ترکیه برای تشکیل یک هسته مرکزی جهت ایجاد همگرایی با حضور سایر کشورهای منطقه بر حول این هسته مرکزی در منطقه آسیای مرکزی بعد از فروپاشی اتحاد شوروی است.

## نظریه همگرایی[1]

در تبیین علت‌ها و عوامل توسعه همکاری در میان کشورها، نظریه‌های مختلفی ارائه شده است. یکی از نظریه‌هایی که به این موضوع می پردازد، نظریه همگرایی منطقه‌ای است که در اصل از تجربه‌های جوامع اروپایی ریشه گرفته است. درپی موفقیت کشورهای اروپایی در توسعه روابط فنی و اقتصادی، بسیاری از کشورهای در حال توسعه بهره‌گیری از آن را به‌عنوان یک راهبرد برای رشد مورد توجه قرار دادند. به‌عبارتی کشورها دریافتند که دستیابی به سطوح مطلوبی از توسعه و رفاه ملی فقط یک موضوع ملی نیست و به‌ناچار باید زمینه‌های برخورداری از امکانات و منابع بین‌المللی را فراهم کند. چگونگی برنامه‌ریزی این سازوکار، جهت استفاده از ظرفیت‌ها و منابع جهانی و منطقه‌ای از جمله مهم‌ترین موضوع‌هایی است که پیش روی تمامی کشورها است.

بر این اساس به‌نظر می‌رسد همگرایی از مهم‌ترین این سازوکارها و برنامه‌ریزی بین کشورهای یک منطقه جهت رسیدن به این هدف در عرصه‌های بین‌المللی است. این فرایند منطقه‌ای که بیشتر در زمینه تجارت و اقتصاد بود، بعد از جنگ جهانی دوم ظهور کرد. اما این امر به‌ویژه در دهه ۱۹۸۰ همراه با موج معروف منطقه‌گرایی جدید شکل خاصی پیدا کرد. بنابراین، همگرایی منطقه‌ای را می‌توان فرایندی چند بعدی پنداشت که افزون بر همکاری اقتصادی بر ابعاد سیاسی، دیپلماسی، امنیتی و فرهنگی دلالت دارد. با این وجود تجارت و همگرایی اقتصادی بعد مرکزی پروژه همگرایی باقی می‌ماند (Lombaerde and Van Langenhov, 2005, p. 3).

درباره پدیده همگرایی، تاکنون تعریف‌های گوناگونی ارائه شده است. اما نکته مهم اینکه روند همگرایی در ابتدایی‌ترین شکل خود[2] از یک نقطه آغاز می‌شود و در ادامه این روند تکاملی به مرحله اساسی‌تر به‌نام « خیز[3] » رسیده و پس از آن به کامل‌ترین شکل خود یعنی «تسری» و «گسترش[4]» می‌رسد. لازمه رسیدن به این مرحله، گسترش همکاری‌های متنوع اقتصادی، فنی، سیاسی، فرهنگی، امنیتی و ارتباط‌های گسترده و همه

1. Integration Theory
2. Iintiation
3. Takeoff
4. Spillover







جانبه واحدهای سیاسی یک منطقه است. در این مرحله است که به گفته «جوهان گالتونگ» یکی از نظریه‌پردازان برجسته همگرایی دو یا چند بازیگر سیاسی تبدیل به یک موجودیت سیاسی واحد شده و در اینجا است که روند همگرایی کامل شده است(محمدی، ۱۳۷۰، ص ٤٥).

در مجموع می‌توان گفت همگرایی منطقه‌ای، یک پدیده جهانی از نظام‌های سرزمینی است که روابط بین مؤلفه‌هایشان را افزایش می‌دهند و شکل‌های جدیدی از سازمان‌ها را ایجاد می‌کنند که با شکل‌های سنتی یا سازمان‌های دولتی در سطح ملی همزیستی دارند. به‌عبارت بهتر همگرایی را باید روندی دانست که بر اساس آن گروه‌ها، سازمان‌ها و کشورهای مختلف به‌دلیل منافع مشترک با حفظ استقلال داخلی خود دست به تشکیل سازمان یا نهاد جدیدی می‌زنند که فعالیت‌های آن به نفع تمامی اعضا باشد.

در این راستا یکی از مهم‌ترین نظریه‌های همگرایی، نظریه کانتوری و اشپیگل است. این نظریه می‌تواند به‌عنوان پیش درآمد و مبنایی برای ورود به بحث حاضر باشد. آنها با مطرح‌کردن سه سطح تحلیل نظام بین‌المللی (جهانی)، منطقه‌ای و نظام داخلی، منطقه را درواقع حلقه میانه دو سطح دیگر دانسته و آن را واحد تحلیل مستقل که دارای پویایی داخلی است، دانسته‌اند. آن دو با توجه به چهار متغییر اصلی (سطح و میزان انسجام، ماهیت ارتباط‌ها، سطح قدرت و ساختار روابط)، منطقه همگرا شده را به سه بخش اساسی تقسیم کردند: نخست، بخش مرکزی از کشورهایی تشکیل می‌شود که دارای زمینه‌های سیاسی و اجتماعی مشترک بوده و یا به زمینه‌های سازمانی و فعالیت‌های مشترک دست می‌یابند و از نوعی انسجام و تجانس اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و سازمانی برخوردار هستند(قاسمی،١٣٨٤، ص ٢١٦) که در این مورد متغیرهای گوناگونی مانند میزان ارتباط‌های درون منطقه‌ای و نوع روابط در تقویت یا تضعیف همانندی‌ها مؤثر است(جعفری ولدانی، ١٣٨٥، ص ٢٩٤).

دوم، بخش کشورهای پیرامونی (حاشیه‌ای) است که از انسجام کمتر، ارتباط‌های کمتر، سطوح قدرت به‌نسبت متناسب و روابط ناپایدارتری برخوردار هستند و معمولاً جهت‌گیری آنان به سمت خارج از منطقه توجه دارد. البته این کشورها می‌توانند در آینده به بخش مرکزی بپیوندند(حسینی و بزرگی،۱۳۸۱، ص ۸).

سوم، بخش مداخله‌گر که خارج از منطقه و مربوط به قدرت‌های فرامنطقه‌ای است. هرگونه تجزیه و تحلیل در مورد هر منطقه نشان می‌دهد که فقط کشورهای آن منطقه نیستند که به ایفای نقش می‌پردازند بلکه در یک نظام بین‌المللی که دارای سلسله مراتب در مورد کشورها است، دولت‌های خارج از منطقه نیز خود را در سیاست بین‌الملل مناطق دیگر درگیر می‌کنند(پیشداد، ۱۳۸۱، ص ٤۹).

براساس بحث کانتوری و اشپیگل می‌توان نتیجه گرفت که ایران و ترکیه علاوه بر تلاش‌های خود در سطوح ملی و جهانی باید با بکار گرفتن نوعی سیاست منطقه‌ای تلاش کنند تا با استفاده از این امکانات منطقه‌ای خود به‌خصوص استفاده از امکانات و فرصت‌های ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، از یک سو توسعه اقتصادی خود را سرعت بخشیده و از سوی دیگر به جایگاه بالاتری در معادلات جهانی دست یابند. از آنجا که برای تشکیل یک همگرایی منطقه‌ای، اقدام گام به گام اقدامی موفقیت آمیز است، بنابراین از این نظر، ایجاد یک هسته مرکزی اولیه از کشورهایی که دارای استعداد و انگیزه و هماهنگی بیشتری برای همکاری‌های اقتصادی و تجاری هستند و پیوستن دیگر کشورهای منطقه در مراحل بعدی به این هسته، عملی‌ترین راه برای تحقق هدف‌های بلند مدت توسعه پایدار منطقه است.

از طرف دیگر، همان‌گونه که کارکردگرایان و تجربه همگرایی اروپا نشان داده، مناسب‌تر آن است که کشورهای منطقه تلاش خود را برای همگرایی از همکاری‌های اقتصادی یا فنی و کارکردی شروع کرده و سپس با گسترش این همکاری به سایر حوزه‌ها، درنهایت به همگرایی کامل در سطح منطقه آسیای مرکزی و قفقاز دست یابند. در این نوشتار با تکیه بر این رویکرد سعی خواهد شد ضمن نشان دادن الگوهای عملی این فرایند همگرایی، موانعی را که به این اصول آسیب جدی وارد می‌کنند، مشخص کرده و راه عبور از آن را تبیین کنیم.

## ایران در آسیای مرکزی و قفقاز

ایران و آسیای مرکزی افزون بر وابستگی‌های کهن فرهنگی، قومی، زبانی، نژادی و مذهبی پیوندهای اقتصادی و سیاسی نزدیکی نیز با یکدیگر دارند. اگرچه در دو دهه گذشته میزان







همکاری‌های سیاسی و اقتصادی ایران و کشورهای آسیای مرکزی همواره تحت تـأثیر عوامـل خارجی و فرامنطقه‌ای قرار داشته است، با این حال منافع متقابل و پیوندهای تاریخی بـه‌نـوعی سرنوشت آنها را به یکدیگر پیوند داده است. از این‌رو پیوندهای تـاریخی، فرهنگـی، تمـدنی، ادبی، زبانی و قومی ایران با کشورهای آسیای مرکزی از چنان قوت و اهمیتی برخوردار اسـت که تقریباً هیچ کشور دیگری را نمی‌شود مثال زد که چنین پیوندها و اشتراک‌هایی داشته باشـد. افزون بر این موقعیت ژئوپلیتیک آسیای مرکزی نیز به‌شکلی است که در عمل دو طرف را پیش از پیش به یکدیگر نزدیک می‌کند.

در این راستا، درپی فروپاشی اتحاد شوروی و در نتیجه فروپاشی نظام دو قطبی برخـی از تحلیلگران با تأکید بر اهمیت اساسی عنصر همسایگی ایران و اتحاد شـوروی در تعیـین جایگاه ژئوپلیتیک ایران در صحنه سیاست جهانی پیش‌بینی می‌کردنـد کـه ایـران بـه‌زودی موقعیت ممتاز نسبی و قدرت چانه زنی‌اش به میزان قابل توجهی تنزل خواهـد یافـت. امـا به‌زودی، گسترش دامنه اختلاف‌های قومی و بی‌ثبـاتی در دولـت‌هـای نوبنیـاد بازمانـده در اتحاد شوروی در جوار مرزهای ایران، استمرار حضور پررنـگ و فعـال روسـیه در آسـیای مرکزی و قفقاز و مهم‌تر از همه آشکار شدن، اهمیت و وسعت منابع طبیعی حـوزه جنـوبی اتحاد شوروی به‌خصوص ذخایر عظیم نفت و گاز، عدم درستی ایـن نتیجـه‌گیـری آشـکار شد(نوروزی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۰).

درواقع ظهور آسیای مرکزی و قفقاز به‌عنوان یـک حـوزه ژئـوپلیتیکی بسـیار مهـم کـه سرشار از منابع عظیم نفت و گاز است، سبب شد تـا موقعیـت حسـاس و برجسـته ایـران (قرار گرفتن در دو منطقه مهم خلیج فارس و آسیای مرکزی و قفقاز) یـک بـار دیگـر، امـا این‌بار با یک شکل تقریباً ژئوپلیتیک نگاه‌ها را به‌سوی خود متوجه کنـد. آگـاهی از چنـین جایگاهی سبب شده است تا جمهوری اسلامی ایران در سیاسـت خـارجی خـود بـا بکـار گرفتن رهیافتی ژئوپلیتیک و با توجهی ویژه به این منطقه بنگرد. ضمن آنکه ظهـور آسـیای مرکزی و قفقاز با منابع طبیعی هنگفت و بازارهای بکر و دست نخـورده آن ماننـد فرصـت وسیع و گرانبهایی بود که می‌تواند با فراهم کردن زمینه جذب کالا و سرمایه‌گـذاری ایـران مانند مکملی برای پاسخگویی به الزام‌هـای نـوین اقتصـادی عمـل کنـد(صـدیق، ۱۳۸۳، ص ۱۷۷).

البته عنصر تعیین‌کننده دیگر در نوع نگاه جمهوری اسلامی ایران به منطقه آسیای مرکزی، نگرانی‌های امنیتی حاصل از فروپاشی اتحاد شوروی و نبود قدرت ناشی از آن، چه از نظر وجود بی‌ثباتی‌ها و منابع متعدد اختلاف و ناامنی داخلی این کشورها و چه از نظر منابع خارجی اختلاف همانند حضور سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی همچون ناتو و همچنین هجوم قدرت‌های فرامنطقه‌ای به منطقه همجوار مزرهای ایران است. در این راستا، ایران برای جلوگیری از خطر احتمالی علیه یکپارچه‌کردن سرزمین خود بر اثر تحولات ناگهانی منطقه‌ای، درگیر بازی‌های قدرت شده است. این وضعیت ایران را وادار کرده تا در برابر کشورهای نواستقلال، براساس ضرورت‌های ژئوپلیتیک و اقتصادی خود استدلال جدیدی را بیان کند.

## اهمیت منطقه آسیای مرکزی و قفقاز برای ترکیه

تکوین حوزه ژئوپلیتیک جدید آسیای مرکزی و قفقاز همسان با ایران دلایل بروز تغییرهای اساسی در روندهای سیاست خارجی ترکیه را فراهم کرد. این کشور که بنا به الزامهای امنیتی ناشی از تهدید اتحاد شوروی از آغاز جنگ سرد تا پایان آن با پیوستن به ترتیبات دفاعی غرب از جمله ناتو به‌عنوان خط مقدم بلوک غرب در این منطقه انجام وظیفه می‌کرد، به‌نظر می‌رسید که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی اهمیت راهبردی خود را برای غرب از دست داده، و البته بروز برخی اختلاف‌های بین آمریکا و ترکیه گواه آن بوده است (Karakoc, 2009, p. 57). اما در همین اما در همین زمان فروپاشی اتحاد شوروی امکاناتی تازه پیش روی کشورهای منطقه به‌خصوص ترکیه نهاد. به‌عبارت دیگر، گرچه اهمیت راهبردی ترکیه در پی خاتمه جنگ سرد به‌صورت چشمگیری کاهش یافت، در عوض این کشور مسلمان با حکومتی غیرمذهبی در همسایگی جمهوری‌های مسلمان نورسته از سلطه کمونیسم اهمیتی تازه یافت(عطایی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۰).

درواقع فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ و قبول استقلال جمهوری‌های جدید از سوی فدراسیون روسیه، پدیدآور تغییرهای ژرف و ناگهانی در ژئوپلیتیک منطقه اوراسیا بود. ظهور جمهوری‌های مسلمان‌نشین آسیای مرکزی و قفقاز از یکسو مرزهای تاریخی شوروی را با همسایگان جنوبی و شرقی ناپدید کرد و از سوی دیگر، منطقه‌ای حائل و







وسوسه‌انگیز برای رقابت و نفوذ قدرت‌ها (منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای) به‌وجود آورد. درمیان مدعیان نفوذ در منطقه، ترکیه به‌جهت اشتراک‌های زبانی، فرهنگی و تاریخی با ساکنان جمهوری‌های تازه اسقلال یافته از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. دگرگونی ژئوپلیتیک منطقه و رفع تهدیدهای مرزی، ترکیب جدیدی از پراکندگی‌های قومی_مذهبی را به نمایش گذاشته است؛ به‌شکلی که آزادی میلیون‌ها مسلمان با اکثریت ترک تبار، ترکیه همسایه تاریخی و رقیب جدید روسیه در منطقه را به ایفای نقشی تازه و ناخواسته می‌کشاند. خروج ترکیه از انزوای فرهنگی و افق‌های نو در زمینه روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را باید از دست آوردهای زود هنگام تحولات جدید در منطقه برای این کشور دانست(آصف، ۱۳۸۰، ص ۱٤۲).

این دولت با اشاره به پیوندهای فرهنگی و زبانی خود با پنج دولت ترک نوبنیاد آسیای مرکزی در صدد بوده است تا ارزش‌های عمده مورد نظر خود همچون مردم‌سالاری پارلمانی، اقتصاد بازار آزاد و دنیاگرایی را گسترش دهد و از این رهگذر منافع اقتصادی، سیاسی و استراتژیک خود را تامین کند(Aras, 2009, p. 67). همچنین این کشور با تأکید بر شباهت‌های سیاسی و عقیدتی با دولت‌های دنیاگرای غربی تلاش کرده است تا خود را مانند نقطه اتکای محور سیاست‌های غرب در آسیای مرکزی معرفی کند. حتی همین پیوندهای فرهنگی-تاریخی ترکیه با آسیای مرکزی، در روابط متقابل این کشور با اتحادیه اروپایی مورد استفاده قرار گرفته تا این اتحادیه در نگاه به ترکیه به عنوان پل ارتباط با آسیای مرکزی آن را در تقاضای عضویت این کشور لحاظ کند(Barriere, 2005, pp. 1-3).

از طرف دیگر فروپاشی اتحاد شوروی و ظهور آسیای مرکزی متشکل از پنج دولت ترک زبان به‌عنوان عنصر الهام‌بخش گرایش‌های پان ترکی در منطقه و به‌خصوص پان ترک‌های ترکیه است. این گرایش با یادآوری اشتراک‌های فرهنگی و قومی و زبانی میان ترکیه و دولت‌های ترک منطقه و البته توانایی‌های بالقوه اقتصادی آنان توصیه می‌کنند تا تمرکز اصلی در روابط خارجی به این منطقه متوجه شود. بازارهای دست نخورده و البته منابع سرشار انرژی نفت و گاز در منطقه و همچنین نگرانی‌های امنیتی ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی و در ورای آن تلاش جهت گسترش حوزه نفوذ خود برای تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای برتر در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز سبب شده تا ترکیه با نگاهی ویژه به این منطقه بنگرد و از







این‌رو این منطقه از جایگاه بالایی در نگرش ترکیه برخوردار شود. بنابراین، اشتراک‌های این دو کشور با کشورهای آسیای مرکزی در جنبه‌های مختلف با وجود ایجاد فرصت، موانعی را برای همکاری‌های دو کشور به‌وجود آورده که در ادامه به آن می‌پردازیم.

## موانع همگرایی ایران و ترکیه در آسیای مرکزی

به‌دنبال فروپاشی اتحاد شوروی و ظهور چندین کشور نوبنیاد در حوزه جنوبی اتحاد شوروی، با توجه به امکانات و فرصت‌های چشمگیری که آنها در مقابل دیدگان سایر کشورها و قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی عرضه می‌کردند، تکوین الگوهای متقاطعی از رقابت و همکاری در منطقه آغاز شد. در همین زمینه تلاش‌های فعال ایران و ترکیه با هدف یافتن جای پایی در آسیای مرکزی و قفقاز که بیشتر براساس متغیرهایی مانند مجاورت جغرافیایی، شباهت‌های فرهنگی و ملاحظات سیاسی صورت می‌گرفت، بسیاری از محققان را برآن داشت تا از همان ابتدا حوزه جنوبی اتحاد شوروی را مانند جولانگاهی برای رقابت‌های ایران و ترکیه (و البته روسیه) ترسیم کنند(نوروزی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۹).

رقابتی که برای ترکیه به رسیدن بر رهبری گروهی از کشورها با جمعیتی حدود **۵۰** میلیون نفر اهمیت دارد که می‌تواند مشکلات عمیق ماندن در انتظار به پیوستن به جامعه اروپا را با شتابی بیشتر پایان دهد و برای ایران نیز این منطقه تنفسی به‌شمار می‌آید که فشار قدرت روسیه آن را مسدود کرده است. براین اساس، به اعتقاد این کشورها نفوذ هر چه بیشتر در این منطقه برای آنها از نظر جامعه جهانی اهمیت ویژه‌ای داشته و قدرت چانه‌زنی آنها را در روابط بین‌المللی ارتقا می‌بخشد(نقدی‌نژاد، ۱۳۸۸، ص ۱۲۰).

در مورد رقابت بین دو کشور، صاحبنظران پا را حتی فراتر گذاشته و روابط رقابت‌آمیز این دو کشور را در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به‌صورت بازی با حاصل جمع جبری صفر مطرح می‌کنند. رقابتی که ابعاد آن موانعی بالقوه جهت همکاری بیشتر دو کشور در مسیر ایجاد یک هسته مرکزی برای یک همگرایی سیاسی در منطقه پدید آورد. اکنون تلاش می‌شود ابعاد مختلف این رقابت را با توجه به داده‌های موجود مورد بررسی دقیق‌تر قرار دهیم.







## الف- تقابل ایدئولوژیک (اسلام‌گرایی و دنیاگرایی)

به‌دور از زمینه ژئوپلیتیک فروپاشی اتحاد شوروی و تأثیر دوران‌ساز آن در تکوین معادلات نوین قدرت در صحنه بین‌المللی، این تحول همچنین مانند بن بستی در یک شیوه نوسازی اجتماعی یعنی مدل سوسیالیستی سازماندهی و توسعه جامعه بود. بنابراین، نابودی و بی‌اعتباری که درپی فروپاشی اتحاد شوروی برای مدل توسعه سوسیالیستی به‌وجود آمد، منجر به آن شد تا در مناطقی که پیشتر زیر سلطه مسکو بودند یک کمبود بزرگ سیاسی و ایدئولوژیک پدید آید. مهم‌ترین مسئله‌ای که در چنین شرایطی ذهن همگان را به‌خود متوجه کرد، ماهیت و نوع الگوی جایگزین سوسیالیسم در این منطقه بود. در این راستا ویژگی‌های فرهنگی همراه با موقعیت جغرافیایی دولت‌های نوبنیاد منطقه آسیای مرکزی و قفقاز از یک طرف و حضور جدی و تنگاتنگ ایران و ترکیه بلافاصله پس از اعلام موجودیت این کشورها از طرف دیگر، سبب شد تا بر تردیدهای مربوط به اختلاف ایدئولوژیک میان اسلام‌گرایی و دنیاگرایی در این منطقه افزوده شود(نوروزی، ۱۳۷۹، ص۱۳۰).

بر این اساس بیشتر محققان مسایل این منطقه با رجوع به قرن نوزدهم و یادآوری مدل «بازی بزرگ»[1] به تحلیل این رقابت می‌پرداختند. بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و تشکیل جمهوری‌های مستقل در آسیای مرکزی و همچنین درپی ایجاد یک خلا ژئوپلیتیک در منطقه حضور بازیگران منطقه‌ای ایران و ترکیه، نوعی «بازی بزرگ جدید»[2] بر مبنای رقابت‌های سیاسی و ایدئولوژیک در صحنه منطقه‌ای شکل گرفت که ترسیم کننده نوعی «رویارویی الگوها» بود(کولایی، ۱۳۸٤، ص ۳٤). این رویارویی عنصر جدیدی را به سیاست‌های قدرت بازی بزرگ اضافه کرد. این‌بار ایدئولوژی‌ها و نه امپراتوری‌ها وارد صحنه رقابت شدند. بازیگران [اصلی] این صحنه روسیه، ترکیه و ایران هستند(هرزیک، ۱۳۷۵، ص ۲۱).

---

1. Great Game

سناریوی بازی بزرگ در قرن نوزدهم به روند رقابت‌های امپریالیستی بین روسیه و بریتانیای بزرگ در صحنه شطرنج آسیای مرکزی اشاره داشت.

2. New Great Game

بدین ترتیب در مدل «بازی بزرگ جدید» با توجه به ناکامی ایدئولوژی کمونیستی باید نقش تعیین‌کننده و حیاتی را به کشورهای ایران و ترکیه به ترتیب به‌عنوان نماد اسلام‌گرایی و دنیاگرایی بدهیم. در چنین فضایی است که ایران اسلامی در مقام نماینده تمام نیروهای بینادگرایی اسلامی، مظهر ارزش‌های مذهبی و بانی تفکرهای غرب‌ستیز در مقابل ترکیه غیردینی که نماینده تفکر غیر مذهبی، مردم‌سالاری و اقتصاد آزاد قرار می‌گیرد(نقدی‌نژاد، ۱۳۸۸، ص ۱۵۷).

البته برخی دیدگاه دیگری در مورد نقش ترکیه ارائه می‌دهند و این کشور را رهبر گرایش‌های ملی‌گرایانه ترکی از تنگه بسفر تا چین می‌دانند. این درحالی است که تحلیل غرب از نقش این کشور با آنچه خود این کشور در نظر دارد بسیار متفاوت است(هرزیک، ۱۳۷۵، ص ۲۲). به‌عبارتی بهتر، درحالی‌که ترکیه با اشتیاق به‌دنبال آن است تا با بزرگنمایی نقش ایدئولوژیک رقابت‌ها، اهمیت تعیین‌کننده خود را به‌عنوان نماینده تمدن غرب در رویارویی با اسلام‌گرایی و نفوذ ایران در حوزه جنوبی اتحاد شوروی یادآوری کند، جمهوری اسلامی ایران در عمل نشان‌داده که بیشتر مایل است از سیاستی عمل‌گرایانه در روابط اجتماعی جوامع مسلمان منطقه و با آگاهی کامل از اقدام‌های رقیب‌های منطقه‌ای و مخالفان بین‌المللی در جهت نشان دادن تهدید ایران علیه کشورهای نو استقلال، پیروی کند(نوروزی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۱).

این عناصر هویت‌ساز و باشکوه تاریخی دولت ایران به عنوان یک امپراتوری الهام می گیرد و از سوی دیگر متاثر از «امنیت گرایی» ناشی از هجوم بیگانگان به این سرزمین در مقاطع مختلف تاریخی آن است(چابکی، ۱۳۸۸، ص ٦٨). درواقع می‌توان گفت ایران درپی بازی ژئواستراتژیک است نه ایدئولوژیک. البته باید گفت با وجود اینکه ایران به درگیرشدن در رویارویی‌های ایدئولوژیک در منطقه تمایل نداشت، تأکید بر هویت اسلامی و حمایت از حقوق مسلمانان را هرگز فراموش نکرده است و به‌جای اینکه فقط توجه به روابط با جنبش‌های اسلامی و تشویق آنها به مبازه با دولت مرکزی داشته باشد، تلاش کرده تا در پوشش روابط بین دولتی از هویت و حقوق مسلمانان دفاع کند(نوروزی، ۱۳۷۹، ص ۱۳).







## ب- تقابل نقش‌های منطقه‌ای

دومین بعد از ابعاد رقابت دو کشور ایران و ترکیه در منطقه آسیای مرکزی، در چارچوب نوع نقش‌هایی است که هرکدام درپی ایفای آن هستند. درواقع روابط رقابت‌آمیز دو کشور بیشتر از محتوای ژئوپلیتیک برخوردار است که در چارچوب آن قدرت توانایی و موقعیت اهمیتی اساس می‌یابند. بسیاری معتقد هستند که تلاش متقابل برای تبدیل‌شدن به یک قدرت منطقه‌ای برتر، ریشه اصلی رقابت‌های ایران و ترکیه را در حوزه جنوبی اتحاد شوروی تشکیل می‌دهد که تکاپو جهت رسیدن به چنین هدفی در قالب نقش‌های تجسم یافته و معمولاً در پوشش تعبیرهای ایدئولوژیک بیان می‌شود. اما در عمل نقشی که تاکنون ترکیه در منطقه به‌دنبال ایفای آن بوده در واقع ترکیبی است از مؤلفه‌های ژئوپلیتیک و ملاحظه‌های استراتژیک(صدیق، ۱۳۸۳، ص ۱۷۸).

از نظر ژئوپلیتیک ترویج و گسترش سیاست پان ترک‌گرایی، کانون اصلی توجه ترکیه است. ترکیه می‌خواهد تا با برانگیختن احساس‌های زبانی مردم جمهوری‌های ترک زبان اتحاد شوروی آنها را پیرامون خود متمرکز کرده و رهبری آنها را به‌عهده گیرد(افشردی، ۱۳۸۱، ص ۲۷۱). کاربرد اصطلاحاتی چون «جامعه بزرگ توران»، «اتحادیه بزرگ دولت‌های ترک» و «مشترک المنافع ترکی» از سوی دولتمردان به‌خوبی نمایانگر هدف‌هایی است که ترکیه از بکارگرفتن چنین سیاستی دنبال می‌کند.

ترکیه با اشاره به گستردگی پوشش زبان ترکی به‌عنوان پنجمین زبان جهان که ۱۵۰ میلیون نفر از بالکان تا چین با آن صحبت می‌کنند، در تلاش تناقض آمیزی است که خود را همچون یک مغناطیس فرهنگی برای قومیت‌های ترک منطقه معرفی کند(نوروزی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۳). این کشور با بهره‌گیری از این امتیازهای منحصر به‌فرد و با بکارگرفتن سیاست‌هایی همچون تأسیس یک کانال ماهواره‌ای مختص آسیای مرکزی و قفقاز (شبکه اوراسیا) با برنامه‌های ٢٤ ساعته، اعطای بورس‌های تحصیلی به دانشجویان، ساختن مدارس متعدد، چاپ و توزیع انواع کتاب‌های درسی به موفقیت‌های بیشتری در جهت کمرنگ‌کردن ضعف‌های خود رسیده است. افزون برآن، ترکیه با هدف دستیابی به منافع حمایتی جایگزین تلاش کرده است تا همواره به‌عنوان کمک‌کننده نفوذ آمریکا و اسراییل و هموار کننده نفوذ غرب در منطقه عمل کند. ایفای چنین نقشی ممکن است به ترکیه در راه کسب عضویت کامل در اتحادیه اروپا کمک کند.







همچنین از حمایت‌های بیشتر و قوی‌تر آمریکا و اسرائیل برخوردار شود(نوروزی، ۱۳۷۹، ص ۱۳٤).

البته این سیاست ترکیه به دلیل همان سیاست پان ترک‌گرایی با مخالفت های کشور های آسیای مرکزی مواجه شد که نمونه ی آن را می‌توان در نپذیرفتن کانال ترکیه برای ارتباط با غرب اشاره کرد(احمدی، ۱۳۸۸، صص ۱۳-۱۲). در نقطه مقابل ترکیه، ایران نیز نقش خود را بیشتر براساس واقعیت‌های ژئوپلیتیک و شرایط موجود در منطقه استوار کرده است. چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای و دیپلماسی حل و فصل اختلاف، عناصر اصلی نقش ایران در آسیای مرکزی و قفقاز هستند. عنصر نخست تأکید می‌کند که ایران برخلاف دیدگاه رهبری طلبانه ترکیه، تمایل دارد هدف‌ها و علایق خود را در حوزه جنوبی اتحاد شوروی با توسل به گسترش همکاری‌های منطقه‌ای و جلب مشارکت این دولت‌ها پیش ببرد. اقدام‌های پیگیر ایران جهت احیای دوباره سازمان همکاری‌های منطقه‌ای (اکو)، پیشنهاد و تأسیس تشکل‌های جدید مانند سازمان همکاری دریای خزر، نمونه‌های آشکاری از چنین گرایشی هستند.

مؤلفه دوم معطوف به فعالیت‌های میانجیگرانه‌ای است که ایران در راستای حفظ ثبات و حل و فصل سازنده اختلاف‌های موجود در منطقه به‌عمل می‌آورد. چنین شیوه‌ای باعث شده تا ایران به‌عنوان عامل تثبیت‌کننده از جانب کشورهای منطقه و نهادهای بین‌المللی مورد تقدیر قرار گیرد. توسعه خطوط مواصلاتی و پیوندهای کهن تاریخی ـ فرهنگی امتیازهای مهمی هستند که جمهوری اسلامی ایران با بهره‌گیری از آن می‌تواند نقش منطقه‌ای خود را به‌شکل فعال انجام دهد. تحقق چنین وضعیتی ایران را به یک کانون مواصلاتی و محور ارتباط‌های منطقه‌ای تبدیل می‌کند(صدیق، ۱۳۸۳، ص ۱۸۰).

### ج- رقابت اقتصادی

رقابت اقتصادی ایران و ترکیه آشکارترین شکل تقابل دو کشور در آسیای مرکزی و قفقاز است. رقابت در زمینه خطوط انتقال نفت و گاز، مبادلات تجاری و سرمایه‌گذاری حوزه‌های اصلی هستند که ایجاد روابط اقتصادی ایران و ترکیه را در حوزه جنوبی اتحاد شوروی مشخص می‌کند. در این میان آنچه به اهمیت منطقه افزوده، وجود ذخایر عظیم نفت و گاز در قزاقستان، ازبکستان و ترکمنستان و جمهوری آذربایجان است که منطقه آسیای مرکزی و حوزه







دریای خزر را به خلیج فارس دوم تبدیل کرده است(صدیق، ۱۳۸۳، ص ۱۸۰) و عاملی برای تلاش کشورهای این منطقه در جهت راهیابی هر چه مؤثرتر به بازارهای جهانی است که توجه جامعه جهانی را به این بخش نوپای جهان شتاب بیشتری بخشیده است. دسترسی نداشتن مستقیم و آزاد جمهوری‌های نوبنیاد این منطقه به بازارهای جهانی به‌دلیل محدودیت‌های جغرافیایی آنها و استفاده از خاک کشورهای همسایه به‌ویژه در مورد انتقال نفت و گاز را برای آنها امری اجتناب ناپذیر کرده است. این امر اهمیت زیادی به کشورهای ایران، روسیه و ترکیه در مقایسه با سایر کشورهای علاقمند به حضور در این منطقه داده است. با این حال به‌دلیل خواست بیشتر این جمهوری‌ها برای رهایی یافتن از وابستگی دوباره به روسیه، دو کشور ایران و ترکیه به‌عنوان رقبای اصلی منطقه‌ای در صحنه اقتصادی مطرح هستند(نقدی‌نژاد، ۱۳۸۸، ص ۱٦۰).

با این حال مشخص‌ترین شکل رقابت اقتصادی کشورهای ایران و ترکیه در منطقه آسیای مرکزی را نیز باید بر سر مسئله ذخایر نفت و گاز و به‌ویژه احداث خط لوله انتقال آنها دانست. در این راستا شبکه لوله‌های گاز ایران به جمهوری آذربایجان متصل است و در فاصله به‌نسبت کوتاهی از جمهوری ترکمنستان واقع شده است. خط لوله‌ای که جمهوری‌های قزاقستان و ترکمنستان را به این شبکه وصل می‌کند، حداقل چهار برابر کوتاه‌تر و ارزان‌تر از هر خط لوله‌ای است که ساختش تا دریای سیاه و دریای مدیترانه پیشنهاد شده است. شبکه‌های پیشنهاد شده‌ای که باید از سرزمین‌های سخت کوهستانی گذشته و یا از جایی‌که گروه‌های قومی گوناگونی درگیر مبارزه سیاسی مسلحانه با یکدیگر یا با دولت‌های منطقه هستند و بدین ترتیب امنیت ضروری برای شبکه لوله‌های مورد نظر را به حداقل می‌رسانند.

ترکیه نیز در مقابل با تأکید بر حمایت‌های آمریکا و اهمیت شبکه ارتباطات و تسهیلات بندری خود در دریای سیاه و مدیترانه، تلاش کرده مسیرهای جایگزینی پیشنهاد کند که همگی آنها از خاک این کشور عبور می‌کنند. اگر چه دولت آنکارا با هر گونه خط لوله‌ای که آسیای مرکزی و قفقاز را از راه ایران به ترکیه متصل کند ابراز مخالفت نکرده است، اما با این حال همسویی با منافع آمریکا دولتمردان ترک را مجبور می‌کند تا نسبت به مسیرهای جایگزین تمایل بیشتری نشان دهند. انتقال نفت و گاز منطقه از راه‌هایی غیر از ایران ضمن کاهش نفوذ و

فرصت‌های رقیب، به ترکیه امکان می‌دهد تا هم از درآمدهای قابل توجهی برخوردار شود و هم نقش تعیین کننده‌ای در حیات سیاسی و اقتصادی دولت‌های نواستقلال بیابد. مسیرهای باکو ـ تفلیس ـ جیحان و باکو ـ ایروان ـ آنکارا خطوطی هستند که در مقابل مسیرهای پیشنهادی ایران، برای انتقال نفت جمهوری‌های آذربایجان و دریای خزر، از حمایت هم‌زمان آمریکا و ترکیه برخوردار هستند(نوروزی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۸).

همچنین اصلاحات ساختاری که ترکیه و ایران به ترتیب در اوایل و اواخر دهه ۱۹۸۰ در گرایش‌های کلان اقتصادی خود به‌سوی یک جهت‌گیری مبتنی بر توسعه صادرات به‌عمل آوردند، موجب شد تا کسب بازارهای مطلوب و گسترده در خارج به ضرورتی انکار ناپذیر تبدیل شود. بر همین اساس بازار دست‌نخورده آسیای مرکزی و قفقاز برای هر دو کشور با توجه به سطح کیفی کالاهایشان فرصتی گرانبها بود. ترکیه در همان مراحل اولیه فروپاشی اتحاد شوروی در مه ۱۹۹۲ گروه بزرگی از کارشناسان امور سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و تعداد زیادی بازرگان را به جمهوری‌های نو استقلال آسیای مرکزی فرستاد تا امکانات تجاری و بازرگانی آنها را به دقت بررسی کند. به‌دنبال آن سیل کالا و محصولات ساخت ترکیه به بازارهای منطقه سرازیر شد(نوروزی، ۱۳۷۹، ص۶۷). همچنین حضور ترکیه در عرصه‌های سرمایه‌گذاری در این منطقه را نباید فراموش کرد. برای نمونه اگزیم بانک ترکیه، اندکی بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، آمادگی خود را برای اعطای اعتباری به مبلغ ۹۰۰ میلیون دلار جهت گسترش تجارت میان ترکیه و کشورهای ترک و حمایت از احداث هتل‌ها و کارخانه در آسیای مرکزی اعلام کرد.

ایران نیز می‌خواهد علاوه بر امضای موافقت‌نامه‌های بازرگانی با بیشتر دولت‌های آسیای مرکزی و قفقاز، به‌وسیله اقدام‌هایی روابط تجاری خود را با بیشتر دولت‌های این منطقه توسعه دهد. ایجاد گذرگاه‌های مرزی، حذف محدودیت‌های حمل و نقل و ویزا در برخی مناطق برای رانندگان، مسافرین و تجار، ایجاد کمیته‌های مشترک اقتصادی و اتاق بازرگانی دوجانبه، افتتاح بانک تجارت آسیای مرکزی و افتتاح شعبه‌های بانک‌های ایرانی در کشورهای حوزه جنوبی اتحاد شوروی از جمله این اقدام‌ها است(جانسون، آلیسون، ۱۳۸۲، ص ۲۲۶).

علاوه بر اینها، این دو کشور بر سر خطوط مواصلاتی، شبکه‌های ارتباطی و مسیرهای حمل و نقل کالا از آسیای مرکزی به دیگر نقاط جهان و همچنین یافتن فرصت‌های







سرمایه‌گذاری در این منطقه رقابت شدیدی با همدیگر دارند. در این زمینه کشور ترکیه حتی با ایجاد نهادهای جدیدی از جمله آژانس همکاری‌های بین‌المللی جهان ترک (تیکا) و یا بانک صادرات و واردات ترکیه گام‌های عملی‌تری برداشته است. در مجموع ترکیه درحال حاضر بیش از ۲۰۰ توافق‌نامه اقتصادی، فرهنگی، آموزشی وارتباطی با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز امضا کرده است که بالغ بر ٤۰۰ طرح به ارزش تقریبی ٤٤/٤ میلیارد دلار را پوشش می‌دهند(نقدی‌نژاد، ۱۳۸۸، ص ۱٦۱). در مقابل جمهوری اسلامی ایران نیز در سطحی محدودتر و متناسب با ظرفیت‌های اقتصادی خود سعی کرده است از امکانات سرمایه‌گذاری موجود در منطقه بهره‌برداری کند. به‌عنوان مثال می‌توان به ایجاد یک شرکت کشتیرانی مشترک در دریای خزر با مشارکت مؤثر ایران با جمهوری آذربایجان و یا ۸۸ طرح مشترک در زمینه‌های مهندسی صنایع سبک، صنایع، بخش‌های غذایی و کشاورزی اشاره کرد(هرزیک، ۱۳۷۵، ص ۵۵).

در مجموع می‌توان گفت که از نظر اقتصادی، موفقیت سیاست‌های اقتصادی ترکیه در منطقه آسیای مرکزی از ایران بیشتر بوده است. دلیل برتری نسبی اقتصادی ترکیه در منطقه را می‌توان برتری نسبی اوضاع اقتصادی آن نسبت به ایران، حمایت مالی و سیاسی غرب از این کشور، الزام‌های خارجی و عوامل فرهنگی آن و البته نارسایی‌های داخلی اقتصاد ایران ـ به‌دلیل جنگ و شرایط داخلی اقتصاد ایران ـ دانست. در این میان آنچه مشخص است، این است که رقابت میان ایران و ترکیه بر سر منابع و بازارهای آسیای مرکزی، بیشتر بر سرمایه خصوصی متکی است. زیرا از سال ۱۹۹۰ پس از شروع بازسازی در کشورهای نو استقلال، بخش خصوصی برای دولت‌های منطقه بیش از سازمان‌های دولتی مورد توجه است و در این میان ترکیه از خوش شانس‌ترین و موفق‌ترین کشورها است که توانسته با استفاده از خصوصیت‌های مدل اقتصاد بازار آزاد مورد تأیید اروپا و آمریکا، تجربه‌های اقتصادی خود را در اختیار این کشورها بگذارد(دیکایا، ۱۳۷٦، ص ۱٤۲).

### د – عامل امنیتی

سرانجام می‌توان به عامل امنیت در روابط ایران و ترکیه در منطقه آسیای مرکزی اشاره کرد. در گذشته دو کشور همواره نگران خطر اتحاد شوروی قدرتمند بوده اند ولی با فروپاشی

آن، ایران و ترکیه فرصت یافتند با تعریف منافعی جدید، جایگاهی مهم در سیاست خارجی خود به این منطقه اختصاص دهند، به‌ویژه ترکیه که به‌طور عمده با همسایگان خود مسائل مرزی یا تاریخی داشته(Adler, 2004, p. 1) و تقویت پیوند با آسیای مرکزی می توانست دارای بازدهی امنیتی در خنثی‌سازی این مشکل برای آن کشور باشد. از نظر امنیتی، روابط متقابل ایران و ترکیه در آسیای مرکزی در مجموع به‌جای تقابل و رویارویی بیشتر بر نوعی توافق و هماهنگی استوار بوده است. در حقیقت از آنجایی که با توجه به همجواری دو کشور با حوزه جنوبی اتحاد شوروی، آثار زیانبار و هزینه‌های ناشی از وقوع جنگ و بحران‌های قومی و منطقه‌ای می‌تواند به‌صورت مستقیم هم ایران و هم ترکیه را تحت تأثیر قرار دهد. از این‌رو به‌نظر می‌رسد که دو طرف در مهار بی‌ثباتی‌ها و اختلاف‌های احتمالی در آسیای مرکزی و قفقاز دارای علایق مشترک و منافع موازی هستند.

در این راستا، گر چه کشور های تلاش داشتند با مطرح کردن شرایط عضویت در اتحادیه ی اروپا ترکیه را از لحاظ امنیتی با خود همراه سازند که نمونه ی آن را می توان در طرح پیشنهادی ترکیه در زمینه ی ایجاد ترتیبات امنیتی منطقه با شرکت دادن ناتو و بدون حضور ایران جستجو کرد، ولی علیرغم آن، منافع مشترک منطقه ای این دو کشور همواره مانع از تقابل امنیتی دو کشور در سطح منطقه شده است(مجتهدزاده، ۱۳۸۷، ص ۱۱۸).

بر همین اساس در جریان درگیری قره‌باغ اگرچه ترکیه تلاش می‌کرد همپای ایران نوعی نقش میانجیگرانه ایفا کند، اما هیچ‌گاه به‌دنبال آن نبود تا با توجه به تأکید بی‌طرفی و مقبولیت تلاش‌های ایران نزد دو طرف درگیر (آذری‌ها و ارمنی‌ها) در راه اجرای دیپلماسی حل و فصل اختلاف تهران، کارشکنی کند. تلاش‌های سازنده ایران و ترکیه جهت تحکیم صلح و ثبات و استقرار امنیت در آسیای مرکزی و قفقاز در واقع نوعی بسترسازی متقابل و مشترک در راستای رسیدن هدف‌های سیاست منطقه‌ای دو طرف است و البته با این وجود برخی سناریوها توسط متخصصین مطرح شده که در چارچوب آنها با فرض تحقق یک سری پیش شرطها بروز برخوردهای امنیتی میان ایران و ترکیه در حوزه جنوبی اتحاد شوروی محتمل پیش‌بینی می‌شود (صدیق، ۱۳۸۳، ص ۱۸۲).







## نتیجه

با فروپاشی اتحاد شوروی، محدودیت امکانات و فرصت‌های جدید به‌وجود آمده از تحولات در آسیای مرکزی، به‌علاوه سیاست‌های غرب به‌ویژه ایالات متحده در برابر نفوذ ایران در حوزه جنوبی اتحاد شوروی، سبب شده تا از آغاز ظهور دولت‌های نوبنیاد در این منطقه، روابط ایران و ترکیه در منطقه به سمت نوعی تقابل و رقابت تمایل داشته باشند، به‌شکلی که عناصر و ابعاد این رقابت مانع از شکل‌گیری یک هسته مرکزی متشکل از دو قدرت منطقه‌ای یعنی ایران و ترکیه در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز می‌شود. در این زمینه، موانع همگرایی میان ایران و ترکیه در منطقه آسیای مرکزی (و قفقاز) بیشتر پیرامون سه وجه اصلی یعنی ایدئولوژیک، ژئوپلیتیک (تقابل نقش‌های منطقه‌ای)و درنهایت رقابت اقتصادی، متبلور و متمرکز است.

همان‌گونه که در این نوشتار به آن پرداخته شد، هر چه از زمان ظهور این کشورهای جدید در منطقه آسیای مرکزی و فروپاشی اتحاد شوروی دورتر می‌شویم، دولت‌های ایران و ترکیه با آگاهی از ضررهای متقابل رقابت بیش از حد به‌ویژه در زمینه اقتصادی و البته انرژی (نفت و گاز) و همچنین با کشف زمینه‌های همکاری مشترک از جمله مسائل امنیتی که هر دو کشور با آن روبرو بودند، سعی کرده‌اند تا از دامنه رقابت کاسته و روابط خود را به‌سوی همکاری و یا دست‌کم آمیزه‌ای از همکاری و رقابت سوق دهند. البته باید تأکید کرد که از نظر ژئوپلیتیک، دو کشور با وجود داشتن منافع گاهی متضاد ناچار به همکاری با یکدیگر هستند و همان‌گونه که سیر روابط این دو نشان می‌دهد، این دو کشور نمی‌توانند برای بلند مدت روابط تنش‌زایی داشته باشند. دو کشور ایران و ترکیه از مهم‌ترین کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به‌صورت ویژه و جزو مهم‌ترین کشورهای خاورمیانه بزرگ (آسیای مرکزی و قفقاز و خاورمیانه عربی) به‌صورت عام هستند. به این جهت همکاری‌های این دو کشور به‌عنوان دو قطب مهم منطقه می‌تواند در بلند مدت زمینه‌های هم‌پیوندی اقتصادی را در این هسته مرکزی فراهم کند و درنهایت به همگرایی سیاسی منجر شود.

این همکاری در جای خود حتی می‌تواند به مناطق دیگر پیرامون دو کشور منجر شود. بنابراین دو کشور در دوران جدید نیازمند بکار گرفتن یک تصمیم جدی برای ایفای نقش







مؤثرتر از راه همکاری‌ها هستند. همان‌گونه که فرانسه و آلمان و بریتانیا توانستند اختلاف‌های دیرین خود را کنار گذاشته و با تشکیل یک هسته مرکزی نیرومند و جمع‌کردن کشورهای پیرامونی خود یک همگرایی اقتصادی – سیاسی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز تشکیل دهند، امری که تصور آن برای ایران و ترکیه در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز در آینده‌ای نه چندان نزدیک قابل تصور است.

## منابع

### الف- فارسی


۱. آصف، محمد حسن(۱۳۸۰)، «هدف‌های سیاست خارجی ترکیه در آسیای مرکزی»، **فصلنامه خاورمیانه**، شماره ۲۸، صص ۱۶۰-۱۴۱.

۲. آلیسون، روی و جانسون لنا(۱۳۸۲)، **امنیت در آسیای مرکزی چارچوب نوین بین‌الملل**، ترجمه محمد رضا دبیری، تهران: مرکز چاپ انتشارات وزارت خارجه.

۳. احمدی، حمید (۱۳۸۸)، «ترکیه، پان ترکیسم و آسیای مرکزی»، **مطالعات آسیای مرکزی**، سال دوم، شماره ۵، صص ۲۲-۱.

٤. بزرگی، وحید و عبدالله میر حسینی(۱۳۸۱)، «شرکای منطقه‌ای ایران و امکان تشکیل هسته مرکزی هم‌پیوندی اقتصادی منطقه‌ای»، **پژوهشنامه بازرگانی**، شماره ۲۳، صص ۳۷-۱.

۵. پیشداد، سعید (۱۳۸۱)، **همگرایی در سازمان اکو**، تهران: بازشناسی اسلام و ایران.

٦. جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۵)، «دیدگاه نظری در مطالعات منطقه ای»، **اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، شماره ۲۲۳ و ۲۲٤، صص ۲۲۳-۲۲۲.

۷. چابکی، ام‌البنین (۱۳۸۸)، «چالش‌های روابط ایران و جمهوری آذربایجان»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال دوم، شماره ٤، صص ۸٤-۶۳.

۸. صدیق، میر ابراهیم(۱۳۸۳)، **روابط ایران با جمهوری‌های قفقاز از ۱۹۹۱ تاکنون**، تهران: نشر دادگستر.

۹. قاسمی، فرهاد(۱۳۸٤)، **اصول روابط بین الملل**، تهران: میزان،۱۳۸٤.

۱۰. کولایی، الهه(۱۳۸٤)، **بازی بزرگ جدید درآسیای مرکزی، زمینه‌ها و چشم اندازها**، تهران: انتشارات وزارت خارجه.








۱۱. مجتهد زاده، پیروز (۱۳۸۷)، «امنیت آسیای جنوب باختر در ژئوپلیتیک قرن بیست و یکم»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال اول، شماره ۲، صص۲۲-۱۰۳.

۱۲. محمدی، یدالله(۱۳۷۰)، «همگرایی و سیر تطور و تکامل آن (۱)»، **فصلنامه مصباح**، شماره ۱، صص ۷۳-۵۸.

۱۳. نقدی‌نژاد، حسن(۱۳۸۸)، **روابط ایران و ترکیه، حوزه‌های همکاری و رقابت**، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، معاونت پژوهش دفتر گسترش تولید علم.

۱٤. نوروزی، نور محمد(۱۳۷۹)، «تقابل ایران و ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز» ، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره سوم، شماره ۲۹ ، بهار.

۱۵. هرزیک، ادموند (۱۳۷۵)، **ایران و حوزه جنوبی شوروی**، ترجمه کاملیا احتشامی اکبری، تهران: انتشارات وزارت خارجه.

**ب- منابع انگلیسی**

1. Adler Alexandre(2004), "La Turquie En Europe: Plaidoyer Pour Une Integration, Le Figaro", available at: http://www.bleublancturc..com, (accessed on 11/8/2010).
2. Aras Bulent(2003), Turkish Foreign Policy Towards Iran Ideology & Foreign Policy, **Journal of Third World Studies**, Vol. xviii, No. 1, pp. 105-124.
3. Barriere Jean-Philippe(2005), "La Turquie, Pont Entre l`Europe et l`Asie Central", available at: http:/www.cerium.ca, (accessed on 4/5/2010).
4. De Lombaerde Philippe and Luk Van Langenhove(2005), ***Indicators of Regional Integration :Conceptual and Methodological Issues***, IIIS Discussion Paper ; No. 64, available at: http://www.cris.unu.edus, (accessed on 10/8/2011).
5. Karakoc, Abdullah(2009), "Turkey`s Relations with Iran & the United States, A Shift, in Alignment", available at: www.dtic.mil/cgi-bin, (accessed on 12/8/2011)





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۳، زمستان و بهار ۸۸– ۱۳۸۷، صفحات ۱۲۰– ۹۷

# میراث اتحاد شوروی و مدیریت فرهنگ و هنر در تاجیکستان*

**دکتر فرهاد عطایی****

دانشیار و عضو هئیت علمی گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

( تاریخ دریافت: ۸۷/۶/۲۴– تاریخ تصویب: ۸۷/۹/۸)

## چکیده

سلطه هفتاد ساله اتحاد جماهیر شوروی بر بخش گسترده‌ای از اوراسیا تجربه‌ای بی‌سابقه در تاریخ بشر به وجود آورد. برای اولین بار در تاریخ، کلیه فعالیت‌های فرهنگی، هنری و علمی یک امپراتوری در انحصار و اختیار دولت قرار گرفت. برای این کار سامانه‌ای گسترده متشکل از نهادهای گوناگون تأسیس شد و هدایت، برنامه‌ریزی، تأمین بودجه و تعیین محتوای فرهنگ و هنر را بر عهده گرفت. این اقدام مسکو بر مردم منطقه آسیای مرکزی، بخصوص تاجیکان که خود صاحب فرهنگ و هنر و تمدنی غنی در طول تاریخ بودند، تأثیری عمیق داشت. این مقاله به بررسی میراث اتحاد شوروی در آسیای مرکزی، بخصوص تاجیکستان، می‌پردازد و تصویری جامع از چگونگی مدیریت فرهنگ و هنر در گذر از دوران اتحاد شوروی به دوره استقلال به دست می‌دهد. این مقاله حاصل پژوهش میدانی، بازدید از مراکز فرهنگی و هنری منطقه و مصاحبه با دست اندرکاران و هنرمندان آن منطقه، در نخستین سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی است.

**کلید واژه‌ها**

میراث اتحاد شوروی، تاجیکستان، مدیریت فرهنگ و هنر

---

* با اینکه این پژوهش میدانی ۱۵ سال پیش انجام شده، ولی بدلیل کمبود منابع در این زمینه، از سوی داوران مجله مناسب چاپ تشخیص داده شده است.

** Email: atai53@yahoo.com







**مقدمه**

اتحاد شوروی پس از هفتاد سال در ابتدای دهه ۱۹۹۰ میلادی فرو پاشید و جای خود را به مجموعه‌ای از کشورهای مستقل در آسیای مرکزی، قفقاز و شرق اروپا داد. اتحاد شوروی در سراسر دوران جنگ سرد، جایگاهی مهم در عرصه روابط بین‌الملل داشت و به عنوان یکی از دو ابرقدرت نظام دوقطبی در تحولات سیاسی و بین‌المللی جهان تأثیری گسترده داشت. به همین دلیل نیز نظام سیاسی، اقتصادی و سیاست خارجی و امنیتی شوروی مورد توجه و پژوهش محققان و تحلیل‌گران دنیای غرب قرار گرفته است. اما تأثیر سلطه هفتاد ساله اتحاد شوروی بر بخش وسیعی از اوراسیا بسیار فراتر از ابعاد سیاسی و اقتصادی است و کلیه جنبه‌های حیات مردم این منطقه وسیع را شامل می‌شده است. یکی از موضوع‌های مهم دوران اتحاد شوروی که در خارج از بلوک شرق بدان توجه نشده مدیریت فرهنگ و هنر در این امپراتوری بوده است.

طی هفتاد سال سلطه نظام سوسیالیستی اتحاد شوروی، دولت مرکزی، مدیریت و اجرای کلیه فعالیت‌های فرهنگی و هنری را در سراسر این امپراتوری وسیع در اختیار و انحصار داشت و از این نظر تجربه‌ای بی‌سابقه در تاریخ بشر به وجود آورد. در تاریخ سابقه نداشت که دولتی در گستره‌ای چنین وسیع تمام جنبه‌های فعالیت‌های فرهنگی و هنری شامل برنامه‌ریزی، تأمین بودجه، نظارت، تعیین محتوی و ارزشیابی و ارتقای اهل هنر را در انحصار خود داشته باشد. از این نظر مطالعه این تجربه و بررسی و ارزیابی عملکرد و اثرات آن ضروری و آموزنده است.

منطقه آسیای مرکزی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی پنج جمهوری نو استقلال ازبکستان، قزاقستان، تاجیکستان، ترکمنستان و قرقیزستان را شامل می‌شود، به طور مستقیم از این تجربه هفتاد ساله شوروی تأثیر پذیرفته و فرهنگ و هنر آن دستخوش تحولات گسترده شده است. در این میان، تاجیکستان فقیرترین جمهوری بازمانده از اتحاد شوروی در آسیای مرکزی، یکی از غنی‌ترین آنها از نظر فرهنگی و هنری است. آسیای مرکزی از دیرباز یکی از مهم‌ترین مراکز تمدنی و فرهنگی بشر به شمار می‌آمده است و تاجیکان (ایرانیان) سهم اصلی در ایجاد و گسترش این فرهنگ و تمدن داشته‌اند.

از همین رو مطالعه فرهنگ آنان و اثرات سیاست فرهنگی مسکو در دوران اتحاد شوروی بر وضعیت فرهنگ و هنرشان اهمیتی خاص دارد. این مقاله، حاصل پژوهشی است درباره میراث





اتحاد شوروی در تاجیکستان و اثرات سیاست‌های فرهنگی مسکو بر آن. بخش اصلی این پژوهش حاصل بازدید مستقیم از فعالیت‌های فرهنگی و هنری این جمهوری نواستقلال، جمع‌آوری داده‌ها و انجام مصاحبه با دست‌اندرکاران و اهل فرهنگ و هنر این کشور در دوران گذر پس از فروپاشی شوروی است.

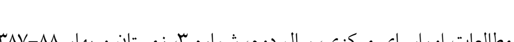
پس از مروری بر گذشته آسیای مرکزی از دیدگاه اجتماعی، فرهنگی و تمدنی، به ساختار مدیریت فرهنگ و هنر در اتحاد شوروی اشاره می‌شود و سپس نهادهای مختلف مربوط در تاجیکستان بررسی شده و در خاتمه تلاش شده است یک ارزیابی از وضعیت فرهنگ و هنر در تاجیکستان و اثرات سلطه هفتاد ساله اتحاد شوروی بر آن ارائه شود.

سامانه‌ای فراگیر برای انجام این پروژه بی‌سابقه در سراسر اتحاد جماهیر شوروی ایجاد شد. یک ویژگی مهم این سامانه یکسانی آن با نهادهایی مشابه در هر جمهوری و کنترل مرکزی مسکو بود. این امر به دلیل اهمیت فرهنگ و هنر در رهنامه[1] مارکسیست لنینیست بود که تلاش می‌کرد عناصر نامطلوبی را که منشأ گرایش‌ها و رفتارهای بورژوازی هستند، حذف کند. این رهنامه نقش قاطع دولت را در هدایت فعالیت‌های فرهنگی الزامی می‌دانست. دولت از فعالیت‌های فرهنگی و هنری، حمایتی قابل ملاحظه می‌کرد. این حمایت کلی بود. هم فرهنگ و هنر غربی و هم فرهنگ و هنر بومی را در بر می‌گرفت.

موسیقی کلاسیک، اپرا، باله، تئاتر و سینمای غربی در دهه ۱۹۳۰ به منطقه آورده شد. دانشجویان به هنرستان‌های موسیقی مسکو، لنینگراد و کیف اعزام شدند و یا زیر نظر استادان روس در جمهوری‌های خودشان تعلیم یافتند (کاسینف، ۱۳۷۳). فرهنگ و هنر بومی نیز مورد توجه قرار گرفت. فولکلور به طوری نظام‌مند مطالعه می‌شد و آوازها و رقص‌های سنتی به طور حرفه‌ای ضبط و اجرا می‌شد. رقص‌پردازی روسی در رقص‌های سنتی وارد شد و عناصری از موسیقی غربی مانند ارکستراسیون و هارمونیزه کردن نیز در موسیقی سنتی تلفیق شد.

در این میان یک استثناء وجود داشت؛ هنر مذهبی به شدت مورد مخالفت قرار گرفت. بنابراین، در دوران شورووری خوشنویسی، معماری اسلامی و نگهداری بناهای تاریخی که ارزش مذهبی داشت، به شدت تضعیف شد. علاوه بر این، تغییر الفبا به سیریلیک در دهه

1. Doctrine





۱۹۳۰ ضربه شدیدی به زبان‌ها و ادبیات مردم آسیای مرکزی وارد کرد و در نهایت منجر به تضعیف این زبان‌ها شد (رحمان، ۱۳۷۵).

## هنرمندان به عنوان نخبه در جامعه

اتحاد شوروی زیرساختاری مستحکم و ضوابطی خاص برای فعالیت‌های فرهنگی و هنری ایجاد کرد. بنابراین ضوابط، هنرمندان حرفه‌ای از زندگی مرفهی بهره‌مند بودند. دولت به عنوان حامی اصلی فعالیت‌های هنری به آنان کار سفارش می‌داد و به آنها با پرداخت فوق‌العاده، تعطیلات در استراحتگاه‌های ساحلی و مسافرت در اتحاد شوروی و خارج آن، پاداش می‌داد. روشن است که تولید هنری هماهنگ با مرام حکومت، پیش‌شرط دریافت چنین مزایایی بود. یک عنصر بسیار مهم این سامانه، امنیت شغلی هنرمندان بود. این امر آن‌ها را از دغدغه بیکاری و نگرانی سال‌های بازنشستگی آزاد می‌کرد. در این نظام، هنرمندان برجسته عنوان‌های افتخاری دریافت می‌کردند. این عناوین علاوه بر وجهه اجتماعی، حقوق و امکاناتی اضافی برای آنها به همراه داشت. عنوان‌های افتخاری شامل این موارد بود: هنرمند برجسته جمهوری، هنرمند خلق جمهوری و هنرمند خلق اتحاد شوروی.

با فروپاشی اتحاد شوروی، عنوان سوم موضوعیت خود را از دست داده است. اما سایر عنوان‌ها هنوز به هنرمندان شایسته اهدا می‌شود. نحوه انجام آن بدین طریق است که هر سال گروه‌های هنری (ارکسترها، تئاترها و غیر آن) یک یا چند تن از اعضای خود را برای این کار نامزد می‌کنند. پس از تأیید اتحادیه هنرمندان، فهرست پیشنهادی به وزارت فرهنگ فرستاده می‌شود. نامزدها توسط وزارتخانه به دفتر رئیس‌جمهور که عناوین را اعطا می‌کند معرفی می‌شوند. از نویسندگان و شاعران برجسته نیز به همین ترتیب تقدیر می‌شود.

## ذهنیت برادر بزرگ‌تر

در اتحاد شوروی، به مدت هفتاد سال هنرمندان در سامانه‌ای می‌زیستند که در آن دولت در جایگاه «برادر بزرگ‌تر» قرار داشت. برادر بزرگی که خانه، پول و امنیت شغلی را برای آنها فراهم می‌کرد. برادر بزرگ‌تر بود که مسئولیت برنامه‌ریزی، تنظیم بودجه و نظارت بر فعالیت‌های فرهنگی و هنری را بر عهده داشت. با فروپاشی اتحاد شوروی این حمایت از بین





رفت و روزگار تورهای کنسرت و تبادل خوانندگان، رقصندگان و نویسندگان که به طور سنتی با حمایت مالی مسکو تنظیم می‌شد گذشت. در کشورهای تازه استقلال‌یافته آسیای مرکزی، مسئولیت مدیریت امور فرهنگی و هنری بر عهدهٔ رهبری سیاسی کشور است. زیرساختارها و مهارت‌های مدیریتی مورد نیاز وجود دارد، اما نبود هماهنگی مرکزی و حمایت مالی، تأثیر مخربی بر جامعه هنری داشته است.

بیش از یک صد نفر از هنرمندان، نویسندگان، مقامات رسمی درگیر فعالیت‌های فرهنگی و مردم عادی که در جریان این پژوهش با آنها مصاحبه شده است، همه به لزوم ایفای نقش برادر بزرگ‌تر از سوی دولت اعتقاد داشتند. آنان به دلیل از بین رفتن امنیت و حمایتی که از طرف مسکو فراهم می‌شد ناراضی هستند و به وضوح می‌توان در سخنان آنان احساس نوستالژی «روزهای خوش گذشته» را مشاهده کرد.

## گذر به اقتصاد بازار

از بین رفتن ناگهانی زندگی فرهنگی و هنری تنها به دلیل حذف نقش مسکو نیست. انتقال به اقتصاد سرمایه‌داری و سامانه بازار آزاد این وضعیت را تشدید کرده و ابعادی بحرانی به آن داده است. در بیشتر کشورهای نواستقلال، اقتصاد در وضعیت بسیار بدی قرار دارد. تولید صنعتی و کشاورزی سقوط کرده است، تورم به سرعت قدرت خرید مردم را می‌بلعد و بیکاری به طور هشداردهنده‌ای در حال افزایش است.

این موضوع منجر به تحلیل رفتن منابعی که دولت‌های جدید در اختیار دارند شده است. تغییری در تعهد دولت به حمایت از فرهنگ و هنر ایجاد نشده است، اما وضع حاضر با زمانی که این دولت‌ها حمایت و منابع مالی مسکو را داشتند قابل مقایسه نیست (قائم دادف، ۱۳۷۲).

## نهادهای عمده فرهنگی- هنری

فعالیت‌های فرهنگی و هنری در نهادهای مختلفی انجام می‌شود که مهم‌ترین آنها فیلارمونی، رادیو و تلویزیون دولتی، خانه فرهنگ، اتحادیه‌های نویسندگان و هنرمندان، فرهنگستان علوم، کتابخانه‌های عمومی و موزه‌ها است. وزارت فرهنگ و کمیته‌های اجرایی هر







شهر و روستا، به ترتیب مسئولیت مدیریت چنین فعالیت‌هایی را در سطوح خرد و کلان بر عهده دارند.

### الف- وزارت فرهنگ

وزارت فرهنگ مهم‌ترین نهاد درگیر فعالیت‌های فرهنگی و هنری است. این وزارت مسئولیت برنامه‌ریزی، تعیین بودجه، مدیریت و هماهنگی همه فعالیت‌های این چنینی را بر عهده دارد. به دلیل نبود بخش خصوصی، این وزارتخانه کارفرمای اصلی هنرمندان است (طالب، ۱۳۷۲). از زمان استقلال، در برخی از جمهوری‌ها فعالیت‌های خاصی در بخش خصوصی تجربه شده است.

البته این به هیچ وجه به یک هنجار بدل نشده است و چنین فعالیت‌هایی تا مدت‌ها در اختیار دولت باقی خواهد ماند. در روستاها و شهرهای کوچک نوازندگان، رقصندگان و هنرمندان غیرحرفه‌ای حضور دارند، اما حتی فعالیت آنها نیز به وسیله دولت تسهیل و پشتیبانی می‌شود.

پیش از استقلال، وزارتخانه‌های هر جمهوری به عنوان شاخه‌هایی از وزارت فرهنگ اتحاد شوروی عمل می‌کردند. بیشتر کار برنامه‌ریزی، تنظیم بودجه و هماهنگی در مسکو انجام می‌شد، اما از زمان فروپاشی، این مسئولیت‌ها بر عهده وزارت فرهنگ هر جمهوری قرار گرفته است. استقلال، پشتیبانی مسکو را متوقف کرده و منجر به کاهش میزان هماهنگی بین جمهوری‌ها شده است.

وزارت فرهنگ چندین اداره کل دارد که مسئولیت نظارت و مدیریت بخش گسترده‌ای از فعالیت‌ها را بر عهده دارند. به طور معمول وزارت فرهنگ بخش‌هایی دارد که مسئول تولیدات مردمی (صنایع دستی و هنرهای سنتی که در شهرها کوچک و روستاها تولید می‌شوند)، موزه‌ها و کتابخانه‌های عمومی، پارک‌های تفریحی، ارکسترها و گروه‌های رقص‌اند.

### ب- فیلارمونی دولتی

فیلارمونی دولتی، نهادی منحصر به فرد است که در سراسر اتحاد شوروی تأسیس شده بود و ارکسترها، گروه‌های همنوازان موسیقی و گروه‌های رقص سنتی و غربی را در خود جای







داده بود. فیلارمونی دولتی، همچنان مرکز اصلی اجرای هنرهای نمایشی است. فیلارمونی به طور معمول در ساختمانی مجلل در پایتخت قرار دارد و امکانات و تجهیزات لازم برای تمرین و نمایش دارد.

**ج- رادیو و تلویزیون دولتی**

رادیو و تلویزیون دولتی، جایگاهی حساس در اتحاد شوروی داشت و به عنوان ابزاری گرانبها در دست دولت عمل می‌کرد و برای شکل دادن به افکار عمومی و اثربخشی بر فرهنگ مردم استفاده می‌شد. رادیو و تلویزیون دولتی اکثر جمهوری‌ها، ارکستر و گروه‌های رقص اختصاصی دارند که برخی اوقات کنسرت‌های زنده‌ای اجرا می‌کنند. به دلیل اهمیت این نهاد، رادیو و تلویزیون دولتی همواره از وزارت فرهنگ مستقل بود و به طور مستقیم زیر نظر و کنترل شورای عالی اداره می‌شد و بودجه خود را از تشکیلات نظامی و مخابرات دریافت می‌کرد. همچنین رئیس رادیو و تلویزیون دولتی، جایگاه یک وزیر را داشت (بکت آوا، ۱۳۷۳). همراه با رشد سریع فناوری ارتباطات و گسترش شبکه جهانی ماهواره‌ای، نقش رسانه‌های الکترونیک در تأثیرگذاری فرهنگ حتی از این نیز بیشتر خواهد شد.

**د- فرهنگستان علوم و دانشگاه‌های دولتی**

در حالی که دانشگاه‌های دولتی به طور اساسی مسئولیت آموزش را بر عهده دارند، فرهنگستان در زمینه‌های گوناگون تحقیق می‌کند. هر دوی این نهاد در این تحقیق مورد توجه قرار گرفته‌اند. اما تمرکز ما بر بخش‌هایی است که در زمینهٔ مطالعات فولکلور، زبان‌ها و ادبیات فعالیت می‌کنند.

## ه- اتحادیه نویسندگان و هنرمندان

این اتحادیه‌ها بخشی از دولت بودند که نقش مهمی در تنظیم فعالیت‌ها و زندگی جامعه هنری و ادبی ایفا می‌کردند. نقش دوگانه اتحادیه به عنوان مدافع جامعه ادبی و هنری و عامل سانسور دولتی، بخصوص جالب توجه است. در دوران پس از شوروی، این اتحادیه‌ها در هر جمهوری، نهادی قدرتمند باقی مانده و به احتمال زیاد تا مدت‌ها همین طور باقی خواهد بود (شکورف، ۱۳۷۲).







### و– خانه‌های فرهنگ

خانه‌های فرهنگ، سنگ بنای سیاست فرهنگی شوروی بود. این خانه‌ها در هر شهر و روستایی به عنوان مرکزی برای گردهمایی‌ها و دیدارهای اجتماعی و مکانی برای برگزاری فعالیت‌های مورد حمایت دولت ایجاد شد. خانه‌های فرهنگ از نظر اندازه و ارائه خدمات با یکدیگر متفاوت بودند. یک خانه فرهنگ یک یا چند تالار گردهمایی برای اجراکنندگان غیرحرفه‌ای، یک یا چند اتاق ملاقات، یک مرکز آموزش حرفه‌ای و یک کتابخانه دارد. در روستاها، بازیگران و نوازندگان غیرحرفه‌ای می‌توانند برای اجرای نمایش خود در خانه فرهنگ، سازهای موسیقی و لباس‌های مورد نیاز خود را امانت بگیرند.

## نگاهی به گذشته فرهنگی منطقه

### الف– آسیای مرکزی پیش از سلطه روس‌ها

آسیای مرکزی قرن‌ها یکی از مراکز اصلی تمدن انسانی و نقطه ارتباطی در تجارت بین‌المللی بود. آسیای مرکزی به تاریخ درخشان و میراث ارزشمند فرهنگی خود می‌بالد. در قرن ششم پیش از میلاد، بخش بزرگی از منطقه تحت کنترل امپراتوری قدرتمند ایرانی و اشکانی قرار داشت. اسکندر در قرن چهارم پیش از میلاد، آسیای مرکزی را فتح کرد و حکمرانی یونانیان را که یک قرن به طول انجامید، در آن بنا نهاد. از قرن سوم پیش از میلاد تا قرن سوم میلادی، سلسله‌های مختلفی در آسیای مرکزی حکمرانی کردند. در این دوره، در جریان فرایندی که ویژگی آن تعامل نزدیک با فرهنگ و هنر مردم همسایه این منطقه بود، فرهنگ و هنر آسیای مرکزی به جایگاهی درخشان دست یافت.

فروپاشی امپراتوری‌های کهن آسیای مرکزی در قرن‌های چهارم و پنجم میلادی و موج‌های مهاجرت چادرنشینان شمالی، به ایجاد سامانه اجتماعی و سیاسی جدیدی در منطقه منجر شد. کوتاهی در اتحاد سیاسی بین قبیله‌های گوناگون، زمینه را برای فتح آسیای مرکزی به دست اعراب در قرن‌های هفتم و هشتم میلادی فراهم کرد و ظهور اسلام به عنوان مذهب مسلط، تأثیر عمیقی بر مردم منطقه به جا گذارد. آنها نه تنها اسلام را پذیرفتند، بلکه نقش مهمی را در توسعه و گسترش فرهنگ اسلامی ایفا کردند. در طول قرن‌های نهم و دهم میلادی، سلسله‌های محلی آسیای مرکزی و غرب ایران اگرچه به نام خلیفه حکمرانی می‌کردند، اما در عمل به طور







کامل از آن مستقل بودند. قرن یازدهم شاهد نفوذ قبایل ترک به آسیای مرکزی و ایجاد سلسله‌های ایرانی- ترکی بود. بین قرن دهم و دوازدهم، هنر آسیای مرکزی تحولی بنیادین را تجربه کرد. با پیشرفت و توسعه نقاشی و مجسمه‌سازی، سنت‌های کهن کنار گذاشته شد. هنرهای تزئینی در طول قرن یازدهم رونق یافت و به آرامی هنر اسلامی را زیر سلطه در آورد. در همین دوره بود که شهرهایی مانند سمرقند و بخارا و مرو ظهور یافتند و تبدیل به مراکز مهم تمدنی شدند (Lapidus, 1989, pp. 414-415).

در سال ۱۲۳۶ اولان باتو، استپ‌های نیمه خشک شمال دریاچه‌های بالخاش، آرال و خزر و دریای سیاه را فتح و قبایل ترک و مغول این منطقهٔ گسترده را با یکدیگر متحد کرد. امپراتوری ترکی- مغولی اردوی زرین تا میانه قرن پانزدهم بر منطقه حکومت کرد. قبایل صحراگرد استپ‌های شرق دریای خزر و منطقه اورال تا تین شیان و کوهستان‌های آلتای، دو کنفدراسیون عظیم را بنا نهادند. ازبک‌ها با رهبری خاندان شیبانی تبدیل به نیروی سیاسی قدرتمندی شدند و زبان و هویت قومی ازبک را توسعه دادند. در منطقه شمال دریاهای آرال و خزر، قزاق‌ها کنفدراسیون دیگری را ایجاد کردند.

از قرن دهم تا شانزدهم میلادی، خوارزم، ماوراءالنهر و درهٔ فرغانه به ترتیب زیر حاکمیت قراخانی‌ها، مغول‌ها، جغتایی‌ها و تیموریان قرار داشت. در دوره تیموریان، در اواخر قرن چهاردهم و اوایل قرن پانزدهم، فرهنگ و هنر آسیای مرکزی به اوج خود رسید. در قرن شانزدهم، هنگامی که شیبانی‌ها (۹۸-۱۵۰۰) منطقه را زیر سلطه خود در آوردند، تاریخ آسیای مرکزی ارتباط نزدیکی با ایران داشت. با این حال، به قدرت رسیدن سلسله صفویه در سال ۱۵۰۱ میلادی در ایران تبدیل به نقطه عطفی در تاریخ آسیای مرکزی شد. پذیرش تشیع به عنوان مذهب دولتی صفویان، آنها را در تقابل با شیبانی‌های سنی قرار داد (Lapidus, 1989, pp. 420-426).

جاده ابریشم قرن‌ها از آسیای مرکزی می‌گذشت. شهرهایی مانند سمرقند و بخارا، مراکز تجاری مهمی بودند که کاروان‌های ابریشم، طلا، نقره و سنگ‌های قیمتی از آنها عبور می‌کردند. در استپ‌های شمالی، قبایل ترکی- مغولی نیز از تجارت نفع می‌بردند و امنیت عبور کاروان‌ها را فراهم می‌کردند. دشمنی میان صفویان و شیبانی‌ها تجارت کهن راه ابریشم را متوقف کرد و ماوراءالنهر یک بار دیگر به حوزه آسیای مرکزی ملحق شد.







پس از شیبانی‌ها، آستاراخانی‌ها (۱۷۸۵–۱۵۹۹) و منگیت‌ها (۱۹۲۰–۱۷۸۵) تیول خود را در منطقه بنا نهادند. در دوران آستاراخانی‌ها مدارس جدیدی در سمرقند و بخارا ساخته شد و در قرن ۱۹، نوزایی فرهنگی ماوراءالنهر رخ داد. خان‌نشین‌های فرغانه و خوارزم قبایل ازبک، قزاق و قرقیز را شکست دادند و پایتخت جدیدی را در خوقند تأسیس کردند. بخارا، خیوه و خوقند با اقتصادی که بر اساس کشاورزی آبیاری و تجارت شکل گرفته بود، تبدیل به مراکز درخشان جامعه مسلمان شدند. درگیری‌های مستمر داخلی در طول قرن نوزدهم، آسیای مرکزی را به طعمه قابل دسترسی برای نیروهای تزاری بدل کرد. تاشکند در ۱۸۶۶، خوقند در ۱۸۶۷ و سمرقند در ۱۸۶۸ سقوط کرد (Lapidus, 1989, pp. 426-435).

**ب- آسیای مرکزی زیر سلطه تزارها**

روس‌ها منطقه را به دو استان بزرگ* تقسیم کردند. در ۱۱ ژوئیه ۱۸۶۷ تزار فرمان ایجاد استان ترکستان را که شامل خورازم، ماوراءالنهر و فرغانه می‌شد، امضا کرد. منطقه جنوب شرقی خزر که ساکنان آن را قبایل ترکمن تشکیل می‌دادند، در دهه ۱۸۸۰ به قلمرو روسیه ضمیمه و با استان ترکستان ادغام شد. سال بعد دشت‌های بین سیبری، دریای آرال و دریاچه بالخاش، استان جداگانه‌ای را تشکیل دادند (Lewis and Others,.1975, pp.288-293). به نظر می‌رسد سیاست روس‌ها در ترکستان به دخالت محدود در نهادهای محلی محدود می‌شد. با این حال، در استپ‌های شمالی مقامات تزاری تلاش می‌کردند تا ساختار جامعه سنتی قزاق را از بین ببرند و ساخت راه‌آهنی که انتقال سربازان و حمل و نقل کالا در آسیای مرکزی را تسهیل می‌کرد، مورد توجه قرار گرفت. این خط آهن که خزر را به عشق‌آباد متصل می‌کرد، در سال ۱۸۸۸ تکمیل شد. مرو در سال ۱۸۸۴، سمرقند در سال ۱۸۸۸ و تاشکند نیز در سال ۱۸۸۹ به این خط متصل شد. آخرین دهه‌های قرن نوزدهم، شاهد امواج پیاپی مهاجرت روس‌ها به منطقه، بخصوص به استپ‌های شمالی بود.

در سال ۱۸۶۰، بیش از ۲/۵ میلیون قزاق، ۳۰۰ هزار قرقیز و ۳۰۰ هزار ترکمن در منطقه سکونت داشتند. حدود ۳/۵ میلیون ازبک و تاجیک نیز در خیوه، بخارا، سمرقند، خوقند و فرغانه زندگی می‌کردند. جمعیت منطقه در سال ۱۸۸۹ به ۶ میلیون نفر رسید. بر اساس سرشماری

1. Gubernija







سال ۱۸۸۷، ترکستان (بدون بخارا و خیوه) جمعیتی ۵/۲۵ میلیون نفری داشت. در سال ۱۹۱۴ این رقم به ۶/۷۵ میلیون نفر رسید. در همین سال جمعیت ترکستان (شامل بخارا و خیوه) ۱۱/۲۵ میلیون نفر بود. تاشکند پایتخت استان ترکستان، با جمعیت ۱۲۰هزار نفری خود در سال‌های پایانی قرن نوزدهم، بزرگ‌ترین شهری بود که در آسیای مرکزی زیر نظر و کنترل تزارها قرار گرفت.

### ج- آسیای مرکزی زیر نظر و کنترل کمونیست‌ها

در جریان انقلاب ۱۹۱۷ مردم آسیای مرکزی نتوانستند خود را از سلطه روس‌ها خارج کنند. ارتش سرخ به سرعت اقتدار روس‌ها را در منطقه احیا کرد. دولت‌های خودمختار خودخوانده آسیای مرکزی، اندکی پس از ظهورشان درهم کوبیده شدند و در سال‌های پایانی دهه ۱۹۲۰ جمهوری‌های جدید مردمی شکل گرفت. در جریان تصفیه‌های دهه ۱۹۳۰، رهبران ملت باور محاکمه و اعدام شدند. رژیم کمونیست از سیاستی پیروی می‌کرد که در تلاش از بین بردن نهادهای سنتی و مذهبی، برای فراهم کردن عرصه برای بنا نهادن یک سامانه اجتماعی ـ سیاسی کلی در اتحاد شوروی بود. جوامع «ملحدان»[1] به جای گروه‌ها و نهادهای مذهبی تأسیس شد. مساجد تبدیل به باشگاه‌ها و سینماها شدند و در دهه ۱۹۴۰ از بیش از ۲۷ هزار مسجد منطقه، فقط هزار مسجد باقی ماند.

طی قرن‌ها، زبان فارسی، زبان اداری و ادبی این منطقه گسترده و زبان مردم تاجیک بود، اما اکثریت مردم به زبان‌های ترکی ـ آلتایی سخن می‌گفتند. الفبای عربی در سراسر آسیای مرکزی استفاده می‌شد. در سال ۱۹۲۵، این الفبا ابتدا به لاتین و سپس به سیریلیک تغییر یافت. بر اساس سیاست روسی‌سازی، زبان روسی به عنوان زبان اداری اعلام شد. آموزش اجباری با الفبای سیریلیک در سال ۱۹۲۲ آغاز شد. انتخاب الفبای سیریلیک، پیوندهای آسیای مرکزی را با تاریخ و فرهنگ مکتوب آن قطع کرد. این موضوع منجر به تحلیل رفتن زبان‌های آسیای مرکزی شد و آنها را به عنوان زبان محاوره روزمره پایین آورد. همراه با در پیش گرفتن سیاست‌های آزادتر فرهنگی پس از جنگ جهانی دوم، برخی فعالیت‌های مذهبی که زیر نظر و کنترل دولت انجام می‌گرفت، تحمل می‌شد.

1. Allahsizlar, Dinsizlar







## تاجیکستان و میراث اتحاد جماهیر شوروی

انحلال اتحاد شوروی تأثیر بسیاری بر زندگی مردم آسیای مرکزی داشته، اما هیچ منطقه‌ای به اندازه تاجیکستان تخریب نشده است. جنگ داخلی که اندکی پس از استقلال آغاز شد، منجر به از همپاشی جامعه و تعمیق بحران اقتصادی و تهدید جدی فعالیت‌های فرهنگی شد. هزاران نفر از نویسندگان و هنرمندان کشته شدند، خانه‌شان را از دست دادند یا به کشورهای دیگر مهاجرت کردند.

آنهایی که در این کشور باقی ماندند نیز در وضعیتی غیرقابل تحمل زندگی می‌کنند. سلطه روسیه بر آسیای مرکزی و سیاست کمونیست‌ها برای تغییر الفبا در سال ۱۹۲۹، دسترسی مردم به میراث فرهنگی مکتوب خود را قطع کرد و اعلام زبان روسی به عنوان زبان رسمی، زبان مردم تاجیک را بیش از پیش تضعیف کرد. امروزه، یک تاجیک هر گاه در یک بحث فکری و علمی جدی وارد می‌شود باید به زبان روسی متوسل شود. با این حال، به دلیل تأثیر عمیق زبان فارسی، بخصوص ادبیات شفاهی و شعر آن، این زبان همچنان عنصر قدرتمندی از هویت و فرهنگ تاجیک است.

### الف- وزارت فرهنگ تاجیکستان

وزارت فرهنگ، مسئولیت هدایت و مدیریت اکثر فعالیت‌های فرهنگی را بر عهده دارد. تئاترها، باله‌ها، اپراها، ارکسترها، کتابخانه‌ها، موزه‌ها، پارک‌های تفریحی و مؤسسه‌های باستان‌شناسی حرفه‌ای، همانند مراکز فرهنگی غیرحرفه‌ای استان‌ها زیر نظر این وزارتخانه قرار دارد. بخشی از پول مورد نیاز برای فعالیت‌های هنری از کمیته‌های اجرایی شهرها و استان‌ها که بودجهٔ خود را از شورای وزیران دریافت می‌کنند، تأمین می‌شود. پارک‌های تفریحی تا ۷۰درصد بودجه خود را تأمین می‌کنند. تا ۲۵ درصد از بودجه ملی صرف فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی (دانشگاه‌ها، موزه‌ها، تئاترها و غیر آن) می‌شود. این مبلغ شامل پولی که از طرف کمیته‌های اجرایی برای شهرهای کوچک و بزرگ هزینه می‌کنند، نمی‌شود.

سی نفر از پنجاه و پنج نفری که در استخدام وزارت فرهنگ هستند را هنرمندان تشکیل می‌دهند. وزارت فرهنگ بخش‌های مجزایی دارد که شامل اداره حفظ آثار تاریخی و فرهنگی و «مرکز تولیدات مردم» (مانند صنایع دستی، آثار هنری و موسیقی) می‌شود. وزارت فرهنگ







همچنین مالک شرکت‌ها و کارگاه‌های تولیدی نیز هست که یکی از آنها تولیدکننده سازهای موسیقی است. بسیاری از این شرکت‌ها در گذشته زیر نظر وزارت صنایع سبک و خدمت‌رسانی معیشتی که مالک کارگاه‌های فرش‌بافی و کارخانه‌های کوچک دیگری بود، قرار داشت (طالب، ۱۳۷۲).

**ب- مرکز تولیدات مردم**

در نظام سابق، این مرکز بخشی از سازمانی بود که مرکز آن در مسکو قرار داشت و در کل اتحاد شوروی دارای۹ شعبه بود. این مرکز در تاجیکستان در اول ژانویه ۱۹۹۳ تبدیل به مرکز تولیدات مردمی شد. این مرکز که به طور اساسی نقشی مشورتی و حمایتی دارد و تنها با فعالیت‌های غیرحرفه‌ای در ارتباط است، سه بخش دارد:

بخش فعالیت‌های فرهنگی و سرگرمی، بخش صنایع دستی و فعالیت‌های هنری مردم و بخش انتشارات. بخش فعالیت‌های «فرهنگی و فراغتی» مسئولیت پارک‌های تفریحی ( باغ‌های فراغتی) را بر عهده دارد. وظیفه آن شامل مدیریت وسایل سرگرمی و برگزاری جشنواره‌ها در این پارک‌ها است (رجب اف، ۱۳۷۲).

این پارک‌ها به طور معمول به وسیله کمیته اجرایی شهرداری‌ها مدیریت می‌شود. بخش صنایع دستی و فعالیت‌های هنری مردم چهار شاخه است: موسیقی، رقص، فعالیت‌های تئاتری (سیرک، تئاتر سنتی و روایت داستان‌های فولکولر) و هنرهای گرافیک (مانند نقاشی، عکاسی و طراحی). این مرکز در محدوده گسترده‌ای از فعالیت‌ها مشارکت دارد (طالب، ۱۳۷۲).

در دوره اتحاد جماهیر شوروی، این مرکز در این کشور کوهستانی، متخصصانی را برای ضبط نغمه‌ها و رقص‌های محلی به استان‌ها و مناطق گوناگون می‌فرستاد. نوارها در مرکز، مطالعه و تحلیل می‌شد. این مرکز بر اساس این نوارها ادبیات آموزشی را درباره لباس‌ها، موسیقی و رقص محلی منتشر می‌کرد و آنها را در اختیار موسیقی‌دانان، رقصندگان و هنرمندان غیر حرفه‌ای علاقمند قرار می‌داد. می‌شود گفت انتشار این آثار، به دلیل ضعف مالی، به طور کامل متوقف شده است. این مرکز رابطهٔ کاری با فرهنگستان و مدرسه هنرهای زیبای دوشنبه دارد. آنها سمینارهای مشترکی را برای مدیران خانه‌های فرهنگ برگزار می‌کنند. منطقه خودمختار بدخشان یک مرکز مستقل دارد (رجب زاده، ۱۳۷۲).







**پ- خانه‌های مدنیت (فرهنگ)**

مرکز تولیدات مردمی در هر پانزده منطقه و استان کشور بر فعالیت‌های خانه‌های فرهنگ نظارت دارد و با آنها در ارتباط است، اما شعبه‌ای در این مناطق و استان‌ها ندارد. یک خانه فرهنگ، مرکزی برای فعالیت‌های هنری غیرحرفه‌ای، فعالیت‌های اجتماعی و مرکزی برای آموزش حرفه‌ای است. یک خانه فرهنگ به طور معمول یک تالار اجتماعات، یک یا چند اتاق برای جلسات و تسهیلاتی برای آموزش حرفه‌ای و سایر فعالیت‌های اجتماعی دارد. خانه‌های فرهنگ لباس، سازهای موسیقی و تسهیلات مورد نیاز هنرمندان غیر حرفه‌ای محلی را در اختیار آنها قرار می‌دهند. برخی اوقات از هنرمندان حرفه‌ای برای آموزش غیرحرفه‌ای‌های محلی دعوت می‌شود.

**ت- ارکستر رادیو و تلویزیون**

سازمان رادیو و تلویزیون تعدادی از بهترین گروه‌های رقص و موسیقی منطقه را در اختیار دارد. به طور تقریبی همه خوانندگان، نوازندگان، رقصندگان و آهنگ‌سازان رادیو و تلویزیون تحصیلات رسمی در زمینه موسیقی یا رقص دارند. اکثر آنها فارغ‌التحصیلان مدرسه موسیقی دانشگاه دوشنبه‌اند (مدرسه‌ای ۵ ساله که بخشی هم برای موسیقی فولکلور و سنتی دارد). همچنین برخی از آنها در هنرستان‌های مسکو، سنت پترزبورگ یا کیف آموزش دیده‌اند (عثمانف، ۱۳۷۲). همه گروه‌ها با محدودیت مالی فعالیت می‌کنند. در گذشته، اکثر سازهای موسیقی از سایر جمهوری‌های اتحاد شوروی یا اروپا وارد می‌شد. امروزه، خرید این سازها نیازمند هزینه گزافی است که قابل دسترسی نیست. تجهیزات الکترونیکی که در گذشته از مسکو وارد می‌شد دیگر به کشور نمی‌رسد. همه تجهیزات قدیمی موجود در استودیوها در جریان جنگ داخلی آسیب‌دیده یا به غارت رفته است.این گروه‌های رقص و موسیقی در رادیو و تلویزیون تاجیکستان فعالیت دارند: گروه‌های موسیقی فضل‌الدین شهاب، ارکستر سازهای ملی، گروه رقص ملی زیبا، گروه رقص جهان‌آرا، گروه رقص فولکلور دریا.

**ث-گروه موسیقی فضل‌الدین شهاب**

این گروه که در سال ۱۹۶۱ تشکیل شد، «موسیقی کلاسیک» تاجیکستان، شش مقام، را اجرا کرده است. (موسیقی تاجیک، موسیقی دستگاهی است و در شش مقام، راست، بوزروک،







نوا، دوگاه، سه گاه و عراق نواخته می‌شود). آوازها از اشعار کلاسیک فارسی انتخاب می‌شوند. گروه، روزهای بهتر خود را پشت سر گذارده است. این گروه در میان اعضای خود اساتیدی چون شاه‌نظر و سیف‌الدین را دیده است. استادان بزرگ از بین تاجیک‌های ساکن بخارا در ازبکستان و دوشنبه می‌آمدند. در حال حاضر، در حالی که تصویر استادان بر دیوارهای استودیوهای رادیو و تلویزیون آویخته شده است، آنها یا فوت کرده‌اند یا به اسرائیل، اروپا یا ایالات متحده مهاجرت کرده‌اند. این موضوع بر کیفیت کار گروه تأثیر داشته است.

### ج- ارکستر سازهای ملی

ارکستر سازهای ملی در سال ۱۹۳۸ تشکیل شد. این گروه که در ابتدا یک گروه موسیقی فولکلور بود، به واسطه تلاش‌های استادانی مانند بالاسانیان و لینسکی، که هر دو فارغ‌التحصیلان هنرستان مسکو بودند، به ارکستری در سطح جهانی تبدیل شد. این ارکستر دارای چهل و دو نوازنده سازهای سنتی و غربی است. در بخش‌های زهی، بادی و ضربی ارکستر، سازهای سنتی و غربی نواخته می‌شود. تمام اعضای ارکستر از آموزش رسمی موسیقی بهره‌مند بوده‌اند. ارکستر قطعات محبوب آهنگسازان مشهور روس و سایر کشورهای اروپایی را نیز اجرا می‌کند. این ارکستر که در اصل برای رادیو و تلویزیون برنامه اجرا می‌کند، برخی اوقات در برابر مخاطبان به اجرای زنده نیز می‌پردازد. این ارکستر به دلایلی در شرایط نامساعدتری قرار داشته است. نخست، از آن جایی که این گروه به عنوان بخشی از سازمان رادیو و تلویزیون است، بودجه کمتری نسبت به گروه‌های هنری که از طرف وزارت فرهنگ حمایت می‌شوند، دریافت می‌کند. دوم، به دلیل تعداد زیاد اعضا، این ارکستر به طور معمول از تورهای خارجی حذف می‌شود و اعضای گروه فرصت سفر به خارج از کشور و اجرا برای مخاطبان خارجی را از دست می‌دهند. یک تور خارجی، به اعضا این فرصت را می‌دهد تا کار هنری خود را به مخاطبان جهانی ارائه کنند و از این طریق روحیه آنها تقویت خواهد شد.

### چ- فیلارمونی دولتی

فیلارمونی در مرکز موسیقی باربد که ساختمانی باشکوه است، قرار گرفته است. فیلارمونی تاجیکستان در شهر دوشنبه محل استقرار و فعالیت گروه‌های رقص و موسیقی گوناگون بوده




است. این گروه‌ها شامل گروه موسیقی و رقص فولکلور گنجینه، اپرای گهواره و گروه زرافشان است.

### ح- گروه موسیقی فولکلور گنجینه

گنجینه یکی از قدیمی‌ترین و محبوب‌ترین گروه‌های موسیقی تاجیکستان است. این گروه آوازهایی از کوه‌های تاجیکستان را اجرا می‌کند. همه سازهای سنتی تاجیک در این گروه نواخته می‌شود. مضمون آوازها متفاوت است و از غزل تا فلک‌خوانی را شامل می‌شود. فلک‌خوانی ژانر بخصوص جالب توجهی است که در مراسم خاکسپاری و سایر مناسبت‌ها خوانده می‌شود. در این آوازها فَلک (جهان) مورد خطاب قرار می‌گیرد و مسئول مشکلات و مصایب زندگی خوانده می‌شود. این گروه بیست و پنج خواننده، نوازنده و رقصنده و نیز دوازده کارمند، شامل کارگردان و تکنیسین دارد (ناظم، ۱۳۷۲).

### خ- اپرا و باله

اپرا و باله به وسیله روس‌ها در دهه ۱۹۳۰ به تاجیکستان معرفی شد. اولین اپرای تاجیک با نام شورش وسیع نوشته بالاسانیان، در سال ۱۹۴۱ به روی صحنه رفت. اپراهای دیگری بر اساس شاهنامه فردوسی نوشته و در تئاتر اپرا، باله صدرالدین عینی اجرا می‌شد. این ژانرهای موسیقی و رقص در طول دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به اوج رسید. ستاره‌های باله تاجیک، بخصوص در اتحاد شوروی و خارج از آن به شهرت رسیدند. ملکه صابراُوا یکی از بالرین‌های تاجیکستان بود که موفق به دریافت جوایز معتبری از جشنواره‌ها و مسابقات بین‌المللی شد (رجب زاده، ۱۳۷۲). جنگ داخلی صدمه‌های زیادی به اپرا و باله وارد آورد.

بهترین خوانندگان اپرا و رقصندگان باله، اعم از تاجیک یا روس، به مسکو، اروپا و ایالات متحده مهاجرت کردند یا به مناطق دیگر کشور گریختند. آنچه در زیر آمده است نام تئاترهای اپرا باله در تاجیکستان است: اپرا باله صدرالدین عینی در دوشنبه، اپرا باله تحفه فاضل در شهر کانی بادام استان خجند، اپرا باله در منطقه ناو در استان خجند، اپرای روسی سعیدعلی ولی‌زاده در کولاب در استان ختلان، اپرای قرغان تپّه در استان ختلان.







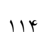
## ادبیات

ادبیات کلاسیک فارسی، بخصوص شعر، همواره تأثیر عمیقی بر فرهنگ تاجیک داشته است. پس از انقلاب روسیه شعر فارسی مضمونی اجتماعی و انقلابی داشت. در دهه ۱۹۵۰، شعر مدرن فارسی از ایران و افغانستان به تاجیکستان رسید. در اوایل دهه ۱۹۶۰ شعر، تأثیر بیشتری بر ادبیات اجتماعی تاجیکستان باقی گذاشت. ادبیات اجتماعی تحت تأثیر شعرای ایرانی مانند نادرپور، بار فلسفی بیشتری گرفت. ادبیات روسی نیز تأثیر خود را بر ادبیات فارسی باقی گذاشت. «سوسیالیسم عامیانه» به مضمون معمول ادبیات تاجیک بدل شد. جنگ داخلی به شدت به ادبیات ضربه زد. شعر تنها ژانر باقیمانده است. به گفته استاد شکورف، رئیس کمیته واژگان آکادمی علوم، سایر ژانرهای ادبی مانند رمان و داستان کوتاه دیگر خلق نمی‌شود.

### الف- کانون نویسندگان تاجیکستان

کانون نویسندگان تاجیکستان ، همراه با سایر کانون‌های نویسندگان اتحاد شوروی، در سال ۱۹۲۷ توسط ماکسیم گورکی شکل گرفت. شعبه تاجیکستان، از طریق تلاش‌های گروهی از شخصیت‌های ادبی شامل صدرالدین عینی و تورسان‌زاده، تشکیل شد. شکل‌گیری تاجیکستان ارتباط نزدیکی با آغاز به کار این کانون دارد. در حقیقت، اگر به دلیل تلاش‌های این شخصیت‌های ادبی نبود، تاجیکستان هنوز بخش خودمختاری از جمهوری ازبکستان باقی می‌ماند.

هدف اصلی کانون از زمان شکل‌گیری، کشف جوانان با استعداد تاجیک و فراهم آوردن ابزارهای لازم برای پیشرفت آنها بوده است. این کانون، سال‌ها است که افراد جوان را از مناطق گوناگون به دوشنبه می‌آورد. برای آنها خانه و کار پیدا می‌کند و آنها را برای نویسنده و شاعری توانا شدن، یاری می‌دهد. کانون برای تشویق نویسندگان و تبلیغ فعالیت‌های ادبی، عناوین افتخاری را به افراد شایسته، اعطا می‌کند. نویسندگان سخت‌کوش و با استعداد عنوان «کارگر لایق فرهنگ» را دریافت می‌کنند. «نویسنده (یا شاعر) مردم تاجیکستان» بالاترین عنوان افتخاری است و به افرادی اعطا می‌شود که آثاری درخشان داشته باشند. کانون همچنین جایزه‌های ادبی سالانه‌ای را در دو گروه نثر و شعر اهدا می‌کند. جایزه صدرالدین عینی به






بهترین نثر یا ترجمه نثر و جایزه تورسانزاده به بهترین شعر یا ترجمه شعر اهدا می‌شود. برندگان این جایزه‌ها به وسیله هیئت داوران سیزده نفره‌ای از جمع مدیران کانون انتخاب می‌شوند. دولت نیز، جایزه‌های دو سالانه‌ای (که به نام رودکی خوانده می‌شوند) را در دسته‌های ادبیات، ادبیات کودکان، هنر و معماری اعطا می‌کند (حکیم، ۱۳۷۲).

**ب- تئاتر**

تئاتر در اواخر دهه ۱۹۵۰ به تاجیکستان آمد. اولین گروه دولتی تئاتر در سال ۱۹۲۹ در دوشنبه تشکیل شد. امروزه، یازده گروه دولتی تئاتر در کشور وجود دارد. تئاتر تاجیکستان که به طور عمیقی از مکتب استانیسلاوسکی تأثیر گرفته است، به بالاترین سطوح استانداردهای بین‌المللی دست یافت. تئاتر در تاجیکستان، همانند بقیه نقاط اتحاد شوروی، توسط مسکو حمایت می‌شد. هنرمندان تئاتر در استخدام رسمی دولت بودند و از تمام امتیازهایی که به جامعه هنری اهدا می‌شد، بهره می‌بردند.

تعدادی از گروه‌های مهم تئاتر تاجیکستان عبارتند از: تئاتر ملی تاجیک در دوشنبه، گروه تئاتر آهارون در دوشنبه، تئاتر دولتی کمال خجندی در خجند، تئاتر کمدی و موزیکال رودکی در شهر خاروق، تئاتر دراماتیک در قرقان تپه در استان ختلان (قاسم، ۱۳۷۵). همچنین گروه‌های تئاتری وجود دارند که نمایشنامه‌های روسی را به روی صحنه می‌برند. گروه‌های مایاکُوسکی در دوشنبه و پوشکین در خُجند، دو نمونه از چنین گروه‌هایی هستند. همه کارگردانان و بازیگران این گروه‌ها روس نیستند. در واقع، اعضای آنها بیشتر تاجیک‌اند (قادرف، ۱۳۷۲).

**پ- کانون هنرمندان (تئاتر)**

این کانون سی سال پیش از فروپاشی اتحاد شوروی تأسیس شد. کانون یک رئیس و دو معاون دارد. آنها هر پنج سال به وسیله فرستاده‌هایی که نمایندگی تئاترهای جمهوری و دانشکده‌های هنر دانشگاه دولتی را بر عهده دارند، انتخاب می‌شوند. برخلاف سایر سازمان‌های مشابه در تاجیکستان و سایر جمهوری‌های آسیای مرکزی، این کانون از نظر مالی و اداری مستقل از دولت است. این کانون دارای کارخانه‌ها، مزارع، تعاونی‌ها و شرکت‌های دیگر در کل کشور و نیز امکانات پخش کتاب است. حتی مرکز فعلی کانون تحت مالکیت سازمان قرار






دارد. یک ساختمان بیست ساله در مرکز شهر دوشنبه که در گذشته، مرکز حزب کمونیست بوده است، محل استقرار کانون است (محمد جانف، ۱۳۷۲).

### ت- سینما

ورود سینما به تاجیکستان به سال ۱۹۲۹ و رسیدن واسیلی کوزی از تاشکند به این کشور باز می‌گردد. سینما زیر نظارت کمیته‌ای مستقل از وزارت فرهنگ قرار داشت. این کمیته همانند یک وزارتخانه کار می‌کند و بودجه مستقل دارد. این کمیته یک شورای هنری داشت که فیلم‌هایی را سفارش می‌داد و اغلب عنوان و مضمون آنها را نیز تعیین می‌کرد. این فیلم‌ها شامل فیلم‌های مستند و هنری می‌شد. این تنها رویه موجود نبود. فیلم‌سازان می‌توانستند پیشنهادهای خود را ارائه دهند. کانون هنرمندان سینمای تاجیکستان در ساختمان فیلارمونی در دوشنبه قرار گرفته است. دولت خدانظرف تا سال ۱۹۹۰، هنگامی که به عنوان رئیس کانون هنرمندان سینمای اتحاد شوروی برگزیده شد، اولین دبیر کانون بود. صنعت فیلم تاجیک در جریان جنگ داخلی متحمل ضربه شدیدی شد. هیچ فعالیت فرهنگی یا هنری دیگری دچار چنین ضربه‌ای نشد. می‌توان گفت این صنعت به طور کامل نابود شد و تنها ۱۴ درصد از آن باقی ماند. استودیوها غارت و امکانات آنها نابود شد. بازیگران، کارگردانان و تکنیسین‌ها یا کشته یا مجبور به ترک کشور شدند.

### ث- آکادمی علوم

آکادمی علوم تاجیکستان در سال ۱۹۵۱ تشکیل شد، اما تاریخچه آن به سال ۱۹۳۲ یعنی هنگامی که به عنوان بخش تاجیکستان آکادمی علوم اتحاد شوروی بازگشایی شد، باز می‌گردد. این آکادمی در سال ۱۹۴۱ به شعبه رسمی آکادمی علوم شوروی ارتقا یافت. آکادمی علوم تاجیکستان دو قسمت دارد که در آن نوزده مؤسسه پژوهشی فعالیت دارند (شکورف، ۱۳۷۲).

## دانشگاه‌ها

### دانشگاه دولتی تاجیکستان

دانشگاه دولتی که در سال ۱۹۴۸ تأسیس شد، چهارده گروه علمی و مرکز دارد. فیزیک و مکانیک، ریاضیات، شیمی، بیولوژی، زمین‌شناسی، تاریخ، زبان و ادبیات تاجیک، زبان و ادبیات





روسی، زبان‌های شرقی، حقوق، اقتصاد (سه دانشکده) و دانشکده‌ای برای دانشجویان خارجی. این دانشگاه همچنین یک قسمت مقدماتی برای دانشجویان خاص دارد (رحمان، ۱۳۷۲).

**مرکز زبان، ادبیات و خط نیاکان**

این مرکز، به مطالعه پیشرفته زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی و فارسی می‌پردازد و درس‌هایی درباره زبان پهلوی، فارسی و ادبیات فارسی ارائه می‌دهد. از آن جایی که در سال ۱۹۸۹ الفبای عربی تبدیل به خط رسمی شد، این مرکز درس‌هایی در مورد نگاشتن به «خط نیاکان» نیز ارائه می‌دهد. کرسی زبان پهلوی اندکی قبل از سال ۱۹۸۹ تأسیس شد (کریمف، ۱۳۷۲).

**دانشگاه تربیت معلم قندیل جورایف**

این دانشگاه که در سال ۱۹۳۱ به عنوان یک مدرسه تربیت معلم تأسیس شد اکنون دارای ده دانشکده است: زبان و ادبیات فارسی، زبان و ادبیات روسی، تاریخ، جغرافیا، بیوشیمی، فیزیک، ریاضیات، زبان‌های خارجی، علوم تربیتی و علوم صنعتی. یک هزار مربی و استاد در این دانشگاه مشغول تدریس هستند. تعلیم به زبان فارسی، روسی و ترکی (ازبکی) انجام می‌گیرد. دانشگاه در سال ۱۹۹۱ به نام قندیل جورایف تغییر نام یافت (رحمان، ۱۳۷۵).

**مطالعات فولکلور**

مطالعات فولکلور جایگاه ویژه‌ای در تاجیکستان دارد. این مطالعات به طور سنتی در مؤسسه زبان و ادبیات رودکی آکادمی علوم صورت می‌گیرد. این مؤسسه بخش‌هایی دارد که در این حوزه تحقیق می‌کند. پژوهشگران مؤسسه، سه ماه از سال را به روستاها و شهرهای کشور می‌روند و برنامه ضبط می‌کند.

بخش بزرگی از پژوهش آنها در بین تاجیک‌های ساکن ازبکستان صورت گرفته است. (تعداد بسیار زیادی از ساکنان شهرهای سمرقند، بخارا و روستاهای آن منطقه از ازبکستان، با وجود آنکه به طور رسمی ازبک به شمار می‌آیند، تاجیک‌اند. در حقیقت، تعداد تاجیک‌های ساکن ازبکستان از تاجیک‌های ساکن تاجیکستان بیشتر است). حاصل این پژوهش بیش از





۳۰۰ هزار صفحه مطلب است که بخشی از آن در دو نسخه، یکی برای عموم و دیگری برای متخصصان، منتشر شده است (عمیدف، ۱۳۷۲).

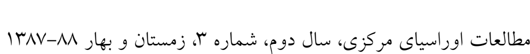
**موزه‌ها**

موزه هنر و تاریخ بهزاد که در سال ۱۹۳۴ در شهر دوشنبه تأسیس شد، مهم‌ترین موزه تاجیکستان است. ساختمان موزه یکی از دیدنی‌های معماری دوشنبه است، اما آنچه درون موزه قرار دارد، به ارزشمندی ظاهر آن نیست. این موزه، همانند همه موزه‌های واقع در پایتخت‌های جمهوری‌های شوروی، شامل این بخش‌ها است: تاریخ طبیعی، تاریخ جمهوری، براساس تفسیر استاندارد سوسیالیستی که از طرف مسکو اعلام می‌شد، و مجموعه آثار هنری. در این موزه ۵۷ هزار اثر به نمایش در آمده است. به غیر از نمونه‌هایی از سنگ و حیات وحش منطقه، تعداد آثار هنری اصلی که در این موزه به نمایش در آمده اندک است. آثار این موزه اغلب کپی آثار اصلی که در موزه‌های مسکو، لنینگراد یا تاشکند نگهداری می‌شود است (رجب زاده، ۱۳۷۲).

## جمع‌بندی و نتیجه

از دیرباز آسیای مرکزی یکی از مراکز مهم فرهنگ و تمدن بشری به شمار می‌آمده است و ویژگی مهم آن به هم تنیدگی اقوام، مذاهب و ملیت‌های گوناگون بوده است. در این منطقه شهرنشینی و تمدن در کنار چادرنشینی و صحراگردی وجود داشته و بر یکدیگر اثر گذارده‌اند. تاجیکان (ایرانیان) سهم بنیادی در ایجاد این تمدن داشته‌اند و شکوفایی فرهنگی و تمدنی این منطقه مدیون آنان بوده است. زبان و ادب پارسی نقش برجسته‌ای در رشد و نمای این تمدن داشته و در کنار آموزه‌های اسلامی و هنر و معماری سرزمین‌های همسایه، تنوع کم نظیری به آن بخشیده است.

سلطه روس‌ها بر منطقه زمانی رخ داد که این منطقه دوران افول فرهنگی را می‌گذراند. این سلطه، بخصوص در دوران هفتاد ساله اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، تأثیری انکارناپذیر بر فرهنگ و هنر این منطقه گذارد. فرهنگ و هنر مرتبط با دین، از خوشنویسی گرفته تا معماری مساجد و مدرسه‌ها، در این دوره آسیب جدی دید و برخی ژانرهای هنری آن به کلی



از میان رفت. تغییر خط رسمی از عربی به سیریلیک در دهه ۱۹۳۰، باعث شد تا ارتباط مردم این منطقه با گذشته و هویت تاریخی آنان قطع شود.

از سوی دیگر، حمایت گسترده دولتی در سطح یک امپراتوری، برنامه‌ریزی، تأمین بودجه و راهبری فعالیت‌های فرهنگی و هنری سبب شد تا این گونه فعالیت‌ها فرصت رشد و بالندگی یابند و به درجات عالی برسند. مطالعات فولکلور در اتحاد شوروی به طور جدی مورد توجه بود و بدین ترتیب انواع هنرهای مردمان دشت‌ها و کوهستان‌های دورافتاده ثبت و ترویج شد و مورد حمایت قرار گرفت. در دوره اتحاد شوروی، فرهنگ و هنر اروپایی نیز به منطقه وارد شد. جوانان منطقه برای فراگیری تئاتر، اپرا، باله، سینما و موسیقی کلاسیک غربی به مدارس و هنرکده‌های مسکو و سن پترزبورگ اعزام شدند.

این گونه مراکز در خود منطقه نیز تأسیس شد و گسترش یافت. ایجاد وزارتخانه‌ها و ادارات و نهادهای ویژه نظارت بر فعالیت‌های فرهنگی و هنری خود سبب ترویج نظام‌مند فرهنگ و هنر شد. یکی از ویژگی‌های این نهادها، از وزارت فرهنگ تا فیلارمونی دولتی تا مرکز پژوهش‌های فولکلور، این بود که اکثر مدیران، کارمندان و دست اندرکاران این نهادها خودِ هنرمندان و اهل فرهنگ و ادب بودند.

این نیز ویژگی است که در کمتر جای دنیا دیده شده است. اما کلیه فعالیت‌های فرهنگی، هنری و حتی علمی در اتحاد شوروی در خدمت مرام مارکسیسم بود. طبیعی است که هنرهای انتزاعی مانند موسیقی کلاسیک غربی و باله و تکنوازی بنا به ماهیت خود کمتر در بند مرام رسمی حکومتی قرار می‌گرفت.

اما فعالیت‌های فرهنگی و هنری از قبیل تئاتر و رمان و نیز پژوهش‌های علمی مانند فولکور و تاریخ‌نگاری به طور مستقیم از ایدئولوژی حکومت تأثیر می‌پذیرفتند و در بند آن بودند. برای جمهوری‌های دورافتاده و فقیری مانند تاجیکستان، حمایت مالی و مدیریتی مسکو نقش و اهمیتی حیاتی داشت و در نتیجه می‌توان ادعا کرد که باعث ارتقای سطح فرهنگ و هنر در آن منطقه شد.

آوردن برخی جنبه‌های فرهنگی و هنری غربی و تلفیق آن با فرهنگ و هنر بومی نیز در این اعتلای فرهنگی سهم داشت. تاجیکستان فقیرترین جمهوری به جا مانده از اتحاد جماهیر شوروی است. سامانه مدیریت و راهبری فرهنگ و هنری که روس‌ها ایجاد کردند در آن پا بر جا است. اما نبود حمایت مسکو و قطع پشتیبانی مالی گسترده گذشته، فعالیت‌های فرهنگی و هنری

را بسیار محدود کرده است و توان مالی دولت تاجیکستان نیز امکان چنین حمایتی را نمی‌دهد. در چنین وضعیتی کاهش این گونه فعالیت‌ها اجتناب‌ناپذیر است.

## منابع و ماخذ:

### الف- فارسی


۱. بکت اَوا، لیلا (۱۳۷۳/۳/۱۸)، رئیس رادیو و تلویزیون دولتی قزاقستان، **مصاحبه حضوری**، آلماتی.

۲. حکیم، عسگر (۱۳۷۲/۸/۱۷)، رئیس اتحادیه نویسندگان تاجیکستان، **مصاحبه حضوری**، دوشنبه.

۳. رحمان، روشن (دوشنبه ۱۳۷۲/۸/۱۵و تهران۱۳۷۵/۷/۱۲) سردبیر نشریه *مردم گیاه* و عضو گروه فولکلور دانشگاه تاجیکستان، **مصاحبه حضوری**.

۴. رجب اف، عزیر مراد (۱۳۷۲/۸/۱۲)، مدیر مرکز تولیدات خلقی تاجیکستان، **مصاحبه حضوری**، دوشنبه.

۵. رجب زاده، عسگر علی (۱۳و۱۳۷۲/۸/۱۴)، فیلارمونی دولتی تاجیکستان، **مصاحبه حضوری**، دوشنبه.

۶. شکورف، محمد جان (۱۳۷۲/۸/۱۳)، رئیس کمیته واژگان و عضو برجسته آکادمی علوم تاجیکستان، **مصاحبه حضوری**، دوشنبه.

۷. طالب (۱۳۷۲/۸/۱۷)، معاون وزارت فرهنگ تاجیکستان، **مصاحبه حضوری**، دوشنبه.

۸. عثمانف، براهیم کنجائویچ (۱۳۷۲/۸/۱۴)، معاون اول کمیته رادیو و تلویزیون دولتی تاجیکستان، **مصاحبه حضوری**، دوشنبه.

۹. عمیدف، روزی (۱۳۷۲/۸/۱۹)، استاد فولکلور دانشگاه تاجیکستان، نوروز شناس، **مصاحبه حضوری**، دوشنبه.

۱۰. قادرف، الف (۱۳۷۲/۸/۱۷)، رئیس تئاتر دولتی جوانان تاجیکستان، **مصاحبه حضوری**، دوشنبه.

۱۱. قائم دادف، قاضی دولت (۱۳۷۲/۸/۱۴)، معاون اقتصادی رئیس جمهور تاجیکستان، **مصاحبه حضوری**، دوشنبه.

۱۲. قاسم، فرخ (دوشنبه ۱۳ و۱۳۷۲/۸/۱۹و تهران ۱۳۷۵/۸/۲۱) رئیس و کارگردان گروه تئاتر اهارون، **مصاحبه حضوری**.

۱۳. کاسینف، دیوسن (۱۳۷۳/۳/۱۹)، رئیس کتسرواتوار دولتی کورمانگازی قزاقستان، **مصاحبه حضوری**، آلماتی.







۱۴. کریمف، اردشیر (۱۳۷۲/۸/۱۹)، استاد زبان پهلوی مرکز فولکلور دانشگاه تاجیکستان، **مصاحبه حضوری**، دوشنبه.

۱۵. محمدجانف، عطا (۱۳۷۲/۸/۲۰)، رئیس اتحادیه بازیگران تئاتر تاجیکستان، **مصاحبه حضوری**، دوشنبه.

۱۶. ناظم، ظفر (۱۳۷۲/۸/۱۴)، رئیس گروه موسیقی فولکلور گنجینه، **مصاحبه حضوری**، دوشنبه.

### ب– انگلیسی

1. Lewis, Robert A., Rowland, Richard H. Rowland and, Ralph S.Clem (1975), “Modernization, Population Change and Nationality in Soviet Central Asia and Kazakhstan”, **Canadian Slavonic Papers,** No.17.

2. Lapidus, Ira. M. (1989), **A History of Islamic Societies**, Cambridge: University Press.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ٦ ، شماره ۲ ، پائیز و زمستان ۱۳۹۲، صص ١٦٠-١٤١

# نقش اسراییل در بحران‌های قفقاز(بررسی مناقشه گرجستان)

**جلیل نائبیان** *

دانشیار تاریخ دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه تبریز

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۲- تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۹/۲٦)

**چکیده**

حضور و نفوذ اسراییل در برخی مناقشه های منطقه‌ای و جهان به وضوح دیده می‌شود. از مهم‌ترین این ابزارها، نفوذ امنیتی- اطلاعاتی و تکنولوژی برتر نظامی است. در جنگ اخیر گرجستان با روسیه هم با توجه به موقعیت ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک منطقه، این رژیم در صحنه منازعه حضور جدی داشت و حتی در مراحل مختلف مناقشه ایفای نقش کرد. مناقشهٔ گرجستان ،علاوه بر تأثیر منطقه ای، به دلیل اهمیت ژئوپلیتیکی قفقاز پس از جنگ سرد وتبدیل منطقه به عرصه رقابت قدرتهای فرامنطقه‌ای به سرعت ابعاد بین المللی به خود گرفت . ازمهمترین ابعاد فعالیتهای اسراییل درگرجستان بعد نظامی و امنیتی (جاسوسی) آن است. گزارش های موجود نشان می‌دهد که نقش این رژیم در جنگ گرجستان تنها به فروش سلاح های پیشرفته به این کشور محدود نمی‌شود؛ بلکه افسران آن نیز در آموزش نظامی نیروهای گرجی مشارکت داشتند و شرکت های اسراییلی فعال در زمینه تولید اسلحه نیز در این کشور حضور پیدا می کردند. در این پژوهش«موازنه قدرت» به عنوان چارچوب نظری تحقیق در نظر گرفته شده است و سعی شده این موضوع با روش توصیفی-تحلیلی بررسی شود.در نهایت این تحقیق نقش اسراییل در بحرانهای قفقاز و چگونگی نفوذ این کشور بر ژئوپولیتیک پیرامونی ایران را روشن می کند و می تواند آگاهی های جدیدی برای پژوهشگران و تصمیم گیرندگان سیاسی فراهم کند.

**کلید واژه‌ها**

مناقشه ها، قفقاز، گرجستان، روسیه، اسراییل، ایران .

---

* Email: jnayebian@gmail.com







**مقدمه**

حمله گرجستان به اوستیای جنوبی برای احیای وحدت سرزمینی خویش و سپس ورود روسیه به این مناقشه به نفع تجزیه‌طلبان و علیه دولت مرکزی گرجستان صحنه منازعه را به رویارویی بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی تبدیل کرد. به عبارتی، در کوتاه‌ترین زمان مناقشه‌ای محلی در ابعاد مختلف به مسأله‌ای بین‌المللی تبدیل شد و کشورهای آمریکا، روسیه، ترکیه و هم‌چنین اتحادیه اروپا و اسراییل بازی‌های پیچیده‌ای در این فضا برای خود تعریف کردند.آمریکایی‌ها علاوه بر آغاز جنگ رسانه‌ای و دیپلماتیک علیه روسیه، با وارد کردن ناوهای جنگی خویش (هر چند با عنوان کمک‌های انسان دوستانه) به دریای سیاه سایه سنگین رقابت‌های نظامی را بر منطقه حاکم کردند. بین بازیگران مختلف صحنه مناقشه، حضور و نقش اسراییل بسیار پیچیده و جدی بود. شاید اسراییل تنها طرفی بود که در عمل در طراحی عملیات جنگی، تجهیز ارتش گرجستان به انواع سلاح‌های مدرن و آموزش و مشاوره‌ی آنها نقشی ویژه داشت. حتی پیروزی‌های اولیه ارتش گرجستان در مقابل روسیه و نیروهای اوستیای جنوبی را پیروزی اسراییلی‌ها و کارشناسان نظامی اسراییل نامیدند. با این اوصاف، از آنجا که منطقه قفقاز جنوبی در حوزه مطالعات امنیتی ایران جای می‌گیرد و تحول‌های این منطقه، مستقیم یا غیر مستقیم، بر منافع و امنیت منطقه‌ای ایران تأثیر می‌گذارد و از سوی دیگر، با توجه به اینکه اسراییل در تمام حوزه‌های مربوط به ژئوپولیتیک ایران علیه منافع ملی جمهوری اسلامی جهت‌گیری یا حتی بحران‌ها را در راستای تنازع با ایران مدیریت می‌کند، درک نقش و بازیگری اسراییل در مناقشه اخیر گرجستان ضروری است.

این مقاله در پی پاسخ به این سوال است که نقش اسراییل در بحرانهای قفقاز را چگونه می شود فهمید و این رژیم چه اهدافی را در منطقه قفقاز دنبال می کند؟در پاسخ به چنین سوالی این فرضیه دنبال شده است که اهدافی که اسراییل در این منطقه در راستای منافع ملی خود و نیز ایفای نقش جدید در چارچوب راهبرد غرب،به ویژه ایالات متحده آمریکا،دنبال می کند در تصادم با اهداف و منافع بازیگران مهم دیگر از جمله روسیه وایران است.برخی مفروضه‌های بنیادی را می توان به عنوان مبانی این پژوهش تلقی کرد؛ از جمله این که ریشه بحرانهای منطقه ای در رقابت قدرت های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای است و احیانا صحنه رقابت آن ها خواهد بود و این که بازیگری اسراییل در این منطقه در تضاد با منافع منطقه ای ایران در آینده قابل تصور است. در این مقاله ضمن بررسی اجمالی اهداف اسراییل در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز یا به عبارت دیگر، کشورهای حوزه دریای خزر که در محیط ژئوپلیتیک قابل تفسیرند، به موضوع‌های دیگری از جمله نقش و مواضع اسراییل در بحران‌های قفقاز،







نوع بازیگری و مداخله‌گری اسراییل در مناقشه گرجستان، واکنش روسیه به عملکرد اسراییل در این مناقشه و تأثیر آن بر منافع و امنیت ملی و منطقه‌ای ایران می‌پردازیم.

**۱. چارچوب نظری «نظریه موازنه قدرت»:**

در تبیین علت ها و عوامل توسعه همکاری در میان کشورها نظریه های مختلفی ارائه شده است یکی از نظریه های که به این موضوع می پردازد نظریه موازنه قدرت است. در این نوشتار با تاکید بر قدرت طلبی چند کشور،که هر یک سعی می کنند وضع موجود[1] را حفظ کنند یا براندازند و به نظریه موازنه قدرت و سیاست های معطوف به حفظ آن منتهی می‌شود، پرداخته شده است. از بررسی معیارها و سازوکارهای سیاسی چنین بر می‌آید که موازنه قدرت بین‌المللی،صرفا جلوه ویژه ای از یک اصل اجتماعی عمومی است که استقلال بخش‌های تشکیل‌دهنده جوامع مرکب از واحدهای خود مختار، به آن وابسته است؛موازنه قدرت وسیاست های معطوف به حفظ آن اجتناب‌ناپذیرند و عامل اصلی ثبات در جامعه ی دولت‌های حاکم محسوب می شوند،و عدم ثبات موازنه قدرت بین المللی،ناشی از نقش این اصل نیست،بلکه ناشی از شرایطی است که این اصل باید در چارچوب آن،در جامعه مرکب از دولت های حاکم عمل کند.(مورگنتا،۱۳۷۹:ص.۲۹۱)بنابراین هر دولتی علاقه مند به افزایش قدرت خود و در صورت امکان مانع از افزایش قدرت دولت های رقیب است.پس هریک از دولت ها می خواهند برای حفظ موجودیت خود در مقابل هرگونه خطر تجاوز خارجی خواهان قدرت باشند. این واقعیت که هیچ کشوری به تنهایی قادر به جلوگیری از تجاوز احتمالی دولت های دشمن نیست،پس تشکیل اتحادیه‌ها و ضداتحادیه‌ها را ضروری می کند و از طریق آنها هر دولت سعی می‌کند در مواردی که عاملی خارجی،امنیت آن را تهدید می کند، از حمایت مورد لزوم اطمینان یابد این کوشش را معمولا تلاش برای حفظ موازنه قدرت می خوانند؛موازنه قدرت شیوه های متفاوتی دارند که از جمله می توان به شیوه«تفرقه بینداز و حکومت کن»[2]دولت هایی که می‌کوشند رقبای خود را از طریق ایجاد تفرقه میان آنها و تداوم تفرقه ضعیف کنند و یا ضعیف نگاه دارند به این شیوه متوسل می شوند، بنابراین به طوریکه مشهود است اسراییل نیز برای رسیدن به اهداف خود در منطقه از این شیوه دیرینه استفاده می‌کند.(مورگنتا ،۱۳۷۹:ص.۳۰۳)

**۲. اهداف اسراییل در آسیای مرکزی و قفقاز**

با توجه به اهمیت منطقه آسیای مرکزی و قفقاز در معادله های ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک جهان، اسراییل چندین هدف مهم را در این منطقه دنبال می‌کند:

---

1. status que
2. Divide and Rule







**الف) ارتباط یهودیان منطقه**

از مهم‌ترین انگیزه‌های اسراییل در برقراری روابط با آسیای مرکزی و قفقاز، پدید آوردن شبکه‌های لازم به منظور ارتباط نزدیک با یهودیان مقیم این مناطق یا مهاجرت آنها به اسراییل است. در فاصله کمتر از چهار سال از زمان فروپاشی شوروی تا سال ۱۹۹٦ نزدیک به نیم میلیون نفر از مردم جمهوری‌های شوروی به اسراییل مهاجرت کرده و جمعیت آن را به میزان ۱۰ درصد افزایش داده‌اند.(البته این رقم ها در حال حاضر بیش از دو برابر شده است.) بیشتر این مهاجران فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های شوروی بوده‌اند. از میان یهودیان مقیم شوروی حدود دویست هزار نفر در کشورهای آسیای مرکزی سکونت دارند و اسراییل علاقه‌مند است مهاجرت آنها را هموار کند. البته اسراییل با بهره‌گیری از اقلیت یهود ساکن این مناطق از آن به عنوان اهرم نفوذ برای رواج اندیشه‌های صهیونیستی استفاده می‌کند (شیرازی و مجیدی، ۱۳۸۳:ص. ۳۱۷).

**ب) تداوم راهبرد پیرامونی**

هدف دیگر اسراییل در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، تداوم و تحقق سیاست خارجی خود با عنوان «راهبرد پیرامونی» است که دیوید بن گوریون، اولین نخست وزیر اسراییل، آن را طرح‌ریزی کرد. این طرح اتحاد اسراییل را با کشورهای ترکیه، ایرانِ دوران پهلوی و اتیوپی تجویز می‌کرد. با این حال، با سقوط رژیم شاه در سال ۱۹۷۹، طرح یاد شده عملی نشد و عقیم ماند. البته تغییر سیاست ایران در برابر آمریکا و اسراییل، پس از انقلاب اسلامی به طوری که می‌دانیم بعد از ترکیه ایران در سال ۱۳۲۹ اسراییل را به صورت دو فاکتو به رسمیت شناخت، این سیاست در چارچوب آیین حاشیه‌ای که به مفهوم ایجاد منطقه ناامن در پشت سر اعراب برای کاهش فشار بر این رژیم بود اتخاذ شد (نائبیان، ۱۳۹۱:ص.۱۸۱).

**ج) مقابله با انقلاب اسلامی و جریان‌های اسلام‌خواهی در منطقه**

اسراییل جمهوری اسلامی ایران را بزرگ‌ترین دشمن خود در منطقه خاورمیانه می‌داند که در اساس با موجودیت این رژیم مخالف است. هدف ایالات متحده آمریکا نیز انزوای جمهوری اسلامی ایران در جهان است. در همین راستا، یکی از برنامه‌های مشترک آمریکا و اسراییل و حتی ترکیه دور نگه داشتن ایران از آسیای مرکزی و قفقاز است. برای نمونه، آمریکا در طرح‌های ایران برای انتقال نفت و گاز منطقه کارشکنی می‌کند و با وجود غیراقتصادی‌بودن خط لوله باکو- جیحان آن را ساخته است؛ در این نکته نیز تردیدی نیست که ایالات متحده آمریکا از مرزهای شرقی «پاکستان» تا «تل‌آویو» هیچ قدرت منطقه‌ای را تحمل نمی‌کند. بنابراین طبیعی است که تضعیف ایران در دستورکار «واشنگتن» باشد (نائبیان، ۱۳۹۰: ص.۱۹۲). و ترکیه نیز حضور ناتو و اسراییل در منطقه را ضامن ثبات و مانعی در مقابل







روسیه و ایران می‌داند. نگرانی ترکیه در این زمینه افزایش نفوذ روسیه و ایران در قفقاز و رویارویی با آنان بوده است. ترکیه هچنین با همکاری ایالات متحده آمریکا در تلاش است که به اهداف بزرگتری در منطقه دست پیدا کند. با توجه به رقابت آمریکا و روسیه در صحنه بین‌المللی، آمریکا سعی می‌کند که از کارت ترکیه در مهار روسیه استفاده کند (نائبیان، ۱۳۹۱:ص. ٦٦٨).کشورهای منطقه نیز به طور متقابل از روابط با اسراییل برای نزدیکی با آمریکا سود می‌جویند و نگرش همسوی رهبران آنها با اسراییل نشان دهنده افزایش شهرت و جایگاه این رژیم در غرب و غربی شدن است.بدین علت، طرحی توسط دستگاه های مختلف آمریکا تهیه شده که در آن نقش راهبردی در آسیای مرکزی و قفقاز به اسراییل واگذار شده است. هدف اصلی این طرح ضربه زدن به منافع ایران در آسیای مرکزی و قفقاز و مقابله با بنیادگرایی مذهبی در این منطقه است (مرکز مطالعات استراتژیک اورا سیایی ترکیه، www.Asam.rog.tr).

**د) جلوگیری از حمایت نخبگان سیاسی و فرهنگی این منطقه از انتفاضه فلسطین**

جلب نظر سران کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز برای حمایت نکردن از انتفاضه مردم فلسطین و حکومت خودگردان، یکی دیگر از اهداف سیاسی اسراییل در این کشورها است. اسحاق شامیر، نخست وزیر پیشین اسراییل، نامه‌هایی برای ۲۳۰ تن از اعضای کنگره آمریکا نوشت و خواستار فشار آنها برای متقاعد ساختن سران منطقه برای کاهش روابط با فلسطینی‌ها شد. حتی دولت اسراییل از جیمز بیکر، وزیر خارجه وقت آمریکا، درخواست کرد به کشورهای آسیای مرکزی از جمله قزاقستان درباره گسترش روابط با فلسطین هشدار دهد. اما، با همه این اقدام ها، فعالیت و نفوذ سازمان آزادی‌بخش فلسطین در آسیای مرکزی و حتی قفقاز بیشتر با کامیابی همراه بوده است[۱].

**ه) گسترش پیوندهای اقتصادی با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز**

یکی از اهداف اسراییل در نفوذ به این مناطق بهره‌برداری از ظرفیت‌های اقتصادی آنها است. در واقع، برنامه‌های اقتصادی اسراییل در این کشورها را می‌توان از چند جنبه ارزیابی کرد. نخست آنکه این

---

۱. در ژانویه ۱۹۹۲ عرفات به قزاقستان سفر کرد و طرفین بر افزایش سطح روابط دیپلماتیک خود تأکید کردند. در فوریه همین سال عرفات از کشورهای تاجیکستان و ازبکستان دیدار کرد که پوشش خبری وسیعی به دست آورد. این دیدارها شناسایی کشور مستقل فلسطین را به دنبال داشت و باعث شد سازمان آزادی‌بخش فلسطین نفوذ خود را میان کشورهای منطقه افزایش دهد. ولی روی هم رفته دولت‌های منطقه به علت برخی مسائل سیاسی و مصالح اقتصادی نتوانسته‌اند به جمع‌بندی مشخصی در مورد مسأله فلسطین و منازعه منطقه برسند. اگرچه رهبران آنها به مناسبت‌های مختلف حمایت خود را از مردم فلسطین ابراز داشته‌اند. هیچ کدام اقدامی عملی در این زمینه انجام نداده‌اند.







رژیم می‌خواهد در بخش‌های صنعتی و کشاورزی منطقه از جمله در بخش مدیریت آب و کشت پنبه نقش ایفا کند. دوم آنکه همانند ترکیه و آمریکا به نفت و گاز و سایر منابع طبیعی آسیای مرکزی و قفقاز نیازمند است. اسراییل این هدف خود را به کمک متحدان منطقه‌ای خویش یعنی آمریکا و ترکیه دنبال می‌کند.

**و) جلب نظر آرای رهبران و روشن‌فکران منطقه در مجامع بین‌المللی**

یکی دیگر از انگیزه‌های این رژیم در برقراری روابط با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، کوشش همه جانبه برای جلب همکاری رهبران و روشن‌فکران این کشورها در مجامع بین‌المللی به سود خویش است. به عبارت دیگر، هدف این رژیم جلب حمایت مردم و دولت‌های منطقه در سازمان‌های بین‌المللی یا منطقه‌ای برای کاهش فشار علیه خود و رفع بحران مشروعیت بین‌المللی خویش است. هم‌چنین جلوگیری از تشکیل جبهه ضداسراییلی در منطقه، گسترش سطح تماس با کشورهای مسلمان و برقراری مواضع دیپلماتیک یکنواخت دولت‌های آنها درباره مناقشه اعراب و اسراییل و سرانجام شتاب بخشیدن به فرایند صلح خاورمیانه از انگیزه‌های دیگر اسراییل در آسیای مرکزی و قفقاز محسوب می‌شود.

**ز) جلوگیری از انتقال فناوری هسته‌ای به دشمنان اسراییل**

وجود سلاح‌های هسته‌ای در قزاقستان و ترس اسراییل از احتمال صدور این‌گونه تسلیحات به کشورهای منطقه، یکی دیگر از اهداف حضور این کشور در آسیای مرکزی و قفقاز برآورد شده است. تا جایی که نور سلطان نظر بایف، رئیس جمهور قزاقستان، برای پایان بخشیدن به شایعه‌هایی مبنی بر اینکه قزاقستان تجهیزات اتمی به برخی کشورهای منطقه فروخته است، در مصاحبه‌ای با یدیعوت/ حرونوت تأکید کرد: «در این زمینه نباید هیچ نگرانی به خود راه داد؛ زیرا ما از سلاح‌های هسته‌ای خویش به خوبی مواظبت می‌کنیم و احتمال خروج پنهان آنها از مرزهای قزاقستان به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست». نگرانی اسراییل از زمان فروپاشی شوروی آغاز شد ، چون شمار بسیاری از دانشمندان و متخصصان از جمهوری‌ها خارج شدند و احتمال می‌رفت با کشورهای منطقه همکاری اتمی کنند. بر این اساس، سیا و موساد به دقت حرکت‌های کارشناسان انرژی هسته‌ای در آسیای مرکزی و قفقاز را زیر نظر گرفته‌اند (ملکی، ۱۳۷۷: ص.۱۲۷).

**ح) ایفای نقش جدید در چارچوب راهبرد غرب**

از سال ۱۹٤۹ تا زمان فروپاشی اتحاد شوروی که اساس روابط بین‌الملل، جنگ سرد میان دو ابرقدرت شرق و غرب بود، دولت اسراییل این اصل را در سیاست خارجی خود دنبال می‌کرد که نقشی به سود غرب ایفا کند. اسراییل غرب را قانع کرده بود که برای مقابله با توسعه‌طلبی کمونیسم نقشی منحصر به

فرد دارد و جلوگیری از توسعه نفوذ اتحاد شوروی در منطقه، راهی جز تقویت اسراییل ندارد. بدین سبب در طول دوران جنگ سرد (حدود چهل سال)، اسراییل از پشتیبانی‌های بی‌دریغ سیاسی، امنیتی و اقتصادی غرب، به ویژه ایالات متحده آمریکا برخوردار بود (ریونز، ۱۳۷٦:صص. ۱۲-۱٤٠). با فروپاشی اتحاد شوروی، نقش اسراییل به عنوان سدکنندهٔ توسعه نفوذ کمونیسم از بین رفت. هم‌چنین به علت حمله صدام حسین به کویت و آغاز جنگ خلیج فارس، و به دنبال آن ورود مستقیم نیروهای غربی به منطقه، نقش و جایگاه اسراییل در چارچوب راهبرد غرب مورد تردید قرار گرفت و مسأله فرایند صلح اعراب و اسراییل و لغو تحریم‌های این رژیم توسط پاره‌ای از کشورهای عربی نیز این مطلب را تقویت کرد. لذا دولت اسراییل به دنبال ایجاد نقش جدیدی برای خود بود و به این منظور به دو اقدام دست زد: اول، بزرگ‌نمایی خطر اصول‌گرایی اسلامی در منطقه خاورمیانه به عنوان تهدیدی علیه منافع غرب که این سیاست در دهه اخیر به شدت ادامه یافته است. در این زمینه، اسراییل برای خود نقش اصلی در مقابله با خطر اسلام‌گراها قائل است و دولت ایران را به عنوان کانون بنیادگرایی اسلامی در منطقه و جهان معرفی می‌کند. دوم، تقویت لابی یهودی در حکومت ایالات متحده آمریکا برای تأثیرگذاری بر سیاست خارجی این کشور به منظور رسیدن به اهداف این رژیم (اخوان مفرد، ۱۳۷۹: ص. ٦۷). مهار روسیه و ایران، هدف مشترک غرب و دولت اسراییل در منطقه است. با نگرش به تحول های گذشته و جاری و به ویژه با روی کار آمدن دولت‌هایی بانگرش غرب‌گرایانه حضور و نفوذ ایالات متحده آمریکا و اسراییل به طور فزاینده‌ای گسترش می‌یابد و دایره منافع ایران و روسیه تنگ‌تر و محدودتر می‌شود (نائبیان،۱۳۹۱، ص.۱۹۳). براساس گزارش محرمانه‌ای که سازمان سیا به همراه وزارت امور خارجه اسراییل تدوین کرد، باید در خاورمیانه نقش جدیدی به دولت اسراییل واگذار شود. این گزارش که با نظارت ساموئل برگر، مشاور وقت امنیت ملی ایالات متحده آمریکا، تدوین شده است، توصیه می‌کند تلاش‌های اسراییل برای نفوذ در جمهوری‌های شوروی هدایت شود تا اسراییل در رأس مبارزه علیه نفوذ روسیه و ایران قرار گیرد. در این سند، نقش اسراییل به عنوان «کوبای آمریکا» در منطقه بی‌ثبات آسیای مرکزی و قفقاز خوانده شده و از ترکیه نیز به عنوان هم‌پیمان اصلی اسراییل در این منطقه یاد شده است.

**ط) بهره‌مندی از منابع انرژی حوزه خزر**

یکی از هدف های اسراییل، تأمین بخشی از نیازهای راهبردی خود، یعنی نفت مورد نیاز خود از طریق خط باکو- تفلیس- جیحان است که با امتداد این خط به بندر جیحان است که با امتداد این خط به بندر جیحان ترکیه در کنار دریای مدیترانه، اسراییل با ساختن یک خط زیرگذر از دریا یا از طریق حمل با نفت‌کش‌ها، این محموله را به بنادر حیفا یا اشدود هدایت می‌کند. هزینه و قیمت انتقال این نفت در







مقایسه با سایر مناطق نفتی ارزان‌تر است و در نتیجه این کشور از حیطه و سلطه کشورهای عربی و ایران در زمینه‌های نفتی خارج می‌شود (صدا و سیما،١٣٧٨). از سویی، طبق گزارش برخی منابع خبری اسراییل، این رژیم در حال مذاکره‌هایی با ترکیه، گرجستان، ترکمنستان و آذربایجان است که نفتی که از باکو در جمهوری آذربایجان به جیحان در ترکیه می‌رسد (خط لوله‌ای که در سال ٢٠٠٦ افتتاح شد) به پایانه نفتی اشکلون و سپس از طریق یک خط لوله به بندر ایلات به اسراییل منتقل شود. اسراییل در نظر دارد جز تأمین مصرف داخلی خود، به عنوان بازیگری جدید در صحنه نفت جهانی ظاهر شود و از طریق بند ایلات و با استفاده از سوپر تانکرها خاوردور را تأمین نفتی کند (www.nafttimes.com).

**٣. نگاه اسراییل به مناقشه های قفقاز**

نگاهی به تحولات سال‌های پس از فروپاشی شوروی در منطقه نشان می‌دهد که اسراییل سیاست محتاطانه و در عین حال، حساب‌شده‌ای در مورد بحران‌های کلان قومی سرزمینی قفقاز اتخاذ کرده است. این رژیم تاکنون هیچ تمایلی به حضور در گروه‌های دخیل در حل و فصل مناقشات قفقاز جنوبی مانند گروه موسوم به «دوستان دبیرکل سازمان ملل» برای حل و فصل مناقشه قره‌باغ نشان نداده است یا هیچ اقدام آشکاری که بیانگر حتی گرایش‌ها میانجیگرانه این رژیم در مناقشه‌های قفقاز جنوبی باشد، انجام نداده است. موضع تل‌آویو در خصوص مناقشه‌های آبخازیا و اوستیای جنوبی گرجستان تا حدودی مشخص‌تر بوده است. در مناقشه‌های سابق آبخازیا و اوستیای جنوبی، یک طرف درگیری دولت مرکزی گرجستان و طرف دیگر، مناطق جدایی‌طلب سوخومی (مرکز آبخازیا) و تسخینوالی (مرکز اوستیای جنوبی) بوده است. از این رو، همواره تل‌آویو دست کم در سیاست آشکار و اعلام شده خود در منطقه قفقاز جنوبی از تمامیت ارضی گرجستان حمایت کرده و در رأی‌گیری‌های انجام شده در سازمان ملل نیز رأی مثبت به تمامیت ارضی گرجستان داده است.در سال ٢٠٠٤ سفیر وقت این رژیم در تفلیس طی سفری به این مناطق، کمک‌های مالی در اختیار این مناطق گذاشت ودر پی اعتراض گرجستان، اسراییل اعلام کرد به یهودیان این مناطق جدایی‌طلب کمک می‌کند.

در مناقشه قره‌باغ، مواضع اسراییل بسیار محتاطانه بوده است؛ زیرا از یک سو، طرف درگیری، جمهوری آذربایجان است که با داشتن موقعیت راهبردی در قفقاز جنوبی ذخایر قابل توجه انرژی فسیلی دارد که کشورهای غربی و متحدان آنها هم‌چون اسراییل نمی‌توانند به آن بی‌توجه باشند. علاوه بر این، اسراییل در چارچوب اتحاد امنیتی سه جانبه جمهوری آذربایجان، ترکیه، اسراییل با این کشور همکاری می‌کند. طرف دوم مناقشه، ارمنستان است که لابی ارمنی آن در بسیاری از کشورهای غربی از جمله آمریکا و فرانسه نفوذ چشمگیری دارد. علاوه بر این، مسیحی بودن ارمنستان خود امتیازی برای این کشور در باشگاه مسیحی و آمریکا در برابر جمهوری آذربایجان محسوب می‌شود. طی سال‌های گذشته سفرای







اسراییل در جمهوری آذربایجان و ارمنستان بارها در سخنان خود سعی کرده‌اند به نفع کشور میزبان خود در قبال مناقشه قره‌باغ موضع‌گیری کنند. بر این اساس تا سال ۲۰۰۰، اسراییل همواره در رأی‌گیری سازمان ملل درخصوص تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان رأی ممتنع داده است. این موضوع تا حدودی متأثر از رأی ممتنع اغلب کشورهای غربی مانند آمریکا و فرانسه به تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان و نیز ضعف دیپلماسی جمهوری آذربایجان بوده است. اما این موضع از سال ۲۰۰۱ و در رأی‌گیری ۱۵ دسامبر ۲۰۰۱ سازمان ملل در مورد تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان تغییر کرده است. در این رأی‌گیری، اسراییل برای اولین‌بار برخلاف آمریکا و فرانسه، به تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان رأی مثبت داد. در واقع، تل‌آویو برای فشار به ارمنستان و خلل در نوع و کم و کیف مناسبات ایران و ارمنستان، اقدام به تغییر محسوس موضع خود در قره‌باغ کرده است. به همین علت از دسامبر ۲۰۰۱، شاهد موضع‌گیری‌های جالب اسراییل در مورد ارمنستان هستیم. نمونه آن اظهارات فوریه ۲۰۰۲ سفیر اسراییل در ارمنستان درمورد ادعای کشتار ۱۵ آوریل ۱۹۱۵ ارامنه توسط ترک‌های عثمانی است که برای ارامنه حساسیت فوق‌العاده‌ای دارد.ریوکا کوهن، سفیر اسراییل در ارمنستان، فوریه ۲۰۰۲ ادعاهای دولت ارمنستان را درباره کشتار ارامنه منفی ارزیابی کرد. این موضع، موجب بروز تنش در روابط ارمنستان و اسراییل شد. در همین مورد، وزارت امور خارجه ارمنستان با انتشار یادداشتی اعتراض‌آمیز، سفیر اسراییل در ارمنستان را احضار کرد. نکته جالب اینکه این رژیم خود از مطرح کنندگان اصلی مسأله کشتار ۱۹۱۵ ارامنه در پارلمان کشورهای اروپایی به ویژه در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ بوده است. حتی موشه کامهی، وزیر آموزش و پرورش آن، در سال ۲۰۰۰ خواهان تدریس مسأله کشتار ۱۹۱۵ ارامنه در کتب درسی اسراییل شده بود. از این رو، موضع‌گیری سفیر اسراییل، یک پیام آشکار سیاسی به ارمنستان بوده است. به همین علت، اسراییل تداوم شرایط نه صلح و نه جنگ را در قفقاز زمینه مساعدی برای گسترش نفوذ خود در منطقه می‌داند، از این‌رو، حتی تلاش‌های اقتصادی، علمی و فنی اسراییل در منطقه قفقاز ماهیتی سیاسی- امنیتی دارد (کاظمی، ۱۳۸٤:ص.٤۹۲).

**٤. روابط اسراییل و گرجستان**

در سال‌های گذشته، روابط این رژیم با گرجستان روند صعودی داشته است. این همکاری همزمان با سفر موشه کتساو، رئیس جمهور اسراییل، به گرجستان در ۲٦ ژانویه ۲۰۰۱ و بستن قرارداد مبارزه با تروریسم و سفر کوتاه سال ۲۰۰٤ میخائیل ساکاشویلی، رییس جمهور گرجستان، به اسراییل گسترش یافت. گرجستان با عقد این قرارداد وارد بازی خطرناکی شد؛ زیرا این رژیم از فلسطینی‌های مبارزه به عنوان «تروریست» نام می‌برد.موقعیت راهبردی گرجستان در کنار دریای سیاه، همچنین واقع شدن این کشور در درون طرح‌های غربی انتقال انرژی نظیر باکو- جیحان- باکو و باکو- تفلیس- ارزروم، در کنار







دیدگاه غرب‌گرایانه گرجستان، از دلایل علاقه‌مندی غرب به حضور در گرجستان است. در سال‌های پس از فروپاشی شوروی، این رژیم نیز همسو با متحد راهبردی‌اش آمریکا، توجه خاصی به گرجستان داشته است. در همین زمینه از سال ۱۹۹۲، سفارت این رژیم در گرجستان دایر است. پس از حادثه یازدهم سپتامبر آمریکا و مشارکت گرجستان در مبارزه با تروریسم، اسراییل نیز تلاش گسترده‌ای برای افزایش همکاری‌های امنیتی با گرجستان آغاز کرده است. این روند در فوریه ۲۰۰۲، همزمان با مطرح‌شدن تصمیم آمریکا به اعزام نیرو به گرجستان به بهانه مخفی‌شدن تروریست‌های مرتبط با شبکه القاعده در دره پانکیسی گرجستان شدت یافته است؛ به طوری که روزنامه آخالی ورسیا[1]، چاپ تفلیس، در شماره روز دوشنبه ۱۸ مارس ۲۰۰۲ خود افشا کرد که اسراییل و گرجستان در توسعه و مونتاژ مهمات نظامی همکاری می‌کنند. به این نکته مهم نیز باید اشاره کرد که سیاست ناتوگرایی برخی جمهوری‌های قفقاز جنوبی، از جمله جمهوری آذربایجان و گرجستان، زمینه مناسبی را برای نفوذ اسراییل در قفقاز جنوبی فراهم ساخته است. اسراییل به بهانه رساندن ارتش و نیروی نظامی جمهوری‌های قفقاز جنوبی به سطح استانداردهای ناتو، این کشورها را به همکاری‌های امنیتی و نظامی ترغیب می‌کند (کاظمی، ۱۳۸٤، ص. ٤۹۲).

### ۵. نوع بازیگری اسراییل در مناقشه اخیر گرجستان

با توجه به ماهیت و چگونگی تأسیس اسراییل، این رژیم همواره از ابزارهای خاصی برای اعمال سیاست خارجی خود بهره می‌گیرد. یکی از این ابزارها عملیات مخفیانه و مداخله نظامی است که آن را از ابتدای استقرار حکومت خود، به عنوان مؤثرترین و کارآمدترین وسیله رسیدن به اهداف و تحمیل خواسته‌های خود به دیگران اعمال کرده است (نائبیان، ۱۳۸۹:صص. ۱۵۷-۱۸۳). اسراییلی‌ها در مناقشه اخیر گرجستان در چند سطح نظامی- امنیتی به ایفای نقش پرداختند که ارسال اسلحه، فعال‌سازی شرکت‌های مشاوره‌ای، حضور کارگزاران و مشاوران اسراییلی در صحنه نبرد، هم‌چنین تشویق یهودیان برای مهاجرت به اسراییل، بخشی از این اقدام‌ها بوده است. شایان ذکر است که مسائل اقتصادی فصل دیگری از تنش‌ها و تعارض‌های میان دو کشور روسیه و گرجستان را شکل می‌دهد. گرجستان که پس از استقلال با بحران جنگ داخلی و جنبش‌های جدایی‌طلب روبه‌رو شده بود هزینه‌های بسیاری را صرف باز گرداندن ثبات به کشور کرده این عامل به همراه بحران‌های اقتصادی و نابسامانی‌های ساختاری به جا مانده از اقتصاد دوره شوروی ، بیکاری، فقر و فساد مالی مقامات بلند پایه، به شکاف عمیق طبقاتی دامن زد. در این بین مردم گرجستان که همواره احساسات ملی‌گرایی و ضد روسی

1. AkhaliVersia





شدیدی از خود نشان داده‌اند، مشکلات اقتصادی، عقب ماندگی و توسعه نیافتگی خود را به زیر ساخت‌های نامناسب شوروی و ارتباط به روسیه نسبت دادند. از این رو گرایش به غرب برای رهایی از بحران اقتصادی به ایده ملی و آرمان دولتی مبدل شد. اگرچه مشکلات اقتصادی گرجستان با پیوستن به ساختارهای اورو- آتلانتیکی نیز حل نشده ماند، اما این موضوع تأثیری منفی بر روابط مسکو و تفلیس بر جای گذاشت (نائبیان، ۱۳۸۹، ص. ۱۸۲). در زیر به برخی کدها منتشر شده اشاره می‌شود:

**الف) ارسال سلاح‌های مدرن به گرجستان**

همکاری نظامی- امنیتی این رژیم با گرجستان از سال ۲۰۰۰ به صورت رسمی شروع شده و با سفر میخاییل ساکاشویلی به اسراییل در سال ۲۰۰٤، حجم این همکاری‌ها افزایش یافته است. (ww.haber10.com) در راستای این همکاری‌ها، اسراییل هواپیماهای بدون خلبان «هرمس ٤۵۰» در اختیار گرجستان قرار داده است. این هواپیماها برای جمع‌آوری اطلاعات به کار می‌روند و قادرند بیش از ۲۰ ساعت به طور مستقیم پرواز کنند. سرعت این هواپیماها ۱۷۰ کیلومتر در ساعت است و توان حمل تجهیزاتی با وزن ۱۵۰ کیلوگرم را دارند. به این ترتیب می‌توانند برای تصویربرداری و ایجاد ارتباط به کار روند. علاوه بر آن، این هواپیماها قادرند اهداف خود را با لیزر مشخص کنند. این رژیم هم‌چنین سامانه‌های موشکی متحرک از نوع «لینکس» در اختیار گرجستان قرار داده است. این سامانه‌ها از قدرت آتش‌باری قدرتمند و دقیقی برای هدف قراردادن اهداف دور برخوردارند و می‌توانند موشک‌های مختلفی با برد ٤۵ تا ۱۵۰ کیلومتر پرتاب کنند (www.yenidenergenedon.com.Tr). درباره بهینه‌سازی هم اسراییلی‌ها دست به کار شده‌اند و هواپیماهای جنگنده سوخوی ۲۵ (SU-25) ارتش گرجستان را نوسازی کرده‌اند و یگان‌های بسیاری از نیروهای زمینی ارتش گرجستان و یگان‌های ویژه را آموزش داده‌اند. این رژیم علاوه بر موارد مذکور، عینک‌های شب‌بین، خمپاره، موشک، حدود صد دستگاه ضدمین ویژه مین‌های ضد تان، ۵۰۰ تور ویژه استتار و ... به ارتش گرجستان تحویل داده است[1]. البته اسراییل در ارتباط با فروش تسلیحات به گرجستان، به علت حساسیت مسکو، فروش ۲۰۰ تا ۳۰۰ تانک مرکاوا[2] به گرجستان را متوقف ساخت.

---

۱. وزیر دفاع روسیه تعداد انواع سلاح‌هایی را که اسراییل به گرجستان تحویل داده، چنین برشمرده است: ۷۰ خمپاره انداز، ۱۰ سیستم موشکی زمین به هوا، ۸ هواپیمای بدون خلبان و سایر سلاح‌ها. یک مقام نظامی روسی گفته است که گرجی‌ها با اسراییلی‌ها درباره تحیول انواع سلاح‌های سنگین از جمله تانک‌ها، نفربرهای زرهی، خودروهای نظامی و سلاح‌های خودکار و تجهیزات تجسسی الکترونیکی مذاکراتی داشته‌اند، ولی معامله‌ای انجام نشده است.

1. Merkava







این تانک به علت داشتن تجهیزات حفاظتی مؤثر در حفظ جان سرنشینان، در اسراییل به «تانک مادران» معروف است (www.yenidenergenedon.com.Tr).

**ب) کارگزاران و مشاوران اسراییلی در دستگاه نظامی- امنیتی گرجستان**

فهرست اسراییلی‌هایی که در تجهیز نظامی گرجستان دست داشته‌اند، یا به آموزش یگان‌های ویژه ارتش آن پرداخته یا برای گرفتن حق استفاده از دو فرودگاه نظامی در جنوب آن کشور به منظور بهره‌برداری در صورت حمله احتمالی به تجهیزات هسته‌ای ایران تلاش کرده‌اند، حدود دخالت‌های این رژیم را در گرجستان به قدر کافی روشن می‌کند. تابعیت «دیوید کزاشویلی» وزیر دفاع گرجستان به اسراییل نشان‌دهنده سطح نفوذ نظامی اسراییل در این کشور است. وی یک یهودی است که در کودکی به اسراییل مهاجرت کرده و در منطقه حولون زندگی و دوره دبیرستان خود را در آنجا گذرانده است. دیوید کزاشویلی که تا چند سال پیش در اسراییل بود، پس از بازگشت به گرجستان، در دانشگاه تفلیس تحصیل کرد و معاون میخائیل ساکاشویلی، رئیس مجلس شد. هنگامی که ساکاشویلی به ریاست جمهوری گرجستان رسید، وی را به وزارت دفاع برگزید. انتخاب وی به عنوان وزیر دفاع در سال ۲۰۰٦، موجب حیرت بسیاری از نخبگان سیاسی- فکری گرجستان، از جمله رهبر حزب کارگر گرجستان شد که چگونه کسی که مطلقاً تجربه نظامی ندارد، وزیر دفاع شده است. (مهاجرانی، www.diplomacy.ir) پدر دیوید کزاشویلی، وزیر دفاع گرجستان، پیشتر در گفت‌وگویی با روزنامه یدیعوت/ حرونوت اعلام کرد: «پسرم به اسراییل ارادت خاصی دارد و تاجران سلاح اسراییلی در خانه وی در گرجستان را همیشه به روی خود باز می‌بینند» (www.buu/ke.com.Tr). همبستگی‌های دیوید کزاشویلی وقتی محکم‌تر شد که میکائیل ساکاشویلی گرجستان را به دنبال واکنش نظامی روسیه در مقابل کشورش، «اسراییل منطقه قفقاز» خواند (www.yenidenergeneken.com). علاوه بر کزاشویلی، وزیر امور اوستیای جنوبی و آبخازیا (وزیر اسکان دوباره[1]) تیمور یاکاشویلی هم یهودی است. گفته می‌شود وی تابعیت اسراییلی ندارد، با این حال، درجه وابستگی‌اش به اسراییل کمتر از وزیر دفاع نیست. پس از روز نخست آغاز جنگ ارتش گرجستان در اوستیای جنوبی، تیمور یاکاشویلی در مصاحبه‌ای با رادیوی عبری ارتش اسراییل (به عبری روان حرف می‌زد) گفت: «اسراییل باید به ارتش خود و کیفیت سلاحی که به گرجستان داده است و نیز به شیوه تربیت نظامیان گرجی افتخار کند. در همان آغاز جنگ، گروه کوچکی از ارتش گرجستان، ۹۰ نظامی روس را کشت، ۵۰ تانک را منهدم و ۱۱ هواپیمای روسی را ساقط کرد». روزنامه‌های آرتس روز ۱۱ اوت ، تیتر اولش را همان سخن

---

2. Reintegration







ساکاشویلی قرار داد: «افتخار اسراییل»! (www.ir diplomacy.ir) وی از دولت آمریکا و اسراییل خواست که از گرجستان حمایت کنند، زیرا مسأله آن بین‌المللی است (www.Turkhabar.com.Tr).
در بخش نیروهای امنیتی گرجستان هم اسراییل یک مهره درجه اول دارد. ژنرال «گال هیرش» فرمانده لشکر الجلیل که به علت شکست و ناکامی در جنگ ۳۳ روزه لبنان مجبور به استعفا شد، یک شرکت مشاوره امنیتی در گرجستان تأسیس کرده است. رئیس جمهور گرجستان او را به عنوان مشاور امنیتی انتخاب کرد. بنا به گفته منابع اسراییلی، این ژنرال تلاش می‌کرد یگان‌های ویژه‌ای مشابه یگان‌های اسراییلی «سیبرت متکال» در ارتش گرجستان ایجاد کند (خبرگزاری قدسینا، ۱۳۸۷). وی در حال حاضر یکی از صاحبان شرکت مشاوره امنیتی «سپر حفاظتی است[۱]. در کنار ژنرال گال هیرش، ژنرال اسراییل زیف[۲]، فرمانده تیپ کماندوها در ارتش اسراییل و فرمانده تیپ غزه در گذشته سپس به عنوان مسئول یک شرکت مشاوره امنیتی در گرجستان فعالیت می‌کرد. این دو ژنرال از صاحب نام‌ترین افرادی هستند که یگان‌های ویژه ارتش گرجستان را با بازی یک گروهان صد نفری موسوم به «مشاوران ویژه» تعلیم داده‌اند. ژنرال «اسراییل زیف در جنگ اول لبنان (۱۹۸۲) عنوان «عملیات صلح جلیله» بر خود داشت («تهدیدهای دخالت‌های نظامی اسراییل در گرجستان» در سایت (www.dostan.monde).
علاوه بر این افراد ، دو مهره مهم دیگر اسراییل در گرجستان، رانی میلو[۳] و برادرش «شلومو» که به عنوان نماینده صنایع نظامی اسراییل در گرجستان فعالیت می‌کردند. راین میلو عضو کنست و وزیر سابق وابسته به حزب لیکود (وزیر شهربانی سابق و شهردار تل‌آویو) از همکاران اسحاق شامیر (عامل سابق موساد و نخست وزیر دولت حزب لیکود) و برادر او «شلومو» خلبان سابق نیروی هوایی و مدیر بزرگ‌ترین شرکت اسلحه‌سازی اسراییل به نام «صنایع نظامی اسراییل» است. این دو به عنوان نمایندگان شرکت نظامی- الکترونیک اِلبیت سیستم[۴] در تفلیس حضور داشته‌اند. رانی میلو که زمانی از ستارگان رو به رشد حزب دست راستی لیکود بود، حاضر نشد در مقابل سؤالات روزنامه‌نگاران، از جزئیات معاملات خود با دولت گرجستان پرده بردارد. او در عوض به یادآوری عمق رابطه دوجانبه تفلیس و

---

۱. حضور ژنرال هیرش در گرجستان و تعلیم «نیروهای ویژه گرجستان» بعدها به این صورت با سرزنش سید حسن نصرالله مواجه شد: «کال هیرش بعد از شکستی که در لبنان متحمل شد، به گرجستان رفت و با حضور خود باعث شکستی دیگر شد. گرجستان که به سلاح‌ها و کارشناسان اسراییلی اتکا کرده بود در عمل دلیل شکست ژنرال‌های اسراییلی را دریافت. رخدادهای گرجستان پیام بیدارباشی به همه کسانی است که آمریکا در تلاش انداختن آنها به تور ماجراجویی‌های خطرناک خود است».

2. YisraelZiv
3. Ronnie Milo
4. Elbit systems



تل‌آویو پرداخت و گفت: «پدیده ایستادگی یک کشور کوچک در مقابل قدرت بزرگی مانند روسیه، از ابتکارها تفلیس نیست. ما خود برای سال‌ها همین وضعیت را داشتیم بی‌آنکه کسی به فکر یاری رساندن به ما باشد، زیرا همه از اعراب و روس‌ها می‌ترسیدند» (www.dostan.monde).حتی به اشاره برخی منابع معتبر، در آغاز حمله گرجستان به اوستیای جنوبی، اسراییلی‌ها بی‌خبر نبودند و در پوشش‌های مختلف به نقش‌آفرینی می‌پرداختند. همانطور که سایت اطلاعاتی «دبکافایل[1]»، متعلق به نهادهای امنیتی این رژیم، در گزارشی اعلام کرد: تانک‌ها و پیاده نظام‌های گرجی با همکاری کارشناسان نظامی اسراییل توانستند به اوستیای جنوبی وارد شوند و به این ترتیب، درگیری‌های گرجستان و روسیه درخصوص این منطقه به نهایت خود رسید. براساس گزارش این سایت اطلاعاتی، میخائیل ساکاشویلی، رئیس جمهور گرجستان سال گذشته حدود هزار تن از مشاوران شرکت‌های امنیتی ویژه اسراییل را مسئول آموزش نیروهای مسلح گرجستان در زمینه استفاده از نیروهای کماندو، نیروهای هوایی و دریایی، حملات با تانک و توپخانه و اطلاعات نظامی– امنیتی کرد (www.jame jame online.ir).

ج) تلاش اسراییل برای تشویق یهودیان گرجستان و اوستیای جنوبی به مهاجرت به اسراییل این رژیم تا حدودی موفق شد تعدادی خانواده یهودی را روانه اسراییل کند.بازگو کردن تمام ابعاد و زوایای عملکرد اسراییل در این بحران دشوار است، ولی مصداق‌های مذکور نشان داد که دخالت و بازی‌سازی اسراییل محدود به مناقشه اخیر نیست و نخواهد بود. در آینده با روشن شدن لایه‌های دیگر دخالت اسراییل در مناقشه‌های این منطقه، سیاست بحران‌سازی اسراییل نمایان خواهد شد. البته این نوع رفتار و سیاست دولت اسراییل در مورد جنگ گرجستان مخالفاتی در داخل کشور و هم‌چنین دولت روسیه داشته است. شمار زیادی از تحلیلگران صهیونیست از سیاست‌های دولت اسراییل در برابر مناقشه اخیر گرجستان انتقاد کرده‌اند[2].

---

1. DEBKA File

۲. اورلی اوزالای کاتس، خبرنگار روزنامه یدیعوت/ حرونوت در واشنگتن، با نگارش مقاله‌ای از تل‌آویو خواست از جنگ قفقاز درس گیرد و در زمان فشار هرگز چشم امید به آمریکا نداشته باشد.در مقاله مذکور آمده است: «ساکاشویلی، رئیس جمهور گرجستان، به امید حمایت‌های واشنگتن، به تحریک روسیه پرداخت، ولی در کمال تعجب دید که دولت بوش برای نجات هم‌پیمانانش هیچ اقدامی انجام نمی‌دهد».

انشل بابر، یکی از نویسندگان و صاحب‌نظران صهیونیست، با نگارش مقاله‌ای در روزنامه عبری زبان‌ها آرتس، خاطر نشان کرد: «جنگ گرجستان بار دیگر به ما نشان داد که اسراییل در معادلات خود شکست خورده است. آری، ائتلاف اسراییل و گرجستان نتیجه‌ای جز شکست نداشت؛ هم‌چنان که در گذشته ائتلاف‌هایمان با مارونی‌های لبنان، نظام پینوشه در شیلی و دولت عیدی امین در اوگاندا با ناکامی تمام همراه شد».







**٦. واکنش روسیه در مقابل اقدام های اسراییل در این مناقشه**

قبل از پرداختن به واکنش روسیه در مقابل اقدام‌های اسراییل در بحران گرجستان، لازم است به این نکته اشاره کنیم که روابط روسیه با اسراییل جز در برخی برهه‌ها در مجموع، مستحکم بوده است و نقش شوروی در به وجود آمدن این رژیم و شناسایی آن در مجامع بین‌المللی کمتر از سایر قدرت‌های غربی نیست (نائبیان، ۱۳۸۹: ص.۱۷۵). از سوی دیگر، حدود یک پنجم جمعیت اسراییل را مهاجران روسی تشکیل می‌دهند که بیشترشان نخبگان دانشگاهی، تحصیل کرده‌ها و دانشمندان روسی هستند[۱]. این جماعت امروز ضمن تبدیل شدن به هویت سیاسی- اجتماعی قوی در جامعه اسراییل، عامل مؤثر در روابط اسراییل با روسیه هستند. بسیاری از این روس تبارهای اسراییلی، هم‌چنان حاملان ایدئولوژی قدرت بزرگ در روسیه به شمار می‌روند.مهاجرت گسترده آنان در طول دهه ۱۹۹۰ به طور جدی ساختار اجتماعی اسراییل را تحت تأثیر قرار داد (کولایی، ۱۳۸۳: ص. ۱۱۷). روسیه قبل از جنگ گرجستان، نوع همکاری نظامی اسراییل با گرجستان را زیر نظر داشت و در برخی موارد به صورت غیررسمی تبادل نظری با اسراییل می‌کرد یا مانع ارسال برخی تسلیحات سنگین به گرجستان می‌شد. برای مثال، تحت فشار یا ملاحظات روس‌ها، این رژیم از ارائه ۳۰۰ تانک «مرکاوا- ۳ و ٤» به گرجستان به مبلغ سه میلیارد دلار خودداری کرد (www.Pe.rian.ra.articles).

---

این نویسنده به مقام‌های اسراییلی درباره واکنش پوتین هشدار داد و اظهار داشت: «رسانه‌های روسی مدام بر نقش تل‌آویو در تشویق گرجستان برای آغاز جنگ علیه اوستیای جنوبی تأکید می‌کنند. به هر حال، اقدام اسراییل تأثیر منفی بر امکان همکاری روسیه برای اعمال فشار بر ایران به منظور متوقف ساختن برنامه هسته‌ای‌اش خواهد داشت و بعید نیست نتیجه این اقدام تل‌آویو به راه افتادن موجی از خشونت علیه صدها هزار یهودی ساکن روسیه باشد و باعث آغاز حرکت‌های آنتی سیستمی در این کشور شود».گلعاد شارون، فرزند نخست وزیر اسبق اسراییل، با انتشار مقاله‌ای در روزنامه عبری زبان یدیعوت احرونوت، تأکید کرد: «اسراییل امروز نیازمند شخصی قدرتمند در حد و اندازه ولادیمیر پوتین است». وی در ادامه مقاله گفت: «باید در مقابله با دشمنان عرب از پوتین درس بگیریم، یعنی هرگز نباید کمترین تردیدی در خصوص رویارویی با دشمنان داشته باشیم. جنگ با روسیه نشان داد که عربده‌جویی در نهایت نتیجه بخش است و جامعه جهانی تنها به قدرتمندها احترام می‌گذارد و برای دیگران کمترین احترامی قائل نیست».

[۱]- درصد افراد مهاجرت کننده از روسیه به اسراییل دانشمندان اتحاد شوروی بودند. در پایان سال ۱۹۹۳ تعداد افراد نخبه‌ای که به اسراییل مهاجرت کردند، عبارت بود از ۵۷٤۰۰ مهندس و معمار، ۱۲٦۰۰ پزشک، ۱۲۲۰۰ پرستار، ۹۰۰۰ دانشمند، ۱۲۲۰۰ هنرمند و ۲۵۰۰۰ آموزگار.







روس‌ها از یک سو، به صورت دیپلماتیک به رفتار اسراییل اعتراض و آنها را به قطع ارتباط تهدید کردند.سرگئی لاوروف، وزیر خارجه روسیه، در واکنش غیررسمی به این رژیم، از علاقه این رژیم برای فروش سلاح به گرجستان، از هم‌پیمانان غربی گرجستان، انتقاد کرد و گفت: همه آنهایی که گرجستان را با سلاح مجهز می‌کنند، در کشتار مردم مقصرند (www.irandiplomacy.ir). از سوی دیگر، واکنش روسیه حالت تهاجمی به خود گرفت، به گونه‌ای که یک پایگاه نظامی اسراییلی را در گرجستان منهدم کرد، هم‌چنین سه هواپیمای بدون خلبان تحویل شده به گرجستان در روزها و ماه‌های قبل از جنگ به دست نیروهای روسی سرنگون شدند. در عرصه دیپلماسی نیز روسیه حالت تهاجمی به خود گرفت. در بحبوحه جنگ با گرجستان، سفر کاری بشاراسد، رئیس جمهور سوریه، به روسیه فراهم شد. روس‌ها فضای تبلیغی جدیدی درباره همکاری‌های نظامی– امنیتی با سوریه به راه انداختند تا اسراییل را در تنگنا قرار دهند. روس‌ها اعلام کردند که قصد دارند در اولین مرحله از برنامه‌های خودش ارتش سوریه را با موشک‌های میان‌برد اسکندر مجهز کنند. این موشک‌ها با برد ۲۰۰ کیلومتر قابلیت حمل کلاهک هسته‌ای دارند. به گفته کارشناسان نظامی، این موشک‌ها در نوع خود بی‌نظیرند و از دقیق‌ترین موشک‌های زمین به زمین در جهان محسوب می‌شوند (www.irandiplomacy.ir). اعلام دستگاه‌های تبلیغاتی روسیه درباره رسیدن ناوهای روسی به بندر طرطوس سوریه و استقرار آنها در پایگاه دریایی این کشور براساس توافق نامه‌ای نظامی و هم‌چنین درخواست بشار اسد از مسکو برای خرید تسلیحات جدید از جمله موشک‌های اس–۳۰۰ و اس آی– ۱۰ و آمادگی دمشق برای استقرار طرح سپر موشکی روسیه در خاک سوریه یا تبلیغ بر فروش سیستم ضد موشک به ایران، در مجموع امواج هشدارهای روسیه به اسراییل بود. در نتیجه، اسراییل ارسال سلاح به گرجستان را به حالت تعلیق درآورد. حتی طبق اعلام منبع آگاه در وزارت دفاع روسیه، مشاوران اسراییلی در بحبوحه جنگ، تفلیس را ترک کردند (خبرگزاری «نووستی» روسیه،(www.rian.ru).دستگاه دیپلماسی اسراییل برای جلوگیری از عملیاتی‌شدن تهدیدهای روسیه مبنی بر فروش سلاح‌های پیشرفته به سوریه و ایران، فعالیت گسترده‌ای برای جلب رضایت روسیه انجام داد تا اینکه ایهود اولمرت، نخست وزیر اسراییل، در اواسط مهر برای فرونشاندن خشم مسکو و جلوگیری از فروش سلاح‌های اسراییلی به گرجستان، هم‌چنین برای ممانعت از اقدام های احتمالی ضداسراییلی روسیه، وارد مسکو شد و با مقام های روس درباره مسایل سیاسی و امنیتی به توافق‌هایی رسید. به هر حال، با مدیریت دستگاه دیپلماسی اسراییل، از عمیق‌تر شدن مشکلات در روابط اسراییل و روسیه جلوگیری شد .

**۷. بازیگری اسراییل در قفقاز جنوبی از نگاه منافع ملی ایران**

با توجه به اینکه منطقه قفقاز در ژئوپولیتیک پیرامونی ایران از اهمیت بالایی برخوردار است و به صورت تاریخی تحولات این منطقه، در زمینه‌های مختلف سیاسی، نظامی و فرهنگی تأثیر خود را بر بخشی از قلمرو ایران گذاشته است، نگاه ایران به این منطقه، امنیتی است. به خصوص که یکی از اهداف اصلی رژیم اسرائیل در ورود به منطقه قفقاز جنوبی فعالیت علیه منافع ملی و منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران است. بازیگری این رژیم در منطقه قفقاز جنوبی از زوایای مختلف می‌تواند منافع ایران را با مشکل مواجه سازد که در ذیل به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

_ یکی از ابزارهای اسراییل برای ورود به قفقاز جنوبی، همکاری نظامی– امنیتی با کشورهای این منطقه است. اسراییل با فروش تسلیحات مدرن به ارتش‌های این منطقه، هم‌چنین آموزش آنها برای استفاده از این تسلیحات، مجرایی برای نفوذ به سیستم نظامی– امنیتی این کشورها برای خود به وجود آورده است و به نوعی از این ساختارها و سیستم برای اهداف نظامی– امنیتی خود بهره می‌برد. نمونه آن ایجاد دو پایگاه نظامی در گرجستان است. طبق اخبار برخی رسانه‌ها، این رژیم قصد دارد از این پایگاه‌ها در صورت حمله احتمالی به تأسیسات هسته‌ای ایران بهره ببرد (ایرنا، ۱۳۸۷). مجهز کردن برخی کشورهای منطقه به تجهیزات مدرن جاسوسی که بیشتر در مرزهای ایران به بهانه حفاظت از مرزها یا مبارزه با تروریسم نصب می‌شود، بیش از اینکه در خدمت کشور میزبان باشد، به نفع رژیم اسراییل است.

– این رژیم در ایجاد کانون‌های بحران در مناطق و کشورهای مختلف مهارت دارد. با نگاهی به تاریخچه تشکل‌های یهودی، این گونه ابتکارها در حوزه بحران آفرینی به خوبی روشن می‌شود. با این اوصاف، این رژیم می‌تواند بحران‌هایی ساختگی در منطقه در تضاد با منافع ایران طراحی کند.

– یکی از کارویژه‌های اسراییلی‌ها برای نفوذ فرهنگی به یک کشور، به خصوص در یک کشور اسلامی، نفوذ به رسانه‌ها و مطبوعات آن کشور است. امروز این نفوذ در رسانه‌های منطقه‌ای آسیای مرکزی و قفقاز مشهود است. اسراییلی‌ها توانسته‌اند با حمایت از رسانه‌های پرمخاطب جهت‌گیری آنها را علیه جمهوری اسلامی ایران تنظیم کنند.

– امروز منابع انرژی منطقه دریای خزر، جایگزینی جدی برای منابع انرژی خاورمیانه است. به همین علت، سرمایه‌گذاری‌های فراوانی در این حوزه صورت می‌گیرد. ولی لابی یهود با توجه به نفوذی که در بنگاه‌های اقتصادی جهان دارد، هماهنگ با سیاست‌های آمریکا، جمهوری اسلامی ایران را در حاشیه این معادلات قرار داده است.

– این رژیم با وارد کردن خود به بازی قفقاز، و با قرار گرفتن در کنار آمریکا و سایر هم‌پیمانانش تلاش می‌کند طرح ایران به ترتیبات امنیتی منطقه یعنی طرح ۳+۳ (سه کشور قفقاز به علاوه سه کشور همسایه







یعنی ایران، روسیه و ترکیه) را با بن‌بست مواجه سازد و نقش جمهوری اسلامی را در ترتیبات امنیتی منطقه خنثی کند. روابط اسراییل و روسیه پس از جنگ گرجستان با روسیه تیره شد. در طول این جنگ روس‌ها فهمیدند که اسراییل به گرجستان برای مبارزه با روسیه سلاح می‌فرستاده است. اما ناخرسندی روسیه از اسراییل سبب نشد تلاویو در رابطه خود با تفلیس تجدید نظر کند یا برای گسترش این رابطه دل مسکو را به دست آورد. در حال حاضر اسراییل توسعه روابط با گرجستان را در دستور کار خود قرار داده و تلاش دارد تا آن جا که ممکن است در این کشور به نفوذ خود ادامه دهد. در گسترش این روابط اسراییل دو هدف را دنبال می‌کند؛ یکی تاثیرگذاری بر موازنه‌های منطقه‌ای از طریق همکاری با گرجستان در چارچوب تقویت نظارت امریکا بر منطقه قفقاز و دیگری گسترش همکاری‌ها با تفلیس. کارشناسان و تحلیلگران بر این باورند که اجازه گرجستان به جنگنده‌های اسراییلی برای استفاده از فضا و خاک این کشور برای حمله به ایران، به این دلیل است که وضعیت داخلی گرجستان به هیچ عنوان آرام نیست و دولت ساکاشویلی تلاش کرد با بهره‌برداری از رابطه با اسراییل پایه‌های حکومتی خود را تقویت کند. به هر حال، نقش‌آفرینی این رژیم در مناطق پیرامونی ایران، به خصوص در حوزه راهبردی قفقاز مغایر منافع و امنیت ملی ایران است.

## نتیجه

مناقشه گرجستان بار دیگر نشان داد که منطقه ژئواستراتژیک قفقاز جنوبی همواره در کانون توجه بازگیران منطقه‌ای و قدرت‌های بین‌المللی است. به همین علت، مسایل این منطقه با سرعت به موضوع و حتی مسأله‌ای در سطح نظام بین‌الملل تبدیل می‌شود. مناقشه گرجستان در کوتاه‌ترین زمان مشکلاتی در نظام بین‌الملل به وجود آورد. در بین بازیگران مختلف در صحنه مناقشه قفقاز، بازیگری که رفتارش با منطق ژئوپولیتیک کشورش زیاد هم خوانی ندارد، رژیم اسراییل است. ورود این رژیم به صحنه مناقشه قفقاز، به علت هویت بحران‌ساز آن، بر پیچیدگی بازی و مناقشه افزوده است. از طرفی، اهدافی که این رژیم دنبال می‌کند، خواسته یا ناخواسته منافع برخی کشورها از جمله ایران را در منطقه به چالش می‌کشد. ایجاد شبکه‌های یهودی با نگرش سیاسی- امنیتی، تداوم راهبرد پیرامونی دیوید بن گوریون، مقابله با جریان‌های اسلام‌گرا به خصوص مقابله با انقلاب اسلامی ایران، ایفای نقش جدید در چارچوب استراتژی غرب یا طراحی پروژه انرژی منطقه با درحاشیه گذاشتن جمهوری اسلامی ایران و ... در مجموع در تضاد راهبردی با منافع و سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران قابل تعریف است. از







سوی دیگر، نفوذ اسراییل به ساختارهای نظامی- امنیتی کشورهای منطقه و جهت دادن برخی رفتارهای آنان به سود منافع خویش، این واقعیت را بیان می‌کند که اسراییل در سطوح مختلف در طراحی بحران‌های منطقه بی‌تأثیر نیست. هم‌چنان که در بحران اخیر، با وجود داشتن ملاحظاتی با روسیه، سیاست بی‌طرفی در پیش نگرفت، بلکه در چارچوب استراتژی آمریکا به فعال‌شدن ستیزش‌ها کمک کرد. این گونه بازیگری اسراییل در ژئوپولیتیک پیرامونی ایران، به ویژه در منطقه قفقاز، در تضاد با منافع منطقه‌ای ایران در آینده هم قابل تصور است. به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی به طور مستمر نیازمند تعقیب و محدودسازی اسراییل در حوزه‌های ژئوپولیتیک بیرونی و پیرامونی خویش است.

### منابع

#### الف) فارسی


۱. اخوان مفرد، سیاوش،(۱۳۷۹)، «اسراییل در آسیای مرکزی، **مجله سیاست دفاعی**، سال دوم، شماره ۲، صص. ۱۲۱-۱٤۰.

۲. **خبرگزاری ایرنا**، (مصاحبه سید رسول موسوی، مدیر کل دفتر مطالعات سیاسی وزارت خارجه درباره نقش اسراییل در بحران قفقاز)، ۸۷/۸/۷.

۳. **خبرگزاری قدسینا**، «اسراییل و جنگ در قفقاز»، ۸۷/۵/۲۲.

٤. **خبرگزاری «نووستی» روسیه**، http://rian.ru، ۸۷/۷/۱٦.

۵. رضایی، علی اکبر،(۱۳۷۷)، «اسراییل در آسیای مرکزی»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره سوم، شماره ۲۳، ص. ٦۹.

٦. ریونز، استفن، (۱۳۷٦)، «کارکردهای استراتژیک کمک آمریکا به اسراییل»، **سیاست دفاعی**، سال پنجم، شماره ۲، صص. ۱۲۱-۱٤۰.

۷. شیرازی، ابوالحسن و مجیدی، محمدرضا،(۱۳۸۲)، **سیاست و حکومت در آسیای مرکزی**،تهران:قومس.

۸. کولایی، الهه، (۱۳۸۳)، **علل و پیامدهای توسعه روابط فدراسیون روسه و اسراییل**، انتشارات دانشگاه تهران.

۹. ملکی، محمدرضا،(۱۳۷۷)، روابط ترکیه و اسراییل و آثار آن بر آسیای مرکزی و قفقاز،**مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۲٤، صص.۳۹-۵٦.








۱۰. مورگنتا،هانس جواگیم،(۱۳۷۹)، **سیاست میان ملت ها: تلاش در راه قدرت و صلح**،ترجمه حمیرا مشیرزاده،دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه،تهران.

۱۱. مهاجرانی، عطاالله، «پایان رویای آمریکایی انقلاب مخملین گرجستان» (www.diplomacy:ir).

۱۲. نائبیان، جلیل،(۱۳۹۱)، **دفاع در برابر تجاوز**، تبریز: انتشارات هادی.

۱۳. ________ ،(۱۳۹۱)، قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در حوزه قفقاز ، رشت: پنجمین کنگره انجمن ژئوپلیتیک ایران ، ص ٦٦٨.

۱٤. ________ ، (۱۳۹۰)، نگرش بر تحولات ژئوپلیتیکی مناطق همجوار ایران (آسیای مرکزی، خزر- قفقاز)، **تاریخ نامه ایران بعد از اسلام**، سال اول، شماره ۲، صص. ۱٦۷-۱۹۷.

۱۵. ________ ، (۱۳۸۹)؛ موقعیت اسراییل و صهیونیسم در معادلات سیاسی اروپا و آمریکا، **نشریه دانشکده علوم انسانی و اجتماعی**، سال سیزدهم، شماره ۲٦، صص. ۱۵۷-۱۸٤.

**ب) اینترنتی**

1.www.Asam.org.Tr (مرکز مطالعات استراتژیک اوراسیای ترکیه)
2.http://www.nafttimes.com, 08.12.2008.
3.http://www.haber10.com/makale/Articleprint.aspx?id=2454.
4.http://www.yenidenergenekon.com.Tr (KAFKASLARinisraili).
5.http://www.buu/ke.com.Tr/yazdir.php?haber id=4265.
6.http://www.yenidenergeneken.com.Tr.
7.www.ir diplomacy.ir
8.www.turkhabar.com.Tr.
9.www.jame jame online.ir (87/5/20).
10.http://Pe.rian.ra.articles/20081007/117509290-Prino.html.
11.www.irandiplomacy.ir (78/5/24).





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال سوم، شماره ۷، پاییز و زمستان ۱۳۸۹ ، صفحات ۱۲۵-۱۰۵

# نقش انتقال انرژی در روابط ترکمنستان با روسیه

**الهه کولایی***

**استاد مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران**

**حمیدرضا عزیزی**

**دانشجوی مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران**

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۷/۵- تاریخ تصویب ۸۹/۱۱/٦)

## چکیده

فروپاشی اتحاد شوروی سبب ایجاد تحول عظیمی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز شد. در پی این واقعه، جمهوری‌های سابق اتحاد بر آن شدند تا با ارزیابی دوباره از توانایی‌ها و محدودیت‌های خود، راه خویش را به‌سوی استقلال واقعی هموار کنند. در این میان، جمهوری‌های بی‌نیاز از نظر منابع انرژی، نقش دوگانه این عامل را در روند استقلال خویش مشاهده کردند. هرچند وجود منابع انرژی به‌عنوان سرمایه‌ای خدادادی فرصتی استثنایی برای این کشورها تلقی می‌شد؛ اما در همان حال، وابستگی آنها به مرکز سابق( روسیه) برای انتقال انرژی به بازارهای مصرف، چالش‌های گوناگونی را برای این کشورها پدید آورده است. ترکمنستان یکی از این جمهوری‌ها است که منابع عظیم گاز طبیعی، از دیرباز موقعیت ژئواکونومیک برجسته‌ای به آن اعطا کرده و این موقعیت پس از استقلال برجسته‌تر شده است. تلاش ترکمنستان برای کسب آزادی عمل در زمینه انتقال انرژی و کسب منافع بیشتر و در برابر، تلاش روسیه برای حفظ انحصار خود در انتقال انرژی از اوراسیای مرکزی، ویژگی خاصی به روابط متقابل دو کشور بخشیده است. در این نوشتار همراه با شناخت این جنبه‌ها و نقش آن در رابطه دو کشور، نقش دیگر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نیز در این روند بررسی شده است.

## کلید واژه‌ها

ترکمنستان، روسیه، انتقال انرژی، خطوط لوله، گاز طبیعی، امنیت انرژی.

* Email: ekolaee@ut.ac.ir







## مقدمه

فروپاشی شوروی سبب ایجاد تحول عظیمی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز شد. کشورهایی که تا آن زمان از جنبه‌های گوناگون به مرکز(روسیه) وابسته بودند، حال با مفهومی از استقلال روبرو شده بودند که چالش‌ها و فرصت‌های زیادی را پیش روی آنان قرار می‌داد. یکی از این جنبه‌های وابستگی انتقال انرژی بود. از جمله کشورهای بااهمیت از نظر انرژی برای شوروی، ترکمنستان بود. در دوران شوروی صادرات گاز ترکمنستان از راه سیستمی شبیه به بندناف فولادی[1] انجام می‌شد؛ یعنی یک سیستم متحد خط لوله که تمام قلمروی شوروی را در بر می‌گرفت. گاز تولید شده در ترکمنستان از راه خط لوله مرکز آسیای مرکزی[2]، با گذر از ازبکستان و قزاقستان و روسیه به بخش اروپایی شوروی جریان می‌یافت. سپس به خط لوله سیبری – غرب اروپا متصل می‌شد که امکان می‌داد گاز تولید شده در شوروی به دولت‌های اقماری در شرق اروپا و درنهایت به بخش غربی قاره اروپا برسد(Anceschi, 2009, p. 85).

پس از فروپاشی شوروی، این خط لوله در اختیار روسیه قرار گرفت و این امر سبب شد انتقال انرژی از ترکمنستان که تا آن زمان مسئله‌ای داخلی بود به موضوعی دیپلماتیک تبدیل شده و اهمیتی سیاسی و گاه امنیتی بیابد. از همین زمان «امنیت انرژی» به محوری مهم در منطقه تبدیل شد. امنیت انرژی بیشتر به‌عنوان دسترسی به منابع انرژی مورد نیاز برای توسعه قدرت ملی تعریف می‌شود. جنبه‌های ژئوپلیتیک این استراتژی کلان، کنترل بر منابع انرژی و خطوط عرضه را پیش فرض می‌گیرد(Shaymergenov, 2006, p. 10). تلاش‌های روسیه در جهت حفظ انحصار خود در انتقال انرژی از منطقه پیشین شوروی، از جمله ترکمنستان و واکنش‌های طرف مقابل که گاه حالتی تسلیم‌آمیز و گاه ضد انحصار طلبانه داشته تأثیر عمیقی بر روابط متقابل ترکمنستان با روسیه داشته است.

در این مقاله سعی شده است که با بررسی این پویش‌های دوسویه، نقش عامل انرژی در روابط ترکمنستان با روسیه را دریابیم. پرسش اصلی ما این است که انتقال انرژی چه تأثیری بر روابط ترکمنستان با روسیه داشته است؟ فرضیه ما این است که وابستگی ترکمنستان به خطوط انتقال انرژی روسیه، باعث همسویی این کشور با روسیه در عرصه عملی سیاست خارجی آن

1. Steel Umbilical Cord
2. Central Asian Centre (CAC)

شده است. آغاز بحث با نگاهی به منابع انرژی روسیه و ترکمنستان خواهد بود. سپس به مسیرهای کنونی انتقال انرژی و نیز دیگر گزینه‌های احتمالی اشاره می‌شود. بخش بعدی به نقش انرژی در روابط ترکمنستان با روسیه اشاره دارد. به نقش بازیگران فرامنطقه‌ای فعال در عرصه انرژی در روابط این دو کشور هم اشاره خواهد شد.

## اهمیت منابع انرژی روسیه و ترکمنستان[۱]

### الف- روسیه

هنوز ذخایر داخلی روسیه در حدی هست که آن را به‌عنوان یک ابرقدرت انرژی نگاه دارد. در بخش نفت، روسیه با در اختیار داشتن ذخایری به میزان ٦٠ میلیارد بشکه مقام هشتم را در جهان دارد؛ در حالی که در زمینه تولید و صادرات نفت، به‌ترتیب با میزان ۹/۸۷ میلیون بشکه در روز و ۷/۰۱ میلیون بشکه در روز مقام دوم را در جهان دارد(سال ۲۰۰۷). در بخش گاز طبیعی هم روسیه در هر سه بخش ذخایر (٤۷/٥۷ تریلیون متر مکعب)، تولید (٦٥۳/۱ میلیارد متر مکعب در سال) و صادرات (۱۷۸/۹ میلیارد متر مکعب در سال) رتبه نخست در سطح جهان را دارد. اما وجود این ذخایر غنی و ظرفیت بالای تولید و صادرات سبب نشده که روسیه خود را از منابع انرژی دیگر کشورها، به‌ویژه حوزه نفوذ سابق آن، آسیای مرکزی بی‌نیاز ببیند. این موضوع به‌خصوص در بخش گاز طبیعی به‌چشم می‌خورد، چنانکه روسیه سالانه در حدود ٥٦ میلیارد متر مکعب گاز وارد می کند که منبع تأمین آن آسیای مرکزی است. روسیه در پی ارتقای ظرفیت صادرات خود به بازار اروپا تا سقف ۲٥ درصد تقاضای گاز مصرفی اروپا بوده است(ابراهیمی، ۱۳۸٤، ص ۷۳).

همان‌گونه که گفته شد روسیه برای رسیدن به این هدف علاوه بر ذخایر خود، به ذخایر گاز آسیای مرکزی نیز توجه دارد. کمبود میزان تولید و صدور گاز توسط گازپروم باید توسط ذخایر آسیای مرکزی برطرف شود(رمضان زاده و حسینی،۱۳۸۹، ص ٢٤). از سوی دیگر کنترل انحصاری روسیه بر خطوط انتقال گاز از آسیای مرکزی، ابتکار عمل در زمینه قیمت‌گذاری را

---

۱. آمارهای این بخش برگرفته از منبع زیر است :
http://tonto.eia.doe.gov/cfapps/ipdbproject/IEDIndex3.cfm?tid=3&pid=26&aid=24, (2010/04/27)







به روسیه می‌دهد. به‌نظر نمی‌رسد روسیه به‌دلایل رقابتی اجازه انتقال سریع گاز آسیای مرکزی به بازارهای اروپایی را بدهد(عیسی زاده، ۱۳۸۳، ص ۸۰). در جهت تأمین این اهداف، ترکمنستان با توجه به داشتن ذخایر قابل توجه گاز، برای روسیه اهمیت بسیار دارد.

## ب- ترکمنستان

مهمترین منابع نفت و گاز آسیای مرکزی و قفقاز در پنج نقطه مهم شمال دریای خزر، جنوب دریای خزر، شمال اوست یورت و منقشلاق و حوزه آمودریا قرار دارد. ترکمنستان در بخش جنوبی خزر قرار دارد و بخش‌هایی از آمودریا را نیز در خود دارد(فیاضی، ۱۳۸٦، ص ۱٤۲). میزان ذخایر گاز این کشور در سال ۲۰۰۷، ۲/۸۳ تریلیون متر مکعب برآورد شده بود که در دنیا مقام چهاردهم و پس از روسیه، مقام دوم را در میان کشورهای مشترک المنافع دارا بود. ترکمنستان در زمینه صادرات گاز رتبه ششم جهان را دارد. البته کشف یک میدان جدید گازی در ترکمنستان در سال ۲۰۰۹، به‌نام «یولوتان جنوبی – عثمان»، اهمیت گاز ترکمنستان را بیش از پیش ساخت(ایراس، ۱۳۸۸/۷/۲۵).

ترکمنستان دارای ذخایر نفت نیز هست. ذخایر نفت این کشور ٦۰۰ میلیون بشکه برآورد شده است که در رتبه چهلم جهانی جای می‌گیرد. میزان تولید نفت آن در حد مطلوب نیست. آذربایجان بر کل مجموعه تأسیسات حفاری بازمانده در خزر، بعد از فروپاشی شوروی و نیز دیگر تسهیلات مورد نیاز مالکیت دارد و ترکمنستان روابط چندان مساعدی با این کشور ندارد (Laumlin, 2006, p. 21). این امر بیشتر به اختلاف در مورد رژیم حقوقی دریای خزر و مالکیت برخی میدان‌های نفتی مربوط می‌شود( Roberts, 2003, p.144-145).

همچنین به‌دلیل انحصار دولت در مالکیت منابع، تنها ٦/٥ درصد برای شرکت‌های خارجی باقی می‌ماند(Helsop, 2003, p. 188). ذخایر انرژی ترکمنستان به‌عنوان منبع اصلی درآمد در دوران پس از استقلال مورد توجه قرار گرفت. در سند توسعه‌ای که در سال ۱۹۹۳ برای افزایش رشد اقتصادی ترکمنستان تدوین شد، تأکید اصلی برجذب سرمایه در بخش گاز این کشور بود(Kahveci, 2003, p. 224). اما موضوع مهم دیگری که در کنار بحث سرمایه در رابطه با بخش گاز این کشور اهمیت دارد، خطوط لوله و مسیرهای انتقال گاز است.

## مسیرهای انتقال گاز ترکمنستان

رهبری ترکمنستان پس از استقلال، بخش انرژی و درآمدهای حاصل از آن را به‌عنوان محور توسعه این کشور مورد توجه قرار داد. مهمترین چالشی که در برابر ترکمنستان وجود داشته، محصور بودن آن در خشکی و نبود ارتباط با آب‌های آزاد بود. روسیه به‌عنوان میراث دار اتحاد شوروی، انحصار خطوط لوله در آسیای مرکزی را در اختیار داشته است. این امر از سویی ارتباط مستقیم ترکمنستان با بازارهای مصرف را غیرممکن کرده و از سوی دیگر ابزاری سیاسی و اقتصادی برای روسیه جهت اعمال فشار بر این کشور ایجاد می‌کرد. در نتیجه، ترکمنستان برای جذاب کردن سرمایه‌گذاری در بخش گاز خود برای سرمایه‌گذاران غربی و نیز کاهش وابستگی خود به روسیه، از همان زمان یافتن مسیرهای جدید برای صادرات گاز را مورد توجه قرار داد. مسیرهای فعال صادرات گاز ترکمنستان و نیز گزینه‌های مطرح شده، به‌ترتیب زمانی عبارتند از:

۱- خط لوله مرکز آسیای مرکزی (CAC):

این خط لوله بخشی از خط لوله سراسری اتحاد شوروی بود که در سراسر سرزمین‌های اتحاد، گاز را از میدان‌های تولید به‌مناطق مصرف و نیز بازارهای مصرف در اروپا انتقال می‌داد. خط لوله آسیای مرکزی گاز طبیعی مخزن‌های دولت آباد را از مسیر ازبکستان و قزاقستان به ساروتف در روسیه می‌رساند( عیسی زاده، ۱۳۸۳، ص ۷۹).

این خط لوله که حدود ۲۰۰۰ کیلومتر طول دارد، سالانه در مجموع ۹۰ میلیارد متر مکعب گاز را از میدان‌های مختلف به روسیه انتقال می‌داد( Olcott, 2006, p. 222). پس از استقلال اولین و تنها گزینه ترکمنستان، انتقال گاز از راه همین خط لوله بود. روسیه در پی ایجاد خطوط لوله دیگری در مسیری مشابه بود و در سال ۲۰۰۷ قراردادی را نیز با ترکمنستان و قزاقستان برای احداث این خط لوله امضا کرد(حیدری، ۱۳۸۸، ص ۲۷).







۲- خط لوله ایران:

پس از استقلال ترکمنستان، مسیری که توسط کارشناسان برای صادرات گاز ترکمنستان به اروپا از نظر تجاری و اقتصادی مناسب تشخیص داده شد، مسیر ایران و ترکیه به بازارهای اروپا بود. این خط لوله با توجه به روابط خوب ایران و ترکمنستان، برای خود ترکمنستان هم اولویت داشت. مذاکرات در مورد این خط لوله در سال‌های ١٩٩٤ و ١٩٩٥ آغاز شد. هدف، ساخت خط لوله‌ای به‌طول ١٤٠٠ کیلومتر از ایران به بازارهای اروپا بود. ظرفیت این خط لوله ٢٨ میلیارد متر مکعب در نظر گرفته شده بود که از ترکمنستان و ایران تأمین می‌شد. اقدام‌های اولیه در این راستا در حال برنامه‌ریزی بود که ترکمنستان در سال ١٩٩٦ ناگهان خود را از پروژه کنار کشید. دلیل این امر هم مخالفت آمریکا با طرح‌های مرتبط با ایران و تلاش برای منزوی کردن ایران بود(Olcott, 2006, p. 212).

اما ایده ساخت یک خط لوله ترکمن- ایرانی وجود داشت و سبب شد که قرارداد خط لوله کرپژ-کردکوی بین دو کشور به امضا برسد. این خط لوله که در سال ١٩٩٧ به بهره برداری رسید، حوزه های گازی غرب ترکمنستان را به کردکوی در شمال ایران متصل می کند و ١٩٠ کیلومتر طول دارد. البته ارتباط گازی ترکمنستان و ایران به این یک خط لوله محدود نماند. مرحله نخست خط لوله دوم گاز ایران و ترکمنستان در ٦ ژانویه ٢٠١٠ به بهره‌برداری رسید که قابلیت افزایش صادرات گاز ترکمنستان به ایران را تا ١٤ میلیارد متر مکعب در سال دارد(BBC, 6/1/2010).

۳- خط لوله ماورای افغان

طرح دیگری که در ابتدای استقلال ترکمنستان مورد توجه قرار گرفت، خط لوله ماورای افغان بود که گاز ترکمنستان را از راه افغانستان به پاکستان انتقال می‌داد. موضع آمریکا در برابر خط لوله ایران نیز باعث شد این پروژه جدی‌تر مطرح شود. پروژه ماورای افغان از سال ۱۹۹۳ مطرح شد و در سال ۱۹۹۵ در این زمینه توافق اولیه انجام گرفت. شرکت یونوکال[1] به‌عنوان مجری اصلی وارد پروژه شد، ولی با حکومت طالبان به‌توافق نرسید. یونوکال از طرح اصلی خود منصرف نشد و در سال ۱۹۹۷ پروژه «سنت گاز»[2] را مطرح کرد؛ طرحی ۱۲۷۱ کیلومتری

1. Unocal
2. Cent Gas

که از مرز ترکمنستان و افغانستان تا مولتان پاکستان ادامه می‌یافت و در آنجا به خط لوله‌ای که از پاکستان به هند وجود داشت، متصل می‌شد.

ترکمنستان وظیفه کشیدن خط لوله‌ای ۱٦۹ کیلومتری از دولت آباد تا مرز افغانستان را به‌عهده داشت. اقدام‌های خشونت طلبانه طالبان در افغانستان و همچنین بی‌ثباتی و نا امنی در این کشور سبب شد تا یونوکال در سال ۱۹۹۸ خود را از پروژه کنار بکشد. سرانجام موافقت‌نامه نهایی این خط لوله در ۱۱ دسامبر ۲۰۱۰ در عشق آباد، پایتخت ترکمنستان به امضا رسید. طول این خط لوله گاز ۱۷۳۵ کیلومتر و ظرفیت انتقال آن ۳۳ میلیارد متر مکعب خواهد بود که با هزینه‌ای بالغ بر ۸ میلیارد دلار ساخته می‌شود(برنامه اوراسیای مرکزی، ۱۳۸۹).

٤- خط لوله ماورای خزر:

این خط لوله در سال ۱۹۹۹ توسط آمریکا مطرح شد. آمریکا پس از کسب موفقیت در امضای موافقت‌نامه خط لوله نفت باکو- تفلیس- جیهان خواست که خط لوله گازی را نیز به موازات آن بسازد. این طرح بر مبنای انتقال گاز ترکمنستان از زیر دریای خزر به آذربایجان، گرجستان، ترکیه و در نهایت به اروپا استوار بود. از نظر واشنگتن سیستم گسترده‌تر امنیت انرژی که حاصل مجاری بیشتر انتقال انرژی است، منافع دولت‌های محلی و سرمایه‌گذاران خارجی را بیشتر تأمین می‌کند(Shaymergenov, 2006, p. 15).

بنابراین، این طرح با هدف اصلی شکستن انحصار روسیه مطرح شده بود، ولی در کنار آن هدف دیگر آمریکا، یعنی منزوی کردن ایران را نیز مورد توجه قرار می‌داد. مشخص نبودن رژیم حقوقی دریای خزر و مشکلات زیست محیطی ناشی از عبور خط لوله از بستر دریا از جمله عوامل مخالفت روسیه و ایران با این طرح بوده است (Olcott, 2006, p. 212).

در همان زمان یک میدان گازی عظیم در شاه دنیز آذربایجان کشف شد. این موضوع سبب شد آذربایجان نیز خواهان سهمی در انتقال گاز از راه این خط لوله شود، ولی نتوانست در مورد میزان این سهم با نیازاف به توافق برسد(Roberts, 2004, p. 76). این عوامل سبب شد این طرح نیز اجرایی نشود.







۵- خط لوله چین

چین در آستانه سده جدید، فعالیت‌هایش را در آسیای مرکزی شدت بخشید. دیپلماسی انرژی چین چند مؤلفه دارد. تلاش برای کاهش وابستگی به خلیج فارس، به‌عنوان منطقه تحت نفوذ آمریکا، برقراری روابط با تولیدکنندگانی که کمتر تحت تأثیر سیاست‌های آمریکا هستند؛ تلاش برای دستیابی به رابطه دوجانبه با تولیدکنندگان انرژی برای مراقبت از خود در مقابل نوسان‌های تولید و تلاش برای تأمین انرژی از مسیرهای زمینی روسیه و آسیای مرکزی که سیطره دریایی آمریکا را بی اثر می‌کند(امامی میبدی و اسماعیلی، ۱۳۸۷، ص ۲۰).

چین و ترکمنستان در سال ۲۰۰٦ برای ساختن یک خط لوله از ترکمنستان به چین به‌توافق دست یافتند که از ازبکستان و قزاقستان می‌گذرد. طول این خط لوله حدود ۷۰۰۰ کیلومتر پیش بینی شد و گاز میدان‌های آمودریا را به ارومچی در غرب چین منتقل می‌کند. بیش از ٤۵۰۰ کیلومتر آن نیز داخل خاک چین قرار دارد(Overland & Tromso, 2009, p. 10). این خط لوله در ١٤ دسامبر ۲۰۰۹ افتتاح شد و هنگامی که این خط لوله در سال ۲۰۱۳ به حداکثر ظرفیت خود برسد، سالانه ٤۰ میلیارد متر مکعب گاز را انتقال می‌دهد (BBC, 15/12/2009).

٦- خط لوله نابوکو

بر اساس طرح خط لوله نابوکو، قرار است گاز کشورهای آسیای مرکزی از زیر بستر دریای خزر و از راه جمهوری آذربایجان، گرجستان و ترکیه و بلغارستان به اروپای غربی انتقال یابد. از این جنبه می‌توان گفت این پروژه با طرح ماورای خزر شباهت‌هایی دارد. شروع گفت‌وگوهای این پروژه در سال ۲۰۰٤ بود و در ١٤ ژوییه ۲۰۰۹ با امضای کشورهای مسیر انتقال و مصرف کننده وارد مرحله جدیدی شد. در ۹ و ۱۰ آوریل ۲۰۰۸ اعلام شد ترکمنستان قصد دارد از سال بعد ۱۰ میلیارد متر مکعب گاز را به نابوکو اختصاص دهد (Anceschi, 2008, p. 45).

## تأثیر انتقال انرژی بر روابط ترکمنستان با روسیه

در این بخش با نگاهی به روابط ترکمنستان با روسیه از زمان فروپاشی اتحاد شوروی تاکنون، بر تحولات حوزه انتقال انرژی تمرکز می‌کنیم تا تأثیر آن را بر این رابطه نشان دهیم. بر این اساس و با تکیه بر تحولات گفته شده، سه دوره در روابط دو کشور قابل تشخیص است.

## الف- از سال ۱۹۹۲ تا سال ۲۰۰۰

این دوره از استقلال ترکمنستان آغاز شده و در طول دهه ۱۹۹۰ میلادی ادامه یافت و می‌توان آن را دوره کشمکش و زورآزمایی نام نهاد. در سال ۱۹۹۳ در ترکمنستان برنامه‌ای با نام «شکوفایی ده ساله»[۱] تدوین شد که مدتی بعد نام آن به «ثبات ده ساله»[۲] تغییر کرد. هدف این برنامه تدارک رایگان کالاهای عمومی( از قبیل برق و گاز) برای همه شهروندان بود (Ganzi, 2004, p. 162; Bohr, 2003, p. 9). از نظر بین‌المللی انگیزه استقلال‌طلبی پیش از هر چیز در موضع ترکمنستان در برابر جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS) بازتاب یافت. ترکمنستان بر خلاف دیگر جمهوری‌های مستقل مشترک المنافع، برای سیاست های گمرکی آزاد و با محدودیت کمتر به‌توافق نرسید(کولایی، ۱۳۸۹، صص ۱۲۷-۱۲۳).

از دید رهبر ترکمنستان، استقلال واقعی برابر با وابسته نبودن به‌منابع خارجی قدرت بود(Anceschi, 2008, p. 37) سیاست «بی‌طرفی» که در ژوییه ۱۹۹۲ توسط نیازاف مطرح شد، بر روابط خوب با همه کشورها و پرهیز از ورود به هرگونه بلوک‌بندی امنیتی، سیاسی و اقتصادی تأکید کرد(موسوی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۲). ادامه این روند تا سال ۱۹۹٦ و پایان دوره کوزیرف که دیدگاه غرب‌گرایانه را بر دستگاه سیاست خارجی روسیه حاکم کرده بود، سبب شد سیاست خارجی این دو کشور در جهت‌های مخالف یکدیگر توسعه یابد.

در سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹٤ قراردادهایی هم در حوزه‌های دفاعی و استراتژیک و حفاظت از مرزها بین دو کشور امضا شد که روسیه در آنها در عمل نقش برتر داشت (Sir, 2006, pp. 132-135). به‌علاوه، ترکمنستان تنها کشوری از مجموعه کشورهای مستقل مشترک المنافع بود که با روسیه قرارداد تابعیت مضاعف امضا کرد(کولایی، ۱۳۸۵، ص ۱٦٤). به‌نظر می‌رسد در نخستین سال‌های پس از فروپاشی، موضوع انتقال انرژی حوزه دریای خزر همچنان برای روسیه به‌عنوان مسئله‌ای داخلی مطرح بود. انحصار خط لوله انتقال انرژی به تقویت این باور کمک می‌کرد. منابع انرژی آسیای مرکزی همچنان به‌عنوان منبع تغذیه کشورهای غرب روسیه و به‌ویژه اوکراین مورد استفاده قرار گرفت و روسیه سعی کرد از آن برای تنظیم روابط کشورها در چارچوب کشورهای مستقل مشترک المنافع استفاده کند. اما بدهی این کشورها به

1. Ten years of prosperity
2. Ten years of stability







ترکمنستان روز به روز بیشتر می‌شد. همین موضوع سبب شد ترکمنستان در نوامبر ۱۹۹٤ تحویل گاز به اوکراین را به‌حال تعلیق درآورد(Sir, 2006, pp. 136-137).

این رخداد آغاز تلاش‌های استقلال‌طلبانه ترکمنستان در برابر روسیه بود، که سبب شد از سویی بحث خطوط لوله جایگزین از سوی ترکمنستان به‌شکلی جدی‌تر دنبال شود و از سوی دیگر تلاش برای تثبیت بی‌طرفی به‌عنوان ابزاری حقوقی در مقابل فشارهای روسیه شدت گیرد. اما به موازات آن روسیه بر ادامه نقش خود در تأمین نیازهای انرژی منطقه تأکید کرد و اهمیت جلوگیری از حضور کشورهای غربی در حوزه‌های نفتی و دیگر منابع انرژی آسیای مرکزی و پیرامون روسیه را متذکر شد( کولایی، ۱۳۸۹، ص ۲۰٤).

از زمان پریماکوف روسیه در جهت تأمین منافع خود و در چارچوب نگاه اوراسیاگرایی جدید به بازتعریف روابط با جمهوری‌های پیرامون پرداخت(کولایی، ۱۳۸٤، ص ۱۸). روسیه از نیمه دهه ۱۹۹۰ روابط دوجانبه و چندجانبه را در کنارهم مورد توجه قرار داد. در سال ۱۹۹٦ قراردادی برای تأسیس یک شرکت مشترک برای صادرات گاز با روسیه به امضا رسید؛ شرکتی به‌نام «ترکمن روس گاز»[1] که ٤٥ درصد سهم آن در اختیار گازپروم روسیه، ٤ درصد در اختیار شرکت ایترا[2] و ٥١ درصد در اختیار شرکت نفت و گاز ترکمنستان[3] بود (Olcott, 2006, p. 223).

وقتی در مارس ۱۹۹۷ بدهی‌های گرجستان و اوکراین به ۱/٥ میلیارد دلار رسید، ترکمنستان قرارداد را لغو و صادرات گاز را دوباره قطع کرد(Sir, 2006, p. 137). در نهایت ترکمنستان در اواخر سال ۱۹۹۸ قرارداد جدیدی با گازپروم برای صادرات گاز به اوکراین امضا کرد. قراردادی که شرایطی به‌مراتب نامناسب‌تر از قبل را برای ترکمنستان به‌همراه داشت (Anceschi, 2009, p. 87). بحران اقتصادی سال ۱۹۹۸ در روسیه که به کاهش خرید گاز ترکمنستان توسط روسیه منجر شد، تأثیر بسیار مخربی بر اقتصاد ترکمنستان بر جای گذاشت. ترکمنستان در این سال دچار کسری در تراز پرداخت‌ها شد که تا سه سال پس از آن ادامه داشت (Helsop, 2003, p. 188; Gleason, 2003, p. 102). اما تحول مهمی که در این دوره

1.TurkmenRosgas
2.Itera
3.Turkmenneftgas

رخ داد، افتتاح خط لوله کرپژه- کردکوی در سال ۱۹۹۷ بود، که یک خط لوله غیر روسی بود و انحصار روسیه را به‌چالش می‌کشید(Bayulgen, 2009, p. 16).

از سوی دیگر، این خط لوله اخطاری برای آمریکا نیز بود که هدف منزوی کردن ایران را دنبال می‌کرد و سبب شد آمریکا موضوع خط لوله ماورای خزر را به‌شکل جدی‌تر دنبال کند. اگر خط لوله کرپژ- کردکوی تهدیدی جدی علیه منافع روسیه نبود، ولی حضور آمریکا در منطقه‌ای که اینک روس‌ها «خارج نزدیک» می‌نامیدند(کولایی، ۱۳۸۵، صص. ۱۷۰- ۱٦۷)، چه از نظر سیاسی و امنیتی و چه از نظر اقتصادی، با توجه به تهدید انحصار صادرات گاز روسیه به اروپا، زنگ خطری جدی برای رهبران روسیه بود. در مجموع می‌توان گفت با توجه به محدودیت زیرساخت‌های ترکمنستان و انحصار انتقال گاز توسط روسیه، ترکمنستان در دوره اول نقشی منفعل و پیرو سیاست روسیه داشت.

ب- از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰٤

دوره جدید از اواخر سال ۱۹۹۹ با اقدام‌های روسیه در برابر تهدید طرح ماورای خزر شروع شد. این طرح، علاوه بر تهدید منافع امنیتی روسیه در حوزه دریای خزر و تهدید انحصار روسیه در عرضه گاز به اروپا، چالشی علیه برنامه‌های گازپروم برای ساختن خط لوله جدید هم بود. گازپروم مشغول بررسی ایجاد یک خط لوله گاز از زیر بستر دریای سیاه بود که «جریان آبی»[1] نام گرفته بود. دومای روسیه در دسامبر ۱۹۹۹ یک مجموعه کاهش مالیاتی و اقدام‌های تشویقی دیگر را به این طرح اختصاص داد که به در تنگنا قرار گرفتن بودجه روسیه منجر شد و بیانگر اهمیت این پروژه برای روسیه بود.

روسیه در تلاش برای بی‌علاقه کردن ترکمنستان به خط لوله ماورای خزر، پیشنهاد افزایش صادرات گاز ترکمنستان به روسیه در چارچوب قراردادهای طولانی مدت را ارائه کرد(آلیسون و جانسون، ۱۳۸۲، ص ۱٤۸). اما مجموعه شرایط منطقه‌ای و بین المللی، در نهایت روسیه را ناچار کرد به ترکمنستان به‌عنوان یک طرف قرارداد با شرایط و منافع مشخص، و نه تنها منبعی برای تأمین منافع و تحمیل اراده ی خود نگاه کند.

1. Blue Stream







جدا از بحث خط لوله و ورود بازیگران جدید به صحنه انرژی ترکمنستان(ایران و آمریکا)، آغاز این دوره جدید هنگامی بود که رژیم ترکمنستان از نظر داخلی هم تحکیم یافته بود و بازنگری در روابط خود با محیط پیرامون و عرصه بین المللی را شروع کرده بود. روابط با روسیه هم مورد بازنگری و ارزیابی مجدد قرار گرفت. در همین راستا، با پایان یافتن قرارداد همکاری نظامی با روسیه در دسامبر ۱۹۹۹، این قرارداد تمدید نشد و حضور نظامی روسیه در ترکمنستان به پایان رسید. در مورد حفاظت از خطوط مرزی نیز به همین ترتیب، قراردادهایی که در سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۲برای حفاظت مشترک از مرزها امضا شده بود، در ۲۰ مه ۱۹۹۹ با اعلام وزارت خارجه ترکمنستان لغو شد( Sir, 2006, pp. 134-135).

وضعیت ترکمنستان به‌عنوان یک کشور بی‌طرف، زمینه حقوقی این اقدام‌ها را از پیش فراهم کرده بود. ترکمنستان می‌خواست خود را در روابط با روسیه به‌عنوان یک شریک و طرف قرارداد ببیند. اما انتخاب پوتین در سال ۲۰۰۰ به ریاست جمهوری روسیه، کمک شایانی به تثبیت این روند کرد. این نقطه، پایان غلبه نگرش‌های آرمان‌گرایانه شرق و غرب محور در سیاست خارجی روسیه و آغاز دوره عمل‌گرایی[۱] برآورد شده است(کولایی و نوری، ۱۳۸٦، (صص ۲۵-۲٤. همچنین انتخاب پوتین آغاز نفوذ جنبه‌هایی از اقتدارگرایی در عرصه داخلی روسیه بود که سبب نزدیکی رهبران اقتدارگرای آسیای مرکزی(از جمله رهبری ترکمنستان) به روسیه شد.

از این زمان اقتصاد و انرژی به مهمترین موضوع در روابط دوجانبه روسیه و ترکمنستان تبدیل شد، چنانکه از بین بیش از ۹۰ سند بین حکومتی، بین دولتی و بین پارلمانی که در نیمه اول دهه ۲۰۰۰ برای تنظیم روابط دو طرف امضا شد، بیشتر آن متعلق به بخش سوخت و انرژی بود(Iniutin, 2006, p. 31). مهمترین قرارداد گازی که به‌نوعی مشخصه این دوره است، در ۱۰ آوریل ۲۰۰۳ در مسکو برای مدت ۲۵ سال(از آغاز ۲۰۰٤) به امضا رسید. هرچند بهای ثابتی برای خرید گاز در این مدت پیش‌بینی شد، اما در کنار آن میزان خرید گاز روسیه از ترکمنستان افزایش می‌یافت. مقرر شد که تا سال ۲۰۰۹ این میزان به ۸۰ میلیارد متر مکعب برسد(Laumlin, 2006, p. 22; Nanay, 2009, p. 122).

1. Pragmatism

این قرارداد توافق‌های دیگر ترکمنستان در زمینه خط لوله را کم اهمیت ساخت و ترکمنستان را به‌شکل کامل به خطوط لوله روسیه وابسته کرد(Ancecshi, 2009, p. 121). دولت ترکمنستان در سال ۲۰۰۳ و پیش از این قرارداد، توافق تابعیت مضاعف با روسیه را لغو کرده بود؛ اما روسیه در مقابل این اقدام واکنش نشان نداد. می‌توان این دو موضوع را به گونه‌ای در ارتباط با هم در نظر گرفت و اولویت منافع را برای روسیه دریافت. این عامل در کنار موضوع اقتدارگرایی، ترکمنستان را از نظر سیاسی به روسیه نزدیکتر کرد.

## پ- از سال ۲۰۰٤ تاکنون:

سال ۲۰۰٤ از دو جنبه به نقطه آغاز دوره‌ای جدید در روابط ترکمنستان و روسیه در زمینه انرژی تبدیل شد. نخست در این سال گفت و گوهای طرح نابوکو آغاز شد. اتحادیه اروپا در راستای افزایش امنیت انرژی، تأمین نیازهای انرژی اعضا از منابع و مسیرهای گوناگون را مورد توجه قرار داد. این امر تهدید مستقیمی را متوجه روسیه می‌کند که انحصار عرضه انرژی به اروپا را در اختیار داشته و به‌عنوان ابزار سیاست خارجی و امنیتی خود نیز ازآن سود برده است.

دوم، بالا رفتن قیمت نفت و گاز در بازارهای جهانی در سال ۲۰۰٤ سبب شد ترکمنستان برای صادرات گاز خود به روسیه و اوکراین قیمت بالاتری درخواست کند. ترکمنستان به‌ویژه از این شکایت داشت که گازپروم، گاز ترکمنستان را برای تحویل به اوکراین استفاده می‌کند. به این ترتیب ظرفیت گاز خود روسیه را برای صادرات به اروپای غربی آزاد کرده و گاز خود را در آنجا به ۳ برابر قیمت گاز ترکمنستان به فروش می‌رساند(Nanay, 2009, p. 122). این تحولات سبب شد در مرحله اول روسیه موافقت کند که از سال ۲۰۰۵ تمام بهای گاز خریداری شده را به‌صورت نقدی به ترکمنستان پرداخت کند.

درگذشت نیازاف در ماهیت اقتدارگرای نظام سیاسی ترکمنستان و نیز اصول کلی سیاست خارجی آن تغییری به‌وجود نیاورد. اما به‌گمان برخی، رئیس جمهور جدید( بردی محمداف) در عرصه سیاست خارجی بیش از سلف خود واقع‌گرا[1] است. افزایش قیمت گاز ترکمنستان

1. Realist







در سال‌های بعدی نیز ادامه یافت، به‌گونه‌ای که در نیمه اول سال ۲۰۰۸ به ۱۳۰ دلار و در نیمه دوم آن به ۱۵۰ دلار در هر ۱۰۰۰ متر مکعب رسید.

در این میان، بازیگر جدیدی به‌نام چین وارد عرصه رقابت برای گاز ترکمنستان شد. در سال ۲۰۰٦ اولین قراردادها بین چین و ترکمنستان به امضا رسید که مهمترین آن در ارتباط با احداث خط لوله گاز از ترکمنستان به غرب چین بود. چین موفق شد قراردادهایی برای حفاری جهت استخراج نفت و گاز با ترکمنستان امضا کند (Koolaee & Tishehyar, 2009, pp. 9-10). هرچند مسیر شرقی که چین به‌دنبال آن بود تهدیدی را متوجه بازار اصلی روسیه (اروپا) نمی‌کرد، اما به هرحال متنوع شدن گزینه‌های صادرات برای ترکمنستان، دست این کشور را برای مانور در مقابل روسیه بازتر می‌کرد.

انحصار روسیه بر بازار اروپا نیز دست نخورده باقی نماند و استفاده از خط لوله جنوب قفقاز[۱]، در این حوزه نیز روسیه را با چالش مواجه کرد. این خط لوله که به خط لوله باکو - تفلیس - ارزروم نیز معروف است در تکمیل پروژه نفتی باکو – تفلیس – جیحان مطرح شده است. هرچند این خط لوله هنوز پایین‌تر از ظرفیت کار می‌کند، اما گرجستان و ترکیه در حال حاضر مصرف کننده گاز آن هستند (Nanay, 2009, p. 110). روسیه در مقابل این چالش‌ها احداث خطوط لوله جدید را مورد توجه قرار داد. در سال ۲۰۰۷، روسیه قراردادی با ترکمنستان و قزاقستان برای احداث خط لوله‌ای با نام خط لوله ساحلی دریای خزر[۲] امضا کرد که ظرفیت انتقال آن سالانه ۱۰ میلیارد متر مکعب در نظر گرفته شده بود (Pomfret, 2008, p. 29).

خط لوله جریان شمالی در شمال اروپا و از راه دریای بالتیک و خط لوله جریان جنوبی در جنوب اروپا و از راه دریای سیاه نیز در همین ارتباط مورد توجه قرار گرفتند. مطرح شدن پروژه نابوکو، روسیه را برای اجرای دو طرح یاد شده جدی‌تر کرد. عملیات ساخت خط لوله جریان شمالی در ۹ آوریل ۲۰۱۰ آغاز شد(RFE-RL, 11/4/2010). برای عملی شدن پروژه جریان جنوبی نیز، موافقت‌نامه‌ای بین روسیه و اتریش در ٢٤ آوریل سال جاری به امضا رسید(RFE-RL, 25/4/2010).

---

1. South Caucasus Pipeline(SCP)
2. Prikaspiisky Pipeline







گازپروم در سال ۲۰۰۸ اعلام کرد از ابتدای سال ۲۰۰۹ قیمت‌های جهانی را برای گاز ترکمنستان پرداخت خواهد کرد. به این ترتیب قراردادهای پیشین اعتبار خود را از دست دادند و ترکمنستان برای اولین‌بار به بهای واقعی گاز صادراتی خود دست یافت. روسیه هم با اعمال فشار بر اوکراین برای افزایش قیمت گاز، در ابتدای سال ۲۰۰۹ یک بحران گازی به‌وجود آورد که تلاش اتحادیه اروپا برای راه اندازی پروژه نابوکو را سرعت بخشید (Aseeva, 2010, p. 127-138).

حادثه دیگری نیز در سال ۲۰۰۹ و این بار بین خود ترکمنستان و روسیه روی داد و آن انفجار خط لوله در ماه آوریل ۲۰۰۹ بود که صادرات گاز ترکمنستان به روسیه را به‌حال تعلیق درآورد. پس از ۹ ماه دو کشور به توافقی مجدد دست یافتند؛ که با وجود تمدید صادرات گاز ترکمنستان به روسیه، حجم آن را به میزان قابل توجهی کاهش داده است(ایراس، ۲۱ دی ۱۳۸۸).

در این دوره خط لوله ترکمنستان - چین و خط لوله دوم ترکمنستان – ایران نیز به بهره‌برداری رسید. رئیس جمهور ترکمنستان در اواخر ماه مه ۲۰۱۰ فرمان آغاز ساخت خط لوله‌ای از شرق به غرب این کشور را صادر کرد. این خط لوله با قابلیت انتقال سالانه ۳۰ میلیارد متر مکعب گاز، می‌تواند به‌عنوان اقدام عملی ترکمنستان برای پیوستن به نابوکو برآورد شود(Rianovosti, 1/6/2010)، که می‌تواند چالش جدیدی برای روسیه باشد. در نهایت ترکمنستان توانست شرایط عادلانه را از نظر قیمت به روسیه بقبولاند و قدرت چانه زنی خود را نیز به موازات افزایش گزینه‌های صادراتش افزایش دهد.

آنچه می‌تواند سبب نگرانی روسیه شود، به چالش کشیده شدن انحصارش در اروپا است. اما بر اساس توافق‌هایی که پس از بحران اکراین صورت گرفت، گازپروم گاز را از ترکمنستان خریده و آن را به یکی از شرکت‌های واسطه[1] می‌فروخت که در نهایت این شرکت وظیفه فروش آن به اوکراین را به‌عهده داشت (Overland & Tromso, 2009, p. 11). این روند، تا زمان تغییر هیئت حاکمه غرب‌گرا در اوکراین ادامه یافت. در ضمن، بردی محمداف هنوز از روسیه به‌عنوان شریکی استراتژیک و قابل اتکا یاد می‌کند (Rianovosti, 16/3/2010).

---

1. Rosukrenergo







## نتیجه

با مروری بر نزدیک به دو دهه روابط ترکمنستان با روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی، روشن می‌شود که موضوع انتقال انرژی برای هیچ یک از دو طرف فقط یک بحث اقتصادی نیست. در رابطه با روسیه، حفظ انحصار تجارت و عرضه گاز به اروپا، به‌عنوان ابزاری سیاسی و دیپلماتیک از سوی این کشور مورد استفاده قرار می‌گیرد. آشکار است که حتی با احداث خط لوله دیگری به اروپا، گازپروم باز هم بازار خود را خواهد داشت، اما حفظ انحصار عرضه گاز برای روسیه دو منفعت بین‌المللی و منطقه‌ای دارد.

در بعد بین المللی، این عامل به‌عنوان ابزار فشاری به غرب در گفت وگو و چانه زنی‌های گوناگون، برای تحمیل اراده و خواست خود مورد استفاده قرار می‌گیرد. در بعد منطقه‌ای نیز جلوگیری از ورود غرب و به‌شکل ویژه آمریکا در خارج نزدیک، مورد نظر دولت‌مردان این کشور است. بحران گازی اوایل سال ۲۰۰۹ را نیز بر همین اساس می‌توان تحلیل کرد. روسیه با قطع صادرات گاز از سویی به‌قدرت نمایی در مقابل غرب پرداخت و از سوی دیگر به تنبیه دولتی در خارج نزدیک پرداخت که گاه و بیگاه از خود تمایلات واگرایانه بروز می‌داد.

در رابطه با ترکمنستان نیز نتیجه فوق قابل استناد است؛ روسیه تا جایی که شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی مهیا بود، حداکثر کردن منافع اقتصادی خود را در نظر داشت، اما هنگامی که ناچار از انتخاب بین اولویت اقتصادی و امنیتی شد، با پذیرفتن پرداخت قیمت‌های بازار به ترکمنستان، ترجیح اولویت‌های امنیتی را نشان داد.

ترکمنستان نیز هرچند پس از استقلال، رهایی از وابستگی اقتصادی و سیاسی به روسیه را به‌عنوان یک اولویت شناسایی کرده و سیاست بی‌طرفی را نیز در همین راستا دنبال کرده، اما در این دوره خود را از دو جنبه نیازمند روسیه یافته است. اول، انتقال انرژی که به‌ویژه در دهه اول پس از استقلال به‌دلیل دور از دسترس بودن گزینه‌های بیشتر خودنمایی می‌کرد. اما جنبه دوم هنگامی مطرح شد که ترکمنستان با کسب آزادی عمل نسبی توانست بین شریک‌های گوناگون دست به انتخاب بزند. رخدادها نشان داد ترکمنستان شریک‌هایی را ترجیح می دهد که تهدیدی متوجه ماهیت اقتدارگرای آن نکنند. گسترده‌ترین روابط در زمینه انرژی، پس از روسیه با چین برقرار شد که خود دارای رژیمی اقتدارگرا است.

در واقع باید گفت که ترکمنستان در صحنه بین المللی از سویی به‌دنبال تثبیت خود به‌عنوان دولتی مستقل و از سوی دیگر در پی شریک‌هایی قدرتمند و قابل اتکا است. از آنجا که روسیه در دوره پوتین، آرمان‌گرایی اوراسیاگراها را رها کرده و ترکمنستان را شریک و طرف قرارداد خود می‌بیند، سبب جذب ترکمنستان به خود و تحکیم روابط دوجانبه می‌شود. علاوه بر این، روسیه نیز با در نظر داشتن تجربه انقلاب‌های رنگی، نفع مشترکی در حمایت از اقتدارگرایی ترکمنستان برای خود می‌یابد.

در مجموع دو کشور به مرور زمان در روابط خود به‌نوعی واقع بینی و واقع‌گرایی رسیده‌اند و نفع مشترک، آن دو را در جنبه‌های خاصی از سیاست خارجی‌شان هم‌راستای یکدیگر قرار داده است. هرچند نمی‌توان ترکمنستان را وابسته به روسیه دانست، اما با توجه به برتری همه جانبه روسیه، ترکمنستان نفع خود را در حفظ رابطه قوی با این کشور و توجه به اولویت‌های سیاسی و امنیتی آن دیده است.

## منابع و ماخذ

### الف- فارسی


۱. آلیسون، روی و لنا جانسون (۱۳۸۲)، **امنیت در آسیای مرکزی:چارچوب نوین بین المللی**، محمد رضا دبیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

۲. امضای موافقت‌نامه نهایی خط لوله ماورای افغان، **سایت برنامه اوراسیای مرکزی،** http://cep.ut.ac.ir/fa/pages/114.htm، (21 December 2010).

۳. ابراهیمی، محمد (۱۳۸٤)، "استراتژی انرژی روسیه، ظرفیت‌ها و اقدام‌ها"، **مجموعه مقالات دوازدهمین همایش بین المللی آسیای مرکزی و قفقاز**، تهران:دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

٤. امامی میبدی، علی و بشیر اسماعیلی (۱۳۸۷)، "چین و منابع انرژی حوزه دریای خزر"، **دوفصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی،** شماره ۲.

۵. حیدری، محمد علی (۱۳۸۸)، "امنیت انرژی اروپا و بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای"، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ٦٦.

٦. رمضان زاده، عبدالله و سید حمید حسینی (۱۳۸۹)، "جایگاه گازپروم در راهبرد انرژی روسیه"، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، شماره ٦.







۷. **سایت ایراس**، تاریخ خبر: ۱۳۸۸/۷/۲۵، " کشف چهارمین میدان بزرگ گازی دنیا در ترکمنستان"، در:http://iraneurasia.ir/fa/pages/?cid (تاریخ مشاهده: ۱۳۸۸/۷/۲۵)

۸. **سایت ایراس**، تاریخ خبر: ۱۳۸۸/۱۰/۲۱، "از سرگیری صادرات گاز ترکمنستان به روسیه"، در: http://iraneurasia.ir/fa/pages/?cid=8976 (تاریخ مشاهده: ۱۳۸۸/۱۰/۲٤)

۹. عیسی زاده، اکبر (۱۳۸۳)، "نگاهی به روند صادرات گاز ترکمنستان و نقش جمهوری اسلامی ایران"، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ٤٦.

۱۰. فیاضی، محسن (۱۳۸٦)، "رقابت پیرامون انرژی آسیای مرکزی و قفقاز"، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ٦۰.

۱۱. کولایی، الهه (۱۳۸٤)، **بازی بزرگ جدید درآسیای مرکزی: زمینه‌ها و چشم اندازها**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

۱۲. کولایی، الهه (۱۳۸۵)، **سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی

۱۳. کولایی، الهه و علیرضا نوری، (۱۳۸٦)، "تحول در سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین"، **فصلنامه حقوق و علوم سیاسی**، شماره ۳، تابستان ۱۳۸٦.

۱٤.کولایی، الهه و علیرضا نوری، (۱۳۸۹)،" **عمل گرایی پوتین و تغییر در رویکردهای سیاست خارجی روسیه**"، فصلنامه **سیاست**، دوره ۳۰، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۹، صص. ۲۲۰-۲۰۹.

۱۵. کولایی، الهه (۱۳۸۹)، **سیاست و حکومت در آسیای مرکزی**، چاپ دوم، تهران: سمت.

۱٦. موسوی، سید رسول (۱۳۸۷)، "ترکمنستان پس از ترکمن باشی: چالش‌های داخلی و خارجی انتقال قدرت"، **دوفصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی**، شماره ۱.

**ب- انگلیسی**

1. Anceschi, Luca (2009), **Turkmenistan's Foreign Policy: Positive Neutrality and the Consolidation of Turkmen Regime**, London and New York: Routledge
2. Anceschi, Luca (2008), "Analyzing Turkmen Foreign Policy In the Berdymuhammedov Era", **China and Eurasia Forum Quarterly,** Vol. 6, No.4
3. Aseeva, Anna (2010), "Rethinking Europe's Gas Supplies After the 2009 Russia – Ukraine Crisis", **China and Eurasia Forum Quarterly,** Volume 8, No.1
4. **BBC**(14/12/2009), "China President Opens Turkmenistan Gas Pipeline", available at: http://news.bbc.co.uk/2/hi/8411204.stm, (15/12/2009)
5. **BBC(**6/1/2010), "Turkmenistan Opens New Iran Gas Pipeline", available at: http://news.bbc.co.uk/2/hi/8443787.stm, (accessed on 10/1/2010)

6. Bayulgen, Oksan(2009), “Caspian Energy Wealth; Social Impacts and Implications for Regional Stability” In: A. E. Wooden, & C. H. Stefes, **The Politics of Transition in Central Asia and the Caucasus**, London and New York: Routledge
7. Bohr, Annette(2003), “Independent Turkmenistan: From Post-Communism to Sultanism” in: S.N.Cummings, **Oil, Transition and Security in Central Asia,** London and New York: Routledge
8. Ganzi, Germana(2004), “Turkmenistan’s Caspian Resources and its International Political Economy” In: S. Akiner, **The caspian; Politics, Energy and Security,** London and New York: Routledge
9. Gleason, Gregory(2003), **Markets and Politics in Central Asia,** London and New York: Routledge
10. Helsop, Helen Boss (2003), “The Caspian States of the Former Soviet Union; Economic Performance since 1998” in: S.N.Cummings, **Oil, Transition and Security in Central Asia,** London and New York: Routledge
11. Iniutin, Ivan(2006), “Russian Strategy in Central Asia and the Caucasus”, **Central Asia and the Caucasus**, Nol. 38. No. 2.
12. Kahveci, Hayrie(2003), “Oil and Gas Sector in the Post-Soviet Turkmenistan: Opportunities and Challenges”, available at: **www.obiv.org.tr**/2003/AVRASYA/hkahveci.pdf, (accessed on 7/12/2009)
13. Koolaee, Elahe & Mandana Tishehyar (2009), “China’s Energy Security Approach in the Central Asia”, **International Conference on Eurasian Peace and Cooperation: Challenges and Opportunities**, Kashmir: University of Kashmir
14. Laumlin, Murat(2006), “Gasprom as a Transnational Corporation and Central Asia and the Caucasus”, **Central Asia and the Caucasus**, Vol. 42, No.6.
15. Nanay, Julia (2009), “Russia’s Role in the Eurasian Market: Seeking Control in the Face of Growing Challenges”, **Russian Energy Power and Foreign Relations: Implications for Conflict and Cooperation,** London and New York: Routledge
16. Olcott, Martha Brill(2006), “International Gas Trade in Central Asia: Turkmenistan, Iran, Russia and Afghanistan”, **Natural Gas and Geopolitics from 1970 to 2040**, New York: Cambridge university press
17. Overland, Indra & Oslo Tromso(2009), “Natural Gas and Russia –Turkmenistan Relations”, **Russian Analytical Diegest**, No.56, available at: http://se2.isn.ch, (accessed on 5/12/2009)
18. Pomfret, Richard(2008), “Turkmenistan’s Foreign Policy”, **China and Eurasia Forum Quarterly,** Vol. 6, No.4
19. **RFE-RL**( 2010), “Medvedev Launches Nord Stream Pipeline Construction”, available at: http://www.rferl.org/articleprintview/2007492.html, (accessed on 12/4/2010)
20. **RFE-RL**( 2010), “Austria Signs on to South Stream”, available at: http://www.rferl.org/articleprintview/2023452.html, (accessed on 26/4/2010)

21. **Rianovosti(**16/3/2010), “Turkmenistan Views Russia as Strategic Partner”, available at: http://en.rian .ru/exsoviet/20100316/158211354.html, (accessed on 6/6/2010)
22. **Rianovosti(**1/6/2010), “Turkmenistan Starts Building $2 bln East – West Gas Pipeline”, available at: http://en.rian.ru/business/20100601/159246295.html, (accessed on 6/6/ 2010)
23. Roberts, John(2003) “Caspian Oil and Gas; How Far We Come and where are We Going” in: S.N.Cummings, **Oil, Transition and Security in Central Asia,** London: Routledge
24. Roberts, John(2004), “Pipeline Politics” in: S. Akiner, **The caspian; Politics, Energy and Security,** London and New York: Routledge
25. Shaymergenov, Timur(2006) “Geopolitics and Energy Diplomacy in Central Asia and the Caspian”, **Central Asia and the Caucasus**, Vol. 41, No. 5.
26. Sir, Jan(2006) “The Russian Vector in Turkmenistan’s Foreign Policy”, **Central Asian and the Caucasus**, Vol. 40, No. 4.





مطالعات اوراسیای مرکزی، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹٤، صص ۱۹۳-۲۱۰

# نقش سازمان همکاری شانگهای در برقراری نظم مبتنی بر موازنهٔ قدرت در آسیای مرکزی

**داوود آقایی** *

استاد مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

**حسین راهدار**

کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹٤/۰۲/۲۲ – تاریخ تصویب: ۱۳۹٤/۰٦/۱٦)

## چکیده

فروپاشی اتحاد شوروی به استقلال پانزده جمهوری تشکیل‌دهندهٔ آن به‌عنوان واحدهای سیاسی مستقل انجامید و آسیای مرکزی با قرارگرفتن در بین کشورهایی همچون روسیه، چین، هند، پاکستان و ایران، به یک «نقطهٔ اتصال ژئوپلیتیک» تبدیل شد. در این شرایط در این منطقه، سازمان همکاری شانگهای میان کشورهای عضو شکل گرفت. برای بررسی نقش این سازمان در عرصهٔ منطقه‌ای و بین‌المللی، باید عواملی که رفتار سیاست خارجی روسیه و چین (به‌عنوان مهم‌ترین بازیگران سازمان) را در آسیای مرکزی شکل می‌دهند، از جمله منافع هویتی، تلقی از منابع تهدید و نیز انگیزه‌های امنیتی و اقتصادی آنها را بررسی کرد. در این نوشتار، فرضیهٔ اصلی این‌گونه بیان می‌شود که منافع روسیه برای رسیدن به جایگاه قدرت بزرگ و منافع چین جهت تأمین امنیت اقتصادی درازمدت در آسیای مرکزی، آن‌ها را به‌سوی شکل‌دادن موازنه‌ای نرم در مقابل ایالات متحده در چارچوب سازمان همکاری شانگهای پیش برده است. سؤال اصلی این است که چگونه این سازمان سبب برقراری موازنهٔ قدرت در آسیای مرکزی شده است؟ نویسندگان این نوشتار با روش توصیفی- تحلیلی، با استفاده از کتاب‌ها و مقاله‌های فارسی و انگلیسی و بهره‌گیری از منابع اینترنتی بررسی خود را انجام داده‌اند.

**کلیدواژه‌ها**

آسیای مرکزی، ایالات متحده، چین، روسیه، سازمان همکاری شانگهای، موازنهٔ قوا.

* Email: sdaghaee@ut.ac.ir







**مقدمه**

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، اختلافات و فضای سرد میان پکن و مسکو که ۲۰ سال با استقرار نیروهای نظامی و تقویت پایگاه‌های نظامی در دو سوی مرزها و مناطق تقویت شده بود، به جمهوری‌های مستقل هم‌سود در این مناطق منتقل شد. از سوی دیگر چین نیز از دهۀ ۱۹۸۰، سیاست خارجی مستقلی را در پیش گرفت که حفظ صلح بین‌المللی و مخالفت با هرگونه هژمونی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی و نوسازی اقتصادی در بعد ملی دو رکن آن بودند و دستیابی به این هدف‌ها، نیازمند فضایی به‌دور از هرگونه تنش در محیط پیرامونی این کشور بود (Klaus-Dieter Fritsche, 2006 : 230). خلأ به‌وجود آمده در آسیای مرکزی پس از استقلال کشورهای این منطقه، نگاه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را برای نفوذ و تسلط بر این منطقه راهبردی به‌دنبال داشت.

گروه «شانگهای پنج» در چنین شرایطی در ۲٦ آوریل ۱۹۹٦ شکل گرفت. در آن زمان سران پنج کشور روسیه، چین، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان در شهر شانگهای چین گردهم آمدند و در جهت اعتمادسازی و ایجاد کمربند حسن هم‌جواری در نواحی مرزی به توافق‌هایی دست یافتند. در ششمین نشست سران گروه شانگهای پنج که در ١٤ و ١٥ ژوئن ۲۰۰۱ در شهر شانگهای چین برگزار شد، ازبکستان نیز به‌عنوان ششمین عضو گروه پذیرفته شد و در بیانیه‌ای تأسیس سازمان همکاری شانگهای بر پایۀ توافق‌های نشست‌های گذشته اعلام شد. بدین ترتیب، در پنجمین سال تولد، این گروه به یک سازمان چندجانبۀ منطقه‌ای باعنوان «سازمان همکاری شانگهای»[1] تبدیل شد.

هدف اولیۀ سازمان همکاری شانگهای، حل اختلاف‌های مرزی بین چین و کشورهای بازمانده از فروپاشی اتحاد شوروی در آسیای مرکزی و روسیه بود. ولی بعدها و درپی گسترش فعالیت افراطگرایان مذهبی، سازمان شانگهای مبارزه با سه عنصر شر[2]: تروریسم[3]، جدایی‌طلبی[4] و افراطگرایی[5] را نیز در دستور کار خود قرار داد و هماهنگی میان اعضای سازمان در این زمینه را هدف در نظر گرفت (Koolaee, 2006 : 10).

1. Shanghai Cooperation Organisation
2. The Three Evils
3. Terrorism
4. Separatism
5. Extremism

هم‌اکنون این سازمان درخواست‌های متعددی برای عضویت دائم از سوی کشورهای منطقه (از جمله ایران و ترکیه) و سایر کشورهایی که خواستار حضور فعال‌تر در منطقهٔ آسیای مرکزی هستند و تحولات آن را دنبال می‌کنند، دریافت کرده است که خود نشان از افزایش اهمیت و اعتبار سازمان در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی دارد (Ghazi Zadeh & Talebifar, 2009 : 55-56). شروع فرایند عضویت کامل دو کشور هند و پاکستان، اعطای عضویت ناظر به روسیه سفید و وضعیت شریک گفت‌وگویی به کشورهای جمهوری آذربایجان، ارمنستان، نپال و کامبوج در جریان پانزدهمین نشست سران سازمان در شهر اوفا (روسیه) شواهدی بر این مدعاست.

### موازنهٔ قوا

موازنهٔ قوا به نظامی اشاره دارد که بازیگران هویت، تمامیت و استقلال خود را از راه فرایند ایجاد توازن، تأمین و حفظ می‌کنند. کشورهای شرکت‌کننده در سیستم موازنهٔ قوا به اتحاد باکشورهای دوست متوسل می‌شوند تا ضمن حفاظت از خود، موقعیت بهتری (در قیاس با دیگران) به‌دست آورند. این نظام متشکل از کشورها، واحدهای سیاسی، و به‌عبارت دیگر، همهٔ «بازیگران» صحنهٔ بین‌المللی است (C.Plano and others, 1973 : 26).

با وجود این، در مورد نظریهٔ موازنهٔ قوا، نظریهٔ واحدی وجود ندارد. بلکه نظریه‌های گوناگونی وجود دارد که تمامی آن‌ها برگرفته از این فرضیهٔ بنیادی واقع‌گرایی هستند که دولت‌ها بازیگران اصلی نظام بین‌الملل هستند و زیر فشارهای نظام آنارشیک بین‌المللی به‌شکل عقلایی درپی افزایش قدرت و یا امنیت خود هستند.

### موازنهٔ نرم[1]

تحول در مفهوم قدرت و وضعیت پیچیدهٔ کنونی سیاسی- بین‌الملل، شرایط بسیار سختی را در حوزهٔ عمل و نظر به‌وجود آورده است. در پاسخ به این وضعیت و در تازه‌ترین نوآوری نظری، نظریهٔ موازنهٔ نرم مطرح شده است که در مقایسه با موازنهٔ سخت که بر دو عامل سخت افزاری (نظامی) و بیشینه‌سازی قدرت تأکید می‌کند، بر دو عامل کنترل[2] و بازدارندگی[3] طرف مقابل تأکید می‌کند.

1. Soft Balancing
2. Control
3. Deterrence







دراصل، انتقادهای واردشده به واقع‌گرایان، نظریه‌پردازان واقع‌گرا در روابط بین‌الملل را بر آن داشت تا در بازتولید خود در برابر انتقادها تلاش کنند؛ زیرا بی‌توجهی به گفت‌وگوهای غیرمادی در روابط بین‌الملل اشکالی بود که از سوی مخالفان دیدگاه‌های واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی بیان می‌شد. در همین راستا، واقع‌گرایان تلاش کرده‌اند تا روندی را باعنوان «ایجاد موازنهٔ نرم» نظریه‌پردازی کنند که بیشتر در مقابل دیدگاه قدیمی موازنهٔ قدرت که از آن باعنوان «ایجاد موازنهٔ سخت»[1] نام می‌برند، قرار می‌گیرد.

هدف ایجاد موازنهٔ نرم را می‌توان خنثی‌کردن عملکرد دولت، درحال رهبری بدون مقابله مستقیم دانست. معیار موفقیت موازنهٔ نرم، تنها کنار گذاشته‌شدن یک سیاست از سوی ابرقدرت نیست، بلکه حضور دولت‌های بیشتر در ائتلاف موازنه‌گر علیه ابرقدرت نیز معیار خوبی است (Pape, 2005: 37). به‌عبارت بهتر گرچه موازنهٔ نرم نمی‌تواند از دسترسی قدرت هژمون به هدف‌های نظامی خاص خود در کوتاه‌مدت جلوگیری کند، اما می‌تواند هزینهٔ آن را در استفاده از قدرتش افزایش دهد و نیز تعداد کشورهای احتمالی را برای همکاری با هژمون در آینده کاهش خواهد داد (Rezaee, 2008 : 4-5)

در این نوشتار، باور بر این است که دو قدرت روسیه و چین باوجود همکاری برای رسیدن به برخی هدف‌های مشترک در آسیای مرکزی در این مسیر رویکردهای خاص خودشان را دارند. روسیه در چارچوب موازنهٔ قوا نوع سخت آن و چین نوع نرم آن را انتخاب و دنبال می‌کنند که البته این موضع روسیه در چارچوب سازمان همکاری شانگهای با حضور نیروی تعدیل‌کننده‌ای به‌نام چین، دچار تعدیل‌شده و به‌شکل موازنه‌ای نرم در برابر ایالات متحدهٔ آمریکا خود را نشان می‌دهد که در ادامه به‌شکل گسترده بیان خواهد شد.

## ایالات متحدهٔ آمریکا و آسیای مرکزی

باوجود پایان رقابت‌های ژئواستراتژیک آمریکا و روسیه در بسیاری از مناطق جهان بعد از جنگ سرد، چنین به‌نظر می‌رسد که در حوزهٔ آسیای مرکزی این رقابت‌ها تازه آغاز شده باشد. پیوستن شبه‌جزیرهٔ کریمه به روسیه و تنش‌های اخیر غرب و به‌ویژه ایالات متحدهٔ آمریکا با این کشور بار دیگر بر اهمیت آسیای مرکزی افزود. همانند دوران جنگ سرد، غرب فهمید که

1. Hard Balancing

اگر بخواهد روسیه را کنترل کند، دوباره باید به ایجاد یک «پردهٔ آهنین جدید»[1] (البته نه به‌شدت دوران جنگ سرد) به دور این کشور دست بزنند. سفر دوره‌ای «نیشا دِسای بیسوال»،[2] دستیار ویژهٔ وزیر امور خارجهٔ آمریکا در امور آسیای مرکزی در ماه‌های مارس و آوریل ۲۰۱٤ و همچنین داگلاس فرانتز،[3] دستیار ویژهٔ وزیر امور خارجه در امور عمومی و همچنین چندین مقام آمریکایی دیگر به کشورهای حوزهٔ آسیای مرکزی را می‌توان در راستای تلاش این کشور برای کاهش نفوذ روسیه در این منطقه تفسیر کرد. در سال‌های اخیر، آمریکا تلاش کرده است با اجرای طرح «جادهٔ ابریشم جدید»[4] خود، رقبای منطقه‌ای به‌ویژه روسیه و ایران را به‌حاشیه براند و جای پای خود را در منطقه محکم کند. البته باید گفت که آمریکا در این مورد راه سختی را در مقابل دیگر بازیگران منطقه‌ای همچون چین و روسیه در پیش دارد.

**تلاش برای نفوذ در چارچوب ناتو**

تاکنون ده کشور از اعضای بلوک شرق پیشین به ناتو پیوسته‌اند؛ رویدادی که برای منافع ملی روسیه خطری بالقوه به‌شمار می‌آید. آسیای مرکزی و جنوب قفقاز در ژئواستراتژی و ژئوپلیتیک قدرت‌های بزرگ جهانی و کشورهای پیرامونی در سدهٔ بیست‌ویکم جایگاهی مهم دارد. وجود ذخایر سرشار انرژی، موقعیت جغرافیایی ممتاز در قلب جهان قدیم و نقطه‌ای حساس‌بودن در نظام جهانی امروز، مهم‌ترین دلایل این اهمیت است. از همین‌رو، می‌توان گفت که هنوز هم نظریه‌های بازی بزرگ[5] قرن و هارتلند[6] مکیندر و ریملند[7] نیکلاس اسپایکمن در این منطقه کاربرد دارد.

کشمکش بر سر محور تازهٔ جغرافیایی تاریخ و به‌دست‌آوردن قلب زمین، همچنان رو به گسترش است. منطقهٔ آسیای مرکزی نیز همانند خط مقدم نفوذ به این محور، در سال‌های گذشته مورد توجه رهبران ناتو بوده است. بسیاری از کارشناسان مسائل منطقه‌ای برآنند که طرح گسترش ناتو به شرق، تا کشاندن جمهوری‌های قفقاز و سپس آسیای مرکزی به این

1. New Irony Curtain
2. Nisha Desai Biswal
3. Douglas Frantz
4. New Silk Road
5 -Great Game
6 -Heartland
7 -Rimland







پیمان ادامه خواهد داشت. تمرکز ویژه بر مسائل مناطق آسیای مرکزی و قفقاز و پشتیبانی از اقدامات روس‌گریزانهٔ برخی جمهوری‌ها مانند گرجستان و ازبکستان از سوی رهبران ناتو، می‌تواند نشانه‌هایی از احتمال پیگیری طرح گسترش ناتو به شرق تا مرحلهٔ پذیرش کشورهای این مناطق به عضویت ناتو باشد (Amiri, 2006 : 5).

از زاویه‌ای دیگر می‌توان گفت که جهان غرب به رهبری آمریکا با تبدیل «تهدید» رویداد یازده سپتامبر به «فرصت»، توانسته راهبرد امنیتی ماندگار غرب را بر پایهٔ اهمیت طبیعی منافع امنیتی ناتو و منافع اقتصادی غرب تدوین و اجرا کند و در این چارچوب یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی در آغاز سدهٔ کنونی، یعنی عملیات نظامی در پهنهٔ اوراسیا و در قلمروی پیشین اتحاد شوروی را به نمایش بگذارد. همهٔ کشورهای آسیای مرکزی تلاش کردند تا با اجرای سیاست خارجی موازنهٔ مثبت دوجانبه، بسته به توان نظامی و سیاسی خود به‌گونه‌ای در این عملیات ضدتروریستی شرکت کنند تا بتوانند در کنار فرصت‌های پیش‌آمده در صحنهٔ ژئوپلیتیک جهانی، در این میان بیشترین امتیازها را به‌دست آورند (Eurasia, 2009 : 7). این رویکرد کشورهای منطقه، شرایطی را پدید آورده است که حضور غربی‌ها در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی زیر پوشش مبارزه با تروریسم و پیشبرد مردم‌سالاری را آسان کرده است.

البته بیشتر رهبران منطقه تصور می‌کنند که واشنگتن می‌خواهد حاکمیت و خودمختاری کشورهای نواستقلال را با جلوگیری از چیره‌شدن هر کشور یا گروهی از کشورها بر آسیای مرکزی حفظ کند. بسیاری از غربی‌ها احترام به حقوق بشر، آزادی‌های مدنی و انتخاب مردم‌سالار در سراسر منطقه را تشویق می‌کنند. طرفداری غرب از آزادی‌های سیاسی می‌تواند در درازمدت به‌سود غرب باشد. اگر رهبرانی مردم سالار در منطقه به قدرت برسند، پشتیبانی و کمک‌های گذشتهٔ آمریکا و غرب را فراموش نخواهند کرد و چه بسا، به مردم‌سالاری غربی نزدیک‌شده و از روسیه و چین دوری کنند. با این‌حال، راهی که کشورهای غربی و به‌ویژه ایالات متحده در رابطه با جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز پس از رویدادهای تروریستی یازدهم سپتامبر در پیش گرفته‌اند، توسل به مناسبات دوجانبه و نه چندجانبه بوده است (Weitz, 2006: 160-162).

بنابراین، این مسائل و همچنین فرصت‌های ناشی از رویدادهای تروریستی یازدهم سپتامبر که ایالات متحده و ناتو را بیش از گذشته به مرزهای خاوری و جنوبی روسیه نزدیک







کرده است و تا ۲۰۰ کیلومتری مرزهای چین پیش برده، سبب شده است که مسکو با همراهی پکن برای رهاشدن از حلقهٔ محاصرهٔ راهبردی غرب دست به تلاش‌های بیشتری برای مقابله بزند که یکی از مهم‌ترین آن‌ها توسل به سازمان همکاری شانگهای است.

**اتحاد در چارچوب سازمان همکاری شانگهای برای مقابله با نفوذ**

بسیاری از نظریه‌پردازان منطقه‌ای معتقدند که تبیین روابط کنونی قدرت‌های بزرگ امروزی یعنی ایالات متحده، اتحادیهٔ اروپا، فدراسیون روسیه و چین با یکدیگر نشان‌دهندهٔ شکل‌گیری جنگ سرد نرم تازه‌ای میان کشورهای عضو ناتو به رهبری ایالات متحده و کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای به رهبری چین و روسیه است (Watson, 2006: 11). در درون سازمان شانگهای نیز، در تهدیدهای پیش‌رو از یک‌سو و هم‌پوشی در خواسته‌های بین‌المللی در سطح‌های منطقه‌ای و کلان از دیگر سو، متغیرهای اصلی شکل‌دهی به روابط دو کشور چین و روسیه باوجود اختلاف‌های عمیق در مورد مسائل مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی بین این دو کشور هستند که می‌توان آن را در چارچوب «مشارکت راهبردی»[1] تعریف کرد (China Daily, 2010: 10)

به‌نظر می‌رسد که در قرن بیست و یکم مرکزیت تغییر و تحولات جهانی از گسترهٔ آتلانتیک به حوزهٔ آسیا- پاسیفیک درحال تحول است. به همین دلیل آمریکایی‌ها نسبت به توازن قدرت در منطقه حساس هستند. چهار کشور چین، روسیه، هند و ایران از جمله متغیرهای مؤثر در جهت‌گیری تفکر راهبردی آمریکا به سازمان همکاری شانگهای هستند. آمریکایی‌ها، سازمان همکاری شانگهای را مجموعه‌ای از کشورهای اقتدارگرا می‌دانند که تحت رهبری و هدایت دو قدرت اتمی چین و روسیه قرار دارند. از سوی دیگر، برخی از پژوهشگران، این سازمان را «ورشوی امروزی» می‌دانند که درپی کاهش نفوذ جهانی آمریکا است و مقابله با توسعه‌طلبی و نفوذ هرچه بیشتر آمریکا در منطقه را هدف خود قرار داده است (Tabatabaei, 2011: 11-12 ). البته نمی‌توان سازمان همکاری شانگهای و پیمان ورشو را به‌ویژه در بعد فعالیت‌های نظامی و امنیتی یکی دانست؛ اما بی‌تردید هر دو سازمان به‌ویژه با توجه به نفوذ روسیه در آن‌ها، در جهت‌گیری‌های آمریکا را در مقابل خود قرار داده‌اند.

همان‌گونه که گفته شد، در چند سال اخیر تحریک‌های تازهٔ ناتو در چارچوب طرح

1. Strategic Cooperation

تمرکز ویژه بر مسائل مناطق آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی[1] و آغاز فعالیت‌های گستردهٔ نیروهای واکنش سریع ناتو، سبب شده است که اعضای پیمان شانگهای نیز برای بازگرداندن موازنهٔ قدرت جهانی، گسترش جغرافیایی و کارکردی سازمان را از اولویت‌های کاری خود بدانند. بدین‌گونه، طبیعی است که گسترش ناتو به شرق، نگاه شانگهای به غرب را درپی خواهد داشت و این وضع، با چرخهٔ تازه‌ای از مسابقات تسلیحاتی میان دو بلوک تازهٔ شرق و غرب همراه خواهد بود. استقرار سپر دفاع موشکی از سوی غرب در مرزهای روسیه و بیرون‌رفتن مسکو از پیمان منع گسترش جنگ‌افزارهای متعارف در اروپا، به‌نوعی آغاز این راه بوده است (Imam Jom'e Zadeh, 2007 : 2). آخرین کار ناتو ایجاد دفتر نمایندگی رابط ناتو در آسیای مرکزی در ١٦ مه ٢٠١٤ در تاشکند بوده است. جیمز آپاتورای، نمایندهٔ ویژهٔ دبیر کل ناتو در امور آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی در مراسم افتتاح این دفتر گفت که هدف از ایجاد این دفتر نمایندگی، تقویت هماهنگی ناتو با پنج کشور آسیای مرکزی است.

نگاهی به این مؤلفه‌ها سبب شده است که سازمان همکاری شانگهای نگاه خود را به دخالت‌های غرب پنهان نکند. اوج موضع‌گیری ضدآمریکایی سازمان را نیز می‌توان در بیانیهٔ نشست سران سازمان همکاری شانگهای در سال ٢٠٠٦ مشاهده کرد که در آن تصریح شده است: «سازمان همکاری شانگهای در برقراری ساختار امنیتی جدید جهانی بر مبنای اعتماد متقابل، منافع، برابری و احترام متقابل مشارکتی سازنده خواهد داشت. تعیین روش‌ها و سازوکارهای تضمین امنیت منطقه، حق و مسئولیتی است که فقط به کشورهای منطقه مربوط می‌شود». همچنین بیان می‌شود که تعیین ابزارهای خاص برای حفظ امنیت کامل منطقه، حق و مسئولیت کشورهای منطقه است و سازمان همکاری شانگهای به ایجاد معماری جدید امنیت جهانی[2] کمک سازنده‌ای خواهد کرد (Dwivedi, 2006: 143).

چین و روسیه به‌عنوان رهبران سازمان همکاری شانگهای نظم تک‌قطبی موجود را تهدیدی علیه منافع و امنیت ملی خود می‌دانند و می‌خواهند که نظام بین‌المللی را به‌سوی چندقطبی سوق دهند. از این‌رو، این دو کشور تلاش کرده‌اند تا با تقویت ساز و کارهای منطقه‌ای به موازات ایجاد انسجام داخلی به تضعیف ایدهٔ نظم تک قطبی مورد نظر آمریکا بپردازند. درواقع از ابتدای مطرح‌شدن این ایده، این دو کشور هرگز پنهان نکرده‌اند که از هر

1. Central Asia and South Caucusus
2. The New Architecture of Global Security

وسیله‌ای برای تضعیف آن استفاده خواهند کرد. همکاری گستردهٔ دو رهبر در سازمان همکاری شانگهای و پذیرش قدرت‌های منطقه‌ای ایران، هند و پاکستان به‌عنوان ناظر و درپی آن، مطرح شدن درخواست برای خروج آمریکا از آسیای مرکزی از سوی اعضای سازمان، نشان‌دهندهٔ تلاش کشورهای بلوک شرق تازه برای حفظ محورهای ژئواکونومیک-ژئواستراتژیک اوراسیا است (Olcott, 2004: 375).

«استفان بلانک»، سازمان همکاری شانگهای را ابزار چندجانبهٔ اولیهٔ چین و روسیه برای اجرای سیاست ضدآمریکایی آشکار خود در آسیای مرکزی می‌داند؛ زیرا به باور او تردید اندکی در مورد هدف سازمان همکاری شانگهای در مورد بیرون‌راندن آمریکا از این منطقه وجود دارد (Blank, 2006: 18) با وجود اختلاف‌های زیاد بین چین و روسیه، آن‌ها بر روی هدف مشترکی تمرکز کرده‌اند و به قول لو جی پژوهشگر چینی «اصول خود را در چارچوب واقعیت فهمیده و به پیش برده‌اند» (Lu G, 2010: 8).

البته رهبران سازمان نمی‌خواهند تا رقابت با آمریکا در قالب سازمان همکاری شانگهای سبب شود تا سازمان شکلی جنجالی به‌خود گیرد. شاهد این مدعا را می‌توان در موافقت‌نکردن با تقاضای عضویت برخی کشورها دانست که می‌توانند حاشیه‌هایی را با خود به‌همراه داشته باشند (Plater-zyberk, 2007: 4) . از سوی دیگر، این ترس وجود دارد که افزایش بی‌رویهٔ اعضا ممکن است پیوندهای درون سازمان را تضعیف‌کرده و همچنین قدرت تصمیم‌گیری و اجماع سریع را با مشکل روبه‌رو سازد (Bhadrakumar, 2011: 8) . در همین حال، آن‌ها همیشه تلاش کرده‌اند که ترس از ایجاد یک گروه‌بندی ضدآمریکایی با احتمال حضور کشورهای مخالف با آمریکا در سازمان را زنده نگه دارند و در موارد خاص با استفاده از این اهرم آن کشور را وادار به عقب‌نشینی و مصالحه کنند.

با توجه به نزدیکی جغرافیایی و اینکه روسیه بزرگ‌ترین تولیدکنندهٔ نفت و چین بزرگ‌ترین واردکنندهٔ انرژی و دارای سریع‌ترین رشد اقتصادی در جهان است، باور بر این است که این دو کشور می‌توانند در این حوزه یک گروه‌بندی جدید شکل دهند (Huasheng, 2008: 38). اعضای سازمان همکاری شانگهای پس از تأسیس باشگاه انرژی سازمان در سال ۲۰۱٤، تلاش می‌کنند تا نوعی وحدت رویه و در همان حال ارتباط درونی بین کشورهای مصرف‌کننده (مانند چین و هند) و تولیدکننده (مانند روسیه، ایران و ترکمنستان) ایجاد کنند و







آن‌ها را از ارتباط با کشورهای فرامنطقه‌ای در این حوزه دور کنند و ابتکار انرژی منطقه را به‌دست بگیرند.

یکی از موضوع‌هایی که به‌واسطهٔ آن آمریکا حضور خود را در منطقه تثبیت کرده است، موضوع افغانستان است. در این مورد نیز اعضای سازمان بر روی خروج آمریکا از افغانستان اتفاق نظر دارند. چین سرمایه‌گذاری‌های فراوانی در بخش منابع انرژی و معدنی افغانستان انجام داده است و به‌دنبال اجرای جادهٔ ابریشم خاص خود باعنوان «یک کمربند، یک جاده»[1] است. از سوی دیگر گسترش فعالیت ساختار منطقه‌ای ضدتروریستی[2] از سوی سازمان همکاری شانگهای را نیز می‌توان در راستای کنترل شرایط منطقه و به‌ویژه افغانستان بعد از خروج نیروهای ایساف[3] دانست (Guilherme & Joao, 2013: 17).این ساختار به‌دنبال آن است تا همکاری‌های اطلاعاتی- امنیتی را بین اعضا گسترش دهد و ارتباطی قوی بین اعضای ناظر و اصلی (۵+۶) سازمان ایجاد کند تا بتواند با گروه‌های تروریستی و افراط‌گرا در جهت ایجاد ثبات در منطقه مبارزه کند، به‌ویژه اینکه دو کشور پاکستان و ایران با افغانستان مرزهای مشترک طولانی و راهبردی دارند (Jefferson, 2005: 25).

در سیزدهمین نشست سران سازمان نیز که در روزهای ۱۲و ۱۳ سپتامبر ۲۰۱۳ در بیشکک قرقیزستان برگزار شد، همهٔ سران کشورهای عضو اصلی و ناظر بدون استثنا در بخش‌هایی از سخنرانی‌شان بر ضرورت توجه به افغانستان بعد از خروج نیروهای ایساف تأکید کردند و این مهم نشان‌دهندهٔ وحدت نظر اعضا بر لزوم مدیریت مسائل منطقه توسط کشورهای منطقه است.

در اوایل سال ۲۰۱٤ نیز، دبیر کل سازمان همکاری شانگهای با انجام یک سفر دوره‌ای به کشورهای هند، ایران و پاکستان تلاش کرد تا نگرانی اعضای اصلی سازمان از اوضاع منطقه و به‌ویژه افغانستان پس از سال ۲۰۱٤ را به اعضای ناظر (که به‌نوعی هم عضو سازمان و هم همسایگان اصلی افغانستان هستند) نیز منتقل‌کرده و خواستار وحدت گفتار و رفتار اعضا در قبال این مهم پس از خروج نیروهای ایساف باشد. این مسئله نشان می‌دهد که سازمان

1. One Belt , One Road

۲. بعدها از RCTS (Regional Counter-Terrorism Structure) بـه RATS (Regional Anti-Terrorist Structure) تغییر نام داد.

3. International Security Assistance Forces







همکاری شانگهای در همان‌حال که نمی‌خواهد از حد توانایی‌هایش فراتر رود (چنان‌که در مقابل شرایط افغانستان که امنیت منطقه و اعضا را هدف قرار داده است همواره موضع‌گیری فعالی دارد، ولی برای نمونه در مورد بحران اوکراین که موضوع آن یکی از اعضای اصلی با دیگری است تقریباً هیچ ورودی نداشته است)، می‌خواهد امور منطقه را خود به‌دست گیرد.

## نگاه بازیگران منطقه‌ای

### چین

در سال‌های اخیر، افزایش محسوس حضور چین در آسیای مرکزی سبب شده است که این کشور به عاملی تأثیرگذار و بازیگری مهم در ابعاد سیاسی، راهبردی و اقتصادی منطقه تبدیل شود (Laruelle & Peyrouse, 2009: 7). برای چین، مواد خام و بازار مصرف ۵۰ میلیون نفری این منطقه بسیار وسوسه‌انگیز است. از نظر پکن که تا سال ۲۰۲۰ مجبور خواهد بود ٦٥ درصد از نیازمندی‌های نفت خام خود را از خارج تأمین کند، منابع انرژی آسیای مرکزی بسیار مهم است. احتیاج رو به افزایش چین به منابع گازی نیز یکی دیگر از عوامل کشش این کشور به منابع آسیای مرکزی در دهه‌های آتی خواهد بود (Mahnovski & Others, 2006: 41). در نشست سران سازمان همکاری شانگهای در سال ۲۰۱۱ در مغولستان، وزیر بازرگانی چین اعلام کرد که از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱، حجم تجارت چین با اعضای عضو سازمان همکاری شانگهای از رقم ۱۲/۱ میلیارد دلار به رقم ۱۱۳/٤ میلیارد دلار رسیده است. همچنین چین به بزرگ‌ترین شریک تجاری روسیه و دومین شریک تجاری قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان تبدیل شده است (Yigit, 2012: 37).

در بعد امنیتی نیز باید گفت که در سه دهۀ اخیر، چین به‌عنوان مهم‌ترین بنیان‌گذار این سازمان، در راستای راهبرد ظهور مسالمت‌آمیز خود، سه هدف اصلی را درنظر گرفته است:

۱.کاهش تنش در محیط امنیتی آسیای مرکزی و منطقۀ سین‌کیانگ برای تمرکز بر هدف‌های اصلی؛

۲.اطمینان‌بخشی به همسایگان پیرامونی چین؛

۳.ایجاد موازنۀ محتاطانه در برابر ایالات متحده (Shoori, 2011: 14).

در تمام این موارد، تمرکز چین بر روی نفوذ نرم در منطقه و به‌نوعی موازنهٔ نرم با آمریکا است. درواقع برقراری روابط اقتصادی با کشورهای حوزهٔ آسیای مرکزی یک رابطهٔ دوسویه است. زیرا از سویی نیازهای اقتصادی و انرژی این کشور را تأمین می‌کند و از سوی دیگر نفوذ این کشور را برای کنترل و اثرگذاری در منطقه تأمین می‌کند؛ اما این کشور به مانند دیگر قدرت منطقه، یعنی روسیه هیچ‌گاه به‌دنبال ایجاد موازنهٔ سخت در منطقه نبوده است. درواقع، شاید هدف یکسان باشد، اما نگاه رهبران مسکو و پکن و ابزاری که برای رسیدن به این هدف‌ها به‌کار می‌گیرند، متفاوت است. یکی از نقاط تلاقی دو قدرت که در آن به تفاهمی مشترک در مورد شکل برخورد با قدرت‌های فرامنطقه‌ای رسیده‌اند، سازمان همکاری شانگهای است. شاید برای نمونه روسیه در قالب سازمانی مانند پیمان امنیت دسته‌جمعی[1] که در آن قدرت یگانه است، بتواند به انجام حرکاتی مانند تأسیس پایگاه نظامی در آسیای مرکزی دست بزند؛ اما حضور چین به‌عنوان نیرویی تعدیل‌کننده این شکل از موازنهٔ سخت را در سازمان شانگهای به موازنه‌ای نرم تبدیل می‌کند.

**روسیه**

انقلاب مخملی در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان که با حمایت غرب انجام شد، سبب شد تا روس‌ها نیز بیش از پیش نسبت به سیاست‌های غرب در منطقهٔ پیرامونی خود با دیدهٔ تردید بنگرند. تقاضای سازمان همکاری شانگهای برای خروج نیروهای آمریکایی از منطقه و تلاش رهبران آن برای فعال‌کردن اعضای ناظر را می‌توان در راستای این نگرش دید (Vaezi, 2008: 5). روسیه که یک قدرت بزرگ «اوراسیایی» محسوب می‌شود؛ فهمیده است که اگر بازیگران منطقه‌ای تضعیف شوند، رقبا وارد منطقه خواهند شد؛ امری که به امنیت این کشور لطمه خواهد زد. بنابراین به‌نظر می‌رسد کاستی‌هایی که روسیه در منطقه دچار آن شده (که خود معلول شرایط نوین و استقلال کشورهای جدید است)، شرایطی را فراهم آورده است که قدرت‌های دیگر نیز به‌دنبال هدف‌های خود در آسیای مرکزی و قفقاز باشند. بنابراین در شرایط جدید، روسیه تلاش می‌کند که اگر نتواند تنها قدرت با نفوذ و تعیین‌کننده در آسیای مرکزی و قفقاز باشد، دست‌کم از ایفای چنین نقشی توسط دیگر بازیگران فرامنطقه‌ای به‌ویژه ایالات متحده جلوگیری کند (Abdollatifev, 1994: 6) و

1. Collective Security Treaty Organization

در این راه از هیچ‌گونه ابزاری حتی امنیتی فروگذار نکند. ایجاد پایگاه‌های نظامی در تاجیکستان و قرقیزستان به‌دلایل مختلف و درواقع با هدف به‌کارگیری نفوذ در منطقه، مؤید این امر است؛ اما همان‌گونه که توضیح داده شد شکل نفوذ در قالب سازمان همکاری شانگهای متفاوت است.

### جمهوری‌های آسیای مرکزی

دولت‌های آسیای مرکزی نیز که به‌دست‌آوردن و تحکیم ثبات از زمان استقلال مهم‌ترین نگرانی آن‌ها بوده است، از سیاست غیرتهاجمی و غیرمداخله‌جویانهٔ چین و تمایل روسیه برای اعتمادسازی به‌ویژه در امور نظامی استقبال کرده‌اند. بی‌تردید تلاش آمریکا در روی‌کارآوردن دولت‌هایی مستقل، مردم‌سالار و پایدار که خود با سیاست‌های واشنگتن همگام‌تر باشند، سبب نگاه آمیخته با شک و واگرایی رهبران کشورهای آسیای مرکزی از این کشور شده است.

جمهوری‌های آسیای مرکزی معتقد هستند که در شرایط کنونی آسیای مرکزی، حضور چین و روسیه در سازمان، افزون بر تأمین امنیت و صلح و ثبات منطقه، از یک‌سو سبب از بین‌بردن زمینه‌های گسترش تروریسم، جدایی‌طلبی، افراط‌گرایی مذهبی، به‌ویژه کمک به حل مشکلات امنیتی افغانستان پس از خروج نیروهای آیساف[1] در سال جاری (۲۰۱٤) و از دیگر سو، سبب تقویت پیوندهای دو قدرت به‌نفع منطقه می‌شود (Anvari, 2008: 17). آخرین حرکت منطقه در نزدیکی به روسیه و دوری از آمریکا را می‌توان در حکم تخلیهٔ پایگاه آمریکایی مناس توسط رهبران بیشکک و درهمان حال تقویت پایگاه روسی کَنت در قرقیزستان با تجهیزات و جنگنده‌های این کشور در سال جاری (۲۰۱٤) مشاهده کرد.

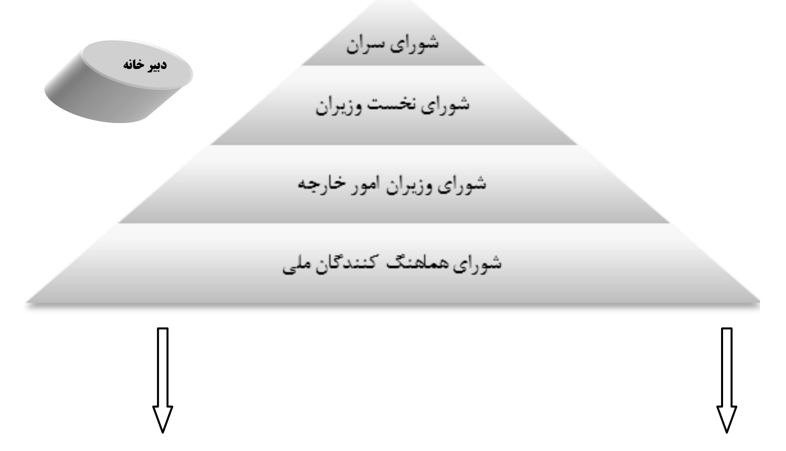
1. International Security Assistance Force







ساختار سازمان همکاری شانگهای










منبع: نویسندگان

همان‌گونه که در جدول مشاهده می‌شود، ساختار سازمان همکاری شانگهای نشان می‌دهد که اعضای آن، به‌ویژه چین و روسیه تلاش می‌کنند تا فعالیت‌هایشان را در همهٔ جنبه‌ها گسترش دهند و درواقع برای گسترش سازمان یک برنامهٔ بلندمدت دارند که نمود آن را می‌توان در تصمیم رهبران سازمان در نشست سران سازمان در سال ۲۰۱۳ در بیشکک برای تدوین راهبرد توسعهٔ سازمان تا سال ۲۰۲۵ مشاهده کرد. هرچند میزان فعالیت برخی از بخش‌ها هنوز بسیار گسترده نیست و به‌صورت بالفعل درنیامده است؛ اما طراحی آن‌ها در عمر به‌نسبت کوتاه سازمان نشان می‌دهد که نیت اعضا، استقلال بیش از پیش از دیگر قدرت‌های فرامنطقه‌ای است.

حضور فعال دو کشور دارای حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل و همچنین چهار قدرت هسته‌ای در سازمان همکاری شانگهای، نشان می‌دهد که این نهاد، برای اصلاح یا تغییر توازن قوا در نظام بین‌الملل ظرفیت زیادی دارد و ممکن است در بلندمدت حتی شکل نظام بین‌الملل کنونی را تغییر دهد. عملکرد این سازمان از آنجایی که دو قدرت بزرگ را در خود جای داده است و این قدرت‌ها اقداماتی را برای تغییر یا اصلاح موازنهٔ جهان کنونی شروع کرده‌اند بسیار جالب توجه است. زیرا تاکنون هیچ ائتلاف توازن‌دهنده‌ای برای تغییر موازنهٔ حاکم شکل نگرفته است. بنابراین دور از ذهن نیست که بگوییم این سازمان می‌تواند گامی در جهت یک اتحاد علیه ایالات متحده باشد.

**نتیجه**

با نگاهی به سازمان همکاری شانگهای می‌بینیم که این نهاد در انجام مهم‌ترین هدف‌های خود که ثبات‌سازی، ایجاد اعتماد متقابل بین اعضا و هماهنگ‌سازی آن‌ها در سطح منطقه بوده عملکرد مثبتی داشته است. باوجود اینکه این سازمان به‌عنوان یک نهاد منطقه‌ای مطرح می‌شود که توانسته است در عمر به‌نسبت کوتاه خود اعتبار و جایگاه بالایی در سطح بین المللی پیدا کند. نباید از نظر دور داشت که این سازمان کار خود را از یک هدف محدود، یعنی کنترل امنیت مرزهای مشترک در کمتر از دو دههٔ پیش آغاز کرده است؛ اما اکنون فعالیتش در ابعاد مختلف امنیتی، اقتصادی، نظامی و سیاسی دامنهٔ گسترده‌ای گرفته است. می‌توان گفت که می‌تواند دست‌کم به‌عنوان یک وزنهٔ تعادل در منطقه، توازن برقرار کند. اگرچه در بیانیهٔ تأسیس این سازمان، بر این نکته تأکید شده است که سازمان همکاری شانگهای اتحادیه‌ای علیه کشور

یا منطقهٔ دیگری نیست؛ اما مطالبی که ذکر شد نشان می‌دهد که این سازمان به‌شکل روزافزونی در تقابل با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و گسترش نفوذ خود در آسیای مرکزی قرار می‌گیرد. سازمان متوجه شده است تا با حضور دو قدرت دارای حق وتو در شورای امنیت و چهار کشور دارای قدرت هسته‌ای در خود، باید در مقابل موضوعات منطقه‌ای نقش فعال‌تری را ایفا کند.

درواقع چین و روسیه که از پایه‌گزاران اصلی سازمان همکاری شانگهای هستند درپی‌آن هستند تا به‌وسیلهٔ این سازمان، خلأ قدرتی را که پس از فروپاشی اتحاد شوروی در آسیای مرکزی ایجاد شده بود و آمریکا بارها تلاش کرده است که در آن نفوذ کند با حضور قدرتمند خود پر کنند. به بیان دیگر، چین و روسیه تلاش کردند تا نظم نوین آسیایی مورد نظر خود را که در آن جایی برای حضور و نفوذ آمریکا در منطقه وجود ندارد، اجرا کنند. البته شواهد نشان می‌دهند که سازمان همکاری شانگهای به یک اتحادیهٔ ضد آمریکایی آشکار تبدیل نخواهد شد؛ زیرا درحال حاضر اعضای آن نه تمایل و نه قدرت تقابل و رویایی مستقیم با آمریکا را ندارد. به دیگر سخن، به باور تحلیل‌گران برای چین یا روسیه به مصلحت نیست که در چارچوب سازمان شانگهای بخواهند آشکارا درگیر یک برنامهٔ سیاسی ضد آمریکایی شوند و انرژی سازمان را هدر بدهند.

این نوشتار تلاش کرد تا با بررسی و توضیح روندهای موجود در سازمان همکاری شانگهای به‌عنوان ساختاری درحال رشد، نشان دهد که این نهاد در طول دورهٔ کوتاه فعالیتش، نه تنها پویایی خود را مانند برخی سازمان‌های منطقه‌ای از دست نداده، بلکه نویدبخش چشم‌اندازی روشن برای خواسته‌های کشورهای منطقه است و می‌توان آن را به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین نمادهای همکاری کشورهای مستقل با هدف برقراری همکاری‌های چندجانبهٔ منطقه‌ای و ایجاد قطبی جدید در برابر راهبرد یک‌جانبه‌گرایی آمریکا دانست.

در پایان باید گفت، هرچند سازمان همکاری شانگهای هنوز از قواعد و ویژگی‌های لازم برای تبدیل‌شدن به یک ناتو در شرق، فاصلهٔ بسیار دارد؛ ولی ساختار، هدف‌ها و ترکیب اعضای آن به‌ویژه در دورهٔ تعمیق شکاف غرب و شرق به‌گونه‌ای است که می‌تواند از هژمونی آمریکا در منطقه بکاهد و انتظار می‌رود این سازمان به‌تدریج به بازیگری تعیین‌کننده در عرصهٔ اقتصادی و سیاسی فراتر از آسیای مرکزی نیز تبدیل شود.

## References


1. Anvari, H.Reza. Rahmani Movahed, Morteza (2008), **Shanghai Cooperation Organization; a Prospect toward Multipolar World**, Tehran: IPIS Publication.
2. Arthur Joao & Guilherme Henrique (2013),"The SCO and Post-War Afghanistan: New Challenges to Regional Cooperation"**, UFRGS Model United Nations Journal**, Vol. 1, No.3, pp. 132-158.
3. Blank, Stephen, (2006), "China and Shanghai Cooperation Organization at Five", **China Brief**, Vol. 6, No. 13, pp. 13-28.
4. Craner, L.W (2004), "Testimony of Assistant Secretary of State for Democracy, Human Rights, and Labor to the U.S. Commission on Security and Cooperation in Europe", **Federal News Service.**
5. Dwivedi, Ramakant (2006), "Shanghai Cooperation Organization; Reinforcing the Participation for Regional Cooperation", Translated by Soltani, Fatemeh, **Caucasus and Central Asia Studies Quarterly**, Vol.15, No. 55, pp. 141-56.
6. Emam Jom'e Zade, Seyed Javad. Tooyserkani, Mojtaba (2007), "The New Cold War and Possible Options for Central Asian and Caucasus". **Political & Economic Information's Monthly**, Vol.22, No.241-242, pp. 33-55.
7. Fayazi, Mohsen (2009), "Shanghai Cooperation Organisation; an Opportunity for China-Russia Partnership", **Caucasus and Central Asia Studies Quarterly**, Vol.4, No. 68, pp. 19-32.
8. Fritsche, Klaus-Dieter (2004), "The Danger of China-Russia Alliance Against US", Translated by Mokhtari, Ladan, **Caucasus and Central Asia Studies Quarterly**, Vol. 3, No. 15, pp. 229-238.
9. Ghazi Zade, Shahram and Talebi Far, Abbas (2009), **Shanghai Cooperation Organization, New Regional Cooperation**, Tehran: Leghae Noor Publication.
10. Huasheng, Zhao, Eugene B.Rumer, Trenin, Dmitri (2008), **"Central Asia in Diplomacy of China in Central Asia", Views from Washington, Moscow and Beijing"**, M.E. Sharpe.
11. Koolaee, Elaheh (2004), "Shanghai Cooperation Organisation and Central Asia`s Security**", Political Sciences Bulletin**, Vol. 2, No. 3, pp. 29-46.
12. Laruelle, Marlene and Peyrouse, Sebastien (2009), "Central Asian Perceptions of China", **The China and Eurasia Forum Quarterly**, the Central Asia-Caucasus Institute & Silk Road Studies Program, Vol.7, No.1, pp. 1-8.
13. Lu, G. (2010), "Troubles in Kyrgyzstan: What Action Should the Shanghai Cooperation Organization Take? in: **European Council on Foreign Relations**, Op. cit p. 11.
14. Mahnovski, Sergei, Kamil Akramov and Theodore Karasik (2006**), "Economic Dimensions of Security in Central Asia"**, the RAND Corporation.
15. Olcott, Brill Martha (2004**), "Russia- Chinese Relations in a Changing Asia"**, Washington DC: Carnegie Endowment for International Peace.
16. Pape, Robert (2005), "Soft Balancing Against the United States"**, International Security,** Vol. 30, No.5, pp. 7-45.
17. Plater-Zyberk, Henry (2007), "Who's Afraid of the SCO?", **Defence Academy the United Kingdom,Conflict Studies Research Centre,** Central Asian Series, pp. 1-4.

<http://www.da.mod.uk/colleges/csrc/document-listings/ca/07 (09) HPZ.pdf>. (Accessed on: 2015/01/02)

18. Rezaee, Alireza (2008), “China and Soft Balance against US Hegemony in the International System”, **Strategy YAS Quarterly**, Vol.4, No.16, pp. 17-36.
19. Shafi’e, Nozar and Komaei Zade, Younes (2010) “Explaining the US-China Relationships against Shanghai Cooperation Organisation”, **Central Eurasia Studies**, Vol.3, No. 7, pp. 51-76.
20. Shoori, Mahmoud (2011) “Shanghai Cooperation Organisation and Its Future**”, Foreign Politics Bulletin**, Vol.2, No. 30, pp. 299-328.
21. Taheri-Amin, Zahra (2001), “Shanghai Cooperation Organisation; its front Challenges”, **Caucasus and Central Asia Studies Quarterly**, Vol.4, No. 40, pp: 107-128.
22. Tabatabaei, Seyed.Ali (2011) “Comparative Review of China, Russia, US, India, Pakistan and Iran`s Strategic Approach toward Shanghai Cooperation Organisation”, **Rahbord Quarterly**, Vol.20, No.60, pp. 169-192.
23. Turner, Jefferson (2005),” Shanghai Cooperation Organization: Paper Tiger or Regional Powerhouse?” **Master’s Thesis, Naval Postgraduate School**, p. 25. Available at: http://www.nps.edu. (Accessed on: 2014/11/02)
24. Vaezi, Mahmoud (2010), “The Evolutionary Trajectory of Shanghai Cooperation Organisation: Founders` Goals and Interests”, **Foreign Policy Bulletin**, No.30, pp. 17-60.
25. Vaezi, Mahmoud (2006), “The Crisis Geopolitics in Central Asia and Caucasus (Foundations and Actors)”, **Foreign Policy Quarterly**, Vol.1, No. 85, pp. 211.
26. Watson, Greg (2004), “Shanghai Cooperation Organization: Iran`s Security in 21th Century”, Translated by Soltani, Fatemeh. **Caucasus and Central Asia Studies Quarterly**, Vol.3, No.55, pp. 157-192.
27. Weitz, Richard (2006) “Averting a New Great Game in Central Asia”, **The Washington Quarterly**, Vol 29, No.3, pp. 155-167.
28. Yigit, Surrey (2012), “Energy Security, Shanghai Cooperation Organization And Central Asia”, **Center for Middle Eastern Strategic Studies "ORSAM"**. (Accessed on: 2014/11/02)





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال سوم، شماره ۷، پاییز و زمستان ۱۳۸۹ ، صفحات ۱۷۰-۱۵۱

# نقش و تأثیر وهابیت در بحران چچن

**حشمت السادات معینی فر***

**استادیار دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران**

**مهری خیری**

**دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات روسیه، دانشگاه تهران**

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۵/۲- تاریخ تصویب ۸۹/۱۱/۱۱)

## چکیده

امروزه از مهمترین جریان‌های افراطی که در بیشتر کشورهای جهان اسلام شکل گرفته و به فعالیت پرداخته، جریان وهابیت است. این جریان همچنان با غرض‌های سیاسی درهم آمیخته است. جمهوری خودمختار چچن هم از جمله مناطقی است که از فعالیت‌های این جریان افراطی به‌خصوص در زمان جنگ و تیرگی روابط با روسیه، بی‌بهره نبود. جریان وهابیت با مکتب‌های متعدد و گوناگونی چون «تصوف» مخالف بوده و هیچگونه سازشی با این آیین در طول دو قرن گذشته نداشته است. از طرفی شاهد نفوذ این مکتب در این سرزمین و تأثیر مستقیم آن بر وقایع مختلفی همچون بحران‌های رخ داده در سرزمین چچن هستیم. از آن جایی که بررسی این جریان‌های مذهبی در چچن و نقش آنان در بحران چچن مهم است، بنابراین این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که «وهابیت» چگونه بر بحران چچن تأثیر گذاشته است؟ به‌نظر می‌رسد وهابیت از راه حمایت‌های مادی، معنوی، آموزشی و ترویج ایدئولوژی رهبران تندرو، بر بحران چچن افزوده است. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که بدون شک یکی از عوامل مهم و مؤثر بر بحران چچن وهابیت بوده است که با تفرقه‌افکنی، افراط‌طلبی، دخالت در جریان‌های سیاسی، مسلح کردن هوادارن خود و عدم پیروی از مقام‌های رسمی، از نقش برجسته‌ای در چچن برخوردار بوده است.

## کلید واژه‌ها

چچن، اسلام، وهابیت، جریان‌های افراطی، افراط‌گرایی، روسیه

---

*Email:hmoinifar@ut.ac.ir







## مقدمه

چچن از جریان‌های افراطی به‌خصوص وهابیت بی‌تأثیر نبوده است. این جریان افراطی مذهبی با اسلام رسمی و به‌خصوص با طریقت‌های صوفی به مخالفت برخاست و رهبران آن نقش مهمی در مبارزات استقلال‌طلبانه چچن‌ها علیه نیروهای فدرال روسیه بر عهده داشتند و نارضایتی‌های بسیاری برای مردم عادی و پیروان طریقت‌ها و مبلغان اسلام رسمی ایجاد کردند. چچنی‌ها از انسجام زیادی برخوردار بوده‌اند و ساختار دولت آنها به‌شکل دموکراسی‌های اولیه در قرون وسطی است و این امر در طول تاریخ به‌عنوان موانع بزرگ در مقابل تلاش‌های دولت آریستوکراتیک روسیه برای گسترش سلطه خود در این منطقه بوده است (Leitzinger, 1997, pp.164-168).

قبل از فروپاشی اتحاد شوروی، جریان «وهابیت» و نفوذ تدریجی آن در محافل دیپلماتیک، مورد بحث و بررسی، گفت‌وگو و تبادل‌نظر قرار گرفته بود. به‌وجود آوردن فضای باز سیاسی در سراسر اتحاد شوروی به‌ویژه در مناطق مسلمان‌نشین و رشد و گسترش بنیادهای اجتماعی- مذهبی همگام با ایجاد سازمان‌ها و تشکیلات به‌نسبت منسجم، با همکاری‌ها و حمایت‌های مادی و معنوی بعضی از کشورهای عربی، جاذبه‌های ویژه‌ای در بین مسلمانان که خواهان اسلام به‌عنوان یک آیین برتر بودند، به‌وجود آورد که جریان «وهابیت» از جمله آنها است.

## مبانی نظری

یکی از مهم‌ترین رهیافت‌ها در تحلیل شرایط و علت‌های پیدایش جنبش‌های اسلامی معاصر رهیافت اجتماعی- سیاسی است. برای هر گونه بررسی جامع بنیادگرایی اسلامی معاصر باید در مورد ریشه‌های روانی، معنوی، سیاسی، اجتماعی و ظهور جنبش‌های مذهبی انقلاب یا تجدید حیات‌طلبانه جستجو کرد که خواستار از بین بردن نظم رسمی موجود و ساختن جامعه نوین بر پایه برنامه ایدئولوژی ویژه خود هستند، در نتیجه ایدئولوژی این جنبش‌ها هم جامع و هم غیرقابل انعطاف و منعکس کننده پاسخ‌ها و عکس العمل‌های رهبران در قبال شرایط بحرانی است. بحران از نظر دکمجیان شش نوع دارد:

بحران هویت، بحران مشروعیت، فساد و سرکوب، تضاد طبقاتی، ضعف نظامی، نوسازی و بحران فرهنگ. وی پیدایش جنبش‌های اسلامی را پاسخ‌هایی بنیادگرانه به بحران‌های یاد شده می‌داند(دکمجیان، ۱۳۷۷، ص ۵۲).

اما آیا دو گرایش وهابیت و سلفیه به‌عنوان دو حرکت بنیادگرایی باید کنار هم قرار گیرند یا اینکه به‌صورت جداگانه آورده شوند؟ به‌نظر می‌رسد که این دو هم می‌تواند کنار هم قرار گیرد و هم جدا از هم باشد. از آنجا که هر دو شعار بازگشت به سلف و گذشته را مطرح می‌کند، نقطه مشترک با هم دارند و از این رو می توانند در کنار هم باشند. اما از طرف دیگر ما نسبت سلفیه را با تجدد محسوس و مستقیم می‌بینیم، امری که حداقل در بخش نیروهای متصل به سلفیه به‌روشنی مشخص است. در حالی که در وهابیت به صورت دقیق یک نوع عقب‌ماندگی غیر معقولی داریم که نسبتش با تجدد هیچ هم‌گونی ندارد(دکمجیان، ۱۳۷۷، صص ۲٦-۲۵).

عنایت پیرامون اختلاف بین «وهابی‌ها» و «سلفیه» چنین می‌نویسد: «این دو بال بنیادگرایی، بعدها از هم جدا شدند. به این ترتیب که «سلفیه» روش‌های پیکارجویانه و انقلابی و «وهابی‌ها» یک روال سخت محافظه‌کارانه را در پیش گرفتند»(عنایت، ۱۳۷۲، صص ۸۱-۸۰). اگرچه بی‌عدالتی و تبعیض حکومت مرکزی نسبت به چچن‌ها در تشدید حوادث نقش داشته است، ولی از نظر اصولی مبارزه برای رهایی از سلطه روسیه، بیگانه ستیزی، اتکای به‌خود و استقلال‌طلبی به فرهنگ مسلط مردم چچن تبدیل شده است. بسیاری از اندیشمندان و تحلیل‌گران سیاسی معتقدند که وهابیت عامل اصلی ایجاد بی‌ثباتی سیاسی در بعضی از کشورها است (Bibikova, 1999, pp.48-52, pp.123-132; Atkin, 2000; Murtazin, 2002, pp.132-141).

این ادعا به‌خصوص در مورد کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز شمالی صحت بیشتری دارد(Knysh, 2004, pp.10-12). اگر چه اسلام در شوروی در واقع ستیز بین برداشت‌های «صوفی» و «وهابی» از دین اسلام است. تقابل بین وهابی‌گری و صوفی‌گری پیاپی در سخنرانی‌های سیاستمدارانی چون کریم‌اف رئیس جمهور ازبکستان یا شایمیف از تاتارستان به چشم می‌خورد که از وهابیت به‌عنوان تهدید جدی موجود در کشورهایشان یاد می‌کنند.

اگر چه بسیاری از تحلیل‌گران غربی و روسی معتقدند که فعالیت این حرکت‌های مخالف، بازتابی در مقابل شرایط بد اقتصادی- اجتماعی بود که بعد از فروپاشی شوروی و سقوط مارکسیسم- لنینیسم ایجاد شده بود(Khabutdinov, 2000, pp. 24-26) .







## مسلمانان چچن

اعتقادهای دینی مسلمانان چچن دو خصلت مشخص دارد. یکی اینکه بیشتر مسلمان حنفی مذهب هستند که خود در حوزه نظارت مرکز مذهبی قفقاز شمالی و داغستان، مستقر در ماخاچ قلعه که پیرو مذهب شافعی است قرار دارند، و دیگر این که در اعتقادهای آنها طریقت‌های صوفیانه جای ویژه‌ای داشته و از خود تأثیر شگرفی به‌جای گذاشته است. از طریقت‌های صوفیانه مشهور و متداول در منطقه چچن می‌توان به طریقه نقشبندی منسوب به خواجه بهاءالدین نقشبندی بخارایی و نیز طریقه قادریه منسوب به عبدالقادر گیلانی (چیلانی) که در عراق شکل گرفت اشاره کرد(منفرد و بیات، ۱۳۷٤، صص ۱۲۷و ۱۳۸).

ویژگی طریقت‌گرائی چچن‌ها، گویا در شکل‌دادن به انگیزه مبارزه و مقاومت آنها در برابر روس‌های مهاجم در سراسر قرن‌های ۱۸، ۱۹ و ۲۰ میلادی مؤثر بوده است و روس‌ها نیز در مقابل، بدترین روش‌ها را نسبت به این ملت مبارز و مقاوم روا داشته‌اند. داستان مبارزات قهرمانانه غازی محمد، شیخ شامل، کوشا حاجی، علی بیک حاجی، عبدالرحمان، اورون حاجی و دیگران زبانزد همگان و جزو خاطرات چچنی‌ها است که نمی‌توانند آن را فراموش کنند. به‌همین دلیل رمز مقاومت و مبارزه مردم چچن با روس‌ها را در گذشته و حال، اسلام‌خواهی و طریقت صوفیانه می‌دانند زیرا رهبران مبارزاتی را بیشتر شیخ‌های متصوفه تشکیل می‌داده است(منفرد و بیات، ۱۳۷٤، صص ۱۲۷و ۱۳۸).

## وهابیت و چگونگی نفوذ در چچن

فرقه وهابیت منسوب به محمد بن عبدالوهاب مبتنی بر اصول و عقایدی است که به برخی از آنان اشاره می‌شود:

۱- عدم توسل به اولیا و رسولان. از این رو، وهابی‌ها زیارت قبر پیامبر(ص) و ائمه (ع) را جایز نمی‌دانند و معتقدند هرکس اقدام به این کار کند، مشرک است،

۲- عدم تعمیر قبرها و ساختن بنا روی قبر پیامبر(ص) و اولیای الهی و صالحان،

۳- وهابی‌ها بر این باورند که مسلمانان در گذر قرن‌ها، از آیین اسلام منحرف شده و در دین خدا بدعت‌هایی نهاده‌اند که با شرع اسلام مخالف است. بر این اساس باید از اصولی که پیامبر (ص) تعیین کرده است، پیروی کرد،

٤- سوگند به رسول خدا و لفظهایی مانند: به حق محمد و ... گناه محسوب می‌شود،

۵- تشییع جنازه و سوگواری جرم است(گلی، ۱۳۷۸، صص ۱۷۷-۱۷٦).

تشکیلات وهابیت از سال ۱۹۵۰ میلادی پایه‌ریزی شد. آمریکا بعد از انگلیس، به‌مدت ۲۰ سال حامی پیروان این فرقه بود. برخی اقدام‌های وهابی‌ها به این شرح است:

۱- ایجاد مساجد بزرگ و مدارس علمیه در بیشتر کشورهای جهان برای آموزش دادن نیروهایی که آشنایی اندکی از اسلام دارند،

۲- اعزام مبلغان وهابی به مراکز اسلامی،

۳- کمک به احزاب و گروه‌های مذهبی و سیاسی،

٤- دعوت از استادان، روزنامه‌نگاران و شخصیت‌های مذهبی جهت مسافرت به عربستان و دادن کمک‌های مالی به آنان،

۵- اختصاص بورس تحصیلی به دانشجویانی که مایل به تحصیل علوم اسلامی در عربستان هستند،

٦- استفاده تبلیغاتی در مراسم حج(مسجدجامعی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۳).

وهابیت درنیمه دوم دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی به‌دنبال هواداران «اسلام ناب» در اتحاد شوروی، از داغستان به چچن انتقال یافت. جمهوری خودمختار چچن( به‌همراه اینگوش) شامل سرزمین‌هایی بوده که در گذشته به اسامی «چچنیای بزرگ»، «چچنیای کوچک» و «اینگوشتیا» نامیده می‌شدند. این جمهوری در منطقه قفقاز شمالی و در جنوب سرزمین‌های روسیه فدرال واقع شده است. چچن‌ها که به‌دنبال تهاجم اقوام بیگانه، از جمله مغول‌ها، از دشت‌های باز به کوهستان‌ها کوچ کرده و در آن مناطق زندگی می‌کردند از اواخر قرن ۱٦ و با پایان آن، از کوه‌ها به زیر آمده و در دشت‌ها و از جمله بر کناره ساحل رود «سونژا» ساکن شدند(آکینر، ۱۳٦٦، صص ۲۱٤-۲۱۳).

ذخایر نفت و گاز طبیعی در این جمهوری قابل توجه است، با این وجود، استاندارد زندگی مردم چچن در سطح بسیار پایینی قرار دارد. بقایای کلیساهای قدیمی و برخی شواهد حاکی از







کهن بودن این قوم است. اسلام در قرن ١٦ توسط آوارها و کومیک‌ها به مردم چچن عرضه شد و سپس تحت تأثیر آنان، اینگوش‌ها نیز به اسلام گرویدند.

اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ سال‌های بیداری یا تشدید تفکرها و جنبش‌های تجزیه‌طلب در جمهوری‌های اتحاد شوروی بود که در پس تحول‌های ساختاری سرزمین‌های اروپایی امپراتور شرق شروع به خودنمایی کرد. با فروپاشی اتحاد شوروی جنبش تجزیه‌طلبی سراسر قفقاز را فراگرفت و منجر به عاملی مهلک در برخورد با جمهوری فدراسیون روسیه شد. روسیه فدراتیو که با کاهش مسئولیت‌های گذشته و در قد و قواره‌ای نو، در پی آن بود تا پا جای پای امپراتوری از میان رفته بگذارد، به‌هیچ شکل حاضر نبود تا در همین آغاز کار، قدمی از منافع سیاسی، اقتصادی، نظامی و استراتژیک سنتی خود در قفقاز عقب بنشیند. به این ترتیب سایه شوم منازعه‌های قومی هر دو سوی رشته کوه‌های قفقاز، فضایی بین دریای سیاه تا دریای خزر را فراگرفت که چچن تنها یکی از کانون‌های مناقشه‌های آن محسوب شد.

جمهوری چچن اولین جمهوری بود که به‌صورت رسمی استقلال خود را از فدراسیون روسیه اعلام کرد، و برای استقلال خود به جنگ مسلحانه با مسکو پرداخت. در واقع چچن تنها جمهوری است که سران شورشی آن بر خلاف سران دیگر جمهوری‌ها و مناطق با مرکز صلح نکرده، و استقلال سیاسی خود را فدای خودمختاری اقتصادی بیشتر نکرده‌اند. تقارن چندین عامل جنبش استقلال‌طلبی چچن را توضیح می‌دهد. اول احساس ستم تاریخی توسط مسکو، دوم هویت قومی- مذهبی بسیار قوی و جذب نشدن در فرهنگ روس، سوم وجود منابع غنی نفتی و معدنی در این جمهوری و توسعه نیافتگی اقتصادی، چهارم واقع شدن در مرزهای فدراسیون و برخورداری از موقعیت ممتاز ژئوپلیتیک و در نهایت تحریک‌ها و دخالت‌های خارجی(کولایی، ۱۳۸۱، صص ۱۹۲-۱۹۰).

وهابیت در چچن پس از جنگ اول با روسیه، قدرت یافت. زمانی که در سال‌های ٦-۱۹۹۵ در جنگ علیه نیروهای روسیه شرکت فعال داشتند و در دوران پس از جنگ نیز پست‌های کلیدی را در ساختارهای نظامی و سیاسی و مذهبی اشغال کردند. آنها از حمایت‌های مالی عربستان سعودی بهره می‌بردند و در تمام نقاط قفقاز فعالیت‌های مذهبی و سیاسی خود را گسترش می‌دادند. وهابی‌ها جوانان بیکار را به‌سوی خود جلب می‌کردند و تمام مسلمانان را علیه نیروهای روسی بر می‌انگیختند.

فعالیت‌های رادیکالی وهابی‌ها باعث ایجاد موج مخالفت در بین مسلمانان چچن، داغستان، اینگوش و برخی پیروان اسلام صوفی شد و بر ناامنی و بحران در چچن دامن زد. رهبران تندرو چچن همچون شامل باسایف، سلمان رادایف و مولادی ادگایف از جمله کسانی بودند که به حمایت آشکار وهابیت در چچن می‌پرداختند. در بین این رهبران تنها ماسخادف بود که به مخالفت با وهابیت پرداخت اما به‌دلیل نداشتن قدرت کافی نتواست به هدف‌های خود دست یابد.

## بحران چچن

اوضاع داخلی، دیدگاه‌های متفاوت و وجود نیروهای درگیر در استمرار بحران چچن نقش تعیین کننده‌ای داشته است. فرماندهان محلی از جمله بازیگران چچنی هستند که قدرت خود را بیشتر در دوران بحران چچن کسب کرده‌اند. شعار اصلی این فرماندهان «ادامه مبارزه تا کسب استقلال کامل از روسیه» است. با طولانی شدن و تشدید نبردها، توانایی نظامی – عملیاتی و پایگاه اجتماعی آنان بیشتر گسترش یافت و به همین ترتیب از استقلال عمل بیشتری نیز برخوردار شدند. تمایل‌های و خواسته‌های فرماندهان محلی در معادل‌های چچن و استمرار بحران، نقش جدی دارد و ایجاد ثبات و تفاهم با روسیه بدون جلب رضایت آنها بسیار دشوار است(ر. ک. واعظی، ۱۳۸۲، صص ۳٤-۱)

پس از فروپاشی شوروی بعد از رفراندوم ۳۰ نوامبر ۱۹۹۱ که اعلام استقلال را برای جمهوری چچن به ارمغان داشت، هرج و مرج به شکل ملموسی این جمهوری را در برگرفت. پاییز ۱۹۹۱ تندروهای چچنی و در صدر آنها ژنرال دودایف، رژیم شوروی در چچن– اینگوش را مردود خواندند و اعلام استقلال کردند که توسط مسکو به رسمیت شناخته نشد. اسلام‌گرایان تندرو، حرکت ملی چچن‌ها را مورد حمایت قرار دادند چرا که این اقدام را اولین قدم در راه استقرار یک حکومت اسلامی در چچن، می‌دانستند.

با بی‌نتیجه ماندن اقدام‌های دیپلماتیک و آغاز سال ۱۹۹۳، شایعه احتمال استفاده روسیه از اهرم نظامی و تهاجم گسترده به خاک چچن قوت گرفت. چیزی نگذشت که خط مرزی بین چچن و اینگوش بهانه مناسب را در اختیار روسیه قرار داد تا ستون‌های زرهی آن در نقاط







مرزی بین این دو منطقه صف‌آرایی کنند. در پی عقد قرارداد بین چچن و اینگوش مبنی بر به رسمیت شناختن خطوط مرزی سال ۱۹۳٤ بین خود و همچنین در پی نتیجه مثبت گفت‌وگوهای، نمایندگان روسیه و چچن نیروهای نظامی دو طرف از خطوط تماس عقب نشستند. در بهار ۱۹۹۳ پس از بالا گرفتن مشاجره‌های بین پارلمان و قوه مجریه چچن، دودایف با اعلام انحلال پارلمان و دولت، همچنین استقلال حکومت جمهوری، وضعیت فوق العاده و حکومت نظامی در این جمهوری برقرار کرد(جنابی،۱۳۸۲، صص ۱۷٦-۱۷۵).

با آغاز ۱۹۹٤ مشاجره بین روسیه و چچن بالا گرفت و یلتسین به استفاده از اهرم نظامی برای سرنگونی دودایف تهدید کرد. در اواخر پاییز نیروهای نظامی روسیه از راه جمهوری‌های همسایه چچن(اینگوش، اوستیای شمالی و داغستان) در سه محور تهاجم نظامی گسترده‌ای را به‌سوی این جمهوری آغاز کردند. دودایف در نخستین روز تهاجم نظامی روسیه علیه این کشور، جهاد مقدس اعلام کرد و مسلمانان سراسر جهان را به یاری طلبید. یک روز پس از آغاز تهاجم نظامیان روسیه، گفت‌وگوهای بین روسیه با رهبران چچن در جمهوری اوستیا آغاز شد.

روسیه با وجود عدم موفقیت نظامیان خود در سرنگونی حکومت دودایف، دولت آینده این جمهوری را به ریاست سلام بیک حاجی‌اف، عضو شورای جنبش دموکراتیک چچن و رئیس کنگره دمکراتیک قفقاز شمالی، تعیین کرد. نظامیان روسیه پس از هفته‌ها تلاش و تهاجم همه‌جانبه، سرانجام موفق شدند تا در روزهای شروع بهار ۱۹۹۵ کاخ ریاست جمهوری چچن را که سمبل مبارزه مدافعان بود، به تصرف خویش درآورند. توافق‌نامه نهایی که پس از گفت‌وگوهای طولانی بین نمایندگان چچن و روسیه به امضا رسیده بود، از سوی دودایف بی‌اعتبار اعلام شد و با وجود تاکید برخی از مهمترین رهبران چچن از جمله اصلان ماسخادوف و شامل باسایف بر رعایت توافق‌نامه، دودایف همچنان بر ادامه جنگ علیه روسیه اصرار داشت. با خروج تدریجی نظامیان روسیه از خاک چچن ورود بازیگران جدید، از جمله روسلان خاسبولات‌اف به صحنه سیاسی چچن، گفت‌وگوهای روند صلح در پاییز ۱۹۹۵ از شدت بیشتری برخوردار شد.

در همین زمان دوکازاوگایف، رئیس سابق دولت موقت مورد تایید روسیه در چچن، در جریان انتخاباتی که از سوی غالب مبارزان چچنی تحریم شده بود، به ریاست جمهوری چچن

برگزیده شد. ماه‌های پایانی سال ۱۹۹۵ در شکل آمیخته‌ای از تداوم جریان گفت‌وگوهای صلح و درگیری‌های نظامی پراکنده برای چچن به پایان رسید و اندکی بعد با مرگ جوهر دودایف بر اثر تهاجم موشکی روسیه به پناهگاه وی، بهار سرد ۱۹۹٦ چچن را در بر گرفت. شورای چچن، «زلیم‌خان یانداربایف» را به جانشینی دودایف برگزید. با حضور یانداربایف گفت‌وگوهای صلح چچن با سرعت و قوت هر چه بیشتر جریان یافت و سرانجام دو طرف دعوا با برقراری آتش بس، مبادله اسرا را در دستور کار خود قرار دادند.

در پی این موضوع و با نزدیک شدن زمان انتخابات روسیه، یلتسین وارد گروزنی شد و قرارداد آتش بس رسمی به امضای مستقیم یلتسین و زلیم‌خان یانداربایف رسید؛ این تقویت شیوه‌ای بود که در آن، دیپلماسی و نه جنگ، حرف نخست را می‌زد. بنابر قرارداد امضا شده، چچن به‌عنوان «دولتی مستقل، دموکراتیک و قانونی در چارچوب روسیه» باقی می‌ماند. در دسامبر ۱۹۹٦، «اصلان ماسخدوف» با انتخاباتی که به همت سازمان امنیت و همکاری اروپا برگزار شد و بر اساس قوانین فدراسیون روسیه، از سوی مردم به ریاست جمهوری خودمختار چچن انتخاب شد. اما در همین حال، باسایف، رادویف و دیگر فرماندهان ارشد نظامی که در جنگ با روسیه شرکت داشتند، ارتش خود را حفظ و قوانین خاص خود را اعمال کردند (جنابی، ۱۳۸۲، صص ۱۷۷-۱۷٦).

با ورود بیش از هزار نیروی مسلح از چچن به داغستان در اوت ۱۹۹۹ بحران جدیدی در منطقه قفقاز آغاز شد. شبه نظامیان اسلام‌گرای تندرو به رهبری شامل باسایف، از فرماندهان ارشد نظامی چچن که در گذشته به‌مدت کوتاهی تصدی پست نخست وزیری را نیز داشت، به‌همراه امیر(عمر) خطاب، مرد مهم و کلیدی جنبش وهابی در منطقه، عملیات چریکی خود را در جنوب داغستان شروع کردند. هدف این عملیات برقراری حکومت اسلامی در داغستان و رهاسازی این جمهوری از زیر سلطه روسیه اعلام شده بود.

نیروهای فدراسیون روسیه و واحدهای دفاع ملی که افراد محلی آن را تشکیل داده بودند، نیروهای باسایف را از مواضع خود عقب راندند و بدین ترتیب، اولین مرحله جنگ پایان یافت. یگان‌های روسی بلافاصله پس از عقب نشینی با مردم روستاهای مسلمان نشین منطقه بویناکسک درگیر شدند. هنگامی که نیروهای روسیه مواضع نظامی مسلمانان را در داغستان بمباران کردند، نیروهای باسایف در ۵ سپتامبر برای دومین بار دست به حمله زدند. این بار







حمله در منطقه نوولاسکیو، واقع در شمال منطقه قبلی نبرد، رخ داد. نیروهای فدرال و نیروهای مقاومت محلی همچون گذشته به مقابله با رزمندگان چچنی پرداختند(جنابی، ۱۳۸۲، صص ۱۷۹-۱۷۸). این جریان‌ها با روی کار آمدن پوتین به صحنه سیاسی تغییر کرد و جنگ روسیه با چچنی‌ها به‌عنوان جنگ با «تروریسم» مشروعیت یافت.

## تأثیر وهابیت بر بحران چچن

با شروع لیبرالیسم در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ در اتحاد شوروی، در این کشور نوع ارتباط با مذهب تغییر یافت. عده‌ای با استفاده از عنوان اسلام ناب شروع به گسترش و تبلیغ اسلام رادیکالی در این کشور کردند. پیروان این جریان خواستار جامعه‌ای الهی بودند. آنها با روحانیون اسلام رسمی به مخالفت برخاستند و هر چیز جز قرآن و سنت را تجدد خوانده و با آن مخالفت کردند. آنها با آداب و رسومی مخالفت می‌کردند که جزو جدایی‌ناپذیر زندگی مسلمانان بود، از جمله پرداخت مهریه عروس، برپایی مراسم ازدواج، ختم و زیارت مکان‌های مقدس و سنت‌هایی که در زندگی مردم صوفی مسلک به‌خصوص آسیای مرکزی و قفقاز، رایج بود.

وهابیت در شوروی قبل از فروپاشی در سال‌های ۱۹۹۰ شکل گرفت و توانست در مناطق مسلمان‌نشین بنابر شرایط مختلف فرهنگی، مذهبی، اجتماعی و سیاسی رشد و تکامل یابد. در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ در میان کشورهای شمال قفقاز، داغستان از مهمترین منابع ترویج افکار بنیادگرا شد. در این جمهوری، اسلام از موقعیت اجتماعی- فرهنگی مستحکمی برخوردار بود و توانست بیشترین توجه را درمیان جماعت فرقه‌های صوفیه، نقش‌بندی، قادری و زیر شاخه‌های آنها جلب کند. در سال‌های ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ در داغستان، مومنانی که خواستار پایان دادن به محدودیت‌های مذهبی بودند، مسجدی را بنا کردند تا به این ترتیب بین حقوق خود با غیرمذهبی‌ها توازن برقرار کنند. در برخی روستاها مذهبی‌ها به مخالفت با مقام‌های محلی برآمدند و از آنها خواستند برخی گروه‌ها و بخش‌های اداری تحت حمایت مسجدها درآیند و مدرسه‌ها دخترانه و پسرانه جدا شود.

مدعیان، خواسته‌های خود را به ریاست امور معنوی مسلمانان قفقاز شمالی و داغستان ارائه کردند. در مه ۱۹۸۹ جمعیت انبوهی از آنان به ساختمان اداره امور معنوی ماخاچ قلعه یورش بردند و مفتی محمد گلیکف، رئیس این اداره را به اتهام همکاری با کا.گ. ب و زیرپا گذاشتن مسائل اخلاقی- اسلامی، بیرون راندند. بنا به‌برخی از اطلاعات، مخالفان این مفتی «وهابی‌ها» نامیده شدند( Кудрявцев, 2000, сс. 1-2).

از ابتدای گسترش وهابیسم در داغستان، دولت از مبارزه ایدئولوژیکی بین تصوف و وهابیسم فاصله گرفت. و این اختلاف را تنها یک اختلاف مذهبی به‌حساب آورد که هیچ ارتباطی با فعالیت ارگان‌های دولتی حکومت نداشت. اما دولت با مشاهده این موضوع که تصوف ضامن ثبات بیشتر در این جمهوری است به دفاع از روحانیون رسمی پرداخت. به‌نظر برخی می‌توان گفت که حتی امروز نیز ضامن امنیت جنوب روسیه اسلام تصوف است (Шихалиев, 2008, с. 61).

بنیادگرایان داغستان به‌صورت فعال در «کنگره مسلمانان غیر رسمی» (که در سال ۱۹۹۰ در آستاراخان شکل گرفت) شرکت می‌کردند و در این کنگره، حزب اسلامی رستاخیز را بنیان نهادند. پیش‌گامان این حزب عباس کبداف، بقاءالدین محمد از آوارها و ایوب عمراف از آستاراخان بودند. احمد کادی آختایف پزشک آواری، به امیری این حزب انتخاب شد. وی آموزه‌های اسلامی را در زمان شوروی به‌صورت مخفیانه فراگرفته بود. آدم دنیف چچنی نیز رهبری بخش‌های محلی این حزب را در جمهوری‌های شمالی قفقاز، به‌عهده گرفت. این حزب نه در داغستان و نه در چچن نتوانست یک حزب مخالف جدی و مهم باشد و تنها به فعالیت‌های فرهنگی یعنی تبلیغ اسلام محدود می‌شد.

مرکز مهم این فعالیت‌ها هم مدرسه بود، که در سال ۱۹۹۲ در کیزیل یورت در خانه بقاءالدین محمد، یکی از بنیان‌گذاران حزب اسلامی رستاخیز افتتاح شد. وی رهبر مرکز اسلامی قفقاز در ماخاچ قلعه بود. در دهه ۱۹۹۰ وهابیت در داغستان به یک پدیده فرهنگی- اجتماعی تبدیل شد. جمع‌های وهابی‌ها یا «جماعت» در بسیاری از شهرها و روستاهای این جمهوری شکل گرفتند. اعضا و پیروان آنها از نظر ظاهری بسیار متفاوت از دیگر مسلمانان بودند.







ریش اجباری، اصلاح مو، شلوارهای کوتاه برای مردان و چادر و پوشاندن کامل صورت در زنان مورد توجه قرار گرفت، مسائلی که هرگز در داغستان مرسوم نبوده است. وهابی‌ها شروع به مخالفت با شیوخ با نفوذ طریقت‌های صوفی کردند. در سال ۱۹۹٤ تفرقه‌های مذهبی به اندازه‌ای بود که در برخی مسجدها، امامان از مردم خواستند که ریش‌داران را همچون بدترین دشمنان اسلام به قتل برسانند. در داغستان با افزایش اعتراض‌ها علیه شرایط سخت اقتصادی، افزایش بیکاری، فساد، گسترش جرم و جنایت و قاچاق مواد مخدر بر تعداد پیروان «اسلام ناب» نیز افزوده می‌شد.

به همه این موارد شروع جنگ چچن در اواخر ۱۹۹٤ نیز اضافه شد. علاوه بر این، عوامل خارجی در سطح وسیعی به گسترش موفقیت‌آمیز اسلام رادیکالی کمک می‌کرد، یکی از این فاکتورها در دهه نود فتحی الششانی، چچنی مهاجر اردن و شهروند آمریکا بود. وی در ابتدای جنگ در ترکیب نیروهای مسلح چچنی یک گردان اسلامی تشکیل داد که بیشتر با نام «جماعت» معروف شد. خطاب از جمله کسانی بود که تحت فرماندهی او بود. این گردان از ترکیب مهاجران چچنی از کشورهای خاورنزدیک، تشکیل شده بود.

فتحی الششانی در این گردان مسئولیت اداره جنگ مقدس علیه نیروهای فدرال را بر عهده داشت. گروه جماعت جنگاورترین و منظم‌ترین تشکیلات نیروهای مسلح چچنی شدند، آنها مواضع جنگی خود را در گورستان‌ها از جمله در مزار شیخ‌های مقدس(امامزاده‌ها) برقرار می‌کردند که خود نوعی بی‌احترامی وهابی‌ها به مقدسات مردم مسلمان چچن بود. وهابی‌ها تقریبا ده مدرسه و نشریه مخصوص به‌خود داشتند(Кудрявцев, 2000, сс. 1-2).

صوفی‌ها در قفقاز شمالی مخالف حرکت سلفیون بودند. مهمترین اختلاف بین طریقتی‌ها و سلفیون در تعریف آنها از ایده اجتهاد بود. از نظر طریقتی‌ها اجتهاد فقط یک روش تهذیب نفس بود و برای وهابیون اجتهاد وسیله‌ای بود که باید برای مبارزه در راه گسترش اسلام در کل جهان استفاده می شد(Нефляшева, 2008, с. 33 ).

در سال ۱۹۹۸ وهابیت با سه جریان شناسایی شد. جریان اول مربوط به میانه‌روها یعنی پیروان احمد کادی آختایف بود. وی در سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۹۲ مجله «تمدن اسلامی» را منتشر کرد و به مخالفت با پیروان طریقت‌های صوفی پرداخت. در سال ۱۹۹٦، انجمن مذهبی-فرهنگی «اسلامیا» را بنیانگذاری کرد که به فعالیت‌های سیاسی نمی‌پرداخت و هدف آن گسترش

تعلیمات اسلامی در این جمهوری بود. جریان دوم که مربوط به تندروها یعنی پیروان بقاءالدین محمد، می‌شد. در زمان جنگ چچن، بقاءالدین محمد و پیروانش روابط نزدیکی با خطاب و فرماندهان صحرایی چچن برقرار کردند که تا بعد از جنگ نیز حفظ شد. در اواخر سال ۱۹۹۷ بقاءالدین با همقطارانش به چچن نقل مکان و جنگ مسلحانه علیه رهبران روسی داغستان را آغاز کردند. آنها هدف خود را از این اقدام تبدیل داغستان به یک حکومت اسلامی، عنوان کرده و تنها در صورتی حاضر به عقب نشینی بودند که روسیه خود یک کشور اسلامی شود (Кудрявцев, 2000, сс. 4-6).

جریان سوم در چچن و پس از پایان جنگ در اوت ۱۹۹۶ آشکار شد و وهابی‌گری به سرعت به یک نیروی نظامی - سیاسی تهدید آمیز تبدیل شد. خطی مشی زلیم‌خان یانداربایف، رهبر جدید این جمهوری به اسلامی کردن دولت کمک زیادی کرد. اولین قدم یانداربایف در این مسیر برای اسقرار شریعت در کشور، دعوت از رهبران رادیکال اسلامی در داغستان از جمله بقاءالدین محمد بود. در زمان یانداربایف، برای اشاعه شریعت درسال ۱۹۹۶ مرکز «جوانان مسلمان» تشکیل شد. در سپتامبر ۱۹۹۶ با فرمان او، دادگاه‌های غیر شرعی لغو و دادگاه‌های اسلامی جایگزین آن شد( که قوانین آن در سودان نوشته شده بود).

بر اساس این فرمان، در همه جای چچن دادگاه‌های شرعی شروع به فعالیت کرد. که تمام اعضای آن از افراد گروه جماعت بودند، در بین آنها شهروندانی از کشورعربستان نیز دیده می‌شد. در همان زمانی که جنگ در چچن آغاز شد، مبلغان وهابی از کشورهای عربی و دیگر کشورهای مسلمان به چچن سرازیر شدند و اسلام را مذهب ملی، اعلام کردند و اروس مارتان به‌صورت پایگاه وهابی‌ها درآمد. غیر از دادگاه‌های شرعی در این جمهوری یگان‌های شرعی یا اسلامی به‌ویژه از گروه‌های وهابی‌ها شکل گرفت. وهابی‌های افراطی پس از جنگ اول چچن عالی‌ترین پست‌های نظامی و غیرنظامی را اشغال کردند.

در زمان ماسخادف درگیری‌های زیادی بین وهابی‌های افراطی که یگان شرعی تدارک دیده بودند و مردم را محدود می‌کردند با نمایندگان اسلام رسمی صورت گرفت بر اساس برخی آمارها پنجاه نفر در این درگیری کشته شدند. ماسخادف این رویداد را همچون یک پدیده انقلابی حساب کرد و دستور داد یگان شرعی وهابی‌ها منحل شود. حضور ماسخادف منجر به باز شدن راهی برای محدود کردن فعالیت‌های وهابی‌ها شد و باعث شد از وهابیت به‌عنوان







یک ایدئولوژی بیگانه در چچن یاد شود و پیروان آن به‌عنوان عاملان خارجی که قصد به جنگ کشیدن این جمهوری با روسیه را دارند، شناخته شوند. ۲۵ ژوئن ۱۹۹۸ در گروزنی، با تلاش مفتی‌های چچن گنگره مسلمانان قفقاز شمالی برگزار شد.

شرکت‌کنندگان وهابی‌ها را به تفرقه‌افکنی، افراط طلبی، دخالت در جریان‌های سیاسی، مسلح کردن هواداران خود و عدم پیروی از مقام‌های رسمی متهم کردند. آنها از سران جمهوری‌های قفقاز شمالی خواستند تا اقدام‌های وهابی‌ها را غیرقانونی اعلام و گروه‌ها و تشکیلات آنها را منحل کنند. همچنین رئیس جمهور چچن، نمایندگانی از دستگاه دولت را که به‌صورت مادی و یا معنوی از وهابیت حمایت می‌کنند، از کار برکنار کند. اما این سرکوبی در چچن اتفاق نیفتاد، دلیل این امر حمایت‌های آشکار یانداربایف و دیگر تندروهایی بود که به اعتقاد خود، خطی مشی ماسخادف را در رابطه با روسیه بسیار ضعیف می‌دانستند (Кудрявцев, 2000, cc. 6-7).

## وهابیت و تأثیر عملکرد رهبران تندرو

در سال ۱۹۹۰ در قفقاز جنوبی سه گروه وهابی وجود داشت: گروه میانه روها، این گروه طرفداران احمد کادی آختایف در داغستان بودند که در مبارزه‌های جهادی خود دارای افکار و عقاید انعطاف پذیرتری بودند. گروه نمایندگان اسلام رادیکال، نمایندگان این گروه کسانی چون بقاء الدین محمد در داغستان، ایوب عمرف در آستاراخان، موسی موکاژو در کاباردینوبالکار، رمضان بارلاکویم در قره‌چای- چرکس بودند. گروه نمایندگان رادیکال اسلام‌گرا، افرادی چون یانداربایف، باسایف و ماسخادف از نمایندگان این گروه محسوب می شدند. تنها هدف آنها ایجاد حکومتی اسلامی در چچن و اتحاد همه مسلمانان قفقاز شمالی بود. این رهبران طی ۱۵ سال، ۵۰ مبلغ مذهبی که علیه وهابیت تبلیغ می کردند را به کشتن دادند(Нефляшева, 2008, c. 33).

ماسخادف زمانی به پست ریاست جمهوری دست یافت که سه مخالف اصلی داشت. گروه‌های وهابی چون یاندارابایف، رادویف و گیلایف. علت این مخالفت از نظر رادویف پیروی نکردن ماسخادف از خطی مشی دودایف، رئیس جمهور سابق و گرایش سازش‌طلبانه او نسبت به روس‌ها عنوان می‌شد. پس از انتخاب ماسخادف، یانداربایف و معاونش ابومسلم‌اف

یکی از نظریه پردازان انقلاب چچن در شهر گروزنی تظاهراتی را علیه او برپا کردند. آنها معتقد بودند که ماسخادف با حمایت‌های مالی مسکو به ریاست جمهوری رسیده است. به عبارتی یانداربایف و هوادارانش پس از شکست سختی که در انتخابات خوردند به مخالفت با او پرداختند(Акаев,1999, с. 2).

رهبران تندرو چچن از جمله شامل باسایف، سلمان رادویف، آربی بارایف و مولادی ادگف در طول جنگ نخست در معرض روند افراط گرایی اسلامی قرار گرفتند. آنها در جنگ قدرت در چچن در زمان بین دو جنگ از اسلام سیاسی تندرو استفاده کردند و ایدئولوژی را سلاح مؤثر برای تقویت موضع خویش و بی‌اعتبارکردن حریفان خود می‌دیدند. در طول دوره بین دو جنگ ماسخادف پیوسته از سوی تندروها به‌دلیل اسلامی نبودن مورد انتقاد قرار می‌گرفت. تلاش برای کشتن ماسخادف و سربریدن چهار انگلیسی و نیوزلندی در سال ١٩٩٨ توسط بارایف انجام شد. ولی دستور این اقدام‌ها و تأمین هزینه‌های آنها توسط افراطی‌ها صورت گرفت(ویلهلمسن، ١٣٨٤، صص ١٤٤-١٤٣).

برای باسایف، ادگف و یانداربایف ایجاد دولت قفقاز شمالی که چچن و داغستان را نیز دربر می‌گرفت، هدف اصلی محسوب می‌شد. اتباع خارجی درگیر در این فعالیت نیز مدت طولانی، به احتمال زیاد همان‌قدر با بلندپروازی‌های فرماندهان نظامی چچن هماهنگ بودند که آنها با جهاد جهانی از چنین هماهنگی برخوردار بودند. خطاب مثال بارزی در این زمینه بود، او نیروی محرکه تلاش‌های به‌عمل آمده برای تحقق رؤیای مخالفان تندرو چچن در متحد ساختن قفقاز بود بنابراین خطاب و تندروهای اسلامی از روستاهای کارا- ماخی، چابان- ماخی و کادار، یعنی پایگاه وهابی‌ها در داغستان، حمله به نیروهای روسی مستقر در بویناکس داغستان را در دسامبر ١٩٩٧ انجام دادند.

خطاب این عملیات را به‌عنوان نخستین قدم در راه ایجاد یک دولت اسلامی در چچن و داغستان تلقی کرد. کنگره خلق چچن و داغستان که در آوریل ١٩٩٧ با تلاش‌های باسایف، خطاب و ادگف تشکیل شد، ابتکار دیگری برای رسیدن به اتحاد چچن و داغستان تحت نام اسلام بوده است. باسایف که به‌عنوان رئیس این مجمع انتخاب شد این امیدواری را داشت که امام داغستان و چچن شود. این کنگره تا حدودی با استفاده از منابع مالی خارجی و با کمک نیروهای خطاب یعنی تیپ حافظ صلح کنگره چچن و داغستان، ایجاد شد. افرادی از تبار کشورهای







خاورمیانه و شمال آفریقا نیز در این یگان نظامی شرکت داشتند (ویلهلمسن، ۱۳۸٤، صص ۱٥٦–۱٥۱).

با اینکه ماسخادف در فوریه ۱۹۹۷ با اکثریت قاطع به‌عنوان رئیس جمهور انتخاب شد، ولی از موقعیت ضعیفی برخوردار بود. قلمرو چچن به‌صورت بخش‌های مجزا تقسیم شده بود و هریک از فرماندهان نظامی حوزه و نیروهای خاص خود را کنترل می‌کرد. ماسخادف فقط گروزنی و حومه آن را در اختیار خود داشت. همچنین، وی با انتخاب خط مشی میانه‌رو، خواهان یک دولت غیرمذهبی و همکاری نزدیک با مسکو برای بازسازی چچن در دوره پس از جنگ بود.

این رویه، همگرایی تدریجی جنگ سالاران و سیاست‌مداران تندرو را در قالب آنچه که به‌عنوان مخالفان افراطی خط میانه ماسخادف می‌توان نامید، تشدید کرد. از دید آنان، ماسخادف دست نشانده روسیه غیرمذهبی بود. آنان با ناامید شدن از انتظارهای خود در کسب قدرت، به‌دلیل داشتن تسلیحات کافی و تقویت نیروهای خود با رزمندگان جهادی(اعضای گروه جماعت) خارجی و تأمین مالی از خارج، چالش جدی برای رژیم جدید چچن محسوب می‌شدند.

مسکو از انتخاب ماسخادف حمایت کرد، زیرا در گفت و گفتگو میان نامزدهای مطرح در مبارزه‌های انتخاباتی وی تنها فردی بود که می‌توانست با او همکاری کند. مقام‌های روسی از پیمان روسیه – چچن که توسط یلتسین و ماسخادف در مه ۱۹۹۷ امضا شده بود، به گرمی استقبال کردند. اگر چه با گذشت زمان به‌نظر نمی‌رسید که مسکو در پی آن باشد تا تعهدهای این پیمان را محترم شمرده و رژیم ماسخادف را تقویت کند.

در مواجه با مخالفت‌های فزاینده جنگ‌سالاران تندرو، که نیروهای کوچک خود را از محل دریافت کمک‌های خارجی اداره می‌کردند، ماسخادف پولی در اختیار نداشت. وی با وجود تهدید به گروگان‌گیری و یا اخراج وهابی‌های خارجی، از امکانات لازم برخوردار نبود. نیروهای امنیتی ماسخادف با وجود حکم‌های صادر شده علیه رادای‌اف و بارای‌اف، بارها از بازداشت آنها امتناع کردند. او خطاب را نیز تهدید به بازداشت می‌کرد ولی قادر به عملی ساختن آن نبود.

## حمایت‌ها در گسترش وهابیت

به گفته برخی منابع، در اوت ۱۹۹٦ حدود دو هزار تن از رزمندگان چچنی برای آموزش سه ماهه به اردوگاه‌های طالبان در پاکستان اعزام شدند که در آن ارائه تعلیماتی درباره اصول اسلام و شریعت نیز گنجانده شده بود. مؤسسه‌های خیریه اسلامی که در چچن تحت رهبری خطاب و با همکاری باسایف دایر شده بودند، هزینه‌های اردوگاه‌های آموزشی را تأمین می‌کردند. بنابر گفته منابع روسی، حدود ۱٦۰۰ تا ۲۵۰۰ نفر از اتباع چچن، داغستان، اعراب، مسلمانانی از آسیای مرکزی و بخش‌های دیگر قفقاز شمالی از سال ۱۹۹٦ تا ۱۹۹۹، این دوره‌های آموزشی را سپری کرده‌اند. در گزارش‌های دیگر رقم‌های کمتری بیان شده و بنابراین هر گونه نتیجه‌گیری قطعی در این خصوص دشوار است.

هدف اعلام شده، تأسیس دولت اسلامی قفقاز شمالی بود که با خواست رزمندگان جهادی(گروه جماعت) خارجی و همچنین جاه طلبی‌های باسایف و یانداربایف متناسب بود. با بروز جنگ جدید در سال ۱۹۹۹، داوطلبان تازه نفسی از خارج از چچن برای نبرد با نیروهای روسی وارد شدند. گمان بر این است که پانکسی در گرجستان، واقع در ٤۰ مایلی جنوب چچن به‌صورت نقطه تماس رزمندگان جهادی (گروه جماعت) خارجی و رزمندگان چچنی بوده است. نشانه‌هایی نیز حاکی از آن بود که القاعده در نظر داشته است تا پایگاهی را در آن منطقه ایجاد کند. حمایت‌های مالی از خارج نیز با بروز جنگ جدید افزایش یافت. بسیاری از بنیادهای خیریه اسلامی نیز مبالغ قابل توجهی را ارسال کردند. بن لادن نیز آشکارا این کار را انجام داد.

بنیادالحرمین در سال ۱۹۹۹ با افتتاح دفتری در جمهوری آذربایجان، صندوق چچن را جهت حمایت از جنگ‌جویان چچنی تأسیس کرد. بنابر برخی از گزارش‌ها، رزمندگان چچن در سال ۱۹۹۹ حدود ۱ میلیون دلار از این صندوق دریافت کرده‌اند. سرویس‌های امنیتی روسیه برآورد کرده‌اند که وجوه ارائه شده به رزمندگان چچن – که بیشتر از کشورهای حوزه خلیج فارس بوده است- در سال ۲۰۰۰ به‌حدود ٦ میلیون دلار در هر ماه بالغ می‌شد. بنا به گفته الکسی مالاشنکو تحلیل‌گر روسی، سالیانه بین ۱۰ تا ۲۰۰ میلیون دلار از طرف گروه‌های اسلامی







خارجی به چچن رسیده است. بازیگران افراطی چچن از سال ۱۹۹۹ به بعد تا حدودی به رسوخ و نفوذ رزمندگان جهادی و منابع مالی به‌سوی چچن دامن زدند.

یانداربایف رئیس جمهور سابق چچن که در سال ۱۹۹۹ آنجا را ترک کرد، در خارج نیز به حمایت از این مخالفین ادامه داده و به‌شکل فعال به‌دنبال کسب کمک از مجامع بین‌المللی بوده است. از اواسط ۱۹۹۰ رسانه‌های اسلامی تندرو در بسیاری از کشورهای عرب و شمال آفریقا در خصوص منازعه چچن به اظهار نظر پرداخته و آن را تلاش مسلمانانی که از برادران خود دفاع می‌کنند، جلوه دادند. این تلاش‌ها با بروز جنگ دوم تشدید شد. امام‌های تندرو در مساجد اروپا نیز مسلمانان مؤمن را برای دفاع از قلمرو چچن در مقابل ملحدان روس فراخواندند. اسامه بن لادن با استفاده از نوار ویدئویی از چچن در پی جذب نیرو برای القاعده برآمده و در بسیاری از موارد به کشمکش چچن به‌عنوان بخشی از مبارزه گسترده‌تر خود اشاره کرده است.

رهبران بنیادگرا در پاکستان نیز پیوسته خواهان کمک به چچن شدند. دامنه نفوذ خطاب در چچن در پی بروز جنگ جدید، تقویت شد. بسیاری از رزمندگان جهادی(گروه جماعت) خارجی در چچن به صفوف او پیوستند و وی امکانات آموزشی و مهارت‌های رزمی قابل توجهی را در اختیار داشت. با مرگ وی در بهار سال ۲۰۰۲، ابوالولید(متولد ۱۹٦۷) معاون خطاب و هم‌وطن وی جای او را گرفت. ابوالولید نیز مانند خطاب از دید منابع روسی، نماینده اخوت اسلامی و حلقه اتصال میان فعالان وابسته به این جمع در پانکسی، جمهوری آذربایجان و ترکیه با مراکز موجود در خاورمیانه بود. به‌صورت کلی، تلاش‌های فزاینده‌ای از سوی سازمان‌ها و اسلام‌گرایان تندرو خارجی صورت گرفت تا چچن بخشی از جهاد اسلامی در جهان حساب شود(ویلهلمسن، ۱۳۸٤، صص ۱۵۵-۱۵۳).

## نتیجه

بی‌شک یکی از علت‌های مؤثر بر بحران چچن وهابیت بوده است که با تفرقه‌افکنی، افراط‌طلبی، دخالت در جریان‌های سیاسی، مسلح کردن هوادارن خود و پیروی نکردن از مقام‌های رسمی، به‌خصوص در زمان بین دو جنگ از نقش برجسته‌ای در چچن برخوردار بوده

است. علاوه بر پیروی و نشر این جریان توسط رهبران تندرو که نقش‌های کلیدی در اداره این جمهوری برعهده داشتند، نقش عوامل و بازیگران اسلام‌گرای بین المللی را نمی‌توان نادیده گرفت، به‌خصوص کمک‌های مادی که به این جمهوری سرازیر می‌شد. گروه جماعت که در پناه وهابیت شکل گرفت، موفقیت‌های بسیاری برای رهبران خود به ارمغان آورد. اعزام رزمندگان به کشورهای اسلامی و ترویج ایدئولوژی تشکیل دولت کامل اسلامی و ارسال کمک‌های مالی به‌خصوص از سوی کشورهای مسلمان از عوامل کامل مؤثر بحران در چچن بوده‌اند.

## منابع و ماخذ

### الف- فارسی


۱. آکینر، شیرین(۱۳٦٦)، **اقوام مسلمان اتحاد شوروی**، ترجمه علی خزعلی، مشهد مقدس: آستان قدس رضوی.

۲. جنابی، سروش(۱۳۸۲)، "بحران در قفقاز شمالی: نگاهی به استقلال‌طلبی مردم مسلمان چچن"، **فصلنامه نهضت**، سال چهارم، شماره ۱۳، صص ۲۰۱-۱۷۱.

۳. دکمجیان، هرایر(۱۳۷۷)، **جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب**، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان، چاپ سوم.

٤. عنایت، حمید(۱۳۷۲)، **تفکر نوین سیاسی اسلامی**، تهران: انتشارات امیرکبیر.

۵. کولایی، الهه و دیگران(۱۳۸۱)، **بررسی زمینه‌های نظری و تاریخی همگرایی و واگرایی در فدراسیون روسیه**"، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

٦. گلی، حسن(بهار و تابستان ۱۳۸۷)، "وهابیت تهدید برای جمهوری آذربایجان"، **فصلنامه آران**، سال ششم، شماره‌های ۱۵و۱٦، صص ۱۸۵-۱۷۵.

۷. مسجد جامعی، زهرا(۱۳۸۰)، **نظری بر تاریخ وهابیت**، تهران: صریر دانش.

۸. منفرد، افسانه و کاوه بیات (۱۳۷٤)، "چچنی‌ها در گذر تاریخ"، تهران: دائرة المعارف اسلامی.

۹. واعظی، محمود(۱۳۸۲)، "عوامل بی‌ثباتی در قفقاز و رویکردهای امنیتی"، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال دوازدهم، شماره ٤٤، صص ۳٤-۱.

۱۰. ویلهلمسن، ژولی(۱۳۸٤)، "اسلام‌گرایی جنبش جدایی‌طلب چچن"، ترجمه سعید نقی زاده، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، سال ۱٤، شماره ٤۹، بهار، صص ۱٦۹–۱۳۷.

**ب– انگلیسی**

1. Atkin, Muriel(2000), "The Rhetoric of Islamophobia," **Central Asia and the Caucasus**, Vol. 1, No. 4, pp. 123-132.
2. Bibikova, Olga(1999), "Fenomen 'Vakhkhabizma'," **Aziia I Afrika Segodnia**, Vol. 8, No. 4, pp. 48-52.
3. Khabutdinov, Aidar(2000), "Wahhabism in Modern Tatarstan", **Russia and the Muslim World**, Moscow, Vol. 10, No. 100 , pp. 24-26.
4. Knysh, Alexander(2004), "A Clear and Present Danger: "Wahabism" As a Rhetorical Foil", **Die Welt Des Islams**, Vol. 44, No. 1, pp. 3-26.
5. Leitzinger, Antero(1997), "Historical Reflections on the War in Chechnya", **Perceptions**, Vol. 11. No. 3, pp.157-183.
6. Murtazin, Marat(2000), "Muslims and Russia: War or Peace?" **Central Asia and the Caucasus**, Vol. 3, No. 1, pp. 132-141.

**پ– روسی**

1. Акаев, Вахид(1999), "Чечня: возможен ли афганский вариант?", **Центральная Азия и Кавказ**, № 1 (2), http://www.ca-c.org/journal/cac-02-1999/st_18_akaev.shtml, (дата обращения: 20 Октября 2009)

2. Нефляшева, Н. А.(2008), "Духовные авторитеты Северного Кавказа", Форумы российских мусульман, **Ежегодный научно-аналитический бюллетень**, № 3 / ДУМНО, НИИ им. Х. Фаизханова; под общ. ред. Д. В. Мухетдинова. – Нижний Новгород: Издательский дом «Медина», сс.32-36.

3. Кудрявцев, Алексей(2000), "Ваххабизм: проблемы религиозного экстремизма на Северном Кавказе", **Центральная Азия и Кавказ**, № 3 (9), http://www.ca-c.org/journal/cac-09-2000/14.Kudriav.shtml, (дата обрашения: 20 Октября 2009)

4. Шихалиев, Ш. Ш(2008), "Суфизм и власть в Дагестане в XIX–XX вв.", Форумы российских мусульман, **Ежегодный научно-аналитический бюллетень**, № 3 / ДУМНО, НИИ им. Х. Фаизханова; под общ. ред. Д. В. Мухетдинова. – Нижний Новгород: Издательский дом «Медина», сс.57-61.







مطالعات اوراسیای مرکزی، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹٤، صص ۲۲۹-۲٤۹

# واکاوی چگونگی ورود اقوام ایرانی و غیرایرانی به گذرگاه‌های قفقاز (از سدهٔ ۱۲ ق.م تا سدهٔ ٥م.) و آثار ماندگار آنان بر این منطقه تا به امروز

**جمشید روستا***

استادیار تاریخ، دانشگاه شهید باهنر کرمان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹٤/۰۱/۲۸ – تاریخ تصویب: ۱۳۹٤/۰٦/۲۲)

## چکیده

تأملی در تاریخ پر فرازونشیب سرزمین قفقاز، نشان می‌دهد که تاریخ این سرزمین با چنان پیچیدگی‌ای همراه است که هر پژوهشگری را در نگاه اول، متحیر و سردرگم می‌کند. درهم پیچیده‌شدن ده‌ها قوم از نژادها و تیره‌های مختلف با آداب و رسوم متفاوت در گستره‌ای از وسعت سرزمینی، کار پژوهش را بسیار دشوار می‌کند؛ اما این پیچیدگی معماگونه، نگارنده را بیش از پیش، کنجکاو کرد تا روند حضور اقوام مختلف در این سرزمین را دنبال کند و پاسخی مناسب برای پرسش‌های خود بیابد. پرسش‌هایی مانند چه اقوامی (اعم از ایرانی و غیر ایرانی) از سدهٔ ۱۲ق.م به این‌سو وارد سرزمین قفقاز شده‌اند؟ مسکن اولیهٔ این اقوام کجا بوده و چرا زادگاه اصلی خود را ترک گفته‌اند؟ تأثیرات حضور آنان بر منطقهٔ قفقاز چگونه بوده است؟ در همین زمینه، این نوشتار با کاربرد روش تحلیلی، بر آن است تا در گام نخست به معرفی برخی از اقوام ناشناخته یا کمتر شناخته‌شده‌ای بپردازد که در سده‌های ۱۲ق.م تا ٥م. از دو گذرگاه مشهور سرزمین قفقاز، یعنی گذرگاه‌های دربند و باب اللان، عبور کرده‌اند. گام دوم این نوشتار نیز بیان تأثیر ماندگار حضور آنان در این سرزمین، تا به امروز است.

## کلیدواژه‌ها

آلان‌ها و روکسولان‌ها، سارمات‌ها، سکاها، قفقاز، کیمری‌ها، گت‌ها.

---

* Email: jamshidroosta@uk.ac.ir







## مقدمه

بی‌تردید نام‌هایی مانند آلان، ارّان، کریمه، دربند و باب‌اللان بارها شنیده یا در متون مختلف دیده شده است؛ اما آیا لحظه‌ای با خود اندیشیده‌ایم که به‌راستی وجه تسمیهٔ این نام‌ها چیست؟ چرا ما سرزمینی با نام ارّان یا آلان داریم؟ نام‌هایی مانند کریمه و دربند از کجا آمده‌اند و در پسِ خویش، یادآور چه واقعیت‌های تاریخی از گذشته‌های دورند؟ تلاش برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها، سبب می‌شود تا در گذرگاه تاریخ به عقب بازگردیم و گوشه‌گوشه‌های این گسترهٔ وسیع را واکاوی کنیم. منطقهٔ قفقاز به جهت وضعیت راهبردی از دیرباز مورد توجه اقوام مختلف بوده است. اقوامی که اگرچه در زمان ما نامی از آن‌ها در میان نیست، روزگاری اعتبار و قدرت زیادی داشته و سال‌ها تداوم داشته‌اند.

در مورد برخی از آن‌ها این تداوم و پایداری به‌حدی بوده که نام آن‌ها بر بعضی از مناطق، گذاشته شده و برای همیشهٔ تاریخ پابرجا مانده است. به‌راستی این اقوام از کجا آمده بودند و چرا به‌سوی قفقاز رو آوردند؟ آیا هدفشان ماندن در این سرزمین جدید بوده یا سرزمین قفقاز فقط گذرگاهی برای رسیدن به سرزمین‌های دیگر بوده است؟ این پرسش‌ها و ده‌ها پرسش دیگر برای نویسنده مطرح است. شایان توجه اینکه با وجود نقش بسیار پررنگ و انکارناپذیر این اقوام در منطقهٔ قفقاز، این اقوام کمتر مورد توجه اندیشمندان و پژوهشگران قرار گرفته‌اند و سرگذشت آنان در لایه‌ای از غبار و گذر زمان، پنهان شده است.

از میان پژوهشگرانی که پیش از این در مورد قفقاز و ورود اقوام مختلف ایرانی و غیرایرانی بدین سرزمین، سخن گفته‌اند می‌توان به شرق‌شناسان برجسته‌ای همچون «تامارا تالبوت رایس»[1] (۱۹۵۷)، «ویلیام مونتگمری مک گاورن»[2] (۱۹۳۹)، «دنیس سینور »[3] (۱۹۹۰) و «رنه گروسه» (۲۰۰۱)، اشاره کرد که به ترتیب در آثاری همچون: *سکاها*، *امپراتوری‌های اولیهٔ آسیای مرکزی*، *تاریخ نخستین آسیای مرکزی* و *امپراتوری صحرانوردان* به این سرزمین و اقوام آن پرداخته‌اند. از بین پژوهشگران ایرانی نیز رقیه بهزادی (۱۳۸۲)، در کتاب‌هایی مانند: *قوم‌های کهن در قفقاز، ماورای قفقاز، بین‌النهرین و هلال حاصل‌خیز*، و *قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران*، اطلاعات ارزشمندی را در مورد اقوام کهن قفقاز بیان می‌دارد. در

1. Tamara Talbot Rice
2. William Montgomery McGovern
3. Denis Sinur

سال‌های اخیر مقاله‌هایی نیز در این حوزه نوشته شده است که از میان آن‌ها می‌توان به مقالهٔ علی علی‌بابایی درمنی (۱۳۹۲) با عنوان «بررسی گذرگاه‌های قفقاز در دورهٔ باستان و دلایل اهمیت‌یافتن گذرگاه لازیکا در واپسین رقابت‌های ایران ساسانی و بیزانس» و مقالهٔ مشترک فریدون اله‌یاری و امیر آهنگران (۱۳۹۰)، با عنوان «جغرافیای تاریخی قفقاز از منظر مورخان و جغرافی‌دانان مسلمان» اشاره کرد. علی‌بابایی اطلاعات ارزشمندی در مورد گذرگاه‌های قفقاز ارائه داده است. او به وضعیت این گذرگاه‌ها در سدهٔ ششم م. پرداخته و کمتر از پیشینهٔ این گذرگاه‌ها و اقوام کهن آنجا سخن گفته است. امید است که این نوشتار بتواند تاریخ این اقوام را بررسی کند.

**مختصری دربارهٔ وضعیت جغرافیایی منطقهٔ قفقاز**

امروزه حدود جغرافیایی منطقهٔ قفقاز در منابع ایرانی و روسی به‌صورت متفاوتی ارائه‌شده است. به‌صورت کلی سه جمهوری آذربایجان، گرجستان و ارمنستان مناطقی هستند که در متون فارسی، قفقاز نامیده می‌شوند. بعضی نواحی دیگری چون جنوب داغستان و سرزمین اوستی جنوبی – در گرجستان– را نیز به این مناطق مربوط دانسته‌اند؛ ولی دیگر نواحی در محدودهٔ فراسوی قفقاز یا قفقاز شمالی آمده‌اند. این نواحی عبارتند از سرزمین‌های اقوام کاباردا، چرکس، آدیغه (ادیگه)، آبازین، قراچایی، بلغار، اوستی، چچن، اینگوش(اینقوش)، نوگای، مردم داغستان، کومیک‌ها، آوارها، درگین‌ها، لکزها، لزگی‌ها، تابه‌سرایی‌ها (تابه‌سرانی‌ها)، آگول‌ها، روتول‌ها، تساخوری و یهودیان کوهستان (Varjavand, 1999: 11). البته در مورد فراسوی قفقاز و محدودهٔ این سرزمین باید گفت که پژوهشگران ایرانی «سرزمین‌های شمال رود ارس، اطراف رود کر، منطقهٔ کوه‌های آرارات و جبال قفقاز را که در اساطیر به کوه قاف (قبق) معروف شده است قفقاز می‌نامند و مناطق قفقاز شمالی را ماورای قفقاز می‌خوانند؛ ولی در منابع روسی، برخلاف نوشته‌های ایرانی، آنچه را که ماورای قفقاز خوانده شده و شامل نواحی شمال قفقاز است، قفقاز می‌نامند و سرزمین‌های جنوبی قفقاز و منطقهٔ مرکزی این سرزمین را ماورای قفقاز می‌گویند (Varjavand, 1999: 11).

ابن بطوطه در سفرنامهٔ خویش، زمانی که از بلاد چرکس، سخن می‌گوید این بلاد را جزیی از ماورای قفقاز می‌داند و به این ترتیب مشخص می‌شود که نظر ابن‌بطوطه نیز با تقسیم‌بندی







ایرانیان تطبیق دارد (Ibn Battuta, 1997: 1/ 401). ناصرخسرو قبادیانی در سفرنامهٔ خویش، قفقاز یا قفقازیه را ناحیه‌ای میان بحر خزر و بحر اسود می‌داند(Ghobadeani, 2002: 272).

به این ترتیب می‌توان بیان داشت که سرزمین قفقاز، سرزمینی میان دریای خزر و دریای سیاه است و قدمتی بسیار طولانی دارد. در این سرزمین مردم با نژادها، زبان‌ها و آداب و رسوم گوناگون زندگی می‌کنند. در گذشته‌های بسیار دور نیز اقوامی پا به سرزمین قفقاز نهادند که شاید امروزه بر روی نقشهٔ قفقاز نامی از آن‌ها دیده نمی‌شود، ولی روزگاری بر این سرزمین، فرمانروایی می‌کردند و هنوز هم صدای سم ستورانشان شنیده می‌شود یا نامشان بر بسیاری از اماکن این سرزمین، باقی مانده است.

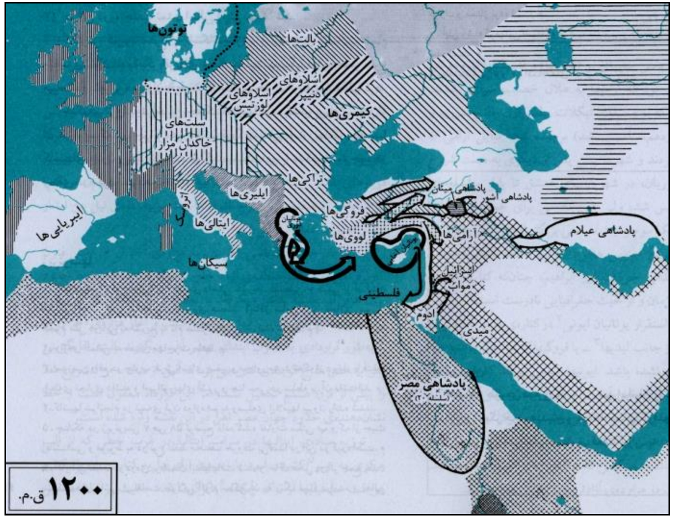
**چگونگی ورود اقوام مختلف به منطقهٔ قفقاز (از سدهٔ ۱۲ق.م تا سدهٔ ۵م.)**

در سدهٔ ۱۲ ق.م یکی از اولین اقوام ساکن در این منطقه، قومی از نژاد هندواروپایی به‌نام کیمری یا سیمری[۱]، عصر مفرغ را سپری می‌کرد. منطقهٔ اصلی اقتدار این قوم، نواحی شمال و شمال شرقی دریای سیاه، منطقهٔ کوبان یا قوبان تا اطراف رود دنیپر[۲] بود (Grousset, 1970: 39. Behzadi, 1994: 173) نویسندگان و جغرافی‌دانانی از یونان باستان مانند هومر، هردوت و استرابون از این قوم، سخن گفته‌اند. هومر در ادیسه می‌گوید: «کشتی ادیسه به‌جایی در مرزهای جهان رسید در اقیانوس ژرف، شهر کیمری‌ها که در میان ابر فرورفته است، در آنجا قرار دارد. هرگز خورشید درخشان با پرتوی خود بر آنها نمی‌تابد. همچنین است به هنگامی‌که از آسمان پرستاره، بالا می‌آید و نه هنگامی‌که از آسمان به‌سوی مشرق، حرکت می‌کند و شب غم‌انگیز، بال‌های خود را بر روی مردمی بدبخت می‌گسترد» (Behzadi, 1994: .173)

هردوت که خود به سرزمین سکاها، سفر کرده و از نزدیک آداب و رسوم آنان را مشاهده کرده است، اطلاعات مفیدی دربارهٔ کیمری‌ها ارائه می‌کند. وی جلد چهارم از تواریخ خود را به سکاها اختصاص داده و در این بین از کیمری‌ها نیز سخن به میان آورده است (Khodadadian, 2006: 2/ 761 Herodotes, 2004: 4 / 81-82). استرابون نیز می‌گوید که «آنان (کیمری‌ها) از راه بالکان و داردانل به آسیای صغیر رفتند و آنجا را به باد غارت دادند» (Behzadi, 1994: 172). به این ترتیب کیمری‌ها از سدهٔ ۱۲ق.م

1. Cimerie
2. Dniper

(۱۱۵۰ق.م) نواحی شمالی دریای سیاه و مناطقی همچون کوبان و دنیپر را به تسلط خود درآوردند (McEvedy, 2006: 65). (نقشهٔ ۱)



**نقشهٔ ۱. محل استقرار اولیهٔ قوم کیمری (McEvedy, 2006: 67)**

این قوم چند سده با قدرت به حکومت خود در این مناطق ادامه داد؛ اما کم‌کم از سال ۷۵۰ ق.م به‌دلیل ورود یک قوم تازه‌وارد قدرتمند با نام سکاها یا سیت‌ها روند نزولی قدرتش آغاز شد. حضور طولانی‌مدت کیمری‌ها در نواحی شمال و شمال شرقی دریای سیاه سبب شد تا نام آنان برای همیشه و در قالب نام کریمه، ماندگار شود. آنان سده‌ها در این منطقه، زندگی کردند. اکتشافات جدید ثابت کرده است که آنان در همین منطقه، شهری با نام کیمریکوم[1] را بنا کردند که این شهر تا مدت‌ها بعد از بیرون رانده‌شدن کیمری‌ها از این منطقه نیز پابرجا بود. این اکتشافات نشان می‌دهد که کیمری‌ها به نمودهایی از هنر و تمدن نیز دست یافته بودند. وجود مخازن گندم، آب‌انبار و مجموعه‌ای از سلاح‌های مفرغی- که امروزه بسیاری از آنان در موزهٔ آرمیتاژ سن‌پترزبورگ نگهداری می‌شود- دلیلی بر این مدعاست (Rostovtzeff, 1922: 37 .Behzadi, 1994: 178-184)

همان‌گونه که پیشتر نیز بیان شد، به‌صورت تقریبی بین سال‌های ۷۵۰ تا ۷۰۰ ق.م قوم

1. Cimmericum







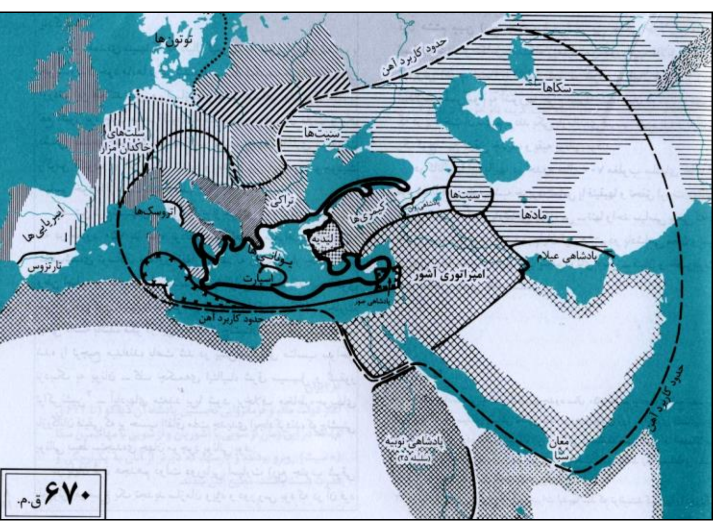
کیمری (سیمری) از سوی شعبه‌ای از سکاها مورد حمله قرار گرفت. کیمری‌ها که توان جنگیدن با سکاها را در خود نمی‌دیدند، فرار به‌سمت نواحی غربی‌تر را ترجیح دادند و به گفتهٔ استرابون از راه تراس، و به گفتهٔ هردوت، از راه کولشید یا کولخید[1] به‌سوی نواحی آسیای صغیر عقب‌نشینی کردند (Herodotes, 2004: 4 / 82-85. Grousset, 1970: 37).

نظر هردوت در مورد چگونگی سلطهٔ سکاها بر سرزمین کیمری‌ها شایان توجه است. وی بیان می‌دارد که وقتی کیمری‌ها خبر نزدیک‌شدن سکاها به سرزمینشان را شنیدند، با یکدیگر مشورت کردند. در این میان نظرهای بسیاری بیان شد؛ اما دو نظر بیشتر مطرح شد. نظر اول از آن مردم بود که آنان تنها راه را فرار می‌دانستند و بیان می‌داشتند که باید به‌سوی نواحی غربی‌تر گریخت و از جنگ پرهیز کرد؛ اما فرماندهان (به گفته هردوت: پادشاهان) با نظر مردم موافق نبودند و می‌گفتند که باید تا آخرین نفس جنگید و «چون مردم حاضر به قبول نظر پادشاهان نشدند و پادشاهان نیز نظر مردم را قبول نکردند، مردم تصمیم گرفتند بدون جنگیدن، بگریزند و کشور خود را به مهاجمان تسلیم کنند؛ اما پادشاهان که به‌خوبی نعمت‌هایی را که در آن سرزمین از آن بهره‌مند بودند را به یاد داشتند و مشکلاتی را که ممکن بود در صورت ترک وطن با آن روبه‌رو شوند را مجسم می‌کردند، تصمیم گرفتند که بمیرند و در همان محل، دفن شوند و با مردم نگریزند. بعد از این تصمیم، آن‌ها (پادشاهان) در دسته‌های مساوی با یکدیگر به جنگ پرداختند. وقتی همهٔ آن‌ها به‌دست دیگری کشته شدند، مردم کیمری آن‌ها را در کنار رود تیراس به خاک سپردند (قبرهای آن‌ها هنوز دیده می‌شود)، سپس آن سرزمین را ترک گفتند. به این ترتیب وقتی سکاها از راه رسیدند، صحرایی بی‌ساکن را به‌تصرف درآوردند» (Herodotes, 2004: 4 / 82-83).

کیمری‌ها پس از ترک سرزمین اجدادی خویش، در سرزمین‌های بین فریژیه (فریگیه / فریجیه) و کاپادوکیه و پونت سرگردان به حیات خویش ادامه می‌دادند. اما نکتهٔ شایان توجه دربارهٔ این دوره از حیات آنان، حملات پراکنده‌ای است که به قلمرو امپراتوری آشوریان می‌کردند (McEvedy, 2006: 79) (نقشهٔ ۲).

---

۱. «کولشید (Colchide) از نواحی قدیم آسیا در شرق دریای سیاه و جنوب قفقاز امروز قرار دارد». (Herodotes, 2004: 4 / 110)



**نقشهٔ ۲. چگونگی ورود و تسلط سکاها بر سرزمین کیمری‌ها (McEvedy, 2006: 79)**

با هجوم سکاها به سرزمین کیمریان (نواحی قفقاز و شمال دریای سیاه) تمامی این نواحی به‌دست آن‌ها افتاد. گروسه دربارهٔ آنان چنین بیان می‌دارد که: «اقوامی را که یونانیان به‌نام سیت‌ها (اسکوتهوی)[1] شناخته‌اند، همان‌هایی هستند که آشوریان به‌نام اشکوزای و پارس‌ها و هندیان به‌نام «ساکا» و «چاکا» می‌شناختند» (Grousset, 1970: 33-34). سکاها به چند شاخه تقسیم شده بودند که هر شاخه در منطقه‌ای سکونت داشت. این تقسیمات در فهرست نام‌های پارس هخامنشی، به این شکل مشخص شده است: ۱. ساکاهوماوارکا[2] که منظور سکاهای ساکن در اطراف فرغانه و کاشغر است؛ ۲. ساکاتیگراخدا[3]، که سکاهای اطراف آرال و سیردریا را شامل می‌شد؛ ۳. ساکاتارادریا[4] یعنی سکاهای ماورای دریا که در روسیهٔ جنوبی و منطقهٔ بین رود ولگا و دریای سیاه سکونت داشتند» (Grousset, 1970: 34). این نوشتار، بیشتر این گروه آخر از سکاها، یعنی سکاهای ساکن در مناطق قفقاز را بررسی می‌کند. شایان توجه اینکه سکاها جزء اقوام هندواروپایی بوده و نژادی ایرانی داشته‌اند Behzadi,

1. Skuthoi
2. Saka Haumavarka
3. Saka Tigrakhauda
4. Saka Taradraya

(1994: 132. Grousset, 1970: 33-34). سکاها در اصل برادران مادها و پارس‌ها بودند که اگرچه در مرغزارهای ترکستان روس باقی ماندند و همزمان با آنان به‌سوی فلات ایران نیامدند، در میان منقوش‌های باقی‌مانده از آن‌ها در روسیهٔ جنوبی و همچنین در میان طبقات اجتماعی آنان، آداب و رسوم ایرانی به‌خوبی به‌چشم می‌خورد.

رنه گروسه با استفاده از پژوهش‌های دو پژوهشگر برجسته، و. میلر و امیل بنوونیست[1] بیان می‌دارد که اول در منقوش‌های سیت‌ها – که در روسیهٔ جنوبی کشف‌شده- بین ۱۰ تا ٦۰ درصد، عوامل ایرانی دیده می‌شود؛ دوم، در میان سکاها تقریباً همان طبقات اجتماعی ایرانیان هخامنشی موجود بوده و آنان هم طبقاتی همچون نظامیان، راهبان و کشاورزان داشته‌اند و سوم، به گفتهٔ گروسه بین نوع لباس‌های سکاها و عموزادگان ماد و پارسی آن‌ها هم شباهت بسیار وجود داشته و نیم‌تنه و شلوار گشاد آن‌ها مانند نیم‌تنه و شلوار عموزادگان ماد و پارسی‌شان بوده است (Grousset, 1970: 34). اما شاخه‌ای از سکاها– که ساکاتارادریا نام داشتند- با حمله به کیمری‌های ساکن در نواحی قفقاز، آنان را به‌سوی نواحی غربی، عقب راندند و خود تقریباً بین سال‌های ۷۵۰ تا ۷۰۰ ق.م در منطقهٔ قفقاز ساکن شدند. نواحی کوبان یا قوبان در شمال قفقازیه، منطقهٔ اصلی این شاخه از سکاها شد. این شاخه از سکاها به‌زودی بسیار نیرومند و ثروتمند شدند. آنان آداب و رسوم تجارت را به‌خوبی می‌دانستند و با توجه به اینکه در مکان بسیار مناسبی ساکن شده بودند روزبه‌روز بر عظمت و شکوه خود می‌افزودند. آنان نواحی ساحلی دریای سیاه را در دست داشتند و محصولات خود مانند گوشت، غله، پوست و چرم را به یونانیان و آشوری‌ها می‌فروختند. آنان به‌شکل مستقیم با صاحبان کشتی‌هایی که از ایونی به بندرگاه‌های آنان می‌آمدند، تجارت می‌کردند. وجود اشیای گران‌بهایی از طلا و سایر وسایل زینتی در گورهای کشف‌شده از سکایی‌های آن دوره، نشانهٔ اوج توانگری آنان در اوایل سدهٔ هفتم و اواخر سدهٔ ششم ق.م است. آنان مانند بسیاری از اقوام دیگر، وسایل شخصی فرد درگذشته را نیز به همراه وی به خاک می‌سپردند و گاهی به هنگام مرگ یک رییس قبیله صدها اسب را برای او قربانی می‌کردند (Talbot Rice, 1957: 92-93 Behzadi, 1994: 132).

شایان توجه اینکه سکاهای منطقهٔ قفقاز برای خود شهرهایی ساخته و به کشاورزی اشتغال داشته‌اند. پژوهش‌هایی که به‌تازگی باستان‌شناسان روسی و ازجمله دو نفر از آنان با نام

1. Benveniste







تولستوی و کُنداکوف انجام داده‌اند، ثابت کرده است که سکاییها تـا قبـل از سـدهٔ پـنجم ق.م به‌عنوان کشاورزان ثابت زندگی می‌کردند و شـهرهایی بـا نـام‌هـای کامنسـکویه[1] و نئـاپولیس[2] ساخته بودند. به این ترتیب می‌توان دریافت که سکاها بعد از سـدهٔ هشـتم ق.م و بـا سـرکوبی کیمری‌ها در منطقهٔ قفقاز ساکن شدند و خیلی زود به عظمت و شـکوه رسـیدند. آنـان هـم در تجارت پیشرفت کردند و هـم ازنظـر نظـامی بسـیار قدرتمنـد بودنـد. از کـودکی، سـوارکاری می‌آموختند و در تیراندازی بسـیار مـاهر بودنـد. «اسـب زیبـا و خـوش‌هیکـل دشـت... رفیـق همیشگی و هم‌سفر دائمی سیت‌ها و کمان، اسلحهٔ منتخب و سلاح برگزیدهٔ آن‌ها بـوده اسـت» (Grousset, 1970: 34).

پیشتر، از حملهٔ سکاها به کیمری‌ها سخن به میان آمد؛ اما هردوت و به‌تبع وی برخی از پژوهشگران معاصر همچون رنه گروسه و کالین مک ایودی در آثارشان از برخـورد سـکاها بـا آشوریان و مادها نیز سخن به میان آورده‌اند. به‌نظر هردوت، چون کیمری‌ها از سکاها شکسـت خوردند؛ عده‌ای از آن‌ها به‌سوی مناطقی از آسیای صغیر مانند کاپادوکیه و فریگیه، فرار کردنـد؛ اما سکاها آن‌ها را رها نساختند و تعقیبشان کردند. در این تعقیب، سکاها راه اشـتباه رفتنـد و از راه دربند قفقاز به سرزمین‌های در قلمرو آشوریان وارد شدند. در حـدود سـال ٦٧٨ ق.م میـان شاه سکاها با نام ایش‌پاکای[3] با آشـوریان، درگیـری ایجـاد شـد. سـکاییان نتوانسـتند در مقابـل آشوری‌ها موفقیتی به‌دست بیاورند و جانشین ایش‌پاکای، بارتاتوآ[4] از خود درایت نشان داد و با آشوریان از در صلح درآمد. با توجه به اینکه برخی از نواحی مرزی آشوریان در منطقهٔ کالیسـی و کاپادوکیه از سوی کیمری‌های فراری، مورد تهدید قرار گرفته بود، آشوریان نیز این صـلح را پذیرفتد و میان سکاها و آشوریان علیه بقایای کیمری، توافق شد. ایـن توافـق، حملـهٔ دوجانبـهٔ سکاها و آشوری‌ها به منطقهٔ آسیای صغیر و نابودی بقایای کیمری‌هـا را بـه‌همـراه داشـت (در حدود سال ٦٣٨ق.م) (Grousset, 1970: 38. McEvedy, 2006: 78-80) .

درمورد چگونگی درگیری سکاها با مادهـا نیـز بایـد بیـان داشـت کـه مادهـا در زمـان پادشاهی هوخشتره (کیاکسار)- سومین پادشاه خـود- سـواره‌نظـامی مـنظم ایجـاد و بـه‌سـوی آشوری‌ها حمله کردند. آنان توانستند آشوریان را شکست دهند و شهر نینوا را محاصـره کننـد؛

---

1. Kamenskoe
2. Niapolis
3. Ichpakai
4. Bartatoua

اما آشوری‌ها از هم‌پیمانان خود (سکاها) کمک خواستند. در این زمان فردی به‌نام مادیس[1] بر سکاها فرمانروایی می‌کرد. او به‌درخواست کمک آشوریان پاسخ مثبت داد و از سوی قفقاز به نواحی شمالی قلمرو مادها حمله کرد. هوخشتره مجبور شد تا محاصرۀ نینوا را رها کند و به جنگ سکاها برود؛ اما در جنگی که در ناحیۀ شمالی دریاچۀ ارومیه رخ داد، مادها از سکاها شکست خوردند و مجبور شدند شرایط آنان را بپذیرند. سکاها نزدیک به سه دهه در قلمرو مادها به‌سر می‌بردند تا اینکه هوخشتره نقشه‌ای کشید و بزرگان آنان را در یک مهمانی مست کرده و سپس قتل‌عام کرد و بقایای آن‌ها را نیز از سرزمین ماد بیرون راند (۶۱۵ق.م) .(Grousset, 1970: 38. McEvedy, 2006: 82.)

اما از نیمۀ سدۀ چهارم ق.م و در نواحی اطراف کوه‌های اورال و دریاچۀ آرال، قومی با نام «سارمات» یا «سارومات» یا «سرمت» می‌زیست. این قوم نیز مانند سکاها اصل و نسبی ایرانی داشتند و همچون سکاها به زبان اوستی[2]– که شباهت نزدیکی به فارسی دارد– صحبت می‌کردند. سارمات‌ها و سکاها آن دسته از ایرانیانی بودند که «ساکیها»[3] نامیده می‌شدند تا از شعبۀ دیگر ایرانیان یعنی مادها و پارس‌ها متمایز باشند (Herodotes, 2004: 4 / 83-84. Behzadi, 1994: 132. Grousset, 1970: 48-49). شایان توجه اینکه هردوت در جلد چهارم تاریخ خود و در چندین‌جا از قومی با نام « قوم نور»[4] سخن به‌میان می‌آورد و ازنظر وی سارمات‌ها همین اقوام نور هستند و یا به‌عبارت بهتر اصلی‌ترین شاخۀ سارمات‌ها، نورها هستند. وی پس از بیان این مطلب که نورها همان سارمات‌ها هستند، به توضیح دربارۀ این قوم می‌پردازد و چنین می‌نگارد که «نورها همان عادت‌های سکاها را دارند. اینان یک نسل قبل از آغاز لشکرکشی داریوش به‌دلیل هجوم مار مجبور شدند تا کشور خود را ترک کنند. چه در آن زمان در خاک آنان تعداد زیادی مار پدید آمد و تعداد بیشتری مار نیز از صحاری که در قسمت‌های شمالی‌تر قرار دارند، هجوم آوردند و کار به‌جایی رسید که اقوام نور که سخت ناراحت شده بودند سرزمین خود را ترک گفتند ...». (Herodotes, 2004: 4 /156-157).

نکتۀ شایان توجه دیگر اینکه هردوت در همین کتاب از قومی دیگر با نام

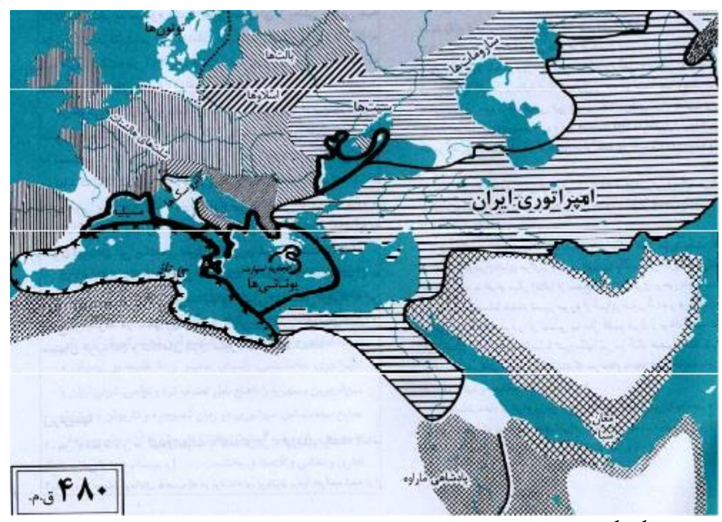
1. Madyes
2. Ossetian
3. Sacian
4. Neures







«سورمات‌ها»[1] نیز سخن به میان می‌آورد که نباید این نام، پژوهشگر را دچار اشتباه کند و سارمات‌ها و سورمات‌ها را یکی بداند. سورمات‌ها نیز اقوامی بودند که از نواحی دانوب تا مناطق قفقاز می‌زیستند؛ اما برخلاف سارمات‌ها و سکاها، زنان در میان آن‌ها قدرت و مقام بسیار بالایی داشتند، بر اسب سوار می‌شدند، شکار می‌کردند، به جنگ می‌رفتند، لباس‌هایشان لباس‌هایی مردانه و تمامی کارهای آنان کارهایی مردانه بود (Herodotes, 2004: 4 / 156-157). سارمات‌ها از اواخر سدهٔ چهارم و اوایل سدهٔ سوم ق.م حرکت خود به‌سوی نواحی غربی‌تر را آغاز کردند. آنان از رود ولگا گذشتند و به‌سوی درهٔ کوبان، یعنی نواحی اصلی قلمرو سکاها، سرازیر شدند. در این زمان، سکاها روند رو به فروپاشی خویش را آغاز کرده بودند و چندی قبل پادشاه آنان آتئاسم، در نبردی با فلیپ دوم (پادشاه مقدونیه) کشته شده بود. سکاها که توان مقاومت در برابر قوم تازه‌وارد و نیرومند سارمات را نداشتند، به‌سوی کریمه، عقب نشستند و مناطق قفقاز به تسلط سارمات‌ها درآمد (Grousset, 1970: 49. McEvedy, 2006: 114. Mcgovern, 1939: 31-41) (نقشهٔ ۳).




**نقشهٔ۳. چگونگی پیشروی سارمات‌ها به‌سوی منطقه قفقاز و عقب‌نشینی سکاها به‌سوی شبه‌جزیرهٔ کریمه (McEvedy, 2006: 114)**

به این ترتیب، سارمات‌ها در سدهٔ دوم ق.م دولتی عظیم را بنیان نهادند. دولتی که بر

1. Sauromatians







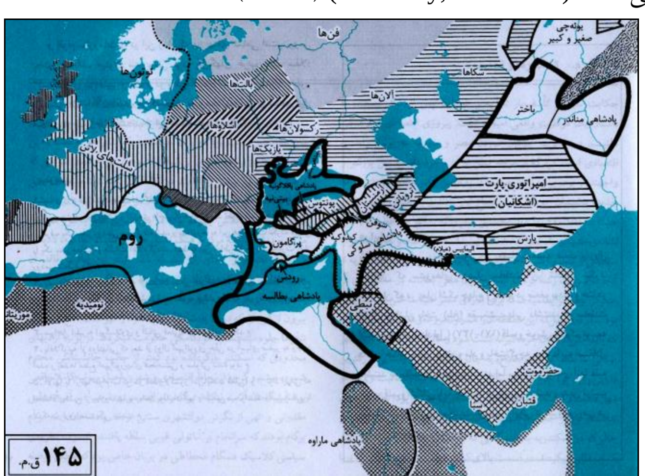
تمامی اراضی سکاییان مسلط‌شد و قدرت بسیار یافت. سارمات‌ها نیز مانند سکاها، جنگجویان ورزیده‌ای بودند؛ اما ازنظر پوشش نظامی و چگونگی جنگیدن، با سکاها تفاوت‌های اساسی داشتند. سکاها، کمانداران ماهری بودند و از کمان به‌عنوان اصلی‌ترین ابزار جنگی استفاده می‌کردند؛ کلاهی نوک‌تیز بر سر می‌گذاشتند و لباس‌هایی فراخ بر تن می‌کردند. این درحالی بود که سارمات‌ها از نیزه استفاده می‌کردند و این سلاح، سلاح کارآمد آنان بود. کلاه خودی مخروطی بر سر می‌گذاشتند و زره بر تن می‌کردند. سارمات‌ها نه تنها قفقاز و کریمه را تصرف کردند؛ بلکه در سده‌های اول و دوم م. با گسترش مرزهای غربی مناطق زیر نفوذ خویش، با امپراتوران روم درگیری شدند. از زمان امپراتوری نرون از سوی سارمات‌ها به متصرفات روم حمله شد. سارمات‌ها نواحی اطراف دانوب را –که در تسلط امپراتوری روم بود– مورد تاخت‌وتاز قرار دادند. اگرچه یکی از سرداران نرون به‌نام پلوتیوس سیلوانوس[1] در سال‌های ٦٣–٦٢ م. توانست بر سارمات‌ها شکستی سخت وارد کند؛ ولی آن‌ها کوتاه نیامدند و باز حملات خویش را به قلمرو روم در بوسفور و مرزهای کاپادوکیه از سر گرفتند و حتی هادریانوس[2] (امپراتور روم از سال ۱۱۷ تا سال ۱۳۷م.) مجبور شد تا یک سلسله قلعه و دیوار در طول مرزهای کاپادوکیه و نواحی بلغار در مقابل سارمات‌ها بسازد (Sinor ,1990: 113-116 .Behzadi, 1994: 115).

سارمات‌ها با برخی از طوایف ژرمن متحد شدند و حملات خود را چند برابر کردند. آنان تا سدهٔ سوم م. نه تنها بر مناطق قفقاز و کریمه مسلط بودند، بلکه قلمرو خود را تا نواحی بوسفور و دانوب هم کشاندند. آن‌ها مدام به قلمرو امپراتوری روم حمله می‌کردند؛ اما از سدهٔ سوم م. حضور قومی دیگر از صحراگردان، به‌نام گت (گوت)ها به استقلال آنان پایان داد. گت‌ها نیز اقوامی صحراگرد بودند؛ اما نکتهٔ شایان توجه دربارهٔ آن‌ها این است که این اقوام برخلاف سایر اقوامی که از آنان نام برده شد (اقوامی همچون کیمری، سکا و سارمات) از سوی آسیای مرکزی و ترکستان و به‌صورت کلی از سمت نواحی شرق به‌سوی روسیهٔ جنوبی، قفقاز و کریمه نیامدند؛ بلکه آنان در اصل قبایل ژرمنی بودند که از سوی رود ویستول سفلی و سرزمین سوئد (یعنی از نواحی غرب) به‌سوی نواحی شرقی‌تر مانند جنوب روسیه و اطراف

1. Plautius Silvanus
2. Hadrian

دریای سیاه آمدند. این هجوم از اوایل سدهٔ سوم م. آغاز شد و خیلی زود به قلمرو زیر نفوذ سارمات‌ها در روسیهٔ جنوبی و کریمه و قفقاز رسید. به این ترتیب بسیاری از نواحی زیر نفوذ سارمات‌ها به اشغال گت‌ها درآمد؛ اما سارمات‌ها به‌کلی نابود نشدند و توانستند مقام و نفوذ خودشان را زیر فرمان گت‌ها حفظ کنند. بعضی از سارمات‌ها نیز به گت‌ها پیوستند و به همراه آنان به اروپای غربی حمله کردند.

شایان توجه اینکه سه قوم «آلان ( اللان= آلن)»[۱]، «روکسولان»[۲] و «یازیک»[۳] نیز هم‌زمان با سارمات‌ها در منطقهٔ قفقاز، سکونت داشتند. همهٔ این اقوام یعنی آلان‌ها، روکسولان‌ها و یازیک‌ها، به گفتهٔ پژوهشگرانی همچون رنه گروسه، کالین مک ایودی و رقیهٔ بهزادی، شعبه‌هایی از همان سارمات‌ها بودند که توانسته بودند تا حدود زیادی از آن‌ها مستقل‌شوند و با استقلال زندگی کنند (McEvedy, 2006: 118. Behzadi, 1994: 128 ). هم‌زمان با افزایش قلمرو سارمات‌ها در نواحی شمالی دریای سیاه و کریمه و حملات این قوم به امپراتوری روم، این اقوام نیز که شعبه‌هایی از آنها بودند در نواحی شرقی‌تر و در قفقاز و کوبان به حیات خویش ادامه می‌دادند (McEvedy, 2006: 117) (نقشهٔ ٤).




**نقشهٔ ٤. گسترش قلمرو سارمات‌ها و شعبه‌های آنان به امپراتوری روم (McEvedy, 2006: 117)**

1. Alans
2. Roxolan
3. Iazyge

تأملی در منابع تاریخی و جغرافیایی ایران اسلامی از سدهٔ سوم و چهارم ه.ق به این‌سو نشان می‌دهد که بسیاری از مورخان و جغرافی‌دانان نامدار مسلمان در آثار خویش از سرزمین و قومی با نام آلان سخن گفته‌اند. شایان توجه است که بیشتر این افراد فقط اسمی از آلان آورده‌اند و توضیحات بیشتری در مورد این سرزمین و اقوام ساکن در آن نداده‌اند و تنها در لابه‌لای توضیحاتی که دربارهٔ سایر سرزمین‌ها و اقوام بیان کرده‌اند، اسمی نیز از آلان به‌عنوان سرزمین همسایه یا رقیب، آورده‌اند.[۱] برای نمونه طبری، تنها در دو جای کتاب تاریخ خویش – یک‌جا در بیان رویدادهای سال ٤٢ هجری و یک‌جا در بیان رویدادهای سال ۱۰۵ هجری– نام آلان را آورده و آن‌هم در بیان چگونگی حملات مسلمانان به این سرزمین است. وی زمانی که به بیان رویدادهای سال ٤٢ می‌پردازد درمورد آلان می‌گوید «در این سال، مسلمانان به غزای آلان رفتند» (Tabari, 2006: 7/ 2727) و توضیح بیشتری نمی‌دهد یا در هنگام توضیح رویدادهای سال ۱۰۵ نیز می‌گوید: «ازجمله رویدادهای سال این بود که جراح‌بن‌عبدالله حکمی به غزای قوم آلان رفت و به شهرها و قلعه‌های آن‌سوی بلنجر رسید و بعضی از آن را گشود و قسمتی از مردم آنجا را برون کرد و غنائم بسیار به‌دست آورد» (Tabari, 2006: 9/ 4053).

ابن‌مسکویه نیز فقط در یک‌جای کتاب خود (تجارب‌الامم) به آلان اشاره کرده و آن‌هم زمانی است که به شرح چگونگی فتح دربند، توسط مسلمانان در زمان خلیفهٔ دوم (عمر) می‌پردازد. به گفتهٔ ابن‌مسکویه عمر، فردی به‌نام سراقه را برای فتح دربند قفقاز به آن‌سو فرستاد. «سپس سراقه، بکیر عبدالله، حبیب مسلمه، حذیفه اسد و سلمان ربیعه را به کوهستان‌های پیرامون ارمنستان فرستاد. بکیر را به مغان، حبیب را به تفلیس، حذیفه را به کوهستان آلان و سلمان را به‌سویی دیگر گسیل کرد و خبر آن پیروزی و گسیل‌کردن اینان را به عمر بن خطاب نوشت و عمر، کار را بزرگ داشت و نمی‌پنداشت که بی‌هیچ رنج و مایه‌ای چنان پیشرفتی به‌دست آید» (Ibn Muskowayh, 1990: 1/ 364).

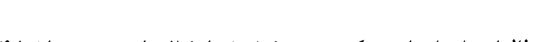
---

۱. شایان توجه است که در برخی از منابع زیر، نام فارسی(آلان) و در برخی نیز نام عربی( اللان) آورده شده است: ابن‌فقیه (Ibn Faghih,1970: 129)، سیف بن محمد بن یعقوب هروی (Heravi, 2004: 800) ، بنیامین بن یونه التطیلی (Ttily, 2002: 302)، سهراب (Sohrab, 2002: 230) بلاذری (Baladhuri,1998: 194))، ابن‌فضل‌الله‌العمری (Ibn Fazl allah, 1968: 3/223) ابوعبیدالبکری (Al Bakri, 1992: 1/ 186) ، ابن تغری بردی (Ibn Badry, 1974: 1/ 251) و مقریزی( Maghresi, 1967: 1/ 27) .

باید بیان داشت که تنها دو تن از مورخان مسلمان – عزالدین ابن‌اثیر در کتاب *تاریخ الکامل* و ابن‌خلدون در کتاب *تاریخ ابن‌خلدون*– به‌شکل گسترده‌تری از سرزمین و قوم آلان سخن گفته‌اند. ابن اثیر (متوفای سال ٦٣٠ ه.ق) در چندین جلد از *تاریخ الکامل*، نامی از سرزمین آلان و قوم آلان آورده است. مجلدهای سوم، چهارم، پنجم و سی و دوم از مجلدهایی هستند که وی در آن‌ها از قوم آلان و یا سرزمین آلان‌ها سخن گفته است. در مجلد سوم *تاریخ الکامل* دربارهٔ آلان‌ها چنین آمده است: «آلان‌ها، آریان‌های ایرانی بودند و در ابتدا در نزدیکی دربند داریال (باب اللان) سکونت داشتند؛ ولی بعدها اراضی وسیعی را از دربند واقع در کنار دریای خزر تا مصب رود ولگا یا ادیل تصاحب کردند... آلان‌ها را آس نیز می‌نامیدند و مردم «است» (به ضم الف و کسر سین) که در قفقازیه سکنی دارند، از اعقاب آن‌ها هستند» (Ibn Athir, 1992: 3/ 260-261). با دقت در *تاریخ الکامل* می‌توان دریافت که ابن‌اثیر در دو قسمت از کتابش– در هنگام بیان رویدادهای دوران ساسانی و در بیان رویدادهای دوران مغول– از قوم آلان سخن گفته است.

ابن‌خلدون نیز در زمان بیان رویدادهای دوران قباد و انوشیروان ساسانی به هنگام سخن از فتوحات عرب‌ها و مغول‌ها از منطقهٔ آلان و اقوام ساکن در آنجا سخن می‌گویند. ابن‌خلدون، قوم آلان را ترک دانسته و در چندین قسمت از کتاب خویش به ترک‌بودن این قوم اشاره کرده است: «ترک‌ها اجناس و شعوب بسیارند. از آن جمله‌اند روس و آلان. و آلان را ایلان گویند و خفشاخ که مراد قپچاق است و هیاطله و خلج و غز» (Ibn Khaldun, 1984: 4/ 2). درجایی دیگر چنین می‌گوید: «گویند که طمغاج، بلاد ترکستان و کاشغر و متعلقات آن از ماوراءالنهر است و طمغاج، بلاد ملوک ایشان است در اسلام. همچنین از ترکان شمردیم خزلخ و غور و خزر و خفشاخ یا قفچاق و یمک و آلان را» (Ibn Athir, 1992: 5/ 746).

اگرچه ابن‌خلدون، آلان‌ها را ترک می‌داند، باتوجه به پژوهش‌های جدیدی که توسط اندیشمندان معاصر، به‌ویژه رنه گروسه، کالین مک ایودی و ولادیمیر بارتولد بر روی آلان‌ها و همچنین گذشتگان آنان یعنی اقوام آس، انجام شده، ایرانی‌نژاد بودن آنان ثابت شده است. پیشتر بیان شد که آلان‌ها به‌عنوان شعبه‌ای مستقل از سارمات‌ها از اوایل سدهٔ سوم ق.م مورد هجوم قومی دیگر از صحراگردان به‌نام گت‌ها قرار گرفتند؛ اما تا حدود زیادی استقلال خود را در مقابل گت‌ها حفظ کردند. اگرچه آلان‌ها توانستند در برابر گت‌ها مقاومت کنند؛ اما موج دیگری از اقوام





صحراگرد در راه بود که با سرعت از نواحی شرقی به راه افتاد و نه تنها آلان‌ها بلکه گت‌ها و بسیاری دیگر از اقوام همسایهٔ آن‌ها را هم درهم پیچیده و با خود به‌سمت نواحی غربی برد. موجی مرکب از هزاران جنگجوی ورزیده و ترسناک در قالب قبایلی با نام «هون».

به‌جز آلان‌ها، دو قوم روکسولان و یازیک نیز از اقوام ایرانی‌نژاد بودند؛ زیرا آنان نیز همچون آلان‌ها از شاخه‌های منشعب‌شدهٔ سارمات‌ها بودند. «قسمت اعظم ملت سارمات، بین ولگای سفلی و شط دنیپر، بیابان‌گردی می‌کردند. بعضی از عشایر سارمات زندگی به‌نسبت مستقلی به‌دست آورده بودند؛ مانند آلن‌ها که در منطقهٔ ترک تا قوبان، بیابان‌گردی می‌کردند یا روکسولان‌ها که از سنهٔ ٦۲ م. در سمت مغرب شط دون سفلی ساکن بودند یا یازیگ‌ها که از سنهٔ ۵۰ م. دشت بین تیزا[1] و دانوب را اشغال کرده بودند» (Grousset, 1970: 146). کالین مک ایودی نیز یازیگ‌ها، روکسولان‌ها و آلان‌ها را از شاخه‌های اصلی سارمات‌ها دانسته و بیان می‌کند: «اقوام ساروماترا که در پهنهٔ تمامی استپ روس پخش شده‌اند، می‌توان سه بخش کرد: یازیگ‌های غرب دنیپر سفلا، روکسولان‌های بین دنیپر و دن و در وطن‌ماندگان شرقی که می‌توان به‌صورت آزمایشی آن‌ها را آلان نامید...» (McEvedy, 2006: 118). اما همان‌گونه که پیشتر نیز بیان شد همهٔ این اقوام یعنی آلان‌ها، روکسولان‌ها و یازیگ‌ها، ابتدا مورد حملهٔ گت‌ها قرار گرفتند. آنان اگرچه توانستند تا حدود زیادی در برابر گت‌ها مقاومت کنند و شکل نیمه‌مستقل خود را حفظ کنند؛ اما موج عظیم قوم هون، هم آن‌ها و هم گت‌ها را درهم نوردید.

در آخرین گام باید از قوم گت سخن گفت. گت‌ها نیز اقوامی صحراگرد بودند که به گفتهٔ نویسندهٔ کتاب امپراتوری صحرانوردان، مبدأ اصلی آن‌ها سرزمین سوئد و به گفتهٔ نگارندهٔ کتاب «قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران» اصل آن‌ها از سرزمین اسکاندیناوی و گوتلاوند بوده است. نظر این اندیشمندان یکی است و بیان‌کنندهٔ حرکت قوم گت از سوی نواحی غرب به‌سوی نواحی شرق است. گت‌ها از اوایل سدهٔ سوم م. به نواحی اطراف دریای سیاه، هجوم آوردند و بسیاری از قلمرو قوم سارمات را زیر نفوذ خود درآوردند. سپس با قوم آلان- که از سارمات بودند- درگیر شدند. از اواخر همان سدهٔ سوم م. اقوام گت، دچار یک تقسیم‌بندی شدند. به این ترتیب که عده‌ای با نام استروگت(گت‌های شرقی) و عدهٔ دیگر با نام ویزگت‌ها (گت‌های غربی) معروف شدند. استروگت‌ها در قسمت سفلای شط دون و دنیستر جا داشتند و ویزگت‌ها در

1. Tisza

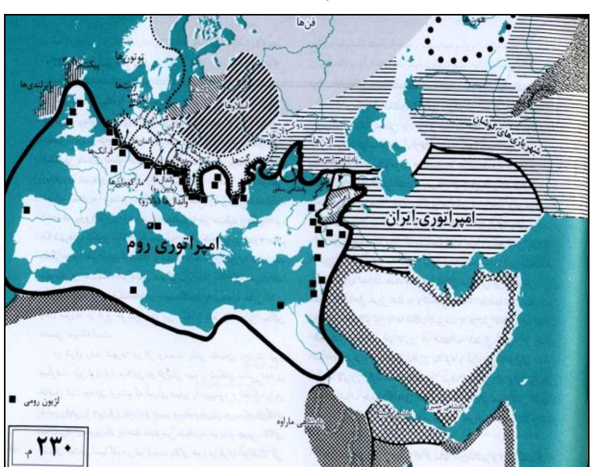






سفلای دنیستر و دانوب مستقر بودند (Grousset, 1970: 48-49. Behzadi, 1994: 115). بی‌تردید گت‌ها قوی‌ترین و ماجراجوترین اقوام ژرمنی بودند که در اوایل سدهٔ سوم م. با حضورشان در اطراف دریای سیاه مشکلات بسیاری را برای اقوامی ایرانی‌نژاد این منطقه به‌وجود آوردند. تقسیم‌شدن آنان به دو اتحادیهٔ خاور گتی[1] و باختر گتی[2] از یک‌سو برای اقوام ایرانی‌نژاد قفقاز و از سوی دیگر برای امپراتوری روم، مشکلات بسیاری ایجاد کرد. خاور گت‌ها یا همان گت‌های شرقی در زمان زمامداری شاه ارماناریک نیمه‌افسانه‌ای، از رود دن عبور کردند و ضرباتی را بر پیکرهٔ آلان‌ها وارد ساختند (McEvedy, 2006: 179).

گت‌های شرقی با تسلط بر نواحی شمالی دریای سیاه بر قلمرو سارمات‌ها نیز حاکمیت یافتند و حتی قسمت‌هایی از قلمرو آلان‌ها را هم گرفتند؛ اما از اواخر سدهٔ چهارم م. این پیشروی مداوم به‌سوی منطقهٔ قفقاز و حوزهٔ ولگا، عکس‌العمل هون‌های استپ را به همراه داشت. (McEvedy, 2006: .183) (نقشهٔ ۵ و ٦)



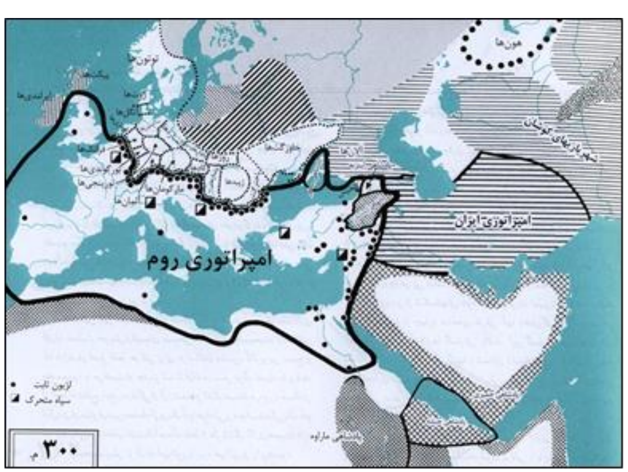

**نقشهٔ ۵. ورود قوم گت به نواحی شمالی دریای سیاه و از میان‌رفتن قدرت قوم سارمات توسط آنان و برجا ماندن شعبه‌هایی مستقل از سارمات‌ها، یعنی آلان‌ها و روکسولان‌ها (McEvedy, 2006: 230)**

1. Ostrogoths = “East Goths”
2. Visigoths = “West Goths”



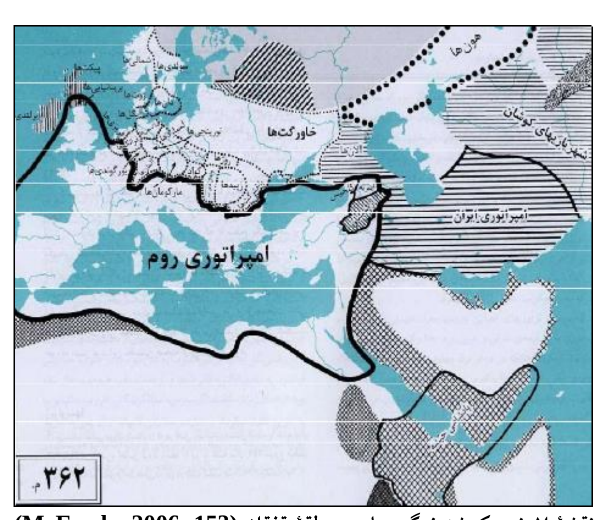







**نقشهٔ ٦. تقسیم گت‌ها به دو اتحادیهٔ گت‌های شرقی و غربی و نزدیک‌شدن قوم هون به حوزهٔ ولگا (McEvedy, 2006: 151)**

بدین‌ترتیب هر چه گت‌ها در منطقهٔ قفقاز نفوذ می‌کردند و به‌سوی حوزهٔ ولگا و قلمرو هون‌ها نزدیک می‌شدند، هون‌ها نیز حرکت خود به‌سوی نواحی غربی را از سر می‌گرفتند و درگیری بسیار شدیدی بین این دو قوم در منطقهٔ قفقاز روی می‌داد (نقشهٔ ۷)




**نقشهٔ ۷. نزدیک‌شدن گت‌ها به منطقهٔ قفقاز (McEvedy, 2006: 153)**

در حدود سال ۳۷٤ م. هون‌ها به رهبری بالامیر یا بالامبر از ولگای سفلی گذشـتند و بـا حرکت به‌سوی نواحی قفقاز و همچنین نواحی شمالی دریای سـیاه، در گـام اول قبایـل آلان را به‌کلی مغلوب و سـرنگون سـاختند و در دومـین گـام در مغـرب رود دنیپـر، اسـتروگت‌هـا را به‌سختی درهم کوبیدند. ارماناریچ، فرمانروای استروگت‌ها پس از اینکه مغلوب هون‌هـا شـد از شدت ناامیدی و خشم، دست به خودکشی زد. ویتی‌مِر، جانشینی او هم به‌زودی توسط هون‌ها دستگیر و کشته شد. به این ترتیب، استروگت‌ها هم مغلوب هون‌هـا شـدند. درمـورد سـرانجام ویزگت‌ها هم باید بیان داشت، آنان که سرانجام آلان‌ها و استروگت‌هـا را دیـده بودنـد فـرار را ترجیح دادند و با گذار از رود دانوب به داخل قلمرو امپراتوری روم گریختند. بـه ایـن ترتیـب سراسر روسیهٔ جنوبی از ولگا تا دانـوب بـه تسـلط هـون‌هـا درآمـد (Grousset, 1970: 148). هجوم هون‌ها به سرزمین قفقاز و سرنگونی اقوام آلان، گت و بسیاری دیگر از اقوام صـحراگرد این سرزمین، خود نقطهٔ عطفی در تاریخ قفقاز است.

**نتیجه**

سرزمین قفقاز به‌سبب موقعیت راهبردی بسیار خاصی که دارد از دیرباز مکـانی بـرای حضـور اقوام و ملت‌های گوناگون بوده است. اقوامی که سرگذشـت بسـیاری از آنـان پـس از گذشـت سده‌ها هنوز هم در ابهام باقی‌مانده و کمتر مورد توجه اندیشمندان ایرانـی قـرار گرفتـه اسـت. اقوامی همچون کیمری‌ها، سکاها، سارمات‌ها، آلان‌ها، روکسولان‌ها، گت‌ها، یازیک‌ها، هون‌هـا، آوارها، خزرها و بسیاری دیگر که نام‌بردن از همهٔ آنان از حوصلهٔ این نوشتار، خارج است.

در این نوشتار نگارنده تلاش کرد تا سرگذشت برخی از این اقوام را مـورد توجـه قـرار دهد و ناگفته‌های آن‌ها را بیان کند. برای انجام این مهم، در گذرگاه تاریخ به عقب بازگشـت و کار را از سدهٔ ۱۲ق.م آغاز کرد؛ یعنی زمانی که قوم کیمری به سرزمین قفقاز وارد شـده اسـت. سپس این روند را پیگیری کرد و با بیان سرگذشت اقوامی همچون سکاها، سارمات‌ها، آلان‌هـا، روکسولان‌ها، یازیک‌ها و گت‌ها تا سدهٔ ٥م. پیش آمـد. نتـایج بـه‌دسـت آمـده از ایـن نوشـتار عبارتند از:

۱. بیشتر اقوام واردشده به سرزمین قفقاز در فاصلهٔ زمانی یادشده (از سدهٔ ۱۲ تـا ٥ق.م) از نژاد هند و اروپایی و به‌صورت خاص، ایرانی‌نژاد بودند. کیمری‌ها از نژاد هنـد و اروپـایی و

سکاها و سارمات‌ها ایرانی‌نـژاد بودنـد. آلان‌هـا، روکسـولان‌هـا و یازیـک‌هـا هـم شـاخه‌هـایی منشعب‌شده از سارمات‌ها بودند؛

۲. به‌غیر از گت‌ها که در ابتـدا اقـوام صـحراگرد منـاطق اسـکاندیناوی بودنـد و سـپس به‌سوی جنوب شرق رو آوردند و در نواحی اطـراف دریـای سـیاه و منـاطقی از قفقـاز سـاکن شدند؛ تمامی اقوام دیگر یعنی کیمری‌ها، سکاها، سارمات‌ها، هون‌ها و ... اقـوامی بودنـد کـه از مناطق شرقی یعنی نواحی اطراف کوه‌های اورال و دریاچهٔ آرال به‌سوی نواحی غربـی حرکـت کردند و با عبور از رود ولگا وارد سرزمین قفقاز شدند. پس سرزمین آسیای مرکزی و فـرارود، سرزمین اصلی بسیاری از این اقوام بوده است؛

۳. سکاها همراه برادران مادی و پارسی خود و هم‌زمان با آن‌ها به‌سوی سـرزمین ایـران نیامدند و با تقسیم‌شدن به شاخه‌های متعدد در بیشتر نواحی آسیای مرکزی، قفقـاز و سـرانجام اروپای شرقی، پراکنده شدند و با ملت‌های مختلف درآمیختند؛

٤. اقوام سارمات نیز مانند سکاها از اقوام ایرانی‌نژاد روسیهٔ جنوبی بودند و نباید آنان را با اقوام سورمات- که در برخی نواحی اطراف دانوب و شمال دریای سیاه مـی‌زیسـتند- اشـتباه گرفت. هردوت نیز در کتاب تاریخ خود از قوم سورمات نام می‌برد و می‌گوید که زنان در ایـن قوم قدرت بسیاری داشتند و فرمانروایی می‌کردند. این درحالی است که در میـان سـارمات‌هـا، زنان چنین قدرتی نداشتند؛

۵. اقوام منطقهٔ قفقاز و نواحی روسیهٔ جنوبی و نواحی اطراف دریای سیاه ازنظر نظـامی، فرهنگی و اجتماعی از یکدیگر تأثیر می‌پذیرفتند و آداب و رسـوم مختلفـی میـان آنـان تبـادل می‌شد و یا از یک قوم به قومی دیگر منتقل می‌شد. برای نمونـه، انتقـال جنبـه‌هـای تمـدنی را می‌توان به‌راحتی در میان سکاها و سارمات‌ها دید. سارمات‌ها ازنظر ساختار اجتمـاعی و شـیوهٔ زندگی، شباهت بسیاری با سکاها داشتند. چون آلان‌ها، شعبه‌ای از سـارمات‌هـا بودنـد، بیشـتر شیوه‌های زندگی و آثار تمدنی آن‌ها برگرفته از سارمات‌ها بود، از این مهم‌تر تأثیراتی است کـه قوم آلان از قوم تازه‌وارد گت پذیرفتند. برای نمونه، آلان‌ها، استفاده از سنجاق‌سینه را از گت‌ها آموختند و حتی برخی برآنند که آلان‌ها و گت‌ها پس از اینکه به‌وسیلهٔ هـون شکسـت‌خوردنـد به اروپا گریختند و در آنجا از ترکیب میان این دو قوم، قومی با نام گوت- آلـن ایجادشـد کـه همان کاتالونیِ امروزی است.

# References

1. Babaei Dermani, Ali (2014), "A Study of Caucasus Passages in Ancient Times", **Journal of Historical Sciences**, Vol. 5, No. 2. pp. 113-132.
2. Behzadi, R. (1994), **Ancient Tribes in Caucasus, Mesopotamia and the Fertile Crescent**, Tehran: Ministry of Foreign Affairs, Institute Press.
3. Behzadi, R. (1990), **Ancient Peoples in Central Asia and the Iranian Plateau**, Tehran: Ministry of Foreign Affairs, Institute Press.
4. Baladhuri (1998), **Futtoh al-Buldan**, Tehran: Publishing Center.
5. Ghobadiani, Naser Khosrow (2002), **Travels**, Tehran: Zovvar Press.
6. Grousset, R.N. (1970), **the Empire of the Steppes**, Tr.N. Walford, New Brunswick.
7. Herodotus (2004), **History of Herodotus**, Translation by Hedayati, Tehran: University of Tehran Press.
8. Heravi, Saif ibn Mohammad (2004), **Tarikhnameh Herat**, Tehran: Asater Press.
9. Ibn Athir, Izz al- Din Ali (1992), **al- Kamil fi al- tarikh**, Beirut: 13 Vols.
10. Ibn Brady, Jamal al-Din Yusuf (1974), Al- **Nojum al- Zāhirah**, Egypt: Dar al-kab.
11. Ibn Battuta (1997), **Travels in Asia and Africa**, Tehran: Agah.
12. Ibn al-Fazl Allah, Shahabuddin Ahmed (1968), **Masalek al –Absar**, Abu Dhabi: Majmaie al-sqafy.
13. Ibn Faghih, Ahmad (1970), **Mukhtasar al-Buldan (Part of Iran)**, Tehran: Iranian Cultural Foundation.
14. Ibn Khaldun, Abd al-Rahman (1984), **Tatikh Ibn Khaldun**, Beirut: Dar al-Fekr.
15. Khodadadian, Artaxerxes (2006), **Ancient Greek History**, Vol.2, Tehran: Sokhan Institute Press.
16. Maghresi, Ahmad (1967), **Al Mavaeez val- Eetebar**, Beirut: Dar al-kotob Al-Allam.
17. McEvedy, Colin. (2006), **the Penguin Atlas of: Ancient History, Medieval History and Modern History**, Translation by Fereydoun Fatemi Tehran: Publishing Center.
18. McGovern, William Montgomery (1939), **the Early Empires of Central Asia**, North Carolina: University of North Carolina Press.
19. Muskowayh, al-Razi. (1990), **Tajarab al-Ommam**, Tehran: Soroush.
20. Rostovtzeff, Michael (1922), Iranians **and Greeks in South Russia**, London: Clarendon Press, Oxford (UK).
21. Sinor, Denis (1990), **the Cambridge History of Early Inner Asia**, Cambridge: Cambridge University Press.
22. Sohrab. (2002), Al**-ajaeib al- aghalim**, Tehran: Center for Culture and Islamic art.
23. Tabari, Muhammad ibn Jarir (2006), **Tarikh Tabari**, Tehran: Asater Press.
24. Talbot Rice, Tamara (1957), **the Scythians**, New York: F.A. Praeger.
25. Ttily, Binyamin (2002), **Travels**, Abu Dhabi: Majmaie al-Sqafy.
26. Varjavand, P. (1999), **Iran and the Caucasus**, Tehran: Khatereh.





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال چهارم، شماره ۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، صفحات۷۸-۵۹

# همکاری‌های روسیه و ترکیه: هدف‌ها، گستره و چشم‌اندازها

**دکتر جهانگیر کرمی***

دانشیار گروه مطالعات روسیه دانشکده مطالعات جهان

**زینب نجفی**

کارشناسی ارشد رشته مطالعات روسیه دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۷/۱۴ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۱۰/۱۰)

## چکیده

این مقاله با هدف بررسی همکاری‌های دولت روسیه و ترکیه، به مطالعه هدف‌ها، گستره و چشم‌اندازهای آینده این همکاری‌ها پرداخته است. تمرکز این نوشته بیشتر بر گستره همکاری‌ها و آنهم بیشتر از منظر روسیه است و به این دلیل بیشتر به منابع روسی در این زمینه اشاره شده است. مجموع بررسی‌ها نشان می‌دهد که روابط دو دولت در زمینه‌های گوناگون و به‌ویژه در زمینه اقتصادی در سال‌های اخیر روندی روبه رشد داشته است. درحال حاضر انگیزه‌های اقتصادی سبب شده دو دولت، همکاری را بر تعارض مقدم شمارند، به‌ویژه در حوزه انرژی که ترکیه واردکننده و روسیه صادرکننده بزرگی در این زمینه است. انرژی نقش بسیار مهمی در روابط دو کشور دارد و افزایش حجم روابط بین دو کشور به ۴۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۱، ورود بیش از سه میلیون گردشگر روس به ترکیه، حذف متقابل روادید سفر به دو کشور، نشان‌دهنده قوت روابط میان ملت‌های روسیه و ترکیه است. همکاری دو کشور در حوزه‌های مختلف سیاسی - امنیتی، نظامی - فنی، فرهنگی - اجتماعی و اقتصادی خلاصه می‌شود.

**کلید واژه‌ها**

روسیه، ترکیه، روابط سیاسی، روابط اقتصادی، همکاری فنی، انرژی، امنیت

* Email: jkarami@ut.ac.ir







## مقدمه

روابط تاریخی ترکیه و روسیه همواره تیره و سرد بوده است. زمان جنگ سرد هم این دو کشور با دید خصمانه به یکدیگر می‌نگریسته‌اند. پس از فروپاشی اتحاد شوروی و در اوایل دهه ۱۹۹۰، شرایط برای بهبود روابط آنها فراهم شد. اگرچه از نظر مسائل امنیتی و نظامی هنوز دو کشور نگرانی‌های متفاوتی دارند، ولی در حوزه‌های اقتصادی و تجاری رابطه گرم‌تری بین دو کشور حاکم شده است. درحال حاضر انگیزه‌های اقتصادی سبب شده است که روسیه و ترکیه، همکاری را بر تعارض مقدم بدانند. به ویژه در حوزه انرژی که ترکیه واردکننده و روسیه صادرکننده بزرگی در این حوزه است. انرژی نقش بسیار مهمی در روابط دو کشور دارد، به‌گونه‌ای که ۶۵ درصد از واردات گاز ترکیه و ۲۰ درصد از واردات نفت آن از روسیه است. روسیه همچنین در بخش گردشگری، فناوری ارتباطات و انرژی ترکیه سرمایه گذاری گسترده‌ای انجام داده است. اگرچه نشانه‌هایی از بهبود روابط دو کشور قبل از به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه آشکار شده بود، ولی نشانه‌های واقعی پس از بهبود روابط دو کشور، با روی کار آمدن اردوغان پدیدار شد. به گونه‌ای که در سال ۲۰۰۴ برای اولین بار پس از ۳۲ سال پوتین به‌عنوان مهمترین مقام سیاسی روسیه به ترکیه سفر کرد. پس از این دیدار روابط سیاسی و نظامی دو کشور به‌شکل گسترده‌ای آغاز شد. پیش‌بینی می‌شود ترکیه در چند سال آینده به یکی از شرکای مهم جدید روسیه در عرصه سیاست خارجی تبدیل شود. هدف اصلی این نوشتار بررسی همکاری‌های روسیه و ترکیه و مطالعه هدف‌ها، گستره و چشم‌اندازهای آینده این همکاری‌ها است. تمرکز نویسندگان بیشتر بر گستره همکاری‌ها، آنهم بیشتر از دیدگاه روسیه است. یافته‌های این نوشتار نشان می‌دهد روابط دو دولت در زمینه‌های گوناگون و به‌ویژه در زمینه اقتصادی در سال‌های اخیر روند روبه رشدی داشته و درحال حاضر انگیزه‌های اقتصادی سبب شده دو دولت، همکاری را بر تعارض مقدم دارند. انرژی نقش بسیار مهمی در روابط دو کشور دارد و افزایش حجم روابط بین دو کشور به ۴۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۱، ورود بیش از سه میلیون گردشگر روس به ترکیه، حذف متقابل روادید سفر به دو کشور، نشان‌دهنده قوت روابط میان ملت‌های روسیه و ترکیه است. همکاری بین دو کشور در حوزه‌های مختلف سیاسی – امنیتی، نظامی – فنی، فرهنگی – اجتماعی و اقتصادی قابل بررسی است.







## هدف‌های روسیه در ترکیه

ترکیه کشوری اوراسیایی است که بخش بزرگ کشور یعنی آناتولی یا آسیای کوچک در جنوب غرب آسیا و خاورمیانه واقع شده است. این کشور به سبب احاطه شدن از سه طرف توسط دریا (از شمال با دریای سیاه، از شمال غرب و غرب با دو دریای کوچک مرمره و اژه و از جنوب با دریای مدیترانه) و همسایگی با دو کشور اروپایی (بلغارستان و یونان) و کشورهای آسیایی (ایران، جمهوری آذربایجان (نخجوان)، ارمنستان، گرجستان، عراق، سوریه) از نظرجغرافیایی در موقعیت مناسبی قرار دارد و این موقعیت خاص جغرافیایی، ژئوپلیتیک راهبردی را برای آن فراهم آورده است. علاوه بر این دو تنگه راهبردی بسفر و داردانل نیز در کنار این سرزمین واقع شده است. ایفای نقش به‌عنوان پلی میان اروپا و آسیا و به بیان دقیق‌تر میان اروپا و خاورمیانه از یک سو و اروپا و آسیای مرکزی از سوی دیگر و نزدیکی به مهمترین مراکز نفت و گاز جهان، سبب شده تا ترکیه در بستر تحولات سیاسی این مناطق قرار داشته باشد و ضمن تأثیرپذیری به ایفای نقش و تأثیرگذاری بپردازد(احمدی لفورکی، ۱۳۸۷، ص ۵).

یکی از محدودیت‌های اصلی گسترش روابط بین ترکیه و روسیه مسائل ژئوپلیتیکی است. این دو کشور حدود دو قرن در قفقاز مرز مشترک داشته‌اند و برای تسلط بر دریای سیاه مبارزه می‌کرده‌اند. علاوه بر این پس از فروپاشی اتحاد شوروی، روسیه دچار تردید است که به همسایه جنوبی خود، ترکیه به دید یک بازیگر مستقل بنگرد و یا آن را به‌عنوان بازیگر نیابتی آمریکا برآورد کند. از طرفی ترکیه در اتحاد با اکراین، جمهوری آذربایجان و گرجستان که آمریکا و ناتو نیز در آن حضور دارند، شرکت کرده است. مسکو به دلیل سازماندهی ضعیف راه را برای نفوذ غرب باز گذاشته است. در همان حال ترکیه به‌خوبی اهمیت ژئوپلیتیکی روسیه در تنگه‌های دریای سیاه و عبور خطوط انرژی خزر از روسیه را درک می‌کند. مسئله دیگر برگزاری مانورهای دریایی مشترک آمریکا و ترکیه در دریای سیاه است که بسیار روسیه را نگران کرده است. توازن نظامی‌منطقه در دریای سیاه به نفع ترکیه است(سوری، ۱۳۸۷، ص ۱۴).

ترکیه در برخی موارد با موضع گیری‌های سیاسی خود در رابطه با همسایگان خود به نوعی وارد حوزه خصوصی اتحاد شوروی می‌شود. به‌عنوان نمونه جنگ قره باغ که ترکیه از







جمهوری آذربایجان حمایت کرد و توانست با عبور مسیر خط لوله نفت باکو – تفلیس – جیحان موقعیت و منافع راهبردی خود را ارتقاء دهد. به هر حال ترکیه به دلیل اشتراک‌های قومی و فرهنگی با جمهوری آذربایجان از دیرباز یکی از مهمترین حامیان مردم جمهوری آذربایجان به شمار می‌رود. البته در مورد مسائلی مانند چچن و کردستان، دوطرف توافق کرده‌اند از هیچ گروه تروریستی چه در خاک خود و چه در هر جای دیگری حمایت نکنند.

علت اصلی که سبب می‌شود روسیه به ترکیه گرایش پیدا کند، نگرش اقتصادی است. روسیه همواره در تلاش بوده در جهت گسترش روابط اقتصادی با ترکیه تنش‌زدایی کند. به‌دلیل ماهیت مکمل اقتصادی ترکیه و روسیه، دو کشور همکاری‌های گسترده اقتصادی با یکدیگر برقرار کرده‌اند. از دهه ۹۰ ترکیه به یکی از بزرگترین شرکای تجاری روسیه تبدیل شده است، به گونه‌ای که درحال حاضر دومین شریک تجاری بزرگ روسیه پس از آلمان است. روسیه صادر کننده نفت و گاز به ترکیه و وارد کننده کالاهای ساخته شده پیشرفته از این کشور است. بیش از ۷۰ درصد واردات گاز ترکیه از روسیه صورت می‌گیرد. آنتالیا در سواحل مدیترانه مقصد اصلی گردشگران روسی است که تأثیر چشمگیری در افزایش سطح مبادلات تجاری دو کشور داشته است. در عرصه امنیتی نیز تشکیل شورای روسیه – ناتو موجب کند شدن سرعت گسترش ناتو به سمت روسیه شده است. در نتیجه راه برای بهبود روابط روسیه و ترکیه هموارتر شده است. هدف‌های روسیه در ترکیه را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- کاهش خطر امنیتی و کاهش تهدیدها برای سرزمین و مرز به‌ویژه در دریای سیاه،
- جلوگیری از دخالت ترکیه در مسائل داخلی کشورهای اتحاد شوروی و روسیه (جمهوری آذربایجان و چچن)،
- افزایش وابستگی ترکیه به گاز و در همان حال بهره‌جویی از این کشور به‌عنوان مسیر انتقال گاز،
- ایجاد و توسعه اقتصادی از راه امور تجاری در جهت تأمین منافع ملی.

## همکاری‌های سیاسی و امنیتی

سابقه روابط دو جانبه روسیه و ترکیه بیش از پنج قرن است. سفارت امپراتوری روسیه در استانبول در سال ۱۷۰۱ افتتاح شد. روابط دیپلماتیک میان اتحاد شوروی و جمهوری ترکیه در ۲ ژوئن برقرار شد. روابط روسیه و ترکیه بر پایه مسائل حقوقی – قراردادی وسیعی استوار







است. بیش از ۶۰ مورد اسناد معتبر در مورد پایه تعامل در حوزه های مختلف روابط دوجانبه موجود است. در سال‌های اخیر در میان دو کشور روابط سیاسی در سطوح مختلف برقرار است. مرحله تازه‌ای از روابط در سطح دیدار سران میان ولادیمیر پوتین رئیس جمهور فدراسیون روسیه و احمد نجدت سزر رئیس جمهور ترکیه در نشست هزاره نیویورک در ۶ سپتامبر ۲۰۰۱ شکل گرفت. ۶- ۵ دسامبر ۲۰۰۴ ولادیمیر پوتین برای دیدار رسمی به ترکیه سفر کرد که در آن بیانیه مشترک سیاسی در مورد تعمیق دوستی و همکاری چند جانبه و تعدادی توافق‌نامه بین‌دولتی امضا شد. در سطح مقام‌های عالی‌رتبه به‌صورت منظم تبادل مواضع در مورد مسائل در ارتباط با روابط دوجانبه برقرار بوده است. در نوامبر ۲۰۰۵ رئیس جمهور روسیه در دیدار کاری به شهر سامسون جایی که افتتاح خط لوله انتقال گاز «ترانس دریای سیاه»، جریان آبی صورت گرفت، سفر کرد. در سال ۲۰۰۷ پوتین در اجلاس سران همکاری های اقتصادی دریای سیاه در استانبول شرکت کرد. در مارس ۲۰۰۸ رئیس جمهور ترکیه عبدالله گل، انتخاب شدن دیمیتری مدودیف در انتخابات را به‌عنوان رییس جمهور روسیه به وی تبریک گفت. ۵ ژوئیه ۲۰۰۸ در حاشیه نشست سران کشورهای مختلف در ارتباط با دهمین سالگرد پایتخت قزاقستان که در آستانه برگزار شد، رهبران دو کشور ملاقات داشتند(Посольство Российской Федерации в Турции, 2009).

رییس جمهور ترکیه، عبدالله گل در ۱۵-۱۲ فوریه ۲۰۰۹، با پذیرفتن دعوت مدودیف، رئیس دولت فدراسیون روسیه از روسیه دیدن کرد و در این سفر بیانیه مشترک گسترش بیشتر دوستی و اشتراک چندجانبه امضا شد. نخست وزیر، رجب طیب اردوغان نیز در ۱۵-۱۶ مه ۲۰۰۹ به دعوت پوتین به سوچی سفر کرد. به‌صورت متقابل پوتین نیز در ۶ اوت ۲۰۰۹ یک سفر کاری به ترکیه انجام داد و بدین وسیله، ۱۲ یادداشت تفاهم بین دو طرف در زمینه‌های اقتصاد و انرژی، علم و فرهنگ و تعداد زیادی اسناد و مدارک بین شرکت‌های ترک و روس به امضا رسید. اردوغان در ۱۳ ژانویه ۲۰۱۰ نیز سفر کاری دیگری به روسیه انجام داد که در این سفر بیشتر روابط مربوط به مسایل اقتصادی و انرژی مطرح شد(کوتلای، ۲۰۱۰، ص ۱۹۸).

در جریان ملاقات ریاست‌جمهوری روسیه در آنکارا سازوکار جدید مشورت‌های بین دو کشور یعنی شورای همکاری سطح عالی تشکیل شد و این دو کشور همدیگر را «شریک راهبردی» نامیدند. داود اوغلو بلافاصله بعد از جنگ اوت ۲۰۰۸ در قفقاز سعی کرد با روسیه







روابط نزدیک‌تری برقرار کند. در آن زمان ترکیه چارچوب امنیت و همکاری را پیشنهاد کرد که معنای آن این بود که مسایل قفقاز جنوبی باید توسط قدرت‌های منطقه‌ای بدون دخالت آمریکا حل شوند. همچنین توافق غیر علنی حاصل شده بود که مسکو از تمام نفوذ خود در ایروان استفاده کند تا اختلاف‌های ارمنی – ترکیه‌ای حل شوند و آنکارا در برابر به پیشبرد منافع روسیه در جمهوری آذربایجان کمک کند. ترکیه حریم هوایی خود را برای پرواز هواپیماهای نظامی‌باری روسی به پایگاه‌های فدراسیون روسیه در خاک ارمنستان واگذار کرد. سفر سال ۲۰۱۱ وزیر امور خارجه ترکیه به پایتخت آبخازی، حرکت دیگر ترکیه به نفع کرملین شده بود. باید گفت که با روی کار آمدن احمد داود اوغلو که کارشناسان امور سیاسی او را کیسینجر ترک نامیدند، سیاست خارجی ترکیه دچار تغییرهای ریشه‌ای شد. به گفته آدریان پابست پروفسور علوم سیاسی دانشگاه کنت، «آنکارا و مسکو محور کشورهای حاشیه نشین را می سازند که حاضرند سلطه آمریکا را به چالش کشانده و معادلات ژئوپلیتیکی اوراسیا را تغییر دهند». فردریک انکدال روزنامه‌نگار آمریکایی نیز شریک این نقطه‌نظر است. او می گوید که درحال حاضر سناریویی اجرا می‌شود که یکی از خواب‌های کابوس مک‌کیندر، بنیانگذار علم ژئوپلیتیک بود. به نوشته انکدال، درحال حاضر اتحاد نیرومند قدرت های بزرگ منطقه اوراسیا در برابر چشمان ما تشکیل می‌شود(ترنتیف،۲۰۱۰).

## همکاری‌های اقتصادی

همکاری های روسیه و ترکیه در حوزه تجاری – اقتصادی به‌صورت پویایی در حال توسعه است و نقش مهمی در طیف کلی روابط دو جانبه این دو کشور دارد. در سال‌های اخیر روسیه همواره جایگاه مهمی را در تجارت خارجی ترکیه داشته است. همکاری‌های اقتصادی دو کشور در دو دهه اخیر که در زمینه‌های تجارت و انرژی در جریان بوده است، به شکل روزافزونی ادامه دارد و چشم‌انداز روشن‌تری را برای آینده ترسیم می‌کند که در اینجا به بررسی آنها می پردازیم.

همسایگی، اقتصاد مکمل دو کشور و نبود اختلاف جدی سیاسی، اهمیت دیپلماتیک و روابط تجاری– اقتصادی میان روسیه و ترکیه را تعیین کرده است. روابط تجاری– اقتصادی کنونی ترکیه و روسیه روند رو به رشد سریعی را تجربه می‌کند، به‌شکلی که حجم معاملات

تجاری بین دو کشور در سال ۲۰۰۷ بالغ بر ۲۸/۲ میلیارد دلار آمریکا (در مقایسه با سال ۲۰۰۶ رشد ۳۴ درصد)، در سال ۲۰۰۸ ، ۳۷/۸ میلیارد دلار (رشد ۳۴ درصد) و در سال ۲۰۰۹ به‌دلیل بحران مالی ۲۰ میلیارد دلار بوده است. روسیه اولین شریک مهم تجاری خارجی برای ترکیه محسوب می‌شود. در همان حال ترکیه از نظر حجم صادرات به روسیه، جز پنج شریک اصلی روسیه در میان کشورهای خارج دور است. در سال ۲۰۰۹ دو طرف چشم‌انداز مبادله کالا میان دو کشور را توسعه می‌بخشند: از روسیه صادرات گاز طبیعی، نفت و فرآورده‌های نفتی، فلزات، اتومبیل و... ، از ترکیه خدمات بخش ساخت و پیمانکاری، ماشین آلات و تجهیزات، محصولات کشاورزی، مواد غذایی، محصولات شیمیایی و کالاهای مصرفی (Стародубцев, 2009).

کمیسیون مشترک همکاری‌های تجاری – اقتصادی، سازمان بین دولتی مسئول رسیدگی به مسائل توسعه و هماهنگی همکاری‌های تجاری – اقتصادی روسیه و ترکیه است. در چارچوب این کمیسیون ۵ گروه کاری مشترک فعالیت دارند ( انرژی، صنعت و تکنولوژی، سرمایه گذاری و خدمات پیمانکاری، حمل و نقل و ساخت و ساز، استاندارد سازی و علم اوزان ومقادیر). نخست وزیر روسیه، ولادیمیر پوتین در دیدار با نخست وزیر ترکیه رجب طیب اردوغان اظهار داشت: «حجم مبادلات تجاری بین روسیه و ترکیه به‌دلیل بحران مالی جهانی در سال گذشته، ۴۰ درصد کاهش یافت». وی همچنین اظهار داشت: « در سال ۲۰۰۸ حجم مبادلات تجاری دو کشور تا ۳۵ میلیارد دلار رسیده بود، اما در سال ۲۰۰۹، ۴۰ درصد کاهش یافت. با این وجود ترکیه همچنان یکی از بزرگترین شرکای اقتصادی روسیه، پیش از آمریکا و بریتانیا است»(Никольский, 2010).

اساس روابط اقتصادی ترکیه و روسیه انرژی است. بخش بزرگی از انرژی مصرفی ترکیه از محل مواد خام وارداتی از روسیه تأمین می‌شود. در واقع ترکیه دومین بازار بزرگ مصرف کننده گاز طبیعی و نفت برای روسیه است. روسیه و ترکیه از جهت داشتن ذخایر قابل توجه سوخت و انرژی، راهروی حمل و نقل و انتقال دریایی و زمینی سوخت از تأمین کنندگان منابع انرژی مناطق دریای خزر، آسیای مرکزی و خاور نزدیک به مصرف‌کنندگان اروپایی، از نقش برجسته‌ای در نقشه انرژی جهان برخوردار هستند. همکاری‌های چندجانبه در حوزه انرژی، نقش مرکزی در روابط روسیه و ترکیه دارند. این همکاری‌ها را می‌توان از چند بعد مورد بررسی قرار داد: ۱– تجارت حامل‌های انرژی: گاز طبیعی، نفت، فرآورده‌های نفتی، ۲–







قراردادهای پیمانکاری برای ساخت و ساز واحدهای انرژی (تأمین تجهیزات و خدمات) ۳- همکاری شرکت‌های روسی و ترکی در پروژه‌های حوزه انرژی کشورهای ثالث.

ترکیه وارد کننده مهم نفت و گاز طبیعی است. سهم ترکیه از صادرات سوخت و منابع انرژی روسیه در سال‌های اخیر رقمی‌در حدود ۷۰ درصد بوده است. به‌ویژه اینکه در سال ۲۰۰۷ شرکت گازپروم، در موافقت‌نامه ۱۹۸۶ ( بسته شده میان اتحادیه تجارت خارجی «سایوز اکسپورت» و کمپانی دولتی ترکی «بوتاس[1]» به‌مدت ۲۵ سال) و ۱۹۹۷ (گاز اکسپورت و بوتاس)، از راه دالان غربی که از خاک اکراین، مولداوی، رومانی و بلغارستان می‌گذرد و نیز از راه خط لوله «گالوبوی پاتوک» (مسیر آبی)، که رابط میان روسیه و ترکیه از راه دریای سیاه است، حدود ۲۳/۴ میلیارد متر مکعب گاز طبیعی تحویل داده است. بخش مهمی از مصرف گاز طبیعی ترکیه (در سال ۲۰۰۷ در حدود ۶۷ درصد)، توسط روسیه تأمین شده است، به‌شکلی که بسیاری از کارشناسان ترکیه در مورد وابستگی ترکیه به گاز روسیه سخن می‌گویند. شرکت «تات نفت» در سال‌های اخیر، ۵-۴ میلیون تن نفت در سال به ترکیه صادر کرده است. گروه «لوک اویل» فعالانه به ترکیه نفت و فرآورده‌های نفتی صادر می‌کند. با توجه به آمار سال ۲۰۰۸، سهم این شرکت در بازار خرد فرآورده‌های نفتی بالغ به ۰/۷ درصد (۷۰ جایگاه بنزین) بوده است(Стародубцев, 2009).

سیاست‌های به‌کار گرفته شده در سال‌های دهه ۶۰ از سوی دولت ترکیه برای توسعه روابط با اتحاد شوروی منجر به آن شد که در سال‌های ۹۰-۷۰ با کمک این کشور، تأسیسات صنعتی بزرگ در ترکیه ساخته شود که بسیاری از آنها تا به امروز نیز پایه‌های اقتصاد ترکیه محسوب می‌شوند. از جمله این تأسیسات، تأسیسات نیروگاه حرارتی «اورخانل» با ظرفیت ۲۱۰ مگاوات در منطقه بورسا (بهره برداری در سال ۱۹۹۳) و همچنین احداث دو فقره خطوط انتقال برق: سیتومر – سیدی شخیر[2] و باتومی- خوپا[3] (راه‌اندازی در سال ۱۹۷۵ و ۱۹۷۹) بوده است. البته تا به امروز توسعه صادرات گسترده ماشین‌آلات انرژی روسیه به ترکیه میسر نشده است. از دلایل اصلی این امر می‌توان بحران تولیدهای صنعتی به‌دنبال فروپاشی اتحاد شوروی در اوایل دهه ۹۰ و نیز توسعه سریع برق روسیه در اواخر قرن بیستم و ابتدای قرن بیست و یکم و

1. Botas
2. Seytomer - Seydishehir
3. Batumi-Hopa







شمار فزاینده شرکت‌های داخلی، با منابع تولیدی محدود در بازار داخلی را برشمرد. در میان پروژه‌هایی که درحال حاضر توسط طرف روسی انجام شده می‌توان به ساخت نیروگاه آبی «درینر»[1] با ظرفیت ۶۷۰ مگاوات (با مشارکت تکنوپروم اکسپورت) و نیروگاه آبی تورول[2] با ظرفیت ۱۰۰ مگاوات (پاور ماشین) اشاره کرد(Стародубцев, 2009) .

تاکنون همکاری میان شرکت‌های روسی و ترکی در کشورهای دیگر و در حوزه انرژی موفقیت‌آمیز نبوده است. با این حال شرکت‌های ترکی به‌صورت فعال شروع به نفوذ در بازار جهانی تأسیسات انرژی کرده‌اند و سعی در برقراری ارتباط با شرکت‌های روسی به‌ویژه در مورد پروژه‌های واقع در کشورهای مستقل هم‌سود و همچنین کشورهای شرکای تجاری سنتی روسیه در خاورمیانه، آسیای مرکزی و جنوب شرقی و آمریکای لاتین دارند. مسئله مهم و دارای اهمیت در روابط میان روسیه و ترکیه ، دسترسی به منابع نفت و گاز خزر و آسیای مرکزی و حمل و نقل آن جهت مصرف اروپا است که برای هر دو کشور اهمیت راهبردی داشته و به مراتب فراتر از چارچوب روابط دوجانبه است. به‌صورت کلی این مسئله از اهمیت زیادی در مقیاس سوخت جهانی برخوردار است. کافی است توجه داشته باشیم که بنابر برآورد مرکز آمار انرژی جهان[3] که در ژوئن ۲۰۰۸ منتشر شده است، ذخایر گاز طبیعی در دنیا ۱۷۷/۳۶ تریلیون متر مکعب است که از این مقدار به جمهوری آذربایجان (۱/۲۸ تریلیون متر مکعب، ۰/۷ درصد)، قزاقستان (۱/۹۰ تریلیون متر مکعب، در حدود ۱ درصد)، ترکمنستان (۲/۶۷ تریلیون متر مکعب، ۱/۵ درصد) و ازبکستان (۱/۷۴ تریلیون متر مکعب، در حدود ۱ درصد) اختصاص دارد. ذخایر ثابت شده نفت در جهان ۱۶۸/۶ میلیارد تن هستند، که ۶/۵ میلیارد تن و یا ۳/۸۶ درصد در آذربایجان (۱ میلیارد تن، ۰/۶ درصد)، قزاقستان (۵/۳ میلیارد تن، ۳/۲ درصد)، ترکمنستان (۰/۱ میلیارد تن) و ازبکستان( ۰/۱ میلیارد تن) ,Стародубцев). (2009 با نابودی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ و استقلال قفقاز و جمهوری های آسیای مرکزی با مشارکت روسیه و همه کشورهای توسعه یافته، مصرف کنندگان هیدروکربن‌ها از جمله آمریکا و کشورهای اتحادیه اروپایی و به نمایندگی از منافع شرکت‌های آنها «سیاست چندگانه» برای دسترسی به منابع نفت و گاز در منطقه در پی گرفته شد. یکی از مسائل محوری در این

1. Deriner
2. Torula
3. BP Statistical Review of World Energy







رویارویی مسئله مسیرهای حمل و نقل انرژی به مصرف‌کنندگان اروپایی است. در این رابطه ترکیه با توجه به ذخایر نفت و گاز طبیعی محدود خود، سیاست فعالی در جهت تثبیت موقعیت خود به‌عنوان دالان حمل و نقل و بیشتر به‌عنوان جایگزینی برای طرح‌های روسی در پیش گرفته است.

## ب- سرمایه گذاری متقابل

سرمایه گذاری ترکیه در اقتصاد روسیه در سال ۲۰۰۷ در حدود ۳/۹ میلیارد دلار برآورد شده است. بیشتر سرمایه‌گذاری‌ها در بخش‌های توسعه صنایع غذایی، شیشه، الکترونیکی، برق، صنایع تجاری، مصالح ساختمانی، مواد شیمیایی خانگی و همچنین بخش خدمات، تجارت، گردشگری و بخش بانکداری تمرکز دارد. درحال حاضر بزرگترین پروژه‌های سرمایه گذاری از طرف روسیه در حوزه ارتباطات تلفن همراه در ترکیه است، خرید ۱۳/۲ سهام همراه اول «تورکسل» از طرف شرکت روسی «آلفا تلکوم» به ارزش ۳/۲ میلیارد دلار. در سال‌های اخیر تمایل شرکت‌های روسی به سرمایه گذاری در بخش‌های مختلف اقتصاد ترکیه از جمله سوخت و انرژی و متالوژی و تولید مصالح ساختمانی افزایش یافته است. در مارس ۲۰۰۸ شرکت «ماگنیتورسکی متالورگیچسکی کامبینات» و هولدینگ ترکی «آتاکاش» اقدام به ساخت مجموعه منحصر به فرد روسی- ترکی در حوزه استخراج و ذوب فلزات در شهر اسکندرون کردند (ارزش این پروژه بیش از ۱/۷ میلیارد دلار بود) (Посольство Российской Федерации в Турции, 2009).

در حوزه انرژی نیز سرمایه‌گذاری‌های متقابلی صورت گرفته است. در ژوئیه ۲۰۰۸، لوک اویل قرارداد خرید ۱۰۰ درصد سهام شرکت ترکی «آکپت»[1] را که به‌ویژه شامل حدود ۷۰۰ پایانه از ایستگاه‌های گاز، امکانات پایانه‌های گسترده و نیز کارخانه تولید روغن موتور بود، امضا کرد. مبلغ قرارداد ۵۵۰ میلیون دلار بود. برنامه راهبردی توسعه تجارت لوک اویل سرمایه‌گذاری این شرکت در بازار خُرد و به میزان ۴۰۰ میلیون دلار را پیش‌بینی کرده است. بنابر این برنامه لوک اویل تا سال ۲۰۱۹ ده درصد سهام شرکت‌های فعال در بازار فرآورده‌های نفتی ترکیه را به‌دست خواهد آورد. در زمینه برق در سپتامبر ۲۰۰۸، در چارچوب مناقصه

1. Akpet







بین‌المللی پیشنهاد ساخت نخستین نیروگاه هسته‌ای برای ترکیه به کنسرسیوم میان شرکت روسی «اینتر را او یو ای اس»[1] و اتم استروی اکسپورت و شرکت ترکی«پارک تکنیک» محول شد. شرایط مناقصه به این صورت بود: پروژه سرمایه‌گذاری و در اصل ساخت تأسیسات نیروگاه هسته‌ای، بهره‌برداری از تأسیسات و فروش برق به دولت و نیز بهره‌برداری از تجهیزات آن پس از اتمام زمان خدمات. در دیدار مدودیف در ترکیه، مسکو موافقت کرد ۳ میلیارد دلار به ساخت خط لوله انتقال نفت سامسون – جیحان اختصاص دهد. قرار است این خط لوله، نفتی را منتقل کند که به‌وسیله نفتکش ها به ساحل ترکیه در دریای سیاه برده خواهد شد. به گفته کارشناسان، شرکت‌های روسی با هدف شرکت در این پروژه به‌عنوان شریک کوچک‌تر، از برنامه‌های ساخت خط لوله بورگاس– آلکساندروپولیس بین بلغارستان و یونان امتناع کردند که می‌توانستند آن خط لوله را به‌صورت کامل کنترل کنند.

## همکاری‌های فنی و نظامی

بین دو کشور همکاری‌های فنی– نظامی نیز بر پایه پیمان دوستی و برادری بسته شده در سال ۱۹۲۱ توسعه می‌یابد. ترکیه اولین کشوری است که از میان کشورهای عضو ناتو همکاری در زمینه فنی– نظامی را با روسیه آغاز کرده است. در سال ۱۹۹۲ در دیدار یلتسین رییس‌جمهور روسیه با سلیمان دمیرل رییس دولت ترکیه(ماه مه ۱۹۹۲ در مسکو و ژوئن ۱۹۹۲ در استانبول) فروش تسلیحات و تجهیزات نظامی( هلیکوپتر میگ–۱۷، خودروهای (سربازبر) زرهی، مسلسل، موشک‌انداز، تفنگ‌های دوربین‌دار تک تیرانداز) به ارزش ۳۰۰ میلیون دلار توسط روسیه به ترکیه توافق شد. در راستای اجرای توافق‌ها و مطابق با درخواست فرماندهی کل ژاندارمری ترکیه، از سال ۱۹۹۳ قراردادهای فروش تعداد ۱۹ فروند هلکوپتر میگ–۱۷ ب، ۵ فروند خودروی زرهی بی تی آر–۶۰[2] و ۱۱۰ فروند بی تی آر–۸۰[3]، مسلسل ر ک م اس[4] و مهمات به طرف ترکی امضا شد(پایگاه خبری– تحلیلی روسیران، ۱۳۸۹/۰۲/۲۱).

1. Inter R AO U E S
2. BTR-60/ БТР-60
3. BTR-80/ БТР-80
4. RKMS







شرکت‌های روسی طرف ترکیه، «روس آبارون اکسپورت»[1]، «روستورتول[2]»، «کلاشنیکوف[3]» هستند که مسائل فروش هلکوپتر برای مقاصد مختلف تانک، کشتی‌های نیروبر و کمکی جهت نیروی دریایی را بررسی می‌کنند. بر اساس توافق‌نامه بین‌دولتی امضا شده در آوریل ۱۹۹۴ پیرامون همکاری در مسائل نظامی و فنی در زمینه صنعت دفاعی گفت‌وگوهایی با اتحادیه دولتی ماشین‌آلات و صنایع شیمیایی ترکیه[4] در مورد تولید مشترک دارای مجوز سیستم‌های موشکی تاکتیکی، اسلحه پیاده نظام و انواع مختلف مهمات برای نیروهای مسلح ترکیه صورت گرفت.

در ماه مه ۲۰۰۱ کمیسیون مشترک همکاری‌های فنی و نظامی بین دو کشور که هدف آن ایجاد ثبات در روابط بود تشکیل شد. ترکیه دومین ارتش و قدرت نظامی بزرگ ناتو را دارد. فروش سالانه تسلیحات نظامی به ترکیه، حدود ۳ تا ۵ میلیارد دلار است. درحال حاضر برنامه جدید کردن صنایع و تسلیحات دفاعی که در سال ۱۹۹۷ تصویب شده به اجرا در می‌آید که تا سال ۲۰۰۷ مبلغ ۲۷ میلیون دلار اعتبار به این طرح تخصیص داده شده بود. با توجه به چشم‌انداز طرح و بلندمدت بودن آن و نیاز به نوسازی ارتش، به‌صورت کلی تا سال ۲۰۲۰ بودجه‌ای به میزان ۱۵۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود. مهمترین پروژه همکاری‌های فنی - نظامی ترکیه می‌تواند پروژه «آتاک»، مناقصه سازماندهی تولید با مجوز در ترکیه ۱۴۵ فروند هلکوپتر شناسایی و حمله با مشارکت (حضور) شرکت‌های روسی «روس آبارون اکسپورت» و «کاموف» با هلکوپتر Ka-50-2 اردوغان باشد. رقیب اصلی در این مناقصه، شرکت آمریکایی «بل تکسترون» بود که با شدت بی‌سابقه‌ای از لابی‌های سیاسی به نفع رییس جمهور آمریکا جورج دبلیو بوش حمایت می‌شد. شرایط طرف روسی، از جمله انتقال فناوری‌های مربوطه به ترکیه، بازار کشورهای ثالث، نبود محدودیت در استفاده از دستگاه‌های عملیاتی، پارامترهای قیمت بسیار به صرفه‌تر از شرایط طرف آمریکایی بود. ۱۵ اکتبر ۲۰۰۳ رییس صنایع دفاع، معاون اول وزیر دفاع ملی ترکیه، تصمیم به ضرورت امضای قرارداد با شرکت روسی «کاموف» گرفته بود. هر چند شش هفته بعد او برکنار شد. ۱۴ مه ۲۰۰۴ مناقصه بدون برنده لغو شد(allturkey, 2009).

1. Rosoboronexport
2. Rostvertol
3. Klashnikov
4. MKEK

سردیوکوف[1]، وزیر دفاع روسیه در ۱۹–۱۸ نوامبر ۲۰۰۸ یک دیدار رسمی به ترکیه داشت که در آن دو طرف به تمایل خویش به همکاری با یکدیگر در تعدادی از پروژه‌های نظامی و فنی تأکید کردند. در سال ۲۰۰۸ حجم صادرات سلاح و تجهیزات نظامی روسی (بیشتر مهمات، قطعات و لوازم یدکی) به ترکیه حدود ۲۰۰ میلیون دلار بود. به گفته کارشناسان، درحال حاضر تعامل در حوزه فضایی می‌تواند، امیدوار کننده باشد(روسیران ،۱۳۸۹/۰۲/۲۱).

البته در چشم‌انداز همکاری‌های نظامی– فنی روسیه و ترکیه محدودیت‌هایی نیز وجود دارد. یکی از این محدودیت‌ها، رقابت سخت با آمریکا و دیگر کشورهای غربی است که محافل سیاسی و نظامی‌ترکیه را اشباع کرده‌اند. ویژگی‌های فضای نظامی– سیاسی و استراتژیک در اروپا و جهان و نیز توسعه سیاسی داخلی ترکیه تا سال ۲۰۱۰، جهت‌گیری سیاست‌های امنیت ملی، افزایش توان نظامی– اقتصادی کشورها از راه استفاده منطقی از منابع داخلی و تقویت همکاری با کشورهای پیشرفته– نه تنها با کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی– بلکه با سایر کشورهای توسعه یافته‌تر نظامی را تعیین می‌کنند( Задонский, 2008).

## همکاری‌های فرهنگی و اجتماعی

روابط روسیه و ترکیه در حوزه فرهنگی و علوم انسانی بر اساس توافق‌نامه بین دولتی روسیه و ترکیه ۱۹ ژوئن ۱۹۹۴، در مورد همکاری‌های علمی و فرهنگی شکل می‌گیرد. در حوزه همکاری‌های علوم انسانی یک سری اسناد مانند پروتکل همکاری فرهنگی میان وزارت فرهنگ و گردشگری فدراسیون روسیه و وزارت فرهنگ جمهوری ترکیه در ۶ ژوئیه ۱۹۹۲، توافق‌نامه همکاری بین کمیته عالی آموزش و پرورش فدراسیون روسیه و وزارت ملی آموزش جمهوری ترکیه در ۲ نوامبر ۱۹۹۴ بین دو دولت امضا شده و تأثیر گذار هستند. در سال‌های اخیر به تناسب توسعه و پیشبرد روابط سیاسی و اقتصادی بین روسیه و ترکیه و نزدیک‌تر شدن همکاری بین دو کشور دامنه ارتباط مستقیم میان شهروندان دو کشور نیز وسیع تر شده است. بنابراین ضرورت توسعه و گسترش روابط انسانی و فرهنگی بیشتر احساس می‌شود. درحال حاضر پیش‌نویس برنامه همکاری های بین دولتی روسیه و ترکیه در زمینه های آموزشی، علمی، فرهنگی، ورزشی و تبادل دانشجو تقریبا نهایی شده و آماده امضا است. تبادلات دو جانبه بیشتر

1. Serdyukov







از راه همکاری مستقیم بین سازمان‌ها و نهادهای فرهنگی دو کشور به‌شکل تجاری و غیر تجاری انجام می‌شوند. گروه‌های هنری روسیه به‌صورت سنتی در جشنواره‌های بین‌المللی هنر در آنکارا، استانبول، بورسا، یالووا، قارص، جشنواره بین‌المللی دریای سیاه در ترابزون و جشنواره بین‌المللی اپرا و باله در آسپندوز (آنتالیا) شرکت می کنند. بر اساس توافق صورت گرفته میان وزرای فرهنگ هر دو کشور در سال ۲۰۰۷، سال فرهنگ روسیه در ترکیه با موفقیت سپری شد. در این راستا در بسیاری از شهرهای بزرگ ترکیه از جمله استانبول، آنکارا، ازمیر، آنتالیا، ترابزون و سایر شهرها بیش از ۲۰ برنامه مهم فرهنگی برگزار شد( Посольство Российской Федерации в Турции, 2009).

در ژانویه ۲۰۰۹ فرستاده ویژه رئیس‌جمهور روسیه در همکاری‌های بین‌المللی فرهنگی میخائیل شویدکوی در قالب شرکت در جشن به مناسبت پانزدهمین سالگرد «سازمان بین‌المللی گسترش فرهنگ و هنر ترکی» در آنکارا، با وزیر فرهنگ و گردشگری ترکیه گفت‌وگو کرد و در فوریه ۲۰۰۹ – با نمایندگان این سازمان در استانبول دیدار و گفت و گو کرد. در ۱۷–۱۶ مارس ۲۰۰۹ بنا به دعوت دفتر امور دینی ترکیه، گروهی از روسیه در رأس معاون وزیر آموزش و علوم روسیه سنتیورین یوری پترویچ به آنکارا و استانبول سفر کردند (Посольство Российской Федерации в Турции, 2009). رویداد قابل توجه در سال های اخیر بازسازی بناهای یادبود سربازان روسی دفن شده در شهر گلوبال در دهه ۲۰ قرن بیستم، با همکاری سفارت و مرکز ارزش های ملی است. همزمان با افتتاح این بنای یادبود، کتاب «هموطنان روس در ترکیه» نیز چاپ و منتشر شد. گردشگران روسی به کشور ترکیه علاقه زیادی دارند. در سال ۲۰۰۹ تقریباً ۲/۷ میلیون گردشگر روسی از این کشور دیدن کرده‌اند(کوتلای ۲۰۱۰، ص ۲۰۰).

ترکیه در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز نفوذ فرهنگی دارد. در عصر نوین نظام بین‌المللی که با دگرگونی ماهیت قدرت اثرگذاری کشورها از راه قهرآمیز مبتنی بر نظامی‌گری به‌صورت ملایم و مسالمت آمیز سیاسی، اقتصادی و فرهنگی همراه شده است، نفوذ فرهنگی از جایگاه و اهمیت بالایی برخوردار شده است. ترکیه با استفاده از امتیاز داشتن اشتراکات زبانی با کشورهای این مناطق و با بکارگیری سیاست‌هایی چون تأسیس یک کانال ماهواره‌ای مختص آسیای مرکزی و قفقاز (کانال اوراسیا)، اعطای بورس تحصیلی به دانشجویان این







مناطق برای تحصیل در این کشور، ساختن مدارس متعدد، چاپ و توزیع انواع کتاب‌های درسی توانسته است در این مناطق نفوذ قابل توجهی یابد(نقدی‌نژاد و پورابراهیم، ۱۳۸۸، ص ۴۴).

## چشم‌انداز آینده

سطح روابط بین ترکیه و روسیه امروز در مقایسه با گذشته بهتر است. برخی از کارشناسان معتقدند که امکان تشکیل همکاری استراتژیک بین مسکو و آنکارا وجود دارد. اما نباید فراموش کرد که برای گذر از سطح روابط تاکتیکی به همکاری استراتژیک باید راه طولانی طی شود. از نقطه نظر استراتژیک از نظر بیشتر صاحب نظران همکاری بین روسیه و ترکیه در دراز مدت حالت رقابت دارد. روسیه و ترکیه از نظر جمعیتی، اقتصادی و پتانسیل نظامی‌متفاوت هستند. اختلاف پتانسیل دو کشور بر روابط دوجانبه و سیاست منطقه‌ای دو کشور در دوره پس از شوروی تأثیر گذار است(Балчер, 2009).

در روابط روسیه و ترکیه عوامل محدود کننده‌ای نیز وجود دارد که از جمله این عوامل می‌توان به دیدگاه روسیه به غرب و تهدید ناتو اشاره کرد. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، کشورهای غربی در دوران جنگ سرد به برقراری روابط سیاسی، اقتصادی و نظامی با کشورهای استقلال یافته از سلطه اتحاد شوروی در مناطق اروپای شرقی، قفقاز و آسیای مرکزی پرداختند. این روابط به دو شکل انفرادی و جمعی (در قالب اتحادیه اروپا و ناتو) با جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته آسیای مرکزی و قفقاز قابل تشخیص است. به‌نظر می‌رسد تمایل اتحادیه اروپا به همراهی آمریکا در قالب ناتو به گسترش همکاری‌ها و روابط با دولت‌های آسیای مرکزی و قفقاز، تابع هدف‌ها و ملاحظات سیاسی، اقتصادی و نظامی است(احمدیان و غلامی، ۱۳۸۸، ص ۱۲).

یکی از علت‌های مهم که موجب حضور ترکیه در آسیای مرکزی شده است. ترس آمریکا از بازگشت دوباره روس‌ها به آسیای مرکزی و تبدیل شدن آنها به تهدیدی مهم علیه منافع آمریکا است. از نظر اروپایی‌ها ترکیه می‌تواند کشورهای آسیای مرکزی را وارد جامعه جهانی و به تعبیری بلوک غرب کرده و امنیت انتقال انرژی به اروپا را در این منطقه تأمین کند (Baev, 2008, p. 137). جریان اوراسیاگرایی نیز از نظر اقتصادی بر نفوذ اقتصادی ترکیه در قفقاز و آسیای مرکزی تأکید دارد و همواره حامی ساختن خط لوله باکو- تفلیس- جیحان بوده است،







تا از این راه موقعیت ژئواکونومیک ترکیه را افزایش دهد تا مانع نفوذ روسیه در مناطق پیرامونی ترکیه شود(Keating, 2009, p. 78). ترکیه برای روسیه مهم است، چون روسیه می‌خواهد تأمین کننده اصلی نفت و گاز طبیعی اتحادیه اروپا باقی بماند. علاوه بر این، آناتولی در مرحله اول پل ارتباطی اتحادیه اروپا با خاورمیانه و آسیای مرکزی است که ذخایر قابل توجهی از نفت و گاز دارد.

## نتیجه

روابط کنونی روسیه با ترکیه را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخش اقتصادی که رشد قابل ملاحظه‌ای یافته است و بخش سیاسی که با رقابت‌ها و نگرانی‌هایی همراه بوده است. گذشته روابط روسیه و ترکیه سراسر از رقابت بوده است. یکی ار علت‌های اصلی مشکلات بین ترکیه و روسیه مسائل ژئوپلیتیک است. این دو کشور حدود دو قرن مرز مشترک در قفقاز داشته‌اند و برای تسلط بر دریای سیاه مبارزه می‌کرده‌اند. ترکیه در اتحادی با اکراین، جمهوری آذربایجان و گرجستان که آمریکا و ناتو نیز در آن حضور دارند شرکت کرده است. مسکو به‌دلیل سازماندهی ضعیف راه را برای نفوذ غرب بازگذاشته است. در عین حال ترکیه به‌خوبی اهمیت ژئوپلیتیکی روسیه در تنگه‌های دریای سیاه و عبور خطوط انرژی خزر از روسیه را درک می‌کند. ترکیه در برخی موارد با موضع گیری‌های سیاسی خود در رابطه با همسایگان به‌نوعی وارد حوزه خصوصی روسیه می‌شود. به‌عنوان نمونه جنگ قره‌باغ که ترکیه از جمهوری آذربایجان حمایت کرد و توانست با عبور مسیر خط لوله نفت باکو – تفلیس – جیحان موقعیت و منافع راهبردی خود را ارتقا دهد. به هرحال ترکیه به دلیل اشتراک‌های قومی‌و فرهنگی با جمهوری آذربایجان از دیرباز یکی از مهمترین حامیان مردم جمهوری آذربایجان به‌شمار می‌رود. در مورد مسائلی مانند چچن و کردستان، دو طرف توافق کرده‌اند که از هیچ گروه تروریستی چه در خاک خود و چه در هر جای دیگری حمایت نکنند.

اقتصاد بدون شک یکی از مهمترین عوامل تأثیر گذار بر توسعه روند سیاسی و ارتباط سیاسی میان کشورهای مختلف است. یکی از دلایل تقویت روابط میان ترکیه و روسیه، رشد همکاری‌های اقتصادی است. روسیه همواره در تلاش بوده در جهت گسترش روابط اقتصادی با ترکیه تنش‌زدایی کند. به‌دلیل ماهیت مکملی اقتصادی ترکیه و روسیه، دو کشور همکاری‌های





گسترده اقتصادی با یکدیگر برقرار کرده‌اند و از دهه ۹۰ ترکیه به یکی از بزرگترین شرکای تجاری روسیه تبدیل شده است؛ به‌شکلی که درحال حاضر دومین شریک تجاری بزرگ روسیه پس از آلمان است. روسیه صادر کننده نفت و گاز به ترکیه و وارد کننده کالاهای ساخته شده پیشرفته از این کشور است.

با توجه به موارد عنوان شده می‌توان بدین صورت جمع‌بندی کرد که روسیه و ترکیه جایگاه مهمی‌در جهانی‌سازی مجموعه سوخت و انرژی دارند. روسیه به‌عنوان صادر کننده بزرگ منابع انرژی با تکنولوژی پیشرفته و ترکیه به‌عنوان دالان حمل و نقل حامل‌های انرژی است. روسیه و ترکیه در حال توسعه روابط تجاری و اقتصادی، به مرکزیت همکاری‌های چندجانبه در حوزه انرژی هستند. بارزترین جنبه توسعه همکاری‌های انرژی تجارت انرژی است. دو طرف علاقمند به سرمایه گذاری در حوزه انرژی هستند. برخی از نمونه‌های مثبت از پروژه‌های انجام شده وجود دارد. به‌تدریج، نقش برق و ارائه خدمات پیمانکاری برای ساخت و ساز تأسیسات انرژی نیز افزایش می‌یابد. عامل مهم در روابط روسیه و ترکیه، که آن را از حالت دو طرفه خارج می‌کند، رقابت برای مسیرهای حمل و نقل انرژی به مصرف کنندگان اروپایی است.

شاید یکی از مهمترین نکاتی که باید در اینجا توجه داشت این است که ترکیه کشوری است با سیاست خارجی چند جانبه، عضو ناتو، نامزد عضویت در اتحادیه اروپا، یکی از اعضای انجمن‌های متعدد منطقه‌ای و سازمان‌های که مدعی رهبری منطقه است. از سوی دیگر، روسیه شریک خارجی شماره یک برای ترکیه بوده و بخش مهم تجارت ترکیه دارای منافع راهبردی در بازار روسیه است. در این راستا روابط روسیه و ترکیه باید بنابر اصل «راه دو طرفه» پیش رود. در زمینه انرژی برق، تلاش‌های روسیه باید در گرفتن سفارش برای ساخت اولین نیروگاه اتمی‌ترکیه، به‌عنوان سرمایه گذار پروژه معطوف شود. زیرا این موضوع از اهمیت اساسی در روابط آینده روسیه و ترکیه برخوردار است. در صورت برنده شدن کنسرسیوم روسیه و ترکیه، تجهیزات اساسی نیروگاه به‌صورت کامل باید توسط تولید کننده روسی ساخته شود. علاوه بر این سرمایه گذاران روسی مایل به سرمایه‌گذاری در بخش نیروگاه‌های آبی و حرارتی ترکیه هستند که دولت روسیه باید در







این راستا با اعطای وام و معافیت‌های مالیاتی با سرمایه گذاران و تولیدکنندگان تجهیزات روسی همکاری کند.

چشم‌انداز همکاری‌های روسیه و ترکیه در زمینه ساخت ماشین آلات انرژی نیز روشن است. تعداد زیادی از تجهیزات اصلی، در درجه اول توربین هیدرولیک با طرح روسیه و تحت نام تجاری روسی، را می‌توان در ترکیه و با سرمایه گذاری مشترک روسیه و ترکیه تولید کرد. این شکل از همکاری‌های دوجانبه می‌تواند به نفع هر دو کشور روسیه و ترکیه باشد. تنها شرکت تولید کننده تجهیزات نیروگاه‌های آبی در ترکیه «تمسان» است که سیستم طراحی آن وابسته به شرکای خارجی است. به همین ترتیب تعدادی از شرکت‌ها در ترکیه ظرفیت تولید ساخت توربین هیدرولیک را دارند اما در موقعیت انجام پروژه نیستند. از سوی دیگر برون‌نگری در ترکیه می‌تواند شرایط اجرای پروژه‌های بزرگ و مهم راهبردی را برای شرکت‌های روسی فراهم سازد و در عین حال با کاهش هزینه‌های حمل و نقل موقعیت ترکیه و روسیه را در منطقه و به‌ویژه بازارهای قفقاز، آسیای مرکزی و خاورمیانه مستحکم‌تر کند. تدبیر اقدام‌هایی از سوی دولت در جهت حمایت از تکنولوژی برای پیشبرد منافع روسیه به‌عنوان بخشی ضروری از استراتژی انرژی روسیه در ترکیه نیز می‌تواند کمک مؤثری در توسعه روابط دو کشور باشد.

این اقدام‌ها می‌تواند در غالب حمایت‌های تبلیغاتی و یا مالی مانند معافیت‌های مالیاتی، ارائه وام و تسهیلات گمرکی به سرمایه‌گذاران روسی و صادر کنندگان محصولات صنعتی باشد. دولت با ایجاد اتاق‌های بازرگانی به‌عنوان یک ساختار تجاری و ارتباط دادن شرکت‌های روسی به این مراکز می‌تواند چشم‌انداز روابط اقتصادی – تجاری و به‌صورت کلی واردات و صادرات خویش را تعریف و سازماندهی کند. در این مورد اتاق‌های بازرگانی و نمایندگی‌های تجاری می‌توانند به‌صورت مؤثر مکمل یکدیگر در حل مسائل خاص باشند. آنتالیا در سواحل مدیترانه مقصد بیشتر جهانگردان و گردشگرهای روسی است که تأثیر چشمگیری در افزایش سطح مبادلات تجاری دو کشور داشته است. در عرصه امنیتی نیز تشکیل شورای روسیه – ناتو موجب کند شدن سرعت گسترش ناتو به سمت روسیه شده است و در نتیجه راه برای بهبود روابط روسیه و ترکیه هموارتر شده است.

## منابع و مآخذ

### الف- فارسی


۱. احمدی لفورکی، بهزاد (۱۳۸۷)، **ترکیه، حال و آینده**، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

۲. احمدیان، قدرت الله و طهمورث غلامی (تابستان و پاییز ۱۳۸۸)، «آسیای مرکزی و قفقاز، عرصه تعارض منافع روسیه و غرب»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال دوم، شماره ۴.

۳. **پایگاه خبری- تحلیلی «روسیران»**(۱۳۸۹/۰۲/۲۱)، «**روسیه- ترکیه: توسعه روز افزون روابط**»، تاریخ مراجعه به سایت ۱۳۹۰/۲/۲۰، برگرفته از سایت http://www.rusiran.com

۴. ترنتیف، آلکساندر(۲۴ می ۲۰۱۰)، «آیا دو رقیب همیشگی می‌توانند با هم روابط نزدیک برقرار کنند؟»، **مجله اودناکو**، تاریخ مراجعه به سایت ۲۰ فوریه ۲۰۱۱، برگرفته از سایت مرکز فرهنگی قفقاز: http://www.qafqaz.ir

۵. سوری، امیرمحمد(اسفند ۱۳۸۷)، «نگرش روسیه به ترکیه: ژئوپلیتیک یا ژئواکونومیک؟»، **پژوهشنامه سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه ترکیه**، شماره ۱۹.

۶. کوتلای، دوغان(۲۰۱۰)، **ترکیه**، اداره کل مطبوعات و نشریات و اطلاعات نخست وزیری جمهوری ترکیه، **نشر ارتم باسیم**، ترکیه.

۷. نقدی‌نژاد، حسن و ناصر پورابراهیم (زمستان ۱۳۸۸)، « بررسی سیاست‌های ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۶۸.


### ب- انگلیسی


1.Baev, Pavel K(2008), **Russian Energy Policy and Military Power**, London: Rutledge.

2.Keating, Michael(2009), **The Political Economy of Regionalism**, London: Rutledge.


### پ- روسی


1. Балчер, Адам(2009), аналитик центра стратегий европы demos-europa, «**будущее отношений между турцией и россией: стратегический взгляд**», по адресу: http://www.inosmi.ru (Доступен на: 13/ 08/ 2009).

2. Задонский С. М.(2008), «**Состояние и перспективы военно-технического сотрудничества России и Турции**», Институт Ближнего Востока, по адресу: http://www.iimes.ru (Доступен на: 26/ 09/ 2008).

3. Никольский, Алексей (2010), «**товарооборот между рф и турцией сократился в кризис на 40% - путин**», москва, риа новости, по адресу: http://www.rian.ru (Доступен на: 13/ 01/ 2010).








4. Посольство Российской Федерации в Турции(2009), «**о динамике отношений между российской федерацией и турецкой республикой**», по адресу: http://www.turkey.mid.ru/hron2_r.html (Доступен на: 12/ 03 /2009).
5. Посольство Российской Федерации в Турции (2009), «**российско-турецкое культурно-гуманитарное сотрудничество**», по адресу: http://www.turkey.mid.ru (Доступен на: 15/ 03/ 2009).
6. Посольство Российской Федерации в Турции (2009), «**торгово-экономические связи между россией и турцией**(2009), по адресу: http://www.turkey.mid.ru, (Доступен на: 15/ 03/ 2009)
7. Стародубцев.И.И(2009),«**российско-турецкое многоплановое энергетическое сотрудничество**», институт ближнего востока, по адресу: http://www.iimes.ru/rus (Доступен на: 13/ 02/ 2009).





مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال چهارم، شماره ۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، صفحات۱۳۸-۱۱۹

# هویت و سیاست در جمهوری‌های مسلمان‌نشین روسیه: مطالعه موردی داغستان و تاتارستان

**بهزاد مریدی***

**دانشجوی فوق دکتری فلسفه دین از دانشگاه دولتی مسکو(لومانوسف) و عضو عیات علمی دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی**

**خاطره بخشنده**

**کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه علامه طباطبایی**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۷/۱۶ – تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۱۰/۲۶ )

**چکیده**

هویت‌های قومی در فدراسیون روسیه پس از اتحاد شوروی روسیه در هم‌تنیده شده و محققان حوزه مطالعات روسیه علاقه زیادی به تحقیق در روند و احیا و بازسازی سنت‌های قومی در تحولات پس از فروپاشی اتحاد شوروی نشان داده‌اند. در این مقاله قصد آن داریم تا نشان دهیم که سازه‌های قومی در روسیه، به‌صورت خاص تاتارستان (دوقومی بودن) و داغستان (چندقومی بودن) اهمیت کاملا متفاوتی به‌هویت قومی در این دو جمهوری می‌دهند. نقش اسلام در جامعه نیز با این زمینه قومی شکل می‌گیرد که یا تمایز قومی را تحکیم می‌کند (در مورد تاتارستان) و یا حتی ممکن است منجر به تعصب‌های افراطی شود (در مورد داغستان). این مقاله این سؤال را مطرح می‌کند که چگونه هویت‌های قومی و مذهبی ممکن است در سطح سیاسی برای پروژه ساخت هویت‌های مدرن مدنی بسیج شوند؟ در حالی که معمول است اسلام را به‌عنوان یک نیروی باز سنتی شدن در نظر بگیرند. آیا ظرفیت وحدت‌بخش اسلام در داغستان، به تولید نوعی از هویت جمهوری منسجم از جامعه چند قومی کمک کرده است؟ آیا نخبگان در تاتارستان موفق شدند در میان اقلیت روس حسی از تاتاری بودن بدهند؟ و یا آنها روس‌هایی باقی می‌مانند که در خاک تاتارستان ساکن هستند؟ وضعیت و نقش جمعیت روسیه در هر یک از جمهوری‌ها در اینجا بررسی شده است.

**کلید واژه‌ها**

هویت، قومیت، اسلام، فدراسیون روسیه، تاتارستان، داغستان

---

* Behzadmoridi@yahoo.com







**مقدمه**

اسلام (به معنای اطاعت و تسلیم در برابر خداوند) یکی از گسترده‌ترین دین‌ها در میان تمام دین‌های دنیا است. جوامع مسلمان در بیش از ۱۲۰ کشور جهان به چشم می‌خورد و جمعیتی بیش از یک میلیون نفر را در خود متحد می‌کند. در ۳۵ کشور مسلمان، بیشتر جمعیت کشور و در ۲۹ کشور، پیروان اسلام تعدادی کمتر اما مؤثر را تشکیل می‌دهند. در ۲۸ کشور جهان، مانند ایران، مصر، کویت، عراق، مراکش، پاکستان و عربستان سعودی اسلام دین دولت یا دین رسمی است. بیشتر جمعیت مسلمانان در آسیای غربی، آسیای جنوبی، آسیای جنوب شرقی و آفریقای شمالی متمرکز شده‌اند. اسلام در روسیه از نظر اهمیت و تعداد پیروان، در مقام دوم پس از مسیحیت قرار دارد. آشنایی نسل‌های گذشته روسیه کنونی با اعتقادهای اسلامی به قرن هفتم میلادی برمی‌گردد. ورود اسلام به این منطقه نیز مانند بسیاری از نقاط جهان، با ورود اعراب و جنگ و تصرف برخی نقاط توسط آنان آغاز شده است.

اسلام دومین دین بزرگ در جمهوری فدراتیو روسیه است. پیشینه ورود اسلام به روسیه به قرن ۷ هجری قمری باز می‌گردد و نتیجه آن جمعیتی حدود ۱۵ تا ۲۰ میلیونی مسلمانان در روسیه کنونی است. بیشتر مسلمانان در مناطقی بین دریای سیاه و دریای خزر زندگی می‌کنند. ۹ جمهوری مسلمان‌نشین بخشی از فدراسیون روسیه را تشکیل می‌دهند و اسلام به‌عنوان دومین دین روسیه در تاریخ روسیه ریشه دارد. مسلمانان روسیه متعلق به بیش از ۴۰ گروه قومی و قبیله‌ای هستند. در یک نگاه بین نمایندگان مسلمان روسیه کسانی به‌عنوان نماینده یک نهاد قومی، فرهنگی و تاریخی هستند که به‌عنوان بخش ارگانیک جامعه اسلامی به‌شمار می‌روند. همچنین در خارج از کشور متعصبان دینی هستند که ویژگی‌های خاص آنان را از دیگران متمایز می‌کند. این ویژگی به‌عنوان یک نتیجه از روابط میان فرهنگ‌های خاص محلی و سنت‌گرایانه در اتحاد شوروی به‌صورت غالب درآمده است. با این حال در ماورای این تجربه مشترک در میان مسلمانان در روسیه شیوه‌های گوناگون از دین اسلام در سطح‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به‌صورت یک آرزو در آمده است.

هنگامی که از یک کشور چند قومیتی و چند فرهنگی صحبت می‌کنیم، به‌سادگی می‌توان گفت که بسیاری از مردم در دین، قبیله، خاندان، روابط خویشاوندی و نزدیکی محلی با یکدیگر تفاوت دارند. در چنین بافتی یک فرد می‌تواند هم‌زمان هویت‌های متفاوتی داشته باشد. تعریف هویت

قومی در این فضا نیاز به شناخت هویت قومی به‌عنوان یک حس وابستگی و هم به‌عنوان یک تفاوت فرهنگی سازمان‌یافته اجتماعی که دارای مرزبندی و عامل بسیج‌کننده است، دارد. در این مقاله تلاش شده است که با توجه به نگرش سیاسی به هویت که پس از بررسی ورود اسلام به روسیه و تغییر و تحولاتی که در قرن‌های متمادی بر اسلام و مسلمانان وارد شد، به بررسی نقش اسلام در هویت‌بخشی به قومیت در جمهوری تاتارستان و داغستان بپردازد.

## چارچوب تحلیلی

در این مقاله با توجه به نگرش هویت سیاسی سعی بر این است که پس از بررسی ورود اسلام به روسیه و تغییر و تحولاتی که در قرن‌های متمادی بر اسلام و مسلمانان وارد شده است، به بررسی نقش اسلام در هویت‌بخشی به قومیت در جمهوری تاتارستان و داغستان بپردازد. بعد سیاسی هویت در شکل‌گیری قوم و ملت اهمیت دارد. موضوع هویت[1] به‌ویژه در چند دهه گذشته، بی‌تردید یکی از مهم‌ترین موضوع‌ها در حوزه روابط میان افراد، جوامع و دولت‌ها بوده است. امروز تفسیرهای گوناگونی را از مفهوم هویت می‌توان ارائه کرد که هر یک اولویت‌ها، نگرانی‌ها و امیدهای متفاوتی را مطرح می‌کنند. اما چیزی که مهم به‌نظر می‌رسد، این است که هویت در روابط بین افراد، جوامع و دولت‌ها نقش بسیار مهمی دارد. هویت ملی یکی از انواع هویت جمعی است. هویت جمعی را «شیوه مشترک در نوع تفکر، احساس‌ها، هنجارها، اعتقادها، نمادها، رویکردها و تمایل‌های یک گروه که نوعی احساس تعهد و تکلیف نسبت به آن گروه را برمی‌انگیزد، تعریف کرده‌اند(تاجیک،۱۳۷۷، صص ۹۱-۹۰).

در همه هویت‌های ملی شاهد ابعاد مختلفی همچون بعد اجتماعی(مای ملی)، بعد تاریخی(آگاهی مشترک افراد جامعه از گذشته تاریخی، احساس دلبستگی به آن و احساس هویت تاریخی)، بعد جغرافیایی(نگرش مثبت به آب و خاک)، بعد فرهنگی(مجموعه ذهنی و روانی مشترکی که در گذشته تاریخی شکل گرفته) و بعد سیاسی هستیم. در ملت‌های مختلف و در دوره-های تاریخی مختلف ممکن است یکی از اینها برابعاد دیگر غالب شود و در هویت ملی مهم‌ترین

1. Identity







نقش را بازی کند. از سوی دیگر، برخورداری از دین و تعالیم مذهبی مشترک، پایبندی و وفاداری به آن، اعتقاد و تمایل به مناسک و آیین‌های مذهبی فراگیر در فرآیند شکل‌دهی هویت ملی بسیار مؤثر است. بعدی که در این‌جا برای ما مهم است بعد سیاسی است. بعد سیاسی هویت ملی، یکی از مهم‌ترین مؤلفه هویت ملی را شکل می‌دهد. این بعد در هویت ملی به این معنا است که افرادی که از نظر فیزیکی و قانونی عضو یک نظام یا ساختار سیاسی هستند و داخل مرزهای ملی یک کشور زندگی می‌کنند و موضوع یا مخاطب قوانین آن کشور هستند از نظر روانی خود را اعضای آن نظام می‌دانند. بنابراین، عشق و علاقه قلبی به یک نظام سیاسی و مبانی ارزشی و مشروعیت آن عامل اصلی در تقویت همبستگی و پیوند ملی خواهد بود.

اکنون بار دیگر شاهد تحول مفهوم هویت هستیم که مفهوم نژادی و مذهبی آن کمرنگ شده و بار فرهنگی آن افزایش یافته است. برای تشخیص گروه‌های قومی از یکدیگر، از ویژگی‌های گوناگون و بسیاری می‌توان استفاده کرد؛ اما معمول‌ترین آنها عبارت‌اند از: زبان، تاریخ یا تبار (حقیقی یا خیالی)، مذهب و شیوه‌های لباس پوشیدن و آرایش(گیدنز، ۱۳۷۴، ص ۲۶۰). بر این اساس، در یک تعریف کوتاه و کارآمد می‌توان گفت: قوم عبارت است از یک جمعیت انسانی مشخص با یک افسانه اجدادی مشترک، عناصر فرهنگی، پیوند با یک سرزمین تاریخی یا وطن و میزانی از حس منافع و مسئولیت(اسمیت، ۱۳۷۷، ص ۱۸۷). به تعبیر بهتر قومیت به دیدگاه‌ها و شیوه‌های عمل فرهنگی که اجتماع معینی از مردم را متمایز می‌کند، گفته می‌شود(گیدنز، ۱۳۷۴، ص ۲۶۰).

امروزه گروه‌های قومی از مهم‌ترین بازیگران عرصه داخلی و فراملی هستند که نقش مهمی را در سیاست‌گذاری داخلی و خارجی ایفا می‌کنند. در بسیاری از زمان‌ها گروه‌های قومی در عرصه داخلی مشروعیت دولت‌ها را زیر سؤال برده و به اقدام‌هایی فراتر از مرزهای ملی دست می‌زنند و با برخورداری از حمایت‌های بین‌المللی توجه قدرت‌های خارجی را جلب می‌کنند. بنابراین سیاست‌هایی که حکومت‌ها چه در عرصه داخلی و چه در عرصه فراملی در ارتباط با قومیت‌ها ودر ابعاد و حوزه‌های مختلف در پیش می‌گیرند، بسیار مهم است. با گسترش کشمکش‌های قومی و افزایش اهمیت آنها در سیاست بین‌الملل در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ شاهد توجه فزاینده‌ای نسبت به مسئله قومیت در شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی بوده‌ایم.

## وضعیت و نقش دین اسلام در هویت‌سازی فدراسیون روسیه

### الف- اسلام در روسیه

در این بخش تلاش بر این است که با توجه به این نگرش از هویت (هویت سیاسی شده) که پس از بررسی ورود اسلام به روسیه و تغییر و تحولاتی که در طول قرن‌ها بر اسلام و مسلمانان وارد شد، به بررسی نقش اسلام در هویت بخشی به قومیت در جمهوری تاتارستان و داغستان بپردازیم. اسلام دومین دین بزرگ در جمهوری فدراتیو روسیه است. پیشینه ورود اسلام به روسیه به قرن ۷ قمری باز می‌گردد و نتیجه آن جمعیتی حدود ۱۵ تا ۲۰ میلیونی مسلمانان در روسیه کنونی است. بیشتر مسلمانان در اورال، اطراف رود ولگا در سیبری و قفقاز شمالی مناطقی(بین دریای سیاه و دریای خزر) زندگی می‌کنند. پرجمعیت‌ترین گروه آنها تاتارها هستند. ۹ جمهوری مسلمان‌نشین بخشی از فدراسیون روسیه را تشکیل می‌دهند و اسلام به‌عنوان دومین دین روسیه در تاریخ روسیه ریشه دارد.

برخلاف اروپای غربی، روسیه به‌عنوان سرزمینی اوراسیایی همواره محل همزیستی میان اسلاوها (بیشتر روس‌ها) و مردم ترکیه، قفقاز و ایران بود که خود رابطه مثبتی را میان روس‌ها و مسلمانان بنیاد نهاد. در صدر اسلام زمانی که شاهد ظهور و تبدیل دین اسلام به‌عنوان دین اصلی در بسیاری از کشورها بودیم، در دورترین نقطه از سرزمین وحی، روس زبان‌هایی که در سواحل رودخانه‌های ولگو[1]، بوگ[2]، پریپیات[3]، زیپر[4] ساکن بودند بیشتر پایبند به دین خاصی نبودند. اینها مردمان یکجانشینی بودند که زندگی آنها به‌وسیله شکار حیوانات، تجارت و زمین‌های حاصلخیز آن منطقه می‌گذشت. به‌علت مختصات طبیعی این منطقه مانند مناظر و چشم‌اندازهای پهناور، نبود کوه‌های احاطه‌کننده و دریای بزرگ شرایطی ایجاد شد تا به‌تدریج روس‌زبان‌های این منطقه به‌سمت بخش‌های شرقی و جنوبی متمایل شوند. در قرن هشتم میلادی آنان در کنار رودخانه-های اوکا[5]، ولگا[6]، کاما[1] ساکن شدند. در طول این قرن آنان در بیشتر بخش‌های اروپای شرقی اقامت کردند و به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های نژادی در این منطقه بودند.

1. Vol khov
2 .Bug
3 .Pripiat
4 .Dhieper
5 .Oka
6 .Volga







ازسویی دیگر، شرایط محیطی و تهدیدهای بیرونی که با آن روبه‌رو بودند باعث شد که بین روس‌زبانان، ترک‌ها و سایر اقوام اروپایی تعاملاتی صورت بگیرد. در نتیجه این گروه‌های نژادی متنوع به‌صورت مشابهی در مهارت‌های تولیدی و حیاتی، هنجارهای اجتماعی، اعتقادهای در عناصر سازمان‌های اجتماعی توسعه پیدا کردند. همچنین اقتصاد و سیاست روس‌زبان‌ها تحت تأثیر پیشرفت‌های اقتصادی و فرهنگی همسایگان آنها قرار گرفت. روس‌ها نیز در معاملات شرکت داشتند. مشارکت در مبادلات تجاری اروپایی و آسیایی باعث توسعه شهری در میان قوم روس شد. تاجران مسلمانی که در بخارا بودند و در ولگا داد و ستد می‌کردند، به گسترش اسلام در میان برخی از مردم خاقانات[2] کمک کردند. در پایان قرن هشتم یک مسجد بزرگ و نزدیک به ۳۰ مسجد در منطقه ایتیل وجود داشت(Shuvalov, 1997, p. 30) بلغارها و پس از آنها تاتارها، مرکز اصلی توسعه و گسترش اسلام در اواخر قرن هشتم بودند.

متخصصان برجسته روسیه که مسلمان بودند مانند ولادیمیر گوردلفسکی و کوالوسکی اگور، معتقد هستند فعالیت بازرگان در آسیای مرکزی نیز نقش مهمی در اسلامی کردن مردم بلغارستان ولگا داشت. معرفی اسلام به‌عنوان دین رسمی بلغارستان ولگا نتایج مهم سیاسی و فرهنگی برای روس‌ها در برداشت. از سوی دیگر ولادیمیر در اواخر قرن نهم مسیحیت را به‌عنوان دین رسمی کشور اعلام کرد. این کار باعث آغاز واگرایی اجتماعی از غرب شد. با این حال استقلال قابل توجهی از جوامع محلی در حاکمان خودکامه به‌وجود آمد و این به آن معنی است که پذیرش دین مسیحیت توسط روس‌ها تأثیر قابل توجهی بر روابط بین مردم روس و همسایگان غیرمسیحی گذاشت. علاوه بر این روحانیون مسلمان تعدادی از آداب و رسوم محلی و آیین‌هایی که تا قبل از ورود اسلام وجود داشت را به‌رسمیت شناختند و با شیوه‌های مرسوم بت‌پرستی فرقه‌ها به مخالفت پرداختند. در اواخر قرن دهم که خاقانات به پایان عمر خود رسیده بود رقابت بین بلغارها[3] و کی‌یفی‌ها[4] بر سر سلطه اقتصادی و سیاسی افزایش پیدا کرد و بر بازار تجارتی از شمال به جنوب به‌صورت خاص تأثیر گذاشت. در قرن یازدهم و دوازدهم بلغارها از نظر

---

1 .Kama
2. Khaganut
3. Bulgars
4. Kievans

فرهنگی و اقتصادی بیشتر از کی‌یفی‌ها توسعه یافته بودند و از توانایی نظامی بالاتری برخودار بودند.از اواخر قرن دهم و شروع قرن یازدهم جنگ بین روس‌ها و بلغاری‌های ولگا آغاز شد.

درگیری‌هایی که بین بلغارستان ولگا و روس‌ها اتفاق افتاد درگیری‌های مذهبی و قومی نبود و دلایل سیاسی و اقتصادی داشتند. علاوه بر این ارتش مخالف درگیری‌های قومی و مذهبی بود. از قرن سیزدهم تا پانزدهم بلغارها همراه ترکان و مغولان که توسط امپراتوری چنگیز گسترده شده بود با هم ادغام شدند و یک دولت چندفرهنگی که سلسله مراتب نظامی قدرتمندی داشت به ریاست چنگیزخان تشکیل دادند که دارای نظام پیچیده، اداری، مالی و پستی بود. چنگیز به‌صورت غیرمستقیم بر اساس یاساک[1] سالانه اعلام کرد که سرزمین روس را اشغال نمی‌کند و در راه و رسم‌های اداری، اقتصادی و مذهبی دخالت نمی‌کند. در زمان چنگیز کلیساهای گوناگونی در برابر مساجد گوناگون اسلام ساخته شد و نمایندگان مختلفی از مسلمانان در پایتخت مغول‌ها حضور داشتند و دین اسلام مورد پذیرش و پیروی فرهنگی و معنوی نخبگان مغول درآمد. از میانه قرن چهاردهم تا مرگ چنگیز حاکمان مغول بر گفتمان فرهنگی و اسلامی تأکید می‌کردند(Osmanov, 1997, p. 37). از سوی دیگر علمای اسلامی بلغار در قرن پانزدهم اصول تجدد و نوسازی و اجتهاد قضاوت کلامی مستقلی را وارد مکتب شرق اسلامی کردند. کلیسای ارتدوکس مسکو نقشی محوری در حمله به اسلام داشت و سعی کرد مسکو رابه‌عنوان رم سوم و تزار روسیه را به‌عنوان سرپرست الهی خود معرفی و تبلیغ کند. تاریخ‌های رسمی روسیه آن زمان را به‌عنوان مرکز دنیای مسیحیت به‌تصویر می‌کشیدند.

شاهزادگان تاتار و مقام‌های چنگیزی در طول قیام‌های ۱۵۵۷–۱۵۵۳ کشته شدند و تقریبا رهبری کل خانات قازان در طول این دوره حذف شد(Gubaidullin, 1989, p. 210) و به‌تدریج بخشی از رهبری فئودالی زیر نفوذ تزار روسیه درآمد. تخریب مساجد، بستن مدارس، آزار و اذیت روحانیون و نبود هرگونه نظام آموزشی گوشه‌ای از اقدام‌های آنان بود و منجر به کاهش چشمگیر روشنفکران جامعه شد. در نتیجه سنت‌های قازان و اسلام معنوی که مشخصه آن پویایی و خلاقیت است، تضعیف شد و نخبگان مسلمان مجبور شدند به سمت سیبری، آسیای مرکزی، افغانستان و یا حجاز مهاجرت کنند(Kappeler, 1997, p. 53). بدین ترتیب اسلام را از شهرها بیرون کردند و آن را به‌سمت روستاها جهت دادند. برای قرن‌ها این روستاها تبدیل به جایگاه

1. Yasak






اصلی فرهنگی، معنوی و اخلاقی شدند. این روستاها یکپارچگی خود را برای زندگی بر اساس سنت شریعت اسلامی و قوانین عرفی آن حفظ کردند و نقش مهمی در انتقال سنت‌های ارزشی جامعه به‌عنوان یک واحد اجتماعی داشتند که درنهایت منجر به توسعه روستاها شد.

در این زمان بود که تاتارها ایدئولوژی قومی و مذهبی خود را شناسایی کردند و شیخ صوفی را به نمایندگی از یک منبع قدرت در جوامع غیررسمی برگزیدند. اسلام عرفانی و نقشبندیه، تا حد زیادی جایگاه خود را در این دوره تقویت کرد و عرفان ارائه شده در روستاها جایگزین اسلام معنوی در شهرستان شد و ساختار روستاها با باور اجتماعی قوی تشکیل شد. در سال ۱۷۸۳ کاترین کبیر (۱۷۹۶-۱۷۶۲) آخرین سنگرهای چنگیز در آسیا - اروپا را فتح کرد و خانات کریمه به روسیه پیوسته شد. شرایط مختلف تاریخی، جغرافیایی، سیاسی و سختگیری‌های موجود در رویه سیاسی باعث شد که بسیاری از افراد از قازان، آستراخان، و بسیاری از تاتارهای کریمه به ترکیه فرار کردند(رومانف‌ها[1] ۱۶۱۳-۱۹۱۷) پترکبیر به‌دنبال تشکیل یک دولت موروثی بود. در دوره اصلاحات وی، کلیسای ارتدوکس روسیه به‌عنوان نمادی از استقلال روسیه به‌شمار می‌رفت.

در نیمه دوم قرن هیجدهم روسیه همچنان در حاکمیت کاترین کبیر بود و همچنان مردم ناراضی بودند. شورش پوگاچوف[2] حکومت کاترین را به‌پایان خود نزدیک کرد و باعث شد که سیاست‌های جدید مذهبی به‌وجود آید. مسلمانان و تاتارها شرکت‌کنندگان فعال در شورش‌هایی علیه کاترین بودند. کاترین تصمیم گرفت به‌جای سرکوب مخالفان خصوصا مسلمانان، وفاداری خود را به آنها نشان دهد و از مبلغان مذهبی به‌عنوان نیروی تمدن در میان مناطق کمتر توسعه یافته فرهنگی در داخل و خارج از مرزهای روسیه استفاده کند.به بازرگانان تاتار اجازه تجارت در سراسر امپراتوری روسیه با هدف توسعه نساجی، چرم و برخی دیگر از صنایع اعطا شد. بازرگانان تاتار به‌عنوان عوامل اصلی در تجارت بین روسیه و همسایگان مسلمان آسیای مرکزی، افغانستان و غرب چین بودند(Nabiev, 1998, p. 90) .

آنچه برای مسلمانان روسیه اهمیت ویژه‌ای داشت، قوانین دینی کاترین بود. او دخالت کلیسای ارتدوکس را در زندگی روزمره ممنوع اعلام کرد و به مقام‌های محلی اجازه می‌داد که

1. Romanofs
2. Pugachef

در خصوص مساجد و موقوفات مذهبی و سایر نهادهای اسلامی تصمیم‌گیری کنند. همچنین به مسلمانان حق چاپ و نشر برای تولید و ادبیات اسلامی به زبان عربی، فارسی و زبان ترکی عثمانی داده شد. در سال ۱۷۸۸ کاترین هیئت مدیره روحانی و اسلامی را به‌عنوان وسیله‌ای برای کنترل وضعیت افراد مسلمان به‌وجود آورد. با این حال کاترین قانونی کردن دین اسلام را تضعیف مواضع خود می‌دانست و از این راه تلاش می‌کرد که بر همه فعالیت‌های روحانیون کنترل کامل داشته باشند(Zagidullin, 1984, p. 98).

شکست روسیه در جنگ کریمه (۱۸۵۶-۱۸۵۳) نشان داد که اقتصاد و ارتش آنها عقب مانده است و نیاز به جدیدکردن فن‌آوری‌ها دارد و آزادسازی سیاسی را جدی کرد. در سال ۱۸۶۱ تزار الکساندر دوم[1] بردگی را از میان برداشت و اصلاحات بزرگی را آغاز کرد و محدودیت‌های ناچیزی را به‌وجود آورد. با این وجود آنها انگیزه‌ای را برای توسعه روسیه نسبت به موقعیت گذشته فراهم کردند. نیاز برای یک نظام آموزشی پیشرفته و استاندارد، اصلاحات اساسی ویژه‌ای را می‌طلبید که به‌دنبال ادغام مسلمانان روسیه به بافت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی امپراتوری روسیه نمایندگان، رهبری نخبگان مسلمان روسیه در پاسخ به طرح نوسازی سن‌پترزبورگ مفهوم و پنداشت خود را برای ارائه آموزش و پرورش نوین به مسلمانان ارائه دادند. دیگر اینکه تفکر احیای مذهبی اسلامی که در قرن هیجدهم توسعه یافته بود، منعکس کننده دو گرایش بود: درک عمیق و نیاز برای تغییر یک ایدئولوژی رادیکال و حفظ سنت قوی اسلامی.

روشنفکران تاتار توافق دارند که در کنار اسلام و زبان تاتاری و روابط تاریخی با روس‌ها – که جزیی از هویت ملی تاتارها شده بود-که به اعتقاد آنها هر دو منافع، عادت‌ها، آداب و رسوم و اعتقادات مشترکی داشتند تا به روابط معقولی دست یابند به‌گونه‌ای که بین سیاست‌های ضداسلامی روسیه – که قاطعانه رد می‌شدند- و هدف‌های سودمند برای مسلمانان روسیه که متأثر از تفکر تزار روشنفکر بود و با همه موضوع‌ها به‌صورت عادلانه‌ای رفتار می‌کرد- تفکیک قائل شوند. انقلاب دمکراتیک بورژوا در سال ۱۹۰۷-۱۹۰۵ شرایط مطلوب‌تری را برای فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فکری مسلمانان در روسیه فراهم کرد. در حالی که بیشتر مسلمانان روستایی بیرون از انقلاب حضور داشتند، نخبگان مسلمان تا حد زیادی در راستای مخالفت با روسیه لیبرال موقعیت خود را تعریف کرده بودند.

1. Alexander







در اوت ۱۹۰۵ روشنفکران آذری و تاتار و بازرگانان سازمان‌یافته، اولین کنگره روسی-مسلمان را تشکیل دادند و خواستار استقرار سلطنت مشروطه مبتنی بر حضور جدی و آشکار از نمایندگان گروه‌های اسلامی بودند. آنان همچنین خواستار آزادی مطبوعات، نهادهای اجتماعی، مذهبی، حقوقی، سیاسی و اجتماعی برای مسلمانان روسیه شدند. این سازمان با حمایت مجامع محلی مسلمان و برای آشتی بین شیعیان و سنی‌ها و تعاملات مذهبی به‌وجود آمد (Bigi, 1917, p. 78) مانفیست اکتبر ۱۹۰۵ شتاب بیشتری به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی مسلمانان روسیه داد. در ژانویه ۱۹۰۶ کنگره دوم مسلمانان در سن پترزبورگ برگزار شد. سومین کنگره مسلمانان روسیه در اوت ۱۹۰۶ در نووگورود برگزار شد که شاهد سازمان اسلامی دیگری مانند حزب اسلامی موسیقی، حزب ملی آذری مساوات و حزب ملی قزاق[1] شد.

در مجموع به‌دلیل انتقال دمکراتیک قدرت به بورژوا، جایگاه اصلاح‌طلبان تقویت شد و مرزهای جغرافیایی گسترش چشمگیری یافتند. اصلاح طلبان با ارائه یک چارچوب ایدئولوژیک برای ملت‌های مسلمان روسیه یک روند ملت‌سازی را ایجاد کرده بودند. با این حال همبستگی‌های قومی و مذهبی به‌عنوان بخش اساسی سیاسی و اجتماعی روسیه به‌شمار می‌رفت،گرچه استحکام مذهبی و نژادی نمی‌توانست تقسیم‌های بنیادهای اجتماعی و سیاسی را پنهان کند. اوضاع روسیه در این دوره با افزایش ناآرامی‌های اجتماعی طولانی مدت داخلی و با وارد شدن روسیه در جنگ جهانی اول به اوج ناپایداری رسیده بود. گرچه تلاش‌های ملی‌گرایانه افراطی و تحریک محافل اسلام‌گرا که از طرف امپراتوری روسیه به اختلاف‌های توده‌ای در میان جمعیت اسلامی منجر شد اما بیشترمسلمانان عادی به‌صورت منفعل باقی ماندند. در روز اول جنگ، نخبگان مسلمان خود را با حکومت روسیه وفق دادند و بسیاری از سربازان مسلمان روسیه که بیشتر تاتارها(باشقیرها) بودند، همراه با برخی سفیدپوستان با شجاعت در مقابل دشمنان مشترک مذهبی مبارزه کردند (Yemelianova, 1997, p. 255).

با این حال در ۲۵ ژوئن ۱۹۱۶ به فرمان تزار خدمت اجباری مسلمانان ترکستانی باعث شورش‌های ضدروسی در آسیای مرکزی شد که به شدت این شورش‌ها سرکوب شد. انقلاب بورژوا دموکراتیک که در فوریه سال ۱۹۱۷ صورت گرفت موجب پایان دادن به سلطنت و تقسیم نخبگان مسلمان روسیه بود. انقلاب بلشویکی اکتبر ۱۹۱۷ پایه‌های دولت و جامعه روسیه را در هم

1. Kazak

شکست. در همان زمان مسلمانان در معرض خطر بی‌خدایی بلشویک‌ها بودند. بیشتر طبقه مسلمانان تحصیل‌کرده در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نسبت به آن خصومت آشکار نشان می‌دادند. بیشتر سنت‌گرایان اسلامی از به رسمیت شناختن قدرت بلشویک‌ها خودداری می‌کردند و به‌صورت مخفیانه و گاهی آشکارا با آن مخالفت می‌کردند. آنها می‌خواستند که سلطنت به‌عنوان ضامن و یک وزنه باثبات بین اقوام گوناگون و ایجاد صلح در روسیه ایفای نقش کند.

از میانه دهه ۱۹۲۰ رهبری بلشویک، با تثبیت حکومت خود برای تغییر در حوزه روابط قومی و مذهبی شروع به فشار بیشتری برای تغییرات کرد. در ۵ مارس ۱۹۵۳ استالین درگذشت. با این حال در دوره‌ای که نظام شوروی خود را از دشمنان داخلی و خارجی نجات می‌داد، در میانه دهه ۱۹۵۰ جامعه اتحاد شوروی یک بار دیگر به هیجان درآمد که هدف آن تفکر آزاد مسلمانان، یهودیان و دیگر غیرروس‌ها بودند. رهبران شوروی از هر تجدید حیات مذهبی در میان مردم کشور می‌ترسیدند. به این ترتیب حزب کمونیست با بکار گرفتن مجموعه‌ای از قطعنامه‌ها که به‌دنبال ریشه‌کن کردن دینداری به‌صورت کامل در میان مردم شوروی بود، برای خارج کردن فرهنگ ملی از دین تلاش می‌کرد. بخشی از این سیاست جدید محدودیت‌های شدید در فعالیت‌های اجتماعی، آموزش، فرهنگی و نهادهای دینی و اجتماعی معرفی شدند و افتتاح مسجدها، مدرسه‌ها و مکتب‌خانه‌های جدید ممنوع شد. علاوه بر این مقام‌های اتحاد شوروی مانند پیشینیان تزاری خود به تشویق سیاست‌های فرهنگ ملی و حذف این فرهنگ‌ها از اجزای اسلامی آن تلاش می‌کردند.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ نزدیک به ۷۰/۰۰۰/۰۰۰ میلیون نفر مسلمان که حدود ۱/۴ کل جمعیت شوروی را تشکیل می‌دادند در نهادهای جداگانه سیاسی در کشورهای روسیه، جمهوری آذربایجان، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان ودیگر جمهوری‌های پیشین اتحاد شوروی با اقلیت‌های مسلمان تقسیم شدند. مسلمانان روسیه که حدود ۱۵ میلیون نفر بودند بلافاصله خود را از آسیای مرکزی جدا کردند. بنابراین در تاتارستان که فقط ۳۰ چهره مذهبی در اواخر دهه ۱۹۸۰ داشت؛ یک دهه بعد از آن حدود ۵۰۰۰ روحانی مسلمان از درجات مختلف در آنجا حضور داشتند. درداغستان به تنهایی ۹ مؤسسه اسلامی، سه دانشگاه اسلامی، ۲۵ مدرسه مذهبی و ۶۷ مکتب‌خانه و ۱۱ مرکز فرهنگی اسلامی و مراکز خیریه باز شدند. بیش از ۲۰۰ هزار داغستانی یا به عبارتی یک نفر از هر ۵ نفر







در تعلیم و تربیت اسلامی شرکت داشتند. ۵۰۰ مؤسسه مختلف اسلامی و دانشگاه‌های خارج از کشور (ترکیه، ایران، عربستان، سوریه و مصر) درگیر این عوامل قرار گرفتند. حج که فقط محدود به تعداد افراد انگشت شماری می‌شد،کامل در دسترس مسلمانان عادی قرار گرفت.

## نقش اسلام در روسیه

نقش مهمی که اسلام در شکل‌دادن به‌تاریخ به‌صورت غیر مستقیم ایفا کرده است اهمیت فراوانی دارد. ماهیت امروزی اسلام در روسیه به‌عنوان یکی از عوامل ملموس فرهنگی جامعه روس در اتصال شرق به جوامع اروپای غربی متفاوت بوده است. تا قبل از قرن هفدهم توسعه اجتماعی روسیه توسط آسیایی‌ها و میراث چنگیزی که جزئی از اسلام بود صورت گرفت. غربی کردن روسیه در قرن ۱۸ و ۱۹ و توان فناوری و نظامی این کشور به‌شکل جدی به تضعیف آرایش سنتی اروپایی – آسیایی آن پرداخت. بلشویک‌ها در سال ۱۹۱۷ تأثیر عمیق بر جامعه و فرهنگ روسیه داشتند که درنهایت قادر به فاصله بین حاکمان و حکومت و بسیج بخش‌های بزرگی از جامعه–مثل مسلمانان– که از دولت قطع شده بودند، منجر شد.

بنابراین باوجود اقدام‌های ضدمذهبی و اذیت و آزار روحانیون مسلمان و متفکران از اواخر دهه ۱۹۲۰ به بعد در مناطق مسلمان در شوروی، سازه‌های طولانی‌تر حزب کمونیست در دیگر نقاط اتحاد شوروی را قطع کرد. فروپاشی کمونیسم و فروپاشی اتحاد شوروی بیش از ۱۵ میلیون مسلمان متعهد همکاری خود را در آسیای مرکزی جدا کردند و تأثیر دوگانه‌ای در مردم روسیه داشتند. تجدید حیات اسلامی و ملی در اواخر دولت گورباچف آغاز شد. با این وجود با این وضع مسکو عقب‌نشینی‌های سیاسی و اقتصادی نسبت به مسلمانان را آغاز کرد که با افزایش روابط میان دولت و مسلمانان همراه شد. مسلمانان روسیه احیای اسلامی را در ساخت و ساز مسجدها و سایر نهادهای اسلامی تجربه کردند و صنعت چاپ و نشر از رونق بیشتری برخورد شد. مسلمانان در مراسم مذهبی مانند حج و در عیدهای بزرگ اسلامی به‌صورت آشکار به شادی می‌پرداختند. نمایندگان مسلمان روسیه در بخش رسمی و غیر رسمی با نمایندگان ترکیه و ایران به فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی پرداختند. همچنین با نمایندگان عربستان سعودی، پاکستان و افغانستان روابط خوبی برقرار کردند. در میان گروهای غیرسنتی اسلامی گروه‌هایی به ظهور رسیدند که در مسائل خارجی دخالت می‌کردند.آنها بنیادگراهایی







بودند که به سلفی‌گری[1] معروف شدند. این وضعیت در جوامع محلی مسلمان تشدید شد و باعث شد در خطوط اعتقاد طرفداران محلی سنتی اسلام انشعاب‌هایی به‌وجود آید. در داغستان و چچن بین سنت‌گرایان و بنیادگرایان اسلامی تضاد در گرفت و به رویارویی نظامی تبدیل شد. در میانه دهه ۱۹۹۰ کرملین سیاست‌های خود در منطقه را تغییر داد و شروع به بازسازی عملی دولت روسیه کرد و بنیادگرایان منطقه‌ای را سرکوب کرد. رویکرد جدید روسیه در جنگ روسیه و چچن آشکار می‌شود که به‌دلیل ترس از اسلام و تضعیف سنت طولانی همکاری میان مسلمانان و روس‌ها حاکم شد. در نتیجه رهبری روسیه هنوز در شکل دادن به چارچوبی برای انسجام ملی و مذهبی برای توسعه آینده روسیه ناکام مانده است.

## وضعیت «اقلیت قومی» در شکل‌گیری اجتماع‌های روسی (با توجه به نقش اسلام)

نقش برجسته اسلام و رشد آگاهی قومی در بین گروه‌های غیر روس تاتارستان و داغستان پیامدهای مهمی برای جمعیت غیر مسلمان - بیشتر روس- این دو جمهوری داشته است. در پایان دهه ۹۰ روس‌ها احساس می‌کردند هویت قومی آنها نادیده گرفته و یا حتی تضعیف شده است. ساخت مسجد و رشد نمادهای اسلامی نشانه‌های آشکار حذف روس‌ها بود. هر چند که پاسخ‌دهندگان روس نگرانی‌های بنیادی‌تری در این مورد داشتند که «اقلیت‌های قومی» گذشته چگونه دستورالعمل‌های جدید برای تربیت نسل بعدی ارائه می‌دهند. این مسئله نه تنها بیانگر شیوه متفاوت زندگی آنها بوده بلکه تهدیدی بالقوه برای تعیین هویت جامعه روس محسوب می‌شد و قدرت آنها را به‌عنوان «مردم بزرگ روس» به‌چالش می‌کشید.

### الف- تاتارستان

تاتارستان در شرق روسیه اروپایی قرار گرفته است. وسعت آن ۶۸۰۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن ۳ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر است(کولایی، ۱۳۸۱، ص ۹۹). هر چند تا پایان دهه ۱۹۹۰به‌نظر می‌رسید که ظرفیت درگیری جدی بین قومی در تاتارستان از نقطه اوج خود گذشته باشد، اما قومیت موضوع حساسی در این جمهوری باقی مانده است. هویت قومی تاتار

---

1. Salafism

بیشتر در مخالفت با دیگر روس‌ها بیان می‌شود و از راه عقده شکایت ملی به زبان می‌آید. این عقده ریشه در تفسیر تاریخ روابط روسیه و تاتار، و به‌شکل خاص،سیاست همگرایی گروه‌های قومی منفرد جهت تشکیل تدریجی یک قومیت شوروی، روسی زبان داشت. خاطرات این دوره بیشتر نه به‌عنوان تجربه‌های واقعی بلکه به‌صورت کلیشه‌هایی در مورد چگونگی توهین و تبعیض علیه تاتارها بیان شده است. با این حال، تجربه روزمره از سرزنش و تحقیری که افراد با آن مواجه بودند، روایت می‌شد و حس شکایت ملی را تشدید می‌کرد. به‌عنوان مثال، نمونه - ایاز مصاحبه با یک زن تاتار منتشر شد که توصیف تجربه در بیمارستان در دوره شوروی بود.

از نظر مردم تاتاری سرکوب در دوره شوروی عامل دانش اندک از زبان بومی و نگرش مسامحه‌کارانه در حفظ سنت‌ها و آیین‌های عامه در بین جامعه معاصر تاتارستان بوده است. بنابراین ارتقای فرهنگ و به‌خصوص‌زبان تاتاری برای این جمهوری در اولویت قرار دارد. در جایی که هویت تاتاری بیشتر به‌عنوان «غیر روس» سرکوب شده به‌نظر می‌رسد، دو روایت مهم از هویت قومی وجود دارد. اولین و مهمترین روایت در ادراک فرد از قومیت ریشه دارد: « من فکر می کنم ملیت فرد همان‌قدر مهم است که ریشه برای درخت» (تاتارستان، زن تاتاری) ( Pilkington and Yemelianova, 2003, p. 146) در این روایت قومیت مسئله‌ای شخصی و خصوصی بوده و بیشتر درونی است و به‌نوعی از والدین به فرزندان می‌رسد و از راه خانواده، آموزش، زبان و سنت‌ها انتقال می‌یابد. یک نمونه تصویر کلی بلغاری‌های ولگا به‌عنوان ریشه‌های معنوی و روحی ملت مدرن تاتار بود. بلغارهای ولگا اهمیتی اسطوره‌ای و مرموز برای تاتارها داشتند که در توصیف نابرژنی چلنی[1] هنرمند از ویرانه‌های پایتخت باستانی ولگا (که تبدیل به محلی توریستی شده است) مشهود است: "مردم به اینجا می‌آیند تا به تاری‌شان بنگرند. اینجا سرزمین سوگواری است؛ تمامش با خون شسته شده است. اینجا فقط باید دعا کنید، یک دقیقه سکوت کنید، کمی سوگواری کنید و بیندیشید. اینجا برای بلغارها، تاتارها، چوواش‌ها[2] و اساسا هر که در اینجا زندگی می‌کند یک مکه مقدس است. اینجا نه با توجه به قرآن که بر اساس تاریخ ما یک زیارتگاه است(تاتارستان، زن تاتاری)"(Pilkington and .Yemelianova, 2003, p. 136) اگرچه هویت قومی مسئله‌ای مهم و حساس در تاتارستان بود، میزان اهمیت و میزان حمایت از ارتقای بیشتر هویت تاتاری در بین مردم متفاوت

1. Naberezhnye Chelny
2. Chuvash

بود. این امر به‌دلیل آن است که تاتاری‌ها تصور می‌کنند فرار از قومیت در تاتارستان معاصر پیچیده‌تر از جدایی ساده بین تاتارها و روس‌ها است. در کنار روس‌ها و تاتارها گروه ترکیبی دیگری هم در تاتارستان هستند؛ کریاشن‌ها[1](تاتارهایی که مسیحی شده بودند). پیچیدگی تعیین هویت این گروه برای تاتارها و روس‌ها از آن جهت است که اینها تاتاری صحبت می‌کردند اما از نظر اعتقادی مسیحی بودند. تصور تاتارها این بود که کریاشن‌ها به اسلام خیانت کرده‌اند. باور عمومی این بود که ایوان مخوف بعد از فتح قازان خانات در سال ۱۵۵۲، تاتارها را مسیحی کرده بود. تاتارهای استوار فرار کرده یا تبعید شده بودند. بنابراین آنهایی که مانده و مسیحی شده خائن تلقی می‌شدند. این ترکیب قومی در تاتارستان است.

در جریان احیای هویت ملی، کریاشن‌ها دریافتند که داشتن گذشته مشترک در تسلیم شدن به فرهنگ روس(اتحاد شوروی) –و به‌خصوص رد عمومی زبان تاتار– که درگذشته تفاوت‌های آنها با تاتارها را از بین می‌برد، دیگر نمی‌تواند عامل اتحاد آنها باشد. با تبدیل شدن اسلام به یک عامل تعیین هویت بسیار مهم برای تاتارها، کریاشن‌ها به‌صورت یک‌جانبه‌ای خود را از تاتارها دور می‌دیدند. هر چند که در سطح تعاملات روزانه این مسئله ایجاد درگیری و مشکل نمی‌کرد؛ جایگاه مبهم کریاشن‌ها در بین روس‌ها و تاتارها حس همدردی را بر می‌انگیخت. در واقع این هویت «میانه» بیشتر برای خود کریاشن‌ها مشکل ساز است، تااین‌که برای اطرافیان آنها نگران‌کننده باشد. گفتگوهای عمومی در مورد الگوهای قومی در تاتارستان هم بین روس‌ها و هم تاتارها نمایانگر گفتمان غالب درباره قومیت و ملیت در جمهوری است. پاسخ‌دهندگان معتقد بودند که گسترش هویت تاتار و توسعه جامعه‌ای که در آن زبان تاتار به‌کار می‌رفت، ممکن است در جامعه روس ایجاد درگیری کند. هر چند که هر گونه نابودی بالقوه روابط از حوزه سیاسی سرچشمه می‌گیرد نه از دشمنی نهفته بین مردم قومیت‌های مختلف. بنابراین پاسخ‌دهندگان عقیده داشتند که روابط آینده میان قومی در تاتارستان به روابط بین روسیه و تاتارستان بستگی دارد. جداکردن این دو ملت برای تاتارها غیر ممکن بود. همان‌گونه که یکی از زنان تاتاری در مصاحبه‌ای گفت: « یک روس را بشکنید درونش یک تاتار می‌بینید... اگر سعی کنید ریشه‌ها را تکه‌تکه کنید، کل درخت را نابود کرده‌اید»(Pilkington and Yemelianova, 2003, p. 170).

1. Kryashn







**ب- داغستان**

داغستان در شمال قفقاز و در سواحل دریای خزر است. بالغ بر ۵۰۳۰۰ کیلومتر مربع مساحت و ۲ میلیون و ۶۴۰ هزار نفر جمعیت دارد. داغستان بخشی از ناحیه اقتصادی شمالی قفقاز است و صنایع مهم آن نفت و گاز است(کولایی،۱۳۸۹، ص ۱۰۷). شاید بتوان گفت درهم‌تنیدگی و پیچیدگی-های قومی بیشتر در داغستان باعث حساسیت کمتری نسبت به هویت قومی در این جمهوری شده است. بنابراین در داغستان بر خلاف تاتارستان الگوهای قومی بیشتر با تعاملات روزانه در ارتباط بودند و با اعتقاد راسخ و عطوفت و مهربانی بیان می‌شدند. الگوسازی قومی منفی، در لحن آمیخته به عشق و نفرت رقبای خویشاوند دیده می‌شد: «آورها از همه مذهبی‌تر و ثروتمندتر هستند»، «لزجین‌ها احترام نمی‌گذارند و از همه فقیرتر هستند»، «دارجین‌ها از همه باهوش‌تر و زیرک‌ترند». البته این صحبت‌ها معمولا به مشکلات روزمره مربوط بود و هیچ درگیری واقعی ایجاد نمی‌کرد. تنش‌ها بیشتر زمانی ایجاد می شود که منافع اجتماعی توزیع می‌شد: داشتن شغل، پذیرش دانشگاه، انتخابات مجلس و رئیس جمهور فرصت‌ها و دسترسی به مقام‌ها، گاه مستقیما به روابط خانوادگی ربط داشت. هر «تبعه قومی» (از جمله روس‌های داغستانی شده) که به قدرت می‌رسید به‌سرعت دور و بر خود را با آشنایان و فامیل‌هایش پر می‌کرد و با این کار موانعی بسیار دشوار برای پیشرفت «دیگران» در این سلسله مراتب به‌وجود می‌آورد.

هویت ویژه قومی - منطقه‌ای که در داغستان مشاهده شد ممکن است بخشی به‌علت سیاست آمیزش گروه‌های قومی در فرایند «تثبیت ملی» باشد که از ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ صورت گرفت که با پیوستن و ترکیب گروه‌های قومی کوچک منجر به بزرگ شدن ظاهری قومیت‌های اصلی شد (آوارها، دارجین‌ها، و دیگران). محروم کردن این گروه‌های کوچک آنها را ترغیب کرد که هویت منطقه‌ای برای خود به‌کار بگیرند تا اینکه هویت قومی «اشتباهی» را بپذیرند. از طرف دیگر مبادلات فرهنگی و تعامل فرهنگی طولانی مدت گروه‌های قومی مختلف و به‌ویژه از ازدواج‌های بین قومی و فرآیندهای تثبیت قومیت ناشی می‌شد. این به آن معنا نیست که داغستان از گرایش‌های فروپاشنده و جدایی‌طلبانه‌ای که باعث پیدایش دیگر جمهوری‌های روسیه در دهه گذشته بوده تأثیر نگرفته است. در داغستان – مانند تاتارستان – بخش‌هایی از مردم از روسی‌سازی گذشته ابراز انزجار می‌کردند و خواستار بازسازی برابری قومی بودند. هر







چند که روابط همسایگی طولانی مدت قوم‌های مختلف که حس زندگی در فضایی بین‌المللی را ایجاد کرده بود، مانع از تشدید و سیاسی‌کردن درگیری‌های قومی می‌شد.

## روس‌ها در تاتارستان

در مصاحبه‌ای که با تاتارها شده است (Pilkington and Yemelianova, 2003, p. 176)، نشان از این داشت که مردم می‌دانند روس‌ها از سیاست‌های تاتاری‌سازی که در تاتارستان در حال انجام است ناراضی هستند. هر چند که وقتی می‌خواستند موقعیت روس‌ها را تشریح کنند همیشه با مقایسه با وضعیت تاتارها در دوران شوروی آغاز می‌کردند. بنابراین پاسخ‌دهندگان تاتار یا منکر این می‌شدند که سیاست‌های کنونی باعث شکایت روس‌ها شده و یا نارضایتی آنها را به‌دلیل این واقعیت می‌دانستند که روس‌ها به «رئیس بودن» عادت کرده‌اند. هر چند حتی در افراطی‌ترین اظهارات پاسخ‌دهندگان هیچ نشانی از «برتری» قومی نبود، تاتارها فکر نمی‌کردند باید بترسند. در واقع موقعیت روس‌ها در تاتارستان تحت تأثیر مجموعه‌ای از مشکلات اجتماعی بود. در صحبت‌های روزانه مشکلات آنها را به آسانی با بیان ناراحتی از توسعه سریع نمادهای اسلامی در سطح جامعه نشان می‌دادند که – بر خلاف داغستان– از نظر آنها کاملا با دوره اخیر ارتباط داشت. ترس آنها از ظهور نمادهای اسلامی بر اساس شایعه تهدید از جانب «حومه تاتار» بود که نماد پایگاه اسلام‌گرایی تصور می‌شد. پاسخ‌دهندگان روس متقاعد شده بودند که اسلام در مناطق روستایی به سخت‌ترین شکل خود حفظ شده است و ظهور اسلام در شهرها نتیجه ورود تاتارهای روستانشین است.

## روس‌ها در داغستان

روس‌ها در داغستان درپی کمی جمعیت، جذب فرهنگ داغستان شدند و خود را با آن تطبیق دادند.روس‌هایی که با آنها مصاحبه می‌شد بیشتر فرزندان یا نوادگان متخصصانی بودند که در دوران قبل و بعد از جنگ با هدف توسعه نظام اقتصادی داغستان به این جمهوری آمده بودند. آنها در حالی‌که هویت روسی خود را حفظ می‌کردند، میزان بالایی از یکپارچگی را با کسانی که آنها ملّیون می‌نامیدند، به نمایش می‌گذاشتند. به‌صورت کلی روس‌های داغستان







بیشتر از روس‌های تاتارستان نگران اسلام بودند و ارزیابی‌های آنان از اسلام به‌عنوان مذهب،خشن‌تر بود. اسلام را به‌صورت دینی ستمگر و بی‌رحم توصیف می‌کردند و با نگاه به آینده، بسیاری آن را نمونه‌ای از چچن ذکر می‌کنند. اسلام را که بیشتر به‌صورت بازگشت به قرون وسطی مجسم می‌کردند، با قوانین از میان رفته، نادیده گرفتن تحصیلات، سرکوبی زنان و ساختار قدرت غیر مردمی (غیرعربی- غیرمتمدن) توصیف می‌شد.

**نتیجه**

منطقه قفقاز به دلیل واقع شدن در منطقه حساس و راهبردی اوراسیا، امروزه به دلایل ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی، نگاه جهان، قدرت‌ها، بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی را به خود جلب کرده و اهمیت فوق‌العاده تاریخی خود را با دیگر بازیافته است(امیراحمدیان، ۱۳۸۸، ص ۲۲). قومیت مسئله سیاسی بیشتر در تاتارستان و داغستان با ساختاری کاملا متفاوت است. در تاتارستان، قومیت تاتاری فعالانه در سطح عمومی و فردی به‌عنوان واکنشی به از بین‌بردن هویت تاتاری در دوران شوروی است. هر چند که اقلیت جمعیت تاتار از این روند (تاتاری‌شدن) حمایت می‌کنند، قومیت در زندگی روزمره تاتارستان نفوذ کرده است. علاوه براین، «احیای ملی» که توسط دولت رهبری می‌شود – بر اساس ترکیبی از اسلام، ترکیسم و ملی‌گرایی– (Amirkhanov, 1996, p. 27). داغستان از این نظرکه جامعه‌ای پیچیده‌تر از تاتارستان در مسائل قومیت دارد، اما تنش‌های قومی چندان مورد توجه مردم نیست. بخشی از این امر بی‌تردید به‌دلیل بحران عمیق اجتماعی- اقتصادی جمهوری در اواخر دهه ۹۰ بوده که نگرانی‌های قومی و دینی را در بر داشت. عامل دیگر چند قومی بودن این جمهوری است به گونه‌ای که هر روستا به لهجه و عادت‌های خود افتخار می‌کند. بنابراین درحالی‌که در داغستان هیچ‌گونه مشخصه‌ای از اسلام یا هویت ملی متحدی یافت نمی‌شود، این جمهوری سنت‌های قومی- فرهنگی خاص خود را بر مبنای هم‌زیستی همسایه‌وار بنا کرده است. روس‌ها در هر دو جمهوری به‌شکلی متفاوت از احیای قومی مذهبی مواجه هستند. در داغستان، این اهمیت فزاینده اسلام است که دارای قدرت بیشتری است.زیرا روسی همچنان زبان بین قومی مانده است. شکست جمهوری‌خواهان در کنترل سیاست‌های اشتغال قومی، بی‌توجهی مسکو به مسائل ملی‌گرایی در داغستان و البته احیای سریع اسلام احیای قومی مذهبی را تسریع کرد. از مشکلات اصلی روس‌ها در جامعه تاتار، تأثیر تعلق قومی در کسب اشتغال به زبان تاتاری







بود. تعداد زیاد جمعیت روس در تاتارستان نیز به معنای تغییر برای استفاده نکردن از علامت‌ها به زبان تاتاری در مکان‌های عمومی بود – در وسایل نقلیه عمومی، مغازه‌ها و محل کار – که خطر محرومیت اجتماعی را به‌وجود می‌آورد. در هر دو جمهوری، تجربه‌های بعد از دوران اتحاد شوروی پیدایش و گسترش هویت‌های قومی را تشویق می‌کرد؛ مردم بیش از پیش احساس می‌کردند تاتارستانی یا داغستانی هستند. در همان حال حمایت عمومی از برتری و حکومت رهبران قوم خاصی بر جامعه محدود شده بود. حتی با وجود تبلیغ‌های منفی رسانه‌های روس و فعالیت‌های نظامی علیه همسایگی چچن در مسکو، داغستانی‌ها نمی‌توانستند آینده‌ای برای یک جمهوری خارج از روسیه تصور کنند. تحقیقی که کولتون[1] و هاف[2] در دسامبر ۱۹۹۳ بر روی مردم داغستان انجام دادند، نشان داد که بر اساس سه شاخص مهم «تجزیه‌طلبی» (حمایت از ادعای حاکمیت توسط جمهوری‌های مستقل سابق، حمایت از تصمیم‌گیری مستقل هر جمهوری و انتقال ارتش، پلیس و نیروهای امنیتی به حوزه اختیار جمهوری)، تنها ۲۲–۲۰ درصد از جمعیت داغستانی با تجزیه‌طلبی موافق بودند(Gorenburg, 2001, p. 84 – 6) مسئله دیگر در پیشبرد مسیر تجزیه‌طلبانه در شکل‌گیری مدلی اسلامی، مسئله چچن بود. اگرچه مردم هر دو جمهوری سیاست‌های دولت روسیه را تأیید نمی‌کردند اما خود را از چچنی‌ها نیز جدا می‌دانستند و معتقد بودند آنچه بر سر چچنی‌ها آمده به‌دلیل ویژگی‌های قومی خاص خودشان است. در اینجا اسلام فقط یک عامل درجه دوم است. بنابراین چچن و اسلام بنیادگرا، در تقابل با اسلام آرام و ملایمی که در تاتارستان و داغستان رایج بود، قرار گرفت.

## منابع و ماخذ

### الف- فارسی


۱. اسمیت، آنتونی(۱۳۷۷)،«منابع قومی ناسیونالیسم»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، پیش شماره ۱، صص ۲۰۹–۱۸۳.

۲. امیراحمدیان، بهرام(تابستان و پاییز ۱۳۸۸)، «بحران اوستیای جنوبی: ریشه‌ها، ابعاد، پیامدها و چشم‌انداز آینده»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال دوم، شماره ۴، صص ۴۳–۲۱.


1. Kolton
2. Hough

۳. تاجیک، محمدرضا(۱۳۷۷)، «غیریت، هویت و انقلاب، شکل‌گیری گفتمان انقلابی در ایران»، **متین**، شماره ۱، صص ۱۱۲-۸۴.

۴. کولایی، الهه(۱۳۸۹)، **بررسی زمینه‌های نظری و تاریخی همگرایی و واگرایی در فدراسیون روسیه**، چاپ دوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

۵. گیدنز، آنتونی(۱۳۷۴)، **جامعه شناسی**، ترجمه: منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.

**ب- انگلیسی**

1. Galina , y and Yemelianova Hilar ,Pilkington(2003), **A Soviet Russia in Islam**, New York: RoutledgeCurzon.
2. Gorenburg, D. (2001), “Nationalism for the Masses: Popular. Support for Nationalism in Russia's. Ethnic Republics”, **Europe-Asia Studies**, Vol. 53, No. 1, pp. 73-104
3. Ware, B. R and Kisriev, E(2000), "Polarization Ethnic Parity and Religious: in Dagestan Political Stabilit", **Problems of Post Communism**, Vol. 47, No. 2, pp. 33-23.
4. Yemelianova, G(1997), “The national identity of the Volga Tatars at the turn of the 19th century: Tatarism, Turkism and Islam”, **Central Asia**, Vol. 16, No. 4, pp. 543-572.

**ج- روسی**

1. Amirkhanov, R.(1978), “Iz Istorii Democraticheskoi Pechati v Godi Revolutsi” i, 1905-1907gg”, **Kazan**: IYALI.
2. Bigi, M. (1917), **Islahat Esaslari, Petrograd**, Tipografiia Petrogradskogo Universiteta
3. Kappeler, A. (1997), **Rossia-Mnogonatsonal’naia Imperiia: Vozniknovenie, Istoriia, Raspad**, Moscow: Progress.
4. Nabiev, R. (1998), **"Teoriia i Praktika Gosudarstvenno-Tserkovnikh Otnoshenii"**, Kazan: Zaman.
5. Osmanov, R. (1997), "**My ne dorozhim nashimi Sheikami"**, Nurul Islam.
6. Shuvalov, L. (1997), "Otsenka Ekonomicheskoi, Politicheskoi i Sotsial’Noi situatsii Vrespublike Tatarstana i Rossiiskoi Federatsii", **Kazanskii Telegraf**, Vol. 104, No. 4, pp. 71-89.
7. Zagidullin, I. (1984), “Aeyennar Tarikhynnan”, **Kazan Utlary**, No.2, pp. 171–86.